تفسیر گازرونی

Vol 1

تفسیر قرآن موسوم به ...

هذا و

پنج سوره ۱ جلد

رساله ... ۱ جلد

رساله حساب ۱ جلد

رساله ... ۲ عدد ۱ جلد

رساله احکام ... ۱ جلد

... ۱ عدد

... ۱ جلد

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ثنا و حمد بی منتها مر خدای را که این هفت ایوان معلق و آسمان مطبق که بهر کوکب نشاط قنادیل انوار و محل ملائکه [illegible]
نشان هستی ذات بی زوال اوست و این هفت بساط اغبر و فراش اکبر که میادین مردان دین و محل معرکه سواران
یقین است قیم گنج نامه جلال جمال او جهت غبار حدوث بر ظاهرات بنیان فهم عزت او به نشیند و چشم عقل صمت فنا و زوال بر آستان
کبریا عظمت او نه بیند خدایی که نقاش قدرتش بر لوح ماهیت در قرار مکین فی ظلمات ثلاث صورتی نگاشت که نقاشان [illegible]
عاجزند که صورکم فاحسن صورکم و پایه جاه و قدر او را از جمله مخلوقات مصنوعات خود بر داشت که ولقد کرمنا بنی آدم و فضلناهم
آسمان رفیع را آسمان خانه او گردانید که وجعلنا السماء سقفا محفوظا زمین بسیط را بساط و مرقد و فراش مهد او گردانید که
جعل لکم الارض فراشا هرچه آفرید از بهر او آفرید و او را از بهر خود آفرید بدایه لطف و عنایتش تفویض کرد و بشیر رحمت و
هدایتش به پروانید و آنگه خلاصه موجودات و بهترین و بهترین کاینات محمد مصطفی را که صد هزاران تحفه تحیات و صلوات
بر مرقد میمون و مضجع همایون و بر آل و اهل بیت او باد او را با این خاکدان دنیا فرستاد و از این حضیض دنیا [illegible] علی
و از این محل فنا با منزل بقاش دعوه کرد والله یدعوا الی دار السلام و بر قبول ناکردن دعوت و نا آمدن تخویف فرمود
انما انت منذر و بر آن راه راهبران پدید کرد و لکل قوم هاد و نداء انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان
تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا در دو عالم داد و آوازه انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض در مشرق و مغرب فاش
گردانید تا عذر مبطلان زایل گردد و حجت مبتدعان باطل شود والحمد لله رب العالمین [illegible]
[illegible] چنین گوید که چون یکی از بی همتک
کتاب خدای را او گذاشته مصطفاست و عوام از فایده این کتاب بی نصیب اند از آنکه علم تاویل و تفسیر آنکسی داند که
سالهای دراز در دریای علوم غوطه خورده باشند و غواصی فکر جوهر علم بیان نکته قرآن بدست آورده باشند نه از هر
دریا بلکه از دریای علم انا مدینة العلم و علی بابها حاصل کرده باشند و تفاسیر اصحاب الخیه بعربیت است عوام [illegible] از آن

نیست و انچه بزبان فارسی هست اختصار از فایده عاری است و انچه مطولست در او اعراب ولغت و اختلاف قرات

قرا و اسلاف مفسران از بس که آورده اند عوام در مطالعه آن سرگشته و حیران میمانند و از دانستن آن بی نصیب

میشوند چون بر این جمله یافتم از بخشنده جان و بخشاینده انس و جان مدد خواستم و بتوفیق و یاری وی این کتاب در

تفسیر قرآن تالیف کردم و نام او جلاء الاذهان و جلاء الاحزان در تفسیر القرآن نهادم و در او جمع کردم از تاویل آیات

و تفسیر مشکلات آنچه بزرگان دین و پیشوایان اهل یقین بر محک اعتبار زده اند و از قعر بحر والراسخون فی العلم

یافته اند از سبب نزول آیات آنچه راویان معتمد روایت کرده اند و سیاق آیات و ظاهر آن بر آن دلیل هست اختیار

و از بهر هر آیتی اخبار و احادیث و مناقب و فضایل اهل البیت علیهم السلام آنچه لایق آن بوده باشد نوشته ام

تا چشم بندگان را نور بود و دل عاشقان اهل البیت را سرور والحمد لله رب العالمین فصل بدانکه معانی قرآن و تفسیر

آن بر چهار وجه است یکی آنست که آنرا جز خدای تعالی نداند چنانکه گفت یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و

یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی دوم آنست که ظاهر لفظ او مطابق معنی است آنرا که محکم خوانند

چنانکه گفت قل هو الله احد ولا تقربوا الزنا ولا تقربوا مال الیتیم سیم آنکه بظاهر لفظ مراد معلوم نشود مفصل و آنرا مجمل خوانند

چنانکه اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة مراد از این معلوم نگردد تا شارع بیان نکند چهارم آن بود که لفظش مشترک باشد میان دو

معنی یکی بیشتر و یکی روا بود که مراد بود و دلیل منع نکند از آن مراد خدای تعالی از آن نمیتوان دانست الا بنصی از رسول یا از

ائمه و درست شده است بروایات صحیحه که تفسیر قرآن نشاید کردن که خاص و عام روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم

که گفته من فسر القرآن برایه و اصاب الحق فقد اخطاء هر که برای خود تفسیر قرآن کند و قول او باتفاق موافق حق بوده

او مخطی بود و این مخصوص است بمجملات و متشابهات فصل اقسام قرآن از شش وجه بیرون نیست محکم است و متشابه

و ناسخ و منسوخ و خاص و عام محکم آنست که ظاهرش از معنی او خبر دهنده بود بی اعتبار غیری چنانکه امثالش گفته شد و متشابه

آن بود که مراد از ظاهر لفظ وی ندانند بی دلیل و مشترک و مجمل را این حکم بود چنانکه فی جنب الله فثم وجه الله ناسخ هر دلیلی بوده

باشد شرعی که دلیل کند بزوال مثل حکم ثابت بنص اول در مستقبل روزگار که اگر آن نبودی ثابت بودی اول ما ترا

چنین دلیل شرعی گفتیم که اگر دلیل عقلی پیدا شود آنرا نسخ نخوانند چنانکه اگر عقلش زایل شود بدلیل عقل عبادت از او

ساقط شود آنرا نسخ نگویند بزوال مثل حکم گفتیم که اگر بزوال حکم بود بدا بود و بدا بر خدای تعالی روا نبود و گفتیم که حکم ثابت

که ثابت بود بنص شرعی از آنکه اگر بدلیل عقل ثابت شود و شرع از او زایل کند ناسخ نگویند چون امر نماز و غیر آن

و اعتبار تراخی برای آن کردیم که آنچه مقارن از ادله باشد آن ناسخ نبود مخصص که اگر گوید اقتلوا المشرکین الا

الیهود این تخصیص عموم باشد نه نسخ و از ضد ناسخ حد منسوخ معلوم میگردد و احتیاج ندارد از نامهای او یکی قرآن است

که ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل و اصل او از جمع باشد و فرقان هست تبارک الذی نزل الفرقان

که فرق کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام و کتابست الم ذلک الکتاب لا ریب فیه و ذکر است انا نحن
نزلنا علیک الذکر و تنزیل است تنزیل من رب العالمین و حدیث است الله نزل احسن الحدیث و شفاست قد
جاءکم موعظة من ربکم و شفاء و تذکره است وانه لتذکرة للمتقین و حکمت حکمة بالغة و صراط است بقول ابن مسعود اهدنا
الصراط المستقیم و نور است بقول علما مفسران واتبعوا النور الذی انزل معه و حبل است واعتصموا بحبل الله جمیعا و روح است
وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا و حق است بل نقذف بالحق علی الباطل و مبارک است هذا ذکر مبارک و نجوم است
فلا اقسم بمواقع النجوم خدای تعالی این کتاب را بدین نامها و بیشتر ازین خواند تا خلق از تنبیه باشد بر رفعت و منزلت
و جلالت قدر او فصل معنی سوره منزلت و شرف است الم تر ان الله اعطاک سورة و بر این معنی بی همزه بود و آیت
و علامت نشان بود و آیة ملک و بمعنی رسالت بود الا بلاغا نه المعرض انه و کلمه لفظی بود که دلیل کند بر معنی بوضع
و از حرف دو چیز مفهوم شود یکی هجا اب ت ث و دوم اهل و قد و بل و هر سوره را نامیست والجمله در خبر است از رسول
صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند که او گفت اعطیت مکان التوریة السبع الطوال و اعطیت مکان الزبور المائین و اعطیت
مکان الانجیل المثانی و فضلت بالمفصل گفت مرا بجای توریت هفت سوره دراز دادند یعنی البقره و آل عمران والنساء والمائده
والاعراف والانعام والتوبه و بجای زبور مائین دادند یعنی سورتهای که کما بیش صد آیت است چون انفال و یونس و هود و یوسف
و غیر آن و بجای انجیل مثانی دادند و آن سورتها که کم از مائین و مثانی است از آن گویند که ثانی است و حسن بصری گفت
مراد بمثانی فاتحه الکتاب است و مرا تفضیل دادند بمفصل که هیچ پیغمبر را نداده اند عبد الله عباس گفت آن سورة والضحی است تا آخر
برای آن مفصل خوانند که فصل بسیار کرد میان هر دو سوره بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی دیگر گفته اند که از برای آنکه فصل باید کرد میان
هر دو سوره بتکبیر عبد الله مسعود از رسول صلی الله علیه و سلم روایت میکند که او گفت القرآن هو ما دنیة فتعلموا ما دنیة
ما استطعتم ان هذا القرآن هو حبل الله و هو النور المبین والشفاء النافع گفت این قرآن بمعنی خدمت بیاموزید چندانکه توانید
این قرآن حبل خدای است و نوری روشن است و شفای سودمندان است بخوانید که شما را فرو دهد بر هر حرفی ده حسنه
نمیگویم الم یک حرفست میگویم که سه حرف است تا او را سی حسنه باشد ابو امامه روایت کرد از رسول الله صلوات
الله و سلامه علیه که او گفت هر که سه یک قرآن بخواند چنان بود او که ثلثی از نبوة داده باشند و هر که او دو بهره بخواند چنان
بود که دو بهره از نبوتش داده اند و هر که همه قرآن بخواند چنان بود که او را جمله نبوت داده اند انگه گفت اقرا و ارقا
آیة درجه میخوان و بهر آیتی درجه بالا میشود تا بآنچه با آن باشد در قرآن برسد آنگه گویند اقبض فیقبض بکبیر او بگیر دیگر
بارش گویند فرا گیر فرا گیرد گویندش دانی که در دستت چه داری باید گویند فاذا فی یده الیمنی الخلد و فی یسره النعیم چون نگاه کند
در دست راست بهشت خلد دارد و در دست چپ نعیم در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم در گرد حاملان
قرآن رحمت خدای تعالی فرا گرفته است لباس ایشان نور خدای تعالی بود آموختگان قرآن کلام خدای اند دشمن ایشان دشمن

خدای بود و دوست ایشان دوست خدای بود و خدای تعالی گوید ای حاملان قرآن دوستی کنید با من بدوستی کردن بعضی
آنست که کتاب مرا حرمت دارید که من خداوندم شما را دوست دارم و خلقان را دوست شما گردانم از شنونده قرآن شر
دنیا بگردانند و از خواننده قرآن بلای آخرة باز دارند و شنونده آیتی را از کتاب خدای بهتر بود از سنگ کوه زر و خواننده
آیتی قرآن ثواب بیشتر بود که از زیر عرش تا هفتم زمین پیغمبر گفت علیه السلام هر که قرآن از دفتر خواند مادر و پدرش را
بیامرزند و اگر مشرک بوده باشند تخفیف عذاب کنند هر که قرآن از بر خواند گمان برد که خدای تعالی وی را بیامرزد از جمله
مستهزیان بود حارث اعور روایت کرد از امیر المومنین که گفت روزی رسول صلی الله علیه وسلم ذکر فتنه میکرد ما
گفتیم یا رسول الله خلاص از آن بچه باشد گفت بکتاب خدای که در و خبر آنان است که از شما بوده اند و خبر آنانکه پس از
شما باشند و حکم آنچه در میان شمار و دو آن فصل است نه هزل هیچ جبار نباشد که آنرا ترک کند الا که خدای تعالی او را
پشت او بشکند و هر کس که بجز قرآن طلب هدایة کند گمراه شود او حبل متین است و ذکر حکیم و صراط مستقیم است او
که بزبانها پوشیده نشود و هواها او را کژ نکند و از بسیار خواندن کهنه نشود و علما از وی سیر نشوند و عجایب او دانه
نرسد آنست که چون جنیان بشنیدند گفتند انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد هر که از وگوید راست گوید هر که
با وی حکم کند عادل باشد و هر که دست در وزند براه راست بود خذها یا اعور این حدیث بستان ای اعور فصل
از قرا صحابه چون عبد الله مسعود و ابی بن کعب رحمهم الله روایة کرده اند رسول صلی الله علیه وسلم از قرآن ده آیتی
بر گرفتی از آن ده آیت در نگذشتی تا ما را علم معلوم نکردی و جمله آنچه دران بایستی بکار داشتن اما چون قرآن
تمام فرا گرفتیم علم قرآن بدانستیم عبد الله عباس گفت هر که قرآن خواند و تفسیرش نداند بمنزله اعرابی باشد که
نداند که چه میخواند حسن بصری گفت والله که هیچ آیة نفرستاد خدای تعالی و الا خواست تا علم آن بدانند و معنی آن آنکه چرا آمد
و در چه سبب آمد از سفیان ثوری شنیدند که گفت آه که عمر خود در ظهار و ایلا صرف کردیم و کتاب خدای تعالی را
پس پشت انداختیم فردا بش خدای چه حجت آریم فصل بدانکه تفسیر از تفسره گرفته اند و آن آب بیمار بود که بر طبیب
عرضه کنند تا بدان علت بیمار راه یابد و نظر کردن دران کشف حال بیمار کنند مفسر کشف کند از شان آیة و قصه و معنی
و سبب نزول و گفته اند که از مقلوب سفر است و آن کشف بود و تاویل صرف آیة باشد با معنی که محتمل باشد آنرا
موافق ادله و قراین و اصل و از اولیت و آن رجوع باشد و فرق میان این و آن است که تفسیر علم سبب نزول باشد و
علم بمراد خدای تعالی از آن لفظ و تعاطی آن نتوان کرد الا از اخبار و آثار و تاویل چون کسی عالم باشد بلغت عرب و علم
اصول را متقن باشد او را بود که حمل کند آیة را بر محتملات لغت چون قدح نخواهد بودن در اصول و قطع نکند بر مراد
خدای تعالی الا بدلیل فصل بدانکه از جمله حقوق و اوامر خدای تعالی بار در حق قرآن یکی آن است که گفت چون قرآن خواهی
خواندن استعاذه بخدای تعالی کن فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و این امر سنت است

پیغمبر و نخب چنانکه اصحاب ظاهر گفتند تا چه گونه می باید گفتن بعضی گفته اند فاستعذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم موافق
لفظ کتاب را و اخبار را بدین آمده است که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم معنی آنست که پناه میدهم با خدای تعالی از
دیو مطرود مردود ملعون شیطان از بهر آن خوانند که از خیر و رحمت خدای دور است و رجیم از بهر آن خوانند که سنگسار
کرده لعنت خدای است و ان علیک لعنتی الی یوم الدین و انداخته تیر شهاب است وجعلناها رجوما للشیاطین شهاب
ستاره ایست که در آسمان کشیده میشود و آن رجم شیاطین است از عبدالله عباس روایة آنست که اول چیزی که جبرئیل علیه السلام
رسول را در باب قرآن آموخت استعاذه بود گفت ای محمد بگو که استعذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم انگه گفت بسم الله الرحمن الرحیم
اقرأ باسم ربک الذی رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که او بامداد سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیة از آخر
سوره الحشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار فرشته بروی موکل کند تا بر او صلوات میفرستند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید
باشد و هر که بنماز شام گوید همچنین همان باشد خوله بنت حکیم روایة کرد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که بمنزلی فرود
و بگوید اعوذ بکلمات الله من شر ما خلق تا در آن منزل باشد هیچ مضرتی بوی نرسد و عبدالله عباس روایة کرد که رسول صلی الله
علیه وسلم در عوذه امام حسن و امام حسین علیهما السلام این کلمات نوشته بود اعیذکما بکلمات الله التامة من کل شیطان وهامة ومن
کل عین لامة انگه گفت پدر من ابراهیم خلیل اسمعیل و اسحق را باین تعوذ کردی بدانکه این سوره را ده نام است فاتحة الکتابش
گویند از بهر انکه اول کتاب و افتتاح بدوست و گفته اند از برای انکه اول فرود آمد و ام القرآنش خوانند برای انکه کتاب است
چنانکه مکه را ام القری خوانند از انکه اصل زمین از وست و گفته اند از بهر انکه مقدم قرآن است و ام بمعنی امام بود و گفته اند
از بهر انکه مجمع علوم است چنانکه در خبر آمده است که خدای تعالی از آسمان صد و چهار ده کتاب فرستاد و از ان چهار اختیار کرد
و علوم آن صد در ان چهار جمع کرده و آن توریت و انجیل و زبور و قرآن است انگه علوم و برکات و ثواب داننده و خواننده
این سه کتاب را در یکی جمع کرد و آن قرآن است و انگه علوم و برکات قرآن جمع کرد و در سورتهای مفصل جمع آورد انگه علوم
سورتهای مفصل و برکات و ثواب آن جمع کرد و در سوره فاتحة الکتاب جمع آورد هر که فاتحة الکتاب بخواند چنان باشد که صد و چهار
کتاب خوانده و سبع مثانیش خوانند برای انکه هفت آیه است و بیشتر آیتها را الفاظ مکرر و مثنی است و از بهر انکه در هر نماز دو بار
باید خواند و از بهر انکه دو بار فرود آمد یکبار بمدینه و یکبار بمکه و وافیه اش خوانند برای انکه این سوره مبعض نتوان کرد در نماز بخلاف
سورتهای دیگر و کافیه اش خوانند برای انکه این سوره از سورتهای دیگر کفایة کند و هیچ سوره از روی کفایت نکند و رسول علیه
السلام ام القرآن عوض من غیرها و لیس غیرها منها عوضا و اساسش خوانند برای انکه مردی نزدیک شعبی آمد و از درد پهلو شکایت
کرد گفت اساس قرآن بر او خوان چه بر گفت الحمد لله انکه از عبدالله عباس شنیدم که او گفت هر چیزی را اساسی است و اساس
قرآن فاتحة الکتاب است و اساس کتابها قرآن است و اساس دنیا مکه است و اساس آسمانها غریبا است آسمان هفتم و اساس زمینها عجیبا است
زمین هفتم و اساس بهشتها بهشت عدن است ناف بهشتها و اساس دوزخ جهنم است درکه هفتم و اساس خلق آدم است و الملائکة

پیغمبران نوح است و اساس بنی اسرائیل یعقوب است چون اساس قرآن فاتحة الکتاب است چون ترا رنجی باشد یا بیماری یا با معده
فاتحة الکتاب برخوان شفا یابی و شفایش خوانند از آنکه رسول صلی الله علیه وسلم گفت فاتحة الکتاب شفاء من کل سم ابو سلیمان
روایت کرد با رسول الله بودیم بغزو مردی بعلت صرع بیفتاد یکی از صحابه فرا شد و سورة فاتحة الکتاب در گوش وی خواند برخواست
و درست شد با رسول گفتیم گفت هی ام القرآن و شفاء من کل داء و صلوتش خوانند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم این را صلوات
خوانده باید اند که نماز درست نباشد الا بدین سوره و نیز گفت که خدای گفته است که قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین فنصفها
لی و نصفها لعبدی و لعبدی ما سال گفت قسمت کردم من نماز را یعنی سورة فاتحه را میان الحمد لله رب العالمین خدا تعالی حمدنی
عبدی بنده من حمد من گفت و چون گوید الرحمن الرحیم خدا تعالی گوید اثنی علی عبدی بنده من بر من ثنا گفت و چون گوید مالک
یوم الدین خدا تعالی گوید مجدنی عبدی بنده من مجد و بزرگواری من میگوید و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین خدا تعالی گوید هذا بینی
و بین عبدی این میان من و بنده منست چون گوید که اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره خدا تعالی گوید هذا لعبدی و لعبدی ما
سال این بنده مراست آنچه خواست این مکی است و یا مدنی خلاف کرده اند عبد الله عباس گفت مکی است مجاهد گفت مدنی است
بعضی دیگر گفته اند که هم مکی است و مدنی است و اصح آنست که مکی است روایتست از امیر المومنین علی علیه السلام که نزلت فاتحة
الکتاب بمکة من کنز العرش گفت این سوره بمکه فرود آمد از گنجی از زیر عرش ابن عباس گفت چون رسول صلی الله علیه وسلم چه بمکه
باد ار رسالت برخاست اول این سخن گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره بخواند قریش گفتند
دق الله فاک خدای دهانت بشکناد و نیز رسول علیه السلام بالای کوه سال بمکه مقام کرد پس از بعث نماز کرد
و درست شده است که نماز تمام نباشد مگر بدین سوره پس باید که مکی بود و در اخبار بعثت آمده است که روزی
رسول علیه السلام بر کوه حری بود ناگاه سایه بر رسول خدای افتاد نگه تا چیست شخصی را دید بر هوا بال گشاده
و همه روی آسمان پوشیده آنرا میکرد که السلام علیک یا محمد از رسول گفت من پیش از آن آوازی شنیده بودم
و کسی را ندیده خدیجه را ازین خبر دادم و خدیجه عم خود ورقه نوفل را خبر داد و گفت ای خدیجه محمد را بگوی که از هیچ غم مدار
و چون آواز آید مترس و جای خود نگاه دار تا چه خود چه باشد تا این روز که رسول علیه السلام این حالت و این صورة
معاینه بدید بترسید بغایت و جای خود نگاه داشت و گفت ما ذا اقرا و لست بقارئ چه خوانم که من خواننده نیم گفت
برخوان بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره صلوات الله و سلامه علیه بشنید و یاد گرفت و بر خاست
و باز آمد تب گرفته و میگفت زملونی و دثرونی مرا بازی بپوشید خدیجه رضی الله عنها جامه بر رسول صلی الله علیه و سلم
افکند و او را بخوابانید و دست بر پشت وی نهاده گفت همچنان می لرزید که کبوتر بچه ساعتی بخفت و از خواب
در آمد و این قصه باز گفت و گفت همان شخص آمد بدان صورت مرا گفت بخوان گفتم چه خوانم و من خواننده
نیستم گفت بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر قم فانذر خدیجه بر پای خواست و بنزدیک عم خود رفت و او را ازین حال

خبر او شادمانه شد و گفت ای خدیجه برکت زده باد که این علامت که تو میگویی دلیل میکند که این شوهر پیغمبر آخر الزمان است
که ما نعت و صفت او در توریت و انجیل خوانده ایم انگه ورقه نوفل بیامد و رسول را گفت ترا بشارت باد که تو آنی که عیسی
علیه السلام بتو بشارت کرد و خلقان او تو مانند آنی که عیسی پیغمبر بود و تو پیغمبر مرسلی و ترا جهاد فرمایند و اگر من آن روز
کار دریابم با تو جهاد کنم چون ورقه نوفل وفات یافت رسول صلی الله علیه و سلم گفت من او را در بهشت دیدم جامهای
حریر پوشیده مجاهد گفت که ابلیس چهار بار نالید یکبار که لعنتش کردند و یکبار که از بهشتش بیرون کردند و یکبار که رسول را
به پیغمبری فرستادند و یکبار که سوره فاتحة الکتاب فرود آمد عبد الله مسعود روایة کرد که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
که او گفت من قرا بسم الله الرحمن الرحیم هر که این آیة برخواند خدای تعالی چهار هزار حسنه بنویسد بعدد هر حرفی و محو
کند چهار هزار سیئه و چهار هزار درجه رفع عبد الله عباس گفت معلمان بهترین مردمان اند چیزی که بدایشان دهید بدین
وجه عطیه دهید و ایشان را در خرج بیندازید بدانکه فرزند ستانند که چون معلم کودکی را تلقین بسم الله الرحمن الرحیم
کند و کودک بگوید خدای تعالی براتی بنویسد کودک را از دوزخ و برای مادر و پدرش و برای معلم آورده اند که ملک روم را
دردسری پدید آمد که جمله اطبا از ان عاجز شدند نامه فرستاد به نزدیک امیر المؤمنین علی و دردسر خود را در ان
نامه یاد کرد و امام متقیان و امیر المؤمنین علیه صلوات الله الملک المنان کلاهی فرستاد و پیش وی و گفت هر گاه که ترا
دردسر باشد این کلاه بر سر نه تا شفا یابی همچنان کرد و خدای تعالی وی را شفا داد عجب داشت بفرمود تا کلاه را
بشکافتند در ان جا تعویذی یافت بروی نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم بدانست که شفای او از ان بوده است
و مسلمان شد و مسلمانی پنهانی میداشت و این آیتی است از فاتحة الکتاب و از هر سورتی دلیل بر این است که این
آیة از چهار وجه بیرون نیست یا برای اول سوره نویسند یا برای آخر یا برای فصل میان دو سوره یا آنجا که فرود آمد
نوشته شد و آنجا که نیامد ننوشتند اگر برای اول سوره است بایستی که در اول سوره براءة بودی و اگر برای آخر است
بایستی که در آخر سوره انفال و آخر سوره الناس بودی و اگر برای فضلست بایستی که میان انفال و توبه بودی و در سوره
النمل نبودی و چون این سه وجه باطل شد نماند الا که جایی که فرود آمد نوشتند و جایی که نیامد ننوشتند عبد الله عباس
گفت که از رسول خدا شنیدم که او گفت علامت آنکه من بدانستم که سوره تمام شد این بودی که جبرئیل آمدی
و بدو اول سوره دیگر بسم الله الرحمن الرحیم آوردی از ابو هریره روایتی است که گفت یکروز با رسول خدای در مسجد
نشسته بودم مردی آمد و نماز آغاز کرد و گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الحمد لله رب العالمین رسول
الله صلی الله علیه و سلم بشنید و گفت یا هذا قطعت علی نفسک الصلوة نماز بر خویشتن تباه کردی ندانی که
بسم الله الرحمن الرحیم از الحمد است و هر که ترک کند آیتی ترک کرده باشد و هر که آیتی ترک کند نماز بریده شود و نماز
روا نیست الا بفاتحة الکتاب و بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز جهری واجب بود و در نماز اخفای

ثبت بوده ودلیل بر این اجماع اهل البیت است علیهم السلام از رضا علیه السلام روایت است از پدرش کاظم از پدرش صادق علیهم السلام که او گفت اجتمع آل محمد علی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم وعلی قضاء ما فات من الصلوة فی اللیل والنهار علی ان یقولوا فی اصحاب النبی احسن قول والف در بسم الله بیفکندند وبارا در از کشیدند تا درازی کشش با بر الف دلالت کند در اقرأ باسم ربک الذی چنین نکردند از برای آنکه این آیت مکرر نیست از جهت کثرت استعمال تخفیف با او اولیتر بود اکنون ابتدا کنیم بتفسیر این آیت بسم الله الرحمن الرحیم دو معنی را شاملست برو تقدیر یکی آنکه خبر باشد از حق تعالی بدانکه گوئی ابتدا میکنم این کتاب مجید را بنام خود دوم آنکه ما را میفرماید با بتدا کردن بدین نام ومیگوید که ابتدا کار بنام من کنید که منم خدای که مهربانم بر بندگان خویش مومن وکافر در دنیا روزی میدهم وبخشاینده ام بر بندگان در قیامت بر مومنان رحمت کنم ورسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید که کل امر ذی بال لم یبدا فیه بسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر یعنی هر کاری که او را منزلتی وقربی باشد چون ابتدای آن کار بنام او نکنند ابتر ودم بریده باشد ودر چند جایگاه خدا تعالی ما را فرموده که ابتدا بدین نام کنیم اقرأ باسم ربک وکلوا مما ذکر اسم الله علیه ودر خبر است که اذا سمی الله العبد علی طعام لم ینل الشیطان منه واذا لم تسمه نال منه چون طعام خواهد خورد اگر بسم الله گوید شیطان از آن طعام تناول نکند ودر اسم ومسمی خلاف کرده اند بیشتر بر آنند که اسم خداست ومسمی خدای که اگر اسم ومسمی هر دو یکی بودی بایستی که اگر کسی آتش گفتی زبانش بسوختی وچون عسل گفتی دهانش شیرین شدی ونیز خدا تعالی در قرآن واخبار هزار ویک نام است اگر هر اسمی مسمی دیگر بودی بایستی که هزار ویک خدای بودی وآنانکه اسم ومسمی یکی میگویند تمسک بقول خدای میکنند انا نبشرک بغلام اسمه یحیی وما یعبدون من دونه الا اسماء وسمیتموها واین هر دو بر مذهب ایشان دلیل نمیکند والله نام ذاتی است قادر بر اصول نعم وآن حیوة است وقدرة وشهوة ونفرة وکمال عقل وتمکین از نیل مشتهی این را اصول نعمت خوانند که نعمت هیچ منعمی بی آن تمام نشود وچون این نعمتها برترین نعمتها باشد شکرش برترین شکرها باید تا بجد عبادت رسید که عبادت غایت شکر باشد الرحمن الرحیم اشتقاق هر دو از رحمت است ورحمت نعمت باشد کتاب خود را رحمت خواند وباز آنرا رحمت خواند وتفسیر او باز ده خیر وترک عقوبت در این معنی داخل است رحمن بلیغ تر باشد از رحیم ورحیم بلیغ تر باشد از راحم واین فرق از جهت لفظ است واز جهت معنی هم فرق است برای آنکه منعم باشد بر جمله خلقان مومن وکافر وبر فاجر ومطیع وعاصی ورحیم خاص بود بمومنان ورحمن بدون خدای اطلاق نکنند بخلاف رحیم واین اسم معلوم است عطای خراسانی گفت در جاهلیت چنین نوشتندی که باسمک اللهم ورحمن نشناختند خدا تعالی رسول را فرمود که بسم الله واکنون فرمود که با آن رحمن ضم کن چون مسیلمه کذاب بیاید واین نام بر خود نهاد خدا تعالی گفت الرحیم با آن ضم کن تا این اسمها مجموعش مرا باشد اگر چه معنی الله از اله واجب الحق دیگران چرا کردند من لام تخصیص را بر وی تا تعلق شد دیگر از او بیرون آوردم چون مسیلمه کذاب بیاید نام رحمن بر خود نهاد ومن رحیم با آن

ختم کردم بالعبت نا واجب الحمد از نام و صحیح من حمد اشعر رسول صلی الله علیه وسلم گفت خدای تعالی را صد جزو رحمت است
نود و نه جزو در خزانه رحمت ذخیره کرده است و یک جزو بر اهل دنیا متفرق کرده هر رحمتی و شفقتی که در جهان است از آن
یک جزو رحمت است چون فردا قیامت باشد آن جزو پراکنده با آن نود و نه ضم کنند جمله صد جزو رحمت بود بر سر گناه کاران
امت محمد بدارند و ما در خبر آمده است که خدای را در روز قیامت بر امت محمد چندان رحمت باشد که ابلیس طمع رحمت
کند و اگر چه هرگز بوی نرسد رحمن است با اهل آسمان رحیم است با اهل زمین رحمن است یک رحمت رحیمی است بصد
رحمت رحمن است چون خواهد ببخشد رحیم است چون نخواهد خشم گیرد رحمن است بالا رو بغمار رحیم است و باز داشت
محنت و بلا رحمن است که تا بر نا بذار نیران رحیمیست که تا برساند بجلد خیابان رحمن است لمن جحده رحیم است لمن وحده رحمن
است لمن کفره رحیم است لمن شکره الحمد لله این ثنای است که خدای تعالی جل جلاله بر خود میگوید و ما را ثنا و حمد خود می
آموزد و لفظش خبر است مرادش امر است معنی آنش این است که بگوئید و ثنا و ستایش و شکر مر خدای راست جل جلاله بر نعمتها
که با ما کرده است حمد خاص تر است و شکر عام تر است حمد در جای شکر استعمال کنند و شکر در جای استعمال نکنند و حمد بر جفعال او باشد اگر چه بتو
چیز تعدی نکنند و شکر از نعمتی که از و بتو چیزی رسد حمد بر زبان باشد و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا شکر بارکان
باشد اعملوا آل داود شکرا اظهر که حمد گفت شکر گفته باشد و اگر شکر کند حمد نگفته باشد رسول صلی الله علیه وسلم گفت
الحمد لله راس الشکر ما شکر الله عبد لا یحمده حمد سر شکر است شکر نکرده باشد خدای را بنده که حمد خدای تعالی نگوید از جمله ثنای
خدای تعالی یکی از این کلمه حمد است چه او قید نعمت عاجلست و صید نعمت آجل نوح پیغمبر صلی علیه السلام چون طعام خوردی
گفتی الحمد لله چون شربت آب خوردی گفتی الحمد لله چون جامه در پوشیدی گفتی الحمد لله چون بر چارپایی نشستی گفتی
الحمد لله چو از وی فرود آمدی گفتی الحمد لله نام او خدای تعالی در جمله شاکران بنوشت انه کان عبدا شکورا الحمد کلمه است
جامع حمد را و شکر را از آنجا که پیغمبر علیه السلام گفت که سبحان الله نصف المیزان سبحان نصف ترازو باشد
والحمد لله پری ترازو باشد در خبر است که رسول علیه الصلوات الله گفت چون بنده گوید الحمد لله کما هو اهله فرشتگان
از نوشتن باز ایستند حق تعالی گوید ای فرشتگان من جزای این که بنده من گفت بر وی ننوشتید گویند بار خدایا
ما آن نتوانیم نوشتن ما چه دانیم که تو اهل چه از حمد جز تو ندانی که تو چه سزاوار چه چیزی از حمد آنچه تو مستحق آنی
تو دانی ما ندانیم آورده اند که مردی بازرگان صره زر بغلام داد و گفت برو در قافله نگاه کن از حجاج چون مردی
را بینی که از قافله بر کناره میرود این صره زر بدو ده غلام برفت و نگاه کرد مردی را دید که بر طرفی میرفت آن صره
زر بدو داد مرد صره زر را از و بستد و سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم انک لا تنسی بخیر فاجعل بخیر لا ینساک خداوندا
بخیر فراموش نمیکنی بخیر چنان گردان که ترا فراموش نکند غلام باز نزدیک خواجه آمد و گفت برفتم و چنانکه گفتی
زر بدادم گفت چه گفت گفت چنین گفت نیک گفت ولی النعمة مولیها بحقیقت حواله با آن کرد که او داده

آورده‌اند که داود پیغمبر گفت بار خدایا شکر تو چگونه گویم و من بشکر تو نرسم الا بنعمت تو پس شکر تو از من گذارده نشود حق
تعالی بداود علیه السلام وحی کرد که ای داود دانی که آن نعمت که بر تست از منست گفت بلی گفت بدان راضی
شده‌ام از تو در باب شکر رب العالمین و خدای پروردگاری و آفریدگاری که پروردگار جملهٔ عالمیان است از ابو درداء روایت
که نام بزرگترین خدای تعالی رب العالمین است از پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه روایتست که هر که هفت بار بگوید یا الله یا رب
اگر حاجتی که دارد بخواهد باجابت مقرون گردد و در خبری دیگر است که هر که پنج بار بگوید یا الله یا رب وی را اجابت آید
بیانش قوله تعالی ربنا ما خلقت هذا باطلا تا آخر آیت پنج بار ربنا است آنگاه میگوید فاستجاب لهم ربهم و در خبری دیگر
است که چون بنده گوید یا رب خدای گوید لبیک و چون دوم بار و سیوم بار گوید یا رب الله تعالی گوید لبیک
سل تعط بخواه تا بدهمت از ابو هاشم روایتست که او گفت من در مسجد واسط نشسته بودم و دوستی با من نشسته
بود مردی از در در آمد بار ازی پوشیده چنانکه عادهٔ مسافران است و نزدیک ستون رفت و دو رکعت نماز بگذارد
آنگه نزدیک ما آمد و بنشست و گفت همانا در این مسجد شما نامی باید کردن بقبله کنیم چنین میگویند گفت من هرگز
آنجا نماز نکرده‌ام پیش از امروز آنگه گفت مردمانی را می‌بینم که میگویند اللهم انی اسالک باسمک المکتوم بار
خدایا بحق آن نامهای پنهان تو و خدای را هیچ نامی باشد پنهان از بندگان او نه بینی که آدم و حوا چون در
ماندند خدای تعالی را بچه نام خواندند گفتند ربنا ظلمنا انفسنا خدای تو ایشان قبول کرد و نوح علیه السلام چون
از دست کفار درماندند خدای تعالی را بدین نام بخواند رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا خدای تعالی
دعای او را اجابت کرد و دمار از کافران برآورد ابراهیم علیه السلام چون حاجتی داشتی خدای عز و جل را بدین
نام خواندی رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین در حال باجابت رسیدی موسی علیه السلام چون آن قبطی را بکشت
گفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی اجابتش آمد فغفر له سلیمان علیه السلام از خدای تعالی ملک هم
بدین نام خواست اجابت فرمود رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی زکریا علیه السلام چون از خدای
تعالی فرزند خواست هم بدین نام خواست رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین اجابت کرد و سید ولد آدم
محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه خدا را بدین نام خواند که رب اغفر لی و ارحم و انت خیر الراحمین اجابت آمد
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و صالحان امت محمد خدا را بدین نام خواندند ربنا ما خلقت هذا باطلا تا آخر
آیات توقیع اجابت ایشان چنین آمد که فاستجاب لهم ربهم طرید مملکت ملائکه خدای را بدین نام خواند رب
فانظرنی الی یوم یبعثون اجابت آمد که انک من المنظرین پس خدای را نامی باشد از این بزرگوارتر
نباید است ما بدانستیم که آن خضر پیغمبر بود علیه السلام و رب باطلاق جز بر خدای تعالی اجرا نکنند و در
با مقید باید کرد و طریق بدین که گفتیم سمع است و مراد بعالمین آدمیان اند و بروایت ابن عباس

جن و انس است لقوله تعالی لیکون للعالمین نذیرا ابو عبیده گفت عبارتست از عقلا و آن چهار صنف است فرشتگان
و آدمیان و دیوان و پریان صادق چه میگوید که هم اهل الجنة و النار و اهل بهشت و دوزخ اند وهب بن منبه میگوید
که خدای تعالی را هژده هزار عالم است دنیا یکی از آنست عمارة دنیا باضافه با آخرة چنان است که خیمه در بیابانی از ابی
بن کعب روایت است که گفت مراد باین فرشتگان اند و آن هژده هژده هزار فرشته اند چهار هزار و پانصد بمشرق اند
و چهار هزار و پانصد بمغرب اند و چهار هزار و پانصد بجانب شمال و چهار هزار و پانصد بجانب جنوب و با هر یکی
از ایشان چندان اعوان اند که عدد ایشان جز خدای تعالی نداند و از وراء این همه زمین است سپید مانند رخام
عرضش چند آنکه آفتاب بچهل روز تواند بریدن و درازیش جز خدای تعالی نداند پر از فرشتگان که ایشان را روحانیان
خوانند ایشان را هلهل و آوازی هست بتسبیح و تهلیل که اگر آواز یکی از ایشان با اهل زمین رسد همه هلاک شوند
از آن هیبت منتهی کناره ایشان با حاملان عرش است الرحمن الرحیم خدای تعالی مهربان است بر اهل جهان
از مومنان و کافران بخشاینده در آن جهان خاص بر مومنان چون کافران گویند با قرب عهد چرا مکرر این دو
کلمه کرد و خاصه بر مذهب آنکس که بسم الله را آیتی شمرده گفته اند که چون خدای تعالی خلقانرا فرمود که ابتدا کار
بنام او کنند و نام خود الله فرمود و آنکه این اسم را وصف کرد برحمن و رحیم بعد از آن فرمود خلقانرا تا شکر و حمد او
کنند صفت دیگر بیان کرد و گفت رب العالمین خواست تا علت استحقاق حمد بخلقان نماید گفت این استحقاق حمد
از آن است که رحمن و رحیم ام یعنی منعم بانواع نعمت او نعم دنیا و آخرة والله اعلم بما اراد منه مالک یوم الدین خدای تعالی که
پادشاه روز حساب است و جزا یعنی مملکت تصرف درین روز کس ندارد برای آنکه مالکی همه مالکان درین روز زایل
شود و املاک همه ملاک با خدای افتد مابه تملیک او مالک باشیم چون دست تصرف از آن کوتاه کنند مادام این تصرف
نباشد مالک نباشیم چنانکه گفت والی الله ترجع الامور لا یملک نفس لنفس شیئا و اگر ملک خوانی بی الف معنیش آن بود
که خدای تعالی در دنیا ملوک را تمکین کرد و بعضی را مملکت داد فردا املاک از همه باز ستاند و همه را معزول کند ملک خاص او
باشد چنانکه گفت لمن الملک الیوم لله الواحد القهار گفته اند که ملک عامتر است از مالک از آنکه هر ملک مالک باشد و هر مالک
ملک نباشد و گفته اند که ابلغ تر است از آنکه تصرف مالک را نخود برود از بیع و وقف و اقرار مالک در ملک خود نه برود و رجح
این اسم با قادری است و خدای تعالی را این صفت ذاتی است و حاصل باشد در ازل و در لایزال و مالک آن باشد که او را تصرف
بود در اجزا او را باشد بر وجهی که کس را نباشد که او را منع کند و نباشد که او را وصف کنند تا آنکه او مالک است و دین را معنی حساب است
و دین بمعنی جزا است و بمعنی قهر و غلبه است محمد بن کعب قرظی گوید که مالک یوم لا ینفع فیه الا الدین این روز را برای آن روز
دین خوانند که روزی است که درین روز هیچ چیز نشاید و سود ندارد مگر دین و برین قول دین اسلام باشد چه گونه یوم گفت
و یوم عبارتست از طلوع آفتاب و آن روز آفتاب نباشد تحقیق نیست اما یوم عبارت کرده است از همه وقتی که دران اتفاق

تا یکی نباشد چنانکه دیگر روز پس بر سبیل تشبیه ابراهیم خواند ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا می پرستیم و از تو خدای یاری میخواهیم و
استعانت نکنیم یعنی عبادت با هیچکس نیست الا با تو خدای و استعانت و یاری از هیچکس نمی خواهیم الا از تو خدای عبادت غایت
تواضع و خشوع و خضوع است مر خدای تعالی را و دلیل کرده اند بدین نفس است در بندگی خدای تعالی تکرار ایاک از ظهر استلذاذ کرده اند
بذکر او چنانکه شاعر گفت یقولون لیلی ارسلت بشفاعة الی فهلا نفس لیلی شفیعها ابو زید گفت اصل ایا ای جا بوده ای
تثنیه را و یا هذا همزه بکسر و یا را در ادغام کردند ابو عبیده گفت او او یا بوده بمعنی رجوع الایوا و او را یا کردند و ادغام کردند و از جهر
تاکید بیان و عرض را بدانکه عبادت اسمی است شامل افعال و قلوب افعال جوارح اول باید که بدل خاضع باشد و قصد او دران عبادت
جز او نبود و نیت را از وجوه شوایب دور دارد و آنچه افعال جوارح است آنست که بر وجه مشروع و مامور بکند و ترک محرمات
هم از عبادت دانسته اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابوذر غفاری را گفت کن ورعا تکن اعبد الناس پارسا باش تا عابد
ترین مردمان باشی یحیی بن معاذ را گفتند بنده کی عابد باشد گفت هر گه که در درجه عبودیت ملازمت کند گفتند که ملازمت
کرده باشد گفت هر که باین شرایط بود که گوید بار خدایا اگر بدهی شکر کنم و اگر ندهی صبر کنم و رضا دهم و اگر بخوانی اجابت
کنم و اگر بخواهی عبادت و بندگی آرم آورده اند که یکی از صادقان ببازار شد تا بنده خرد غلامی پیش آوردند گفت ای
ای غلام چه نامی گفت فلان گفت چه کار کنی گفت فلان کار گفت این را نخواهم دیگری را آوردند گفت چه کار کنی
گفت آنچه تو ام فرمای گفت چه اختیار کنی گفت بنده را با اختیار چه کار گفت این بنده شایسته است او را بخرید
طاوس یمانی گفت در مسجد حرام شدم امام زین العابدین را صلی الله دیدم که در نزدیک حجر نماز میگزارد و دعا میگفت
با خود گفتم که او مردی صالح است از اهل بیت نبوت بروم و دعای او بشنوم چون از نماز فارغ شد روی بر زمین نهاد و
گفت عبیدک بفنائک مسکینک بفنائک سائلک بفنائک یشکو الیک ما لا یخفی علیک بنده تو بدرگاه تست
اسیر بدرگاه تو است مسکین تو محتاج تو بدرگاه تو است سائل تو بدرگاه تو است شکایت میکند با تو از آنچه بر تو پوشیده
نیست طاوس گوید یاد گرفتم هیچ سختی مرا پیش نیامد و الا این کلمات بگفتم از آن فرج یافتم فعل عبادت را بر اعانت
مقدم داشت از انکه فعل حق را اعانت قدیم جل جلاله نباشد از خلق و حیوة و قدرة و کمال عقل و ازاحت علت و نصب ادله
بنده فعل کرده بر این اسباب و الات توجیه میکند بخدای تعالی و میگوید بار خدایا آن چه کردم جز برای تو نکردم و بر آنچه
خواهم کرد از تو یاری میخواهم قتاده گفت ایاک نعبد برای انکه تو صانعی و ایاک نستعین برای انکه ما مصنوعیم و مصنوع را
از صانع چاره نیست ایاک نعبد لتمنحنا الجنان و ایاک نستعین لتنقذنا من النیران ابو طلحه گفت با رسول الله در بعضی
غزوات بودم چون کار سخت شد و کارزار گرم گشت رسول علیه السلام سر برداشت و گفت یا مالک
یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین نگاه کردم سرها دیدم که از تنها می افتاد و کس را ندیدم که شمشیر میزد
و کافران بهزیمت میشدند گفتم یا رسول الله این سرها که از تنها می افتاد چه بود گفت فرشتگان

فتح بیرون ندهد شما نمیدید عبد الله عمر گفت چون کار بر تو سخت گردد بگوی ایاک نعبد و ایاک نستعین تا کار بر تو آسان گردد
اهدنا الصراط المستقیم امیر المؤمنین علی میگوید معنی اینست که ای بار خدای ما را بر راه راست ثابت دار و بقول عبد الله
مسعود صراط مستقیم دین اسلام است و راه چیزی جز آن چیز بود پس مراد این مقامات ایمان بود و آنچه با ایمان نتوان رسید
جز بدان و آن فعل خدای تعالی باشد از الطاف و تمکین و ازاحه علت و نصب ادله از خدای تعالی آن خواهند که فعل بنده بود
بدلیل امر و نهی و وعد و وعید و مدح و ذم و ثواب و عقاب و بدلیل وقوعش عند قصد و دواعی و انتفایش عند صوارف دیگر آنست
حارث اعور از امیر المؤمنین روایت کند که او گفت شنیدم از رسول خدا که او گفت صراط مستقیم کتاب خدای است جل جلاله
بشنید جبیر گفت صراط مستقیم راه بهشت است ابو بریده اسلمی میگوید صراط مستقیم راه محمد و آل محمد است علیهم السلام ابو
وایل میگوید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم دو خط بکشید یکی از راست خویش و یکی از چپ خویش انگه گفت هذه السبیل
این راههاست و بر سر راهی شیطانی است میگوید که ای ای انگه خطی برابر روی خویش بکشید و گفت این راه خدای است پس این
آیه برخواند ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم نواس بن سمعان گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت که خدای تعالی مثلی زد صراط مستقیم با بر دو کنار از راه بارا ایست در ها بر روی گشاده و بر آن در ها پردها است فرو گذاشته
و بر سر آن صراط داعی است ایستاده خلق را دعوة میکند و میگوید ای مردمان با راه ایید و میل مکنید از این راه و از بالای
آن صراط داعی دعوت میکند چون مردم خواهند تا از آن درها یکی باز گشایند آن داعی گوید ویلک باز مکشای که اگر باز
کنی در شوی انگه گفت صراط اسلام است و آن پردهای حدهای خدای است و آن درهای گشاده محارم خدای است
و آن داعی بر صراط کتاب خدای است و آن داعی که از بالای آنست وعظ خدای در دل هر مسلمانی صراط الذین انعمت علیهم
یعنی راه آنانی که نعمت دادی ایشان را بتوفیق و رعایت و منت نهادی بر ایشان بتوفیق و هدایت ابن عباس گفت قوم
موسی و عیسی اند علیهما السلام پیش از آنکه نعمت بر خود بگردانیدند شهر ابن حوشب گفت اهل البیت پیغمبراند و اصحاب او
و اقدی گفت راه آنانکه نعمت دادی ایشان را بشکر بر نعمت و صبر بر بلیت و در تفسیر اهل البیت آمده است که راه آنکسانی که
نعمت کردی بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و چه نیکو یارانی اند ایشان من النبیین محمد است و از
صدیقین علی ابن طالب ع و از شهیدا حمزه و جعفر است و الصالحین ائمه هدی و حسن اولئک رفیقا مهدی است غیر
المغضوب علیهم و لا الضالین نه راه آنکسانی که خشم گرفته بر ایشان چون جهودان که غضب الله علیهم و لعنهم و نه راه کسانی
که گمراه شدند چون ترسایان که قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل غضب از خدای تعالی اراده مضرة و عقاب
باشد بغیر و رضا اراده خیر و ثواب بود و بهر دو وجه از باب اراده است مغضوب علیهم جهودان اند و الضالین ترسایان اند
نزدیک جمهور مفسران بدان آیت که گفته شد و نیز روایه کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در وادی القری
با جهودان کارزار میکردی غزوی گفت یا رسول الله که اند که با تو کارزار میکنند گفت المغضوب علیهم گفت آن دیگران

گویند که اشارت بنهایلین کرد و گفت هم الضالون و در روایتی است آمین گفتن در آخر الحمد در نماز و دیگر گوید نمازش باطل بود و باجماع
اهل البیت علیهم السلام احتیاط همین اقتضا کند از بهر آنکه آنانکه جایز میدارند میگویند که مستحب است اگر نگویند نماز باطل
نمیشود و دیگر از رسول الله روایتست که او گفت ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الآدمیین و باتفاق این کلام آدمیست
پس ترک باید کردن از این وجوه والله اعلم سورة البقرة این سوره دویست و هشتاد و شش آیه است بعدد کوفیان و
آن عدد امیر المومنین علی ابن ابی طالب است و سوره جمله مدنیست و بروایتی دیگر الا یک آیه که در حج الوداع فرود آمده و آن
اینست که واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ابی بن کعب روایة کرد از پیغمبر علیه صلوات الله که او گفت لکل شیء سنام
وان سنام القرآن سورة البقرة هر چیزی را کوهانیست و کوهان قرآن سورة البقره است بریده روایت کند که رسول صلی الله
علیه و سلم گفت که سورة البقره بیاموزید که اخذش برکت است و ترکش حسرت است و باطل کاران یعنی ساحران بر
برخوانندهٔ این سوره دست نیابند خالی تر آنخانه از خیر نباشد که در وی این سوره نخوانند سوره بقره سرا پرده قرآن است
وهب منبه گفت هر که او سوره البقره و آل عمران بخواند نور او از عجیبا تا عرش بود و عجیبا زمین هفتم است و عرشها عرش رب
العزت روایة کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم لشکری را بغزای میفرستاد تا یکی را بر ایشان امیر کند یک یک را
میخواندند و میگفت که تو از قرآن چه دانی هر کسی میگفت من فلان سوره دانم تا جوانی پیش آمد بسال از کهتر گفت یا رسول الله
من سورة البقره دانم گفت ترا امیر کردم بر ایشان گفتند یا رسول الله جوانی را بر ما پیران چگونه امیر کنی گفت او سوره
البقره داند و شما ندانید عجب اگر جوانی که سورتی داشت که پیران نداشتند استحقاق امارت یافت بر ایشان این جوانمردی
که بیرون از آن که جمله سورتهای قرآن داند و داند که محکم کدام و متشابه کدام و منسوخ کدام و مجمل کدام و مفصل کدام
و توریة و انجیل و زبور و فرقان عالم بود و حکم کند میان اهلش عجب بود که مستحق امارت و امامت بود و لهذا امیر المومنین
روایت کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت که من سید ولد آدمم و تو سید عربی و سلمان فارسی سید
و صهیب سید روم است و بلال سید حبشه است و طور سینا سید کوههاست و سدره سید درختان است و سید ماهها
ماه حرام است و سید کلامها قرآن سوره البقره است و سید سورة البقره آیة الکرسی است یا علی در این آیه
پنجاه کلمه است در هر کلمه ذکری و شرفی است بسم الله الرحمن الرحیم الم گفته اند که سبب در آنکه خدای
تعالی اوائل این سورتها بحروف منقطع یاد کرده است آن است که چون رسول قرآن خواندی مشرکان بلند بلندی
و جمع ساختندی و اشعار خواندندی و سم گفتندی تا مردمان آواز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشنوند
و حلاوت تلاوت کلام کریم جل جلاله ندانند و در اسلام رغبت نکنند چنانکه گفت و قال الذین کفروا لا
تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه خدای عز و جل این حروف منقطع را فرستاد و ایشان مانند این
نشنیده بودند تا چون بشنیدند ایشان را عجب آمد خاموش شدند و گوش با قرآن کردند تا دیگر

مانند آن خواهند شنیدن نیایند قرآن بشنوند و حجت بر ایشان متوجه شد و قولی دیگر آن است که حروف
منقطع تنبیه کرد خلق را بر حدوث قرآن و گفت این کتاب از این حروف است از جنس اوست و علامت
حدوث در مقطع ظاهرتر بود از آنکه در منظوم و چون معلوم است که این حروف محدث است و این کلام از
این جنس است یک جنس نشاید که بعضی قدیم بود و بعضی محدث و در معنی این کلمه خلاف کرده اند گفته اند
سری است از اسرار خدای تعالی که بعلم آن مختص است از امیر المومنین علی ابن ابی طالب روایت است که
هر کتابی را گزیده و خلاصه است و گزیده و خلاصه قرآن حروف منقطع است عبد الله عباس گفت قسم است
خدای تعالی باین حروف سوگند میخورد برای آنکه کلام او از این حروف منظوم است و مراد ما الف الله است
و لام الله و میم اعلم و در روایت دیگر از او آن است که قسم است بخدای و جبرئیل و محمد و اهل اشاره گفتند الف انا الله لی
میم منی بالف اشارت بآن کرد که همه منم بلام اشاره کرد که همه مراست بمیم اشارت کرد بآن که همه از من است
ابن عباس گفت معنی آنست که این کتاب آنست که من ترا وعده داده ام که بتو خواهم فرستاد عکرمه گفت
مراد بکتاب توریه و انجیل است یعنی الم نام قرآن است که وصف و نعت در کتاب شما که توریه و انجیل است مسطور است ابن
کیسان گفت خدای تعالی الم سوره البقره چند سوره فرستاد و ذلک اشاره بآن است یعنی آن سورتها که مشرکان بدان تکذیب
کردند کتاب منست در او هیچ عیب نیست هدی للمتقین راه نماینده پرهیزکاران است یعنی این قرآن حجتی و بیانی و دلیلی است
کسانی را که در او تامل کنند و نظر کنند اندیشه را کار بندند و این تامل نکنند الا کسانی که متقیان باشند پس دلیل و حجت و
بیان متقیان باشد هدی بمعنی بیان است هدی للناس و بمعنی اسلام است انک لعلی هدی مستقیم و بمعنی دعوت است و من قوم
موسی امة یهدون بالحق و بمعنی ایمان است نحن صددناکم عن الهدی و بمعنی قرآن است لقد جاءهم من ربهم الهدی و بمعنی لطف است
و زدناهم هدی و بمعنی زیادت الطاف باشد که خدای تعالی با مومنان کند و را داعی طاعات و اجتناب مقبحات که آن با
کافران نتوان کرد و آن در هر جای است میگوید و الله یهدی من یشاء یعنی آن لطف خاص با مومنان کند و با کافران
نکند که ایشان را لطف نباشد و لطف را در ایشان تاثیری نباشد گفت که قرآن هدایت متقیان است اگر چه قرآن
دلالت و بیان است متقی را و غیر متقی را متقیان چون بآن منتفع شدند ایشان را تخصیص کرد چنانکه گفت انما انت منذر من
یخشاها تو بیم رسانی کسی را که بترسد از قیامت و پیغمبر علیه السلام کافه خلقان است و چون منتفع ایشان بودند ایشان را تخصیص کرد
متقی کیست رسول علیه السلام گفت چون وی را پرسیدند از تقوی که مجمع تقوی این آیت است که ان الله یامر بالعدل و الاحسان
تا آخر آیت ابن عباس گفت آن باشد که از شرک و کفر و معاصی اجتناب کند از کعب الاحبار پرسیدند از
تقوی گفت هیچ در راه خارناک رفته گفت بلی گفت چگونه گفت خویشتن را نگاه دارم گفت متقی آن باشد که در راه جهان
رود و خویشتن را از معاصی همچنان نگاه دارد که رونده پای خود را که اهل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو

ابی سلول و اتباع شمس که ما بخدای ایمان آورده ایم و بروز باز پسین آن نه چنانست که ایشان می گویند و دعوی می کنند ایشان مؤمن نیستند
منافق اند بزبان اظهار میکنند و در دل ایمان ندارند عبد الله عباس گفت آدم را برای آن انسان خوانده اند که عهد الهی فراموش کرد
وگفته اند لا انسانیه مشتقه برای آنکه او با چون خودی انس گیرد چنانچه در خبر هست که خدای تعالی آدم را بیافرید و در بهشت
تنها میگشت دلش تنگ میشد خدای تعالی خواب بروی افگند جبرئیل علیه السلام بیامد و از پهلوی چپ آدم استخوانی برکشید خدای تعالی
از و حوا را بیافرید تا آدم علیه السلام با او انس گرفت يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ
گفتند منافقان با خدای تعالی فریبی می آورند یعنی با رسول خدای و با آنکسانی که ایمان آورده بودند میگویند که بخدای تعالی ایمان آورده ایم
چنانکه شما ایمان آورده اید و بدانچه میکنند نمی فریبند الا تنها خود را یعنی وبال خداع ایشان در دنیا و آخرة هم بایشان راجع خواهد شد
و نه بس چنانست که آن خداع با خویشتن کرده اند چنانکه یکی از ما فعلی کند و پندارد که زیان دشمن چون بنگرد زیان خود کرده باشد
و نمیدانند که ضرر خداع هم بنفس او خواهد بود که اگر دانستندی بر آن نظر نکردندی و اعتبار نگرفتندی تا علم ایشان حاصل
شدی آن خداع نکردندی اصل خداع اخفاست از آنجاست که نهانخانه را مخدع خوانند پس منافق مخادعست که کفر
در دل پوشیده میدارد و گویند که خدای تعالی را نتوان فریفت و در حق خدای این متصور نیست گفته که اگر چنین هست گمان ایشان
چنانست که بر خدای تعالی بشود و روا باشد که چنین باشد خدای تعالی از اعتقاد ایشان خبر داده وجهی دیگر آنست که ایشان با خدای
تعالی همان معامله کردند که غیری با غیری کند از اظهار ایمان و ابطال کفر خدای تعالی ایشان را بر سبیل مجاز و توسع مخادع خواند
وگفته که خداع با رسول خدا و مومنان همچنانست که خداع با خدا کرده است از این سبب گفت که یخادعون الله و شعر علم بود با هم
دقیق و موی را از آنجا شعر خوانند فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ
آنکه حق تعالی بیان کرد و گفت در دلهای ایشان شکی و نفاقی و رنجی هست که خدای شک و نفاق و رنج ایشان بیفزاید بدانچه ایشان دروغ
میگویند چون علم و یقین را شفا خوانند آنچه ضد است از شک و نفاق را مرض خوانده اند و گفته اند برای آن مرض خوانده اند که شک و نفاق دل را
ضعیف کند همچنانکه بیماری تن را ضعیف کند فزادهم الله مرضا لفظش خبر است و معنی وی دعاست و روا بود که معنی این
هم خبر بود و مراد آن بود که بیفزود خدای تعالی ایشان را بیماری یعنی ایشان را با خود گذاشت تا عند آن در شک و نفاق بیفزودند
آنکه این زیادت حوالت با خود کرد چون حصول آن از ایشان عند خذلان او بود و نیز با ایشان خدای تعالی افعالی کرد که عند آن ایشان ایمان
بایست آوردن ایمان نیاوردند و در کفر بیفزودند آنرا با خود حواله کرد همچنانکه چون سوره فرستاد ایشان ایمان نیاوردند و کفر در زیادت
کردند آنرا حواله با سوره کرد چنانکه گفت و اما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الى رجسهم وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا
فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ چون گویند این منافقان را که فساد مکنید در زمین ایشان گویند چنین نیست که تو همی
گوئید بلکه ما مصلحانیم خدای تعالی تکذیب ایشان میکند و میگوید که چنین نیست که ایشان میگویند بدانکه ایشان تباه کاران و مفسدان اند
ولیکن نمیدانند و معنی فساد بروجه انکار و جحود بود و این که گفته ما مصلحانیم مراد ایشان آنست که بنزدیک ما و اعتقاد ما وَإِذَا قِيلَ

المتقی کن واصنع ماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی امیر المؤمنین علی ع گفت متقی آن باشد که اگر همه

اعمال او بر طبقی از روی پیش و دستاری بر روی افکنند و گرد همه جهان بگردانند بدو انجا حقیری نباشد که او را از آن

شرم باید داشتن و در حدیث است که رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبلغ المرء حقیقة التقوی حتی یدع ما لا بأس به حذرا مما به بأس گفت

مرد بحقیقت تقوی نرسد تا آنچه باکی نبود ترک کند از ترس آنکه بدان باکی بود و دنیا کوتاه‌ترین خصال تقوی زاد سفر قیامت است در دو

فان خیر الزاد التقوی ؛ یقول المرء افادتی ومالی وتقوی الله افضل ما استفاد. الذین یؤمنون بالغیب

آن متقیانی که ایمان می‌آرند بدانچه از ایشان غایب است از قیامت و بهشت و دوزخ و از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خبر داده است

از وقوع و حصول آن ایمان تصدیق باشد هم در لغت و هم در شرع بیانش و ما انت بمؤمن لنا ای بمصدق لنا و آن تصدیق بدل باشد

از آنکه خدای تعالی هر کجا ذکر ایمان کرد او را بدل باز بست ولم تؤمن قلوبهم وقلبه مطمئن بالایمان و عمل بارکان از جمله ایمان نیست

بلکه دلیلست بر ایمان که اگر ایمان بودی نگفتی ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات چون ذکر عملوا الصالحات کرد معلوم شد

که عمل از ایمان نیست که اگر از ایمان بودی تکرار بودی و غیب بمعنی غایب بود ابو العالیه گفت که آن ایمانست بخدای و

فرشتگان و کتابها و پیغمبران و قیامت و ابن جریج می‌گوید که مراد بغیب وحی است بیانش عالم الغیب والشهادة فلا یظهر

علی غیبه احدا و در تفسیر اهل البیت می‌آید که مراد بغیب مهدی است صلوات الله علیه که غایب است از دیدار خلق و موعود است

در اخبار و قرآن وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و اخبار در این

معنی بسیار است از آنجمله گفت پیغمبر که مخالف و موافق روایت میکنند که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم

حتی یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی وکنیته کنیتی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا رسول صلی الله علیه وسلم گفت

اگر باقی نماند از دنیا الا یکروز خدای تعالی آن روز را دراز گرداند تا مردی بیرون آید از فرزندان من که نام او نام من باشد

و کنیت او کنیت من زمین را پر از عدل و داد کرداند بعد از آنکه پر جور و ظلم شده باشد و این صفات مجموع نیست الا درین شخص که

قوم گفتند که در غیبت است و باخر زمان خروج کند روزی پیغمبر علیه صلوات الله صحابه را گفت دانید که از مؤمنان کیست فاضلتر

گفتند فرشتگان گفت ایشان چنین اند و نه ایشان را همچو ایشان گفتند پیغمبران گفت ایشان چنین اند و نه ایشان همچو ایشان گفتند یا رسول

الله کیستند ایشان گفت جماعتی که پس از من باشند باخر الزمان و مرا ندیده و قول من نا شنیده و معجزات من ندیده

ورقی بینند معلق و سوادی بر بیاضی بدان کار کنند ایشان فاضلترین اهل ایمان اند آنگه برخواند الذین یؤمنون بالغیب

اولئک اخوانی حقا ایشان برادران من اند براستی گفتند یا رسول الله ما برادران تو نه ایم گفت انتم اصحابی وهم اخوانی

۲۰

نماز بپای دارند و بر آن مداومت نمایند و هیچ وقت از نماز خلل نکنند و ارکان نماز و حدود و شرایط آن تمام رعایت کنند و صلوات

را الف نبشته اند در صلوة گرفته اند و آن آتش باشد چنانکه گویند صلیت العصا اذا قومتها بالصلا یعنی باید که نماز کنند و متانی باشند حدود و ارکان او

نگاه دارند و شرایط او با ظاهر و باطنها بجای آورند چنانکه آنکس که چوب را بآتش راست کند اگر تمامی نکند پیش از وقت چوب بجنباند بشکند و اگر بسیار

آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء ألا إنهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون خدا تعالی حکایت میکند که چون مومنان ایشان را دعوت کردندی با یمان و گفتندی که ایمان آرید
چنانکه مومنان یعنی صحابه رسول الله ایمان آوردند ایشان جواب دادندی و گفتندی بر سبیل انکار ای ایمان آوریم چنانکه این سفیهان
ایمان آوردند خدا تعالی جواب ایشان میدهد و میگوید که سفیه بحقیقت ایشان اند نه مومنان لیکن سفه ضعیف رای بود و جهل بود و بمواضع
منافع و مصالح را از اینجاست که خدا تعالی زنان را و اطفال را سفها خواند و لا تؤتوا السفهاء اموالكم آیه وإذا لقوا الذين آمنوا
قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنا معكم إنما نحن مستهزئون حق تعالی وصف نفاق ایشان میکند و میگوید
که با مومنان جنس دیگر میگویند و با کافران جنس دیگر چون بمومنان میرسند میگویند که ما مومنانیم و ایمان آورده ایم و چون با رؤسای کافر خود
بخلوت می نشینند گویند ما با شمائیم و ترک دین خود نکرده ایم ما بنزد کس بنزدیک ایشان می رویم و میگوییم که ایمان آورده ایم بر ایشان افسوس میداریم
و مراد به شیاطین رؤسا ایشانند عبدالله عباس گفت ایشان پنج کس بودند از جهودان کعب اشرف در مدینه و ابوبرده در بنی اسلم
و عبدالدار در جهینه و عوف بن عامر در بنی اسد و عبدالله بن سواد در شام و شیطان نیز متمردی بود از هر جنسی عاتی
از جن و انس و مار خبیث را شیطان خوانند کانه رؤس الشياطين اي الحيات الله يستهزئ بهم ويمدهم في طغيانهم
يعمهون خدا تعالی جواب ایشان میدهد و میگوید که خدای با ایشان استهزا و افسوس میکند و فرو میگذارد ایشان را در کفر و ضلالت و
جهالت و ایشان سرگشته میشوند و حیران و در سرگشتگی کفر خود می باشند استهزا از خدا تعالی جزاء ایشان بود یعنی خدا تعالی
جزای استهزای ایشان بدیشان رساند همچنانکه جزای بدی را بدی خوانند و جزای سیئة و استهزا عیب باشد نزدیک عرب یعنی حق تعالی
ایشان را استهزا عیب میکند عبدالله عباس گفت این در قیامت باشد که چون مومنان در بهشت بر تختهای خود نشسته
باشند و کافران در دوزخ بجای خود حق تعالی بفرماید تا دری از بهشت در دوزخ بگشایند در آنجا که منافقان
باشند ایشان بنگرند دری گشاده بینند تاختن برند و بروی در می افکنند و میخیزند و بسر یکدیگر در می افتند و میخیزند تا برنج
عظیم بدان در برسند و بهشتیان از تختهای خود می نگرند راست چون نزدیک آیند که بدانجا رسیده اند در بر ایشان ببندند
ایشان ناامید شوند برگردند مومنان از آن بخندند اینست معنی قول خدای که گفت فاليوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون عدی بن
حاتم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که روز قیامت تمکین کنند جماعتی منافقان را تا از پی مومنان براه برند
و هنوز ایشان عقبهای صراط را به برانند چون بدر بهشت رسند بنگرند جمال و کمال بهشت ببینند پای بر آیند تا در بهشت بروند
زبانیگان فرا ایشان رسند و ایشان را براه دوزخ برند و در دوزخ اندازند ایشان گویند بار خدایا چون دانستی که ما از اهل
دوزخیم ما را تمکین کردی تا به در بهشت آمدیم و جمال بهشت دیدیم گویند که این جزای آنست که شما در دنیا با مومنان استهزا
کردید این جزاء استهزای شماست و فرو گذاشتن ایشان در طغیان اینست که ایشان را با خود رها کنند و آن الطاف که با مومنان
باشد با ایشان نکند بسبب منعی که از جهت ایشان أولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم

گفت ایشان آنانند که بدل کرده اند گمراهی را براه راست ابن عباس گفت هدی را براه راست بداد اند
و ضلالت فرا گرفتند یعنی اختیار کفر کردند و ترک ایمان گرفتند تجارت و بازرگانی در خسران و زیانکاری افتادند و نبودند
راه راست یابندگان چون اختیار ضلالت بر هدایت کردند گفته اند مراد بضلالت درین آیه عذابست و بهدی
ثواب بیانش اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی و العذاب بالمغفرة صادق ع روایت میکند از پدر خویش از رسول الله
صلوات الله و سلامه علیه که او گفت ای علی مومن را سه علامتست نماز و روزه و زکوة و منافق را سه علامت است
چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون امینش دارند خیانت کند عبد الله عباس گوید این حدیث
در حق یک منافق آمده و هم او گفت که از رسول صلی الله علیه و سلم تفسیر این حدیث پرسیدم گفت من باین حدیث منافقانرا خواستم
که خدا تعالی ذکر ایشان کرده است در قرآن و وصف کرد بدروغ و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون و بخلاف وعده ان خواستم که
خدا تعالی میگوید و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن گفتند اگر خدا تعالی ما را مالی دهد آنرا صدقه بدهیم چون خدای مال بداد
ایشان صدقه نداد ند چنانکه گفت فلما آتاهم من فضله بخلوا به و در امانت خیانت ان خواستم که خدا میگوید انا عرضنا الامانة علی السموات
و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان مراد باین امانت طاعت حق است در سر و علانیه خصوصا
این سه طاعت یکی غسل جنابت دوم نماز سیوم روزه مسلمانان امان بودند که این سه طاعت در سر و علانیه بجای آوردند
وی آوردند و منافقان این سه طاعت بعلانیه کنند و بسر نکنند امیر المومنین علی رضی الله گفت ایمان بر دل علامتی بود سفید چندانکه
ایمان می افزاید نفاق در دل علامتی باشد سیاه چندانکه نفاق می افزاید سیاهی می افزاید تا همه دل سیاه شود بخدای که اگر دل مومن بشکافند
سفید یابند و اگر منافق بشکافند سیاهی یابند انس گوید که روزی رسول علیه السلام صحابه را فرمود که شما دانید که روی بچه در آید و چه روی
بشما دارد گفتند یا رسول الله فرو د آمد گفت نه گفتند دشمن بروی ما آورد گفت نه ولیکن ماه رمضان بروی شما آورد خدا تعالی در یاد داد این روز
که اول ماه رمضان جمله اهل قبله را بیامرزد مردی از کفار در مسجد آواز داد که خنک منافقان را رسول صلی الله علیه و سلم گفت پیش من آورید
او را پیش رسول علیه السلام آوردند رسول الله گفت چرا چنین گفتی گفت برای آنکه تو اهل قبله را گفتی و منافقان اهل قبله اند
رسول علیه السلام کلا و حاشا منافقان از ما نه اند و ما از ایشان نه ایم و منافقان را درین هیچ نصیبی نیست منافقان کافران اند
عمر بن عبد العزیز مومن ضعیف تن و قوی دل باشد حاتم اصم گفت مومن از همه کس ایمن بود مگر از خدا تعالی و منافق بهمه کس امید دارد مگر
بخدای مومن عمل صالح میکند و می ترسد و منافق معصیت میکند و شادمانی می باشد مومن طالب سیاست بود و منافق طالب ریاست عیب
بود مومن را اگر داری گفتار منافق را گفتار بی کردار مومن آنچه کند خواهد که باز نگوید منافق آنچه نکند خواهد که باز گوید چنانکه خدا تعالی گفت
یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا مثلهم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم
وترکهم فی ظلمات لا یبصرون مثل این منافقان در داستان انسان همچون مثل داستان کسی است که او آتشی بر افروخته باشد
چون آتش روشن گردد ما اند بدان چیز را که گرد بر گرد او باشد او در بیند خدا تعالی نور آن آتش ببرد نور او تاریکی بدل شود و بگذارد

ایشانرا در تاریکی که هیچ راه خود را نه بینند عبد الله عباس و قتاده گفتند وجه تشبیه آنست که خدا تعالی منافقانرا تشبیه کرد بکسی که آتشی برافروزد و بدان منتفع شود و پیرامن خود را به بیند و ایمن گردد از آنچه خائف باشد پس ناگاه آتش او بمیرد و در تاریکی بماند خائف و

متحیر همچنین است حال منافقان اظهار کلمهٔ ایمان کردند و بغیر اظهار ایمان عزیز گشتند و در عمارت مسلمانان آمدند از روی ظاهر و با مسلمانان

مخالطت و مناکحت کردند و بر جان و مال ایمن شدند تا ناگاه مرگ بایشان رسد آن نور بظلمت بدل شود و آن ایمن و راحت بخوف و

عقاب و عذاب مبدل گردد وجه حکم ظاهر دیگر باشد و حکم خدا تعالی با بندگان دیگر باشد در قیامت این ظاهر حال بود و آنچه حسب

اعتقاد باشد مثلهم کمثل الذی استوقد نارا الذی بگفت الذین نگفت از بهر آنکه خدا تعالی تشبیه نکرد اعیان و اجسام

ایشان بمستوقد بلکه فعل ایشانرا تشبیه کرد بمستوقد آتش و تقدیر چنانست که مثل منافقان در طلب روشنایی خیر و

صلاح باظهار ایمان و ابطال کفر چون مثل استضاء کسی است که آتش افروزد پس تشبیه فعل است بفعل و گفته اند که مراد

بواحد جمع است بدلیل قوله ذهب الله بنورهم و ترکهم در اول آیت اثبات آتش کرد و در آخر گفت ذهب الله بنورهم چون

نور بشود آتش نباشد بدانکه آتش مشتملست بر دو صفت یکی احراق یکی نور یکی منفعت یکی سبب مضرت حق سبحانه و تعالی

باز نمود که از ایشان سبب منفعت ببرد و مضرت بگذاشت یا از هر دو وجه بر طرف خسارت باشند صم بکم عمی

فهم لا یرجعون حق تعالی جل و علا پیغمبر را تسلی میکند و دلخوشی میدهد میگوید ای محمد دل در ایمان ایشان مبند که ایشان در آن مقام هستند

که ایمان نورزند ایشان کران و گنگان و کوران اند چنانکه از کر و گنگ و کور هیچ نیاید از ایشان هم هیچ نیاید اختیار ایمان نکنند و از کفر و

کافری خود باز نگردند نه آنست که چشم و گوش و زبان ندارند اما چون حق نمیشنوند و حق نمیگویند و نمی بینند و با آلت بینایی و شنوایی و گویایی

انتفاع نمیگیرند پنداری که ایشانرا این آلات نیست چنانکه گفت لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها

اولئک کالانعام بل هم اضل او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق یجعلون اصابعهم فی آذانهم

من الصواعق حذر الموت والله محیط بالکافرین یا حال و صفت این منافقان چون حال و صفت جماعتی است که ایشان بباران از آسمان

که مشتمل بود آن باران بر تاریکی گرفتار باشند و برعد و برق از سختی آوازها رعد انگشتان خود را در گوش خود میکنند از ترس و بیم مردن

و هلاک شدن و خدا تعالی محیطست بکافران یعنی همه در قبضهٔ قدرت اویند بیرون نتوانند که او هلاک کننده کافرانست

از ابن مسعود روایتست که دو مرد منافق از رسول صلی الله علیه و سلم بگریختند بارانی سخت بایشان رسید چنانکه ذکر ایشان کرد

در آن تاریکی ابر و باران متحیر فرو ماندند هر وقتی آتشی و راه روشن شدی گامی چند برفتندی و چون تاریک شدی بایستادندی

و چون صاعقه از آتش باران آواز سخت بیامدی انگشت در گوش کردندی تا هلاک نشوند ایشان شب تاریک با چنین سختی

میگفتند کاشکی صبح شود تا پیش پیغمبر رویم و در دست او نهیم چون صبح شد نزدیک وی علیه السلام آمدند و سلام آوردند و اسلام

ایشان نیکو شد خدا تعالی حال منافقان مدینه باین دو مرد تشبیه کرد و گفت که چون نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

می آمدند باران فرو آن میسنند و صاعقه ذکر منافقان شنیدند از ترس آنکه مبادا در حق ایشان خبری نازل شود انگشت را در گوش

کند خدای تعالی محیط است بکافران اگر خواهد در حق ایشان که منافقان اند آیه فرستاد قتال عکرمه گوید رعد نام فرشته است

که ابر را میراند چنانکه راعی شتر را راند شهر بن حوشب گوید که چون خشم گیرد آتشی از دهان او بجهد آن صاعقه بود و اوتجبیر را بود یعنی

تو که محمدی اگر خواهی این تشبیه کن و اگر خواهی آن و گفته اند او برای آورد باینید اری که خدای تعالی گفت این منافقان

بسیار ند حال بعضی با صحاب آتش می مانند و حال بعضی با حال باران می مانند یکاد البرق یخطف ابصارهم کلما اضاء

لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله علی کل شیء قدیر نزدیک بود که برق

روشنائی چشمهاء ایشان را ببرد هر گاه ایشان را ابر روشن شدی بدان رفتندی بر فتندی در راه چون تاریک شد و بدان رفتندی

بایستادندی و اگر خدای تعالی خواستی گوش و چشم ایشان را ببردی که خدای تعالی بهمه چیزی قادر و تواناست عبد الله عباس گفت مراد

بآیت منافقان اند که اول جهود بودند چون فتح بدر بدید آمد شاد شدند و گفتند این محمد آن محمد است که ما نعت او و وصف او در توریة

خوانده ایم و پیغمبر آخر الزمان است چون در احد وهنی بود مرتد شدند و گفتند این نه آن محمد است قتاده گفت این مثلی است که خدای

تعالی زد منافقان را و رعد دلی و بی یقینی گفت هر گه که آواز بشنوند بترسند و انگشت در گوش گیرند از ترس هلاکت خدای المو

و جای دیگر گفت یحسبون کل صیحة علیهم کلما اضاء لهم مشوا فیه یعنی بود اظهار کلمه اسلام ترجی روزگار میکنند و اذا اظلم علیهم قاموا

چون میرسند با ظلمت عذاب شوند منافقان و چون در راه اند ایمن شوند و حال ایشان نیکو شود و مطمئن القلب گردند و چون بکشتی و تندی

بدیشان رسد بر گردند و مرتد شوند در اول با کسی مانند که کلما اضاء لهم مشوا فیه و در دوم با آن مانند و اذا اظلم علیهم قاموا ایشانیست

در سوره حج است و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمان به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه

من شاملیست هم موجود را و هم معدوم را زانکه او عالمست بجمله معلومات یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم

والذین من قبلکم لعلکم تتقون حق تعالی چون ذکر مومنان کرد و منافقان و کافران جلفا را دعوت کرد بعبادت خود

و تذکیر کرد ایشان را نعمتهای که با ایشان کرده و تحذیر کرد از آنکه با او معبود دیگر را پرستند گفت ای مردمان بپرستید

خداوند آفریدگار جود را آن خدای که شمارا بیافرید و کسانی را که پیش از شما بوده اند تا بود که از عذاب دوزخ برهیزید که عبادت

کردن بر وفق امر و نواهی خدای سبب نجات بود عبد الله عباس گفت هر جا که در قرآن یا ایها الناس است خطاب

اهل مکه است و یا ایها الذین امنوا خطاب اهل مدینه و حمل او بر عموم اولیتر بود تا آنکه دلیلی بر تخصیص دلالت کند و خالق اطلاق

خدا گویند از آنکه افعال او همه بر وفق حکمت و صواب بود و بیش و پندارای که تقدیر است بانداز حکمت مفسران گفتند لعل در عسی

از خدای تعالی واجب بود از بهر آنکه از کریم نسزد که غیری را در طمع انداز دو او را از آن محروم کرداند و محققان گفته اند که بر نهاد خود

و در او معنی ترجی است اما راجع بما است تا خدای عز و جل یعنی خدا را پرستید بر امید تقوی و نجات الذی جعل لکم الارض

فراشا والسماء بناء و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا لله اندادا

و انتم تعلمون آن خدای را پرستید که زمین را بر او بستر تمام گردانید تا در او می آئید و میشوید و تصرف میکنید برای معاش خود بر او

قدرت میگوید چنانکه بر آسمان را از بهر شما بلند گردانید و از آسمان از بهر شما آب فرو فرستاد که باران آب از بهر شما از درختان میوه‌ها
بیرون آورد تا روزی شما بود پس خدا را انباز مگوئید و همتا مسازید که این جمله که خدا راست بر شمرد خدای آفرین است و هیچ
خدای تعالی بر آن قادر نیست و این سبب آنکه شما با خدای تعالی انباز گرفته اید نتوانند پس انسان را امر کنید خدا را بپرستید
گفته اند مراد به سما ابر است خدای تعالی ابر را آفرید ابر بدریا فرو شود و آب در خود چیند و بر آید و در هوا متراکم شود و باد بر او بر آید
و از او بفشاند چنانکه گفت و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا و گفت سما آسمان است و آب باران از آسمان می آید خدای تعالی
این ابر را معزل آفرین است و حایل کرد در هوا از میان آسمان و زمین تا چون آب از آسمان بر او آید او تاب و اعتماد تش نیارند
بمقداری مقدر بر زمین آید که اگر چنین بود زمین ویران شود و این قول بهتر است برای آنکه لفظ قرآن بر حقیقت می نهند راویان اخبار
روایت کرده اند که چون خدای تعالی خواست تا آسمان و زمین آفریند جوهری سبز آفرید چند هفت آسمان و هفت زمین
آنگاه نظر هیبت در و نگاه کرد از ترس خدای تعالی گداخته شد آبی گشت لرزان آنکه فرمان داد تا از آنجا بخاری و دودی آمد
از آن دود یک آسمان بیافرید چنانکه گفت ثم استوی الی السماء و هی دخان آنگه آن یک آسمان را بشکافت و هفت آسمان
کرد آنگه فرمان داد آن آب را تا پاره زبد گشت و کف بر آورد بمقدار زمین که از آن کف زمین بیافرید آنگه فرمان داد تا جمله
زمین از زیر زمین مکه بر آوردند و از آنجاست که مکه را ام القری خوانند که اصل همه زمین زمین از اوست آنگه یک طبقه را
بشکافت و هفت طبقه گرد سطبری هر زمین پانصد ساله راه است از زمینی تا بزمینی پانصد ساله راه آنگه فرشته را بفرستاد
از زیر عرش تا زمین بر دوش و گردن گرفت و دستها یکی بمشرق و یکی بمغرب برسید قرار قدم بداشت خدای از بهشت
گاوی فرستاد که او را چهل هزار سر بود و چهل هزار دست و پای آن فرشته پای بر سنام آن گاو نهاد و قدمش نیک قرار
نگرفت یاقوتی از فردوس اعلی فرستاد و آن میان سنام و تا گوش بعز بود نهادند پای فرشته بر و قرار گرفت و بینی
این گاو با قطار زمین بر آمد است تا زیر عرش و در هر بینی او دریاست در روزی یکدم بر زند باز گیرد مد و جزر دریا از آن است
قوایم گاو را جای قرار نبود سنگی بیافرید سطبری هفت بار چند آسمان و زمین و قوایم گاو بر و قرار گرفت و آن سنگ آنست که لقمان
پسر خود را میگوید یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة سنگ را جای قرار نبود ماهی را بیافرید و آن
که یاد و قسم یاد کرد ن والقلم و ما یسطرون و آن سنگ را بر پشت آن ماهی نهاد و جمله تن او خالی است و ماهی بر آب و آب بر باد
و باد بر قدرت باری جلت قدرته آنگه زمین مانند کشتی بر سر آب میگردید خدای تعالی کوهها را بیافرید و میخ زمین کرد
چنانکه گفت والجبال اوتادا و کوهی عظیم بیافرید محیط بگرد همه عالم از زمرد سبز که آن را قاف خوانند و آن است که خدای تعالی بدو قسم
یاد کرد ق والقرآن المجید انس گفت که چون خدای تعالی کوهها را بیافرید فرشتگان از آن تعجب کردند گفتند بار خدایا از این
سخت تر هیچ آفریده گفت آهن بر سنگ غالب است گفتند بار خدایا چه چیز بر آهن غالب است گفت آتش که بر آهن
غلبه کند گفتند بار خدایا از آتش عظیم تر هیچ آفریدی گفت آب که بر آتش غالب است گفتند بار خدایا چه چیز بر آب غالب است

سفت خاک گفتند بار خدایا چه چیز بر خاک غالب آید گفت باد گفتند بار خدایا از باد عظیم تر هست گفت بنده که صدقه

بدهد بدست راست که از دست چپ پوشیده دارد آن عظیم تر بود عبد الله عمر گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که

خدای تعالی زمین اول بیافرید و مسکن آدمی کرد و زمین دوم را زندان باد کرد و زمین سیم را خلقی آفرید رویهای ایشان چون روی آدمی و پایهای

ایشان چون پای گاو و اعضای ایشان موی دار چون موی گوسفند طرفة العین در خدای عاصی نشوند شب و روز در تسبیح اند و در زمین

شب ایشان در زمین چهارم سنگ کبریت است که خدای تعالی از بهر اهل دوزخ نهاده است چنانکه گفت وقودها الناس والحجارة و در آنجا

رودها است از کبریت گداخته که اگر عظیم ترین کوهی در وی افکنند فرو برد و زمین پنجم مسکن ماران و کژدمان اهل دوزخ است هر ماری چند

وادی هر یکی را زهر ده هزار دندان هر دندانی چند درخت خرما زمین ششم جای نامهای اهل دوزخ کرد و جای ارواح ایشان و نام آن

سجین است و ذلک قوله تعالی کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و زمین هفتم جای ابلیس و لشکر او کرد و جای سریر او آنجا کرد و از آنجا

بیش سموم و از جانب دیگر زمهریر عبد الله مسعود گفت بهشت در آسمان هفتم آفریده است امروز و دوزخ در زمین هفتم چون فانی کند از آنجا

باز آفریند و بعد قعر زمین حدیث قارون بس است فخسفنا به و بداره الارض خدای تعالی چون او را و مالهای او را و سرایهای او را از زمین

فرو برد بار و روز قیامت بزمین فرو خواهد شد وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله

وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین حق تعالی جل جلاله ذکر ادله که دلیل میکند بر وحدانیت او یاد کرد

و در این آیه مر خلقان را بر نبوت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه میگوید ای محمد بگو این منکران نبوت را که خدای تعالی میگوید اگر شما را

شکی است در آنکه این کلام منست یا کلام اوست یا کلام بعضی از بشر شما در فصاحت و بلاغت بدرجه اعلی رسیده اید اگر

کلام او یا کلام بعضی از بشر باشد شما قادر باشید بر معارضه آن باید سورتی مانند آن بخوانید و گواهان خود را یعنی از ایشان که

بهمان اند بر قولی استعانه کنید اگر شما راست میگوئید درین دعوی که کرده اید که آنچه میگوید از خویش میگوید که اگر از خویش گوید شما نیز

آن توانید آوردن و گفتن وجه استدلال آنست که خدای تعالی ایشان را گفت که اگر این سخن محمد باشد شما مانند آن توانید

کردن معارضه آن باید چون از معارضه آن عاجز شدند معلوم گشت که آن سخن خداست و معجز مصطفی است گواهی است بر رسالت

و نبوت او و دلیل بر آنکه عاجز شدند آنست که دست با تیغ زدند جان و مال و زن و فرزند خود را در معرض غارت و تاراج نهادند اگر قادر

بودندی بر معارضه این اختیار کردندی تا قرآن از چه وجه معجزست علما درین خلاف کرده اند بعضی گفته اند وجه اعجاز قرآن

فرط فصاحت است دیگران گفتند که اسلوب مخصوص است بعضی دیگر گفتند اخبار غیب است فاتوا بسورة امر تحدید است

و صیغه او مشترک بود میان چند وجه اباحه و تهدید و تحدی مرد فتی بود که امر مرید مامور به بود و از انجام مرید نیست امر اقیموا الصلوة

اباحه فاذا حللتم فاصطادوا تهدید اعملوا ما شئتم تحدی فاتوا بسورة وادعوا شهداءکم مراد بشهدا گفته اند که بتان اند چنانکه

گفته اند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و گفته اند که جهودان اند که مشرکان جهودان را بگواهی خواستند و ایشان بگواهی آمدند

برای مشرکان چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا فان لم تفعلوا ولن تفعلوا

فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین خدا تعالی درین آیه تهدید کافران
میکند و میگوید که اگر نکنید و هرگز نتوانید کرد یعنی اگر معارضه نتوانید آوردن بترسید از آن آتش که هیمه او آدمیان باشند و سنگها یعنی
آتشی که چنان سنگ سوزد و آدمی را سوختن چه محل باشد و مراد بآن سنگ سنگ کبریت است از آن تخصیص کرد که آتش زودتر در وی
گیرد و نزدیک ابن عباس و ابن جبیر است که آتش را ساخته اند و بدست نهاده اند از عذاب کافران در خبر است که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم گفت که این آتش که شما می سوزید جزوی است از هفتاد جزو آتش را بآب نرم بود تا هفتاد بار شسته اند
گفتند یا رسول الله اگر در دوزخ همین آتش بودی کفایت بودی گفت بلی و لیکن آن عظیم تر است بشصت و نه جزو هر جزوی مثل این
آتش است و در خبر است که رسول گفت علیه السلام اهل دوزخ را بر آتش دنیا خواب برآید و اگر در مجلس صد هزار مرد باشد
و در آن میان یکی از اهل دوزخ باشد همه از نفس آن آتش بسوزند و در خبر است که داود علیه السلام بسیار گریستی مردمان گفتند کمتر گری
گفت بگذارید تا بگریم پیش از آن که گریه سود ندارد و پیش از آنکه استخوانها در دوزخ سوخته شود و فرشتگان عذاب مسلط کردند
و فرشتگان غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون منصور عمار گفت سالی حج میشدم بکوفه رسیدم شبی از شبها در کوچه
از کوچهای کوفه میگذشتم از سرای آوازی شنیدم که میگفت خدایا بعز جلال تو که آن معصیت کردم مخالفت تو نخواستم و بعذاب
تو جاهل نبودم اما خطیئتی عارض شد شقاوتی یار داد و به پرده فروگذاشته تو مغرور شدم خداوندا مرا از عذاب خود برهان و اگر دست از
رسن رحمت تو بگسلد دست در که زنم منصور عمار گفت خواستم که امتحان کنم دهان را بر شکاف در نهادم و این آیه بخواندم یا ایها الذین
آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد تا باخر آیه آن شخص نعره زد و ساعتی اضطراب کرد آنگه
ساکن شد در سرای را نشان کردم و دیگر روز بامداد باز آمدم جنازه دیدم بر در سرای نهاده و عجوزی دیدم که در سرای می شد و بیرون می
آمد گفتم ای پیرزن این کیست که فرمان یافته است گفت جوانی خدای ترس از فرزندان رسول صلوات الله و سلامه علیه دوش در نماز
و ورد بود مردی اینجا بگذشت آیتی قرآن بخواند او بیفتاد و ساعتی اضطراب کرد و بجوار رحمت ایزدی پیوست من گفتم طوبی له اولیاء الله تعالی
چنین باشند اولیاء خدای تعالی و هم منصور روایت کرد که در مسجدی شدم جوانی را دیدم که نماز میکرد با خضوع و خشوع و گریه گفتم ازین جوان بوی آشنایی
می آید چون سلام بداد فرا شدم گفتم هیچ دانی که خدا را وادی است در دوزخ نام وی لظی نزاعة للشوی مرد این بشنید
نعره زد و بیهوش شد و بیفتاد چون با هوش آمد گفت زیادت کن گفتم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس
والحجارة آن جوان نعره زد و جان بحق تسلیم کرد من جامه از سینه بر گرفتم بر سینه او نوشته دیدم بخطی روشن فهو فی عیشة راضیة
فی جنة عالیة قطوفها دانیة بکار او قیام نمودم تا او را دفن کردند شبانه او را در خواب دیدم که تاجی بر سر نهاده و حله پوشیده
گفتم ما فعل الله بک الله تعالی با تو چه کرد گفت مرا بدرجه شهدای بدر رسانید و بیشتر گفتم بیشتر چرا گفت لانهم قتلوا بسیوف الکفار
قلت بسیف الملک الجبار ایشان بشمشیر کفار کشته شدند و من بشمشیر ملک جبار شهادت ایشان بهتر بود ⁂ عاشق بتیغ جاه
غمزه دوست فرو رفت ⁂ غازی بغزای دشمن اندر تک و پوست ⁂ چون کشته شوند آن چه این یکی باشند کان کشته

دشمن است و این کشته دوست وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار
چون خدای تعالی وصف عذاب و وعید کافران کرد در عقب آن طرفی از ثواب مومنان و مطیعان آورد تا از هر طرفی ترغیب و ترهیب دعوت کرده
باشد تا مکلفان را داعیه قوی تر باشد بفعل طاعات و اجتناب معاصی گفت مژده ده ای محمد کسانی را که ایمان آورده اند
و با ایمان عمل صالح کردند که ایشان را بهشتهای که در زیر درختان آن جویهای آب روان بر روی زمین میرود و بشارت
خبری بود که اثر آن بر بشره ظاهر گردد از مسرات یا از مضرت جز از عذاب را هم بشارت خوانند و بشرهم بعذاب الیم
اکنون مراد بعمل صالح نیت و عمل که صالح باشد بعضی از صحابه گفته اند که مراد بعمل صالح با خلاص است از انکه عمل بی اخلاص صالح نباشد فلیعمل عملا
صالحا خالصا از امیر المومنین علی بن ابی طالب روایت کرده اند که آن حضرت فرمود عمل صالح نماز پنجگانه است بیانش و اقاموا الصلوة
انا لا نضیع اجر المحسنین معاذ جبل گفت عمل صالح آن بود که در وی چهار خصلت بود علم و نیت و صبر و اخلاص گفته مراد تجری من تحتها
الانهار است که مراد و انهار بهشتیان رود همچنانکه از فرعون روایت کرده اند که گفت هذه الانهار تجری من تحتی یعنی بامر
در اخبار می آید که جویهای بهشت بر روی زمین میرود چنانکه منعرق نمیشود و چهار جوی آب و شیر و انگبین و یکی می بود
که آمیخته نشود گفتند که صادق علیه السلام این خبر میگفت ملحدی بشنید گفت عقل این حدیث چگونه پذیرد که چهار مایع یکجا باشد و مختلط
نشود گفت ای بیچاره نمی بینی که خدای تعالی در یک پوست خایه مرغ دو مایع جمع کرده برنگ و طعم و طبع مختلف و هیچ دو باهم مختلط نگردد و مزجهم گشت
و جواب نیز اینست انس مالک گفت همانا شما گمان می برید که جویهای بهشت در احادیث باشد بر روی زمین رود از یکجا ایشان مروارید
باشند دار یکجا ایشان یاقوت و گل او مشک اذفر بود کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی
رزقنا من قبل واتوا به متشابها هر که ایشان را از انجا روزی دهند از میوه گویند این است که
از پیش این روزی ما کرده بودند و آن را بدیشان می دهند متشابه در یکدیگر در لون و طعم و مسطر ابن عباس و مجاهد گفتند که اهل بهشت گویند که
این از آن میوه هاست که ما را در دنیا داده بودند یعنی مانند آنست و وجه این تاویل آنست که چون کسی طعامی خورده و او را خوش آید در آرزوی
آن باشد که مثل آن طعامی باز یابد حق تعالی خبر باز داد که آن میوه ها مانند این میوه ها بود که دل شما بآن متعلق شده باشد مسروق گفت
که درختان بهشت ساق ساده ندارد از اول و اخر منضد و منظوم باشد بمیوه که چون یکی از و بگیرند خدای تعالی مانند آن باز آفریند
مجاهد گفت که زمین بهشت از سیم و خاکش مشک باشد اصل درختانش از زر باشد شاخها از لولو و زبرجد و یاقوت باشد اگر ایستاده
باشد دست بمیوه رسد و اگر نشسته بود همچنین و اگر خفته بود شاخ سر فرود آرد تا میوه باز کنند فذلک قوله تعالی و ذللت قطوفها تذلیلا
رسول علیه السلام گفت در بهشت مرغانی باشند بر سر یکی هفتاد هزار پر بیخی در پیش مرد نهند آن مرغ بیاید و بر صحن افتد بر هر پری
از هر پری لونی طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از مسکه نرمتر و از انگبین شیرین تر یکی با دیگری نماند ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون
ایشان را در بهشت زنانی باشند پاکیزه کرده از عیب و تهمت و بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و نفاس و از جمله مکاره
و ایشان در بهشت مخلد و موبد باشند که دوام بقای ایشان را انقطاع نباشد سعد بن عامر روایت کند که رسول علیه السلام

گفت اگر زنی از زنان اهل بهشت یکبار سر بدنیا فرو کند همه زمین را ابر از بوی مشک کرده اند و نور آفتاب و ماه بپوشاند ابن عباس گفت

گفت که اگر یکی از حور العین آب دهان خود در هفت دریا اندازد آب دریا همه خوش گردد و چون جهت خود در آیینه گوید انت حبیبی

وانا لک سلم ز عیانی مشک نو مرا بی من تر ایم چشم من مانند تو ندیدم هرگز خلاف نیست در آنکه در بهشت وطی در فرزند خلاف

کرده اند در خبر می آید که فی الجنة جماع ولا اولاد در بهشت وطی باشد چندانکه خواهی و فرزند نباشد ابو سعید خدری گوید که رسول علیه السلام گفت

مومن را در بهشت آرزوی فرزند آید حمل و رضاع و وضع یک ساعت باشد حق تعالی درین آیه انواع منافع لذات جمع کرد و ذکر بوستانها

و جویها کرد تا لذت نظر و نزهت چشم باشد کلما رزقوا منها گفت تا ذکر مطاعم و لذت آن باشد از ازواج مطهره گفت تا ذکر تمتع و قضاء

شهوت باشد وهم فیها خالدون گفت تا بخوف و انقطاع مکدر و منغص نگردد ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة

فما فوقها گفت سبب نزول آیه آن بود که خدای تعالی مثل زد بچیزهای اندک عنکبوت و ذباب جهودان از آن بخندیدند و گفتند خدای باین

مثل چه خواست بچیزهای خسیس این کلام خدای تعالی این آیه رد کرد بر ایشان ابن عباس و ابن مسعود گفتند که خدای تعالی مثل زد منافقان را

بدو خبر از مستوقد و صیب منافقان گفتند خدای چگونه مثل زند بچیزی و او از آن بزرگوارتر است که مثل زند خدای تعالی این آیه فرستاد

و گفت بگوی ای محمد خدای تعالی شرم نمیدارد از آنکه مثلی زند بحقرات پشه یا بیشتر از آن و مهتر از آن مگس و حقیقت حیا امتناع

باشد از فعلی برای خوف وضع قدر یا ملامت غیر مرا او در امثال این بر خدای تعالی روا نیست پس معنی لا یستحیی لا یمتنع باشد یعنی امتناع

نکند و باز نه ایستد و گفته اند که بترسد و ترس بمعنی حیا آمده است وتخشی الناس والله احق ان تخشیه از مردم میداری خدای تعالی اولیتر است

که از و شرم داری فما فوقها گفت که بما ماهی میخواهد چنانکه عرب گوید مطرنا ما زاما فالنفقه و هو من اخس الناس فوقها ما بعدها یعنی فوقها

و معنی آیت آن بود که خدای تعالی امتناع نکند مثل زند از بعوضه در صغر و حقارت یا بانچه بالای آنست فاما الذین آمنوا فیعلمون

انه الحق من ربهم واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا ویهدی

میگویند اما مومنان دانند بیقین که آن حقست و صدقست و از نزدیک خدای تعالی است و اما چون کافران این مثل بشنوند

بر سبیل انکار گویند این چه مثلست و خدای تعالی بدین چه خواست و او را بدین چه حاجتست و در این چه فایده گفت تا اضلال کنند

بان بسیار کس را و هدایت کنند بان بسیار کس را اضلال بمعنی هلاک آید ائذا ضللنا فی الارض و از آنکه اذا کند بهلاک و عذاب تا طریق

آن باشد بر توسع ضلال خوانند و ضلال بمعنی عذاب بود ان المجرمین فی ضلال و سعر و اضلال از زبن نعمت بمعنی عقوبت باشد و یضل

الظالمین ای یعاقبهم و بمعنی ابطال بود نحو قوله اضل اعمالهم و بمعنی حرمان بود از زیادت الطاف که در حق مومنان کنند

در حق کافران است نیابد لمقامهم علی کفرهم و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا و بمعنی اذهاب بود از راه بهشت چنانکه هدایت

براه بهشت و بمعنی ترک و تخلیه بود تا عند آن ضلال حاصل شود و هرچه ازین وجوه بود روا بود که بخدای تعالی اضافه کنند و هرچه

بمعنی خلق ضلال بود در وما منع او از ایمان یا دعوت او با ضلال بر خدای تعالی روا نبود از برای آنکه این قبیح بود و خدای تعالی از قبیح منزه است

پس این وجوه باز ما نشی مضاف بود چنانکه گفت اضلهم السامری و اضل فرعون قومه فاضلهم الشیطان و بمعنی اضلال و هدی

و همین آیه بشنوا اهل علم بر آن اند که مراد بهدی آن است که مومنان قبول کردند و معترف شدند و کافران منکر شدند و از آن جحود کردند
از آن هدی خواندند و این ضلال اضافه بجحود کرد در آن طریق که بیان کردیم که اضافه ایمان و کفر با سوره کرد چون عند نزول سوره مومنان در ایمان
بیفزودند و کافران در کفر وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و گمراه نکرد اند از راه بهشت و با عذاب و عقوبت نکند الا کسانی را که از
طاعت خدای تعالی بیرون آمده اند و عهد و پیمانی که با خدای تعالی بسته اند و از آن استوار و محکم کرده از آن می شکنند و آنچه خدای تعالی فرموده است
که بدان بپیوندند از صله رحم و غیر آن از آن می برند و در زمین ظلم و فساد می کنند ایشان اند که زیانکاران بر حقیقت اند بعضی مفسران گفته اند
که مراد بفاسقان جهودان اند که خدای تعالی در توریه عهد از ایشان بسته که حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم پنهان نکنند خلاف کردند و توریه را
و عهد بشکستند و گفته اند که مراد منافقان اند که دست بیعت و عهد رسول دادند و آنچه بزبان و دست بسته بودند بدل بشکستند
و سعد ابی وقاص گفت مراد باین خارج اند پس از آنکه در دین و عهد آمدند و خلاف کردند و پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را مارقان
خواند و امیر المومنین علی را از آن خبر داد و گفت ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین و همچنین بود که رسول علیه السلام فرمود با ناکثان
قتال کرد و با قاسطین و با مارقان نهروان و گفته اند مراد بفساد نفاق است از بهر آنکه منافق باظهار موافقت در اسلام نکایت بیشتر
تواند کرد و گفته اند که مراد بخسار هلاکت است عبد الله عباس گوید که هر خساره که در حق کافران بود مراد از آن کفر باشد و در حق مومنان مراد حطام
دنیا باشد كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
این آیت وارد است در مورد تعجب یعنی چگونه کفر آرند این کافران بخدای تعالی و انکار الهیه او میکنند با ظاهرات و بینات و براهین
و معجزات و این آیت روی ظاهر آیت بر مذهب مجبره که بر حکیم چگونه روا بود که کفر در کافر آفریند و قدرت موجبه کفر و ایمان
باز نستاند و منع کند از او آنکه بلفظ تعجب گوید کیف تکفرون چگونه کافر میشوند کس نیست تا گوید چگونه این همه با بنده ضعیف کردی
قهر بر دل و چشم و گوش او نهادی و آنگه گفتی آنکه چشم ببین و گوش بشنو و دل بدان و آلت بکن چون تواند کرد از او تعجب بود
که چگونه نکرد و با این همه موانع از تعجب و جای تعجب است میگوید ای محمد بگو ایشان را که چگونه کافر میشوند بخدای و حال آنست که شما مرده بودید
یعنی نطفه بودید در اصلاب آبا و ارحام امهات شما را زنده کردانید بدانکه حیات در شما آورد پس بمیرانید شما را در دنیا پس زنده گرداند
شما را در گور پس با بعث آورد دید در قیامت برای جزای و این قول عبد الله عباس است ابو صالح می گوید گفتیم امواتا فی القبر شما در گور مرده
بودید پس زنده کرد شما را در گور برای سوال پس بمیرانید شما را در گور و پس از آن زنده کرد اند شما را در قیامت بر این قول خطاب با زندگان
باشد و مراد بپدران مرده ایشان بود چنانکه با جهودان عهد رسول علیه السلام گفت و اذ قلتم یا موسی لن نومن لك و مراد پدران
ایشانست و گفته اند احیا و امات اول مجاز است مراد آنست که شما خامل الذکر بودید چندین شما را رفع کردم و مجهول بودید شما را
معروف کردم و احیا و امات دوم حقیقت است یعنی امات در دنیا بعادت و احیا در قیامت و این وجهی ملیح است
اما کلام تا بر حقیقت حمل توان کرد بر مجاز حمل نباید کرد و مورد آیت تذکیر است بنعمت خدای تعالی و نهی کردن بندگان از کفر

بر وجه تعنیف و تهدید و وعید مرگ بندگر و سوال گور و بعث و نشور ثم الیه ترجعون سبیل وعید است یعنی مرجع تو با من است

و بت نخواهی شدن و حقیقت این است که مرجع تو با جایست که در انجا همه حکم مرا باشد و هیچکس را حکم نبود در سوال گور

خلاف کرده اند بعضی گفته در آخر کار خواهد بود و دیگران گفته اند که ساعتی بود که مرده در گور نهند گور بر وی راست شود

تا در خبر آمده است که او از نعلین مردمان که از سر گور باز گردند می شنود در خبر است که چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها وفات کرد رسول

صلی الله علیه و آله و سلم بنفس خود بکار وی قیام نمود و ردای خود در کفن او کرد و بیش از انکه او را در گور نهند در گور بخفت چون کار بر او راست کردند بر سر گور او

بنشست چون کسی که گوش با کلام کسی کند انگه گفت ابنک ابنک ابنک سه بار بگفت چون باز گشتند گفتند یا رسول الله با هیچکس

این نکردی گفت بلی او را بر من حق تربیت داری است ردای خود در کفن او ساختم کرامت او را و در گور او بخفتم تا او را از هوام زمین

مضرت نرسد گفتند یا رسول الله ان چه معنی داشت که سه کرت گفتی ابنک گفت چون گور بر او راست کردم فرشتگان سوال آمدند و او را

از خدای پرسیدند جواب بصواب داد و از [illegible] پرسیدند فرو ماند من تلقینش کردم که [illegible] در خبر آمده است که

چون مرده را در گور نهند دو فرشته آیند خدای تعالی ورا زنده گرداند تا نصف و سینه حیوة باو دهد و حواس او درست گرداند از خدای تعالی

و نعمت او و امامتش سوال کنند اگر جواب بصواب دهد او را گویند نم نومة العروس بخسب چنانکه عروس در خواب [illegible] باشد انگه فرشته در گور او

آید و بر بندد و گور بر وی فراخ کند چندانکه چشم دیدار او بغید و دری از درهای بهشت در گور او گشایند تا نسیم بهشت بروی همی زند و اگر

جواب بصواب ندهد فرشته مقمعی آتشین بر سر او زند همه گور بر او آتش شود و دری از درهای دوزخ بر وی گشایند اینست معنی قول رسول

علیه السلام که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی

الی السماء فسویهن سبع سموات و هو بکل شیء علیم میگوید او آن خدای است که هر چه در زمین آفرید جاوی بهار است و مستغنی

حاجت برو روا نیست منافع و مضار بر وراه نیابد پس قصد آفریدن آسمان کرد و آسمان هفت آفرید و آن خدا نیست که به همه چیز دانا شده

داناست استوی بمعنی انتصاب بود چون جالسا و بمعنی اعتدال بود استوی الامر ای اعتدل و لان و بمعنی تمام اسباب بود و لما بلغ اشده

و استوی و بمعنی قصد و اقبال بود و درین آیت این معنی دارد و بینی که بالی تعدیه کرده است و استوی یا بود که استوی علی العرش [illegible]

حسن بصری معنی وی آن بود که استوی امره الی السماء فسویهن گفت جمع است برای آنکه آسمان جنس است و گفته اند که بجامع سموات است

گویند که آسمان آفرید چگونه گفت ثم استوی الی السماء گفته اند مراد بدین آن است که قصد آفریدن آسمان کرد و گفته اند که مراد بسماء آن

دخانیست که از و آسمان آفرید درین آیت گفت اول زمین آفریدم در آیت دیگر گفت و الارض بعد ذلک دحیها از این جواب آنست که

خدای زمین را آفرید و خوبگذاشت و آنکه آسمان بیافرید آنکه زمین بر انگیزد و گفته اند که بعد در این آیت بمعنی مع است یعنی و الارض مع ذلک

دحیها اما کیفیت آفرینش آسمان روایت کرده اند از مقاتل و ضحاک که ایشان گفتند که خدای تعالی آسمان دنیا را از دود آفرید از

زمین تا آسمان دنیا پانصد ساله راه است در و فرشتگانی آفریده است از نور و آتش و آب مهتر ایشان فرشته است نام او

رعد موکلست بر ابر و باران تسبیح او اینست که سبحان ذی الملک و الملکوت نام این آسمان رقیع است بر لون آهن [illegible]

آسمان دوم مس است و بر آن در و انواع فرشتگان اند عدد ایشان جز خدای نداند تسبیح ایشان اینست که سبحان ذی العزة و الکبریاء
و نام این آسمان [illegible] دوم است و در وی فرشته ایست نام او [illegible] یک نیمه از برف و یک نیمه از آتش نه آتش برف را
میگدازد و نه برف آتش را میکشد و دعای او اینست که یا مولف بین الثلج و النار الف بین عبادک المؤمنین آسمان
سیم برنگ بیجاده آفریده است نام او ماعون است و در وی فرشتگان اند با پرهای بسیار و رویهای مختلف
همه با نوا و آواز تسبیح و تهلیل بر داشته میگویند که سبحان الحی الذی لا یموت آسمان چهارم برنگ سیم آفرید
نام او ملون است و در وی فرشتگانی اند چند فرشتگان آسمان سیم همه در قیام و رکوع و سجود باشند هیچ فرشته
ابرا که در بسیار او بود شناسید از آنکه بعبادت خدا تعالی مشغول بود و تسبیح ایشان اینست که سبوح قدوس ربنا
الرحمن لا اله الا هو آسمان پنجم برنگ زر آفرید و در وی فرشتگانی اند که از آن وقت که خدا ایشان را آفرید بعضی در رکوع اند
و بعضی در سجود اند که سر از رکوع و سجود برندارند فردا قیامت بزبان عجز و قصور گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک
بار خدایا ترا نه پرستیدیم سزای پرستیدن تو آسمان ششم برنگ یاقوت سرخ آفرید نامش [illegible] است و
آن جای کروبیانست لشکر مهین خدا تعالی اند در آنجا هفتاد هزار فرشته اند هر فرشته را هفتاد هزار فرشته دیگر زیر دستند
و آن فرشتگانند که خدا تعالی مصالح بندگان و کارهای دنیا بفرشته فرستد آسمان هفتم از در سفید است نام او رفیع در آنجا
خدا تعالی را هفتصد هزار فرشته است هر یکی را از ایشان چندان زیر دستست از فرشتگان که عدد قطرهای باران
و ریگ بیابان و برگ درختان و از آسمان هفتم تا جایی که از امر گویند پانصد ساله راهست در آنجا روحانیان
الملائکه باشند با عظیم عرش و حملة العرش ایشانند عبادت ایشان نظر باشد در یکساعت چشم از عرش برندارند
آواز تسبیح بر داشته باشند اگر یکی از ایشان پر باز کند همه دنیا پوشیده شود و بالای آن ابریست کثافت آن چندانست که
کثافت هفت آسمان و هفت زمین و عرش بالای آنست در علیین و حد و نهایت آن جز خدا تعالی نداند و اذ قال
ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة یاد کن ای محمد چون خدا تعالی پروردگار تو و آفریدگار تو فرشتگان را
گفت در زمین خلیفه خواهم آفرید گفته اند آدم را برای آن خلیفه خواند که از پس فرشتگانی بود که در زمین بودند ابن عباس گفت برای آنکه
از پس قومی بود که در زمین بودند ایشان را جان گفتندی ابن مسعود گفت برای آن خلیفه خواند که او خلیفه خدا بود و بحکم کردن
از میان مردمان و اقامت اعلام حق کردن روزی عمر خطاب از سلمان و طلحه و زبیر و کعب الاحبار در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم پرسیدند فرق چیست میان خلیفه و پادشاه طلحه و زبیر گفتند ما ندانیم سلمان گفت من دانم خلیفه آن باشد که
یعدل فی الرعیة و یقسم بالسویة و یشفق علیهم شفقة الرجل علی اهله و یقضی بکتاب الله خلیفه باشد که در میان رعیت عدل
کند و قسمت بسویه کند و بر رعایا چنان مشفق باشد که مرد از اهل و حکم بکتاب خدای کند کعب الاحبار گفت
من ندانستم که کسی باشد در میان من که این داند جز عمر و لیکن سلمان ملی حکما و علما و لیکن سلمان را ابر از علم و حکمت آکنده

عمر گفت سلمان را که من خلیفه ام یا پادشاه سلمان گفت اگر در همه عمرت یکدرم از زر یا سیم کم یا بیش از جایی جمع کنی و
باشی و نه بجای خود صرف کرده باشی نه خلیفه نه پادشاهی عمر بگریست قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها
ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون فرشتگان
گفتند بار خدایا خواهی آفرید کسی را که در زمین فساد کند و خون ناحق ریزد و ما تسبیح و تقدیس و تنزیه تو کنیم و از انچه بتو لایق
نباشد و هر چه نه سزا است از صفات نقص از تو دور میداریم و ترا به بزرگی و عظمت یاد میکنیم خدای تعالی جواب
ایشان گفت من ان دانم که شما ندانید از مصالح و عواقب امور اتجعل فیها ای بی آفرینی و بعضی گفته اند این استفهام
بروجه تعجب است و گفته اند ایشان ندانستند بر وجه مسئله است و گفته اند این بطن و امارت گفتند از انکه
پیش از ادم در زمین جماعتی بودند که ایشان را جان خواندندی چنانکه خدای تعالی خبر داد که والجان خلقناه من قبل من نار السموم
ایشان در زمین فساد کردند و خون ناحق ریختند خدای تعالی فرشتگان را فرستاد تا ایشان را از زمین براندازند
و هلاک گردانند از انجا گفتند و این قول ربیع وانس است عبد الله عباس و عبد الله مسعود گفتند که فرشتگان این از علم گفتند
و سبب این ان بود که خدای تعالی پیش از خلق ادم خبر داد که در زمین خلیفه خواهم آفرید که فرزندان او در زمین فساد کنند
و خون ناحق ریزند ایشان پس تعجب گفتند که تو چون چنین را پادشاهی زمین خواهی فرستاد و ما تسبیحان درگاه توایم
و مقدسان بارگاه توایم خدای تعالی گفت من ان دانم که شما ندانید یعنی از نفاق ابلیس در میان ایشان بود که این
سخن گفتند قتاده گفت یعنی من آن دانم که شما ندانید از انکه از نسل او انبیا و اوصیا خواهند بود حسن بصری گفت یعنی
من آن دانم که شما ندانید از انکه شما را ظن است که شما از وی عالمتر و گرامی تر باشید بنزدیک خدای تعالی و این ایه
دلیل است بر انکه کار خلافت بخدای تعالی تعلق دارد از انکه آدم را گفت که انی جاعل فی الارض خلیفه و داود را گفت
انا جعلناک و هرون را گفت اخلفنی خلیفه باز پسین را گفت لیستخلفنهم فی الارض هر کجا ذکر خلافت کرد
بخود حواله کرد تا کسی را درین خوض نباشد وعلم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة
فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین و بیاموخت ادم را جمله نامها پس عرض داد او را بر ملائکه و گفت دعوی کردید که
ما از وی بهتر و فاضلتر و گرامی تر باشیم به نزدیک خدای تعالی فضل و کرامت علم راست خبر دهید مرا نام این جماعت
تا چیست اگر در انچه دعوی کردید راست میگوئید تعلیم خدای ادم را بعضی گفته اند لابد باید که تا مواضعه متقدم
بوده باشد و اصطلاح قومی لغتی تا صحیح باشد که خدای تعالی اعلام کند ادم را نامها بران لغت و اصطلاح
آنان بود که پیش از ادم بودند از جان و مراد بی دلیل نتوان دانست و دلیل الخطاب باشد و خطاب انکه
دلیل باشد بر مراد که مواضعه متقدم بوده باشد بر این و جواب ان خدای تعالی ادم را بیافرید و عقلش تمام کرد و علم بان
مواضعه در وی آفرید تا چون خبر داد ادم را از ان فائده کرد و علمش حاصل شد بان لغت پس خبر داد او را بدیگر

لغتها با این زایران استدلال باجماعکه اشارت کرد بچیزی که آنرا بتازی فلان نام است و بپارسی فلان پس علم بأصل موضوع
بر یک لغت ضروری نبود بدیگر لغتها استدلال و این قول ابو هاشم و جماعتی محققان ابو القاسم بلخی گفت خدا تعالی
خبر داد آدم را علیه السلام باین نامها و یاد گرفت او را بحذق و زیرکی از فهمی و حفظی که خدای او را بس باقی اسمها بر این
قیاس کرد تا هر چه مشاکل آن مسمی بود آن را همی نام داد آنرا که لایق او بود و معنی این قول راجع است با خلق علم ضروری قولی دیگر است
که خدا تعالی آدم را علیه السلام خبر داد بنامها چیزها بر آنچه دانست که اصطلاح خواهند کرد اهل هر لغتی ربیع و انس گفتند که
آن نامها فرشتگان بود و ابن عباس و مجاهد گفتند که نام جمله چیزها بود حتی العقود و القصعة تا نام کاسه خورد و کاسه بزرگ
و بیشتر مفسران بر آنند که با حقیقت تازی بود دیگران گفتند همه لغتها بود قتاده گفت عرضه نامها کرد یک روایت
ابن عباس گفت مسمیات کرد این عرضه چگونه بود و بیشتر مفسران بر آنند که بیافرید و عرضه کرد و گفت بگوید که
نام آن چیزها چیست درجه [illegible] است که چون خدا تعالی خواست تا فضل آدم بفرشتگان نماید بفرمود تا منبری
بر آسمان هفتم بنهادند و بر بالای آن کرسی قدس بنهادند و فرشتگان را حاضر کرد و آدم را فرمود تا بر منبر نشست و برسبیل
امتحان گفت فرشتگان را انبئونی باسماء هؤلاء سالیان دراز است تا آسمان چیزها می بینید مرا خبر دهید نام
این چیزها اگر دانید ایشان بعجز و قصور اقرار نمودند **قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک**
انت العلیم الحکیم گفتند پاکی و منزهی تو خدا ما را علمی نیست جز آنکه تو ما را آموختی از تسبیح و تهلیل توی آن خدای
که عالمی و دانایی براسرار هر چه گویی و کنی از سر علم و حکمت باشد **قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انباهم باسمائهم**
قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون
خدا تعالی فرشتگان را گفت چون نمی دانید از آدم بپرسید تا شما را خبر دهد ایشان در خواستند خدا تعالی گفت
ای آدم خبر ده ایشان را بنامهای ایشان آدم ایشان را خبر داد بنامهای ایشان و بنامهای چیزهای دیگر خدا تعالی گفت نه من شما را
گفتم که من دانم که غیب آسمان و زمین و دانم آنچه شما مینمایید و دانم آنچه شما ظاهر میکردانید و آنچه باز می پوشید آنکه حق تعالی
گفت استحقاق آدم خلافت را معلوم شما را گشت زاری بر خدا یا گفت همه سجده کنید او را سجده تعظیم و توقیر همه فرشتگان سجده کردند
الا ابلیس که در میان ایشان بود و سجده نکردی خدا تعالی او را گفت چرا سجده نکردی گفت از بهر آنکه من از او بهترم گفت چرا گفت از بهر
آنکه تو مرا از آتش آفریدی و او را از خاک خدای او را براند و بر او لعنت کرد و از صف فرشتگان دور کرد و در آسمانش نگذاشت
آنگاه فرشتگان را فرمود تا منبر آدم را بر گرفتند و او را بر هفت آسمان بگردانیدند تا عجایب هفت آسمان بدید بعد از صد سال
آنگه اسبی از مشک اذفر بیافرید و او را بآدم داد از در و مرجان و فرمود تا آدم بر او نشست و در آسمانها میگردید و در افواج فرشتگان
سلام میکرد و میگفت السلام علیکم ورحمة الله یا ملائکة الله خدا تعالی آدم را تحیت گفت و گفت این تحیت تو
و فرزندان تو کردم تا قیامت و فرشتگان در جواب آدم میگفتند و علیک السلام ورحمة الله وبرکاته یا خلیفة الله

بگفت السلام تحیة ملتنا و امان لذمتنا گفت علم غیب السموات والارض اگرچه هیچ غیب از خدای تعالی غایب نیست از آنکه مراد

آنست که از آنچه غایب نیست از آنانکه حضور و غیبت در حق ایشان متصور بود از اجسام چون ما و فرشتگان

و لکنه از ایشان اطلاق غیب خوانند و اگرچه در حق او غیب نیست و ما کنتم تکتمون عبد الله عباس گفت چون کالبد آدم از آسمان

مکه و طایف افکنده بود ابلیس علیه اللعنه با جماعتی فرشتگان بر او گذر کرد گفت خداوند تعالی خلقی خواهد آفرید اگر او را

بر ما فضل نهد و گوید فرمان او برید شما چکنید گفتند ما او را فرمان بریم و او در دل گرفته که طاعت ندارم

آدم را و با خود گفت که اگر مرا بر او مسلط کند در عصیان آرم خدای تعالی گفت آنچه شما اظهار طاعت و انقیاد کنید

من میدانم و آنچه ابلیس در دل دارد از شقاق و نفاق هم میدانم وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ قدیم تعالی تعزیز فضل آدم کرد و ایشان اعتراف آوردند و انقیاد نمودند و فرشتگان را

فرمود که سجده کنید آدم را همه سجده کردند الا ابلیس که او اباکرد و سجده نکرد و بود ابلیس از جمله کافران سجده کردن علامت

از مومنانست چنانکه در تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده است علامات المومن خمس الصلوة الاحدی والخمسین و زیارة

الاربعین والتختم فی الیمین و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم گفت علامات مومن پنج چیز است آنکه پنجاه و یک رکعت

بگذارد در شبانروزی از فریضه و سنت و زیارت امام حسین رضی الله عنه و برای آنکه زیارت اربعین خوانند

که جابر عبد الله انصاری صحابی صاحب رسول خدا از بعد از چهل روز از دفن او زیارت کرد و پیش از آن کس بنا ننهاده است زیارت کردن

و انگشتری بدست راست داشتن و پیشانی در خاک مالیدن در سجده شکر و آواز برداشتن به بسم الله الرحمن الرحیم آنجا که آواز

بر باید داشتن و گفته اند سجده خدای را بود و آدم قبله ایشان بود و گفته اند که آدم امام بود خدای را سجده کرد اینها از متابعت

آدم فرمودند در سجده کردن و گفته اند که سجده تعظیم و اجلال بود مر آدم را علیه السلام و ظاهر قرآن اقتضای این میکند از آنکه گفت اسجدوا

لآدم گفته اند که ابلیس فرشته بود پیش از معصیت نام او عزازیل بود و چون معصیت کرد خدای تعالی او را از صف فرشتگان

براند و نامش بگردانید و ابلیس کرد و این روایت از عبد الله عباس و گفته اند فرشته نبود بیانش و کان من الجن و دیگر

فرشتگان از نور بودند و او از آتش فرشتگان طعام و شراب نخورند و میان ایشان مناکحت نبود و ابلیس بخلاف است

او را ابو الجن گویند چنانکه آدم را ابو البشر گفت چون جن بود مأمور نبوده باشد بسجده از آنکه امر فرشتگان راست

جواب آنست که اجماع است بر آنکه او مأمور بود بسجده و دیگر بظاهر قرآن الا تسجد اذ امرتک خلاف در آنست که یک امر

باید و امر ظاهر آنست که یک امر بر وجهی که گم و دانست که او داخلست در خطاب امر سجده و کسانی که گویند ابلیس با این فعل

کافر شد کان را انصار تفسیر کنند و مذهب درست آنست که او خود کافر بود و منافق و آن عادت بر وجه نفاق میکرد

و فرشتگان میدانستند خدای تعالی امتحان سجده کشف سر او کرد تا فرشتگان را معلوم شد که او نفاق بوده است

روایت است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت که هرگاه که بنی آدم آیه سجده خوانند و سجده کنند ابلیس با کنار رود

مگر نشنیدی که گفت وای بر من فرزندان آدم سوره سجده خواندند و سجده کردند و بهشت شدند و من سجده نکردم و مستحق دوزخ شدم ابو العالیه روایت
کند که نوح علیه السلام در کشتی نشست ابلیس بیامد و بر دنبال کشتی نشست نوح گفت ای ابلیس خود را و مردمان را هلاک کردی گفت
اکنون چه کنم گفت توبه کن گفت مرا توبه باشد گفت بار خدایا اگر ابلیس توبه کند توبه او قبول کنی گفت کنم اگر گور آدم را
سجده کند نوح علیه السلام با ابلیس بگفت ابلیس گفت من آدم را سجده نکردم که او زنده بود گور او را سجده خواهم کرد و او مرده است

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا
هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ گفتیم آدم را که ای آدم بگیر تو و زن تو در بهشت که ما بهشت را مسکن تو کرده‌ایم بخورید از نعمتهای
بهشت بسیار از هر جا که میخواهید و زنهار گرد این درخت مگردید و نزدیک این درخت شوید و از او بخورید شما
از ظالمان باشید یعنی الکسانی بر خط خود را از ثواب ناقص کردانیده باشند گفته اند که حوا را از بقیه طینت آدم
آفرید و درست آنست که در خبر است که چون آدم علیه السلام در بهشت بنشست تنها بود و متوحش میشد خدا تعالی
خواب بر آدم افکند آدم بخفت و غنوده تا استخوانی از پهلوی چپ او برگرفتند از آن استخوان حوا را بیافرید بر صورت آدم
با جمال تمام حلّه‌های بهشت در وی پوشانیده و او را با نواع زینت بیاراسته و بسر آدم بالین آدم بنشست چون آدم از خواب
درآمد خواست تا دست بدو دراز کند فرشتگان گفتند مکن گفت نه خدا تعالی او را از برای من آفرید گفتند
آری ولیکن تا مهرش بدهی گفت مهر او چه باشد گفتند آنکه سه بار بر محمد و آل محمد صلوات فرستی گفت محمد که باشد گفتند
آخرین پیغمبران از فرزندان تو نه برای او بودی تا ترا نیافریدندی فرشتگان خواستند تا علم آدم را امتحان کنند گفتند
این کیست گفت امرأة زنی است گفتند چه نام است گفت حوا گفتند چرا حوا خوانند گفت لانها خلقت من حیّ از زنده آفریده اند
او را گفتند چرا آفریدند گفت تا با یکدیگر سکون باشد این بهشت تا کدام بود ابو القاسم بلخی گفت بستانی بود
بهشت نبود درست آنست که بهشت خلد بود و خلد باقی است که فانی نشود اما چون خدا تعالی فنا بیافرید فانی شود پس خدا تعالی
فنا بیافرید فانی شود پس خدا تعالی عین آن باز آفریند گویند اگر بهشتی خلد بودی انتقال روا نبودی نه چنین است
که از اخراج و انتقال نباشد که بر وجه ثواب بود و بعد قیام الساعه در آنجا شود و بهم باین دارد دست و این بهشت در آسمان
هفتم است و آنست که رسول الله گفت شب معراج در وی رفت و بگردید و گفت عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطعت
من ثمارها و عرضت علی النار حتی بقیت حر با بیدی بهشت بر من عرضه کردند تا بدست خواستم که از میوه‌های او
بگیرم و دوزخ بر من عرضه کردند تا که بدست از حرارت او احتراز کردم و این نهی از خدا تعالی آدم را بر سبیل تنزیه
بود از آنکه بدلیل عقل معلوم شده است که پیغمبران ارتکاب منهی عنه نکنند که اگر کنند منفر بود از قبول قول ایشان
تا این درخت از چه درخت بود عبد الله مسعود گفت درخت انگور بود و ابن جریج گفت انجیر بود و بیشتر مفسران و
اهل اخبار گفته اند که درخت گندم بود کلبی گفت درخت علم بود بخیر و شر و ظلم یعنی نقصان این است چنانکه گفت

ربت اكلها ولم تظلم منه شيئا اى لم ينقص فأزلهما الشيطان عنها فأخرجهما مما كانا فيه وقلنا اهبطوا بعضكم
لبعض عدو ولكم في الارض مستقر ومتاع الى حين پس ابلیس بوسوسه سرخویش پای ایشان بلغزانید وایشان را زایل کردانید
از بهشت و نعمت بهشت پس گفتیم ایشان را که فرو آیید و ازین دور شوید که بعضی شما دشمن یکدیگر بید و در زمین قرار گیرید که
شما را در زمین جای قرار است و برخورداری است تا هنگام قیامت چون زنده باشید پشت زمین جای شما
باشد و چون بمیرید شکم زمین جای شما باشد فاخرجهما گفت اسناد با ابلیس کرد از انکه بمکر و تلبیس او بود بیرون آوردن
ادم از بهشت نه بر سبیل عقوبت بود بلکه از برای امری دیگر مصلحت بود چه مصالح با وقات و اشخاص مختلف شود
و فوت منافع عقوبت نباشد چه عقوبت مضرتی بود مقرون باستحقاق و اهانت ابلیس چگونه با دم رسید گفته اند که ادم
بر غرفه بهشت امدی و ابلیس با او سخن گفتی و گفته اند که ابلیس از دور نظارت باغبان کرد و ایشان عرض او بشناختند دیگران گفتند
که ابلیس در دهان مار شد و مار پرها و پایها داشت ابلیس را با او دوستی بود از و درخواست که مرا با دم رسان ابلیس را
در دهن گرفت و در بهشت برد ابلیس بیامد برابر ایشان بایستاد و گریه آغاز کرد ایشان او را بشناختند گفتند چرا همی گریی گفت از انکه
شما بخواهید مردن و این نعمت بر شما زوال خواهد آوردن گفتند چرا گفت از برای انکه از درخت خلد جاودانی نمیخورید
و اشارت کرد بان درخت گفتند ما ازین نخوریم که ما را ازین منع کرده اند سوگند خورد که درخت نه انست و من
شما را نصیحت میکنم ایشان ازین درخت بخوردند بادی در آمد و تاج از سر ایشان بربود و حله از ایشان بکند ایشان
برهنه بماندند مکشوف العورة ادم در بهشت برمید مویش بدرختی بپیچید خدای تعالی گفت یا ادم افرارا منی
از من میگریزی گفت لا بل حیاء منک گفت نه بار خدایا از تو شرم میدارم گفت پس چرا بخوردی ازین درخت
گفت بار خدایا ندانستم که کسی بنام تو سوگند بدروغ خورد انکه خدای تعالی ایشان را گفت و او را پرها و پایها باز ستد
از اینجاست که مار و شیطان دشمن بنی آدم اند و بنی ادم دشمن مار و چون وقتی در آن باشد و مراد حین درین ایت قیامت
مردی به نزدیک ابو بکر امد در عهد او و گفت نذر کرده ام که حین با اهل خود سخن نگویم مرا چند گاه سخن نباید گفت گفت تا قیامت
گفت هم از کجا میگویی گفت از انجا که متاع الی حین به نزدیک عمر امد واز و بپرسید گفت چهل سال گفت از کجا گفتی
گفت هل اتی علی الانسان حین من الدهر و گل آدم چهل سال میان مکه و طائف افگنده بود به نزدیک عثمان امد گفت
درین چگویی گفت یکسال گفت از کجا میگویی گفت از قول خدای تعالی تؤتی اکلها کل حین باذن ربها به نزدیک امیر المؤمنین
و امام المسلمین علی بن ابی طالب آمد و گفت چه گویی گفت اگر بامداد سخن گفتن باید نذر کردی شبانگاه سخن توانی گفت و اگر شبانگاه
بوده بامداد توانی گفت که خدای تعالی می فرماید که فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون ان بر خواست شادمانه و گفت الله اعلم
حیث یجعل رسالته و به نزدیک ما مدت نذر حین شش ماه بود تؤتی اکلها کل حین فتلقی آدم من ربه
کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم پس ادم از آفریدگار و پروردگار عالم کلماتی فرا گرفت و خدای تعالی او را

بدان کلمات بخواند خدای عز وجل توبهٔ او قبول کرد و بدرستی که اوست خدای توبه پذیرنده بر بندگان بخشاینده و مهربان آن کلمات
چه بود محمد بن کعب گفت کلمات این بود اللهم لا اله الا انت سبحانک وبحمدک رب انی ظلمت نفسی
فاغفر لی انک انت خیر الغافرین اللهم لا اله الا انت رب انی ظلمت نفسی فتب علی انک انت
التواب الرحیم عبد الله عباس گفت کلمات این بود که گفت بار خدایا مرا تو آفریدی بید قدرت خویش گفت بلی گفت
روح تو در من دمیدی گفت بلی گفت نه رحمت تو پیش بر خشم است بر خشم تو گفت بلی گفت نه مرا تو در بهشت نشاندی
گفت بلی گفت بار خدایا چرا از انجا بیرون کردی گفت بسبب معصیت تو گفت اگر توبه کنم مرا بانجا بری گفت بار
توبه کرد آدم و در اخبار اهل البیت آمده است که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و جوهره در وی آفرید آدم باز نشست او را عطسه
آمد بالهام ربانی گفت الحمد لله خدای تعالی او را گفت یرحمک الله ربک و لذلک خلق خدای بر تو رحمت کناد و
ترا خود از بهر رحمت آفرید آدم بر ساق عرش نگریست اسامی دید از نور بر صورت خود نام هر یک بر بالین سر او نوشته
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین آدم گفت بار خدایا پیش از من بصورت من خلقی آفریدی گفت نه گفت ایشان کیستند
گفت فرزندان تو اند و اگر نه ایشان بودندی ترا نیافریدمی گفت بار خدایا گرامی بندگان اند بر تو گفت ای آدم این نامها
یاد گیر تا در وقت درماندگی مرا بدین نامها بخوانی تا فریاد رسم آدم این نامها یاد گرفته چون ترک آن مندوب کرد
خواست تا از آن توبه کند و مثل آن ثواب فوت شده را دریابد گفت بار خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین الا تبت علی بحق این بزرگان توبه من قبول کنی خدای تعالی توبه او را قبول کرد پس این کلمات بود و گفته اند
که خدای تعالی توبه آدم به سه چیز قبول کرد بحیا و دعا و بکا آدم از شرم آن کرده خود سیصد سال سر بر آسمان برنداشت
و دویست سال بر ترک آن سنت میگریست و چهل روز طعام و شراب نخورد و صد سال با حوا خلوت نکرد
ای غافل در گناه سابقی بشیطان اقتدا میکنی بتوبه نیز با آدم اقتدا کن در خبر آمده است که رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم گفت که توبوا الی بارئکم فانی اتوب الیه فی کل یوم مائة مرة توبه کنید که من محمدم هر روز صد بار
توبه میکنم و نیز گفت ما اصر من استغفر ولو عاد فی الیوم سبعین مرة مردی از امیر المؤمنین پرسید که
چگویی در حق مردی که گناه میکند و توبه می کند گفت باید که استغفار کند تا آنکه شیطان را غلبه کند
و عاجز گرداند پس استغفار بس توبه کنید چنانکه پدرتان کرد تا توبه او قبول کنند قُلْنَا اهْبِطُوا
مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ
كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ گفتیم ایشان را فرود آیید همه از
بهشت اگر شما را از من بیاید نبیه و هدایتی و دلالتی از پیغمبران و رسل هر که متابعت کند آیات و دلائل پیغمبران مرا هیچ
خوفی و اندوهی نباشد و آنکسانی که کافر شدند و آیات و دلایل ما را بدروغ داشتند ایشان اهل دوزخ اند و اصحاب

دوزخ اند که ملازم ایشان ان باشند و دران جا مخلد و مؤبد باشند این لفظ را که قلنا اهبطوا هست تکرار از بهر تاکید کرده است و گفته اند
هبوط اول نزول ما خواست از بهشت باسمان دنیا و بدوم نزول او خواست از اسمان دنیا بزمین و امر بهبوط ادم را و حوا را و ابلیس راست
حسن بصری گفت اگر آدم ازان درخت تناول نکردی خدای تعالی ور اهم زمین فرستادی بران که او را ازبرای زمین
آفریده بود فی قوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفه عبد الله عباس گوید خدای تعالی آدم را بزمین هند فرود آورد بر کوهی
که انرا سراندیب گویند وان کوه از کوههای دیگر درازتر است و حوا را بجده از زمین حجاز و ابلیس را بابله از زمین عراق و
مار را باصفهان و طاوس را بزمین کابل صد سال آدم از حوا جدا ماندند در زمین میرفتند و یکدیگر را باز نمی یافتند چون بیکدیگر
رسیدند فا ازدلفای لقاء رسا ای جایگاه را مزدلفه نام نهادند و اجتماع جمع بود و تعارف ایشان بعرفات بود در روز عرفه
و بمنا در دعا تمنا بمغفرت و امرزش کردند این مواضع را نام مشتق شد ازین معانی و ادم علیه السلام بطول هزار گز بود
سر او در ابر می مد و باد فرشتگان هوا او را سخن گفتی چون در زمین رفتی هوام و سباع زمین از وی ترسیدندی خدای تعالی
قامت او را بشصت گز کرد چون در زمین امد عصای داشت از درخت مورد بهشت بالای آن ده گز و گفته اند چهل گز
از و بموسی رسید و اکلیلی از درختان بهشت چون هوا بر وی آمد خشک شد و برگها از و بریخت و انواع طیب گشت
برای این بیشتر طیبها از زمین هند آورند یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا
بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ۵ حق جل و علا خطاب میکند با جهودان عهد رسول الله
و نعمتی که بپدران ایشان کرده است یاد ایشان میدهد ازانکه نعمتی با پدران ایشان کردن همچنانست که با ایشان کرده است
میگوید ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتی را که شما را داده ایم شکر ان نعمتی را واجب نگذارید و عهدی را که با من کرده اند
او امر و نواهی فرا کار بندید از نواهی اجتناب کنید و کتاب توریت را تحریف نکنید و نام و نعت محمد را باز میپوشید
و بوی ایمان آرید و بدان عهد وفا کنید تا من نیز عهدی که با شما کرده ام که شما را ببرای لقا رسانم و از بهشت ممتنع
گردانم وفا کنم و از من بترسید و از عقوبت من حذر کنید که منم مستحق انکه از عقوبت من بترسید و مراد بان نعمت
که درین آیت مذکور است آنست که تفصیل آن از پس این خواهد آمد و گفته اند که انست که درین آیت است واذکروا
نعمت الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا و اتیکم ما لم یوت احد و خدای تعالی این نعمتها را با پدران ایشان داد . از بهر
انکه بعضی ازین جمله نعمتها انست که متضمن است وجوب تصدیق پیغمبر را و نیز کثرت نعم ایجاب عظیم معصیت
در کفران او کند وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا
بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ حق تعالی ترغیب می کند در ایمان آوردن بقرآن ازانکه قرآن
مصدق کتاب ایشان است میگوید که ایمان آورید بدانچه فرو فرستادم یعنی قرآن که این قرآن برابر است
و از جنس این کتب است که با شماست و شما گفته اید که او بیان کسی نبوت محمد و کتاب او و ایمان آوردیم با شما

پس اول کسی که بدو کافر شود شما باشید و آیات مرا که بها اندک متاع دنیاست بفروشید و از من بترسید و از عقاب
من و در من عاصی شوید و مراد بلفظ معشر کتب اوائل است از توریت و انجیل و آنچه گفت ولا تکونوا اول کافر به
از بهر مبالغت گفت و مراد آنست که کافر می شوید باو نه باول و نه باخر و گفته اند تخصیص اول برای آن کرد که دیگران در کفر
اقتدا بکنند چنانکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت من سن سیئة فله وزرها و وزر من سن حسنة فله اجرها
واجر من عمل بها الی یوم القیمة هر که سنت بد نهد بزه او و بزه آن که بدان کار کنند تا قیامت بر او باشد و هر که
سنتی نیکو نهد مزد آن و مزد هر که بدان کار کنند او را باشد ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا
الحق وانتم تعلمون خطاب میکند اهل کتاب را و می گوید که حق را بباطل میامیزید و باطل را بر روی حق میارید و شما که اهل کتابید میدانید
که محمد حق است و صادق است از آنکه نام و نعت و وصف او در کتاب خوانده اید و در معنی تلبسوا چند قول گفته اند یکی آنکه دین جهودی
آشکارا میکنید و مسلمانی پنهان میکنید یعنی قوت جهودی میکنید تا ظاهر شود و ضعف مسلمانی میجویید تا پنهان شود و قولی دیگر آنست که
باطل بصورت حق و نام حق بمردمان مینمایید اگر گویند که چون ایشان دانستند که محمد حق است مؤمن
بوده باشند جواب آنست که دانستند که تنها ایمان نبود تا تصدیق با او نبود و چون تصدیق بدل نباشد جحود
و تصدیق بدل ایمان باشد واقیموا الصلوة واتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین
حق تعالی چون ایشان را نهی کرد از آنچه در آیت متقدم رفت در این آیت امر کرد بنماز و زکوة گفت نماز بپای دارید
و بر آن مواظبت و مداومت نمایید و شرایط آن بجای آرید و زکوة مال بدهید و بتواضع قیام کنید در نماز
شمار رکوع هست رکوع کنید با رکوع کنندگان و گفته اند که رکوع را تخصیص کرد برای آنکه رکوع اعظم موقع است
از نماز از امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایتست که روزی پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم
با جماعتی صحابه از مهاجر و انصار نشسته بودند مرد از جمله احبار جهودان در آمدند و گفتند ما از تو
مسئله خواهیم پرسید که جز پیغمبری مرسل یا فرشته مقرب نداند اگر تو جواب دهی ما بدانیم که تو پیغمبری رسول علیه السلام
گفت بپرسید گفتند یا محمد ما را خبر ده ازین پنج نماز که خدا تعالی ترا و امت ترا فرموده است و شبانروزی
پنج وقت این اوقات را چه اختصاص است رسول الله گفت اما نماز پیشین بدانید که خدای در میان آسمان و دنیا
حلقه آفریده است که هر که آفتاب بدان حلقه بیرون شود هر که در آسمان و زمین است خدا را تسبیح
گویند و درهای آسمان باز گشایند و دعا در آن وقت اجابت کنند خدا تعالی خواست تا امت من
در آن وقت شریک باشند و اما نماز دیگر آن ساعت است که ابلیس آدم را وسوسه کرد خدا تعالی
مرا و امت مرا فرمود نماز کنید رغم شیطان را او باز داشت کنید او را و اما نماز شام که آن وقتی که
خدا تعالی توبه آدم را قبول کرد خدای خواست تا امت من در آن وقت با درگاه او شوند تا ایشان را

توبه یابند از گناه که کرده باشند و اما نماز نخفتن آن وقت نماز پیغمبران گذشته است خدای تعالی خواست تا امت مرا
موافقت باشد ایشان در عبادت و اما نماز بامداد آفتاب که بر آید از میان دو سر و شیطان و کافران او را
سجده کنند پیش از آنکه کافران شیطان را سجده کنند اخبار گفته‌اند رسیده است که فی هزده ایمان آورده‌اند
رسول علیه السلام گفت ان اول ما یحاسب الفرائض بعد المعرفة بالله الصلوة و اول ما یحاسب الله علیها
فان قبلت قبل ما سواها گفت اول فریضه که بر بنده است پس از شناختن خدای تعالی نماز بود و اول چیزی
که او را بر آن حساب کنند نماز باشد اگر نمازش قبول کنند دیگر طاعتهاش قبول کنند و اگر نمازش رد کنند
دیگر طاعتهاش رد کنند از انس مالک روایتست که رسول الله گفت چون بنده برخیزد روی بنماز آورد و چون گوید
الله اکبر از گناه بیرون آید چنان که از روز که از مادر در وجود آمده باشد چون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
خدای بهر مویی که بر تن او باشد عبادت یکساله بنویسد او را و چون فاتحة الکتاب بخواند همچنان باشد
که حج و عمره کرده باشد و چون برکوع شود همچنان بود که همه سنگ خود زر بصدقه داده باشد و چون گوید سبحان
ربی العظیم و بحمده چنان باشد که کتابی خدای تعالی از آسمان فرستاده است بر خوانده باشد و چون گوید سمع الله
لمن حمده خدای تعالی برحمت بروی نگرد و چون بسجده شود خدای تعالی بعدد هر شیطانی و جنی حسنه بنویسد او را و چون
گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده همچنان باشد که بهر حرفی برده آزاد کرده باشد و چون بتشهد بنشیند خدای تعالی
ثواب صابرانش بدهد و چون سلام باز دهد خدای درهای بهشت را بر وی بگشاید و گوید بنده من بهر دری که خواهی
در رو عبد الله عمر گفت از رسول خدا شنیدم که چون مرد در نماز ایستد و تکبیر افتتاح بگوید جمله گناهان او بیاید
و بر سر و دوش او بایستد چندانکه رکوع و سجود میکند گناهان از و فرو میریزند معاذ جبل گفت روایت کنند که مردی نزدیک
رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد گفت یا رسول الله چگویی در حق مردی که با زنی نامحرم در خلوت نشستند و هر چه در میان
مردان و زنان باشد در میان ایشان برود مگر واقعه که نباشد خدای تعالی این آیه فرستاد که اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل
ان الحسنات یذهبن السیئات رسول صلی الله علیه و سلم گفت می باید که برخیزد وضو کند و دو رکعت نماز کند تا کفارت گناهان
او باشد صحابه گفتند یا رسول الله این او راست یا جمله امت را عام گفت جمله مومنان را عام سه بار باز گفت و در خبر
آید که چون بنده را در گور نهند چهار رانش بیایند و قصد او کنند نماز بیاید و یکی را دفع کند و روزه بیاید و یکی را دفع و صدقه
بیاید یکی را دفع کند و صبر بیاید و یکی را دفع کند کعب الاحبار گفت که در کتب اوایل است که سه چیز است که هر که بر آن
محافظت کند او بنده منست و هر که از او ضایع گذارد دشمن منست نماز و روزه و غسل جنابت امیر المومنین علی رضی الله
عنه چون وقت نماز در آمدی گونه رویش متغیر شدی هر که بدیدی متحیر شدی که یا امیر المومنین این اضطراب
چیست گفتی وقت گذاردن امانتی در آمد که خدای تعالی عرضه کرد بر آسمانها و زمینها و کوهها از آن بترسیدند

دینار را ستدند نرفتی با خود من چگونه خواهم گذاردن ابر او زکوة امیرالمومنین علی رضی الله عنه از رسول خدا روایت کرد که در خطبه
الوداع گفت ایها الناس ادوا زکوة اموالکم ای مردمان زکوة مال بدهید که هر که زکوة ندهد نماز نبود او را و هر که
نماز نبود او را روزه و حج و جهاد نبود او را رسول علیه السلام گفت اعمال بهشت شش کس را یافتم شهید و بنده مملوک
که طاعت خدای نیکو کند و خواجه را نصیحت کند و مردی ضعیف صاحب عیال و اول کسی که اهل دوزخ اند سه کس را
یافتم امیری مسلط و مالداری که زکوة مال ندهد و درویش متکبر أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ابن عباس گفت رضی الله عنه اهل کتاب تحریص میکردند بر تمسک باحکام
توریة و انجیل و ایشان ترک میکردند و ضایع میماندند قتاده گفت مردم را می فرمودند و خود نمیکردند خدای تعالی
ایشان را سرزنش کرد و گفت ای تمام مردمان را به نیکوی میفرمایند و خود را فراموش میکنید که به نیکوی
نمیفرمائید و حال آنست که شما دانندگانید و خوانندگان کتاب اید میخوانید آیا شما عقل ندارید یعنی
این کار عاقلان باشد که چیزی بعزی ارزانی دارند و خود را از آن محروم دارند انس مالک روایت کند
که رسول صلوات الله علیه گفت که شب معراج که چون مرا با آسمان بردند جماعتی را دیدم که لبهای ایشان می
بریدند [illegible] هر گه که می بریدند تمام میشد من گفتم ای جبرئیل اینان که اند گفت هولاء خطباء امتک
یقولون ما لا یفعلون و یامرون الناس بالبر و ینسون انفسهم اینان خطیبان امت تو اند که گفتند و بدان کار نکردند مردمان را
امر معروف کردند و خویشتن کار نبستند و رسول گفت علیه السلام مثل الکس که مردم را چیزی می آموزد و خود بدان
کار نمیکند مثل چراغ باشد که خود را می سوزد و دیگر را می فروزد عبدالله مسعود گفت که رسول فرموده که فردا
قیامت مرد را نگذارند که قدم از قدم بردارد تا از او چند چیز بیرون نیاید که بچه چیز بسر
رسانیده و از عمر که در چه صرف کرده و از مال که از کجا خرج کرده از علمش که بر آن کار کرده یا نکرده
مالک دینار گفت خدا تعالی وحی کرد بعیسی علیه السلام که یا عیسی وعظ گوی مردمان را و تو متعظ شو و اگر متعظ نشوی آن
وعظ را سود ندارد از من شرم دار وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا
عَلَى الْخَاشِعِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بیشتری از مفسران گفتند که خطاب با اهل کتاب است از جهودان و ترسایان و آیات
اول در حق ایشانست چون ایشان را نهی کرد از آنکه بطمع ریاست و حطام دنیا حق با باطل بپوشند و چیزی
بگویند و بدان کار نکنند گفت دست از آن بدارید و بنماز و روزه تمسک کنید و استعانت
کنید بصبر کردن بر فساق و مکاره یا روزه داشتن و نماز کردن و بحقیقت که نماز کردن سخت است بر اهل کتاب
که ترسکار باشند و گردن نهند فرمان خدای را آنانکه یقین میدانند که ایشان رسیده اند آنچه از خدای تعالی
ایشان را وعده داده است از بهشت و یقین میدانند که بازگشت ایشان با خدای تعالی خواهد بود و صبر

باز داشتن نفس بود بدانچه نفس از آن کاره است پیغمبر گفت علیه السلام الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر
ایمان دو نیمه است یک نیمه صبر و یک نیمه شکر رسول علیه السلام گفت روز قیامت خلایق را در صعید بپای کنند
منادی از قبل رب العزت ندا کند که این اهل صبر اهل صبر و شکیبا کجااند جماعتی برخیزند و روی بجانب بهشت
نهند بشتاب فرشتگان ایشان را گویند پس شتاب میروید به بهشت شما که اید ایشان گویند ما اهل صبر ایم
گویند صبر شما چه بود گویند صبر ما بر طاعت و اجتناب از معصیت بود فرشتگان گویند ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملین و رسول
صلی الله علیه و سلم چون کاری بدو رسیدی فزع با نماز کردی در خبر است که رسول روزی سلمان را دید بروی در افتاده
از درد شکم گفت ای سلمان شکمت درد میکند قم فصل برخیز نماز کن که در نماز کردن شفاست عبد الله
عباس را در بعضی سفرها خبر آوردند بمرگ برادرش از راحله فرو آمد و دو رکعت نماز بگزارد و ساعتی
نیک بنشست آنگه برخواست و میخواند واستعینوا بالصبر والصلوة و لقاء بمعنی رویت نیست از بهر آنکه لقاء کافران و منافقان را
خواهد بود و باتفاق ایشان خدا را نخواهند دید و دلیل بر این قول خداست فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه و قول پیغمبر
علیه السلام من فارق الجماعة واستذل الامارة لقی الله و لا وجه له عنده یعنی هر که از جماعت مفارقت کند و امارت
را یعنی امامت را ذلیل دارد پیش خدای تعالی شود و او را نزدیک خدای هیچ روی نباشد و معنی این خبر که رسول علیه السلام
روایت کردند که من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه آنست که هم از رسول علیه السلام
روایت کردند که رسول خدای این بگفت یکی از جمله زنان رسول علیه السلام گفت یا رسول الله اگر کراهت
مرگ لقاء خدای بود ما جمله مرگ را کاره ایم رسول علیه السلام گفت نه چنین است ولکن چون مومن را مرگ نزدیک آید
خدای تعالی آنچه برای او آفریده باشد برای او نماید از ثواب و کرامت در آن حال هیچ بود که او دوست دارد
از آنکه بسوی آن رسد پس او دوست دارد لقاء خدا را و خدای تعالی لقاء او و کافران را چون وفات نزدیک آید
باو نماید آنچه آفریده باشد او را از هوان و از عذاب در آنوقت هیچ نباشد نزدیک او سخت تر و مکروه تر از آن
پس او کاره باشد خدای تعالی را و خدای تعالی لقاء او را یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ این آیت و هفت آیت دیگر خطاب است با جهودان و ترسایان عهد رسول و آنکه
با پدران ایشان داده اند که بر اسلاف ایشان کرد و نعمت بر پدران نعمت شمرد بر فرزندان آنکه گویان نعمتها کردی از رهای ایشان
از فرعون و غرق فرعون در دریا تا ایشان بنا بماندند از پشت ایشان و نیز مفاخرت پدران و مناقب ایشان مناقب
و مفاخر فرزندان بود گفت ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمت مرا آن نعمت که بر شما کرده ام و آنکه شما را
تفضیل نهاده ام بر اهل روزگار شما و عام نیست از آنکه امت پیغمبر ما مفضل اند بر ایشان لقوله تعالی
کنتم خیر امة والحمد لله رب العالمین وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ

و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل تفسیر بترسید از ان روزی که جزا دهند در ان روز هیچ شفاعة و فرا نگیرد از هیچ عوضی و بدلی و مر ایشان را
یاری نکنند و معنی لا تجزی نفس لا تقضی بود یعنی غنا نکند و بجای او نه ایستند مفسران گفته اند مراد بآیت جهودان اند
که ایشان گفتند ما را هیچ باکی نیست که پدران ما اوصیا و انبیا اند ما را شفاعت کنند حق تعالی باز نمود که شفاعت
ایشان مقبول نخواهد بود و گفته اند عدل فریضه است معنی انست که طاعات فرایض از ایشان قبول نکنند برای انکه
واقع نباشد از ایشان بر وجه شرع و در خبر است که رسول علیه السلام فرمود و یحشر الناس حفاة عراة غرلا خلق را
حشر کنند پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده عایشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله زنان هم برهنه باشند
گفت بلی عایشه گفت وا رسوایا رسول علیه السلام گفت روز قیامت [مردان] از زنان بی خبر باشند
و زنان از مردان بی خبر همه بخود مشغول باشند لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه سه جایگاه بود که کس را یاد
نکند انجا که نامها بران شود یکی را نامه را بدست راست دهند و یکی را بدست چپ و انکه نیز دیگر ترازوی
آینده و حق تعالی حساب خلقان کند یکی حسنات ترجیح دارد و یکی سیئات و دران حال نیز متحیر باشند
یکبار با حسنات می نگرد و یکبار با سیئات تا خود رجحان کدام را خواهد بود و نیز دیگر انکه بسر دوراه رسید
که گروهی را بدست راست به بهشت برند و گروهی را بدوزخ فرستند از دست چپ انجا متحیر باشند تا ندانند
که بکدام دست ایشان خواهند بردن و اذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم
و یستحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم میگوید که یاد کنید ای فرزندان یعقوب چون برهانیدیم شما را
از آل و اتباع فرعون که می چشانیدند شما را بعذاب سخت یعنی میفرمودند شما را کارهای سخت از برزیگری و گلگری
و خشت زدن و بار گران کشیدن و چون کناسی و خفاری کردن و میکشتند پسران شما را و زنده میگذاشتند
دختران شما را و در انچه خدای تعالی شما را از عذاب ایشان برهانید نعمتی است از خدای تعالی بزرگ فرعون نام
پادشاه عمالقه است چنانکه قیصر گویند پادشاه روم را و قیل پادشاه جهبر را و فرعون اول از زمان ابن الولید بود که جد این
مصر در دست یوسف کرد و نام فرعون موسی [الولید] ابن مصعب بود و سبب کشتن [پسران] بنی اسرائیل آن بود که فرعون
علیه اللعنه چون عمر او دراز شد ظلم عظیم فرا گرفت در ملک خود خدای خواست تا موسی پیغمبری فرستد
شبی فرعون در خواب دید که از بیت المقدس آتشی عظیم برآمد و گرد سرایهای فرعون فرو گرفت و بسوخت و سرایهای
قبطیان همه نیز بسوخت و بنی اسرائیل را اگر نه نگرد و فرعون از ان خواب بترسید کس فرستاد معبران را بخواند و خواب بر ایشان عرض
کرد گفتند که این دلیل میکند که از بنی اسرائیل کسی خیزد که هلاک تو و قوم تو بر دست او باشد او کس فرستاد و قابلگان مصر را بخواند و بر زنان بنی
اسرائیل که حامله بودند موکل کرد و مردان را از زنان جدا کرد و منادی فرمود که وای بر ان کس که با زنان خلوت کند
و چون زنی بار بنهادی اگر دختر بودی بگذاشتندی و اگر پسر بودی بکشتندی تا چند سال برین برآمد مرگ در مردان بنی اسرائیل

افتاد بسیاری بمردند و قبطیان بر خاستند و نزدیک فرعون شدند و گفتند پسران بنی اسرائیل متعرض شدند و کودکان را صغیر ما
کشتن نسل ایشان منقطع خواهد شد و هیچکس نخواهد شد که برای ما کار کند فرعون لعنه الله گفت یکسال باید کشتن قرار براین
افتاد که هارون در سال امن زاد و موسی در سالی که میکشتند بعد یکسال و سه ماه بعد از او چون سال خوف و
قتل بود مادر موسی بموسی بار گرفت روایت دیگر آنست که فرعون را گفتند که ما در کتابها چنان می یابیم که آن
کودک که ملک بر دست او خراب خواهد شد از پشت عمران خواهد بود و عمران مومن بود و ایمان پنهان میداشت
از جمله خواص فرعون او را گفت نخواهم که یکساعت از پیش من غایب باشی بشب و روز گفت چنین کنم شبها
پیش او می خفت یکشبی از شبها فرعون بر کوشک خفته بود و عمران پیش او خفته بود حق تعالی فرشته
را بفرستاد تا مادر موسی را بر گرفت و نزدیک عمران آورد و عمران از خواب در آمد مادر موسی را دید گفت
چگونه آمدی و این درها بسته و پاسبان نشسته گفت من نیامدم مرا اینجا آوردند عمران دانست که این کار خدا است
بر بالین فرعون با او خلوت کرد و آن فرشته او را در شب با جایگاه خود برد حمل او ظاهر شد عمران بر خود
نترسید مردم این حکایت بسمع فرعون رسانیدند این حکایت باور نداشت از آنکه عمران یک لحظه
از پیش او دور نبود زنان معتمد را از خواص خود بفرستاد خدای تعالی آن کودک را با پشت مادر برد چون بیامدند
بر او هیچ اثر ندیدند باز گشتند و فرعون را از آن خبر دادند فرعون بفرمود تا آن غمازان را عقوبت کردند
و در بر او شکوهی عمران بیفزودند و همچنین می بود تا وقت وضع بار بنهاد و خبر متواتر شد که عمران را پسری آمد
این خبر بسمع فرعون رسید گماشتگان را فرستاد تا تفحص این حال کنند مادر موسی را خبر شد کودک را برگرفت
و در تنور آتش نهاد و سر تنور بر آنجا نهاد و بگریخت خاله موسی در آمد و از این حال بیخبر بود آتش بیاورد و در تنور نهاد
تا نان پزد تنور آتش زبانه می زد کسان فرعون در آمدند و همه سرای زیر و زبر کردند مادر موسی آمد بدست آوردند
هیچ ندیدند بسر تنور رفتند که آتشی عظیم در او می افروخت پس برفتند و فرعون را خبر دادند مادر موسی خواهر خود را گفت
با کودک چه کردی گفت من هیچ خبر ندارم گفت در تنور بود همانا آتش در تنور نهادی و کودک را بسوختی جزع فرا گرفت
آنکه بسر تنور دوید و بدان فرو نگریست موسی علیه السلام در میان تنور نشسته بود و آتش بر گرد او میگردید و او را
نمی سوخت و بوی گزندی نمی کرد مادر موسی شادمانه شد بدانست که خدای را در آن سری است کودک را برگرفت اهل اخبار
گفته اند که خدای تعالی برای آن این حال با مادر موسی نمود تا چون فرماید او را که موسی را در آب دریا افکن در آب افکند و ایمن باشد نساءکم
اگر چه ایشان اطفال را می کشتند با دختران او از بهر تغلیب گفت نساءکم و دیگر ایشان را میگذاشتند تا زنان شوند بر توسع ایشان را
زنان گفت وَاِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَاَنْجَيْنَاكُمْ وَاَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و یاد کنید
چون بشکافتیم شما را از بهر شما دریا را و نجات دادیم شما را از دست فرعون و فرعونیان و اتباع او را در دریا غرق کردیم و شما می نگریدید

و می دیدید که ایشان غرقه می شدند سبب این آن بود که چون فرعون را ظلم و طغیان از حد درگذشت و حق تعالی هر چه ممکن بود از باب تخویف
و انذار هیچ باقی نگذاشت و او را چهارصد سال عمر داد و در این مدت فرعون هیچ مرتبه رنجور نگشت موسی را علیه السلام وحی کرد که مدت فرعون
بسر آمد وقت هلاک او و نجات این مستضعفان است بفرمای بنی اسرائیل را تا حلی قبطیان بعاریت بستانند و در شب تو
برو ای موسی و ایشان را با خود بر بنی اسرائیل بیامدند و گفتند ما را عروسی است حلی و جواهر خود را بما دهید بعاریت
تا روزی چند بداریم ایشان آن حلی و جواهر بدادند و موسی علیه السلام ایشان را خبر داده بود و در شبی معین
وعده کرده بود و ایشان آن شب همه جمع شدند و از مصر بیرون آمدند و ایشان ششصد هزار و بیست
هزار مرد بودند مقاتل گفت هر کس از بیست سال بود در حساب نیاوردند و هر کس را که بالای شصت
سال بود هم در حساب نیاوردند موسی علیه السلام آن شب از مصر بیرون آمد و جمله بنی اسرائیل با او بودند چون براه
در آمدند تا بروند راه نیافتند موسی علیه السلام متعجب فرو ماند بنی اسرائیل را بخواند و گفت این چه حالت است و ما چرا راه نمی یابیم گفتند ما از پدران
خود شنیده ایم که یوسف علیه السلام وصیت کرده است که چون بنی اسرائیل از اینجا بیرون آیند باید که مرا با خود ببرند همانا
ازین سبب راه نمی یابیم گفتند ما از پدران خود شنیده ایم که یوسف علیه السلام وصیت کرده است که چون بنی اسرائیل از اینجا بیرون آیند باید
مرا با خود ببرند همانا ازین سبب راه نمی یابیم موسی علیه السلام گفت در میان شما کیست که او گور یوسف شناسد گفتند همانا کسی باشد
که شناسد موسی مناجات کرد و خدای را ثنا گفت بار خدایا هر که گور یوسف و جای او میداند چون من ندا کنم آواز من بگوش او
رسان انگه موسی برخواست و در محافل بنی اسرائیل ندا کرد و آواز میداد که هر که از شما گور یوسف شناسد مرا راه نماید بدان
ایشان نمی شنیدند تا در حضرت که میان دو مرد گذشت بآواز بلند ندا میکرد و آواز او شنیدند مدعای او از برای ایشان نمی شنیدند
تا برسید بعجوزه که آواز او بشنید گفت ای موسی من دانم جای گور یوسف ولیکن تا انجام تا مرا چند دعا نکنی و از خدای تعالی چند حاجت
نخواهی موسی گفت بار خدایا دستوری خواهم دستوری خواست خدای تعالی او را دستوری داد گفت ای عجوزه چه خواهی گفت از خدای بخواه تا جوانی
و قوت بمن دهد چون بروی زانجا مرا با خود ببر و فردای قیامت چون به بهشت روی مرا با خود ببر موسی علیه السلام در حق او این دعا بگفت
خدای اجابت کرد گفت اکنون گور یوسف در میان نیل است تا بجای او اشارت کرد در رود نیل و گفت آنجا در میان رود است بر خدای تعالی
حمد و درود گوی و دعا کن تا آب از آنجا برود تا گور او پیدا شود موسی علیه السلام دعا کرد و در رود نیل از بالا باز ایستاد و آنکه از زیر آن بود برفت و گور یوسف
پیدا شد موسی علیه السلام بفرمود تا آنجا بشکافتند و یوسف را از آنجا بیرون آوردند در تابوتی از سنگ مرمر نهاد و برگرفت و ببرد و در موضع
تا بشام آوردند و دفن کردند و حق تعالی بدعای موسی بمعجزه او آن شب خواب بر قبطیان افکند تا از آن حال بیخبر ماندند و مرگ بر اطفال ایشان
افکند تا هیچ سرای نماند که یکی یا بیشتر یا کمتر فرمان یافتند قبطیان بامداد بیرون آمدند مغزی همه را تعزیت بود بدفن آن مردگان مشغول
شدند و بتفحص و تفقد بنی اسرائیل نپرداختند تا نماز دیگر بگاه نزدیک شد چون در شب آمدند و نگاه کردند هیچکس را ندیدند از بنی اسرائیل
عجب داشتند طلب کردند در بازارها نبودند و در محلها نبودند آهنگ سراهای ایشان کردند هیچ کس را ندیدند فرعون را خبر کردند از گریختن بنی اسرائیل

کجا خواهند گریخت امشب باشید فردا از پی ایشان برویم و ایشان را باز آوریم پس بفرمود تا لشکر جمع کردند و منادیان امیکردند که ان هولاء لشرذمة قلیلون
وانهم لنا لغائظون و تعبیه ساختند و موعد کردند که خروس بانگ کند برویم و ایشان را باز آریم حق تعالی خروسان را تقدیر کرد که ان شب در همه دنیا هیچ
خروس بانگ نکرد تا روز روشن شد فرعون لشکر ساخت و هامان را بر مقدمهٔ لشکر بفرستاد با هزار هزار و هفتصد هزار سوار و فرعون بر ساقهٔ لشکر بر
میرفت با هفتاد هزار سوار همه با جامهای سیاه و اسپان سیاه موسی ع در پیش ایشان میرفت بر ساقه لشکر و هرون بر مقدمه همچنین میرفتند تا بلب دریا رسیدند
آب در غایت زیادت بود چون پس چو نگاه کردند لشکر و ان سپاهی دیدند در پیش دریا و از پس لشکر موسی علیه السلام فرمود تا بخدا تعالی
بنالید بتضرع و زاری بنی اسرائیل گفتند ای موسی ما را چه تدبیر است که در پیش دریاست و لشکر از پس ما با این لشکر چه چاره سازیم موسی علیه السلام گفت
دل مشغول مدارید ان معی ربی سیهدین خدای با ماست مرا راه نماید خدای تعالی وحی کرد بموسی ان اضرب بعصاک البحر عصا بر دریا زد در خبر
آید که موسی علیه السلام یکبار عصا بر دریا زد و گفت یا ابا خالد انفلق باذن الله ای ابا خالد بفرمان خدای شکافته شو دریا شکافته شد
دوازده راه خشک در دریا پدید شد برای آنکه در بنی اسرائیل سبط بود هر سبطی را نقیبی بود هر نقیبی راهی فرو شدند و هر سبطی در قفای
او خدا تعالی باد و آفتاب را بفرمود تا ان راهها را از وحل خشک کردند چنانکه در خبر می آید که از سم اسپان ایشان گرد در هوا می شد
چون میان دریا رسیدند یکدیگر را نمی دیدند گفتند ای موسی ما احوال دوستان و خویشان خود ندیده ایم مبادا که غرق شوند موسی علیه السلام
دعا کرد تا خدا تعالی ان جویها و حوایل را که از آب بود طاقها پیدا ساخت تا انانکه بران کناره میرفتندی نگرستندی آنان را که بر دیگر
طاق بودند میدیدند تا بکنار دریا رسیدند چون بکناره دریا رسیدند فرعون بکنار دریا رسید و ان راهها خشک بدید بد
دانست که معجزه موسی است خواست تا تلبیس کند بر عوام گفت از هیبت من دریا شکافته شد و راههای خشک پیدا شد
تا دشمن چو در آنکه بگیریم و فرو شوید و ایشان را بگیرید تا در پیش نباشی فرعون تعلل میکرد و بدریا فرو نمی شد و او بر اسپی
فحل نشسته بود جبرئیل بیامد بر مادیانی نشسته و اسب را در پیش اسب فرعون براند و بدریا فرو شد اسب فرعون بر اثر او
بدریا فرو شد چنانکه خواست تا باز پس دارد نتوانست جمله بدریا فرو شد و خلقان همه بدریا فرو شدند میکائیل از پس
درآمد و همه را بدریا فرو راند همه بدریا فرو شدند و بنی اسرائیل از دریا بدر آمدند حق تعالی فرمان داد تا آن طاقها بهم برآمد فرعون
چون هلاکت بدید ملجا شد گفت انه لا اله الا الذی امنت به بنوا اسرائیل و انا من المسلمین جبرئیل علیه السلام پاره گل دریا
برگرفت و بر دهان او زد و گفت آلان و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین اکنون توبه میکنی که گرفتار شدی
و پیش از این عاصی و مفسد بودی و بنی اسرائیل از کنار دریا می نگرستند و ان حال میدیدند گفتند ای موسی ما چه ایمن باشیم که فرعون از راهی
دیگر رفته باشد فردا با لشکر خود شود و ما را از آنچه دارد موسی گفت ایمن باشید که خدا تعالی فرعون را و قومش را هلاک کرد
گفتند ای موسی ما را می باید که بچشم خود بینیم که ما را دل ساکن شود که تا فرعون را مرده نبینیم دل ما قرار نگیرد تا خدا تعالی جثه فرعون را بر سر آب
آورد با جمله سلاحها که پوشیده بود و در خبر چنین است که چهار صد من آهن بر وی بود تا بنی اسرائیل او را بدیدند فذلک قوله تعالی فالیوم
ننجیک ببدنک ای ببدنک واذ وعدنا موسی اربعین لیلة ثم اتخذتم العجل من بعده

چون وعده داده ایم موسی چهل شب پس گوساله پرست گشتید و گوساله را بخدا گرفتید از پس آنکه موسی برفت و شما بدانچه
کردید ستمکاران بودید چهل شب گفت از بهر آنکه عرب ماه حساب کنند و ماه شب را آید و گفته اند از برای آنکه اول
شب آفرید آنکه روز موسی را نام از بهر آن کردند که او را در میان آب و درخت یافتند در سرای فرعون چون مو در زبان
عرب آب را گویند و سی درخت و این سی روز ذوالقعده است و ده روز ذوالحجه قصه و آیت حدیث گوساله ساختن آنست که راویان
اخبار گفته اند که چون خدای تعالی فرعون را هلاک کرد و ملک او را به میراث به بنی اسرائیل داد موسی را گفتند ما را کتابی
باید که در وی بیان حلال و حرام باشد تا بر آن کار کنیم و ما را شرفی باشد و ذکر موسی علیه السلام گفت چون من به میقات روم از بهر
مناجات از خدای تعالی درخواهم تا اگر صلاح داند مرا کتابی دهد که در وی احکام حلال و حرام باشد برفت و هرون را
بخلافت بجای خود بنشاند و قوم را چهل روز وعده دادند در مدت غیبت او مردی منافق بود نام او سامری و زرگری کردی
بیامد و بنی اسرائیل را گفت این حلیها که شما از قبطیان بستدید شما را حلال نیست چه آن غنیمت است و آن شما را
حرامست گفتند پس چه باید کرد گفت گوی بباید کندن و در آنجا نهادن تا موسی بیاید گفتند همچنین کنیم
همچنان کردند و روایتی دیگر آنست که آتشی برفروخت و گفت همه بیارید و در این آتش اندازید و چون از زر حلی
شیر خورده بود آنوقت که کودکان را در غارها می‌نهادند جبرئیل ایشان را از بر خود شیر میداد او جبرئیل را دید بر اسپی
که هر کجا قدم بر و نهادی سبز شدی او گفت چون از قدم او زمین مرده زنده میشود ممکن بود که از خاک سم اسب او
چون بر مرده زنند زنده شود پاره از آن خاک برداشت بروایت محمد جریر طبری تا این روز که ایشان آن زیورها
بر آتش افکندند او نیز پاره از آن خاک بر آتش افکند و گفت کن عجلا جسدا له خوار در حال گوساله شد
از زر و گوساله آواز کردن گرفت ایشان گفتند این چیست گفت هذا الهکم واله موسی فنسی و این روایت
سنیدیم نیست درست آنست که زرگری استاد بود و آن زیورها بستد و از آن گوساله ساخت زرین
و بیاورد و از ابر گذرگاه باد نهاد و چنان ساخت که باد بزیر او در میشد و از دهان او بیرون می آمد بانگ
بانگ گوساله را می ماند از آنجا که مخارق او چنان ساخته بود چون آواز گوساله از و شنیدند گفتند که این چیست آن
ملعون مطرود گفت هذا الهکم واله موسی فنسی این خدای شما و خدای موسی است اینجا فراموش کرد و آنجا
رفت از جمله حیوانات گوساله را از آن اختیار کرد که او گوساله پرست بود مردم متنشر
شدند ششصد هزار مرد الا دوازده هزار مرد از بنی اسرائیل گوساله پرست شدند
و چند آنکه هرون میگفت نشنیدند که ما از این باز نگردیم تا که موسی باز آید چنانکه خدای تعالی از ایشان باز گفت
لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی ثم عفونا عنکم من بعد ذلک لعلکم تشکرون یعنی پس ترک عقوبت کردن شما کردیم
وار گناه شما در گذشتیم و از آن ناپدید کردیم یعنی توبه ایشان را قبول کردیم چون توبه کردند پس از آنکه گوساله پرست شدند تا بود که شما

ساکن شوید و شکر نعمت بگذارید و شکر اعتراف بود بنعمت با نوعی تعظیم عبد الله عباس گفت شکر طاعت خدای تعالی بهمه
در نهان و آشکارا ابو بکر وراق گفت شکر نعمت آن بود که سعی خود در او در هیچ چیز بهره شناسی همه از او بینی و در خبر آمده است
که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که موسی علیه السلام خدای را گفت بار خدایا آدم شکر تو چگونه توانست کرد و تو اورا
بیافریدی و برگزیدی و فرشتگان را فرمودی تا اورا سجده کردند و بهشت را جای او گردانیدی حق تعالی گفت که آدم دانست
که آن همه از من است شکر او اینقدر بس مرا گفته اند شکر پنج چیز است آنکه از سیئات پرهیزد و حسنات را محافظت کند و شهوات را
مخالفت کند و طاعت بمنزل دارد معبود خود را و مرا به فرمان خدای تعالی کند در جمیع احوال وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و چون دادیم ما موسی عم را از کتاب توریة و بدانچه بدان فرق کرد میان حق و باطل
تا باشد که شما راه یافته شوید و بطاعت نزدیک و از معصیت باز ایستید گفته مراد بفرقان هم توریة است
برای اختلاف لفظ را عطف کرده اند بر او بیانش که در دیگر آیت میگوید و لقد آتینا موسی الکتاب و محمد الفرقان
ذکر محمد نپسندیده است برای آنکه کلام را بر دلالت است و گفته اند مراد بفرقان انفراق دریاست بیانش فانفلق فکان
کل فرق و گفته اند که مراد نصرت است که خدای تعالی موسی را داد که فرقان نصرت باشد و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان
یعنی یوم بدر وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و یاد کن چون موسی علیه السلام قوم
خویش را گفت چون از میقات باز آمد و ایشان گوساله پرست شده بودند گفت ای قوم بر نفس خود ستم کردید آنگه
گوساله پرست شدید و گوساله را معبود خود گرفتید توبه کنید و از این باز گردید با درگاه خدای تعالی و آفریدگار
خود رویده گفتند توبه ما چه باشد گفت آنکه خود را بکشید و شمشیر در یکدیگر نهید آنها که گوساله پرست نه اند
شما را که گوساله پرستید بکشند و تن در قتل نهید و بفرمان خدای تعالی راضی باشید که این بهتر است شما را نزد
خدای تعالی ایشان چنان کردند خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد او است آن خدای که پذیرنده توبه تایبان است
آمرزنده گناه کاران است بخشاینده و مهربان است بر بندگان خویش سبب آن بود که چون موسی از مناجات
فارغ شد خدای او را گفت ای موسی دانی که سامری چه کرده است و قوم تو از پس تو چه کرده اند موسی
علیه السلام گفت بار خدایا تو عالمتری خدای او را از آن خبر داد موسی علیه السلام با میان قوم خویش آمد خشم گرفته و اندوهگین
قوم را ملامت کرد و ایشان گفتند مارا سامری گمراه کرد اکنون تدبیر چیست گفت شما را توبه باید کرد گفتند توبه ما چگونه باشد گفت خود را
بدست خود بکشید تا از خشم خدای خود برهید و گفته مراد آنست که بعضی بعضی را باید کشت ایشان گفتند سمعنا و اطعنا فرمان
خدای را ایشان را فرمود تا بیرون آمدند و در سراها خود به بستند تا آنانکه گوساله پرست نبودند تیغها برآهیختند و گوساله پرستان را خون
میریختند پدر پسر را میکشت و پسر پدر را ابری و زمی برآمد و جهان تاریک شد تا ایشان را رقت و شفقت منع نکند ایشان

شمشیر می‌زدند و می‌کشتند از بامداد تا شبانگاه چون روز به آخر رسید موسی و هارون از رحمت بگریستند و تضرع و دعا کردند و گفتند
یا رب هلکت بنی اسرائیل بار خدایا بنی اسرائیل هلاک شدند این تعبیت با بخشش خدای تعالی دعای ایشان را اجابت کرد تاریکی
کشاده شد و بشمردند هفتاد هزار مرد کشته بودند موسی علیه السلام غمگین شد خدای تعالی گفت ای موسی راضی نباشی که
قاتل و مقتول را به بهشت برم آنکه کشت مجاهد است و آنکه کشته شد شهید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ
حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ونیز یاد کنید چون گفتید
شما موسی را که ای موسی ما ترا باور نداریم تا که خدای را معاینه ببینیم صاعقه و آتشی بشما رسید و شما می نگریستید
بمعاینه میدیدید که صاعقه بشما آمد تا که بشما رسید و همه سوخته شدید پس از آن زنده کردیم شما را تا بود که شکر من کنید
و آنچه شما را فرمودیم مقصود آن شود بسبب آن بود که خدای موسی را فرمود که بار دیگر چون بمناجات آیی جماعتی از بنی
اسرائیل با خود بیاور تا عذر گناهی که کرده‌اند از عبادت عجل بخواهند موسی علیه السلام از بنی اسرائیل هفتاد کس را
اختیار کرد و ایشان را فرمود تا روزه فرا گرفتند و غسل کردند و جامها بشستند ایشان را بکوه طور برد چون بدانجا رسیدند
گفتند موسی را که از خدای درخواه تا کلام خود ما را بشنواند موسی علیه السلام بر کوه طور شد و ایشان برابر او بر کوه شدند
ابری بیامد و ایشان را و کوه را بپوشید موسی گفت پیش آیید خود حق تعالی حجابی کرد میان ایشان و موسی از برای
آنکه چون خدای تعالی با موسی سخن گفتی نور از روی او بتافتی چنانکه طاقت نداشتی که در او نگرد موسی در اندرون
حجاب شد و ایشان بیرون بایستادند حق تعالی گفت چنان ایشان می‌شنیدند انی انا الله لا اله الا انا ذو بکة اخرجتکم
من ارض مصر فاعبدونی ولا تعبدوا غیری من خدایم که جز من خدا نیست خداوند مکه یعنی زمین کعبه شما را از زمین مصر
بیرون آوردیم مرا پرستید و جز مرا مپرستید چون موسی از مناجات فارغ شد و آن ابر برفت و کوه روشن
شد موسی علیه السلام نزدیک قوم آمد و ایشان را گفت کلام خدای شنیدید ایشان گفتند کلامی شنیدیم ولیکن ندانیم
که کلام خدا بود یا کلام شیطان ما ترا باور نداریم که این کلام خدای است تا که خدای را معاینه نبینیم چون این بگفتند
آتشی از آسمان بیامد و همه را بسوخت و این آیه دلیل است بر آنکه موسی علیه السلام سؤال رؤیت از بهر خود نکرد
سبحان الله اگر جماعتی از جمله بنی اسرائیل از سرکان و تمنای این اقتراح کردند نصیب ایشان صاعقه آمد و نصیب موسی تجلی
الجوار و التجلی بیهوشی آمد و نصیب کوه که جای قدم ایشان بود آن آمد که پاره پاره شد بدانم آنکس که از صمیم قلب
و اعتقاد گوید که خدای تعالی را معاینه بچشم سر دیده خواهد بودن و چه خواهد دیدن نعوذ بالله من هذه المقالة وَظَلَّلْنَا
عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ حق جل و علا در این آیه نعمت بر بنی اسرائیل می‌شمرد و با یاد ایشان می‌دهد تا شکر گویند و کفران نعمت نیارند
گفت سایه افکندیم بر سر شما ابر را و فرستادیم بر شما ترنجبین و سمانه را و گفتیم شما را که بخورید از طعامها پاک و حلال آنچه شما را روزی

کردیم ایشان آن عصیان که آوردند بر ما ستم نکردند بر نفس خود ستم کردند از انکه حظ خود از خیر و ثواب بکاستند
و این انگاه بود که در تیه بودند و آن بیابانی بود ساده هیچ سایه و پوششی نبود در او و گرمای آفتاب ایشان را
میرنجانید بموسی علیه السلام بنالیدند موسی علیه السلام از خدای خواست تا سایه دهد ایشان را حق سبحانه تعالی
ابری سفید بفرستاد تنک که در او باران نبود و با او نسیمی و باوی خوش بود چون سایه او برآسودند گفتند ای
موسی کار که ما کفایت شد ما طعام از کجا خوریم حق تعالی فرمان داد تا آن ابر بجای باران من و سلوی بارید
برای ایشان بامداد و شبگاه هرکس بیامدی و بقدر کفاف خود از او برگرفتی بیشتر نه و چون شب آدینه
بودی دو روزه بباریدی برای خدای تعالی روز شنبه نفرستادی و خدای تعالی با ایشان شرط کرده بود که بمقدار
کفایت بردارند چه اگر اسراف کنند و بیش از اندازه بردارند خدای تعالی آنرا از ایشان منقطع کرداند و اگر
ذخیره بردارند از ایشان باز گیرد شرط کردند و وفا نکردند در گرفتن اسراف کردند و از او ذخیره ساختند
خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت و آنچه ذخیره نهاده بودند تباه کرد و رسول صلی الله علیه و سلم
گفت اگر نه آن بود که بنی اسرائیل آن ذخیره نهادند و شرط را مخالفت کردند تا تباه شد هرگز هیچ طعام
تباه نشدی در من خلاف کرده اند بعضی گفتند انگبین بود ضحاک گفت ترانگبین بود زجاج گفت من
هر چیزی که خدای تعالی بفرستاد آن بر ایشان منت نهاد چون از آن مدتی بخوردند گفتند یا موسی ما را
از این شیرینی دل بگرفت ما را گوشت آرزو میکند حق تعالی فرمان داد تا سلوی بر ایشان بجا بارید
عبدالله گوید او مرغی بود سمانه اما لسنت مقاتل گفت مرغی بود سرخ یک شب ببارید از نماز شام تا بامداد
بر عرض میلی و در عمق رمحی بعضی بعضی وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ
سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ خدای تعالی ایشانرا گفته بود که حرام است بر شما در این چهل سال که در هیچ شهر
روید جز آنکه در بیابان میگردید چنانکه گفت فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ چون چهل سال برآمد خدای تعالی
گفت مدت بسر آمد اکنون در شهر شوید چنانکه گفت وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا یعنی یاد کن چون گفتیم ما ایشانرا که در این شهر شوید یعنی اریحا
بخورید از آنجا از هرچه میخواهید یعنی فراخ و بسیار چون در شهر روید از شهر در روید سجده کنید و تواضع نمائید و بگوئید ای بار خدای
گناهان ما را از ما فرو نه تا من که خداوندم و آفریدگار شما ام گناهان شما را بیامرزم و کسانیکه نیکوکاران اند بثواب ایشان زیاده
گردانم قتاده گفت مراد بقریه بیت المقدس است مقاتل گفت ایلیا و آن شهر را هفت در بود عبدالله عباس گفت سجده رکوع
خواست یعنی پشت خم داده از در شهر در آئید بعضی دیگر گفتند در آن قبه بود که موسی علیه السلام در آنجا نماز کردی والله اعلم
فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بگردانیدند و بدل کردند
انکسانیکه ستم کردند و گفته اند مراد بظلم اینجا کفر است آن گفتار را که ایشانرا گفته بودند که بگوئید آنرا بدل کردند و بجای آنکه

ایشان را گفته بودند که حطه گویند که کفارت گناه شما بود گفته اند که حنطة فی شعیر بر طریق استهزا و قولی دیگر آنست
که گفتند هطا سمعاثا که بلغت ایشان گندم سرخ بود و آنچه ایشانرا گفتند بدر تنگ در شوید با پشت خم کنید از بهر تواضع
بدل کردند بعضی بدرهای فراخ در رفتند و راه بگردانیدند و بعضی دیگر بدرهای تنگ در شدند و به پشت در شدند یعنی پشت بخم
داده چون چنین کردند فرو فرستادیم بر آنکسانی که ستم کردند عذابی از آسمان گفته اند که طاعون بود یکساعت از ایشان
هفتاد هزار مرد هلاک شدند بسبب آن فسق که کردند و از فرمان خدایتعالی بیرون آمدند مراد از فسق انجا مکه کفر است
وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ
كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ این آیت همه قصه و احوال ایشان است که در تیه چون از کار
سایه و طعام فارغ شدند گفتند یا رسول الله ما را آب باید موسی برای ایشان آب خواست میگوید که یاد کن چون موسی از
بهر قوم خویش آب خواست ما گفتیم موسی را که ای موسی عصاء خود را بران سنگ زن موسی علیه السلام عصاء خود بران
سنگ زد از ان سنگ دوازده چشمه آب روان گشت شد و ایشان دوازده سبط بودند هر سبطی را چشمه معین بود که هر یک
سبط از ان اسباط چشمه خود را بشناختندی گفتیم ایشانرا که بخورید و بیاشامید از ان روزی که خدایتعالی شمارا داده است
از آب و ترانگبین و سمانه و در زمین فساد مکنید و از عصیان خدایتعالی دور شوید و نعمت او را شکر کنید و این عصا آن بود
که شعیب علیه السلام موسی را داد در ان وقت که وی را شبانی میفرمود و گفته اند که آن بود از آدم او را بمیراث رسید و آن عصا
آن بود که آدم از بهشت بزمین آورده و آنرا دو شعبه بود و چون شب در آمدی ازاو چون مشعله نور تافتی و طول او ده گز بود بر طول
موسی علیه السلام و نام آن عصا علیق بود عبد الله عباس گفت آن سنگ که موسی علیه السلام عصا بروی زد سنگی بود مربع خفیف
بر شکل روی مردی آنرا با خود داشتی هر که او را باب حاجت بودی عصا بروی زد دوازده چشمه آب از وی روان شدی ابو بکر
وراق گفت سنگی ست بود در او دوازده رخنه چشمه آب عذب بیرون آمدی چون مستغنی شدندی دیگر باره عصا بروی
زدندی تا منقطع شدی هر روز از ان سنگ ششصد هزار مرد را آب دادی بیرون از چهار پایان در خبر می آید که موسی علیه السلام
میرفت در بعضی راهها سنگی دید بران راه افکنده آن سنگ موسی را آواز داد که مرا بردار که من ترا بکار آیم موسی علیه السلام آن سنگ را
برداشت چون قوم از او آب خواستند خدای تعالی گفت اضرب بعصاک الحجر یعنی آن سنگ معین وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ
وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ
بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ و نیز یاد کنید چون گفتید شما موسی را که ای موسی ما بر یک طعام صبر نتوانیم کرد دعا کن
و از خدایتعالی درخواه تا بیرون آورد از زمین از بهر ما آنچه زمین او را برویاند از تره و خیار و از سیر و دانشره و پیاز موسی علیه السلام
ایشانرا گفت ای بدل میکنید آنچه کمتر و خسیس تر است بآنچه بهتر و نیکوتر است یعنی آنچه بهتر است از طعام میگذارید و آنچه خسیس تر است اختیار
میکنید چون چنین است شما را فرو روید از انجا و بشهری شوید از شهرها که در انجاست شما را از آنچه از ان سوال کردید و آرزو خواستید حسن بصری

کفت ایشان اهل سواد بودند تربیت ازان بود طبع ایشان با من و سلوی حاجت نبود ازاین سبب ایشان اکنین سبزی
خضر و آب آرزو کرد در روایتیست از امام علی ابن موسی الرضا از پدرش از پدرانش از امیر المومنین علی رضی الله عنه از رسول
صلی الله علیه وسلم که کفت علیکم بالعدس فانه مبارک مقدس وانه یرقق القلب ویکثر الدمعة فانه بارک فیه سبعون نبیا آخرهم
عیسی ابن مریم برشما باد که عدس بسیار خورید که آن مبارک بود و مقدس و پاکیزه دلرا تنک کرداند و آب چشم بسیار کرداند و هفتاد پیغمبر
براو دعا کرده اند ببرکت آخر ایشان عیسی ابن مریم است ضحاک کفت مراد بدین مصر مصر فرعونست دیکران کفتند که شهرها
معین است وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ آنکه حق تعالی از خطاب ایشان با غیبت رجوع کرد بر طریق التفات
و کفت مذلت و مسکنت و خوار و هوان بر ایشان زده نهاده شد تا هر کجا جهودی را بینی ذلیل و مهین باشد و باز کشتن
ایشان با خشم و غضب خدایتعالی این همه از بهر آن بود که ایشان کافر شدند بار خدای یعنی نعت و صفت محمد
پنهان میکنند و آیه رجم در توریة و انجیل پنهان میکنند و پیغمبرانرا بناحق می کشیدند و این برای آنست که فرمانهاء خدای را
مخالفت کردند و از حدهای او تعدی کردند کفته مراد بمذلت جزیه است که خدایتعالی بر ایشان حکم کرد و جزیه فرمود
تا بمذلت و خواری میکذارند چنانکه کفت حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون و مراد بمسکنت درویشی است تا هر کجا جهودی
را بینی یا درویشی باشد یا درویش شکل یا درویش دل و مراد بانکه کفت بغیر الحق آنست که ایشان بی کناه و بی علتی پیغمبرانرا
می کشتند در خبر می آید که جهودان در یکروز هفتاد پیغمبر را بکشتند در بامداد و نماز دیکر هم در آن روز بازار تره میفروختند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ
صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ میکوید بدرستی و حقیقت که آنانکه ایمان آوردند
یعنی بزبان نه بدل و آنانکه جهود شدند و ترسایان و صابئان آنکس که ایمان آورد بروز بازپسین و
عمل صالح کرد از ادای واجبات و اجتناب و مقبحات ایشان راست مزد ایشان نزدیک خدای پروردکار
ایشان بر ایشان هیچ خوفی و ترسی نیست از آنچه از پیش فرستاده است و هیچ اندوهی نیست از آنچه باز کذاشتند و کفته اند
که هیچ خوفی نیست بر ایشان از کبایر از بهر آنکه خدایتعالی بیامرزد و هیچ اندوهی نیست از صغایر بر ایشان از بهر
آنکه خدای تعالی آنرا باز پوشد و کفته اند معنی و الذین هادوا آنست که آنانکه توبه کردند از کوساله پرستیدن
بیانش انا هدنا الیک و ایشانرا یهودان از بهر آن کفتند که لانهم هادوا عن الاسلام ای مالوا یعنی بکردیده اند
عمرو بن علا کفت لانهم یهودون عن القراة ای یتحرکون برای آنکه چون توریة بموسی فرستاد خواندند بجنبید و
کویند برای آن چنین میکنیم که چون خدایتعالی توریة بموسی فرستاد آسمان بجنبید زهری کفت ترسایانرا انصاری
از بهر آن کویند که حواریان ایشان را کفتند نحن انصار الله مقاتل و قتاده کفتند از برای دهی بودند

که آنرا حصر کوید نسبت کرد ایشانرا باصابئین که کسانی اند که از دینی بدینی شوند و هم قتاده و مقاتل کفتند که ایشان قومی اند
که خدایتعالی مقرن و فرشتکانرا پرستند زبور خوانند نماز کنند بجانب کعبه از هر دینی چیزی کرفته اند کفته اند من امن
راجعست باصناف سه کانه غیر مومنان و منهم را اضمار باید کرد یعنی من امن منهم و وجهی دیکر در معنی آیه کفته شد و قیامت
را روز بازپسین خواند از بهر آنکه از پس آن دیکر شب نباشد تا روزی دیکر بود از پس او وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ
الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یاد کنید چون فرا کرفتیم عهد و پیمان شما و آن عهد خدای است که
بر جمله مکلفان کرفت که او را پرستند و با او انباز نکیرند و رسولان او را تصدیق بکنند و کتابهای او را کار بندند
و اوامر را امتثال نمایند و از نواهی اجتناب کنند و برداشتیم بر زبر تنها کوه طور را و کفتیم تا فرا کیرند و قبول کنند آنچه
شما را فرمایم و کفتیم که تا فرا کیرید آنچه دادیم شما را بجدی و جهدی هر چه نیکوتر و تمامتر و بر آن عمل کنید و یاد دارید و
فراموش مکنید آنرا که در او نوشته است و آنرا بدانید و در آن تفکر کنید تا باشد که متقی شوید و از معاصی احتراز کنید
مفسران کفته اند چون خدایتعالی توریه بر بنی اسرائیل فرو فرستاد و در انجا اجبار و اثقال و تکالیف شاق بود بنی اسرائیل
آنرا احتمال نمی کردند و نمی پذیرفتند بآن وفا نمیکردند خدایتعالی بر سبیل اعذار و انذار جبرئیل را بفرمود تا کوه بمقدار
لشکرکاه ایشان بطول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ بر کند از جای و بر بالای سر ایشان چون سایبانی
بداشت بمقدار قامت مردی عباس کفت از کوههای فلسطین بود بر بالای سر ایشان معلق بداشت و آتشی
عظیم از پیش روی ایشان پدید کرد و از پس سر ایشان دریای شور بود ایشان در میانه پسر بر زمین نهادند بنیم روی
و بیک چشم بکوه می نکریستند از انجاست که سجده ایشان بر یکنیم روی بود ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس شما اعراض کردید و روی بکردانیدید از پس آن جمله که قبول کردید و اکر نه فضل
خدایتعالی و رحمت او بودی بر شما باظهار آن آیات و بینات در آن تامل و تفکر کردید اکر نه فضل و رحمت او بودی
بقبول توبه شما از جمله زیانکاران و هالکان می بودید ابو العالیه کفت مراد بفضل الله اسلام است و برحمت
قرآن و روا بود که مراد بفضل و رحمت دفع عذاب بود از ایشان و امهال ایشان تا توبه کردند و خویشتن را
برهانیدند از عذاب عاجل عند رفع الجبل وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً
خَاسِئِينَ بدرستی و حقیقت که می شناسید و میدانید حال و کار آنکسانیکه ایشانرا در روز شنبه نهی کرده بود از ماهی
کرفتن و ایشان اعتدا کردند و از فرمان خدایتعالی در کذشتند و ماهی بکرفتند ما ایشانرا امر کردیم امر تکوین و کفتیم ایشانرا
که باشید بوزنیکان و دور از رحمت خدای و این در عهد داود پیغمبر بود در زمینی که آنرا ایله خوانند خدایتعالی روز شنبه ماهی
کرفتن بر ایشان حرام کرده بود چون روز شنبه بود جمله ماهیان بآن بقعه جمع میشدند سر از آب بیرون
میکردند و ایمن بودند از آنکه ایشانرا کس تعرض رساند و چون روز بآخر رسیدی ماهیان میرفتند و از ایشان

کسی اثری نمی دیدند کرو بایستادند و پیرامن دریا حوضها بکنند و آب دریا دران حوض ها کشادندی روز شنبه آن حوضها پر ز
ماهی میشد که روز آدینه آب در آنجا افکنده بودند نماز دیگر راه حوضها به بستندی تا ماهیان با دریا نتوانند شد و روز یکشنبه
میگرفتند و میگفتند ما آب روز در حوض می افکنیم و ماهی روز یکشنبه می گیریم ما کاری نمیکنیم که خدایتعالی ما را ازان نهی کرده است
و دران شهر هفتاد هزار مرد بودند گروهی این فعل میکردند و گروهی نمیکردند و نهی میکردند و ایشان دوازده هزار مرد بودند
چون مدتی برین برآمد مردمان دلیر شدند و خدایتعالی ایشانرا عقوبة نکرد شنبه نیز دست دراز کردند و ماهی میگرفتند
و مدتی برین برآمد مال بسیار جمع کردند این جماعت که ایشانرا نهی میکردند ایشان نمی شنیدند گفتند که ما با شما درین شهر
نباشیم که ما از عذاب خدایتعالی ایمن نیستیم شهر قسمت کردند و ایشان با یک جانب شهر شدند و بار دگر کردند و آن قوم
نیز با ایشان مخالطت و مناکحت نکردند داود علیه السلام با ایشان دعا کرد خدایتعالی عذاب برایشان فرستاد و ایشانرا
مسخ کرد یا همه بوزینه کردانید یکروز این مردمان مصلح برخواستند از جای ایشان هیچ آوازی نشنیدند و کسی را ندیدند
و در کشوده نکردانیدند ایشان چون چنان دیدند بدیوار باره برآمدند و بر بامهای ایشان شدند ایشانرا دیدند که خدای
ایشانرا مسخ کرده بود یا بوزینه کردانیده ایشان شکر خدای بجای آوردند و پناه با خدای تعالی دادند از عقوبة و آن
ممسوخان سه روز بماندند آنگه جمله مردند و هیچ ممسوخ بیشتر از سه روز نماندند فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا
وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ کردیم ما ایشانرا با این عقوبة که ایشانرا نکالی و عبرتی که هر کس که آنحالت را مشاهده کند یا خبر آن بسمع او
رسد ازان گناه که ایشان ارتکاب کردند مجتنب شود کسانی که در سن ایشان بودند یعنی در عصر ایشان بودند آن عبرتی و
پندی بود ایشانرا و کسانی که از پس ایشان آیند آن حالت شنوند هم ایشانرا از جری باشد و کسانی که متقیان و پرهیزکاران
باشند بدان متعظ شوند چنانکه امیر المومنین و امام المتقین فرموده که السعید من وعظ بغیره نیک بخت
آنست که بدیگر متعظ شود و پند گیرد عبد الله عباس گفت نکال عقوبتی باشد که هر آنکس که آنرا به بیند نکول کند
دیگر برا و اقدام ننماید و کرد بر مثل آن و اصل کلمه منع است و از نکلست و آن بنده بود و هم عبد الله عباس گوید که ضمیر
لما بین یدیها و خلفها روا بود که راجع با امت یا جماعت یا قری باشد یعنی من القری والجماعات والامم سدی گفت
که راجع است با ذنوب یعنی نکال از گناهان که کرده بودند تا کاه امتی که از پس ایشان آیند و کنند وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ
لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً این آیه تا هفت آیه تمام در قصه مردی آمد که او را کشته یافتند در
بنی اسرائیل نام او عامیل بود و او را مال بسیار بود و هیچ وارثی نداشت جز پسر عمی او میخواست تا وی بمیرد تا مال او
بمیراث بگیرد و ابن عامیل عمری دراز داشت پسر عم وی بیامد و از بهر طمع میراث ویرا بکشت و بیاورد و بر دروازه عکرمه
بر در مسجد از بنی اسرائیل که آنرا دوازده در بود بعدد اسباط ایشان بیفکند بشب و چون روز شد اهل آن مسجد
در مسجد کشته را دیدند و او را بدری دیگر کشیدند از میان آن دو سبط خصومت افتاد و بنزدیک موسی آمدند

و آن حال بروی عرضه داشتند و بگفتند از خدای تعالی درخواه که این مرد را که کشته اند ما را معلوم کند که او را که کشته است
حق تعالی محمد صلوات الله و سلامه علیه را اعلام کرد ازین خبر و گفت یاد کن ای محمد آنرا که چون موسی گفت مر قوم خویش را
که خدای شما را میفرماید که بکشید ماده گاوی را قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا گفتند تو بر ما افسوس میداری و ما را سخریه خویش گرفته میگوئی
که ماده گاوی بکشید تا معلوم شود که عامیل را که کشته است که چون پاره گاو بروی زنند زنده شود و خبر دهد که کشنده او کیست
قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ موسی گفت علیه السلام پناه با خدای تعالی میدهم ازانکه من از جملهٔ جاهلان باشم از بهر آنکه هر آنکس که
از وی طلب رشد و صلاح کنند او سخریه و استهزا جهل باشد و تحقیق گاو از جملهٔ حیوانات برای آن کرد که ایشان عجل را عبادت
میکردند و در چشم و دل ایشان موقعی داشت تا ذلیل و مهین شود بر دست ایشان و بدانند که صلاحیت عبادت ندارد گفته اند
که اگر گاو بکشتندی هر گونه که بودی مجزی بودی چون مراجع کردند و بر خویشتن سخت کردانیدند خدای تعالی نیز بر ایشان سخت
کردانید و چون مراجعت میکردند مصلحت میکردید مذهب مرتضی آنست که خدای تعالی کشتن گاوی فرمود جامع این صفات
را لیکن تاخیر بیان کرد و تاخیر بیان از وقت خطاب روا بود و از وقت حاجت روا نبود و صحیح اینست و این گاو نزدیک ما
از که بود عبدالله عباس و وهب منبه گفتند که در بنی اسرائیل مردی بود صالح وی را پسری طفل بود گوساله داشت چون اجلش
نزدیک رسید آن گوساله را در بیشه برد و گفت ای خدای ابراهیم این گوساله را بتو میسپارم تا فرزندم بزرگ شود بوی دهی و مادر
پسر از این حال خبر داد و آن مرد بجوار رحمت حق پیوست آن گوساله در آن بیشه بزرگ و قوی شد و هیچکس را دست نمی داد
تا کودک بالغ شد هر روز بیامدی و از آن بیشه پشتهٔ هیزم آوردی و بفروختی و در نفقهٔ خود و مادر خود کردی یکروز مادرش
وی را گفت پدر ترا درین بیشه گوساله ایست تو دیعهٔ بخدای ابراهیم سپرده و هیچ ودیع بدرگاه او ضایع نشود آن کودک در بیشه آمد
و آواز داد که یا اله ابراهیم یا من لا تضیع و دایعه ودیعهٔ پدر من باز ده نگاه کرد گاوی در غایت بزرگی و نیکوئی بیامد در پیش او
بایستاد بنام خدای رسن بر سر او کرد چون ببازار در آمد مردم از نیکوئی آن گاو در تعجب ماندند بخانه مادر آمد مادرش گفت آن گاو را بفروش
و بر بهای وی کاری مکن با مادر را گفت بچند فروشم گفت بسه درم و لیکن بهر بها که خرند مفروش تا مرا خبر ندهی گاو در بازار
آورد و مردی آمد و گفت این گاو را بچند میفروشی گفت بسه درم گفت بستان گفت تا مادرم را خبر کنم گفت شش بستان
و خبر مکن گفت نستانم بدوازده کرد و بیست و چهار کرد گفت ممکن نیست تا مادر را خبر نکنم و همچنین می افزود تا بدانجا رسید که
پوست این گاو پر زر کرده بستان و با مادر رجوع مکن گفت ممکن نیست مردمان بخندیدند و گفتند بخرد غلامیست در تفسیر آورده اند
که این فرشته بود که خدای فرستاده بود تا بواسطهٔ این کودک بخلقان نماید که هیچکس بطاعت خدای تعالی و رضا
مادر و پدر زیان آن کودک بیامد و مادر را خبر کرد گفت ای پسر چون فردا آمد او را ببینی وی را بگوی که در کار این گاو
با تو مشورت میکنم آنچه صلاح می بینی مرا خبر ده دیگر روز بیامد و آن مرد را دید و ماجرا گاو را با وی بگفت آمد گفت گاو را
نگه دار که عنقریب در بنی اسرائیل حادثه افتد و ایشان بدین گاو حاجت افتد چون از تو خواهند کمتر از پوست او پر زر کرده

مفروش بعد از یک چندی چون این حادثه افتاد در همه بنی اسرائیل بدین صفت گاو نبود الا نزدیک این کودک اکنون گاو
پوست پر از زر از وی بخریدند قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ای موسی دعا کن تا خدایتعالی بیان کند که این گاو
چه گاوی است قال انه یقول انها بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون موسی جواب داد گفت که
خدایتعالی میگوید که این گاو گاوی است نه بزرگ و نه کوچک و نه پیر و نه جوان میان این هر دو است بکنید آنچه شما را
میفرماید آنگه گفتند ای موسی حدیث سال معلوم شد قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما لونها قال انه یقول انها بقرة
صفراء فاقع لونها تسر الناظرین از خدای تعالی درخواه تا باز نماید ما را که رنگ گاو چه گونه است و چه رنگ دارد موسی گفت
خدای میفرماید که گاوی می باید زردی سخت زرد که رنگ او شاد و خرم گرداند بنگرندگان را این رنگ بر گاو نیکوتر بود
چشم و دل را خوش آید امیر المؤمنین فرموده است که هر که نعلین زرد پوشد اندوهش برود لقوله تعالی صفراء فاقع لونها
تسر الناظرین قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ان البقر تشابه علینا وانا ان شاء الله لمهتدون چون لون و رنگ گاو
معلوم شد گفتند یا رسول الله درخواه تا خدای تعالی باز نماید که این گاو چیست و چه گونه می باید که بر ما شبهه است
و ما را اگر خدایتعالی خواهد راه یافته و موفق گردیم در این امر که ما را فرموده اند قال انه یقول انها بقرة لا ذلول تثیر
الارض ولا تسقی الحرث مسلمة لا شیة فیها جواب داد میگوید که این گاوی است نه گاوی شکسته یعنی رام شده که زمین
شوراند و نه آب دهد کشت را از بهر آنکه جائی که آب نباشد بگاو و شتر آب دهند که از جوی برکشند و در کشت ریزند سلامت
یافته است از همه عیبها هیچ رنگی نیست در او خلاف رنگ همه تن او باشد قالوا الآن جئت بالحق چون این جمله بشنیدند
گفتند که اکنون حق آوردی و جمله صفات روشن کردی چنانکه اشتباه زائل گشت و این دلیل است که ایشان مأمور بودند
بکشتن گاو موصوف بدین صفات که اگر مراد یکی بودی از جمله باز پس اول گفتی الآن جئت بالحق
فذبحوها وما کادوا یفعلون پس این گاو را طلب کردند و بیافتند و بهای گران بخریدند و بکشتند
و نزدیک بود که نکنند از گرانی بهای آن واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها والله مخرج ما کنتم تکتمون چون
بکشتند تنی را یعنی عامیل را پس از آنکه با یکدیگر خلاف کردند و خصومت ظاهر گردانیدند و بیکدیگر
حواله کردند و خدایتعالی بیرون آورنده است آنچه شما آنرا باز می پوشید فقلنا اضربوه ببعضها کذلک
یحیی الله الموتی ویریکم آیاته لعلکم تعقلون پس آنگاه این گاو را بکشتند گفتیم بعضی از این گاو کشته بر این
مرده زنید ضحاک گفت زبانش بود مجاهد گفت دنبالش بود زبانش نیکوتر است از بهر آنکه آلت کلام است
و غرض آن بود تا او سخن گوید که چون بر این مرده زده باشند خدایتعالی وی را زنده گرداند و شما را دلالت کند بر کشنده
خویش و خدایتعالی مردگان را همچنین زنده گرداند که عامیل را زنده گردانید این منکران بعث و نشور و آیات و بینات بشما
مینماید تا باشد که بدانید و عقل را کار فرمائید ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة پس از آنکه

این الطاف کردم و مرده را زنده کردانید و کشنده را پیدا کردم دل شما سخت شد خطاب اولیاء مقتول راست و کفته‌اند
که خطاب بنی اسرائیل راست یعنی پس ازانکه این همه الطاف کردم از فلق دریا و غرق آل فرعون و نجات بنی اسرائیل
دلهاء شما سخت شد در سختی مانند سنکست یا سخت تر از سنک کفته‌اند که این او بمعنی بل ست لقوله تعالی وارسلناه الی
مائة الف او یزیدون و کفته‌اند بمعنی واوست کقوله تعالی ولا تطع منهم اثما او کفورا وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار
آنکه باز نمود که دلهاء ایشان از سنک سخت تراست از بهر آنکه در سنک چند کونه چیزست که در دل ایشان ازان هیچ
اثر نیست یکی آنکه از بعضی سنکها جویها آب روان میکردد و مراد بدین کوهها ست که جویها کاریزها و چشمهاء
آب روان میشود وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء که شکافته میکردد و آب ازاو بیرون می آید چون چشمهاء کوه
یا چون سنک که در تیه بضرب عصای موسی معجزه را از دوازده چشمه آب روان میشد وان منها لما یهبط من
خشیة الله و از سنکها بعضی آنست که از کوهها فرود می آید از ترس خدایتعالی کوهها پاره پاره می شد عند تجلی
چون سوال رویت رفت بحقیقت یا بر سبیل مجاز یعنی اکر کوه را با آن صلابت و شدة اکر عقل باشد و ترس
خدای بوی رسد بر جای نماند زایل شود و فرود آید چنانکه کفت لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا
من خشیة الله وما الله بغافل و خدایتعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید می بیند و می شنود و میداند جزای هر یک را
بسزا می تواند دادن عما تعملون افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما
عقلوه وهم یعلمون مورد آیت قطع طمع رسول است از ایمان ایشان و قطع طمع مومنان کفت طمع مدارید که ایشان ایمان
آرند و شما را باور دارند جماعتی از ایشان آنان اند که کلام خدایتعالی می شنوند و تغیر و تبدیل میکردند پس ازانکه شناخته بودند
و معنی فهم کرده و ایشان میدانستند که این کلام کلام خداست یا میدانستند که ایشان را نیست تغیر و تبدیل کردن و آن جماعت
که هفتاد مرد اند که موسی علیه السلام ایشان را بکوه طور برد تا کلام بشنوید تحریف ایشان آن بود کفتند چون باز آمدند که ما
شنودیم کلام خدا را او امر و نواهی او ولیکن ما را مخیر کرد و کفت اکر خواهید کنید و اکر خواهید مکنید باکی نیست واذا لقوا
الذین امنوا قالوا امنا واذا خلا بعضهم الی بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون
و چون بمومنان رسند کویند که ما نیز مومنیم و چون بخلوت با یکدیکر افتند کویند ایشان را میکویید و حدیث میکنید بدانچه خدایتعالی
بر شما حکم کرده است و بیان کرده یعنی سر مذهب خود با مسلمانان میکویید تا شما با ان مخاصمت کنند در پیش خدایتعالی آیا شما عقل
ندارید که چنین سخن با دشمنان و خصمان نقل میکنید کفته اند که سبب این بود که مومنان از خویشان و دوستان خود سوال میکردند و میکفتند
کار محمد چکونه میدانید ایشان میکفتند که او پیغمبرست و ذکر او در توریة هست ایشان را پیامد بدی و روسا و معاندان بدین کفتندی کیر از شما
جماعتی میکویند که او پیغمبرست ایشان را ملامت کردندی و کفتندی اتحدثونهم مجاهد کفت سبب آن بود که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم از
جنک آخرت فارغ شد قصد حصن بنی قریضه و بنی نضیر کرد بیامد و لشکر برابر حصن خیمها برزدند امیر المومنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیهم السلام

رایت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در دست داشت وبرا گفت برو وبیقین دان که خدای ناصر توست وزمینها وشهرهای ایشان مرا وعده داده است خدای تعالی که ترا بر عمرو ظفر داد ترا ظفر دهد و مخذول نکرداند امیر المومنین علی ابن ابی طالب تا نزدیک حصن ودر زیر حصن رفت چون ویرا بدیدند خوفی عظیم در دل ایشان افتاد یکی میگفت جاءکم صاحب عمرو دیگری میگفت اقبل الیکم قاتل عمرو یکی از کنار حصن آواز داد قتل علی عمروا صاد علی صقرا قصم علی ظهرا هتک علی سرا برم علی امرا ابدا انست که ایشان ترسیده اند چون ساعتی بود بکنار حصن آمدند ودشنام وسفاهت آغاز کردند گفت که خواستم که باز گردم تا رسول صلوات الله وسلامه علیه نیاید واین سخنها نشنود در این بودم که رسول آمد وآن سخنها بشنید آواز داد که یا اخوان القردة والخنازیر انا اذا انزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین چون این بشنیدند گفتند ای ابو القاسم تو هرگز جهول ودشنام ده نبودی پیغمبر علیه السلام از کرم خود شرم داشت بازپس شد بایستاد وایشان گفتند که این حدیث محمد را کی گفته باشند اتحدثونهم بما فتح الله علیکم او لا یعلمون ان الله یعلم ایشان نمیدانند که خدای تعالی داند آنچه ایشان نهان دارند وآنچه آشکارا کنند ما یسرون وما یعلنون ومنهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی واهل کتاب جماعتی نانویسنده وناخوانند کانند همچنانکه از مادر خود زاده اند کتاب نداتند وبر معانی واقف نباشند ندانند مگر دروغها وباطلها فراهم آورده بانچه بتلقف در حفظ ایشان نهاده باشند ایشان آنرا میخوانند ومعانی آن فهم نمیکنند بر این معنی مثل آن باشم که گفت اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته دروغ وباطل ایشان آن بود که می گفتند که لن تمسنا النار الا ایاما معدودة ولن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری وقالت النصاری المسیح ابن الله وان هم الا یظنون فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ونیستند ایشان الا گمان می برند آنچه میگویند از سر یقین وعلم نمیگویند وگفته اند که معنی آنست الا دروغ نمیگویند پیغمبر گفت علیه السلام ویل وادی است در دوزخ چون کافری را در وی افکنند چهل سال میرود وهنوز بقعر آن نرسد گفت که اگر کوهها را در وی افکنند ناچیز گرداند وفرو برد ویل که نام وادی است کسانی راست که کتاب می نویسند بدست خویش اگرچه کتاب جز بدست ننویسند فایده این قید آنست که تا باز نماید که مباشر این فعل ایشان بودند بر حقیقت فعل ایشان بود بالت ومحل قدرت خود کردند چنانکه گفت ذلک بما قدمت یداک وچنانکه در مثل بغداد بالست یداک وکناد فوک نفخ در حق مردی است که در چکی باد کرد وسرش ببست وآنرا بر سینه بست وبدجله فرو شد چون بمیان دجله رسید سر چک گشاده شد مرد بآب فرو میشد وبانک میکرد یکی میگفت یداک اوکتا وفوک نفخ ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا سبب این آن بود که علماء جهودان مرسومها داشتند که هر سال آن با یشان رسیدی چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیامد ایشان بدانستند که او پیغمبر خداست پیغمبر آخر الزمان نعت وصفات او بدیدند موافق آن بود که در توریة نوشته بود از آنکه مردی نیکوروی سیاه موی سیاه چشم جعد موی پس آن ورقها بر گرفتند وبجای آن نوشتند که مردی باشد کوتاه بالا دمیم الوجه ازرق چشم سرخ موی

چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمکه آمد جماعتی که نعت و صفت او شنیده بودند گفتند همانا این پیغمبرست که نعت او در توریة
نوشته اند نزدیک رؤسا و احبار آمدند و ایشانرا خبر دادند و گفتند این پیغمبر آخر الزمانست گفتند کلا و حاشا توریة
بیاوردند و آن سطرها نوشته تحریف کرده برایشان خواندند و ایشانرا از راه ببردند حق جل و علا گفت ویل ایشانرا از آنچه
می نویسند بدستهای خویش پس از آنکه میگویند که این از نزدیک خدایست تا فرا گیرند بدان عوض اندک یعنی ان سوء ما
فَوَیْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَوَیْلٌ لَّهُم مِّمَّا یَكْسِبُونَ و وای و ویل ایشانرا از آنچه دستهای ایشان بنوشت و می نویسند ایشانرا کسب
میکنند و کسب فعلی باشد که بدان جر منفعتی کنند و مرغان شکاری را کواسب خوانند وَقَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَیَّامًا مَّعْدُودَةً
قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِندَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَن یُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ جهودان این همه که کردند با جود همتمنا
محال کردند گفتند دوزخ بما نرسد الا روزی چند شمرده گفتند که مدة عمر دنیا هفت هزار سالست خدایتعالی ما را بهر هزار
سال روزی عذاب کند مدت مقام ما در دوزخ بیش از هفت روز نباشد و گفته اند مراد ازان چهل روزست که گوساله
پرستیده اند ای محمد بگو از خدایتعالی عهدی و پیمانی گرفته اند پس خدای عهد و پیمان خود را خلاف نکند ابن مسعود گفت
این عهد توحیدست یعنی عهدی گرفته بتوحید چنانکه گفت الا من اتخذ عند الرحمن عهدا و هو قول لا اله الا الله یا بر خدای
چیزی میگویند که نمیدانند بَلَىٰ مَن كَسَبَ سَیِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ
بلی جواب لن تمسنا ست آری هرکه بدی کند و مراد باین سیئة شرکست یعنی شرک آرد و بر شرک میرد پس اهل
دوزخ جاویدان باشد و چون مراد بسیئه مادون شرک باشد مراد باحاطة به خطیئة آن بود که مجاهد گفت بنده چون
گناهی کند نقطه سیاه بر دلش بدید آید و چون دو گناه کند سیاهی در زیاده گردد و چندانکه گناه می افزاید آن سیاه
می افزاید تا جمله دلش سیاه گردد پس بر نمعنی خالد و مقیم و ثابت باشد نه بر سبیل دوام بیانش قوله تعالی اخلد
الی الارض واتبع هویه و اگر خلود بمعنی دوام نبود بادله ازاو عدول باید کرد وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ چون حق تعالی آیة وعید فرستاد و آنرا بیان کرد چنانکه از لطف کرم
او سزد آنرا بآیه وعد مقرون گردانید تا مکلفانرا داعیه بود بفعل طاعات و صارفه بود از فعل مقبحات گفت
و آنکسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند ایشان و یاران اهل بهشت اند و ایشان در آن بهشت جاودان
باشند خلود چنانکه بیان کرده شد اگرچه در وضع لغت معنی دوام نمیدهد اینجا باجماع امت مراد دوام است
وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَ بَنِی إِسْرَائِیلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفتیم پیمان از بنی اسرائیل
یعنی پسران یعقوب بر آنکه خدایرا پرستند و خدایرا یکی دانند و یکی گویند و ما او همتا و انباز نگویند و
بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا و ایشانرا وصیت کردیم و فرمودیم که با مادر و پدر نیکویی کنید تعظیم مادر و پدر و با ایشان نیکوی
کردن با ایشان در مقامی هست که خدایتعالی آنرا از پی توحید خود ایراد کرده است در خبرست که چون

رسول صلی الله علیه وسلم از مکه بمدینه آمد از بهر او مسجدی بنا کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در آن مسجد تکیه
بستونی که آنرا حنانه خوانند ایستاده و برا تکیه میکرد و مردمانرا وعظ میگفت و خطبه میکرد گفتند یا رسول الله دستوری
ده تا از بهر تو منبری بسازیم که آنجا نشسته خطبه میکنی گفت روا باشد منبری راست کردند سه پایه چون پیغمبر صلوات الله
وسلامه علیه در آمد قصد آن ستون نکرد و بنزدیک منبر شد پای را بر پایه اول نهاد گفت آمین بر دوم و سیوم
نیز همچنین گفت آمین و بنشست و آغاز خطبه کرد آن ستون ناله زار آغاز کرد و مینالید چنانکه آواز او بالا رسید آواز
رسول صلی الله علیه وسلم شد رسول از منبر بر آمد و آن چوب را در بر گرفت و خاموش گردانید چنانکه مادری کودک
را خاموش گردانند آنگه گفت بدان خدای که مرا بخلقان فرستاد که اگر وی را خاموش نکردمی تا قیامت بر فراق
من می نالیدی گفتند یا رسول الله سه بار آمین گفتی کسی دعا میکرد گفت بلی جبرئیل دعا میکرد چون پای بر پایه اول
نهادم گفت هر که پدر و مادر دارد یا یکی از ایشانرا دریابد و بیازارد ابعده الله من رحمة خدای تعالی او را از رحمت
دور گرداند من گفتم آمین بر پایه دوم گفت هر که ماه رمضان دریابد و او را بیامرزند خدای تعالی او را هلاک کناد
من گفتم آمین چون پای بر پایه سیم نهادم گفت هر که پیش او ذکر تو کنند و او بر تو صلوات نفرستند خدای تعالی او را
هلاک کناد من گفتم آمین وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا همچنین وصیت کردم
به نیکوئی کردن با خویشان و با یتیمان یعنی بی پدران که بحد بلاغت نرسیده باشند لا یتم بعد حلم و با بیچارگان
و درویشان و نیز گفتیم ایشانرا بگوئید با مردمان گفتاری نیکو و ایشانرا نیکو دارید و گفتند مراد بالناس محمد است
یعنی رسول مرا نیکو گوئید و به نبوت وی اقرار دهید و نعت و صفت او را که توریة بدان ناطق است باز مپوشید
و گفته اند مردمانرا به نیکوئی فرمائید و از منکر باز دارند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا
مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید پس پشت بر آن عهد و میثاق کردید و فا می بایست
کردن خلاف کردید مگر اندکی از شما که بخلاف آن کردند که جمهور قوم و سواد اعظم بر آن بودند تا بدانی
که همیشه اهل حق اندکی بوده اند اگر اینجاست الا قلیلا منکم گفت در قصه طالوت فشربوا منه الا قلیلا منهم
بر سبیل وقلیل من عبادی الشکور در قصه نوح وما آمن معه الا قلیل شاعر عزیز همین گوید فقلت لها
ان الکرام قلیل و حال آنست که شما اعراض کنندگان اید جمع میان تولی و اعراض از بهر آن کرد تا بدانند
که ایشان هم بصورت و معنی تارک میثاق بوده اند وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ
أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ و نیز یاد کن چون فرا گرفتیم از شما عهد و میثاق شما بر آنکه خونهای خود بریزند یعنی یکدیگر را
بکشید که کشتن که از قبیل و جنس و ملت تو بود همچنان بود که کشتن خود و خویشتن را از سراهای خود بیرون
مکنید یعنی هم دیگر آنرا که بیرون کردن برادر مومن را از سرای او همچنانست که بیرون کردن خود را از سرای او

همچنانست که بیرون کردن خود از سرای خود چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم گفت المؤمنون کنفس واحدة مومنان
بمثابه یک نفس واحد اند گفته اند که در شان بنی نضیر آمد و بنی قریظه که ایشانرا فرموده بود که یکدیگر را نکشند و مال یکدیگر را غصب نکنند
و اگر از ایشان کسی اسیر گیرند باز خرند بدان دو وفا نکردند بیکی وفا کردند ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ پس اقرار دادید برین
و گواهی میدهید براین اقرار بر خود وجهی دیگر آنست که شما بدین مقرید و بر اسلاف خود گواهی میدهید گفته اند که خطاب با اسلاف
جهودان است و گفته اند با جهودان عهد رسول است بر هر دو حمل کردن اولیتر است از بهرآنکه میان این هر دو تنافی نیست
ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ پس ای شما
جهودان اید بعد از انکه عهد و میثاق شما فرا گرفته اید یکدیگر را میکشید و از سراهای یکدیگر بیرون میکنید دران حال که یاری
میدهید و پشتی یکدیگر میکنید بزه کاری و بیدادی کردن اثم گناهی باشد که بکسی تعدی نکند و عدوان بدیگری تعدی کند
وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ و اگر بشما ایند اسیر کرده در دست دشمن افتاده ایشانرا
باز می خرید همچنانکه باز خریدن ایشان بر شما واجب است بیرون کردن ایشان از سراهای ایشان حرام است و این
جماعت بنی قریظه که خلفای اوس و خزرج بودند چون میان اوس و خزرج قتال افتادی ایشان بیاری خلفاء
خود رفتندی و دران جنگ یکدیگر را بکشتندی و اگر کسی از ایشان اسیر شدی باز خریدندی عرب ایشانرا عیب کردند
خدا تعالی بر سبیل تقریع و ملامت گفت أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ
مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ای به بعضی توریة ایمان می آوردید و بتحریم قتل کافر میشوید نیست جزای آنکس که این
فعل کند از شما مگر که رسوائی و مذلتی و هلاکتی در زندگانی دنیا گفته اند که این خزی جزیه است و گفته اند که آنست
که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر حصن بنی نضیر فرود آمد بعد از بیست و پنج روز بزنهار آمدند و درخواستند
تا سعد معاذ را حاکم کنند تا بر حکم فرود آیند سعد را حکم کشتن مردان کرد و برده گرفتن زنان و قسمت کردن مالهای
ایشان رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای سعد حکم کردی که خدا تعالی همان حکم کرد از بالای هفت آسمان
بفرمود تا مردانرا فرود آوردند و با مدینه بردند هفت صد مرد بودند بسرای از سراهای بنی نجار فرود آمدند و زنان و کودکانرا
برده کردند و مالها را قسمت کردند رسول صلی الله علیه و سلم چون بمدینه آمد تا چند خندق بکندند و امیر المومنین علی حاضر بود
ایشانرا بیرون آوردند گروه گروه امیر المومنین را بفرمود تا ایشانرا گردن میزد و در خندق می انداخت حی اخطب و کعب اشرف
در میان ایشان بود کعب را گفت با ما چه خواهند کرد گفت داعی باز نمی ایستد و هر که از ما می شود باز نمی آید نیست
این الا قتل چو حی اخطب را پیش رسول الله صلی الله آوردند دست با گردن بسته رسول در وی نگاه
کرد حی گفت بخدای خود را بر دشمنی تو ملامت نکردیم ولیکن هر کرا خدا تعالی مخذول شود و چون
ویرا پیش امیر المومنین آوردند گفت کشتن مردی شریف بدست مردی شریف این جامه بمن بگذار که از

تن من بر کنند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه کفت هوا هون علی من ذاک کردن بر کشید و سر در پیش داشت
تا امیر المؤمنین کردن او بزد خری در دنیا این بود که بر ایشان رفت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و روز قیامت ایشانرا با سخت تر عذابی باز کردانند یعنی ایشانرا با عذابی برند اکرچه رد و عود در جای
استعمال کنند که وقتی بوده باشد اما فعل متبدا را هم رد و عود کویند و بر معنی اول ایشانرا چون عذاب دنیا که نسبت
با عذاب آخرت آسان است ایشانرا در قیامت باز کردانند با سخت ترین عذاب و خدایتعالی غافل نیست از آنچه
شما میکنید أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ این جماعت
آنکسانی اند که دنیا را بعوض آخرت قبول کرده اند دنیا بخریدند و آخرة در بهاء آن نهادند لاجرم چون دین بدادند حیوة باقی
بحیوة فانی بدل کردند عذاب از ایشان سبک نکرد انند و تخفیف نکنند و چون ایشان چنین کرده باشند ایشانرا یاری
نکنند بشفاعت تا ایشانرا از عذاب خلاص دهند آیة خاص است در حق جهودان باز نمود که مایه عذاب ایشان
دوستی دنیاست که حب الدنیا راس کل خطیئة سرمایه کناهان دوستی دنیاست و رسول علیه السلام کفت بدبخت ترین بدبختان
آنکسی است که دین بدنیا بفروشد و بدبخت ترین از ایشان آنست که دین خود بدنیای غیری بفروشد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ما موسی را کتاب خود دادیم یعنی توریت
و از پس او پیغمبرانرا بپی داشتیم و از پس او فرستادیم و عیسی مریم را بینات و معجزات و حجتهای روشن دادیم از احیای موتی
و ابراء اکمه و ابرص و او را قوت دادیم و قوی کردانیدیم بجبرئیل علیه السلام کفته اند که روح القدس عیسی است یعنی روح پاکیزه
از آنکه بدلس بود با صلاب مردان و ارحام زنان و کفته اند نام بزرک خداست که ببرکت آن احیاء موتی میکرد و کفته اند
انجیل است همچنانکه قرآنرا بروح خواند و کذلک اوحینا الیک روحا و یلقی الروح أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمُ
اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ هر که پیغمبری بشما آرد چیزی که دل شما آنرا خواهد و نفس شما آنرا کاره باشد کروهی
آنرا تکذیب کنند چنانکه عیسی را و مرا تکذیب کردند و کروهی را بکشتند چنانکه ذکریا و یحیی را بکشتند بسبب آن بود
که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزات عیسی بر ایشان خواند کفتند همانا که عیسی آن کرده تو چرا همچنان نکنی
حق جل و علا این آیة فرستاد وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ جهودان کفتند دل ما در پوشش است از آنچه تو
میکوئی نمی توانیم دانستن کوی میان سخن تو و دلهای ما حجابی است و کفته اند که معنی آنست که کفته دلهای ما
اوعیه و ظروف علمهاست سخن تو چیزی نیست و در او چیزی نیست که اکر بودی دلهای ما قبول کردی و یاد کرفتی
چون علوم دیکر بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ نه چنین است که ایشان میکویند که خدای تعالی ایشانرا بلعنت کند
و از رحمت خود دور کرداناد و روا بود که خبر بود یعنی از رحمت خود دور کردیه سبب ایشان سبب استحقاق
ایشان لعنت را آنست که کافر شدند که اکر کفر فعل خدایتعالی بودی مستحق لعنت نبودندی فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ

اندک ایمان آوردند و گفته اند که تقدیر آنست که قلیل ما یؤمنون باندک ایمان آورند و بیشتر کافر میشوند و گفته اند که مراد نفی است
یعنی هیچ ایمان نمی آرند ولما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم چون بایشان آمد کتابی یعنی قرآن براست دارنده
آنرا که بایشان یعنی توریة وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا و بودند جهودان پیش از خروج و بعث رسول صلی الله علیه
وآله وسلم که نصرت خواستندی و طلب فتح کردندی بر کافران یعنی مشرکان و این چنان بود که بهر وقت که از مشرکان رنجی
بجهودان رسیدی یا قصد غارت و قتل ایشان کردندی جهودان دعا میکردند و میگفتند اللهم انصرنا بالنبی المبعوث فی آخر الزمان
الذی نعته فی التوریة بار خدایا ما را نصرت کن به پیغمبر آخر الزمان که نعت و صفت او در توریت یافته ایم خدای تعالی
ایشانرا نصرت میداد چون وقت آمدن رسول صلی الله علیه وآله وسلم بود گفتند نزدیک آمد روزگار پیغمبری که بیان کند
ما بر حقیم و شما باطل براست دارد پیغمبر ما و کتاب ما را فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین پس آنگاه
آمد بایشان آنچه آنرا شناختند از نعت و وصف او تا کافر شدند و ایمان نیاوردند و گفتند این آن پیغمبر نیست که نعت او
در توریة خوانده ایم لعنت خدای تعالی بر کافران باد بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله
من فضله علی من یشاء من عباده بد چیزیست که ایشان نفس خود بدان بفروختند کفر ایشان بدانچه خدای تعالی فرستاد
از قرآن یعنی بد اختیاری کردند حق بباطل بدل کردند و کفر با ایمان بدل کردند از غایت ظلم و حسدی که ایشانرا بود
آنچه خدای تعالی فرو میفرستد از فضل خویش یعنی نبوة و کتاب بر کسی که خواهد از بندگان خویش یعنی محمد صلوات الله وسلامه علیه
فباءو بغضب علی غضب وللکافرین عذاب مهین پس بازگشتند از خدای تعالی بخشمی بر ایشان بضایع کردن ایشان
توریة را و کفر ایشان یعنی و انجیل بر خشمی از خدای بکفر ایشان بمحمد صلی الله علیه وسلم و کافران و منکران نبوت او را
عذابیست خوار کننده که ایشان در آن جهان مهان و مستذل باشند واذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل
علینا ویکفرون بما وراءه وهو الحق مصدقا لما معهم حق تعالی از کفر و عناد ایشان خبر میدهد و میگوید چون گویند
ایشانرا که ایمان آرید بدانچه خدای تعالی فرو فرستاد یعنی قرآن و بمحمد گویند که ما ایمان آریم بدانچه بر ما فرود آمد و کافر میشویم
بدانچه جز آنست و آن قرآنست و آن حق است و درست و راست دارنده آنرا که با ایشانست یعنی توریة قل فلم تقتلون
انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین بگوای محمد که اگر بتوریة ایمان دارید چرا میکشید پیغمبران را چه در توریة نوشته است که کشتن
پیغمبران حرامست که اگر ایمان شما راست بودی کشتن پیغمبران از شما در گذشتی ولقد جاءکم موسی بالبینات ثم اتخذتم العجل من بعده
وانتم ظالمون بدرستی و حقیقت که بشما آورد بیناتی واضح و دلالاتی لایح پس از آنکه هم مشاهده کردید گوساله را بمعبود خود
گرفتید و در آن حال شما ظالم بودید و بیاد آر واذ اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتیناکم بقوة واسمعوا و یاد کنید
چون پیمان شما بستدیم و کوه طور بر بالای شما بداشتیم و شما را گفتیم آنچه شما را دادیم بستانید و جهدی و بشنوید و یاد
گیرید و بر آن کار کنید قالوا سمعنا وعصینا واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم گفتند که بشنودیم و فرمان ندیم

وعاصی شدیم و گفته اند این بر زبان نرانده اند ولیکن چون عند سماع اوامر عصیان کردند خدای تعالی چنین گفت و آمیخته شد
در دلهای ایشان دوستی گوساله به سبب کفر ایشان باز نمود که دوستی گوساله با دل ایشان مختلط شد از کفر ایشان بود تا کسی
گمان نبرد که از فعل اوست قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ حق جل و علا پیغمبر را میگوید که ای محمد بگوی که شما
دعوی کردید که ما مومنیم بد است آنچه میفرماید شما را ایمان شما بدان یعنی دوستی گوساله اگر چنانچه شما دعوی کرده اید مومن
و ایمان بد و دوستی گوساله نفرماید پس شما درین دعوی کاذبید قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ
النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ با این همه جهودان دعوی باطل کردند گفتند بهشت خود ماراست نحن ابناء الله و
احباؤه ما پسران خدایی و دوستان وییم و گفتند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری در بهشت نرود الا جهودی
یا ترسای حق تعالی رد کرد بر ایشان و گفت بگوی ای محمد جهودان را که سرای آخرة و بهشت شما را خواهد بود خاص و خالص بی هیچکس را
دران نصیبی نیست تمنای مرگ کنید اگر راست میگویید که آنکس که قانع باشد بر بهشت تمنای مرگ کند از سرای تکلیف
رحلت کند و به بهشت رسد دعوی دوستی کردید دوست را جز در جوار دوست آرام نباشد وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ
أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ آنگه حق تعالی خبر داد که ایشان هرگز تمنای مرگ نکنند بآن عمل که ایشان کرده اند عبد الله عباس
گفت اگر تمنای کردندی در حال آب دهان ایشان در گلوی ایشان گرفتی و همه بمردندی چنانکه بر روی زمین یک جهود نماندی
وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا آنگه باز نمود حق تعالی که بیرون آنکه تمنای مرگ نکنند هیچکس در جهان
بر زندگانی حریص تر از ایشان نیابی و از مشرکان بر زندگانی و حیوة دنیا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ
الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ باز نمود حق تعالی که حرص ایشان بر زندگانی در مقامیست که دوست میدارند و تمنا میکنند هر یکی از ایشان
که هزار سال بماند و من الذین اشرکوا اشتیاق کلام بود در تمنای هزار سال زندگانی مشرکان حواله بود و اگر او را هزار سال عمر دهند
چه سود زیرا که آن عذاب خدای را ازوی دور نتواند کرد وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای تعالی بینا و داناست بدانچه ایشان
میکنند قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ
سبب این آن بود که جماعتی جهودان به نزدیک پیغمبر آمدند و گفتند از تو چند سوال کنیم اگر جواب بصواب دهی ایمان
آریم پیغمبر ایشان را سوگند داد آنگه گفت بپرسید از هر چه خواهید گفت ما را خبر ده که فرزند گاهی باید ماند و خو
یشاوندان پدر و گاهی با مادر ماند و خویشاوندان مادر سبب چیست گفت در کتب شماست که آب مرد سپید
و سطبر است و آب زن زرد و تنک است هر کدام که غالب باشد شبه او را بود گفتند نیکو گفتی اکنون خبر ده ما را
که فرزند از آب مرد هست یا از آب زن یا از هر دو گفت که استخوان و رگ و پی از آب مرد است و گوشت
و موی و خون و ناخن از آب زن است گفتند نیکو گفتی خبر ده ما را که پیغمبر آخر الزمان را خواب چگونه باشد گفت بخدای
بر شما سوگند میدهم نه شما در کتب خوانده اید که پیغمبر آخر الزمان را و آن منم و میگوید که من آن نیم چشمهاش بخسبد و

دوش نخسبد اللهم نعم گفتند خبر ده ما را از طعامی که بنی اسرائیل بر خود حرام کرد و آن کدام است گفت آن طعام بود که او دوست
تر داشتی و آن گوشت شتر بود و شیر گفتند همچنین است خبر ده ما را که این که بتو وحی می آرد کیست گفت جبرئیل است گفتند
او را دشمن داریم او دو دشمن ماست اگر بجای او میکائیل بودی ایمان آوردمی گفت سبب چیست دشمنی شما با جبرئیل چیست گفتند
او بود که صاعقه و بلاهای آورد و از همه بدتر آنست که ما در کتاب خوانده ایم که بر دست مردی بخت النصر نام در فلان وقت
بیت المقدس خراب کند و ما کس فرستادیم تا او را طلب کند و بکشند چون وی را یافت کودکی ضعیف و بیقوه بود و قصد کرد
تا او را بکشند جبرئیل بیامد و نگذاشت گفت از خدای بترس هنوز گناهی ناکرده کشتن او چگونه روا بود مرد دست از وی بداشت
و بیامد و ما را خبر کرد و پس روزگاری بر نیامد که بخت النصر بزرگ شد و پادشاهی مسلط گشت و بیامد و بیت المقدس را خراب کرد
و خلقی بسیار از ما بکشت از این سبب ما دشمن جبرئیل شدیم آیه آمد که ای محمد بگوی که هر که دشمن جبرئیل باشد بسبب آنکه
او فرو می آید و فرو می آورد بر دل تو بامر خدای قرآنی را که باور است دارنده آنرا که پیش از اوست یعنی توریة و راه نماینده است
و بشارت دهنده بارهای و بشارتی مومنان را یعنی هر که بدین سبب دشمن جبرئیل بود جبرئیل فی امر و فرمان خدای بنزدیک تو
نیاید پس آنکس که دشمن جبرئیل بود بحقیقت دشمن خدای بود و هر که او دشمن رسول خدای بود و ایشان فی امر خدای هیچ تقصیر نمایند
او هم دشمن خدای بود مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ و هر که دشمن خدا و
فرشتگان و رسولان خدای خاصه دشمن جبرئیل و میکائیل باشد بدرستی که خدای تعالی دشمن او باشد و خدای تعالی دشمن
جمله کافران است یعنی ایشان دعوی کردند که دوست میکائیل اند و دشمن جبرئیل خلاف گفتند هر که او دوست میکائیل
بود دوست جبرئیل بود و هر که دشمن جبرئیل بود دشمن میکائیل بود و هر که دشمن ایشان بود دشمن جمله پیغمبران بود و دشمن
جمله فرشتگان و هر که دشمن انبیا بود دشمن خدا خدای تعالی دشمن او باشد و دشمن خدای کافر بود و معادات ایشان
با خدای تعالی معادات نیست با اولیای خدای از بهر آنکه عداوت اراده مضرت باشد بغیری و این در حق خدای تعالی متصور
نیست و معادات خدای با ایشان اراده عقاب ایشان بود وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا
الْفَاسِقُونَ سبب این بود که جهودان بر مشرکان بر رسول صلی الله علیه و سلم احتجاج میکردند و می گفتند چون وی بیاید
ما بر شما ظفر دهد و بگوید که ما بر حقیم و شما بر باطل چون رسول صلی الله علیه و سلم بیامد دعوت کرد کافر شدند معاذ بن جبل
السعد رسول با ما آمده شما استقبال مینمودید و با او بر ما حجتی آوردید اکنون که بیامد بدو کافر شدید و ما مشرک بودیم و ایمان
آوردیم گفتند ایشان که محمد با آیتی نیاورد که ما را عقد آن ایمان لازم شود و خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای محمد بگو ولقد انزلنا الیک
ما فرستنده بودیم برسالت آیات ان فاسقان اند و از فرمان خدای تعالی بیرون رفتگان و مراد بفاسقان کافر است أَوَكُلَّمَا
عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ رسول علیه السلام مالک ابن الصیف را گفت خدای تعالی بزبان
موسی عهد از شما بسته است که چون عهد و زمان من در یابید بمن ایمان آرید و مرا انکار نکنید گفت خدا از ما هیچ عهد نبست

دارین معنی در توریة خدای تعالی آیت فرستاد و گفت عهد کرده اید و هر گاه ایشان عهدی کنند جماعتی از ایشان بدان عهد
وفا نکنند و آنرا باز پس پشت خود اندازند با این همه دعوی ایمان کنند نه چنانست بیشترین ایشان ایمان ندارند و
شاید که تسلی بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم یعنی ای محمد دل عزیز خود را با ایمان مشغول مگردان که ایشان با این
آیات که مشاهد میکنند ایمان نیاورند وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و چون آمد بجهودان رسولی که محمد است از نزدیک خدای تعالی
براست دارنده آنرا که با ایشان هست یعنی جماعتی از آنها که ایشان را کتاب توریت دادند کتاب خدای را که قرآن است
باز پس پشت خود می اندازند و بدان ایمان نمی آرند و کاری میکنند پنداری که خود ندانسته و با کسی مانند که این
حال نشنیده باشند و گفته اند مراد بکتاب الله توریت است که در آنجا ذکر محمد و نعت و صفت وست آن باز پس
پشت خویش انداخته اند تا گویی که هرگز توریة نخوانده اند و ندانسته وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ
سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ چنین آورده اند که شیاطین سحر و نیرنجات بر زبان آصف برخیا نوشتند و
بر ظهر آن نوشتند که هذا علم آصف برخیا سلیمان الملک و آنرا در زیر سرا دفن کردند چون سلیمان
فرمان یافت بیامدند و آنرا اظاهر کردند و مردمان را گفتند که سلیمان باین بر جن و انس مسلط شد و باد و ماه
گشت شما نیز بیاموزید تا آن ملک بیابید علما و صلحا گفتند معاذ الله این نتواند بود و ازین تبرا کردند
مردمان سفله و جهال فرا نوشتن و آموختن گرفتند و مذمت سلیمان و آنکه او ساحر بود فاش کردند
تا عهد رسول صلی الله علیه وآله وسلم مستمر گشت و جهودان درین غلو کردند حق تعالی آیت فرستاد و برا
ساحت سلیمان کرد و گفت وَاتَّبَعُوا پس پیروی کردند یعنی جهودان آنچه شیاطین میخواندند از پس پادشاهی
سلیمان و میگفتند سلیمان پادشاهی بدین حاصل کرد جهودان تتبع آن کردند و گفتند در عهدهای ملک که
شیطان فراهم آوردند و آنرا بسلیمان حواله کردند و گفته اند که معنی آنست که جهودان پس روی
کردند تتلوا تتبع هست یعنی جهودان تتبع کردند که آنرا دیوان در روزگار سلیمان تتبع کردند از سحر و نیرنجات
خدای تعالی نفی آن کرد و گفت سلیمان کافر نبود یعنی چون ساحر اعتقاد سحر و صفت سحر کند کافر
شود یعنی ساحر نبود و لیکن کافر و ساحر دیوان بودند که سحر ایشان کردند و حواله بسلیمان کردند وَلَكِنَّ
الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ ساحر و
کافر شیاطین بودند که سحر مردمان را تعلیم میدادند جادویی و نیرنجات و حیلی که فراهم نهاده بودند
می آموختند و مردم را آنچه فرو آوردند بر دو فرشته که ببابل بودند یکی هاروت دوم ماروت بود سحر حالت
یعنی حیلتی که وجه آن پوشیده بود از بیننده چنانکه مشعبدان کنند و سحره فرعون کردند عصا مجوف کردند و

رسنها از ادیم بدوختند بایکدیگر واژدها پیکر میان آن پر از سیماب کردند چون گرمای آفتاب در ایشان اثر کرد و
و آتشی که در زیر آن پنهان افروخته بود آن همه در حرکت خواهد آمد چنانکه گفت يخيل اليه من سحرهم انها تسعى هر
سحر که از این نوع باشد کفر نباشد و فسق بود اما آنکه گویند که جادوی بر جنیت نشیند و برود و یا به پرند یا تغیر صورة کند
اعتقاد صحت آن کردن کفر بود از بهر آنکه این انواع در عقل مستحیل است و تجویز این قدح کنند در معجزات پیغمبران
و گفته اند در قول خدای وما انزل نفی است تقدیر چنین است وما کفر سلیمان ولا انزل الله السحر سلیمان کافر نبود
و نیز خدای تعالی سحر نفرستاد و ملکین یعنی دو پادشاه بابل زمین است وما يعلمان من احد حتى يقولا انما نحن فتنة فلا تكفر
این دو فرشته هیچکس را نمی آموختند و اعلام میکردند تا می گفتند که ما فتنه و امتحان و از ما ایشم زنهار تا کافر
نشوید یعنی ما شما را چیزی می آموزیم که صالح است استعمال را و اجتناب را اجتناب کنید تا نجات یابید و
استعمال مکنید تا هلاک نشوید و این چنان بود که در روزگار ادریس علیه السلام سحر در میان مردمان مستعمل بود
و فاش گشته خدای این دو فرشته را فرستاد و بر زبان این نهی کرد از سحر و وعید و تهدید کرد تا آنکه و
صف سحر باز نمودند تا مردمان بدانند و از آن اجتناب کنند و آنچه روایه کرده اند و گفته اند که این دو فرشته
از جمله فرشتگانی اند که زبان در طعن در فرزندان آدم کشیدند حق تعالی گفت که اگر شما را نیز همان شهوت با
همان کنید ایشان از این استعاذه کرده اند خدای تعالی از فرشتگان هاروت و ماروت را اختیار کرد و لباس
شهوت در ایشان کشید و ایشان را از زمین فرستاد و از شرک و قتل و زنا و خمر نهی کرد در مدت یک ماه بر فتند و این
معصیت کردند مستوجب عقاب خدای گشتند ایشان عذاب دنیا بر عذاب آخرت اختیار کردند ایشان
را سرنگون از بالای ابی آویخته اند زبان ایشان از تشنگی از دهان افتاده تا قیامت در این عذاب خواهند بود
ظاهر قرآن را بآن مناسبت نبود و از ایراد اطناب آن اعراض افتاد فيتعلمون منهما ما يفرقون به بين المرء وزوجه
می آموزند این دو فرشته یا از این دو نوع از سحر نمونه آنچه بدان مفارقت می اندازند میان مرد و زنش
مفارقت افکنند میان ایشان و گفته اند که در شرع سلیمان علیه السلام بود که هر که سحر کند و سحر آموزد زن او
از او بائن شود بی طلاق پس مراد برین وجه از ما یفرقون این بود وما هم بضارين به من احد الا باذن الله
نیستند ایشان گزند رسانند هیچکس را مگر باذن الله یعنی بعلم الله مراد آنست که هیچکس سحر نکند و بدان ضرر
بغیری نرساند الا خدای چون خدای تعالی داند وعیدی که بر فعل سحر کرده باشد بساحر رساند و اذن بمعنی
تخلیه باشد معنی آن بود که به سحر ضرر نتوانند رسانیدن غیر را الا بتخلیه و تمکین خدای اگر خواهد منع کند بجبر
و قهر ولیکن تکلیف از او مانع است ويتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم ولقد علموا لمن اشتريه ما له في
الاخرة من خلاق می آموزند آنچه ایشان را زیان میدارد و سود نمیدارد از بهر آنکه عوض ایشان

آنیست که کار بندند و اجتناب نکنند و بحقیقت میدانند که آنکس که آنرا بخرد و بیاموزد و فرا گیرد دین ضایع کرده اند و اورا
در آخرة هیچ نصیبی نباشد و گفته اند که خلاق بمعنی خلاص است یعنی در آخرة او را از عذاب خدای خلاصی نبود ولبئس ما
شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون و بدست آنچه ایشان نفس خود را یعنی خط و نصیب خود از ثواب آخرت بدان بفروختند
اگر دانید که آنچه کردند نکو نیست از اختیار کفر و سحر بر ایمان اول گفت ولقد علموا اثبات کردند آخر گفت لو کانوا یعلمون
ایستندی نفی علم کرد میان این هر دو تناقض نیست از آنکه آنانکه دانستند شیاطین با جهودان و احبار بودند که
کتاب خدای را پس پشت انداختند آنانکه ندانستند آنان اند که سحر آموختند و دین بدنیا بفروختند و روا بود که
هر دو یک قوم باشند و تناقض نباشد از بهر آنکه چون دانستند و کار نبستند که ندانستند ولو انهم آمنوا واتقوا لمثوبة
من عند الله خیر لو کانوا یعلمون و اگر ایمان آوردندی بخدای و رسولان خدای بگرویدندی و از
عذاب او بترسیدندی و از معاصی و مخالفت او اجتناب نمودندی مثوبة و پاداشت از نزدیک خدای تعالی ایشان را
بهتر بود از آنچه ایشان در آنند از کفر و سحر بطمع حطام دنیا اگر دانند که اجلال و اکرام مستحقان ثواب را چگونه
خواهد بود و میدانند و کار نمیکنند پنداری که نمیدانند یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا سبب آن
بود که مسلمانان نزدیک پیغمبر می آمدند و می گفتند یا رسول الله راعنا مراعات ماکن و گوش با حدیث ما آر و لفظ راعنا
بلغت جهودان دشنام بود چون بشنیدند این را غنیمت شمردند با یکدیگر گفتند محمد را در سر دشنام دادیم
اکنون آشکار دشنام میدهیم بیامدند گفت بدان خدای که محمد بحق بخلق فرستاد که اگر کسی دیگر این معنی بر
زبان راند با او جز بتیغ خطاب نکنم گفتند نه صحابه و قوام او میگویند ایشان چیز میخواهند و شماتت و دشنام
میخواهند حق تعالی آیة فرستاد و گفت ای مومنان و گرویدگان پیغمبر را بکلمه راعنا خطاب مکنید که جهودان بدین
کلمه توریه دشنام میخواهند این کلمه مگوئید تا گفت ایشان منقطع گردد و زبان ایشان بریده شود ابن عباس
گفت که هر کجا در قرآن یا ایها الناس است مکی است و یا ایها الذین مدنی است بدل یا ایها الذین آمنوا
در توریة یا ایها المساکین است در زمان موسی جهودان را بلفظ مسکینه خواندند یا ایها المساکین و در زمان
محمد علیه السلام بتازی مسکنت و مذلت ایشانرا ادب کرده و ضربت علیهم الذلة والمسکنة مسکینان
امت محمد صلوات الله و سلامه علیه که درویشان اند پادشاهان آخرة اند آورده اند که پیرزنی نام او
مسکینه بر مجلس وعظ عیسی بن زادان مواظبت می نمود و هیچ وقت غایب گشتی یکروز غایب ماند
بپرسید که امام مسکینه کجاست گفتند بر فراش تب مانده چون از مجلس واعظ پرداخت با جماعت
بعیادت مسکینه رفت بر بالین او بنشست او را یافت در حالت خود لب را می جنبانید گوش بر لب
مسکینه نهاد و گوش کرد دم برآمد بخ بردم برآمد از آنچه کردم جز آمد نفسی چند بزد و قالب از روح برداخت مرغ

روح از قالب تن بر پرید دعفط از تجهیز وی بپرداخت وی را دفن کرد شبانه وی را در خواب دید که تاج کرامت
بر سر نهاده و حله بهشت در پوشیده گفت ای سکینه توئی گفت بلی ولیکن نگر تا دیگر مرا بلفظ سکینه
نخوانی ذهبت المسکینة وجاءت الملکة درویشی برفت و پادشاهی آمد ابن عباس گفت در قرآن یا ایها الذین
امنوا نگفت الا که مهتر ایشان علی ابن ابی طالب بود وجهی دیگر آنست که کلمه راعنا زیردستان را گفتندی
حق تعالی ایشان را ازین منع کرد و گفت شرط ادب نگاه دارید و خطاب پیغمبر بشناسید که چگونه باید کرد چنانکه
گفت لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا مگویید پیغمبر را راعنا که این خطاب زیردستان است زیردستان را
وقولوا انظرنا واسمعوا وللکافرین عذاب الیم مگویید راعنا بجای راعنا بگویید انظرنا
ای رسول الله توقف فرمای تا سخن تو بشنویم و تامل کنیم و دریابیم و بنظر عاطفت در ما نگاهی کن تا سخن تو از لب و
دهان گهربار تو بشنویم تا زود در دل نیکوتر نهیم توانیم کرد از بهر آنکه چون شنونده شمایل و آثار و حرکات گوینده
مشاهده کند سخن او را فهم تواند کرد و سخن پیغمبر صلی الله علیه وسلم بشنوید و طاعت دارید که از غرض از شنیدن
طاعت داشتن است و کافران یعنی جهودان را عذابی رنجاننده ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب
ولا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم مسلمانان حلفای خود را گفتند از جهودان و مشرکان باید
بمحمد ایمان آورید ایشان گفتند یعنی جهودان که در ایمان چیزی نیست اگر چیزی بودی ما را نصیب بودی در ان شما را هم
بدان پسندید حق تعالی بدین آیه تکذیب ایشان کرد و گفت دوست ندارند و تمنای هیچ خیر نکنند از بهر شما نه اهل
کتاب و نه مشرکان و نخواهند که از خدای تعالی بر شما چیزی نازل گردد و این بارادت و تمنا و خواست ایشان نیست
والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم خدای تعالی خاص گرداند برحمت خود آنرا که خواهد مراد برحمت نبوت
و کتاب پیغمبری و کتاب با کسی دهد که مصلحت داند مصلحت اقتضا آن کرده که نبوة و خلعت رسالت در محمد پوشانند از آنکه او
بهتر و فاضلتر عالم بود محمد را رحمت خواند وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و نبوة را رحمت خواند اهم یقسمون رحمة ربک رحمة ای رحمة
فرستاد و آن هر دو را رحمت عالمیان گردانید وما ارسلناک الا رحمة للعالمین خدای تعالی خداوند فضل و احسان
و نعمت عظیم است نعمت او را حدی و حصری نیست وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ما ننسخ من آیة او ننسها نأت
بخیر منها او مثلها جهودان طعنه زدند و گفتند محمد را رای متین و ثبات نیست که وقتی چیزی می آورد آنگه پشیمان میشود
و چیزی بخلاف آن می آورد حق جل و علا رد کرد باین آیه بر ایشان و گفت این کار تعلق بمن دارد نه بمحمد چنانکه نبوت
تبع مصلحت است شرایع نیز تبع مصالح است وقتی مصلحت دران بود که پیغمبر ایشان موسی بود و کتاب توریة
وقتی دیگر مصلحت آن اقتضا کرد که پیغمبر عیسی بود و کتاب انجیل اکنون مصلحت دران است که پیغمبر محمد باشد و کتاب
قرآن و این شریعت را نیز که ناسخ جمله شرعهاست چون مصلحت پیدا شود بعضی ببعضی منسوخ کنم و آیتی با آیتی و حکمی با حکمی

از بهر آنکه مصالح خلقان در تکالیف و عبادات بجز من کسی نمیداند ما ننسخ من آیة آن آیه منسوخ نکنیم یا آن را پس داریم و تاخیر
کنیم وقتی بوقتی و مصلحتی بمصلحتی یا بحسب مصلحت فرو فرو ستیم بهتر از آن و نافعتر از آن در باب تکلیف یا
مانند آن در این دو وجه اصلاح و عفت بیاریم منسخ شرعی ازاله و ابطال حکم است یعنی هیچ آیتی را حکم نباشد کما
برداریم و ازاله کنیم او را یا تاخیر کنیم و باز پس داریم الا بدل آن آیت بهتر از آن یا مانند آن بیاریم ناسخ دلیل کند بر ازاله
مانند حکم ثابت و منسوخ آن حکم بوده که بردارند و ازاله مثل حکم گفتیم تا فرق باشد میان نسخ و بداء و این علم باصول
الفقه تعلق دارد هر که را باید از آنجا طلب کند و معنی ننسها گفته اند آنست که از یاد ببریم ایشان را بیان این معنی آن است
که روایت کرده اند که روزی مردی در مجلس رسول برخاست و گفت یا رسول الله چند آیه از قرآن شنیده استم که در نماز
خواندی دوش برخواستم فراموش کرده بودم و هیچگونه بیاد دم نمی آید دیگری برخواست که مرا همین افتاد و دیگر همچنین
گفت پیغمبر گفت ندانید که چرا چنین بود گفتند نه گفت خدای تعالی آن آیتها منسوخ کرد و هرچه منسوخ کند از یادها ببرد
ألم تعلم أن الله على كل شيء قدير ألم تعلم أن الله له ملك السموات والأرض وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير
آنکه حق تعالی استفهام کرد بر سبیل تقریع و توبیخ گفت نمیدانید که حق تعالی بر همه چیز قادر است نمیدانید که ملک آسمان
و زمین خدای راست و در قبضه قدرت اوست چنانکه میخواهد میکرداند از عدم بوجود می آورد و از وجود بعدم
از حالی بحالی بحسب مصلحت چنانکه میداند شما را ابرام اعراض نرسد که مالک مر اوست و شما را از دون
خدای هیچ یاری و دوستی نیست که از عذاب خدای حمایت کند پس متعرض انتقام او مشوید و در مقام
رضای او کوشید اگر بهشت نعیم مقیم او میطلبید أم تريدون أن تسألوا رسولكم كما سئل موسى من قبل
ومن يتبدل الكفر بالإيمان فقد ضل سواء السبيل ود كثير من أهل الكتاب لو يردونكم من بعد إيمانكم كفارا
حسدا من عند أنفسهم من بعد ما تبين لهم الحق این ام معادل همزه استفهام است فی ألم تعلم و شاید که
بمعنی بل بود حق در این آیه ملامت جهودان میکند از آنکه ایشان بر رسول تحکم و تعنت کردند گفت شما میخواهید
که از پیغمبر خود یعنی محمد خواهید که قوم موسی از موسی خواستند که او را گفتند أرنا الله جهرة خدای تعالی معاینه
بما نمای ایشان بدانچه گفتند ایمان بگذاشتند و کفر آوردند بدل ایمان و هر که کفر را با ایمان بدل او راه
گم کرده باشد و از میانه راه دور شده چون سوال روی به ایمان نباشد همانا که اعتقادش نیز هم ایمانی
نبود چون مسلمانان را در وقعه احد وهنی افتاد از جهودان فنحاص بن عاص در او زید بن قیس عمار یاسر و حذیفه یمانی
را گفتند اگر پیغمبر شما را دین حق بودی این وهن نیفتادی شما از وی برگردید و بدین ما در آیید که شما را بهتر
باشد عمار گفت که شما چه گوئید در نقض عهد گفتند عظیم باشد گفتند با خدای تعالی عهد کرده ایم که بمحمد کافر
نشویم فنحاص گفت اما هذا فقد صبا این مرد صابی عمار گفت رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا

وبالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بالمومنین اخوانا و بیامدند و رسول را ازین خبر دادند رسول صلی الله علیه و سلم با ایشان گفت
خدای تعالی آیه فرستاد و گفت جهودان تمنا میکنند و دوست میدارند که شما از ایمان برگردانند و بکفر باز آرند از غایت
حسدی که ایشان راهست بر شما پس از آنکه ایشان را حق روشن شد و بدانستند که تو رسول خدائی بحق از آنکه نعت و صفت تو
در توریة خوانده‌اند حق تعالی باز نمود که دشمنی جهودان با مسلمانان از حسد است و میخواهند که مسلمانان برگردند و کا
این همه از غایت حسد است باکی نیست که حسد حسود را جگر خورد و محسود را رفعت و بلندی دهد حاسد را برکمانسته
تا ذکر مناقب محسود میکند و نام او را و فضل او را هر زمان تازه میکند اذا اراد الله نشر فضیلة طویت اتاح لها لسان حسود
در رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حجره عایشه بود جماعتی جهودان دستوری خواستند و درآمدند و گفتند السام علیک
رسول دانست ولیکن بکرم و حلم اغضا فرمود عایشه گفت مرا آن سخت آمد چیزی نرسیدند و برفتند جماعتی دیگر آمدند
همین گفتند مرا صبر نماند از پس پرده گفتم و علیکم السام والغضب واللعنة یا اعداء الله رسول مرا گفت خاموش
خبر برسیدند و برفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا ملامت کرد گفتم یا رسول الله مالک خود نبودم گفت جهودان
قومی بسیار حسودند و بر هیچ چیزی شان حسد بیشتر نیست از آنکه بر سلام مسلمانان از آنکه اهل بهشت است و بر آمین
گفتن در دعا فاعفوا واصفحوا حتی یاتی الله بامره ان الله علی کل شیء قدیر آنگه حق تعالی مسلمانان را گفت عفو کنید و
اعراض کنید و بگفت ایشان ملاقات مکنید تا که بیارد خدای تعالی کار خود و فرمان چو کشتن بنی قریظه و برده گرفتن
زنان و کودکان ایشان و شام که خدای تعالی بر همه چیز قادر و تواناست گفته که این آیه منسوخ است بآیة قاتلوا الذین
لا یومنون بالله و لا بالیوم الآخر از امام محمد باقر رضی الله روایه کرده اند که گفت رسول خدا و مومنان قتال نکردند که
این آیه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر جبرئیل با این آیت و تیغ از آسمان آورد و در
گردن رسول افکند و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله ان الله
بما تعملون بصیر ملک تعالی چون صحابه رسول را علیه صلوات الله و سلامه فرمود آنچه صلاح ایشان بود در باب
صفح و عفو گفت باستعانة در این نماز کردن و زکوة دادن طلب دارید نماز را بپای دارید و ارکان نماز و حدود و
حقوق بجای آرید و زکوة بمستحقان رسانید که هرچه آن را باز یابید و مراد بخیر در این آیه مال است و بر عموم حمل کردن
اولیتر است حق تعالی بندگان را بعمل صالح تحریص میکند و می گوید که هرچه آن را از پیش فرستادند آن بمانند در
خبر است که هر که خرمای بصدقه بدهد خدای تعالی آن را می پروراند تا چندان شود که کوه عظیم بیانش یمحق الله
الربو و یربی الصدقات چون بنده با پرستاری از سرای فنا با سرای بقا رحلت کند مردمان گویند ما ذا خلف
چه بگذاشت فرشتگان گویند ما ذا قدم چه از پیش فرستاد چون فاطمه الزهرا بجوار ایزدی رسید امیر المومنین در مرثیه
او ابیات بگفت لکل اجتماع من خلیلین فرقة و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی فاطم بعد احمد

وقیل علی ان بدوم خیبل انکه بگورستان رفت وگفت السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت و دیارکم سکنت ونساءکم نکحت
مالهاء شما قسمت کردند و در سرایهای شما ساکن شدند و زنان شما را بشوی دادند نزدیک ما این خبر است نزدیک شما چه خبر است
هاتفی آواز داد که ما اکلنا ربحنا وما قدمنا وجدنا وما خلفنا خسرنا آنچه بخوردیم سود کردیم و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه بگذاشتیم
زیان کردیم پس چون مکنت و فرصت داری کار کن پیش از آنکه دوران بر تو بسته گردد و متوانی مشو رب ربح لا باس غصف
یاران سکنت ان لبثت وکذلک الدهر فی اطراره قدم ملت واخری بثت هر چه کردی ضایع نگردد که بدان و بنام
وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری جهودان و ترسایان با آن همه مخالفت و دشمنی که در میان ایشان بود چون رسول
علیه السلام چه نسخ شرع ایشان آمد او را دشمنی از قوی تر دیدند و داشتند با یکدیگر دوستی آغاز نهادند و کینهای دیرینه از سینه
بیرون کردند عند الشدائد تذهب الاحقاد گفتند که کار رسول علیه السلام بموافقت ایشان خلل پذیرد و با پیغمبر صلی الله علیه واله
وسلم در مناظره و مجادله آمدند گفتند در بهشت نرود الا آنکه جهود و ترسا باشد و گفته اند که معنی آنست که جهودان گفتند در بهشت
نرود الا جهودان و ترسایان گفتند در بهشت نرود الا ترسا تلک امانیهم گفت ای محمد این آرزوی ایشان است و آرزوی
سرمایه حماقت است چنانچه امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده لا تتکل علی المنی فانها بضائع النوکی گفت احمق مباش
باش زیرک که پیغمبر علیه السلام گفت الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی
علی الله زیرک آنکس است که حساب خود بکند و از بهر آنکه پس مرگ است کاری بکند و عاجز آنست که نفس خود را تابع
هوای خود گرداند و تمنا کند بر خدا تعالی و گفته اند که مراد با امانی اکاذیب و اباطیل است قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین ای محمد
هر که دعوی چیزی کند و بر آن حجتی و بینتی باید که دعوی باطل باشد بی حجت که من ادعی شیئا بلا حجة لابد ان یبطل دعواه مگر اگر راست
میگویند بدین حجتی بیارید و برهانی ظاهر گردانید بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون
آنکه میگوید ملک هر که استسلام کند و انقیاد نماید خدای را و فرمان بر جهودان او را گردن نهد عبادة او را خالص گرداند بکلیت
دل بر او اقبال کند تمامی روی بدو آرد نیکوکار بود یعنی مخلص باشد مزد او نزدیک خدای است او را بود در بهشت مزد
آنگ فی که صفت ایشان آن بود ایشان را هیچ خوف و اندوه نبود چون کافران خایف و اندوهگین باشند تخصیص روی
از بهر آن کرد که آن شریفترین اعضاست چون او منقاد و مسلم باشد اعضای دیگر را خطری نباشد به تسلیم
و بذل و لیتر بود و گفته اند وجه عبارتست از ذات چنانچه کل شیء هالک الا وجهه وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت
النصاری لیست الیهود علی شیء وهم یتلون الکتاب ترسایان نجران نزدیک رسول آمدند و احبار جهودان مدینه آمدند
و با ایشان مناظره کردند از جهودان مردم نام حرمله ایشان را گفت ما انتم علی شیء شما بر هیچ نه اید انکار عیسی
کرد و نبوة او و یکی از جمله ترسایان گفت بلک شما خود بر هیچ نه اید انکار عیسی کرد و نبوت او یکی از جمله ترسایان نجران گفت
بلک شما خود بر هیچ نه اید انکار نبوت موسی و کتاب او کرد خدا تعالی این معنی از ایشان باز گفت جهودان گفتند

که ترسایان گفتند که ترسایان بر هیچ اند سفیان ثوری چون این آیه خواندی گفتی صدقوا والله راست گفتند بخدای و اول
آنست که ایشان کتاب میخوانند جهودان حدیث عیسی و نبوت او و بشارت او میخوانند و میدانند ترسایان در انجیل
حدیث موسی و قصه او و صحت نبوت او میخوانند و میدانند که هر دو حق است و انکار میکنند كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ میکوید که همچنین که جهودان و ترسایان
یکدیگر گفتند کسانی که ایشان نمیدانند و اهل کتاب نیستند مانند گفتار ایشان گفتند مشرکان عرب محمد را گفتند تو بر
هیچ نه و گفته اند مراد باین آنست که اباواجداد ایشان پیغمبر خود را گفتند که شما بر هیچ نه اید آری همه یکدیگر را تخطیه میکنند روز
برنک احکم الحاکمین اند میان ایشان حکم کند و آن روز قیامت باشد در آنچه ایشان خلاف میکنند که حق با کیست
و بر باطل کیست چون اهل حق را به بهشت رساند و اهل باطل را بدوزخ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا
اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا گفته اند مراد بمساجد بیت المقدس است که بخت النصر و قوم او بیامدند و بنی اسرائیل را بکشتند و
فرزندان ایشانرا غارت کردند و بنزدیک بزدند و بیت المقدس را خراب کردند و از امام ناطق جعفر الصادق رضی الله
عنه روایت است که مراد بدین مسجد الحرام است و این آیه در حق مشرکان مکه آمد ایشان پیغمبر را علیه الصلوات الله
منع کردند از مسجد الحرام چنانکه گفت الذین کفروا و صدوکم عن المسجد الحرام پس حق تعالی آن جماعت را یاد
میکند و میکوید کیست ستمکارتر از آنکس که مسجدهای خدایرا منع کند و نمیگذارد که در آنجا ذکر خدای کنند و نام
خدای تعالی کویند و خدایرا عبادت کنند و سعی کنند در خرابی و ویرانی چنانکه بخت النصر کرد یا همچنانکه مشرکان کردند
رسول را نگذاشتند تا حج و سعی و طواف کند و هر مسجد که در او خدا را عبادت نکنند آن مسجد خراب بود پس مشرکان
نگذاشتند ایشان سعی کرده باشند در خرابی أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ
فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ آن جماعت که با بیت المقدس این معامله کردند نبود ایشانرا که در آنجا شوند مگر خایف و ترسناک
چنانکه روایه کرده اند از ابن عباس که چون این آیه آمد هیچ جهود و ترسا در بیت المقدس نرفت الا خایف و متنکر وار و
بر معنی دوم مشرکان مکه را چون فتح مکه باشد نباشد که در مسجد مکه در روند الا خایف و ترسان از آنکه روایت کرده اند
که چون فتح مکه بود منادی رسول صلوات الله وسلامه علیه آواز داد که امروز نباید که هیچ مشرک گرد آن خانه گردد و
برامن آن مسجد شود و هیچکس برهنه نماز و طواف نکند چه اگر کند او را در دنیا رسوائی باشد بقتل و سبی و در آخرت
در دوزخ عذابی بزرگ بود وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ از ابن عباس روایه است که گفت
ما با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بودیم در سفر شبی تاریک بمنزل فرود آمدیم هر یکی از ما سنگ قبله میساخت و روی
بدو می آورد و نماز میکرد چون روز روشن شد روی بجهات مختلف کردند گفتند یا رسول الله حکم این چیست حق سبحانه
و تعالی این آیه فرستاد و گفته اند در حق مسافری است که نماز شب بر پشت راحله میکند به تکبیر احرام روی

بقبله آرو نماز کند عکرمه گفت چون آیه تحویل قبله آمد مسلمانان روی بکعبه آوردند جهودان برین طعنه زدند و عیب
کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت خدایراست بلاد مشرق که مکه و کعبه است و بلاد مغرب که شام و بیت المقدس
است هرکجا که روی آرند بحکم خدای آورند قبله خدای تعالی آن باشد کس را نباشد که برین اعتراض کند و عیب و طعن زند
که بامر خدای از بهر عبادت خدای هرکجا که روی آورید رضای او دران بود و رحمت بدان حاصل کردم و خدای تعالی
فراخ عطاست و بسیار رحمت و رحمتی وسعت کلیستی و داناست هرچه فرماید مصلحت دران بود که یکی از جمله صلحا
گفت در وبری رفتیم وقت نماز بود درانی را گفت جای پاکیزه هست تا نماز کنم طهر قلبک وصل حیث شئت دل
پاک گردان و هرکجا که خواهی نماز کن وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ جهودان
گفتند که عزیر پسر خداست ترسایان گفتند که مسیح پسر خداست مشرکان عرب گفتند فرشتگان دختران خدای اند حق
تعالی باز نمود گفت ایشان و گفت ایشان که خدای تعالی فرزندی گرفت اگر گفت نه چنان است که ایشان میگویند که
منزه است از آنکه فرزند گیرد ملک آسمان و زمینها اوراست و یرا چه حاجت فرزند باشد و اینها که ایشان را فرزندان
خدای میخوانند همه قانت و مطیع و فرمان بردار خدای اند یعنی پیغمبران و فرشتگان و گفته اند که مراد بکل له قانتون
جمله بندگان خدااند از مومن و کافر اگرچه خدای را سجده نکنند سایه او سجده کند چنانکه در خبر است که علی زعم او سایه
او خدای را سجده کند گفت ولله یسجد ما فی السموات والارض طوعا وکرها وظلالهم بالغدو والاصال و گفته اند قنوت کلها فرض
در قیامت باشد وعنت الوجوه للحی القیوم بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ آفریدگار
آسمانها و زمینها اوست بر سبیل ابتدا و اختراع چون حکم کند بکاری گوید که آن را بباش بس یعنی هرچه خواهد بی تعرضی و تغیری آنچه
فرماید بباشد در زمان از زمین و آسمان و غیر آن و از عالم عدم بوجود آید امر معدوم در حکمت نیکو نباشد بر سبیل تشبیه
بود چنانکه یکی از ما خواهد چیزی بباشد گوید کن تا چیزی بباشد حق تعالی و امر او بر این تشبیه بود و این امر امر تکوین است
یعنی هرچه ارادت خدای تعالی بوجود او تعلق گرفت بی آلت و عده آن حاصل شود چنانستی که میگوید بنده من کار من
بخلاف تو ام کار تو را آلت بود و ساز و وقت و مهلت باید من چون چیزی خواهم پیش از آن وقت برود که گوینده گوید که
کن کاف بنون رسید هر هژده هزار عالم آفریده باشم وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ گفتند آنانکه نمیدانستند از مشرکان عرب
الجهه تو میگویی ای محمد چرا خدای تعالی معاینه با ما سخن نمی گوید که تو رسول خدایی یا آیتی و علامتی و نشانی بما آید که دلیل صدق
تو کند ای محمد همچنین که اینها میگویند گفتند آنانکه از پیش ایشان بودند از کافران امتان گذشته مانند کفار اینها
گفتند دلهای ایشان در کفر و سختی با هم میمانند ما آیات و بینات را روشن و هویدا کرد اینم از بهر قومی
که ایشان یقین را کار فرمایند الجهه ایشان میگویند از سر عناد و تکبری گویند و تحکم و تعنت می ورزند

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ما ترا فرستاده‌ایم ای محمد با قرآنی و دین بحق و درست
و راست و بشارة دهنده دوستان مرا بثوابی دایم و بیم کننده دشمنان را بعذابی رنجانیده دایم اگر ایمان نیارند
و راه دوزخ اختیار کنند بدوزخ روند گو بروید که ترا از اصحاب دوزخ سوال نخواهند کرد این معنی نیست آنکه از مقامع سوال
کردند و روایة کردند سبب نزول این آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب خود را گفت لو انزل الله
بأسه بالیهود لامنوا اگر خدای تعالی عذاب فرستادی جهودان ایمان آوردندی ابن عباس گفت که روزی رسول گفت
لیت شعری ما فعل الله بالکفار کاشکی دانستی که خدای تعالی با کافران گذشته چه کرد این آیة آمد که ولا تسئل عن
اصحاب الجحیم وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي
جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ گفته‌اند که جماعتی جهودان نزدیک رسول علیه السلام آمدند و گفتند
ای محمد اگر با ما صلح کنی و با ما مدارا کنی ما بتو ایمان آریم رسول صلی الله علیه و آله و سلم عظیم حریص بود بر ایمان ایشان
بدین سخن مدارا میکرد خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت ای محمد جهودان راضی نشوند و اگرچه بسیار مساعدت و مدارا کنی
با ایشان تا تو متابعت ملت و دین ایشان نکنی بگوی ایشانرا ای محمد که دین خدای این دین است راه نجات و
رستگاری اینست بر این راه باید رفت بر ملت و طریقت یهود نباید رفت اگر متابعت رای و هوای ایشان کنی
پس از آنکه علم بتو آمده باشد از نبوة و قرآن و ادله و بیان نباشد ترا هیچ یاری و یاوری که از عذاب خدای تعالی ترا حمایت
کند الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ گفته‌اند که مراد بدین
جماعت اهل کتاب اند از جهودان و ترسایان چون عبد الله سلام و بحیرا راهب و غیر ایشان خدای از ایشان خبر داد
و گفت آن کسانیکه ما ایشانرا کتاب داده‌ایم یعنی توریة و انجیل میخوانند آن کتاب را با خضوع و صفا و خشوع و اعتقاد و سزای
خواندن او که هیچ نام و نشان و نعت و وصف محمد از آن نمی‌پوشند و تبدیل و تحریف نمیکنند ایشان آنانند که بدان ایمان
دارند و هر که بدان کافر شود یعنی آن کسانی که بدان کافر شوند زیان کاران اند از آنکه حظ خود از ثواب آخرة بعاجل دنیا بدل
کرده‌اند و این زیانکاری هرچه تمامتر بود و گفته‌اند مراد بکتاب قرآن است حق تلاوة آن بود که بترتیل خوانند با خضوع و خشوع چنانکه
گفت الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و حلالش را حلال و حرام دارند و حرامش را حرام دانند و متشابهش ایمان آرند آنکه
هست نیکو دانند آنانکه چنین باشند مومن حقا باشند چنانکه گفت اولئک هم المومنون حقا يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي
أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ای فرزندان یعقوب ذکر نعمت من کنید که بر شما کرده‌ام و با یاد آورید
و آنکه من شما را بر اهل روزگار و زمانه شما تفضیل نهادم نعمتی عظیم است شکر آن بواجبی بگذارید وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ
نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ شکر آن نعمت آن است که بمحمد رسول من ایمان آرید و بترسید از
روزی که در آن روز هیچ نفس دیگری را دستگیر نباشد و هیچ چیز نتوانند داد و فدیه و بدل قبول نکنند و شفاعت سود ندارد

وانیشان را که اهل دوزخ اند یاری نکنند بدانکه عذاب خدای از ایشان دفع کنند یا تخفیف کنند این هر دو آیه هم بران لفظ
و ترتیب یکبار ذکر شد بار دیگر ذکر کردن در تکرار این چه حکمت بود گفته اند که این تکرار آن وقت بودی که در یک
وقت از طرف یک مخاطب مکرر بودی و معلوم که این هر دو آیه در دو وقت آمد چون وقت مختلف بود مخاطب نیز مختلف
بود و بنی اسرائیلیان بسیار لازم نباید کرد با بنی اسرائیل خطاب جمله بود وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ
لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ چون امتحان و آزمایش کردیم ابراهیم را یعنی تکلیف کردیم و بفرمودیم
وی را بکلمات که او را میخواندند و بران مداومت میکنند پس ابراهیم تمام کرد آن کلمات را یعنی بگذارد و بوفای آن قیام نماید
گفت چون بدانچه ترا فرمودیم قیام نمودی من ترا بجزای آن امام مردمان خواهم کردانید ابراهیم گفت یا خدایا
از فرزندان من کسی را که صلاحیت امامت دارد امام گردان حق سبحانه و تعالی گفت عهد مرا که امامت ست ظالمان را
در نیابد مفسران در کلمات خلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جنس کلماتی بود که خدایتعالی مر ابراهیم را فرمود گفتن
آن بر سبیل تسبیح و تهلیل چنانکه از پیغمبر علیه السلام روایت کرده اند که روزی صحابه را گفت دانید که خدایتعالی مر ابراهیم را
خلیل خود گرفت گفتند خدایتعالی و رسولش عالمتر است گفت از بهر آنکه او هر بامداد و شبانگاه گفتی که سبحان الله
حین تمسون و حین تصبحون سعید جبیر گفت کلمات آن بود که تا بنای خانه کردی گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر چون خانه تمام شد گفت ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم بعضی گفتند آن کلمات از جنس افعال بوده و آن
ده سنت بود مضمضه و استنشاق کردن و مسواک کردن و موی لب فرا گرفتن و فرق سر برست داشتن
و آنچه در تن بود استنجا کردن بسنگ بعد از آن بآب و ختنه کردن و ناخن فرا گرفتن و موی بغل و موی زیر ناف
پاک کردن مجاهد گفت کلمات همین بود که در آیتیست از آنجا که انی جاعلک للناس اماما تا آخر آیه و گفته اند مراد
بعهد امامت است و از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما السلام همین روایت کرده اند و قرینه این آیه
براین دلالت میکند از بهر آنکه ابراهیم برای ذریه امامت خواست خدایتعالی نفی کرد و هر آینه باید که امامت بود
تا جواب موافق سوال باشد و این آیه دلیل ست بر آنکه کار امامت تعلق بخدای دارد چنانکه نبوت لقوله تعالی
انی جاعلک للناس اماما ابراهیم با پایه نبوت و خلعت امام نشد تا خدایش امام نکرد دیگری را خدای امام نکرده
چگونه امام گردد و هم دلیل است که امام معصوم باید از آنکه گفت لا ینال عهدی الظالمین خدایتعالی نفی امامت
کرد از آنکس که وی را ظالم دانند بر عموم ظالم نفس خود و ظالم غیر و هر آنکه این دو ظلم از او منفی بود معصوم بود گویند
که پیغمبر را چگونه گفت که ترا امام خواهم کرد و درجه پیغمبری بیش از درجه امامت است و هر که پیغمبر بود خود امام بود
یعنین است که میگویند از بهر آنکه پیغمبران بسی بوده اند که ایشان را بجهاد نفرموده اند ابراهیم گفت ترا که خلعت
نبوت داده ایم تشریف امامت خواهم داد بجهاد خواهیم فرمود و سکن ابراهیم گفته اند که بسوین بود از زمین

اهواز و گفته اند که زمین بابل بود و آن زمین نمرود کنعان است وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ
مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى و یاد کن ای محمد چون کردیم ما خانه را که آن کعبه است جای بازگشتن و ملاذ و ملجأ و پناه گاهی
که از جوانب قصد او کنند و بطواف و زیارت او شتابند چنانکه آیند و از دیدن سیر نشوند همچنین از آنجا باز نگردند الا که تمنای او کنند که دیگر
باره باز آنجا شوند و خانه را که از آن امانی نهاده ایم که هرگاه که کسی جنایتی کند و در حرم گریزد و بر او در حرم حد نرانند و
نکشند بلکه طعام و شراب بر او تنگ گردانند تا بیرون شود و قصاص کنند و اگر در حرم گناهی کند که مستوجب حد گردد هم
آنجاش حد بزنند از بهر آنکه که حرمت حرم کرده است و فرا گرفتند از مقام ابراهیم نماز گاهی بر لفظ امر خوانند معنی آن بود
که گفتیم که فرا گیرند از مقام ابراهیم نماز گاهی که آن سنگی است که نشان پای ابراهیم در آنجا ظاهر است در خبر است که روزی
رسول علیه السلام مقام ابراهیم آمد با یکی از صحابه صحابی گفت یا رسول الله این مقام پدر تست ابراهیم رسول الله گفت
بلی گفت در نماز روی بوی نیاوریم گفت خدا امر نفرموده است راوی گوید که هنوز روز بشب نیامده بود که خدای تعالی این
آیه فرستاد و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی از بیت المقدس روی بکعبه آوردند گفته اند که مقام ابراهیم حرم است قتاده
گفت آنجاست که امروز آن طواف گاه است دو رکعت نماز طواف میکنند و گفته اند که آن سنگ است که نشان
پای ابراهیم در آنجا بماند چون پای بر او نهاد و آنجا آن بود که خدای تعالی ابراهیم را فرمود که هاجر و اسمعیل را از پیش
ساره ببر که وی را رشک می آمد گفت بار خدایا ببرم گفت جبرئیل راه نماید ایشان را برگرفت و می آمد جبرئیل در پیش او
میرفت بهر شهری و بقعه خوش که رسیدی گفتی اینجا را آنجا فرود آرم جبرئیل می گفت فرمان نیست تا آنجا رسید
که امروز مسجد الحرام است آنجا بیابان بود و نه گیاهی و نه آبی جبرئیل گفت که اینجا را فرود آر تو برگرد که خدای تعالی چنین فرماید
گفت یا جبرئیل این چه جایگاه است گفت این حرم خداست و خدای را آنجا خانه بود محترم ابراهیم ایشان را
آنجا بگذاشت هاجر را و اسمعیل را طفلی و عورتی را بخدای تعالی تسلیم کرد چون مدتی برآمد و اسمعیل بزرگ شد
و هاجر فرمان یافت و جرهمیان آنجا فرود آمدند اسمعیل از ایشان زنی بخواست چون مدتی برآمد ابراهیم از
ساره دستوری خواست تا بیاید و اسمعیل را ببیند گفت برو بشرط آنکه از پشت اسب فرو نیایی و ندانی
که هاجر نمانده است چون بدانجا رسید جای دید پر مردم آبادان و قبیله بزرگ فرود آمده اسمعیل را طلب کرد از
بیرون حرم بصید رفته بود زنی اسمعیل از خیمه بیرون آمد گفت ترا چه می باید ابراهیم گفت اسمعیل را گفت
حاضر نیست گفت هیچ طعامی و شرابی هست گفت نه گفت چون اسمعیل باز آید بگوی که پیری بدین نشان آنجا
بود ترا سلام گفت و می گوید که آستانه در بگردان که موافق نیست و برفت اسمعیل باز آمد بوی ابراهیم شنید
گفت ای زن چیزی آنجا آمد گفت بلی پیری بدین نشان از سر استحقاق گفت چه گفت ترا سلام گفت و
گفت او را بگوی که آستانه در بگردان که موافق نیست گفت طعامی و شرابی نخواست گفت خواست من ندادم گفت

برخیز که طلاقت دادم الکه اسمعیل زنی دیگر بخواست مدتی برآمد ابراهیم دیگر باره دستوری خواست و ساره گفت هم
بدان شرط بیاید اتفاق چنان افتاد که اسمعیل علیه السلام حاضر نبود بدر خیمه رسید آن زن اسمعیل از خیمه بیرون دوید و
گفت فرود آی که اسمعیل بصید رفته همین ساعت بیاید لحظه بیاسای گفت فرود می آیم ولیکن هیچ طعامی و شرابی
هست گفت بلی برفت و گوشت و شیر آورد ابراهیم بر پشت مرکب از آن بخورد و دعا کرد ایشان را ببرکت در خبر می آید که اگر
آن زن نان آوردی یا خرما ببرکت دعاء ابراهیم در همه زمین هیچ جا خرما و گندم بیش از مکه نبودی زن گفت ای پیر از مرکب
فرود آی تا سرت بشویم که گرد آلوده شده است گفت فرود نیایم ولیکن سنگی بیار تا پای بر آنجا نهم و یکپای در
رکاب دارم سنگی بزرگ بیاورد و در زیر پای او نهاد ابراهیم علیه السلام یکپای بر سنگ نهاد تا یکجانب سرش
بشست اثر پای در آن سنگ بماند پای دیگر بر آن سنگ نهاد تا جانب دیگر بشست اثر پایش در آن سنگ بماند
آنگاه برنشست و گفت چون شوهرت باز آید بگوی آن پیر ترا سلام میکند و می گوید آستانه در سخت صالح است
ممکن دار آنگه برفت چون اسمعیل باز آمد بوی پدر را بشنید گفت کسی اینجا بود گفت بلی پیری بدین صفت نیکو روی
خوش بوی خوش خوی و بسیاری برشمرد گفت چه کردی گفت مهمانداری کردم او را و سرش بشستم بسیاری
جهد کردم که فرود آی فرود نیامد گفت آن پیر چه پیغام داد گفت ترا سلام گفت و گفت آستانه در نگاه دار که
مستقیم است و بدل مکن گفت دانی که او کیست گفت نه گفت پدر من است ابراهیم خلیل الله انس مالک گفت
من اثر انگشتان و پاشنه در آنجا دیدم از بس که مردم دست بر او می مالیدند اثر روشن نماند در خبر است که رکن
و مقام دو یاقوت بودند از یاقوتهای بهشت خدای تعالی از آن بزمین فرستاد و روشنائی از ایشان ببستد
و اگر همچنان روشن بودی همه زمین بنور ایشان منور بودی ﴿وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ
وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ عهد کردیم با ابراهیم و اسمعیل یعنی فرمودیم ایشان را وصیت کردیم که پاکیزه کردانید
خانه مرا یعنی بطهارت و توحید بنا کنید و گفته اند که از بتان پاک کنید و در او بخور سوزید از بهر آنکه طواف
کنند و از اطراف عالم آنجا آیند و از برای آنکه آنجا باشند و ساکنان حرم باشند و از برای رکوع کنندگان
و سجود کنندگان چون طواف کنند در طواف طائفان باشند چون بنشینند عاکفان باشند چون نماز
کنند عاکفان و ساجدان باشند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که خدای تعالی در شبانروزی صد و بیست
رحمت بکعبه فرستد شصت طواف کنندگان را و چهل نماز کنندگان را و بیست نظارگیان را در خبر است که النظر الی
الکعبة عبادة در خانه کعبه نگاه کردن عبادت است و گفته اند المقام بمکة سعادة والخروج منها شقاوة و در اخبار اهل
البیت است که مجاوره مکه مکروه و مجاوره مدینه مستحب است ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ
مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ و یاد کن ای محمد چون ابراهیم زن و فرزند خود را آنجا بگذاشت و آن

وآن جای بود بی آب و گیاه از آنکه آبی و قوتی نبود انگه دعا کرد و گفت ای بار خدای این جایگاه شهر ایمن گردان
اهل او را از جمله مخاوف و مکاره و مهالک نگاه دار و روزی کن اهل این شهر را از ایشان آنکسانی که ایمان آورند بخدا تعالی
و بروز بازپسین بعضی از مفسران گفتند که ابراهیم پیش ازین دعا مطلق کرد گفت ومن ذریتی جواب آمد که لا ینال عهدی الظالمین
آنجا خواست که سوال کند مودب شده بود مومنان را دعا کرد کافران را دعا نکرد قال ومن کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره
الی عذاب النار وبئس المصیر خدای تعالی گفت دعا تو در حق مومنان مستجاب است اما کافران را بر خوردار دهم بر خوردار
اندک مراد متاع است و متاع دنیا نسبت با آنکه مومنان را خواهد بود در بهشت اندک است و نیز اضافت با عذاب هم اندک است
چون تمتع داده باشم از دنیا باضطراری اختیار او را بدوزخ رسانم و بد جای بازگشتی است بدوزخ قصه هاجر و اسمعیل عبد الله عباس
و وهب منبه گفتند که چون ساره هاجر را با ابراهیم داد هاجر با اسمعیل بار نهاد ساره را رشک آمد از بهر آنکه نوری در پیشانی ابراهیم
بود با اسمعیل نقل کرد و آن شرف و بزرگی از او دور شد حق سبحانه و تعالی ابراهیم را گفت ساره با تو مردمی کرد تو نیز او را رنج و
رشک همای ایشان را بس ساره ببر گفت خدایا بکجا ایشان را برم گفت آنجا که من فرمایم جبرئیل آمد و از برای ابراهیم براق
آورد و او بزمین شام بود ابراهیم بر نشست هاجر را و اسمعیل را بر جای ای نشاند و میرفت چنانکه شرح داده شد تا که بسینه
ریگ سرخ رسید در برابر من او درختی چند بود جبرئیل علیه السلام اشارت کرد بجای که امروز حجر الاسود نهاده است که فرود آی
و بنا را فرود آر گفت ای جبرئیل این چه جایگاه معظم است خدای تعالی را آنجا خانه بود بیت المعمور نام طواف گاه آدم بود
خدای تعالی آنرا بر دست تو آبادان خواهد کرد ابراهیم اسمعیل و هاجر را آنجا فرود آورد و از بهر ایشان سایه بانی ساخت تا او در
زیر آن شدند و قربه آب داشت اندک آبی در آنجا مانده بود جبرئیل گفت ای ابراهیم خدای تعالی میفرماید که ایشانرا آنجا بگذار
و برو ابراهیم قصد بازگشتن کرد هاجر گفت یا خلیل الله ما را اینجا میگذاری و بکه می سپاری ابراهیم گفت بآن خدای که
بفرمان او شما را اینجا آوردم و بآن خدای که مرا در غار طعام و شراب داده بپرورد و بآن خدای که مرا در آتش نگاه داشت
هاجر گفت رضیت بقضاء الله تعالی و امنت لامر الله حسبی الله علیه توکلت وی باز گردید و ایشان را بخدای تعالی تسلیم
کرد ساعتی بر آمد قدری آب که در قربه بود باز خوردند و دیگر آب نماند تشنه شدند و از گرسنگی و تشنگی شیرش منقطع شد ضعف
بر اسمعیل مستولی شد بیفتاد و پای بر زمین میزد و می نالید هاجر درماند برخاست و برکوه صفا شد بر امید آنکه کسی را بیند
یا حسی و حرکتی شنود کسی را ندید باز گشت و نزدیک اسمعیل آمد فرزند خود را ضعیف و بی قوه دید گمان برد که بخواهد مردن
گفت بروم تا جان کندن کودک و مرگ او نه بینم بر مروه شد کسی را ندید فرود آمد باز نزدیک فرزند آمد فرزند را زنده دید
همچنین می آمد و می شد بر امید آنکه چاره یا چاره گری را بیند هیچکس را نیافت عاجز شد باز هفتم بر مروه آمد نگاه کرد نزدیک
اسمعیل سپیدی آب دید محمد بن اسحق گوید که چون هاجر اول بار بر کوه صفا آمد تا بنگرد تا هیچ آبی و آدمی بیند از جانب مروه آواز
بر آمد از آنجا بدوید و برکوه مروه بر آمد نگاه کرد کسی را ندید از جانب صفا همان آواز شنید بدوید و بصفا آمد هیچکس را ندید

همچنان تا هفت بار می آمد و می شد و هر باری آوازی می شنید هاجر مدهوش و متحیر شد آواز داد که ای خداوند این
آواز نمیدانم که تو کیستی آوازت می شنوم و ترا نمی دانم و نمی بینم بخدای تو که اگر نزدیک تو فرجی هست دریاب دریاب ای
فریادرس که هلاک شدیم حق سبحانه و تعالی دویدن آن ضعیفه زار رکنی کرد از ارکان حج انگه که آن آواز متتابع می بود
هاجر بر اثر آن آواز میرفت تا که نزدیک درختی رسید آواز جریان آب شنید که میرفت عجب داشت باز نزدیک اسمعیل
آمد آب دید و هیبت گفت بار خدایا نعم چون هاجر مأیوس گشت جبرئیل علیه السلام بیامد و پاشنه اسماعیل را در زمین بمالید چشمه
آب پیدا شد هر ساعت بیشتر می شد تا که بر روی زمین روان شد هاجر از مروه آب دیده بیامد از زیر پای اسمعیل بر می آمد
و بر روی میرفت پاره ریگ پیرامن آب فرا گرفت و گوی بکرد که آب در او ایستادی انگه قربه از آن آب برگرد رسول
علیه الصلوات گفت رحم الله ام هاجر خدای تعالی بر مادر من هاجر رحمت کناد اگر آن آب منع نکردی همه بادیه برفتی هاجر را
دل نمی داد که از آن آب بخورد هاتفی آواز داد و گفت باز خور و مترس که خدای تعالی این از برای تو پیدا کرد و این مشرب
حجاج خواهد بود و بر دست او اساس این خانه خواهد شد تا عمارت این کنند خلایق را از اقصای عالم اعلام کنند تا بدانجا آیند
هاجر خوشدل شد و آب باز خورد و آن آب هر روز زیاده میشد بیشتر از بیش آب بر روی زمین گشت زمین آن گیاه
سبز شد درختان تازه و سبز گشتند اتفاقا جماعتی از قبیله جرهم با بازرگانی از شام همی میشدند و در حوالی آن منزل که ایشان
را بود فرود آمدند از دور نگاه کردند مرغان را دیدند که پرواز میکردند گفتند بهر حال باید که آب بود که مرغ جای که آب باشد پرواز
کنند از جوانب روی بدانجا نهادند و بوادی مکه فرو میشدند دو مرد را بر اثر مرغان روان کردند دو مرد بر اثر مرغان
می آمدند تا بمکه رسیدند نگاه کردند هاجر و اسمعیل را دیدند زنی و کودکی تنهائی مردی و آبی دیدند روان و گیاه زاری
خوش عجب داشتند او را پرسیدند که تو جنی یا انسی آدمی یا پری گفت گفتند آنجا یگاه این آب از کجا آمد که این جایگاه
هرگز آبی نبوده است سیصد چهارصد گز بایستی کندن تا آبی شور بر آید این چه حالست هاجر قصه خود باز گفت اکرام خدای
بر ایشان عرضه کرد گفتند ما را ازین آب شربتی ده آب داد ایشان را باز خوردند آبی خوش بود گفتند این آب مملکت
کراست هاجر گفت مرا و فرزند مرا خدای تعالی این آب از بهر ما پیدا کرد اینده بر کوه رفتند و نگاه کردند زمینی بسیار و درختان
سبز گفتند گفتند با تو درین آب شرکتی هست گفت حاشا که اصل ملک مراست و فرزند مرا ایشان برفتند و قوم خود را خبر
کردند ایشان خداوندان چهارپای بودند از شتر و گاوی و کهشد و گوسفند و بدین شادمانه شدند و برخواستند و روی
بدانجا کردند در پیرامن او فرود آمدند و کس فرستادند بهاجر و گفتند تو آنجا ایمنی نداری و کس نیست که ترا و فرزند ترا اذیتی
کنند تا آنجا در جوار تو باشیم و خدمت تو و فرزند تو بواجبی بکنیم هاجر گفت روا باشد آنجا فرود آمدند و با ایشان مأنوس شد و نعمت بسیار
پدید آمد و ایشان براحت افتادند و خدمت هاجر و اسمعیل کردند تا اسمعیل بزرگ شد و ایشان اصحاب صید بودند او را صید وحش
بیاموختند و مردمان جرذار شدند از جوانب روی بدانجا نهادند هر جنس متاع و میوه و انواع نعمت بدانجا کشیدند علما گفتند
که مکه همیشه حرم بود از عهد آدم که بیت المعمور آنجا بنا نهادند پیش از آدم در ابتدای خلق زمین اول بقعه از زمین

که آفریده مکه بود آنرا حرم کرد و زمین از زیر مکه برآورد و از آنجا ام القری خوانند که اصل همه زمین از اوست روایت کرده اند
که چون خانه خدای تعالی خراب کردند چون باساس ابراهیم رسیدند سنگی یافتند بر آنجا نقش کرده انا الله ذو مکه منم خدای
مکه اوندم که حرام کردم او را از آن روز که آسمان و زمین آفریدم و آفتاب و ماه و آنروز که این دو کوه بنهادم آنجا هفت
فرشته را باستقامت موکل کردم بر او این کوه بهار زائل نشود و برکت کردم اهل او را در آب و شیر روایه کرده اند بعضی علما که چون
آدم علیه السلام بزمین آمد ایمن نبود از شیطان لعنه الله در آن آدم علیه السلام بسوی زمین آمد و بنالید و گفت ای خداوند جهان که
چون مرا از جنات خلد بیرون کردی من ایمن نیستم از شر شیطان الهی چون از شیطان پناه هم تو می چاره ساز که از شر شیطان
ایمن شوم پس خدای تعالی جمعی فرشتگان را بفرستاد تا گرد مکه درآمدند از چهار جانب حق سبحانه و تعالی آن مقدار را که از
فرشتگان ایستاده بودند حرم کرد و حد حرم بر نزدیک اهل البیت علیهم السلام چهار فرسنگ است در چهار فرسنگ از جمله فضایل
مکه آن است که رسول خدای تعالی چون بمدینه خواست آمدن بیامد و طواف کرد و استلام کرد چون بمیانه مسجد رسید
با خانه نگاه کرد و گفت من میدانم که بهمه روی زمین از تو فاضلتر جای نیست و از تو دوستر و محبوبتر بر نزدیک خدای
در جهان هیچ جای نیست من دوستر میدارم اما کافران نمیگذارند که آنجا مقام کنم ای بنی عبد مناف حلال نباشد که
هیچکس را منع کند که خواهد که در این مسجد نماز کند شب یا روز بعضی زنان رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که اگر نه
هجرت بودی ما را نمی بایست که از مکه بیرون شویم از آنکه هیچ جای باسمان نزدیکتر از مکه نباشد و هیچ جایگاه ما جان
نیاید که مکه و دلهای مردم به هیچ جای آن خرم نشود که مکه و از مامنی مکه و خرم و خوش و طیور را آن است که اگر شیر با گاو
و یوز با آهو و سگ و خرگوش هر دو پهلو بر یکدیگر زنند یکدیگر تعرض نرسانند مرغان بر سر و دوش مردمان
نشینند و کبوتران کس را زهره نباشد که ایشانرا تعرض رساند عبد العزیز روایت میکند که جماعتی بذی طوی
فرود آمدند آهوی می آمد با مردمان انس گرفته یکی پای آهو بگرفت دیگر گفت دست بدار ساعتی نگاه داشت
آهو بول کرد مردم چون بقیلوله بخفتند ماری بیامد و بر شکم آن مرد بخفت چون از خواب درآمد گفت بنگر که بدان
بنجر منی که تو کردی ترا چه پیش آمد خواستند تا آن مار را از و دور کنند و دانستند آن مرد از ترس حدث کرد
انگه آن مار را فرود آمد و برفت و اجابت دعای ابراهیم علیه السلام در ثمرات آنست که روایه کرده اند که چون
ابراهیم علیه السلام دعا کرد خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تا دهی از دههای شام از جمله آنکه بر میوه تر و نیکو میوه تر بود
از زمین برکند و بیاورد و خانه بگردانید و بر زمین طائفه نهاد و از آنجا میوه بمکه برند وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ
وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یاد کن ای محمد چون بر داشت قواعد و بنیاد خانه را ابراهیم و اسمعیل می گفتند بار خدایا
از ما بپذیر و ما را از آن ارزانی دار که تویی خدای که شنوا و دانا گفتار ما را می شنوی و کردار ما میدانی گفتار ما دعا است
باجابت مقرون گردان و کردار ما را در محل قبول دار امام محمد باقر گوید که پدر بودم زین العابدین علی ابن الحسین رضی الله
عنهم و او طواف میکرد می آمد و گفت ای پسر دختر رسول خدای میخواهم تا مسئله پرسم جواب نداد او را تا که طواف

تمام کرد و بمقام ابراهیم آمد و نماز کرد آنگه در محراب آمد و بنشست و گفت کجا شد این سایل عرد برخواست و گفت منم یا ابن
رسول الله گفت سوالت طلبت گفت خبر ده مرا از ابتدا طواف این خانه که کرد و چگونه بود و چرا بود بدیدم گفت تو از کجا
گفت از شام گفت از شام شهری گفت از بیت المقدس گفت توریة و انجیل دانی گفت دانم گفت ای برادر اهل شام بدانکه
ابتدا طواف آن بود که چون خدای تعالی فرشتگان را گفت انی جاعل فی الارض خلیفه ایشان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها
حق سبحانه و تعالی گفت انی اعلم ما لا تعلمون ایشان بترسیدند و گفتند مبادا که ما بدین اعتراض که کردیم خدای تعالی بر ما خشم
گیرد و بما درآید و خدایرا حمد و ثنا گفتند و تضرع و زاری کردند و گرد عرش خانه بنا نهاد و بر چهار ستون از زبرجد سبز و از اغاثیه سیاه
از یاقوت سرخ آنرا بیت الضراح نام نهاد آنگه فرشتگان را گفت طواف عرش ترک کنید و طواف این خانه و این بیت المعمور است که
خدای تعالی در قرآن یاد کرده است که هر روز هفتاد هزار فرشته در آنجا شوند تا روز قیامت نیز باز آنجا نرسید آنگه خدای تعالی
جماعتی را از فرشتگان بزمین فرستاد و گفت در برابر این خانه در زمین خانه کنید باین طول و عرض و ارتفاع تا چنانکه شما
این خانه را طواف میکنید اهل زمین طواف آن خانه میکنند اعرابی گفت راست گفتی ای پسر رسول الله همچنین است مجاهد گفت که آدم
علیه السلام از زمین هند پیاده بحج آمد جبرئیل در پیش او راه دلیلی میکرد راوی خبر گوید مجاهد را گفتم چرا پیاده آمد
گفت کدام چهارپای او را برداشتی که هر گامی که او نهادی سه روزه راه ماست هر کجا که پای فرو نهادی امروز آبادان
است بمکه آمد جبرئیل او را مناسک بیاموخت آدم علیه السلام حج کرد چون فارغ شد فرشتگان او را تهنیت
کردند گفتند بر حجک حجت پذیرفته باد ما این خانه پیش از تو زیارت کردیم بدو هزار سال گفت در طواف چه میگفتید
گفتند سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر آدم علیه السلام این کلمات میگفت خدای تعالی گفت تو
بیفزای و بگوی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آدم میگفت چون با براهیم رسید گفت بیفزای العلی العظیم
ابن عباس گفت آدم چهل حج کرد از زمین هند بمکه آمد پیاده و خانه همچنان بود تا طوفان نوح خدای تعالی آنرا
باسمان چهارم برد و گفته اند باسمان هفتم فرمود بردن چون طوفان کناره شد جای خانه خالی بماند تا بروزگار
ابراهیم خلیل خدای تعالی ابراهیم و اسمعیل را فرمود که خانه بنا کنید بمکه گفتند بار خدایا کجا خانه بنا کنیم جبرئیل آمد و رقم بزد
تا ابراهیم علیه السلام بران بنا کرد فذلک قوله تعالی و اذ بوانا لابراهیم مکان البیت ابراهیم بنا میکرد و اسمعیل
سنگ میداد و در خبر می آید که ابراهیم بسریانی میگفت و اسمعیل بتازی جواب میداد و زبان یکدیگر میدانستند
و جواب نمی توانستند داد تا آنگه بنا و آن برآوردند فذلک قوله تعالی و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت مفسران
گفته اند که آنرا از سنگ پنج کوه بنا کردند طور سینا و طور زیتا و لبنان و جودی و حرا و اساس و قواعد از حرا
بود چون بجای سنگ سیاه رسید هر یکی که در وی می نهادند جای نمی یافت و می افتاد از کوه بو قبیس آواز آمد
که یا ابراهیم نزد من ودیعه است بستان ابراهیم بیامد و سنگ برگرفت و بر وفق آن جایگاه بود نه کم و نه بیش

چون فارغ شدند گفتند ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم ربنا واجعلنا مسلمين لك ومن ذريتنا امة مسلمة لك
وارنا مناسكنا وتب علينا انك انت التواب الرحيم بار خدايا ما را مسلم و منقاد فرمان خود گردان با ما الطافی
کن که بدان انقياد و استسلام تو معتقد باشيم کرم و لطف خويش از ما باز مگردان و از فرزندان ما امتی را گردن نهنده فرمان
خود گردان و بما نمای عبادت ما و اعلام کن ما را که چگونه حج بايد کرد از پيغمبر صلوات الله و سلامه عليه روايت کرده اند که جبرئيل
عليه السلام بيامد و دست ابراهيم بگرفت و او را بمنا برد و آنجا نماز پيشين و ديگر بگزارد و ديگر روز نماز شام و خفتن
و بامداد و ديگر بعرفات آمد چون نماز پيشين و ديگر بگزارد بجمع و بموقف تا شب در آمد انگه او را بمزدلفه آورد و آنجا نماز
شام و خفتن بگزارد و بجمع شب آنجا بود و بامداد بمشعر الحرام آورده و نماز بامداد آنجا بگزارد و بموقف بايستاد و آنگه او را
بمنا آورد و گوسفند بکشت و بفرمود ابراهيم را تا سر بتراشيد انگه از منا بيامد خدای تعالی وحی کرد برسولش که
ان اتبع ملة ابراهيم انگه اسمعيل را و قبله حجر هم را حج فرمود چون ايشان حج تمام کردند اسمعيل آنجا بنشست
و با شام شد آنجا وفاتش رسيد صلوات الله عليه وتب علينا بار خدايا توبه ما بپذير توبه پيغمبران بر سبيل خضوع و
انقطاع بود که تو خدای مهربانی و قبول کننده توبه بيانی گفته اند که روا باشد که توبه راجع بود بما ذريتا و از انکه
ايشان معصوم بودند ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم آياتك ويعلمهم الكتاب والحكمة
انك انت العزيز الحكيم ای بار خدا بفرست در ميان ايشان رسولی از ايشان و اين پيغمبر ما صلوات الله و سلامه عليه بود از انکه
جماعتی از صحابه رسول صلی الله عليه و سلم گفتند اخبرنا عن نفسك پيغمبر گفت عليه السلام بنزديك خدا تعالی خاتم
پيغمبران بودم و آدم در ميان خاک افتاده بود و من شما را خبر دهم بتاويل آن و من دعای پدرم ابراهيم و بشارت عيسی ام
و خواب مادرم در که بخواب ديد که نوری از و جدا شد که قصور شام بدان روشن شد خدای تعالی دعای ابراهيم اجابت
کرد و پيغمبری فرستاد از عرب از معروف تر اين قبيله در ميان ايشان زاده و پرورده و اين از بهر آن خواست تا نفس او و قول او
نزديکتر باشد يتلوا عليهم آياتك آيات تو بر ايشان خواند يعنی قرآن و حکمت در ايشان آموزد يعنی شريعت و [illegible] کردانند
يعنی با کاری که خواهد که ايشان را پاک گرداند توئی که غالبی و قادری بر همه چيز با حکم کار درست کاری هر چه خواهی توانی و بر وجه
حکمت دانی ومن يرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه و کيست که رغبت بگرداند از دين ابراهيم يعنی رغبت بگرداند و از آن اعراض کند الا
آنکس که قدر نفس خود نشناسد غير خود را چگونه شناسد اصم گفت معنی آنست که الا کافری از انکه هر که خود را نشناسد
خدا را نشناسد و چون خدا را نشناسد کافر شود چنانکه گفت اعرفكم بربه قطرب گفت الا من کان سفيها في نفسه الا آنکه
بخويشتن در سفيه باشد ولقد اصطفيناه في الدنيا وانه في الآخرة لمن الصالحين و ما ابراهيم را برگزيديم در دنيا بر اهل روزگارش
و بر بسياری از پيغمبران و او در آخرت از جمله صالحان است و اين اجابت دعاء ابراهيم است آنجا که گفت رب هب لی حکما والحقنی با
الصالحين اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمين قديم تعالی در اين آيه بيان ميکند که سبب برگزيدن او

وقاتل المشركين علي ابن ابي طالب است و اورست المصلي بقبلتين و از مشاهير مناقب او يكي اينست
قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضيها فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم
فولوا وجوهكم شطره وان الذين اوتوا الكتاب ليعلمون انه الحق من ربهم وما الله بغافل عما يعملون
چون كعبه ابراهيم پيغمبر بود مفتخر و نازش عرب بآن بود رسول را عليه السلام اراده بود كه او را بتحويل قبله سر بلند نمايند و روايت
كرده اند كه خداي تعالي وي را وعده بود بتحويل قبله هميشه منتظر وحي بود تا روزي كه پيغمبر عليه السلام در ماه رجب پيش از جنگ بدر بدو
ماه در مسجد بني سلمه در نماز پيشين بود دو ركعت نماز گذارده بود جبرئيل آمد و آيت فول وجهك شطر المسجد الحرام و حضرت
رسالت پناه صلوات الله وسلامه عليه در نماز قبله بگردانيد مردمان با صف زنان شدند و زنان با صف مردان آمدند اي
محمد ما مي بينيم گردانيدن تو روي خود را تا وحي فرستيم و ترا بتحويل قبله فرمائيم پس ما هر آينه بگردانيم ترا با قبله كه تو آنرا پسندي
و بدان راضي شوي و رسول عليه السلام از آن سبب راضي بود كه جهودان طعنه ميزدند و ميگفتند اگر محمد دين ما را و
اسلاف را عيب ميكنند چرا روي بقبله ما ميكند و اگر او را شريعتي جدا بودي قبله جدا بودي فول وجهك روي خود را اي
محمد بجانب الحرام آور در نماز خود و هر كجا كه باشند روي بجانب وي آوريد اصم و حسن بصري گفتند كه معني روي بگردانيدن
در آسمان اينست كه خداي تعالي وحي كرد كه من توجه به بيت المقدس منسوخ كردم و هنوز وقت نماز نبود چنانكه نگفت كه
روي بكعبه كن چون وقت نماز در آمد رسول صلي الله عليه وآله وسلم در آسمان نگاه ميكرد تا وحي آمد و برا بتوجه فرمايد و اين
دليلست برانكه تاخير البيان عن وقت الخطاب روا باشد و از وقت حاجت روا نبود چنانكه قاعده مذهب و ملت ماست
و اما قوله ترضيها مجرد رضاي او نبود تا آنكه موافق مصلحت باشد و رضاي او موافق مصلحت آمد براء ابن عازب گفت
آنگه تحويل قبله آمد ما روي به بيت المقدس داشتيم و در ركوع بوديم رسول عليه السلام بر گرديد و ما بگرديديم و روي بكعبه
بنا كرديم بر ان نماز از پس ان منادي رسول عليه السلام در مدينه ندا كرد تا همه اهل مدينه مردان و زنان روي
بقبله آوردند يعني بكعبه آنكه حق تعالي اين حكم مقصور نيست بر مدينه هر كجا باشيد روي بمسجد آريد وان الذين اوتوا
الكتاب بدرستي و حقيقت كه آنانكه كتاب دادند ايشان را جهودان و ترسايان ميدانند و مي شناسند كه
نشان قبله و تحويل او حقست و راستست و از نزديك خداي است و ليكن بطمع و حسد و رياست و حطام دنيا
از ان پنهان ميكنند و باز مي پوشند و دانستن ايشان از آن بود كه پيغمبران خبر داده بودند كه محمد آخر الزمان نماز
بدو قبله كند و علامت او اين باشد و اگر تحويل قبله نبودي ايشان در شك افتادي وما الله بغافل و خداي تعالي
غافل نيست از انچه شما ميكنيد ولئن اتيت الذين اوتوا الكتاب بكل آية ما تبعوا قبلتك وما انت بتابع
قبلتهم وما بعضهم بتابع قبلة بعض ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءك من العلم
انك اذا لمن الظالمين سبب نزول اين آيه آن بود كه جهودان گفتند اگر محمد آيتي و معجزه آوردي ما را چنانكه پيغمبران

دیگر را بوده با ما و ایمان آوردمی حق تعالی بکذب ایشان کرد و از غایت ضلالت و تمادی ایشان خبر داد و گفت ای
محمد اگر بیاری آیتی و برهانی که امکانی دارد و با اهل کتاب که جهودان و ترسایان اند اندر ایشان در قبله پس روی تو
نکنند و بقبله تو روی نیارند برای آنکه ایشان میدانند که تو بر حقی لیکن عناد و مکابره میکنند و نه حجت و آیه کسی را سود
نکند که او را شبهه بود ایشانرا در حق تو هیچ شبهه نیست و تو بر متابعت قبله ایشان نکنی و ایشان نیز متابعت قبله یکدیگر
نکنند جهودان قبله ترسایان نکنند و ترسایان نیز متابعت جهودان چه قبله مسلمانان کعبه است و قبله جهودان بیت المقدس
و قبله ترسایان مشرق ولئن اتبعت و اگر تو تابع هوای ایشان کردی و پس روی مرادات ایشان کنی پس از آنکه علم بتو آمد
و ترا معلوم شد صحت حق دین تو و بطلان مذهب ایشان تو از جمله ظالمان باشی و سبب این آیه آن بود که جهودان
بر سبیل مکر و خدیعه گفتند که اگر محمد در بعضی امور مساعدت ما کند و با ما بسازد ما بوی ایمان آوریم رسول علیه السلام برای طمع ایشان
گفت کاشکی خدای تعالی دستوری دادی در بعضی مساعدت ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد و از سر عقیده ایشان
خبر داد و گفته اند اگرچه خطاب با محمد است مراد امت است الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ
فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ آیت در شان اهل کتاب آمد و آنکه ایشان
پیغمبر می شناسند و میدانند و عناد می کنند و بوی ایمان نمی آرند با آنکه آورده اند که چون عبد الله سلام پیغمبر را بدید در شان گفت
معرفت من بنبوت تو بیشتر از معرفت پسر من است یکی جمله صحابه گفت من خواستم تا مصداق این آیه بشناسم عبد الله سلام را
گفتم شما در کتاب خود این پیغمبر ما را شناسید گفت والله که من او را بهتر شناسم از پسران خود که میان کودکان بازی میکنند
من عجب داشتم و گفتم از موافقت تشبیهی او با تشبیهی که خدای تعالی در آیه در باب معرفت رسول عبد الله سلام را گفتند چگونه
بهتر شناسی وی را از پسران خود گفت برای آنکه در شناخت وی شبهت نیست ولیکن در پسر خود قاطع نباشم و ایمن نباشم از آنکه کار
زنان ندانم که چگونه انگاه گفت وان فریقا منهم و گروهی از ایشان چون کعب اشرف و حیی اخطب و غیر ایشان باز می پوشند
ایشان میدانند حق را وی شناسند و مراد باین حق قبله است و بعضی مفسران چون عبد الله عباس و قتاده و مجاهد گفتند
این حق محمد است عبد الله بن ابی بکر انصاری گفت از صفیه دختر حیی اخطب شنیدم که گفت پدرم و عمم ابو یاسر چون
رسول علیه السلام بمدینه آمد حدیث رسول میگفتند و میگفتند که آیا این آن پیغمبر باشد که ما نعت و صفت وی در توریه خوانده ایم
یا نباشد و رسول صلی الله علیه و آله وسلم بقبا فرود آمده بود گفتند فردا برویم و او را ببینیم و حدیث او بشنویم و علامتی که یافته ایم
در توریه بنگریم انگه بامداد برخاستند و برفتند و نماز شام باز آمدند دلگرفته عمم گفت با پدرم که این اوست گفت آری
بخدای که در توریه بموسی و عمم گفت دل خود را چگونه می یابی گفت عداوه ما بقیت دشمنی او تا زنده باشم من بدانستم که حدیث
رسول میگویند عبد الله بن قدامه گفت جمعی جهودان پیش رسول آمدند دختری و پسری بیمار بود در میان ایشان رسول روی با جهودان
کرد و گفت بدان خدای که توریه بموسی فرستاده که شما نعت و صفت من در توریه می یابید اگر جهود توریه باز کرد

و فرمان بردار خدایيم خدای تعالی دین را فطرة خواند کفت فطرة الله صبغتش خواند کفت صبغة الله کلمتش خواند و
کلمة الله هی العلیا صراطش خواند صراط الله نورش خواند یریدون ان یطفئوا نور الله حبلش خواند واعتصموا بحبل الله
جمیعا سبیلش خواند ادع الی سبیل ربک بالحکمة خدای تعالی دین را برای آن صبغ خواند که دین را اثری و علامتی بود
چنانکه رنگ را کفته اند چنان نیست که صاحبش بخون رنگ کرده اند قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا
وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ این خصومت کفته اند که با مشرکان میکوید که بکوای محمد شما میکنید ما و شما
مقریم که او آفرید کار و پرورد کار ما و شماست و کفته اند که خطاب با جهودان و ترسایان است که جهودان کفتند عزیر
ابن الله ترسایان کفتند که المسیح ابن الله کفت ای محمد بکو که شما را با ما در خدای تعالی حجت میکوئید و خصومت میکنید
که او خدای آفرید کار ما و شماست عمل ما و کار ما ما راست جزای عمل خود ببینیم و کار شما شما راست جزای آن ببینید جزا
عمل مخلصان را باشد مشرکان را نباشد و ما آنیم که او را عمل با خلاص میکنیم اخلاص چیست پیغمبر کفت صلی الله علیه و آله و سلم
از جبرئیل پرسیدم جبرئیل کفت از خدای تعالی پرسیدم خدای تعالی کفت الاخلاص سر من سری استودعته قلب من احببته
من عبادی اخلاص سری است از اسرار من در دل آن بنده نهم که او را دوست دارم و بروایتی دیگر از ابو ذر غفاری که
او کفت رسول الله کفته است که هر حقی را حقیقتی است و بنده بحقیقت اخلاص نرسد تا چشم از آن نیفکند که او را مدح کویند
بر کاری که برای خدای کند فضیل عیاض کفت ترک عمل برای مردمان ریا باشد و کردن عمل برای مردمان شرک باشد اخلاص آن
باشد که از هر دو بسلم بود یحیی بن معاذ کفت که اخلاص آن بود که عمل خالص دارد از عیب چنانکه شیر از میان
خون و سرکین متمیز است رویم کفت که اخلاص آن بود که آنچه کنی نه بینی أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً
عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ یا میکوید که جهودان و ترسایان اید که ابراهیم و اسمعیل و اسحق و فرزندان
یعقوب جهود بودند یا ترسا یعنی جهودان کفتند جهود بودند و ترسایان کفتند که ترسایان بودند بکوای محمد که شما عالمترید با
حوال و باد بان ایشان یا خدای تعالی اکر آنچه شما میکوئید درست بود خدای تعالی دانسته بود اکر بکوئید کواهی کرده بود خدای
کواهی پنهان بکند پس خدای تعالی بخلاف آن دانسته و چنانکه دانست کواهی داد و کفت ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا
ابراهیم جهود و ترسا نبود و آنکه میکوید کیست ستمکارتر از آن کسی که کواهی را که نزدیک او باشد باز پوشد و اکر ما باز
پوشیم از ما ظالمتر کس نبود اکر شما باز پوشید از شما ظالمتر کس نبود و کفته اند که مورد آیه این است که هر که کواهی پنهان
کند ظالم بود و اکر خدای پنهان کند ظالمتر بود تعالی الله عن ذلک آنکه کفت میندارید که آنچه شما میکنید خدای
از آن غافل است نه که خدای تعالی از آن غافل نیست از آنچه شما میکنید تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ
وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ آن کروهی اند که بکذشتند ایشان را آنچه کردید شما راست از

ایشان نیز رستند و باعمال ایشان مواخذه نکنند مثل این آیه لفظ رصه است الا انست که مراد بآن انبیا اند که ذکر ایشان در
آیت متقدم رفته است و مراد باین اعقاب اسلاف جهود اند که در حق ایشان بغیر از این معنی گفتن روا داشتند وجهی
دیگر آن است که مورد این آیه وعظ و زجر است و در این تذکیر نعمت خدای تعالی بود و تحذیر از عقاب او و این معنی از هر جهه
بتکریر بود بعض حاضر و فایده اش ظاهر تر شود سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي
كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وجه اتصال این آیه بآیه متقدم
آنست که چون محاجه با کافران و جهودان و ترسایان تمام شد خدای تعالی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که
ای محمد صلی الله علیک زود بود که گویند نادانی خبران و اند از جهودان و ترسایان آنان اند که با تو خصومت کردند
در باب توحید من و در باب انبیا سخن گفتند ایشان دل عزیز ترا بخواهند رنجانیدن در باب قبله چون قبله
بگردانم زنهار نباید که دل عزیز تو از آن رنجد گفت ای محمد زود بود که گویند نادانان و بی خردان چون ترا و صحابه
ترا بینند که روی از قبله گردانیده باشید چه بگردانید ایشان از قبله ایشان که بر آن بودند و در نماز روی
قبله می آوردند چون ایشان چنین گویند تو جواب ده ایشان را بگوی که خدای راست مشرق و مغرب بحسب مصالح
بندگان ایشان را فرماید که روی بجانبی آورند دون جانبی و چون صلاح در آن بیند راه نماید آنرا که خواهد براه راست
بالطاف خود و گفته اند که ثابت دار بلطف خویش براه راست آنرا که خواهد عبد الله عباس گفت که این سفهاء مشرکان
بودند که چون خدای تعالی قبله بگردانید ایشان گفتند محمد متحیر شده و متردد گشته گاه روی به بیت المقدس میکند گاه بکعبه
و گفته اند که جهودان که چون خدای تعالی قبله گردانید و رسول روی از بیت المقدس با حرم مکه آورد گفتند این قبله
پیغمبران است چرا روی از اینجا بگردانید و گفته اند که منافقان اند که ایشان با جهودان طعن میزدند و میگفتند که اشتیاق
الرجل الی بلده و مولوده محمد را اشتیاق شهر و مولود خود دیده آمده است در نماز روی بدانجا می آورد وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً
وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا چنانکه شما را هدایت وسطه کردیم چنانکه قبله شما
را وسط کردیم و آن کعبه است همچنین شما را امتی میانه کردیم ابو سعید خدری و ابو هریره از رسول خدای روایت کردند که وسط
بمعنی عدل است کلبی گفت وسطا ای اهل دین وسطا بین الغلو و التقصیر و وسطا ای خیارا در وصف رسول صلی الله علیه و سلم
آمده است و هو وسطه قریش نسبا ای خیرهم سبب نزول آیه آن بود که قومی جهودان با معاذ جبل گفتند ما امتی عدلیم معاذ گفت
دین ما حق است و ما امتی عدلیم خدای تعالی آیه فرستاد در گرد بر ایشان نزدیک ما آیه مخصوص است با ائمه هدی از دو وجه یکی آنکه
خدای تعالی گفت ما شما را امتی وسط یعنی عدل کردیم و حکم کردیم بعدالت شما و آنرا که خدای بعدالت او حکم کند جز معصوم نباشد برای
آنکه خدای تعالی عالم است بظاهر و باطن تا در ظاهر و باطن کسی عدل نگردد حکم نکند بعدالت وی دیگر آنکه ایشان را در گواهی برابر رسول
نهاده است اگر منزل رسول نباشند کم از آن نباشند در عدالت برابر وی نباشد و وی معصوم است پس ایشان هم معصوم

باشند ابن عباس گفت خدای تعالی امت محمد را روز قیامت بر سر گواهی بدارد و جمله امتان پیغمبران را جمع کند رسولان ایشان را
از ان میان بیرون آرد از ایشان سوال کند و گوید هل بلغتم امتکم برسانیدید بامت خویش آنچه شما را از برای آن فرستاده بودیم
جواب دهند که آری برسانیدیم حق سبحانه و تعالی از امتان پیغمبران پرسد که چه میگویید تکذیب کنند خدای تعالی امت محمد را خواند و از
ایشان گواهی خواهد گویند بار خدایا پیغمبران رسانیدند امتان ایشان دروغ میگویند پس حق تعالی از محمد صلی الله علیه وسلم پرسد از
امت او با او گفته باشند محمد گوید بار خدایا امت من راست میگویند بعضی گفته اند این گواهی در دنیا باشد آورده اند که روزی
رسول علیه السلام نشسته بود جنازه بگذرانیدند گفتند جنازه فلان است حاضران گفتند نعم الرجل و هر یکی روی ثنا گفتند رسول الله
گفت وجبت دیگری بیاوردند گفتند جنازه فلان است حاضران گفتند بئس الرجل بد مردی بود او رسول علیه السلام گفت
وجبت بن ابی کعب گفت یا رسول الله چه معنی دارد این وجه واجب شد گفت قوله تعالی لیکونوا شهداء علی الناس یعنی
وجبت الشهادة و وقت موقعها گواهی بجای خود افتاد یکی را بهشت واجب شد و دیگری را دوزخ گواهی شما و این دلیل است
بر آنکه گواهی در دنیا باشد روا بود که امیر المومنین علی ابن ابی طالب و امام حسن و حسین صلوات الله علیهم در ان مجلس حاضر
بوده باشند تا رسول خدای این حکم بر قول ایشان کرده باشد در خبر است که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه در مسجد کوفه
نشسته بود عبد الله الیهودی بگذشت درع طلحه بن عبد الله پوشیده امیر المومنین گفت این درع طلحه است که در روز کارزار بصره
بخیانت برگرفت او منکر شد و گفت بیا تا با آن حکم شویم که تو نصب کرده یعنی شریح قاضی پیش وی رفتند امیر المومنین دعوی
کرد عبد الله منکر شد حاکم گواه خواست امیر المومنین حسن را بیاورد تا گواهی داد شریح گفت بیک گواه حکم نکنم قنبر را بیاورد تا گواهی داد
گفت بگواهی بنده حکم نکنم امیر المومنین گفت فبحک الله در این حکم سه بار جور کردی گفت چگونه گفت ندانی که از امام گواهی
نخواهند که امام در دین خدای مامون باشد و قول او حجت باشد دیگر آنکه گفتی که بگواهی حسن حکم نکنم رسول صلی الله علیه و آله
وسلم بگواهی من روز خیبر حکم کرد و گفت گواهی قریش دو گواهی هفت مرد باشد نه از قریش و گواهی تو گواهی هفت مرد
باشد از قریش و سیم گفتی که بگواهی بنده حکم نکنم نمیدانی که گواهی بنده برای خواجه مقبول باشد و بر خواجه مقبول نباشد
پس ازین دیگر هیچ حکم نکنی نام او از ان جریده بینداخت لتکونوا شهداء علی الناس گفت ما شما را امتی عدل و بهتر و فاضلتر کردیم
تا گواهی باشید بر مردمان و رسول علیه السلام بر شما گواه باشد یعنی تزکیه شما کند و بر عدالت شما گواهی دهد و از
امام علی ابن الحسین زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق رضی الله عنهم روایت کرده اند که ایشان گفتند
ما ئیم گواهان و ما ئیم امت وسط و گزیده رسول الله گواه است بر ما و ما گواهان خدائیم بر خلقان او و حجت او ئیم در
زمین او وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ
لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مدتی در مکه می بود برای نماز روی فرا کعبه میکرد چون بمدینه آمد وی را فرمودند که روی فرا صخره بیت

المقدس میکن تا باشد که جهودان زبان بسبب آن تو الفتی بود پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه در مدینه مدت شانزده ماه یا هفده
ماه روی فرا دربیت المقدس نماز میکرد و آنرا کاره می بود برای آنکه قبله جهودان بود جبرئیل را ازین خبر بگفت گفت
ای محمد من نیز همچون تو بنده ام در دست من چه باشد از خدای تعالی بخواه تا روی از آن جهت بگرداند پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم همواره در آسمان نگه میکرد تا کی وحی آید که روی بجانب کعبه آرد و در نماز چون وحی آمد بتحویل قبله سفیهان گفتند که
محمد صلی الله علیه وسلم متردد است در کار خویش وجهودان بر رسول خدای تعرب میکردند برگشتند و دشمنی این آیه بفرستاد
و گفت نکردیم قبله تو آن قبله که تو بران بودی پیش ازین یعنی کعبه و در نماز روی با آن می آوردی الا از برای آن تا بدانیم
و بیابیم تا بینیم آن کس را که پس روی تو کند از آنکسی که باز گردد بر پاشنه عقب که آنکه باشد یعنی مرتد شود یعنی تا تمیز کنیم میان
مومن و منافق تا کسان که بر حال ایشان اطلاع نداشتند در اطلاع یابند و اختبار را علم خواند برای آنکه علم از آن حاصل
شود برا و علم رسول علیه السلام را و اصحاب رسول را با خود اسناد کرد برای اختصاص ایشان بدو چنانکه گفت ان الذین
یوذون الله ای یوذون اولیاء و ان کانت لکبیرة بدرستی که نماز با این قبله یا این تولیه یا این تحویله سخت بیست و دشوار
بگر کسانی که خدای تعالی ایشان را هدایت کرد یعنی لطف فرمود تا بران هدایت ثابت شدند و بماندند شعبی گوید که ما بصره آمدیم
بنزدیک حجاج و جمعی از فرزندان مهاجر و انصار و قرار مدینه و شام هر یکی بر مرتبه خود نشستند حسن بصری در آمد بفرمود تا
برای وی کرسی نهادند در برابر تخت وی و او را آنجا نشاندند و او را اکرام تمام کرد تا آنکه حدیث میگفتند در میان سخن امیر
المومنین در آمد حجاج تعریض وی کرد و ما نیز از خوف مساعدت وی کردیم و حسن بصری خاموش می بود هیچ سخن نمیگفت حجاج
روی بوی کرد و گفت یا ابا سعید در حق علی رضی الله عنه چه گوئی گفت چه خواهی تا گویم گفت رای تو در او [illegible] گفت
خدای تعالی میگوید و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها تا آنجا که خواند که الا علی الذین هدی الله فعلی ممن هدی الله وهو ابن عم
رسول الله وختنه علی ابنته و احب الناس خدای تعالی امتحان کرد خلق را بتحویل قبله تا که بر جای ماند که از جا بشود و علی رضی الله
عنه از آن بود که بر جای ایمان بماند و پسر عم رسول صلی الله علیه وآله وسلم بود و داماد او و دوست ترین خلقان با او
و او را از خدای تعالی سابقه ایست که نه تو و نه هیچکس از مردمان از دفع توانید کردن آنکه خدای تعالی گفت و ما کان
الله لیضیع ایمانکم سبب نزول آیه آن بود که خدای تعالی قبله بگردانید جماعتی روی بدان قبله کرده بودند با رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم نماز کرده بودند و از دنیا رفته کسانی ایشان بپرسیدند که یا رسول الله نماز ما که ما کردیم و ایشان کردند بدان
قبله چگونه باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت نمازهای شما را ضایع و باطل نگردانند که خدای تعالی بمردمان مشفق و مهربان
است و خدای تعالی نماز از ایمان خواند برای عظم شان او چه اولین رکنی است از ارکان ایمان عبدالله عباس گفت
که اولین نسخی که در قرآن بود حکم قبله بود و این آیه ناسخ آیه و لله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله است و
این آیه اگرچه مفصل نیست مجمل است و از جمله آنانکه بدو قبله نماز کردند باتفاق مخالف و موالف امیر المومنین و امام المتقین

در دنیا و آخرت از زمرهٔ صالحان گردانیدن آن بود که او را گفتیم که ای ابراهیم اسلام آور تن بده و گردن بنه در وقتی که از
غار بیرون آمد و در نگریست ماه و آفتاب و ستاره دید نظر کرد و علمش حاصل شد بحدوث گفت اسلمت لرب العالمین میگوید یاد
کن ای محمد چون ابراهیم را گفت خدا او که ای ابراهیم گردن بنه و منقاد باش گفت گردن نهادم و منقاد گشتم خدای جهان را
ابن کیسان گفت که مراد آنست که دین خود خالص کن بتوحید و عمل باخلاص کن گفت خالص کردم ووصّی بها ابراهیم بنیه
ویعقوب یا بنیّ ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتنّ الا وانتم مسلمون تا ابراهیم علیه السلام زنده خلق را دعوة میکرد
و با کلمهٔ اخلاص میخواند چون وقت وفاتش در آمد وصیت کرد فرزندان خود را بدان کلمهٔ اخلاص که اسلمت برا و دلالت
میکند و یعقوب هم نیز پسران خود را بدان وصیت کرد گفت خدای تعالی برای شما دین اسلام اختیار کرد همیشه بران باشید
که مرگ بشما رسد یعنی باید که مرگ بشما رسد و حال و صفت شما جز مسلمانی بود و معنی مسلمون گفته اند که مخلصون و موحدون ا
پسران ابراهیم هشت بودند اسمعیل را مادر هاجر بود و اسحاق را مادر ساره اسمعیل مهترین بود دیگران از دختران یقطن کنعانیه
بودند و اسحاق را دو فرزند بود عیص و یعقوب و یعقوب را از بهر آن بدین نام کرد که بر عقب عیص بود او را دوازده پسر بود
که هر یک پدر قبیله گشتند ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی سبب نزول این آیه این
بود که جهودان دعوی کردند که یعقوب آن روز که او را وفات رسید فرزندانرا بخواند و بجهودی وصیت کرد حق تعالی رد بر ایشان کرد
و گفت ای شما حاضر بودید وا او وصایت کرد عطا گفت خدای تعالی یعقوب را مخیر گردانید میان مرگ و زندگانی و با
همه پیغمبران همچنین کنند یعقوب اختیار مرگ کرد و گفت چندانی مهلت خواهم که وصایت کنیم آنکه بیاید و فرزندانرا جمع کرد و گفت
ما تعبدون من بعدی از پس چه میخواهید پرستیدن و این را از بهر آن کرد که اهل مصر بعضی بت پرست بودند و بعضی آتش پرست
گفت مبادا که فرزندان او بدین میل کنند بر این معنی خطابست با صحابه صلی الله علیه وسلم قالوا نعبد الهک واله آبائک
ابراهیم واسمعیل واسحق الها واحدا ونحن له مسلمون ایشان جواب دادند یعنی فرزندان یعقوب که ما خدای را پرستیم خدای تو و خدای
پدران ابراهیم و اسحاق که خدای یکی است و ما خدای را طاعت داریم و گردن نهیم و عمل طریقهٔ اخلاص نگاه داریم اسمعیل پدر نبود و
عم بود عم را عرب پدر خوانند از آنجا که حرمت داشت او بجای پدر بود و از آن جمله رسول صلی الله علیه وآله وسلم عباس را روز بدر پدر خواند
ردّوا علیّ ابی بدر فرا ابن ونیک من آن عمش عباس بود و این آیت دلیل است بر آنکه اذ قال ابراهیم لابیه آزر مراد عم است
و هم دلیل است بر استحباب و ترغیب وصایت از آنجا که خدای تعالی بر پیغمبران ثنا گفت و بکار وصایت داشتند که از
ایشان پیغمبران خواهند بود و شرع ایشان منسوخ خواهد گشت و پیغمبر ما و است که بعد از وی هیچ پیغمبر نخواهد بود چگونه روا باشد که وصیت
نکند کار امت مهمل فرو گذارد تلک امة قد خلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون آن امتی است که بگذشت
یعنی امامانی که گذشتند و دلیلش آن ان ابراهیم کان امة و مراد ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان ایشان است
ایشان راست آنچه کردند و شما راست آنچه کردید ثواب کسی بکسی ندهد و دیگری را بگناه کسی دیگر نگیرند شما را از کار و کرد ایشان

بنه پرسند هر نفسی را بکرده خود جزا دهند کل نفس بما کسبت وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا
وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ای محمد جهودان گفتند که ابراهیم بر ملت جهودی بود جهود باشید تا راه یابید و ترسایان گفتند
که بر ملت ترسائی بود ترسا باشید تا راه یابید بگوای محمد که پس روی ملت ابراهیم کنیم و بر دین ابراهیم باشیم که دین و ملت
او مسلمانی است و از کژی و اباطیل دور است جهود نباشیم بر ملت ابراهیم باشیم که ابراهیم از جمله مشرکان نبود جهودان مشرک شدند
عزیر را پسر خدا گفتند ترسایان مشرک شدند که مسیح را پسر خدای خواندند قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ
بگوئید جهودان را که ما بخدای ایمان آورده ایم و بدانچه بما آورده اند که قرآن است و بانچه بابراهیم فرستاده اند و باسمعیل و باسحق و یعقوب
و اسباط و آن ده صحیفه است که بابراهیم فرستاده اند و بدانچه موسی و عیسی را داده اند از توریة و انجیل و آنچه جمله پیغمبران داده اند
از کتابها و شرایع تا میان ایشان فرق نکنیم در پیغمبری و حق راست گوئی چنانکه شما دانید فرق میکنید میان آن بعضی ایمان می
آرید و بعضی نه و ما او را یعنی خدا را مستسلم و منقادیم اسباط در قبیله بنی یعقوب چنان اند که قبایل در بنی اسمعیل بنام مختلف اند
تا فرق و تمیز باشد میان فرزندان ایشان و سبط نوزده اند از آنجاست که امام حسین و امام حسن را سبطا رسول الله خوانند
و موسی و عیسی را از بهر آن جدا کرده اند که در دین ایشان و کتاب و شرع ایشان احکام دیگر بود فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ
بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ عبد الله عباس گفت مثل زیادة است
و او چنین خواند فان امنوا بما امنتم و گفت این چنان است که پس کلمه ای پس بگو چون رسول خدای این آیه مقدم بر
جهودان و ترسایان خواند چون بذکر عیسی علیه السلام رسید ترسایان را خوش نیامد و گفتند حکم عیسی دیگر است او پیغمبری نبود
چون دیگر پیغمبران او پسر خدای تعالی بود عن ذلک خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر جهودان و ترسایان ایمان آرند
چون ایمان شما و مانند ایمان شما مهتدی اند و راه راست یافته و اگر برگردند و ایمان نیارند بر این وجه ایشان از در
خلافی اند و ضلالتی و خصومتی از ایشان هیچ باک مدار که خدای تعالی کار ایشان بسازد و ایشان را از تو کفایه کند جهود را
بقتل و جلا چون بنی النضیر و بنی قریظه و ترسایان را بمذلت و خواری و جزیه و او خدای شنونده اقوال ایشان و داننده
احوال ایشان صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ابن عباس گفت ترسایان را چون فرزند
آمدی او را روز هفتم بآبی که ایشان را بودی بشستندی و گفتندی صبغه ما او را باین آب بشستیم تا دینی دیگر
بگیرد جز ترسائی خدای تعالی این بر ایشان رد کرد هم بعبارت ایشان و گفته اند که چون جهودی را فرزندی بودی
رنگی در او مالیدی و ترسایان نیز رنگی بخلاف رنگ جهودان در فرزندان خود مالیدی تا آن شعاری بود ایشان را
خدای تعالی گفت شعار مسلمانی رنگ اصل خلقت و آفرینش خدای من النبی صلی الله علیه و سلم مولود یولد علی فطرة
الاسلام و انما ابواه یهودانه و ینصرانه کیست که دین او و اشعار اسلام او از دین خدای بهتر بود و ما پرستنده و مطیع

ومیخواندند آن پیر بیمار بوی شنید چون بذکر محمد رسید خواست که پنهان کند پیر گفت اینست صفت و نعت تو که او میخواندند و پنهان
میکنند و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله و چون آن پیر بیمار کلمه بگفت حال بروی بگردید و متوفی شد
حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه صحابه را گفت تولوا اخاکم کار تجهیز و دفن تان بسازید انکه حق تعالی زیادتی
بیان را فرمود که الحق من ربک حق از خدای تعالی است و از نزدیک وی است تو که محمدی و هیچکس از امت تو نباید که در
دین حق از جمله شک کنندگان باشد ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا ان الله
علی کل شیء قدیر و هر قومی را قبله ایست که خدای تعالی ایشان را فرمود روی قبله کنید و ترا نیز فرمود که روی با بیت
آوری پس چرا بر تو عیب میکنند و میگویند که ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها و در مصحف اینست که ولکل قبلة فا
ستبقوا الخیرات پیشی گیرید بخیرات از قبله و غیر ان و پیشی گیرید بفاضلترین و نکوترین جهات که آن جهة قبله است
چون شریفترین جهت کعبه است روی بکعبه آرید در هر مقام که باشید و اگرچه جهات مختلف بود خدای تعالی نماز و
عبادة شما را بکعبه آرد چنانکه باشد که در مسجد الحرام نماز کرده باشد خدای تعالی تمام در بود که او بر همه چیزها توانا است و
گفته اند هر کجا که متوفی شوید شما را القیامت حاضر آورند و از ائمه علیهم السلام روایتست که مراد باین اصحاب مهدی ع
زمان است که هر کجا باشند خدای تعالی ایشان را از نزدیک وی رساند ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد
الحرام وانه للحق من ربک وما الله بغافل عما تعملون ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث
ما کنتم فولوا وجوهکم شطره لئلا یکون للناس علیکم حجة الا الذین ظلموا منهم فلا تخشوهم واخشونی ولاتم نعمتی
علیکم ولعلکم تهتدون حق تعالی خطاب میکند محمد را و مر آنان را که امتان وی اند که از شهر که بیرون روید و هر جا که
باشید روی خود را بسوی مسجد حرام آورید و بدرستی که روی با مسجد آوردن حقیقت ثابت از خدای تو که هیچ نسخ
بر وی راه نیابد و مخالفت بکنید در قبله که خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما کنید جزای آن بشما رساند که خدای تعالی درین
آیه باز نمود که حکم مسافر حکم حاضر است در وجوب توجه بقبله در حال تمکن تا کسی گمان نبرد که حال مسافر مخالف حال حاضر است
و آنکه گفت ومن حیث خرجت ابو علی گفت که چون فایده آیت مختلف و موضع مختلف تکرار نباشد در آیه اول فرمود
که روی بقبله کردن هر کجا باشید حق است و آن فرمان خدا ایست و در آیه دویم فرمود که این حق که در آیه اول فرمود
شما هر کجا باشید بجای آورید و از هر کجا که بیرون روید روی خود را بمسجد حرام آورید و هر کجا که باشید روی
بجانب وی آرید تا مردمان را بر شما حجتی نباشد یعنی منصفان را از جهودان برای آنکه قبله اگر تحویل نیفتادی
گفتندی چرا روی بقبله پدر خود ابراهیم نمی آرید و ما در کتاب خوانده ایم که وی روی با آن قبله آرد الا کسانی
که از ظالمان اند از جهودان که ایشان عناد کنند و گویند قبله ما را که بیت المقدس است بگذاشت و روی
بکعبه کرد برای آنکه میل او بدین است شهر خود و مولد خود را دوست میدارد و این که ایشان میگویند از سر حجت

در شناسند پس خدای تعالی بر زعم ایشان استثنا کرد و شبهه ایشان را حجت خواند شبهه را شبهه برای آن خواند که
بحجت ملتبس توان کرد وجهی دیگر آن است که مراد بحجت خصومت است چنانکه گفت لا حجة بیننا وبینکم یعنی هیچ خصومتی
نیست میان ما و شما شاید که استثنا منقطع بود و این بود که هر کجا باشید روی بجرم آرید تا مردمان را بر شما حجت نباشند
مگر آن گویند که قبله او خلاف آن است که ما در کتاب می یابیم لیکن کسانی که ظالمانند از سر جحود و عنود گویند که قبله آبا و اجداد
خود و مسقط و مولود خود دوست میدارد ازین روی از بیت المقدس بگردانید و گفته اند که الا بمعنی واو عطف است یعنی
تا جهودان را بر شما حجت نباشد و ظالمان را از ایشان و غیر ایشان چنانکه شاعر گفته است ما بالمدینة دار غیر واحده
دار الخلیفة الا دار مروانا یعنی و دار مروانا فلا تخشوهم از ایشان مترسید از من بترسید و خلاف من مکنید که من شما را
بتحویل قبله فرمودم برای آن تا مردم را بر شما حجت نباشد و تا نعمت بر شما تمام گردانم بهدایت قبله ابراهیم امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه گفت که نعمت شش است اسلام و قرآن و محمد و ستر و عافیت و استغنا از آنچه در دست مردمان باشد
و آن تمامی نعمت امیر المؤمنین است تا باشد که مهتدی شوید و بر راه راست باشید کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا
علیکم آیاتنا ویزکیکم ویعلمکم الکتاب والحکمة ویعلمکم ما لم تکونوا تعلمون فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا
تکفرون میفرماید که این برای آن کردم تا نعمت بر شما تمام گردانم چنانکه بر شما نعمتی عظیم کردم بآنکه فرستادم در
میان رسولی که از شماست و روا بود که معنی چنین بود و آن برای آن کردم تا شما مهتدی شوید بهدایت چنانکه رسول
الله او فرستادم هم از ایشان تا چون او را دانند و شناسند نفس ایشان بوی ساکن شود و قبول قول او و تنفر کنند از آن
سبب که نشو و نمای وی در میان ایشان بوده مدة چهل سال هرگز چیزی ننوشت و کتابی نخواند و نزد هیچ استاد
نرفت آنگه کتابی آورد چون قرآن ایشان را شبهه نماند که آن از قبل خدای تعالی باشد یتلوا علیکم میخواند بر شما آیات
ما از قرآن و پاکیزه میگرداند شما را از وسخ کفر باب شریعت و ایمان و می آموزد شما را کتاب که قرآن است و حکمت را که
شریعت اسلام آن است و تعلیم میدهد شما را آنچه نمی دانستند و آیه وارد است مورد منت است و تذکیر نعمت بر
عرب و عجم و در آیه دلیل است بر بطلان قول آنان که گفتند که خدای بسمع بدانیم برای آنکه خدای تعالی گفت من بر او را
برای تعلیم قرآن و شریعت و احکام آن فرستادم و بطلان قول مثبتان قیاس برای آنکه اگر بقیاس احکام شریعت
معلوم شدی بتعلیم رسول احتیاج نبود و خدای تعالی باین منت ننهادی آنگه گفت فاذکرونی اذکرکم یاد من کنید
بطاعت تا شما را یاد کنم بمعونت بیانش والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا سعید بن جبیر گفت اذکرونی بطاعت
یاد کنید تا من شما را برحمت یاد کنم واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون فضیل بن عیاض گفت مرا بطاعت و عبادت
یاد کنید تا شما را بیاد داشت یاد کنم بیانش ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا اذکرونی
بالتوحید والایمان اذکرکم بالدرجات والجنان بیانش وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات وقیل اذکرونی بالشکر

اذکرکم بازیاده نبایش لئن شکرتم لازیدنکم وقیل اذکرونی فی الخلاء اذکرکم فی الملاء مراد خلوت یاد کنید تا شما را در
ملا یاد کنم نبایش خدا تعالی در بعضی کتب اوایل گفته است انا عند ظن عبدی فلیظن بی ما شاء وانا مع عبدی اذا ذکر
فمن ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ومن ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه ومن تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا ومن تقرب
الی ذراعا تقربت الیه باعا ومن اتانی مشیا اتیته هروله ومن اتانی بقراب الارض خطیئة اتیت بمثلها بمغفرة ما لم
یشرک بی شیئا من نزدیک گمان بنده خودم که گمان برد آنچه میخواهد ومن با بنده خودم چون مرا یاد کند در نفس خود
من او را کنم با خود وهر که مرا یاد کند در میان جمعی من او را یاد کنم در میان جمعی بهتر از ان وچون مقدار بدستی بمن نزدیک شود
ومن بمقدار ارشی بوی نزدیک شوم وچون ارشی بمن نزدیک شود من بمقدار بازی بوی نزدیک شوم وهر که بمن آید
با چندانی گناه که زمین از وی پر شود من بمغفرت وآمرزش بوی آیم مادام که بمن شرک نیارد وقیل اذکرونی فی النعمة
والرخاء اذکرکم فی الشدة والبلاء در نعمت ورخا یاد من کنید تا من در شدة وبلا یاد شما کنم بیانه فلولا انه کان من المسبحین
للبث فی بطنه الی یوم القیامة یبعثون وقول رسول الله تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة وما خدا تعالی آشنائی کن در
حال خوشی دلی وشادی تا با تو آشنائی کند در حال محنت وخواری سلمان فارسی رحمة الله گفت چون کسی برین درگاه
آشنا بود وویرا بلائی رسد فرشتگان شفیع او باشند گویند بار خدایا خادم درگاه تو است بنده درگاه تست از مصلحت
ورا ازوی کفایت کن وچون بدین درگاه آشنائی ندارد وویرا بلائی رسد انکه بدرگاه آید گویند الان وقد عصیت
قبل وکنت من المفسدین وقیل اذکرونی بالاخلاص اذکرکم بالخلاص اذکرونی بالقلوب اذکرکم بکشف الکروب
اذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان اذکرونی بالاسلام اذکرکم بالاکرام عبد الله مبارک گفت سالی از سالها
بحج میرفتم در راه از قافله باز ماندم در بادیه بر توکل میراندم جوانی سیزده سال یا چهارده سال دیدم جامه مختصر پوشیده
در بادیه وبی راحله می آمد تا بمن نزدیک رسید گفتم ای جوان برین خود زنهار خورده اگر چنین آمده در
بادیه با خود چون منقطع شده گفت منقطع نشده ام که من خود چنین آمده ام گفتم زاد وراحله ات کو طعام
وشراب کجاست اشاره باسمان کرد خواستم تا ویرا امتحان کنم گفتم مرا باری سخن گفته است اگر شربتی بودی
من این گفتم او دست بهوا دراز کرد وقدحی آب فرا گرفت وبرف در انجا فکنده وجنبانید وپیش من داشت
من عجب داشتم گفتم یا هذا این پایه از کجا یافتی گفت اذکرونی فی الخلوات اذکرکم فی الفلوات خدا تعالی درین آیه
جمع کرد میان ذکر وشکر وذکر بر سه گونه است بدل وزبان وجوارح ذکر بدل نظر باشد وفکر وآن بر جمله عبادتها
از انکه سکون نفس وطمانینه دل بدانست الا بذکر الله تطمئن القلوب ورسول صلی الله علیه وسلم فرمود که تفکر ساعة
خیر من عبادة ستین وذکر بزبان تسبیح وتهلیل بود وذکر بجوارح طاعتها است از نماز وروزه وحج وزکوة
وبعضی علما گفته اند ذکر سه است ذکر الالاء وذکر الاسماء وذکر رب الارض والسماء اما ذکر الالاء فقوله تعالی

و اذکروا نعمة و اذکر الا اسما و اذکر ربک و تبتل الیه تبتیلا و اذکروا الله ذکرا کثیرا چون ذکر او بسیار گوئی
ذکر بسیار بود در حسب ذکر ذاکران اندک بود ابو سعید خدری گفت چون این آیه آمد و اذکروا الله ذکرا کثیرا رسول
خدای گفت که کافران گفتند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم دیوانه شده است حق تعالی سه چیز را به چیز
وعده داده است ذکر را بذکر فاذکرونی اذکرکم و وفا را بوفا اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و فسحه را بفسحه فافسحوا یفسح الله
لکم و ذکر خدای تعالی بنده را بدو وجه یکی آنکه ذکر وی گوید و مدحش گوید در کتابهای خود بر زبان پیغامبران در آسمانها بر
زبان فرشتگان و دوم بایجاب ثواب و کرامت و رضا و شکر و اعتراف باشد بنعمت منعم یا چیزی از تعظیم و اعتراف بنعمت خدای
بدل باشد و اعتراف بزبان برای نعمت مخلوق باشد تا بداند که او شاکر است و در نعمت خدای تا مردمان بوی اقتدا کنند و
اعتراف بجوارح بانواع عبادت باشد و این غایت شکر باشد و شکر بر نعمت هیچ منعم نبود که بر نعمت خدای عز و جل یا ایها الذین
امنوا استعینوا بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرین ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون
ای کسانی که ایمان آورده اید چون سختی بشما رسد و از آن خایف و ترسان شوید و در تکلیف شرعی و کشیدن بار
تکلیف استعانت بصبر و نماز جوئید اگر بلائی بشما رسد صبر کنید بر ادای تکلیف صبر کنید چون از کافران رنجی بشما رسد
صبر کنید که خدای تعالی با صابران است تا شما را بر دشمن شما از دیوان و آدمیان مظفر گرداند و مفسران گفتند
که مراد بصبر روزه است و خدای تعالی چند جایگاه روزه را صبر خواند سلام علیکم بما صبرتم ای صمتم و صبرا هم بما صبروا ای بما
صاموا و صبر سه گونه است صبر بطاعت و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت ولا تقولوا و مگوئید کسانی را که در جنگ بدر شهید
شده اند که ایشان مردگان اند بلکه ایشان زندگانند و لیکن حال ایشان شما نمیدانید عبد الله عباس گفت مراد کشتگان بدر اند
و چون ذکر ایشان رفتی مردمان گفتندی مات فلان و مات فلان حق تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد ایشان را ازین گفتن
و ایشان چهارده تن بودند شش از مهاجر و هشت از انصار عبد الله عباس گفت ایشان زنده اند بارواح و اجساد و
بامداد و شبانگاه روزی بایشان میرسد و ایشان خرم و شادان اند بدانچه خدای تعالی بدیشان میدهد چنانکه ارواح کافران
را انواع عذاب و اصناف عقاب می چشانند النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و بعضی گفته اند که ایشان زنده اند بارواح
و قالب از آنکه خوردن و آشامیدن بی قالب محال بود و خدای تعالی ایشان را بدین صفت کرده است و در خبر است از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدای تعالی شهید را شش خصلت بدهد باولین قطره خون او که بر زمین افتد جمله گناهان او
عفو کنند و جای او در بهشت باو نمایند و جفتی از حور العین بوی دهند و از فزع اکبرش ایمن گردانند و از عذاب گور
و حلیه ایمانش بیارایند و شفاعتش در حق هفتاد کس قبول کنند ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس
والثمرات وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون میگوید که هر آینه ما شما را بیازمائیم و امتحان کنیم تا معلوم گردد

دیگر آنرا که شما بر بلا صبر میکنید یا نه حکم خدای را گردن می نهید یا نه بجهة بیازمائیم بچیزی اندک از ترس و بیم قومی که دشمنان شمااند دیگر
و قحط و بنقصان مال و تن و بنقصان میوها عبد الله عباس گفت دنیا سرای بلاست و در و مکلفان مبتلا اند و معنی ابتلاء اند
و معنی ابتلا تشدید تکلیف است تا عند آن مستحق ثواب عظیم شوند بخوف از دشمن و بعضی گفته اند که بحرب با دشمنان
دین بر سبیل جهاد و بگرسنگی یعنی بقحط و تنگی اقوات و ارزاق و بنقصان مال یعنی نقصان در تجارت و هلاک چهار پایان
نقصان نفس بمرگ و قتل یا بیماری شافعی گفت بشیء من الخوف یعنی خوف و ترس از خدای و عقاب او
و گرسنگی و روزه ماه رمضان و نقصان مال یعنی زکوة و صدقات و نقصان نفس از مرگ و بیماری و نقصان میوها مرگ فرزندان
و فرزند زادگان و فرزند میوه دل باشد ابو موسی اشعری از رسول الله صلوات الله و سلامه علیه روایت کرد که چون بنده
مؤمن را فرزند بمیرد خدای تعالی فرشتگان را گوید بنده مرا فرزند از و بستدید و میوه دل از و جدا کردید گویند بلی گوید که
بنده من در آن حال چه گفت گویند بار خدایا ترا حمد و ثنا گفت و استرجاع کرد گوید برای بنده من خانه در بهشت بنا
کنید و از آیت الحمد نام نهید آنکه حق سبحانه و تعالی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای محمد کسانی را که در این
عیاده صبر کنند و جزع نکنند ایشانرا بشارت ده آنانکه چون مصیبتی بایشان رسد استرجاع کنند و با خدای تعالی گریزند
و گویند ما خدایرائیم امروز ملک ملک وئیم و فردا رجوع ما در آخرت با وی است انا لله اقرار است مر خدایرا بملک
و انا الیه راجعون اقرار است مارا بر نفس خویش عکرمه گفت که شبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چراغی
بمرد گفت انا لله و انا الیه راجعون گفتند یا رسول الله این نیز مصیبتی است گفت هر چیز که مرد را برنجاند مصیبت باشد
سعید بن جبیر گفت هیچ امت را در مصیبت آن ندادند که این امت را یعنی کلمه استرجاع نه بینی که چون یعقوب را
مصیبت رسید گفت یا اسفی علی یوسف و ابیضت عیناه و اگر او را این کلمه داده بودندی فزع باین کردی رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت من استرجع عند المصیبة جبر الله مصیبته و احسن عقباه و جعل له خلفا صالحا هر کس
که عند مصیبت استرجاع کند خدای تعالی جبر مصیبت او کند و عاقبت او نیکو گرداند و او را خلفی صالح بخشد و هر که چهار خصلت است
وی را در بهشت خانه بدهند در همه حال کلمه لا اله الا الله و بر گناه استغفار و در نعمت کلمه الحمد لله و در مصیبت انا لله ام سلمه گوید
که از رسول خدای شنیدم که گفت هر کس را که مصیبتی رسد بگوید انا لله و انا الیه راجعون اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلفنی
خیرا منها خدای تعالی وی را عوض بهتر از آن دهد چون سلمه را وفات رسید من گفتم من میان مسلمانان مرا بهتر از سلمه
که باشد تا رسول صلی الله علیه و آله و سلم حاطب بن ابی بلتعه را فرستاد بخواستن من گفتم که دختر دارم و زنی غیورم گفت
دخترش را خدای تعالی کفایه کند و اما غیرتش من دعا کنم تا برود انس مالک گفت روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت زنی را دید که بر گور کودک خود میگریست وی را گفت ای زن اتقی الله و اصبری زن گفت مصیبت من ترا در دمی گند رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بگذشت او را گفتند این مرد را نشناختی او رسول خدای بود آن زن برا ثر بدوید و تضرع کرد و توبه

کردو گفت یا رسول الله ترا نشناختم فرمان بردارم صبر کنم رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت الصبر عند الصدمة الاولی یعنی
بنزدیک زخم اول باید کرد بیان کرد که هر چند مصیبت صعبتر باشد مزد صبر کردن بیشتر بود ذوالنون مصری گفت بگورستان
رسیدم زنی را دیدم با جمال گوری چند در پیش گرفته میگریست و این بیتها میخواند صبرة فکان الصبر خیر مغبة فهل
لجزع مجدی علیک فاجزع صبرة علی ما لو الجمل مصیبته جبال سرور صحت مصدع ملکت دموع العین ثم رددتها
الی ناظری فالعین فی القلب تدمع او را گفتم چه مصیبت افتاد گفت دو پسرک داشتیم که راحت جان و [illegible] بودند
بودند پدر ایشان روزی گوسفندی بکشت و کارد آنجا بگذاشت و برفت و من مشغول بودم پسر مهین کهین را گفت بیا
تا ترا بگویم که پدرم گوسفند را چگونه کشت آنگه وی را دست و پای ببست و بخوابانید و کارد بر گلوی وی مالید و وی را سر
برید چون خبر یافتم بانگ بر وی زدم از من بگریخت و در کوه رفت پدرم درآمد گفتم چنین حالی افتاد پدر بطلب پسر رفت
و بسیاری بگردید عاقبتش باز یافت وی را شیر دریده بود پدر ساعتی بر سر وی بود آنگه وی را برگرفته تا باز آورد در راه
تشنگی عظیم بر وی مستولی شد بیفتاد و ساعتی برآمد وی نیز متوفی شد همان روز پسر دیگر داشتم و طفل بود و من دیگی
می پختیم بگذاشتم و بکار ایشان مشغول شدیم آن پسرک خورد نزد دیگ رفت دیگ را بیفکند و بر خود ریخت او نیز سوخته
شد غرض آنکه بیک روز جمله فوت شدند اکنون نشسته ام چنانکه تو می بینی چگونه صبر میکنی برین مصیبتها و جزع نمیکنی
گفت اندیشه کرده ام که اگر صبر و جزع دو مرد بودندی و یکدیگر را بخستندی صبر بر وی غالب تر بودی صبر میکنم تا خدای تعالی
مزد صابران روزی کند امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت ان صبرت جرت علیک المقادیر و انت ماجور
و ان جزعت جرت علیک المقادیر و انت مازور اگر صبر کنی قضا بر تو برود و تو باشی اگر جزع کنی قضا بر تو برود و تو با بزه باشی
انس مالک گفت مردی بود از جمله صحابه که همیشه پیش رسول بودی او را پسری بود متوفی شد روزی بمسجد آمد رسول
صلی الله علیه و آله وسلم وی را گفت ای فلان بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت در راضی نباشی که پسر
در بهشت فرا شوی وی را بینی ایستاده میگوید پدر را من بی تو در بهشت نخواهم رفتن آن مرد خوش دل شد صحابه گفتند
یا رسول الله این او راست خاص گفت نه جمله مسلمانان را چون صبر کنند انس روایت کند که در صحابه مردی بود کنیت
او ابوطلحه پسری داشت نجیب و زنی سخت صالحه ان پسری بیمار شد ضعیف شد شبی از شبها ابوطلحه بمسجد آمد بنماز
آن پسر قربان یافت مادر برخاست و پسر را در خانه برد و بنهاد و برخاست و طعام راست کرد و مرد باز آمد گفت
بیمار چگونه است گفت از امشب ساکن تر هیچ شب نبوده است آنگه طعام پیش آوردند و بخوردند و جامه خواب بیاوردند
و بخفتند مرد خلوت ساخت و از غسل بپرداخت چون آخر شب بود خواست که بیرون شود زن گفت یا ابا طلحه فلان
کس عاریتی از کس گرفته مدتی بداشت و از ان تمتع گرفته اکنون خداوندش از او باز میخواهد خشمش می آید و اظهار کراهت میکند
ابوطلحه گفت بی خرد و نا انصاف کس است زن گفت بدانکه این عاریت که خدای تعالی بما داده بود پسر است آنرا از ما بازستان

بازمیسد حق آنست که تسلیم و رضا را کار بندیم مرد گفت راست گفتی انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله چون از کار و کفن او
بازپرداختم پیش رسول رفت حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه گفت بارک الله فی لیلتکما گفت خدای تعالی
وی را پسری دیگر داد و از عقبش او بماند عمر خطاب علیه ما یستحق گفت در بعضی راهها اعرابی را دیدم گفتم از کجا می آیی
گفت از ... ودیعه که مرا درین کوه هست گفتم این چیست گفت پسری داشتم که روزگار تجلیل او میکذاشتم
از منشش بازبردند درین کوه دفنش کردم دو سال است که هر روز یکبار بیایم و زیارتش کنم گفت وی را گفتم که در حق وی
هیچ مرثیه گفته گفت بلی گفته ام یا غایبا ما یوب فی سفره عاجله موته من صغره یا قرة العین کیف سلوی انسا
فی طول لیلی بعم و فی سحره شربت کاسا ابوک شاربها لا بد له منها علی کبره اولئک علیهم اینانند که برایشانست از خدای تعالی
صلوات و رحمت و ایشانند که راه یافتگانند برحمت و ثواب بحق و صواب ابن عباس گفت آنجا مراد بصلواة مغفرة
و آمرزش است ابن کیسان گفت ثناست دیگران گفتند که تکرار برای اختلاف لفظ است و یکی از جمله صحابه هر وقت
که این آیت برخواندی گفتی نعم العدلان و نعم العلاوه و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که سبب
نزول آیه بود که خدای تعالی چون این آیه فرستاد و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن رسول الله گفت نعم الخلیل
ابراهیم ابتلی فصبر و اعطی فشکر و لولا انی خاف علی عترتی لسالت لهم الامامه و ما لهم و الدنیا خلقوا للآخرة و خلقت
الدنیا لهم نیک خلیلی بود ابراهیم خدایرا ابتلاش کرده اند صبر کرد و اگر نه آنستی که من بر عترت خود میترسم برای ایشان
امامت خواستمی از خدای تعالی یعنی ولایت و لیکن ایشانرا برای آخرت آفریده اند و دنیا را برای ایشان جبرئیل آمد
و این آیه آورد و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع رسول صلی الله علیه و سلم امیر المومنین را بخواند و آیه برو خواند و گفت
هذه کلماتک و کلمات ابراهیم هی الشمس و القمر این کلمات تو است و کلمات ابراهیم آفتاب و ماه بود و لقد سبقت
اجابت الله مسئلی و پیش از آنکه من برای تو امامت خواهم خدای تعالی اجابت کرد بداد نا خواسته الحمد لله علی
ولایت امیر المومنین و مراد بکلمات ابراهیم اینست فلما جن علیه اللیل رای کوکبا بلا و ابتلای تو بکلمات اینست و لنبلونکم
بشیء من الخوف بچیزی از خوف یعنی حرب و قتال و جهاد و آن امتحان و تکلیف که او را بود باین معنی هیچکس را نبود از
جمله صحابه بلک از جمله خلایق تا هر کجا سری از گریبان کفر بر آمدی به تیغ او عمرش بسر آمدی و الجوع و گرسنگی مراد روزه است
تا معظم سال الا ما شاء الله روزه داشتی آنکه افطار بر کفی پست جو کردی یا لقمه چند از طعام گفتی حسبی من الطعام ما
یقیم ظهری یمنعنی من عبادة ربی مرا از طعام آن مقدار بس که پشت مرا راست دارد و از عبادت منع نکند
بیانش و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و انما نطعمکم لوجه الله و نقص من الاموال باین بذل و عطا و بخشش
خواست بیانش الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة بعضی از علما گفته اند مراد منع ایشانست از فدک
تا فاطمه رضی الله عنها گفت بلی کانت لنا فدک من جمیع ما اظلته الفلک فسخت بها نفوس قوم و سخت بها نفوس قوم

آخر حیا بعضی دیگر گفته اند که ترک گفته اند للاشتغال بالقتال نا بغنیمت از قتال باز نمانند چه همت آوربودن جانها و نفوس ابطال نفایس

اموال و سرهای سران بود نه مالهای گران ~ ان الاسود اسود القاب همتها یوم الکریهه فی المسلوب لا السلب

چون عمرو بن عبدود را از پای درآورد خواست تا سرش بردارد عمرو گفت ای پسر عم مرا بتو یک حاجتست اگر کشف

عورت من نکنی گفت ذاک اهون علی این کمترین چیزیست بر من تا در مفاخرة میگوید ~ فصددت خدیه کنیه مسجدا

کالجذع بین دکاک وروابی ~ وعففت عن اثوابه ولو اننی کنت المطرزنی اوانی عمر خطاب گفت ای علی درغش چرا

بکذاشتی که در عرب کسی را چنان درع نبود گفت شرم داشتم که کشف عورت عورة پسر عم خود کنم واین برای آن

گفت که عمرو عبد دراز ریشی بود و نقصان النفس گفته اند آن بود که وی را خبر دادند بقتل او تا بر منبر و غیر منبر گفتی ما یجلس اشقاها

ان یخضبها من فوقها بدم و بدست اشارة میکرد و بمحاسن و سر که چه منع میکند آن بدبخت تر این امت را از انکه

بباید و این محاسن سفید را چون سرخ خضاب کند و نقصان میوها میوه دل وی است که فرزندان وی بود ند رسول

صلی الله علیه و آله وسلم اورا خبر داده بود که حسن را زهر دهند و بکشند و امام حسین را در کربلا شهید کردند یکی از

امیر المومنین علی رضی الله عنه پرسید که ما بالنا الثمرة احب الینا من الشجرة چگونه است که میوه را از درخت دوست

ترمیداریم یعنی فرزند زاده را از فرزند گفت از برای انکه فرزندان دشمن اندان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم

و فرزندان ایشان دشمنان اند پس ایشان دشمنان دشمنان اند و همه کس دشمن دشمن را دوست دارد دوست دو

را دوست دارد و بشر الصابرین الذین از امام جعفر صادق رضی الله عنه روایت است که آنحضرت فرمود که این هم

در حق او آمد چون خبر برادرش جعفر آوردند از موته گفت انا لله وانا الیه راجعون جعفر صادق رضی الله عنه گفت این

پیش از وکسی نگفته بود خدای تعالی گفت من این سنت کردم تا از پس وی هر مصیبت که بوی افتد اگشد از من صلوات

ورحمت باشد و آیه را دلیل است بر انکه صلوات بر اهل بیت رواست عجب اگر آیه عام باشد کمترین کسی که بر مصیبت

صبر کند مستحق صلواة باشد اهل البیت پیغمبر مستحق صلوات نباشند چون آیه خاص بود مستحقان صلوات جز ایشان

کسی دیگر نبود در زمان بنی امیه و بنی عباس بر ایشان صلوات داده اند و کس انکار نکرده است حسن هانی در حق امام علی بن

موسی الرضا رضی الله عنه گفت مطهرون نقیات جیوبهم ~ تجری الصلوات علیهم اینما ذکروا من لم یکن علویا حین

نسبه ~ فماله فی قدیم الدهر مفتخر اگر در نصب عداوت شیستر از ایشان هستی انکار صلواة مکن اولئک هم المهتدون

هم اوست پیشانش نا بدینا ه السبل و انما انت منذر فالمنذر رسول الله علیه السلام والهادی امیر المومنین و امام المتقین

علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ

أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ عبد الله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که در جاهلیت دو بت بود یکی را

نام نایله اساف بر صورة مردی بود و نایله بر صورت زنی اساف بر صفا نهاده بود و نایله بر مروه اهل کتاب گفتند که ایشان

مردی و زنی بودند در خانه کعبه زنا کردند خدای ایشان را با سنگ کردانید یکی را بر صفا نهادند و یکی را بر مروه تا خلقان می بینند و عبرة
میگیرند چون روزگاری بر این بر آمد مشرکان پنداشتند که ایشان را برای عبادت نصب کرده اند ایشان را پرستیدن گرفتند
و هر وقت سعی کردندی دست در ایشان زدندی و با ایشان تقرب کردند چون اسلام آمد و خانه کعبه از بتان پاک کردند ایشان
رنجه شدند که مسلمانان چون سعی کردن وی را کاره بودند برای آنکه می پنداشتند که آن سنت جاهلیت است و نهاده
اهل شرک خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت صفا و مروه از اعلام و مناسک حج است و جای عبادت خدای است
هر که حج کند یا خانه خدای را زیارت کند یعنی چون طواف حج کرده باشد یا طواف عمره میان صفا و مروه وی را طواف
باید کرد و سعی صفا و مروه و اگر پندارد که بر او بزه است زیرا که این فعل اهل جاهلیت است بر او هیچ بزه نیست که طواف
کند و هر کس برغبت خویش چیزی کند چون از سعی فارغ شده باشد تبرعا سعی کند خدای تعالی شکر آن فعل خیر او کند
با آنکه او را اجر او دهد مقدار اجر امید اندازه آنجا که علیم است هیچکس را در حق او نقصانی نیارد سعی میان صفا و مروه فرض است
و از ارکان حج است از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که او گفت یا ایها الناس کتب علیکم السعی
فاسعوا سعی کردن بر شما نوشته اند سعی کنید جابر عبد الله روایت کرد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که رسول علیه السلام
حج کرد و بصفا و مروه رسید سعی کرد و گفت ان الصفا و المروة من شعائر الله فابدؤا بما بدأ الله به آنکه بر صفا شد
و در خانه نگرید از عبد الله عباس روایتست که او جمعی را دید که سعی میکردند گفت هذا ما ورثتکم امکم ام اسماعیل
این آنست که مادر شما مادر اسماعیل چون تشنه شد بر کوه صفا دوید و در وادی نگرید تا کسی را بیند از آنجا فرود دوید و بر مروه
شد و بنگرید که کسی را بیند کسی را ندید تا هفت بار همچنین کرد خدای تعالی در مناسک حج واجب کرد موافقت
او را گفته اند معنی شاکر آنست که یقبل الیسیر و یعطی الکثیر اندک بپذیرد و بسیار بدهد ان الذین یکتمون ما انزلنا
من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون الا
الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم عبد الله عباس گفت این آیه در حق روسای جهود آمد چون
کعب اشرف و کعب اسد و عبد الله صوریا که ایشان نام و نعت محمد و احکام توریة باز پوشیدند بطمع حطام دنیا و سعد
معاذ و معاذ بن جبل احبار را گفتند که شما هیچ ذکر محمد در توریة یافته اید گفتند نی خدای تعالی این آیه فرستاد در حق
ایشان خاص و در حق کسانی که حق ما را باز پوشند عام و گفت آنکسانی که باز می پوشند از احبار جهود آنچه ما فرستادیم
در توریة از آیاتی که دلالت میکند بر صحت نبوت محمد فرموده ایم ایشان را بایمان آوردن بان و اظهار کردن آن
از پس آنکه ترا مبین کردیم برای مردمان چنانچه هیچ اشکال و [illegible] باهی بر کس نمانده ایشان اند که خدای تعالی
ایشان را لعنت میکند و لعنت کنندگان از فرشتگان و [illegible]یان لعنت میکنند الا آنکسانی که از این توبه کنند
و آنچه تغیر و تبدیل کرده باشند باصلاح آرند منکه آفریدگار شماام توبه ایشان قبول کنم و ایشان را بیامرزم منکه توبه

نپذیرنده و مهر بانم عبد الله مسعود گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت من سئل عن علم فکتمه الجم بلجام من نار
هر کس که او را علمی باشد و او را از آن پرسند باز پوشد و نگوید فردای قیامت او را بیارند لگامی از آتش دوزخ
بر دهان کرده و عبد الله عباس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که او گفت علما این امت دو مرد اند
یکی آنکه خدای تعالی جل جلاله او را علمی داده باشد و او بر مردمان بذل کند و بخل نکند و بر آن طمعی نستاند و بهای [illegible]
او آن باشد که برای او مرغان هوا و دواب استغفار کنند و تا پیش خدای تعالی شود سید و شریف و دیگر [illegible]
باشد که خدای تعالی او را علمی دهد و او بدان علم بخل کند بر بندگان خدای و بدان طمعی بستاند آنرا بهای اندک بفروشد
فردا در قیامت او را بیارند لگامی از آتش بر سر او کرده بر مجمع قیامت و فرشته بر او ندا میکند که فلانست پسر فلان
که بعلم بخل کرده و بدان طمع گرفت بهای اندک بفروخت او را همچنان عذاب کنند تا خدای تعالی از حساب خلقان
بپردازد و بینات کتابها و وحی پیغمبرانست و الهدی جمله ادله عقلی و شرعی را شامل است و اظهار این فرض علی
الکفایه است و بیان خدای آنرا از برای اظهار کردنست قتاده گفت مراد بلاعنان جمله مخلوقان اند با هوام
زمین و با حشرات عبد الله عباس گفت همه جانوران اند مگر جن و انس ضحاک گفت کافر را در گور نهند و فرشتگان
بیایند و سوال کنند که من ربک من نبیک و گوید نیک خدایت کیست و پیغمبرت کیست و دینت چیست گوید
نمیدانم مطرقه از آتش بروی زنند که همه جانوران بشنوند مگر جن و انس و هر که بشنود بروی لعنت کند
آنکه گوید مدامها که در دنیا همچنین نادان بوده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ حق تعالی چون ذکر آنها کرد که ایشان کردند و برحمت رسیدند ذکر
آنها میکند که ایمان نیاوردند و توبه ناکرده مردند میگوید بدرستی آنکسانی که کافر شدند بسبب آنکه محمد صلی الله علیه
و آله و سلم ایمان نیاوردند و نعت و وصف وی باز پوشیدند هم بر آن کفر مردند ایشانند آن گروهی که لعنت
خدای و فرشتگان و جمله مردمان بر ایشانست تا که زنده بودند در لعنت خدای بودند و چون بمردند تا ابد الابد در لعنت
بماند ابو العالیه گفت این روز قیامت باشد که کافر را ابدار ندا اول خدای تعالی بر ایشان لعنت کند آنگه فرشتگان
آنگه مومنان سدی گفت هیچ دو کس یکدیگر را لعنت نکنند الا که لعنت ایشان بکافران گردد لا یخفف سبک نکند
از ایشان عذاب را و لحظه ایشانرا مهلت ندهند که کسی از ایشان بدوزخ بدر آید و نه عذاب با ایشان بسر آید نه بمیرند
تا باز رهند و نه در عذاب ایشانرا نقصانی و فتوری باشد لعنت از خدای دور کردن باشد از رحمت و ثواب
و از فرشتگان و مومنان خواستن دوری ایشان بود از رحمت وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ إِنَّ فِي خَلْقِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ
مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ

لقوم

ابن عباس گفت که مشرکان قریش پیغمبر را گفتند ای محمد ما را صفت خدای بگوی خدای عز و جل این آیه فرستاد و سورة الاخلاص
گفت خدای شما خدائیست که او یگانه است در الهیت با وی درین هیچ شریکی نیست و انبازی خدا اینست بخشاینده
و مهربان بر آفریدگان عام و بر بندگان مطیع خاص از رسول صلی الله علیه و سلم روایتست که نام بزرگترین خدا تعالی
[در سور]ة البقره است فی قوله تعالی والهکم اله واحد لا اله الا هو و در فاتحه و آل عمران احدی و یگانگی خدای تعالی بر چهار وجه
بود یکی آنکه مثلی کفوی ندارد دویم آنکه منفرد بود بالهیت و استحقاق عبادت سیوم آنکه تجزی و تبعیض بروی روا
نباشد چهارم آنکه در صفت ذات منفرد است از قدیمی و دیگر صفات لا اله الا هو نفی جنس است یعنی آنچه که هر جه
اثبات کردند و در باب معبودان همه نفی است و صلاحیت الهیت و استحقاق عبادت نیست مگر خدای را عز جل
جلاله این کلمه کلمه اخلاص است هر که دست دروی زد دست در عروه وثقی [...] زد لقوله فمن یکفر بالطاغوت
و یومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و این کلمه تقوی است لقوله تعالی والزمهم کلمة التقوی و کلید بهشت لقوله
تعالی مفتاح الجنة لا اله الا الله حصن حصین است و حرزی حریز است لقوله عز و علا لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی آمن من
عذابی چون حق ذکر وحدانیت خود کرد مشرکان گفتند یسمع الناس اله واحد این همه مردمان را چگونه یک خدای کفایت
بود امروز گرد بر گرد کعبه سیصد و شصت بت است بی حجتی و بینتی این جمله را چگونه ترک توان کرد اگر راست میگوئی
درین چه دعوی میکنی آیتی بیار تا بدان صدق تو بشناسیم خدای تعالی این آیت فرستاد سعید جبیر گفت جهودان
گفتند ازینا آیه ما را آیتی بنمای چنانکه پیغمبران دیگر را بود و بروایتی چنانکه مشرکان گفتند که جهودان میگویند که آیت
موسی ید بیضا و فلق دریا و قلب عصا بود و ترسایان میگویند که آیه عیسی ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی بود تو نیز
از خدای تعالی درخواه تا کوه صفا را زر کند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بار خدایا دانی که چه میخواهند از من وحی
آمد که من این که ایشان میخواهند بکنم ولیکن اگر ایمان نیارند من ایشان را عذابی بکنم که کس را عذاب نکرده باشم
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت بار خدایا نمیخواهم بگذار تا ایشان را دعوة میدارم روز بروز خدای این
آیه فرستاد و درین آیه هفت دلیل یاد کرد بر وحدانیت خدای تعالی اول خلق آسمان و زمین دویم اختلاف شب
و روز سیوم کشتی و دریا چهارم باران که زمین را زنده کند پنجم انواع ششم گردانیدن بادها هفتم ابر مسخر میان
آسمان و زمین هر یکی دلیلها و نعمتهاست زمین را فراش ما کرده و جعل لکم الارض فراشا و قرار و بساط و مسکن آمد
و شد ما گردانید که تا زنده باشیم بر روی زمین و چون بمیرم در شکم زمین الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا آنکه
آسمان را سقف ما گردانید و انرا بماه و آفتاب و ستارگان [...] است و هر یکی بر وجهی ترکیب کرد نفع او بما رسد
و ضرر او از ما دفع شود چنانکه فرموده که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و هو الذی جعل الشمس ضیاء
و القمر نورا و چون نظر کنند در اختلاف احوال ایشان ما را دلیل حاصل شود بر حدوث ایشان حدوث ایشان

دلیل باشد بر احتیاج بمحدثی قادر چه از عاجز فعل درست نیاید و دیگر آنکه آسمانرا بر داشته است بی عمادی از زیر آن
و بی علاقه از زبر آن و این دلیل باشد بر کمال قدرت وی که اگر همه عالم جمع شوند تا یکمن سنگ را بی عمادی و علاقه
در هوا معطل بدارند نتوانند نگهداشتن آن آنکه زمین را بیافرید و آنرا مختلف گردانید در بعضی نبات و اشجار
و در بعضی معادن و جبال و انهار و در یک مقام انواع گیاه و طعام بلون و طعم مختلف بعضی نافع و بعضی مضر
خواست بر حسب مصلحت و اراده بیافریده و اختلاف آمد و شد روز و شب پدید کرد یکی را روشن نورانی و دیگری را
سیاه ظلمانی گاه از شب بکاهد و در روز افزاید و گاه از روز بکاهد و در شب بیفزاید و تقدیم شب بر روز برای آن کرد که
شب پیش از روز آفرید بلکه روز از شب آفرید فی قوله تعالی وآیة لهم اللیل نسلخ منه النهار حق تعالی جهان را بیافرید مظلم و
تاریک بود آفتاب و ماه را بیافرید یکی آیه و علامت روز کرد و یکی آیه و علامت شب و شب را راحت از برای
راحت و آسایش آفرید و روز را برای معاش و جعلنا اللیل لباسا و جعلنا النهار معاشا اگر همیشه شب بودی ثمرات
و غلات نبودی و حیوانات تباه شدندی و اگر همیشه روز بودی آفتاب بحرارت خود سوخته گردانیدی و بقار
حیوانات نماندی و اسباب معیشت همه تباه شدی پس خدای تعالی باختلاف روز و شب مخلوقات را
می پرورند و ایشانرا نشو و نما میدهد و کشتی و دریا تالیف آب از لطافت چنان آفرید که کشتی بر روی برود و
تالیف چوب با کثافت چنان ساخت که اگر چه وزنش گران بود بآب فرو نشود بخلاف سنگ و آهن و آب را سبب
حیات همه چیزها گردانید و من الماء کل شیء حی آنکه آنرا قطره قطره فرود آورد با بسیاری آن هیچ قطره بقطره دیگر
آمیخته نگردد و بحسب مصلحت در قلت و کثرت و زودی و دیری چنانکه میدانند آنکه در میان ابر جاجری است
چون چشمهٔ مغربل در و سوراخها بعدد قطرهای باران تا تاب از وی باز ستاند که اگر یکبار بر زمین آید همه
را خراب گرداند آنکه زمین مرده را بنبات زنده گرداند و در زمین از هر جنس جانوران آفرید بعضی مرکوب
و بعضی ماکول و بعضی برای زینت و بعضی برای منفعت و بعضی در ظاهر مضرت و در باطن منفعت تا بعضی طعام
باشد و بعضی ادام بعضی تجارت کنی و بعضی سفر کنی والخیل والبغال والحمیر و بادها را مسخر گاهی شمال و گاهی
جنوب و گاهی صبا و گاهی دبور و گاهی نسیم و گاهی عقیم گاهی لواقح و گاهی عواصف گاهی رحمت در خبر
می آید که روزی موسی کلیم با خدای کریم در مناجات گفت الهی ارنی من سرایر حکمتک بار خدایا سری از اسرار
حکمت خود بمن نمای خطاب آمد که ازین کوه فرو شو بر راه دهی است و در انجا شو انجا چهار سرای مبنی در برابر
یکدیگر آن درها بزن و از ایشان بپرس که ایشان که اند و چه صنعت دارند و چه می باید کار ایشانرا موسی علیه السلام
از آن جا فرود آمد و بدان دیه رسید در رفت آن چهار سرای دید فراز شد دری بود گفت ای مردمان شما چه مردمانید
و کار شما چیست و حاجت شما بخدای تعالی چیست گفتند ما مردمان کشاورزیم و کار ما کشاورزی است و حاجت

باخدای تعالی بار رانست اگر امسال باران آید ما غنی شویم که تخم بسیار در گل افگنده ایم از انجا بدر سرای دیگر رفت
و بپرسید گفتند ما مردمانیم که پیشه ما گلینه ساختن است و سفال بسیار ساختیم اگر آفتاب بسیار باشد و باران کم
مستغنی شویم بدر سرای دیگر رفت و بپرسید گفتند غله بسیار در صحرا داریم و انرا نرم کرده ایم اگر بسیار آید غلها
اگر کنیم و مارا چیزی تمام حاصل شود از انجا بدر سرای دیگر آمد احوال بپرسید گفتند ما خداوندان درختان میوه ایم
میوه بسیار بار آورده اگر باد نبود یا کمتر بود میوه ما بر درخت بماند غنی شویم موسی علیه السلام متعجب از انجا
بازگشت و گفت بار خدایا یکی باران میخواهد و یکی آفتاب میخواهد و یکی باد میطلبد و یکی از آمیدن باد و هوا
میخواهد حاجات ایشان مختلف است و مراد ایشان متباین تویی آن خدای که هر یکی را بر وفق مصلحت
خشنود گردانی و روزی رسانی عبد الله عباس گفت ریاح در رحمت گویند و ریح در عذاب و از آنجا رسول
صلی الله علیه و آله در دعا گفتی چون باد آمدی اللهم اجعلها ریاحا و لا تجعلها ریحا و ابر مسخر میان آسمان و زمین
مذلل فرمان بردار ای عجب اگر در حدوث آسمان و زمین ترا شکی است باری در انکه ترا یکساعت ابر از آسمان
میسازد شکی نیست برحدوث آسمان از حدوث ابر دلیل ساز تا شک و شبهه زایل گردد که در این جمله یعنی در آفریدن
آسمانها معلق بر زبر یکدیگر بی علاقه و بی عمادی و در آفریدن زمین چون بساطی ممهد و در آمد و شد کردن روز و شب
بر عقب یکدیگر و بر کشتیها که بر روی آب دریا میرود برای مکاسب و متاجر و منافع مردمان و در انچه خدای تعالی فرو فرستد
از آسمان یعنی از میغ آبی که زمین مرده را زنده کرداند و در انچه پراگنده کرد در زمین از هر حیوانی جنبنده و در گردانیدن
بادها گاهی شمال و دبور و گاهی صبا و جنوب و در ابر مسخر و مذلل معلق میان آسمان و زمین درین همه نشانها و دلیل است
بر وحدانیت و یگانگی خدای تعالی مر قومی را که در یابند و بدیده عقل درین همه نظر کنند و بدانند که این را فاعلی است
قادر و عالم چه این همه افعال محکم و متقن است حی و موجود چه این افعال از ناموجود معقول نباشد سمیع و بصیر
چه او موجودیست که آفت بدو راه نیابد مرید و کاره چه این افعال بر وجه دون وجهی واقع می آید قادر بذات
چه افعال اجسام و الوان و طعوم و از این که هست قادر بالقدرة این نتواند کرد جز او و رسول خدای چون این
آیه بخواندی گفتی ویل لمن قراه ده الایة فمجها و این بر انکس که این آیه بخواند و رابیند از دو در تفکر نکند و من الناس
من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبا لله ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب
ان القوة لله جمیعا و ان الله شدید العذاب و از مردمان کسانی اند که بدون خدای تعالی انداد میگیرند یعنی همتایان
خدای میداند ابن زید گفت مراد بتان اند سدی گفت مراد سادات و بزرگان از مردمان ان اند که ایشان را
ربا جوی گرفته اند ایشان را خدمت تواضع میکنند و دوست میدارند یعنی دوستی خدای و دوستی بتان نزدیک
ایشان متساوی است ایشان بخدای مقر اند ولئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله آفریدگار آسمان و زمین خدای را

میداشتند و عبادت بتان برای تقرب بخدای میکنند چنانکه گفتند ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی و اگر ایشان خدایرا
دوست نداشتندی نگفتندی والذین آمنوا اشد حبا لله اما آنکه مومنانند دوستی ایشان مر خدایرا سخت‌تر است
و ثابت و دایم‌تر برای آنکه مشرکان چون بتی پرستیدندی آنرا بگذاشتندی و دیگریرا پرستیدندی و گفتندی
که از آن نیکوتر است مومنان خدایرا پرستندی و بروی بدل نگیرند و چون کافر ابلائی رسد معبود خود را
فرو گذارند و پناه بخدای دهند چنانکه گفت اذا مسکم الضر ضل من تدعون الا ایاه و مومنان در سرای ضرا از خدای
برنگردند و عبادت او فرو نگذارند و دوستی کافران منقسم بر جمله بتان و دوستی مومنان مقصور است بر یکی خدای
[illegible] سعید جبیر گفت فردا قیامت خدای تعالی بفرماید تا مومنان و کافران را جمع کنند آنگاه کافرانرا گوید
شما در دنیا دوستی بتان میکرد[illegible] بتان دعوی دوستی من کردند شما معبود بر دوستان خویش در آتش توانید
شدن ایشان اختیار نکنند مومنان گویند بار خدایا اگر ما را بفرستی تو در آتش شویم منادی ندا کند والذین
آمنوا اشد حبا لله دیگر آنکه مشرکان از بتان مقابله محبت خود ندیدند و مومنان از خدای تعالی مقابله محبت خود
خدا دیدند یحبهم و یحبونه دوستی تو آنرا که دوست دارد نه بآن حد بود که تو آنرا دوست نداری و لو یری الذین
ظلموا و اگر این ظالمان و کافران به بینند و بدانند در وقتی که عذاب خدایرا مشاهده کنند و معاینه بینند که قوت
و قدرت و غلبه همه خدایراست نه معبودان ایشانرا و آنکه عذاب خدای سخت‌تر بود ظالمانرا و بت پرستانرا
ایشان عظیم و کاری سخت بینند و آن حسرت و ندامت عظیم باشد ایشانرا عطا گفت معنی آنست که اگر ظالمان
به بینند روز قیامت آنجا که دوزخ از پانصد ساله راه باستقبال ایشان آید و ایشان همچنین بر چنین کس مرغ دانه را
بدانند که قوت و قدرة و جبروت خدایراست و عذاب خدای سخت است اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین
اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ منهم کما تبرءوا منا کذلک
یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار چون تبرا کنند متبوعان از تابعان و مقتدیان رؤسا از پیشوایان از رعایا و گویند
ما را از خود چندان افتاده است که پروای شما نداریم و از شما یاد ما نمی‌آید آری امروز است که پادشاه بلبکتر باز دو
مخدوم بخادم و مقتدی بمقتدی فردا چون کشف کار و هتک اسرار کنند و حجاب از پیش بردارند حق از باطل جدا گردد
و محق از مبطل سوف تری اذا انجلی الغبار افرس تحتک ام حمار زاین چه حسرت خواهد بود [illegible] آنکه امروز
همه امید کسی بسته که او ترا دستگیری و پایمرد[illegible] کرد و تو در حق او اعتقاد کرده که او را دستگاهی و پایه [illegible]
آنکه ازلی با کی او را پا مردی باید تو بوقت بشر[illegible] وی که مرا دستگیری او گوید چگونه دست تو گیرم که مرا پای
برجای نیست امروز افتاده کسی کن و گرد کسی گرد ک[illegible]ن فردا از دست در آئی او پای برجای بود و دست تو گیرد
مصراع نوکر دکسی کرد که او کرد نوکر دد خدای تعالی [illegible] یته دیگر حکایت کرد آنجا که گفت یرجع بعضهم الی بعض القول

يقول الذين استضعفوا للذين استكبروا لولا انتم لكنا مومنين بعضي مفسران گفته اند كه اين اصنام وبتان باشند
خدايتعالي ايشانرا بسخن آورد تا با وازي فصيح از پرستندگان خود تبرا كنند چون عذاب بينند و اسباب وصلت
منقطع گردد و ياس حاصل گردد هيچ مفري وملجا نيابند وعابدان از معبودان بيزار شوند و تبرا كنند پس از انكه تولا كرده
بودند آري چنين باشد هركرا بر تولا بر تبرا مقدم باشد بعاقبت تبرا بار آرد تبرا بايد كه بر تولا مقدم باشد
چنانكه موحدانرا فرمودند در كلمه توحيد تا اول از هرچه دون اوست تبرا نكردند تولا از ايشان درست نباشد
تا از ديگران جمله تبرا نكني * با عشق حبيب خود تولا نكني * با حضرت دوست چون تولا كردي * جهدي دگري در دل و جان جا نكني
قتاده گفت مراد اسباب مودتست و بر عموم اوليتر است يعني اسباب مودة ومواصلت همه منقطع گردد
واصل سبب پاره ريسمان بود كه در سر رسن بندند تا بآب رسد چون از [illegible] تبرا كنند اتباع تمناي رجوع كنند
بادنيا گويند كه لو ان لنا كرة اگر ما را بادنيا بازگشتي باشد ما نيز از ايشان تبرا كنيم چنانكه از ما تبرا كردند همچنين كه
اين حالت با ايشان نمود كردارهاي ايشان با ايشان نمايند حسرة پشيماني باشد ايشانرا گفت مراد آنست كه روز
قيامت درجات منازل ايشان با ايشان نمايد در بهشت و گويند كه اين منازل شما خواست بودن اگر از شما
ايمان بودي و عمل صالح پس ايشان پشيماني خورند كه چرا بدل آنچه كرده اند از معصيت عمل صالح نكردند ايشانرا
بدوزخ برند و در دوزخ جاويد بگذارند يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ
لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ
نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ مفسران گفتند كه اين آيه در شان قبيله بني ثقيف آمد و عامر و صعصعة
و بني مدلج كه ايشان بر خويشتن حرام كردند بعضي از حرث وانعام و بحيره و سايبه و وصيله خدايتعالي ايشانرا نهي
و بر سبيل عوام اي مردمان بخوريد آنچه در زمين است حلال و پاك بر خود حرام مگردانيد و از پي ديو مرويد و راه
شيطان مسپريد فرمان مبريد كه وي شما را دشمن است هويدا به نيكويي و خير نفرمايد بلكه ببدي و ناشايست فرمايد
و آنچه فرمايد بجز بدي و ناشايست نباشد و بدان فرمايد كه بگوييد بخداي آنچه ندانيد آنرا از دعوي باطل در تحريم حرث
و انعام و آنكه اين چيز حلال است و آن حرام گفته اند سوء آن گناهست كه از او حد واجب نيايد و فحشا آن بود كه
حد بروي واجب باشد و گفته اند سوء عام است جمله گناهانرا و فحشا مراد باو بخلست چنانكه گفت الشيطان يعدكم
الفقر و يامركم بالفحشاء و مراد آنجا بخلست و منع زكوة آنكه گفت [illegible] ذا قيل لهم اتبعوا و چون گويند ايشانرا يعني جهودا
ن را يا مشركانرا كه دست از اين طريق بداريد و پس روي كنيد [illegible] كه خدايتعالي فرستاد از قرآن كه در وي بيان حلال
و حرام است جواب اين گويند كه ما آن كنيم بلكه پس روي آن [illegible] پدرانرا بر آن يافته ايم و اگرچه پدران نادان
بوده باشند توحيد و عدد ندانسته باشند و باحكام شريعت راه نيافته و بر راهي بي راه رفته هم پس روي پدران كنيم

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ مثل آنکس که دعوت میکند کافرانرا و آیات بینات برایشان میخوانند وایشانرا
فهم نمیکنند و نمیدانند و بدان متعظ و منزجر نمیشوند چون مثل کسی است که بانگ بر میزند برانچه نشنوند الا آوازی و بدانند
که چه میگوید مثل ایشان چون گفتار پیغمبران می شنوند و فهم نمی کنند چون مثل چهارپایانست که ایشان نشنوند الا آوازی
که بهیمه آواز شنود و فهم نکند پس ایشان کران و گنگان و کوران اند نمی شنوند انچه ایشانرا در ان خیری بود و کور اند
راه راست نمی بینند و اگر می بینند متابعت نمی کنند و ایشان خود عاقل نه اند یعنی استعمال عقل نمیکنند و آن
همچنانست که ایشانرا یکبار تشبیه بچهارپای کرد اولئک کالانعام و یکبار تشبیه بمرده کرد لا تسمع الموتی
چنانکه شاعر گفته است لقد اسمعت لو نادیت حیا و لکن لا حیات لمن تنادی آنکه حق تعالی مومنانرا خطاب
کرد و گفت ای مومنان بخورید از روزیهای پاک و حلال که شمارا داده ایم و هرچه روزی بود آن پاک و حلال بود حرام
و پلیدرا روزی نخوانند و مراد بطیبات طعامهای لذیذ است و خوش ابوهریره روایت کند از رسول صلی الله علیه
و آله که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب و ان الله امر المومنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات
خدای پاکست الا پاک قبول نکند و مومنانرا بهمان فرمود که پیغمبرانرا یعنی بخوردن حلال و پاک و خوش آنکه گفت مردی
بود که سفرها دراز کند و اشعث و اغبر گردد یعنی دردناک گردد و دست بر آسمان بردارد یا رب یا رب میگوید و طعام
و شراب و لباس او از حرام بود خدای تعالی چگونه دعای او اجابت کند و بروایت دیگر گفت خدای پاکست پاک
دوست دارد کریم است کرم دوست دارد جواد است جود دوست دارد پیراهن خود پاکیزه دارید و چنان مکنید که جهودان
که پلیدی در پیراهن سرای خود بر بزند و اشکروا لله چون روزی شما بدست خدای است شکر خدای کنید اگر خدای را می پرستید
در خبر است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدای عز و جل گفته است که مرا با آدمیان و پریان کاری
عظیم افتاده است اخلق و یعبدون غیری و ارزق و یشکر غیری من آفرینم و دیگریرا پرستید و روزی من دهم و شکر غیری
گویند إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ حق تعالی درین آیه بیان محرمات میکند میگوید که حرام کرد بر شما مردار و خون و گوشت خوک را اگر چه جمله اجزاء
خوک حرام است چون مقصود و معظم از او گوشت اوست از برای آن گوشت را تخصیص کرد و حرام کرد چیزیرا
که او را نه بر نام خدای تعالی کشته باشند و آن آنست که چون در جاهلیت ذبح کردندی نام بتان بر وی راندندی
و گفتندی بسم اللات و العزی فمن اضطر پس هر کس که در ماند و مضطر شود و هیچ چیز نیابد از محللات که تناول کند
او را رخصت است که ازین محرمات چندان تناول کند که سد رمق باشد بشرط آنکه ستم کننده مسلمانان نباشد
و در نگذرد در خوردن حرام از سد رمق خویش از ائمه علیهم السلام روایتست که مراد بباغی کسی است که بیرون

آمده باشد بر امام حق و از طریقهٔ محقان بمعصیت تجاوز کرده باشد بروی این قدر هم حرام باشد مراد بمیتة هر جانوری
باشد که آنرا نشاید کشتن و وی را اکشند تا بمیرد یا بکشندنه بر وجه مشروع و این حکم شامل است جملهٔ حیوانات را
مگر ماهی را که گرفتن و بیرون آوردن از آب کشتن او بود و مذهب مالک آنست که سرش را بباید برید و خون حرام است
این بخصوص است بایهٔ قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا و خوک جمله
حرام است از اعضا و اجزا او هر چه آنرا اکشند و نام خدای نبرند هم حرام بود و ذبایح هیچ کافری از اصناف
کفار نزدیک اهل البیت علیه السلام حلال نیست مجاهد گفت که معنی اضطرار اگر باشد یعنی هر کرا ظالمی اکراه
کند و تناول این محرمات بر او حرجی نیست و بزه نباشد و مالک و شافعی گویند که مضطر را نشاید خوردن
مجاهد و سعید و جبیر گفتند معنی غیر باغ آنست که راه زن نباشد و بر امام مسلمانان خروج نکرده باشد عادی و ظالم
نباشد و از غطیم خود نگریخته باشد و بنده نباشد که از مالک خود گریخته باشد اینانرا حلال نباشد بسیار و اندک
خوردن و بعضی مفسران گفته اند که معنی آنست که نه آنکه طلب این محرمات کند بعمد و نه آنکه تعدی کند از سد
رمق بحد شبع که آنکه بروی حرجی نباشد در حق خوردنش بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بر بندگان
خود ایشانرا رخصت دهد نزدیک ضرورت که تناول کنند این چیزها را اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْتُمُوْنَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ
مِنَ الْكِتٰبِ وَيَشْتَرُوْنَ بِهٖ ثَمَنًا قَلِيْلًا اُولٰٓئِكَ مَا يَاْكُلُوْنَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ اِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيْهِمْ وَلَهُمْ
عَذَابٌ اَلِيْمٌ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بِالْهُدٰى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَآ اَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ
نَزَّلَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ وَاِنَّ الَّذِيْنَ اخْتَلَفُوْا فِي الْكِتٰبِ لَفِيْ شِقَاقٍ بَعِيْدٍ عبد الله عباس گفت آیه در حق کعب اشرف و کعب
بن الصیف آمد و امثال ایشان از روسا جهودان که پیش از بعث رسول صلی الله علیه و آله و سلم
عوام را خبر میدادند که نزدیکست خدای تعالی پیغمبری را فرستد از مکه که از خمر و زنا و ربا نهی کند نام او محمد
باشد چون خدای تعالی رسول را فرستاد و ایشان گفتند روسای خود را که همانا که این آن پیغمبر است که شما گفتید
ایشان گفتند که این آن پیغمبر نیست و وقت بعث هنوز نیامده است و او مردی باشد کوتاه ازرق چشم
اشقر و صفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بگردانیدند و بخلاف راستی بعوام نمودند بطمع حطام
دنیا خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت آنانکه باز می پوشانند آنچه فرو فرستاد خدای تعالی از کتابی
که توریتست در آن مبین نام و نعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آنرا ببهای اندک میفروشند یعنی باز می پوشند
تا بدان سبب مال دنیا جمع میکنند و میخورند و ایشان آنانند که نمی خورند در شکم خویش الا آتش یعنی پر میکردانند شکم را
بآتش بکر از آن هر که حرام خورد آتش خورده بود برای آنکه مال وی عاقبت وی آتش وی خواهد بود و بآتش خواهد رسانیدن
و لا یکلمهم الله و خدای تعالی با ایشان سخن نگوید یعنی ایشانرا آن محل ننهد که با ایشان سخن گوید با خود سخنی بگوید که ایشانرا در آن

خیری باشند وگفته اند این کنایت است از خشم و غضب چنانکه یکی از ما که بر کسی خشم گیرد با وی سخن گوید و لا یزکیهم و نزکیه
ایشان نکند و بر ایشان ثنای نیکو نکند و گفته اند ایشانرا از دوزخ نجات ندهد و عفو نکند و ازاد نکند و اند و ایشانرا عذابی
رنجاننده باشد انکه گفت ایشان انانند که ضلالت بهدایت بدل کردند هدایه بگذاشتند و ضلالت اختیار
کردند مسلمانی بگذاشتند و جهودی برگرفتند و دوزخ اختیار و عذاب دوزخ و بهشت و نعمت و راحت بگذاشتند
پس ایشان چه شکیبا مردمانند بر آتش دوزخ و چه چیز صابر کرد اند ایشانرا بر ان و بعضی مفسران گفته اند که چنی
که ما اجراهم علی النار چه دلیر ند ایشان بر عملی که موجب آتش دوزخ است فرا گفت من نزدیک قاضی یمن بودم و
او بکر را سوگند عرضه میکرد خصم او میگفت ما اصبرک علی الله من گفتم چه میگوید اجراک علی الله فقطرب گفت ما
ادوهم علیها چه مصر اند ایشان بر معصیت که این عمل اهل دوزخ است و صبر حبس نفس باشد ذلک بان الله این عذاب
ایشانرا به سبب آن باشد که خدای تعالی کتاب را یعنی توریه را بحق فرستاد و ایشان پنهان کردند و باز پوشیدند
تا مستحق آن عذاب گشتند انگاه گفت انانکه در توریه اختلاف میکنند ایشان در ضلالتی دور ند و گفته اند که مراد بکتاب
قرانست و اختلاف آنست که یکی میگوید که سحر است و یکی میگوید که شعر است و دیگر میگوید که افسانه پیشینیان است
ایشان بمجاصمتی و مخالفتی اند دور از صواب لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن
بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین
وفی الرقاب واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین
البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون سبب نزول این آیه آن بود که جهودان در نماز روی
مغرب کردند و ترسایان بمشرق و درین خوض بسیار میکردند چون پیغمبر را فرمودند که در نماز روی بکعبه آر و این حکم را که
روی به بیت المقدس آوردن بود نسخ کردند قومی میگفتند قبله ما بهتر است خدای تعالی آیه فرستاد در رد بر جهودان
و ترسایان و گفت بر و نیکوی در ان نیست که شما برانید از هر قبله روی بجانب مشرق و مغرب آوردن در نماز
بر و نیکی نیست و نیکوی انکس را است که وی ایمان آورد بخدای و روز باز پسین و بفرشتگان و کتابها که خدای تعالی
فرستاد و پیغمبران و خاصه باین کتاب که قرانست و باین پیغمبر که پیغمبر آخر زمانست حق تعالی پس از ایمان بخود گفت
کسی که ایمان دارد از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب برای انکه این همه الطافست در الطاعت نزدیک
کند و از معصیت دور کرداند و بجمله فرشتگان ایمان آرد که ایشان بندگان خدای اند و از گناه و زلت معصوم اند خلاف
انکه مشرکان گفتند که ایشان دختران خدای اند [illegible]ف انکه جهودان گفتند که ما دشمن جبرئیلیم و بوی ایمان نیاوریم
و بکسی که وی برسالت و وحی بوی آید بکتاب قران [illegible]ام خدای است و ناسخ کتابهای دیگر است و گفته اند که مراد
جنس کتاب است انکه ذکر عمل صالح کرد از عبادة مالی و بدنی [illegible]فت انکه مال دهد بر دوستی مال یعنی با انکه مال را دوست دارد

عبد الله مسعود روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون وی را پرسیدند که ای الصدقة افضل قال ان
تعطی و انت صحیح شحیح و انت تأمل العیش و تخشی الفقر فلا تمهل اذا حتی بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا و لفلان
کذا چون از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که کدام صدقه فاضلتر است گفت آنکه بدهی بتن درست و بخیل باشی
یعنی مال را دوستداری و امید زندگانی داری و از درویشی بترسی نه آنکه بگذاری تا آنکه که جان بحلقوم رسد گویی
این فلان را و آن فلان را چه درین حال آن رونق ندارد که در حال سعت و اختیار یا تردد و اعی ابو درداء روایت
کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که مثل آنکس که بر در مرگ صدقه دهد مثل آنکس است چیزی بکسی
دهد که او سیر شده باشد آنکه حق تعالی شش کسی را یاد کرد که مال بایشان دهید اول خویشان را که صدقه بر
ایشان هم صدقه باشد و هم صله رحم چنانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الصدقة علی القرابة صدقة
و صلة زینب عبد الله مسعود مال داشت بر خویشان صرف کرد از رسول [illegible] الله علیه و آله و سلم پرسید که مرا
درین چه مزد باشد گفت لک اجران اجر القرابة و اجر الصدقة گفت ترا دو مزد باشد مزد صدقه و مزد خویشی
دویم صدقه یتیمان و یتیم آن بود که در خوردی پدرش بمیرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خیر بیوتکم
بیت فیه یتیم یحسن الیه و شر بیوتکم بیت فیه یتیم یساء الیه بهترین خانها شما خانه ایست که در وی یتیمی باشد که با وی نیکویی
کنند و بدترین خانها شما خانه ایست که در وی یتیمی بود که با وی بد کنند و ابو مالک از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرد که من ضم یتیما الی طعامه و شرابه حتی یستغنی عنه وجبت له الجنة هر که یتیمی را با خود گیرد بطعام و شراب تا آنگاه که
او مستغنی گردد بهشت او را واجب شود یعقوب را گفتند که در مصر مردیست که مسکین را طعام دهد و
[illegible] را م کند گفت باید که اهل البیت ما باشد چون بدیدند یوسف علیه السلام بود سیوم مسکینان مسکین
آن بود که او را چیزی بود اما کفافش نبود و گفته اند که مسکین آن بود اگر چه محتاج بود از کس چیزی نخواهد در خبر است
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت لیس المسکین بالطواف و لا بالذی ترد التمرة و التمرتان و اللقمة
و اللقمتان انما المسکین الضعیف الذی لا یسأل الناس و لا یفطن له فیتصدق علیه گفت مسکین نه آن درویش
گردنده بود که او را خرمای و دو خرمای لقمه و دو لقمه باز گردانند مسکین ضعیفی باشد که از مردم چیزی نخواهد و مردم
ندانند وی را تا صدقه بوی دهند آنکه گفت اگر خواهی این آیه برخوان یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف و از آنجا
رسول صلی الله علیه و آله و سلم از خدای فقر نخواست مسکنت خواست یعنی قوله اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا
و احشرنی فی زمرة المساکین یکی از جمله زنانش گفت یا رسول ا[illegible] چنین میگویی گفت برای آنکه ایشان بچهل سال
پیش از توانگران به بهشت روند آنکه گفت نگر تا مسکینی را از [illegible]ی و اگر چیزی خواهد ردش نکنی اگر نیم خرما باشد مساکین
را دوست دار و بخویشتن نزدیک گردان تا خدای تعالی ترا با امت خود نزدیک گرداند چهارم راهگذری را که ابن

ابن سبیل خوانند که ملازم راه بود چنانکه مرغ آبی را ابن الماء خوانند عبد الله عباس گفت میهمانش و میهمان سه روز بود و بیش ازین
معروف بود و هر معروفی صدقه باشد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هر مهمانی که آید با روزی خود آید و چون برود سیئات
صاحبش با خود ببرد یعنی آنچه خورده باشد از طعام خدای تعالی کفاره گناه وی گرداند والسائلین درویشان که سوال کنند و سایل
را حقیست للسائل حق ولو جاء علی الفرس در خبرست که روزی سایلی سوال میکرد امام حسین علیه السلام گفت میدانید که
چه میگوید گفتند نه یا ابن رسول الله گفت میگوید من رسولی ام ترا از وی اگر چیزی بدهید برای شما برگیرم و آنجا برم
و اگر نه دست تهی باز گردم و رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت لولا ان السوال یکذبون ما قدس من ردهم اگر نه آنستی
که سایلان دروغ میگویند پاکیزه نکردندی کسی را که ایشان را رد کند و اگر سایل را هیچ حقی نبودی جز آنکه کشف حال خود
کند و آب روی خود بریزد و در مقام مذلت بایستد خود کفایت بودی در خبرست که روزی اعرابی پیش آمد تا از
امیر المومنین علی رضی الله عنه سوال کند گفت ای اعرابی هیچ توانی نوشتن گفت آری گفت حاجت خود را بر زمین
نویس تا ذل سوال در روی تو نه بینم و هر عطائی که از پس سوال بود بها آب روی سایل نیرزد ما اعتاض ذاذل
وجهه بسواله عوضا ولو نال الغنی بسواله واذا السوال مع النوال وزنته رجح السوال وخف کل نوال وفی الرقاب
یعنی مکاتبانی که خویشتن را باز خریده باشند و بها نداده باشند ایشان را از زکوة نصیبی دهند تا گردن خود را آزاد
از بندگی عبد الرحمن بن سهل از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد که هر که مکاتبی را یاری دهد بر آنکه خود را آزاد کند
خدای تعالی ویرا سایه کند در روزی که در آن روز که هیچ سایه نبوده باشد مگر سایه او براء ابن عازب گفت که اعرابی پیش
رسول صلی الله علیه وآله وسلم و گفت یا رسول الله مرا علمی آموز که مرا به بهشت رساند رسول علیه صلوات الله گفت
اعتق النسمة وفک الرقبة و گفت یا رسول الله مگر این هر دو یکی نباشد رسول صلی الله علیه وآله وسلم عتق نسمه آن بود
که بنده آزاد کنی و فکاک رقاب آن بود که یاری کنی کسی را که تا گردن خود آزاد کند از بندگی تمام با این جماعت دادن
که در آیه مذکورست بر وجه زکوة و فریضه است یا نه سدی گفت و شعبی که این بیرون زکوة فریضه است یا نه سدی گفت
برای آنکه پیش ازین در آیه ذکر زکوة رفته است تا تکرار نباشد اما نتوان گفت که این بر وجوبست برای آنکه خلاف
اجماع است پس بر وجه سنت بود و اگر چه اینها مستحقان زکوة اند کسی که زکوة داده باشد بر وجه سنت ایشان را مال دهد
والموفون بعهدهم و آنانکه بعهد خود وفا کنند و هر عهدی و بیعتی که با رسول صلی الله علیه وآله وسلم کردند درین باب داخل
بود و خدای تعالی چنانکه مدح کرد وفا کننده را بعهد مذمت کرد آنانرا که عهد بشکستند و وفا نکردند فی قوله تعالی الذین
ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الی آخره و فرمود که بعهد خدای وفا کنید و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و خلیل خود را
بعهد وفا بستود و ابراهیم الذی وفی و بر وصی حبیب خود امیر مومنان و امام متقیان و پیشوای سفید رویان
امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مدح گفت یوفون بالنذر ویخافون الی آخره انس بن مالک روایت کرد که رسول

صلی الله علیه و آله وسلم گفت لا ایمان لمن لا امانة له ایمان نباشد کسی را که امانت نیست وی را و لا دین لمن لا عهد له و دین نباشد
آنرا که عهد نباشد والصابرین فی البأساء والضراء و آنانکه صبر کنند در سختی و بیماری و هنگام کارزار از حق تعالی صبر بر شدائد
بر سه نوع نهاده است بر درویشی و تنگدستی و گرسنگی و بیماری و رنجوری این دو نوع صبر ضروریست آنکس که برین
دو نوع صبر نکند دست وی بخیر نرسد و سیوم صبر بر حرب و کارزار و آنکه برین صبر نکند ثبات قدم ندارد و دیگر برد
اما صبر بر فقر جهاد است با نفس و شیطان که نفس او را مطالبه کند بشهوة و شیطان امر کند بغوایات چون دست
بر هر دو فشاند جهاد کرده باشد آورده اند که فتح موصلی شبی در خانه آمد وی را نان نبود و آب نبود نه چراغ نماز بگزارد و سر بر زمین
نهاد و میگریست و میگفت بار خدای مرا به بی طعامی ابتلا کردی و در تاریکی بی چراغ بنشاندی بار خدایا من باین
درجه بکدام یافتم و مرا این پایه نیست که تو با من این کنی این پایه اولیاست و من باین پایه نرسیده ام امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام روزی میگذشت جمعی را دید در گوشه مسجد نشسته ایشانرا گفت شما چه مردمانید
گفتند نحن المتوکلون ما متوکلانیم گفت حقیقت توکل شما کجا رسیده گفتند اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا چون
بیابیم بخوریم و چون نیابیم صبر کنیم گفت هذا فعل الکلاب عندنا سگان محله ما همین کنند گفتند چگونه باید کرد گفت چنانکه ما
کنیم اذا وجدنا بذلنا چون بیابیم بخشیم و اذا فقدنا شکرنا و چون نیابیم شکر کنیم عبد الله عباس از رسول صلی الله علیه
و آله وسلم روایت کرد که روز قیامت باشد منادی از قبل رب العزت ندا کند که کجا اند درویشان متحمل
و آن گدایان متحمل ایشان جواب دهند خدای تعالی ایشانرا در حجابی آرد که خر مقربان در آنجا نرسند آنگه گوید بندگان من
در دنیا از شما منع کردم برای کرامت شما کردم نه برای هوان شما بروید و هر کس که شما را لقمه داده است یا شربت آب
او را دست گیرید و در بهشت برید در خبر است که اذا رأیت الغنی مقبلا علیک فقل ذنب عجلت عقوبته و اذا
رأیت الفقر مقبلا علیک فقل مرحبا بشعار الصالحین چون توانگری روی بتو آرد بگوی که گناهی که عقوبت آن بتعجیل
کردند و چون درویشی روی بتو آورد بگوی مرحبا بشعار الصالحین و درین معنی اشعار بسیار گفته اند و بعضی از آن امیر
المؤمنین نسبت کردند ؎ دلیلک ان الفقر خیر من الغنی ٭ وان قلیل المال خیر من الوفر ٭ لقاؤک مخلوقا عصی الله
للغنی ٭ ولم تر مخلوقا عصی الله للفقر ٭ در خبر است که روزی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و خضر علیه السلام بیکدیگر
رسیدند امیر المؤمنین گفت کلمه حکمت بگو تا از تو یاد گیریم خضر گفت ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء قربة الی الله
چه نیکوست تواضع توانگران درویشانرا قربة الی الله امیر المؤمنین گفت خواهی که ازین نیکوتر بشنوی گفت
بسیار گفت و احسن من ذلک تکبر الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله نیکوتر از آن تکبر درویشانست بر توانگران بر
اعتماد کرم خدای توانگری بر بسیاری مال نیست و درویشی باندکی مال نیست توانگری توانگری دل است لیس الغنی
من کثرة العرض انما الغنی غنی النفس قوله والضراء و صبر کنان در رنجوری در خبر است که فردا قیامت که اصحاب بلایا و اسقام

را در قیامت آورند اعواض بی اندازه باشیان رسانند گویند کاشکی ما در دنیا ساعتی تندرست نبودمی در خبر است

که چون خدای تعالی ایوب را علیه السلام ابتلا کرد به رنجهای عظیم از درد و بیماری تا مردم از اقصای عالم خداوندان اسقام

و امراض می آمدند و از وی دعا میخواستند او دعا میکرد خدای تعالی شفا میداد او را گفتند چرا برای خود دعا

نکنی گفت شرم دارم از خدای که چهل سال در نعمت و صحت بودم مرا سری بدرد نیامد امروز چون مرا ابتلا کرد

تا چهل سال بر نیاید من دعا نکنم تا چهل سال بگذشت و کار بغایت نرسید دعا نکرد و حین البأس گفت

و هنگام کارزار آن باشد که کرار باشد فرار نباشد ثابت قدم و پای برجای بود گفت کاتهم بنیان مرصوص

تا نصیب وی باشد که اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اما آنکه ثبات قدم ننمایند بگریزند و پشت بر

گردانند جزای ایشان آن بود و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله

و ماویه جهنم دست در کسی زن که ثابت قدم باشد کرار باشد نه فرار کرد کسی چه کردی که از هر بادی بلغزد و نهزمت رود

چون کل صحیحه علیهم او ستاره بود که در فلک حرب بوقت ثبات سیر ناساخته بوقت سیر ثبات نکرد

در وقت در وقت حمله چون باد بوقت ثبات چون کوه و دشمن وی چون کاه باد حمله دشمن با کوه چه تواند کرد و کاه ثبات

دشمن با باد حمله وی چگونه قرار تواند کرد آنکه حق تعالی چون صفت این ابرار اخیار را بکمال ذکر کرد و گفت اولئک الذین

صدقوا ایشان اند که راست گویان اند گفتار رانند در ایمان و ایقان و آشکارا و نهان رجال صدقوا ما عاهدوا الله

علیه و ایشان متقیان و پرهیزکاران که خود را در حمایت تقوی آورده اند از عذاب خدای بعصمتی که خدای با ایشان

کرده از عبدالله عباس چنین روایه کرده اند که چون او این آیه بخواند گفت کیست که طاقت دارد مگر پیغمبری یا پیغمبر

صفتی و فرشته سیرتی لیس الشأن فی المآر انما الشأن فی التقاء در سیرت سخن نیست سخن در سریرت سیرت

با خلق است و سریره با حق چون در سریره بفرمان حق اقتدا کرد خلق را فرمودند تا در سیرت بوی اقتدا کنند

اگر چنین سیرت اقتدا باید کرد صدق سریره را سجده باید کرد اگر انجا پای بر خط باید نهاد ادم را در باطن سر سریرتی

بود با حق مقدسان حضرت را خطاب آمد که اسجدوا لآدم چرا چنین آمد زیرا که منشوری دارد موشح بتوقیع

ان الله اصطفی آدم کرا زهره باشد که سر از چنبر فرمان وی بیرون آرد آنکس که بیرون آرد بداغ لعنت وی موسوم

گشت آل ابراهیم که ادم در حلقه طفیل ایشان بود خلایق را واجب و لازم تر باشد که سر بر خط فرمان ایشان نهادند

پای از طاعت بیرون نه نهند تا از جمله آشنا باشد که اولئک هم المؤمنون حقا در شان ایشانست یا ایها الذین

آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع

بالمعروف و اداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلک

فله عذاب الیم ۵ شعبی و کلبی و قتاده گفتند که سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی در جاهلیت

پیش از اسلام بروزگاری اندک میان ایشان کارزاری افتاد و کشتگان و مجروحان پدید آمدند از هر دو گروه چون رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه آمد بحکومت پیش وی آمدند تا چه باید کرد خدای تعالی آیه فرستاد سعید جبیر گفت دو
قبیله بودند یکی اوس و یکی خزرج در میان ایشان قتال افتاد و یکی از دیگری قوی تر بودند اقویا ضعفا را گفتند ما بهر
بنده آزادی بکشیم و بهر زنی مردی را و بهر مردی دو مرد را خدای تعالی فرستاد که ای مومنان و گرویدگان بر شما
قصاص فرض کرده ام و نوشته مفسران گفتند فی لوح محفوظ ابن عباس گفت فی التوریة و این وجوب بر قاتل است
که نفس خود را تسلیم کند تا بکشند چون ولی طالب قصاص بود و گفته اند بر حکام و ولات واجب است که دست
ولی قوی دارند تا قصاص کند دیگر آنکه بر همگنان واجب باشد که قصاص کنند تنی بتنی و قصاص مساوات است
یعنی بر شما مساوات واجب است اندر کشتگان آزاد را با آزاد کشند و بنده را به بنده و زن را بزن و آیت
مجمل است و محتاج به بیانست اگر بر ظاهر و عموم حمل کنند اقتضا کند [illegible] قصاص بود و شرع آیه را تخصیص
کرد ببعضی کشتگان برای آنکه قتل بر سه گونه است عمد محض و خطای محض شبه العمد عمد محض آن بود که عاقلی بالغ
اگر زن بود و اگر مرد و اگر بنده بود و اگر آزاد و اگر کافر بود یا مسلمان قصد کشتن کند بچیزی که بجریان عادت عند آن
فعل حاصل شود و غرض او قتل بود آنجا قصاص لازم آید مگر که قاتل دیت بدهد و اولیای مقتول قبول کنند یا عفو
کنند و خطا محض آن بود که کشنده عاقل نباشد یا آنکه صبی بود یا مجنون اگرچه قصد کند و صورت عمد دارد در حکم
خطا بود یا عاقلی تیری بصید اندازد یا بدشمنی و غیر آن و ناگاه بر یکی آید و بی قصد او کشته شود آنجا دیت لازم آید بر
عاقله و خطای شبه عمد آن باشد که مرد قصد تادیب کند بضرب و غرض او تادیب بود یا دارو دهد غیری را و قصد
بصلاح بود و این ادا اتلاف نفس بود آنجا دیت مغلظ لازم بود بر خاص مال قاتل و قصاص جز بآهن نشاید
کرد و اگر بچیزی دیگر کشته باشد و آزاد با آزاد کشند و بنده به بنده باز بکشند خلافی نیست اما آزاد را به بنده
باز کشتن روا نباشد اگر بنده خود را کشته باشد تعزیرش بزنند و اگر بنده غیری را کشته باشد بهای بنده لازم
باشد مادام که بهای وی از دیت آزادی در نگذرد و مذهب ابو حنیفه موافق اینست و مذهب شافعی بهاء
بنده بود بآن مبلغ که برسد و پدر را بفرزند باز نکشند و مادر را بفرزند باز کشند و زن بمرد باز کشند و چیزی
نباید دادن و مرد را بزن باز نکشند و نیم دیت باید دادن آنکه گفت فمن عفی له پس هر که عفو کرده شود برای او
از خون برادرش چیزی از دیت یا تخفیف کند یا ترک قصاص کند و بدیت راضی شود و باید که ولی مقتول
اتباع قاتل از برای مطالبه نیکوئی کند و با او عنف و درشتی نکند و قاتل بمعروف و نیکوئی دیت را باولیای
مقتول رساند و هیچ معطل و مدافعه نکند ذلک تخفیف این حکم قصاص است یا عفو دیت است تخفیفی است
شمار از خدای شما و رحمتی است برای شما برای توریة قصاص بود یا عفو و دیت گرفتن حرام بود بر ایشان

و بر اهل انجیل عفو بود یا دیت و قصاص نبود بر ایشان فمن اعتدی بعد ذلک پس هر که از حد درگذرد پس از ین که خدای تعالی
فرمود بانکه دیت قبول کرده کشنده را باز کشد او را عذابی سخت رنجاننده بود در آخرت سعید جبیر گفت مراد
آنست که هر کس که پس از عفو یا قبول دیت قاتل را باز کشد او را عذابی سخت الیم باز باید کشتن ولکم فی القصاص
حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون و شما را در قصاص حیات و زندگانی هست یعنی قصاص برای آنست که زجر و مانع بود
در شرع آنکس را که خواهد که کسی را بکشد بناحق چون از قصاص اندیشه نماید بترسد و منزجر شود و بسبب آن
دو کس کشته نشوند و هر یکی را حیاتی باشد پس در قصاص حیوة باشد سدی گفت مراد آنست که پیش از اسلام
مردی دو مرد را و بیشتر و کمتر میکشتند چون ایشان را القصاص فرمودند از آن پس باز ایستادند چون یکی را
بکشتند پس در قصاص حیات دیگران باشد لعلکم تتقون تا بود که حذر کنید از کشتن ترس قصاص را
و تقوی و پرهیزکاری پیشه گیرید کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف
حقا علی المتقین کتبت جماعتی باین آیه تمسک کردند در وجوب وصیت و گفتند که وصیت واجب است برای لفظ
و لفظ حقا و این دو لفظ در وضع اقتضای وجوب نمیکند بخلاف آنکه ایشان گفتند و بر وجوب خبر بدلیلی
حمل نتوان کرد از اجماع اهل البیت و اخبار ایشان دلیل میکند که این لفظ اینجا بمعنی ندب و استحباب است
و در آیه دلیل هست بر آنکه وصیت درست باشد پدر و مادر و خویشان را و این نصی صریح است قرآن بخبر واحد
منسوخ نباشد پس روا بود حکم این آیه باین خبر که روایت میکنند که لا وصیة لوارث منسوخ نباشد معنی آیه
آنست که نوشته شد بر شما چون یکی را از شما مرگ حاضر آید اگر مالی بگذارد آنکه وصیت کند مادر و پدر و خویشان را وصیتی
به نیکوئی یعنی چنانکه عقلا آنرا نیکو شمرند و نیکو دانند در آن جوری و حیفی نباشد حق است بر متقیان یعنی آنانی
که اختیار تقوی کنند وصیت کردن وصیت از جمله سنتهای موکده است تا این وصیت کرا مستحب است فقها
گفتند کسی را که مال تمام دارد که فرزندان و وارثان او را چیزی نباشد نخعی گفت این نهصد درم بود یا هزار درم
از عایشه روایت کردند که زنی از بنی تمیم خواست تا وصیت کند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسی فرستاد
و از وی بپرسید که فرزندان چند دارد و مال چند گفت فرزند چهار دارد و مال سه هزار گفت بگذارد که در مال او فضیله
نیست از وارثان رسول صلی الله علیه و آله و سلم ببالین سعد رفت و او بیمار بود سعد گفت یا رسول الله مرا
مال بسیار دارم و وارث دختری دارم [illegible] وصیت کنم گفت نه گفت نیمه وصیت کنم گفت نه گفت ثلثی
وصیت کنم گفت بلی و الثلث کثیر [illegible] بسیار باشد آنکه گفت بفرزندان خود بگذاری را توانگر بهتر باشد از آنکه
ایشان را بگذاری تا کفاف خود از ین و از آن میخواهند از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایه کرده اند که مردی
قریشی بمرد و سیصد دینار بگذاشت یا چهارصد دینار و وصیت نکرد او را گفتند و او گفت خدای گفته است ان ترک

خیر او پس چیزی نبگذاشته است از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که لا یبیتن احدکم الا و وصیته تحت راسه که
هیچکس از شما نخسبد که وصیت او در زیر سر او باشد و صادق علیه السلام گفت که هیچ بیماری نباشد که بدو مرگ رسید
و الا که خدای تعالی عقل و سمع و بصر با او دهد در مرگ برای وصیت و آنرا مردمان راحت مرگ گویند و هم او گفت
که هر که بمیرد و وصیت نکند فقد ختم عمله بمعصیته بعضی از مفسران گفتند که سبب نزول آیه آن بود که ایشان وصیت
کردند در حق بیگانگان برای نام و اقربا را محروم کردندی حق تعالی این آیه فرستاد تا آن عادت را بگذارند فمن
بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح
بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم پس هر که تغییر و تبدیل کند آنرا یعنی وصیت کردن کننده را و آن جهت که بدان
وصیت کرده باشد بگرداند پس از آنکه شنوده باشد بحقیقت بدانسته بدرستی که بزه آن و وبال آن برای کسانی
بود که آنرا تغییر و تبدیل کنند خدای تعالی شنونده اقوال مبدلان است می شنود و میداند پس هر که بترسد که وصیت
کننده میل کند و از حق بگردد در وصیت کردن بخطای باز و یا خود از اثم و بزه او ترسد که بعمد امیل و حیف کند اگر
چنین کرده باشد میان وارثان باصلاح آرد بدانکه تغییر و تبدیل کند بر او هیچ حرجی نباشد و اثمی نباشد برانکه
باطل را حق گردانیده بود و گفته اند معنی آنست که اگر وصیت کننده در حال وصایا میلی و ظلمی کند و وصیت
نه بجای خود نهد و اصرار میکند و ارثان را بر وی هیچ بزه نباشد و اگر او را تنبیه کند و صلاح با او نماید تا لا بز میان موصی
لهم و میان ورثه تا میان ایشان خصومت و قال و قیل نباشد مفسران گفته اند در وصیت جنف آن باشد
که بمعصیت وصیت کند ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزنده و مهربانست برحمت خویش دفع
اثم و رفع حرج کند یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات
ظاهر آیه خطاب مومنانست و کافران در این آیه داخل اند بدلیلی دیگر از بهر آنکه کفار نیز نزدیک ما مخاطب اند
بشرایع از بهر آنکه هر چه از لوازم تکلیف و شرایط تکلیف است در کفار موجود است باید که ایشان هم مخاطب
باشند حق تعالی میگوید ای آنکسانی که ایمان آورده اید که بر شما روزه نوشتند و شما را روزه داشتن واجب
گردانیده است چنانکه نوشتند و واجب گردانیدند بر آنکسانی که پیش از شما بوده اند تا باشد که شما متقی شوید
و پرهیزکاری کنید از آنکه فعل طاعات لطف است بنده را بطاعت نزدیک گرداند و از معصیت دور گرداند
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر تا نترسید که تحمل این تکالیف نتوانید کرد از آنکه ایام معدوده
روزهای شمرده است و هر چه در عدد آید اندک بود حق جل و علا چون بندگان را ابتدا بیت کار خطاب عام کرد
و گفت یا ایها الناس اعبدوا ربکم ای مردمان خدای خود را بپرستید و اول عبادت خدای شناخت اوست
آنانکه پای در خطه این خطاب نهاده اند و باختیار سر ایمان آمدند و بشریف ترین خطاب یا ایشان سخن گفت

یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان وآمدگان درآیید آمده را گویند درآی نا آمده را گویند بیا لاجرم چون امروز بیامدند
وقدم در حجره تکلیف نهادند فردا ایشانرا خطاب کنند که ازین تنگنای دنیا برآیید و بسرای فراخ عقبی که فراخ
و فسیح است درآیید وجنة عرضها کعرض السماء والارض امروز چون در سرای اسلام درآمده اید فردا در سرای
سلام امان نزول کنید ادخلوها بسلام آمنین روزه اگرچه او نوشت بخود حواله نکرد از بهر آنکه در رنج و مشقت است
گفت کتب علیکم الصیام آنچه در روراحت و آسایش حواله بخود کرد کتب ربکم علی نفسه الرحمة و آنچه در رنج
است و مشقت گفت کتب علیکم الصیام و بخود حواله نکرد شرم نداری تو که از نقص از معصیت حواله با او کنی روزه
خاص مراست الصوم لی وانا اجزی به و رحمت خواست ترا ورحمتی وسعت کل شیء علما فسا کتبها للذین
یتقون آنچه خاص مراست بر [illegible]شتم و آنچه خاص تر است بر خود نوشتم کتب ربکم علی نفسه الرحمة آنچه
من بر تو نوشتم ترا بر بجا بنده و [illegible]چه بر خود نوشتم در ملک من نقصانی نیاورد تو با ضعف و حاجت بحصه خود
وفا کن تا من بقدرت و استغنا بحصه خود وفا کنم نویسندگان چهارند قلم است ن والقلم وما یسطرون سفره اند
فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی سفرة کرام بررة حفظه است وان علیکم لحافظین کراما کاتبین حق جل وعلا
کتب ربکم علی نفسه الرحمة قلم احوال تو نوشت سفره ارزاق تو نوشتند حفظه اعمال تو نوشتند رحمت از
بهر تو چیار تو نوشت از هر سه نوشتند مبدل گردد آنچه خدای تعالی بر خود نوشت هرگز مبدل نگردد ما یبدل
القول لدی وما انا بظلام للعبید از بهر تسلی و دلخوشی تو گفت کما کتب علی الذین من قبلکم تا بدانی که اول
مخاطبی باین خطاب تو نیستی پیش از تو این تکلیف بر دیگران بوده است از عهد آدم تا بعهد محمد علیهما السلام
بر مکلفان این خطاب کرده اند عبد الملک بن هرون از جد خویش روایت میکند که او گفت روزی با امیر المومنین
علی رضی الله عنه گفت روزی گرمگاه نزدیک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شدم چون بنشستم مرا گفت
یا علی هذا جبرئیل یقرئک السلام جبرئیل علیه السلام حاضر است ترا سلام میکند من گفتم وعلیک وعلیه السلام
یا رسول الله گفت بیشتر آی من نزدیک حضرت شدم گفت جبرئیل میگوید ترا از هر ماهی سه روز روزه دار
تا خدای تعالی بروز اول ده هزار سال روزه بنویسد و بروز دویم سی هزار سال و بروز سیوم صد هزار
سال من گفتم یا رسول الله بپرس تا این خود مرا [illegible] باشد خاص یا جمله مردمانرا عام گفت ای علی این ترا است
و هر کس را که مثل تو عمل کند از پس تو گفتم [illegible]سول الله این ایام کدام است گفت ایام البیض از هر ماهی
سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنبره گفت [illegible]ن از امیر المومنین علی رضی الله سوال کردم که این را چرا ایام
البیض خوانند گفت از بهر آنکه آدم چون از بهشت بر زمین آمد هیچ سقفی و پوششی نبود تا آفتاب را از وی
باز دارد در اعضای او اثر کرد و اندام آدم سیاه شد چون خود در ابدان شان بدید در خدای تعالی بنالید

جبرئیل آمد و گفت ای آدم خواهی که اندامت سفید گردد گفت آری گفت سه روز روزه دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
آدم روزی روزه داشت ثلثی از اندام او سپید شد و دوم روز دو ثلث سفید شد سیوم روز تمام اندام او سفید شد
ایام البیض این سه روز را از بهر آن خوانند بعضی مفسران گفتند که خدای تعالی در بدایت شرع روزهٔ عاشورا
و ایام البیض فریضه کرده بود بروزهٔ ماه رمضان آنرا نسخ کرد و وجه تشبیه کما کتب روا بود که از وجوب بعد
ور روا بود که از ایام بود حسن بصری و جماعتی دیگر گفتند که خدای تعالی ترسایان را فرموده که ماه رمضان روزه دارند
بر ایشان سخت آمد که گرمای سخت بود علمای ایشان جمع شدند و رای زدند و با فصلی دیگر انداختند و ده روزه بر آن
بیفزودند و همچنین هر قومی از ایشان چیزی می افزودند تا که پنجاه روز شد امروز روزهٔ ترسایان پنجاه روز است
آنکه خدای تعالی بیان کرد که این روزه از بهر آن بر شما واجب کردم تا متقی باشید از آنکه مراد دو سرای است
هر یکی آراسته بانواع نعمت فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین و سرای دیگر است پر انواع نقمت از صغار
و انکال و سلاسل و اغلال بدان سرای نرسند الا متقیان تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا و ازین
خلاص نیابند الا متقیان ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا بار خدایا چکنم تا متقی شوم روزی چند
روزه دارید جملهٔ طاعتها را مزد باشد باندازه الا روزه که آنرا ثواب بی اندازه است و روزه صبر است و جزاهم بما
صبروا جنة و حریرا ای بما صاموا و ثواب صابران بی حساب است انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
روزه مرا است خاص زیرا که در وی ریا ممکن نیست الصوم لی جزای آن من توانم داد و انا اجزی به در روزه گرسنگی
است و در گرسنگی جوع است و فی الجوع رجوع موسی پیغمبر چون گرسنه شد با درگاه او شد رب انی لما انزلت
الی من خیر فقیر موسی نان خواست رب انی عیسی خوان خواست ربنا انزل علینا مائدة من السما محمد بن عبد الله
آن حبیب درگاه غفران خواست غفرانک ربنا و الیک المصیر دعای او اجابت کرد گمان مبر که دعای محمد
را اجابت نشده باشد و این ایام را که روزه بر تو واجب است تعیین کرد ایاما معدودات تو روزی چند
بر خود گیر تا مزد عظیم یابی اعملوا قلیلا تجزوا جلیلا تو روزی نه ساعت یا پانزده ساعت روزه داری تا ثواب
پنجاه هزار سال بدهم فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر میگوید که هر که
از شما رنجور باشد یا در سفری بود بر عدد آن ایام که رنجور بوده باشد از ایامی دیگر بدارد گفت من دو رنج بر تو روا
ندارم اگر رنجوری روزه بگشای و اگر در سفری روزه مدار رنجوری که بدان افطار باید کرد آنست که بروزه بیماری زیاده
گردد و حد سفر که دران افطار باید کرد هشت فرسنگ بود در سفر اگر روزه دارد نزدیک ما روزهٔ او درست بود قضایش
نباید داشت ارضی به مذهب عمر و عبد الله عباس و عبد الله عمر و ابو هریره و جماعتی دیگر آنست که گفته شد و از
عبد الله عباس روایت کرده اند که او گفت الافطار فی السفر عزیمة و دلیل بر صحت این مذهب این آیتست که ازین

سبب که خدای تعالی نفس مرض و سفر موجب قضا کرد و قضا نبود تا که افطار نبود پس بظاهر آیه افطار واجب بود
پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه روایت کرد که لیس من البر الصیام فی السفر و عبد الرحمن عوف از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم روایت میکند که او گفت [illegible] الصایم فی السفر کالمفطر فی الحضر و جابر روایت کند که رسول را صلی الله علیه
و آله و سلم گفتند که جماعتی در سفر [illegible] دارند گفت اولئک العصاة ایشان عاصیان امت اند مذهب را بر قران
حمل باید کردن قران را بر مذهب تا مذهب راست کرد و فافطر تقدیر نباید کرد از بهر آنکه عدول بود از ظاهر آیت بی دلیلی
وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
جماعتی مفسران گفتند که آیه در بدایت شرع بود چون حق تعالی مکلفان را تکلیف روزه کرد ایشان را عادت نبود اختیار را
حق تعالی مخیر گردانید ایشان را بین الصیام و الاطعام آنگه مضیق گردانید و تخییر را نسخ کرد و گفت فمن شهد منکم الشهر
فلیصمه بعضی دیگر چون سدی و سعید [illegible] گفتند که آیه مخصوص است بکسی که عاجز بود از روزه داشتن بسبب علتی
و آن زنی بود آبستن و زن شیر دهنده و آنرا که علت عطاش بود ایشان را روزه بگشایند و چون عذر زایل شود قضا
بدارند و از بهر روزی که گشاده باشند اگر توانند دو مد طعام بدهند و اگر نتوانند مدی و از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست
و براین وجه آیه منسوخ نباشد معنی آیه آنست که بر کسانی که میتوانند روزه داشتن اگر خواهند افطار کنند و فدیه از
طعام بدهند بر قول اول و بر قول دوم اگر می توانند روزه داشتن اما برنجی و مشقتی بگشایند و مسکین طعام دهند فدیه
آنرا بود و هر که برغبت خویش علی کند بدانکه یک مسکین را طعام می باید داد او را بدهد یا زیاده بران مقدار که واجبست او را
تا جمع کند میان روزه داشتن و طعام دادن او را بهتر است و روزه داشتن شما را بهتر است شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي
أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ماه رمضان
که در او فرستاده شد قران که راه نماینده است مردمان را از ضلالت و حجتها روشن است از شرایع اسلام و فرق میان
حلال و حرام پس هر که در ماه رمضان حاضر بود و در وطن خود ساکن بود و مسافر نباشد باید که روزه دارد چون شرایط
وجوب و شرایط صحت وی را حاصل بود ماه را شهر خوانند اشتقاق او از شهره گرفته و گفته اند که رمضان نامیست
از نامهای خدای تعالی پس این ماه را مطلق رمضان نگویند که ماه را با وی ضم کنند و گویند که ماه رمضان بیان آنست
که صادق رضی الله عنه از پدران خویش از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که گفت شهر رمضان شهر الله
ماه رمضان ماه خدای است انس از پیغمبر علیه [illegible] روایت کرد که او گفت که رمضان مگوئید بگوئید چنانکه خدای تعالی
گفت شهر رمضان و رمضان در لغت سنگهای [illegible] تافته است پس او را رمضان از آن خوانند که گناهان در او سوخته
شود و دلها تافته شود از ترس خدای تعالی چنانکه سنگها تافته شود خلیل احمد گفت اشتقاق او از رمض است
و آن باران خریف بود که عالم را از گرد و غبار بشوید همچنین این ماه گناه گناهکاران بشوید این ماه رمضان را دو حرمتست

حرمت ماه رمضان وحرمت قران شهر رمضان الذی انزل فیه القران دو عصمت است عصمتی از شیطان وعصمتی از نیران
یصعد فیه مرد الشیطان وتغلق فیه ابواب النیران دیوانرا ببندد و درهای دوزخ به بندد و دو نعمت است فتح الجنان
وروح الجنان درهای بهشت را بگشایند دلهارا راحت بدهند دو برکت است برکت نور و برکت سحور تسحروا
فان السحور برکت دو هدیه است یکی آنکه خواب را دراو بعبادة نویسند و خاموشی را تسبیح برگیرند نوم الصائم
عبادة وصمته تسبیح دو فرح است یکی بنزدیک افطار ویکی بنزدیک لقای ملک جبار للصایم فرحتان فرحة عند
الافطار وفرحة عند لقای الملک الجبار در خبر است که چون شب اول ماه رمضان بود حق تعالی فرمان دهد تا بادی
از زیر عرش بجهد که انرا مثیره خوانند بر درختان بهشت آید اوراق وبرگهای درختان بهشت برهم زنند حلقهای
درهای بهشت بجنبانند آوازی ازان در بهشت افتد که شنوندگان مانند آن نشنیده باشند حور العین
خوشتن را بیارایند وبر غرفهای بهشت آیند وندا میکنند که الاهل خاط[illegible] لنا الی الله هیچکس هست که مارا خطبه
کند واز خدای تعالی بخواهد رضوانرا گویند این چه شب است گوید ای خیرات حسان این شب شب اول ماه
رمضان است حق تعالی فرمود برای امت محمد درهای بهشت بگشایند و درهای دوزخ دربستند و دیوانرا بند کردند
و در قعر دریاها انداختند تا روزه بر امتان محمد صلی الله علیه وآله وسلم تباه نکنند سلمان فارسی رحمة الله روایت
کند که در آخر آدینه از ماه شعبان رسول صلی الله علیه وآله وسلم مارا خطبه کرد وپس از حمد وثنا گفت ایها الناس قد
اظلکم شهر عظیم شهر مبارک فیه لیلة القدر التی هی خیر من الف شهر ای مردمان ماهی عظیم بر شما سایه افکند
ماهی مبارک است در او شبی است بهتر از هزار ماه خدای تعالی روزه این ماه فریضه کرده وشبش سنت گردانیده هر کسی
که درین ماه بخصلتی از خصالی خیر قیام نماید وبخدای تعالی تقرب کند چنان بود که در ماههای دیگر فریضه گذارده بود
ودر فریضه درین ماه چون هفتاد فریضه بود در دیگر ماهها این ماه صبر است وصبررا ثواب بهشت که اولش
رحمت است ومیانه اش مغفرت است وآخرش آزادی از آتش دوزخ هر کس که روزه داری را روزه بگشاید خدای تعالی
گناهانش بیامرزد و گردنش از آتش دوزخ آزاد گرداند وهم چندان مزد که روزه بود وی را بدهد گفتند یا رسول الله
هر کس از ما این نتواند که روزه داررا روزه بگشاید گفت خدای تعالی کریم است این ثواب بدهد آنرا اگر در نباشد
مگر بر شربتی شیر یا شربتی آب سرد هر که روزه داری را سیراب گرداند خدای تعالی اورا از حوض کوثر سیراب
گرداند چنانکه تشنه نشود تا در بهشت شود وچنان باشد که برده آزاد کرده بود وهر کس که از زیردستان
درین ماه تخفیف کند خدای تعالی اورا بیامرزد واز آتش دوزخش آزاد کند چهار خصلت درین ماه بپای دارید
که دو آنست که خدای تعالی روزی گرداند وآن اشهد ان لا اله الا الله گفتن استغفار کردن ودو آنست که شمارا
ازان گزیر نیست از خدای بهشت خواهید از دوزخ پناه با او دهید ابو سعید خدری گفت که رسول صلی الله علیه

و آله وسلم که هر که شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند خدای تعالی بهر سجده هزار و هفتصد حسنه بنویسد و برای او در بهشت او یک بناید
و در بهشت خانه بنا کنند از یاقوت سرخ که آنرا خدای تعالی هفتاد در بیافریده بود از زر و مرصع به یاقوت و چون
یکروز از ماه رمضان روزه دارد خدای تعالی هر گناه که کرده باشد بیامرزد و کفارت گناهش بود باید که ماه رمضان
هر روزی که روزه دارد قوت آنرا بدهد تا بهر روزی روزه کوشکی در بهشت بدهند که هر کوشکی را هزار در باشد از زر
و برای او هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار میکنند و بهر سجده که بکند اگر در شب باشد و اگر
در روز درختش دهند در بهشت که سواری نیک رو از سایه او بصد سال بیرون نشود کعب الاحبار گفت خدای تعالی
وحی کرد بموسی علیه السلام که ای موسی من روزه ماه رمضان بر بندگان خود فریضه کرده ام هر که با پیش من آید و در صحیفه
او روزه ده ماه رمضان بود از جمله محسنان بود اگر در صحیفه او بیست ماه رمضان بود او از جمله ابرار بود و اگر در صحیفه
او سی ماه رمضان بود نزد من پایه او پایه شهیدان بود ای موسی چون ماه رمضان در آید من حمله عرش را
بفرمایم تا از عبادت خود باز ایستند و گوش با دعای روزه داران دارند تا هر که دعا کند ایشان آمین کنند که من
سوگند خورده ام که دعا ایشان رد نکنم موسی گفت من در الواح امتی را می یابم که در ماه رمضان برای تو عبادت
کنند تو گناهان گذشته ایشانرا بیامرزی ایشانرا از امت من گردان خدای سبحانه و تعالی گفت ایشان
امت محمد اند و ایشانراست درین ماه رمضان از فضل و خیر آنچه هیچ امت را نیست و از جمله فضایل ماه رمضان
که خدای تعالی قرآنرا که در طریق شرعست و بیان حلال و حرام است در او فرستاده است گویند چون قرآن در ماه رمضان
فرود آمد در ماههای دیگر چه فرود آمد عبد الله عباس گفت قرآن در ماه رمضان در شب قدر از لوح در آسمان دنیا فرستاد
به بیت العزة آنگاه جبرئیل از آنجا نجم نجم می آورد بحسب حاجت و مصلحت در بیست و سه سال ابوذر غفاری گفت
رسول خدای گفت خدای تعالی ابراهیم را صحف در ماه رمضان فرستاد سه روز گذشته بود و توریت بموسی در ماه
رمضان فرستاد و شش روز گذشته بود و انجیل بعیسی در ماه رمضان فرستاد و سیزده روز گذشته بود
و زبور بداود در ماه رمضان فرستاده هژده روز گذشته بود و قرآن در ماه رمضان بمحمد صلوات الله علیه و فرستاد
و بیست و چهار روز گذشته و گفته اند که مراد بانزل فیه القرآن آنست که ابتدای انزال قرآن در ماه رمضان کرد.
هدی بمعنی لطف است وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ
آنکه خدای تعالی عموم فمن شهد منکم الشهر را تخصیص کرد و گفت هر کس ماه رمضان بدو در آید او بیمار بود یا بر سفر
بعدد ایام مرض و سفر روزهای دیگر روزه دارد بر سبیل قضا خدای تعالی چنانکه بمرض افطار واجب کرد بسفر نیز افطار
واجب کرد از آنکه سفر و مرض را در یک قرن کشیده است عبد الله عباس گفت که رسول صلی الله علیه وسلم عام
الفتح چون بمکه رسید روزه بگشاد آنکه گفت خدای تعالی بشما آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد نیز باید که در رنجوری

و سفر روزه داری و عجب چون سبحانه و تعالی در سرای دشواری بتو آسانی کرد و آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد در سرای آسانی بتو دشواری

کی خواهد در سرای محنت بتو نعمت خواست در سرای نعمت کی محنت خواهد مخیر گویند که او مالک الملک است هر چه

خواهد کند اری مالک الملک اما مالک الملک حکیم نه مالک الملکی سفیه آن کند که خواهد و لایق حکمت او باشد آن بکند

که تو با همه معیوبی از خود نپسندی در روا داری حسن بصری را بعه را در رنجوری گفت چگونه گفت چنانکه او

میدارد گفت چگونه میدارد گفت چنانکه میخواهد گفت چگونه میخواهد گفت از او باید در سفر دنیا بتو آسانی

خواست در سفر قیامت بتو دشواری نخواهد بخلاف عقل مکن و مخالفت عدل که مخالفت عقل باشد خواست

خدا [illegible] نیست که یرید الله ان یتوب علیکم خواست تو این و یرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا

عظیما خدای تعالی ظلم نخواست و کفر نپسندید و ما الله یرید ظلما للعباد و لا یرضی لعباده الکفر هر چه او بتو حواله کرد

تو بارادت او حواله کردی و آنچه بخود حواله کرد تو از و نفی کردی [illegible] وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ زجاج گفت که معطوف است و متعلق بمعنی آیه مقدم تقدیرش اینست که فعل ذلک لیکم و لیبین

علیکم و لتکملوا العدة یعنی ارادت یسر و نفی ارادت عسر برای آن بود تا کار بر شما آسان کند و تا شما عدد ماه تمام

گردانید یا عدد ایام رنجوری و سفر تمام نگاه دارید تا قضا کنید آنرا بمانند آن و تا خدای را تعظیم و اجلال کنید بر آن هدایت

و بیان که شمارا کرد در دین و توفیق داد در روزه ماه رمضان و تخصیص که شمارا کرد باین ماه دون سایر امم و بیشتر علما بر آنند

که مراد بدین تکبیر است عقب چهار نماز شام و خفتن و بامداد و نماز عید در عید فطر بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله

و الله اکبر و لله الحمد الحمد لله علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولینا و در عید اضحی عقب ده نماز باید گفت و تا باشد که شما شکر

گوئید مر این نعمت را که بشما کرده است وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ابن عباس گفت سبب آن بود که جهودان

گفتند یا محمد خدای تعالی دعای ما چگونه شنود و تو میگوئی که از اینجا تا با آسمان پانصد ساله راه است و ثخانت هر آسمان

پانصد ساله راه است حسن بصری گفت مردی آمد در رسول صلی الله علیه و آله و سلم را گفت یا رسول الله اقریب

ربنا فنناجیه ام بعید فنناديه خدای تعالی نزدیکست یا دور است بگوی که من خدایم بشما نزدیکم نه بمسافت بلکه بعلم

و قدرت آنچه شما کنید دانم همچنانکه کسی که شما نزدیک بوده اند اندر قبضه قدرت من است نتوانید گریختن

چنانکه کسی که نزدیک شما بوده شمارا در دست خود دارد در خبر است که در عهد یکی از خلفا جهودی بیامد و از او سوال

کرد اخبرنی عن الله این هو گفت مرا خبر ده تا خدای کجاست گفت فی السماء علی العرش در آسمان است بر عرش

جهودی گفت پس زمین از و خالی باشد و او در مکانی دون مکانی بود گفت این کلام زنادقه است از من دور شو

و اگر نه بفرمایم تا گردنت بزنند جهود بیرون آمد و بر اسلام استهزا میکرد امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله

عنه در راه بدو رسید و گفت یا اخا الیهود آنچه پرسیدی و از جواب شنیدی بمن رسید جواب آن از من بشنو

گفت بگو گفت این عبارة باشد از مکان وکان الله ولا مکان خدای تعالی بود و هیچ مکانی نبود این الاین فلا این
مکان را او آفرید و او را هیچ مکانی نیست و او از آن متعالیست که او را مکانی باشد و هیچ مکان از او خالی نیست
نه بمحاسبه و محاوره بلکه بمعنی علم او را هیچ مکانی نباشد و هیچ جا از و هم خالی نباشد و من ترا خبر دهم بآنچه در کتاب
شماست اگر بدانی را است میگویم ایمان آوری گفت بلی گفت نه در توریت هست که روزی موسی علیه السلام
نشسته بود چهار فرشته نزد او حاضر شدند موسی علیه السلام پرسید از ایشان من این اقبلتم از کجا آمده اید
یکی گفت از اقصای مشارق زمین می ایم من عند الله یکی گفت از اقصای مغارب می ایم من عند الله
دیگر گفت از آسمان هفتم می آیم من عند الله یکی گفت از زمین هفتم می ایم من عند الله موسی گفت سبحان
من لا یخلو امنه مکان ولا یکون الامکان اقرب منه الی مکان جهود گفت گواهی میدهم که حق اینست که تو
میگوئی و تو بجای پیغمبر اولاتری و از .... اقرب بحق این معنی باشد اجیب دعوة الداع اذا دعان
فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون میگوید که اجابت کنم و جواب دهم و مستجاب کردانم دعا دعا کننده
را چون مرا بخواند و دعا کند که با سنخ کن مرا و طاعت من دارید و از من در نگذرید تا من دعای ایشان مستجاب کردانم
و ایشان را جواب دهم پس مؤمنی که دعا کند خدای تعالی دعای او مستجاب کرداند اگر مصلحت او در آن بود و از اینجا است
که دعوات حضرات ائمه معصومین صلوات الله مشروط است بشرط رضای خدای تعالی و صلاح چنانکه آمده است
ولا حاجة من حوائج الدنیا والاخرة ولک ولی فیها صلاح الا قضیتها اگر بنده دعا کند و اگر نکند خدای تعالی آنچه صلاح
وی در آن بود وی را بدهد آنست که مقصود از دعا انقطاع است و تفرع و عبادت چنانکه رسول صلی الله علیه واله
وسلم گفت الدعا عبادت ابو سعید خدری گفت که رسول الله صلی الله علیه واله وسلم گفت که هیچ مسلمانی
نبود که از خدای تعالی حاجتی خواهد که در او قطع رحمی یا اثمی نبود الا که خدای تعالی از سه خصلت یکی بدهد او را اما تعجیل اجابت
و اما ذخیره بهتر از آن یا صرف کند بدلی مانند آنچه که خواسته بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من
فتح له باب فی الدعا فتحت له ابواب الاجابت هر کرا در دعا بگشایند درهای اجابتش کشوده کردد جابر عبد الله
انصاری گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت که بنده باشد که خدا ایرا میخواند خدای او را دوست دارد
جبرئیل را گوید ای جبرئیل حاجت او روا کن ولیکن بدو مده تا مدت که من خواهم تا آواز او بر درگاه من میآید شد
و بنده باشد که خدای تعالی حاجت خواهد خدای تعالی جبرئیل را گوید حاجت او روا کن و زود بدو ده و نیز مرا نخواند
تا برود که من آواز او دوست نمیدارم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هیچ دعا نیست الا که میان او
و آسمان حجابی هست چون بنده دعا کند و در مقدمه دعا بر من صلوات نفرستاده باشد دعا تا حجاب برود
باز گردد و چون در مقدمه دعا بر من صلوات داده باشد آن صلوات میرود و حجابها میدرد و بآسمان میرود

و دعا بر اثر آن میرود تا بر زیر عرش الکاه توقیع اجابت پدید آید و امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و الله گفت
هیچ دعا مکنید تا در اول آن نگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد افعل لی کذا و کذا و همچنین کردی گفتند چرا یا امیر المومنین
گفت از انکه دعا که با صلوات هست البته البته با اجابت مقرون گردد و خدای تعالی شرم دارد و کرم او بود
شرم او که بنده از دو حاجت خواهد یکی اجابت کند و یکی اجابت نکند ابراهیم ادهم را گفتند چگونه است
که ما دعا کنیم و اجابت نمی آید گفت برای آنکه خدا را شناخته اید طاعت او نمیدارید و رسول را بدانسته اید
و متابعتش نمیکنید و قرآن را شناختید و بدان کار نمیکنید و نعمت خدای میخورید و شکرش نمی گذارید و بهشت
را میدانید و طلبش نمیکنید و دوزخ را میدانید و از و نمی ترسید و شیطان را می شناسید و خلاف او
نمی کنید و مرگ را می شناسید و کار او نمی سازید و مردگان را می بینید و اعتبار نمیگیرید و عیب خود میگذارید
و بعیب دیگران مشغول می شوید با این چون دعا مستجاب شود أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ
هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ مفسران گفتند که سبب آن بود که در بدایت فرض صیام حق تعالی چنان فرمود
که چون روزه بگشائید طعام و شراب و جماع تا آن وقت خورند و کنند که نماز خفتن بود چون ازین وقت بگذرد
حرام کرد یکی از صحابه نماز خفتن با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد با خانه رفت نفس او را استمالت کرد
بخلوت حلال و وقت برفته بود چون خلوت کرد و فارغ شد و غسل کرد و پشیمان شد بامداد برخاست و نزدیک
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله از شکایت این نفس خاطیه پیش تو آمده ام گفت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم چه بوده است او قصه خود باز گفت و گفته اند عمر خطاب بود رسول علیه السلام
گفت خطا کردی جماعتی دیگر برخاستند و گفتند یا رسول الله ما را هم این حادثه افتاد ولیکن شرم داشتیم
که این حدیث در مجلس تو بگوئیم گفتند هیچ رخصتی هست ما را گفت رخصت بدست من نیست خدای تعالی
بکرم خود این حکم از ایشان برداشت و این آیه فرستاد که مباح داشته شد شما را احلال کرده شد در شب روزه
صحبت کردن با زنان خویش لباس و پوشش شما اند و شما از ایشان حق تعالی از جماع کفایت کرد بلفظ
رفث تا تو چیزی که در عرف مستهجن باشد از تصریح او عباده بکنی و زنان را لباس خواند مراد آنست که زنان را
لباس مردان کرد و مردان را لباس زنان از آنجا که ایشان یکدیگر ملتبس و مهتوی شوند و در فراش بشره هر یکی ملاقی
بشره یکدیگر گردد و گفته اند که مراد بلباس سکن است چنانکه در حق شب گفته و جعلنا اللیل لباسا و نیز لباس
حمایت کند مر صاحبش را از گرما و سرما ایشان یکدیگر را حمایت کنند از حرام چنانکه در خبر آمده من تزوج
فقد احرز نصف دینه فعلیه بالنصف الاخر هر که زن کرد یک نیمه دین خود در حرز آورد بر و باد که بنیمه دیگر نگاه دارد
عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ

کفت که خدا می‌داند که شما با خود خیانت کنید بدان بعد از نماز خفتن با زنان مقاربت کنید و شما را ازان نهی کرده اند
و بدین خیانت حظ خود را از ثواب ناقص کردانید پس اکنون که بکناه خود اعتراف آوردید و توبه کردید خدا تعالی توبه
شما قبول کرد و این حکم را بر شما لازم کرده بود دفع کرد پس اکنون مباشرت کنید با زنان خویش لفظ امرست و مراد
اباحت و طلب کنید آنچه شما را [illegible] نوشته است یعنی فرزند نباید که غرض شما ازین شهوت باشد باید که مقصود تناسل
و توالد بود چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم کفت تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة حتی السقط السن مالک
کفت زنی بنام خولای عطارہ روزی نزدیک عایشه آمد و کفت ای ام المؤمنین ازان روز که بخانه شوهر آورده اند من هر شب خود را بران
زینت و بران عطر که شب اول بودم بیارایم و معطر کردانم بوقت خفتن به بستر شوهر در شوم او روی از [illegible] بر داند
و من از بهر خدا او روی ازوی روی نکردانم و تحمل میکنم کمانم چنانست که وی را با من خوش نیست مرا با این مرد باشد
عایشه کفت بنشین تا رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز آید و بنشست رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آمد و کفت
یا عایشه بوی عطر می شنوم یا عطری خریده یا خولای عطاره اینجا حاضرست کفت حاضرست میخواهد تا مسئله
پرسد خولی قصه خود با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بکفت کفت برو و طاعت او دار و فرمان او بر کفت همچنین
کنم ولیکن یا رسول الله مرا مزد هست رسول علیه السلام کفت هر ان زنی که در خانه شوهر چیزی بر کیرد و بنهد
و غرض او صلاح شوهر او بود خدا تعالی حسنه بنویسد سیئه محو کند و درجه بردارد و هر ان زن که از شوهر بار کیرد او را
چندان مزد باشد بنده روزه داری که نماز روزه بکذارد که شب نخسپد و بروز روزه نکشاید و وقت زادن هر دردی
که میکشد وی را چندان مزد باشد که بنده ازاد کرده باشد و بهر بار که کودک را شیر دهد چنان بود که بنده ازاد کرده باشد
و چون کودک را از شیر باز کند منادی از آسمان ندا کند که این زن را عمل کفایه کردند در کذشته عمل با سر کیرد در آینده
عایشه کفت زنان را خیر بسیار هست مردان را چیست رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخندید و کفت هر کم دست
زن خود کیرد بر طریق مراودت خدای تعالی او را حسنه بنویسد و اکر دست در کردنش کند ده حسنه بنویسد و اکر
بوسه دهد بیست حسنه بنویسد و اکر نزدیکی کند با حلال خود چندان ثوابش بدهد که از همه دنیا بهتر بود و چون غسل
کند بهر موی که آب بروی میکذرد و سیئه محو کند و درجه رفع کند و آنچه او را بدان غسل بدهند بهتر بود از دنیا و هر چه
در دنیاست و خدا تعالی با او با فرشتکان مباهات کند و کوید که شما را کواه کردم که او را بیامرزیدم
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ
براء ابن عازب کفت آیت در حق مردی آمد انصاری نام او قیس بن صرمه و او در زمینی ازان خود کار کرده بود
همه روز در ماه رمضان نماز شام آمد و پاره خرما آورد و زن او طعام نساخته بود تا زن بدان مشغول شد که طعام
سازد خواب بروی غالب شد بخفت نماز خفتن در آمد او روزه بر آب کشوده بود و طعامی نخورده بود و در ابتدا

شرع نماز بعد از خفتن طعام و شراب و نکاح منهی بود مرد سید ارشد وقت افطار گذشته بود برخاست گرسنه و رنجور
از بیم خدای تعالی دست بطعام نتوانست کرد دیگر روز روزه برداشت سخت رنجور شد و از پای در آمد نماز پیشین
رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا ابا قیس ترا چه بوده است از قصه باز گفت رسول علیه السلام از آن تنگدل گشت
خدای تعالی آیة فرستاد آن تکلیف را تخفیف نمود گفت بخورید و بیاشامید از وقت نماز شام تا انگاه که سپیدی
صبح از سیاهی شب ظاهر گردد پس روزه را تمام گردانید تا شب یعنی چون صبح صادق طالع گشت از طعام اجتناب
نمائید تا وقت فرو شدن آفتاب عدی بن حاتم گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا نماز و روزه بیاموخت
و در باب روزه گفت که چون آفتاب فرو شود در روزه بگشای و انگاه ترا خوردن طعام و شراب خوردن مباح است
تا انگاه که خیط ابیض از خیط اسود پدید شود یعنی روشن سفید از رسن سیاه من در شب برخاستم و دو
رسن پیش خود نهادم و در وی می نگریدم گاهی بر من مشتبه میشد و گاهی پیدا می گشت من بیامدم و رسول صلی الله
علیه و آله و سلم را خبر دادم بخندید مرا گفت یا ابن حاتم نمیدانی که مراد سپیدی صبح است از سواد شب و صبح
دو است صبح کاذب و صبح صادق را مستطیر خوانند برای انکه چون بر آید روشنی او پراکنده شود چون
آن صبح باشد تناول طعام و شراب حرام بود و صبح کاذب را مستطیل خوانند و آن روشنائی بود بر دراز با
مانند دنبال گرگ پس از آن باریک شود انرا حکمی نیست در شرع عند آن نماز فریضه نشاید کردن و طعام و شراب
خوردن حرام نشود و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا یمنعکم من السحور اذان بلال و لا الصبح المستطیل و لکن
الصبح المستطیر وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ
آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ مقاتل و کلبی گفتند آیت در حق جماعتی آمد که ایشان اعتکاف کردند چون ایشان را حاجت
بودی بیامدی و با زنان خود مقاربت کردند و غسل کردندی و با مسجد شدندی خدای تعالی آیة فرستاد و از آن
نهی کرد و گفت مباشرت مکنید با زنان خود چون اعتکاف گرفته باشید در مسجدها آن احکام که گفته شد
در باب روزه و اعتکاف حدهای خداست پیرامن آن مگردید و نزدیک آن مشوید خدای تعالی همچنانکه
حدود و احکام بیان کرد آیات خود را که ادله شرع است بر احکام حلال و حرام بیان کند و هویدا گرداند از بهر
مردمان تا باشد که ایشان متقی شوند و از معاصی اجتناب نمایند اعتکاف جز در چهار مسجد درست نباشد
با شرایط دیگر مسجد حرام مسجد رسول صلی الله علیه و سلم بمدینه و مسجد بصره علی ابن الحسین رضی الله عنه روایت
میکند از پدرش رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که او در عشر آخر ماه رمضان اعتکاف گیرد همچنان بود که
دو حج و دو عمره کرده بود شهر ابن حوشب گفت که مراد بحدود الله فرایض الله است ضحاک گفت معصیة الله و در لغت
بمعنی منع بود وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ

وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ مقاتل و ابن السایب گفتند که آیه در حق امرء القیس بن عابس الکندی و در حق عبدان بن
اشوع آمد و آن آن بود که ایشان پیش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شدند برای زمینی چون بوقت سوگند رسید
آنکه صاحب بود دست بداشت [illegible] یار سوگند نکرد حق تعالی آیه فرستاد و گفت مخورید مالهای خود را یعنی
مالهای یکدیگر را از آنجا که المومنون [illegible] نفس واحدة خدای تعالی نفس ایشان را چون یک نفس نهاده است میگوید که مالها
شما بباطل مخورید و برشوت مدهید حاکمان را و ایشان را از آن نصیب مکنید تا پاره از مال مردمان بخورید بباطل
و شما میدانید که آنچه شما میکنید ناصوابست و آنچه شما مخورید شما را حرام است و شما را در آن حقی نیست
و گفته اند معنی اینست که مال خود بناحق مخورید یعنی تلف مکنید بناواجب در شرب خمر و معارف و انواع قمار
امام محمد باقر رضی الله عنه گفت بالباطل ای بالیمین الکاذبة بسوگند بدروغ مال یکدیگر مخورید امام جعفر صادق
رضی الله عنه گفت خدای تعالی دانست که در این آیه حاکمان که حکم بناحق کنند خدای تعالی نبید کانرا نهی کرد از آنکه
بحکومت پیش ایشان روند و فریق پاره بود که [illegible] چیزی باز برند از مال و طایفه در مال استعمال کردن برای آنست
که مال عرب بیشتر شتر و گاو و گوسفند است و چهارپای بیاتش قوله تعالی لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی
الیهما ثالثا و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب عبدالله عباس گفت این در حق مردی
آمد که بروی مالی بود و صاحب مال بینه ندارد یا حاضر نبود او بیاید نزدیک حاکم تا سوگند خورد و مال او ببرد و داند
که حرام میخورد ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که انما انا بشر من آدمی ام باشد که بعضی
از شما حجت خود بهتر تواند عرض کردن هر کس که من برای او حکم کنم بچیز از مال برادرش آن پاره آتش است که
برای او باز می برم يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ معاذ جبل و ثعلبه بن غنم الانصاری
از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله نو پدید آید باریک آنگاه می افزاید تا تمام شود باز دیگر
باره میکاهد تا باریک شود این چیست حق تعالی آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو می پرسند و سوال میکنند از
ماههای نو جواب ده ایشان را و بگو که آن وقتهاست برای مردمان تا با آن اوقات عبادات کنند از حج و عمره
و روزه و افطار و محل دیون و عده زنان و مشاهده سن دوران و مدت حمل و هر چه تعلق بسال و ماه دارد بر خلاف
حال آفتاب که همیشه بر یک حال بود و زیاده و نقصان در نمی آید اصمعی گوید که از اول شب تا هفتم هلال خوانند و
تا چهاردهم قمر خوانند و پانزده هم بدر خوانند وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ
وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ مفسران گفتند که در جاهلیت مردی بود که چون احرام گرفتی
بحج یا عمره از در سرای خانه و خیمه در نرفتی اگر حاضر باشد و اگر بادیه نشین از پس در سرای سوراخی در دیوار کردی
یا نردبان بر دیوار بر نهادی و در سرا آمدی و اگر بدوی بودی از پس خیمه گذر کردی و می پنداشتند که این بهتر است

چون اسلام آمد همین قاعده بود تا یکروز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سرای بعضی از انصاریان از در سرای در شد
مردی از جمله ایشان بر اثر رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت او را و انه که تو محرمی گفت بلی گفت چرا اندر سرای در آمدی
گفت بتو اقتدا کردم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت من از حمسم یعنی از [قریش] و ایشان را این طریقه بود مرد گفت
من نیز از حمسم دین ما یکی است و من بتو بهمه حال اقتدا کنم در کارها خدای تعالی این آیه فرستاد که بر و نیکوئی نیست
در خانهای خویش که از پس پشت روید و نیکوئی آنکس [ا]ست که تقوی کند و از معاصی و مناهی اجتناب
کند در خانها که آئید در حالت احرام از پس در میائید از پیش در در آئید و از خدای تعالی بترسید و از گناه پناه
باو دهید تا باشد که فلاح و ظفر یابید جابر از باقر رضی الله عنهما روایت کرد که او گفت مراد آنست که یاتی الامر
من وجهه کارها را از روی بشناسید تا از روی کار در شوید نه از پس و گفته اند که مراد ببیوت زنانند و معنی
آنست که مقاربت ایشان از آن وجه کنید که خدای تعالی فرموده ... مواضع ایشان قصد مکنید بل من
ابوابها از پیش ایشان با ایشان صحبت کنید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ۝ میگوید که جهاد کنید و کارزار کنید در راه خدای تعالی با آنانکه که با شما کارزار
کنند و از حد خود در مگذرید و عدوان مکنید بدان که کسی با شما قتال نکنند شما با ایشان قتال مکنید و تا ناگاه [بسر ایشان]
نشوید ایشان را اول دعوت باسلام کنید اگر قبول نکنند و با شما کارزار نمایند با ایشان کارزار کنید و بیدادی
مکنید که خدای تعالی بیدادگر را دوست ندارد و گفته اند اول آیتی که در قتال آمد این بود و رسول صلی الله علیه
و آله و سلم همچنین میکرد تا آیه اقتلوا المشرکین کافة آمد آن آیه منسوخ شد دیگران گفتند که منسوخ نیست
محکم است بدانکه خدای تعالی گفته باشد که آن کس که با شما قتال کند با او قتال کنید معلوم شود که کسانی که
ابتدا به قتال نکرده باشند با ایشان قتال نتوان کرد الا بدلیل الخطاب و نزدیک علما آن باطل است
پس برین وجه مراد بلا تعتدوا آن بود که تعدی مکنید از آنکه مشروع است در باب جهاد و زنان و کودکان و پیران را
مکشید و از ادست بشما دهد بصلح که اگر چنین نکنید تعدی کرده باشید و این قول عبد الله عباس است ابو صالح
از [ابو] عبد الله روایت کرد که آیت در صلح حدیبیه آمد و آن چنان بود که چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه
بیرون آمد تا عمره آرد و با رسول صلی الله علیه و آله و سلم هزار و چهارصد مرد بودند بحدیبیه رسید مشرکان بیامدند
و رسول صلی الله علیه و آله و سلم منع کردند که در مکه شود رسول علیه السلام هدی که داشت انجا بکشت و آن
صلح بکردند و صلح نامه بنوشتند بخط امیر المومنین علی رضی الله عنه قرار کردند که آن سال باز گردند تا دیگر سال که
بمکه آئید و سه روز مکه رسول را باشند تا در اید و حج بکنند و هدی بکشند و آنچه خواهد بکنند و باز گردد چون سال دیگر در آمد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم برخاست با صحابه و لشکر تا بمکه رود و اندیشه میکرد که مبادا اگر قریش وفا نکنند و با ایشان

قتال باید کرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم برخاست با صحابه و لشکر بمکه رود و اندیشه میکرد که مبادا که قریش وفا نکنند
و با ایشان قتال باید کرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم آن قتال ایشان را کاره بود در ماه حرام در زمین حرم
خدا تعالی آیه فرستاد در رخصت [illegible] داد که در ماه حرام قتال کنند با آنانکه با ایشان قتال کنند و اگرچه در حرم باشد
وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ میگوید که بکشید ایشان را
هرجا که یابید و تمکین بود شما را از کشتن ایشان و بیرون کنید ایشان را از آنجا که شما را بیرون کردند یعنی کفر
و فتنه یعنی کفر و شرک بتر از کشتن است اگر ایشان در زمین حرام بر کفر اصرار میکنند و ایشان محرم باشند چرا
روا نباشد که شما ایشان را بکشید در ماه حرام در زمین حرم و شما محرم باشید و با ایشان کارزار مکنید نزدیک
مسجد حرام تا ایشان ابتدا کنند بجنگ شما در آن جایگاه اگر ابتدا کنند و با شما قتال کنند شما نیز بکشید ایشان را
که پاداش و جزای کافران چنین است اگر از جنگ باز ایستند و ایمان آرند و خدا تعالی آمرزنده و مهربانست
بدیع نبود که ایشان را بیامرزد و بر ایشان رحمت کند مقاتل حیان گفت واقتلوهم حیث ثقفتموهم منسوخ است
بقوله ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام و این نیز منسوخ است بآیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم دیگران
گفتند که آیه محکم است و حکم بر جایگاه خود است و نشاید ابتدا کردن بقتال نه در ماه محرم و نه در حرم الا وقتی
که ایشان ابتدا کنند آنگه واجب شود با ایشان قتال کردن وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ
فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ آیه در حق مشرکانست میگوید که کارزار کنید با ایشان تا آنکه در جهان
کفر و فتنه نماند بکشتن اهل شرک و کفر و فتنه یا باسلام آوردن ایشان و دین خالص و خاص مر خدا را است
و اگر باز ایستند از کفر و عناد و قتل بر ایشان هیچ عدوان و ظلم قتل نباشد و عدوان و بیدادی نباشد
الا بر ظالمان و روا بود که معنی این بود که اگر باز ایستند شما باز ایستید و اگر باز نه ایستند شما کارزار کنید
که عدوان بمعنی قتل نباشد الا بر ظالمان حق سبحانه و تعالی فرمود که مشرکان را بکشید تا آنکه ایمان آرند و اهل کتاب
را تا آنکه ایمان آرند یا جزیه قبول کنند اهل الکتاب را مهلت داد و مشرکان را مهلت نداد از آنکه چون اهل
کتاب را کتابیست امید آن باشد که نظر و اندیشه کنند و بکتابها رجوع کنند انصاف بدهند و ایمان آرند اما
مشرکان را چون کتابی نیست در امهال وجهی نباشد ازین سبب فرمود ایشان را بکشید تا آنکه ایمان آورند و قتل ایشان را
عدوان خوانند از آنجا که آن بجزای عدوان و ظلم ایشان بود الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ
فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۵
مراد ازین ماه که در آیت است ذوالقعده است زیرا که رسول صلی الله علیه وآله وسلم از حدیبیه عام الصد در ذوالقعده

باز گردید و در مکه نشند صلحی برفت میان ایشان و قراری که رسول الله صلوات الله و سلامه علیه باز آید دیگر سال و ایشان
از مکه بر دند و صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مکه آیند با سلاح در نیام و برهنه نکنند چون سال دیگر آمد رسول
علیه السلام برخاست و در مکه رفت و طواف کرد و ارکان حج بگذارد و [illegible] ذو القعده بود که بیرون آمد سنه
سبع و آن سال که او را امنع کردند هم ذو القعده بود [illegible] سنه ست من الهجرة خدا تعالی این آیه فرستاد
و گفت این ماه حرام که در مکه رفتند بدل آن ماه حرام [illegible] ست که شما را منع کردند و حرمتها را قصاص ست
یعنی حرمت ماه و حرمت حرم و حرمت احرام اگر حرمت ماه و حرام و احرام نه دارند و با شما قتال کنند
شما نیز در مساوات و در مقابله آن کوشید و با او آن کنید که او با شما کند و هر که با شما ظلم کند از دواج کلام
را گفت شما نیز با او ظلم کنید جزای ظلم را ظلم خواند بر سبیل مجاز بمثل آن ظلم که بر شما کرده باشند با او همان
کنند و تعدی مکنید و از خدا تعالی بترسید و همیشه متقی [illegible] تعالی متقیان را دوست میدارد
و با متقیانست و هر کس که خدا تعالی با او بود همیشه منصور باشد وَأَنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ
إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ حق تعالی درین آیه امر کرده ست مکلفان را با نفاق مال و در عموم
این داخل ست زکوة و صدقه و انواع خیرات از عمارت مساجد و رباطها و معاونت فقرا و مساکین
و شفقت بر یتیمان میفرماید که مال خود را نفقه کنید در راه خدا و خود را بدست خود در هلاکت میندازید
یعنی بواسطه بخیلی خود را اهلاک مکنید که بخل هلاکتست در دین و دنیا بمنع زکوة و حج و جهاد و نفقات واجب
بود و در دنیا بخیل را خود همه جهان دشمن باشند چنانکه [illegible] اللوم دار لو یرتحلون به لا یقیلون بدار
غیره ابدا از آنکه بمنع ضیافت و طعام دشمن اندوخته و دشمنی مودی بود بهلاکت ابو صالح از عبد الله
عباس روایت کرد که او گفت که آیت در عام الحدیبیه آمد در حق قومی که رسول الله صلی الله علیه و سلم
ایشان را فرمود بحج گفتند ما چیزی نداریم که برگ خود بسازیم کسی ما را نفقه نکنند خدا تعالی این آیه فرستاد امام
حسین علی رضی الله عنه گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که هر کس که درمی خانه خود نشسته
در سبیل خدا خرج کند یعنی جهاد یا حج بهر درمی هفتصد بنویسند و اگر بنفس خود بیرون شود و مال خرج کند بهر درمی
هفتصد هزار درم بنویسند و ذلک قوله تعالی و الله یضاعف لمن یشاء عکرمه گفت نفقه از وجه حلال
کنید که اگر از وجه حرام کنید خود را کشته باشید براء ابن عاذب گفت که مراد ازین مردیست که گناه
میکند و با خود فرو نهد که مرا توبه نیست از رحمت خدای تعالی نا امید باشد گناه میکند و اصرار میکند
جبیب ابن الحارث نزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله انی رجل لعرض للذنوب
من مردی ام که تعرض بسیار کرده ام مرا تدبیر چیست گفت توبه کن گفت یا رسول الله توبه میکنیم باز گناه

مینشوم گفت پس ازان با سر توبه شو گفت یا رسول الله پس گناه من بسیار شود گفت ای حبیب عفو خدا تعالی
از گناه تو بیشتر است انکه حق تعالی گفت نیکوئی کنید یعنی بخدای تعالی گمان نیکو برید که خدای عز و جل کسانی را که با و گمان
نیکو برند دوست میدارد و رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم گفت که بخدای تعالی گمان نیکو برید که گمان نیکو بردن
بخدای تعالی بهای بهشت است فردای قیامت حق تعالی فرماید تا بنده را بدوزخ برند چون اورا سوی دوزخ همی برند
سر برآورد و بگوید بار خدایا گمان من بتو نه این بود حق سبحانه و تعالی گوید بنده من گمان تو بمن چه بود گوید انکه مرا بیامرزی
و عفو کنی حق تعالی گوید عفو کردم اورا ببهشت برند وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ
میگوید که تمام کنید حج و عمره را بدانکه جمله ارکان و فرایض مناسک بجای آورید خاص و خالص مر خدای را پس اگر محصور
شوید و نتوانید که مناسک حج بجای آرید انچه شمار آسان میشود دوست میدارد از هدی و با بهای هدی
بفرستید هر او چون حج اجماع ... و وجوب عمره خلافست بمذهب امام جعفر رضی الله عنه
و قول جدید شافعی واجب است و دلیل بر صحت این مذهب قراة عام است و اتموا الحج و العمرة لله خدا
بحج امر کرد و عمره را بران عطف کرد چنانکه حج واجب است عمره نیز واجب است بمقتضای عطف جابر
ابو المنتفق گوید که بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدم بعرفه و اورا گفتم مرا عملی بیاموز که بدان از عذاب
برهم گفت نماز فریضه بپای دار و زکوة مال بده و حج و عمره بکن و ماه رمضان روزه دار عبد الله عباس گفت
بخدای که عمره مقارن حج است در قران انکه برخوانده و اتموا الحج و العمرة لله مسروق گفت مارا فرمودند بنماز
فرمودند و زکوة و عمره و حج عمره از حج بمثابه زکوتست از نماز در حصار خلافست بعضی گفته اند آن باشد
که بمانعی از راه بازافتد و باز ماند از انکه افعال حج تمام بجای آورد از خوف و بیماری و جراحت و نفاذ نفقه
چون چنین بود او هدی بفرستد و بر احرام می باشد تا هدی بمحل رسد و بکشند انکه او حلال شود از احرام و این
قول نخعی و مجاهد است و بعضی گفته اند که این حصار بمرض باشد و انچه بدشمن بود صد خوانند لقوله و صدوکم
عن المسجد الحرام اما بنزدیک اهل البیت فرقست میان انکه به بیماری ممنوع شود و میان انکه دشمن اورا
منع کند اگر منع از جهت بیماری باشد منع او آنست که حکم کرد ارد بمکه فرستد و او بر احرام می باشد
تا انکه هدی بجای خود برسد بمنا و اگر احرام بعمره گرفته باشد محل او مکه بود بفنا الکعبه چون هدی بجای خود
رسد تقصیر کند و حلال شود از هرچه احرام گرفته باشد الا باز نان که او را حلال نباشد تا که طواف النسا
بکند یا بفرماید و سال آینده حج بکند اگر واجب باشد و اگر هدی با خود ندارد بهای آن بفرستد تا بخرد و بکشند
و اگر منع از جهة دشمن بود هم بر جای خود هدی بکشد و از همه چیزی حلال شود و هدی اعلاش اشتری و واسطه
گاوی و ادناش گوسفندی بود وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ گفت مترا شید

سرهای خود را تا آنکه هدی بمحل خود رسد محل هدی آنجاست که حلال شود کشتن اگر او ممنوع هست بدشمن محل او آنجاست
که او را منع کرده باشد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم همچنین کرد عام الحدیبیه چون مشرکان او را منع کردند
صحابه را گفت برخیزید و چیزی که دارید از هدی بکشید و سر تراشید راوی خبر گوید بخدای هیچکس برنخاست
تا رسول صلی الله علیه وآله وسلم دل تنگ شد برخاست و در خیمه ام سلمه شد گفت یا ام سلمه دیدی که ایشان
چه کردند سه بار ایشانرا گفتم هدی بکشید و سر تراشید فرمان نبردند ام سلمه گفت یا رسول الله برو و
هدی خویش بکش و حلاق بخوان تا سر تو بسترد و تیراشد و با ایشان هیچ مگوی رسول صلی الله علیه
وآله وسلم از خیمه بیرون رفت و با هیچکس سخن نگفت تا هدی خود بکشت و حلاق را بخواند و سر تراشید
یا تقصیر کرد صحابه چون چنان دیدند در افتادند و هر کسی هدی خود را میکشتند و بعضی سر بعضی میتراشیدند
و دل تنگ و غمناک بودند از آنکه در فرمان رسول صلی الله علیه وآله وسلم توقف کردند و اگر ممنوع باشد به بیماری
محل هدی منا بود چون احرام بحج کرده باشد و مکه بود اگر احرام بعمره گرفته فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى
مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ چون ممنوع را امر فرمود که سر متراش تا آنکه هدی بمحل رسد کسی را
که ممنوع را نیست اما عذری از مخنده یا از درد سر رخصت داد که سر تراش گفت پس هر آنکس که از شما رنجور
باشد یا او را رنجی باشد از درد سر و غیر آن بر او بود که فدیه بدهد از روزه داشتن که اوز روزه بدارد
یا شش مسکین را اطعام دهد و بروایتی دیگر ده مسکین را یا گوسفندی یا گوسفند بکشد و بدهد کعب بن
عجره گفت آیه در من آمد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمن بگذشت و مرا موی بسیار بود بر سر و مخنده
در افتاده بروی من فرو میدوید و من از آن رنجور بودم در آن حال دیگ می پختم رسول علیه السلام مرا گفت
همانا رنجوری از این مخنده گفتم بغایت یا رسول الله آیه فرود آمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت
سر تراش که خدای تعالی رخصت داد فدا کن بروزه فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ
میگوید چون ایمن شوید و خوف از دشمن یا بیماری زایل گردد پس هر که احرام گیرد بعمره تا که احرام گرفتن
بحج بر او بود آنچه آسان بود او را از هدی و این حج تمتع هست اول احرام باید گرفت بعمره چون احرام
گرفته باشید در ماههای احرام بمکه رود و طواف خانه و سعی کند میان صفا و مروه و تقصیر کند پاره از موی
پیشانی و لب فرا گیرد تا آنکه حلال شود او را آنچه بر و حرام بود الا صید کردن حرمت حرم را و هدی تمتع واجب است
و محل او منا بود و این روایت عبد الله بن عباس و عبد الله مسعود و سعید المسیب است راوی خبر گوید
که آن سال که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بحج الوداع میرفت امیر المومنین علی رضی الله عنه را بیمن فرستاده
تا خمس معادن از ایشان بستاند و آن جزیه ترسایان نجران که قبول کرده بودند از ایشان بستاند گفت

که چون ازین فارغ شوی براه مکه بیا که مرا در مکه بینی که امسال عزم حج دارم برفت و آن هر دو کار تمام کرد ازین جانب رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا در احیا و قبایل ندا کردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بحج الوداع میرود
بشتابید و مساعده کنید خلق ب[illegible]بع آمدند رسول علیه الصلوات و السلام بیست و پنجم ذو القعده بیرون آمد
از امیر المومنین علی رضی الله عنه را اعلام نکرده بود که چه نوع حج خواهد و هدی با خود براند و بذو الحلیفه آمد و آنجا احرام
گرفت و لبیک بزد و از آنجا بکراع الغمیم آمد و مردمان [illegible]ی پیاده بودند و بعضی سوار پیادگان برنجیدند و با رسول
صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردند گفت چهارپای نداریم تا سوار کنیم میان سخت در بندید و حل نسل
آلوده گردانید تا آسوده شوید همچنان کردند و بیاسودند امیر المومنین از راه یمن [illegible] رسید یکی از لشکر خود
خلیفه کرد و او از پیش بیامد و رسول را بدید و از آنچه کرده بود رسول را خبر داد رسول صلی الله علیه و آله و سلم شادمان
و گفت ای علی احرام بچه نیت کردی گفت [illegible]ل الله مرا نگفتی که چه نوع خواهم کرد حج من نیت در نیت
تو بسته ام و گفته ام اللهم اهلال کاهلال نبیک [illegible]ت ای علی هدی رانده گفت بلی سی و چهار شتر رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت الله اکبر من شصت و شش شتر رانده ام تو شریک منی در حج و مناسک من همچنین
ما احرام ما نزدیک لشکر شو د با ایشان بمکه ای و بمکه موعد ست انشاء الله امیر المومنین باز نزدیک لشکر آمد ایشان را
دید تنگها برگشاده و حلها در پوشیده که از ترسایان اهل نجران گرفته بودند گفت چنین کردید گفتند تا خود را
بیارایم آنرا که خلیفه بود گفت چرا بایشان دادی گفت شفاعت کردند او را ملامت کرد و ایشان را سخن درشت
گفت و حلها بفرمود تا بکندند و بنهادند و در تنگها بستند ایشان را خوش نیامد کینه او در دل گرفتند
چون بمکه آمدند زبان در او دراز کردند و هر کسی شکایت میکرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تا منادی
کردند و مردم جمع شدند خطبه کرد و در آخر گفت که زبان از علی ابن ابو طالب بردارید که او مردیست که
در دین در حق خدای مداهنه نکند چون بشنیدند زبان کشیده کردند و نیز شکایت او نکردند و کراهت رسول
صل[illegible] علیه و آله و سلم در ان بدانستند رسول و امیر المومنین علیهم السلام بر احرام بودند بیشتر مردمان که
با رسول صلی الله علیه و آله و سلم هدی نداشتند خدای تعالی این آیه فرستاد و اتموا الحج والعمرة تا آخر
آیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را جمع کرد و آیت بر ایشان خواند و گفت هر که هدی رانده اید
بر احرام باشد و هر که هدی نرانده اید حلال باشد که خدای تعالی این آیه فرستاد و عمره در حج شد همچنین
و انگشتان در هم افگند و گفت لو استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت الهدی اگر این چه اکنون میدانم
پیش ازین بدانستمی هدی نراندمی آنگه بفرمود که تا منادی کردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که هر که
هدی نرانده است باید که حلال شود مردم بعضی حلال شدند و بعضی بر احرام بایستادند خلاف فرمان رسول

روی [illegible] رسول علیه الصلوات [illegible]
چون [illegible] امیر المومنین [illegible]

صلی الله علیه وآله وسلم کردند گفتند که رسول اشعث واغبر رسول کالیده موی وگرد آلود ما جامهها در پوشیم وبا زنان

نزدیکی کنیم وروغن بر سر کنیم ما نکنیم حلال نشویم ودیگران گفتند که ما شرم داریم که آب از موی ما میچکد ورسول خدای

کالیده موی وگرد آلود می آید گفت وگوی کردند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کاره بود این انکار میکرد ومیگفت

من هدی رانده ام حلال نمی توانم واگر نه حلال شدمی فایده نداشت بعضی حلال شدند وبعضی اصرار کردند

پیغمبر روی بیکی کرد از ایشان وگفت تو هدی رانده گفت نه گفت چرا حلال نشوی گفت واسه که من حلال

نشوم هرگز وتو محرم رسول علیه السلام گفت که انکه لن تؤمن بهذا ابدا تو هرگز بدین ایمان نیاری سبب

نزول آیه ووقت نزولش وسبب منع حج این بود فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم

تلک عشرة کاملة هر که هدی نیابد سه روز روزه بدارد در حج وهفت روز چون باز گردد وبوطن

وبا اهل خود رسد آن ده روز تمام باشد یعنی هفت وسه اگر کسی هدی نیابد که بخرد بهایش نزد یک معتمدی بگذارد

تا بخرد وبنیابت او بکشد هم در ذو الحجه واگر نیابد وکسی نباشد که این تکفل کند یا بهانداز ده روز روزه

بدارد سه روز در حج یکروز پیش از ترویه وروز عرفه وروز ترویه واین سه روز پیوسته تا باید داشت اگر

این ایام فوت شود بعد از ایام تشریف بدارد وهفت روز چون با خانه آید بدارد تلک عشرة کاملة

ای با الهدی او با الثواب وگفته اند کامله بهر آن گفت تا ایهام نکنند که او بمعنی او ست چنانکه او در مثنی

وثلاث ورباع ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام واتقوا الله واعلموا ان الله شدید العقاب

این حج تمتع این کسی راست یعنی فرض آنکس است که اهل او از حاضران مسجد حرام نباشد وحد آنست

که از خانه ایشان تا مکه دوازده میل باشد از چهار جانب از خدای بترسید مراعات حدود احکام وی

کنید وبدانید که خدای تعالی را سخت عقوبت است آنرا که حدود احکام کار نبندد وازان تعدی کند

فرق میان عذاب وعقاب آنست روا بود که عذاب مبتدا بود وعقاب نبود الا عقب فعلی که موجب

آن بود الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج اوقات حج

ماههای معلوم است یا حج در ماههای معلوم است وآن شوال است وذو القعده وده روز از ذو الحجه بروایت

محمد بن علی الباقر وعبد الله عباس وعبد الله بن عمر وبقول عطا وربیع وطاوس نه روز از ذو الحجه بر حکم آیت

پس هر که درین ماهها حج فریضه کند یعنی بدانکه درین ماهها شروع در حج کند از احرام گرفتن ولبیک زدن بهیچ

گونه روا نبود وی را که جماع کند وگفته که روا نبود نیز ذکر آن کردن وسخن فحش گفتن ونه دروغ ونه لا والله ونه بلی

والله گفتن براست یا بدروغ در ایام حج عبد الله عباس گفت رفث جماع بود عطا گفت وعده مردان است

زنان را بجماع بعد الاحلال من الاحرام ابن عباس وطاوس وقتاده وربیع گفتند فسوق جمله معاصی باشد ابن زید

کفت فسوق ذبح کردنست از بهر اصنام واین عادت بود در جاهلیت چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد آن ممنوع
کشت بدین آیه ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق مجاهد کفت دشنام دادنست لقوله سباب
المسلم فسوق وقتاله کفر و نزدیک اهل البیت کذب هست جدال نزدیک ابن زید آنست که مردم هر جای
بموقفی می ایستادند و با یکدیگر خصومت میکردند این میکفت موقف ابراهیم اینست که ما ایستاده ایم
ودیگری میکفت که اینست که ما ایستاده ایم [illegible] ورد کفت با سفیان ثوری طواف میکردم در شب برفت
در حجر شدم و نماز میکردم و سر بسجده نهادم آوازی شنیدم که از میان استار کعبه بدر می آمد که یا جبرئیل اشکو
الی الله ثم الیک مما یفعل الطائفون حولی ای جبرئیل شکایت میکنم با خدای پس با تو از آنچه این طواف کنندگان
میکنند از مزاح و کفت و کوئی در پیرامن من و شرح چیزها کردن و کیفیت تاویل بران کردم که خانه با جبرئیل شکایت
میکرد وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ۵
آیه وارد است بمورد ترغیب میکوید که هرچه شما کنید از نیکوئی خدا آنرا داند یعنی عالم الذاتست عالم بود
بجمله معلومات شما این باشید که هر چیز که شما از علم او ساقط نکردد جزای آنکه کرده باشد چنانکه از کرم او سزد
بدهد آنکه کفت وتزودوا فان خیر الزاد التقوی زاد و توشه بردارید که بهترین زاد و نافع تر این توشه
تقوی است و پرهیزکاری از من بترسید ای خداوندان عقلها یعنی اگر عقل دارید از عقاب من بترسید
که قضیه عقل اقتضا آن میکند که از عقاب من بترسند مفسران کفتند که آیه فرود در حق قومی آمد که ایشان
بی زاد بحج شدندی و کفتندی که نحن وفد الله افترا لا یطعمنا ما وفد خواهیم ما را طعام خواهد داد آنکه در راه
سؤال کردندی با غصب و سلب خدای تعالی ایشانرا از آن نهی کرد از آنکه بی زاد بحج شوند تا وبال و عیال مردمان
کردند عبدالله کفت جماعتی بحج شدندی زاد بر کرفتندی چون احرام کرفتندی زاد بینداختندی و زاد نو
طلب کردندی بسیار بود که زاد بدست شان نیامدی ایشان برنج افتادندی خدای کفت وتزودوا تو
شه بر کیرید و زادی که دارید نگاه دارید تا برنج نیفتید زاد دو است زاد راه حج هست و زاد راه قیامتست
زاد نقل و خرما بود زاد قیامت عمل صالح و تقوی بود برای این راه که یک دو ماه بروی و باز آئی زاد و توشه
میسازی سفری را که چون بروی باز نیائی اولیتر بود که توشه سازی ای خواجه تو بر جناح سفری و مسافر را
از زاد چاره نیست از آن ملخ بیاموز اگرچه این حدیث از ملخ است از فواید ملخ هست مر الجراد علی زرعی
فقلت له سلک سبیلک لا تولع بافساد فقام خطیب منهم فوق سنبله انا علی سفر لا بد من زاد زاد تقوی
می باید از تقوی دور میشوی در معاصی می آویزی معاصی زاد آل زیاد است آن بجنت رساند واین بجهنم
بسیار زاد عقبی تقوی بود از زاه راهی بر آفتست بی پرهیز بران راه نتوان رفتن که راه پر خار و خاشاک است

یکی را از بزرگان پرسیدند که تقوی چه باشد گفت هل سلکت طریقا ذا شوک فقال نعم هرگز راه خارستان
رفته گفت آری گفت چگونه رفتی گفت پر حذر و هشیار و دامان در چاک زده گفت تقوی آنست که در
راه دین همچنان حل ذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقوی کن مثل ماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری مردان
بوده اند که در راه دنیا هم زاد کردند چنانکه راه آخرت زاد تقوی ساختند عبد الله مبارک گوید سالی از سالها
بحج خانه خدای شدم در راه منقطع شدم و بر توکل میرفتم از کناره بیابان کودکی را دیدم که می آمد چنان گمان
بردم که هفت سال یا هشت سال است جامه کوتاه پوشیده ازاری در سر بسته نعلینی در پای کرده
قضیبی خیزران در دست گرفته با او نه زادی و نه راحله نه یاری گفتم سبحان الله بادیه بدین خونخواری
و کودکی بدین خوردی او را گفتم یا صبی از کجا می آیی گفت من الله گفتم کجا میروی گفت الی الله گفتم چه میجویی
گفت رضی الله گفتم زاده کجاست و راحله ات کج[...]ت گفت زاد تقوی و راحلتی رجلای و مرادی
مولای زاد من تقوی ست و راحله من دو پای منست [...] من خدای منست عجب داشتم گفتم اینست
زهد و اینست توکل اخبرنی من انت مرا خبر ده که تو کیستی گفت تا چه خواهی کرد این حدیث رها کن از محنت
زدگان روزگار چه میخواهی گفت علی کل حال گفت نحن قوم مظلومون ما مردمان بستم رسیده گانیم گفتم در بیان
و زیادتی کن گفت نحن مقهورون گفتم روشن کن گفت نحن قوم مطرودون گفت ما قومی راندگان و باز
ماندگانیم و درماندگانیم گفتم نمیدانم گفت لنحن علی الخصوص داووده شدوده ولسعد وراده و مارفا
زبهن فاز الانبیاء و ما خاب من خنیا زاده و من سرنا نال من السرور ه و من ساءنا سار بیلاده و من
کان غاصبا حقه فیوم القیامة میعاده این بگفت و برفت چنانکه من بگرد او نرسیدم در سودای
آن افتادم تا این کودک چه کس است دیگر او را ندیدم تا که بمیان رکن و مقام رسیدم او را دیدم ایستاده
و خلایق بر او جمع شده او را از حلال و حرام و مسایل و احکام می پرسیدند و او جواب میداد من گفتم
این کودک کیست گفتند نمیدانی این زین العابدین بن علی بن الحسین است علیهما السلام من گفتم سبحان الله
اینست زهد و توکل اینست علم و بیان الله یعلم حیث یجعل رسالته ازین عجب داری خادمان خانه انبیا را
چون در خدمت حقیقی بودند برکت ایشان باعقاب ایشان رسید تا در حق ایشان جنس این بود مالک
دینار گوید که سالی از سالها بحج میرفتم آنجا که وداعگاه بود زنی دیدم پیری ضعیفه بر چهارپایی ضعیف
و مردم گرد او در آمده میگفتند که برگرد خدای تعالی بر تو رحمت کناد راه صعب است بس ضعیفی و چهارپا
تو هم ضعیف است او میگفت نه چنان آمدم که بردم من نیز گفتم برگرد که مصلحت نیست مرا نیز همان جواب
داد چون بمیان بادیه رسیدی چهارپای او دراز گوشی ضعیف بود باز ماند مردم همه بازگشتند و او را رها کردند

من نیز خواستم که بگذرم این خبر هم یاد آمد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت المؤمن اخو المؤمن لامه وابیه ان جاع
اطعمه وان عری کساه وان خاف امنه وان مرض عاده وان مات شیع جنازته باز ایستادم واورا گفتم که میا
که راهی صعب است گوش با گفتار من نکردی سر سوی آسمان کرد و گفت الهی لا فی بیتی ترکتنی ولا الی بیتک
حملتنی فوعزتک وجلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک گفت بار خدایا نه در خانه خودم رها کردی
ونه بخانه خود رسانیدی بعزت وجلال تو اگر این با من غیر تو کردی شکایت او جز با تو نکردمی هنوز این سخن
تمام نگفته بود که شخصی را دیدم زمام ناقه تیز و مند گرفته ناقه فرو خوابانید گفت برنشین وا او را برنشاند و چون
باواز پیش من بجست و دیگرش ندیدم تا که بطواف گاه رسیدم او را دیدم گفتم بدان خدای که با تو این کرامت
کرد که مرا بگوی که تو کیستی گفت نمیدانی انا شهده بنت مسکینه بنت فضه خادمه فاطمة الزهرا رضی الله عنها
گفت دختر زاده فضه ام خادمه فاطمه زهرا این همه منزله بار خدایا منت که خداوند لطیف با من ضعیف این
کند که دیدی در سفر قیامت هیچ زاد صالح نیست مگر زاد تقوی در منزلی از منازل آخرت که فرو دآیی آن
زاد ترا فریاد رسد لا یصحب الانسان فی قبره الا التقی والعمل الصالح یکی از جمله زهاد بصره فرمان
یافت جنازه وی برگرفتند و خلقی عظیم بتشییع حاضر شدند چون بگورستان رسیدند او را دفن کردند سعدان مجنون
که از عقلاء مجانین بود بر بالای رفت و آواز در داد الا یا عسکر الاحیاء هذا عسکر الموتی اجابوا الدعوة الصغری وهم
منتظر الکبری یحیون علی الزاد و مازاد سوی التقوی یقولون لکم خذوا هذا اجر الدنیا لیس علیکم جناح ان تبتغوا
فضلا من ربکم سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی از عرب چون بحج رفتندی روا نمیداشتندی
که هیچ تجارة کنند دست از همه تجارة بمیداشتند وانکس را که او تجارت کردی او را حاجی نخواندندی خدای تعالی
این آیة فرستاد وایشانرا رخصت داد در تجارت کردن گفت نیست بر شما بزه در آنکه بجوئید از خدای تعالی
فضلی یعنی روزی و روا بود که معنی این بود که بر شما بزه نیست روزی خدای خود در طلب دارید بواسطه تجارت
ابو هریره رضی الله عنه روایت کرد از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که او گفت چون روز عرفه باشد خدای تعالی
حاجیانرا بیامرزد و چون شب مزدلفه باشد بازرگانانرا بیامرزد و چون روز منی باشد جمالانرا بیامرزد
و چون وقت سنگ انداختن جمرة العقبة بود سائلانرا بیامرزد و هیچکس آنجا حاضر نباید از گوینده لا اله الا الله
الا که خدای او را بیامرزد فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هداکم وان کنتم
من قبله لمن الضالین چون بازگردید از عرفات یاد کنید خدای را نزدیک مشعر الحرام
یعنی مشعر الحرام بایستید و ذکر خدای کنید ظاهر امر کرد فرموده است و ذکر نتوان کرد تا آنجا حاضر نشوند پس ایستاده
بمشعر الحرام واجب بود و یاد کنید خدای تعالی را چنانچه شما را هدایت کرده است بدین و اسلام و مناسک حج

یعنی شکر خدای بر حسب نعمت او کنید و بحقیقت که شما پیش ازین از جمله گمراهان و جاهلان بوده اید چون خدای تعالی
شما را هدایت کرد ذکر او کنید و شکر نعمت او بجای آرید ضحاک گفت چون آدم علیه السلام را بزمین فرستادند
او بزمین هند فرود آمد و حوا بجده یکدیگر را طلب میکردند بنهم ذو الحجه بیکدیگر رسیدند و یکدیگر را بشناختند
آن روز را عرفه نام نهادند و آن جایگاه را عرفات خواندند و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند
که چون ابراهیم از بنا خانه فارغ شد جبرئیل علیه السلام آمد و ارکان حج او را باز نمود و میگفت عرفت
عرفت شناختی شناختی نعم نعم آن روز را عرفه خواندند و جای را عرفات عبد الله عباس گفت چون
خدای تعالی تا ابراهیم را ارکان حج بیاموخت ابراهیم بیامد و بجای بیاورد ابلیس بیامد تا او را در منا
وسوسه کند ابراهیم هفت سنگ با و انداخت و با هر یکی تکبیری میکرد از انجا بپرید بر جمره دوم افتاد
هفت سنگ دیگر بینداخت و با هر یکی تکبیر کردی از انجا بپرید و بر جمره سیوم افتاد انجا نیز هفت سنگ
با انداخت از انجا بگریخت و بذو المجاز آمد ابراهیم او را بدید و بشناخت و از او تجاوز کرد و آن جایگاه را
ذو المجاز خواندند چون بعرفات خواندند چون از انجا بیامد از دلف الی جمع آن را مزدلفه خواندند یعنی بمنا نزدیک
شد هشتم روز ذو الحجه را ترویه خوانند برای آنکه ابراهیم دران شب بخواب دید و صحت آن را بشناخت
شب را شب عرفه خواندند و روز را روز عرفه مشعر الحرام برای آن خواندند که او معلمی از معالم حج است
و وقوف از انجا از جمله ارکان حج است و مردمان از حرمت او و حکم او اعلام کرده اند ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ
أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ عامه مفسران قریش و خلفاء قریش آن جمله از حرم بیرون نشدندی
بعرفات و موقوف بمزدلفه کردندی میگفتندی نحن اهل الله و قطان حرمه ما اهل حرمیم و ساکنان حرم خداییم ما از حرم
بیرون نشویم که ما چون دیگران نه ایم یعنی ما آنکه دیگران کنند نکنیم چون مردمان از حرم بیامدندی ایشان از مزدلفه
نرفتندی حق تعالی آیه فرستاد و ایشانرا گفت شما را نیز آن باید کرد که مردمان میکنند آنجا موقف باید
کرد بعرفات و از انجا باید آمدن که فرمان خدای تعالی چنین است و سنت ابراهیم خلیل است گفت پس باز
گردید از انجایگه که مردمان باز گشتند و آمرزش که خدای آمرزنده و مهربانست رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت الحجاج والعمار وفد الله ان دعوه اجاب وان استغفروا غفر لهم گفت حاجیان و معتمران وفد و زایران
خدای اند اگر خدای را بخوانند اجابت کند و اگر آمرزش خواهند ایشانرا بیامرزد علی بن عبد العزیز گفت
سالی از سالها من عدیل ابو عبیده القسم بن سلام بودم چون بموقف رسیدم جاهی بود از انجا آب برآوردم
و غسل کردم نفقه که داشتیم آنجا فراموش کردم چون بمارفتن رسیدم جاهی بود از انجا آب برآوردم
ابو عبیده مرا گفت که برو پاره خرما و سکه بیاور مرا یاد آمد که من نفقه را آنجا رها کرده ام بیامدم آن همانجایگاه

نهاده برگرفتم و از انجا روی بقافله نهادم در ان وادی نگاه نکردم پر از خوک و بوزینه بود تبر سیدم از ان حال بامدادم
و پیش از صبح بقافله رسیدم و ایشان بر جای خود بودند مرا گفت کجا بودی من آن قصه با او بگفتم و انچه دیدم گفت
دانی که آن چه بود آن همه گناه بنی آدم است که انجا ها کرده اند و بیامده بعضی گفتند که مخاطب درین ایه میان اند
و مراد بقوله من حیث افاض الناس مزدلفه و جمع بمنا آیند و این قولیست قریب برای انکه ذکر افاضه
از عرفات رفته است و بیشتر مفسران بر قول اول اند و مراد بناس در آیت جمله مردمانند که ایشان مامورند
باحضار اکردن بمردمان که بوفق شرح روند ضحاک گفت مراد بناس ابراهیم است زهری گفت مراد ادم است
یعنی بر سنت آدم و طریقه او در مناسک فَإِذَا قَضَيْتُم مَّنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا
فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ مفسران گفتند که عرب را
عادت بودی که چون حج بگذاردندی بیامدند و نزدیک کعبه بایستادندی و مفاخره پدران خود گفتندی که
پدر من میهمانی چنین کردی و شمشیر چنین زدی و درویشانرا طعام چنین دادی حق تعالی ایشانرا فرمود
که ترک این محاکات گیرند و به بدل این ترّهات ذکر من کنید نه ذکر پدران خویش که خانه خانه منست و نعمت
نعمت منست شما و پدرانتان بتمکین من ممکن گشتید ذکر من کنید نه ذکر پدران خویش و گفت چون مناسک
حج بگذارید خدایرا یاد کنید چون یاد کردن پدران خویش و بدان قناعت مکنید که ذکر من چنان کنید که ذکر پدران
خویش بلکه ذکر من بیشتر و بهتر کنید عبد الله عباس گفت که پناه با خدای دهید و یاری از و خواهید چنانکه
کودک خورد که چون بترسید یا در ماند پناه با مادر و پدر دهد ابو الجوزا گفت که از و پرسیدم معنی آن گفت که خدایرا
یاد کنید چنانکه پدران خود را گفتم که کس باشد که بسالی از پدران خود ش یاد نیاید گفت مراد نه آنست که مراد
آنست که از برای خدای خشم چنان باید گرفت که برای پدران چون بشنوی که ویرا دشنام دهند که از
مردمان کسانی اند که همه امت ایشان دنیا ست و از خدای تعالی دنیا میخواهند و میگویند که بار خدایا
مارا در دنیا انچه مراد ماست بده چون مراد و همت او دنیا باشد دنیا با او دهند و او را در آخرت هیچ نصیبی
نباشد قتاده گفت این در حق کسانی است که همه همت ایشان دنیا بود اگر عملی کنند برای دنیا کنند و اگر
سعی کنند برای دنیا بود و اگر دعا کنند از خدای تعالی دنیا خواهند اینها مردمان دون همت باشند
از خیرات دنیا و اخرت بدنیا قناعت کرده باشند فرح و شادمانی ایشان بدنیا بود و فرحوا بالحیوة الدنیا
ازان غافل اند که الدنیا تسر و تضر روزکی چند اصحاب خود را خرم کرداند انگه برنجاند و غمگین کرداند اگر روزی
چند در مسره گذرد سال در مساه گذرد دیدستی شکر می چشاند بدیگری شهر نگ میفشاند ومن عادة
الایام ان صروفها اذا ابتسر منها جانب ساء جانب وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ

حسنة وقنا عذاب النار اولئك لهم نصيب مما كسبوا والله سريع الحساب و بعضی از ایشان میکویند ای بارخدای بده

ما را در دنیا نیکو و در آخرة نیکویی و نکهدار ما را ای بارخدای از عذاب دوزخ اینها اند که ایشانرا نصیبی بود

و بهره از انچه کسب کردند یعنی بدانکه خیر دنیا و آخرت خواسته اند بدعا ایشان ایشانرا خیر دنیا و اخرة

داده اند و بعمل صالح ثواب و جزا دهند و خدای تعالی زود شمار است حساب جمله خلقانرا بزمانی اندک

برارد و حساب بعضی ویرا از دیکری منع نکند از انکه او عالم است بجمله معلومات در خبر است که خدایتعالی

حساب جمله خلایق را برارد بمقدار انکه یکی از ما کوسفندی بدوشد و معنی حساب خلقانرا از خدای تعالی

اعلام او بود بمقدار مستحقات ایشان از ثواب و عقاب بر اعمال ایشان تا بدانند که انچه بر ایشان

میرود از خیر و شر بر کرده ایشانست و اکر خدای عفو کند ایشانرا دانند که از کناه ایشان عفو کرده است

روایت کرده اند از امیر المومنین علی رضی الله عنه که او کفت حسنه دنیا زن صالحه است و حسنه آخرة حور

العین است و وقنا عذاب النار مراد بدین عذاب زن بد است مقاتل کفت حسنه دنیا روزی فراخ

و حلال است و حسنه آخرت امرزش ثواب است انس مالک کوید که در خدمت رسول الله صلی الله علیه واله

وسلم بعبادت بیماری شدیم او در حالت سخت بود چنانکه پنداشتی که کبوتر بچه است که موی از وی بر میکنند رسول

صلی الله علیه واله وسلم او را کفت دعا میکنی کفت آری یا رسول دعا میکنم که بارخدایا هر عقوبتی که مرا

در آخرت خواهی کرد با دنیا افکن که من طاقت دوزخ ندارم رسول صلوات الله وسلامه علیه کفت بد

کفتی چرا نکفتی اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار مرد این دعا بکرد خدایتعالی

شفا داد او را مجاهد کفت از عبد الله عباس که خدایرا نزدیک رکن یمانی فرشته ایست که از انکاه

بازخدای تعالی جهان آفریده است انجا ایستاده و میکوید امین امین بر دعا آنان که میکویند ربنا

آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار عبد الله عباس کفت مردی نزدیک رسول الله

آمد کفت یا رسول الله علیه السلام پدرم از دنیا برفت حج ناکرده اکر من برای او حج کذارم مجزی باشد

کفت اکر بر پدر تو وامی بود بکذاری مجزی باشد کفت باشد کفت دین خدای اولیتر بود که بکذاری

کفت یا رسول الله مرا هیچ مزد باشد خدای تعالی این آیة فرستاد اولئک لهم نصیب مما کسبوا انس

مالک روایة کرد رسول صلی الله علیه واله وسلم کفت مردی بحج وصایت کند چهار حج بنویسند آنرا که

وصیت کرده باشد و آنرا که وصایت نامه نویسد و آنرا او صایت بجای آورد و آنرا که فرا کیرد تا حج بکند

واذکروا الله فی ایام معدودات فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تاخر فلا اثم علیه لمن اتقی واتقوا الله

واعلموا انکم الیه تحشرون ٥ میفرماید که خدایرا یاد کنید در ایام معدودات یعنی

ایام تشریق و مراد بذکر تکبیر است که عند رمی الجمار با هر سنگی تکبیری باید گفت و در عقب پانزده نماز در منا
و در شهرهای دیگر عقب ده نماز و تکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله
الحمد لله علی ما هدینا و له الشکر علی ما اولینا و رزقنا من بهیمة الانعام پس هر که او تعجیل در دو روز یعنی در نفر
در روز دویم اگر خواهد که در نفر اول بیاید و آن دویم روز بود از ایام تشریق روا بود او را بر وی هیچ بزه نباشد
و نفر آمدن بود از منا و اگر تاخیر کند تا در نفر اخیر [illegible]ید هیچ بزه نبود بر او و این اولیتر بود و آن سیوم روز
بود از ایام تشریق یعنی اگر در نفر اول بیاید یا در نفر دویم بیاید بر او هیچ حرجی و بزه نبود و کفارتی لازم
نباید همه کسی را که پرهیز دارد از معاصی و از خدای بترسد در جمله احوال در کردار و گفتار و بدانید که حشر شما
و جمیع شما فردای قیامت با خدای خواهد بود از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کردند و از ابوذر غفاری
که معنی این آیت اینست که در هر نفری که بیاید از اول و دویم از گناه او مغفور بود و آن حج که کرده باشد
کفاره گناه او باشد مجاهد گفت فلا اثم عل[illegible] قائل گناه بر او ننویسند تا دگر سال معاویه بن قره گفت
در نفر که بیاید از گناهان خود بیرون آمده باشد چنانکه آن روز از مادر زاده باشد وَمِنَ النَّاسِ مَنْ
يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ مقاتل و عطا گفتند
در اخنس شریق آمد مردی خوش سخن و نیکو دیدار بود و خلیفه بنی زهره بود وقتی نزدیک رسول صلی الله علیه
و آله و سلم آمدی و با او می نشست و اظهار ایمان میکرد و میگفت من ترا دوست میدارم و سوگند
میخورد رسول صلی الله علیه و آله و سلم از نفاق باطن او بیخبر بود و اقبال میکرد و او را [illegible]
او و ثقیف خصومت افتاد بر ایشان شبیخون برد و چهارپایان ایشان را بکشت و کشتهای ایشان را
بسوخت خدای تعالی این آیه فرستاد و از نفاق او رسول را خبر داد عبد الله بن عباس گفت که این سه آیه در سریه
رجیع آمد و آن چنان بود که کفار قریش گفتند ما اسلام آوریم جماعتی از علما اصحابه را بفرست تا از و معالم
دین بیاموزیم و این مکر بود که کردند رسول الله علیه الصلوات خبیب بن عدی الانصاری را و مرثد غنوی
را و خالد بن بکر را و عبد الله بن طارق و زید بن الدثنه را آنجا فرستاد و عاصم بن ثابت را بر ایشان
امیر کرد ایشان روی بمکه نهادند جای فرود آمدند که آنرا بطن نخل خوانند عجوزه می آمدند آنجا بگذاشت
استخوان عجوزه یافت و این جنس خرما بمدینه بود بدانست که در آن ره مردم مدینه گذر کرده اند بیامد
و قوم خود را خبر کرد هفتاد مرد سلاح برگرفتند و از پس ایشان در آمدند ایشان را دریافتند و با ایشان
قتال کردند مرثد را و خالد و عبد الله طارق را بکشتند و عاصم بن ثابت تیر از جعبه فرو ریخت
در آن جعبه هفت چوبه تیر بود به هر یکی مردی را از بزرگان مشرکان بکشت چون تیرش نماند گفت الهی حمیت

دینک صدر النهار فاحم لحمی آخر النهار بار خدایا من اول روز دین ترا حمایت کردم تو باخر روز گوشت مرا از مشرکان
نگاه دار کرد او در آمدند و او را شهید کردند خواستند که سر او را ببرند خدای تعالی جمعی زنبور را فرستاد تا او را
حمایت کردند و کسی گرد او نیارست و او را حمی الدین نام نهادند چون گفته اند شب در آمد ابری سیاه بر آمد و
بارانی عظیم ببارید سیلی در آمد و جثه عاصم را بر گرفت و ببرد خدای تعالی فرشتگان را فرستاد تا جثه
عاصم بهشت ببردند و پنجاه مشرک را کشته بودند همه را بدوزخ بردند خبیب بن عدی را و زید بن الدثنه
را باسیری گرفتند و بمکه بردند خبیب را بنو الحرث بن عامر بخریدند تا او را بدل پدر باز کشتند که
پدر ایشان را در احد او کشته بود بخانه بردند او بند بر نهاده اهل خانه او را دیدند که خوشه انگور میخورد
نه در هنگام او دانستند که روزی است که خدای تعالی او را فرستاده آنگه او را بر گرفتند و او را از حرم
بیرون بردند تا بکشتند آنجا درختی دیدند گفتند او را صلب کنیم برین درخت گفت چندان مهلت دهید
که دو رکعت نماز بکنیم آنگه دو رکعت نماز بکرد و گفت اگر نه آنستی که گویند خبیب ترس مرگ را تعلل میکند
بیشتر بکردمی آنگه گفت اللهم احصهم عددا و خذهم بددا و او را زنده بردار کردند گفت بار خدایا کس نیست
که سلام من بر رسول رساند تو سلام من بر رسول رسان مشرک بود نام او سلاما خواست تا نیزه بر سینه
او زند گفت اتق الله از خدای بترس چون نام خدای بشنید در طغیان بیفزود نیزه بر سینه خبیب زد و از پشت
او بیرون برد فذلک قوله تعالی و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم و زید بن الدثنه را صفوان امیه
بخرید تا بعوض پدر او را باز کشند که پدر او را او کشته بود آنانکه او را بدست یکی از موالی خویش داد
و گفت او را بتنعیم بر و بکش ابو سفیان حاضر بود گفت بخدای بر تو که چیزی از تو بپرسم راست بگو گفت
چیست گفت خواستی که محمد بجای تو در دست ما اسیر بودی و تو بسلامت بودی بمدینه و محمد آنجا که
در دست ما اسیر و کشته گفت بخدای که هرگز نخواهم و خواهم که جان من فدای جان محمد بود تا هر مکاره
که بدو خواهد رسیدن بمن رسد ابو سفیان گفت هرگز ندیدم کسی را که اصحابش وی را دوست دارند چنانکه
اصحاب محمد محمد را آنگه آن غلام او را ببرد و بکشت و نام آن غلام نسطاس بود چون خبر برسول صلی الله
علیه و آله و سلم آمد صحابه را گفت کیست از شما که برود خبیب را از آن درخت فرود و بهشت او را
زبیر گفت یا رسول الله مقداد و اسود را با من بفرست تا برویم شاید که او را بیاوریم رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ایشان را بفرستاد بروز پنهان می شدند و بشب میرفتند چون بتنعیم آمدند درخت خبیب
بدیدند چهل مشرک پیرامن درخت خفته بودند مست خراب او را از درخت فرود گرفتند چهل روز بر او گذشته
بود و او هیچ متغیر نگشته بود دست خود را بر جراحت نهاده خون از جراحت او می آمد رنگ رنگ خون

بوی بوی مشک زبیر اورا براسب خود گرفت او اسپ را براند مشرکان بیدار شدند حبیب را بر درخت ندیدند
آواز در قریش دادند هفتاد سوار بر نشستند و از پی ایشان بیامدند و در ایشان رسیدند زبیر حبیب را از اسب در افکند
چون بر زمین افتاد زمین اورا فرو برد و اورا بلیع الارض نام نهادند آنگه زبیر آواز داد و گفت برای چه می آئید
[illegible] العوام ام و این مقداد اسود ست دو شیر بیشه ام اگر خواهید بتیغ کارزار کنیم و اگر خواهید
پیاده قتال کنیم و اگر خواهید برویم گفتند هر جا که خ[illegible] بروید ایشان بمکه شدند و ایشان پیش رسول صلی الله
علیه [illegible] سلم آمدند در وقتی که حبیب و اصحابش را کار افتاد منافقان گفتند دیدید شما که ایشان چه کار
کردند خود را بدست خود هلاک کردند چون رسول صلی الله علیه و سلم از گفت ایشان خبر یافته بنزدیک
رسول آمدند و سخنهای خوش گفتند و سوگندان خوردند که در دل ایشان نفاق نیست خدا تعالی این آیه
فرستاد و گفت ای مردمان کسی هست که گفت او ترا خوش میآید و سخن او ترا العجب می آرد بزبان جا…
و چاپلوسی میکنند و دوستی و ایمان ظاهر میکردانند و خدا را بر آنچه در دل ایشانست گواه میگیرند و میگویند
که خدا تعالی گواه ماست ای محمد ایشان دروغ میگویند و ایشان دوست تو نیستند و سخت ترین خصمان
و بدترین دشمنان تواند و دعوی میکنند که خدای گواه ماست راست میگویند خدا تعالی بر نفاق و دروغ
و کفر ایشان گواهی والله یشهد ان المنافقین لکاذبون صفت مومن آنست که سهل جانب باشد زود
بدست آید از آنجا که کریم است المومن غر کریم دیر از دست بشود از آنجا که حلیم باشد بگویند باور دارد
چون سوگند خورند راست پندارد و همه کس را از حساب خود انگارد چون سلیم الجانب باشد بهمه کس
گمان سلامت برد صفت منافق آنست که از او همه تزویر و ترویق بود ظاهری آراسته و آبادان دارد
و باطنی خراب و ویران بادنیا ماند که ظاهرها سبز و رو باطنها غرور منافقان چون در ظاهر جز آن گویند که در باطن
دارند ظاهر با خلق است و باطن با حق لاجرم ظاهر برسول صلی الله علیه و آله و سلم سپرد و باطن با خود
حواله کرد الیک الظواهر والله یتولی السرائر منافق خدای سپر کار خود ساخته بود و سوگند را اصلاح خود کرده
اتخذوا ایمانهم جنة جز منفعت بان کنند و دفع مضرت بآن کاهی تعیش بود و کاهی سپر شود و آنکه دروغ زن
باشد که سوگند خورد والکذب ما یکون ابو المعلی اذا اتی یمینا بالطلاق خدا را بدروغ بگواهی
خواند گوید که خدا تعالی گواه منست گواه تو نیست گواه بر تست والله یشهد علی ما یعملون و اذا تولی سعی
فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد هم از صفت منافقیست که اخنس بن شریق است
یا منافق دیگر بر خلاف اقوال بر عموم است نیز میگوید که چون منافق پشت بر کند و از پیش دور شود یا ولایتی
و حکمی یابد سعی کند در زمین فساد در زرع و کشت را افزوده و زاد و چهار پایانرا هلاک کند و خدا تعالی فساد و تباهی

دوست ندارد محال بود که مرید آن باشد صفت منافق اینست که در پیش دوستی کند و در پس دشمنی کند و دو روی و دو زبان
باشد یکی با تو و یکی با خصم تو تجدون من شر الناس ذا الوجهین یاتی هولاء بوجه و هولاء بوجه بدترین مردمان
دو رو و دو زبان باشند که باین بروئی زندگانی کنند و با آن بروی دیگر کاغذوار دو روی با [illegible] قلم وار دو
زبان آنکس که چنین بود وای او بقلم و کاغذ بر نیاید [illegible] شتن مشغول نشود [illegible] کاغذ مبادا ... است
نکنند از صریر اقلام نه اندیشید باطلیل صمصام نباشد [illegible] و آن بود که در دنیا قلم وار به تیغش تباه کنند و در حشر
کاغذوار رویش سیاه کنند ضحاک گفت تولی را معنی آنست که صار والیا چون دست سعی [illegible] دهند
وقتی که نکنند از آن نکند که نتوانند و آنچه نزانند برای آن نزانند که نرود و الظلم من شیم النفوس فان تجد ذا
عفة فعلة لا یظلم تا رعیت باشد گردن نرم دارد چون والی شود دست بظلم دیگران دراز کند مجاهد
گفت چون والی ظلم کند خدا تعالی بشومی ظلم باران از آسمان باز گیرد تا حرث و نسل هلاک شود
و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و لبئس المهاد حق تعالی بیان میکند که صفت
این کافر منافق آنست که چون او را گویند که از خدای بترس و در زمین فساد مکن از هلاک حرث و نسل
دور باش عزت و منفعت و حمیت و جاهلیت او که در دل و دماغش باشد او را بر آن دارد که چون نام
خدا تعالی شنود تکبر کند جزای گناه و بدی او را دوزخ بس است که در عذاب آن مخلد و موید میماند و بد
جایگیست دوزخ و بد بستریست آتش دوزخ عبد الله مسعود گفت که از جمله کبایر آنست که کسی را گویند اتق الله
از خدای بترس او گوید علیک نفسک خود را گوش دار در خبر هست که امیر المومنین علی رضی الله عنه در این
آیه و ما بعد این گفت اقتتل الرجلان و رب الکعبة ابن عباس بشنید و یاد گرفت در عهد عمر خطاب رضی الله عنه در مسجد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه میخواندند ابن عباس گفت اقتتل الرجلان و رب الکعبة چنانکه شنیده
بود عمر خطاب گفت این سخن که گفتی درین محل چه معنی دارد گفت از ضمن این دو آیه بوی خصومت می آید
و قتال دو کس گفت چگونه گفت از آن سبب که چون یکی امر معروف و نهی منکر کند دیگر را گوید اتق الله از خدای
بترس او چون نام خدا تعالی شنود انفه و حمیت او را بر آن دارد که ناهمواری و درشتی کند میان ایشان
خصومت و قتال پدید آید و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد
حق جل و علا چون ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند و در دل نفاق و طغیان میداشتند ذکر مومنان
میکند که زبان ایشان با دل ایشان یکسانست آنچه بزبان میگویند بدل تصدیق آن میکنند گفت از مردمان
کسی هست که نفس خود را بمن فروشد از بهر جستن رضای خدا تعالی در خبری که خدای تعالی آنست از سر جان
برنخیزد چون رضای خدا تعالی حاصل میشود بفدات جان مضایقه نمیکند و خدا تعالی مهربانست به بندگان

خویش که رضای او طلب کند و از رافت و رحمت او خایب نگردد و ضحاک گفت آیه در زبیر و مقداد آمد چنانکه ذکر ایشان
برفت بعضی دیگر گفتند در باب امر معروف و نهی منکر آمد چنانکه از پیغمبر روایتیست که او گفت افضل الجهاد کلمة الحق
عند امام [illegible] بهترین جهاد کلمه حق بود نزدیک امیر ظالم و هم او گفت سید شهیدان روز قیامت حمزه
[illegible] ست و مردی که نزدیک آمد امام جابر رود امر بمعروف و نهی منکر کند و او کشته شود عبد الله
عباس گفت در شان امیر المومنین علی ابن ابی طالب آمده است و در تفسیر اهل البیت سلام الله در شب
[illegible] علیه السلام از مکه بمدینه گریخت و آن مشرکان قصد کردند که بسرای رسول صلی الله علیه
و آله و سلم روند و او را بکشند جبرئیل علیه السلام آمد و رسول علیه السلام را از مکر ایشان خبر داد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت پس چه باید مرا گفت ترا بباید رفت و علی را خود بباید خوابانید که اگر تو بروی
و ترا بجای تو نه بینند از پی تو بیایند و ترا رنجه دارند حق تعالی میفرماید که تو برو و علی را بر بستر خود بخوابان رسول
صلی الله علیه و آله و سلم کس فرستاد امیر المومنین را بخواند و گفت مشرکان عزم کشتن من کرده اند خدای تعالی
مرا میفرماید که بر جای من بخسبی تا اگر مشرکان تعرض من کنند بتو دفع شود بجای آنکه مرا خواهند کشت ترا
بکشند ترا شاید که جان تو فدای جان من باشد امیر المومنین علی علیه السلام بگریست رسول گفت یا علی
ما گفت چنان تو هرگز بد دل نبوده اجزع من الموت ای از ترس میگری امیر المومنین گفت نه یا رسول الله
از آن میگریم که چرا یک جان دارم بایستی که هزار جان داشتمی تا بهر تویی جان فدا کردمی آنکه از سرای بیرون
آمد شب تاریک شده بود و آنانکه راه نگاه میداشتند بد وصف برابر یکدیگر نشسته بودند رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فراز آمد و خدای تعالی خواب بر ایشان افکند تا رسول صلی الله [illegible] و آله و سلم
هر یکی را مشتی خاک بر سر کرد و میخواند و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون
و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ایشان از خواب در آمدند بر سر خاک دیدند گفتند این خاک بر سر ما که کرد
کاری که در اولش خاک بر سر باشد در آخرش باد در دست بود عجب داشتند و گفتند که یکبار ما چنین غافل
شدیم که کسی خاک بر سر ما کرد و ما بیخبر آنکه توقف کردند تا شب به نیمه آخر رسید گروهی قصد بام کردند و گروهی
راه را مراقبت میکردند از بام نگاه کردند امیر المومنین علی علیه السلام بر جای رسول صلی الله علیه و آله و سلم
خفته بود روی پوشیده و پای برهنه بیرون کرده برای آنکه پای او هم بشکل و ثبات مانند پای رسول صلوات الله
و سلامه علیه بود چون بدیدند بگفتند که محمد بر جای خود است فرود آمدند و بر بالین او بایستادند و بیدار بود چنان
می نمود که خفته است ایشان یکدیگر را می گفتند که تو ابتدا کن امیر المومنین برخاست و بانگ بر ایشان زد و گفت
شما درین جایگاه چه دارید چون آواز امیر المومنین بشنیدند خایب شدند که ایشان بطلب رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم آمده بودند گفتند ای محمد کجاست گفت ندانم ما گفت رقیبا علیه نگاه بان او نبودیم تا بدانم که او کجاست
هر ساعت بیرون می آمدند لی میدیدند نمیدانستند که آنکس که خاک بر سر ایشان کرد همان (بود) صادق
رضی الله عنه گفت حق تعالی درین شب با امیر المومنین با فرشتگان مباهات کرد جبرئیل گفت
در آسمان من شما را برادری داده ام کیست از شما که اختیار آن کند که جان خود را فدای جان (برادر)
کند هر یکی توقف میکردند حق تعالی گفت علی رضی الله عنه از شما جوانمردتر است که جان خود را فدای
خویش کرده و بستر او خفته تا او را بجای او بکشند برآیید و او را نگاه بان باشید و دشمن را از وی دور کنید بیامدند
و بر بالین او نشستند و میگفتند بخ بخ لک یا ابن ابی طالب سبقت الملائکة المقربین امیر المومنین بر بستر
رسول خفته انشا میکرد اوقیک بنفسی ایها المصطفی الذی هدانا بالرحمن من عنه الجهل ولعدیک
جویای وما قدر محبتی لمن انتهی منه الی الفرع والاصل بابیتهای دیگر رسول صلی الله علیه وآله وسلم از جمله
صحابه امیر المومنین را اختیار کرد تا بدانند که مقام او را شایسته بود در شب غار نامه بنامه روز تبوک اقامه
مقامه آن شبش بر بستر خود این روز شش بر منبر خود بعلمش منبر داد بشجاعتش بستر داد آن شبش گفت
جز تو کسی پای ایشان ندارد این روزش گفت جز تو کسی جان من ندارد پای که بر مهر نبوة نهند چون بمنبر
صاحب نبوت رسد منبر از و بیالد محراب از و بنازد آنجا که دیگران از محراب و منبر لاف زنند محراب
و منبر بدو فخر کند الطیب انت اذا اصابک طیبه والماء انت اذا اغتسل الغاسل طیب باو
مطیب گردد آب باو پاک شود اگر او پاک کننده است عجب مدار که اصل پاکی آب است و اصل او آن است
خلق من الماء بشرا همه او دگی باو پاک شود که مطهری مطهر است الله طهرهم بفضل نبیه وانا ستقیهم
بطیب المولد اگر عبادت کرد لله واگر جهاد کرد فی الله واگر نان لوجه الله ابتغاء مرضات الله الحمد لله علی ولایته
وامامته یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
بعضی مفسران گفته اند که آیت در شان مومنان اهل کتاب آمد چون عبد الله سلام و اصحابش و اسد و اسید
پسران کعب و یامین بن یامین که ایشان تعظیم شنبه میکردند و گوشت اشتر و شیر نمیخوردند گفتند یا رسول الله
توریة هم کتاب خدای است رها کن ما را در نماز شب میخوانیم حق تعالی آیة فرستاد گفت که بگوی ای محمد کم
ای آنکسانی که ایمان آورده اید و قدم در دایره اسلام نهاده اید یکبارگی همه در اسلام آیید و آنچه شریعت اسلام
شما را اسیر باید آن کنید پس روی کار شیطان در راههای دیو مکنید که شیطان شما را دشمنی هویدا است
دشمنی خود را ظاهر کرده است از و احتراز کنید شعبی گفت که یکروز عمر خطاب گفت یا رسول ما از جهودان
سخنهای نیکو شنویم دستوری باشد رسول صلی الله علیه وآله وسلم ام تهوکون انتم کما تهوکت الیهود والنصاری

لقد جئتکم بالبیضاء النقیة ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی گفت شما متردد و شاکّید چنانکه یهودان بشما دینی آورده ام

سپید و پاکیزه و اگر موسی زنده بود [illegible] روا نبودی مگر متابعت من فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا

أَنَّ اللَّهَ [illegible] حق جل و علا میفرماید و میگوید پس اگر شما از انچ قدم بران نهاده اند از راه اسلام

[illegible] پس [illegible] حجتهای روشن بشما آمده است آیات و بینات مشاهده کرده اید بلغزید و از ان

دور شوید بدانید که خدا [illegible] عزیز است ارجمند و بی همتا است قوی و غالب است از شما انتقام کشد کس

شما را [illegible] هر کس را از بر فرمان او حکم نیست حکیم است محکم کار و درست کردار است انچه او کند بر حسب

مصلحت کند و چنان باید که او کند هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ مورد آیت تهدید و وعید است کافرانی را که ایشان عند نزول آیه و ظهور

بینات هیچ ایمان نمی آورند میگوید که هر انچه ممکن بود با ایشان کرده شد از باب تسهیل تکلیف اقدار و تمکین وعده

و ازاحه علت و نصب ادله و بعثت انبیا و انزال کتب با این اینان ایمان نیاوردند ایشان هیچ منتظر

می باشند و چشم میدارند الا آنکه فرمان خدای و عذاب خدای با ایشان آید در سایه های ابر سفید و فرشتگان

با ایشان آیند از بهر عذاب و کار ایشان تمام کرده شد و مرجع و بازگشت جمله کارها با خدا تعالی بود و گفته اند

که معنی آیه انیست که این کافران را هیچ بهانه دیگر نمانده است الا آنکه تمنا و محال و انتظار محال کنند و آن

آنست که خدا تعالی بدیشان آید در سایهها از ابر سفید و فرشتگان بدیشان و کار خود تمام کرده شد یعنی کار

شریعت و اسلام از ان روشن تر و ظاهر تر شده است که احتیاج وضوحی ندارد و بیان مرجع جمله کارها

با خداست بهرچه کنند جزا یابند سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ

مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ حق سبحانه و تعالی چون شرایع را بیان کرد و بگفت که مردمان

بر سه فرقه اند مومن و کافر و منافق مومنان را وعده داد کافران و منافقان را وعید کرد بعد از ان بیان کرد که

ایمان نیاوردند کافران از ان نیست که در آن وجه تقصیری است بلکه از نفس بد ایشان و فعل پلید ایشانست

و نه آنست ای محمد که ایشان با تو تنها کرده اند بلکه با قومی دیگر همچنین کرده اند بپرس از فرزندان یعقوب یعنی

جهودان مدینه که تا چند دادیم ایشان را یعنی پدران ایشان را از آیه نشانی و دلیل صدق پیغمبر ایشان بود چون

از درها گشتن عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و طعام از من و سلوی تا آیتی در توریة و دلیل و صحت نبوة تو چنانکه جماعتی

بدان اقرار دادند و جماعتی انکار نمودند و دیگران تبدیل کردند و هر که نعمت خدا را که آن آیتی است از توریة

دلالت کننده بر نعمت و صفت محمد بگرداند و تبدیل کند بعد از ان که یاد آمده باشد عقابی عقاب خدا تعالی

سخت است بعقاب سخت خودش مبتلا کردانند زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا

والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة والله یرزق من یشاء بغیر حساب عبدالله عباس گوید که آیه در شان ابوجهل و... آمد و مشرکان
عرب که ایشان سخریه و افسوس کردندی بر درویشی مسلمانان و تنعم کردندی بمال و معیشتی که ایشان را بود و گفتندی که
اگر محمد حق بودی سادات و اشراف ما او را متابعت کردندی نه این [illegible] عبدالله مسعود
و عمار و صهیب مقاتل گفت در حق منافقان آمد عبدالله ابی سلول و اصحاب [illegible] سعد [illegible] غفار
اصحاب محمد سخریه کردندی و گفتندی که محمد باین جماعت غلبه خواهد کرد ما را عطا گفت در علما و رهبان یهود
آمد که بر اصحاب رسول سخریه کردند از آنکه خدا تعالی خبر داده بود که من مالهای ایشان [illegible] در جل
غنیمت بی قتالی علی اسهل الوجوه ایشان از بنی قریظه و بنی النضیر بودند و از بنی قینقاع حق تعالی آیه فرستاد
و گفت که آراسته و نزیین گردانیدند در چشم آن کسانی که کافر شدند زندگانی دنیا را و متاع دنیا تا
از غرور دنیا و مال دنیا و استهزاء و سخریه کنند و افسوس میدارند از آن کسانی که ایمان آورده اند و آن کسانی
که مومن و متقی اند یعنی پرهیزکاران فردا قیامت زیر دست و بالای ایشان باشند و خدا تعالی روزی
دهد آنرا که خواهد بی حساب و بی شمار ابوالقاسم طائی از رضا رضی الله عنه از پدرانش از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت که هر که مومنی یا مومنه را خوار و حقیر
دارد برای درویشی او خدا تعالی روز قیامت او را مشهور و رسوا گرداند و هر که مومنی یا مومنی را بهتان
نهد یا در او چیزی گوید که در او نبود خدا تعالی او را فردای قیامت بر تشنه از آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته
باشد بیرون آید مومن بنزدیک خدای تعالی گرامی تر از فرشته مقرب است و هیچ نیست که خدا تعالی دوست
دارد از مومنی تایب یا مومنه تایبه و مومن را در آسمان چنان شناسند که مرد اهل و ولدش را الحیی معاذ گفت
بد قومی باشند آنانکه اگر مومنی در میان ایشان توانگر بود حسدش برند و اگر درویش بود حقیرش دارند در خبر است
از ابوذر غفاری که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا گفت در مسجد که نگاه کن تا کیست که در چشم تو رفیعتر
می آید گفت نگاه کردم مردی دیدم را دیدم که حله نیکو پوشیده گفتم هذا یا رسول الله گفت اکنون در نگر تا از این
جمع که در چشم تو حقیر مینماید من نگاه کردم مردی ضعیف حال را دیدم خلقانی پوشیده گفتم هذا یا رسول الله
این حقیرتر می آید مرا رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت والذی نفسی بیده بآن خدای که جان با مراد است
که این مرد حقیر که در چشم تو می آید بنزدیک خدای تعالی بهتر است از جهانی از این مرد بر باز کرده ابن عباس
گفت مراد باین آیه والله یرزق من یشاء بغیر حساب اموال بنی قریظه و بنی النضیر است و گفته اند که بغیر
حساب آنست که روزی دهد در دنیا که تبعه با آن نبود و در آخرت حساب نخواهد و گفته اند که مراد باین
اهل بهشت اند که خدا تعالی ایشان را بی حساب روزی دهد یعنی بیش از آن که در تقدیر حساب آید کان الناس

[illegible] فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ

فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ... میکوید که مردمان همه یک کروه یک امت بودند و یک ملت

بودند و در میان [illegible] خلاف نبود خلاف در میان ایشان ظاهر کشت پس خدای عز و جل پیغمبرانرا فرستاد

صد [illegible] و چهار هزار چنانکه در اخبار است و سیصد و سیزده رسول بودند بیست و هشت را از ایشان نام و قران

مذکور است پنج اولو العزم اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم ایشان همه بشارت

دهنده بودند [illegible] ثواب و ترساننده عاصیانرا از عقاب و بفرستاد با ایشان کتاب را بالحق

یعنی با هر یکی از ایشان ابو ذر غفاری کفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را پرسیدم که خدای تعالی

چند کتاب فرستاد کفت صد و چهار پنجاه صحیفه بشیث وصی آدم فرستاد و بر نوح سی صحیفه و بر ابراهیم ده صحیفه

و توریة بر موسی و زبور بر داود و انجیل بر عیسی و قران بمن که محمدم کفتم یا رسول الله در صحف ابراهیم چه بود

کفت همه امثال بود در توریت عیسی همه عبر بود چنانکه عجبا لمن ایقن بالموت کیف یفرح و عجبا لمن ایقن

بالنار کیف یضحک و عجبا لمن رای الدنیا و تقلبها باهلها کیف اطمئنان الیها عجب از انکه مرک بیقین داند چه

کونه شاد شود و عجب از انکه دوزخ بیقین داند چکونه خندان بود و عجب از انکه دنیا بیند و تقلب او چکونه دل

بر دنیا نهد و با او ساکن شود از بهر چه فرستاد پیغمبرانرا تا بیان کند احکامی را که در ان خلاف میکنند یعنی

کتاب بیان با صاحب کتاب عطا کفت که مردمان از عهد آدم تا روزکار نوح بر یک ملت و طریقه بودند

قتاده کفت از عهد آدم تا نوح ده قرن بودند همه در یک شریعت اختلاف در عهد نوح پیدا شد پس

خدای تعالی نوح را بفرستاد کلبی کفت مراد بناس اهل سفینه نوح اند آن هفتاد مرد که بر دین نوح بودند و با او

ایمان آورده بودند پس از ان مختلف شدند وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ

بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۵

و میکوید که خلاف نکردند در ان کتاب الا کسانی که ایشانرا از جهودان و ترسایان پس از انکه حجت با ایشان آمد

یعنی احکام توریة و انجیل و ایشان آنرا بکردانیدند تحریف و تغییر و تبدیل کردند از ظلمی و حسدی که ایشان را بود

و در میان ایشان پس خدای تعالی راه نمود آنکسانی را که ایمان بدانچه در او خلاف کردند از حق یعنی در حقی که

ایشان خلاف کردند ایشانرا بدان راه نمود بامر و فرمان خویش در نماز خلاف کردند بعضی روی بمشرق کردند

و بعضی روی بمغرب کردند و بعضی روی به بیت المقدس کردند خدای تعالی مومنانرا بکعبه هدایت کرد در روزه

خلاف کردند بعضی بشب روزه داشتند و در اوقات خلاف کردند جهودان شنبه کفتند ترسایان یکشنبه

کفتند خدای تعالی مومنانرا در راه نمود بروز آدینه در ابراهیم خلاف کردند جهودان کفتند جهود بود ترسایان کفتند

ترسا بود خدای تعالی مومنانرا هدایت کرد که نه جهود بودند نه ترسا ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان
حنیفا مسلما و خدای تعالی هدایت کند و راه نماید براه راست آنرا که خواهد و خدای تعالی ...
و هدایت کرد و هدایت از خدای تعالی الطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاله علل ...
رسل و این همه با همه مهتدی نشدند دلیل نکند که هدایه نکرد برای آنکه هدا ...
چنانکه امر و نهی عام است لیکن مطیع و مهتدی اندک أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا ...
مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
قَرِيبٌ ..... قتاده و سدی گفتند که آیه در غزاة خندق آمد که مسلمانانرا از آن خوف و شدت
رسید چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر گفته اند
که در جنگ احد که عبدالله بن ابی سلول اصحاب رسول را گفت تا کی خویشتن را در تلف نهید و جان خود را
علف شمشیر گردانید ایشان گفتند قاتل از ما مجاهد است و مقتول شهید ایشانرا گفت این سخنها باطلست
اگر محمد رسول حق بودی خدای تعالی دشمن را بر او ظفر ندادی و قتل و اسیر بر اصحاب او مسلط نکردی خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت ای شما می پندارید که باسانی در بهشت روید و هنوز بر شما نیامده است مثل آن کسانی
که بگذشتند پیش از شما یعنی بشما نرسیده است آنچه بشما رسید از سختی و گرسنگی و درویشی و بیچارگی
و بجنبانیدندی ایشانرا و بترسانیدندی و ایشان مضطرب و ترسان گشتندی تا کار بجائی رسید که مومنانی
که با پیغمبر بودند استبطاء نصرة کردند گفتند آخر این نصرت خدای کی خواهد بودن ما را خدای تعالی تسلی کرد ایشانرا
و گفت نصرة خدای شما را نزدیک است وهب منبه گفت از میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را مرده یافتند
مرگ ایشان گرسنگی و سختی بود و گفت که در کتاب بعضی حواریان خوانده ام که چون خدای در بلا بر تو نهاد ما نه
شو برای آنکه سبیل انبیا و رسل است و چون در نعمت و راحت بر تو بگشاید خویشتن بگری که با تو خلاف
آن کرد که با پیغمبران کرد در خبر می آید که عیسی علیه السلام وزیری داشت شیری او را بکشت عیسی علیه السلام
گفت بار خدایا این مرد مرا وزیری و عونی بود در بنی اسرائیل سگی را بر او مسلط کردی تا او را بخورد حق سبحانه
و تعالی گفت آری برای آنکه خواستم که او را منزلتی باشد و او بعمل خویش بآن منزلت نمیرسید من او را
ابتلا کردم تا بدان منزلت رسید و آن آیه دلالت میکند که بهشت بدشواری توان رسید چه پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم میگوید حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات در خبر است که خدای تعالی چون بهشت
را بیافرید جبرئیل علیه السلام گفت که در بهشت بگرد و بهین جبرئیل در بهشت بگردید و بدید گفت بار خدایا
هیچ کس نباشد که درین جایگه نیاید فلما حفت بالمکاره چون مکاره و شدائد و تکالیف شاقه در گرد بهشت

آورد و پاره‌ای از آن ساخت جبرئیل چون در آن نگاه کرد گفت بار خدایا ترسم که کس در آنجا در نیاید از آنکه اختیار
و تحمل این [illegible] ق نکنند آنکه دوزخ را بیافرید و گفت ای جبرئیل برو ببین جبرئیل برفت و بدید گفت بار خدایا
کس نباشد که [illegible] این کند چون شهوات و مرادات کرد او نهاده شد گفت بار خدایا ترسم که کس نماند
که در آن نیفتد یَسْأَلُونَكَ مَاذَا یُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرٍ فَلِلْوَالِدَیْنِ وَالْأَقْرَبِینَ وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاكِینِ
وَابْنِ السَّبِیلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِیمٌ مفسران گفتند که این آیه در عمرو بن الجموح آمد او مردی پیر بود
و مالی بسیار داشت [پرسید] از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که چه چیز نفقه کنم خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای محمد
از تو می پرسند که چه چیز نفقه کنند بگو ایشان را که هر چه نفقه میکنید و خواهید کرد از مال برای مادر و پدر خویش
نفقه کنید و برای خویش و ندان چون از ایشان فاضل آید بر یتیمان که ایشان بی پدر باشند و کسی نبود که
تولی کار ایشان کند و بر مسکینان که ایشان را چیزی نباشد یا کفاف ایشان نبود و بر راه گذری غریب
که راه او زده باشند و مال او برده و او را پناهی نبود و هر چه کنید شما از نیکوئی خدای تعالی داننده است
اثر امید اند ضایع نکرداند جزای آن بدهد سوال چون از نفقه است اما مراد چون مصرف آن بود جواب
از مصرف آن داد عبد الله مسعودی از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که او گفت الید العلیا
خیر من ید سفلی و ابدأ بمن تعول امک و اباک و اختک و اخاک و ادناک فادناک گفت دست زبرین بهتر
از دست زیرین است ابتدا با آن کس کن که عیال تو باشد مادر و پدرت و خواهر و برادرت پس از آن
با آن کسی که نزدیکتر باشد بتو بخویشی و گفت صدقه تو بر درویش یک صدقه باشد و بر خویشان و ندان دو صدقه
باشد برای آنکه هم صدقه باشد هم صله رحم و حق تعالی درین آیه نکبسی که نزدیکتر است ابتدا کرد از مادر و پدر
آنکه بخویشان نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت که لا صدقة و ذو رحم محتاج كُتِبَ عَلَیْكُمُ الْقِتَالُ
وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَی أَنْ تَكْرَهُوا شَیْئًا وَهُوَ خَیْرٌ لَكُمْ وَعَسَی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
حق جل و علا چون در آن آیه بیان کرد که بهشت نتوان رسید الا بسختی و دشواری و تحمل بار تکلیف و بذل مال
درین آیه بذل جان میکند میگوید که نوشته شد و واجب کرده شد بر شما جهاد کردن و کارزار کردن با دشمنان
خدا و رسول و شما را قتال کردن مکروه و دشواری است و طبع از آن متنفر است و هر چه تکلیف تعلق بدو دارد
بهیچ حال موافق و مشتهی طبع نباشد از آنکه مصالح شرع موقوف ارادت و کراهت مکلفان نیست
بیان این معنی میکند و میگوید که شاید که بسیار بود که شما چیزی را که کاره دارید و مرید آن نباشید آن
شما را بهتر باشد و نیکو شما در آن باشد و شاید که دوست دارید چیزی را و خواهان آن باشید و آن شما را
و بدتر بود و بد شما در آن بود خدای تعالی میداند که صلاح شما و خیر شما در چه چیز است و شما نمیدانید بدانچه

صلاح شما و بهبود شما در آنست شما را بدان سفر باید امر او را سامع و مطیع باشید و جهاد کن ... از دو نیکو یا ظفر و غنیمت و یا شهادت ابن عباس گفت یکروز ردیف رسول خدا بودم مرا گفت ... س ارض عن الله ما قدر و ان کان خلاف هواک راضی باش از خدای تعالی بدانکه بر تو قضا کنند ... خلاف هوای تو بود گفتم این در کتاب خدا هست گفتم کجاست یا رسول الله که من قران خوانده ام و نمیدانم که کجا هست گفت نمیدانی که کجاست گفت نمیدانی که کجاست ای زیرک وعسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم الحدیث مدمر ابن اللیث گفت که مدتی در خانه بمانده بودم بی کار و بی عمل روزی کسی بمن آمد ... لا توکل که احببت امیر المومنین بمن رسیدم چنانکه نزدیک بود که روح از تن من برود بر نشستم و چون مرده می شدم اندیشه ناک تا خود چه خواهد بود در راه مردی از پیش من در افتاد و این بیت تمثیل میخواند کم مدت خفت بک المکاره خار لک الله و انت کاره من این بفال گرفتم چون در پیش متوکل شدم بفرمود تا منشور مصر برای من نوشتند و خلعت راست کردند و مرا بولایت داری بدانجا فرستادند انس مالک گفت رسول الله علیه السلام گفت ثلث من اصل الایمان الکف عمن قال لا اله الا الله لا نکفره بذنب و لا نخرجه من الاسلام بعمل سه چیز از اصل ایمانست باز ایستادن از گوینده لا اله الا الله و بر گناهی که کند کافر نگوئی و بعملی که کند از اسلامش بیرون نیاری و الجهاد ماض منذ بعثنی الله الا ان تقاتل اخر امتی الدجال لا یبطله جور و لا عدل و جهاد از انکه خدای تعالی مرا بفرستاد تا باخر زمان که امت من با دجال قتال کنند روز کار جور یا عدل ان را باطل نگرداند و الایمان بالاقدار و ایمان داشتن بقضا و قدر یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر و صد عن سبیل الله و کفر به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اکبر عند الله و الفتنة اکبر من القتل مفسران گفتند که سبب نزول آیة این بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم پسر عمه خود عبد الله جحش را با هشت مرد مهاجر با ایشان بود عامر بن الربیعه و واقد بن عبد الله بفرستاد و او را بر ایشان امیر کرد و نامه نوشته بدو داد و گفت سر علی اسم الله برو بر نام خدای و این نامه را سر باز مکن تا دو منزل از مدینه بروی انکه سر باز کن و بر یاران خوان و بدانچه درین نامه باشد کار کن و اگر از اصحاب کسی نخواهد بیاید او را اکراه مکن نامه را بستد چون دو منزل برفت نامه را سر باز کرد و برخواند در آنجا بود بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد برو با اصحابت ببرکت تا ببطن نخله آنجا فرود آی و در راه کاروان قریش نگاه دار و خبری از ایشان باز ده چون نامه برخواند گفت سمعا و طاعة انکه اصحاب خود را گفت مرا فرموده اند که شما را اکراه نکنم هر کرا آرزوی شهادت هست گو بیا و هر که نخواهد گو باز گرد ایشان گفتند که ما سمیع و مطیعیم فرمان خدا و رسول خدا را در بعضی منازل سعد ابو وقاص را و عتبه ابن غزوان را اشتر گم شد دستوری خواستند که بطلب اشتر

روند انشیا[illegible] دستوری داد و با صحابش برفت تا ببطن نخله میان مکه و طایفه آنجا فرود آمدند ناگاه کرد کاروان
قریش از طا[illegible]ی آمدند مویز و ادیم داشتند در میان کاروان عمرو بن الحضرمی بود و حکم بن الکیسان و عثمان
بن عبدالله و [illegible] نوفل بن عبدالله چون اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند بترسیدند
عبدالله بن جحش [illegible] بترسیدند یکی را بنشانید و سرش تبراشید تا ایشان گمان برند که
همه عمره آمده [illegible]ن شوند عکاشه [illegible] بنشاندند و سرش تبراشیدند اما نکه آن دیدند گفتند که ایشان عمره آورده اند
و[illegible] اسپارند باکی نیست و آن آخر روزی بود از جمادی الآخر بدو ماه پیش از قتال بدر بود گروهی میگفتند که جمادی است
و گروهی میگفتند که رجب است با یکدیگر گفتند که اگر امشب توقف کنیم فردا رجب باشد که ماه حرام است
قتال نشاید کرد اگر کاری خواهیم کرد امروز باید کرد واقد بن عبدالله آغاز کرد و تیری بر عمرو ابن الحضرمی زد
و او را بکشت اول کشته از مشرکان در اسلام او بود و حکم و عثمان را اسیر کردند و اولین اسیر در اسلام ایشان
بودند و نوفل بجست و ایشان کاروان براندند و با مدینه آمدند قریش گفتند که محمد استحلال ماه حرام میکند و مسلمانان
برین تغییر میکردند و جهودان این سخن میگفتند این حدیث برسول صلی الله علیه و آله و سلم عبدالله جحش را
را گفت من ترا نفرمودم که در ماه حرام قتال کن و کسی را بکش و آن کاروان و اسیران را موقوف کرد و دست
بآن دراز نکرد اصحاب آن سریه از ان اندیشه کردند و بترسیدند گفتند یا رسول الله ما ابن حضرمی را کشتیم
پیش از آنکه آن شب ماه رجب دیدیم ندانستیم که او را در رجب کشتیم یا در جمادی مردم در ان گفت و گوی بودند
حق تعالی آیه فرستاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن مال پیش خواست و خمس آن بیرون کرد و اول خمس که
در اسلام بود آن بود و باقی قسمت کرد از میان سریه و اول غنیمتی که در اسلام بود و با اهل مکه فدای آن اسیران
بفرستادند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت توقف کنیم اگر سعد و عتبه باز آیند و الا ایشان را بدل ایشان
باز کشتیم چون ایشان باز رسیدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فدیه بستد و آن اسیران را آزاد کرد و حکم
کیسان اسلام آورد با رسول الله بمدینه بماند روز بدر بمیمونه شهید شد و عثمان بن عبدالله بمکه شد
و آنجا بماند تا بوقت مرگ و کافر مرد و سبب نزول آیه این بود و مراد بدین ماه که در آیت است ماه رجب است
و او را ماه حرام برای آن خوانند که قتال در و حرام است و آن ماه را منصل الاسنه خوانند که درین ماه
عرب سنانها از نیزه بر گرفتندی و رجب از بهر آن خوانند که از ماههای حرام منفرد است و از بهر تعظیمش
ترجیب و مرجب درختی بود که از بسیاری بار که دارد بترسند که شاخها بشکند و عامه فراز پرواز زنند
و اصم خوانند برای آنکه در او قعقعه سلاح نشنوند و اصب خوانند برای آنکه خدای تعالی رحمت درین
ماه بر بندگان خود بریزد و معنی آیه اینست که ای محمد از تو سوال میکنند و می پرسند از ماه حرام قتال کردن

و جنگ کردن در ماه حرام بگو ایشانرا و جواب ده که قتال کردن ماه حرام بزرگست و از جمله گناهان کبیره است
و باز گردانیدن از راه خدای که حج است چنانکه ترا که ای محمد عام الحدیبیه باز گردانیدند و منع
کردند و بخدای کفر آوردن و اهل مسجد حرام را که محمد است و صحابه او از مسجد الحرام بیرون کردن نزدیک خدای تعالی
بزرگترست و گناه فاحش ترست و فتنه که کفر و شرک است با عذابی که اهل مکه مومنان را میکردند از آن سخت
ترست از قتل و کشتن نفس و مراد بدین قتل پسر حضرمی است عبدالله جحش چون این آیه آمد نامه نوشت
بمسلمانان مکه و گفت که چون کافران شمارا تعییر کنند بدانچه من کردم شما نیز ایشانرا تعییر کنید بکفر و منع
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اخراج او از مکه که خدای تعالی برای شما مشرکانرا جواب داد وَلَا يَزَالُونَ
يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
حق جل و علا بیان میکند و از عقیده و ضمایر کافران خبر میدهد میگوید که همیشه این کافران که مشرکان مکه اند
که با شما کارزار میکنند تا که شمارا از دین و ملتی که دارید بر گردانند اگر توانند یعنی اگر ممکن باشد ایشانرا و توانند
این کنند پس هر کس که از دین خویش بر گردد و کافر شود بران کفر میرد عملی که کرده باشد و عملهای کسانی که چنین
کنند باطل باشد در دنیا بدانکه خدای تعالی خلق را بر سر ایشان و نفاق ایشان مطلع گرداند تا مدحی که ایشانرا
کرده باشند بذم بدل شود چنانکه در حق ابلیس بود در آخرت تا بدانکه اگر با اخلاص بود و ایمان ایشانرا حقیقتی
ایشانرا ثواب دادی چون نبود باطل شد و بعوض مستحق عقاب گشتند و این جماعت اصحاب دوزخ
ملازمان دوزخ و در دوزخ مخلد و موبد باشند و مذهب صحیح آنست که مومن مرتد نگردد و اگر مرتد گردد لازم
آید که برای ایمان در بهشت بود و برای ارتداد و کفر در دوزخ و این هردو در یک شخص متصور نیست الا وقتی
که حباط گویند و احباط درست نیست پس هر کجا که در قرآن لفظ حباط است مراد نفی قبول و وقوع بود
در اول صورت واقع دارد در ثانی الحال آنرا ثمرتی نبود یا محیط ماند پس آنکه مرتد شود ایمانش درست
نبوده باشد یا اظهار ارتداد و کفر بر سبیل تقیه کند و تاویل ارتداد بر گردیدنست از ظاهر اسلام نه
از ایمان از آنکه دلیل مانع است ازین إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون مشرکان طعنه میزدندی
و میگفتندی که مسلمانان هتک حرمت ماه حرام کردند از آن کار رنجور دل می بودند تا که خدای تعالی آیه فرستاد
و رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن غنیمت را قسمت کرد عبدالله جحش و اصحاب او گفتند یا رسول الله
مارا ازین غزا اگر کردیم و این رنج که بردیم هیچ مزدی خواهد بود حق سبحانه و تعالی از بهر ایشان این آیه فرستاد

وگفت آنانکه ایمان آوردند و تصدیق کردند و از مکه بمدینه هجرة کردند و در راه خدای تعالی جهاد کردند ایشان امید رحمت
خدای تعالی دارند و خدای آمرزنده و مهربانست ایشانرا بیامرزد و برایشان رحمت کند یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ
وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا جماعتی مفسران
گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی صحابه رسول آمدند و گفتند یا رسول الله افتنا فی الخمر والمیسر
فانهما مذهبة للعقل مسلبة [illegible] فتوی ده در باب خمر و قمار که این هردو عقل برنده و مال رباینده است خدای تعالی
این آیه [illegible] ای محمد از تو میپرسند از بگوی ایشانرا جواب ده که در این هردو گناه بزرگ است
و در وی منافع است مردمانرا و بزه عظیم است و فساد بسیار دید و تعلق دارد و سبب مخاصمت و مشاتمت و فحش
و دروغ گفتن است عقل را از زایل میکرداند از جمله فواحش است و منافع او آنست که آنانرا که خمر با طبع ایشان
موافق بود تن آور و دلکشانی شوند و بدان تجارة و بیع و شری کنند و یکی از جمله خلفا شاعری را از آن خود گفت
خمر را چه مسکینی اولش تلخست و آخرش خمارست گفت چنین است ولیکن بینهما حالة لا تساوی ملک درین
میان حالتی است که ملک تو برابر آن نشود گفت توبه کن تا فلان اقطاع بتو دهم گفت چون مست
شوم ملک من از ملک تو بیشتر بود باز گفت چون هشیار شوی همان گدا باشی گفت با هر مستی شوم
تا همان توانگری بمن آید منافع خمر ازین معنی بود و منافع قمار از مالی که بود بدان ببرند آنکه حق تعالی بیان کرد که
وبال و گناه این هردو بیشتر از نفع ایشانست زیان او بیشتر از سود اوست علی الجمله حق تعالی باز نمود که درین
هردو سود و زیانست و زیانش بیش از سود است و اگر هیچ زیان دیگر نباشد جز آفت عقل این زیان
کفایت بود جماعتی مفسران گفتند که خدای تعالی در خمر چهار آیه فرستاد و در مکه این آیه فرود آمد و من ثمرات
النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و آنگه حلال بود معاذ جبل و جماعتی از اصحاب درین باب مراجعت
کردند خدای تعالی این آیه فرستاد یسئلونک عن الخمر والمیسر جماعتی دست بداشتند و جماعتی دست
نبداشتند برای منافعی که در وی بود روزی عبد الرحمن بن عوف میزبانی کرد و طعامی بساخت چون طعام بخوردند
ایشانرا خمر آورد و ایشان خمر بخوردند و هنوز تحریم نیامده بود نماز شام درآمد و ایشان مست شدند یکی را در
پیش داشتند تا نماز کند الحمد قل یا برخواند و در وی بخواند که اعبد ما تعبدون و همچنین تا آخر که نفی حرفست خدای تعالی
آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوات و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون چون این آیه آمد قومی
دیگر دست از خمر بداشتند گفتند چیزی نیست در چیزی که ما را از نماز باز دارد و در او اثم باشد و قومی دیگر
با وقاتی که از نماز نبود تعاطی میکردند تا روزی یکی از مسلمانان خمر خورد چون مست شد او را کشتگان بدر یاد آمد
بر ایشان بگریست و نوحه میکرد و ابیات ایشان میکرد این خبر به رسول رسید برخاست و بیامد و چیزی که

در دست داشت خواست که بر سر او زند زنهار خواست توبه کرد و پناه بخدای داد از خشم پیغمبر زهری از امام
زین العابدین از پدرش امیر المومنین علیهم السلام روایت کرد که او گفت شتری نیکو داشتم و شتری
دیگر رسول مرا داده بود از غنیمت آن هر دو شتر را بیاوردم و یکی را امید ادکر فتم تا بروم و بار هیمه بیارم
شتران را نزدیک دیوار به بستم و برفتم تا رسن و آلت آنرا جمع کنم چون باز آمدم شتران را دیدم کشته
و شکم شکافته و کوهان بریده مرا سخت آمد تا نزدیک بود که آب از چشم روان کردد و گفتم این که کرد گفتند عمت حمزه
گفتم چرا گفتند مست بود با جماعتی زنگی خنیاگر در میان ایشان بود بیتها انشا کرد در انجا ذکر آن بود که این
شتران را بکش و مارا ازین کباب ده چون بشنید این شتر را بکشت امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت
بیامدم و با رسول صلی الله علیه و آله وسلم شکایت کردم و او در حجره ام سلمه بود برخاست و نعلین در پای کرد
و بیامد در پی او بدر سرای رسید که ایشان در انجا بودند دستوری خواست و در سرای شد و حمزه را گفت
این چرا کردی و او را ملامت کرد او نیز در رسول نگاه کرد آنکه چشم از و برگرفت و گفت نه شما و پدران شما
بنده پدر من بوده اید رسول صلی الله علیه و آله وسلم امیر المومنین را گفت ای علی عمت سخت مست
شده است باز پس آمد و گفت غرامت شتران بر منست بروز دیگر حمزه بیامد در دست و پای رسول
افتاد و عذر خواست رسول علیه السلام گفت من برای تو استغفار کردم و از خدای تعالی در خواستم
تا ترا عفو کرد و پس از ان عتبان بن مالک طعامی بساخت و سر شتری بریان کرد و جماعت را حاضر کرد و سعد
بن ابی وقاص انجا حاضر بود چون مست شدند در شعر خواندن و مفاخرت کردن آمدند سعد در ان میانه
قصیده خواند که در انجا هجای انصاریان بود و فخر قوم او انصاری برخاست و ان استخوان بر سر سعد زد
و سر او بشکست و او بشکایت پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد یکی از صحابه گفت اللهم بین لنا
فی الخمر بیانا شافیا بار خدایا در باب خمر بیانی شافی کن خدای تعالی آیه فرستاد که انما الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان و خمر حرام شد و این قول بیشترین مفسرانست و قول بعضی مفسران
و اصحاب ما آنست که خمر همیشه حرام بوده است و این اخبار را قبول نکنند حسن بصری گفت این آیه
دلیل تحریم خمر میکند از انجا خدای تعالی گفت فیهما اثم کبیر و اثم بزه حرج و گناه باشد و این حرام بود فکیف
بکبیر صفت کرده است که اثم کبیر گفت آیت لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری دلیل دلیل تحریم کرد و پس
از ان بتاکید تحریمش آیت فرستاد در سورة المایده انما الخمر والمیسر الی آخره و هرچه مست کند اندک
و بسیار ان حرام باشد خبری که در سعد روایت میکنند که ثمره طیبه و ماء طهور چنان بود که روزی پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی از منازل فرود آمد و در انجا آب شور بود و ناخوش بفرمود تا خرمائی چند

در مطهره بینداختند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم قیلوله بخفت آنکه برخاست و از آن آب وضو کرد گفتند
یا رسول الله [illegible] روا باشد گفت چرا نباشد روا ثمرة طیبة و ماء طهور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از انگور
خمر بود و از خرما خمر [illegible] و گندم و جو و ارزن خمر بود و گفت کل شراب عاقبته کعاقبة الخمر فهو
حرام هر شرابی که عاقبت او چون خمر بود یعنی مست کند آن حرام بود مضاء بن الحارث روایة
کند از ابو عبدالله که روزی [illegible] از اهل شام بنزدیک عبدالله عمر آمدند و او را گفتند یا ابن عمر ما را خبر
[illegible] شراب مسکر گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت والذی
یعنی بالحق بان خدای که مرا بالحق بخلق فرستاده که هر کس که او یک شربت بخورد از شراب مسکر خدا تعالی
چهل شبانروز نماز او نپذیرد و اگر توبه کند قبول باشد و چون دو شربت خورد خدا تعالی هشتاد شبانروز
نماز او نپذیرد و اگر توبه کند قبول باشد و اگر و هر که او سه شربت بخورد صد و بیست شبانروز نماز او نپذیرد
واجب باشد که او را ردغة الخبال بچشانند گفتند یا رسول الله ردغة الخبال چه باشد گفتند خون و ریم اهل
دوزخ بود که از شکم ایشان بیرون آمده باشد و آن در وادی باشد از دوزخ چندانکه از مشرق تا مغرب
در آنجا موج زند آنکه گفت بیفزایم شما را ای اهل شام رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بحق آن خدای
که مرا بالخلق فرستاد که شارب خمر فردای قیامت می آید سیاه روی ازرق چشم لبها از دهان باز افتاده
آب از دهانش میرود هر که او را ببیند از و نفرتش آید و خمر خورنده تشنه میرود و در گور تشنه باشد و روز قیامت
تشنه برخیزد هزار فریاد میکند که و عطشاه پس از هزار سال آبی از اندش چون دردی زیت که چون با
دهان برد رویش بریان کند و دندانهاش در کاسه افتد و چشمهاش بیرون آید تا بخورد چون بخورد
هر چه در شکمش باشد گداخته شود و رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم خمر خواره را لعنت کرد و آنرا
که فشارد و آنرا که فرماید که فشارد و ساقی و شارب و حاملش را و آنرا که نزدیک او برد اگر توبه کند خدا تعالی
توبه او را قبول کند و مجمع بزه و مادر پلیدیها و کلید همه شرهاست و میسر اسمی است جامع قمارها را عبدالله
مسعود روایت کند که شطرنج می باختند گفت ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون و پاره خاک برگرفته و در آن
میان انداخت چنین گفتند انانکه بتعاطی آن کار کنند که هر کبه قطع بازکنند قدری در آن میان باشد
ویسئلونک ماذا ینفقون قل العفو کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون فی الدنیا والآخرة
سبب نزول این آیه آن بود که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مردمان را بر صدقه دادن حث
میکرد ایشان گفتند یا رسول الله ما را بیان کن تا چه دهیم و چند دهیم و بکه دهیم خدا تعالی آیه فرستاد و گفت
ای محمد میپرسند از تو که چه چیز نفقه کنند بگو ایشان را که آنچه افزون باشد از قوت شما و قوت عیال شما نفقه

کنید عبد الله عباس گفت که عفو آن بود که باید از بیاید در مال مجاهد گفت صدقه آن بود که از سر توانگری باشد
همچنین خدای تعالی بیان میکند برای شما آیتها تا بود که شما در باب نفقه آن مال دنیا و آخرت اندیشه کنید و آنچه فاضل
باشد برای خدای و برای آخرة صدقه کنید تا ذخیره باشد شما را یا اندیشه کنید در دنیا و آخرت و بدانید که دنیا
سرای فناست و مال دنیا در معرض فنا و زوال است و آخرت سرای ثواب و بقاست تا چون اندیشه
کرده باشند شما را داعی بود بر صدقه کردن و صارف بود از بخل و حرص بر حطام دنیا ابو جابر گفت مردی
[illegible] بک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بشکل خایه مرغی زرین در دست داشت [illegible]
این را در بعضی معادن بدست آورده ام بیش ازین ندارم میخواهم که از بهر خدا این را صدقه کنم رسول
صلی الله علیه و آله و سلم روی ازو بگردانید باز دیگر جانب آمد و دیگر باره گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم از دست او بخشم بستد و بینداخت چنانکه اگر بروی آمد عضوی تباه کردی آنگاه گفت چون
میگوئی که من همین دارم صدقه را چه خواهی کرد آنگه گفت یکی از شما می آید و جمله مال صدقه میکند و آنگه بر در
میگردد و سوال میکند افضل الصدقة ما کان عن ظهر غنی و لیبدأ احدکم بمن یعول فاضلترین صدقه آن بود
که از سر توانگری بود یکی از شما باید که ابتدا کند بعیال خود آنگه آنچه فاضل آید بصدقه کند وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ
قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ عبد الله عباس گفت بروایة عطیه که سبب نزول آیت آن بود که عرب در ایام
جاهلیت کار یتیم عظیم داشتند و مال او از مال خود دور داشتندی و با او مواکله و مخالطت نکردندی
و اگر او را چهارپای بودی کس بر نشستی و خدمتکار او را کس کار نفرمودی چون اسلام آمد حدیث یتیمان
از محمد صلوات الله و سلامه علیه پرسیدند خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو سوال میکنند
از یتیمان ولی پدران بگو که اصلاح کار و اصلاح مال ایشان بی طمع و اجری و خیانتی و عوضی شما را بهتر است
و ثمرد شما درین بیشتر است و اگر مصلحت بود که با ایشان اختلاط کنید روا بود که اختلاط کنید و مال خود را
با مال ایشان بیامیزید که ایشان برادران شمااند در دین و مال ایشانرا در حفظ دارید و صلاح کار ایشان
جوئید چنانکه از آن برادران خود و خدا مفسد را از مصلح باز داند که کیست غرض افساد است و تلف
مال ایشان و اگر خدای تعالی خواستی کار بر شما سخت کردانیدی و شما را رخصت ندادی در مخالطت ایشان ابن
عباس گفت که حکم کردی باثم و حرج شما بتصرف در مال ایشان که خدای تعالی عزیز است و غالب کس دست
برزبر فرمان او بر نیارد چون تکلیف شاق کند و حکیم است آنچه کند بر وفق حکمت وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ
حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ رسول صلی الله علیه و آله و سلم ابو مرثد را بمکه فرستاد تا جماعتی

مسلمانان را که آنجا بودند بیاورد پنهان چون بمکه زنی مشرکه نام او عناق در جاهلیت دوست او بود بشنید که او آمده است

برخاست و نزدیک او آمد و گفت یا مرثد بیا تا ساعتی در خلوت بنشینیم مرثد گفت ویحک یا عناق الاسلام

قد حال بیننا و بینک الاسلام اسلام آمد و منع کرد ازین چیزها گفت پس ممکن باشد که مرا بزنی کنی گفت بلی

ولیکن پس ازان که دستوری دهد پیغمبر تشنیع زد و مشرکانرا ببر او آوردند او را بزدند و او از دست ایشان بجست

و پنهان شد چون فرصت یافت کاری که در مکه داشت بگذارد و باز نزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد

و گفت یا رسول الله آن زن مشرکه میخواهد که زن من باشد روا نه بود خدا تعالی این آیه فرستاد و گفت زنان

مشرک را نکاح مکنید و میخواهید و پرستاره مومنه بهتر بود از زن آزاد مشرک اگرچه او بعجب آرد شما را یعنی

خوش آید شما را از بهر مال و جمال او و گفت و لامة مومنة در حق پرستاره عبد الله رواحه آمد و کنیزکی که سیاه

بود بر او خشم گرفت و او را بزد و بیرون کرد آنگه بترسید و پشیمان شد و بیامد نزدیک رسول صلی الله علیه

و آله و سلم و او را خبر داد رسول علیه السلام گفت چگونه کسی است این پرستاره گفت شهادتین میگوید

و نماز میگذارد و روزه می آرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هی مومنة عبد الله رواحه گفت که بآن

خدای که ترا با خلق فرستاد که آزادش کنم و بزنی بخواهم هم چنین کرد جماعتی بر او طعنه زدند گفتند پرستاری

پرستاری سیاه را بزنی خواسته است آزادی مشرک را بر او عرضه کردند و ایشان از بهر آن تا زنان مشرک ایمان

آرند نکاح میکردند خدا تعالی این آیه فرستاد و نکاح مشرکان حرام کرد ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا

ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم و زن بمشرکان مدهید تا آنکه ایمان آورند هر دو طرف نهی کرد هم

خواستن و هم دادن بر جمله مناکحه با ایشان حرام است و بنده مومن بهتر است از مردی مشرک و اگرچه شما را

بعجب آرد بمال و جمال انس بن مالک گفت یکروز رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود اعرابی از در درآمد

و گفت یا رسول الله المنع سوادی و دمامة وجهی من الجنة سیاهی و زشت روی من مرا از بهشت منع کند

گفت نه مادام تعالی بترسی و برسول علیه السلام ایمان آری گفت بآن خدای که ترا شرف نبوت داده است

که من ازین پیش بهشت ماه ایمان آورده ام و اقرار داده که خدای یکیست و تو رسول اوئی بحق گفت انت من

القوم لک ما لهم و علیک تو از اینانی آنچه ایشان را بود ترا بود و آنچه بر ایشان بود بر تو بود گفت پس برای

چیست که با هر یکی از اینان که حاضراند خطبه کرده ام کس مرا اجابت نکرده است هیچ منعی نمی بینم جز دمامة

الوجه و سواد اللون و اگرنه من در میان خود حسبی دارم از بنی سلیم و پدران من معروفان اند ولیکن غلبنی سواد

خالان من بر من غلبه کرده رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت عمر بن وهب حاضر است و او مردی بود از بنی ثقیف

عظیم ما انفه و حمیت گفتند نه یا رسول الله حاضر نیست اعرابی را گفت که تو خانه او دانی گفت دانم گفت برو بخانه

او در بزن برفت و چون در سرا شوی سلام کن و بکو که رسول ترا ابن داده هست و او دختری صاحب جمال داشت
با عقل و عفاف بیامد و در بزد در بکشادند چون سواد دمامه او بدیدند کاره شدند و اظهار کراهت کردند
او کفت رسول خدای دختر ترا ابن داده هست او را زجر کردند با روی قبیح مرد برخاست و بیرون آمد دختر کفت
ای پدر برو و این حال بدان اکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا بدو داده باشد من راضی ام برانچه
رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرده بر اثر او بیرون آمد با پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفته بود شکایت
ده مرد در پیش رسول آمد رسول صلوات الله و سلامه علیه کفت یا بد اتوبی که رسول مرا رد کردی و زجر
کردی کفت یا رسول الله کرده ام و بد کرده ام و انا استغفر الله برای انکه مردی غریب بود کمان بردم
که دروغ میکوید اکنون یا رسول الله حکم فرمای جانهای ما و دلهای ما و فرزندان ما ترا است و من پناه با خدای
و هم از خشم خدای و رسول خدای رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت خیز ای اعرابی که من دختر او را بتو
دادیم و با خانه شو مرد کفت یا رسول الله من مردی غریبم و فقیر کم دارم که دست تهی بخانه زن روم رسول
علیه السلام کفت خیز ای اعرابی و نزدیک سه کس از صحابه من رو و آنچه ترا باید از پیش ایشان بستان
نزدیک امیر المومنین علی و عثمان و عبد الرحمن عوف نزدیک امیر المومنین علی آمد او را صد درم بداد و همچنین
از عثمان و عبد الرحمن صد درم بستد و بیازار آمد تا جامه و چیزی که او را بکار آید بخرد و منادی رسول صلی الله
علیه و آله و سلم را دید که ندا میکرد که یا خلیل الله ارکبوا و ابشروا برنشینید و بشارت مر شما را امرد سر سوی آسمان
کرد و کفت بار خدایا تو خداوند آسمانی و زمینی و فرستنده محمدی بخلقان مرا رغبت چنین می باشد که این
درمها بر سبیل تو و جهاد دشمنان تو و مساعدت رسول تو صرف کنم انکه برفت و اسپی بخرید و تیغ و نیزه و سپری
و دستاری برکرفت و بدان ایزار سینه و شکم سخت ببست و روی بر پشت و سلاح بپوشید و بر اسب
نشسته و از وی هیچ پیدا نبود مکر چشمهاش و بیامد و در میان مهاجر بایستاد هر یکی میکفتند که این سوار کیست
کس نمی شناخت کفتند بکذارید مردی باشد از عرب آمده تا معالم دین بداند اکنون میخواهد که با ما مساعدت
کند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیامد کفت این سوار کیست کفتند ما نمیدانیم یا رسول الله از عرب است
از جمله چون بکارزار شدند او حمله میکرد و از پس و پیش تیغ و نیزه کار میفرمود در میانه آستین از بازو باز
کرد چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم سواد بازوی بدید کفت سعد هست سعد کفت تن و جان من فدای
تو باد کفت سعدی جدک بخت نیک باد انکه کارزار میکرد به تیغ و نیزه تا بیفکندندش رسول صلی الله علیه
و آله و سلم کفتند یا رسول الله سعد را بیفکندند رسول صلوات الله و سلامه علیه ببالین او آمد و سر او را در کنار
کرفت و کرد از روی او برفت و پاک میکرد و کفت ما اطیب ریحک و احسن وجهک و احبک الی الله چه نیکوست

بوی تو وجه خویش است روی تو وجه دوست دارد تر احدای و بکریست انکه بخندید و روی را بکردانید و کفت ورد الحوض

ورب الکعبه بکنار حوض آمد ابو امامه کفت یا رسول الله حوض چیست کفت حوضی است که خدا تعالی مرا داده است

عرض او میان صنعا الی بصره کناره‌های او مکلل بدر و یاقوت بعدد ستارکان آسمان بر کناره او انامها است

از شیر سفید تر و از انکبین شیرین تر هر که از وی شربتی خورد هرکز تشنه نشود صحابه کفتند یا رسول الله چرا

بکریستی و پس بخندیدی و پس روی بکردانیدی کفت کریه از برای مفارقت سعد بود و خنده من از نشاست و خرمی

[illegible] او و کرامت او بر خدای و روی از و بکردانیدم که حور العین را دیدم جامها از ساق بر کرفته و می شتافتند

و بر یکدیکر می افتادند و مبادرت میکردند تا او را بردارند من روی بکردانیدم از شرم ایشان انکه بفرمود تا اسب

او را برکرفتند و بخانه زنان او بردند و کفت بکوئید که این میراث شوهر کشت و خدا تعالی او را بهتر از تو

بدل دهد [illegible] تو تا معلوم شود که بندکان چون طاعت خدای تعالی دارند در بهشت خواجکان باشند

و در رشت رویان چون در طاعت خدا تعالی باشند اُولٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ

وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ حق جل جلاله بیان میکند که ایشان یعنی مشرکان با دوزخ

دعوت میکنند برای انکه ایشان با عمل اهل دوزخ میخوانند و خدا تعالی شما را با بهشت و آمرزش خود دعوت

میکند بامر و فرمان خویش یعنی شما را با چیزی دعوت میکنم که شما مستوجب مغفرت بهشت کردید و بیان

میکند از برای شما و مردمان آیات خود از اوامر و نواهی و احکام حلال و حرام تا بود که ایشان اندیشه کنند و یاد

کیرند و متعظ شوند وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ مفسران کفتند که عرب را

در جاهلیت عادت بودی که از زنان در حال حیض اجتناب کلی کردندی و ایشان را در خانه تنها نشاندندی

و با ایشان مواکله و مجالست نمیکردندی برعایت مجوس ابو الدحداح از رسول صلی الله علیه و آله و سلم

پرسید و کفت یا رسول الله ما را در حق زنان چو حایض شوند چه میفرمائی حق تعالی این آیه فرستاد میکوید که

از تو سوال میکنند و می پرسند از حیض افتادن زن بکوای محمد که آن رنجی و پلیدیست از ایشان از زمان دور

باشید در حال حیض و مراد بآن نهی است از مقاربت اکر کسی با زن خویش مقاربت کند بر و کفارت در اول

در اول دیناری بود و در میانه نیم دینار و در آخر دانکی و نیم و اعتزال دوری جستن بود معتزلیان را از آن معتزلی

خوانند که قتاده و عمر بن عبید هر دو شاکردان حسن بصری بودند و مذهب حسن بصری در حق فاسق آن بود که فاسق

آن بود که فاسق منافق بود پس از وفات حسن مناظره رفت واصل عطا را با عمر ابن عمر ابن عبید درین مسئله

واصل ابطال این مذهب کرد و منزل بین المنزلین اظهار کرد و اول کسی که در معتزله اظهار منزله بین المنزلین

کرد واصل ابن عطا بود و چون حجت بر عمر ابن عبید با بستاد و ثابت شد او کفت ارجوع الی الحق خیر من التمادی

فی الباطل ازان مذهب باز آمد پس ایشانرا برای آنکه اعتزال کردند از مذهب حسن بصری رحمة الله معتزلی
خوانند وفتاده چون ذکر ایشان کردی کفتی ما فعلت المعتزلة ولا تقربوهن حتى يطهرن فإذا تطهرن فأتوهن
من حيث أمركم الله إن الله يحب التوابين ويحب المتطهرين ... میکوید که بازنان
مقاربت مکنید وکرد ایشان مکردید از بهر مقاربت تا پاک شوند وفرج بشویند بر قولی یا غسل کنند
بقولی دیکر بیایید بنزدیک ایشان یعنی با ایشان مقاربت کنید از انجا که خدای تعالی شمارا فرموده ابن زید
گفت من قبل طهرهن لا من قبل حيضهن در ایام طهر نه در ایام حیض عبد الله عباس گفت فی الفرج
لا غیر مقاربت با ایشان در موضع مخصوص کنید محمد ابن الحنیفه گفت فی الحال دون الحرام بحلال مقاربت
کنید بحرام که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندکان را از کناه وطهاره کنندکانرا از احداث مجاهد گفت
يحب التوابين من الذنوب ومن المتطهرين من ادبار النساء وآنانرا که دو دست خود پاکیزه دارند از آنکه
بازنان خلوت کنند بوجهی دیکر وظاهر آیة باین میفرماید که معنی آن بود که خدای تعالی توبه کارانی را که توبه کنند
از مقاربت کردن بازنان در حال حیض وانانرا که ازین معنی دور باشند وخودرا پاک دارند وعمل او بر عموم
اولیتر بود روایت کرده اند که چون این آیة امد صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون زنان ایشانرا
عذری پدید آمدی ایشانرا از جامه وجامه خواب بیرون کردندی چون سرد شدی ایشان سرمای یافتندی پیش
رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمدند کفتند مارا جامه زیادتی نیست تا بزنان دهیم چون حایض شوند وچون
ایشانرا از جامه وجامه خواب بیرون میکنیم سرمای یابند واکر جامه بدیشان میدهیم ما سرمای یابیم رسول صلی الله
علیه وآله وسلم کفت خدای تعالی شمارا نمیفرماید که ایشانرا از خانه وجامه بیرون کنید میفرماید که با ایشان
خلوت مکنید رسول صلی الله علیه وآله وسلم کفت هر که او با زن حایض قربت کند واورا فرزندی آید آن
فرزندرا اجرام بود کو کس را ملامت مکن مکر خویشتن را عایشه کفت که یکشب با رسول علیه السلام خفته بودم
حالت عذر پدید اشد از بستر بجستم وکناره کرفتم رسول علیه الصلوات والسلام کفت چه بودت مکر حایض
شدی کفت آری ازار بر بند وباز آی وبجای خود بخسب نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم أنى شئتم وقدموا
لأنفسكم واتقوا الله واعلموا أنكم ملاقوه وبشر المؤمنين سعید جبیر کفت که از عبد الله عباس شنیدم که عمر خطاب
بنزدیک رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد وکفت هلکت واهلکت هلاک شدم ودیکری را هلاک کردم رسول
صلی الله علیه وسلم جواب نداد جبرئیل آمد واین آیة آورد جابر عبد الله انصاری کفت که جهودان دعوی کردند
که هر کس با حلال خود خلوت کند در جای معتاد از خلف فرزند احوال آید رسول علیه السلام را ازین حدیث
پرسیدند کفت کذبت الیهود جهودان دروغ کفتند خدای تعالی تصدیق رسول را صلی الله علیه وآله وسلم

آیه فرستاد و گفت زنان کشت زار شما اند و این جمله کنایات لطیف است در قرآن که زنان را کشت زار خواند مردان را
بر زراعت پیدا کرده و زن را مزرعه و آب را تخم و فرزند بر زرع و همین معنی است که شاعر گفته است
اذا اکل الجراد حروث قوم فحرثی همه اکل الجراد بیایید بکشت زار خود هر جا که خواهید و از انجا که خواهید و فرا پیش
دارید از بهر نفس و گفته اند که مراد آنست که زن صالحه خواهید تا فرزند صالح بود و گفته اند که مراد آنست که فرزندی
که بمی ماند از بهر خویش مقدم دارید تا شمارا شفیعی بود و بس برین قول مراد امر بود بصبر کردن بر مرگ فرزندان پیغمبر
صلوات الله و سلامه علیه گفت من قدم ثلث من الولد لم تمسه النار الا تحلة القسم گفت هر که سه فرزند
در پیش افکند در دوزخ نماند الا بمقدار تحلیل القسم لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین و گفته اند کنایت است
از قلت مکث فی النار مجاهد گفت عند خلوت خدای را یاد کنید رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که او عند
خلوت با حلال خویش بگوید بسم الله الی آخر اللهم جنبنی الشیطان جنب ما رزقتنا اگر فرزندی باشد شیطان
او را مضرت نکند و از خدای تعالی بترسید و گرد معاصی مگردید و بدانید که شما باو یعنی بثواب و عقاب او رسنده اید
بر حسب آنچه مستحق باشید از ثواب و عقاب بدان رسیده و بشارت ده ای محمد مومنانی را که از معاصی
اجتناب کنند که به بهشت دایم برسند وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا
بَيْنَ النَّاسِ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ کلبی گفت آیه در حق عبد الله رواحه که او سوگند خورده بود که با دامادش
بشیر بن نعمان هیچ سخن نکند و احسان ننماید برای وحشتی که در میان ایشان افتاده بود هر که او را گفتندی در حق
او خیر کن و میان او و خصوم اصلاحی پدید آور گفتی که من سوگند خورده ام که این نکنم و مرا نباشد خلاف سوگند
کردن خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای را در معرض سوگندهای خود منهید از بد یعنی سوگند را بخدای علتی
و مانعی و بهانه مگردانید که بدین بهانه گویید که ما سوگند خورده ایم که نیکوی نکنیم و تقوی و اصلاح مردمان نگاه داریم
و گفته اند عرضه حجت است یعنی خدای را حجت مکنید از سوگندهای خویش که بدان خیر و صلاح امتناع کنید و گویید
که ما سوگند خورده ایم بلکه اگر سوگند خورده باشید و خلاف سوگند صلاح بود متابعت صلاح کنید و خلاف سوگند
آنجا جنبتی بنود انس بن مالک گفت در بعضی غزوات ابو موسی اشعری بیامد و رسول صلی الله علیه آله و سلم را
گفت که مرکوبی ندارم که بر نشینم مرا بر نشان رسول صلی الله علیه و آله و سلم دل مشغول بود و او الحاح و ابرام میکرد
رسول علیه السلام سوگند خورد که بر ننشانم او برفت چون وقت ارتحال بود هر کسی ساز راه میکردند رسول صلوات الله
و سلامه علیه ابو موسی را گفت تو چرا ساز راه نمیکنی گفت یا رسول الله مرکوب ندارم و تو سوگند خورده که مرا
بننشانی گفت اکنون سوگند میخورم که بر نشانم ترا و او را چهارپای داد قولی دیگر آنست که خدای را عرضه سوگند
مکنید که هر در نیک و بد و محقرات بدو سوگند خوردن در کارها آن تبروا ای لان تبروا و در هر چیزی بخدای سوگند

میخورید تا شمارا راست گوی و مصلح و متقی خوانند و گفته اند ان تبروا یعنی بر نکیم و بتر نکیم نیکوی و تقوی در اصلاح شما
شمارا بهتر است و نیکوتر و خدای تعالی شنونده سوگندهای شماست و داناست به نیتهای شما لا یؤاخذکم الله
باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم والله غفور حلیم میگوید خدای تعالی مواخذه نکند و نگیرد شمارا
بسوگندی که شما خورید بیهوده یعنی بی عقد نیتی و ضمیری ولیکن گرفتاری مواخذه شما بدان سوگند کند دلهای شما آنرا
کسب کرده باشد یعنی سوگندی که بر شما رود بی قصدی آنرا باز خواست نکند و آن سوگندی که بر زبان رود با قصد
آنرا باز خواست کنند و خدای تعالی آمرزنده و بردبار است آنرا باز پوشد و بیامرزد بحلم خویش و عقوبت
نفرماید و باز خواست نکند عبد الله عباس گفت و جماعتی علما که همین لغو انست که بر زبان عرب میرود
از قول لا والله و بلی والله و غرض ایشان وصل کلام بود و در دل عقد سوگند نداین را کفارتی و اثمی نبود و از امیر
المؤمنین و امام المتقین صلوات الله و سلامه روایت کرده اند که لغو همین سوگند در غضب بود و بر ان
اثمی و کفارتی نباشد دلیلش قول النبی لا یمین فی غضب حسن بصری گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر قومی
گذشت که ایشان تیر می انداختند یکی تیر بینداخت و گفت اصیب والله و اخطات من صواب ابدا اخطیتم
و تو خطا کردی یکی گفت یا رسول الله این مرد حانث باشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ایمان الرماة
لغو لا کفاره فیها سوگند تیر اندازان لغو باشد و در کفاره نبود هر کس که سوگند بر چیزی که کردن آن بهتر باشد
از کارهای دنیا و آخرت که نکنم آن کار و بکند برو کفاره نبود نزدیک ما و جمله فقها هیچ کفارت برو لازم نبود
للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاءو فان الله غفور رحیم و ان عزموا الطلاق فان الله
سمیع علیم ٥ سعید ابن المسیب گفت از اضرار جاهلیت آن بود که چون مردی زنی داشتی
و او را بان زن خوشی نبودی و نخواستی که شوهر دیگر کند سوگند بخوردی که با وی نزدیکی نکند و او را بگذاشتی
نه بیوه بود و نه شوهردار اهچنین میکردند در جاهلیت و اسلام و این اضرار بود که بر زنان می کردند خدای تعالی
این آیت فرستاد و آنرا اجلی بدید آورد و گفت مر آنکسانی که سوگند میخورند و بسوگند از زنان خود دور میشوند
ایشانرا است چشم داشت چهار ماه ایشانرا مهلت دهند اگر باز گردند و با سر زنان خود روند خدای تعالی آمرزنده
و مهربانست گناه ایشانرا بیامرزد و بر ایشان رحمت کند و اگر با سر زنان خود نروند و عزم طلاق دادن ایشان
کنند گو طلاق دهد که خدای تعالی شنونده و داناست اقوال ایشان می شنود ضمایر ایشانرا میداند از شرایط
ایلا آنست که سوگند خورد بخدای که با زنان مقاربت نکند بر وجه اضرار که اگر برای صلاح کند از ان سبب که زن
کودکرا شیر میدهد تا حمل پیدا نگردد و آن کودک شیر زده نشود پس اگر بر وجه اضرار سوگند خورد و با سر مقاربت نشود
و اگر امتناع کند حاکم او را حبس کند تا ازین دو کار یکی بکند و اگر طلاقش دهد در اندرون عده با او رجوع تواند کرد

حسن بصری ونخعی گفتند اگر رجوع کند بروی کفارت نباشد قوله تعالی فان فاؤ فان الله غفور رحیم ایشان این را بر اسقاط کفاره

حمل میکنند ودیگران بر اسقاط عقاب قیامت وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ

مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ مقاتل حیان گفت وکلبی که سبب نزول آیه آن بود که در اول اسلام چون مرد

وزن را طلاق دادی وزن حامله بودی طلاق رجعی بودی ومرد مالک رجعت بودی تا بار بنهادن تا آنکه این حکم منسوخ

شد بقوله الطلاق مرتان فامساک بمعروف وبقوله فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره مردی زن را

طلاق داد نام آن مرد اسمعیل بن عبد الله الغفاری وزن را قتیله نام بود مرد ندانست که زن آبستن است

وزن نگفت چون بدانست که آبستن است مراجعت کرد وزن را بخانه برد زن آنجا بزاد وفرمان یافت فرزند

نیز بمرد خدای تعالی این آیت فرستاد وگفت زنان که طلاق داده وبگذاشته چنین دارند ومنتظر باشند ونگاه

دارند سه پاکی را یعنی عدت ایشان آنست که سه پاکی بر ایشان بگذرد آنگاه از عدت بیرون آیند چون

خدای تعالی در رحم ایشان فرزند آفریده باشد ایشان را حلال نباشد وروا نبود که آنرا باز پوشند اگر

از آنست که ایشان را ایمان دارند بخدای وروز باز پسین یعنی قضیه اسلام وایمان آنست که از ترس مراجعت عمل

خود را باز ننپوشند اگر ایشان را ایمان بود ومومنه باشند باز ننپوشند ثلثة قروء گفت اقراء نگفت

از بهر آنکه مطلقات جمع است وهر یکی را سه قروء باشد پس بیش از جمع قلت بود از این سبب جمع

کثرت آورده که قروء نزدیک عمر وابو موسی اشعری ومجاهد وابن حیان حیض است واین مذهب ابو حنیفه است

حجت ایشان قول پیغمبر است که مستحاضه از او پرسید که نماز بکنم گفت دعی الصلوة ایام اقرائک ای ایام

حیضک برین قول عدة تمام نشود تا حیض سیوم تمام نشود وجماعتی دیگر گفتند که قروء طهر باشد واین قول

زید ثابت است وعبد الله عمر وعائشه ومذهب ما ومذهب مالک وشافعی اینست ودلیل ایشان یا ایها النبی

اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن برین قول چون حیض سیوم بیند حلال شود بر مردان که عقد بر وی بندند

وعبد الله عباس گفت ولا یحل لهن ان یکتمن معنی آنست که حلال نبود زنان را که آنچه خدای تعالی آفریده باشد

در رحم حیض وحمل پنهان دارد تا حق مرد ضایع شود از رجعت یا فرزند اگر سیوم ندیده باشد گوید که دیدم

حق مرد ضایع کرده باشد در رجعت واگر حمل پنهان کند نسب فرزند از پدر بریده کرده باشد

وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ

دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وشوهران ایشان سزاوارترند برجعت ایشان یعنی شوهران

ایشان اولیترند که در ایام عدت با ایشان رجوع کنند که اگر عدت گذشته باشد اولویت ساقط گردد وشوهر

را بر وی هیچ سبیلی نباشد اگر اصلاح خواهند واضرار طلب ندارند ایشان برجعت اولیتر وسزاوارتر باشند

ازانکه ایشانرا عادت بودی که چون خواستندی رنجه نمایند زنانرا طلاق دادندی وایشانرا بکذاشتندی تا انقضای عده
نزدیک رسیدی آنکه رجعت کردندی باز دیکر باره طلاق دادندی پس دیکر باره رجعت کردندی وغرض ایشان اضرار
بودی حق تعالی کفت اکر اصلاح خواهید نه اضرار ایشان اولیتر باشند وزنانرا نیز بر مردان حقی بود مانند آنکه
مردانرا بر زنان بود به نیکویی ومعروف در خبر است که زن معاذ جبل رسول را کفت که یا رسول الله
حق مردان بر زنان چیست کفت آنکه بر روی ایشان نزنند واورا زشت نخوانند واز آنچه خورند ایشانرا
از آن دهند وآنچه پوشند ایشانرا هم از آن بپوشانند واز ایشان هجران ننمایند میمون زن رسول
صلی الله علیه وآله وسلم کفت که رسول علیه السلام فرمود خیار الرجال من امتی خیرهم لنسائهم وخیر النساء
من امتی خیرهن لازواجهن بهترین مردان از امت من بهترین باشند زنانرا وبهترین زنان
امت من بهترین باشند مردان ایشانرا یعنی شوهران ایشانرا چون بار بر دارند هر زنی از ایشان
در شبانروزی مزد هزار شهید بود که ایشانرا در راه خدای تعالی کشته باشند صابر ومحتسب وهر یکی
را از ایشان تفضیل نهند بر حور العین بمقدار تفضیل من بر کمترین کسی از امت من وبهترین زنان امت
من آنان باشند که با اهل خود برفق ولطف زندکانی کنند چنانکه مادر با فرزند لطف کند هر مردی را
از ایشان در شبانروزی مزد صد شهید بنویسند که ایشانرا در سبیل خدای کشته باشند صابر ومحتسب وامیر المؤمنین
عمر خطاب رضی الله عنه کفت چونست که مردانرا مزد صد شهید بنویسند وزنانرا مزد هزار شهید رسول الله صلی الله
علیه وسلم کفت ندانی که مزد زنان از مزد مردان بیش باشد وثواب ایشان نزدیک خدای تعالی تمامتر بود
خدای تعالی در بهشت درجات مرد رفیع کند برضای زن ازاو وبدعای زن اورا واندانستی که بعد از
شرک هیچ کناه نیست که وزر ووبال آن نزدیک خدای تعالی بیشتر بود از عصیان زن در شوهر از خدای
بترسید ودر حق دو ضعیف زن ویتیم که خدای تعالی شمارا از ایشان بپرسد هر که با ایشان نیکی کند برحمت
ورضوان رسد وهر که با ایشان بدی کند او مستوجب خشم خدای کردد حق مرد بر زن چون حق منست
بر شما وهر که حق من ضایع کند چنان بود که حق خدای ضایع کرده باشد وهر که حق خدای تعالی ضایع کرده
باشد باز کردد با خشم خدای وماوای او در دوزخ بود وآن بد جای است وللرجال علیهن درجة ومردانرا
بر زنان درجه ومنزلت است تفضیل مهر ونفقه وکسوة در دست ایشانست وطلاق بدست ایشان
مفوض است وبفعل وایمان وثواب بیش از ایشانند هر آینه درجه ایشان بیش از درجه زنان بود از امام
محمد باقر علیه السلام روایتست که جابر عبد الله انصاری کفت نزدیک رسول الله علیه السلام حاضر
بودم زنی بیامد وبالای سر رسول صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد وکفت السلام علیک یا رسول الله

خدا تعالی من رسول زنانم بنزدیک تو هیچ زن باشد که این مقام شنود که ترا میگویم والا که راضی باشد
یا رسول الله خدا تعالی خدای مردان و زنانست و آدم پدر مردان و زنانست و حوا مادر مردان و زنانست
و تو رسول مردان و زنانی یا رسول الله مردان چون از خانه بیرون آیند بجهاد ایشان را بکشند در راه خدای
ایشان زنده باشند و روزی خورند و ما ازین خیر جهاد و درجه شهادت محروم میم و در خانه محبوس مانده ایم
خدمت ایشان میکنیم هیچ مرد باشد ما را بدین رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت سلام من بدیشان
رسان و ایشان را بگوی که طاعت شوهران داشتن زنان برابر جهاد و شهادت ولیکن کم زنی باشد
که طاعت بجای آورد رسول علیه السلام پرسیدند که بر زنان جهاد باشد گفت بلی جهاد ایشان
غیرت بود که با خود جهاد کنند و صبر کنند برای حمیتی که ایشان را بود اگر صبر کنند مجاهد باشند و مرابط
و ایشان را ده مزد بود و خدا تعالی عزیز است حکم کند و کسی بر او حکم نکند و حکیم خبر بر وجه حکمت نباشد
الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا
أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ
فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هشام روایت کند از عروه از عایشه که زنی نزدیک او آمد و گفت شوهری
دارم مرا چند بار طلاق داد هر که وقت آن باشد که عده بسر آید مراجعت کند و غرض او اضرار منست
عایشه این حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگفت این آیه آمد که طلاق مر آنان دو بار است جمعی
مفسران گفتند طلاق سه است دو درین آیه و یکی دیگر فان طلقها فلا تحل له در خبر است که رسول الله علیه السلام
این آیه برخواند گفتند یا رسول الله فاین ثلثه گفت سیوم فامساک بمعروف او تسریح باحسان مفسران
این آیه را تخصیص کردند گفتند ان طلاق که مرد را در او رجعت بود دو است اما طلاق سیم آن بود
که در او رجعت نتواند کرد از آنکه در حال باین شود عبد الله عباس گفت که درین آیه عدد و طلاق سنت
را بیان کرد گفت چون خواهد که طلاق دهد زن را باید که زن پاک باشد پاکی در آن مقاربت نکرده بود آنگه
بگذارد تا از عدت بیرون آید آنگه طلاق دیگر دهد بعد از آنکه وی را نخواسته بود همچنین تا سیوم بار چون
سیوم بار تمام شد دیگر وی را نتواند خواست چون دو بار طلاق داده بود پس از آن خواسته اگر خواهد
به نیکوئی یعنی بر وجهی مشروع یا بگذارد او را بر وجهی نیکو ولا یحل لکم و حلال نباشد شما را که چیزی را که بدیشان
داده باشید از ایشان باز گیرید در وقت طلاق دادن چنانکه گفت وان اردتم استبدال زوج
مکان زوج مگر وقتی که نترسند یعنی زن و شوهر که حدهای خدای را یعنی آنچه خدا تعالی فریضه کرده است بر زن
و شوهر آن را مراعات نکنند و بدان قیام ننمایند پس اگر ترسید شما که حدود خدای تعالی را قامت نکنید

هیچ بزه نبود دراانچه فراکیرید از زن آنچیزی را که او نفس خود را بدان بازخرد یعنی اگر طلاق خلع بود روا بود که از زن مالی
بستاند و او را بدان خلع کند و این آیه در حق جمیله بنت ابی آمد در حق شوهرش ثابت بن قیس که او زن را
بغایت دوست داشتی و زن او را بغایت دشمن میداشت و هیچ با وی نمی ساخت یکبار برخاست
و بشکایت پیش پدر آمد و پدر هیچ التفات نکرد دویم بار باز آمد پدرش گفت برو بخانه شوهر را و چون دید که
پدر سخن او نمی شنود برخاست و بنزدیک رسول علیه السلام آمد شکایت با وی بکرد رسول صلی الله علیه
و سلم کس فرستاد و شوهرش را حاضر کرد و گفت این زن چرا شکایت میکند گفت یا رسول الله بحرمت
اوند انم تا چراست بآن خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که من بر همه روی زمین از دوست ترندارم زن
گفت یا رسول الله راست میگوید و تا چیزی نگویم که فردا بخلاف آن آیتی آید و نزا معلوم شود و مهر اخجالتی
باشد او مرا سخت دوست میدارد و من او را سخت کاره ام اگر مرا از وی بیاری ترسم که از من کاری آید
که من هلاک شوم بدان رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مرا چه گوئی گفت یا رسول الله من حدیقه یعنی
فرماستانی بدو داده ام بگوی تا بمن دهد گفت بلی یا رسول الله و زیاده رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
حدیقه او باز ده تا ترا طلاق دهد حدیقه او با و داد مرد او را طلاق داد اول خلعی که در اسلام کردند این بود
خلع نشنی باشد از جهت زن بود خاص و نشوز از جهت مرد بود و سیار ات از جهت هر دو بود طلاق
عقب این همه باین بود فلا جناح علیهما بر ایشان هیچ بزه نبود بر مرد در گرفتن و بر زن دادن برای آنکه بتطییب
نفس میدهد و مرد طلاق بعوض فدیه میدهد فرا گفت مراد در آیه شوهر است و لیکن حق تعالی ذکر هر دو کرده است
همچنانکه در قصه موسی گفت نسیا حوتهما و نسیان از رفیق موسی بود نه ز موسی تلک حدود الله این حدهای خدا است
از این تعدی مکنید یعنی او امر و نواهی و احکام اوست از آن تجاوز مکنید و آنانکه تعدی کنند از احکام و او امر او
ایشان ظالمان و ستمکاران باشند فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ پس اگر طلاقش دهد و این طلاق سیوم باشد
حلال نباشد آن زن او را تا آنکه شوهری کند غیر او پس اگر شوهر دویم او را طلاق دهد بعد از مقاربت و دخول بر
ایشان یعنی بر زن و بر مرد هیچ بزه نیست اگر باز با زنان شوهری کنند و مراجعت کنند یعنی روا بود که
شوهر اول او را بخواهد اگر گمان برند و یقین دانند که حدهای خدا را اقامت و رعایت خواهند کرد و این را
که بیان کرد و در آیه بگفت از جمله حدود خدا است بیان میکند آنرا از بهر قومی بدانند که هر سه طلاق
کند باید که بالغ بود و نکاح باید که دائم بود و باید که دخول کند و اگر نابالغ بود و نکاح متعه بود یا دخول نکند روا نباشد
که با شوهر اول شود مفسران گفتند که آیه در شان تمیمه یا عائشه بنت عبد الرحمن آمد و او زن رفاعه بن وهب

القرظی بود سه طلاقش بداد بسه طلقه ازپس او زن عبد الرحمن بن زبیر شد او نیز طلاقش بداد نزدیک رسول الله
علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله نزدیک رفاعه بودم مرا طلاق داد سه طلاق ازپس زن عبد الرحمن زبیر
بودم و انما معه مثل هذه الثوب البته چون ریشه جامه بود با من خلوت نکرد روا بود که زن رفاعه باشم
رسول الله علیه السلام گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتکا ابو بکر حاضر بود در حجره عائشه و خالد ابن
الولید حاضر بود بر در حجره آواز داد که یا ابا بکر بکذاشته این زنک را تا چنین بصریح میکند در پیش
رسول این زن مدتی بر آمد بار دیگر نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله عبد الرحمن زبیر که شوهر دویم بود
مرا با من خلوت کرد شاید که با پیش شوهر اول شوم بنکاح کمان برد که رسول صلوات الله و سلامه علیه
مرا فراموش شده است رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت نه که اول راست گفتی و این دروغ میکوئی
در خلافت ابو بکر نزدیک او آمد و از وی پرسید گفت نه که من حاضر بودم در روز اول که از رسول علیه السلام
پرسیدی گفتی که البته مثل هذه الثوب نزدیک عمر رفت از وی پرسید عمر گفت پیش رسول علیه السلام
رفتی جواب داد با بوبکر شدی اکنون بار دیگر به پیش من آمدی اگر دیگر این حدیث کوئی بفرمایم تا ترا رجم
کنند نه خدای تعالی در باب توبه رسول آیت فرستاده است فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره و مراد
بنکاح در آنجا جماع است لقوله صلی الله علیه و آله و سلم حتی تذوقی عسیلته نافع گفت مردی نزدیک عبد الله عمر آمده
گفت مردی زنی را سه طلاق بداد برادرش برفت و او را بزنی بخواست تا چون او را طلاق دهد زن برادر باشد
عبد الله گفت نشاید الا بنکاح و ما در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت لعن الله المحلل و المحلل له یعنی
شوهر دویم و اول عقبه بن عامر گفت الا دلکم علی التیس المستعار شمارا اراده نمایم گفتند بلی
یا رسول الله گفت آن او را ارند تحلیل بر این دیگری وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ
أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ
هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خطاب با اصحاب محمد صلوات الله و سلامه علیه است و مراد جمله امت میکوید
که چون طلاق دهید شما زنان را و نزدیک آید که اجل عدة ایشان بسر آید نگاه دارید ایشان را به نیکوئی بر وجه مشروع
یعنی بگذارید تا از عده بیرون آیند و مالک نفس خود گردند محمد جریر گفت مراد بمعروف اشهاد است تا متهم
نشود بزنا و نزدیک ما اشهاد مستحب است و نگاه مدارید ایشان را بر وجه اضرار تا از حد در گذرید و بیدادی
کنید و هر که این کند ظلم کرده باشد نه بر غیر از بهر آنکه وبال آن هم با نفس او رجوع کند نهی است از اضرار که چون
نزدیک انقضای عدت میرسد نه باز رجعت میکردند و باز طلاق میدادند تا شوهری دیگر نتوانند کرد همچنین

همیشه معذب میماند با شوهر و نه بی شوهری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت ملعون ضار [illegible] ره ملعونست

انکه مسلمانی را مضرت کند یا بامکری کند ولا تتخذوا آیات الله هزوا اکر بید آیات خدای اکه امساک بمعروف او تسریح

باحسان است بهزو و سخریه و بازی و ابو درد اکفت در جاهلیت مردی زنی را طلاق دادی که کفتی لاعبا

انکه رجوع کردی و کفتی بازی میکردم خدای تعالی ازین نهی کرد که چنین مکنید ایشانرا معذب مکردانید و یاد کنید

نعمتی که خدای تعالی بر شما کرده است و ازان جمله بیان شرعست که مصالح شما بدان متعلق است و آنچه فرود

فرستاده شد از کتاب یعنی قران و مواعظ قران یعنی حلال و حرام شمارا بدان واعظ میکند و بترسید

و از خدای تعالی بترسید و بدانید که خدای تعالی بهمه چیز عالم و داناست وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ

فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بیشتر مفسران بر انند که آیه در شان جمل است یسار

ابو الدحداح بود او را طلاق داد و بکذاشت تا عده او بسر آمد انکه بیامد و خطبه کرد و برادرش معقل را خشم

آمد و کفت من کریمه خود را بدو دهم تا او بی جرمی طلاقش دهد و بکذارد تا عده او بسر آید انکه بیاید و خطبه کند

و الله که هرکز باو ندهم او را و ابو الدحداح مردی نیک بود خدای تعالی این آیه فرستاد رسول صلی الله

علیه و آله و سلم او را بخواند و آیه برو خواند و کفت یا رسول الله توبه کردم و کفارت سوکند بکرد و خواهر

را باو داد میکوید که چون زنانرا طلاق دهید و ایشان باجل خود رسند یعنی عده ایشان تمام شود و

مراد بدین بلوغست تمامی عدت را باتفاق ایشانرا ازان باز مدارید که زن که زن شوهران خود

باشند یعنی بزن شوهر بکذاشته باشند بعقدی مجدد چون میان تراضی باشد به نیکو رضا دهند

این اوامر و نواهی قران و شرایع اسلام واعظ است متعظ شوند و پند کیرند باو پند دهند از شما

کسی را که بخدای تعالی ایمان دارد و بروز باز پسین این شما را یعنی این بکذارند تا شوهر اول او را با زن

کند پاکترست دل شما را از بهر انکه تواند بود که ایشانرا دل بریکدیکر بود چون ازین نکاح منع شان

کنند ممکن بود که سودی بود یا ریبی و تهمتی و خدای تعالی داند آنچه مصالح شماست در امور دینی و شرعی

و شما ندانید وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ

وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا مفسران کفتند مراد آن زنانند که ایشانرا

طلاق داده باشند و از شوهران خود فرزند شیرخواره داشته باشند چون خواهند که فرزندان خود را

شیر دهند ایشان اولیتر باشند که حق جل و علا میکوید که مادران شیر دهند فرزندان خویش را دو سال

تمام کسی را که خواهد که شیر تمام دهد و بر پدر فرزند نفقه و کسوه ایشان بمعروف و نیکوئی یعنی بر سبیل

عبد الله

اقتصاد و میانه بین اسراف و تقصیر گفته اند که لفظش خبر است و مراد امر است ای لیرضعن اولادهن عکرمه از
عباس روایت کرد که او گفت که این مدة حمل مولودیست که مادر او بار نهد بشش ماه اعتبار لقوله و حمله
وفصاله ثلثون شهرا تا چون شش ماه مدت حمل بود دو بیست و چهار ماه مدت رضاع جمله سی ماه بود در عهد
عمر خطاب زنی را پیش او آوردند که بشش ماه بار بنهاده بود عمر گفت تا او را رجم کنند امیر المومنین صلوات الله
وسلامه علیه گفت خاصمتک بکتاب الله خصمتک اگر با تو بکتاب خدای خصومت کند بر تو غلبه کند گفت
چگونه بقوله تعالی وحمله وفصاله ثلثون شهرا مدة رضاع برون مدت حمل شش ماه بود بقر بود تا او را رها کردند مدت
رضاع سنت مدة دو سال است اگر نقصان کنند پیش از سه ماه نقصان نباید کرد و الا بر کودک جور بود و اگر
زیادت کنند بیش از دو ماه نباید کرد و هر رضاع که درین مدة بود تحریم آرد و پس از دو سال رضاع را در تحریم اثر
نبود چنانچه در خبر است که لا رضاع بعد الحولین و نفقه بقدر یسار و طاقت پدر بود از آنکه خدای تعالی تکلیف
دون طاقت کرده است از آنکه هر چه خدای تعالی بدان تکلیف کرده مکلف بیش از آن می تواند کرد ضرر نباید
ضرر نباید رسانید و گزند نکنند مادر را بفرزندی بآنکه فرزند از او باز گیرد و او راغب باشد که شیر دهد و قناعت
کند بدانکه بدیگران دهند از اجره و نیز ضرر رساند بفرزند بآنکه مادر فرزند در پیش پدر افکند و گوید فرزند تو است
دایه طلب کن تا وی را شیر دهد و گفته اند که مضارة نکند مادر را بر رضاع فرزند یعنی اجبار نکند بیش از اجره
او را برای آنکه بر مادر واجب نیست شیر دادن و بر پدر واجب است و نه نیز پدر را اجبار کنند که بیش
از اجره مثل مادر دهد و از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که مضارة نکند مادر
منع شوهر از مواقعه او بخوف حمل را و نیز پدر را مساعه عن جماعها شفقة علی علی الولد و بر وارث بود
مانند این که بر پدر بود از نفقه و کسوه و بعضی گفته اند که مراد بوارث کودک است که وارث پدر بود یعنی مزد
رضاع بر مال او بود که از پدر میراث یافته بود و بعضی دیگر گفتند که ازین دو گانه یعنی مادر و پدر هر کدام
باشند نفقه او بر او بود و این قول بیشتر علماست فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ اگر مادر و پدر خواهند که کودک را از شیر باز کنند پیش از دو سال از سر تراضی و تشاور
با یکدیگر بر ایشان هیچ بزه نباشد و اگر از سر مضارت باشند روا نبود و اگر خواهند برای فرزندان خود دایه
گیرند تا ایشان را شیر دهند چون مادر شیر ندهد یا شیرش نباشد یا خواهد که فرزندش پیش شما باشد
بر شما هیچ بزه نباشد چون مزد رضاع مادر بدهید بقدر آنچه شیر داده باشد و گفته اند که چون مزد دایه بدهید
و گفته اند که چون تسلیم کنید کودک را بدایه از سر تراضی و اتفاق بمعروف و نیکویی این بود که تراجع حاصل

باشند براین قول و بر قول دیگر آن بود که آنچه قرار داده باشند یا در آخرت طریق قصد را مراعات کنند و هو
بین الاسراف و التقصیر بترسید از خدا تعالی در مخالفت آنچه شما را فرموده و بیان کرد از شرعیات
و بدانید که خدا تعالی بر آنچه شما میکنید بیناست بترسید از مخالفت فرمان او (وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ
وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي
أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) و آنان را که جان بر دارند از شما و امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه بر فعل معلوم خواند با سناد فعل با فاعل معنی او آن بود که آنکسانی که جان
میدهند و عمر بسر می آورند از شما و بگذارند ایشان زنان را ایشان چشم دارند نگاه دارند بنفس خویش
مدت چهار ماه و ده روز یعنی چهار ماه و ده روز عدت بدارند اگر با ایشان دخول رفته باشد [illegible]
زن آزاد بود و اگر بنده اگر آبستن بود ابعد الاجلین را اعتبار گیرند برای آنکه [illegible] آزاد را از شوهر
سوگ باید داشت از ترک زینت و سرمه در چشم کشیدن ام سلمه گوید روزی زنی نزدیک رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله شوهر دخترم فرمان یافته است و او را چشم درد
میکند و رنجور مانده است دستوری باشد تا سرمه در چشم کشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
پیش از شما روا میداشت کسی که یکسال در خانه بنشیند و یا جامه کهنه بپوشد و زینت بگذارد و آنکه بیرون
آید و بنگی صورت منقول عنه بیکی انداز دیعنی عدت شوهر خود بسر آرد اکنون چهار ماه و ده روز نمی تواند
صبر کردن و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچکس را که ایمان دارد بخدای و قیامت نبود و سوگ
دارد بالای سه روز مگر زن که دستوری شوهر دارد چهار ماه و ده روز چون چهار ماه و ده روز بگذرد عدت باخر رسید ابن
سعید المسیب گفت حکمت در تخصیص ده روز آنست که باین مدت حیات فرزند بیافرینند چون عدت ایشان
باخر رسد و تمام شود هیچ بزه نباشد بر شما خطاب با اولیای زنست در آنچه ایشان کنند از نکاح باز زینت
با رغبت در نکاح مادام که با معروف یعنی بقاعده شرع باشد و خدای تعالی بدانچه شما میکنید داناست
(وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِنْ لَا
تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا) خطاب میکند مردمان را میگوید که بر شما هیچ بزه نیست
در آنچه تعریض کنید از خواستن زنان عدت دار و تعریض آن که تو زنی صالحه و عاقله ترا نیکو بود از آنکه
در پیش تو کار کسی باشد که غمخوارگی تو کند سکینه بنت حنظله گفت امام محمد باقر رضی الله عنه در نزدیک من
آمد و من در عدت بودم مرا گفت همانا شناخته باشی قرابتی من از رسول و حق من و جد من امیر المؤمنین
علی ابن ابو طالب صلوات الله علیه و قدم و سابقه او گفتم یا ابن رسول الله مرا خطبه میکنی و من در عدة ام

ومردمان فقه وعلم از تو می آموزند گفت ای سبحان الله من خطبتی نکردم من حدیث جدم وپدرم [illegible]

ایشان تو نشنیدی که رسول صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک ام سلمه شد واو در عدة بود حدیث خود ومکان

ومنزلت خود میگفت بر دست تکیه زده تا حصیر در دست او اثر کرد وانکه او کرد هیچ خطبه وهیچ بزه نباشد

که شما نهان دارید در نفس خود از خطبه ایشان خدای تعالی میداند که زود بود که شما یاد ایشان کنید حسن بصری

گفت یعنی خطبه ایشان کنید ولیکن وعده مدهید ایشانرا بسر یعنی بنکاح بدانکه گوید که چون عدة بسر آید ترا

نخواهم تا زن من باشی ضحاک وربیع گفتند مراد بسر جماع است بحرام وآنچنان بود که مردی نزدیک زنی

شدی واورا بفریفتی بگفتاری نیکو وگفتی که مرا تمکین کن تا چون عدة بسر آید آشکارا ترا بخواهم خدای تعالی

ازین نهی کرد الا آنکه گویند با ایشان گفتار نیکو وآن تعریض است چنانکه گفته آمد شد وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ

النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

حَلِيمٌ ۵ عزم مکنید ودل منهید برانکه بر زنانی که در عدة اند عقد نبندید تا آنکه که نوشته

بوقت خود رسد یعنی با عدت بسر آید وعدت را کتاب خواند از بهر آنکه نوشته در فریضه خدای است

بر زبان وبدانید که خدای تعالی میداند آنچه در ضمیر خود میدارید از وعده نکاح دادن نهان یا عزم بر نکاح

ایشان در عدة از خدای تعالی عذر کنید واز وی بترسید وبدانید که خدای تعالی آمرزنده وبردبار است تعجیل نکنید

بعقوبت واهمال کند برای تعجیل کسی کند که ترسد که از وی فایت گردد لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ

مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ

حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ۵ ...... گفته اند که سبب آن بود که ایشانرا عادت بود که طلاق بسیار

دادندی ومراجعت کردندی رسول صلی الله علیه وآله وسلم ازین نهی کرد وگفت ما بال قوم یلعبون بحدود

الله چه بوده است این قوم را که با خدای تعالی بازی میکنند رسول صلوات الله علیه گفت لا تطلقوا

النساء الا عن ریبة زنان را طلاق مدهید الا از تهمتی فان الله لا یحب الذواقین والذواقات

که خدای تعالی چشندگانرا دوست ندارد از مردان وزنان یعنی آنرا که هر وقتی که زنی نو کند یا شوهری

نو کند وگفت این طلاق را مباح کرد وگفت روا باشد چون بسنت باشد وباشد که در طلاق مصلحت

جانبین بود وگفته اند که مراد بلا جناح لا سبیل لهن علیکم است هیچ بزه نیست بر شما اگر طلاق دهید

زنان خود را آنانکه دخول نکرده باشید با ایشان ومهر معین ناکرده اگر مهر معین ناکرده طلاق دهید متعه

دهید ایشانرا ومتعه چیزی اندک باشد که بدان انتفاع گیرند بر مرد توانگر بود آنچه قدرت وتوانائی او است

وبر درویش است مقدار او واعلی متعه خادمی باشد یا اسپی ومیانه جامه وکمترین انگشتری امام حسین

علیه السلام متعه داد زنی را طلاقش داد پیش از دخول و مهر مسمی نکرده ده هزار درم و گفت متاع [illegible] فارق
متاع برخورداری به نیکویی سزاوار ترست بر نیکوکاران که چنین کنند و این متعه بدهند و بعضی گفته اند
که متعه دادن بر سبیل شرع است نه بر سبیل وجوب و این امر بر سبیل ندب است ابو حنیفه گفت ابن
سیرین گوید که مردی نزدیک شریح آمد بحکومت در این مسئله گفت رغبت کن در آنکه از جمله
محبان و متقیان باشی یعنی حقا علی المحسنین و او را الزام نکرد وَاِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ
وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ اِلَّا اَنْ يَعْفُونَ اَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَاَنْ تَعْفُوا
اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ این آیه در حق کسانی
که زن را طلاق دهند مهر تعیین کرده باشند اما دخول نرفته باشد میگوید اگر طلاق دهید [illegible]
از آنکه بدیشان بپساید یعنی پیش از آنکه با ایشان مجامعت کنید و پدید کرده باشـ[illegible] مهر ایشان مهری
معین بر شما بود که یک نیمه از آنچه پدید کرده اید مهر بدیشان دهید الا که آن زن از سر کاوین خود درگذرد
و شما را ابرا کند از آنچه بر ذمه شماست یا آنکسی که عقد نکاح بدست او بود عفو کند و از مطالبه مهر درگذرد
پس اگر زن عاقله و بالغه رسیده بود روا بود از نیمه مهر که شوهرش را لازم است عفو کند و اگر نباشد
و ولی او صلاح داند روا بود که عفو کند و ولی را نرسد که عفو کند اگر زن عاقله باشد و کاره بود عفو او و اگر
زن عفو کند و ولی کاره باشد کراهت او را تاثیری نبود چون زن عاقله باشد و گفته اند که عقد بدست
او باشد شوهر است پس معنی آیت بر این وجه چنین باشد الا که آن زنان عفو کنند شوهر را هیچ مطالبه
نکنند یا شوهر عفو مهر تمامی بدهند و این قول از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده اند و قول
ربیع و مجاهد و قتاده و ضحاک گفتند و روایت عمارست از عبدالله عباس و روایت کرده اند از شریح
که او گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه از من پرسید که الذی بیده عقدة النکاح کیست گفتم ولی
زن گفت نه شوهر زن است و اما آنچه مذهب ماست که روایت کرده اند از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
آنست که الذی بیده عقدة النکاح ولی است و ولی نزدیک ما پدر بود و جد با وجود پدر بر بکری که نابالغ باشد
و ان تعفوا او آنکه عفو کند یا ولی عفو کند یعنی عفو کردن بتقوی نزدیکترست و فراموش مکنید فضل را در میان
شما و فضل تمام بدادن کاوین است یا تمام ابرا کردن از ذمه شوهر و این هر دو فضل و احسان است و خیر است
و خدای تعالی بر آنچه شما میکنید بیناست براو مسود دمور این کلمه حث است بر خیر و احسان و فضل حَافِظُوا
عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ فَاِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا اَوْ رُكْبَانًا فَاِذَا اَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ
كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ میگوید که مداومت نمائید و مواظبت کنید بر ادای نمازها و بجای آرید از ارکا

و شرایط آن مواقیت و حدود آنرا مراعات کنید و خاصه بر نماز میانه و مهتر و نیکو و فاضلتر و از بهر تفضیل کرد چنانکه
گفت و ملایکه و رسله و جبرئیل و میکائیل خلاف کرده اند که صلوة الوسطی کدام است گروهی گفتند که نماز بامداد است
و این قول عمر است و معاذ جبل و عبد الله عباس و عبد الله عمر و جابر و مذهب شافعی اینست گفت برای
آنش وسطی خوانند که در میان دو نماز است دو نماز شب و دو نماز روز ابو رجا گفت که عبد الله عباس
در مسجد بصره نماز بامداد بجماعت بکرد و قنوت کرد گفت نماز وسطی اینست که خدای تعالی ما را فرموده
که در او قنوت کن بعضی دیگر گفتند که نماز پیشین است و این قول زید بن ثابت است و اسامة بن زید و ابو سعید
خدری و عایشه است و این نماز را تخصیص کرد برای آنکه ثقیل ترین نمازی است بر مردمان از آنکه
در هنگام قیلوله باشد و زید بن ثابت گفت نماز پیشین در قفای رسول وقت بودی که یک صف یا دو صف
نماز کردندی این سبب را آثار رسول همت کرد که سرای قومی بسوزد در سرایشان که نماز پیشین بنماز حاضر
نمی آمدند و این نماز میانه روز است برای اینش نماز میانه خوانند ابوذر روایه کند از امیر المومنین علی علیه السلام
که او گفت خدای تعالی را در میان آسمان دنیا حلقه ایست چون بدانجا رسد نیمه روز باشد چون بدان حلقه
بدر شود بزوال آفتاب باشد همه چیزی خدای را تسبیح کند برای شرف آن وقت را گفت آن وقت نماز
کنید و آن وقت را اندر تخصیص کرد و در آن ساعت درهای آسمان گشاده باشد و دعا در آن وقت با جابت
بود و نماز پیشین نماز میانین است از نمازهای روز و از خصایص آن نماز است که اول نمازی که خدای تعالی
واجب کرد اینست و این مذهب ما است و در بعضی روایات و قولی دیگر آنست که نماز دیگر است و این
قول امیر المومنین علی سلام الله علیه است و عبد الله مسعود و حسن بصری و قتاده و ضحاک و این مذهب ابو حنیفه است
بروایه بعضی از اصحاب از امیر المومنین و باقر و صادق علیهم السلام برای آن وسطی خوانند که میان
دو نماز روز است و دو نماز شب و بعضی علما گفته اند که نماز وسطی یکی است از نمازها پنجگانه معین یکی از ربیع
خثیم پرسید از نماز وسطی گفت اگر بدانی چه کنی گفت بدان مداومت کنم و سخت محافظت کنم گفت
خدای تعالی از بهر آن تعیین نکرد تا بر جمله محافظت کنیم و قوموا بر خیزید از بهر خدای تعالی مطیع و فرمان بردار
ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایه کرد که هر قنوت که در قرآنست بمعنی طاعتست بعضی
گفته اند که قنوت سکوتست از آنچه در نماز نشاید زید ارقم گفت ما در نماز سخن گفتی با یکدیگر و هر کسی بحاجت خود
سخن گفتی و روا بودی تا که این آیه آمد سخن حرام شد خاشعین و از جمله قنوت طول رکوع باشد و چشم بر هم نهاد
وقار و سکون بجای آوردن و باز ننگریستن بجای اگر ترسید که نماز کنید ایستاده خاشع و خاشع نماز کنید پیاده
رونده یا بر پشت ستور که سوار باشید یعنی اگر ترسید از دشمن که نماز کنید مراعات و حقوق و حدود او کنید

بپیاده میروید نماز کنید و بر پشت ستور که باشید نماز کنید نماز خوف و تکبیر احرام روی را بقبله کنید و چنانکه
ستور میرود یا جهت شما باشد و قرارت میخوانید و سجود با یما میکنید و اگر این قدر نتوانید کردن بیدل
هر رکعتی بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس چون ایمن شوید و خوف زایل گردد خدای را
کنید نماز کنید چنانچه خدای تعالی شما را بیاموخت آنچه شما را نمی دانستید یعنی ارکان و حدود و احکام
نماز چنانکه مشروع است بجای آرید وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ
غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و این آیه در حق مردی آمد
از اهل طایف نام او حکیمه ابن الحرث که او هجرت کرد با مدینه رسول را گفتند که پدر او با او بود و او زن داشت
و فرزندان فرمان یافت رسول صلی الله علیه و سلم و آله را گفتند که زن او چه کند خدای تعالی آیه فرستاد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم میراث او به پدر داد و فرزندان و زن او را چیزی نداد از میراث
جز که از مال او فرمود تا یکساله کسوه و نفقه با و دادند تا عدة المتوفی عنها زوجها و میراث او از شوهرش
همین یکسال بیش نبود از نفقه و کسوه و آنچه وی را بدان حاجت بودی و یکسال مادام تا از خانه بیرون
نیامدی اگر از خانه بیرون آمدی حق نفقه باطل شدی و مرد در جمله وصایا بااین وصیت کردی همچنین بود تا آیه
مواریث فرود آمد این حکم منسوخ کرد بربع یا ثمن و عدت یکسال منسوخ شد باربعة اشهر و عشرا و حکم وصیت
به نزدیک ما باآیه منسوخ و آیت مواریث امنافی معنی آیه آنست که آنکسانی که متوفی میشوند از شما و زنان
میگذارند وصیت میکنند از بهر زنان خویش نفقه را تا یکسال باید که بیرون نکنند ایشان را از خانهاء ایشان
پس اگر بیرون آیند از خانه خویش بر شما که اولیا میت آید هیچ حرجی و بزه نباشد در آنچه آن زنان کنند
در نفس خویش از معروف و نیکوی متعرض نکاح شوند بر مقتضی شرع و خدای تعالی عزیز است و غالب
بر همه کس و بر همه چیزی کسی او را غالب نیست و حکیم است هر چه کند بر وفق حکمت کند در این که گفت
فلا جناح علیکم دو قول است یکی آنکه بزه نیست بر شما در قطع نفقه و دیگر در منع ناکردن ایشان از بیرون
آمدن وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ سعید
المسیب گفت این آیه منسوخ است بقول فنصف ما فرضتم این وقتی معلوم شود که تقدیم و تاخیر آیه معلوم
بود سعید جبیر و ابو العالیه و زهری گفتند که تکرار متعه برای آن بود که در آیت اول متعه اما نرا نهاد که غیر مدخول
بها باشد و درین آیه متعه واجب کرد جمله مطلقات را و این مذهب ابوحنیفه است ابن زید گفت که سبب
تکرار آنست که چون خدای تعالی این متعه فرستاد بعضی مردمان گفتند اگر خواهیم بکنیم و اگر خواهیم نکنیم این
تبرع است خدای تعالی آیه فرستاد بیان کرد و گفت مر زنان طلاق داده راست متعه بمعروف و نیکوئی یعنی

بر قدر او اگر توانگر است بر قدر توانگری و اگر درویش است بر قدر درویشی حق ست و سزا است بر کسانی که ایشان
متقیان اند و پرهیزکاران از معاصی و شرک همچنین بیان کرده خدای عز و جل آیات و احکام بیان کند آیات
خود را تا بود که شما دریابید خردمند شوید ابا زبن عامر از امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرد
که او گفت لکل مومنة مطلقة حرة او امة مطلقه را که نه مدخول بها باشد اگر آزاد بود و اگر بنده او را متعه رسد
این آیه بخواندند پس تکرار این آیه از بهر تاکید بود الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت
فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ان الله لذو فضل علی الناس ولکن بیشتر مفسران گفته اند که دهی بود پیش
از واسط و گفته اند خود واسطه بود طاعون در آنجا افتاد جماعتی از آنجا بگریختند از طاعون و جماعتی با ایشان دیگر ماندند
این جماعت بیشتر هلاک شدند و اندک بماندند چون طاعون برفت آن جماعت باز آمدند بسلامت آن جماعت
که مانده بودند گفتند شما حزم کردید و ما خطا کردیم اگر وقتی دیگر آنجا طاعون باشد یا وبای ما نیز بگریزیم و شهر
بگذاریم تا زنده مانیم سالی دیگر طاعون پدید آمد برخاستند از شهر و شهر بگذاشتند و بیامدند و بیامدند به بیابانی
فراخ فرود آمدند چون همه فرو آمدند آب و هوای آن جایگاه بدیدند و بپسندیدند و گمان بردند که از مرگ
ایمن شدند خدای تعالی دو فرشته فرستاد که یکی از بالای وادی و یکی از زیر وادی آواز داد که موتوا بمیرید
ایشان همه بمردند ابو مالک گفت که سی هزار مرد بودند ابن جریح گفت چهل هزار مرد بودند عطا ابن
ابی رباح گفت هفتاد هزار مرد بودند چون مدتی دراز بر این برآمد و ایشان پوسیده شدند و از ایشان
جز استخوان نماند پیغمبری بدانجا گذر کرد او را حزقیل گفتندی سیوم خلفای بنی اسرائیل بود از بعد موسی
از برای آنکه بعد موسی یوشع بن نون بود و بعد از او کالب بن یوحنا بود و بعد از او حزقیل چون حزقیل بر آن
بران مردگان گذر میکرد در ایشان می‌نگریست و اندیشه میکرد خدای تعالی وحی کرد با او گفت که ای حزقیل
خواهی که آیتی بتو نمایم که مرده چگونه زنده شود گفت آری خدای تعالی ایشان را زنده کردانید و این دلیل است
بر صحت رجعت و قطع شغب و تعجب و در این چه عجب باشد که خدای تعالی در آخر زمان معجز صاحب الزمان
گروهی را زنده کند چنانکه گفت و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون و آنجا
که ذکر قیامت کرد یوم نحشرهم جمیعا امام جعفر صادق علیه السلام را پرسیدند که خدای تعالی برجعت
که را زنده کرداند گفت من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا آنکس که مومن خالص باشد یا کافر
خالص مومن را تا انتقام از آنانکه او را طعن زده باشند و کافر را برای آنکه تا معاینه به بینند آنچه از آن منکر
بوده باشند مقر منکر را گویند لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید آنچه بخبر می
شنیدی و تهمتی کردیدی اکنون بعیان دیدی مشکلت بیان شد خبرت عیان شد تا ترا باور باشد و فردا با ...

باشند و درمیان هردو او را باشد آنرا که بکمال علم الیقین عین الیقین شود این گوید الحمد لله الذی هدانا
آن گوید یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا این گوید الحمد لله وفقنی حتی اتخذ مع الرسول سبیلا آن گوید
یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا این گوید آن کنت منذ من طول ارجی و اراک ودن ترانی و آن گوید والی
قطعت الجهل کالی والردی سعالفان این گوید سالیان دراز ست تا در قید فراقم و در بند اشتیاقم و آن
گوید که سالیان دراز در هوان هوا بودم و ماردار وی بودم و امروز که چشم باز کردم کار نه چنانست که
گمان بردم   چند انکه نگه همیکنم در کارم   در دست من امروز بجز حسرت نیست   انکه حاکم میان
ایشان حکم کند انرا ابرار داین را فرار داین را فرو بر دانرا بر سر آرد این را بسر برارد آنرا [illegible] ری
نشاند این را چون هبا در هوا افشاند پس قدیم تعالی برای شغب شاغیان و انکار منکران [illegible] در این
امت ماخواست بود آنرا امثالی در امت مقدم بنمود تا راه تعجب بسته شود [illegible] زبان استبداع
شکسته شود بر زبان مبین شرع چنین فرمود که سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل
والقذة بالقذة پس رجعت اخرالزمان که در عهد صاحب امر باشند باین آیه مثالی کرد تا با و بینند آنرا
چنانکه پای نعل با پای نعل بماند و پر تیر با پر تیر گفت ای محمد نمیدانی و نمی نگری بانکسانی که بیرون
شدند از سراهای خویش و ایشان هزاران بودند از ترس مرگ بیرون شدند و از و بگریختند پس خدا تعالی
ایشان را امر کرد بمرگ و گفت بمیرید ایشانرا بمیرانید ایشان بمردند پس خدا تعالی ایشانرا زنده
گردانید از فضل و کرم خویش خدا تعالی خداوند فضل است بر مردمان می بایست که جمله شکر نعمت کردندی
لیکن بیشترین ایشان شکر نعمت او نمیکنند وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بعضی
گفته اند که این خطاب این قوم است که چون ایشان از جهاد بگریختند ایشانرا بمیرانید و زنده کرد انگه گفت
که با سر جهاد شوید بر این وجه قوتی تقدیر باید کرد و چنین باید گفت و قیل لهم قاتلوا دیگران گفتند خطاب
امت محمد راست که امر کرد ایشانرا بجهاد و فرمود که کارزار کنید در راه خدای که جهاد دهت و بدانید
که خدا تعالی شنوا و دانا است می شنود که چه میگویید و میداند که چه میکنید از تعلل نمودن در باب
جهاد و این آیه از بهر آن داشت تا تنبیه و تحذیر بود از مثل این معامله که ایشان کردند که اگر چنان کنند
با ایشان نیز همان رسد که بآن قوم رسید مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً
وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ سفیان ثوری گفت که چون آیه آمد که من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت رب زدنی امتی بار خدایا امت مرا مثل الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة الآخره گفت بار خدایا بیفزای این آیه فرستاد من ذا الذی یقرض الله

قرضاً حسناً گفت بار خدایا بیفزای این آیه فرستاد انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب میگوید کیست آنکس که
وام دهد خدای را وام دادن نیکو تا خدای تعالی آنرا باضعاف آن بوی دهد گفته اند که آنجا مضافی محذوفست
تقدیر چنین است که کیست آنکس که وام دهد بندگان خدای را در خبرست که خدای تعالی در روز قیامت با بعضی
بندگان گوید عبدی استطعمتک فلم تطعمنی بنده من از تو طعام خواستم ندادی و استسقیتک و از تو شراب
خواستم ندادی و از تو جامه خواستم ندادی بنده گوید بار خدایا کی بود گوید فلان بنده گرسنه از تو طعام
خواست ندادی و فلان برهنه از تو جامه خواست ندادی فلا منعتک فضلی کما منعته من امروز فضل
از تو باز گیرم چنانکه تو از و باز گرفتی پس قدیم تعالی آنچه تو بطعام و شراب و کسوة بدرویشی میدهی
بود حواله کرد و گفت بمن ده و از بهر من دهی در دیگر آیه گفت کرم الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن
عباده و یاخذ الصدقات پس بر این معنی قرض بر حقیقت باشند همچنانکه صدقه دادن مندوبست
قرض دادن مندوب است بلکه فاضلتر لقوله علیه السلام رایت مکتوبا علی باب الجنة الصدقة بعشرة والقرض
بثمانیة عشر صدقه یکی بده است و قرض بهیزده گفتم ای جبریل چرا چنین است و لیکن نه هر که صدقه خواهد
از سر حاجت خواهد و آنکه قرض خواهد الا از سر حاجت نخواهد پس صدقه باشد که بمستحق نرسد و قرض نرسد
الا بمستحق محتاج و ازین کار قرض از صدقه فاضلتر بود و روا بود که مراد بدین قرض صدقه را از آن قرض خواند
که آنرا جزا خواهد بودن چون قضاء دین یکی را از اهل اشارة پرسیدند که چرا خدای تعالی با استغنائش
از محتاجان قرض خواست گفت از بهر آن تا باز نماید که دوستی ثابت است از میان ما از برای آنکه قرض
از دوستان خواهند ابو هریرة از رسول صلی الله علیه و سلم روایت کند که هر که او چیزی بقرض برادر مسلمان
دهد خدای تعالی بوزن هر درمی بوزن کوه احد و سر طور سینا حسنات بدهد او را و قرض نیکو آن بود
که برای خدای دهد و دلش بآن خوش شود و گفته اند آن بود که بدهی و منت ننهی حسن بصری و سدی گفتند
تضعیف آن جز خدای نداند از بهر آنکه آنرا که خدای تعالی بسیار خواند آنرا چه اندازه بود و خدای تعالی روزی
تنگ کند بر آنکس که خواهد بحسب آنکه مصلحت داند و گفته اند که مراد آنست که یقبض الصدقة صدقه بستاند
و خلف بگستراند و مرجع و مآب با خداست جزای هر کسی بر وفق عملش بدهد در خبرست که چون این آیه
فرود آمد مردی در میان صحابه بود نام او ابو الدحداح رسول را گفت خدای تعالی از ما قرض خواهد و او از آن
بی نیاز است گفت بلی میخواهد که شما را به بهشت برد گفت یا رسول الله اگر من قرضی دهم بخدای تعالی
تو ضمان کنی برای من بهشت گفت آری هر که او صدقه بدهد مانند آنش در بهشت بدهند گفت یا رسول الله
و اهل من ام الدحداح با من باشد گفت آری و این دختر کوچک من و دحداحه باشند گفت آری گفت دست

بمن ده رسول صلی الله علیه وآله وسلم دست در دست او نهاد او گفت مرا دو خرما بستانست یکی ببالای
مدینه ویکی بزیر مدینه جز آن هیچ ندارم هر دو قرض کردم بر خدا تعالی رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت
نه یکی قرض کن ویکی رها کن تا معیشت تو وعیال تو باشد گفت یا رسول الله چون چنین میفرمائی گواه باش
که ازین دو خرماستان آنکه بهین ست خدایراست وآن حایطی ست ششصد خرما بن دراو رسول صلی الله
علیه وآله وسلم گفت اذا یجزیک الله الجنة لاجرم خدای تعالی بجزای آن بهشت بتو دهد آنکه ابو الدحداح
بیامد واهل وفرزندانش در حدیقه بودند گرد درختان میگردیدند او ازداد واین بیتها انشا کرد هداک ربی

الی السبیل الخیر والسداد ✶ بینی من الحایط بالوداد ✶ اقرضته الله الی اعتماد ✶ بالطوع
لامن ولا ارتداد ✶ الا رجاء الضعف فی المعاد ✶ فارتحلی بالنفس والاولاد ✶ والبر لاشک فخیر زاد
قدمته المرء الی المعاد ✶ ام الدحداح گفت بارک الله فیما اشتریت خدای تعالی مبارک کناد وآنچه خریدی
واین بیتها انشا کرد مثلک ادی ما لدیه ونصح ✶ ان لک الحظ اذا الحظ وضح ✶ قد متع الله عیالی وتبیح
بالعجوة السوداء والزهر البلح ✶ والعبد یسعی وله ما قد قدح ✶ طول اللیالی وعلیه ما اجترح واآنچه کودکان در دامن
داشتند از ایشان بستد وبریخت وآنچه در دهن داشت از دهنشان بگرفت وبینداخت وبیرون
آمد با حدیقه دیگر آمدند رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت کم من عذق رداح ودار فیاح فی الجنة لابی
الدحداح بسا درخت بزرگ وسرای فراخ که ابو الدحداح را خواهد بود در بهشت الم تر الی الملا من بنی اسرائیل
من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال
الا تقاتلوا قالوا وما لنا الا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله
ای محمد نمی نگری ونمیدانی ونمی بینی بچشم دل بدان جماعتی اشراف وبزرگان که بوده اند از بنی اسرائیل
بعد از وفات موسی عمران چون گفتند ایشان پیغمبر برا که ایشان بود قتاده گفت یوشع بن نون
بود سدی گفت شمعون بود گفتند او را که بفرست از بهر ما ملکی را تا کارزار کنیم در راه خدا تعالی وهب
وسدی گفتند سبب سوال ایشان آن بود که چون موسی علیه السلام بجوار رحمت خدای رفت یوشع
بن نون را خلیفه کرد در میان قوم تا حدود توریة واحکام آن بر جای میداشت تا باش خدای شد واو
کالب را خلیفه کرد تا بجای او بایستاد وهمان کرد تا خدای تعالی قبض روح او کرد از پس او خدای تعالی حزقیل
را به پیغمبری فرستاد در عهد او احداث بنی اسرائیل پدید اشد وعهد خدای تعالی فراموش کردند وبت پرستیدن
گرفتند خدای تعالی الیاس را به پیغمبری فرستاد واین پیغامبران که می آمدند بتجدید شرع موسی واقامت احکام
توریت می آمدند واز پس الیاس الیسع آمد به پیغمبری چون خدای تعالی او را ببرد فسادها در بنی اسرائیل ظاهر

وایشانرا دشمنی پدید آمد که اورا ایلتاشاد گفتند وایشانرا از جملهٔ قوم جالوت بود و عمالقه بودند ساحل
بحر روم تا مصر و فلسطین بدست فرو گرفتند و بر بنی اسرائیل مستولی شدند و ایشانرا میکشتند و برده
میکردند چهارصد و چهل برده از ملکزادگان ایشان ببردند و جزیه بر ایشان بنهادند و توریة از ایشان
بستدندی و بنی اسرائیل از ایشان بلا و مشقت بسیار دیدند و ایشانرا پیغمبری نبود که تدبیر کار
ایشان بکند و از خدای میخواستند تا پیغمبری بفرستد و سبط نبوة جمله هلاک شده بودند از ایشان
کسی نمانده بود زنی آبستنی مانده بود او را بگرفتند و در خانه موقوف کردند ترسیدند که اگر دختری
بزاید پنهان کند و کودکی نرینه بدل کند از سختی رغبت بنی اسرائیل در پیغمبری که باشد و زن از خدای تعالی
میخواست [illegible] از خدایا مرا پسری روزی خدای تعالی او را پسر داد و او را اشموئیل نام نهادند و گفت سمع الله
دعائی چون از [illegible] پیدا شد بکنیسه کرد خدایرا امادر چون او را بزرگ کرد در بیت المقدس به پیری سپرد
از جملهٔ علمای بنی اسرائیل تا او را اندر بیت میکردد و توریة و علم و احکام شرعی می آموخت چون بالغ
شد خدای تعالی خواست که او را به پیغمبری فرستد جبرئیل را فرستاد و او در پهلوی آن پیر خفته بود
و او را از چشم فرو نگذاشتی یکساعت و سخت بر او مشفق بود و کس را بر او استوار نداشتی جبرئیل
علیه السلام بآواز پیر او را ندا کرد کودک از خواب برجست و گفت ای پدر تو خواندی مرا گفت نه ترسید
که او بترسد گفت بخسب که خیرست دیگر باره آواز داد کودک گفت ای پدر تو آواز دادی مرا پیر گفت
بخسب و اگر آواز شنوی جواب مده بار سیوم بیدار شد گفت من جبرئیل ام و خدای تعالی پیغمبری
داد ترا برخیز و پیغام خدای تعالی بدین قوم برا و برخاست و پیر را خبر داد پیر گفت آنچه خدای تعالی
فرموده است بجای آور او برخاست و دعوة کرد در میان قوم او را باور نداشتند گفتند که تعجیل میکنی به
نبوة و خدای تعالی هنوز ترا پیغمبری نداده است و اگر تو پیغمبری ما از تو آیة آن میخواهیم که از خدای تعالی
درخواهی تا برای ما پادشاهی فرستد که در پیش ما با دشمن قتال کند و قوام کار بنی اسرائیل بر ملوک
بودی و جهاد مفوض بپادشاهی بودی و پیغمبر پادشاه را امیر و مرشد بودی و مؤید او بوحی از قبل
خدای گفت هیچ باشد که شما چون جهاد بر شما نویسند جهاد و کارزار نکنید ایشان گفتند چه بوده است
ما را اگر قتال نکنیم در راه خدای و حال آنست که ما را از خانه و مان و فرزندان ما بیرون کرده اند و وقت
که قتال نکردیم از آنکه پیغمبری و پادشاهی نبود امروز چه عذر آوریم چون ما را پیغمبر و پادشاه هست پس
خدای عز و جل از بهر ایشان پادشاهی فرستاد و قتال بر ایشان نوشته شد ایشان برگشتند و بگریختند
و بر جای خود بنه ایستادند مگر اندکی از ایشان و ایشان آن بودند که آب نخوردند از آن جوی که ذکرش بیاید

چون آب نخوردند باب عبره کردند برابر دشمن شدند وقتال کردند وظفر یافتند وخدای تعالی عالم ودانا ست
بظالمان وانبیا نرابه از ایشان شناسد ازکمان خود خبر دادند وعلم احوال ایشان بنزدیک خدای تعالی
بود وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ
مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّٰهُ يُؤْتِي
مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۞ گفت انبیا نرا پیغمبر ایشان اشمویل که خدای تعالی طالوت را
فرستاد برای شما بپادشاهی واین قصه چنان بود که خدای تعالی جبرئیل را با شمویل فرستاد با عصا
وسروئی پراز روغن قدس کرده وگفت خدایت سلام میرساند ومیگوید که بادشاه بنی اسرائیل آن باشد
که بالای آن عصا برابر بود واین روغن بر سر او ریزی گرد سر او بر گردد و بر دیش فرو نیاید وعلامت این
بود که چون از در سرای تو در آید این روغن در سر دیجوشیدن آید چون شخصی چنین باشد سر او بدین
روغن مدهن کردان وبپادشاهی بنی اسرائیل کن وی را اشمویل کسی فرستاد وبطون بنی اسرائیل
را میخواند ایشان می امدند وخویشتن بعصا اندر میگرفتند وبالای کس موافق آن نبود وروغن در سر
وساکن بود وطالوت را نام بسریانی ساول بود وبعبری شاول واز فرزندان ابن یامین بن یعقوب
بود گفتند مردی باغ بود ادیم کردی وگفتند که بکاری بود وخرش گم شده بود در طلب خر میکردید با غلامی
از ان پدرش بدر سرای شمویل رسیدند غلام گفت اگر نزدیک این پیغمبر شوم باشد که ما را خبر
دهد از احوال این چهارپای در سرای رفتند وآن سرو پیش بدر سرای اشمویل نهاده بود روغن در وی
چون طالوت از در سرای در شد وجود واعیان بنی اسرائیل حاضر آمدند آن روغن جوشیدن گرفت
طالوت بنشست وخواست که حدیث چهارپای کند اشمویل در روی نگریست گفت برپای خیز
او بپای خواست آن عصا ببالای او باز گرفت هم بالای او بود گفت پیش ای طالوت پیش او رفت
آن روغن قدس بر سر او ریخت چون اکلیل بگشت وهیچ بر روی او فرو نیامد سر او بروغن مدهن
کرد وگفت برو که بادشاه بنی اسرائیل تو یی گفت چگونه گفت خدای تعالی مرا فرموده است که ترا
بپادشاهی بنی اسرائیل کنم گفت یا رسول الله دانسته باشی که من نزدیک ترین اسباط بنی
اسرائیل ام واز جمله اشراف انبیائم گفت بلی آنه وعلامت این حدیث چیست گفت آنست
که تو بخانه شوی پدرت چهارپای باز یافته بود دانکه اشمویل گفت ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا
خدای طالوت را بپادشاهی نصیب کرد ای عجب بادشاهی از نبوت واما منت بادشاهی از
قبل خدای باشد امامت بتو مفوض باشد ایشان بانکار در آمدند گفتند چگونه او را بادشاهی رسد وما

شد

بپایی از و سزاوارتریم چرا او را مال بسیار نداده اند توانگری ندارد گمان بردند که استحقاق تقدیم بزر
و بسیاری مال نداشتند که سعادت مال بود نظر بسعت است و لیکن در علم نه در مال پیش و او را باید تا از
مال مایل باشد نباید که بمال مایل باشد که بخیل بود جواب داد و گفت که خدای تعالی وی را بر شما برگزیده
و او را بسط و زیادت داد در علم و جسم از شما عالمتر است و شجاعتر و بالا از شما برتر است از آن بقدر از
شما بالاتر است اگر سکانه که در علم بیشتر بود بر خویشان و همگنان تقدیمش دادند آنکس که بعلم بیشتر و با
این همه خویش تر بر سکانش تقدم نباشد تا چون او را گفتند کاری چنین رفت گفت بچه علت گفتند
بعلت صحبت گفت اگر بصحبت برسد بصحبت و قرابت نرسد ایکون الخلافة بالصحابة و لا یکون
بالصحابة والقرابة ثم انشا و یقول   فان کنت بالشوری ملکت امورهم   فکیف بهذا
والمشیرون غیب   وان کنت بالقربی حججت خصیمهم   فغیرک اولی بالنبی واقرب   گفته اند
که برای آن گفتند که انی یکون له الملک علینا که در بنی اسرائیل دو سبط بودند یکی سبط نبوت و یکی
سبط مملکت سبط نبوت سبط لاوی بن یعقوب بود که موسی و هارون از آن سبط بودند و سبط مملکت
سبط یهودا ابن یعقوب بود که داود و سلیمان از آن سبط بودند طالوت ازین دو هیچ نبود از ابن
یامین یعقوب بود و با این همه درویش بود و مالی نداشت اشموئیل گفت با این چه تعلق دارد خدای تعالی
درین صلاحیت این می بیند او را برگزید بر شما و تفضیل و زیادت داد در این دو خصلت و باز نمود که او
عالمتر از شما است گفتند که او خربنده است گفت اگر چه چنین است او داناست و شما نادان و آنکه
نادان باشد خر باشد و خربنده بهر حال بر خر سائس باشد و مستولی اگر چه خربنده است در تحت
امر خرش نکند و خر او لیکن که در زیر امر او باشد خری داشت با افسار افسار از دست او بسته
و افسری بر سرش نهادند این حد تنها بر قول آنکس است که گفت کان خربنده جا گفته اند که مراد بعلم
جرات بود است که علم کارزار نیک دانست تا مطابق به سبط باشد که معنی او شجاعت و خدای تعالی
او را اسرای پادشاهی دانست پادشاهی بدو داد و خدای تعالی ملک و پادشاهی بآنکس که خواهد دهد و بدان
دهد که سزاوار پادشاهی باشد و خدای تعالی فراخ عطا و داناست چون دهد بی اندازه دهد و چون نهد
بجای نهد بخیل وار ندهد جاهل وار نهد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ
مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اشموئیل را گفتند که آیه و علامت و دلالت پادشاهی او چیست گفت آیه پادشاهی او آنست که تابوت
بشما آید مفسران و اهل اخبار گفتند که خدای تعالی تابوتی بآدم فرستاد در و صورت پیغمبران و خانهای

الیه تا باخر زمان خانه رسول ما بود و در اخر ایشان خانه بود از یاقوت سرخ و صورت و شبه او آنجا در

ایستاده در نماز و پیرامن او اهل بیت و اصحاب او بودند و در پیش او جوانی بود شمشیر بر دوش نهاده

و بر پیشانی او نوشته هذا اخوه و ابن عمه المؤید بالنصرة من عند الله این برادر و پسر عم اوست

مؤید است بنصرة از قبل خدای تعالی خویشان و انصار و خدم گرد گرد او نور سم اسب یکی از ایشان

نور ای قیامت بر نور آفتاب غلبه کند و این تابوت طولش سه گز بود در عرض دو گز و از چوب شمشاد

بود در زر گرفته نزدیک آدم بود تا آنکه که او را وفات رسید بوصی خود سپرد شیث آنکه بفرزند

آدم یکیک میدادند تا که با براهیم رسید چون ابراهیم را وفات رسید باسمعیل سپرد که مهین

فرزندانش بود چون اسماعیل را وفات آمد نزدیک پسرش قیدار نهاد فرزندان اسحق با او

منازعت کردند و گفتند که نبوت از شما رفت با ما دهید از آثار نبوت جز این نور با شما نماند

یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم قیدار گفت وصیت پدر منست من بکس ندهم روز خواست تا سر آن

تابوت باز کند نتوانست منادی آواز داد که یا قیدار سر این تابوت مگشای که ترا بر این سبیل نیست

سر آن تابوت نگشاید الا پیغمبری این تابوت برگیر و نزدیک پسر عمت بر یعقوب اسرائیل الله

و بدو سپار او برخاست و تابوت برگردن نهاد و از زمین حرم بیامد در وی بکنعان نهاد یعقوب

بکنعان بود چون قیدار بنزدیک کنعان رسید تابوت صریری کرد و آوازی که یعقوب بشنید

فرزندان را گفت سوگند میخورم که قیدار آمد و تابوت آورد برخیزید تا باستقبال او رویم آنکه برخاست

و فرزندان با او برفتند چون چشمش بر قیدار افتاد بگریست و او را در گرفته و بپرسید و گفت یا قیدار

ترا چه رسیده است که رویت زرد شده است و تنت ضعیف دشمنی روی بتو آورده یا معصیتی

کردی بعد از پدرت اسماعیل گفت ازین دو هیچ نبود ولیکن آن نور که در پیشانی من بود انتقال افتاد

برای این چنین ضعیف و متغیر لون شده ام یعقوب گفت کجا وضع کردی در دختران اسحاق گفت

نه در زنی عربی جرهمی نام او عاضره یعقوب گفت بخ بخ شرفا بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن الله

لیخرجه الا فی العربیات الطاهرات خدای تعالی او را بیرون نیارد الا در زنان عربی طاهره ای قیدار

من ترا بشارت دهم گفت بچه چیز گفت با آنکه عاضره که اهل تو است بار نهاد به پسر دوشینه شب

قیدار گفت تو چه دانی و تو بر زمین شامی و او بر زمین حرم است یعقوب گفت بآن دانم که دوش درهای

آسمان دیدم که بگشادند و فرشتگان را دیدم که رحمت و برکت فرو می آوردند و نوری دیدم از میان آسمان

و زمین چون نور ماه دانستم که از برای شرف محمد است صلوات الله و سلامه علیه پس قیدار تابوت

بیعقوب تسلیم کرد و او بر گشت در روی بخوم نهاد اهل او بار بنهاده بود دیری و او را انجیل نام نهادند و نعت محمدی
صلی الله علیه و آله و سلم در پیشانی او بود تا آنکه تابوت در میان بنی اسرائیل می بود تا آنکه بموسی رسید
موسی علیه السلام توریت در آنجا نهادی و چیزی از متاع تا آنکه که او را وفات رسید آنکه دست بدست
میگردید تا باشمویل رسید و آنچه خدای تعالی در تابوت یاد کرد که در او سکینه است از خدای شما از امیر
المومنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که او گفت که این سکینه بادی بود سبک جهنده آنرا دو سر بود
بردی او چون روی آدمیان مجاهد گفت سری داشت چون سر گربه و دو دنبال چون دنبال گربه و دو پر داشت
وهب منبه گفت چون کارزار بودی از آنجا آوازی بیامد چون آواز گربه و آنرا ثبات الیقین شدی
که ظفر خواهد بود سدی گفت در آنجا طشتی بود زرین کلبی گفت در او سکینه آن که هر کجا تابوت بودی
انبیا را تسلی و طمانینه بودی و در و یقینی بود از آنچه آل موسی و آل هرون گذاشته بودند گفته که آل
زیاده است گفته اند که معنی آل شخصی است مفسران گفتند که در تابوت عصای موسی بود و پاره
الواح موسی که چون موسی آنرا بینداخت شکسته شد و پاره از آن ترنجبین که از آسمان فرود می آمد
در تیه و دو لوح از الواح توریه و نعلین موسی و عمامه هرون و تابوت در میان بنی اسرائیل بود چون
در چیزی خلاف کردندی آوازی از آنجا بیرون آمدی و حکم کردی از میان ایشان و چون کارزار بودی
بمنزله رایت در پیش داشتندی و بدان طلب فتح و ظفر کردندی چون بنی اسرائیل در خدای تعالی عاصی
شدند خدای تعالی عمالقه را بر ایشان مسلط کرد تا تابوت از ایشان بستدند و سبب آن بود که آن پیر
که اشمویل را بدو سپرده بودند نام او عالی بود و او را دو پسر بود و این پیر در عالم ایشان بود و صاحب قربان
ایشان بود و او را از آنجا طعمه رسم بود این پسر او دست دراز کردند در قربان و چون زنان به بیت
المقدس نماز کردندی در ایشان آویختندی و ایشان را از آنچه داشتندی خدای تعالی وحی کرد با اشمویل
که عالی را بگوی که ترا دوستی فرزندان منع میکند از آنکه ایشان را منع کنی از خیانت در قربان من
و اظهار فساد در قدس من بر منست که این مرتبه از تو بستانم و ترا و فرزندانت را هلاک کنم اشمویل
که این مرتبه از تو بستانم ترا و فرزندانت را هلاک کنم اشمویل عالی را خبر داد و او بترسید و دشمنی روی
با ایشان کرد تا لشکری عظیم عالی پسران را با لشکری بکارزار فرستاد و تابوت با ایشان بفرستاد
بر عادت و عالی ترسان می بود از آن احداثی که کرده بودند که دایره بر ایشان بود و او بر کرسی نشسته بود
یکی ناگاه در آمد خبر داد که لشکر بنی اسرائیل شکسته شد و پسرانرا بکشتند و تابوت را ببردند از کرسی
در افتاد و بمرد کار بنی اسرائیل مختل شد و هرج و مرج پیدا شد و متفرق شدند تا آنکه خدای تعالی طالو

را پادشاهی داد و ایشانرا گفت که علامت ملک او آنست که تابوت بادست شما آید و قصه او آن بود که
انانکه تابوت برده بودند بدهی بردند از دهها فلسطین و در بت خانه بنهادند و بت مهین را بر انجا
بنهادند تا بامداد که در آمدند بت در زیر تابوت بود و تابوت بر زبر دیگر باره تابوت در زیر نهادند
و بت بر زبر دیگر باره بامداد همچنان کردند که بت در زیر بود و تابوت بر زبر ایستاده بود و پای آن بت
بمسمارها بر پشت تابوت دوختند بامداد که آمدند دست و پای بت شکسته بود و در زیر تابوت افکنده
و بتان همه بر روی در آمده بودند تابوت از انجا بر آوردند و بناحیتی از نواحی شهر بنهادند اهل آن
ناحیت را دردی در گردن پدید آمد بسیاری از ایشان بمردند گفتند شما نمی دانید که کسی با خدای
بنی اسرائیل بس نباشد آن تابوت از این شهر و از این جای ببرید از انجا بشهر دیگر بردند خدای تعالی
جانوری پدید آورد مانند موش هر کرا بزدی بکشتی تا در شبا روزی بسیار مردم بمردند و از انجا بیاوردند
و بصحرا آوردند و در زیر خاک کردند انکه انجا بیاید بدی و طهارت کردندی هر کس که آمدی او را ناسور و قولنج
پدید آمدی در ماندند آخر زنی بود از جمله سبی بنی اسرائیل از فرزندان پیغمبران ایشانرا گفت ممکن نیست
که شما ازین بلای خلاص یابید تا این تابوت در میان شما باشد این تابوت از زمین خود بیرون کنید
بعضی برفتند باشارهٔ آن زن و گردونی بیاوردند و آن تابوت را بر گردون نهادند و فرا دو گاو فرو بستند
و گاوانرا از ولایه خود بیرون آوردند و سر ایشان در بیابان دادند و خدای تعالی چهار فرشته را موکل کرد
بران گاوان تا ایشانرا میراندند تا بزمین بنی اسرائیل انکه رسنها بکسستند و تابوت آنجا رها کردند
و ایشان برگشتند بامداد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند شادمانه شدند برگرفتند و بسرای طالوت
بردند و کار او و مملکت او بحضور طالوت مستقیم شد عبد الله عباس گفت تابوت فرشتگان برگرفتند
در هوا و با بیت المقدس آوردند فذلک قوله تعالی تحمله الملائکه بدرستی و حقیقت که در تابوت و قصه
او شما را آیتی و دلالتی و علامتی هست اگر بخدای ایمان دارید فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ
مُبْتَلِیْکُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنِّیْ وَمَنْ لَّمْ یَطْعَمْهُ فَاِنَّهٗ مِنِّیْ اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیَدِهٖ فَشَرِبُوْا
مِنْهُ اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهٗ هُوَ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ قَالُوْا لَا طَاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ بِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ قَالَ الَّذِیْنَ
یَظُنُّوْنَ اَنَّهُمْ مُّلٰقُوا اللّٰهِ کَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِیْلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیْرَةً بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مَعَ
الصّٰبِرِیْنَ پس انکه که طالوت ببرد لشکر خود را ایشانرا از قرارگاه و شهر ایشان جدا گردانید
و از بیت المقدس با ایشان بیرون آمد ایشان هفتاد هزار مرد مقاتل و گفته اند که دران شهر کس نماندی بجز
پیری یا بیماری یا نابینایی و معذوری برای انکه چون تابوت بدیدند متیقن شدند بنصرة و ظفر طالوت

گفت مرا باین جمع وانبوه حاجت نیست هر کس که او بعمارت یا تجارت یا اصلاح معیشت مشغول بوده است
باشد و کار خود باید شدن کسی باید که با من بیاید که جوانی نشیط بود و فارغ دل همه همت او قتال بود بر این
شرط هشتاد هزار مرد جمع شدند و براه بیامدند کرما گرم بود و آب کم بود گفتند ای طالوت راهی در راه است
و آب کم است از خدای تعالی بخواه تا آب جوی براند انجا گفت من در خواهم و خدای تعالی اجابت کند
و لکن ابتلا کند شما را ابن عبد الله عباس گفت جو فلسطین بود هر که ازین جوی آب خورد او از من نیست
یعنی از اهل متابعت من نیست و هر کس که نخورد از اهل دین منست گفته اند که طعم از نهر آن گفت که ذوق
خواسته است الا انکس که ازین جوی مقدار کفی بردارد بخورد او را حرجی نیست ایشان بگفته او التفات
نکردند همه از ان جوی آب بخوردند و تمام خوردند الا اندکی از ایشان سدی گفت چهار هزار مرد بودند
جمله مفسران گفتند که سیصد و سیزده مرد بودند و دلیلی مبین است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
روز بدر گفت انتم الیوم علی عدد اصحاب طالوت عین عبروا النهر وما جازه الا مومن شما امروز بر عدد
اصحاب طالوت اید که بجوی عبر کردند با او عبر نکردند الا مومنی و ایشان سیصد و سیزده مرد بودند
روز بدر این عدد معین از اصحاب طالوت عجب نیست و لشکر پیغمبر روز بدر هم این عدد بدیع نیست
هم این عدد در اصحاب صاحب الزمان چه عجب باشد اگر انکار و محض عناد بکار برند ایشان گفتند
این محال باشد بر کنار آب ایستاده ما را گفتند که آب مخورید بیایید تا آب تمام بخوریم و برگیریم و از انجا
بگذریم دیگر آب نباشد تا فردا که این ابلهان که آب بخوردند و بتشنگی بمیرند ما را قوة باشد این بگفتند
و آب بسیار بخوردند و چهارپایان را سیراب کردند و آن سیصد و سیزده مرد بعضی بخوردند و بعضی کفی
بیش نخوردند انانکه تمام خوردند تشنگی بر ایشان غالب شد و لبهاشان خشک شد و چندانکه آب خوردند
سیر نشدند و بر کنار جوی بماندند ضعیف و بی قوت و عبر نتوانستند کردند بکارزار نرسیدند و در فتح
حاضر نیامدند و انانکه نخورده بودند تندرست و قوی بجوی بگذشتند و از تشنگی هیچ زیان نرسید ایشان را
چون طالوت و انکسانی که ایمان آورده بودند با او از ان جوی بگذشتند طالوت را گفتند که ما را طاقت
و قوت آن نباشد که با جالوت حرب کنیم اینها انان بودند که منافق بودند و از جوی آب خوردی این بگفتند
و از طالوت برگشتند حق تعالی آدم را محکی ساخت و ابلیس منافق را از زمره مقدسیان بیرون آورد بدانکه
بدانکه آدم را سجده نکرد و در عهد نوح غرس خرما او دفع هلاک قوم از وقتی سبب ظهور نفاق منافقان آن
امت نهاد در عهد طالوت جوی را سببی ساخت با تفاق منافقان بنی اسرائیل بدان پیدا گشت تا انچه
در دل داشتند ظاهر نهادند در عهد رسول صلی الله علیه و سلم همچنین کرد ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم

حتی یمیز الخبیث من الطیب اگر آنجا جوی سبب گردد آنجا دریا سبب کنند اگر جوی این کار را نشاید دریا
وخاصه وخاصه که دریای دیگر بدو پیوندد تا دو دریا گردد مرج البحرین یلتقیان آنجا آن گفتند آنچه گفتند
ولیکن مخورید که امتحان چنین آمد و آنجا گفتند که آب دریا شور است وتلخ جز ازین آب مخورید که تکلیف است
و تکلیف ناخوش باشد از آن بخوردند نفاق ایشان ظاهر گشت بنا خوردن و نفاق ایشان پدید آمد بخوردن سیکون
فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة منافقان آنکه گفتند که لا طاقة لنا الیوم
از سر ضعف بصیرت و فتور عقیده گفتند ما طاقت نداریم همانا با نفاق جبر جمع کردند منافق مجبر بودند
برای آنکه خدای تعالی ایشان را تکلیف کرده بود و ایشان گفتند که ما را طاقت نیست پس تکلیف ما لا یطاق
میگفتند مومنان چه گفتند آن گفتند که خدای تعالی ایشان باز گفت گفتند آنانکه دانستند و متیقن بودند
ملاقات خدای را یعنی ثواب خدای را و آن جماعت اندک بودند که با طالوت برفته بودند گفتند برای
توطین نفس و تسلیه قلب بسا گروه اندک که ایشان غلبه کنند لشکر بسیار را بفرمان خدای تعالی و خدای تعالی
با صابرانست چون نگاه کنی در هر قوم و هر قرن اندکان با حق بودند و بزبان حق ممدوح بودند فلما کتب
علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم وجای دیگر فرمود فشربوا منه الا قلیلا منهم دیگر آنجا که گفت کم فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة وقلیل من عبادی الشکور الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم و کثیر
را بسیار نکوهید اکثرهم لا یعلمون ولا یعقلون ولکن اکثر الناس لا یشکرون ولا یومنون لا خیر
فی کثیر من نجویهم تا چندین لاف نزنی بکثرت و طعن نزنی بقلت و تکیه نکنی علی سواد الاعظم چون سواد
اعظم سیاهی بزرگست از سیاهی سپیدی نبینی دولت سیاه کرده اند چون دولت سیاه بود روی
سیاه گرداند ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة آن مرد نیز فخر بکثرت کرد انا اکثر منک
مالا تو بکثرت فخر کنی و در هیچ خیر نیست بقول ایزد خیر از کثیر دور آمد کثیر بچپ باشد در راه کثیر بچپ
باشد آنجا صاحب یمن بر اصحاب الیمین آید شمال شقاوت بر اصحاب الشمال مشتمل گردد همه را در هم چند
ایشان را که راست بوده باشند براست ببرند و ایشان را که کثیر بوده باشند بچپ ببرند و هر دو از
یکدیگر جدا شوند فریق فی الجنة وفریق فی السعیر وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا
صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و آنکه بیرون آمدند یعنی لشکر طالوت این سیصد
وسیزده مرد برای جالوت و لشکرهای او این جماعت اندک در برابر لشکر بسیار بایستادند برای آنکه با
ایمان و اعتقاد درست رفته بودند چون سواد ایشان دیدند از بیاض صفای اعتقاد زبان بر دعا
بگشادند و گفتند ای خدای ما و پروردگار ما بریز بر ما صبر را یعنی اگر در جای است آن صبر بر ما چندان بریز آن

که آن جای پای را از صبر تهی گردان و پای ما را ثابت قدم گردان و پای ما را بر جای بدار و ما را امداد ده و نصرت کن
بر قوم کافران که دشمنان ما اند فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ
مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ
تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ چون ایشان نصرت خواستند خدای تعالی ایشان را نصرت داد
پس ایشان را بشکستند و هزیمت گردانیدند بامر خدای و قوت او داود جالوت را بکشت از جمله
آنانکه بجوی نگذشتند با ایشان بود پدر داود علیه السلام با سیزده پسر و داود بسال کمتر بود روزی بیامدی
و پدر را گفتی ای پدر من در قفای گوسفندان میروم و فلاسنگ بدست گرفته هیچ نیست که من خواهم
که بفلاسنگ بزنم و الا که اجابت باشد و هر کرا بزنم بیفکنم پدر گفت بشارت باد ترا که روزی تو در
فلاسنگ تو نهاده است روزی دیگر آمد و گفت ای پدر گوسفند بصحرا میبردم در بیشه شدم شیری
دیدم خفته رفتم و بر پشت او نشستم و او را بتاختم و او مرا اینیا زرد پدر گفت که این چیزیست که خدای تعالی
ترا داده است روزی دیگر آمد و گفت ای پدر من بکوه میروم و خدای را تسبیح میکنیم هیچ سنگ نیست
الا که خدای را بتسبیح من تسبیح نکند گفت این چیزیست که خدای تعالی ترا داده است چون دو لشکر
بهم رسیدند روی بهم آوردند جالوت کس فرستاد بطالوت که یکبار از پیش من آی یا کسی را پیش من فرست
اگر او مرا بکشد ملک من شما را باشد و اگر من او را بکشم ملک من شما را باشد طالوت درماند بفرمود تا لشکر
او را ندا کردند که کیست که بمبارزت جالوت بیرون شود من که طالوت ام دختر بدو دهم و ملک با و
بخشم یک نیمه کس او را اجابت نکرد که آن ملعون مردی شجاع بود طالوت به پیغمبر را گفت دعا کن و در خواه
تا خدای تعالی خبر دهد از حال این کافر اشمویل دعا کرد خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد در قرنی در روغن
قدس و تنوری از آهن و گفت خدای تعالی پیغمبر را باید که کشنده جالوت مردی باشد که این قرن بر سر او
نهند این روغن بجوشد و از قرن بیرون آید و بگردد سر او بگردد چون تاجی و بر رویش فرو نیاید و در تنور
آهنین شود و این تنور بیک اندام وی باشد نه بیش و نه کم طالوت این جماعت حاضر را بخواند و تجربه کرد هیچکس
راست نیامد خدای تعالی وحی کرد که این مرد از فرزندان ایشانست ایشان فرزندان خود را حاضر کردند دوازده
مرد شجاع و تمام بالا و جسیم و وسیم بودند یکیک را عرض میکردند بر آن قرن و روغن هیچ نمی جنبید و در میان
ایشان یکی بود ببالا از همه درازتر و بتن از همه ضخیم تر هر بار او را عرض میکردند و فایده نبود خدای تعالی
وحی کرد که چنین مرد این جسیم و وسیم زده اید انا لا ناخذ الرجال علی صورهم ولکن ناخذهم علی صلاح قلوبهم ما مرد را
بصورت ننگریم ولیکن ایشان را بصلاح ننگریم اشمویل او را گفت ترا فرزندی دیگر هست گفت جبرئیل آمد

ولد دروغ میگوید پیغمبر گفت چرا چنین گویی خدای تعالی راستی گر است و من دروغ میگویم مرا پسری هست
که کهترین فرزندانست برای آنکه کوتاهست و حقیرست شرم داشتم که مردمان او را ببینند داود نام او است
در میان مردم بیارم در کوه گوسفند میچراند و داود علیه السلام مردی بود کوتاه و حقیر و زرد روی و ازرق چشم
و اندک موی طالوت گفت برویم او را ببینیم برفتند با جماعتی او را یافتند بر کوه گوسفند میچرانید و رودی دیگر
عظیم آمده بود و او داود گوسفندی بر گردن می نهاد و بر کنار می آورد چون طالوت او را بدید گفت اینست
لا[illegible] بر بهایم رحیم است بر مردمان رحیم‌تر باشد او را پیش خواند و آن قرن بر سر او نهاد آن روغن
در وی جوشید و گرد سر او بر گردید مانند اکلیلی طالوت او را گفت ترا افتد که با جالوت جنگ کنی
و او را بکشی و از ملک من نیمه ترا باشد و دختر خود را بتو دهم آنکه یک کافر را بکشد با حیات صاحب
ملک نیمه ملکش رسد با دختر آنکه هزار کافر را بکشت در حیات اوست دختر برسد و از پس وفات او ملک
داد او گفت بلی طالوت گفت از خویشتن هیچ یافت که قوت این کار داری گفت بلی وقتها شیر
بیاید و تعرض گوسفند میکند یا پلنگ یا گرگ دست دراز فرا ایشان کنم چون بگرفته باشم بر درم و بیندازم
گفت بیا تا برویم با لشکرگاه آمدند داود علیه السلام در راه می آمد سنگی آواز داد که مرا بر گیر
که من سنگ هرونم که فلان پادشاه را بمن کشت سنگی دیگر بگذشت و گفت مرا بر گیر که من سنگ
موسی ام که فلان پادشاه را بمن کشت سنگی دیگر بگذشت و گفت مرا بر گیر که من سنگ توام
هلاک جالوت در من نهاده اند خدای تعالی مرا برای تو میداشت بر گرفت و در توبره نهاد چون جالوت
لعنت الله سلاح درپوشید و صفهای کارزار راست کردند جالوت لعنت الله بیرون آمد بر اسپی
گران مایه نشسته و سلاح تمام پوشیده مبارز خواست طالوت اسپی نیکو بیاورد و سلاح تمام داود
درپوشید و برنشست و پاره برفت و باز آمد مردم را گفتند که کودک است بترسید گفت یا ایها الملک
این سلاح منست و من کارزار بقوت خدا کنم نه بعدت و سلاح مرا رها کن تا چنان کارزار کنم که
مرا باید گفت تو دانی آن سلاح بینداخت و پیاده شد و آن توبره سنگ در بر افکند و فلاسنگ
بدست گرفت و پیش جالوت آمد و جالوت مردی شجاع بود و خبرست تزکی که بر سر داشت سیصد
من آهن بود چون در داود نگریست ترسی از برلش در آمد گفت تو آمده بقتال من گفت بلی گفت سلاح
تو کجاست گفت سلاح من این فلاسنگ است گفت سنگ بسگ اندازند گفت تو از سگ بدتری
گفت لاجرم گوشت ترا بسباع زمین و مرغان هوا بخشم گفت یا خود بخشند آنگه دست فراز کرد
و یک سنگ بر آورد و گفت بنام خدای ابراهیم و در فلاسنگ نهاد و دیگری بر آورد و گفت بنام خدای

اسحاق و در فلاسنک نهاد سیوم برآورد و کفت بنام خدای یعقوب و در فلاسنک نهاد هر سه یکی شد
او بنیداخت خدای تعالی باد را بران موکل کرد تا آن سنک را میبرد تا بر میان ترک جالوت آمد و بترک فرو شد
و بسر و پیشانی او فرو شد و از قفایش بیرون افتاد و بر قومی آمد که در پس پشت او آمده بودند سی مرد را بکشت و جالوت
بیفتاد و مرد لعنة الله لشکر بهزیمت افتادند داود بیامد و بپای جالوت در آویخت و او را پیش طالوت کشید
و بیفکند و مسلمانان شاد شدند و داود را دعا کردند و چون با شهر آمدند داود طالوت را کفت وفا کن
بدان وعده که مرا دادی طالوت کفت تو میخواهی که دختر ملک را بحکم خود کنی بی صداق کفت تو بر صداق
شرط نکردی پیش از کشتن جالوت و من چیزی ندارم که بصداق دختر تو دهم طالوت کفت من از تو چیزی
نمیخواهم که تو نداری تو مردی کارزاری و مرا درین کوهستان دشمنان تو هستند اقلف یعنی ختنه ناکرده
چون دویست مرد از ایشان بکشی و بعلامت قلفه ایشان را با پیش من آری من دختر بتو دهم او بپاید
و آنجا برفت و از ایشان هر که می یافت میکشت و قلفه ایشان در رشته میکرد تا تمامی دویست مرد را
بکشت و نشان به پیش طالوت آورد طالوت دختر با داود داد و انکشتری ملک در انکشت او کرد و داود بر
سریر نشست و بعدل مشغول شد و مردم بر او اقبال کردند و با و مایل شدند و آتیه الله الملک و خدای تعالی
او را ملک داد و حکمت بادشاهی و نبوت او از فرزندان یهودا بن یعقوب بن اسحق بود و بیاموخت
او را آنچه خواست از صنعت زره کردن چنانکه کفت و علمناه صنعة لبوس لکم کفتند هر روز درعی بسر آمدی
و بمبلغی بفروختی تا از آنجا مال بسیار جمع کرد و کفته اند زبان مرغانست که بدو آموخت و زبور آواز خوش
که حق تعالی کس را چنان نداده بود که چون او در زبور خواندن آمدی وحوش و سباع پیرامن صومعه او بایستادندی
و مرغان در هوا بالای سر او بایستادندی تا چنانکه اگر کسی ایشان را بدست بکرفتی بی خبر بودندی و اگر
آواز او آب روان و باد رسیدی از رفتن و جستن با ایستادندی ضحاک کفت از عبد الله عباس که مراد
آن سلسله است که خدای تعالی برای او از آسمان فرو کذاشت روز حکم او چون در هوا حادثه پدید آمدی
آن سلسله بجنبیدی و آواز کردی داود خبر یافتی از آن حادثه و سر این سلسله بمجره پیوسته بود و آخر پیش
ببالای سر داود بودی بقامت مردی بقوت و احکامش قوة آهن بود و رنکش رنک آهن بود و حلقهایش
کرد مفصل بجواهر و مسمر بقنبلها ر لولوی ترجیح خداوند عاهت و بیماری دست با و نزدی الا که شفا یافتی
و آن سلسله در عهد داود بجای بینه و سوکند بود میان مدعی و مدعی علیه چون کسی بر کسی دعوی کردی پیش او حاضر
آمدندی او دعوی بشنیدی آنکه مدعی را کفتی برخیز و سلسله بکیر او دست بسلسله کردی اگر بر حق بودی دستش
بسلسله رسیدی و اگر بر حق نبودی سلسله بر بالا شدی تا آنکه که بران مکر و خدیعه بساختند و آن آن بود

که مردی جوهر گران مایه بودیعت پیش کسی نهاد بوقت مطالبه مرد گفت ودیعه ننهاده‌ام بحکومت پیش داود
رفتند مرد ودیعه دار با بنیاد و عصای مجوف کرد و آن جوهر میان عصا نهاد و چون او را بحکومت پیش داود
بردند دعوی کرد و میگوید که این ودیعه که او میگوید من باز داده‌ام داود اول مدعی را گفت برخیز دست
بسلسله کن مرد برخاست و گفت بار خدایا میدانی که من درین دعوی بر حقم و این ودیعه باو سپرده‌ام و
بر دو واجب است که با من و هر دو دست من بسلسله رسان دست دراز کرد و سلسله بگرفت داود علیه السلام
گفت برخیز و تو نیز دست بسلسله دراز کن برخاست و آن عصا بدست گرفته صاحب ودیعه را گفت
این عصای من دار تا من سلسله بگیرم انگه گفت بار خدایا دست من بسلسله رسان این بگفت و سلسله
را بگرفت داود علیه السلام ازین کار تعجب کرد جبرئیل آمد و گفت دانی که این مرد چه مکر کرد و این
قصه شرح داد داود علیه السلام مرد را بخواند و جواهر ازو بستد و مکر او با مردمان آشکارا کرد و خدا تعالی
آن سلسله را برداشت ولولا دفع الله الناس اگر نه دفع خداست مردمان را بعضی ببعضی یعنی مشرکان
و کافران را بمجاهدان و مرابطان زمین خراب کردندی و مسجدها بسوختندی و مسلمانان را بکشتندی
این قول مجاهد است دیگر مفسران گفتند که اگر نه خدا تعالی بلا دفع کردندی بمومنان و ابرار از کفار و فجار
زمین و هر چه در زمین است هلاک شدی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت لولا عباد الله رکع و صبیه
صنع و بهایم رتع لصب علیکم العذاب صبا اگر نه آنستی که خدای را بندگانی هستند راکع و کودکان شیرخواره
و بهایم چرا کننده عذاب بر شما ریختی ریختنی عبد الله عمر از رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرد
که خدا تعالی ببرکت بنده صالح بلا از صد همسایه او بگرداند ولیکن خداوند تعالی خداوند فضل و کرم و رحمت
است بر جهانیان آنانکه مستحق اند و آنانکه نه اندازانجا که رحمت او واسع است بر مومن و کافر و بر و
فاجر آن آیات خداست یعنی آنچه رفت از احکام حلال و حرام و مسایل شرع و قصص اوایل و عبر و مواعظ
ما بر تو میخوانیم آنرا براستی و راستی یعنی رسول ما جبرئیل بر تو میخواند از قبل ما و بفرمان ما و تو از جمله
کذارندگانی با این آیات پیغام بخلقان رسانی تا ایشان را حجت نماند و حجت ما را باشد بر ایشان
تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ
وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ
آن پیغمبرانند اشارت است به پیغمبران که نام ایشان در آیه متقدم رفته است که بعضی را بر بعضی تفضیل نهاده‌ایم
اگرچه از روی پیغمبری یکسانند از روی درجه و مایه متفاوت اند بعضی از ایشان آنست که خدا تعالی با او

سخن کفت بی واسطه چون رسول ما صلی الله علیه وآله وسلم وچون موسی علیه السلام وچون ابراهیم علیه السلام
که اورا بخلت مخصوص کردانید وچون رسول ما صلی الله علیه وآله وسلم که اورا بکافه جن وانس فرستاد
ودرجه بعضی بر درجه بعضی افزون کردانید وپایه او برداشت چون آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی
وسید همه محمد صلی الله علیه وآله وسلم بالاتفاق ودادیم ما عیسی مریم را بینات یعنی معجزات
ودلالات از احیاء موتی وابراء اکمه وابرص ومؤید کردیم اورا بروح القدس که جبرئیل است وقدس
نام خدا است عبد الله عباس کفت که روح القدس آن نام بود که با او احیاء موتی کرد چون خدای آن
نام بخواند خدای تعالی آن مرده را زنده کردانیدی بدست او بدعاء او وبمعجزه او واکر خدای تعالی خواستی
قتال نکردندی با یکدیکر آنانکه از پس پیغمبران بودند یعنی پس از آمدن ایشان با آیات ومعجزات پس
از آنکه آیات وبینات بدیشان آمد یعنی اکر خدای تعالی خواستی بجبر وقهر ایشانرا منع کردی از قتال
واکر چنین کردی اختیار نماندی اسقاط تکلیف بودی پس نخواست ونکردی ولکن ایشان خلاف کردند
حواله اختلاف با ایشان کرد تا جبر ساقط شود وحواله کفر وایمان هم با ایشان کرد کفت بعضی از ایشان
ایمان آوردند وبعضی از ایشان کافر شدند واکر خدای خواستی بقهر ایشانرا از اختلاف منع کردی واز
قتال منع کردی وقتال نکردندی ولکن خدای بکند آنچه خواهد چون از فعل او باشد واورا مانع نباشد
یعنی کس اورا از فعل خود بر حسب مراد خود منع نتواند کرد در خبر است که مردی نزدیک امیر المؤمنین
سلام الله علیه آمد در حرب صفین وکفت اخبرنا عن مسیرنا الی الشام کان بقضاء الله وقدره خبر ده مارا
از رفتن بشام تا بقضا وقدر خدای تعالی بود یا نه کفت والله ما هبطنا وادیا ولا علونا تلعة ولا وطئنا
موطئا الا بقضاء من الله وقدره کفت بخدای که بهیچ بلندی برنشدیم واز هیچ نشیب فرود نیامدیم وپای
بر هیچ نه نهادیم الا بقضا وقدر خدای تعالی شامی کفت یا امیر المؤمنین فعند الله احتسب عنائی پس رنجی
که مرا در راه بود همانا که بر خدای تعالی نویسیم که مرا در آن مزدی نباشد چون میکوئی که بقضا وقدر خدا است
امیر المؤمنین کفت نه ان الله قد اعظم لکم الاجر فی مسیرکم وانتم سایرون وفی مقامکم وانتم مقیمون ولم تکونوا
فی شیء من حالاتکم مکرهین ولا الیها مضطرین ولا علیها مجبرین خدای تعالی مزد شما عظیم کرد که میرفتید
واقامت میکردید ودر هیچ حال مکره وملجا ومضطر نبوده اید شامی کفت وکیف ذلک والقضاء والقدر
ساقانا وعنهما کان مسیرنا وانصرافنا چکونه باشد این قضا وقدر که مارا ابدانجا راند امیر المؤمنین علیه السلام
کفت ای شامی وای برادر اهل شام همانا قضاء لازم وقدر حتم کمان بردی اکر چنین بودی ثواب وعقاب
باطل شدی ووعد ووعید ساقط شدی وامر ونهی بی فایده ماندی ومحسن باحسان اولیتر نبودی واز مسیء

اولیتر بودی بعقوبت اشارة ازمحن این مقالت بت پرستانست وکفتار شیطانست وخصمان خدا
رحمن وکواهان دروغ وقدریان این امت ومجوسیانست خدایتعالی بندکان امر کرد ونهی تحذیر
کرد وتکلیف اسان کرد ودشوار نکرد وبتکلیف اندک الت بسیار بداد وطاعت او بالکراه ندا شتند
ومعصیت او بغلبه براو نکردند وپیغمبر آنرا ببازی نفرستاد وکتابها را بهرزه فرو نفرستاد وآسمان
وزمین وانچه درمیان آنست بباطل نیافرید واین کمان کافرانست وبخدای وای برایشان از آتش
دوزخ شامی کفت یا امیر المومنین این قضا وقدر که کفتی پس چیست کفت آن امر خدا است
ونهی او از معصیت ووعده ثوابست بران ووعید وعقابست براین وترغیب وترهیب بطاعت
ومعصیت وتمکین از فعل حسنه وخذلان اهل عصیان بر معصیت این قضاء خدای است افعال مارا
وقدر اوست اعمال مارا اما بیرون ازین ظن عمل را احباط کند شامی برخاست شادمان کفت یا امیر المومنین
فرجت عنی فرج الله عنک مرا ازین شبهه فرج دادی خدایتعالی ترا از مکاره فرج دهاد واین بیتها انشا
کرد انت الامام الذی نرجوا بطاعته یوم المآب من الرحمن غفرانا اوضحت من
دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک بالاحسان احسانا ابو حنیفه کفت که روزی در پیش امام جعفر صادق
رضی الله عنه شدم واو را اسلام کردم چون بیرون آمدم موسی جعفر را رضی الله عنه در دهلیز مکتاب
نشسته وسخت کوچک بود خواستم که او را امتحان کنم کفتم یا ابن رسول الله این یحدث الغریب
عندکم غریبی که بشهر شما برسد از بهر قضاء حاجت کجا نشیند کفت از کنار جویها وزیر درختان میوه
وپیرامن سراها وراه کذرها ومسجدها دور باشد وجز این انجاکه خواهد قضاء حاجت کند کفت چون این
بشنیدم وقع او در چشم من افتاد کفتم یا ابن رسول الله نیکو کفتی مسئله دیکر بپرسیم بدستوری کفت بیار
کفتم معصیت بنده از کیست در من نکریست انکه کفت بنشین تا ترا خبر دهم من بنشستم کفت حال
معصیت از چند وجه بیرون نیست یا از خدای است یا از بنده یا از خدای واکر بنده از خدای است
دون بنده خدای از عادلترست که بنده را بفعلی که او نکرده باشد عقوبت کند که اکر کند ظلم باشد
واکر از خدای وبنده است پس او شریک بنده باشد وقوی اولیتر باشد بانصاف از بنده ضعیف واکر
از بنده است فعلیه وقع الامر والیه توجه النهی وله حق الثواب والعقاب ووجبت له الجنة والنار
لاجرم امر باوست ونهی ازاوست وثواب وعقاب متعلق باوست وبهشت ودوزخ برای اوست
ابو حنیفه کفت چون بشنیدم کفتم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یا ایها الذین آمنوا انفقوا
مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة والکافرون هم الظالمون خطاب میکند جمله مومنانرا

بنفقه کردن حسن بصری کفت مراد زکوة است برای انکه خدای تعالی بدو امر کرده وامر وجوب را باشد
وانرا ابو عبید [illegible]ون کردانید و عید بر ترک واجبات باشد دیکر کفتند عام است و صدقه و نفقه و زکوة
را شامل است [illegible] میکوید که ای انکسانی که ایمان آورده اید نفقه کنید از انچه شمارا روزی کرده ایم پاک و حلال
باشد پیش از انکه روزی آید که در آن روز هیچ بیع و خرید و فروخت و هیچ دوست و هیچ شفاعت نباشد
و آیه باجماع مخصوص است برای انکه خلاف نیست در میان است که شفاعت خواهد بود ما را اصحاب
وعید خلاف در آنست که ایشان کفتند در زیاده منافع باشد و ما کفتیم در اسقاط مضار است و قطع است
که کفار را نرسد و ما کفتیم که باتفاق اهل صلوة رسد لقوله علیه السلام شفاعتی لاهل الکبایر من امتی
وایشان کفتند که تبا بیان رسد و روا بود که مراد این بود لا شفاعة لاحد من الکفار یا مراد آن بود
که لا شفاعة الا باذنه للفساق و کافران اند که ایشان ظالمان اند برای عبادت نه بجای خود می نهند
اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ابی بن کعب کفت که رسول صلی الله علیه واله و سلم
مرا پرسید که کدام آیه در کتاب خدای عظیم تر است یا ابا المنذر من کفتم الله و رسوله اعلم دیکر باره پرسید
تا سه بار من کفتم خدای و رسول اعلم است اخر کفتم که ایة الکرسی رسول صلی الله علیه و سلم دست بر سینه
من نهاد و کفت هنیا لک العلم یا ابا المنذر کوارنده باد ترا علم کفت بآن خدای که جان من در دست اوست
که این آیه را زبانی است که تقدیس و تنزیه خدای تعالی میکوید نزدیک عرش و رسول صلی الله علیه واله
و سلم کفت هر که او ایة الکرسی بخواند در عقب هر نماز فریضه تولای قبض روح او خدای کند و چنان
بود که با پیغمبران خدای جهاد کرده باشد در راه خدای تا شهادت یافتن عبد الله مسعود کفت که رسول
خدای کفت آیة الکرسی عظیم تر است از همه چیزها که در خدای است امیر المومنین علی علیه السلام
کفت کدام غافل باشند که بوقت خفتن الکرسی نخوانند و اخر سورة البقره یعنی امن الرسول تا باخر
که کنز عرش است امام جعفر صادق رضی الله عنه از پدرانش امیر المومنین علی علیه السلام روایت میکند
که او کفت که چون آیة الکرسی فرود آمد رسول صلوات الله و سلامه علیه کفت که آیتی فرود آمد بمن
از کنج عرش هر بتی که در مشرق و مغرب بود بروی در آمد ندا ابلیس لعنة الله برسید مرو قوم خود را کفت
که امشب حادثه عظیم افتاده است باشید تا من در مشارق و مغارب بکردم تا چه حادثه است
بکردید تا بمدینه رسید مردی را کفت چه حادثه افتاد دوش کفت که رسول صلی الله علیه واله و سلم مارا
کفت که آیتی فرود آمده است از کنجهای عرش که اصنام عالم بروی در افتادند برای ان ابلیس و با هر یک
اصحاب خود آمد و خبر داد رسول صلی الله علیه واله و سلم کفت این ایة در هیچ سرای نخوانند و الا شیاطین

سه روز گردان سرای نگردند یا گفت سی روز و جادوی در ان راه نیاید چهل شبانروز ای علی این آیه را
و فرزندانت را بیاموز و همسایگانت را که هیچ آیتی ازین بزرگتر فرود نیاید امیر المومنین علی
رضی الله عنه روایتی کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگفت که هر کسی که آیة الکرسی در عقب
نماز فریضه بخواند او را از بهشت منع نکنند و کس برین آیه مواظبت نکند الا صدیقی یا عابدی و
هر کس که این آیه بخواند چون بخواهد خفت خدایتعالی او را ایمن کرداند بر نفس خود و خانه [illegible]
صد [illegible] سایه که پیرامن او باشد ابو هریره روایة کرد که رسول خدای گفت هر کس که او [illegible]
چون از خانه خود بدر آید خدایتعالی هفتاد هزار فرشته را بفرستد تا برای او استغفار میکنند
و دعا میکنند و چون بخانه باز آید بخواند خدای تعالی درویش از پیش چشم او دور دارد در خبر است
که جماعتی صحابه در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند و ذکر فضایل قران میکردند که کدام
آیه فاضلتر است یکی میگفت اخر سوره براة یکی میگفت کهیعص و یکی میگفت طه امیر المومنین
علی علیه السلام گفت این اتم عن آیة الکرسی من از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت
ای علی ادم سید البشر است و من سید عرب و لا فخر و سلمان سید فارس است و صهیب سید روم است
و بلال سید حبشه است و طور سینا سید کوهها ست و سدره سید درختان است و ماههای
حرام سید ماهها ست و روز آدینه سید ایام است و قران سید کلامهاست و سورة البقر سید
قرانست و آیة الکرسی سید سورة البقر است در انجا پنجاه کلمه است و هر کلمه پنجاه برکت است پنجاه
برکت است عمر بن المقدام گفت از امام باقر علیه السلام شنیدم که گفت هر که آیة الکرسی برخواند یکبار خدای
تعالی هزار مکروه از مکاره دنیا از وی بگرداند و هزار مکروه از مکاره آخرت ازو بگرداند کمترین مکاره
دنیا درویشی بود و خوارترین مکاره آخرت عذاب گور باشد عبد الله بن عون گفت که شبی در خواب
دیدم که قیامت برخاسته و خلایق را در صعید سیاست بداشته اند مرا بیاوردند و حساب آسان
کردند انگه مرا به بهشت بردند و کوشکها بر من عرض کردند که از جمال و بهای آن متحیر بماندم و گفتند که
درهای این کوشک بشمار بشمردم پنجاه در بود گفتند خانهاش بشمار صد و هفتاد و پنج خانه بود مرا گفتند
این تراست من از شادی از خواب درآمدم و خدای را شکر کردم بامداد بنزدیک محمد بن سیرین شدم
و این خواب باوی بگفتم مرا گفت چنان تواند بود که تو آیة الکرسی بسیار خوانی گفتم بلی چنین است لکن
از کجا گفتی گفت برای انکه اینجا پنجاه کلمه است و صد و پنجاه حرفست مرا عجب آمد از حفظ و زیرکی او انکه
مرا گفت هر که آیة الکرسی بسیار خواند سکرات مرگ بروی آسان بود و فضایل آیة الکرسی بسیار است

بدین قدر اکتفا کرده شد بدانکه قدیم تعالی جل جلاله درین آیه اثبات الهیت خود میکند و نفی هر چه دون
اوست الهیت آن نام آکه بر و نهادند بدروغ گفت خدای قادر بر اصول نعم که بکردن آن مستحق عباده آمد جز یکی
نیست و مستحق عبادت سزاوار پرستش نیست الا او زنده ایست پاینده حی ذاتی بود حاصل بر
صفتی از سکاتی آن صفت محال بنود که عالم و قادر باشد و این صفت خدایرا ذاتی است لفظ قیوم
بنا مبالغت راست مجاهد گفت یعنی بهمه چیزی او قیام کند و تولا همه کارها او کند ربیع گفت
قیوم قیم باشد بر همه چیزی بروزی و حفظ همه را روزی دهد و او نگاهدار دانس مالک گفت که بیشتر دعای
رسول صلی الله علیه و آله و سلم این بود یا حی یا قیوم عبد الله عباس گفت مهترین نامهای خدا تعالی
الحی القیوم است ابو امامه روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که مهترین نامهای
خدا تعالی در سه سوره است در قران البقره و آل عمران وطه عمرو بن سلمه گفت که اندیشه کردم هیچ
اسم ندیدم درین سه سوره جز این نامها در البقره الله لا اله الا هو الحی القیوم در ال عمران الله لا اله
الا هو الحی القیوم در طه وعنت الوجوه للحی القیوم فرا نگیرد او را خواب سبک و نه خواب تمام حسن
بصری گفت سنة کسل باشد و نوم خواب اصم گفت سنة غفلت باشد و نوم خواب ای لا تعقل و لا
نیام مفسران گفتند که سنة اول خواب بود که مرد بین النایم و الیقضان قدیم تعالی از خود نفی کرد
سنة و نوم بر سبیل تمدح گفتند برای آنکه آفتست و آفت بر او روا نیست و تغیر و تهمت بر او
روا است و برادر مرگ است و مرگ بر او روا نیست جابر عبد الله انصاری گفت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم را پرسید که قوم موسی موسی را گفتند که هل ینام ربک خدای تو بخسپد موسی گفت بار
خدایا این قوم می پرسند که خواب ترا در رباید خدا تعالی گفت من ترا معلوم کردانم آنکه موسی علیه السلام
یک شبانروز بیدار داشت پس از ان فرشته فرستاد با او دو قاروره گفت خدا تعالی میفرماید
که این قاورها را در دست دار امشب او آنرا در دست نگاه میداشت و جهد میکرد تا خوابش
نبرد عاقبت خواب بر وی غلبه کرد دستهاش بهم باز آمد و قاورها شکسته شد موسی از خواب در آمد
قاوره شکسته دید جبرئیل آمد و گفت تو در خواب دو قاروره نمی توانستی نگاه داشتن اگر من بخسپم
آسمان و زمین که نگاه دارد لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ
مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا
يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ او راست آنچه در آسمان و زمین است ملکا و ملکا آنچه او را مالک یکیست
ملک اوست و آنچه آنرا مالکی ظاهرست ملک اوست برای آنکه ملک همه در ملک او اند کیست که نزدیک او

شفاعت کند کسی را بفرمان او اهل معانی گفتند که خدا تعالی باین آیه ذلیل گند کان خود میکنند عاجلا و اجلا

چنانست که گفت بنده من اگر راغب دنیا مراست از من خواه اگر امید کرامت [illegible] داری شفاعت

شفیعی آن شفاعت بفرمان منست پس در دنیا و آخرت ترا اگر نیست از من [illegible] اند آنچه پیش

ایشانست از کار آخرة مقاتل گفت آنچه از پیش ایشانست یعنی خلق آدم و عالم و ذریات کان و آنچه

پس خلق عالم بود و گفته اند که آنچه میکنند و در انند از خیر و شر و آنچه خواهند کرد و خلقانرا احاطه نشود

بچیزی از علم او الا بانچه او خواهد یعنی از معلومات او و مخلوقات هیچ ندانند الا آنچه خدا تعالی ایشانرا

بدان اطلاع دهد و علم بمعنی معلوم بود فراخ شد و فرا گرفت کرسی و آسمان و زمین را عبید الله عباس

گفت مراد بکرسی علم است و دفتر علم را کراسه از انجا گویند یعنی علم او محیط آسمانها و زمینهاست و گفته اند

مراد بکرسی عظمت و سلطانست ابو موسی و سدی گفتند که کرسی حقیقی خواست و خدا تعالی کرسی را

از لؤلؤ آفریده و هفت آسمان در جنب کرسی چون هفت درمست که بر کرسی افکنند امیر المومنین علی

علیه السلام گفت هر قایمه از قوایم او چندانست که هفت آسمان و هفت زمین و کرسی در پیش عرش

است و حاملان کرسی چهار فرشته اند هر فرشته چهار روی دارد قدمهای ایشان بران صخره نهاده است

که زیر هفتم زمین است یکی روی ایشان چون روی آدمیانست بدان روی روزی آدمیان خواهند

و روی بصورت گاو است بدان روی روزی بهایم خواهند و روی بر صورت شیر است بدان

روی روزی سباع خواهند و روی بصورت کرگس است بدان روی روزی مرغان خواهند ابوذر غفاری

گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت نیست هفت آسمان در جنب کرسی الا چون حلقه در بیابانی

و کرسی در جنب عرش چنانست که در حلقه در بیابانی در اخبار می آید که میان عرش و کرسی هفتاد حجابست

از نور و هفتاد حجابست از ظلمت اگر آن حجابها نبودی حمله کرسی از نور حمله عرش بسوختی و برنج نه افکند

او را نگاهداشت آسمان و زمین و دشوار نباشد بر او و او بزرگوار است و رفیع است بالای همه

خلق است بجهت و مسافت ولیکن بتدبیر و قدرة عظیم و بزرگوار است نه از روی جثه و لکن از روی

کبریا و عظمت فواید این آیه الله دلیل است بر ذات و صفات کمال برای آنکه تا بر صفت کمال

نباشد استحقاق عبادة ندارد لا اله الا هو دلیل بطلان قول همه مشرکانست از ثنویان و گبرکان

و ترسایان که بدون خدا تعالی آلهی اثبات کردند الحی دلیل بطلان قول بت پرستانست که ایشان

جماد و موات می پرستند القیوم دلیل بطلان قول فلاسفه است و طبایعیان که گفتند بیشتر چیزها

بطبع محل حاصل می آید حق تعالی باز نمود که من قیوم ام قایم امر متولای افعال خود لا تاخذه سنة و لا نوم

دلیل بطلان قول جهود دانست که خدای تعالی بشش روز عالم بیافرید خسته شد فاستراح یوم السبت روز شنبه بیاسود ودلیل است بر بطلان مذهب جهم که گفتند خدای تعالی عالم است بعلمی محدث سهو بر او روا باشد

قوله تعالی عما قالوا اله فی السموات وما فی الارض دلیل است بر بطلان مذهب مفوضه که گفتند خدای تعالی خلق عالم بکرد وتشخص محدثات که او را بیافرید وبنیابت خود بداشت من ذی الذی یشفع عنده الا باذنه دلیل است بر بطلان قول آنها که شفاعت کردند یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم دلیل است قول آنانکه گفتند که خدای تعالی عالم بعلم است برای آنکه اگر آیه باز نبود که معلوم مالا یتناهی است ومعلومات مالا یتناهی را علوم مالا یتناهی باید وآن در وجود محال بود ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء دلیل بطلان قول کاهنان ومنجمان میکند که ایشان گفتند که ما غیبت از سیر کواکب لی اعلام خدای تعالی وسع کرسیه السموات والارض رواست بر مذهب فلاسفه که گفتند عالم خود زمین است وافلاک که بدان محیط است ورای آن چیزی نیست نفی عرش وکرسی ولوح وقلم کردند ولا یوده حفظهما دلیل بطلان قول جهود ان کرده که گفتند ان الله اعیا بخلق السموات والارض فاستراح ونیز بطلان قول آنانکه گفتند که خدای تعالی قادر است بقدرت نعل مخترع نشاید کرد وهو العلی العظیم دلیل بر بطلان قول ثنویان چه اگر با او آلهی بود ممانعه کردی او را واو مستعلی نبودی بر اشیا وعظم موقع این آیه برای کثرة ادله است بر اصول مسلمانی از عدل وتوحید وعدل لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم سدی گفت آیت در حق مردی آمد انصاری که او را ابو الحصین گفتندی واو پسران داشت جماعتی بازرگانان از شام بمدینه آمدند وآن پسران او را دعوت کردند با ترسائی ترسا شدند وبا ایشان برفتند او بنزدیک رسول الله کسی را بر اثر ایشان بفرست وایشان را باز آور وزجر کن تا مسلمانان شوند خدای تعالی این آیه فرستاد ولا اکراه فی الدین آن مرد انصاری را خوش نیامد ودر دلش از رسول خدای چیزی بود آیه آمد فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم واین پیش از آیه قتال بود این آیه بسوره برائت منسوخ شد بقول ابن مسعود وابن زید ودیگر مفسران گفتند که منسوخ نیست سعید جبیر از عبد الله عباس گفت که در انصاریان چون زنی بودی که او را فرزند نماندی او گفتی بر سبیل نذر اگر مرا فرزند بماندی بجهود دانش دهم واین پیش از اسلام بود چون اسلام آمد از ایشان جماعتی در بنی النضیر بودند چون خدای تعالی جلا بر ایشان نوشته که بروید وخان ومان رها کنید انصاریان گفتند یا رسول الله فرزندان وبرادران ما اند خدای تعالی این آیه فرستاد لا اکراه فی الدین رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت که خدای تعالی ایشانرا مخیر کرده است اگر مسلمانی خواهند آنجا باشند واگر جهودی خواهند با ایشان بروند وافدی گفت لا اکراه فی الدین بعد اسلام العرب

برای انکه عرب امّی بودند امی ایشانرا کتابی نبود خدایتعالی رسول را فرمود که از عرب قبول بکن الا اسلام
با تیغ واهل کتاب را حکمی دیگر نهاده وآن جزیه بود کفت ایشانرا اکراه مکن بعد از قبول جزیه کفته اند
معنی اینست که آنرا که در اسلام آمد مکویید که تو مکرهی ایمان باکراه آوردی مراورا اینست باکره مکنید
چنانکه کفت ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا قد تبین الرشد
بدرستی که راستی ایمان از کژی کفر هویدا کشت پس هرکاه کافر شود بطاغوت یعنی [illegible]
مقاتل کفت بت است وهرچه آنرا پرستیدند بدون خدای وکفته اند که نفس اماره [illegible]
[illegible] و بکرود بخدای بحقیقت که دست در زده باشند با نکله و بندی استوارتر که هرکز کسسته نکردد
وکسسته نشود وخدای تعالی شنونده اقوال و داننده احوال ایشانست اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم
مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّورِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا اَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُمَاتِ
اُولٰئِکَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ خدایتعالی ولی ویار و ناصر و دوست ومتولی کار ایشانست اولیترا ایست
با ایشان بهدایه ایشان الطاف او بود و متولی کار ایشان جز او نباشد با ایشان لطف کند و توفیق دهد از ازاحه
علت و نصب ادله کند تا عند آن اختیار ایمان کنند پس ایشانرا باین الطاف از تاریکیهای جهل کفر
بیرون آرد و بنور هدایت وایمان آورد چون این الطاف فعل خدای است ازین سبب اسناد اخراج
باوست همچنانکه عند انزال سوره جس ایشان در زیاده کشت اسناد آن با سوره کرد فزادتهم
رجسا الی رجسهم وآن کسانی که کافر اند اولیای ایشان طاغوت است چنانکه کفتم از هرچه انرا پرستند
از اصنام وکواکب وشیاطین ورؤسای ضلالت ایشانرا بیرون می برند از نور ایمان وتاریکی
جهل وطغیان اسناد این با ایشان کرد از بهر انکه باغوا و اغوای ایشان حاصل شد عبد الله عباس
رضی الله عنه کفت در حق قومی آمد این آیه که کافر بودند با عیسی علیه السلام چون رسول صلی الله علیه
وآله وسلم باو ایمان آوردند خدای تعالی ایشانرا بایمان مصطفی از کفر بدیکر پیغمبران بیرون آورد مقاتل
کفت مراد بطاغوت رؤسای ضلالت اند چون کعب اشرف وحی اخطب وجز ایشان یخرجونهم
معنی آن بود که دعوت میکنند ایشانرا بکفر ومراد بدین جهود اند که پیش از بعثت محمد صلوات الله
علیه باو ایمان داشتند از انچه در کتب خود دیده بودند از نعت وصفت او چون بیامد کافر شدند وجحود
کردند بیانش قول تعالی فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به این جماعت اصحاب دوزخ اند ودر جاودان باشند
وبسمع معلوم کردد که عقاب کفار مؤبد خواهد بود ودر عقل دلیل نیست واز جهت عقل عفو ایشان مجوز
ومستحسن است اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِی حَاجَّ اِبْرَاهِیمَ فِی رَبِّهِ اَنْ آتَاهُ اللّٰهُ الْمُلْکَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ قَالَ

قال انا احيي واميت [illegible] اي نمي بيني و نمي داني و نمي نگري آنرا كه حجت آورد با براهيم
علیه السلام در حق خداي تعالي و آن نمرود بن كنعان بود اول كسي كه تاج بر سر نهاد در زمين و دعوي كرد
جباري كرد كه خداي منست از بهر آنكه خداي تعالي اورا مملكت و پادشاهي داد دو مومن و دو كافر پادشاهي
همه زمين بيافت سليمان و ذو القرنين و نمرود و بخت النصر مقاتل گفت چون ابراهيم بتانرا بشكست
نمرود اورا باز داشت آنكه بدر آورد تا باتش اندازد اورا گفت آن خداي كه تو مار العباده او ميخواني
كيست ابراهيم عليه السلام گفت ربي الذي يحيي ويميت ديگر مفسران گفتند كه اين مناظره پس ازان
وقت كرد كه اورا باتش انداختند زيد بن اسلم گفت اول جباري كه بود نمرود بن كنعان بود مردمان
از اقصاي عالم مي آمدند و طعام مي بردند از نزديك او يعني گندم چون جماعتي با وي بگذشتندي او گفتي
من ربكم خداي شما كيست ايشان گفتندي تويي ابراهيم عليه السلام برفت تا پاره گندم خرد ازانجا
با جماعتي او جماعت را گفت من ربكم بر عادتي كه اورا بود گفتندي تويي ابراهيم گفت ربي الذي يحيي
ويميت نمرود همه را گندم داد مگر اورا باز گردانيد بي گندم ابراهيم باز گشت چون بدر شهر شرم داشت
و از شماتت اعدا انديشه كرد پس بيامد تبل ريگي جوالها پر كرد و آمد بدر سراي بار بر در سراي بيفگند و او مانده
و خسته بود آنجا بخفت اهل او بدر آمدند و سر باز بگشادند آردي ديدند سفيد و پاكيزه كه ازان نيكوتر ممكن
نبود پس ازان آرد نان بپختند ابراهيم در سراي شد آن طعام در پيش او نهادند گفت اين از كجا آورده ايد
گفتند ازان آرد است كه تو آوردي او دانست كه نعمتي است كه خداي تعالي با وي كرد آنگه خداي تعالي ابراهيم
بفرستاد به نمرود كه بمن ايمان آور تا ملك بتو گذارم گفت ترا خداي ديگر است جز از من كه مرا بان دعوت
ميكني گفت بلي گفت آن خداي كيست گفت ربي الذي يحيي ويميت خداي من آنست كه زنده كرداند
و بميراند و اين مناظره بحضور قوم او بود خواست كه بر ايشان تلبيس كند گفت انا احيي واميت من نيز
زنده كنم و بميرانم ابراهيم گفت چگونه كني نمرود شخصي را حاضر كرد و بكشت و يكي ديگر را ازاد ابراهيم
توانست كه گويد كه من بدين احيا مرده زنده گردانيدن ميخواهم و باماتت ميرانيدن بي آلت
ميخواهم وليكن بترسيد كه بر حاضران مشتبه بود و گمان برند كه آنچه او كرد جنس آنست كه ابراهيم گفت
و ايشانرا روشن نشود و ازين طريق بطريقي ديگر انتقال كرد و از بهر نصرت دليل خود در آ گفت كه حق تعالي كه قادر
بود بر احيا و اماتت آنست كه قادر بود بر اتيان آفتاب از مشرق اگر تو قادري بر اين كه دعوي كردي
او از مشرق بر مي آورد تو از مغرب بر آور اگر او اين سوال بر ابراهيم رد كردي و گفتي تو خداي خود را بگوي كه از
مغرب بر آرد ابراهيم چون دعا كردي خداي تعالي اجابت كردي از بهر تصديق نبوت او تا معجزه باشد

و آن از بهر آن نگفت که او بدانست که اگر بگوید ابراهیم بخواهد اجابت شود و او مبهوت شوانداو زن
پس سرگشته شد و فرو ماند آنکس که کافر شد یعنی نمرود و حجت او منقطع شد و خدا تعالی راه ننماید این
نکند بحجت یعنی ایشانرا مخذول کرداند و الطافی که در حق مومنان کند با ایشان نکند اما از آنکه در نیابند که ایشانرا
لطف نباشد بر سبیل عقوبت اما مذهب الیه ابو علی گفت خدای تعالی دیگر باره ابراهیم را گفت
نمرود را دعوت کن و وعده ده او را که اگر ایمان آرد ملک را با او گذارم ابراهیم او را گفت نمرود گفت
من خدای دیگر ندانم جز خویشتن ابراهیم سیوم بار مراجعت کرد نمرود گفت من نمیدانم اگر خدا
ی ترا اوتی هست گو لشکر بیار تا حرب کنم هر که او غالبتر بود ملک او را بود که عادت ملوک این است
آنکه گفت بروی بگوی تا لشکر خود را جمع کنم ابراهیم گفت بارخدایا میدانی که این کافر ملعون چه میگوید
خدای تعالی گفت با منش گذار نمرود لشکری عظیم جمع کرد و بصحرا بیرون آمد و گفت ابراهیم را لشکر
من اینست لشکر خدای تو کجاست از ایشان اثری نمی بینم خدای جبرئیل را گفت بنزدیک تو لشکری
من چه ضعیف تر باشد گفت خدایا تو عالمتری من از پشه هیچ چیز نمی بینم ضعیفتر گفت کرا از ایشان
ضعیفتر دانی گفت سارحکان یعنی پشکان فلان دریا را حق تعالی بران فرشته که بر ایشان موکل بود
وحی کرد که یک در بگشا و دری بگشاد از آن در چندانی بیرون آمد که آفتاب در روی آسمان پوشیده گردید
نمرود گفت چرا امروز آفتاب بر نمی آمد ابراهیم گفت علیه السلام خدای من نمی گذارد سارحکان
در ایشان افتادند و گوشت و خون ایشان بخوردند آدمیان و چهارپایان الا استخوان نماند و نمرود لعنه الله
همچنان در ایشان می نگریست و ایشان او را تعرض کردند ابراهیم گفت ایمان آوردی نمرود
گفت خدای تعالی یکی را فرمود تا بر لب زیرین او بگشت و آنکه لب زیرین نیز بگشت او بخارید لبهای
او آماس بگرفت چنان شد که از هم باز افتاد و در بینی او رفت و بدماغ او جای بگرفت و مغز او میخورد
تا که چند موشی شد در وقتی ساکن شدی که چیزی چون سنگ بر سر او زدندی خدای تعالی او را در این عذاب
چهار صد سال بداشته بود تا آنکه هلاک شد و بعذاب ابد رسید أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا
قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ
قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ
وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
حق تعالی بر سبیل تعجب میفرماید که هیچکس چنان کس دیده که با ابراهیم محاجه کرد یا چنان کس که بران
گذر کرد و گفته اند که کاف زیاده است عطف است بر الم تر الی الذی قتاده و سدی گفتند و ضحاک که

این مردی عزیر بود ضحاک گفت آن دیه از جمله زمین مقدسه بود چون بران دیه گذر کرد و آن دیه افتاده بود
سقفهای [illegible] خویش و گفته اند که سقفهای خویش بر سبیل تعجب گفت خدای تعالی اینها را بعد از مرگ
چگونه زنده کند وهب منبه گفت این شخص ارمیا بود خدای تعالی او را به پیغمبری فرستاد و او را گفت
یا ارمیا پیش از آنکه ترا آفریدم و پیش از آنکه ترا انبکاشتم ترا پاکیزه کردم و پیش از آنکه بالغ شدی
ترا پیغمبری دادم و ترا برای کاری عظیم اختیار کردم آنکه بپادشاهی بنی اسرائیل فرستادم تا او را مسلط
گرداند و ترتیب کار او کند و اخبار غیب او را بوحی خدای تعالی کرده بیامد و مدتی بود بنی اسرائیل احداث
بسیار کردند و ارتکاب معاصی کردند حرامها حلال داشتند خدای تعالی ارمیا را گفت برسان
این قوم را و نعمتهای من با یاد ایشان ده او گفت من ندانم اگر مرا الهام ندهی گفت برو که من ترا
الهام دادم بیامد و خطبه کرد ایشان را و در آن خطبه گفت که خدای تعالی میگوید که اگر توبه نکنید و اصرار
نمایید طاغی را بر شما گردانم که در دل او رحمت نباشد بر شما با لشکری مثل سواد اللیل المظلم ایشان استماع
کردند خدای تعالی وحی کرد با رمیا که بنی اسرائیل را بعاقبت هلاک خواهم کرد و یافت اهل بابل بود ارمیا
بگریست و جزع کرد خدای تعالی گفت ترا خوش نمی آید که من ایشانرا هلاک کنم الا بدعای تو ارمیا
خوشدل شد و با پادشاه خویش گفت که خدای تعالی مرا وعده داده است که تا من دعا نکنم بنی اسرائیل را هلاک
نکند آنکه از پس آن سه سال بماندند الا معصیت و طغیان و فساد بیفزودند و پیغمبر و پادشاه ایشانرا وعظ
میگفتند و زجر میکردند سود نمیداشت خدای تعالی بخت نصر را بر گماشت با شصت هزار رایت آهنگ
بیت المقدس کرد خبر بپادشاه رسید با رمیا گفت تو گفتی که خدای تعالی مرا گفت تا من دعا نکنم هلاک نکند
ایشانرا گفت بلی من واثقم بوعده خدای تا لشکر نزدیک رسید خدای تعالی فرشته را بفرستاد
با رمیا بصورت مردی و بیامد و گفت ای رسول الله از راهی دور آمدم تا ترا مسئله بپرسم گفت بپرس
گفت چه گویی در حق جماعتی که زیر دستان کسی باشند و از آن خداوندگار بر ایشان نعمت بود و ایشان
شکر کفران کنند و او را آزار کنند فرمان او نبرند هر چند که او کرامت بیش کند ایشان کفران بیش کنند گفت
برو بگوی که نعمت باز مگیر از ایشان و با ایشان بساز تا خدایت مزد دهد برفت و روز چند بایستاد و باز
آمد گفت نعمت بیشتر کرد ایشان طغیان بیشتر کردند اکنون سزا او را چه باشند گفت سزا او را هلاک و ارمیا
گفت اکنون با من یار باش و دعا کن بر ایشان تا خدای تعالی ایشانرا هلاک کند و درین وقت بخت النصر
به بیت المقدس رسیده بود با لشکری از عدد ملخ بیشتر گفت این یکبار دیگر برو باشد که بهتر شوند
و الا من بر ایشان دعا کنم او برفت و بر سر روزی چند باز آمد گفت نعمت بر ایشان زیاده شد و فساد ایشان

بر نعمت بیفزود و آنچه مرا وعده داده اند از دعای ایشان وفا کن ارمیا گفت بار خدایا اگر این مردم را
و ایشان مستحق هلاکت اند هلاک از ایشان برآور و اگر بخلاف اینست ایشان را نگاه دار چون ... ارمیا ...
بگفت آتش از آسمان بیامد و جای قربان از بیت المقدس بسوخت و نه دراز درهای او بر زمین فرو شد
ارمیا بیفتاد و بیهوش شد و چون با هوش آمد گفت بار خدایا مرا وعده داده بودی که بی دعای تو ایشان را
هلاک نکنم همان فرشته آمد و گفت خدایت سلام میرساند که تو دعا کردی من عذاب فرستادم
ارمیا بدانست که آن فرشته بود از قبل خدای تعالی فرستاده بر سبیل امتحان و ... بنی
اسرائیل کرده است و این اخلاق و اوصاف در ایشان بوده است و آن فرشته راست گوی
بود در آنچه گفت ارمیا برخاست و بیت المقدس را بگذاشت و بگریخت و بخت النصر در افتاد و بیت
المقدس را خراب کرد و بنی اسرائیل را سه قسمت کرد و بعضی را بکشت و ثلثی را اسیر کرد و ثلثی را
بگذاشت در شام تا از دست او باشند آنگه بفرمود تا کودکان را و اسیران را بیاوردند و ایشان در عدد
صد هزار بودند ارمیا امرا و لشکر خود را قسمت کرد و هر بادشاهی چهار [...] رسید از آنجا بوقت بازگشتن
لشکر را فرمود تا هر یکی سپری خاک برگیرند و در بیت المقدس اندازند بگردند تا کوهی عظیم آنجا پیدا شد
از خاک چون ایشان باز گشتند ارمیا بر خر نشست و روی به بیت المقدس نهاد پاره انگور داشت در سله
و پاره عصیر آن خرابی دید و آن کشتگان را گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها بر سبیل تعجب پس آنجا
فرود آمد و خر را ببست و چیزی که داشت آنجا نهاد خواب برو غلبه کرد بخفت خدای تعالی در خواب
جان از و بستد و بمرد آنجا صد سال مرده افکنده بود خدای تعالی او را از چشم مردمان پنهان کرده بود و گوشت
او از سباع زمین نگاه داشت و چون هفتاد سال برآمد خدای تعالی فرمود بادشاهی را از بادشاهان
فارس تا بیاید و بیت المقدس آبادان کرد ... و بیامد هزار قهرمان را سیصد هزار مرد کارکن زیر دست
کردن تا در مدة اندک بیت المقدس و شهرها و دیها آبادان کردند بهتر از آنکه بود و خدای تعالی بخت النصر
را هلاک کرد و آنانکه از بنی اسرائیل مانده بودند با بیت المقدس آمدند و عمارت میکردند سی سال تا بهتر از آنکه
بود بکردند چون صد ساله از آن واقعه خواب ارمیا برآمد خدای تعالی او را زنده کرد او برخاست و طلب خر
کرد استخوانهایش مانده بود از آسمان آواز آمد که ای استخوانهای پوسیده شده متفرق شده مجتمع شوید
بفرمان خدای استخوانها با هم آمدند آواز آمد که گوشت بر وی پوشیده شود پوشیده شد گفت پوست
بر سر او پوشیده شو پوشیده شد خدای تعالی جان در او آفرید برخاست بفرمان خدای تعالی نهقی و آوازی
بکرد و اما آنانکه گفتند که آن شخص عزیز بود خبری بود از موسی بن جعفر رضی الله عنه که او گفت من وقتی از

از دشمنان مینگریختیم و متفکر وار میرفتیم به بعضی از دیهای شام رسیدم کوهی دیدم و ازان دیهای که بر حوالی او بود
مردم بسیار می آمدند و بران کوه می شدند پرسیدم که این چه جای است و شما کجا میروید گفتند که دراین کوه
غاری است و در غار راهبی است هر سال یکبار از آنجا بیرون می اید و برای ما خبری میکوید و ما را مسئلی که باشد
ازو می پرسیم گفت من نیز در میان ایشان بر رفتم تا بران کوه بر شدم منبری بیاوردند و بنهادند و پیری را
از دیر بیرون آوردند ابروهاش بر چشم افتاده بعصابه ابروی او بر پیشانی او بر بستند و او بران منبر بنشست
دیگبار زبر اران قوم در نگرید چشم او بر موسی جعفر علیه السلام افتاد نوری دید از فوق سر او تا بان تا بعنان
آسمان روی باوی کرد و گفت ای مرد همانا غریبی در میان این قوم گفت بلی پیر گفت منا ام علینا
از مائی یا بر مائی گفت لست منکم گفت از شما نیستم گفت همانا که از امت مرحومه گفت بلی گفت من
علمائهم انت ام من جهالهم از عالمان ایشان یا از جاهلان ایشان گفت لست من جهالهم از جاهلان
ایشان نیستم گفت اسالک ان تسالنی من پرسم یا تو پرسی گفت ذاک الیک اختیار تو راست گفت
من پرسم گفت بپرس از انچه خواهی ای راهب گفت شما میگوئید که در بهشت درختی است آنرا طوبی میکوئید
ما میکوئیم اصل آن در سرای عیسی است و شما میگوئید که اصل آن در سرای محمد است ولکن در بهشت هیچ
جای و بقعه نباشد که شاخی ازان درخت در آنجا نباشد مثال آن درخت در دنیا چیست گفت مثال آن
در دنیا آفتاب است که بامداد که سر از مشرق بر ارد چون بقطب فلک اسد رسید هیچ بقعه و جایی نباشد
که شاخی از شعاع آن در انجا نه افتد گفت نیکو گفتی مرا خبر ده که ما و شما میگوئیم که اهل بهشت از طعام و شراب
بهشت میخورند چندانکه بیش خورند زیاده باشد و نقصان نبود مثال آن در دنیا چیست گفت مثال آن
در دنیا کتاب خدای است که چندانکه خوانندگان خوانند و گویندگان در انواع علومش سخن گویند و از
قرارت و تفسیر و تاویل کلام و حدود و احکام حلال و حرام سخن میگویند وا به نرسد گفت نیکو گفتی گفت
مرا خبر ده که ما و شما میگوئیم که اهل طعام و شراب خورند و بول و غایت نباشد مثال آن در دنیا چیست
گفت کودک اندر شکم که طعامی و شرابی که مادر او خورد او ازان طعام نصیب یابد و او را بول و غایت نبود
گفت نیکو گفتی و راست گفتی انچه از تو دلم بخواست گفتی گفت مرا خبر ده از کلید بهشت که از زر است یا
از سیم یا از چیست گفت کلید بهشت زبان بنده مومن است که در دهان بگرداند لا اله الا الله ترسا گفت
همه راست گفتی و نیکو گفتی ولکن ترا مسئله پرسم که متحیر فرومانی گفت اگر جواب باصواب گویم ایمان
آوری و بدین مادر آئی گفت بلی و برین عهد کردند گفت مرا خبر ده ازان دو برادر هم شکم که بیک شب از
مادر بزادند و بیک روز با پیش خدا شدند چون بمردند یکی را دویست سال بود و یکی را صد سال گفت

ایشان عزیر و عزیر بودند که ایشان هردو در یک شکم بودند و در یک شب بزادند پنجاه سال با یکدیگر [illegible]
ازان عزیر یک روز بدیهی از دیها رفته بود از انجا می آمد بر جهار پای نشست و پاره انکور در [illegible]
و پاره شیر و عصیر در جای کرده و بر بعضی دیهها بکذشت که خدا تعالی اهل آنرا هلاک کرده بود و بادیه
ویران شده بر سبیل تعجب کفت انی یحیی هذه الله بعد موتها خدای تعالی فرمان داد ورا تا از
خر بیفتاد و بمرد و خر از دیکر جانب بیفتاد و بمرد و صد سال مرده بود دران بیابان [illegible] طعام
و شراب بنهاده بر حال خویش که هیچ متغیر نشده بود چون صد سال بر آمد خدای تعالی اورا زنده
کردانید جبرئیل آمد و کفت ای عزیر چند کاهست تا تو اینجایی کفت روزی یا بعضی از روزی
کفت نه چنین است صد سال است تا تو اینجایی اکنون از روی عبرت بطعام و شراب نکر که تغیر
نکرده هنوز و از روی تصدیق این حدیث و مدت مقام تو در اینجا در خر نکر که استخوانهای او چون
پوشیده شده است تا خدای تعالی اورا در پیش تو زنده کند و خدای تعالی چهار پای اورا زنده کردانید
تا او بر او نشست و طعام برکرفت و بادیه آمد و با برادر پنجاه سال بماند هردو در یک روز با هم پیش خدای
شدند راهب کفت نیکو کفتی و راست کفتی و من کواهی میدهم که خدای تعالی یکی است و محمد
صلی الله علیه و سلم بنده و رسول اوست بحق و آن جماعت ایمان آوردند و طایفه ارمیا را کفتند
که او خضرست قال کم لبثت کفت چند درنک کردی ظاهر چنانست که خدا تعالی کفت اما بواسطه جبرئیل
یا فرشته دیکر جواب داد که روزی درنک کرده ام یا بعضی از روز کفت نه که صد سال درنک کرده و اکنون
می باید از روی اعتبار نظر کن بطعام و شراب از انجیر و شیر کفته اند انکور و عصیر که هیچ متغیر نشده
یعنی شراب ننکر بدرا از کوشت و بعضی از علما کفته اند که خر زنده بود و خدای تعالی طعام و شراب را
از تغیر نکاه میداشت و خر او را همچنان برجای میداشت تا آیتی باشد مردم را برین قول اعظام استخوان
بعضی ازان مردکان باشد که انجا بودند و ننکر بدان استخوانها بیشتر مفسران برانند که استخوانها همی
در از کوشت بود که چکونه از زمین بر میداریم و در یکدیکر می نشانیم پس کوشت و روی می پوشانیم
و لنجعلک آیة للناس یعنی ما این کردیم برای آن تا آیتی باشد و دلالتی مردمانرا برای انکه پس از مرک
بعث و نشور خواهد بود و لنجعلک آیة للناس و این آیة دلیل است بر صحت رجعت و فساد قول آن
کس که آنرا استبعاد میدانند برای انکه چون خدای تعالی طعامی و شرابی سریع التغیر را الحسب اجرای عادت
برای حکمت و مصلحت را خرق کرد وان طعام و شراب را از تغیر نکاه داشت چرا نشاید که شخصی را
که صلاح جهانی بدو منوط است سالی چند بخلاف عادت عمر ابناء وقت او را نکاه دارد که پیر نشود

بی قوت نگردد و فتاده و ضحاک و ربیع و غیر ایشان روایت میکنند و آن اینجا نیز میدارند که خری در بیابانی بر پالین
زنده صد سال زنده ماند بسته که آب و کیاه نخورد این را روا دارند اگر خدای تعالی شخصی را در جهان زنده دارد
که طعام و شراب خورد بباید برود او لیتر بود که روا دارند عبد الله عباس گفت که چون عزیز باده آمد نهاده
و محله از آن بگشته بود بر و هم بیاید تا بدر سرای خود بیامد و در نزد کنیزکی بود که آن روز که عزیز برفت بیست
سال بود ... اند صد و بیست ساله شده بود و مقعد و نابینا گشته او را او از داد او گفت کیست
که در میزند ست این سرای عزیز است گفت آری و بگریست و گفت ای مرد تو چه کسی که عزیز را می شناسی
که صد سال است تا عزیز مفقود شده است کس نام او نبرد گفت من عزیزم عجوز گفت ای سبحان الله
صد سال است تا عزیز رفته هیچکس از او خبر نیافته عزیز گفت همچنین است خدای تعالی صد سال مرا
بمیرانید و اکنون مرا زنده گردان کنیزک گفت این را علامتی باشد گفت آن چیست گفت عزیز مستجاب
الدعوة بود اصحاب امراض و بلایا را دعا کردی خدای تعالی ایشان را شفا دادی اگر تو عزیزی دعا کن
تا خدای تعالی چشم من با من دهد تا من ترا ببینم که من عزیز را می شناسم دعا کردی و دست بر چشمش
مالید چشم او روشن شد و دست او گرفت که قومی باذن الله برخیز بفرمان پایش درست شد برخاست
و برفتن در آمد در او نگریست گفت گواهی میدهم که تو عزیزی انگه برخاست و بمحافل بنی اسرائیل آمد و در آن
محفل پسری از آن عزیزی بود و هژده سال از عمر او گذشته بود پیر و ضعیف گشته و او را فرزندان بودند پیر شده
آواز داد و گفت ای قوم خبر دارید که عزیز باز آمده است گفتند که محال مگوی برو که عزیز صد سال است تا مفقود
او گفت من فلانه ام پرستاره او بدعای او خدای تعالی مرا عافیت داد و میگوید که خدای تعالی مرا صد
سال بمیرانید و اکنون زنده کرد مردمان برخاستند و بدیدن عزیز آمدند پسرش گفت عزیز را خالی بود میان
دو کتف چون ستاره درخشان مرا بنمای او جامه برداشت آن خال پدید شد و از آن حال آن حال پدید
آمد خال بر میان دو کتفش بود بقدرت ذو الجلال و بخت النصر توریة سوخته بود و هیچ نسخه نمانده خدای تعالی
فرشته را بفرستاد با انای آب و گفت ازین آب بخور آب باز خورد توریة او را حفظ شد خدای تعالی
آن را معجزه او کرد و او را به پیغمبری به بنی اسرائیل فرستاد او بیامد دعوی پیغمبری کرد از و معجزه خواستند
گفت توریة من الظهر القلب بر خوانم و میخواند پسری بود گفت پدرم از زیست مرا وصیت کرد که در انجا
خمی در زیر خاک کرده اند نسخه از توریة در آنجاست رفتند و باز کردند و برگرفتند با آنکه عزیز میخواند برابر کردند
حرفی کم بیش نبود با او ایمان آوردند و هیچکس از عزیز توریة بیشتر از بر نخوانده بود و جهودان از این شبهت شدند
تا گفتند که این پسر خدا است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس آنکه پدید آمد او را یعنی عزیز را العیان پدید آمد

وبیقین بدانست گفت که میدانم که خدای تعالی بر همه چیزی قادر هست و هیچ منبر گفت در بهشت هیچ سگ نباشد
و هیچ خر مگر سگ اصحاب کهف و خر عزیر وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیمُ رَبِّ اَرِنِیْ کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتٰی قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ
بَلٰی وَلٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِیْ قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ
یَاْتِیْنَکَ سَعْیًا وَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ در سبب سوال ابراهیم علیه السلام خلاف کرده اند قتاده و ضحاک و حسن
بصری گفتند که ابراهیم مرده از دواب بگذشت بعضی از دور دریا بود و بعضی در خشک ابن زید گفت
آن ماهی بود آنچه در دریا بود حیوانات دریا میخوردند و آنچه در خشک بود حیوانات صحرا میخوردند ابراهیم
گفت بار خدایا من دانم که تو قادری بر آنکه این را از شکم جانوران پراکنده جمع کنی و زنده کنی ولکن
میخواهم که تا معاینه ببینم آنچه بدلیل میدانم خدای تعالی او را بر سبیل تقریر استفهام کرد گفت اولم تومن
ایمان نداری تا او اقرار آورد و گوید بلی ایمان دارم ولیکن تا دلم ساکن گردد و علم الیقین بعین الیقین بدل
گردد و جماعتی گفته اند و اینها عبد الله عباس و سعید جبیر و سدی اند که سبب آن بود که خدای تعالی چون خواست
که ابراهیم را خلیل خود گیرد ملک الموت را فرستاد تا او را بشارت دهد بخلت ابراهیم در سرای نبود چون باز
آمد مردی را در سرای دید و او مردی غیور بود آهنگ او کرد و گفت از کجا درین سرای آمدی بی دستوری خداوند
سرای ملک الموت گفت مرا خداوند سرای فرستاده بدانست که او ملک الموتست گفت الموتی گفت بلی گفت
برای چه آمده گفت آمده ایم تا ترا بشارت دهم بخلت که خدای ترا بدوست خود گرفت گی گفت آنکه که
چون دعا کنی بدعای تو مرده زنده کند ابراهیم علیه السلام مدتی صبر کرد آنکه خواست که بداند که وقت آن
وعده هست گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تومن قال بلی ولیکن لیطمئن قلبی لیکن تا دلم بیارامد
و ساکن شود با آنکه تو مرا خلیل خود گرفتی خدای تعالی او را گفت چهار مرغ بگیر عبد الله عباس گفت طاوس
بود و کرکس و کلاغ و خروس ابن جریج گفت کلاغ بود و خروس و کبوتر و طاوس و اهل اشارة گفتند که اختصاص
این مرغان از آن بود که طاوس مرغی با زینت هست و کلاغ مرغی حریص هست و خروس مرغی شهواتی و کرکس
دراز عمر هست و کبوتر الوفست و گفتند این چهار مرغ را بگیر و با این چهار معنی بکش کرکس را بگیر و بکش و طمع
از درازی عمر برگیر و طاوس را بکش و طمع از زینت دنیا برگیر و کلاغ را بکش و گلوی حرص ببر و خروس را بکش
و مرغ شهوت را پر و بال بکن و کبوتر را بکش و الفت از همه جهان بگسل تا بحقیقت این چهار مرغی بو العجب
مرغی که بر یک صفت نمی مانی زینت طاوس نیست رعونت او داری چه کلاغت نیست حرص بیش از و داری
غیرت خروست نیست در شهوت بیش از آنی ای حکیم تو در میان مرغان عجب هست احوال
تو در میان انسان عجب هست تو مرغ کدامی و از کدامت شمرند سیمرغ نه که بی تو نام تو برند

[illegible] که بی تو یاد تو [illegible] بلبل نه که بر نوای نو جامه درند آخر توجه مرغی و تر ابا جه خورند در روزگار سلیمان

[illegible] روستائی خرید با بچه شرط او بود از قفص و جای آب و علف قیام نمودی با او و از او مستانس می بود

[illegible] بیامد هم از جنس او بقفص او نشست و چیزی بقفص فرو گفت آن مرغک دیگر بانگ نکرد مرد آن

قفص بر گرفت و پیش سلیمان آورد و حال آن مرغ با او باز گفت سلیمان علیه السلام قفص پیش خواست

آن [illegible] چرا بانگ نمی کنی مرغ گفت یا رسول الله من مرغی بودم هرگز دانه و دام صیاد ندیده صیادی

بیامد و بر [illegible] دامی بگسترد و دانه چند دران دام فشاند چشم حرص باز کردم دانه بدیدم چشم غیرت فرو

باز نکردم تا دام بدیدمی بطمع دانه در دام شدم بدانه نارسیده در دام افتادم پایم بدام بسته شد

دانه بدست نیامد همچنین باشد که پروانه بطمع نور در نار افتد صیاد مرا بگرفت و از جفت و بچه جدا گردانید

واین مرد مرا بخرید و در زندان قفص کرد و باز داشت و من از سر فراق و درد نالیدمی و او از سر غفلت

سماع میکرد آن مرغک بیامد و مرا گفت ای بیچاره چند نالی که سبب حبس تو این ناله است من عهد کردم

تا درین زندان باشم ننالم سلیمان بخندید و مرد را گفت که این مرغک میگوید که من عهد کرده ام که تا درین

زندان باشم ننالم مرد قفص پیش خواست و در او بگشید و مرغ را رها کرد گفت این را برای آواز دارم چون

مرا بانگ نخواهد کرد او را چکنم این مثل تو است و تو مرغ او یی و این قفص تو است ترا در زندان قفص برای

ناله تو میدارند اگر درین قفص ناله نکنی ترا نزدیک او هیچ خطر نباشد قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم ربی خدای تعالی

ابراهیم را گفت چون ترا می باید که بتو نمایم تا ببینی که مرده چگونه زنده میکنم چهار مرغ را بگیر و آنها را نزدیک

خود آور و بکش و پاره پاره گردان و بر سر هر راهی ازین مرغان پاره بنه و انگه بخوان ایشانرا تا من ایشانرا

زنده گردانم و ایشان با پیش تو آیند بسعی و شتاب هرچه تمامتر تا این اشارت و تنبیه باشد ترا و عالمیانرا

بر انکه من قادرم که خلایق از اطراف زمین که مشرق و مغرب و شمال و جنوب است بر انگیزم قتاده و سدی گفتند

آن مرغانرا بکشتند و پاره پاره کرد مخلط گردانید بیکدیگر بهفت قسمت کرد و بر سر هفت کوه نهاد و سرهای

ایشان با نگشتان باز کرد انگه ایشانرا بخواند آن اجزاء پراکنده مختلط ایشان ازاین کوه با آن کوه شد تا ملتیم

شد و خدای تعالی حیات در ایشان آفرید و ایشان بتاختن پیش ابراهیم آمدند ابراهیم سر هر یک بر تن ایشان

نهاد و ایشان بپریدند در خبرست امتحانرا سر هر مرغی دیگر بر تن دیگر بنهاد تن ازان دور می شد و التیام نمی

پذیرفت انگه گفت او را خدای عز و جل بدانکه خدای عز و جل عزیزست و غالب و هیچکس ویرا غلبه نکند

حکیم است انچه کند بحکمت و صلاح بکند مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ

فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ یُضَاعِفُ لِمَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ مثل صدقات کسانی که مالهای خود

در راه خدا صرف کنند و نفقه کنند مثل دانه ایست یا مثل ایشان مثل کسی [illegible] در زمین نهد از دانه
هفت خوشه بر روید و در هر خوشه صد دانه باشد و ممتنع نیست که در هر خوشه صد دانه باشد [illegible]
بیشتر باشد و خدای تعالی مضاعف کرداند آنرا که خواهد یکی را به ده چنانکه گفت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
و بهفتصد چنانکه درین آیه است و در قرض باضعاف مضاعفه وعده [illegible] گفت [illegible] دنیا یکی را ده
کنند و بهفتصد عوض دهد و در آخرة دو هزار عوض دهد در خبر است که روزی امیر المومنین علی [illegible] السلام
در حجره فاطمه شد دید که امام حسن و امام حسین سلام الله علیهما را می خوابانید و ایشان از گرسنگی [illegible]
سه روز است تا طعام نخورده اند امیر المومنین علی علیه السلام از خانه بیرون آمد و نزدیک عبد الرحمن
عوف آمد و گفت دیناری زر مرا بقرض ده او در خانه رفت و کیسه زر بیرون آورد صد دینار سرخ بود و گفت
بستان و هرگز عوض مده امیر المومنین گفت لا والله هرگز نستانم و از تو قبول نکنم گفت چرا گفت از
برای آنکه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که الید العلیا خیر من ید السفلی دست زبرین بهتر است
از دست زیرین یعنی دست دهنده به از دست گیرنده بود و من نخواهم که کسی را بر من دستی بود تا دست
او بهتر از دست من باشد و لیکن یک دینار بمن ده بر سبیل قرض و این خبر از من بشنو گفت بیار گفت
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت الصدقة عشرة اضعاف و القرض ثمانیة عشر ضعفا
صدقه یکی را ده باشد و قرض یکی را هژده عبد الرحمن دست در کیسه کرد و دیناری از آنجا برگرفت و با
امیر المومنین داد آنرا بستد و از آنجا بیامد تا ببازار رود و چیزی بخرد مقداد اسود را دید جالسا علی قارعة
الطریق گفت ای مقداد درین وقت چرا چنین جای نشسته گفت ضرورتی را گفت چیست گفت چند
روز است که چیزی نخورده ام گفت چند روز است گفت چهار روز است که چیزی نیافته ام امیر المومنین
آن دیناری که بقرض بستده بود باو داد و گفت تو اولیتری که تو چهار روز است که چیزی نیافته و ما سه روز
مقداد آن بستد و برفت و امیر المومنین باز در مسجد آمد و در شان او این آیة آمد و یؤثرون علی انفسهم و لو کان
بهم خصاصة چون با رسول صلوات الله و سلامه علیه نماز شام بکرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت یا علی من امشب بخانه تو می آیم و شرم داشت که گوید که در خانه ما چیزی نیست گفت عزازة و کرامة
یا رسول الله برخاست و از پیش برفت و فاطمه رضی الله عنها را گفت که رسول خدا امشب بخانه ما می آید
و در خانه ما چیزی نیست بر اثر رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آمد و بنشست فاطمه زهرا علیها السلام
برخاست و در خانه شد و دو رکعت نماز کرد در رکعت اول الحمد بخواند و الم نشرح و در دوم الحمد بخواند و سوره
انعام و چون سلام نماز بداد روی بر زمین نهاد و گفت بار خدایا از تو میخواهم بحق محمد و آل محمد تا برای ما

امید و فرستی تا ما از آن بخوریم و در شکر تو بیفزاییم سر برداشت حفنه ترید بدید و علیها عراق من اللحم بر سر آن کوشت
نهاده از استخوان جدا کرده و بر سر ایشان دستاری نهاده که کس مانند آن ندیده بود از خانه بیرون آورد و آب پیش
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد تا رسول صلوات الله و سلامه علیه دست بشست و امیر المومنین
می نگرید تا او چه غذا آورده آنگه در خانه رفت و آن حفنه بیرون آورد و در پیش ایشان بنهاد و رسول صلی الله
علیه و آله و سلم و امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم آن طعام میخوردند سایلی بدر حجره آمد و سوال
کرد امیر مومنان و امام متقیان دست دراز کرد تا پاره از آن طعام باو دهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت مه یا علی مکن یا علی که این سایل ابلیس است خبر یافت که ما را خدا تعالی طعام بهشت فرستاد
خواست تا با ما شریک باشد و طعام بهشت در دنیا هر کس را نرسد امیر المومنین گفت یا رسول الله طعام
بهشت بهست گفت آری خدا تعالی طعام بهشت بکس نفرستاد مگر آن خوان که برای عیسی مریم فرستاد
گفت بر آنجا چه طعام بود گفت آن خوانی بود از زر سرخ مکلل بدر و یاقوت و زمرد و چهل گز آن را چهار پایه بود
و بر آنجا پنج نان بود و بر سر هر نانی اناری بود پوست باز کرده و بر هر اناری سیبی بود و از انواع تره بر آن
خوان همه چیزی بود و بر آنجا ماهی بریشته بود و نزدیک سرش نمک نهاده و نزدیک دنباله اش سرکه نهاده و
بدستاری از دستارها پوشیده اصحاب عیسی علیه السلام حاضر آمدند و گفتند که ترا کشف این باید کرد
او دست فراز کرد و آن دستار را از روی خوان بر گرفت و توانگران را حقیر آمد نخوردند گفتند اند گشت عیسی
علیه السلام ندا کرد درویشان را بخواند تا از آن میخوردند چهل چاشت آن را میخوردند تا چهار هزار یا چهل
هزار بخوردند هیچ بیمار نخورد الا که شفا یافت و هیچ دیوانه نخورد الا که بهوش باز آمد و هیچ نابینا نخورد الا که
بینا شد و هیچ مقعد نخورد الا برفتن باز آمد و هیچ پیر نخورد الا که برنا شد چون رسول صلی الله علیه و آله
و سلم و ایشان از آن فارغ شدند و دست بشستند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت این خوان بر گیر
و همانجا که نهاده بود بنه فاطمه علیها السلام حفنه بر گرفت و با جای خود برد و بنهاد حفنه را با سمان بردند
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المومنین علی علیه السلام بمسجد شدند و نماز خفتن بکردند دیگر روز امیر
المومنین علی رضی الله عنه بمسجد نشسته بود اعرابی آمد بر ناقه نشسته و امیر المومنین را از مسجد بیرون
طلبید و کیسه بزرگ باو داد گفت این بستان که تراست و ناپیدا شد او بیامد و کیسه برسول داد و گفت این
اعرابی بمن داد و ناپیدا شد رسول صلی الله علیه و سلم سر کیسه بگشاد و از پیش بر بخیت و در آنجا هفتصد دینار
بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا علی شناختی اعرابی را گفت نه گفت او جبرئیل بود گنجی از گنجهای زمین
برای تو بیرون کرد خدا تعالی ترا بعوض آن دیناری که بمقداد دادی بیست و چهار جزء ثواب الخیر داد و معجل

گردانید آن کاسه و این کیسه بیست و دو در در آخرت معد کرده آنچه چشمها چنان ندیده [illegible] و که [illegible] احیا [illegible]
و بر خاطر هیچکس نگذشته امیر المومنین آن زر بر شمرد هفتصد دینار بود گفت صدق الله جلت [illegible]
قال مثل الذین ینفقون اموالهم از آنجا دیناری برداشت و بعبد الرحمن عوف داد و باقی بر اهل [illegible] و فقرا
مهاجرین و انصار نفقه کرد و الله واسع علیم خدای تعالی فراخ عطاست اگر بر بندگی [illegible] بدهد خزانه او را [illegible] نقصان
نیاید و دانا ست با جر او مقادیر بر حسب استحقاق جزی دهد الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم
لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون حق سبحانه و تعالی چون بندگان
را تحریص کرد بر صدقات و زکوة دادن درین آیه بیان میکند که چگونه باید داد گفت آنانکه مالهای خود نفقه
میکنند در راه خدای و در پس آن دینار ندمنتی و رنجی را امال در راه خدای آنکه مصروف باشد که قصد و نیت
و ارادت تو خدای باشد و طلب رضای او و برای رضای خدای باید نه برای ریای خلق آنچه برای خدای
باشد باید که منتی سابقه باشد و در عقب آن رنجی نیاید از منتی و از رنجی اگر بدهی و منت نهی و بر سر ستاننده
ترنی و رنجی بر دل از تو قبول کنند و اگر در هیچ وقتی از اوقات بر سر او زنی هم دران وقت بر روی تو زند منت
منکند مکن و با ذیت مکدر مگردان کریم بدهد و منت نه نهد عطا دهد و پوشیده دارد ببخشد و ببخشاید دعا
نخواهد و جزا چشم ندارد و ثنا طلب نکند چنانکه آن مهتر جوان مردان گرد و گفت لا نرید منکم جزاء و لا شکورا
و اذی رنج باشد و آن آن بود که ذکران پیش کسانی بسیار کند و باز گوید پیش کسانی که او را خوش نیاید در خبر است
که کوئی پیش اسامه بن زید آمد و گفت من جعبه دارم پر از تیر مرا راه نمای بمردی که رفتن او بجهاد برای
خدای بود نه برای ریا این مجاهدان بیشتر برای آن میروند تا از باغهای مردمان میوه خورند اسامه گفت
لا بارک الله فیک و لا فی جعبتک اذیتهم قبل ان اعطیتهم پیش از آنکه بدادی ایذا کردی خدا تعالی حرام کرد
منت نهادن بر عطا گفت کسی نرسد که منت نهد بر کسی در عطا این مرا رسد که بر بنده خود منت
نهم برای آنکه منت خلقان تکدیر بود و منت خدای تنبیه و تذکیر باشد لهم اجرهم ایشان راست مزد ایشان
بر عمل عند ربهم از ان گفت تا ایمن باشند از آنکه خلاف خواهد بودن یا تلف خواهد بودن که آن ودیعه
نزدیک امینی است و بر ایشان خوف و ترس نبود ایمن باشند چنانکه سایل را ایمن داشتند و همین
نشنوند چنانکه سایل اند و بکین نگردانید ند گفتاری نیکو و جوابی بوجه سایل را و گفته اند که مراد آنست که وعده
نیکو کنی کلبی گوید دعای نیکو چنانکه گوید وسع الله علیک و گفته اند که مراد آنست که چون سایل سوال کند و تو او را
رد کنی و چیزی ندهی تواند بود که از سر ضجارة و دل تنگی سخنی گوید که ترا از ان کراهت باشد از سر آن در گذر و عفو
کن او را که بهتر است از صدقه که رنجی و منتی با آن باشد و خدا تعالی بی نیاز است از صدقات بندگان اگر خواهد

نهم [illegible] کرده اند [illegible] امت [illegible] وتوانکران شاکر باشند ودرویشان صابر واو علیم و بردبار است در خبر است

[illegible] امیر المومنین وخضر علیهما السلام بهم رسیدند امیر المومنین خضر را گفت سخنی که از حکمت باشند بگو تا از تو

یاد گیریم گفت ما احسن عطف الاغنیاء علی الفقراء رغبة فی ثواب الله چه نیکوست شفقت توانگران بر

درویشان رغبت [illegible] ثواب خدای را امیر المومنین گفت دانی که از آن نیکوتر چیست گفت بگو گفت احسن

من ذلک [illegible] از علی الاغنیاء ثقة بالله و نیکوتر از آن تکبر درویشانست بر توانگران و اعتماد بر خدای

خضر گفت [illegible] کلمه بهای آنست که بقلم زرین بنویسند یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی

کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه

وابل فترکه صلدا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا والله لا یهدی القوم الکافرین

میگوید که ای آنکسانی که ایمان آورده اید صدقات خود را [illegible] بگردانید بمنت نهادن و رنج نمودن یعنی ثواب

آنرا باطل مکنید که اگر چنین کنید چون کسی باشید که مال خود را نفقه کند بریا بر مردمان تا گویند که او مردی کریم

وسخی است و بخدای و قیامت ایمان ندارد یعنی هم مرای بود و هم منافق در عمل مرای بود و در ایمان منافق بود

و مثل او و عمل او با چه ماند با سنگی نرم ماند که بر او خاکی باشد پس بارانی بزرگ قطره بر او رسد آنرا ساده

بگذارد که بر وی هیچ خاک نماند قادر نباشند بر آنچه کسب کرده باشند مال ایشان رفته باشد و ثواب آن نیابند

عمل مرای و منافق را تشبیه کرد بآن خاک که بر سر سنگ باشد یعنی مرای و منافق می پندارد که عمل کرده است

که بآن ثوابی باشد چون بقیامت آید چیزی نیابد چنانکه گفت وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء

منثورا لا یقدرون قادر نباشند بر تحصیل چیزی از ثواب آنچه کرده باشند برای آنکه نه خدای را کرده باشند

و آنچه خدای را نبود ثوابی نباشد عبد الله عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که چون

روز قیامت باشد منادی ندا کند چنانکه اهل جمع بشنوند که کجا اند آنانکه در دنیا پرستیدند گو بروید

و مزد خود بستانید از آنانکه برایشان عمل کرده اند من قبول نکنم که آن آمیخته باشد بچیزی از دنیا و خدای تعالی

هدایت کافران را براه بهشت یا لطفی نکند با ایشان که با مومنان کند چه آنچه با مومنان کند با کافران

نکند چه اگر کند لطف نباشد ایشانرا و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبیتا

من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها وابل فطل والله

بما تعملون بصیر مثل آنکسانی که نفقه کنند مالها خود را از بهر طلب رضا و خشنودی خدای تعالی و ثبات

نفس و طیب قلب ایشان این کیسان گفت اخلاصا و توطینا لانفسهم نفس موطن کنند بر آن و دل بر آن نهند و یقین دانند

که آن ضایع نخواهد بود و عوض خواهد بود مثل ایشان چون مثل بوستانیست بر بوة بجای بلند و آسمان او را است

این مکان ازان تخصیص کرد که آنچه آب بر و بر رود چنان نبود که آب بسر او ... د چنان نبود

اصابها رسد بدین بوستان بارانی بزرگ قطره پس بدهد آن بوستان میوه خود بهره بیبی

دیگر بدو سال دهد آن یکسال بدهد پس اگر باران بزرگ قطره بدو نرسد باران خورد قطره ضعیف بدو رسد

زید بن اسلم گوید بدین صفت که خدای تعالی گفت زمین مصر است اگر باران بدو نرسد بر دهد و اگر رسید

مضاعف شود این مثلی است که خدای تعالی مومن مخلص را در برابر منافق میزند مومن بزمینی نیک و بلند

ور است که بر و بوستانی بود انرا باران رسد یا نرسد بهر حال که هست همچنین عمل مومن مخلص انرا

بقیامت ثواب بود اضعافا مضاعفه و اگر اندک بود و اگر بسیار و خدای تعالی بدانچه شما میکنید بینا است

جزای آن در خورد آن بدهد أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ

فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ

لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ حق تعالی برای مطابقت معنی را چون مثل منافقان مرائی بگفت بر عقب

آن مثل مومن مخلص بگفت انکه باسر حدیث مرائی برفت و عمل و صدقه او را مثل زد و تشبیه کرد بشخصی

که صفت او درین آیه بیان کرد و گفت خواهد و تمنا کند یکی از شما که او را بستانی از درختان خرما و انگور که در زیر

درختان آن میرود جویهای آب روان دران بوستان از همه جنس میوه باشد و پیری بدو رسیده بود

و او را کودکان ضعیف باشد پس بادی سخت که آنرا اعصار خوانند و دران باد آتش بود بدو رسد پس آن

بوستان سوخته گردد چه تشبیه است که خدای تعالی مثل زد عمل بدین بستان همچنانکه خداوند این بوستان را

در حالت عجز و ضعف و اطفال بسیار و ضعیف احتیاج بدو بیشتر بود بصاعقه آتش ازان ریع محروم میماند منافق

و مرائی نیز همچنین بود در حالتی که او را بدان عملی که کرده بود محتاج بود اما چون ناگاه صاعقه زد آتش بران

بار داعمال او سوخته گردد او در عذاب و مشقت بواسطه گناه و عصیان مخلد ماند و خدای تعالی همچنین بدان کند

آیات خود را از برای شما تا بود که شما تفکر و اندیشه کنید و صلاح را از فساد بدانید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا

مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ

إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ای آنکسانی که ایمان آورده اید نفقه کنید از پاک و حلال آنچه

کسب کرده اید رسول خدای گفت ان الله قسم بینکم اخلاقکم کما قسم بینکم ارزاقکم فان الله طیب لا یقبل الا الطیب

گفت خدای تعالی قسمت کرده اخلاق شما را چنانکه قسمت کرد ارزاق و خدای تعالی پاکست جز پاک نپذیرد

و هیچ بنده نباشد که مالی جمع آرد از حرام و ازان صدقه دهد که آن صدقه مقبول باشد و اگر نفقه کند برکت نباشد

و اگر بگذارد زاد او بود تا بدوزخ و خدای تعالی سیئه بسیئه محو نکند سیئه بحسنه محو کند پلید پلید را محو نکند

حکایت کرد [illegible] که رسول صلی [illegible] علیه و آله و سلم گفت خیر ده جزاوست فاضلترین آن تجارتست چون حق بستاند
حق [illegible] دهد و گفت نه جزو روزی در تجارتست و گفت برکت در تجارتست و خداوند شغل درویش نشود الا
بازرگان که سوگند خواره بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم را پرسیدند که از کسبها چه پاکترست گفت
آنچه بدست خود کنند ابراهیم نخعی بر پیرزنی بگذشت که دوک میرشت او را گفت پیر شدی وقت بیاید
که این [illegible] ست بکشی گفت چگونه بکشم که از امیر المومنین علی رضی الله عنه شنیدم که گفت [illegible]
بعضی ا[illegible] طیبات الرزق این آرزونهای پاکست و از آنچه ما از زمین بر آریم برای شما از انواع حبوب
آنرا نفقه کنید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ مسلمان باشد که او درختی نشاند که از آنجا آدمی یا چهارپایه
یا مرغی بخورد الا او را صدقه می نویسند تا روز قیامت مالک دینار گفت در توریت خوانده ایم
طوبی لمن اکل ثمرة یده خنک آنرا که از میوه دست کشت خورد و قصد پلیدی مکنید یعنی حرم را نفقه
مکنید در روز بسا رید عبد الله عباس گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را گفت ان الله فی
اموالکم حقا خدای تعالی را در مالهای شما حقی هست چون مال شما بحد آن حق برسد یعنی نصاب زکوه بدهید
و بگذارید پس ایشان بیامدندی صدقاتی که ایشان آلودی بیاوردندی و در مسجد بنهادندی چون برشدی
رسول صلی الله علیه و آله و سلم قسمت کردی مردی روزی بیامد و پاره خرما بد بیاورد و بنهاد چون رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در آمد و آن دید گفت خرما بد چیست و که آورده است بئس ما صنع صاحب هذا
صاحب این بد کرد خدای تعالی نیز فردای قیامت از این دهد اگه بعز نبود تا آن خوشه را در آویختند تا هر که
می دید ملامت میکرد آنرا که این کرده بود خدای تعالی آیة فرستاد و از آن منع نهی کرد و نپسندید شما فرا
گیرید آنرا الا وقتی که اغماض کنید و چشم فرو گیرید و مسامحت و مساهله ورزید یعنی آنچه شما آنرا فرا گیرید
اگر شما دهند آنرا بدیگری مدهید بهتر از آن بدهید و آنچه بخود نمی پسندید بدیگری آن مپسندید قولی
دیگر گفت اصحاب صدقات شریکان شما اند در مال اگر همه نیک بود نیک بباید داد و اگر بد بود روا
بود که از آن بدهید و بدانید که خدای تعالی از آن مستغنی است از صدقات شما حمید است یعنی حامد است
سعی شما را و ستوده و پسندیده است جمله خلایق را الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء والله
یعدکم مغفرة منه و فضلا والله واسع علیم میگوید که دیو شما را وعده درویشی میدهد و میگوید که زکات
و صدقات بدهید تا درویش نشوید و میفرماید شما را بخیلی کردن شیطان ببخل میفرماید و نفس اماره ببخل میفرماید
و هر که از این آفت با سلامت است مفلح و رستگار است و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و خدای تعالی
شما را وعده آمرزش میدهد تا صدقه کفارت گناهان شما شود و وعده فضل یعنی روزی و عوض آنچه داده باشید

عاجلاً و اجلاً در اجل مغفرت و در عاجل عوض دو وعده است یکی از خدای [illegible] لی و یکی از شیطان [illegible]
غرور باشد و وعده خدای متضمن سرور باشد و وعده شیطان وسواس و تخلیل است دو وعده [illegible]
و تنزیل است بوعده شیطان مغرور مشو که دشمن است ان الشیطان لکم عدو ترا با معصیت میخواند
و بدرویشی میترساند و بوسوسه میرنجاند و خدای تعالی ترا می نوازد دو کار تو میسازد گذشته [illegible] باشد از این
بکریختن و در آن آویختن شیطان مفلس است و وعده میدهد و خدای تعالی توانگر است دو وعده
مغفرت و فضل میدهد و خدای تعالی فراخ عطا و داناست بعوض بخل نکند و بیش از وعده تو بدهد
یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشَاءُ وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ
حکمت خدای تعالی بدان کس دهد که خواهد قتاده گفت مراد بحکمت نبوت است ابن عباس گفت علم
قرآن است و حفظ او و فهم معانی او و دانستن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و موخر و حلال و حرام
ربیع گفت ترس خدای است بیانش خشیة الله راس کل حکمة کنانی گفت خدای تعالی پیغمبرانرا
برای نصیحت فرستاد و کتابها را برای تنبیه دلهای ایشان و حکمت برای سکون ارواح ایشان
پیغمبر دعوة میکند بامر خدای تعالی کتاب دعوة میکند باحکام او حکمت دعوة میکند بافضل او و هر کرا حکمت
دهند بر این تفسیر که گفته اند و گفته اند که مراد از انجا ورع است در دین او را خیر بسیار داده باشند بنگر تا چه
خیر باشد که خدای تعالی آنرا بسیار خواند چون جمله دنیا را اندک خوانده است قل متاع الدنیا قلیل این
آیة اندیشه نکنند و پند نگیرند و ندانند مگر خداوندان عقل و خرد وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ
فَإِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصَارٍ و میگوید که هر چه نفقه کنید و هر آنچه نذر کنید بدرستی که خدای تعالی آنرا
میداند و نیست کسانی را اگر نفقه نکنند یا بسدر وفا نکنند از هیچ یاری و یاوری و گفته اند خدای تعالی میداند
که آنچه نیکوتر است میکنید یا آنچه بدتر است از وجه حلال و یا از وجه حرام نذر میکنید در طاعت یا در معصیت
اگر در معصیت است نذر شما یا نفقه ظالم باشید و ظالمانرا ناصر نباشد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِیَ
وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَیُکَفِّرُ عَنْکُمْ مِنْ سَیِّئَاتِکُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که صدقه پنهان بهتر بود یا آشکارا خدای تعالی این آیة فرستاد
و گفت اگر صدقات آشکارا دهید نیکو خیریست آن و اگر بازپوشید و پنهان بدرویشان دهید آن بهتر
بود شما را و بازپوشیم از شما گناهان شما را یعنی اگر پنهان دهید گناهان شما مکفر گردد خدای تعالی بدانچه شما
میکنید داناست و آگاه است در خبر است که الصدقة السر تطفی الخطیئة لما یطفی الماء النار و تدفع سبعین
باباً من البلا گفت صدقه گناه را بنشاند چنانکه آب آتش را و هفتاد نوع بلا را بگرداند رسول صلی الله علیه و آله

و سلم گفت که خدای تعالی هفت کس را در زیر عرش جای دهد در روزی که هیچ سایه نباشد الا سایه عرش امام
عادل و جوانی که در طاعت خدای تعالی ببر آورده باشند و مردی که او را دل با مسجد باشد و دو مرد را که با یکدیگر
دوستی کنند برای خدای و مردی که برزنی خوب روی ظفر یابد بفساد رها کند از بهر خدای و مردی که بدست
راست صدقه دهد که دست چپ را از آن خبر نبود و مردی که در خلوت خدای را یاد کند و از ترس
خدای تعالی بگرید بیشتر علما گفته اند که آیه در باب صدقه تطوع است برای آنکه اجماع علماست که اظهار زکوة
فریضه اولیتر بود از اخفای آن برای نفی تهمت را تا نگویند که فاسق است و از و تبرا نکنند و دیگر مردمان
ببینند و بدو اقتدا کنند محمد باقر رضی الله عنه روایت میکند که مراد بان تبدوا الصدقات
زکوة فریضه است و مراد بان تخفوها صدقه تطوع است عبد الله عباس گفت صدقه تطوع در سر بر صدقه
آشکارا هفتاد ضعف تفاوت باشد که ازین هفتاد ضعف آن باشد و صدقه فریضه در علانیه بر سر بیست و پنج ضعف
افزونست و همچنین در جمله عبادتها رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت المسر بالقرآن کالمسر بالصدقه
والجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقه لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنفُسِكُمْ
وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ه کلبی گفت جماعتی
مسلمانان بودند که ایشانرا خویشان و پیوستگان بودند از جهودان و با ایشان مبره کردندی و برایشان نفقه
کردندی چون مسلمان شدند آن خیر و صدقه باز گرفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند شاید که خیری
با ایشان دهیم خدای تعالی آیه فرستاد سعید جبیر گفت مسلمانان عادت داشتند که صدقه بدرویشان
اهل ذمه میدادند چون درویشان مسلمانان بسیار شدند آنرا باز گرفتند خدای تعالی این آیه فرستاد
و مراد بهدی در آیه لطف و توفیق است و این تعلق بخدای تعالی دارد ازین که گفت نیست بر تو ای محمد
هدی و راه نمودن ایشان ولیکن خدای تعالی راه نماید یعنی لطف کند و توفیق دهد آنرا که خواهد و هرچه نفقه
میکنید از مال برای نفس شماست و نفقه خیر برای رضای خدای می کنید و هرچه نفقه کنید از مال خیر او مکافات
آن تمام بدهد شمارا و بر هیچ ظلم نکنند و حق شما نکاهند و باز نگیرند و این آیه برین سبب و معنی لابد مخصوص بود
بصدقه برای آنکه زکوة جز بمومنان ظاهر نتوان داد لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ
ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنفِقُوا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ۵ میگوید که درویشانی که عاجز و ممنوع باشند در راه خدای تعالی
و ضعیف باشند بسبب پیری و تنگدستی و رنجوری جهاد نتوانند کرد تا غنیمتی بدیشان رسد و حرفتی و کاری
نتوانند کرد و ایشان فقرا مهاجرین بودند نزدیک چهار صد مرد ایشانرا در مدینه سرای و مسکنی نبود و ملکی و ضیعتی

نبود همه روز و شب در مسجد بودندی کسی ایشانرا کار فرمودی کار کردندی و همه روز در ... بگاه
استه خرما کرفتندی برای شتر مردمان و قران خواندندی و ایشان اصحاب ...
را تحریص کرد بر مواسات ایشان هر کس را که چیزی بودی افزون از عشا یا با ایشان ...
عبد الله عباس گفت روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب صفه بگذشت و این فقر و مسکنت
ایشان بدید و گفت هر کس از امت من برین حال باشد و بدان راضی و قانع باشد که شما دیده‌اید فردا
قیامت در بهشت از رفیقان من باشد در خبرست که درویشان و مهاجران در عرصات قیامت
آیند فرشتگان ایشانرا در حساب گاه خوانند گویند چیزی نبود تا حساب آن باز دهیم ایشانرا به بهشت
برند پیش از توانگران به پانصد سال یا اگر مردی توانگر در میان ایشان رود فرشتگان دست او گیرند و از میان
ایشان بیرون آورند انکه صفت درویشان میکند میگوید که نتوانند که در زمین روند از بهر سفری و تجارتی
طلب معاش سعید بن جبیر گفت که ایشان آنها بودند که با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بجهاد رفتند
مجروح و مبتلا شدند نتوانستند که اینجا جای روند پندارد ایشانرا جاهلی که بر احوال ایشان اطلاع
ندارد که توانگرانند از انکه ایشان کس را سوال نکنند و عفت نمایند از انکه بلند همت باشند و بلند همتی
کاری عظیم است اثر آن در هر کسی نیابند انکس بلند همت باشد دنیا و حطام دنیا در چشم او وقعی ندارد و چیزی
نسنجد از انجاست که قدیم جل جلاله رسول خود را مدح کرد در شب معراج چون کائنات بر او عرضه کردند از
بلند همتی بگوشهٔ چشم با هیچ ننگرید عرش با عظمت و کرسی با سعت و لوح با بسطت و قلم با خزینه و بهشت
با نعمت و دوزخ با سطوت نه باین طمع کرد نه از ان بشکوهید لاجرم آن قران مجیدش چنین ستود
که ما زاغ البصر و ما طغی و آنها که در دولت او بودند اقتدا به او کردند و همت بلند داشتند از انکه از هر چیزی
چیزی خواهند که در ان وضع قدر ایشان باشد و عمر بفقر و فاقه بسر بردند و بدان راضی بودند چنانکه محمد بن
حازم گفت ~ اشد من فاقة وجوع ✻ مقام حر علی خضوع ✻ فاطلت عنی ما بقدر قوت ✻ وانت بالمنزل
الرفیع ✻ ولا تزد ثروت بالمال ✻ ینال بالذی والخشوع ✻ و قاضی ابو الحسن علی بن عبد العزیز الجرجانی گفت
در قصیده که او راست ~ و ما زلت من جاز بعرضی جانبا ✻ من الذل اعتد الصیانة مغنما ✻ اذا
قیل هذا اشرب قلت قد اری ✻ ولکن نفس الحر تحمل الظما ✻ الی اخر العقیده ضحاک گفت زردی و نحافت
اندام بود دیمان گفت سکینه و وقار بود با تخول و هزال اشارت کفتند غیرت ایشان بود بر درویشی سوال
نکنند و عطا نخواهند و الحاح و الحاف نکنند اهل معانی گفتند که بهیچ وجه سوال نکنند نه با الحاح و نه بغیر الحاح
عطا گفت چون بامداد در اطعام داشتندی شبانگاه را نخواستندی ابو ذر غفاری از رسول صلی الله

علیه واله وسلم روایت کرد که هرکه جهل درم دارد و سوال کند ملحف بود یعنی الحاح کنند ابوهریره روایت کرد
در [illegible] سلم که مسکین آن نباشد که او را یک لقمه یا دو لقمه طعام از تو برگرداند درویش و مسکین آن
متعفف باشد که برکش نبود که سوال کند و راهش که حال خود با تو گوید میخوانی که لا یسالون الناس الحافا
رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت که خدا تعالی کاره است از شما سه چیز را گفت و گوی و سوال بسیار
کردن و مال ضایع کردن و نهی کردن از عصیان مادر و پدر و در گور کردن دختران زنده و از نا دادن و گرفتن
و هرکس که چیزی خواهد او را حاجت نباشد آن سوال او روز قیامت خراشیده و جراحتها شود
بر روی او گفتند یا رسول الله چه مقدار باشد که مرد با و مستغنی بود گفت پنجاه درم یا بها آن زر و هرکس
که او را نفس باشد و خواهد که نفیس شود باید که نفاسه کند یعنی بخل کند بنفس خود نکرم کند از سوال لیکن که
سوال باول مذلت است و بمیان خوف و منع و آخر منع یا منت و هیچ آدمی که او را نفسی باشد
خود را درین معرض نیارد این لهام گوید انت المسود ما رزقت کناتیه فاذا اطلبت ذللت
دل الخادمه لا نطلبین لی صدیق حاجة من عف خف علی قلوب العالم و امیر المومنین میگوید است
الیاس حر و الرجا عبد نا امیدی آزادیست و امید بنده و هرچه نفقه میکنید از مال خدا تعالی بدان عالم
جزا باستحقاق دهد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم
ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون عبد الله عباس گفت این آیه در حق امیر المومنین علی ابن ابی طالب
آمد که او چهار درم داشت یکی بشب داد و یکی بروز یکی پنهان و یکی پید اخدا تعالی این آیت فرستاد و از او
باز گفت که اما آنکه مالها خود نفقه کنند بشب و روز آشکارا و پنهان حالت مرد از دو بیرون نباشد سرو
علانیه بود وقت ازین دو بیرون نباشد گفت که او در این دو وقت از این دو حالت خالی نیست لاجرم بعاجل
این ثنا باشد که الذین ینفقون اموالهم و باجل این جزا باشد فلهم اجرهم عند ربهم ایشان راست مزد ایشان
نزدیک پروردگار را ایشان اجر مزد باشد از ان فردوس را آن گفت نابد انند که رنجه ایشان ضایع نیست
و عند ربهم برای آن گفت که نابد انند که فایت نیست و گفت هیچ خوفی نیست بر ایشان و هیچ اندوهی
نرسند و اندوهگین نشوید برای آن تا واثق باشند که ایشان را ثواب خواهد و از مغفرت عقاب ایمن
خواهند بود آنجا خایف باشند انا نخاف من ربنا آنجا ایمن باشند فوقیهم الله شر ذلک الیوم آنجا
حزین باشند ان الله یحب کل قلب حزین آنجا اندوهگین نباشند لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الکلبی
گفت از یزید بن رومان ما نزل فی احد من القران ما نزل فی علی از قران آنچه در حق علی آمد در حق هیچکس نیامد
و در ان منکر که درم چهار بود از آنکه حزن از سر اخلاص بود چهار صد هزار بود و بهتر از آنکه پیغمبر صلی الله علیه واله

وسلم گفت سبق درهم مایة الف درهم باشد که برصد هزار درم سابق باشد گفتند چگونه [illegible] بر دهی
دو درم دارد بهترین بگزیند و برای خدای تعالی بدهد دیگری مال بسیار دارد از عرض آن بدهد صد [illegible] درهم
ان یک درهم او بهتر باشد از صد هزار درهم این الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَوا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ
الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَوا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَوا فَمَنْ
جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آیه در حق رباخوران است میگوید آنکسانی که [illegible] خورند ربا افزونی باشد
درآنچه بسنجند یا به پیمایند ربوا بود چنانکه زر بزر بافزونی دینار نتوان داد تا دینار [illegible] و جوی بستانند پس جنس ب
نتوان فروختن مگر مثل بمثل اگر بافزونی فروشند آن افزونی ربوا بود در روایتیست از صادق رضی الله عنه که او
گفت یکدرم ربوا بنزدیک خدای تعالی عظیمترست از هفتاد بار زنا کردن همه با محرم خود از مادر و خواهر
ایشان که ربوا خورند برنخیزند روز قیامت از گور الا همچون کسی که شیطان فاو انداز داو را بزند از دیوانگی
یعنی که ربوا خورنده روز قیامت دیوانه برخیزد از گور رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت شب معراج
جماعتی را دیدم شکمهای ایشان ترا ماهیده هر شکمی چند خانه بزرگ بر راهگذر آل فرعون افتاده و آل
فرعون را هر بامداد و شبانگاه بر دوزخ عرضه میکنند چنانکه گفت النار یعرضون علیها غدوا و عشیا می
آمدند مانند شتران مست مهار گسسته هیچ سنگی و کلوخی و درختی پیش نیامدی الا که ایشان پای برو
نهادندی و پست کردندی ایشان میخواستند که از راه ایشان برخیزند نمی توانستند و هرگه که بر می
خواستند می افتادند و این قومی بامداد و شبانگاه می آمدند و ایشانرا در پای میگرفتند و آل فرعون می
گفتند اللهم لا تقم الساعة ابدا بار خدایا قیامت بر ما مگیر من گفتم ای جبرئیل این افتادگان که اند گفت
گفت ایشان آنانند که در دنیا ربا خورند لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس گفتم آل
فرعون چرا گویند اللهم لا تقم الساعة ابدا بار خدایا قیامت بر ما مگیر من گفتم ای جبرئیل گفت برای آنکه
ایشانرا وعده چنین داد که و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و گفت جماعتی را دیدم
شکمهای ایشان پر از مار چنانکه مار از بیرون شکم ایشان می شایست دید گفتم ایشان که اند جبرئیل
گفت رباخوارگانند این رباخوردن ایشان از آنست که خود را رخصت دادند و قیاس کردند بیع
که بیع مثل آنچه بیک دینار خریده باشند ربوا بود که بدو دینار فروشند ربا نیز همچنین است که یکدینار
بدهند و دو دینار بستانند باید که روا بود خدای تعالی این قیاس ایشانرا برایشان رد کرد گفت تحلیل
و تحریم بآنچه تعلق دارد شما مصالح و عواقب امور نشناسید من شناسم بیع را حلال کردم و ربوا را حرام

کرد و حلال آنست که من [illegible] و حرام آنست که من حرام کردانم پس هر که موعظتی و پندی باو آید از خدای
تعالی او و متعظ شود و از ان باز ایستد آنچه کذشته باشد او راست یعنی هر که توبه کند خدای تعالی
اسقاط عذاب او کند و کذشته او باز وی او نیاورد و امر او و کار او با خدای ست در آنچه امر کند یا نهی کند
یا حرام یا حلال کرداند و کفته اند موعظه نهی ست و کار او با خدای ست و بیانش فانتهى فله ما سلف
قبل النهى وامره الى الله بعد النهى چون توبه کرد و باز ایستاد آنچه پیش از نهی کرد او راست و کار او با خدای
پس از نهی اکر خواهد عفو کند و هر که بدکردد و با سر ربا خوردن رود انرا همچون بیع حلال داند او از ان کسانی
باشد که در دوزخ خالد و جاودان باشند ابو هریرة از رسول خدای روایت کرد که ربا هفتاد بابست آسان
ترین آن نزدیک خدای چون نکاح مادر باشد عبد الله مسعود کفت که رسول الله لعنت کرد آنرا که ربا
خورد و آنرا که او را دهد تا بخورد و آنرا که نویسد و آنرا که کواه باشد یمحق الله الربوا ویربی الصدقات
والله لا یحب کل کفار اثیم ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات واقاموا الصلوة واتوا الزكوة
لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون خدای تعالی ربا را بکاهد و ناقص کرداند و صدقات را افزون کرداند
و تو می پنداری که در ربا افزونیست و در زکوة و صدقه نقصانی ست خلاف می پنداری کار بر عکس ست
ربوا نقصانست وما اتيتم من ربا ليربوا في اموال الناس فلا يربوا عند الله و صدقه نقصان نیست خلاف حق پنداری
کار بر عکس ست ربوا نقصانست بلکه زیادتیست لا ینقص مال من صدقة هیچ مال بزکوة و صدقه کم
نشود و خدای تعالی صدقات را افزون کند یدیست صدقه بدست قدرت خدا است رسول الله صلوات الله
وسلامه علیه میکوید چنانکه یکی از شما اسپ کره می پروراند خدای تعالی صدقات را می پرورد تا یک لقمه
را چندان کرداند که کوه احد در خبر ست که روز قیامت خداوند صدقه را نزدیک ترازو آورد در کفه حسنات
نهد کفه کران بار شود کوید بار خدایا این طاعت کران چیست که من خویشتن را چنین طاعتی نمیدانم
کوید که آن نیم خرماست که تو فلان روز برای من بصدقه دادی برای تو می پروردم تا بوقت درماندکی
تو فریاد رس تو باشد و خدای تعالی دوست ندارد هیچ کافری و بزه کاری را که با ستحلال آن مانوم شود
چون ذکر ربا خورندکان کرد ذکر مومنان میکند و میکوید که انانکه ایمان آورده اند و کارهای نیکو کردند و نماز بپای
داشتند و زکوة مال دادند ایشان را بود مزد نزدیک خدای و بر ایشان ترسی نبود یعنی نترسند و اندوه
نشنوند یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مومنین فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب
من الله ورسوله وان تبتم فلكم رؤس اموالكم لا تظلمون ولا تظلمون عکرمه کفت آیه در حق عثمان و عباس عبد المطلب
آمد و آن آن بود که ایشان خرمای بسیار بسلف خریده بودند چون وقت در آمد مطالبه کردند ایشان کفتند

اگر حق شما به هیم مارا چیزی نماند بی برگ شویم آنچه شمار است نیمه بستم [illegible] نیمه مضاعف گنهها اگر بسالی
بد هیم چنین کردند رسول صلی الله علیه وآله وسلم بشنید نهی کرد و خدا تعالی این آیه فرستاد [illegible]
وسرمایه بستدند میگوید ای مومنان از خدای و عقاب خدای بترسید و رها کنید آنچه شمار ابر مردم هست
از ربا اگر شما مومنان اید و بخدای ایمان آورده اید خدا تعالی میفرماید که ربا کنید که اگر نکنید و فرمان نبرید خدا را
بدانید و آگاه باشید بحربی از خدای و رسول الله یعنی اگر باز نه ایستید از رباخوردن هم بدانید که شما
محارب خدا و رسول خدا اید عبد الله عباس گفت روز قیامت رباخواره را گویند خذ سلاحک للحرب
سلاح برگیر تا با خدای کارزار کنی و گفت هر کس که اصرار کند بر ربا بر امام مسلمانان بود که وی را تنبیه
کند اگر توبه نکند گردنش بزند اهل معانی گفتند بحرب من الله حرب خدای با او آتش دوزخ بود و حرب رسول
با او جهاد بود بتیغ و اگر توبه کند از ربا بهر حال در سرمایه نقصانی نبود سرمایه شمار ابود و چون سرمایه بستانند
وآن سود که رباست درگذرید شما ظلم نکرده باشید و بر شما ظلم نکنند وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ
إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و اگر این کس که بر او وام هست خداوند عسرة و درویش
باشد بر صاحب وام هست که او را امان دهد و ضمان کند تا فراخ دست شود و مالی پدید آید که آن وام ادا کند
داد و حبس نکند چون اعسار او معلوم شود و اگر معلوم شود که چیزی دارد و دفع میکند حبس کند ابو سعید خدری
گوید مردی برادر مدینه وام بود او را پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم آوردند دعوی اعسار کرد رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم غریما او را گفت خذوا ما وجدتم و لیس لکم الا ذاک آنچه دارد می یابید بستانید
و جز ازین شمارا نرسد عبد الله عباس از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد که هر که او حق غریمش
برگیرد و ببرد در سرای او برد همه جانوران زمین بر او صلوات فرستند و دعا کنند او را و همه ماهیان
دریا و خدای تعالی بهر گامی بردارد برای او در بهشت درختی بنشانند و گناهش بیامرزد و اگر دارد و مطل و
مدافع کند ظالم باشد مطل الغنی ظلم و چون معلوم شود که ندارد و معسر است صاحب حق او را مهلت دهد
و بر او سختی نکند و رسول صلی الله علیه وسلم گفت من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل العرش
یوم لا ظل الا ظله هر که مهلت دهد وام دار درویش را یا از مال او چیزی وضع کند خدا تعالی او را در سایه
عرش جای دهد آن روز که هیچ سایه نبود مگر سایه عرش آنکه حق تعالی گفت و آنکه صدقه دهد بدانیشان و از ذمه
ایشان ابرا کنید شمارا بهتر است اگر بدانید جابر عبد الله انصاری بدر سرای وامداری شد تا چیزی
از وام او نقصان کند مرد روی پنهان کرد و بیرون نیامد او برفت و جای بنشست تا مرد که آن بر در که او برفت
آنکه بیرون آمد جابر او را گفت چرا روی پنهان کردی از من گفت برای آنکه شرم دارم و معسرم چیزی ندارم

دستگیری آنکه تمتین کرد و قبالۀ وی آورد و برفت ابو قتاده گفت جنازه بنهادند تا رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر او نماز
کند صحابه را گفت شما بر او کنید من نماز نمیکنم گفتند چرا یا رسول الله گفت برای آنکه بر او وام هست ابو قتاده
گفت من ضمان کردم که وام او بگذارم تمام و کمال رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر او نماز کرد وام او هفده
یا هژده درم بود ابو موسی اشعری از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که هیچ گناهی نیست نزدیک
خدای تعالی بزرگتر ازین که مرد بمیرد و در گردن او وام باشد مردمانرا که آن وجه را قضا نبود پس اگر آن وام را
قضا بود نه از گناه است در خبر است که در قیامت دو بنده پیش خدای تعالی شوند که یکی را بر دیگری وامی
باشد و آن مطالبه کند او گوید بار خدایا من هیچ ندارم که بدو دهم حق تعالی گوید که ملازم او باش ساعتی هر دو
بباشند گرمای قیامت در او اثر کند حجاب از بهشت بردارند نسیم و راحت بهشت بدیشان رسد
صاحب حق گوید بار خدایا این کراست گوید آنکس را که حق بر غیری دارد و در گذرد و از او مطالبه نکند گوید بار
خدایا بگذاشتم تو گواه باش حق تعالی گوید چون تو رها کردی من اولیترم که حق خود بر بنده خود رها کنم دست
در دست نهید و به بهشت شوید وَاتَّقُوا یَوْمًا تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
میگوید که بترسید از روزی که شمار در آن روز باز پیش خدا برند یا شما پیش خدا روید یعنی با جایی که کس را در آنجا
حکمی و امری نباشد جز خدای را عبد الله عباس گفت چون این آیه فرود آمد جبرئیل آمد و گفت خدای تعالی که این
آیه را بر سر دویست و هشتاد آیه نه از سوره البقره گفت یعنی عبد الله عباس که این آخر آیتی است که از قرآن
فرود آمد و بروایتی دیگر آیتهای آخرین قرآن آیه ربا بود مفسران گفته اند که چون آیه انک میت و انهم میتون
آمد رسول صلی الله علیه و سلم لیت شعری متی یکون ذلک کاشکی دانستمی که کی خواهد بود خدای تعالی فرستاد
اذا جاء نصر الله والفتح پس از نزول این سوره یک سال دیگر بماند پس آمد لقد جاءکم رسول من انفسکم تا با آخر
آیه آمد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن شش ماه بزیست آنگه بحج وداع رفت در راه یستفتونک
فی النساء آمد چون باز گشت بعد بر حرم رسید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک آمد چون آیه برسانید
امیر المومنین علی رضی الله عنه را قائم مقام خود کرد و هم در آن منزل بود که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی پس از آن هشتاد و دو روز بر آمد آیه ربوا آمد پس از آن این آیه آمد واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله
و این آخر آیتی است از قرآن که فرود آمد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن بیست و یک روز بزیست
ثم توفی پس تمام بدهند هر نفسی را آنچه کرده باشد و بر ایشان ظلم نکنند و حظ ایشانرا از ثواب نکاهند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ
كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا

فان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا او لا یستطیع ان یمل هو عبد الله عباس گفت که چون خ
گردانید سلم حلال کرد تا آنکه از آن باز مانند ایشان را عوضی باشد از آن بهتر از آنکه مقصود سست عمل
بود و هم مضرت معصیت مندفع گفت ای گروید گان چون وام دهید یکدیگر را تا بوقتی معین بدین از
بهتر تأکید را اذا تداینتم بمجاوزت منتبه بکرد که داده باشید اگر دین بود بنویسید و اگر بیع سلم بود بنویسید
تا در او شکی و شبهه نبود و خلافی نباشد این امر بعضی گفتند وجوب راست و بعضی گفتند ندب راست
و این نیکوتر است آنانکه وجوب را گفتند تمسک بحدیث ابوموسی کردند که گفت که سه کس را خدای تعالی
دعا اجابت نکند مردی که دینی بکسی دهد و گواه برنگیرد و مردی که مال بسفیهی دهد و قول حق تعالی شنیده باشد
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم و مردی که زنی بدخوی دارد و طلاقش ندهد و آنکس که تو بنویسید که ابا کند نویسنده
و آنانکه ننویسند چنانکه خدای تعالی آموخته باشد او را باید که بنویسد در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
نویسندگان اندک بودند خصوصاً کسانی که این دانستند نوشتن تا این کتابت را واجب بود یا نه
اهل ظاهر گفتند واجب بود حسن بصری گفت آنجا که حق ضایع خواهد شد واجب بود ضحاک گفت واجب
بود و لا یضار کاتب ولا شهید منسوخ شد و باید که املا کند آنکس را که بر وی حق باشد یعنی مدیون که وام ستده
باشد یا سلم فروخته و باید که کاتب از قبل خدای خود بترسد و از آنچه حق او باشد بر او چیزی نقصان نکند
پس اگر این کس که بر او حقی است سفیه و نادان باشد یا نتواند ضحاک گفت مراد بسفیه طفل است یا پیر
خرفه عاجزی کم عقل باشد یا نتواند که بنفس خود املا کند از آنکه گنگ یا لکنتی دارد یا حبسی که نتواند
نزدیک کاتب حاضر شدن باید که قیم او املا کند بعدل و راستی و ولی آنکس بود که بکار او اولیتر باشد
از دیگری و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء
ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری و لا یأب الشهداء اذا ما دعوا و لا تسأموا ان تکتبوه صغیرا
او کبیرا الی اجله ذلکم اقسط عند الله و اقوم للشهادة و ادنی الا ترتابوا الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها
بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها میگوید که دو کس را گواه برگیرید از مردان شما نزدیک ابوحنیفه و شافعی بالغ
و آزاد نه بنده و مذهب اهل البیت آنست که آزادی شرط نیست شرط ایمان و عدالت است و ایشان
تمسک بظاهر من رجالکم میکنند و ایشان میگویند که همچنانکه رجال را اضافه کرد عبید و اما را اضافت کرد
گفت و الصالحین من عبادکم و امائکم اگر دو مرد نباشد گو مردی و دو زن باشند و اجماع فقهاست بر آنکه گواهی
زنان در مال و دین مقبول باشد آنکه بیان گواه کرد گفت از آنانکه شما راضی باشید و بپسندید ایشان را
از گواهان در دیانت و امانت و مراد آنست که مسلمان باشند و ظاهر ستر و مرتکب چیزی نباشند از قبایح

و اصرار ... بجه ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند که گواهی کی دهید واگر نه مدهید رسول خدای
گفت اکرموا الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق ویدفع بهم الظلم گواهان را اکرام کنید که خدای تعالی حقها بایشان
بیرون آرد وظلم بایشان بازدارد وخدای تعالی گفت دو را گواه برگیرید از زنان تا بجای یک مرد باشند
اگر یکی فراموش کند دیگری اورا یاد دهد وگواهان باید که ابا نکنند چون ایشان را دعوة کنند قتاده وربیع گفتند
که سبب نزول این آیه آن بود که چون مردی را کاری افتادی در قبیله بزرگ می گردید تا کسی گواه شود کسی
گواه نشد خدای تعالی این آیه فرستاد ونهی کرد مردمان را از آنکه ابا کنند از تحمل شهادت شعبی گفت اگر
کسی دیگر باشد که او گواه شود او مخیر است اگر خواهد گواه شود واگر خواهد نشود عطا وعکرمه وسعید جبیر گفتند
که آیه در اقامت شهادتست وامر باقامت شهادت علی الوجوب باشد الا عند عذری و اصح پس معنی
چنین بود که چون گواهان را دعوت اقامت شهادت کنند نباید که ابا کنند آنکه گفت علامت
وضجارت مینماید از آنکه بنویسید شمار آن را اگر اندک است واگر بسیار تا باجلی که اورا وقتی بود معین
وموقت آنکه بنویسید گواهی را او مبلغ دین واجل را آن شمار را راست تر است وبا داد تر نزدیک خدای تعالی
وراست تر باشد از بهر اقامت شهادت ونزدیکتر بآنکه بشک نیفتید در مبلغ دین وگواهی وحلول
اجل از آنکه این جمله بریاد نماند آنکه استثنا کرد بعضی حقوق را از نوشتن وگفت مگر که تجارتی باشد
حاضر نقد دست بدست متاع بدهد وبها نقد بستاند آنجا بنوشتن حاجت نیفتد وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ
وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
میگوید که گواه برگیرید چون مبایعت کنید ونرنجانید نویسنده را از نرنجانند ونگویند که چیزی نویسید که بر واملا
نکرده باشند از زیادة ونقصان وتقدیم وتاخیر اجل واضرار گواهان آن باشند که گواهی بخلاف راستی
دهند یا گواهی براستی پنهان کنند این قول طاوس است وحسن بصری وبعضی دیگر گفتند که اضرار ایشان آن
بود که مردی بیامدی ودبیر را گفتی که برای من چیزی بنویس وگواه را گفتی که گواه شو وایشان گفتندی ما
مشغولیم کسی دیگر را بگو وبنه رفتی والحاح کردی وگفتی خدای ترا فرموده است وترا واجب است وبانگ بر
ایشان زدی حق تعالی این آیت فرستاد ونهی کرد از این معنی وگفت اگر این معنی کنید وایشان را اضرار
نمایید از فرمان خدای تعالی بیرون آمده باشید از خدای تعالی بترسید واز معاصی او حذر کنند تا مستحق
عقاب او نگردید وخدای تعالی شما را احکام شرعی می آموزد از آنچه صلاح دین ودنیای شما در آنست برای آنکه
او عالم است بجمله چیزها مصالح ومفاسد او داند وشما ندانید وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ
فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ

قَلْبُهُ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ میگوید اگر چنان باشد که شما [illegible] باشید و نویسنده نیابید
یا آلت آن از کاغذ و دوات و قلم و خواهید که مال ضایع نشود رهنی بستانید و [illegible] ست که رهن
درست نباشد الا بقبض و آیه اگرچه بذکر سفر مخصوص است خلاف نیست که در حضر رهن رواست و از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم طعامی خرید بنسیه از جهودی و درع خود بنزدیک او گرو کرد و مجاهد گوید که روا نبود
الا در سفر عند عدم کاتب پس اگر امین دارد بعضی به بعضی از شما را یعنی اگر مستدین امین باشد و صاحب
حق را بقول او وثاقت بود در رهن نخواهد باید که او نیز خلاف نکند و امانت بجای آورد و آنچه در [illegible] او بود
نکه دارد و از خدای بترسد در آنچه که او را امین داشته باید که خیانت [illegible] اگر حق جل [illegible] گواهان را مواعظ
میکند میگوید که گواهی باز مپوشید که هر که گواهی باز پوشد دل او تبه کار بود برای آن حواله بدل کرد
که کتمان فعل دل بود و خدای تعالی داناست بدانچه شما میکنید و بیناست لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
وَاللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حق جل و علا چون بیان احکام شرع کرد باز نمود که آنچه من فرمودم
ترا نه برای آن فرمودم که مرا بآن حاجتی بود بلکه از بهر تو و نفع و صلاح تو فرمودم چه همه ملک آسمان و زمین
مراست و در آسمان و زمین امر و فرمان مراست اگر ظاهر گردانید آنچه در دلها شماست یا باز پوشید آنرا
شعبی گفت و عکرمه و مجاهد که مراد باین ابدا و اخفا شهادتست دیگران گفتند که موالات کافرانست
بیانش در سورة آل عمران است قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله و این قول مقاتل و واقدی است
بعضی دیگر از علما گفته اند عام است لیکن حکم منسوخ است ثابت لا یکلف نفسا الا وسعها رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت ان الله تجاوز لامتی ما حدثت به انفسها ما لم تکلم او تعمل به خدای تعالی از امت
درگذارند آنچه بنفس ایشان بآن حدیث کنند مادام تا نگویند یا نکنند و این قول عبد الله مسعود و عبد الله
عباس و ابوهریره است و این قول ضعیف است از آنکه دلیل دلالت کرده است بر نفی تکلیف ما لا یطاق
و آن از حکیم جایز نبود و اگرچه یکساعت باشد پس آیه متناول باشد اعتقادات و ارادات را از آنکه
گفت بیامرزد آنرا که خواهد از ایشان و این آیه دلیل است بر آنکه خدای را هست که عفو کند از گناه گناه
کاران اگر واجب بودی عذاب کردن ایشان چنانکه اهل وعید گویند تعلیق آن کردن بمشیت نیکو نبودی
و خدای تعالی بر همه چیز قادر است جماعتی گفته اند که خدای تعالی بنده را بهمه فعلی از افعال محاسبه کند جز
آنکه هر چه از آن بقول و عمل کرده باشد آنرا بقیامت عقوبت کند اگر توبه نکرده باشد بدل آنچه بدان عزم
کرده باشد بدل یا عزم کرده باشد بران از معصیت آنرا جزا به بیماری و مصایب و آفات و احزان کند

و درباب [illegible] روایت کرده‌اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که بنده آنچه بدو رسید از تنگی و تنکیتی و چیزی که از او
ضایع شود و چیزی که در گریبان طلب کند در آستین او باشد تا بدانستن آن غمی بدل او رسد این همه کفارت
او بود تا که با پیش خدای رسد از گناه پاکیزه شده باشد چنانکه زر سرخ از کوره زرگر بیرون آید و گفت
علیه السلام لا یصیب المومن نصب و لا وصب و لا مخمصة حتی اللهم یهمه و لا اذی الا کفره الله به من خطایاه
مومن هیچ رنجی و دردی و گرسنگی نرسد تا آن چیز که او را غمگین کند الا که خدای تعالی آن بکفاره گناهش کند
و امام جعفر صادق صلوات الله علیه گفت اگر اظهار کنند آنچه در دل دارید از ایمان یا پنهان کنید محمد ابن علی
الباقر رضی الله عنه گفت آنچه آشکارا کنید از افعال ظاهر و مردم آن را ببینند و بدانند و آنچه پنهان کنید
از مردمان و ایشان ندانند خدای تعالی بر این هر دو جزا دهد در خبر است که روز قیامت بنده را در قیامت
آرند و صحیفه عمل او در دست او نهند او نامه باز کند در صحیفه اول حجی مبرور بیند ساعتی در آن می نگرد و اندیشه
میکند و مدرج نکرده باشد خطاب آید که برخوان صحیفه عملت گوید خداوندا سهو و غلط بر تو روا نیست
من در دار دنیا حج نکرده‌ام و آنجا حجی مقبول نوشته حق تعالی گوید که تو حج نکرده ولیکن فلان روز یاد داری که قافله
حج میگذشت تو آب در چشم گردانیدی و گفتی کاشکی تا من استطاعت داشتمی تا با ایشان برفتمی صدق
تو دانستم در دیوان تو بنوشتم حجی مقبول و مبرور رفتاده گفت که از صنعا تا کعبه با عبد الله عمر بودم در طواف
گاه مردی آمد و از وی پرسید که ای پسر عمر از رسول چه شنیده در نجوی گفت شنیدم از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم که روز قیامت بنده را بعرش خود نزدیک آرد و گناهان او تنها با او تقریر میکند و میگوید
ای بنده یاد داری فلان روز فلان گناه کردی و فلان روز فلان گناه کردی او گوید بار خدایا همچنین است که تو
میفرمایی من کردم حق تعالی گوید بنده من از تو بپوشیدم آن همه را و فرشتگان را بران اطلاع ندادم اکنون
بیامرزیدم ترا و عفو کردم با مومنان چنین خطاب الهی بود با کافران و منافقان بر ملاء خلق علی روس
الاشهاد ندا کنند هولاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الکاذبین آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ
رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ عبد الله عباس گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
که شب معراج که مرا بآسمان بردند چون بسدرة المنتهی رسیدم مرا سه تحفه دادند نماز پنجگانه و خواتیم سوره
البقره و آمرزش آنانکه شرک نیارند از امت تو رسول خدای گفت خدای تعالی کتابتی فرمود نوشتن
پیش از آنکه آسمان و زمین آفرید بدو هزار سال و آن دو آیه است که ختم سورة البقره بدان کرد هیچ سرای نبود
که در شب این دو آیه درو بخوانند که شیطان گرد آن گردد در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند

از خانهٔ ثابت بن قیس بن شماس نوری بر می آمد چون چراغی تابان گفت ابانا که آخر سورة البقره میخواند
او را گفتند چه میخوانی شبها در سرای خویش گفت آخر سورة البقره در خبرست که این دو آیت در شب
معراج فرود آمده است بر رسول خدای در زیر عرش چون خدای تعالی گفت یا محمد هل تشتهی بخواه تا بدهند گفت
التحیات لله والصلوات والطیبات الطاهرات المبارکات جوابش آمد که السلام علیک
ایها النبی ورحمة الله وبرکاته رسول صلی الله علیه وآله وسلم موافقت را گفت السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله خدای تعالی فرستاد
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه ایمان آورد رسول خدای بانچه خدای تعالی باو فرستاد و مومنان همه ایمان
آوردند بخدای و بفرشتگان و کتابها و رسولان او و گفته اند که تفریق نکنیم میان هیچکس از پیغمبران او چنانکه
جهودان کردند و گفتند نؤمن ببعض ونکفر ببعض و گفتند فرمان تو شنیدیم و مطیع تو گشتیم بخلاف آنکه جهودان
گفتند سمعنا وعصینا حکیم بن جابر روایت کند که جبرئیل علیه السلام این آیه آورد و گفت خدای تعالی بر تو
و بر امت تو ثنا گفت اکنون بخواه تا بدهد او تلقین خدای سوال کرد و گفت غفرانک ربنا آمرزش میخواهیم از تو
ای بار خدای و بازگشت ما همه با تو است آنجا که هیچکس دیگر را حکم نباشد مگر ترا لا یکلف الله نفسا
الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت خدای تعالی درین آیه بیان فساد قول آنان میکند که تکلیف ما لا یطاق
روا میدارند و رد گفتار ایشان است بر ایشان که خدای تعالی تکلیف نکند هیچ تنی را الا بوسع هیچ تنی و طاقت
او وسع نام چیزی است که واسع باشد بر مرد و ضیق نباشد بر او و گفته اند که وسع دون طاقت باشد
دلیل آنکه خدای تعالی ما را تکلیف دون وسع ما کرده است آنست که یکی از ما طاقت دارد که بیش از هفده
رکعت نماز بگذارد در شبانروزی در سالی بیش از یکماه روزه دارد پس خدای تعالی ما را بدون وسع تکلیف
کرده است سفیان عیینه لا یکلف الله نفسا الا یسرها لا عسرها ولم یکلف طاقتها ولو طاقتها لبلغ المجهود
منها تکلیف نکرد خدای تعالی الا حوازی و آسانی و آنچه آسانست کردن آن و تکلیف نکرد هیچکس را طاقت او
چه اگر تکلیف طاقت کردی مکلف برنجه افتادی پس تکلیف دون طاقت کرد آنکه گفت ما را از آنچه میفرمائیم
هیچ نفعی نیست و از آنچه نهی میکنیم هیچ ضرر بما نرسد او راست خیر ثواب و نفع آنچه او کرده باشد و بر او بود وزر و
وبال و عقوبت آنچه کرده باشد بدین آیه هیچ عاقل را شبهه نماند در آنکه جزای عمل است و خدای تعالی با مکلفان
کار بر وفق عمل ایشان خواهد کرد از عدل گذشته هیچ نماند الا افضل و از هر دو گذشته هیچ نماند الا ظلم و او جل جلاله
منزه است از آن و متعالی ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین
من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم

ای خداوند ما [illegible] فراموش کنیم و اگر خطائی کنیم کلبی گفت که هرگاه بنی اسرائیل چیزی فراموش کردندی
از آنچه ایشان را [illegible] فرموده بودندی یا خطائی کردندی خدای تعالی طعامی و شرابی بر ایشان حرام کردی اگر این قول
درست باشد بر وجه تغییر مصلحت بوده باشد نه بر وجه عقوبت و گفتند نسیان بمعنی ترکست ابن زید گفت
اگر فراموش کنیم چیزی از فرایض و واجبات و یا ارتکاب کنیم چیزی از محرمات تو عبد الله عمر از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که رفع عن امتی الخطا والنسیان وما استکرهوا علیه گفت از امت من
برداشته اند خطا و نسیان و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند بار خدایا بر ما منه عهد و میثاقی یعنی تکلیفی
که بدان قیام بدشواری توانیم کردن پس ما را بدان مواخذه مکن چنانکه جهودان را بیانش و اخذتم علی اصری
و این قول مجاهد است عطا و ضحاک مراد با اصر ثقل است یعنی بار گران تکلیف بر ما منه چنانکه نهادی بر آنانکه
پیش از ما بوده اند و آن آن بود که در اخبار می آید که خدای تعالی در شبانروزی پنجاه نماز بر امت موسی نهاد و ایشان را
بزکوة ربع مال فرمود و چون جامه ایشان پلید شدی ببایستی بریدن و نماز جز در مسجد روا نبودی و چون آب
نیافتندی تیمم روا نبودی و چون گناهی کردندی آن گناه بر روی ایشان پدید آمدی و چون در سرای
بمعصیتی مشغول شدندی بر در سرای روشن و پیدا شدی که فلانان درین سرای بفلان کار مشغول
بودندی دلیلش قوله تعالی ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم ربنا ولا تحملنا این دعائیست
که عرض او عبادتست چه اگر ما این دعا نکنیم خدای تعالی خود این نکند ولیکن درین دعا کردن ما را عبادتی چنانکه
گفت قل رب احکم بالحق ضحاک و ابن سدی گفتند که عام است در جمله تکلیف ما لا یطاق بعضی دیگر
گفتند که مراد حدیث النفس و وسوسه است بعضی دیگر گفتند محبت است دیگران گفتند که عشق است
یحیی معاذ گفت اگر عذاب قیامت من بودی عاشقان را عذاب نکردمی برای آنکه گناهی ایشان
اضطراری بود نه اختیاری اصمعی گفت در بغدادی دیوانه را دیدم سخت زرد روی و نحیف اندام کودکان
رسنی در گردن او کرده بودند و او را رنجه میداشتندی چون مرا دید گفت یا اصمعی صف لی بعض ما یعذب الله
به اهل النار فی النار صفت کن برای من بعضی آنچه خدای تعالی اهل دوزخ را در دوزخ بدان عذاب کند و من
صفت آن میکردم گفت والله لو عذبهم بالحب والرقبا والهجر لکانوا اشد من عذاب النار بخدای که اگر ایشان را
بمحبت و محنت رقیبان و هجر عذاب کردندی در سخت تر این عذاب دوزخ بودندی آنکه گفت
لو ان مالک عالم   ما عذاب الکفار الا بالهوی   و اذا استغاثوا اغاثهم بفراق و عف عنها
بار خدایا از تقصیر ما درگذر و ما را عفو کن و گناهان ما را بیامرز و بر ما ببخشای و رحمت کنی که ما بنجات نرسیم
مگر برحمت تو و گفته اند عفو کن ما را از سوء سرایر که خداوند مائی و سید و ناصر مائی پس ما را نصرت ده بر قوم

کافران عبد الله عباس گفت که بنده چون این بخواند و بدانجا رسد که غفرانک ربنا خدای تعالی گوید غفرت لک
بیامرزیدم ترا چون گوید ربنا لا تواخذنا گوید مواخذه نکنم و چون گوید ربنا ولا تحمل علینا گوید که بر شما اصری
ننهم که طاقت آن ندارد چون گوید واعف عنا گوید عفو کردم چون گوید واغفر لنا گوید که بیامرزیدم چون
گوید وارحمنا گوید رحمت کردم و چون گوید وانصرنا گوید نصرت کردم شما را بر کافران والحمد لله وحده العزیز

سورة آل عمران مدنیه است دویست آیات

روایت است که هر این سوره بخواند بهر آیتی امانی
بدهند بر پل دوزخ و در خبر دیگر است که هر که در شب آدینه آل عمران برخواند فردای قیامت او را دو پر
دهند تا بر صراط بپرد

بسم الله الرحمن الرحیم

الم الله لا اله الا هو الحی القیوم نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه وانزل التوراة والانجیل من قبل هدی
للناس وانزل الفرقان ان الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب شدید والله عزیز ذو انتقام

کلبی و ربیع بن انس گفتند این آیت که در اول سوره است تا بقصه مباهله همه در وفد نجران آمد ایشان
شصت مرد بودند چهارده مرد اشراف بودند از این چهارده سه مرد پیشوا و مقدم ایشان بود عبد المسیح
و ایهم و ابو حارثه بن علقمه و ابن حبر و عالم ایشان بود در مدینه آمدند نماز دیگر با جامهای نیکو مردمانی صاحب
جمال و آراسته چون در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند نماز دیگر گذارده بود ساعتی بنشستند
و در مسجد تاملی میکردند وقت نماز ایشان در آمد دستور خواستند از بهر نماز و نماز خود بکردند روی بمشرق
کرده رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا گفت اسلام آورید گفتند که ما اسلام آورده ایم پیش از آنکه
ترا دیدیم گفت دروغ میگویید اسلام چگونه باشد با آنکه خدا را فرزند گویید و صلیب پرستید و گوشت
خوک خورید گفتند پس عیسی که بود گفت پیغمبر خدای بود و بنده بود گفتند هیچ بنده مخلوق دیدی بی پدر گفت
از قدرت خدای تعالی بدیع نیست ولیکن میدانید که فرزند با پدر ماند گفتند بلی گفت خدا را مثل و مانند
نیست عیسی چگونه با او ماند عیسی زنده بود فنا پذیر و خدای تعالی زنده ایست که نمیرد و خدای تعالی حافظ و خالق
خلقانست و عیسی این نتواند کردن و هیچ چیز بر خدای تعالی پوشیده نبود در آسمان و زمین و عیسی از آن هیچ
نداند گفتند که همچنین است گفت نه خدای تعالی صورت عیسی در رحم مادر بنگاشت چنانکه خواست گفتند
بلی گفت میدانید که خدای تعالی مستغنی است از طعام و شراب و حدث و عیسی طعام و شراب خورد
و حدث بود گفتند که همچنین است گفت میدانید که عیسی از مادر بزاد کوچک بود چون دیگر کودکان
آنکه بقد او تربیت بزرگ شد گفتند بلی گفت چون اقرار دادید بدین چگونه گوید که عیسی پسر خدا است
خدای تعالی اوایل سورة آل عمران بفرستاد تا بسر هشتاد و اند آیت اختلاف که در معنی الم است گفته شده است

وجهی نبود اعاده کردن آن میگوید که منم خدای که میدانم اسرار ضمایر خلایق خدای هیچ خدای نیست الا او زنده
و پاینده فرو فرستاد بر تو ای محمد کتابی را که ذکر آن کرده است در توریت و انجیل که آن کتاب قرآنست
و از حروف مقطعه است چون الم بحق فرستاد نه بباطل درست است و راست است و براست دارنده
آنرا که از پیش اوست از کتابها و پیغامبران و شرایع ایشان و فرو فرستاد توریت و انجیل را پیش ازین
تا هدایتی و راه نماینده باشد مر مردمانرا و در حق کتاب نزل فرمود و در حق توریت و انجیل انزل گفت برای آنکه
قرآن آیت آیت فرستاد و توریت و انجیل را یکبار فرستاد و توریة را از توریه گرفته اند برای آنکه
بیشتر از او معاریض و تلویحاتست و بزبان عبری تور دو نور را باشد یعنی شریعت و انجیل را از طعنه بخلاف گرفته اند
یعنی واسعه برای آنکه آن شرع بود که خدای تعالی بر ایشان موسع کرده بود و بسریانی انکلیون باشد و فرو
فرستاد فرقانرا یعنی آنچه بدان فرق کند میان حق و باطل سدی گفت و تقدیر چنین است و انزل التوریة
و الانجیل و الفرقان هدی للناس و گفته اند مراد بفرقان نصرتست برای آنکه نصرت از آسمان آید بدرستی
که آنانکه بخدای و بآیات او کافر شدند ایشانراست عذابی سخت باشد و خدای تعالی عزیز و غالب است
همه در قبضه قدرت او اند از بهر مصلحت تعجیل عقوبت نفرماید از آنکه هیچ چیز از او فایت نگردد و خداوند
انتقام است انتقام کشند از ایشان بحسب استحقاق ایشان إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ
هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بدرستی و حقیقت که بر خدای تعالی هیچ چیز پوشیده
نیست نه در زمین و نه در آسمان مقادیر آنچه ایشان مستحق آن اند از اجزاء ثواب و عقاب بر او مخفی نیست
از بهر آنکه او عالم الذاتست با کمال عالمی کمال قادری دارد آنچه دیگران ندانند او داند و آنچه دیگران
نتوانند او تواند اوست آن عالمی و قادری که در رحمها صورت نگارد چنانکه خواهد صورتگران از آب
احتراز کنند سر قلم نگاه دارند و از تاریکی احتراز نمایند او در تاریکی سه گانه فی ظلمات ثلاث تاریکی شب
و رحم و شکم مادر بر آب صورتی نگارد که جمله مصوران از آن عاجز مانند رباعی از روی تو نسختی
بچین بر دستند آنجا که دو صد بتگر چابکدستند در پیش مثال روی تو بنشستند انگشت
گزیدند و قلم بشکستند ایشان با آلت صورتی بر آرند بی معنی او بی آلت صورتی بر آرد با چندین معانی
از پاره پیه چشمی بینا و از پاره استخوان گوشی شنوا و از پاره گوشت زبانی گویا و از قطره خون دلی دانا پدید
آورد تن تو بر مثال کوشکی آفرید همه بنایان عالم اساس و قاعده قوی نهند و هر چند بالاتر میروند سبکتر نهند
قاعده کوشک وجود تو از ساقهای باریک تو نهاد و هر چند بالاتر است سطبرتر است تا بدانی که آن
بنای قایم ببنایی است چنانکه او با کس نماند فعل او با فعل کسی نماند در صدر کوشک وجود امیری را بسریر

اشارت نتواند تا او نفرماید چشم نه بیند تا او اشارت نکند گوش نشنود تا او نخواهد زبان نگوید تا او نجوید
بینی نبوید تا او نگوید پای نپوید تا او نپذیرد دست نگیرد او پادشاه و اینان رعیت او امیر و اینان حشم
حق تعالی از حکمت خود روا نداشت که هفت عضو را بی رئیس بگذارد کی روا دارد که هفت اقلیم [illegible]
رها کند هرگز رها نکند تا زمان بود امام باشد امام را بباید شناخت من مات ولم یعرف [illegible] زمانه مات
میتة جاهلیة رسول صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرمود که هرکه بمیرد و امام زمانه را نشناسد مردن او
مردن جاهلان باشد و این خبر دلیل میکند بر آنکه زمانه از امام خالی نباشد پس قادر بر حقیقت او
او صورت نگارد در رحمها چنانکه خواهد یکی سیاه و یکی سفید و یکی زشت و یکی خوب دراز و کوتاه و نر
و ماده هیچ خدای نیست الا او عزیز است اگر نام او بر دیگران نهند و بدون او معبودی پرستند او را
مذلتی حاصل نشود غالب است تواند که قهر کند حکیم است آنچه کند بحکمت و ثواب کند هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ
عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ
مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ
كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ او آن خدا ایست که کتاب قرآن بر تو که محمدی فرو فرستاد و از این
کتاب آیاتی محکم است و آن آن بود که مراد از ظاهرش مفهوم شود و اصل کتاب است و ام از بهر آن گفت
مرجع متشابه با او بود و حمل متشابه بر او کنند امهات نگفت برای آنکه این آیات در این حکم چون
یک آیتیست و اینها دیگر متشابه بهم مانند و متشابه آنست که مراد در او متشابه بهم مانند و متشابه آنست
که مراد در او متشابه بود از ظاهرش معلوم نگردد ربیع و سدی گفتند محکم ناسخ است که بر او عمل باید کرد
و متشابه منسوخ است که با او ایمان باید آورد و عمل نباید کردن عبد الله عباس گفت که محکم حلال و حرام و فرایض
و متشابه امثال و مواعظ و گفته اند که محکم آن باشد که علما تاویل آن دانند و متشابه آن بود که تاویل آن ندانند
و بدانکه قرآن همه محکم است از یک وجه و همه متشابه است بوجهی دیگر اما آنکه جمله محکم است الر کتاب احکمت
آیاته معنی او اینست که آیاتش جمله محکم است هیچ نقص بر او راه نیابد و متناقض نشود لا یاتیه الباطل
من بین یدیه ولا من خلفه و آنکه جمله متشابه است چنانکه گفت کتابا متشابها یعنی بهری به بهری ماند در احکام
و اعجاز و بروایتی دیگر از ابن عباس متشابه حروف تهجی است که در اوایل سور است جماعتی جهودان
نزدیک رسول الله صلوات الله وسلامه علیه آمدند و گفتند که ما شنیدیم که از جمله آنچه فرود آمد بتو الم
خدای بر تو که چنین است گفت چنین است گفت اگر درست است چنان مینماید که ملک امت تو هفتاد
و یک سال باشد و این از حساب جمل است الف یکی باشد و لام سی و میم چهل که هفتاد و یک باشد آنگه گفته اند

گفت المرا

یا محمد ازین جنس دیگر هست گفت المص گفت این بیشتر هست صد و شصت و یکسالست ولیکن دیگر هست گفت المرا
این بیشتر هست دویست و هفتاد و یک سال هست بر ما مشتبه شد ندانیم که بر کدام گیریم بر کمتر یا بیشتر
و ما با این ایمان نیاریم خدای تعالی این آیه فرستاد هو الذی انزل علیک الکتاب او آن خدای هست که بر تو
آیاتی محکم فرستاد که اصل کتابست و دیگر متشابه اما آنکسانی که در دلهای ایشان زیغی و میلی و کژی باشد
و شکی بود از پی آن روند که متشابه باشد چرا برای طلب فتنه یعنی شرک و کفر و طلب تاویل او ربیع گفت
که ایشان وفد نجران اند که ایشان با رسول صلی الله علیه و آله و سلم در عیسی خصومت کردند گفتند نه تو
میگوئی که عیسی کلمه خدای بود و روح گفت بلی گفتند ما را این بس هست خدا تعالی این آیه فرستاد کلبی
گفت جهودان اند چنانکه گفته شد بعضی دیگر گفتند جمله مبتدعان اند عایشه گفت که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم این آیه جمله بخواند و گفت اینانرا بینید ازین امت که طلب تاویل متشابه کنند و متشابهات
قران تعلق و تمسک کنند و بران جدل کنند ایشان آنانند که خدای تعالی ایشانرا خواست از ایشان
احتراز کنید و با ایشان منشینید تاویل آن بود که معنی او با او شود از اول کشف معنی آیات محکم را
تفسیر گویند و بیان معنی آیات متشابه را تاویل گویند آنکه بیان کرد و گفت تاویل آن جز خدای تعالی
ندانند و آنانکه در علم ثابت قدم و پای برجای باشند یعنی تاویل آن خدای داند و آنکسانی که علم از خدای
گرفته باشند و گفته اند که معنی اینست که تاویل آن جز خدای ندانند و اما کسانی که راسخان اند و ثابت قدمان علم
میگویند که ما بدان ایمان داریم از همه نزدیک خدای هست هم محکم و هم متشابه و بر معنی اول آن بود
که خدای تعالی داند و راسخان دانند و آنکه دانند گویند که ایمان آورده ایم بدان همه از نزدیک خداست
و خدای تعالی فرستاده هست و این بهتر و نیکوتر هست از بهر آنکه خدای تعالی این کتاب را بلغت عرب
فرو فرستاد و در او الغاز و تعمیه نیست الا اینست که بعضی از او بتدبر و تامل بدانند و معنی بعضی چون
بسمع رسد معلوم گردد در حکمت نیکو نبود که با رسول علیه السلام خطاب کنند که او نداند و رسول صلی الله
علیه و سلم بدان خطاب کند و او نداند نه او داند و نه ما دانیم پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم باید که داند
و راسخان که عالمان ربانی اند از اهل البیت اند و صحابه دانند عبد الله عباس گفت چون این آیه بخواندی
که انا من الراسخین فی العلم من از آن راسخان علمم که تاویل متشابه دانند مفسران خلاف کرده اند که
این راسخان که اند بعضی گفته اند که مومنان اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و غیر او و در تفسیر اهل
البیت هست که مراد براسخان علم اهل البیت نبوت اند از آنکه علم ایشان از علم هست و علم رسول
از تلقین جبرئیل و جبرئیل از لوح محفوظ و کتاب لوح محفوظ از قبل رب العزت عجب از آنانکه روا دارند

که تاویل متشابه جهودان دانند در روا اندارند که اهل البیت رسول اند انس مالک و ابو دردا و ابو امامه گفتند
که از رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که راسخان علم که باشند گفت که من بر یمینه و صدق لسانه
واستقام قدمه وعف بطنه وفرجه فذلک الراسخ فی العلم گفت آن باشد که [illegible] راست بود و با زبان
صادق بود و دلش مستقیم بود و بطن و فرجش عفیف باشد و این صفت معصومانست کمیل زیاد گفته
که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه دست من گرفت و مرا از کوفه بیرون آورد چون بصحرا رسید
آهی سرد از دل گرم برکشید و گفت یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها این دلها اوعا هاست
بهترین آن بود که نگاه دارنده تر بود نگاه دار آنچه ترا میگویم الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی الطریق النجاة
وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجئوا الی رکن وثیق مردمان
سه نوعند عالم است ومتعلم عالم ربانی ومتعلمی بر طریق نجات واز این دو درگذشتی همج ورعاع اند آنچه
بر سر آب آید که چون خشک شود طعمه آتش را شاید بدنبال هر آوازی و آواز کننده بروند و با هر
بادی که بجهد میل کنند بنور علم روشنائی نجسته باشند و در علم التجا بر کنی وثیق نکرده باشند
ای کمیل عالم پاسبان تو بود و تو پاسبان مال باشی و مال از نفقه بیفزاید دوستی علم و عالم دینی است
که بدان جزا دهند و خدای را بدان پرستند و کمال طاعت بدان بود در حیات و ذکر و ثنای نیکو بآن بود
بعد از وفات علم حاکم است و مال محکوم ای کمیل خازنان مال در آن حال که زنده باشند مرده اند و عالمان
آنکه که مرده باشند زنده اند تا جهان مانند عالمان بمانند اشخاص ایشان مفقود بود و مثال ایشان
در دلها موجود باشد آنگه گفت ها ها آنجا علم بسیار است اگر کسی را یابم که برگیرد و تحمل کند و اشاره
کرد بسینه خویش در حدیثی دراز که وصف اهل روزگار و عالمان وقت خود بکرد تا در آخر کلام گفت بار
خدایا زمین خالی نباشد از حجت تو بر خلق اما ظاهر مغلوب یا خایف مغمور ظاهر مغلوب چون آنحضرة
که اولیتر ائمه است و خایف مغمور چون فرزندش که آخرین ائمه است برای آنکه تا حجتهای تو باطل نشود
کجااند ایشان بعدد اندک بقدر و منزلت بزرگ کند خدای تعالی با ایشان حجتهای خود نگاه دارد تا آنرا
ایشان در دل اشباه خود بنهند علم ایشانرا بر حقایق ایمان واقف گردانیده عمر باشد ایشانرا راحت
یقین خوش آمده باشد و متانس باشند بر آنچه جاهلان از آن مستوحش باشند و آنچه مترفان و متنعمان
را درشت ایشانرا نرم بود صحبت ایشان با دنیا بتنهائی بود که جانها از تن معلق بود بمحل اعلا ایشان
خلفای خدا اند باشند در زمین او و حجج او بر بندگانش آنگه گفت آه شوقا الی رویتهم ای یا حسینه بدیدار
ایشان آنکس که این داند نزدیک تو راسخ نباشد و آنکس که این نتواند شنیدن و فهم نتواند کردن

بنزدیک تو هم راسخ باشد و هم ناسخ راسخ علم آن باشد که بتاویل متشابه عالم بود نه آنکه محکم بر او مشتبه باشد
که بر تاویل ... زندبان راست بود که محکم به تیغ در گلوی باید کردن منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت
علی تنزیله گفت [illegible] باشد که بر تاویل قران همچنانکه کارزار کند که من بتنزیلش کردم هر کسی گفت
من هستم یا رسول الله گفت نه ولکنه خاصف النعل آنست که نعل پای من می براید نگاه کردند امیر المومنین
علی رضی الله عنه از حجره بیرون آمد نعل رسول بدست گرفته بود و نیکو کرده پس راسخ او بود و فرزندان او تا پایان
دهیم و ما یذکر و اندیشه نکنند الا خداوندان عقل که ایشان در آیات تدبر و تفکر کنند رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا
بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ
لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ آنها که راسخان اند در علم میگویند که ای بار خدای بمگردان دلهای مارا
یعنی الطافی که دلهای ما مستقیم باشد و از حق مایل نشود از ما بازمگیر و بر سبیل عقوبت ما را خذلان مکن چون
ما یکبار و دو بار زیغ کرده باشیم تو ما را با خود مگذار چنانکه با کافران کردی با ما مکن ایشانرا گفتی و از ایشان ولی
حکایت کردی فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم خدایا چنانکه دلهای ما اثباتنرا بچسپانیدی چون ایشان بچسپیدند
دلهای ما را بچسپان پس از آنکه ما را هدایت کردی و بایمان راه نمودی از الطاف و توفیق و تسهیل سبیل و بیان
نصب ادله و ازاحه علت و آنچه اسباب و مقدمات هست و ما را از خزاین رحمت خود مددی فرست
ای بخشاینده و بر ما ببخشای که تویی بخشنده و بخشاینده بر حقیقت مراد برحمت در آیت توفیق است
بمعنی ثبتنا علی الایمان والهدی صادق رضی الله عنه گفت مراد لزوم خدمت درگاه اوست بروجه سنت
برخلاف بدعت ام سلمه گوید که رسول صلی الله علیه و آله وسلم در دعا بسیار گفتی اللهم مقلب القلوب
والابصار ثبت قلبی علی دینک ای بار خدایا تو مردمانرا جمع کرداننده برای روزی که در آن روز
هیچ شکی نیست یعنی روز قیامت و برای گفت که شک نیست در او اگرچه کافران در او شک کردند و بدرستی
که خواهد بودن و این مبالغه باشد از صحت وقوع و وجود کار آنکه عدول کرد از خطاب با غیبت و این نوعی
از فصاحت باشد و گفت خدای وعده خود خلاف مکرداند آنچه وعده داده باشد بباشد إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ میگوید که بدرستی که آنانکه کافر شدند
و جحود کردند وحدانیت خدای را اموال و زن و فرزند غره شدند و پنداشتند که ایشانرا اموالهای ایشان
و فرزندان ایشان عنایتی و نفقه کنند گر پنداشتند و بد تصور کردند مالهای ایشان و فرزندان هیچ
سود نکنند ایشانرا فردا قیامت ای مال ما را کرد و فرزند بند شود سیم هم شود اقارب عقاب شوند

کسی کس را حمایت نتواند کرد لا تجزی نفس عن نفس شیئا بمال و ملک کسی را باز نتوان خرید و فدیه قبول نکنند فلن
یقبل من احد هم ملاء الارض ذهبا و لو افتدی به مال از عذاب خدای دفع نکند فرزند عذاب باز ندارد و ایشان
که بر این اعتماد نمودند و این حساب برگرفتند ایشان وقود آتش انگیزند چنانکه آل و اتباع
فرعون چون عذاب و عقاب خدای تعالی بدیشان رسید مال و ملک ایشان غنا نکرد پس خوی و عادت
این جماعت همه چون عادت آل فرعون است و کسانی که از پیش برده اند تکذیب کردند آیات ما را و آنرا
بدروغ داشتند و تصدیق نکردند تا لاجرم خدای تعالی ایشانرا اندر روغ بگرفت و بگناه ایشان مواخذه کرد
در دنیا و آخرة بعذاب ایشان مبتلا گردانید و عقاب خدای تعالی سخت است و او عقوبت سخت
کند چنانکه رحمت او واسع است و نعمت او عام قل للذین کفروا ستغلبون و تحشرون الی جهنم و بئس
المهاد قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله و اخری کافرة یرونهم مثلیهم رای العین
و الله یؤید بنصره من یشاء ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار بگوای محمد این کافرانرا که زود باشد که بر شما غلبه
کنند و شما مغلوب گردید در دنیا و آخرت شمار احشر با دوزخ کنند و بدوزخ برند و بد بستری است دوزخ
و بد جای است این کافرانرا آنجا مقهور باشند و آنجا معذب نه دنیا داشته باشند و نه آخرت
خسر الدنیا و الاخرة مقاتل گفت که این مشرکان کافران مکه اند چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت ان الله غالبکم و حاشرکم الی جهنم و دلیل بر این قول سیهزم الجمع و یولون الدبر عبد الله عباس گفت
که جهودانند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم روز بدر مشرکانرا غلبه کرد جهودان گفتند بخدای که این
پیغمبر است که ما را در توریت خبر کرده اند و ما نعت و صفت او در کتاب یافته ایم و رایت او منصور است
و مردود نیست خواستند تا بدو ایمان آرند چون روز احد اصحاب رسول را نکبتی رسید شک آوردند
گفتند این مرد نه آن پیغمبر است که ما گمان بردیم و ایمان نه آوردند از میان ایشان و رسول علیه السلام عهدی
بود تا مدتی پیش از اجل آن عهد تباه کردند و کعب اشرف با شصت سوار از جهودان مدینه بمکه آمدند
نزدیک ابو سفیان و با او عهد بستند که دست یکی دارند در حرب رسول آنگه با مدینه آمدند خدای تعالی در حق
ایشان این آیه فرستاد آنگه گفت شما را آیتی و دلالتی است بر صدق این مقال که گفتیم ستغلبون
و تحشرون در دو گروه که فراهم رسیدند یکی از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر فئة مشرکان
قریش روز بدر که رسول است و اصحاب او سیصد و سیزده کس بودند بر عدد اصحاب طالوت روز
قتال جالوت هفتاد و هفت مرد مهاجر بودند و دویست و سی و شش مرد از انصار صاحب رایت
امیر المومنین علی رضی الله عنه بود و رایت انصاریان سعد بن عباده داشت و هفتاد شتر بود و دو اسب

دیگری از آن مقداد اسود و دیگری از آن مرثد و از سلاح شش درع داشتند و هشت شمشیر و آنروز جمله شهیدان اصحاب
رسول صلی الله علیه و آله و سلم چهارده مرد بودند شش مرد مهاجر بودند و هشت از انصار این گروه کارزار
میکردند در راه خدا [illegible] و گروهی دیگر کافر که مشرکان مکه بودند رئیس ایشان عتبة بن ربیعه بود و ایشان نهصد
و پنجاه مرد بودند و صد اسب داشتند اول جنگی که افتاد آن جنگ بود و سبب آن ابوسفیان چنانکه قصه
آن بیاید این گروه مسلمانانرا دو چند خود میدیدند در چشم دیدار بیانش و اذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم
قلیلا و یقللکم فی اعینهم کثیرا و گفته اند مسلمانان مشرکانرا دو چندان خود میدیدند عبدالله مسعود گوید
که با دل در نگریدیم گمان بردیم که ایشان ششصد و بیست و شش مرد باشند بر ضعف هرچه ساعت
بود در چشم ما حقیرتر نمودند ما گمان بردیم که کمتر از ما اند یکی میگفت ایشان هفتاد مرد باشند یکی میگفت
که صد مرد باشند چون کارزار تمام شد اسیرانرا پرسیدیم که شما چند بودید گفتند که هزار مرد گفته اند یرونهم
بمعنی یظنونهم است فرا گفت اگرچه ایشان سه چند مسلمانان بودند دو چندان از بهر آن گفت که این مثال آنست
که کسی را در کاری سه مرد باید و یکی حاضر باشد گوید احتیاج این مثلیه انکه دو مثل مضاف با این یکی سه باشد
و این جواب وقتی بود که رؤیت بمعنی علم باشد نه بمعنی ظن که اگر بمعنی ظن بود بعذر احتیاج ندارد که ایشان
بگزاف و قیاس گفته باشند انکه گفت که خدای تعالی بنصرة خود قوة دهد آنرا که خواهد تا بدانند که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم علم قتال نه بساز و عدة و لشکر خود کردی بلکه بنصرت و توفیق و تائید خدای میکرد
هر رستی که درین عبرتی است و پندی و موعظتی خداوندان بصر و بینایی را از آنکه مردی را که از شهر بیرون کنند
گریخته از شهر خود بیرون آید با جماعتی ضعفا مهاجر و انصار بی ساز و عدة و آلت بهر سه چهاری بر اشتر
بی سلاح یا چوب و پشیز پیاده بودند با لشکری آراسته از رؤسای شجاعان مقاومت کردند شجاعانرا
بکشتند و مالهای ایشان بغنیمت گرفتند و مظفر و منصور با مدینه آمدند این جای اعتبار باشد خداوند
عزّ و جلّ زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا … حق تعالی چون حدیث بدر بگفت مذمت دنیا
کرد تا صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میل بدنیا و حطام دنیا نکنند گفت بیاراستند از بهر مردمان
دوستی و شهوت معنی باشد که ایجاب صفت مشتهی کنند تا مزین گشت حسن بصری گفت شیطان است
برای آنکه کار شیطان این بود از آنکه خدای تعالی مذمت دنیا کرد نشاید که هم ترغیب و ترهیب او کند انکه
خدای این شهواترا اگر مشتهیات اند بیان کرد و گفت از جمله آن زنانند و زنانرا برای آن تقدیم
کرد که سبب افتتان اند و حبایل شیطان اند چنانکه گفت رسول صلوات الله و سلامه علیه النساء حبائل

شیطان زنان و امهای دیو انند و گفت لا یخلون بامرأة فان ثالثهما الشیطان نباید که مردی با زنی بخلوت بنشیند که سیوم ایشان شیطان باشد پس گاه دام شیطان باشند و گاه پیش رو شیطان باشند و گاه خود شیطان باشند ان النساء الشیاطین خلقن لنا نعوذ بالله من شر الشیاطین و دیگر جنس مشتهیات و آرزوها پسران اند رسول صلی الله علیه و آله و سلم اشعث بن قیس را گفت ترا از دختر حمزه هیچ فرزندی هست گفت پسری دارم که اگر بدل آن خفته ترید بودی بمهمان دادمی دوست تر داشتمی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت چرا چنین میگوئی انهم لثمرة القلوب و قرة العین و انهم مع ذلک لمجبنة و مبخلة محزنة گفت ایشان میوه دل اند و روشنائی چشم اند و باین سبب بخیلی و بد دلی و اندوه اند دیگر از جمله مشتهیات مالهای بسیار است از زر و نقره و اسپان بچره زا آرد و مرغزار فرستاده یا نشان کرده بعلامتی و داغی معین یا غیر آن سپیدی به پیشانی و دست و پای های ایشان ابو صالح از ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایه کرد که قنطاری دوازده هزار اوقیه باشد و بروایه حسن بصری از انس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که دو هزار دینار باشد از نقره گفت پوست گاو پر از زر یا از سیم باشد مقنطره بر هم نهاده باشد امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که چون خدا یتعالی خواست تا اسپ آفریند باد جنوب را گفت من از تو خلقی خواهم آفریدن یعنی آن فرشتگان را که بر باد جنوب باشند خلقی که عز اولیا و دوستان من باشند و مذلت دشمنان من و جمال اهل طاعت من فرشتگان گفتند بارخدایا فرمان تراست و حق تعالی از باد جنوب اسپی بیافرید آنگه گفت من ترا عربی آفریدم و خیر در پیشانی تو بستم و غنیمتها بر پشت تو مجموع بود خداوند تر ابر تو مهربان کردم و تر اپرنده بی پر کردم فانت للطلب و انت للهرب ترا برای طلب دارند و برای هرب دارند من بر پشت تو مردان سوار کنم که تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر میکنند و تو بتسبیح و تهلیل ایشان تسبیح و تهلیل کنی آنگه گفت هیچ تسبیح و تهلیل نباشد که او بشنود الا بمانند آن جواب دهد آنگه گفت چون فرشتگان صفت اسپ بشنیدند و خلقش بدیدند گفتند بارخدایا فرشتگان تو ئیم تسبیح و تحمید تو میگوئیم نصیب ما چیست حق تعالی برای ایشان اسپان ابلق آفرید گردنهای ایشان چون گردنهای شتران بختی چون اسپ را بزمین فرستاد و پایهای او بزمین قرار گرفت صهیل کرد حق تعالی گفت برکت بر تو باد از جانوری که من بصهیل تو مشرکان را ذلیل کنم و گوشهای ایشان پر کنم و دلهای ایشان بر تو بترسانم چون خدای تعالی چیزها را بر آدم عرضه کرد گفت بگزین هر چه خواهی او اسپ بگزید خدا یتعالی گفت عز خود و عز فرزندان خود اختیار کردی تا زنده باشند برکت من بر تو باد و بر ایشان از خلق هیچ

نیافریدم که نزدیک من محبوب‌تر است از تو و اینک تو اختیار کردی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که یمن الخیل فی شقرها مبارکی اسپان در سرخی آنست و جناب روایت کنند از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم که گفت اسپان سه‌اند فرس للرحمن و فرس للانسان و فرس للشیطان اسپی که خدای راست آنست
که در راه خدای برای جهاد کفار باز بندند و آنچه آدمی راست اسپی است که برای نسل و بچه دارند و اسپی
شیطان [illegible] آنست که برو گرو بندند و قمار بازند و دیگر از جمله مشتهیات جز اسپان و اشتر و گاو و گوسفند
و کشت و برزگری کردن آنچه بیان کرده گفت متاع و تمتع زندگانی دنیاست و نزدیک خداست جل جلاله
باز گشتن نیکو از آنکه آنجاست ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و فیها ما
تشتهیه الانفس و تلذ الاعین قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بگوای محمد که شما را خبر دهم
بچیزی بهتر از آنکه آنرا دوست میدارند و آخرت را و نعمت بهشت را در سرای آن درمی بازید و آن گرا
متقیان و پرهیزکاران و خدای ترسان راست و آن بوستانهائیست که در زیر درختان آن جویهای آب
[illegible] میرود و جویهای بهشت در خبر است که در شکاف نرود و بر روی زمین رود متفرق نگردد آب از زمین
و سبزی از جمله متنزهات دنیاست چشمها را سود دارد و روح را راحت بود و سبزی نباشد بی ثمره
بلکه از انواع میوها در و باشد تا ترا رنجی نرسد در چیدن میوه بتو نزدیک شود قطوفها دانیة بی خوف
انقطاع منغص نگردد و بیان کرده گفت جاودان در آن مقام باشند با ناز و نعمت و ایشانرا در آنجا زنانی
باشند دم حیا زنه چون زنان بلکه مطهره و پاکیزه گردانیده باشند ایشانرا از بول و غایط و حیض و
استحاضه و نفاس و بهتر از آن و آن خوشنودی خدای است ابو سعید خدری گفت که رسول خدای گفت
که خدای تعالی اهل بهشت را گوید که ای اهل بهشت ایشان گویند لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک
فیقول اهل رضیتم راضی شدید از من گویند بار خدای چگونه راضی نشویم و تو ما را آن دادی که کس را ندادی
حق تعالی گوید که من شما را بهتر ازین بدهیم و فاضلتر ازین گویند بار خدایا بهتر ازین چه باشد گوید خوشنودی
من چنانکه با آن خشم نباشد هرگز گفته اند در بهشت چند چیز است بهتر از بهشت یکی رضای خدای تعالی
دیگر خلود بهشت یکی جوار محمد و آل محمد علیهم السلام و خدای تعالی بصیر و داناست به بندگان
خویش جزای اعمال بحسب استحقاق بدیشان رساند الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا
عَذَابَ النَّارِ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ آنکسانی که میگویند ای
خدای ما بدرستی و حقیقت که ما ایمان آورده ایم بزبان اقرار داریم و بدل تصدیق کردیم قدم در دایره

ایمان نهادیم و دست در رسن معرفت زدیم و زبان را به ثنا و جوارح را در عبادت نگاه داشتیم امرزش بکار نمیبریم و امید
نومید اریم بکرم خود گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار انکه حق جل و علا پاکان که متقیان اند
کرد و بر سبیل مدح گفت کسانی اند که صبر کننده اند و صبر بر سه گونه بود صبر بر طاعت و صبر از معصیت
و صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت آن بود که خود را ببندد او بسته دارد و اوقات نماز را مراعات کند
و روزه فرض و سنت را الصبر و احتمال مشقت تلقی کند و بر زکوة و حج و جهاد نفس خود را الموطن گردانند
و چون مصیبتی بدو رسد بگوید انا لله و انا الیه راجعون صفت دیگر متقیان را آنست که راست گویند
باشند انچه گویند آمنا آنرا بدل تصدیق کنند احتراز کنند از انکه تا در گفتار ایشان خلافی
نیفتد در خبر است که چون مرد یکبار و دو بار راست بگوید براست گفتن معروف شود نام او
در جریده صدیقان بنویسند و اگر یک دو بار دروغ بگوید عادت شود و او را بنزدیک خدای تعالی
از جمله کذابان بنویسند و دیگر نماز کنند کان و دعا گویند کان باشند و مالهای خود را در طاعت خدای
در رضای خدای تعالی نفقه کنند در خبر است که ما طلعت الشمس قط و لا بجنبیها ملکان یقولون اللهم اعط کل
منفق خلفا و کل ممسک تلفا هیچ روز آفتاب بر نیاید الا که در پهلوی او دو فرشته باشند میگویند بار خدایا
هر نفقه کننده را در خبر است عوض ده باز دارنده را مال تلف گردان و هلاک کن ایشان اند آنها که استغفار
کنند و از خدای تعالی امرزش خواهند بسحرگاهان مجاهد گفت نماز کنند کان باشند بشب بیانش کانوا قلیلا
من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون حسن بصری گفت در شب نماز کنند تا بوقت سحر
انکه در وقت سحر باستغفار مشغول باشند عبد الله عمر بشب نماز کردی و چون وقت سحر بودی تا بوقت
صبح باستغفار مشغول شدی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که خدای تعالی سه آواز دوست داشتی
آواز خروه و آواز انکس که قران خواند و آواز انکس که در وقت سحر استغفار کند داود پیغمبر از جبرئیل پرسید
که کدام وقت فاضلتر است گفت ندانم الا آنست که وقت سحر عرش خدای تعالی بجنبد لقمان پسر خود را
گفت ای پسر نباید که خروه از تو زیرکتر باشد بوقت سحر برخیزد و استغفار کند و خفته باشی و در تفسیر اهل
البیت است که آیه در حق امیر المومنین است اما الصابرین فینظره فی قوله تعالی و الصابرین فی الباساء
و الضراء و حین الباس و اما الصادقین فینظره فی قوله تعالی و الذی جاء بالصدق و صدق به و اما القانتین
فینظره امن هو قانت اناء اللیل ساجدا و قائما و اما المنفقین فینظره الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار
سرا و علانیه و اما المستغفرین فینظره کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون
شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام

انس مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که او این آیه برخواند و در آخرش بگوید و انا علی ذلک
من الشاهدین خدا تعالی بعدد هر حرفی فرشته بیافریند تا برای او استغفار میکنند و آمرزش میخواهند
تا بروز قیامت در خبری دیگر هست که هر که این آیه بخواند خدای تعالی هشت در بهشت بر او بگشاید و هفت
در دوزخ بر او در بندد ابو الغالب القطان گفت بتجارت بکوفه آمده ام در همسایگی اعمش فرود آمدم
در آخر شب این آیت میخواند و باز پس میخواند و در آخرش میگفت و انا اشهد بما شهد الله تعالی و استودع الله
هذه الشهادة و هی لی عند الله ودیعة حتی یؤدیها یوم القیامة با خود گفتم همانا خبری شنیده باشد در این
بر دیگر روز پیش او شدم و او را گفتم دوش آیت الشهادة میخواندی و در آخر کلماتی میگفتی در این خبری شنیده
گفت بلی گفتم مرا روایت کن گفت نکنم تا یک سال خدمت در سرای من نکنی و من کارهای خود تمام کرده بودم
و بر سر راه بودم بار بگشادم و مقام کردم یکسال چون سال برآمد گفتم ای شیخ سال تمام شد گفت حدثنی
ابو وایل عن عبد الله مسعود انه قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت هر که این آیه
برخواند و از پی او این کلمات بگوید حق تعالی گوید عبدی وفیت بعهدی و ادیت الی امانتی و التوحید و انا اولی
من وفی بالعهد ملایکتی افتحوا له ابواب الجنان فیدخلها من ایها شاء بنده من بعهده من وفا کردی و امانت
من ادا کردی و آن توحید هست و من اولیترم که بعهد خود وفا کنم ای فرشتگان من درهای بهشت بر او بگشایید
تا از هر دری که خواهد در بهشت رود رسول صلی الله علیه و آله و سلم دو فرشته در هوا بیکدیگر رسیدند یکی دیگر را گفت
از کجا می آیی گفت از نزدیک بنده عاصی که امروز همه روز معصیت میکرد و خدای را می آزرد و اینک
دیوان عمل او بگناه سیاه بر آسمان می برم این دویم فرشته گفت و عجب آنست که من بنام او براتی
از آتش دوزخ بزمین می برم این فرشته متعجب فرو ماند و گفت چرا چنین آمد گفت چون تو بیامدی او
آیت الشهادة برخواند خدای تعالی گفت من گناه و معصیتش در کار ایمان و معرفتش کردم در خبری آید
که مردی برنا بیامد چنانک عادت زور آزمایان می باشد بنزدیک هفت سنگ سنگی برگرفت و برافراخت
و بینداخت با هر یکی بگفت و اشهدنی یا حجر انی اشهد ان لا اله الا الله چون شب در آمد بخفت در خواب
دید که قیامت برخاسته است و خلقان را در صعید سیاست بداشته اند و حساب ایشان میکنند نامه
او بدست او دادند و حساب او آسان کردند سیاستش رحمتش بیفزود و او را سوی دوزخ بردند چون بدر دوزخ
رسید کوهی بیامد عظیم و حایل شد بدر دیگرش بردند کوهی دیگر بیامد و حایل شد تا همچنین هفت در دوزخ رسانیدند
او را هر جایی کوهی منع میکرد خزنه دوزخ گفتند شما را با این بنده چیست گفتند این مردمان را گواه کرد برانکه
خدای تعالی یکیست ما رها نکنیم که او را بدوزخ برند این اشارتست برانکه مردی سنگی را گواه گرفت آن سنگ

او را رها نکرد که بدوزخ برند کسی که هفتاد سال خدای را گواه برگرفته باشد چگونه رها کنند کلبی گفت سبب نزول آیة
آن بود که دو خبر از احبار شام بمدینه آمدند بایکدیگر گفتند نیک ماند این مدینه بمهاجر پیغمبر آخر زمان چون بمسجد
در آمدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بدیدند او را بعلامات و صفات بشناختند گفتند یا محمد
ما را مسئله هست اگر جواب دهی ایمان آوریم اخبرنا عن اعظم شهادة فی کتاب الله از بزرگترین گواهی
که در کتاب خدای است ما را خبر ده حق تعالی این آیة فرستاد و گفت گواهی داد خدای که جز از وی هیچ
خدای نیست مفسران در معنی گواهی خدای تعالی خلاف کردند مجاهد گفت حکم الله خدای تعالی حکم کرد
ابن کیسان گفت شهد الله بتدبیره العجیب وصنعه المتقن و اموره المحکمة انه لا اله الا هو خدای تعالی
گواهی داد بتدبیر عجیب و صنع محکم و افعال متقن خود که او یکی است و جز او خدای نیست چنانکه ابو العالیه
گفت که والله فی کل تحریکة و تسکینة ابدا شاهد او فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد در خبر است که
ابو شاکر الدیصانی با جماعتی زنادقه در موسم حج بنزدیک صادق رضی الله عنه آمد و گفت یا ابن رسول الله
انک لاحد النجوم الزواهر و اباؤک کانت بدورا بواهر و امهاتک کانت کریمة اخبرنا ایها العالم ما الدلیل
علی حدوث العالم گفت تو یکی از جمله ستارگانی تابانی و پدران تو هر یک ماه تابان بودند و مادرانت کریم
بودند و چون ذکر علما گفتند انگشت کهتر بتو مهتر بجنبانند ای دریا موج زننده ما را خبر ده که دلیل بر حدوث عالم
چیست صادق رضی الله عنه خایه مرغی بخواست و بر دست نهاد و گفت هذا حصن ملموم داخله غرقی رقیق
لطیف به کالفضة السائلة والذهب المائعة ثم انها تنفلق عن صورة کالطاوس ادخله شیء غیر ما
عرفت فقال لا قال هذا هو الدلیل علی حدوث العالم این حصنی مصمج در اندرون او پوستکی است
تنک در اندرون او میگردد چیزی چون نقره روان و زر گداخته پس شکافته میشود از و صورتی چون طاوس
چیزی دیگر در او شد جز از انکه تو میدانی گفت نه گفت این دلیل است بر حدوث عالم گفت یا ابن رسول الله
نیکو گفتی و دانستی ما نپذیریم الا انچه بچشم ببینیم و بگوش بشنویم و بدهان بچشیم و بدست بپساییم صادق
رضی الله عنه گفت این حواس پنج است و این هیچ سود ندارد بی دلیل عقل و گفت خدای تعالی گواهی
میدهد که جز او خدای نیست و فرشتگان و مومنان و گواهی فرشتگان و مومنان اقرار باشد بیانش
قالوا شهدنا علی انفسنا ای اقررنا رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیامد دعوی کرد که من فرستاده اوام
او را همتا و انباز نیست گفتند گواهی تو کیست بر انکه تو فرستاده اویی گفت بار خدایا این کافران
از من گواه تو ام قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم یک گواه کار بر نیاید گفت گواهی دیگر با من گواهی میدهد
که علم کتاب بنزدیک اوست ومن عنده علم الکتاب و آن علی ابن ابی طالب است رضی الله عنه مخالفان

گفتند جهودانی اند سوا فغان گفتند که آنست جهودان از زخم تیغ او در دایره اسلام آمدند بعضی بذلت جزیه
برگردن خود قبول کردند رسول را گفتند گواه تو خدای است ما خدا را نشناسیم گواهی عمت بپذیریم که
آواز تست گفت هرچه انگشت برو نهید گواه منست بر صدق دعوی من راوی خبر گوید که با رسول صلی الله
علیه وآله وسلم بودم در بعضی راهها اعرابی پیش ما برافتاد گفت از کدام قبیله گفت از فلان گفت کجا
میروی گفت با قبیله گفت رغبت کنی در چیزی که مصاحب تو باشد تا با قبیله تو گفت چیست آن گفت
اشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله گواهی دهی که خدا تعالی یکیست و من رسول اویم اعرابی گفت ومن یشهد
لک علی هذا که گواهی دهد ترا بر این رسول صلی الله علیه وآله وسلم نگاه کرد درختی سمره عادی که بر کنار
بیابان خشک شده بود گفت آن درخت مرا گواهی دهد مرد را عجب آمد گفت یا اعرابی برو آن درخت
را پیش من بخوان وبگوی که رسول خدای ترا میخواند اعرابی برفت وگفت ایها الشجره اجیبی رسول الله
خدا را برخویشتن بجنبید وعروق خود را از زمین برکشید و زمین می شکافت ومی آمد پیش رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم می آمد و بایستاد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت ایتها الشجره تشهدین بچه گواهی دهی
ای درخت گفت اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله گفت گواهی میدهم که خدا تعالی یکیست و تو رسول
اوئی اعرابی گفت درخت ترا گواهی میدهد من اولیترم که گواهی میدهم اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله
خداوند علم گواهی میدهند بر وحدانیت خدای بعضی گفتند پیغمبرانند ابن کیسان گفت صحابه رسول اند
از مهاجر و انصار مقاتل گفت اهل کتاب اند آنانکه ایمان آوردند چون عبد الله سلام در تفسیر اهل البیت
است که امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بیانش ومن عنده علم الکتاب اگر علماء اسلام
گوئی او مقدم ایشانست واگر اهل البیت گوئی او اول پیشوای ایشانست واگر احبار را اهل کتاب گوئی او بکتاب
ایشان از ایشان عالمتر است پس آیه را برو حمل کردن اولیتر بود گفت والله لو ثنی لی الوساده وجلست
علیها لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم واهل الانجیل بانجیلهم واهل الزبور بزبورهم واهل القران بقرانهم
حتی یزهو الکل کتاب من هذه الکتاب ویقول یا رب ان علیا قد قضی بقضائک گفت اگر بالشی نهند
مرا و من بر او بنشینم حکم کنم میان اهل توریة ایشان واهل هر کتاب بکتاب ایشان مفاخرت کنند
هر یکی ازین کتابها ومیگوید که ای بار خدای علی ابن ابی طالب حکم بقضای تو کرد جابر عبد الله انصاری
روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که یکساعت که عالمی بر بستر خود تکیه کند و در علم خود می نگرد
بهتر است از عبادة عابدی که هفتاد سال خدا را پرستیده باشد انس مالک روایت کند از رسول صلی الله
علیه وآله وسلم که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و درس او تسبیح است و بحث او جهاد است

و آموختن آنرا که نداند صدقه است و با یاد دادن اهلش قربت است و تقرب بخدای است برای آنکه علم معالم
حلال و حرام و علامت راههای بهشت و دوزخ است و در وحشت انیس است و در غربت رفیق است
و در خلوت محدث است و در سرا و ضرا نیک و بد دلیلست و بر دشمنان سلاح است و نزدیک غربا
قربت است خدای تعالی باو رفیع کند قومی را و ایشانرا در خیر است پیش رو گرداند که با ایشان اقتدا کنند
و بارای ایشان شوند فرشتگان در حلقه ایشان رغبت کنند و پرهای خود در ایشان مالند و در نماز برای ایشان
استغفار کنند و هر تر و خشکی که باشد برای ایشان امرزش خواهد تا ماهیان دریا و هوام آن و سباع زمین
و چهارپایان و آسمان با ستارکان بدانید که علم حیات دل است بر نابینایی و نور چشم است از ظلم
و تاریکی و قوتست از ضعف بندکانرا بپایه آزادکان رساند و بمجالس ملوک افکند اندیشه درو برابر روزه
باشد و درس او برابر قیام شب بود و حلال و حرام باو شناسند و رحم بدو پیوندند پیش رو علم است و عمل
تابع او است نیک بختانرا الهام دهند و بدبختانرا ازو محروم کنند قایما بالقسط گواهی داد خدای تعالی
در ان حال که قایم است بقسط یعنی بعدل و داد یعنی عادل است و از شرط گواه آنست که عادل بود چه اگر
عدل نبودی گواهی او مقبول نباشد ای عجب در گواهی عدالت شرط است نزدیک تو در حکم عدالت
شرط نیست اگر گواهی عدل باید حکم اولیتر که عدل باشد بنگر که خدای تعالی عدل با توحید چگونه مقرون
تا آنجا که بر توحید گواهی میدهد عدل شرط کرد و در معرض حال آورد تا بدانی که عدل از اوصاف مدح است
و توحید بی عدل مطرد نیست و اهل معانی گفتند که معنی قایما مدبر است که باشد و گفته اند مجاز با لاعمال البلاد
بالعدل است بندکانرا بعدل باز داشت و دهد و بسزا جزا کند لا اله الا هو هیچ خدای نیست بجز آن معبود
و تکرار برای آن کرد که اول تقریر توحید است و دوم توفیق تعلیم است و این از صادق رضی الله عنه روایت است
اول گفت من ام و دوم بگوی من یکی ام چنانکه خود را وصف کردم و عزیز و حکیم غالب و محکم کارم الحقیقت
بدانید که دین نزدیک خدای اسلام است قتاده گفت شهادة لا اله الا الله و ایمان آوردن بانکه آنچه رسول
آورد از نزدیک خدای این دین خدای است که برای خود نهاد و پیغمبرانرا بران فرستاد و اولیای خود را
بان فرمود و جز ازان از بندکان خود نپذیرد و بندکانرا جز بدان جزا ندهد وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ محمد بن جعفر ابن الزبیر
گفت آیت در ترسایان نجران آمد که خلاف کردند در عیسی و مراد بکتاب انجیل است یعنی خلاف نکردند
آنکسانی که ایشانرا کتاب انجیل دادند الا پس از انکه علم انجیل با ایشان آمد و بیان کرد در وحدانیت خدای تعالی
و عبودیت عیسی از بغی و ظلمی و ستمی که در میان ایشان و هر که کافر شود به بینات و دلایل و خدای تعالی زود

زود حساب [illegible] بس بر نیاید که ایشان را با بیش خود برد و آنچه مستحق آیند از عقاب بدیشان رساند
کلبی گفت در جهودان و ترسایان آمد چون مسلمانی رها کردند خدای تعالی گفت اهل کتاب یعنی این دو
فرقه خلاف نکردند الا پس از آنکه علم بایشان آمد که دین حق مسلمانی است نظیره وما تفرق الذین اوتوا
الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله ومن اتبعن وقل للذین
اوتوا الکتاب والامیین ءاسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا وان تولوا فانما علیک البلاغ والله بصیر بالعباد
جهودان و ترسایان گفتند که ای محمد تو ما را جهود و ترسایان میخوانی و جهودی و ترسا ما راهست و دین ما را
اسلام است خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ای محمد اگر با تو حجت آرند و خصومت کنند بر دین
اسلام تو بگو ایشان را که من محمدم اسلام آوردم و تن بدادم و انقیاد نمودم خدای را عز جلاله و روی را
ازان اختصاص کرد که شریفترین اعضای اوست چون روی خاضع و منقاد باشد دیگر اعضا ابا
نتوانند کرد و شما که جهودان و ترسایان آید جهودی و ترسای بر اسلام اختیار کرده آید بر دعوی مسلمانی
بی معنی قناعت کرده اید من و آنکس که پس روان من اند خدای را او فرمان اورا گردن نهاده ایم و گفته
که مرا اگر بروجه نیت است یعنی نیت خالص کرده ام خدای را و بگو ای محمد کسانی را که کتاب داده اند
از جهودان و ترسایان و کسانی را که ایشان نانویسنده اند که نتوانند نوشتن و خواندن از مشرکان
عرب که ای اسلام آورده اید شما گفته اند که این استفهام در معرض امر است یعنی اسلام آورید پس اگر اسلام
آورند راه راست یابند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه بر ایشان خواند گفتند اسلام آورده ایم
جهودانرا گفت چه گوئید در حق عیسی او را پیغمبر خدای و کلمه او شناسید گفتند نه ترسایانرا گفت عیسی
را بنده و آفریده و طاعت دارنده خدای شناسید گفتند معاذ الله که عیسی بنده باشد رسول خدای گفت
پس دروغ گفته اید که ما اسلام آوردیم اسلام تو برسان دارد که درین که من گفتم خلاف نکند خدای تعالی گفت
اگر ایشان بر گردند و فرمان ترا قبول نکنند بحقیقت که بر تو بیش از رسانیدن نیست تو برسان اگر قبول کنند
خود نیکو و اگر نکنند منکه خداوندم و آفریدگارم بینا ام باحوال ایشان و بعواقب کار ایشان و بمقادیر استحقاق
ایشان از ثواب و عقاب ان الذین یکفرون بایات الله ویقتلون النبیین بغیر حق ویقتلون الذین
یامرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم اولئک الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة وما لهم من ناصرین
آنکه کافر شدند بآیات خدای تعالی و پیغمبرانرا بناحق میکشتند و باکسانی که بداد و عدل میفرمودند از مردمان
با ایشان قتال میکردند ایشانرا بعذاب دردناک و رنجاننده بشارت ده ابو عبیده روایت کرد از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از و پرسید ندای الناس اشد عذابا یوم القیمة روز قیامت عذاب کرا سخت تر بود

کفت من قتل نبیا اکنسی را که پیغمبری را بکشد پس از ان کس که او کسی را بکشند که امر معروف و نهی منکر کند انکه این
آیه برخواند و کفت بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را بکشتند در اول روز پس صد و دوازده مرد برخواستند
از عباد بنی اسرائیل بامر معروف و نهی منکر و انانکه ایشانرا کشتند در آخر روز ایشانرا نیز بکشتند
و ایشان آنان اند که خدا تعالی ایشانرا وصف کرد درین آیه و این آیه در حق ایشان فرستاد
و عبد الله مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که او کفت بد قومی اند قومی که کسی را که امر معروف
و نهی منکر کند او را بکشتند و بد قومی باشند که امر بمعروف و نهی از منکر نکنند و بد قومی باشند انکه مومن
در میان ایشان بتقیه زندکانی کند انکه حق تعالی ایشان انانند که اعمال و کردارهای ایشان باطل شد در دنیا
و آخرت برای انکه نه بر وجه مامور کرده باشد و ایشانرا در قیامت یاری و شفیعی نباشد و کفته اند که مراد
بایات درین آیت کتاب قرانست و آیت را بر عموم حمل میتوان کرد اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ اُوْتُوْا نَصِیْبًا
مِنَ الْکِتَابِ یُدْعَوْنَ اِلٰی کِتَابِ اللّٰهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَتَوَلّٰی فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ ذٰلِکَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ
اِلَّآ اَیَّامًا مَّعْدُوْدَاتٍ وَّغَرَّهُمْ فِیْ دِیْنِهِمْ مَّا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ فَکَیْفَ اِذَا جَمَعْنٰهُمْ لِیَوْمٍ لَّا رَیْبَ فِیْهِ وَوُفِّیَتْ
کُلُّ نَفْسٍ مَّا کَسَبَتْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس روایت کند که از اهل خیبر در عهد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردی و زنی زنا کردند و ایشان در میان قوم خود شریف بودند و در توریت
حکم ایشان رجم بود برخواستند و نزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند امید آنرا که نزدیک او
تخفیفی بود این حکم را و بپرسیدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم رجم فرمود ایشانرا النعمان بن اوفی
و عمر بن الحرث کفتند جرت علینا بر ما دور کردی بر ایشان رجم نیست رسول صلوات الله و سلامه
علیه کفت دروغ میکوید بر ایشان رجم هست و در توریة همچنین هست کفتند نیست توریة بیاوردند
و بنهادند و کفتند انصاف بده ای محمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت در میان شما که توریة
بهتر داند کفت مردی اعور ست بفدک می باشد او را ابن صوریا کویند کس فرستادند و او را بمدینه
آوردند پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توریت خواست و او
بنشست و توریة میخواند چون بآیت رجم رسید دست بروی نهاد و بپوشید و بر نخواند عبد الله سلام
برخاست و دست او از آنجا برداشت و این آیه برخواند رسول الله صلی الله علیه و سلم کفت بدانستند
که حکم انست که من کردم و توریة مطابق قول منست و در توریت چنین بود که مرد محصن و زن محصنه
چون زنا کنند و بینه بر ایشان باشد ایشانرا رجم باید کرد و اکر زن آبستن بود در حبس کنند تا بار بنهد انکه رجم
کنند او را رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر دو را رجم کردند و خدای تعالی درین قصه این آیه فرستاد

وکفت [illegible] یعنی ای محمد الکسانی که ایشانرا نصیبی داده اند از کتاب توریت چون عبد الله صوریا و
نعمان بن اوفی و عمر و ابن الحرث ایشانرا دعوت میکنند با کتاب خدای تعالی که توریة است میخوانند
تا حکم کند میان ایشان در رجم پس جماعتی از ایشان بر میکردند و اعراض میکنند پس از انکه دانستند که آن آیه
در توریة است این که کردند و دلیری که نمودند بدان کردند که ایشان کفتند و با خود تمنا کردند که آتش بما نرسد
الا روزهای [illegible] که چهل روز ایام عبادة عجل خواستند حسن بصری کفت هفت روز خواستند و بفریفت
ایشانرا مغرور کردانید در دین ایشان آن افترا که ایشان کردند و آن دروغ که ایشان کفتند و آن آن بود
که کفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و کفته اند انیکه کفتند نحن ابناء الله و احباره پس چکونه باشد
حال ایشان چون ما ایشان را جمع کنیم برای روزی که دران روز هیچ شکی نیست یعنی برای خبر دادن
در آن روز مومن و کافر را و بر ایشان ظلم نکنند حق ایشان ظلم باز نکیرند از ثواب و عقاب ایشان
از انچه مستحق باشند در زیادت نا کردن عبد الله عباس کفت اول آیه که در ان روز بر دارند آیت
جهودان باشد خدای تعالی ایشانرا بر سر جمع رسوا کرداند انکه بفرماید تا ایشانرا بدوزخ برند
والحمد لله رب العالمین قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ
مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي
اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ معاذ جبل کفت مرا وامی بود
رسول صلی الله علیه وسلم مرا کفت این آیه برخوان انکاه بکوی یا رحمن الدنیا والاخرة ورحیمهما تعطی
ما تشاء فاقض عنی دینی که هر که این بخواند اکر وام او چندان بود که در زمین کنجد خدای کذارده کرداند
رسول الله کفت چون خدای تعالی که فاتحة الکتاب وایة الکرسی وشهد الله وقل اللهم مالک الملک را بزمین
فرستد وایشان از عرش مجید اوخیته بودند کفتند بار خدایا ما را بزمین خواهی فرستادن بسرای ذلت
و معاصی و ما از عرش پاکیزه اوخیته ایم خدای تعالی کفت هیچ بنا شد که شما را بخواند در عقب هر نمازی
فریضه و الا او را در حظیر قدس جای دهیم بران وجه که باشد و بخشیم رحمت بروی کرم در هر روزی هفتاد بار
و هر روز هفتاد حاجتش روا کردانم کمینه آن مغفرت و آمرزش بود و از دشمنانش نکاه دارم و بر دشمنش
نصرت دهم و او را از بهشت منع نباشد الا مرک عبد الله بن عمر بن عوف روایت کرد از پدر خویش از
جدش که رسول صلی الله علیه و آله وسلم عام الاحزاب بادشاه سلمان رحمة الله علیه بفرمود تا کرد مدینه
خندق کردند و هر چهل کز از ان بده مرد صحابی داد و سلمان رحمة الله علیه کاه بنزدیک مهاجری آمد بیاری
وکاهی نزدیک انصاری میرفت و کاه بر اوس و کاهی بر خزرج و ایشانرا نشاط میداد و تحریص میکرد مهاجر

گفتند سلمان از ماست و انصار گفتند نه که از ماست و اوس و خزرج میگفتند از ماست تا از [illegible]ان ایشان
خصومتی برخاست آنچه بدست داشتند بینداختند و سلاح برگرفتند خبر برسول صلی [illegible] علیه و آله و سلم
رسید برخاست و بیامد و گفت شما را چه بوده است گفتند یا رسول الله اختلفنا فی سلمان ما میگوییم از ماست
و ایشان میگویند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که این چه دعوی است که شما میکنید نه از شما و نه از
ایشان سلمان از ماست سلمان منا اهل البیت ای عجب این حال با حال تو نیک ماند چون در عرصات
قیامت آئی با بار گناه آدم که ترا ببیند روی بگرداند نوح از تو اعراض کند ابراهیم از تو تبرا کند رسول
که ترا ببیند سر در پیش افکند چون نظر رحمت درآید و توقیع سعادت بنام تو برآید آدم گوید که فرزند منست
نوح گوید که بر شریعت منست ابراهیم گوید بر ملت منست مصطفی گوید که از امت منست حق سبحانه
و تعالی گوید این چه دعاوی مختلف است بنده بنده منست راوی گوید من و سلمان و حذیفة الیمان و نعمان
بن مقرن المزنی با شش انصاری در چهل گز بودیم و بکار خویش مشغول بودیم سنگی پدید آمد بزرگ و سخت
که آهن ما برو کار نکرد ما سلمان را گفتیم که ای سلمان رسول را ازین سنگ خبر ده تا چه فرماید سلمان بیامد
و رسول را خبر داد برخاست و بکنار خندق و دران سنگ نگرید آنگه کلنگ از دست سلمان بستد
و خود بخندق فرو شد و یک زخم بزد ثلثی ازان بشکست و نوری ازانجا تافت که جمله مدینه نور بگرفت پنداشتی
که چراغی است در خانه تاریک و رسول صلی الله علیه و سلم تکبیر کرد و مسلمانان تکبیر کردند آنگه ضربتی دیگر
بزد و ثلثی دیگر از سنگ بشکست و نور عظیم پیدا شد که جمله مدینه بگرفت و رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم تکبیر کردند و بزدن سیوم جمله سنگ برداشت و نوری پیدا شد و رسول صلی الله علیه
و آله و سلم تکبیر کرد و مسلمانان تکبیر کردند و سلمان دست رسول بگرفت و رسول صلوات الله و سلامه
علیه بربالا آمد سلمان گفت یا رسول الله ما امروز عجایبی دیدیم که مانند آن ندیدیم هرگز رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت بلی چون ضربت اول بزدم و آن نور پیدا شد و در میان آن نور کوشکهای حیره
و مداین دیدم کأنها انیاب الکلاب پنداشتی که دندانهای سگانست و جبرئیل مرا داد که من امت
بر ان ظفر یابند آنگه ضربت دوم که بزدم و آن نور که پیدا شد در آنجا کوشکهای قیصر از زمین روم مرا پیدا
شد پنداشتی که خانهای سگانست جبرئیل مرا خبر داد که امت من بر ان ظفر یابند آنگه ضربت سیوم
بزدم و نوری پیدا شد کوشکهای صنعا و زمین یمن نمودند گوئی سگانست جبرئیل مرا خبر داد که امت من
بر ان ظفر یابند مسلمانان شادمان شدند بدین بشارتها و وعده ظفر و گفتند که سپاس خدای که مرا
بوعده نصرت داد منافقان گفتند عجب نیست ازین کار شما از خوف خندق میکنید و ازین شهر بیرون

نمی توانید آمدن و اینچنین تمناها میکنید خدای تعالی این آیه فرستاد و اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم
مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا و این آیت فرستاد از بهر خشم ماده تعجب ایشان قل اللهم ابو رجاء عطاردی
گفت این میم که در آخر اللهم است جامع است همه نامها را اولش میم بود در خبر است که خدای تعالی در بعضی
کتب منزل گفته است که انا ملک الملوک ومالک الملوک وقلوب الملوک ونواصیهم بیدی من پادشاه
پادشاهانم و دلها و موهای پیشانی ایشان بدست من است اگر بندگان طاعت من دارند پادشاهان را
بر ایشان رحیم گردانم مشغول مباشید بدشنام دادن و لعنت کردن پادشاهان بدرگاه من آیید و توبه
کنند تا دلهای ایشان مهربان گردانم معنی آیه اینست که بگوی ای محمد که ای بار خدای مالک ملک و خداوند
پادشاهی تو یی ملک بدست قدرت تست بدانکس که تو خواهی بدو دهی کلبی گفت یعنی محمد و اصحابش
و دور کنی از آنکس که تو خواهی یعنی روم و عجم و سایر امم سدی گفت از جباران بستانی و بندگان مطیع
خود دهی محمد وراق گفت ملک نفس و قهر هوا او غلبه او چنانکه سلیمان را داد که در خبر است که در مطبخ او
هر روز چهل هزار گاو خرج شدی بیرون گوسفند و دیگر حیوانات و او از کسب دست خود خوردی بدو نان
جوین قناعت کردی و جامه بر هم پیراستی و سر او فکندی در رفتن و بخضوع و خشوع رفتی و در مسجد شدی
بنگریدی تا کجا درویشی نشسته است بپهلوی او بنشستی و گفتی مسکین جالس مسکینا درویشی است با درویشی
نشسته ملک از آن کس که خواهی بستانی تا مقهور هوای نفس شود و هوا برو غالب شود و هوا او را بر
شود چنانکه گفت ارایت من اتخذ الهه هواه پادشاه آنست که بر خود پادشاه است و گفته اند مراد بملک
صحت نفس است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت من اصبح امنا فی سربه معافا فی بدنه وعنده قوت
یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها هر که در روز آید ایمن بعافیت و تندرست و قوت روز دارد سداری
که ملک دنیا همه او راست و گفته اند که قناعت است رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت ملوک الجنة
من امتی القانع یوما بیوم پادشاهان بهشت باشند از امت من آنانکه قانع باشند بقوت روزه
خویش دیگران گفتند که ملک قیام اللیل است بشب برخاستن برای کار زود در شب کار معاد ساختن
من خاف ادلج بلغ المنزل هر که ترسد شب گیرد و هر که شب گیرد بمنزل رسد واسطی گفت چون ابنای دنیا
و ملوک بملک فخر کردندی حق تعالی باز نمود که همیشه ملک بر یک کس بنماند و لایت عزل و امانت در دست
آنرا که خواهم معزول گردانم دنیا و ملک با یک کس جاوید نماند الیوم عندک دلها وحدیثها وغدا لغیرک کفها
والمعظم امروز در دست تو باشند فردا در دست دیگری بود بهلول مجنون که از عقلا مجانین بود در عرفات
هرون الرشید دید که می آوردند مردم را میزدند و میراندند بر بالای رفت و آواز داد و گفت ای پادشاه

مغز در شنو این حدیث هرون سر از هودج بیرون کرد بهلول را دید گفت بیا تا چه میگویی گفت حدیث فلان
عن فلان عن ابن مسعود انه قال رایت رسول صلی الله علیه و سلم ههنا علی حمار و لم یکن ضرب و لا طرد
و گفت رسول خدای را دیدم بر دراز گوشی نشسته ضربی و طردی نبود کسی را نمیزدند و نمیراندند بهلول را انعام
خواند و گفت عظنی مرا پند ده گفت ان الذی فی یدیک کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک و عن قریب ینتقل الی
غیرک گفت این ملک که تو می بینی در دست تو است در دست دیگری بوده است از او انتقال کرد روزی باشد
که از تو به یکری انتقال کند دخل الدنیا اناس قبلنا رحلوا عنها و خلوه لنا و دخلناها کما قد دخلوا
و نخلیها للقوم بعدنا و گفته اند مراد بملک امامتست بیانش فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة
و آتیناهم ملکا عظیما کتاب قرانست و حکمت نبوت و ملک عظیم امامتست عجب از گروهی که گویند ملک
دنیا بامر خدای است با آن کس دهد که خواهد و ملک دین که امامتست بدست ما است با آن کس دهیم که خواهیم
ملک دو است ملک دنیا و ملک آخرة و هر یکی را وصفی است یکی را العظم یکی را کبیر و هر دو را امیر المومنین علی
رضی الله عنه ارزانی داشتند ملک دنیا ملک امامتست و آتیناهم ملکا عظیما و ملک عقبی بهشت است
و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و من له الملک کبیرا نعم فی الخلد لا ینکده فی هل اتی و تنزع
الملک ممن تشاء از دشمنان او بستانند بدوستان او دهد باستحقاق باینان دهد تلک الجنة التی نورث
من عبادنا من کان تقیا و تعز من تشاء عزیز گردانی آنرا که خواهی یعنی محمد و اصحابش را ایشانرا عزیز
گردانیدند تا در مکه شدند با فتح و ظفر پس از آنکه از آنجا بگریختند ممتحن و مضطر و کفار قریش را ذلیل کرد
تا در بدر مقهور و مغلوب گشتند ذلیل کنی آنرا که خواهی بخذلان و حرمان عزیز کنی آنرا که خواهی بتوفیق
قناعت و رضا و ذلیل کنی آنرا که خواهی بحرص بر احطام دنیا قانع عزیز است و طامع ذلیل الطامع
فی وثاق الذل و هب منبه گفت عز و توانگری هر دو بیرون آمدند در عالم جولان کردند قناعت از پیش ایشان
بر افتاد از پای در آمدند و بنفتادند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت من قنع شبع و من لا یقنع لا
یشبع قانع اگرچه گرسنه است سیر است و طامع اگرچه سیر است گرسنه است مالی که آنرا نهایتی نیست
قناعت است القناعة مال لا ینفد بیدک الخیر خیر بفرمان تو است و در قبضه قدرت تو است بس تو
او قادر نباشد خبر از تو هر خیر که در جهانست همه از او ست اما نعمت و اما بواسطه برای آنکه خیری که دیگرانت
دهند هم از او شناس که از او با ایشان رسیده و آنکه از ایشان بتو یا بامر او بتوفیق او توئی آن خدای که
بر همه چیزی قادر و توانا در شب در روز بری و روز در شب آری از این بکاهی بر دران می افزائی یکور اللیل
علی النهار و یکور النهار علی اللیل زنده از مرده بیرون آری و مرده از زنده حیوان از نطفه و نطفه از حیوان

مرغ از خانه و خانه لذ مرغ زهری گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم در نزد یک بعضی از زنان خود رفت
زنی حاضر بود نیکو با جامه نیکو پرسید که این کیست گفت خدای خالاتک یعنی از جمله خالتان توست
گفت کدام خالتست این گفت خالده بن الاسود بن عبد الله یغوث گفت سبحان الذی یخرج الحی
من المیت و این زن زنی صالحه بود پدرش کافر بود و روزی دهی توای بار خدای انرا که خواهی بی حساب بی
اندازه از کثرت این آیه را باشد لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ
مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ عبد الله عباس گفت جماعتی انصاریان با جماعتی
جهودان دوستی میکردند چون عمر ابن الحجاج و سلام بن ابی الحقیق و میخواستند تا ایشان را بفتنه آرند
رفاعه ابن المنذر و عبد الله بن جبیر ایشان را نهی کردند قول ایشان را نپسندیدند خدای تعالی این آیه
فرستاد و مقاتلان گفتند که در حاطب ابن ابی بلتعه آمد و جماعتی از اصحاب رسول صلی الله علیه وآله
وسلم که با اهل مکه اظهار مودت میکردند و درین وقت که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمکه خواست
رفتن حاطب نامه نوشت بدست زنی داد تا بمکه برد خدای تعالی رسول صلی الله علیه وسلم را از آن خبر داد امیر
المومنین علی رضی الله عنه را و زبیر را از پس بفرستاد تا آن نامه را باز آوردند و این قصه بیاید بتمامی در جای
که لایق آن باشد ضحاک گفت در عبادت صامت آمد و او متقی بود از اهل بدر و او را اخلفا بودند از جهودان
چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم روز احزاب از مدینه بیرون آمد گفت یا رسول الله اگر فرمائی تا این جماعتی
که خلفای من اند پانصد مرد اند ایشان را بیارم تا یار ما باشند بر کافران خدای تعالی این آیه فرستاد
و نهی کرد مومنان را از آنکه با کافران دوستی کنند و گفت نباید که مومنان کافران را بدوستان خود گیرند
جز از مومنان و از کافران تبرا می باید کرد و با ایشان چه گونه تولا کنند چون دوستی کسی باشی با دشمن او
دوست نباید بودن و هر که این کند یعنی با کافران دوستی کند از خدای و دین خدای بر هیچ نباشد و از
دوستی خدای تعالی دور بود آنکس که با دشمن خدای دوستی کند الا از ایشان ترسید و تقیه کنید و این آن
وقت باشد که کافران را قوتی باشد و مسلمانان را ضعفی آنکه اظهار مودت و موافقت کنند و با ایشان
بسازند برای دفع مضرت چنانکه عمار یاسر کرد از صحابه و غیر او تا خدای تعالی در حق او آیت فرستاد
که الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان و منافقان را بر تقیه اهل شیعه هیچ طعن نرسد از بهر آنکه فرمان خدای تعالی
درین آیه بدو ناطق است و این از جمله واجبات عقلی است و صحابه رسول تقیه کرده اند و صادق رضی الله عنه
از تقیه پرسیدند گفت التقیة دینی و دین من و دین پدران منست و از پدران او یکی رسول است
صلی الله علیه وآله وسلم مخالفت دین ایشان همانا نیکو نباشد ابن المسیب روایت کرد که مردی بنزد یک رسول

صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من رس که هلاک شدم گفت چه کردی گفت قریش مرا بگرفتند
وعذاب کردند وگفتند که ترا ناسزا گویم من آنچه ایشان را خواستند بگفتم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت
کیف کان قلبک دلت چگونه بود گفت کاره بود آنرا گفت اگر دگر باره بدست ایشان افتی مر ترا مثل این
حال افتد مثل آنکه گفتی بگوی این حدیث سه بار تکرار کرد عبد الله مسعود گفت خالطوا الناس وصافحوهم
بما یشتهون گفت با مردمان بسازید ومخالطت کنید و با ایشان مصافحه کنید و د[illegible] رست ایشان بنهید
بآنچه ایشان خواهند ودین را رخنه مکنید با کافران مخالطت شرطست وبا مومنان مخالصت آنرا
بزبان نگاه دارد و این را بدل دوست دارد دلت را برای جر منفعت ثواب با این باید وزبان برای
دفع مضرت عادل با آن وصادق رضی الله عنه الریاء مع المومن شرک ومع المنافق فی داره عبادة ریاء
با مومن شرک است وبا منافق در سرای او عبادت هشام ابن سالم گوید چون صادق رضی الله عنه از دنیا
برفت من ومحمد ابن النعمان صاحب الطاق وابو جعفر الاحول وجماعتی از اصحاب صادق رضی الله
عنه بمدینه بودیم ومردم گمان چنان می بردند که عبد الله بن جعفر که پسر مهترین بود امام وقایم مقام اوست
ما در نزدیک شدیم وگفتیم یا ابن رسول الله کر مردی دویست درم دارد به روز کوة آن چند است پنج درم گفتیم
اگر صد درم دارد گفت دو درم نیم ما گفتیم یا ابن رسول الله مرجیان چنین نمی گویند گفت من ندانم تا مرجیان چه
گویند ما از نزدیک او بیرون آمدیم وبدانستیم که امام نیست برای قلت علم او در شرع در گوشه بنشستیم
وبا یکدیگر میگفتیم در سر که ما کجا رویم وبا که فزع کنیم الی المرجیه ام القدریه ام الی الزیدیه ام الی المعتزله در این
میانه پیری از دور پدید آمد که ما او را نمی شناختیم واشارت کرد با بوجعفر الاحول واو را بخواند ما
هیچ شک نکردیم که از جمله عیون وجواسیس بود که ابو منصور دوانیقی جاسوسان برگماشته بود
تا بدانند که شیعه صادق رضی الله عنه نزدیک که شوند وقایم مقام او که باشند من گفتم انا لله
وانا الیه راجعون کار افتاد ولیکن شما بروید که او مرا میخواند تا شما نیز هلاک نشوید ومن خایف واندیشناک
در پی او ایستادم مرا بیاورد تا بدر سرای موسی بن جعفر رضی الله عنهما وآنجا بنشاند وبخادمی سپرد واو در
سرای شد وساعتی بود دیگی بدر آمد که درای من در سرای شدم راست که چشمش بر من افتاد گفت الی لا الی
الجبریه ولا الی المرجیه ولا الی الزیدیه ولا الی المعتزله من رفتم وپیش او بنشستم گفتم یا ابن رسول الله پدرت
بجوار رحمت خدای انتقال کرد گفت آری گفتم یا ابن رسول الله بمرگ مرد گفت بلی گفتم ما را رجوع
با کیست پس از و گفت ان شاء الله ان یهدیک هدیک گفتیم یا ابن رسول الله برادرت عبد الله دعوی امامت
میکند گفت عبد الله یرید ان لا یعبد الله گفت عبد الله نمیخواهد که خدای را پرستید گفتیم یا ابن رسول الله

فمن لنا بعده امام کیست پس از پدرت گفت انشاء الله ان یهدیک لهداک گفتم یا ابن رسول الله تو امامی از پس
پدرت گفت من این نمیگویم با خویشتن گفتم هیچ فایده حاصل نمیشود گفتم یا ابن رسول الله علیک امام بر
تو هست امام گفت نه گفت چون این سخن از او بشنیدم چندانی هیبت او در دل من آمد و اعظام و اجلال
او مکه وصف آن نتوانم کردن گفتم یا ابن رسول الله دستور باشی که مسایلی و مشکلاتی که مراست بپرسم چنانکه
از پدرت میپرسیدی گفت بپرس از هرچه خواهی گفت بسیاری مسایل بپرسیدم همه را جواب گفت
آنگه گفت علیک بالکتمان فان اذعت فهو الذبح پوشیده دار و الا کشتن بود گفتم یا ابن رسول الله
شیعه پدرت متحیر فرومانده اند دستوری باشی که ایشان را هدایت کنم بنزدیک تو گفت اگر کسی
باشد که از او رشدی بینی اولا از و عهد و میثاق بستان بر کتمان و تقیه چه اگر اشکارا کنند این حدیث
ذبح بود و اشارت شده الی حلقه و بدست اشارت کرد بحلق من بیرون آمدم و اصحاب را دیدم
مرا گفتند ماورا که چیست از پس تو گفتم الهدی راه راست و قصه را گفتم آنگه بتدریج اصحاب صادق
رضی الله عنه بنزدیک او می آمدند تا بر او جمع شدند سیرة ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
در عهد ظلمه بنی امیه و بنی عباس تقیه بوده است الا عند اساس الامن الرشد و یحذرکم الله نفسه و خدای تعالی
شما را التحذیر میکند و از عقاب خود میترساند و بازگشت همه با خداست مورد این آیه تهدید و وعید است
قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ
نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ
نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ قدیم تعالی چون رخصت داد در کتمان حق و مساعدت کافران برای
دفع مضرت را باز نمود که اگر کسی اینمعنی کار بندد برای خوف و عذر اضطرار برای مساعدت و موافقت
کفار و گمان برد که بر خدای تعالی پوشیده ماند نه چنان باشد که او بنده را بگوی ای محمد اگر پوشیده دارید
آنچه در دل شماست یا آشکارا کردانید آنرا خدای تعالی آنرا داند و بران اطلاع یابد که او عالم الذات است
بر جمله معلومات بر وجهی که صحیح بود که معلوم بود عالم بود هرچه در آسمان و زمین است از نهان و آشکارا
میداند بر او هیچ پوشیده نیست و او بر چیزی قادر است تاخیر عذاب و مهلت و انتظار استحقاق
عقاب نه برای عجز میکند برای مصلحت تکلیف میکنید تا مکلفان ممکن باشند و ایشان را بر خدای تعالی
حجت نباشد تعجیل عذاب نمیکند باز می نهد روزی را که در آن روز هیچ نفسی آنچه کرده باشد و شر و نفع
و ضر و طاعت و معصیت همه حاضر یابد و آنچه کرده باشد از بدی تمنا کند و دوست دارد که از میان او
و میان آن عمل که کرده بود غایتی و مسافتی دور باشد مقابل گفت چندانکه مشرق و مغرب نظیره بالنبی

بینی وبینک بعد المشرقین و می ترساند خدا تعالی شما را از عقاب و او آن خدای ست که مهربانست بر بندگان
خویش قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم قل اطیعوا الله والرسول
فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین حسن بصری کفت که در عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جماعتی دعوی کردند
که ما خدای را دوست داریم حق تعالی کفت دوستی را علامتی بود و آن آن بود که از فرمان دوست بیرون
نیایید و دوست او را دوست دارند این محمد دوست منست اکر شما راست میکویید متابعت او کنید
تا من نیز شما را دوست دارم دوستی من آنست که دوستان من دوست دارید و فرمان من برید و در سخن
عاصی نروید تعصی الاله وانت تظهر حبه   هذا محال فی القیاس بدیع   لو کان حبک صادقا لاطعته
ان المحب لمن یحب مطیع   ابو صالح از عبد الله عباس کفت آیت در جهودان آمد که ایشان کفتند
که ما عیسی را می پرستیم و تعظیم میکنیم برای دوستی خدای تعالی این آیه فرستاد که اکر عیسی را علی زعمکم
برای دوستی من میپرستید رسول مرا محمد هست متابعت کنید بکوی ایشان را ای محمد اکر خدای را
دوست میدارید پس روی و متابعت من کنید تا خدای تعالی شما را دوست دارد و کناههای
شما بیامرزد و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون این آیه فرستاد
بر ایشان خواند عبد الله ابی منافق اصحابش را کفت نمی بینید که محمد دوستی خود چون دوستی خدای
میدارد و ما را میفرماید تا او را همچنان دوست داریم که ترسایان عیسی را خدای تعالی بجواب ایشان
آیه بفرستاد و کفت بکو ای محمد که اطیعوا الله که خدای را و رسول خدای را دوست و فرمان برید پس اکر
فرمان نبرید و برکردید کافر باشید و خدای تعالی کافران را دوست ندارد رسول صلی الله علیه وآله
وسلم کفت که اکر شرایط و علامات ایمانست الحب فی الله والبغض فی الله هست دوستی برای
خدای کو دشمنی برای خدای و چون بنده خواهد که حلاوت ایمان در دل خود بیابد باید که آنرا دوست
دارد جز برای خدای دوست ندارد و کفت شرک در پوشیده ترست از رفتن مورچه خرد در شب
سیاه بر سنک سیاه و کمینه او آنست که مرد کسی را دوست دارد بر ظلمی یا دشمنی دارد بر عدلی
و دین نیست الا دوستی و دشمنی انکه این آیه برخواند قل ان کنتم تحبون الله ان الله اصطفی آدم و نوحا
وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم از محمد باقر یا از جعفر صادق
رضی الله عنهما روایت کرده اند که چون خدا تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم رسول صلی الله علیه وآله وسلم خطبه کرد و کفت یا ایها الناس
ان الله امرکم ان تطیعوه فی نبیه وتطیعونی فی وصیتی ووزیری وخلیفتی فی حیاتی واولی الامر بعد وفاتی

وخير من اختلف بعدي علي بن ابي طالب الا و من اطاع عليه فقد اطاعني و من اطاعني فقد اطاع الله و من فارق
عليا فقد فارقني و من فارقني فقد فارق الله فعليه لعنة الله گفت خداي تعالى شما را فرمود كه طاعت او داريد
در حق من و طاعت من داريد در باب وصي و وزير و خليفه من در حيوة من خداوند امر امامت پس از وفات
من و بعينه هر كس را كه من ره كنم و اين علي ابن ابي طالب است الا هر كه طاعت او دارد طاعت من
داشته باشد و هر كه طاعت من دارد طاعت خداي تعالى داشته باشد و هر كه از او مفارقت
كند از من مفارقت كرده باشد و هر كه از من مفارقت كند از خداي تعالى مفارقت كرده باشد يعني
از دين خداي مفارقت كند لعنت خداي تعالى بر او باد پس از آن روزي اوس بن بشير التميمي امير المومنين
را گفت يا بني هاشم الا المحاريق اي بني هاشم شما الا حيله چيزي ديگر نكنيد چرا شما بولايت مخصوص
آييد دون ما امير المومنين گفت والله يا اوس الا الكذب و تو الا دروغ چيز ديگر نداني ان الله اختار
ذريت ابراهيم خداي ما را كه فرزندان ابراهيم ايم بر گزيد اوس گفت ما نيز از فرزندان اوييم و زنگيان
و نوبيان از فرزندان سام نوح اند اينان دو پيغمبر مرسل بوده علي رضي الله عنه برفت و رسول صلى الله
عليه و آله و سلم را خبر داد از آنچه رفته بود ميان ايشان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم گفت الا ان
برجره الا بالوحي بخداي كه من زجر او نكنم الا وحي در حال جبرئيل آمد و گفت خدايت سلام ميرساند
و اين آيت آورد قل اطيعوا الله و رسوله تا انجا كه والله سميع عليم صادق رضي الله عنه در تفسير اين آيت گفت
فرمان بريد خداي را در انجا فرمود طاعت رسول داريد در انچه موكد كرد بر شما پس اگر برديد از ولايت ما
خداي دوست ندارد كافران را بايائي كه در حق ماست خداي تعالى آدم را و نوح را بر گزيد از بهر ولايت
و فرزندان ايشان را بر گزيد و آل ابراهيم و آل عمران را بر گزيد رو بر اوس تميمي و مخالفان را تا اين نبايد
گفتن از ظاهر عدول كردند و گفتند كه مراد بال ابراهيم خود ابراهيم است و بال عمران خود عمران است ظاهر
قران را مي شكنند از بهر آنكه نصب عداوت آل محمد عليه السلام كرده باشند آدم را بر گزيد كه ابو البشر ماست
و نوح را كه شيخ انبيا و اولو العزم است و مبعوث بكافه خلق و آل ابراهيم را كه محمد است و در اخبار اهل
البيت و تفاسير ايشان آمده كه مراد بال عمران علي ابن ابي طالب است و عمران نام ابو طالب است
در توريه پس اول گزيده از آل ابراهيم رسول الله عليه و آله و سلم است چنانكه انس مالك روايت كرد كه جماعتي
از بني كنده روايت كردند كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم است چنانكه انس مالك روايت كرد از
ايشان است اين حديث بر رسول رسيد گفت ان محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد
مناف بن قصي بن كلاب بن مره بن كعب بن لوي بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن كنانه بن

خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادین بن ادد بن الهمیسع بن نبت بن قیدار
بن اسماعیل بن ابراهیم وما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله فی خیرهما خرجت من ابوی من نکاح ولم
اخرج من سفاح من لدن آدم حتی انتهیت الی ابی وامی مردمان بدو فرقه نشدند الا که من در بهینه ایشان بودم از
هر مادر و پدر که آمدم بنکاح آمدم بسفاح نیامدم از آدم تا بمادر و پدر خود انکه گفت بدانید که خدا تعالی از فرزندان
ابراهیم اسماعیل را برگزید و از فرزندان اسماعیل کنانه را و از بنی کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم مرا و انا خیرکم
نفسا و خیرکم ابا و اما ان الله اصطفی آدم خدا تعالی آدم را برگزید برای خلافت و گفت انی جاعل فی الارض خلیفه
تا بدانی که هر که خلیفه او باشد در بدایه کار آدم را برگزید و فرشتگان را در پیش او بسجده آورد تا نیک از بد و
مطیع از عاصی ممتاز گردد در آخر کار علی را بخلافت برگزید تا آنها که دعوی اسلام کردند و بنمودند منافق بودند
از مومن مخلص پیدا شود حسن بصری گفت که مراد بآل عمران عیسی است که مریم دختر عمران بود برای قول عیسی
را برگزید تا مبشر مقدم او باشد و مبشرا برسول یاتی من بعد اسمه احمد و مقدمه لشکر فرزندان او باشد که مهدی
امت است اینجا آیه بشارت بود آنجا را آیه بشارت باشد عامه مفسران گفتند که آل عمران موسی و هرون است
و آل ابراهیم بلا خلاف محمد است و اهل البیت او که از فرزندان ابراهیم خلیل الله اند عبد الله عباس گفت سالی از سالها
در موسم حج مردم را حدیث میکردم مردی را دیدم بر هیات اعرابی عمامه سیاه بر سر بسته هر که من خبری
روایت میکردم او خبری روایت میکرد چون فارغ شد گفت معاشر الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن
لم یعرفنی فانا جندب ابن جناده البدری الغفاری انا صاحب رسول الله سمعته یقول فی هذه المکان والا صمتا
اذناي ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ای مردمان هر که
مرا نشناسد شناسد من جندب ابن جناده ام صاحب رسول خدای شنیده ام از او که میگفت درین مکان
و اگر نه چنین هر دو گوش من کر باد که خدا تعالی آدم را برگزید و نوح را و آل ابراهیم را و آل عمران را بر جمله عالمیان
فرزندانی اند بعضی از بعضی و خدای شنوا است اقوال ایشان می شنود احوال و افعال ایشان میداند چون
این آیه بخواند اندرین موقف گفت ذریه از نوح است و آل از ابراهیم است و سلاله از اسماعیل و عترتها
ذریه و ذریت طاهره از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق اکبر علی ابن ابی طالب است رضی الله عنه پس اگر این
امت متحیر از پس پیغمبر تقدیم کرده بودند آنرا که خدا تعالی و پیغمبر تقدیم کردندی و باز پس داشتندی آنرا
که باز پس داشت و پیغمبر تاخیر کرد هرگز دست خدای محتاج نشدی و در راه خدای سنگسار و امت از پس رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ خلاف نکردندی و الا که تاویل آن نزدیک اهل البیت یافتندی چشیدی الحجه و بال
کردند می ورود بود که بدانند ظالمان که چگونه بود باز گشت ایشان و از امام حسن عسکری رضی الله عنه تفسیر این آیه

پس رسید ند گفت انا من الزکی علی ابن محمد و الزکی من الهادی محمد ابن علی و الهادی من الرضا علی ابن موسی و الرضا
من الکاظم موسی بن جعفر و الکاظم من الصادق جعفر ابن محمد و الصادق من الباقر محمد ابن علی و الباقر من السجا
و زین العابدین و السجاد من الشهید المظلوم الحسین ابن علی و چون بذکر امام حسین رضی الله عنه رسید
بر او فتاد انگه گفت السلام علی الشهید المظلوم السلام علی المرحوم السلام علی الحق المکتوم و الحسین ابن
علی من ابیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین الطیبین الطاهرین اِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ
عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ
رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثَى وَاللهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثَى وَاِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَاِنِّي اُعِيذُهَا
بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ... یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران که حنه بود
مادر مریم بارخدایا من با نذر کردم که آنچه در شکم دارم از آنچه کردم آدر ا از خدمت خویش و خالص کردم خدمت خانه
ترا و قولی دیگر آنست که او را وقف کردم بر خدمت خانه تو که عبادت گاه بود و ایشان را عادت بود که از جمله
عبادات و قربانی فرزندان خود را برای خدمت خانه خدای و مساجد وقف کردندی تا آنرا میرفتی و آب
میزدی و هیچ از انجا مفارقت نکردی خبر عند حاجتی تا انگاه که بالغ شدی چون بالغ شدی او را مخیر کردندی
در مقام کردن و بیرون رفتن اگر برفتی منع کردندی و اگر نرفتی و مقام کردی او را اختیار نبودی پس از ان هیچکس
نبود از انبیا و علما و الا که از فرزندان یکی و دو محرر بودی و این تحریر در نرینه بودی نه در مادینه و بسبب این آن
بود که دو خواهر بودند یکی بحکم ذکریا یکی بود و یکی دیگر بحکم عمران بود حنه بود و او را فرزند نمی بود تا پیر شد و ایشان اهل البیت
بودند از خانه پیغمبری علم یکروز در زیر درختی نشسته بود مرغی را دید که بچه را دانه میکرد داو را آرزوی فرزند خواست
از خدا تعالی فرزند خواست و نذر کرد با خدای تعالی که اگر او را فرزندی آید آن فرزند را محرر کرداند و بر خانه خدای
وقف کند او را پس نیامد که بار گرفت بمریم شوهر خود عمران را گفت تو دانی که من نذر کرده ایم که فرزند را محرر کنیم
عمران گفت خطا کردی این تعجیل نبایست کرد چه گوئی اگر دختری باشد این کار نشاید و تو بزه کار باشی و او هنوز
بار ننهاده بود که عمران با پیش خدای شد و در حال نذر این دعا کرد فتقبل منی بارخدایا این نذر که کرده ام از من
بپذیر که توئی آن خدای که شنونده دعاهای بندگانی و دانا بمصالح ایشان اسما نسبت نزید گفت چون خدیجه
بفاطمه رضی الله عنها بار گرفت گفت بارخدا تو دانی که من از زن عمران بهترم و محمد از عمران بهتر است من این
مولود را محرر کردم خدای تعالی وحی کرد برسول که خدیجه را بگوی که لا عتاق قبل الملک خلی بینی و بین صفیی فانی
الملکها ئی ام الامیه و عتقی من النار گفت بگو که عتق پیش از ملک نباشد دست بدار از میان من و او که صفیه
برگزیده منست و مادر امامان منست و آزاد کرده منست از دوزخ خدیجه گفت دلم خوش است اگرچه دختر است چون

مادر ما امانتست پس انکه بار بنهاد حنه کفت ای بار خدای دختر بنه زاده ام و امید من چنان بود که پسری باشد که
صلاحیت خدمت خانه تو دارد والله اعلم بما وضعت و خدای داننده تر است بدانچه او بار نهاد این سخن نیست
نه از سخن حنه کلام خداست یعنی چه خدای جل جلاله عالمتر بود بدانچه او بزاد و نرینه یعنی پسر چون مادینه نباشد
در این مقصود که مرا هست از خدمت مسجد از بهر انکه عورت و ضعیف باشند و اعذار زنان باشد و او را
نام مریم بنهادم و بلغت ایشان عابده و خادمه بود در خبر هست که مریم نیکوترین زنان بود در روزکار خود ابو هریره
روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که حسبک من نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه
امرأة فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و من او را در باز داشت و پناه تو می آورم و فرزندان او را
از دیو ملعون رانده و سنکسار لعنت کرده رسول صلی الله علیه و سلم کفت هیچ مولود دنیا نشد الا که چون برآید شیطان
دست مالد و کودک از مس شیطان بانک دارد الا مریم را و عیسی به دعا حنه مادر مریم اکر شما نیز خواهید برای فرزند
خود بخوانید و انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا
وكفلها زكريا كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا قال يا مريم انى لك هذا قالت هو من عند الله
ان الله يرزق من يشاء بغير حساب پس خدای تعالی مریم را بپذیرفت و قبول کرد با انکه زن بود و کمان
چنان بود که خدمت عبادتکاه را نشاید بقبولی نیکو عبد الله عباس کفت او را توفیق داد تا راه نیکوان سپرد
و بپرورد او را پروردنی نیکو یعنی او را تمام خلق و راست اندام آفرید و زکریا کفالت او کرد و بخود پذیرفت مفسران
کفتند چون حنه بمریم بار نهاد و او را در خرقه پیچید بیاورد و در مسجد پیش علما و احبار بنهاد ایشان سدنه بیت
المقدس بودند کفتند برکیرید این نذیره را یعنی این را که نذر در حق او آمده هست زکریا کفت من اولیترم باو
که خاله او در خانه منست احبار کفتند که ما بدین راضی نشویم که اکر بخاله رها کردندی بمادرش رها کردندی و در او منافسه
نکردندی برای انکه عمران امامی بود در میان ایشان و صاحب قربان ایشان بود و هر کسی رغبت کردند که تولای
تربیت او کنند کفتند که قرعه زنیم هر کس که نام او بقرعه برآید باو دهند و ایشان بیست و نه مرد بودند برفتند
و هر یک تیری بتراشیدند و نام خود برو نقش کردند و بکنار جوی آوردند و تیرها را در آب انداختند همه تیرها بآب
فرو شدند مکر تیر زکریا که بر سر آب بماند چون حال چنین بود دست از و بداشتند و او را بزکریا تسلیم کردند زکریا علیه السلام
پیغمبری بود معروف از فرزندان سلیمان او را بخانه برد و بخاله او سپرد و دایه بکرفت تا شیرش میداد چون
بزرک شد و بالغ کشت برای او محراب بنا کرد یعنی صومعه بر بالا کرد چنانکه جز بنردبان بر او نشایستی رفت
چنانکه در خانه کعبه هست و هر روز بیامدی و طعامی و شرابی و هر چه او را حاجت بودی بانجا آوردی چون بیرون
شدی هفت در ببند در بستی هر که درآمدی درها بر حال خود بودی و نزدیک او آب و طعام بودی تابستان

پرسیدند گفت انا من الزکی علی ابن محمد و الزکی من الهادی محمد ابن علی و الهادی من الرضا علی ابن موسی و الرضا
من الکاظم موسی بن جعفر و الکاظم من الصادق جعفر ابن محمد و الصادق من الباقر محمد ابن علی و الباقر من السجا
و زین العابدین و السجاد من الشهید المظلوم الحسین ابن علی و چون بذکر امام حسین رضی الله عنه رسید
بر وافتاد انگه گفت السلام علی الشهید المظلوم السلام علی المرحوم السلام علی الحق المکتوم و الحسین ابن
علی من ابیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین الطیبین الطاهرین اذ قالت امرأة
عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السمیع العلیم فلما وضعتها قالت
رب انی وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت و لیس الذکر کالانثی و انی سمیتها مریم و انی اعیذها
بک و ذریتها من الشیطان الرجیم ...... یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران که حنه بود
مادر مریم بار خدایا من بانذر کردم که انچه در شکم دارم از انچه کردم آدر ا از خدمت خویش و خالص کردم خدمت خانه
ترا و قولی دیگر آنست که او را وقف کردم بر خدمت خانه تو که عبادت گاه بود و ایشانرا عادت بود که از جمله
عبادات و قربانی فرزندان خود را برای خدمت خانه خدای و مساجد وقف کردندی تا آنرا میرفتی و آب
میزدی و هیچ از انجا مفارقت نکردی خز عند حاجتی تا انگاه که بالغ شدی چون بالغ شدی او را مخیر کردندی
در مقام کردن و بیرون رفتن اگر برفتی منع کردندی و اگر نرفتی و مقام کردی او را اختیار نبودی پس از ان هیچکس
نبود از انبیا و علما و الا که از فرزندان یکی و دو محرر بودی و این تحریر در نرینه بودی نه در مادینه و بسبب این آن
بود که دو خواهر بودند بحکم ذکریا یکی بود و یکی دیگر بحکم عمران بود حنه بود و او را فرزند نمی بود تا پیر شد و ایشان اهل البیت
بودند از خانه پیغمبری علم یکروز در زیر درختی نشسته بود مرغی را دید که بچه را دانه میکرد او را آرزوی فرزند خواست
از خدای تعالی فرزند خواست و نذر کرد با خدای تعالی که اگر او را فرزندی آید آن فرزند را محرر کرداند و بر خانه خدای
وقف کند او را ابسن نیاید که بار گرفت بمریم شوهر خود عمران را گفت تو دانی که من نذر کرده ایم که فرزند را محرر کنیم
عمران گفت خطا کردی این تعجیل بنبایست کرد چه گوئی اگر دختری باشد این کار نشاید و تو نیز هکار باشی و او هنوز
بار ننهاده بود که عمران با پیش خدای شد و در حال نذر این دعا کرد فتقبل منی بار خدایا این نذر که کرده ام از من
بپذیر که توئی آن خدای که شنونده دعاهای بندگانی و دانا بمصالح ایشان اسما نبت یزید گفت چون خدیجه
بفاطمه رضی الله عنها بار گرفت گفت بار خدایا تو دانی که من از زن عمران بهترم و محمد از عمران بهتر است من این
مولود را محرر کردم خدای تعالی وحی کرد برسول که خدیجه را بگوی که لا عتاق قبل الملک خلی بینی و بین صفیی فانی
الملکها ائی ام الائمة و عتقی من النار گفت بگو که عتق پیش از ملک نباشد دست بدار از میان من و او که صفیه
برگزیده منست و ما در امامانست و آزاد کرده منست از دوزخ خدیجه گفت دلم خوش است اگرچه دختر است چون

مادرا امانتست پس آنکه بار بنهاد حنه گفت ای بارخدای دختر بنه زاده ام و امید من چنان بود که پسری باشد که صلاحیت خدمت خانهٔ تو دارد و الله اعلم بما وضعت و خدای داننده تراست بدانچه او بار نهاد این سخن حق تعالی است نه از سخن حنه کلام خداست یعنی چه خدای جل جلاله عالمتر بود بدانچه او بزاد و نرینه یعنی پسر چون مادینه نباشد درین مقصود که مراهست از خدمت مسجد از بهر آنکه عورت و ضعیف باشد و اعذار زنان باشد او را نام مریم نهادم و بلغت ایشان عابده و خادمه بود در خبرست که مریم نیکوترین زنان بود در روزگار خود ابوهریره روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که حسبک من نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه امرأة فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و من او را در باز داشت و پناه تو می آورم و فرزندان او را از دیو ملعون رانده و سنگسار لعنت کرده رسول صلی الله علیه و سلم گفت هیچ مولود دنیا نشد الا که چون بزاید شیطان دست مالد و کودک از مس شیطان بانگ دارد الا مریم را و عیسی بدعا حنه مادر مریم اگر شما نیز خواهید برای فرزند خود بخوانید و انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا وکفلها زکریا کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس خدای تعالی مریم را بپذیرفت و قبول کرد با آنکه زن بود و گمان چنان بود که خدمت عبادتگاه را نشاید بقبولی نیکو عبدالله عباس گفت او را توفیق داد تا راه نیکوان سپرد و بپرورد او را پروردنی نیکو یعنی او را اتمام خلق و راست اندام آفرید و زکریا کفالت او کرد و بخود پذیرفت مفسران گفتند چون حنه بمریم بار نهاد و او را در خرقه پیچید بیاورد و در مسجد پیش علما و احبار بنهاد ایشان سدنه بیت المقدس بودند گفت بگیرید این نذیره را یعنی این را که نذر در حق او آمده است زکریا گفت من او لیترم باو که خاله او در خانه منست احبار گفتند که ما بدین راضی نشویم که اگر بخاله رها کردندی بمادرش رها کردندی و در او مناقشت کردندی برای آنکه عمران امامی بود در میان ایشان و صاحب قربان ایشان بود هر کسی رغبت کردند که تولای تربیت او کنند گفتند که قرعه زنیم هر کس که نام او بقرعه برآید بادش دهند و ایشان بیست و نه مرد بودند برفتند و هر یک تیری بتراشیدند و نام خود برو نقش کردند و بکنار جوی آوردند و تیرها را در آب انداختند همه تیرها با آب فرو شدند مگر تیر زکریا که بر سر آب بماند چون حال چنین بود دست از و بداشتند و او را بزکریا تسلیم کردند زکریا علیه السلام پیغمبری بود معروف از فرزندان سلیمان او را بخانه برد و بخاله او سپرد و دایه بگرفت تا شیرش میداد چون بزرگ شد و بالغ گشت برای او محراب بنا کرد یعنی صومعه بر بالا کرد چنانکه بنردبان بر او نشایستی رفت چنانکه در خانه کعبه هست و هر روز بیامدی و طعامی و شرابی و هر چه او را حاجت بودی بانجا آوردی چون بیرون شدی هفت در بند در بستی هر گه که در آمدی در بر حال خود بودی و نزدیک او آب و طعام بودی تابستان

میوه زمستان و بهر زمستان میوه تابستان او گفتی انی لک هذا از کجا آمد این ترا گفتی که از نزدیک خدای حسن بصری
گفت او از هیچ پستان شیری نخورد و میوه بهشت پرورده شد و در کودکی پیش از وقت سخن گفت محمد بن المنذر
از جابر روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم چند روز بگذشت که طعام نخورد در نخور شد برخاست
و در حجرهای زنان بگردید هیچ نیافت بحجره فاطمه آمد و گفت یا بنیه ای فرزند که هیچ طعامی هست نزدیک تو
فاطمه گفت تن و جان [illegible] فدای تو باد هیچ نیست از نزدیک او بیرون آمد با مسجد رفت همسایه از آن فاطمه
او را دو نان فرستاد و پاره گوشت و او و شوهر و فرزندان همه گرسنه بودند و محتاج فاطمه با خود گفت والله
لاوثرن بها رسول صلی الله علیه وآله وسلم بخدای که پیغمبر را بر این ایثار کنم بر خود و فرزندان خود یکی را از فرزندان
بفرستاد تا رسول را بخواند رسول صلی الله علیه وآله وسلم باز آمد فاطمه گفت تن و جان من فدای تو باد
چون تو برفتی خدای ما را چیزی بداد اگر چه اندک است من خواستم که ترا ایثار کنم آن جفنه نهاده بود
و چیزی بر سر او نهاده پیش رسول آورد چون سر او بر گرفت جفنه پر از نان و گوشت بود فاطمه رضی الله
عنها عجب بماند دانست که برکت خدای است شکر خدای تعالی بکرد و بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم صلوات فرستاد
رسول گفت یا بنیة انی لک هذا از کجا آمد این ترا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
رسول خدای را شکر کرد و گفت سپاس آن خدای را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا که با من نمود در اهل بیت من
آنچه با زکریا نمود در حق مریم که هر گه که در پیش شدی نزدیک او روزی یافتی گفتی از کجا آمد ترا این گفتی
از نزدیک خدای تعالی که خدای تعالی روزی دهد آنرا که خواهد بی حساب آنگه رسول صلی الله علیه وآله وسلم
کسی فرستاد امیر المومنین را و حسن و حسین سلام الله علیهم را بخواند و جمله زنان خود را و خویشان را
تا از آن طعام بخوردند و سیر شدند و همسایگان را از آنجا فرستاد تا فاطمه زهرا رضی الله عنها گفت چون
این همه از آنجا بخوردند و خرج کردند پنداشتی که همچنین بر حالت خود مانده است از آنکه خدای تعالی
برکت در آن نهاده بود هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ
فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا
مفسران گفتند که چون زکریا چنان دید که خدای تعالی روزی بمریم میرسانید و او را در تابستان میوه زمستان
و در زمستان میوه تابستان میداد او را رغبت افتاد که خدای تعالی او را نیز فرزندی بدهد اگر چه او پیر
بود و اهل عاقر شده و از آن در گذشته که او را فرزند باشد دانست که بر خدای تعالی آسان بود دعا کرد
و تضرع نمود و گفت ای بار خدای مرا از نزدیک فرزندی بخش پاکیزه و مبارک تقی و پرهیزکار و صالح که تویی
آن خدای که شنونده دعا و اجابت کننده آن انس مالک روایت کند که پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه

گفت که هر مردی بمیرد و نسلی صالح رها کند خدای تعالی بر عملی صالح رها کند خدای تعالی بر عملی صالح که آن ایشان کنند
همچنان ثواب که ایشان را دهد بی آنکه از ثواب ایشان چیزی بکاهد بدو دهد پس او را دادند زکریا را او تحمان
و مراد بدین جبرئیل است زکریا علیه السلام پیغمبری مرسل بود و سر احبار و صاحب قربان بود و کلید عبادتخانه
بدست او بود و او در مسجد نماز میکرد و مردم منتظر بودند تا در بگشاید نگاه کرد برنای را دید با جامهٔ سفید و آن
جبرئیل بود ندا کرد زکریا بترسید او گفت ای زکریا در محراب یعنی در مسجد ایستاده بود نماز میکرد گفت
خدای تعالی ترا بشارت میدهد بفرزندی یحیی نام گفته اند که از بهر آن یحیی نام نهاد او را که عاقر و نازاینده که
مادر او باو زنده شد قتاده گفت از بهر آنکه دل او بایمان زنده کرد و بعصمت زنده کرد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفت یحیی زکریا معصیت نکرد و همت معصیت نکرد زین العابدین را رضی الله عنه گفتند حدیث
امیر المومنین را فضلی بگو گفت مطول گویم یا مختصر گفتند گفتند مختصر گفت ما هم بمعصیت الله قط هرگز
همت نکرد که خدای را بیازارد امام حسین علی رضی الله عنه چون از مکه بیرون آمد و متوجه کوفه شد بهیچ
منزل فرود نیامد و الا حدیث یحیی و زکریا و مقتل او کردی تا روزی گفت من هوان الدنیا علی الله تعالی
ان راس یحیی بن زکریا اهدی الی بغیة من بغایا بنی اسرائیل از خواری دنیا خدای تعالی است که سر یحیی زکریا را
بهدیه پیش زنی فاحشه از بنی اسرائیل فرستادند گفت خدای تعالی ترا بشارت میدهد به یحیی که براست
دارنده و تصدیق کننده کلمهٔ خدای است یعنی عیسی علیه السلام و او را کلمه خواند از بهر آنکه بکلمهٔ کن آفرید او را
بی پدر و یحیی اولین کسی بود که بعیسی ایمان آورد و او را تصدیق کرد و او بشش ماه از عیسی مهتر بود و پسر خاله یکدیگر
بودند و یحیی را پیش از آن کشتند که عیسی را بآسمان بردند و سید او مهتری مفضل گفت سید بود در دین
قتاده گفت سید عالم و وارع باشد مجاهد گفت آن بود که بنزدیک خدای تعالی گرامی بود سفیان ثوری گفت
آن بود که آن حسد نبرد فان الحسود لا یسود و سیادت بر حقیقت در خاندان محمد است ام سلمه گفت روزی
زنان رسول صلی الله علیه و آله و سلم بحجرهٔ من حاضر بودند و هر کسی از مفاخرت قوم خود چیزی میگفتند فاطمه
زهرا رضی الله عنها در آمد حدیث بر ایشان تنگ شد چون او را دیدند عایشه گفت ما بالکم یا بنی هاشم
حریم السیاده باسرها اما انت فسیدة النساء العالمین و اما ابوک فسید ولد آدم و زوجک فسید العرب و اما ابناک
فسیدا شباب اهل الجنة فی الجنة و اما عمک فسید الشهداء جمله سیاده گفت گرد جمع کرده اید تو سیدهٔ زنان
جهانی و پدرت سید ولد آدم است و شوهرت سید العرب است و پسرانت سید آن جوانان بهشت اند
و عمت سید الشهدا است فما ترکتم لاحد بعدها سیاده برای هیچکس سیاده پس از این سیاده را نگذاشتی رها نکردی
او بر پای خواست و میگفت ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله و یحیی مهتر و حصور بود و حصور

آن بود که خویشتن را از شهوات باز گرفته باشد پیغمبری از جملهٔ صالحان پیغمبر زادان بود قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ و چون جبرئیل علیه السلام زکریا را این بشارت داد و گفت ای خداوند مرا فرزند نرینه از کجا باشد و چگونه باشد پیری بمن رسیده است و من پیر گشته ام و زن [illegible] نازاینده و عقیم است و زکریا درین وقت نود دو ساله بود و بروایت عبد الله عباس صد و بیست ساله بود و زنش نود و هشت ساله چون این بگفت جبرئیل او را جواب داد و گفت همچنین [illegible] تعالی کند آنچه خواهد گویند که چرا زکریا این را منکر شد و او پیغمبر خدای بود گویند که او اصل حدیث را منکر نبود استفهام کرد آن کیفیت و شرح حال کرد که این چگونه خواهد بود خدای تعالی ما را جوان باز خواهد کردن یا برین پیری و عاقری فرزند خواهد دادن یا این فرزند از زن دیگر خواهد بودن گفت بار خدایا مرا آیتی و علامتی پیدا کن که بآن حمل این زن را بدانم تا در شکر و عبادت و دعا بیفزایم گفت که آیت و علامت تو آنست که سه روز با مردم حدیث نکنی الا باشارت و بذکر و عبادت من مشغول باشی گفته اند که سه روز زبانت از گفتار و حدیث با مردمان بسته شود تا سخن نتوانی گفتن برین قول مراد بامر کردن او را بذکر آن باشد که ذکر من گوئی در آنچه میان من و تو و نفس تو است اگر زبانت در کار نباشد دلت بر یاد و بر ذکر من همی باشد یاد کن خدای خود را بسیار عطا گفت مراد از روزه صمت است که در شرع ادیان بود و بوقت اشارة بود و بامداد و شبانگاه تسبیح من می گوی وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ یاد کن ای محمد چون فرشتگان گفتند یعنی جبرئیل مریم را گفت که خدای ترا بر گزید و خاصهٔ خود گردانید بدانکه عیسی را بی پدر از تو بیافرید و ترا پاک گردانید از انکه دست مردان بتو رسد سدی گفت از اعذاری که زنان را باشد از حیض و استحاضه و نفاس و بر گزید ترا بتخصیص خانه او را و از پیش آن هیچ زن را رخصت نبود و این پایه بداد و خداوند ترا بر جمله زنان جهانیان بر گزید باتفاق بر گزیده جمله زنان جهان فاطمه زهرا است رضی الله عنها برای انکه پاره اندام رسولست صلی الله علیه و آله و سلم و انکه بعضی از رسول باشد برابر نبود با انکه بهری از عمران باشد رسول صلی الله علیه و سلم گفت فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی فاطمه پاره از اندام منست هر که او را بیازارد مرا آزرده باشد عبد الله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی دراز که بگفت و ذکر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه کرد انکه گفت و ما ابنتی فاطمة اما دختر من فاطمه سیدهٔ زنان عالم است از اولینان و آخرینان و او پاره از منست و نور چشم منست و میوهٔ دل منست و جان منست از میان

پهلوهای من واو حوراء انسیه است هرکه در محراب خود بایستد در پیش خدای خود نیس از نور او
فرشتگان را روشنایی دهد چنانکه ستارگان اهل زمین را خدای تعالی فرشتگان را گوید پرستارد
مرا ببینید فاطمه را سید زنان و پرستاران من که از پیش من ایستاده است از ترس من میلرزد
و روی بعبادت من کرده است شما را گواه میکنیم او را و شیعه او را از آتش دوزخ ایمن کردم در حق مریم
گفت اصطفیک در حق او و فرزندان او و شوهر او گفت ویطهرکم تطهیرا آن بتول بود ابن عباس بود
رسول صلی الله علیه و آله و سلم را پرسیدند که ما چند بار از تو شنیده‌ایم که گفتی مریم بتول است و فاطمه بتول
است بتول چه باشد گفت بتول از زنان آن باشد که او را عذر حیض نباشد و مریم و فاطمه چنین اند که
حیض در دختران پیغمبران مکروه باشد انکه مریم را خطاب کرد و گفت ای مریم در نماز دیر بایست و قنوت
کن و رکوع و سجود با رکوع کنندگان سجده اگرچه در آیت بر رکوع مقدم است لازم نیاید که مقدم باشد
از انکه واو فایده جمعیت دهد نه فایده ترتیب در واركعی مع الراکعین دو قول گفته اند یکی رکوع کن
چنانکه دیگر راکعان میکنند دیگر انکه نماز بجماعت کن تا بر رکوع ایشان رکوع کنی ذلك من انباء الغیب
نُوحِیهِ اِلَیکَ وَمَا کُنْتَ لَدَیهِمْ اِذْ یُلْقُونَ اَقْلَامَهُمْ اَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَمَا کُنْتَ لَدَیهِمْ اِذْ یَخْتَصِمُونَ
آنچه ما ترا اعلام کردیم و از ان خبر دادیم از قصه مریم و زکریا از خبرهای غیب است که ما بتو وحی کردیم تا بر مشرکان
عرب حجتی باشد ازانکه میدانند که نزدیک علما ترددی و اختلاطی نکرده و هیچ نیاموخته و با این تو ایشان را
خبر میدهی از گذشتگان و آنچه میگویی موافق می آید و راست است و راست می شنیدند با آنچه در
کتابها است این ولایتی بود بر صدق نبوت تو و تو نزدیک ایشان نبودی چون ایشان تیرهای خود را
در آب می انداختند تا کفالت و تربیت او بنام که برآید از انکه ایشان همه مناقشه مینمودند و رغبت
میکردند در حضانت و کفالت مریم و در این با یکدیگر خصومت میکردند بر سبیل تعجب میفرماید از رغبت
و حرص ایشان و میگوید که تو نزدیک ایشان نبودی ای محمد چون ایشان با یکدیگر خصومت میکردند اِذْ
قَالَتِ الْمَلَائِکَةُ یَا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهًا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ
وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ وَیُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِینَ یاد کن ای محمد چون گفتند فرشتگان یعنی جبرئیل
که ای مریم خدای ترا بشارت میدهد بکلمه از او یعنی عیسی و کلمه از بهر آن گفت که بکلمه کن آفریده شد بی پدری
و برای انکه در گهواره سخن گفت ویکلم الناس فی المهد و برای انکه بکلمه خدا تعالی مبعوث بود یعنی انجیل که
کلام خدا تعالی است که نام او مسیح عیسی پسر مریم است مسیح از بهر آن نام نهاد از انکه پاکیزه و مالیده بود
از پلیدیها و گفتند برای انکه شسته و پاکیزه و مالیده بود و بروغن اندوده از مادر جدا شده برای انکه ممسوح

القدس بعد همه پای او زمین نرسیدی و برای آنکه جبرئیل پر در او مالیده بود تا شیطان بر او دست نیابد
در وقت ولادت عیسی را مسیح خوانند و دجال را مسیح بکسر میم و تشدید سین برین وجه از مساحت
گرفته باشند و ظاهر مسیح است لانه ممسوح العین یک چشم بیش ندارد و بعضی گویند که عیسی دجال را بکشد
و بهر این معنی گفته اند ان المسیح یقتل المسیح و در اخبار ظاهر است که دجال را مهدی کشد و عیسی
بن مریم [illegible] او باشد و [illegible] آنکه مهدی را بشناسد حواله بر عیسی کنند و اتفاق است که عیسی علیه السلام
[illegible] لشکر مهدی باشد و در قفای او نماز کند و با او اقتدا کند از آنکه شرع منسوخ است و او شرع ماند او را چون
پدر نبود [illegible] نسبت کرد پسر مریم گفت و خدای تعالی او را از فرزندان ابراهیم میخواند و من ذریته داود
و سلیمان الی قوله یحیی و عیسی از جهت مادر با ابراهیم و آدم با بعد نسب نسبت میگیرد بنزدیک خواجه
از غایت عناد حسن و حسین با قرب نسب با پیغمبر نسبت نمیگیرند و جیها خداوند جاه و قدر و منزلت
ذات روی بود عیسی بنزدیک خدای تعالی هم در دنیا و هم در آخرة و از جمله مقربان و نزدیکان و صالحان
بود با خدای تعالی و با مردم سخن گوید در گهواره پیش از وقت خرق عادت را تا آیتی و معجزتی باشد باشد
و در آن وقت که کهل و دو موی باشد پس از آنکه از آسمان بزمین آید و گفته اند که معنی آیت و یکلم الناس
فی المهد صبیا و کهلا نبیا با بادل چون خرق عادت به بینند بوقت دعوت تصدیق کنند پس کلام او
در مهد معجزه بود در گهواره دعوة بود و در مهد سخن بود به برات ساحت مادر و در گهواره سخن گوید به نبوت
و حکمت و به بشارت قدوم مهتر عیسی علیه السلام مجاهد گفت که چون مریم تنها بودی عیسی از شکم مادر
با او سخن گفتی و چون کسی او را مشغول کردی او در شکم مادر تسبیح گفتی عبد الله عباس گفت که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم در آن وقت که خدیجه بفاطمه حامله بود شبی بنزدیک او بود و او سخن میگفت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت یا خدیجه مع من تتکلمین با که سخن میگوئی گفت یا رسول الله با این جنین که در شکم
دارم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بشارت باد ترا که جبرئیل مرا بشارت داد که ما دختر است و مادر
امامانست و از نسل فرزندان او امامان باشند که خلقان با ایشان اقتدا کنند و اظهار معجز در آن حال
از بهر چه بود گویند که خدای تعالی عیسی را در آن حال کمال عقل بداد تا او نظر کرد و خدای را بشناخت و خدای تعالی
با او وحی کرد و این که گفت اتانی الکتاب بر مقنعه بود چون او دعوی نبوت کرد خدای تعالی برای تصدیق
او اظهار معجز کرد و او را بسخن آورد پیش از وقت و این اختیار جبائی است ابن الاخشاد گفت بر سبیل
تقریر و تاسیس نبوت بود و جاری مجری بشارت و خبر از نبوت و گفته اند بر سبیل معجزه مریم بود برات
ساحت او در اقالت رب انی یکون لی ولد و لم یمسسنی بشر قال کذلک الله یخلق ما یشاء اذا قضی

أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ مریم گفت در جواب جبرئیل ای بار خدایا مرا فرزند کی ان از کجا باشد و چگونه
باشد فرزند مرا فرزند بی مرد از هیچ زن حاصل نشود و دست هیچ آدمی بمن نرسیده است این بر سبیل گفت
آزانکه چیزی شنید که خارق عادت است خدا تعالی با جبرئیل آنانکه گفتند که مراد برب جبرئیل است
ازانکه رب بمعنی سید و مهتر است گفت که همچنین است که تو میگویی اما خدا تعالی قادر است
بیافریند آنچه خواهد و بران وجه خواهد با مرد و بی مرد بر او متعذر نیست و چون او حکم [illegible] کاری را آن [illegible] گوید
کن بباش آن بباشد و آن عبارت است از نفی تعذر و ادر امکان و تسهیل چنان باشد مراد که یکی از ما گوید
که کن او را هیچ رنجی نرسد همچنین خدا تعالی بی کلفتی و مشقتی هرچه خواهد که بباشد و گف [illegible] این امر
تکوین است وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ [illegible]
مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ [illegible]
وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ و ما بیاموز [illegible] را کتاب
یعنی عیسی را ابن جریج گفت مراد کتابت است ما او را نوشتن بیاموزیم ابو علی گفت [illegible] دیگر بود
جز توریه و حکمت و گفته اند که مراد علم است و گفته اند که حکمت خاص تر است برای انکه [illegible] نوعی از انواع
علم باشد حکمت و توریه و انجیل بدو آموزیم و او را رسولی گردانیم نبزدیک بنی اسرائیل اولین پیغمبران
بنی اسرائیل یوسف بود و آخرین عیسی انس مالک روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت
مرا بر اثر هشت هزار پیغمبر فرستادند چهار هزار از بنی اسرائیل که گوید عیسی من آمده ام نبزدیک
شما با آیتی و علامتی که دلالت است بر صدق من و او آنست که بکنم از بهر شما از گل چیزی بر هیأت و شکل
مرغی پس باد در دمم مرغی شود بفرمان خدای تعالی گفته اند که بر شکل خفاش کردی تخصیص خفاش برای
آنست که او از مرغان تمام خلق تر باشد از بهر انکه او را پستان بود و دندان دارد و حیضش افتد و پرنده است
و در خبر چنین است که عیسی بر شکل خفاشی بکردی و بدهن باد در او دمیدی و آن پاره گل مرغی زنده شدی
و بپریدی و هب منبه گفت تا مردم در او می نگریدی می پریدی و چون ناپدید شدی بیفتادی تا فرق
بود میان انکه بنده آفریده بود و انکه خدای آفریده بود و انکه بدعای عیسی و معجزه او کرده باشد ای عیسی دیگر چه توانی کردن
آن کنم که جمله اطبا از ان عاجز باشند تا نابینای مادرزاد را نیکو کنم علت برص از ابرص منقطع کنم
خدای تعالی هر پیغمبر را که معجزه داد از جنس داد که در روزگار او تعاطی میکردند در عهد عیسی علیه السلام
همه بعلم طب مفاخرت کردندی و صنعتشان این بود و متفق بودند که علم طب این [illegible] و انوا ان بگردد
عیسی گفت با انکه شما روزگار و عمر خود در این علم صرف کرده اید از علاج این دو علت عاجز آیید من بی انکه بسا

این کار کنیم یا دارویی دوا بیشی آوریم بفرمان خدای تعالی و اجابت او اینها درست کنیم ایشان گفتند ما نیز بروزگار
معالجه این بکنیم گفت چنین آن نباشد که من میگویم ابراء اکمه و ابرص خود چه باشد چه بفرمان خدای تعالی
چیزی بکنیم که جز خدای تعالی بران قادر نباشد گفتند چه کنی ای عیسی گفت مرده را زنده گردانم دعای کنم
تا خدای تعالی ایشانرا شفا دهد و مرده گانرا زنده گرداند و در اخبار چنین آمده است که عیسی علیه السلام
چهار کس را زنده کرد یکی عازر را و او دوست عیسی بود به بعضی بیمار شد خواهر را بر عیسی فرستاد و بیامد
و گفت یا روح الله دوست تو عازر سخت رنجور است فلان جای و از میان او و عیسی سه روزه راه بود
برخاست با اصحابش بدان جایگاه آمد عازر سه روز برآمده بود که مرده بود و دفن کرده او را پس بگور او بردند
بر سر گور او بایستاد و دعا کرد اللهم رب السموات السبع و الارض السبع انک ارسلتنی بنی اسرائیل
ادعوهم الی دینک واخبرهم انا احی الموتی باذنک فانک احی عازر ای خداوند هفت آسمان و هفت
زمین تو مرا به بنی اسرائیل فرستادی تا ایشانرا بادین تو دعوت کنم خبر دهم ایشانرا که تو بدعای من
مرده زنده کنی بار خدایا عازر را زنده گردان در حال گور بشکافت و عازر بر پای خاست روغن از اندام
او می چکید و با عیسی بشهر در آمد و مدتی دراز بماند و فرزندان آمدند او را و پسر پیرزنی که مرده بود و مادرش از پس
جنازه میرفت و جزع میکرد عیسی علیه السلام دعا کرد او بر نعش باز نشست و از جنازه بزیر آمد و زنی
دیگر که او را ابنة العاشره گفتندی از عیسی درخواستند خدایرا بخواند او را زنده کرد چهارم سام بن
نوح بود گفتندی که درخواهیم تا عیسی مرده قدیم را زنده گرداند او را گفتند که از بهر ما سام بن نوح زنده گردان
گورش بنمودند نام مهترین خدای تعالی بر زبان راند و گفت یا سام قم باذن الله سام بن نوح از گور برخاست
و سر او سفید شده بود و میگفت اقامت القیامة برخاسته است عیسی گفت نه ولیکن من
خدای را بخواندم تا ترا زنده کرد عیسی او را گفت نه تو جوان بودی که ترا وفات رسیده چرا موییت
سفید شده است گفت چون آواز تو شنیدم پنداشتم که قیامت برخاسته است از قیامت
مویم سفید شد گفت ترا چند سال بود وفات رسید گفت پانصد سال گفت باذن الله بمیر بفرمان
خدای تعالی بفتاد و بمرد کلبی گفت عیسی خدایرا ابیا حی یا قیوم بخواندی چون احیا موتی کردی دیگر
چه کنی و چه گفت خبر دهم شما را بآنچه میخورید و ذخیره میکنید عیسی چون احیا موتی کرد گفتند این نوعی
که تو میکنی سحر است ما را خبر ده که ما در خانها چه میخوریم و چه ذخیره می نهیم عیسی علیه السلام میگفت یک یک
را که شما فلان طعام خوردید و چند ذخیره نهادید چهل مرد بیامدند و مواطات کردند و هر یک طعامهای
مختلف بیاوردند و بخانه بردند و مقداری موزون معین بخوردند و مقداری موزون بنهادند در موضع متفرق.

تا آنکه بیامدند و گفتند ما را خبر ده تا ما چه خوردیم و چند خوردیم و چند نهادیم و کجا نهادیم جبرئیل علیه السلام بیامد و او را خبر میداد و یک یک ایشانرا میگفت در خبر هست که او در ایام صبی چون کودکان با او بازی کردندی او ایشانرا گفتی مادر و پدر شما بخانه فلان و فلان چیزی خوردند و از آن بهر شما را نصیبی نهادند بیامدندی و مادر و پدر را بگفتند که شما فلان طعام خوردید نصیب من نهاده اید بیارید و از فلان طعام چرا حصه ما ننهادید ایشان گفتند شما چه دانید گفتندی ما را عیسی مریم گفت ایشان گفتند که این کودکان را دوست نویسند ترا برادر ها نباید کردن تباه شوند چون عیسی علیه السلام ایشانرا طلب کردی ایشان در خانه پنهان کردندی عیسی گفتی که ایشان در فلان خانه اند گفتی ذاک الخنازیر آن خوکانند او گفتی سیکون کذلک چون آنان بودند که بمایده کافر شدند و خدا تعالی ایشانرا با خوک و بوزینه گردانید بدرستی حقیقت در این چه که من شمارا گفتم آیتی و دلالتی هست شمارا اگر تصدیق خواهید کردن و براست خواهید داشت
وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ و بشما آمده براست دارنده آن کتاب را که پیش من از توریة و نیز تا حلال کنم شمارا بعضی آز آنچه بر شما حرام کردند از گوشت و پیه و بعضی طیور و ماهی و آنچه در توریت و شرع موسی بر شما حرام بود من حلال کنم یعنی خدای تعالی در کتاب من و بر زبان من و در احکام شرع من بعضی گفتند که مراد آنست که بنی اسرائیل بر خویشتن چیزها حرام کردند که تحریم آن در توریة نبود گفت تا آنرا حلال کنم و بیان کنم که خدا تعالی آن نکرده است و از خدا تعالی بشما حجتی و بینتی و معجز آورده ام از خدای بترسید و طاعت من دارید بدرستی و حقیقت که خدای تعالی خداوند کار و پروردگار منست و پروردگار شماست پس او را پرستید و بدون او دیگری را عبادت نکنید که راه راست اینست آیة در سورة ترغیب و تحریص بر نظر کردن وارد است و شکر نعمت خدا تعالی گذاردن و بعبادت او قیام کردن فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ سدی گفت جهودان بنی اسرائیل بحجت با عیسی بر نیامدند قصد کشتن او کردند او بگریخت الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین برخاست با مریم مادر خویشتن و بدیهی سرای مردی فرود آمدند که آن مرد زنی داشت روزی این مرد در سرای در آمد دل تنگ و با زن چیزی نگفت زن نیز دل تنگ شد مریم گفت این شوهر تو دل چرا تنگ است و با تو چه گفت که دل تنگ شدی گفت دلالی که گفتش آن سو دندارد مریم علیه السلام گفت با من بگوی باشد که نزدیک من فرجی بود آنرا گفت چگونه

گفت این پسر مرا مردی مستجاب الدعوة هست خدای را دعا کند تا خدای کفایت کند گفت بدانکه این پادشاه ولایت ما هر یکی چند مونت خود و لشکر بر کسی افکند و بخانه او فرود آید با جمله لشکر و آن کس را استاصل کرداند و اکنون کس فرستاده که من و لشکر جمله انجا می آیم و ما طاقت آن نداریم مریم گفت من پسر مرا بگویم عیسی را گفت عیسی گفت من این دعا کنم ولیکن آنجا شری فتنه پدید آید مریم گفت این بباید کردن که این مرد را و ... ابر ما حقیست مرد گفت بهر حال بباید کردن عیسی علیه السلام گفت تو چند انکه دانی بیاور دیکها و خمها بر کردان تا من دعا کنم تا خدای تعالی آنرا با همه انواع مطبوخات کرداند و آبها را شراب کند و این بر قول آنکس است که گوید خمر اول حلال بوده است عیسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد و پادشاه حاضر آمد طعامی سور دید که از آن خوشتر و لذیذتر هرگز نخورده بود و شرابی یا خمری که مثل آن هرگز ندیده بود آن مرد را گفت این را از کجا آورده گفت مرا بود گفت دروغ میگوئی چند انکه تغلل کرد فایده نبود تا که بگفت که زنی بسرای من فرود آمده است و پسری دارد او دعا کرد تا خدای تعالی آب با این طعام و شراب کرد و پادشاه را مرده بود که او را بغایت دوست داشتی و لی عهد او خواست بودن با خود گفت که آنکس که دعای او در تحویل آب با طعام و شراب مستجاب بود همانا که در احیاء موتی همچنین بود کس فرستاد و عیسی را حاضر کرد و گفت لابد ترا دعا باید کردن تا خدای پیغمبر پسر مرا زنده گرداند گفت این مکنم ولیکن آنجا شری و فتنه بباشد پادشاه گفت باک نیست عیسی گفت بشرط آنکه من این دعا کنم و بروم و مادر من با من بیاید و کس ما را منع نکند گفت روا باشد بر این عهد عیسی علیه السلام دعا کرد خدای پیغمبر پسر او را زنده کرد عیسی و مریم از آنجا بیامدند مردم آن شهر چون دیدند که آن پسر زنده شد بر پادشاه خروج کردند و گفتند که ما را امید بود که چون او بمیرد ما از این جور برهیم که او را فرزند و عقب نباشد اکنون پسر باز آمد تا با ما همان کند که پدر میکند قتلی و فتنه عظیم پدید آمد و عیسی علیه السلام بیامد چون بکنار دریا رسید جماعتی صیادان بر کنار دریا ماهی میگرفتند گفت شما چه مردمانید و چه میکنید گفتند که صیادیم ماهی صید میکنیم گفت بیائید صید بهشت و رضای خدای کنید گفتند چگونه گفت من پیغمبر خدایم ایشانرا دعوت کرد و معجزه بنمود ایمان آوردند ایشان اند که خدای تعالی ایشانرا حواریان خواند خدای تعالی میگوید که چون عیسی پیغمبر از ایشان حس کفر یافت و بدانست که کافراند گفت که کیست یاران من با خدای تعالی خدای تعالی یار شود در یاری من و گفته اند که الی معنی فی است و بمعنی لام یعنی فی سبیل الله و الهدایة الله حواریان عیسی را جواب دادند و گفتند ما یاران خدای و رسول خدائیم بخدای ایمان آورده ایم و تو که عیسی پیغمبری گواه باش که ما منقاد شدیم و گردن نهادیم فرمان خدای را ابن عباس گفت خدای تعالی ایشانرا حواری از بهر آن خواند که جامهای سپید داشتند

عطا گفت عیسی را مادرش برنگریزی داد تا پیشه بیاموزد و این استاد او مهتر صباغان بود و جامهای بسیار در دکان
او جمع شده بود عیسی را گفت مرا چند روزی بمهمی کاری هست تا آنجا خواهم رفت و این جامها را علامت
برکردم هر یکی را برنگی می باید کرد نه که علامت آن رنگ دارد او برفت و عیسی علیه السلام جامها در خم
نیل نهاد و گفت اللهم اخرجها علی ما ارید مرد چون باز آمد گفت چه کردی گفت جامها همه در ان خم است
استاد گفت جامها مردمان همه کردی آن هر یکی رنگی دیگر می باید و بانک و فریاد کرد مردم جمع شدند
گفت ای استاد بانک و فریاد چرا میکنی بیا و بر کنار خم بایست و میگوی که فلان جامه فلان رنگ می باید
از تو گفتن و از من جامه بر آوردن برفت و میگفت این فلان رنگ می باید و با آن رنگ بر می آورد یکی سرخ
و یکی زرد و یکی لعل و یکی کبود و یکی سبز مردم بازار ازان متعجب شدند دانستند که آن فعل خدای است
و هیچ قادر بقدرت آن نتواند کرد و عیسی ایشان را دعوت کرد ایمان آوردند حواریان اینها اند ایشان دکان
دکان و خانهای خود رها کردند و در قفای عیسی ایستادند و با او می بودند آیات و عجایب میدیدند در خبر است
که چون حواریان عیسی دوازده مرد بودند که در سیاحت عیسی با او میگردیدند در سهل و جبل و بحر و بر چون
گرسنه شدندی گفتندی یا روح الله ما را گرسنگی است عیسی علیه السلام دست بر زمین بمالیدی نان
بیرون آوردی بعدد هر مردی دو نان و چون تشنه شدندی گفتندی که تشنه ام دست بر زمین زدی آب
بیرون آوردی باز خوردندی روزی گفتند یا رسول الله بهتر از ما کیست اندر جهان چون گرسنه شویم
تو ما را طعام دهی چون گر تشنه شویم تو ما را آب دهی در صحبت و خدمت تو میگردیم و عجایب می بینیم
عیسی گفت از شما بهتر آن باشد که از کسب دست خود خورد ایشان بیامدند و اختیار گازری کردند جامه
مردم می شستند و قناعت میکردند ابن عون گفت بادشاهی طعامی ساخت و مردمان صالح را جمع کرد
و عیسی دران میان بود بادشاه بعیسی می نگرید او از کاسه خود بعادت میخورد و هیچ کم نمی شد او را گفت
تو چه مردی گفت من عیسی مریم پیغمبر خدای ام او را دعوت کرد او ایمان آورد و خواص ملک او با او ایمان
آوردند و ملک رها کردند و در پی او ایستادند حواریان ایشان بودند گفتند بار خدایا ما ایمان آوردیم بدانچه
تو فرستادی یعنی از کتابهای پیشین و متابعت کردیم پیغمبر را یعنی عیسی را بنویس ما را از جمله گواهان یعنی ما در جمله
گواهان نویس که برای تو گواهی دادند بصدق عطا گفت مع النبیین ابن عباس گفت مع محمد و امته
و مکر کردند و مکر سعی بفساد باشد در پوشیدگی یعنی کفار بنی اسرائیل و مکر ایشان انجاند بر قتل عیسی بود
و این آنگاه بود که ایشان عیسی را براندند و بیرون کردند پس از مدتی باز آمد و دعوت ایشان از کرد ایشان
همت کشتن او کردند و خدای تعالی مکر کرد یعنی انداخت ایشان را باطل گردانید و گفته که مکر خدای چرا ای

او بود ایشان نزد [illegible] بنید را [illegible] رسیدند که چون سنت که خود سه مکر را باخود اضافت کرد و دیکر افزا برابر این : غیب مسکینه
کفت که من نمی دانم که چه میکوی ولیکن من از زنی طنبوری شنیدم ابیاتی که آخرش این بود
ویقبح من سواک الفعل عندی   ونفعله فیحسن منک ذاکا   مرد کفت سبحان الله نزا از آیه قران بسیر سهم
[illegible] شعر زن طنبوری جواب میدهی کفت من جواب تو داده ایم اکر عقل داری اکر خواهی بزبان عاقلانت
بکو [illegible] رکذاشتن او وایشان نزا تا مکر کنند مکر بسیت ازو با ایشان و آن مکر که خدای کرد با ایشان القا
[illegible] به عیسی بود بر صاحب ایشان که او را بر عیسی موکل کرده بودند تا او را بجای عیسی بیاویختند چون
[illegible] صاحب ایشان بود و بهم کویند در شب بیامد جماعتی که قصد او کرده بودند عیسی را بکرفتند
و در ختی [illegible] عیسی را بردار کنند خدای تعالی شب تاریک کردانید و فرشتکان را بفرستاد تا عیسی را
از انجا [illegible] دند وایشان بجای عیسی آن مرد را که سر او راه نموده بود بکرفتند و بیاویختند و عیسی آن شب
در اول [illegible] حواریان را جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و کفت پیش از انکه خروه بانک کند یکی از شما ارتداد
آورد مرا [illegible] چند بفروشد حواریان متفرق شدند و عیسی جای پنهان شد این مرد که عیسی علیه السلام
کفته بود بیامد جهود انرا کفت مرا چه دهید چون شمارا راه نمایم بعیسی کفتند ترا سی درهم دهیم بیامد
وایشان را بسر عیسی آورد و عیسی را بزیر درخت آوردند خدای تعالی شبه عیسی برین مرد افکند و نام این
مرد یهودا بود و او را بکرفتند و بیاویختند و عیسی را باسمان بردند و بروایتی دیکر عیسی را فرشتکان
از انجا ببردند مادر عیسی علیه السلام در شب بیامد و چنان کمان برد که عیسی را بردار کرده اند و زنی با او بود
که عیسی علیه السلام او را دعا کرده بود خدای تعالی او را از دیوانکی شفا داده بود هر دو در زیر آن درخت
میکریستند و جزع میکردند عیسی علیه السلام بیامد وایشانرا کفت بر که جزع میکنید کفتند بر پیغمبر خدای
عیسی کفت هیچ مکریید و جزع مکنید که من عیسی ام خدای تعالی مرا نکاه داشت و این او نخیه آن منافقست
که مردمانرا بسر من آورد وایشان دل خوش شدند و برکردیدند پس از هفت روز عیسی بیامد و حواریان را
جمع کرد وایشانرا وصیت کرد و در زمین بفرستاد هر یکی را بجایی تا دعوت کنند و خلق را با دین خدا
خوانند و عیسی را خدای تعالی باسمان برد و اهل تواریخ کفتند که ماه رمضان بود شب قدر که او را از بیت المقدس
باسمان برد و در حدیث مقتل امیر المومنین علی رضی الله عنه آمد ولقد ضربت فی اللیلة التی قبض فیها یوشع
بن نون وقبض فی اللیلة عرج فیها بعیسی ابن مریم کفت مرا در شبی ضربت زدند که در مثل آن شب یوشع
بن نون را وفات رسید وقبض روح من در شبی کردند که در مثل آن شب عیسی مریم را باسمان بردند
و آن شب بیست ویکم بود و حواریان در زمین پراکنده شدند هر یکی بجانبی از جوانب برای دعوت را .

وخدایتعالی هر یکی را لغت اهل آن زمین باد آموخت تا بزبان ایشان دعوت کنند گفت و مکروا و مکر الله
والله خیر الماکرین ایشان مکر کردند و خدایتعالی مکر کرد یعنی جزای مکر داد و بهترین جزا دهنده کا نست
یا عیسی انی متوفیک ورافعک الی ومطهرک من الذین کفروا وجاعل الذین اتبعوک فوق الذین
کفروا الی یوم القیمة ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون و یاد کن ای محمد چون گفت خدای عز و جل عیسی را
که من ای عیسی من ترا بخواهم ستدن و بر خواهم داشتن و بنزدیک خود بردن کعب الاحبار
گفتند که مراد بتوفی قبض روح کردن و جان برداشتن است کلبی و جماعتی گفتند که قبض او ست نه قبض روح
او بیانش فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم برای آنکه قوم پس از رفع او بآسمان ترسا شدند
ربیع انس گفت مراد نوم است و خواب یعنی من ترا بخوابانم و در خواب بآسمان برم بیانش وهو الذی
یتوفیکم باللیل ابن عباس گفت قبض روح است یعنی ترا بمیرانم بیانش قل یتوفیکم ملک الموت و این تحقیقت
نزدیکتر است وهب گفت خدایتعالی عیسی را بمیرانید سه ساعت آنگه زنده کرد و بآسمان برد و گفته اند
در کلام تقدیم و تاخیری هست تقدیر اینست که من ترا بر دارم و بنزد خود برم و پاکیزه گردانم از آن کسانی
که کافر شده اند بعد از آنکه از آسمانت فرو فرستم قبض روح تو کنم و این وجه نیکوتر است ابو هریره روایت
کرد که پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه گفت که پیغمبران برادران یکدیگر اند از مادران مختلف و دین ایشان
یکیست و من اولیترم بعیسی مریم برای آنکه از میان من و میان او هیچ پیغمبری نبود و او از آسمان فرود
آید بر امت من خلیفه من باشد بر ایشان و همانا این خبر آنان روایت کرده اند که حدیث مهدی را
از روی بی انصافی منکر باشند و الا او خلافت رسول را نشاید برای آنکه شرع او منسوخ است و او
شرع ما ندارد لابد بود از آنکه رجوع او با کسی بود پس آنکس که رجوع او با او بود خلیفه او باشد نه عیسی پس
خلل در این حدیث از راوی افتاده است و خبر چنین است وانه نازل علی امتی مع خلیفة من ولدی
چون او را ببیند بشناسید او را باین اوصاف و علامات مردی باشد دو بهره سرخ و سفید و در از موی
پنداری که آب از موی او میچکد و اگرچه موی و تر نباشد صلیب بشکند و خوک بکشد و مال بخشد و در روحا نشیند
و حج و عمره کند و با مردمان بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی در روزگار او جمله دینها هلاک کند او همه زمین
ایمن شود تا گرگ با میش و شیر با شتر بیکجا چره کنند و کودکان با مار بازی کنند هیچ یکدیگر را نیازارند و او
در زمین چهل سال بماند و بروایت کعب بیست و چهار سال و زن کند و فرزند آرد آنگه او را وفات آید
و مسلمانان بر او نماز کنند و در اخبار اهل البیت چنین آمده که مهدی بر او نماز کند و او را در حجره رسول دفن
کنند و آنچه در این خبر است همه در اوصاف علامات روزگار مهدیست که در اخبار مخالفان و موالفان

آمده است و اگر کسی انصاف بدهد و عناد رها کند و بران اخبار واقف شود و آنرا با آیات قرآن برابر کند
بداند که معتمد آنست حسین ابن الفضل گفت که در قرآن آیتی که دلالت میکند بر نزول عیسی قول خداست
که و کهلا برای آنکه او کهل نشده بود و او را باسمان بردند چون بزمین آید کهل شود ابوجعفر منصور الدوانیقی از
پدرانش عبد الله عباس روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفت کیف یهلک امة انا فی اولها و عیسی
فی [illegible] و المهدی من اهل بیتی فی وسطها چگونه هلاک شود امتی که من در اول ایشان باشم و عیسی در آخر و مهدی
[illegible] بیت من در میانه و این خبر حجت است بر ایشان بر وجود مهدی و رافعک گفته اند که معنی او آنست
که ترا رفع [illegible] ند در درجات بهشت و مقرب کرداند برحمت خویش و پاکیزه کرداند ترا از کافران یعنی ترا از میان
ایشان [illegible] ایشان برهاند و آنرا که بس روان تواند زیر دست و قاهر کرداند بر کافران یعنی جهودان
که بنبوت [illegible] نیاوردند مومنان زیر دست ایشان باشند تا روز قیامت این فوقیت بعضی گفته اند بحجت است
و بعضی [illegible] اند بمملکت و قهر غلبه از انجاست که پادشاهی در روم میانست که ترسایانند و در جهودان نیست
و ایشان همیشه مقهور و مغلوب باشند و ذلیل تا روز قیامت پس بامنست بازگشت شما حکم کنم
میان شما بقیامت در آنچه در دنیا دران خلاف مکنید بعضی گفتند که خداست بعضی گفته اند که بنده
خدا است بعضی گفتند که پسر خداست و جهودی گفتند که ساحر و کذاب است من حکم کنم میان شما در آنچه
اختلاف کردید فَأَمَّا الَّذِينَ فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ وَأَمَّا الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ
وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ
فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ چون حکم کنم میان شما آنانکه کافر باشند و آیات و نعم مرا جحود کنند من ایشانرا
عذابی کنم سخت در دنیا بکشتن و برده گرفتن و از خانمان بیرون کردن و جزیه و مذلت بر ایشان نهادن
و در آخرت در دوزخ بانواع عقوبه و ایشانرا ناصری و معینی و یاری نباشد و هیچ شفیع که شفاعت کند و اما
آنانکه ایمان آوردند و گفته پیغمبر خود را کار بستند و عمل بر وفق شرع کردند از انکه هر عملی که نه بر وفق شرع
بود صالح نبود خدای تعالی مزد ایشان بتمام و کمال بایشان دهد و هیچ چیز از حق ایشان بنکاهد که اگر نقصان
کند ظلم بود و او ظلم نکند و نپسندد و ظالمانرا دوست ندارد این آیه دلیل است بر بطلان قول آنکس
که جزا بر عمل نگوید و بر بطلان مذهب اهل جبر این که بر تو میخوانیم از قصه زکریا و یحیی و مریم و عیسی از آیه
نشانهاست و از قرآن محکم است و با حکمت آنکه گفت که بدرستی و حقیقت که مثل و داستان عیسی
مریم مثل آدم است که خدای تعالی او را بیافرید از خاک بی پدر و مادر پس آنکه او را گفت که بباش او ببود چا ل

سبب نزول این آیه آن بود و قد نجران چون بیامدند و با رسول صلی الله علیه و آله و سلم مناظره کردند در باب عیسی
علیه السلام و گفتند ما تقول فی المسیح عیسی ابن مریم گفت عبد الله و رسوله گفت هیچ بنده را [illegible] نزاد
بی پدر خدای تعالی بجواب ایشان این آیه فرستاد و فحوای آیت اینست که این چه جای تعجب است
و شما احوال آدم میدانید اگر آدم بی پدر و مادر معتقد در او صحیح و ممکن است جای تعجب نباشد از عیسی که
از مادر بی پدر خدای تعالی بیافریند الحق من ربک آنچه ذکر او رفت حق است و از خدای تو [illegible]
جمله کاشان مباش در آنچه با تو شرح دادیم خطاب اگر چه با پیغمبر است اما مراد دیگرانست [illegible]
مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ [illegible]
نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ [illegible]
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ سبب نزول آیت آن بود که چون رسول صلی [illegible] و آله
و سلم مکه بگشاد و اسلام منتشر بود و سلطان حجت رسول الله صلوات الله و سلامه علیه [illegible]
بر کافران و وفود آمدن گرفتند نزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم بهری اسلام آوردند و بهری امان طلب
میکردند در جمله وفود وفد نجران بود رئیس ایشان ابو حارثه اسقف با سی مرد آمد از جمله ایشان عاقب
بود و سید و عبد المسیح و ایشان احبار و روسا بودند نماز دیگر در مدینه آمدند جامهای دیبا پوشیده و صلیبها
در گردن افگنده جهودان بیامدند و با ایشان مناظره کردند ایشانرا گفتند و جهودان ایشانرا گفتند شما بر هیچ
نه اید چنانکه و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء بر این وارد است چون رسول صلی الله علیه و آله
و سلم نماز دیگر بگزارد ایشان روی برسول کردند و گفتند و گفتند ما تقول فی السید المسیح عیسی را چه میگوئی
گفت عبد اصطفاه الله بنده بود که خدای تعالی او را برگزید گفتند یا محمد او را پدری شناسی رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت او را نه از نکاح زادند تا او را پدری باشد گفتند که هیچ بنده مخلوق دیدی که نه از نکاح
باشد و او را پدر باشد خدای تعالی این آیه فرستاد ان مثل عیسی کمثل آدم الی قوله فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین رسول گفت چون شما قول من باور نمی کنید و حجت قبول نمیکنید بیائید مباهله کنیم که خدای تعالی
مرا خبر داده که عذاب فرود آورد بر دروغ گوینده ایشان با یکدیگر بدیدند گفتند چه رای است شمارا گفتند
مهلت باید خواست تا فردا اندیشه کنیم آنگه برفتند و با هم بنشستند و رای زدند اسقف ایشانرا گفت
اگر محمد فردا آید و عامه صحابه را در پی گرفته از او هیچ اندیشه مکنید و با او مباهله کنید که او بر حق نیست و اگر آید
و خاصه فرزندان خود را و قرابت خود را آورد از مباهله او حذر کنید چون بامداد بود و صحابه بر در مسجد جمع شدند
و هر کسی توقع کردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را حاضر کند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مرا

فرستند

فرا دده اند الا که خاصان خود را از زنان و مردان و کودکان آنجا برم آنانرا که خدای تعالی بدعای ایشان عذاب
وعذاب صرف کند انگه دست امیر المومنین علی بگرفت و حسن و حسین از پیش او میرفتند و فاطمه رضی الله
عنها بر اثر ایشان میرفت تا بصحرا شدند و ترسایان بیامدند و اسقف ایشانرا در پیش بگرفت ایشانرا
چون در نگریدند ایشانرا دیدند اسقف گفت که اینان که اند از محمد گفتند این برنا پسر عم و داماد او ست
و دختر ش و این زن دختر او ست و آن کودکان دختر زادگان او اند صلوات الله علیهم اجمعین او
ترسایان بنگرید که محمد چگونه واثق است که بمباهله فرزندان و خاصگان خود را آورده است بخدای که اگر
هیچ خوف بودی او را از انکه حجت بر او باشد هرگز اینانرا اختیار نکردی و از مباهله حذر کردی شمارا
مصلحت نیست مباهله کردن حذر کنید که اگر نه مکان قیصر بودی من اسلام آوردمی با او مصالحه کنید
بر انکه باز گردید و با شهر خود شوید در رای زنید تا صلاح شما در چیست گفتند رای تو رای ما باشد اسقف
یا ابا القاسم انا لا نباهلک و لکن نصالحک مباهله نمیکنیم لیکن مصالحه خواهیم کرد با ما مصلحتی کن بر چیزی
که ما بدان قیام توانیم کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله از حلهای اواقی
قیمت هر حله چهل درم هر چه بیفزاید یا بکاهد آن قیمت آن حلها با حساب باشد و بفرمود تا صلح نامه بنوشتند
و نسخه آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد النبی رسول الله لنجران و حاشیتها
فی کل صفراء و بیضاء و ثمرة و رقیق لا اخذ منهم غیر الفی حلة من حلل الاواقی قیمة کل حلة اربعون درهما فما زاد
او نقص فبحساب ذلک یودون منها الفا فی صفر والفا فی رجب و علیهم اربعون دینارا مثواة رسولی فما فوق
ذلک و علیهم فی کل حدث یکون بالیمن عاریة مضمونة ثلثون درعا و ثلثون فرسا و ثلثون جملا لهم بذلک جوار الله
و ذمة محمد رسول الله ابن عبد الله فمن اکل الربا منهم بعد عامه هذا فذمتی بریة این نامه اینست از محمد رسول الله
برای نجران و حاشیه در هر زری و سیمی و برده که ایشانرا هست از ایشان هیچ نستانند جز دو هزار حله
از حلهای اواقی قیمت هر حله چهل درم بیفزاید یا بکاهد بر آن حساب باشد هزار از آن در صفر بدهند و هزار
در رجب و بر ایشانست که در ذمه مقام رسول من آنجا چهل دینار بدو دهند یا بالای آن و بهر وقعه و حادثه
که در یمن افتد سی زره و سی اسپ و سی اشتر بعاریت بدهند عاریتی مضمون با این وفا کنند ایشانرا جوار
خدا است و ذمه محمد رسول خدای هر که ربا خورد پس از امسال ذمت من از او بیزار است نامه بستدند
و ببردند و در راه میگفتند که صلاح بود یا نه عاقب عبد المسیح ایشانرا گفت و الله که ما و شما میدانیم که محمد
پیغمبر مرسل است و آنچه آورده است از کتاب از قبل خدای است و بخدای که هیچکس با هیچ پیغمبر ملاعنه
نکرد الا که مستاصل شد و از ایشان کس نماند از کوچک و بزرگ و اگر شما این کنید هلاک شوید و بر پشت زمین

هفت

ترسایان
هیچ نماند که من در ایشان نگریدم رویها دیدم که اگر خدای تعالی بخواستندی تا کوهها را از جای برکنند اجابت کردی رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت بآن خدای که جان بامر اوست که عذاب فرود آینده بود بر نجران اگر ملاعنه کردندی وخدای تعالی ایشانرا با خوک وبوزینه کردی وازین کوه آتشی برآمدی وهمه را بسوختی واز قتیلبه ایشان هیچ جانور نماندی تا مرغان بر درختان وسال بر نگشتی که بر پشت زمین یکی ترسا بودی معنا الآیة فمن حاجک پس ای محمد هر که با تو خصومت کند در حق عیسی پس از آنکه علم یقین بتو آمد در حق او بگوی ای [illegible] بیاید تا ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را و باتفاق مراد حسن و حسین است رضی الله عنهما واین آیه دلیل است بر آنکه ایشان فرزند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واخبار از طریق مخالف وموافق براین منظاهر است وایشانرا گفت ابنای هذان ریحانتای من الدنیا در خبر می آید که در صفین روزی از روزها محمد حنیفه جنگی نیکو کرد امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت اشهد انک ابنی حقا گواهی میدهم که تو پسر منی بحقیقت گفتند یا امیر المومنین حسن وحسین نه چنین اند گفت هما ابنا رسول الله ایشان پسران رسول خدای اند وهم دلیل است بر آنکه دختر زاده فرزند باشد وما زنان خود را بخوانیم وشما نیز زنان خود را وباتفاق بزنان در آیت فاطمة الزهرا است تنها واین دلیل است بر شرف او ورسول را نفرموده بود از جمله زنان که داشت هیچکس را بخوانده و با خود بمباهله برد واگرچه این لفظ متناول بود ایشان را برای آنکه صلاحیت آن مقام او را نبود دیگر آنکه نسب ما وصله برابر نبود پس درین نفس دلیل بود که فاطمه زهرا از جمله زنان بهتر بود وما نفس خود را بخوانیم وشما نیز نفس خود را این معنی از میان هر دو نفس صورت نپذیرد پس لابد که مجاز بود ومراد او بر مبالغه بود یعنی بخوانیم کسی را که حکم نفس ما باشد وآنچه بر ما باشد بر او باشد حکم او در عصمت وطهارت وغناء وکفایت حکم ما باشد پس همچنان باشد که من او باشم واو من باشد واین کنایت از غایت اختصاص ومحبت وقربت باشد تا دو دوست در دوستی چون بغایت باشند گویند که ایشان متحد شده اند اگرچه بصورت دو اند بمعنی یکی اند ؎ انا من اهوی ومن اهوی انا ؏ نحن روحان حللنا بدنا ؏ فاذا ابصرتنی ابصرته ؏ واذا ابصرته کان انا ؏ واین لفظ دلیل کند بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه بهتر از صحابه واهل البیت بود ثم نبتهل پس دعا کنیم بزاری تا خدای تعالی دعاء ما اجابت کند در حق دروغ زنان وگفته اند که لعنت کنیم یکدیگر را وگوییم که لعنت از میان ما هر دو گروهی بر دروغ زنان باد این قصه پیغمبران که رفت همه قصه حق است وهیچ خدای نیست الا خدای که آفریدگار جهان وجهانیانست رد است بر ترسایان که گفتند که عیسی خدای است وگفتند که ان الله ثالث ثلثة اقنوم اب واقنوم ابن واقنوم روح القدس باب خدای را خواستند وبابن عیسی را وروح القدس جبرئیل را واین قولی نامعقول است که سه ذات یکی باشد

علیمست
و خدای تعالی عزیز است و غالب اگر خواهد قهر کند ترسایانرا و جمله انواع کفار را بکفر ایشان ولیکن نکند از آنجا که
و حکیم است و در تکلیف خلاف این اقتضا میکند پس اگر برگردند ترسایان و کافران و اعراض کنند از تو
و قبول قول تو نکنند خدای تعالی عالم است بمفسدان و برای آن تخصیص کرد ایشانرا که غرض ازین تهدید است
و وعید قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا
بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا مفسران گفتند که سبب نزول این آیة الی قوله والله ولی المؤمنین
آن بود که ترسایان نجران چون بمدینه آمدند جهودان مدینه با ایشان مناظره کردند و ایشان با یکدیگر خصومت
کردند در ا[براهیم] علیه السلام ترسایان گفتند که ترسا بود جهودان گفتند که جهود بود پیش رسول صلی الله علیه
و آله و [سلم آ]مدند بحکومت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت جهود نبود و ترسا نبود و گفتند که ما با او اولیتریم
شما با و[ی] [illegible] ترا که اید او مسلمان بود ما که مسلمانیم با او اولیتریم جهودان گفتند ای محمد مگر تو آن میخواهی که در حق آن
گوییم که [ترس]ایان در حق عیسی گفتند و ترسایان گفتند که ترا آن می باید که ما ترا آن گوییم که جهودان عزیر را
گفتند خدای تعالی این آیة فرستاد در رد بر هر دو فرقه از جهودان و ترسایان و گفت بگوی ای محمد اهل کتاب را
که بیایید بکلمه سخنی که یکسانست میان ما و شما و در او هیچ خلاف نیست و آن آنست که جز خدا را
نپرستیم و با او انباز نگیریم هیچ چیز را و بعضی از ما بعضی را بخدایان نگیرند چنانکه شما که جهودان و ترسایان
اید کردید تا خدای تعالی از آن باز گفت اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله عکرمه گفت یکدیگر را
سجده کردندی صادق گفت اتخاذ ایشان احبار و رهبانرا نه بعبادة بود بل تحریم حلال و تحلیل حرام
بود و گفته اند بطاعت ایشان بود و روسا را در معصیت خدای در خبر است که من اطاع مخلوقا فی معصیة الله
فکانما سجد سجده بغیر الله هر کس که او مخلوقی را طاعت دارد در معصیت خدای چنان باشد که جز خدا را
سجده کرده تو ایشانرا بگوی که اگر ایشان قبول نکنند و اعراض نمایند بگوی که گواه باش بر آنکه ما مسلمانیم
انقیاد کردیم و گردن نهادیم این گفتار را چون این آیة آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نوشت بقیصر الروم
محمد رسول الی هرقل عظیم الروم سلام سلام علی من تبع الهدی اما بعد فانی ادعوک الی الاسلام فاسلم
تسلم اسلم یوتک الله اجرک این نامه ایست از محمد رسول الله بهرقل عظیم روم سلام بر آن باد که پس
رو راه راست است من ترا باسلام میخوانم اسلام آور تا مزد دو باره باشد و اگر از اسلام عدول کنی
بر تو باشد بزه و این آیة بنوشت که قل یا اهل الکتاب تعالوا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ
التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ هَا أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ
يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ای اهل کتاب و ای جهودان و ترسایان چرا خصومت و محاجه میکنید در ابراهیم و توریت

و انجیل نیامد الا پس از او چه عهد موسی و عیسی از پس عهد ابراهیم بود و جهودی پیش از توریة موسی نبود و ترسائی

پیش از انجیل عیسی و از میان ابراهیم و موسی هزار سال و از میان موسی و عیسی دو هزار سال بود ای

عاقل نه اید و عقل را کار نمی بندید چون ابراهیم پیش از ایشان بوده باشد چگونه جهود و ترسا بوده باشد

آنکه خطاب میکند این جماعت را میگوید اینک شما ای جماعت جهودان و ترسایان مجادله کردن

و خصومت در آنچه شما را بران علمی و دانستنی هست از نبوت محمد و نعت و صفت او که در توریت و انجیل

خوانده اید و دانسته پس اکنون چرا محاجه میکنید در آنچه شما را دران علمی نیست از حدیث ابراهیم علیه السلام

و آنکه او جهود بود یا ترسا و ملخص معنی اینست که شما بسیار خصومت کرده اید در آنچه دانسته اید بر سبیل

جحود اکنون این مانده است که در آنچه ندانید از سر جهل خصومت کنید تا در اول معاند باشید و در آخر

مجازف و خدا تعالی میداند مذهب ابراهیم و اعتقاد او و شما نمیدانید آنگه رد کرد بر ایشان آنچه گفتند

و حواله بدو کردند از جهودی و ترسائی و گفت مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ

مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ گفت

ابراهیم جهود نبود و ترسا نبود و لکن مسلمانی بود بر طریق راستی و استقامت و از مشرکان نبود تا ایشان

نه پندارند که چون جهود و ترسا نبوده باشد مشرک بوده باشد کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس روایت

کرد و از صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم که چون جعفر ابو طالب رضی الله عنه و اصحابش هجرة کردند

بحبشه رفتند و آنجا مقام کردند و رسول الله صلوات الله و سلامه علیه بمدینه آمده و واقعه بدر بیفتاد و مشرکان

قریش جماعتی از بزرگان ایشان کشته شدند قریش در دار الندوة حاضر آمدند و رای زدند و گفتند که ما از

محمد و اصحابش جز از حبشه بجای انتقام نتوانیم کشید مالی جمع کردند و مبلغی تحف و هدایا بر دست عمرو

بن العاص و عمارة بن ابی مغیطه بفرستادند بنزدیک نجاشی و ایشان را پیغام دادند که این جماعت

که از ما گریخته اند و بشهر تو آمده اند مردمانی اند که در دین مخالف تو اند و بر تو و بر مذهب تو طعنه زنند و در عیسی

مریم قدح کنند ایشان را بفرمای گرفتن و بدست ما باز دادن ایشان بیامدند تا که بحبشه رسیدند چون در

نزدیک نجاشی شدند او را سجده کردند و تحیت گفتند و سلام قوم خود برسانیدند و بگفتند که مردمانیم

دوست دار و هواخواه توئیم و نصیحت میکنیم ترا که خویشتن را بر حذر دار از قوم این مرد ساحر کذاب

که در میان ما بر خواسته است و دعوی نبوت میکند و تیغی و لشکری ندارد الا قوم سفیهان و ما کار بر ایشان

تنگ گرفته ایم و ایشان را با شیعتی سختیم و کس پیش ایشان نیارد شدن و از ایشان کس بیرون نیارد آمدن

چون کار بر ایشان تنگ شد پسر عم خود را پیش تو فرستاد تا ترا بفریبد و دین تو و ملک تو تباه کند چون بپیش

تو را آنید ایشانرا بندکن و پیش ما فرست تا شر ایشان از خویشتن و ملک تو کفایت کنیم و علامت آنچه ما گفتیم
آنست که [illegible]ن پیش تو در آیند و ترا سجده نکنند و استنکاف کنند از این نجاشی کس فرستاد و جعفر ابو طالب
رضی [illegible]د و قوم مشرا بخواند چون بدرگاه او رسیدند جعفر ابو طالب با آوازی بلند گفت یستاذن
علیک حزب الله نجاشی گفت فلیدخلوا بامان الله و ذمته گو در آیند با امان و زینهار خدای تعالی عمرو
بن العاص با صاحبش نگرید گفت دیدی که چه گفتند و چه گونه موثر آمد بر نجاشی در آمدند و سجده نکردند
عمرو عاص گفت ای ملک دیدی که ایشان چه غرور در سر دارند بر عادت وفود ترا سجده نکردند نجاشی جعفر
را گفت چرا [illegible] سجده [illegible]دی و تحیتی که عادتست رها کردی گفت برای آنکه در دین ما سجده روا نباشد
مگر خدا را [illegible] آفریدگار جهانست و این تحیت وقتی بود که ما بت می پرستیدیم چون خدای تعالی پیغمبر را
بفرستاد ما را از این نهی کرد و بتحیت ما را اسلام فرمود که تحیت اهل بهشت است نجاشی را خوش آمد
آن حدیث و دانست که آنچه میگوید حقست و در توریت و انجیل نوشته است که از علامت پیغمبر آخر الزمان
آن بود که تحیت او سلام باشد گفت که بود از میان شما که گفت یستاذن علیک حزب الله جعفر گفت
من بودم گفت سخن تو گوی جعفر گفت تو پادشاهی و نزدیک تو بسیار نشاید گفتن مرا کلمتی چند است
بشنو تا بگویم و ایشان جواب دهند و تو حاکم باش میان ما گفت بگوی جعفر گفت بپرس از ایشان که ما آزادیم
یا بنده نجاشی بپرسید عمرو عاص گفت بپرس تا هیچ خونی بناحق کرده ایم که ایشان طالب آنانند عمرو گفت
ولا قطرة و نه یکقطره گفت بپرس تا هیچ مالی برده ایم که ایشان را مطالبه آن میرسد نجاشی گفت اگر بر شما از مال
قنطاری دعوی کنند من غرامت آن بکشیم آنگه بپرسید گفت و نه قیراطی نجاشی گفت پس چه میخواهید از
ایشان عمرو گفت بدان ای ملک که ما و ایشان بر یک دین بودیم و آن دین اسلاف ما بود ایشان آن دین
رها کردند و ما بران دین مانده ایم نجاشی گفت آن دین چه بود که اول بران دین بوده اید و این دین چیست
که اکنون بر آنید جعفر گفت که آن دین که ما و ایشان بودیم دین بران شیطان و عبادت اوثان بود و کفران
بخدای عز و جل و سنگ و جماد پرستیدن و این دین که بران آمده ایم دین خدای و دین اسلام و رسول
خدای است و دین اسلام رسول خدای این دین از خدای بما آورده کتاب عیسی موافق مصدق آن نجاشی
گفت ای جعفر کاری عظیم میگوئی آنگه بفرمود تا ناقوس بزدند و قسیسان و رهبانان حاضر آمدند نجاشی گفت
بآن خدای که انجیل بعیسی انزاله کرد که بگوئید که در کتابها می یابید که میان عیسی و قیامت هیچ پیغمبری می آید
گفتند ای والله پیغمبری که عیسی باو بشارت داد و گفت هرکه باو دارد بمن ایمان داشته بود و هرکه با او
کفر آرد بمن کفر آورده باشد نجاشی گفت این پیغمبر که عیسی گفت چه فرماید و از چه نهی کند از منکر کند و

کند بحسن الجوار وصلة الرحم و بر یتیم و بعبادت خدای فرماید و از عبادت اصنام نهی کند جعفر را گفت از آنچه بر
شما چیزی برمن خوانید جعفر سورة العنکبوت و الروم بر خواند نجاشی بگریست و گفت یا جعفر زدنا
من هذا الحدیث الطیب بیفزای از این حدیث خوش او سورة الکهف بر خواند عمرو خواست تا نجاشی
را بخشم آرد گفت ایشان عیسی را دشنام دهند نجاشی گفت عیسی را و مادرش را چه گویید جعفر سورة
مریم بر خواند چون بذکر مریم و عیسی رسید نجاشی خاشاکی برداشت و گفت والله که عیسی بابن
مقدار از این زیاده نیست که او بر خواند آنگه جعفر را گفت بروید که بر شما هیچ خوفی نیست که شما حزب ابراهیم
آیید و گفت حزب ابراهیم کیست گفت ایشان و صاحب ایشان ایشان انکار کردند و گفتند حزب ابراهیم
ماییم و آن مال و هدایا بایشان داد و گفت بستانید که رشوتست و خدای تعالی که مرا ملک داد از من
رشوة نخواست جعفر گفت فانصرفنا وکنا فی خیر دار و اکرم جوار و خدای تعالی در خصومت ایشان
این آیه فرستاد بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفت اولی ترین مردمان با براهیم آنانند که متابعت
ملت و سنت او اند و خدای تعالی ولی مؤمنانست و او اولی تر بنصرت و ولایت ایشان رسول صلی الله
علیه و سلم گفت هر پیغمبری را ولیی باشد از پیغمبران و ولی من پدر منست خلیل خدای آنگه این آیه بر خواند
ان اولی الناس بابراهیم تا باخر آیه وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ يَا
أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ
الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٥ آیه در حق معاذ جبل و حذیفه یمانی آمد که جهودان ایشانرا دعوت کردند بادین خود و قصه این
در سورة البقره گفته شد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت تمنا کردند خواستند جماعتی از اهل کتاب
یعنی جهودان که شما را راه گمراه گردانند و از با دین کفر تا با یمان آورند و گفته اند که مراد اینست که هلاک کنند
که شما را اهلاک گردانند و ایشان با این که میکنند و نمی دانند یعنی و بال و مضرت عاید جز با ایشان نیست ای آنکه
ایشان دعوت ایشانرا قبول نخواهند کرد و بعاقبت آنکه میطلبند بر ایشان خواهد بود پس بخود زیان
کرده باشند آنگه گفت ای جهودان و ترسایان با یات خدای چرا کافر میشوید یعنی آیات قرآن و گفته اند
مراد آیاتی هست از توریة که نام و نعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در دست شما گواهی میدهد که نعت
وصفت او در توریة و انجیل هست ای جهودان و ترسایان چرا حق بباطل می پوشید یعنی اسلام بجهودی
و ترسایی ابن زید گفت چرا توریة را که حقیقت بتحریف و تصریف می پوشید و ایمان بموسی و عیسی بکفر محمد
صلوات الله علیه و سلامه پوشیده میگردانید و چرا حق را بازمی پوشید و نهان میکنید یعنی نعت
وصفت محمد را و شما میدانید که او حقست و پیغمبری صادق وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي

... ولا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم قل ان الهدى هدى الله
... قل ان الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم
... سدی گفت دوازده کس از اهل کتاب از جهودان خیبر ودهها
قریه مواطات کردند وگفتند بیایید تا بامداد بمحمد ایمان آوریم وشبانگاه دیگر کافر شویم با وگوییم بدانستیم که این
آن پیغمبر است که ما گمان بردیم تا اصحاب او دل تنگ شوند وبشک افتند وایشان نیز کافر شوند خدای تعالی
... خبر داد وگفت جماعتی از اهل کتاب گفتند که ایمان آرید بدانچه منزل شده است بر مومنان مجاهد گفت
مراد تحویل ... بکعبه وکه ... اشرف گفت جماعتی از اهل کتاب گفتند ایمان آرید در اول روز بزبان واروی
باو کنید و ... روی به بیت المقدس تا اصحاب محمد را بشک انداز زید باشد که ایشان بازگردند از اقبال
کعبه وروی به بیت المقدس آورند انگه حق تعالی خبر داد که اهل کتاب یکدیگر را امیفرمایند ونصیحت میکنند
ومیگویند که ایمان میاورید واعتراف مکنید الا کسی را که تابع دین شما باشد وپس روی دین شما کنند حسن بصری
گفت که این جهودان مدینه را گفتند ونیز باور ندارید کسی را که گوید که در جهان کسی را آن دادند که شما را دادند
از حجج وبراهین ومعجزات وفلق دریا ومن وسلوی وجز از آن نیز باور مدارید کسی را که محاجه ومجادله کنند تا شما نزدیک
خدای بر آنکه او بحق اولی است انگه این اعتراض در میان افتاد که حکایت کلام جهود آنست من قوله قل
ان الهدی هدی الله واین از کلام خدای بر سبیل جواب جهودان یعنی بیان بیان خدای است ودین دین
خدای است وهمچنین قل ان الفضل بید الله هم از کلام خدای است رو بر جهودان تا هر دو جواب باشد
آنکه ایشان را گفتند از باب تزکیه خود ودین خود ووصایت بعضی بعضی را بر محافظت جهودی واین قول
مجاهد است واخفش وبرین قول ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم وان یؤتی احد کلامی دیگر باشد وتقدیر آن بود
که ولا تؤمنوا بان یؤتی احد ابو علی فارسی گفت تقدیر کلام آنست که ولا تصدقوا بان یؤتی احد مثل ما اوتیتم
او یحاجوکم عند ربکم فیکون لهم علیکم الغلبة الا لمن تبع دینکم جهودان گفتند باور مدارید که کسی را آن دهند که شما را
دادند یا با شما محاجه کنند غالب آید بر شما الا جهودان را یعنی این حدیث اگر چه بر شما باشد درین باب جهودان را
باور مدارید تعظیما لهم وایجابا بالقبول اعمش ان یؤتی احد خواند بکسر همزه بمعنی ما نفی واین قول این کلام جهودان
نباشد حکایت کلام ایشان تا آنجا باشد که الا لمن تبع دینکم این باقی کلام خدای باشد ومعنی آنکه بگوی ای
محمد مسلمانان را که دین دین خدای است کس را آن ندهند که شما را دادند از دین وبیان وحجت او یحاجوکم عند
ربکم یوم القیمة قولی دیگر آنست که خطاب با مومنانست ونظم این آیه چنین است که برای آنکه کسی را مثل آن دادند
که شما را که مومنانید تا بر شما حسد جواب ده وبگوی که ان الفضل بید الله واگر با شما محاجه کنند بگوی ان الهدی

هدی الله و براین وجه در آیه تقدیم و تاخیر باشد و قولی دیگر از سر آیت که و لا تومنوا خطاب ست با مومنان و نهی
آیه آن بود که خدا یتعالی بر سبیل تثبیت دلهای مومنان و تسخیر بصایر ایشان علم اله شک ... ازانکه
عند جهودان گفت کسی را که باور مدارید الا آنانرا که بر دین شما باشند که کس را ... و ... دین آن
دادند که شمارا برانکه دین دین خدای ست و شما برانید و نیز باور مدارید که کس را قوت ان باشند که با شما
محابه کند و مخاصمه کند پیش خدا یتعالی برانکه اگر کند محجوج و مغلوب شود و این فضلی ست از خدای و فضل ...
اوست یعنی بامر و فرمان اوست و در مقدور اوست بانکس دهد که او خواهد و خدا یتعالی فراخ عطا
و نعمت او برسد برانکه مقدور او را نهایتی نیست و داناست بحسب مصلحت دهد اهل ... گفته اند
لا تعاشروا الا من یوافقکم فان من لا یوافقکم لا یرافقکم مخالطت با ان ... که ... که اگر بر طریق
تو نباشد رفیق تو نباشد و خدا یتعالی برحمت خود خاص کرداند آنرا که خواهد و گفته اند مراد برحمت نبوت
است ابن جریج گفت مراد برحمت قران است و اسلام و خدای تعالی خداوند فضل عظیم و بزرگوار است
و فضل زیادت احسان باشد وَمِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ اِنْ تَاْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهٖ اِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ اِنْ تَاْمَنْهُ
بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهٖ اِلَيْكَ اِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْاُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ
الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بَلٰى مَنْ اَوْفٰى بِعَهْدِهٖ وَاتَّقٰى فَاِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بیشتر مفسران برانند که این آیه در جمله جهودان آمد و خدا یتعالی
باز نمود که در ایشان امانت و خیانت هست قنطار پوست گاو باشد پر زر و این عبارتست از مال بسیار
و دینار عبارتست از مال اندک حق تعالی میگوید که از اهل کتاب کسی هست که اگر او را امین داری بر
قنطاری زر و با مانت پیش او نهی با تو دهد و کس هست که اگر امین داری او را بر دیناری با تو ندهد درین
آیه خدای تعالی تحذیر میکند مسلمانرا از انکه بر اهل کتاب اعتماد کنید و غره مشوید که ایشان مال مسلمانان
حلال میدانند و پیغمبر علیه السلام میگوید که اترعون عن ذکر الفاجر اذکروه بما فیه کی یحذره الناس
پرهیز کنید ازانکه ذکر فاسق کنید ذکر او کنید بدانچه در او هست تا مردمان ازو حذر کنند بعضی گفتند امانت
راجعست با انانکه ایمان آوردند از اهل کتاب چون عبدالله سلام و غیر او و خیانت با انانکه اصرار کردند
چون فنحاص عازورا مردی هزار و دویست اوقیه نزدیک عبدالله بنهاد بوقت مطالبه باو سپرد و مردی
قریش دیناری فنحاص بنهاد دران خیانت کرد و با او ندا دگفتند که اهل امانت ترسایانند و اهل خیانت
جهودان که ایشان ادای امانت نکنند الا که تو مدام بر سر او بیستاده باشی و مطالبه میکنی ابو روق گفت
چندانی معترف باشد که تو ایستاده باشی در وقت نهادن چون بروی و روزگاری براید منکر باشد اهل
استحلال و خیانت ایشان برای آنست که ایشان گفتند که بر ما حرجی نیست بر مال عرب ما میمنعی برا

كفته اند

خوانده است لقوله هو الذي بعث في الاميين و مراد بسبيل حرج است لقوله ما على المحسنين من سبيل اى من حرج

كه ايشان كفتند كه مالهاى عرب مارا است و ايشان برما غصب كردند بهر وجه كه فرصت يابيم مارا حلال بود

از مال ايشان ... مقاتل كفت ميان جهودان معاملتى بود چيزى بدادند و چيزى بماندند انانكه صاحب حق

بودند ايمان آوردند چون وقت اداى مال درآمد تقاضا كردند ايشان كفتند چيزى مارا بشما نمى بايد كه شما

دين مارا رها كرده ايد و بدين محمد رفته ايد و دعوى كردند كه در كتاب ما چنين است خداى تعالى ايشانرا تكذيب

كرد و كفت يقولون على الله الكذب بر خداى دروغ ميكويند و ميدانند كه آنچه ميكويند دروغ است در خبر است

كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم چون اين آيت بخواند و كفت ما من شيء كان في الجاهلية الا تحت قدمى

الا الامانة فانها مؤداة الى البر والفاجر كفت هيچ چيز نيست كه در جاهليت بود الا آنكه در زير قدم منست

الا امانت كه با خداوندش بايد داد آنكه حق تعالى كفت بلى من اوفى اى ليس الامر كما زعموا نه چنانست

كه ايشان كفتند و لكن هر كس كه وفا كند بعهدش يعنى بران عهد كه خداى براو كرفته است در توريت از

ايمان بمحمد و قرآن و اداء امانت و تقوى برزد و از معاصى اجتناب كند و از خداى بترسد و در امانت خيانت

نكند خداى تعالى متقيانرا دوست دارد از رسول صلى الله عليه و آله و سلم روايت است كه هر كه سه خصلت

در و بود منافق بود اكرچه نماز كند و روزه دارد چون حديث كند دروغ كويد و چون وعده دهد خلاف كند

و چون امانت باو دهند خيانت كند ابو سعيد خدرى روايت كرد كه بازركان راستكوى امين فرداى

قيامت با صديقان و شهدا باشد ان الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم

في الآخرة ولا يكلمهم الله ولا ينظر اليهم يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم كلبى كفت جماعتى

از علما و احبار جهودان در سال قحط نزديك كعب اشرف آمدند و از و كندم خواستند او كفت چه كوييد

اين مرد را كه آمده است و دعوى نبوت ميكند كفتند كه پيغمبر خدا است و راستكو است ايشانرا

كفت شما نزديك من آمده ايد و من خود در حق شما ربسيار خواستم كرد از طعام و شراب و اكنون

خويشتن را محروم كرديد برويد كه شمارا نزديك من هيچ روى نيست ايشان كفتند مارا مهلت ده برويم

و اين محمد را ببينيم و در كتاب نكريم و نعت و صفت او با نوشته توريت مقابله كنيم برفتند و رسول را

صلى الله عليه و آله و سلم بديدند و توريت را بر كرفتند و آن آيات كه در او وصف رسول صلى الله عليه

و آله و سلم بود تغيير و تبديل كردند و بخلاف آنچه بود بنوشتند و نزديك كعب اشرف آوردند كعب

ايشانرا طعام داد و بدانچه ايشان كردند شادمانه شد و خداى تعالى اين آيه فرستاد عبد الله عباس

كفت اين آيت در امرؤ القيس آمد و عبدان بن اشوع در زمين كه در دست او بود مدعى كواه نداشت رسول

صلی الله علیه وسلم خواست تا سوگند دهدش و او همت کرد که سوگند خورد آیة آمد و او تبرسید و زمین خدا بدو باز
داد و سوگند نخورد میگوید آنکسانی که میخرند یعنی قبول میکنند بعهد خدای یعنی بسوگند بدروغ باشد ایشان را
هیچ نصیبی نیست در آخرة ثواب و نعیم آن و خدای تعالی با ایشان سخن نگوید سخنی [illegible] ایشان نفعی
و خیری باشد یا خود قطعا سخن نگوید سخن با ایشان فرشتگان عذاب گویند و بنظر رحمت در ایشان
نگاه نکنند روز قیامت و نظر را رحمت خواند از انکه در شاهد بیشتر نظر رحمت و رقت عند نظر باشد که
در او نگرد و احوال او ببیند رحمت آید او را ابو امامه روایة کرد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که هر که
او مال مرد مسلمان ببرد بسوگند خدای تعالی او را در دوزخ واجب کرداند و بهشت بر او حرام کند گفتند
یا رسول الله و اگر چیزی اندک بود گفت اگر شاخی از شاخهای درخت اراک بود جابر بن عبد الله انصاری
روایة کرد که عظیمتر کبیره شرک بخدای تعالی باشد و عقوق مادر و پدر و سوگند بخدای که جان من بامر اوست
که هیچکس نباشد که او سوگند خورد بچیزی و اگر چه پر پشه خورد باشد و الا که علامتی از آن بر دل او بماند
تا بروز قیامت و امیر المومنین علی رضی الله عنه روایة کرد که گفت نگر بید که سوگند بدروغ نخورید که آن شهرها
را ویران و خراب کند و لا یزکیهم و ایشان را تزکیه نکند و پاکیزه نگرداند و ایشان را عذابی سخت و دردناک
بود وَاِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ
عِنْدِ اللهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بدرستی که از جهودان گروهی و طایفه هستند که چون کعب
ابن اشرف و حی اخطب و مالک ابن الضیف و غیر ایشان که می پیچند زبانها را در دهن خویش بر سبیل تحریف
و تغییر یعنی از خود چیزی میخوانند در تغییر صفت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و در آیة رجم بآوازی که با و توریة
خوانند و مینمایند که از توریة است و آن از نزدیک خدای تعالی نیست و این آیة رد است بر مجبره اگر گویند
چرا نشاید که من عند الله باشد خلقا و فعلا و از نزدیک او نباشد امرا و انزالا جواب آنست که اگر چنین بودی
و ما هو من عند الله را هیچ معنی نبودی و ایشان بر خدای دروغ میگویند و میدانند که آنچه میگویند دروغ است
ضحاک گفت از عبد الله عباس که آیة در حق هر دو فرقه آمد از جهودان و ترسایان که ایشان در توریة
و انجیل تصرف کردند و آنچه در توریت بود از ذکر مسلمانی بیفکندند خدای تعالی فعل ایشان با مسلمانان بگفت
مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ
بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَلَا يَأْمُرَكُمْ اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ اَرْبَابًا اَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ اِذْ
اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۵۵ ضحاک گفت که مراد به بشر عیسی است و بکتاب انجیل و آیة
در وفد نجران است ابن عباس گفت مراد ببشر محمد است و بکتاب قران و سبب آن بود که وفد نجران و جماعتی

جهودان گفتند که ما ان که تو میخواهی که ما ترا پرستیم چنانکه خدا را پرستید در خبر است در باب معجزات رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که مردی انصاری شتری داشت در مدینه مدتی دراز و آن شتر پیر شده خواست تا او را
بکشند چون [illegible] بنحر [illegible] حبل کرد آهنگ شتر کرد شتر بجست و آمد تا بدر مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و آواز داد که السلام علیک یا رسول الله چون رسول صلی الله علیه و آله روی باو کرد او سر بر زمین نهاد آنگه
سر برداشت بزبان فصیح گفت یا رسول الله بشکایت فلان آمده ام نزدیک تو مدتی دراز است تا خدمت
او میکنم چون پیر شده ام و از کار باز مانده ام مرا میخواهد کشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کس فرستاد و آن
مرد را بخواند گفت ای فلان این شتر را بمن بفروش یا بمن بخش گفت یا رسول الله تن و جان من
فدای تو باد حکم بمن و مال من تراست رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن اشتر را قبول کرد و او را آزاد
کرد و در مدینه میگردید و او را از هیچ گیاهی و آبی منع نمیکردند و میگفتند هذا عتیق رسول الله این آزاد کرده رسول
خدای است صحابه رسول الله چون آن دیدند گفتند یا رسول الله ترا بهیمه سجده میکنند دستوری باشد
تا ما ترا سجده کنیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا ینبغی السجود الا لله سجده جز خدای را نشاید
کردن و اگر رخصت بودی که مخلوقی مخلوقی را سجده کند من بفرمودمی تا زنان شوهران را سجده کردندی معنی
آیه اینست که نباید و نشاید هیچ آدمی را که او را خدای تعالی کتاب دهد و حکم دهد یا حکمت و گفته اند که فهم
و علم است و احکام شرع آنگه او گوید مردمان را بندگان من باشید و مرا عبادت کنید بدون خدای تعالی
و اگر روا بود و را که گوید ایشان را ربانی باشید یعنی فقیه و عالم و خدای شناس سعید جبیر گفت معلمین
آنان باشند که مردمان را قران آموزند مورخ گفت منسوب است یا رب یعنی مردان خدای باشید
چنانکه شما را از اخلاص بعمل بخدای باز خوانند و نسبت باو کنند و گویند رجال الله امیر المومنین علی رضی الله
عنه گفت که من رب العلم آن باشد که علم را بالعمل خود می پرورد در آن روز که عبدالله عباس را وفات رسید
محمد الحنیفه گفت الیوم مات ربانی هذه الامه گفت که ربانی باشید تا آنچه مردمان را کتاب آموزید و با آنچه
درس کتب میکنید و میخوانید و تکرار میکنید ابن عباس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که ما من
مومن ذکر او انثی حر او مملوک الا لله علیه حق واجب بتعلم القران و التفقه فیه هیچ مومن نباشد از مردان و از زنان
و بنده و آزاد و الا خدای تعالی را است بر او حقی واجب که از قران چیزی بیاموزد و فقه آن بداند آنگه این
آیه برخواند و لا یامرکم و خدای تعالی نفرماید شما را این قول زجاج است و دیگر مفسران گفتند نفرماید شما را ای محمد
که رسول خدای است بدانکه فرشتگان را و پیغمبران را خدایان [illegible] گیرند چنانکه مشرکان گفتند الملائکة بنات الله
و جهودان گفتند عزیر ابن الله و ترسایان گفتند المسیح ابن الله ای فرماید شما را هرگز و بکفر آوردن پس از آنکه

مسلمان شده اید وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ

لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ أَفَغَيْرَ دِينِ اللهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تعالی پیمان پیغمبران را از بهر آنچه دادم شمارا از کتاب و حکمت پس آمد شما
پیغمبری مصدق تصدیق کننده آنچه با شماست از توریة و انجیل تا ایمان آرید باوی و یاری کنید زجاج و مبرد
گفتند لام تاکید راست و ما مجازات را و لتؤمنن جواب شرط است مفسران خلاف کرده اند در آنکه
مراد بآیه کیست بعضی گفتند عهد از جمله پیغمبران بستدند از بهر تصدیق بعضی بعضی را و آنکه امتان
خود را فرمایند تا بهمه ایمان ایمان آرند و معنی نصرت ایمان تصدیق و متابعت است و از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه روایت کردند که خدای تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد و الا که برو عهد گرفته که محمد
مصطفی ایمان آرد و قوم را فرماید تا باو ایمان آرند و معنی جاءکم اگرچه لفظ ماضی است مراد مستقبل است
پس آید شما پیغمبری و تصدیق کند کتاب شما را و قرار دهد به نبوت شما و شما باو ایمان آرید و اورا کنید انکه
جل جلاله گفت ای اقرار دادید و عهد بستید بر ان یعنی از اینان خویش و قولی دیگر آنست که اخذتم یعنی
قبلتم است یعنی عهد من پذیرفتید ایشان گفتند اقرار دادیم و پذیرفتیم گفت که پس گواه باشید و من
و شما از جمله گواهانیم سعید المسیب گفت که خطاب با فرشتگانست که خدای تعالی ایشانرا گفت که
بر پیغمبران گواه باشید پس هر کس که بعد ازین اقرار و اشهاد برگردد و اعراض کند او از جمله فاسقان
باشد افغیر دین الله یبغون عبد الله عباس گفت خطاب با جهودان و ترسایانست چون پیش پیغمبر آمدند
و هر یکی میگفتند ما اولیتریم با ابراهیم ایشان را گفت شمارا با ابراهیم هیچ سبیل و نسبت نیست و شما
بر دین او نه اید ایشانرا خشم آمد و گفتند که بخدای که ما دیگر پیش تو نیائیم بحکومت و بقضای تو راضی
نباشیم و دین تو نگیریم خدای تعالی ایشانرا گفت ای شما جز از دین خدای طلب میکنید و هر که در آسمان
و زمین است مر اورا گردن نهاده اما بطوع و رغبت و اما بر کراهیت و رغم انف خود انس مالک روایت
کند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت که اما آنکه بطوع اسلام آوردند فرشتگان آسمان و در زمین
انصاریان اند و گفت لا تسبوا اصحابی فانهم اسلموا طوعا و اسلموا الناس من خوف سیوفهم اصحاب
مراد دشنام مدهید که ایشان بطوع و رغبت ایمان آوردند و مردمان دیگر از بیم شمشیر ایشان قتاده گفت
اما آنکه بطوع ایمان آوردند مومنان اند که باختیار در حال صحت ایمان آوردند بوقتی که ایمان نافع باشد اما آنرا
که بکره اسلام آوردند کافران اند که بوقت مرگ چون معاینه به بینند ایمان آورند و ایشانرا سود نکند

ابن کیسان گفت وله اسلم ای خضع هر که در آسمان است او را خاضع و ذلیل است اما بطوع چون مومنان و اما کره
چون کافران اگر از ایشان پرسند که شما را و آسمان و زمین را که آفرید گویند خدای و لئن سالتهم من خلقهم
لیقولن الله و باو باز گردند و مرجع ایشان باوست قل آمنا بالله وما انزل علینا وما انزل علی ابراهیم واسمعیل
واسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی وعیسی والنبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم ونحن له
مسلمون ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین
بگو ای محمد که ما ایمان آورده ایم بخدای و بدانچه فرو فرستادند بر ما از قرآن و بدانچه بر ابراهیم و اسماعیل و یعقوب
و اسباط فرستادند و بدانچه موسی و عیسی را دادند از توریة و انجیل و پیغمبران دیگر را از خداوند پروردگار
ایشان و همه در پیغمبری راست گوی و صادق میدانیم و میان ایشان درین هیچ فرق نمیکنیم و ما او را یعنی
خدای را گردن نهاده ایم و عمل خود در اخلاص و خالص بر وی گردانیده ایم و مثل این آیه بعینها در سورة البقره
رفته است و وجه تکرار او هم در آن سورة گفته است و وجه دیگر آنست که محققان گفته اند که مکلفان را در الفاظ
قرآن لطف است چنانکه در معانی او لطف است چنانکه اگر قدیم تعالی بجای الم ذلک الکتاب لا ریب فیه
هدی للمتقین الرهٰ الکتاب لا شک فیه بیان من المومنین فرستادی در او آن لطف نبودی که درین
الفاظ است و برای آنکه ممکن نیست باین دعوی کردن که این نظمی است و بفصاحت بحدیست که معجز است
و عرب از مثل آن عاجز است خصوصا نزدیک اصحاب صرفه پس این باشد که خدای تعالی دانست
که مکلفان را در اعیان این الفاظ لطفی باشد که در الفاظ دیگر نباشد و اگرچه متفق المعنی باشد و برین
قاعده سوال از تکرار قرآن منقطع شود ومن یبتغ غیر الاسلام آیه در شان دوازده مرد آمد که اظهار ایمان کرده
بودند و منافق بودند در باطن مرتد شدند و برگشتند و بمکه شدند نزدیک کفار از جمله ایشان حرث
ابن سوید الانصاری بود حق تعالی گفت که هر کس که دین و ملتی جوید جز از اسلام و آن دین قبول نکنند برای
دین نزدیک خدای تعالی اسلام است و دیگر ادیان و ملل آن باطل و منسوخ است چنانکه گفت ان الدین
عند الله الاسلام و او در آخرت از جمله زیان کاران باشد سرمایه بباد داده باشد سود ناکرده کافر
در قیامت همچنین باشد مکلف در دنیا بازارگان است و عمر سرمایه اوست و اسباب و تمکین آلات است او
و سود او ثواب است و زیان عقاب است فردای قیامت چون بنگرد عمر صرف کرده باشد در کاری که ثمره
آن عقاب بود نه سرمایه دارد نه سود عند آن پشیمانی او سخت شود سود ندارد کیف یهدی الله قوما
کفروا بعد ایمانهم وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم البینات والله لا یهدی القوم الظالمین اولئک جزاؤهم
ان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون الا الذین

تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم میکوید که چکونه هدایت کند خدای تعالی کروهی را پس از ایمان
کافر شدند حسن بصری کفت آیه در اهل الکتاب آمد که ایشان پیش از قیام از ظهور رسول صلی الله علیه وآله باد
ایمان داشتند و مقر بودند چون بیامد منکر شدند و کافر کشتند و هدایة در آیه محتمل است وجهی اکه بعض
ازان کفته شد دیکر انکه الطافی که خدای تعالی با مومنان کند که ایشانرا آن لطف باشد در ثبات ایمان
و آن در حق کافران اکر بکند لطف نباشد چنانکه در شاهد انکس که دعوتی سازد و جماعتی را بطعام و مهمانی
خود خواندن او بر عموم همه را لطف باشد انکه ازایشان جماعتی بیایند آنانکه بیایند ایشانرا شمعی پیش
بفرستد چون بدر سرای رسند استقبال کند و این لطف باشد و لکن در حق آنانکه حاضر آیند و اما آنانکه
حاضر نیامده باشند در حق ایشان لطف نباشد از بهر چیزی که راجع بایشان بود نه با میزبان و این وجهی
معتمد است و نیکو یعنی خدای تعالی هدایة نکند و لطف نکند آنانرا که کافر شدند بعد از اظهار ایمان از بهر انکه از ابتدا
از مومن حقیقی درست نباشند و کواهی دادن که رسول صلی الله علیه وآله وسلم یعنی محمد حق است و بدیشان آمد
حجتها روشن بر صحت نبوت محمد و خدای تعالی هدایت نکند ظالمانرا یعنی کافرانرا این جماعت جزای
ایشان آنست که بر ایشان بود لعنت خدای و فرشتکان و مردمان جملکی ایشانرا اکرچه لعنت خدای
کفایه است کافر اذکر لعنت فرشتکان و مردمان برای آن کرد تا بدانیم که ما مکلفیم بلعنت و تبرا از ایشان
تا بدانیم که ما را هست که ایشانرا لعنت کنیم ایشان خالد و جاوید باشند در دوزخ و لعنت عذاب را
از ایشان تخفیف نکند و ایشانرا اضمان و مهلتی ندهند الا کسانی که ایشانرا پس ازان ارتداد کرده باشند
توبه کنند و با خدای تعالی کردند و بران پشیمان شوند و عمل خود با صلاح آورند پس از انکه تباه کرده باشند بدرستی
که خدای آمرزنده و مهربانست چون توبه کنند او بیامرزد و برو رحمت کند کفته اند که آیه در حق حارث ابن سوید
آمد که چون بمکه رفت و از مدینه بکریخت پشیمان شد کس فرستاد بقوم خود که از رسول پرسید تا خود مرا توبه باشد
که من پشیمانم خدای تعالی آیه فرستاد کسی از جمله خویشان او این آیت آنجا فرستاد تا بر خواند حارث او را
کفت تو راستکوی و رسول از تو راستکوی تر است و خدای تعالی از هر دو راستکوی تر است ان الذین
کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم و اولئک هم الضالون ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار فلن
یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا و لو افتدی به اولئک لهم عذاب الیم و ما لهم من ناصرین
قتاده و عطا کفتند که آیه جهودان آمد بعیسی کافر شدند پس از ایمان بموسی و در کفر بیفزودند بجحود محمد ابو العالیه
کفت که در حق جهودان و ترسایان آمد که کافر شدند بمحمد پس از مبعث با و ایمان داشتند و کفر را در زیاده
کردانیدند بر انکه بر اصرار بمردند تا محمد را ندیده بودند و نعت و صفت او در کتابها خود میدیدند معترف بودند

چون بیامدند و دست ایشان از تصرف و ریاست و فتوی و حکم کوتاه خواست بودن با نچه میکفتند کفر آوردند و منکر شدند
انکه اسلام [illegible] منکر شدند [illegible] کلبی گفت در ان یازده مرد آمد که با حارث بن سوید مرتد شدند چون شنوید ایشان باز نیامدند
گفتند [illegible] بمکه باشیم بکفر باشیم و چون خواهیم با ایمان شویم در شان ما تیر آیتی آید چنانکه در حارث آمد رسول
صلی الله علیه و آله [illegible] بنشاند بهری از ایشان با سلام آمدند و بعضی بر کفر اصرار کردند این آیه در باب ایشانست
که بر کفر بمردند میکوید که آنانکه کافر شدند بعد از ان ایمان آوردن پس بیفزودند کفر را بعد از فتح مکه توبه ایشان
[illegible] نپذیرند چون بر کفر اصرار کردند تا که بمیرند و ایشان کمراهان اند از راه بهشت و هلاک شدکان اندر دوزخ
ان الذین کفروا و ماتوا خدای تعالی با این آیه غایت وعید و تهدید کرد کافرانرا و قطع طمع ایشان کرد و گفت
آنانکه کافر شدند و بر کفر بمردند اگر [illegible] از ایشان خود را پری زمین زر از عذاب خدای خود را باز خرد او را
باز نخرند و از او قبول نکنند و این بر سبیل مثل میکوید از انکه کافرانرا در قیامت فتیلی و قطمیری نباشد
انس مالک روایت کرد که روز قیامت کافرانرا اکنبار دوزخ آورند و او را کویند که اگر ترا پری زمین زر بودی خویشتن
را فدیه کردی یا نه کوید آری کویند از کم ازین خواستند اجابت نکردی اکنون بچشین عذاب دوزخ ایشانرا عذاب
دردناک و رنجاننده و ایشانرا یاری نبود نه بر طریقه مغالبه و نه در طریق شفاعت لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون و ما تنفقوا من شیء فان الله به علیم ابن عباس کوید که مراد به بر در آیت بهشت است یعنی بهشت
نیابید و بدو نرسید تا نفقه و خرج نکنید آنچه دوست تر دارید خدای تعالی بدین آیه ما را فتوت آموخت
گفت بر و نیکوئی من در باب تو آنکه کنم که تو با برادران نیکوئی کنی با این سر بده تا بان سرا تو دهند بحیب
آن بیش از آن بتفضل و تکرم تا کمان نبری که آنچه تو میکوئی تا کمان نبری از خیر و نیکوئی بر من پوشیده نیست و ما
تنفقوا من شیء و هر نفقه که شما می کنید خدای تعالی بآن عالم است تا دهندکان استوار باشند که خدای آن
بر خدای باشند بر مقادیر و تفاسیر آن عالم است ابو ایوب انصاری روایه کرد که چون این آیه آمد زید بن حارثه
اسپی نیکو داشت سخت دوست داشتی آنرا پیش رسول آورد و گفت یا رسول الله من این اسب را
دوست دارم صدقه کردم رسول الله صلوات الله و سلامه علیه با سامة بن زید داد زید را خوش نیامد گفت
یا رسول الله من آن صدقه کرده بودم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن بموقع افتاد و خدای تعالی از تو کرد
مهمانی با بوذر غفاری فرود آمده بود ابوذر گفت من از تو مشغولم برو بفلان جای مرا اشتر نیست شتری مهینه بکزین
و بیار او برفت و شتر لاغر بیاورد ابوذر او را گفت بهتر ازین نبود گفت بود ولکن نیاوردم بگذاشتم برای
روزی که ترا بدان حاجت باشد ابوذر گفت حاجت آنروز باشد که مرا در کور نهند و من از ان محتاج تر باشم
برای حاجت سخت بهینه مال باید نهاد و خدای تعالی میکوید که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون از ابوذر رد [illegible]

که گفت ترا در مالت سه ابنار هست یکی قدر که دستوری با تو نیارد که کدام ببرد بهتر یا بد دوم وارث هست که منتظر است

که تو چشم بر هم نهی تا او ببرد سیوم تو یی اگر بتوانی کردن که تو عاجزترین این سه نباشی بکن

[…] إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ […]

فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا […]

کلبی گفت سبب نزول آیت آن بود که چون رسول صلی الله علیه وسلم گفت که من بر ملت ابراهیمم جهودان گفتند

که چونست که گوشت شتر و شیر میخوری و این ابراهیم را حرام بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت دروغ میگویید

در شرع ابراهیم این هر دو حلال بود ایشان گفتند هر چه بر ما امروز حرام هست آنست که بر ابراهیم و نوح حرام بود

خدای تعالی تکذیب ایشان این آیه فرستاد گفت هر طعامی که امروز حلال است […] اسرائیل را حلال بود الا آنچه

اسرائیل یعنی یعقوب بر نفس خود حرام گردانید پیش از نزول توریة مقاتل و کلبی گفتند آن گوشت شتر و شیر بود

از عبدالله عباس روایت هست که جماعتی جهودان پیش رسول آمدند و گفتند یا ابا القاسم ما را خبر ده تا آنچه طعام

بود که یعقوب بر خود حرام کرد پیش از آنکه توریة فرود آمد گفت بخدای بر شما که نه شما میدانید که یعقوب علیه السلام

بیمار شد بیماری سخت نذر کرد که اگر خدای تعالی او را عافیت دهد او دهد دوست تر طعامی و شرابی بر خویشتن حرام

کند و دوست تر طعامها و شرابها بر وی گوشت شیر و شیر بود آن بر خویشتن حرام کرد گفتند صدقت گفت

همچنین هست که تو گفتی کلبی گفت در توریت تحریم این طعامها نبود هیچ پس از نزول توریة خدای تعالی بر ایشان

شرط نهاده بود که هر کس معصیتی کند خدای تعالی طعامی بر ایشان حرام کند و ذلک قوله فبظلم من الذین هادوا حرمنا

علیهم طیبات احلت لهم ایشان چون دعوی کردند خدای تعالی در توریت این طعامها بر ما حرام گردانید خدای تعالی

پیغمبر را فرمود که توریة بیارید و بخوانید از او آیتی را که دلالت میکند بر این که شما راست میگویید ایشان توریة

نیارستند آوردن از آنکه دانستند که رسوا شوند خدای تعالی گفت که هر کس که پس از آن بر خدای افترا کند دروغ

گوید او از جماعتی باشد که ایشان ظالمانند بگوی ای محمد که خدای تعالی راست گفت در آن که خبر داد پس روی سنت

و ملت ابراهیم کنید و اقتدا بدو آرید که دین و ملت او راست و او از جمله مشرکان نبوده هست إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ

وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ مجاهد گفت سبب نزول آیه آن بود

که جهودان با مسلمانان خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس جهودان گفتند که بیت المقدس بهتر است از خانه

کعبه برای آنکه مهاجر انبیاست و زمین مقدسه هست مسلمانان گفتند که کعبه فاضلتر است خدای تعالی این آیه فرستاد

و گفت بدرستی و حقیقت که اولین خانه که در زمین وضع کردند آن خانه است که بمکه است یعنی کعبه و گفته اند که مراد آنست

که اول بقعه از زمین که بر روی آب پدید آمد کعبه بود که خدای تعالی آنرا از کفی سفید بیافرید پس از آن بدو هزار سال زمین آفرید یعنی
فرمود تا از زیر خانه زمین بیرون آوردند مجاهد و قتاده گفتند که اول خانه که بر روی زمین نهادند اینست که از امام زین العابدین
رضی الله عنه روایة کردند که او گفت در زیر عرش خانه بنا نهادند که آنرا بیت المعمور گویند و فرشتگان را که عرش را طواف میکردند
فرمود تا آنرا طواف کنند آسانی ایشان را آنگه فرشتگان زمین را فرمود تا آنجا که امروز خانه کعبه است خانه بنا کردند
بر شکل آن در طول و عرض و نامش صراح نهادند و ایشان را فرمود تا آنرا طواف کنند چنانکه اهل آسمان بیت المعمور را ابوذر غفاری
روایة کرد که از رسول صلوات الله وسلامه علیه پرسیدند که از اول مسجدی که در زمین ساختند برای عبادت گفت مسجد الحرام بود
آنگه بیت المقدس گفتند یا رسول چه مدت بود میان ایشان گفت چهل سال هر کجا که وقت نماز بتو رسد نماز کن که زمین
همه مسجد منست ابن شهاب گفت بکه زمین است و خانه و مکه جمله حرم است و بکه از بهر آن خوانند که مردم آنجا بر یکدیگر
انبوهی کنند و پیش یکدیگر زنند عطا گفت مردی نماز میکرد در مسجد الحرام زنی پیش او بگذشت مرد او را زجری کرد امام محمد باقر
رضی الله عنه گفت او را رها کن که این بکه است تبک بعضها بعضا ای یدق و مکه از بهر آن گویند که آب در وی اندک باشد
حسن بصری از عبدالله عباس روایة کرد که او گفت در روی زمین هیچ جای نمی شناسم که عامل را او را بهر حسنه هزار هزار
بنویسند الا مکه و بهر رکعت نماز بصد هزار رکعت بنویسند و صدقه بصد هزار صدقه بر آید در آنجا شراب ابرار است
و نمازگاه اخیار است و نگریستن در خانه کعبه برابر عبادت الدهر و صوم الدهر باشد و فرشتگان همه آنجا بر دعای کنندگان
آمین گویند و مورد و مصدر جمله انبیا در آنجا بوده است فردای قیامت پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان را از او
بیشتر حشر کنند و آنانرا که از آنجا حشر کنند امین باشند و آن خانه مبارک است و قبله عالمیانست و گفته اند که هدی بمعنی دلالت
و بیانست در بسیاری معالم دین از نماز و طواف و ذبح و جز آن در او آیاتی هویدا و روشن است بعضی گفته اند مراد بآیات
مشاعر و معالم است که آنجا هست از حجر الاسود و رکن و حطیم و زمزم و جز از آن و گفته اند که در وی آیاتی است که دلیل شرف
کعبه میکند جاری مجری معجزه چنانکه اگر صد و بیست و بیشتر از آنکه در جای دیگر نگنجند چون در آنجا گنجند و هیچ مرغی و کبوتری بر سر آن
خانه نپرد و هیچ مرغی بر مسجدی ذرق نیفکند و چندان سنگ که اندازند در جمار زیاده نشود و اگر در جای دیگر بودی هر یکی چندی
کوهی شده بودی او شفاء بیماران در وی باشد هر جباری که قصد او کند خدای تعالی هلاکش کند و مقام ابراهیم
در او هست و هر کس که در خانه یا در حرم شود ایمن باشد کس او را از آنجا نراند قولی دیگر آنست که هر که در آنجا شود بشرایط خود
در قیامت از آتش دوزخ ایمن باشد قولی دیگر آنست که هر که او آن سال که رسول صلی الله علیه و آله وسلم عمره قضا کرد با رسول صلی الله
علیه و آله وسلم در آنجا باشد ایمن است بیانش لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله آمنین و خدای تعالی راست بر مردمان قصد کردن
آن خانه از بهر زیارت آنکس که تواند که برود حج کردن و استطاعت و کمال عقل و بلوغ و صحت و وجود زاد و راحله
و تخلیة السرب و امکان المسیر و الرجوع الی الکفایة و هر که یکی از این مختل بود وجوب ساقط بود در خبر است که مردی نزدیک

رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت ما السبیل الی الحج راه بحج چیست گفت زاد و راحله و این روایت عبدالله مسعود و ابن عباس

و انس و جابر است از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و من کفر و هر که کافر شود یعنی بحج نا کردن خدای تعالی مستغنی است از جهانیان

نابد انند که خدا را در گذاردن حج و عبادت منفعتی نیست عبدالله عباس و ضحاک گفتند که هر که جحود کند وجوب

حج را روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت مراد آنست که من کفر بالله و الیوم الاخر هر که بخدای

و قیامت کافر شود سعید المسیب گفت در جهودان آمد آنکه گفتند که حج کردن بخانه کعبه واجب نیست ضحاک

گفت چون آیت حج آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم اهل مکه را جمع کرد و ایشانرا با حج دعوت کرد اهل یک ملت اجابت

کردند اهل پنج ملت کافر شدند گفتند که ما ایمان نیاوردیم بدان و نماز نکنیم فراجهت او و حج نکنیم با و خدای تعالی

این آیت فرستاد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و ادوا زکوة مالکم و حجوا بیتکم

جنت ربکم نماز پنجگانه بجای آورید و روزه ماه رمضان بدارید و زکوة مال بدهید و حج خانه بکدارید تا به بهشت خدای روید ابو امامه

گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر کرا حاجتی ظاهر منع نکند و سلطانی قاهر یا بیماری حابس باز ندارد از حج

و حج نکند خواه جهود میرد و خواه ترسا قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ قُلْ

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بگوی ای محمد اهل کتاب را

که شما چرا کافر میشوید بآیات خدای تعالی و خدای تعالی گواهست بر آنچه شما میکنید و بگو ایشانرا که چرا منع میکنید و باز میدارید

از راه خدای تعالی آنرا که ایمان آرد و در زید اسلم گوید که آیت خاص است در جهودان که ایشان حربی که میان اوس و خزرج بود

در جاهلیت با یاد ایشان میدادند و ایشانرا بر یکدیگر اغرا میکردند تا حمیت جاهلیت ایشانرا بر آن میداشت

که محافظت و مراعات با یکسو می نهادند و با سر کینه کهن می شدند حسن بصری گفت در حق جهودان و ترسایانست که ایشان

عرب را گفتندی که این محمد نه آن محمد است که نعت و صفت او در توریت و انجیل خوانده ایم و پیغمبران ما را ابشارت

دادند ایشانرا گفت که چرا چنین میکنید و کژی این راه میطلبید و حال آنست که شما گواهانید و عقلائید قولی

دیگر آنست که شما گواهید بر آنکه در توریت و انجیل نوشته که دین مسلمانی دین خدای است و حق آنست و خدای تعالی

غافل نیست از آنچه شما میکنید جزای آن بشما يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ

إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

زید بن اسلم گفت در شاس بن قیس الیهودی آمد و او پیری بود قاسی القلب شدید الکفر و العناد کینه ور مسلمانان سخت حسد بردی بر ایشان

روزی میگذشت جمعی را دید از اوس و خزرج مجتمع شده و مؤتلف گشته و کلمه و رای و دیانت یکی کرده او در آن سخت اندیشید

از آنکه در میان ایشان در جاهلیت خود نهاد عداوت بود و الفتی نبود با یکدیگر اندیشه کرد و گفت اگر ایشان همه بر این

و این روز کارزاری عظیم بود میان اوس و خزرج و ظفر آنروز اوس را بود بر خزرج این غلام بیامد و این بگفت ایشان

در بر [illegible] افتادند و در منازعت و مفاخرت ایستادند تا دو مرد از ایشان در زانو افتادند آن جماعت همه در گفت و گوی آمدند و گفتند اگر خواهید که اکنون تازه کنیم و آهنگ سلاح کردند و گفتند که موعد ظاهرست و آن نام جایی است بانجا بیرون رفتند و روی بایکدیگر کردند بران کینه که در میان ایشان بود در جاهلیت خبر برسول صلی الله علیه و آله وسلم رسید بر [illegible] با جماعتی از مهاجر و انصار آنجا شد و گفت ای جماعت مسلمانان باسر دعوی جاهلیت شدید و من در میان شما و خدای تعالی برشما باسلام کرامت کرد و احقاکه جاهلیت از میان شما برداشت و میان میان شما الفت داد باسر کفر و احوال کافری خواهید شدن الله الله از خدا اتبر سید ایشان چون رسول را بدیدند و سخن او بشنیدند و دانستند که آن از نزعات شیطانست و کید دشمنان ایمانست و انداخت جهود را سلاحها از دست [illegible] بعد و بگریستند و دست در گردن یکدیگر کردند و صلح کردند و با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بمدینه آمدند خدای تعالی این آیه را فرستاد و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید اگر فرمان برید گروهی را از اهل کتاب یعنی شاس بن قیس و اصحاب او را شما را بس از ایمان شما بکفر برند یعنی که ایشان چیزی کنند که از شما آنانکه بر بصیرت نباشند مرتد شوند و آنانکه بر بصیرت باشند از سر حمیت جاهلیت کاری کنند که ظاهر او کفر باشد و ارتداد جابر بن عبد الله انصاری گوید که ما در یکدیگر افتاده بودیم که ناگاه رسول خدای برآمد کالقمر طالع چون ماه تابان که در شب برآید بدست مبارک اشارت کرد چندانی بود که اشارت دست رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدیدند این گروه ازین جانب شدند و آنگروه ازان جانب پس در جهان هیچ شخصی نیست که برما دوست داشت تر است از رسول خدای و ندیدیم روزی که اولش زشت و وحشتر بود از آن روز و آخرش نیکوتر بود از آن روز آنکه حق تعالی بروجه تعجب گفت و چگونه کافر میشوند و هنوز آیات خدای بر شما میخوانند و رسول خدای بر میان شما است و این آیة دلیلی ظاهرست بر بطلان قول مجبره و نیز مجبره را رسد که گویند چه گونه کلامی بما فرستی چون قرآن بردست رسولی چون محمد با صد هزار حجت و برهان آنکه ما را منع کنی بقهر از ایمان و دلهای ما را اخراب گردانی بجحود و کفران آنکه از ما تعجب نمای و گویی که کیف تکفرون تعجب از ما نمی باید کرد اگر بجای یک کتاب صد کتاب باشد و بجای یک رسول صد باشد و تو مانع باشی از ایمان و حاصل باشی بر کفر و عصیان ما را هیچ غنایی و سودی نباشد نعوذ بالله من هذا المقالة فتاده گفت درین آیت دو حجت عظیم است یکی کتاب خدای دویم رسول خدای رسول خدای رفت و کتاب خدای ماند و این هم بر اهل مجبره رواست ازانکه اگر کلام است بذات او قایم است و اگر رسول است بمرگ از رسالت معزول است چون او از دعوت معزول است خواجه بترک عبادت معذورست پناه با خدای ده ازین مقاله تا مهتدی شوی که و من یعتصم بالله فقد هدی هر که دست در دین خدای زند راه راست یابد یعنی با او الطافی کنند که عند آن راه حق او روشن شود دیرو ابو دکه معنی این بود که هر که ایمان آرد و دست در دین خدای زند او را راه بهشت نمایند یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم

مُسْلِمُونَ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ [illegible]
بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ [illegible]

مقاتل چنان گفت میان اوس وخزرج در جاهلیت کارزار بود وعداوتی چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه آمد میان
ایشان صلح افکند وهر دو یکی شدند یک روز دو مرد از اوس وخزرج با یکدیگر مفاخرت کردند از اوس ثعلبه بود واز خزرج
اسعد از راه اوسی گفت خزیمه ثابت ذوالشهادتین وحنظله از ماست وخزرجی گفت ابی بن کعب ومعاذ جبل وزید بن
ثابت از ماست ومیان ایشان در مفاخرت حدیثی بسیار رفت تا خزرجی گفت اگر رسول خدای نیامده بودی ما شما را کشته
بودیم وفرزندان شما را برده کرده وزنان شما را بی مهر نکاح کرده اوسی گفت پیش از اسلام چرا این نکردید که از بیم ما از خانه نمی
یارستی بیرون آمدن تا کار بسلاح انجامید ودرهم افتادند رسول صلوات الله وسلامه علیه بیامد وایشان را از هم
باز کرد وصلح داد خدای تعالی این آیت فرستاد وگفت ای مومنان از خدای بترسید حق ترسیدن وی رسول صلی الله
علیه وآله وسلم گفت حق تقاته ان یطاع فلا یعصی وان یذکر فلا ینسی وان یشکر ولا یکفر حق ترسیدن او آن باشد
که طاعتش کنند بی معصیت وذکرش کنند بی نسیان وشکرش کنند بی کفران مفسران گفتند چون این آیه آمد صحابه گفتند
یا رسول الله ومن یقوی علی هذا وکیست که قوة وطاقت این دارد حق تعالی این آیه فرستاد فاتقوا الله ما استطعتم
وبا او این آیه منسوخ شد آنکه گفت ونباید که مرگ بشما آید والا شما مسلمان باشید گفته اند الا وانتم مفوضون امرکم
الی الله کارهای با خدا افکنده باشید فضیل گفت محسنون الظن بالله گمان نیکو برید بخدای ابن عباس گفت که رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون فلو ان قطرة من الزقوم
قطرت فی الارض لامرت علی الارض معیشتهم فکیف بمن هو طعامه گفت ای مومنان از خدا بترسید سزای ترسیدنش
ونباید که مرگ بشما آید والا شما مومن ومخلص باشید که اگر قطره ز قوم دوزخ بر زمین چکد زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود وچگونه
بود حال آنکس که همه طعامش از آن باشد آنکه گفت ای بندگان من دست در رسن من زنید همه طاعت من کنید اریدم
عهد من وفا کنید بر کلمه مجتمع باشید سدی وقتاده گفت که مراد وا است دست در قرآن زنید حارث اعور گوید در مسجد
رسول الله صلی الله علیه وسلم شدم مردم را دیدم در اختلاف واحادیث افتاده به نزدیک امیر المومنین آمدم گفتم
یا امیر المومنین مردمان در گفت گوی افتاده اند گفت شنیده ام از رسول صلی الله علیه واله وسلم که فتنه بیا شود
گفتم یا امیر المومنین خلاص از وی بچه باشد گفت بکتاب الله فان فیه نبأ من قبلکم وخبر ما بعدکم وحکم ما بینکم هو الفصل
لیس بالهزل وهو حبل الله المتین والنور المبین وشفاء النافع عصمة من تمسک به ونجات من تبعه در حدیثی دراز گفت
که خلاص ازین فتنه بکتاب خدای باشد که در وی حدیث پیشینگان است وخبر باز پسینان وحکم آنچه در میان شما باشد
فصل است نه هزل او حبل خدای است وذکر حکیم است وراه راست است ابو سعید خدری گفت از رسول صلی الله

علیه [illegible] وسلم شنیدم که گفت ای مردمان من میروم میان شما دو خلیفه میگذارم یکی از یکی مهتر اگر بی ایشان کیرید گمراه
نشوید یکی کتاب خدای است رسنی از آسمان بزمین فرو گذاشته و یکی عترة و اهل البیت منست و خدای لطیف خبیر
مرا خبر داد که این [illegible] از یکدیگر جدا نشوند تا بر کنار حوض تا پیش من آیند انکه گفت ولا تفرقوا و پراکنده نشوید چنانکه
جهودان و ترسایان [illegible] روایت کنند از رسول صلی الله علیه و اله وسلم که او گفت بنزدیک بنی اسراییل بر هفتاد
یک فرقه شدند و امت عیسی بر هفتاد دو فرقه شدند و امت من بر هفتاد و سه فرقه شدند همه بدوزخ شوند مگر یکی
از ایشان گفتند که آن کدام است دست فرا هم کرفت و گفت جماعه و برخواند و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا زاذان
گفت بنزدیک امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه حاضر بودم در مسجد کوفه راس الجالوت را که سر احبار
جهودان بود و جاثلیق را که [illegible] امام ترسایان بود پیش او آوردند بمدافعی غیف امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت
ارفقوا ابهما مدارا کنید با ایشان [illegible] روی براس الجالوت کرد و گفت ویلک یا راس الجالوت دانی تا جهودان پس از
موسی چند فرقه شدند گفت نه در کتاب نگرم و بگویم گفت لعنک من رئیس قوم اذا التوک فی حلالهم و حرامهم قلبت الیطر
فی کتاب واقوال رایت لو احترق الکتاب او سرق لعنت بر تو باد و از رئیس قومی چون با تو رجوع کنند در حلال و حرام مسایل
گوی در کتاب نگرم و بگویم اگر کتاب سوخته شود یا بدزدند چه خواهی کردن انگه با جاثلیق نگرید و گفت ترسایان بعد از
عیسی بر چند فرقه شدند گفت بر جهل و پنج فرقه گفت دروغ میگوی بخدایی که من تورا بهتر از تو دانم و انجیل
به از تو دانم امت موسی پس از او بر هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد از ایشان هالک اند و یکی ناجی و ایشان انانند که خدای
تعالی گفت و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و امت عیسی از پس او هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان
ناجی و باقی هالک ناجی انانند که خدای تعالی گفت واذا سمعوا ما انزل الله الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع
مما عرفوا من الحق و امت مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم بر هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان ناجی و باقی
هالک و ایشان انانند که خدای تعالی گفت و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و هم شیعتی و ایشان شیعه من اند
و بدانکه در هر امت ناجی آنکس است که بر خصوص امت موسی را گفت و من قوم موسی امة یهدون بالحق امت
عیسی را گفت تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و امت محمد را گفت و ممن خلقنا امة یهدون بالحق
این حق را کجا جویند تا بدو نجات یابند آنجا که رسول صلی الله علیه و اله وسلم بیان کرد باتفاق و گفت الحق مع علی
و علی مع الحق یدور معه حیث ما دار حق با علی است و علی با حق حق آنجا گردد که علی باشد ای عجب همه جهان تبع
حق باشند حق نگر که چگونه تبع علی شد که الحق مع علی ابان تغلب روایت کرد از صادق رضی الله عنه که گفت
نحن حبل الله الذی قال الله عز و جل و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا گفت ما ییم آن حبل خدای که خدای تعالی گفت که
دست در او زنید و از وی پراکنده مشوید دست در کسی زن که پای بر جای بود که آنکس که برای خود ثبات قدم ندارد ترا چگونه

دست گیرد آنکس که بخود مستقل نباشد ترا چگونه مستقل باشد آنکه سر خود بر نتابد کجا دستگیری تو دارد سران کسی چه کاری که

پای تو ندارد امروز بی آنکس چه گیری که فردا سر تو ندارد اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا امروز تولا بکسی چکنی که فردا از

تو تبرا کند آنکه گفت واذکروا یاد کنید نعمت خدای را بر شما چون شما دشمن یکدیگر بودید خدای تعالی دلهای شما را

باهم آورد بر دوستی در روز آمدید بفضل و نعمت او همه برادران یکدیگر و قصه این آن بود که علما سیر گفتند اوس و خزرج

دو برادر بودند از مادر و پدر در میان ایشان عداوتی افتاد بسبب سمیر و حاطب و سمیر زید بن مالک بود از حلیفه

ازان مالک بن العجلان الخزرجی را بکشت نام او حاطب بن الحرث بن مرسه بابن سبب از میان این دو قبیله

کارزار و عداوت فساد مدتی دران بماند صد و بیست سال و همچنین متصل شد تا بعهد رسول صلی الله علیه واله

وسلم که او بدعوت برخاست ببرکت رسول صلی الله علیه واله وسلم و بسعی او آن عداوت از میان ایشان

شد و سبب آن بود که سوید ابن الصامت بن بنی عمر بن عوف بمکه آمد و قوم سوید او را کامل خواندندی برای

جلادت و نسب و شعر و حکمت که او داشت چون بمکه آمد رسول صلی الله علیه واله وسلم بدعوة برخاسته

بود پیش آمد او را دعوت کرد با خدای و با اسلام سوید گفت همانا این که تو داری مانند آنست که من دارم

رسول صلوات الله و سلامه علیه گفت تو چه داری گفت مجله لقمان یعنی حکمت او رسول صلی الله علیه واله وسلم

گفت عرضه کن بر من او عرضه کرد رسول صلی الله علیه وسلم گفت این کلام نیکو است اما آنچه با منست ازین

نکوتر است این کلام خدایست خدای تعالی از آسمان فرستاد آنرا علی نور و هدی و قرآن بر خواند او از اسلام دور

نبود و خوش آمد او را آنچه بشنید برگشت و بمدینه آمد پس روزگاری بر نیامد که او را بکشتند پس ازان ابو الحسن

انس بن رافع بمکه آمد با جماعتی از بنی عبد الاشهل میخواستند تا قریش یار ایشان شوند بر خزرج رسول صلی الله علیه واله

وسلم چون بشنید که ایشان آمده اند برخاست و پیش آمد گفت رغبت کنید بچیزی که به ازانست که شما آمده اید آنرا

گفتند که آن چیست گفت آنکه خدای را پرستید و با وی شریک نیارید که خدای تعالی مرا بشما فرستاده است ایاس

بن معاذ با ایشان بود و جوانی زیرک بود گفت این قوم راست میگوید و آنچه او ما را بآن دعوت میکند به ازانست

که ما آنرا آمده ایم ابو الحسن پاره ریگ برگرفت و بر روی او زد گفت خاموش باش ما این کار را نیامده ایم و رسول

صلی الله علیه واله وسلم برخاست و ایشان بمدینه آمدند پس ازان واقعه بعاث افتاد میان اوس و خزرج

و ایاس بن معاذ فرمان یافت چون خدای تعالی خواست که اظهار دین خود کند و اعزاز پیغمبر خود کند جماعتی آمدند

از انصار و رسول صلی الله علیه واله بنزدیک عقبه رسید شش مرد را دید از خزرج ایشانرا گفت شما چه قوم اید

گفتند ما جماعتی ایم از خزرج گفت از موالی جهودان گفتند آری گفت بنشینید تا با شما سخن گویم ایشان بنشستند

رسول صلی الله علیه واله وسلم ایشانرا دعوت کرد با دین اسلام و ایشان بر ایشان عرضه کرد و قران بر ایشان خواند

ایشان [illegible] چنین شده اندیشه کردند و رنجها مداشتند و از جمله آنچه ایشان را داعی بود بمسلمانی آن بود که ایشان مخالطت

[illegible] جهودان بودند جهودان ایشان را گفتندی نیک نزدیک رسید پیدا شدن پیغمبر آخر الزمان در مکه ما در نبوت

هیچ خوانیم [illegible] باید ما تبع او شویم و با او ایمان آوریم و از شما انتقام کشیم ایشان با یکدیگر گفتند همانا این پیغمبر که

جهودان ما را با وی [illegible] ند امنیت بباید تا ما سبق بریم و باو ایمان آوریم تا این دست ما را باشد بر ایشان

ایشان را سود بر ما د باشد که خدای تعالی به برکت او این فتنه و شر از میان ما بردارد ایشان همه شش ایمان آوردند و گفتند

یا رسول الله ما با مدینه رویم و قوم را با تو دعوت کنیم و حدیث تو بگوییم همانا اجابت کنند چون با مدینه آمدند حدیث

رسول صلی الله علیه و آله و سلم کردن گرفتند و دعوت باو و بادین او و حدیث او در مدینه فاش شد با هیچ

سرای نماند که در او نه حدیث رسول صلوات الله و علیه کردند تا سالی دیگر که وقت موسم دوازده مرد بنجا سنند از

خزرج و دو از اوس بیامدند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بعقبه اول دیدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بیعت

کردند و ایمان آوردند علی بیعت النسا یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله و لا یزنین الی اخره و رسول صلی الله علیه و آله

و سلم ایشان را گفت اگر وفا کنید بهشت بجز بباید و اگر در بعضی خیانت کنید شما را نکبتی رسد در دنیا یعنی آن

گناه بر شما پیدا شود و حد زنند شما را که کفارت آن باشد و اگر خدای تعالی بر شما پوشد آنگه شما را بقیامت

عذاب کند یا عفو کند این در مشیت خدای است و این پیش از آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم جهاد فرمودند

ایشان اسلام قبول کردند و با مدینه آمدند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف

با ایشان فرستاد تا قوم را دعوت کند و ایشان را قران و شرع آموزد و بیان و بسرای اسعد زراره فرود آمد و او

از آن دوازده مرد بود که در عقبه به پیغمبری ایمان آورده بودند و بیعت کرده و مردم را قران می آموخت و قران بر ایشان

میخواند و او را در مدینه مقری خواندند و اول کسی را در مدینه مقری خواندند او بود روزی سعد بن معاذ اسید بن حضیر را

گفت بیا تا برویم و این دو مرد را که اغوا و اضلال سفیهان قوم ما میکنند زجر کنیم و برانیم ایشان را و تو خود برو که اسعد

پسر خاله منست من از و شرم دارم و سعد و اسید هر دو رئیس و مهتر قوم بودند اسید حربه برگرفت تا بحایطی که ایشان

در آنجا بودند اسعد اسید را بدید مصعب را گفت این سید قوم است تا دانی که سخن چگونه باید گفتن اسید فراز

آمد و روی در مصعب نهاد و گفت بلفظی درشت و روی ترش که بچکار آمده اید و سفیهان ما را گمراه می کنید برخیزید

و از این شهر روید اگر نه شما را هلاک خود از دست و جان خود بکار است مصعب گفت اگر بنشینی و چند سخن از من

بشنوی اگر با رای تو موافق باشد فهو المراد اگر برخلاف آن رود که ترا رای بود خود آن کار که نشیندی اسید گفت

بانصاف گفتی آنگه حربه بر زمین فرو زد و بنشست مصعب چند آیه قران بر او خواند و وصف اسلام با او بگفت

و آن میگفت و او می شنید و روی او تازه می شد و بشاشت در او پدید می آید تا گفتند که والله که ما مسلمانی در روی

اوبشناختیم پیش ازانکه سخن گفت انکه نیکو کلامی است و نیکو طریقی است چگونه کنند انکس که خواهد که درین دین آید گفتند
اول غسل کند و جامه پاکیزه در پوشد و کلمهٔ شهادت بگوید و دو رکعت نماز بگذارد او شهادتین بگفت و برخاست
وغسل کرد و جامه پاکیزه در پوشید انگه گفت من میروم تا مردی بشما فرستم که اگر شما را اجابت کند و در دین آید هیچکس
بر شما خلاف نکند سعد معاذ را خواست انگه حربه برگرفت و به نزدیک قوم شد در او نگریدند گفتند که والله که اسید
نه بآن روی باز آید که ازینجا رفت سعد معاذ او را گفت چه کردی گفت نرفتم و این مردمان بدیدم میگویند که ما را زیان
دارد و گفتم چیزی مکنید و مگوئید که ما را زیان دارد گفتند که همچنین کنیم و لیکن دانی که چه شنیدم که جماعتی از بنی حارثه
برخواسته تا اسعد را بکشند برای انکه پسر خاله تست تا عهدی که از میان شماست تباه کنند و بکشند و اگر بروی و مراقبتی
کنی ثواب باشد سعد معاذ برخاست و حربه برگرفت و آمد تا بدیوار بست که ایشان در انجا بودند ایشان را یافت
ساکن نشسته بدانست خواسته است که او انجا رود و سخن ایشان را بشنود بیامد سلیم الوجه با غلظت و بانگ بر ایشان
زد و گفت چرا این جایگاه رها نمیکنید و منبر و بدوا اغوا و اضلال ضعیفان نامی کنید اگر نه آنستی که تو پسر خاله منی
والا باین حربه خطا کردمی با شما مصعب گفت ای جوان مرد اگر بنشینی و سخن بشنوی و اندیشه کنی و اگر صواب آید
نیکو والا انچه رای تو باشد میکنیم گفت انصاف بدادی انگه بنشست و مصعب حدیث اسلام و طریقه مسلمانی و
مکارم اخلاق وصف کردن گرفت و از قران پاره برخواند او بشکفت و روی سعد می شکفید و تازه میشد تا محبت اسلام
در روی او ظاهر شد پیش از انکه بر زبان راند انگه گفت شما چگونه کنید چون خواهید که در دین آیید گفتند کلمه شهادت
بر زبان برانیم و غسل کنیم و جامهای پاکیزه بپوشیم و دو رکعت نماز بکنیم سعد همچنان کرد انگاه حربه برگرفت و با مجمع قوم شد
چون از دور بدید آمد قوم گفتند که والله که سعد نه بان روی باز آمد که از انجا برفت بیامد و بنشست و روی بقوم کرد
و گفت یا عبد بنی الاشهل مرا چگونه دانید گفتند سید و رئیس قوم و مطاع مائی و رای تو آن باشد و رای تو از رای ما
همه قوی تر باشد و نقیبت تو خجسته تر گفت چنین میدانید مرا گفتند آری گفت حرام است بر من که حدیث شما بشنوم
تا بخدای و پیغمبر ایمان بیارید گفتند سمعا و طاعة لک ما دانیم که بما جز از خیر نخواهی همه ایمان آوردند تا که در بنی عبد الاشهل
هیچ مردی و زنی نماند الا که اسلام آورد و مصعب و اسعد زراره همچنین دعوات میکردند تا هیچ سرای انصاری نماند در
مدینه که نه در انجا مسلمانان بودند از مردان و زنان الا بنی امیه بن زید و خطمه و وایل که ایشان متوقف بودند برای
انکه ابو قیس الاسلت الشاعر در میان ایشان بود و ایشان را منع میکرد انگه مصعب برخاست و با مکه آمد و هفتاد مرد
مسلمان با او بیامدند و میعاد ایشان با رسول صلی الله علیه واله وسلم بعقبه بود در روز میان ایام تشریق و این
روز را بیعت عقبه دوم گویند کعب بن مالک گفت که چون از حج فارغ شدیم و آن شب بود که با رسول صلوات الله
وسلامه علیه وعده کرده بودیم عبد الله پدر جابر با ما بود و ما این کار از مشرکان خویش نهان میداشتیم او را آگاه کردیم

وکفت [illegible] جمله سادات و اشراف ما بی ما را نمی باید که چون تو مردی با این عقل و رای حصانت که تراست فردا
هنیرم [illegible] خزرج نشوی اسلام اورد با ما با دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم در اینی و ما را امشب میعاد است بعقبه با
رسول الله [illegible] حاضر ای تا نشوی کفت روا باشد پس ما رها کردیم تا از شب ثلثی رفت بیرون آمدیم
بمیعاد رسول صلی الله [illegible] یه واله وسلم پوشیده یک یک و دو دو میرفتند تا که همه در شعبی که نزدیک عقبه هست مجتمع شدیم
هفتاد مرد بودیم و دو زن با ما بود یکی ام عماره و یکی اسماء بنت عمر رسول صلی الله علیه واله وسلم می امد و عباس با او بود
واو هنوز در اسلام نیامده بود ولیکن برای خویش و قرابتی با رسول صلی الله علیه واله وسلم بیامده بود چون بنشستیم اول
عباس سخن کفت و کفت یا معشر الخزرج و عرب هر دو قبیله را خزرج خواندی بدانید که محمد از ما انجاست که میدانید
دما خود او را از قوم او حمایت میکنیم از انانکه بر دین ما اند واو در قوم و شهر خود در عزه و منعه هست ولیکن میخواهد
که با نزدیک شما اید اکر میدانید که با نچه میکویید وفا خواهید کردن واو را حمایت خواهید کردن تا بیایید و اکر نه بکویید
تا او رحلت نکند و شهر خود رها نکند ما کفتیم شنیدیم آنچه کفتی ای رسول خدای تو خود سخن بکو و آنچه ترا رای و شرط است
برای خدا و برای خود التماس کن رسول صلی الله علیه واله وسلم سخن کفت و چند آیه از قران برایشان خواند و قوم را
دعوت کرد و در مسلمانی ترغیب داد انکه کفت من این تبلیغ در میان شما بان شرط میکنم که حمایت من چنان
کنید که حمایت فرزندان خود براء ابن معرور براء ابن معرور دست رسول صلی الله علیه واله وسلم بکرفت و کفت
یا رسول الله ترا چنان حمایت کنم که از خود را ما اهل مجمع و محفل و کارزاریم و این میراث از پدران یافته ایم ابو الهیثم
ابن التیهان کفت یا رسول الله تو میدانی که میان ما و دیکران عهود و مواثیق هست و ما آن بر هم خواهیم زدن اکر چه
باشد که خدای تعالی ترا قوت دهد و نصرت بر قوم خود ما را رها کنی و با شهر خود روی رسول صلی الله علیه وآله وسلم بخندید و
کفت لا بل الدم الدم الهدم الهدم انتم منی وانا منکم احارب من حاربتم واسالم من سالمتم کفت نه خونها
بیکدیکر پیوسته هست تا با یکدیکر پیوسته هست تا با یکدیکر ریزند با یکدیکر ویران کنند شما از منید و من از شما ام حرب
کنم با انکه محارب شما باشد و صلح کنم با انکه مصالح شما باشد انکه کفت که دوازده نقیب را اید اکنید که کفلاء قوم باشند
چنانکه حواریان نه از خزرج و سه از اوس عاصم بن عمر کفت چون ما به بیعت رسول صلی الله علیه واله وسلم بنشستیم عباس
بن مصلی کفت ای مردمان شما دانید که این مرد بر چه بیعت میکند علی حرب الاحمر والاسود و بیعت او بر کارزار عرب و عجم
میکنند اکر چنانکه مال شما را نکبتی رسد یا اشراف شما را بکشند از و بر خواهید کردیدن اکنون اندیشه کنید اکر او را باز
خواهید کذاشت و بعهد وفا نخواهید کردن خزی در دنیا و آخرت و اکر وفا کنید و باک ندارید با انکه شما را بکشند
و مالتان ببرند آن خیر دنیا و آخرت هست کفتند که ما او را بجان و مال و قتل اشراف قبول میکنیم یا رسول الله اکر ما برین
وفا کنیم ما را چه باشد کفت بهشت کفتند یا رسول الله باز کن رسول دست باز کرد و بیعتش کردند اول کسی که بیعت کرد

براء بن معرور بود انکه بیعت جمله کردند چون از بیعت فارغ شدند ابلیس از سر عقبه آواز داد که یا اهل الجباجب میدانید
که مذمم با جماعه صابیان بر حرب شما مجتمع شده اند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت این دشمن خداست ابلیس
انکه گفت یا عدو الله با تو پردازم انکه رسول گفت با رحلهای خود روید بسلامت عباس بن عباده بن نضله گفت یا رسول الله
بان خدای که ترا بفرستاد بحق اگر فرمای بامداد با شمشیر بر سر ایشان رویم بمنا گفت مرا نفرموده اند ولیکن با رحل خود روید گفتند
برفتیم چون بر دیگر روز بود اجلاء قریش آمدند بنزدیک ما و گفتند یا معشر الخزرج شنیدیم که شما بیامده اید تا صاحب ما
یعنی محمد را از میان ما ببرید و بشهر خود برید و با او عهد کرده اید بر قتال ما شما را برین چه حمل کرده است و قتال ما چرا اختیار
کرده اید مشرکان قوم ما چون شنیدند سوگند خوردند که ما ازین خبر نداریم دروغ است گفتند برای انکه ایشان بیخبر بودند
ازین و ما هیچ سخن نگفتیم و در یکدیگر می نگریدیم انکه برخاستند ایشان و انصار باز با مدینه شدند اسلام آشکارا کردند
و دعوت آشکار کردند و خبر منتشر شد و بمکه رسید قریش اصحاب رسول را برنجانیدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
ما را مهم بنیت آنجا مقام کردند برخیزید تا بمدینه شویم و انجا مقام کنیم که ایمن باشیم بر خود اصحاب رسول صلی الله
علیه و آله یک یک و دو دو هجرت میکردند و بمدینه میرفتند اول کسی که هجرت کرد ابو سلمه مخزومی بود پس عامر ربیعه با عیال
خود لیلی بن ابی حثمه پس عبد الله جحش انکه گروه گروه اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم هجرت میکردند و رسول
صلوات الله و سلامه علیه بمکه می بود تا انکه خدای تعالی او را نیز فرمود که هجرت کن برخاست و با مدینه آمد شادمانه
و مبتهج و متبرک شدند خدای تعالی ببرکت او آن عداوت و دشمنی از میان اوس و خزرج برداشت چنانکه گفت واذکروا
نعمت الله علیکم یاد کنید نعمت خدا را ای معشر انصار چون شما دشمنان یکدیگر بودید پس از اسلام خدای تعالی دلهای
شما را باهم آورد با سلام تا گشتید همه برادران یکدیگر در دین رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مسلمان برادر
مسلمانست بر او ظلم نکند و نگذارد که کسی بر او ظلم کند بر یکدیگر حسد مبرید و با یکدیگر دشمنی مکنید و یکدیگر فرو مگذارید
و برادران یکدیگر باشید پرهیزکاری در دلست پس باد مرد را از شر و بدی انکه عهد برادر مسلمان بشکنید و گفت
مثل مومنان در دوستی ایشان با یکدیگر و رحمت ایشان بر یکدیگر چون تن ست که چون بعضی از او بنالد و رنجور
شود جمله را دعوت کند و بخواند به بیخوابی و تب و کنتم علی شفا حفرة شما ای جماعت اوس و خزرج بر کناره
بودید دوزخ بود خدای تعالی شما را از آن برهانید یعنی شما نزدیک بودید که در دوزخ افتید و از میان شما و افتادن
در دوزخ هیچ نمانده بود جز انکه مرگ بشما رسیدی چون کسی که بر کنار جای یا خندق باشد بهر آسیبی که باو رسد
خوف آن بود که در افتد خدای تعالی این را احوال ایشانرا تشبیه کرد بحال کسی که بر کناره حفره بود بهر ساعتش
خوف آن بود که در افتد کذلک همچنین بیان کند خدای تعالی آیة خود را برای شما چه کار راه پیداست تلبیس برای انکه
تا بود که شما مهدی و راه یافته شوید آنجا براه اسلام و اینجا براه بهشت ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون

... أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۞ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۞ باید که از شما جماعتی باشند که مردمان را بانیکویی
وطاعت دعوت ... نیکویی فرمایند واز منکر وناشایست بازدارند اناکه این کار کنند واین کار را بایند ایشان
مفلحان وظفریافتگان وفایزانند بنصیبی تمام بیشتر متکلمان برانند که امر معروف ونهی منکر فرض علی الکفایه است ومذهب
ما آنست که فرض علی الاعیانست بعضی گفته‌اند که طریق وجوب او عقلست ومذهب ما آنست که طریق وجوبش سمع است
واجماع است که امر معروف ونهی منکر کند او در زمین خلیفه خدای باشد وخلیفه رسول وخلیفه کتاب مردی به نزدیک رسول آمد
صلی الله علیه واله وسلم گفت که بهتر مردمان کیست گفت انکه امر معروف بیشتر کند ونهی منکر واز خدای تعالی بترسد وصله
رحم بهتر کند نعمان بشیر روایت ... که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت مثل فاسق درمیان قوم چنان باشد که گشتی بود
دردریا قومی برنشستند وآن کشتی بخریدند ... کسی بحصه ونصیب خود بنشستند انکه یکی از ایشان تبری بردارد واز نصیب خود سوراخ
کند دیگران گویند چرا میکنی گوید که نصیب خودرا تصرف میکنم شمارا با من ونصیب من چه کار اگر او را بااین گفتار رها
کنند ودستش بدست نگیرند کشتی ویران کند وآب درآید واو وایشان غرق شوند ابو الدردا گفت اگر امر معروف
ونهی منکر نکنید خدای تعالی ظالمی را بر شما بگمارد که بزرگتان را حرمت ندارد وبرکودکانتان رحمت نکند ونیکان وصالحان
شما دعا کنند اجابت نباید ونصرت خواهند نیابد وامرزش خواهند نیابد خدای تعالی ایشانرا نیامرزد انکه جل وعلا گفت
ومباشید چون انانکه پراگنده شدند ومختلف گشتند پس ازانکه حجت برایشان متوجه شد وآیات ودلالات
بایشان آمد چون جهودان وترسایان وبعضی مفسران گفتند که مراد مبتدعان امت اند وپیغمبر صلی الله علیه واله وسلم
گفت من سره ان یسکن بحبوحة الجنة فلیلزم الجماعة فان الشیطان مع الفرد وهو مع الاثنین ابعد هرکه او خواهد
که درمیان بهشت بنشیند وساکن شود گو با جماعت باش که شیطان با مردم تنهاست واز دو دورتر باشد اولئک
لهم عذاب عظیم وایشان انانند که ایشانرا عذابی عظیم باشد در دنیا تیغ امام ووقت آخرت عذاب دوزخ. سقای
خدای عز وجل يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۞ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۞ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا
عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ ۞ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۞ انکه حق جل وعلا بیان
کرد که این عذاب بزرگ ایشانرا در روزی باشد که دران روز سپید شود رویها مومنان ومخلصان سفید باشند
ورویها کافران ومنافقان سیاه باشند روی سفید روی موحدان ورویهای سیاه رویها اهل بدعت وطغیان
باشند کلبی از ابو صالح از ابن عباس روایه کند که روز قیامت خدای تعالی بردارد ونصب کند هر معبودی را که بدون
او پرستیده باشند هرکسی بجانب معبود خود تازد وذلک قوله تعالی نوله ما تولی چون آن خسارت وندامت ببینند اندوهگین

شوند روی سیاه شوند مومنان و اهل کتاب بمانند برای ایشان معبودی رفع نکند حق تعالی [illegible] از شما در
دار دنیا مرا سجده کرده است امروز سجده کنید مومنان سجده کنند و جهودان و ترسایان نتوانند کرد [illegible] نان
سر بر دارند و روی ایشان از نور چون ماه بود و منافقان و اهل کتاب از جهودان و ترسایان در روی مومنان
نگرند از آن حزن و اندوه رویهای ایشان سیاه شود گویند بار خدایا روی مشرکان سیاه کردی و ما در دنیا
مشرک نبوده ایم ذلک قوله تعالی والله ربنا ما کنا مشرکین حق تعالی گوید انظر کیف کذبوا علی انفسهم بنگر که چگونه دروغ میگویند
میگویند ما مشرک نبوده ایم مشرک بوده اند در شک گویند دروغ زن سیاه رو باشد لاجرم سیاه روی شدند هر کس
که دروغ بر کسی گوید که سیاه روی باشد آنکس دروغ بر خدای تعالی نهد هم بوعده خدای سیاه رو باشد و یوم القیمة
تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة اما آنانکه رویهای ایشان سیاه شد ایشانرا گویند که کافر شدید پس از ایمان
آوردن حسن بصری گفت آنانند که اظهار کلمه ایمان کردند و منافق بودند حارث اعور از امیر المومنین روایت کرد
که مسکینت بر منبر که باشند که از خانه بیرون آید یا خانه نشود تا عملی کند که بدان مستوجب بهشت گردد و مرد باشد که
از خانه بیرون آید با خانه نشود تا که عملی کند که بدان مستوجب دوزخ شود آنکه این آیت برخواند یوم تبیض وجوه و تسود
وجوه قتاده گفت مشید عان امت اند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت فردای قیامت جماعتی بنزدیک من آیند
بر کنار حوض از اهل صحبت من چون ایشانرا ببینم ایشانرا از پیش من بربایند من آواز دهم اصیحابی اصیحابی یاران
من اندر مرا گویند تو ندانی که ایشان از پس تو چه احداث کرده اند انهم رجعوا علی اعقابهم القهقری و ارتدوا ایشان
از پس تو مرتد شدند و برگشتند و این خبر را ثعلبی در تفسیر خود آورده است و ایشانرا گویند فذوقوا العذاب
بدانچه شما کافر شدید و اما آنانکه روی سفید باشند ایشان مومنان و موحدان و مخلصان باشند ایشان در رحمت
خدای و در ثواب و بهشت خالد و جاودان باشند این آیه و بینات و حجج خداست ما بر تو میخوانیم آنرا بدرستی
و راستی و حق از بهر آنکه ترا معلوم گردد و بدانی که خدای تعالی ظلم عالمیان نخواهد یعنی نخواهد که بر ظلم هیچکس کند بدانکه
مستحق ثواب باز گیرد و نامستحق را عقاب کند از آنکه ظلم آنکس کند که جاهل باشد یا محتاج و خدای تعالی عالم است و غنی
او راست ملک آسمان و زمین و هرچه در آسمان و زمین هست همه او راست و مرجع و مرد همه کارها با اوست هیچ
حال او را حاجت نباشد بظلم کردن و ظلم خواستن چه آنرا که ملک آسمان و زمین او را باشد مستغنی بود کُنتُم خَیرَ
اُمَّةٍ اُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَتَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَتُؤمِنُونَ بِاللهِ وَلَو آمَنَ اَهلُ الکِتابِ لَکانَ
خَیراً لَهُم مِنهُمُ المُؤمِنُونَ وَاَکثَرُهُمُ الفاسِقُونَ عکرمه گفت و مقاتل که آیه در جماعتی از صحابه رسول صلی الله علیه و آله
و سلم آمد چون عبدالله مسعود و ابی بن کعب و سبب آن بود که مالک ابن الضیف و وهب یهودا و حبر بودند از احبار
جهودان ایشانرا گفتند ما از شما بهتریم در دین از شما بهتر است خدای تعالی این آیه فرستاد بر ایشان ضحاک گفت

اصحاب رسول خدای مانند ابو ... الدعا ... را و یاران اخیار و اعیان یاد دین خدای که مسلمانانرا فرموده‌اند که طاعت
ایشان دارید و این صفت امامانست و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت احفظونی و اصحابی فانهم خیار امتی
گفت مرا نگاه دارید در یاران من که ایشان بهینه امت من اند بعضی دیگر گفته‌اند که مراد جمله امت اند و در تفاسیر
اهل البیت و اخبار ایشان آنست که آیه خاص است در حق ائمه معصوم علیهم السلام برای آنکه لفظ خیر در مقتدایان
امت روا باشد آنکه آن صفات که آیه متضمن آنست که لایق حال ایشانست سلمان فارسی رضی الله عنه
روایت کرد که در عهد عمر خطاب مردی بیامد از احبار جهودان و پرسید که خلیفه محمد کیست که بر جای اوست
او را بعمر راه کرد نزد او بیامد و گفت انت خلیفة محمد گفت انی اسالک عن ثلثة و ثلث و واحدة گفت
من ترا خواهم پرسید از سه مسئله و سه مسئله یکی گفت و چرا نگفتی هفت مسئله از بهر آنکه اگر سه اول بپرسم جواب
یابم و سه دیگر بپرسم و اگر نه خود او و ترا رنجه ندارم عمر گفت فاذهب الیک بعلی ابن ابی طالب او را بنزدیک امیر
المومنین فرستاد او بیامد و علی را گفت من ترا سوال خواهم کرد چنانکه اول گفته بود گفت سل عما بدالک بپرس
از هر چه خواهی گفت خبر ده مرا از اول درخت که بر زمین برست ثمره بود و دروغ گویید اول درختی که بر زمین بر نشست
عجو بود نوعی از خرما و اول چشمه آب شما میگوئید که چشمه بیت المقدس است دروغ میگوئید که آن چشمه بود که صاحب
موسی در او ماهی نشست و ماهی زنده شد و اول سنگی که بر زمین نهادند شما میگوئید که آنست که در بنا بیت
المقدس نهاده اند و خلاف میگوئید که آن سنگ حجر الاسود است که جبرئیل از بهشت با آدم آورد و وله لسان ذلق تشهد
لمن وافاه یوم القیمة و فردای قیامت او را زبانی فصیح بود که گواهی دهد برای آنکس با او که آمده باشد جهود گفت اشهد
انه املاء موسی و هرون گواهی میدهم که این املاء موسی و کتاب هرون است گفت سه ماند گفت بگو گفت اخبرنی
عن موضع نبیکم فی الجنة گفت مرا خبر ده از موضع پیغمبر شما در بهشت گفت فی قضیب غرسه الله فی اعلا علیین ثم قال له
کن فکانت جنات عدن گفت قضیبی و شاخی خدای تعالی بدست قدرت خویش در اعلی علیین بنشاند آنکه او را
گفت بباش بهشت عدن شد گفت املاء موسی و کتاب هارون است گفت خبر ده مرا تا با او باشند آنجا گفت
اثنا عشر من اهل بیته یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یخافون فی الله لومة لائم با دوازده کس از اهل بیت
او باشند که امر بمعروف کنند و نهی بمنکر کنند و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسند گفت راست گفتی املاء
موسی و کتاب هرون است گفت خبر ده از وصی او تا پس از و چند سال بماند امیر المومنین علی رضی الله عنه عقد بسته بر
ثلثین یعنی یکرفت یعنی سال گفت یک مسئله مرا اگر جواب ده ایمان آریم گفت ما هی آن چیست گفت اخبرنی عن
وصیه ایموت ام یقتل خبر ده مرا از وصی او تا بمرگ بمیرد یا او را بکشند امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت لا بل
تخضب هذه من هذه و وضع یده علی لحیته و راسه لا بلکه این را از این خضاب کنند و اشاره کرد بدست فرا سر

ومحاسن خویش جهود ایمان آورد و از جمله موالی او شد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و انک
وصی رسول الله معنی آیة آنست که شما بهترین امت اید نزدیک خدای در لوح محفوظ که بیرون آوردند ایشان را بعضی از فرزند
ایشان را از برای مردمان و این صفت امامان و مقتدایان باشد برای آنکه هر یکی که نه امام و پیغمبر اند برای خود آورده اند
و او را با کس کار نباشد مگر پیغمبر و امام را که تکلیف امت و اتباع در گردن ایشان باشد تا مردم را به نیکویی میفرمایند
و از منکر و ناشایسته باز میدارند مقاتل حیان گفت امتان همچنین امر معروف و نهی منکر نکردندی و گفتندی ما را با
کس کاری نیست ما را تکلیف خود بجای باید آوردن اگر کسی نیک باشد او را به بود و اگر بد باشد او را بتر بود و امت
ما نه چنین اند امر بمعروف و نهی به منکر کنند و مردم را از ظلم و معصیت باز دارند پس ایشان بهترین امتان باشند
بریده اسلمی روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اهل بهشت در قیامت صد و بیست صف امت
مع باشند انس روایة کرد که اسقف ترسایان پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا در دل افتاده است که ایمان
آورم گفت سبب چیست گفت در خواب دیده ام که قیامت برخاسته است و خلقان عالم را در صعید سیاست
بداشته اند و امتان را بر خدای تعالی عرضه میکردند جماعت در آمدند غر محجل روی و دست و پای سفید بر صراط چون برق
خاطف بگذاشتند من گفتم اینان امت که اند همانا انبیا و اوصیا اند یا فرشتگان گفتند نه اینان امت محمد اند
ازین سبب مرا رغبت افتاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم اسلام بر وی عرضه کرد و او ایمان آورد رسول صلوات الله
و سلامه علیه گفت بهشت بر پیغمبران حرام است تا من در نشوم و بر اوصیا حرام است تا وصی من در نشود و بر امتان
حرام است تا امت من در نشوند انس گفت با پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه میرفتم از شعبی آوازی بیرون می آمد مرا
گفت بنگر یا انس تا آن آواز چیست من در رفتم مردی را دیدم در زیر درختی نماز میکرد و میگفت یا رب مرا از امت
مرحومه گردان مرا از امت محمد گردان که بر ایشان رحمت کرده و گناهان ایشان بیامرزیده و دعاء ایشان اجابت کرده
و ایشان را اضعاف ثواب کرده بیامدم رسول را گفتم رسول مرا گفت برو آن مرد را بگوی که رسول خدای ترا سلام میگوید من
امت تو کیستی بیامدم و بگفتم گفت رسول خدای را از من سلام کن و بگو که برادر تو است خضر و خدای را دعا میکند و میخواهد
تا او را از امت تو گرداند در خبر است که کعب الاحبار را گفتند چرا در عهد رسول و در عهد ابوبکر ایمان نیاوردی گفت سبب
آن بود که در در مرگ صحیفه بمن داد مهر بر نهاده مرا گفت که مهر از آنجا بر مدار من بنهادم و مهر بر نداشتم تا بعهد عمر بخواب
دیدم که مرا گفتند پدر با تو خیانت کرد مهر از صحیفه بردار تا بنگر چیست در آنجا و کار بند مهر از او برداشتم در آنجا نعت
امت محمد بود سالوما و حاکوما و عالوما و صافوحا و خاروحا گفتند تفسیر این چه باشد گفت سالوما بر یکدیگر سلام کنند
و عالوما علما اند چون انبیا بنی اسرائیل و حاکوما حکیمان اند و حاکوما خدای تعالی ایشان را حکم کرد به بهشت و صافوحا
بر یکدیگر مصافحه کنند و خاروحا از گناه بیرون آیند چنانکه از مادر زاده یحیی معاذ گفت این مدح امت محمد است و خدای تعالی

از کرم [illegible] ندارد که قومی را مدح کند اگر ایشان را بیازاید و زخم برد الکه حق تعالی گفت از اهل کتاب نیز ایمان آوردند
[illegible] ابها بودندی و اگرچه بعضی از ایشان مومن اند بیشتر کافر لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ
ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ
الْمَسْكَنَةُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
مقاتل گفت روسای جهودان چون کعب اشرف و ابو یاسر و کنانه و ابن صوریا نزدیک عبد الله سلام آمدند
و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را ملامت کردند و سرزنش بر مسلمانی خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت این جهودان با شما هیچ نتوانند کرد مگر آنکه بزبان از طعنه و وعید بدروغ یا کلمات کفر که گویند تا شما را از آن
رنجور شوید و اگر با شما کارزار کنند پشت بهزیمت دهند شما را و بنو قریضه و بنو نظیر و بنو المصطلق همچنین کردند که
خدای تعالی خبر داد پس آنکه ایشان را هیچ یاری نکنند و بر ایشان مذلت و خواری و جزیه نهاده شد هر کجا که یابند
ایشان را از القتل و سبی و جزیه الا بعهدی و پیمانی از خدای و رسول خدای و نایبان او باز آمدند بخشم خدای تعالی یعنی مستحق خشم
خدای تعالی گشتند با فعالی که کردند از کفر و معاصی و نهاده شد بر ایشان مذلت و گفته اند درویشی که آنان که از جهودان
توانگر باشند خویش را درویش نمایند این بجزای آنست و برای آنست که ایشان بآیات خدای تعالی کافر شدند
و پیغمبران را بناحق کشتند و این هم از سبب عصیان و نافرمانی ایشانست و بدانست که عدوان و بیدادی میکردند
و از حد و اندازه در گذشتند لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَٰئِكَ مِنَ
الصَّالِحِينَ وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ کسی که بر سواء وقف میکند معنی آیه این بود که یکسان
نیستند آن دو جماعت که ذکر ایشان رفته است از مومنان و فاسقان آنکه ابتدا کند و گوید که از اهل کتاب امتی اند
قایمه چون عبد الله سلام و غیر او و کسی که وقف نکند معنی این بود که یکسان اهل کتاب امتی و جماعتی که صفت ایشان اینست
که آیه متضمن آنست و امتی که بر غیر او صفت اند و مراد بامت قایمه شب نماز کنند کانند چنانکه در آیه دیگر گفت امن هو
قانت آناء اللیل قایما و ساجدا در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیر المومنین علی رضی الله عنه را گفت یا علی
علیک بالصلوة اللیل سه بار برای تاکید را و این وصیت را برو مکرر گردانید و گفت من کثر صلوته باللیل حسن
وجهه بالنهار هر کس که شب نماز بسیار کند بروز رویش نیکو باشد و گفته که یسعی نورهم بین ایدیهم مراد بآن آنست
نماز کنند کانند مقاتل گفت نزول آیه آن بود که چون عبد الله سلام و ثعلبه و اسید و غیر ایشان اسلام آوردند و
جهودان گفتند در آن قوم که بمحمد ایمان آوردند از ما خیری بودی دین اسلام خود رها نکردندی و صابی نشدندی خدای
تعالی این آیه فرستاد عبد الله عباس گفت امة قایمة بدین الله سدی گفت قایمه علی کتاب الله باقامت حدود

برکتاب خدای تعالی ایستاده اند حرام وحلال انرا کار بندند انکه صفت این امت میکند وگوید که میخوانند آیات
خدا را در ساعتهای روز وشب اندرون شب یعنی قران وبس روی حرام وحلال آن می کنند خدا را یعنی [illegible] میکنند
گفته اند که نماز می کنند وسجده عبارتست از نماز چنانکه گفت یسجدونه وله یسجدون در خبرست که رسول صلی الله
علیه وآله وسلم گفت دو رکعت نماز که بنده بکند در میان شب در نیمه اخرین بهترینست او را از دنیا وهرچه در
دنیاست واگر نه انستی که برامت من دشوار بود نماز شب برایشان فریضه کردمی ابن مسعود گفت مراد باین نماز نماز
خفتن است برای انکه نماز جهودان نماز خفتن نکنند راوی خبر گوید که رسول صلی الله علیه وآله وسلم شبی از شبها نماز خفتن
تاخیر کرد تا انگه از حجره بیرون امد نماز خفتن بکرد گفت هیچ اهل دین نبودند که درین وقت نماز کردند جز از شما که امت منید
وگفته اند نماز نماز نوافلست میان شام وخفتن از صادق رضی الله عنه روایتست از پدرانش از پیغمبر صلوات الله
علیه وسلامه که هرکه میان نماز شام وخفتن دو رکعت نماز کند در رکعت اول الحمد بخواند وسیزده بار اذا زلزله در
رکعت دوم الحمد وقل هو الله احد پانزده بار اگر هر سال یکبار این نماز کند از جمله محسنان باشد واگر هر ماه یکبار
کند از مومنان باشد واگر هر شب آدینه کند از جمله مخلصان باشد واگر هر شب کند با من مزاحمت کند در بهشت وثواب
او جز خدای تعالی نداند انکه گفت بخدای ایمان آورند وبروز بازپسین وامر معروف ونهی منکر میکنند ودر خیرات بر یکدیگر
مسارعت مینمایند وتعجیل میکنند در همه کاری تعجیل مذمومست الا در کار اخرت که محمودست واین جماعت کی موصوف اند
بدین صفات صالحان ایشانند انکه میگوید که هر نیکویی که شما کنید آنرا باز نپوشند بلکه مشکور ومرضی باشد وواقع بموقع
خود وثواب وجزا ایشان عالمست ودانا بمتقیان واحوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ
مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ حق جل وعلا چون مومنان را وانانکه از اهل کتاب
ایمان آوردند ذکر ایشان کرد واحوال ایشان بگفت در عقب آن ذکر کافران واحوال ایشان کرد گفت انانکه کافر
شدند فردای قیامت ایشان را از عمر خود در سر آن کردند وهمه همت خود بدان مصروف کردند وآن مالهای ایشان
وفرزندان ایشانست از عذاب خدای تعالی ایشان را هیچ غنا وکفاف نکند سود ندارد چنانکه حق تعالی حکایت کرد
ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه بانکه سود نکند زیان کند که فی حلالها حساب وحرامها عذاب وشیئا برای ان گفت
تا نفی عام بود یعنی هیچ چیز بهیچ وجه سود نکند وایشان ملازمان دوزخ اند ودر دوزخ مخلد ومؤبد باشند مَثَلُ مَا
يُنْفِقُونَ فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ
اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یمان گفت مراد نفقه بوسفیانست واصحابش که روز بدر کردند بر عداوت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم مقاتل گفت نفقه عوام جهودانست بر احبار واولی انکه عام بود نفقات را که در معصیت خدای
تعالی بود گفت مثل انچه نفقه میکنند درین دنیا چون بادیست که در او صری بود ابن عباس گفت باد سموم که بحرارت

و کرم مر[illegible] بکنند و بیشتر مفسران گفته اند که صر باد سرد ست یعنی دران باد سرمای سخت بود و آن باد بزرع و
کرا[illegible] ...ی رسند که بر خود ستم کرده باشند بکفر و معاصی پس آن کشت را هلاک کند و نیست کرداند چنانکه خداوند
آن [illegible]ب و نا امید کردد همچنین است که این کس نفقه نه در راه خدای تعالی میکند بوقت انتفاع نومید شود
چنانکه آن بوقت ارتفاع آنگه گفت که خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرده بلکه ستم و ظلم بر نفس خود پس هم ایشان کردند
از آنکه نفقه نه در راه خدای تعالی کردند و آنجا که خدای تعالی فرموده بود نکردند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَا
نَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ
قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ابو امامه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که مراد باین خوارج اند
ابن عباس گفت جماعتی مسلمانان با جهودان دوستی میکردند بسبب قرابتی و حلفی که از میان ایشان بود خدای تعالی
ایشانرا از آن نهی کرده و گفت [illegible]ی آنکسانی که ایمان آورده اید آنانرا که از شما نه اند و بر دین ملت و طریقه شما نیستند
ایشانرا باید دوست خالص خود مگیرید و بر احوال خود مطلع مکردانید که ایشان جماعتی اند با بچه نتوانند در حق شما از
فساد و تباهی کار شما تقصیر نکنند و هر چه ایشانرا دست دهد و توانند که بکنند هیچ باز نگیرند و تمنا می کنند و آرزو میخواهند
رنج و مشقت و هلاکت و ضلالت شما را دشمنی ایشانرا شما را از دهنهای ایشان ظاهر میشود و آنچه در دل دارند
از دشمنی بر زبان ایشان پیدا میشود و هم این معنی است که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است ما اضمر احد شیئا
الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه هیچکس هیچ پنهان نکند الا که آن ظاهر شود بر صفحه روی او یا در میان
سخن او و آنکه حق تعالی از دلهای خبر داد و گفت آنچه در دلها خود دارند بیشتر و بزرگتر از آنست که بر زبان میرانند و ما شما را
هویدا گردانیدیم آیات که متضمن صلاح شماست اگر عقل دارید شما از آن تجاوز نکنید هَا أَنتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ
وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ میگوید این که شما مومنانید برای قرابتی و جواری و حلفی که میان شماست ایشانرا
دوست میدارید و ایشان شما را دوست نمیدارند از بهر آنکه شما بر دین و ملت ایشان نه اید مقاتل گفت که مراد
منافقانند که مسلمانان ایشانرا دوست میدارند برای اظهار کلمه اسلام و نمی دانند که در دل ایشان چیست و ایشان مسلمانانرا
دوست نمی دارند برای مسلمانی ایشان قتاده گفت که مومن را بر منافق رحم آید و اگر آن بکلی دوست که مومن را
بر منافق بود منافق را بر مومن باشد وی مستاصل کرداند آنکه میگوید شما که مومنانید بتمامی کتاب ایمان دارید و اما
ایشان نه چنین است بعضی ایمان دارند و بعضی ندارند و گفته اند که مراد بکتاب جنس است یعنی شما بکتابهای ایشان
ایمان دارید و ایشان ندارند و صفت ایشان آنست که چون بشما میرسند میگویند که ایمان آورده ایم و چون از پیش شما
میروند و با یکدیگر خلوت میسازند از غایت حقد و خشم و دشمنی که بر شما دارند انگشتان خود در دندان میگزند بگو ای محمد

ایشانرا که بمیرید بدین خشمی که شمار است واین کنایه است ازانکه خشم خود را بجای رسانید که بان مرگ خود باز خواهید
وان امر امر حقیقی نیست نطقش صورت امر دارد و مراد امر نیست که اگر امر بودی در حال همه هلاک شده بودندی انگه
گفت که خدای عالم و داناست بدانچه در سینها دارند وانرا بر زبان نمی رانند عمر ابن مالک روایت میکند از
ابو الجوزا که او روزی دیگر اصحاب اهوا را ذمی کرد انگه گفت بخدای که اگر سرای من پر از قرده و خنازیر باشند دوستتر
دارم که یکی از ایشان در همسایگی من باشند که ایشان داخل اند درین ایت که خدای تعالی میگوید ها انتم اولاء
تحبونهم ولا یحبونکم إن تمسسكم حسنة تسؤهم وإن تصبكم سيئة يفرحوا بها وإن تصبروا وتتقوا لا يضركم
كيدهم شيئا إن الله بما يعملون محيط میگوید که صفتی دیگر که منافقان راست انست که از غایت دشمنی شمارا چنان اند
که اگر نیکوی و خیری و راحتی و فتحی و ظفری بشما رسد ایشان اندوهگین شوند و دل تنگ باشند و اگر شما صبر کنید بر کید ایشان
. بر گرباری نمایید شمارا کید ایشان هیچ زیان ندارد که کید و مکر کار ضعیفان باشد پس صبر کنید و پرهیزکاری را کار بندید
که خدای تعالی بدانچه ایشان می کنند عالم است و علم او محیط جمله معلومات است وإذ غدوت من أهلك تبوئ
المؤمنين مقاعد للقتال والله سميع عليم وجه مناسبت این ایه با ایت اول چنانست که خدای تعالی
گفت که اگر شما صبر کنید و متقی باشید کید ایشان شمارا زیان ندارد و شمارا نصرت کند چنانکه روز بدر کرد و اگر
مخالفت کنید فرمان رسول را چنان باشد که روز احد چنانکه خطاب میکند محمد را و یاد او میدهد و میگوید ای محمد یاد
کن چون تو در بامداد امدی از نزدیک اهل خویش مجاهد و کلبی و قتاده گفتند رسول صلی الله علیه و آله وسلم بیرون امد از
مدینه پیاده تا با حد آمد و بدست خود صف لشکر راست میکرد تا اگر یکی را از ایشان بدیدی که اندک از صف خارج
بودی اشارت میکرد که صف راست دار محمد بن اسحق و سدی گفتند که چون مشرکان با حد فرود آمدند روز چهارشنبه
بود خبر برسول آمد کس فرستاد و صحابه را بخواند و با ایشان مشورت کرد عبد الله ابی سلول را بخواند و با او مشورت
کرد و پیش ازین نکرده بود و هرگز عبد الله ابی و بیشتر اصحاب گفتند که بیرون نباید شدن و هم در مدینه مقام باید کردن
که ما را عادت چنین رفته است که هرگه از مدینه بیرون شدیم مصاب و مغلوب بودیم و هرگه مدینه مقام کردیم ایشان
بیامدند غلبه و ظفر ما را بودی و تو در میان ما نبودی اکنون چون وجود تو است البته ظفر ما را بود اگر انجا مقام کنیم بگذار
ان مقامی و منزلی بد است و اگر در مدینه آیند ما در روی ایشان کارزار کنیم به تیغ و نیزه و زنان و کودکان از بامها بسنگ
و تیر و اگر بروند خایب و خاسر باشند رسول صلی الله علیه و آله وسلم را این رای نیکو آمد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله
این سگانرا چندین محل باشند که ما از قتال ایشان تقاعد کنیم تا گمان برند که ما بترسیده ایم نعمان بن مالک گفت
یا رسول الله از بهشت مرا محروم مگردان که بان خدای که ترا بحق بخلق فرستاده که چشم بران نهاده ایم که به بهشت روم
رسول صلی الله علیه وسلم گفت بچه چیز گفت بانکه گواهی دهم که خدای تعالی یکیست و تو رسول اویی و از کارزار نگریزم هم کرچه بحجت

رسول [illegible] الله علیه وآله وسلم [illegible] صدقت راست گفتی او را آن روز بکشتند رسول صلی الله علیه وآله وسلم را
[illegible] که کارزار در مدینه و کوههای مدینه باشد جماعتی که ایشان را شهادت می بایست الحاح کردند تا رسول
صلی الله علیه وآله وسلم درع بپوشید چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم درع بپوشید پشیمان شدند و گفتند
که خطا کردیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت چون درع بپوشیدم جز به رفتن رای نیست هیچ پیغمبر را نشاید
که سلاح در پوشد و کارزار کرده سلاح از خود جدا کند و مشرکان چهارشنبه و پنجشنبه مقام کردند رسول صلی الله
علیه وآله وسلم روز آدینه بیرون شد پس از آنکه نماز آدینه بکردند بامداد روز دوشنبه بشعب احد آمد نیمه شوال
سنه ثلث من الهجره کارزار کردند و میگویند که یاد کن ای محمد چون بامداد بیامدی از اهل بیت خفته اند از خانه عائشه
آمد میساختی و راست میکردی جایگاههای کارزار را حکایت آمدن رسول است و تسویه صفوف هر یک را
بجای خود بداشتن و رسول صلی الله علیه وآله وسلم وعده ظفر را داده بود قوم را اگر صبر کنند و ثبات نمایند عبد الله
مسعود گوید که ما را رسول خدای گفت که اخرجوا علی اسم الله بیرون شوید بر نام خدای ما بیرون شدیم و صفهای دراز
بابستادیم شعبی از پس پشت ما اگر گشاده بودی دشمن از آنجا بما راه یافتی پنجاه مرد انصاری را آنجا نگاه داشت
و آن شعب بدیشان سپرد و یکی را بر ایشان امیر کرد و گفت اگر مثلا ما را جمله بکشتند آنجایگه رها مکنید که دشمن
از آنجا بر ما ظفر یابد و ابو سفیان در برابر ایشان خالد بن ولید را بدست و لوای قریش بدست عبد الدار بود و لوا
مشرکان طلحه بن ابی طلحه داشت و او را کبش خواندندی و رسول صلی الله علیه وآله وسلم لواء مهاجرین بدست امیر المؤمنین
علی داد و طلحه بن ابی طلحه بمبارزت بیرون آمد بواسطه حدیث که میان او و ابو سفیان رفت امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه بیرون آمد و گفت تو کیستی گفت من طلحه ابن ابی طلحه ام کبش الکتیبه او گفت تو کیستی گفت من علی بن ابی
طالبم با یکدیگر یک دو نوبت بگردیدند و یکدو ضربت از میان ایشان مختلف شد امیر المؤمنین در آمد و ضربتی بر
پیش سر او زد لوا را از دستش بیفتاد و او را برادری بود نام او مصعب لوا را برگرفت و پیش رفت عاصم بن ثابت
او را تیری زد و بکشت او را دیگری برادر بود نام او عثمان لوا برگرفت و پیش آمد هم عاصم او را تیری زد و بیفکند
سپید بود ابن [illegible] نام او صواب مردی شجاع بود بیرون آمد و لوا برگرفت امیر المؤمنین او را ضربتی زد دست
راستش بیفکند لوا بدست چپ بگرفت دست چپش نیز بیفکند او رایت سینه باز گرفت و دستهای بریده
گرد آن در آورد ضربتی بر سرش زد او را بینداخت رایت منکوس شد و مشرکان بهزیمت شدند و مردم
در غنیمت افتادند و غنیمت برگرفتند اصحاب شعب نگاه کردند مردم را دیدند که بغنیمت مشغول بودند امیر خود را گفتند
ما را اتمام کردن صواب نیست مردم همه غنیمت ببرند ما محروم مانیم بر رویم و طلب غنیمت کنیم امیر گفت روا نباشد
پیغمبر این ضیعه بما سپرده است و گفت اگر ما را تا باخر بکشند شما از اینجا حرکت مکنید اکنون فرمان رسول را چگونه مخالفت

کنیم گفتند توجه دانی ما رفتیم او را رها کردند و بیامدند و بغنیمت مشغول شدند امیر ایشان عبد الله بن عمیر بجای بایستاد خالد
ولید نگاه کرد ثغر شعب گشاده دید و مردی تنها را دید مردی با جماعتی و او را بکشت و لشکر از پس پشت مسلمانان را بیامد
درآمدند خالد از پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم با جماعتی اندک ایستاده بود دیر رسول صلی الله علیه وآله وسلم حمله آوردند
و گفتند آنکه مقصود بود اینک با جماعتی اندک و اصحاب رسول صلی الله علیه وآله وسلم اندک بودند بدل جهد کردند تا هفتاد
مرد کشته شدند و باقی بهزیمت رفتند و از پیش و پس لشکر درآمدند و این قوم را درمیان گرفتند و قتلی عظیم کردند و لشکر
مسلمانان بهزیمت رفتند و با رسول صلی الله علیه وآله وسلم نماند مگر امیر المومنین علی و ابو دجانه انصاری و سهل بن حنیف
رسول صلی الله علیه وآله وسلم با امیر المومنین علی رضی الله نگریست و گفت کجا رفتند اینها گفت بهزیمت رفتند
نگاه کرد لشکری دید عظیم روی بر رسول نهاده بودند امیر المومنین را گفت اکفنی هولاء الذین قصدوا وقصدی امیر المومنین
علی بر ایشان حمله کرد و ایشان را بازگردانید گروهی دیگر آمدند گفت بر ایشان حمله کن حمله کرد و ایشان را هم بر انداخت قومی
دیگر آمد همچنین کرد و ابو دجانه و سهل بن حنیف با تیغ بربالای رسول صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده بودند و امیر المومنین
علی رضی الله عنه در پیش حمله می برد باقی او از داد در انجا و در مدینه که قتل رسول الله رسول خدای را بکشتند دلها از
جای برخاست مردم تیر سیدند عکرمه گوید که امیر المومنین گفت روز احد در پیش رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم تیغ میزدم و دشمن را از و دفع میکردم از پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم دور تر بیفتادم چون باز آمدم
رسول را آنجا رها کرده بودم ندیدم با خود گفتم که رسول بنگریزد و در میان کشتگان نیست همانا که بر آسمانش برده باشند
نیام شمشیر بشکستم و گفتم قتال کنم تا مرا بکشند یا رسول صلی الله علیه وآله وسلم را باز یابم انبوهی دیدم جمع شده بر ایشان
حمله کردم و آن انبوهی را برکندم رسول را دیدم از اسب افتاده ببالین او شدم و گفتم تن و جان من فدای تو باد
من از برای تو دل مشغول بودم جماعتی حمله آوردند گفت بران اینها را از من بر اندم ایشان را همچنین هر که قصد پیغمبر کردی
گفتی یا علی اینها را از من کفایت کن امیر المومنین علی از چپ و راست شمشیر میزد و کافران را از نزدیک صلی الله علیه
وآله وسلم دور میکرد و الی اخر الحدیث فرشتگان آسمانها از ثبات علی رضی الله عنه تعجب آمد تا که جبرئیل از آسمان
آواز داد که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و بروایة عکرمه از امیر المومنین که این فرشته که این گفت نام
او رضوان بود راوی خبر گوید که از مشرکان هر که حمله می آورد امیر المومنین علی رضی الله عنه او را میکشت چون عمرو
بن عبد الله الجمحی و هشام بن المخزومی و بشر بن مالک العامری و حکم بن الاخنس تا انگاه که با مدینه آمد و دست تا
بکتف بخون خضاب کرده در حجره فاطمه شد و او ای پیش او نهاده بود و روی علی رضی الله عنه از آن گرد و
خون می شست و آن تیغ با و داد گفت بستان این شمشیر را که امروز با من وفا کرد و این بیتها انشا میکرد
افاطم هاک السیف غیر ذمیم فلست برعدید و لا بلئیم لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد و طاعة رب بالعباد

علیهم ... ابیطی دیار القوم عنه فانه سقی آل عبد الدار کاس حمیم و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خذی یا فاطمه
... عملک کما علیه و قتل الله بسیفه صنادید قریش والله سمیع علیم او خدای شنوا است اقوال ایشان را
و دانا است احوال ایشان اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما و علی الله فلیتوکل المومنون
یاد کن ای محمد چون ... دو گروه از شما که بگریزند و گفته اند که اذ همت خطور الشیء بالبال است و عزم بر فراز
از خوف معصیت و خدای تعالی میگوید که والله ولیهما و خدای تعالی یار ایشان بود و خدای تعالی یاران نباشد
که عزم معصیت کنند و این دو گروه یکی بنو سلمه بود از خزرج و یکی بنو حارث از اوس و ایشان جناح لشکر بودند و او
خبر گوید که چون لشکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بجای رسیدند که آنرا شراط گویند عبد الله ابی سلول بر گشت
با سیصد مرد و گفت چه جهم است ما را خویشتن بدست خود علف شمشیر کردن ابو جابر از پس او بیرون رفت و گفت
یا عبد الله از خدا بترس رسول الله و مسلمانان را رها میکنی و میروی این دو گروه نیز همت کردند که بروند خدای تعالی ایشان را
لطف کرد و توفیق داد بر جای بماندند و نرفتند خدای تعالی این نعمت یاد ایشان داد و خدای تعالی یار ایشان بود
بلطف که با ایشان کرد در خبر است که جابر گفت که کاشکی این همت از ما بودی در حق ما این دلالت آمده بودی
که والله ولیهما بر خدای باید که مومنان توکل کنند یعنی بر خدای و جز بر خدای تعالی ولقد نصرکم الله ببدر وانتم اذلة
فاتقوا الله لعلکم تشکرون حق تعالی در این آیه تذکیر نعمت کرد که خدای تعالی شما را که مسلمانانید
نصرت کرد و یاری بدر شما ذلیلان و حقیران بودید عددی و مددی و سازی و آلتی با آن نبود پس از خدای تعالی
بترسید تا بود که شاکر باشید و ثواب شاکران یابید شعبی گوید بدر نام مردیست آن جا را بدو باز
خوانند و گفته اند که نام آن موضع است و این اول غزای بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنفس خود حاضر بود
و او علیه السلام در بیست و شش غزا حاضر بود و عدد سرایای او سی و شش بود امیر المومنین علی رضی الله عنه
گفت ما ببدر حاضر بودیم در میان کسی اسب نداشت الا مقداد اسود دیگران پیاده بودند یا هر دو کس یا کس
شتری داشتند و در آن شب که در روز او کارزار بود همه بخفتند مگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در نماز
بود و تا صبح دعا میکرد چون روز گشت مشرکان صف کارزار راست کردند عتبه و برادرش شیبه و پسر او ولید
بیرون آمدند و آواز دادند که یا محمد اخرج الینا اکفائنا من قریش همسران ما را از قریش پیش ما فرست سه برنای
انصاری پیش ایشان رفتند و گفتند من انتم فانسبوا لنا کیستید شما نسب خود با ما بگویید ایشان نسب خود
بگفتند که ما شما را نشناسیم و نخواهیم ما همسران خود را خواهیم از قریش و بنی اعمام خود را رسول صلی الله علیه و آله و سلم حمزه
بن عبد المطلب و حارث را و علی ابن ابو طالب را گفت بیرون شوید بنصرت دین خدا و پیغمبر خدا ایشان بیرون
شدند پوشیده بسلاح مشرکان گفتند من انتم شما کیستید نسب خود بگفتند ایشان بگفتند اکفاء کرام همسران

کریمان اند و رسول گفته بود عبیده را که شیبه تراست و حمزه را که عتبه تراست و علی را گفته بود که ولید تراست هر یکی
پیش قرین خود رفتند امیر المومنین گفت بگردیدم از میان ما دو ضربت برفت من ضربت ولید را رد کردانم
و او ضربت مرا دست چپ در پیش داشت دستش بیفکندم انکه در میان حدیث گفت کانی انظر الی وبیص خاتمه
فی شماله گفت پنداری که در یافتن انگشترانش می نگرم که در دست چپ داشت انکه ضربتی دیگرش زدم و او را بیفکندم
چون سلاح او را باز کردم اثر خلوق دیدم بر او و دانستم که قریب العهد است بدامادی انکه حمزه را دیدم که با عتبه بر او
بود و حمزه او را ضربتی زده بود و سر او در بغل عتبه بود من او را آواز دادم که یا عم سر نگاهدار حمزه سر از و بجهانید من ضربتی
زدم و او را بیفکندم و بکشتم و با عبیده نیز مشارکت کردم در قتل شیبه انکه مرا و حمزه را خلاف افتاد در کشتن عتبه پیش
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم حمزه گفت من کشتم او را و من گفتم که من کشتم او را رسول صلی الله علیه و آله و سلم
هر دو جانب را مراعات کرد گفت یا علی اگر تو نرفتی بیاری حمزه حمزه او را کفایت نبودی و یا حمزه اگر علی ترا بیاری نیامدی
تو برنج افتادی از پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم برگشتیم و هر دو خشنود و عبیده حارث را ضربتی بر عضله ساق
آمده بود و خون بسیار رفته او را برگرفتند و با پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و او رمقی داشت گفت یا
رسول الله عمت ابی طالب می بایست تا حاضر بودی تا بدانستی که ما اولیتریم بآن بیت در حق تو در ان قصیده لامی
الم تعلموا ان ابننا لا مکذب ۞ لدینا و لا یعنی بقول الاباطل ۞ کذبتم و بیت الله لا نقتلونه
و لما نطاعن دونه و نقاتل ۞ رسول صلی الله علیه و آله و سلم متغیر شد و اثر خشم بر روی آنحضرت ظاهر گشت
و گفت رحم الله عمی ابا طالب اگر امروز حاضر بودی کم از این نکردی عبیده نیز رسید و گفت یا رسول الله پناه با
خدای تعالی میدهم از خشم خدای و رسول خدای گفت مرا بر تو خشم نیست ولیکن من دوست ندارم که پیش من
ذکر ابو طالب کنند خبر بخیر و عبیده حارث بمنزلی که انرا صفرا گویند با کنش خدای رفت و اخبار متظاهر است ببلا
امیر المومنین علی رضی الله عنه درین روز تا در اخبار است که یک نیمه قوم را او کشت سی و پنج شجاع معروف را
به تیغهای او را بگشت چون عاص و ایل و نوفل بن خویلد و حنظله بن ابی سفیان و غیر ایشان با تمامی عدد که نام ایشان
در کتب مغازی مسطور است و نوفل بن خویلد ان بود که پیش از هجرت ابوبکر و طلحه را بیک رسن در یکدیگر بسته
بود و یک روز تا شب عذاب میکرد ایشان را راوی خبر گوید که چون رسول صلی الله علیه و اله و سلم بشنید که او
حاضر است ببدر دست برداشت و گفت اللهم اکفنی نوفلا بار خدایا کار نوفل مرا کفایت کن و از دشمن تر د
رسول خدای را کس نبود امیر المومنین علی گفت نوفل را دیدم در کارزار متحیر فرو مانده چون کسی که راه از پیش و پس
نداند بجانب او تاختم و ضربتی زدم و او را در سرش بمانده کارزار کرد برکشیدم و از انجا درعش مشمر بود و ساقش گشاده
بزدم هر دو پایش با قدم بیفتاد بکشتمش چون کارزار بیک سو شد رسول صلی الله علیه و سلم گفت من له علم بنوفل کیست

که ابوجهل نوفل در بر من کفتم یا رسول الله انا قتلته منش کشتم رسول صلی الله علیه وآله وسلم تکبیر کرد و کفت الحمد لله الذی
اجاب دعوتی فیه عروة ابن الزبیر کفت از امیر المومنین که روز بدر طعیمة بن عدی را پیش من بر افتاد بنیزه از پشت
اسبش بیفکندم چنانچه بر نخاست کفتم والله لا تخصمنا فی الله بعد هذا الیوم که پس ازین با ما در حق خدای تعالی خصومت
نکنی اینست طرفی از قصه و شرح و سیاقت آن در کتب مغازی مشروح باشد اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ
يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ یاد کن ای محمد چون میکفتی مومنانرا که ای کفایت نیست
شمارا که خدای تعالی مدد میکند شمارا به سه هزار فرشته منزلین فرو فرستند کان نصرت بر مومنان یا فرستاده
از بهر نصرت مومنان خلاف کرده اند تا این که بود چکونه بود قتاده کفت روز بدر بود خدای تعالی مدد فرستاد
مسلمانانرا به سه هزار فرشته نخست بار حیث قال فاستجاب لکم ربکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین انکه ایشانرا
به سه هزار کرد حیث قال بثلثة الف من الملائکة منزلین انکه ایشانرا پنج هزار کرد حیث قال بخمسة آلاف من الملائکة
مسومین و پنجهزار مشروط بود بصبر و تقوی مومنان آن بجای آوردند خدای تعالی این مدد پنجهزار فرستاد حسن بصری
کوید این پنجهزار همیشه یار مومنان اند تا بقیامت شعبی کوید روز بدر کرز بن جابر المحاربی خواست تا با لشکری
بمدد مشرکان شود رسول صلی الله علیه وآله وسلم بدانست و سخت آمد او را خدای تعالی این آیه فرستاد کفت که
کفایة نباشد شمارا که اکر او را بیاید بمدد مشرکان من شمارا امدد فرستم از فرشتکان به سه هزار فرشته او نیاید
و خدای تعالی مدد نفرستاد و همان هزار بود که اول فرستاد بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَٰذَا
يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ انکه کفت آری اکر صبر کنید بر جهاد و متابعت فرمان رسول
خدای و خدای کنید شمارا مدد فرستد به پنجهزار فرشته نشان کرده از بهر حرب کفته اند که الن یکفیکم ان
یمدکم ربکم بثلثة الاف روز بدر بود و این وعده مشروط بصبر و تقوی روز احد بود بجای نیاوردند خدای تعالی
نفرستاد و در معنی و یأتوکم من فورهم دو قول کفته اند یکی انکه اکر چنانکه بر فور و تعجیل با شما کردند در عزم کرت و رجعت
چنانکه رفت چون باز بیافت خدای تعالی نفرستاد و قولی دیکر آنست که از سر خشم بشما آیند و قول اول بهتر است
و معنی اینست که اکر شما هم از انجا و هم این ساعت باز کردید دل مشغول مدارید که من شمارا مدد فرستم به پنج هزار
فرشته نشان کرده عمیر بن اسحاق کوید که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روز بدر صحابه خود را کفت که خود را علامت
بر کنید که فرشتکان علامت کردند خود را بپاره پشم سفید که بر بالای ترک و کلاه نهادند و ضحاک و قتاده کفتند پاره
پشم رنکین به پیشانی و دنبال اسبان بسته بودند امیر المومنین علی رضی الله عنه و عبد الله عباس کفتند دستارهای
سفید داشتند دنبال دراز بمیان کتف فرو کذاشت و کفته اند که عمامهای زرد داشتند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ
لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ و خدای تعالی نکرد آن مدد

وآن وعده را الا از بهر آنکه تا شما را که مومنانید بشارت باشد و دلهای شما ساکن شود و جزع و فزع نشود شما را از قلت خود و کثرت دشمن و نصرت الا از جهت خدای تعالی عزیز و حکیم نا از عدد و مدد فرشتگان یعنی از خدای تعالی که او عزیز است و غالب و کس که او را غالب نیست و حکیم است بحکمت مصلحت نصرت کند گاه بحجت و گاه بمدد فرشتگان و گاه بغلبه و ظفر لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنقَلِبُوا خَائِبِينَ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ و خدای تعالی شما را نصرت کرد بمدد تا ببرد طرفی از کافران که دشمن شما اند کم کند از ایشان و رکنی از ارکان شرکت ویران کنند بقتل و اسیر تا روز بدر چهل کس از معروفان مشرکان بکشتند و چهل را اسیر کردند یا بروی در ارد ایشانرا یعنی ذلیل و خوار و منهزم کرداند ایشانرا مراد بقطع قتل است و بکبت اسیر و گفته اند که او یکبتهم معنی او یکبد هم تا بدل است تا از دال یعنی تا بر جگر زند ایشانرا و بر جانها حزن و عداوت و خشم پس آنگاه باز گردند نا امید از آنچه داشته باشند از فتح و ظفر عبد الله مسعود گفت سبب این آیه آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواست تا دعا کند بر آنانکه روز احد بهزیمت شدند از جمله اصحاب او و آن بیشتر صحابه بودند خدای تعالی گفت من توبه ایشان پذیرفتم و کار ایشان بتو نیست بمن است یا توبه ایشان قبول کنم ایشانرا که ظلم کردند عکرمه گفت مردی از حمیر نام او عبد الله قمیئه روز احد روزی رسول خون آلود رسول صلی الله علیه و آله و سلم برو دعا کرد خدای تعالی تیسی بر او مسلط کرد تا او را ببرد و بکشت و عتبه ابو وقاص سنگی بر سر رسول زد و سنگی بر دندان رسول صلی الله علیه و آله و سلم شکسته شد رسول الله علیه و آله و سلم بر او دعا کرد و گفت بار خدایا سال بر او بر نگردان تا بمیرد کافر سال بر او نگذشت تا بر کفر بمرد و شعبی گفت که چون روز احد کارزار متعرض شد جماعتی مشرکان بر بالای شدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت برانید ایشانرا برانند رسول صلی الله علیه و سلم بر آن بالا شد و بنگرید هند را دید و جماعتی زنان با او و کشتگان را مثله میکردند و گوش و بینی و انگشت و مذاکیر ایشان می بریدند و بار شته میکردند و هند لعنة الله شکم حمزه رحمة الله شکافته بود و جگر او بگرفته و در دهن نهاده خواست که بخاید خدای تعالی تمکین نکرد و در دهن او سنگی شد چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم دید گفت اگر ما را بر ایشان دست بود مکافات این باز کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد اگر چه بلفظ عموم است مراد خصوص است یعنی از کار ایشان ترا هیچ چیزی نیست بتو تعلق ندارد با تو مفوض و موکول نیست یا توبه ایشان بپذیرد یا عقاب کند اگر توبه بپذیرد فضل کرده باشد و اگر عقاب کند عدل کرده باشد که ایشان ظالمان اند و عقاب ظالمان عدل بود آنکه بیان کرد که چرا از کار ایشان ترا هیچ نیست و گفت از آنکه ملک آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین است همه خدای راست هر کسی مالک آن قدر باشد که او تحلیل کند چون همه او راست آنرا که خواهد بیامرزد و آنرا که خواهد عذاب کند و آنرا که بیامرزد برحمت بیامرزد و آنرا که عذاب کند باستحقاق کند که او آمرزنده بخشاینده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا

... لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

ای اکسانی که ایمان آورده اید اگر در ایمان راستی کرید ربوا مخورید دست از ربوا بدارید چیزی که داده باشید اضعاف آن باز نستانید وافزونی مطلبید و از خدای تعالی بترسید تا باشد که فلاح یابید وجه اتصال این آیه بآیه اول آنست که قدیم جل جلاله چون ذکر عذاب کرد آنکه او راهست که انرا مستحق عذاب بود عذاب کند ازان و افعالی که بدان مستحق عذاب شود یکی بگفت وان ربواست و ازدجوی که گفته اند در تحریم معتمد آنست که مصلحت دینی تعلق باو دارد که خدای تعالی داند که صلاح چیست دران و ما را بان طریق نیست ووجه دیگر آنست تا اظهار عدل باشد چندان بستانند که داده باشد دیگر آنکه تعرض باشد بر مکارم اخلاق و انظار معسر زمانی و قرض دادن و دست گیر درماندگان کردن بی ضرری که عاید بود با محتاج و تکرار این حکم از بهر تاکید است آیت در سوره البقره بلفظ تحریم است و اینجا بلفظ نهی تا معلوم شود که تحریم او علی ابلغ الوجوه هست که راه منع از حکیم در تکلیف زیاده ازین نباشد آنکه گفت بترسید از ان آتشی که برای کافران و فاسقان ساخته و نهاده اند تخصیص کافران از بهر آنکه اگرچه معد است برای هر دو که کافران مقطوع علیهم اند دون آنانکه مجوز است در حق ایشان ووجه دیگر آنست که آتشی است مخصوص بکافران از انکه دوزخ منازل و درکات است و هر گروهی را درکه باشد تا منافقان در درکه اسفل باشند آنکه چون ذکر دوزخ کرد و عذابی که نهاده است کافران را مکلفانرا ترغیب کرد در آنکه طریقی سپرند که راه بنجات باشد و برحمت انجامد وان طاعت خدای و رسول است و امر کرد بران و گفت فرمان خدای و رسول خدای ببرید در آنچه میفرماید شما را تا باشد که بر شما رحمت کنند وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ آنکه خدای تعالی مکلفانرا ترغیب کرد بمسارعت و شتافتن بکارها که موجب مغفرت بهشت بود از توبه و عمل صالح کردن و گفت بشتابید و سبقت برابید بر آنچه سبب آمرزش خداست و یافتن و رسیدن بهشتی که عرض وی پهنای وی چندی همه آسمانها و زمینها است و تخصیص عرض برای مبالغه کرد که در غالب عادة طول بیش از عرض باشد زهری گفت این وصف عرض است طول آن جز خدای تعالی نداند اینچنین بهشتی ساخته اند و نهاده از بهر متقیان در آنچه آمرزش و بهشت است خلاف کرده اند عبد الله عباس گفت اسلام است امیر المومنین گفت ادای فرایض است یمان گفت نماز پنجگانه است و حمل او بر عموم اولیتر است در خبر است که ملک روم نامه نوشت برسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت تو ما را به بهشت میخوانی که عرض آن چند آسمان و زمین است پس دوزخ کجا باشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت سبحان الله چون روز در آید شب کجا باشد انس مالک را گفتند که بهشت در آسمانست یا در زمین گفت بهشت در کدام آسمان و زمین گنجد گفتند پس کجاست گفت بالای هفت آسمان در زیر عرش قتاده گفت که در روایة آمده که بهشت بالای هفت آسمانست و دوزخ در زیر زمین هفتم زمین الذین

يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

آنکه بیان منفقان کرده و گفت ایشان آنکسی اند که مال خود را نفقه می کنند در راه خدای در آسانی و دشواری و در توانگری و
درویشی اول خلقی از اخلاق ایشان که موجب بهشت بود ایشانرا سخاوت شمرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
که الجنة دار الاسخیاء ابو هریره روایت کرد که السخی قریب من الله و قریب من الجنة و قریب من الناس و بعید من
النار و البخیل بعید من الله و بعید من الجنة و بعید من الناس و قریب من النار و الجاهل سخی احب الله من عالم بخیل
گفت سخی نزدیکست بخدا و بهشت و بمردمان و دورست از دوزخ و بخیل دورست از بهشت و از خدای و مردمان و
نزدیکست بدوزخ و خدای تعالی جاهل سخی را از عالم بخیل دوست تر دارد صفتی دیگر که موجب بهشت است ایشانرا آنست
که ایشان چون در خشم شوند خشم را فرو خورند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملأ الله
تعالی امنا و ایمانا یا هر کس که او خشم فرو برد و او قادر باشد بر آنکه آن خشم براند خدای تعالی او را پر از امن و ایمان گرداند
انس بن مالک روایه کرد که هر کس که او خشم فرو خورد و تواند که آن خشم براند خدای تعالی او را روز قیامت بخواند بر سر خلقان
و مخیر گرداند او را در حور العین تا هر کدام که خواهد بگزیند و گفت هیچ جرعه نیست که خدای تعالی دوست تر دارد از جرعه
خشم که بنده فرو برد یا از جرعه صبر که بر مصیبتی فرو برد صفت دیگر آنست که عفو کنند کانند از گناه مردمان کلبی گفت مراد
با این ناکس مملوکانند که چون ایشان گناه کنند تو عفو کنی زید بن اسلم گفت عفو کنند از آنکه بر ایشان ظلم کنند بر ایشان اساءت
کنند در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون این آیه بخواند گفت اینان در امت من کم باشند مگر کسی که خدای تعالی
او را عصمت کند و پیغمبر صلوات الله علیه و سلم گفت هیچ بنده نباشد که مظلمتی فرو برد و عفو کند الا که خدای تعالی
نصر و عزیز گرداند و هیچ بنده نباشد که بر خود بگشاید برای کثرت مال الا که خدای تعالی او را درویشی بیفزاید و هیچ بنده که
او در عطا و خدا تعالی او را مال بیفزاید که حق جل و علا گفت والله یحب المحسنین آنانکه موصوف اند بدین صفات نیکو
کارانند و خدای تعالی نیکوکاران را دوست دارد حسن بصری گفت احسان آن بود که عام داری بر همه کس از دوست
و دشمن و مستحق و نامستحق چون آفتاب و ماه و باران سفیان ثوری گفت احسان آن باشد که با آن کس احسان کنی که با تو
اساءت کند که احسان کردن که با تو احسان کند مکافات باشد انس مالک روایه کرد که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفت شب معراج کوشکها دیدم در اعلی درجات بهشت جبرئیل را گفتم که این کراست گفت للکاظمین الغیظ
والعافین عن الناس والمحسنین در خبر می آید که امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه و بروایتی دیگر موسی
کاظم رضی الله عنه دست می شست و غلام آب بر دست او می ریخت مشغول شد گوشه ابریق بر سر او آمد در غلام
نگریست غلام گفت والکاظمین الغیظ و گفت کظمت غیظی خشم فرو بردم گفت والعافین عن الناس گفت عفو
کردم گفت والله یحب المحسنین گفت آزادت کردم وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ

فاستغفروا لذنوبهم ومن يغفر الذنوب الا الله ولم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون ۝ اولئك جزاؤهم مغفرة
من ربهم وجنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ونعم اجر العاملين ۝ ٥٥٥

عبد الله مسعود گفت سبب نزول ایه این بود که جماعتی از صحابه گفتند که یا رسول الله همانا که بنی اسرائیل گرامی تر بودند از ما
بر خدای تعالی گفت چرا گفت برای انکه چون گناهی کردندی بر در سرای او نوشته پیدا شدی که بر خویشتن عقوبتی بکنید
از گوش و بینی برید تا این کفارت گناه ایشان بود ایشان آن بکردندی و واثق شدندی بکفارت گناه خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت شما گرامی ترایید بر من که من شما را این لطف نمودم و بکفارت گناه شما بتوبه راضی شدم عطا گفت
آیه در نبهان التمار آمد که زنی صاحب جمال بدکان او آمد تا خرما خرد گفت یا بنده در خانه خرما بهتر ازین هست اگر خواهی
بخانه رویم و از ان خرما بدهم زن او بخانه رفت چون خرما داده بود او را در بر گرفت و بوسه داد زن گفت از خدای
بترس مرد در حال پشیمان شد و دست از و بداشت و نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله خویشتن را هلاک کردم
و قصه با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بگفت و گفت آنچه من سزای آنم با من بکن جبرئیل آمد و این آیه آورد و گفت
آنکسانی یعنی آن مومنان که ایشان چون فعلی زشت و کار ناشایست بکنند چون زنا و مانند آن از گناه یا ستم کنند
بر نفس خویش بدانکه معاصی کنند دون آن و کم از آن یعنی کم از زنا چون بوسه بس و معانقه و مانند آن یعنی کبایر یا صغایر
چون این کرده باشند و پشیمان شوند و خدای را یاد کنند در روز عرض اکبر را آن روز که ایشان را و اعمال ایشان را بر
خدای تعالی عرضه کنند از خدای تعالی بترسند و از گناهان خویش آمرزش خواهند مقاتل حیان گفت ذکر خدای کنند
بتسبیح و تهلیل و استغفار رسول صلوات الله و سلامه علیه گفت ما اصر من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین
مره گفت اصرار نکرده باشد آنکس که استغفار کند و اگر در روزی هفتاد بار بار بسر گناه شود در خبر است که چنک آنرا
که در صحیفه خود زیر گناهی نوشته بیند که استغفر الله صادق رضی الله عنه هر که او گوید استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم و اتوب الیه عقب نماز بامداد خدای تعالی او را هفتصد کبیره بیامرزد انکه گفت و خیری نباشد در کسی
روزی هفتصد کبیره بیشتر کند و گفت هر که صد بار استغفار کند چون بخواهد خفت همه شب گناه از و فرو میریزد تا در روز
آید و بر او هیچ گناه نبود انکه حق تعالی گفت و من یغفر الذنوب الا الله و کیست که گناه امرزد جز از خدای تعالی یعنی هیچ
کس نیامرزد الا او و پس با درگاه باید گشت و آمرزش از و باید خواست بیامرزد پس گفت اینها که استغفار میکنند و اصرار
مینمایند و مقام نمی کنند بر انچه کرده اند از گناه سدی گفت اصرار آن باشد که استغفار نکند و از آن خاموش شود.
ابو هریره روایة کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم او گفت لا کبیرة مع اصرار و مراد باستغفار نگفت زبانست
بلکه پشیمانی است بر گذشته و عزم است بر آینده که با مثل آن رجوع نکند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم المصر علی ذنبه
والمستغفر بلسانه کالمستهزی بربه آن کس که او اصرار کند بر گناه و استغفار کند چون کسی باشد که با خدای استهزا

کنند وهم یعلمون وایشان میدانند که آنچه می کنند معصیت است ضحاک گفت دانند که خدای تعالی ایشان به گناه ایشان
بیامرزد یا دانند که ترک توبه اصرار است و گفته اند که دانند که ایشانرا خدای هست که گناه ایشانرا بیامرزد جابر عبد الله
انصاری روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که یکی از بنی اسرائیل روی بر زمین نهاد و گفت بارخدایا
انت العواد بالمغفرة وانا العواد بالذنوب بارخدایا من منم و تو توئی من آنم که باسر گناهان شوم و تو باسر آمرزش
هاتفی آواز داد که همچنین است که گفتی سر بردار که بیامرزدم او لیک جزاؤهم ایشان آنانند که باداش ایشان
آمرزش باشد و بهشتهای که در زیر درختهای آن جویهای آب میرود و دران بهشت خالد و جاویدان باشند
آن مزد ایشانست و نیکو مزدیست عمل کنندگانرا بهشت در خبر است که خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران که یا موسی
ما اقل حیاء من یطمع فی جنتی بغیر عمل یا موسی کیف اجود برحمتی علی من یبخل بطاعتی ای موسی چه شرم باشد که آنکس که
او طمع کند در بهشت بی عمل ای موسی چگونه سخاوت کنم برحمت خویش بر آنکس که بخیلی کند بطاعت من در خبر است
که چون این آیه آمد والذین اذا فعلوا فاحشة ابلیس بگریست آنکه گفت بعزة تو تا توانم اغوا کنم ایشانرا حق تعالی
گفت که بعزة من که بیامرزم ایشانرا ما دام که استغفار کنند قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ
حق تعالی بر سبیل وعظ و اعتبار یاد مکلفان میکند (میدهد) احوال گذشتگان و آنانکه پیش از شما بودند و گناه کردند و کیفر
کشیدند و عقوبت دیدند میگوید که بگذشت پیش از شما امثال و مانند شما بسیاری از امتان که ایشانرا منهاجی و سنتی
بود و دینی بوده است اگر متابعت کردندی خدای تعالی از ایشان راضی شدی ایشان متابعت نکردند و پیغمبران را
بدروغ زن داشتند لاجرم آنچه جزای ایشان بود و سزای بد ایشان رسید پس بروید در زمین و بنگرید تا عاقبت
آن کافران و مکذبان چگونه بود و بکجا رسید این قران بیانی و حجتی و دلالتی هست مردمانرا و هدایتی یعنی لطفی که
مکلف را براه بهشت و ثواب رساند و موعظتی و پندی هست پرهیزکارانرا اگرچه قران جز متقیانرا لطف هست اما
چون ایشان بدان متعظ میشوند ایشانرا تخصیص کرد آنکه حق تعالی تسلیه کرد مومنانرا از آن وهنی که روز احد افتاد
وحث کرد ایشانرا بر آنکه دیگر تکاسل و تثاقل نکنند و گفت ولا تهنوا و سستی مکنید و ضعف و بددلی بخیه مگیرید
و از آنچه رفت رنجور و دلتنگ مباشید و اندوهگین مباشید که احوال کارزار چنین باشد تارة لکم و تارة علیکم آنچه
شمارا باشد بفتح و ظفر و توفیق خدای تعالی باشد و آنچه بر شما باشد از تخاذل و تثاقل شما بود تا خذلان او شمارا دریابد
و از مقصود باز مانید و درین روز پنج مهاجر معروف را بکشتند و هفتاد مرد انصاری را از جمله مهاجر یکی حمزه عبد المطلب بود
رحمة الله علیه که رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را سید الشهدا خواند هند لعنها الله زن ابو سفیان وحشی را جعلی بپذیرفت
بآنکه یا علی یا محمد را بکشد وحشی گفت اما محمد فقد حف به اصحابه محمد را اصحابش گرد آمده باشند بر او ظفر نشاید یافت

واما علی فهو فی الحرب احذر من الذیب او نیز سبب در کارزار که از گرگ باحذرتر باشد پنداری که او از هر جانبی
چشمی دارد اما حمزه مردی معجب است بدشمن مبالات نکند و چون خشم گیرد از سختی خشم چشم او تاریک شود در او حیله
سازم آنکه بیامد و بر راه گذر او کمین کرد حمزه خود را علامت بر کرده بود پر شتر مرغ که از بالای زره بر سینه فرو کرده بود
تا مکان او از کارزار بشناسند و از چپ و راست حمله می برد و مبارز می افکند وحشی لعنه الله از کمین بیرون آمد و از
پس پشت او حربه بیفکند از سینه حمزه رحمه الله بیرون برد و از اسب درآمد و بیفتاد و وحشی بیامد و به نزدیک او نیارست
رفت از دور آواز داد و میگفت یا حمزه یا حمزه چون جواب نداد دانست که او را کشته است بیامد و حربه برگرفته و گفت
حمزه را کشتم هند لعنه الله حلی که با خود داشت باو داد چون شب درآمد و کارزار یکسو شد و مردم با هم افتادند بعضی
مجروح و بعضی منهزم و حمزه باز نیامد رسول صلی الله علیه وآله وسلم همه شب دل مشغول بود و می پرسید که من له علم بعمی
حمزه کس هست که خبر عم من حمزه دارد کس خبر نداد چون صبح آشکار گرد رسول صلی الله علیه واله وسلم کس فرستاد در طلب
و در شب هند لعنه الله آمده بود و او را مثله کرده و شکم او بشکافته و جگر برگرفته هر که می آمد حمزه را چنان می دید
دلش نمی داد که باز پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم رود و او را ازین خبر دهد تا چند کس بیامدند و باز پس نرفتند
رسول صلی الله علیه وآله وسلم بنفس خود برخاست و بیامد این جماعت بر سر حمزه ایستاده بودند و میگریستند چون
رسول صلی الله علیه وآله وسلم پدید آمد ایشان یکسو شدند چون چشم رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر حمزه افتاد
و پشت دوتا کرد گریان بر بالین حمزه شد و بفرمود تا حمزه را برگرفتند و با آن جامه همچنان خون آلودش بیاوردند رسول
صلی الله علیه وآله وسلم نماز کرد و هفتاد تکبیر کرد چون فارغ شد صحابه گفتند یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت
برای آنکه هر بار که پنج تکبیر کردم خواستم که از نماز باز گردم فوجی دیگر از فرشتگان رسیدند نماز بر سر گرفتم چون رسول
صلی الله علیه واله وسلم با مدینه آمد زنان مدینه و آنکه در مدینه بودند از پیش باز آمدند و آنکه کسی کشته بود بر کشتگان
میگریستند و کس بر حمزه نمیگریست که در مدینه غریب بود و او را اهلی نبود رسول صلی الله علیه واله گفت حمزه غریبست او را
کس بر او میگرید اکنون برای دل من بر حمزه بگریید و نوحه کنید مردم دست از کشتگان خود بداشتند و برای دل
رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر حمزه نوحه کردند در مدینه سنتی شد از آن روز که تا اکنون هر کس را که کسی بمیرد بر حمزه
بگریند رسول صلوات الله وسلامه علیه ایشان را شکر کرد و باربع روزنی گوید در این معنی حربه وحشی ما کان فی الناس
عین کهلک اللیث المحسن امثل حمزه یهوی بمثل وانتم الاعلون و شما اید بلندتر بیان و رفیع و غالب و مظفر بر ایشان
اگر شما مومنان اید یعنی بر ایمان ثبات نمائید و گفته اند لانکم مومنون برای آنکه شما مومنید عبدالله عباس گفته چون
مسلمانان بهزیمت شدند روز احد خالد بن الولید با لشکر بسیار از مشرکان بر سر کوه آمدند و خواستند تا بر سر
لشکر رسول صلی الله علیه وآله وسلم درآیند رسول صلی الله علیه وآله وسلم دست برداشت و گفت اللهم

لا تغلبن علینا بار خدایا تمکین مکن اینانرا که برما غالب شوند بار خدایا مارا قوت نیست الا بتو بار خدایا در این
شهر جز این گروه نیستند که ترا می پرستند خدای تعالی این آیه فرستاد جماعتی تیر اندازان [illegible] باز آمدند و ایشانرا
از آنجا براندند به تیر و رسول صلی الله علیه و آله و سلم برجای ایشان شد فهذا معنی قوله و انتم الاعلون وکلمه ان
که معنی اینست ولا تهنوا لما اتاکم من الهزیمة ولا تحزنوا لما فاتکم من الغنیمة و انتم الاعلون ان کنتم مومنین بقضاء الله
و وعده إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ راشد بن سعید گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم از احد باز آمد و صحابه او جماعتی کشته و جماعتی مجروح ساخته در آن زنان و کودکان نوحه میکردند
رسول صلی الله علیه و سلم دل تنگ شد و گفت بار خدایا با رسول تو چنین کنند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
اگر شمارا جراحتی رسید روز احد ایشانرا نیز جراحت رسید روز بدر و آن روز کاری است بگردانیم آنرا در میان مردمان
روزی ایشانرا بود و چون روزی بدر باشد که هفتاد کس را بکشتید و هفتاد کس را اسیر کنید و روز چون روز احد باشد
که هفتاد و پنج مرد انصاری را بکشتند انس مالک روایت میکند که روز احد امیر المومنین علی رضی الله عنه با پیش
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد شصت و اند جراحت بر اندام داشت از تیر و نیزه و تیغ رسول صلی الله علیه و آله
و سلم دست بر او می مالید در حال درست میشد چنانکه بنداشتی هرگز نبوده است درین روز ابو سفیان لعنه الله
با جماعتی بر سر کوه آمد و گفت ای ابن الکبیشة ای ابن ابی قحافة ای ابن الخطاب عمر گفت اینک رسول خدای و اینک ابو بکر
و اینک من چه خواهی گفت گفت یوم بیوم وان الایام دول والحرب سجال عمر گفت لا سواء یکسان نیست در ا
نه ایم ما با شما قتلانا فی الجنة وقتلاکم فی النار کشتگان ما به بهشت اند و کشتگان شما بدوزخ ابو سفیان گفت شما چنین
میگوئید و اگر چنین است ما غائب و خاسر باشیم ولیعلم الله ظاهر آنست که خدای تعالی این برای آن کرد تا
بدانید کسانی را که ایمان آورده اند از شما گواهان یعنی چون ظاهر شده باشد که کیست که صفت عدالت دارد و صلاحیت
شهادت او را اختیار کند برای آن تا بر خلقان گواه باشد و اگرچه او این را نا آفریده داند که معصوم کیست
و نامعصوم کیست و خدای تعالی ظالمانرا دوست ندارد و مرتد باشند ثواب ایشانرا و مراد بقوله لیعلم الله الذین
آمنوا آنست که تا ممتاز شوند آنانکه بر ایمان ثبات نمودند از آنان که ایمان نیاورده اند و بر ظاهر حمل نتوان کرد از آنکه
خدای تعالی عالم الذاتست بهمه معلومات و واجب است که معلوم او باشد بر وجهی که صحیح باشد بود وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ۝ أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ۝
وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ۝ و نیز از برای آن تا ابتلا و امتحان و آزمایش
کند مومنانرا و ایشان را از گناه پاکیزه گرداند عدد کافران و هلاک کند ایشانرا آنکه حق تعالی تحریض کرد مومنانرا

و ترغیب امکند بلفظ ملامت و گفت با شما که مومنانید می پندارید که در بهشت شوید بگذاف رنجه نابرده و صبر و جهاد نا
کرده و هنوز خدای تعالی ندانسته است که از شما مومن کیست و مجاهد کیست و صابر و محتسب کیست یعنی جهاد و صبر
نا کرده شما ظاهر نشده است بر سبیل تقریب و تشبیه بعلم ما تا که پیدا شود ما دانیم و تحقیق معنی انیست که شما پنداشتید
که به بهشت روید مجاهد ناشده و صبر را کار نابسته و لقد کنتم تمنون الموت روز بدر و تمنای مرگ میکردید و مثل از آنکه
مرگ بشما آید شمار اما هلاک مرگ ملاقات بود اکنون روز احد بدیدید و بیافتید آنچه تمنا میکردید و اهل معانی می
گفتند مراد از مرگ اسباب و مقدمات مرگست برای آنکه مرگ نتوان دید و انتم تنظرون آن بود که شما مشاهده
میکردید و میدیدید اسباب و مقدمات مرگ را وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ
اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَّنْقَلِبْ عَلٰى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَّضُرَّ اللّٰهَ شَيْـًٔا وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشّٰكِرِيْنَ ٥
اهل سیر و مغازی و اصحاب مغازی گفتند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با نهصد مرد با جد آمد و شعب فرود آمد و عبد الله
جبیر را با پنجاه مرد بر شعب و گفت البته از آنجا مفارقت مکن خالد ابن الولید آمد و عکرمه بن ابی جهل با لشکر در برابر ایشان
بایستاد جماعتی زنان بیامدند و دف میزدند و شعر میخواندند و هند میگفت ع نحن بنات طارق نمشی النمارق
ان یقبلوا نعانق او تدبروا نفارق ع اول کسی که از پیش مشرکان آمد عمرو عبد الصیفی بود با جماعتی احابش رسول
صلی الله علیه و آله و سلم تیغ بدست داشت ابو دجانه انصاری داو تیغ بستد و میگفت ع انا الذی عاهدنی
خلیلی ع و نحن بالسفح لدی النخیل ع الا اقوم الدهر فی الکیون ع اضرب بسیف الله و الرسول ع و کارزار پیوسته شد
امیر المومنین علی رضی الله عنه چهار مرد صاحب رایت را بکشت و مشرکان بهزیمت شدند و ان جماعت از شعب
نگاه کردند مشرکان را منهزم دیدند و مسلمانان بغنیمت گرفتن مشغول شدند و امیر خود را گفتند ما نیز بطلب غنیمت برویم
گفت نشاید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم این ثغر بما سپرده تاکید کرده ایشان گفتند این آن وقت که گفت
حال بر این جمله بود اکنون مشرکان چون بهزیمت شدند و مسلمانان غنیمت گرفتند فردا ما را از غنیمت چیزی نباشد
فرمان امیر نکردند و بیامدند و او تنها مقام کرد خالد ابن الولید دید که با لشکر درآمد و او را بکشتند و ان ثغر گشاده
مشرکان از پس او درآمدند و رفتگان بازآمدند و مسلمانان را در میان گرفتند جماعتی را بکشتند و دیگر منهزم شدند
عبد الله بن قمیه قمیه سنگی بینداخت بر روی رسول آمد جراحت کرد و دندان رسول صلوات الله و سلامه علیه
بشکست آن ملعون بیامد و رسول را نگاه میداشت تا فرصتی یابد مصعب بن عمیر را دید گمان برد که رسول صلی الله
علیه و سلم است ضربتی زد و او را بکشت بازآمد و گمان چنان برد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را کشته است بانگ
برداشت و میگفت قتلت محمدا و ابلیس لعنه الله از کوه آواز داد که قتل محمد صحابه صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیکبار
بی دل شدند و دل شکسته گشتند همه بهزیمت برفتند امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که من دانستم که رسول صلی الله

علیه وآله وسلم را نکشتند برای آنکه واثق بوعده خدای ولیکن چون باز آمدم او را بر جای خود ندیدم گمان بردم
که او را از میان ما بر آسمان بردند گفت درین میانه رسول را دیدم لشکر بروی درآمدم گفتم یا رسول الله کجا بودی
گفت بر ایشان حمله بردم درین میانه ابی بن خلف الجمحی نگاه رسول صلی الله علیه وسلم را دید در میان جماعتی از
اندک طمع او را درآمد لا نجوت ان نجوت مرهام اگر از دست برهی و آهنگ رسول صلی الله علیه وآله وسلم
کرد صحابه گفتند یا رسول الله دستور باش تا ما یکی پیش او رویم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت رها کنید تا
بیاید و پیش ازین هرگاه که رسول صلی الله علیه وآله وسلم دیدی گفتی ما دیانی دارم هر روز او را فوتی میدهم تا ترا بر
پشت او بکشتم رسول صلوات الله وسلامه علیه گفتی من ترا کشتم چون روز احد بود این ملعون قصد رسول
صلی الله علیه وآله وسلم کرد چون نزدیک درآمد رسول صلی الله علیه وسلم حربه از دست حارث ابن الصمه
فرا گرفت و بر گردن او زد چنانکه اثری اندک بکرد مانند خدشه او از اسب بیفتاد و بانگ و فریاد برگرفت
و میگفت قتلنی محمد او را از آنجا برگرفتند و می گفتند که این جراحت هیچ اثر نیست او میگفت والله که این
طعنه که محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر من زد اگر بر همه ربیعه و مضر زدی همه هلاک شدندی و این از آنست
که او میگفت که من ترا میکشتم و اگر تیز هیچ بر من نزدی چون این مقاله گفته بود من هم کشته او بودمی انروز
زنده بود و شب رابع وزخ رسید لعنه الله چون خبر فاش شد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم را بکشتند
بعضی از مسلمانان گفتند که ما را از ابوسفیان امان باید خواست انس ابن نضر عم انس بن مالک گفت ای
مردان اگر محمد را بکشتند خدای محمد برجاست ما زنده کانی چه خواهیم کردن از پس رسول صلی الله علیه وآله وسلم
بیایید تا همچنان کارزار کنیم تا آنکه ما را شهید کنند آنگه گفت اللهم انی اعتذر الیک مما یقولوا هولاء آنگه حمله
کرد و کارزار میکرد تا بکشتندش ایشان درین بودند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم از کناره درآمد و بر سنگی
آمد و آواز داد و بایستاد اول کسی که رسول را بشناخت کعب مالک بود گفت در نگریدم چشمهای رسول را
دیدم در زیر مغفر بشناختم آواز دادم که ای مسلمانان بشارت اینک رسول صلی الله علیه وآله وسلم اشارت
کرد که خاموش باش جماعتی صحابه بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم افتادند رسول صلوات الله وسلامه علیه ایشان را
ملامت کرد بر گریختن ایشان را گفتند یا رسول الله ما را دل بر جای نماند که آواز قتل تو شنیدیم و عذر خواستند خدای
تعالی درین باب این آیه فرستاد وگفت محمد صلوات الله وسلامه علیه نیست الا پیغمبری و پیش از و پیغمبران
گذشته اند اگر او بمیرد یا او را بکشند شما برخواهید گشتن و مرتد شدن و هر که برگردد و مرتد شود و هم بران
عقب که آمده بود باز گردد خدای تعالی را هیچ زیانی ندارد زیان او را دارد و هر که بر ایمان ثبات نماید و خدای را
شکر گوید خدای تعالی شاکران را باداش دهد نام پیغمبر محمد است و محمود و احمد محمد از محمود بلیغ تست و احمد از

هر دو بلیغ تر و خدای تعالی این نام را از نام خود مشتق کرد و گفت انا الله المحمود و انت محمد علی ابن موسی الرضا

رضی الله عنه روایت کرد از پدرش از پدرانش از امیر المومنین علی رضی الله از رسول صلی الله علیه و آله و سلم

که گفت چون فرزند را نام محمد نهید او را اکرام کنید چون در مجلس اید جایش کنید و روی بر روی ترش مکنید و هیچ

قومی نباشند که مشورت کنند و در میان ایشان که نام او محمد یا احمد باشد و او را در آن مشورت بزند و الا

ایشان را خیرت [illegible] هند و هیچ سرای نباشد که در انجا خوانی نهند و بران خوان کسی باشد که نام او محمود یا احمد

یا محمد [illegible] هر روز دو بار قدس و برکت بران خانه فرو فرستید ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله

علیه و آله و سلم گفت لا تجمعوا بین اسمی و کنیتی یعنی فرزند را نام محمد و کنیت ابو القاسم مکنید یا محمد یا ابو القاسم

یکی ازین دو خوانید و امیر المومنین علی رضی الله عنه رخصت داد و گفت اگر مرا فرزندی اید نام و کنیت او نام او

خود داو را دادم از خوله حنیفه او را پسری امد نام او محمد و کنیت او ابو القاسم کرد و اخرین ایه را همین خبر

داده است انجا که گفته لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد یطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه

اسمی و کنیته کنیتی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملیت ظلما و جورا وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي

الشَّاكِرِينَ نیست هیچ حق که بمیرد الا بفرمان خدای نوشته است آن نوشته که اجل او در وی پیدا و

مبین کرده اند که تقدیم و تاخیر نپذیرد و هر که نفع دنیا خواهد برای دنیا سعی و عمل کند ما دنیا از وی دریغ نداریم و بدهیم

او را و هر که نفع اخرت جوید بدهیم او را یعنی هر که غرض او دنیا باشد دنیا بدهیم و در اخرت نصیبی نبود او را

چنانکه گفت من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الاخرة

من نصیب و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت من طلب الدنیا بعمل الاخرة فما له فی الاخرة من نصیب

مورد این سخن انست که تو مخیری اگر دنیا خواهی با کثرت معایب و مصایب و سرعت زوال و انتقال از تو دریغ نیست

و اگر اخره خواهی بقای که با وی فنا نبود و حیاتی که در وی ممات نبود ملک بی زوال و نعمتی بی انتقال با تو با بخل و مضایقه

نیست زمام اختیار بدست توست اگر خواهی رنگ این گیر و اگر آن خواهی ساز کن که ما کسانی را که شکر نعمت ما

بجای آورند جزای شکر ایشان نعمت ما بجا آورند جزای شکر ایشان نعمت آخرت در زیاده کردانیم و ثواب

شاکران بدهیم وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا

وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ بسا پیغمبری که کارزار کرد و با او بسیار بودند همه علما و حکما و خدای پرستان

و چون قبل خواهند بسیار پیغمبر کشته شده با او جماعتی بسیار بودند که هیچ وهن در ایشان پدید نیامد و بسبب آن ضعیف

نشدند از انچه بدیشان رسید در راه خدای تعالی که جهاد است و ضعیف نگشتند و فروتنی ننمودند بلکه قتال کردند

تا جان بدادند و صبر کردند تا دوست خدای تعالی شدند و خدای تعالی صابران را دوست دارد خدای تعالی آیه بعضی
آنان فرستاد که همت کردند که مرتد شوند چون ارجاف شنیدند بقتل رسول صلی الله علیه و آله و سلم
قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین
فآتاهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخرة والله یحب المحسنین. چون پیغمبر ایشان را بکشتند
ایشان را هیچ گفتاری نبود الا آنکه فزع با خدای تعالی دادند و با او رجوع کردند و گفتند ای خداوند پروردگار ما
بیامرز گناهان و اسراف ما را از حد در گذشتن ما در کار خویش ثابت گردان قدمهای ما [illegible] الطاقی
کن که پای ما بر آن بر جای بماند و ما را ظفر و نصرت ده بر کافران ایشان چنین گفتند و گفتار ایشان این بود جز شما که
امت محمدید چنین بگفتید لاجرم خدای تعالی ایشان را ثواب دنیا داد یعنی ظفر بر دشمن و غنیمت و نیکوئی ثواب آخرت
ایشان را کرامت کرد و ایشان بدانچه کردند نیکوکار بودند و خدای تعالی نیکوکاران را دوست دارد و ثواب دنیا منافع
دنیاست و این در دنیا مجازست و در آخرت حقیقت بود و ثواب نفعی بود مستحق مقرون با تعظیم و تبجیل عقاب
برضد این بود یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین
بل الله مولاکم و هو خیر الناصرین. ای مومنان اگر شما فرمان کافران برید امیر المومنین گفت مراد بدین کافران منافقانند
که مومنان را گفتند در غزاة احد که با سر دین اول شوید و با نزدیک پدرتان شوید ایشان شما را باز گردانند بر آن
عقب که آمده اید یعنی با کفر آنگه خاسر و زیان کار گردید و فرمان ایشان مبرید فرمان خدای تعالی برید که خدای تعالی یار
و ناصر شماست و او بهترین یاری کنندگانست سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بالله
ما لم ینزل به سلطانا و مأواهم النار و بئس مثوی الظالمین. سدی گفت چون ابو سفیان و اصحابش آن قتل کردند و آن وهن
در صحابه رسول صلوات الله و سلامه علیه افتادند روی بمکه نهادند و چون بعضی راه برفتند ابو سفیان گفت
خطا کردیم ما قومی بسیار از ایشان بکشتیم و جمعی را متفرق بکردیم و از ایشان جز جماعتی ضعیف و اندک بماندند چرا ما مدام
ایشان را استیصال نا کرده بیامدیم تا باز گردیم و ایشان را استیصال بکنیم عزم کردند خدای تعالی ترس در دل ایشان افکند
تا باز بنیارستند گشتن خدای تعالی رسول را خبر کرد تا او و صحابش ایمن باشند از آنکه ایشان باز خواهند گشت
و گفت ما در دل کافران و ابو سفیان و اصحاب او ترس افکندیم تا نیارند که باز گردند این ترس در دل ایشان
بدان افکندیم که ایشان شرک آوردند بخدای و انباز گرفتند با او چیزی را که بآن حجتی نفرستاده ایم از آسمان
و مأوی و مرجع ایشان دوزخ است و بد جای است ظالمان را دوزخ ولقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه
حتی اذا فشلتم و تنازعتم فی الامر و عصیتم من بعد ما اراکم ما تحبون منکم من یرید الدنیا و منکم من
یرید الآخرة ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم و لقد عفا عنکم والله ذو فضل علی المؤمنین

کعب القرظی گفت که چون اصحاب رسول صلوات الله و سلامه علیه با مدینه شدند گفتند ما را این همه از
کجا افتاد و خدای تعالی ما را وعده نصرت و ظفر داده بود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای شما را
وعده راست داد چون می کشتید شما ایشان را کشتنی سخت و شتاب بامر خدای و فرمان او و همچنین بر فتح و ظفر
و قتل بودید تا آنکه بد دل شدید و ضعیف و قتل را کار بستید با یکدیگر در کار غنیمت منازعت کردید و می گفتید
که مردمان غنیمت ببردند و ما بی نصیب ماندیم قصد غنیمت کردید و شعب فرو گذاشتید و امیر خود را عبد الله جبیر
در فرمان رسول الله علیه و آله و سلم عاصی شدید که شما را فرموده بود که از شعب مفارقت مکنید فرمان ببردند
و عصیان کردید پس از آنکه خدای تعالی آنچه محبوب و مراد شما بود بشما نمود از فتح و ظفر و نصرت شما باد صبا تا در سر
می آید که تا ایشان بر جای بودند باد صبا می جست و خاک بر روی مشرکان میزد و چون شعب رها کردند باد صبا دبور
گشت و روی بدیشان نهاد ایشان مدهوش شدند نمی دانستند که حال چگونه است و بر عمیا یکدیگر را می زدند
و می کشتند آنکه حق تعالی گفت این برای آن بود که شما دو گروه بودید یکی دنیا جوی و دیگر خواهی بعضی که بکارزار
حاضر آمدند برای غنیمت آمدی و بعضی برای نصرت دین خدای تعالی و طلب آخرت پس شما را از ایشان برگردانید بهزیمت
از آنکه خدای تعالی ثبات صد مسلمان در پیش دویست کافر واجب کردانید فاما چون ناقص شدند از این عدد
یا کافران زیاده شدند مرخص اند مسلمانان که ثبات کنند چون انصراف ایشان از این وجه بود بفرمان در حصت
خدای تعالی بود از این سبب با خود اضافه کرد شما را از ایشان باز گردانید تا ابتلا کند مطابهره و مستوار نعمت بر شما
از پس یکدیگر تا شنک خواهید کرد یا نه پس با این همه که شما کردید شما را عفو کرد از عقاب قیامت یا از عذاب استیصال
و ایشان را از شما باز داشت پس از آنکه بر شما مستولی بودند و این فضلی و احسانی بود که خدای تعالی با شما کرد و خدای
تعالی خداوند فضل و احسان است بر جمله مومنان إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ
فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ چون بر فتید و با پس هیچکس
نمی ایستادی در این هزیمت و هیچ چیز شما را مانع نمی آمد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در باز پسینان شما بود
و شما را باز میخواند و میگفت که بمن آیید و مروید ای بندگان خدای تعالی که هر که باز آید بهشت او راست ای
عجب آنکه باز آید او را بهشت رسد آنکه رود او را خود چه رسد قسمت بهشت و دوزخ رسد پس بداد ایشان را
جزا از آنچه کردند روز احد غمی و اندوهی بیدل غم کافران روز بدر و گفته اند غمی بر سر غمی غم اول فوت ظفر و غنیمت
و غم دوم ارجاف قتل و هزیمت این برای چه کرد برای آن تا اندوهگین نباشند برای برآنچه غایب شد از شما
از ظفر و غنیمت و نه بر آنچه رسید بشما از جراحت و قتل و هزیمت و خدای تعالی عالم است و آگاه از آنچه شما می کنید
تا جزا دهد هر یک را بر حسب آنچه کرده باشید از خیر و شر ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَىٰ

وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ

عبد الله زبیر از پدرش روایت کرد که من با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودم چون خوف و غم ما سخت شد خوابی
و نعاسی بر من افتاد و بر جماعتی که با من بودند تا من سخن معتب بن قشیر می شنیدم که او میگفت [illegible] لو کان لنا من
الامر شیء ما قتلنا ههنا پنداشتم که در خواب می بینم پس خدای تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت این یاد کرد
و گفت که پس فرو فرستاد پس از غم و اندوه آن وهن و جراحت و هزیمت که شما را افتاده بود امنتی تمام تا در آن امن
بجای رسیدند که خواب بر شما غلبه کرد و خواب با امن باشد با خوف نباشد ابو طلحه گفت روز احد سر برداشتم
هیچکس را ندیدم الا که مایل شده بود از خواب تا که یکبار شمشیر از دست من بیفتاد برگرفتم بار دیگر تازیانه بیفتاد
چنانکه ایشان دو گروه بودند مومن و منافق مومنان را امین گردانید تا که خواب ایشان را در ربود و منافقان را امن
نداد تا خایف بودند از غم جان بر واری خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم نداشتند و بخدای تعالی گمان
ناحق می بردند چون گمان اهل جاهلیت گمانی باطل پنداشتند که خدای تعالی رسول خود را نصرت نخواهد کرد و غلبه
و استیلا همیشه کافران را خواهد بود با چنین اعتقاد تمنای امر و امرت کردند میگفتند که ما را ازین کار هیچ نصیبی
خواهد بود مفسران گفتند مراد بامر نصرت است خدای تعالی گفت ای محمد بگو ایشان را بر وجهی که طمع ایشان
منقطع گردد که فرمان خدا راست و کار آنست که خدای کند عبد الله عباس گفت بروایت ضحاک که مراد با یه
تکذیب قدر است که منافقان بقضا و قدر ایمان نداشتند منشر غم ایشان از آن بود بیانش قول رسول صلی الله
علیه و آله و سلم الایمان بالقدر یذهب الهم و الحزن انگه خدای تعالی بیان نفاق ایشان کرد و گفت در دل می دارند
آنچه انکار آنمی کنند آنرا از بهر تو و سیرت منافقان این باشد که در دل خلاف آن دارند که بر زبان گویند آنکه
آنچه لایق اعتقاد ایشان بود در حق سبحانه و تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز گفت و گفت میگویند که اگر
ازین کار ما را چیزی بودی و ما را درین دین و ملت کاری بودی ما را اینجا نکشتندی پنداشتند که علامت حق
دین و مذهب آن باشد که هیچ وهن و ضعف نیفتد ندانستند که بسیاری پیغمبران را بکشتند و آن در حق دین و ملت
ایشان خللی که اگر شما در خانهای خود نشسته بودید بیرون آیند آنانکه قتل و کشتن بر ایشان نوشتند یعنی واجب کردند بجای
خویش یعنی ایشان را هیچ غمی و اندوهی نباشد از حرب و کشتن بجرگاه چنان بنشاط آیند که کسی بخوابگاه خود رود
و خدای تعالی امتحان و آزمایش کند آنچه در دلهای شماست یعنی آنچه در دل دارید از نفاق اظهار کنید رسول صلی الله علیه و آله
و سلم را و مومنان را تا خالص و ذخیره گرداند آنرا که دلهای شماست مومنان را چنانکه گفت ما کان الله لیذر المومنین

علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و او را درین ابتلا و امتحان احتیاج نیست از انکه امتحان کسی کند که نداند تا بداند
و او عالم الذات است و عالم الغیب بدانچه در سینهاست عالم باشد این امتحان از بهر رسول و مومنان کرد تا انچه در دل
دارند از نفاق بران اطلاع یابند إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا
وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۝ بدرستی و حقیقت انانکه برکشتند از حرب و کارزار و منهزم شدند
روز احد از جمله لشکر شما در روزی که اندو لشکر روی بهم نهادند شیطان ایشانرا از راه ببرد و پای ایشان از
زمین فرا گرفت بسبب بعضی از انچه کردند از محبت غنیمت و حرص بر حیات و مال یعنی چون برین راه بودند هوای
ایشان موافق شیطان بود از انجا بر ایشان راه یافت زجاج گفت بسبب آن گناهان مقدم که کرده بودند و توبه
نکرده کار خود ساخته ندیدند اختیار شهادت نکردند مرد که کار او ساخته باشد بمرگ مبالات ننماید لاوبالی و قع
الموت علی ام وقعت علی الموت و تمنا شهادت چنین کند ما ننتظر اشفاها ان نخصبها من فوقها یدم و خدا تعالی
عفو کرد از ایشان که تعجیل عقوبت نکرد و از عقاب ایشان درگذشت خدای تعالی امرزنده و بردبارست گناه
ایشانرا که فرار از زحف بود بیامرزید و بعلم خویش عقوبت کرد ایشانرا تعجیل نکرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَّوْ كَانُوا عِندَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ
حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ حق تعالی مومنانرا در این نهی کرد از انکه آن
گویند که منافقان گفتند چون عبد الله ابی سلول و اصحاب او گفت ای مومنان چنان مباشید که کافران درین
که گفتند برادران ایشانرا در دین یا در نسب چون برفتندی در زمین یعنی بسفر شدندی برای تجارت و طلب معیشت
یا بغزا و جهاد رفتندی و مکبتی و هنی و قتلی بدیشان رسیدی این کافران منافق گفتندی اگر این مسافر یا غازی
نزدیک ما بودندی نمردندی و یا ایشانرا نه کشتندی و این اعتقاد فاسد بود از انکه حکم ایشان در سفر و حضر و غزا
و جهاد یکی است هیچ وقت از او فات نیست الا که مجوز است که دران وقت بمیرند و قطع کردن بر مردن او هم
خطاست بلکه مجوز است چنانکه احوال دیگران روا باشد که هر ساعت مرگ بدیشان رسد و روا باشد که سالها
بسیار بمانند پس شما که مومنانید چون ایشان مباشید در این گفتن تا خدای تعالی این معنی در دلهای ایشان
بحسرت کند نه در دلهای شما و حسرت ایشان از ان بود که ایشانرا مراد که مسلمانان با ایشان موافق باشند
درین گفتار چون خلاف کردندی حسرتی شدی ایشانرا و هم از ان اعتقاد فاسد کرده بودند که اگر ایشان نرفته
بودندی نمردندی چون رفتند مردند کاری فایت باشد حسرة از ان خوردند که چرا رها کردند ایشان را
حسرت اندوه باشد بر چیزی فایت شده که مرد گمان برد که بخواهد رسیدن انکه خبر داد که مرگ و زندگانی بتعلق
بخدای دارد بحضر و سفر نگردد و خدا است که او زنده دارد و بمیراند نه اسبابی که ایشان گمان بردند خدای.

تعالی بدانچه شما می کنید بیناست مورد این آیه مورد تهدید و وعید است وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ
مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ وَلَئِن مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ حق تعالی رد کرد بر منافقان که گفتند لو کانوا
عندنا ما ماتوا و ما قتلوا گفت اگر شما را در راه خدای بکشند یا در سفر بمیرید آمرزش و رحمت خدای شما را بهتر
بود از آنچه منافقان جمع میکنند از حطام دنیا و در آیت دلیل است از روی تقسیم که مرگ در غربت شهادتست
چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت من مات غریبا مات شهیدا و اگر بمیرید یا شما را بکشند مرجع شما
با خدای است و محشر به نزدیک اوست اگر نه بکشند بمیرید مرد را بهر حال از مرگ چاره نیست اگر بقتل و شهادت
رود او زنده باشد بل احیاء عند ربهم و اگر بمرگ رود این پایه نیابد و اگر بخواهی نمیرد لابد بپیری بمیرد من لم یمت غبطة
یمت هرما الموت کاس و المرء شاربها پس رفتنی با اعزاز و اکرام اولیتر فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا
غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
با این همه ناراستی و ناهمواری که ایشان میکردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان رحیم و مشفق بود حق تعالی
گفت ای محمد این خوی خوش تو بر جفات اغلاط اخلاف همه نه از آنست از رحمت خدای است برحمتی از خدای بر ایشان
نرم دل شدی و این ما اگرچه زیاده است از بهر فایده تاکید است یعنی برحمة الله لنت لهم لا لغیرها و اگر تو درشت خوی
بودی ایشان از پیرامن تو برمیدندی و از نزدیک تو پراکنده شدندی عفو کن از ایشان آنچه روز احد کردند و برای
استغفار و آمرزش خواه تا ایشانرا بیامرزم اشاره درین آنست که از دو وجه بیرون نیست یا ترا آزارند یا
مرا اگر ترا آزارند من شفیع ام فاعف عنهم و اگر مرا آزارند تو شفیع باش و استغفر لهم و با ایشان مشاورت کن درین
خدای تعالی با کمال عقل و اصابت رای رسول صلی الله علیه و سلم را فرمود که با ایشان مشورت کن چند وجه گفته اند
یکی آنکه بدین مشاورتی خاص خواست یعنی شاورهم فی بعض الامور و قراءت عبدالله عباس آنست یعنی آنچه در
قرآن موقعی نباشد با ایشان مشورت کن قتاده گفت سبب آن بود که اشراف عرب چون در کارها با ایشان
مشورت نکردندی بر ایشان سخت آمدی حق تعالی برای استمالت ایشان گفت که با ایشان مشورت کن حسن
بصری گفت از بهر آن فرمود تا مردمان درین با او اقتدا کنند و دلیل این تاویل حدیث رسول صلی الله علیه و آله
و سلم که گفت ما شقی عبد قط بمشورت و لا سعد باستغناء رای هیچ بنده بمشورت شقی نشود و باستبداد رای سعید
نگردد و خدای تعالی آنانرا که مشورت کردند مدح فی قوله تعالی وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ و رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت اذا کان امرکم شرارکم و اغنیاؤکم بخلاؤکم و لم یکن امرکم شوری بینکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها و اذا
کان امرکم خیارکم و اغنیاؤکم سمحاؤکم و امرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها و چون عزم کردی توکل بر خدای
کن که خدای متوکلانرا دوست میدارد و میگوید که چون ترا ارشاد و هدایة کردم بصلاح تو توکل بر من کن و ان

کار مکن توکل چه باشد و متوکل کیست سهل عبد الله گفت اول مقام توکل آنست که بنده پیش خدای خود چون مرده باشد
در دست مرده شوی از پیش غاسل تا چنانکه خواهد میگرداند و را متوکل را سوال نبود و ارادت و اختیار نبود ابراهیم خواص
گفت توکل آن باشد که ترس و امید ببری هر چه از دون اوست گفت در بادیه شخصی وحشی را دیدم گفتم تو جنی یا انسی
گفت جنی گفتم کجا میروی گفت بمکه گفتم زاد و راحله تو کجاست گفت در میان ما نیز هم متوکلان باشند که بر
توکل روند گفتم حد توکل چیست گفت الاخذ من الله آنکه از خدای تعالی ستانی حاتم اصم را گفتند حد توکل
تا کجاست گفت بنا بر آن بر چهار چیز است یکی آنکه شناخته ام که روزی مقدر کس نمی خورد از آنم تیمار
نیست دیگر آنکه دانسته ام که عمل من کس نکند پیوسته با آن مشغولم سیوم آنکه شناخته ام که مرگ ناگاه آید استعداد
او میکنم چهارم آنکه شناخته ام که خدای بمن نگرانست چیزی نکنم که از و مرا شرم آید طاوس یمانی گفت اعرابی را در
مکه راحله نشسته بسبب از تمام بدر مسجد الحرام رسید فرود آمد و راحله را بگذاشت و سر سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا
این راحله و آنچه بروی است در ضمان تست تا من بیرون آیم با من سپاری و در مسجد رفت و چون بیرون آمد
راحله او برده بودند سر سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا این دزد از من چیزی ندزدید از تو دزدید گفت نگاه کردم
از سر کوه بوقبیس مردی را دیدم که می آمد و زمام ناقه اعرابی بدست چپ گرفته و دست راست بریده و در گردن
انداخته اعرابی را گفت بستان راحله تو و هر چه بر آن ما او را گفتیم قصه تو چون بود گفت راحله ببردم چون
بسر کوه رسیدم سواری بر اسب اشهب نشسته مرا گفت دزد دست راست بیرون کن کردم دست من بر
سنگی نهاد و بسنگی دیگر از من جدا کرد و در گردن من افکند و گفت برو همین ساعت و راحله با اعرابی سپار
من بیامدم و راحله باز آوردم و من گفتم سبحان من لا یضیع ودایعه و لا یخیب سایله سبحان آن خدای که ودایع
او ضایع نشود و سایل او خایب نماند رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگوید اگر توکل کنید بر خدای چنانکه باید
کرد شما را روزی دهد چنانکه مرغان را بامداد از آشیانه بیرون آیند حوصلهای تهی و نماز شام باشیانها باز
شوند حوصلها پر إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
آنکه حق تعالی بیان کرد که نصرت و ظفر بر دشمنان دین خدای نه بشماست و بشوکت و عده شما بلکه بخدای
تعلق دارد گفت اگر خدای تعالی نصرت کند شما را در جهان کس را غلبه نکند و اگر خذلان کند که باشد که شما را
پس از و یاری کند چون چنین است باید که مومنان اعتماد و توکل بر خدای کنند که نصرت و خذلان تعلق باو
دارد وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
عکرمه از عبد الله عباس روایت کرد که سبب این آیه آن بود که روز بدر گلیمی از آن بعضی از اصحاب مفقود شد
منافقان حواله برسول کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که نباشد هیچ پیغمبر را که خیانت کند و گفته اند

که در باب وحی آمد یعنی نباشد هیچ پیغمبر را که در وحی خدای تعالی با امت خیانت کند در بن زیاده و نقصان کند
و این وقتی بود که مشرکان طلب مسامحه میکردند و میخواستند تا رسول صلی الله علیه و آله و سلم عیب آلهه و معبودان
ایشان نکند و اگر یغل بضم یا و فتح غین خوانند آیه در روز احد آمده باشد بروایه مقاتل و کلبی در آن جماعت که
نغر نگاه میداشتند و آن کعب چون امیر ایشان گفت که مروید طلب غنیمت مکنید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
شما را تا محروم نکرداند شما و نصیب از غنیمت بدهد گفتند ترسیم که بندهد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که
نشاید که با هیچ پیغمبر خیانت کنند یا او را با خیانت نسبت کنند و هر که خیانت کند آنچه کرده باشد روز قیامت
با میان آرد در حساب تا آخر آن بستاند کلبی گفت هر که چیزی دزدیده خیانت کرده در او بیارند و در دوزخ
اندازند گویند برو آن برگیر و بیار چون برود و آن برگیرد و بر پشت نهد و تا بکنار دوزخ بیارد او را با آتش فکنند
و دیگر باره تکلیف کنند او را که برگیرد و بیارد و دیگر باره همچنان کنند عذاب او برین وجه باشد ابو هریره رضی الله
عنه روایت کرد که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطبه کرد و بذکر غلول رسید و خیانت در آن مبالغه
کرد و گفت لا الفین احدکم یوم القیمة یجی علی رقبته بعیر له رغا فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک من الله
شیئا نباید که یکی از شما ببینم روز قیامت می آید و شتری بر گردن گرفته شتر بانگ میدارد مرا گوید یا رسول الله
فریادم رس من گویم که من مالک نباشم از خدای هیچ چیز قد ابلغتک من پیغام برسانیدم و تو کار بستی و همچنین
گفت که یکی از شما را می بینم که می آید و اسپی بر گردن که او را آوازی بود یا گوسفند بر گردن گرفته یا بان مال صامت
زر و نقره و غیر آن هرچه دزدیده باشد و خیانت کرده در او بر گردن گرفته می آرد چون مرا ببیند گوید فریادم رس
من گویم که نتوانم که من پیغام خدای و فرمان او برسانیدم و تو کار نبستی در خبر است که روز خیبر یکی از صحابه فرمان
یافت گفتند یا رسول الله برین مرد نماز کن گفت نمیکنم شما بر او نماز کنید گفتند یا رسول الله چه کرده است
گفت خیانت کرده است متاع او بجستند در و مهره بود از اهل خیبر که بدو درم نیارزید ابو هریره گفت چون از خیبر
بازگشتیم بوادی القری رسیدیم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را غلامی بود سیاه نام او مدعم ایستاده بود و بار
از چهارپایی فرو میگرفت ناگاه تیری بر او آمد او بر جای بیفتاد بمرد صحابه گفتند هنیئا له الجنة رسول گفت نه بان خدای
که مرا بحق بخلق فرستاده که بخلاف اینست آن گلیمی که در پشت دارد از غنیمت برگرفته پیش از قسمت فردا قیامت
آن گلیم از آتش بود در تن او صحابه چون این بشنیدند برفتند هر یکی محقری از شراک و دوال می آوردند و میگفتند زنهار
یا رسول الله نباید که فردای قیامت آن آتش شود در ما بجهد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته است که الغلول
من جمر جهنم خیانت از انگشت دوزخ است آنکه حق جل و علا گفت ثم توفی کل نفس هر کسی را آنچه کرده باشد تمام و کمال
فرا او دهند و این را هیچ نقصان نکنند از آنچه مستحق آن باشند از ثواب و زیاده نکردانند آنچه مستحق آن باشند از عقاب

أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

انکه حق تعالی جمع کرد از میان جزا خاین و امین و بر مکلفان عرض کرد تا بعقل مبین شوند و اختیار بد نکنند گفت ای
راست باشد انکس متابعت رضای خدای تعالی کند که انکس که بخشم خدای تعالی باز کردد و ماوی و جای او دوزخ بود
و بد جای باز گشتی ست دوزخ یعنی راست نباشد تاکید بکر انکه بیان کرد و گفت ایشان درجات و پایهای اند
بنزدیک خدای تعالی یعنی اصحاب منازل و درجات اند به نزدیک خدای تعالی و خدای تعالی عالم است و بیناست باحوال
و اعمال ایشان یعنی ازین دو گروه هر یکی را بر وفق استحقاق جزا دهند لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ
رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

بدرستی و حقیقت که حق تعالی منت نهاد بر مومنان چون بفرستاد رسولی از ایشان گفته اند اگر چه آیت عام است
بلفظ اما خاص ست بمعنی از بهر انکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم از عرب ست با انکه مبعوث ست بکافه مردمان
از عرب و عجم و روم و هند و ترک و گفته اند که جمله مومنان را خواست و معنی انکه گفت من انفسهم از ایشان بود
بایمان و شفقت نه بنسبت رسولی که ایات خدا بر ایشان میخواند و تزکیه میکند ایشان را و دعوت میکند بدینی
که بدان دین مزکی و متطهر باشند و می اموزد ایشان را کتاب یعنی قران و شریعت و اگر چه ایشان پیش ازین در ضلالت
و گمراهی بودند أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

حق تعالی گفت ای انکه بشما رسید مصیبتی و نکبتی روز احد دو چندان رسانیده بودی بر ایشان روز بدر که چنان
بود که روز احد دشمنان هفتاد کس از صحابه کشته بودند و روز بدر مسلمانان صد و چهل را کشته بودند از مشرکان
و بیک روایت چهل را بکشتند و چهل را اسیر کردند برای آن گفت قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا شما گفتید که این
واقعه چگونه افتاد و ما مسلمانانیم و بر حقیم و پیغمبر خدای در میان ماست و وحی از آسمان بما می آرد و ایشان مشرکانند
و باطل اند از کجا افتاد این حال و چرا آمد چنین ای محمد بگوی و جواب ده که این چه تعجب ست که شما می کنید نمیدانید
که این هم از نزدیک شماست از شما بر شما آمد که شعب رها کردید و فرمان رسول را مخالفت کردید و خدای تعالی بر همه
چیز قادرست و قادر بود که شما را از ایشان منع کردی بقهر الا آنست که حکمت و تکلیف ازین مانع بود وَمَا أَصَابَكُمْ
يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ
فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ

و آنچه بشما رسید آنروز که دو لشکر بهم آمدند در روی بهم
نهادند یعنی روز احد از قتل و اسر و جراحت و هزیمت همه بعلم خدا بود و خدای تعالی داناست که چنان خواهد بود جز که
دانستن خدای تعالی واجب نکند وجود معلوم برای آنکه علم و علمی تعلق دارد بمعلوم علی ما هو به و معلوم را بر صفتی نکند

بس عالم تبع معلوم باشد و معلوم تبع عالمی نباشد بیان این آنست که یکی از ما داند که خدای عالم و قادر و حی موجود است
و حاصل بر صفت کمال برای آن چنان داند که خدای تعالی بران صفت حاصل است نه خدای که برای آن براین صفت
حاصل است که او میداند و این سخن جسیم ماده هر شبهتی کند که درین باب آورند و نیز از برای تا بدانند که از میان شما
مومن کیست و منافق کیست و تا مومن از منافق پیدا شود و قوت نیز پدید آید چون معامله آنان کرد که پیدا آیند
تا بدانند نام آن برایشان چرا کرد و گفته اند که علم بمعنی رویت است چنانکه رویت بمعنی علم آید یعنی تا خدای تعالی
آنچه داند در حق شما و آن معدوم است و ممکن نباشد که ببیند تا که در وجود نیاید که معدوم را نتوان دید و گفته اند که
تا خدای تعالی شما را معلوم کند که او نفاق ایشان میداند و چون گفتند ایشانرا یعنی عبدالله ابی سلول و اصحاب
او را از منافقان بیایید تا کارزار کنید در راه خدای یعنی جهاد در دین خدای و اگر شما را تیمار و غم مسلمانی ندارد
دفع کنید از خویش و خانه و حرم خویش گفتند که اگر ما دانستیمی که کارزار خواهد بود بر قتالی و برپی ایشان بیامدی
و این بود که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم با حد می آمد عبدالله بن ابی سلول اصحاب خود را گفت چه مهم است
ما را برای محمد و قوم او طعمه شمشیر ساختن بیایید تا بمدینه شویم و برگشتند و سیصد مرد با مدینه شدند چون رسول صلی الله
علیه و آله و سلم ایشانرا ملامت کرد عذر این آوردند که لو نعلم قتالا لاتبعناکم حق تعالی گفت دروغ میگویند هم للکفر
اقرب ایشان بکفر نزدیکتر بودند که بایمان برای آنکه کفر بدل داشتند و ایمان بزبان آنکه آنچه حقیقت نفاق ایشان است
در حق ایشان محقق کرد و گفت که بزبان چیزی میگویند که در دل ندارند و خدای تعالی عالمتر است بدانچه ایشان در
دلها پنهانی میدارند از کفر آنگه اقوال و احوال ایشان باز گفت و گفت الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ
أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ایشان آنکسانی اند که رها نکردند با آنکه
خود بنشستند برادران خود را یا در دین یا در نسب گفتند آنانکه در احد کشته شدند فرمان بردندی و قول ما را کار بستندی
کشته نگشتندی بگوی ایشانرا ای محمد که اگر راست میگویید و مرگ را از خود باز دارید آنکه حق تعالی خواست تا مرتبه آنانکه
در بدر و احد کشته شدند و شهید گشتند بخلفان باز نمایند تا مومنان شاد شوند در غبت کنند بجهاد و اقتدا
با ایشان کنند در شهادت و منافقان ذلیل و خوار گردند وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ
أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ
خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ مپندار و گمان مبر که آنانرا که در سبیل خدای بکشتند
مردگان نه اند بلکه زندگانند بنزدیک خدای تعالی روزی میدهد ایشانرا و ایشان شادمانند بدانچه خدای تعالی
میدهد ایشانرا از فضل و نعمت خویش و شاد میشوند بانکه زنده مانده اند از اقربا و دوستان ایشان که ایشان بر طاعت
و ایمان مقیم باشند و خدای تعالی ایشانرا از احوال ایشان خبر میدهد از طاعت و عبادت ایشان و ایشان بدان

شاد باشند وجهی دیگر آنست که خدای تعالی خبر دهد شهیدانرا که از خویشان شما و یاران شما فلان و فلان هم شهید
خواهند شدن و ایشان نیز بان کرامت خواهند رسید که شما رسیده اید شاد شوند و همچنین شادان شوند
بآنکه این گروه ماندگانرا خوفی و اندوهی نخواهد بود و این آیه دلیل است بر آنکه شهدا با اجسام و ارواح زنده اند
بر صفات کمال لایق ایشان بود موصوف اند بعضی مفسران گفته اند که آیت در روز بدر آمد شهیدان بدر
و ایشان چهارده تن بوده اند شش مردان مهاجر و هشت مردان از انصار و گفته اند که در حق شهیدان
احد آمد گفت خدای تعالی جانهای ایشان در شکمهای مرغان سبز نهاده که از جویهای بهشت آب میخورند و از
درختان بهشت میوه میخورند و در بهشت چنانکه میخواهند سیر میکردند و ماوی و منزلها ایشان قندیلهاست از زر
و در زیر عرش رب العزت آویخته اند آنگه گفت چون آن کرامت و منزلت دیدند از خدای تعالی گفتند کاشکی
قوم ما دانستندی آنچه ما دریافتیم از کرامت و نعمت حق تعالی گفت من ایشانرا معلوم کنم تا شاد شوند آنگه این
آیه فرستاد و عبد الله مسعود گفت خدای تعالی ارواح شهیدانرا در حواصل مرغان سبز کرد چنانکه در خبر دیگر ذکر
آن رفت آنگه اطلاع کرد بر ایشان و گفت هیچ آرزو هست شما را گفتند آرزو و تمنا بار خدایا ازین چه بالاتر
بود از آب و میوه بهشت میخوریم و در زیر عرش مسکن و ماوا داریم حق تعالی دوباره اطلاع کرد و گفت هیچ آرزو
هست شما را گفتند آرزوی ما آنست که با دنیا شویم و در پیش رسول تو جهاد کنیم تا شهید شویم تا ما را بنزدیک تو منزلت
بیفزاید حق تعالی گوید من حکم کرده ام که آنرا با نخواهم رسانم با دنیا که سرای محنت و تکلیف است نبریم و گفتند بار خدایا
چون حکم تو چنین است آرزوی ما آنست که سلام ما برسول خود برسانی و او را احوال ما معلوم کنی که تو از ما راضی شدی
و ما را از خود راضی کردی حق سبحانه و تعالی گفت اما هذا فنعم این بکنم برای شما و این آیه فرستاد بعضی دیگر گفتند که
سبب نزول آیه آن بود که چون اولیای آن کشتگان را نعمتی و سروری رسیدی ایشان را یاد کردندی و گفتندی
نحن فی نعمة الله و اباؤنا و ابناؤنا فی القبور ما در نعمتی و سروریم و پدران و فرزندان ما در گور از آن تحسر خوردندی
خدای تعالی این آیه فرستاد و باز نمود که اموال ایشان بهتر از اموال شماست بعضی گفتند که مراد آنست که بل احیاء
فی الدین ایشان در دین زنده اند و گفته اند که در معلوم خداست که زنده خواهند شد و بعضی دیگر گفته اند برای آنکه
ارواح ایشان در زیر عرش خدا را سجده میکنند چنانکه در زندگانی سجده کنند ارواح مومنانی که خفته باشند و گفته اند
برای آنکه پوسیده نشوند در گور چون دیگر مردگان در خبر است که چهار گروه در گور درست بمانند پیغمبران و عالمان
و شهیدان و حاملان قرآن و این خبر صحیح است و خبر و ظاهر قرآن دلالت میکند که ایشان بر حقیقت زنده اند
يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ شادمانه می باشند بفضل و نعمت خدای و فضل
بلفظ تنکیر یاد کرده است تا بدانند که آن نعمت و فضل در مقامی است که آنرا صفت نمی شاید کردن خدای تعالی

رنج مومنان ضایع نکردانند ومزد وثواب ایشان بدیشان رسانند امام علی بن موسی الرضا از پدرانش علیهم السلام
روایت کنند از امیر المومنین علی رضی الله عنه که او یک روز بر منبر خطبه میکرد در جهاد مردی برخاست وکفت یا
امیر المومنین مجاهد راکه بجهاد رود چه درجه ومزد باشد امیر المومنین کفت من یک روز ردیف رسول صلی الله علیه
واله وسلم بودم بر ناقه عضبا این که تو پرسیدی از وی پرسیدم مرا کفت بدانکه مرد غازی چون همت وعزم
کند در دیوار بر دیکر بیند واز کناه پاک شود وبدر اید چنانکه مار از پوست وخدای تعالی بر هر مردی از غازیان
چهل هزار فرشته موکل کند تا او را نکاه دارند از پس وپیش وچپ وراست وهیچ حسنه نکنند والا که مضاعف
کنند وهر روزی او را عبادت هزار مرد بنویسند که هر مردی هزار سال عبادت کرده باشد هر سالی سیصد وشصت
روز هر روزی چندانکه عمر همه دنیا چون برابر دشمن رسد از دنیا از حصر وعد ثواب ایشان باز ماند چون بمعرکه
درآیند ونیزها بر یکدیکر راست کنند وکمانها بزه آورند وتیر در پیوندند وبر یکدیکر اندازند فرشتکان بر کرد ایشان
درآیند ودعا کنند ایشان را بنصرت وثبات قدم ومنادی ندا کند الجنة تحت ظلال السیوف بهشت در زیر
سایه شمشیرهاست چون چنین است هر طعن وضرب که بر مسلمان آید او را خوشتر اید از انکه شربتی اب سرد در کرمکاه
بیاشامد چون از پشت اسب بر زمین افتد هنوز بر زمین نیامده باشد که جفت حور العین ببالین او رسد واو را
بشارت دهد بدانچه خدای تعالی او را ساخته باشد او را از کرامت چون بر زمین افتد او را کویند مرحبا بالروح
الطیب اخرجت من بدن الطیب بشارت باد ترا برای تو نهاده است انچه هیچ چشم ندیده است وهیچ کوش
چنان نشنیده است وبر خاطر هیچ بشر چنان نکذشته وخدای تعالی کوید من خلیفه اویم در اهلش هر که رضای ایشان
جوید رضای من جسته باشد وهر که ایشان را بخشم آرد مرا بخشم آورده باشد حق تعالی روح او را در حوصله مرغان سبز
بهشت می برند هر کجا خواهند واز هر طعام که خواهند میخورند با قندیلهای زرین شوند از عرش او بجنة هر مردی
از ایشان را هفتاد غرفه در بهشت بدهند از غرفه تا غرفه چندان باشد که از صنعا تا شام نور آن غرفه چندان می
تابد که از شرق تا غرب برکند بر غرفه هفتاد در باشد هر دری را هفتاد مصراع باشد از زر بر هر دری پرده اویختیه
در هر غرفه هفتاد خیمه باشد در هر خیمه هفتاد سریر باشد از زر د قوایم آن از در وزبرجد مرصع بقضبان زمرد
بر هر سریری چهل بستر کرده باشد کناف هر بستری چهل کز بر هر بستری جفتی از حور العین که صفت ایشان ان
باشد که خدای تعالی کفت عربا اترابا لاصحاب الیمین مردی کفت یا امیر المومنین عرب اتراب چه باشد
کفت الغنجات الرضیات الشهیات نازنینان پسندیده هر یکی را از ایشان هفتاد هزار کنیزک وهفتاد
هزار غلام باشند با رویهای چون ماه وتاجهای زر ولولو از اندها بر دوش افکنده وکوزها وابریقها بدست کرفته
چون روز قیامت باشد وایشان بر مرتبه خود می ایند بان خدای که جان محمد با مر اوست که اکر پیغمبران در راه

پس ایشان برایند از بهر ایشان پیاده شوند پس این شهیدان بیایند و در موقف شفاعت بایستند هر یکی از ایشان
هفتاد هزار گناهکار را شفاعت کنند از اهل البیت و همسایگان تا دو همسایه با یکدیگر خصومت کنند هر یکی
گوید من اولیترم بشفاعت او که من نزدیکترم با او و همسایگی او آنکه بیایند با من و با ابراهیم بر مایدهٔ خلد بنشستند
و خدای تعالی برحمت با ایشان می نگرد و ایشان بثواب و کرامت خدای تعالی می نگرند بامداد و شبانگاه
الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ
ابوسفیان و اصحابش چون از احد باز گشتند بروحا رسیدند پشیمان و یکدیگر را ملامت کردند گفتند ما چه کردیم
نه محمد را کشتیم و نه غارتی کردیم بزنان ایشان قومی را بکشتیم و جماعتی اندکی ضعیف را باز گذاشتیم باز گردید تا برویم
و دمار از آن باقی که مانده اند برآریم این خبر برسول صلی الله علیه و سلم رسید خواست تا کافران را بترساند و از
خویشتن شهدتی و شوکتی بنماید تا کافران پندارند که مسلمانان را قوتی هست از قفای ایشان بروند باز گردند بفرمود
تا ندا کردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم از قفای این کافران بخواهد رفت ساز رفتن باید کرد و بیشتر مردم
مجروح و رنجور بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و وجوه صحابه و رفتند تا بجای که آنرا حمراء الاسد گویند
و از آنجا تا مدینه هشت میل بود معبد خزاعی برسول صلی الله علیه و آله و سلم بگذشت و او مشرک بود و بنی خزاعه
مسلمان و کافر همه هواخواه رسول بودند و با رسول صلی الله علیه و آله و سلم عهد داشتند و گفت یا محمد سخت است
بر ما این رنج که بصحابه تو رسید اگر اسانتی به بودی و بگذشت و چون با بوسفیان رسید بروحا او را گفت
چه میکنی گفت عزم آن دارم که بروم و بقایای اصحاب محمد را استیصال کنیم معبد گفت بی خردی مردی محمد را دیدم
و صحابش لشکری که مثل آن ندیدم ساخته و بکار داده و آنانکه حاضر نبودند حاضر شده و بتعجیل و تاختن از پی شما
می آیند و تاسف میخورند برآنکه چرا رها کردند شما را و اگر تا بدر مکه بروند همانا بیایند و باز نگردند ابوسفیان
و قومش تخویفی عظیم کرد از رسول صلی الله علیه و سلم ابوسفیان گفت ما ایشان را مجروح و منهزم و متفرق رها
کردیم گفت آن ندانم که شما چه کردید اما اکنون لشکری را دیدم که از شوکت و عده و حرص ایشان بر شما مرا
در دل آمد که بیتی چند گفتم ابوسفیان گفت آن بیتها چیست گفت ۝ کادت تهد من الاصوات راحلتی
اذا سالت الارض بالجرد الابابیل ۝ تردی باسد کرامی لا تنابلة ۝ عند اللقاء لا خرق معازیل ۝ فقلت
ویل لابن حرب من لقائکم ۝ اذا تعطمت البطحا بالجیل ۝ من جیش احمد لا یوجش بنابلی ۝ ولیس یوصف
ما اندرت بالقیل ۝ ابوسفیان و اصحابش چون این بشنیدند بترسیدند و توقف کردند جماعتی از عبد القیس
با بوسفیان بگذشتند گفت کجا میروید گفتند بمدینه گفت چه کار دارید گفتند تا باره گندم خریم گفت پیغامی
از من بمحمد برید و شما را برمنست که شتران شما پر بار بشما سپارم ببازار عکاظ گفتند آن پیغام چیست گفت

همه را گوید که ما ابوسفیانرا دیدیم با لشکری عظیم بتعجیل می آمدند گفتند ما میرویم تا بقیه اصحاب محمد را استیصال
بکنیم این بگفت و روی بمکه نهادند و این قوم بیامدند و رسول صلی الله علیه وسلم را این بگفتند رسول صلی الله
علیه وسلم و صحابه گفتند حسبنا الله ونعم الوکیل و رسول صلی الله علیه وآله وسلم از پس سه روز با مدینه آمدند و خدای
تعالی این آیه فرستاد و آنانرا که اجابت خدای و رسول کردند ذکر کرد و گفت آنانکه اجابت کردند خدای
و پیغمبر را آنکه ایشانرا باز خواندند تا از پی ابوسفیان و اصحاب او بروند پس از آنکه ایشانرا جراحات و زخمها
رسیده بود از ایشان آنانرا که احسان کردند بطاعت داشتن رسول صلی الله علیه وآله وسلم در آنچه ایشان را فرمود
و نیکوئی کنند و بپرهیزند از مخالفت و معصیت او مزدی و ثوابی عظیم است الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا
لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ
سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ
وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آنکسانی که گفتند ایشانرا یعنی صحابه محمد را علیه الصلوات والسلام مردمان یعنی عبد
القیس و اصحاب او بدرستی و حقیقت که مردمان یعنی ابوسفیان و اصحاب او لشکر جمع کردند از بهر قتال شما از
ایشان بترسید و حذر کنید که شما را قوت ایشان نباشد ایشانرا این گفتار ایمان در زیادت کرد آنید ایمان
زیاده و نقصان پذیرد یا نه چون مرجع ایمان با عتقادات علم بود و معارف عبارتی بود از مجموع علوم که چون
مجتمع شود ایمانش خوانند و تا مجموع نبود ایمانش نخوانند بر این قاعده زیاده و نقصان در مجاز باشد و مراد
آن بود که طریق و دلیل زیاده شود این بر قول آنانست که ایمان تصدیق بود و نقصان ایمان منافی دل بود بر این
تاویل اما آنانکه میگویند که ایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکانست گفتند که زیاده و نقصان
در حقیقت باشد عبد الله عمر گفت که از رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم که ایمان زیاده و نقصان
پذیرد گفت بلی بیفزاید چندانکه صاحبش را به بهشت برد و بکاهد چندانکه صاحبش را بدوزخ برد ابوسعید خدری
روایت کرد از رسول صلی الله علیه وسلم که او گفت مجادله یکی از شما در دنیا در حقی که او را باشد سخت تر بود که
مجادله مومنان با خدا در حق برادر مومن ایشان که ایشانرا بدوزخ برده باشند گویند خداوندا برادران ما اند
با ما نماز کردند و روزه داشتند و حج کردند گوید که بروید و هر کس را که شناسید از دوزخ بیرون آورید بیایند ایشانرا
بصورت بشناسند بعضی از ایشان تا نیمه ساق در آتش باشند و بعضی از ایشان تا کعب ایشانرا بیرون آرند
حق تعالی گوید بروید و هر که را در دلش بوزن دیناری ایمان باشد بیارید دگر و هی دیگر را بیارند گوید که بروید هر که
او نیم دینار ایمان بود بیارید آنگه گوید بروید و هر کرا در دل او مقدار ذره ایمان بود بیارید و این خبر حجت کردند بر
زیاده ایمان و نقصان و معلوم است باتفاق که مجاز است برای آنکه وزن یک دینار و نیم دینار در جسم صورت

نه بندد نه در عرض پس تاویل خزاین باشد که گفتیم که در ادله و طریق متفاوت باشند که چون این سخن مومنان را
بترسانید ایشان نترسند و گفتند بسنده است پس است ما را خدای تعالی و نیکو وکیلی است ما را او رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت چون ابراهیم را با آتش افکندند آخر این سخن که از وی شنیدند این بود که گفت حسبنا الله نعم
الوکیل چون ایشان پناه با خدای تعالی دادند کار با او گذاشتند خدای تعالی ایشان را این کفایت کرد تا بازگشتند
از آنجا نجات یافتند بالنعمة خدای بفضل گفتند مراد النعمة عافیت است و روا بود که مراد بالفضل آن ترس بود که
از ایشان در دل ابوسفیان افتاده بود و گفته‌اند مراد آنست که ایشان چون در بدر صغری اقامت کردند و ابوسفیان
نیامد موسم بازار بدر بود مردمان حاضر شدند ایشان آنجا معامله و تجارت کردند و با سودی نیکو بازگشتند
که هیچ بدی بروی ایشان نرسید از قتل و جراحت و غیر آن صادق رضی الله عنه گفت عجبت لمن یفزع من اربع
کیف لا یفزع الی اربع عجب از آن کس که از چهار چیز بترسد چگونه پناه با چهار چیز ندهد چون از دشمنی ترسد
چرا پناه با این کلمه ندهد که حسبنا الله و نعم الوکیل و می‌شنود که خدای تعالی بر عقب این میگوید که فانقلبوا بنعمة
من الله و فضل لم یمسسهم سوء و از کید دشمنی ترسد پناه با این کلمه ندهد و افوض امری الی الله و می‌شنود
که خدای تعالی میگوید که فوقیه الله سیئات ما مکروا و عجب از آنکه او را غمی باشد این کلمه نگوید که لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین و می‌شنود که حق سبحانه و تعالی میگوید فعسی ربی ان یوتینی خیرا من جنتک
و اتبعوا رضوان و متابعت رضای خدای تعالی کردند یعنی طاعت او داشتند و سبب آن بود که گفتند یا
رسول الله این چه ما کردیم غزا بود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این متابعت فرمان و رضای من است
تو ابتش ثواب غازیان باشد و سلامت و غنیمت با آن یار و رضای من حاصل و خدای تعالی خداوند فضل و نعمت
بزرگ است و بدرستی و حقیقت آنکس که گفت ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم آن دیو بود یعنی عبد القیس
نعیم بن مسعود بروایتی دیگر یعنی آنکه تخویف کرد مومنان را دیو بود و از فعل دیو بود که بترساند مومنان را
با اولیاء خویش و این قول عبد الله عباس است و زجاج و ابوعلی فارسی گفتند که معنی اینست که شیطان دوستان
خود را از منافقان می‌ترساند و بیدلی میدهد تا ایشان با مومنان مساعدت نمی‌کنند در جهاد و این وجهی
قریب است اما فلا تخافوهم و خافون از این منع که منافقان را نگوید که فلا تخافوهم از ایشان مترسید
اگر مومنید پس هم بر آن وجه بود که ابن عباس گفت و معنی این بود که از ایشان مترسید یعنی از ابوسفیان و اصحاب
او و از من بترسید اگر مومنید ولا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر انهم لن یضروا الله شیئا یرید الله الا یجعل لهم
حظا فی الآخرة و لهم عذاب عظیم ان الذین اشتروا الکفر بالایمان نباید که ترا ای محمد دل تنگ گردانند آنانکه ایشان
در کفر می‌شتابند و سعی می‌کنند در کفر عرض اند یعنی کفار قریش یا منافقان مدینه ایشان بخدای زیانی نتوانند

وکذلک ننجی المؤمنین

کرد بسارعت ایشان در کفر و مظاهرت ایشان خدای تعالی میخواهد تا ایشانرا در آخرت حظی و بهره نبود برای
آنکه مستحق آن نه اند و مراد به یرید الله سیرید الله باشد یعنی در قیامت و گفته اند که مراد حکم است یعنی خدای
تعالی میخواهد تا حکم کند بآنکه ایشانرا در قیامت ثوابی نباشد و ایشانرا عذابی بزرگ باشد آیه در دل است
مورد تسلیه رسول صلوات الله و سلامه علیه از کفر ایشان و آنکه ایشان بآنچه می کنند از مسارعت در کفر
ضرر خویشتن را زیان نمی کنند آنکه گفت که آنانکه کفر را بایمان بخریده اند یعنی بدل کرده اند هیچ زیانی نکرده اند خدای را
بلکه زیان بخود کرده اند و اساءت جز قبیح نبود و مضرت بود که حق بود چون بر وجه تادیب و لطف بود و اگر بوجه
ظلم باشد قبیح بود ایشانرا که این معامله کردند کفر با ایمان بدل کردند عذابی باشد دردناک و دردمند
وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ ۚ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا ۚ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝
و مپندار تو ای محمد آنکه ما کافرانرا مهلت داده ایم و امید هم ایشانرا آن بهتر است یا پندارند کافران که آنانکه
ما ایشانرا مهلت داده ایم و فرو گذاشته ایشانرا بهتر است اگرچه خدای تعالی برای خیر ایشان کرده است این
اطالت مده لیکن چون ایشان خود را بان خیر نرسانند خیر در حق ایشان محقق نبود آنکه کلام باسر گرفت و ابتدا
کرد و گفت ما ایشانرا مهلت از بهر آن میدهیم تا در بزه افزایند و ایشانرا عذابی بود خوار و این لام لام غرض
نیست لام عاقبت است چنانکه گفت فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا بعضی مفسران گفته اند که
آیه در حق مشرکان آمد ضحاک در بنی القریظه و بنی النضیر آمد در خبر است که یکی رسول صلوات الله و سلامه علیه را
سؤال کرد و گفت یا رسول الله ای الناس خیر قال من طال عمره و حسن عمله گفت از مردمان که بهتر است یا
رسول الله گفت آنانکه عمرش دراز بود و عملش نیکو و گفت که از مردمان که بتر است گفت آنکه عمرش دراز بود و عملش
بد بود عبدالله مسعود گفت که هیچکس نباشد از بر و فاجر الا و مرگ او را بهتر بود اگر بر بود از مشقت تکلیف برهد و
اگر فاجر بود مردمان از بلاء او برهند آنگه در حق نیکوکاران این آیه برخواند نزلا من عند الله و ما عند الله
خیر للابرار و در حق فاجر برخواند و لا یحسبن الذین کفروا مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ
يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ۗ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ ۖ
فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ سعد گفت سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت امت مرا بر من عرض کردند در صورتهای که ایشان برانند چنانکه بر آدم عرض کردند و مرا
معلوم کردند که کیست که بمن ایمان آرد و کیست که بمن ایمان نیارد منافقان گفتند که عجب از کار محمد که دعوی
میکند که من آنرا که نه بیند و در کتم عدم اند میدانم از ایشان که مومن کیست و کافر کیست و منافقان در لشکر او
احوال ما نمی دانند این حدیث بسمع رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید بمنبر برآمد و خطبه کرد و حمد و ثنا خدای تعالی

کفت و انکه کفت ما بال قوم جهلوی حبت مردمانی را که مرا نمی شناسند و در علم من طعنه میزنند و اگر از من
[illegible] پرسید از امروز تا قیامت ایشانرا خبر دهم عبد الله بن حذافه السهمی بر پای خواست و کفت یا رسول الله
من ابی [illegible] حذافه عمر بن الخطاب بر پای خواست و کفت رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقران
اماما و [illegible] نبیا فاعف عنا عفا الله عنک رسول الله کفت فهل انتم منتهون انکه از منبر بزیر آمد چون عبد الله
حذافه با خانه آمد مادر او را کفت ای پسر چرا مرا پیش پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه عرضه کردی کفت برای انکه
مردم سخنها می کفتند تا حقیقت نسب صحت خود بدانم و خدای تعالی این آیه فرستاد و کفت هرگز نباشد که خدای
تعالی مومنانرا بگذارد بر آنچه شما بر اینید ای کافران و منافقان در آنچه حق مرا بر آن ملبس گردانیده اید و مومنان
خود را مشتبه کرده خدای تعالی برین ابهام رها نکند تا که پلید از پاک جدا کرداند مفسران گفتند که این تمیز روز
احد بود از میان مومنان با رسول صلی الله علیه و آله وسلم برفتند و منافقان برفتند ابن کیسان کفت با تمیم خطاب
مومنان راست از غیبت با خطاب عدول کرده است یعنی خدای تعالی مومنانرا با بن طاهر اسلام رها نخواهد
کرد تا که تکلیف شاق کند از جهاد و ادا فرایض حق تعالی چند علامت تمیز کرده است میان مومن و المنافق
از آن جمله قوله تعالی ولا یاتون الصلوة الا وهم کسالی ولا ینفقون الا وهم کارهون مردی نزدیک رسول آمد
و کفت یا رسول الله می ترسم که منافق باشم کفت چون تنها باشی نماز کنی کفت بلی کفت برو که منافق نه
منافقان در نماز کردن کاهل باشند و زکوة دادن را کاره و دیگر دوستی امیر المومنین علی ابن ابی طالب است
رضی الله عنه احبا متظاهر است برانکه پیغمبر کفت امیر المومنین را لا یحبک الا مومن تقی ولا یبغضک الا منافق
شقی دوست ندارد ترا الا مومن تقی و پرهیزکار و دشمن ندارد ترا الا منافق بدبخت انکه حق تعالی کفت که
خدای تعالی شمارا مطلع نکرداند بر غیب و راه ندهد ولیکن از پیغامبران آنرا که خواهد برگزیند و او را اطلاع کند
بر بعضی علم غیب نظیرش فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول و کفته اند که خدای تعالی محمد را که رسول او است
او را بر غیب اطلاع نکند ولیکن او را به نبوت اختیار کرد و قول او نیکوترست از برای انکه از جمله معجزات رسول الله
نوعی از اخبار غیب بود با علام خدای تعالی او را پس ایمان آورید بخدای و برسول او اگر بخدای ایمان آورید و از او
بترسید و از معاصی او اجتناب کنید شمارا مزدی عظیم بود وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ
هُوَ خَيْرًا لَّهُم بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
حق تعالی میفرماید که کمان مبرید آن کسانی که ایشان بخیلی می کنند بانچه خدای تعالی ایشانرا داده است از فضل و نعمت
خویش که آن ایشانرا بهترست بلکه ایشانرا بترست که حساب و وبال جمع آن بر ایشان بود و نفعش دیگرانرا
چنانکه امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده که بشر مال البخیل بحادث او و وارث و کفت البخیل مستعجل الفقر

یعیش فی الدنیا عیش الفقرا و یحاسب فی العقبی حساب الاغنیا بخیل استعجال درویشی میکند در دنیا زندگانی او
چون زندگانی درویشان باشد و در قیامت حسابش حساب توانگران باشد زود بود که آن مال را که بدان
بخیلی کرده باشد آنرا طوق سازند و در گردنش افکنند بعضی مفسران گفتند که روز قیامت آنانرا که منع زکوة
کرده باشند بیارند و آن مال ایشانرا مار گردانند و در گردن ایشان طوق کنند تا دماغ ایشانرا میخورد تا آنگه
خدای تعالی حساب خلقان کند آنگه اهل دوزخ را همچنان با آن طوق بدوزخ برند و عبد الله مسعود از رسول روایت کرد
که گفت ما من رجل منع زکوة ماله الا جعل له شجاع فی عنقه یوم القیمة ثم قرا سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة ربیع
ربیع گفت جزاء آن عمل در گردن ایشان افکنند تا ملازم ایشان باشد چون طوق انس روایت میکرد از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که گفت مانع الزکوة فی النار و رسول صلی الله علیه و سلم گفت صدقه با هیچ مال آمیخته
نشود الا هلاک کند آنرا و هیچ قوم نباشد که زکوة مال باز گیرد الا که خدای تعالی باران از ایشان باز گیرد و لله
حق جل و علا گفت و لله میراث السموات و الارض و خدای راست میراث اهل آسمان و زمین از آنکه او
باقی و دایم است پس از فنا و خلقان همه بروند و آنچه دارند بماند و کس نماند که میراث ایشان بردارد جز از خدای
تعالی و خدای بدانچه میکنید شما دانا و آگاه است باستحقاق و جزا دهد بدانچه ایشان می کنند آگاه است چون
یا خوانند لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء سنکتب ما قالوا و قتلهم الانبیاء بغیر حق
و نقول ذوقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید
چون این آیه آمد که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا جهودان گفتند چون حیی اخطب و فنحاص بن عازورا
که خدای تعالی درویش است و ما توانگریم می بینی که خدای تعالی از ما قرض میخواهد حق تعالی این آیه فرستاد و گفت که
خدای تعالی بشنید گفتار آنانرا که گفتند که خدای تعالی درویش است و ما توانگریم بنویسیم آنچه گفتند تا ایشانرا بدان
جزا دهیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند و نیز کشتن ایشان پیغمبران را بنا حق و هر کجا که قتل انبیا گفت بغیر الحق
بدان ضم کرد تا بدانند که قتل انبیا جز بنا حق نباشد آنگه گفت و گوئیم که بچشید ایشانرا عذاب آخرت و عذاب
آتش سوزان این عقاب از بهر جنبت و بچه استحقاق است از بهر آنست که دستهای تو تقدیم کرد آنرا یعنی
تو کردی بآلت خود محالست که غیری بکار جه تو فعلی کند و خدای تعالی بر بندگان ظلم نکند که ایشانرا بگناه غیری بگیرد یا
گناه ناکرده ایشانرا عقوبت نکند الذین قالوا ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله
النار قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین فان کذبوک
فقد کذب رسل من قبلک جاءو بالبینات و الزبر کلبی گفت که آیه در کعب اشرف آمد و مالک ابن الصیف و حیی
ابن خطب که ایشان بنزدیک رسول صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که مرا خدای به پیغمبری فرستاده است

و کتابی بمن داده و خدای تعالی با ما عهد کرده است که با هیچکس که دعوی پیغمبری کند ایمان آریم تا آنکه قربانی بیارد
که آتش آنرا بخورد اگر تو همچنین قربانی که آتش آنرا بخورد ما بتو ایمان آریم خدای تعالی آیه فرستاد که گفت آنکسانی
[که گ]فتند که خدای تعالی با ما عهد و وصیت کرده است که بهیچکس که دعوی پیغمبری کند ایمان باو نیاوریم تا آنکه قربانی
بما آرد که آتش آنرا بخورد مفسران گفته‌اند که قربان و غنیمت حلال نبود و بنی اسرائیل اگر قربانی کردندی علامت قبول
او آن بودی که آتش او سفید بودی که از آسمان فرود آمدی و خفیف بودی آنرا آوان قربانی بسوختی و حکم غنیمت همین بودی
چون مقبول نبودی بر حالت خود بماندی سدی گفت خدای تعالی در توریه بنی اسرائیل را فرمود که بهیچ پیغمبر ایمان
نیارید تا آنکه قربانی بیارد که آتش آنرا بخورد تا نوبت بعیسی و محمد رسد چون ایشان دعوت کنند ایمان آرید و از ایشان
مطالبت این قربانی مکنید آنکه حق تعالی گفت ای محمد جواب ده ایشانرا و بگوی که پیش از من پیغمبران آمدند با
حجتها و قربانها که آتش آنها را بخورد چرا ایشانرا بکشتید چون ذکریا و یحیی علیهما السلام و دیگر پیغمبران را که جهودان
ایشانرا بکشتند اگر شما راستگوئید درین دعوی که می کنند این خطاب است با جهودان عهد رسول و مراد پدران
ایشانند و گفته‌اند که برای آن با ایشان حوالت کرد که ایشان راضی بودند بدانچه پدران ایشان کردند و درین
آیه تسلیه رسول است ازین وجه که ایشان صدق تو میدانند و ترا تکذیب می کنند چه عجب ایشان صدق آن
پیغامبران میدانستند و ایشانرا می کشتند آنکه گفت ترا ای محمد اگر تکذیب می کنند پیش از تو دیگر پیغمبران را تکذیب
کردند که ایشان حجتها و کتابها آوردند عکرمه و واقدی گفته‌اند مراد بدین احادیث پیغمبران است و کتابی روشن
و هویدا آوردند كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ
فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ حق جل و علا درین آیه تقریر میکند که هر که او نفسی و جانی دارد شربت مرگ بخواهد چشید
و رقم فنا بر ناصیه او بخواهد کشید میگوید که هر نفسی که هست هر آینه جام مالامال مرگ بخواهید چشید بدرستی و حقیقی که شما
بدانچه کرده باشید از خیر و شر تمام بشما رسانند پس هر که او را از دوزخ دور گردانند و به بهشت رسانند او بمراد
خود ظفر یافته بود و از مکروه رسته پس چون گذر همه بر مرگ است نباید که هیچ عاقل بزندگانی خویش مغرور گردد خدای
تعالی میگوید که نیست زندگانی دنیا الا متاع و برخورداری فریفتن که گفته‌اند متاع دنیا آن محقر است که مردمان
دارند و آن انگریزند حسن بصری گفت النبات لعله النبات در خبر است که چون خدای تعالی گل آدم از زمین
برداشت و از و آدم را بیافرید زمین در خدای تعالی بنالید از آنچه از و برداشته بود حق تعالی گفت امین
هر چه از تو برداشتم با تو دهم هیچ آدمی نباشد الا که او را در ان بقعه دفن کنند که خاک او از انجا بر گرفته باشند
بیانش منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری در خبر است که روزی رسول صلی الله و آله و سلم
بمزغاله بگذشت مرده گوش بریده با جماعتی صحابه گفت که خرد این بدرمی گفتند یا رسول الله اگر زنده بودی

با این عیب کوشش برید که کس نخریدی فکیف که مرده است رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت دنیا به نزدیک
خدای تعالی از این خوارتر است و حسن بصری در وصف دنیا بدین بیت تمثل کردی الیوم عندک دلّها و
حدیثها وغدا لغیرک کفها والمعصم در خبر است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت من سرّه ان یزحزح
من النار وان یدخل الجنة فلیاته منیته وهو یشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله ویاتی الی الناس ما یحب
ان یوتی هر که خواهد که او را از دوزخ دور کردانند وبه بهشت برند باید که چون مرگ باو آید واو گواهی دهد که خدای
تعالی یکیست ومحمد رسول اوست وبا مردمان آن کند که او دوست دارد که با او کنند لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ
وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا
فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ زهری گفت که آیه در کعب اشرف آمد که او رسول صلی الله علیه وآله وسلم
هجو کرد وصحابه را در شعر تحریض کردی مشرکانرا بر مسلمانان وغزل گفتی وذکر زنان مسلمانان در شعر آوردی وایشانرا
باین نوع ایذا کردی تا خدای تعالی عز وجل کار او کفایت کرد وبر دست بعضی کشته شد وبعضی دیگر گفته اند
که سبب نزول آیت آن بود که رسول صلی الله علیه وسلم نامه فرستاد بر دست ابو بکر بفنحاص بن عازورا
و در آنجا دعوت کرد او را با سلام ونماز وزکوة وابو بکر را گفت که هیچ نکنی تا با من رجوع نکنی برفت و نامه
بداد نامه را بر خواند وگفت خدای شما محتاج است بما تا از ما چیزی خواهد ابو بکر گفت خواستم تا جواب او دهم
بشمشیر که با من بود دگر باره سخن رسول صلی الله علیه وآله وسلم یاد آمد از آنجا برگشتم رنجور دل خدای تعالی این
آیه فرستاد وگفت هر آینه بیازماییم شما را وابتلا کند در مالهای شما بزکوة وصدقه وخسر ونقصان ودر تنهای
شما با مراض اسقام ونکبات ومصایب عطا گفت مراد مهاجرانند چون ایشان هجرت کردند مشرکان سرایهای
ایشان بفروختند واملاک ایشان بدست فرو گرفتند وهر آینه بشنوید شما از جهودان وترسایان ومشرکان غم
چیزها که شما را از آن رنج باشد رنجی بسیار واگر صبر کنید بر آن رنجه وپرهیزکاری را کار بندید بدرستی وحقیقت که آن
کار از حد شدن کارهاست حقوق حقیقت آنست عطا گفت من حقیقت الایمان از حقیقت ایمانست وبرای آن
کار جد وحقیقت را عزم خواند که در وجود بیاید الا بعزم وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ
وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ویاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تعالی
عهد اهل کتاب که بیان کنند برای مومنان ونهان باز نکنند ایشان آن عهد خدا را واپس پشت خود افکندند
وبهای اندک بفروختند بطعمه ورشوه که ایشان را بود بر عوام آنکه حق تعالی گفت فبئس ما یشترون بد چیزیست
آنچه ایشان میکنند از بیع وشری ومعارضه که بهای اندک می ستانند ودیانت بآن میفروشند قتاده گفت
آن عهدیست که خدای تعالی بر اهل علم گرفته است که آنچه دانند بگویند ونهان نکنند که آن مودی باشد

بهلاک محمد بن کعب گفت که حلال نباشد عالم را که بر علم خاموش شود در حق عالم برخواند و اذ اخذ الله میثاق
الذین اوتوا الکتاب و در حق جاهل برخواند فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون لا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا
ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب ولهم عذاب الیم ولله ملک السموات
والارض والله علی کل شیء قدیر ابو سعید خدری گفت که جماعتی منافقان در عهد رسول صلی الله علیه وسلم
گفتندی یا رسول الله اگر غزای باشد ما با تو بیاییم چون غزای بیامدی تخلف کردندی و باز ایستادندی از رسول
صلی الله علیه وآله وسلم و بدان تخلف شاد بودندی چنانکه خدای تعالی از ایشان باز گفت فرح المخلفون بمقعدهم
خلاف رسول صلی الله علیه وآله وسلم باز آمدی عذر آوردند و تعلل کردند که ما را مانع آمد فلان چیزی چنانکه حق تعالی
باز گفت یعتذرون الیکم اذا رجعتم الیهم الی آخره آنکه با این همه خواستندی که ایشان را همچنان حمد و مدح گویند که
مجاهد اند که بجهاد حاضر بوده اند خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد و چون بخطاب خوانند پیغمبر را بود و معنی
این بود که مپندار ای محمد که ایشان را از عذاب نجاتی بود و اگر بیا خوانند غایب را باشد معنی این باشد که مپندارند
آنکسانی که شاد اند بانچه می کنند چون منافقان که تخلف و تاخر میکردند و بدان شادمی شدند و دوست
میدارند که ایشان را بدانچه نکرده باشند مدح گویند می پندارند که ایشان را از عذاب نجاتی خواهد بود و آنکه حق
تعالی گفت که ملک آسمان و زمین خدای راست و او بر همه چیزی قادرست وجه اتصال آیات با آیات مقدم
آنست که این آیات که رفت جمله در حق جهودانست و اقوال و احوال ایشان و آنکه گفتند که ان الله فقیر و نحن
اغنیاء خدای تعالی با این آیه رد کرد با ایشان گفت و گفت آنکه مالک آسمان و زمین و هرچه در وجودست همه ملک
و ملک او باشند و او بر همه چیزی قادر باشد چگونه گویند او را که او درویش است و ما توانگر آنکه حق تعالی گفت که
این همه که آمد بر ایشان که جهودان و کافرانند از آن آمد که ایشان اندیشه نکردند و تامل و تفکر را کار نه بستند
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب عطا ابن الرباح گفت
با عبید الله عمیر نزدیک عایشه شد عبد الله عمیر گفت یا عایشه خبرده ما را اعجب ترا این چیزی که از رسول صلی الله
علیه وسلم دیدی گفت کار او همه عجب بود شبی از شبها نوبت من بود در بستر آمد و بخفت هنوز پهلوی و آرام
نگرفته بود برخاست و جامه در پوشید و قربه آب نهاده بود از آن وضو کرد و آب بسیار نریخت آنکه در نماز
ایستاد در نماز چندان بگریست که آب چشم او سینه او و پیش جامه او تر کرد آنکه بنشست و حمد و ثنای خدای تعالی
میکرد و میگریست تا که آب چشمش زمین را تر کرد و تا صبح میگریست بلال آمد تا او را بنماز بامداد خواند او را گریان
یافت گفت یا رسول الله می گری و خدای تعالی گناه ترا بیامرزید گذشته و آینده و حال آنکه از صغایر و کبایر
معصومی گفت افلا اکون عبدا شکورا خدای را بنده شاکر نباشم و چرا نگریم که خدای تعالی امشب آیتی بر من

انزله کرد و آن ان فی خلق السموات والارض است انکه کفت ویل لمن قراها و لم یتفکر فیها وای بر آن کس که
این آیات بخواند و در آن تفکر نکند بریده اسلمی روایه کرد که رسول صلی الله علیه واله وسلم کفت هیچ ایه بر [illegible]
سخت تر نیامد از این آیت در اثر هست که مردی بنزدیک یکی از جمله صالحان امد و کفت مر[illegible] ای بیاموز
که با جابت نزدیک باشد کفت که در اول دعا پنج بار بکو که ربنا و انکه حاجت بخواه که اکر خدا[illegible] صلاح دا[illegible]
اجابت کند انکه کفت که از کجا کفتی و تخصیص این عدد چرا کردی این ایه برخواند الی قوله انک لا تخ[illegible] [illegible]
سعید جبیر از عبدالله عباس روایه می کند که قریش بنزدیک جهودان امدند و کفتند که موسی شما را امد[illegible] اورد
و کفتند عصا و ید بیضا و فلق دریا بنزدیک ترسایان امدند و کفتند که عیسی علیه السلام چه معجز اورد کفتند احیاء
موتی و ابراء اکمه و ابرص بنزدیک رسول امدند و کفتند ای محمد ایة تو چیست از خدایتعالی درخواه تا کوه صفا
برای ما باز رکند خدای تعالی این ایه فرستاد و کفت اکر شما طلب ایتی می کنید یا دلالتی بدرستی و حقیقت
که در خلق آسمان و زمین و در خلاف شب و روز ایاتی و دلالاتی هست خداوندان عقل را معنی اختلاف دو
وجه را محتمل است یکی امد و شد و دویم اختلاف لون از تاریکی و روشنایی و مراد با اولی الالباب انها اند که
عقل را کار بندند انکه حق جل و علا صفت ایشان کرد و کفت الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ
وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ انکه ذکر خدای کنند
بر حالتی که باشند ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته تفکر و اندیشه کنند در عجیب خلقت اسمانها و زمین و انا که قدیم
خدایتعالی چکونه آفرید این هفت آسمان معلق بی عمادی و ستونی در هوا ایستاده و زمین بزینت ستارکان اراسته
و هفت زمین همه زیر یکدیکر نهاده و بانواع حیوانات آبادان کرده و باصناف نباتات اراسته بچشمهای
آب زنده داشته و بباران آسمان مدد کرده چون این اندیشه کنند بدانند که این افعال متقن محکم بی صانع
قادر و عالم و حی و موجود و مدرک و مخالف اشیا نباشد رسول صلی علیه واله وسلم کفت شب معراج که مرا با سمان
بردند دودی و غباری و اواز دیدم و شنیدم جبرئیل را کفتم که این چیست کفت این شیاطین اند که کرد می کنند
تا حجاب باشد خلایق را از انکه عجایب اسمان ببینند و اکر نه انستی خلقان عجایبها دیدندی رسول صلی الله علیه
واله وسلم کفت چون مرد بر بستر خفته باشد در اسمان نکرد و ستارکان آسمان و کوید که کواهی دهم که ترا [illegible]
و خالقی هست و مدبری انکه کوید اللهم اغفر لی خدایتعالی برحمت باو نکرد و او را بیامرزد آورده اند که عابدی در بنی
اسرائیل سی سال عبادت کرد و چنان عادة بود که چون سی سال عابدی عبادت کردی خالص و دران میانه کناه
نکردی ابری بیامدی و او را سایه کردی این عابد بعد از سی سال که عبادت کرد از آن هیچ اثر ندید مادر را کفت
ای مادر این چه حال است که سی سال عبادت کردم هیچ اثر پیدا نشد کفت همانا که کناهی کردی در آن میانه کفت

نگردم و نه همت کردم گفت هیچ اتفاق افتاد که در آسمان نگریدی و اندیشه ناکرده چشم از و بازگرفتی گفت بسیار
گفت ترا از آنچه افتاد عبدالله عباس گفت مراد از این ذاکران نماز کنندگانند که در حال قدرت و صحت
نماز بر پای کنند و چون نتوانند نشسته نماز کنند و چون نتوانند بر پهلو نماز کنند دیگران گفتند مراد مداومت و
مواظبت است بر ذکر خدای و در اخبار اهل بیت است که این آیه در نماز شب است که در آنجا ذکر خدای است در این سه
حالت حالت قیام و قعود بدعوات و علی جنوبهم چون از نماز وتر فارغ شود و بر پهلوی راست خسبد و دست
در زیر روی نهد و این دعا برخواند که معروف و مسطور است در کتب عمل استمسکت بالعروة الوثقی تا آخر دعا ربنا
ما خلقت یعنی تفکر و تدبر میکنند و میگویند که بار خدایا این که آفریدی بباطل نیافریدی پاکی و منزهی تو خدایا است
ترا تقدیس و تنزیه میگوییم و متقدس و منزه میخوانیم ما را از آتش دوزخ نگاه دار ربنا انک من تدخل النار فقد
اخزیته وما للظالمین من انصار ای بار خدایا آنکس را تو در دوزخ بری بدرستی و حقیقت که او را خزی
و نکال کرده باشی و فضیحت کرده سعید جبیر گفت تدخل یعنی تخلد است جابر عبدالله گفت اخزا یعنی احراق است
اهل وعید گفتند که آیه مخصوص است بکافران از آنکه مومنان بدوزخ روند و مخزی نباشند لقوله یوم لا یخزی الله
النبی والذین آمنوا معه و جمع میان این دو آیه آنست که آیه یعنی خزی رسول و مومنان مخصوص باشد بمومنان
که ایشان را بدوزخ ببرند و مخذول نباشند بر عموم دلیل مخصص قرینه است که در آیه است والذین آمنوا معه تا مخصوص
باشد بصحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنانکه صفت ایشانست که یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم و خزی
بمعنی استحقاق بود پس خزی مومنان استحقاق باشد و خزی کافران خلود بود در دوزخ آنکه گفت وما للظالمین
من انصار ظالمان را یاری و ناصری نبود در این آیه دلیل نیست بر آنکه ظالمی را که کافر باشند شفیع نبود برای آنکه
ناصر را گویند که یاری منصور کند علی وجه الحمایة علی من اراد اضراره و کس را در قیامت این دست و قوت نباشد
که بر خدای تعالی حمایت کند و کسی را با پناه خود گیرد و روا بود که مراد این ظالمان کافران باشند و شرک ظلم بود چنانکه
گفت ان الشرک لظلم عظیم ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا
وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامة انک لا تخلف المیعاد
این همه حکایت آن قول آن مومنانست که ایشان در دعا و مناجات گویند بار خدایا ما شنیدیم که منادی ای
که ندا میکرد و دعوت میکرد با ایمان یعنی محمد بقول بیشتر مفسران و قرظی گفت مراد قرآنست قتاده گفت خدای تعالی
این معنی از مومنان جن و انس حکایت کرد از جنیان انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد و از انسان انا
سمعنا منادیا ینادی للایمان ما شنودیم از منادی که ندا کرد و با ایمان میخواند و میگفت که ایمان آورید بخدای
پس ما ایمان آوردیم ای بار خدایا گناهان ما را بیامرز و سیئات ما را تکفیر کن و ما را با ابرار و نیکمردان

وفات ده ای خدای ما و پروردگار ما آنچه ما بر زبان پیغمبران ما را وعده داده ما را کرامت کن و ما را رسوا و شرمسار
مگردان روز قیامت بدرستی که تو میعاد را خلاف نکنی ثابت البنانی روایت کرد از انس [illegible] مالک که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر کرا خدای تعالی وعده ثواب دهد لا محال انجاز وعده کند و هر [illegible] وعده عقاب
کند مخیرست اگر خواهد عقاب کند و اگر خواهد نکند عمرو بن عبید را پرسیدند که خدای تعالی خلف وعده [illegible] کند گفت نه
گفتند خلف وعید کند گفت آری گفتند چرا گفت برای آنکه این علامت لوم باشد و آن دلالت [illegible] ابو هریره
روایت کرد که هر شب آدینه ده آیت از آخر آل عمران برخواند همچنان باشد که آن شب نماز کرده بود [illegible] الد
از صادق رضی الله عنه روایت کرد که او گفت که هر کرا کاری پیش آید پنج بار بگوید ربنا خدای تعالی او را اجابت
دهد او را از آنچه ترسد و ترساند او را بدانچه امید دارد گفتند چگونه او این آیات برخواند الی قوله انک لا تخلف
المیعاد گفت از پس اجابتست چنانکه گفت فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم
من بعض فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم ولادخلنهم جنات
تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله والله عنده حسن الثواب مجاهد گفت سبب نزول آیة آن بود که ام سلمه رحمة الله علیها
گفت ما در قرآن ذکر مردان می شنویم و هجرت و جهاد و ذکر زنان چیزی نیست خدای تعالی این آیة فرستاد و انصار
گفتند اول زنی که از زنان هجرت کرد ام سلمه بود حق تعالی ایشان را که دعا کردند جواب داد و گفت من عمل هیچ
عاملی ضایع نگردانم و طاعت هیچ مطیع فرو نگذارم اگر مرد باشد و اگر زن بهری شما از بهری اند یعنی همه
یکسان اند بنزدیک من از روی خلقت چنانکه گفت الناس کاسنان المشط کلبی گفت بعضکم من بعض فی الدین
والنصرة یعنی چون دین یکیست هر که طاعتی کند اگر مرد باشد و اگر زن ثواب یابد و اگر معصیت کند عقاب
یابد اگر خدای تعالی عفو نکند فرق بعلمست و عمل والذین اوتوا العلم درجات و بعمل ان اکرمکم عند الله اتقیکم بجای
تسویه فرمود الناس کاسنان المشط و بجای تفاوت فرمود که الناس معادن کمعادن الذهب والفضة چون
معدنها اند چون معدنهای زر و سیم میان مردم چند تفاوتست که از زر تا سیم و این کی بود در عهد رسول
صلی الله علیه و سلم الناس ناس والزمان زمان فالذین هاجروا ایشان آنانکه هجرت کردند بعضی از ایشان بطوع و بعضی را
از خانها بیرون کردند بکره و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک سر این کار بودند یکی را در خانه
رها کردند و یکی را از خانه رها نکردند او را گفتند خانه بما رها کن که ما را از خانه تو می باید گفت شهر شما را رها کردم
خانه من رها کنید شعر گر شهر ترا رسد مرا کوی رسد ور بحر ترا رسد مرا جوی رسد این را گفتند تو در خانه
بنشین که ما را شهر می باید او خانه رها کرد و بیت بگر بحیث الفرار مما لا یطاق قد من سنن المرسلین ففررت
منکم لما خفتکم و این در خانه بنشست و بزبان بگفت وقد نهق العصفور صحة ریشه ویقعد الارنش

فیها بسوی‌ها هب ان رحی قد ساعد اللیل مار بها وکانت بلا قطب فمن زاید ریها تعریض میکند با آنانکه کار
امامت از دست او فرا گرفتند وبی او به هیچ نتوانستند برود و بقطب آسیا خویشتن را میخواهد یعنی این
آسیا که ایشان میخواهند تا بگردانند بی من که اصل انم نتوانند گردانیدن واو فردانی سبیلی وایشانرا برنجانید
در راه من یعنی ایشان تحمل رنج کردند برای من قتال کردند وایشانرا بکشتند تا هم مجاهد بودند وهم شهید وقتلوا
به تشدید بر سبیل مبالغه بود یعنی ایشانرا در معرکه پاره پاره کردند من خداوند کار را فرید کار ایشانم بجز از آنکه
ایشان نکردند گناه ایشان مکفر کرده ام تا از گناه پاک شوند ودر بهشت برم ایشانرا بهشتهای که در زیر درختان
آبهای روان باشند تا ثوابی باشند ایشانرا از نزدیک خدای باد است نیکو بنزدیک خداست عبد الله
عمر گفت که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت فردای قیامت حق سبحانه وتعالی بفرماید تا بهشت را
بیارایند چنانکه عروس را برد اماد جلوه کنند وعرضه دهند اورا وگوید یعنی خازنان او کجاند آنانکه در راه من
جهاد کردند وایشانرا برنجانیدند برای من وایشانرا بکشتند در سبیل من ایشانرا امن آرید فرشتگان بیایند
وگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد متاع قلیل ثم مأویهم جهنم وبئس
المهاد لکن الذین اتقوا ربهم لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نزلا من عند الله وما
عند الله خیر للابرار خطاب محمد راست صلوات الله علیه وسلامه ومراد امت او اند می گوید ای محمد مغرور
مگرداند ترا گشتن این کافران در شهرها آیه در مشرکان عرب آمد که ایشان در نعمت ورفاهیت وحسن معیشت
وتجارت و ناز بودند مسلمانان گفتند سبحان الله دشمنان خدایتعالی در ناز ونعمت وما چنین بی برگ وبی نوا
از گرسنگی بمرگ بیم سیم خدایتعالی این آیه فرستاد وگفت فریفته میشوید بدانچه ایشان در شهرها میگردند امروز
میروند باش که فردا بمانند هر که ردد رود لا محال مانده شود بسیار رباز زند و بسازند عاقبت رها کنند وضایع
مانند ویعجل بالرحیل ولیس یدری الا ما اذا یقربه الرحیل آن گشتن ایشان در شهرها متاعی وبرخورداری
اندکست ومتاع آن چیز باشد که تو با او ممتع شوی آنکه آن لذت برود ودنیا همچنین ست با آنکه متاعیست
واندکست انما الدنیا متاع لیس للدنیا ثبوت انما الدنیا کبیت نسجه العنکبوت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفت ما الدنیا فی الاخرة کما یجعل احدکم السبابة فی الیم فلینظر بما یرجع دنیا نسبت
در جنب آخرة الا بمنزله آنکه یکی از شما انگشت بدریای آب فرو برد بنگر تا از آن دریا چه با انگشت او باز آید
از همه بدتر آنرا باشد که اعتماد او همه بر دنیا باشد دین ندارد ودنیا از دست او بستانند دنیا داشته باشد
ونه دین چون از دنیا برود ودنیا از و بستانند وماوای او در دوزخ باشد وبد بستری ست آن برای آتش مهاد
خوانند که باز گشتن گاه هر کس از پس ماندگی رفتن با او باشد ایشان بسیار دو دیده اند جائی باید اینانرا که بیاسا-

آتش

آرامگاه ایشان دوزخ است و بستر ایشان دوزخ است و بد جایی است دنا خوش قرارگاهی است آماده است تو کسی را

و اختیار تو گزیده است کسی را گناه نیست آنکه حق تعالی جبانکه عادت اوست که وعید باو عذاب یاد کند چون ذکر

وعید کرده ذکر وعده میکند و میگوید لیکن آنرا که خدا ترس و متقی باشد و از معاصی بپرهیزد از آنکه از عقاب آن

ترسند چون ترسند نکنند چون نکنند از آن عقاب برهند بیرون آنکه از آن برهند باین پیوندند که ایشان را

بوستانهای بود که در زیر درختان آن جویهای روان بود از آب و می و شیر و انگبین و آن منقطع نباشد بخوف

و انقطاع بلکه مخلد و مؤبد باشند و آن ایشان را نزل دهند از نزدیک خدای عز و جل و این ثواب که نزدیک

خدای است ابرار را بهتر است از متاع کفار انس بن مالک گوید که یک روز رسول صلی الله علیه و آله و سلم

بر حصیر لیفین خفته بود صحابه در آمدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و آن لیف در پهلوی رسول

صلی الله علیه و آله و سلم تاثیر کرده بود یکی از صحابه بگریست رسول صلی الله علیه و سلم گفت چرا میگری گفت

یا رسول الله کسری و قیصر بر حریر و دیبا خسپند از تنعم و تو بدین حالت گفت چه باکست لهم الدنیا و لنا الا

خرة ایشانرا دنیاست و ما را آخرت وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ

لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا

وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ جابر عبد الله الانصاری و ابن عباس و قتاده گفتند که آیه در نجاشی آمد پادشاه

حبشه و نام او اصحمه و معنی او عطیه باشد چون او بحبشه فرمان یافت جبرئیل علیه السلام بیامد و رسول صلی الله

علیه و آله و سلم را خبر داد رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را گفت بیرون آیید تا برادرتان نماز کنیم

که فرمان یافت نه بزمین شما گفتند یا رسول الله آن کیست گفت نجاشی رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگورستان

بقیع آمد با صحابه و خدای تعالی حجاب برداشت تا رسول الله صلوات الله و سلامه علیه جنازه او بدید و بر او

نماز کرد و برای او استغفار کرد منافقان گفتند بنگرید که بر حبشی ترسا نماز می کند که هرگز او را ندیده است و نه

بر دین او بوده است خدای تعالی این آیه فرستاد مجاهد گفت که آیه در جمله مومنان اهل کتاب آمد و میگوید که

از اهل کتاب کس هست که بخدای تعالی ایمان دارد و بکتاب شما که قرآنست و بکتاب ایشان که در توریت

و انجیل است ایمان دارد ترس کار و متواضع خدای را جل جلاله آیات خدای را بهای اندک نمی فروشند یعنی

تغیر و تبدیل توریت و انجیل نمیکنند خلاف آنانکه از ایشان حکایت کرد که یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا

قلیلا ایشان آنانند که مزد ایشان خدای تعالی نزدیک ایشان نهاده است و عنقریب بایشان رسد از آنکه او سریع

الحساب است آنکه او خطاب کرد مومنانرا گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید صبر و شکیبایی را کار بندید

بر دین صبر کنید و دین را رها مکنید در خواری و دشواری نه در سرا و نه در ضرا و بر طاعت خدای تعالی و ادای فرائض

او بر جهاد و بر بکی دیگر را اصبر فرماید عطا گفت مصابره کنید بر طاعتهای خدا او رابطوا و خویشتن را موقوف بود
کردانید بر جهاد ... کان و ملازم ان شوید و مداومت و ثبات نمائید سلمان فارسی رحمة الله علیه در لشکری
که اینان از اعضا ... و شدتی رسید گفت من حدیث کنم شما را حدیثی که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم
که گفت ... که مرابطه کند شبانروزی در راه خدا چنان بود که یکماه روزه داشته و نماز کرده که روزه نگشاده و از
نماز باز ... الا برای حاجتی و هر گرا در راه خدای تعالی وفات رسد خدای مزد او میدانند تا که از میان اهل
بهشت ... و دوزخ حکم بکند جابر روایت کرد که هر که یک روز مرابطه کند در راه خدای تعالی از میان او و دوزخ
هفت خندق بدید آرد فراخی هر یک چندانکه هفت آسمان و هفت زمین ابو سلمه گفت این آیه وقت
آن آمد که خدای تعالی جهاد نفرموده بود و مراد بمصابره و مرابطه آنست که خویشتن را بر نماز ها موقوف کند
انتظاری نمازی بعد از نمازی و این تاویل از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرد ... ابو هریره گفت
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من شما را خبر دهم بآنچه گناهان شما ببرد و درجات رفیع کند گفتند
بلی یا رسول الله گفت اسباغ الوضو علی المکاره وضو تمام کردن بر مکاره و کثرت الخطی الی المساجد و از راه
دور بمسجد شدن و انتظار الصلوه بعد الصلوه و انتظار نماز کردن بعد از نمازی فذلکم الرباط و گفته اند
که اصبروا علی بلای و صابروا علی نعمای و رابطوا فی دار عدای و اتقوا محبت سوای لعلکم تفلحون غدا بلقای والحمد لله
علی وحده سورة النسا مکیه صد و هفتاد آیت ابی بن کعب روایة کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که او گفت که هر که این سوره برخواند همچنان باشد که صدقه داده بر هر وارثی که میراث را مستحق شده باشد
و چندان مزد بود که او را که آزادی را باز خرد از بردگی و از بیزرگی بری باشد و در مشیت خدای تعالی از آنان
باشد که خدای عفو کند بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها
زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء و اتقوا الله الذی تساءلون به و الارحام ان الله کان علیکم رقیبا
یا ایها الذین خطابی عام است جمله فرزندان آدم را شامل است از مردان و زنان و آزادان و بندگان
و کودکان و ناقص عقلان و دیوانگان ازین خطاب بدر نشوند الا بدلیلی عقلی میگوید که ای مردمان حذر
کنید از خداوند پروردگار شما از عقاب او بترسید و از معاصی او اجتناب کنید ان خدای که بیافرید شما را
از یک نفس آدمی که پدر بزرگ شماست و بیافرید از و جفت او را یعنی حوا و در اخبار ماست که خدای تعالی حوا را
از بقیه طینت آدم آفریده و جمله مفسران و اصحاب اخبار گفتند که خدای تعالی آدم را بیافرید و مدتی در بهشت بود
تنها از تنهای خویش متوحش گشت حق تعالی خواب بر او افکند تا بخفت آنگه جبرئیل را بفرستاد تا از پهلوی چپ
او استخوانی بر کشید و از ان استخوان حوا را بیافرید و ظاهر قران دلیل این لقوله تعالی و خلق منها زوجها دربراکنده

کرد از ایشان هر دو مردان و زنان بسیار و بترسند از خدای که بدو از یکدیگر سوال کنید و بارحام و خویشاوندی
از یکدیگر بخواهید و گویید بحق خدای و بحق خویشی که چنین و چنین کن و چنین بنصب ارحام خوانند که بترسید از ارحام
وصلة الرحم بجای ارید و خویشاوندی را مراقبت کنید خدای تعالی در آیه تحذیر کرد مکلفان ... ... او و تذکیر
نعمت او بر ایشان و امر کرد ایشان را بمراعات جانب خویشان برای آنکه در انجا وصیت ... بعد بزنان
و اطفال صغار و تودد و تراحم و تنبیه ایشان را برای آنکه از یک نفس اند تا ایشان را بر یکدیگر رحمت ... و شفقت
در زیادتی شود و کسی را بر کسی تطاول و مفاخرت نتواند کرد و آنکه در آخر آیه برای تاکید تحذیر گفت إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا بدرستی که خدای تعالی بر شما رقیب و نگاهبانست هر چه میکنید میداند و می بیند وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ
وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا کلبی و مقاتل گفتند
که آیه در مردی آمد از عطفان مالی بسیار از آن پسر برادرش در دست او بود و او کودکی یتیم بود چون بالغ
شد و طلب مال بدر کرد عم مال باو نداد بحکومت بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند خدای تعالی
این آیه فرستاد چون مرد این بشنید گفت اطعنا الله و اطعنا الرسول نعوذ بالله من الحوب الکبیر و مال
باز داد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که او را از بخل نفس او نگاه دارند و طاعت خدای تعالی
دارد چنانکه این مرد بمنزل بهشت فرود آید چون آن بستد و در سبیل خدای نفقه کرد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفت ثبت الاجر و بقی الوزر مزد ثابت شده و در بماند گفتند یا رسول الله دانیم که مزد چرا ثابت شد
برای آنکه مال در خدای صرف کرد اما چگونه وزر و بال بماند گفت مزد ثابت شد غلام و وزر و بدرش را خدای
تعالی باین آیه خطاب کرد با وصیا هر ده میکند و اولیا یتیم میگوید که مالها یتیمان به یتیمان دهید و یتیم آنست
که بالغ نیست و بالغ یتیم نباشد لقوله تعالی لا یتیم بعد الحلم و اینجا که مراد بالغانند چون بحد بلاغت رسیدند
مالها ایشان بدایشان دهید و این بر سبیل توسع و مقاربت گفت از آنکه قریب العهد باشد یتیم چنانکه
گفت فالقی السحرة ساجدین ایشان ساحر نبودند مومن بودند برای مقاربت حال را ساحر خواند ایشان را
که این وصف ایشان را بمثابه نام شده بود آنکه گفت پلید را پاک بدل مکنید یعنی حرام را بحلال بدانکه مالهای
ایشان بر شما حلالست بر گیرید و مالهای خود را حلال است بجای آن بنهید و گفته اند مراد آنست که ایشان را
عادت بود که انچه بهترین بود بر میگرفتند و بدتر بجای می نهادند و مالهای ایشان با مالهای مخورید یعنی حلالها
با حرام مخورید ترک حرام گیرید و بحلال خود فارغ شوید که مالهای ایشان با مالهای خود خوردن گناه بزرگست و بزه
عظیم وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا
فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا

و در سبب نزول آیه و تفسیر آن مفسران را خلاف است عروه گفت از عایشه پرسیدم تفسیر این آیه گفت آن یتیمه بود که در حجر مردی بود و چون بالغ شود مرد خواهد که او را بزنی کند بدون مهر المثل و حق تعالی نهی کرد از آنکه او را انکاح نمایند الا بر مهر المثل [illegible] ا و آنچه خواهد جمع کند از زنان تا تمامی چهار و این در روایات اصحاب ما آمده است گفته اند که این آیه متصل است بقوله و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی بعضی دیگر گفته اند مراد آنست که ای آنانکه اولیای یتیمانند و یتیمان در حجر شما اند اگر ترسند که چون ایشان را عقد بندید و بزنی کنید در حق ایشان عدل کرده نشود نکاح ایشان رها کنید و اگر دیگران آنچه خواهید بزنی کنید تا چهار از یکی تا چهار اگر ترسید که عدل نکنید یکی اختیار کنید یا بر آنچه مالک شد دستهای شما یعنی بر پرستاری قناعت کنید عکرمه گفت در ابتدای اسلام حصر نبود عدد زنان را که نکاح بستندی بر ایشان مرد بودی که ده زن داشتی و بیشتر چون مال او وفا نکردی بیرسلید دست بمال یتیمی که در حجر او بودی دراز کردی و از آن خرج کردی خدای تعالی از آن نهی کرده است و ایشان را قصر فرمود بر چهار زن و سبب آنکه خدای تعالی قصر فرمود بر عدد چهار زن یتیمان بودند بعضی دیگر گفتند ایشان را تحرج کردند از مالهای یتیمان و تحرج نکردندی از نکاح زنان چندانکه بودی بعد القصر علی اربع خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر می ترسید که عدل نتوانید کردن در یتیمان می ترسید خدای تعالی هم نهی کرده است شما را بیش چهار زن یعنی خدای تعالی شما را نهی کرده است نکاح کردن از خدای تعالی بترسید بیش از چهار زن نکاح مکنید و بخواهید هر که شما را خوش می آید از زنان دو یا سه یا چهار و او بمعنی او باشد زیرا که جامع است که زن جز پیغمبر را صلوات الله و سلامه علیه هیچکس را حلال نیست راوی خبر گوید که قیس ابن الحرث گفت که من پیش از نزول آیه هشت زن داشتم چون آیه آمد گفتم یا رسول الله من هشت زن دارم چگونه کنم گفت چهار را نگاهدار و باقی رها کن با خانه رفتم و یک یک را پیش میخواندم از ایشان چهار که فرزند داشتند اختیار کردم و باقی را رها کردم آنکه حق جل و علا گفت اگر می ترسید که عدل نتوانید کردن و انصاف نگاه نتوانید داشتن در میان چهار بر یکی اختصار کنید یا بر پرستاری قانع شوید اگر چه اضافه ملک بر حقیقت با جمله بود یمین را برای آن تخصیص کرد که علامت تصرف بود و تصرف در اغلب بدست راست کنند آنکه گفت آن یعنی اختیار یکی یا بر پرستاری کردن نزدیکتر بود بدانکه جور نکنید و از راه حق بپیچید و گفته اند در ویش نشوند آنکه خطاب کرد شوهران را کلبی و جماعتی مفسران گفتند که خطاب با اولیای زنست که ایشان چون زنی در قبیله بکسی دادندی و مهر بستاندندی چیزی باو ندادندی از قلیل و کثیر و اگر بغریبی دادندی بر شتری نشاندندی و آنجا فرستادندی و بیش از آن چیزی

شودی او را خدا تعالی این بزا ازان نهی کرد و کفت مهر حق ایشانست بایشان باید دادن و انکه خطاب

شوهرانرا بود بظاهر آیت لایق ترست که کاوین زنان که ایشانرا بران عقد کرده اید بدیشان دهید

بواجبی ابو عبیده کفت عن طیب النفس زجاج کفت تدینا صهیب روایت کرد که [illegible] الله علیه و آله

وسلم کفت هرکه او دامی ستاند و آنروز که می ستاند عزم کند که با جایکاه ندهد او در [illegible] و انکس

که زنی کند بر مهری و عزم کند که آن مهر با وندهد او زانی است انکه کفت اکر چنان باشد که این زنان دل

خویش کرداننداز کاوین و بطیب النفس با شما دهند شما را حلالست بخورید که نوش و کوارنده باد شما را و ابن

مغیره بن شعبه از امیر المومنین رضی الله عنه روایت کرد که کفت چون یکی را از شما رنجی باشد باید که سه

درم از صداق زن بخواهد و بان انکبین بخرد و باب باران بیامیزد و بخورد تا جمع کرده باشد میان هنائت

و مرائت و شفا و برکت لقوله فکلوه هنیا مریا و قوله شفاء للناس و قوله انزلنا من السماء ماء مبارکا

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا

خلاف کردند در انکه این سفیهان که اند خدا تعالی نهی کرد از دادن مال بایشان بعضی کفتند زنان اند حضرمی

کفت که آیت در حق مردی آمد که او مالی داشت بزن داد تا او تلف کرد خدا تعالی این آیت فرستاد و زنان

از جمله سفیهان سفیه تر باشند دلیل این تاویل قول رسول است صلی الله علیه و آله وسلم کفت خلقت النار

للسفهاء یقول لها ثلاثا و الا و ان السفهاء النساء کفت دوزخ از برای سفیهان آفریده اند سه بار کفت انکه

بکفت که سفیهان زنان اند زنی سیاه ملیح فصیح زبان بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد و کفت یا

رسول الله در حق ما خیری بکو که همه شر میکوی کفت چه کفتم کفت ما را سفیه خواندی کفت من نخواندم خدا تعالی

خواند فی قوله و لا تؤتوا السفهاء اموالکم کفت یا رسول الله ما را ناقص خواندی کفت ناقص نباشید که در ماهی

چند روز نماز نکنید انکه کفت کفایت نیست شما را که چون زنی از شما بار برکیرد چندانی مزد بود او را

که خود را در راه خدا تعالی بار بندد برای جهاد کافران چون بار بنهد او را مزد شهیدی بود که در خون بکردانند

او را در راه خدای تعالی چون کودک را شیر دهد بهر جرعه چندان مزد باشد که یکی از فرزندان اسماعیل که برده

کرده باشند که آزاد کند چون بی خواب شود بهر شبی که چشم از خواب باز کند همچنان باشد که برده از فرزندان

اسماعیل کرده باشند انکه کفت این ثواب و اعواق مومنات صالحات خاشعات صابرات راباشد

که کفران نکنند زن برکشت و میکفت فضلی عظیم است اکر این شرایط بنودی و ابن زید کفت که مراد فرزندان

نابالغ اند سعید بن جبیر کفت که مراد مالی یتیم است که در دست تو باشد خدای تعالی کفت باو مدت تا که

بالغ شود معنی آیه اینست که مالهای شما بزنان یا یتیمان یعنی مالهای یتیمان که در دست و تصرف شماست

آن مالهای که خدای تعالی قوام شما بان کرده است ضحاک گفت برای آنش قوام خواند که قیام افعال و اعمال خیر
بدو باشد چون حج وجهاد و اعمال خیر روزی دهید ایشانرا یعنی نفقه کنید برای ایشان دران مال فیها گفت
منها نگفت تا معلوم شود که آن در مال واجب است وجامه کنید ایشانرا یعنی انانرا نفقه ایشان بر شما واجب
بود از زنان و فرزندان و یتیمان که نفقه ایشان بر تو واجب بود در مالهای ایشان و بگوئید ایشانرا گفتارهای
نیکو یعنی ایشانرا وعده نیکو دهید و سخنی نرم و خوش گوئید ایشانرا گفتارهای نیکو ایشانرا برانکه یتیم محجور باشد اگرچه
بالغ باشد و از وی رشدی نیفتد وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ
وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ
أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا گفت که آیه در ثابت بن رفاعه آمد و در عمش چون رفاعه فرمان یافت و طفل بود
و در حجر عم بود بنزدیک رسول الله آمد و گفت یا رسول الله پسر برادرم طفل است و در حجر منست مرا از مال او چیزی
باشد و مال او کی باو دهم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که ابتلا و امتحان کنید ای انانکه یتیمان در حجر شما اند
یتیمانرا و احوال ایشانرا مراقبت کنید تا آنکه آنجا رسند که قوت و صلاحیت خلوت زنان در ایشان مشاهده
کنند و ایشان ببلاغت رسند و ابتلا چنان باشد که ولی کودک یکماهه نفقه بدو دهد تا او هم بخرج خود کند
اگر بترتیب خرج کند چنانکه پسندیده باشد مال او باو دهد که او رشید است و اگر نه دختر بود باره پنبه بخرد
از بهر او و کاری که در خانه بزنان مفوض بود بدو فرماید و بنگرد در کار او اگر رشدی بیند مال او بدو دهد و اگر نه
نگاه دارد تا رشد او پیدا شود پس اگر شما از ایشان رشدی و صلاحی و عقلی بیند در دین و حفظ و نگاهداشت مال
خود بدیشان دهید مالهای ایشان آنکه خطاب کرد با اولیای یتیمان و گفت مخورید مالهای ایشان باسراف
و بیداد و ناحق از بهر شتاب آنرا که ایشان بزرگ شوند و مال باز دست خود گیرند و هر که توانگر باشد باید که نفقه
کند و از ان اجتناب نماید و باندک و بسیار ان طمع نکند و هر که فقیر و درویش باشد باید که از مال ایشان نخورد
الا بمعروف و نیکوئی خلاف کرده اند تا بر چه وجه روا باشد درویش را مال یتیم خوردن بعضی گفتند بر سبیل قرض
و این هم از محمد باقر رضی الله عنه روایت کرده اند حسن بصری جماعتی گفتند که درویش را روا باشد که بمقدار سد
جوع و عورت پوشش بردارد و بر و قضا نبود و گفتند که اجره مثل واجب باشد او را و گفته اند که بمقدار اجره
مثل برگیرند و این از عایشه و عبدالله عباس روایت کرده اند و مراد بمعروف مقدار و اندازه و قاعده است
بعکس آنکه گفت ولا تاکلوها اسرافا از اسراف خوردن نهی کرد و بقصد و میانه رخصت داده آنکه گفت چون از
ایشان رشد بیند و خواهید تا مال با ایشان دهید گواه برگیرید تا در دعوی ایشان بر شما بسته بود و از تهمت
دور باشید و کسی بر شما طعنی نبود و گفته اند آنچه بر سبیل قرض گرفته باشید چون با ایشان دهید گواه برگیرید

وخدای عزوجل بس است محاسب ومجازی ومکافی وگواه لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا سبب نزول این آیه آن بود که اوس بن ثابت
الانصاری فرمان یافت زنی بگذاشت ودو دختر ودو پسر عم پسران عم مال برگرفتند وهیچ بزن ودختر ندادند
از آنکه در جاهلیت زنان وکودکانرا میراث نمیدادند میراث بکسی میدادند که ایشان حرب توانند وسواری
توانند کرد آن زن برخاست ونزدیک رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت یا رسول الله اوس بن
ثابت فرمان یافت ودختر رها کرد ومن زنی عورتم وچیزی ندارم واو مال بسیار رها کرد وپسران عم او مال
برگرفتند وچیزی بفرزندان او ندادند وایشان بی برگ در پیش من اند رسول صلی الله علیه وسلم ایشانرا بخواند
واین حدیث با ایشان باز راند ایشان گفتند یا رسول الله ایشان بر اسپ نتوانند نشست ودر دشمن
نکایتی نتوانند کرد ما را چیزی با ایشان بباید دادن رسول صلوات الله وسلامه علیه گفت باز گردید تا خدای
چه فرماید در کار ایشان ایشان باز گردیدند خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت مردانرا یعنی پسرانرا نصیبیست
از آنچه مادر وپدر وخویشان ایشان بگذارند از مال وزنانرا یعنی دخترانرا همچنین نصیب از آنچه مادر وپدر وخویشاوند
ایشان بگذارند اندک وبسیار مال ایشان نصیبی مقدر ومثبت ومعین ومقدار نصیب ایشان در آیه یوصیکم الله
تعیین کرد واین آیه دلیل است بر آنکه تاخیر بیان از حال خطاب جایز است چون این آیه آمد رسول صلی الله
علیه وآله ایشانرا بخواند ثمن بزن داد وباقی بدختران وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ
مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ
وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ٥ خلاف کرده اند تا آیت منسوخ است یا نه نزدیک اصحاب
ما آیه محکم است واین قول عبدالله عباس وسعید جبیر وحسن بصری وغیر ایشان است از مفسران بسیار وخطاب
فارزقوهم با ورثه است واین امر وجوب را نیست معنی آیه اینست که چون حاضر شوند بقسمت کردن میراث
خویشاوندان ویتیمان ومسکینان ایشانرا نیز از آن مال نصیبی دهید بر سبیل طعمه وبگویید ایشانرا گفتاری
نیکو یعنی عذری خواهید ودعا کنید ایشانرا بآنکه گویید عفاکم الله واغناکم وحمل او بر ظاهر میتوان کردن پس
اولیتر این بود برای آنکه جمع میان هر دو متعذر نیست هم چیزی بدهند وهم گفتاری نیکو بگویند یا بعضی چیزی
بدهند وبعضی گفتار نیکو گویند از ورثت آنها که بزرگ وبالغ باشند خطاب فارزقوهم با ایشان بود چیزی
از نصیب خویش بدیشان دهند وآنها که خورد باشند وصی ایشان گوید که این مال یتیمانست در این تصرف
نمی توانم کرد اگر مرا بودی بدادمی عفاکم الله واغناکم وگفته اند که آیه در وصیت است آنکه حق جل وعلا گفت
ولیخش الذین نهی میکند از آنکه مرد در وصیت اجحاف واضرار کند بورثه واز ثلث تعدی کند وگفته اند که آیه

در حق کسانی آمده است که ببالین محتضری حاضر آیند و او را گویند خویشتن را باش و کار خود بساز آنچه داری
بر خویشتن ایثار کن که خدای تعالی کار وارثان تو کفایت کند فلانرا چنین ده تا عامهٔ مال مستغرق کنند
خدای تعالی ایشانرا از آن نهی کرد و گفت باید که از خدا بترسند آنها که این سخن میگویند و این فعل می کنند
که اگر ایشانرا او فانی باشند و فرزندان طفل و ضعیف باز گذارند بورثهٔ این متوفی همان خواهند و همان اندیشند
که بفرزند خود دوست دارند باید که از خدای تعالی بترسند و سخنی نیکو و بصواب و سلامت گویند و برای این
رسول صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد سعد را از آنکه وصیت کند بیشتر از ثلث و گفت الثلث کثیر لان
تدع عیالک اغنیاء خیر من ان تترکهم عالة إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ
فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا مقاتل بن حیان گفت که آیه در مردی آمد از غطفان نام او مرثد زید
برادرش بمرد و طفلی رها کرد و مال طفل در حجر او بود مال در دست او مال را بخورد خدای تعالی این آیه فرستاد در
حق او و تهدید کرد او را که اگر چه آیه در شخصی معین آمد اما هر که با او مشارک بود در آن فعل وی را شامل بود گفت
بدرستی که آنکسانی که مالهای یتیمان بظلم میخورند بی آنکه بر سبیل قرض یا باجره مثل بردارند چون اولیا باشند
بحقیقت خوردن آن مال چون خوردن آتش است پس ایشان در شکمهای خود آتش میخورند یعنی چیزی می خورند
که خوردن آن سبب خوردن آتش خواهد بود ایشانرا سدی گفت روز قیامت خورندهٔ مال یتیم را برانگیزند
و آتش از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید چون کسی که شکم او پر از آتش بود و این علامتی باشد آشکارا
که او خورندهٔ مال یتیم است و زود بود که ایشان یعنی خورندگان مال یتیم باتش دوزخ سوخته شوند يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي
أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ
بعضی مفسران گفتند که سبب نزول آیه آن بود که در جاهلیت وارثت وقوف بمردی بودی میراث بمردان دادندی
و بزنان و کودکان ندادندی خدای تعالی این آیه فرستاد و حکم جاهلیت باطل گردانید جابر بن عبد الله انصاری
گفت آیه در باب من آمد سخت بیمار بودم رسول صلی الله علیه و آله و سلم در بالین من آمد و من بیخود شده بودم
پاره آب بخواست و بر روی من زد من با هوش آمدم و گفتم یا رسول الله چه فرمایی که در ترکهٔ خود بجای آورم
رسول صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نگفت خدای تعالی این آیه فرستاد عطا گفت سعد بن ربیع را در احد
بکشتند او زنی رها کرد و دو دختر برادری برادر او جمله مال بگرفت و چیزی بزن و دختران نداد زن شکایت پیش
رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت باز گرد باشد که خدای تعالی در حق شما حکمی فرماید برفت و پس از آن باز آمد
و شکایت کرد و دیگر بست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که وصیت و اندرز میکند شما را خدای تعالی
و وصیت خدا ایجاب باشد و وصیت می کند شما را در کار فرزندان شما چون شما را وفات رسد و میفرماید

که از ترکه شما یک پسر را چندان نصیب بود که دو دختر را پس اگر این وارثان زنانی که باز مانده اند از مادر و پدر
رفته بیش از دو باشند یعنی سه یا بیشتر نصیب ایشان بود دو ثلث از ترکه یعنی چهار دانگ و اگر دو باشند
نصیب ایشان هم چهار دانگ بود و بعضی گفته اند که این با جماع معلوم شد و گفته اند که از آیه معلوم شد
و این قول مبرد ست گفت اول عدد پسری و دختری را باشد چون چنین باشد پسر را چهار دانگ بود
و دختر را دو دانگ چون نصیب یک دختر بنص قرآن در اصل مسئله ثلث افتاد چون دو شوند دو ثلث بود
ایشان را و اگر دختر یکی باشد او را نیمی باشد از اصل ترکه و اگر وارثی دیگر نبود باقی بر او رد کنند با آیت
و اولی الارحام بعضهم اولی ببعض ولابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد فان لم یکن له ولد وورثه
ابواه فلامه الثلث فان کان له اخوة فلامه السدس من بعد وصیة یوصی بها او دین آباؤکم وابناؤکم لا تدرون
ایهم اقرب لکم نفعا فریضة من الله ان الله کان علیما حکیما ۝ و مادر و پدر او را هر یکی را از ایشان
دانگی بود از آنچه بگذارد اگر او را فرزندی باشد و اگر او را فرزند نباشد و مادر و پدر او وارثان او باشند مادر
او را دو دانگی بود و باقی پدر را پس اگر او را برادران باشند مادر او را دانگی بود و باقی پدر را بود و اگر پدر نبود
برادران مادر را حجب نکنند بمذهب اهل البیت و بروایتی حجب کنند دانگی بفرض گیرد و باقی برد و اول ظاهر
تر است و این برادران باید که دو باشند پدری و مادری یا یک برادر و دو خواهر و یک قول عبد الله عباس
آنست که تا سه باشند برادران حجب نکنند حمل بر آیت ظاهر میکند که فان کان له اخوة و اقل جمع سه باشند
و این قول شاذ ست قتاده گفت برادران حجب کنند مادر را از برای معاونت پدر حجب کنند برای آنکه پدر
را می‌باید کرد نفقه و کسوت ایشان و امر تزویج ایشان و این علت بعینها اصحاب ما روایت کرده اند
و این دلیل کند بر آنکه برادران که از جهت مادر باشند حجب نکنند و این سهام صاحب انصبا که دهند بعد از آنکه
وصیت را بگذارند و دین را ادا کنند و گفته اند تقدیم وصیت در دین برای آن کرد که وصیت عام است
در حق همه کس باشند و دین همه کس را نباشد پس حیاتست که وصیت بجای ثبوت و حصول نهاد و دین بجای
شک آنکه حق سبحانه اذا له تعجب متعجبان میکند از تفاوت انصبا و آنکه نصیب مادر و پدر کمتر است از
نصیب فرزندان و گفت که پدران شما اند و پسران شما اند ندانید شما که نفع کدام از ایشان بشما قریب و
نزدیکتر است مجاهد گفت مراد آنست که شما ندانید که نافع تر است در دنیا از ایشان که پدران شما اند یا پسران شما اند
شما را بعضی دیگر گفتند که مراد آنست که پدر را نفقه فرزند واجب بود چون محتاج بود و فرزند را نفقه پدر واجب
بود پس ایشان درین باب راست اند و لیکن شما ندانید که حاجت کرا باشد بصاحبش از ایشان و گفته اند
که شما ندانید که که باشند که پیش از صاحب او میرد از ایشان تا میراث او برد و تمنا هر یک دیگر میکنند برا

برای میراث و سهام هر یکی را ازین وارثان خدای عز و جل پدید کرده است و فریضه کردانیده و خدای تعالی
داننده و درست کار و درست گفتار ست

> ولکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها او دین ولهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیة توصون بها او دین

جون حق سبحانه و تعالی درین آیه بیان وارثان کرد که میراث
بجهت نسب گیرند درین آیت ذکر آنها میکند که میراث از جهة سبب گیرند میگوید که شمار است ای مردان
نیمه انجه زنان شما بگذارند از ترک اگر ایشانرا فرزند نباشند و اگر ایشانرا باشد اگر از شما بود و اگر از غیر شما را
از انجه ایشان بگذارند دانگی و نیم بود و آن زنانرا بود از انجه شما بگذارید که شوهران ایشانید جون شما را
فرزند نباشد دانگی و نیم بود و ان زنان را بود از انجه اگر فرزند باشد ایشانرا بود از ترک شما سه تسو از
اصل مال پس از انکه مال وصایت و دین ادا کنند از مال متوفی اول کفن کنند پس انکه اگر چیزی بماند قضای دین
کنند و وصیت بجا آرند انکه آن مال که بماند میان وارثان قسمت کنند

> وان کان رجل یورث کلالة او امرأة وله اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث من بعد وصیة یوصی بها او دین غیر مضار وصیة من الله والله علیم حلیم

و اگر مردی که ازو میراث گیرند کلاله باشد یا زنی که ازو میراث
گیرند کلاله باشد او را یعنی هر یکی را ازین مرد و زن برادری یا خواهری باشد مادری این تخصیص باجماع اهل البیت است
هر یکی را از ایشان دانگی باشد که سدس یکی باشد شعبی گفت که از ابو بکر پرسیدم که کلاله چه باشد گفت
بگویم اگر صواب باشد از خدای بود و اگر خطای بود از من و شیطان بود و خدای تعالی از ان بری است هر
وارثی باشد نه پدر بود و نه فرزند جون بعهد عمر رسید عمر را پرسیدند گفت من شرم دارم که مخالفت ابو بکر
کنم همان گویم که او گفت طاوس گفت ما دون الولد امیر المومنین علی گفت رضی الله عنه برادران و خواهران
باشند از پدر و از مادر و انانرا که درین آیت ذکر کرده است از مادر باشند و آنرا که در اخر سوره ذکر کرده است
از پدر و مادر باشند یا از پدر علی ما جاء فی اخبارنا پس اگر بیشتر از یکی باشند چندانکه باشند ایشان با یکدیگر
شریک باشند در ثلث یعنی در دو دانگ و باقی کلاله پدری را باشد اگر شوهر با زن مزاحمت کند نقصان
بر کلاله پدری در شود نه بر کلاله مادری اگر کلاله مادری و کلاله پدر جمع شوند مادری را اگر یکی باشد دانگی بدهند
و اگر دو باشد یا بیشتر دو دانگ بدهند و میان ایشان دو دانگ بسویت قسمت کنند مرد را بر زن تفضیل
نهند و باقی کلاله پدری یا پدری و مادری دهند میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند این سهام
بدیشان دهند بی انکه یکی را از ایشان ضرری رسانند و گفته اند که معنی غیر مضار هست که اضرار ورثه نکند
بدانکه مدیونی اقرار کند و کسی را برو دینی نباشد یا از ثلث در وصیت تجاوز نکند وصیتی و فرصتی از خدا است

وخدای تعالی داناست باحوال بندگان وبردبارست از ایشان تعجیل نکند بعقاب ازانکه تعجیل آنکس کند که ترسد
که فایت خواهد شد ودرین آیه دلیلست برانکه فاطمه زهرا رضی الله عنها وارث رسول بود ومستحق میراث بود
ازانکه خدای تعالی یوصیکم الله فی اولادکم گفته است واتفاقست که اول مخاطبی بخطاب رسولست وبالاتفاق
دختر اولادست ودرین هیچ افریده خلاف نتواند کرد دیگر گفت فان کانت واحدة فلها النصف وتخصیص
عموم بخبر واحد روا نبود وانکه دعوی کردند که رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما
ترکناه صدقة خبر واحدست باو تخصیص قران نشاید کردن تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ این حدهای خداییست یعنی تفصیل خدایست مراین سهام را
که از بهر وارثان وقسمتی که او کرده است هر که اندرین وجز ازین خدای ورسول را طاعت دارد فرمان برد او را
در بهشتهای برد که در زیر درختهای جویها آب روان باشد درانجا مطیعان خدای خالد وجاویدان باشند
وان فلاح وظفری بزرگست باضافت باموردنیا ومنافع که معتاد ومعهودست مارا وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ
وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ وهر که عاصی شود در خدای تعالی ونافرمانی کند خدای را
وپیغمبر را درانچه فرمود از فرایض ومواریث واموال یتیمان چنانکه ذکران ازپیش رفت وازان حدود که خدای
تعالی نهاده است تعدی وتجاوز کند اورا در آتش برد که همیشه درانجا ماند واورا عذابی بود مقرون باستحقاق
واهانت واین صفت عقاب خدایست مستحقان عذاب را ودرین آیت دلیلی نیست برانکه فاسق
معاقب باشد وعقاب منقطع نشود از بهر حدود لفظ جمع وعمومست اورا بی دلیلی تخصیص نتوان کردن و
هرکس که تعدی از جمله حدود خدای تعالی کند کافر بود وکافر لامحال معاقب بود اما یا دیگر انکه لفظ من مشترکست
میان عموم وخصوص چه منکر باشند ازانکه این آیه مخصوص بود بکافران دون فاسقان اهل صلوة ایشان
که منزله اند از آیت تایب را اخراج می کنند چرا نشاید که اخراج کنند آنرا که عفو خدای دریافته باشد واگر مسلم
شود که من خبر عموم بدلیل روا بود وبرتخصیص این عموم ادالهست از جهت عقل واز جهت سمع از آیة ارجا
مثل قوله تعالی ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء ونظایر این ونیز لفظ خلود در لغت فایده تابید نمید بدحق
تعالی بلعام باعور را گفت اخلد الی الارض ومعلومست بضرورة که در زمین موبد نماند پس خلود عبارت
باشد از طول مدت نه از تابید وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا
فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيلًا وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا
فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا واززنان که ایشان فاحشة وناشایستی وزنا کنند از زنان شما یعنی انانکه ازادانند
چهار گواه مومن عادل برگیرند اگر ایشان گواهی دهند برزنا این زنان حکم ایشانست که ایشانرا در خانها

خویش باز دارید و حبس کنید عقوبت ایشان را تا انکه ایشان در خانهای خویش متوفی شوند تا خدا تعالی در حکم
طریقی و رای پیدا کرداند و این سبیل و راه نکاح است که بدان از سفاح و زنا مستغنی شوند و گفته اند که حد است
و این در اول اسلام بود باین آیه الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة منسوخ گشت و چون آیه آمد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت خذوا عنی قد جعل الله لهن سبیلا انکه حق تعالی فرمود که آن دو شخص یعنی آن زن و مرد
که این فاحشه کنند ایشان را برنجانید در مذمت و سرزنش کنید ایشان را اگر باز گردند از آن و توبه کنند
و عمل بد خود را باصلاح آرند از ایشان اعراض کنید و دست از مذمت و سرزنش ایشان بدارید که خدای تعالی توبه
پذیرنده و مهربانست چون توبه کنند گناه ایشان را بیامرزد و بر ایشان رحمت کند إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ
بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ
إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
انکه بیان کرد که توبه کراست و توبه که قبول است گفت که خدا تعالی توبه قبول کند و بپذیرد از آن کسانی که ایشان
بجاهلی و نادانی عمل بد و گناهی کنند و بدی نتیجه جهل و سفه باشد انکسانی که ایشان عاقل و دانا باشند ارتکاب قبیح
نکنند متابع شهوة نشوند چون گناه کنند خود را دریابند پیش از انکه در توبه بر ایشان بسته شود و چنگ اجل نای
گلوی ایشان گیرد بخدای تعالی گردند و توبه کنند خدای توبه ایشان قبول کند و همیشه خدای تعالی درست کار و درست
گفتار بوده است و باشد و زمان زمان قریب قبل حضور اجل بود ابن عباس گفت پیش از انکه سلطان اجل
بدو نازل شود انکه گفت که توبه نیست کسانی را که ایشان بدی و ناشایست کنند و از آن باز نگردند و توبه نکنند
تا انگاه که مرگ بد ایشان حاضر گردد و علامات و امارات مرگ را مشاهده کنند انکه گویند که ما اکنون توبه کردیم
توبه ایشان قبول نبود و نه توبه انانکه بر کفر بمیرند توبه کافر اسلام و ایمان بود و توبه عاصی ندم و پشیمانی بر انچه
کرده باشد از معاصی و تلافی انچه از وی فایت شده باشد خدا تعالی تسویه کرد میان انکس که توبه نکند تا وقت
حضور اجل و میان انکس که بر کفر بمیرد گفت ایشان را ساخته ایم و بدست بنهاده عذابی مولم و رنجاننده
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ
بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا
ابو القیس بن اسلت چون متوفی شد پسر او محصن ابی قیس جامه خود را بر زن پدر خود کبیشه بن معن انداخت یعنی
که من اولیترم بدو از غیری انکه او را فرو گذاشت و گرد او نمیگردید بر او نفقه نمیکرد ایشان هر دو برخاستند و نزدیک
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند زن گفت یا نبی الله شوهر من متوفی شد مرا از وی هیچ میراث ندادند و نیز مرا
نگذاشتند که شوهری کنم که بر من نفقه کند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد و گفت ای انانکه ایمان آورده اید

شمارا حلال نیست که زنانرا بمیراث گیرید و ایشانرا بکره باخود گیرید و نگاه دارید تا بمیرند آنکه میراث ایشان بردارید

مکنید و ایشانرا از شوهر کردن باز مدارید تا آنچه بدیشان داده اید یا بعضی از ایشان باز ستانید و ایشان بواسطه

حبس و اضطرار خویشتن را از شما باز خرند شمارا حلال نباشد این الا وقتی که نشوز و ناسازکاری از جهت ایشان

بود فاحشه و ناشایستی از ایشان ظاهر گردد و آنگه شمارا روا بود و معذور باشید دران که چیزی از ایشان بستانید

و خلع کنید و اگر ایشان با شما زندگانی نیکو کنند ایشانرا مرنجانید با ایشان زندگانی نیکو کنید بزبان خوش و گفتار

نیکو با ایشان معاشرت کنید و به نفقه و کسوه ایشان قیام نمایید پس اگر نفس شما ایشانرا کاره باشد و مصاحبت

ایشان شمارا خوش نباشد با این از ایشان مفارقت مکنید که شاید که آن چیز که نفس شما کاره آن باشد خدای تعالی دران

چیز شمارا خیری بسیار نهاده باشد و آن خیر شمارا صالح تر و نیکوتر باشد که عالم بمصالح شما خداست جل جلاله وَإِنْ

أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا و اگر زن صاحب جمال را میدیدند زن خود را

بفاحشه و ناشایست نسبت میکردند و او را میرنجانیدند تا آنکه خود را ازو باز خرید خدای تعالی ایشان را ازین

نهی کرد و گفت اگر میخواهید که زن خود را رها کنید و زن دیگر را در عقد نکاح آورید آنچه بدان زن داده اید از مهر ازو

باز مستانید و اگرچه آنچه بدو داده باشید مال بسیار باشد که اگر ازو باز ستانید بر شما وبال باشد ای باز میستانید

از ایشان آنرا بنهان و بزه هویدا و چگونه از ایشان فرا گیرید آنرا و شما به یکدیگر رسیده و حق صحبت و خلوت در

میان افتاده و ایشان از شما عهدی استوار و پیمانی عظیم از شما گرفته باشند بر آنکه ایشانرا به نیکویی بدارید یا به

نیکویی رها کنید و پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه میگوید استوصوا بالنساء خیرا فانهن عوان فی ایدیکم اخذتموهن

بامانة الله و استحللتم فروجهن بکلمة الله وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا

ابو قیس متوفی شد و او از جمله صالحان انصار بود پسر او قیس زن پدر خود را میخواست زن گفت که من ترا فرزند

خود میشمرم و تو از صالحان قوم خودی پیش پیغمبر روم و با او مشورت کنم پیش رسول صلی الله علیه و سلم آمد و او را ازین

خبر داد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت با خانه خود رو تا خدای تعالی چه فرماید او برفت خدای تعالی این آیت

فرستاد و زن نکاح پدر را حرام گردانید و گفت مخواهید و نکاح مکنید بران زنانی که پدران شما بران نکاح

کرده باشند الا آنچه بگذشت و این مبالغه است و تحریم یعنی اگر ممکن است شمارا که گذشتگان را بخواهید شمارا

جز از ایشان حلال نیست یعنی چنانکه نکاح کردن ایشان ممکن نیست نکاح کردن ایشان که مانده اند یعنی زنان

پدران شما هم ممکن نیست آنکه گفت که این همیشه فاحشه و قبیح بوده است در دین خدای موفقند و دشمن

داشته در دین و در مروة آنکسانی که خداوندان مروت بودند ازین نکاح اجتناب میکردند و این نکاح را

نکاح المقت میخواندند و فرزندی که ازین در وجود می آمد او را مقتی نام می نهادند انکه گفت وسایه سبیلا و بد راهی
وطریقی ست این نکاح و این نکاح زنان بدر انست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ
الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ
نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ
إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا مادران حرام کرده شد بر شما نکاح مادران شما دختران شما
و خواهر شما و خواهران پدران شما و خواهران مادران شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادران شما انهای
که شما را شیر داده اند یعنی از جهت رضاع و خواهران شما هم از جهت رضاع و مادران زنان شما و دختران شما اما انکه
در حجر شما اند از زنان که با ایشان دخول کرده باشید که اگر دخول نرفته باشند بزه نباشد در خواستن ایشان و زنان
پسران شما اما انکه از صلب شما باشند نه اناکه به پسری گرفته باشند و جمع کردن میان دو خواهر در نکاح این
همه بر شما حرام است انکه گفت الا ما قد سلف یعنی انچه گذشت مغفور است با همان مرو بید و ازان باز گردید
که خدای تعالی امرزنده و مهربانست بیامرزد و برحمت خویشتن به بهشت برد وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا
مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ
بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ و همچنین حرام ست بر شما
زنان شوی دار و احصان بر چهار وجه ست یکی تزویج چنانکه گفت والمحصنات من النساء دوم باسلام لقوله
فاذا احصن فان اتین بفاحشة سوم بعفت والذین یرمون المحصنات چهارم بحریه والمحصنات من الذین اوتوا
الکتاب انکه گفت الا انچه دست شما مالک آن باشد یعنی لکر سبی کرده باشید و زنان کافران بغارت اورده
و شوهران ایشان زنده مانده باشند بر شما حلال ست تقاربت ایشان و این در حق سبی اوطاس آمد انکه گفت
این تحریم و تحلیل کتاب خدای است بر شما او نوشت و او واجب کردانید شما را انچه دون امنست یعنی این چهارده
که از جهت نسب و سبب ست بنزدیک شافعی جمع کردن میان زنی و عمه او یا خاله او حرام ست تمسک بدین
حدیث می کنند لا تنکح المرأة علی عمتها ولا علی خالتها و بنزدیک اصحاب ما رواست که بر سر عمه و خاله در آید
چون عمه و خاله بدان رضا بدهند و چون رضا دادند پس ازان ایشان را اختیار نباشد و این حدیث از جمله
احاد است با خبار احاد تخصیص عمومات قران نتوان کرد انکه گفت حلال کرد شما را که طلب کنید بمالهای خود زنان
را بر وجه عقد نکاح که مهر ایشان بدهید یا بر وجه ملک یمین که بهای ایشان بگذارند تا محصن و پارسا باشند
و از زنا و حرام خود را دور دارید و مسافحه زانی باشد و سفح ریختن آب ست بر سبیل افساد پس انکه گفت انا نراکه
با ایشان متعه کنید و از ایشان تمتع گیرید نکاح مزد ایشان بدایشان دهید که واجب ست و فریضه است

بر شما مزد ایشان باِیشان دادن در آنکه در اول اسلام نکاح متعه حلال بود هیچ خلاف نیست و این آیه دلیل است
بر حلال بودن نکاح متعه جماعتی گفتند که این آیه منسوخ است در این معنی اخباری آورده‌اند مختلف و مضطرب و خبر
واحد ناسخ قرآن نباشد پس این آیه محکم است نه منسوخ و مذهب اهل البیت و عبد الله عباس و ابن مسعود و سعید
ابن جبیر و ابی کعب اینست و در مصحف ابی و ابن مسعود چنین است که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن
اجورهن حبیب ثابت گفت که عبد الله عباس مصحفی بمن داد و گفت این مصحف ابی است در و هم چنین نوشته
بود گفتم ما چنین نمیخوانیم و الله هکذا انزل الله سه بار باز گفت عمران ابن الحصین را از نکاح متعه بپرسیدند
گفت که بتحلیل آن آیتی محکم از خدای تعالی فرود آمده است و هو قوله تعالی فما استمتعتم به منهن و هیچ آیه نیامد که
آنرا نسخ کند و ما در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم این نکاح کردیم چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم وفات
یافت ما را از آن نهی کردند پس از آن مردی بیامد و برای خود خبری بگفت ما بقول او و قول خدای و رسول صلی الله
علیه و آله و سلم رها نکنیم حکم گفت که از امیر المومنین علی شنیدم که گفت لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا
الاشقی اگر عمر نهی نکردی از متعه در جهان هیچکس زنا نکردی الا بدبختی در خبر است که یک روز عبد الله زبیر در مسجد نشسته
بود سخن میگفت عبد الله عباس در آمد و او مکفوف شده بود عبد الله زبیر گفت جار نا من سلب الله ابصاره
عبد الله عباس گفت ان الله صلب ابصارنا و سلب بصایرکم گفت خدای تعالی اگر ما را چشم بصر بسته است
باکی نیست شما را چشم بصیرت باز گرفته است و بنشست عبد الله زبیر را خوش نیامد در حدیث متعه آمد و بران
طعنی زد عبد الله عباس را کسری بود عبد الله عباس گفت برنگاهی طعن میزنی که تو از آن نکاح آمده گفت
ما جماعتی بودیم در راهی میرفتیم مادرت از پیش ما برافتاد و پدرت رغبت آمد که او را بزنی کند او گفت من
نکاح دوام نکنم بردیمنی داشت برد بدو داد و او را بزنی کرد بمدت معلوم آبستن شد و ترا بزاد تو از متعه
زاده نشاید که در متعه طعن زنی انکه حق جل و علا گفت هیچ بزه نیست بر شما در آنچه تراضی بود در میان شما در
استیناف عقد پس از انقضای مدت بعقد جدید و مهری نو در میان شما از پس تعیین و تقدیر مهر از زیاده و نقصان
و حط مهری و تاخیر و تاجیل آن از وقتی بوقتی و هبه و بعضی با جمله آن پس از آنکه فریضه مهر معین شده باشد
و خدای تعالی عالم است بمصالح شما و حکیم است آنچه کند و فرماید بحکمت و صواب کند وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ
يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ
بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ
فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ
میگوید که هر که نتواند و مالک چیزی نباشد و دست رس آن ندارد از مال و توانگری که بخواهد و بزنی کند زنی را

از زنان پارسا و مومن و آزاد باید که از آنچه دستهای شما مالک آن باشد از کنیزکان در نکاح خود در آورد و بخواهد از ایشان آنرا که مومن باشد عبد الله عباس گفت اگر کسی استطاعت آن دارد که بر حره عقد بندد روا نباشد او را که بر کنیزکی اقتصار کند و این مذهب شافعی است و نزدیک ما اولی آنست که عقد پرستار نکند اگر عقد کنند درست باشد الا آنست که ترک اولی و استنجاب کرده باشد اگر شخصی زنی آزاد دارد خواهد که بر پرستاری عقد کند عقد موقوف باشد بر رضای آن زن انکه حق تعالی چون در پرستار قید ایمان زد و باز نمود که شما بر حقیقت ایمان یکدیگر واقف نباشید یعنی انکه ایمان تصدیق بدل است و شما بران اطلاع نباشد خدای تعالی عالم تر است بایمان شما و شما بعضی از همه یکدیگر همه از یک اصل و نسل اید و همه ظاهر مومن اید اما باشد که پرستار نزدیک خدای تعالی بهتر بود از آزاد و تو ابلیس بتیر نود دل خوشی ایشان میدهند که دست رس آن ندارند که زنان آزاد خواهند انکه گفت بخواهید ایشانرا بدستوری خداوندان ایشان و بایشان دهید مزدهای ایشان یعنی بخداوندان ایشان از بهر انکه ایشان مالک چیزی نشوند و هر منافعی که حاصل شود از بنده حق تعالی او را بود بالمعروف به نیکویی یعنی بران قرار که عقد بران بسته باشند بی نقصان و مطل و عشوه محصنات بزنی کرده ایشانرا یعنی بعقد نکاح نه زنان کنند کان نه و نه دوست گیرندگان در جاهلیت پرستاران دوست گرفتندی و خویشتن را از دیگران منع کردندی ازاو انکه گفت فاذا احصن چون شوهر کنند یعنی مالکان و خداوندان ایشان ایشانرا بشوهر دهند گفته که مسلمان شوند انکه فاحشه و زنا کنند بر ایشان بود نیمی از عذاب که بر زنان آزاد بود یعنی پنجاه تازیانه چون حد زنان آزاد صد است ذلک آن نکاح پرستار انرا شاید کرد که از غلبه شهوت و زنا ترسد و صبر از نکاح پرستار شمارا نیکوتر و بهتر بود انس مالک گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میگفت که هر که خواهد که بابهشت خدای شود پاک و پاکیزه باید که زن آزاد صلاح خانه بود و برده خرابی خانه و خدای تعالی آمرزنده مهربانست بیامرزد و به بهشت برد برحمت خویش تا بیانرا

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا

حق سبحانه و تعالی بیان کرد که غرض او درین احکام چیست گفت خدای تعالی میخواهد که بیان کند برای شما انچه صلاح شما در آنست از احکام و راه نماید شمارا براهها و سنتهای انکسانی که پیش از شما بوده اند و میخواهد که توبه شما قبول کند و شما بر توبه باشید و خدای تعالی دانا و محکم کار است بدانچه فرماید از سر علم فرماید و بصواب و این آیه دلیل است بر بطلان مذهب مجبره ازانکه خدای تعالی گفت من بیان میخواهم و ایشان گفتند که تلبیس اوله کند و خواهد و خدای تعالی گفت من توبه میخواهم مجبره گفتند که از اصرار بر معصیت خواهد و گفت

که من هدایة می خواهم ایشان گفتند که ضلالت خواهد انکه خدای تعالی بیان کرد که من چه خواهم و ایشان چه خواهند گفت
که خدای میخواهد که توبه شما قبول کند و شما بر توبه باشید آنچه لایق حکمت اوست بخود حواله کرد و آنچه لایق حال
و سفه ایشان بود بدیشان حواله کرد آنچه خدای تعالی بدیشان حواله کرد بخدای حواله می کنند اگر فعل فعل خداست
فردا ظاهر شود و اگر فعل فعل ایشانست هم ظاهر شود اگر عقاب خدای را کنند قول قول ایشانست و اگر عذاب ایشان را
کنند بدانند که آن فعل بد و اعتقاد بد ایشان گشت حق سبحانه و تعالی مجبره بصریح گفته است که خدای تعالی توبه بر شما
میخواهد و آنانکه تابع هوای نفس و شهوات اند میخواهند که از راه حق و از دین شریعت و احکام بگردید بگردیدنی
عظیم مجاهد گفت مراد زناکنندگانند چون ایشان مفسدان میخواهند که شما نیز مانند ایشان باشید ودوا
لو تکفرون فتکونون سواء سوخته خرمن سوخته خرمن را خواهد و گفته اند که جهودان و ترسایان که نکاح محرمات
روا میدارند بعضی گفتند که گبرکان اند که هیچ تحرج نکنند ازین معنی و گفته اند که مراد جمله مبطلان اند که متابعت
هوا و شهوات کنند انکه خدای تعالی با بندگان تکریر فضل و نعمت خویش کرد و گفت خدای تعالی میخواهد که بار گران
از شما تخفیف کند چنانکه گفت بقبول توبه است و بآنچه رخصت داد از نکاح بندگان کسانی که طول و سعت نکاح
حره ندارند چون از عنت و غلبه شهوت ترسند انکه باز نمود که آدمی ضعیف است بر هیچ چیز طاقت ندارد هوا
برو غالب باشد و شهوت حسن بصری گفت ضعف او آنست که او از آبی مهین آفریده است عبد الله عباس
گفت هشت آیة درین سوره است که فرزند آدم را بهتر است از هر چه در دنیا آفتاب برو تابد و هو یرید الله
لیبین لکم والله یرید ان یتوب علیکم یرید الله ان یخفف عنکم ان تجتنبوا کبایر ما تنهون عنه ان الله لا یغفر
ان یشرک به ان الله لا یظلم مثقال ذرة و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ما یفعل الله بعذابکم یا ایها الذین آمنوا
لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم
رحیما ومن یفعل ذلک عدوانا وظلما فسوف نصلیه نارا وکان ذلک علی الله یسیرا
حق تعالی خطاب میکند مومنان را و می گوید ای مومنان مخورید مالهای شما یعنی مال یکدیگر را در میان شما بباطل
مخورید یعنی بحرام از ربا و قمار و غصب و دزدی و خیانت و چون این آیه آمد جماعتی تحرج کردند از انکه بخانه کسی
طعام خوردند تا این آیه آمد که لیس علی الاعمی حرج الی قوله ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا تا انکه گفت الا ان تکون
که در میان شما تجارتی حاصل آید و با یکدیگر معامله کنید و از مجلس عقد بتراضی یکدیگر متفرق شوید انکه روا بود شما را
دران تصرف کردن قولی دیگر انست که مراد تراضی امضاء بیع است بعضی دیگر گفتند که مراد آنست که اگر چه
در بیع غبنی بود چون تراضی باشد میان شما یعنی روا بود انکه گفت مکشید نفسهای خود را یعنی دست بر خون
یکدیگر میازید که همچنان باشد که بخون خود سعی کرده باشید و خود را کشته از انجا که المومنون کنفس واحدة

و اذا ادخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم و کفته اند که مراد آنست که جون یکی را بکشند و دانند که او را بخواهند کشت همچنان

بود که خود را اکشته و جون بر کسی سلام کند دانند که جوابش خواهند کفت جنان بود که بر خود سلام کرده و کفته اند

که معنی آنست که خود را مکشید با رتکاب محارم و ماثم و مال یتیمان و مردمان بنا واجب خوردن که انکه معاقبت باشید

و خود را بدست خود هلاک و فضیل عیاض را ازین پرسیدند کفت میکوید که غافل مباشید و برای خود ذخیره و زاد

راست کنید که انکس که او سفری در پیش دارد زاد برنکیرد براه برد و خود را اکشته باشد در خبرست که رسول

صلی الله علیه و آله و سلم یکی را از جمله صحابه بسپریتی فرستاد کفت مرا در ان راه احتلام افتاد و سرمای سخت بود

تیمم کردم از خوف و نماز کردم با قوم جون باز امدم رسول را خبر کردم کفت یا هذا اصلیت باصحابک و انت جنب

باصحابت نماز کردی و تو جنب بودی کفتم یا رسول الله سرمای سخت بود من بر خود ترسیدم از هلاک تا این ایه

با دم آمد که و لا تقتلوا انفسکم تیمم کردم رسول صلی الله علیه و سلم بخندید و دیکر هیج نکفت ان الله کان بکم

رحیما بدرستی که خدا تعالی همیشه بر شما رحیم و مهربان بوده است کی باشد و هر که ان کند یعنی مال مردمان بباطل

خورد و خون مردمان بناحق ریزد و جمله خدای تعالی از انچه نهی کرده است ارتکاب کند به بیدادی و ظلم زود باشد

که بجشانیم و بسوزانیم او را باتش دوزخ و این بر خدای تعالی آسانست و هیج چیز ازین معنی بر او متعذر نبود

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى

بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ

انکه خطاب می کند خدای تعالی با بندکان خویش و میکوید اکر شما اجتناب کنید و دور شوید از کبایر کناهانی که شما را

از ان نهی کرده اند و باز داشته من که اوندکار و پروردکار شماام بکرم و فضل خود کناهان اسمان شما را که از

دون کبایرست باز پوشم اجتناب کبایر را کفایت کناهان صغایر کردانم و شما را در جای کریم و بزرکوار

برم که آن بهشتست ابو هریره کفت که یک روز رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر بود کفت با ان خدای

که جان من بامر اوست سه بار بکفت و خاموش شد مردم بکریستند از انکه ندانستند که رسول صلی الله علیه

و آله و سلم سوکند چرا یاد کرد انکه کفت هیج بنده نباشد که او پنج نماز بکذارد و ماه رمضان روزه دارد و از

کبایر اجتناب کند و الا درهای بهشت او را کشاده کنند جنانکه بر هم می اید انکه این ایت برخواند ان تجتنبوا

کبایر ما تنهون در کبایر علما را اختلافست و از جمله انجه باتفاق جمله کبیره است قتل نفس محترمه است و ظلم

و غصب و قذف محصنات و زنا و لواطه و ربوا و شرب خمر و فرار از زحف و این قول عبد الله عباس است

و سعید و جبیر روایة کرده اند از صادق رضی الله عنه الا انکه در حدیث صادق زیادتی است و آن شرک است

بخدای تعالی و انکار ولایت اهل البیت و عقوق الوالدین عبد الله مسعود کفت از رسول خدای پرسیدم که

کدام گناه عظیم ترست گفت انکه با خدای انباز گیرند پس ازان گفت انکه فرزند ترا بکشی ترس آنرا که با تو
نان خورد گفتند پس ازان گفت انکه با زن همسایه زنا کند و تصدیق این حدیث در کتاب خدای است
انجا که گفت والذین لا یدعون مع الله الها اخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون در خبر است
که گناه امهات سه است و آن اول گناه است که کردند اول کبر و آن ابلیس کرد دوم حرص و آن ادم کرد
سیوم حسد و آن قابیل کرد عبد الله عباس را گفتند کبیره چند است گفت هفت است تا بهفتصد الا انست
که گناه با استغفار کبیره نباشد و با اصرار صغیره نباشد بدانکه هر چه معصیت است کبیره است الا انست که
بعضی باضافت بعضی کبیره تر باشد تا یک گناه باشد که هم صغیر باشد و هم کبیره صغیره باضافت بانکه عقابش
کمتر بوده باضافه تا بانکه عقابش بیشتر بود و صغیره بود و مذهب اهل شیعه اینست سفیان ثوری گفت کبایر
آن باشد که در و مظلمه بود در میان بندگان و صغایر آن گناه باشد که میان خدای و بنده باشد گفت
این ازان خبر گرفتم که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت چون روز قیامت باشد منادی از بطنان عرش
ندا کند از قبل رب العزت که ای امت محمد آنچه میان ما و شماست بشما بخشیدم و انچه شما را با یکدیگر است یکدیگر
بخشید و به بهشت روید بدانکه حق تعالی فرمود و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض سبب آن بود که زنان
جمع شدند پیش رسول خدای رسولی فرستادند و گفتند یا رسول الله خدای تعالی خدای مردان و زنانست
و تو پیغمبری بمردان و زنان چرا خدای تعالی همه ذکر مردان میکند و ذکر زنان نمیکند ما می ترسیم که مبادا که در ما خیری
نباشد یا ما خدای را بکار نه ایم خدای تعالی این ایه فرستاد و آیه ان المسلمین و المسلمات و آیه انی لا اضیع
عمل عامل منکم من ذکر او انثی قتاده و سدی گفتند که چون آیه قسمت میراث امد للذکر مثل حظ الانثیین مردان
گفتند که ما امیدواریم که ثواب ما در آخرت باشد چنانکه نصیب ما در دنیا مضاعف است بر نصیب زنان گفتند
که ما امیدواریم که روز عقاب ما در قیامت نیمه آن باشد که روز عقاب مردان چنانکه نصیب ما از میراث نیمه
مردانست خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را ازین نهی کرد بعضی گفتند که خدای تعالی چون ذکر مردان
کرد و ایشان را تفصیل نهاد بر زنان زنان گفتند کاشکی خدای تعالی ما را نیز مرد افریدی علی الجمله خدای تعالی درین
آیه نهی کرد ازانکه تمنا مقام و مرتبه و جاه و مال یکدیگر کنند گفت که تمنا مکنید و آرزو مخواهید انچه خدای تعالی بدان
بعضی که از شما را بر بعضی ازان تفضیل نهاده باشد ازانکه مصالح بندگان خدای تعالی بهتر داند جماعتی که تمنا مال
قارون کردند و گفتند که یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انگه که قارون را با موالش خسف کردند ایشان را
معلوم شد که آن تمنا ایشان باطل بود ازان پشیمان شدند چنانکه خدای تعالی حکایت کرد از ایشان و گفت
و اصبح الذین تمنوا مکانه بالامس الی قوله لولا ان من الله علینا لخسف بنا انگه حق تعالی گفت هر یکی را نصیب

خود باشد از ثواب و عقاب بر وفق عملش درین باب مرد و زن یکی است اندرین چنانکه گفت من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها مردان راست نصیبی از آنچه کسب کردند و زنان راست
نصیبی از آنچه کسب کردند از خیر و طاعت و ثواب آنچه تعلق بدان دارد از مکاسب تمنای حال یکدیگر و مال
یکدیگر نباید کرد که این بحسب مصالح خدای تعالی مقدر است و مصلحت بهتر داند چنانکه گفت ولو بسط الله الرزق لعباده
لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء آنگه گفت از خدای تعالی خواهید فضل او و نعمت او رسول خدای گفت
سلوا الله من فضله فانه یحب ان یسال از خدای تعالی خواهید فضل او را که او دوست دارد سوال را و هر کسی که از
خدای تعالی فضل او نخواهد بر او خشم گیرد سفیان عیینه گفت خدای تعالی ما را نفرمود که ازو سوال کنیم الا اجابت
کند اگر نه آنستی که عطا دوست میدارد ما را بسوال نفرمودی پس از خدای فضل او طلب کنید او بهمه چیزی عالم
و داناست بحسب آنچه مصلحت داند دهد وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ
أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا از بهر یکی از مردان و زنان بیان کردیم و مشروع کردانیدیم وارثانی
که ایشان اولیتر باشند بمیراث بقرابت تا بردارند میراث از مادر و پدر و خویشان رها کرده باشند آنگه
ابتدا کرد و گفت آنکسانی که با ایشان عهد و عقد کرده اند نصیب ایشان دهید که خدای تعالی بر همه چیزی گواه است
بود و این کلمه تهدید و وعید است تا مردمان خلل نکنند بآنچه واجب باشد درین باب و سوگند را یمین خوانند که دست
راست بدست گیرند و در سوگند در ظاهر اسناد فعل با یمین است و در معنی با مرد سوگند خوار در جاهلیت تحالف
کردندی و با یکدیگر عهد و سوگند خوردندی و با یکدیگر خوردندی گفتندی دمی دمک و هدمی هدمک و ثاری ثارک و حربی
حربک و سلمی سلمک و ترثنی و ارثک چون این گفته بودندی میان ایشان میراث ثابت شدی والحلیف نصیب
از میراث دادکی بودی خدای تعالی گفت نصیب ایشان بدهید از میراث آنگه این منسوخ کرد بآیه اولوا
الارحام ابن عباس گفت آیة در آنان آمد که رسول صلی الله علیه و سلم میان ایشان برادری داد روز مواخاة
از مهاجر و انصار چون بمدینه آمد ایشان بآن برادری میراث گرفتندی آنگه بآیه فرایض منسوخ شد الرِّجَالُ قَوَّامُونَ
عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ
بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ
فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا آیه در سعد ابن الربیع آمد و او از جمله نقیبان بود زنش حبیبة بنت زید
با او نشوز کرد مرد و برا بزد و او با پدر نزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت قصاص باید کرد جبرئیل آمد
و این آیه آورد رسول صلی الله علیه و سلم گفت ما چیزی خواستیم و خدای تعالی چیزی دیگر خواست و قصاص
برداشت در آنچه میان زن و شوهر باشد بر وجه تادیب میگوید که مردان قیما و استادکان اند و مسلط اند

بر زنان ایشان زبردست اند و ایشان زیردست مرد انرا زبان امر هست و گفتار نهی و دست تادیب از بهر
چه چنین آمد از بهر آنکه خدای تعالی و تفضیل نهاد خلق را بعضی بر بعضی بعقل و زیادتی دین و یقین از انجا که ایشان
ناقص عقل و ناقص دین اند گواهی دو کس از ایشان بجای گواهی یک مرد بود و بجهاد کردن که مردانرا فرمود
انفروا خفافا و ثقالا زنانرا گفت وقرن فی بیوتکن و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت المرءة مسکینة
مالم تکن لها زوج زن مسکین است تا شوهرش نباشد قیل یا رسول الله وان کان لها مال و اگر چه مال دارد
آنکه برخواند الرجال قوامون علی النساء ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایة کرد که بهترین زنان
زنی باشد که چون در وی نگری شاد ان شوی و از وی چیزی فرمای طاعت دارد و اگر از وی غایب شوی غیبت را
محافظت کند در اسرار و هم در اموال هم در نفس خود و مال تو آنگه این آیه برخواند حق تعالی مردان را
بر زنان تفضیل نهاد بدانچه گفته شد و بما انفقوا بانچه نفقه می کنند مرد را است که بر زن نفقه کند اما آنکه گفت
آن زنانی که ایشان صالح باشند و مطیع باشند خدای تعالی را و شوهران خود را غیبت شوهر خود را محافظت
کنند هم او در اسرار و هم در اموال و هم در نفس خود بنگاه داشت خدای یا بنگاه داشت ایشان خدای و رسول
خدای گفت احفظ الله یحفظک خدایرا نگاه دار تا ترا نگه دارد و آن زنانی که می ترسید شما از ایشان دنا سازکاری
کردن ایشان اول ایشان را پند دهید اگر سود ندارد و اصرار کنید ایشانرا در بستر بار ها کنید و جای دیگر بخسپید
و گفته اند در بستر پشت با ایشان کنید و اگر سود ندارد بزنید زدنی بقاعده بر وجه تادیب چنانکه عیبی و نقصانی بر
ایشان پیدا نیاید در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم گفت علقوا السوط حیث یراه اهل البیت تازیانه
جایی در آویز که اهل خانه و زیردستان تو آنرا ببینند اسماء بنت ابی بکر گفت من چهارم زن بودم که زبیر
بن عوام مرا بزنی کرد چون بر یکی از ایشان خشم گرفتی او را بچوب مشجب زدی چنانچه چوب آن بشکستی و مشجب
نه پایه باشد که جامه بر وی افکنند پس اگر شما را طاعت دارند بر ایشان هیچ راهی مجویید از راه تعنت و تجنی که
خدای تعالی عالی و بزرگوار است علو و بزرگواری او بار رسد وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا
مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا و اگر بترسید از شقاق و خلافی میان ایشان
و ناسازکاری از هر دو جانب بفرستید دو حاکم را یکی از جانب مرد و یکی از جانب زن تا بنشینند و رای
زنند و مصلحت ببینند اگر خواهند تا میان ایشان اصلاح کنند از انکه مصلحت در اصلاح باشد اصلاح کنند
که خدای تعالی میان ایشان فراهم آرد و موافقتی در میان ایشان پیدا کرداند و با یکدیگرشان الفت دهد
که خدای تعالی عالم است باحوال بندگان و آگاه است از کار ایشان و اگر این دو حاکم مصلحت دران بینند
که میان ایشان فرقت اندازند چنانکه بی مراجعت ایشان اصلاح و تفریق کنند تا انکه هر دو متفق القول والرای

شوند و این از جملهٔ احکام شرعی است آورده اند که چون امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بصفین با معاویه کارزار
میکرد گاه دست ایشان را بود و گاه دست ایشان را تا یکبار بجای رسید که بر لشکر معاویه غلبه کردند و بسیاری
از ایشان بکشتند و تنگ خیمهٔ معاویه درآمدند نزدیک بود که او را اسیر کنند عمرو عاص را گفت تدبیر چیست
بفرمای تا مصحفها بر سر نیزه کنند و گویند که ای قوم ما شما را بکتاب خدای تعالی میخوانیم تا میان ما حاکم باشد
ایشان چنین کردند لشکر امیر المؤمنین چنان دیدند از حرب باز ایستادند مگر اندکی مستبصر بود امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه گفت ای قوم خطا کردید امضوا علی بصیرتکم فانهم لیسوا باهل دین ولا قرآن و انما رفعوها مکیدة بر کار
خود بروید که ایشان اهل دین و قرآن نیستند و این مصحفها را بکید بر سر این چوبها کرده اند ایشان نشنیدند
و اصرار کردند و گفتند لابد حکمین باید کرد امیر المؤمنین گفت چون چنین است من حاکمی اختیار کنم و او عبد الله
عباس را اختیار کرد گفتند نخواهیم یمنی و مصری را خواهیم گفت مالک اشتر را گفت این همه آفت از وی آمد
و ابو موسی اشعری را اختیار کردند برای خود دمان حکمین بکردند چنانکه معروف است عمرو عاص ابو موسی
اشعری را بفریفت و امیر المؤمنین را از امامت خلع کرد بدان کیدی که عمرو عاص را بود هم آن قوم که
اختیار کرده بودند خارجی شدند و چهار هزار مرد بیکبار برخواستند و لشکرگاه را رها کردند بجای فرود آمدند
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه عبد الله را فرستاد و گفت چرا جدا شده اید گفتند از برای آنکه علی رضی الله
عنه حکمین کرد عبد الله عباس گفت پس حکمین نشاید کردن گفتند نه گفت نه خدای تعالی در بعضی احکام شرع
میفرماید فان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله وحکما من اهلها ایشان جواب نداشتند و باز بماندند
عبد الله عباس باز آمد و از آنچه رفته بود خبر داد گفت نیکو گفتی ولیکن جواب شما نه اینست آنکه خود برفت و
ایشان را گفت بخدای اگر کسی در میان شما هست که این کار کرد و نخواسته جدا شوید یا جواب دهید آنکه گفت
که چون شما خود کرده اید خود بیرون آمدید اقتال آنکه با ایشان قتال کرد بنهروان تا همه ایشان را بکشت چنانکه در
کتب تواریخ مذکور است وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
حق تعالی خطاب میکند با جملهٔ مکلفان و میفرماید که خدا را پرستید و با وی هیچ شریک و انباز مگیرید و با مادر
و پدر نیکویی کنید و با خویشاوندان و یتیمان و مسکینان احسان کنید یتیم آن بود که بطفولیت پدرش بمیرد و مسکین
آن باشند که او را چیزی باشد و کفایتش نبود مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت شده است
گفت مسکینان را طعام ده و دست بسر یتیمان فرود آر و طعام شان ده و با همسایه بیگانه بود و یا رفیق و
آشنا

دیار ری که در سفر در پهلوی تو بود یعنی با تو بود نیکوئی کنید نوف البکالی گفت الجار الجنب همسایه کافرست بعضی گفتند
الصاحب بالجنب همسایه ست که سرایش بپهلوی سرای تو بود گفته اند که آنکس ست که ملازم تو بود در پهلوی تو نشیند
و طمع خیر تو دارد ابن عباس گفت من شرم دارم که مردی سه بار پای بر بساط من نهد و از من بر او اثری نباشد رسول
صلوات الله و سلامه علیه گفت مومن نباشد کسی همسایه از شر او ایمن نبود و هر آنکس که او را در سرای بسته باید داشت
که ایمن نبود از همسایه بر اهل و مالش همسایه او مومن نباشد گفتند یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست گفت آنکه
اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر درویش شود دستش گیری و اگر قرض خواهد بدهی و اگر خبر بدو رسد تهنیت گوئی و اگر مصیبتی
رسد تعزیتش گوئی و اگر بمیرد جنازه اش حاضر آئی و دیوار بالای دیوار سرای او برنیاری تا باد از و منع شود و او را
نرنجانی بمطبوخاتی که ترا بود و او را نصیب کنی اگر میوه خری او را از آن میوه نصیب کنی آنگاه گفت همسایگان سه اند
یکی سه حق دارد و یکی دو حق دارد و یکی یک حق دارد آنکه سه حق دارد همسایه باشد و مسلمان و خویش باشد حق همسایگی
دارد و حق اسلام و حق خویشی آنکه دو حق دارد همسایه و مسلمان باشد و آنکه یک حق دارد همسایه مشرک باشد انس
بن مالک روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت من جاره فقد اذانی هر که همسایه خود را برنجاند
مرا رنجانیده باشد و هر که مرا آزارد خدا را آزرده باشد و هر که با همسایه کارزار کند با من کارزار کرده بود و هر که
با من کارزار کند با خدای کارزار کند و همیشه برادر من جبرئیل مرا وصیت میکرد در حق همسایه تا گمان بردم که از
میراث باو رسد و آنکه گفت و ابن السبیل و با راه گذری غریب اگرچه در شهر خود نعمتی داشته بود با او احسان
کنید و با بردگان خود نیکوئی کنید ابوذر غفاری گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم غلامی بمن داد و مرا گفت
این را نیکو دار و از آن طعامش ده که تو خوری از آنش پوشان که تو پوشی ابوذر گفت من خود یک پیراهن داشتم
بدو نیمه کردم یک نیمه را در و پوشانیدم چون از بهر نماز بمسجد شدم رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا گفت که ترا
چه کردی گفتم یا رسول الله مرا گفتی غلام را نیکو دار از آنش ده که خوری و از آنش پوشان که تو پوشی و من همین یک
پیراهن داشتم نیمه پیراهن او کردم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت نیکو دارش بیامدم و آزادش کردم پس
رسول صلوات الله و سلامه علیه گفت غلام را چه کردی گفتم آزادش کردم گفت اجرک الله خدایت مزد دهاد
امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت آخرین سخن رسول صلی الله علیه و آله و سلم این بود که الصلوة و ما ملکت ایمانکم
نماز بپای دارید و زیردستان را نیکو دارید و تکبر مکنید که خدای تعالی دوست ندارد آنرا که تکبر کند بر همسایه درویش
و خویشاوند درویش مختال آنکس که در خود چیزی بیند که در و نباشد مختال و متکبر خوانند و فخور بسیار بود آنکه گفت
الذین یبخلون آنکسانی که بخیلی می کنند و مردمانرا به بخیلی میفرمایند و آنچه خدای بدیشان داده ست از فضل و نعمت
خویش بازمی پوشند ایشان ظالمان و ناجوانمردانند و ما بساخته ایم و بنهاده از بهر ظالمان و کافران

عذابی خوار کننده با مذلت و مهانت و استخفاف بعضی گفته اند که مراد جهودانند که صفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
پنهان کردند و بخیلی کردند باین علم و خبر بر مردمان سعید جبیر گفت آیه در مردمان آمد که بخل بعلم کنند و از طالبان علم
پنهان دارند ابن عباس گفت در اسامه حبیب و بحر بن عمرو و رفاعه بن زید آمد که بنزدیک جماعتی انصاریان آمدند
و ایشانرا گفتند که این مال خرج مکنید بر محمد و اصحابش که پس درویش شوید خدای تعالی در حق ایشان فرستاد که خود
بخیل بودند و مردمانرا ببخل فرمودند آنچه خدای تعالی ایشانرا داده بود از مال و نعمت باز پوشیدند روز عمران
حصین بنزدیک آمد با جامه از خز پوشیده که پیش از آن ندا ست و دیگر پس از آن بپوشید ازو پرسیدند آن حالت را
گفتم خواستم تا رسول صلی الله علیه و آله و سلم را کار بندم که گفت اذا انعم الله علی عبد نعمة احب ان یری اثر نعمته
علیه چون خدای تعالی بر بنده نعمت کند دوست دارد که آن نعمت بران بنده ببیند وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا وَمَاذَا عَلَيْهِمْ
لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا حق تعالی صفت آنان میکند که ذکر ایشان
رفت میگوید که اینانند که ندهند و اگر بدهند بریا و چشم دید از مردمان دهند سدی گفت که اینان منافقانند
و گفته اند که مال در عداوت رسول صلی الله علیه و سلم خرج کردند اگر منافقان اند چنین گفتند که لا تنفقوا علی من
عند رسول الله حتی ینفضوا بخیلی میکردند و بخل میفرمودند و می گفتند که چیزی باصحاب محمد مدهید تا بی برگ شوند از نزدیک
محمد علیه الصلوة والسلام پراکنده شوند و اگر چیزی دادندی چنانچه درین آیه ذکر کرد و گفت که مالهای خود را نفقه می
کنند بریا مردمان و ایمان نمی آرند بخدای و روز بازپسین با آنکه مرایی اند هم کافران اند دیو قرین و همنشین و یار
ایشانست کسی که دیو قرین او باشد بد قرینی باشد او را دیو چنانکه امروز قرین دیو اند فردا حق سبحانه و تعالی هر
یکی را با سلسله دیو ببندد تا چنانکه در دنیا در طاعت دیو بودند در آخرت قرین دیو باشند و این تمنا میکنند
که یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین آنگه بر سبیل تعجب و تعجیب میگوید که و ما ذا علیهم چه آید بر ایشان
و ایشانرا چه زیان دارد یعنی این مشرکان و جهودان و منافقانرا اگر بخدای و بروز قیامت ایمان آورندی و از آنچه
خدای تعالی ایشانرا داده است نفقه کنند ازین واضح تر دلیلی نتواند بودن بر فساد مذهب مجبره از آنکه ایشانرا
بود چون خدای تعالی گوید که شما را چه زیان دارد اگر ایمان آورید ایشان گویند که خدایرا چه زیان دارد اگر ما را رها
کنی تا ایمان آوریم و منع نکنی و قدرت و جبر کفر نیافرینی و قدرت ایمان بستانی و مهر از گوش و چشم ما برداری
در ما جای تعجب نیست و تعجب درست که آن میکنی و این میگویی حجت کافرانرا باشد بر خدای و خدای تعالی را هیچ
حجت نباشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا آنگه از سر تهدید و وعید گفت خدای با ایشان و احوال ایشان عالم است

انجا تهدیدی میکند و انجا عذاب می بجا آرد تا بر مذهب مجبره انجا ظالم باشد و آنجا متعدی نعوذ بالله من هذه الهذیان
انکه حق سبحانه و تعالی بنا و اساس عدل ممهد کردانید و کفتار مجبره را بر ایشان رد کرد و کفت ان الله لا یظلم مثقال
ذره خدای تعالی بر کسی ظلم نکند مثقال ذره و این آنست که در خاطر تو کمتر ازین در نیاید عبد الله عباس را پرسیدند
از ذره پاره خاک بر کرفت و بر بخت انکه دست بیفشاند تا کردی رقیق از دست او جدا شد کفت هر جزوی
ازین ذره ایست و کفته اند که ذره هر جزوی از اجزای هوا باشد که چون آفتاب در سوراخی افتد تو آن دیدی و مراد
ازین نفی ظلم است از ذات خویش چنانکه کفت ان الله لا یظلم الناس شیا و حقیقت ظلم ضرری باشد محض که
بغیری رسانند برای نفعی یا دفع مضرتی پس این بر خدای روا نبود از انکه او مستغنی و عالم است بقبح ظلم و ان تک
حسنة و اکر چند مثقال ذره حسنه باشد اثر النفع مضاعف کرداند یکی را بده و تا هفتصد ابو سعید خدری از رسول
صلی الله علیه و سلم روایت کرد که کفت روز قیامت چون مومنان از دوزخ بکذرند و ایمن شوند مومنان
با خدای تعالی مجادله کنند در حق مومنانی که در دوزخ باشند کویند بار خدایا برادران ما اند با ما بیک قبله نماز
کرده اند و روزه داشته اند و حج کرده اند و اکنون در دوزخ کرفتار شده اند اکر رحمت کنی و کرم فرمای ما شفاعت
کنیم حق تعالی کوید بروید هر کس را که شناسید از دوزخ بیارید ایشان بیایند و جماعت را ببینند ایشانرا بصورتی
باز شناسند بعضی را از ایشان آتش کرفته باشد تا نیمه ساق و بعضی را تا کعب ایشانرا از دوزخ بیرون ارند
تا انکه حق تعالی فرماید و هر کرا در دل او وزن دیناری از ایمان بوده است بیارید انکه کوید انرا که وزن نیم دینار
بوده است بیارید تا بانجا رسد که کوید که هر کرا مثقال ذره در دل ایمان بوده است بیارید ابو سعید کفت هر کس
که این خبر را تصدیق نکند کو این ایه برخوان که ان الله لا یظلم مثقال ذره کویند بار خدایا ما برفتیم و هر کرا
شناختیم بیاوردیم و کس نماند در انجا که در وی خیری بوده است حق تعالی کوید که پیغمبران شفاعت کردند و فرشتکان
و ائمه شفاعت کردند شفاعت ایشان برسیدند و رحمت من که ارحم الراحمینم بماند بفرماید که یک دو قبضه از
آتش دوزخ برکیرند در انجا جماعتی باشند سوخته شده و انکشت کشته بفرماید تا ایشانرا بیارند و بآبی که آن را
ماء الحیوان خوانند آن پر آب بر ایشان ریزند ایشان که برویند چنانکه دانه در سنبله از پوست بیرون ارند
چنانکه دانه مروارید بر روی ایشان نوشته باشد که عتق الله آزاد کردکان خدا اند بفرماید تا ایشانرا به بهشت
برند و کویند که هر چه شما را آرزوست بخواهید کویند بار خدایا با کس این کرامت نکردی که با ما بهتر ازین چه باشد
کوید که بهتر ازین رضای من از شما رضای که پس از ان خشم نباشد هرکز و یوت من لدنه و بدهد از نزدیک خود
مزدی عظیم یعنی ثواب عمل او با او رساند ابو عثمان الهندی کفت که از ابو هریره روایت کردند که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم کفت که خدای تعالی بنده مومن را بیک حسنه هزار حسنه بدهد مرا عجب آمد چون بوی رسیدم از وی

این خبر برسیدم گفت من نه چنین گفته ام من چنین گفته ام که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت و من از و شنیدم
که خدای تعالی بنده مومن را بر یک حسنه ده هزار حسنه بدهد واگر باور نداری این آیه برخوان ان الله لا یظلم
مثقال ذرة ان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما بنگر که خدای تعالی آنرا که عظیم خواند چه باشد
که داند مگر او فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ حق سبحانه ذکر وعده کرد در عقب آن ذکر وعید میکند تا مکلفانرا بهر دو طریق
تحریض کرده باشد بر فعل طاعات واجتناب مقبحات گفت چگونه باشد که ما از هر امتی گواهی را بیاریم یعنی
پیغمبران ایشانرا وترا بیاریم تا گواهی دهی بر ایشان استفهام است بر سبیل تعجیل وتهویل کار یعنی چگونه کنند
وچه مدفع سازند وچه عذر آرند چون حال چنین باشد که ایشانرا هیچ عذر نباشد عبد الله مسعود گفت که رسول صلی الله
علیه وسلم مرا گفت از قرآن چیزی برخوان من سورة النساء آغاز کردم چون باین آیه رسیدم بگریست و گفت باسر
گیر باسر گرفتم دیگر باره چون باین آیه رسیدم بگریست بیش از آنکه اول گریسته بود آنگه گفت حسبی بس است مرا الحمد خوانی
یومئذ یود الذین کفروا آن روز که چنین باشد آرزو خواهند وتمنا کنند کافران وآنانکه در پیغمبر عاصی شده باشند
که زمین را با ایشان راست گردانند ابو عبیده گفت که دوست داشتندی که زمین باز شدی وایشان در زمین
فرو شدندی وباز زمین راست گشتندی کلبی گفت چون خدای تعالی انتصاف کند از میان بهایم وسباع
وطیور ایشانرا گوید کن ترابا در حال همه خاک شوند عند آن کافران تمنا حال ایشان کنند که کاشکی که ایشان نیز
خاک شدندی ومردم بر سر ایشان میرفتندی وکاشکی که نعت وصفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم باز نپوشیدندی
بعضی دیگر گفتند که این کلام مستانف است معنی اینست که ایشان چیزی از خدای تعالی پنهان نتوانند کرد از آنکه
هیچ چیز بر او پوشیده نشود ودانند که جوارح واعضای ایشان بر ایشان گواهی دهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا
الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى
سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا
بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا خدای تعالی نهی کرد مردمانرا از آنکه نماز کنند در حال مستی بعضی مفسران
گفتند بدایه اسلام خمر حرام نبود خمر خوردندی ومست شدندی ونماز کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد وگفته اند
که آیه اگرچه در ظاهر نهی است از شرب خمر که عند آن مست شود ونماز از او درست نیاید پس گوی چنانست که
میگوید ولا تشربوا الخمر فتسکروا فیمنعکم من الصلوة چنانکه در جای دیگر گفت که یصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة
ومعنی آیه اینست که ای آنکسانی که ایمان آورده اید بنماز کردن نزدیک مشوید چون شما مست باشید تا آنکه بدانید
که چه میگوید ونه آنکه جنب باشید تا که خود را بشوئید وغسل کنید الا وقتی که راه گذری باشید سعید جبیر وعبد الله عباس

کفتند که مراد مسافرست یعنی الا که مسافر باشید که انکه نماز روا باشد تیمم بعضی دیکر کفتند مراد مواضع نمازست از
مساجد و حذف کرد برای دلالت کلام را و این روایة است از محمد باقر رضی الله عنه و جماعتی از مفسران از زید
بن حبیب روایة است که جماعت انصار را در ها بود در مسجد بود چون جنب شدندی راه دیکر نبود ایشان را خدای
تعالی رخصت داد که براه کذر در مسجد بکذرند و این در بدایة اسلام بود پیش از انکه سد ابواب کردند و درها که در مسجد
بود بر آوردند مکر در حجره امیر المومنین و فاطمه و ام سلمه رضی الله عنهما روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
کفت الا ان مسجدی حرام علی کل حایض من النسا او جنب من الرجال الا علی محمد و اهل بیته علی و فاطمه و الحسن
و الحسین و این روایة نیکوترست از اول برانکه در انجا هم بیان انکه از چکونه کند چون آب نیابد انکه کفت و اکر
شما رنجور باشید و مراد بدین بیماری است که او را ابله باشد یا جراحتی یا ریشی و این مذهب جمله فقهاست
مکر حسن بصری که او کفت تیمم روا نباشد او را جابر عبد الله انصاری کفت که ما جماعتی در سفری بودیم مردی را
سنکی بر سرش آمد و سرش بشکست در شب او را احتلام افتاد بر دیکری روز رجوع کرد با قوم کفت مرا هیچ رخصت
می یابید کفتند نه آب هست ترا غسل می باید کردن مرد غسل کرد و آب بر سر ریخت و بمرد چون باز آمدیم و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم را بکفتیم رسول صلواة الله و سلامه علیه دل تنک شد کفت قتلوه قتلهم الله مرد را بکشتند
که خدای تعالی بکشد ایشان را اجرا بنرسید چون ندانستند که شفا فرو ماندکی سوال است اکر بیمار باشید یا بر
سفر باشید و اکر دور بود و اکر نزدیک چون آب نیابید بطلب تیمم باید کردن و همچنین اکر یکی را از شما حدثی باشد
یا با زنان مقاربت و ملامسه کرده باشید ابن عباس و حسن بصری و قتاده کفتند که مراد بلمس جماع است و اکر
آب نیابید تیمم کنید بخاک پاک تیمم از خصایص امت است رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت فضلنا علی
الناس بثلث ما را بر مردمان بسه چیز تفضیل نهادند زمین جمله مسجد ما کردند و خاکش را طهور ما کردند و صفهای ما در نماز
چون صفهای فریشتکان کردند و ابتدا تیمم از ان کردند که بعضی زنان رسول صلی الله علیه و سلم در بعضی سفرها با
رسول بودند عقد داشت بعاریت کم شد چندانکه طلب کردند نیافتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه انجا
بماندند آنشب و دران منزل آب نبود انچه داشتند برسیده بود مردم رنجور دل شدند جبریل آمد و آیة تیمم را
آورد رسول صلی الله علیه و سلم تیمم کرد و صحابه تیمم کردند و نماز کردند چون اشتر برانکیختند تا بار کنند عقد در زیر شتر بود
و صفت تیمم در کتب فقهی مذکورست از انجا طلب باید کرد در خبرست که مردی نزدیک عمر خطاب آمد و پرسید که
کسی را که جنابت رسیده باشد و آب نیابد چکونه کند کفت صبر کند تا که آب یابد غسل کند و تا آب نیابد نماز
نکند عمار یاسر حاضر بود او را کفت یاد نداری که ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در فلان سفر بودیم مرا جنابت
رسید برفتم و خویشتن را در خاک بکردانیدم انکه بیامدم و رسول را خبر دادم مرا کفت یا عمار این قدر کفایت بود

تر او دست بر زمین زد و در روی من مالید و دیگر باره دستها و گفت نگر تا دگر باره چنان نکنی و صعید روی زمین
باشد اگر بر و خاک بود و اگر نه در این خلاف هست میان اهل لغت آنکه حق جل جلاله بیان تیمم کرد و گفت فامسحوا
بوجوهکم وایدیکم قصد خاک پاک کنید و دست بر آن زنید و روی را و دستها را بدان مسح کنید که خدای تعالی عفو کننده است
در وقت عذر از شما تیمم قبول کند و بیامرزد شما را أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ
وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا خطاب است رسول را صلی الله علیه و آله و سلم
و مراد تعجب و گفته اند الی برای مبالغه آورد یعنی الم ینته رؤیتک و علمک الیهم نمی نگری با آنانکه ایشان را از کتاب نصیبی
داده اند ابن عباس گفت مراد جهودان اند که در مدینه گمراهی را می خرند و هدایت را می بفروشند یعنی ضلالت
و ایمان را بکفر بدل می کنند و این آن بود که از عوام رشوه می ستدند پس بآن ماند که اثر بهای دیانت و امانت خود
کردند چون استدند و این از دست بدادند آنگه گفت که ایشان شما را چون خود میخواهند که شما نیز چون ایشان
باشید و خدای تعالی عالمتر است بدشمنان شما از شما با ایشان گمان خیر مبرید و با ایشان مشورت مکنید که ایشان
دشمن شما اند صلاح شما نجویند در افساد کار شما کوشند و خدای تعالی شما را بس است که ولی شما و ناصر شما باشد
دوستی با او کنید و رضای او جوئید مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ
وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا آیت در حق علما و احبار جهودان است که ایشان برای طعمه و تشوق و طمع در
حطام دنیا تحریف و تبدیل توریت کردند از صفت و نعت رسول صلی الله علیه و سلم گفت از جهودان قومی اند
که ایشان سخن خدای را در توریت از مواضع و جای خویش میگردانند با آنکه چنین می کنند بر طریق استهزا و افسوس
میگویند که شنیدیم و لیکن فرمان نخواهیم بردن بعکس آنکه مومنان گفتند سمعنا و اطعنا و نیز میگویند که بشنو یا گفته اند
که معنی اینست که اسمع غیر مقبول بشنو اگر تو بیی ما قبول نخواهیم کرد و نیز لفظ راعنا میگویند و این بزبان ایشان
دشنام بود و گفته اند که این کلمه استهزا بود بزبان ایشان و گفته اند که کلمه ایست که زیر دستان را گویند بدین
کلمات زبان خود را می پیچانند و در دین اسلام طعن می کنند اگر بخلاف کردندی و گفتندی شنیدیم و طاعت
داشتیم بجای سمعنا و عصینا و بشنو گفتار ما را و توقف کن بر ما تا کلام ترا بشنویم و بدانیم و تامل کنیم بجای و اسمع
غیر مسمع و راعنا ایشان را بهتر بودی و نیکوتر و صواب تر و راست تر و لیکن خدای تعالی لعنت بر ایشان کرد
بکفر ایشان و معلوم از حال ایشان آنست که ایمان نیاورند الا اندکی از ایشان که در مرضی ایمان آورده اند و از خدای
تعالی دور کرده شدن از رحمت بود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ
أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا خدای تعالی خطاب میکند با جهودان

ترسایان میگوید ای آنکسانی که ایشانرا کتاب داده اند ایمان آورده اند بدانچه ما فرستاده ایم از کتاب قران تمام
پیغمبران که این قران راست و مصدق و راست دارنده است این کتابها را که با شماست از توریة و انجیل
و درین هر دو کتاب ذکر او و نعمت او و صفت او مکتوب است ایمان آورید پیش از آنکه ما رویها را طمس و محو کردانیم
و باز پس سر ایشان بریم یعنی با قفاء ایشان بریم تا قفای روی گردد و روی قفا شود یا چون رویها بانکونه روند این
قول عبد الله عباس و عطیه است و قولی دیگر آنست که رویهای ایشانرا چون قرده و خنازیر کردانیم که این حیوانات
را موی بر روی باشد و آدمیانرا بر سر ابو الجارود از محمد باقر رضی الله عنه روایت کرده که او گفت که مراد آنست
که اگر برسول ایمان نیارند ما رویهای ایشانرا از هدی با ضلالت کردانیم یعنی بر سبیل خذلان اگر کویند که خدای
تعالی ایشانرا بدین وعید کرد و ایشان ایمان نیاوردند ازین دو جواب است یکی آنکه ایمان بعضی آوردند چون عبد الله
سلام و اضراب و او آنکه ایمان نیاوردند این عقوبت بکنند ایشانرا روز قیامت و مبرد گفت لا بد من طمس
فی الیهود و مسخ قبل قیام الساعة جواب دیگر آنست که خدای تعالی از و خبر داد بر تحیز و گفت طمس کنیم ایشان را
یا لعنت کنیم آنرا که طمس نکرد لعنت کرد راوی خبر کوید که چون این آیه آمد عبد الله اسلام نشنید گفت کشتافت
و نزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله می نرسیدم که پیش از آنکه بتو رسم رویم
با قفا کردانند نخعی گفت که معنی آنست که در عهد عمر خطاب چون این آیه بر کعب الاحبار خواندند گفت یا رب
اسلمت و یا رب امنت ابن زید گفت که معنی آنست که در عهد عمر خطاب چون این آیه بر محو آثار ایشان
کنیم از وجود و نواحی ایشان و آثار ایشان ازین ولایت برم تا آنجا شوند که آمده اند یعنی شام و این بود چون
اجلای بنی النضیر از دیار و حصون ایشان با اذرعات و اریحا از ناحیه شام تا لعنت کنیم ایشانرا چنانکه اصحاب
سبت را لعنت کردیم و ایشانرا با خوک و بوزینه کردانیدیم کار خدای تعالی کرده شود یعنی هر کاری که خدای تعالی
از افعال خویش خواهد آن باشد تهدید و تخویف است مر اهل کتاب را إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ
مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي
مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا
عبد الله عمر گفت چون این آیه آمد که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را بر منبر خواند مردی بر خاست و گفت یا رسول الله
و الشرک رسول صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نگفت مرد سه بار باز گفت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
بدرستی و حقیقت که خدای تعالی شرک نیامرزد و آنچه جز از شرک باشد بیامرزد آنرا که خواهد جابر بن عبد الله الانصاری
روایت کرد و گفت که مغفرة و آمرزش که خدای تعالی بر فرود آید تا میان آن حجاب نباشد یا گفتیم یا رسول الله

آن حجاب حیثیت کفت شرک بجای آنکه این آیة بخواندان الله لا یغفر ان یشرک به عبد الله عمر از رسول صلی الله علیه
واله وسلم روایت کرد که هرکه با بیش خدا شود و مشرک نباشد هیچ معصیت او را زیان ندارد چنانکه اگر مشرک
باشد بدوزخ شود هیچ طاعت او را سود ندارد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه کفت که در قرآن هیچ آیة نیست
دوست دارم ازین آیة واین دلیل است بر آنکه خدای تعالی فساق اهل صلوة را بیامرزد واگرچه توبه نکرده باشند
از بهر آنکه خدای تعالی درین آیه نفی و اثباتی نهاده است کفت شرک نیامرزم و مادون شرک بیامرزم و اجماع است که
شرک جز بتوبه نیامرزد واگر مادون شرک بی توبه نیامرزد فرقی نباشد میان نفی و اثبات پس درست باشد که ما دون
شرک بی توبه بیامرزد و نشاید که مراد بما دون الشرک الصغایر باشد بر آنکه مطلق کفت تخصیص او بی دلیل جایز نباشد
و آمرزش بمشیت معلق کردانید تا مکلفان بقبیح معری نشوند که اگر مطلق بودی اغراء بقبیح بودی و چون در حساب از اند
که مشیت بامرزیدن ایشان تعلق نگیرد از معاصی اجتناب نمایند و آنکه کفت هرکه بخدای شرک و با خدا در افعال یا
در استحقاق عبادت شریک بدارد دروغی عظیم بر خدای تعالی نهاده باشد آنکه کفت الم تر الی الذین ای
نمی نکری بکسانی که ایشان تزکیه نفس خود می کنند جماعتی جهودان چون بحر بن عمر و نعمان بن اوفی اطفال خود را بیش
رسول صلی الله علیه واله وسلم آوردند و کفتند که ای محمد صلعم کوی اینانرا کناهی هست کفت نه کفتند والله که ما همچنین ایم
در پاکی که اینان اند هر کناهی که ما بروز کنیم بشب از ما کفر کردانند و هرچه بشب کنیم از ما مکفر کنند خدای تعالی این آیه
فرستاد و عبد الله مسعود کفت ایشان یکدیکر را تزکیه کردندی خدای تعالی کفت تزکیه ایشان چه اعتبار است مر کی
آن باشد که منش تزکیه کنم بل الله یزکی من یشاء خدای تعالی تزکیه کند آنرا که خواهد و بر ایشان ظلم نکند و از حق ایشان
کم نکردانند از تزکیه و غیر آن و زیاده بر استحقاق ایشان عقاب نکنند بمقدار فتیلی و فتیل آن بود که در شکاف استه
خرما بود و آنکه کفت بنکر که بر خدای چکونه دروغ می نهند یعنی اندیشه کن که دروغ ایشان بر خدای چکونه است میکویند
که نحن ابناء الله و احباؤه ما فرزندان و دوستان خدائیم ولن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و این
بس است از بزه ظاهر مر ایشانرا یعنی عقاب و وبال این ایشانرا کفایت است اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ اُوْتُوْا نَصِیْبًا مِّنَ
الْکِتٰبِ یُؤْمِنُوْنَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ وَیَقُوْلُوْنَ لِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا هٰؤُلَاۤءِ اَهْدٰی مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
سَبِیْلًا اُولٰۤئِکَ الَّذِیْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَمَنْ یَّلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ نَصِیْرًا حق تعالی میکوید نمی بینی ای محمد آنرا که از نصیبی
داده اند ایشانرا فرموده اند تا بخدای و رسول ایمان آورند ایشان بجبت و طاغوت ایمان آورند در جبت و طاغوت
خلاف کرده اند عکرمه کفت دو صنم بودند که مشرکان آنرا پرستیدندی ابو عبیده کفت هرچه آنرا پرستیدند بدون
خدای تعالی از حجر و مدر و انسان و شیطان دلیلش قوله ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت و کفته اند جبت بتان اند
و طاغوت شیاطین که مردمان ایشانرا کنند بر طاعت ایشان و هر صنمی را شیطانی باشد ضحاک و مقاتل کفتند

جبت کعب احطب است وطاغوت کعب اشرف ایمان بجبت وطاغوت می آورند ومیگویند کافران را که این جماعت
یعنی مشرکان وبت پرستان باید ایه راه یافت اند تر از مومنان کعب اشرف با هفتاد سوار از جهودان بمکه
رفت پس از واقعه احد تا با قریش سوگند خورند وعهدی که میان ایشان ورسول صلی الله علیه وآله وسلم بستا اند کعب
اشرف بسرای ابو سفیان فرود امد ودیگران بسراهای قریش فرود آمدند وقریش گفتند شما اهل کتاب اید ومحمد اهل کتابست
ما بر شما ایمن نباشیم که میل شما با او بود واین امدن شما اینجا مکری بود اگر خواهید که ما بر شما ایمن باشیم این دو بت ما را
بسجده کنید ایشان ان دو بت را سجده کردند فذلک قوله تعالی یومنون بالجبت والطاغوت انگه کعب اشرف
گفت قریش را گفتند که سی مرد از ما وسی مرد از شما بیایید وشکم بدیوار کعبه باز نهیم با خدا تعالی عهد کنیم که از یکدیگر
جدا نشویم وباهم دست یکی داریم تا محمد را قهر کنیم چون این عهد بکردند فارغ شدند ابو سفیان کعب اشرف را
گفت تو مردی اهل کتابی وما مردمان امی کوی تا ما بحق نزدیکتریم یا محمد گفت دین وطریقه خود عرضه کنید ابو سفیان
گفت ما برای حاج اشتر کشیم وایشان را آب دهیم وطعام دهیم واسیران را از بند رها کنیم وصلة الرحم بجای آوریم وخانه
خدای را عمارت کنیم وبدو طواف کنیم وما از اهل حرمیم ومحمد از دین پدران ما مفارقت کرده است ورحم بریده
وحرم رها کرده ودین ما قدیم است ودین محمد محدث ما بحق اولیتریم یا او کعب اشرف گفت شما اولیترید ودین
شما از دین محمد بهتر است فذلک قوله تعالی ویقولون للذین کفروا هولاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا خدای
تعالی گفت یعنی ایشان یعنی حی اخطب وکعب اشرف وامثال ایشان آنان اند که خدای تعالی ایشان را لعنت
کرده است وهر کرا خدای تعالی لعنت کند تو او را یاری که عذاب خدای ازو دفع کند وخشم خدای تعالی ازو باز دارد
أم لهم نصيب من الملك فإذا لا يؤتون الناس نقيرا أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا
آل ابراهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وكفى بجهنم سعيرا
وجه اتصال این آیه بآیه اول آنست که آیه دوم که از پس این آیه است متضمن حسد است واین آیه متضمن بخل است
ووصف ایشان بحسد وغل متناسب است ومراد بملک نبوت است یعنی ایشان را ملک نبوت تا ایشان حکم کنند
بدان واگر ایشان را نصیبی بود از ملک مردمان را نقیری ندهند ونقیر نقطه باشد که بر پشت استه خرما بود بنزدیک
ابن عباس انگه گفت ام یحسدون الناس یا حسد می برند این جهودان بر عرب بدانکه خدای تعالی محمد را در میان
ایشان فرستاد ابن عباس ومجاهد وضحاک گفتند که مراد بناس محمد است جهودان بر او حسد بردند بر نبوت بعضی دیگر
گفتند اگر پیغمبری بودی او را چندین همت زنان نبودی خدای تعالی گفت ایشان را چه عجب می آید ومیدانند که بنزدیک
داود صد زن بود او را حلال بودند وبنزدیک سلیمان هزار زن بودند سیصد مهره وهفتصد سریه چون رسول الله
صلی الله علیه وسلم این بگفت وایشان بشنیدند بعضی اسیاک کردند چنانکه گفت فمنهم من آمن به ومنهم من صد

در تفسیر امام محمد باقر رضی الله عنه آمده است و آل محمد و مراد بجای ایشان اند که رسول را بر نبوت حسد کردند و آل
او را بر امامت بیانش قوله تعالی فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة ما آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم آل ابراهیم
محمد است و اهل البیت او و مراد بکتاب قرآنست و بحکمت نبوت بملک عظیم امامت و این جمله بمجموع نبود الا در خانه
رسول صلی الله علیه وسلم ملک دو است ملک دنیا و آخرت ملک دنیا را عظیم خواند و بمحمد و آل محمد داد و آتیناهم
ملکا عظیما و ملک آخرة را کبیر خواند و بایشان داد و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا و آنرا که ملک دنیا
و آخرت دهد اگر بر او حسد برند عجب نباشد و حسد را خصلتی است که حسد را بود و محسود را نیک حسد چون آتشیست
که حاسد در میان حسد خود آنرا پوشیده میدارد و او را میسوزد و کس را از آن خبر نه چون صبر کنی بر حسد از آن پس
حسد خود در محسود در بذ بوی از عود فضایل و مناقب محسود بواسطه آن بمشام خلایق رسد و ایشانرا ظاهر گردد
چنانکه طائی گفت واذا اراد الله نشر فضیلة طویت اتاح لها لسان حسود لولا اشتعال
النار فیما جاورت ما کان یعرف طیب عرف العود پس چون چنین بود بر حسد حاسدان صبر و شکر لازم
بود و اصبر علی مخصص الحسود فان صبرک قاتله حسد حاسد از بهر سیادت و مهتری کند ندانند که چندانکه بیشتر کند از آن
دورتر ماند که ان الحسود و او همیشه در خشم بود از آن کس که او را بر گناهی نبود چنانکه امیر المومنین علی رضی الله عنه
گفت الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له و آن خشم و عداوت بحقیقت با محسود نبود بلکه با خدای تعالی و نعمت
او بود و در کتب اوایل است که خدای تعالی گفت الحاسد عدو نعمتی غیر راض بقسمتی در خبر است که روزی جماعتی
از زنان قریش با زنان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حاضر آمدند هر کسی از قبیله خود و حسب و نسب قوم خود چیزی
می گفت فاطمه زهرا رضی الله عنها در آمد ایشان حدیث را رها کردند یکی گفت چرا رها کردید این حدیث را
گفت از بهر آنکه در پیش او حدیث و حسب و نسب محال باشد او آنست که شما میدانید یکی از جمله ایشان گفت
ما لکم یا بنی هاشم جزتم السیادة باسرها اما ابوک فسید ولد آدم و اما بعلک فسید العرب و اما انت فسیدة نساء
العالمین و اما ابناک فسیدا شباب اهل الجنة ای بنی هاشم شما را چه بوده است که همه سیادت از بهر خود جمع کرده اید
و گوی سیادت از همگنان برده اید پدرت سید ولد آدم است و شوهرت سید عرب است و تو سیده زنان جهانی و
پسرانت سیدان جوانان بهشت اند و عمت حمزه سید جمله شهیدان است فاطمه زهرا رضی الله عنها بر پای برخاست
و میخواند ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله حسد می برند مردمان که محمد و آل محمد اند بر آنچه خدای تعالی ایشانرا
داده است از فضل خویش ما آل ابراهیم را که محمد و آل محمد اند کتاب قرآن و حکمت و شریعت داده ایم و ایشانرا
ملک ولایت و امامت و کرامت کرده ایم آنکه گفت فمنهم من آمن از ایشان کس هست که بدان ایمان آورد
و کس هست که اعراض کرد پس دوزخ آتش است افروخته آنانرا که اعراض کردند و ایمان نیاوردند ان الذین کفروا

بآياتنا سوف نصليهم نارا كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب ان الله كان عزيزا
حكيما والذين آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا
لهم فيها ازواج مطهرة وندخلهم ظلا ظليلا میگوید آنانرا که بآیات ما کافر شدند زود باشد که بسوزانیم باتشی که هرکه که پوستی
از ایشان دران آتش سوخته شود پوستی دیگر بدل کنیم بجای آن عبد الله عمر گفت مردی این آیه پیش عمر خطاب بخواند
گفت که بازخوان باز خواند معاذ جبل گفت تفسیر این آیه نزدیک منست گفت بیار گفت در یکساعت صد بار پوست
ایشانرا بدل کنند عمر گفت من چنین شنیده ام از رسول صلی الله علیه وآله وسلم فضیل عیاض گفت که آتش ایشانرا
هر روز هزار بار بخورد مجاهد گفت میان پوست کافر و گوشتش کرمانی باشند که ایشانرا بانگی و جلبه باشد چون
بانگ خران از ابوهریره از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایه کرد که سطبری پوست کافر چهل و دو گز باشد
اگر گوید که خدای تعالی پوستی را که نو بیافرید مباشرت گناه نکرده باشد چگونه عذاب کند جواب از این آنست
که معذب جمله مکلف باشد نه پوست و بپوست اعتبار نیست از انکه چون بحی متصل نباشد الم نیابد و متالم جمله
آدمی نه بینی که چون گناه کار گناه ببعضی اجزا و اعضا کند چون چشم و گوش و زبان و دست و پای و در مشاهد مدحت
و ملامت راجع با جمله او باشد دون ابعاض او همچنین اعقاب بر جمله او باشد و متالم بآن الم جمله باشد و دلیل
برین ظاهر آیت است که گفت لیذوقوا العذاب با جمله ایشان حواله کرد نه با پوست جواب دیگر آنست که مراد
به تبدیل اعاده است و تغییر صفت و هیات چنانکه یکی از ما اگر پیرهنی دارد تنگ قد و قبا کند گویند هذا غیر ذاک
اگرچه داند که اصل او برجاست و آنکس که انگشتری را بشکند دیگر باره بشکلی دیگر برآرد گویند هذا الخاتم غیر ذاک و هم برین
معنی است قوله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض زمین باشد ولیکن متغیر بود در کیفیت او از رجام و از جبال
و غیر ان بعضی دیگر گفتند مراد بجلود پیراهن است چنانکه گفت سرابیلهم من قطران از بهر انکه ملازم ایشان
بود آنرا پوست خواند هرکه یکی سوخته گردد یکی دیگر بپوشانندش و عرب جلود را سرابیل خوانند چنانکه شاعر
گفت شعر کساء اللوم [illegible] حضرة في جلودهم فويل لتيم من سرابيل الخضر بعضی دیگر گفتند که خدای تعالی
اهل دوزخ را پوستی آفریند از بالای همه پوستها که الم نیابد و آن عذاب باشد بر خداوندش بمنزله پیراهن
که چون از قطران باشد انکه حق بیان کرد که از بهر آن میکنیم تا عذاب خدای تعالی بچشند که خدای تعالی قاهر و غالب است
کس او را غلبه نکند و حکیم است عذاب جز بعدل نکند و استحقاق انکه عقب آیت وعید آیه عدل فرستاد و گفت
آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند ما ایشانرا در بهشتهای بریم که در زیر آن درختان جویهای آب میرود و
ایشان در آنجا مخلد و مؤبد باشند و ایشانرا در آنجا زنانی باشند پاک و پاکیزه از عیبها که زنان دنیا را باشد
و ایشانرا در سایه بریم گسترده و تمام جای که سایه باشد و آفتاب بدو نرسد آنرا ظل گویند و آنچه آفتاب بدو رسد

بفعلی باب خیرا اذا عجزتم و ثباتی یوم احداد فرزتم و تسلیمی لیلة ارتعار اذا نمتم واجابتی للمسایل اذا
جهلتم برو بسر هند را بگوی که با من مباهلت میکنی و من آنم که ایمان آورده ام نه از پس کفر و بدانسته ام نه از
پس جهل و حکمی نکرده ام که از آن باز آمدم من کشنده پدران تو ام ببدر و پراکننده قوم تو ام با حد تا چند
ازین تمارایت بر روی ما که بنی هاشمیم آوردی و خدای تعالی آنرا نگونسار کرد چنانکه روز بدر کرد و شما دانید
که خدای تعالی طاعت من بر شما فریضه کرده است و متابعت من واجب کرده است انا که من اهل شما بعلم
و مستحق طاعتم که در خیبر من بکندم چون شما عاجز شدید و روز احد بایستادم چون شما بگریختید شب غار
جان فدا کردم چون شما را باکره دیده و خواب مسایل من دادم چون شما جاهل بودید بدان جابر عبد الله الانصاری
گفت از رسول خدا پرسیدم و گفتم یا رسول الله خدای را شناسیم و رسول را شناسیم اولوا الامر کدام اند که
خدای تعالی طاعت ایشان با طاعت تو و طاعت خود مقرون کرده ست گفت یا جابر هم خلفای منند و ایمه مسلمین
بعدی اولهم علی بن ابی طالب رضی الله عنه ان خلیفتان من اند و امامان اند مسلمانان را بعد از من اولین
ایشان علی ابن ابی طالب ست انگه حسن انگه حسین انگه علی ابن الحسین پس محمد ابن علی که در توریت معروفست
بباقر و تو او را دریابی ای جابر چون او را ببینی از من سلام برسان انگه یک یک را نام برد تا بحجت رسید گفت
انگه مردی که نامش نام من بود و کنیتش کنیت من بود حجت خدای بود و بقیه او در میان بندگان [illegible] حسن علی
و او آن بود که خدای تعالی بگشاید بر دست مشارق و مغارب زمین و آنست که از شیعتش غایب شود
غیبتی که بر امامت او ثبات نکند با آن غیبت الا مومنی که خدای تعالی دل او امتحان بایمان کرده باشد جابر گفت
من گفتم یا رسول الله شیعه او را در غیبتی او انتفاع باشد گفت که باشد همچون انتفاع مردمان بآفتاب اگرچه
ابری در پیش آید او را ای جابر این از مکنون سر خدای ست و مخزون علم خدا است نگاه دار این را الا از
اهلش جابر گفت چون برین مدتی دراز بگذشت من روزی در نزدیک علی ابن الحسین زین العابدین شدم و در
پیش او بنشستم و با او حدیث میکردم پسر او محمد بن علی الباقر از حجره زنان آمد و او کودک بود دو گیسو در بر افکنده جوان
او را بدیدم گوشت میان پشت من بلرزید و موی بر اندام من برخاست چون او را دیدم انگه گفتم ای غلام اقبل
فاقبل ثم قلت له ادبر فادبر ای کودک روی با من کن روی با من کرد گفتم برو پشت بر من کن پشت با من کرد گفتم
شمایل رسول الله و رب الکعبه بخدای کعبه که شمایل رسول ست انگه گفتم یا غلام ما اسمک نام تو چیست گفت محمد
گفتم پسر کیستی گفت ابن علی ابن الحسین گفتم تن و جان فدای تو بادهما انا که تو باقری گفت آری پیغام رسول خدای
بگذار گفتم رسول خدا مرا بشارت داد که من ترا ببینم و در یابم و گفت چون او را ببینی از من سلام برسان اکنون
رسول خدا سلام میرساند او گفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات والارض و علیک یا جابر بلغت

السلام جابر گفت من پس از آن پیش او میرفتم و از وی می پرسیدم و می آموختم یک روز از من مسئله پرسید من گفتم
لا والله لا ادخل فی نهی رسول الله بخدای که من در نهی رسول خدای نروم مرا گفته است که شما امامان را نه نماینده اید
پس از و حلیمتر این مرد مانی اید بکودکی و دانندهتر مردی مانید به بزرگی و گفت اینها را چیزی میاموزید که ایشان
از شما عالمتر باشند امام محمد رضی الله عنه گفت صدق جدی رسول الله من این بهتر از تو دانم و لقد اوتیت
الحکم صبیا و مرا بکودکی حکمت داده اند کل ذلک بفضل الله علینا و برکته و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
که من اطاع علینا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصی علینا فقد عصانی و من عصانی فقد عصا الله و این
آیت براینکه اولوا الامر علی است رضی الله عنه و فرزندان او صلوات الله علیهم اجمعین آنکه حق جل جلاله
چون بطاعت خویش و رسول و اولی الامر فرمود گفت اگر منازعت کنید در چیزی و شما را خلاف افتد در آن در آنرا
رد کنید با خدای و رسول آورد با خدای با کتاب خدای بود و رد با رسول با ملت و شریعت او بود چنانکه در دیگر آیت
گفت و لو ردوا الی الرسول و الی اولوا الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم برای آنکه ایشان تابعان رسول
و حافظان شریعت اند معصوم‌اند قول ایشان حجت باشد اگر بخدای و روز باز پسین ایمان دارید یعنی هر که
ایمان بخدای دارد چیزی را که در او خلاف بود جز از کتاب خدای و سنت رسول طلب ندارد این بهتر است
یعنی رد با خدای تعالی و رسولش نیکوترست بتاویل زجاج گفت آن تاویل که از رسول باشد از تاویل که از تلقاء
نفس خویش کنی یعنی احسن تاویلا من تاویلکم و این آیه دلیل است بر بطلان قیاس و آنکه گویند که رد با خدای و رسول
وقتی بود که منازعت بود چون منازعت نبود واجب نباشد از جهة دلیل الخطاب گویند این باطل است
بنزدیک بیشتر اهل علم أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ
أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ استفهام میکند بر سبیل تعجب و میگوید نمی بینی ای محمد آنها را
دعوی میکنند که ما ایمان آورده ایم بآنچه بتو فرستاده اند یعنی قرآن و بآنچه پیش از تو فرستاده اند از توریت و انجیل
و کتب متقدمان با این دعوی که می کنند میخواهند تا بحکومت بنزدیک طاغوت شوند و ایشان را فرموده اند تا بطاغوت
کافر شوند تا این طاغوت کیست حسن بصری گفت مراد از آیه منافقان اند بحکومت پیش ایشان میرفتند و طاغوت
بت است سدی گفت و قتاده که مراد بطاغوت ابو برده کاهن است منافقی را با جهودی حکومتی افتاد جهود گفت
بنزدیک محمد رویم منافق گفت بنزدیک ابو برده رویم جهود گفت محمد رویم که او رشوه نستاند منافق گفت بنزدیک
کعب اشرف رویم خدای تعالی این آیه فرستاد ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر خویش آورده است که جهود الحاح کرد بنزدیک
رسول آمدند صلوات الله و سلامه علیه برای جهود حکم کرد بر منافق چون از برون آمدند منافق گفت بیا تا بحکومت

پس عمر و یهودی برفتند یهودی عمر را گفت بدانکه میان ما حکومتی بود پیش محمد رفتیم و او حکم کرد اکنون او را راضی نیست
بحکومت محمد گفت پیش تو آمدیم در من آویخت و الحاح کرد عمر منافق را که چنین است که او میگوید گفت همچنین است
عمر گفت اکنون یکساعت توقف کن در خانه رفت و تیغ برگرفت و بیرون آمد و بر گردن منافق زد و سر
بینداخت و یهودی بگریخت عمر گفت این حکم منست بر کسی که او حکم خدای و رسول صلی الله علیه و آله و سلم
راضی نباشند و از محمد باقر و جعفر صادق رضی الله عنهما روایت کرده اند که این آیه بر عموم است هر حاکمی را
که بخلاف حق حکومت کنند و از امیر المومنین علی روایت کرد که او گفت کل حاکم یحکم بغیر قولنا اهل البیت فهو طاغوت
انگه این آیه برخواند یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به انگه گفت که بخدای که گردند و بحکومت
بنزدیک طاغوت شده اند و گمراه کرده اند ایشان را شیطان و از این امت بنجات یافتند الا ما و شیعه ما و غیر
ایشان هلاک شدند هر که ایشان را شناسد لعنت خدا بر وباد که حق تعالی و تقدس فرمود که و اذا قیل لهم تعالوا
گویند ایشان را که بیایید تا بآنچه خدای تعالی فرو فرستاده است از قرآن و بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم
تا او حکم بود میان شما یعنی آن منافق را که با یهودی حکومت بود تو منافقان را بینی ای محمد که روی بگردانند از تو
روی بگردانیدنی از بهر آنکه تو حکم میکنی و میل و محابا و رشوه جایز نداری فَکَیْفَ اِذَا اَصَابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ
اَیْدِیهِمْ ثُمَّ جَاؤُکَ یَحْلِفُونَ بِاللهِ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا اِحْسَانًا وَ تَوْفِیقًا اُولٰئِکَ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَاَعْرِضْ
عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِی اَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِیغًا ...... گفته اند که این در عبدالله بن
ابی سلول آمد و مصیبت آن مذلت بود که باو رسید چون از غزای بنی المصطلق باز آمدند در وقتی که آیه [illegible]
خوانند در سورة المنافقین در شأن او فرود آمد و او در عذر و خشوع گرفته و قصه این در سوره منافقین بیاید ان شاء الله
تعالی انگه بیامد و سوگند بحق خورد با آنچه گفت در میان آن دو گروه جز احسان و توفیق نخواست بعضی دیگر گفتند
که مراد به مصیبت کشتن آن مرد بود که عمر او را بکشت انگه اولیا بخون آمدند و طلب دیت کردند و سوگند خوردند
که ما را غرض در این اظفار نایره است و ما صلاح میکنیم و الا احسان و توفیق نمی خواهیم و گفته اند که آیت بر
عموم است و مراد مصیبتی معین نیست یعنی هر که ایشان را نکبتی رسد اعتبار بر نگیرند و آن سوگند بدروغ خوردن باز
نه ایستند و آنچه بخلاف راستی بود بظاهر وفاق و بباطن نفاق کنند و بران سوگند خورند که ما جز احسان و توفیق
نخواستیم حق تعالی تکذیب ایشان کرد با آنچه گفتند گفت ایشانند که خدای تعالی داند آنچه در دلهای ایشانست و
اشاره بآن منافقانست ای محمد از ایشان اعراض کن روی از ایشان بگردان و برای عذر و انذار و حجت ایشان را
وعظ کن و پند ده بزبان و عقوبت مکن ایشان را و بگوی در نفس ایشان ایشان را گفتاری بلیغ و تمام یعنی اگر توبه نکنند
ایشان را بقتل بترسان ضحاک گفت ایشان را بر ملا وعظ کن و در سر قولی بلیغ گوی تا زجر باشند ایشان را بعضی دیگر گفتند

که اعراض کن قبول قول ایشان مکن و عذر ایشان مپذیر که دروغ میگویند و پند ده ایشان را و گفتار
بلیغ گوی یعنی آنچه در دل دارید اگر اظهار کنم شما را بفرمایم کشتن وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ
وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا حق تعالی بیان
غرض حکمت او خود میکند در بعثت انبیا و میگوید که ما هیچ پیغمبری نفرستادیم الا از بهر آن تا طاعتش دارند و
فرمان او برند بفرمان خدای تعالی که طاعت ایشان بر خلقان واجب کرده است و اذن بمعنی تخلیه بود چنانکه گفت
وما هم بضارین به من احد الا باذن الله آنکه آنچه صلاح ایشان در آن بود و ایشان نکردند و گفت که اگر ایشان
چون بر خویشتن ظلم کردند بانکه بحکومت پیش طاغوت رفتند و بال آن ظلم هم بر نفس ایشان بود آنگه که این کردند
اگر هم نزدیک تو آمدندی و عذر خواستندی و توبه و استغفار کردندی و از خدای تعالی آمرزش خواستندی و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم برای ایشان استغفار کردی خدای را توبه پذیرنده و بخشاینده یافتندی یعنی خدای توبه
ایشان را قبول کردی و ایشان را بیامرزدی و حق آنکس که او استغفار کند آنست که اول در دل توبه کند از ندم و عزم
کند که دیگر با سر آن نرود پس بزبان استغفار کند چه اگر بدل اصرار کند و بزبان استغفار کند چنان باشد که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت که المصر علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزی بربه حسن بصری گفت که آیه در حق
دوازده مرد منافق آمد که با یکدیگر بر نفاقی اتفاق کردند خدای تعالی رسول را از آن خبر داد رسول صلوات الله
وسلامه علیه گفت که از شما دوازده کس بر کار نفاق اتفاق کردند که اگر برخیزید و استغفار کنید من از برای شما
شفاعت کنیم برنخاستند چندانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچکس برنخاست رسول صلی الله علیه
و آله و سلم هر دوازده کس را بنام و نسب بخواند و رسوا کرد گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت اگر اول بودی شما را بیامرزیدمی اکنون پس از این شما را بنزدیک خدای ده بنزد رسول
جای نیست رسول صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تا ایشان را از مسجد بیرون کردند و دیگر ایشان را نزدیک خود راه
نکرد در خبر است که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که چون رسول صلوات الله علیه و سلامه را دفن کردیم و سه
روز بر آمد اعرابی بر سر گور رسول آمد و خود را بر تربت مطهره افکند و میگریست و خاک بر سر میریخت و میگفت
یا رسول الله آنچه گفتی شنیدیم و گرویدیم و آنچه از خدای تعالی فرا گرفتی بواجبی از تو فرا گرفتیم خدای تعالی فرمود
ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفر لهم الرسول لوجد الله توابا رحیما ای رسول خدا بر خویشتن ظلم کردم
تا برای من استغفار کنی از روضه آواز آمد قد غفر لک بیامرزید ترا ای گوینده فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ
يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ
أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ

الا بذ الرجل المقبل فانه صدیق الاکبر والفاروق الاعظم خبر این مرد که روی بما دارد که او صدیق اکبر است و فاروق
اعظم است انکه حق تعالی فرمود ذلک الفضل من الله این از خدای تعالی فضل و نعمتی است و ذلک اشارة بنبوّا است
و گفته اند اشارة است بلطف و هدایة که عند آن افعالی کنند از طاعت خدای تعالی و رسولی که مستحق این شوند
و خدای تعالی بس است دانای باحوال ایشان که این کنند یا نکنند و این پایه یابند یا نیابند یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِیعًا وَإِنَّ مِنْکُمْ لَمَنْ لَیُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْکُمْ مُصِیبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ
عَلَیَّ إِذْ لَمْ أَکُنْ مَعَهُمْ شَهِیدًا وَلَئِنْ أَصَابَکُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَیَقُولَنَّ کَأَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُ مَوَدَّةٌ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ
خطاب با مومنانست و آنانکه خدای را و رسول را تصدیق کرده باشند ایشان را میفرماید که ای مومنان برگیرید دارید
سلاح خود را و با سلاح باشید و از دشمن حذر کنید بروید جماعه جماعه و گروه یا بروید جمله یکبار بحسب مصلحت
انکه از شما کسی هست که مردم را دل شکسته می کند از جهاد باز ایستند و چون جهاد کردند ایشان را نکبتی رسیدی
از قتل و جراحت و هزیمت و طریق شماتت گفتندی که خدای تعالی بر ما نعمت کرد که با شما نبودیم حق تعالی خبث
نیت و پلیدی منافقان باز گفت و گفت اگر مصیبتی و نکبتی و هزیمتی با شما رسد میگویند که خدای تعالی بر ما نعمت
کرد که حاضر نبودیم و چون ظفری و غنیمتی افتادی گفتندی چون کسی که میان شما و میان او مودتی و دوستی نبوده
باشد ای کاشکی من با شما بودمی تا فوزی عظیم و ظفری نیکو یافتمی و مرا نیز از آن غنیمت نصیبی بودی خدای تعالی ایشان را
بر این تمنا ذم کرد برای دو وجه یکی رغبت ایشان در عاجل غنیمت و ایثار آن بر ثواب آخرت از بهر شکی که ایشان را
بود در ثواب و جزا و دیگر از بهر حسد ایشان بر مومنان ابو علی فارسی گفت در آیت تقدیمی و تاخیری هست
تقدیر آنست که قال قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا کان لم تکن بینکم وبینهم مودة گفته اند که کان لم تکن
در موضع حال افتاده ای مشبها من لیس بینه وبینکم مودة معنی آیة آنست که منافقان مردم را از جهاد باز می دارند
و از جمله سخنهای ایشان آنست که مسلمانان را میگویند که انگارید که میان شما و او یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
هیچ دوستی مثبت یا نبوده است قولی دیگر آنست که منافقان میان شما معامله کسی می کنند که میان شما و او صداقتی و
نباشد صفت منافقانست بد عهدی که ایشان نخواستندی که در سرا و ضرا با مسلمانان باشند بلکه خواستند
که در حال غنیمت با ایشان باشند و در حال نکبت از ایشان دور باشند فَلْیُقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ ... فَیُقْتَلْ
أَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْرًا عَظِیمًا وَمَا لَکُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ
الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْیَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ
لَدُنْکَ نَصِیرًا الَّذِینَ آمَنُوا یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطَّاغُوتِ
فَقَاتِلُوا أَوْلِیَاءَ الشَّیْطَانِ إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطَانِ کَانَ ضَعِیفًا

حق سبحانه و تعالی چون ذکر حال منافقان کرد و آنکه مومنان را از جهاد باز میداشتند و ایشانرا دل شکستگی
میدادند در عقب آن ذکر مومنان کرد که ایشان بخلاف منافقان بودند گفت بگو آنانرا که ایشان زندگانی
دنیا بدل کرده اند باخرت که سرای ثواب است و آخرت بخریده اند قتال کنند در راه خدای که هر که در راه
خدا جهاد کند او را بکشند یا بکشد غالب شود بر خصم تغلب از برای آن گفت که غلبه هم بقتل و هم بهزیمت
باشد تا عام تر بود ما او را مزدی بزرگ عظیم بدهیم یعنی ثواب جهاد آنکه حق تعالی بر طریق ترغیب بلفظ استفهام
گفت که چه گفت لکم بوده است شما را که کارزار نمی کنید در سبیل خدا و نصرة نمی کنید و نمی رهانید آن مسلمانان
مستضعفانرا که در دست کفار اسیر بودند یارا آمدن نداشتند تا بیایند آنجا بماندند و مشرکان ایشانرا
عذاب می کنند و ایشان از مردان و زنان و کودکان آید آنکه بیان کرد که ایشان در آنجا چه میکنند و چه دعا
میگویند گفت که میگویند ای ما ما را برون بر از این شهر که بیداد کرده اند اهل او و ما را از نزدیک خویش
ولی و یاری پدید کن یعنی تو تولای کار ما کن و ما را با کسی مگذار و از نزدیک خود ما را ناصری فرست تا نصره
ما کند از جمله باز ماندگان و ضعیفان عیاش بن ابی ربیعه بود و جندب و سلمه بن هشام و الولید بن الولید
و غیرهم خدا تعالی دعا ایشان اجابت کرد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم مکه بگشاد و عتاب بن اسید را
امیر کرد و او یار ایشانرا شد تا آنها که مظلوم بودند و ذلیل و ضعیف و قاهر و غالب گشتند بر ظالمان آنکه
خدای تعالی هر دو فرقه را از مومنان و کافران صفت کرد و باز گفت از نصرت ایشان معبود خود را و گفت
آنانکه مومنان اند در سبیل خدا جهاد کنند تا کلمه اسلام را عالی گردانند و آنانکه کافرانند در راه طاغوت
قتال می کنند شعبی گفت شیطان است زجاج گفت هر معبودی دون خدای بود آنکه مومنانرا فرمود که قتال کنید
با دوستان و از ایشان مترسید که کید شیطان همیشه ضعیف بوده است و کید شیطانرا برای آن ضعیف
خواند که با صافه با نصرت خدای ضعیف بود و نیز از برای ضعیف دواعی اولیا را وجه حاصل نه اند بر بصیرت
از سر شبهه قتال کنند از مومنان از سر حجت أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ
فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ
عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا
کلبی گفت آیه در عبدالرحمن عوف آمد و سعد ابو وقاص و قدامه بن مظعون که در مکه از مشرکان رنج میدیدند گفتند
یا رسول الله دستور باش تا با ایشان کارزار کنیم که از حد ببردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مرا نفرمودند
بقتال ایشان صبر باید کرد تا وقت باشد چون رسول صلوات الله و سلامه علیه هجرت کرد و بمدینه آمد خدا
تعالی غزات بدر فرمود رسول صلی الله علیه و سلم گفت جهاد می باید کردن آنانرا که در مکه از روی کارزار بود

بدروغ چون بدانستند بدرستیکه جهاد می بباید کرد آنرا خوش نیامد و اظهار کراهت کردند و قتل و ضعف
ظاهر کردانیدند خدای تعالی این آیه فرستاد گفت نمی بینی ای محمد آنانرا که ایشانرا گفتند دست باز میدارید
و امتناع کنید یعنی در مکه از قتال مشرکان و بر نماز و زکوة اقتصار کنید خیرات و طاعات بجای آرید پس چون جهاد
کردن بر ایشان واجب کردانیدند کروهی از مشرکان از ایشان چنان می ترسیدند که از خدای ترسند و سخت تر
ازان و گفتند که بار خدایا چرا قتال بر ما نوشتی و ما را چرا باز پس نداشتی تا بوقت نزدیک که آن وقت مرگ
آنکه حق تعالی بیان کرد که آنچه دران رغبت می کنند از متاع دنیا چیزی نیست و نسبت با آخرت اندکست آخرة
بهترست کسی را که پرهیزکار باشد و بر ایشان ظلم نکنند بمقدار فتیلی و فتیل آن بود که در میان چون استه خرما بود
چون رشته ابن عباس گفت چون دو انگشت بهم بمال کنی چون رشته از چرک حاصل شود فتیل آنست أَيْنَمَا تَكُونُوا
يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ
يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ
فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا
حق سبحانه و تعالی مومنانرا بر جهاد تحریص میکند و میگوید شما را از مرگ چاره نیست اگر بجهاد روید و اگر نروید
و اگر در حصنهای حصین و قلعهای استوار باشید مرگ بشما اید و آن دافع و مانع نتواند بود و هر کجا که باشید مرگ
بشما رسد و اگرچه شما در کوشکها و حصنها باشید که آنرا بلند کردانیده باشید و بنای آنرا بگچ و سنگ
برآورده باشید چون چنین باشد شهادت یافتن و بدرجه شهید رسیدن بهتر از مردن بر فراش بود چنانکه
گفت و ان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرء فی الله بالسیف افضل آنکه حق تعالی بیان حال و قال منافقان
جهودان کرد و آنچه در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند چون رسول صلی الله علیه و سلم بمدینه امد هر که
ایشانرا نکبتی رسیدی و نقصان زرع و میوه بودی گفتندی بذا انشوم هذا الرجل این از شومی این مرد است و اگر
ایشانرا خصبی و نفعی و راحتی و زیادتی بودی گفتندی هذه من عند الله این نعمت از خداست بعضی دیگر گفتند مراد
بحسنه ظفر و غنیمت است و مراد بسیئه قتل و هزیمت یعنی میگویند ای محمد این منافقان و جهودان اگر حسنه بایشان
میرسد از نزدیک خدای است و اگر سیئه بایشان میرسد از نزدیک توست یعنی اگر نه سبب آن بودی که تو که محمدی
مار انقبال و بدی مارا این نکبت نرسیدی یا اگر تو درین مقام نبودی مارا خصب و نعمت بودی چنانکه ذکر آن
کرده شد خدای تعالی محمد را فرمود و گفت جواب ده ای محمد که این همه از رنج و راحت و بیماری و تندرستی و تنگی و فراخی
و خصب و جدب از قبل خداست مرا که محمدام درین شروعی نیست و بدست من ازین نوع هیچ نیاید آنکه بر سبیل
تقریع و انکار گفت که چه بوده است این قوم را که نزدیک نیست که چیزی بدانند یعنی هیچ نمی دانند و هیچ گفتار و حدیث

فهم می کنند یعنی قرآن چنانکه گفت الله نزل احسن الحدیث و بر عموم حمل کردن اولیتر است انکه حق تعالی باز نمود
آنچه حقیقت کار است و بیان کرد و گفت چرا بتو حواله می کنند و میگویند که از شوم تست یا بشومی قدم تست نمی
دانند که هرچه چنین است از خصیب و سعت و نعمت و ظفر و غنیمت همه از منست که خدام و هرچه قحط و شدت
و نکبت است و آفت همه بشومی کفر و معصیت ایشانست ما اصابک من حسنة فمن الله میگوید هرچه بتو رسد
از نیکویی آن از خداست و هرچه بتو رسد از بدی آن از قبل نفس تست ظفر و غنیمت چون روز بدر و قتل و هزیمت
چون روز احد که اگر ثباتی نمودندی و شعب رها نکردندی آنچه بایشان رسید نرسیدی ابو العالیه گفت مراد
طاعت و معصیت است یعنی طاعت بتوفیق و اقدار و تمکین و الطاف اوست و معاصی بفضل مدی اعانت و ارادت
خدای ابو القاسم بلخی گفت که مراد بسیئه عقوبت است بر سبیل جزا بر معصیت و عقوبت را بر توسع سیئه خوانند
چنانکه گفت وجزاء سیئة سیئة مثلها و مجبره را درین آیه تمسکی نیست برای آنکه اول مجمل گفت باخر مفصل
گردانید آنکه فرمود که ما ترا برسالت فرستادیم که اگر تو نیز بر ایشان گواهی اگر گواهی تو نباشد گواهی من کفایت است
از آنکه من عالمم باحوال ایشان ولیکن برای ابلاغ حجت را فرمودم که وجئنا بک علی هولاء شهیدا جزا و ثواب
و عقاب بامر منست و حکم من تو بکار خود قیام کن و کار من با من گذار که مراد درین کار یار بکار نیست مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ
فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ
مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا
سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلی الله علیه و سلم گفت من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله
هرکه طاعت من دارد طاعت خدای تعالی داشته بود و هرکه در حق من عاصی شود در خدای تعالی عاصی شده باشد
منافقان گفتند همانا این مرد میخواهد تا ما او را پرستیم و بخدای او قرار دهیم چنانکه ترسایان کردند با عیسی خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت همچنانست که او میگوید هرکه طاعت وی دارد طاعت خدای داشته بود چنانچه هرچه من
فرمایم مصلحت در آن بود و او بچیزی نفرماید الا که من فرموده باشم او را بدان پس طاعت او طاعت من باشد
و آنکه گفت هرکه برگردد و پشت بفرمان تو کند که برگردد وبال او هم بر او خواهد بودن ما ترا بمحافظت او نفرستادیم
کار تو بیش از تبلیغ نیست حافظ و رقیب و محاسب اعمال ایشان منم نه تو و گفتند که آیه منسوخ است بآیه قتال
و حفیظ بمعنی مسلط است چنانکه گفت لست علیهم بمسیطر پس از امر جهاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان
مسلط کرد و بر ایمان با ایشان قتال فرمود ویقولون طاعة یا ایشان کدام قوم اند بعضی گفتند منافقان بودند
چون بنزدیک رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدندی گفتندی فرمان تو ما را طاعت است و ما شما منقاد فرمان توایم
چون از پیش او برفتندی و بخلوت افتادی کارهای دیگر بخلاف آن سگالیدندی خدای تعالی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم

بران مطلع کردم نبیند تا که در مجلس تو اندری کویند که کار ما بفرمان بردن تست و چون از نزدیک تو بیرون شوند
جماعتی از ایشان شب کذارند و اندیشه کنند غیر ان که تو کفته باشی و بخلاف آن سکالند و خدای تعالی می نویسد
آنچه ایشان می سکالند در لوح محفوظ یا بر صحیفه اعمال تا ایشا نرا بران جزا دهد و کفته اند در نوشته قران بتو فرستد
پس تو ای محمد از ایشان اعراض کن روی از ایشان بکردان و توکل و اعتماد بر خدای تعالی کن و کار ایشان با خدای تعالی
افکن که خدای تعالی بس است که وکیلی که قیام کند بانچه که با وی تفویض کرده باشی أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ
مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى
الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا
استفهام است بر سبیل تقریع و توبیخ میکوید که این کافران و منافقان که بر کفر و نفاق خویش اصرار کردند در
این ایات قران می فرستیم و تو که محمدی بر ایشان میخوانی و ایشان می شنوند هیچ اندیشه نمیکنند درین قران تا
بدانند که درست و راست است و حق است و از نزدیک خدای تعالی است که اکر نه از خدای تعالی بودی در وی اختلاف
بسیار یافتندی و در وی هیچ اختلافی نیست از جهة فصاحت و بلاغت همه یکسانست نه چون کلام مخلوقی که بعضی
رکیک و ضعیف باشد و بعضی فصیح و انچه خبر است از غایبات احوال و اسرار اهل نفاق و کفر دارد هیچ خلفی نیست همه
مصدق است و بر وجه مخبر عنه است و در وی هیچ تناقضی نیست و هیچ تفاوتی ندارد اکر نه از قبل خدای تعالی بودی
این همه در وی موجود نبودی و این آیه دلیل است بر بطلان تقلید و حث بر نظر و تامل و بر بطلان قول انکس که کفت
معنی قران نشاید دانستن الا از جهت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و این مذهب مجبره و جماعت حشویانست
و دلیل است بر انکه قران کلام خداست یعنی اختلاف و تناقض و دیکر انکه اختلاف و تناقض نه از فعل خداست
که اکر از فعل او بودی از عند او بودی و خدای تعالی کفت از عند غیری باشد آنکه فرمود و اذا جاءهم امر من الامن این
هم صفت منافقانست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون سریتی بجای فرستادی و ایشانرا ظفری یا کسری
بودی ایشان آن خبر از صادر و وارد تفحص کردندی و باز هم کفتندی پیش از انکه با رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز
کفتند چنانکه باز کفتندی چنانکه خدای تعالی از ان خبر داد و کفت که چون بایشان اید کاری و خبری از امن یعنی ظفر
و غنیمت یا خوف و ترس یعنی قتل و کسر و هزیمت آنرا آشکارا کردانند و فاش کنند و اکر بکذاشتندی و با رسول
افکندندی با او بکفتی و افشا کردی و با خداوندانی کذاشتندی تا ایشان ظاهر کردندی هر آینه بدانستندی
آنکسانی که طلب دانستن می کنند و در تفحص و تجسس آنند از ایشان یعنی از منافقان و کفته اند که بدانستندی حقیقت
آن خبر را از خداوندان فرمان کفته اند که اولی الامر امرا و سرایا اند و امام محمد باقر رضی الله عنه کفت که ائمه معصوم اند
و این نیکوتر است. برای انکه خدای تعالی کفت اکر با ایشان رد کنند بدانند انانکه استخراج و استنباط آن می کنند

وآنکس که بقول او علم حاصل آید معصومی بود چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم با ائمه علیهم السلام آنکه گفت
اگر نه فضل و رحمت خدا بودی بر شما از ترادف الطاف شما همه پس روی شیطان کردیا مگر اندکی از شما که
متابعت شیطان نکردندی و گفته اند که استثنا از اتباع است یا مگر اتباعی اندک که ایشان شیطان را بودی
و بعضی از اهل لغت گفته اند که معنی آنست که لا تبعتم الشیطان کلکم والله اعلم فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ
إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً
حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا
رسول را صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که تو بکار خویش باش و تخلف منافقان و ارجاف مرجفان مبالات
مکن تو خبری خود در راه خدای تعالی جهاد کن که تکلیف ایشان بر تو نیست تا ضرر معصیت ایشان با تو آید بلکه
تکلیف ایشان بر ایشانست و وبال فعل اضرار ایشان بر ایشان ترا جز تکلیف خود و مومنان بر جهاد کردن
تحریض کن تا ایشان بثواب مجاهدان رسند شاید که خدای تعالی دست ظلم و عناد کافران از تو کوتاه گرداند
و دست ترا دراز گرداند و ترا بر ایشان مسلط گرداند عسی طمع را بود و چون خدای تعالی کسی را در طمع اندازد لازم بود
که مطموع او بدو رساند و این که گرد دست ایشان کوتاه گردانید و باس و کارزار از ایشان دفع کرد روز بدر کوچک
که چون رسول صلی الله وسلم صحابه را از قتال تحریض کرد ایشان تثاقل و تکاسل نمودند بر نشست و با هفتاد
سوار بیرون رفت ابو سفیان بشنید که رسول الله صلوات و سلامه علیه بیرون آمد بترسید و خدای تعالی بیم او
در دل او افکند برگردید و با مکه شد و گفته اند که این در حدیبیه بود آنجا که خدای تعالی گفت وهو الذی کف ایدیهم
عنکم وایدیکم عنهم و گفته اند که آیه مخصوص باهل ذمه است که قبول جزیه است و گفته اند که این وعده هنوز نبوده است
آنکه باشد که صاحب الزمان علیه السلام بیرون آید خلاف برخیزد دین یکی گردد وهو الذی ایدیکم عنکم دین
خدا بر همه دینها ظاهر گردد چنانکه گفت لیظهره علی الدین کله یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا و ظلما
و خدای تعالی باس و شدت و قوت او سخت تر است و نکال گردانیدن و عقوبت کردن او عظیم تر است آنکه فرمود
من یشفع شفاعة مراد بشفاعت نیک دعای خیر است بشفاعت بد دعای بد مومنان است یکدیگر را دعا کردندی
و جهودان یکدیگر را نفرین گفت هر کس که او دعای نیکو کند او را از آن نصیبی باشد و هر که دعای بد کند او را هم از آن
نصیبی بود در خبر می آید که چون مومنی دیگر را دعا کند در غیبت فرشتگان گویند بدالله بک خدای تعالی بتو ابتدا
کند و چون نفرین بناحق کند آن نفرین با او گردد و اگر او نیز مستحق آن نباشد با جهودان گردد و از محمد باقر روایت است
که کفل وزر است مجاهد گفت مراد بشفاعت حسنه و سیئه است و آنکه شفاعت کند بر کسی دیگر تا او را از بند
رها کند یا در حق او مکرمتی کند و شفاعت بد آنست که در حق کسی تخلیط و نمیمه کند و سبب سازد تا باو مضرتی رسد آنکه

کفت خدای تعالی بر همه چیزی مقیت ونکاهبانست وحافظ جمله خلقان اکر کسی نیکو کنند در حق یکدیکر نیکویی جزا
یابند واکر بدی کنند بدی بینند وان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء لاوفی تحریر «واذا
حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها ان الله کان علی کل شیء حسیبا الله لا اله الا هو لیجمعنکم الی
یوم القیمة لاریب فیه ومن اصدق من الله حدیثا» خطاب میکند جمله مومنان را ومیفرماید که چون شما را کسی
تحیتی وسلامی کند یا دعای خیری کوید شما او را بهتر ازان باز کویید یا مثل آن باورد کنید در خبرست که چون کسی
از مسلمانان بر پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه سلام کردی وکفتی سلام علیکم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کفتی وعلیک السلام
ورحمة الله وچون کفتی السلام علیک ورحمة الله رسول صلی الله علیه وآله وسلم کفتی وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته
چون بنده مومن برادر خود را سلام علیک السلام کوید واو را ده حسنه بنویسند وچون السلام علیک ورحمة الله
وبرکاته کوید او را سی حسنه بنویسند وهمچنین جواب دهنده را ابن عباس کفت که هر کس که برده کس سلام کند
یا بر کسی ده بار سلام کند چنان بود که برده آزاد کرده بود در خبرست که میان سلام کننده وجواب دهنده صد
حسنه باشد نود ونه آنرا که سلام کند ویک آنرا که جواب دهد برای آنکه ابتدا او داختیار این خیر او کرد واورد
که نایبی به نزدیک عبدالله جعفر آمد او را صلتی وعطای نیکو داد مرد را دست از مکافات او کوتاه بود اندیشه
میکرد که چکنم تا مکافات او کرده شود روزی در بازار می آمد این مرد روی بکردانید عبدالله جعفر عجب داشت
از پیش او درآمد وکفت یا فلان سلام علیک او بجست وجواب داد عبدالله کفت چرا روی بکردانیدی کفت
برای آن تا تو سلام کنی مرا جواب باید داد تا آن جواب بسیار تر باشد واندکی مرافقت مکافات عطا تو
بست وسلام در شریعت برای سلامت نهادند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که افشوا السلام تسلموا سلام
فاش دارید تا سلامت یابید وکفت السلام تحیة للمسلمین وامان لذمتنا برای فرمود که السلام للراکب
علی الراجل وللقایم علی القاعد آنکه کفت ان الله کان بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی بسنده است شمار
کننده ونکاهدارنده خدای است آن خدای که هیچ خدای نیست الا او وشما را جمع کند برای روز هیچ شکی نیست
در آن روز قیامت است که مردمان از کورها برخیزند وپیش خدای تعالی بایستند وان خواهد بود وباشد وسخن
خدای تعالی راست بود وکیست که او از خدای تعالی راست کوی ترست یعنی هیچ کس از خدای تعالی راست
کوی تر نیست. برای آنکه کذب برو روا نیست ازانجا که او عالم است بقبح آن ومستغنی است ازان وانکس که عالم
باشد بقبح قبیح وازو مستغنی بود قبیح نکند «فما لکم فی المنافقین فئتین والله ارکسهم بما کسبوا اتریدون ان تهدوا من
اضل الله ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا» خدای تعالی خطاب میکند با مومنان صحابه رسول ومی کوید که چیست
شما را که در منافقان دو کروه شده اند وخدای تعالی ایشان را باز کردانیده با احکام اهل شرک ازانکه چو ایشان

ومالشان وسبی زنان و فرزندان ایشان حلال گردانید بدانچه ایشان کردند تا هلاک کرد ایشانرا باگناه ایشان
آن منافقان بوده اند که بازپس ایستادند روز احد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم با مدینه شدند چون رسول
صلوات الله وسلامه علیه ایشانرا ملامت کرد جواب این دادند که لو نعلم قتالا لاتبعناکم اصحاب رسول
صلی الله علیه وآله وسلم بدو فرقه شدند قومی کفتند کافر اند و قومی کفتند نه اند عبد الله عباس و قتاده کفتند
آیه در دو مرد آمد که اظهار اسلام کردند در مکه و هجرت نکردند جماعتی از اصحاب در راه ایشان افتادند کروهی
کفتند که خون ایشان حلال است و کروهی کفتند که نیست خدای تعالی این آیه فرستاد ابن زید کفت
در منافقان اهل افک آمد که دروغ بر عایشه نهاد عبد الله ابی سلول بود و اصحابش آنکه خدای تعالی فرمود
اترمدون ای میخواهید شما که راه نمایید آنانرا که خدای تعالی ایشانرا اضلال کرده باشد یعنی ضلال شان خوانده
باشد و نام نهاده یا خود کمراه ایشان یافته باشند یا بر سبیل عقوبت خذلان کرده باشد ایشانرا یا از راه
بهشت کردانیده بود و مجبره را بقوله ارکسهم تمسکی نیست از بهر آنکه کفت که این با ایشان باستحقاق رفت
و بجزا کسب ایشان بر سبیل عقوبت آنکه کفت هر که خدای تعالی او را اضلال کند از راه بهشت بکرداند
تو او را هیچ سبیلی و راه نیابی براه ثواب ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء فلا تتخذوا منهم اولیاء حتی
یهاجروا فی سبیل الله فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم ولا تتخذوا منهم ولیا ولا نصیرا
الا الذین یصلون الی قوم بینکم وبینهم میثاق او جاءوکم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم
ولو شاء الله لسلطهم علیکم فلقاتلوکم فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقوا الیکم السلم فما جعل الله
لکم علیهم سبیلا ۵ ...... خدای تعالی از منافقان خبر میدهد و میکوید
که دوست میدارند این کافران و منافقان که شما همه چون ایشان کافر شوید و با ایشان در کفر یکسان باشید
آنکه مومنانرا نهی کرد از دوستی ایشان و کفت که از ایشان تبرا کنید و ایشان را بدوست خویش مکیرید تا آنکه
هجرت کنید در راه خدای تعالی هجرت بر سه نوع است یکی هجرت مومنان با رسول صلی الله علیه وآله وسلم
از مکه بمدینه چنانکه فرمود من یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله دوم هجرت کافران و منافقان از کفر و نفاق
با ایمان چنانکه درین آیه است و سیوم هجرت مومنان از معاصی رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که المهاجر
من هاجر ما نهاه الله عنه آنکه کفت اگر بر کردید و پشت بر اسلام و توحید کنید و هجرت نکنند ایشانرا بکیرید و بکشید
هر جا که یابید اگر در حل اگر در حرم و از ایشان هیچ دوست و یار مکیر که ایشان دوستی را و یاری نکنند از ایشان
جماعتی را استثنا کرد و کفت الا آنکه پرسند و التجا بکنند و نسبت کنند خود را با قومی که میان ایشان و شما عهد
و میثاقی باشد کفته اند که ایشان بنی مدلج اند سراقه بن مالک المدلجی بنزدیک رسول آمد پس از کارزار احد در رسول

صلی الله علیه و سلم عهدی بستند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بغزا ایشان نرود و گفت هر که قریش ایمان
آرند ما نیز ایمان آوریم برای آنکه ایشان حلیف قریش بودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم برین قرار داد و با او
عهد کرد امام محمد باقر گفت بنی اسلم اند که هلال بن عبد الاسلمی بیامد و با رسول صلی الله علیه و سلم عهد کرد که او و قوم
او بغزا رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیایند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بغزا ایشان نرود او معاونت
مشرکان نکنند و بیک جانب نشود از ایشان رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که در جوار و حمایت التجا است
درین عهد است تعرض مکنید او را آنکه فرمود که یا آیند بشما جماعتی که دلهای ایشان تنگ شده باشد و نخواهند که
شما قتال کنید یا با قوم خود از آنکه از مسلمانان بسیار خویش ایشان بودند یا معاهد و حلیف بعضی گفتند که ایشان
بنی اشجع اند که ایشان بمدینه آمدند و پیشرو ایشان مسعود بن رحیله بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تا
ایشان را میزبانی کردند آنگه گفت بچه کار آمده اید گفتند برای آن آمده ایم که جای ما بتو نزدیک است و ما حرب ترا کاره ایم
و کارزار ضیعه را که از میان ما و ایشان عهد نیست و باتفاق حکم این آیه منسوخ است اما خلاف در آنست که ناسخ
این کدام است آنگه گفت که و لو شاء الله امنت نهاد بر ایشان که این دلتنگی و دل شکستگی ایشان هم لطفی است
از قبل من در حق شما که اگر خدای تعالی خواستی بدل حصر دل شکستگی ایشان از قتال شما ایشان را دلیری دادی
و بر شما مسلط کردانیدی و این مشیت قدرت است یعنی توانستی که کردی و هیچکس مانع نبودی اما نکردی از آنکه حکمت
او مانع بودی آنگه گفت پس اگر ایشان از شما در شوند و با شما قتال نکنند و صلحی اندازند با شما بعضی گفتند که مراد
بسلم اسلام است یعنی اسلام آرند خدای تعالی شما را بر ایشان راهی نکرد یعنی دوستی ندارد از روی شرع و رخصت
ندارد در قتال ایشان مادام که مسلم یا مسالم باشند اگر مسلمان شوند برادران شمااند و اگر در عهد شما آیند معاهد
عهد شما باشند بهیچ وجه شما را نیست که با ایشان کارزار کنید سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا
قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا زود باشند که گروهی
دیگر را ببینید که خواهند ایشان تا از شما ایمن باشند و از قوم خویش هم ایمن باشند ابن عباس گفت روایة
کلبی از ابو صالح که ایشان اسد و غطفان بودند بیامدند و اظهار اسلام کردند و منافق بودند چون قوم ایشان را
گفتند که اسلام آورده اید گفتندی بهذا القرد و بهذا العقرب و چون رسول را دیدندی گفتندی که ما از شمائیم حق تعالی
نفاق ایشان را ظاهر کرد و بگفت که غرض ایشان آنست تا باظهار کلمه ایمان و اسلام از شما ایمن باشند و با اظهار
کلمه کفر از قوم خود ایمن باشند آنگه فرمود که کلما ردوا الی الفتنه هر که ابتلا و امتحان کنند ایشان را ببلیتی یا بسر کفر شوند
و بسر نگونسار در کفر افتند پس اگر ایشان از شما جدا نشوند و با میان قوم خود که کافرانند نروند و دست بمباهله

و مصالحه شما نه هند و دست از قتال و رنجانیدن شما بدارند بگیرید ایشان را و بکشید هر جا که یابید که ایشان اند که
خدای تعالی شما را بر ایشان سلطانی و حجتی ظاهر داده است و قوتی هویدا وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا
إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ
عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا
آیه در عیاش بن ربیعه آمد که او بنزدیک رسول الله علیه و آله و سلم آمد پیش از هجرت و ایمان آورد چون رسول
صلوات الله و سلامه علیه با مدینه آمد نه او در مکه نتوانست بود بیامد و با بعضی کوههای مدینه رفت و جای
بساخت و آنجا مقام کرد چون خبر اسلام او در مکه بمادرش رسید از این جزعی عظیم کرد و پسران خود ابوجهل و حارث
بنی هشام را گفت و ایشان هر دو برادران عیاش بودند از قبل مادر که بخدای که در زیر هیچ سقفی نروم و هیچ طعامی
نخورم تا بروند و او را پیش من بیارند ایشان برخاستند و حارث بن زید انیسه با ایشان بود بیامدند و عیاش را
گفتند مادرت سوگند خورده است که تا ترا نبیند طعام و شراب نخورد و در زیر سقف نرود با او سوگند خوردند و او
بعهد ایشان از کوه بزیر آمد دست در دست ایشان نهاد او را بگرفتند و دست او برهم بستند و هر دو برادر او را
صد تازیانه بزدند و با مکه آوردند پیش مادرش سوگند خورد که او را از بند رها نکند تا آنکه او کافر شود او را همچنان بسته
در آفتاب انداختند چون کار بر او سخت شد آنچه از او میخواستند او بگفت آنگه او را بگشادند حارث بن زید که
با ایشان بود او را ملامت کرد و گفت این چیست که کردی نه بر دین پدران بماندی نه بر این دین که گرفته
بودی و ماندی این چند تنها موحش میگفت عیاش گفت والله که ترا هر کجا خالی یابم بکشم آنگه برخاست و با مدینه
آمد و اسلام تازه کرد و در مدینه مقام ساخت پس از مدتی دراز این حارث بن زید بمدینه آمد و اسلام
آورد در این وقت عیاش غایب بود از اسلام او خبر نداشت چون باز آمد روزی حارث را بقبا یافت
بر او حمله برد و او را بکشت مردم او را گفتند چرا کشتی و او مسلمان بود گفت ندانستم و پشیمان شد پیش رسول
صلی الله علیه و آله و سلم و این حال با رسول الله باز راند و سوگند خورد که از اسلام او هیچ خبر نداشتم خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت که هیچ مومنی را نباشد که مومنی را بکشد بعمد و قصد لیکن اگر بخطا کشد حکم او آنست که بنده
مومن آزاد کند و دیت با اولیای مقتول تسلیم کند قتل بر سه ضرب است عمد محض و خطا محض و خطا شبیه العمد
در قتل عمد قصاص لازم بود الا که اولیای مقتول عفو کنند یا بدیت راضی شوند و دیت هزار دینار است یا ده
هزار درم یا صد اشتر مسنه قیمت هر یکی ده دینار یا دویست گاو مسنه قیمت هر یکی پنج دینار یا هزار گوسفند
و این دیت در مال قاتل واجب بود بر او کفارت بود و آن برده آزاد کردن است و شصت درویش را طعام

دادن و دو ماه پیوسته روزه داشتن بر جمع و در قتل خطا دیت بر عاقله قاتل بود و دیت قتل شبه العمد بر قاتل بود
در مالش بر سبیل تغلیظ و اگر مالش نباشد سختش فرمایند دیت عمد به یک سال ستانند و شبه عمد به دو سال
و خطا به سه سال و در همه لازم بود دیت و کفارت و دیت دادن واجب است الا که اولیاء مقتول بر آن صدقه
کنند و از ایشان نخواهند و اگر این مقتول از قومی باشد که ایشان کافر باشند و او مومن بود بخطا او را کشته
باشند بر کشنده او کفارت باشد و دیت نباشد برانکه ورثه او کافر باشند و کافر از مسلمان میراث نگیرد
و اگر این مقتول از قومی باشد که میان شما و ایشان میثاق و عهدی بود و او را بخطا بکشند دیت لازم باشد
بر عاقله و کفارت بنده آزاد کردن بود بر قاتل ابن عباس گفت که در این مقتول ایمان شرط نیست و این
مذهب شافعی است بعضی دیگر گفتند که ایمان شرط است و این مذهب اصحاب ماست الا آنست که دیت
بوارثان مسلمان او دهند و بکافران ندهند و اگر وارث مومن نباشد دیه او بیت المال را باشد الا که موجود
هر که نیابد استطاعت آن بنده آزاد کند و بهای آن ندارد بر او بود که دو ماه پیوسته روزه دارد توبه است
از خدای تعالی و رحمتی است از او بر شما بجهة آنکه برده نیابد او را روزه قایم مقام او باشد تا در کفارت بر او
بسته نشود و خدای تعالی همیشه دانا و حکیم بوده است عالم باحوال مکلفان و مصالح ایشان و حکیم در الجزاء نشانرا
فرماید و نهی کند وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا
آیه در قیس ضبابه آمد و برادرش را کشته یافت در بنی النجار و برادرش مسلمان بود نزدیک رسول صلی الله علیه
و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله برادرم را در بنی النجار کشته یافته ام رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردی از بنی
فهر با او بفرستاد بنی نجار گفت که سلام من بدیشان برسان و ایشان را بگوی که رسول صلوات الله علیه میگوید
که اگر کشنده برادر این مرد را میدانید با او دهید تا او را قصاص کند و اگر نمیدانید دیه او برادرش دهید و این مرد
فهری بیامد و پیغام رسول بگذارد ایشان گفتند سمعا و طاعة لله و لرسوله بخدای که ما قاتل او را نمی شناسیم و لیکن
دیه او را بدهیم صد شتر بیاوردند و بمقیس دادند و ایشان روی بمدینه نهادند و مسافت نزدیک شیطان مقیس را
وسواس کرد و گفت این بستانی مردم ترا عیب کنند رای آنست که این مرد را بباید کشتن تا در برابر خون
برادرت افتد و شتران براندند و برفتند آنگه رها کرد تا فهری غافل شد سنگی بزرگ برداشت و بر سر او زد
و او را بکشت و شتری را برنشست و باقی شتران را براند و روی بمکه نهادند و مرتد شد خدای تعالی در حق او این آیه
فرستاد و بیان کرد که هر که او مومنی را بکشد بقصد جزاء او آتش و دوزخ بود که در آنجا مخلد و موید باشد و خشم
خدای تعالی بر او بود و بر او خشم گیرد و او را لعنت کند و از رحمت خود دور کرده اند و بسازد از بهر او عذابی بزرگ
بنزدیک اصحاب ما قاتل مومن از حکم ایمان و اسلام بیرون و در دوزخ مخلد و موید نماند و دلیل برین آنست که خدای

عمد را مومن خواند یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی دوم برادرش خواند وگفت فمن عفی له من اخیه
شیء ودیگر گفت ذلک تخفیف من ربکم ورحمة واین جز مومنان را نباشد انکه گفت فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب
الیم ذکر تخلید نفرماید کرد وعذاب متناول باشد قصاص را وحکم او حکم عفی نیست دلیل بر این قاتلهم یعذبهم الله
بایدیکم در خبرست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیعت مردم بران ستدی که شرک نیارند وخون بناحق
نکنند وانچه شرایط اسلامست از اجتناب کبایر بجای آرند انکه گفت فمن فعل ذلک فاقیم علی الحد فهو کفارة
که ومن ستر علیه فامره الی الله عزوجل ان شاء غفر وان شاء عذبه واگر قاتل کافر بودی این حدیث را وجهی بودی
ودیگر فرمود من اهل الاسلام الکف عمن قال لا اله الا الله لا تکفره بذنب از اصل مسلمانی ست آنکه زبانش
ازگوینده لا اله الا الله باز داری وا درا بهیچ گناهی کافر نخوانی ودیگر گفت انکه کفر جحودست وقاتل خدای را
منکر نیست کافر نباشد واین آیه چون در حق شخصی معین آمد وا و مرتد گشت خلود در دوزخ او را بود لازم نیاید
که مومنان مخلد مانند وروا بود نیز که آیت را تخصیص کنند وگویند که مراد اینست که ومن قتل مومنا متعمدا الا
بما نه مستحلا لقبله چون برای ایمانش کشند ومستحل قتلش باشند کافر باشند واین که گفت فجزاؤه جهنم جزاینش دوزخ است
لازم نیاید که لابد بود که این جزا واقع آید وجزا شاید که بعد الاستحقاق عفو خدای بدین متصل گردد وغضب
ولعنت برای استحقاقست روا بود که عفوش دریابد ولازم نیست خلود بر تایید تفسیر دادن که خلود در کلام
عرب عبارت است از طول مدة گویند که خلده فلان فی السجن وهمه عاقلان دانند که نه بحبس مخلد باشد ونه
محبوس وفلان مخلد اذا کان بطی الشیب وقوله یحسب ان ماله اخلده وعاصم از ابن عباس روایة کرد که او
گفت جزاینست دوزخ باشد ان شاء عذبه وان شاء غفر وانکس گفت که قاتل عمد را توبه نباشد قول خارجیانست
واخباری که بدین وارد ست از اخبار احادست انرا قبول نکنند یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله
فتبینوا ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا فعند الله مغانم
کثیرة کذلک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا بروایة ابو صالح از ابن عباس
آیه در مرداس بن نهیک آمد داو مسلمان بود وقوم او کافر بودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم سریتی بغزا
ایشان فرستاد چون خبر یافتند بگریختند واین مرد مقام کرد برای آنکه مسلمان بود چون لشکر نزدیک در آمد
اندیشه کرد که مبادا لشکر مسلمان نباشد گوسفندانرا به شکسته برد وبر سر کوه شد چون لشکر فرود آمدند او
از تکبیر برداشتند بدانست که لشکر مسلمانانند فرود آمد وتکبیر کرد وبر ایشان سلام کرد وگفت لا اله الا الله
محمد رسول الله اسامة بن زید حارثه قصد او کرد وا و را بکشت وگوسفندش را براند انکه بنزدیک رسول الله
آمد وا و را خبر داد رسول صلی الله علیه وآله وسلم دل تنگ شد وخشم گرفت بر اسامه وگفت میدانم که تو او را بطمع

کوسفندان بکشتی و خدای تعالی این آیه فرستاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آیه بر وی خواند او گفت یا رسول الله
برای من استغفار کن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت بلا اله الا الله چه کنم تا چند بار اسامه از رسول
صلی الله علیه و سلم استغفار خواست او گفت فکیف اصنع بلا اله الا الله پس از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم
برای او استغفار خواست و او را فرمود که برده آزاد کن و بروایت عکرمه از ابن عباس مردی آمد از بنی سلیم
کوسفند داشت بجماعتی از اصحاب رسول بگذشت و بر ایشان سلام گفت گفتند که از بیم ما سلام کرد تا کوسفند او را
حمایت کند و الا مسلمان نیست او را بکشتند و کوسفندان ببردند حسن بصری گفت مسلمانان بر جماعتی غره کردند
و اینان بر ایشان منهزم کردند در آن میان مردی را بگرفتند او گفت من مسلمانم و اظهار شهادتین کرد از و قبول نکردند
برای طمع متاع او را بکشتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را گفت مردی را بکشتی که میگفت من مسلمانم
گفت یا رسول الله او از ترس جان خود گفت رسول الله علیه السلام گفت چرا دلش نشکافتی تا بدانستی
نمی دانی که ما را جز زبان کار نیست بسی بر نیامد که کشنده او بمرد او را در پهلوی او دفن کردند زمین او را برانداخت
تا سه بار دفن کردند و بر می انداخت پای او بگرفتند و او را در شعبی از شعاب کوه انداختند و خدای تعالی در حق او این
آیه فرستاد و گفت ای مومنان چون در زمین روید و سیاحت کنید اگر مجاهد باشید و اگر مسافر درنگ
کنید و آهسته باشید و در کارها تعجیل مکنید ثبات و سکون بجای آرید و اندیشه کنید و مگوئید آنان را که بر شما سلام
کنند و گویند که ما مسلمانیم که تو مسلمان نیستی از آنکه سلام تحیت اهل سلام و نشان مسلمانی است و مگوئید
آنان را که بر شما سلام کنند که تو مسلمان نیستی که غرض شما در این غرض دنیا و متاع دنیا باشد از بهر طمع مال را
و گوئید که او مسلمان نیست و او را بکشند تا مال او بر دارید متاع دنیا را خواهند عرض خوانند از بهر آنکه او را بقای
نیست تشبیها بالعرض الذی هو خلاف الجوهر غنیمت از خدای جوئید که نزدیک خدا غنیمتها بسیار است
و ثواب بهشت است کسی را که از مثل این کارها تحرج کند آنکه گفت مکنید چنین که شما نیز همچو ایشان بوده اید
یعنی کافر بودید باظهار کلمه اسلام ایمن گشتید یا شما نیز پیش از این همچنین بودید چنانکه این مرد ایمان خود از قوم خود
نگاه میداشت از آنکه می ترسید شما نیز می ترسیدید تا آنکه خدای تعالی بر شما منت نهاد بدانکه شما را بسیار
گردانید و قوت و شوکت شما را ارزانی داشت تا شما بر مشرکان دست یافتید و ایشان را مقهور و منکوب
گردانید پس شما تثبت کنید و تانی بجای آورید و تعجیل و بی اندیشه کاری مکنید که خدای تعالی بهر چه شما میکنید از
خیر و شر آگاه است و بر او هیچ پوشیده نیست و در این آیه دلیل است بر آنکه ایمان قول بزبان باشد برای آنکه حکم
اسلام بر تقیه و حصن الدماء و الاموال است و بر ایمان ثواب است و ایمان باشد بدل و اسلام بجوارح لا یستوی
القاعدون من المؤمنین غیر أولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله بأموالهم وأنفسهم فضل الله المجاهدین بأموالهم

وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا
عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيمًا ابو صالح از عبد الله عباس گفت که
سبب نزول آیة آن بود که چون خدای تعالی ذکر مجاهدان کرد و بیان درجات ایشان و ترغیب کرد ایشان را
در جهاد عبد الله ام مکتوم و عبد الله جحش بنزدیک رسول صلی الله علیه وسلم آمدند و ایشان هر دو نابینا بودند
گفتند یا رسول الله خدای تعالی بندگان را جهاد فرمود و ترغیب کرد و احوال ما اینست که تو می بینی و ما را آرزوی جهاد هست
ما را رخصتی هست که جهاد نکنیم این آیة فرود آمد و استثنا کرد خداوند ان ضرر را و ضرر در آیة عمی ست تا بینا را
از آنجا ضرر گویند ثابت از عبد الرحمن ابی لیلی روایة کرد که این آیت اول چنین فرود آمد که لا یستوی القاعدون
من المومنین والمجاهدون عبد الله ابن مکتوم دعا کرد و گفت اللهم انزل عذری خدای تعالی غیر اولی الضرر فرستاد
و بفرمود که بجای خود بنه او را پس از آن بفرازفتی و گفتی مرا راست بدارید در برابر و رایت بمن دهید که من بگریزم
و نتوانم گریختن معنی اینست که یکسان و راست نباشند مومنان که بنشینند و از جهاد تقاعد نمایند بی عذری و منعی
و طلب آسایش و رفاهیت را با مومنانی که ایشان جهاد کنند بمال و جان در راه خدای تعالی الا آنکسانی را که عذری
باشد از جهت بیماری و رنجوری و نابینایی که چون ایشان را ارادت جهاد باشد و خدای تعالی از دل ایشان داند
ایشان را صواب مجاهدان و درجات ایشان بدهد آنگه تفضیل آن فرمود و گفت خدای تعالی آنان را که جهاد کنند
در راه خدا بنفس و مال ایشان را درجه بهاد تفضیل داد بر آنکسانی که بنشینند و جهاد نکنند آنگه گفت که ایشان نیز
بی نصیب نباشند هر یکی پایه خود دارند و کلا وعد الله الحسنی و خدای تعالی همه را وعده ثواب داده هست و نیکویی
و خدای تعالی تفضیل داد جهاد کنندگان را بر نشینندگان بثوابی و مزدی بزرگ و بدرجه و پایه عظیم و بزرگ و برحمتی
از نزدیک او و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست در اول آیة تفضیل بیک درجه و در آخر بدرجه علو منزلت است
و ارتفاع قدر بر سبیل مدح و مراد بدرجات بهشت که درجات بهشت متفاصل باشد بعضی بر بعضی باستحقاق
إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ
أَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللّٰهُ
گفته اند که آیة در جمعی صحابه آمد از اهل مکه که بزبان ایمان آورده بودند و در دل نفاق داشتند ابو الجارود از امام
محمد باقر رضی الله عنه روایت کرد که ایشان پنج کس بودند حارثه بن ربیع الاسود و ابو العاص و علی بن امیه
و قیس ابن الولید ابن المغیره و قیس ابن الفاکهه که ایشان رسول صلی الله علیه و آله وسلم هجرت نکردند چون مشرکان
ببدر حاضر آمدند ایشان قلب لشکر مسلمانان بدیدند گفتند غر هولاء دینهم ایشان را دین ایشان بفریفته است

همه در غزات بدر کشته شدند فرشتگان بر روی کافر و پشت ایشان میزدند و می گفتند که ذوقوا العذاب الحریق

حق تعالی گفت آنانکه فرشتگان جانهاء ایشان ظالم نفس خود بودند بکفر آوردن و اصرار کردن بر نفس خود کردند

و گفته اند مراد بملائکه ملک الموت است علیه السلام با اعوان او و گفته اند که مراد فرشتگان اند که خدای تعالی

ایشانرا بیاری رسول فرستاد فرشتگان ایشانرا می گفتند که شما در چه بوده اید و چه کرده اید بر سبیل تقریع و تعنیف

ایشان جواب دادند و گفتند که ما در زمین مکه ضعیفان و مستضعفان بوده ایم ضعیف ما پوشیده نشود که مشرکان زمین

ما را ضعیف گویند فرشتگان ایشانرا جواب دادند و گفتند نه زمین خدای فراخ بود تا هجرت کنید و بدان

که شما را انجا شدید روید چرا نرفتید انکه حق بیان کرد که ایشان دروغ می گویند و این تعلل می آرند و آنچه میگویند بنفاق

میگویند ایشان کافرانند و مرجع و ماوای ایشان دوزخ است و دوزخ بد جای بازگشتی است ایشانرا آنکه گروهی

که ایشان مستضعفان بر حقیقت بودند استثنا کرد الا المکسانی که ایشانرا ضعیف کردند و ایشان هم مردان

و زنان و کودکان بودند ایشانرا حیله و چاره و برگ و سازی نباشد و راه ندانند تا هجرت کنند پس ایشانرا امید هست

که خدای تعالی عفو کند و چون عذر ایشان واضح بود روشن است در آنکه هجرت نکردند و خدای تعالی عفو کننده و آمرزنده

حسن بصری گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که دین خود بگریزاند از زمینی بزمینی و اگر چه از روی زمینش

بدستی نباشد او را بهشت واجب کرد و رفیق ابرهیم خلیل و من که محمدام باشد وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ

وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا مفسران گفتند که سبب نزول آیة آن بود که خدای تعالی این

آیه فرستاد که پیش ازین است که ان الذین توفیهم الملائکه ظالمی انفسهم جماعتی مسلمانان از جمله ایشان ضمرة بن العیص

بیمار بود و گفت من جمله آنان نیستم که خدای تعالی استثنا کرد من راه دانم و ساز دارم حرام است بر من اگر یک

شب در مکه باشم بفرمود تا برای او چهارپای راست کردند و او را از مکه بیرون آوردند در راه به تنعیم رسید

فرمان یافت خدای تعالی در او این آیه فرستاد و بروایتی دیگر چنین است که چون تنعیم رسید و حال بر او سخت

و دانست که بخواهد مردن دست راست بر می آورد و بر دست چپ میزد و میگفت اللهم هذه لک و هذه

لرسولک بار خدایا این بیعت تراست و این بیعت رسول تراست ابایعک علی ما بایع علیه رسولک

بیعت میکنم ترا بانچه رسول خدا ترا بیعت کرده این بگفت و درگذشت مسلمانان گفتند اگر بمدینه رسیدی

ثواب و مزد مهاجران یافتی اما چون نرسیده ندانیم که او را مزد مهاجران باشد یا نه خدای تعالی این آیت

فرستاد و گفت فقد وقع اجره علی الله میگوید که هجرت کند در راه خدای تعالی در زمین جای هجرت یابد

گرد که در آن سعتی و توانگری و روزی او را حاصل شود ابن عباس گفت متحول باشد از جای بجای مجاهد گفت

متسرح جای بود که آن مکان دور بود هر که از خانه خویش بیرون شود هجرت کنند با خدای و رسول او پس در راه
مرگ با او رسد و او متوفی شود مزد او بر خدای تعالی واجب شود و بنزدیک خدای تعالی واقع امد و امرزنده است
که آن گناه را که در حال شرک کرد و بخشانیده است آنچه در حال اسلام کرده باشد وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ
فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا
چون در زمین بروید بسفری از سفرهای طاعت چون سفر حج و زیارت از بهر طلب روزی یا از بهر جهاد کردن
با دشمنان خدای تعالی بر شما هیچ حرجی و بزه نیست که از نماز قصر کنید یعنی چیزی کم کنید آنچه چهار رکعت است
دو رکعت بکنید اگر بترسید که کافران شما را در فتنه اندازند و فتنه کافران در آنچه دل مشغول دارند ایشان باشند
مومنان را ترسانیدند و کید کردند با ایشان آنکه حق تعالی فرمود که از کافران حذر کنید که ایشان دشمنی کنند شما را
که در دشمنی خود را ظاهر و آشکارا میکردانند اگرچه ظاهر قرآن چنانست که قصر با خوف شاید کرد و ظاهر این اقتضا
می کند از برای آنکه گفت ان خفتم اگر از فتنه کافران باشید بر شما حرجی و بزه نیست الا آنست که هیچ خلاف
نیست که اگر خوف باشد و اگر نباشد در نماز قصر باید کردن و خوف شرط نیست در قصر نماز و آن حکم که بشرط
خوف است منسوخ است باجماع و سنت و متواتر و روا بود برای آنکه حکم این هر دو حکم قرآن است چنانکه
بقرآن نسخ رواست باین هر دو هم نسخ روا بود و همچنین ظاهر آیت اقتضای آن میکند که قصر مرخص است
و اتمام روا بود و نزدیک شافعی اتمام اولیتر بود و نزدیک اهل البیت چنانکه اتمام در حضر واجب است قصر
در سفر واجب است اگر کسی در سفر نماز تمام کند مجزی نباشد و این حکم که ظاهر آیت اقتضا می کند از تخییر بین الاتمام
والتقصیر هم منسوخ است باخبار متواتره و اجماع اهل البیت ابن عباس گفت که اول نمازی که در و تقصیر فرمودند نماز
دیگر بود بعسفان و قولی دیگر آنست که مراد بقصر ارکان نماز است در حال خوف و به نزدیک اصحاب ما نماز خوف
تقصیر باید کردن همچون نماز سفر راوی گوید که عمر خطاب را گفتیم که ما را چه عذر است که ما قصر میکنیم و ما ایمنیم
و خدای تعالی بخوف مشروط کرده است گفت این که ترا مشکل افتاد مرا هم مشکل افتاد از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم پرسیدم گفت صدقة تصدق الله بها فاقبلوا صدقة گفت که صدقه است که خدای تعالی بشما داد صدقه
او قبول کنید وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا
فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ
وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ
لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا میگوید که ای محمد اگر تو در میان ایشان باشی یعنی آنها که با دشمنان حرب کنند

و از ایشان می ترسند و تو خواهی که برای ایشان نماز بجماعت گذاری برین ترتیب گذار که ما بیان کنیم و این بدو شرط
باشد یکی آنکه مسلمانان را که کثرتی باشد که بدو فرقه بتوانند بودن که هر یکی از ایشان در مقابل دشمن بایستند
و با ایشان مقاومت توانند کرد دیگر آنکه دشمن در خلاف جهت قبله باشد و ازین هر دو شرط آیه مبنی است
که امام در نماز ایستد و تکبیر احرام بکنند و گروهی با او در نماز ایستند و گروهی در برابر دشمن بایستند با سلاح امام
با ایشان یک رکعت نماز بکند و بدویم برخیزد و الحمد برخواند و سوره دراز و این قوم که در پس او بایستند آن رکعت
مخفف بکنند و بنشینند و سلام باز دهند و بروند و بجای آن فرقه بایستند و ایشان بیایند و در پس امام بایستند
نیت بکنند و تکبیر احرام بکنند و یک رکعت نماز با امام بکنند چون امام بتشهد بنشیند تشهد مطول کرد ایشان
برخیزند و رکعت دیگر بکنند و بنشینند و تشهد خفیف برخوانند و با امام سلام بدهند و اگر نماز تمام باشد ترتیب
او همچنین است الا آنست که امام مخیر است اگر خواهد با فرقه اول یک رکعت و اگر خواهد دو رکعت در نماز سلاح
با خود دارند چون کارد و شمشیر و مانند این و آیت برین ترتیب که گفتیم دلالت میکند و سبب نزول آیت آن بود
و بروایت ابو صالح از عبد الله عباس که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی غزوات نماز پیشین بکرد بر هیئتی
که هر وقت کردی صحابه جمله لشکر با او نماز کردند و دشمن در برابر چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از نماز فارغ
شد مشرکان تاسف خوردند و گفتند چرا ما بر ایشان حمله نکردیم چون ایشان در نماز بودند و ایشان را هلاک نکردیم
باز گفتند که اکنون رها کنید که ایشان را نمازی دیگر هست که آن نماز را دوست تر دارند از پدران و فرزندان خود
چون در آن نماز شوند ما مراد خود بیابیم چون رسول صلی الله علیه و علی آله و سلم خواست که نماز دیگر کند جبرئیل
آمد و او را از کید دشمنان خبر داد و او را نماز خوف بیاموخت و گفت این نماز خوف است چون حال برین جمله
باشد نماز چنین کن و این آیه آورد و گفت اذا کنت فیهم و چون تو ای محمد در میان ایشان باشی و خواهی تا نماز با ایشان
کنی باید که گروهی با تو بایستند و باید که سلاح با خود بردارند و با سلاح نماز کنند خدای تعالی امر کرد باخذ سلاح
و امر وجوب را بود و ظاهر آیت باین دلیل است که گفتیم بخلاف آنکه ابن عباس گفت که مامور باخذ سلاح
آن گروه اند که در برابر دشمن اند آنکه گفت فاذا سجدوا چون سجده کنند یعنی این گروه که با تو در نماز اند و از سجده
فارغ شوند باید که ایشان باز پس شوند و در پس شما باشند یعنی در مقابل دشمن با جایگه آن گروه تا ایشان
بیایند و نماز کنند و این دلیل است بر آنکه گفتیم که دشمن باید که در خلاف جهت قبله بود آنکه گفت که چون ایشان
بروند آن طایفه دیگر که نماز نکرده اند با تو نماز کنند باید که سلاح خود بردارند و با سلاح بودن احتیاط تر است
و نیکوتر است از بهر آنکه دشمنان شما را در شما طمع نیفتد چون با سلاح باشید و در حذر باشید که دوست میدارند
و طمع می کنند این کافران که شما از سلاحها و متاعهای خویش غافل شوید تا ایشان بر شما حمله برند بیکبار و سلاح

شما را
و متاع ببرند و شما را مکروهی رسانند آنگه چون امر کرد پس از آن امر رخصت داد کسانی را که ایشان رنجور باشند
و گفت هیچ بزه نیست بر شما و حرجی اگر شما را از باران رنجی باشد یا مجروح و بیمار باشید فرا آنکه سلاح های خود
بنهید اما آنچه آلت حذر است احتیاط بجای آرید و باشید گفته که آیه برای آن آمد که بعضی صحابه رنجور بودند
و سلاح بر ایشان گران بود گفتند روا باشد اگر ما سلاح بنهیم خدای تعالی این را رخصت داد آنگه تهدید فرمود
کافران را و گفت که خدای بساخته است و بدست بنهاده از بهر کافران عذابی با اهانت و استخفاف با خلود
و تایید گفته اند که آیت ولا جناح علیکم ان کان بکم اذی در عبدالرحمن عوف آمد که او رنجور بود و سلاح
برنمی توانست گرفت ابوصالح از ابن عباس روایت کرد که در حق رسول صلوات الله وسلامه علیه آمد که او
بغزات محارب و بنی انمار شد منزلی فرود آمده با مسلمانان و از مشرکان هیچکس پدید نبود رسول صلی الله علیه و آله
وسلم برخاست و بقضای حاجتی رفت و باران می آمد چون فارغ گشت خواست تا بلشکرگاه آید رود آمده بود
و حایل گشته رسول صلی الله علیه و آله وسلم از آن جانب بماند تنها بی سلاح در زیر درختی بنشست از کوه حویرث
ابن الحارث نگاه کرد رسول را دید نشسته تنها اصحاب خود را گفت هذا محمد قد انقطع من اصحابه قتلنی الله
ان لم اقتله محمد صلی الله علیه وسلم از اصحاب خود تنها مانده است اگر او را نکشیم خدای تعالی مرا بکشاد شمشیر
برکشید و آمد تا که رسول را خبر داد بر زبر سر او ایستاده بود با تیغ گفت یا محمد من یمنعک منی گفت الله ترا از
من حمایت کند گفت خدای آنگه گفت اللهم اکفنی شر حویرث بن الحارث بما شئت یا رب خدایا بدانچه خواهی
او را از من کفایت کن حویرث شمشیر برآورد تا براند فرشته آمد و بزد بر میان کتف او زد بروی درآمد
و تیغ از دست او بیفتاد رسول صلی الله علیه و آله وسلم تیغ برگرفت و بر سر او بایستاد گفت الآن من یمنعک
منی حویرث گفت لا احد یمنعک منی هیچکس نیست که ترا از من منع کند گفت گواهی ده که خدای تعالی یکی است
و محمد رسول او تا تیغ بتو دهم و بروی گفت این نکنم ولیکن با تو عهد کردم که هرگز با تو و قوم تو کارزار نکنم و کس را
بر تو یاری نکنم رسول صلی الله علیه و آله وسلم تیغ را باو داد او تیغ ببست و گفت والله لانت خیر منی و انا احق
بذلک منک بهر حال من سزاوارترم که از تو بهتر باشم حویرث باز نزدیک اصحاب خود رفت او را گفتند ویحک
چرا شمشیر نزدی و جهانی را از دست او رها نیدی و چرا بیفتادی بی آنکه ترا کسی بیفکند گفت چون من تیغ برآوردم
پنداشتی که کس بیامد و چیزی بر پشت من زد و مرا بیفکند و تیغ از دست بیفتاد محمد برگرفت و اگر خواستی مرا بکشد
توانستی ولیکن نکرد او از من جوانمردتر بود و مرا گفت اسلام آور او را از قبول نکردم ولیکن عهد کردم که با او قتال
نکنم و کسی را با او یاری ندهم آنگه رود ساکن شد و رسول صلی الله علیه وسلم بلشکرگاه آمد و ازین حال صحابه را
خبر داد و آیه بر ایشان خواند فَاِذَا قَضَیْتُمُ الصَّلٰوةَ فَاذْکُرُوا اللّٰهَ قِیَامًا وَّ قُعُوْدًا وَّ عَلٰی جُنُوْبِکُمْ فَاِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ

فَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ إِنَّ الصَّلَوٰةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ
تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا
حق تعالی فرمود که چون حال چنین باشد و شما نماز خوف کرده باشید و از ان پرداخته و شما را مصاف باید
کرد و در عقب آن نماز ذکر خدای کنید از حمد و ثنای و دعای خود کنید و برادران خود و از خدای فتح و ظفر و نصرة
خواهید چنانکه دیگر آیة فرمود یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون این قول
عبد الله عباس است و بیشتر مفسران و در اخبار اهل البیت آمده است که مستحب است که بعد از نماز سفر و خوف
سی بار بگویند که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تا جبر آن نقصان نماز باشد خدای تعالی میفرماید
که ذکر خدای تعالی کنید در هر حال که باشید ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته پس از انکه سفر با خر رسید و خوف
زایل شود و شما را امید نماز را اقامت کنید بتمام و کمال و حد و ارکان و شرایط چنانکه همیشه در حضر گذارده اید
که نماز بر مومنان فریضه مفروض است بعضی گفته اند فرضا واجبا دیگری گفت فرضا منجما موقوتا فریضه منجم موقت
خود باید گذارد و انکه مومنان را بر قتال تحریض کرده و ایشان را نهی کرد از سستی نمودن و کاهلی کردن گفت کاهلی و سستی
مکنید و در جستن و طلب کردن آن قوم یعنی ابو سفیان و لشکرش چنانکه قصه آن در سوره آل عمران رفت اگر
شما دردمند میشوید نه آنست که این شما راست بس ایشان نیز می یابند و شما را درین باب مزیتی هست
که ایشان را نیست و آن آنست که شما از خدای امید ثواب میدارید آنچه ایشان نمی دانند و شما را از خدای
وعده ظفر و نصرت هست و ایشان را این نیست و امید این نمیدارند و خدای تعالی همیشه دانا و درست کار
بوده است جز بر وفق حکمت نفرماید إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ
وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ
أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا آیه در طعمه بن ابیرق آمد که او درعی دزدیده بود از
همسایه خویش قتاده بن النعمان که آن درع در انبانی بود که در آن انبان پاره آرد بود و در ان انبانی سوراخی بود
و آن انبان برگرفت و بخانه مرد جهود برد نام او زید بن السمین او را بگرفتند و گفتند این درع تو بدزدیده اید
گفت درع طعمه بن ابیرق پیش من بود بعده نهاده است و جماعتی جهودان گواهی دادند بران بیامدند و طعمه را
گفتند این درع را بتو حواله می کنند او سوگند خورد که از و خبر ندارد قوم او برخاستند و شکایت پیش رسول الله
و گفتند یا رسول الله یا رسول الله نه بینی قتاده که درعی از ان جهودی بدزدیده است و در خانه او باز یافتند از داد است
برداشته است و در مردی از ان ما او بخیه است یعنی طعمه رسول با بخواندند ایشان را حاضر آمدند و آن سخن باز اعاده
کردند رسول را حسن ظن بود و مسلمان گمان بود که جهود دزدیده است و مسلمانان را مبراست خواست تا با جهودان

خصومت کند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ازین حال خبر داد و خیانت طعمة بن
ابیرق وی را معلوم کردانید و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را گفت که ما فرستادیم بتو کتاب را یعنی قرآن
بدرستی تا تو حکم کنی میان مردمان بدانچه خدای تعالی باز نموده است ترا و اعلام کرده بدان بانش و بدان حکم
کن و مباش برای خاینان خصومت کننده یعنی برای ایشان خصومت مکن یعنی طعمه و خویشان او و از خدای تعالی
آمرزش خواه و استغفار کن که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و این آیه دلالت نمیکند بر انکه رسول صلی الله
علیه و آله و سلم چیزی کرده است که او را نبود که کند برای انکه بادله عقل معلوم شده است که او معصوم است صغیره
و کبیره بر او روا نیست و نهی خدای تعالی که گفت و لا تکن للخائنین خصیما دلیل نکند بر انکه او خصومت کرده است
برای انکه نهی بسیار کنند کسانی را که منهی عنه نکرده باشند و استغفر الله را هم دلیلی است بر انکه او گناهی با استغفار
فرمودند و استغفار طاعتی است مستقل و فایده او تحصیل ثواب باشد نزدیک ما و دون اسقاط عقاب که
اسقاط عقاب خدای تعالی عند توبه و استغفار تفضیل کند انکه حق تعالی پیغمبر را نهی کرد و گفت و لا تجادل
مجادله و خصومت مکن برای انانکه ایشان با نفس خود خیانت می کنند یعنی از بهر دفع کردن از ایشان و معنی خیانت
ایشان با نفس خود آنست که هر کس که عصیان کند و داند که او را بران عقوبت خواهند کرد آن خیانت با خود
کرده باشد از انکه ضرر راجع با اوست و وجهی دیگر آنست که هر که با مومن خیانت کند با خود کرده باشد
از انجا که ایشان از یک دین و از یک ملت اند و بمنزله آنند که همه از یکدیگر اند و مومنان را النفس یکدیگر خوانده اند انجا
که گفت و لا تقتلوا انفسکم و خیانت مکنید و با خیانت کرده مباشید که خدای تعالی خیانت کننده بزه کار را
دوست ندارد آنرا که خیانت کرده باشد بدزدی و سرقه و اثیم باشد بزه کار با انکه حواله بدیگری کند و مراد بآیه همه
بنو ابیرق اند که ذکر ایشان رفت یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لَا یَرْضَیٰ
مِنَ الْقَوْلِ وَکَانَ اللَّهُ بِمَا یَعْمَلُونَ مُحِیطًا هَا أَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا فَمَنْ یُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ أَمْ مَنْ یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلًا انگه بیان کرد حق تعالی و گفت این قوم خیانت خود را از مردمان
پوشیده میدارند و از خدای تعالی پوشیده نمی دارند و پنهان نمی کنند و مردمان را بر ایشان دستی نباشد جز انکه
باز گویند و خدای تعالی قادر است بتعجیل عقوبت و خزی نکال دنیا از و باز نمی پوشیدندی و باز پوشیدن از و
جز ترک خیانت نتواند بود از انکه هیچ چیز بر او پوشیده نیست و چگونه پوشیده باشد که او عالم الذا
و بالبتا انست و چون ایشان می سگالند و می اندیشند سخنهای که خدای تعالی از آن نپسندد و از انداختن سرقه
و دروغ بر دیگری نهادن خدای تعالی بانچه ایشان می کنند داناست علم او محیط انست هیچ چیز از و بیرون نشود
انگه خطاب کرد با قوم طعمه و انانکه برای جدل کردند و گفت ای بنی ابیرق انگارید که شما اینجا با مردمان یعنی در دنیا

برای ایشان مجادله کنید خواهید که از ایشان بازدارید کیست که فردای قیامت برای ایشان با خدای تعالی مجادله
خواهد کردن و کیست که او وکیل و نایب ایشان خواهد بود در خصومت کردن وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ
ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وَمَنْ
يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا خدای تعالی با ایشان آن جمله تهدید و تشنیع کرد پس
از آن امید داد و گفت هر که بدی یا بر نفس خود ظلم و ستم کند یعنی دزدی و دروغ و ظلم بر خود آنست که با غیری
حواله کند چون ظلم و بدی کرده باشد پس استغفار کند و آمرزش خواهد از خدای تعالی خدا را غفور و رحیم یابد آمرزنده
و بخشنده گناه بخشاینده گناه کار این آیه اگرچه وارد است بر سببی و در حق گروهی خلاف نیست میان مفسران
که بر عموم حمل باید کردن برای آنکه حکم همه کس و همه حکم گناهها اینست و در آیه دلیل است بر آنکه اسقاط عقاب
عند توبه از خدای تعالی تفضل است از بهر آنکه لفظ غفران و رحمت آورد و آنکس که کاری واجب کند نگویند که رحمت
میکند و می آمرزد و آنکه گفت که هر که گناهی کند بر خویشتن کند و زر و بال آن گناه با او بود و گفته اند که مراد دزد
و سوگند دروغ و خدای تعالی عالم است بآنکه دزدی کرد حکیم است بدانچه امر کرد و فرمود در باب آن و آنکه گفت
هر که او گناهی کند یعنی سرقه و دروغ از زره دزدیدن و بکسی دیگر حواله کردن چون آن گناه کند و بی گناهی حواله کند
یعنی زید بن السمین او بهتانی و باطلی و بزه هویدا احتمال کرده باشد و بهتان دروغ بود که بگویند خداوند شخصی
متحیر و مبهوت گردد آنکه خطاب کرد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر سبیل منت گفت اگر نه فضل خدا بجا
و رحمت او بودی بر تو فضل خدای به نبوت و رحمت و با نزال وحی گروهی همت کرده بودند که ترا از راه ثواب
ببرند و گفته اند معنی آنست که ترا بتلبیس کار خیانت هلاک کنند و ایشان ترا از راه صواب بگردانند و هلاک نکنند الا
نفس خود را برای آنکه وبال آن راجع جز با ایشان نیست و بتو هیچ زیان نکند برای خدای تعالی ترا توفیق نگه دارد از ره
و بلند ید خویش و انزال وحی و بیان آنچه بر تو ملتبس شود و یا تلبیس کنند از کار محق و مبطل و سارق و بری خدای تعالی کتاب
یعنی قرآن بر تو فرستاد و ترا حکمت داد یعنی نبوت و بیاموخت ترا آنچه نمیدانستی از حلال و حرام و احکام شرع
و امور غایبات و حدیث امم سالفه و فضل و نعمت خدای بر تو عظیم بوده است قدر آن بدان و در شکر او بیفزای تا در زیادت
گردد لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ابوصالح از ابن عباس [illegible] که آیه هم در بنو ابیرق است گفت خیری
نیست در بسیاری از سر ایشان و مناجات ایشان و نجوی حدیثی باشد که در [illegible] کس بدان مخصوص باشند اگر

سر باشد و اگر جهر و گفته اند که اسم راز گویند کانست گفت در ایشان هیچ خیری نیست الا در آنکس که بصدقه فرماید
مردمانرا یا بامر معروف کند به نیکویی فرماید یا سخنی گوید که میان مردمان بدان صلاحی پدید آید شود و هرکه چنین کند و غرض
و طلب و مقصود او رضای خدا باشد ما که آفریدگار نو ایم او را مزدی عظیم و ثوابی جزیل کرامت کنیم به بهشت با نازو
و نعمتش برسانیم وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ
جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ
فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا مفسران گفتند که آیه در طعمه آمده است چون خدای تعالی این آیه فرستاد و دزدی بر طعمه
درست شد و قطع واجب شد مرتد گشت و بگریخت با مکه شد در مکه هم بر سر دزدی بود شبی نقبی در سرای یکی
از بنی سلیم زد نام او حجاج بن علاط و دیوار فرو نشست و او در نقب بماند بیرون نتوانست آمدن تا روز او را
بگرفتند و خواستند که بکشند دیگر باره گفتند مردیست به پناه ما آمده او را رها کردند و از مکه بیرون کردند با حاجتی
بازارگانان از بنی قضاعه بشام شد چون ایشان بمنزل فرود آمدند متاعی از ایشان بدزدید و سنگسار کردند
و آن که سنگ بر او ریختند تا که آن سنگها گور او شد از بسیاری سنگ ضحاک از ابن عباس روایت کرد که آیه در
حق قومی آمد از قریش که از مکه با مدینه آمدند و اظهار ایمان کردند تا که مقصود ایشان حاصل گشت آنگه برگشتند
و با مکه شدند و مرتد گشتند میگوید که هرکه با رسول خدا مشاقه و مخالفت و مخاصمت کند و از او برگردد پس
از آنکه حق او را ظاهر گشته بود و طریق مسلمانی روشن شده برود و متابعت کند راهی را که نه راه مومنان
باشد ما او را با آن راه و راهبر بازگردانیم و او را با متبوع و مقتدای او رها کنیم چون راه هرکه نه مومن است
راه دوزخ است چون او بران راه بود ما او را بدوزخ بریم و باتش دوزخ بسوزانیم و بد جایی بازگشتی است آتش
دوزخ آنگه فرمود که خدای تعالی شرک را نیامرزد و این هم در شان طعمه است که او با سر بت پرستیدن رفت
خدای تعالی او را گفت و آنانرا که از جنس او باشند از آنکه با خدای تعالی شریکی گویند از ثنویان و جهودان و ترسایان
که گفتند عزیر ابن الله و مسیح ابن الله و ان الله ثالث ثلثه و اگرچه آیت وارد است بر سبب حکم او باجماع
متعدیست از او بدیگران تا هرکه شرک آورد او مغفرت نیابد و هرکه دون شرک آرد از فسق و معاصی مغفرت
باو رسد اگر خدای تعالی خواهد که کار او درین باب موقوف بمشیت خدای تعالی باشد اگر خواهد بیامرزد آن از فضل
او بود و اگر خواهد عقوبت کند و آن از عدل او بود برای آن قطع نکرد و بر مشیت موقوف کرد تا مکلفان بر گناه مغری
نشوند و ضحاک از ابن عباس روایت کرد که پیری از عرب نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من مردی ام
در گناه منهمک و مسرف الا آنست که بخدای شرک نیاورده ام تا او را بشناختم و دون او کسی را بخدائی خداوندی
نگرفته ام و آن معصیت که کرده ام نه دلیری بخدای کرده ام و نه بر وجه مکابره کرده ام و طرفة العینی گمان نبرده ام که خدای تعالی

از من و گرفتن من و عفو کردن از من عاجز است و اعتقاد کرده ام که من از خدای تعالی نتوانم گریختن اکنون
پشیمانم توبه میکنم و از خدای تعالی آمرزش میخواهم تا حالی عند الله حال من بنزدیک خدای تعالی چه باشد خدای تعالی این
آیه فرستاد و باز نمود که نیامرزد آنرا که بر شرک بمیرد آنچه فرود شرک است بیامرزد آنکه گفت و هر که با خدای تعالی
شرک آورد و از راه رفته باشد رفتنی دور برای آنکه شرک بزرگترین گناه است إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا
وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا لَّعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ
وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ
فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا میگوید که نمیخوانند و نمی پرستند از جز خدای الا بتان را اناث از بهر آن خواند که مشرکان
بر ایشان نام زنان نهادند چون لات و منات و عزی و نایله این قول سدی است ابن عباس گفت که مراد باناث
موات است که در وی روح نباشد چون خشت و صخره و شجره و مانند آن و حسن بصری گفت که ایشان را بتانی بود که
آنرا اناث خواندندی بنام و غیره از مذهب روایت کرد که در مصحف عایشه الا وثنا نوشته بود جمع وثن و علی
ابن الحسین المغربی گفت مراد باناث ضعیفان و عاجزانند آنکه گفت و ایشان نمی پرستند الا دیوی رانده شده
از فرمان خدای تعالی که خدای او را لعنت کرده از رحمت خود دور گردانیده است گفتند که هر بتی را دیوی بوده است
که در شکم او شدی و آواز دادی و خبری که ایشان را اغوی کردی چنانکه در خبر است که سبب اسلام حمزه آن بود که روزی
جماعتی مشرکان جمع شدندی در بدایه اسلام و بتان را سجده میکردندی در مکه دیوی بیامد و در شکم بت مهین رفت و از
شکم او آواز داد بدین ترتیب ؏ جاء ناماه يعيب علينا ؏ دين آبائنا الحماة الكرام ؏ چون مشرکان بشنیدند
بیکبار آواز برآوردند و نشاط کردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود که این خدایان ما چه میگویند و موعدی کردند
تا رسول صلی الله علیه و سلم حاضر آید و بشنود رسول صلی الله علیه و آله و سلم دل تنگ شد و دانست که این کار شیطان است
درین اندیشه بود که جنی آمد مومن و گفت یا رسول الله مگر دل تنگ نکنی که آن شیطان که از شکم بت آواز داد مسعر نام
اوست من او را بکشتم و تو فردا با آن مجمع حاضر شو تا من بیایم و جواب آن باز دهم رسول صلی الله علیه و آله و سلم
دل خوش شد بر دگر روز مشرکان بیامدند و بتان را بیاراستند و قربانها کردند و رسول را حاضر کردند چون رسول
در آن مجمع حاضر شد بتان بروی درآمدند و مشرکان برخاستند و آن کار پوشیده کردند و بتان را راست کردند
و بنهادند و مسمارها بدوختند و ایشان را گفتند و سجده کردند گفتند ای معبودان ما الجذی گفتید که محمد حاضر نبود امروز
بگویید تا بشنود چون این بگفتند از شکم بت مهین آواز آمد بدین بیتها ؏ انا الذي سماني المطهرا ؏ انا
قتلت ذو الفجور مسعرا ؏ اذ طغى لما طغى واستكبرا ؏ وانكر الحق ورام المنكرا ؏ بشتمه نبينا المطهرا ؏ قد انزل عليه السور
من بعد موسى فاتبعنا الاثرا ؏ مشرکان چون این بشنیدند گفتند که بنگرید [illegible] نون ما را می فریفت اکنون

خدایان ما را می فرسید برخاستند و آن بت را بر زمین زدند و بشکستند و در رسول صلی الله علیه و آله و سلم افتادند
و او را بزدند رسول صلوات الله و سلامه علیه برخاست و بخانه عمه خود شد خواهر حمزة بن عبد المطلب و آن کنیزک
بنزدش آمد و بگفت و خواهر حمزه از آن رنج میگریست حمزه بصید بود در آمد کمانی بدست گرفته خواهر خود را گریان
یافت و گفت چرا می گریی گفت کسی که در قبیله خود مهانت و مذلت ببیند چگونه نگرید چون آن را باز نتوانند داشت
گفت چه بوده است گفت با پسر برادر من امروز چنین حالتی چه افتاده است از آنجا بیامد کمان بدست
گرفته بان مجمع آمد و ایشان هنوز متفرق نشده بودند گفت پسر برادر مرا که زده است کسی یارد گفتن
که من مگر ابو جهل گفت که من زده ام هنوز او در دهن داشت که حمزه موی او گرفت و چندان بر سر او زد که کمان
بشکست و سر او چند جایگاه بشکست آنگه باز آمد و آن پاره کمان شکسته خون آلود در دست گرفت و گفت
یا ابن اخ برخیز که من طایله تو باز خواستم رسول صلی الله علیه و آله و سلم سر بر نداشت و بدو ننگریست گفت یا عم
تو از ایشان و مرا بانچه کردی هیچ راحت نیست و من از تو خشنود نشوم الا بانکه ایمان آری حمزه اندیشه کرد
و گفت اگر این کار کار سرسری بودی و باطل محمد را در این وقت این هیچ یاد نبودی که من امروز برای افکار
کار کرده ام که در همه عرب کس را قوت نباشد و کینه خواستم که جز از من کسی نخواستی لابد این دین حق است
و گفت یا محمد دست بیرون کن تا اسلام آورم اسلام آورد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت من از تو
خشنود شدم آنگه گفت اسلام عزیز شد باسلام حمزه عزیز شد نی که نیز ذلیل نشود آنکه حق جل جلاله آن دعوی
که کرد با بندگان خویش باز راند از و بر حذر باشند و آن آنست که شیطان گفت که هر آینه فرا گیرم از بندگان
تو نصیبی مقدر مقطوع ضحاک گفت نصیبا مفروضا قسما معلوما گرفتن شیطان نصیبی از بندگان با غوا و اغوا
و دعوت با ضلال باشد هر که او را اجابت کند در قسم او باشد و در بعضی تفاسیر آمده که از هر هزار که نصیب
شیطان است یکی نصیب خدائی باشد برای آنکه اغلب خلقان فرمان شیطان برند و اندکی فرمان خدای تعالی
برند آنکه گفت و لاضلنهم گمراه کنم ایشان را و ارزو دهم ایشان را و غرور امید تا امید ایشان دراز شود و هیچ
عاقبت ننه اندیشند و بفرمایم ایشان را تا گوشهای چهارپایان بشکافند و ببرند یعنی برای علامت بحیره و سائبه
و علامت برای آن کنند تا دانند که آن او ثانست و نیز بفرمایند ایشان را تا خلق خدای را بگردانند ابن عباس
و ربیع و عکرمه گفتند یا آدمی را و چهارپای را خصی کنند و بروایتی دیگر از ابن عباس و نیز از باقر و صادق رضی الله عنهم
روایت کرده اند که مراد آنست که دین خدای بگردانند و تغیر و تبدیل و تحریف بیانش فطرت الله التی فطر
الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم ای دین الله الذی خلق الناس علیه بقرینه ذلک الدین القیم
زجاج گفت مراد آنست که ایشان احکام و اعراض و خلق خدای تعالی چهارپایان را برای آن آفرید تا بار و منقطع

شوند ایشان بر خویشتن حرام کردند بحیره و سایبه و ماه و آفتاب را برای آن آفرید تا مسخر فرمان او باشند در منافع
ما ایشان را عبادت کردند و حمل بر تغییر دین کردن او نیز بس است برای آنکه فایده او عام است آنکه گفت هر که شیطان را
ولی و یار و دوست خود گیرد از جز خدای تعالی او خویشتن زیانی کرده باشد ظاهر از حرمان ثواب و استحقاق عقاب
یَعِدُهُمْ وَیُمَنِّیهِمْ وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطَانُ إِلَّا غُرُورًا أُولَٰئِکَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا یَجِدُونَ عَنْهَا مَحِیصًا وَالَّذِینَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلًا
میفرماید که شیطان ایشان را باغرا و اغوا و وساوس و خبرهای محال و اکاذیب وعدها میدهد و ایشان را آرزو میدهد
و دراز آرزوها می اندازد و هر وعده که شیطان دهد جز غرور باطل و محال و فریب نباشد ایشان که بفریب شیطان فریفته
شوند و بوعدهای باطل و مغرور گردند مآل مرجع ایشان دوزخ باشد و از دوزخ ایشان را محیصی و گریزی نباشد اما آنکه
بخلاف دیو پرستان دیو فرمان اند ایشان آنکسانی اند که بخدای ایمان آورند و عمل صالح کردند ما ایشان را به بهشتها
بریم که در زیر درختان آن یا در زیر کوشکهای آن جویهای آب روان باشد و ایشان در آنجا مخلد و موبد و جاوید
باشند وعده کرده است خدای ایشان را بدین وعده حق و کیست که او از خدای تعالی راست گوی تر است بقول و
بوعده یعنی هیچکس از و راستی گو نیست لَیْسَ بِأَمَانِیِّکُمْ وَلَا أَمَانِیِّ أَهْلِ الْکِتَابِ مَنْ یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ وَلَا یَجِدْ لَهُ
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرًا سبب نزول آیه آن بود بنزدیک ضحاک و قتاده که جهودان با مسلمانان خصومت
کردند و گفتند که ما از شما بهتریم که دین ما قدیم تر است از دین شما و پیغمبر ما پیش از پیغمبر شماست و کتاب ما پیش از کتاب
شماست مسلمانان گفتند که ما از شما بهتریم که پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و خاتم انبیاست و شرع ما ناسخ شرایع است
و کتاب ما ناسخ کتابهاست خدای تعالی این آیه فرستاد مجاهد گفت که مشرکان گفتند که بعث و نشور و کتاب
و حساب و ثواب و عقاب نخواهد بودن و ما را بر اعمال ما جزا نخواهد بودن و جهودان گفتند لن تمسنا النار
الا ایاما معدودات خدای تعالی این آیه فرستاد و باز نمود که این کار نه بآرزوی شما و نه بآرزوی اهل کتاب است
بر این قول خطاب با مشرکان باشد و بر این قول خطاب با مومنان و سیاقت آیت بر آن دلالت می کند
که خطاب با کافرانست یعنی نه بآرزوی شماست و نه بآرزوی ایشان هر کس که بدی کند و گناه پاداشش
دهند بر آن در خبر است که چون این آیه آمد مسلمانان پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله کاری عظیم است
این و کیست آنکه گناه نکند و هر که گناه کند او را جزا خواهد دادن و جز از تو کسی نیست که گناه نکند رسول صلی الله
علیه و سلم گفت بعضی جزا آنست که در دنیا باشد که بنده را بیک حسنه ده حسنه بنویسند و یک سیئه یک سیئه
و چون یک حسنه بکند و یک سیئه او را بماند آنگه گفت ویل لمن غلب احاده اعشاره وای بر آنکس که سیئات
او حسناتش را غلبه کند و همچنین روزی بعضی از صحابه گفتند رسول را که یا رسول [illegible] ما را بس ازین فلاح کجا باشد

گفت یا ابابکر الست تحزن و نه اندوهگین شوی و نه بیمار گردی گفت بلی گفت آن کفارهٔ گناه بود چون
این آیه بعضی صحابه جزع کردند گفت استبشروا و قاربوا و سددوا انه لا یصیب احدا منکم مصیبة فی الدنیا الا کفّر الله
بها من خطیئته حتی الشوکة یشاکها احدکم بها گفت بشارت باد شما را نزدیک باشید با مردم و با صلاح باشید که هیچکس
نباشد که او را مصیبتی رسد الا خدای تعالی آنرا کفارت گناهش کند بآن مقدار که اگر خاری در پایش رود
آن کفارت گناه وی شود عبدالله عباس و سعید جبیر گفتند مراد بسوء کفر است گفت هر کس که بدی کند اگر دون کفر
باشد جزاش دهند یا عفو او را در یابد و اگر کفر باشد در دوزخ مخلد باشد و نیابد از بهر دفع کردن عذاب از خود
از جز خدای تعالی هیچ یاری و هیچ ولی و یاری و دوستی وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا
وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا
حق تعالی بر عادت آنکه هر کجا وعیدی گوید در عقب آن وعدی گوید اینجا پس از وعید این وعده داد که گفت و هر که
او عمل صالح کند و مومن باشد یعنی بی ایمان عمل صالح نبود و نافع نبود اگر مرد باشد و اگر زن او را به بهشت برند
و باندک و بسیار بر او ظلم نکنند مسروق روایت کرد که چون این آیه فرود آمد که لیس بامانیکم اهل الکتاب مسلمانان را
گفتند که ما با شما برابریم که خدای تعالی گفت که کار نه بآرزوی ما و شماست و هر که او گناهی کند از ما و شما پاداش
یابد خدای تعالی این آیه فرستاد ومن یعمل من الصالحات الآیه تا فرق باشد میان مسلمان و اهل کتاب و آنکه
گفت من احسن دینا گفت که نیکوتر است دینش از دین آنکس که وی خود تسلیم کند بخدای تعالی یعنی اسلام آرد و تن
بدهد و گردن بنهد خدای را و امر او را منقاد شود و از نواهی او منتهی شود و چه را برای شرفش تخصیص کرد یعنی هر که
روی او را ابتذال کردید گر اعضا تخیلی نکند و گفته اند مراد بوجه ذاتست چنانکه گفت کل شیء هالک الا وجهه یعنی تن
بنهد و او محسن و نیکوکار باشد و دین ابراهیم را که مستقیم است و راست متابعت کند اگر حق تعالی چون ذکر ابراهیم
کرد خواست تا پایهٔ او بخلقان نماید گفت که خدای تعالی ابراهیم را خلیل خود گرفته است و خلیل را دو معنی است یکی
دوست است من الخلة و دیگر محتاج من الخلة و او فعیل است بمعنی مفاعل از هر دو جانب باشد اما دوستی او
خدای را ارادت طاعت باشد و انقیاد فرمان او و نصرت اولیاء او و خدای تعالی او را ارادت خیر و ثواب
باشد و اعلاء کلمه و بیان ارتفاع منزلت او و نزدیک او و بر خلقان و ظفر او بر دشمنان چنانکه بآمرزد کرد
چون از حاجت گیرند فعیل بمعنی فاعل بود و آن آنست که احتیاج خویش جز بخدای تعالی دفع نکرد در وقتی که جبرئیل
باو رسید در هوا که او را بآتش می انداختند گفت هل لک حاجة هیچ حاجت داری گفت دارم و اما الیک
فلا اما نبوت بعضی از مفسر[illegible] این معنی را که محتاج بود رد کرده اند اهل اشارت گفتند که خدای تعالی ابراهیم را

برای آن بخلیل کرفته است که او را امتحان کرد بتن و جان و مال و فرزندان مال بمهمان داد و فرزند بقربان و تن

بنیران و جان بخدای رحمن خدای تعالی ابراهیم را برای آن خلیل خود کرفت اتباع ملت ابراهیم کفته اند در ده چیز است سنت

پنج در تن و پنج در سر اما آن پنج که در سر است مضمضه و استنشاق و مسواک است و موی لب کرفتن و فرق سر

باز کردن تا موی شولیده نباشد و آن پنج که در تن است استنجاست و ختنه کردن و عانه و بغل از موی

پاک کردن و ناخن کرفتن و این جمله سنت است الا که استنجا و ختنه بعد البلوغ و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد

آنکه فرمود که این چه کردم که ابراهیم را بخلت کرفتم از سر حاجت نبود مرا بکسی احتیاج نیست از آنکه مرا است

آنچه در آسمان و زمین است همه ملک و ملک منست و من بهمه چیزی محیطم یعنی عالم بعواقب امور بر من اشتنای

نیست و لله ما فی السموات و الارض و خدای راست آنچه در آسمانها و زمین است و خدای تعالی بهمه چیزی عالم

و داناست وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا

تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا آیت در دختران ام کحه آمد و میراث ایشان اند بر سان

و این قصه در اول سوره ذکر کرده شد مفسران کفتند که عرب را در جاهلیت عادة بودی که دختری که یتیم بودی

و ولایت او بیکی از ایشان تعلق داشتی و او را مالی و جمالی بودی ولی او را بزنی کردی مال او بر کرفتی و اکر جمالش

نبودی او را منع کردی از شوهر کردن تا بمردی و مالش برداشتی خدای تعالی ایشان را ازین نهی کرد و کفت ای محمد از تو

فتوی می پرسند در زنان بکوی که خدای تعالی شما را فتوی کند در حق زنان و آنچه بر شما میخوانند در کتاب ابن عباس

کفت مراد ازین آیات مواریث است در اول سوره بعضی دیکر کفتند که این آیات است در آخر سوره فی قوله

یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة در باب آن دختر کان یتیم که در حجر شما اند و شما نصیب ایشان که مقدر و مفروض

کرده اند و نوشته که هر یکی را چند است بر ایشان نمی دهید و رغبت نمی کنید در آنکه ایشان را بخواهند برای دمامت

خلق شان و زشتی ایشان یا رغبت میکنند در ایشان و همچنین در حق کودکان ضعیف از پسر به که مال ایشان بدیشان

دهید و بدین تعلل می آورید که میراث بآنکس رسد که او تیغ زند و حمایت اطفال و عورات کند مال ایشان بدیشان

دهید بدان وجه که خدای تعالی فتوی داده است و بر شما میخوانند آنرا و همچنین در حق یتیمان تا بکار ایشان قیام

نمائید و داد و عدل کنید و حقوق ایشان باز بکیرید و هر چه شما کنید از نیکو خدای تعالی بآن عالم و داناست و سهو

بروی روا نیست فراموش نکند بر وفق عمل و استحقاق جزا دهد وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ

إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا

وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا کفته اند آیت در خوله بنت محمد بن مسلمه آمد که او حکم اسعد ابن الربیع بود

چون پیر شد اسعد زنی جوان کرد بر سر او بر خاست و بشکایت پیش رسول آمد و این حال باز گفت خدای تعالی این آیه
فرستاد و این روایة کلبی است سعید جبیر گفت آیه در مردی و زنی آمد که او از مرد و فرزندان داشت و با او پیر شده
بود مرد را در وی رغبتی نبود خواست تا او را طلاق دهد و زنی دیگر کند زن گفت مرا طلاق مده و رها کن تا بنشینم
و اگر تو خواهی زنی دیگر کن که حکم تراست بگذار مرا تا من بفرزندان تو بنشینم و ایشان نیز امر عات کنم سوده بن ربیعه
را با رسول صلی الله علیه و سلم همین افتاد رسول خواست تا او را دست بدارد گفت یا رسول الله مرا دست بدار
و رها کن تا در حرم تو می باشم و نوبت من تراست هر چه خواهی میکن حق تعالی فرمود که اگر زنی بترسد از ناسازگاری
شوهر خویش یا اعراض کردن و روی از دیگر دانیدن بهر ایشان یعنی بر زن و شوهر هیچ حرجی و بزه نیست که با یکدیگر
قراری دهند و صلح کنند بتراضی اما آنکه طلاقش دهد چنانکه او خوش دل باشد یا بدارد دش نفقه و کسوه و او از مدت
خود و نوبت خود بهری یا جمله باو دهد تا با آن زن که کرده باشد می باشد اگر زن مصالحه کند و صبر کند برین حالت
و بنشیند و نوبت خود بدهد او احسان کرده باشد و اگر مرد با او قناعت کند و او را نگاه دارد با این معنی احسان
کرده باشند اما واجب نیست بر ایشان این کردن آنکه حق تعالی گفت والصلح خیر صلح بهتر باشد برای آنکه صلاح
جوانب با و متعلق بود و تراضی میان ایشان حاصل و حاضر کرده اند حرص و بخل را انفسها یعنی نفسهای آدمیان
مطبوع و مجبول است بر حرص و بخل بعضی گفته اند مراد بانفس زنانند که بخیلی نمایند بر ایثار کردن نوبت خویش بر غیری
و گفته اند هر دو اند از مرد و زن آنکه گفت اگر احسان کنند با آنکه با زن بسازید یا زن احسان کند بدانکه صبر کند
بر آنکه شوهر زن دیگر کند و او نوبت خود را ایثار کند و از خدای بترسید خدای تعالی آنچه شما می کنید آگاه است و دانا
مهمل و ضایع نکرد اند وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ
وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ
وَاسِعًا حَكِيمًا آنکه حق سبحانه و تعالی نفی قدرت کرد از یکی از ما بر آنکه تسویه کند از میان زنان در
میل طباع برای آنکه این بما تعلق دارد و در مقدور ما نیست اگر چه ما را بدان بدان حرص باشد گفت هرگز نتوانید
که عدل کنید در میان زنان و تسویه نگاه دارید تا میل واقع نباید در محبت و مودت و اگر چه شما بران حریص باشید
اکنون یکبار میل مکنید بر یکی و دیگر را محروم مگردانید که اگر چنین کنید ایشان را بگذاشته باشند چون او آویخته میان
د که از نه بیوه و نه شوی دار بین الباب والدار نه این باشد و نه آن در خبر است که رسول الله صلوات الله و سلامه
علیه در نفقه و کسوه و مراعات و آمد و شد تسویه کردی میان زنان آنکه گفتی بار خدایا هذه قسمتی فیما املک ولا تلمنی
فیما لا املک این قسمت منست در آنچه من بران قادرم ملامت مکن در آنچه من بران قادر نه ام آنکه گفت وان
تصلحوا و اگر صلاح کنید در بار[illegible] تسویه قسمت و اتقوا از خدای تعالی بترسید در آنکه ظلم و حیف مکنید و از حق یکی

دیگری نه افزاید خدای تعالی شما را بیامرزد و بر شما رحمت کند که خدای تعالی غفور و رحیم است در خبر است امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه دو زن داشت روزی که نوبت یکی بودی در سرای دیگری وضو نماز نکردی باقر رضی الله عنه
گفت که دران وقت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیمار بود او را در حجره زنان میگردانیدند بنوبت تا که دل خویش
شاد کردند برای آنکه بحجره عایشه باشد آنکه گفت وان یتفرقا اگر با یکدیگر نسازند و از یکدیگر بطلاق جدا شوند خدای تعالی
هر دو را مستغنی گرداند از یکدیگر بفضل و رحمت خویش و هیچ دو را ضایع نگذارد و روزی بازنگیرد و خدای تعالی فراخ
عطا و داناست آنچه که دهد بحکمت دهد و چنان دهد که صلاح داند با کسی که باشد و مراد بسعت روزی است
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ
وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا حق سبحانه و تعالی چون فرمود که اگر زن و شوهر از یکدیگر بطلاق مفارقت
کنند خدای تعالی هر یکی را از ایشان مستغنی گرداند از آنکه روزی هر یکی از ایشان بخدای تعالی تعلق دارد نه با ایشان
درین آیه باز نمود که این بر خدای تعالی متعذر نیست و بروی دشوار نیست از آنکه خدای راست آنچه در آسمان
و زمین است آفریده و پرورده اوست در قبضه قدرت اوست تا چنانکه میخواهد میگرداند گاهی می فزاید و گاهی
میکاهد آنکه گفت که ما وصیت کردیم و فرمودیم اهل کتاب را از جهودان و ترسایان که ایشان را پیش از شما کتاب
داده اند و شما را نیز وصیت کردیم که از خدای تعالی بترسید و از معاصی او اجتناب کنید و اگر کافر شوید و مخالفت
فرمان او کنید او را هیچ زیان نباشد در مملکت نقصان نیارد از آنکه ملک آسمان و زمین او راست و از طاعت
مطیعان وی را چه سود و از معصیت عاصیان او را چه زیان و او همیشه غنی و بی نیاز بوده است و او ستوده است
و مستحق حمد است و شکر بنعمتهای که بر بندگان خویش میکند آنکه گفت که خدای راست آنچه در آسمان و زمین است
و تکفل کننده است بدربایست خلق و آنچه ایشان بدان محتاج باشند و او را دران معنی یاری و انبازی
بکار نیاید و تکرار این الفاظ برای آن کرد که خبر مختلف است اول اشارت فرمود بآنکه آفریدگار خلق است آنچه
در میان آسمان و زمین است و متصرف دران بر وجهی که کس او را منع نتواند کردن و نهی و تکلف او در آن رسید
بقرینه ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وایاکم و دوم بر وجه آن گفت که با آنکه جمله او راست او از آن
بی نیاز است بقرینه وکان الله غنیا حمیدا و سیوم بر وجه حفظ و رعایت خلق فرمود بقرینه وکفی بالله وکیلا
چون موارد و اغراض مختلف بود روا باشد که لفظ را تکرار کنند لاختلاف المعانی إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ
وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا آنکه حق تعالی خواست که از غره و شوکت خود نماید گفت ای مردمان اگر خدای خواهد

که شما بر دد ار روی زمین نیست گرداند و قومی دیگر را ببدل شما پیارد و بیافریند می تواند و خدای تعالی برین قادرست

و میگوید که من قادری غالب ام شمار اقوت و منعه نباشد که بر قضایا و احکام من غالب آیید چه اگر من خواهم

که شما را ببرم و دیگران را بیارم توانم پیش از شما دیگران بوده اند از شما قوی تر و بقدمه بیشتر سبان وعده چنانکه

در قصه امم سالفه فرمود از قصه که قارون و عاد و ثمود و قوم نمرود و قوم فرعون ایشان بعد و پیش بوده اند

و بعد ازین چون عصیان آوردند ایشان را هلاک گردانیدیم این جماعت می پندارند که پیش از ایشان جهان نبوده است

داو لیکن کسی که در جهان باز مانده بسیار کسانست و میراث بسیار مردکانست در خبرست که جبرئیل علیه السلام

بنزدیک پیغمبر علیه السلام حاضر بود با داوری دو مرد حاضر آمدند در باره زمین منازعت کردند و شناخت از

حد بیرون بردند جبرئیل علیه السلام گفت که درین پاره زمین که ایشان دعوی کردند من چهار هزار مالک را یاد

دارم بهلول مجنون در بعضی مواقف حج هارون الرشید رسید هارون را در هودج دید حجاب از چهار جانب

مردمان برامیز دند دار حوالی مردم را پیر اندند بهلول بالای برآمد و گفت ابی عن جدثنی فلان بن فلان انه قال

رایت رسول صلی الله علیه و سلم فی هذا المکان علی حمار له ولم یکن ضرب ولا طرد گفت رسول خدا را دیدم

که درین مکان بر دراز گوشی نشسته بود کسی نمیزدند و نمیراندند هارون پرسید که کیست گفتند بهلول است گفت

هودج برارید و او را پیش من آرید او را بیاوردند گفت چه میگفتی این خبر باز گفت گفت راست می گویی ای بهلول

مرا واعظی کوی مختصر گفت ان الذی بیدک فی یدی غیرک ثم انتقل الیک وعنقریب ستنقل عنک الی غیرک انچه در

دست تست از دیگران بوده است از ملک و بادشاهی و از ایشان بتو نقل کرده زود بود که از تو بدیگری نقل

افتد هرون بگریست و برا هزار دینار فرمود گفت که نخواهم گفت که بر درویشان قسمت کن گفت که اولیتر

آنست که انرا با خداوندان دهی این بگفت و بگذشت دخل الدنیا اناس قبلنا ✿ رحلوا عنها و خلوها لنا ✿ و دخلناها کما قد دخلوا ✿ و نخلیها لقوم بعدنا ✿ نعمان المنذر الاکبر با عدی بن زید روزی بتماشا

بیرون آمد بگورستان حیره رسیدند عدی بن زید گفت دانی تا این گورها بزبان اعتبار چه می گویند گفت نه

گفت میگویند ایها الرکب المجبون علی الارض المجدون کما انتم کنا و کما نحن تکونون نعمان ازانجا برگشت

و آن تماشا برو منغص گشت روزی چند برآمد دیگر باره هر دو بیرون شدند بگورستان یکدیگر بکذشتند عدی

زید گفت ایها الملک میدانی که این گورها چه میگویند گفت نه گفت میگویند من رانی فلیحدث

نفسه ✿ انه موف علی قرن الزوال ✿ وصروف الدهر لا یبقی لها ✿ ولما تاتی به صم الجبال ✿ رب رکب قد اناخوا حولنا ✿ یشربون الخمر بالماء الزلال ✿ عمروا دهر العیش حسن ✿ امن دهرهم غیر عجال ✿ ثم اضحوا لعب الدهر بهم ✿ وکذلک دهر حالا بعد [illegible] نعمان ازانجا برگشت و ان تماشا رها کرد عدی را گفت که امشب سحرگاه

با شیش من ابی عدی بن زید بحرگاه بنزدیک او رفت و او را دید جامه ملوک بر افکنده و پلاس در خود پوشیده انکه ترک سلطنت
و ملک رها کرد و با بر همان بعبادت مشغول شد و فرزندان او عابد شدند دختر او هند بنت النعمان بر ظهر کوفه
دیری کرد آنرا دیر هند گویند هشام بن کلبی گوید که چون خالد ابن الولید عین التمر بگشاد احوال دختران نعمان
پرسید گفت یکی فرمان یافت و یکی در بعضی دیرها مانده است بیامد و بروی سلام کرد و گفت احوال شما چون
اینجا رسید گفت قصه آن درازست و جمله او انکه روزی آفتاب بر آمد و هر چه پیرامن خورنق و سدیر بود
همه بحکم ما بود آفتاب فرو نشد تا انکاه که زیردستان ما را بر ما رحم آمد و روزگار خود چنین است هیچ سرای
نباشد که بار خرمی گرد الا پر از آب چشم گرد و انکه گفت بینا نسوس الناس والامر امرنا اذا نحن
فیهم سوقة نتنصف فاف للدنیا لا یدوم نعیمها تقلب تارات بنا و تصرف انکه حق جل و علا فرمود که
هر که او را العوض ثواب آخرت منافع دنیا خواهد ارزد دریغ نیست بنزدیک خدای تعالی هر دو هست هم ثواب
دنیا و هم ثواب آخرت و ثواب دنیا مجازست و مراد منافع دنیاست برای آن ثواب خواند که منافع آن
آنرا در برابر ثواب آخرت نهادند انکه بر سبیل تهدید و وعید فرمود که خدای تعالی شنوا و بیناست باقوال و احوال
ایشان مفسران گفتند که خدای تعالی این آیه و انکه پیش ازین است آنانرا خواست که در آن درع خیانت کردند
و مرتد شدند یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین والاقربین
ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا وان تلووا او تعرضوا فان الله
کان بما تعملون خبیرا خدای تعالی امر کرد مومنان را گفت ای مومنان نیکو قیام نمایید بداد و عدل
گواهان باشید مر خدای را که گواهی بعدل و انصاف دهید و برای خدای تعالی دهید و اگر چه آن گواهی بر نفس شما
باشد چنانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قل الحق وان کان علیک حق بگوی اگر چه بر تو بود یعنی اگر چه
گواهی بود که ترا زیان دارد یا مادر و پدرت را گواهی بر خویشتن اقرار بود و گواهی بر پدر و مادر و بنزدیک اهل
البیت مسموع نباشد اگر چه ظاهر آیت اقتضا بخلاف این می کند اما مراد ازین مبالغه و تاکید است یعنی بهر حال
که باشد حق بباید گفت و جانب خدای نگاه باید داشتن جانب مادر و پدر و خویشان فرو باید گذاشتن و این
چنان بود که یکی از ما گوید که لا ابالی بقول الحق ولو کان مع الامیر والسلطان و غرض از ذکر سلطان مبالغه
باشد نه بر حقیقت اگر توانگر باشد و اگر درویش بان منگرید که مرد توانگر باشد و بر او گواهی ندهید یا درویش
باشد از بهر درویشی وی باز گواهی باز گیرید که خدای تعالی بدیشان اولیترست متابعت و پس روی هوا
مکنید در باب در انکه عدل کنید یعنی در باب عدل و ترک عدل متابعت هوا مکنید رضای خدای تعالی
نگاه دارید یا متابعت هوا مکنید در باب انکه از عدل بگریزید و اگر مضر کنید و میل بجانب یکی از دو خصم یا

اعراض کنید شما که حکام وقضات اید وازیک خصم وبدیگری نگرید یا شما که گواهانید در گواهی دادن تغییر وتبدیل
کنید یا از گواهی دادن اعراض نمائید وگواهی باز گیرید وباز پوشید واین قول امام محمد باقر است رضی الله عنه خدای
تعالی بدانچه شما می کنید آگاه ودانا است هر یکی را جزا دهد موافق بدانچه کرده شد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ
وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ای آنها که ایمان آورده اید بزبان ایمان آورید بدل خطاب است
با منافقان یا ای گرویدگان برایمان استقامت کنید وبران استدامت نمائید تجدید او حال بعد حال برای آنکه
ایمان ارباب معارف وعلوم باشد وان لایبقی بود تجدید یاد کردن ما ای آنکه بخدای وبموسی ایمان آورده اید بمحمد
ایمان آورید وبکتابی که بر رسول خود فرستاده است یعنی قران وبکتابی که پیش ازان فرستاد از توریت وانجیل
وکتب اوایل ایشان اگرچه بتوریت وانجیل ایمان داشتند بآیاتی که دران ذکر رسول صلی الله علیه وآله وسلم ونعت
ونام او بود کافر بودند وقول دیگر آنست که خطاب با جهود است که بتوریت ایمان داشتند وبانجیل وقران ایمان
نداشتند آنگه تهدید کرد وگفت هرکه بخدای تعالی وفرشتگان وبکتابهای خدای تعالی وپیغمبرانش وبروز باز پسین
که روز قیامت است کافر شود از راه راست ونجات گم شده باشد گمراهی دور إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا
ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ۵
آنکسانی که ایمان آوردند بموسی آنگه کافر شدند بعبادت اهل عجل آنگه ایمان آوردند بانجیل وعیسی آنگه کافر شدند
باز ودر کفر بیفزودند بآنکه عیسی را ابن الله گفتند وبمحمد ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را نیامرزد وبراه بهشت
وثواب با ایشان ننماید گفته اند که مراد منافقان اند که اظهار ایمان کردند وباز کافر شدند وبران اصرار کردند بهیچ
وجه خدای تعالی ایشان را نیامرزد بلکه خذلان کند ولطف نکند بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ
الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ
أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ
إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي بشارت ده منافقان را بآنکه ایشان را عذابی وعقوبتی
دردناک خواهد بودن وبشارت هر خبری بود که اثر آن بر بشره ظاهر گردد از شادی یا اندوه ان منافقان را که
بدون مومنان کافران دوست میگیرند وبا ایشان دوستی می کنند از ایشان عزت ومنعت میخواهند نمی دانند
که عزت ومنعت جمله مر خدای راست و بر شما که مسلمان اید فرو فرستاده شد که در کتاب وقران شما را فرموده اند که چون
شنوید که ایشان بآیات خدای کافر شوند وبدان استهزا دارند با ایشان منشینید تا آنکه در حدیثی دیگر شروع
کنند وان این آیت است وا[illegible]یت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره که اگر

خلاف این کنید و با ایشان منشینید شما نیز مثل ایشان باشید و رسول خدای فرمود که من مشی مع ظالم فقد اجرم
و خدای تعالی کافران را و منافقان را در دوزخ جمع خواهد کردن از بهر حکم ایشان یکی است چه منافقان اگر چه
اسلام بر زبان میرانند در دل کفر میدارند حکم ایشان در قیامت حکم کافران باشد همه یکجای و در دوزخ حاضر
باشند سبب نزول این آیت آن بود که منافقان با جهودان و کافران نشستندی در قرآن طعن زدندی و بر
مسلمانی مسلمانان عیب کردندی خدای تعالی مسلمانان را نهی کرد از انکه دران حال با ایشان نشینند عبد الله عباس
گفت که جمله مبتدعان تا روز قیامت درین شامل اند الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ
نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا هم صفت منافقانست و کافران میگویند که ایشان می
نگرند بشما که اگر شما را فتح وظفری باشد از خدای تعالی بر دشمنان ایشان بیایند و طمع غنیمت کنند و گویند که نه ما با
شما بودیم و اگر نصیب ظفر کافران را بود کافران را گویند نه ما شما را بر مومنان دست دادیم بدانکه شما را بر احوال
و اسرار ایشان مطلع گردانیدیم و ایشان را از شما منع کردیم باید که نصیب ما بیشتر بود انکه فرمود که خدای تعالی حکم
کند میان شما روز قیامت و خدای کافران را بر مومنان هرگز راه ندهد و ظفر نکند امیر المومنین علی رضی الله عنهما
و عبد الله عباس گفتند که مراد آنست که روز قیامت کافران را بر مومنان حجتی نباشد بوقت انکه پیش خدای تعالی
حکومت [illegible]ند إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ
النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ
فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ
میفرماید که منافقان با خدای و رسول فریب می آورند بدانکه اظهار ایمان می کنند و کفر در باطن دارند تا جان و مال
خود را در حمایت کنند خدای تعالی نیز با ایشان خداع میکند بدانکه رسول را فرمود تا بظاهر ایمان ایشان شمشیر از ایشان
بردارد تا روز قیامت بباطن کفر ایشان در عذاب مخلد و مؤبد گرداند وجهی دیگر آنست که جزاء خداع را خداع
خوانند برای ازدواج چنانکه فرمود وجزاء سیئة سیئة و مکروا و مکر الله الخ صورت خداع دارد از خدای تعالی در دنیا
با ایشان آنست که ایشان را فرو گذاشته است و حیوة و قدرت و نعمت میدهد و رسول را فرمود تا احکام مسلمانان
بر ایشان اجرا می کند با آنکه میداند که ایشان کافرند اما خداع ایشان در قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد
تا در عقب مومنان میروند و عقبهای قیامت می برند تا که به بهشت رسند فرشتگان عذاب در ایشان رسند
و ایشان را بدوزخ برند انکه ایشان را وصف دیگر کرد و گفت که چون بنماز برخیزند کاهل وار برخیزند و انچه کنند بریاء
مردمان کنند و برای خدای تعالی نکنند از بهر انکه اعتقاد ثواب و عقاب ندارند ای دفع مضرت کنند چنانکه عبد الکریم

بن ابی العوجا را دیدند که نمازی نیکو میکرد گفتند این مبا این طریقه نیست چگونه است گفت که عادة البلد
و ریاضة الجسد و حمایة الاهل والولد و ذکر خدای تعالی نکنند این منافقان الا اندکی یعنی از نماز الا تکبیر
احرام نکنند و باواز بلند تا مردمان بشنوند گمان برند که ایشان نماز می کنند و شاید که مراد تقلیل نفی جمله باشد
یعنی نکنند و اگر کنند اندک بود و آن نیز ریا را بود و هرچه ریا را بود مقبول نبود پس چنان بود که هیچ نمی کنند متحیر و مضطرب
و سرگشته اند میان این و آن اند یکبار بجانب مومنان میگردند و بزبان با ایشان اند و یکبار با جانب کافران
و بدل با ایشان یکسان نه مومن مخلص نه کافر صریح چنانکه پیغمبر فرمود مثل المنافق کالشاة العایرة بین الغنمین الی
هذه مرة والی ذلک اخری لا یدری ایهما یتبع و هرکه خدای تعالی او را گمراه کند یعنی از راه بهشت و ثواب و با
الطاف خودش محروم گرداند بر سبیل عقوبت برای او راه نیابی نه بهشت و نه برای حق از بهر آنکه ازین دو کار
هیچ در دست تو نیست آنکه نهی کرد مومنانرا از آنکه کنند که منافقان کنند از دوستی با کافران و صداقه و مودت
و گفت که ای مومنان کافران بدوست مگیرید و با ایشان دوستی مکنید دوستی با مومنان کنید ای میخواهید که
خدای را بر شما حجتی پدید آورید بدوستی کردن با کافران إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ
نَصِيرًا إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ
يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا
بیان مقام و جایگاه منافقان می کند در دوزخ می گوید که منافقان در درک الاسفل و طبقه زیرین باشند از دوزخ
در خبر است که خدای را در دوزخ تابوتهاست از آتش و آن جای منافقان باشد عبدالله عمر گفت که سه گروه اند
که روز قیامت آن عذاب که ایشانرا بود کس را نبود منافقان و کافران مایده عیسی و آل فرعون را منافقان را
ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار قوله فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد در حق کافران
مایده فرمود فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین و آل فرعون را ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و لن
تجد لهم نصیرا و تو این منافقانرا هیچ یاری و یاوری نیابی که ایشان را یاری کند بر خدای تعالی آنگه باین همه استحقاق
حق سبحانه و تعالی در توبه و راه نجات بر ایشان در بست گفت مگر آنانکه توبه کنند و از نفاق باز ایستند و دل با زبان
موافق کرده اند و کارهای تباه کرده را اصلاح کنند و دست بخدای تعالی زنند و بدین خدای تمسک کنند و اعتماد بر
خدای تعالی دارند و اعتقاد و عبادت خدایرا خالص کنند پس از آنکه برای ریا و سمعه کرده باشند که چون چنین
کنند با مومنان باشند و کفر و نفاق که در روزگار گذشته برزیده باشند ایشانرا زیان ندارد چه توبه
و ایمان حکم آنرا باطل کرده باشد خدای تعالی مومنانرا مزدی عظیم دهد و ثوابی جمیل کرامت کند و چگونه عظیم نباشد
آنچه تعظیم و تبجیل خدای تعالی بآن مقرون بود و دوامش با خدای تعالی پیوسته آنکه خدای تعالی باز نمود آنچه یابندگان

میرسد هم از ایشانست که خدای تعالی از عذاب ایشان مستغنی است و از عفو ایشان هیچ نقصان نیست نه در طاعت
منفعتی و نه در معصیت وی را مضرتی سبحان من لا تزیده طاعة المطیعین ولا تنقصه معصیة العاصین لاجرم فرمود
که خدای تعالی بعذاب شما چه خواهد کردن اگر شکر کنید و اگر ایمان آرید و اگر هیچ نیست در ایمان و طاعت جز از آنکه
اگر تو شاکر باشی او وعده داد که نعمت بیفزایم و منقطع نگردانم و در اجل ثواب آخرت بیش از آن دهم و بر سری
شکر ترا گویم اگرچه تو بنده کفوری من خدای غفور و شکورم و کان الله شاکرا علیما خدای تعالی شاکری داننده است
شکر از قدیم تعالی آنست که از تو و کرده تو باز گوید بطریق مدح و ثنا تا خلقان بشنوند و بر تو ثنا گویند چنانکه
قصه پیغامبران گذشته و مناقب و محامد ایشان گفت و باز گفت آنرا که شکر خواند چنانکه رسول فرمود التحدث
بالنعم شکر و من ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره صدق رسول رب العالمین لَا یُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ
اِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيْعًا عَلِيْمًا اِنْ تُبْدُوْا خَيْرًا اَوْ تُخْفُوْهُ اَوْ تَعْفُوْا عَنْ سُوْءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيْرًا
میگوید که خدای دوست ندارد که کسی بر کسی دعای بد کند الا آنکس که بر و ظلم کرده باشند مر او را رخصت بود که ظالم را
دعا کند و خدای تعالی شنوا است می شنود جهر آن کس که سخن بد میگوید و دانا است بضمایر و اسرار ایشان مجاهد گفت
مراد میهمان است که فرود آید و میزبان بنیش نیکو کند خبر دهد مردمان را بدانچه با او کرده باشند چنانکه شاعری گفت چون
از ممدوح خود شکایت باز گشته بود ماذا اقول اذا سئلت وقیل لی ماذا اصبت من الجواد المفضل
ان قلت اعطانی کذبت ان اقل بخل الجواد بماله لم تجمل فاختر لنفسک ما ترید فاننی لا بد مخبرهم وان لم
اسئل سدی گفت مراد آنست الا آنکس که انتقام کند و تشفی کند و این قول از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت
کرده اند در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم بمردی بگذشت که با کسی خصومت میکرد و بر او سفاهت میکرد
و آن مرد میگفت حسبی الله حسبی الله رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را گفت ابل من نفسک عذرا فاذا عجزت
حسبی الله و امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت رد الحجر من حیث اتاک فان الشر لا یدفعه الا الشر گفت سنگ
هم که از آن راه آمده باشد باز فرست که شر را جز بشر دفع نتوان کرد قطرب گفت که مراد مظلوم مکره است
یعنی خدای تعالی دوست ندارد که جهر کنند بکلام قبیح الا او را که مکروه ملجا کرده باشند که فعل او داخل نباشد در تکلیف
چون نه بحسب اختیار او باشد آنکه چون این گفته و خلق را رخصت داده که از ظالم انتقام کشند ایشانرا بر فعل خیر
و احسان و عفو و تجاوز از گناه ترغیب کرد گفت اگر خیری ظاهر گردانید اگر آشکارا گردانید اگر خیری در نهان
و خفیه یا از سر بدی و گناه درگذرید خدای تعالی همیشه عفو کننده و قادر بوده است و باشد برای آن عفو با قدرت
مقرون کردن که آنکس که از سر عجز عفو کند ممدوح نباشد عفو از سر قدرت باید تا سزاوار مدح بود که والعفو عند القدرة
فضل عن الکرم اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَيُرِيْدُوْنَ اَنْ يُّفَرِّقُوْا بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَيَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ

وَبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا
انانکه کافر شدند بخدای و بر رسولان خدای و میخواهند که جدا کنند در ایمان میان خدای تعالی و پیغمبرانش گویند که بخدای
ایمان آریم و به پیغمبرانش نیاریم یا بعضی ایمان اریم و بعضی ایمان نیاریم و می گویند یعنی جهودان و ترسایان که بعضی پیغمبران را
تصدیق کنیم و بعضی تکذیب کنیم جهودان بموسی بگویند و بعیسی و محمد نگویند و ترسایان بموسی و محمد نمگویند و بعیسی
بگویند و میخواهند تا از میان ان راهی بگیرند یعنی از میان کفر و ایمان برای انکه مردمان دوگونه اند یکی مومنی که بهمه
ایمان دارد و دویم کافری که جمله را منکرست ایمان ببعضی و کفر ببعضی را می باشند از میان دو راه از روی ظاهر اگرچه
از روی حقیقت بود این راه کفر بود که ایشان آنانند که کافر بر حقیقت اند و ما برای کافران ساخته ایم عذابی
خوار کننده مقرون باستخفاف و اهانت و این صفت عذاب مستحق باشند چه عقاب از عذاب خاص تراست
انکه ذکر انان کرد که بر عکس این صفات باشند و گفت وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ
أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا انانکه ایمان آوردند بخدای و جمله
پیغمبران و تفرقه نکنند میان یکی از ایشان باانکه ببعضی ایمان آرند و بعضی ایمان نیارند بلک بهمه ایمان اورند ایشان
آنان باشند که مامزد ایشان تمامی بدهیم و خدای تعالی امرزنده و مهربانست بیامرزد انرا که بدین صفت باشد
و از سر معاصی و عقاب او درگذرد و رحمت کند و اگرچه آن برو واجب نبود يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ
كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا
الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا
چون ذکر هردو گروه کرد رسول صلی الله علیه و سلم را تسلیه داد از انچه جهودان گفتند او را و تعنت نمودند این آن بود که
کعب اشرف و فنحاص و عازور رسول صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند که اگر تو پیغامبری کتابی بیار جمله چنانکه موسی
علیه السلام توریت بیک دفعه بیاورد خدای تعالی این اتیه فرستاده گفت ای محمد نگر تا دل عزیز خود را از گفت ایشان
تنگ نکردانی اگر از تو می گویند و از تو می خواهند که برایشان کتابی آوری از اسمان بیک دفعه بر سبیل تعنت ایشان از موسی
چیزی خواستند که ازین عظیم تر بود و ان ان بود که گفتند که خدای را بما نمای معاینه لا جرم عند آن که گفتند صاعقه بیامد
از اسمان و ایشانرا بگرفت و بسوخت و این عقوبت که صاعقه فرستادیم و ایشانرا بسوختیم بر ایشان ظلم نبود
بلک بظلم ایشان بود انکه بر سر گوساله را معبود خود گرفتند و گوساله پرست شدند پس از انکه آیات و بینات و معجزات
بایشان آمد ما عفو کردیم و از سر این همه درگذشتیم و موسی را حجتی روشن و سلطانی قاهر دادیم که معجزات است و این
ایه دلیل است بر انکه موسی سوال رویت نکرد برای خود و برای قوم خود کرد از انجاکه از وی درخواستند چنانکه گفت
فقد سالوا موسی اکبر من ذلک دلیل است بر ابطال رویت از انجاکه رسول را بر سبیل تعنت کتابی خواستند از

از آسمان بیک دفعه نعمت از جمله کبایر و عظایم است وانچه از موسی درخواستند در باب رویت بزرگتر و عظیمتر
بود ایمان نبود و نیز چون آن همه نعمت با پیغمبر کردند صاعقه نیامد و سوال رویت کردند صاعقه آمد اگر سوال
رویت عظیم تر نبودی صاعقه نیامدی و صاعقه که آمد قوم موسی را سوخت اگر سوال از موسی بودی صاعقه موسی را
سوختی و ظلم بموسی حواله بودی وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا
لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ۵ چون با این همه حجتها که موسی را داد ایمان نیاوردند
نفرمود که تا چندانی که پهنای لشکرگاه موسی بود از کوه طور بگسستند و بر بالای سر ایشان بداشتند و گفتند که اگر بموسی
و توریت ایمان نیاورید و شرایط آن کار نه بندید این کوه بسر شما فرود آورم ایشان روی بر زمین نهادند و نیمه
روی و یک چشم در کوه نگاه میکردند این قصه در سورة البقره رفته است و چون به بیت المقدس رسیدند بدری از درهای
او و گفتند دری بود نام او ایلیا ایشان را گفتیم که با این در در روید سجده کنید و آمرزش خواهید ایشان سجده نکردند
و از نشست از آنجا [illegible] در در شدند و بجای حطه حنطه گفتند و ایشان را گفتیم که در شنبه تعدی مکنید در ماهی گرفتند
و از ایشان درین خبرها عهدی گران مغلظ گرفتیم فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا
پس نقض عهد و شکافتن میثاق که ایشان کردند و با کفری که با خدای تعالی کردند و کشتن ایشان پیغمبران را بنا حق
و گفتار ایشان که دلهای ما در غلاف و پوشش است با دل ما دعای علمی است بدین سببها بود که ما ایشان را
لعنت و عذاب بر ایشان واجب کردیم انکه گفت بلکه خدا تعالی کرد علامتی پدید آورد و بر دلهای ایشان بکفر ایشان
تا فرشتگان بدان بشناسند مومن را از منافق و کافر آن چیزی که باشد منع ایمان نکنند نه بینی که گفت فلا
یومنون الا قلیلا ایمان نیارند مگر اندکی اگر بالغ بودی منع کردی اندک و بسیار را و کفر آوردن ایشان و گفتن
ایشان بر مریم دروغ بزرگ و بهتان دروغی باشد که خداوندش از ان بی خبر بود چون بشنود مبهوت و متحیر گردد
و بهتان مریم را آن بود که گفتند که او زنا کرده است از بهر آن عظیم خواند که او بی گناه و بی خبر بود وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا
الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ
مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ
عَزِيزًا حَكِيمًا ۵ و گفتن ایشان که ما مسیح را که عیسی مریم است بکشتیم و او رسول خدای بود
و او را نکشته بودند و نه بر درخت کرده و لیکن بر ایشان مشتبه کردند در خبر است از عبد الله عباس که یک روز
عیسی علیه السلام روی بجماعت جهودان نهاد چون او را بدیدند گفتند که جاءکم الساحر ابن الساحر الفاعله ابن الفاعله
و وی را و مادرش را دشنام دادند عیسی علیه السلام گفت اللهم انت ربی و [من] روحک خرجت و بکلمتک

خلقتني ولم اتهم من تلقا نفسي اللهم العن من سبني وسب امي بار خدايا تو خداي مني و من از روح تو آمده ام و مرا بکلمه خود
آفریدی و من از قبل خود نیامده ام بایشان بار خدایا لعنت کن بر ایشان که مرا و مادر مرا دشنام دادند خدای تعالی دعای او
مستجاب گردانید و ایشان را همه با خوک گردانید یهود اکه سر جهودان بود بدید بترسید که بر ایشان دعا کند اتفاق کردند
تا او را بکشند جمع شدند و با او مناظره کردند عیسی علیه السلام گفت یا معشر الیهود شما نیک میدانید که خدای تعالی شما را دشمن
میدارد ایشان از گفتار او خشم آمد آهنگ او کردند از ایشان بگریخت در خانه شد که در سقف آن روزنی بود خدای تعالی
جبرئیل را بفرستاد تا عیسی را از آن روزن بآسمان برد یهود امردی فرستاد نام طططانوس گفت که در این خانه
شو و عیسی را بکش او در خانه رفت و کس را نیافت زوایای خانه می جست دیر بماند گمان بردند که عیسی با او در کارزار است
باری او آمد خدای تعالی شبه عیسی بر او افکند پنداشتند که او عیسی است او را بگرفتند بکشتند و بر درخت کردند چندانکه او
گفت که من طططانوس ام قبول نکردند چون او را کشتند جماعتی گفتند که اکنون درین خانه عیسی بود صاحب ما اگر صاحب
ماست عیسی کجاست و اگر عیسی است صاحب ما کو گفتند که شبه عیسی بر روی طططانوس بود در جمله اندامش چون
او را هلاک کردند نگاه کردند بر روی با روی عیسی ماند و با سایر اندام با صاحب ایشان ازین وجه بر ایشان مشتبه شد و
گفت که عیسی با هفده مرد حواری در جای بود جهودان گرد ایشان بگرفتند خدای تعالی شبه عیسی بر همه ایشان افکند
چون چنان دیدند عجب ماندند گفتند که ما را مسحور کردید اکنون بگوئید که عیسی از میان شما کدام است والا همه را بکشیم
عیسی علیه السلام گفت کیست که ایثار آن کند و جان بفدای من کند تا او را بجای من بکشند یکی از ایشان گفت من
از میان برخاست و گفت عیسی منم ازین وجه بر ایشان مشتبه شد محمد بن اسحاق گفت چون قصد عیسی کردند بگریخت
و در جای پنهان شد یکی از جمله حواریان منافق بود بیامد و گفت مرا چه دهید اگر شما را بعیسی راه نمایم گفتند سی درم در هم بستد
و ایشان را بآن خانه برد که آنجا بود و او از پیش در رفت و گفت آمده اند تا ترا بکشند خدای تعالی عیسی را بآسمان برد و شبه
عیسی بر آن حواری منافق افکند او را بگرفتند بکشتند اینکه فرمود و ان الذین اختلفوا او آنانکه در عیسی خلاف کردند در حال
شبه ایشان بشک بودند که آنکه او را کشتند عیسی است یا نه حق تعالی گفت که ایشان را بآن علمی نبود الا که متابعت گمان
کردند زجاج گفت اختلاف ترسایان آن بود که بعضی از ایشان گفتند که عیسی اله است کس او را نتواند کشتن و بعضی گفتند
که پسر خدا است کس بر او راه نیابد بعضی گفتند که خدای نیست و پسر خدای نیست بلکه بنده خدا است روا بود که او را
بکشند چنانکه دیگر پیغمبران را ازین وجه بر ایشان مشتبه بود خدای تعالی فرمود که ما قتلوه یقینا و نکشتند بیقین او را بلکه
بر گمان بودند که آن کشته مصلوب عیسی است یا نه بلکه خدای تعالی او را رفع کرد با جوار رحمت خود بآسمان نزدیک
مقربان و مقدسان رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که شب معراج عیسی را بآسمان چهارم دیدم و مراد بالیه آسمان است
و جای که کس را حکم نباشد مگر او را خدای عزیز قادر و غالب است کس او را غالب نیاید و حکیم است آنچه کند بحکمت

وصواب کند کس را بر او اعتراض نباشد وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ
شَهِيدًا فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا
وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ٥
میفرماید که هیچکس نباشد از جهودان و ترسایان الا که بعیسی علیه السلام ایمان آورد پیش از مردن عیسی علیه السلام
و این در عهد صاحب الزمان باشد چون عیسی از آسمان بزمین آید دجال را بکشد و بر روی زمین هیچ دین و ملت
نباشد الا ملت محمد صلی الله علیه و سلم پس هر جهودی و ترسایی که در آن روزگار باشد بعیسی علیه السلام ایمان
آرد ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که انبیا برادران اند از مادران مختلف و دین شان
یکی است و اولیترین مردمان بعیسی مریم منم که محمدم صلی الله علیه و آله و سلم برای آنکه میان من و او هیچ پیغمبری نبود
و نزدیک است که از آسمان فرود آید و از میان مردمان حکم کند بعدل او را چون ببینی بشناسی که او مردیست تمام خلق
سرخ سفید موی فرو هشته پنداری که آب از موی فرود آید و اگر چه تر نباشد صلیب بشکند خوک را بکشد و جزیه
فرو نهد و مال بستاند و با کافران بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی در روزگار او همه ملتها هلاک کند مگر اسلام و سجده
نکنند جز خدای را در روزگار او هیچ ضلالت که دجال کذابست هلاک کند و ایمنی در زمین پدید آرد تا شیر با شتر
چره کنند و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند و کودکان با مار بازی کنند و هیچ یکدیگر را مضرت نکنند آنگه چهل سال
در زمین [illegible]ام کنند آنگه وفات آید او را و مسلمانان بر وی نماز کنند و دفن کنند و اگر خواهی از قرآن برخوان وان
من [illegible] الکتاب الا لیومنن جماعتی دیگر گفتند معنی اینست که هیچکس نباشد از جهودان و ترسایان الا که پیش از آنکه بمیرد
بعیسی ایمان آرد آنگه که ملک الموت را ببیند در وقتی که ایمانش نافع نبود شهر ابن حوشب گفت که روزی حجاج بواسط
بود عطا میداد کس آمد و مرا بخواند من آنجا رفتم با جامه خلق و اسبی لاغر مرا گفت ای شهر این چه رثاثت و خلاقت
و این اسب چیست گفتم یا ایها الامیر این اسب چنین افتاده بخریده ام خلاقت جامه را از جامه آن پس که عورت
پوشد مرا گفت تو جامه خز بپوشی و عیب کنی آنکس را که آنرا پوشد گفتم خز پوشیدن عادة نکرده ام ولیکن عیب
نکنم آنرا که خز پوشد جبه از خز خواست و در من پوشید چون خواستم که بیرون آیم گفت مرا آیتی مشکل شده است
من گفتم آن کدام است ای امیر این آیه بخواند وان من اهل الکتاب و گفت وقتها باشد که اسیران را از جهودان
و ترسایان پیش من آرند من بفرمایم تا ایشان را گردن بزنند پیش من و از ایشان هیچ کلمه ایمان نشنوم من گفتم
بدانکه چون جهودان را وقت مرگ آید فرشتگان عذاب حاضر آیند و مقامع و مقارع بر روی ایشان و پشت
ایشان میزنند و میگویند یا عدو الله عیسی بتو آمد او پیغمبر صالح بود او را تکذیب کردی و ایمان نیاوردی گوید که اکنون
ایمان آوردم که او پیغمبر صالح بود و در آن وقت ایمانش سود ندارد چون این بگفتم در من نگرید گفت که این از که شنیدی

کفتم که این را از محمد الحنفیه سر در پیش افکند ساعتی نیک و انکشت در زمین میزد انکه سر بر داشت و کفت اخذتها من
عین صافیة کلبی کفت که وی را کفتم چرا از محمد بن حنیفه روایت کردی و او کاره باشد ایشان را و انچه از ایشان
روایت کنند کفتم قصد آن کردم که او را بخشم اورم کفتند که ها در براجع ست با محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی هیچکس
از اهل کتاب نباشد الا که پیش از مرکش بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان ارد انکه علامات مرک به بیند و ایمانش
سود ندارد و روز قیامت تو بر ایشان کواه باشی بانچه ایشان کرده باشند یا عیسی بر ایشان کواه باشد بدانچه کردند
و کفته اند امکه فرمود که بظلمی و بیدادی که جهودان کردند ما طعامهای پاک ایشان را حلال کرده بودیم بر ایشان در اخبار است
که چون هر کاه کناهی کردندی خدای تعالی از طعامها حلال چیزی بر ایشان حرام کردی بر سبیل عقوبت یا بر سبیل تغیر
مصلحت چون این معصیت بکردندی مصلحت بکشت بر ایشان حرام کردند و منع کردن ایشان بسیاری را از مردمان
از راه خدای یعنی از دین او بدعوی محالات و تحریف کتاب و دعوة با ضلالات و کرفتن ایشان ربا و آن زیاده
باشد بر سرمایه برای تاخیر دین از محل آن و حال آن بود که ایشان را از ان منع کرده بودند و خوردن ایشان مالهای مردم
بباطل از وجوهی که خدای تعالی انرا حرام کرده باشد از رشوه بر احکام و جوهی که نا واجب باشد و بساختیم از برای
کافران از ایشان عذابی دردناک لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ
مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا
حق سبحانه و تعالی چون ذکر آن جماعه کرد از اهل کتاب و انچه ایشان را خواهد بود در روز قیامت از اصناف عذاب
ذکر جماعتی دیگر کرد که بر خلاف ایشان اند کفت لیکن انانکه راسخ و ثابت قدم و پای برجای باشند در [illegible]
اهل کتاب چون عبدالله سلام و بحیرا راهب و مانند ایشان و انانکه مومنان از اهل کتاب را بر علما ایشان
برای آن عطف کرد که ایمان جمع کرد ایشان را بر یک ملت این هر دو کروه ایمان می اورند بانچه فرو فرستاده شد بتو
که محمدی و بانچه پیش از تو فرستاده شد بر پیغامبران متقدم از توریت و انجیل و زبور و خاصه انانکه نماز بپای دارند
از اهل کتاب و غیر ایشان و زکوة بدهند و بخدای و بروز بازپسین ایمان ارند ایشان مزدی عظیم بدهیم حق تعالی کفت
من ترا مال دادم از ان زکوة بده مال مال منست و تو بنده من انچه بتو دادم برای تو و بعضی باز میخواهم تا برای تو
خزانه رحمت ذخیره کنم تا در دست تو تباه نشود که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق تا آن وقت که در مانده باشی
بتو باز دهم یکی را ده و یکی را صد و یکی را هفتصد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا
إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا
دَاوُدَ زَبُورًا سبب نزول این آیه ان بود چون حق تعالی آیتی که پیش از اینست از یسالک
اهل الکتاب تا باخر آیه بر رسول ما فرستاد و رسول صلی الله علیه و سلم بر جهودان خواند ایشان را خشم امد کفتند که ما انزل

علی بشر من شیء خدای تعالی رد کرد بر ایشان این آیه فرستاد که گفت ما بتو وحی همچنان کردیم که بنوح علیه السلام
پیغمبر را ذکر کرد و در دو جایگاه یکی درین آیه و دیگر فی قوله واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح و تخصیص
او از بهر آنست که او ابو البشر بود پس از آدم علیه السلام و او اولین پیغمبری بود که صاحب شرع بود و اولین
کسی بود که بدعای او خلقانرا هلاک گردانید و شیخ الانبیا بود و معجزه او در تن او بود که او را در هزار سال کم پنجاه
سال عمر بود که دندانش نیفتاد و مویش سفید نشد چون بدر مرگ رسید ملک الموت او را گفت یا شیخ الانبیا
کیف وجدت الدنیا قال کبیت له بابان دخلت باحدهما وخرجت من الآخر هیچ پیغمبر در دعوت قوم
آن مبالغه و رنج نکشید که وی چنانکه فرمود خدای تعالی فرمود و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم واطغی و وحی کردیم
بابراهیم و فرزندانش اسمعیل و اسحاق و فرزند اسحاق یعقوب و باسباط که فرزندان یعقوب آمدند ایشان دوازده
سبط بودند از دوازده فرزند یعقوب و عیسی و ایوب و آن پیغمبر مذکور بصبر و یونس که صاحب نون بود و هرون برادر
موسی بود و سلیمان که پسر داود بود و دادیم مر داود را کتاب زبور در خبرست که داود علیه السلام زبور برگرفتی
و بصحرا شدی علما و بنی اسرائیل در پس او بایستادندی و مردمان در پس علما و جنیان از پس مردمان و دواب
صحرا از پس جنیان و مرغان در هوا بر در پر گستردندی و سایه بر ایشان افکندندی از خوشی آواز داود و روزی رسول
صلی الله علیه و آله وسلم در منقبت امیر المؤمنین حدیثی دراز گفت که چون روز قیامت باشد خدای تعالی علی را چندان
قوت دهد که قوت جبرئیل و چندان نور دهد که آدم را و از جمال چندان که جمال یوسف و آواز چندان نزدیک بود
بآواز داود و اگر نه آنستی که داود خطیب اهل بهشت است در بهشت او را چندان آواز دادی و آواز داود ورسلا

قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا رُسُلًا مُبَشِّرِينَ
وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۵

و فرستادیم پیغمبرانرا که بر تو قصه ایشان بگفتیم و دیگرانی که قصه ایشان نگفتیم و خدای تعالی با موسی سخن گفت سخن
گفتنی آیت را دلیل است بر حدوث کلام خدای از آن وجه که کلامی که با موسی گفت بر طور سینا از آن با هیچ پیغمبر
نگفت و آنرا که وجود و حدوث او معلوم باشد قدیم نبود که قدیم آن بود که در ازل موجود باشد و وجودش را
اول نباشد آنکه فرو فرستادیم رسولانی بشارت مومنانرا به بهشت و ثواب و کافران را بدوزخ و عقاب بهر
آنکه تا مردمانرا بر خدای تعالی حجتی نباشد بعد از فرستادن رسولان و خدای تعالی همیشه عزیز بوده است قادر بر انتقام
از آنانکه در وی عاصی شوند حکیم است بوقت کند و بوجه فرماید چنانکه حکمت اقتضا کند چه تعجیل آن کس کند که از فوت
ترسد و حجت خدایرا بود و بفرستادن پیغمبران و با دله عقل در ارسال رسل حجت بود که اگر حجت نبودی با پیغمبر
نفرستادی ممکن نبودی او را علم بصدق انبیا و صحت نبوت ایشان الا بیان از آنکه قواعد توحید و عدل مقرر

کردی بودی و آن خبر با دلیل عقل ممهد نشود دیگر اگر حجت نبودی خدای را بر خلقان الا به بعثت رسل لازم آمدی که حجت
بر رسول قایم نبودی الا برسول دیگر و کلام در رسول چنان بود که کلام در او نا مودی شود بما لا نهایت از رسولان
لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ بِمَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ اَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَشْهَدُوْنَ وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيْدًا لیکن خدای گواهی میدهد بدانچه فرستاده است
بتو از کتاب قرآن و احکام شرع مسلمانی انزله بعلمه خود فرستاد بمصالح شما که مکلفانید و فرشتگان گواهی
میدهند و گواهی خدای تعالی بآن تمام شود این نیز هم رد است بر جهودان در آنچه ایشان گفتند ما انزل الله علی
بشر من شیء گفت شما میگویید که خدای تعالی هیچ کتابی نفرستاد بر هیچ آدمی من خدای ام گواهی میدهم بر آنچه
فرستاده ام برسول خویش و خدای تعالی بر هفت چیز گواهی داد بر وحدانیت خویش شهد الله انه لا اله الا
هو و بر نبوت مصطفی کفی بالله شهیدا محمد رسول الله و بر اعمال بندگان والله شهید علی ما تعملون و بر همه چیز
ولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید و بر دروغ منافقان والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و بر تبلیغ
مصطفی قل الله شهید بینی و بینکم و بر صحت قرآن لکن الله یشهد بما انزل الیک اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَصَدُّوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ
قَدْ ضَلُّوْا ضَلٰلًا بَعِيْدًا اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَظَلَمُوْا لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيْقًا اِلَّا طَرِيْقَ جَهَنَّمَ
خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا
آنانکه کافر شدند و مردمان را منع کردند از راه خدا و دین مسلمانی بآنکه گفتند این محمد نه آن محمد است که ما نعت و صفت
او در کتب خوانده ایم و این شکل و هیأت ندارد و آن وقت نیامده است تا مردمان رغبت نکنند باو و دین
او و آن جهودان بودند بدرستی که ایشان در کفر و ضلالت از طریق حق دور مانده اند و آنانکه کافر شدند و ظلم
کردند هم کافر بودند و هم ظالم بخدای و رسول کافر شدند و بر مردمان ظلم کردند خدای تعالی ایشان را نیامرزد که وعده
چنین رفته است و راه ننماید ایشان را یعنی راه بهشت و ثواب برای آنکه هدایت براه ایمان سابق نشده است
جمله مکلفان را مگر راه دوزخ که بر ایشان نماید از آنکه در دنیا بر کفر بوده اند و بر کفر مرده و ایشان در دوزخ مقیم
و جاوید باشند و این بر خدای تعالی آسان است و متعذر نیست يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَكُمُ الرَّسُوْلُ بِالْحَقِّ
مِنْ رَّبِّكُمْ فَاٰمِنُوْا خَيْرًا لَّكُمْ وَاِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا حق تعالی باین آیت
با جمله مکلفان از جهودان و ترسایان خطاب کرد بر سبیل عموم و گفت ای مردمان بشما آمد رسول معلوم که شما و همه
جهان طالب او بودید و بشما کتابی حق و دین درست آورد بدو ایمان آورید تا شما را بهتر بود و اگر کافر شوید خدای راست
آنچه در آسمانها و زمین است یعنی کفر شما او را زیان ندارد و در ملک او نقصانی نیارد و او علیم است و دانا باحوال
شما و حکیم با معامله با شما آن کند که حکمت او اقتضا کند و مصلحت در آن بود يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لَا تَغْلُوْا فِىْ
دِيْنِكُمْ وَلَا تَقُوْلُوْا عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ اِنَّمَا الْمَسِيْحُ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَكَلِمَتُهٗ اَلْقٰهَآ اِلٰى مَرْيَمَ وَرُوْحٌ

مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ... حق سبحانه وتعالی خطاب میکند با

جهودان و ترسایان و میگوید که اهل کتاب در دین و ملت خود غلو مکنید و از حد در مگذرید بعضی مفسران گفته اند

که ایه در ضروب و اصناف ترسایان آمد از نسطوریان و یعقوبیان و ملکاییان و مرقوسیان و ترسایان

نجران ایشانرا فرمود که درین غلو مکنید و بر خدای جز از حق مگوئید یعقوبیان گفتند که عیسی خداست نسطوریان

گفتند که پسر خداست و مرقوسیان گفتند که ثالث ثلاثه اقنوم الاب و اقنوم الابن و اقنوم روح القدس یا ثبوت

اب خدایرا خواستند و یا قیوم ابن عیسی را و یا قیوم روح القدس جبریل را انکه این سه یکی شدند بر خدای

این محالات و ناسزا روا مدارید و مگوئید بدرستی که مسیح ابن عیسی مریم رسول خداست مسیحش از آن گفت

که از مادر بزاد بروغن اندوده و گفتند از بهر انکه ختنه کرده بود و گفتند از بهر انکه در زمین بسیار رفتی چون

زمین پیمای بود و دجال را مسیح از برای آن خوانند که چشم راست وی ممسوخ است و کلمه خداست یعنی

عیسی آن کلمه که فرشتگان بدان بشارة دادندی فی قوله ان الله یبشرک بکلمة و گفتند مراد بکلمه رسالت است

و گفتند برای انکه عند کلمه کن بود گفتند که کن بباش بود و برای آنش روح خواند که باو زنده باشید چنانکه بروح

القیها بینداخت این کلمه را بمریم یعنی اعلام کرد او را و بیافریدند از رحمتش و روحی است از و یعنی از فرمان خدای

که جبریل علیه السلام بادی در و دمید و گفتند که مراد رحمت است و از بهر انکه او را از بادافریده اند از ان

و روح و ریح یک معنی باشد و گفتند روح از انجا جبریل است یعنی بینداخت این کلمه را بمریم خدای تعالی

و جبریل بامر خدای انکه امر کرد و گفت ایمان آرید بخدای و به پیغامبران و سه مگوئید چنانکه بعضی ترسایان

گفتند از این و امثال این باز ایستید که شما را بهتر باشد که بحقیقت خدای یکی است منزه است خدای از ان

که او را فرزندی باشد نه بحقیقت و نه بمجاز که فرزند انرا باشد که او جسم بود و کسی او را بفرزندی بگیرد که او خدا است

هرچه در آسمان و زمین است او را است و خدای تعالی بس است تکفل کننده خلق را با انچه ایشان را بدان احتیاج بود

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا

گفت ننگ ندارد مسیح که عیسی مریم است از انکه بنده باشد مر خدایرا و نه نیز فرشتگان مقرب و هر کس که استنکاف

کند و ننگ ندارد از بندگی خدای و گردن کشی کند و ترفع نماید از عبادت او جمله را گرد کند بر خود یعنی جمع کند همه را

در جای که انجا کسرا حکمی نباشد مگر خدای را عز و جل فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ

مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

اما انانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند هر یکی را از ایشان بر وفق از ایشان کرده باشند از کارهای نیک

مزدهای ایشان بتمام وکمال بایشان رساند و نیز برسری بیرون استحقاق دیگر فضل کند با ایشان بزیادتی درجات
ومثوبات اما آنانکه ننگ دارند و از بندگی و عبادت خدا تعالی کردن کشی نمایند ایشانرا عذاب کند عذابی
دردناک و ایشانرا اندرون خدای تعالی هیچ یاری و یاوری در پناهی نباشد که حمایت وی باشند یَا أَيُّهَا النَّاسُ
قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ
مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ای مردمان بشما از خدای شما برهانی و حجتی یعنی
رسول چه صاحب برهانی و صاحب معجزه و با او کتاب فرستادیم بشما که نوری روشن است در هدایت و بیان
کننده لایح در دلالت انکه وعده داده مؤمنانرا و اهل طاعت را و گفت اما آنانکه بخدا تعالی ایمان آوردند و دست
در فرمانهای او زدند عبادت او را دست او بر خود ساخت ایشانرا از و بود که در فضل و نعمت خود برو پیدا
کند با خود یعنی با ثواب خود اندر بهشت راهی مستقیم و راست و روا بود که مراد لطافی باشد که ایشانرا با ایمان
و تصدیق نزدیک کرده اند بران ثابت دارد يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ
وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ
مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
جابر بن عبد الله انصاری گفت که آیه در من آمد که من بیمار بودم رسول خدای بعیادت من آمد و بنشست چون
ساعتی برآمد پاره آب بخواست و بر روی من ریخت من گفتم یا رسول الله صلعم فرمایی که با مال خود کنم مرا نه خواهران است
و هیچ فرزند ندارم رسول صلوات الله وعلیه جواب نداد برخاست و بیرون شد دیگر نوبت باز آمد و گفت ای
جابر ترا ازین بیماری مرگ نباشد و خدای تعالی در باب تو و خواهران تو این آیه فرستاد و میگوید ای محمد از تو می پرسند
و فتوی میخواهند در باب کلاله بگوی که خدا تعالی فتوی میدهد شما را در کلاله و میگوید که اگر مردی بمیرد و او را فرزندی
نباشد نرینه و مادینه و او را خواهر باشد از مادر و پدر یا از پدر تنها همه مال او را باشد و باقی نزدیک اهل شیعه
هم باوی رد کنند و اگر متوفی خواهر باشد و برادری پدری و مادری یا پدری وارث او باشد و او را هیچ فرزندی
نبود تمامی مال این برادر را بود و اگر خواهر دو باشد ایشانرا چهار دانگ بود از جمله ترکه که برادرشان بگذاشته بود
اگر برادران و خواهران باشند مردان و زنان مادری و پدری یا پدری مردی را از ایشان مثل نصیب دو زن بود
یعنی دو نصیب بهر برادری دهد و هر خواهری یک نصیب خدای تعالی از بهر شما این را بیان کرد تا گمراه نشوید
و خدا تعالی عالم است بهمه چیزی از مصالح بندگان خویش تا در عبادت و احکام شرع آن فرماید که ایشان بصلاح
نزدیک شوند و از فساد دور باشند سورة المائدة مدنی است مایة وعشرون آیة مگر یک آیت
که در حجة الوداع آمد وهی قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و آیتی دیگر نزدیک ما و اصحاب الحدیث از مخالفا[ن]

وهی قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و او صد و بیست یک آیت است در خبر است که رسول صلی الله
علیه و آله وسلم در خطبهٔ حج الوداع گفت سورة المایده آخرین سوره است که از قرآن نازل شد حلالش
حلال دارید و حرامش حرام دارید عبد الله عمر گفت که چون این سوره بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرود آمد
رسول صلی الله علیه وسلم بر راحله بود شتر در زیر او ضعیف شد چنانکه رسول صلی الله علیه و آله وسلم از راحله فرود
آمد ابی کعب گفت از رسول صلی الله علیه وسلم که هر که او سورة المایده بخواند خدا تعالی بعدد هر جهودی و ترسایی
که در دار دنیا دم زده باشد ده حسنه اش بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه اش رفیع کند ان شاء الله وحده
بسم الله الرحمن الرحیم یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا یُتْلَى عَلَیْکُمْ
غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ خدای تعالی باین آیه خطاب کرد با جملهٔ مسلمانان و مومنان
و گفت ای مومنان و گرویدگان وفا کنید بعهدها که کرده اید و عقدها بسته اید که اگر کسی بر شما ظلمی کند همه
یکدیگر را معاونت و مظاهرت کنید و یک دست و یک زبان باشید یا بدان عهد که با پیغامبران کرده اند
که وصف رسول و نبوت او را نهان نکنید و تغییر و تبدیل نکنید و بروایتی دیگر از عبد الله عباس آنست که مراد
جمله اوامر و نواهی قرآنست در احکام حلال و حرام و فرایض که خدا تعالی عهد گرفت بر مکلفان که نقض نکنند
ای مومنان حلال کرده شد شما را بهیمه چهارپایان از اشتر و گاو و گوسفند و چهارپا را از آن بهیمه خوانند بهر آنکه
بسته زبان اند از گفتن و جواب دادن و از ایشان پوشیده باشد مراد ایشان کسی را معلوم نگردد و بعضی گفتند
که مراد آنست که در شکم چهارپایان باشند از بچگان ایشان اگر مادرش را بکشند و بچه در شکم باشد بنگرند
که اگر تمام خلق باشد و موی بر آورده و روح در افتاده کشتن مادر کشتن او باشد حلال بود و اگر تمام خلق نشده باشد
بهیچ وجه حلال نباشد کلبی گفت مراد وحوش است چون آهو و گاو کوهی و گورخر درین آیه مجمل گفت تفصیل او
در سورة الانعام است ثمانیة ازواج من الضان اثنین الآیة و انعام اسمی است گاو و اشتر و گوسفند را بیانه
قوله تعالی و الانعام خلقها لکم فیها دفء و منافع و منها تاکلون آنکه اشتر آنکه نه ازین باب است در تحلیل خدا کرد
و گفت و الخیل و البغال و الحمیر لترکبوها و زینة الا ما یتلی الا آنچه بر شما خوانند پس ازین و آن آنست که حرمت علیکم
المیتة و الدم و لحم الخنزیر بر دو غیر آن از محرماتی که در قرآن مذکور است از آنچه نام خدای تعالی بر وی نبرده باشند
و المنخنقة و الموقوذة و المتردیة و النطیحة و ما ذبح علی النصب آنکه قیدی دیگر کرد و گفت غیر محلی الصید یعنی آنکه حلال
دارید صید را و شما محرم باشید یعنی صید وحش شما را حلال است الا وقتی که محرم باشید آنکه حرام شود و خدای
تعالی در شرع آن حکم کند که خواهد برای آنکه او حکیم است آن خواهد که صلاح مکلفان باشد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْیَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ یَبْتَغُونَ فَضْلًا

مِن رَبِّهِم وَرِضوَاناً وَإِذَا حَلَلتُم فَاصطَادُوا خدای تعالی درین آیه نهی کرد مومنانرا و مراد ایشانند و غیر ایشان باشند
و اول آنست که توجیه خطاب بمومنان کرد از آنکه کافرانرا آن پایه ننهاد که ایشانرا بخطاب خود مشرف و وجهی
دیگر آنست که کفار نزدیک ما بشرایع متعبد اند پس اگرچه بظاهر این خطاب داخل نباشند بدلیلی دیگر داخل باشند
و روا بود که خطاب موجه بود بشخصی و دیگر دران داخل باشد چنانکه یا ایها النبی اذا طلقتم النساء و امر و نواهی خطاب
با معاصران و معاهدان رسولست و باتفاق مراد ایشان اند و ما آنانکه پیش از ما و پس از ما بوده اند و باشند آیه
در حطم آمد او بمدینه آمد و جماعتی که با او بودند ایشانرا بیرون مدینه رها کرد و او تنها بنزدیک رسول صلی الله علیه و سلم
آمد ای ما تدعو الناس مردمانرا با چه دعوت میکنی رسول صلوات الله و سلامه علیه گفت تا آنکه گواهی دهند که خدای
تعالی یکی است و نماز کنند و زکوة دهند گفت نیکوست اما مرا امیرانی اند که تا من بلا ایشان مشورت نکنم و توانند بود
که ایشانرا با خود بیارم و رسول صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه او در آید گفته بود که مردی از بنی ربیعه در آید و بزبان شیطان
سخن کند چون بیرون رفت گفت این مرد بروی کافری در آمد و بعقب غادری بیرون رود و این مرد مسلمان نیست
آنگه بیرون رفت بگله مدینه بگذشت و همه را براند و میگفت با تو اینام و این هند لم ینم با هتهای دیگر چون سال دیگر بود
بحج آمد با حاجیان بکر و ایل از یمامه و مال بسیار با او بود مسلمانان گفتند یا رسول الله حطم آمد و مالی بسیار دارد رها
کن تا ویرا بکشیم و مال او بعوض چهارپایان خود برداریم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت روا نباشد که او در حرم است
و ماه حرامست و او هدی آورده است تقلید کرده گفتند ای رسول خدای ما در جاهلیت این بسیار کرده ایم خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت که ای مومنان حلال مدارید شعایر خدایرا ابن عباس گفت که این مناسک حج است
که این مشرکان بحج آمدندی و هدی آوردندی مسلمانان خواستند تا برایشان غارت کنند خدای تعالی ایشان را
از آن نهی کرد و گفتند که مراد محرمات شرع است که خدای تعالی حرام کرده است یعنی حلال مدارید او امر و نواهی او را
بر وفق آنچه گفته است کار بندید و گفته اند که حرام است یعنی که حرمت حرم نگاه دارید و آنچه شما را از آن نهی کرده اند
در حرم مکنید و حلال مدارید هدی را که برای خانه خدای شعایر کرده باشند که بران غارت کنید و نیز ماه حرام را حلال
مدارید قتال کردن دراو و آن چهار ماه است رجب و ذوالقعده و محرم و نه هدی نام آنست که مردم برانند از اشتر
و گاو و گوسفند بر وجه قربان یعنی آن هدی حلال مدارید که کسی آورده باشد خانه خدایرا تا قربان کند که آنرا غارت
کنید و نه اشترانی که از بهر علامت هدی را نعلین بر گردن ایشان بسته باشند بعضی گفتند که مراد آنست که در
جاهلیت عادة بودی که مرد چون از خانه بیامدی و روی بخانه نهادی برای حج پاره چوب شمرده بر گردن افگندی تا
علامت آن بود که بحج خواهد رفتن کس او را تعرض نکردی چون بازگشتی قلاده از موی در گردن خود کردی تا دانستندی
که او از حج می آید کس او را تعرض نکردی و نه قاصدان خانه حرام را که خانه خدایست از حجاج و زوار و معتمران

میجویند فضل خدا ابرا و خشنودی وی را یعنی استحلال مکنید خون و مال آن که قصد خانه خدای کنند از جایها بطلب
روزی بر سبیل تجارة و بطلب رضای خدا بر سبیل حج و زیارة انکه خدای تعالی اطلاق این خطر کرد که بر ایشان
حرام کرده بود صید کردن جون ایشانرا کزیر نبود از انچه قوت ایشان بیشتر از ان بود کفت جون حلال شوید از
حرام بیرون اید صید کنید بیشتر مفسران بر انند که ازین ایه چیزی منسوخ نیست الا ابن جریر که او کفت از آیت
هیچ منسوخ نیست برای انکه ابتدا بقتال مشرکان نباید کرد و در ماههای حرام الا که ایشان ابتدا کنند و این از ابن عباس
رضی الله عنه روایت کرده اند در انکه این خبر کدام ست خلاف ست قوی تر این اقوال قول ان کس ست
که کفت و لا الشهر الحرام و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام منسوخ ست ای انکه امت اجماع کردند بر انکه خدا تعالی
حلال کرده ست قتال مشرکان در ماه حرام و جز ماه حرام و لا آمین البیت الحرام اکرچه عام ست مخصوص باشد
بمشرکان وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی وَلَا تَعَاوَنُوا
عَلَی الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ و نباید که دشمنی قومی که شما را از مسجد حرام و از
خانه خدای باز داشته باشند عالم الحدمیه بران دارید که تعدی کنید و ظلم و حرمت نکه دارید ابو جنیح روایت کرد
از مجاهد که سبب نزول آیه ان بود که روز فتح مکه مردی مومن را بکشتند در عرفات که خلیف ابو سفیان بود و حواله
کردند که او را خلفای رسول صلی الله علیه و سلم کشته ست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که لعنت الله من قتل
بذحل الجاهلیة کفت لعنت خدای تعالی بران باد که او بکینه جاهلیت کسی را بکشد و خدا تعالی این ایه فرستاد رسول
صلوات الله و سلامه علیه کفت الا ان کل دام و مال و مأثرة کانت فی الجاهلیة فانها تحت قدمی هاتین الا
سدانة الکعبة و سقایة الحاج هر خونی و مال و عملی که در جاهلیت بود همه در زیر پای منست یعنی آنرا حکمی نیست الا حدمت
کعبه و رعایه سقایه الحاج که ان برقرار خود رها کردیم انکه امر فرمود مکلفانرا و کفت معاونت و مظاهرت و یاری
کنند یکدیکر را التقوی و پرهیزکاری یعنی خویشتن نکاهداشتن از عقاب خدای پناه کردن فعلی که مستحق عقاب شوند
بان و یکدیکر را یاری مکنید بر اثم و عدوان و اثم هر معصیتی بود که از فاعلش تعدی نکند بغیر و عدوان معصیتی بود که
تعدی کند جون ظلم و غضب و رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت بران باشد که دل تو بان منشرح کردد و آن را
قبول کند و اثم آن باشد که در دل تو اثر کند اکرچه مردمان ترا بران فتوی کنند انکه فرمود از خدای تعالی و عقاب
او بترسید که خدا تعالی سخت عقوبت ست و عقاب او سخت ست عجب از ضعیفی که او از عقاب سخت نترسد
و جه اکر آدمی از سنک بود یا از آهن باتش پس نبود از انکه آتش دوزخ آتش ست جنانکه در خبر آمده است
که اکر اهل دوزخ را در میان آتش دنیا نهند از راحت خواب شان ببرد از اسایش حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَالدَّمُ
وَلَحْمُ الْخِنْزِیرِ وَمَا اُهِلَّ لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهٖ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّیَةُ وَالنَّطِیحَةُ وَمَا اَکَلَ السَّبُعُ اِلَّا مَا ذَکَّیْتُمْ

وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ

حق سبحانه و تعالی بیان می کند درین آیه انچه مجمل است گفته آنرا در متقدمه و این دلیل است بر انکه تاخیر البیان
عن وقت الخطاب الا وقت الحاجة روا باشد خطاب میکند با جمله مکلفان و میگوید که حرام کرده شد بر شما
مردار و میت که او را خون روان باشد از انچه خوردنش روا بود از حیوانات و میت نشود یعنی مرده باشد از ذات [مباح]
و رسول صلی الله علیه و سلم ماهی و ملخ را میت گفت میتتان مباحتان السمک والجراد و حرام کرد خون و سبب
نزول این آیه ان بود که عرب و غیر ایشان خون را در روده کان کردندی و بر آتش نهادندی و بخوردندی و در آیت
دیگر خون را صفت کرد و گفت خون ریخته او دما مسفوحا تا احتراز باشد از خونی که با گوشت مختلط باشد با جگر
و با زوی جدا نتوان کرد و این هر دو یعنی میتة و دم بر ظاهر عموم است و مراد خصوص زیراکه هر دو مرده حرام [نیست]
و خونی ماهی و ملخ هر خونی حرام نیست چون خونی که با جگر و گوشت امیخته است و نیز حرام است بر شما گوشت خوک
مطلقا و هرچه بدو تعلق داشته باشد و انچه جز بر نام خدای تعالی کشته باشند یعنی بر نام بتان و نام خدای نبرده
باشند باید که کشنده عند ذبح نام خدای برد اگر فراموش کند و در نیت و اعتقاد او وجوب ان باشد روا بود و [باید]
که مسلمان بود و روی بقبله بود با امکان و در آیه دلیل است بر انکه ذبایح انانکه بر مخالف اسلام باشد از سایر
اصناف کفار حرام بود برای انکه ایشان نام خدای نبرند و اگر نام خدای تعالی بران بگویند و آن نه نام خدای
باشد چه ایشان او را نشناسند و ذبایح مجبره و مجسمه هم روا نباشد برای انکه انچه ایشان اعتقاد کرده اند خدا را
نشاید و آنرا گلوی او گرفته باشند تا مرده باشد هم نشاید خوردن که حرام است و این آن باشد که گوسفند را
بگرفتندی و گلوی او در میان دو شاخ کردندی و سخت درکشیدندی تا بمردی یا بدست گلویش باز گرفتندی تا بمردندی
و آن نیز که بچوب و عصا کشته باشند و انکه از جای بلند بیفتد یا در چاهی افتد و بمیرد هم حرام بود و اگر در چاه [افتاده]
باشد و بر مذبحش راه نیابند بهر نوع که بکشند با تسمیه روا باشد از بهر انکه ضرورتست و آن گاو و باران گوسفند که
بزخم سر و بمرده باشد و انچه دده بعضی از ان بخورده باشد و بکشته باشد الا وقتی که رسیده باشد بر ایشان
و در ایشان حیاتی مستقر باشد بکشید انکه شما را حلال بود خوردن آن و علامت آن بود که بعد از ذبح دست [و پای]
و دنبال یا یکی ازین جمله بجنباند و چشم بر هم زند که اگر بخلاف این بود روا نبود و انچه بر سنگها کشته باشند و آن
سنگها بود که در جاهلیت نصب کرده بودند برای اصنام ذبایح بر انجا می کشتند و خونها بر انجا میریختند و گفته اند
که سنگها بود که برای عبادت نصب کرده بودند و آن سیصد و شصت سنگ بود و آنرا اوثان خوانند و صنم
آن بود که آنرا صورتی و شکلی بود و بعضی دیگر گفتند که این سنگها راست کرده بودند و چیزی که بکشتندی خون در [خانه]
کعبه مالیدندی و گوشت ازان و بنجه سنگ کردندی و بران سنگها افکندندی تا خشک شدی چون مسلمانی

ظاهر شد مسلمانان گفتندی که اهل جاهلیت خانه خدا را تعظیم کردندی چون که در وی ما لیدندی ما اولیتریم که آنرا تعظیم کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم وانکه قسمت کنید با

بازلام واین تیرها بود که در جاهلیت داشتندی بر بعضی نوشته که امرنی ربی و بر بعضی نوشته که نهانی ربی

چون کاری خواستندی کرد از سفری یا تجارتی آن تیرها بگردانیدندی واگر آن تیر برآمدی که بر او نهی بودی نکردندی

خدای تعالی از آن نهی کرد و گفت که این حرام است و گفته اند که مراد سنگ زدن کاهنانست و گفته اند

که هبل صنمی بود بر سر چاهی که بدایان کعبه در آنجا بود و نزد او هفت تیر نهاده بودند بر یکی نوشته که عقل یعنی

دیت و بر دیگری نعم و بر دیگری لا و بر دیگری منا و بر دیگری من غیرنا و بر دیگری ملصق اگر خواستندی که کاری

کنند تا تحمل دیتی یا الحاق نسبتی یا فرق میان دعی و صحیح نسبی یا کاری که وجه آن نشناختندی بیامدندی و آن کس را

بیاوردندی گفتندی ای خدای با نجه بصلاح ماست درین کار بما نماید آنکه تیرها برهم ریختندی و صاحب واقعه

یکی از آن برگرفتی آنچه برآمدی بر آن کار کردندی خدای تعالی این را حرام کرد و رسول صلی الله علیه و سلم گفت هر

کهانت کند یا استقسام کند یا زلام یا زجر مرغ کند از بهر سفری فردا قیامت در درجات علی از بهشت ننگرد

و گفته اند که ازلام تیرهای قمار عرب است آنکه فرمود که ذلکم فسق و فسق از فرمان خدای تعالی بیرون آمدنست

اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي

وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

عبد الله عباس و سدی و جمعی از مفسران گفتند که این آیت روز عرفه آمد از حج الوداع برای آنکه عرب بیشتر در

اسلام را کثرتی پدید آمد و بعضی گفتند که روز آدینه بود رسول صلوات و سلامه علیه خطبه کرد و قوم بسیار حاضر بودند

بهمه نگاه کرد در میان ایشان هیچ مشرک نبود همه مسلمان بودند شاد شد خدای تعالی این آیت فرستاد و از

و امام محمد باقر و جعفر صادق و باقی ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین روایت کردند که این هر دو آیت روز

غدیر خم آمد چون رسول صلی الله علیه امیر المؤمنین را بر منبر برد و بر قوم عرض کرد و تقریر امامت او کرد بقوله صلی الله

علیه و آله و سلم من کنت مولاه فهذا علی مولاه و چون ازین فارغ شد خدای تعالی این آیه فرستاد و این

چنان بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر مرگ خود میداد و میگفت پیش ازین فقد حان منی خفوق من

بین اظهرکم نزدیک آمد که من از میان شما بروم و مشرکان و منافقان این می شنیدند و اندیشه میکردند

و می گفتند اگر محمد بمیرد ما دین او خراب کنیم و اصحاب او را بکشیم و آواره کنیم چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم

در آن موقف بایستاد و آن تقریر کرد و امیر المؤمنین علی علیه السلام را بازو بگرفت و آن سخن گفت ایشان از

نومید شدند و کمعشد انداخت و کیدها باطل شد خدای تعالی آیه فرستاد و گفت کافران امروز نومید شدند.

از دین شما چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم ازین امر مهمل فرو نگذاشت از کافران بی‌تیر رسید در متابعت اهل البیت
ازمن ترسید که او فریبکار شما ام بر ترک متابعت ایشان امروز دین شما از مهر شما تمام کردم بانکه حافظ شرع
و نگاهبان دین اسلام را نصب کردم و نعمت خود را بر شما بکمال و تمام رسانیدم بولایت اهل البیت
و دین اسلام از شما بپسندیدم که تسلیم نفس است فرمان اهل البیت را و این روایت بنظم و سیاقت آیه
لایق تر است از جمله اقوال و رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول آیت هشتاد روز بود در دنیا انکه با جوار
رحمت ایزدی پیوست و ائمه علیه السلام و جمع صحابه چون جابر انصاری و ابو سعید خدری روایت کردند
که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم تقریر بولایت و امامت امیر المومنین علی کرد و آن مجمع پراکنده نشدند تا
که این آیه امد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت الحمد لله الذی
جعل کمال الدین و تمام النعمه و رضی برسالتی و بولایت علی من بعدی طارق بن شهاب گفت که حبری از
احبار جهودان بنزدیک عمر خطاب امد و گفت در کتاب شما آیتی است که بر پیغمبر فرود امده است که اگر در کتاب
ما بودی آن روز عید ما بودی عمر گفت که آن روز عید ما بود و عید جمله مسلمانان باشد تا روز قیامت رضا را
علیه السلام از حدیث آن روز پرسیدند گفت عید الله اکبر و انه فی السماء اشهر منه فی الارض در حدیث دراز
اگر گویند که پیش ازین دین خدا ناتمام بود که امروز تمام شد گوییم که دین خدا یکبار نیاید بلکه امری بعد امری و نهی
بعد از نهی و آیتی بر آیتی بحسب انکه دانست که صلاح مکلفان تا انجاست میفرستاد اخرش و ختم و تمامش این روز بود
و تمام نعمت دین در کمال دین است باز نمود که نعمت دین است که نعمت دنیا برسد و نعمت دین خداوند این را
بنعمتی رسانید که آن و ایه نرسد و این را منقسم کرد چه اگر جمله فروتر فرستادی بر مکلفان دشوار بودی روز بروز
در ترتیب مبدا دنا نفس ایشان بان ساکن می باشد تا انکه تمام شد ختم آن بولایت خاتم الاوصیا کرد برای
این تمام نعمتش خواند انکه فرمود فمن اضطر پس هر کس مضطر شود در ماند و ضرورت او را بران حمل کند که او را تناول
مردار یا گوشت خوک یا بعضی ازین محرمات باید کرد و حد آن ضرورت آنست که خایف باشد از تلف نفس یا
قاهری او را الجا کند یا ان باشد از قبل نفس اگر تناول کند عند این حال او را رخصت بود که ازان مقداری
تناول کند و آن بیش ازان نشاید که امساک رمق کند یعنی هر که مضطر شد در گرسنگی بی انکه میل اثم و بزه کند که
بیش از حد مقدار تناول کند او را روا بود و این رخصت رحمتی است از خدای تعالی و خدای تعالی آمرزنده است گناه گذشته را
و بخشاینده است بر بندگان تضییق و تشدید نکند و از کرم تکلیف ما لا یطاق روا ندارد و در حکایت الصالحین
آورده اند که مردی درویش بود پرده بر احوال خود فرو گذاشته نام و ننگ خود با کسی نگفتی و او را همسایه توانگری بود
این همسایه را فرزندی بود و او را بغایت دوست داشتی یک روز این فرزند بخانه این مرد درویش امد و یکی از بار

فرو گرفتند و طعامی که در دیگ بود بخوردند و هیچ از آن بدین کودک ندادند از آنجا برگشت و دل تنگ با خانه آمد
انواع طعامها ساخته بودند پیش آوردند گفت مرا ازین هیچ نمی باید که همسایه پخته بود در پیش من بخوردند و مرا
از آن هیچ ندادند و هر چه گفتند فایده نبود پدر از آن رنجور شد همسایه را حاضر گردانید گفت روا باشد که از تو
رنجی بمن رسد گفت کلا و حاشا چگونه مرد قصد با او بگفت همسایه فرو ماند ساعتی و گفت این سریست که تو را
بآن شکار استغفر مانی و اگرنه هرگز نگفتمی آن نواله بکودک تو برای آن ندادیم که آن طعامی بود که خدای تعالی ما را مباح
کرده بود و شما را مباح نیست گفت سبحان الله این چگونه باشد که طعامی در شرع ما را حلال نبود گفت ترا حلال بود
گفت بلی آن گفت که آن کدام است این آیه برخواند که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم آنچه ما میخوردیم مردار
و ما را مباح بود و شما را نبود مرد رنجور شد و گفت تو در همسایگی من در حال تو بدینجا رسیده بود و من بیخبر سوگند یاد کند
که از سرای من بیرون نشود تا آنچه داشت از ملک و مال با او مقاسمت کرد و بخشید چون متوفی شد او را در خواب
دیدند گفتند خدای تعالی با تو چه گفت بر من رحمت کرد بآن مواسات که کردم تا بدانی که برده بر احوال خود گذاشتن
و حاجت عرضه ناکردن اولیتر که رها که مقصود از آن بهتر برآید که از سوال و تعرض يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ
قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا
اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ چون خدای تعالی بیان بعضی محرمات کرد درین آیات
متقدمه رسول را پرسیدند که ما را چه چیز حلال است و خدای تعالی آیه فرستاد که گفت ای محمد از تو می پرسند که
ایشان را چه حلال کرده است جواب ده و بگوی که حلال کردند شما را از ذبایح حلال و پاک و مراد بطیبات محللاتست
از آنجا که هر کجا ذکر حلال کرد آن را بطیب وصف کرد و کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا طیب پاکیزه و لذیذ بود و ما
علمتم ای و صید آنچه آموخته باشید آن را از مرغان و سگان شکاری از شکافی که نگاه داشته باشید آنچه خدای شما
آموخته است در جوارح خلاف است مذهب ما آنست که مخصوص است بسگان شکاری و جز بسگ شکاری
نتوان کرد که اگر سگ دار سگ آموخته را الصید رها کند و چون بدو رسد صید کشته بود مباح بود و اگر جز از سگ بود
صید را چون زنده یابند و ذبح کنند مباح بود و اگرنه نبود از آنکه هیچ نوع از انواع جوارح از یوز و باز و چرغ
و باشه صید کردن روا نباشد و اگر کنند حلال نباشد و جوارح اگرچه بر عموم است مکلبین مخصوص است که بلغت
چرغ دار و یوز دار را مکلب نگویند و سگ معلم آن باشد که اگر رها کنی [illegible] برود و اگر زجرش کنی باز ایستد
و آنچه بگیرد نخورد و این معانی از و بدفعات حاصل شود و آنکه فرمود بخورید از آنچه آن سگان شکاری بر شما امساک
کرده باشند و نگاه داشته در آیت دلیل است بر آنکه آنچه سگ از و بخورد روا نباشد از آنکه چون رد خون
و عادت بود امساک از بهر خود کرده بود نه برای شما و نام خدای بر ند برود و از خدای بترسید و از معاصی او بپرهیزید

که وقت حساب او نزدیک است و او زود حساب است سعید جبیر گفت که آیه در عدی بن حاتم و زید ابن المهلهل
الطایین آمد و او زید الخلیل بود در رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را زید الخیر خواند ایشان نزدیک رسول الله آمدند
و گفتند یا رسول الله ما مردمانی ایم که صید کنیم بسگان شکاری و از صیدی بهره را زنده می یابیم و بدیح ان میرسیم و بهری
را کشته می یابیم ما از ان چه حلال باشد و چه حلال نباشد و خدای تعالی مردار حرام کرده است چگونه میفرمائی
خدای تعالی آیه فرستاد و بیان کرد که آنچه جوارح گرد کرد معلم از جهت سگ با آن ان حلال باشد زادی خیر گوید
مردی نام او ثعلبه بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله زمین ما صید است و ما صید
کنیم اینجا بسگ و نیز ما تیر میندازیم بنام خدا و با سگ بر کماریم و سگ معلم بنام خدا و دیگری سگ بر کمارد نا معلم
چه حکم باشد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر چه سگ معلم بر کماشته بنام خدا بکشد آن حلال است
بخورید و هر چه نا معلم کیرد اگر ذکات آن دریابید پاک است و حلال و الا مردار باشد ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ
وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ
فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ امروز حلال کرده باشند شما را طعامهای پاک و لذیذ
و آیت بظاهر دلیل میکند که هر چه خوش و لذیذ بود حلال باشد الا آنچه دلیلی ان را ازین عموم بیرون برد و طعام
آنکسانی که ایشان را کتاب داده اند از جهودان و ترسایان شما را حلال است و مراد باین طعام حبوبست و لفظ
این طعام در کلام عرب بر خود گندم غالب باشد و طعامی که ایشان مباشر آن باشند از مطبوخات و مایعات
حلال و پاک نباشد از ایشان نجس العین اند بنزدیک ما ذبایح ایشان حلال نبود از آنکه استحلال او مشروط است به تسمیه
و ایشان تسمیه نکنند و اگر بکنند نه نام خدای تعالی برده باشند نام معبود خود برده باشند معبودی که اعتقاد کرده
که عزیر پسر اوست و مسیح پسر اوست و آنکه چنین بود خدای تعالی نبود پس نام خدای نبرده باشند آنکه فرمود و طعام
شما که مسلمانان آید ایشان را حلال است اگر ایشان حلال دانند و اگر ندانند و حلال کرده شد شما را زنان پارسا
از جمله مومنان و گفته اند که مراد زنان آزاد اند و این دلیل کند بر آنکه ما سوا اهن حرام بود برای آنکه این دلیل الخطاب
و آن باطل است و خلاف نیست که عقد پرستار روا باشد و عقد ناپارسا هم اگر چه ترک افضلی کرده باشد
و زنان پارسا از آنکه ایشان را کتاب داده اند از جهودان و ترسایان اگر آزاد باشند و اگر بنده شافعی گفت
مراد آنها اند که از نسل بنی اسرائیل باشند و بنزدیک ما زنان اهل کتاب را بعقد دوام نشاید خواستن بعموم قوله تعالی
و لا تمسکوا بعصم الکوافر و لا تنکحوا المشرکات حتی یومن جماعتی مسلمانان مکروه میداشتند عقد بستن بر زنی مومنه
که از کفر در اسلام آمده باشد خدای تعالی بیان کرد که حرج نیست و زنان اهل کتاب را تخصیص کرده با کسی که از

در اسلام آمد با نکاح متعه یا بملک یمین و ابو الجارود از امام محمد باقر روایت کرد که این آیه منسوخ است بقوله تعالی و لا
تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و از صادق رضی الله عنه هم این روایت کرده اند آنکه گفت ایشان شما را حلال اند
چون بدهید بایشان مهرهای ایشان پارسایان باشند نه زنا کنندگان و نه بر سبیل صداقه دوست گیرندگان در عرب
عادة بودی که مردی زنی را بدوست گرفتی یا زنی مردی را و آن را بمنزله نکاح شناختندی خدای تعالی از آن نهی کرد
گفت این زنان که با ایشان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل سفاح و دوست گرفتن و هر که بایمان کافر شود و بدل
کفر ایمان کفر آورد عمل و کردار او باطل شود یعنی بر وجهی افتد که او را بران هیچ ثواب نباشد و بموقع قبول نیفتد برای
آنکه از شرط قبول عمل آنست که ایمان صحیح بر او مقدم باشد و او در آخرت و قیامت از جمله زیانکاران باشد
او را تشبیه کرد بیازارکان و عمر او را بسرمایه ثواب او را بر طاعات بسوزد و عقاب او را بر معاصی بزیان بازارکان
جعلنا الله من الفائزین برحمته یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق
و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و ان کنتم جنبا فاطهروا و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم
من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه
میگوید که ای مومنان چون خواهید که برخیزید تا نماز کنید روی های خود بشوئید و مسح سر کنید و مسح پاها تا بکعبین
در آیت دلیل است بر آنکه طهارت در وقت نماز واجب است و پیش از وقت واجب نیست از بهر آنکه معلق
کردانیده است این طهارت را بوقت نماز و قیام پیش از وقت جایز نیست و عبد الله عباس و جمعی گفتند که مراد
اینست که چون از نماز برخیزید از بهر نماز و شما بر طهارت نباشید روی بشوئید و بعضی دیگر گفتند که مراد اینست که
چون برخیزید برای نماز روی بشوئید و گفتند که در بدایت اسلام عند هر نمازی واجب بود وضو خدای تعالی آن
حکم منسوخ کرد بتخفیف بریده الاسلمی روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم وضو تازه کردی تا بآن سال
که فتح مکه بود در آن سال چند نماز بکرد بیک وضو عمر خطاب گفت یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت خواستم تا مردمان
بدانند که وضو نزد هر نمازی واجب نیست و غسل روان کردن آب بود و حد روی از رستنگاه موی تا زنخدان
آنجا که موی در نشیب می افتد یکبار شستن واجب است بظاهر آیت و دوم بار سنت است باخبار متواتره و دستها
شستن از آرنج تا سر انگشتان و همچنین ابتدا بمرفق کنند و جمعی از عکس این روایت کرده اند و مسح بر پیش سر
کردن بمقدار آنکه نام مسح بر او افتد واجب بود و بمقدار سه انگشت بهم باز نهاده سنت است و مسح پای از
سر انگشتان پا تا بکعبین و کعب استخوان پشت پای باشد آنکه فرمود که اگر جنب باشید طهارت کنید یعنی سر و
تن بشوئید و جایی که بانزال آبی و اقع بود در هر حال که باشد یا بالتقاء ختانین و اگر بیمار باشید یعنی از جراحتی
و آبله و بیماری که استعمال آب بآن زیان دارد یا بر سفری باشید یا یکی را از شما غایط آید یا با زنان مقاربت

کرده باشید یا آب نیابید از بهر وضوء و غسل تیمم کنید بخاک پاک اگرچه در اول آیه ذکر جنابت کرد و اتحاد کرد گر
ملامست کرد و مراد جماع است لازم نیاید که تکرار بود از بهر آنکه اول کسی راست که آب نیابد چون حکم مختلف
بود تکرار نبود حق تعالی عذرهای که بدان تیمم بیان کرد بیان فرمود گفت مرض و ریح که بر اعضای طهارت باشد
و سفر که مردم در رو وقتهای بسیار آب نیابند یا آلت و اسباب آب نیابند آنکه فرمود که فامسحوا مسح کنید
بعضی از رویهای خود و دستها خود را از آن خاک پاک اگر تیمم ببدل وضو بود یکبار دست بر زمین زند و از رستنگاه
موی سر تا کناره بینی مسح کند و بکف دست چپ پشت دست راست مسح کند از بند دست تا سر انگشتان
و بکف دست راست پشت دست چپ مسح کند و ببدل غسل دو بار دست بر زمین زند ما یرید الله لیجعل
علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون حق سبحانه و تعالی چون کسی که از کسی
عذر خواهد از تو عذر میخواهد و میگوید که غرض من درین باب رنج و حرج و تنگی تو نیست غرض من طهارت و پاکی
تست که من نخواهم که تو پلید باشی خواهم که تو پاک باشی خدای که در سرای رنج بتو رنج نخواست در سرای راحت
رنج تو چگونه خواهد میگوید که نخواست خدای تعالی که بر شما حرجی کند و لکن خواست تا شما را پاکیزه گرداند و نعمت خود
بر شما تمام گرداند تا باشد که شما شکر خدای تعالی گویید در خبر است که هر که وضوی نماز کند و فرایض و سنن او بجای
آرد خدای بهر قطره آب که از دست او بچکد فرشته را بیافریند تا برای او استغفار کند تا روز قیامت
واذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا و اتقوا الله ان الله علیم
بذات الصدور آنکه حق تعالی تذکیر نعمت خود بر بندگان کرد و فرمود که یاد کنید نعمت خدا را که بر شماست و آن عهد
و میثاقی که از شما گرفته است یاد آن باشید و فراموش مکنید گفتند مراد بیعت رسول است صلوات الله و سلامه
علیه که ایشان کردند و عهد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان گرفته بر اوامر و نواهی خدای تعالی امتثال کنند او امر
او را در عبادات از وضو نماز و غسل جنابت و تیمم و غیر آن سلمان فارسی رحمة الله گفت که از رسول شنیدم که او گفت
که هر که او وضو نماز کند و نیکو کند گناه از و چنان فرو ریزد که برگ از درخت عمرو ابن عبسه گفت که رسول را صلی الله
علیه و آله و سلم از وضوی نماز و فضل او گفت هیچکس نباشد از شما که آب برگیرد و مضمضه و استنشاق کند الا که
هر گناهی که بروی کرده باشد با آب از روی فرو د آید چون دستها بشوید هر گناهی که بدستها کرده بود با آن
آب بسر انگشتان فرو د آید چون مسح بر سر دهد گناهان باطراف موی از و بشود و چون مسح پای کند گناهای که بپای
بآن سعی کرده باشد از و فرو شود چون با آن نماز وضو کند و حمد و ثنای خدای تعالی گوید و دل فارغ کند خدای را
جل جلاله از گناهان بیرون آید چنانکه از مادر آن ساعت زاده باشد انس مالک گفت که اولین چیزی که رسول
مرا آموخت وضوی نماز بود و گفت که وضوی نماز نیکو کن تا نگاه باشند از فرشتگان تر دوست دارند و در عمر

بیفزایند و غسل جنابت سری است از اسرار مسلمانی که امتحان مومن بدان کنند و تمیز مومن از منافق
بدان باشد ابوذر غفاری روایت کرد از امیر المومنین علی رضی الله عنه که او گفت جماعتی از احبار جهودان پیش
نزدیک رسول آمدند گفتند یا محمد خبر ده ما را تا چرا از آب منی غسل باید کرد و از بول و غایط نباید کردن و این پلیدتر
از ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت برای آنکه چون آدم علیه السلام از ان درخت بخورد آن در عروق
و عصب او آب منی گشت. چون آدمی مجامعت کند این آب از بن هر موی از ان او نزول کند خدا تعالی این
غسل بروی واجب کرد تا طهارت و کفارت او باشد از معاصی و شکر آن باشد خدا تعالی آن نعمت برا او کرده است
با صابت آن لذت که با او رسید عند انزال آن آب گفتند که راست گفتی اکنون خبر ده ما را از ثواب آنکس
که غسل جنابت کند خدای گفت مومن چون بنیت غسل جنابت کند خدا تعالی برای او در بهشت کوشکی بنا کند
هیچ بنده و پرستاری نباشد که او قیام کند بغسل جنابت و الا که خدای تعالی با او با فرشتگان مباهات کند
گوید که فرشتگان من به بنده و پرستار من بنگرید که بغسل جنابت قیام کرده است برای فرمان من که خداوندم
گواه باشید که من بیامرزیدم او را که بر تن اوست بر سر او هزار حسنه اش بنوشتم و هزار سیئه اش بستردم
و هزار درجه اش رفیع کردم آن احبار چون این بشنیدند گفتند که نشهد ان لا اله الا الله و نشهد انک رسول الله
پس هدایت بچنین شرفی بکمال نعمت بود و تمام منت لاجرم خدای تعالی تذکیر نعمت کرد بر بندگان
که یاد کنید خدای تعالی بر شما به بیان و ایضاح دین حق شما را و اعلام کردن او معالم شرع را و انچه مصالح بدان
تعلق دارد از احکام دین از آب دست و طهارت نماز و غسل جنابت و آن عهد را که با شما کرد گفتند که بنا بیعت
لیلة العقبه است و بیعت الرضوان و این قول عبد الله عباس است چون گفتند شما که ما سمیع و مطیعیم و فرمان
تو شنیدیم و طاعت تو گرفتیم از خدای تعالی بترسید که مخالفت کنید بزبان و دل که خدای تعالی باسرار دلها عالم است
ضمایر سینها شناسد ابو الجارود از امام محمد باقر سلام الله علیه روایت کرد که مراد میثاق آن عهد است که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بر امت گفت در حجة الوداع بولایت امیر المومنین علی رضی الله عنه و تحریم خمر و کیفیت
وضو يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا
هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ٥
حق تعالی درین آیت مومنان را بعدل و راستی میفرماید میگوید که ای مومنان گواهان خدا تعالی باشید که گواهی
دهید بداد و عدل مر خدا را از طلب و ثواب و رضا او را قیام کنندگان باشید بداد و عدل در ان حال که شما
گواهان باشید خدا را و نباید که شما را دشمنی و بغض قومی بر ان دارد که عدل نکنید و انصاف باز گیرید عدل کنید

و داد و بیند که آن تقوی و پرهیزکاری نزدیکتر باشد و از خدای تعالی بترسید و از معاصی که عقاب او اجتناب
کنید که خدای تعالی داناست بانچه شما می کنید عبد الله بن کثیر گفت که آیه در جهود ابن بنی قریظه امد که رسول صلی الله
علیه واله وسلم بزیر حصن ایشان فرود امد ایشان قصد کردند که او را بکشند مسلمانرا کین در دل زیاده گشت خدای
تعالی گفت که نباید که بغض و عداوت ایشان شما را بران دارد که عدل نکنید بلکه عدل به پیشه گیرید با دوست
و دشمن و مومن و کافر انکه وعده داد مومنانرا و گفت که وعده داد آن کسانی را که ایمان اوردند و کارهای
نیک کردند که ایشانرا امرزش و مزدی عظیم خواهد بود و چون ذکر ثواب مطیعان کرد پس عقاب کافران فرمود تا بنظر
و ترغیب مکلفانرا تحریص کرده باشد انکه کافر شدند و ایات مارا بدروغ داشتند ایشان از اهل دوزخ اند
و ملازمان عقاب آتش يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ
أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ صفوان بن امیه مردی فرستاده بود
نام او عمر ابن وهب الجمحی بمشاورت قریش تا فرصت نگاه دارد و رسول را بکشد او بیامد بنزدیک رسول
صلوات الله و سلامه علیه امد و ساعتی توقف کرد چون مجلس خفیف شد رسول صلی الله علیه واله وسلم تیغی کشیده
در دست داشت این مرد نزد انحضرت امد و گفت یا محمد این تیغ بمن ده تیغ باو داد بستد و جنبانید انگاه
گفت یا محمد من یمنعک منی این ساعتی ترا از من که بازدارد گفت الله یعنی خدای بازدارد خواست تا تیغ برارد
و بزند چندانکه جهد کرد دستش نجنبید تیغ از دست بیفکند و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و احدی
گفت که رسول صلی الله علیه واله وسلم بغزای بنی ذبیان و بنی محارب شد و ایشان با کوهی گریختند رسول
صلی الله علیه واله وسلم برابر آن کوه فرود امد انگاه برخاست تا تجدید وضو کند و از لشکرگاه دور رفت تنها
و وضو تازه کرد بارانی سخت بیامد و جامه رسول تر کرد رسول صلی الله علیه واله وسلم برخاست تا بلشکرگاه اید
از آن باران سیلی بیامده بود و حایل شده رسول صلوات الله و سلامه علیه بزیر درختی امد و جامه بکند و برا
درخت افکند تا خشک شود و در این زیر درخت بخفت اعرابی از سر کوه نگاه کرد رسول صلی الله علیه وسلم را دید
تنها در زیر درختی خفته برهنه ان فرصت را غنیمت شمرد امیر خود را خبر داد نام او عثور بن الحرث بود او بیامد
تیغ برگرفت و ببالین رسول آمد و تیغ برکشید و گفت یا محمد من یمنعک منی این ساعت ترا که از من نگاه دارد
گفت خدای تعالی نگاه دارد جبرئیل علیه السلام بیامد و گوشه پر بر سینه او زد و او را دور انداخت و تیغ از دست
بیفتاد رسول صلی الله علیه واله وسلم برگرفت بر سر او رفت و گفت من یمنعک منی ترا که از من نگاه دارد
گفت مرا کس نیست که از تو نگاه دارد گفت ترا خدای است که یار من بود گفت و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک
رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان و گرویدگان یاد کنید نعمت خدای را بر شما چون قصد

کردید و همت نمودید که بر شما تطاول کنند و دست درازی نمایند خدای تعالی دستهای ایشانرا از شما منع
کرد و بازداشت دست اذیت و بلیت ایشان از شما کوتاه کرد اینست از خدا بترسید و باداء طاعت
و اجتناب مقبحات و معاصی و برو توکل کنید تا مهمات شما کفایت کند پس باید که مومنان برو توکل کنند
و او وعده داد که هر که براو توکل کند مهماتش را کفایت کند وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ
اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا
حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ
السَّبِيلِ حق تعالی درین آیه میگفت آن عهد و پیمانی که بر بنی اسرائیل گرفت باو امری که
ایشانرا کرد در بهای ایشان و میثاق و سوگندی موکد باشد و بنی اسرائیل فرزندان یعقوب اند علیه السلام
و آن دوازده فرزند بودند در هر سبطی از اسباط ایشان نقیبی بود چه هر فرزندی سبطی شدند و از ایشان قومی بسیار
بدید آمدند حق تعالی برای آن تا خلافی نباشد ایشانرا از هر سبطی نقیبی برانگیخت ای عجب در یک عهد برای دوازده
سبط دوازده نقیب بایست پس برای چندین خلایق که عدد ایشان جز خدای تعالی نداند چگونه دوازده نقیب
نباید نقبا دوازده بودند ائمه معصومین هم دوازده اند الائمة بعدی عدد نقباء بنی اسرائیل نقیب گفته اند که
بابندان و عاقله قوم بود و امین و استوار و گفته اند امین باشد و ایشانرا نقیب برای آن خوانند که ایشانرا
فرموده بود تا بر اثر آن جباران شوند که خدای تعالی موسی و قوم او را وعده داده بود که زمین مقدسه که زمین شام
با ایشان دهد و قرارگاه ایشان گرداند و درین وقت آن جایگاه جباران کنعانی بودند خدای تعالی گفت من ایشانرا
هلاک کنم و ملک و مال ایشان شما را دهم و این آنگاه بود که فرعون و قومش هلاک شده بودند و زمین مصر ایشانرا
مستخلص شده خدای تعالی موسی را فرمود که بروید و با ایشان قتال کنید که من ناصر شماام موسی علیه السلام این
پیغام رابگذارد و چون عزم رفتن مصمم کرد بفرمان خدای هر سبطی را نقیبی نصب کرد برفتند تا بنزدیک از خاک
مقدسه رسیدند موسی علیه السلام این دوازده نقیب را فرستاد تا بروند و احوال بدانند و اوراخبر دهند
از جمله جباران آن شهر یکی عوج عنق بود گفته اند که درازی او بیست و سه هزار و سیصد و سی و سه گز و ثلثی از گز بود
روزی که ابر بودی او را سر و روی سینه بحی و این تا سینه او بودی و از ابر آب خوردی و ماهی بگرفتی از دریا
و در آفتاب بریان کردی و بخوردی و در ایام طوفان نوح که آب از بالای کوهها چهل گز رفته بود او را از بالای زانو
بود و او را سه هزار سال عمر بود و عنق نام مادرش بود و او دختر آدم بود علیه السلام و هر انگشتی که از انگشتان
او سه گز بود و بر هر انگشتی ناخنی از آهن بمانند داسی و او از صحرا می آمد و دره هیزم بر سر نهاده لایق او و چون آن دوازده
کس را بدید عجبش آمد در خبر آورده اند که هر یکی را از ایشان چهل گز بود و ایشانرا برگرفت و در دامن نهاد

ودامن بمیان فرو کرد وایشان را انجا نه کرد و تعجب پس زن خود بر تخت و کفت ایشان مرا همی که آمده اند تا
با ما قتال کنند و زمین و شهرها بدست فرو کیرند ایشانرا بپای بمالم زن کفت نباید رها کن تا بروند و خبر ما ایشانرا
برند عوج ایشانرا دست باز داشت بیرون آمدند در بازار هر خوشه انکور دیدند که پنج مرد از ایشان بر نتوانست
کرفت و انار ایشان چندان بود که ده کس در نیمه پوست او پنهان شوند ایشان بیامدند و کفتند که اکر انچه ما دیدیم
با قوم بکوییم همه شکسته دل شوند عهد کردند که جز با موسی و هرون نکویند آنکه عهد بشکستند و هر یکی قوم خود را خبر دادند
همه دل شکسته شدند انکه عوج بن عنق بیامد بلشکرگاه موسی بنکرید و بر طول و عرض آن پاره سنک از کوه
ببرید و بر سر کرفته بر انکه تا بشب بر لشکرگاه موسی زند خدای تعالی مرغی را فرستاد و پاره الماس در منقار کرفته
تا بر امدن و کرد بر کرد سر او بسفت تا آن پاره کوهی در کردن او افتاد مانند طوقی خواست تا از کردن بردارد
نتوانست اسیر کردید حق تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی دریاب دشمن را موسی بیامد او را چنان دید عصا
برآورد و بالای عصا ده کز بود و بالای موسی ده کز بود و ده کز بر جست و بر هو و عصا بر کعب آوردن او را از ان
زخم بیفتاد و آن کوه بر کردن او نتوانست خواست بنی اسرائیل بشتافتند و تیغ و نیزه در او نهادند و او را بکشتند
و سر او ببریدند کفته اند که استخوانهای او چند سال پل رود نیل کرده حق سبحانه و تعالی میکوید که ما عهد و میثاق بنی
اسرائیل بستدیم و از ایشان دوازده نقیب فرستادیم یعنی نقیب کردیم و بدید کردیم و ایشانرا بشهرها جبابره
فرستادیم و کفتیم که مترسید که ما با شمائیم و ناصر و یار شما باشیم اکر شما نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید بر حسب
آنچه بر شما فریضه کرده اند و برسولان و پیغمبران من ایمان آرید و ایشانرا تصدیق کنید و تعظیم و توقیر ایشان بجای
آرید و خدایرا قرضی نیکو دهید یعنی بطیب نفس و منت منهید و ایذا مکنید انکس را که صدقه می کنید و آن از حلال
باشد من کناه شما را باز پوشم و بیامرزم و رحمت خویش و شما را به بهشت برم که در زیر درختان آن جویهای آب
میرود هر که پس ازین کافر شود که با او کفته است و عهد او کرفته او از راه راست کم کرده باشد حق تعالی رسول خود را
بدین آیة تسلی میداد ﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ
وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ حق تعالی رسول خود را بدین آیة تسلی میداد و کفت اکر جهودان عهد و پیمان تو
بشکستند در عهد موسی همین کردند فبما نقضهم که بسبب شکستن عهد و پیمان ایشان بود نه بچیزی دیکر که ما ایشانرا
لعنت کردیم و از درکاه خود دور کردانیدیم ایشانرا مسخ کردیم و دلهای ایشانرا بر سبیل عقوبت سخت
کردانیدیم باین وجه الطاف که عند آن دلهای ایشان نرم شود با ایشان نکردیم بر وجه خذلان انکه کفت
کلمها را و سخنها را از مواضع آن می کردانند با انکه تاویل او بدی کنند بر وجه باسنی و تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان

می کنند و فراموش کردند و از یاد بگذاشتند نصیب خود از آنچه ایشان را بدان تذکیر کرده بودند از ایمان و رسول
و نعت و صفت او و آن از توریت بگردانیدند و بجای آن چیزهای دیگر گفتند و نوشتند و تو پیوسته مطلع
میشوی بر خیانت ایشان یا بر جماعتی خاین از ایشان الا جماعتی اندک از ایشان که این طریق و سیره نداشتند
چون عبد الله سلام که اسلام آورده اند عفو کن از ایشان و از گناهان ایشان درگذر که خدای تعالی دوست دارد
نیکوکاران را و از جمله نیکوکاری عفو است از مستحق عقوبت گفته اند که این منسوخ است بقوله تعالی و قاتلوا الذین
لا یومنون بالله و قوله و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء و روا بود که عفو مشروط بود بشرط
توبه یا قبول جزیه برای آنکه چون قبول جزیه کرده باشند کس را بر ایشان سبیلی نبود وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ
أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ۝ چون ذکر جهودان و نقض عهد ایشان بگفت یاد ترسایان
آمد و گفت از آنان نیز که دعوی ترسایی می کنند و می گویند که ما ترساییم در دین ترسایی در نشوند بگفتار ترساانند
چنانکه منافقان گفتند که ما مومنیم و نبودند الا بزبان ما عهد و پیمان از ایشان بستدیم چنانکه از جهودان ستده
بودیم ایشان نیز همان معامله کردند که جهودان کردند از نقض عهد و نسیان و ترک حظ و بهره خود از خبر و ایمان بمحمد
صلی الله علیه و سلم که ایشان را بدان تذکیر کرده بودند لاجرم میان ایشان عداوت و دشمنی برانگیختیم و در ایشان
بستیم و او بختیم تا روز قیامت میان ایشان دشمنی باشد از ملکاییان و نسطوریان و یعقوبیان و گفته اند این
دشمنی میان جهودان و ترسایان است سبب اضافه این با خدای از جهت خذلان باشد یا از جهة آنکه امر
کرده است بمعادات که ایشان اهل باطل اند و معادات ایشان بر همه مکلفان واجب است یا از جهة ادله که
نصب کرده بر بطلان مذهب و مقاله ایشان آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت که زود بود که خدای تعالی خبر دهد
ایشان را بآنچه ایشان می کنند یعنی جزا دهد هر کسی را بر حسب آنچه کرده باشد باستحقاق يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ
رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ۚ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ
مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
آنگه خطاب کرد با جهودان و ترسایان و با ایشان تقریر تصحیح نبوت پیغمبر ما کرد صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای
اهل کتاب از جهودان و ترسایان رسول ما بشما آمد تا بیان کند شما را بسیاری از آن حکمها که شما پنهان می دارید
آن را از توریت و انجیل چون رجم زانی که ایشان بگردانیده بودند برای مراعات جانب رؤسا و اکابر ایشان
و این بیان حق تعالی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بر سبیل معجز فرمود برای آنکه ایشان این احکام از رجم
و غیر آن بر خفیه کرده بودند و کس بر آن مطلع نبود جز از ایشان خدای تعالی اطلاع داد رسول را از آنچه ایشان

کرده بودند تا علمی از اعلام معجزه ودلیلی بر صدق وصحت نبوت او این رسول را فرستادیم یعنی محمد را علیه السلام
بسیاری که شما از کتابهای خود بکردانیده اید وتاویل خطا کرده آشکارا بیان وآشکارا می کند واز بسیاری عفو می
کند یعنی میداند ونمیکوید این وبحسب مصلحت باشد یا مر خدای چه دانسته بود که در اظهار آن ایشان را
لطفی نخواهد بودن پوشیده داشت. برای این وجه را آنکه کفت بشما آمد از خدای تعالی نوری یعنی رسولی
وکتابی هویدا وروشن کننده یعنی قران حق تعالی باو هدایت کند وراه نماید یعنی بیان ولطف آنرا که متابعت
رضای او کند براههای سلامت وکفته اند که سلام نام خدای است یعنی بنماید ایشانرا براه خود یا راه سرای
سلامت وسلام که بهشت است وایشانرا از ظلمت کفر بیرون آرد بنور ایمان بدعوت وترغیب و
ترهیب بفرمان والطاف خود راه نماید ایشانرا باراه راست وآن راه اسلام است که در وهیچ اعوجاجی
وکژی نیست به بیان ادله وازاحه علت ونصب ادله وتمکین والطاف وتوفیق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
آنکه بنگر ترسایان بر کفر ایشان کواهی داد وکفت بدرستی که کافر شدند آنکسانی که کفتند واعتقاد کردند
که خدای تعالی مسیح است عیسی پسر مریم آنکه بر سبیل مخاصمه وحجت انکیختن بر ایشان کفت ای محمد ایشانرا بکوی که کیست
که مالک باشد وقادر باشد که دفع کند از خدای تعالی آنچه خواهد که کند یعنی اکر خدای تعالی خواهد که عیسی را
ومادرش را وهر که در زمین است از جمله خلایق هلاک کرداند که مانع باشد ودفع کند یعنی اکر عیسی خدای
بودی بایستی که هلاک از خود باز داشتی چون معلوم است که او ازین عاجز است ودرین باب میان شما واو
فرقی نیست باید دانستن که او استحقاق عبادت ندارد آنکه کفت خدایراست ملک آسمان وزمین والخ
در میان آنست وعیسی از آن جمله است وعیسی با اضافه باین جمله از روی قیاس چه باشد واوست آن
خدای که می آفریند آنچه خواهد چنانکه خواهد واین برای آن کفت که اکر ایشانرا شبهت است که من عیسی را
از مادر بی پدر آفریدم من آنچه خواهم بیافرینم بحسب مصلحت ومن که خدایم بر همه چیزی قادرم آنکه بر همه چیزی
قادر بود هیچ چیز انواع مقدورات بر او متعذر نبود وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ
قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ آنکه کفتار محال وتمنای باطل هر دو کروه را بیان میکند آنچه ایشان
کفتند با رسول الله صلی الله علیه وسلم حکایت کرد وکفت که جهودان وترسایان کفتند که ما پسران خدایم
ودوستان اوییم سبب نزول این آیه بود که رسول صلی الله علیه وآله وسلم ایشانرا از عقاب بترسانید ایشان
ان

کفتند چه ترسانی ای محمد ما را که اگر ما بسیار گناه کنیم خدای تعالی ما را عقوبت نکند ما پسران دوستان اویم
سدی گفت که ایشان دعوی کردند که خدای تعالی وحی کرد بیعقوب که ان ولدک بکری من الولد فرزندان تو
اولین فرزندان من اند ایشان را بیشتر از چهل روز در دوزخ ندارم چندانی که آتش گناه ایشان بسوزد و ایشان
پاک شوند آنکه ندا کند که بیرون آید هر ختنه کرده از فرزندان یعقوب عند آن ما را بیرون آرند فذلک قوله
لن تمسنا النار الا ایاما معدودة حسن بصری گفت که این بر سبیل مبالغه گفتند یعنی ما که بخدای نزدیکیم چنانکه
فرزند با پدر و خدای تعالی بر ما مهربانست چون پدر بر فرزند اما چون ترسایان اعتقاد کرده بودند که عیسی مریم
پسر خداست و عیسی را از خود می شناختند گفتند که چون پدر عیسی باشد بمنزله آن بود که پدر ما بود حق
تعالی گفت بگو ایشان را که اگر چنین است که شما می گویید چرا شما را عذاب می کند بگناهی که می کنید
چه پدر بگناهی که فرزند کند عقوبت نکند و اگر گفت چنین است که شما می گویید بلکه شما آدمیان اید از آنکه
آفریده است با شما همان معامله کند که با ایشان کرد اگر ایمان و طاعت کنید ثواب دهد و اگر کافر شوید
و معصیت آورید جزا دهد که او خداوندی است که آنرا که خواهد بیامرزد بفضل و آنرا که خواهد عذاب کند بعدل
و ملک آسمان و زمین و آنچه در میان هر دوست خدای راست و حکم و تصرف او با مر اوست و آن همه
ملک ملک اوست همه بندگان و پرستاران او اند در قبضه قدرت او اند و اسیر حکم او باشند
و مصیر ایشان آن بود آنجا و این همه از روی معنی و فحوای رد جواب آنان است که این دعوی محال کردند
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم علی فترة من الرسل ان تقولوا
ما جاءنا من بشیر و لا نذیر فقد جاءکم بشیر و نذیر والله علی کل شیء قدیر این آیة نیز خطاب است
با ایشان می گوید ای جهودان و ترسایان بشما آمد پیغمبر ما بر فترتی و انقطاعی از پیغمبران و فترت روزگاری بود
که از میان دو پیغمبر بود و این از فتور است پنداری که روزگار بنابودن پیغمبران ضعیف است و آن قوت ندارد
که در عهد پیغمبران داشتی و فترت میان ایشان عیسی و پیغمبر ما ششصد سال بود قتاده گفت پانصد و پنجاه
سال بود و چهارصد و شصت و اند سال نیز گفته اند آنگه باز نمود که چرا فرستاد گفت از برای آن تا کس را
حجت نباشد و نگوید که با ما هیچ بشارت دهنده و بیم کننده نیامد که ما را بشارت دهنده و ترساننده
که محمدست صلوات الله و سلامه علیه بشارت دهد بثواب و ترساننده از عقاب و خدای تعالی بر همه
چیز قادر و توانا است و اذ قال موسی لقومه یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا و آتیکم ما لم یؤت
حق تعالی در این آیه حکایت کرد آنچه موسی و قومش را گفت از تذکیر نعمت خدای تعالی بر ایشان گفت یاد کن
چون موسی و قوم خود را گفت ای قوم یاد کنید نعمت خدای را بر شما و از آن جمله آنست که در میان شما پیغمبرانی

کرد که شما را خبر میدهد از اسمان بعلم غیب گفت که مراد پیغمبرانی بودند که در عهد موسی بودند زیر دست موسی
و گفته اند که انانند که پس از موسی خواسته شده بودند و نیز از نعمتهای او آنست که شما را پادشاهان کرد ابو سعید
خدری از رسول صلوات الله وسلامه روایت کرد که او گفت که هر که بنی اسرائیل و او را زنی و خدمتکاری
و اسپی بودی او را پادشاه خواندندی ابو الدرداء از رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرد که او گفت
من اصبح معافی فی بدنه امنا فی سربه وعنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها انکه گفت ای فرزند
آدم ترا از دنیا چندان بس باشد که سد جوعت کند و عورت بپوشد و اگر خانه باشد که با او [illegible] وان
کار باشد و اگر ترا اسپی باشد که بر نشینی ان چیزی باشد تمام ترا پاره نان و سبوی آب و ازاری عورت
بپوشد مسلم ست و آنچه بالای آن باشد حساب باشد سدی گفت که شما را ازاد کرد که مالک خود باشید
مالکی بنود پس از انکه در دست قبطیان اسیر بودید و بنده خادم ایشان من شما را از دست ایشان
برهانیدم و اتاکم و داد شما را آنچه کس را نداد از عالمیان عصر شما را از من و سلوی و ابر سایه افکند و سنگ آب
دهنده و غیر ان یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ
قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ
آنکه حکایت کرد که موسی چه گفت و چه نصیحت کرد و چه فرمود ایشان را و ایشان چه نافرمانی کردند گفت ای قوم
درین زمین پاکیزه شوید که خدای تعالی نوشته است شما را گفتند که این زمین طور است و آنچه در پیرامن
آنست ضحاک گفت ایلیا و بیت المقدس است و گفتند که از انجاست خدای تعالی در لوح محفوظ نوشته
که آن مسکن ایشان خواهد بود و اگر گویند که این چگونه بود خدای تعالی می گوید فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون
فی الارض جواب اینست که نوشته بود از برای ایشان چون عصیان کردند چهل سال ازان [illegible] گرد
جواب دیگر انست که اناکه بر ایشان حرام بود دیگر اند و اناکه ایشان را نوشته شد از پس موسی بدو ماه با یوشع
بن نون در انجا شدند انگه فرمود که باز پس مگردید رجوع مکنید از طاعت خدای با معصیت او و تاخیر مکنید از
دخول این شهر که شما را فرموده اند که انگاه زیانکار گردید ایشان موسی را جواب دادند و گفتند که ای موسی در ان
شهر و زمین قوم جبارانند و آن چنان بود که آن جماعت که بجاسوسی رفته بودند و آن دیده بازامدند موسی را
خبر دادند موسی علیه السلام گفت زنهار این خبر پنهان داری تا دل شکسته نشوند عهد کردند نگویند انگه عهد
بشکستند و قوم خود را خبر دادند و تحذیر کردند مگر دو کس یوشع بن نون وصی موسی و دیگر کالب بن یوقنا داماد
موسی بر خواهرش مریم بنت عمران ایشان چون برین حال وقوف یافتند ای موسی ممکن نیست که ما درین
شهر شویم ما دام تا ایشان در انجا باشند ما در پیش ایشان نداریم و گریستن گرفتند گفتند کاشکی ما در مصر هلاک

بودمی یمانی ما در بیابان و ما را درین شهر نبایستی شدن که اینان ما را بکشند و مال ما غنیمت کنند و زن
و فرزندان ما برده کنند الکه کفتند بیائید تا رئیسی اختیار کنیم تا در پیش ما ایستد و ما را بمصر برد که ما را روی نیست
درین شهر شدن و ما در آنجا نشویم تا این جباران از آنجا نشوند که اگر ایشان در آنجا شوند ما در آنجا شویم
قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ
وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا
کفتند دو مرد یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوقنا از آن کسانی که از خدای می ترسیدند و خدای تعالی
نعمت کرده بود بر ایشان بتوفیق طاعت و ثبات دل از خوف جباران کفتند بر این قوم در شوید از در
شهرشان چون در شده باشید غالب شما باشید و توکل بر خدای کنید اگر ایمان دارید قوم موسی جواب
دادند و کفتند ما هرکز در آنجا نشویم مادام که جباران در آنجا باشند تو و خدایت بروید و کارزار کنید که ما
آنجا نشسته ایم در خبر می آید که عام الحدیبیه چون مشرکان رسول خدای را منع کردند از خانه خدای خواست
تا اصحاب خود را امتحان کند کفت من میروم و این هدی خود را می برم تا نزدیک خدای بکشیم مقداد اسود
کفت بخدای که ما ترا آن نکوییم که بنی اسرائیل موسی را کفتند فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون
ولکن قتال کنیم از چهار جانب تو و اگر در دریا شوی در آییم و اگر بر آسمان شوی ما نیز بر آییم و اگر بکارزار سخت
بری با تو بیاییم صحابه چون این شنیدند همه این سخن بکفتند رسول خدای شادمانه شد قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا
نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ
فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ
موسی علیه السلام چون از ایشان آن سخن بشنید کفت
بار خدایا من مالک نیستم بر کسی از ایشان الا بر خود و برادرم خدایا میان ما و این کافران و فاسقان جدا کن
از وا این آیه دلیل میکند که ایشان که این کفتند کافر بودند از آنکه نسبت قتال و ذهاب با خدای کردند و مورد این کلام
مورد استهزا و تهکم است و این هر دو کفر بود در حال خدای تعالی وحی فرستاد بموسی و کفت اگر خواهی اینان را
هلاک کنم و قومی دیگر بیارم بدل ایشان از ایشان بهتر و قوی تر که اینان جز عصیان و کفران نمی آرند و آیات مرا
تصدیق نمی کنند کفت بار خدایا جماعتی نادانان در شهرها اند و از این حال بی خبر اند کویند موسی قومی را در بیابان
برد و ایشان را وعده داد که شما را بشهری می برم چون بر آن ظفر نیافت قوم خود را هلاک کرد و تو خداوند حلیمی و عفو
و امرزنده و بخشاینده خدایا اینان را بیامرز و هلاک مکن خدای تعالی کفت که دعای تو مستجاب کردم و اینان را
عفو کردم ولکن نام فسق از ایشان بر نکیرم و حرام کردم بر ایشان که چهل سال در هیچ شهری شوند جز که در بیابان
میروند بجای هر روزی که توقف کردند و تخلف از فرمان من یکسال تا همه در بیابان بمیرند و حیف ایشان

درین بیابان بگشند وایشان را تمکین نکنم از آنکه در زمین پاک شوند و توای موسی اندوهگین مباش بر قوم
فاسقان ایشان چهل سال در شش فرسنگ بماندند بامداد برخاستندی و بارها برنهادندی و بجدی تمام
برفتندی بنماز شام همانجا بار فرود گرفتندی که بامداد برگرفته بودند در میان ایشان ششصد هزار مرد مقاتل
بودند و آن ده نقیب که افشای سر و نقض عهد کردند در تیه مردند و هر که مرد که در تیه شد و سال او بالای بیست
سال بود همه بمردند جز یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و از آنانکه گفته بودند انا لن ندخلها ابدا ما داموا
فیها کودکی نماند چون در تیه گرفتار شدند موسی را گفتند ما درین گرما درین بیابان از گرما بمیریم و ما خیمه و خرگاه
و سایه‌بان نداریم و تو میگویی که چهل سال اینجا باید بود خدای تعالی ابر فرستاد بمقدار لشکرگاه ایشان اگر برفتندی
با ایشان برفتی و اگر فرود آمدی بایستادندی ابری بود سفید و خنک بی باران گفتند شبهای تاریک روشنایی
از کجا آریم خدای تعالی عمودی از نور بفرستاد تا چندان که لشکرگاه ایشان بود و نور بگستردی چون روز پیدا شدی
برفتی و چون شب پیدا شدی ظاهر شدی گفتند طعام از کجا آریم حق تعالی از برای ایشان من بباراندی تا آفتاب
و ایشان بمقدار حاجت بگرفتندی هر یکی را صاعی رسیدی روزی چند برآمد گفتند ما را گوشت می‌باید خدای
تعالی بر ایشان سلوی فرستاد و آن مرغی بود بر شبه سمانه گفتند آب را چگونه کنیم خدای تعالی سنگی فرستاد
از آسمان و گفت ای موسی هر گه که ایشان را آب باید عصا برین سنگ زن تا دوازده چشمه پدید آید بر هر
سبطی چشمه ایشان را با یکدیگر منازعت نبود گفتند جامهای شوخگن را چه کنیم بادی فرستاد که هر وقت
بر جامه ایشان وزیدی سفید کردی گفتند که جامها را بدل از کجا آریم گفت نگه‌دارم تا کهنه نشود و دریده نگردد
گفتند کودکانی که بزرگ شوند جامهای ایشان کوتاه شود گفت من جامهای ایشان را بر بالای ایشان می‌افزایم
چون چهل سال برآمد موسی علیه السلام برفت و آن بقیه بنی اسرائیل را که مانده بودند با خود بحرب جباران برد
خدای تعالی او را فتح اریحا داد یوشع بر مقدمه او بود یوشع بر مقدمه شهر بگشاد و موسی و بنی اسرائیل در شهر شدند
مدتی در آنجا مقام کردند تا آنکه خدای تعالی قبض روح او کرد و این قول درست‌ترین اقوال است برای آنکه اجماع
اهل نقل است که عوج عنق را موسی کشت بعصا بعضی گفتند که اریحا بر دست یوشع گشاده شد پس از مرگ موسی
و هارون و ایشان هر دو در تیه فرمان یافتند و هرون از پیش فرمان یافت و قصه وفات او آن بود که
خدای تعالی وحی کرد بموسی که من قبض روح هارون خواهم کرد او را برگیر و بفلان جای بر کوه بر هارون را گفت
ای برادر برخیز تا بفلان کوه رویم برخاستند و آنجایگاه رفتند بران کوه درختی بود که مانند آن هرگز کس ندیده
بودند خانه در زیر آن درخت و سریری در و نهاده و بران سریر بسترها افکنده بوی خوش و نسیم با راحت
هارون موسی را گفت که مرا می‌باید که ساعتی اینجا بخسپم گفت روا نباشد گفت ترسم که خداوند خانه بیاید

وخشم گیرد موسی گفت اندوه مدار من جواب او بدهم هارون گفت که تو نیز بیا و با من بخسب موسی گفت روا باشد
هر دو برفتند و بر سریر بخفتند چون در خواب شدند ملک الموت آمد از بهر قبض روح هارون هارون از رنج
نزع از خواب در آمد موسی را بیدار کرد و وداع کرد و جان بداد فرشتگان بیامدند و آن سریر همچنان برداشتند
و بر آسمان بردند آن درخت ناپیدا شد موسی با میان قوم آمد ایشان گفتند هرون را چه کردی گفت خدای
تعالی قبض روح او کرد گفتند هرون را ببردی و بکشتی برای آنکه ما هارون را دوست تر داشتیم موسی گفت
هارون برادر من بود از مادر و پدر کی روا دارم که برادر را و را بکشم او را باور نداشتند و میرنجانیدند تا موسی
علیه السلام دو رکعت نماز کرد و دعا کرد و گفت بار خدایا برائه ساخت بده اکنون خدای تعالی بفرمود تا فرشتگان
آن سریر بیاوردند و در بنی اسرائیل بنهادند و براو ندا کردند که این هارونست مات حتف انفه ولم تقتله موسی
هارون بمرگ خود مرده است و موسی او را نکشته است فذلک قوله تعالی ولا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله
مما قالوا وفات موسی ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرد که چون ملک الموت بموسی
آمد و او را گفت اجب ربک او مرگ را کاره بود خدای تعالی وحی کرد بموسی که دست بر پشت گاوی نه چند آنکه
در زیر دست تو آید از موی ترا عمر دادم بهر موی سالی ولکن عاقبت مرگ بود گفت نخواهم قبض روح من
کن از عبد الله عباس روایت است که یک روز موسی علیه السلام و وصی او یوشع بجایی میرفتند بیابان
بادی سخت در آمد سیاه یوشع بترسید بنداشت که قیامت است از خوف دست در موسی آویخت و
فرشتگان موسی را از میان پیراهن ببردند و پیراهن در دست یوشع بماند یوشع با میان قوم آمد پیراهن
در دست گرفت گفتند موسی را چه کردی گفت او را از میان ببردند و من دیگر ندیدم گفتند پیغمبر خدای را
بکشتی و باز آمدی خواستند تا او را بکشند گفت سه روز مهلت دهید اگر خدای براءة ساخت کند والا من
در دست شمام برابن قرار دادند و موکل بر او کردند او دعا کرد و تضرع و زاری نمود در اظهار برائت ساخت
خدای تعالی با آنکه او را متهم میداشتند که موسی علیه السلام بمرگ خود بمرد ساخت او را ازین بری رها کردند
و بدانستند که او بی گناهست روایتی دیگر آنست که موسی میگذشت جمعی فرشتگان را دید که گوری میکندند
بنظاره ایشان بایستاد او را سخت نیکو آمد آن گور در او نگرید راحتی دید و سبزی و نزهتی که از آن نیکوتر نباشد
گفت ای فرشتگان خدای این گور برای که می کنید گفتند برای بنده گرامی بر خدای موسی گفت همانا
این بنده بس گرامی است بر خدای تعالی که من گوری چنین هرگز با راحت و نزهت و نظاره ندیدم فرشتگان
گفتند یا رسول الله یا صفی الله خواهی تا این گور ترا باشد گفت خواهم گفتند فرو شو آنجا و بخسب و روی برحمت
خدا کن و دمی آسان برآر فرو رفت و بخفت و روی بقبله آورد و دمی برآورد و بآن دم جان بداد فرشتگان

گور براو راست کردند در تواریخ آورده اند که عمر موسی علیه السلام صد و بیست سال بود بیست سال در ملک
افریدون بود و صد سال در ملک منوچهر چون مدت چهل سال بسر آمد خدای تعالی او را با جوار رحمت برد و یوشع
را پیغمبری داد و به بنی اسرائیل فرستاد و بجهاد آن جباران فرمود بیامدند روی بشهر اریحا نهادند و تابوت
سکینه با ایشان بود شهر را حصار کردند مدت شش ماه هفتم ماه فرمود تا لشکر تعبیه کردند و بجای بوق سروها
داشتند یکبار بدمیدند و آواز نعره بلند کردند دیوار شهر بیفتاد در شهر شدند و قتال کردند و ایشان را
منهزم گردانیدند در خبر می آید که چند مرد از بنی اسرائیل بر یک مرد جمع شدند تا سر او از تن جدا کنند بچند ساعت
از روز نتوانستندی کرد عظیم خلق ایشان و این روز آدینه بود نماز شام تنگ رسیده یوشع نگاه کرد بعضی از
مانده بودند اندیشه کرد که اگر شب درآید کشتن ایشان فوت شود خدای را دعا کرد و گفت اللهم اردد الشمس
علی چون باز آمد آفتاب گفت یا شمس انک فی طاعة الله فقفی لی وقف کن تا من و ما را از این دشمنان
خدا برآرم آفتاب بایستاد هیچ سیر نکرد یکساعت برفت و بنی اسرائیل و یوشع آن بقیه کفار را بکشتند
انگه آفتاب فرو شد و اتفاق است که آفتاب برای کسی باز نیامد مگر برای سلیمان وصی داود و برای یوشع
وصی موسی علیهم السلام و برای امیر المومنین وصی محمد رسول الله صلوات الله و سلامه علیه و اهل اخبار و احادیث
از همه طوایف بدین متفق اند و در اخبار ابو اسحق الثعلبی آمده است با سناد درست از عبد الله عباس
بچند طرق آورده اند که لم ترد الشمس الا لسلیمان وصی داود علیهما السلام و لیوشع وصی موسی علیهما السلام
و لعلی ابن ابی طالب وصی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از بهر امیر المومنین علی آفتاب چند بار باز
آمد اما آنچه مشهور است دو بار است یکبار در حال حیات رسول علیه السلام و یکبار از پس وفات او علیه السلام
جمعی بسیار از صحابه چون جابر عبد الله الانصاری و ابوذر غفاری و عبد الله ابن عباس روایت کردند که یک
روز رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیر المومنین علی را بمهمی فرستاده رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز دیگر
کرده چون باز آمد و بار رسول صلی الله علیه و سلم میگفت رسول صلی الله علیه و سلم را وحی رسید بر امیر المومنین
تکیه کرد و سر بر ران او نهاد مدت دراز شد و آفتاب بغروب نزدیک شد امیر المومنین علی علیه السلام نماز
نشسته باشارت کرد و آفتاب فرو شد چون رسول صلی الله علیه و سلم از غشیه وحی در آمد روی علی متغیر دید
گفت چه رسید ترا ای علی گفت خیر یا رسول الله جز که نماز دیگر نکرده بودم چون ترا وحی آمد و سر تو بر کنار من
بودم نخواستم که سر تو بر زمین نهم باشاره نماز کردم و دلم خوش نیست رسول علیه السلام گفت دلتنگ مکن
که دعا کنم تا خدای تعالی آفتاب باز آرد تا تو نماز بشرایط بگذاری دست بر داشت و گفت بار خدایا تو
دانی که علی در طاعت تو بود و در طاعت رسول تو اللهم رد علی الشمس حتی یصلی بار خدایا آفتاب باز آر

تا علی بوقت نماز بشرایط بگذارد راوی خبر گوید بآن خدای که محمد را بحق بخلق فرستاد که ما آفتاب را دیدیم
که باز آمد و او را آوازی بود که چون آواز دستره که در چوب کشند و روشنایی دیدیم که بدیوارها افتاد تا امیر المؤمنین
نماز بگذارد چون از نماز فارغ شد آفتاب فرو شدی بلکه همیک ساعت فرو افتاد اما پس از وفات رسول
صلی الله علیه وسلم آنچه مشهورست آنست که از جویریه بن مسهر روایت کرده اند که گفت با امیر علی بودیم
ببابل وقت نماز دیگر درآمد گفت شما نماز کنید که این زمینی ست درین زمین خدای تعالی قومی را عذاب کرده است
و هیچ پیغمبر را نشاید که آنجا نماز کند جویریه گفت که من اندیشه کردم که این چه سخن است که نماز خود در گردن او کنم
و نماز نکنم الا آنکه او نماز کند و می رفتیم ما که آفتاب فرو شد و من متعجب و متحیر می رفتیم تا او فرو آمد و وضو نماز بکرد و دست
برداشت و دعا کرد او دعا تمام نکرده بود که آفتاب باز آمد بجای آنکه بوقت نماز دیگر بودی او مرا گفت بیا
نماز کن نماز کردم چون فارغ شدم آفتاب فرو شد آنگه روی بمن کرد و گفت لعب الشیطان بک یا جویریه دیو با
تو بازی کرد گفتم آری یا امیر المؤمنین گفت خدای را بنام بزرگ بخواندم تا آفتاب باز آورد تا نماز کردم بوقت
گفتم آری یا امیر المؤمنین اشهد انک وصی محمد حقا آنگه مرا گفت آنجا نا و سی و هشت از نوادیس کیران سرهای
آن جماعت با آنجا نقل کرده اند از زمین برهوت و آن این جماعت اند که خدای تعالی گفت وکان فی المدینة
تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون و در پیش شما حفره ایست از حفرهای دوزخ که در آنجا جماعتی هستند
و در جمله ایشان پنج زن از زنان پیغمبران اند زن نوح و زن لوط و زن موسی بن عمران که بر وصی او یوشع
خروج کرد و زن یونس که بر شمعون وصی عیسی خروج کردن و زن ایوب که قوم ایوب را حمل کرد بر زن دیگر از آن
او تا رجم کردند او را بناحق در حدیثی دراز گفت و در نعت شعر در عهد رسول و پس از و شعرها گفتند جابر بن عبد الله
الانصاری گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمنی ایستاده بود با جماعتی صحابه و علی از پیش او ایستاده بود
روی بقوم خود کرد و گفت معاشر الناس هذا علی بن ابی طالب سید العرب و وصی الاکبر و الابلج الازهر القاتل
المارقین و هو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یحب الله و رسوله لا یقبل الله التوبة من تایب
الا بحبه آنکه گفت شعر لا یقبل التوبة من تایب ** الا بحب علی ابن ابی طالب ** اخی رسول الله
بل صهره ** والصهر لا یعدل بالصاحب یا قوم من مثل علی ** وقد ردت له الشمس من الغرب ** مردم
بر خاستند و جامه خود در جامه علی میمالیدند و قدامة السعدی از از جمله یاران امیر المؤمنین بود که بزمین بابل
حاضر بود چون بدعای او خدای تعالی آفتاب باز آورد او گفت شعر ردّ الوصی لنا الشمس التی غربت
حتی قضینا صلوة العصر فی المهل ** لا انسیه حین ندعوها فتتبعه ** طوعا بتلبیة هاها علی عجل ** فتلک آیته
فینا و حجته ** فهل له فی جمیع الناس من مثل ** حتی ابو الحسن مولی ادین به ** و من به دان رسل الله فی الاول

یونس عبد الله گوید سالی بحج میرفتم در بعضی منازل کنیزکی را دیدم حبشی نابینا دستها بر داشته بود و میگفت
یا راد الشمس علی علی ابن ابی طالب امیر المومنین رد علی بصری ای خدای که آفتاب از بهر امیر المومنین علی
ابن ابی طالب علیه السلام بازگردانیدی چشمهای من با من ده من نزدیک او شدم گفتم ای کنیزک علی را
دوست داری گفت آری بحق او دو دینار زر بر گرفتم و بدو دادم گفتم صرف بعضی حوایج خود کن بیدیرفت از
من و گفت مرا این حاجت نیست من بحج رفتم چون بازآمدم بان منزل آن کنیزک را دیدم چشمهای درست
شده چاچیانرا آب میداد گفتم یا جاریه دوستی امیر المومنین علی رضی الله عنه با توچه کرد گفت هفت شب
آن دعا میکردم و بر خدای سوگند میدادم بحق امیر المومنین علی چون شب هفتم بود هاتفی آواز داد مرا و گفت
ای کنیزک علی را دوست داری از دل صافی من گفتم ای والله گفت دستها بگشا بازنه من چنان کردم او
دست بر داشت و گفت بار خدایا اگر دانی این کنیزک راست می گوید و علی را دوست می دارد از دل
صادق چشمها باو ده خدای تعالی دعای او اجابت کرد و چشمم بمن باز داد من براو سوگند دادم بخدای که مرا بگوی
که تو کیستی گفتم من خضرم و از جمله موالی علیم و از جمله موکلان بر شیعه ام وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا
قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِنْ بَسَطْتَ
إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ
بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ
خدای تعالی حدیث بنی اسرائیل کرد وصف ایشان بنقض عهد و عقب آن ذکر فرزندان آدم کرد که در حق برادر
عهد نقض و بی حرمتی پیش گرفت و او را بکشت انکه رسول را فرمود که بر قوم خوان خبر فرزند آدم و این بر سبیل تسلی
رسول و توبیخ جهودان گفت که بر خوان برایشان خبر دو پسر آدم علیه السلام یکی هابیل دویم قابیل چون ایشان
قربانی کردند یکی پذیرفته شد و دیگری پذیرفته نشد از سر حسد مر او را گفت که ترا بکشم او گفت که خدای تعالی
قربانی از متقیان و پرهیزکاران بپذیرد و این چنان که آدم و حوا ایشانرا بهر شکمی دو فرزند آمدی یکی پسر و یکی دختر
آن دختر که از بطنی بودی به پسری از بطنی دیگری دادی و اختلاف بطون جاری مجری اختلاف نسب دانستندی
هر بطن که بود همه توام بود مگر شیث که او تنها زاده بود گفتند که اولین فرزند قابیل بود و توامش اقلیما بود
و خدای تعالی بر نسل آدم برکت کرد تا آدم از دنیا بیرون نشد تا که فرزند و فرزندزادگان او چهل هزار رسیدند
و هم شکم هابیل را لیوذا نام بود و او از خواهر قابیل بجمال کمتر بود خدای تعالی چنین فرمود که خواهر قابیل را
بهابیل ده و خواهر هابیل را بقابیل ده قابیل گفت من راضی نباشم خواهر من نیکوست و خواهر تو زشت است
آدم گفت خدای تعالی میفرماید و حکم چنین کرده است گفت من رضا ندهم و این حکم خدای نکرده است

و برای دل هابیل میکوبی آدم گفت اگر باور نیست هر یکی از شما قربانی کنید هر کس که قربان او بذیرفته شود
آتش او را ببرد بمراد حاصل بود و اقلیما او را باشد معاویه بن عمار از صادق علیه السلام روایت کرد
که او را چون ازین حدیث پرسیدند گفت خلاف اینست اگر خواهر را ببرادر دادن روا بودی در شرع ما
نیز روا بودی ولکن حوا دختر بزاد عناق نام او را در زمین نفی کرد و اولین کسی که در زمین بغی کرد او بود خدای
تعالی چیزی برو مسلط کرد تا او را بکشت بر اثر او قابیل بزاد از پس او هابیل را چون قابیل بالغ شد خدای تعالی
برای آن نسل جنی فرستاد نام او جمانه در صورت اوانسی و فرمود او را بقابیل ده آدم او را بقابیل داد چون
هابیل بالغ شد خدای تعالی او را حوری فرستاد از بهشت بر صورت انسی نزله نام او وحی کرد که او را بهابیل
ده بهابیل داد و چون قابیل او را بدید گفت ای پدر نه من برادر مهترم با من کرامت اولیترم گفت که اینکه
بفرمان خدای تعالی کردم نه بهوای خویش گفت بلکه بهوای خود کردی و او را بمحبت من اختیار کردی آدم
گفت خلاف نیست که تو می پنداری و اگر خواهی که بدانی که فضل خدای تعالی نهاد و او را بر او دهد هر یکی
قربانی کنید آنکس که مقبول باشد فضل او را باشد علامت قربان مقبول دران عهد آن بودی که آتشی سفید بی
دود بیامدی از آسمان آنرا بخوردی و چون مقبول نبودی برجای بماندی سباع و طیور و هوام بخوردندی بر فهید
تا قربان کنند قابیل صاحب زرع بود بیامد و دسته گندم بیاورد که از آن تیره تر نبود در دل گرفت که اگر قربان
من قبول باشد و اگر نه من آن کنم که خواهم و هابیل صاحب گوسفند بود گوسفندی از میان گوسفندان خود
بنگرید که از آن بهتر نبود اسماعیل بن رافع گوید که هابیل را بره بود بغایت نیکو و او را دوست داشتی
و از دوستی رها نکردی که بپای خود در رود چیز که بر دوش گرفته بودی چون بگله رفتی چون خواست که گوسفند
قربان آرد این بره پیش او آمد با خود گفت اگرچه من این را بغایت دوست دارم ولکن ضایع نخواهد
شد آنرا برگرفت برضای خدای تعالی بیاورد و بقربانگاه بنهاد حق تعالی از آنجا که صدق هابیل و نفاق قابیل
شناخت قربان هابیل قبول کرد و قربان قابیل رد کرد آتش بیامد و بره را بسوخت و گندم قابیل
رها کرد و قابیل چون آن بدید حقد و حسد زیاده کرد در خبر آورده اند که خدای تعالی در بهشت آن بره را می
پرورد تا بفدای اسماعیل کرد فی قوله تعالی و فدیناه بذبح عظیم آدم خواست که بحج خانه خدای رود و برهابیل
ترسید از قابیل خواست تا او را بکسی سپارد بر اهل آسمان عرضه کرد بر اهل زمین و بر ساکن کوهها او را
بذیرفتند و گفتند کار امانت کاری عظیمست و ما را قوت نباشد بقبول آن قیام نکردند آدم قابیل را
بخواند و هابیل را زنهار بقابیل سپرد او هابیل را بذیرفت و ذلک قوله تعالی انا عرضنا الامانة
علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان یعنی قابیل حین امانت

دخان فيها چون آدم برفت قابیل برخاست و به نزد هابیل آمد او بر کوهی گوسفند می چرانید او را گفت
من ترا بخواهم کشتن گفت چرا گفت برای آنکه قربان ترا قبول کردند و قربان من قبول نکردند گفت مرا
چه جرم است گفت برای این غصه نکنم که مردمان گویند که تو بهتری از من بهر حال ترا بخواهم کشت گفت مرا
برین تاوان نیست خدای تعالی قربان از متقیان قبول کند گفت اگر تو قابیلی دست بکشتن من دراز
کنی من بکشتن تو دست دراز نکنم اگرچه من از تو قوی ترم و بر کشتن تو قادرترم که من از خدای تعالی می ترسم
که او پروردگار جهانیانست مجاهد گفت تکلیف دران روزگار آن شرع آن بود که اگر کسی بخون کسی قصد
کردی او را امتناع نکردی کار او با خدای تعالی گذاشتی آنکه گفت انی ارید من بخواهم که تو باز گردی از من
بگناه خود یعنی گناه کشتن من و گناه تو که برای آن از تو فرمان قبول نکردند از نفاق و مخالفت فرمان خدای
بود و ترک رضا بحکم او و بازگشتن بعقاب گناه جزا دادست بیداد گرانست فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ
فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ
يَا وَيْلَتَىٰ أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ج
قابیل آن روز برفت و هر وقت که می آمد و فرصت نگاه می داشت تا او را بکشد نمیدانست که چه می
باید کرد در اخبار آمده که ابلیس لعنه الله بیامد و مرغی را بگرفت و در برابر او سرش بر سنگی نهاد و بسنگی دیگر سرش
بکوفت قابیل چون آن بدید عزم کشتن هابیل مصمم کرد نفس او و هوای او او را اطاعت داشت و فرمان برد
در کشتن برادرش سنگی بزرگ برگرفت و بر سر هابیل زد هابیل را بکشت و او اول کشته بود بر روی زمین و قابیل
از جمله زیان کاران بود که دین خود را زیان کرد از صادق رضی الله عنه روایت کردند که مقتل او بزمین بصره بود
آنجا که امروز مسجد آدینه بود بعضی گفتند که بنزدیک عقبه حری بود چون او را بکشت بر صحرا بیفکند ندانست که چه
می باید کرد برابر او بنشست سباع قصد او کردند او را بنایست که سباع بخورد برگرفت او را در جوالی نهاد
و در دوش گرفت و با خود میگردانید یکسال تا مرغان و سباع از تغیر بوی بر و جمع شدند انتظار آنکه او را
بیفکند تا ایشان بخورند قابیل بکار برادر درماند خدای تعالی دو کلاغ را بفرستاد تا با یکدیگر جنگ کردند و یکی
دیگر را بکشت آنکه بیامد زمین را برفت و او را در آنجا نهاد و خاک بر سر او کرد از کلاغ آن بدید همچنان کرد تا بسر
تا با و نماید که کالبد برادر خود را چگونه باز پوشد قابیل چون چنان دید گفت ای ویلی بر من عاجز بودم من که
مانند این کلاغ باشم و ان دانم که او دانست تا کالبد و عورت برادر را باز پوشیدمی پس او گشت و در
روز آمد از جمله پشیمانان پشیمانی او نه بر قتل برادر بودی توبه بودی پر حملش پشیمانی بود که چرا در خاکش نکردم او را
و برفوت برادر بود نه بر ارتکاب گناه عبد الله عباس گفت چون قابیل هابیل را بکشت میوه های درختانی که

در مکه بود همه بهشتش کشت و آبها تلخ کشت آدم چون آن بدید کفت حادثه افتاده است چون باز به
هند آمد قابیل هابیل را کشته بود آدم علیه السلام او را مرثیه کفت بزبان سریانی چون بمرد وصیت بشیث
کرد که آن مرثیه فرزندانت را بیاموز تا میخوانند و حفظ میشوند باد شیث فرزندانرا در اموخت و همچنین
نسلا فالی خلف وصیت میکردند و می اموختند تا بیعرب بن قحطان رسید و او بزبان سریانی و تازی
سخن کفتی آن مرثیه را نظم کرد آن اینست — تغیرت البلاد و من علیها ۞ فوجه الارض مغبر قبیح
تغیر کل ذی لون و طعم ۞ و قل بشاشة الوجه الصبیح ۞ و قابیل اذاق ردی اخاه ۞ فوا اخرنا فقد فقد الملیح
و مالی لا اجود بسکب دمع ۞ و هابیل تضمنه الضریح ۞ و جاورت شلها و لها رتین ۞ لها بیلها و قابیلها فصیح
اری طول الحیوة علی عمارة ۞ فهل انا من الحیاة مستریح ۞ و جاورنا عدو لیس ینفی ۞ عدو ما یموت فنستریح
و هو در مرثیه هابیل کفت ۞ دع الشکوی فقد هلکا جمیعا ۞ بهلک لیس لها الثمن الذبیح ۞ و ما یغن البکا عن
البواکی ۞ اذا ما المرء غیب فی الضریح ۞ فبکی النفس و دع هواها ۞ فلست مخلد بعد الذبیح ۞ ابلیس لعنه الله حوا
زاد الیشانرا بر سبیل شماتت باین بیتها ۞ تنح عن البلاد و ساکنیها ۞ فلی فی الخلد ذاق بک الفسیح و کفت
بها و زوجک فی رخاء ۞ و قلبک من اذی الدنیا ملیح ۞ فما زالت مکایدنی و مذنی ۞ الی ان فاتک الخلد الربیح
فلولا رحمت الجبار اضحی ۞ بکفک من جنان الخلد ریح ۞ آدم علیه السلام بر مصیبت او دلتنک بود و لب
او بخنده نیامد چون سالش بصد و سی رسید و آن پس از آن بود که هابیل را کشته شد حوا شیث را بزاد
و تفسیر آن بلغت ایشان هبة الله است و خدا تعالی علم ساعات شب و روز معلوم کرد و عبادتی که
دران وقت باید کردن باو بنجاه صحیفه فرو فرستاد او را اوصی آدم کرد ولی عهد و قابیل را کفت
طرید ابرو راند و ترسنده چنانکه از کسی ایمنی نباشی و او دست خواهر کرفت اقلیمیا بر فت و بعد از آن
ابلیس باو آمد و کفت آتش قربان برادرت برای آن خورد که او آتش پرست بودی تو نیز آتشی برافروز و آنرا
عبادت کن تا معبود تو باشد و معبود فرزندان تو آتش خانه بساخت و در و آتش برافروخت آتش پرستیدن
کرفت و او چنان بود که از ترس هر که باو بکذشتی بنداشتی که قصد او دارد همواره تیر و کمان نهاده بود تا روزی
بسری از آن او نابینا باو بکذشت و پسر آن او نابینا باو بود نابینا تیر در کمان نهاد و بینداخت و قابیل را
بکشت پسر او را بکفت یا بدر چه کردی بدر را بکشتی طپانچه بر روی پسر زد و پسر را بکشت عبد الله عباس
و عبد الله عمر روایت کرد که فردای قیامت عذاب دوزخ یک نیمه بر قابیل بود و یک نیمه بر اهل دوزخ
و هیچکس نباشد که کسی را ناکاه بباشد مثل آن عذاب بر قابیل نهد برای آنکه این بدعت است که او نهاد که
من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها یوم القیمة من غیر ان ینقص ... و ذره شیء رسول را پرسیدند از روز

سه شنبه گفت روز خون ریخت گفتند چگونه گفت سه شنبه بود که حوا را حیض افتاد و هم سه شنبه بود که قابیل
هابیل را کشت و خدای تعالی ثبت کرد به چیز بعد از سه چیز بوئی بعد از مرگ که اگر نه این بودی مرده را هیچکس
دفن نکردی و دوم بشیشه که در حبوب افتند که اگر نه این بودی بجای زر و سیم آن نهادندی و سیم پس از پیری که
مرد چون سخت پیر شود او را از خود ملال آید و همه جهان را از وی دران وقت مرگ او راحت باشد
مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ
أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ
میفرماید که از بهر آن بود یعنی کشتن قابیل هابیل را که ما بر بنی اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم که هر کس که او نفس را
بی نفسی بی انکه او نفسی را کشته بود بکشد یا کشتن بر سبیل قصاص بود یا او در زمین فسادی کرده بود که بآن
مستحق کشتن باشد چنان بود که همه مردمان را کشته بود عکرمه از عبد الله عباس گفت که مراد آنست که هر که او پیغمبری
یا امامی را بکشد همچنان بود که همه مردمان کشته از بهر انکه قوام خلقان به پیغمبر باشد یا امام مجاهد گفت برای انکه
جان مقتول جهان اوست چون او را جان نباشد جهان را چه خواهد کرد از جانب او چنان باشد که همه جهان
مرده اند و مناسب این قول است از جهة معنی قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم من مات فقد قامت
قیامته هر که بمیرد قیامت او برخاست و قیامت انکه برخیزد که همه مردمان بمیرند زجاج گفت که او متشابه
آنکس است که همه جهان را کشته یعنی انکه همه خصم او باشند و همه چنانکه مقتول خصومت او کند همه جهان
دست با او یکی دارند چه طالب حق است و هر که نصرتی کند پیغمبری را یا امامی را تا او را نکشند همچنان
باشد که همه جهان را زنده کرده از برای انکه مردمان جهان به پیغمبر و امام زنده باشند گفته اند هر که زجر کند قابیل
قتل و تعظیم کند قتل را در چشم او و تذکیر کند او را بتحریم آن و عقاب آن تا از آن منزجر شود بر وجهی که دیگران
با او اقتدا کنند چنان باشد که او زنده کرده باشد ایشان را و در احکام امیر المومنین علی علیه السلام آمده است
که روزی با جماعتی می گذشت مردی از خرابه بیرون آمد با کاردی خون آلوده مدهوش و مذعور مردم چون او را
چنان دیدند بگرفتند و دران خرابه شدند مردی را دیدند کشته تازه افگنده او را گفتند که این مرد را که
کشت گفت من گفتند چرا گفت بی سببی کشتم او را امیر المومنین علی علیه السلام بفرمود تا او را قصاص کنند
چون ببازار بردند تا بکشند سیاف چون قصد او کرد مردی بیامد و در دست او آویخت که او بی گناه است
او را رها کن که این مرد را من کشته ام و بران سوگندها یاد کرد ایشان را با پیش امیر المومنین بردند این مرد اقرار
آورد و آن دگر را گفت چرا بر خود قرار دادی گفت ای امیر المومنین از بهر انکه اگر من نشنودندی ما چنان
غلامی که با من بود گفت پس این حال چگونه افتاد گفت من در سرای گوسفندی می کشتم کارد و دست چون

الوده آواز حزین ان کشته شنیدیم که در پهلوی سرای من کشته بودند بتعجیل بیرون جستم کارد در دست
مرد چون آواز پای من بشنید بدیوار بجست من در شدم آن مرد را کشته دیدم بر سر رسیدم از انجا بیرون
دویدم با کارد خون الود چون مرا بدیدند بگرفتند اگر انکار کردی هیچکس از من قبول نکردی گفت راست
گفتی همه همچنین است که می گوید انکه با اصحاب نگرید گفت چه باید کردن گفتند اولین را رها باید کردن و این
دوم را بکشتن امیر المومنین علیه السلام گفت که این فتوی برخلاف راستی است انکه روی بحسن کرد
وگفت این پسر درین حادثه چه باید کردن گفت هر دو را رها باید کردن و دیت از بیت المال بباید
دادن گفت چرا گفت لقوله تعالی ومن احیاها فکانما احیا الناس اگر چه او مردی را بکشت دیگری را از
قتل باز خرید قتل ان با احیا این باید رفت و دیت کشته از بیت المال بباید دادن امیر المومنین علی شاد
شد و بوسه بر چشم او داد گفت سپاس آن خدای را که اهل البیت ما را توفیق علم و قصه داد انکه گفت ولقد
جاءتهم آمد بایشان امدند رسولان ما و حجت و بینات آوردند از خدای بمردمان تا حجت بر ایشان بلیغ
شود انگه پس ازین همه که خدای تعالی کرده است بسیاری از مردمان در زمین است اسراف کننده اندر رسول
خدای گفت هر که مومنی را شربتی آب دهد در جایی که آب بسیار باشد چنان است که هفتاد بنده آزاد کرده
و هر کس که کسی را آب دهد در جایی که آب نباشد همچنان باشد که آن نفس را زنده کرده ومن احیاها فکانما
احیا الناس جمیعا إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا
أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ
عَظِيمٌ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سدی گفت که آیه در جمعی از اهل کتاب آمد که میان
ایشان و رسول صلی الله علیه و آله و سلم عهدی بود آن عهد بشکستند و راه زدن گرفتند سعید جبیر گفت که آیه
در حق جماعتی آمد از عرینه و عکل که به نزد رسول آمدند و اظهار اسلام کردند و در دل کفر داشتند انگه گفتند که هوای
مدینه ما را نمی سازد صحابه ایشان را گفتند که بیرون شوید بصحرا انجا که شتران است از شیر شتران باز خورید
بیامدند و شبانان را بکشتند و شتر براندند و مرتد شدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تا آواز دادند
مدینه دادند که یا خیل الله ارکبوا اصحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم سلاحها برگرفتند و پیش رسول صلی الله
علیه و آله و سلم آوردند رسول صلی الله علیه و سلم بفرمود تا ایشان را دست و پای ببریدند و چشمها برکندند و بحره
رها کردند تا بمردند اهل علم خلاف کرده اند در انکه این حکم بر جاست یا منسوخ بعضی گفتند بر جاست مثله
که منسوخ است و چشم برکندن پس از آن رسول صلی الله علیه و سلم هیچ خطبه نکرد الا در انجا از مثله نهی کرد
تا که گفت لا تمثلوا ولو بالکلب العقور محارب آن بود که اظهار سلاح کند و راه بیم دارد در سفر و حضر بر و بحر

سهل و جبل حق تعالی میفرماید که جزای آنکسانی که ایشان با خدای تعالی حرب دارند و با رسول یعنی با دوستان
خدای و در زمین سعی بفساد کنند بدانکه خود بنا حق بریزند و مالهای مردمان برند جزای ایشان در خورد استحقاق
ایشان بود بحسب آنچه کنند اگر قتل کنند و مرد کشند و مال ربایند ایشانرا بباید کشتن و اولیاء مقتول را نبود
که عفو کنند و بر درخت کردن پس از آنکه برده باشند باز ستانند عین آن یا بهاء آن و اگر مال ستانند
و مرد نکشند دست و پای ببرند یعنی دست راست و پای چپ برخلاف و اگر راه مخوف دارند و مرد نکشند و مال نستانند
برایشان از نفی بیت اعنی که از شهر شان بیرون کنند و این قتل و صلب و نفی و قطع ایشان رسوائی و نکالی است
در دنیا ایشانرا است در آخرت عذابی بزرگ و این آیه دلیل است بر بطلان قول آنکس که گفت حدود
کفارت گناه باشد برای آنکه خدای تعالی جمع کرد بر این محاربان حدود مختلف و عذاب آخرت آنگه استثنا
کرد از الجمله تائبان را بشرط آنکه توبه کنند که در دست امام گرفتار نشده باشند گفت الا آنکسانی که توبه
کنند از پیش آنکه شما بر ایشان قادر شوید که آنگه توبه قبول بود و عقوبت از و بخیزد بدانید که خدای تعالی آمرزنده
و مهربانست شعبی روایت کرد که حارثه بن بدر در عهد امیر المومنین بمحاربه بیرون آمد و خون ریخت و راه زد
و مال بستد آنگه توبه کرد در زینهار آمد و بنزدیک بعضی از قربا را امیر المومنین تا شفاعت کنند هیچکس قبول
نکرد بنزدیک قیس بن سعد الهمدانی آمد قبول کرد و با خانه برد چون با امیر المومنین نماز بامداد بکرد گفت
یا امیر المومنین جزای آنکس که محارب خدای و پیغمبر بود چیست و گفت آنچه گفته است آیت برخواند سعد
گفت یا امیر المومنین و اگر توبه کند پیش از آنکه او را بگیرند گفت توبه او قبول باشد گفت یا امیر اگر حارثه بن
بدر باشد گفت همانست گفت یا امیر المومنین او امان آمده است و توبه کرده است باختیار خود او را
امان هست گفت بلی گفت بفرمای تا بنویسد امان وی بنوشت و او را نجو در راه داد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ
مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ
وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ای مومنان از خدای بترسید و از معاصی
اجتناب کنید و از محارم او دور باشید و در موجبات عقاب و خوض مکنید و قربتی و وسیلتی بخدای طلب
کنید و محبت و تقوی را وسیله سازید و در راه خدای تعالی با دشمنان جهاد کنید تا باشد که فلاح و ظفر یابید امام
محمد باقر رضی الله عنه گفت علم توسل کنید بخدای بطلب رضای او بر آنکه بقضای او راضی باشید و بر بلای
او صبر کنید اصبغ بن نباته گفت که امیر المومنین فرمود که در بهشت دو لولو است از فراز زمین تا بطنان
عرش یکی سپید و یکی زرد در هر یکی هفتاد هزار غرفه آنکه سفید است وسیله محمد و آل محمد است و آنکه زرد است

وسیله ابراهیم خلیل است و اهل بیت او رسول صلی الله علیه و سلم گفت از برای من وسیله خواهید که آن

درجه هست در بهشت که جز از یک بنده در نیاید و امید دارم که آن بنده من باشم انس مالک از رسول

صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که حجابی است میان بنده و خدای عز و جل یعنی رحمت و ثواب او و آن

حجاب علی بن ابی طالب است چون بنده با او توسل کند آن حجاب بردارند میان بنده و خدای تعالی زهری

گفت بیمار شدم بیماری که بهلاکت نزدیک شدم گفتم مرا بخدا وسیلتی باید که هیچکس را در عهد خود فاضلتر

از علی ابن الحسین زین العابدین نشناختم گفتم یا ابن رسول الله حال من اینست که تو می بینی بر من صدقه

کن بدعای که از تو بخدای تعالی گرامی تر نیست گفت من دعا کنم تو آمین گوی یا تو دعا کن و من آمین گویم

گفتم دعای و آمین تو گوی و من بر اثر تو آمین کنم دست برداشت و گفت بارخدایا بسر شهاب تا من

گریخته است و وسیله می سازد مرا و پدران مرا بتو خدای تعالی بحق آن اخلاص که تو از پدران من دانی

که حاجت او روا کنی و او را شفا دهی ببرکت دعای من و روزی بروی فراخ کنی و قدر او در علم رفیع کنی

زهری گفت بآن خدای که جان ما بامر اوست که پس از آن هرگز بیمار نشدم و دست تنگ نشدم و هیچ سختی

نرسید مرا از آن وقت تا اکنون در راحت بودم و امید میدارم که خدای تعالی مرا بیامرزد و بر من رحمت کند

بدعای زین العابدین علی ابن الحسین رضی الله عنهم ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد

که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و روح در و دمید از دست راست عرش نگاه کرد اشباحی و تماثیلی دید از

نور بعدد پنج بعضی راکع و بعضی ساجد بر صورت او گفت بارخدایا پیش از من کسی آفریده بر صورت من گفت

نه گفت بارخدایا این پنج صورت کیستند گفت اینان پنج کس اند از نسل تو که اگر نه اینان بودی خود ترا نمی آفریدمی

و نه آسمان و نه زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ فانا المحمود و هذا محمد و انا العالی و هذا علی [illegible]

و هذه فاطمه و انا ذو الاحسان و هذا الحسن المحسن و هذا الحسین بعزت و جلال من که هیچ بنده نباشد که با پیش

من آید و خردلی سفیدان دانه بغض اینان دارد اندر و الا که بدوزخ بدهم و هیچ باک ندارم ای آدم اینان

صفوت من اند از خلق من با ایشان نجات دهم و با ایشان هلاک کنم چون ترا با من حاجتی بود با ایشان بمن

توسل کن و ایشان را شفیع ساز انکه رسول خدای گفت ما سفینه نجاتیم هرکه در و نشیند نجات یابد و هرکه

ازان برنگردد هلاک شود و هرکرا حاجتی باشد باید که بما توسل سازد بخدای ابو سعید خدری روایت کرد از

رسول صلوات الله و سلامه علیه گفت برای من وسیله خواهید از خدای تعالی ما گفتم یا رسول وسیله چه

باشد آن درجه منست در بهشت و او را هزار پایه است از پایه تا پایه تاختن اسبی است تنگ رو یک

ماه هر یک پایه از جوهرست و یکی از زبرجد و یکی از یاقوت و یکی از زر و یکی از سیم و همچنین روز قیامت

آنرا که بیارند و در میان درجات پیغمبران نهند آن درجه در میان درجات ایشان چنان باشد که ماه در میان
ستارگان هیچ پیغمبری و صدیقی نباشد و الا که گوید چنانک آنرا که این درجه وی است ندا در اید از قبل خدای
تعالی که این درجه محمد است انکه من در ایم حله از نور پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده و علی ابن ابی طالب
در پیش ایستاده و لوای حمد بر دست و بروی نوشته لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون چون به پیغمبران بگذریم
گویند این دو فرشته مقرب اند که ما ایشانرا نمی شناسیم و چون بفرشتگان رسیم و بگذریم گویند که این دو پیغمبر
مرسل اند من بیایم و بر مرتبه خود نشینم و علی از من یک درجه فروتر نشیند هیچ پیغمبری و صدیقی و شهیدی
نماند الا که گوید طوبی لهذین العبدین ما اکرمهما علی الله ندا در اید از قبل خدا چنانکه همه خلایق بشنوند هذا حبیبی
محمد و هذا ولی علی لمن احبهما و ویل لمن ابغضهما انکه گفت یا علی هیچکس نباشد از دوستان تو که این
بشنوند و الا رویش سفید شود از این حدیث و دلش شاد شود و هیچکس نماند ازانا که با تو دشمنی دارند که
این بشنوند الا روی شان سیاه شود و پاهایشان مضطرب شود ما در این باشیم دو فرشته می ایند یکی
رضوان خازن بهشت و یکی مالک خازن دوزخ رضوان گوید السلام علیک یا احمد من گویم علیک السلام
تو کیستی که رویت چنین نیکوست و بویت چنین خوش است گوید من رضوانم خازن بهشت خدای تعالی
کلیدهای بهشت بتو فرستاده است تا انکس ببهشت رود که تو خواهی من گویم و بپذیرفتم و خدای را
شکر گذاردم انکه بستانم و به برادرم دهم علی ابن ابی طالب انکه مالک فراز آید و سلام کند من گویم
چه فرشته که روی و صورتت هایل است و دیانت ترساننده گوید که من مالکم خازن دوزخ گوید
خدای تعالی کلیدهای دوزخ پیش تو فرستاده است تا انکس که در دوزخ شود که تو خواهی من بستانم و شکر
خدای گذارم و بعلی ابن ابی طالب دهم ایشان برگردند علی بیاید کلیدها بدست گرفته بر کنار دوزخ بایستد
و دوزخ زفیر کند شرر بریزد علی علیه السلام زمام او بدست گیرد دوزخ گوید یا علی جرفان توک اطفا لهبی
بگذر که نور تو دخش می نشاند او گوید بیارام ای دوزخ انکه مقاسمه کند گوید که یا نار هذا الی و هذا لک این مرا
ترا ذرنیه فانه من اولیایی و خذیه فانه من اعدایی دوزخ علی را مطیع تر باشد از بنده مطیع
خداوندش را [illegible] اباحسن لوان حبک مدخلی جهنم کان الفوز عندی جحیمها و کیف یخاف النار
من کان موقنا بان امیر المومنین قسیمها الحمد لله علی ولایت امیر المومنین انکه حق تعالی ذکر کافران
کرد و گفت اگر چه در زمین است از مال و ملک فردای قیامت کافرا باشد و همچندان با آن مضاف
کنند و ایشان فدیه کنند تا از عذاب دوزخ برهند از ایشان قبول نکنند دانستانند بزبدار بند رسول
صلی الله علیه و سلم گفت روز قیامت کافر را گویند اگر ملک دنیا ترا بودی فدا کردی تا ازین عذاب نجات

بودی ترا کویداری کویند که از تو دون این خواسته شد و کم ازین اجابت نکردی انکه فرمود که ایشان را عذاب
مولم و دردناک باشد و ایشان خواهند و تمنا برند بمحال که سزاوار زوشان باشد که از آتش دوزخ بیرون آیند
و هرگز نباشد که ایشان از آتش دوزخ بیرون ایند و ایشانرا عذابی مقیم و دایم باشد و وجهی دیگر آنست
که ایشان خواهند که از دوزخ بیرون آیند از بهر انکه خدای تعالی بفرماید تا دری از دوزخ در بهشت
کشایند ایشان دری کشاده بینند قصد آن در کنند بشتاب چنانکه بر سر یکدیگر افتند پندارند که بدانجا
خواهند رسیدن و نرسند والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله والله
عزیز حکیم فمن تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله یتوب علیه ان الله غفور رحیم الم تعلم ان الله له ملک
السموات والارض یعذب من یشاء ویغفر لمن یشاء والله علی کل شیء قدیر
میفرماید که هر مردی و هر زنی ایشان که دزدی کنند دست ایشان ببرید تا جزا بود ایشانرا بر انچه کرده باشند
و نکالی و عقوبتی بود ایشانرا از خدای تعالی و خدای تعالی عزیز است و غالب هرچه کند و فرماید کس او را
مانع نباشد حکیم است هرچه کند بر وفق صواب و حکمت کند بدانکه این آیت مجمل است و بیان او در
سنت و شریعت است نصابی که درو قطع واجب باشد دانگی نیم است لقوله تعالی لتقطع فی ربع دینار
و باید که از حرز بیرون برده باشد تا قطع واجب باشد و این حرز باعتبار عادت بود هر چیزی را در خور خود
حرزی باشد و به نزدیک اصحاب ما حرز آن بود که کس را روا نبود که در انجا شود بی اذنی و گفته اند که حرز آنست
که مقفل و مدفون باشد و در قطع چهار انگشت باید بریدن از بن و کف دست رها باید کردن و یک انگشت
وان مهین باشد و بیشتر فقها گفتند که از بند دست باید بریدن و نکال عقوبت است و برای آنش نکال
خوانند که چون دیگران ببینند ردع و زجر ایشان بود از انکه تا کل شوند و بر مثل آن اقدام نکنند آورده اند که مردی
از ولایت عجم بحج میرفت در کجاوه نشسته بود و قرآن میخواند باین آیه رسید برخواند که جزاء بما کسبا نکالا
من الله و الله غفور رحیم جمال او را گفت که خطا میخوانی گفت تو قرآن دانی گفت نه ولیکن دانم که آنچه خواندی
خطاست چه اینجا لایق نیست مرد جامع باز کرد دید و بخواند و الله عزیز حکیم اعرابی گفت تعالی الله ربنا عز
فحکم انکه خدای تعالی فرمود که هر که توبه کند پس از انکه ظلم کرده باشد بر خود به بدی و بصلاح باز آید و عمل صالح
کند خدای تعالی توبه او بپذیرد یعنی پیش از انکه او را بنزدیک امام آورند و بروی گواهی دهند اگر توبه کند باختیار
قطع ازو ساقط شود و اگر پس از آن بود ساقط نشود الا آنست که اگر خدای صدق او داند توبه او قبول کند
و ثوابش دهد بر آن و نیز بر آن عوض دهد او را در قیامت و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و این دلیل
برانکه خدای تعالی بقبول توبه متفضل است چه اگر واجب بودی بر قبول توبه اینجا نگفتی که غفور رحیم است

ازانکه هرکه چیزی کند که بروی واجب بود که او را آمرزنده و بخشاینده نکویند انکه خطاب کرد با رسول و مراد امتان او بند که نمی دانی تو که خدای تعالی است انکه ملک آسمانها و زمین اوراست و در تحت تصرف اوست
کس را بر او اعتراض نرسد در آنچه کند عذاب کند انرا که خواهد و بیامرزد انرا که خواهد در باب عذاب
استحقاق معتبر است بادله عقل و اجماع امت ازانکه نامستحق را عذاب کردن ظلم بود و غفران بر ظاهر خود است
بی دلیلی از و عدل نباید کردن و خدای تعالی بر همه چیزی قادر است و شی انجا مخصوص باشد بمعدوم دون موجود
برای انکه موجود از مقدوری نبود از وجهی دیگر مخصوص باشد بمقدورات و تعالی ازانجا ادله دلیل کرده است
علی فساد مقدور بین القادرین یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا
آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ ای فرستاده از قبل ما بخلقان نباید که ترا دل تنگ کنند و اندوهگین کرد اند کردار
و گفتار آنا که در کفر منازعت می کنند ازانا گفتند که ایمان آورده ایم بزبان بعضی این بزبان گفتند و بدل
نداشتند آن منافقان اند و خدای تعالی از دل و ضمیر ایشان خبر داد و گفت که دلهای ایشان ایمان نیاورد
و این آیه را دلیل است بدانکه ایمان بزبان تعلق ندارد تا تصدیق بدل بدان نبوند که اگر چنین بودی
جمله منافقان مومن بودندی وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ
الْكَلِمَ مِن بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَن يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ
لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
و ازانکه جهود شدند شنوندگان دروغ اند جاسوسان قومی دیگر اند که بتو نیامده اند و از تو غایب اند ان ایشان
یعنی دروغ شنوند و دروغ قبول کنند و برای دیگران جاسوسی کنند و از ایشان بشنوند تا با ایشان بگویند جماعتی
[illegible] اخبار جمعی را فرستادند در حادثه که افتاده بود پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ان آن بود که
دو کس از اشراف خیبر زنا کردند و ایشان محصن بودند و در توریت حکم ایشان رجم بود و ایشان را نمی
بایست که ایشان را رجم کنند بنداشتند که در شرع رسول ما انرا تخفیفی بود و ایشان را با رسول صلی الله علیه و آله
و سلم حرب بود کس فرستادند و بنی قریضه و بنی نضیر را آگاه کردند که ما را حادثه افتاده است میخواهیم که از محمد
[illegible] بپرسیم و شما را با او صلح است کسان ما را آنجا برید تا این مسئله بپرسند و گفتند که اگر محمد جلد فرماید قبول
کنید و اگر رجم فرماید قبول مکنید چون بنی قریضه بشنیدند گفتند که والله که شما را آن فرماید که شما کاره باشید بی
انکه کعب اشرف و کعب اسد و مالک الضیف و کنانه بن ابی الحقیق آمدند و گفتند که ای محمد خبر ده ما را که مرد
و زنی که زنا کنند و ایشان محصن باشند حکم ایشان چه باشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بقضای
من راضی باشید آنچه من گویم گفتند باشیم جبرئیل آمد و رجم فرمود ایشان را آن قوم را خوش نیامد و قبول

نگردند رسول صلی الله علیه وآله وسلم که از من قبول بکنید و در کتاب شما رجم هست گفتند نیست جبرئیل آمد
و گفت بگو تا ابن صوریا حاکم باشد و او عالم ترین جهودانست بتوریت گفتند که تو ابن صوریا را اگر
بشناسی گفت او را ندیده ام ولکن جبرئیل مرا خبر داد باسم و صفت جوانمردی است سپید روی و یک چشم
برین قرار دادند و کس فرستادند بجهت او و او را بیاوردند رسول او را گفت تو ابن صوریایی گفت آری گفت
از همه جهودان توریت تو بهتر دانی گفت چنین میگویند گفت ترا چیزی خواهم پرسیدن از توریت
بآن خدای که توریت بموسی فرستاد یا آن خدای که شما را از مصر بیرون آورد و دریا بشکافت از بهر شما
و شما را از فرعون برهانید و ابر را سایه بان شما کرد و من و سلوی بشما فرستاد و حلال و حرام در توریت
بیان کرد که حکم زنی محصن در توریت چیست ابن صوریا گفت بآن خدای که موسی را بما فرستاد که اگر نه
آنستی که می ترسم که آتشی از آسمان بیاید و ما را بسوزد من هرگز نگفتمی از خدای می ترسم حکم ایشان آنست که
رجم باید کردن ایشان را جهودان را خوش نیامد گفتند یا ابن صوریا زود کشف سر کردی گفت با این سوگند
نیارستم خلاف کردن آنگه رسول صلی الله علیه وسلم گفت که چرا حکم خدای تعالی بگردانیدی گفت بدانکه
چون در میان ما وضیع القدری زنا کردی حد زدمانی زنا در میان اشراف ما فاش شد و بسیار شد هر که
خواستیم که یکی را حد زنیم بانگ برآوردی که فلان و فلان حد نزدید ما بچه از ایشان کمتریم تا وقتی پسر عم ملک
بزنا کرد و ما آنرا فرو گذاشتیم تا حد زنیم تمرد کردی و گفتی تا آنکه پسر عم پادشاه را حد نزنید پادشاه در آن
کار فرو ماند و مجمعی ساخت و گفت این کار را تدبیری باید ساخت گفتیم چیزی باید نهادن دون رجم تا شریف
و وضیع در آن راست باشند ما جلد و تازیانه زدن بنهادیم و آن چنان بود که بفرمودیم تا رسنی بیاوردند و
تا بافتند بقار بپیچیدند و آنرا که زنا کردی چهل تازیانه بر او میزدیم و روی او سیاه میکردیم و بر خری مینشاندیم
واشکونه و او را میگردانیدیم عقوبت بجای رجم نهادیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت انصاف بدادی
جهودان روی در او نهادند و گفتند شرط است این که تو کردی کشف اسرار کردی و خصم را بر راستی ما اطلاع
دادی گفت محمد بر من سوگند داد ترسیدم که اگر خلاف گویم عقوبتی بمن فرود آید رسول صلی الله علیه واله
وسلم گفت معلوم شما شد که آنچه شما کردید خدای تعالی مرا از آن خبر داد آنگه بفرمود تا مرد و زن را بدر مسجد
رسول صلی الله علیه واله وسلم رجم کردند گفت بار خدایا گواه باش که من اولین کسی ام که امری از اوامر
تو زنده کردم که جهودان آنرا میرانیده بودند و عند آن خدای تعالی این آیه فرستاد یا اهل الکتاب قد جاءکم
رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب ویعفوا عن کثیر و رسول صلی الله علیه وسلم بر ایشان خواند
ابن صوریا گفت بدان خدای معبود تو است که آنچه گفته از بسیاری عفو کرده ایم هم بر سر آن باش و بیش از این

چیزی دیگر بگوی در حق ما انکه گفت دستور باش تا پرسیله چند پرسیم گفت روا باشد گفت خبر ده مرا از خواب تو گفت
تمام عینهای ولا تنام قلبی چشمهای من بخسپید و دل نخسپید و گفت که راست گفتی و گفت مرا خبر ده از شبه
فرزند بمادر و پدر که گاه بمادر و گاه به پدر رود گاه بهر دو گفت آب هر یکی که سابق شود بدیگری را شبه او روا باشد
گفت خبر ده که فرزند پدر را چه باشد حالی و بپرسید و اخبار و می بدید امد انکه سر براورد و روی سرخ شده و عرق
از پیشانی او روان گشته گفت خون و گوشت و موی و ناخن زن را باشد و استخوان و رگ و پی مرد را ابن
صوریا گفت راست گفتی ای محمد از فرشتگان که بتو می آید گفت جبرئیل گفت وصف جبرئیل مرا بگوی گفت
چنین و چنین است و وصفی تمام بکرد و گفت والله که در توریت همچنین است من گواهی دهم که تو صادقی در
هر چه گفتی و پیغمبر خدای و ایمان اورد و جهودان در وی افتادند و او را دشنام دادند چون خواستند که برخیزند بنو قریظه
در بنی نضیر اویختند و گفتند یا محمد ایشان برادران ما اند پدران ما یکی اند و دین ما یکی است چرا باید تا اگر یکی ازیشان
از ما کسی را بکشند در قصاص انصاف ندهند و ما را تمکین نکنند در قصاص دیت دهند هفتاد وسق خرما و اگر از ایشان زن
کسی را بکشیم از مردان دو کس را بکشند و اگر از ایشان زنی را بکشیم بقصاص مرد را بکشند و اگر بنده را بکشیم آزادی را
از ما باز کشند و جراحات ما بر نیمه جراحات ایشان باشد از میان در این باب حکم کن خدای تعالی این
آیات فرستاد الی قوله فمن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون انکه حق تعالی بیان حال ایشان کرد و گفت
یحرفون الکلم می بگردانند سخنها را پس از انکه هر یکی را در موضع خود نهاده اند حلالش را حلال کرده اند و حرامش را
حرام کرده اند و می گویند کسانی را که بحکومت پیش رسول می آیند که اگر دهند شما را این یعنی اگر فتوی کنند بخلاف
رجم قبول کنید و بستانید و اگر ندهید و رجم فرمایند قبول مکنید و پرحذر باشید و هر که خدای تعالی فتنه او خواهد
[illegible] رسوای او چه ایشان پنهان کرده اند همه از توریت و خواهد که او را عذاب کند تو از خدای برای
او مالک چیزی نباشی و دفع نتوانی کرد چه ازان در دست تو چیزی نیست و ایشان انانند که خدای تعالی نخواست
که دلهای ایشان پاک کند یعنی حکم کند بطهارت دلهای ایشان برای انکه این حکم انکه توان کردن که دلهای ایشان
پاک باشند و چون دلهای ایشان بکفر و خیانت آلوده باشد چه گونه حکم کند و گفته اند که نخواست تا دلهای ایشان
پاک گردد از ریب و حرج که دلیل کفر باشد بر سبیل عقوبت و ایشان راست در دنیا خزی و نکالی یعنی این
کافران و منافقان و جهودان را خزی ایشان در دنیا حکم شرع است بذل و هوان ایشان و تبرا مومنان
از ایشان و ایشان را در اخرت عذابی عظیم و بزرگ باشد گفته اند که آیت در ابن صوریا آمد که او مرتد شد پس
از انکه اسلام آورده بود در روایتی که از امام محمد باقر رضی الله عنه کردند سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ
فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ

بينهم بالقسط إن الله يحب المقسطين وكيف يحكمونك وعندهم التورية فيها حكم الله ثم يتولون من بعد ذلك
وما أولئك بالمؤمنين ۞ آنکه وصف کرد این جماعت را بخصالی ناپسندیده که در ایشان بود گفت
که شنوندگان دروغ اند و خورندگان حرام و رشوه در حکم امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند
که سحت رشوه باشد در حکم و مهر زنان نابارسا و مزد کشتن فحل و کسب حجام و بهای خمر و بهای سگ
و مزد فالی گوی و چیزی که بستانند در توسل معصیت و در وضع نعمت استیصال بود و مرجع این معانی
با استیصال است آنکه گفت اگر بتو آیند ای محمد تو مخیری اگر خواهی حکم کن در میان ایشان در زنا محصن
تا حکم کشتگان بنی قریظه و بنی النضیر که میان ایشان بود یا اعراض کن و روی بگردان از ایشان و ملت
شان رد کن تا حکم کنند بر ایشان گفته اند که این حکم تخییر منسوخ است بقوله تعالی و ان احکم بینهم بما انزل الله
و بر ایشان حکم کردن بقرآن واجب است و اگر تو ای محمد از ایشان عدول کنی ترا هیچ زیان ندارد و ترا
هیچ زیان نتوانند کرد و اگر حکم کنی در میان ایشان حکم کن در میان ایشان بعدل و انصاف و داد که خدای تعالی
عادلان را دوست دارد و چگونه ترا حاکم کنند ای محمد و نزدیک ایشان توریت است در آنجا حکم خدای ثابت
و میگویند که ما آنرا تصدیق کرده ایم با آنکه چنین است از آن عدول می کنند پس کتابی که با او ایمان ندارند
و مردی را که پیغمبر نشناسند بحکم او چگونه راضی باشند و او را چگونه حاکم کنند و این حکم گفته اند از جمله
احکامی بود که ایشان بدان از پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمده بودند تغییر نکرده بود و گفته اند
که مراد آنست که فیها حکم الله علی زعمهم آنکه گفت که پس از آنکه بحکم پیش رسول از آن بر میگردند و ایشان
مومنان نیستند از آنکه به نبوت و کتاب تو مقر نیستند و بحکم تو ایمان ندارند و در آنچه تو حکم کنی ترا بتصدیق
نکنند إنا أنزلنا التورية فيها هدى ونور يحكم بها النبيون الذين أسلموا للذين هادوا والربانيون والأحبار
بما استحفظوا من كتاب الله وكانوا عليه شهداء فلا تخشوا الناس واخشون ولا تشتروا بآياتي ثمنا
قليلا ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون میفرماید که کتاب توریت فرستادیم بر موسی علیه السلام
و در آن توریت بیان نبوت محمد است علیه الصلوة والسلام و آنکه او حق است و پیغمبر است و نیز بیان احکام
زناة که کدام را حد باید زدن و کدام را رجم باید کردن و نور وی و روشنی است در رو که تاریکی ظلمات
و شبهات بدان روشن گردد حکم کنند بتوریت پیغمبرانی که گردن نهادند و عمل باخلاص کردند و دین اسلام
نهادند برای آنکه جهودان اند یعنی پیغمبرانی که از پس موسی بودند و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در آن داخل است
و این دلیل نکند بر آنکه او متعبد باشد بشرع ایشان برای آنکه خدای تعالی فرموده است که حکم کن میان
ایشان و نزدیک ما حکم مخیر است اگر خواهد بکتاب ما حکم کند بر ایشان و اگر بکتاب ایشان حکم کند و نیز

حکم کنند عالمانی که انبیا را بصیر باشند بحیاطت و سیاست کارها و دانشمندان جهودان چون ابن
صوریا و غیر او حکم کنند بانچه ایشان طلب حفظ آن کرده اند و نگاه داشتن آن خواسته و ایشان
بران گواهند که آن حکم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرد موافق آنست که در توریت است و آن
حق است و از نزدیک خدا است انگه خطاب کرد با حبار و علمار جهودان و گفت که از مردمان مترسید
و آیات و احکام مرا بهای اندک از رشوه و هدیه مفروشید چه هر بها که بستانید در عوض آن اندک باشد
به نسبت بعقاب آن و آنانکه حکم نکنند بدانچه خدای تعالی فرستاد بر سبیل جحود و انکار ایشان کافرانند
عبد الله عباس و جماعتی مفسران گفتند که آیه مخصوص است بجهودان وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ
وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ
فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ میفرماید که نوشتیم و واجب کردانیدیم
در توریت برایشان و بیان کردیم که یک نفس را بیک نفس قصاص باید کردن چون او را بکشند بعمد و عاقل
باشد و مقتول مکافی او باشد در خون بان معنی که مسلمان باشد و آزاد هم قاتل و هم مقتول و یا هردو کافر باشند
و یا هردو مملوک باشند و اگر قاتل مسلمان و آزاد باشد و مقتول کافر یا مملوک قاتل را باز نباید کشتن بنزدیک
اصحاب ما چنانکه نفس بیدل نفس فرمود چشم بدل چشم و بینی بیدل بینی و گوش بگوش و دندان بدندان
و جراحتها را قصاص یعنی اگر چشم کسی تلف کند چشمش تباه و تلف کنند و اگر بینی کسی ببرد بینی اش ببرند و اگر گوش
ببرد گوشش ببرند و اگر دندانش بشکند دندانش بشکنند و اگر جراحتی براو کند مثل آن جراحت براو کنند
بقصاص و اگر کسی جنایتی کند که روشنایی چشم برود و حدقه بر جای باشد حکم آنست که پاره پنبه تر کنند
گرداگرد چشم او بنهند تا مژه را آفت نرسد و آهنی گرم کنند و بنزدیک چشم او ببرند بتدریج تا روشنایی چشم
او برود و اگر بدارو توان بردن ببرند و اگر ادا بفساد حدقه خواهد کرد دیت بستانند و در احکام امیر المومنین
علی علیه السلام آورده اند که مردی چوبی بر سر مردی زد آن مرد دعوی کرد که دیدار چشمش و شنوائی گوشش
و گویایی زبانش و بویایی بینیش تباه شد بحکومت پیش امیر المومنین آمدند امیر المومنین گفت راضی باشی
که او را سوگند دهم و تو چهار دیت بده گفت یا امیر المومنین ایمن نباشم که او سوگند دروغ بخورد و دیت
بستاند حکمی باید کرد که من بدانم که مرا این خیانت لازم است امیر المومنین آن مرد را وعظ گفت و بخدای
ترسانید و گفت اگر خلاف میگویی رجوع کن مرد اصرار کرد و طریقی نبود بصدق و کذب و امیر المومنین علی
رضی الله عنه گفت که ظن من آنست که دروغ میگوید ولیکن من حکمی کنم که پیدا شود دروغ از راست آنکه گفت
که این مرد را ببرید و در برابر قرص آفتاب بدارید اگر چشم باز کرده در قرصه آفتاب نگرد و چشم برهم نزند او

از چشم نزیزد راست میکوید و در زنی اگر دروغ میکوید و ناگاهی آواز بلند در گوشش زنید اگر بهراسد
دروغ می گوید و اگر نه راست می گوید و در زنی و کودر زبانش زنید اگر خون سیاه بر آید راست میکوید
و اگر سرخ باشد دروغ می گوید همچنان کردند مرد دروغ زن بود بفرمود تا او را ادب کردند و گفت نزا
براو بیش ازین نیست که چوبی بر سر او زنی و جراحتها که در و خطر نفس بود قصاص نشاید کرد و آنچه خطر نفس
نبود قصاص باید کردن و دندانی که در مقادیم دهن بود دیت هریکی پنجاه دینار بود و آنچه در مواخیر بود بیست و
پنج دینار مجموع جمله هزار دینار بود آنکه فرمود هر که صدقه کند قصاص را یا دیت را یا ارش که او را واجب باشد
در شرع بر جانی آن کفارتی باشد او را موافق این معنی قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که از تن خود
چیزی بصدقه کند خدای تعالی آن کفارت او کند بقدر آنچه صدقه کرده بود ابو الدردا گفت از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم شنیدم که گفت هیچ مسلمان نباشد که بر او جنایتی کنند از اندامش او را صدقه کند بر جانی
و الا خدای تعالی درجه او رفیع کند و گناهانش فرو نهد و جابر عبد الله انصاری گفت که رسول صلی الله علیه
و آله و سلم گفت که هر کس که سه چیز آورد با ایمان بخدای که در بهشت شود از در هر که خواهد و او را جفت حور العین
کنند هر که او دیتی دارد بر کسی پوشیده با دبخشد و هر که کشنده را عفو کند و هر که او از فریضه ده بار قل هو الله احد
برخواند یکی گفت یا رسول الله اگر کسی را این هر سه مجتمع نشود و یکی ازین سه کانه کند گفت نیز آنکس را که یکی ازین
سه گانه کند آنکه خدای تعالی فرمود و هر کس که حکم نکند بآنچه خدای تعالی فرو فرستاده است او ظالم و ستمکار
باشد که وضع الشی نه بموضع او کرده بود و حظ خود از ثواب کم کرده و نفس خود را بمخالفت خدای تعالی مستحق عقاب
و عذاب او گردانیده وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ
فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا
أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ حق سبحانه و تعالی چون قصه جهودان بگفت و آنچه در توریت
بر ایشان واجب کرد پس از آن حدیث ترسایان و پیغمبر ایشان و کتاب ایشان کرد و گفت بر اثر ایشان یعنی که
پیغمبران گذشته داشتیم عیسی مریم را براست دارنده آنرا که پیش او بود از کتاب توریت و با او دادیم کتاب
انجیل را که در و بیانی و لطفی و روشنایی بود یعنی ادله که با و راه برند در ظلمات ضلالت چنانکه در نور راه
برند براست دارنده و تصدیق کننده مر آنرا که از پیش او بود یعنی توریت و این تکرار نباشد برای آنکه
مصدق اول عیسی است و مصدق دوم کتاب انجیل و این کتاب هادی و موعظتی و پندی است متقیانرا و پرهیزگاران
از آنکه ایشان بدان محفوظ و بهره مند شدند آنکه امر کرد ترسایانرا و گفت باید که اهل انجیل که ترسایانند حکم
کنند بآنچه خدای تعالی در انجیل فرستاده است و بیان کرده و هر که بآنچه خدای تعالی فرستاد حکم نکرد او از جمله

فاسقان و بیرون شد کانست از فرمان خدای تعالی وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ
الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم
بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٤٨ چون ذکر جهودان و ترسایان و پیغمبر و کتاب ایشان کرد آنگه ذکر مسلمانان
و پیغمبر ایشان و کتاب ایشان کرد و گفت ای محمد ما بتو فرستادیم کتاب قرآن بالحق نه بباطل حق ست و براست
و درست و براستی دارنده آنرا که پیش او ست از جمله کتب اوایل چون توریت و انجیل و زبور و غیر آن دران
حال که گواهی و امینی ست بر او یعنی هرچه از آن کتابها گویند و حکایت کنند و موافق قرآن بود اعتماد کنند
و الا معتمد نباشد آنگه رسول را فرمود که حکم کن میان جهودان و ترسایان بآنچه خدای تعالی بتو فرستاد از قرآن
عبدالله عباس و جماعتی گفتند که این آیه دلیل ست بر آنکه حاکم را واجب آنست که میان اهل کتاب حکم
بقرآن کند برای آنکه این امر ست و این امر اقتضای وجوب کند آنگه پیغمبر را گفت که متابعت هوای ایشان
مکن که اگر چنین کنی عدول کرده باشی از این حقی که بتو آمد و آن قرآنست ما هر یکی را از شما یعنی هر گروهی جماعتی را
راهی و دینی و شریعتی و طریقی نهاده ایم اهل توریت را شریعتی و اهل انجیل را شریعتی و اهل قرآن را شریعتی
دین یکی ست یعنی در باب توحید و عدل و معارف اصول دینی و شرایع مختلف ست عبدالله عباس گفت
معنی آیه آنست که شریعت اسلام و منهاج قرآن براه و طریقه تعبد جمله خلایق کردیم اگر ایمان آرند چون نبی
آرند از ایشان ست و دلیل بر آنست که منکم گفت خطابست با حاضران معنی اول منکم و منهم باشد الا آنست
که حاضر را بر غایب تغلیب کرد دلیلش و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة ای لجعلکم و ایاهم امة واحدة یعنی
اگر خدای خواستی همه را یک امت کردی و یک شریعت فرمودی پس اختلاف شما نه از عجز من است
اگر من خواهم همه را بر اسلام حمل کنم بجبر و قهر بیانش و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا و لیکن
حکمت در تکلیف راه این ندهد و لیکن خدای تعالی خواست تا شما را اختیار و امتحان کند در آنچه بشما می دهد
و تکلیف صورت امتحان دارد از آنکه معامله او با مکلفان در تکلیف معامله کسی ست که امتحان کند تا چیزی
که نداند بداند آنگه فرمود بندگان را و گفت پیشی گیرید در خیرات و کارهای نیک و پیش از آنکه مرگ
بشما رسد و این فرصت از شما فایت گردد و هر کسی جد و جهد کنید که از خیر و احسان آن کنید که دیگران
می کنند که مرجع و بازگشت شما جمله با خداست و با امر و حکم او جایی که کس را در آنجا حکم نباشد جز او را
تا خبر دهد کس را بآنچه کرده باشند و در آن خلاف کرده میان ایشان حکم فرمان بحق مورد آیه وعید
و تهدید ست وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ

إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ۝ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ خطاب است با پیغمبر علیه الصلوة و سلامه

میگوید ما کتاب فرستادیم و در آنجا ترا فرمودیم که حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای تعالی فرستاد
از قرآن و متابعت هوا و راههای ایشان مکن و تکرار برای آن کرد که حکم مختلف بود یکی رجم محصن که زنا
کرده بود دوم کشته که میان بنی قریظه و بنی نضیر بود ای محمد بر حذر باش از ایشان تا ترا در فتنه نیندازند
و نفریبند و از راه بیرون نیفکنند و متابع رای و هوای خود نکردانند بآنکه ترا وعده دهند که ما ایمان خواهیم
آوردن تو بواسطه این با ایشان مقاربتی و مساهلتی کنی و از بعضی از آنچه خدای تعالی بتو فرستاده است
بکردی و اگر ایشان بکردند و اعراض کنند بدانکه خدای تعالی میخواهد تا ایشان را عذاب کند و عذاب بدایشان
رساند و بعضی گناهان که ایشان کرده اند بعضی اگرچه خصوص است مراد از و عموم است چنانکه بسیار
جای عموم گفت و خصوص از و خواست حسن بصری گفت مراد جلاء بنی النضیر و قتل قریظه حکم سعد معاذ
در ایشان آنکه فرمود که بسیاری از مردمان فاسق اند و خارج از فرمان خدای و این بر سبیل تسلیه رسول است
تا بدانند که اولین کسی که قوم او در او عاصی شدند او نیست ای ابن جهودان و ترسان حکم جاهلیت میجویند
و این آن بود که جهودان حکمی واحد واجب شدی بر درویشان و ضعفا ایشان براندندی چون بر توانگران
واجب شدی در توقف نهادندی خدای تعالی بر ایشان انکار کرد گفت که حکم جاهلیت و کفار و عبده اوثان
میجویند و ایشان اهل کتاب اند و بنا بر تبغون خطاب است با هر که او مخالفت کرد احکام خدا را و بخلاف
آن کار کرد برای آنکه هرچه بیرون حکم و شرع رسولست حکم جاهلیت بود و بغی طلب باشد و کیست
که حکم او نیکوتر است از حکم خدای برقومی که ایشان را علمی و یقینی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ
وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝

زهری گفت که سبب نزول این آیه آن بود که چون مشرکان را بدر آن نکبت رسید و مسلمانان مظفر و
منصور گشتند جهودان را گفتند بدیدید که خدای تعالی با دشمنان ما چه کرد ایمان آورید و اگر نه بروز چنین
مبتلا شوید مالک ابن الضیف گفت شما نا مغرور شدید بآنکه جماعتی اغمار که ایشان را [illegible] از علمی نبود
در دست شما افتادند اگر شما را با ما قتالی افتد با شما نمائیم که کارزار چگونه باشد عباده ابن الصامت گفت
یا رسول الله مرا جماعتی بسیارند از حلفا و خویشان از جهودان بسیار عدد بسیار سلاح سخت شوکت و من از
موالات ایشان بیزارم و از موالات جهودان مولای من خدای و رسول خداست عبدالله بن ابی
سلول گفت اگر تو بیزاری من بیزار نیستم که این امن و امان که ترا هست از دایره مرا نیست رسول صلی الله

علیه و سلم عبد الله ابی سلول را گفت مبارک باد ترا ولایت ایشان و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
مومنان و گرویدگان اگر هیچ ایمان دارید و ایمان شما را اصلی هست جهودان و ترسایان را دوست مگیرید
و با ایشان دوستی مکنید که ایشان دشمنان شمااند شما بخیر نخواهند که ایشان همه بعضی دوست بعضی اند
و دوستان یکدیگراند که هر که با ایشان تولی کند و دوستی ورزد از شما که مسلمان اید او هم از ان بود که
المرء مع من احبه مومنان را فرمود که المومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض لاجرم رسول صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود که المومنون کنفس واحدة از طرف کافران نیز همچنین و این غایت تحذیرست تا
مومنان با کافران مخالطت نکنند چه اگر کنند از ایشان باشند و خدای تعالی هدایت نکند ظالمان را
براه بهشت و آن حکم نکند مومنان را کند از حسن ثنا و مدح و نصرت اعدا فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ
فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا
فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ه انکه خطاب کرد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفت می بینی تو ای
محمد می بینی آنان را که در دل بیماری دارند و شک و نفاق شتاب زدگی مینمایند و تعجیل می کنند در حق جهودان
و ترسایان یعنی عبد الله ابی سلول و غیر او می گویند که ما میترسیم از انکه دایره و نکبتی بما رسد و دستی بود ایشان را
بر ما خدای تعالی ایشان را رد کرد و امید داد مومنان را و گفت که شاید که خدای تعالی شما را فتح و ظفر دهد بر ایشان
و درهای رحمت و ظفر بر شما بگشاید و مکه و غیر آن از شهرها بر شما بگشاید تا کاری و فرمانی از نزدیک خود که
دران اعزاز مسلمانان باشد و اذلال کفر گفته اند مراد ازال منافقانست و اظهار اسرار ایشان در
نفاق و ابو علی گفت مراد مرگ منافقانست برای انکه چون اعلام و امارات مرگ ظاهر شود بر نفاق و اضمار
کفر پشیمان شوند چون بدانند که بازگشت ایشان با کجاست انکه بران نفاق که در سر و ضمیر داشتند
پشیمان شوند و هیچ سود نکند ایشان را وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ
لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ حق تعالی خبر داد که چون حال این حال باشد که خدای تعالی برای مومنان
اظهار تعبیه سازد و منافقان ذلیل و پشیمان شوند و سر نفاق ایشان بر صحرای فضیحت افتد و مردم تهکم و
استهزا در ایند و گویند منافقان را ایشان اند ان جماعتی که سوگند آن خوردند بخدای غایت سوگند ان ایشان که
که ما با شماییم و از شما ایم انکه روی در ایشان نهند و ایشان را گویند کردارهای ایشان که پنداشتند که نیکوست
همه ضایع و باطل گشت و ایشان خاسر و زیانکار گشتند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ
يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ
لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ آیت اقتضای آن میکند که سبب او ارتداد

قومی بوده است که در اسلام آمده اند و انگاه از اسلام برگشته و مومن مرتد نشوند مرتد آنکس شود که اظهار
کرده باشد بزبان و در دل ایمان نداشته باشند و مظهر ایمان را مومنان خوانند بر سبیل توسع چنانکه گفت یا
ایها الذین آمنوا آمنوا و لفظ منکم خطاب است با آنانکه مرتد شوند ایمان بزبان و در دل ندارند و در تواریخ
آورده اند که سیزده قوم مرتد شدند سه در عهد رسول و ده قوم پس از رسول انکه در عهد رسول صلی الله
علیه و آله و سلم بود جماعتی از بنی مدحج بودند رئیس ایشان را نام ذوالحمار و لقب اسود مردی کاهن و مشعبد
بود بیمن بنجاست و دعوی نبوت کرد و رسول صلی الله و آله و سلم باذان را بر یمن والی کرده بود و او بیمن
کسی بود از ملوک عجم که ایمان [illegible] بود و او فرمان یافت پسرش شهر بن باذان را بر یمن والی کرد چون بدایت
کار اسود بود و ضعیف بود کسی ازو نمی گفت چون قوتی گرفت و اتباعش بسیار شدند عاملان رسول را
از یمن بیرون کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم معاذ جبل نامه نوشت و مسلمانی که آنجا بودند ایشانرا
استمالت کرد و از اضلال و اغوا او تحذیر کرد و جماعتی از سادات یمن فرمود تا بکارزار اسود شدند و
این ملعون را بکشتند و تولی قتل او مردی کرد نام او فیروز دیلمی و گروه دویم بنی حنیفه بودند در یمامه و رئیس
ایشان مسیلمه کذاب دعوی نبوة کرد و گفت که من شریک محمدم نامه نوشت برسول صلی الله علیه و آله
و سلم من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله و بدست دو مرد از اشراف یمامه بفرستاد نامه را برسول
صلوات الله و سلامه رسانیدند ایشانرا گفت بمسیلمه ایمان دارید گفتند داریم گفت اگر نه آنست که عادت
رفته است کشتن رسولان بفرمودمی تا شما را بکشتندی انگه بفرمود تا جواب نامه نوشتند من محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و [illegible]
و پس از آن رسول صلی الله علیه و سلم بیمار شد و با جوار حق رفت کار مسیلمه کذاب قوی شد در عهد ابوبکر
خالد ابن الولید را بفرستاد با لشکر تا او را مقهور کردند و او بردست وحشی که قاتل حمزه بود کشته شد پس از انکه
کارزاری عظیم برفت و وحشی گفت دو کس بر دست من کشته شدند یکی بهترین مردمان در جاهلیت
که من کافر بودم و آن حمزه بن عبد المطلب بود و دوم بدترین مردمان در اسلام من و آن مسیلمه [illegible]
و فرقه سیوم از بنو اسد بودند و رئیس ایشان طلیحه بن خویلد بود و او نیز مرتد شد و دعوی پیغمبری کرد [illegible] سوم
ایشان بودند خالد را با لشکری بفرستادند و کارزار کردند و قومی کشته شدند طلیحه بگریخت و بشام شد
بحکایت بن حنیفه و از جمعی کبار و از باقر و صادق صلوات الله علیهما روایت کردند که آیه در اهل بصره
خدا تعالی میفرماید که ای مومنان و گرویدگان هر که از شما ارتداد کند و از دین برگردد خدا تعالی زود بود
که قومی را بیارد که ایشانرا دوست دارد و ایشان او را دوست دارند نرم دلان باشند بر مومنان

سخت دلان باشند بر کافران در راه رضای وجهاد کنند واز ملامت هیچ ملامت کننده نترسند
وباک ندارند قتاده گفت مراد ابوبکرست واصحابش که با آن مرتدان کارزار کردند مجاهد گفت اهل یمن اند
واز صحابه وائمه رضی الله عنهم روایت کرده اند که آیت در حق امیرالمومنین آمد در قتال او با اهل بصره واهل
شام وابن روایت اعمار یاسرست وحذیفه وعبدالله عباس وباقر وصادق صلوات الله علیهما روایت
کرده اند که او روز بصره گفت والله ما قوتل اهل هذه الآیة حتی الیوم بخدای که کس با اهل این آیه کارزار
نکرد تا با امروز وانچه قوت این قول ست آنست که خدای تعالی وصف کرد آنانرا که این قتال کنند بصفاتی
که خبر با امیرالمومنین علی لایق نیست ازانکه گفت خدا ایرا دوست دارد وخدای تعالی او را دوست دارد
واین معنی از قول رسول صلی الله علیه وسلم در حق او معلوم شد واخبار باین معنی متواترست چون رسول
صلی الله علیه واله وسلم بزیر حصن خیبر فرود آمد وچند روز حصار دادند ویک روز رایت بیکی از معروفان صحابه
داد او برفت بجبن اصحاب وبجبونه اصحاب خود را بد دلی میدادند ومنهزم باز گردید روز دیگر بدیگری
داد او برفت لومت اصحابه ولومه ملامت میکرد قومش را وایشان او را هم منهزم باز آمد رسول صلی الله
علیه السلام دلتنگ شد وچند روز توقف کرد از جمله صحابه یکی که مادر وپدر او را کشته بودند بیامد ورسول را
گفت یا رسول الله این رایت را بمن ده که بروم وبدل جهد کنم وبغایت بکوشم رسول صلی الله علیه وآله وسلم
گفت لاعطین الرایة علی رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله کرار غیر فرار رایت فردا بمردی
دهم که خدای ورسول را دوست وخدای ورسول خدای را دوست دارد حمله بر باشد فه گریزنده باز نگردد
تا خدای تعالی بر دست او فتح برارد آن شب همه صحابه امید دربستند وطمع داشتند هر یکی ازایشان که آن کس
که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفته باشد او باشد بامداد هر کس سلاح نیکو داشتی واسبی فاهره تر در بود
وبرنشست وخویشتن عرضه میداد رسول صلی الله علیه وآله وسلم در نگرید همه حاضر بودند وساخته درمیان
ایشان امیرالمومنین علی رضی الله را ندید گفت علی کجاست گفتند یا رسول الله او را چشم درد میکند سلمان را
[illegible] بفرستاد تا بیامد وگفت احب رسول الله او برخاست وسلمان دست او گرفت وپیش رسول
آورد [illegible] چه بوده است ترا گفت یا رسول الله صداع براسی وزید یعنی لا البصر معه درد سر ودرد چشمی است
که با او هیچ نمی بینم گفت بنشین ای او پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم رفت رسول صلی الله علیه وسلم
آب دهن مبارک دران دمید ودست باو فرود آورد در حال چشم باز گرد چنانکه پنداشتی که او را هرگز
درد چشم نبوده است رایت بدو داد او برفت وخدای تعالی او را فتح داد چنانکه مشهورست پس این
خصلت محبت من الطرفین درو موجود است وحاصل باتفاق وصفت دیگر آنست که گفت با مومنان

ذلول و نرم و سازنده باشد در خبر است روزی میگذشت در بعضی کوچهای کوفه زنی را دید سبوی آب برگرفته
و میرفت و میگفت اللهم احکم بینی و بین علی بن ابی طالب زن او را نشناخت امیر المومنین پیش او
آمد و گفت ای زن ترا با علی بن ابی طالب چیست گفت شوهر مرا بعضی جایها فرستاده است تا مرا
این در باید کشید گفت بر ستار خدای این را بمن ده تا من بردارم و علی را بگویم تا فرستد و شوهر ترا باز
خواند آب را برگرفت و با او بدر سرای او برد چون همسایگان بدیدند زبان ملامت دراز کردند و گفتند تو
نمیدانی که امیر المومنین علی بن ابی طالب است زن بیامد و در پای او افتاد و عذر خواست و گفت یا امیر المومنین
ترا نشناختم و ترک ادب کردم گفت روا باشد هرگاه که ترا حاجتی و کاری باشد می آیی و طلب میکن تا شوهرت
باز آید زن گفت جزاک الله خیرا افضل ما جزای اماما عن رعیته پس از وفات معاویه جرار بن عبد الله الضبی بدرگاه
معاویه رفت معاویه گفت ما فعل الله بابی تراب گفت کان عبد الله دعاه فاجابه بنده بود خدا او را
بخواند دعوتش اجابه کرد معاویه گفت بعضی از اخلاق او بهر مرا وصف کن گفت مرا ازین عفو کن گفت لا بد است
گفت چون لا بد است بشنو کان والله اول من لبی وکبر وفضل من تقمص واعجز و اولین کسی بود که خدا را اجابت
کرد و پیغمبر را و فاضلترین کسی بود که پیراهن در پوشید و معجر بر بست و کمترین کسی است که بخرد قربان کرد
و سخی ترین کسی بود که زر و سیم داد و بهترین کسی بود که آمد و شد کرد بعد از پیغمبر که بهترین خلفا است
معاویه گفت زدنی بااضرار گفت کان الله شدید القوی بعید المدی یقول فصلا ویحکم عدلا مردی سخت قوی
بود در غایت سخنش فصل بود و حکمش عدل بود علم از جانب او بر دمیدی و حکمت از نواحی سخن گفتی
قوی در باطل طمع نیفکند و ضعیف را از عدل خود نومید نکردی و در میان ما از روی تواضع چون یکی از ما بود
چون بخواستمی بر دادمی و چون بخواستمی ابتدا کردی و چون بخواندمانی بلبیک جواب دادی انکه با آنکه چنین بودی
و با ما تقرب کردی ما از هیبت و شکوه او با وی سخن بیارستمانی گفتن و سوگند خورم بخدای که او را در بعضی
شبها دیده بودم شب تاریک شده بود و محاسن خود بدست خود گرفته بود و بر خویشتن می پیچید
چون کسی که مارش گزیده باشد و میگریست چون زنی مصیبت رسیده گاه با خدای تعالی مناجات کردی
وگاه خود را عتاب میکرد و با دنیا خطاب میکرد و میگفت دنیا الی تعرضت ام بی تشوقت هیهات هیهات
لا حان حینک غری غیری قد طلقتک ثلاثا لا رجعة لی الیک فعمرک قصیر وعیشک حقیر وخطرک یسیر ای دنیا
مرا تعرض میکنی و بمن بازار بر میسازی دور باش دور باش که وقت مباد جز من را فریب که من بفریب
تو راست نشوم طلاقت دادم چنانکه با تو رجعت نباشد عمر تو کوتاه است و زندگانی تو حقیر و خطر مقدار
تواند گشت انکه چون باین سخن رساند گریه بر وی غلبه کرد و بگریست معاویه گفت کان الله کما ذکر بخدا که همی

که علی همچنان بود که گفتی آنکه او را گفت کیف کان حبک له چگونه دوست داشتی او را گفت کحب ام موسی لموسی
واعتذر الی الله من التقصیر گفت چنانکه مادر موسی موسی را و عذر خواهم خدای را از تقصیر گفت اندوه برای
چگونه او بود گفت چون والدة ذبح ولدها فی حجرها چون مادری که یک فرزند دارد و در کنار او وی را بکشند آب
چشمش کم نشود و اندوهش را کناره نباشد تا قیامت اما سخت دلی و غلبه او بر کافران در امت کس خلاف
نکرده و نخواهد کرد که واقعات او در هر موقف چه موقع داشت چه اثر کرد شجاعان جهان تبع او گشته
شدندی و بقهر او سر گشته شدند تا که روز صوح اسد عویلم از صف کافران اسپ بیرون زد و او و اسپش
در میان چهار صد من آهن مغرق بر سر نهاده و از بالای آن سنگی بشفته چون مغفری بر سر نهاده و رمحی
چهل گز بدست گرفته در میدان مبارزت اسپ راند و در میدان مبارزت دمید و سغری میخواند چون او را بدیدند و آواز
او بشنیدند از و بترسیدند و از مبارزت او برمیدند تا یکی از جمله معروفان گفت والله سنانه اهل
تکلیف سنانه بخدای که زبان او بیم ناکست چگونه باشد سنان او و رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر
یکیک عرض کرد مبارزت او و همی گفت من له وله الامامة من بعدی کیست که با او حرب کنند تا امامت
پس از من او را بود هیچکس رغبت نکرد امیر المومنین گفت دستوری باشد تا پیش او روم یا رسول الله گفت جز تو
کس پیش او نرود و با او مقاومت نکند او را پیش خود طلبید و بدست خود عمامه بر سر او بست و گفت
سر علی اسم و برکة الله فی حرز من امان علی ثقة بنصر الله او پیش اسد عویلم رفت یکدو بار با هم بگشتند امیر المومنین
در آمد به تیغ بر بالای سر او برد درقه آهنین در سر کشید تیغ بر میان درقه زد درقه ببرید و سنگ ببرید و آهن
ببرید و سر و پیشانی و بینی و کام و دهن و ذقن و گردن و سینه و شکم و کمرگاه تا به درازی بدو نیمه کرد آنکه تیغ
از و برکشید و سرش از تن جدا کرد و بدو نیمه و پیش رسول فرستاد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم تکبیر فتح کرد
و شادمانه شدند و مسلمانان همه شاد گشتند و از آنجا برگشت مظفر و منصور می آمد و می گفت
غربت بالسیف وسط الهامه ٭ بسفرة صادقة هدامه ٭ فبکت من جسمه عظامه ٭ وست من الفه اذ عمامه
انا علی صاحب الصمصامه ٭ وصاحب الحوض لدی القیامت ٭ اخو نبی الله ذی العلامة ٭ قد قال اذ عممنی العمامه
انت الذی بعدی له الامامه ٭ تا بدانی آنانکه این آیت در حق یکی از ایشان است او نه از بیگانگان است
بلک از خویشان است بر مومنان مهربانست بر کافران غالب اندر جهان است رسول صلی الله علیه وسلم
شاهد است و در دین مجاهد است بملامت لائمان مبالات نکند از کس دامنش نگیرد آنکه از تیغ ابطال نترسید
از ملامت جهال کی اندیشد یجاهدون فی سبیل الله گفت در راه خدا جهاد کنند و از ملامت هیچ ملامت
کنند نترسد و این صفت هم با امیر المومنین لایق است برای آنکه باتفاق آن جهاد که او کرد از هیچکس روایت

و حکایت نکردند چه در عهد رسول صلی الله علیه وسلم با کافران بعد از وفات رسول با طاغیان و باغیان
و رسول خدا [illegible] را بان خبر داده بود و گفته ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین با کثان قتال
اهل بصره بودند و قاسطان معاویه و اهل شام بودند و مارقیان خارجیان از قوم او بودند بروی بیرون آمدند
پس از حکمین چنانکه مشهور است رسول صلی الله علیه و آله وسلم صحابه را گفت منکم من یقاتل علی تاویل القرآن
کما قاتلت علی تنزیله از شما کسی باشد که بر تاویل قران قتال کند چنانکه بر تنزیل او قتال کردم ابوبکر گفت
که انا اذا یا رسول الله من باشم آن یا رسول الله گفت که نه عمر گفت که من باشم گفت که نه ولکن خاصف
النعل فی الحجرة الکس [illegible] نعل پا می پیراید در حجره چون نگاه کردند امیر المؤمنین می آمد و نعل رسول صلی الله
علیه وسلم بدست گرفته او نعل می پیراست و رسول صلی الله علیه و آله وسلم تاج بر سر او می پرست و الا
بادی فروختن را نبین هر که درین آیه تامل کند بداند که این اوصاف بمجلس از صحابه لایق نیست الا بامیر المؤمنین
علی علیه السلام مورد آیت چنانستی که گروهی از سر تهکم و تعزز گفتند که ما بر ویم عجب از آن نامد که گوید نخواهیم
رفتن امده زود و نامده چگونه اعتبار ظاهر حال نیست نظر بمآل است رسول صلی الله علیه و آله وسلم
از انجا فرمود لا تعجبوا العمل عامل حتی تنظروا بم یختم له حقیقت بدایت آن از آخر و نهایت معلوم توان
کرد که اگر تا آخر برود بدانند که با وول نیامده است و این راهی است که هر که در او رسید مقصود نیافت
را انکه مقصود نیافت از و برگشتن صورت نه بندد اهل معانی از انجا گفتند الذین رجعوا انما رجعوا عن
الطریق لا عن الصدیق اناکه برگشتند از راه برگشتند نه از مقصود چه اگر اتصال یافته بودندی انفصال نکردی
حق تعالی گفت نه این درگاه نه آنست که براو تهکم شما پیش رود اگر برگردید و بروید من بدل شما قومی ارم
که صف ایشان عکس صفت شما بود چندانکه در شما عداوت است در ایشان محبت من ایشان را
با من محبت بود محبت من ایشان را اضعاف آن باشد مصحف محبت که محبت است از محبت بر نگردند
و سیلا روی از بلا بر نتابند دوستان مرا دوست دارند و دشمنان مرا دشمن دارند با دوستان من
نرم و ذلول باشند و با دشمنان من صعب و درشت باشند چنانکه در آیتی دیگر فرمود که اشداء علی الکفار
رحماء بینهم لاجرم من نیز بان رها نکردم که ایشان را دوست گرفتم تا که دوستان ایشان را داشتم در
خبر است که روزی رسول صلی الله علیه و آله سلم در محراب پنج سجده بپای کرد که با آن رکوع و قیامی نبود
گفتند یا رسول الله این چه سبب بود و تو نماز نکردی گفت این سجده های شکر بود گفتند یا رسول الله
چه شکر گفت من نشسته بودم جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید علی را دوست دارم
من سجده کردم برفت و باز آمد و گفت میگوید که من فاطمه را دوست میدارم من سجده دیگر کردم برفت

برآمد که من دوستان دوستان او را دوست میدارم من سجده دیگر کردم و این غایت محبت باشد
و این ان کان الدفن جمة حبیب الی قلبی [illegible] حبیبی مردی صالح در خواب دید که قیامت
برخاسته و خلقان را در موقف سیاست بداشته‌اند و او ایستاده است فرشته می آید و صحیفه بدست گرفته این
مرد گفت که این صحیفه چیست گفت این صحیفه الیست که نام دوستان او درانجا نوشته اند گفت بنمای تا نام
من نوشته است یا نه فرشته صحیفه بوی داد بنگرید نام خود را ندید گفت ای فرشته نام من درانجا نیست
اگرچه من پایه آن ندارم که نام من در میان نام دوستان او نویسند بنویس که من دوستان دوستان او را
دوست میدارم ندا آمد که نام او در اول صحیفه نویس که بس پاینار گفت ذلک فضل الله این همه فضل و نعمت
خدای است با کس که خواهد دهد یعنی باین پایه و منزلت جز بتوفیق خدائی تعالی نرسد و آن با کس که خواهد
دهد که اهلیت و صلاحیت آن دارد چه حکمت این واجب کند و خدای فراخ عطاست بخل نکند بعطا لیکن
داناست جز بر وفق حکمت و صلاح ندهد والحمد لله رب العالمین انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و من یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون
جماعتی از صحابه چون ابوذر غفاری و جابر انصاری و عبد الله عباس و ابو رافع مولی رسول الله و عمار یاسر
و غیر ایشان و از مفسران مجاهد و سدی و محمد جریر و غیر هم گفته‌اند که آیه در حق امیر المومنین آمد که انگشتری در
رکوع بسایل داد ابن عباس گفت که سالی از سالها بر کناره زمزم نشسته بودم و خلقی عظیم بر جمع شده
و من حدیث از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکردم مردی بیامد لثام بر روی بسته و در برابر
من بنشست [illegible] کر من می گفتم قال رسول الله او میگفت قال رسول الله هر که من چیزی روایت می
کردم [illegible] گفتم [illegible] بدای برتو بگو که کیستی که من ترا نمی شناسم دست برآورد و لثام از روی باز کرد و روی بقوم
نمود و گفت الا من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی و انا جندب ابن جناده البدری ابوذر غفاری سمعت
رسول الله [illegible] والا فصمتا و رایت بعینی و الا فعمیتا یقول علی قاید البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره
مخذول من خذله هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد من جندب ابن جناده بدری ابوذر غفاری ام
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم باین دو گوش خود و اگر نه چنین است کر باد و باین دو چشم خود دیدم
اگر نه کور باد که میگفت علی مهتر ابرارست و قاتل کفارست و از قبل خدای منصورست و خاذل
او مخذول آنگه گفت یکروز با رسول خدای نماز پیشین بکردیم سایلی در مسجد سوال کرد کس او را چیزی نداد علی نماز
میکرد و در رکوع بود اشارت کرد بانگشت بسایل و انگشت برداشت تا سایل انگشتری بر داد و سایل خشنود
شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم ان اخی موسی سالک فقال رب

شرح لی صدری ویسر لی امری بار خدایا برادر من موسی الخواند واز حاجت خواست وگفت بار خدایا دل

من روشن گردان وکار من آسان کن وبند از زبان من بردار تا مردمان سخن مرا بدانند ومرا وزیری بده

کن از اهل من هارون او را وزیر من گردان پشت من باو قوی کن واو را در کار من با من شریک کن

بار خدایا در باب او قرآن فرستادی ودعائش با جابت مقرون کردی وگفتی سنشد عضدک باخیک

بار خدایا من پیغمبر توام وگزیده توام همین میخواهم بار خدایا دلم روشن گردان وکارم آسان گردان واز اهل

من علی را وزیرم گردان پشت من باو قوی کن هنوز این دعا تمام ناکرده بود جبرئیل علیه السلام آمد وگفت

بخوان گفت چه خوانم گفت انما ولیکم الله ورسوله الآیه وروایت جابر عبد الله انصاری چنین است که او گفت

روزی رسول صلی الله علیه وسلم در مسجد نماز پیشین بگذارد وپشت بمحراب باز داد ساعتی اعرابی از میان قوم

برخاست اثر فقر وفاقه بر روی او پیدا وی سوال کرد وگفت اتیتک والعذراء تبکی برنة وقد

ذهلت ام الصبی من الطفل واخت وبنتان وام کبیرة وقد کدت من فقری اخلط فی عقلی وقد مسنی

عری وفقر وفاقة ولیس لنا مال نمیر ومالحلی وما المنتهی الا الیک مفرنا واین مفر الخلق الا الرسل رسول

صلی الله علیه وسلم گفت کیست که او را چیزی دهد ومن ضامنم او را بدرجه نزدیک بدرجه من وابراهیم

خلیل اعرابی برگردید کس او را چیزی نداد امیر المؤمنین علی در زاویه مسجد نماز نوافل میکرد در رکوع بود انگشت

بر داشت تا اعرابی انگشتری از انگشت او بیرون کرد اعرابی بانگشتری فرو نگرید نگینی گران مایه بر او بود شاد

گشت وگفت انا مولی لان یسین ارجو من الله اقامة الذین هم خمسة والانام کلهم

لانهم فی الوری میامین وجبرئیل علیه السلام آمد وآیه آورد که انما ولیکم الله وبر رسول خواند صلی الله علیه

وآله وسلم گفت کیست آنکس ترا چیزی داد گفت برادرت وپسر عمت علی ابن ابی طالب رسول صلی الله علیه

وسلم گفت هنالک یا علی درجه که نزدیک است بدرجه من وبدرجه ابراهیم خلیل چون صحابه آن بدید هر کس

که انگشتری داشت آن روز بداد در خبر است که اعرابی را چهار صد انگشتری بدادند اعرابی شاد شد وبدانست که

از برکات امیر المؤمنین علی است این بیتها انشا کرد انا مولی لخمسة نزلت فیهم السور اهل طه واهل

اتی فاقروا تعرفوا الخبر والطواسین بعدها والحوامیم والزمر انا مولی لهولاء وعدو لمن کفر وحسان

ثابت حاضر بود او نیز این بیتها انشا کرد علی امیر المؤمنین اخو الهدی وافضل ذی فعل ومن کان

خافیا واول من ادی الزکاة بکفه واول من صلی ومن کان زاکیا فلما اتاه سائل مد کفه الیه فلم

یبخل ولم یک جافیا فدس الیه خاتما وهو الراکع وما زال اواها الی الخیر داعیا فبشر جبرئیل النبی محمدا

بذاک وجاء الوحی فی ذاک صباحا واین آیه دلیلی است بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام از آن وجه

که خدای تعالی اثبات ولایت کرد خود را بلفظ [illegible] یه او اثبات الشی و نفی ما سواه باشد و مولی شما او ست
و سزاوارتر بر شما خداست و رسول خدای رسول و امام د[illegible] باب داخل اند برای آنکه ولایت خدای تعالی
بر همه خلقان ثابت است چون گفت رسول صلی الله علیه و سلم از ولایت خود بیرون شد لا باعتبار الرتبه
حق بین الوالی و المولی علیه و امام داخل چون گفت والذین آمنوا رسول صلی الله علیه و آله و سلم از این خطاب
بیرون شد بحجت اجماع و امام بیرون شد باعتبار رتبه و حق تعالی اگرچه ذکر نام خود و رسول مصرح کرد و ذکر امام
مصرح نکرد اما بوصف بجای رسانید که جاری مجری مصرح شد گفت ولی شما که مکلفان اید و مخاطب بخطاب
خداست اولیتر است و در ولایت و اولیتر است بشما از شما که فرمان او بر [illegible] ت او را انقیاد کنید
بحکم او عطف رسول خداست که بشما اولیتر است و در ولایت و اولیتری حکم او حکم خداست در افتراض
طاعت و آنکه مومنانی که وصف ایشان آنست که نماز کنند و زکوة دهند در آن حال که راکع باشند و اجماع
که در نماز کس زکوة نداد در رکوع مگر امیر المومنین علی رضی الله عنه اهل اشارت گفتند که چون خدای تعالی ولایت
خود و رسول خود بر مکلفان واجب کرد و آنکه بر سبیل اجمال مومنان را بر آن عطف کرد همه در ولایت طمع کردند
چون گفت الذین یقیمون الصلوة که اهل نماز طمع ببریدند و نماز کنندگان طمع در بستند و چون گفت یوتون الزکوة
آنانکه زکوة ندادند طمع برداشتند زکوة دهندگان در طمع افتادند چون گفت وهم راکعون همه جهان طمع
ببریدند مگر امیر المومنین علی رضی الله عنه که او این اوصاف را جامع بود و نشاید که مراد براکع در آیت
خاضع و خاشع باشد از بهر آنکه عرف شرع ناسخ عرف استعمال باشد چنانکه عرف استعمال ناسخ عرف
وضع است و نیز خاشع را راکع بر سبیل تشبیه گویند لکن بسبب که در رکوع خضوع و خشوع است
نه بینی که اگر کسی پیری را تواضع خواهد کرد پشت خم کرده اند تا حقیقت باشد بر مجاز حمل نتوان کرد و اگر چه
الذین آمنوا تا بقوله وهم راکعون جمع است مراد امیر المومنین است و عرب عادة کند بلفظ جمع از مفردی
بر سبیل تفخیم و تعظیم و این در قرآن و کلام عرب بسیار است و روا باشد که مراد او و فرزندان باشند نه
اگرچه [illegible] این اتفاق منعقد است از بهر آنکه مناقب و مآثر پدر از مناقب فرزندان باشد نه بینی
که خدای تعالی نعمتی که با اسلاف جهودان کرده بود نعمت بر فرزندان شمرد و گفت یا بنی اسرائیل اذکروا
نعمتی التی انعمت علیکم الی قوله و اذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم
و یستحیون نساءکم الایات و الخبر بدران کردند نه عین با فرزندان حواله کرد از گوساله پرستیدن و در
روز شنبه ماهی گرفتن و غیر آن و مراد بزکوة زکوة سنت است که آنرا صدقه خوانند و زکوة بمعنی صدقه
و صدقه بمعنی زکوة آمده است و این که انگشت بر داشت تا سایل انگشتری از انگشت او بگرفت فعل

بسیار نباشند تا نماز بدان باطل نگردد عجب از دشمنان او لعنهم الله که آنچه مناقب او باشد بر مطاعن
حمل کنند و مطاعن دیگران بر مناقب حمل کنند رسول صلی الله علیه و آله و سلم با نماز میکرد و النازعات
میخواند تا آنجا رسید که خدای تعالی از فرعون حکایت کرد که او گفت انا ربکم الاعلی اعرابی که باور نکرده
کرده بود چون این بشنید طاقت نداشت گفت کذب ابن الزانیه چون رسول سلام باز داد صحابه بازبان طعن
در اعرابی گشادند که بد کردی و بی ادبی را کار بستی اعرابی باز ماند جبرئیل آمد و گفت خدا بت سلام میگوید و میفرماید
که این قوم را بگوی تا زبان ملامت از او کوتاه کنند که من آنچه او گفت چون از سر اعتقاد و تعصب بود به منزله تسبیح
و تهلیل بر گرفتم مردی که او از ارکان دین رکنی ست در نماز که از ارکان شرع رکنی ست اگر زکوة دهد
بر او عیب کنند این به منزله آن باشد کوری که آفتاب را نه بیند آفتاب را عیب کند آنکه کور باشد آفتاب را
نه بیند آفتاب را چه نقصان ماضر شمس الضحی بیضا مشرقه ان لیس یبصرها القوم الذین عموا
و هل تضیر النبراه البیض ناقصه ان بات ینکر الغربان والرخم حق تعالی چون اثبات ولایت خود
رسول خود وصی کرد در عقب آن فرمود که هر که تولای طاعت خدای و رسول کند و با آن قیام نماید و گردن
نهد او امر خدا و رسول و امام را و کمر طاعت ایشان بر میان بندد او حزب و لشکر خدا باشد و لشکری
خدا غالبان باشند کس را بر ایشان غلبه نبود یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا
و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء و اتقوا الله ان کنتم مومنین ٥
ابن عباس گفت که رفاعه بن زید التابوت و سوید ابن الحرث اظهار اسلام کردند و در دل کفر داشتند
منافق بودند جماعتی مسلمانان با ایشان دوستی میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد از دوستی
ایشان و گفت ای آنانکه گرویده اید و ایمان آورده کسانی را که دین شما بیازی و افسوس گرفته اند از آنانکه ایشان را
کتاب داده اند پیش از شما یعنی جهودان و ترسایان و مشرکان عرب دوست مگیرید و با ایشان دوستی مکنید
و از خدای بترسید اگر ایمان دارید بوعد و وعید خدا و شما را حمیت و تعصب مسلمانی هست و اذا نادیتم
الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا ذلک بانهم قوم لا یعقلون ٥ جهودان مدینه چون بانگ نماز شنیدندی
و مسلمانان بنماز بر خاستندی گفتندی قد قاموا و لا قاموا و صلوا و لا صلوا بر خاستند اگر بر نخیزند
و نماز کردند که مگنا مدور کوع و سجود کردند که مگنا مد خدای تعالی آیه فرستاد رسول را و مسلمانان را بر سر ایشان اطلاع
داد در مدینه مردی بود و ترسا چون بانگ نماز شنیدی و موذن گفتی اشهد ان لا اله الا الله او دندان بهم کرده
بودی و گفتی هذا الکاذب آن دروغ زن اللهم حرقه بار خدایا بسوزان او را یعنی رسول الله اتفاق
افتاد که خدمتکار ایشان پاره آتش بخانه می برد شرری از آتش بجست و در وا افتاد و آن ترسا و اهل او

[...] او و هرچه درانجا بود همه سوخته شد جمعی کاف[...] بانگ نماز شنیدند حسد کردند و گفتند ای محمد
این بدعتست که تو نهاده پیش از تو دیگر پیغمبر اینرا نبود [...]ین خیری بودی پیغامبران اگر با این سابق
بودی کجا آوردی آواز منکر فما اقبحه اقبح من صوت و اسمجه خدای تعالی از بهر رد بر ایشان این آیه فرستاد
که ومن احسن قولا ممن دعا الی الله و سبب بانگ نماز آن بود که چون رسول صلی الله علیه و سلم از مکه بمدینه
آمد ایشان وقت نماز مراقبت میکردند و بر بعضی مشتبه میشد و رسول را بانگ نماز نفرموده بود صحابه
گفتند یا رسول الله این بر ما دشوار است اگر چیزی فرمایی که ما را علامتی باشد که چون آن بمسجد حاضر آییم
از بهر نماز رسول صلی الله علیه و سلم گفت بنشینیم و مشورت کنیم یکی گفت که رای[ت] [...] مسجد باید برد چون
وقت نماز بود آنرا نصب کنند چون نبود بنهند دیگری گفت بر بام مسجد آتش بر باید افروخت تا از دور
ببینند بمسجد حاضر آیند بعضی گفتند آن کنیم که جهودان و ترسایان می‌کنند رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ازین خوشش نیامد تا قرار بران دادند که ناقوس زنند عبد الله بن زید گفت تا ناقوسی طلب میکردم
تا بخرم آن شب مردی را بخواب دیدم جامه سبز پوشیده ناقوسی بدست گرفته من گفتم که این ناقوسی
بهای است گفت چه خواهی کردن گفتم تا از بهر نماز بزنیم گفت ترا بچیزی راه نمایم بهتر از ناقوس گفتم
بلی گفت بگوی الله اکبر الله اکبر تا باخر من آموخت و من یاد گرفتم بیامدم و رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ازین خبر دادم گفت انشاء الله که این خوابی راست باشد آنگه مرا گفت که بلال را بیاموز که آواز او
بلندتر است او را بیاموختم چون بلال بانگ نماز کرد عمر خطاب بشنید گفت من همچنان در خواب دیدم
و یک یک از صحابه تا چهل کس در خواب دیدند اگر این خبر درست باشد همانا که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بر خواب مرد[...] [...]ماز نکرده باشد الا به نزول وحی و چون وحی آمده باشد بدین فرموده باشد و اخبار در
بانگ نماز بسیار است رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که سه کس باشند که بحساب مبالات نکنند و صحبت
قیامت و فزع اکبر ایشانرا نترساند مردی که او قرآن یاد دارد و حافظ بود آنرا کار بندد و مردی که هفت سال
بانگ [...]ده بود و مزدی از خلق طمع نداشته و بنده که عبادت خدای نیکو کند و خدمت خداوندش
انس مالک گفت که چون مومنان وقت بانگ نماز کنند درهای آسمان بگشایند و دعاها اجابت کنند و چون
اقامت باشد هیچ دعا را رد نکنند عبد الله عمر گفت که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که او گفت
که موذنی که برای خدای بانگ نماز کند ثواب و ثواب شهیدی باشد که او را در خون بگردانند مادام
تا در بانگ نماز باشد و هر تری و خشکی که آواز او بشنود برای او گواهی دهد و چون او بمیرد او را در گور هوام
زمین نرنجانند و روز قیامت ندا کنند که این ضیافت الله کجا اند مهمانان خدای روزه داران بیایید

کویند این رعاة الشمس والقمر کجا اند انانکه ماه و آفتاب را مراعات کنند موذنانرا بیارند و انبیا نرا بر نجیبها

نشانند از نور تاج کرامت برسر نهند و به بهشت برند عمر خطاب روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم

سه بار کفت اللهم اغفر للموذنین من کفتم یا رسول الله ما بر بانک نماز شمشیر میزنیم ما را این دعا نمی کنی کفت کلا

یا عمر بدانکه بر مردمان زمانی اید که بانک نماز با ضعیفان کذارند و کوشتهای بود حرام بر اتش دوزخ و آن کوشتهای

موذنانست معنی آیت اینست که ای مومنان که جون شما آواز بر ارید ببانک نماز کفتن و مردمانرا بنماز آواز

دهید جهودان و ترسایان و کافران آنرا افسوس و بازی میکیرند و این برای آن می کنند که ایشان قومی اند

که عقل را کار نمی فرمایند قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَیْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ

قَبْلُ وَأَنَّ أَکْثَرَکُمْ فَاسِقُونَ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِکَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَیْهِ وَجَعَلَ

مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِیرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِکَ شَرٌّ مَکَانًا وَأَضَلُّ عبد الله عباس کفت جماعتی جهودان بنزدیک

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند جون یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع و غیر ایشان کفتند ای

محمد بکوی تا تو بکه ایمان داری از پیغامبران رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت من بخدای ایمان داریم و بانچه

برابراهیم علیه السلام فرود آمد و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیغمبرانرا می شمرد تا که بعیسی رسید ایشان کفتند

که ما عیسی را نشناسیم و او پیغمبر نبود انکه کفتند ما هیچ اهل دین مخطی تر از شما و هیچ دین بتر از دین شما نمی

شناسیم خدای تعالی این آیه فرستاد و کفت ای محمد بکوی که ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان خشم

و کراهت و انکار شما ما را نیست الا از بهر انکه ما بخدای تعالی این ایمان داریم و انچه بما فرود آمد از قران و بانچه

پیش از قران فرود امد از انجیل و توریت و غیر آن و نیز این دشمنی و انکار از انست که بیشترین شما فاسقانند

که کتمان حق کردند و برای طمع ریاست و شاید که مراد ما اکثر جمله باشد انکه جواب داد ایشانرا از ان طعن

که کردند و کفتند ما را اینانرا امنکم و کفت بکوی ای محمد که من شما را خبر دهم بکسی که باداش و عقوبت او بترا

از انیست که شما کفتی بزعم شما نزدیک خدای تعالی و انکسی است که خدای تعالی او را لعنت کرده است لقوله

قوله تعالی لعن الله الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و بر ایشان خشم کرفته است و غضب

علیهم و بعضی از ایشانرا بوزنکان و خوکان کردانیده است و انکسی است که طاغوت یعنی شیطان را

پرستید و کوساله سامری را بدون خدای معبود خود کرفت این جماعت بدترند بمنزله و مرتبه و استحقاق

ذم و عقاب در دنیا و آخرت و کمراه ترند از راه راست در خبرست که جون این آیه امد مسلمانان

زبان دراز کردند و جهودانرا کفتند یا اخوان القردة والخنازیر ایشان رسوا شدند و از بن جوابی بدادند

و دانستند که راست است و خدای تعالی خبر داده است وَإِذَا جَاءُوکُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْکُفْرِ

وقد خرجوا به والله اعلم بما كانوا يكتمون وترى كثيرا منهم يسارعون في الاثم والعدوان واكلهم السحت لبئس ما كانوا يعملون
آنکه صفت منافقان کرد و آنچه کنند و گویند و کشف اسرار ایشان گفت که این منافقان چون نزدیک
شما آیند گویند که ایمان آورده ایم نه چنین ست که میگویند بلکه با کفر در آمدند و هم با کفر بیرون شدند
یک لحظه و یکحال از کفر خالی نیستند و خدای تعالی عالمترست بآنچه ایشان نهان میدارند از کفر و اظهار خلاف
آن می کنند و تو می بینی ای محمد بسیاری را از ایشان که در کفر و بیدادی مسارعت می کنند و شتاب حذر
گناه نمی نمایند و اثم گناه که ضرر آن با فاعلش مقصور بود و عدوان ظلم بود و هر گناهی که ضرر آن بدیگر رسید
و در خوردن رشوت و مال حرام سعی می کنند و بدفعلی کاریست آنچه ایشان می کنند لولا ينهاهم الربانيون
والاحبار عن قولهم الاثم واكلهم السحت لبئس ما كانوا يصنعون ۞ آنکه دانشمندان از هر دو گروه را
از جهودان و ترسایان تعبیر کرد و ملامت فرمود که بر ترک امر معروف و نهی منکر که گفتند که چرا نهی نمی کنند
و باز نمی دارند ایشان را علما و احبار ایشان از دروغ گفتن و حرام خوردن و سحت بد است آنچه ایشان می
کنند ربانی عالمی که بود علم دین داند و تربیت علم الهی کند و ربانیان علما و ترسایانند و احبار علما جهودان
رسول خدای گفت هیچ مردی نباشد که بقومی بگذرد که ایشان معصیتی کنند و او دست ایشان بدست فرو
نگیرد و ایشان را منع نکند و الا نزدیک بود که خدای تعالی عذابی عام فرستد مالک دینار گفت خدای تعالی وحی
کرد بقومی فرشتگان که فلان شهر عذاب کنید گفتند بار خدایا تو عالمتری که فلان بنده عابد در میان ایشان است
و همیشه بر درگاه تو بوده است گفت اسمعونی ضجیجه فان وجهه لم یتمعر غضبا لمحارمی او از ناله او مرا بشنوانید
که چون ارتکاب محارم میکردند روی متغیر نشد از خشم بر ایشان خدای تعالی بیوشع وحی کرد که من از قوم تو
صد هزار هلاک خواهم کرد چهل هزار نیکان اند و شصت هزار از بدان یوشع گفت بار خدایا بدان مستحق
هلاک اند سبب هلاکت نیکان چیست گفت آنست که ایشان برای خشم من بر ایشان خشم نگرفتند
و با ایشان نشست و خاست کردند و طعام و شراب خوردند و گفت مثل فاسق در میان صالحان که او را نهی
نکنند از منکر مثل جماعتی باشند در کشتی نشسته چون کشتی بمیان دریا رسد یکی از ایشان تبری بردارد و آن
کشتی شکستن گیرد او را گویند چه میکنی خود را و ما را هلاک میکنی گوید که من بنصیب خود تصرف میکنم اگر او را
رها کنند کشتی بشکند همه غرق شوند و اگر منع کنند او و ایشان همه بسلامت بمانند [illegible] واتقوا فتنة لا تصيبن
الذين ظلموا منكم خاصة و فرق میان صنع و عمل آنست که عمل هم محکم باشد و هم مشوش و صنع جز محکم نباشد
اما اتساع را هر دو را بیک معنی استعمال کنند وقالت اليهود يد الله مغلولة غلت ايديهم ولعنوا بما قالوا
بل يداه مبسوطتان ينفق كيف يشاء وليزيدن كثيرا منهم ما انزل اليك من ربك طغيانا وكفرا والقينا

بینهم العداوة والبغضاء الی یوم القیمة کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله ویسعون فی الارض
فسادا والله لا یحب المفسدین ○ ابن عباس گفت که سبب نزول این آیه آن بود که خدای تعالی از
پیش آمدن رسول صلی الله علیه وآله وسلم نعمت بر جهودان فراخ گردانیده بود چون رسول صلی الله علیه
وآله وسلم آمد و دعوت کرد ایشان کفر آوردند و با او لجاج کردند خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز
گرفت و عزت ایشان بمذلت بدل کرد چنانکه فرمود وضربت علیهم الذلة والمسکنة جماعتی
از ایشان چون فنحاص و غیر او گفتند که ید الله مغلولة دست خدای تعالی بسته است خدای تعالی در بیان
آن کلمه با سزا که گفت [illegible] بسزا ایشان این آیه فرستاد و گفت جهودان گفتند که دست خدای تعالی
بسته شد از عطا و نعمت دادن ما را یعنی بخیل شد و بستگی دست کنایت بود از بخل چنانکه گشادگی کنایت بود
از سخا خدا رد بر ایشان بر وجه زجر و لعنت و گفت دستهای ایشان بسته باد تا بهیچ چیزی و نفعی نرسند
تا همیشه درویش و ذلیل باشند و شاید که بر حقیقت خود بود یعنی دستهای ایشان به بند و غل بسته شدی
گفت که جهودان گفتند که خدای تعالی چون ملک از ما باز بستد دست بر سینه نهاد چون کسی که کاری را مستقبل
شود دست بر سینه نهد و گفت ای بنی اسرائیل و بنی احبار من ضمان کردم که دست از هم برنگشایم تا
ملک بشما باز دهم و این الفاظ عبارتست از من خدای تعالی چون آنچه گفتند بر ایشان رد کرد و لعنت کرد
و گفت نه چنین است که شما می گویید بلکه هر دو دست خدای تعالی گشاده است بنعمت چنانکه میخواهد
نفقه میدهد آنرا که میخواهد بر حسب مصلحت چون کنایت از نعمت بید کرد دو دست دو باشد از بهر این
بدان گفت و شاید که باین خوید نعمت دین و دنیا خواسته باشد یا نعمت دنیا و آخرت یا نعمت ظاهر
و نعمت باطنه آنکه فرمود ولیزیدن و هر آینه بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه فرو فرستاده شد ای محمد از قرآن
از نزدیک خدای تو کفر و طغیان یعنی عند نزول قرآن کفر و طغیان بیفزاید چنانکه در حق سوره گفت فزادتهم
رجسا الی رجسهم آنکه گفت که بینداختیم ما در میان ایشان یعنی جهودان و ترسایان عداوة و دشمنی را تا روز قیامت
یعنی ایشان را خذلان کرد و با خود گذاشت تا روز قیامت بر سبیل عقوبت چون دانست از حال
ایشان که بر کفر خواهند مردن طوایف جهودان همه دشمنان یکدیگرند و تکفیر یکدیگر و این عداوت در میان
ایشانست و همچنین در میان جهودان و ترسایان که با ایشان با یکدیگر دشمنی کنند و یکدیگر را کافر خوانند
چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست
الیهود علی شیء آنکه فرمود که هرگاه که ایشان خواهند تا آتش کارزاری برافروزند با رسول خدای حرب کنند خدای
تعالی آن آتش را بنشاند و این علمی و معجزه بود رسول را صلی الله علیه وسلم برای آنکه جهودان بقوت و شوکت

متمکن بودند که در همه زمین کس با ایشان مقاومت نکردی و قریش از ایشان مدد خواستند و با ایشان
مستظهر بودند و اوس و خزرج در مخالفت منافقت نمودند چون رسول صلی الله علیه وسلم برخاست و باداء
رسالت قیام نمود قوت ایشان بضعف بدل شد و شدت بخور تا رسول صلی الله علیه وسلم بنی قریظه را
بکشت و بنی النضیر و بنی قینقاع از نشیمن شان بیرون کردند بجایی که ماندند جزیه بر ایشان نهاد و فدک
از ایشان بستد و اهل وادی القری او را گردن نهادند و بدولت و صولت او همه مستأصل شدند آنکه
خبر داد و گفت این جهودان در زمین بفساد سعی میکنند تا افساد عباد و بلاد و تباه کنند بمعاصی خدای و بتحریف
و تقلیب احکام و پوشیدن کار رسول ما صلی الله علیه و آله وسلم و خدای تعالی مفسد را دوست
ندارد و نخواهد که ایشان را خیر رساند و ثواب دهد وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ
وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ
وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ حق تعالی گفت اگر اهل کتاب که جهودان و ترسایان اند
احکام توریت و انجیل بپای داشتندی و بتو و بکتاب تو ایمان آوردندی و تقوی و پرهیزگاری پیشه گرفتندی
ما گناهان ایشان را پوشیده و مکفر کردمی و بهشتهای با ناز و نعمت پرورده نعیم نامیست از نامهای بهشت
و اگر این جهودان و ترسایان اقامت توریت و انجیل کردندی و احکام آنها را کار بستندی و بانچه با ایشان
فرود آمد از قرآن ایمان آوردندی و احکام او بر دست گرفتندی و گفتندی اگر توریت و انجیل را نصب چشم خود
کردندی و در پس پشت خود بداشتندی تا بهر شکلی رجوع بان کردندی ایشان در نشیمن و وطن خود بماندندی روزی
و نعمت از جمله جهات با ایشان رسیدی از زیر سرهای خود و از زیر پایهای خود روزی خوردندی از بالای
یعنی از آسمان باران آمدی و از زیر پای یعنی از زمین نبات بر آمدی و درختان بار میوه دادندی از زمین
انواع حبوبات حاصل شدی و زندگانی در رفاهیت گذاشتندی چنانکه گفت و لو ان اهل القری آمنوا
و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض آنگه گفت که از ایشان یعنی از اهل کتاب جماعتی مقتصد اند
تقصیر نکنند از حد در نگذرند میانه نگاه دارند بر قصد یعنی بجاده روند بجانب راست و چپ التفات
نکنند الیمین والشمال مضلة شناسند و ایشان مومنان اهل کتاب اند که برسول صلی الله علیه وسلم ایمان
آوردند که در نجاشی و قوم او آمد مجاهد گفت که مسلمانان اهل کتاب اند و بسیاری از اهل کتاب بد می کنند
یعنی ایشان همه یک حکم ندارند اندکی از ایشان نیک اند و بیشتری بد يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
محمد بن کعب قرظی گفت از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وسلم در اسفار و غزوات که بودی در وقت

فرود آمدن در زیر سایه درخت فرود آمدی یک [illegible] بر عادت خود در زیر سایه درختی بود شمشیری [illegible] از آن

درخت [illegible] و بقیلوله مشغول شده [illegible] ان همه ازو غافل اعرابی در آمد و تیغ رسول صلی الله علیه

وسلم از نیام برکشید رسول صلی الله علیه وسلم بیدار شد اعرابی گفت من یعصمک منی ترا از من که حمایت

کند رسول صلی الله علیه وسلم گفت الله یعصمنی خدای تعالی مرا نگاه دارد چون رسول این بگفت دست

اعرابی بلرزید و تیغ از دستش بیفتاد و سر بران درخت میزد تا دماغ از سرش پراکنده شد و بمرد خدای تعالی

این آیه فرستاد در تفسیر اهل البیت آمده است و جماعتی صحابه روایت کردند چون براء بن عازب

و جابر بن عبد الله انصاری و سلمان و ابو ذر غفاری و عمار و حذیفه و غیر ایشان که آیه در حق امیر المؤمنین

علی رضی الله عنه آمد در حج الوداع چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم با ترسایان نجران مصالحه کرد

بر دو هزار حله من حلل الاواقی و جبرئیل آمد و گفت ترا حج وداع می باید کرد او علی را بجانب یمن فرستاد

تا آن حلها حاصل کرداند و ساز رفتن کرد چون از مدینه بیرون شد نامه نوشت بجانب امیر المؤمنین

علی علیه السلام که من بجانب مکه رفتم بحج چون کار تمام کرده باشی از راه یمن بمکه آیی بحج که آنجا متلقی

باشیم ان شاء الله نامه باو رسید برخواند و ساز رفتن کرد و آنچه حاصل بود از حلها در اعدال بست و با

قوم روی بمکه نهاد چون بمیقات اهل یمن رسید احرام گرفت و چهل و چهار اشتر هدی با خود داشت

و حج دران وقت قارن و مفرد بود و فرض تمتع نیامده بود چون رسول صلوات الله وسلامه علیه

نزدیک بمکه رسید خدای تعالی آیه فرستاد و اتموا الحج والعمرة لله رسول صلی الله علیه وآله وسلم قوم را گفت

هر که هدی نرانده است باید که حلال شود و این احرام احرام عمره کند خدای تعالی عمره را در حج برد و انگشتهای

هر دو دست در یکدیگر افکند انگه گفت الحمد من اکنون میدانم اگر پیش ازین دانستمی هدی [illegible] رمی ولیکن

من حلال نمی توانم شدن تا هدی بمحل رسد و نحر نکنند والا هر که هدی نرانده است باید تا حلال شود و هر

و حج یا عمره کند و انکه احرام بحج گیرد قومی چون بشنیدند حلال شدند و قومی بر احرام باستادند رسول صلی الله

علیه وسلم با ایشان عتاب کرد گفتند ما حلال نشویم و تو محرم گفت مرا عذری نیست فرض من این است [illegible]

ایشان نشنیدند و بر خلاف اصرار کردند چون امیر المؤمنین علی رضی الله عنه [illegible] بمکه رسید خلیفه

بر قوم بداشت و بیامد تا رسول صلی الله علیه وآله وسلم را ببیند رسول صلی الله را بر حد مکه یافت یکدیگر را

پرسیدند رسول ازو پرسید که چه نیت کرده در احرام گفت یا رسول الله من ننوشتی که چه نوع حج کن

من نیت در نیت تو بستم گفت اللهم اهلالا کاهلال من نبیک گفت هدی راندی گفت بلی چهل و چهار

شتر رسول علیه الصلوات والسلام گفت الله اکبر شارکنی فی حجی و فی هدی من شصت و شش شتر نحر

مانده ام بر احرام باش و باز کرد و قوم را بر گیر تا برد نیک پس آن امیر المومنین باز گشت آن قوم تنگها
بگشاده بودند و حلها در پوشیده خشم گرفت بر آنکه او را با میر کرده بود و گفت حلها چرا [illegible] سزا دادی
گفت مرا استغاثت کردی خواستند تا خویش را بیارایند و در آن احرام گیرند با گفت سبحان الله حلها هنوز
رسول نادیده چرا رها کردی که کسی در پوشد همه را بخواند و حلها بستد و بفرمود تا بپوشانیدند و در تنگها بستند
مردم را خوش نیامد زبان بر او دراز کردند او بیامد و حلها را برسول سپرد و ایشان از علی با رسول شکایت
کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که تو آب کرد ایشان از گفتار باز نه ایستادند رسول صلی الله
علیه و آله و سلم بر منبر شد و خطبه کرد و گفت ارفعوا السنتکم عن علی ابن ابی طالب فانه خشن فی ذات الله
غیر مداهن فی دینه زبان از علی بردارید که او مردی درشت است در ذات خدای تعالی و مداهنه نکند
در دین خدای مردم چون خشم رسول بمبالغه او بدیدند زبان کوتاه کردند چون پیغمبر صلوات الله و سلامه
علیه حج بگذارد و آن حج الوداع بود بر گشت و بجای رسید که آنرا غدیر خم گویند و آن مفرق الطرق بود
جای بود که مردم پراکنده شوند و آن نه منزل بود و نه صلاحیت منزل داشت جبرئیل آمد و زمام ناقه رسول
بگرفت و گفت خدای تعالی ترا میفرماید که اینجا فرود آی تا پیغامی مهم با این قوم گذاری پیش از آنکه متفرق
شوند و هر گروهی براهی دیگر بروند و این آیت آورد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و آواز داد
منادی در قوم فرود آیید و کس فرستاد تا از پیش رفتگان باز آیند و تا رسیدگان رسیدند آنجا درختی
چند دوح بود بفرمود تا زیر آن برفتند و رسول صلوات الله و سلامه آنجا فرود آمد و بفرمود تا بالاها
شتر جمع کردند و بر هم نهادند و چیزی بر او افکندند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر آنجا رفت و صحابه
مهاجر و انصار حاضر بودند خطبه بلیغ کرد و آن معروف و مشهور است و قوم را زجر کرد و وعظ گفت و آنگاه
گفت نعیت الی نفسی و قد حان منی خفوق من بین اظهرکم خبر مرگ من با من دادند وقت رفتن من از
میان از شما نزدیک آمد و مرا بخوانند و نزدیک است که اجابت کنم و انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا
کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض در میان شما
رها میکنم دو چیز اگر شما بآن تمسک کنید گمراه نشوید کتاب خدای و عترت من اهل البیت و خدای لطیف
خبیر مرا خبر داد که ایشان از یکدیگر جدا نگردند تا که بر کنار حوض که با پیش من آیند آنگه گفت که هل بلغت بار
خدایا برسانیدم و فصلی دیگر بگفت و در عقب آن گفت علی منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی
بعدی علی از من بمنزلت هارونست از موسی خبر آنکه از پس من پیغمبر نیست آنگه گفت اللهم هل بلغت
تا که فصلها دراز بگفت و در عقب هر فصلی در حق امیر المومنین علی حدیثی میگفت و میگفت اللهم هل بلغت

چنانکه در سیر و تواریخ مشهور است آنکه اشارت کرد با امیر المؤمنین و او را بخواند و با خود بران منبر برد و بازوی
او را گرفت و او را برداشت و بگردانید از مردمان جلوه کرد چنانکه عروس را عرضه کنند تا تمام مردمان
بسپیدی بغل هر دو بدیدند و ساعتی خاموش بود آنگه گفت الست اولی بکم من انفسکم نه من از شما بشما
اولیترم قالوا بلی بتقریر کرد تا اقرار دادند چون همه را اقرار دادند بلی فصلی و تراخی گفت من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله هر که من مولای
ویم علی مولای وی است آنگه دعا کرد دوستان و یاران او را و لعنت کرد بر دشمنان او و گفت اللهم
هل بلغت بار خدایا برسانیدم گفتند بلی گفت اللهم اشهد علیهم بار خدایا بر اینان گواه باش آنگه فرود آمد
وقت نماز پیشین بود نماز پیشین بگذارد و در خیمه رفت علی را فرمود تا در خیمهٔ دیگر رفت برابر خیمهٔ او و آنگه مسلمانان
و صحابه را فرمود تا گروه گروه می شدند و علی را تهنیت میکردند تا جمله صحابه و حاضران تهنیت کردند
آنگه زنان خود را فرمود تا تهنیت کردند و از جمله آنان که درین باب اطناب کردند [illegible] خطاب بود که
بگفت بخ بخ یا علی اصبحت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنه و حسان ثابت الانصاری گفت یا
رسول الله دستور باش تا درین حال بیتی چند بگویم گفت بگوی یا حسان علی اسم الله حسان بر بالای بلندی
شد و باواز بلند این بیتها بگفت و مردمان گردنها بازیدند از بهر سماع کلام او گفت ینادیهم یوم
الغدیر نبیهم ٭ بخم واسمع بالرسول منادیا ٭ یقول فمن مولیکم و ولیکم ٭ فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا ٭
الهک مولانا و انت ولینا ٭ ولا تجدن منا لک الیوم عاصیا ٭ هنالک دعا اللهم وال ولیه ٭ وکن للذی
عادی علیا معادیا ٭ فمن کنت مولاه فهذا ولیه ٭ فکونوا له انصار صدق موالیا ٭ فقال له قم یا علی فاننی
رضیتک من بعدی اماما و هادیا ٭ فخص بها دون البریة کلها ٭ علیها و سماه الوزیر المواخیا ٭ رسول صلی الله علیه
واله و سلم گفت یا حسان لا تزال موید بروح القدس ما نصرتنا و شاعران درین باب اشعار بسیار گفته اند
چه در عهد رسول صلی الله علیه واله و سلم و چه پس از آن کمیت گفت و یوم الدوح دوح غدیر خم ٭
ابان له الولایة لو اطیعا ٭ ولکن الرجال تبایعوها ٭ فلم ار مثلها خطرا مبیعا ٭ گفت چون این قصیده
بگفتم شبی امیر المؤمنین را بخواب دیدم مرا گفت قصیده عینی بخوان من برخواندم چون بانجا رسیدم گفت
راست گفتی آنگه بعقیب این گفت ولم ار مثل ذاک الیوم یوما ٭ ولم ار مثله حقا اضیعا ٭ دیگر
گفت النص فی یوم الغدیر جلی ٭ فدعوا العناد فما الصباح خفی ٭ اذ قام فی الخلق النبی مبلغا ٭
عن ربه ان الامام علیا ٭ اشارت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دو بار علی را بر دو گروه عرضه کرد روز مباهله
بر دشمنان از مباهله بمصالحه آمدند و روز غدیر بر دوستان از مخالفت بموافقت آمدند ابو سعید خدری گفت

کفت والله ما تفرقنا حتی انزل الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا رسول
خدای کفت الله اکبر ان کمال الدین وتمام النعمة ورضا الرب برسالتی وبولایت علی من بعدی آنکه
روی بعلی کرد و کفت یوم بیوم ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا روزی بروزی وخدای تعالی رنج نیکوکاران
ضایع نکرد اندر آن روزان بود که مرحب بدر آمد و علی علیه السلام پیش او رفت و او را بکشت با چند شجاع
دیگر جبرئیل آمد و کفت یا رسول الله ان له عندک یوما بیوم او را نزدیک تو روزیست بدل این روز کفت
چکونه چنانکه او امروز بدل جهد کند وفراغ وسع بسکند در نصرة تو و اظهار دین تو ترا فردا بدل جهد می باید کرد در
اظهار ولایت و امامت او کفت کی باشد این کفت چون وقت آید من بیایم و اعلام کنم چون روز
غدیر بود آمد و آیه آورد عبد الله مسعود کوید که روز احد امیر المومنین علی نیزه در دست میکردانید و از راست
وچپ و پیش و پس مردمی افکند رسول صلی الله علیه وآله وسلم لا فتیة فی الاسلام بعدک ما عذر من کتم
الحق وانت ناصره چون این روز بود آیه آمد علی را بخواند این حال با او بکفت و در آن کار اندیشه میکرد
امیر المومنین علیه السلام کفت یا رسول الله یاد داری که مرا کفتی ما عذر من کتم الحق وانت ناصره فالیوم
ما عذر من کتم الحق والله عاصمه آن روز کفت یوم بیوم روز باس بود این روز روز یاس کافران بود آن روز
که در دست او باس بود و انزلنا الحدید بدان روز یاس دشمنان بود الیوم یئس الذین کفروا من دینکم
باش تا فردا از بهر دوستانش در دست او کاس بود وسقیهم ربهم شرابا طهورا او در دست دیگرش از بهر دشمنان
باس تا هم ساقی کوثر باشد و هم قسیم جنت وسقر دوستان را این بود ذریة فانه من اولیایی دشمنان را
ذریة فانه من اعدای دشمنان بنداشتند که چون برود آن کار مهمل ماند چون او را بجای خود بداشت و بر کار
دین کماشته دشمنان او آیس وخایب شدند و بعضی در دل بداشتند و بعضی طاقت نداشتند و
پرده از روی دل خود برداشتند از باقر رضی الله عنه علوم انبیا محمد بن علی از پدرانش علیهم السلام روایت
کردند که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بغدیر خم دست امیر المومنین علی کرفت و او را بر منبر برد و کفت
من کنت مولاه فعلی مولاه خبر در احیا و قبایل عرب افتاد و این خبر بحارث نعمان الفهری رسید برخاست
و بر اشتر نشست و روی بلشکرگاه رسول صلی الله علیه واله وسلم نهاد چون برسید از ناقه فرود آمد
و پای ناقه ببست و روی بخیمه رسول صلوات الله وسلامه علیه نهاد و رسول صلی الله علیه وسلم در میان
مهاجر و انصار نشسته بود کفت ای محمد بیامدی و ما را کفتی که سیصد و شصت معبود رها کنید و بکویید که
خدای تعالی یکی است بکفتیم کفتی پنج نماز بجای آرید قبول کردیم جهاد فرمودی ابا نکردیم کفتی ماه رمضان روزه
دارید بپذیرفتیم کفتی زکوة مال بدهید بدادیم حج فرمودی رد نکردیم بدین جمله راضی شدیم و تن در دادیم

براین جمله اکتفا نکردی حتی رفعت بضبع ابن عمک ورفعته وفضله علینا فقلت من کنت مولاه فعلی مولاه
فهذا شیء منک ام من الله ما این قبول نکنیم این چیزیست که از خود گفتی یا خدای تعالی فرمود ترا رسول صلی الله
علیه وسلم گفت که والذی لا اله الا هو ان هذا من الله گفت بان خدای که جز از وی خدای نیست یا مر
و فرمان خدا کردم و گفتم حارث بن نعمان که این بشنید پشت برکرد و روی سوی راحله نهاد و میگفت اللهم
ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم ای بار خدایا اگر این چه
محمد میگوید حق است و از نزدیک توست بر ما از آسمان سنگ ببارد یا عذابی دردناک بما ار او هنوز این
نگفته بود سنگی از آسمان بیامد و بر سر او آمد و بر جای بمرد و خدای تعالی این آیه فرستاد سال سایل بعذاب
واقع للکافرین الآیه حق تعالی رحمت فرستاد او عذاب خواست گفتند ترا چون رحمت نافع نیست
کس عذاب از تو واقع نیست لیس له دافع من الله ذی المعارج من ولایتی فرستادم و کمال دین و تمام
نعمت در او بستم الیوم اکملت لکم دینکم الآیه خداوند این کمال طفل بود در سن طفولیت ایمانش فرمودم
یا با بیان بحد کمال رسید دین بند اشتی چون او طفلی بود بولایتی او بحد کمال رسانیدم که الیوم اکملت لکم
دینکم یا ایها الرسول بلغ جبرئیل آمد که ای گذارنده بگذار روای رساننده برسان چه رسانم ما انزل الیک
من ربک الخبر از خدای تعالی بتو فرستاده اند شب معراج فی قوله فاوحی الی عبده ما اوحی در تفسیر اهل البیت
آمده ما اوحی فی علی لیلة المعراج شب معراج مجمل گفت روز غدیر ش تفصیل داد تاخیر البیان عن وقت الخطاب
روا باشد عن وقت الحاجة روا نباشد آن شب مجمل بگفتیم تا دل بران موطن کنی و عزم بران مصمم چون وقت
آید من خود تفصیل گویم بار خدایا اگر تقصیری یا تاخیری افتد ای محمد فان لم تفعل فما بلغت رسالته اگر
این نکنی همان انکار که هیچ نکردی بزرگ فرمانی که این بود که اگر نکردی ناکرده کرده شدی گفته یا گفته
گشتی بار خدایا از طعن طاعنان ایمن نیستم و از دشمنان خایفم محمد انگر تا اندیشه نداری که من عاصم
و نگاه دارنده توام والله یعصمک من الناس ایمن باش که خدای تعالی ترا از ایشان نگاه دارد خدای
تعالی هدایت نکند کافران را ما بخدلان بر سبیل عقوبت واما بحرمان از راه بهشت و ثواب و این
روز هجدهم ذی الحجه بود در منصرف رسول صلی الله علیه و آله وسلم از حجة الوداع سنه عشر من الهجرة
و رسول صلی الله علیه وسلم از آن پس دو ماه و ده روز در دنیا بماند با جوار رحمت ایزدی پیوست و این
روز بدین سبب از مشاهیر ایام شد و پیش ازین مذکور بود چنانکه از صادق رضی الله عنه روایت کردند
که او گفت که یوم الغدیر عید الله الاکبر و ما بعث الله نبیا الا عرفه حرمته وانه عید فی السماء والارض روز غدیر
عید خدا عید اکبر و خدای تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد الا که او را حرمت این روز معلوم کرد و پیغمبران مقدم

اوصیای خود را در مثل این روز نصب کردند احمد بن محمد بن ابی نصر گفت روزی نزد یک رضا رضی الله
عنه بودم و مجلس محشون از حاضر بود با هلش ذکر روز غدیر میرفت انجا بعضی از حاضران گفتند ما غدیر نشناسیم
رضا رضی الله عنه گفت که حدیث کرد پدرم مرا از پدرانش رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت روز
غدیر در آسمان معروف تراست از انکه در زمین و خدای تعالی را در فردوس اعلی کوشکی است خشتی از زر
و خشتی از سیم درانجا صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از زمرد سبز خاکش مشک
و عنبر است در و چهار جوی است از آب و می و شیر و انگبین و بکناران جویهای درختانست از انواع میوها
بران درختان مرغانند تنهاشان از لولو پرها از یاقوت چون روز غدیر باشد اهل آسمان انجا حاضر
آیند و تسبیح و تهلیل می کنند خدا یرا این مرغان ازان درختان بپرند و بان جویها فرو شوند و برایند
و خویشتن را دران مشک و عنبر بگردانند و بر بالای سر آن فرشتگان بپرند و بر ایشان نثار کنند چون
آخر روز باشد منادی ندا کند ایشانرا که انصرفوا الی مراتبکم باز گردید با جایهای خود شوید که ایمن شدید
از خطا و ذلل که تا دیگر سال در مانند این روز برای کرامت محمد صلی الله علیه و آله و سلم انگه با من نگرید و گفت
یا بن ابی نصر هر کجا که باشی جهد کن که امروز بمشهد امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام حاضر شوی
اگر ممکن باشد که خدای تعالی درین روز گناه شصت ساله بیامرزد هر مومنی و مومنه را و درین روز چندان
گردنها از آتش دوزخ ازاد کنند که در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر و هر درمی که صدقه دهد بهزار
درم محسوب باشد و با نچه توانی با مومنان درین روز خیر کن و با نچه توانی مومنانرا شاد کن والله که اگر
مردمان فضل این روز شناختندی فرشتگان ایشانرا مصافحه کردندی هر روز ده بار گفته اند که مشاهیر
الانام عن[illegible] التقریر روز تقریر وان آنست که خدا یتعالی فرموده است الست بربکم قالوا بلی و یوم
التقدیر و ذلک قوله فقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام و یوم التطهیر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یوم التکثیر وان روز بدرست که خدای عدد مسلمانان بعدد فرشتگان بسیار کرد فی قوله یمددکم ربکم
[illegible] من الملائکة مسومین و یوم التغیر وان آنروزست که حامل سورة برات را بگردانیدند
بنزول وحی بر پیغمبر که لا یودیها عنک الا انت او رجل منک و یوم النفیر وان روز مباهله است که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم حق امیر المومنین را موفر گردانید و حق تعالی حکم نفس او حکم نفس رسول صلی الله علیه و آله
و سلم کرد که قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم و یوم التشهیر و آن آن روز بود
که انگشتری در رکوع بسایل داد و خدای تعالی آیة انما ولیکم الله فرستاد و او را مشهور گردانید و یوم التوقیر
روز مواخات است که او را برادری با خود تخصیص کرد و او را موخر گردانید حیث حصه با جایه و اجلسه علی

روایة و یوم التسوی بر روز قیامت باشد که یکی [illegible]د که یالیتنی کنت معهم و یکی میگوید که یالیتنی کنت ترابا
با دیگری می گو[ید] یالیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا [illegible] و هم یوم [illegible]عد برست چون نگاه کنی این روز نفصل از آن
روزها افز[و]ن ترست برای آنکه آنچه در آن روزها پراگنده است درین مجموع و الحمد لله علی اتمام نعمه و اسباغ
کرمه قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء حتی تقیموا التورىة و الانجیل و ما انزل الیکم من ربکم و لیزیدن کثیرا
منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا فلا تاس علی القوم الکافرین عبد الله عباس گفت که جمعی جهودان به نزدیک رسول
آمدند و گفتند یا محمد بتو ربیث ایمان داری و مقری که کتاب خدای تعالی است و حق است گفت آری
گفتند ترا با ما اتفاق است ما با تو اتفاق می کنیم در آنکه قران حق است و از نزدیک خدای تعالی است
مارا برین رها کن که تو اقرار داری که حق است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگوی ای محمد مر اهل کتاب را
از جهودان و ترسایان شما بر هیچ چیز نه اید تا اقامت توریة و انجیل کنید یعنی تا ایمان نیارید بآنچه در ویست
از نبوت محمد و بشارت باو و وجوب باو و بکتاب و بآنچه باو فرستاده شد بشما از خدای شما یعنی قران
که خدای تعالی بر همه مکلفان فرستاد و تخصیص ایشان برای اقامت حجت است. بر ایشان و گفته اند که
مراد جمله ادله است که خدای تعالی نصب کرده است بر صحت مسلمانی و توحید و عدل و نبوت انبیا و نبوة
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه بتو فرستادند از خدای تعالی کفر و طغیان
پس تو ای محمد برین قوم کافران اندوهگین مباش و این برای تسلیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
که او دل در ایمان ایشان بسته بود و چون ایمان نیاوردند دلتنگ شدی گفت تو دلتنگ بر ایشان مشو
بدوزخ شوند ایشان که مستحق آنند اگر گویند که چون عند نزول قران کفر و طغیان ایشان در زیاده شد
نه این مفسده بود این مفسده نبود مفسده آن بود که فساد آن حاصل آید گوییم که چنین باشد که وقتی
شرطی دیگر این بود و آن آنست که ارباب تمکین نبود چون قدرت و آلت و قران ارباب تمکین است
مفسده نباشد ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئون و النصاری من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحا
فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون آنکه حق سبحانه و تعالی از احوال مومنانی که در اصل مومن بودند و آن مومنانی
که اهل کتاب بودند که ایمان آوردند برسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد و گفت ای آنانکه ایمان آوردند
و آنانکه بر دین جهودی اند و آنانکه صابیان اند و صابی آن بود که از دینی که جمهور بر او باشند میل کند و دینی
رود که بر او اندکی باشند از مردم و ترسایانی که بر ملت عیسی اند هر که از ایشان ایمان دارند بخدای و روز
باز پسین که قیامت است و عمل صالح کند بر ایشان هیچ اندوهی و خوفی نباشد چون کافران اندوهگین
و خایف باشند لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل و ارسلنا الیهم رسلا کلما جاءهم رسول بما لا تهوی

أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا
وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ حق تعالی باین ایت احتجاج کرد بر جهودان و ملامت کرد ایشان را بانچه
پدران ایشان کرده‌اند و ایشان دران اقتدا کردند بپدران خود بدان رضا دادند گفت بدرستی که فرا گرفتیم
میثاق و عهد فرزندان یعقوب و با ایشان پیغمبران فرستادیم تا حجت بر ایشان لازم شود هر گه پیغمبری
با ایشان آمدی و چیزی اوردی با ایشان که نفس ایشان انرا نخواستی گروهی را از پیغمبران تکذیب کردندی و دروغ
داشتندی و گروهی را می‌کشتند یکی را بلفظ ماضی گفت و یکی را بلفظ مستقبل تا باز نماید که این چون صفتی
لازم ست مر ایشان را گفت که ایشان پنداشتند که هیچ بلای و امتحان و ازین نخواهد بود کور شدند
و کر شدند و این بر سبیل مبالغه گفت در تشبیه ایشان با فت رسیده در چشم و گوش از جهل و غفلت و قلت
تامل در انجا انچه بر ایشان واجب بود یعنی جهل پیشه گرفتند و سر در راه ضلالت و جهالت نهادند از تکذیب
ایشان و کشتن ایشان بمانند کوران و کران از انچه ایشان را فرموده بودند انکه گروهی از ایشان توبه
کردند خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد پس انکه دیگر باره ایشان و فرزندان با سر کفر و ضلالت و کوری و کری
شدند بکفر برسول ما صلی الله علیه و آله و سلم خدای تعالی دانا و بیناست بانچه ایشان می‌کنند و مودای تهدید
و وعید ست یعنی بر او هیچ پوشیده نیست از اجزاء و تفاصیل آن تا هر یکی را بر وفق انکه باید چنانکه شاید
جزا دهد لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ
مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ میگوید که کافر شدند انانکه گفتند که خدای تعالی
معبود که استحقاق عبادت دارد عیسی مریم است و کفر جحود باشد بدل آنرا که واجب بود بدان اقرار داد
و از قبیل اعتقاد باشد و او را با فعال جوارح هیچ تعلقی نیست و مراد بقول درین ایه مذهب و اعتقاد است چنانکه
گویند که این قول ابو حنیفه است و این قول شافعی ست یعنی مذهب و اعتقاد ایشانست و جهی دیگر انست
که چون اعتقاد ایشان عند قول ایشان پیدا شد خدای تعالی اعتقاد را قول خواند کما کان ظهوره لنا عند
ذلک و ان گروه از ترسایان که این گفتند یعقوبیان اند که ایشان بتثلیث گویند اقنوم پدر و اقنوم
پسر و اقنوم روح القدس انکه گویند سه بودند یکی شدند و انانکه جز ایشان اند مسیح را پسر خدای گفتند از
مریم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا مسیح ایشانرا گفت که ای بنی اسرائیل خدای را پرستید که خدای من و خدای
شماست تبرا کرد از انچه ایشان گفتند و منکر شد گفتار ایشانرا و رد کرد بر ایشان که او را خدای گفتند
انکه بر سبیل تعلیل گفت که هر که او بخدای شرک آورد و با او انباز گیرد خدای تعالی بر او بهشت حرام کرداند
و جای او آتش دوزخ بود ظالمانرا که کافرانند و غیر ایشان هیچ یاری رسانی نباشند که ایشانرا بر خدای دارد

عذاب خدای حمایت کنند لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من اله الا اله واحد وان لم ینتهوا
عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم افلا یتوبون الی الله ویستغفرونه بتحقیق کافر شدند آنانکه گفتند
که خدای تعالی سیوم سه است و این قوم جهودان و ترسایان اند واز ملکائیان و نسطوریان و یعقوبیان
و این سه که گفته آمد بطریق اتحاد گفتند و این نامعقول است برای آنکه محال است که سه ذات شوند آنکه
حق خبر داد و تکذیب ایشان کرد و گفت هیچ خدای نیست الا یک خدای و اگر باز نه ایستند این جماعه که
این میگویند برسد بآنانکه کافر شدند از ایشان عذابی دردناک یعنی بآنانکه برکفر اصرار کنند از ایشان
و وجهی دیگر آنست [illegible] آن گفت ولیمسن الذین کفروا منهم تا وعید شامل نباشد هر دو گروه را که ذکر
ایشان در آیه رفته است آنکه بر سبیل تقریع و توبیخ گفت ای این قوم توبه نمی کنند و باخدای نمیگردند
و پناه با طاعت و عبادت او نمی دهند و ازو استغفار و آمرزش نمیخواهند و خدای تعالی غفور و رحیم است
آمرزنده و مهربانست بیامرزد و بفضل و رحمت آنرا که بادرگاه او شوند ما المسیح ابن مریم الا رسول
قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقة کانا یاکلان الطعام انظر کیف نبین لهم الآیات ثم انظر انی
یؤفکون قل اتعبدون من دون الله ما لا یملک لکم ضرا ولا نفعا والله هو السمیع العلیم
حق تعالی گفتار شنیع آن جماعت برایشان رد و گفت نیست عیسی بن مریم الا پیغمبری که پیش ازو دیگر رفتند
و مادرش زنی صدیقه و راستگو بود و براستدارنده آیات خدای را و مؤمن بمنزله او و پسرش و آیاتی
که خدای تعالی در ایشان بخلقان نمود چنانکه گفت و صدقت بکلمات ربها آنگه ترسایان را تنبیه کرد بر آنکه
آنکس که طعام خورد و محتاج طعام باشد و اگر نخورد زنده و آن جسمی ضعیف و مجوف و محتاج بود خدای را نشاید
اهل معانی گفتند که باین کنایت کرد از قضا حاجات یعنی آن کس که طعام خورد و محتاج [illegible] حاجت باشد
آنگه گفت ای محمد بنگر که ما آیات برای ایشان چگونه بیان میکنیم و ادله چگونه ظاهر میگردانیم آنگه بنگر که ایشان
از آن چگونه عدول و اعراض می کنند و از آن میگردند آنگه گفت رسول را بگوی بر سبیل احتجاج و انکار بر
ایشان که می پرستید شما بدون خدا آنرا که مالک نباشد و قادر بر نفع و ضر شما بشما سودی نتواند کرد
و نه دفع مضرتی برای آنکه قادر براین خدای باشد یا آنکه خدای تعالی او را تمکین کند و اگر عیسی بر نفع و ضر
قادر بود بتمکین خدای تعالی بود آنکه در حال حیات چنین بود ترسایان عهد رسول را ازو هیچ نفعی و ضرری
نبود و عبادت آنکس که ازو نفعی و ضرری نبود جاری مجری عبادت اصنام و جمادات بود و قبح آن بضرورت
معلوم است و خدای تعالی شنوا است اقوال شما می شنود و افعال شما میداند تا هر کسی را بر آنچه
او مستحق باشد جزا دهد قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل

وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ بگواى محمد جهودان و ترسايان را كه خداوندان توريت و انجيل اند كه غلو مكنيد
در دين خود و از حد در مگذريد و متابعت مكنيد هوا و مذاهب قومى را كه ايشان آن مذاهب بهواى
نفس نهاده اند نه باستخراج ادله و ايشان پيش از شما ضال و گمراه بودند گفته اند كه نهى است ترسايان را كه در ضلالت
اقتدا بجهودان كنند بعضى ديگر گفته اند كه مراد آنست كه اقتدا مكنيد باسلاف و روسا و اكابر خود چه ايشان هم آنكه
ضال اند در نفس خود مضل و گمراه كننده اند قومى بسيار را و گرديدند و ايشان از راه راست گم شده زجاج گفت براى
آن تكرار كردآن خواست كه ضلوا من قبل بلفظ اول و بدوم آنكه ضلوا عن بعضى ديگر گفتند كه باول ضلال
دين خواست و بدوم ضلال از طريق بهشت لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ
مَرْيَمَ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
لعنت كردند كافران بنى اسرائيل را برزبان داود و عيسى مريم عليهما السلام و لعن طرد باشد و ابعاد از رحمت
خدا ايشانرا بلعنت فرمود برزبان داود عليه السلام تا قرده شدند يعنى بوزينه و برزبان عيسى عليه السلام تا
خوك شدند و اين دو پيغمبر را تخصيص براى آنكه كرد كه بعد از موسى عليه السلام بودند و از ايشان معروف تر پيغامبرى
نبود و ذكر سليمان براى آن نكرد كه دين سليمان دين داود بود داود را نام بردند يعنى نبود باقر رضى الله عنه گفت كه داود
اهل ايله را لعنت كرد بعد او تى كه در روز شنبه كردند در باب ماهى گرفتن و ايشان در عهد داود بودند گفت
اللهم البسهم اللعنة مثل الردا على المنكبين و مثل النطقة على الحقوين خداى تعالى ايشانرا با بوزينه كرد و عيسى
اصحاب مايده را كه مايده خواستند چون خداى تعالى بفرستاد بان كافر شدند ايشانرا لعنت كرد خداى
تعالى ايشانرا با خوك كرد انيد و ابن از مهران گفت تا ايشان ايس و نوميد باشند از مغفرت مادام كه بر كفر
اصرار كردند و ايشان را سودى نكند آنكه ايشان فرزندان پيغمبرانند و ايشان با آن مغرى اوردند آنكه فرمود كه ان
لعنت ايشانرا بسبب عصيان ايشان بود و تعدى و تجاوز از امر حق با آنكه عصيان و تعدى كردند يكديگر را
منع نمى كردند از ناشايستى كه ميكردند و آن در شرع و عقل حرام است به چيزى بود آنچه ايشان مى كردند
و اين منكر ماهى گرفتن بود روز شنبه و رشوه ستدن در حكام و بهاى پيه كه بر ايشان حرام كرده بودند
ندانستند كه چون پيه حرام بود بهاى آن حرام باشد رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت كه در بنى اسرائيل
چون كسى منكرى ديدى يكى بيامدى و او را نهى كردى او باز نه ايستادى از ان ديگر روز چون او را ديدى با او اختلاط
مواكله و مشاركه كردى و از او توبه انكردى چون خداى تعالى از ايشان چنين ديد دلهاى ايشان را بر يكديگر
زد و لعنت كرد ايشانرا برزبان داود و عيسى بن مريم و از ايشان قرده و خنازير خواست بآن خداى كه
جانمن بامر اوست كه امر معروف و نهى منكر كنيد و دست سفيه بدست گيريد و او را بر حق داريد و الا حق تعالى

دلهای شما بر یکدیگر زنند و لعنت کند چنانکه لعنت کرده ایشان را تَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ
مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ
وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ می بینی ای محمد بسیاری از ایشان یعنی از جهودان
و ترسایان و بعضی گفتند که مراد جهودان اند تنها و کعب اشرف که ایشان تولا میکنند با کسانی که کافر شدند
از مشرکان بنصرت و دوستی با یکدیگر تا یک دست و یک زبان باشند بر نور محمدی بد چیزی است آنکه نفس ایشان برای
ایشان تقدیم کرده ان خشم خدای است بر ایشان و خلود ایشان در آتش دوزخ و عذاب و اگر بدل آنکه میکنند
بخدای و پیغمبر خدای [illegible] آوردندی و بانچه باو فرستاده اند گفتند که مراد به پیغمبر موسی است و این کافران
منافقان جهودان اند گفت اگر ایشان بخدای و پیغمبر و کتاب موسی یعنی توریة ایمان داشتندی مشرکان را
نگرفتندی و موالات و مصافات ایشان دلیل میکند که ایشان ایمان ندارند بموسی و توریت ولیکن بیشتر
ایشان فاسقان اند از فرمان خدای تعالی بیرون شده اند لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا
الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ
قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ حق سبحانه و تعالی رسول را خبر داد و احوال دوستان و دشمنان اعلام
کرد گفت یابی تو سخت ترین مردمان بعداوت و دشمنی کردن با آن کسانی که ایمان آورده اند جهود آنرا
یعنی دشمنی جهودان و مسلمانان بیشتر است از کافران دیگر ابو هریرة از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرد که هیچ جهود نباشد که با یک مسلمان خالی شوند و الا قصد کشتن او کنند و مشرکان را نیز سخت ترین مردمان
یابی بعداوت و دشمنی مومنان و نزدیکترین مومنان بدوستی که مومنان آن کسانی را که گفتند که ما ترسائیم
و مراد به ترسا خصوص است نه عموم برای آنکه ترسایان با مسلمانان کمتر از جهودان دشمنی نکنند [illegible] اد نجاشی است
و در بدایت اسلام که رسول صلوات الله و سلامه علیه بمکه بود مشرکان ایذا مسلمانان کردندی و ایشان را رنج
نمودندی تا از اسلام برگشتی کردند که ضعیف یقین بودند برگردیدند و رسول را عمش ابو طالب حمایت کردی چون
رسول چنان دید مسلمانان را گفت شما را هجرت باید کرد و بحبشه رفتن که بادشاه حبشه [illegible]
ظلم نکند و بادشاه نجاشی نام او اصحمه بود نجاشی بزبان حبشه عطا باشد و این نام بادشاه حبشه باشد چنانکه قیصر
نام بادشاهان روم یازده مرد و چهار زن برفتند عثمان عفان و زبیر بن العوام و عبد الله مسعود و عبد الرحمن
عوف و ابو حذیفه و مصعب بن عمیر و ابو سلمه و عثمان مطعون و عامر بن ربیعه و حاطب عمر و سهل بن بیضا
بدریا رفتند و کشتی برگرفتند تا بزمین حبشه به نیم دینار سال پنجم از مبعث آنکه جعفر بن ابی طالب برفت
پس ازان گروه گروه متفرق می شدند تا هفتاد و دو مرد بحبشه رفتند بیرون از زنان و کودکان چون

قریش خبر یافتند عمرو بن العاص را بفرستادند تا مبلغ هدایا [illegible] التماس کردند که ایشان را بمکه فرستد برفتند و چند
که نوا خواستند کردن بجای آوردند نجاشی گوش با سخن ایشان نکرد و ایشان خایب و خاسر باز گشتند و مسلمانان
آنجا مقام کردند تا که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه آمد و کار اسلام بلند شد و مسلمانان قوت گرفتند و سال
ششم رسول صلی الله علیه و آله و سلم نامه نوشتند بنجاشی تا ام حبیبه بنت ابی سفیان را برای او بخواهد و شوهر
آنجا فرمان یافته بود و درخواست تا مسلمانان را پیش او بفرستد نجاشی کنیزک از آن خود ابرهه نام نزدیک
ام حبیبه فرستاد و خبر داد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را میخواهد حبیبه عقدی داشت به بشارت
بدین کنیزک داد و گفت برو و بگوی تا وکیلی پیش من فرستد تا او را وکیل کنم تا مرا با وی دهد خالد بن سعد را
فرستادند تا چهارصد دینار بیاوردند و بدست کنیزک بام حبیبه فرستاد و از پیش ام حبیبه برد از آنجا
پنجاه دینار با وی داد کنیزک گفت مرا فرموده است تا هیچ نستانم و آن نیز که گرفتم با تو دهم و من کنیزک خاص
ملکم بخدا و نبوة مصطفی ایمان داریم و با آنچه با وی فرستاده اند او را برسول دهد بر مهر چهارصد دینار و آنکه بن
رسول خطبه کرد نجاشی با وکس فرستادند تا باید که چون برسول صلوات الله و سلامه علیه رسی سلام و تحیت
من با وی رسانی گفت منت دارم آنکه نجاشی از زمان خود در فرمود تا ام حبیبه را تهنیت کردند و هدیها آوردند و آنکه
دو کشتی بساخت و او را با جعفر بن ابی طالب و جماعتی صحابه گسیل کرد و در آن وقت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم بغزات خیبر بود اتفاق چنان افتاد که جعفر رسید امیر المومنین خیبر گشاده بود بشارت
فتح خیبر و قدوم جعفر برسول رسیده گفت فرحان لا ادری بایهما اسرای بفتح خیبر یا بقدوم جعفر و دیگری
آمد و خبر ولادت امام حسن علیه السلام آورد و گفت ام ولادت شبر و در آن حال از نماز فریضه فارغ شده
بود از بهر شادی تکبیری کرد آنکه گفت [illegible]ت کردم که چون نماز فریضه کنم سه تکبیر بگویید چون خبر نکاح رسول
ام حبیبه را با بوسفیان رسید اسلام نیاورده بود شادمانه شد گفت ذاک فحل لا یقدح انفه پس از آن
بمدتی نزدیک نجاشی نامه نوشت او پسر خویش ارها را با شصت مرد از حبشه بفرستاد و در آن نامه نوشت
که بخدای و تو که محمدی ایمان آوردم و تصدیق کردم آنرا که بتو فرستاده اند و پسرم ارها را با جماعتی زهاد پیش
تو فرستادم و اگر فرمائی تا پیش تو آیم و آنچه فرمای امتثال کنم و با تو بر دست پسر عمت جعفر بیعت کردم
بیامدند و در دو کشتی نشستند بدو گروه و آن کشتی که پسر نجاشی در آنجا بود غرق شد و آن جماعتی که بماندند
با گروه دیگر منضم شدند هفتاد مرد بودند شصت و دو حبشه و باقی از اهل شام پیش رسول آمدند و از جمله ایشان
بحیرا راهب بود و ابرهه و ادریس و اشرف رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوره یس بر ایشان خواند
چون قرآن بشنیدند بگریستند و گفتند چه نیک ماند این کلام بدانچه خدا تعالی بعیسی فرستاد خدا تعالی...

در حق ایشان این آیه فرستاد الی قوله وذلک جزاء المحسنین ولتجدن اقربهم ای محمد نزدیک ترین ایشان در دوستی
مومنان کسانی را یابی که ایشان گفتند که انا نصاری یعنی نجاشی و اصحاب او و آن هفتاد مرد که پیش رسول
آمدند و این دوستی ایشان آن است که از ایشان قسیسان و رهبانان زاهد عروة ابن زبیر گفت ترسایان
انجیل ضایع نکردند ولیکن تغییر و تبدیل کردند و ایشان پنج مرد بودند چهار تغییر و تبدیل کردند و آن لوقاس و مرقوس
و یحنس بودند و آنکه از ایشان بر حق باستاد قسیس بود پس هر که بازایستد اگر در طریق استقامت او را
قسیس خوانند و نیز از سبب آن بود که ایشان استکبار نکنند و گردن کشی ننمایند وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ
إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ۵
وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ حق تعالی چون وصف کرد ایشان را در خوف و خشیت
و رقت قلب باز گفت که چون ایشان بشنوند آنچه بر رسول فرستاده اند از قرآن که بر ایشان خوانند تو بینی که آب
چشم ایشان ریختن گیرد از آنچه شناخته اند آن را از حق و درین حال میگویند که ای خدای ما ایمان آوردیم
بنویس ما را با گواهان یعنی نام ما در جریده مومنان ثبت کن چنانکه نام گواهان ثبت کنند یا نام ما با امت
محمد بنویس که ایشان گواهان پیغمبران اند چنانکه گفت وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس
آنکه از ایشان حکایت کرد آنچه ایشان از خود گفتند بر طریق تعجب که ما را چه بوده است که ایمان نیاریم بخدای
و بآنچه بما آمد از حق یعنی اسلام و رسول خدای و کتاب او که قرآن است و شریعت او که مسلمانی است و طمع
میداریم که خدای تعالی ما را با قوم صالحان در بهشت کند فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ۵ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۵
پس خدای ثواب و پاداش و او نفعی مستحق مقرون با تعظیم و تبجیل و آنچه ایشان گفته اند از آنکه راست گفتند
و در دل خلاف آن نداشتند که بر زبان راندند بوستانهای و بهشتهای که در زیر درختان آن جویهای آب روان
باشد منافع و لذات چشم و دل را بهتر از آب روان و سبزی چیزی دیگر نیست خاصه درختان سبزه
میوه دار با نواع ثمار در هر شجره هر طعمی که او خواهد و جویهای آب روان از می و آب و شیر انگبین و این منافع
و ثواب جزای نیکوکاران است چون ذکر اهل کتاب کرد از مومنان و کافران و آنچه ایشان را خواهد بود از ثواب
و عقاب و ذکر کافران کرد مکذبان و گفت آنانکه کافر شدند برسالت و نبوت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم بدروغ داشتند آیات ما را که قرآن است این جماعت اصحاب دوزخ و ملازمان آتش اند اول بر تفصیل
گفت و این بر سبیل عموم تا ایشان و جزاء ایشان داخل باشند در آن وعید و دیگران را نیز لطف باشند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ۵ وَكُلُوا

مما رزقکم الله حلالا طیبا واتقوا الله الذی انتم به مؤمنون چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را وصف قیامت کرد و اهوال
او دوزخ و عقاب او و شدت او بر گناهکاران جمعی از صحابه بیامدند و در سرای عثمان مظعون بنشستند و اتفاق کردند
بر آنکه بر دوام روزه گشایند و شب هیچ نیاسایند و بر بستر نخسپند و گوشت نخورند و پلاس پوشند و [illegible] گیرند
و گرد زنان نگردند و خویشتن را خصی کنند و این خبر برسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید و بخانه عثمان مظعون
شد ایشان از آنجا شده بودند باز گشت چون عثمان باز آمد زنش گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمده بود
و بان جماعت پیش رسول رفتند ایشانرا گفت این که از شما گفته بودند راست است گفتند بلی یا رسول الله
و ما جز خیر نخواستیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مرا این نفرموده اند و بدانید که نفس شما را بر شما
حقی هست حق او رها مکنید روزه دارید و روزی گشایید و طعام خورید و ایثار کنید و بخسپید که من گاهی روزه دارم
و گاهی ندارم و نماز کنم و بخسپم و گوشت خورم و با زنان خلوت کنم طریقه و سنت من اینست آنگه گفت
ومن رغب عن سنتی فلیس منی و هر که از سنت من رغبت بگرداند از من نیست آنگه قوم را جمع کرد
کرد و گفت ما بال اقوام چه بوده است گروها را که زنان بر خود حرام کرده اند و طعامها و طیبها و سایر لذات
اما من شما را نمیفرمایم که چون رهبانان و ترسایان باشید چه از دین من ترک لحم و تحریم زنان نیست و نه اتخاذ صوامع
و سیاحت امت من روزه است و رهبانیه ایشان جهاد خدا را پرستید و باو شرک میارید و حج عمره
کنید و نمازها بپای دارید و روزه ماه رمضان و بر استقامت اقامت کنید آنانکه پیش از شما بودند بتشدید
هلاک شدند و بر خود سخت کردند خدای بر ایشان سخت کرد ایشان که در صومعها و دیرها مانده اند بقایا ایشان اند
و خدای تعالی این آیه فرستاد عبد الله عباس گفت که مردی نزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت
یا رسول الله من دوش پاره گوشت خوردم در میانه شب مرا انتشا رنجه داشت من گوشت بر خود
حرام کردم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان و گروندگان حرام مکنید بر خود ملاذ و مشتهیاتی
که خدای تعالی شما را کرده است از مطاعم و مشارب و ملابس و مناکح که تحریم و تحلیل تابع مصلح بود مصالح آن
داند که عواقب داند و عواقب جز عالم الذات نداند تحلیل و تحریم نه کار شما است کار خدای است حلال
بتحریم حرام نکرد و اعتدا مکنید از حد حلال در مگذرید که خدای تعالی دوست ندارد متعدیان را و ظالمان را
و بخورید از آنچه روزی شما کرد حلالی پاک روزی جز حلال نبود و روزی آنست که حلال بود که بآن منتفع
شوند پس [illegible] نبود [illegible] تعالی منع کرده است شما را اسراف مکنید و حرام
مخورید و از خدای تعالی بترسید آن خدای که شما باو ایمان آورده اید یعنی از معاصی تا از عذاب رستگاری
یابید عائشه گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرغ بریان خوردی و پالوده و عسل دوست داشتی

وکفی المومن حلوی بحب الحلاوة وکفت در شکم مومن زاویه ایست که آنرا پر نکرداند الا شیرینی فرقد السبخی پیش حسن بصری آمد
بود او پالوده میخورد حسن او را گفت چه گوئی در این گفت دوست ندارم و آنرا که این خورد حسن گفت سبحان الله
لعاب النحل بلباب البر مع سمن البقر یعیبه مسلم لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الْأَيْمَانَ
فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ
أَيَّامٍ ذَٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۵
چون آن قوم چیزها بر خود حرام کردند و رسول صلی الله علیه وآله وسلم ازان منع کرد ایشان گفتند یا رسول الله
سمیع و مطیع فرمان تو ایم اما با سوگند چه کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد و چون آیتی در حق شخصی یا قومی
یا در حادثه نازل شود و دران حکمی شرعی بود دیگران دران حکم مشارک باشند میگوید که خدای تعالی شما را
که مومنانید مواخذه نمی کند بسوگندان لغو و بازی شما سوگند لغو آن باشد که در حال حدیث رود از قول
لا والله و بلی والله آنکه در دل دارد و عزم و نیت کرده باشد و در سوگند که لغو کفارت نباشد گفت بسوگندان لغو
مواخذه کند که سوگند خود بآن منعقد کرده باشند و بدل و نیت بآن صمم کرده پس اگر این سوگند خلاف
کرده شود کفارت او یکی از سه چیز بود طعام دادن ده درویش را ذکر مردان کرد و اگر بزنان دهد مخیر باشد
تغلیب مذکور بر مونث گفت کفارت آنچه آن بسته شود از سوگند آن بود و طعام بقدر کفایت دو سیری
ایشان باشد و نزدیک اصحاب ما دو مد یا یک مد بقدر طاقت و مکنت اما هر یکی را ازین قدر بدهند
اما مثل آن طعام حاصل کند وان دو رطل و ربعی باشد هر یکی را اگر دو مد دهد ضعف آن حاضر کند و ده درویش
را حاضر کند تا بخورند و روا نباشد که نصیب ده کس ازین مقدار کمتر از ده کس دهند و محمد بن کعب
گفت که یک درویش را چندان بدهد که بطعام و چاشت بخورد و این یک روایتیست از امیر المومنین علی علیه السلام
و با وجود ده کس بیک کس نشاید داد و آنچه میدهد از طعام باید که از میانه آن چیز بود که شما بر اهل خود نفقه میکنید
و گفته اند معنی اوسط افضل و بهتر است یعنی از بهینه آنچه طعام اهل خود میسازید یا در پوشیدن ده مسکین
پیراهنی و ازار پای بمسکین و اگر نیابد پیراهنی روا بود یا بنده آزاد کردن که صحیح و سالم از معایب اگر بزرگ
باشد و اگر کوچک و اگر مومن بود و اگر کافر و اگر مومن بود فاضلتر بود و هر که نیابد یکی ازین سه بر او بود روزه
داشتن بیاپی و در قرارت عبد الله مسعود چنین است که ثلثة ایام متتابعات این کفارت سوگندان
شماست چون سوگند خورید و خلاف کنید و سوگندها خود نگاه دارید یا نگه خورید یا چون خورده باشید از
حنث نگاه دارید و این اولیتر است و ازانجاست که سوگند بر معصیت منعقد نمی شود که اگر منعقد شدی این
امر بودی باصرار بر معصیت خدای تعالی همچنین بیان کند آیات خود برای شما تا بود که شما شاکر نعمت او شوید

خاصه نعمتی که از جمله نعمتهای دینی بود یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ
فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ
وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ حق سبحانه و تعالی در این آیه منع میکند مومنان از
خمر خوردن و قمار باختن و خمر را برای آن خمر خوانند که با عقل خمارت و مخالطت میکند و او را باز می پوشد
و خمر گویند آنرا که باز می پوشند تا برآید و هرچه از این نوع بود آنرا خمر گویند و در تحت نهی آرند و حرام بود
و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت کل مسکر حرام هرچه مستی آورد حرام است و میسر نامی است از همه انواع
قمار باقر علیه السلام گفت همه انواع در این داخل بود تا بازی کودکان بجوز و ازلام تیرهای باشد که بآن
قمار بازند و آن ده سهم است هفت را نصیب باشد و سه را نصیب نبود آن سفیح و منیح و وغد است
و انصاب بتانی اند که برای عبادت نصب میکنند میگوید ای آنکسانی که ایمان آورده اید بحقیقت که خمر
و قمار و بتان و تیرها مبازید که پلید و حرام است و از کار شیطانست که او کند و فرماید و اغوا کند و هرکه این
کار کند با او اقتدا کرده باشید مکنید و از این جمله اجتناب کنید و دوری جوئید تا بود که فلاح و رستگاری
یابید در آیت چهار دلیل است بر تحریم خمر یکی رجس و رجس پلید است و باتفاق پلید حرام است و دیگر
من عمل الشیطان و کار دیو بد بود و مثل آن کردن حرام بود و سیوم فاجتنبوه امر است و امر خدای تعالی دلیل
وجوب بود الا دلیلی که دلالت کند بر سنت چهارم لعلکم تفلحون یعنی تا فلاح یابید و فلاح با جتناب این معلق
گردانید و عثمان عفان از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایه کرد که ان الله لا یجمع الخمر و الایمان فی جوف
امری ابدا و این محمول بود بر آنکه او مستحل خمر باشد و گفت شارب الخمر کعابد الوثن یعنی عقاب او در شدت
و سختی چون عقاب بت پرست باشد و روا بود که تشبیه از آن وجه بود که از او تبرا باید کردن و هجران او و با او
مخالطت نباید کردن چنانکه محمد حنیفه از پدرش امیر المومنین علی روایه کرد که هرکه او خمر خورد بعد از آنکه خدای تعالی
حرام کرد بر زبان رسول چون دختر خواهد بدو مدهید و حدیثش راست مدارید و شفاعتش مپذیرید و بر
هیچ امانت او را امین مدارید ابو هریرة از رسول صلی الله علیه و اله و سلم روایه کرد که هرکه او خمر خورد
ارد بنا در قیامت خدای تعالی بفرماید تا او را از زهر ماران و کژدمان شربتی دهند که چون نزدیک دهن
برد نا خورده گوشت رویش در آنجا افتد و چون خورده باشد همه اعضایش در آنجا افتد و گوشت اندامش
متاثر شود چون مرداری که سالها بروی آمده باشد و گندی از او پدید آید که اهل جمع بدان رنجور شوند
آنگه بفرماید تا او را بدوزخ برند آنگه حق تعالی باز نمود که مراد شیطان در اغرا و اغوای مردم باین چیزها چیست
گفت آنست که میخواهد که میان شما دشمنی افکند و کینه در خمر خوردن و قمار باختن همه آنست و بیشتر در این

هر دو لیته است از عربده و معادات و منازعت و حقد مقرر بر قاهر چنانچه معهود است و دیگر آنکه شمارا از ذکر خدای تعالی
باز دارد و از نماز دارد چه باشد خمر و استعمال قمار نماز و ذکر خدای تعالی را است نیاید آنگاه استفهام کرد بر سبیل
تهدید و گفت که آیا شما هستید که ازین باز ایستید یا نی و الا با شما آن کند که مستحق آن باشید از زجر و حد
و تعذیب بعضی مفسران گفتند که سبب نزول این آیة فرستاد که یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما
اثم کبیر و منافع للناس جماعتی از خمر خوردن باز ایستادند و جماعتی میخوردند یکی از صحابه خمر خورده بود نماز
میگذارد قل یا ایها الکافرون میخواند بجای لا اعبد اعبد خواند این آیة آمد لا تقربوا الصلواة و انتم سکاری
مردم عند نماز از خمر اجتناب میکردند سعد ابو الوقاص با مرد انصاری خمر خورده بود عربده کرد تا مرد انصاری
استخوان کوسفندی بر سر سعد زد و بشکست عمر خطاب گفت بار خدایا در خمر و میسر مراد خود ما را باز
نمای خدای تعالی این آیت فرستاد و تحریم کلی کرد و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و احذروا فان
تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین حق تعالی چون مکلفانرا تحذیر کرد از خمر و قمار و ناشایستی که
در شرع بر ایشان حرام است ایشان را فرمود تا در ان و جز آن طاعت خدای ارند و جمع دارند میان طاعت
خدا و طاعت رسول خود تا بدانند که طاعت رسول در وجوب چون طاعت خدای است چه معنی طاعت
رسول طاعت خداست از بهر آنکه آنچه او گوید از خود نگوید گفت طاعت خدای و طاعت رسول دارید
و امتثال امر ایشان کنید و حذر کنید و بترسید از عقاب خدای اگر برگردید و مخالفت کنید و نافرمانی
کنید و روا از اوامر و نواهی خدای تعالی و رسول او برگردانید بدانید که بر رسول ما و فرستاده ما خبر رسانیدنی
هویدا و روشن بنیست که بگوید و برساند و اعلام کند از ثواب و عقاب او بدست او چیزی دیگر نیست
آن بدست منست و حکم منست جزا دهم کسانی را که اعراض کنند از امر من لیس علی الذین آمنوا
و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا
و احسنوا و الله یحب المحسنین بعضی مفسران گفتند چون عبد الله عباس و انس مالک و براء عازب و مجاهد که سبب
نزول آیة آن بود که چون تحریم خمر آمد جماعتی صحابه گفتند احوال برادران ما که پیش ازین بودند و ایشان
بر تحریم خمر خوردن برفتند چگونه باشد خدای تعالی آیة فرستاد و بیان کرد و گفت بر ان کسانی که ایمان آوردند
و عمل صالح کردند آنچه ایشان تعاطی کردند در خمر پیش از تحریم بر ایشان هیچ جرمی و بزه نیست چون تقوی و پرهیزکاری
کردند و ایمان آوردند و عمل صالح کردند آنچه ایشان تعاطی کردند در خمر پیش از تحریم بر ایشان هیچ جرمی و بزه
نیست چون تقوی و پرهیزکاری کردند ایمان آوردند و عمل صالح کردند آنچه ایشان برای آن ذکر اتقی مکرر
کردانید که مراد با تقا اول معاصی است و بدویم استمرار و استدامت بران و سیوم اتقیاء مظالم العباد

وجهی دیگر انکه مراد باول اتقی باشند از معاصی که در زمان گذشته کرده باشند و دویم اتقا معاصی باشد باشند در حال
و سیوم مراد استقبال باشد یعنی حذر کردن از معاصی و ایمان آوردن و عمل صالح پس در حال حذر کردندی و بر ایمان
دوام و ثبات نمودند انکه در استقبال از معاصی حذر کردند و احسان و نیکویی کردند و خدای تعالی نیکوکاران را
دوست دارد در خبر است که در عهد عمر خطاب قدامه مطعون خمر خورد و مست در بازار آمد او را بگرفتند
پیش عمر بردند عمر او را گفت چرا خمر خوردی گفت این آیه که خدای تعالی گفت لیس علی الذین آمنوا
وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا عمر را شبهه حاصل آمد حد او در توقف نهاد و از این حال امیر المومنین
علی را خبر دادند برخاست و بمسجد آمد و گفت چرا مطعون را حد نزدی گفت او آیتی آورد از قران
و این آیت برخواند گفت او را پیش امیر المومنین علی آوردند گفت می خمر خوردی گفت آیه بیارست خواند
گفت ندانستم که خمر حرام است گفت او را بر بدید مهاجر و انصار بگردانید تا آیه تحریم خمر کسی خوانده است
یا نه جماعتی گواهی دادند که او را تحریم خمر معلوم بود و آیه تحریم خمر بسیار شنیده گفت حدش بزنند انکه
توبه بر او عرضه کنید اگر توبه کند و الا گردنش بزنید قدامه گفت توبه کردم امیر المومنین علی رضی الله عنه
گفت ندانی که تو اهل آیه نیستی نه مومن و نه متقی نه عامل صالح اما انکه در کمیت حدش خلاف کردند
گفتند همه رجوع با امیر المومنین علی علیه السلام باید کرد گفت هشتاد تازیانه باید زد گفتند چرا گفت
لان الشارب اذا سکر هذا و اذا هذی افتری ثمانون جلده یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله
بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم لیعلم الله من یخافه بالغیب فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم
مفسران گفتند عام الحدیبیه آمد آن سال که رسول را منع کردند از انکه در مکه شود خدای تعالی امتحان کرد مومنان را
بصید و ایشان را فرمود که چون محرم باشید صید مکنید ایشان دست کوتاه کردند از ان تا وحش
از در خیمها در می شد در میان مکه خر وحشی پیش آمد ابو الیسر بن عمر او را نیزی زد و بکشت مردم او را ملامت
کردند او نیز نزدیک رسول آمد و این حال عرضه داشت خدای تعالی این آیت فرستاد گفت ای مومنان
خدای شما را بچیزی از صید امتحان میکنید بچیزی گفت و بجمله نگفت از بهر انکه صید برخاست دون صید
بحر و در حال احرام دون حلال بخیر از صید که فرا گیرد او را دستهای شما چون بچه مرغ و خایه و انچه بدست بتوان
گرفت و تیرها شما چون صیدها بزرگ که به تیر صید کنید این ابتلا چرا کرد از بهر انکه بدانند تا پدید شود که کیست
که وفا کند با مراد و امتثال کند آنرا و از ان بترسد در غیب و در انچه میان او و میان خدای است در حال
که غایب باشد و هیچکس را بر او اطلاعی نباشد در صید کردن پس هر که او تعدی کند و پای از فرمان خدای بیرون
نهد پس از انکه خدای نهی کرد از صید او را عذابی بود دردناک او را در دنیا و آخرت یا ایها الذین آمنوا

لا تقتلوا الصید و انتم حرم و من قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین او عدل ذلک صیاما لیذوق وبال امره عفا الله عما سلف و من عاد فینتقم الله منه و الله عزیز ذو انتقام ای مومنان وگرویدگان صید مکنید دران حال که محرم باشید و در حرم باشید وهر که از شما صیدی بکشد بعمد اقرار بر عمد آمده است نه بر خطا چون بعمد بکشد بر او بود جزا آنچه کشته بود از چهار پایان یعنی جزا آنچه کشته بود عبدالله عباس و مجاهد گفتند که مراد مثل شبه خلقت است چنانکه اگر شتر مرغی کشته بود بر او شتری بود و اگر گاو کوهی گاوی و اگر آهو گوسفندی در روایات اصحاب ما برین است و اگر مثل نیابد قیمت آن معلوم کند و بهای آن گندم بدهد و بدرویشان دهد هر درویشی را نیم صاع اگر بر شصت بیفزاید یا بکاهد و بیش از آن نبرد و اگر هم ندارد از نیم صاع روزی روزه دارد جزاء مثله آنست که دو مرد عادل را بر او حکم کنند از اهل بصیرت قبیصه بن خالد گفت سالی بحج میرفتیم روزی چنان افتاد که نماز دیگر بگزاردیم و راحله بر دست گرفتیم و پیاده میرفتیم آهوئی پیدا شد من سنگی برگرفتم و بوا انداختم خون آلوده شد و بیفتاد و بمرد چون بمکه رسیدیم از عمر خطاب پرسیدیم که این را چه حکم است عبدالرحمن بن عوف در برابر او بود نشسته او را گفت درین مسئله چه گوئی گفت بر وی گوسفندی بود عمر گفت من هم چنین دانم یاری رفیقی که با من بود گفتم گفت همانا عمر ندانست کسی بر فتوت و این سخن با عمر گفت نگاه کردم می آمد دره برگرفته مرا بدره بزد و گفت در حرم صید کنی و حاکم را متهم کنی ندانی که خدای تعالی گفت یحکم به ذوا عدل فهذا عبدالرحمن و انا عمر من برای این با او گفتم تا دو عدل حکم کرده باشد و این جزا مثل هدی باشد بمکه برند در جای برابر کعبه که آنرا خروزه حیوانند چون در احرام عمره لازم شده باشد و اگر در احرام حج بود بمنا باید کشت و اگر مثل نیابد طعام بهای آن بدهد و بدرویشان دهد یا در برابر آن روزه داشتن یعنی بهای آن بر گندم تفرقه است از هر نیم صاع یک روزه بدارد و این جزا چنین آمد لیذوق وبال امره تا بچشد و بکشد عقاب و نکال کار خود عفو کند خدای تعالی از آنچه از پیش گذشت یعنی در جاهلیت از پیش اسلام یا در ابتدای اسلام و هر که باسر آن شود یعنی دویم بار صید کند خدای تعالی از او انتقام کشد و در آن جزا لازم باشد یا نه دو قول است و این جزا کفارت و اطعام و روزه نزدیک عبدالله عباس بر وجه تخییر را بود و لیکن حمل بر ترتیب کنند بدلیل خارج و خدای تعالی غالب است هیچ چیز بر او غلبه نکند و کینه کش است آنرا که پای از فرمان بیرون نهد ریان بن شبیب گفت مامون رضا را رضی الله عنه زهر داد مردمان او را در زبان گرفتند خواست تا آنرا تلافی کند و پسرش محمد تقی در مدینه بود او را بیاورد و اکرام کرد چون عقل و فضل او بدید و علم و حکمت او بدانست رغبتش افتاد که دختر خود را بدو دهد با صغر سن که او را

بود بنو العباس را خبر شد نزدیک مامون آمدند وگفتند زنهار ای امیر روا بود که شرفی که در خانه ما حاصل شده است
ضایع گردانی و از دست دهی گفت آن چیست گفتند که این عزم که کرده که با پسر رضا پیوند سازی اگر چنین
کنی کار با ایشان افتد و ترا معلوم است که میان ما و ایشان قدیما و حدیثا چه معاوات و دشمنی بوده است
و همیشه از ایشان قهر وطر و تخویف کرده اند و یکی از ایشان را تمکین نداده که در خانه خود ایمن بتواند نشست
و ما تا با امروز در غم آن بودیم که تو رضا را ولی عهد خود کرده بودی چون کار او کفایت شد دیگر باره کاری خواهی کرد
که ما از آن رنجور شویم بخدای بر تو که این کار در توقف داری و از اهل البیت خود کسی اختیار کنی و این پیوند
با او نسازی مامون گفت اگر انصاف بدهید بدانید که کار بد ایشان اولیتر و سزاوارتر است از ما و آنچه
اسلاف ما با ایشان کردند از عنوف بود و من پشیمان بودم از ولی عهدی رضا ولیکن او را با کردگار اما پسر وی
ابو جعفر من عزم کرده ایم که دختر خود را بوی دهم از آنجا که علم و عقل و فضل و ادب وی شناخته ام انشاء الله
که شما نیز بشناسید گفتند پس توقف کن که تا چیزی از علم فقه بیاموزد از آنکه با این سن که اوست او را علمی
و فقهی نباشد گفت او از اهل البیتی است که ماده علم ایشان از خدای باشد ایشان بکسی محتاج نباشند
جمله جهان بدایشان محتاج باشند و اگر خواهید او را در فنون علم امتحان کنند تا شما را معلوم شود صدق
دعوی من گفت ره کن تا یکی را اختیار کنیم تا در فقه مسئله از وی بپرسد که او از آن خجل شود و او را امال
بسیار وعده دادند و در روزی که تعیین کرده بودند آمدند و مامون بفرمود تا برابر برای محمد تقی کرسی بنهادند
و او بر آن نشست یحیی اکثم در پیش او بنشست و تقی رضی الله عنه در آن روز نه سال و چند روزه بود مردم هر
گروهی در مراتب خود نشاندند یحیی اکثم گفت دستوری هست که از این سید مسئله پرسم گفت بپرس
گفت پس روی سوی او کرد و گفت جعلت فداک دستوری هست که از تو مسئله پرسم گفت روا باشد گفت
چه گویی در محرمی که صیدی را بکشد ابو جعفر محمد تقی علی گفت این صید را در حل کشت یا در حرم عالم بود یا جاهل
بود بنده بود یا آزاد بزرگ بود یا کودک مبتدی بود یا معید صید از طیور بود یا از وحوش از بزرگان
بود یا از خوردان مصر بود یا پشیمان بشب بود یا بروز محرم حج بود یا عمره یحیی اکثم چون بشنید متحیر شد
و کلامش مضطرب گشت عجز و انقطاع بر وی ظاهر شد چنانکه اهل مجلس بدانستند مامون آن جمع را گفت
بدانستند که رای من مناسب بود در آنچه که دیدم آنگه روی با بو جعفر محمد تقی کرد و گفت میخواهی دخترم را
گفت آری گفت بخواه که من پسندیدم ترا بدامادی و اگر چه قوم من کاره این اند ابو جعفر گفت الحمد لله
اقرار بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا بوحدانیته و صلی علی سید ابریته و الاصفیا من عترته اما بعد من فضل الله
على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه و انكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم وامائكم ان يكونوا

فقرا نعیم اغنهم الله من فضله والله واسع علیم انکه کفت من که محمد تقی ام محمد ابن علی ابن موسی ابن جعفر ام الفضل بنت
عبد الله مامون را بر مهر جده ام فاطمه زهرا رضی الله عنها وان پانصد درم سیم سره هست تو بدادی دختر خود را
بدین صداق کفت بدادم محمد تقی کفت بخواستم و راضی شدم انکه مامون فرمود تا مردم بر مراتب خود
بنشستند و غالیه حاضر کردند و حاضران را مطیب کردانیدند و عوام را نیز فضیلت دادند و بفرمود تا هر دو سرای
خوان بنهادند و بفرمود تا هر کروهی را بر مراتب عطا دادند و خلعت پوشیدند چون ازدحام پراکنده شد
مامون کفت یا بن رسول الله رایت افتد که مسئله فقهی بیان فرمائی تا مارا فایده دهد کفت اری انکه کفت
چون محرم در ذوات الطیور از مرغان بزرک بکشد اورا کوسفندی بود و اکر در حرم باشد براو قیمت و جزا باشد
اکر خرد جنینی بود بره و کاوی بود و اکر شتر مرغی بود براو اشتری بود و اکر آهو بود براو کوسفندی بود و در حرم
جز قیمت لازم شود و اکر حج احرام بود بنها بمنا کشد و جزا صید بر عالم و جاهل لازم بود و اکر بعمد باشد
باوجود جزا ماثوم بود و اکر بخطا بود براو اثم نباشد و بر بزرک کفارت بود و بیمارا عقاب اخرت ساقط
شود و مصر را عقاب باشد و مبتدی را کفارت بود و معید را خدای تعالی انتقام کشد مامون کفت احسنت
یا اباجعفر جزاک الله افتد که تو نیز از قاضی مسئله پرسی کفت باشد یحیی اکثم را کفت بپرسم کفت بپرس
اکر دانم بکویم و اکر ندانم فایده بر کیرم از تو کفت چه کوئی در مردی که بامداد در زنی نکرد براو حرام باشد
چاشتکاه براو حلال شود نماز پیشین براو حرام شود نماز دیکر براو حلال شود و نماز شام براو حرام بود نماز
خفتن براو حلال شود نیم شب براو حرام شود وقت صبح براو حلال شود قاضی کفت من این مسئله ندانم
و بد او راه نیابم اکر کرم کنی و مارا فایده دهی منت باشد کفت پرستاری باشد از ان غیری و مردی دروی
نکرد حرام بود چاشتکاه بخرد براو حلال شود نماز پیشین ازادش کند حرام شود نماز دیکر نکاحش کند حلال
شود نماز شام ظهار کند حرام شود نماز خفتن کفارت بدهد حلال شود طلاقش دهد حرام بود وقت صبح
رجوع کند حلال شود مامون روی بدایشان کرد و کفت از شما اهل البیت کسی نیست که این مسئله داند کفتند
آری همچنین است صواب بود انچه دیدی مامون کفت کار این اهل البیت خلاف دیکر انست ایشان از
خدای تعالی مخصوص اند بانواع نعمت و فضل و صغر سن ایشانرا منع نکند از کمال ندانید که رسول صلی الله
علیه و اله وسلم را دعوت کرد و او ده سال بود و جز او کسی دیکر را در ان سن دعوت نکرد و حسن و حسین را دعوة
کرد و بیعت کرفت و ایشان کمتر از شش سال بود و هیچ کودک جز ایشان بیعت نکرد و این اهل البیت ذریتی اند
بعضی از بعضی کفتند راست کفتی انکه پراکنده شدند دیکر روز بتهنیت آمدند مامون بفرمود تا سه طبق سیمین
بر هر یکی بندقها نهاده و از مشک و زعفران سرشته و در میان خطها تعبیه کرده یکی باقطاع ولایتها و شهرها و دعیفا

ویکی را خطها بخلعتها و عطاها و یکی از زر سرخ و یکی از سفید بر خواص و ندما نثار کردند و دیگر بر حجاب و مواد
و عمال و وزیر و حاشیه و خدم هر کس را آنچه بدست می‌افتاد می‌شکافتند و آنچه در آنجا بود از خزانه و دیوان
طلب میکردند و مامون بفرمود تا درو نیاز اصدقات بسیار دادند و دران مدت هر او زاو را بیشتر
اکرام و تبجیل میکرد و بر اهل بیت خود تفضیل می‌نهاد تا که بمدینه رفت أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا
لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ حلال کردند شما را صید
دریا و مراد ماهی است بصید دریا و هر آبی که در او ماهی بود و طعام صید دریا یعنی صید کردن و خوردن دریا شما را
حلال کردند تا متاعی و منفعتی بود شما را از زاد و مسافران و کاروانیان را و مراد بمتاعاً لکم ماهی شور است
و حرام کرد بر شما صید بیابان یعنی آنچه در خشکی باشد ما دام تا محرم باشید و بترسید از خدای
که شما را با او حشر کنند و بدرگاه او جمع آورند جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ
وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ خدا تعالی کعبه را خانه خدا است
و خانه حرم است قوام و معایش و مکاسب مردمان کرد و قوام و صلاح دین ایشان بدو معلق گردانید کعبه
را برای ارتفاع علوش کعبه خوانند و او بلندترین جایی است در زمین در خبر است که در زیر مقام ابراهیم
سنگی است بر او نوشته انی انا الله و مکه حرمتها یوم خلقت السموات والارض و یوم وضعت هذین
الجبلین و حففتها بسبعة املاک حنفاء من جاءنی زائراً لهذا البیت عارفاً بحقه مذعناً لی بالربوبیة حرمت جسده
علی النار من خداوندم خدا و بکه و مکه نام زمین مکه است و مکه نام جمله شهر است حرام کردم مکه را آن روز که آسمان
و زمین آفریدم و این دو کوه نهادم یعنی صفا و مروه و گرد این خانه بداشتم هفت فرشته مسلمان مستقیم طریقت
را هر که بمن آید بزیارت این خانه حق او بشناسد و گردن نهاده مر خدائی و تن او بر آتش دوزخ حرام گردانم
و این برای حرمتش بیت الحرام خواند که هر که پناه با او دهد محترم و محرم شود که کس او را نیازارد و نرنجاند و اگر
قاتل پدر و برادر او باشد و سباع و طیور یکدیگر را نیازارند تا آهو با شیر و گرگ با میش و کبوتر با باز بسازند
باشد و این از آیات کعبه است و نیز خدای تعالی درختان و گیاه آنرا احرام گردانید تا کسی درختش نبرد و
گیاهش ندرود و گفته اند معنی مامن ایشان کرد با آن قایم اند و گفته اند برای آنکه مردمان را حج کردن او قیام
واجب و روی بآن آوردن بنماز و غیره و ماه حرام مراد هدی را و اشترانی و چهارپایانی که نشان کرده باشند
برای هدی و هم قوام و صلاح است دینی و دنیائی مردمان گردانید و مراد باین ماه حرام ذوالحجه است که معظم
مناسک حج در او گذارند و گفته اند چهار است و مراد چهار ماه است رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم ذلک لتعلموا
این برای آن کرد تا بدانی که خدای تعالی داند آنچه در آسمان و زمین است و آنکه خدای تعالی داناست بهمه چیزی بهره جز

فرمود از احکام شرع و آنچه نهاد در باب مصالح دین و دنیا از آن سبب کرد که مصالح بندگان در آن شناخت
و مصالح آن داند که عواقب داند و عالم باشد بآنچه در آسمان و زمین است اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ
وَ اَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ مَا عَلَی الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَکْتُمُونَ ۵۵
حق تعالی درین آیه ترغیب و ترهیب کرد و وعده و وعید فرمود و گفت بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت است
تا این علم شما را داعی باشد بافعل طاعات و ترک مقبحات و بدانید که خدای آمرزنده و مهربان است تا ترک گناه
اصرار نکنند از رحمت مایوس نگردند توبه کنند بادرگاه او گردند تا بخشد و بیامرزد چون تقریر این کرد و بیان
آن کرد که بر رسول جز رسانیدن نیست اگر قبول کنند و اگر نکنند و خدای داند آنچه آشکارا میکنند و آنچه می پوشند
علم او بدان محیط است بر حسب آن شما را جزا دهد از ثواب و عقاب قُلْ لَا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ
وَ لَوْ اَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیثِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ یَا اُولِی الْاَلْبَابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ بگوی ای محمد که راست نباشد پاک و پلید و در مقابل
یکدیگر نباشند یعنی حلال و حرام با یکدیگر راست نباشند و مومن و کافر با یکدیگر برابر نباشند و اگرچه ترا عجب
آید و خوش آید کثرت خبیث و پلید ابو الهذیل علاف حفیف العارضین با ابو بکر با فلانی اللحیه با فلانی
بر سبیل تعریض گفت و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لا یخرج الا نکدا ابو الهذیل
حالی جواب داد قل لا یستوی الخبیث و الطیب و لو اعجبک کثرة الخبیث آنگه خدای تعالی امر کرد و گفت
بترسید از عقاب خدای خداوند با جتناب معاصی و اداء طاعت تا شد که فلاح و ظفر باشد بثواب
ابد و نعیم دائم یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَسْئَلُوا عَنْ اَشْیَاءَ اِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ وَ اِنْ تَسْئَلُوا عَنْهَا حِینَ
یُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَکُمْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا وَ اللّٰهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ از انس و ابو هریره روایت کردند که جماعتی از رسول
صلی الله علیه و سلم چیزها می پرسیدند تا رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخشم آمد برخاست و بر منبر شد
و از سر غضب و خشم گفت اکنون بپرسید از آنچه که میخواهید بخدای که در این مقام هیچ نپرسید و الا که بیان
کنم شما را اصحاب رسول بترسیدند از خشم رسول و گفتند که نباید که عذاب فرود آید هر کسی سر در جامه
کشیدند و متحیر نشستند و میگریستند مردی قریشی از بنی سهم نام او عبدالله حذافه و او مطعون النسب
بود گفت یا رسول الله من ابی پدر من کیست گفت حذافه بن قیس الزهری گفتند ما رایت ولدا اعق منک
من از فرزندی از تو عاقتر ندیده ام از کجا ایمن بودی که مادرت کاری کرده باشد در جاهلیت که از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم بپرسیدی در این مجلس بدان رسوا شوی گفت والله که اگر مرا به بنده سیاه الحاق
کردی من گردن نهادمی امر او را مردی دیگری برخاست و گفت یا رسول الله این انا من کجا ام گفت در دوزخ
جماعتی از صحابه گفتند یا رسول الله رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم نبیا و بالقرآن

کنا با برخواستند و پای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوسه دادند و گفتند یا رسول الله ما مردمانی قریب العهدیم
بجاهلیت از ما عفو کن که خدا تعالی ترا عفو کنا د رسول صلی الله علیه و آله و سلم دلخوش شد و گفت
بان خدای که جان من بامر اوست که در این ساعت بهشت و دوزخ در برابر من مصور کرده بودند من در الله
می نگریدم و اهل آنرا میدیدم خدا تعالی ایشان را این آیه فرستاد و نهی کرد از مثل این سوالها امیر المومنین
علی علیه السلام گفت سبب نزول آیه این بود که چون خدا تعالی حج فرمود عکاشه بن محصین برخاست
و گفت انی کل عام در هر سالی باید کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم سر بگردانید دیگر بار گفت جواب نداد
سیوم بار گفت گفت ویحک ما یومنک ان اقول نعم چه ایمنی که گویم آری آنکه واجب شود و آنکه اگر نکنی
هلاک شوی چرا رها نکنی کرانها که پیش از شما بودند بسوال هلاک شدند چون شما را چیزی فرمایم امتثال کنید و
نهی کنم اجتناب کنید میگوید که ای مومنان و گرویدگان از چیزهای که شما را بکار نباید سوال نکنید که چیزها باشد
که اگر بر شما آشکار اکنند بتر سید و اندوهگین کرداند شما را و اگر رها کنید تا قرآن فرود آید بحسب مصلحت آنکه
سوال کنند بران شما آنرا آشکارا کردانید و نهی ست مومنانرا از تعجیل سوال و استکشاف آن چیزها
که خدا تعالی خواهد تا بوقت خود بیان کند با صلاح در ان باشد که پوشیده باشد یا مجمل اکنون خدا تعالی
ازان درگذشت و عفو کرد دیگر باسر آن مروید و سوال مکنید که خدای تعالی آمرزنده و مهربان ست بر رحمت
بیامرزد و تعجیل نکند بعقوبت که تعجیل آن کند که از فوت ترسد و جماعتی که از پیش شما کردند مثل این سوالها
چون قوم صالح از او ناقه خواستند و قوم موسی رویت خواستند و قوم عیسی از او خوان خواستند سدی
گفت این قوم گفتند رسول را که درخواه تا کوه صفا را زر کرداند آن قوم که آن خواستند چون بداد کافر شدند
و مستوجب عذاب دنیا گشتند مَا جَعَلَ اللَّهُ مِن بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ این آیه مراد دلایل ست بر ابطال مذهب مجبره که ایشان گفتند
کفر و ایمان و طاعت و معصیت فاعل آن بر حقیقت خدای ست در این آیه خدا تعالی تصریح کرد که آنچه مشرکان
کردند و نهادند نه من گفتم و نه من نهادم بلکه کافران و نهادند و کافرانند که بر خدای افترای و دروغ میکنند از جهل
و نادانی آنچه میکنند و بیشتر ایشان عقل ندارند یعنی عقل را کار نمیفرمایند و با این آیه مشرکان مجبره بودند و آیت
دیگر هم از خیر ایشان خبر داد و آن آنست که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد بر آنچه ایشان گفتند گفت
وقال الذين اشركوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شيء نحن ولا اباؤنا و در آیتی دیگر سيقول الذين اشركوا
لو شاء الله ما اشركنا ولا اباؤنا ولا حرمنا من دونه من شيء اگر خدا تعالی خواستی ما شرک نیاوردمی و نه پدران
ما مجرم بودند و هم مجبره تا در حق ایشان محقق شد مع کفر قدری ای عجب مشرکان احکام می نهادند و دروغ بر

و دروغ بر خدای تعالی حواله میکردند که در عقل زشت بود و آن چهار در حرم بود که خدای تعالی از آن باز گفت و آن بحیره و سائبه و وصیله و حام بود بحیره هر قبایحی و فضایحی که در عقل زشت و با اهل مروت حواله نشاید کرد بخدای تعالی حواله کردند همانا که از آن اشیاء نباشند و عقل بمعنی حکم باشد یعنی خدای تعالی حکم نکرد باین چیزها و نفرمود و تنها مفسران گفتند که عرب چون اشتری از ایشان پنج بطن بزادی و آخرین تر بودی آن اشتر را گوش بشکافتندی برای علامت و از نشستن و کشتن و کار فرمودن آزاد کردندی و او را منع نکردی از هیچ آبی و گیاهی ابن عباس گفت که چون اشتر پنج بطن بزادی در پنج نگاه کردندی و اگر نر بودی بکشتندی و زنان و مردان از آن بخوردندی و اگر ماده بودی گوش بشکافتندی و رها کردندی و بر کوب و شیر و موی از او انتفاع نگرفتندی و بار بر او ننهادندی جز مردان و او بر زنان حرام بودندی و چون بمردی مردان و زنان از او بخوردندی و اما سائبه آن بود که مردی اشتری از آن خود جدا کردی چنانکه یکی از ما وقفی کند و ببندد نه کعبه دادی و گفتی این را نگاه دار تا راه گذریان که فرود می آیند بر او می نشینند و گوشت و شیر او جز ابنای السبیل نخوردندی و گفتند که سائبه آنست که در جاهلیت کسی نذر کردی که از سفر باز آید و از بیماری به شود اشتری سائبه کند یعنی آزاد کند از رکوب و بار نهادن و چون مراد او حاصل شدی اشتر را سائبه کردی کس او را از آب و گیاه منع نکردی اما وصیله گوسفندی بوده باشد که چون هفت شکم بزاید و اگر هفتم نر بودی او را بکشتندی و هدی تبیان کردی و اگر یک شکم نر و ماده بودی بکشتندی و گویند وصلت اخاها و اما حام فحلی باشد که هفت بچه او بجای رسید که همه را بر نشیند و بعضی گویند که چون فرزند او را بر نشینند و گویند حما ظهره پشت خود را حمایت کرد و این همه مشرکان نهادند و گفتند و بر خدای تعالی بستند خدای تعالی آنرا بر ایشان رد کرد چنانکه گفته شد وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ چون این جماعت گویند که این محالات که گفتید و اعتقادات که گردید از بحیره و سائبه بیائید بآنچه خدای تعالی فرستاد یعنی قرآن و برسول او یعنی محمد چون کتاب و رسول بر درجه اعلی انداز پایه و مرتبه ایشان بلفظ تعالوا امر کرد و در اصل این امر مر کسی را که در بالا بود که بیا بالا برای ایشان جواب دادند که بس است ما را آنچه یافتیم بر آن پدران خود را یعنی ما را طریقه آبا و اجداد و اسلاف سائبه بس است چشم بر نکنیم و دل بر نگماریم و علمی ما حاصل نکنیم و بدین جهل و اقتدا به پدران خود قناعت کردیم آنکه رد کرد بر ایشان و گفت اگر چه پدران ایشان چیزی ندانستند و راه راست نیافتند و ضال بودند بد ایشان اقتدا کنند و متابعت ایشان نمایند یعنی کسی که بر عمی و ضلالت بود از او هدایت چگونه آید و این آیه دلیل است بر فساد تقلید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

قدیم تعالی چون حدیث گمراهان و کافران کرد و آنچه ایشان کردند آنرا بیان کرد باز نمود که آنچه ایشان کردند شما را
ضیلان ندارد و حق بر طریق ایشان نباشد بد آنکه ایشان راضی نشوند عبد الله عباس رسول نامه با اهل هجر نوشت
و منذر تمیمی آنجا بود از قبل رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را گفت که ایشان را دعوت کن با اسلام اگر
قبول کنند و الا جزیه بر ایشان نه او نامه رسول بر عرب و جهودان و ترسایان و گبران عرضه کرد گفتند جزیه
قبول کنیم و اسلام نیاریم رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از این خبر کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم
نامه نوشت که از عرب قبول مکن الا اسلام یا تیغ و دیگران اسلام آورند یا جزیه قبول کنند او نامه نوشت
که عرضه کردم ایمان آوردند و اهل ذمه جزیه قبول کردند منافقان در این طعنه زدند گفتند عجب نیست از کار محمد
که میگوید که مرا فرموده اند که با مردمان کارزار کن تا بگویند که لا اله الا الله آنگه از گبران هجر و اهل ذمه جزیه قبول
کردند چرا ایشان را بر کفر رها میکنند و عرب را بر اسلام اکراه میکنند خدای تعالی این آیه فرستاد
که ای مردمان گرویده بر شماست که خویشتن را و احوال خویشتن را مراعات کنید شما را زیان ندارد ضلال
آنکس است که او بر ضلال باشد چون شما بر هدایت باشید چون رسول بر شما دعوت کرده باشد و اعذار
و انذار کرده مرجع و بازگشت شما جمله با خدا است بضال و مهتدی شما را خبر دهد آنچه شما کرده اید
با آنکه مهتدی را ثواب دهد و ضال را عقاب کند عبد الله مسعود گفت آیه در تقیه محمول است مراد آنست
که امر معروف و نهی منکر نیارند کردن گفت چون حال چنین باشد خود را و احوال خود را مراقبه کنند اگر کسی
گمراه باشد بر شما تاوان نیست بعضی دیگر گفتند که معنی آنست که بر شما باد که خود را نگاه دارید چه اگر امر معروف
و نهی منکر کنید تا آنگاه که بینند که مردمان دنیا بر دین گزینند و در فرمان بخل شوند و از متابعت هوای نفس
خود را نگاه دارند و عوام را انکار خود رها کنید که از پس شما روزگار خواهد آمدن که ایام صبر باشد و در آن ایام
هر کس که بطاعت خدای عمل کند ضلال دیگران او را زیان ندارد بلکه ضلال او هلاک او باشد و آن کس که
در وقت مثل عمل شما کند یک طاعتش را پنجاه ثواب باشد و بر هر مردی از ایشان پایه پنجاه مرد از
شما دارد گفتند یا رسول الله یکی از ایشان و پنجاه از ما گفت یکی از ایشان و پنجاه از شما و بروایتی
دیگر یکی از ایشان و پنجاه بلک پانصد از شما یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ
تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ
واقدی گفت و جمعی مفسران که آیه در سه مرد آمد که بتجارت از مدینه بشام رفتند یکی عدی بن بدی
و دیگر تمیم بن اوسان و ایشان هر دو ترسا بودند و سیوم بدیل مولی عمرو بن العاص و او مسلمان بود

محمد اسحاق گفت ابن ابی مریم بود و باقر رضی الله عنه روایة میکند و در روایتی دیگر آن مرد که ماریه بود
مسلمان بشام رفت و بیمار شد متاع خود نسخه کرد و در میان بار نهاد و عدی و برادرش را ازاین خبر نداد
چون بیماری سخت شد ایشانرا وصیت کرد که متاع بمدینه برید و بوارثان من بسپارید و او از دنیا برفت
و او را اناهی بود سیمین زراندود کرده سیصد درم ایشان از میان بار بیرون کردند و بار روی فراهم
بستند چون بمدینه آمدند آنرا و آنرا بوارثیش تسلیم کردند ایشان بار بگشادند و آن نسخه یافتند
موافق بود مگر اناهی سیمین که برجای نبود آن دو ترسا را گفتند او در شام تجارتی کرد گفتند نه گفتند اناء
سیمین درمی باید و زنش سیصد درم که بخط خود نوشته بوده ایشان انکار کردند بحکومت پیش رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم آمدند خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید چون یکی از شما
را وفات نزدیک رسید در زمان وصیت کنید و بر وصیت گواهی دو مرد عدل باید از شما یعنی از دین و ملت
شما باید دو مرد دیگر که نه از شما باشند و دین و ملت شما نداشته باشند چون شما در زمین سفری و تجارتی
رفته باشید و دو گواه عدل از شما حاضر نباشند پس چون مصیبت مرگ بشما رسید و این دو گواه نه از دین
شما باشند حاضر آیند و شما را بر ایشان تهمتی بود ایشانرا بدارید پس از نماز دیگر که وقت اجتماع مردم
باشد از نماز با ایشان تا سوگند خورند بخدای و بتحریت شهادت عوض اندک نمیخواهیم که آن متاع
که بر ما دعوی میکنند یا سوگند بخدای که ما بر این سوگند چیزی که بهای آن اندک باشد نمیجوییم و متاع
دنیا چندان که باشد و اگرچه آن کس که برای او گواهی میدهیم و سوگند میدهیم خویشاوند ما باشد
و ما گواهی خدای تعالی باز نمی پوشیم یعنی شهادتی که آن امر خدای راست و بامر و فرمان اوست که اگر
گواهی پنهان کنیم ما از جمله بزه مندان و گناهکاران باشیم چون این آیة آمد رسول صلی الله علیه وآله
وسلم ایشانرا حاضر گردانید و چون نماز دیگر کرده بودند ایشانرا نزدیک منبر بداشت و سوگند داد
ایشانرا که ازین اناء سیمین که بر ایشان دعوی میکنند بی خبراند و خیانتی نکرده اند سوگند بخوردند
رسول صلی الله علیه وآله وسلم ایشانرا رها کرد چون سوگند خورده بودند عبد الله عباس گفت اناء در دست
یکی پدید آمد از اهل مکه آنرا در او بخستند ایشان گفتند ما این را از عدی و تمیم خریدیم ایشانرا گفتند ایشان
گفتند از وی خریده بودیم گفتند چرا اول نگفتید گفتند برای آنکه گواه نداشتیم این دعوی نکردیم
فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ
لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۝ واگر اطلاع افتد و واقف شوند
برای آنکه این دو گواه با این دو وصی مستحق بزه و عقوبتی شدند بسوگند دروغ که خوردند و مرد دیگر بجای ایشان

باب بستند از جمله آنانکه ایشان مستحق شده اند بزه و اثمی را بسبب سوگند خوردن از وارثان که ایشان هردو
اولیتر باشند بمیت از غیر ایشان بمیراث او ایشان هردو سوگند خورند بخدای که سوگند ما احق تر است
و درست تر از سوگند دو کافر که پیش ازین سوگند خوردند و ما درین سوگند تعدی و ظلم نمی کنیم چه اگر چنین
کنیم از جمله ظالمان باشیم و شهادت بمعنی گواهی و بمعنی سوگند آمده است و در اول آیه فی قوله شهادة بینکم
بمعنی تفسیر کرده اند و بمعنی حضور و اولیای میت را روا بود که سوگند خورند انچه بر خیانت سوگند خورده
باشد در دست ایشان نه بینند چنانکه آن انا را در دست آن دو ترسا دیدند ذٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ
این حکم و این سوگند نزدیک گرداند و داعی باشد خداوند گواهی را بر وجه خود گواهی دهد یا راست
دهد یا سوگند براست خورد انکه چون داند که در شرع حکمی هست که سوگند با مدعی رد کنند و چون
سوگند خورد حکم کنند او را ردع و زجر باشد از انکه سوگند بدروغ خورد یا گواهی بدروغ دهد او یخافوا یعنی
این نزدیک گرداند با انکه گواهان با اولیا برسند و با وصیا از انکه سوگند میت را رد کنند پس از انکه ایشان
سوگند خورده باشند یعنی وصیان چون وصیتی چنین باشد سوگند راست خورند و گواهی راست دهند
انکه تحذیر کرد و گفت از خدای تعالی بترسید و از معاصی او از گواهی بدروغ دادن و سوگند بدروغ خوردن
و خیانت کردن در وصیت و غیر آن و بشنوید وعظ خدای را بدان کار کنید و خدای تعالی هدایت نکند و راه
ننماید فاسقان را اما بر سبیل عقوبت بر وجه خذلان و اما در قیامت براه بهشت ننماید و اما حکم نکند بدانکه
او مهتدی است و نام هدایت بر او ننهند بخلاف کردن در انکه بر گواه سوگند باشد یعنی عبد الله
عباس گفت چون گواه کافر باشند بر او سوگند باشد و گواهی هردو و چون وصی باشند از ایشان هیچ تهمتی
حاصل نشود و بعضی از مفسران گفتند که حکم این دو آیت منسوخ است و این قول بهتر است برای
انکه رسول صلوات الله و سلامه علیه خطبه کرد در حج الوداع ان سورة القرآن ... بر ولا ماحلوا
حلالها و حرموا حرامها يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا
میگوید که بترسید از خدای تعالی از روزی که انروز انبیا را جمع کند و از ایشان بپرسد بحضور
امتان مکذب و گوید که شما را فرستادم بامتان و شما رفتید و دعوت کردید ایشان چه جواب گفتند
شما را اخذ ابا نچه ایشان گفتند و جواب دادند عالمتر است اما غرض توبیخ و تخجیل آن مکذبانست که
تکذیب پیغمبران کرده باشند و رسوای ایشان بر سر جمع رسولان جواب دهند و گویند ای بار خدایا
ما را هیچ علمی نیست که علم تو بدان محیط نیست توئی که داننده غیبهای علم ما بنسبت علم تو عدم

محض است و شاید که از عظم هول چنین گویند از انکه هرچه دانند فراموش کنند تا چون سوال کنند یا چون
سوال کنند نتوانند گفت وجهی دیگر آنست که ما را علمی نیست بباطن احوال ایشان که ثواب و عقاب
بران باشد این چیزی است که تو دانی ما ندانیم ازانکه علم کارها و غیبها پوشیده نزدیک تو است
چون گوید خدای تعالی مر عیسی مریم را روز قیامت و تعدید نعمت کرد بر او که ای عیسی یاد کن نعمتی را که
با تو کردیم و با مادر تو چون ترا تقویت کردیم بجبرئیل و روح القدس نام جبرئیل است روح نام او قدس نامی است
از نامهای خدای تعالی و این چون عبد الله است تو ای عیسی با مردمان سخن گفتی در گهواره یعنی در کار مادر
چه که انجا که مریم بود گهواره نبود براءت ساخت مادرت از تهمت و در حال کهولیت باداء رسالت
عبد الله عباس گفت خدای تعالی عیسی را سی سالگی فرستاد و او در میان قوم خود سی ماه پیغمبری کرد
و بعضی مفسران گفتند که خدای تعالی او را در گهواره عقل تمام بداد و پیغمبر کرد و قصه این بیاید انشاء الله
وحده العزیز

وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي
فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي
إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

و نیز یاد کن ای عیسی از جمله نعمتهای من که من ترا کتاب و حکمت در اموختیم گفتند مر اکتاب چنین است
یعنی کتب و گفته اند کتاب و گفته اند کتابت و گفته اند مراد بحکمت کلمات حکمت است از مواعظ و وصایا
و توریه و انجیل بیاموختیم و نیز یاد کن تو چون و از گل صورت مرغی تقدیر میکردی بفرمان و ارادت
خود و مراد بخلق تقدیر است و حد خلق اخراج مقدور باشد از عدم یا چیزی از تقدیر پس انکه باد در
او دمیدی تا مرغ می شد بفرمان خدای تعالی در خبر است که عیسی علیه السلام از گل مرغ که خواستی
میکردی بشکل مرغ و باد در او دمیدی از دهن خود خدای تعالی آنرا مرغ کردی از گوشت و خون و روح در او
افریدی تا بپریدی و روا بود که این کنایت بود ازانکه بدعای او آفریدی خدای تعالی او را اگر انجا نفخ کردی
حقیقی نبودی و نیک میکردی نابینائی مادرزاد را و پیس را و این دو چیز است که اطبا ازو عاجز اند و بسبب
این این چیزها با عیسی حواله کرد که بدعا او بود و چون بیرون می آوردی مردمان از گورها زنده کرد یعنی بدعا
تو زنده می کردم ایشان را و چون باز داشتم بنی اسرائیل را که جهودان بود از تو تا ترا نکشتند و ایذا نکنند
که تو با ایشان آمدی به ادلهء برسالت با بینات و معجزات از کفر و عنادی که ایشان را بود گفتند نیست
الا جادوی آشکارا منع خدای تعالی ایشانرا از عیسی روا بود که بقهر و غلبه بود باشد یا بالطافی از قبل او
با انکه شبهه او بر دیگری افتند تا او را بیاویختند و در خبر است که چون خدای تعالی این نعمتها را بر عیسی

شمر در آن وقت جامه پشمین پوشیدی و گیاه زمین خوردی و اگر چیزی بودی او را آنرا ابدادی و برای خود ذخیره
نکردی و خانه نداشتی که اندیشه کردی که ویران شود و نه فرزندی که گفتی بمیرد هر کجا شب آمدی بخفتی وَاِذْ اَوْحَیْتُ
اِلَی الْحَوَارِیّٖنَ اَنْ اٰمِنُوا بٖی وَبِرَسُولٖی قَالُوا اٰمَنَّا وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا مُسْلِمُونَ ۞ اِذْ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ یَا عٖیسَی ابْنَ مَرْیَمَ
هَلْ یَسْتَطٖیعُ رَبُّکَ اَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنٖینَ ۞ قَالُوا نُرٖیدُ اَنْ نَاْکُلَ مِنْهَا
وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَکُونَ عَلَیْهَا مِنَ الشَّاهِدٖینَ ۵

و نیز یاد کن ای محمد که چون وحی کردم بحواریان و این وحی الهام است چنانکه در حق نحل گفت و اوحی ربک
الی النحل و ایشان خواص اصحاب عیسی بودند قتاده گفت وزرا او بودند عکرمه گفت دوازده مرد
بودند فطرس و یعقوبس و مسحس و اندرابیس و فلیس و تلما و میتیا و سرسا و یعقوب بن حلقا و قدادس و سلس
و فنا تلاو تروس وحی کردیم بایشان که ایمان آورید بمن و بپیغمبر من عیسی و ایشان گفتند ایمان آوردیم
گواه باش که ما مسلمانیم و نیز یاد کن که چون گفتند حواریان که ای عیسی توانی و اعتماد داری که از خدای
خود بخواهی و خدای ترا باز برند که از بهر ما از آسمان خوانی فرستد یا تواند خدای تو که فرو فرستد بعضی گفته اند
که ایشان هنوز خدا را نشناخته اند و ندانسته بودند که بر او چه روا بود و چه روا نبود از این کار عیسی
بر ایشان انکار کرد و گفت از خدای تعالی بترسید اگر شما مومنانید وجه دیگر آنست که خدای تو این کند
و حکمتش بدین راه دهد و این اقتضا کند که ایشان شاکر بوده باشند و بعضی گفته اند از مفسران که
این سوال قوم عیسی کردند بر زبان حواریان چنانکه قوم موسی رویت خواستند بر زبان موسی
ایشان گفتند غرض ما از این کار آنست که ما از این خوان طعام بخوریم و معاینه به بینیم و صدق تو بدانیم
دل ما بعلم ساکن شود و یقین بر یقین بیفزاید و آنچه بدلیل بدانیم بصورت بدانیم بر وجهی
که شبهه را مجال نبود و بدانیم که تو آنچه با ما گفتی راست گفتی و بر آن جمله از گواهان باشیم قَالَ
عٖیسَی ابْنُ مَرْیَمَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَکُونُ لَنَا عٖیدًا لِاَوَّلِنَا وَاٰخِرِنَا وَاٰیَةً مِنْکَ وَارْزُقْنَا
وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّازِقٖینَ قَالَ اللّٰهُ اِنّٖی مُنَزِّلُهَا عَلَیْکُمْ فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَاِنّٖی اُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا اُعَذِّبُهُ اَحَدًا مِنَ
الْعَالَمٖینَ ...... عیسی مریم گفت بار خدایا فرو فرست بر ما خوانی از آسمان
که ما را عیدی بود یعنی روز مبارک ما آنرا عید گیریم اول آن و آخر آن تا آنرا روز برکت و سرور گیرند
روزی که در او نفعی و خیری بود ما را و آن روز عید فطر و اضحی است برای آن عید خوانند که در خیر و برکت
غایر است با خلقان از ثواب خدای ابو بکر انباری گفت برای آن عید خوانند که در او خلق عود
کنند از ترح با فرح نه بینی که در این روز زندانیان را آزاد کنند از زندان و کودکان را از مکتب برای

انکه در این روز هر یکی با مرتبه خود در روند از درویش و توانکر در مال و ملبوس و افعال و احوال ایشان
اول و آخر مگر ما را یعنی مارا او آنکه پس از ما باشد و آخرینان بخورند چنانک اولینان خورنده باشند
و نیز آیتی [illegible] امنی باشد و حجتی بود و آثار روزی ما کرد ان و روزی ده ما را و تو بهترین روزی دهندکانی
خدای تعالی جواب داد و کفت من این خوان بفرستم بر شما ولیکن شرط آنست که هر که بعد از
نزول این کار کافر شود من او را عذابی کنم که هیچکس را انکرده باشم از جهانیان خدای تعالی
خوان فرستاد و ایشان کافر شدند خدای تعالی ایشان را مسخ کرد با خوک و بوزینه عبد الله
عمر کفت از اهل دوزخ آنانکه عذاب ایشان سخت تر بود منافقان اند و کافران مایده
و آل فرعون خلاف کرده اند که مایده فرود آمد یا نیامد قتاده و حسن بصری کفتند فرود
نیامد قوم چون این شرط شنیدند استغفار کردند و درست کشت که فرود آمدند ظاهر
قرآن اقتضا این میکند و اخبار از صحابه و تابعین متواتر شده است بر این کعب
الاحبار کفت روز یکشنبه فرود آمد برای ترسایان آنرا عید کفتند عمار یاسر روایت
کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که بر آن مایده نان و کوشت بود و ایشان از عیسی
طعامی درخواسته بودند که آن نه از این در آید عیسی علیه السلام کفت ذخیره باشد مادام که
خیانت نکنید و پنهان نکنید و ذخیره منهید شرط کردند چون فرود آمد شب نرسیده بود
تا خیانت کردند و ذخیره نهادند عبد الله عباس کفت عیسی بنی اسرائیل را
کفت سی روز روزه بدارید داشتند چون مدت بسر آمد کفتند یا روح الله
ما روزه داشتیم و کرسنکی بردیم و آن کس که عملی کند مزدی توقع میکند ما توقع میکنیم
که از خدای تعالی درخواهی تا برای ما خوانی فرستد از آسمان عیسی علیه السلام دعا کرد
فرشتکان می آمدند خوانی بر کرفته بر آنجا هفت نان بود و هفت ماهی پیش عیسی علیه السلام
بنهادند جمله از آن بخوردند اول و آخرشان سلمان فارسی رحمة الله علیه کفت والله که عیسی چیزی
از مساوی را متابعت نکرد و هرکز یتیم را باز نزد و بقهقهه نخندید و مکس از روی خود نراند و از
بوهای کریه بینی فرا کرفت و هرکز بازی نکرد و حواریان از او مایده خواستند جامه صوف
بپوشید و بکریست و کفت اللهم انزل علینا مائدة من السماء وارزقنا علیها طعاما نأکله
وانت خیر الرازقین خدای تعالی سفره سرخ فرستاد از میان دو ابر و ایشان در او می
نکریستند که از میان هوا می آمد تا پیش ایشان فرود آمد عیسی علیه السلام بکریست و کفت

اللهم اجعلني من الشاكرين اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها مثلة وعقوبة جهودان بتعجب دراو می نگریستند وازو
بوئی هرچه خوشتر می شنیدند عیسی علیه السلام گفت هرکه نیکو عمل تر است باید که برخیزد
و دستار از روی خوان بردارد شمعون گفت یا روح الله تو اولیتری عیسی علیه السلام وضوی
نماز تازه کرد و نمازی دراز بگزارد و بسیاری بگریست آنگه بنام خدای دست دراز کرد و دستار
از روی برگرفت و گفت بسم الله خیر الرازقین بر آنجا ماهی بود بریان کرده بر او فلس نبود و در او
شوک نبود و روغن از وی می چکید نزدیک سرش نمک نهاده و نزدیک دنبالش سرکه و پیرامنش
تره ها از انواع جز کندو بر آنجا پنج نان بود بر یکی زیتون و بر یکی انگبین و بر یکی کاو روغن و بر یکی پنیر و
بر یکی قدید شمعون گفت یا روح الله این از طعام دنیا هست یا از طعام بهشت گفت نه از طعام
دنیاست نه از طعام بهشت ولیکن طعامی ست که خدای تعالی در هوا مجموع بیافرید آنگه گفت
بخورید بنام خدای گفتند ما را در این آیتی باز نمای نیکوتر عیسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی
آن ماهی را زنده گردانید و بجنبش آورد و فلس بر او پدید آمد ایشان بترسیدند عیسی
علیه السلام گفت عجب از کار شما چیزی نخواهید چون بدهند آنرا کاره باشید معاذ الله من
این نخورم این آنکس خورد که خواست ایشان بترسیدند نیارستند خوردن عیسی علیه السلام
بیماران را و خداوندان آفات و عاهات را بخواندند تا از آن بخوردند و شفا یافتند هیچ
نابینا نخورد الا که بینا شد و هیچ درویش نخورد الا که توانگر شد مردمان چون چنان دیدند
ازدحام کردند عیسی علیه السلام نوبه نهاد میان ایشان چهل روز بامداد فرود آمدی وقت
چاشتگاه تا آنگاه که سایه بگردیدی از پس نماز پیشین نهاده بودی و گروه گروه می آمدندی و می
خوردندی آنگه باسمان شدی ایشان در او می نگریستندی تا از چشم ایشان ناپدید شدی
گفته اند روزی آمدی و روزی نیامدی چون ناقه صالح که روزی شیر دادی و روزی شیر ندادی
خدای تعالی گفت من این را از بهر درویشان فرستادم توانگران از درویشی نیست از شک
و نفاق ایشان بشناخت عند آن اظهار کفر کردند و گفتند این چه محال است کس دید که از آسمان
خوانی فرود آید خدای تعالی وحی کرد یعنی که من بر مکذبان شرط هلاک کرده ام عیسی علیه السلام
گفت ای قوم مستعد باشید عذاب خدای تعالی را گفت ان تعذبهم فانهم عبادک و ان
تغفر لهم فانک انت العزیز آنگه عذاب فرستاد و سیصد و سی مرد را از ایشان مسخ کرد با قرده
و خنازیر بشب بخفتند بصحت و سلامت در بامداد آمدند بدین صفت راهها و کویها می گشتند

وبلیدی مردم منیخوردند مردم چون چنان دیدند پیش عیسی آمدند و بگریستند عیسی علیه السلام ایشان را
یک یک بنام میخواند جواب نمی توانستند دادن بسر اشارت می کردند سه روز همچنین بودند آنگه هلاک
شدند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ
قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي
وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ٥ ٥
یاد کن ای محمد چون گفت یعنی چون گوید خدای تعالی روز قیامت من عیسی پیغمبر را که ای عیسی
بن مریم تو گفتی مردمان را که مرا و مادر مرا بخدای بگیرید بدون خدای جهانیان صورت استفهام است
و مراد و معنی توبیخ و تقریع آن قوم که این اعتقاد کردند و این چنان بود که یکی از ما گوید که تو فلان کار
کرده و داند که او نکرده است بحضور آنکس که دعوی کند و این حواله کند این کار را برا و غرضش تکذیب
او باشد و وجهی دیگر آنست که عیسی علیه السلام بی خبر بود که ترسایان در حق او گفتند و در حق مادر
از پس او خدای تعالی این آیه برای استفهام بگفت و مراد اعلام عیسی علیه السلام بود تا بداند
که او واز پس او دو محال گفتند عیسی علیه السلام جواب داد و گفت منزهی و دوری از عیب ترا ست
مرا نباشد که چیزی گویم که حق من نباشد اگر من گفته باشم و تو دانسته باشی تو دانی آنچه
در نفس تو باشد و من ندانم آنچه در نفس تو باشد یعنی آنچه در غیب منست تو دانی و آنچه در غیب
و علم تو است من ندانم از آنکه توئی که داننده غیبها و کارهای پوشیده و غیب را برای آن نفس
خوانند که محل او در تن تو پوشیده باشد چون نفس که محل حیوة است و روا بود که در حق قدیم تعالی
بر سبیل ازدواج بود مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ
فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عیسی علیه السلام جواب داد و گفت بار خدایا
من نگفتم ایشان را الا آنچه تو فرمودی از دعوت کردن ایشان با خدای و گفتن که بترسید خدای را آن
خدای که خدای شماست و از آن من و من گواه بودم بر ایشان بر آنچه ایشان میکردند مادام که در میان
ایشان بودم پس آنگه که مرا بمیرانیدی و جان من برداشتی گفتند این دلیل است بر آنکه خدای تعالی
عیسی را بمیرانید و آنگه زنده گردانید و بر آسمان برد چون مرا از میان ایشان بردی و مراقب و نگاه
بان بودی بر ایشان و مراقبت جان ایشان و تو بر همه چیزی گواه و حاضری و بهمه چیزی عالم
اگر عذاب کنی ایشان را ایشان بندگان تواند کس را نبود و نرسد که ترا منع کند از آن و بر

اعراض کند واکر تو بنیامرزی ایشانرا تو خداوند عزیز و حکیم با عزت و قهر و غلبه باانکه چنین هست بحکمت
وصواب کنی واکر بیامرزی هم حکمت وصواب باشد قَالَ اللّٰهُ هٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّٰدِقِينَ صِدْقُهُمْ
لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خدای تعالی کفت یعنی کوید در آنروز که این روز نیست
که سوکند درین روز هست کویند کانرا صدق و راستی ایشان بهشتهای که در زیر آن و درختهای
آن جویهای آب روان باشد والا دران بهشت مخلد و جاوید و منعم باشند بر وجهی که کفتیم
مقیم ایشانرا زوال نباشد وانکه ایشانرا در بهشت چیزی بود بهتر از بهشت وان رضای
خدای تعالی بود در طاعت ایشان در دار دنیا وایشان از خدای تعالی راضی باشند بثواب
وتعلیم که داده بود ایشانرا وآن فوزی وظفری بزرک باشد انکه فرمود که خدایراست و در تصرف
اوست و بر همه چیزی قادر هست چنانکه خواهند و خواهد میکرداند ومی ستاند وکس را نبود
کهاورا ازان منع کند یا اعتراض کند بران و بالله التوفیق ٥

مجلد الثانی

بسم الله الرحمن الرحیم سورة الانعام مکیة وهی مایة وعشرون وخمسة آیات

عبد الله عباس کفت که سورة الانعام بیکبار فرود آمد بمکه هفتاد هزار فرشته بادی بودند بتسبیح
وتهلیل واین سوره صد و بیست و پنج آیه هست در عدد کوفیان انس مالک روایة کرد که رسول صلی الله
علیه وآله وسلم کفت که هیچ سوره بمن فرو نیامد بیکبار الا سورة الانعام وخدای مارا وشمارا بااین
سوره مقری داد که پس ازان ذل نبود خصوص حجت مشرکان کرد وعده داد وعده که آنرا اخلاف
نکند کعب الاخبار کفت که خدای تعالی افتتاح توریة بمعنی این آیه کرد که الحمد لله الذی خلق السموات
والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین کفروا بربهم یعدلون وختمش باین آیت کرد قل الحمد لله
الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا چون این
سوره جبرئیل علیه السلام بر رسول خواند رسول صلوات الله وسلامه علیه کفت سبحان الله العظیم
وبجده و بروی در آمد و سجده کرد انکاه کاتب را بخواند نام در شب بنوشت و هر که این سوره بخواند
هفتاد هزار فرشته که در تشییع این سوره از آسمان بزمین آمدند بروی صلوات الله فرستند وبعدد
هر آیتی که درین سوره هست شبانروزی بروی امرزش خواهند جابر انصاری از رسول صلی الله علیه

و آله و سلم روایت کرد که هر که او از اول سوره الانعام سه آیت بخواند الی قوله و یعلم ما تکسبون خدای تعالی
چهل هزار فرشته بر وی موکل کند تا مثل ثواب و عبادت خود می نویسند او را تا روز قیامت
و فرشته از هفتم آسمان فرو فرستد با عمودی آهنین تا بر او موکل باشند چون شیطان خواهد
که او را وسوسه کند یا چیزی در دل افکند او را آن عمود بر سر او زنند چندانش بنید از دکه میان
او و او هفتاد حجاب باشد قدیم تعالی گوید بنده در سایه عرش من برو و از هر میوه بهشت میخور و از
آب کوثر می نوش و از چشمه سلسبیل غسل میکن که تو بنده منی و من خداوند توام

بسم الله الرحمن الرحیم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ
وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ ۝ هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ طِینٍ ثُمَّ قَضٰی اَجَلًا وَ اَجَلٌ
مُسَمًّی عِنْدَهُ ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ۝ مقاتل گفت که مشرکان با رسول صلی الله علیه و آله و سلم
محاجه کردند و گفتند من ربک خدای تو کیست گفت خداوند آسمانها و زمینها ایشان جحود کردند
در این حدیث خدای تعالی این سوره فرستاد و گفت سپاس خدای را که آفریدگار آسمانها
بیافرید روز یکشنبه و دوشنبه و زمین بدو روز آفرید سه شنبه و چهارشنبه و بیافرید تاریکیها
و روشنائیها یعنی شب و روز یا بهشت و دوزخ قتاده گفت خدای تعالی آسمان پیش از زمین
آفرید و بهشت پیش از دوزخ و ظلمت از نور پس با این کافران بت پرستان اند این تنبارزا
که جادند با خدای که آفریدگار و پروردگار را ایشان بت برابر میکنند و از عبودیه و پرستش او
اعراض مینمایند از او چگونه اعراض توان کرد و بدون او دیگری را چگونه توان پرستید که اوست
آن خدای که بیافرید شما را آدم از گل جای دیگر گفت از خاک و آنجا گفت از گل و در دیگر آیه از
حما و جای دیگر از صلصال و این مناقضه نیست برای آنکه در اخبار آمده ست که خدای تعالی بفرمود
تا که آدم را بر در بهشت بیفکنند و بر روایتی دیگر میان مکه و طایف چهل سال خاک بود چون چهل سال
بگذشت خدای تعالی فرمان داد تا چهل شبانروز بر او باران می بارید تا گل شد چهل سال گل بماند
و آنکه متغیر حما مسنون گشت گل سیاه رنگ سال خورده چون چهل سال دیگر بماند آنکه خشک
گشت صلصال گشت خدای تعالی صورت آدم بران صلصال بنگاشت و جثه آدم بران مصور
کرد و فرشتگان بر او گذر میکردند گفتندی که خدای تعالی ما را خلقی خواهد آفریدن ابلیس لعنه الله روزی
با جمعی فرشتگان بر او بگذشت گفت خدای تعالی ازین خاک خلقی خواهد آفریدن اگر شما را اطاعت او

فرماید چه کنید گفتند انقیاد و سمع و طاعت ابلیس گفت امامن طاعت ندارم این را که من مهترم کر این حیثیت
تا بدانی که ابلیس همیشه کافر بود و نفاق می ورزید انکه روح در آدم دمید و او را خلقی تمام کرد ابا نید پس حکم
کرد بر او اجلی و وقتی نام زده نزدیک اوست اجل اول از وقت خلقش بود تا بروز مرگ و اجل دویم
از وقت مرگ هست تا بوقت بعث مدة مقام او در برزخ برای آن گفت عنده که در ان وقت بمنزل
اول باشد از منازل آخرت و روی بسرای حکم خدای داده و از جزاست و گفته اند که اول اجل دنیاست
و دویم اجل آخرت و عنده برای آن گفت که حکم او را باشد و دیگر را حکم نبود عبد الله عباس گفت
اجل اول خواب هست النوم اخو الموت و دویم وقت مرگ هست و برای آن عنده گفت که علم آن
نزدیک اوست و اجل وقت باشد و وقت عبارت بود از حرکات فلک و اجل هر که وقت حصول شکل
بود و اجل نزدیک ما یکی بود اگر بمرگ بود و اگر بقتل و آن وقت را که اگر او را نکشتندی تا بان وقت
باندی آنرا بمجاز اجل خوانند برای انکه چون حدوث فعل در ان وقت نباشد آنرا اجل آن فعل
گفتن مجاز باشد و بعضی ادیان گفتند که اجل دو است یکی انکه قتل در او واقع شود و دویم انکه او را نکشتندی
او تا بان وقت باندی و باین آیت تمسک کردی نزدیک ما اگر شخصی را نکشتندی روا بودی
که بزیستی و روا بودی که در حال بمردی و بر هیچ یکی ازین دو قطع نتوان کرد و اگر لا محال او بمردی واجب
کردی که اگر کسی چهارپای کسی بکشتی منعم بودی و بر او شکر او واجب بودی و خلاف این معلومست
و اگر کسی کسی را بکشتی ظالم نبودی و مستحق عقاب چه اگر او را نکشتی او در حال بمردی و این بخلاف
عقل و شرع هست انکه حق تعالی خطاب کرد با مشرکان و گفت از این پس همه نعمت و آیات و بینات
از خلق آسمان و زمین و ابداع عجایب و بدایع و اظهار انواع و خلق شما از آدم و خلق آدم از گل
و هر یکی از اجلی و وقتی که نهاده هست برای شما با این همه شک میکنند و در وجود لا الهیت و وحدانیت
من نظر و تفکر نمیکنند تا شما را علم حاصل شود و شک و شبهه مرتفع گردد وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمٰوَاتِ
وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا
عَنْهَا مُعْرِضِينَ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ اوست خدای آسمانها و زمینها
منفرد بتدبیر و تقدیر و کس را با او در ان شرکتی نیست راز شما داند و نهان و آشکار شما را شناسد
بر احوال اهل آسمان مطلعست و راز نهان اهل زمین داند آنچه در دل دارند و آنچه بر زبان رانند و آنچه از ان
کسب سازند و کسب کنند میداند بر حسب اقوال و افعال شما را جزا دهد انکه آنچه ایشان بر ان بودند
از عدول و اعراض و تولا آنرا بیان کرد و گفت حق با نشان آمد حق را تکذیب کردند و بدروغ داشتند

حق را و آن دین اسلام است و کتاب خدای و محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه با آن استهزا کردند و افسوس
داشتند پس زود بود که با ایشان آید علم و خبر آنچه ایشان بدان استهزا کردند عاقبت آن بدانند و عذاب
آن با ایشان رسانند. أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ
عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ
آنکه بر سبیل تقریر و تقریع فرمود و گفت آیا ندیدند و نمی بینند این کافران که ما چند هلاک کردیم از پیش
ایشان اهل هر روزگاری که با ایشان تمکین دادیم از امهال و درازی عمر و قوت اجسام و اموال و اولاد
که شمار اندادیم چون قوم نوح و عاد و ثمود بفرستادیم بر ایشان از بالای ایشان بارانی ریزان و بکردیم
در زیر کوشکها و سرآهای ایشان جویهای آب روان آنکه با این همه نعمت و تمکین و تا آنکه ایشانرا دادیم
ایشان در معاصی شدند و گناه کردند تا بواسطه سبب گناههایی که کردند ایشانرا هلاک کرده دیگر را پس
از ایشان بعوض ایشان بیافریدیم. وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ
وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ
بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ نضر بن الحارث و عبدالله بن امیه و نوفل بن خویلد گفتند ای محمد ما بتو ایمان
نیاریم تا آنکه کتابی بیاری خاص با چهار فرشته که گواهی دهند که آن از نزدیک خدائیست و تو رسول
خدای تعالی از عناد و جحود ایشان خبر داد و گفت ای محمد اگر چنان باشد که ما بتو کتابی فرستیم بر کاغذی
نوشته که یا فلان بن فلان هذا کتاب من الله الیک ایشان این کتاب را می بینند و بدست می رسانند
هم بدان ایمان نیارند و آنها که کافرانند گویند که نیست این الا جادوی هویدا و سحری روشن و گفتند کافران
که چرا فرشته فرو نمیفرستند ای محمد اگر ما فرشته فرستیم بر حسب اقتراح ایشان هم ایمان نیارند و آنکه
مصلحت اقتضای تعجیل هلاک ایشان کند امر رانده شود و کار تمام گردد و محکم و آنگاه و اگر مهلت خواهند
ایشانرا مهلت ندهند و اگر مراد ایشان بدهیم و فرشته فرو فرستیم او را مردی گردانیم بصورت مردی
فرستیم تا او را بتوانند دیدن و ما دام تا او بصورت فرشته باشد از لطافت ترکیب او را نتوانند
دیدن نه بینی که جبرئیل علیه السلام نزدیک رسول آمدی بصورت دحیه کلبی آمدی و آن فرشتگان که
بر ابراهیم علیه السلام آمدند بصورت مهمانان آمدند و آن دو فرشته که بر داود علیه السلام آمدند بر صورت دو خصم
آمدند و چون چنین باشد و ایشان بر صورت مردان باشند ندانند که فرشته اند یا آدمی بدان ایشان ملتبس گردد و اگر
آن لبس را بخود خواهد کرد برای آنکه خلق آن فرشته بر صورت مردان فعل او بود ما ایشان بپوشانیم آنچه ایشان بر عوام

و ضعفا بپوشانند که ایشان عوام و ضعفا را گفتند که اگر این محمد پیغمبر بودی فرشته بودی و از این لازم می‌آید

که خدای تعالی تلبیس او کند از بهر آنکه خدای تعالی گفت که من چنین کردم یا گویم ملکه گفت اگر کنیم چنین باشد و تقدیر محال را بود در مسئله

لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و نحو له قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین آنگاه رسول را دل خوشی داد و گفت ای محمد اگر کافران

بر تو افسوس داشتند و سخریت میکنند پیش از تو بر رسولان دیگر هم افسوس داشتند و لیکن رسولان مرا هیچ زیان نکردند زیان بخود کردند

از آنکه فرود آمد بایشان جزو و بال و عقاب بجای ایشان بآن استهزا میکردند در دنیا چون عذاب قوم نوح و قوم لوط و عاد و ثمود

با آنکه ایشان را خبر داده است از عذاب آخرت قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حق سبحانه و تعالی امر کرد و گفت

بگو ای محمد مر این جماعت را بروید و بنگرید تا چگونه بود عاقبت و سرانجام آنکه مر او آیات مرا و پیغمبران مرا بدروغ داشتند که با ایشان

چه کردیم بهری را بباد هلاک کردیم و بهری را بزمین فرو بردیم و بهری را مسخ کردیم آنگاه گفت بگو ایشان را و بپرس از ایشان

که کراست آنچه در آسمان و زمین است اگر جواب دهند بر ایشان حجت است و اگر جواب ندهند تو جواب بده و بگوی خدای راست

ملک و ملک برای آنکه او آفریده است و از عدم او بوجود آورده است از حیوان و جماد بر رحمت خود برای شما رحمت بر ذات خود

نوشته است که بر شما رحمت کند و حکم کرده بدان و بر خود واجب کردانیده است و این عبارت است از آنکه واسطه

آنجا در میان نباشد چون خواهد که بر بنده رحمت کند و این استعطاف و استمالت است تا بطاعت او نزدیک شوند و بدرگاه او روی

او نهند کعب الاحبار گفت اولین چیزی که خدای تعالی نوشته بقلم و مداد بلکه بزبرجد و یاقوت و لولو انی انا الله لا اله الا انا

سبقت رحمتی علی غضبی سلمان فارسی رحمه الله روایت کرد که خدای عز و جل صد جزو رحمت یکی از آن میانه بر همه عالم قسمت کرد

بر جن و انس و فرشته و طیور و هر رحمت که در میان ایشان است از آن یکی جزو رحمت است چون روز قیامت شود آن یک جزو

رحمت جمع کند و بر سر گناهکاران امت محمد نهاد و ایشان را بر رحمت بیامرزد آنگاه فرمود لیجمعنکم یعنی هر آینه

جمع کند شما را برای اهوال روز قیامت میان شما و ایشان یعنی اول و آخر تا بهم مجتمع شوند برای روزی که در آن روز زیان

و شکی نیست آنانکه نفس خود را زیان کردند و ایشان باین جمله ایمان نمی آورند وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ

الْمُشْرِكِينَ بگو ای محمد که من میترسم که اگر در خدای تعالی عاصی شوم و نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ آن روز قیامت

چون من با پایه و منزلت خود از عذاب آن روز بترسم شما اولیتر که بترسید هر کس که در آن روز خدای تعالی عذاب از او

بگرداند بدرستی که بر او رحمت کرده بود و این پیروزی و رستگاری و ظفری باشد او را بمراد خود رسیدن و ظاهر آنکه مشرکان را

تنبیه کرد بر غفلت ایشان بر آنکه معبودان ایشان را هیچ چیز از خیر و شر و نفع و ضر قادر نه اند تا جمله خیرات از او طلبند

و از مکاره و بلیات بناه باو دهند گفت ای محمد اگر خدای تعالی بتو آفتی و بیماری و دردی رساند از آن هیچ کس از تو دفع

نتوانند داشت که لاادا اگر ترا چیزی رسد و منفعتی کس او را منع نتواند کرد و او بر همه چیزی قادرست و توانا عبد الله عباس گفت که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم را کسری فارس استری فرستاده بود به هدیه روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم بران استر نشسته بود و مرا
در دنبال خود کرده در راه بمن نگرید و مرا گفت ای غلام گفتم لبیک یا رسول الله گفت احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده
امامک تعرف الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة و اذا سالت فسأل الله و اذا استعنت فاستعن بالله قد مضی القلم بما هو کائن
خدای را نگاه دار تا ترا نگاه دارد و خدای را نگاه دار تا در پیش خودش یابی با خدای در راحت آشنایی کن تا با تو در شدة
آشنایی کند و چون سؤال کنی از خدای کن و چون یاری طلبی از و طلب قلم برفت هر چه بودنی بود اگر جمله خلایق جهد کنند تا ترا
نفعی کنند که خدای تعالی قضا بدان نکرده باشد نتوانند و اگر خواهند تا مضرتی رسانند که خدای تعالی بر تو ننوشته باشد
نتوانند اگر بصبر و یقین کاری کنی بکن و اگر نتوانی صبر کن که در صبر کردن بر آنچه تو آنرا کاره باشی خیر بسیارست و بدانکه نصرة
با صبرست و فرج با اندوه و دشوار با آسانی و راحت با درویشی تو نگری وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ
شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى
قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ او است آن خدای که قاهر و غالب است بر بالای بندگانش و او قهر نتوانند کردن بر او غالب نتوانند و او عدل
و او حکیم است آنچه کند بحکمت و ثواب کند تا کسا سزا کمان آن نبود که قهر بظلم کند نکند که بعدل کند خبیرست آگاه و دانا باحوال
بندگان و مصالح ایشان در خیر و شر و نفع و ضر و سقم و صحت و ضیق و وسعت تا بحسب آنچه داند فرماید آنگاه گفت بگوی ای محمد
که چه چیزست و کدام چیزست که بزرگتر و بزرگوارترست بگواهی دادن و این چنان بود که مشرکان مکه نزدیک رسول الله آمدند و گفتند
ای محمد هیچ پیغمبران نگفت که تو میگویی کس را نمی بینیم که ترا تصدیق بکند این که تو میگویی جهودان و ترسایان را پرسیدیم احوال تو گفتند یاد کرد
تو در کتاب خود نمی یابیم آخر گواه تو کیست برین دعوی که تو میگویی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگوی ای محمد که چه چیز
عظیم ترست بگوی اگر ایشان جواب دهند و الا هم تو جواب ده و بگوی که خدای است که چنین است و او گواه است
میان من و شما و این قرآن بر من وحی کرده اند و فرو فرستاده اند تا من شما را بآن بترسانم و نیز آنکس که قرآن بدو رسد
یعنی اهل عصر خود را و آنان را که از پس من باشند تا بدامن قیامت و درین آیه دلیل است برای آنکه اهل عصر رسول
و آنکه پس ایشان باشند تا بدامن قیامت بقرآن مخاطب اند اگرچه از روی ظاهر خطاب باهل زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم
متوجه است و رسول صلوات الله و سلامه علیه گفت بلغوا عنی و لو آیة برسانید از من و اگر همه آیتی باشد و هر کس را که یک آیه
از قرآن رسد فرمان خدای تعالی باو رسیده باشد مجاهد را پرسیدند که کسی که دعوة رسول صلی الله علیه و آله و سلم باو نرسیده گفت هر کجا که قرآن رسیده باشد دعوة رسیده باشد
محمد بن کعب گفت هر کس که قرآن باو رسد همچنان باشد که رسول صلی الله علیه و سلم را دیده باشد و از و شنیده آنگه خدای تعالی فرمود که ای شما گواهی میدهید
که با خدای تعالی خدایان دیگر اند بگوی ای محمد که اگر شما گواهی میدهید من این گواهی نمیدهم که خدای تعالی یکیست و جز او خدای نیست و من که محمدم پیغامبرم

از آنچه شما از انباز خدای تعالی کرده از اول سوره تا اینجا احتجاج است بر مشرکان آنگاه از اینجا آغاز حجت بر اهل کتاب
از جهودان و ترسایان گفت آنانکه کتاب داده ایم ایشان را او را می شناسند یعنی محمد را صلوات الله وسلامه علیه بنعت و صفت
و بعثتش همچنانکه فرزندان خود را می شناسند کلبی گفت چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم از مکه بمدینه آمد عمر خطاب
گفت از مکه بمدینه آمد عبد الله سلام را پرسیدم که تو رسول صلی الله علیه وآله وسلم را چگونه شناسی گفت والله که او را چنان
شناسم باسم و بعین و صفتش که پسر خود را چون او را دیدم بشناختمی که دیگر باره او را دیدم از تو معرفت من او را چگونه نشناسم
که خدای تعالی در کتاب او را وصف کرده است بلیغ ترین وصفی عمر گفت صدق الله و صدق رسول الله وفقک الله
یا ابن سلام خدای تعالی محنتی فرستاد در کلام مجید و این آیه برخواند آنکه خدای تعالی از کافران خبر داد و گفت
آنانکه ایشان زیان کردند نفس خود را ایمان نیاورند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ
لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ حق سبحانه وتعالی
بر سبیل تعجب میگوید که کیست ظالمتر و ستمکارتر از آنکس که دروغ بر خدای بندد و او را انباز قرار دهد یا آیات او را تکذیب کند
یا دروغ دارد یعنی در جهان از او ظالمتر کسی نباشد و ظالمان و بیدادگران از فلاح و ظفر نباشند و ظالم کافر است انجا و یاد کن
ای محمد روزی که ما جمع کنیم در آن روز همه را آنگه گوییم آنان را که مشرکان شدند و با خدای انباز گرفتند کجااند انبازان
که شما دعوی کردید که ایشان انبازان خدای اند ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ انْظُرْ كَيْفَ
كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ خدای تعالی ذکر مشرکان کرد و گفت که محصول این همه عاجزان نبود که ایشان
از کفر و شرک خود تبرا کردند و گفتند بخدای که پروردگار ماست ما مشرک نبودیم بنگر ای محمد که ایشان چگونه
گفتند دروغ بر نفسهای خود و چگونه خایب و خاسر ماندند از آنچه امید داشتند و آن معبودان از ایشان
گم شدند و سعی ایشان باطل است اهل آخرت را ملجا نباشد بترک قبیح از آنجا که معارف ضروری باشند اما این
جماعت دروغ گویند بر خویشتن بر حقیقت ولیکن ندانند که آنچه میگویند دروغست پندارند که در آن گفتار صادق اند
چون جهودان و ترسایان که از خود نفی شرک کنند و ندانند که اعتقاد ایشان در تثلیث کفرست و بر حقیقت دروغست
برای آنکه دروغ خبر باشد که مخبر خلاف خبر باشد اگر گوینده که خبر است واگر نداند ولیکن برای آن تعاطی کند که
نداند که دروغست از این وجه ملجا نباشد ابو علی گفت این خبرست که خدای تعالی داده است از ایشان در عرصات
گویند و خبر دهند از احوال و اعتقاد خود در دنیا ما چنان گمان بردیم که ما بر کاریم و بر عمل و این بتان را برای شفاعت
می پرستیم و ظن ما بمذهب و اعتقاد ما نیکو بود امروز آن معبودان ما از ما گم شدند و عبادت ما آن بتان را
باطل شد فذلک قوله تعالی والله ربنا ما کنا مشرکین و قوله وضل عنهم ما کانوا یفترون و روا بود که ایشان در حال دهشت و تحیر
گویند که از احوال و آفات قیامت بر ایشان چیزی رسد که بآن عقل ایشان بر جای نماند بمثابه مست و دیوانه باشند بیهوش و تیری

ان بس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید ومنهم من یستمع الیک وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی اذانهم

وقرا وان یروا کل ایة لا یؤمنوا بها حتی اذا جاؤک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین وهم ینهون عنه

وینأون عنه وان یهلکون الا انفسهم وما یشعرون ابوسفیان و ولید مغیره وعتبه وشیبه وامیه و ابی خلف ونضر بن الحارث حاضر بودند

وحدیث رسول صلی الله علیه واله وسلم بشنیدند وقران استماع کردند انکه با نضر گفتند چگونه انشد این که محمد میخواند میگوید نضر گفت این ارسل

این اساطیر کت باشما میگفتم واو اخبار که بسکان بسیار یاد داشتی وحکایت کردی خدا تعالی این ایه فرستاد وگفت ایشان کار قران میکنند همین که

سخن تو میشنود ولکن ایذیه میکند لاجرم عملش حاصل نمیشود پس ایشان بمثابه کسی اند که بر دل پوشش دارد که مانع بود از انکه چیزی بداند و علم

بدو راه یابد از انکه اکفر وضلالت الفت دارند سخن در گوش ایشان جای کن نیست و ازین بلیغ تر انکه گفت لهم قلوب

لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون و از هر دو بلیغ تر ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب نفی دل کرد

از ایشان در مبالغت نفی علم گفت دل ندارند برای انکه دل برای دانستن باید چون نمیدانند همان انگار که دل ندارند نفی

حضور کرد از ایشان در ناشنیدن چو غایبان اند چون منتفع نمی شوند انگار که نمی شوند انگار که خود نیستند حضور و غیبت ایشان

یکیست مرگ و زندگانی ایشان بمثابتی است که سواء محیاهم ومماتهم ومرید دن ایشان منهو دیم کالغایب از ایشان توقع علم

چگونی که ایشان گویی دل ندارند که محل علمست فمی الحیول لا قلب الا دار فقر الحار لا راس لی زمن وجعلنا بمعنی حکمنا بود

یعنی ما حکم کردیم و نام بردیم و حکم بر چیزی رقمی بود که محکوم علیه همچنان بود یعنی بر دلهای ایشان پوششی بود در گوشهای ایشان

گرانی تا بر پوشش دلهای ایشان که مانع علم و ادراکست و گرانی گوش ایشان حکم کردیم که چنین است و ابوعلی گفت که این عبارتست

از خذلان و منع لطف علی سبیل العقوبة انکه گفت وان یروا کل ایة اگر هر ایتی که در جهان هست و امکان دارد بشنوند با ایمان

جنبست از کسانی که معلوم از حال ایشان آنست که بر کفر بمیرند تا رسول صلی الله علیه واله وسلم عزیز خود را با ایمان معلق نکرد اند

و از ان قطع طمع کند الیا فمن احدی الراحتین انکه مبالغت زیاده کرد وگفت عناد و اصرار کفر بجای رسیده است

که بتو می آیند و با تو مجادله و مخاصمه میکنند و قران را می شنوند میگویند این افسانه پیشینانست و حدیث اولیان انکه وصف ایشان کرد

که چه میکنند گفت مردمان را از ایمان باو و از و سماع کلام او و مجالست او و نظر در معجزات او نهی میکنند و ایشان نیز

از ان دور میشوند گفته اند که ایه در ابولهب امد که در هر موسمی که حاضر بودی کسی که خواستی رسول صلی الله علیه واله وسلم را

ایذا کند او رها نکردی برای خویش که بود و دارا با او ولیکن خویشتن را از و و از ایمان او دور داشتی مخالفان در تفسیر اورده اند که در حق

ابوطالب امده است و درین باب حدیثی و شعری متناقض اورده اند و ان انست که رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت یا عم چرا ایمان بمن نمی اری گفت

میدانم که تو رسول خدایی و در دعوی نبوة صادقی ولیکن از ملامت مردم احتراز میکنم و چون جمعی از قریش خواستندی که او را برنجانند

او ویرا حمایت کردی و دل گرمی دادی و گفتی والله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسد فی التراب دفینا فاصدع بامرک ما علیک غضاضة

وابشر وقر بذاک منک عیونا ودعوتنی وزعمت انک ناصحی ولقد صدقت وکنت ثم امینا وعرضت دینا لا محالة انه

من جزا دیان البریة دنیا ❁ لولا ملامة او حداری سبه ❁ لوجدتنی سمحا بذلک معضا ❁ هرکه این ابیات را تامل کند داند
که بیت اخیر ملحق است ملایم ابیات اول است نه بقوت و متانت و به معنی و مناقضه حاصل است میان این بیت تا ابیات
اول برای انکه بیت اول متضمن نصرت و هواخواهی و قطع طمع کفار از انکه رنجی باو رسانند تا که او زنده باشد بیت دوم
امر است او را بادای رسالت و تحریض بقوت او و آن و نه این ارشاد ان کافرانست و متفق بشارة در و سنائی چشم
او برسالت و بیت سوم کفت و لقد صدقت باین عین ایمان خواست برای انکه هیچ فرق نباشد در لغة ایشان میان امنت بک و صدقت بک
و اگر این دلیل کفر بود دلیل ایمان چه بود و بیت چهارم اقرار است بانکه دین او از جمله دینها بهتر است و اگر این کفر باشد خود در جهان
مومن نباشد و بیت بازپسین همه عقلا دانند که مجانس این بیت نیست بلکه متناقض اوست ❁ محال بود که از جنین بیت
مناقضه گوید ❁ ان یهلکون الا انفسهم ❁ و این کافران هلاک نمیکنند الا نفس خود را و نمیدانند که زیان و هلاک بخود میکنند
وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِن قَبْلُ
وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ انکه بر سبیل تعجب کفت
ای محمد اگر ببینی تو ایشان را چون بکنار دوزخشان بدارند و بر عذاب و عذاب ایشان وقوف دهند و وقوف یابند و بر آتش دوزخ بپا
وقف کنند تا مخلد و موبد در انجا می باشند ایشان کویند ای کاشکی ما را بدنیا بر دندی و کاشکی ما تکذیب نکردمانی و کاشکی مومن
بودمانی اگر کویند که چگونه شاید که ایشان تمنی رجوع کنند و معارف ایشان ضروری بود جواب گفته اند که واجب نیست که جمله
معارف اخرة ضروری باشند بلکه انچه ایشان از احوال اخرة بخبر شنیده باشند از عرش و کرسی و لوح و قلم و ترازو و حساب
و کتاب و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و صراط و شکان همه معاینه ببینند چون خبرشان عیان شود کمان شان یقین شود اما دیگر خبرها
واجب نبود که بضرورت دانند و روا باشند که روا بود که ایشان را با دنیا آرند انکه فرمود که نه رهاکن این را و بکو که بیدا
ایشان را انچه شنیدند را باز پوشیدند از احوال و اهوال قیامت و بعث و نشور و ثواب و عقاب که از سفله و ضعفا پوشیده
میداشتند و یا بیدا شد ایشان را انچه ایشان پوشیده میداشتند از خود و بر خود تلبیس میکردند و میگفتند که همانا چنین باشد
که محمد میکوید تا انچه پوشیده میداشتند از خلقا و معاصی که میکردند ظاهر شد ایشان را و ای محمد ایشان تمنی رجوع میکنند اگر ایشان را
با دنیا رد کنند هم باسر کفر روند و معاصی کنند بطریقه اول که بران بوده اند ایشان دروغ زنانند یعنی خود صفت ایشانست
امروز در دنیا ابو القاسم بلخی کفت جزای حقیقت کار ایشان دانند این وصف ایشانست در قیامت و لیکن در عدم ایشان شد
ان ساعت که حق تعالی از مال کار ایشان خبر داد از منکران بعث و نشور و از انچه دانست وفا نکنند کفت دروغ میکویند انکه خبر داد
از منکران بعث و نشور و از انچه ایشان گفتند کفت این کافران گفته اند که نیست ما را از زندگانی مگر این زندگانی عاجل در دار دنیا
و ما را بعثی و نشوری نخواهد بودن و این انکه کفتند که رسول ایشان را از قیامت و بعث و نشور و عقاب دوزخ بترسانید وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا
عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ و اگر ببینی تو ای محمد انکه ایشان را بدارند

بر خدای ایشان کن یعنی بر ان موعودی که خدای تعالی کرده است از ثواب و عقاب و ان خبر داده باشد از حشر و نشر و حساب
و کتاب اکنه بر سبیل تقریع و توبیخ ایشان کوید که این راست نیست ایشان کویند آری بالحق خدای ما که این حق است
و صدق است جز حق نکویند اکنون باستحقاق بچشید عذاب انچه بدان کافر بودید و درین ایه اثبات رویت نیست
برای انکه ایه مخصوص است بکفار و باتفاق که کافران خدای را بینند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا
جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ وَمَا الْحَيَوةُ
الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ بدرستی که زیان کردند انانکه ثواب و عقاب
خدای را بدروغ داشتند القای و ملاقات بر خدای تعالی روا نباشد از انکه ملاقات بر حقیقت مقابله باشد یا مقاربه
پس هر کجا که لقا باشد مراد از ان لقاء ثواب خدای تعالی باشد چنانکه کفت فمن کان یرجو لقاء ربه ای ثواب ربه
بالقاء عذاب چنانکه کفت فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه ای یلقون عذابه و این در حق کافران است
و کافران باتفاق لقای نبود در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم لقی الله وجدله عنده هم در حق کافرانست و قوله علیه السلام
من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه معنی انست که هر که خواهد که با جوار رحمت حق
خدای تعالی رود خدای خواهد که او را با جوار رحمت خود برد و هر که این خبر نخواهد و راه نسپرده باشد از ایمان و طاعت
خدای تعالی کاره باشد ثواب او را این محال است درین خبر عمل کردن برونه برای انکه احب الله لقاءه و کره الله لقاءه از طرف
محمول نتواند بود پس معلوم شد که مراد خروج است با سرای اخرت انجا که حکم خدای را باشد انکه کفت که ایشان همچنین تکذیب
و کفر باصرار کردند یعنی تا که تا که قیامت بایشان آید ایشان کویند ای پشیمانی و حسرت ما را بر انچه تقریر کردیم طاعت
خدای تعالی کار رویت در دنیا ابو سعید خدری کفت روایه است از رسول صلی الله علیه و سلم که فردا قیامت چون اهل دوزخ
درجات و منازل اهل بهشت بینند کویند یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها ایشان بارکران بر پشتهای خود برداشته باشند و روا بود که مراد
عقوبات کناه بود در خبر است که چون مومن از کور خیزد شخصی باستقبال او آید بصورتی نیکوتر و خوشبوتر از وکس نباشد او را کوید مرا نشناسی
کوید نه چرا انکه بدانم که خدای تعالی رویت نیکو آفریده است و بویت خوش است کوید من عمل صالح توام در دار دنیا و بر پشت تو
اکنون تو بر من نشین سال یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ای رکبانا و کافران چون از کور برخیزند شخصی پیش اید با صورت
زشت و بوی ناخوش او کوید مرا می شناسی کوید جز انکه خدای تعالی ترا کریه آفریده است و بوی ناخوش کوید من عمل بد توام دیرست
تا تو بر من نشسته امروز من بر تو خواهم نشستن و این بر وجه توجیه و توسع باشد برای انکه کناه مانند باشد بیار کران از انجا که
از و رنج و مشقت باشد صاحبش با دریافت کشند و در دعاء ائمه علیهم السلام آمده است هرب الیک بنفسی یا ثقال الذنوب
احملها علی ظهری قال الله تعالی الا ساء ما یزرون بد چیزیست انچه ایشان انرا بر کرفته اند از بار کران که کناه است انکه حق تعالی
مذمت و منقصت کرد زندکانی دنیا را تا مردمان در و رغبت نکنند و دست از اعمال اخرت بندارند کفت نیست زندکانی دنیا

مگر بازی چون بازیچه کودکان که در وی هیچ فایده نباشد و لهوی و بازی چون لهوی خوانان از سماع و ضرب ملاهی و غیر آن
که ازو انتفاعی نباشد و سرای باز پسین که سرای ثواب است بهتر باشد متقیان را یعنی بهشت و این لفظ بر اطلاق عبارت
باشد از آنجا که در وحشر مردم بود از عرصه قیامت و بقرینه حمل کنند بر بهشت افلا تعقلون ای عقل ندارند و عقل خود را
کار نمی بندند قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ
فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ حق تعالی باین آیه تسلی داد
رسول را صلوات الله وسلامه علیه گفت ما میدانیم که ترا دل تنگ میکنند و اندوهگین میکرداند آنچه ایشان میگویند ما میدانیم و خبر داریم تو دلتنگی دار
که ما جزای کردار و گفتار ایشان بدهیم چه آنچه ایشان گفتند و ترا بآن نسبت کردند از سحر و کهانت ... بود شده نیست پس تحقیق
که ایشان ترا دروغ زن نتوانند کرد یعنی ایشان حجتی ندارند و شبهه که ترا بان دروغ زن کنند و حق ترا بان باطل کردانند و وجهی
دیگر آنست که ایشان ترا بدروغ زن نمیدارند که ایشان ترا امین آزموده اند چنانکه در اخبار آمده که کافران رسول را
پیش از بعثت محمد امین خواندند و باین معروف بود تا ابوطالب در حق او گفت ان ابن امنة الامین محمد و وجه معتمد آنست که
خدا تعالی رسول را این بر سبیل تسلیه خبر داد و گفت که این تکذیب نه با تو میکنند و نه در حق تو میکنند این با منست برای آنکه
تو رسول منی و موددی از منی پس هرچه با تو کنند با من کرده باشند بیانش ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون این نه
تکذیب و جحود تو است بلکه جحود و انکار آیه منست آنکه همه بر سبیل تسلی رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اگر با تو این معامله
کنند دلتنگ مکن با آنکه پیش از تو بودند هم این کردند ایشان صبر کردند بدان تکذیب و ایذا و رنجه نمودن که با ایشان
کردند ایشان نیز امتی از تو بودند هم این کردند ایشان صبر کردند تا نصرت و یاری من بایشان آمد که ان النصر مع الصبر
وان فرج مع الکرب نصر با صبر یکجا بود و فرج با غم بود و با دشواری آسانی بود تو نیز ای محمد صبر کن که آنچه من گفتم از آن
کس بدل نتواند کرد ما یبدل القول لدی و خبر پیغمبران پیشین بتو رسید بعضی از اخبار آنرا کس بدل نتواند از پیغمبران پیش
از بهر آنکه جمله اخبار بوی نرسید بیانش منهم من قصصنا علیک ومنهم من لم نقصص دل ایشان باز آمد و خود را تسلی
و دلجویی می ده و احوال ایشان را مقتدی خود ساز تا ما کار تو چنانکه باید ساخته گردانیم وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ
اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ
ای محمد اگر بر تو بزرگ می آید و دشواری فرا یاد و عدول و اعراض ایشان از تو اگر می توانی که در زمین راهی بدید کن
یا بر آسمان نردبانی نهی یا در زمین شوی یا بر آسمان روی از بهر ایشان آیتی و علامتی آری که ایشان
عند آن ایمان آورند ملجا شوند مضطر گردند بکن اگر می توانی و این از برای تسلی رسول صلی الله علیه
وآله وسلم گفت و قطع طمع و از ایمان ایشان که اگر خدا تعالی دانستی که در معلوم آیتی و دلالتی هست که ایشان
عند آن باختیار ایمان آرند واجب بودی که اظهار کردی ولکن این جماعتی اند که خدای عز و جل از ایشان

دانند که هر آیتی که در مقدور است اگر بایشان آرند ایشان ایمان نیارند چنانکه فرموده است ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب
بکل آیة ما تبعوا قبلتک اگر فرمود نباید که کسی پندارد که ایشان بآنچه میکنند ما را عاجز میگردانند و ما از ایشان و از ایمان
آوردن ایشان عاجزیم حاشا ثم حاشا ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی اگر ما که اقدریم کار خواهیم که ایشانرا بر ایمان جبر
و قهر کنیم توانیم از برای آنکه قادر و توانائیم چنانکه گفت ولو شئنا لآتینا کل نفس هدیها اما حکمت ازین مانع است
که تکلیف اختیاری است نه اجباری آنگه رسول خود را نهی کرد از آنکه کار جاهلان کند از جزع و ناشکیبائی بر آنکه ایشان ایمان نمی‌آرند
و گفت فلا تکونن من الجاهلین ای محمد از جاهلان مباش یا که کار جاهلان کنی و این دلیل نکند بر آنکه او کار جاهلان کند
چه نهی از آن کند که مرد [illegible] باشد و قادر باشد بر آن برای آنکه چون بکرد از آن برفت که نهی باو تعلق دارد و اگر او را نهی
کنند از آن مثل آن منهی باشد نه از آن و مثله لئن اشرکت لیحبطن عملک اگر شرک آری عملت باطل شود و این دلیل نکند
که او وقتی شرک آورد اما بیان آن میکند که عمل با شرک بموقع قبول نمی‌افتد انما یستجیب الذین یسمعون والموتی یبعثهم الله
ثم الیه یرجعون ۝ وقالوا لولا نزل علیه آیة من ربه قل ان الله قادر علی ان ینزل آیة ولکن اکثرهم لا یعلمون ۝
آنگه حق تعالی مبالغه فرمود در وصف ایشان بقلت فهم و علم و انتفاع بواعظ و ترک استماع باو گفت جواب آنکس دهد و اجابت
دعوة آنکس کند که او چیزی شنود و ایشان بمنزلت مردگانند در ترک استماع و قلت انتفاع و مرده چیزی نشنود چنانکه
شاعر گفت لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لا حیوة لمن تنادی و مردگانرا خدای زنده تواند کرد و بر تو انگیخت یعنی
خدای جبر [illegible] بر ایمان تواند داشت ایشان باختیار خود بایمان نزدیک نشوند که ایشان در سماع دعای تو و اجابت
تو با مردگان مانند آنگه گفت که رجوع ایشان با خدای است ایشانرا بجزا ایشان رساند آنگه سؤال مقترحات ایشان کرد و آنچه
ایشان گفتند گفتند ای محمد این کافران و مشرکان میگویند چرا فرو نفرستادند بر وی یعنی بر تو که محمدی آیتی و علامتی
و دلالتی چنانچه پیغمبران دیگر را فرستاد از فلق دریا و ید بیضا و احیی موتی تو ای محمد جواب ده ایشانرا و بگوی که
خدای تعالی قادر است بر آن که آیتی که شما اقتراح میکنید بفرستد ولکن بیشترینه ایشان نمی‌دانند یعنی شاکی اند در قدرت
حق از آنجا که او را بصفت کمال نمی‌شناسند و نیز نمیدانند که اگر من آیتی بفرستم و ایشان ایمان نیارند عذاب
واجب شود و ایشانرا عذاب استیصال باید کرد وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا
فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون هیچ جنبنده نیست در زمین و هیچ پرنده که می‌پرد در هوا بدو بال خویش الا که ایشان
گروهی اند مانند شما مخلوق و مرزوق آفریده و روزی خواره و هر صنفی مشتمل بر عدد بسیار نر و ماده متوالد و متناسل چنانکه در خلق
شما و لطف تدبیر شما دلیل است بر آنکه شما را خالقی و صانعی است در هیچ صنفی نیست الا که متامل و ناظر را دلیل است بر آنکه او را
خالقی و صانعی و مدبری است قادر و عالم و حی و موجود حاصل بر صفت کمال بعضی دیگر گفتند که معنی آنست که همه هم چون شما زنده اند
برای انتصاف و اعراض ناحق هر صاحب حقی بوی رسد و هیچ مظلومی را بر ظالمی حقی نماند چنانکه گفت ان الله تعالی ینتصف

من الشاة القرناء للشاة الجماء، در خبرست که چون خلایق را در موقف عرض بدارند بساط عدل بگسترانند و ترازوی عدل بیاویزند منادی
ندا کند از قبل حق الا هر مظلومی که او حقی دارد بر ظالمی حاضر آید و داد خود ازو بخواهد بعزت من که اگر امروز مثقال ذرهٔ ظلم بر ظالم
الظلم من کرده باشم آنگه خدای تعالی جملهٔ حیوانات را گوید که بر و عوض دارند برابر بکند بگر عوض دارند همه زنده کرد اند و را جمع کند
و انتصاف کند میان ایشان که ایشان را گوید که خاک شوید همه خاک شوند چون کافران بینند تمنای آن خاک کنند یا لیتنی کنت ترابا
و این دلیل است بر آنکه ثواب منقطع نباشد و عوض منقطع باشد و در میرانیدن حیوانات روز قیامت المی باشد کس بعد
تا عوض لازم آید ازانکه خدای تعالی قادرست بر آنکه فرمود ما فرطنا هیچ تقصیر نکردیم ما در کتاب یعنی لوح محفوظ نظیره و لا رطب و لا یابس
الا فی کتاب مبین یا در قرآن از بیان احکام و حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ و اخبار هیچ تقصیر نکردیم بهری مجمل گوئی
مفصل آنچه مجمل است بیان آن تفصیل رسول باز گذاشتیم ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و آنچه متشابه است بیان آن
بتفصیل رسول باز گذاشتیم ما آتیکم الرسول با علمای امت تفویض کردیم و ما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم از
احتجاج بر هر فرقه از فرق ضلاله هیچ باز نگذاشتیم الا که درین کتاب بیان کردیم آنچه حجت اهل حق را بر اهل باطل پس آنگه همه را
از اهل حق و باطل خدای حشر کند مطیعان را ثواب دهند و عاصیان را عقاب کند تا مکلفان را بر آلام اعواض دهند
وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا صُمٌّ وَبُکْمٌ فِی الظُّلُمَاتِ مَنْ یَشَاءِ اللَّهُ یُضْلِلْهُ وَمَنْ یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلَیٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ آنگه وصف کافران
و مکذبان کرد و گفت آنکه آیات و بینات ما را تکذیب کردند کرانند و گنگانند یعنی از غایت جهل و نادانی بمثابه کران و گنگان اند
که در تاریکی بمانند و ایشان را هدایتی نبود گوش ندارند تا بشنوند و زبان ندارند تا بگویند و استماع نخواهند و در صفت
بر کران باشند خبری بشنوند که ایشان را خوش آید و از حجت گفتن گنگان باشند آنگه بفرمود که هر کرا خدای خواهد اضلال کند
و هر کرا خواهد بر راه راست بدارد و خدای تعالی اضلال انبیا و اولیا نخواهد اما آن را که اضلال ایشان خواست در دیگر آیه بیان
کرد و گفت یضل الله الظالمین و اما آن را که هدایت ایشان خواست هم بیان کرد والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
مراد با ضلال اینجا خذلان است یعنی هر کرا خدای خواهد خذلان کند و لطف نکند چون بسیاری ادله
متواتر و براهین واضح بر و عرض کنند و او در آن نظر نکند و اندیشه را کار نبندد و خدای تعالی
و برا با وگذارد چنانکه گفت و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون و فردای قیامت از راه ثواب و بهشت ایشان
گمراه کند چون اهل بهشت و ثواب نباشند و آن را که خواهد بهشت راه دهد چون اهل آن باشند با ایمان
و طاعت و اضلال خود بمعنی اهلاک است یعنی آن را که خدای خواهد هلاک کند و عذاب فرماید قُلْ أَرَأَیْتَکُمْ
إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السَّاعَةُ أَغَیْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ بَلْ إِیَّاهُ تَدْعُونَ فَیَکْشِفُ
مَا تَدْعُونَ إِلَیْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِکُونَ حق سبحانه و تعالی خطاب کرد محمد را و گفت ای محمد بگو این
کافران را که هیچ می بینید شما که اگر عذاب خدای بشما آید چنانکه بکافران دیگر آمد پیش از شما از عاد و ثمود

تا قیامت بشمار رسد و شما بدان عذاب مبتلا گردید شما جز خدا را نخوانید یعنی چون در وقت بلا و محنت خدا را می خوانید از بتانی

که هیچ نشنوند و ندانند و هیچ جواب نه دهند و بر هیچ از چیز و شر قادر نباشند اگر شما در دعوی الهیت این بتان از جمله

راست گویان اید آنکه فرمود که بلکه او را خوانید یعنی خدا را اجل جلاله تا او کشف کند و برکند از شما آنچه او را

بدان میخوانند از ضرر و بلا اگر وی خواهد که کشف کند و مصلحت دران باشد و شما در چنان حال معبودان خود را که با او

شریک کرده فراموش میکنید این ملامتی است که خدای تعالی کافران و مشرکان را کرد و بر سبیل تنبیه تا بدانند که

ایشان در عبادت اصنام مخطی اند و بالله العصمة وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ

وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ما پیش از تو ای محمد پیغمبران فرستادیم با امتان تا ایشان را دعوت کنند و باز راه ما خوانند پیغمبران رسالت

برسانیدند و پیغام گذاردند ایشان فرمان پیغمبران نبردند و در ایشان عصیان آوردند ما ایشان را بگرسنگی و قحط و نقصان

مال و النفس بگرفتیم تا باشد که ایشان تضرع و زاری نمایند و لابه پیش گیرند پس ایشان چون عذاب ما بدیشان رسید چرا تضرع

نکردند و زاری ننمودند و لکن دلهای ایشان سخت شده است شیطان اعمال ایشان را بیاراسته است تا آن محال و باطل بر چشم

ایشان مزین است مجبره میگویند خدای کفر بر دل و چشم کافر بیاراست خدای میگوید که مجبره دروغ میگویند این

کفر و باطل بر دل و چشم کافران شیطان بیاراست که آفریدگار ایمان بر دل مومنان ایمان بیاراستیم و زینه فی قلوبکم و کفر و باطل را

مکروه گردانیدیم و کره الیکم الکفر و الفسوق فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا

أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حق سبحانه تعالی

حکایت معامله خود کرد با ایشان انواع نعمت بر ایشان بکردیم و پیغمبران را با ایشان فرستادیم تا ایشان را از نعمتهای من یاد دادند

که ایشان را فراموش کرده بودند ایشان متذکر نشدند و جز از عناد و طغیان نورزیدند ما بر سبیل استدراج ایشان را و لطائف

ج نعمت مترادف بکردیم و در نعمت خیرات بر ایشان بگشادیم تا دشمنانه شدند بانچه داده ایم ایشان را چون معصیت و کفر

و عناد بیفزودند و من نعمت ایشان بیفزودیم استظهار حجت را تا هیچ عذر نماند ایشان را احوال ایشان در نعمت غرق شدند و گمان

بردند که آن را نهایتی نخواهد بودن ناگاه بگرفتیم ایشان را پس ایشان ناگاه از جمله نومیدان و متحیران و متحسران و فرزندان

شدند پس بریده شد عقب و اصل و نسل آنها که ستم کردند چنانکه از ایشان هیچکس نماند حمد و ثنا و ستایش مر خدای را آنکه هلاک مستحق

رسانیدن خدای که پروردگار عالمیانست بر همه حال محمود و مشکور است والله اعلم قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ

قُلُوبِكُم مَّنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِهِ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ

إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ حق تعالی با پیغمبر می گوید که کافران را بگو ای محمد آن کافران را می بینید شما اگر خدای شنوای و بینای شما یعنی دو قوت سامعه و باصره

از شما بازستاند و مهری بر دلهای شما نهد تا چیزی نشنوید و نه بینید و ندانید هیچ خدای است بجز از خدای که آن را باز دهد بشما باز رد

بر سبیل الکارست یعنی هیچ خدای نیست که این بکنند پس واجب آن بود که جزا و را بنرسید اگه گفت که بیکر که با چگونه میکردانیم

آیات و بینات را و در تصرف او میکنیم و اگه ایشان نیز ابگو که چگونه عدول و اعراض میکنند بگوای محمد ایشان را که ای می بینید شما

که اگر عذاب خدای بشما آید ناگاه چنانکه شما از آن بیخبر باشید یا آشکارا چنانکه ببینید و خبر دارید یعنی بشب یا بروز چون چنین بود

هیچکس هلاک نشود الا قوم ظالمان و کافران و اگر دران میان مؤمنان و اطفال هلاک شوند آن نه بر سبیل عقوبت بود بر سبیل امتحان باشد

و خدای عوض دهد ایشان را بران الم وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ما این پیغمبران را نفرستیم الا بشارت دهنده بثواب و ترساننده از عقاب پس هر که ایمان آرد

و کار خود باصلاح آرد بر ایشان که چنین باشند هیچ ترسی نباشد و ایشان هیچ نوع اندوه گین نشوند این آیه رد ... بر کافران که التماس لعنت

کردند و معجزات خواستند حق سبحانه تعالی فرمود که ایشان پیغمبران منند بشارت و انذار ... ما از ایشان میخواهند ایشان بران

قادر نباشند و کار ایشان نیست آن کار منست هر که با ایشان ایمان آورد و لعنت نکند جزا او ادا کنم بود و نشاد مانی و اما ایشان که آیات

ما را بدروغ دارند و راه فسق و فساد روند و عذاب با ایشان رسد با آن کفر و فسق که ایشان را باشد در دار دنیا قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ

اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ رسول را میفرماید که بگو این کافران را که

من نمیگویم و دعوی نمیکنم که خزاین خدای نیز در دست منست تا شما را تو نگر کنم و نمیگویم که من غیب دانم تا شما را از عواقب و مصالح و غایات خبر دهم

و نیز نمیگویم شما را که من فرشته ام بلکه آدمی ام شما مرا می دانید و نسب من می شناسید من متابعت نمیکنم الا آنرا که بر من وحی

میکنند و خبر میدهند از احکام غایبات و مصالح از پس در حلال و حرام و این برای آن گفت تا در لعنت با ایشان در بسته شود و در گمانهای

باطل بر بند آنکه گفت بگو ایشان را بر سبیل مثل که راست باشد نابینا با بینا یعنی کافر با مؤمن و جاهل با عالم راست نباشد پس شما

ای کافران آخر هیچ اندیشه نمیکنید تا بدانید و انصاف از خود بدهید و معتزله بدین آیه تمسک ساختند بران که فرشتگان از

پیغمبران اند که او گفت وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ اگر او به از فرشته بودی این سخن متناقض بودی و السلام را ما را این آیه هیچ تمسکی نیست

سبب نزول این آیه آنست که کافران گفتند بر سبیل تهکم لولا انزل علیه کنز چرا بادکنجی فرو نیاید و از بین جواب داد

قل لا اقول لکم عندی خزاین الله آنکه گفتند اگر او پیغمبر است چرا غیب نمیداند او گفت من علم غیب دعوی نمیکنم و لا اعلم الغیب

گفتند اگر پیغمبر است چرا که طعام میخورد و در بازارها میگردد ما لهذا الرسول یأکل الطعام و یمشی فی الاسواق او گفت من کی گفتم که

فرشته ام که طعام نخورم و لا اقول لکم انی ملک آنچه کار منست اختصاص و مزیت منست آنست وحی می آید

بمن و من آنرا متابعت میکنم برین معنی هیچ شبهه نیست که بدان تمسک سازند والله ولی التوفیق وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ

يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ حق تعالی درین آیه امر کرد رسول را

که بترسان بدین قرآن و اعلام کن مخالفان آنرا که ایشان از قیامت و حشر و نشر بترسند از آنکه ایمان

باقرار و مخالف منقطع باشند و بو عصاه او منقطع شوند از بهر آنکه دانند که ایشان را با خدای تعالی حشر خواهد بود

وایشان را در آن روز ولی و یاری و ناصری نباشد و نیز شفاعت کننده بدون خدای تعالی یعنی اذن و امر و رضای او کسی را در قیامت این نبود چون چنین دانند با و امر و نواهی انتفاع گیرند و ایشان را اعلام و انذار کن تا باشد که بترسند و متقی شوند و از معاصی اجتناب کنند و گفته اند که لیس لهم کلامی مستانف است و بر جهودان و ترسایان که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه ولا تطرد

الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم

فتکون من الظالمین جماعتی از سرکان قریش بر رسول بگذشتند رسول دیدند نشسته و نیز دیک او صهیب بود و بلال و خباب بن الارت و مسلمان و جماعتی ضعفا گفتند ای محمد تو بایشان راضی شده و از ما وایشان را بدل ما گرفته ایشان را از پیش کن که ما را ننگ می آید که با تو نشینیم و ایشان در مقابله ما نشسته باشند و نیز دیک ما تا ما بیاییم و بتو ایمان آریم و این بر سبیل مکر و خدعه گفتند یا محمد ایشان را از خود دور کرد و این جماعت نیز دوی بیابیند و ایمان بیارند تا وی تنها ماند حق تعالی

از مهر و مکر ایشان خبر دارد سلمان رحمه الله گفت ما جماعتی ضعفا چون بلال و صهیب و خباب با رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که اقرع بن حابس تمیمی و عیینه بن الحرث الفزاری بما بر گذشتند گفتند یا محمد ما را بیشتر از آنچه منع میکند از ایمان بتو آمد و شد نیز دیک تو حضور ایناست تو دانی که ما را عیب بود با ایشان نشستن اگر ایشان را دور

با بنشین تو ایم و ایمان تو اریم جدا ایشان جماعتی که ایشان زنده پوشیده اند و ما را ننگ باشد از مجالست ایشان رسول صلی الله علیه

گفت ما انا بطارد المؤمنین من ایشان را نه برانم که ایشان مومنان اند گفتند تو نوبتی بنه که روزی ما را با تو باشند و روزی ایشان گفت نکنم گفتند ایشان را فرو تر کن تا ما بر تو نشینیم و بر دانی دیگر آنست که رسول همت

کرد از حرص بر ایمان ایشان تا نوبه نهد و بر این قرار دارند گفتند این قرار بر جایی بر باید نوشتن رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیر المومنین علی را حاضر کردانید تا قرارنامه نویسد جبرئیل آمد و این آیه آورد و گفت مر ایشان دور

مکردان از نزدیک خود ایشان را که خدای خود را می خوانند بامداد و شبانگاه یعنی نماز بامداد و نماز دیگر و نماز شام بگذارند عبادت

چون نماز در لغه دعا باشد عجب نبود اگر دعا در شرع نماز باشد مجاهد گفت رضی الله عنه که قرآن خوانند بامداد و شبانگاه و مراد ایشان از آن ذکر خدای و رضای وی باشد آنکه گفت ای محمد تو چگونه برانی ایشان را که از شمار ایشان

بر تو چیزی نیست و از شمار تو بر ایشان بلکه حساب هر کسی بر وی است نه بر دیگری تا برانی تو ایشان را که اگر چنین کنی

تو از جمله ظالمان باشی وکذلک فتنا بعضهم ببعض لیقولوا اهؤلاء من الله علیهم من بیننا الیس الله باعلم

بالشاکرین خدای سبحانه و تعالی درین آیه بیان میکند حالت ابتلا هر کسی به دیگری و گفت همچنین امتحان کردیم

و پیدا نمودیم توانگران را به درویشان و درویشان را به توانگران در حال بد و دلشان در باب حال توانگران بنگرند و از آن فقر

و فاقه خود صبر کنند جزای صابران یابند و توانگران در حال درویشان بنگرند در حال خود و بدانند که خدای تعالی بر ایشان

ایشان کردند شکر کنند تا مزد شاکران یابند وجهی دیگر آنست که خدای تعالی گفت من ابتلا امتحان کردم این اشراف و توانگران را
با آنکه بعوض مال و حال درویشان را با به قربت و مجالست رسول دادم تا ایشان با بیان پنهان شدند و تمنای مثل حال ایشان
کردند و خواستند که از آن شرف و منزلت ایشان را نیز بهره بود و بیامده اند تا مغالطه زنند و خدعه کنند
و دران باید با ایشان مزاحمتی کنند من نگذاشتم و رخصت ندادم تا حتی که فرستادم تا کار ایشان خوار شد در آن حد
که گفتند اهؤلاء من الله علیهم من بیننا اند که خدای تعالی ایشان را بر ما منت نهاد و این توبیخ داد اکنون حق تعالی جواب
از اعتراض ایشان گفت که خدای عالمتر است با آنکه شکر نعمت او کنند و شاکر او باشند ابو سعید خدری روایت کرد که
با جماعتی ضعفاء مهاجر و انصار در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی از ما جا بعضی می پوشیدند و یکی
از ما قرآن میخواند و ما استماع میکردیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم درآمد و بایستاد چون آن خواننده رسول را بدید خاموش شد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ما سلام کرد و گفت شما در چه کار اید گفتیم ای رسول خدای قاری قرآن میخواند و ما استماع
میکنیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت الحمد لله که از امت من جماعت را بدید آورد که با ایشان نشین و صبر کنم
بیامد و در میان ما بنشست و در نشستن خود را با ما برابر کرد آنگه اشارت کرد بدست که گرد من حلقه شوید ما گرد رسول صلی الله
علیه و آله و سلم حلقه شدیم رسول در ما نگاه کرد و گفت ابشروا صعالیک المهاجرین بالنور التام یوم القیمة بشارت باد
شما را ای درویشان مهاجر که کننده بنور تمام روز قیامت فردای قیامت پیش از توانگران در بهشت شوید به نیم روز که مقدار آن
پانصد سال باشد انس روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای جماعت درویشان خدای تعالی مرا گفت
که با شما نشینم و برای صبر کنم شما اینانید که خدای مرا می خواند بیامداد و شبانگاه و مجالس شما و مجالس انبیا است
و صالحان که پیش از شما بوده اند عبد الله عمر گفت روزی با جماعتی نشسته بودیم امیر المؤمنین علی بود و سلمان و صهیب
و بلال و ابو سفیان بگذشت ما گفتیم کی باشد که شمشیر با جای خود بگیرد از گردن این جبار که دشمن خداست ابو بکر حاضر
بود گفت این سخن گرامی گوید مر قریش را خبر برسول رسید گفت یا ابا بکر برو و از ایشان عذر خواه و دل
ایشان خوش گردان که اگر ایشان بر تو خشمناک شوند خدای بر تو خشم گیرد او بیامد و گفت یا علی از بهر خدای
دل خوش کن از آن سخن که من گفتم اگر در دل تو از آن چیزی هست گفت من دل خوش کردم و در دل من چیزی نیست
از ایشان هم عذرخواهی بنزد ایشان رفت و از ایشان همه عذر خواست وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ عکرمه گفت آیه در ایشان آمد که خدای تعالی عمر را نهی کرد از طرد ایشان و هر گه که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ایشان را بدیدی ابتدا بسلام او کردی و گفتی الحمد لله که در امت من جماعتی پدید کرد مرا فرمود که ابتدا بسلام ایشان من کنم
عطا گفت آیه در حق امیر المؤمنین علی آمد و حمزه و جعفر و عمار و یاسر و ابو بکر و عمر و عثمان و جمعی از صحابه که بنزدیک پیغمبر آمدند و گفتند

که ما گناه کرده ایم واز آن توبه میکنیم اکنون خدای تعالی توبه قبول کند رسول صلی الله علیه واله وسلم خاموش بود جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه
آورد و این آیه اول مطابق آیه است و اما بر عموم حمل کردن اولیترست خدای عز و جل این آیه به رسول فرمود بتوفیق مومنان و احترام ایشان
و ثنا بر نهادن و تسلیه دادن ایشان و گفت چون بتو آیند آنانکه بمن و آیات من ایمان دارند بگو ایشان را که سلام علیکم سلام بر شما باد
و از همه آفتها سلامت ایشان باد آنکه فرمود رسول را که ایشان را امید ده و دل خوش کن و بگوی که خدای تعالی رحمت بر خود نوشت است
اهل اشارت گفته اند که خدای تعالی حرفی بر خود نوشت و حرفی بر تو نوشت آنچه امانت تکالیف و میثاق است بر تو نوشت کتب علیکم
الصیام و کتب علیکم القصاص و رحمت بر خود نوشت از بهر تو کتب ربکم علی نفسه الرحمة اگر تو با عجز و ضعف و مشقت باش فعال وفا کن او نیز
که با کرم و فضل خود با آنچه بر خود نوشته وفا کند آنچه نوشت چون رنجی بدان تعلق داشت از روز قصاص نگفت که من نوشتم
بلفظ مجهول یاد کرد و گفت کتب علیکم بر شما نوشتند چون برحمت رسید گفت که من نوشتم حواله با خود کرد کتب ربکم علی نفسه الرحمة
همچنین در شراب قطیعه فرمود و سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم گفت دوزخیان را آبی گرم دهند که امعاء و روده‌های ایشان را
پاره پاره کرداند چون بشراب وصلت رسید گفت من دهم و با هیچ نبی مرسل و فرشته مقرب نگذارم و سقاهم ربهم شرابا طهورا
ابراهیم پیغمبر رنجوری بخدا حواله نکرد و گفت اذا مرضت فهو یشفین چون رنجور شد صحت و شفا بخدای تعالی حواله کرد فهو یشفین آنچه فعل
خدای بود چون درد و رنجوری و کراهتی بود بخدای تعالی حواله نکرد و ادب نگاه داشت و آنچه در راحتی بود بخدای حواله کرد عجب
از آن کس که رنجی و ناشایستی که از وی در وجود آید همه بخدا حواله کند نویسندگان چهار اند کرام الکاتبین اند که اعمال تو نویسند
و حفظه اند که احوال تو نویسند و قلم است که اعمال و آجال تو نویسد و خدا است که رحمت با کمال برای تو نوشت آنچه
قلم نوشت از آن محو بود یمحو الله ما یشاء و یثبت و آنچه کرام الکاتبین و حفظه نویسند از آن بدل بود فاولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات و آنچه خدای نویسد کسی از آن محو نکند و تبدیل بدان راه نیابد ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید آنچه خدای نوشت
لا محاله بباشد و از آن تغییر نشود سلیمان پیغمبر علیه السلام گفت آصف را نامه نویس بلقیس نوشت نامه انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم
بهدهد داد هدهد ببرد و بفکند آنجا بلقیس برداشت و برخواند و پیش تخت سلیمان آمد و اسلام آورد و گردن نهاد اینجا که کنند
سلیمان و نویسنده آصف بود و برنده هدهد بود و خواننده بلقیس چند آنکه کرامت پدید آمد که هفتاد ساله کفر بلقیس با چیزی بود
عجب نباشد اینجا که قلم قلم عنایت باشد و لوح لوح رعایت باشد و مداد مداد از خزانه هدایت باشد املا کننده مولی باشد آرنده جبرئیل
امین باشد خواننده محمد مصطفی صلوات الله علیه باشد که هفتاد وسوسه ابلیس باطل شود و نوشته من سه است یکی کتابت منت بتو و یکی
تکلیف منست بر تو و یکی رحمت منست برای تو در دست گرفتی و آنچه تکلیف منست بر دست گرفتی لاجرم رحمت منت است مر ترا نوشتم اگر
آنچه از تو بدی در وجود آید بجاهل و نادانی از کرم از تو در گذارم انه من عمل منکم سوءا بجهالة کار چنین آمد و حکمت چنین داده
که هر که او بدی کند بجهالة و نادانی یعنی حلال از حرام نشناسد یا بمال و عقوبت آن جاهل باشد آنگه توبه کند از پس آن گناه مصلح شود
و آنچه بگناه افساد کرده باشد بتوبه اصلاح کند بر گذشته پشیمان شود در آینده عزم کند که مانند آن نکند و خدای آمرزنده و مهربانست

بیامرزد و بار خود شد رحمت کند و بخشاید وکذلک وما همچنین که شنیده ایات مفصل کنیم و تفصیل دهیم از بعض
باهمچنین که درین سوره تفصیل ایات و بینات کردیم و دلایل و حجج مشرکان همچنین تفصیل کنیم و بیان کنیم ادله و حجج را
برای اهل حق و اهل باطل و تا بدانی و هویدا و روشن شود و بر اراه انانکه ایشان مجرمان و کناهکاران اند قُلْ إِنِّي
نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ
مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ حق سبحانه وتعالی رسول را فرمود که مشرکان را بکوی که مرا نهی کرده است خدای و زجر کرده
انانکه معبودان شما اند پرستیم بدون او و نیز کفته است که بکو که من متابعت اهواء شما نکنم چه اکر کنم کمراه باشم و از
جمله مهتدیان و راه یافتکان نباشم و بکوی که من بر بینتی و حجتی ام از خدای خود و بصیرتی و شما دروغ می دارید انرا
و تعجیل میکنید و میخواهید و ان نزدیک من نیست و بدست من نیست و بمن تعلق ندارد و ان بخدای تعلق دارد و حکم بدان
جزا و را نیست حکم کند بحق و راستی و او بهترین حکم کنندکان است این ایه را دلیل است بر انکه خدای عز و جل
قضا بکفر و معصیت نکند و ان قضای نباشد از بهر انکه کفت که خدای تعالی کند که کفر و معصیت باطل است باید که قضای
او نباشد انکه کفت بکو که اکر انچه شما بان استعجال میکنید بدست من بودی و نزدیک من بودی بکردمی
میان من و شما کار محکم و تمام شدی و از بلای شما برستمی لکن بدست من نیست بفرمان خدای است و خدای عالمتر است
بظالمان و احوال ایشان که کرا تعجیل عذاب باید داد و کرا مهلت و مصلحت بچه تعلق دارد وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا
إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
اکر کفت که چکونه حسن نباشد که هرچه در زیر پرده غیب است بعلم اوست و کلید ان نزدیک اوست و راه کشایش ان باعلام
و اخبار اوست از وی توان شناخت و از وی توسل توان کرد جز از وی کسی دیکر نداند برای انکه هر که عالم بعلم باشد
انچه داند از طریقی داند و چون بغیب طریقی نباشد او غیب نداند مفسران خلاف کرده اند که مراد بمفاتح الغیب چیست عبدالله عمر
از رسول روایت کرد که این پنج چیزی است که درین ایه است إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ الی اخرها ضحاک و مقاتل کفتند که
خزاین زمین خدای است علم نزول عذاب و انکه کی مصلحت باشد و کی نباشد و کی تعجیل باید کرد و کی مهلت باید داد و کفته اند که احوال
خلقان از سعادت و شقاوت و عواقب اعمار و خواتیم اعمال است و نیز داند انچه در دریا ها و بیابانهاست یعنی هرچه بری بحری
و خشکی هرچه در آبست و در صحراست از جماد و حیوان علم ان نزدیک خدای است و هیچ برک از درخت فرو نیفتد الا که خدای تعالی داند
از او علم او بدان محیط است عبدالله عباس کفت هیچ درخت نیست در بر و بحر الا که بران فرشته موکلست و داند هر برکی ازان در
بیفتد چند است کدام برک بود که جانوری بخورد و چند بیفتد و چند بماند و انچه خدای کفت چیزی است که بخاطر ما نزدیک باشد
بلکه جمله معلومات او را نهایت نیست هر صفت معلومی دارد واجب است که معلوم او باشد را جز و تفاصیل تقادیم تشاند

و نیز هیچ دانه نیست در زیر زمین الا که بعلم وی است گفته اند که مراد بظلمات الارض ریزه ازتخم خواست که زمین برو
نهاده است و هیچ تر و خشک نیست اندر کتابی مبین و روشن است و گفته اند که رطب و یابس باد ایه در رطب زمینی است
که نبات رویاند و یابس آنچه نروید و گفته اند که رطب زبان مومنست بذکر خدای تر شده و یابس زبان کافرست از ذکر خدای
خشک گشته و رطب قطره بارانست و یابس موقع اوست از زمین در خبرست که رسول الله صلوات الله علیه و سلامه گفت شب
معراج مرا باسمان بردند فرشته دیدم که او را هزار دست بود و هر دستی هزار هزار انگشت بود و با انگشتها حساب و شمار
جبرئیل را گفتم این فرشته تو دانی که از آنگاه که خدای تعالی جهان آفرید کیست و چه حساب میکند گفت او فرشته ایست موکل بر
قطرهای باران نگاه میدارد که چند قطره از اسمان بر زمین می اید من آن فرشته را بدیدم گفتم ای فرشته تو دانی که از آنگاه که خدای
آفرید تا امروز چند قطره باران از آسمان بر زمین امد و تفصیل آن نیز دانم که بر بحر چند امد و بر خشک چند آمد و در خراب چند و بر ویرانه
بر بستان و بر شورستان چند و بر گورستان چند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت عجب ماندم از خاطر او در آن حساب حفظ آن مرا گفت یا رسول الله
ست که من از حفظ آن عاجزم این خاطر دهان و زبان و انگشتان بدان تیز بسیم گفتم آن کدام است گفت جماعتی از امت تو در
مجمعی حاضر باشند که چون نام تو برند ایشان باتفاق بر تو صلوات دهند من حصر و عد آن نتوانم اهل معانی گفته اند این جمله کنایت
و عبارت از معقولات معلومات و این الحجت خاطر ما ذکر کرد که چیزی خالی نبود یا در بحر باشند یا در بر یا بر کی باشند بر بالای زمین یا دانه
باشند در زیر زمین یا تر یا خشک و غرض این بیان آنست تا مکلفان بطاعت نزدیک شوند و از معصیت دور مکلفان آن محاطب مامور
و منهی اول بیز که محصور و محفوظ باشند تا بران جزا دهد ملوّاب و عقاب فرماید از امام جعفر بن محمد صادق روایت کرده اند
که مراد ببرگ ایشان سقطست که از شکم مادر بیفتند و مراد بحبه در ظلمات فرزندست در رحم مادر و مراد
برطب آنچه از آن زنده ماند و بزاید و مراد بیابس آنچه مینت شود یا بمیرد و مراد بکتاب لوح محفوظ
نزدیک بیشتر مفسران وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى
ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ حق تعالی درین ایه از جمله نعمتهای خود بعضی تذکیر کرد و باید داد
مکلفان را گفت او آن خدای است که شما را متوفی کرداند در شب بخوابانند تا قبض روح شما کنند
و از شما کسب میکنند بروز می شناسد و می داند از خیر و شر شما را پس برانگیزد شما را یعنی بیدار کنند از خواب
در روزها تا آن اجل معلوم را و انفاس شمرده شما را تمام کرداند پس مرجع و بازگشت شما باو باشد پس آنکه شما را
خبر دهد با آنچه کرده باشید یعنی هر کسی را جزا بسزا دهد بر وفق عمل او وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ
حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ
الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ حق تعالی درین ایه بیان میکند که خلقان همه اسیر و مقهور او یند و برا و بالای ایشانست نه
جهت بلکه قوت و قهر و غلبه گفت اوست خدای که شکننده کام جباران و قهر کننده متکبرانست فرمان او بالای فرمان ایشانست

بفرستد بر شما نگاهبانانی که شمارا نگاه میدارند تا انکه که وقت مرگ یکی از شما اید رسولان یعنی
فرشتگان ملک الموت واعوان او جان او بردارند وایشان در انچه بایشان مفوض است هیچ تقصیر نکنند
وتغافل ننمایند وقبض روح هیچکس پیش از اجل نکنند رسول خدای گفت که شب معراج که مرا باسمانها بردند فرشته را دیدم بر کرسی
نشسته وچین در روی ودل تنگ همه فرشتگان چون مرا دیدندی در روی من بخندیدندی مگر او واو لوح در دست گرفته در ان نگاه میکرد
جبرئیل را گفتم این فرشته کیست که در روی من نخندید واستبشار نکرد گفت این ملک الموتست که از انگاه که خدای تعالی اورا بیافرید
کس اورا خندان ندیده است گفت براو شدم واورا گفتم یا ملک الموت قبض ارواح خلقان چگونه کنی که یکی بمشرق یکی بمغرب
واین لوح چیست واینجا چه نوشته است گفت اما این لوح در آجال خلقانست خدای از این شب قدر تا ان شب قدر امانرا که
در ان سال وقت نهاده باشد نام ایشان واجل ایشان بر این لوح ثبت فرماید وبمن دهد تا در وی می نگرم وان وقت مرا امر میکنم
واما کیفیت قبض حق سبحانه وتعالی این دنیا پیش من چنانست که خوانی پیش کسی نهاده هر کجا که خواهد دست بیازد وانچه خواهد
خورد وبر دارد دیگر روایتست که گفت مرا اعوان باشند نه هرکسی را من تولای قبض روح او کنم انجا که خواهم اعوان ودیگر فرشتگان
من بروند وقبض روح انکس کنند فذلک قوله تعالی توفته رسلنا ثم ردوا الی الله باز ارند بخدای تعالی یعنی با جایی که در انجا
جای کس را حکم نبود جز اورا انکه وصف کرد اورا بانکه او خداوند ایشانست واولی ترست بایشان برای انکه خالق ومالک ایشانست
واو اولی ترست بایشان برای انکه خالق ومالک ایشانست وقادر بر نفع وضر ایشان واوست ان خداوندی که حکم اوراست وکس را بروی
حکم نیست واو زود حساب تراست از همه حساب کنندگان قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ
أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ بگوای محمد این کافران را
که کافر نعمت اند که شمارا نجات دهد وبرهاند از تاریکیهای بر وبحر چون گرفتار شوید در شبهای تاریک که در بیابان ماندید وکشتی در دریا
متحیر شده واگر نه آن شبی که ستارگان راه نمای شما اگر دست که بان راه برند والا هلاک شدندی ورا نجات نیافتندی در چنان
الی شما میخوانید خدایرا بزاری وپوشیده که جز وی کس برا اطلاع نیست ومیگویید که بار خدایا اگر مارا ازین محنت وشدت نجات دهی
ما از جمله شاکران شویم اگر ایشان جواب ندهند تو ای محمد بگوی که خدای است که برهاند شمارا ازان شدت وسختی واز هر غمی وامدوهی انگه با این
همه شرک می ارند وبا او انباز میگیرند قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ
بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ
وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ بگوای محمد که اوست ان خدای که قادر وتواناست بر انکه بفرستد بر شما عذابی از بالای سر شما چون صاعقه وسنگ باران
چنانکه با قوم موسی کرد وبا قوم لوط وطوفان که با قوم نوح کرد یا از زیر پای شما چنانکه قارون کرد از خسف یا عذابی از بالای شما یعنی از سلاطین
وامرا ظلم واز زیر پایهای شما یعنی بندگان وزیردستان او یلبسکم یا در شما پوشاند یعنی اکنده کند واختلاف کلمه وناسازگاری واختلاف
هوا ویچشاند شمارا بعضی باس بعضی شدت وعذاب یعنی شمشیر مختلف چنانکه در بنی اسرائیل در خبرست که چون این ایه امد رسول صلی الله علیه وآله وسلم

که جبرئیل را گفتم ما لقا امتی علی ذلک لقا امته من وازین چیزها چه باشد جبرئیل گفت من بنده از بندگان خدایم چون تو ...

درخواه رسول صلی الله علیه وآله وسلم برخاست وضو تازه کرد و نماز کرد واز خدای تعالی درخواست که این آفات از امت او بگرداند

وحاجت روا کرد ویکی ممنوع آمد پس رسول علیه السلام گفت من از خدای درخواستم تا عذاب ... از امت مرا بگرداند عذاب

از بالای سر ایشان وزیر پای ایشان اجابت کرد و درخواستم تا بأس ایشان در میان یکدیگر نکند اجابت نکرد جبرئیل گفت فنای امت تو منع

خواهد بود وخباب ابن الارت گفت که شبی از شبها رسول صلی الله علیه وآله وسلم را مراقبت میکردم واو نماز میکرد تا صبح آمد

چون روز بود گفتم یا رسول الله دوش نماز بسیار کردی ودیگر شبها ندیدم که چنین کردی گفت این نماز رغبت بود ودر رهبت

بود واز خدای سه ... بخواستم دو بداد ویکی منع کرد از خدای درخواستم تا دشمن بر امت من مسلط نکند بداد و درخواستم

تا بریشان قحط عام نفرستد که از آن هلاک شوند بداد و درخواستم تا شیعه شیعه نشوند و بأس ایشان در میان ایشان نیفکند اجابت نکند

و مرا انداد النظر بنگر که ما آیه چگونه میگردانیم وبیان چگونه میکنیم تا بود که ایشان بدانند وقوم تو دروغ میدارند قرآن را عمل او

در یافت او و مرا انداد ولعنی قرآن را ا را که و موود رسول را که بگوی که من بر شما وکیل نه ام یعنی موکل ندارم ومسلط

نگاهبان تا شما را از کفر وتکذیب منع کنم بقهر واین آیه با آیه قتال منسوخ شده است وآن وقت رسول را امر فرموده

که در مکه بود چون اسلام قوت گرفت آیه قتال آمد و واجب شد کافران را بقهر از کفر وتکذیب منع کردن آنگه گفت

بگوی این قوم را که هر خبری را ازین اخبار که من میگویم قرارگاهی هست ووقت وقوعی که ظاهر شود والبته آن را صدق

آن خبر بدانند که تو راست گفتی و زود بود که بدانید شما صدق وصحت این اخبار یا در دنیا یا در آخرت بعضی گفته‌اند

مراد وقت ظفر رسول است بر ایشان عطا گفت که معنی آنست که عذاب هر جماعتی را وقتی است تا آن وقت

در نیاید آن عذاب وآن هلاک نرسد در بعضی تفاسیر آورده اند که این آیه چون بر کاغذ نویسند و در دندان کرم

در دندان را سود دارد والله اعلم وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي

حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ

مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ سبب نزول این آیه آنست که مشرکان چون بکه مکر ...

حدیث رسول کردندی و در قرآن طعن زدندی وچون مسلمانان حاضر بودندی انکار کردندی خدای تعالی

این آیه فرستاد و ایشان را از مجالست ایشان نهی کرد وگفت ای محمد چون ببینی یعنی تو یا امت تو آنها را که در قرآن که آیات

ماست خوض میکنند و در معجزات رسول و در دین هر دو طعن می زنند وتکذیب میکنند واستهزا وافسوس میدارند

از ایشان اعراض کن واز مجالست ایشان دور شو ودر پاکن ایشان را تا آنگه که در حدیثی دیگر شروع کنند و اگر چنان

که شیطان از یاد تو ببرد و فراموشت گرداند آنجا ترا مواخذه نیست اما پس از آن که یاد آید با ایشان ظالمان کافران

منشین واین در بدایه اسلام بود اما چون اسلام قوی شد مسلمانان با کافران انکار کردند ونشست با ایشان بر سبیل احتیاج روا داشتند والله اعلم

بلخی گفت که این آیه را دلیل است بر آنکه نسیان بر پیغمبران جایز است بخلاف الجز و قصه گویند جواب او آنست که سهو
و نسیان در آنچه از خدای میگذارند بر ایشان روا نبود چه اگر روا بود وثوق از قول ایشان برخیزد اما در امور
دنیی سهو و نسیان بر ایشان روا بود و ما و ام تا که مستمر نشود که منفر بود و چگونه سهو و نسیان بر ایشان روا نبود که
ایشان بخسبند و بیمار شوند در بیماری آنکه فرمود که از حساب کافران خایض در طعن قرآن بر مومنان هیچ چیز
نیست و لکن ایشان را ذکری و یادکردنی است باشد که ایشان از خوض و مجالست خایضان حذر کنند و بعضی از مفسران
چون سدی و سعید جبیر و غیر ایشان گفتند که سبب نزول این آیه آن بود که چون آیه اول آمد و مسلمانان را از مجالست کفار نهی کرد
در وقت خوض در طعن قرآن و رسول مسلمانان گفتند یا رسول الله هرگاه که مشرکان این حدیث کنند ما خانه خدای
و مسجد الحرام و طواف رها کنیم کار ما بر خلل شود خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت از حساب و شمار کافران شما
که متقیان اید هیچ نیست یعنی حساب ایشان بر ایشانست و عقوبت بر نفس ایشان و قولی دیگر آنست که متقیان را از حساب باکی و رنجی
نباشد بر ایشان جز مجرد حساب نبود اما تبعت و مناقشت حساب نباشد وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا
وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ
لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ میگوید و میفرماید که رها کن
آنکسانی را که دین خود را لعب و لهو و بازی گرفته اند و بدان سخریه و افسوس میکنند و با ایشان مناظره و محاجت مکن که ایشان گوش ننهند
و نشنوند و گویند که زندگانی دنیا ایشان را مغرور کرده است و فریفته گردانیده و گفته اند که مراد آنست که هر امتی که عیدی گیرند
ایشان را آن عید عبادتی فرمودند الا آن عید بلعب و لهو بسر برند الا امت محمد که ایشان اعیاد خود را بنماز
و عبادت صرف کنند گفت دست از ایشان بدار که ایشان مغرور و فریفته اند و یاد ده و موعظت گوی ایشان را بدین قرآن تا گرو
کرده نشوند هلاک نشوند یا بعذاب سپرده نکردند هر نفسی که عمل بد کرده باشند بسبب آنچه کسب کرده باشد که آنگاه آن نفس را بدون خدای تعالی
و انبوی در گذشته و او را هیچ یاری نباشد که یاری وی کند و هیچ شفیعی که از بهر وی شفاعت خواهد و اگر خواهد که نفس خویش را
باز خرد و بهر چه ممکن باشد یعنی بتقدیر اگر دنیا و هر چه در دنیاست در آن روز ملک وی باشد و خواهد که خویشتن را از عذاب باز خرد
از وی قبول نکنند و وی را باز نفروشند ایشان آنانند که ماخوذ و معذب و مرتهن شدند بعمل بد خود و ایشان را شرابی باشد
از آب گرم و تافته و عذابی مولم و رنجاننده و این شراب و عذاب ایشان را بظلم نباشد بلکه بعدل باشد و بسبب آن کفر و ظلمی باشد
که در دنیا آورده باشند و گویند در خبر است که اهل دوزخ چون سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند ایشان را طعامی آرند از ضریع و آن
نوعی از خار که آنرا اشتر خواره گویند از آتش تا آنرا بخورند آنگه تشنگی بر ایشان غالب شود سالهای بسیار فریاد کنند از تشنگی کاسهای
بدست ایشان دهند از آب گرم تافته چون نزدیک روی خود برند گوشت روی ایشان در آنجا افتد از گرمی چون باز خورند همه امعای ایشان
پاره پاره شود چنانکه فرمود و سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم قُلْ أَنَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ

يَهْدِيَنَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آیه عام است در جمله کفار

که مسلمانان را دعوت کردند با عبادت اصنام میگوید که بگوای لشان ابقول شما دعوة شما ترک خدای کنیم که افرید کار ما و سما

و جمله خلایق است نفع دهنده و سود کننده است پرستش او در دنیا و اخره و نخواهیم و نپرستیم بدون خدای چیزی را

که ما را نفع نکند و مضرت نکند و بر سود و زیان ما قادر نباشد اگر نه پرستیم سود نتواند کرد و اگر رها کنیم زیان نتواند کرد استفهام

بر سبیل انکار یعنی هرگز نخواهیم و نپرستیم و همچنین مگوی که هرگز بود که ما را باز گردانند یا باز گردیم بر همان عقب که امده باشیم

پس از انکه خدای تعالی ما را هدایه کرده است و راه نموده یعنی پس اکنون که ایمان اورده ایم کافر شویم چون کسی که

شیطان او را گمراه کنند و سرگشته گردانند او را در زمین و او حیرانی و سرگشته بود با چنین حالتی او یارانی

باشند که دعوتش کنند با راه راست و گویندش که بیا نزدیک ما ای تا دست تو گیریم و ترا باز نکنند و فرمان

او نبرد انگه گفت که بگوی ای محمد که هدایة خدای است آن هدایه است و هر چه جز از هدایت وی است آن

ضلالت بود و ما را بهدایة خدای فرموده اند و فرموده اند که گردن نهیم و منقاد شویم فرمان خدای را که پروردگار

عالمیانست و گفته اند ما را که نماز بپای دارید و از خدای بترسید با جتناب معاصی او که او آن خداست که حشر شما

با او خواهد بودن وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ

فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ او ست آن خدای که آسمان افرید و زمین افرید بحق نه بباطل غرض

او حکمت و صواب و صلاح خلق بود و لعب و لغو نیافرید و بباطل چنانکه گفت وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا

و گفته اند که بحق افرید یعنی بکلمه حق که کن است و یاد کن ای محمد روزی که تا برشنسند از خدای تعالی در روزی که گوید جمله

چیزها که کن بباش حادث گردد و این امر حقیقی نیست بلکه عبادتست از تسخیر و تکوین موجودات بر سبیل تشبیه انکسی که چیز خواهد

که بباشد بباش باشد و در وجود اید گفتار خدای حق است و ملک پادشاهی او راست بعضی گفته اند که این خطاب

با صورتست یعنی با قالبها و دماغ در وقت باز افریدن در وا بود بدین معنی که گوید خلق را کن یعنی بباش بسیح ما

گفتار حق او و او راست پادشاهی در روزی نفخ که در ان روز در صور دمند و او ست دانای پنهان و اشکارا و او

محکم کار و درست کردار و دانا بهمه چیزهای در خبر است که رسول گفت شب معراج اسرافیل را دیدم صور در دهن گرفته

و ان بر شکل سروی بود سر در دهن او و ان دیگر سر چهل هزار منفذ داشت در زیر عرش و او چشم در زیر عرش کشیده بود

جبرئیل را گفتم که چند گاه است تا او این صور در دهن دارد گفت از ان وقت که خدای تعالی عالم را افرید او را افرید و صور در دهن دارد و منتظر

است و بهت فرمان خدای تا کی فرمان اید که در دم و صور بغیب میبیّن قریب شد یعنی سر و بیان این خبر رسول که گفت انعم و صاحب

القول الحق النافع وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ محمد بن اسحق و کلبی و ضحاک

گفته‌اند که نام پدر ابراهیم تارخ بود و او از دهی بود از دهای سواد کوفه نام او کوثی و معنی آزر در لغت ایشان کژ بود
و این اسم ذم است و گفته‌اند که آزر نام بت است پس به معنی چنین بود که اتخذ اصناما و اصحاب ما را در روایت است
یکی آنکه آزر نام جد او بود از قبل مادر و بر روایت دیگر نام عم او بود و جد را و عم را عرب پدر خوانند و این چنین است از
برای آنکه درست شده است که پدران رسول تا به آدم همه مومنان بوده‌اند هم به دلیل عقل و هم به دلیل نقل اما دلیل عقل آنست که اگر
پدران ایشان کافر باشند مردم را نفرتی بود از قبول قول ایشان و امتثال امر ایشان و هرگاه ایشان دعوت کنند کافران را
با اسلام و بکفر ایشان عیب کنند کافران گویند که این عیب در شما و نسب شما و پدران حاصل است دیگر آنکه خدای تعالی مشرکان را
نجس خوانده و آنکه او را به پاکی کردن پلید فرستاده بود باید که نجس نبود و ناپاکزاده نباشد و اما دلیل دیگر آنست که خدای میگوید
وتقلبک فی الساجدین بر سبیل منت و نعمت و تعداد نعمت گفت بر او گفت که ما ترا در پشت ساجدان میگردانیم اگر ساجدان
اصنام باشند این منت و نعمت نباشد بلکه مصفه بود دیگر آنکه از اطلاق ساجدان جز ساجدان خدای نباشند
دیگر پیغمبر فرمود لم ازل ینقلبنی الله تعالی من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات لم یدنسنی بدنس الجاهلیة اگر از
ایشان کافر بودی او را بطهر وصف نکردی بلکه گفتی کافر و نجس بود میگوید که یاد کن ای محمد که چون ابراهیم
گفت بر سبیل توبیخ و تقریع و ملامت پدر خویش را یعنی عم خویش را یا جد خویش را از قبل مادر که آزر نام بود که ای پدر ترا
شرم نیست که بتانی را که خود می‌تراشی و می‌سازی بخدای میگیری من ترا و قوم ترا در ضلالت و گمراهی میبینم
در روشن می‌بینم و بت آن بود که مصور بود بصورت آدمی و این چنان است که آزر بت‌تراش بود و بت می‌تراشید
و با ابراهیم میداد که بازار میبرد و میفروخت و ابراهیم رسنی در پای آن بت میبست و بر زمین میکشید و میگفتی
میخرد خدای که نمی‌شنود و نمی‌بیند و هیچکس را نفعی نکند آنکه بیاوردی و پیش ایشان انداختی و گفتی که کس نمیخرد
مردم شکایت ابراهیم با وی کردند ابراهیم گفت شرم نمیداری که اصنام جماد اند و اصنام جماد را خدای
گرفته‌ای إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ
و همچنین که نمودیم ابراهیم را و تعریف کردیم با ذلت ضلالت آزر و قوم او عباد اصنام همچنین بازنمودیم او را ملکوت آسمان و زمین تا
تعریف و اعلام از ایشان تبرا کند و بما تولی کند و از جمله موقنان و عالمان شود در اخبار آمده است که خدای تعالی ابراهیم را در صحرا
بداشت و حجاب از پیش او برگرفت و درهای آسمان برگشاد تا زیر عرش با او نمود و جای او در بهشت با او نمود و حجاب زمینها
برداشت تا از زمین اول تا زمین هفتم با او نمود تا او عجایب آسمان و زمین بدید و در خبر است که یکروز بر خاطر ابراهیم بگذشت که من رحیم‌ترم
اهل زمانه‌ام بر زمین حق تعالی او را رفع کرد و بر هوا برد و بر اعمال بعضی خلق او مطلع گردانید ابراهیم بر ایشان دعا کرد و گفت
اللهم دمر علیهم وحی خدای تعالی آمد که یا ابراهیم این رحمت کجا شد که ترا بر خلقان بود انا ارحم بعبادی منک و من غیرک
امیرالمومنین علی از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که چون خدای تعالی ملکوت آسمان و زمین با ابراهیم نمود مردی را دید بر معصیتی

بر وی دعا کرد بهلاک خدای تعالی او را هلاک کرد دیگری را بدید هم دعا کرد بر وی هم هلاک شد دیگری را بدید خواست تا دعا کند
خدای تعالی گفت یا ابراهیم رها کن که تو مردی مستجاب دعوت ای و کار این بندگان من با من گذار از سه وجه بیرون نیست اما توبه
کنند و من از ایشان قبول کنم و اما از نسل ایشان نسلی آید که مرا بندگانی مسبح و مقدس باشند و یا بپرستش من آیند و اما
اگر خواهم از ایشان عفو کنم بفضل و اگر خواهم عقوبت ایشان کنم بعدل ابراهیم نیز دعا کرد بر ایشان و کشف ملکوت آسمان و ماه
و ستارگان و آفتاب و ملکوت زمین کوه و آب و درختان و نبات است و این آن وقت بود که او از غار بیرون آمد
چنانکه گفت فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ عامه علما بر آنند که ابراهیم علیه السلام در روزگار
نمرود بود بن کنعان و در میان مولد ابراهیم و طوفان نوح هزار سال بود و دویست و شصت و سه سال و از مولد او تا بخلق
آدم سه هزار و ششصد و سی و هفت سال بود و نمرود از فرزندان سام بن نوح بود و چهار پشت با نوح میرسد و پدر او کنعان بود
چهار کس پادشاه همه زمین بودند دو کافر بودند یکی نمرود و دوم بخت نصر و دو مومن یکی سلیمان و دوم ذو القرنین
او اولین کسی که تاج بر سر نهاد و جباری کرد نمرود بود و خلق را بعبادت خود خواند و او را کاهنان و منجمان گفتند در این سال
فرزندی در وجود آید که دین اهل زمین بگرداند و ملک تو نیست و نابود شود و هلاک تو بر دست او باشد سدی گفت که نمرود شبی در
خواب دید که ستاره برآمد و چندانی نور از وی بتافت که روشنایی آفتاب را غلبه کرد و روشنایی ماه را تا هیچ
اثر نماند و بترسید از خواب در آمد معبران و کاهنان را بخواند و این خواب از ایشان بپرسید ایشان گفتند
این خواب دلیل میکند بر آنکه امسال در زمین تو فرزندی بزاید که ملک تو بر دست او نیست شود و هلاک تو و خانه تو باشد و نماند
نمرود بفرمود تا هر کودکی که امسال بزاید او را بکشند و بفرمود تا زنان آبستن را موکل کردند تا چون بزایند کودکان
شان را بکشتند و بفرمود تا مردان از زنان جدا کردند هیچ رها نکرد که مردی با زنی خلوة کردی محمد اسحق گفت
مادر ابراهیم در این وقت بالغ نبود و بمقام آنان نرسیده بود که ایشان را فرزند باشد پدر ابراهیم با او موافقت
کرد و بار برگرفت و کس او را بوی تهمتی و شهرتی نبود سدی گفت که نمرود در این وقت که این سخن شنید از شهر بیرون
آمد و لشکرگاه بزد و بفرمود تا مردان از شهر بیرون آمدند و کس را نگذاشت که با شهر رود و پدر ابراهیم از جمله
مقربان بود و محل اعتماد بود روزی نمرود را حاجتی افتاد بشهر هیچ کس اعتماد نداشت پدر ابراهیم را بخواند
و بفرمود که بشهر رود و آن کار را باتمام رساند بشرط آنکه با خانه خویش نرود و با اهل خویش مواقعه نکند او گفت
ایمن باش که این معنی نباشد بشهر رفت و آن کار بکرد و با خود گفت بروم و نگاهی کنم تا احوال خانه چگونه باشد و بر گردم چون
بخانه آمد مادر ابراهیم را بدید خود را نگاه نتوانست داشت با وی مواقعه کرد و با ابراهیم بار گرفت و پوشیده میداشت پدر
چون وقت وضع بود مادر ابراهیم در نصف شب بصحرا آمد و بار بنهاد و ابراهیم را در خرقه بپیچید و در شکاف کوهی نهاد و سنگ در پیش او نهاد و باز آمد
ابراهیم را خبر داد و حاجت نمرود در راه گفتند امروز که دوش از مادر بزاد مادر ابراهیم در شبانروزی یکبار بیامدی و او را شیر دادی

و باز گشتی ابراهیم را خدای تعالی در آن غار می پرورد تا بیک ماه چون یکسال شد و یکساله چون ده ساله بود چون پنج ساله شد ابراهیم
بر شکل مردی شد پدر پیش را از حال و چیز داد و بیامد مادر را بدید شادمانه شد و روایت که هر وقت که مادرش در رآمدی وی
انگشتان خود می مکید [illegible] تا از آن انگشتان چه می مکد برفت و انگشتان او بمکید در یکی آب بود و در یکی شیر و در یکی خرما
و در یکی روغن گاو تا آنکه که ببالید و بزرگ شد روزی مادر را گفت ای مادر خدای کیست گفت خدای پدرت گفت خدای پدرم کیست
گفت من ندانم پدرت داند و بیامد پدرش را بگفت پدرش آن بیامد و فرزند را بدید ابراهیم ازو سوال کرد او گفت خدای تو
مادرت است و خدای مادرت منم گفت خدای تو کیست گفت نمرود گفت خدای نمرود کیست گفت خاموش که نمرود دنیا داد هیبت گفت
همچون ماست گفت بلی گفت پس خدای او کیست آنکه او را از آن غار بیرون آوردند با خر روز که آفتاب فرو شد نگاه و گوسفند و اشتر دید
روی بشهر نهاد گفت پدر را این چیست گفت این گاو و گوسفند و اشتر است گفت لابد این را چاره هست از آنکه خالقی و خداوندگاری و روزی
دهنده باید و آن روزی دهنده و آفریننده است که چند ساله مرا در غار از انگشتان روزی داد و در بن بود و چون شب در آمد ستارگان
پیدا شدند او بنگرید بآسمان دید و ستارگان روشن از آن دید و بود ستاره بزرگ و روشن دید گفتند زهره بود و گفتند مشتری بود
او گفت هذا ربی این خدای منست بعضی از مفسران گفتند این سخن آنگاه گفت که در میان مردمان آمد و با مردمان اختلاط کرد و بعضی مردمان را دید
که ستاره می پرستیدند او بر سبیل فرض و تقدیر گفت که این خدای منست تا اگر خدای بود و بر وی حرکت و زوال و غیبت روا نبود
چون نگاه کرد آن ستاره فرو شد بدانست که آنچه حضور و غیبت بر وی روا باشد او خدای را نشاید چه آن علامت حدوث بود
و محدث را محدثی باید گفت لا احب الافلین دوست ندارم فرو شوندگان را و غایب شوندگان را گفته اند که ابراهیم این در زمان مهلت نظر کرد
گفت آنگه که خدای را نشناخت و نظر کرده بود برای آنکه ممکن نیست کی توان گفت که خدای تعالی ابراهیم را عارف خواند و عارف
او نبود بخود یا علم ضروری در وی آفرید لابد که اکتساب علم کرده باشد بنظر و حالت نظر آن حالت مجوزان باشد چنانکه یکی از ما
نظر کند در حدوث اجسام تقدیر کند که قدم هست و گوید که چون قدیم نباشد لابد محدث بود فلما رأی القمر بازغا قال هذا
ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین فلما رأی الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر فلما افلت قال
یا قوم انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین پس آنگاه ماه را دید که برآمد
بزرگتر از ستاره بود و روشن‌تر گفت هذا ربی بر وجه فرض و تقدیر گفت این خدای منست چون او نیز فرو شد گفت ابراهیم صلوات
الله علیه بنداشت دیگر خدای استعانت کرد و از وی طلب توفیق و لطف کرد و گفت لئن لم یهدنی باول گفت لا احب الافلین چون
علامت حدوث دید بدانست که او آفریده است چون ماه را دید در جرم و نور و عظم بیش ازو دید گفت تا بنگرم که این
چیست چون نبود او معلول بود و پدر داد گفت این کار بیش از این است دلیل دو باشد بهر حال بجز از این چیزها خدای
پروردگاری هست اما من چیز او با او نرسیم با او التجا کرد و گفت طلب هدایت و توفیق ازو کرد و گفت اگر خدای من مرا ایمن
نکند و توفیق هدایت ندهد من فرو مانم و این میدان بسر نبرم و از این سامان جان بکناره نه افکنم از جمله گمراهان

باشم از آن بود که قاید دست سرهنگ خسرو ستارگان که صبح صادق است از مطلع خود سر برآورد گفت این حاجب پیش رو نورانی باشد
که نور او بهمه آفاق رسید و از همه بیشتر بود چون نگاه کرد سپهر زرین آفتاب از مطلع فلک خود سر برآورد و روی زمین را بنور
منور کرد و بهر جایی و بقعه بتافت و هر جزوی لطفی یافت بجرم از همه مهتر و بنور از همه بیشتر و بلقعه بلندتر گفت با این
و سنی بیازمایم تا چه ذوق دارد در بی هذا اکبر این برآینده خدای منست او بزرگتر چون او نیز فرو شد و کبر جرم و علو قدر او را
حمایت نکرد از بس افول بدانست که هرچه از جنس و شکل او باشد مثل او باشد از همه روی بگردانید و گفت ای قوم من بیزارم
از هرچه شما که مشرکانید بران شرک می آرید و بدو در او میپرستید و از همه تبرا کرد و گفته اند که ابراهیم بر سبیل تحکم
و سخریه گفت بر آنان که ستاره پرست بودند و خواست تا ایشان را اندیشه کند تا ایشان نماند نقص و عیب معبود شان گفت
هذا ربی بزعمکم چنانکه یکی از ما مجسمه را گوید برین وجه هذا ربه یحیی و یذهب و یقعد و یقوم با این خدای دیگر که می آید
و میرود و می نشیند و برمیخیزد بر سبیل تنبیه یعنی اگر چنین بود خدا را نشاید چنانکه در خبر آورده اند که یکی از حواریان بجای رسید
که بت می پرستیدند خواست که ایشان را از آن منع کند اما دانست که ایشان قبول نکنند از بهر آنکه با آن بزرگ شده اند و ایشان را دیده اند
گفت این معبودان شما اند اینها را نیکو پرستید تا بوقت درماندگی شما را فریاد رسند ایشان گفتند این سخن درست است که ما اعتقاد داریم
میکند بخش عبادت معبودان ما و گفت او بشنیدند پس او در کار ایشان نامد که ایشان را نکبتی رسید پیش آن حواری آمدند باز گفتند گفت وقت آنست که
این خدایان شما شما را فریاد رسند لان عبادتها گران که شما کرده اید شما را نفع کنند بروید پیش ایشان و تضرع و زاری کنید تا شما را
فریاد رسند بیامدند و در عبادت بیفزودند و تضرع کردند سود نداشت و اجابت نیافتند پیش او آمدند و در وی بنالیدند چون دید که
وقت آنست که سخن موثر شود گفت ای نادان و گمراهان نمیدانید که ایشان نشنوند و نبینند و ندانند نه بر سود قادر اند و نه بر زیان
بروید که ما را و شما را خدایی هست توانا و دانا و بینا و شنوا که چون بخوانید بشنود و چون بخواهید بدهد غنی است و حاجت
بر وی روا است بیایید تا بدرگاه او شویم و او را بخوانیم که این بلیه از ما صرف کند گفتند ما ندانیم تو او را بخوان
تا ما ترا متابعت کنیم او دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد و آن بلا از ایشان بگردانید ایشان بجمله ایمان آوردند و مقصود ابراهیم همان
بود که ایشان را بر خطا و جهل ایشان تنبیه کند و در آیه دلیل است بر آنکه معارف ضروری نیست اگر ضروری بودی ابراهیم بیدا
کار محتاج نظر و استدلال نبودی ابراهیم علیه السلام چون تبرا کرد از شرک ایشان آنگه تولا کرد و گفت انی وجهت وجهی روی بخدای آوردم
که آفریدگار آسمانها و زمین است یعنی روی عبادت بروجه اخلاص با فریدگار آسمان و زمین کردم و از جمله دینها و ملتهای باطل
روی بگردانیدم و من از جمله مشرکان و بت پرستان نیستم ابراهیم تا تبرا نکرد تولای او بمعبود درست نیامد و از اینجا است
که هیچکس را تولا بی تقدیم تبرا درست نیاید نه بینی که قدیم جل جلاله در کلمه توحید مکلفان را چنین فرمود که بگویند لا اله الا الله
بالت نفی راه توحید از خار و خاشاک شرک پاک فرمود تا سلطان الا الله بروی گذر کند و در صدر دل بر مسند جان قرار گیرد
وحاجه قومه قال أتحاجوني في الله وقد هدان ولا أخاف ما تشركون به إلا أن يشاء ربي شيئا وسع ربي كل شيء علما أفلا تتذكرون

ابراهیم علیه السلام چون بر بتان استخفاف کردی و رسن در پای ایشان بستی و ایشان را بر زمین می کشیدی و بکنار آب می آوردی
و بتهکم و سخریه میگفتی که آب بازخورید ما لکم لا تأکلون ما لکم لا تشربون چرا طعام نخورید چرا آب نمی خورید و قوم با او در این معنی
خصومت میکردند چنانکه خدای تعالی از آن خبر داد و گفت وحاجه قومه قوم با او حجت آوردند و خصومت میکردند با او یعنی
ابراهیم ایشان را بر سبیل تقریع و ملامت گفت که شما با من خصومت میکنید در باب خدای من و حال آنکه بر این جمله آیات
که مرا هدایت کرده است و لطف ارزانی داشته تا او را بدلیل و حجت بدانسته ام از دلایل ملکوت آسمان و زمین و من از
خدای خود می ترسم و از آنچه شما او را با خدای شریک گرفته اید نمی ترسم اما بتان از بهر آنکه ایشان جماداند نفعی و ضری
نتوانند کرد و ما تشرکون به ازو هیچ اثری نباشد و من بدلیل افول و غروب بدانسته ام که ایشان محدث اند و مخلوق مگر که
خدای من چیزی خواهد که بمن رساند از مکاره چون بیماری و درویشی و مرگ و مانند این همه بمشیت و قدرت خدای من باشد
و گفته اند که معنی آنست که من از آنچه شما می پرستید از ایشان نمی ترسم الا که خدای من خواهد که ایشان را حیات دهد و او را
و قدرت و آلت مزاحمت و قادر گرداند و تمکین دهد از فعل کردن و مضرت رسانیدن تا مخوف الجانب شوند و صاحب آن
دانند که از جانب ایشان کسی را خوفی بود و آنکه ایشان را گفت که خدای من فراخ عطا و داناست و عالم است بجمله معلومات هرچه که
صحیح باشد که معلوم بود او را نهایتی نیست آنکه بر سبیل تحریض گفت ایشان را بر نظر کردن که ای شما هیچ پند نمی گیرید و اندیشه را کار نمی
بندید تا صحت و صدق آنچه من می گویم بدانید و صحت دعوت من شما را پیدا شود وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ
عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ
آنکه بر سبیل احتجاج گفت مر ایشان را که من چگونه ترسم از معبودان شما آنرا که شما شریک خدا کرده اید و بدان شرک می آرید و من
بدانسته ام که از ایشان هیچ نفعی و ضری نیاید شما را و لیکن که نترسید از آنکه بخدای شرک می آرید و او قادر و قاهر و غالب
هرچه خواهد بکند و کس او را از آن مانع نباشد و نتواند بودن و شما نمی ترسید از آن که شریک آورده اید بخدا و انباز او کرده اند
چیزی را که خدای بر شما از بهر آن هیچ سلطانی و بینتی فرو نفرستاده است پس از این دو گروه که ما ایم و شما اید بگوئید
تا که ام سزاوارتر است که ایمن باشیم اگر شما را علمی و دانشی هست و در آیه دلیلست بر آنکه کسی که قول او بی حجت باشد
آن باطل بود و دلیلست بر آنکه گفتند که مناظره و محاجه نباید کردن آنگه ابتدا کرد و گفت آنانکه ایمان آرند
بخدا و پیغمبران و کتابها او و آنچه واجب باشد از تصدیق کردن و ایمان خود را بظلم باز نپوشند یعنی بکفر
و مراد از ظلم اینجا کفرست جمعی از صحابه چون سلمان و عبدالله مسعود روایت کردند که چون این آیه آمد بر مسلمانان سخت آمد
و گفتند یا رسول الله کیست از ما که او بر خود ظالم نیست پس ایمن از ما بر خواست رسول الله صلوات الله و سلامه علیه
گفت خلاف آنست که شما گمان می برید این ظلم کفرست نمی بینید که خدای تعالی حکایت کرد از آن بنده صالح یعنی لقمان
یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم و بعضی از مفسران گفته اند که این آیه تتمه کلام ابراهیم علیه السلام چون حجت آورد بر خصم خود

وصحت مذهب خود بدلیل روشن کرد این سخن گفت از امیر المومنین علی رضی الله عنه که این مخصوص است با براهیم علیه السلام
عکرمه گفت مخصوص بمهاجران صحابه رسول گفت اما که ایمان ارند و ایمان خود باز بپوشند بکفر یعنی ایمان ارند و بر ان استقامت
کنند چنانکه گفت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ایشان را امن و ایمنی است و ایشان مهتدی و راه یافته اند
براه بهشت وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه نرفع درجات من نشاء ان ربك حكيم عليم اشارتست بحجه متقدم که در این بحث
رفت از محاجه او با قوم و غلبه او بر ایشان بحجت مجاهد گفت حجت انست که گفت الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم میگوید که ما ابراهیم
را النصرة کردیم و حجت او بر قول او ظاهر کردیم و این زیادتی بود در علم و علم علو رتبه و ارتفاع منزلت آرد ما او را منزلتی رفیع و محل
عالی کرامت کردیم و او را بر داریم و بلند گردانیم درجه هر که خواهیم بر دیگران خواهیم ما این درجات مخصوص گردانیم و خدای تو
ای محمد حکیم است و داناست انچه کند نیکو کند و بصواب کند و انچه فرماید بحسب مصلحت فرماید ووهبنا له اسحق ويعقوب كلا
هدينا ونوحا هدينا من قبل ومن ذريته داود وسليمان وايوب ويوسف وموسى وهارون وكذلك نجزي المحسنين وزكريا
ويحيى وعيسى والياس كل من الصالحين واسماعيل واليسع ويونس ولوطا وكلا فضلنا على العالمين شان نعمی میکند که ابراهیم
کرده است میگوید که ما ابراهیم را دادیم فرزندی نامش اسحق و از اسحق یعقوب نواده وی و او را برای ال یعقوب
گفتند که در عقب حیض زاده بود و ما همه را هدایه کردیم و نوح را پیش از ایشان هدایت دادیم یعنی بیان و الطاف و توفیق
زیاده کردیم و نبوت دادیم و از فرزندان او یعنی نوح پیغمبر نه ابراهیم از بهر انکه لوط پسر خواهر یا پسر برادر وی بود
و گفته اند از فرزندان ابراهیم و این بر سبیل تغلیب باشد یعنی ذکر لوط از فرزندان اوست و داود پیغمبر و سلیمان که پسر داود
و ایوب بن اموص که فرزندان [illegible] اوست از اسحق و یوسف پسر یعقوب و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حق
یوسف گفت الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم و موسی و هارون که پسران عمران بودند
و هارون بیکسال از موسی مهتر بود و ما همچنان ابراهیم را جزا دادیم بر توحید و ثبات بر دین و مجاهدت
در راه معرفت همچنین فرزندان او را انانکه با او اقتدا کنند و کردند با و ایشان دهیم و جمله محسنات را جزا احسانی و نیکویی
که کنند و محسن از فرزندان اوست ذکریا بن اذن و یحیی پسر ذکریا و عیسی پسر مریم بنت عمران بن باشهم
و الیاس عبد الله مسعود گفت که او ادریس است و او را دو نام بود چنانکه یعقوب را اسرائیل گفتندی و دیگر
مفسران گفتند که الیاس از فرزندان هارون بود و این قول درست تا ایه بر نسق باشد انکه گفت همه از جمله
صالحان و نیکان بودند و در ایه دلیل است بران که حسن و حسین علیهما السلام از فرزندان رسول اند
از انکه خدای تعالی عیسی را از فرزندان ابراهیم یا نوح شمرد و نسبت او با ایشان از جهت مادر بود که او پدر نداشت
عجب از انکس که روا دارد که عیسی پسر نوح بود با چند هزار سال که در میان ایشان بوده باشد و روا ندارد که حسن و حسین
از فرزندان پیغمبر باشد و در میان ایشان و پیغمبر جز فاطمه نیست در خبر است که یکروز مامون با علی بن موسی الرضا

رضی الله عنه گفته بود گفت یا ابن رسول الله دلیل توان گفتن از کتاب خدای که تو فرزند اوئی از صلب او گفت بلی
گفت آیه مباهله بخوانیم قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم و از سوره الانعام بخوانیم ومن ذریته داود وسلیمان گفت این یاد آرم
گفت قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم گفت از کجا دلیل میکند این آیه گفت چگونه اگر رسول خدای حاضر آید
و دختر ترا بزنی از تو [illegible] بخواهد او را بوی دهی گفت چگونه ندهم و که باشد که این رغبت نکند گفت اگر از من بخواهد مثلا این
بوی ندهم گفت چرا گفت اجماع است که فرزند فرزند خواه از دختر و خواه از پسر بر مرد حرام است و دیگر آنکه اگر من زنی
دارم و رها کنم پیغمبران زن را بزنی نتوانند کرد گفت چرا گفت لقوله وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم آنکه
خدای تعالی گفت که ما اسمعیل را هم از فرزندان ابراهیم کردیم و الیسع را پسر اخطوب بن العجوز است و یونس بن
متی و لوط بن هاران برادرزاده او و پسر برادر ابراهیم بود و او را برسل تغلیب در میان وی شمرد و بران وجه که از فرزندان
نوح شمرده باشد آنکه گفت که ما همه را از این پیغمبران تفضیل نهادیم بر عالمیان یعنی بر اهل زمانه خود هر پیغمبری در
روزگار خود به از امت خود باشد زیرا که حکیم تقدیم مفضول نکند بر فاضل از آنکه این در حکمت زشت بود و اگر
در یکروز دو پیغمبر یا بیشتر باشند ایشان هم بر یکدیگر مفضل باشند چنانکه ابراهیم و لوط در یک روزگار بودند و ابراهیم
فاضلتر بود از لوط پس مراد آنست که ما هر یکی را از ایشان تفضیل نهادیم بر امت ایشان وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ
وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا
لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا
قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ
از پدران این پیغمبران و فرزندان و برادران ایشان که پیغمبران بودند یا اوصیا و اولیا بودند تفضیل دادیم ایشان را بر بسیاری مردمان
از آنکه در مرتبه فرود ایشان بودند و در منزله ثواب دون ایشان بودند و ما ایشان را برگزیدیم و هدایه کردیم و راه نمودیم
براه راست از ایشان ما لطف و توفیق و نبوت و آنچه ایشان را بثواب و نعیم رساند این راه دین خدای تعالی است هدا
اوست او راه نماید بان راه آنکس را که خواهد و لا بد قدیم تعالی هیچ فعل نکند تا نخواهد برای آنکه هر فعل که کند
عالم باشد بان و ساهی نبود و برای غرض صحیح کند پس معنی آن بود که هدایت او بی ارادة نبود و روا بود که اینجا نیز
مراد ثواب باشد چنانکه در اول آیه گفت و کلا هدینا و نوحا هدینا و این هدایه ثواب است بدلیل قوله و کذلک نجزی المحسنین یعنی
ایشانرا که خواهد ثواب دهد از بندگان خویش و اگر ایشان شرک آرند عمل ایشان باطل و محبط شود یعنی عملی که کنند و کرده باشند بر وجهی بود
که بران استحقاق ثوابی نبود از بهر آنکه نه بر وجه مامور افتاده باشد آنگه گفت که ایشان آنانند که ما ایشانرا کتاب دادیم و حکمت و پیغمبری
اگر این جماعت که اهل عصر تواند با بینا و نبوة ایشان کافر شوند ما بر این [illegible] کرده ایم و باز کذا [illegible] بلطف توفیق کردهی را که بان کافر
نیستند یعنی اگر کافران قوم نبوة تو کردهی هستند از کاسکان من که کافر نیستند گفته اند که مراد پیغمبران معدم آنانند که

ذکر ایشان نبرفت که خدای تعالی عهد نبوة رسول ما از ایشان فرا گرفت و ایشان را ایمان آورند بعضی دیگر گفتند که مراد امت
که اگر اهل مکه بنبوة و بنبوة تو کافر اند من گروهی دیگر موکل کنیم از اهل مدینه بر ایمان بتو و اگر بر عموم حمل کنند که مراد جمله مومنان اند
برسول الله صلوات الله وسلامه علیه ایمان آوردند پیش از عصر او و از اولیا بود آنکه گفت ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را هدایت داد
یعنی نبوت و حکمت و کتاب پس تو که محمدی و قوم تو و امت تو بهدایة ایشان اقتدا کنند یعنی بر سیرت و طریقت سداد و صلاح ایشان روند
و مراد شریعت نیست که رسول ما صلی الله علیه و آله وسلم در شرع تبع هیچ پیغمبر نبود آنگه رسول را فرمود که بگوی این قوم را که من از شما
برین عمل که میکنم از گذاردن رسالت و راه نمودن هیچ مزدی نمیخواهم و مالی طمع نمیدارم این که میکنم و میگویم جز برای پند گرفتن و یاد
دادن خدای جهانیان نیست وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ
مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ
فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ مالک بن الصیف مردی جهود بود بیامد و با رسول علیه السلام خصومت میکرد رسول صلی الله علیه وسلم
او را گفت بخدای بر تو سوگند میدهم که تو در توریة نمی یابی که ان الله یبغض الحبر السمین خدای تعالی دشمن دارد عالم فربه را
و او فربه بود و دعوی علم میکرد او را این سخن سخت آمد و در خشم شد گفت والله ما انزل علی بشر من شیء بخدای که خدای تعالی
بر هیچ آدمی چیزی نفرستاد از کتاب و وحی رسول علیه السلام گفت و لا علی موسی و نه بر موسی او گفت که نه بر موسی که خدای تعالی
این آیه در شان او فرستاد و گفت این کافران جهودان نشناختند خدا را چنانکه سزای معرفتش بود اقرار نکردند
خدا را بقادری و تعظیم نکردند او را حق تعظیم او چون گفتند که خدای بر هیچ آدمی هیچ چیز نفرستاد نه کتاب و نه وحی
محمد بن اسحق گفت جمعی جهودان رسول را گفتند کتابی بیار ما را از آسمان چنانکه موسی الواح آورد از نزدیک خدای تعالی
چنانکه خدای تعالی گفت یسألک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء یکی از جمله ایشان گفت که خدای تعالی بر هیچ آدمی
هیچ نفرستاد نه توریة بر موسی و نه انجیل بر عیسی خدای این فرستاد و رسول را گفت که بگوی ای محمد که کتابی را که موسی
آورد و شما از آن لاف میزنید که در آن کتاب نور و روشنایی و هدایت و بیان و لطف است مردمان را که فرستاد آن است
و شما از آن کاغذها کرده اند یعنی با کاغذها می نویسند بعضی اظهار میکنند و بعضی پوشیده میدارند و بیشتر آنست که
پوشیده میدارید آنچه نعت و صفت محمد است و احوال و اوصاف امت او تا مردمان ندانند و مسلمانان راغب نشوند آنگه گفت
مسلمانان را این بس منت که بیاموخت شما را آنچه شما و پدران شما ندانستند آنگه رسول را گفت اگر ایشان جواب ندهند هم تو جواب ده
و بگوی که خدای فرستاد آن کتاب بر موسی آنگه رها کن ایشان را تا در خوض گفتگوی خود بازی میکنند صورت امر است و مراد تهدید
این نیز العلی لیزا ابامن رها کن که مستحق ایشان بر هم دگر از ایشان برنیت کو آنچه خواهند کنند وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ
الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ آنگه حق سبحانه و تعالی
وصف کرد قرآن را که جهودان و مشرکان از آن منکر شدند گفت این کتابی است که ما از آن فرستادیم کتابی مبارک که با برکت است

و باینده است و او براست دارنده کتب اول است از توریه و انجیل و زبور و تا بترسانی با و مکه را یعنی اهل مکه و آنرا که گرد بر گرد اوند و مراد

عبد الله عباس فرموده که مراد جمله زمین است یعنی مکه و آنچه گرد اگرد اوست و چون مکه در میان زمین است همه زمین گرد آن باشد و مکه را ام القری

گفت برای آنکه زمین از زیر آن بیرون آورده اند و برای آن مکه را تخصیص کرد که کعبه در آنجاست و آن مقصد عالمیانست و اول شهری که

مسکون شد او بود و آدم آنجا فرود آمد و آنکه گفت آنانکه بقیامت ایمان دارند و ثواب و عقاب دانند در ثواب راغب باشند و از عقاب

ترسند نظر و اندیشه را کار بندند بدانند که این کتاب حق است و از نزدیک خدای است از آنکه عرب با وجود فصاحت و بلاغت و لطف

که اینجا بود از معارضه آن عاجز آمدند چون بدانند باین کتاب ایمان آرند و بر نماز پنجگانه محافظت کنند و مواظبت نمایند

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ

فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ

عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ وگفت ظالمتر نباشد از کسی که او بر خدای دروغ گوید چون مسیلمه کذاب و او مردی شجاع و کاهن بود و سجع

تلبیس کردی بر عوام که مرا نیز کتابی است وحی از خدای و بکهانه تلبیس کردی که من غیب دانم و مرا از آسمان خبر میرسد

او در رسول پس پیغمبری نامه ... گفت اگر نه آنستی که رسول را نکشند شما را گردن زدن فرمودی

و از آن نیز آتش خود براند و صحابه را گفت من شبی در خواب دیدم که دو دست برنجن زرین داشتم بزرگ و مرا خوش نیامد بمن وحی کرد

که با و در دمم باد در دمیدم هر دو بپریدند من تاویل آن بدین دروغ زن کردم یکی مسیلمه کذاب یمامه و یکی کذاب صنعا اسود عنسی

آنکه خدای فرمود که گفت ستمکارتر از آن کس که او گوید زود بود که من بیارم مانند آنچه خدای تعالی فرستاد از آسمان

و این عبد الله بن سعد بن ابی سرح بود و او قرشی بود و کاتب رسول چون وحی آمدی نوشتی و رسول املا کردی او بجای غفور

رحیم حکیم علیم نوشتی و بجای سمیع علیم غفور رحیم نوشتی چون این آیه فرود آمد که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ الی

قوله ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ و از عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بر زبانش برفت فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ رسول صلی الله علیه و آله

گفت بنویس او بنوشت و بشک افتاد و با خود گفت که اگر محمد در این که میگوید صادق است این وحی که او راست مرا هم هست و اگر کاذب

مثل آنکه او میگوید من هم میگویم و مرتد شد و با نزدیک مشرکان رفت و گفت احوال محمد میگویند النتیم او بر من املا کردی من

تغییر و تبدیل میکردم و چنانکه خواستم می نوشتم و مومنانی را که برسول ایمان آورده بودند نیز شناخته بود مشرکان را

میگفت و از جمله مسلمانان یکی عمار را ... بازداد و بنده را نام او جبر با ایشان بگرفتند و عذاب کردند و عمار را

از روز گوش ببریدند تا از آن رسول را ناسزا گفتند آنکه عمار بیامد و گفت یا رسول الله مرا کافران عذاب کردند و گوش

من ببریدند برای آنکه من ترا ناسزا گفتم آنچه خواستند مرا تو به باشد خدای تعالی در حق عمار این آیه فرستاد مَنْ كَفَرَ

بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ یعنی عبد الله

بن سعد گفته اند که بنزد فتح مکه باسلام رجوع کرد و خدای تعالی را العیص عذاب کفر خبر داد و گفت که اگر تو ببینی ای محمد که

ظالمان یعنی کافران در غمرات و شداید مرگ باشند و در سختی حرب جانکندن در ان حال که فرشتگان دست گسترده باشند و بیجهان کشاده
برای قبض روح ایشان و ایشانرا میگویند بیرون کنید جانهای خود را از تنهای خود یعنی جان بدهید یا فرشتگان دست بر ایشان کشاده باشند
بضرب و عذاب و سیاط بر روی و پشت ایشان میزنند و میگویند که جان بدهید یا بر سبیل استهزا میگویند که خلاص سازید اگر میتوانید امروز
پاداش دهند شما را عذاب خواری و هوان مجاهد گفت که عذاب هون تشنگی باشد در وقت جانکندن و جان دادن و این عذاب
شما را بدل جزا داده باشند که شما بر خدای تعالی گفتی ناحق یعنی دروغها که بر خدای تعالی نهادی و از ایمان و آیات او استکبار و سر کشی کرده بدین سبب
بران که جزا عمل و عقوبت بر گناه ولقد جئتمونا فرادى كما خلقناكم أول مرة وتركتم ما خولناكم وراء ظهوركم وما نرى معكم شفعاءكم
الذين زعمتم أنهم فيكم شركاء لقد تقطع بينكم وضل عنكم ما كنتم تزعمون حق تعالی حکایت میکند از انچه با کافران خواهد کرد در وقت
بر سبیل تعییر و سرزنش گفت بما آمدید شما ای کافران و ناگرویدگان همه یکیک و تنها جدا جدا چنانکه شما را آفریدیم اول بار حفاة عراة
یعنی تن برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده و علامت نه نه مالی و نه عقاری و دنیا و نه دین در سر آن کردید و آخرت را از یاد
و انچه شما را دادیم رها کردید و باز پس پشت انداختید از مال و ملک و فرزندان و اتباع و اشیاع و آن شفیعان شما را که از دست
می پرستیدید ایشان با شما نمی بینیم که شما دعوی میکردید که ایشان انباز من اند و امید میداشتید که شفاعت ایشان با شما باشد امروز
اسباب و صلتی که میان شما و ایشان بود در برید و آنچه دعوی شما بود در حق ایشان همه باطل و مضمحل گردید امروز بی یار و شفیع ماندید
ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که چون اسرافیل در صور دمد زمین بر از ارواح شود بر صورت نحل و منع ایکس که
زمین شکافته شود اول کسی که سر از زمین بر کند من باشم اگر برخیزند و بشتابند بعرصات قیامت ایشان بموقف عرض هفتاد سال ایستاده
تن برهنه و پای برهنه ختنه ناکرده که علامت کس با ایشان نگردد خدای تعالی میان ایشان حکم نکند خلایق چندان بگریند که آب چشم
ایشان منقطع شود و چندانی عرق از ایشان جدا شود که لگام بر دهن ایشان کنند عائشه صدیقه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید
که زنان نیز هم برهنه باشند گفت بلی گفت وا سوأتاه و رسوائیا رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت فردای قیامت چندان
کار افتاده باشد که در یکدیگر ننگرند زنان ندانند و مرد کدام است لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه اگر بر سبیل توبیخ
گویند و ما نرى معكم شفعاءكم إن الله فالق الحب والنوى يخرج الحي من الميت ومخرج الميت من الحي ذلكم الله فأنى
تؤفكون فالق الإصباح وجعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا ذلك تقدير العزيز العليم وهو الذي جعل لكم النجوم
لتهتدوا بها في ظلمات البر والبحر قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون اگر بر سبیل تذکیر و تنبیه و اثبات
حجت گفت خدای معبود که از و توقع و روزی کنند خدای است که او در زمین دانه شکافنده است از جمله
حیوانات و دانه خرما و برای آن تخصیص بن کرد که دست آدمیان از بن دور باشند و بضرورت معلوم می شود که
ایکس دیگر نمیکند بجز از خدای که در زیر زمین بشکافد و در رحم تاریک صورت نگارد و در کلام امیر المومنین علی
علیه السلام بسیار آمدی والذی فلق الحبة وبرأ النسمة و بدان خدای که از مرده زنده بیرون آرد یعنی از دانه خوشه

بیرون آرد و از استه خرما درخت خرما زیرا که اینها بیالند و بیفزایند چون از شکافتن بالند و فراز زنده شوند
همچون زنده که در نشو و نما باشند از نطفه که مرده است حیوان زنده بیرون آرد و از حیوان زنده نطفه مرده از خایه
مرغ مرغ آورد و از مرغ خایه این کسی که چنین کند خدای بر حقیقت او باشد پس شما را چگونه می گردانند از این راه
روشن بیرون آرنده روز است که شب را ساکن و آرام شما گردانیده و قرارگاه شما که در آن بخسبید و آفتاب و ماه را در فلک
بحساب میگرداند نه بگزاف تا آنچه آفتاب بسالی برد و ماه بیک ماه برد مقدار و مسیر او چنان ساخت و بدان حق
چنین کرد حق سبحانه و تعالی در این آیه بندگان خود را اندکی نعمت خود میکند میگوید منم آنکه چون بندگان من در شبی تاریک تا سپید
که در و صبح نه بینند و از تصرف و معاش خود باز مانند ناگاهی از میان شب تاریک عمود صبح روز بگاه فم و جهان
تاریک را روشن گردانم تا هر کسی بسر معاش خود رود و روی بمقصد خود نهند و در طلب منافع خود رسد عالم در بیت
خلق تاریک بود من از جرم آفتاب برای آن جهانیان چراغی روشن برافروختم که وجعل الشمس سراجا تا جهانیان
ظلمت و ضلالت داشت ظلم و ظلمت و خلقان از ظلام ظلم در شبی تاریک بودند من از میان آن ظلم ظالم و ضلالت
آفتاب هدایت و عدل محمدی برآوردم تا عالم شرع بنور او منور شد گمراهان راه یافتند و باز ماندگان برسیدند و هر کسی
مقصد خود بدیدند و بمقصود رسیدند باز چون آفتاب فلک خود برید و بکناره مغرب رسید بجای او ماهی آوردم
که اگر در نور و ضیای او بنور خلقان بنور منتفع بودند بهدایت او مهتدی شدند و از آن پس چون ماه فرو شد
ستاره برآوردم و از پس او دیگری چنان تافت که فلک ضیا از آفتاب و ماه و ستاره خالی نیست فلک دین از آن
هم خالی نباشد و بعد بروج آسمان نجوم پدید کردم چون نوبه باخر رسید بر مثال شب و غبش دراز شد تا ظلام ظلمت
عالم بگرفت و ظلمت ضلالت مستولی شد و متوقعان راحت و منتظران فرج در بند انتظار دراز بماندند چنانکه تا آغاز
کار بود تا انجام چنان شد که خبر صاحب وحی چنین بود الاسلام بدا غریبا و سیعود غریبا کما بدا فطوبی للغرباء
آنکه همچنان که در اول کرم در آخر آن وعده کردم اگر در شب دراز است و ظلمت مکان نفت تو نومید مشو که هر شبی را
روزی باشد و هر ظلمتی را ضیائی در عقب بود و هر عشقی را فلقی بود و هر رنجی را راحتی ان الفرج
مع الکرب و ان مع العسر یسرا و لکن تا شب نشود دانسته نشود داشتند از مه بیقرحی (?) سخت شود تا نشوی نبینی
که در وقت سحر تاریکی سخت تر بود چون ظلمت بغایت رسد رایت عدل پدید آید چون محنت بنهایت رسد و ابر رشد (?)
اذا الحادثات بلغن النهی وکادت لهن تذوب المهج وحل البلاء وقل العزاء فعند التناهی یکون الفرج
چون در شب ظلمت گرفتار شدند ناگاه از جایی که توقع نبود صبحی برآید که برانداز آفتاب عدل سر بر زنند
و شعاع قهر بر سر ستم و ستمگر زنند تا چنانکه نورش ظلم را باطل کند عدلش ظلم را ناچیز گرداند یملأ
الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما بر درستنامهی روز بر تو منت نهاد که محل طلب معاش است

بسبب بزرگمنت بناد که قرار گاه وقت آسایش تو است وجاعل اللیل سکنا اگر همیشه روز بودی تو کی
آسودی واگر همیشه شب بودی تورا راه معاش وطلب از کجا بودی پس این نگارست آسایش ترا ازان وازان
ناگزیرست از آسایش را نان هر فرسودگی بدل شود والشمس والقمر حسبانا وآفتاب وماه را حسابی نهادم
وآورا در فلک خود سیصد وشصت مطلع وسیصد وشصت مغرب نهادم که هر روز از مشرقی بر آید وبمغربی فرو شود
ازینجا گفت فلا اقسم برب المشارق والمغارب ومنافع آن جز خدای نداند گشت برادر دو نبات میرویاند
ومیوه رسانیده ونور گسترانیده وراه نماید چون آفتاب فرو شود در شب ماه بر آرم تا حساب ایام وشهور وسنین ازان
واوقات معاملات ووقت عبادات از حج وروزه بدانی آفتاب طباخی میکند وماهتاب صباغی میکند ابر میزند
وآن می برزد تا کار تو برکت باشد ومهیا عیش تو در میان مهیا این نه بتدبیر تو است بتقدیر منست ذلک
تقدیر العزیز العلیم تقدیر بر خداست که عزیزست هیچ چیز اورا غلبه نتوانند کرد وعلیمست که مصالح خلق او داند
بعزت بکند بحکمت بنهد رای ترا بدین راه منست ادله ترا بدین گذر منست تقدیر تو بدان محیط نشود تدبیر
تو بدان نرسد ولیس بتقدیر الکواکب ما تری ولکنه تقدیر رب الکواکب آنکه گفت که او آن خدای است که برای شما
ستارگان بیافرید تا بآن راه برید وراه یابید در تاریکیهای دریا وبیابان آن خدای که روا نداشت که ترا در تاریکیهای
بر وبحر رها کند تا چند ستاره راه نمای پدید کرد تا بآن مهتدی شوی در امور دنیاوی ومعاش کی روا دارد که ترا در ظلمات شبهات
رها کند در دین برای تو راهنمایی پدید نکند ودر باب دنیا هدایت تو خواست در باب دین کی ضلالت تو خواهد اگر در دنیا
ستاره را راه بر تو کرد در دین هم ستارگانی را راه بر تو کرد تا یک ستاره ازان در آسمان می تابد یکی از
ایشان در زمین می تابد چه آدر را از زمین بردارم ستارگان را از آسمان فرو دارم چون ملک لعین بر اندازم
آسمان از ستاره بپردازم چون ... را از مصیبت قضا مسند امامت برخیزانم ستاره از آسمان فرو ریزانم برای
آنکه انبیاء امامان اهل زمین اند وایمه معصومین اند واولاد سید المرسلین وخانه طیبین وطاهرین اند وراه نمایان راه دین اند
وبرگزیدگان رب العالمین اند همچنانکه ستاره امامان اهل آسمان اند انبیاء امامان اهل زمین اند مثل اهل بیتی کمثل النجوم فانها
لاهل السماء واهل بیتی امان لاهل الارض فاذا خلت السماء من النجوم اتی اهل السماء ما یوعدون واذا خلت الارض من
اهل بیتی اتی اهل الارض ما یوعدون آنکه ساعی خویش کرد گفت غرض من در دنیا هدایت آنکه در دنیا ترا هدایت کرد در دین بر تو
تلبیس او که کند آنکه خواهد که اینجا بر راه باشی اگر در بیابانی بستاره نگردد واگر در دریایی جنبشی بستاره دارد که دلیل او بست در راه او
را از دلیل چاره نیست اگر ستاره راهنمی و با او راه راست فتوی ستاره را چه زیان واگر امام را بیابی وادا اقتدا نکنی
امام را چه نقصان در هر دو جای زیان بر تو است ما آیات دلالات را بیان کردیم وتفصیل دادیم ومهمل نگذاشتیم برای قومی
که دانند اگر کسی نداند ما دانی برو باشد وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ

قد فصلنا الآیات لقوم یفقهون ﴿۹۸﴾ و اوست خدای که بیافرید شما را از یک نفس یعنی آدم علیه السلام پس شما را جای قراری و قرارگاه است
یعنی رحم مادر تا بوقت زادن و جای ودیعتی است یعنی گور تا بروز قیامت سعید جبیر گفت مستقر شکم مادر است و مستودع صلب پدر
ادرا بود یعنی بصلب پدر داده اند تا مدتی آنجا باشد بوقت مطالبه برحم مادر آید در وی قرار گیرد تا بوقت خود آنکه جایگاه پدر بل
کند بزمین آید آن مستقر گفته است و مدتی آنجا بدارد آنکه بمستودع لحد آید آنجا قرار کند و ودیعه او باشد تا بوقت
بعث آنکه از آنجا برانگیزند تا بمستودع عرصگاه آید آنجا نیز مدتی مقام باشد از آنجا نیز بمستودع بهشت یا دوزخ برند
و آن مستقری باشد که از آنجا نیز رحلت و انتقال نبود کلبی گفت که عبد الله عباس مرا بخواند گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله بن عباس الی فلان اما بعد فحدثنی عن مستقر و مستودع آنگه مرا گفت این نامه بفلان مرد جهود ده که او را حبری
از احبار یهود است من نامه ببردم و بدو دادم در وی نگاه کردم گفت مرحبا بکتاب خلیل من المسلمین آنگه مرا آنجا
بنشاند و صحیفها برگرفت و فرو می نگریست و می انداخت گفتم این چیست که می اندازی گفت این نوشتها
جهودیست که بدروغ نوشته اند طلب نوشته موسی میکنم آنگه نوشته برگرفت و فرو نگریست و گفت این
نوشته موسی است آنگه ساعتی تامل میکرد در وی نوشته است که مستقری در رحم باشد و مستقری در زمین بر پشت زمین
و مستقری در شکم زمین در گور و مستقری آنجا که مادری و مصیر او باشد از بهشت یا از دوزخ آنگه برخواند و نقر فی الارحام ما نشاء
و فی الارض مستقر و متاع الی حین حسن بصری گفت مستقر در گور باشد و مستودع در دنیا و گفتی یا ابن آدم انت ودیعة فی اهلک
و یوشک ان یلحق الودیعة بصاحبها آنگه این بیت برخواند و ما المال و الاهلون الا ودایع و لا بد یوما ان ترد الودایع آنگه گفت
قد فصلنا الآیات و دلایل مفصل و مبین کردیم برای قوم که دانند ﴿۹۸﴾ و هو الذی انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات کل شیء
فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراکبا و من النخل من طلعها قنوان دانیة و جنات من اعناب و الزیتون و الرمان مشتبها
و غیر متشابه انظروا الی ثمره اذا اثمر و ینعه ان فی ذلکم لآیات لقوم یؤمنون ﴿۹۹﴾ و جعلوا لله شرکاء الجن و خلقهم و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم
سبحانه و تعالی عما یصفون ﴿۱۰۰﴾ و اوست خدای است که فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی آب باران پس بیرون آریم بسبب آن آب از بهر حکمتی
و گرنه ما را بسبب حاجت نباشد نبات هر چیزی یعنی سبزی هر چیزی از درختها و غیر آن و شاید که معنی آن بود که پس بیرون آریم بآب
رستنی هر چیزی پس بیرون آریم از آن نبات هر چیزی یعنی سبزی که از آن سبزی بیرون آریم دانه بر هم نشسته یعنی
خوشه گندم و خوشه ارزن و مانند آن و از درختان خرما از شکوفهای آن میان غلاف شکوفه شاخها و خوشها نزدیک بیکدیگر و آسان در چیدن
و بوستانها از انگور و زیتون و انار بعضی با یکدیگر مانند و بعضی نامانند چنانکه انگور و زیتون با زیتون ماند و انار با انار و آنچه از
جنس یکدیگر نبود با هم نماند و قولی دیگر آنست که در شکل با هم ماند و در طعم با هم نماند و در خلقت متشابه باشد و در حکمت متشابه نباشد
نگاه کنید بمیوه او چون میوه بار دهد و میوه ... پخته شود حق سبحانه و تعالی بندگان را تذکیر نعمت کرد و باین ... بر ثمر دادن
باران که فرستاد از آسمان و نبات رویانید از آنچه غذای آدمی و وحوش و طیور را از انواع درختان میوه دار از خرما ... و نار

و زیتون و آنچه ذکر کرد آنکه گفت اخراز آدمی و چهارپای فرقی باید چون چهارپای همه خوردن دانست و میل این نشناسی بکار نیک چشم عبرت در نگرد در میوه
این درختان تا کی سبز باشند و کی می‌رسانند و گشت و کیفیت آنکه بسیار اند که در این آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست مومنان را و موقنان را و مصدقان
با ایمان را که در آلای و نعمای تفکر کنند نعمت حق را شکر کنند آنکه حق تعالی گفت از محال مشرکان باز گفت که ایشان چه میگویند گفت
این مشرکان مر خدای را عز و جل انبازان و شریکان پدید کردند از جن یعنی پریان را انباز وی میگویند چنانکه در آیتی دیگر
گفت وجعلوا بینه وبین الجنة نسبا و فرزند می بافتند یعنی بدروغ میگویند که مر او را پسران و دختران اند اگر جهودان اند گفتند که عزیز
بن الله و اگر ترسایان اند میگویند که المسیح ابن الله و اگر عربان میگویند که الملائکة بنات الله و این جمله که میگویند بی علمی و دانش که میگویند
از سر جهل و اعتقاد فاسد آنکه بر خلاف گفتار ایشان تنزیه خود کرد و گفت خدای منزه است و متعالی از آنچه ایشان وصف میکنند
بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَکُن لَّهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ ذَٰلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوهُ
وَهُوَ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ او است آن خدای که آفریننده آسمان و زمین است و پدید آورنده بی آنکه ابتدا کسی کند که ملک بر سبیل اختراع و مخترع
فعلی بود که بکنند نه بقدرت و نه در محل قدرت و این فعل جز قادر بالذات نتواند کردن و چگونه وار کی خدای را فرزندان باشند که او را
هیچ زنی نبوده است و محال که فرزند آن باشد بی زن چون میدانید که وی را زن محالست چرا وی را فرزند روا میدارید و بیافرید
همه چیز را و هر چه هست آفریده وی است یعنی بیشترین چیزها زیرا که فعل بنده و فعل وی نباشد و او بهمه چیزی داناست چون جمله
آفریده وی باشند و بهمه دانا باشد و بی‌راه احتیاج زن و فرزند باشد آن خدای که معبود شماست با این افعال و موصوفست باین صفات
او است خدای شما جز از وی هیچ خدای نیست آفریدگار همه چیزها است او را بپرستید که سزاوار پرستش است آفریننده و قادر بر اصول
نعمت و فروع نعمت و لیت او و بر همه چیزها حافظ و نگاهبانست و مدبر و متصرف است بر سبیل مصلحت و خود را برای این وصف کرد که وکیلست که
این افعال است و تصرف از تدبیر و محافظت که میفرماید منفعت آن با او عاید نیست بلکه با بندگان وی عاید است لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ
الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ آنکه از جمله اوصاف که خدای تعالی خود را بدان مدح کرد آنست که گفت چشمها او را در نیابد و او جمله
چشمها را یعنی خداوندان چشمها در یابد و او است آن خدای که لطف کننده است با بندگان خود و داناست با احوال ایشان و وجهی دیگر
آنست که جوهر لطیف که آنرا البصر گویند و بدان مبصرات بینند او را در نیابد از بهر آنکه هر چه آنرا دریابد یا جسم بود یا جسمانی و خدای تعالی
نه جسم است و نه جسمانی و او لطیف ادراک خود مبصرات را دریابد بدان جوهری لطیف که در حاسه بصر ترکیب است و بجز از وی هیچکس در نیابد
و او لطیف هیچ بصری او را در نیابد و خبیر است آگاه است و عالم بهر چیزی که آن لطیفست پس بنا در یابد و این آیه دلیل است بر آنکه
خدای دیدنی نیست از آن وجه که خدای تعالی از خود نفی ادراک بصر کرد بر وجه مدح و مدح راجع است با ذات وی و هر چه نفی
آن مدح بود اثبات آن نقصان بود و دوم دلیل آنکه خدای تعالی مدح کرد ذات خود را نفی ادراک بصر اجماع امت است اگر مخالفان
گویند که مدح آن کرد که ادراک درست مر آنکه منع کرد ابصار را از ذات خویش پس خلاف نیست در آنکه مدح است و نیز آنچه مثل این آیه است
و آنچه از این آیه است هم مدح نشاید که آنچه در میانه باشد مدح نباشد و دلیل بر آنکه ادراک بصر رویت آنست که هیچ فرقی نیست میان آنکه گوید دیدم

والبصر نه وادركته ورو انیست که ادراک معنی احاطه باشد که اگر چنین بودی روا بودی که گویند ادراک السور بالمدینه

واین خلاف لغت عرب است و معنی قول خدای حتی اذا ادرکه الغرق اذ الحقه چنانکه جای دیگر گفت انا

المدرکون و دلیل بر انکه هر مدح که بنفی باشد اثباتش ذم بود آنست که نفی نقیض اثبات است و مدح نقیض ذم

چون نفی چیزی مدح باشد اثبات آن چیز هر آینه ذم و نقصان باشد چنانکه خدای تعالی در مدح خود فرمود

لا تاخذه سنة و لا نوم له او را در خواب اندک و بسیار نگیرد و ان الله لا یظلم الناس شیئا اگر کسی اثبات

خواب و ظلم کند نقصان و مذمت وی کرده باشد اگر گویند که خدای گفت که الابصار مر او را نبینند چرا نشاید که بصران

بینند گوییم اگر چه فعل اضافت است بالالت اما مراد اضافت است با جمله چنانکه در آیتی دیگر گفت ذلک بما

قدمت ایدیکم اگر گویند که خدای گفت که جمله مبصران مر او را نبینند چرا نشاید بعضی بینند گوییم که چون نفی ادراک

مدح است اثباتش ذم بود اگر از جمله بود و اگر از بعضی قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا

وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

ببصیرة دلالتی باشد که ایجاب علم کند بر وجهی که وضوح آن بحدی رسد که پنداری که عالم آن معلوم را می بیند

حق تعالی میگوید بدرستی و حقیقت که بشما آمد حجتهاء واضح و دلالتهاء روشن پس هر که بنگرد و بیند یعنی اندیشه

کند و بداند برای خود کند و نفع آن راجع با وی باشد و هر کس که بخلاف این کند و از این آیات و دلالات

کور شود یعنی اندیشه نکند و پندارند و بال آن و ضرر آن راجع با وی بود بگو ای محمد که من بر شما نگاه بان نیستم

بر من جز دعوت کردن نیست گفته اند که این آیه و مانند این پیش آمد که خدای تعالی قتال فرمود انکه گفت

که ما آیات و بینات را همچنین گردانیم یعنی مفصل و مبین و محکم کردیم تا نگویند که این چیزیست که تو درس

کرده و خوانده یا اخباریست کهنه شده از اخبار گذشتگان و نیز از برای آن کردیم تا بیان کنیم برای قومی

که وین را بدانند اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا

وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ حق سبحانه و تعالی رسول خود را میفرماید و میگوید ای محمد

متابعت کن و پس روی نمای آن چیز را که بتو وحی فرستادند و الهام تو کرده اند از خدای تو که پروردگار تست

که هیچ خدای و آفریدگاری نیست الا که او گفته اند که معنی آنست که ایشان را دعوت کن با این کلمه و اعراض کن

و روی از این مشرکان بگردان ابن عباس گفت که این آیه منسوخ است بآیه قتال انکه خدای جل جلاله فرمود

که اگر خدای خواستی این کافران و مشرکان کافر و مشرک نبودندی و با خدای تعالی انباز نگرفتندی یعنی اگر خدای

از ایشان بر سبیل قهر و الجا ایمان خواستی ایشان را بالقهر بر ایمان داشتی اما برین وجه نخواست بلکه بر

سبیل اختیار خواست که اگر بر سبیل الجاء و اضطراب خواستی منافی حکمت ناقص غرض بودی چه غرض حق سبحانه

وتعالی بتکلیف بندگان تعریض ثواب هست تا بروجه اختیار و تردد دواعی بنا شد مکلف مستحق ثواب نشود و آیه
دلیل نیست که از ایشان ایمان نمیخواهند بر سبیل اختیار ر انکه در آیتها ر دیگر جمله کافران و مشرکان را امر کرده است
با یمان و امر با مر نبود الا و فتی که امر مرید مامور به باشد و نیز اگر خدای تعالی مرید بشرک و کفر بودی بایستی
که کافر مشرک مطیع بودندی که مطیع آن باشد که آن کند که از و خواهند پس معلوم شد که مراد از این آیه آنست که
اگر خدای تعالی از ایشان خواستی بر سبیل قهر و الجا ایشان شرک نیاوردندی انکه محمد را گفت که ای محمد ما ترا
بر ایشان نگهبان نکرده ایم که ایشان را از کفر بقهر منع کنی یا نکه بانی که با وجود تو و محافظت تو ایشان کفر
نیارند که اگر آرند بر تو نادانی باشد و تو برشان وکیل نه ای که بمصالح ایشان از مصالح دین و دنیا قیام نمائی
این هیچ دو بتو مخصوص نیست مائیم که حفیظ افعال و رقیب احوال و کفیل ارزاق ایشانیم و بر تو جز انرا
ابلاغ و انذار چیزی دیگر نیست و گفته اند که این آیه بمکه آمد پیش از انکه قتال فرمایند وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
سدی گفت که سبب نزول آیه بود که رسول علیه السلام را ابوطالب عمش حمایت کردی چون ابوطالب را وفات
نزدیک آمد مشرکان گفتند بیائید تا بر این مرد رویم و حجت بر و گیریم و گوئیم که این پسر برادرت را از ما باز دار
که ما تا امروز بحرمت تو چیزی نمی گفتیم از انکه تو پیر ما و سید مائی و اگر نه دیر انگشتیم انکه بر خواستند و نزدیک
ابوطالب آمدند ابوسفیان و ابوجهل و نضر بن حارث و عمرو بن العاص با جمعی دیگر و این سخن با ابوطالب بگفتند
ابوطالب رسول را حاضر کرد و گفت این قوم بنو عمام تو اند رسول علیه السلام گفت یا عم از من چه میخواهند
گفتند که آن میخواهیم که دست از ما و خدایان ما بداری تا ما دست از تو و خدای تو بداریم رسول صلی الله علیه
و آله و سلم که اگر من این بکنم شما مرا مساعده کنید بر کلمتی که بآن کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و همه جهات شما را
منقاد شوند گفتند که آن چیست گفت انکه بگوئید لا اله الا الله گفتند که ما این نگوئیم ابوطالب گفت اینان را
رها کن که با تو مسارعت نکنند رسول الله گفت که من بجز این راضی نشوم و اگر آفتاب بیارند و بر دست
من نهند ایشان گفتند ای محمد از سب و دشنام خدایان ما باز ایست و اگر نه ما نیز خدای ترا دشنام دهیم
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت دشنام مدهید آنکسانی را که میخوانند و می پرستند بجز از خدای را و معبود
ایشانرا که ایشان نیز دشنام دهند خدای را از سر ظلم و بیدادی و بی علمی و جهل خویش و آیه دلیل هست بر وجه
تقیه و نگاهداشتن زبان در جای که نه جای اظهار حق باشد قدیم تعالی رسول را گفت با ایشان بساز و مدارا کن
که تو در سرا[ی] ایشان و ایشان بسیارند و تو یار نداری و ایشان دارند و دارهم ما کنت فی دارهم و ارضهم ما
فی ارضهم پس چون رسول را بوقت ضعف تقیه فرمایند و مدارا کردن با ایشان پس امام او لیتر که با یه [illegible]

فروتر بود در عیبت نیز که پایه ایشان از پایه هر دو فروترست و چون دفع مضرت از مقتضی عقلست و شرع بدان
وارد است در قرآن و سنت آنکه خدای گفت که کذلک ما همچنین بیاراستیم برای هر قومی کردار ایشان را
یعنی هر امتی را بکار فرمودیم از ایمان آوردن و طاعت داشتن بیانش ولکن حبب الیکم الایمان و زینه
فی قلوبکم چنانکه امت ترا ایمان فرمودیم و بر آن تحریص و ترغیب کردیم با امت سلف هم چنین کردیم و هر
تمکین و لطف که با شما کردیم با ایشان همان کردیم و مامور به را اعمل ایشان گفته است از آن سبب که لازم بود ایشان
را کردن آن چنانکه یکی غیر را گوید هر آنچه ترا کردنی است مکن بر عمل خود می باش و بعضی دیگر گفته اند که تزیین در آیه
بمعنی تخلیه است یعنی ما ایشان را عقل کامل دادیم و علم بحسن محسنات و قبح مقبحات تا حسن را بدانند
و کار بندند و قبیح را بدانند و از آن اجتناب کنند چون عقل و علم را کار نفرمودند تا حق را از باطل و حجت
از شبهه بدانند ما ایشان را با نفس ایشان گذاشتیم تا آنچه کردند پنداشتند که نیکوست چنانکه گفت
وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا پس از همین معنی گفت که ما بیاراستیم هر امتی را اعمل ایشان را بیاراسته ایم
آنکه بر سبیل تهدید گفت که پس مرجع همه با منست من که آفریدگار ایشانم ایشان را خبر دهم و بیاگاهانم
با آنچه کرده باشند یعنی جزا و مکافات دهم وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا
قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا
بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۵ سبب نزول این آن بود که مشرکان گفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی
که موسی را عصای بود که اگر بر سنگ زدی از و چشمهای آب روان شدی و بر دریا زدی در و راههای
خشک پیدا شدی و عیسی مرده زنده کردی و صالح را ناقه از سنگ بیرون آمده تو نیز ما را آیتی بیار تا ما
ترا تصدیق کنیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که چه میخواهید گفتند این کوه صفا برای ما زر کن و جمعی مردگان را
زنده کن تا بصدق دعوی تو گواهی دهند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت گمان چنانست که اگر از خدای درخواهم
و خدای اجابت کند شما ایمان بیارید ایشان سوگند آن خوردند که ایمان آوریم رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت تا با خدای مشورت کنم بار خدایا میدانی که ایشان چه میگویند جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد
تو مخیری اگر خواهی بدهم ولکن ایشان را پس از آن اهمال نکنم و عذاب استیصال کنم و اگر خواهی رها کن تا باشد
که از نسل ایشان ایمان آورند رسول صلوات الله و سلامه گفت خدایا صبر کردم خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت که ایشان سوگند خوردند بطاعت و غایت آنچه ممکن باشد بدان سوگند خوردن که اگر آیتی آید
ایمان آرند آنکه گفت ای محمد تو جواب ده ایشان را و بگوی که آیات بدست منست با امر خدای است و نزدیک
وی است اگر مصلحت داند اظهار کند و اگر نه کند آنکه خطاب کرد جمعی را از صحابه که ایشان پنداشتند که اگر خدای تعالی

این آیات اظهار کند ایشان ایمان آرند وگفت شما چه دانید که چون این آیتها بیاید ایشان ایمان خواهند آورد
و برین وجه لا که زیادت باشد چنانکه گفت در جای دیگر و ما منعک ان لا تسجد و بعضی از اهل معانی گفتند
که انها بمعنی لعلها بود یعنی چه دانید شما تواند بودن که عند این آیات ایمان نیارند وگفته اند خطاب
مشرکان راست یعنی شما که مشرکانید چه دانید که عاقبت کارها چیست و در دل هر کسی چیست انکه ایشانرا
خبر داد از انچه ایشان ندانستند وگفت حال انست که اگر این آیات بیارند ایشان ایمان نیارند انگه گفت
ما برگردانیم دلها و چشمهاء ایشان را بر سبیل عقوبت چنانکه ایشان اول بار بآن ایمان نیاوردند ما بوقت دوم
دلهای و چشمهای ایشان برگردانیم یعنی در دوزخ باتش دوزخ بر سبیل جزا و عقوبت ایشان بر وفق گناه
ایشان کنیم وگفته اند که معنی آنست که ما را الذ دلها ایشان و حاشه چشمها ایشان دانیم ایشان در ضمیر
دارند بر ما پوشیده نباشد چون کسی کاری از روی بردی کرداند حقیقت آن بباطن نداند ما دلهای ایشان
برگردانیم باطن بخلاف ظاهر یافتیم وگفته اند که معنی آنست که شما چه دانید که ما دلهاء و چشمهای ایشانرا میگردانیم
و مهر میکنیم بر سبیل تخلیه و خذلان پس ایشان نمی دانند و نمی بینند حق را چنانکه اول بودند که عند نزول آیات
ما ایمان نیاوردند و شما چه دانید که ما ایشانرا در طغیان و ضلالت ایشان رها کنیم و ایشان را با عمل ایشان
گذاریم و بقهر و جبر منع کنیم تا در ضلالت و طغیان سرگشته و متحیر می باشند ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة
وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیء قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون
پس ابن عباس گفت آیة در شان آنان آمد که ایشان اقتراح کردند و آیات خواستند وگفتند که باید فرشتگانرا
فرستی تا بر صدق تو گواهی دهند و مردگانرا زنده کنند تا بسخن آیند و بر حقی تو گواهی دهند و برین سوگند خوردند
که اگر این نباشد ما ایمان آریم خدای تعالی رد کرد بر ایشان و بیان کرد رسول را که ایشان دروغ میگویند چه اگر
ما فرشتگانرا بایشان فرستیم از آسمان و مردگانرا زنده کردانیم تا با ایشان سخن گویند و حشر کنیم از گروهی امتی
بر ایشان و زنده کنیم تا ایشان معاینه ببینند با این همه ایشان ایمان نیارند مگر انکه که خدای تعالی خواهد که ایشان
را بقهر بر ایمان دارد یا علم ضروری در ایشان افریند ولکن بیشترینه ایشان جاهل و نادان اند نمیدانند اگر خدای
تعالی انچه ایشانرا میخواهند بکند ایمان آرند بر خدای باشد که آن بکند اگر نکند مودی بود با نقض غرض و منافی حکمت
بود بخلاف قول کسی که گوید روا باشد که در معلوم لطفی باشد که خدا تعالی داند که اگر با کافران بکند ایمان آورند
وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا ولو شاء
ربک ما فعلوه فذرهم وما یفترون ولتصغی الیه افئدة الذین لا یؤمنون بالآخرة ولیرضوه ولیقترفوا
ما هم مقترفون و همچنین ما کردیم هر پیغمبری را دشمن از دیوان آدمی شکل و پری صورت یعنی چنانکه

دیگر پیغمبرانرا دشمنان بودند ترا نیز دشمنان باشند چنانکه دشمنان دیگر پیغمبرانرا تمکین و تخلیه کردیم هم دشمنان
ترا تخلیه کنیم و بجبر و قهر منع نکنیم چه اگر مکلف ممکن و مخلی نباشد مضطر و ملجا بود و این منافی تکلیف باشد
و وجهی دیگر آنست که جعلنا بمعنی سمعیا و حکمنا بود و حکم و تسمیه تابع محکوم و مسمی باشد و در تغییر وی را اثری نبود
بلکه تعلق او بان علی ما هو به باشد وجهی دیگر در معنی آیه آنست که چون خدای تعالی بر رسول نعمتها کرد که دشمنان
بروی بر آن حسد بردندی و دشمن وی شدندی گوی که خدای کرد از آن وجه که سبب آن فعل خدای بود چنانکه
اگر شخصی بر شخصی نعمتی کند که ویرا به سبب آن حاسدان پدید آیند گوید که ترا حاسدان پدید آوردیم و وجهی
دیگر آنست که خدای تعالی پیغمبرانرا فرمود که با کافران دشمنی کنید کافران با ایشان نیز دشمنی کردند چون
سبب دشمنی کافران دشمنی پیغمبران بود و آن بامر خدای باشد پس با این معنی از جهت او باشد
خدای رسول را علیه السلام بر سبیل تسلیه میگوید که مپندار که این عداوت و دشمن کافران خاص با تو است
و با کسی دیگر نبوده است بلکه هر پیغمبری را که فرستادیم ویرا دشمنان بودند از جنیان و انسیان که بعضی الذین
دیوان آدمیان و پریان وحی میکنند بعضی از ایشان و وحی القا کلام خفی باشد و آن دعوت انس و وسوسه
جن بود با یکدیگر می گویند گفتاری آراسته از بهر غرور و فریب و اگر خدای خواستی ای محمد که ایشان این
افعال نکنند و یکدیگر را فریب ندهند بر سبیل قهر و اجبار ایشان و لکن نخواست برای آنکه این خواست
منافی تکلیف است پس تو نیز ای محمد رها کن ایشانرا با اختیار ایشان و با آن دروغ که میگویند و بقهر ایشانرا
منع مکن که خدای مکافات ایشان بکند و این بر سبیل تهدید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم امام محمد
باقر علیه السلام گفت که معنی شیاطین آنست که ایشان یکدیگر را ببینند و بعضی بعضی را بیاموزند آنچه
خلق را بدان اغوا کنند و این سخن آراسته را شیاطین جن و انس بر سبیل غرور و از بهر آن القا
میکنند تا دلهای کافران بآن میل کند آن کافران که ایمان نمی آورند بسرای باز پسین و تا بپسندند آنرا
و بکنند آنچه ایشان خواهند که بکنند آنرا أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا
وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا خدای تعالی رسول خود را میفرماید که بگو این کافرانرا
که من جز از خدای حاکمی طلب نخواهم کردن و حکم آن باشد که حکم جز بحق نکند و حاکم روا بود که کند و باشد
که نکند و معنی آیت تقریع و توبیخ و ملامت ایشانست بر آن که توقع کردند که رسول با ایشان بسازد
و بر حکمی که ایشان کنند رضا دهد گفت بگو ایشانرا که من چگونه طلب کنم حاکمی جز از خدای تعالی آن خدای که کتاب
بشما فرستاد مفصل و مبین و مشروح که در و اشتباهی و التباهی نیست و در و معانی مفصل است و دلائل
مفصل است میان حلال و حرام و شرایع احکام و کفر و ایمان و آنانکه ما ایشانرا کتاب دادیم از جهودان

وترسایان میدانند که این کتاب قران منزل است از خدای تبارک وتعالی خدای آنرا بحق فرستاده است
یعنی آنهاکه عالمان اند بتورتیه وانجیل از ذکر رسول وقران وصفات او خوانده اند میدانند که حق است
دار حق است آنکه خطاب کرد با محمد ومراد امت وی است وگفت که پس تو از جمله شک کنندگان مباش
اگر گویند که چگونه روا باشد که کافران حق دانند وانکه حق دانند مومن باشد گوییم که آیت مخصوص است با آنانکه
در مستقبل ایام ایمان آوردند واگرچه دران حال مومن نبودند دران وقت عالم بودند بدان وانکه
از نزدیک خدای است ولکن این مقدار ایمان نباشد که ایمان عبارت است از مجموع علومی که تا مجمع
نشود ایمانش نخوانند چون علم محدوث اجسام وانکه او را محدثی باید حاصل بر صفات کمال وآل وانکه
بر وجه روا باشند وجه روا نباشد وعلم بنبوة وامامت وثواب وعقاب واین در اوقات بسیار حاصل
آید ووجهی دیگر آنست که کفر آنست که انکار کنند آن چیز برا که رسول آورده باشد وچون کفر انکار بود
وایشان انکار کردند اگرچه دانستند پس ایشان کافر باشند ووجهی دیگر که سوال ساقط شود آنست
که مراد با وتوا الکتاب مومنان باشند از جهودان الکسانی که تغیر وتبدیل بکردندی ور برسول صلی الله
علیه وآله وسلم ایمان آوردند ورد ابود که مراد مومنان اهل اسلام باشند وبکتاب قران ودر بسیار
جایگاه قرانرا الکتاب خوانده است چنانکه گفت الم ذلک الکتاب حم والکتاب المبین وتمت کلمت ربک
صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو تمام شد کلمه خدای تو ای محمد با کلمات وی که آن وعده است بثواب ووعید است
بعقاب آن کلماتی که درست وراست است وآنرا هیچ مبدلی وگرداننده نباشد چنانکه در آیتی دیگر وعده
را الکلمه خوانده است وگفته اند که وتمت کلمه ربک الحسنی علی بنی اسرائیل واین وعده است که خدای ایشانرا
داده بود ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا وگفته اند که مراد بکلمات شرایع است وقول اول نیکوتر است
برای انکه در شریع نسخ روا الا آن وقت تاویل کنند که هیچ مبدلی نیست کلمات او را غیر او ودر آیه دلیل است
بدان کلام خدای محدث است برای انکه گفته که تمام شد وانچه تمام شود پس از انکه تمام نباشد محدث بود وبعضی
مفسران گفته اند که معنی آنست که کس آنرا تبدیل نتواند نهاد که اگر بنهد بگذارند وانرا محو کنند چنانکه مراد اشان
عمر از ابا مردان کردند در قول خدا تعالی ان اصطفی ادم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین بجای
عمران مردان نهادند ومراد ایشان بر نیامد والحمد لله انکه گفت وهو السمیع العلیم اوست آن خدای که
شنونده گفتار خلقان وداننده کردار ایشان است جزا گفتار وکردار شان بایشان رساند وان تطع
اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون ان ربک هو اعلم من
یضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که کافران

چون مسلمانان برایشان عیب میکردند گفتندی که این عیب بر شماست که آنچه شما میکشید میخورید و آنچه خدای
میکشد نمیخورید خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که اگر تو فرمان بری و طاعت داری بیشترین کسانی
را که در زمین یعنی بیشترین اهل زمین کافرانند هر که ایشان را طاعت دارد و فرمان برد در مردار خوردن از
راه خدای و شرع ضال گمراه باشد انکه وصف کرد کافران را بانچه بالغ بود و صارف بود از اجابت دعوت
ایشان و طاعت فرمان ایشان گفت این کافران در آنچه میگویند متابعت نمیکنند الا گمان را و گمان گاهی
صواب باشد پس ایمن نتوانند از انکه خطا باشد انکه گفت آنچه میگویند دروغ است و نیستند ایشان را الا دروغ
زنان انکه گفت ان ربک اعلم خدای تعالی تو ای محمد عالم تر و دانا تر است بانکس که از راه وی گمراه شود
و او عالم تر است بانکسانی که ایشان براه راست باشند و راه راست روند کافران را داند و گمراهان را شناسد
جزا هر کسی بسزا بوی رساند و الله اعلم فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا
مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ
بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ابن عباس گفت چون مشرکان مسلمانان را گفتند چگونه است
که آنچه خود میکشید میخورید و آنچه خدای می کشد نمی خورید خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بخورید شما را حلال
از بهایم و حیوانات که حلال کرده ایم آن چیزی که نام خدای بر و برده باشید در وقت کشتن آن و آنچه جز
بر نام خدای کشته باشند مخورید اگر شما مومنانید بایات خدای ایمان آورده آیند که آن را خدای تعالی
امر کرده بخوردن و این امر بر سبیل اباحت است یا بر سبیل ندبیه بر آن وجه که چون قصد طعام خورنده
آن بود که وی را قوتی باشد بر زیادتی طاعت و قیام تواند نمودن بر امور دین و در قرآن اباحتی که بصورت
امر دارد بسیار است چنانکه و اذا حللتم فاصطادوا ذکری باید گفت بسم الله است و بر این اجماع است
و سنت آنست که گوید بسم الله و الله اکبر اگر نامی دیگر از نامهای خدای بگوید روا بود بدلیل قول خدای
قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی و آیه دلیل است بر وجوب تسمیه و هر آنچه
بر وی نام خدای نگویند حرام بود و حکم وی حکم مردار بود و از جمله شرایط ذبح آنست که روی بقبله کند و باهن تیز
کند با وجود آن نام خدای بر دو اگر بسهو و نسیان فراموش کند چون معتقد آن بوده باشد حلال بود حلق
و هر دو ودجین ببرد گاو و گوسفند را اگر باید کرد اشتر و نحر در بالای سینه بود در حال اختیار و پوست
و فنی بیرون کند که آرمیده شود و اگر بقصد سر از تن جدا کند بیک دفعه حرام شود انکه حق تعالی گفت و ما لکم
و چه بوده است شما را که نخورید از آنچه نام خدای بر و برده باشند و شما را چه منع است که آنچه حلال است
نخورید و حال آنست که جدا کرده شد و بیان کرده آمد آنچه حرام کرده شد بر شما یعنی در سوره المائده من قوله

کت

حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر الایة وازانچه حرام کرده شد شمارا رخصت داده اند که بخورید چون از هلاک
نفس برسید وبدان مضطر وملجا باشید بقدر آن که سد رمق شما باشد وجان شما بسلامت ماند وبسیاری
از مردمان کمراه میشوند که شرع رها میکنند وبر متابعت نفس وهوا امیر وند ودیکرانرا کمراه میکردانند از سر هوای
نفس نه از راه علم برای انکه علم خلاف هوای نفس باشد انکه بر سبیل تهدید ووعید کفت خدای تو عالمتر
ست بانانکه ظلم وتعدی کنند وپای از فرمان بیرون نهند وذروا ظاهر الاثم وباطنه ان الذین
یکسبون الاثم سیجزون بما کانوا یقترفون خطاب میکند مومنانرا وجمله مکلفانرا در تحت این خطاب داخل اند
میکوید که رها کنید ودست بدارید از کناه انچه ظاهرست وآشکار وانچه باطن ونهانست یعنی از
جمله معاصی بر هر وجه که باشد مشرکان کفتند که زنان چون نهان کنی زشت نیست وچون آشکارا بود زشت
بود حق سبحانه وتعالی بر ایشان رد کرد وکفت اکر ظاهرست زشت است واکر باطنست هم زشت است
کفته اند که مراد بدین افعال قلوب است وافعال جوارح انکه کفت آنانکه کسب بزه میکنند یعنی معاصی
میکنند ایشانرا جزا داده شود پاداشت بانچه کرده باشند ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق
وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم وان اطعتموهم انکم لمشرکون
حق سبحانه وتعالی نهی کرد جمله مکلفانرا وکفت نخورید انچه نام خدا تعالی بران نبرده باشند وتسمیه نکفته
واین آیة نیز دلیلست بر وجوب تسمیه وذبائح اهل کتاب حرام باشد وتسمیه ایشان تسمیه نبود برای انکه
خدایرا نشناسند ونزدیک ابو حنیفه واصحابش تسمیه واجب است ونزدیک شافعی سنت است
انکه کفت وانه لفسق یعنی انچه نام خدای برو نبرده باشند خوردن او فسق است وبیرون آمدن از فرمان
خدای وان الشیاطین وبدرستی که دیوان یعنی روسا واحبار که مقدمان وپیشوایان کافرانند ودر کفر
چون شیاطین متمردان اند وحی میکنند بدوستان خود وایشانرا میفرمایند تا با شما که مسلمانان اید
مخاصمت کنند در استحلال میتة ومردار وکویند که انچه خدای کشته باشد خوردن او اولیتر باشد از انچه ما کشته
باشیم عکرمه کفت کبران بودند که مشرکانرا مجادله مسلمانان میفرمودند وابن عباس کفت که مراد وسوسه
دیوانه است دوستان خودرا از اهل کتاب ومشرکان با مسلمانان جدال کنند انکه مسلمانانرا کفت
اکر شما طاعت ایشان دارید درین وخرازین شما نیز همچو ایشان کافر باشید ومشرک برای انکه هر که مردار را
حلال دارد باجماع کافر باشد وهر که مردار خورد وحلال نداند اختیارا فاسق باشد او من کان میتا فاحییناه وجعلنا
له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها کذلک زین للکافرین ما کانوا یعملون
وکذلک جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها لیمکروا فیها وما یمکرون الا بانفسهم وما یشعرون

حق جل و علا میکوید ای آنکس که مرده باشد یعنی کافر بود و خدای تعالی کافرانرا مرده خواند فی قوله اموات غیر احیا

و ما او را زنده کنیم به ایمان و اسباب و الات از اقدار و تمکین و از آنچه علت و نصب ادله و الطاف و توفیق

او را نوری بان نور در میان مردمان میرود و در روز قیامت از نور و طاعت و ایمان چنانکه گفت یسعی نورهم

بین ایدیهم و بایمانهم نور و علم و بیان اندر دنیا که مومنان بران باشند و کافران ندانند مثل آن چون مثل کسی

بود که او در ظلمات و تاریکیها بود و از ان بدر نیاید یعنی کافر بوده و مرده که در ظلمات و تاریکی کفر و جهل گرفتار

باشد و هرگز از ان بیرون نیاید یا مومن محقق که در دنیا و آخرت در نور ایمان و علم باشد و هرگز این دو با هم

راست نباشد آری همچنین آراسته شد در دل کافران آن عمل که ایشان میکنند چنانکه عمل مومنان آراسته

شد مومنانرا اما آراینده کفر در دل کافران شیطان است وسول لهم الشیطان اعمالهم و آراینده ایمان

در دل مومنان خدای رحمان است حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم محمد باقر گفت که آیه در حق عمار

یاسر آمد و ابوجهل و بعضی دیگر از مفسران گفته اند که آیه در حق حمزه بن عبد المطلب آمد و ابوجهل و حمل آیه

بر عموم اولی تر است آنکه گفت وکذلک جعلنا یعنی همچنانکه مومن را آفریدیم کافرانرا نیز آفریدیم و آنچه با ایشان

کردیم که مومنان اند با کافران همان کردیم از اسباب و آلات و علم و قدرت و حیوة و کمال عقل و تمکین

و نصب ادله الا آنست که ایشان بچنین اختیار خود ایمان آوردند و ایشان باختیار خود کافر شدند ما بکردیم و بیافریدیم

در هر دهی و شهری بزرگانی مهترانی از مجرمان و کافران آن دیه عاقبت و سرانجام ایشان آن بود که در آنجا

با دوستان ما از پیغمبران و مومنان مکر میکردند و عذر و خدیعه را کار می بستند و این مکر و عذر نمیکردند الا

با نفسهای خویش از آنکه وبال غدر ایشان و ضرر و مکر ایشان جز با نفس ایشان راجع نخواهد بود و ایشان این

حالت نمی دانستند و مکر حیلتی بود که بدان غیری را از راه صواب با راه خطا کردانند و لام غرض نیست لام

لام عاقبت است برای آنکه مکر قبیح است و اراده قبیح قبیح باشد و اگر لام غرض بودی مناقض این آیه

بودی وما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و اذا جاءتهم آیة قالوا لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله

الله اعلم حیث یجعل رسالته سیصیب الذین اجرموا صغار عند الله و عذاب شدید حق سبحانه میکوید که هرگاه

که هرگاه که می آید باین کافران آیتی و دلالتی که دلیل توحید و نبوة پیغمبر من کند ایشان گویند که ما ایمان نیاریم

تا آنکه که مثل آنچه پیغمبران خدای را داده اند ما را نیز بدهند آنکه رد کرد بر ایشان و بر سبیل انکار گفت که

خدای تعالی عالمتر است بآن که رسالت خود کجا نهد و کیست که صلاحیت رسالت و پیغمبری دارد پیغمبری

بتمنای ایشان نباشد بحسب مصلحت بود آنرا که صلاحیت پیغمبری داند پیغمبری دهد چنانکه ندانند

ندهد آنکه مجرمان و کافران را تهدید کرد بعذاب و مذلت و وعید فرمود و گفت زود باشد که برسد باین مجرمان

وگناه کاران صغار و مذلتی و هوای که معد و ساخته است و نهاده نزدیک خدای عذابی سخت بآن مکری که میکردند
خدای تعالی درین آیه بیان حد عقاب بگفت عذاب گفت تا از نفع ممیز باشد گفت هوان و مذلت تا آن
مقرون باشد تا از امتحان ممیز باشد و گفت بما کانوا یمکرون تا مستحق بود و از ظلم ممیز باشد فمن یرد الله
ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک
یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون میگوید که هر آنکس را که خدای خواهد که او را راه نماید دل او را روشن کند برا
اسلام و هر کرا خواهد که گمراه کند دل او را تنگ گرداند پنداری که بر آسمان بر میشود ظاهر این چنان مینماید
که مجبره را تمسکی نمانده است درین و نه چنین است از آنکه مراد بهدایة مقدمات ایمانست و اسباب
و آلت آن بخدای تعلق دارد چون اقرار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله چنانکه درین آیه گفت و اما
ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی والذین اهتدوا زادهم هدی و مراد بشرح صدر هم این باشد از بیان
و الطاف و توفیق یعنی هر کرا که خدای خواهد که با وی لطف و توفیق دهد چون داند که لطف وی را نافع خواهد بودن
دل او را روشن گرداند بر اسلام و دواعی وی قوی گرداند بر قبول کردن اسلام تا اسلام را قبول کند و هر کرا خواهد
که فرو گذارد و فرو نگذارد الا کسی را که داند که لطف را در حق وی اثری نخواهد بود دل وی را تنگ گرداند یا تنگ لطف
از وی منع کند تا دل وی سخت شود و در دل وی بد ایمان بسته گردد وجهی دیگر آنست که مراد بهدایت ثوابست
و نمودن راه بهشت بیانش قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم ای یثیبهم
و یهدیهم الی طریق الجنة و مراد باضلال آن بود که روز قیامت ایشانرا از راه بهشت بگردانند و بدوزخ برند
پس برین وجه معنی این بود که هر کرا که خدای خواهد که ثواب دهد و راه بهشت نماید برای اسلام دل وی را
روشن گرداند و گشاده و خرم گرداند و هر کرا خواهد که هلاکش کند و از راه بهشت بگرداند دل او را تنگ
کند و غمگین گرداند بانواع هموم و اختلاف عذابها تا در صعوبت و مشقت کار خود بکسی ماند که وی را
گویند که بر آسمان شو اما بالت در مشقت و صعوبت و آما بالت در تعذر و استحالت و هم چنین
نهد و کند خدای تعالی عذاب بر آنکسانی که ایمان نیاورند و بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که هر کرا خدای
خواهد که هدایة دهد آنکس دل خود را گشاده و روشن گرداند برای اسلام یعنی نظر کند در ادله و تحصیل علم کند بیانش
من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان ولکن الا هر کرا خواهد که گمراه کند یعنی حکم کنند و نام
بر د کر او ضال و گمراه است و حکم وقتی کند که محکوم علیه علی ما هو علیه باشد پس او بترک نظر در ادله و حجج و آیات
دل خود تنگ گرداند و در دل بر خود بسته گرداند تا نور ایمان در دل وی نیفتد و لا بد از ظاهر آیت عدول
می باید کرد از آنکه حقیقت دل مومن و کافر بر یک حد است چون خصم گوید که این کنایتست از ایمان و کفر ما گوییم

که چرا نشاید که کنایه باشد از حجب و شبهه و خذلان و از تمکین و تخلیه و وجه تشبیه در کذلک یجعل الله الرجس آنست
چنانکه در دل ایشان ضیق و حرج کرد بر تن ایشان عذاب ابد نهد و این تاویل است آیه را مقتضی عقل و شرع
که اهل عدل کویند بخلاف آنکه مجبران کویند بنده را مجبره کویند و از اختیار بیرون برند و نسبت کفر و ایمان با خدا
کنند و خدا را بتکلیف ما لا یطاق ظالم کویند در عقل بخلاف این مقرر و قرآن بعکس این مذکور است که جمله
افعال با بندکان مضاف و منسوب است چنانکه الذین آمنوا و الذین کفروا و اکر نه چنین بود قرآن
سراسر متناقض است که هدایت را خدای میکوید که ما دادیم و هدیناه النجدین و اما ثمود فهدیناهم انا هدیناه
السبیل اما شاکرا و اما کفورا قد جاءکم بصائر من ربکم میکوید که همه را من هدایت دادم از مومن و کافر
پس اکر نفی کند و کوید که کفر و ضلالت ما دادیم مناقضه باشد و در سخن حکیم حکمت وی این روا نبود و هذا
صراط ربک مستقیما قد فصلنا الآیات لقوم یذکرون لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون
اشارت بهذا با سلام است یا با بیانی که در قرآنست و اضافت صراط با خدای است برای آنکه نهنده آن او
و بیان کننده آن طریق وی است و بغلبه استعمال اضافت صراط و سبیل با خدای روا نبود که طریق الله
کویند حق تعالی میکوید که دین اسلام و این شریعت و این قرآن که در بیان حلال و حرام و شرایع و احکام است
راه خدای تو است ای محمد که جز بدین راه بخدای نتوان رسید راهی راست است و با سلامت است
از مناقضه و فساد و مودی است با ثواب و نجات ما آیات قرآن را مفصل کردیم و مبین و مشروح کردانیدیم
برای آن قومی که تذکر و تدبر و اندیشه کنند و اکر چه این تفصیل برای جمله مکلفان کرد چون متذکران و اندیشه
کنندکان بوی منتفع شدند تخصیص ایشان کرد چنانکه کفت هدی للمتقین و این آیه دلیل است بر بطلان
قول اصحاب معارف برای آنکه اکر معارف ضروری بود تفصیل آیات برای آن تذکیر عبث بودی
آنکه کفت که ایشانراست یعنی کسانی را که با آیات ما تذکر کنند و پند کیرند سرای با سلامت از جمله آفات
که بهشت است از جمله آفات سلامت نام خدای است یعنی سرای خدای که سرای با سلامت است
و آن نزدیک خدای است و در عهده و ضمان اوست تا مستحقان رسیدن و آنجا حکم نباشد مکر خدای را
و خدای تعالی ولی ایشان و متولی نعمت و رساننده منفعت است با ایشان و ناصر ایشان است بر جمله دشمنان
بجزاء و عوض آنچه ایشان میکنند و کرده باشند از عمل صالح و کارهای نیکو بدهد و یوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن
قد استکثرتم من الانس و قال اولیاؤهم من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض و بلغنا اجلنا الذی اجلت
لنا قال النار مثواکم خالدین فیها الا ما شاء الله ان ربک حکیم علیم و یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر کنیم و برانکیزیم
و جمع کردانیم ایشانرا همه و کوییم ای جماعت جنیان شما بسیاری را کمراه کردانیدید از آدمیان و کویند

دوستان ایشان از آنانکه فرمان ایشان برده باشند و بر هوا ایشان رفته باشند از آدمیان و گویند که خدای
ما ما تمتع گرفتیم و برخوردار شدیم بعض ببعض ما از یکدیگر تمتع گرفتیم و این آنست که چون یکی خواستی که بسفری
رود در راه از جنیان برسیدی پناه با سیدان دادی و گفتی اعوذ بسید هذا الوادی انکه برفتی و گفتی که من
ایمنم چنانکه خدای تعالی و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا این استمتاع انس است
بجن اما استمتاع جن و انس آنست که چون از آدمیان این سخن شنوند و بینند که اعتقاد ایشان در خود چنین است
شادمانه شوند و روا باشد که این استمتاع راجع باشد با آدمیان که بعضی ببعضی متمتع می شوند بشهرتی که با یکدیگر
میرانند که ما بیکدیگر متمتع شدیم و برسیدیم باجل خود این اجل که تو ما را نهاده بودی از اجل مرگ و اجل حشر
و حضور قیامت خدای تعالی ایشانرا جواب داد و گفت بر سبیل تقریع جن و انس از جمله غوات و ضلال
در وقت اعتراف ایشان بگناه خود در حالی که اعتراف و پشیمانی سود ندارد که ای عادیان و گمراهان دوزخ
جای و مقام شماست که خالد و جاوید باشید در دوزخ الا آنچه خدای خواهد که شما در دوزخ بر یک حال و یک صفت
نباشید بلکه بانواع عذاب معذب باشید هر وقت که خدای خواهد عذاب شما را بنوعی دیگر از عذاب
بدل میگرداند و ببدل آن پوست که سوخته باشد پوستی دیگر بیافرینید چنانکه گفت کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و روا بود که ما بمعنی من بود یعنی الا انرا که خواهد که از دوزخ بیرون
آرد از جمله مومنان فاسق چون ایشانرا بر معصیتی که کرده باشد عقاب کرده باشد و به بهشت برد ایشانرا
برای ثواب ایمان و طاعت ایشان و خدای تعالی حکیم است آنچه کند از عذاب ایشان بر وجه حکمت
و صلاح کند و عالم است بمقادیر استحقاق ایشان عذاب را و اجزا و تفاصیل آن داند وَکَذٰلِکَ نُوَلِّی
بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضًا بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِی وَ
یُنْذِرُونَکُمْ لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هٰذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کَانُوا کَافِرِینَ
حق سبحانه و تعالی میگوید که چنانکه امروز ظالمانرا با یکدیگر گذاشته ایم تا با یکدیگر موالات و دوستی میکنند
و معونت و یاری یکدیگر میدهند روز قیامت ایشانرا با یکدیگر ارند تا از یکدیگر یاری خواهند و دوستی
کنند و معونت و یاری یکدیگر خواهند اتباع متبوعانرا گویند فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء
آن متابعت که ما شما را کردیم در دنیا ما را هیچ نفعی و غنای خواهد کرد و گفته اند که معنی آنست که ظالمانرا با
یکدیگر گذاریم و تمکین و تخلیه کنیم میان ایشان تا ایشان بر یکدیگر مسلط میشوند و یکدیگر را رنجه و عذاب
مینمایند و این عذابی باشد ایشانرا با آنچه ایشان کرده باشند از معاصی و فسق انکه خطاب کرد پریان و آدمیان
را و این خطاب ایشانرا روز قیامت باشد بر سبیل تقریع و ملامت و گفت ای پریان و آدمیان ای

ای فرزندان آدم و ابلیس بشما هیچ پیغمبری نیامد هم از شما و از نسب و اصل شما و این مخصوص است بآدمیان

از بهر آنکه اجماع است که خدای بجنیان پیغمبری جنی نفرستاد با ضلالت که وحی با پیغمبری جنی آمده باشد

ولیکن پیغمبران از جنس انس بجنیان میفرستاد و ایشانرا بآن شریعت و از کتاب متعبد گردانید دلیلش

قول خدای تعالی است و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القرآن الی قوله ولوا الی قومهم منذرین و این آنست

که خدای تعالی جمعی از جنیانرا بر پیغمبر ما فرستاد تا ایشان قرآن و احکام شریعت بدانستند و بازگشتند و بقوم

خود رفتند و ایشانرا با دین و شریعت دعوت کردند خدای تعالی بر سبیل ملامت ایشان و پریانرا میگوید

که نه ما بشما رسولان فرستادیم و رسولان بشما آمدند و بر شما آیات از قرآن و احکام شرع برمیخواندند و شمارا

می ترسانیدند از رسیدن شما باین روز و عذاب و مفاسدات و شده این روز که قیامت است ایشان

جواب دهند و گویند بلی الهی همچنین است رسولان آمدند و اعذار و انکار کردند ما گواهی میدهیم بر نفس

خویش و اعتراف می آوریم آنکه التفات کردند و گفت که ایشانرا زندگی عاجل دنیا بفریفت و مغرور

گردانید و نیز گواهی دهند بر نفس خویش که ایشان در دنیا کافر بوده اند گواهی اول بر آمدن رسولان و انذار

و اعذار ایشان است و گواهی دوم بر نفس ایشانست بکافری ایشان ذلک أن لم یکن ربک مهلک القری

بظلم و اهلها غافلون ولکل درجات مما عملوا وما ربک بغافل عما یعملون وربک الغنی ذو الرحمة

ان یشأ یذهبکم ویستخلف من بعدکم ما یشاء کما انشأکم من ذریة قوم آخرین انما توعدون لآت وما انتم بمعجزین

حق تعالی میگوید که این یعنی فرستادن رسولان بآدمیان و پریان برای اعذار و انذار ایشان از بهر آنست

که خدای تو ای محمد هلاک نکند هیچ دیهی و شهری را یعنی اهل دیهها و شهرها را بظلم و بیدادی که اگر ایشانرا

هلاک کند بی آنکه رسولان فرستد برای دعوت و تنبیه ایشان ظالم باشد و خدای ظالم نباشد ظلم نکند و نپسندد

پس ایشانرا هلاک نکند و ایشان غافل و بی خبر اند بلکه حجت بر ایشان بدارد و آنچه علت ایشان که عمل

کنند از طاعت یا از معصیت درجای و منازل پایه و قدری هست مطیعانرا بحسب آنچه کرده باشند از طاعت

و عاصیانرا درکاتی و طبقاتی هست از دوزخ بحسب آنچه کرده باشند از طاعت و معصیت تا معلوم شود

که روز قیامت کار با مکلفان باستحقاق خواهد بود و جزا بر حسب اعمال ایشان خواهد بود و آنکه بر سبیل

تهدید گفت که خدای غافل نیست از آنچه شما میکنید تا خلایق بدانند که هیچ چیز از اعمال ایشان بر خدای

پوشیده نیست و باشد که بسیار باز خواست و جزا خواهد بودن تا بصلاح نزدیک تر شوند و از فساد دور

گردند و ربک الغنی و خدای تو غنی و بی نیاز است بطاعت مطیعان احتیاج ندارد و ویرا بآن زیانی حاصل

نشود و بمعصیت نقصانی پدید نیاید در مملکت نقصانی پدید نیاید در مملکت وی و او خداوند رحمت است تا معلوم

شود که جز انکه وی را بطاعت ما احتیاج است ما محتاج رحمت وی آییم انکه باز نمود که وجود با عدم جمله خلایق بروی
یکسانست آفریدن خلایق و تکلیف کردن ایشان هم از بهر نفع ایشانست اگر خدای خواهد مجرمان و عاصیان
قادرست می تواند که شمارا ببرد و نیست کرداند و ببدل شما خلقی نو بیافریند و ایشانرا بجای شما بدارد بعد از
هلاکت شما از انچه وی خواهد از آفریدن خلق چنانکه شمارا بیافرید از فرزندان کروهی دیگر که پیش از شما بودند
انکه کفت ای فرزندان آدم مپندارید که آنچه شمارا وعده میدهند بشما نخواهد رسیدن بیقین دانید که آنچه
شمارا بدان وعده و وعید میکنند بیقین آینده است بشما و خواهد بودن از بعث و نشور و حساب و کتاب
و ترازو و صراط و دوزخ و بهشت و شما خدایرا عاجز نتوانید کردن و از قبضه قدرت وی بیرون نتوانید
شدن که هر کجا که روید همه ملک و پادشاهی وی است و در قدرت وی است قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ
إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۝ انکه بر سبیل وعید و تهدید فرمود که ای محمد بگوی
این مکلفانرا که بکنید انچه می توانید بر حسب مکنت و طاقت خویش می باشید و کار میکنید از کفر و عداوت
و دشمنی که من نیز هم بر حالت خود خواهم بودن از اسلام و صبر کردن بر دشمنی و عداوت شما و گذاردن
وحی که زود باشد که بدانند که چون جزای اعمال خود ببینند که عاقبت و سرانجام سرای باز پسین از ما و ای
شما کرا بهتر و نیکوتر باشد انکه کفت که امروز شان و کار چنین آمد که عاقبت ظالمان و کافران فلاح و ظفر نیابند
بعاجل و بقا نباشد ایشانرا و باجل فیروزی و ظفری نبود وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا
هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ سَاءَ
مَا يَحْكُمُونَ ۝ ...... مفسران گفتند که سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان از کفار مکه
چیزی که ایشانرا لازم آمدی از وغیر آن چهارپایه و کشت کرزابد و قسمت میکردند و میگفتند که نصیب خدایراست
و یکی بتانرا انکه اگر چنان بود که از نصیب خدای چیزی در نصیب بتان افتادی رها کردندی و اگر از نصیب چیزی
نصیب خدای افتادی نگذاشتندی و بجای بردندی و میگفتندی که خدای توانگرست و اینان درویش
نشاید که از نصیب ایشان چیزی در نصیب خدای افتد و نصیب بتانرا بدروشان دادندی و آنچه نصیب
خدای بود در وجه مهمانان و مبرة صرف میکردند حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد و این معنی از ایشان باز گفت
و خبر داد که میکنند و کردند این کافران از انچه خدای آفریده است از کشت و زراعت و چهارپایان از اشتر
و گاو و گوسفند خدایرا نصیبی و قسمتی و بتانرا انکه بزعم خویش گفتند که این نصیب خدایراست و این
انبازان ماراست یعنی بتانرا و از بهر آن بتانرا انبازان خود خواندند که ایشان بتانرا انبازان خدای
کرده بودند و در مالها و چهارپایان خویش شریکشان گردانیده بودند پس آنچه بتانرا بود بخدای نرسید یعنی اگر

از نصیب خدای چیزی تلف شدی نصیب بتان در عوض آن بنهادندی و آنچه خدای را بود به بتان ایشان
رسید یعنی اگر از نصیب بتان تلف شدی نصیب خدای در عوض آن بنهادندی و گفتندی که خدای توانگر است
و ایشان درویش آنگه خدای گفت که بد است آنچه ایشان بدان حکم میکنند در ایثار کردن ایشان بتان را بر خدای
و کردن چیزی که خدای بدان نفرموده وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ
وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ حق تعالی درین آیت حکایت میکند از آنچه عرب
میکردند از کشتن دختران و زنده در گور کردن ایشان را از بهر آنکه آنرا که ننگ میداشتند از آنکه دختران را
بکسی باید داد میگوید که چنانکه شیطان تزیین کرد از بهر ایشان کشتن فرزندان ایشان و مراد بشرکا شیاطین
است که در دل مشرکان می انداختند که وجود دختران شمارا سبب عار و عیب و دشمنی و درویشی باشد
ایشان را انگیختند تا ازین حالت خلاص یابید و بعضی دیگر گفتند که مراد سدنه و خدم بتان با شرکان ایشان
بودند در بت پرستیدن از رؤسا و غواة و این از بهر آن کردند تا ایشان را هلاک کنند باضلال و اغوا
و بپوشانید بر ایشان دین ایشان که واجب بود ایشان را بران بودن از دین محمد با دین اسماعیل و اگر
خدای خواستی این مشرکان آنچه کردند نکردندی یعنی اگر خواستی که ایشان را بقهر و قسر منع کند توانستی
جز آنست حکمت راه نداد در تکلیف که چنین کند آنگه رسول را امر کرد و گفت رها کن با آن فریفته و دروغ
که میگویند و این امر بر سبیل تهدید و وعید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم وَقَالُوا هَٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ
حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ
بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ حق تعالی خبر داد از اعتقاد باطل و گفتار محال ایشان و آن آنست که ایشان
چهارپایان را قسمت کردند و گفتند که این چهارپایانی است و حرثی و کشتی برای بتان و بر ما حرام است نخورد
آنرا که الا آنکس که ما خواهیم از خدم بتان و درویشان و این بزعم دعوی خویش گفتند بی حجتی و دلیلی و قسمت
دوم را گفتند که این چهارپایانی است که پشت ایشان حرام است یعنی بر نشستن و بار بر نهادن و آن بحیره
و سائبه و حامیه است و سیم را گفتند که این چهارپایانی است که بر ایشان نام خدای نگویند و ذکر خدای نکنند
در کشتن و نام بتان برند یا بر پشت ایشان حج نکنند و لبیک نزنند و این جمله بدعوی باطل و گفتار دروغ
خود گفتند و نسبت آن با خدای کردند زود بود که خدای تعالی جزا دهد ایشان را بآن افترا که کردند و بحق ایشان
رسد با این آیة تمسک می توان کرد که اشیاء در اصل بر اباحه است از بهر آنکه خدای ایشان را بر آنچه کردند
مذمت کرد و اگر در عقل اشیا بر حظر بودی مذمت نکردی و این مذمت نکردی و این مذمت شاهد آنست که بر حظر
نیست دلیل بر صحت آنکه بر حظر است آنست که ما بضرورت دانیم که هرچه درو منفعتی بود و هیچ مضرة نباشد نه عاجل

ونه آجل نه معلوم ونه مظنون آن صفت مباح دارد و اقدام کردن برو نیکو بود چنانکه هر چیزی که در و ضرری باشد
خالص از همه منافع عاجل و آجل معلوم و مظنون قبیح باشد و اقدام کردن برو حرام بود وقالوا ما في بطون هذه
الانعام خالصة لذكورنا ومحرم على ازواجنا وان يكن ميتة فهم فيه شركاء سيجزيهم وصفهم انه حكيم عليم
حق تعالی حکایت محال مشرکان میکند و میگوید که ایشان گفتند که آنچه در شکم این چهار پایانست از بحایر و سوایب
و غیر آن خالص مردان ماست و بر ایشان حلال است و بر زنان ما حرام است و تخصیص مردان برای آن
کردند که مردان بودندی که خدمت بت خانه کردندی و مراد بآنچه در شکم چهار پایانست شیر است مجاهد گفت
بچه است دیگران گفتند که بچه است و احشاء شکم و اگر آنچه این چهار پایان بزادندی مرده بود مردان و زنان
در خوردن آن یکسان بودندی و بر همه حلال داشتندی آنگه خدای گفت که زود بود که خدای ایشان را
جزا دهد باین صفت که کردند و این دروغ که گفتند در تحلیل و تحریم و آن بر خدای بستند چنانکه گفت و لا تقولوا لما تصف
السنتكم الكذب هذا حلال و هذا حرام و او حکیم است آنچه کند بحکمت کند و داناست بمصالح بندگان در حلال
و حرام آنچه فرماید بحسب مصلحت فرماید قد خسر الذين قتلوا اولادهم سفها بغير علم وحرموا ما رزقهم
الله افتراء على الله قد ضلوا وما كانوا مهتدين میگوید که زیان کردند هلاک شدند آنانکه فرزندان خود را بکشتند
و زنده در گور کردند خوف درویشی را و اندیشه عیب و عار را اما کسی ایشان را بنکاح و حکم خود بکشتند از غلبه
سفاهت و بیخردی و نادانی و متابعت هوای نفس و حرام کردند بر خود آنچه خدای برایشان حلال کرده بود و روزی
ایشان گردانیده از انعام و حرث و باین همه که کردند و گفتند رها نکردند تا که حواله آن با خدای کردند و بروی
دروغ نهاده اند و گفتند که خدای حرام کرده است بتحقیق که ایشان بآنچه کردند ضال و گمراه بودند و مهتدی
و راه یافته بصواب و سداد نبودند وهو الذي انشأ جنات معروشات وغير معروشات والنخل
والزرع مختلفا اكله والزيتون والرمان متشابها وغير متشابه كلوا من ثمره اذا اثمر وآتوا حقه يوم حصاده ولا
تسرفوا انه لا يحب المسرفين حق تعالی چون ذکر کافران کرد و آنچه کردند و گفتند بیان برایشان رد کرد تا بدانند
که کس را تحلیل رد کرد و باز نمود که آنچه کردند خطا کردند باین آیه بندگان را تذکیر بعضی از نعمتهای خود کرد تا بدانند
که کس را تحلیل و تحریم نکند مگر آن خدای که منعم باشد بر بندگان خود بانواع نعم و گفت که اوست آن خدای که
بیافرید بر سبیل ابتدا نه بر وجه اقتدا بر مثالی سابق از بهر شما بوستانها بسیار در درخت چنانکه سایه درختان
زمین را پوشیده میگرداند از انگور و غیر آن از میوه ها بعضی خفته بسته و بعضی خفته نابسته و بیافرید درین
بوستانها درختان خرما و کشت از انواع حبوب و دانه که مختلف است میوه ها آن گوناگون و رنگا رنگ بعضی
بزرگ و بعضی خورد و بعضی ترش و بعضی شیرین و بیافرید درین بوستانها از درختان زیتون و انار که بعضی بعضی

نمانند در لون و طعم و خوردی و بزرگی آنکه خدای جل جلاله امر کرد بر سبیل اباحت و خطاب فرمود که بخورید از میوهای او چون میوه بیارد و حق او بدرویشان دهید در روز درودن او و این بر سبیل صدقه باشد و اصحاب ما گفته اند که مراد آنست
که دسته باشد که بدرویش دهند بیرون زکوة و وقت وجوب زکوة عند بدو صلاح باشد و بدو صلاح در علت
وقتی بود که دانه در خوشه سخت شود و در خرما چون شیرین در وی پدید آید در انگور چون غوره منعقد گردد و گفته اند
که این آیه منسوخ است بفرض زکوة برای آنکه در وقت درود زکوة نباید دادن و دیگر آنکه استقرار زکوة در مدینه
بود و این سوره مکی است اما چون امر بر ندب حمل کنند این لازم نیاید آنکه گفت و لا تسرفوا اسراف
مکنید در دادن چنانکه شما و عیالان شما محتاج شوند روایت کرده اند که ثابت بن قیس را پانصد درخت
خرما بود بوقت ارتفاع همه بداد و از بهر عیالان خود هیچ باز نگرفت خدای تعالی ازین نهی کرد و رسول
صلوات الله و سلامه علیه ابدا من تعول ابدا بالعیال خود کن و گفته اند که اسراف آنست که در معصیت
صرف کنند که اگر بوزن کوه بو قبیس زر کسی را باشد همه بصدقه بدهد اسراف نباشد و اگر مدی در معصیت
بدهد اسراف باشد و ازینجاست که حاتم طایی را گفتند لا خیر فی السرف گفت لا سرف فی الخیر
وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ
مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ
نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا
اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ خدای جل جلاله بیافرید از چهارپایان برای شما از اشتر
آنچه بار را شاید تا بار بر وی نهند و آنچه بار را نشاید از اشتران خورد و گوسفندان و این نوع را فرش برای آن
خوانند که بزمین نزدیک باشد چون فراش را از بهر آن که در وقت ذبح بگسترانند چون فراش و روا بود که
مراد بفرش آن بود که از موی اشتر و گوسفند بافند آنکه گفت کلوا بخورید از آنچه خدای شما را روزی کرده است
و پس روی مکنید گامهای شیطان را یعنی از پی شیطان و او مروید و وسوسه وی مروید که شیطان شما را
از حلال درگذراند و بحرام برد که او شما را دشمنی آشکار است و آشکارا کننده دشمنی است با آنچه کرد با پدر
شما ثمانیة ازواج بدل است از حمولة یعنی بیافرید برای شما هشت جفت آنکه بیان کرد و گفت از گوسفند
دو نر و ماده و از بز دو نر و ماده و از صادق علیه السلام روایه کرده اند که مراد بقول خدای و من الضان اثنین
این دو است یکی اهلی است و یکی وحشی و هم چنین در بز دو گاو اهلی و وحشی خواسته است و در اشتر عربی و بختی
خواسته است و برین قول هشت جفت شانزده عدد باشد و بر آن که گفته شد هشت عدد و عرب نر و ماده

را زوجا ان خوانند و تخصیص این اجناس برای آن کرد که ازین جمله بوده آن که ایشان حرام کرده بودند انکه خدای تعالی
کفت بر سبیل احتجاج و رو بر ایشان که بکویید تا خدای کدام حرام کرد ازین هشت کانه دو نر حرام کرد
یا دو ماده دو نر از کوسفند یکی و دیکر از بز و یا انچه مشتمل بود دو کرد در آمده بر و ارحام آن دو ماده مرا خبر
دهید بعلمی و دانش اکر درین دعوی راست میکویید مفسران کفتند که مشرکان نزدیک رسول آمدند
و خطیب ایشان ابو الاحوص بود و در معنی بحیره و سایبه با وی مناظره کردند رسول علیه السلام کفت این چیزها
را اجرا حرام کرده اند از جهت مادکان یا از جهت هر دو و هیچ بچه نباشد الا از نر و ماده و بچه علت بهری بر زنان
حرام است و بر مردان حلال و چون بمیرند بر همه حلال باشد ابو الاحوص فرو ماند و هیچ جواب نداد کفت
که خدای چنین فرموده خدای تعالی این آیه فرستاد در رد بر ایشان و من الابل اثنین و از اشتران هم جفت
آفرید نر و ماده و از کاو هم چنین جفت افرید نر و ماده بکو ای محمد مر ایشان را و بپرس تا ازین دو کانه خدای
کدام حرام کرده دو نر یا دو ماده یا انچه رحم این دو جنس از ماده بر وی مشتمل شود از بچه یا خود شما حاضر بودید
چون خدای شما را باین وصیت میکرد و میفرمود از انکه شما چون پیغمبران ایمان ندارید تا ایشان خبر دهند
پس لابد که شما حاضر بوده باشید که خدای این وصیت کرد شما را این جمله بر سبیل رد و تخطیه و تجهیل ایشانست
انکه کفت کیست ظالمتر و ستمکارتر از انکس که وی دروغ بر خدای نهد تا مردمانرا بجهل خویش کمراه کرداند
و خدای تعالی لطف نکند با چنین کافران که بر کفر مصر باشند و ایشانرا راه ننماید به بهشت برای انکه مستحق
عذاب دایم باشند قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ
خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ حق سبحانه و تعالی رسول را میفرماید
و میکوید که بکو ای محمد مر این کافرانرا که حرام آنست که خدای حرام کرده باشد و من که محمدم و رسول خدایم نمی یابم
در انچه بمن وحی کرده شد از قرآن هیچ طعامی ازین جمله که شما حرام کرده اید و میکوئید که خدای حرام کرده است
من هیچ طعامی حرام کرده نمی یابم و بر هیچ طعام خورنده که طعام خورد یعنی خدای هیچ چیز در شرع حرام نکرده است
مکر انچه مردار باشد و برای آن مردار کفت تا انچه در سورة المایده است از منخنقة و الموقوذة و المتردیة و النطیحة
در تحت او داخل باشند از بهر انکه هرچه نه بر آن وجه که خدای فرموده است بکشند مردار بود یا خونی ریخته
یعنی آن خون که روان بود حرام است و جکر خون است چون روان نیست حلال است یا کوشت خوک که او
پلید است و حرام است و این هر سه را تخصیص برای آن کرد که تحریم آن موکدتر است و کفته اند که این بنص قرآنست
و باقی محرمات بوحی است نه بقرآن و کفته اند که سوره مکی است در مکه حرام این بود باقی محرمات را پس بمدینه آمد
و از خوک جمله اجزا حرام است و او نجس العین است اکرچه تنها ذکر کوشت وی کرده است انکه کفت او فسقا

یعنی یا چیزی که انرا بر نام خدای نکشته باشند بر نام بتان کشته باشند که این نیز هم حرامست و فسق برای ان گفت
که فرمان حق که هرچه کشند بر نام خدای کشند و چون بر نام غیر خدای کشند فسق باشد از بهر انکه از فرمان حق بیرون
آمده باشند انگه از غایت کرم و فضل و رحمت خویش رخصت داد بندگان را چون عاجز شوند و درمانند
و هیچ نیابند که تناول کنند و بیم تلف نفس و هلاکت باشد که آنچه ازین جمله که حرام کرده است بقدر رسد
رمق خود بخورند گفت فمن اضطر غیر باغ هر که مضطر شود و ضرورت او را بآن دارد که این چیزها را تناول
کند نه چنان باغی باشد یعنی که بر امام عدل بیرون آمده باشد که آنکه ویرا نبود که ازین چیزها تناول کند تا طلب
لذت نکند و بیش از سد رمق نخورد و راه نزند بلی این چیزها ویرا رواست و رخصت هست که حرام تناول
کند و خدای تو آمرزنده و مهربانست برحمت خود رخصت داد تناول کردن آن و بمغفرت خود بیامرزد چون
از حال ایشان اضطرار داند و آیه دلیلست بر انکه پوست مردار حرام و پلیدست از بهر انکه مردار عبارت
از آنچه در وی حیات بود از آنجا بر رود و پوست محل حیاتست پس مردار بود و پیغمبر گفته است لا ینتفعوا
من المیتة باهاب و لا عصب وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا
حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ
ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ حق سبحانه و تعالی درین آیه بیان میکند آنچه بر جهودان عهد موسی
علیه السلام حرام کرده بود و آنانکه از پس ایشان بودند و بر شرع او بودند سدی گفت ما حرام گردانیم بر ان کسانی
که جهود شدند یعنی بر جهودان هر حیوانی که ناخن داشت هر حیوانی که شکافته سم نباشد چون اشتر و اشتر
مرغ و بط و مرغ آبی و غیر آن و جمله انواع سباع چون شیر و پلنگ و مانند آن و این قول ابو علی جبائی و عبد الله
عباس است ابو القاسم بلخی گفت ذوات الحافر است از چهار پایان و ذوات المخلب از مرغان و برین
وجه اسب و استر و خر داخل باشد و این هر سه مکروه است انگه گفت که از گاو و گوسفند هم حرام کردیم بر ایشان پیه
آنچه در شکم ایشان باشد از پیه الا آنچه بر پشت ایشان باشد یعنی شحم گاو و گوسفند یا آن پیه که بر
روده ها باشد یا آنچه با استخوان آمیخته باشد چون دنبه و آن چربی که در میان گوشت و استخوان بود که این
جمله بر ایشان حلال بود انگه خدای تعالی سبب آن تحریم باز نمود و گفت که این جزای آن بود که ایشان کردند
از ستم و ظلم و ما صادق و راست گوی باشیم در آنچه خبر میدهیم از اعمال بد ایشان و عقوبت و جزای ایشان
و این چنان بود که هر وقت که ایشان گناهی کردندی و معصیتی ایشان در وجود آمدی مصلحت اقتضا کردی
که خدای تعالی آنچه بر ایشان حلال کرده بود حرام کردی و آن معاصی نکردندی بر ایشان حرام نکردی چون مصلحت
عند فعل ایشان بود و تحریم بحسب آن حاصل آمد انرا بر سبع عقاب و جزا خواند انکه رسول را گفت علیه السلام

که اگر کافران ترا تکذیب کنند و بدروغ زن دارند در آنچه تو ایشانرا خبر دادی که خدای این چیزها حرام کرد
و این آیه بود که ایشان گفتند این چیزها یعقوب برخویشتن حرام کرد و ما متابعت و موافقت ایشان
کردیم و یعقوب را این چیزها برخویشتن حرام کردیم و نه چنانست که تو میگوئی که خدای حرام کرده چون
ایشان گویند تو در جواب ایشان گوی خدای شما خداوند رحمتی واسع و بسیارست اگرچه شما تکذیب
من میکنید خدای شما را عقوبت نکند و مهلت دهد تا باشد که باز گردید و اگر خواهد که جمله مجرمان
و کافرانرا عذاب کند کسی مانع وی نتواند شد و عذاب وی از مجرمان رد نتواند کرد سَيَقُولُ الَّذِينَ
أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا
بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ
فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ه خدای تعالی درین آیه خبر میدهد رسول را علیه السلام بر سبیل معجزه از
آمدن مشرکان و مناظره کردن ایشان چون خبر موافق مخبر بود معجز باشد گفت گروهی باشند که گویند
آنانکه مشرکان شدند و با خدای انباز گرفتند که شرک و کفر ما و شرک پدران ما بمشیت و ارادت خدای است
که اگر خدای خواستی که ما شرک نیاریم ما و پدران ما هیچکس مشرک نبودندی و آنچه ما و پدران ما حرام کردند
هم بخواست خدای بود و اگر نخواستی هیچکس هیچ چیز حرام نکردی پس هرچه کردند همه برضا و ارادت وی
بود ای محمد این دروغی است صریح و باطلی است ظاهر که ایشان میگویند و آنانکه از پیش ایشان بودند
پیغمبر خود را تکذیب کردند و بر خدای دروغها گفتند تا آنکه که عذاب ما بایشان رسید ایشان هلاک
شدند و سختی عذاب ما بچشیدند آنگه گفت که ای محمد بگوی این کافرانرا که این محالات میگویند که نزدیک
شما هیچ علمی و کتابی هست که بیرون آرید از بهر ما و باز نمایید که این همچنین است که ما میگوییم و این بر سبیل
تهکم و سخریه است ایشانرا آنگه گفت ای محمد بگوی ایشانرا که شما را درین هیچ علمی و دانشی نیست
و شما متابعت نمی کنید الا گمانرا و شما نمیگوئید و گمان خطا باشد و با خود تقدیر کرده اید که هم چنانست
که شما میگوئید حق تعالی باز نمود درین آیه که مشرکان مجبره بوده اند و جبر گفتن مذهب مشرکانست مجبران
همان گویند که مشرکان گفتند که پیشینیان ایشان گفتند و این آیه من اول دلیلست بر بطلان قول
مجبران و اضافت ایشان ارادت کفر و قبیح را با خدای از آنکه باتفاق آیه وارد است مورد مذهب
و ملامت مرگویندگان این مقالت را پس بنگر تا جبر چگونه مقالتی باشد که خدای تعالی ملامت ایشان
بر شرک و کفرها کند و ایشانرا بجبر ملامت کند و چون کافرانرا این مقالت عیب و ملامت باشد که ما
که مسلمانانرا مدح نباشد و این مذهبیست که عقل و سمع بر بطلان او گواهی میدهد اما سمع چون این آیه

و آیتهای دیگر که کفر و ظلم و فسق اضافت با کافران و ظالمان و فاسقان کرده است و گفته در انجا که کفروا الذین ظلموا او فسقوا
و عقل میگوید که اگر کفر و ظلم و فسق بمشیة خدای بود خدای تعالی آنرا انکار نکردی و نهی نفرمودی زیرا اگر باراده
خدای بودی بایستی که هیچ کافر و فاسق را عاصی نخواندندی مطیع گفتندی از آنکه مطیع آن باشد که موافق
اراده غیری رود و بایستی که کافران بر کفر مستوجب مدح بودندی چنانکه مومنان بر ایمان مستوجب مدح اند آنکه
گفت که قل بگوی ای محمد این کافرانرا که بیایید اند و با تو حجت می آورند بامثال این خرافات و تعلل
میکنند در کفر خود بجبر که این مقالات و محالات حجتی نیست شما را بلکه حجتی بلیغ و تمام که قطع ظلالت
و فضایح و قبایح خدای است تعالی عن ذلک و قدرت موجبه مراد است و خدای قدرت با فعل آفریند
و بنده چون محل فعل است خدایرا اگر خواهد بجز آبا تش بر دو اگر خواهد بمسجد بر دو بنده را در این هیچ اختیار
و مشتبه نیست آنکه روز قیامت باین وی را مواخذه کند حجت بنده را باشد بر خدای و خدایرا حجت
نباشد بر بنده و این خلاف قرانست آنکه گفت فلو شاء اگر خدای خواستی شما را همه بجبر و قهر براه
داشتی و لکن نکرد از برای آنکه حکمت مانع این بود و عقاب کافرانرا بسمع معلوم است چنانکه ان الله
لا یغفر ان یشرک به و در عقل عفو کفار جایز است قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا
فَإِن شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ
حق تعالی چون بطریق عقل و سمع بیان بطلان مذهب مشرکان و مجبران کرد در آنچه ایشان گفتند که شرک
ما بمشیة خدای است و آنچه حرام کردیم باراده و خواست او حرام کردانیدیم محمد را علیه الصلوات الله
خطاب کرد و گفت ای محمد در آنچه این کافران و مشرکان دعوی میکنند از ایشان گواه خواه و بگوی ایشانرا
که بیارید گواهان خویش را آنانکه گواهی دهند از بهر شما که این جمله خدای حرام کردانیده است و این بر سبیل
تهکم است یعنی کسی برین گواهی ندهد و اگر دهد در گواهی وی حجتی نباشد یا مراد آن بود که اگر شما را گواهی هست
مقبول الشهاده بیارید تا گواهی دهد و دانست که ندارد پس از بهر آن گفت تا ظاهر شود که دعوی ایشان
مجرد است از بینه و آن دعوی که چنین بود باطل و دروغ بود پس اگر ایشان گواهی دهند گواهی ایشان مسلم مدار
و تصدیق آن مکن که آن گواهی هم دروغ باشد که اگر مسلم داری چنان باشد که با ایشان گواهی داده باشی
با ایشان گواه مده و متابعت مکن هوا و مراد آنانرا که بدروغ داشتند آیات ما خطاب اگرچه پیغمبر راست
مراد از و امت وی است چنانکه لئن اشرکت لیحبطن عملک نهی کرد از آنکه امت او متابعت گروهی کنند
که اعتقاد آن مذهب کنند که بهوا گرفته باشند و این از وجه تقلید باشد از کسی که پندارند که حق را می شناسند
و نشناسند و از شبهتی بود که بروی در آمده باشد و پندارد که دلیل است و از ان بود که نشو و نمای او بر مذهبی

افتاده و ولایت او بر مذهبی باشد که دشوار بود وی را مفارقت کردن از بهر آنکه باوی الفت گرفته باشد
ودیگر آنکه گرد هیچ مشقت نگردد و از میانه مذهبی باشناخته اختیار کنند و اگر از دین و طریقت خدای
عزوجل رسول را گفت که متابعت هوا را بنیان مکن و نیز هوا را آنانکه بروز قیامت ایمان ندارند و ایشان
با خدای خود برابر میکنند بتان جماد را واثان را می پرستید قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا
بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ
مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝
چون حق تعالی میگوید ای محمد بگو این کافران را که بیایید بر شما خوانم که خدای شما بر شما چه حرام کرده است تا بدانید
که آنچه شما گفتید بتحریم نه از جهت خدای تعالی بود آنچه خدای بر شما حرام کرده است و شما را از آن نهی است که
با خدای انباز نگیرید و در عبادت کسی را با وی شریک مگردانید امام محمد باقر گفت کمینه شرک عبادت
بار خدایا باشد و چنانک از شرک نهی کرده فرموده است که با مادر و با پدر نیکو کنید و فرزند خود را از ترس درویشی
مکشید که ما که آفریدگار شما و ایشانیم شما را و فرزند شما را روزی دهیم که آن روزی بدست ماست و در قبضه
تقدیر ماست و گرد زنا نشایست مگردید آنچه ظاهرست و آشکارا و آنچه نهان است عنت ابن عباس
گفت که عرب را اعتقاد چنان بود که زنان آشکارا نشاید پنهان شاید خدای تعالی از هر دو نهی کرد امام محمد
باقر گفت ما ظهر زناست و ما بطن دوستی مرد انست با زنان بروجه مخادنه و عاشقی و معشوقی و این جمله گناهانرا
شامل است آنچه آشکارا کنند و آنچه در نهان کنند آنگه گفت ولا تقتلوا النفس و مکشید نفسی و تنی را که خدای
حرام کرده کشتن او مگر بحق و حق آن بود که پیغمبر گفت لا یحل دم امرئ مسلم الا باحدی خصال من اربع کفر
بعد ایمان و زنا بعد احصان و رجل عمل قوم لوط و رجل قتل نفسا بغیر نفس گفت خون مرد مسلمان حلال نباشد
مگر بیکی از چهار خصلت مردی که کافر شود پس از ایمان و مردی که زنا کند پس از احصان و مردی که عمل قوم
لوط کند و مردی که نفس را بکشد بقصد بی آنکه او کسی را کشته باشد آنگه حق تعالی با جمله مکلفان خطاب
کرد و گفت این آنست که خدای شما را بااین وصیت کرد و باین فرموده تا باشد که شما دریابید و بدانید
و عقلا را کار بندید وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ
لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝
و دیگر از جمله آنچه بر شما حرام است گرد مال یتیم گردیدن است نزدیک مال یتیم مشوید و تعرض آن منمایید مگر بر وجهی
نیکوتر یعنی که نگاه دارید از بهر یتیم تا چون بزرگ شود و بالغ شود بوی دهید یا در وجهی نهید که اصل آن ضایع

نکند و از آنجا نفع حاصل شود که در خرج و وجه ایشان شود و چون آن یتیم را نفقه و کسوه کنید میانه کنید نه چنانکه
اسراف و تقصیر نباشد و تخصیص مال یتیم کرد و اگرچه مال جمله خلایق بی طیب نفس ایشان حرام بود
مگر مال کافران که در معرض غنیمت باشد از برای آنکه یتیمان بی پدر و بی ناصر باشند و از آنجا که ایشان را ناصری
نبود ناپاکان طمع افتد بمال ایشان آنکه خدای فرمود که پیمانه و ترازو راست دارید آنچه بپیمایید و سنجند
راست بپیمایید و سنجید و تمام دهید و هیچ از آن کم مگردانید و ما هیچ نفس را تکلیف نکنیم الا آنچه در وسع
و طاقت او باشد اگر اجتهاد کند و احتیاط کند بجای آرد و آنچه او از آن احتراز نتواند کرد و طاقت ندارد
و آن تکلیف او نباشد بدو بیشتر از اجتهاد و احتیاط نیست و نیز چون سخن گویید راست گویید و اگرچه
آن سخن بر بعضی خویشاوندان شما باشد و قول تخصیص برای آن کرد که در میان مردمان قول بیشتر باشد
و آنکس که در قول حیف روا دارد و آنکس که در قول حیف روا ندارد و در فعل هم روا ندارد و دیگر هم فرمود که
بعهد خدای وفا کنید و امر او بجای آرید و از مناهی او اجتناب کنید و وصایتی که شما را کرد و بر آن بکار کنید
و این جمله آنست که خدای شما را بدین وصیت کرد تا بود که شما اندیشه کنید و غافل نباشید از این با آنچه
کردنی است کار بندید و آنچه ناکردنی است اجتناب کنید آنکه حق تعالی گفت و ان هذا صراطی مستقیما
و این راه یعنی راه مسلمانی و شرع رسول و مکارم اخلاق و آداب شرع که در این آیات گفت راه منست
و راست است آن را متابعت کنید و راهها دیگر را متابعت مکنید که شما را از راه خدای پراکنده
گرداند یعنی هر راه که جز از راه مسلمانی است از جهودی و گبری و ترسایی و راهها خداوندان بهوا و بدع
و ضلالت شما را از راه مسلمانی بگرداند از بهر آنکه جمع نتوان کرد میان حق و باطل در خبر است که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم خطی بکشید و آنگه گفت که این سبیل الرشد است راه راست است و آنگه
از جانب راست و چپ او خطها بکشید و گفت هذه سبل علی کل سبیل منها شیطان این راههای است
و بر هر راهی شیطانی است که مردم را با آن راه دعوت میکند پس این آیه برخواند و ان هذا صراطی
مستقیما ذالکم وصیکم به این آنست که خدای تعالی شما را باین وصیت کرد تا باشد که شما متقی شوید
و از معاصی او حذر کنید تا عقاب او بشما نرسد ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا
لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا
الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ
وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ

حق سبحانه وتعالی میگوید که بگو ای محمد ایشانرا که ما موسی را کتاب دادیم یا بگوی که بیایید تا محرمات بر شما خوانم
وقصه کنم بر شما که خدای تعالی موسی را کتاب داد وگفته اند که این از جمله متشابهاست که خدای تعالی بر ابراهیم نهاد
از انجا که گفت ووهبنا له اسحق ویعقوب تا اینجا الی صراط مستقیم واز جمله آنچه با ابراهیم وفرزندانش کردیم
آنست که موسی پیغمبر را کتاب توریة دادیم از بهر تمام شدن وتمام کردن نعمت ومنت بران شخصی که احسان
کرد ونیکوی اشکارا کرد وآن شخص ابراهیم پیغمبر بود چون دعا کرد از بهر فرزندان خویش وگفت واجعل لی
لسان صدق فی الاخرین وگفته اند که مراد بقوله علی الذین احسن موسی پیغمبر است یعنی ما اورا کتاب دادیم
تا احسان او تمام شود بآن وثواب آخرت رسد مجاهد گفت معنی انست که تماما علی المحسنین وعبد الله مسعود
خوانده است تماما علی الذی احسنا یعنی ما موسی را کتاب دادیم تا تمامت نعمت ومحسناتی که موسی علیه السلام
از ایشان بوده است وتا تفصیلی وبیانی بود هر چیزی را که موسی وقومش بران بودند در شرع وهدایتی ورحمتی
یعنی بیانی وحجتی لطفی بود مرایشانرا تا باشد که ایشان بجزای خدای خود بر اعمالی که کرده باشند ایمان آرند وجزا
القا خواند برای آن تعظیم وتفخیم شان او وبرای انکه جزا در سرای باشد که تولای آن در دست قدرت او باشد
جزا او در دست قدرت دیگر نباشد انکه گفت که هذا کتاب این کتابی است یعنی قران که ما آنرا فرو فرستادیم
کتابی مبارک وباخیر وبرکت فرخندگی وخجستگی دادیم وثابت کردیم مر این کتاب را متابعت کنید واز خدای
تبارک وتعالی بترسید واز معاصی وی اجتناب کنید تا باشد که مستحق رحمت او شوید واین رجا بنده
راجع باشد یعنی بر امید ورجا رحمت خدای متابعت قران کنید واز معاصی اجتناب نمایید ومکلف
باید که همیشه میان خوف ورجا بود وتکلیف این اقتضا میکند وخوف ترک معاصی وقبایح باشد ورجا
را سبب امتثال اوامر واختیار طاعات بود ان تقولوا وما این قران برای آن فرستادیم تا شما
نگویید که کتاب توریة وانجیل بود وطایفه دو گروه فرستادند پیش از ما که جهودان وترسایان اند وما از درس
وخواندن مر آن کتاب را غافل بودیم ونداشتیم وچنانکه ایشان میخوانند ما نمی توانستیم خواندن ومارا
کتاب نبود تا بخوانیم خدای تعالی با این آیة حجت بر کافران عرب گرفت من این کتاب را برای آن
فرستادم تا عرب نگویند که اهل کتاب را کتاب دادند ومارا ندادند اگر بما خیر خواستندی مارا نیز کتاب
دادندی چه بهمان تکلیف ایشان را هست مارا نیز هست ونیز از بهر آن فرستادیم که تا شما نگویید که اگر
مارا کتاب فرستادندی مارا ره راست یافته تر بودیمی از جهودان وترسایان با استخراج ادله وتمسک بدان
کتاب پس آنها که این تمنا میکردید واین آرزو میخواستید بدرستی که بشما آمد از خدای شما حجتی ودلالتی
ولطفی که سودی بود با حق ومراد بهدی لطف وبیان است انکه گفت که کیست ظالم وستمکار تر بر نفس خود انکس

که بهره وفع دارد آیات خدایرا و از آن آیات خدایرا و از آن آیات و دلالات اعراض نماید و بگردد و در آن اندیشه
نکند و استدلال بنسازد و کفر ظلم است و از ظلمها عظیم‌تر است چنانکه گفت ان الشرک لظلم عظیم آنکه گفت که زود
بود که ما پاداشت دهیم آنرا که از آیات ما اعراض کند بدترین و سخت‌ترین عذابی به سبب از اعراض
و عدول که کرده باشند بعد از آنکه صحت و صدق آن دانسته باشند هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ
أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ
آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا حق سبحانه و تعالی گفت چه می نگرند و چه منتظر می باشند یعنی که منتظر
نمی باشند و توقع نمیکنند ایشان الا آنرا که فرشتگان با ایشان آیند و این بر سبیل تقریع و ملامت
کافرانرا یعنی هر چه بایست با این کافران کردیم عقل صحیح و سلیم تا نیک از بد و حق از باطل فرق کنند
و پیغمبر فرستادیم تا ایشانرا براه راست راه نماید و معجزات بر دست پیغمبر ظاهر کردیم تا بر صدق
دعوی گواه باشند و قدرت و استطاعت و تمکین و نصب ادله و ازاحت علت کردیم اکنون هیچ
نماند ایشانرا و منتظر هیچ چیز نیستند الا آنکه فرشتگان عذاب یا مرگ ایشان از آسمان فرود آیند
بخرق عادت بحسب اقتراح ایشان یا منتظر اند که چیزی که آن محالست بباشد و آن آمدن خدای تو است
با ایشان یا امر خدای تو با ایشان رسد از اهوال قیامت و تمامی و کلی آیات و نشانها و قیامت آید
یا آید با ایشان بعضی از آیات خدای که اشراط ساعت و علامت قیامت است با ایشان آنچه آید
هیچ نفسی را آنروز سود ندارد ایمان او چون پیش از آن ایمان نیاورده باشد یا در ایمان خود کسبی و طاعتی
نکرده باشد یعنی آنروز نه آسمان سود دارد و نه طاعت برای آنکه این وقتی باشد که خدای تعالی خواهد تا تکلیف
بردارد و علام ملجا پدید کرداند و آنکه فرماید تا صور در دمند و این نفخه فزع باشد و از این صور تا دوم که نفخه
صعق است چهل روز باشد و در و هیچ تکلیف نبود آنکه هرج و مرج باشد آنکه گفت که بگوای محمد که منتظر
باشید آمدن فرشتگانرا بر سبیل عذاب که ما نیز منتظر انیم و لکن تا وقت نباشد خدای صلاح
داند ایشانرا نفرستد مفسران گفته اند که این آیات علامات آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گفت بادروا بالاعمال ستا طلوع الشمس من مغربها و الدابة و الدجال و الدخان و خویصة احدکم و امر العامة
گفت بشتابید بعمل صالح و کردار نیک پیش از آنکه شش بشمار رسد یکی آنکه آفتاب از مغرب برآید
و خروج دابة الارض و خروج دجال و دودی که پدید آید میان آسمان و خاصه هر یکی از شما که مرگست و آنچه
جمله را خواهد بود بعموم یعنی قیامت ابو هریرة از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که قیامت
بر نخیزد تا آفتاب از مغرب برآید و چون آفتاب از مغرب برآید مردمان بینند هیچکس نباشد که ایمان

نیارد ولیکن آن زمان ایمانش سودی ندارد و عبد الله عباس روایت کرد از رسول علیه السلام که هر شب که آفتاب
فرو شود خدای تعالی آنرا با آسمان هفتم برد در سرعت آن کی فرشتگان برند و در زیر عرش بدارد چون وقت
طلوع نزدیک شود دستوری خواهد گوید که بار خدایا چه فرمایی از مشرق برآیم یا از مغرب همچنین بود تا آن وقت
که خدای تقدیر کرده بود و برای قبول بندگان توبه کنندگان که چون بآن وقت رسد هیچ توبه مقبول نباشد
و این آنکه بود که معاصی در زمین بسیار شود و کس با وامر نکند و منکر فاش شود و کسی از و نهی نکند چون چنین باشد
آفتاب بر عادت خویش بزیر عرش آید و مقدار ساعتی از ساعات شب بگذرد و از خدای تعالی دستوری
خواهد گوید بار خدایا چه فرمایی از مشرق برآیم یا از مغرب هیچ جواب نیاید ساعتی باشد ماه را نیز دیگر
آفتاب آرند و باز دارند دیگر باره دستوری خواهند جواب ندهند تا مقدار سه شبانروز بگذرد درازی آن شب
کس نداند مگر آنانکه عادت دارند که نماز شب برخیزند آن گروهی اندک اند که در آن روزگار خوار و مهین
آن شب بر عادت بخسپند چون بوقت نماز شام رسد برخیزند و نماز شب بکنند در آسمان نگرند تا صبح
برآمده هست یا نه ستارگان بر جای خود باشند با خود گویند مگر شب غلط کرده ایم یا نماز سبک کرده ایم
دیگر باره با سر نماز شوند و تسبیح کنند تا همچنین کنند و ستاره هم بر جای خود بینند از آن بترسند و یکدیگر را آواز
دهند و بمسجدی که در محله ایشان باشد حاضر آیند و این حال با یکدیگر بگویند و بگریند و جزع کنند چون مقدار سه شب
بگذرد حق تعالی جبرئیل را فرستد تا آفتاب و ماه را گوید که خدای شما را میفرماید که هر دو بیک جای از
مغرب برآیید آنکه بفرمان او تا نور از ایشان بستانند فرشتگان که بر ماه و آفتاب موکل باشند
جزع کنند و بگریند از فزع و هول قیامت چنانکه اهل آسمانها و سرادقات عرش بشنوند و از گریه
ایشان بگریند آنگاه آفتاب و ماه را در جرم سیاه از مغرب برآرند متهجدان و نماز کنندگان که آن ببینند
جزع کنند و آنان که غافلان باشند چون مردگان از گورها برخیزند و ذلک قوله تعالی و جمع الشمس و القمر
اهل دنیا با یکدیگر بنالند و مدهوش شوند و مادران از فرزندان مشغول گردند و شیر دهندگان کودکان شیر
خواره را فرو گذارند و زنان حامله بارها حمل بیفکنند صالحی را اگر چه سود دارد کافر و ظالم را سود ندارد چون آفتاب
و ماه بمیان آسمان رسند جبرئیل علیه السلام بیاید و ایشان را بر گرداند و بمغرب برد و بدر توبه فرو برد یکی از
صحابه گفت یا رسول الله در توبه چه باشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدای تعالی از نور از ای مغرب
دری آفریده بر دو مصراع از زر سرخ مکلل بانواع جواهر از مصراع تا مصراعی چهل ساله راه است سواری نیک
دو را و آن در تا خدای آفریده هست گشاده هست تا بآن روز که آفتاب از مغرب برآید پیش از آنکه هیچ بنده
نباشد که توبه نصوح کند و الا توبه او بآن در بآسمان برند و بر خدای تعالی رفع کنند معاذ جبل گفت یا رسول الله

توبه نصوح کدام باشد گفت آنکه گناه کار بد گناه پشیمانی خود و عذر خواهد باسر گناه نشود چنانکه شیر با پستان
نشود جبرئیل ماه و آفتاب را بان در فرو برد حق تعالی بفرماید تا آن در فراکنند و در هم دوزند چنانکه هیچ گاه
شکافی ننماید چون آن در دربندند پس از آن توبه هیچ تایب قبول نباشد پس از آن هیچ کافر را ایمان سود
ندارد و هیچ مومن را طاعت سود ندارد الا آنچه پیش از آن کرده باشد فذلک قوله تعالی لاینفع نفسا
ایمانها لم تکن آمنت او کسبت من قبل فی ایمانها خیرا و چون چنین شود تکلیف بردارند و دنیا اندکی ماند
و خدای تعالی فرماید تا صور بدمند و در خبرست که رسول را علیه السلام پرسیدند از میان آنکه آفتاب از مغرب
برآید تا نفخ صور چند باشد گفت چندانی که مردی اسپی را بر مادیانی افکند و کره بیارد و هنوز آن کره بآن
نرسیده باشد که بر توان نشستن که صور در دمند و از صور اول تا صور دوم گفته اند که چهل روز باشد
آنکه حق تعالی گفت بگوای محمد قل انتظروا بگوی که شما منتظر باشید آمدن فرشتگان از بهر عذاب که ما
نیز منتظرانیم إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا
يَفْعَلُونَ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى حق سبحانه و تعالی میگوید آنانکه از دین
خود مفارقت کردند و از دین و شریعت بیرون آمدند و گروهان مختلف گشتند هر گروهی دینی و ملتی دیگر
اختیار کردند و هر قومی با امامی و پیشوای دیگر اقتدا کردند تو از ایشان در هیچ چیز نیستی یعنی تو از ایشان نه و ایشان
از امت تو نیستند و برین مراد اهل بدعت و ضلالت باشند و اگر مراد ایشان از انواع اهل کفر بود یعنی
آن بود که تو در چیزی نیستی و ایشان یعنی بکار تو باز نیایند و بر دعوت تو راست نشوند کار ایشان با خدای
است و ثواب و عقاب و بتوفیق و خذلان و این همه بوی تعلق دارد و بتو تعلق ندارد خدای خبر دهد ایشانرا
بآنچه کرده باشند و بآنچه جزا دهد ایشانرا بر حسب اعمال ایشان بعضی مفسران گفته اند که این قوم جهودان
و ترسایان اند که مشرکان می گشتند باختلاف دین ایشان و جانب ایشانرا مراعات میکردند امام
محمد باقر گفت مراد بآیه اهل بدعت و ضلالت اند از این امت و اهل شبهات و ابو هریره هم
این روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم فضل بن عبد المطلب از زادان روایت کند که او گفت من
روزی نزدیک علی بن ابی طالب رضی الله عنه نشسته بودم در مسجد نگاه کردم راس الجالوت را اصحاب
را و جاثلیق را می آوردند بعنف و بر ایشان استخفاف میکردند امیر المومنین گفت اتقوا الله بهما با ایشان
مدارا کنید ایشانرا در پیش او بر پای بداشتند براس الجالوت نگرید و گفت یا راس الجالوت دانی
که امت موسی پس از او بر چند فرقه شدند گفت ندانم انظر فی کتابی و اقول در کتاب نگرم و بگویم امیر
المومنین علی رضی الله عنه گفت لعنک الله من رئیس القوم لعنة بر تو باد تو رئیس قومی باشی

چون بتو دادید و در حلال و حرام از تو پرسند تو گوی که در کتاب نگرم و بگویم چه گویی اگر کتاب سوخته شود یا بدر زند
تو در کجا نگری آنکه روی بجاثلیق کرد و گفت دانی تو که ترسایان بعد از عیسی بر چند گروه شدند گفت که
بر چهل و چهار گفت از رمغی میگویی و الله انی لاعلم بالتوریة و بالانجیل منک من بتوریة از تو عالم ترم
و بانجیل از تو داناترم امت موسی پس از موسی بر هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد هالک اند و یکی ناجی
و ایشان انانند که خدای تعالی در حق ایشان می گوید و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و امت
عیسی پس از عیسی و هفتاد دو فرقه شدند یکی از ایشان ناجی و باقی هالک و ایشان انهااند که خدای تعالی
گفت و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و امت محمد
صلوات الله و سلامه علیه بر هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان ناجی و باقی هالک و ایشان آنهااند که
خدای تعالی گفت و ممن خلقنا امة یهدون بالحق آنگه مرا گفت ای زادان دانی در حق من چند گروه شوند گفتم
یا امیر المومنین در تو نیز مختلف شوند گفت بلی بر دوازده فرقه شوند یکی ناجی و باقی هالک و تو از ان ناجیانی
یا ابا عمرو وای عجب اگر درین خبر کسی اندیشه کند بداند که فرقه ناجیه کدامست از هر ملتی که در حق جهودان
میگوید و من قوم موسی امة یهدون بالحق در حق ترسایان گفت مما عرفوا من الحق و در حق مسلمانان گفت
و ممن خلقنا امة یهدون بالحق اگر جهودی و اگر ترسائی و اگر مسلمانی نجات بحقست و با حق است درین اخبار
و آیات کسی اندیشه کند بداند که فرقه ناجی کدامست از هر ملتی اکنون در مسلمانی حق کجا باشد آنجا که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت و نشان داد که الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیث ما دار آنکه خدای فرمود که من
جاء بالحسنة هر که حسنه آرد و نیکویی کند از خیرات و طاعات و اجبات و مندومات او را ده چندین
باشد مانند آن یعنی هر که کاری نیکو کند او را ده چندان جزا دهند و مذهب عدل آنست که یکی از ان ده استحقاق
باشد و نه تفضیل و این وعده است که خدای تعالی داده است بر سبیل مقاربة چنانکه بخاطر ما نزدیک باشد
برای آنکه ما را اطلاعی نیست بکمیت اجزاء ثواب و عقاب و گفته اند که مراد بحسنه کلمه اخلاص است گفتن
لا اله الا الله و هر که سیئت آرد یعنی گناه کند و یرا جزا ندهند الا مانند آن که اگر چه بیشتر از ان که کرده بود مکافات
کند ظلم باشد و ظلم روا نبود و بعضی گفته اند که مراد بسیئت شرک است و عمل کردن سیئت و حسنه بر عموم او نیست
و مراد بلام تعریف چنین بود ابو ذر غفاری رضی الله عنه گفت که حدیث کرد الصادق المصدوق ان راست
گوی که با وی است راست گفتند و دروغ نگفتند رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که خدای تبارک و تعالی
گفته است الحسنة عشر او ازید و السیئة واحدة او اغفر فالویل لمن غلبت احاده عشراته و من لقینی بقراب
الارض خطیئة و لا تشرک بی شیئا جعلت له مثلها مغفرة خدای تعالی گفت که حسنه ده بدهم یا بیشتر و یکی سیئت

را یکی جزا دهم یا بیافزرم وای بر انکس که احاد او عشرات اش را غلبه کند سیات او حسنات اش را غالب آید و هر کس که بمن آید و بپری زمین گناه کرده بود و دران میانه شرک نبا شد مانند آن مغفرت و آمرزش بوی عبد الله عباس گفت که این آیه مخصوص است باهل بدو که ایشانرا معرفت شرع کمتر باشد اما اهل شهر که احتیاط بعلما کنند و فقه و شرع آموزند در حق ایشان انیست و ان تک حسنة یضاعفها و کینه هر یکی را هفصد باشد کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة ماية حبة والله یضاعف لمن یشاء قتاده گفت که درین آیه مارا از رسول روایة کردند که او گفت اعمال شش است موجبه است و مضاعفه است و مضاعفه و مثل است و مثل اما آن دو عمل که موجب اند انست که هر که با پیش خدای شود بخدای شرک نیارد لابد به بهشت شود و هر که با پیش خدای شود با شرک لابد بدوزخ شود اما ان دو عمل که مضاعف شود نفقه مرد است بر اهلش یکی را ده عوض دهند و نفقه مرد است در راه خدای که یکی را هفصد چندان بدهند و آن دو عمل که مثل بمثل است آنست که بنده عزم کند حسنة بکند انکه نکند ویرا یک حسنة بنویسند و چون همت کند که سیئه بکند او یک سیئه بنویسند سفیان ثوری گفت که چون خدا تعالی این آیة فرستاد من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول علیه السلام گفت اللهم زدنی بار خدایا بیفزای برای من حق تعالی گفت من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة گفت رب زد لامتی بار خدایا بیفزای امت مرا خدای تعالی این آیة فرستاد انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب انگه خدا تعالی در عقب این آیة فرمود و هم لا یظلمون و بدیشان ستم نکنند از حق ایشان هیچ بار نگیرد و انچه بلا استحقاق باشد آن عقاب بر ایشان ننهند انچه حق بنده بود بر خدای تعالی از ثواب یکی را ده بدهد یکی باستحقاق و نه تفضل و انچه حق تعالی باشد بر بنده جمله مفصل رها کند یا بهری رها کند و یا جمله بستاند بعدل آنچه حق بنده است ذره کم نکند و انچه حق وی است ذره بیش نستاند که ظلم باشد سخت ترین چیزی که بندگان آید عدل است و انچه از وی امید دارند فضل باشد قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ بگوی ای محمد که خدای من مرا هدایت کرد یعنی بیان و لطف و توفیق داد براه راست که راه ایمان و اسلام است برین راست که ملت و دین ابراهیم پیغمبر است بگشته از ملتهای باطل دور شده از ان واو یعنی ابراهیم علیه السلام از جمله مشرکان نبود و ابراهیم برای آن تخصیص کرد تا عرب راغب تر شوند باجابت متابعت که ایشان از فرزندان او بودند و دین عام تر است از ملت برای انکه در عقلیات و شرعیات استعمال کنند و ملت جز در شرعیات استعمال نکنند و ازینجا ملت گفت که با بلاد رسول باشد آنچه بسمع توان دانستن

یعنی دین من وحیوة وزندگانی ومرگ من خدایراست که پروردگار عالمیانست برای آن تخصیص نماز گرد که در انواع
تقربست وخضوع از رکوع وسجود وتنزیه [illegible] حیای ممَاتی بر سبیل تفویض گفت با دوبرات از فعل
وقوت خود وگرختین باحول وقوت او وبرای آن جمع کرد میان این چیزها باختلاف جهات آن وانکه بعضی
عبادتست از فعل او وبعضی از فعل خدای تعالی تا باز نماید که آن افعال خالص اوراست کند بی اشتراک غیری دران
ومرگ وزندگانی بر احوال واستغراق او وجمله حالات را چون آن تسلیم کرده باشد بخدای تعالی هیچ نماند
از وکه نه خدای را باشد چه ازین دو بیرون نیست ومورد آیه مورد خضوع وخشوع است وتسلیم وتفویض است
با خدای تعالی وگفته اند که محیای ومماتی مراد آنست که هرچه من میکنم در حال حیوة خود وآنچه بران باشیم
وبران بمیرم از ایمان وطاعت وعمل صالح همه خاص وخالص خدایراست که پروردگار عالمیانست آن خدایی
که یکی است وبرا دوئی نیست در الهیت وقدیمی ومرا که محمدام بدین اخلاص فرموده است من اولین مسلمانانم
از بهر آن که اسلام هر پیغمبری مقدم بود بر اسلام امتش قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ
كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ
خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ
الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ حق تعالی میفرماید رسول خود را ومیگوید بگوای محمد این کلام بر سبیل
انکار وتوبیخ وتقریع واحتجاج بر ایشان که ای هرگز روا باشد در عقل که من عبادت خدای رها کنم وخدای
جویم بخلاف او واو وست که آفریننده وپرورنده ومالک هر چیزی است وهیچ خدای نیست حاصل
بر صفات کمال غیر او روا بود که این معبود را بگذارم وعبادت معبودی کنم که ایشان سزای پرستش
نباشند تا بهمه حال ایشان جواب دهند که روا نباشد واین جواب آنست که ایشان پیغمبر را گفتند که بیا تو
یکسال خدایان ما را پرست تا ما یکسال خدای ترا پرستیم انکه خدای گفت ولا تکسب کل نفس هیچ نفسی
کسب نکند ومعصیتی نیارد الا که جزاء آن ووبال آن بر و باشد وبر دیگر نباشد وهیچ نفس بار گناه دیگری بر نگیرد
وهیچکس را بگناه غیری عقوبت نکنند ودر مثل گفته اند کل شاة برجله استسقاط وایں آیه جواب آنست
که ایشان گفتند اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایاکم ثم الی ربکم پس مرجع وبازگشت شما با خدای شماست شما را خبر
دهد بانچه کرده باشید یعنی جزاء شما حسب آنچه کرده باشید بشما رساند انکه خدای تبارک وتعالی منت نهاد بر اهل
زمین وگفت او وست آن خدای که شما را خلیفه کرد در زمین یعنی اهل عصری خلیفه وقایم مقام آن عصر باشند
که پیش از ایشان بوده باشند وگذشته شده وآدم را خلیفه جان کرد که پیش از آدم بودند چنانک گفت انی
جاعل فی الارض خلیفه وگفته اند خطاب بامت رسول ماست که ایشانرا خلیفه سایر امم کرد وشرع همه پیغمبران

بشرع او منسوخ شد پیغمبر ما خلیفه جمله پیغمبران بود یعنی آخرین انبیا بود و وصی و خلیفه او خاتم الاوصیا او فرزند
خلفا عن سلف آخر خلفا بودند تا چنانکه بدایت ملک زمین بخلافت باشد بدایت بخلافت آدم
علیه السلام این بود انی جاعل فی الارض خلیفة وختم بخلافت آخرین خلفا صاحب الزمان آنست لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و قوام کار در عقب و خاتم باشد لاجرم صادق گفت المنکر لآخرنا
کالمنکر لاولنا آنکه گفت ورفع بعضکم بعضا وبعضی را بر بعضی رفعت داد بدرجات و پایها برابتدا
بی استحقاق از جهت مصلحت که او دانست که هر کس بچه وجه بصلاح نزدیکتر باشد از فساد دورتر یکی را مصلحت
توانگری باشد و یکی را درویشی و یکی را ضعف و یکی را قوت و یکی را مال بسیار و یکی را اندک و یکی خلقت را
بر وجهی و دیگری را بر خلاف آن بود چنانکه مصلحت شناخت کرد آنکه گفت این برای چه کرد تا شما را
ابتلا و امتحان کند در آنچه شما را داده است از نیک و بد و ضیق و سعت و صحت و سقم و حقیقت ابتلا
و امتحان بر خدای روا نباشد که او عالم الذاتست و امتحان آن کند که نداند تا بداند الا آنکست که حق سبحانه
و تعالی در تکلیف معامله آنان میکند که امتحان کند تا آنچه نداند بداند پس صورت امتحان دارد و معنی
تکلیف آنکه وصف کرد خود را بانک او زود عقابست با آنکه موصوفست بحلم و تعجیل نکند بعقاب
تا باز نماید که هر چه آمدنیست نزدیک است و نیز روا بود که آن عقوبت که ایشان مستحق اند
در دنیا با ایشان نکند پس سریع العقاب باشد و این برای آن گفت تا ایمن نباشند از عقاب
او آنکه گفت با آنکه او سریع العقاب زود بگیرد و سخت بگیرد امرزنده و بخشاینده است سخت عقوبت
و زود عقابست کسی را که کفران نعمت او کند امرزنده و مهربانست آنکسی را که او را بشکر و قیام نماید والله
ولی التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم یارب وفق فانک انت الموفق سورت اعراف
مکی است وهی دویست و شش آیات این سورة مکی است و گفته اند از اینجا که وسئلهم عن القریة التی کانت
حاضرة البحر تا باخر سوره مدنی و همه محکم است و در وی هیچ منسوخ نیست بعضی گفته اند الا دو کلمه یکی خذ العفو که
بآیت زکوة منسوخ است دیگر اعرض عن الجاهلین که بآیت قتال منسوخ است و دویست و شش آیت است
ابو امامه روایت کرد از رسول خدای که هر که این سوره بخواند خدای تعالی میان او و ابلیس حجابی پدید آورد
و آدم شفیع وی باشد بسم الله الرحمن الرحیم المص کتاب انزل الیک فلا یکن فی صدرک حرج
منه لتنذر به وذکری للمؤمنین اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء قلیلا ما تذکرون
المص نامی است از نامهای خدای و گفته اند که نام این سوره است ابن عباس رضی الله عنه گفت انا الله
افصل منم خدای که جدا کردانم میان حق و باطل و گفته اند که انا الله والمجید صادق الوعد منم خدای بزرگوار راست

کننده وعذه و در بعضی تفسیر آمده که معنی المص آنست الم نشرح لک صدرک و چون نام صورت بود معنی این
بود که این سوره که المص ست کتابی است که خدای فرستاده شد بتو ای محمد نباید که ازو در دل تو تنگی
باشد و تنزنا دل گردانی یعنی از آنکه شناختی که این کتاب از خداست تو دل تنگ مکن و خاطر پراکنده مدار
چون کافران و مشرکان ترا تکذیب کنند و بدروغ زن دارند و بتو ایمان نیارند که این کتاب را برای آن فرستادیم
تا تو بیاگانی و بیم کن کافران را واز دوزخ و عذاب ایشان بترسانی و در دل از ایشان هیچ اندیشه مدار و پند
و یادداده مومنان را که این کتاب یادکرد و پند مومنان است و بگو جمله مکلفان را و متابعت کنید این کتاب
را که بشما فرستاده شد از خدای شما او امر وی را امتثال کنید و از نواهی اجتناب نمایید و آنچه حلال است
درین کتاب تناول کنید و کرد حرام گردید و متابعت مکنید از جز خدای دوستانی را که شما را باشند
از شیاطین جن و انس که ایشان شما را برهوا و بدعتها دارند از دین خدای و از آنچه فرموده است شما را
گمراه گردانیده از حسن روایت کنند که گفت ای فرزند آدم ترا متابعت کتاب خدای فرموده اند و سنت
رسول او و بخدای که هیچ آیه بشما نیامده است الا که خواسته اند که آنرا بدانی که در چه خبر آمده است و معنی
آن چیست آنکه خدای گفت بر سبیل تقریع و ملامت که اندکی تفکر و اندیشه میکنید و تشغلط میکردید
یعنی شما بدین خدای و کتاب او فرموده اند شما آنرا فرو میگذارید و متابعت غیر آن میکنید وَكَم مِّن قَرْيَةٍ
أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا إِلَّا أَن قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ
خدای تعالی تهدید و وعید میکند کافران را و میترساند از عذاب خود و میگوید که بسا شهر و بسا دیه که ما خواستیم
که آنرا و اهل آنرا هلاک گردانیم عذاب ما بایشان آمد در شب و ایشان خفته بودند یا در نیم روز و ایشان
بخواب قیلوله یعنی خواب نیم روز است مشغول بودند و این دو وقت را از بهر آن تخصیص کرد که این دو وقت
وقت آسایش و غفلت است و عذاب در وقت آسایش و غفلت است و عذاب در وقت آسایش
سخت تر باشد و چون این عذاب و سختی بایشان رسید ایشان را هیچ گفتاری و سخنی نبوده جز از آنکه
بر سبیل تحسر و ندامت می گفتند که ظالمان و ستمکاران بوده ایم و آنچه [illegible] و ستم ماست که بما
رسید فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ وَالْوَزْنُ
يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم
بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ حق سبحانه و تعالی برای تقریب حال کافران از هلاکت و ایشان در سوال کردن ایشان
روز قیامت سوگند خورد که بعزة من که بپرسم من از آن کسانی که رسولان را بایشان فرستاده ام از خلقان
مکلفان تا ایشان را چه جواب داده اند و چه عمل کرده اند در آنچه رسولان بایشان آوردند چنانکه در آیه دیگر گفت

فوربک لنسالنهم اجمعین عما کانو ایعملون وهمچنین از رسولان بپرسیم تا پیغام رسانیده اند یا نه وامتان ایشان

به ایشان ایمان آوردانید و متابعت کرده اند یا نه اگرچه خدایرا باین سوال احتیاج نباشد از انجا که او عالم الذات

و لیکن آیه وارد است مورد و وعید و تهدید را و هر آئینه با ایشان قصه کنیم و بر ایشان قصه کنیم خوانیم در نامهها

اعمال ایشان آنچه کرده باشند از سر علم و دانش از انجا که عالمیم باحوال ظاهر و باطن ایشان و ما از ایشان

غایب نبوده ایم تا احوال و افعال ایشان ندانیم بلکه با ایشان بوده ایم ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم

ونحن اقرب الیه من حبل الورید در خبر است رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ان الله یسالک احد

بکلامه لیس بینه وبینه ترجمان خدای تعالی هر کسی را بکلام خود سوال کند و بخودی خود با خود خطاب کند

که در میان ایشان ترجمان نباشد سوال میان مومنان بر وجه تذکیر و تنبیه باشد و سوال کافران بر وجه

تقریع و توبیخ بمقدار آنکه که کافران غم و وحشت رسد مومنان را سرور و استبشار باشد و سوال

پیغمبران هم بر وجه ملامت کافران باشد چنانکه انت قلت للناس اتخذونی وامی الهین و منا قصه

نیست میان این آیه و این آیه که ولا یسال عن ذنوبهم المجرمون برای آنکه نفی سوال از مجرمان سوال استرشاد

و استعلام نه نفی سوال تقریع و توبیخ والوزن یومئذ الحق روز قیامت سنجیدن اعمال بترازو و عدل

حق است و راست است ترازو و قیامت را دو کفه باشد یکی کفه حسنات و یکی کفه سیئات و آنچه

بسنجد صحایف اعمال باشد چنانکه در اخبار آمده است مجاهد و دیگر کفته اند که این مجاز است و کنایت است

خدای تعالی با بندگان خویش یعنی حساب بحق خواهد کردن و جز بعدل و داد خواهد بود چنانکه کسی چیزی

بترازوی بسنجد رها نکند که کفه بجز بد و تفاوت نکند و خدای تعالی عالم است بمقادیر و تفاصیل آن اما حکمت

درین آنست تا مکلفان را وعظی و زجری باشد و لطفی در تکلیف پس هر که ترازوی وی بحسنات و طاعات

گران بود و طاعت او بسیار بود او از جمله رستگاران باشد و ظفر یافتگان بثواب خدای و هر کرا ترازو

و طاعت و حسنات سبک باشد یعنی طاعت او اندک باشد و از جمله کسانی بود که نفس خود را زیان

کرده باشد و خود را هالک کرده بعذاب دوزخ بآن ظلمی که با یات و حجتهای ما کرده باشند در دنیا که آنرا باور

نداشته باشند و پیغمبر از ابدروغ زن داشته باشند ولقد مکناکم فی الارض وجعلنا لکم فیها معایش

قلیلا ما تشکرون ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین

چون حق تعالی درین آیه منت نهاده بر مکلفان بتمکینی که کرده است مکلفان را گفت ما ممکن کردانیم شما را در زمین

و زمین را امکان شما کردیم و شما را مالک آن کردیم و قدرت دادیم در آمدن و شدن و تصرف کردن در و تمکین

دادن چیزهای بود که بآن فعل توان کردن از آلت و دلالت و ارتفاع موانع و شما را درین زمین وجه معیشت

پدید کردم از انواع منافع و اصناف نعم که روزی شما [illegible] در زمین روزی شما بیافریدیم و شما را تمکین کردم
از تعادل آن و بیان آن تا شما نعمت و روزی من خورید و شکر من میگوئید و شما خود اندک شکر میکنید نعمت
مرا یعنی هیچ شکر نمی کنید که شکر اعتراف بود بنعمت با ضربی تعظیم انکه خطاب کرد خدای تعالی جمله وگفت
که ما بیافریدیم شما را ای فرزند آدم و از عدم بوجود آوردیم و رقم هستی بر قالب وجود شما کشیدیم و این
صور شما را باین زیبائی و لطیفی ما نگاشتیم در سه تاریکی شکم و رحم و مشیمت خطاب با فرزندان آدم است
و اما مراد آدم است یعنی ما افریدیم پدر شما آدم را گل و صورت پس صورت او پدید کردیم پس انکه فرمودیم
وگفتیم فرشتگان را که آدم را سجده کنید همه فرشتگان سجده کردند الا ابلیس که او از سجده کنندگان نبود
وگفته اند که معنی اینست که ما بیافریدیم شما را در پشت پدر شما آدم و صورت شما پدید کردیم یعنی خلق
و تصویر تقدیر پس انکه فرشتگان را گفتیم که آدم را سجده کنید سجده تعظیم قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ
أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ
چون ابلیس آدم را سجده نکرد خدای تعالی وی را گفت که ای ابلیس ترا چه منع کرد و چه باز داشت از سجده
آدم را که وی را سجده نکردی چون ترا فرمودم بسجده کردن وی و ترا چه چیز صارف بود ابلیس جواب داد
وگفت انچه مرا مانع و صارف بود از سجده کردن آن بود که من بهترم ازو و بهتر فرو تر را تواضع نکند و مطیع
و منقادی وی نشود و بهتری من آنست که تو مرا از آتش افریدی و آدم را از گل آفریده ثعلبی امام اصحاب الحدیث
از عبدالله عباس رضی الله عنهما روایت کرد که اولین کسی که قیاس کرد و خطا کرد ابلیس بود پس هر کس که در دین
قیاس کند خدای تعالی ویرا قرین ابلیس گرداند و قیاس وی خطاست هم در اصل و هم در علت برای انکه
عبادت خدای را باشد و تبع مصلحت بود و برای منفعت بنده فرماید پس بنده را نرسد که اعتراض
کند از انجا که او مصلحت نداند و نیز مخطی بود در تعلیل و تفضیل خود بر آدم برای انکه هر دو را خدای آفریدی
بحسب مصلحت یکی را از آتش و یکی را از گل و هیچ دو را در ان اختیار نبود خیریت و تفضیل بچیزی باشد
که از جهت بنده بود چنانکه خدای گفت ان اکرمکم عند الله اتقیکم و مسلم نیست که آتش بهتر از خاک باشد
برای انکه منافع در خاک بیشتر است از انکه در آتش زمین مستغرق آدمی و جمله حیوانات است و منزلت
وی و ماوای ایشانست و جای تصرف و گشتن ایشانست مرده را و زنده را چنانکه گفت الم نجعل الارض
کفاتا احیاء و امواتا و جای و روزی حیوانانست تخم کارند در وی و یکی را هفتصد و کمتر و بیشتر بار دهد و ابلیس
خدای شناس نبود و در وقت خدای را عبادت میکرد منافق بود و نشاید که اول مومن بوده باشد و انکه
مرتد شده لاجرم انکه ارتداد باطلست و نیز خدای در صفت وی گفت و ازوی خبر داد که و کان من الکافرین

ابلیس چون اعتراض دراز کرد و نخوة تکبر در دماغ آمد خدای تعالی وی را براند و از آن مقام دور کرد و گفت فاهبط
منها از آنجا که هستی بیرون شو و از این درجه فرو آی از آسمان یا از بهشت بر زمین و روا نبود که خدای تعالی
این ترفان و سرکشان گفته باشد و او دانسته باشد که ایشان دروغ گویند گفت که فرو رو از اینجا
که ترا نرسد و نباشد که در آسمان یا در بهشت تکبر کنی و تکبر اظهار کبر نفس باشد بر سبیل تفضیل و تکبر
مخلوقان را صفت ذم و ایشان را و خدای را صفت مدح آنکه وی را براند وجه استخفاف و اهانت و گفت
که برو که تو از جمله ذلیلان و خوار شدگانی نزدیک خدای و دوستانش از بهر تکبری که داری چون ابلیس
اظهار تکبر کرد خدای تعالی طوق مذلت در گردن وی انداخت و لباس صغار در وی پوشانید چون
خدای تعالی ابلیس را از درگاه خود براند و داغ لعنت کرد و از رحمت خدای مایوس شد با آدم و آدمی
دشمنی پیشه گرفت و در اندیشه آن افتاد تا آدمی را چگونه همچون خود گرداند گفت بار خدایا مرا امهال
کن و مهلت ده و تاخیر کن و وقت مرگ من باز پس دار تا روز قیامت که جمله خلایق را برانگیزند خدای تعالی
این حکایت کرد تا بدانند که ابلیس با چنان معصیتی که کرد و گناهی که آورد آیس و نا امید نبود از اجابت
خدای تعالی تا بندگان نا امید نشوند و قطع طمع نکنند از رحمت وی تا خدای تعالی دعا ابلیس بر وفق
سوال اجابت کرد تا بنگرد سد گفت که نگر دبرای وی زندگانی تا بر روز بعث خواست و روز بعث روز نشر
باشد نه روز مرگ ولکن خدای وی را مهلت داد تا وقتی که صلاح داند و گفت که تو از جمله زمان دادگان یعنی
از جمله آنی که ایشان را مهلت داده باشند و جای دیگر گفت الی یوم الوقت المعلوم و گفته اند که ابلیس تاخیر
عذاب خواست تا روز قیامت و خدای تعالی اجابت کرد و تاخیر عذاب وی کرد و بر قول اول خدای تعالی
تعلیق بمعلوم خود کرده باشد پس هیچ وقت ایمن نباشد و همچون ما باشد که اجل خود ندانیم و غرض
ابلیس درین آن بود تا اعدا را اغوا بندگان خدای کند و غرض خدای آن بود که تعریض کند وی را منزلت
ثواب و وقت توبه اعتذار بر وی موسع کند و اگر وی اختیار توبه نکند پس اختیار روی باشد و علم خدای
بانکه وی اختیار توبه نکند مانع نباشد خدای را ازین فعل برای آنکه این عرض حامل و باعث وی نباشد
برانچه علم تعلق دارد بالشیء علی ما هو به و او را بر وجهی و صفتی نگرداند ابو علی جبایی گفت که نشاید خدای تعالی
اجابت دعای کافر کند برای آنکه درین معنی تعظیم وی باشد و خدای تعالی تعظیم نکند کافر را و ابن الاخشاد
گفت که روا باشد چون در آن مصلحتی باشد وی را یا مکلفان دیگر را چون ابلیس مهلت خواست
حق تعالی گفت ترا مهلت دادم تا بوقت مصلحت و تاخیر عذاب تو کردم تا روز قیامت ابلیس گفت
بار خدایا بسبب آنکه تو مرا اغوا کردی و خایب و نومید گردانیدی یا حکم کردی بضلالت و غوایت من

ومرا اهلاک کردانیدی من بنشینم بر آن اغوا و اضلال ایشان [illegible] بر راه راست تو که راه اسلام وطریق ایمانست

و کار بر ایشان تباه کردانم چنانکه بسبب ایشان کار بر من تباه کردیده و چون بر راه ایشان نشسته باشند

از بهر راه زدن ایشان من [illegible] وجهی که مرا باشد از چهار جانب کرد ایشان در ایم از پس و پیش و راست

و چپ عبد الله عباس را پرسیدند که چرا ذکر فوق و تحت نکرد گفت که بالای جای نزول رحمت

خداست دانست که از راه رحمت بر بنده راه نیابد و از زیر قدم آمدن وحشت آرد و انس ندهد

محمد باقر رضی الله عنه گفت که معنی لاتینهم من بین ایدیهم آنست که کار آخرة بر دل و چشم ایشان

خوار کردانم و من خلفهم بفرمایم تا مال جمع کنند و بآن بخل کنند و زکات ندهند تا از بهر وارث ایشان

بماند و عن ایمانهم کار دین ایشان بر ایشان تباه کردانم و شبهه در دل ایشان مقرر کنم و عن شمائلهم

لذات و شهوات در دل ایشان دوست کردانم و بهوای نفس شان دارم و تو بیشتر ایشانرا شاکر

نیابی و ابلیس عیب ندانست و اینکه گفت از طریق ظن و گمان گفت چنانکه خدای گفت ولقد صدق

علیهم ابلیس ظنه و ایشانرا بر خود قیاس کرد و نیز از بهر آن گفت که چون آدم بوسوسه مقصود از و حاصل

کرد دانست که فرزندان ضعیف ترا زوی باشند هم وسوسه تواند کرد و از راه حق تواند کردانید

انکه حق تعالی وی را براند و لعنت کرد و گفت بیرون شو ازین جایگاه نکوهیده و خوار کرده رانده بعزت

و جلال من که من پر کردانم دوزخ را بتو و هر که از نسل تو باشد و همچون تو باشد و با ایشان که آدمیان اند چون

متابعت تو کنند و این غایت تهدید و وعیدست فرزندان آدم را از متابعت شیطان و یا

آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

و چون خدای تعالی ذکر ابلیس و لعن وی کرد از بهر ناکردن سجده حکایت آنچه با آدم گفت بگفت میگوید که ما آدم

را گفتیم ای آدم تو و جفت تو هر دو در بهشت ساکن شوید و آرام گیرید و بخورید از میوه ها و طعامهای بهشت

و نزدیک این درخت مشوید و کرد این درخت مگردید تا از جمله ظالمان یعنی ناقص کردانیده و حظ خود و

خود بنا شد از ثواب و این بهشت بوستانی بود و بهشت خلد نبود چه اگر بهشت خلد بودی وی را از آنجا بیرون

نیاوردندی و گفته اند که روا باشد که بهشت خلد باشد و از بهشت خلد آنکس بیرون نیاید که بر سبیل ثواب

آنجا باشد و اما آنکس که بر سبیل تفضل و مصلحت آنجا باشد و در آنجا مکلف بود تا مصلحت اقتضا کند از آنجا

بیرون آرند و این نهی استحبابست و نهی آنکه نهی باشد که ناهی کاره منهی عنه باشد و حکیم کاره نباشد

الا قبیح را پیغمبران ارتکاب قبایح نکنند و اخلال واجب نکنند برای آنکه منفر باشد از قبول قول ایشان

و هر چه چنین باشد ایشان از آن منزه باشند خدای تعالی آدم را ندب کرد بترک تناول آن درخت اگر تناول

نکردی ویرا ثواب بسیار بودی اما بر تناول وی ازو عقابی نبود فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ
عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا
إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ حق سبحانه وتعالی حکایت میکند که ابلیس چه تلبیس کرد تا آدم و حوا را
از بهشت بیرون آورد میگوید که شیطان مر آدم و حوا را وسوسه کرد و وسوسه دعوت باشد یا کار بصورت
پوشیده و غرض ابلیس درین وسوسه آن بود تا لباس بهشت از ایشان دور کرداند و آنچه از ایشان پوشیده
بود از عورتهای ایشان ظاهر گرداند در خبر چنین آمده است که چون ایشان ازان درخت تناول کردند بادی
برآمد و تاج از سر ایشان در ربود و حله از تن ایشان جدا کرد و عورت ایشان ظاهر شد آدم که آن بدید
برمید و در گریختن آمد حق تعالی گفت ای آدم فرارا منی از من میگریزی آدم گفت لا بل حیا منک بار خدایا شرم
میدارم از تو و وسوسه ابلیس اینست که خدای تعالی ازوی حکایت کرد که او آدم را گفت که خدای شما را
باز نداشت و نهی نکرد الا ازین درخت الا از بهر آن تا شما دو فرشته نباشید تا از بهر آن تا در بهشت
جاوید نمانید در وهم ایشان چنان انداخت که هر که ازین درخت تناول کند صورت او بگردد با صورت فرشته
و همیشه در بهشت جاوید بماند و با ایشان سوگند خورد که آنچه میگویم شما را از روی نصیحت میگویم و من از جمله نصیحت
کنندگانم شما را چون ابلیس سوگند خورد شبهه قوی شد از آنجا که ظن ایشان چنان بود که هیچکس دلیری
نیارد کردن بسوگند بدروغ خوردن ایشانرا باین سبب و باین حیلت بچاه غرور فرو گذاشت یعنی ایشانرا
بغرور و فریفتن ازان پایه و منزلت که بران بودند بزمین پست آورد فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا
وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ
الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ چون ابلیس با ایشان سوگند خورد بسوگند وی فریفته شدند و همچنین
مؤمن را بخدای توان فریفتن عبدالله عمر هرگاه که بنده را ازان خود دیدی که نماز نیکو کردی ویرا آزاد کردی
ویرا گفتند که بندگان تو ترا بنماز می فریبند تا ایشانرا آزاد کردانی گفت هر کس که ما را بخدای بفریبد ما
فریفته وی شویم پس آنگاه که آدم و حوا ازان درخت بخوردند و طعم آن بچشیدند لباس از ایشان ربوده
شد عورتهای ایشان ظاهر گردید و در ایستادند از برگ درختان بهشت بر هم مینهادند و عورت بران
می پوشیدند و آن درخت انجیر بود که ببرگ وی عورت خود می پوشیدند خدای تعالی گفت ای آدم
نه من همه بهشت ترا حلال کرده بودم و شما را ازین درخت نهی کرده بودم و نه شما را گفته بودم و خبر داده که شیطان
شما را دشمن هویدا و روشن است بوی فریفته مشوید و گفتار وی قبول مکنید آدم گفت بار خدایا من گمان
نبردم که کسی بتو و نام تو سوگند بدروغ یارد خوردن قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ

مِنَ الْخَاسِرِينَ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا
تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ۝ آدم و حوا بنا زمانی خود اعتراف آوردند و کرده خود پشیمان شدند و از خدای
تبارک و تعالی استغفار و آمرزش خواستند گفتند بار خدایا ما بر نفس خویش ستم کردیم و پای از فرمان
تو بیرون نهادیم تو که خداوندگار مایی اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نکنی ما از جمله زیانکاران باشیم
آدم اگرچه بزرگ مند و بی کرد خود را ظالم و عاصی و خایب خواند از بهر آنکه عادت اولیاء خدای آنست
که زلتی حقیر بزرگ شمرند و حسنی عظیم را صغیر دانند و آدم و جمله انبیا از قبایح و معاصی معصوم بودند و آنچه
با آدم کردند از سلب لباس و تفویت منافع عقاب نبود که عقاب ضرری باشد مستحق مقرون با استخفاف
و اهانت و اگر تفویت منافع سلب لباس عقوبت باشد جمله پیغمبران و اولیاء خدای معاقب بوده
باشند و چگونه مستحق استخفاف و اهانت باشند کسانی را که خدای تعالی ما را تکلیف کرده باشد
بغایت اجلال و نهایت تعظیم ایشان و نفس کدام عاقل ساکن شود که قبول قولی مستحق جهان القدری
کنند و این معنی جایز ندارد الا کسی که قدر انبیا و منزلت ایشان نشناسد آنکه خدای تعالی کرد با آدم
و حوا و ابلیس محمد بن قیس گفت که ابلیس مار را وسوسه کرد و مار حوا را و حوا آدم را گفت خدای تعالی
آدم را چرا خوردی آدم گفت که مرا حوا گفت حوا را گفت چرا خوردی گفت مرا مار گفت مار را گفت
چرا خوردی گفت مرا ابلیس گفت خدای تعالی همه را خطاب کرد و گفت از اینجا فرو شوید و بزمین روید
که شما همه دشمن یکدیگر شیطان دشمن شماست و شما دشمن او و مار دشمن شما باشد و شما دشمن
مار تا هر یکی که فرصت یابد بجان دیگری گزند رساند حوا چون از آن درخت باز کرد درخت خون
آلود شد وی را گفت که همچنان که درخت را خون آلوده کردی و هر ماهت خون آلوده کردانم و مار را گفت
پایت بشکنم و پرهات برکنم تا بر شکم میروی و هر که بر تو دست یابد سرت میکوبد ابلیس را گفت
تو از اینجا برو ملعون و مدحور و آدم را گفت بزمین رو و پس از آنکه در بهشت روزی بی رنج میخوردی بیناام زیاد در
زمین جز بکد یمین و عرق جبین روزی نخوری چون آدم بزمین آمد او گرسنه شد از خویشتن حالتی یافت
که پیش از آن نیافته بود تشنیش گنشیش از وی پیچ جلد و لحمه گفت بار خدایا مرا حالتی هست از آن سبب
عبادت نمی توانم کرد جبرئیل آمد و گفت این درد ترا نام جوع است دوای او جز طعام نباشد گفت
ای جبرئیل طعام را کجا آرم گفت ای آدم من ترا آنچه سبب اخراج تو بود از بهشت آن گندم است
آورده ام ثمار آنجاست از آنجا بود که ریخته بود و گندم در پیش آدم بنهاد آدم خواست تا گندم بخورد
جبرئیل گفت نه این را می باید کشتن و این برکت کند گفت کشتن چگونه بود جبرئیل گفت منت بیاموزم

داین بآلت توانی کرد گفت آلت از کجا آرم گفت مست آلت کردن بیاموزم انکه ویرا آلت آورد
وچوب وآتش اورا آهنگری ودرودگری بیاموخت تا آلت برزگری بساخت چون آلت تمام
کرده بود گفت این گندم برزمین فشان وزمین را بشوران ودانه را انجا کن بپوشان آدم همچنان
کرد چون از تخته زمین فارغ شد وبتخته دیگر رسید آن رسته بود چون بدیگر رسید بشنبن رسیده
چون بدیگری رسید اولین خشک شده بود ودرو آمده چون از همه بپرداخت وفارغ شد همه در
رسیده بود بیکبار آدم خواست تا بخورد جبرئیل گفت که نه این را نشاید خوردن این را بدرو بدر وید
خواست که بخورد گفت نه در پای کاو افکن وخورد کردان چون خورد کرد خواست که بخورد گفت نه
بر باد ده تا دانه از کاه جدا شود بر باد داد وپاک کردن خواست که بخورد گفت نه آس کن تا آرد شود
آرد کرد خواست تا بخورد گفت نه خمیر کن خمیر کرد خواست تا بخورد گفت نه با آتش ببر آتش در تنور
کرد وبا آتش بپخت چون از تنور برآمد گفت اکنون توان خوردن آدم دست دراز کرد ولقمه از آن
در دهان نهاد گرم بود دهنش بسوخت جبرئیل گفت ای آدم تعجیل نباید کرد در ره بایست کرد تا سرد شود
واین همه از بهر آنست تا بدانی که هر کس که در کام خود کاهی دارد هزار کاوش بنا کام بر باید داشتن
چون بصد هزار رنج ومحنت بدست آورد در وقت تمتع هزار محنت دیگری بوی رسد راحت دنیا
با رنج آمیخته شادی وی با محنت والخیر والشر مقرونان فی قرن بکل ذلک یا ایتک الحد بدان بدرست
باین پایه ومنزلت که اورا بود تا رنج نبرد لقمه نان حلال در دهان ننهاد تو میخواهی تا که بی رنج حلال بدست
آری که طلب الحلال جهاد دیگر انکه بدرست بیک ترک مندوب چندین محنت ورنج بکشید وموجب
مفارقت بهشت شد تو میخواهی که ترک چندین واجبات واز ارتکاب چندین مقبحات در بهشت
شوی زهی اندیشه خطا کر ترا افتاده است نقل الذنوب الی الذنوب وترتجی درک
الجنان هنا دفور العابد ونسیت ان الله اخرج آدم منها الی الدنیا بذنب واحد انکه حق تعالی
چون ایشان را از بهشت بیرون کرد بزمین فرستاد گفت شما را در زمین مستقری وقراری
وقرار کاهی وتمتع واستمتاعی باشد بچیزی که در ولذتی عاجل باشد تا زمان وروزکاری که دانم وکسی را بران
اطلاع نباشد وآن وقت اجال است یا وقت قیامت انکه گفت که شما زندکانی در زمین کنید
وهم درین بمیرید وشمارا هم ازین زمین برانگیزند وزنده گردانند روز قیامت چنانکه در آیتی دیگر گفت
که منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم
وریشا ولباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلهم یذکرون یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان

كما اخرج ابويكم من الجنة ينزع عنهما لباسهما ليريهما سوآتهما انه يريكم هو وقبيله من حيث لا ترونهم انا جعلنا
الشياطين اولياء للذين لا يؤمنون ٥ حق سبحانه وتعالی منت نهاد بر فرزندان آدم با نچه کرد
با ایشان از نعمتها و گفت ای فرزند آدم بدرستی که ما بشما فرستادیم لباس و جامه که عورتهای شما را
باز پوشاند و جامه آن زینت شما باشد و این همه در زمین باشد پس انزلنا را معنی خلقنا باشد یعنی ما
آفریدیم برای شما چنانکه در جای دیگر گفت وانزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج و نیز چون اصل این جمله از آب
و باران از آسمانست از بهر این گفت وانزلنا و چون زینت مرغ به پرست ازین سبب جامه زینت
را ریش خوانند که آن پر مرغ باشد اما لباسی که آنرا لباس تقوی و پرهیزکاری خوانند و ایمان و طاعت
باشد آن بهتر و نیکوترست از جمله لباسها فاخران اکرمکم عند الله اتقیکم حسن بصری گفت که عثمان
بن عفان را دیدم بر منبر رسول صلی الله علیه و آله وسلم مردمان را وعظ میگفت پیراهنی کوتاه پوشیده
و گوی گریبان گشاده مردمان را میگفت که سگان را بکشید و کبوتر بازی مکنید انگه گفت از خدای بترسید
در سر که از رسول شنیدم که او گفت هیچ بنده نباشد که او عملی بکند در سر و خدای تعالی از ان عمل
ردای بر و پوشاند اگر خیر باشد و اگر شر انگه این آیه برخواند و گفت لباس التقوی طریقتی نیکو بود
و گفته اند که مراد باو زره هست و خود که در حرب در پوشند ابو علی جبای گفت جامه پارسانست از
صوف و جامه خشن و خدای تعالی بران منت نهاد بجامه عورت پوش پس ما که عرب برهنه طواف
کردند گرد خانه کعبه عورت برهنه جز قریش و نیز هیچ خلق را از اصناف خلایق جامه نباشد الا فرزند
آدم و این از جمله آیات خدای هست بر فضل و کرم و رحمت او بر بندگان او تا باشد که بندگان او
اندیشه کنند و عظم نعمت معبود خود در اشناسند و بشکر نعمت او بواجبی قیام نمایند انگه فرزند آدم را
وعظ میگفت و نصیحت کرد از مردمان و زنان ایشان اگرچه ذکر پسران کرده هست بر سبیل تغلیب و گفت
ای فرزندان آدم از مردان و زنان نباید که شما را شیطان در فتنه افکند و از راه راست و حق بگرداند
و بمعاصی که نفس شما بان مایل هست دعوت کند که انگه شما ممتحن و مبتلا گردید چنانکه پدر و مادر شما گرد آدم
و حوا که هر دو را بوسوسه و اغوا و تلبیس از بهشت بیرون آورد و جامهای بهشت از ایشان دور کرد
تا عورتهاء ایشان با ایشان نماید و اگرچه این فعل که اخراج بهشت و نزع لباس هست بسبب وی نکرد چون
وی بود اضافت فعل با وی کرد پس شما نیز فرزندان آدم اید با بلیس وی فریفته مشوید تا از بهشت
محروم نمانید انگه بیان آفت شیطان کرد تا از وی بغایت کوشش خود احتراز کنید گفت که شیطان
و قبیل و گروه لشکر او شما می بینند از انجا که شما ایشان را نمی بینند و قبیل او هم از نسل وی باشد مجاهد گفت

که ابلیس گفت که مارا چند چیز دادند که شمارا ندادند ما آدمیان را می بینیم و ایشان مارا نمی بینند و ما از زیر زمین برائیم
و پیران ما جوان گردند پس از انکه پیر شده باشند مالک دینار گفت که دشمنی که ترا بیند و تو ویرا نبینی دشمنی
عظیم باشد و محنت او بغایت سخت الا آنکس را که خدای ویرا نگاه دارد یحیی معاذ گفت که شیطان دیرینه است
و تو حدیث شیطان مخالست و تو سلیم شیطان ترا بیند و تو ویرا نه بینی و شیطان را از تو بر تو یارانست
و ترا بروی هیچ یار نیست و در دل تو سکن او ست و عروق تو راه گذر او ست پس با او مقاومت نتوانی کرد
مگر بیاری خدای ذو النون مصری گفت اگر او ترا بیند از انجا که تو او را نه بینی خدای او را بیند و او خدای را نه بیند
از و بخدای استعانت کن که کید او ضعیف باشد و نادیدن ما شیطان را از انجاست هم که مارا شعاع اندک
است و ایشان را جسم شفافست پس هر دو منع بود از دیدن اگر خدای تعالی شعاع در زیادت کند ممکن باشد
ایشان را دیدن چنانکه فرشتگان را توان دید عند حضور الموت انکه گفت که ما دیوان را دوستان انها
گردانیده ایم یعنی حکم کرده ایم و نام برده که دوستان شیاطین آنکسانی اند که ایمان نمی آورند یا ما تخلیه کردیم
میان ایشان و دیوان و منع نکردیم ایشان را از ایشان ما مطیع و فرمان بردار دیو گشتند در انچه ایشان را
فرمودند و وسوسه کردند از مخالفت امر خدای وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ
إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ
أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ مفسران گفته اند که عرب چون طواف کردندی
برهنه و عورت گشاده بودند و گفتندی که ما خانه خدای را چنان طواف کنیم که خدای ما را چنان آفریده است
در جامه که در ان گناه کرده باشیم طواف نکنیم و زنان چیزی از دوال یافته چندانکه عورت پوشیدی
در میان بستندی تا در خبر هست که زنی از بنی عاصم طواف میکرد و میگفت الیوم یبدو بعضه او کله
و ما بدا منه فلا احله و چون اسلام آمد ایشان را بدین ملامت کردند ایشان گفتند که پدران خود را بدین
یافته ایم و اگر بر عموم حمل کنند این فاحشه اولی تر بود خدای تعالی از عقیده مجبران و مشرکان خبر میدهد میگوید
که چون ایشان را فاحشه و ناشایستی کنند از گناه هر کبیره فاحشه قبیح باشد شنیع القبح و ایشان را
از ان گناه و ناشایست از شرک و غیر آن باز دارند و بر ان عتاب کنند ایشان بجواب در آیند و گویند
که ما پدران خود در این یافته ایم که این میکردند و خدای ما را باین فرموده و بخواست و ارادت او کردیم
که اگر خواستی ما را ازین بگردانیدی و برخلاف این اکراه کردی و بعینه گفتار مجبران همین است تا محقق
شود که مع گوزه قدری ای محمد بگوی این مشرکان و مجبران را که خدای تعالی بکاری زشت و ناشایست نفرماید

وچنانکه نفرماید نکند و نخواهد و چون گفت نفرماید دلیل آن میکند که نخواهد برای آنکه امر خبر با اراده امر نباشد
آنکه بر سبیل تقریع و تهدید و انکار گفت که ای شما بر خدای میگوئید بدروغ ما را باین فاحشه خدای تعالی
فرموده است و بر وی می بندید و آنچه نمی دانید آنکه بیان کرد که خدای چه فرموده است گفت بگو که خدای نشایست بنا
نفرماید و امر نکند بفحشای و لکن بداد و عدل فرماید و بآن فرماید که عقل بر داشتنی و استقامت آن گواهی
دهد بتوحید و عدل فرماید و چون امر خدای بتوحید و عدل تعلق دارد محال باشد بعدل و توحید نفرماید آنکه
آنکه جبر و تشبیه خواهد برای آنکه حکیم است آنچه فرماید آن خواهد و آنچه نخواهد نفرماید و از آن منع کند از بنده
طاعات خواستست و بدان امر کرد و کاره از معاصی بود و از آن نهی کرد امر وی را دلیلست بر ارادت
طاعات و نهی وی را دلیل است بر کراهت معاصی و نیز فرمود که روی خود را راست بقبله آرید و نزدیک
هر مسجدی و در وقتی هر نمازی ضحاک گفت معنی آنست که چون در مسجدی باشید و وقت نماز در آید
همانجا نماز بگذارید و مگوئید که ما نماز جز در مسجد خویش نکنیم و چون در مسجد نباشد در وقت نماز در آید
مخیر باشد بهر مسجد که خواهید رود و گفت هر کجا که باشید روی بقبله آرید و عبادت خالص و خاص
خدای را بجا آرید و ویژه و خالص گردانید مر دین را عبادت و طاعت و رضای او جوئید و ثواب او طلب دارید
چنانکه بابتدا شما را بیافرید باز همچنان شوید یعنی چنانکه معدوم بود به پیش از خلق پس از فنا همچنان
شوید معدوم بود جابر عبد الله انصاری گفت که خدای تعالی خلق را همچنان برانگیزد که بران مرده باشند
مومن را با ایمان و کافر را با کفر چنانکه برهنه از مادر آمده اند برهنه شان برانگیزند و گفته اند که معنی اینست
که چنانکه زنده بودند در دنیا باز زنده شوند در آخرت گروه را راه نماید به بهشت در قیامت چون مستحق
بهشت باشد و گروهی را واجب شده باشد بر ایشان هلاکت و عقوبت از راه بهشت شان بگردانند
و بدوزخ برد از بهر آنکه در دنیا دیوان را دوست خود گرفته بودند و مطیع امر و فرمان دیو شده بودند
و دوستی خدای و طاعت او که موجب رحمت است رها کردند و با این همه پنداشتند که ایشان بر راه راست اند
و جز ایشان کسی دیگر بر راه راست نیست خود را بر حق میدانستند و دیگران را بر باطل و ایشان
خود بر باطل بودند يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُسْرِفِينَ ۝ سبب نزول آیه آن بود که بنی عامر عادت داشتند که برهنه
طواف کردندی مردان بروز و زنان بشب و چون بمسجد از مساجد رسیدندی جامه بینداختندی و برهنه
در مسجد شدندی و اگر کسی با جامه طواف کردی وی را بزدندی و جامه از وی دور کردندی خدای تعالی
این آیه فرستاد و امر کرد فرزندان آدم را از مردان و زنان و گفت ای فرزندان آدم زینت خویش از لباس

از لباس و جامه فرا کیرید نزد یک هر مسجدی یعنی جامه در پوشید چون طواف خواهید کرد یا در مسجدی خواهید شد
و از جامه آنچه عورت بپوشد فریضه است و اکرچه عبادت باشد امام محمد باقر رضی الله عنه کفت مراد جامه
نو و پاکیزه است که در روز عید و جمعه در پوشید چون بمصلی و مسجد جامع خواهد شدن روایة کرده اند که امام
حسن بن علی رضی الله عنه چون نماز کردی خوبترین و نیکوترین جامه در پوشیدی از وی سوال کردند این
معنی را کفت ان الله جمیل یحب الجمال فاجمل لربی فاخی بنوحی کفت زینة دست برداشتن است
در نماز سبانش قول صلی الله علیه و آله و سلم ان لکل شیئ زینة و زینة الصلوٰة رفع الایدی کفت هر چیزی
را زینتی است و زینت نماز برداشتن از بهر تکبیر احرام و تکبیر رکوع و تکبیر سجود و سر برداشتن از هر دو
انکه خدای فرمود و کلوا واشربوا ابنوعامر در ایام حج طعام نخوردندی از بهر تعظیم حج را الا مقدار آنچه سد
رمق ایشان بودی مسلمانان کفتند یا رسول الله ما بدین اولیتریم خدای تعالی آیة فرستاد و کفت این را
بحج تعلقی نیست طعام خورید و آب خورید اما در ان اسراف مکنید که بیش از حد نخورید از حلال و بحرام
تعدی مکنید که خدای تعالی اسراف کنندکان را دوست نمی دارند عبد الله عباس رضی الله عنهما کفت هر چه
خواهی بخور و هر چه خواهی در پوش مادام تا در خوردن اسراف نباشد و در پوشید مخیلا و تکبر و اسراف
آن باشد که نه در راه خدای باشد چه اکر بوزن کوه احد در طاعت خدای زر خرج کرده شود اسراف نبود
و اکر درمی در معصیت خرج کند اسراف باشد و کفته اند که تعدی مکنید در اکل و شرب از منفعت بمضرت
یعنی که تا بحد خود باشد نافع بود و چون از حد خود بکذرد مضرت بود رشیدی را طبیبی بود ترسا مردی
صادق بود علی بن الحسین واقدی را کفت در کتاب شما چیزی از علم طب هست یا نه و علم ابدان و علم ادیان
واقدی کفت که خدای تعالی طب در نیم آیة جمع کرد فی قوله و کلوا واشربوا ولا تسرفوا کفت از پیغمبر کفت
جمله طب در کلمه چند جمع کرده است فی قوله علیه السلام المعدة بیت الادواء والحمیة راس کل دواء و اعط
کل نفس ما عودته معده خانه رنجهاست و پرهیز کردن سر جمله داروهاست و هر نفسی را آن باید دادن
که عادت کرده باشد ترسا کفت کتاب شما و پیغمبر شما نیز مایه علم جالینوس آورده است قُلْ مَنْ حَرَّمَ
زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً
يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ چون جماعتی از عرب بحج رفتندی یا بعمره کوسفند و آنچه از وی بودی از
بچه و شیر بر خویشتن حرام کردندی عبد الله عباس کفت مراد آن چیزهاست که اهلیت بر خود حرام کردند
از بحیره و سائبه و وصیله و حام خدای تعالی آیة فرستاد و کفت بکوای محمد که کیست آنکس که او حرام
کردانید زینة خدای تعالی را که برای بندکان خود بیرون آورد از انواع لباس که خویشتن را بدان

مزین کردانند و طعامها پاک و لذیذ و خوش از آنچه ما ایشانرا روزی کردیم بگوی ای محمد که امروز در دنیا درین لباسها
و طعامها مشرکان با مومنان شریک اند چنانکه مومنان انتفاع میگیرند و مشرکان هم میگیرند اما روز قیامت
این جمله خاص و خالص مومنانرا باشد و کافرانرا در آن هیچ نصیبی نباشد و آیه را دلیل بر آن که خدای تعالی
آنچه آفرید در دنیا برای مومنان آفرید زیرا که گفت قل هی للذین آمنوا بگو این مومنانراست و کافران در
انتفاع این جمله تبع و طفیل مومنان اند و روز قیامت این نعمه و طفیلی نباشد برای آنکه کافرانرا جای
دوزخ باشد و مومنانرا بهشت بخلاف دنیا که همه در یک جایگاه اند آنکه گفت که ما هم چنین آیات را مفصل
و مبین کردانیم بر وی آنکه بدانند یعنی نظر و اندیشه کنند تا علم حاصل شود ایشانرا او اگرچه تفصیل آیات از بهر
همه بوده است اما چون ایشان منتفع شدند بآیات گوی که خاص ایشانرا بوده است قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ
الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا
وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ قدیم تعالی و تقدس چون مشرکان را تغیر کرد بتحریم محللات
تفسیر چیزهای که در شرع و عقل حلال بود ایشان از رای خود باعتقادات فاسد بر خود حرام کردند همچنین
تفسیر میکند ایشانرا و توبیخ میکند بتحلیل محرماتی که بعضی در عقل حرام بود و بعضی در شرع تا باز نماید که ایشان
در هر دو نوع تحلیل حرام و تحریم حلال مخطی بودند گفت بگوی ای محمد خدای من جمله فحشها و ناشایستها
حرام کردانیده است آنچه ظاهر است و آشکارا و آنچه نهان باشد و ناپیدا از طواف خانه کعبه که مردان
بروز کنند برهنه و زنان در شب برهنه و از زنا کردن بروز و زنا کردن بشب که ایشان گفتند که زنا در روز
قبیحست در شب و نهان قبیح نباشد و همچنین حرام کرده است اثم را و اثم گناه باشد و عرب خمر را اثم
خوانند یعنی خمر را حرام کردانید درین بیت اثم خمر است شربت الاثم حتی ضل عقلی کذاک الاثم یذهب
بالعقول فراگفت اثم هر گناهی بود که در وخیر نباشد و نیز حرام کرد بغی را و بغی ستم و ظلم است و تطاول
بر مردمان بناحق و طلب ریاست بناواجب و بغی در وضع لغت طلب است و آن بواجب زنا ناواجب
بود از بهر آنکه این گفت که یعنی بناحق باشد حرام کرد و دیگر آنچه حرام کرده است شرک آوردن است بخدای
و انباز کردانیدن با خدای در عبادت آن چیز برا که بر آن حجتی و برهانی نفرستاده است و حجت را سلطان
خواست از آنجا که مسلط بود بر شبه و همچنین حرام کرده است که بر خدای چیزی گوید که آنرا ندانید و خدای
نفرموده باشد شما گوید که خدای فرموده است و آیه دلیل است بر بطلان تقلید و از آنجا که تقلید قبول
کردن قول غیر بود بی حجت وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝
يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ حق تعالی میکوید که هر امتی و قومی و کروهی را اجلی هست
یعنی اجل مرک و هلاکت و نفاد عمر ایشان که چون اجل در رسید یکساعت تقدیم و تاخیر نکنند کفته اند که این آیه
وعید هست قریش را بعذاب در اجلی که معلوم هست نزدیک خدای چنانکه امتان دیکر را بود که پیش ایشان
بودند انکه خطاب کرد با جمله مکلفان و کفت ای فرزند آدم اکر شما آیند پیغمبران که ایشان هم از شما باشند
و از اصل شما باشند از قبیله شما یا از جنس شما باشند قصه میکنند بر شما آیات من بر شما میخوانند ایشانرا
فرمان برید و طاعت دارید و متابعت ایشان کنید و از معصیت و نافرمانی دور باشید که هر که تقوی
و پرهیز کار کند و کار خود با صلاح آورد و عمل صالح کند آنها که برین صفت باشند برایشان هیچ خوفی
و ترسی نباشد آنجا که دیکران خایف و ترسان باشند و ایشان اندوهکین نشوند چون دیکران اندوهکین
باشند و این آیه چنان مینماید که صفت معصومان هست از انجا که نفی خوف و حزن کرده هست از ایشان
بر سبیل عموم و اینها کسانی باشند که جمله واجبات بجای آرند و از جمله معاصی اجتناب کنند و این
جز معصومان نباشند و انکس که جایز الخطا باشد و از بعضی معاصی اجتناب کند و بعضی را ارتکاب
کند و بی توبه با پیش خدای رود کار او موقوف باشد بر مشیت خدای اکر خواهد عفو کند و اکر خواهد
عقاب کند چون خدای تعالی ذکر مومنان کرد و آنچه پاداشت ایشانست ذکر مکذبان و مستکبران کند
و آنچه سزای ایشانست در عقب وعد و وعید آورد تا جمع باشد میان ترغیب و ترهیب تا مکلف هر دو
طریق بفعل واجب نزدیک بود از فعل قبیح منزجر پس کفت آنکسانی که آیات ما را بدروغ داشتند باشند
و از ان استکبار کردن کشی کردند بزرکواری نمودند ایشان اهل و ملازمان آتش اند در انجا خالید و جاوید اند
فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا
يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ
حق سبحانه و تعالی بر سبیل استکبار و تعجب میفرماید که کیست ظالم و بیدادکرتر از انکس که او دروغ بر خدای
فرا بافد یعنی دروغ بر خدای نهد یعنی در جهان هیچکس ظالم و ستمکارتر از انکس نیست که دروغ بر خدای نهد
یا آیات و بینات و حجج و دلالات او بدروغ دارد انها که چنین باشند بایشان رسد نصیب و بهره
ایشان از کتاب یعنی آنچه در لوح محفوظ در حق ایشان نوشته باشند بایشان از اعمار و ارزاق و
آجال ایشان و عذاب و هلاکت ایشان ابن عباس کفت که بایشان رسد نصیب ایشان آز آنچه کرده
باشند و در صحیفه اعمال ایشان نوشته باشد لامحاله که بایشان رسد سیاهی روی ایشان باشد
روز قیامت لقوله یوم القیامة و تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة یعنی این اعمار و ارزاق

ایشان با پیشان رسید تا انکه که رسولان ما و فرستادگان ما با ایشان آیند و جان ایشان بردارند یعنی ملک الموت
و اعوان او از فرشتگان عذاب که جان ایشان قبض کنند و بدوزخ برند و این فرشتگان ایشانرا گویند
که کجا رفتند آن معبودان شما که ایشانرا بدون خدای می پرستیدند و عبادت میکردند و این ایشانرا بر سبیل
توبیخ و ملامت گویند ایشان جواب دهند و گویند که ایشان از ما گم شدند در وقت انکه ما را حاجتی است
بفریاد رس انگاه از انچه کرده باشند پشیمان شوند و گواهی دهند و اقرار آرند بر نفس خویش بانکه ایشان
کافر بوده اند بخدای و این اعتراف و پشیمانی ایشانرا سود ندارد از انکه نه در وقت آن پشیمان شدند
و اعتراف آوردند قال ادخلوا في امم قد خلت من قبلكم من الجن والانس في النار كلما دخلت امة لعنت
اختها حتى اذا اداركوا فيها جميعا قالت اخريهم لاوليهم ربنا هؤلاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار
قال لكل ضعف ولكن لا تعلمون وقالت اوليهم لاخريهم فما كان لكم علينا من فضل فذوقوا العذاب
بما كنتم تكسبون خدای جل جلاله روز قیامت گوید کافرانرا که شما نیز در میان گروهی روید از کافران
که پیش از شما بودند و بگذشتند از دیوان و آدمیان بدوزخ رسیدند یعنی چون ایشان کافر بودند و بدوزخ
شدند شمارا حکم هم اینست که بدوزخ شوید که هم طریق و ملت ایشان بودید در دنیا چون در دنیا با ایشان
اقتدا کردید و بر ولای ایشان بودید باید که در عذاب کشیدن و زقوم دوزخ چشیدن یار ایشان باشید
انکه حال ایشان چنان باشد که هر که گروهی از ایشان در دوزخ شوند امثال خود را و مقتدایان خود را
بینند که در دنیا با ایشان اقتدا کرده بودند و با ایشان گمراه شده ایشانرا لعنت کنند و جهودان جهودانرا
و ترسایان ترسایانرا نفرین کنند همچنین تا که همه در دوزخ بیکدیگر رسند و جمع شوند آخرینان ایشان اولینانرا
گویند پس روان پیش روانرا گویند اتباع و سلف و روسا را گویند آخرینان قوم اولینانرا گویند بار خدایا
این جماعت مقدمان و پیش روان ما اند و پیشوایان و مهتران ما بودند ما را از راه حق بگردانیدند و از
مذهب درست باز داشتند و ما را گمراه گردانیدند خداوندا عذاب ایشان افزون گردان و عقاب
ایشان در زیادت کن ابن مسعود گفت که ماران و کژدمان برای ایشان مسلط گرداند خدای تعالی جواب
دهد و گوید که هر یکی از این پیشوایان و معتقدان شمارا مضاعف باشد برای گمراه بودن و گمراه کردن ایشان
دیگرانرا و هر کسی را جزای سزا خواهد رسیدن و بقدر استحقاق خواهد بودن و لکن ندانند ایشان که مقادیر
آن چند است و قدر استحقاق چگونه است و این گروه ندانند که بر آن گروه عذاب چگونه است هر کسی عذاب خود
داند انکه آخرینان چون این گفته باشند اولینان مر ایشانرا گویند که چرا چنین باید که ما را عذاب مضاعف
باشد و شمارا بر ما فضلی نیست که عذاب شما کمتر باید عذاب ما بیشتر و اگر ما بر ضلال بودیم شما نیز همچنین بر ضلال

ربع

بودید و تقصیر و غفلت و ترک نظر از ما و از شما بر یک حد بوده است چرا باید تا عذاب ما افزون بود انکه خطاب آید مر جمله را از تابع
و متبوع و مقتدی و مقتدی که بچشید عذاب بکشید عقاب بانچه کسب کرده اید از اعمال بد باختیار خود نه باختیار ما
اِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ
وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ بدرستی و حقیقت که انکسانی
که بدروغ داشتند آیات ما را و بآن ایمان نیاوردند و بدان تکبر و ترفع نمودند درهای آسمان از بهر ایشان نگشایند برای
استحقاق و وضع قدر ایشان برای اعمال و ارواح ایشان نگشایند چنانکه برای ارواح و اعمال مومنان بگشایند.
محمد باقر رضی الله عنه گفت که ارواح مومنان و اعمال ایشان باسمان برند درهای آسمان برای ایشان بگشایند و از بهر
ارواح و اعمال کافران درهای آسمان نگشایند گویند بسجین برید و آن وادی است بحضرموت که آنرا برهوت گویند ابوهریره
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که چون فرشتگان ببالین بنده مومن حاضر آیند گویند ای روح پاک در تن جسم
پاک بیرون آی بامر خدای حمید و پسندیده و بشارت باد ترا بروح و ریحان و خدای از تو راضی نه غضبان انگه روح
را می برند تا آسمان دنیا گویند در بگشاید گویند ایشانرا این روح کیست گویند روح فلان بنده مومن است گویند مرحبا بالنفس
الطیبة التی کانت فی الجسد الطیب ادخلی حمیدا و ابشری بروح و ریحان و رب غیر غضبان و در بگشایند تا در رود
همچنین بهر دری آسمان رسید همین ترتیب و بشارت بگویند تا انکه باسمان هفتم و اما چون مرد باشد فرشتگان عذاب حاضر
آیند و گویند بیرون آی ای نفس خبیث از تن خبیث و بشارت باد ترا بغساق و حمیم انگاه آنرا باسمان برند و گویند در بگشایند
خازنان آسمان گویند که روح کیست گویند که فلان بنده گویند لا مرحبا بالنفس الخبیثة التی کانت فی الجسد الخبیث اخسئی ذمیمة فانه
لا تفتح لک ابواب السماء برگرد که درهای آسمان برای تو نگشایند انگه برگردانند و بگور خداوندش فرو کنند چون خدای تعالی ذکر این کرد
بر سبیل یاس و بیان استحالت بیرون آمدن ایشان گفت از دوزخ بیرون نیایند و در بهشت نروند تا انکه که اشتر بسوراخ سوزن
برود و در رفتن اشتر بسوراخ سوزن محالست پس محال باشد رفتن ایشان در بهشت و ما همچنین جزا دهیم گناه کارانرا
از کافران هر کافری مجرم باشد اما هر مجرمی کافر نباشد پس ازین مجرمان کافران مکذبانند از دوزخ بسترها باشد
از آتش دوزخ و از بالای سر ایشان پوششها باشد یعنی عذاب و آتش دوزخ بر ایشان مشتمل باشد و چون ذکر بستر
کرد ذکر غواشی کرد آن جادر شب است و این بر سبیل تهکم است انکه گفت ما همچنین جزا دهیم ظالمانرا یعنی کافرانرا
و ظلم کفر است ان الشرک لظلم عظیم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا
وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا حق تعالی چون ذکر کافران
کرد و انچه جزا ایشان است در عقب آن ذکر مومنان کرد و انچه ثواب ایشان است گفت انانکه بگرویدند و قول

رسول صلی الله علیه و آله وسلم باور داشتند و عمل صالح کردند و بر وفق فرمان رفتند و ما هر چه فرمائیم که باسانی بآن قیام توانند
و هیچ نفسی را تکلیف نکنیم الا آنچه وسع و طاقت و توانائی وی باشد و اگر اندیشه کنند معلوم شود که آنچه خدای بنده را
فرموده کمتر از وسع و طاقت بنده است در شبانروزی هفده رکعت نماز فرموده است بنده هفتاد بلکه هفتصد تواند کرد لکن
خدای بکرم و فضل خویش کلف یسیرا و لم یلزم عسیرا و اعطی علی القلیل کثیرا عجب از آنکس که او تکلیف ما لا یطاق روا میدارد و خدای روا
نمیدارد الا دون ما یطاق اگر بحسب آلت و قدرت تکلیف کردی عدل کرده بودی چون کمتر از آلت کرد فضل کرده باشد آنخدای
که روا ندارد که در تکلیف عدل کند کی روا دارد که ظلم کند خدا میگوید که ظلم نکنیم تکلیف بیشتر از طاعت نفرمائیم آنها که بآنچه
ما فرمائیم از ایمان آوردن و عمل صالح کردن قیام نمایند ایشان اصحاب بهشت جاوید ملازمان نعمت دایم باشند و در بهشت مخلد
جاوید باشند و ما از سینه اهل بهشت بکشیم و دور گردانیم آنچه در سینهای ایشان باشد از غل و کینه و حسد و دلهای ایشان را پاکیزه
گردانیم بآن تصفیه طباع ایشان کنیم باسقاط وساوس و آنچه از روی ایشان باشد بایشان دهیم تا تمنای حال غیری
نکنند در خبر است آنکس را که کمتر از ملک و ملک نباشد در بهشت ملکش از همه دنیا بیش بود و چنان گمان برد که آنچه او راست
کس را نیست سدی گفت که چون اهل بهشت بدر بهشت رسند آنجا درختی باشد که از اصل ساق او دو چشمه بیرون می آید
از یک چشمه باز خورند هر چه غل و غش و حقد و حسد باشد از دل ایشان برود و آن شراب طهور بود و از آن دیگر غسل کنند تا نضارت بهجت
و غضاضت نعیم بر ایشان پیدا شود و هر کس پس از آن آشفته و اغبر نگردند و گونه روی ایشان متغیر نشود و آنکه بیان وصف
منازل ایشان کرد و گفت تجری من تحتهم الانهار گفت منازل ایشان چنان بود که در زیر کوشکهای ایشان جویهای آب روان
باشد و چون آن نعمت ظاهر و باطن ببینند گویند الحمد لله الذی هدانا سپاس و ستایش خدای را که ما را باین هدایت داد و اگر نه آنستی
که خدای ما را باین هدایت کردی هرگز باین راه ننمودی سفیان ثوری گفت معنی آنست که سپاس خدای را که ما را توفیق
داد تا عملی کردیم که ثواب و جزای آنست در خبر است که رسول الله صلوات الله و سلامه علیه گفت که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل
دوزخ در دوزخ خدا تعالی میان ایشان حجاب بردارد تا یکدیگر را ببینند و آنچه ایشان در آن باشند از منازل و مقامات و از درجات
و درکات اهل دوزخ گویند لو هدینا الله و این حسرت ایشان باشد و اهل بهشت گویند لولا ان هدانا الله و این شکر ایشان باشد
آنکه گفت که هیچ مومن نباشد و کافر الا که او را در بهشت و دوزخ منزلی و جای باشد چون حجاب بردارند آن بایشان
نمایند دوزخی را گویند آن قصور و منازل و درجات می بینی همه برای تو آفریده اند اگر ایمان آوردی و طاعت کردی و بهشتی را
گویند که آن درکات و عقوبات که می بینی ترا بودی و اگر تو نیز همان کردی که ایشان کردند از کفر و معاصی آنگه گویند
این میراث شما ارزانی داشتیم از ایشان بآن عمل که کردید و آن جایها باستحقاق لایق حال ایشانست ایشان را
نشاید بایشان دادیم آنگه منادی ندا کند و گوید ای اهل بهشت شما را آنست که بآن بیماری نباشد و برنای که بآن
پیری نباشد و زندگانی که بدان مرگ نباشد و خلودی که بآن فنا نباشد و نعیمی که بآن شدت نباشد اهل بهشت

چون این ندا شنوند و این نعمت بینند گویند لقد جاءت رسل ربنا بالحق رسولان خدای ما با آمدند و حق گفتند و حق آوردند
و ما ایشانرا تصدیق کردیم و باور داشتیم لاجرم با این بهشت رسیدیم و این ندا شنیدیم که ما را دادند و گفتند
ان تلکم الجنة که این بهشت بمیراث شما کردند و بشما دادند بانچه شما کردید در دنیا از ایمان و طاعت وَنَادَىٰ أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن
لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُم بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ
حق تعالی حکایت از گفتاری که میان اهل بهشت و دوزخ رود بلفظ ماضی گفت تا باز نماید که این لابد خواهد بودن و چنانست
که پنداری که بوده است گفت آواز دهند و ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را گویند که ما آنچه ما را وعده داده بود خدای
ما ما آنرا بیافتیم و بما رسید بحق پس شما هیچ بیافتید و بشما رسید آنچه خدای شما را وعده داده بود و این بر سبیل استهزا
و تهکم و شماتت گویند ایشان جواب دهند که نعم آری یافتیم و حق و صدق بود آنچه ما را از آن خبر میدادند و ما باور
نمی داشتیم چون این گفته باشند و جواب شنیده در میان ایشان آواز دهنده آواز در دهد که لعنت خدای
بر ظالمان باد چنانکه هر دو گروه بشنوند مومنان خرم شوند و کافران اندوهگین گردند و لعنت خدای خشم و عقاب
خدای باشد و این موذن مالک خازن دوزخ باشد و از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که او گفت که آن
موذن من باشم که ندا در دهم بلعنت ظالمان آنگه ظالمانرا وصف کرد گفت آن ظالمان مردم را منع میکنند تا آنرا
از راه خدای میگردانیدند و بر میگردند که آنرا الشبهة و تلبیس کژ کرده اند و بنمایند مردمانرا که این راهی کژ است
و این ازان میکنند و ایشان بقیامت و حشر و نشر و ثواب و عقاب کافر و ایمان ندارند آنگه گفت که میان ایشان
یعنی اهل بهشت و اهل دوزخ حجابی باشد و حجاب هر حاجزی باشد که منع کند از نفوذ دو شعاع و این آیت
چنانست که گفت فضرب بینهم بسور له باب وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ
الْجَنَّةِ أَن سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا
حق تعالی میگوید که بر بالاهای میان بهشت و دوزخ باشد که هر قومی را بسیما و نشان بشناسند حسن بن الفضل گفت
مراد باعراف صراط است تا آن مردان که بر اعراف باشند برای چه باشند خلاف کرده اند عبد الله عباس
و خدیجه بجلی گفتند که گروهی باشند که حسنات و سیئات ایشان یکسان باشد و سیئات ایشان قاصر بود از
دوزخ و حسناتش و تحدید وصول بهشت نبود خدای تعالی ایشانرا آنجا بدارد چون حساب خلایق بکند ایشانرا
به بهشت بر دو ایشان اصحاب آخرین کسانی باشند که به بهشت روند و ایشان از آنجا که بر بلندی باشند
اهل بهشت را و اهل دوزخ را شناسند چون خدای تعالی خواهد که ایشانرا به بهشت برد بفرماید تا ایشانرا بجوی
آرند که عین الحیوة گویند بر کنارهای آن چون شاخهای زر باشد مکلل بمروارید خاکش مشک باشد ایشانرا آنجا از آب

ایشان را

بشویند اندامهای ایشان پاکیزه شود خال سفید بر سینه ایشان پدید آید و ایشانرا بدان بشناسند خدای تعالی گوید که تمنا کنید آنچه خواهید ایشان تمنا کنند و هرچه آرزوی ایشان باشد بخواهند چون تمنا ایشان برسد حق تعالی گوید شمار است هرچه تمنا کردید هفتاد مضاعف آن بدهند چون ایشانرا به بهشت برند اهل بهشت ایشانرا بآن خال بشناسند و ایشانرا مساکین الجنة خوانند یکی از بنی هلال از رسول پرسید که اصحاب الاعراف کیند گفت مردمانی اند که در راه خدای جهاد کرده باشند و شهید شده اما پدران ایشان از ایشان خشنود نباشند از ین جهت از آتش آزاد باشند و بعصیان پدران از بهشت ممنوع باشند و ایشان آخرین قومی باشند که در بهشت روند و روایتی از عبد الله عباس است رضی الله عنه گفت که اولاد الزنا باشند ثعلبی در تفسیر خود آورده است به اسناد از عبد الله عباس که رضی الله عنه که اعراف جایهاست بلند از صراط و این مردان که برین اعراف باشند علی بن ابی طالب و حمزه بن عبد المطلب و جعفر الطیار است رضی الله تعالی عنهم دوستان خود را از دشمنان بشناسند بعلامت و علامت آن بود که دوستان سپید روی باشند و دشمنان سیاه روی امام محمد باقر رضی الله عنه گفت که این مردان ائمه معصومند و پیغمبر ما در میان ایشان بود امام جعفر صادق رضی الله عنه گفت که اعراف پشتهای باشد میان بهشت و دوزخ هر پیغمبری را و خلیفه او را آنجا بدارند با گناهکاران امتش چنانکه امیر لشکر را با لشکر بدارند تا آنکه محبان باشند سبق برند و به بهشت شوند خلیفه رسول آن گناهکاران را گوید که بادی استاده باشند بنگرید برادران نیکوکار خویش که سبق برند به بهشت ایشان بر ایشان سلام کنند چنانکه خدای تعالی بیان این حالت کرد و گفت ونادو اصحاب الجنة باهل بهشت از ین فاسقان ندا کنند سلام بر شما باد و ایشان درین حال در بهشت نشده باشند اما طمع آن دارند که در بهشت روند بشفاعت پیغمبر و امام و چون این گناهکاران اعراف را که با پیغمبر و امام و اعراف باشند روهای و چشمهای ایشان با جانب و جهت اهل دوزخ گردانند در دوزخ عذاب اهل دوزخ به بینند پناه با خدای دهند و التجا با درگاه وی کنند و گویند بار خدایا ما را با آن قوم و گروهی که ظالمان و ستمکاران اند قرین مصاحب مگردان و فایده این دعا بانک ایشان دانند که خدای تعالی ایشانرا با ظالمان قرین نگرداند آنست که ایشان از جمله شاکران باشند و خدای را خضوع و خشوع نمایند و ایشانرا بدین دعا سرتی حاصل شود چنانکه از خدای نعیم بهشت خواهند نیکو باشد آنجا که گفت ربنا اتمم لنا نورنا همچنین نیکو باشد که استدفاع مضره کنند و پناه با خدای دهند از عذاب

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُم بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنتُمْ حق سبحانه و تعالی گوید که ندا کنند اصحاب اعراف صادق رضی الله عنه گفت انبیا و خلفا روی بدوزخ آرند و آواز دهند مردانی را که ایشان بشناسند از جمله دوزخیان

و کفار و منافقان بعلامتی ایشانرا بشناسند و آن آن باشد که ایشان سیاه روی و سبز چشم باشند ایشانرا گویند که قبل بحکم و ملاهی که شمارا
و سودی نداشت جمع کردن شما اموال و اتباع و لشکر او عذاب خدای دفع نکرد از شما آن استکباری و گردن کشی که شما میکردید از فرمان
خدای و رسول و ائمه و آنکه اشارت باهل بهشت کنند از آنانکه ضعفا و مساکین دنیا بوده باشند و آن کافران و منافقان را گویند
که ایشان آنانند که شما در دنیا سوگند میخوردید و میگفتید که هرگز رحمت خدای بر ایشان نرسد و خدای ایشانرا برحمت در نیابد آنکه روی
باین مستضعفان کرد و ایشانرا گفت که در بهشت شوید و در ناز و نعمت بهشت جاوید باشند که بر شما هیچ ترسی نیست چنانکه بر این کافران
و منافقانست و شما اندوهگین نشوند چنانکه ایشان اندوهگین شوند و آیات متقدم و متاخر دلیلست بر آنکه اصحاب
اعراف خداوند مراتب و منازل رفعت باشند باشند از پیغمبران و امامان چنانکه از امام ناطق و بحر الحقایق جعفر ابن
صادق رضی الله عنهما روایت کرده شد و خبر عبد الله عباس در حمزه و جعفر و امیر المومنین هم نزدیک است برای آنکه
حق تعالی بلفظ رجال گفت و در دیگر آیه هم ایشانرا باین لفظ خوانده من المومنین رجال صدقوا اینتظر حمزه ابوطالب و جعفر و عبیده
حارث منهم من ینتظر یعنی علی بن ابی طالب و آنچه موکد حدیث صادق رضی الله عنه حدیث عمرو بن شبه است و دیگر
راویان از صحابه و تابعین که رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیر المومنین را گفت یا علی کانی بک یوم القیامة و بیدک عصا عوسج
یسوق قوما الی الجنة و آخرین الی النار گفت ای علی پنداری که من در تو می نگرم که فردا قیامت عصای از چوب عوسج
از چوب عوسج در دست گرفته باشی و گروهی را ببهشت میرانی و گروهی را بدوزخ می اندازی و دوزخ را می گوئی هذا
لی و هذا لک خزیه فانه من اعدائی و ذریه فانه من اولیائی و اکبر که از دشمنان منست و این را دوست بدار که او از
دوستان منست آنکه رسول خدای گفت که و الله آتش علی را مطیع تر باشد از بنده مر خواجه خود را در خبر است که حارث همدانی
امیر المومنین علی را گفت که من از دو حالت می ترسم یکی از وقت نزع و یکی از صراط سر دوراه امیر المومنین علی رضی الله عنه
او را گفت که مترس که دوستان ما آنجا ایمن باشند و جمله دوستان و دشمنان من مرا آنجا می بینند و من ایشانرا بنام و نسب و اسم
و ایشان مرا بشناسند و بجای خود برسند آنکه این بیتها بگفت یا حار همدان من یمت یرنی من مومن او منافق قبلا
یعرفنی طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا و انت عند صراط معترضی فلا تخف عثرة و لا زللا اقول للنار حین
توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل الولا متصلا وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ
الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا
وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ حق سبحانه و تعالی چون
حدیث مومنان و متقیان و اهل بهشت و اصحاب اعراف و پیشوایان و متقیان و اهل منازل و درجات و مقام و سلطنت
و شفاعت کرد در عقب این حدیث اهل دوزخ میکند که چون اهل دوزخ در عقاب اهل دوزخ در مانند خدای تعالی
میان ایشان حجاب بردارد تا اهل بهشت اهل دوزخ را ببینند در مسرت و شادی ایشان بیفزاید و گوشکهای شما

می گذرد ما را شربتی دهید و از آن جرعه بر ما ریزید و بر سر ما ریزید ما روان گردانید یا از آن طعامها که خدای شما را روزی کرده است اهل بهشت جواب دهند گفت
خدا تعالی این طعام و شراب حرام گردانیده است بر کافران ابو الجوزا گفت که عبد الله عباس را پرسیدم که کدام صدقه فاضلترست
شربتی آب تشنه دادن گفتم از کجا گفتی گفت از قرآن نمی بینی آنجا که اهل دوزخ چون در میمانند از نعمتهای بهشت اول آب میخواهند
و این نعمتی است که قدر آن بیشترین مردمان ندانند تا از وی بازمانند دیگر قول آنست نعیم در قول خدای تعالی لتسألن یومئذ عن النعیم
آبست یعنی از آب سرد بپرسند ایشان را تا شکر آن گذارده اند یا نه و از اینجا گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه آنکس را که از وی
پرسید ما طعم الماء گفت طعم الحیوة گفت آب چه طعم دارد گفت طعم زندگانی آنکه حق تعالی صفت این کافران کرد و گفت
که نشاید و حرامست طعام و شراب بهشت بر کافران که دین خویش را که ایشان را لازم و واجب است بر آن بودن آنرا
با فسوس و بازی و لهو گرفته اند لهو بازی جوانان باشد از نشاط و ملاهی و معازف و لعب بازی کودکان باشد و هر دو منزل بود ایشانرا
مغرور کرد و بفریفت زندگانی دنیا پس ما امروز ایشانرا فراموش کنیم از ثواب چنانکه ایشان آنروز را فراموش کرده بودند
و رسید آنرا با این روز فراموش کردند و بلهب و لعب آنچه خواستند حلال کردند و آنچه خواستند حرام کردند و نسیان
بر خدای تعالی روا نیست اما چون ایشان از بهر این روز عمل نکردند گوی که این روز فراموش کردند از ثواب و وجهی دیگر
آنست که با ایشان در دوزخ معامله نسیان رود تا ایشان آنجا مخلد و موبد باشند و کسی را که در زندان خواهند داشتن
تا بمردن گویند که ایشانرا در زندان فراموش شان کردند ابو روق گفت که مراد بدین آیه عید است که روز عید مسلمانرا
روز عبادت باشد ایشان این روز را بلهو و بازی گرفتند بر خلاف فرمان خدای و بدنیا مغرور شدند لاجرم ما نیز
ایشانرا امروز در دوزخ رها کنیم چنانکه ایشان استعداد و ساز این روز نکردند و آیات و دلالات ما را جحود
و انکار کردند وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ
يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ
نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ حق تعالی درین آیت
خبر میدهد و میگوید که ما آوردیم با ایشان کتابی یعنی بر پیغمبر ایشان فرستادیم تا بر ایشان خواند و ما آنرا مفصل و مشروح و مبین گردانیدیم آنرا بکمال
علم خود و اشتباه و التباس از وی زایل کردیم تا هدایتی و بیانی و رحمتی باشد گروهی مومنانرا او قرآن اگرچه دلیل و بیانی و حجت است کافرانرا
هم بر آن حد که مسلمانانرا آنکه گفت هدایت کافرانست که ایشان منتفع نشدند که کافران بآن مهتدی اند آنکه حق تعالی گفت این کافران
چه انتظار میکنند و چه توقع میدارند که با این همه آیات و دلالات و حجج و ادله و خبر ایمان نمی آرند همانا انتظار هیچ چیز نمیکنند
مگر آمدن تاویل این آیات را یعنی جزا و عقوبت و بعث و حساب و کتاب و تاویل عاقبت چیزی و سرانجام وی بود که بآن گردد
آنکه گفت که آن روز که تاویل او آید از حساب و کتاب و ثواب و عقاب ایشانرا سود ندارد و توبه قبول نکنند و آنانکه این
روز را فراموش کرده باشند پیش ازین یعنی در دنیا اعتراف آرند بآمدن رسولان و گویند که رسولان

خدای ما با آمدند و بحق آمدند و حق آوردند و کتابها و شرایع همه حق بود و حق آن بود که عقل یا دلیل دیگر بر صحت آن گواهی دهد
و باطل آن بود که عقل یا دلیلی از ادله بر فساد آن گواهی دهد انگه ایشان بر سبیل تمنا گویند که آیا ما را هیچ شفیعان خواهد
بودن که برای ما شفاعت کنند یا ممکن باشد که ما را با دنیا برند تا عمل کنیم بخلاف آنکه کرده ایم از ایمان و عمل صالح آنکه
خدای تعالی خبر داد و گفت که ایشان خویشتن را اهلاک کردند بآنچه کردند در دنیا از کفر و معاصی و نفس خود را که سرمایهٔ
نجات ایشان بود که بآن عمل صالح کردندی در دنیا آنرا زیان کردند و از آن تجارت که در بازار دنیا کردند و خبر خسارت چیزی
دیگر شان حاصل نشد و گم گشت از ایشان آن دروغ که فرا بافته بودند از نامهایی که بر بتان معبودان خود نهاده بودند
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ خدای شما و آفریدگار شما و پروردگار شما
آن خدای است که بیافرید آسمانها و زمینها را در مقدار شش روز از روزهای دنیا از روز یکشنبه تا روز پنجشنبه
چون آدینه بود خدای تعالی خلق آسمان و زمین را جمع کرده بود و از بهر این روز را جمعه خوانند و خدای تعالی آسمان و زمین را
جمع کرده بود و از بهر این روز را جمعه خوانند و خدای سبحانه و تعالی آسمان و زمین را بشش روز آفرید و قادر بود که بیک لحظه
آفریند از بهر آن که تا خلقانرا بیاموزد در کارها رفق و تانی کردن و از برای آن که تدبیر این انشا و حوادث در اوقات
و ساعات و هر چیزی بر عقب دیگری دلیل حدوث او کند و بر آنکه او فاعل آن چیزهاست و مدبر و متصرف بر مشیت
و ارادهٔ خود پس روی فرا کرد و قصد آفریدن عرش کرد و عرش را بیافرید و بر آفریدن او مستولی و غالب گشت و از آفریدنش
عاجز نباشد با عظمتی و بزرگی که عرش راست و عرش چیزی است که خدای تعالی آنرا بیافرید بر شکل تختی در خبر است
که جبرئیل علیه السلام خواست که تا طول عرش بداند از خدای دستوری خواست و چند سالی می پرید تا ضعیف
شد از خدای تعالی مدد خواست حق تعالی قوت و پرهاش مضاعف کرد و بیشتر از آن مدت بپرید هم ضعیف شد خدای تعالی
قوتش در زیادت کرد تا چند بار چون ملالش آمد و گفت بار خدایا بیشتر پریده ام یا بیشتر مانده است خدای تعالی گفت
ای جبرئیل چند هزار سال است تا می پری هنوز قایمهٔ از قوایم عرش نبریده و اگر چه همه عمر دنیا درین سیر پریدی جبرئیل گفت
سبحان من لا یعلم کیفیة خلقه الا هو یغشی اللیل النهار شب را بروز باز می پوشد و روز را بشب می پوشد و شب را در عقب
روز می آورد و روز را در عقب شب چون کسی طالب غیری باشد بشتاب بی فتوری و تراخی بل سیری مستمر و ثابت بحسابی راست
و همچنین ماه و آفتاب و ستارگان را بیافرید و همه را مسخر امر خود گردانید رفتن هر یکی در فلک خویش بامر و فرمان اوست و بدانید که
خلق و امر ویراست خلق اختراع مقدور باشد از خدای تعالی بر نوع از تقدیر حق سبحانه و تعالی گفت که خلق بر اطلاق یا بر وجه
اختراع مراست و جز از من کسی بر اختراع قادر نیست و امر مراست مرا رسد که فرمان دهم فرمانی که حکمت و مصلحت با آن مقرون باشد و هر کس که
دون من فرمان فرماید بامر من تواند داد و بی امر من نرسد کسی را که بر کسی فرمان دهد یا کاو بزرگوار خدای که آفرینش و برا و تصرف در آن و فرمان

بر ایشان و بیم رحمت آنخدای که پروردگار جهانیان است ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ حق سبحانه و تعالی خطاب میکند بندگان خود را و میگوید که
بخوانید خدای خود را بتضرع و زاری و تذلل و مسکنت و خواری در نهان و سر خدای را خوانید در خبر است که رسول صلی الله علیه
و آله و سلم در غزائی بود بوادی فرود آمد که عظیم سهمناک بود اصحاب آواز تکبیر بلند کردند رسول صلی الله علیه و سلم گفت
ارجعوا علی انفسکم بخود باز گردید و با خود آیید که نه شما کری را میخوانید و حاضر و غایبی را میخوانید خدای را خوانید سمیع و قریب
با شما و از شما غایب نیست حسن بصری گفت میان دعا سر و علانیه هفتاد ضعف است آنکه گفت مرد بودی که همه قرآن حفظ
کردی که همسایه آواز او نشنیدی و مرد بودی که در خانه خود همه شب نماز کردی و مهمان از آن بی خبر بودی و پیش از این که ما دیدیم
که هر عمل که ممکن بودی که بسر توانستی کرد آشکارا نکردندی و مسلمانی بودند که در دعا تضرع و اجتهاد کردندی و آواز ایشان الا همسی
نبودی و از ایشان میان ایشان و خدای بودی برای آنکه خدای چنین فرموده است که ادعوا ربکم تضرعا و خفیه و خدای تعالی
آن بنده صالح را بپسندید و بر او مدح گفت چون خدای را در خفیه خواند گفت اذ نادی ربه نداء خفیا و خدای تعالی برای آن
فرموده دعا در خفیه کردن که آن دور باشد از ریا و او یعنی خدای دوست ندارد آنکسانی را که از حد در گذرند در جمله عبادات
و دعوات از آنچه فرموده اند یعنی دوست ندارد که در دعا آواز بلند بر دارند و گفته اند که دوست ندارد کسی را که در دنیا
چیزها بیرون از عرف و عادت خواهد و در آخرت منازل انبیا خواهد و دوست ندارد که نفرین بناحق کنند و محبت خدای
بنده را از آخرت نفع و ثواب وی باشد آنکه گفت ولا تفسدوا فی الارض فساد مکنید بشرک و معصیت و خون ناحق
ریختن و ظلم کردن پس از آنکه خدای تعالی زمین را بصلاح آورد بفرستادن پیغمبران بحلال فرمود و از حرام باز داشت
و هر زمینی که در و طاعت خدای ندارند آن زمین خراب بود و هر زمین که در و عبادت کنند و اهلش خدای را طاعت دارند
آن زمین بصلاح آن آباد آن بود و معصیت مکنید که خدای تعالی بشومی معصیت شما باران از آسمان باز گیرد و زمین خراب
و تباه گردد و خدای را بخوانید بخوف و طمع بخوف عقابش و طمع اندر ثوابش بخوف عدل او و طمع فضل او که رحمت خدای
بنیکوکاران نزدیکست چون رحمت طلب کنید بیابید یعنی رحمت جهانی که همه خلایق از مومن و کافر مستغرق رحمت و نعمت این
جهانی وی اند وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ
فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ
إِلَّا نَكِدًا كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ حق تعالی تعداد نعمت خود میکند مضاعف با نعمتهای دیگر که پیش از این ذکر آن
کرد و گفت اوست آن خدای که بفرستاد برای شما بادهای پراکنده کننده ابر و زنده کرداننده زمین را بباران و بشارت دهنده مر زمین را
و خلایق را بآن پیش از نعمت و رحمت خویش که آن بارانست و از جمله اقسام رحمت که در آنست یکی بارانست در خبر است که چون رسول
صلی الله علیه و آله و سلم چون بادی سخت بر آمدی اندیشه ناک شدی و خایف بودی و چون از پی آن باران آمدی ساکن شدی آنکه

کفتی جاءت الرحمة رحمة آمد انگه کفتی که از چنین بادها بترسید که این از علامت و اعلام قیامت و عذاب باشد و چون
باران بر اثر اید رحمت باشد آورده اند که در عهد بعضی از صحابه مردی را کرفته بودند تا بکشند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
پرسید که این مرد چه کناه کرده است کفتند او چند کلمهٔ کفر کفت و بر آن اصرار می کند و از آن توبه نمیکند کفت آن چیست
کفت میکوید که بر نادیده کواهی میدهم و فتنه دوست دارم و از رحمت خدای تعالی میکریزم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
کفت که اکر کناه و کفر او اینست همه ایمان و طاعتست و من نیز همین کیم و لیکن شما نمی دانید کفتند چکونه کفت اما آنچه که کفت
بر نادیده کواهی دهم یعنی خدای کواهی دهد خدا برا نادیده کفتند نکو نکفتی و اما آنچه که کفت فتنه دوست میدارم یعنی مال
و فرزند خواسته است انما اموالکم و اولادکم فتنة و آنچه که کفت از رحمت میکریزم آن خواست که از باران میکریزم و هو الذی
یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته خدای تبارک و تعالی میکوید که ما بادها بفرستیم تا که چون این بادها بردارند ابرها را
باب کران آن ابر را برانیم بزمینی مرده و بیابانی بی کیاه پس فرو آوریم باین زمین آب را یعنی باران از ابر پس آنکه بیرون
آوردیم باین آب از هر میوه چنانکه از زمین مرده باین باران نبات و کیاه بیرون آوریم همچنین مردکان را زنده کنیم و از خاک
بیرون آوریم غرض ازین تشبیه آنست تا مکلفان بدانند که خدای تعالی قادر است بر زنده کردن مردکان و چنانکه بر و متعذر
نیست که زمین مرده را بنبات زنده کرداند بر وی متعذر نباشد مرده زنده کردن و از بهر این کفت که لعلکم تذکرون
یعنی تا بود که شما اندیشه کنید و بدانید که آن خدای قادر باشد که زمین مرده خشک را بشکافد و از وی شکوفه بیرون آرد قادر
باشد بر آنکه مرده زنده کرداند و در وحیات آفریند ابو هریرة و عبد الله عباس رضی الله عنهما کفتند که چون مردمان در نفخهٔ
اوّل بمیرند خدای تعالی چهل سال باران بر ایشان باراند مانند آب مردان از آبی که در زیر عرش است و آنرا ماء الحیوة کویند
ایشان در کورها بر ویند چنانکه در رحم مادر بر ویند تا آنکه تنهای ایشان تمام خلق شود خدای تعالی بفرماید تا روح
در ایشان دمند آنگه خواب بر ایشان افکند ایشان را بنفخهٔ دیگر زنده کند چون زنده شوند طعم خواب در دماغ یابند
چون مردم از خواب بیدار شوند عند آن حال کویند که یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا ابو بکر عیاش کوید هیچ قطرهٔ باران
از آسمان نیامد الا هر چهار باد را در و اثر باشد بفرمان خدای صبا ابر انکیزد و شمال جمع کند و جنوب باران
بیرون آورد و دبور پراکنده آنگه خدای تعالی مثل زده مومن و کافر را مومن را با یمان و طاعات و انتفاع او باو
امر و نواهی تشبیه کرد بزمین پاک و خوش و کافر را در کفر و معصیت تشبیه کرد بزمین شوره ناک هر باران
که بزمین خوش آید و پاک از آن زمین انواع نبات و اصناف ریاحین پدید آید و هر باران بر زمین شوره اید
و اکرچه بسیار بود از وی کیاه و نبات نروید مومن را دلی رقیق باشد بنظر و تفکر ریاضت داده و باداب عبودیت
مودب شده چون امری از اوامر خدای تعالی و واعظی از مواعظ رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشنود در دل او
قرار کیرد و بیخ زند و شاخ کند چون نبات در زمین پاک و کافر چون دل قاسی دارد و سخت اندیشه عادت نداشته

و بنظر تربیت نیافت چون مرده باشد از کفر و معصیت اگرچه بسیار مواعظ از خدای و رسول بروی خوانند اثر نکند و بدان
منتفع نشود چنانکه زمین شوره از باران میگوید که از زمین پاک بیرون آید نبات و گیاه او باذن ربه بامر و فرمان خدای و می
از زمین پلید و شوره بود بیرون نیاید از وی الا چیزی اندک و بی نفع و ماچنین گردانیم آیات و دلایل را بروجهی و بیانی
دون بیانی تا نزدیکتر بود بفهم خلایق هر قومی را که ایشان شکر نعمت ما گذارند و بندگی ما بجای آرند یعنی این آیات و دلایل
غیر متضمن این نعمتهای عاجل از روی انتفاع و آجل از روی اندیشه و تفکر تا صاحبش را بعلمی رساند که در ان نجات یافته
باشد ما میگردانیم و پیدا میکنیم حالا بعد حال برای آن که شما در وی اندیشه کنند و بدانید که این نعمتها از منست بر شما و اعترا
دهید بآن و تعظیم کنید منعم را تا شاکر نعمت من باشید و من نعمت بر شما زیاده گردانم که الشکر قید النعمة والشاکر یستحق المزید
لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ
إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ
وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ • حق سبحانه و تعالی میگوید که بفرستادیم نوح بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ را و اخنوخ
ادریس پیغمبرست علیه السلام بقوم او برسالت و دعوت او قوم خویش را گفت ای قوم من خدای را پرستید و عبادت
بغایت خشوع و خضوع باشد بدل و برابر نعمتی که بالای آن نعمت نباشد و آن اصول نعم ست و نعمتها همه از وی پس عبادت
کس را نرسد و کس سزاوار عبادت نباشد مگر خدای تعالی و شما را غیر او خدای نیست وی را پرستید و عبادت خالص و خالص
وی را کنید و بدون او کس را مپرستید که بر من که بر من بر شما میترسم از عذاب روزی بزرگ و آن روز قیامت است
و عذاب الیم مستمر بود و باشد که مستحق نبود و عقاب جز مستحق نباشد نوح اول پیغمبر بود که بعد از ان ادریس خدای تعالی او را
بفرزند قابیل فرستاد و آنانکه متابع ایشان بودند از فرزندان شیث عبد الله عباس رضی الله عنه گفت دو بطن بودند
از فرزندان آدم علیه السلام یکی در سهل و یکی در جبل مردان کوهستان نیکو روی و زنان زشت و زنان سهل نیکو
روی بودند و مردان زشت ابلیس علیه اللعنة برصورت غلامی بیامد نزدیک یکی از اهل سهل گفت که مرا می باید که خدمت
تو کنم گفت اگر خدمت من کنی مزدت دهم قبول کرد و گوسفندان او می چرانید روزی نایی ساخت و بزد بر دم
او از آن هرگز نشنیده بودند می آمدند و سماع میکردند این خبر باهل جبل رسید و اهل سهل را عیدی بود که هر سال یکبار بدان
عید از شهر بیرون شدندی و زنان خود را بیاراستندی و مردان تماشا بیرون آمدندی تنی چند از اهل جبل بیامدند بانظار
عید کنند و آواز نی بشنوند آن زنان را با آن جمال بدیدند بتعجب فرو ماندند برفتند و قوم خود را ازین خبر دادند جمعی بیامدند و با ایشان اختلاط
کردند و زنان ایشان را میلی پدید از جمال ایشان و فاحشه و ناشایست در میان ایشان پدید آمد و بروایتی دیگر عبد الله
عباس آنست که آدم وصیت کرده بود فرزندان شیث را که با فرزندان قابیل مناکحه نکنند و فرزندان شیث آدم را
در غاری نهاده بودند نگاهبانان بر وی گماشته تا کسی از فرزندان قابیل انجا نشود جمعی برخواستند گفتند که برویم

تا بنو اعمام ما که فرزندان قابیل اند بنگریم تا حال ایشان چگونه است وایشان صد مرد بودند نکوروی تعه زنان فرزندان قابیل که ایشانرا بدیدند در ایشان آویختند و نگذاشتند که باز پس روند جمعی دیگر برخواستند گفتند که بنگریم تا برادران ما و بنو اعمام ما در چه اند بیامدند وایشانرا نیز باز پس نگذاشتند و همچنین می آمدند و مختلط می شدند و مناکحه کردند و فساد در میان ایشان آشکارا شد و در میان ایشان و فرزندان قابیل بسیار شدند و اقطار زمین از ایشان پر شد خدای تعالی نوح را علیه السلام بایشان فرستاد و او پنجاه ساله بود هزار سال کم پنجاه سال در میان ایشان اقامت کرد و ایشانرا دعوت میکرد و می ترسانید بعقاب خدای هیچ فایده نبود و هر روز طغیان ایشان در زیادت بود چنانکه خدای گفت فلم یزدهم دعای الا فرارا عبد الله عباس گفت که نوح را چندان بزدندی که از هوش برفتی آنگه وی را در نمد پیچیدندی و بخانه بردندی برانکه وی بمردی بامداد بیرون آمدی و باسر دعوت شدی مردی بیامد از ایشان پیر شده با کودکی خورد و گفتی ای پسر من پیر شدم و این مرد جادوست باید که چون من متوفی شوم این ترا بفریبد و زنهار تا پیرامن او نگردی و سخن او نشنوی آن کودک عصا از دست پدر بستدی و آهنگ نوح کردی تا ویرا بزدی نوح عند این حال بدیشان دعا کرد و گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک نوح پیغمبر علیه السلام چون ایشانرا دعوت کرد و از عذاب بترسانید جماعتی از ایشان از اشراف قوم او را گفتند که ای نوح ما ترا در ضلالتی و گمراهی ظاهر و هویدا می بینیم نوح علیه السلام ایشانرا گفت ای قوم من مرا ضلالتی و عدولی نیست از راه راست و بمن هیچ علتی حادث نشده است که این ضلالت و فساد بواجب کرداند ولکن من رسولی ام فرستاده از قبل خدای که پروردگار عالمیانست تا برسانم و می رسانم بشما پیغامهای خدای تعالی من از ترغیب و تحذیر و وعد و وعید و مواعظ و زواجر و حلال و حرام و حدود و احکام و نصیحت میکنم شما را و نصیحت اخلاص نیت باشد از شایبه فساد و من از خدای دانم آنچه شما ندانید برای من عالمم بعواقب طاعت و معصیت با علام خدای مرا من دانم که با مطیعان چه خواهد کرد و کافران را چه یاداشت خواهد داد و رسول شخصی بود که ویرا تکلیف کنند قیام کرد با عبا نبوت و رسالت و تحمل پیغامها از خدای بخلقان که بدان مستحق ثواب عظیم شوند و از خدای و از ما مستحق غایت اجلال و اعظام أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾ خدای تعالی گفت مرایشانرا بر سبیل تقریع و ملامت که شما عجب میدارید و عجب می آید شما را که مردی هم از شما بشما آید و ذکری و موعظتی از خدای شما بر مردی آید که او از شما باشد یعنی آدمی باشد و فرشته نباشد و از شهر و نسب شما باشد و غرض او آن باشد تا شما را بآن بترساند و انذار اعلام باشد بر وجه تخویف و نیز از بهر آن تا شما از معاصی بپرهیزید و اجتناب کنید تا باشد که بر شما رحمت کنند قوم نوح چون سخن وی بشنیدند ویرا باور نداشتند و تکذیب وی کردند

وچندانکه وی دعوت پیش میکرد هیچ سود نمیداشت و نوح را میرنجانیدند و گفت او را قبول نمیکردند ما برهانیدیم نوح را
و آنانرا که با وی بودند سه پسر وی بودند سام و حام و یافث و زنان ایشان و شش کسی دیگر که در مدت هزار سال کم پنجاه سال
ایمان آورده بودند کلبی گفت هشتاد بودند چهل مرد و چهل زن و دیگر مفسران گفتند که هفتاد بودند خدای تعالی گفت ایشانرا
برهانیدیم در کشتی و غرقه کردیم آنانرا که تکذیب آیات ما کردند از بهر آن که ایشان قومی بودند کوران و کوردلان بودند
و بمنزلت نابینایان که راه حق و ثواب ندیدند و اندیشه نکردند تا برانند وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم
مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ قَالَ يَا قَوْمِ
لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ما بفرستادیم بعاد برادران
ایشانرا در نسب هود را که پسر شالخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح بود بعاد بن عوص بن سام بن نوح فرستادیم و این عاد
اوّلست و ایشانرا دعوت کرد و گفت ای قوم خدایرا پرستید که شمارا جز از وی خدای نیست ای نمی ترسید و حذر نمیکنید
و هود در حقیقت برادر ایشان نبود نه از مادر و نه از پدر لکن از قبیلهٔ ایشان بود و با ایشان قرابتی داشت حق تعالی بهم نسبتی
وی برادر ایشان خواند و برادر نبود باتفاق و این همچنانست که امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه اهل جمل و صفین و نهروانرا گفت اخواننا
بغوا علینا یعنی اخواننا فی النسب و از بهر آنکه هود را یکی را از ایشان و برادر ایشان خواند از بهر آن تا دل ایشان با وساکن گردد و بوی
میل کنند و هود معروف بود نزدیک ایشان بامانت و دیانت و صدق هود چون ایشانرا دعوت کرد جمعی از روسا و اشراف
قوم از کافران گفتند که ما ترا در سفاهت می بینیم و سبک عقل می شناسیم و دیوانه و سبکسار میدانیم و ما چنین می پنداریم که تو
از جملهٔ کاذبان و دروغ زنانی هود ایشانرا جواب داد و گفت ای قوم بمن سفاهتی و خفت علمی و بی خردی نیست و لکن من
رسولی ام بشما از خدای که آفریدگار جهانیانست بشما میرسانم و میگذارم پیغامهای خدای خویش و من شمارا نصیحت کننده امین
و استوارم و همیشه نزدیک شما امین و استوار بودم چون از خدای برسالت بیامدم چرا نا استوار گشتم أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ
مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
ای عجب می آید شمارا و عجب میدارید از آنچه آمد بشما پندی و موعظتی و یادکردی بر مردی که او از شماست و از قبیلهٔ شماست
تا شمارا بترساند از عذاب خدای بر کفر و معصیت شما و این موضع تعجب نیست از آنکه خدای تعالی صلاح داند که فلان لایق رسالتست
ویرا برسولی فرستد و با دمیان پیغام جز ادمیان نتوانند گذارد و یاد کنید آن نعمتی را که خدای بر شما کرده است و آن آنست که قوم نوح را
هلاک کرد و زمین را از ایشان خالی گردانید و شمارا جای نشستن ایشان گردانید و خلیفهٔ ایشان کرد و خلیفه کسی بود که قایم مقام دیگری بود
از پس او و شمارا بیفزود در خلقت و آفرینش و قوت و قامت بر دیگران تا حدی که روایت کرده اند که کوتاه ترین ایشان
شصت گز بود و درازترین ایشان صد گز بود امام محمد باقر رضی الله عنه گفت هر یکی از ایشان ببالا نخلی خرمای
دراز بود و بقوه همچنان بودند که مردی از ایشان بیامدی و دست در شدی کوه زدی و کوه را بجنبانیدی و سنگ از

کوه بلندی وهب گفت سر هر یکی از یشان بر مثال قبه بود و چشم خانه و بینی در استخوان سرهای ایشان چنان بود که سباع و دد
و دام در انجا خانه ساختندی و بچه زادندی پس چون خدای با شما این نعمت کرد یاد کنید نعمتهای خدای را تا باشد که شما
فلاح و ظفر یابید و بثواب خدای و نعمت دایم برسید قَالُوٓا۟ أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ ٱللَّهَ وَحْدَهُۥ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَآؤُنَا فَأْتِنَا
بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَٰدِلُونَنِى فِىٓ أَسْمَآءٍ سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم مَّا نَزَّلَ ٱللَّهُ
بِهَا مِن سُلْطَٰنٍ فَٱنتَظِرُوٓا۟ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ فَأَنجَيْنَٰهُ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا
وَمَا كَانُوا۟ مُؤْمِنِينَ ایشان جواب دادند و بر سبیل انکار گفتند و تعجب که تو آمده و ما را میفرمایی تا خدای ترا می پرستیم تنها
و آنچه پدران ما پرستیده اند از بتان آنرا رها کنیم و برین ما را می ترسانی و وعده عذاب میکنی بیار بما آنچه تو ما را وعده
میدهی از عذاب اگر راست میگوئی و از جمله راست گویانی و این از بهر آن گفتند که ایشان هیچ گونه اعتقاد نکرده بودند
که وی راست میگوید هود پیغمبر ایشانرا جواب داد و گفت که واقع شد و واجب آمد و نزول کرد بر شما عذابی و خشمی از خدای
شما یعنی نزدیک گشت و سایه افکند بر شما و غضب اراده عقاب بود مستحقش و راضی ارادات ثواب بود انگه گفت که
ای شما با من مجادله و خصومت میکنید در نامها که شما نهاده اید خالی و فارغ از معنی پدران شما نهاده بی آنکه در تحت این
اسما مسمیاتی باشد یعنی این بتان شما را نام آله نهاده اند و معنی آلهیت در یشان معدوم است و استحقاق عبادت
از یشان دور اسمای و نامهای نهاده اید که خدای تعالی آن سلطانی و حجتی نفرستاده است که دلیل صحت کند و این دلیل است
بر آن که اسمی دیگر و مسمی دیگر از انجا که اگر اسم و مسمی یکی بودی ایشانرا رسیدی که گفتندی ما با تو در مسمی جدل میکنیم در اسم جدل
نمی کنیم ولیکن تو میندانی یا بهانا که این مسئله بر تو پوشیده است که اسم و مسمی یکی باشد چون فرق کرد میان اسم و مسمی و
خواجه جمع میکند یا تو مخطی باشی یا وی و الخطاء الحیق بک انگه ایشانرا خطاب کرد و گفت چون عذاب میخواهید منتظر عذاب
باشید و چشم آن دارید که من نیز از جمله منتظر آن عذاب و عقاب ام که بشما فرود آید انگه خدای گفت که ما عذاب فرو فرستادیم
و نجات دادیم و برهانیدیم هود را و آنرا که با وی بودند برحمت خود و ببریدیم اصل و بیخ انکسانی که آیات ما را بدروغ
داشتند و اصل و نسل ایشان برانداختیم و هیچکس را از ایشان رها نکردیم تا آخرین کسی که بود همه را هلاک کردیم
و این از بهر آن کردیم که ایشان همه کافر بودند مؤمن نبودند و ایمان نخواستند آوردن و از میان ایشان
مؤمنی در وجود نخواست آمد قصه عاد و هلاکت ایشان آنست که عاد بزمینی یمن بود بجایی که آنرا احقاف
خوانند چنانکه خدای گفت وَٱذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُۥ بِٱلْأَحْقَافِ و آن زمینی بود که بعضی را رمل عالج
صالح خوانند و بعضی را دهنا و بعضی را مرین از زمین عمالقه تا بحضرموت و ایشان همه بت پرست بودند هر قبیله را
بتی بود و یکی صمود و یکی هباب و ایشانرا قوتی عظیم داده بود ظلم و جور کردن گرفتند خدای تعالی هود پیغمبر را بایشان فرستاد
و هود از جمله حسیب و نسیب تر بود بیامد و ایشانرا دعوت کرد از بت پرستیدن و ظلم کردن منع کرد ایشان

منا قوة از ما قوی تر کیست چون ظلم و فساد از حد بردند خدای تعالی باران از ایشان باز گرفت سه سال پیوسته ایشان بخور
و مهجور شدند و عادت ایشان چنان بود که اگر کسی را رنجی رسیدی خواستی که از آن خلاص یابد بمکه آمدی و بیت الحرام دعا کردی
مسلمانان و مشرکان همه بمکه جمع شدندی و حاجت خواستندی مکه را دران عهد عمالقه داشتند و ایشان را عمالقه برای آن خواندند
که پدر ایشان عمليق بن لاود بن سام و مهتر ایشان بود معاویه بن بکر از فرزندان عاد چون قحط بر ایشان سخت شد جمعی را
بمکه فرستادند تا از ایشان باران خواهد و از جمله ایشان قیل بن عنز و مقیم بن هزال و عقیل بن صد ابن العاد الاکبر و مرثد
بن سعید بود و او مسلمان بود و اسلام پنهان میداشت لقمان بن عاد و هر یکی از اینان قومی را با خود ببردند چون بمکه رسیدند
بنزدیک معاویه بن بکر فرود آمدند و او بظاهر مکه بود خارج حرم ایشان را فرود آورد و اکرام کرد که خویشان وی بودند یکماه
بنزدیک بودند و شب و روز بخمر خوردن مشغول بودند و ابن معاویه را دو کنیزک بود که ایشان را جرادتان گفتندی از بهر ایشان سماع
کردندی ایشان قوم خود را و قحط و رنج ایشان را فراموش کردند و هر روز یک نامه دو نامه بمعاویه رسیدی از تنگی و
سختی حال ایشان و معاویه شرم میداشت نامها را بر ایشان نمی خواند تا نباید و برا بابخل نسبة کنند تا روزی بیتی چند بگفت
و کنیزکان را تلقین کرد گفت فردا چون این قوم بلهو و طرب مشغول شوند این ابیات را بر ایشان خوانند تا ایشان را
تنبیهی افتد و ابیات این بود الا یا قیل و یحک قم فهینم لعل الله یصبحنا اغماما فیسقی ارض عاد ان عادا قد
امسوا ما یبینون الکلاما من العطش الشدید فلیس یرجو به الشیخ الکبیر ولا الغلاما وانتم ها هنا فیما اشتهیتم نهارکم لیلکم
التماما فقبح وفدکم من وفد قوم ولا القوا التحیة والسلاما چون جرادتان این ابیات سرود گفتند و قوم ما را بکار
فرستاده اند و ایشان در رنجه و ما بطرب ما این خطا کردیم فردا برویم در حرم و دعا کنیم تا باشد که خدای ما را و قوم ما را بارانی
فرستد مرثد که مسلمان بود در نهان گفت ای قوم شما راه استسقا خطا کرده اید بدعا ما شما را باران نباید اگر خواهید تا خدای بر شما
و بر ما رحمت کند و باران فرستد بیایید تا برویم و بهود علیه السلام ایمان آوریم که این باران جز بدعاء او نیاید و برهود ثنا گفت
و اسلام بوی آشکارا کرد حلیمه خبر این حال معاویه با نکار در آمد و گفت ابا سعد فانک من قبیل ذوی کرم و امک من ثمود
اتامرنا لنترک دین وفد ورمل وال صد والعبود ونترک دین آباء کرام ذوی فنتبع دین هود و معاویه را گفت که دیگر این مرثد را نزد
خود باز دار تا با ما نباشد که بر دین ما نیست و بر دین هود ست و این مرثد مردی حسیب و نسیب بود رها کرد تا ایشان
برفتند انگه برخواست و بمکه آمد و ایشان هنوز دعا نکرده بودند بیامد و بر گوشه بیستاد و گفت بارخدایا تو دانی که من از وفد عادم
بارخدایا حاجت من روا کن و قیل را مده آنچه خواهد از تو و لقمان بن عاد نیز باز پس ایستاد و در دعای ایشان نشد بکناره رفت
و گفت بارخدایا من تنها آمده ام در حاجتی که مرا هست روا کن که با وفد عادیم قیل برخاست و گفت بارخدایا من
نه برای بیماری آمده آمده ام تا دوا کنم و نه برای اسیری تا فدیه دهم بارخدایا بده آنچه خواهی دادن و بیش ازین
واده بارخدایا اگر هود پیغمبرست ما را باران ده که هلاک شدیم خدای تعالی سه ابر پدید آورد یکی سپید و یکی سیاه

ویکی سرخ آنکه ازمیان آن ابرها هاتفی آواز داد و گفت یا قیل اختیار کن برای خود و قومت ازین سه ابر یکی را او گفت ابر سیاه
اختیار کردم که آنرا آب بیشتر باشد خدای تعالی فرمود تا آن ابر سیاه براندند تا بر زمین عاد و کرد و وادی ایشان درآمد که آنرا
مغیث گفتندی ایشان چون ابر دیدند شادمانه شدند گفتند هذا عارض ممطرنا این ابری است که ما را باران خواهد بارید
حق تعالی گفت خطا کردید بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم این آنست که شما بتعجیل میخواستید بلائی است که در وی عذاب
دردناک اول کسی که آن بدید و بشناخت زنی بود از عاد نام او مهد چون اثر عذاب بدید نعره بزد و بیفتاد و بیهوش
شد چون از هوش درآمد گفتند ترا چه افتاد گفت بادی دیدم در وی پاره‌های آتش در پیش آن باد مردانی که آنرا بزمامها میکشیدند
عمر بن شعیب روایت کرد که چون خدای تعالی باد را فرمود که برو و قوم هود را هلاک کن خازنان باد گفتند بار خدایا ازین باد
عقیم چه مقدار بیرون کنیم گفت چندانی که بینی گاوی برود گفتند بار خدایا تو عالم‌تری که ما طاقت آن نداریم و آنرا
نگاه نتوانیم داشتن و عالم خراب کند خدای تعالی گفت چندانکه بحلقه انگشتری بیرون رود آن مقدار باد را رها کردند
هفت شب و هشت روز بر ایشان مسلط شد پیاپی چنانکه فرمود سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة ایام بر هرچه گذر میکرد
آنرا هلاک میگردانید مردان و اشتران با بار گران برگرفتی و در هوا بردی و بینداختی و پست کردی در خانها میرفتند
و درها می بستند و در چاهها میرفتند و می نشستند باد از پی ایشان میرفت و برمی‌آورد و پست میکرد هود علیه السلام
و قومش بصحرا آمدند و حظیره بساختند از کله آن باد که بایشان رسیدی نرم شدی و نسیم گشتی و با راحت بودی چون
بعاد رسیدی چنان سخت شدی که اشتر با بار برگرفتی و بر زمین زدی ابن کیسان گفت که از ایشان هفت مرد بودند که از ایشان
قوی‌تر نبود و مهتر ایشان مردی بود نام او خلجان گفت بیایید تا بکناره وادی رویم باد را منع کنیم بیامدند بکناره وادی باد
یکیک را برگرفت و بر هوا می برد و بر زمین می زد و در آن وادی چون درختان خرما بن می افکند چنانکه گفت کانهم
اعجاز نخل خاویة از ایشان کس نماند الا خلجان بیامد و پناه با جابث کوهی داد و این بیتها می گفت
لم یبق الا الخلجان نفسه ۞ مالک من یوم دهانی امسه ۞ بثابت الوطی شدید وطسه ۞ لو لم یجئنی جئته اجتسه
هود بیامد و گفت ویلک یا خلجان اسلم تسلم اسلام آر تا سلامت یابی گفت اگر اسلام آرم خدای مرا
چه دهد گفت بهشت گفت ایشان که اند که من ایشان را در ابر می بینم پنداری اشتران بختی اند گفت آن فرشتگان
خدای من اند گفت اگر اسلام آرم خدای قصاص قوم من از ایشان بخواهد گفت ویحک هیچ پادشاه را دیدی
که از لشکر خود انتقام کشد گفت اگر نیز بکشد هم خشنود نشوم باد درآمد و او را در ربود و بر آن کوه زد و پاره پاره کرد
و از عاد کس نماند الا آن گروه که بمکه بودند از مکه بیرون آمدند و با نزدیک معاویه بن بکر شدند شب سیم را
مردی برسید بر اشتری و از هلاکت عاد خبر داد ایشان گفتند که هود را کجا رها کردی گفت بساحل دریا
ایشان را شک پدید آمد هزیله بنت بکر گفت صدقه و رب مکه و مرثد بن سعد و لقمان بن عاد و قیل بن عنیط چون ایشان

بمکه دعا کردند منادی با ایشان ندا کرد و گفت خدای دعای شما را اجابة کرد اکنون حاجت خود بخواهید مرثد گفت اللهم اعطنی برا
وصدقا بار خدایا مرا بری وصدقی کرامت کن و برا بداوند آنچه خواسته قیل گفت من آن خواهم که بقوم من رسید ایشانرا
گفت روا باشد لاحاجت لی فی البقا بعدهم بادی درآمد و ویرا هلاک کرد لقمان بن عاد گفت بار خدایا مرا عمری دراز بده
گفتند چه مقدار خواهی گفت چندانکه عمر هفت کرکس باشد گفتند که بداوند چون کرکس از خانه برآمدی اورا بکرفتی و می پروردی
تا بمردی و ترا اختیار کردی برای قوتش را وگفته اند که هر که کرکس را پانصد سال عمر بوده باشد و چون نوبت بکرکس هفتم رسید
اورا می پرورد و چون عمر کرکس بآخر رسید و نام آن کرکس لبد بود بامداد چون کرکسان دیگر بپریدند لبد نتوانست بپریدن
لقمان بیامد تا لبد را به بیند و در خود فتوری و سستی می یافت لبد را دید بر آن حالت گفت انهض لبد بر نتوانست خواست
و بمرد لقمان نیز بیفتاد و بمرد و مرثد بن سعد در آن وقت که بشنید که عاد هلاک شدند این بیتها بگفت عصت
عاد رسولهم فامسوا عطاشا ما تبلهم السماء لکفرهم بربهم جهارا علی آثار عادهم العفاء الا نزع الاله حلوم عاد فان قلوبهم قفر هواء
من الخبر المبین ان تبعوه وما یغنی النصیحة والشفاء فنفسی وابنتای وام ولدی لنفس نبینا هود فداء وانی الحق آل هود
واخوته اذا اجن المساء انگه برخواست و با نزدیک هود آمد و با هود می بود تا که فرمان یافت و هود چون فرمان یافت عمر او
صد و پنجاه سال بود ابوالطفیل گفت که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مردی را گفت از حضرموت گفت آری یا امیر المؤمنین
والله که تو وصف میکنی آنرا وصف کسی که آنرا دیده باشد گفت ندیده ام ولیکن شنیده ام که خبر میگفت یا امیر المؤمنین
وآن چه جاییست گفت گور هود پیغمبرست و روایتی دیگر آنست که گور هود پیغمبر میان رکن و مقام و زمزم است و گور هود
پیغمبر میان رکن و مقام و زمزم است و گور هود و شعیب و صالح و اسماعیل انجاست و هر پیغمبری که خدای تعالی قوم اورا
هلاک کردی بمکه آمد با مومنان و انجا عبادت کردندی تا آنگه بپیش خدای شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ
الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ حق سبحانه و تعالی چون ذکر هود و قوم او و هلاک
شدن ایشان کرد و ذکر صالح و قوم او و ثمود میکند میگوید که ما بفرستادیم بقبیله ثمود برسالت بایشان برادر ایشانرا یعنی
یکی از قبیله ایشان صالح بن عبید بن آصف بن ماسخ را و ثمود بن عاد بن ارم بن سام بن نوح بود و ایشانرا برادر ایشان را
ثمود خوانند چنانکه قبیله دیگر را برادر ایشان خوانند و گفته که ایشانرا آبی اندک بود و ثمود آب اندک باشد برای این ایشانرا
ثمود خوانند و مسکن ایشان در حجر بود میان حجاز و شام تا بوادی القری صالح پیغمبر ایشانرا دعوة کرد و گفت ای قوم خدایرا
پرستید که شمارا خدای دیگر نیست جز از وی بشما آمد بینتی و حجتی و دلالتی ظاهر بر صحت نبوت من و آن این ناقه خدای است
که شمارا آیتی و علامتی است در وبر صحت گفتارش و ناقه را با خدای اضافت کرد برای آنکه حق تعالی ورا بخلاف آن آفریدی.

که دیگر اشتر ازاو نیز ویرا مالکی نبود جز از خدای آیتی در آن بود که او از سنگی ملسا بیرون آمد پس از آنکه پیدا شتی که آن سنگ آبستن است در وقت زادن و چندان آب که بخوردی هم چندان شیر بدادی صالح گفت که دست از این اشتر بدارید و رها کنید تا در زمین خدای میگردد و میخورد و می چرد و دست با او دراز مکنید بیدی که آنگه شما را بگیرد عذابی و رنجی بغایت دردناک و یاد کنید چون خدای تعالی شما را خلیفه کرد در زمین از پس عاد یعنی از عاد بستد یا آنکه ایشان را هلاک کرد و بشما داد تا شما مالک آن شدی و شما را جای داد و ممکن گردانید از زمین از منزلها و مسکنها آن از زمینها نرم کوشکها می سازید و می گیرید و از کوهها خانهای می تراشید یعنی خانهای خود در سنگ میکنید پس یاد کنید الاء و نعمتهای خدای را که بر شما کرده است از قوة که شما را داده است و در زمین ممکن گردانیده است و در زمین شما فساد میکنید قال الملأ الذين استكبروا من قومه للذين استضعفوا لمن آمن منهم أتعلمون أن صالحا مرسل من ربه قالوا إنا بما أرسل به مؤمنون قال الذين استكبروا إنا بالذي آمنتم به كافرون فعقروا الناقة وعتوا عن أمر ربهم وقالوا يا صالح ائتنا بما تعدنا إن كنت من المرسلين فأخذتهم الرجفة فأصبحوا في دارهم جاثمين فتولى عنهم وقال يا قوم لقد أبلغتكم رسالة ربي ونصحت لكم ولكن لا تحبون الناصحين جماعتی اشراف ثمود از متکبران و گردن کشان ایشان مر مستضعفان را گفتند از آن کسانیکه ایمان آورده بودند که از ایشان بر سبیل استنطاف و سخریة که شما میدانید که صالح پیغمبری است فرستاده از قبل خدای خویش این مومنان مستضعف گفتند که ما ایمان داریم باو و بآنچه باو فرستاده اند و این از بهر آن گفتند که این مومنان پیدا داشتند که ایشان مومن اند و از سر حقیقت میگویند آن متکبران و کافران گفتند که ما بانچه شما ایمان آورده اید کافریم و آنرا منکریم پس آنگه این متکبران که از متابعت رسول خدای ننگ میداشتند آن اشتر را پی کردند و بکشتند و اگرچه ناقه را قدار بن سالف پی کرد اضافت این با ایشان از بهر آن کرد که ایشان بآن راضی بودند ناقه را پی کردند و از فرمان خدای در گذشتند و عصیان و طغیان آوردند و گفتند ای صالح بیار آنچه ما را بآن وعده میدهی از عذاب خدای اگر تو از جمله پیغمبران مرسلی پس بگرفت ایشانرا از عذابی خدای صیحتی یعنی آوازی که زمین از آن آواز در جنبش آمد و ایشان از هول آن همه بر جای خود مرده گشتند در سراهای خود یعنی مسکنها و شهرهای خود پس چون صالح ایشانرا بر آن حالت دیدی وی از ایشان بگردانید و از ایشان اعراض کرد و گفت بر سبیل تحسر بر آنچه فایت شده بود از ایمان ایشان که ای قوم من وسع خود و طاقت خود بذل کردم در نصیحت شما و پیغامهای خدای خود بشما رسانیدم و نصیحت کردم ولیکن شما نصیحت کنندگان را دوست نداشتید و سیاق آیة دلالت میکند بر آن که این آن وقت گفت که عذاب با ایشان رسید هلاک شدند و گفته اند که این آن وقت گفت که از ایشان اصرار دید و بدانست که ایمان نخواهند آوردن و عذاب با ایشان فرو خواهد آمد چون وقت نزول عذاب بود از میان ایشان بدر آمد و پشت بر ایشان گردانید و این سخن بگفت قصهٔ ثمود و صالح و کشتن ایشان مر ناقه را بروایت کعب الاحبار آنست که چون خدای تعالی عاد را هلاک کرد ثمود را از پس ایشان خلیفه و تمکین داد و عمر دراز تا عدد ایشان

بسیار شد و درازی عمر ایشان چندان بود که مردی از ایشان سرای بکردی هنوز عمر وی مانده بودی که سرای خراب شدی ایشان ایستادند در
وخانها خود در سنگ میکندند و آن سنگ را خانها می تراشیدند و خداوندان قوة و مال شدند و در زمین فساد آغاز کردند خدای تعالی
صالح را بپیغمبری بایشان فرستاد و ایشان از عرب بودند و صالح از همه حسیب و نسیب تر بود و چون آن بود در میان ایشان مقام کرد
وایشان را بخدای میخواند تا آنکه پیر شد و بس کس باو ایمان نیاورد الا جمعی از مستضعفان چون صالح ایشانرا در دعوة
الحاح کرد و ایشان و ایشان را از عذاب خدای بترسانید ایشان گفتند که این عید که خواهد بود ما بیرون رویم و ما خدایان
خویش را بخوانیم و تو خدای خویش را بخوانی اگر ترا اجابت کند ما بتو ایمان آوریم و اگر ما را خدایان ما اجابت کنند تو ما را متابعت
کن صالح علیه السلام گفت روا باشد چون عید آمد همه بیرون رفتند و بتانرا بیرون بردند و در پیش بتان تضرع و زاری
کردند و گفتند ای خدایان ما ما را اجابت کنید چون خایب گشتند رئیس ایشان جندب بن عمرو گفت ای صالح اگر تو
پیغمبری ما را ازین سنگ اشتری بیرون آر و اشارت بسنگی کرد که از کوه جدا بود گفت ما را از وی ناقه اشتری ماده
بیرون آور از جنس اشتران بختی بزرگ شکم پرموی اگر این بکنی ما همه بتو ایمان آوریم صالح با ایشان عهد کرد که چون
خدای اجابت کند ایمان آرند و خلاف نکنند عهد کردند و سوگند آن خوردند صالح دو رکعت نماز بکرد در عقب آن خدای را
بخواند ایشان خواسته بودند از خدای تعالی درخواست خدای تعالی اجابت کرد و شکم آن سنگ بمانند شتر می آبستن
گشت بنالید و بچه در وی جنبیدن گرفت و آن سنگ چنانکه شتر آبستن در وقت دادن بنالد بنالید و سنگ بشکافت
و از آنجا اشتری بیرون آمد آبستن ده ماه بزرگ شکم بسیار موی چنانکه ایشان خواسته بودند و در حال بچه در شکم اشتر
بجنبش آمد و اشتر بنالید از درد و در حال بار بنهاد با شتر بچه بر شکل و آن قوم چون این حال بدیدند مردی از میان ایشان
نام او جندب ایمان آورد و گروهی از قوم او و اشراف ثمود خواستند که ایمان آورند و ذاب و حباب که صاحب
او تان بودند ایشانرا نهی کردند و جندب پسر عمی بود نام او شهاب خواست تا ایمان آورد او را نیز نگذاشتند و یکی
از جمله ثمود این معنی بنظم آورده است و گفته و کانت عصبة من آل عمرو الی دین النبی و عوا شهابا عزیز ثمود کلهم اجمعا
فهم بان یجیب و لو اجابا لاصبح صالح فینا عزیزا و ما عدلوا بصاحبهم ذوابا و لکن الغواة من آل حجر تولوا بعد رشدهم ربابا
چون ناقه از سنگ بیرون آمد صالح گفت هذه ناقة لها شرب و لکم شرب یوم معلوم او را نصیبی باشد از آب و شما را نصیبی
ناقه در صحرای حجر با بچه چرا میکرد و ایشانرا چشمه آب بود ناقه بروز نوبة خود بیامدی و دهن بر چشمه نهادی و جمله آب باز خوردی
و یک قطره رها نکردی آنگه بیستاده تا مردم آمدندی و شیر وی می دوشیدندی تا هم چندان که آب باز خورده بود شیر
بعوض بدادی و روزی دیگر که نوبة ایشان بودی ناقه گرد آب نگردیدی تا ایشان پیش بیامدندی و آب بر گرفتندی
و ذخیره کردندی روز دیگر را و چون ناقه بآب آمدی براهی آمدی که میان دو کوه بود چون باز گشتی از آن نتوانستی
شدن از بزرگی شکم براهی دیگر برفتی ابو موسی اشعری گفت که چون من بآن موضع رسیدم آنرا بپیمودم

شگفت کز بود ناقه در تابستان در پشت وادی حجره کردی و در زمستان در اندرون او و هر حیوان از اشتران
و کاو و گوسفند که وی را دیدی از وی برمیدی و از و رمیدی و جا بنا راستی کردی برنج افتادند و لاغر شدند و خدای تعالی این
بر سبیل ابتلا و امتحان کرد با ایشان گفتند این نیکو نیست تدبیر باید کرد که این اشتر را بکشیم تا چهار پایان ما را آسان شد
در میان ثمود زنی بود پیر نام وی عنیزه دختران بکر داشت و مال بسیار از کاو و گوسفند و زنی دیگر بود نام او صدوف
زنی جوان بود و پاکیزه با یکدیگر بنشستند و گفتند که کار ما و مال ما تباه شد از صالح و ناقه وی تدبیر باید کرد ناقه را بکشیم
و این صدوف را شوهری بود نام او صنتم و او مردی مسلمان بود و مال این زن در دست او بود بر مسلمانان قوم
صالح صرف کردی چون زن بدانست آشکارا کرد و انکار کرد زیرا که گفت که تو ندانی که من مرد مسلمانم و مالی که مرا باشد
بر مسلمانان صرف کنم زن در رو عاصی شد و کودکانرا از وی باز گرفت و این مرد نیز مردی عزیز بود بعزت و منفعت
خود از وی جدا شد انگه این هر دو زن تدبیر آن کردند که ناقه را چگونه کشند صدوف مردی را از ثمود بخواند و خود را
بروی عرضه کرد و گفت ترا این ناقه را می باید کشت او اجابت نکرد و وی را پسر عمی بود نام او مصدع او را بخواند و خود را
بروی عرضه کرد اجابت کرد و عنیزه مردی را بخواند نام او قدار بن سالف و او را گفت که اگر این ناقه را بکشی از دختران
هر کدام که اختیار کنی یکی را بتو اجابت کنم و او مردی بود کوتاه سرخ موی ازرق چشم و حرام زاده بود بپدرش و برانه پذیرفت
انگه این هر دو بیامدند و هفت مرد دیگر را با خود یار کردند و ذلک قوله و کان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض
ولا یصلحون سدی گفت که خدای تعالی بصالح وحی کرد که ایشان ناقه را بکشند صالح علیه السلام گفت که خدای مرا اعلام کرد
که شما این ناقه را بکشید و اگر ناقه را بکشید عذاب خدای بشما فرود آید ایشان گفتند حاشا که این باشد صالح علیه السلام
گفت خدای میگوید که کشنده ناقه امسال بزمین آید از مادر ایشان گفتند هر کودکی نرینه که ما را آید بکشیم ده کس از زنان
آبستن بودند هر ده را خدای تعالی پسر داد پسران خود را بکشتند و دهمین سالف بود که وی قدار او پدر انگشت چون روزگار
برآمد و بزرگ شد آن نه کس که فرزندان خود را کشته بودند پشیمان شدند و تاسف خوردند و بر صالح کینه ور شدند انگه گفتند
که ما را تدبیر باید کرد تا صالح را بکشیم و صالح در میان ایشان نبودی او را مسجدی بود و آنرا مسجد صالح خواندندی انجا بودی
و بر راه غاری بود ایشان گفتند که ما را چنان باید نمود که بسفر میرویم و در ان غار یکهفته متواری شویم انگه بیرون آییم و صالح را
بکشیم تا کسی بر ما گمان نبرد و ذلک قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه و اهله ثم لنقولن لولیه ما شهدنا مهلک اهله و انا لصادقون انگه بیامدند
و در انجا شدند چون شب در آمد خدای تعالی آن غار بر ایشان فرود آورد و ایشان در زیر آن پست شدند جماعتی که بر سر ایشان مطلع
بودند بیامدند ایشانرا دیدند در زیر سنگ پست شده اند آمدند و گفتند ای قوم بس نبود که صالح فرزندان ما را بکشت تا اکنون
که مردان ما را نیز بکشت محمد بن اسحق گفت این تدبیر پس از ان کردند که ناقه را کشته بودند و صالح ایشانرا وعده عذاب داده
بود گفتند صالح را بکشیم که درین وعده است میگوید ما او را کشته باشیم بعوض خود و اگر دروغ میگوید از بلا او برهیم شب بر راه

صالح کمین کردند تا او را بکشند فرشتگان فرود آمدند و ایشانرا بسنگ بکشتند قوم صالح را گفتند تو کشتی ایشانرا گفت ایشان
خواستند تا مرا بکشند خدای تعالی ایشانرا بکشت و قوم صالح صالح علیه السلام را حمایت کردند کعب الاحبار گفت سبب کشتن ناقه
صالح آن بود که زنی بود که پادشاه ثمود نام او ملکا چون جمع بسیار بصالح ایمان آوردند و روی با او کردند ویرا ناخوش آمد
زنی بود نام او قطامه که معشوقه قدار بن سالف بود و زنی بکر بود نام او قبال که معشوقه مصدع بود و این ملکا ایشانرا بخواند
و گفت چون وقت شراب آید با این مردان بنشینی و ایشانرا از خود تمکین مکنید الا آنکه عهد کنند که ناقه صالح را بکشند گفتند
که همچنین کنیم چون بشراب بنشستند و وقت آن با این زنان نزدیکی کنند ایشان امتناع کردند و گفتند ما را حاجتی است
تمکین نکنیم شما را تا ناقه صالح را بکشید گفتند همچنین کنیم بیامدند و براه ناقه بنشستند و هر یکی در پس سنگی کمین کردند تا چون
ناقه از آب بازگشت قدار بن سالف تیری بینداخت و هر دو ساق ناقه را اندوخت و آن زنان که ذکر ایشان رفت
دختران را بیاراستند و بیرون آوردند و بر قدار و مصدع عرضه کردند قدار حریص تر شد تیغ برکشید و ناقه را پی کرد تا بیفتاد
و آوازی کرد بلند که بچه او بشنید بدانست که ایشان با ناقه غدری کرده اند بگریخت و با کوه گریخت که آنرا صنو خوانند
چون خبر کشتن ناقه بصالح رسید از شهر بیرون آمد مردمان از عذر میخواستند گفتند یا نبی الله ما را گناهی نیست ناقه را
فلان و فلان کشتند صالح علیه السلام گفت بنگرید تا بچه این شتر را دریابید و یا دست آرید تا که عذاب نیاید برفتند
فصیل بر کوه رفت کوهی بلند آهنگ او کردند چندانکه ایشان می شدند تا چندان برفت که مرغ بر وران نتوانستی
پریدن صالح علیه السلام بیامد چون فصیل صالح را از دور بدید بگریست و سه بانگ بکرد و کوه بشکافت و فصیل فرو شد
صالح گفت ای قوم حرمت خدای را نگاه نداشتید اکنون مستعد عذاب باشید ایشان بر طریق استهزا گفتند که این کی خواهد بود
گفت نزدیکست و دروغ نیست ذلک وعد غیر مکذوب و ایشان ناقه را چهارشنبه کشتند صالح گفت وعده شما سه روز است
و در روز سیم عذاب بشما رسد و علامت آنست که فردا روز پنجشنبه چون برخیزید رویهاتان زرد شده باشد و روز آدینه
سرخ شده باشد و روز شنبه که برخیزید که رویهای شما سیاه باشد ایشان آن شب بخفتند چون دیگر روز برخواستند
رویهاء ایشان زرد بود پنداشتی که بخلوق رنگ کرده اند خورد و بزرگ از زن و مرد ایشان بیقین بدانستند که صالح راست
میگوید طلب صالح کردند تا ویرا بکشند صالح علیه السلام بگریخت و پناه با قومی داد که مهتر ایشانرا نفیل گفتندی صالح را از وی طلب
داشتند باز نداد و ایشان قوة آن نداشتند که صالح را باز ستانند بازگشتند و روی بمحنت و مصیبت خود آوردند و با یکدیگر
میگفتند که از وعده روزی گذشت روز دوم روز آدینه برخواستند رویهای ایشان سرخ شده بود پنداشتی رویهای ایشان
بخون بسرشته اند ایشانرا یقین زیاده شد بهلاک روز سیم برخواستند رویهای ایشان سیاه شده بود چنانکه گفتی که
بقیر بینوده اند درین روز صالح و اتباع او از مسلمانان بیرون آمدند و بشام شدند و بر مسله فلسطین فرود آمدند
و ایشان که روی خود سیاه دیدند با هم بنشستند و کفن در پوشیدند و حنوط بر خود کردند و حنوط ایشان صبر بود و کفن

ایشان مشک بشیبشند و در آسمان می نگریستند تا عذاب خدای از کدام راه با ایشان خواهد آمدن چون روز بچاشت رسید
آوازی از آسمان بیامد که هر آوازی که در جهان باشد از آن آواز می شنوند و صاعقه دلهای ایشان از ترس در بر پاره پاره شدند
و همه بر جای بمردند و از ایشان هیچکس نماند الا دختری که نام او ذریعه و او نیز کافره بود خدای تعالی آن رنج از وی برداشت
وی نیز برخواست و بوادی القری آمد و ایشان را خبر داد بآنچه دیده بود آنگه آب خواست از خدای تعالی او را آب داد
باز خورد و بمرد و جابر ابن عبد الله انصاری روایت کرد که رسول علیه الصلوات الله در غزاه تبوک بحجر بگذشت یاران را
گفت که هیچکس در آنجا مشوید و از آب بن ده مخورید و بگریید خوف آن را که نباید که شما را مثل آن رسد آنگه گفت کی از
رسول باقتراح آیات مخواهید ببینید که قوم صالح از صالح ناقه خواستند چون بداد کفران کردند تا خدای تعالی ایشان را
عذاب کرد آنگه رسول علیه السلام اشارت کرد و گفت ای قوم ناقه بآن راه بیامدی و بآین راه که فصیل بآن راه
برکوه رفت ای قوم ایشان طغیان کردند و ناقه را بکشتند خدای تعالی از ایشان هیچکس را بر پشت زمین باقی نکرد
که همه را هلاک کرد الا یک مرد را که او را ابو عال خواندندی و او در حرم بود خدای تعالی بحرمت حرم وی را هلاک نکرد
و چون از حرم بیرون آمد همان صیحه که بثمود رسیده بود بوی رسید و هلاک شد او را در زیر خاک کردند و شاخی از زر با وی دفن کردند
و اشارت کرد بگور وی صحابه بشتافتند و گور او باز کردند و آن زر برگرفتند آنگه رسول جامه بسر در کشید و بشتافت
تا از آن وادی درگذشت و صالح از شام با مکه آمد و خدای را عبادت میکرد تا وفاتش رسید و او را پنجاه و هشت سال
بود راوی خبر گوید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی را رضی الله گفت یا علی میدانی بدترین اولینان کیست گفت
الله و رسوله اعلم گفت آنگه ناقه صالح را بکشت گفت که شقی ترین آخرینان کیست گفت خدای و پیغمبر عالمتر گفت
کشنده تو ای علی است در خبر است که عبد الرحمن ملجم لعنه الله بنزدیک امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمد چون بیعت مردمان
میگرفت بکوفه تا بیعت کند سه بار پیش او آمد او را رد کرد آن ملعون گفت یا امیر المؤمنین چرا مرا رد میکنی و بیعت نستانی
گفت از تو چیزی بپرسم مرا براستی خبر دهی گفت آری گفت در راه که می آمدی سواری برآمد برین شکل و بدین صفت و تازیانه
بسینه تو باز نهاد و ترا گفت تنح یا اخا شقی عاقر الناقه و در شوای برادر کشنده ناقه صالح گفت آری گفت بخدای بر تو که چون تو
در کتاب بودی کودکان ترا ابن راعیة الکلاب خواندندی گفت آری گفت بخدای بر تو که بر سینه تو لک برص و پیسی است
گفت آری گفت بخدای بر تو نه مادرت ترا خبر داد که در آن وقت که پدرت با او مواقعه کرد و بتو باردار شد او حایض بود
گفت اگر چیزی پنهان کردمی این را پنهان کردمی مرا گفت دست مرا ده یکبار بیعت او بگرفت چون باده شد باز خواند
او را و دیگر باره بیعت او بستد و عهد و میثاقش مجدد کرد و سوگند داد که غدر نکند و بیعت را خلاف نکند سوگند
خورد و برفت بار سه دیگرش باز خواند و بیعتش بستد او گفت یا امیر المؤمنین با کسی این نکردی که با من کردی
گفت با این همه عهد و پیمان نمی پندارم که تو وفا کنی چون پسر ملجم پشت برگردانید امیر المؤمنین این بیتها انشا کرد

حنا زک للموت فان الموت لاقیکا ولا یخرج من الموت اذا حل نوادیکا و روزی از امیر المومنین علی علیه السلام اسپی خواست
غلام خود را یا غزوان احمله علی الاشقر و برا برین اسپ اشقر نشان چون بر نشست و پشت بر گردانید امیر المومنین گفت
ارید حباءه و یرید قتلی عذیرک من خلیلک و هرکه که دلش تنگ شدی محاسن خود بدست گرفتی و گفتی ما یحبس اشقاها
ان یخضبها من فوقها بدم ان شقی ترین امت را چه منع میکند از آنکه و این محاسن سفید را بخون سر من خضاب کند
ناقهٔ صالح را رنگی فرمود کشتن نام او قطام بروایت محمد اسحق که گفته شد کشتن امیر المومنین علی علیه السلام بسبب زنکی شد
نام او قطام که پدر و برادر وی را امیر المومنین علی ع در نهروان کشته بود و قصهٔ این معروفست که چون این ملعون حرام زاده
روزی آن ملعونه را می خواست گفت مهر من کم ابنست سه هزار درم است و غلامی و کنیزکی و کشتن امیر المومنین علی بن ابی طالب آن
ملعون گفت این همه آسانست اما کشتن علی دشوار است ملعونه گفت که مقصود من اینست آن ملعون گفت من خود باین شهر از بهر
این کار آمده ام و بدین کار مراقبت میکردم تا شب نوزدهم ماه رمضان امیر المومنین بمسجد جامع آمد بنماز بامداد چون در نماز استاد
الحمد برخواند و از سورة الانبیا یازده آیة خوانده بود که آن حرام زاده تیغ بر فرق امیر المومنین زد بر پیش سر او و جراحتی عظیم کرد
امیر المومنین نماز سبک بکرد و سلام باز داد و گفت فزت و رب الکعبة بخدای کعبه که ظفر یافتم و ازین زندان فانی باز رستم
وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ
مُسْرِفُونَ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ
مِنَ الْغَابِرِينَ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ لوط بن هاران بن تارخ برادر زاده ابراهیم بود از
زمین بابل بر آمدند تا بشام روند ابراهیم بفلسطین فرود آمد و لوط را باردن فرود آورد خدای تعالی او را باهل سدوم فرستاد
و آنچه میان او و قوم او برفت خدای تعالی رسول خود را صلوات الله و سلامه علیه حکایة کرد میگوید که ما بفرستادیم لوط بن هاران را
و او برفت و قوم خود را گفت ای قوم شما فاحشه و ناشایست میکنید و بقبیح و زشتی می آیید که کس در شما بران فاحشه سبقت
نگرفته است و پیش از شما کس آن نکرده است از جملهٔ عالمیان و این فاحشه لوط است که ایشان میکردند و تقبیح این بعقل دادند
یا بشرع ابو القاسم بلخی گفت که بعقل دانند و درست آنست که بشرع دانند آنگه لوط پیغمبر ایشان را خطاب بر سبیل توبیخ و ملامت کرد گفت شما
بمردان می آیید بشهوة دون زنان و رها کردن شهوة مردان را اختیار کرده اید و با ایشان شهوت میرانید و زنان را که خدای ایشان را از بهر
این آفریده است فرو میگذارید شما مسرف مردمان اید و از حد در گذرنده محمد بن اسحق گفت این مردمان اهل میوه درختان و رزان بسیار بودند
غربا از نواحی آمدندی و ایشان را رنجه داشتندی ابلیس بیامد بر صورت امردی و ایشان را گفت اگر خواهید که ازین مردمان برهید شما را
چنین معامله باید کرد ایشان گفتند نکنیم از خدا بترسند ایشان گفتند بیا زمانیم هرکجا در میان آن قوم غلامی با کودکی صبیح
الوجه بودی با او این معنی میکردند تا معتاد شدند بران کلبی گفت این معنی ایشان را ابلیس آموخت بیامد بصورت
امردی ایشان را با خود استدعا کرد تا ایشان این معنی بکردند و دلیر شدند بر دیگران چون این معنی در میان ایشان بسیار شد

آسمان و زمین و عرش از ایشان در خدای نالید و خدای تعالی از آسمان بر ایشان سنک فرستاد و ایشانرا بزمین فرو برد و چون
لوط علیه السلام بر ایشان انکار کرد ایشان جواب دادند و جوابی دیکر نبود ایشانرا الا انکه کفتند که لوط را و قوم او را از موضع
از شهر خود بیرون کنیم که ایشان مردانی اند مطهر و متقذر خود را ازین معامله پاک میدارند و دیکرانرا منع میکنند پس انکه یاد او را
یعنی لوط را علیه السلام و اهل او را یعنی اهل دین او را و دو دختر انش را نجات دادیم و برهانیدیم الا زن او را که او از انها بود که
در عذاب خدای و در ان دیه باقی مانده بودند تا هلاک شدند و او را دو دختر بود یکی را نام زعورا و دیکری را ربثا پس باراندیم
بر ایشان سنک پس از انکه دیه و شهر ایشان زیر و زبر کردیم بر ایشان سنک باران کردیم پس بنکر تا چکونه بود عاقبت و سرانجام
مجرمان کناه کاران را عبد الملک بقاضی حمص نامه نوشت که حد لوطی چه باشد کفت انکه سنکسار کنند که خدای با قوم
لوط همچنین کرد و ابن عباس از رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرد که هر که عمل قوم کند فاعل را و مفعول را بکشید و در انکه برین
کس که این فعل کند کشتن واجبست هیچ خلافی نیست اکر محصن بود اما بنزدیک ما امام مخیر بود اکر خواهد او را تیغ فرماید کشتن
و اکر دیوار بر روی افکنند و اکر خواهد از بالا بیفکنند و اکر محصن نبود صد تازیانه بباید زد در خبر است که غلامی را پیش امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه بردند و کفتند این غلام خواجه خود را کشته است و کواهان کواهی دادند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه کفت
چه میکوئی کفت آری من کشته ام کفت چرا کفت برای انکه بر فساد یعنی لواطه اکراه و من قصد دفع او میکردم فایده نداشت
من او را بسر در شکستم و برا بکشتم امیر المؤمنین کفت ترا بدین کواه باید کفت من کواه از کجا آرم مردی در سرای خود در خلوتی بیک
من در ملک و در دست او کفت چون او را زخم زدی از وی هیچ لفظ توبه شنیدی کفت نه کفت الله اکبر همین ساعت
پیدا شود که راست میکوی یا دروغ انکه کفت بروید و سر کور او باز کنید اکر او در کور نبود غلام دروغ میکوید قصاص
کنید و اکر در کور نیافتید راست میکوید رهاش کنید قومی کفتند عجب کاریست این علی رضی الله عنه تا با مروز
در زندکان حکم میکرد اکنون در مردکان حکم میکند برفتند و سر کور او را باز کردند مرده را در کور او نیافتند
باز آمدند و خبر دادند کفت غلام را رها کنید که راست میکوید کفتند ای امیر المؤمنین این از کجا کفتی کفت از
رسول خدای شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا برود خدای تعالی او را بنزدیک قوم لوط برد
تا آنجا با ایشان باشد و حشرش با ایشان بود وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ
قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا
ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۝ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ
وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۝ وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ
مِّنكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۝
حق سبحانه و تعالی چون ذکر لوط و قومش کرد و اندکی قصهٔ ایشان کفته ذکر شعیب پیغمبر میکند شعیب بن توبت بن مدین

بن ابراهیم نام او بسریانی پیرون شیرب بود و اورا خطیب الانبیا خواندند از فصاحتی که اورا بود و بعضی گفته اند که او نابینا بودی
از انجا گفت که قوم او تا لنریک فینا ضعیفا قیل ضریرا و او را پیغمبری بمدین فرستادند و ایشان اصحاب ایکه بودند و ایکه درخت
بسیار باشد در هم شده و خصلل زشت ایشان آن بود که سنگ کم داشتندی و پیمانه کم داشتند آنچه دادندی و آنچه گرفتندی
تمام گرفتندی میگوید که ما فرستادیم برسالت بمدین برادر ایشان را شعیب وی برفت و دعوة کرد قوم خود را گفت ای قوم
بپرستید خدایرا و بدانید که شما را جز از وی خدای نیست و حجتی و بینتی از خدای شما بشما آمده است تا شما را حجتی نباشد و حجت
خدایرا بود و آن حجت معجزه است که بر تصدیق دعوی نبوة من ظاهر شده است پس شما تمام پیمایید و تمام سنجید و ترازو را است
دارید و از مردمان چیزهایی که حق ایشانست بمکاهید و بمیرید و در زمین فساد مکنید پس از آنکه خدای آنرا اصلاح کرده باوامر
و نواهی و تعبه انبیا علیهم السلام و تعریف کرد مصالح ایشان بایشان عقلاً و شرعاً که این جمله شما را بهتر است و نیکوتر است
و اگر شما مومن اید و بخدای ایمان دارید از انکه ازین جمله بی ایمان نفعی ندهد و سودی نکند و گفتند که معنی آنست که اگر ایمان
آورید بدانید که این جمله شما را بهتر است و بی ایمان نتوانید دانستن که صلاح شما در چه چیز است و منشینید بر سر راهی تا مردمانرا
تهدید و بیم کنید و منع کنید ایشانرا از خدای و باز دارید از ایمان و این چنان بود که بیامدندی و بر سر راهها نشستندی
و مردمانرا نهی کردندی از شعیب و گفتندی که اگر شعیب ایمان آورید شما را برنجانیم و بکشیم و گفته اند که بطریق عشاری و باج
نشستندی ابن زید گفت که برای راه زدن نشستندی و تصدون عن سبیل الله و منع کردانید مردمانرا از راه خدای
و کژی آنرا که می جوئید و مردمانرا میگوئید که آن راه راست نیست راهی کج است تا مردمانرا از آن برگردند و یاد کنید
چون اندک بودید خدایتعالی شما را بسیار گردانید شکر نعمت وی بجای آرید و فساد مکنید و بنگرید که عاقبت مفسدان بچه رسید
و آنانکه پیش از شما بودند چون فساد کردند و راه صلاح رها کردند من ایشانرا چگونه هلاک کردم چون قوم نوح و هود
و صالح و لوط که ایشان قریب العهد اند بشما حال ایشان میدانید و عاقبت می شناسید رسول صلی الله علیه و سلم
گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند چوبی دیدم بر راهی فروزده هیچکس آنجا نمی گذشت الا که جامهٔ وی درانجا می
آویخت و میدرید من گفتم ای جبرئیل این چوب چیست که جامهٔ هر کسی که باو میرسد می بدرد گفت که این مثل باج
ستان و راه زنانست که هیچکس بایشان نگذرد الا که وی را برنجانند و چیزی ازو ستانند انگه برخواند
ولا تقعدوا بکل صراط توعدون انگه شعیب پیغمبر ایشان را خطاب کرد بر سبیل تهدید و وعید گفت اگر جمع از
شما ایمان آوردند بانچه مرا بآن فرستاده اند و گروهی ایمان نیاورده اند و قول من هر که قبول کند او بهترین حاکمان است
که از همه حاکمان بهتر داند و حکم او از میل و محابا و رشوة دور بود قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا
فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ حق سبحانه و تعالی حکایت میکند آنچه اشراف شعیب و متکبران گفتند
مر شعیب را و مومنان را گفت که آن جماعتی که اشراف قوم او بودند از متکبران و مترفان تا ترا ای شعیب از دیه و شهر خود بیرون
کنیم با آنکسانی که بتو ایمان آورده اند که شما با دین ما آیید آنگه دست از شما بداریم و شما را بیرون نکنیم از شهر خویش و عود رجوع است
و این وقتی بود که کسی بر چیزی بوده باشد و از آن بگشته و شعیب بر ملت ایشان نبود این از آن گفتند اعتقاد کرده
بودند که شعیب بر دین ایشان بوده باشد و روا بود که بر سبیل تغلیب بود یعنی آنها را گفته باشد که بوی ایمان آورده
و از ملت ایشان برگشته و عود بر سبیل ابتدا هم استعمال کنند شعیب ایشان را جواب داد و گفت که اگرچه ما آن کاره
باشیم شما را بقهر و جبر با دین خود برید یعنی با بطوع و رغبت با دین شما نیاییم از آنچه بطلان آن شناخته ایم مگر که ما را
بجبر با دین خود برید و اگر ما با دین شما آییم بعد از آنکه خدای ما را از آن دین برنجات داده است بدلالتی و برجائی که
نموده است بر بطلان او ما بر خدای افترا کرده باشیم دروغ بر خدای نهاده و وجه دروغ آن باشد که اگر با امت
ایشان شوند باید گفتن که این حلال حرام است و آن حرام حلال است و نسبت باید کردن آنرا با خدای و آن دروغ باشد
بر خدای تعالی نسزد و نباشد و روا نبود ما را که با دین شما ایم الا که خدای خواهد و خدای تعالی این هرگز نخواهد برای آنکه ملت
شما کفر است و خدای کفر نخواهد که کفر قبیح است و اراده قبیح قبیح بود و قبیح کسی خواهد که نداند که آن قبیح است یا بدان
محتاج بود و احتیاج بر خدای روا نیست و او محتاج بود بقبیح قبیح پس نخواهد و خدای ما واسع است از روی علم
و علم او محیط جمله اشیاست هیچ چیز از علم او بیرون نشود و بر جمله معلومات عالم است بهر وجه که صحیح باشد
که معلوم بود آنگه بر سبیل تفویض و استعانت بخدای گفت که ما بر خدای توکل کرده ایم تا خدای شر شما از ما کفایت کند
و ما را بر ایمان ثابت دارد و توفیق زیاده دهد ای خدای ما و پروردگار ما حکم کن میان ما و میان قوم ما بحق و تو نیکوترین
و بهترین حکم کنندگانی ابن عباس گفت من ندانستم که معنی فتح درین آیه چیست تا دختر سیف ذو القرن را دیدم که
شوهرش را گفت تعال افاتحک بیا تا بقاضی رویم و اهل عمان قاضی را فتاح خوانند از جمله آنچه در دفع تمسک مجبره کنند
بخلاف این که در سیاق معنی آیه گفته شد ازین آیه ما کان یکون لنا ان نعود فیها الا ان یشاء الله آنست که ضمیر فیها راجعست
با قریة نه با ملت و معنی آن باشد که اگر شما را ازین شهر بیرون کنید ما هرگز با این شهر نیاییم مگر آنگه که خدای خواهد که ما را بر شما
ظفر دهد تا ما بر سبیل فتح و ظفر بیاییم و شما را قهر کنیم و شهر از شما بستانیم تا آن وقت که خدای خواهد که ما شما را بجبر و قهر با دین ما آرد و تا همه
بر یک ملت باشیم و آن ملت مسلمانی است آنگه ما با شهد ایم یا آن وقت که خدای خواهد که شما را علکین کم ما را بکره با دین خود برید آنگه بر سبیل
تقیه اظهار دین شما کنیم و تقیه از پیغمبران روا نباشد مراد ازین قوم شعیب باشد نه شعیب وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا
إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا
شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ

کافران که بزرگان و اشراف قوم شعیب بودند فروتران خود را گفتند که بشعیب ایمان میاورید و او را باور مدارید و پس روی وی
مکنید که اگر پس روی شعیب کنید و در دین او شوید زیانکار و خاسر باشید چون ایشان بر کفر اصرار کردند و دیگرانرا از ایمان آوردن
منع کردن خدای تعالی هلاک کرد بزلزله که بایشان رسید عبد الله عباس گفت که خدای تعالی دری از درهای دوزخ بر ایشان گشاد و
گرماهای بایشان رسید که نفس ایشان منقطع شد و دم بر ایشان ببست چندانکه ایشان در خانها و سردابها رفتند سود نمیداشت
خدای تعالی ابری فرستاد در وادی بود خنک چون خنکی باد و سایهٔ ابر فرود آمد تا همه بر جای بمردند محمد بن اسحق گفت مردی
از اهل مداین چون آن ابر بدید بدانست که آن ابر رحمت نیست ابر عذابست این بیتها بگفت یا قوم ان شعیبا مرسل فذروا
عنکم سمیرا و عمران بن شداد انی اراغیم یا قوم قد طلعت ید عو بصوت علی صمانة سمار الوادی سمیر و عمران هر دو کاهن
بودند قوم شعیب را از ایمان باز میداشتند ابو عبد الله البجلی گفت ابو جاد و هوز و حطی و کلمون و سعفص و قرشت نام پادشاه
مدین بودند و در روزگار شعیب پادشاهی کلمون را بود چون وی هلاک شد خواهرش نوحه میکرد و بر وی میگریست و میگفت کلمون
هد رکنی هلکه وسط المجلة سید القوم اتاه الحتف نار وسط ظلة جعلت نار علیهم دارهم کالمضمحلة خدای تعالی از ایشان
باز گفت و حکایت کرد که چون عاصی شدند و متابعت شعیب نکردند رجفه زلزله بیامد و بگرفت ایشانرا و ایشان در سراهای
خویش همه بر جای خود بمردند آنگه گفت که آنانکه شعیب را تکذیب کردند و باو کافر شدند و بسبب کفر هلاک شدند گوئی هرگز ایشان
در سراهای و منزلهای خود نبودند و مقام نکردند از آنکه از ایشان هیچ نشان و اثر نماند آنگه بار دیگر تکرار کرد و گفت بر سبیل
تسفیه رای بزرگان ایشان و تغلیظ حال ایشان که آنکسانی که شعیب را تکذیب کردند و گفتار او قبول نکردند و متابعان وی را
خاسر و زیانکار خواندند ایشان خود زیانکار اند در دنیا در بیافتند و هلاک شدند و در آخرة بعذاب ابد گرفتار باشند چون شعیب
از ایشان آیس و نا امید گشت و آثار عذاب مشاهده کرد از ایشان برگشت و روی از ایشان بگردانید و گفت ای قوم آنچه بر من بود
بکردم نصیحت و وعظ از شما دریغ نداشتم و آنچه فرموده بودند مرا بشما که برسانم برسانیدم بشما پیغامها خدای خود نصیحت کردم شمارا
و از عذاب خدای بترسانیدم شمارا شما مرا راست گوی نداشتید اکنون چگونه اندوهگین شوم بر قومی که کافران بودند
یعنی ایشان استحقاق آن ندارند که کسی بر هلاکت ایشان اندوهگین شود چرا مرا بر ایشان اندوهگین باید بود محمد بن اسحق
گفت که خود را تعزیت میداد بر هلاک ایشان پس از آن که دلتنگ شده بود وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا
أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ۝ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ
فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ حق سبحانه و تعالی گفت ما هیچ پیغمبری بهیچ شهر نفرستادیم الا که اهل آن شهر را
بسختی و درویشی و قحط و رنجوری بگرفتیم بر سبیل امتحان و اختیار تا باشد که دلهای ایشان نرم شود و با خدای گرویند
و تضرع و فروتنی نمایند و چنانکه بسختی و درویشی و بیماری بگرفتیم و بمحنت امتحان کردیم بنعمت نیز هم امتحان کردیم تا هیچ عذر
نماند ایشانرا آن محنت و شدت بنعمت بدل کردیم و بجای بدی یعنی محنت و عذاب نیکوئی یعنی نعمت و آسایش نهادیم

بیماری بتن درستی بدل کردیم و درویشی بتوانگری تا عدد ایشان بسیار شد و مال ایشان فراوان گشت ایشان نعمت در بطر
گرفتند و از سر غفلت و جهالت گفتند چه باک اگر ما را ازین رنجی رسید از بیماری و درویشی و سختی پدران ما همچنین بودند گاه
در شدت بودند و گاه در نعمت بودند اکنون ما را نیز شدت رفت و نعمت آمد چون ایشان این گفتند ما که آفریدگار قهاریم
بگرفتیم ایشان را بقهر و عذاب و هلاک کردیم از انجا که ایشان ندانستند و توقع نکردند وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا
لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم
بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ۝ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۝ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ
إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ۝ آنگه حق سبحانه و تعالی فرمود بر وجه ترغیب و ترهیب و استدعا که اگر اهل این شهرها ایمان آوردندی
و از عذاب ما بترسیدندی و در ما عاصی نشدندی ما درهای خیرات و برکات از آسمان و زمین باران آمدی و از زمین
نبات و گیاه رستی و از هر جای خیر روی بایشان نهادی و دعاء ایشان بآسمان رسیدی و مستجاب گشتی و در زمین
برکات قضاء حوایج و حصول مرادات بودی مر ایشان را و لیکن بخلاف این کردند بجای طاعت و معصیت کردند
و بجای ایمان و تصدیق انکار و تکذیب کردند تا لاجرم ما ایشان را بگرفتیم بعذاب استیصال و قحط و غیر آن بشومی آنچه
ایشان کسب کردند از معاصی و نافرمانی آنگه گفت ای ایمن شدند اهل این شهرها از انکه عذاب ما بایشان آید و ایشان خفته
باشند در شب ناگاه چنانکه شبیخون بکسی برند یا ایمن شده اند اهل این شهرها از انکه عذاب ما بایشان آید در وقت که
چاشتگاه باشد و ایشان در لعب و بازی و نشاط باشند مورد آیة امر ست بحزم و هشیاری و ترک غفلت و انتباه
و آنگه ایمن نباشند از عذاب خدای نه در شب و نه در روز آنگه گفت که ای ایمن شده اند ایشان از مکر خدای ای یعنی
از عذاب خدای و مکر آن عذاب را گویند که صورت مکر دارد بر سبیل استدراج چنانکه گفت سنستدرجهم من حیث لا یعلمون
و معنی آن بود که خدای تعالی برای اظهار حجت چندانکه بنده گناه بیش کند او را نعمت و تندرستی بیش دهد تا او پندارد که
آن خود چنان می باید کرد آنگاه ناگاهی عذاب فرستد او را هلاک کند و این بمکر ماند و مکار پیچیده و پوشیده کار باشد
ما آنگه گفت که از عذاب یعنی از عداوت چون معصیت کنند که آنگاه در دنیا و آخرت زیان کرده باشند بمعصیت خود اما پیغمبران خدای
ایمن باشند و خاسر و زیان کار نه اند برای آنکه که ایشان لا لخطا اند و گناه کار را عقاب بگناه باشد و گناه از ایشان صورت
نه بندد و نیز امن انبیاء و اولیاء از ایمان ایشان باشد و خدای تعالی ایشان را ایمن کرد ازین وجه ایمن باشند اما در حق کافران
و عاصیان ایمن نباشند أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝ تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ
عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ۝ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ۝ حق سبحانه و تعالی میگوید که ای هدایة نکرد و راه ننمود آنان را
که ایشان زمین را بمیراث یافتند پس از انکه اهل آن زمین را هلاک گردانیدیم بگناهی که ایشان کردند و اصراری که نمودند چون قوم نوح و هود

وصالح ولوط وشعیب انگه گفت اگر ما خواهیم توانیم که ایشانرا هلاک کنیم و بمصیبت رسانیم بسبب گناهها که کرده اند انگه
گفت بر سبیل ابتدای سخن که ما مهر می نهیم بر دلهای ایشان یعنی حکم میکنیم ازانجا که معلوم ماآنست که ایشان بدان ایمان نیارند
و بمثابتی کسانی اند که بر دلهای ایشان مهری بود و غرض ازین خبر که خدای تعالی می دهد از دلهای ایشان آنست که تا رسول
صلی الله علیه وآله وسلم قطع طمع کند از ایمان ایشان و نیز طبع بمعنی علامت و نشان باشد یعنی ما علامتی و نشان
بر دلهای ایشان کردیم که چون فرشتگان به بینند بدانند که ایشان ایمان نخواهند آوردن در لعنت و تبرا ایشان
بیفزایند و این طبع برین دو وجه مانع نباشد از ایمان برای آنکه حکم حاکم تبع محکوم باشد علی ما هو به و محکوم را بر وجهی نکند
نکند و علامت و نشان هم منع نباشد از بهر آن خدای گفت بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا و اگر مانع
بودی از ایمان اندک و بسیار را هم مانع بودی و چون اندک را مانع نیست بسیار را هم مانع نباشد انگه گفت پس ایشان نمیشنوند
یعنی قبول نمیکنند و فایده آیة تحریض ست باز ماندگان را بر ایمان و طاعت و تحذیر کردن ایشان از کفر و معصیت
تا مانند انگه بایشان رسید بایشان نرسد انگه گفت تلک القری این شهرها که ما اهل او را هلاک کردیم قصه ایشان و اخبار ایشان
بعضی با تو باز گفتیم از شهرها قوم عاد و ثمود و شعیب و لوط باینها همه پیغمبران آمدند و حجتها روشن بایشان آوردند از معجزات و ادله و حجج
و طریق علم ایشان بهیچ وجه به پیغمبران خود ایمان نیاوردند پیش ازان بدان کافر بودند و تکذیب کردند یعنی استنکاف
ایشان را رها نکرد که بانچه کافر بودند از وحدانیت و ارکان شرع ایمان انگه گفت کذلک یطبع الله همچنین خدای تعالی
مهر نهد بر دل کافران و ازین آیة معلوم میشود که خدای تعالی بمهر و طبع منع نکند کسی را از ایمان برای آنکه بکذلک اشارت کرد
باموری که همه ادله و حجج و بیانست و داعی با ایمان از قصه هلاک اوایل و فرستادن رسولان علیهم السلام و آوردن معجزات
و بینات و آنکه ایشان باختیار بد خود ایمان نیاوردند گفت چنین نهد بر دل کافران نه چنانکه مجبران گمان برند که منع کند
ایشانرا از ایمان انگه حق تعالی گفت و ما وجدنا لاکثرهم من عهد ما بیشترین ایشانرا هیچ عهدی نیافتیم یعنی هر عهدی
و پیمان که با پیغمبران کردند همه بشکستند و بر هیچ وفا نکردند و بیشترین ایشانرا فاسق و بیرون آینده از فرمان خود و عاصی
یافتیم و این عهد آن بود که اهم سالفه چون در بلا و محنتی گرفتار شدند عهد کردندی و گفتندی لئن انجیتنا لنؤمنن چون نجات یافتندی
وفا نکردندی و ایمان نیاوردندی الا اندکی از ایشان که ایمان آوردندی و گفته اند که خدای تعالی باکثر کنایت کرده است از همه
یعنی ما همه را فاسق یافتیم ازین کافران چنانکه لفظ قلت می آورند و مراد نفی ست چنانکه فقلیلا ما یؤمنون ثم بعثنا من بعدهم موسی
بایاتنا الی فرعون وملائه فظلموا بها فانظر کیف کان عاقبة المفسدین وقال موسی یا فرعون انی رسول من رب العالمین حقیق علی ان لا
اقول علی الله الا الحق قد جئتکم ببینة من ربکم فارسل معی بنی اسرائیل قال ان کنت جئت بایة فات بها ان کنت من الصادقین حق تعالی
درین آیة قصه موسی و فرعون کرد و گفت پس ما بفرستادیم از پس ایشان یعنی از پس نوح و هود و صالح و شعیب و لوط و آنها که ذکر ایشان
رفت موسی را با آیات و حجج و دلایل و معجزات بفرعون و اشراف قوم او ایشان موسی و آیات و دلایل با ظلم و کافر شدند و جحود و انکار

کردند و فساد آشکارا کردند ما بسبب کفر و ظلم و فساد ایشان ایشانرا هلاک کردیم پس بنگر و اندیشه و تامل کن تا عاقبت
آن مفسدان چگونه بوده و کار ایشان بکجا رسید نام فرعون بر قول اهل کتاب قابوس بود وهب گفت نام او ولید بن
مصعب بود و عمرش بالای چهار صد ساله بود و درین مدت ویرا تبی و بیماری نبود و او را گفته که بهر چهل روز یکبار پیش
حاجت نبودی و ویرا اسفای و مخاطی نبودی و اگر بودی بر مردم پوشیده داشتی و بیشتر طعام او مویز بودی تا ثفلی نباشد
آنرا و او دعوی خدای کرد و آن جماعت یا و بگروید ند خدای تعالی موسی و هارون را علیهما السلام با ایشان فرستاد بیامدند
و بر در سرای فرعون مدتی مقام کردند ایشانرا بفرعون راه نمادند برای آنکه مردمان درویش و رث الهیئت بودند و جامه
خلق پوشیده در خبر است که موسی علیه السلام جامه پشمین داشت از پلاس و کلاه پشمین و رسنی در میان بسته بود و نعلین
در پای و عصا بدست گرفته و هرون علیه السلام هم چنین روزی مسخره بوده فرعون را و کس پیش او حدیث ایشان
نیارست گفت این مسخره روزی در بازار حدیثی شنیده پیش فرعون آمد و باز گفت و گفت هزار بار این سخن از آن منکر
ترست که دو مرد دیگر بیامده اند و در سرای مدتی است که میگردند و میگویند که ما پیغامبران خدائیم خدای ما را بفرعون
فرستاده است و بقوم او تا بما ایمان آیند و تبع ما باشند فرعون گفت این چه سخن است که تو میگوئی بجد میگوئی یا بهزل گفت
هزل چه باشد حقیقت است و این ساعت که در آمدم بر در سرای دیدند و مرا گفتند بگوی فرعون را که ما رسولان خدائیم بتو راه ده
ما تا پیغام خدای بتو رسانیم فرعون چون این سخن بشنید بترسید و گونه رویش بگردید و گفت در آرید ایشانرا تا چه مردمان اند کس
آمد و ایشانرا در سرای برد چون در نزدیک فرعون شدند و پیش او بایستادند فرعون روی بموسی کرد و گفت من انت تو کیستی گفت
انی رسول من رب العالمین من رسولی ام از خدای عالمیان و میان ایشان مناظره رفت چنانکه خدای تعالی در سورة الشعرا
حکایت کرده است آنکه فرعون گفت حقیقت میگوئی که یا هزل موسی علیه السلام گفت حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق سزاوار تر
که من و خدای من جز حق و راست نگویم فرعون گفت برین که تو میگوئی هیچ حجتی و دلیلی داری موسی گفت قد جئتکم من خدای شما
حجتی و بینتی آورده ام و آن عصا و ید بیضاست بنی اسرائیل را که فرزندان یعقوب اند و تو ایشانرا به بندگی گرفته با من بفرست
تا به بیت المقدس آیند وهب گفت که سبب استعباد فرعون بنی اسرائیل را آن بود که فرعون موسی فرعون یوسف بود چون
یوسف را علیه السلام وفات رسید اسباط منقرض شدند و نسل فرعون خویشان او بسیار شدند بر بنی اسرائیل غلبه کردند و ایشانرا
به بنده گرفتند خدای تعالی ایشانرا از دست فرعون بموسی رسانید روزی که یوسف علیه السلام در مصر شد تا آن روز که موسی علیه السلام در مصر
شد چهار صد سال بود فرعون موسی را گفت ان کنت جئت بآیة اگر آیتی داری بیار اگر راست میگوئی و از جمله راستان
گویند کانی فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا
لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ
چون فرعون گفت که آیتی بیار موسی علیه السلام عصا از دست بینداخت آن عصا در حال که بر زمین افتاد

ثعبانی گشت و ثعبان مار بزرگ باشد یعنی اژدهائی گشت ظاهر که می دیدند و در وی شبهتی نبود اژدهای عظیم بروی موسی بود چون
موسی بر وهمن باز کرد و یک زفر بر زیر کوشک فرعون نهاد و یکی بر بالای کوشک خواست تا کوشک را با هر که در و بود فرو برد آهنگ
فرعون کرد فرعون بگریخت و در خانه شد و بر خود پلید کرد از ترس و آن روز چهل نوبت ویرا حدث افتاد پس از آنکه بهر چهل روز یکبار نشستی
و از موسی فریاد خواست و گفت بحرمت رضاع و تربیت که این بلا از من دور گردانی تا بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را بتو دهم
و هرچه خواهی بکنم ثعبان اندکی سوی حمله برد بر مردمان و همه را بر هم زد و همه بر هم افتادند و جمعی بسیار از ایشان کشته شدند چون
فرعون بسیار زلابه کرد و فریاد خواست موسی علیه السلام دست فراز کرد و بر گرفت عصای شد همچنان که بود فرعون با جای خود
آمد و بنشست موسی را گفت آیتی دیگر داری گفت بلی گفت کو این دست تو است موسی علیه السلام دست بیرون آورد پس از آنکه در
جیب خود کرد همچنان شد که بود در اصل خلقت دیگر باره در جیب کرد بیرون آورد و نوری از و بتافت تا بعنان آسمان چنانکه شد
چشمها را غلبه کرد و فرعون با او نتوانست نگریستن متحیر فرو ماند موسی علیه السلام دست در جیب کرد و بیرون آورد با حال
خود شد فرعون خواست تا ایمان آورد هامان برخاست و پیش او آمد و گفت دعوی خدائی کرده و عالمی مسخر تو شده است
و ترا می پرستند به بنده ایمان خواهی آوردن تابع او باش این زشت کاری باشد فرعون گفت مرا مهلت ده تا فردا
موسی علیه السلام او را مهلت داد و برگشت خدای تعالی وحی فرستاد بموسی که فرعون را بگوی اگر بمن ایمان آوری این ملک
بتو رها کنم و جوانی و قوة بتو باز دهم فرعون گفت یک امروز مرا مهلت ده موسی علیه السلام برفت و هامان در آمد فرعون
ویرا گفت ای هامان چه گوئی موسی چنین و چنین میگوید و اگر چنین باشد کار عظیم بود هامان گفت او مردی جادو است روا
بود که بکند اما یکروز که این قوم ترا پرستند ملک هم بر نیاید فرعون را از سر این مهم ببرد و گفت حدیث جوانی
که گفت که من بتو باز دهم من این را چاره سازم که تو جوان شوی و مویت سیاه شود آنگه بفرمود تا وسمه بیاوردند
و موی ویرا خضاب کردند مویش سیاه شد موسی علیه السلام بر دیگر روز باز آمد فرعون را یافت موی سیاه شده
از آن تعجب کرد خدای تعالی وحی فرستاد که ای موسی توجه اندیشه میکنی این خضاب مزور است روزی چند بود
و همچنان شود که بود و در بعضی روایات آمده است که چون موسی و هارون علیهما السلام از نزدیک فرعون بیرون
آمدند در راه ایشان را باران بگرفت بخانه پیرزنی شدند که از خویشان مادر موسی بود و هارون علیه السلام و آن شب
آنجا مقام کردند هامان و قوم فرعون گفتند که ایشان را نمی بایست گرفتن و محبوس کردن کس بر اثر ایشان فرستادند
چون بیامدند ایشان را در خانه آن پیرزن خفته یافتند عجوزه خواست که ایشان را آگاه کند عصا بر بالین نهاده بود
دیگر باره اژدهای گشت و آهنگ ایشان کرد ایشان بگریختند چون موسی و هرون علیهما السلام بیدار شدند
پیرزن ایشان را خبر داد با نچه رفت حق سبحانه و تعالی این حکایت کرد و گفت چون موسی عصا بینداخت
ماری بزرگ هویدا و روشن گشت که در وی هیچ شکی نبود بیننده را و دست در گریبان کرد و از گریبان

بیرون کشید و دست او سفید و نورانی شد بینندگان را و موسی علیه السلام جسمی اسمر بود بغایت سمرة چون دست بیرون
آورد با دیگر اعضایش نمیماند و این فعل نمی تواند بود بل فعل خدای بود خارق عادات از آنجا که هیچکس بر آن قادر
نباشد مگر خدای عز و جل چون فرعون آن چنان دیدند اشراف و خواص او چون هامان و غیر او گفتند که بحقیقت که
او ساحر و جادوی داناست و سحر حیلتی لطیف باشد در اظهار اعجوبه که ایهام معجز کند و او در اصل خفا و پوشیدگی باشد
و گفتند این قوم که این مرد ساحر میخواهد که شما را که قبطیان آید از زمین شما که مصر است بیرون کند بجادوی خویش و این
از برای آن گفتند که موسی گفت فارسل معی بنی اسرائیل ایشانرا با من بفرست ایشان گفتند که میخواهد تا جماعتی بسیار از ما
جدا کرداند و ایشان را لشکر خود سازد و با ایشان بر ما خروج کند اکنون شما چه میفرمائید و درین چه مصلحت می بینید
که ما ماذا تأمرون نیست گفته که سخن ملاء قوم فرعون است که با یکدیگر گفتند و گفته اند که سخن فرعون است که خواص خود گفت
بر طریق مشورت ایشان جواب دادند و گفتند که او را باز پس دار و برادرش و درین کار تاخیری بکن و ایشانرا باز دار
و در شهرها رسولان بفرست تا هر کجا که جادوی دانا و عالم باشد همه را گرد کنند و بنزدیک تو آرند تا این جادوان
که از اقطار عالم بنزدیک تو گرد آمده اند بنگرند در کار موسی اگر سحر جادوی بود جواب او بگویند سحری که آنرا غالب باشد
و اگر سحر نیست و او صادق و راست گوی باشد در کار وی رای زنند و اندیشه کنند آنگه گفتند که رای آنست که کودکان را بدهی
فرستند که در آنجا جادوان باشند تا جادوئیها موزند و آن دیه را عرمان خوانند هفتاد کودک را از بنی اسرائیل و دو
دیگر از قبطیان بآن دیه فرستادند و از موسی علیه السلام مهلتی خواستند ایشانرا مهلت داد آن کودکان سحر آموختند
تا در جادوی استاد شدند آنگه استادان ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند ما اینانرا سحری آموختیم که ساحران عالم را
غلبه کنند الا که کار سماوی باشد که اینان طاقت آن ندارند وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ
الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا
أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ کعب الاحبار گفت که بشهرهای عالم فرستادند دوازده هزار مرد جادو را
حاضر کردند عکرمه گفت هفتاد هزار بودند فرعون از هفتاد هزار هفت هزار برگزید همه ساحر و ماهر آنگه از ایشان هفتصد را
برگزید و ازین هفتصد هفتاد را اختیار کرد ایشان همه بنزدیک فرعون آمدند و گفتند که ما را هیچ مزدی و خلعتی باشد اگر ما
بروی غالب آییم بر موسی فرعون ایشانرا جواب داد و گفت آری شما را مزدی و پاداشت عظیم بود و شما بنزدیک من از جمله مقربان باشید
و درجه شما بنزدیک من عالی و رفیع باشد و در آیة دلیلست که فرعون بنده ذلیل و محتاج بود چه اگر وی بزعمه خدای بودی بر انسحره حاجت
نبودی و هر چه خواستی بتوانستی کرد و نیز دلیلست بر آنکه ساحران در آنچه دعوی کردند که ما چوب و رسن را مار کردانیم دروغ گفتند برای آنکه
بر قلب اعیان جز خدای قادر نباشد و اگر قادر بودندی کوهها و سنگها را برای خود بار زر کردندی و از فرعون محقری نخواستندی و گفتندی
ان لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین چون سحره فرعون بیامدند و در مقابل موسی باستادند موسی علیه السلام ایشانرا اول با خدای خواند و از خدای

سخن گفته واز مال ومرجع وثواب وعقاب ایشان بامکد بکر نکر بدند وگفتند سخن این مرد با سخن جادوی نمی ماند وآن روز
که موعد ایشان بود روز زینت بود عیدی بود ایشانرا ابن عباس گفت روز اول بود از سال روز نوروز اول هفته بود
روز شنبه ابن زید گفت که این مجمع با سکندریه بود خلایق عالم وتمامت لشکر فرعون دران صحرا جمع شده بودند موسی
علیه السلام می آمد تنها وبا او جز از هارون کسی دیگر نبود در برابر ایشان بایستاد وبر عصا تکیه زد وایشانرا وعظ ونصیحت
کرد واز خدای وعقاب او بترسانید وگفت ویلکم لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب ایشان چون سخن موسی
بشنیدند گفتند این مرد سخن جادو نمیگوید وبد وقول شدند چنانکه گفت فتنازعوا امرهم بینهم واسروا النجوی آنگه موسی
را گفتند که ای موسی اول تو بیفکنی آنچه با تو هست از عصا یا اول ما بیفکنیم آنچه با ماست موسی ایشانرا گفت که اول
شما بیفکنید چون ایشان بیفکندند آنچه با ایشان بود چنانکه در خبر است که چهل اشتر وار رسنها وعصاها مار پیکر
واژدها شکل ساخته بودند چوبها مجوف کرده وزیبق در میان ریخته ورسنها بزیبق اندوده ودر زمین مجوف کرده بودند
ودر زیر آتش کرده وچنان ساختند که وقت چاشتگاه بود گرمای آفتاب از بالا وتبش آتش از زیر آن زیبق که در چوبها
ورسنها بود در حرکت آمد وچنان نمود که بخواهند رفتن واز حرکتی که در ایشان پدید آمد بعضی بر بعضی می افتادند موسی
علیه السلام چون چنان دید بترسید نه ازان سبب که پنداشت که آنرا اصلی هست ترسید که کسانی که نظر نکنند پندارند که
عصای وی نیز هم ازین جنس است حق تعالی وحی فرستاد وگفت مترس که آنچه ایشان نمودند شبهه است وآنچه با تو است
حقیقت است وحجت است وحجت غالب باشد شبهه را بهر حال ای موسی بینداز عصای خود را موسی علیه السلام
عصا بینداخت حالی اژدها گشت وهر چه ایشان بیکسال ساخته بودند بیکساعت فرو برد اژدهای بود سیاه اندام بختی بزرگ
با چهار پای سطبر کوتاه ودنبال دراز وچنگالهای بر هیچ چیز ننهاد والا خرد کرد واز دهنش آوازی بیرون می آمد وچشمهایش سرخ
بر گردن موی نهاد داشت دراز چون نیزهها برخواسته وعصا دو سر داشت آن دو سر دوزفر گشت این مار را فراخی آن
دوازده گز بود دندانها بزرگ وسطبر او را آوازی بود از دهن ودمش بود از بینی دهن بر زمین نهاد وآن چهل اشتر وار
چوب ورسن بیک زمان فرو برد وزمین ساده کرد آهنگ قوم فرعون همه در گریختند افتادند واز گریختنی که کردند بیست و
پنجهزار بمردند فرعون بهزیمت برفت از عقل رفته وهوش رسیده وآن روز او را چهار صد نوبت اطلاق افتاد پس ازانکه
بچهل روز یکبار عادت داشت وچنان شد که در شبانروزی چهل بار نشستی وهم چنین بود تا بمردن قوله تعالی قالوا
چون ایشان شرط ادب نگاه داشتند واز موسی اجازت خواستند بر سبیل اختیار در انداختن جادوییهای موسی ایشانرا
اجازت داد گفت که شما بیندازید چون جادوییها خود را بینداختند چشمهای مردمانرا جادوی کردند بآن حیلت وشعبده که
با ایشان نمودند ومردم ازان بترسیدند ازانکه رسنها دراز بود وچوبها دراز بود بر شکل ماران در حرکت آمده وایشان
درباب سحر وجادوی عظیم آوردند چنان در خیال مردم نمود که بیابانرا پر از مار واژدها کرداینده اند واوحینا الی موسی

عصاك فإذا هي تلقف ما يأفكون ۝ فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون ۝ فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين ۝ وألقي
السحرة ساجدين ۝ قالوا آمنا برب العالمين ۝ رب موسى وهارون ۝ چون ایشان آن جادویهای را انداختند ما که آفریدگاریم
قهاریم وحی فرستادیم موسی عصا خود را بانداز موسی عصا خود را بانداخت آن فرا گرفت و فرو برد آنچه ایشان ازان
افک کرده بودند و دروغ گفته و رسنها و چوبها را بحیله مار نموده که دران مار که عصا بود هیچ اثر نکرد از بزرگ شدن
شکم او سیر بر آمد و موسی علیه السلام دست بیازید و ویرا بر گرفت همچنان عصا گشت که بوده بود خدای تعالی بقدرة
خویش آن اجرام عظیم و اجسام بسیار را اعدام کرد و نیست گردانید و روا بود که اجزای آنرا لطیف گردانیده بود
و در هوا چون هبا پراگنده کرد چنانکه هیچ پیدا نبود پس حق واقع و ظاهر و غالب گرد و هرچه ایشان کرده بودند
از سحر و جادو همه باطل شد و ایشان دران جایگاه مغلوب شدند و ازانجا باز گردیدند با منزلت و صغارت
و خواری و هو باللہ یعنی فرعون و اتباع او و آن ساحران چون آن بدیدند و باندک مایه ایشانرا علم حاصل شد که
آن نه از جنس سحر است و آن مقدور آدمی نیست بلکه معجز است حاذق و صادق و او پیغمبر خدای است همه
در روی افتادند و خدایرا سجده کردن و بخدای جهانیان ایمان آوردند و گفتند که ایمان آوردیم بخدای عالمیان آنخدایی که
خدای موسی و هارون است و این برای آن گفتند تا کسی گمان نبرد که باین فرعونرا خواسته اند در یک دو امام روایت است
و این را بسمع و اجماع دانند چنانکه بسمع دانند که در عهد رسول و از پس او هیچ پیغمبری نبود و نخواهد بود قال فرعون آمنتم به
قبل أن آذن لكم إن هذا لمكر مكرتموه في المدينة لتخرجوا منها أهلها فسوف تعلمون ۝ لأقطعن أيديكم وأرجلكم من خلاف
ثم لأصلبنكم أجمعين ۝ قالوا إنا إلى ربنا منقلبون ۝ وما تنقم منا إلا أن آمنا بآيات ربنا لما جاءتنا ربنا أفرغ علينا صبرا
وتوفنا مسلمين ۝ چون آن سحره که جادوان بودند همه ایمان آوردند و در خبر است که در میان ایشان هفتاد و دو مرد بود
پشت خم شده از پیری و علما و بزرگان ایشان بودند و ایشانرا چهار رئیس بود سابور و عازور و حطط و مصفی اول ایشان
ایمان آوردند و دیگران ایشانرا متابعت کردند فرعون چون آن بدید بر سبیل تحسر و دلیری گفت که ایمان آوردید بموسی
پیش ازانکه من شمارا دستوری دهم این مکری و کیدی است که شما با یکدیگر ساخته اید و اندیشیده درین شهر که مصر است
پیش ازانکه بصحرا آیید و غرض شما آنست که این شهر را براندازید و قبطیان را که اهل فضل این شهر اند ازینجای بیرون کنید
و بنی اسرائیلیانرا ساکن گردانید و فرعون این سخن از بهر آن گفت تا مردمان شهر متابعت سحره نکنند و ایمان نیارند آنگه
ایشانرا گفت دستها و پایها شما ببرم بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ ایشان گفتند هیچ باک نیست فاما هرچه
خواهی بکن که ما با خدای خود و رحمت خود و رحمت وی باز خواهیم گشتن خدای بر ما رحمت کند و داد ما از شما بستاند و تو که
فرعونی از ما هیچ گناهی ندیده که بدان مستحق عقوبة باشیم تو از ما کینه و انتقام نمیکشی الا از بهر آن که ما ایمان آورده ایم بآیات خدای
چون آیات خدای ما آمد و ما را دلیل و حجت ظاهر گشت چون فرعون بدید که برین بیستادند و از تخویف وی نه اندیشیدند بفرمود

تا همه را دست و پای ببریدند و بردار کردند و در ان وقت آن مؤمنان خدایرا بخواندند و از خدای صبر خواستند گفتند که ای
خداوند ما و پروردگار ما باران صبر و رحمت خود بر ما ریز صبری بسیار که ما را باز پوشد و ما را جان بردار بر اسلام و ایمان
یعنی توفیق و لطف متوالی دار بر ما تا بر اصل ایمان ثابت قدم باشیم تا بوقت مردن عجب از حال آن قوم که بامداد کافر بودند
و چاشتگاه ساحر بودند و در سحر اظهار مبالغه کردند و سوگند میخوردند بعزت فرعون و نماز پیشین مومن بودند و نماز دیگر
شهید بودند و نماز شام بهشت بودند وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ
قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ۝ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا
مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ۝ قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ
عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۝ اشراف قوم فرعون و معروفان ایشان فرعونرا گفتند که ای فرعون
تو موسی را و قوم او را می گذاری تا در زمین فساد میکنند یعنی خلق را دعوة میکنند با خلاف تو و عصیان تو و ایمان بخدای
و عبادت او و ترا و خدایان ترا فرو گذارند و این از بهر آن گفتند که چون سحره ایمان آوردند از بنی اسرائیلیان ششصد هزار
مرد ایمان آوردند ازین سبب گفتند که موسی را و قوم او را می گذاری تا فساد میکنند در زمین حسن بصری گفت فرعون
بت پرست بود پس او عابد و معبود بود سدی گفت او و قوم پیش ازانکه دعوی خدایی کرد گوساله پرستیدندی و هر جا
گاوی نیکو دیدندی گفتندی او خدای است و او را عبادة کردندی و گفته اند که فرعون از بهر قوم خود بتان ساخته بود
و ایشانرا فرموده بود تا بپرستیدن بتان تقرب کنند با او و از بهر این بود که گفت انا ربکم الاعلی و بر قراءت انکس که
و الهتکم میخوانند معنی آن بود که ترا فرو میگذارند و پرستیدن ترا و گفتند که الالهة آفتاب بود و آفتاب پرستیدی
او چون قوم او این سخن بگفتند قوم خود را جواب داد و گفت که ما زود بود که با سر همان کار شویم که بران بوده ایم پسران ایشانرا
بکشیم و دختران ایشانرا رها کنیم و برای آن گفت که زنان ایشانرا رها کنیم اینجا که تا کسانی باشند که ایشانرا خدمت کنند و ایشان
از شر ایشان ایمن باشند که زنانرا قوت شوکت کارزار نباشد و ما این بتوانیم کردن که ما زبردست ایشانیم و حکم و فرمان ما
بر ایشان روانست و ما بر ایشان قاهر و غالبیم و ایشان اسیران و ذلیلان اند و غلبه ایشانرا هیچ اثری نباشد در ملک ما
چون قوم موسی از فرعون این سخن بشنیدند بترسیدند و با موسی شکایة کردند و موسی علیه السلام ایشانرا بصبر فرمود و گفت
ای قوم از خدای یاری خواهید و پناه با وی دهید و صبر کنید که خدای تعالی شما را از شر و بدی ایشان نگاه دارد و بر ایشان
مظفر و غالب گرداند و زمین خدایراست از زمین مصر و غیر آن و خدای بمیراث گذارد این زمین را بانکس که
خواهد از بندگان خویش و این معنی را محتمل است یکی آنکه ایشانرا تسلی و دلخوشی داد بدان که دنیا بر کس نماند و ازکار
او انقلاب و انتقال است ازین قوم بآن قوم رود و ازان باین آید چنانکه گفته است شاعری
وحسبک قول الناس فیما ملکته لقد کان هذا مرة لفلان و دیگر آنکه ایشانرا وعده و طمع افکند در آنکه زمین

مصر و ملک فرعون ایشانرا خواهد بود انگه گفت که والعاقبة للمتقین و عاقبت و انجام نیکو پرهیزکاران راست برای انکه
ایشان با ثواب خدای گروند و مرجع ایشان با رحمت حق بود قوم موسی موسی را گفتند بر سبیل توجع و تفجع که ای موسی
و ای پیغمبر خدای این قوم رنجه داشتند ما را و میرنجانید پیش از آمدن تو بآن که پسران ما را کشتید پیش از ولادت
تو و این کار بار دیگر باسر گرفتند بعد از آمدن تو با معجزات باهره و چون هر دو حالی ما را در رنج می باید بودن فرق چه
باشد میان حضور و غیبت تو چون بی تو و با توام بغم باید زیست پس فرق میان غم و هجران تو چیست
وهب گفت که این ایذا و رنجه آن بود که ایشان قوم موسی را بنده گرفته بودند و ایشانرا کارها گران میفرمودند
چون سنگ کندن از کوه و نقل کردن و کوشکها و سراها بنا کردن و انواع حرف و صناعات از گلکاری و درودگری
و خشت زدن و اگر کسی نتوانستی کرد هر ماه هر روز از وی چیزی خواستندی که تعیین کرده بودند و اگر نداشتی فرزندی
و برابر زندی و زنانرا دوک رشتن و بافتن فرمودندی موسی علیه السلام ایشانرا دلجوی داد و گفت خوش دل باشید
اندوه مدارید که امید است از خدای شما که دشمن شما را هلاک کند و شما را خلیفه او گرداند و در جای او بدارد و ملک را
بشما دهد و این نعمت با شما بکند و انگه بنگرد تا شما چه میکنید و چگونه می باشید و از شما چه حاصل خواهد شد تا بر حسب
آن شما را جزا دهد خدای تعالی فرعونرا هلاک کرد و ملک مصر بایشان داد و بیت المقدس را بگشاد یوشع بن نون
و در روزگار داود شهرهای دیگر برای ایشان بگشاد و در عهد سلیمان ملک زمین بایشان داد چون فرعون را
هلاک کرد و ملک مصر بایشان داد ایشان شکران بکفران بدل کردند و گوساله پرستی پیشه گرفتند وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ
بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ
أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ حق سبحانه و تعالی حکایت بلیت فرعون و قوم او میکند میگوید که ما
بگرفتیم بعذاب و عقوبت و سالهای قحط آل فرعون و اتباع و قوم او را بنقصانی میوها قحط در بادیه بود در مواشی نقصان
میوه در شهرها بود کعب الاحبار گفت روزگار آید بر مردمان که درخت خرمای بزرگ یکدانه خرما بیش بر نیارد و انگه گفت که
ما این عذاب قوم فرعونرا از بهر آن کردیم که تا باشد که ایشان در اندیشند و بدانند که این محنت از بهر آنست که ایشان بر کفر
اصرار کرده اند و ایشان خود هیچ نکردند و آن از شومی کفر و معصیت خود ندانستند بلکه اگر نیکوی با ایشان آمدی و نعمتی
و فراخی بایشان رسیدی گفتندی که این خود ما راست و حق ماست بر حسب عادت یا بر سبیل استحقاق که خود را اعتقاد
کرده بودند بجهل و اگر ایشان نبودندی این محنت بما نرسیدی انگه خدای تبارک و تعالی گفتار ایشان بر ایشان رد کرد و گفت که
آنچه ایشان بموسی حواله میکنند و میگویند که از شومی وی است چنان نیست بل آنچه بایشان میرسد از بدی و مکروهی آن همه نزد
خدای است بشومی معصیت و کفر ایشانست که خدای آنرا بایشان میرساند نه بشومی موسی ولیکن بیشتر ایشان
نمی دانند یعنی نظر و اندیشه نمی کنند تا علمشان حاصل آید وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ۝ قوم
فرعون و اتباع او موسی را گفتند که هر که آیتی بما آری از آیات و دلالتی از دلالات از بهر آنکه تا با ما جادوئی کنی و ما را
مسحور و مخدوع گردانی و فریفته کنی تا بتو ایمان آوریم هرگز بتو ایمان نیاوریم و ترا گردن ننهیم آنگه حق سبحانه و تعالی بیان
آیات و معجزات موسی کرد که آن همه عذاب فرعون و اتباع او بود و گفت ما بفرعون و اتباع او فرستادیم بارانی و آبی
و سیل عظیم و این طوفان و آیات دیگر که در عقب آن گفته است بروایة عبدالله عباس و سعید جبیر آنست که چون
سحره ایمان آوردند و فرعون مقهور و مغلوب بازگشت و بر کفر و معصیت اصرار کرد خدای تعالی ایشانرا امتحان کرد بقحط
و نقصان میوه در سالهای پیاپی ایشانرا هیچ بیشی نیفتاد و موسی علیه السلام دعا کرد و گفت بار خدایا آیتی بما نمای
که بر ایشان نقمتی باشد و بر قوم من پندی و آنرا که از پس باشد اعتباری بود و عبرتی خدای تعالی طوفان فرستاد
بر ایشان و آن آبی بود که از آسمان بیامد و در خانهای ایشان افتادی چنانکه ایشان در میان آب بودند در خانها
و بر ایشان غلبه کرد و طعام و شراب و متاع بر ایشان تباه شد و در خانهای اسرائیلیان از آن آب یک قطره نبود
و سرایها فرو می افتاد و بناهای ایشان خراب میگشت آب چندان شد که بینیهای ایشان میرسید و در باغها و زمینهای
ایشان افتاد تا هیچ کشت نتوانستند کرد و این حال بر ایشان سخت شد هفت روز از شنبه تا بشنبه پیش
موسی علیه السلام آمدند و فریاد خواستند و گفتند که دعا کن و خدایت را بخوان تا این عذاب از ما بردارد تا ما ایمان
آوریم و طاعت تو داریم و بنی اسرائیل را با تو بفرستیم موسی علیه السلام دعا کرد و خدای تعالی طوفان برداشت ایشان
ایمان نیاوردند و بنی اسرائیل را رها نکردند و از آنچه بودند بتر شدند خدای تعالی ایشانرا آن سال خصبی و گیاهی و نعمتی داد که
هرگز مثل آن ندیده بودند کشت و میوه و زرع بسیار پدید آمد ایشان گفتند که این آنست که ما تمنا میکردیم و آنچه ما پنداشتیم که
آن عذابست آن خود نعمت و رحمت بود چون یکماه برین برآمد و ایشان در نعمت و عافیت بودند کفران نعمت بیفزودند
خدای تعالی ملخ فرستاد ایشانرا ملخ جمله گیاه و زرع و میوه و برگ درختان همه بخوردند و بخانهای ایشان آمدند درها و درختان
و آهنها و جامهای ایشان میخوردند و خانهای ایشان فرو افتاد و چندانکه بیشتر خوردند گرسنه تر بودند و از آن جمله ملخ یکی در خانهٔ
بنی اسرائیل نرفت و ایشانرا نرنجانید قبطیان پیش موسی آمدند و تضرع و زاری کردند و گفتند زینهار ای موسی خدایت را
بخوان و از او درخواه تا این بلا از ما بگرداند که بهمه حال این نوبت ما ایمان آوریم و دست از بنی اسرائیل بداریم و برین عهد و پیمان کردند
موسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی این بلا نیز از ایشان برداشت پس از آن که ایشان هفت روز در بلای آن گرفتار شده بودند
و گفته بودند که موسی علیه السلام بصحرا شد و دعا کرد و بعصا اشارت کرد بمشرق و مغرب آن ملخ جمله آنجا شدند که آمده بودند چون ملخ
برفت قوم فرعون بیامدند بزرعها و باغهای خود نگاه کردند اندک بقیتی مانده بود گفتند که مصلحت در آنست که قناعت کنیم و ترک
خود کنیم و دین خود را نگاه داریم بآن عهد که کرده بودند وفا نکردند و با سر کار خود رفتند چون یکماه برین بگذشت

خدای تعالی پشه فرستاد بر ایشان موسی را گفت از مصر بیرون شوید بدیهی که آنرا عین الشمس خوانند آنجا پشته ایست از ریگ
روان آنجا دعا کن و عصا بران پشته زن تا من آیتی دیگر نمایم موسی بیامد و دعا کرد و عصا بران پشته زد خدای تعالی آن ریگ
با قمل گردانید از آنجا برخواستند و در ان بقایا زرع و میوه ایشان افتادند و جمله بخوردند چنانکه پوست از زمین باز کردند
و در جامها و اندامها افتادند ایشانرا می گزیدند و میرنجانیدند در طعام و شراب ایشان می افتادند و هرچه بنهادندی چون
باسر آن شدندی پر از قمل شده بودی و رمیان سراها و ستونها برکشیدند و گچ و صاروج بکردند و طعامها بر بالای آن
نهادند بوقت حاجت فرو کرفتندی پر از قمل شده بودی و پشه در کندهای ایشان افتاد و همه بخورد آنچه در انبارها و جایها
داشتند و در ایشان افتاد هر موی که بر سر و ریش داشتند بخوردند و مژه چشمهای ایشان نماند خواب و قرار از ایشان باز داشتند
بیامدند و فریاد خواستند و تضرع و زاری کردند و سوکندان گران خوردند که این بار عهد تباه نکنیم و ایمان آوریم و بنی اسرائیل را با تو دهیم
و مراد تو حاصل کنیم موسی علیه السلام دیگر باره دعا کرد خدای تعالی آفت قمل از ایشان دفع کرد پس از آنکه هفت روز درین عقوبت
بودند چون بلا از ایشان دور گشت گفتند ما هرگز ازین جادو تر آدمی ندیده ایم سنگ و ریگ و چوب با حیوان میکند بعزت
فرعون که ما هرگز با او ایمان نیاوریم خدای تعالی ایشانرا یکماه مهلت داد آنگه ضفادع یعنی وزغ بر ایشان مسلط گردانید همه سرای
و خانه و جایهای ایشان پر از ضفدع گشت و هیچ چیزی دست ننهادندی الا که در آن ضفدع بودی از خوان و سفره و کوزه و اوانی
و دیگها خوردنی ایشان پر میشدند و چون مردی بخفتی چندانی بر پشت و پهلوی او جمع شدی که اگر خواستی تا از آن پهلو بپهلوی
دیگر کردد نتوانستی عبد الله گفت که آن ضفدع پابانی بود بحسن طاعت ایشان خدای ازدر آل فرعون ایشانرا با آب نقل کرده بود چون
آل فرعون ازین رنجه افتادند بفریاد پیش موسی آمدند بگریستند و جزع کردند و سوگندها مغلظ یاد کردند که این نوبت
خلاف نکنند موسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی کشف کرد پس از آنکه یک هفته درین رنجه بودند چون یک ماه
برین برآمد طغیان و کفر در زیاده کردند خدای تعالی خون بر ایشان مسلط کرد تا آب رود نیل خون گشت و جمله انهار
و جاهها خون تازه شد پیش فرعون آمدند و گفتند ما را این نوبت عظیم تر است ما را شربتی آب نیست همه خون
بشده است و ما از تشنگی می میریم و خون نمی شاید خوردن فرعون گفت که سحر است که او کرد گفتند سحر چه باشد که ما
و اسرائیلیان از رود نیل آب بر می گیریم آنچه در اناء و سبوی ماست خون است و آنچه در سبوی ایشان است آب است
ایشان آب میخورند ما خون میخوریم چون کار بر ایشان سخت شد زنان همسایه از قبطیان بیامدند و شربتی آب خواستند
از اسرائیلیان ایشان از سبوی خود آب با ایشان دادندی آب صافی و پاکیزه چون بدهن قبطی رسیدی خون شدی
ازین متحیر فرو ماندند نزدیک فرعون رفتند فرعون کس فرستاد از اسرائیلیان قومی را حاضر کرد و انائی
بیاورد و جرعه یکی قبطی در دهن گرفت و یکی اسرائیل چون بدهن اسرائیل رسیدی آب بودی و چون بدهن
قبطی رسیدی خون بودی فرعون چنان تشنه شد که پوست درخت تر بیاوردندی تا بمکیدی آب آن در دهن

او خون شدی هفت روز برین حال بماندند که هیچ طعام نخوردند الا خون بار دیگر بنزدیک موسی آمدند و فریاد کردند و عهدها کردند
و سوگند مغلظ خوردند که ایمان آورند موسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی این عذاب نیز از ایشان برداشت هم آن
عهد وفا نکردند و ایمان نیاوردند موسی علیه السلام از ان قوم که سحره را غلبه کرد و بیست سال با فرعون و قوم میکوشید و ایشان را
دعوت میکرد و معجزات مینمود از ایشان کودکی ایمان نیاورد الا گفت که خدای تعالی از ایشان خبر داد و گفت ما بفرعون و آل او
فرستادیم طوفان یعنی آن آب چنانکه یاد کرده آمد و گفته اند که آبله بود و ایشان اول کسی بودند که بدان عذاب کردند و این
هرچه از آن وقت در اهل زمین باقی ماند و آنگه ملخ فرستاد تا جمله زرع و باغات و درو دیوار ایشان بخوردند و شپشه فرستاد و قمل
شپشه باشد و گفته اند که کنه بزرگی باشد که در کاو و چهارپای افتد و گفته اند که کیک بود و آنگه بزغ بر ایشان مسلط کرد آنچه
بزغ و خون که جمله آبها و طعامها ایشان خون گشت و این همه که با ایشان نمود آیاتی بود هویدا و روشن و ظاهر گردانید و صدق
دعوی موسی از ایشان با این همه ایمان نیاوردند و استکبار و گردن کشی کردن و ایشان قومی گناهکاران بودند و کافران
وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که چون عذاب بر آل فرعون واقع میشد و در عذاب گرفتار میشدند
بانزدیک موسی می شدند و میگفتند که ای موسی خدای خود را بخوان و از وی درخواه بحق آن چیز که بنزدیک تو است
از عهد خدای بوعده توسل ساز تا این رجز و عذاب از ما دفع کند که اگر این بار بدعای خویش از ما عذاب بدداری ما ترا تصدیق کنیم
و بتو ایمان آوریم و بنی اسرائیل را با تو فرستیم چون موسی علیه السلام دعا کرد ما که آفریدگار جهانیانیم آن عذاب را از ایشان کشف کردیم
و ایشان را مهلت دادیم تا اجلی و وقتی که ایشان بدان رسیده اند ایشان آن عهد را که کرده بودند بشکستند و بدان
وفا نکردند تا لاجرم ما انتقام ایشان کردیم و بر ایشان کینه ور شدیم و ایشان را همه در دریا غرقه کردیم و این همه با ایشان
از بهر آن کردیم که آیات ما را تکذیب کردند و پیغمبر ما را بدروغ زن داشتند و از این آیات غافل بودند و در آن نظر و تامل
نکردند تا از این نعمت که غرقه گردانیدن ایشان بود در دریا بی خبر بودند حق سبحانه و تعالی این پنج آیت بیان کرد یعنی فرستاد
از طوفان و جراد و قمل و ضفادع و خون و هیچ ایشان بهتر نشدند موسی علیه السلام بنی اسرائیل را گفت که خدای تعالی طاعون
و عذابی خواهد فرستادن قبطیان را و شما را میفرماید که گوسفندی بکشید و در سراهای خود با آن خون ملطخ کردانید
ایشان همچنان کردند قبطیان گفتند که خدای عذابی خواهد فرستاد موسی علیه السلام ما را چنین فرموده گفتند
که خدای شما را باز شناسد گفتن که ما را چنین فرموده اند و ما این بفرمان خدای میکنیم دیگر روز بامداد چون برخاستند
هفتاد هزار مرد از قوم بطاعون مرده بودند وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا
الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ

بِمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ حق تعالی میگوید که ما پس از آنکه فرعون و قومش را هلاک کردیم اندر دریا زمین مصر را بمیراث بآن قومی دادیم که
ایشان را فرعونیان ضعیف کرده بودند و ضعیف یافته بودند و ایشان در دست فرعون و قومش ذلیل و حقیر مانده بودند ما ایشان را
قوی گردانیدیم و ایشان را و فرزندان ایشان را پادشاهی دادیم شرقی و غربی زمین مصر بر ایشان مقرر کردیم پادشاهی مشرق و مغرب
مر سلیمان را که از بنی اسرائیل بود کرامت کردیم و این همه با ایشان بسبب کردیم که ایشان صبر کردند بر بلای و محنتی که بایشان رسید و کلمه
نیکوی خدای تو تمام گشت بر بنی اسرائیل و این کلمه آن وعده بود که خدای تعالی ایشان را داده بود که زمین مصر میراث بشما دهیم و دشمنان شما را
از فرعون و اتباع او همه را هلاک گردانیم پس آن وعده و آن کار تمام گشت و ما دمار از آنچه فرعون و قومش میکردند بر آوردیم و از بناها
و کوشکها و عرشها ایشان از باغها و بوستانها آنچه ایشان بعمرهای دراز کرده بودند ما بیکبار آنرا خراب کردیم و زیر و زبر گردانیدیم
وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ
قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا
وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ حق سبحانه و تعالی از بنی اسرائیلیان و آنچه با ایشان کرد از نعمت و آنچه ایشان گفتند از سر جهالت
حکایت کردند گفت ما بنی اسرائیل را از دریا بگذرانیدیم چون ایشان بر کنار دریا گرفتار شدند و فرعون در عقب ایشان بود
با لشکر گران و ایشان را طاقت مقاومت و حرب نبوده و راه گریز ندانستند که دریا در پیش بود گفتند موسی تدبیر چیست
ما موسی را گفتیم عصا بر دریا زن عصا بر دریا زد دوازده راه خشک در دریا پیدا کردیم تا هر سبطی براهی فرو شدند چنانکه گردیم
اسبان ایشان در دریا در رهوار رفت ایشان در میان دریا بر سبیل تحکم گفتند که ای موسی ما چه دانیم که حال برادران و خویشان
ما چیست که ما ایشان را نمی بینیم موسی علیه السلام دعا کرد تا آن آب بشکل دیوار طاق شد تا آنانکه بر طرفی بودند آنان را که بر دیگر طرف بودند
می دیدند چون ایشان همه از دریا بگذشتند و فرعون و قومش در دریا حاصل آمدند ما ایشان را غرقه گردانیدیم یا که در دریا مطبق گردیم
چون بنی اسرائیل از دریا بر آمدند گفتند ما چه ایمن باشیم از آنکه فرعون هلاک نشده باشد ما که خداوندیم فرعون را با زره جوشن
و سلاح آهن که بر خود داشت و برابر روی آب انداختیم و بر سر آب آوردیم تا همه دیدند و هلاک وی یقین دانستند
چون از دریاشان بگذرانیدیم بدیهی رسیدند بر کنار دریا بقومی آمدند که ایشان بت پرستان بودند بر بتان خود و بر پرستیدن
آن قیام مینمودند و بتان را در پیش نهاده بودند و سجده میکردند موسی را گفتند ای موسی ما را نیز خدای پدید کن چنانکه ایشان را
خدایانند که ایشان را همی پرستید تا ما نیز و برابر پرستیم موسی گفت که شما جاهل و نادان قومی آید با این همه نعمت که خدای با شما کرد و این همه آیات
بنمود هنوز در خدای شک میکنید بوی شرک می آورید در خبر است که روزی جهود امیر المؤمنین علی را گفت ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم پیغمبر
علیه السلام خود را دفن ناکرده با یکدیگر در دین وی خلاف کردید امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت اختلفنا عنه لا فیه ما در خلاف
نکردیم در تفسیر کلام او خلاف کردیم ولکن ما جفت اقدامکم من البحر حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الها کما لهم آلهة پای شما
از دریا خشک نشده بود که پیغمبر خود را گفتید که ما را خدای پدید کن چنانکه بت پرستان را خدایانند این جهود چنان شد که گفتی با وی سخن

سنگ در دهن او کردند چون با موسی آن سخن گفتند موسی علیه السلام جواب ایشان گفت که این قوم بت پرستان آنچه ایشان میکنند د

ر میان آن اند از بت پرستیدن آن همه باطل و هالک است و ایشان در محض تباه و هلاکت اند انگه ایشانرا گفت بر سبیل ملامت و توبیخ و انکار

که هرگز باشد که من برای شما خدای جویم و معبودی طلب کنم بخلاف آن که این نعمت با شما کرد و شما را بر عالمیان تفضیل داده است یعنی عالمیان

روزگار شما با جان و نعمتهای که شما را داد معمر روایت کرد از زهری از ابو واقد که او گفت من با رسول بودم در غزاة حنین بدرختی بگذشتیم

از درختان سدر بزرگ و سبز و نیکو و بسیار شاخ جماعتی گفتند یا رسول الله اجعل هذه ذات انواط کما للکفار ذات انواط این درخت

را ذات انواط ما کن چنانکه کافرانرا ذات انواطی هست و کافران را درختی بود سدر بر شاخ که آنجا مقام کردندی و سلاحهای

در آویختندی رسول علیه الصلواة الله چون این بشنید گفت الله اکبر این هم چنانست که بنی اسرائیل موسی را گفتند اجعل لنا

الها کما لهم آلهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلهم بخدای که جان من بفرمان وی است که شما بر سنت آنان بروید که پیش

از شما بودند وَإِذْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ

وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ

مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ

ای فرزندان یعقوب یاد کنید از جمله نعمتهای ما بر شما آنکه برهانیدیم شما را از اتباع فرعون که ایشان شما را میرنجانیدند بسخت ترین عذابی از کشتن

پسران شما و زنده گذاشتن دختران شما پسران شما را میکشتند و دختر از زنها میکردند و در آنچه خدای تعالی با شما کرد شما را نعمتی است از خدای تعالی

شما نعمتی بزرگ و بلا ابتلا باشد و ابتلا امتحان بود و این هم نعمت و هم محنت بود و ما وعده دادیم موسی را سی شب و آنرا اتمام کردانیدیم بده شب

دیگر پس تمام شد میقات خدای تعالی چهل شب و این چنان بود که موسی علیه السلام بنی اسرائیل را وعده داد که چون خدای تعالی دشمن ایشانرا هلاک کند

وی از بهر ایشان از نزدیک خدای کتابی آورد که در آنجا بیین باشد آنچه ایشانرا باید کرد و این وعده بود از خدای مر موسی را چون فرعون

هلاک شد موسی علیه السلام از خدای تعالی کتاب خواست خدای وی را بفرمود که موسی روز روزه بدارد و آن سی روز ذو القعده بود چون سی روز

روزه داشت بوی دهن بحسب حالت متغیر شده بود اندیشه کرد که بمناجات میروم نباید که بوی دهن من چنین باشد مسواک برگرفت و

دهن پاک کرد و گفته اند که پوست درختی خوش بوی بخایید تا بان رایحه منقطع شد فرشتگان آمدند و گفتند که از دهن تو بوی خوش می شنیدیم

اکنون آنرا بر خود تباه کردی جبرئیل آمد و گفت چرا چنین کردی ندانستی که بوی دهن روزه دار بنزدیک خدای تعالی از بوی مشک خوشتر

باشد انگه فرموده که ده روز دیگر روزه دارد و آن ده روز دهه ذو الحجه بود و کتاب توریت در دهه ذو الحجه فرستاد خدای تعالی موسی علیه السلام را

خود چهل روز وعده داده بود در اصل چنانکه در سورة البقره گفت و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اینجا مبعض کرد انگه فذلک جمله

بیاورد و گفت فتم میقات ربه اربعین لیلة و آن ده روز جدا کردند کز برای تفضیل و شرف او او این ده روز را فضیلت بسیار است

و گفته اند که برای آن جدا کرد که الفاظ قرآن لطف است چنانکه فهم معنی و استفاده با او از جمله الطاف است حق سبحانه و تعالی دانست

که آنچه گفت مثل الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين که در لطفی باشد که آن لطف در وی نبودی اگر گفتی الم هذا ا

القرآن لا شك فیها بیان للمتقین با آنکه معنی این هر دو یکسانست پس چون چنین است خدای تعالی لطف و مصلحتی دید در آنکه جمل بید و باز تفسیر بود موسی را که اگر یکبار گفتی آن لطف نبودی و چون با رسول حکایه کرد همچنین تفسیر بود برای مصلحتی دین که در تفصیل آن بود که اگر بر جمله گفتی آن مصلحت نبودی و لیته از بهر آن گفت که حساب عرب بر هلال باشد و هلال که ماه آید بود در شب پیدا بود و آنکه حق تعالی حکایت کرد از موسی علیه السلام و مناجات ندن او برادر خود را هرون موسی گفت برادر خود را که ای هرون خلیفه من باش در قوم من و بجای من بایست و اصلح باش در نفس خود و بنی اسرائیل را با صلاح او را آنچه در حسب باشد با صلاح آوردن آن در حال غیبت من و اگر کسی ترا از ایشان با فساد دعوة کند گفتار او مشنو و پس روی مفسدان مکن و درین آیة دلیل است بر آنکه منزلت امامت نبوت داخل نیست که اگر بودی هارون علیه السلام محتاج آن نبودی که موسی علیه السلام وی را خلیفه کند در کار امت دی با آنکه وی معمر بود ای عجب موسی علیه السلام سی روز تا غایت چهل روز می برود برآنکه زود باز آید هارون را الخلیفتی بجای خود می نشاند و وی را اصابت میکند رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دار دنیا رخت با جوار ایزدی برد بلکی چنانکه رجوع نباشد باد و بنا بر امت خلیفه نگذارد و وصایت نکند اینست کاری سرسری که کار نبوة و شریعت او کرده بود اما وصایت او هارون را با آنکه دانست او جز آن نکند از آنکه چنانکه در مثل گفته اند که ارسل حکیما و اوصه با آنکه رسولی حکیم فرستی وصیتش کن و نیز گفتن تکلیف موسی بود و شنیدن تکلیف هارون و اگرچه ناگفته همان بودی بعصمت تا هر دو را ثواب حاصل آید

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ

حق تعالی درین آیة حکایت آن کرد که موسی علیه السلام بمیقات خدای رفت با آن هفتاد مرد برگزیده و آن چنان بود که چون خدای تعالی فرعون را هلاک کرد موسی را وعده داد که توریة کتابی دهد تا حجتی باشد ایشان را او شرف و ذکری در میان ایشان و اعقاب ایشان چون وقت آمد قوم تقاضا کردند خدای تعالی توریة بموسی فرستاد ایشان آن بشنیدند گفتند که ما چه دانیم که این کلام توست یا کلام بعضی از بشر یا کلام خدای تعالی ما را با خود ببر آنجا که میقات و میعاد توست و مناجات تو با خدای تعالی تا آنجا حاضر شویم کلام خدای تعالی بشنویم موسی علیه السلام گفت بار خدایا تو عالم تری با آنچه ایشان میگویند حق تعالی گفت روا باشد ایشان را بیار تا کلام من بشنوند موسی علیه السلام بنی اسرائیل را گفت خدای تعالی دستوری داد که هر که میخواهد که با من تا کلام خدای بشنود و ایشان ششصد هزار مرد بودند آن تمام که پیران پیر و نورسیدگان در آن میانه نبودند موسی علیه السلام از ایشان هفتاد هزار مرد اختیار کرد و آنکه از ایشان هفت هزار و آنکه از ایشان هفت صد و آنکه از ایشان هفتاد چنانکه گفت واختار موسى قومه سبعين رجلا ایشان را بر گرفت و با خود ببرد بکوه طور و موسی علیه السلام غسل کرد و جامه پاکیزه در پوشیده و وهب گفت که موسی علیه السلام را در هفتاد حجاب بردند و این هفتاد مرد بیرون حجابها بودند خدای تعالی وحی کرد بموسی بکلماتی که ذکر آن کرده شود فی قوله تعالی وکتبنا له فی الالواح من کل شیء و ایشان بشنیدند چون موسی علیه السلام از حجاب بیرون آمد ایشان را گفت کلام خدای بشنیدید گفتند کلامی شنیدیم و ندانیم تا کلام خدای بود یا نه و ما چیزی شنیدیم و هنوز ما را

همان شک حاصل است که بود و این شک زایل نشود الا که خدای را معاینه ببینم تو از خدای درخواه تا خود را معاینه بما نماید
موسی علیه السلام گفت بار خدایا میدانی که ایشان چه میگویند و این آنست که خدای ازین خبر داد یسألک اهل الکتاب
ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة موسی علیه السلام گفت رب ارنی
انظر الیک بار خدایا بنمای تا بنگرم جواب آمد از قبیل رب العزت که ای موسی لن ترانی تو مرا هرگز نه بینی ولکن انظر
الی الجبل ولکن دران کوه نگر و آن کوهی بود که از ان بزرگتر کوهی نبود و آن چنان بود که چون خدای تعالی گفت من تجلی
خواهم کرد بر بعضی کوهها همه کوهها سر بر آوردند مگر آن کوه و آن کوه را کوه زبیر گفتندی آن کوه سر فرو برد و گفت مرا
محل درین وقت موسی را گفت بدین کوه نگر که اگر این بر جا خود بماند و طاقت تجلی نور من آرد تو مرا به بینی انگه تجلی فرمود
و چون تجلی کرد و ظاهر شد نور عرش آن کوه را پاره پاره کرد و موسی علیه السلام بیفتاد و بیهوش شد در معنی تجلی خلاف کرده اند
ابن عباس گفت که چون نور او بر کوه طور پیدا شد ضحاک گفت حق سبحانه و تعالی بفرمود تا از حجابها چندانی نور بتافت که از بینی
گاوی بیرون آید کعب الاحبار عبد الله سلام گفتند چندانی نور عرش پیدا شد که بسوراخ سوزنی برود و سدی روایت کرد
از رسول صلی الله علیه وسلم که او این آیه میخواند و انگشت بر سر انگشت کهین نهاد و گفت این مقدار نور خدای تجلی فرمود
بر کوه طور و کوه طور ریش ریش کرد و گفته اند که بر زمین فرو برد و گفته اند که ریگ روان گرد انس مالک روایت کرد از رسول
صلی الله علیه واله وسلم که چون خدای تعالی تجلی کرد بکوه کوه شش پاره شد سه پاره بمدینه افتاد احد و ورقان و
رضوی و سه بمکه افتاد ثور و ثبیر و حرای و بیشتر مفسران برآنند که از ریگ روان گرد تا در جهان میرود تا بقیامت و بر جای
قرار نگیرد کلبی گفت این سوال روز پنجشنبه بود روز عرفه موسی را علیه السلام و روز آدینه که روز عید ظهر بود توریت
داد وهب گفت چون موسی سوال رویت کرد خدای تعالی ابری و صنای فرستاد و برعد و برق و صاعقه تا گرد آن کوه
در آمد و فرشتگان آسمان را گفت بروید بر موسی اعتراض کنید که چرا این سوال کرد و فرشتگان روی بموسی
نهاده اند از چهار سوی گرد کوه تا از هر جانب چهار فرسنگ بگرفتند اول فرشتگان آسمان دنیا بودند بر صورت گاوان
دنیا در دهن ایشان تسبیح و تهلیل می دمید باوازهای چون رعد سخت انگه فرشتگان آسمان دوم آمدند بر صورت
شتران الیف از اجلیه و آوازی عظیم بتسبیح و تهلیل موسی علیه السلام بترسید و اعضای وی لرزیدن گرفت و هر موی که براندام بود
از ترس راست گشت گفت بار خدایا استقالت کردم و پشیمان شدم مرا ازین اهوال نگاه دار خود برهان خبر فرشتگان و رئیس
ایشان گفت که موسی صبر کن که بس زود بجزع آمدی انکس که آن خواهد که تو خواستی ازین صابرتر باشد تو هنوز چه دیدی از بسیار
اندکی انگه فرشتگان آسمان سوم فرود آمدند در صورت کرکسان آواز ایشان بتسبیح و تهلیل بلند شده چنانکه نزدیک بود که کوه بدرد
گفتی که در خشش آتش اند انگه فرشتگان آسمان چهارم فرو آمدند و ایشان بهیچ جانور نمانند و بخلقت برف بودند آواز تسبیح و تهلیل
ایشان بیش از آواز فرشتگان پیشین بود انگه فرشتگان آسمان پنجم فرود آمدند برهائی که موسی علیه السلام نتوانست که در

ایشان نگاه کند از شدهٔ خوف بر جای بماند لرزه در اندامش افتاد و گریستن گرفت همچنین جبرئیل فرشتگان گفت قف مکانک
بر جای باش تا چیزی ببینی که طاقت آن نیاوری اکنون فرشتگان آسمان ششم فرود آمدند و خدای ایشان را گفت بروید و بر بنده من
اعتراض کنید که وی خواست که مرا ببیند ایشان آمدند با صورتها و خلقتی عجیب در دست هر یکی درختی از آتش چون درخت
خرما و لباس ایشان آتش بود چون در نفس آتش هر که که تسبیح کردندی و تسبیح ایشان این بود سبوح قدوس رب العزت ابدا لا یموت
موسی علیه السلام را خوف از حد بگذشت در زمان بر کشید با ایشان به تسبیح و گفت بار خدایا بنده‌ات و پسر عمران فراموشش مکن
بار خدایا من ندانم که ازین میدان جان بکنار برم یا نه بار خدایا که بروم بسوزم و اگر بایستم بمیرم رئیس فرشتگان گفت ای موسی
صبر کن آنرا که خواستی همانا باقت خوفت بنیابت رسید و دلت را قرار نماند که فرشتگان آسمان هفتم را گفت حجاب
بر دارید و اندکی از نور عرش من بموسی نمایید ایشان حجاب بر داشتند نور عرش ما شاء الله بموسی نمودند چون آن نور
بر کوه تافت کوه پاره گشت و هر سنگی و درختی که پیرامن آن بود گرد شد از عظمت آن اندکی نور عرش بود فذلک قوله فلما تجلی
ربه للجبل جعله دکا موسی علیه السلام بیفتاد بی هوش چنانکه پنداشتی که روح از تنش رفت و فرشتگان آواز تسبیح و تهلیل بلند کردند
و حق تعالی آن سنگ که موسی بر آن بود بر داشت و بلند کرد تا موسی سوخته نشود و صاعقه آمد از آسمان آتش عظیم و آن هفتاد کس را
که این خواسته بودند بسوخت و خدای تعالی بلطف و رحمت خود موسی را دریافت چون با هوش آمد گفت بار خدایا
توبه کردم و ایمان از سر گرفتم و من اولین کسانی ام که بدانند و ایمان آورند بر آن که ترا نشاید دیدن و هر که نور تو و
فرشتگان ترا ببیند دلش در بر نماند فما اعظمک واعظم ملائکتک چه بزرگواری تو و چه بزرگواری فرشتگان تو انت رب
الارباب و مالک الملوک لا یعدلک شیء و لا یقدمک شیء رب تبت الیک والحمد لا شریک لک رب العالمین
این خبر امام اصحاب الحدیث ابو اسحق احمد بن محمد بن محمد الثعلبی در کتاب العرائس فی المجالس و یواقیت التیجان فی قصص القرآن
آورده است و او مثبت رؤیت است ای عجب موسی علیه السلام از سر امتحان نه از سر ایمان نه از قبل نفس خود بلکه از زبان آن
گروه تا وان سوال رؤیت کرد جواب بنص قرآن لن ترانی آمد و حال برین جمله رفت که شنیدی و موسی بیهوش بیفتاد و کوه با آن
بزرگی ریگ روان شد و آن جماعت بصاعقه بسوختند ندانم که انجا که دیدار حقیقی باشد که ببینند و که تواند دیدن و که بماند
ای سبحان الله تسبیح فرشتگان آسمان همه تسبیح تقدیس و تنزیه است از آنکه چشم بینندگان او را دریابد و اگر گویی که این خبر است گویم
که این خبر تو است در دفتر تو است باری تسبیح موسی در قرآن است سبحانک تبت الیک این تنزیه هیچ چیز لایق نیست الا بآن
که تو منزه از آنکه چشم بینندگان ترا دریابد و خاصه سر دیدار دیده شود و هم درین کتاب آورد که واقدی گفت که چون
موسی بیهوش بیفتاد فرشتگان آسمانها میگفتند مالابن عمران و سوال الرؤیت و هم درین کتاب آورده است که فرشتگان
می آمدند و لگد بر وی میزدند و میگفتند یابن النساء الحیض اطمعت فی رؤیت رب العزت و این اخبار واهی و ضعیف است اما
چنین گفته ایشانست بر ایشان حجت بود اگر خطاب فرشتگان با چون موسی کریمی کلیمی این باشد که شنیدی با آنکه او خاکی بود و بس

علی الکافی جیحچ تنبس جواب خواجه از میان جان و صمیم اعتقاد گوید چه گونه خواهد بودن موسی سوال رویت از قبل نفس خود نکرد تا کسی را درین
شکی باشد بلکه سوال قوم بود چنانکه قرآن بران ناطق است قالوا ارنا الله جهرة و قوله تعالی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة
اتهلکنا بما فعل السفهاء منا این معنی حواله با سفیهان کرد اما آنکه گفت ارنی بنمای بمن تا بنگرم این از بهر آن گفت که او سفیر
قوم بود و یکی که از بهر غیری با پادشاهی سخن گوید در باب شفاعت از خود گوید و منت بر خود نهد اگر گویند که برین قاعده روا باشد
که مستحیلات خواهد گویم روا باشد چون داند که در جواب لطف باشد بعضی باشند بعضی ملکان داد و دیگر چون موسی علیه السلام دانست
که جوابی که از قبل خود گوید حسم ماده شبهه قوم او نباشد و قطع شبهه در جوابی بود که از قبل رب العزت بود سوال کرد چنانکه
در اخبار آمده است که موسی را گفتند که از خدای بپرس تا او بخسپد یا نه موسی گفت محال مگویید خواب بر خدای روا نبود ایشان
گفتند تو بپرس تا چه جواب آید موسی گفت بار خدایا میدانی که چه میگویند حق تعالی وحی کرد بموسی و گفت این سایلان را حاضر کن
و دو قدح آب پر کن و بر دست گیر تا ایشان را این حال روشن گردد موسی علیه السلام همچنین کرد یکساعت بود خواب بر وی غالب شد
دستش بر هم آمد قدحها بشکست و آب ریخته شد از خواب در آمد قدح شکسته ریخته جبرئیل آمد و گفت خدای میگوید اگر من بخسپم
آسمان و زمین که نگاه دارد که تو دو قدح نگاه نمی توانی داشتن ایشان را شفا حاصل شد و شبهه زایل گشت و دیگر آنکه مراد
برویت علم ضروری است و رویت بمعنی علم بسیار آمده است پس معنی این بود که بار خدایا مرا چون شناسا گردان باظهار بعضی آیات
تا من ترا بشناسم چنانکه کسی کسی را بیند چنانکه در حدیث آمده است سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر خدای جواب
داد که تو بدین طریق و برین وجه مرا نتوانی شناخت و قوت تو احتمال آن آیه نتواند کرد و لکن بکوه تا من آیتی از آن بر کوه طور اظهار
کنم اگر ثابت شود و قرار گیرد برای تجلی آن آیه است تو طاقت آن توانی داشتن چون کوه را آیتی از آیات خدای ظاهر گشت
کوه را خورد و مور کرد و موسی علیه السلام بیهوش شد از عظمت آنچه دید چون با هوش آمد گفت بار خدایا تو منزه از آن که ترا
بدین وجه توان شناخت من توبه کردم و اولین کسی ام که معترف و مومن باشد بعظمت و جلالت تو و خدای تعالی بجواب لن
لن ترانی گفته است و لن نفی مستقبل را بود و قیامت مستقبل است پس در قیامت توان دید و نیز رویت به استقرار جبل
معلق کرد و استقرار جبل نبود و بل رویت هم نباشد و موسی تنزیه کرد و توبه کرد از سوال رویت اگر رویت ایمان بودی
چگونه از ایمان توبه کردی و توبه پیغمبران بنزدیک ایشان یا از گناه صغیره بود یا از کبیره و منکران رویت کبیره بر پیغمبران روا دارند
پس بهر حال که باشد این یا کبیره باشد یا صغیره و بنزدیک ما توبه پیغمبران آن بود که ترک آن اولی تر بود جنید را پرسیدند
که موسی چرا گفت که من اولین مومنان ام و پیش از و مومنان بوده اند گفت مراد آنست که اولین کسی سوال رویت کرد
من بودم پس اول کسی که ایمان آورد بانکه خدا را نتوان دیدن وی باشد ابن عباس گفت که چون موسی علیه السلام بکوه طور شد
بمقامات حق تعالی ویرا گفت ای موسی بچه آمده گفت برای هدی آمده ام بار خدایا از بندگان کرا دوستر داری گفت آنکه
مرا یاد دارد و فراموش نکند گفت بار خدایا کدام بنده قاضی تر است گفت آنکه حکم بحق کند و متابعت هوا نکند گفت کدام بنده

عالمتر است گفت آنکه علم مردمان با علم خود اضافت کند این سود کند است چون خدای تعالی موسی را مقرب گردانید دیگرها برداشت
نگاه کرد بنده را دید در سایه عرش گفت بار خدایا این بنده کیست گفت آنکه بر مردمان حسد نبرد و مادر و پدر را نیکوی کند و سخن چین
نکند گفت بار خدایا از بندگان تو کدام نیکو عمل تر باشند گفت آنکه زبانش دروغ زن نباشد و فرجش زانی نباشد مومنی باشد نیکو خوی
گفت بار خدایا کدام بنده بدعمل تر باشد گفت فاجر بد خوی بر دروغ بطال باشد و بشب مردار بود قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ
عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ
حق تعالی درین آیه حکایه آن میکند که با موسی گفته است چون از مناجات فارغ شد خدای تعالی گفت ای موسی من ترا بر جمله اهل زمان تو بر
گزیدم و ترا اختیار کردم باآنکه ترا رسول خود کردم بنزدیک خلایق و ترا بسخن گفتن با خود مخصوص گردانیدم آنچه ترا داده ام از شرف
نبوت و حکمت و شریعت و موعظه الواح از ابستان و برین نعمت از جمله شاکردان باش ابن عباس روایه کرد از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم که چون موسی را الواح داد او در الواح نگرید گفت بار خدایا مرا کرامتی داد که کس را نداد ی پیش از من خدای تعالی
وبرا گفت انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین آنچه من ترا دادم بستان و نگاه دار و بدو
بران محافظت کن و چنان باش که پس من ای بر دوستی محمد باش موسی گفت بار خدایا محمد کیست احمد است آنکه نام او بر عرش نقش کردم
پیش از آنکه آسمان و زمین آفریدم بدو هزار سال او پیغمبر منست و صفی و حبیب منست از خلقان من او را دوستر دارم از جمله خلقان و جمله
فرشتکان موسی گفت بار خدایا چون محمد نزدیک این منزلت دارد هیچ امت هستند از امتان که از امت او فاضلتر باشند
حق تعالی گفت ای موسی فضل امت او بر دیگران امتان چنانست که فضل من بر جمله خلقان موسی گفت بار خدایا مرا از امت وی گردان
ه کاشکی من ایشان را بدیدمی گفت ای موسی تو ایشان را نبینی و اگر خواهی که آواز ایشان بشنوی من ترا بشنوانم گفت بار خدایا
خواهم گفت ای امت محمد همه جواب دادند از اصلاب پدران و ارحام مادران و گفتند لبیک لبیک اللهم لبیک ان الحمد
والنعمة لک والملک لا شریک لک الله حق تعالی گفت ای امت احمد ان رحمتی سبقت غضبی رحمت من سابق شد خشم مرا و عفو من عقاب
مر شما را بدادم پیش از آنکه از من خواستند اجابت کردم پیش از آنکه مرا خواندید و بیامرزیدم پیش از آنکه در من عاصی شدید هر که روز
قیامت گواهی دهد که من یکی ام و محمد بنده و رسول من است بهشت برم و اگرچه گناهش بیشتر از کف دریا بیشتر بود و ذلک قوله تعالی
وما کنت بجانب الطور اذ نادینا کعب الاخبار گفت جرا از احبار جهودان چون و برا دید که میگریست گفت چرا میگری گفت
یکی از کارها مرا یاد آمد کعب گفت بآن خدای که ترا آفرید که اگر من بگویم که چرا میگری و تو دانی که چنانست مرا تصدیق کنی گفت آری
گفت بخدای بر تو که در توریة یافتی که موسی گفت بار خدایا من در کتاب خود ذکر امتی می یابم که بهترین امتان باشند امر بمعروف
و نهی منکر کنند و بکتب همه اولین و آخرین ایمان دارند و با اهل ضلالت قتال کنند تا با دجال اعور قتال کنند بار خدایا ایشان را
از امت من کن حق تعالی گفت ایشان امت محمد اند جبر گفت همچنین است کعب گفت می یابی میدانی در توریة که موسی علیه السلام گفت

بار خدایا من در کتاب جماعتی می یابم که ایشان حمد تو کنند و مراقبت آفتاب کنند برای اوقات نماز و چون بر کاری عزم کنند گویند که
فلان کار کنیم ان شاء الله بار خدایا ایشان را از امت من گردان گفت ایشان امت محمد اند جبرئیل گفت همچنین است کعب گفت می یابی در توریة
که موسی گفت بار خدایا من ذکر امتی می یابم که صدقات و کفارات بخورند و روا باشد ایشان را و امتان پیشین را روا نبود
که بخورند صدقات و قربان خود بنهادندی تا آتش آنرا بسوختی و موسی علیه السلام از صدقات بندگان و پرستاران خرید و آزاد کردی
و آنچه بماندی جایی ژرف بکندندی و در آنجا انداختی تا راجع نشود با آنکه داده باشند و این امت مستجیب باشند و مستجاب باشند و شافع
و مشفوع باشند بار خدایا ایشان را از امت من گردان حق سبحانه و تعالی گفت ایشان امت احمد اند جبرئیل گفت همچنین است کعب گفت می
یابی در توریة که موسی گفت بار خدایا ذکر امتی می یابم که چون بر بلندی شوند تکبیر کنند و چون نشیبی فرو آیند حمد کنند خدا برا خاک طهور
ایشان باشد و زمین مسجد ایشان هر کجا که باشند از جنابت بخاک طهور ایشان باشد که کنند چون آب نیابند و روز قیامت
اغر محجل باشند از آثار وضوی بار خدایا ایشان را از امت من کن گفت ایشان امت احمد گفت بار خدایا در توریة صفت قومی می
یابم که چون همت کنند بطاعت هنوز طاعت ناکرده یکی را ده بنویسند گفت بار خدایا ایشان را از امت من کن گفت ایشان امت
احمد اند گفت بار خدایا در توریة صفت قومی می یابم که ایشان امت مرحومه اند ضعیفان باشند کتاب بمیراث برگیرند بعضی از ایشان
ظالم النفس خود باشند و بعضی مقتصد و بعضی سابق بالخیرات و جمله ایشان مرحوم باشند ایشان را گفت از امت من کن گفت ایشان امت
محمد اند گفت بار خدایا در کتاب خود قومی را می یابم که مصحفها را ایشان دلهای ایشان باشد لباس اهل بهشت پوشند در نماز صف
کنند در مسجدها چون صفهای فرشتگان ایشان در مساجد تسبیح و تهلیل چون النحل باشد از ایشان کس بدوزخ نشود که آنجا بماند همه ایشان
از امت من کن گفت احمد اند موسی علیه السلام عجب بماند از چیزهای که خدای تعالی است محمد را داده بود گفت بار خدایا مرا از امت
محمد گردان خدای سبحانه و تعالی برا سه آیت داد و ایت اینست و سیم ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون موسی را علیه السلام
باین دلخوش (؟) وکتبنا له فی الالواح بنوشتیم ما از بهر او یعنی از بهر موسی علیه السلام هر چه بنی اسرائیل بدان محتاج بودند در دین خود از مواعظ
و احکام و تفصیل و بیان حلال و حرام و ذکر جنت و نار و غیر ایشان و اخبار این الواح الواح توریة است و آن ده لوح بود و گفته اند
که هفت بود از زبرجد سبز و یاقوت سرخ و درازی الواح برد راز (؟) قامت موسی بود و کتاب او چون نقش نگین بود ربیع گفت
توریت چندان بود که بار هفتاد اشتر بود و یک جزو او بیک ماه نتوانستندی خواند و کسی نبود که جمله برخواند مگر موسی علیه السلام
و یوشع بن نون و عزیز و عیسی علیهم السلام حسن بصری گفت که این آیه که وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء هو مدی (؟) رحمه
در توریة هزار آیه و از جمله آنچه در الواح بوده اینست که دانی بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله الملک الجبار العزیز
القهار لعبده و رسوله موسی علیه السلام سبحنی و قدسنی لا اله الا انا عبدنی ولا تشرک بی شیئا واشکرنی ولوالدیک الی المصیر
احییک حیوة طیبة تسبیح و تقدیس من کن که خدای منست جز از من و شرک میار بمن چیزی را و شکر من کن و شکر مادر و پدر خود که بازگشت با منست
زندگانی خوش دهم ترا و خون ناحق مریز که بر تو حرام کرده ام و الا آسمان و زمین بر تو تنگ شود و بنام من سوگند بدروغ مخور که من توفیق ندهم

ازانکه مرا و نام مرا تعظیم نکند و کواهی نمیدهد الا بانچه کوش شنیده باشند و چشمت دیده و دلت دانسته که من فردا قیامت ابلیس را تنها دیده را ام و ازان نشان
کواهی بر سیم و بر مردمان حسد مبر بفضلی که من ایشانرا داده ام که حاسد دشمن نعمت من باشند و کردنت ردّ نعمت من و زمان من تا
روزی و رحمت از تو بازنکیرم در رهای اسمان بر تو در نبندم و ذبیحه جز بر نام من مکش که هیچ قربان از زمین بر اسمان نرود که ازان بر
نام من نکشته باشند و بازن همسایه عذری مکن که آن سقفی عظیم است نزدیک من و بمردمان آن خواه که بخود خواهی این نسخه ده ابیات
است که در الواح بود خدای تعالی چون موسی را الواح داد ویرا امر کرد و گفت فخذها بقوة یعنی بکیر اینرا و بستان و بقوتی و جهدی و جدی تمام و جتهاد بلیغ
و عزمی درست چه عزم صمیم بود در عمل است باشند و قوم خود را بفرمای تا نیکوترین آنرا کیرند و کار بندند از فرایض و سنن حلال را حلال
دارند و حرام را حرام و هرچه از ثواب بیشتر باشد بران مواظبت کنند و گفته اند که احسن بمعنی است و گفته اند که در تورات
هم فریضه است و هم سنت و فرا گرفتن احسن آن باشد که جمع کنند میان فریضه و سنت انگه گفت بر سبیل تهدید و وعید که زود بود
که بنمایم سرای فاسقان و جای ایشان که دوزخ است پس باید که شما از ان بر حذر باشید و در فرمان خدای عصیان نیارید
قتاده گفت مراد آنست که شما را ایشام برم و منازل و مساکن آن کافران بنمایم تا بدانید که با ایشان چه رفت و عبرت کیرید
و مثل آن نکنید و گفته اند که مراد این دیار عاد و ثمود که گذر ایشان بران بوده گفته اند که مراد برارد و دران است یعنی کردیدن فرعون
و قوم او بر سر آب که خدا تعالی داد تا آب قوم فرعون را بر سر آورد و ایشان بر سر آب میکردیدند و بنی اسرائیل می دیدند و عبرت
میکرفتند سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ
يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا
حق سبحانه و تعالی میکوید که بکردانم از ایات خود و بازکنم و فرو کذارم آنرا که تفکر کنند و اعتبار بکیرند بان در خبر است که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم گفت که چون امت من دینار را تعظیم کنند هیبت اسلام از ایشان ربوده شود چون امر معروف و نهی از منکر نکنند
از برکت قران محروم مانند و گفته اند که معنی آنست که ایشانرا منع از ابطال آن کنند و گفته اند که کافران حاضر می آمدند و مردمانرا
از سماع قران منع میکردند شعرها میخواندند و سمرها و حکایتها میکفتند و لغو و سخنها بیهوده تا کسی قران کسی نشنود چنانکه خدا تعالی ایشانرا
حکایت کرد و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه خدای تعالی ایشانرا منع کرد از حضور آنکه منع ایشانرا از حضور صرف خواند
و روا بود که این وعده بود از خدا تعالی باهلاک ایشان بر سبیل بشارت موسی را و قوم او را و این متضمن و وعده
بود الظهار ایاتی و بیناتی که در بصیرت ایشان میفرماید دیگر هلاک این ظالمان و چون هلاک شده باشند مصروف
باشند از ایات پس بهر حال که بود این کتاب بود از هلاک ایشان بمالش ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا ذلک
اشارت بصرف و ایشان بتکذیب آیات و مستحق هلاکت شدند پس معنی آیه این بود که من باز دارم از ایات
خود بان که هلاک کردانم آنرا که در زمین تکبر کنند بناحق متکبر باشند که حق بود در آن تکبر ایشان و هوستان

و متقاني باشند و تنبيه ايشان از دنيا و عالم و بزرگ داشتن ايشان خويشتن را كه بان آلوده كردند و تكبر در رسان
بر نو كران حق بود از اعتقادي كه كرده باشد بر كرم خداي بود اكه صفت اين متكبران و حالت ايشان بيان كرد و گفت
كه اگر آيتي و معجزه كه ممكن باشد ببينند ايمان نياورند بان اصرار كرده اند بر كفر كه هيچ چيز از ان بر نخواهد گشت از
حق ميگريزند و در باطل مي آويزند اگر راه غوايت و جهالت و گمراهي ببينند انرا راه خود گيرند و اگر راه راست در شد
و صواب ببينند انرا براه خود نگيرند و از ان بر گردند و مراد بسبيل رشد دلايل و معجزاتي بود كه
مودي بود بطريق حق و مراد بسبيل غي مخاريق مبطلان است كه انرا شبهت سازند چنانكه سحره فرعون
كردند شبهها كه مبطلان آورند جمعي از ادليل سازند سحر فرعون كردند و ايشان راه حق شناسند و راه باطل
شناسند و حق از باطل دانند حق را انكار كنند و بباطل اقرار دهند براي دوستي رياست و طمع حطام دنيا
چنانكه بسياري كردند و ميكنند و خداي تعالى حكايت كرد از جهودان و يكتمون الحق وهم يعلمون
انكه حق تعالى بيان فرمود كه صرف كردن ايشان از آيات يا هلاك ايشان و فرو گذاشتن ايشان راه
حق را و رفتن ايشان بر راه ضلالت و جهالت از آنست كه ايشان بدروغ داشتند آيات و دلالات و اخبار
ما را در كتب منزلت از آنچه بود و خواهد بود و از ان همه غافل بودند و غفلت اگرچه سهوي باشد كه منافات علم ضروري
و تناسي تكليف نباشد و تا مكلف را مذمت نكنند اينجا مراد مجاز است نه حقيقت يعني حال ايشان در عدول و اعراض
از آيات خداي تعالى و تامل كردن اندر ان با حال كسي مانند سياهي و غافل باشند انكه گفت كه انانكه تكذيب كردند
آيات ما را و بقيامت و ثواب و عقاب ايمان نياورند و رسيدن ايشان بقيامت انكار كردن ايشان
انانند كه عملهاي ايشان باطل باشد يعني عمل ايشان بر وجهي واقع نشده كه ايشان بران مستحق ثواب باشند
براي انكه بر خلاف مامور كردند و هر كجا كه در قران لفظ احباط بود معني آن تغير با بد داد زيراك اتفاق است
ما را با كساني كه احباط گويند كه كافر از هيچ علمي نباشد بان چيزي كه از معصيت محيط شوند انكه بر سبيل تقريع و تنبيه
گفت كه اين كافران هيچ في نكردند كه ايشان مستحق آن شوند بلكه جزاي ايشان بر وفق عمل ايشان بود در
بر حسب كردار ايشان بود بر سبيل عدل بود نه بر سبيل ظلم وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ
عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ
وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اهل سير گفته اند كه چون موسى
عليه السلام از مصر بيرون خواست آمدن با بني اسرائيل ايشان را عيدي بود بان خواست آمدن بنزديك
قبطيان رفتند و حلي ايشان بعاريت بستدند و از شهر بيرون آمدند و در شب برفتند و شهر رها كردند چنانكه
قصه آن برفت و فرعون از پس ايشان بيامد و او با قوم خويش در دريا غرق شد و حلي در دست ايشان بماند چون

موسی علیه السلام بمیقات خدای رفت بمناجات سامری مردی بود منافق و زرگر در ردی زمان در فتی در بنی اسرائیل فتوی

داشت ایشان را گفت حلیها بمن آرید تا برای شما جیزی سازم که از ان شاد گردید همه بیاوردند و بوی دادند او ان گوساله

ساخت زرین و با شادی و جابک دستی جنان کرد که مخارف کلوی وی جنان بود که جون باد در روی دمیدن از دهن

او آوازی بیرون آمد جون آواز گاو جنانکه از مخارف نای و نی آوازهای مختلف پدید آید جون باد در ان دمیدند

و از ایشان در روزی که باد بود بر جهت باد نهاد جنان که باد در زیر او شدی و بدهن او بیرون

آمدی که آواز گاو را ماندی این قول جای بلخی و جماعتی محققان است دیگر گفتند که او خاک سم اسب جبرئیل برداشت

در واندا خت گوساله شد از گوشت و خون و او را آوازی پدید آمد جون آواز گاو و قصه این سورة طه بیاید

ان شاء الله حق سبحانه و تعالی این حکایت کرد و گفت که قوم موسی پس از انکه موسی بمناجات رفت از حلی و زیوری که ایشان را

بود گوساله گرفتند ساختند تنی بود بی جان قالبی بود بی روح که او را بانگی بود جون بانگ گاو و گفته اند که یکبار بانگ

بکرد و گفته اند که بانگ کردی ولکن نجنبید و انکه گفت از خاک سم اسب جبرئیل بود گفت که همان بکبار بانگ

بکردی و انکس که گفت که هر وقت بانگ کردی و بجنبیدی بان گفت که در مهب باد بودی و ساز آن

راست بودی بانگ کردی انکه حق سبحانه و تعالی بر سبیل تنبیه و تقریع گفت که آیا ایشان نمی دیدند که این گوساله با ایشان

سخن نگفت و ایشان را راهی نمود و جمادی بود عجب از ایشان با انکه این همه دیدند و او را یعنی آن

گوساله را بخدای گرفتند و ایشان در آنچه کردند ظالم بودند که عبادت را نه در موضع خود نهادند ظالم نفس خود

بودند بانکه بگوساله پرستی خود را مستحق عقاب گردانیدندی انکه خبر داد که ایشان جون بدانستند که بد کردندی

و از دست خود اندر افتادند و پشیمان گشتند و بدانستند که گمراه شده اند پس از انکه موسی علیه السلام باز آمد

و ایشان را معلوم شد که آن تلبیسی بود که سامری بر ایشان کرد ایشان از سر پشیمانی و ندامت گفتند که اگر خدای

ما بر ما رحمت نکند و ما را نیامرزد و ما از جمله زیان کاران باشیم حسن بصری گفت همه گوساله پرست شده بودند مگر هارون

علیه السلام نبینی که موسی علیه السلام خود را و هارون را دعا کرد و اگر مومنی دیگر بودی او را با خود با هارون در دعا

شریک کردی بگفتی که رب اغفرلی ولاخی وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي

أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي

فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ

وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ جون موسی علیه السلام از میقات بازگشت قوم خود را دید که همه گوساله پرست شده بودند

و گفته اند که خدای تعالی موسی را از این حال در میقات مناجات خبر داد جون باز آمد خشمگین و اندوهگین روی با

ایشان آورد و زبان ملامت در ایشان بگشاد و گفت بد خلافتی بود که شما کردید در خلیفتی من و کذشتگان بودید مرا

از پس آنکه من برفتم بطور و شما را بگذاشتم ای تعجیل کردید و بتر بردید بر فرمان خدای و شما کار را دیا تمام گفتند با خود که میعاد
با آخر رسید و موسی باز نیامد وی بمرده است و این سامری گفت ایشان را که موسی هرگز باز نیامد و او بمرده است چون
این بگفت الواح را از دست بینداخت از خشم و سر برادر خود را فرا گرفت و بخود کشید یعنی وی برادر را در بر گرفت و دست
در گردن او آورد از آنکه ایشان بجهل روز دیگر را ندیده بودند این باری از سر شفقت و مهربانی کرد نه از سر غضب و استحقاق
که این فعل سفیهان باشد و موسی علیه السلام دانست که برادر را درین جرمی نیست و برین حمل کردن اولی تر باشد بر استحقاق
و اهانت و معنی لا تأخذ بلحیتی ولا برأسی در جای گفته شود انشاء الله انکه برادر خود را گفت که ای برادر با این
قوم چگونه بودی و چه کردی هارون گفت ای برادر ان ای پسر مادر من و هارون برادر موسی بود پدری و مادری و مادر
ذکر مادر را از برای آن کرد تا مهربانی موسی در زیادت کرداند که شفقت و مهربانی از قبل مادر بیشتر باشد گفت
ای برادر این قوم مرا ضعیف کردند و تنها یافتند با این همه من تقصیر نکردم ایشان را وعظ گفتم و بیم کردم ایشان گفتار
من نشنیدند و نزدیک بود که مرا بکشند از غایت انکاری که من کردم بر ایشان ای سبحان الله اگر در حیوة
موسی با هارون در غیبت چهل روز این معامله کردند و او را ضعیف کردند و بیم آن بود که وی را بکشند و او خلیفه موسی بود
و وزیر پس بود بر قوم پس اگر هارون رسول این و مانند این کنند چه عجب باشد چون موسی علیه السلام هارون را
در بر گرفت و سرش در کنار آورد و او در حال غضب و خشم بود جمعی که آن دیدند پنداشتند که با وی عقابی میکنند
هارون گفت ای برادر درین حالت که تویی دشمنان که از دور نگاه میکنند چنین پندارند که تو با من عتاب میکنی و دشمنان را
بمن خرم مکن که ایشان چون این تعظیم را استحقاق پندارند شماتت کنند و مرا با این ظالمان که درین خوض کردند و رضا دادند
قرین مگردان و این سخن بر من منه که چرا از پس من نیامدی و مرا خبر نکردی که آمدن صلاح نبود چون ایشان در حضور
من گوساله پرست شدند همانا که در غیبت من بتر کردندی و عذر این میخواست و میگفت انی خشیت ان تقول فرقت
بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی موسی علیه السلام چون حال هارون بدانست از تقصیر نکرده است گفت بار خدایا بیامرز مرا و
برادر مرا و ما را در رحمت و مغفرة و آمرزش خود داخل گردان و بر ما رحمت کن و تویی آن خدایی که رحمت کننده
رحیمانی و این دعا که کردند برای گناهی نبود بلک انقطاع بود با خدای و خشوع تا بر آن تحصیل ثواب و رفع درجات کنند و ذکر برادر
برای آن کرد تا بدانند آنچه با هارون کرد از گرفتن سرش و بخود کشیدن بر وجه استحقاق و غضب بود که آنکس که بر کسی خشم معامله
کند عقیب آن او را چنان دعا کند إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ۝ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝
وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ
آنانکه گوساله را معبود خود کردند گرفتند و گوساله را پرستیدند زود باشد که برسد بایشان و فرا گیرد ایشان را غضبی و خشمی

عذابی و مذلتی و خواری در زندگانی دنیا آن خشم که بایشان رسید از خدای ایشان در دنیا آن که ایشان را فرمودند که بر یکدیگر
نهید و یکدیگر را تیغ بکشید تا توبه شما قبول باشد و ذلت آن بود که از سرای خود بیرون شدند و شهر خود بگذاشتند و غدبت
ذلت باشد و این مقصود نیست بر ایشان بلک دروغ گویند بر خدای از خدای هم این جزا یابد از غضب و مذلت و این جزای
هر دروغ زنی است تا روز قیامت مالک ابن انس گفت که هیچ مبتدع نباشد و الا که از بالای سر خود مذلتی یابد و گفته اند
که این مذلت کزیت است که بر ایشان نهاده اند انکه گفت که ما همچنین جزا دهیم دروغ گویند کار از هیچ دروغ عظیم تر از ان نبود که سامری
گفت و اشارت بگوساله کرد که هذا الهکم و اله موسی انکه گفت که انکسانی که ایشان بدی کردند بخدای کافر شدند و معاصی
کردند پس انکه توبه کردند و ایمان آوردند و از معاصی باز ایستادند ما در توبه بر ایشان در نبسته ایم توبه ایشان قبول
کنیم و ایمان بپذیریم و ایشان را بیامرزیم بدرستی که خدای تعالی تو ای محمد امرزنده و مهربان است پس از انکه توبه کنند گناهان
ایشان را بیامرزد گفته اند که برای لفظ توبه و ایمان جدا کرد که توبه ایشان نه بلفظ بود و نه بدل بلکه بکشتن بود و ایمان آوردند
و تیغ بر داشتند و در یکدیگر نهادند در فضای ظلمتی که پدید آمد چون روشن شد هفتاد هزار مرد کشته شده بودند چون موسی
خشم گرفته بود و در غضب بود که دیرا برسخن گفتن میداشت چنان بود که گفتی که خشم او سخن میگوید چون خشم بنشست دلم گشت
که خشم او ساکن شد الواح را که بیفکنده بود برگرفت و الواح بر آن بنداخت بود که از قوم در خشم بود و او در الواح برای
قوم خود می بایست چون ایشان را دید که بت پرستی کرده بودند و روی با دست عمل نهاده از خشم ایشان الواح از سخن
گفتن خاموش بود بنداخت چون ساکن شد آن الواح بر داشت و در نسخه آن الواح نوشته آن هدایتی و بیانی هر چیز برا که بدان
محتاج بودند از امور دین و رحمتی و منفعتی بود کسانی را که ایشان از خدای بترسید و برای ترس از خدای خویش و از عقاب
برانچه در الواح است عمل کنند وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ
قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن
تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا سدی گفت سبب اختیار کردن موسی علیه السلام این هفتاد مرد را آن بود
که خدای تعالی گفت که گروهی را با خود بیار تا این گناه گوساله پرستی عذری خواهند موسی این هفتاد را اختیار کرد و با خود ببرد
تا ایشان از آن گناه باز ایستند عذری ارند این گفتند که لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ما ترا باور نداریم تا خدای را معاینه ببینیم حق تعالی
گفت اگر ننیامان ایشان را مهلت دادم و عقوبت تعجیل نکردیم تو نذر رسان مهلت نخواهم دادن و جز عقوبت معجل نخواهد بودن صاعقه در ستاد
از آتشی از آسمان بیامد و هر هفتاد مرد را بسوخت وهب گفت جمعی از بنی اسرائیل گفتند که ما را با دربست که خدای با تو بی واسطه
سخن میگوید و اگر چنین بودی که هما نا تو زنده نماندی که هیچ آدمی طاقت ندارد که کلام او بشنود اگر راست میگوئی ما را با خود ببر
تا ما بشنویم که با تو سخن میگوید چون آن سخن گفت و بشنیدند گفتند چه امین باشیم که این کلام خدای است یا سخن شیطانست ما ترا باور
نداریم تا خدای را ببینیم آتش بیامد و همه بسوخت بعضی دیگر گفتند که خدای تعالی گفت موسی را که از هر سبطی شش کس را برگزین برگزید

هفتاد و دو برآمدند موسی علیه السلام گفت هفتاد می باید دو تن بنشینند درین با یکدیگر مشاحنت کردند هر کسی میگفت که من بنشینم یوشع نون
و کالب بن یوقنا گفتند که ما بنشینیم ایشان برفتند و آن محال بگفتند تا کی خود برسید پس اینست که خدای خبر داد و گفت که موسی علیه السلام
اختیار کرد از میان قوم خویش هفتاد مرد را و ایشان را بطور سینا برد بمیقات خدای خویش چون موسی بکوه طور رسید ابری
بیامد و همه را باز پوشید و خدای تعالی با موسی سخن گفت از امر و نهی و وعظ و زجر و ایشان می شنیدند چون ابر باز شد موسی علیه السلام
ایشان را گفت بشنیدید گفت شنیدیم گفتند ولیکن ما را همان شک باقی است ایمان نیارم و باور نداریم که آن سخن خدای است
تا وی را نه بینیم چون ایشان این بگفتند زلزله در کوه افتاد آن هفتاد مرد بیفتادند و بر جای بمردند و از امیر المومنین علی رضی الله عنه
روایت کرده اند که او گفت که موسی و هارون علیهما السلام بدامن کوهی میرفتند در آن جایگاه بنشستند هارون در خواب شد و هم
در خواب فرمان یافت و فرمان خدای بوی رسید موسی علیه السلام وی را بنشست و هم آنجا دفن کرد و پسران هارون علیه السلام
شبر و شبیر بادی بودند چون بازگشت بنی اسرائیل گفتند هارون را چه کردی گفت وی را وفات رسید ایشان گفتند که تو هارون را
ببردی و وی را بکشتی و باز آمدی و اکنون میگویی که وی را وفات رسید و ایشان هارون را دوست تر داشتندی موسی گفت با من بیایید
تا دعا کنم که خدای تعالی وی را زنده گرداند تا او بگوید که من وی را نکشتم گفتند که ما همه نتوانیم آمدن تو هفتاد مرد را اختیار کن و با خود ببر اختیار
کرد و بیامدند تا بسر گور هارون موسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی هارون علیه السلام را زنده گردانید گفت ای برادر ترا من کشتم هارون
گفت معاذ الله من بمرگ خود مردم ایشان خجل شدند خدای تعالی رجفه فرستاد و ایشان همه بمردند و گفته اند که این رجفه
مرگ و هلاک نبود آن بود که چون ایشان بمیقات رسیدند با موسی علیه السلام از هول و هیبت آن مقام لرزه و ارتعاش بر ایشان
پدید آمد که نزدیک بود که مفاصل ایشان از یکدیگر جدا شود چون علیه السلام بدید دعا و تضرع کرد تا خدای تعالی دلهای ایشان
با جای بداشت و ایشان را آرام داد و آن ترس و ارتعاش از ایشان برگرفت تا ایشان ساکن شدند و کلام خدای بشنیدند
برای این گفت رب لو شئت اهلکتهم ای بار خدای اگر خواهی تو توانی که ایشان را هلاک کنی پیش از این و مرا نیز ای بار
خدایا تو ما را هلاک میگردانی بانچه سفیهان و بی خردان قوم ما کردند از پرستیدن گوساله و از طلب کردن و در خواستن دیدار تو
و این بر سبیل استعطاف است یعنی ای بار خدایا ما را هلاک مکن بفضل و کرمت بگناهی که سفیهان قوم ما کردند ان هی الا فتنتک این و
ابتلاء تو که مکلفان کنی در باب تهدید تخویف کنی و تهدید بصر کردن با آنچه فرستاد از رجفه و صاعقه بر آن قوم از سبب سوال رویت تا
عقوبت باشد ایشان را و اعتباری بود غیر ایشان را و این چنانست که گفت اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین یعنی
با مراض و انتقام ایشان را در هر سالی یکبار دو بار امتحان و ابتلا کنیم ابن عباس گفت که معنی فتنه عذابست ای ما هی الا عذابک تو بر کفر و معصیت
ایشان و سوال رویت عبادت عجل و خدای تعالی عذاب را فتنه خواند فی قوله یوم هم علی النار یفتنون و براین معنی دلیل است این الا محنت
و ابتلاء تو چون با من سخن گفتی و ایشان سخن بشنیدند و بر سخن گفتن تو استدلال ساختن بر رویت تو استدلال فاسد در فتنه افتادند
و تو محبت و ابتلاء هلاک گردانی آن را که خواهی از جاهلان که در معرفت و شناخت تو ثابت قدم نباشند و راه نمایی تو آن را که خواهی از ...

که ایشان الله را شناسند باین محنت و فتنه ازان معرفت ثابت قدم بگشتند و چون سبب ضلالت و هدایت محنت بود و آن از خدای
بود ازان سبب این هر دو را بخدای اضافت کرد چنانکه گفت فزادهم رجسا الی رجسهم چون سبب زیادتی رجس ایشان سورة بود
نسبت دادن با سورة کرده تویی آن خدای که خذلان کنی آنرا که خواهی بفتنه تا صبر کند و ثواب صابران نیابد اینجا ش خذلان باشد
دانی که هدایت کنی و راه نمای باین فتنه از اهل الطاف و توفیق و تثبیت تو خدای ما و خداوندکار ما و اولی تر بما از هر کسی ما بیامرز و بر ما
رحمت کن و تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي
أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا
يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ
الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ
عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
و بنویس از برای ما ای خداوندکار ما درین سرای نزدیکتر که آنرا دنیا خوانند برای ما نیکویی یعنی از برای ما ثابت
کن و واجب گردان در دنیا چیزی و عافیت و سرانجامی نیکو و روزی فراخ و عیش خوش و تنی درست ما کرامت کن بانواع
راحت و صحت و توفیق دادن بران عمل صالح تا همه افعال و اقوال و اعمال ما حسنه باشند و هیچ سیئه نباشد در آخرت ثوابی جزیل
و نعیم جنت و مرافقت ابرار ما را روزی کن بدرستی و حقیقت که ما بندگان تو ایم رجوع با تو کردیم و با درگاه تو گریختیم و بر
کردهای بد خود پشیمان شدیم خدای عز و جل گفت که من عذاب خود را بانکس رسانم و عذاب انکس را کنم که خواهم از کسانی
که درین عاصی شوند و مستحق عقوبت میگردند و رحمت و بخشایش من فراخ است همه چیز را شامل است و بر همه عام است در دنیا بر
مومن و کافر و بر فاجر و ذلک قوله الرحمن و خاص است در آخرة بر مومنان و ذلک قوله الرحیم عطیه عوفی گفت رحمت
او واسع است و بر همه کس الا آنست که بواجبی بمتقیان رسد بینی که گفت فسأكتبها للذين يتقون و خدای تعالی در دنیا کافرانرا ببرکت مومنان
روزی دهد و بطفیل مومنان و عذاب از ایشان باز میدارد و صرف میکند ایشان بمنزل کسی اند که در روشنائی چراغ
غیری باشند چون آن عزیز در روشنائی بادی ببرند فردای قیامت مومنان بجای دیگر بروند و نور و رحمت و روشنائی
با ایشان برود کافران در ظلمت ضلال و تاریکی شقاوت بمانند و گفته اند که این رحمت عام آن یک جزو رحمت است که در
میان خلایق قسمت کرده است و شفقت و مهربانی بر یکدیگر خلق را ازان یک جزو رحمت است که در میان خلایق قسمت کرده
است و مهربانی بر یکدیگر خلق را ازان یک جزو رحمت است ابن عباس گفت چون این آیة آمد ابلیس طمع در رحمت کرد گفت من نه مایوسم
چون رحمت او بر همه عام است بمن نیز رسد خدای تعالی قطع طمع او کرد و گفت فسأكتبها للذين يتقون من این رحمت برای متقیان نویسم
حسنه برای آنکه طریقه تو دارند و رد کس از جهودان و ترسایان که ایشان نیز گفتند که چون قاعده اینست که رحمت متقیانراست
الکفن که از معاصی اجتناب کنند و زکوة بدهند و بآیات خدای تعالی مومن باشند و متقیان از معاصی حذر کنند و زکوة مال

بدهند و بآیات ما ایمان آرند و رحمت خدای اینجا باین رسید و این رحمت ما راست حق سبحانه و تعالی گفت ای فرزندان یعقوب

از جهودان و ترسایان اینجا طمع بردارید که این را تخصیص در عقب است که الذین یتبعون الرسول النبی الامی این رحمت کسانی راست

که در آخر زمان باشند و محمد را دریابند و بوی ایمان آرند و متابعت دین وی کنند رسولی راست رفیع القدر عالی محل موید بمعجزات

باهره و دلالات ظاهره امی نانویسنده همچنان مانده که از مادر زاده علمی نیاموخته کتابی استفاده ناکرده از شهر مکه که اصل شهر مکه است

و را امی نام او و نعت او و صفت او و ذکر او در کتاب اهل کتاب که جهودان و ترسایان اند در توریة و انجیل که نزدیک ایشان

مکتوب و نوشته می یابند و نام و نشان و علامات وی در کتاب توریة و انجیل میخوانند که او ایشان را به نیکوئی فرماید

و از ناشایست و ناپاکیست نهی کند و بایمان فرماید و از شرک باز دارد و بمکارم الاخلاق و صلة الارحام فرماید و از عبادة الاصنام

و قطع الارحام منع کند و حلال کرداند از بهر ایشان چیزهای حلال و پاک که اینها را حلال بود و ایشان بر خود حرام کرده

بودند از بحیره و سائبه و وصیله حلال کرداند بر ایشان و باز دارد ایشان را از خبایث پلیدیها که میخورند و آنرا حلال میداشتند

چون مردار و گوشت خوک و خون و غیر آن و فرو نهد از ایشان بارهای گران تکلیف و عهدهای که در توریة بر ایشان نهاده بود و تکلیفهای

دشوار که ایشان را فرموده بودند از نماز پنجاه وقت و روزه نیمه سال زایل کرداند از ایشان غلهای بر گردن ایشان و این هم

عبارتست از تکالیف شاق که در گردن ایشان بود گردن ای چنانکه ایشان را فرموده بودند که بهر جایی نجاستی بودی از اندام و جامه

چون نجس شدی بیاببستی بریدن و غنیمتها که گرفتندی بسوزندی پس آنکه باین رسول ایمان آرند و او را تعزیز و توقیر کنند و در کارها

وی را نصرت و یاری دهند و متابعت نور کنند که قرآن است یا امام حق ایشان اند که مصلحان و رستگاران مفلحان و ظفر

یافتگان اند بثواب و در تفسیر اهل البیت و اخبار ایشان است که این نور علی بن ابی طالب است چون جهودان از آن رحمت

مایوس گشتند همه مسلمانان طمع کردند در آن رحمت خدای تعالی گفت باشید که این را تخصیص دیگر در عقب است و رسیدن

بدان رحمت بدین موقوفست و آن متابعت مرد است که در آخر آیه مذکور است که یکی از جمله نامهای وی نور است

و او علی بن ابی طالب است صلواة الله علیه که با نور محمد فرو فرستادند از عرش خدای و با پشت آدم نقل کردند و ایشان

هر دو از یک شهر و یک قبیله اند و یک بطن اند و ملکست و از میان ایشان جز یک پدر مختلف نمیشود ایشان هر دو با یکدیگر

بوده اند و یکدیگرشان فرو فرستاده اند از اصلاب پاکان بارحام پاکان چنانکه روات ثقات روایت کرده اند که رسول

صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری وی که در آن بیماری وفات رسید روزی گفت ادعوا الی قرینی قرینی مرا بمن خوانید عایشه

رضی الله [illegible] گفت پدر مرا میخواند او را بخواندند چون بیامد و بنشست رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روی نگاه کرد و گفت ادعوا الی قرینی

مرا بمن خوانید حفصه رضی الله [illegible] گفت پدر مرا میخواند او را بخواندند چون بیامد و بنشست رسول صلی الله علیه و آله و سلم همین سخن

میگفت ام سلمه رضی الله عنها گفت والله ما عنی الا علیا بخدای که جز علی را نمیخواند برفتند و آنحضرت را بخواندند و جماعتی از صحابه

حاضر بودند چون او را بدید گفت هذا قرینی فی الدنیا و الآخرة کان قرینی فی ظهر آدم و آدم فی الجنة و کان قرینی فی ظهر نوح

ی السفینة وکان قرینی فی ظهر آدم وابراهیم حین القی فی النار وهذا قرینی فی ظهر اسماعیل حین [illegible] الذبیح ثم لم نزل ننتقل من اصلاب الطاهرین
الی ارحام الطاهرات الی ان صرنا الی ظهر عبد المطلب فقسم الله ذلک النور والنطفة فجعل نصفه الی عبدالله وحبت منه وجعل نصفه فی عمی ابی طالب فجاء امیر المومنین
علی بن ابی طالب پس حضرت رسالت امیر المومنین را در آن حالت پیش خواند و بادی سری دراز گفت و زبان در دهن او کرد چون که چه را
[illegible] کرد از فرقه کرد چون باز پس آمد و گفت هذا عهد الیک و امیر المومنین رضی الله عنه گفت علمنی الف باب من العلم ففتح لی کل باب
الف باب گفت مرا هزار باب از علم بیاموخت که از هر بابی هزار باب دیگر کشاده شد و در انجا مفاخره گفت که آخرین بیتی از وی است
رمتنی بالعلم وقلبه صرت فقیها و پیغمبر ما را امی خوانند برای آنکه نبوشت و نخواند و شمار نکرد چنانکه خدای گفت وما کنت
تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه و پیغمبر ما گفت انا امة امیة لا نکتب ولا نحاسب و صفت او در توریة است چنانکه در قران آمده است
[illegible] احبار گفت در توریة است آنکه معنی این آیة است یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وحرزا للامیین
انت عبدی و رسولی سمیتک المتوکل لیس بفظ ولا غلیظ ولا صخب فی الاسواق ای پیغمبر ترا بفرستادیم گواه بخلقان و بشارت
دهنده و ترساننده و حرزی و معقل ایشان یعنی است خود را تو بنده منی و رسول منی ترا متوکل نام نهادیم تند یعنی در سب خوی و بد خوی
و سخت دل نباشد و بانگ دارنده و غلبه کننده نباشد در بازارها و اهل بدی را بدی جزا نکند و لکن عفو کنند و درگذارد و [illegible] را
بجواز خود نبریم تا دین کژ با او راست نکردانیم و بگشاییم و با دلهای بسته و چشمهای نابینا و گوشهای کر مولد او بمکه باشد
و ملک او بشام بود و امته و حمادان باشند بر همه حال شکر خدای کنند و دست و پای خود را وضو کنند و جامه از ساق برگیرند و
ساق برهنه کنند تا نیمه پاکیزگی و مراقبه آفتاب کنند برای نماز و هر کجا نماز ایشان را دریابد نماز کنند صف ایشان در نماز چنانک
باشند که صف ایشان در قتال آنکه برخواند ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص و صفت
او در کتاب بنی هارون که مبدل و منسوخ است اینست که احمد از فرزندان اسمعیل باشد داد آخر بنی مراست و او پیغمبر عربی است دین ابراهیم
دارد آزار در میان بندد و اطراف بشوید در چشم او سرخی باشد از میان دو کتف او مهر نبوت بود و مانند سرو باد [illegible] دار
[illegible] دراز نباشد و کوتاه کوتاه نبود و گلیم در پوشد و باندک قناعت کند و بر خر نشیند و در بازار رود خداوند عزت و قتل و سبی
و غارت باشد تیغ بر دوش نهد هیچ کس باک ندارد که با او ملاقات کند با او نمازی باشد که اگر با قوم نوح بودی بطوفان
هلاک نشدندی و اگر با عاد بود بباد هلاک نشدندی و اگر در ثمود بودی بصیحه هلاک نشدندی مولد مکه باشد و مساس [illegible] بود و ابتدا
بعثت او آنجا بود و سرای هجرت و مشرب باشد میان حیره و نخله و سبخه باشد چیزی نتولید و بر همه حال شکر خدای کند بر نعمت در خاک ملک
او بشام باشد صاحب او از فرشتگان جبرئیل باشد از قوم خود رنج بسیار ببیند و او را رنج عظیم کنند آنگه او را بر ایشان [illegible]
باشند تا ایشان را بجان در رود [illegible] او را مقامی باشد میان یثرب بحری او را بود و بصری بر و بود و لیکن عاقبت
او را باشد جمعی با او باشند که بمرگ شتابنده تر باشند از آنکه آب از کوه به بیابان کوه دلهای ایشان و دفترهای ایشان
در قربانهاشان خون [illegible] باشد شیران روز باشند و زاهدان شب ترس او دشمن را یک ماه ره برسد بنفس

خویش کار زار است تا مجروح کنند شرطه و حرس ندارد امر بمعروف و نهی منکر کنند و هم در توریت است که پیغمبری از برادران ایشان مانند تو که
موسی ای و کلام خود در دهن او نهم بهر چه او را وصیت کنم بگوید با امت و بر وی برکت کردم سخت سخت داود و از وی دوازده بزرگ بزاید و او را
برای امتی بزرگ باز پس داشتم و در انجیل نام او پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه فارقلیط است در انجیل است که بشارت میدهم
شما را که بفارقلیط چنین جایگاه بگشایم و چون بیرون آید اهل علم تقلید کنند و جمله حق تمام نماید و بکارها عظیم و اخبار عجب خبر دهد
و مدح کنند و برای گواهی دهد قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝
وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ۝ حق سبحانه و تعالی خطاب کرد رسول خویش را گفت بگوی
ای محمد که من رسول خدای و فرستاده وی ام بشما همه آن خدای که ملک آسمان و زمین و پادشاهی وی راست او خدای که هیچ خدا نیست جز او زنده
گرداند و بمیراند قادر است بر خلق حیوة و ابطال آن پس ایمان آورید بخدای و بپیغامبر آن پیغمبر امی ایمان که او بخدای تعالی ایمان دارد و بکلمات
خدای سخنهای او جمله گفت که مراد بکلمات عیسی مریم است و متابعت او کنید یعنی آن نبی امی را تا باشد که مهتدی و در راه است بیابید آنگاه گفت
که از قوم موسی جماعتی اند که بحق راه نمایند و بحق عدل و انصاف کنند امام محمد باقر رضی الله عنه گفت که این قوم بر زمین نکنند هیچ تغیر و تبدیل
تا دعوت پیغمبر ما بدیشان رسید یا نه درین خلاف کردند بعضی گفتند رسیده است جبریل روایه کرده اند از رسول که او گفت
شب معراج که مرا با آسمان بردند گذر من بر ایشان بود ایشان با من سخن گفتند و من با ایشان سخن گفتم جبرئیل گفت دانید که با که
سخن میگوئید گفتند گفت این محمد است پیغمبر آخر الزمان نبی امی ایمان آوردند و گفتند موسی علیه السلام ما را وصیت که هر که ایشان احمد را
دریابد از من سلام برسان رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت سلام بر موسی باد آنگه گفت ایشان را ده سوره از قران بیاموختیم و از
شرع جز زکوة نیامده بود ایشان را نماز فرمودم و زکوة و از شنبه منع کردم و بر آدینه حث کردم جریج گفت چون اسباط بنی اسرائیل
دست بمعصیت دراز کردند و پیغمبران را بکشتند و در زمین فساد میکردند سبطی از جمله ایشان گفتند بار خدایا ما از ایشان
نه ایم و بفعل ایشان راضی نیستیم از میان ما و ایشان جدا کردند آن خدای تعالی ایشان را راه داد در زمین تا بردند یکسال
و نیم میرفتند تا بوادی چین افتادند آنجا مقام کردند مسلمانان اند و در وی بقبله ما آوردند وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ
أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا
قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن
طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝ ما بنی اسرائیل را بدوازده سبط کردیم
در بنی اسحق بمنزلت قبیله باشند در بنی اسرائیل و برای آن دوازده نهادیم ایشان را که از دوازده فرزند یعقوب
بودند و برای آن جدا کردیم ایشان را که رتبه ایشان مختلف بود تا فاضل از مفضول پیدا شود و ما وحی کردیم چون قوم او از وی آب
خواستند و گفتیم او را که عصا خود را بر سنگ زن و آن سنگی بود مخصوص چهار سوی از هر جانبی سه چشمه بیرون می آمد هر سبطی چشمه

تا ایشانرا بایکدیگر خلافی نباشد و جنان می آمد که بروی زمین میرفت و قطره ازین با آن مختلط نمی شود پس موسی علیه السلام عصا
بر سنگ زد از و دوازده چشمه آب روان شد که هر قومی و سبطی مشرب و مورد خود را بشناختی و دانستی که چشمه او کدام است
و ابر را بر ایشان سایه وان کردیم یعنی در تیه گرما و آفتاب ایشانرا از نجابند و من و سلوی را انگبین و شمانه بر ایشان فرو فرستادیم
و ایشانرا گفتیم کو بخورید ازین روزیهای پاک و حلال که شما را کرامت کردیم با این همه که با ایشان کردیم کافر و ظالم بودند و بکفر ظلم
بر ما ظلم نکردند لیکن بر خود ظلم کردند که خود را از ثواب دایم و نعمت ابد محروم گردانیدند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَذِهِ
الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ فَ
بَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا
يَظْلِمُونَ ﴿﴾ و یاد کن ای محمد چون گفت اسباط بنی اسرائیل را بنشینید و ساکن شوید درین شهر که بیت المقدس است و گفته اند که زمین
شام بود و بخورید ازین دیه یا شهر از هر کجا که میخواهید و استغفار میکنید و آمرزش میخواهید و بگویید اللهم حط عنا
خطایانا و اندر این شهر که در شوید سجده شکر کنید تا گناهان شما بیامرزیم و احسان کنید و نیکو ورزید که بفرمائیم نیکوکارانرا نعمت
و فضل پس آنانکه ظلم بودند از ایشان بدل آنچه ایشانرا فرموده بودیم ظلم کردند و گفته که حطه ایشان بر طریق استهزا حنطه گفتند
و ایشانرا توبه و استغفار فرموده بودند ایشان قولی دیگر گفتند که دلیل اصرار کرد تا لاجرم فرو فرستادیم ما بر ایشان عذاب
از آسمان بجزای آن ظلم که کردند وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ
حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿﴾ وَإِذْ قَالَتْ
أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ
وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿﴾ حق سبحانه و تعالی گفت ای محمد بپرس از ایشان یعنی ازین جهودان مدینه بر سبیل تقریع و توبیخ نه بر سبیل استفاده
از احوال آن دیه که بر کنار دریا بود یعنی از احوال مردمان آن دیه که چون در روز شنبه تعدی کردند از فرمان
خدای در گذشتند و صید ماهی کردند در آن روز و ایشانرا از آن نهی کرده بودند ابن عباس گفت آن شهری بود میان
مصر و مدینه بر کنار دریا آنرا ایله خوانند ابن زید گفت میان مدین و عینونا بود زهری گفت نام او طبریه بود و ایشان از فرمان
خدای در گذشتند چون می آمدند با ایشان ماهیان در روز شنبه بر سر آب ظاهر و چون روز شنبه نکردندی یعنی تعظیم
شنبه نکردندی و تعظیم ایشان شنبه را آن بود که ایشانرا فرموده بودند که صید ماهی نکنند و بعبادت و طاعت مشغول باشید
پس ایشان چون شنبه نکردندی ماهیان با ایشان نیامدندی و ایشانرا ابتلا و امتحان کردیم و همچنان می آزمائیم و ابتلا میکنیم
بان فسق و نافرمانی که میکنند عکرمه گفت روزی نزدیک عبد الله عباس شدیم او را دیدم مصحف در کنار و می گریست گفتم ای پسر
عم رسول خدای چرا میگریی گفت ازین آیات که میخوانم در سورة الاعراف گفتم آن آیات کدام است گفت این آیات کدام است
گفت و سالهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر الآیة گفت شناسی گفتم آری گفت بدان که در آن شهر جماعتی جهودان

بودند در عهد داود علیه السلام که بر ایشان صید ماهی حرام کرده بودند روز شنبه خدای تعالی گفت چون خلاف کردند در فرمان من این روز شنبه
بر ایشان حرام کردم و ایشان را فرمودم تعظیم این روز هر که این روز معصیت کند و جز بطاعت مشغول نباشد او را عذابی کنم و ایشان را در روز
شنبه از صید ماهی نهی کردند چون شنبه بودی چندان ماهی پدید آمدی بر روی آب که آنرا حدی نبودی همه بزرگ و نیکو و فربه
با شکمها چون شکمهای اشتران آبستن و بر یکدیگر می افتادندی از بسیاری روی آب پوشیده شدی ایشان آن میدیدند
و زهره نداشتند که یکی را تعرض کنند و چون شنبه بگذشتی یک ماهی روی ننمودی تا دگر روز شنبه چون روزگاری برین برآمدی
شیطان ایشان را وسوسه کرد گفت ای بیچارگان تدبیر شما را روز شنبه نهی کردند بیرامن این دریا حوضهای و چاهها کنید روز آدینه تا ماهیان
دران حوضها و چاهها شوند روز شنبه آنگه روز یکشنبه بگیرید ایشان گفتند که این چاره لطیف است همچنان کردند برین وجه ماهی گرفتن پیش
ازین زید گفت مردی از ایشان بیامد روز شنبه یک ماهی بگرفت و ریسمان در دنبال او بست و بر کنار دریا میخی بکوفت و ریسمان
دران میخ او بست و ماهی را در آب رها کرد روز یکشنبه آن ماهی را بگرفت و بخانه برد و بریان کرد همسایه او بوی ماهی شنید در سرای وی
رفت آن ماهی بدید تنگ دل شد گفت ای مرد چرا کردی از خدای نترسیدی که تعجیل عقاب کند و او را وعظ گفت او نه شنید و
یک دو روز منتظر عذاب بود و چون عذاب نیامد دلیر شد بر دگر دو ماهی بگرفته بخانه آورد بر آن وجه که اول گرفته بود چون عذاب نیامد
با مردمان گفت مردم همه باین کار شدند و خویشتن را باین کار دادند و ازین مالها بسیار جمع کردند و دران شهر هفتاد هزار مرد بودند
سه فرقه شدند گروهی کاره بودند و نهی کردند و گروهی ظالم بودند و تعدی کردند و گروهی آن بودند که آن ماهیان را گفتند لم تعظون چرا وعظ میگویید
قومی را که خدای ایشان را هلاک خواهد کرد یا عذابی سخت بایشان خواهد رسانید ایشان جواب دادند و گفتند یعنی که ایشان که ماهی بودند از
بهر آن ایشان را وعظ می گوییم تا نزدیک خدای ایشان عذر انگیخته باشیم و تا باشد که ایشان عذر کنند ازین معصیت و ماهی نگیرند تا عذاب
خدای نازل نشود آنگه اینها که ایشان را نهی کردند گفتند که ما با شما درین شهر نباشیم این شهر با ما قسمت کنید شهر را قسمت کردند و دیواری
بلند در میانه برآوردند چون مدتی برین برآمد و ایشان برین اصرار کردند خدای تعالی عذاب فرستاد و همه را خوک و بوزینه
گردانید روزی این مصلحان برخاستند از آن نیمه شهر هیچ آوازی و حسی نشنیدند و هیچکس بیرون نیامد در نگشودند گفتند که مگر این
مردمان دوش همه شب مست بودند و امروز هیچ بیدار نشده اند چون روز تنگ برآمد نردبانها بیاوردند و بدیوارها بازشدند
و فرو نگریدند همه مردم آن شهر خوک و بوزینه شده بودند افتاده گفت جوانان بوزینه شده بودند و پیران خوک این مردمان
دران شهر شدند آنانرا خویشان و آشنایان ایشان بودند می شناختند و ایشان نمی شناختند ایشان می آمدند و خویشان را در دامن
می مالیدند و میگریستند و ایشان میگفتند نه ما گفتیم شما را که مکنید که عذاب خدای بشما رسد ایشان بسر اشارت میکردند
روز همچنان بودند آنگه همه بمردند فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ
ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ وَإِذْ تَأَذَّنَ
رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ

مفسران خلاف کردند دران که آن قوم که این سخن گفتند که لم تعظون نجاة یافتند یا هلاک شدند گروهی برانند که هلاک شدند

برای آن که این بر سبیل تحکم گفتند و ماهیان را نهی کردند که ایشان یافتند که ایشان این سخن از سر اعتقاد گفتند از آنکه دانستند

که ایشان برکفر مصر اند و این قول موافق ظاهر است و بیشتر برین اند و ایمان بن رباب گفت نجت الطایفتان یعنی ماهیان و آنانکه گفتند

لم تعظون قوما میگوید که چون این قوم ظالمان فراموش کردند آنچه ایشان را یاد داده بودند از عذاب ما و از نهی کردن صید

ماهی روز شنبه ما نجات دادیم کسانی را که ایشان نهی کردند از بدی یعنی نافرمانی حق از صید ماهی و بگرفتیم آنان را که ظلم و تعدی کردند

سخت بسبب از ایشان کردن از فسق و عصیان فلما عتوا پس آنکه ایشان گذشتند از آنچه ایشان را نهی کردند و عاصی شدند

با ایشان را گفتیم که باشید بوزینگانی خوار و ذلیل و رانده از رحمت دور شده مقاتل گفت که ایشان هفت روز بماندند

پس آنگه بمردند یاد کن ای محمد آنگه اعلام کرد و بیاگاهانید و یا عزم کرد و سوگند خورد خدای که بفرستد بر ایشان و مسلط گرداند

کسی را که ایشان را میرنجاند و تکلیف عذاب سخت میکند ایشان را بروز قیامت و آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان را کور و

معذب داشت بقتل و سبی و جلا و جزیه و ضمان کرد بر ایشان که این عذاب ایشان را تا قیامت بماند و گفته اند که ایشان

جزیت بگبرکان میدادند تا وقت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و رسول جزیت بر ایشان نهاد همچنین با ایشان بماند تا روز قیامت

آنگه گفت که خدای تو ای محمد که زود عقاب است کسانی که مستحق عقاب باشند و او غفور و رحیم است آمرزنده و مهربانست بر

مومنان که مستحق مغفرت و رحمت باشند تا بر ایشان تفضل کند وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ

دُونَ ذَٰلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ

يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ

عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ

أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ

ما پراکنده گردانیدیم در زمین جمعی و جماعتی بسیار از ایشان بعضی صالحان و نیکمردان بودند صالحان جهودان و اما مان بودند یعنی

ایمان بودند که بعیسی و بمحمد علیهما السلام ایمان آوردند و گفته اند آنان اند که در رای جوی دانا اند و بعضی فرود

این اند و کم ازین اند یعنی کافر و فاسق اند و بلوناهم و بیازمودیم ما ایشان را بالحسنات یعنی تندرستی و فراخ دستی و بسیار

نعمت و السیئات یعنی قحط و بیماری و تنگ دستی و حرمان و آنچه مانند آن باشد از قبیل خدای آنگه بیان کرد که غرض ازین ابتلا

و امتحان آنست که باشد که ایشان رجوع کنند و با حق آیند و با سر امتثال فرمان شوند پس مانده اند از پس ایشان جمعی که فرزندان

ایشان و عوض ایشان بودند و فرزندان را بجا ماندند چون صالح بود خلف گویند و چون صالح نبود خلف نگویند مجاهد گفت

مراد ترسایان اند که از پس جهودان بماندند و گفتند جماعتی جهودان بدیرست که از پس آن گروه اوایل بودند گفت این

جماعت که از پس ایشان بماندند کتاب را یعنی توریة را بمیراث برداشتند ایشان فرا میگیرند مال دینار ابر شوة را احکام و حکم

بخلاف راستی برای آن عرض خواند که مانند عرض ناپاینده است و با این همه که ایشان میکنند از معاصی تمنای مغفرت و امرزش میکنند و میگویند

که ما را بیامرزند یعنی خدای تعالی با ما باین مناقشت نکند و ما را بیامرزد و انکه بیان کرد که ایشان برین که میکنند مصرند و پشیمان نیستند

اگر عرض دیگر هم ازین جنس از متاع دنیا بایشان آید از ایشان ستانند و مبالات نکنند و چندانکه بیش می ستانند سیر نمی شوند

الم یؤخذ علیهم الا فرا گرفته نشده بر ایشان میثاق و عهدی که در توریة است فرو فرستاده که بر خدای تعالی جز از حق

نگویند یعنی ایشان که در احکام رشوت می ستانند و تغییر و تحریف توریة میکنند از ایشان عهد و پیمان ستده اند که بر خدای

دروغ نگویند و آنچه او نفرستاده باشد در کتاب با و حواله نکنند و حال بر آن جمله است که ایشان میخوانند

و بسیار خوانده اند آنچه در کتاب است یعنی در توریة و ایشان داناتر اند و از یاد ایشان نرفته است ای عجب انکه

همه حجت که بر ایشان گرفته اند این همه میکنند گوئی در خیر و صلاح خود نمی شناسند در دنیا و گرنه اند و آخرة بهتر است

و نیکوتر کسانی را که از خدای بترسند و از معاصی اجتناب کنند ایشان بهتر بکذاشته اند و خسیس ترین چیزها اختیار کرده اند

یا ایشان در نمی یابند عقل ندارند و خود را کار نمی بندند و اندیشه نمی کنند تا بدانند که ثواب آخرة و نعیم ابد

ایشان را بهتر است ازین حطام دنیا و عرض فانی که از ثباتی و بقای نیست و آن کسانی که چنگ در کتاب زده اند و توریة که

کتاب ایشان است درست آویز خود ساخته اند نماز بجای میدارند اصلاح نمی برزند ما مزد صلاح برزندگان ضایع

نکردانیم توریة اگر مستمل بود بر نماز دعیتران نماز برای آن تخصیص کرد که شرف و منزلت او بیشتر است چنانکه پیغمبر فرمود موضع الصلوة

من الذین کموضع الراس من الجسد وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ

بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ

أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا

عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ۝ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا

فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ۝ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝ یاد کن ای محمد چون برکندیم ما کوه را و برداشتیم او

بالای سر ایشان چنانکه پنداشتی که سایه وانی است از زبر ایشان برداشته و این چنان بود که بنی اسرائیل احکام توریة

قبول نمی کردند و کار نمی بستند حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا کوهی از جای برکند و بالای سر ایشان بداشت بمقدار لشکرگاه ایشان

یک فرسنگ در یک فرسنگ چون ایشان آن بدیدند در سجده افتادند یک نیمه روی بر زمین نهادند و بنیمه دیگر

در کوه می نگریستند ترس آنرا که کوه بر ایشان افتد و ازینجاست که جهودان سجده برابروی چپ کنند و گویند این مبارک

آن سجده است که بان عذاب از ما بر داشتند و در اخبار اهل البیت است که انها منافقان بودند سجده بر یک نیمه روی

کردند و آنانکه مومنان بودند سجده پیشانی بر زمین نهادند و ایشان در آن حال گمان می بردند که این کوه بر ایشان خواهد

افتادن و ایشان را گفتیم که فرا گیرید آنچه شما را دادیم یعنی توریة بقوت جهد و جد و نشاط و کشادگی و عمل کنید بران مفسران گفتند که چون موسی علیه السلام

آن الواح را اظهار کرد هیچ سنگی و درختی نماند الا که احتراز کرد لاجرم هیچ جهودی نباشد که توریة خواند یا بر وی خوانند الا که
احتراز کند و نشاط افتد و سر بجنباند و ایشان را فرمود که یاد کرد و یاد گیرید و یاد دارید بر آنچه در توریة است تا شما که متقی شوند
و پرهیزکار باشید و از معاصی اجتناب کنید یعنی باید که لطف باشند شما را در ادای واجبات و اجتناب مقبحات
قوله و اذ اخذ ربک یاد کن ای محمد چون گرفت خدای تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان
ایشان را مفسران سلف و اصحاب حدیث گفته اند که خدای تعالی پشت آدم بمالید و جمله فرزندان او را بیرون
آورد بر صورت ذره ببطن نعمان که وادی است در پهلوی عرفات و گفته اند بدهنا از زمین هند سدی گفت در
آسمان بود جانب راست او بمالید و فرزندان او را از آنجا بیرون آورد چون مروارید سفید و ایشان را گفت
برحمت من به بهشت شوید و جانب چپ پشتش بمالید فرزندان او را از آنجا بیرون آورد سیاه گفت بدوزخ
شوید و لا ابالی و با ایشان خطاب کرد و گفت بدانید که جز از من خدای نیست شما را بمن شرک میارید و پیغمبران و کتابها
بشما خواهم از فرستادن تا عهد من یاد شما دهد هرچه خواهید کردن ایشان گفتند تو خدای مائی و ما را جز
تو خدای نیست گروهی بطوع اقرار دادند و گروهی بر وجه نفاق و از ایشان این عهد بستند الکه اجال و ارزاق و مصایب ایشان
بنوشت آدم در ایشان نگاه کرد ایشان را مختلف دید بعضی خوب بعضی زشت و بعضی دراز و بعضی کوتاه بعضی توانگر و بعضی درویش
گفت بار خدایا ایشان را چرا چنین کردی گفت خواستم تا شکر من در زیادت کنند سدی گفت در میان ایشان پیغمبران بودند
چون چراغ درفشان در آن میانه نوری میزند دید گفت بار خدایا این کیست گفت این پیغمبریست از فرزندان تو گفت عمر او چند است
گفت شصت سال گفت بار خدایا بیفزای گفت قلم برفت با حال بندگان گفت بار خدایا از عمر من چهل سال در او بیفزای و عمر آدم
هزار سال بود چون نهصد و شصت رسید ملک الموت با آدم آمد گفت بچه کار آمده گفت تا جانت بردارم گفت مرا چهل سال
عمر مانده است گفت نه بداود داده انکار کرد و گفت نداده ام جحود کرد تا فرزندان او جاحد شدند و فراموش کرد عهد خدا را تا فرزندانش
فراموش کردند و خطا کرد تا فرزندان او خطا کردند این همه برهانی و اباطیل است که مخالفان و اهل اخبار آورده اند مخالف عقل و قرآن
و گویند که ملک الموت بازگشت گفت بار خدایا آدم چهل سال دیگر دعوی میکند گفت وی را بگوی که بداود داده گفت گفتم
انکار میکند گفت برو و جانش بستان که با ما جحود درست نیاید و آدم را جان بر داشت چون عهد از فرزندان آدم بستده
بود ایشان را گفت که با پشت آدم شوید که من قیامت بر انگیزم تا از شما یکی مانده باشد تا در وجود دنیا آید عمر و روزی
بستانند این خبر خبریست که مخالفان آورده اند مخالف عقل است از آنجا که این فرزندان که بر صورت ذره بودند
و با ایشان خطاب کرد و گفت الست بربکم کامل عقل بودند یا نبودند اگر نبودند از حکم درست نبود و نیکو نیاید خطاب با ایشان و اگر کامل عقل بودند
باید که آن حال بر یاد ایشان بودی و فراموش نکردندی و طول مدة اگر نسیان آرد از تفصیل آرد از جمله و اگر تخلل مرگ را در این
تاثیر بودی تخلل نوم و سکر و زوال عقل با هم تاثیر بودی و بایستی که اصحاب الکهف که سیصد سال خفته بودند چون برخاستند هرچه

دانسته باشی که فراموش ایشان شده بودی و نیز خدای تعالی گفت غرض من ازین آنست تا فردای قیامت نگویند انا کنا
عن هذا غافلین و اما خلاف او ظاهر قرآن آنست که خدای گفت و اذ اخذ ربک من بنی آدم و نگفت من آدم و گفت
من ظهورهم و نگفت من ظهره و گفت من ذریتهم و نگفت من ذریته و گفت ان یقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین
و این برای آن کرد تا روز قیامت دعوی غفلت نکنند تا حجت برایشان قایم شود اگر فراموش کنند و غافل شوند حجت ساقط گردد
دیگر گفت او یقولوا انما اشرک اباؤنا تا نگویند که پدران ما مشرک بودند شرک پدران عذر ما باشد و این در حق کسانی صورت بندد
که پدران ایشان مشرک بوده باشند و آنانکه از صلب آدم باشند چگونه گویند که اشرک اباؤنا من قبل و کنا ذریة من بعدهم و
چون این باطل شد معنی درست و تاویل صحیح آنست که این خطاب با جماعتی است از فرزندان آدم که خدای تعالی ایشان را
بیافرید و کمال عقل داد و دلالات و تمکین و تکلیف کرد ایشان را و بزبان پیغمبران تقریر کرد الست بربکم ایشان از پس نظر و ادله
و تحصیل علم و معرفت بخدای تعالی گفتند که بلی و ایشان را بر یکدیگر گواه گرفتند تا فردا قیامت نگویند که ما ازین غافل بودیم تا تعلل کنند
به شرک پدران و گویند ما را پدران مشرک بودند ما اطفال بودیم با ایشان اقتدا کردیم و وجهی دیگر در تاویل آیة آنست
که چون خدای تعالی ایشان را از بدیع فطرة و کمال عقل و ترکیب عجیب آفریده که دلیل میکند برانکه ایشان را خالقی هست قادر و عالم و حی و موجود
و حکیم و سمیع و بصیر و مدرک و کاره و مرید حاصل بر صفات کمال پس او درین خلق بمنزلت کسی بود که گواه بر ایشان میکرد
تا انکار نتوانند کردن و ایشان درین باب بمنزلت باشند اگرچه اشهادی و اعترافی حقیقی نباشد و مثله شاهدین
علی انفسهم بالکفر و معلوم است که هیچکس بکفر بر خود گواهی ندهد و مراد آنست که ایشان فعلی کنند که دلیل کفر ایشان بود و معنی
آیة اینست که یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را و این کنایت
از خلق و ایجاد ایشان و اخراج فرزندان و نقل از اصلاب آبا و ارحام امهات ایشان و انگاه گواه گرفت ایشان را بر نفسهای
خود یعنی بر یکدیگر از انجا که نفس واحد تا بر یکدیگر گواهی دهند و انکه تقریر کرد با عقلا و کاملان عقلا که نه من خدای شما ام ایشان
جواب دادند که بلی تو خدای مایی گواه شدیم برین و گواهی دادیم و اعتراف آوردیم انکه بیان کرد که من این چرا کردم از بهر آن
که ما ازین غافل بودیم و ما را آگاه نکردی ما از بهر آن تا نگویند که پدران ما مشرک بودند و ما فرزندان ایشان
بودیم با ایشان اقتدا کردیم پس تو ما را بانچه مبطلان کردند هلاک خواهی کرد انکه حق سبحانه و تعالی بیان کرد و کذلک نفصل الآیات
و دلالات حجج و بینات همچنین کنیم که کردیم تا بدان استدلال کنند و از گمراهی باراه راست آیند و اتل علیهم نبأ
الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین ۝ و لو شئنا لرفعناه بها و لکنه اخلد
الی الارض و اتبع هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث ذلک مثل القوم الذین
کذبوا بآیاتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون ۝ ساء مثلا القوم الذین کذبوا بآیاتنا و انفسهم کانوا
یظلمون ۝ من یهد الله فهو المهتدی و من یضلل فاولئک هم الخاسرون ۝

حق سبحانه وتعالی خطاب میکند رسول خود را محمد علیه الصلوات الله و میکوید که برخوان ای محمد برایشان یعنی بر امت خود خبر آن کسی که ما آیات خود
دادیم واز میان آن بیرون آمد چنانکه مار از پوست خود بیرون آید یا کسی که کافر شد بآن آیات وآنرا او پس پشت خود افکند
و شیطان از پس او برفت واو را با خود خواند واز جملهٔ غاویان و کمراهان وکافران کشت یعنی برخوان جهودان خوان خبر او که عالمی بود از علماء
بنی اسرائیل که او را عالم بعضی از کتاب خدای داده بودی بدان کار نکرد محمد باقر رضی الله عنه کفت که مثل در بن بلعم بود که خدای تعالی
مثلی زد بان هر کسی را هوای نفس بر هدی اختیار کند از اهل قبله واین بلعام باعورا از شهری بود که انرا ابلقا خوانند و بادشه آن شهر
بالقه بود وقصهٔ او بروایت عبدالله عباس ومحمد بن اسحق آنست که چون موسی علیه السلام قصد کارزار جباران کرد بزمین کنعان فرود آمد از زمین
شام قوم بلعم بعلم آمدند واو مردی مستجاب الدعوة بود واو را کفتند تو دانی که موسی مرد تیز است ولشکر بسیار دارد و بکارزار ما می آید تا مردمان
ما را بکشد و زنان را ببرد و شهر ما بدست خود فرو کیرد و ما را قوة او نباشد تو مردی مستجاب الدعوة ای بیرون آی و دعا کن برای ما
تا خدای تعالی او را از ما دفع کند او کفت ویلکم او پیغمبر خدای است وبفرمان خدای می آید چکونه من بروی دعا کویم واکر این بکنم دین
و دنیا از من بشود ایشان الحاح کردند کفت تا با خدای مشاورت کنم بطریقی که وی را امر درست کرد هیچ جواب نیامد ایشان
کفتند دیدی اکر خدای کاره بودی دعا تراهی کردی و چون نکرد دلیل میکند که کاره نیست دعا تر او برین فریفته شد
برخاست و بر خری نشست و بر کوهی آمد که از آنجا بر لشکر موسی مطلع توانستی شدن چون پاره راه برفت خر فرو خفت
فرود آمد و خر را بزد بسیار تا برخاست و بر نشست پاره دیگر برفت و فرو خفت هم چنین تا سه بار بار سیم خر باذن خدای
در سخن آمد و کفت یا بلعم کجا میبردی و مرا چرا می زنی نمی بینی که فرشتکان بر بر روی من بیستاده اند خود را رها کرده میبردی
تا بر پیغمبر خدا دعا کنی این شنید هم متنبه نشد خدای تعالی چون بان سخنی بروی حجت انکیخت او را تخلیه کرد تا برفت و بر آن کوه
شد و قوم او با او چون الحاح کردند او را دید دست برداشت و دعا کردن کرفت خواست تا قوم خود را دعا کند و بر موسی و
قومش نفرین کند خدای تعالی زبان او بکردانید موسی را دعا کرد و قوم را نفرین کرد او را کفتند ای بلعم این چیست و چرا میکنی
کفت قصد من خلاف این بود ولیکن زبانم چنین رفت که شنیدید این کاری است خدایرا و خدایرا غلبه نتوان کرد خدای پس
فرمان داد تا زبانش از دهن بیفتاد و بر سینه افتاد کفت نه من کفتم که دین و دنیا از من بشود اکنون رفت وهیچ چاره
نماند مکر حیله و مکر و چاره آنست که زنان را بیارایید و متاعها بایشان دهید تا بلشکرگاه موسی برند و خویشتن را برایشان عرضه
و اکر کسی مراد خواهد ایشان را منع نکنند اکر یک تن از ایشان زنا کند ایشانرا نصرت و ظفر نباشد ایشان همچنین کردند
زنان را بیاراستند با متاعها بلشکرگاه موسی فرستادند زنی در غایت جمال بمردی بکذشت از بزرکان بنی اسرائیل نام
او زمری بن سلوم و او سر سبط شمعون بن یعقوب بود او را بدید با خود دعوة کرد آن زن وی را اجابت کرد او دست آن زن
بکرفت پیش موسی آورد و کفت دانم که خواهی کفتن که این زن با این جمال بر ما حرام است کفت ای والله که حرامست دست از وی بدار
کفت والله که نه بدارم و فرمان تو نبرم دست او کرفت و بخیمه خود برد و با او خلوة کرد و هم چنین مردمان دیگر با زنان هم این معامله کردند

خدا تعالی در میان ایشان طاعونی فرستاد تا ایشان بطاعون بسیار هلاک شدند مردی بود در میان لشکر موسی نام او فنحاص از
بنی اسرائیل بمردی با شوکت و قوت و سپهسالار لشکر موسی بود درین وقت غایب بود چون باز آمد و آن حالت دید گفت ایشان چه
کردند قصه با وی گفتند حربه برداشت و بخیمه زمری آمد او را با آن زن خفته یافت حربه فرو کرد و هر دو را با هم در خیمه برگرفت
و بیرون برداشت و در لشکر گاه موسی بگردانید و میگفت اللهم هذا جزاء من یعصیک خدای تعالی طاعون از ایشان برداشت
و از آنکه طاعون در ایشان افتاد تا آنکه فنحاص این عمل کرد آن فاسق هفتاد هزار مرد بطاعون هلاک شد و این در یکساعت
از روز بود و ازینجاست که بنی اسرائیل هنوز عادت دارند که از ذبیحه که کشند فرزندان فنحاص را نصیب کنند خدای تعالی
این آیه فرستاد و طرفی از حدیث او با رسول گفت و دیگران مفسران گفته اند که آیه در مردی آمد نام او بسوس و او مردی
که او را سه دعا مستجاب بود و او زنی داشت و از آن زن فرزندان داشت زن او را گفت ازین دعاها یکی در کار
من کن گفت روا باشد چه میخواهی گفت دعا کن تا خدا تعالی مرا بهترین زنان کند در بنی اسرائیل او دعا کرد خدا تعالی
او را جمالی داد نیکوترین اهل زمانه شد و مردم با وی فتنه شدند و او چون جمال خود بدید شوهر را گفت ترا نخواهم
و از وی رغبت نمود مراد خشم آمد دعا کرد تا خدای او را سگی گزنده آوازکننده گردانید دو دعا در کار او شد
فرزندان او بیامدند و پدر را ملامت کردند پدر را گفتند ما را بدین صبر نباشد مادر ما سگی صیاحه باشد دعا
کن تا خدای وی را با همان حالت برد که اول بود دعا کرد با حال اول شد و هر سه دعا در کار او شد پس خدای تعالی ذکر او
کرد و گفت این شخص را که حال او شنیدی ما اگر خواستمی او را بآن آیات رفیع کردمی یعنی با آن آیات اگر تامل و تدبر کردی
و بآن ایمان آوردی و عمل کردی بر روایة اول یا باین دعا صلاح دین و دنیا وی و رفعت خود ساختی و خواستی در رضا و مغفرة
و نعیم بهشت ما طلبیدی و لیکن بگرد بزمین یعنی بدنیا میل کرد و مراد هوا خود طلبید درین دنیا فانی و لبس بر وی هوا نفس خود
کرد دنیا بر آخرت بگزید و ایمان گفت که آن هوا زن وی است بر روایة آخرین یعنی متابعت زن خود کرد تا هر سه دعای
وی در کار وی شد پس آنکه خدای تعالی وی را و هر کسی را که بر طریق وی باشد مثل زد بخسیس ترین چیزی که آن سگ است گفت
مثل وی داستان و صفت او چون داستان سگ است اگر بار بر وی نهی زبان از دهن بیرون افگند و اگر بار بر وی ننهی زبان هم از
دهن بیرون افگند حالت گرسنگی و سیری و رنج و راحت وی یکی باشد بر جمله احوال زبان خود از دهن بیرون افگند
این کافر نیز حال او همین است اگر وعظش گویی سود ندارد و اگر نگویی همین بود و وعظ گفتن بر وی یکسان بود ابن عباس
گفت اگر حکمت بر وی حمل کنی بر نگیرد و اگر رها کنی مهتدی نشود چون سگ اگر مطرود باشد و اگر رابض لهث کند و سگ
صفت باشد حسن بصری گفت که مثل منافق است که اگر دعوت کنی و اگر نه با حق رجوع نکند چنانکه گفت سواء علیکم
ادعوتموهم ام انتم صامتون چون این مثل زد اشارت کرد باین مثل که زد و گفت این مثل و داستان قومی است
که ایشان بآیات ما تکذیب کردند از آن دروغ داشتند از جهودان پس ای محمد قصه آن کن همگان با ایشان بگوی

تا باشند که تفکر کنند و در یابند بعضی خبر اسلاف بان اهل کتاب از جهودان بگو با شنوند بدانند که این خبر ما ... کتابهاست
از ان ایشان و نو خوانده نیستی ایشان درین اندیشه کنند بدانند که این وحی خدای و پیغام جبرئیل میگوئی حجت بر ایشان
لازم گرداند گفت برمثل و داستانی است مثل قومی که ایشان با آیات من تکذیب کردند و از اد روغ داشتند و بر نفس خود ظلم
کردند و نقصان حظ خود کردند و هر کرا خدای تعالی هدایة کند بثواب و نعمت بهشت او مهتدی باشند با راه اسلام و ایمان
و این بمثابت آنست که گویند که هر که او در بهشت شود مومن باشند و هر کرا گمراه کند از راه ثواب و بهشت ایشان
آنانند که زیان کاران اند بکفر که حظ نفس خویش و بکفر بر خویشتن تباه کردند ابو القاسم بلخی گفت هر کرا خدای هدایة بالطاف
و تمکین و او قبول هدایه کند و اجابت دعوة کند مهتدی باشند و هر کرا خدای با وی گذارد پس ازان که لطف و تمکین کرده و از ضلال
و کفر بجبر پس منع نکند او خاسر و زیان کار باشند و چون ضلال عند امتحان و تکلیف خدای باشد ازین سبب با خدای اسناد کرد
چنانکه زیادتی کفر و ایمان با سورة اضافت کرد و گفت فزادتهم رجسا الی رجسهم چون عند نزول سورة بود اضافت کرد
و گفت هر کرا خدای تعالی بهدایت حکم کند مهتدی بود هر کرا بضلالت حکم کند او خاسر بود و نا محکوم به بدان صفت نباشند حاکم به ان
حکم نکند که حکم حاکم تبع حال محکوم بود وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ
أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ
يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ حق سبحانه و تعالی میگوید که از پریان و آدمیان بسیاراند که ایشان بر کفر اصرار کنند و گوش
با دعوت رسولان نکنند و حجت عقل را کار نبندند و در سابق علم منست که ایشان هرگز ایمان نیارند و جز اختیار کفر نکنند
و چون چنین کنند مرجع و بازگشت و عاقبت ایشان جز دوزخ نباشد و گوئی که ایشان را خود در اصل خلقت برای دوزخ آفریدیم
و بسیاری را از جنیان و انسان که عاقبت و مصیر ایشان دوزخ است بوی اختیار ایشان و در آنکه ایشان در آیات
تدبر و تفکر نکنند و همه افعال اهل دوزخ کنند بمثابت آنانند که ویرا از بهر دوزخ آفریده باشند آنکه ایشان را صفت
کرد به بلادت و بعد فهم و قلت فکر و ترک انتفاع محل علم و حواس بر وجه مبالغت و گفت ایشان را که دلهاست که بآن ... ند
و ایشان را چشمهای هست که بدان چشمها هیچ نه بینند و دل از بهر آن داده ایم تا بدانند و گوش ...
بشنوند و نشنیدند و نشنوند و دیدنی نه بینند آنکه در آنچه شنوند و بینند و نظر و تفکر کنند تا علم بحاصل ... حق از باطل
بدانند پس چون آلات دارند و استعمال نمی کنند ایشان بمنزلت چهارپایان باشند و بلکه ایشان از چهارپایان ضال
تر و گمراه تر اند از آنجا که چهارپا تا چون برانی برود و چون باز داری بایستد و چون براه داری برود و ایشان بهیچ چیز
راضی نباشند از امور دین و بآن که ایشان را عقل است راه نماید برشاد و منع کنند از عناد خویش و چون عقل استعمال نمی کنند
و بدلالات و آیات منتفع نمی شوند ایشان از بهایم کمتر و گمراه تر باشند و در معنی آیة وجهی دیگر هست و آن آنست که معنی ولقد ذرأنا

این بود که ما بیافرینیم یعنی در نشأة ثانیه باز آفرینیم بسیاری از جن و انس تا بدوزخ بریم بر استحقاق گناهی که کرده باشند و کفری
که آورده باشند چنانکه در معنی و نادی اصحاب الاعراف آنست که آواز دهند و ندا کنند نه آنکه آواز دادند و ندا کردند بدین وجه
لام بر اصل خود باشد آنگه گفت و ایشان اند که غافلانند از کار آخرت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و از تامل و تدبر در آیات.
و لله خدای راست نامهای نیکو چون ذکر کافران کرد و مذمت ایشان گفت مومنان را ترغیب کرد و دعا کردن و خدای را خواندن و گفت
خدای را نامهاست نامهای خدای نیکو آن باشد و خدای را نود و نه نام است یا هزار و یک نام و معنی آن بعضی راجع با صفات
او با ذات اوست چون قادر و عالم و حی و اله و بعضی راجع با صفات فعل او چون خالق و رازق و باری و مصور و بعضی فایده تمجید و تقدیس
میدهد چون قدوس و سلام و غنی و واحد گفت خدای را بنامهای نیکو خوانید و دست بدارند از آنها که ایشان در نامهای
خدای الحاد میکنند و میل میکنند برمی گردند در نامهای او از حق و او را با وصافی وصف میکنند که با او لایق نباشد و نامهای او بر بطلان
بتان می نهند بعد از آن که در آن تغییری کنند در برابر الله بت لات میگویند و در برابر عزیز بتی دیگر را عزی میخوانند و در
برابر منان مناة میگویند و جمله بتان را خدای میخوانند بعضی گفته اند که الحاد در نام خدای آن بود که او را بنامی خوانی که او خود را بآن
نام نخوانده باشد و در کتاب و سنت نیامده باشد و آیه دلیل است بر آن که خدای را جز بنامی نتوان خواند که بر آن سمعی وارد بود
مقطوع به اقران با جزی معلوم آنکه ایشان را وعید کرد و گفت سیجزون ایشان را جزاء و پاداشت دهند بر آنچه کرده باشند مقاتل گفت
سبب نزول آن بود که بعضی مشرکان عرب شنیدند که خدای را رحمن و رحیم میخوانند گفتند محمد دعوی میکند که من یک خدای را میخوانم
دیگر خدایرا می پرستم که الله است اکنون رحمن کیست و رحیم کیست خدای تعالی آیه فرستاد که الله الاسماء الحسنی ابو
هریره رضی الله عنه روایت کرد که رسول علیه الصلوة والسلام گفت خدایرا نود و نه نام است هر که آن را برشمارد و او را
بآن بخواند به بهشت آنگه خدای تعالی صفت قومی دیگر کرد و گفت و از جمله آنکه ما ایشان را بیافریدیم گروهی و طایفه اند که ایشان
بحق هدایت کنند و راه نمایند و بحق عمل کنند در احکام راستی نگاه دارند در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه
بخواند گفت این آیه امت مراست که ایشان بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم کنند و از پیش [illegible] قومی بوده اند همچنین آنکه که عیسی مریم فرود
آید و در خبری دیگر از رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که همیشه گروهی از امت من بر حق ایستاده باشند تا آنکه فرمان خدای
با ایشان آید و ایشان را زیان ندارد خذلان خاذلی و خلاف مخالفی و در تفسیر اهل البیت است که این آیه مخصوص است بائمه معصوم رضی الله عنهم
و این صفات با ایشان لایق است برای آنکه خدای مطلق فرمود که ایشان بحق راه نمایند و بعدل حکم کنند و ایشان نباشند الا کسانی که
مامون الجانب باشند و مقطوع علی عصمتهم باقر و صادق رضی الله عنهما گفتند که مراد ازین آیه مائیم و علی ابن ابی طالب رضی الله [illegible]
گفت بحق آن خدای که جان من در دست اوست که این امت هفتاد و سه فرقت روند همه در آتش دوزخ باشند
الا فرقتی که خدای تعالی گفت و صفت ایشان کرده و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون
والذین کذبوا بآیاتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین اولم یتفکروا

ما بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۝ أَوَلَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ
وَأَنْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ۝ مَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ
فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ والكساني که بدروغ میدارند آیات مارا وانکار میکنند وبدان ایمان نمی آورند ماایشانرا در نوردیم
اندک اندک ودرجه درجه نزدیک کردانیم بهلاکت وعذاب تاناکاه ازانجا که ایشان ندانند وخبر از آمدن هلاک وعذاب ندارند
وایشانرا مهلت میدهیم وعذاب ایشان تاخیر میکنیم وایشان میدانند که کید من متین است وکرفتن من ایشانرا عظیم سخت است
فعل خود را باایشان از تاخیر عذاب ومهلت خواند ازانجا که در ظاهر احسانست ودر حقیقت خذلان ضحاک کفت که معنی آنست که هر
دفعت که ایشان معصیتی تو بکنند خدای تعالی باایشان نعمتی نو دهد وایشانرا فرا کذارد وتعجیل عذاب نکند ان الله یمهل ولا یهمل
مهلت دهد ومهمل فرو نکذارد وحلیم است تعجیل نفرماید که تعجیل آنکس کند که ترسد که وقت فایت شود وهیچ چیز از قبضه قدرت او
فایت نکردد وعذاب او سخت است کس طاقت عذاب او ندارد آنکه کفت اولم یتفکروا ای این کافران دمشرکان اندیشه
نمیکنند تا بدانند که صاحب ایشان یعنی محمد را هیچ جنونی ودیوانکی نیست تا او را دیوانه کوانند واین چنان بود که رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم در وقت موسم برکوه صفا شد وقبایل وبطون واحجاد قریش وغیر قریش را با خدای دعوت
میکرد ومیکفت یا بنی فلان ویا بنی فلان از خدای بترسید از کفر ومعاصی دور شوید ویکانکی خدای ایمان آورید وبت
را سجده مکنید وایشانرا تخویف وتحذیر میکرد کروهی از ایشان کفتند ان صاحبکم لمجنون بهیج صباح الی الصباح یعنی این صاحب
شما همانا دیوانه است که بانکه میدارد چون دیوانکان خدای تعالی این آیه فرستاد وکفت چرا اندیشه نکنند تا بدانند
که او هیچ دیوانه نیست ودیوانه ایشان اند که ویرا دیوانه میخوانند از انکه وی شخصی را با علم وسکینه ووقار وکمال
عقل ووفور فضل واجتماع خصال خیر دیوانه خواندن جز از دیوانکی ایشان نباشد از سر وتحیر وسرکشتکی چون اخبار
غیب شنیدند کفتند که کاهن است وچون معجزات فارق عادات دیدند کفتند که ساحر است وچون نظم قرآن
بشنیدند که عرب وعجم از ان نظم عاجز بودند کفتند که شاعر است وچون خدایرا بی چون وبی چکونه وبی مثل وبی مانند
وبی جای وبی مکان وبی ضد وند خواند کفتند که دیوانه است از انکه آنچه میکوید نتواند بودن خدای تعالی کفت او دیوانه نیست
او بیم کننده هویدا وترساننده ظاهر است خلایق را از عذاب وعقوبت آنکه اولم ینظروا ای نظر نمیکنند ونمی نکرند
تفکر واندیشه نمی کنند در ملکوت وملک آسمان وزمین در آسمان نکاه نمیکنند که از اباعظم خلق وتقل جرمش چکونه در هوا
معلق بداشته است بی عمادی وستونی از زیران وبی علاقه از بران ومزین کردانید او را بستارکان وهفت ستاره در
دوازده برج میکرداند عجایبی راست بسیری متفاوت ودرین زمین بکسترده بانواع نبات وخلایق واصناف بدایع از جمادات
وحیوانات وخدای تعالی بیافرید از هر چیزی که نام شی برو واقع شود یعنی هر چه این نام بروی است اما بنفسه واما
بواسطه ونیز دران اندیشه نمی کنند که شاید بود وتواند بودن که مرک بدیشان نزدیک آمده باشد تا این اندیشه داعی باشد ایشانرا

باانکه در دین احتیاطی کنند و مایل و مرجح شوند از دنیا و حرص دنیا دور شوند و بان نزدیک شوند که ایشان اعزاز و فخر جاه و دنیا باز آرد چون بدین حدیث که قرآنست ایمان نمی آورند تا غایت فصاحت و بلاغت که آنراست و جملهٔ عالمیان عاجز شدند از آوردن نظیر آن بکدام حدیث ایمان خواهند آوردن انکه فرمود که من یضلل الله هر کرا که خدای ضلال کند یعنی هر کرا که خدای تکلیف امتحان کند تا دعندان ضال شود او را هادی نباشد که او را دلیلی آرد و برهانی انگیزد و مانند آن ادله که خدای نصب کرده است برای او با مقارب آن یا بیشتر از آن و چون تکلیف امتحان کند و ایشان اختیار ایمان نکنند کفر و طغیان کنند بگذارد ایشان را در طغیان و ضلالت و جهالت ایشان سرگشته و متحیر در واو دکه معنی آن بود که هر کرا خدای تعالی از راه بهشت کمراه کرده اند و راه بهشت ننماید بر سبیل استحقاق عقاب بر کفر ایشان میکرد داو را بدون خدای راه نمای نباشند و رها کند او را تا در ظلمت و تاریکیهای قیامت و عرصات متحیر میکردد تا انکه در شکان عذاب ما در سند و او را بد وزخ یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ این منکران و جاحدان حشر و نشر از تو ای محمد سوال میکنند و می پرسند از قیامت که وقت آن کی است و کی خواهد بودن و قیامت را ساعت خوانند از انجا که ناگاه باشد یا از بهر آنکه باطول و درازی که آنراست بنزدیک خدای ساعتی باشد از ساعتهای خلق و بعضی ساعت عبارت است از وقت نفخ صور اول و دوم که خلایق همه بمیرند و باز همه زنده شوند تو ایشان را جواب ده و بگوی که علم آن بنزدیک خدای است و پدید نیارد آنرا و ظاهر نکرداند از بهر وقت او الا او که قادر بر کمال است و خدای تعالی قیامت را از بهر آن از خلق پوشیده داشته است تا ایشان مجوز باشند و روا دارند که هر وقت و هر روز و هر شب خواهد بودن ایمن نباشند و لیت باز نگذارند و بر سر توبه و طاعت باشند چه اگر وقت مرگ و اجل خود معین دانستندی با دل فارغ بودندی بقبیح و با خرمنی بودندی ... عت و این هر دو منافی تکلیف است انکه گفت که اگر آن نیست بر اهل آسمان از فرشتگان و بر اهل زمین از آدمیان و چنیان یعنی ... علم او باشد آید و احوالی که از است انکه هم او بیان کرد و گفت که قیامت بشما نیاید الا ناگاه و از تو می پرسند از قیامت و آمدن آن که از تو سوال میکنند و تو از انکه دانسته باشی پندارند که تو دوست میداری سوال ایشان و میخواهی که از تو سوال کنند یعنی تو کاره سوال ایشانی از آن سبب که این علم ابن عباس گفت که این سوال جهودان کردند رسول علیه السلام گفت قیامت ناگاه برخیزد و مردم هر کسی بشغلی خود مشغول باشند یکی حرف حوض را اصلاح میکند و یکی چهار پای را آب میدهد و یکی در گزار قیمت متاع میکند و یکی میراث گرفتن را ترتیب میدهد و جای می سازد و نیلا رقم از رسول علیه السلام روایه کردند گفت که جبرئیل مرا گفت که قیامت برخیزد تا سه خصلت پیدا نشود دقول ایشان بسیار شود و عمل اندک کرده

مردم وصیت نکند و هرکس آن که دارد بخیل گیرند وچون مجالس باشند که آنجا ذکر خدای کنند گویند که این بدعت است اگر
حق سبحانه و تعالی بنفس خود را فرا خود که بگوای محمد که مالک نیستم برای نفس خویش نفع وضری و سودی و زیانی را من نتوانم که نفع بخود
رسانم و ضری از خود باز دارم این بخدای تعلق دارد و بمن ندارد و در دست من نیست الا آنچه خدای خواهد که مالک آن باشم
بتملیک او و بتمکین او و اگر مرا ممکن کرداند از جذب نفع بخود و دفع ضری از خود توانم و اگر نتوانم و اگر من غیب دانستمی بسیار
شدی مرا چیز و چیز خود را بسیار گردانیدمی و هیچ بدی و مکروهی بمن نرسیدی و لیکن نمیدانم و مرا این علم را تاست
ابن عباس گفت که اهل مکه گفتند رسول را که خدای ترا خبر نمیدهد که نرخ گران کی خواهد بودن و کی ارزان خواهد بودن تا
تو وقت ارزانی برای وقت گرانی بخری و بران سودی کنی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگوی که من این ندانم
الا که خدای مرا اعلام کند و تمکین دهد و این من نتوانم کرد و من نیستم الا رساننده و بشارت دهنده آنرا که ایمان آرند
و مرا التصدیق کنند و قول با ور دارند و آیه را دلیل است بران که قدرت قبل الفعل باشد برای انکه گفت اگر دانستمی
چیز بسیار کردمی باید قادر باشند بران اگرچه قدرت مع الفعل بودی و اگر غیب نیز دانستی استکثار چیز نتوانستی کردن
والله اعلم هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ
بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَت دَّعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَّنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا
فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ
وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ او ست
آن خدای که بیافرید شما را از یک نفس و از یک تن یعنی آدم علیه السلام و هم از آدم جفت او که حوا است بیافرید چنانکه در
اخبار است که حوا از پهلوی چپ آدم آفریدتا آدم را با او سکونی و آرامی باشد چون از جنس او بود که جنس را بجنس خود میل بیشتر بود
و از ناجنس رمنده باشد چون آدم با او خلوه کرد یعنی با حوا بار دار گشت از آدم باری سبک برای انکه هنوز آب بود در رحم
او پس بگذشت با این بار سبک و روزکار بر وی برآمد و گران بار شد پس انکه آن گران بار بدید آدم و حوا خدای خود را
بخواندند و از وی فرزندی صالح خواستند با سلامت از همه عیبها و گفته اند که مراد بصالح فرزند نرینه است
مار البسری ده ما را همه شاکران نعمت تو باشیم چنانکه آدم و حوا این دعا کردند و این حاجت خواستند همچنین فرزندان
ایشان هم این دعا کردند و این حاجت کرده است پس مراد از دعوا الله آدم و حوا باشند و از فرزندان او و از زنان و شوهران
یکدیگر پس انکه که ایشان را فرزند صالح داد یعنی فرزند آدم را نه آدم و حوا را از مرد و زن ایشان یعنی هر یکی از ایشان مر خدای را شریک
پیدا کردن در آنچه خدای ایشان را داده بود نسبت کردند فرزندان خود را که همه عبدالله بودند بنده و آفریده خدای تعالی
بودند عبد العزی عبد اللات و عبد المنات نام نهادند و خدای تعالی خود را تنزیه کرد و نفی کرد از آنچه درباره شریکی
باشند و گفت خدای تعالی متعالی و بزرگوار است از آنچه با وی شرک آورند و دلیل بر انکه مراد از ان کفار یعنی کفار اولاد آدم است

وحوا اینست که گفت عما یشرکون و نگفت عما یشرکان محمد بن بحر اصفهانی گفت که کنایت در جمله متعلق است بفرزندان آدم و حوا از ایشان
هیچ با آدم و حوا اینست الا قوله هو الذي خلقكم من نفس واحدة باول خطاب کرد با جمله مکلفان از مومن و کافر و بر
فاجر آنگه تخصیص کرد کافران را بعد از آن و ایشان را باکیه کردند و گفتند وجهی دیگر که مراد و معنی بجلاله آن باشد که کردند ایشان مر
فرزندان را شرکای یعنی چون خدای ایشان را فرزندان بداد که خواستند چون خدای تعالی ایشان را فرزندان دیگر که طلب کردند
تا شریک آن فرزندان باشند و شریک جز مخلوق را نباشند خالق را شریک نبود از بهر این گفت خدا تعالی متعالی و منزه است از آنچه
کافران با و شریک میکردند چون در آیه لفظ شریک بود خود را از آن تنزیه کرد وجهی دیگر آنست که خطاب بقریش است و ایشان
آل قصی معنی این بود که شما را که قریش از یک نفس آفرید از قصی و زن او را هم از نفس آفرید عربی و قرشی و ایشان از خدای تعالی فرزند
صالح خواستند چون خدای تعالی ایشان را بداد آنچه طلب کردند ایشان مر خدا را در آنچه ایشان را داد شرکی بپدید کردن از آنکه
که ایشان را چهار فرزند بود یکی را عبد مناف نام کردند و یکی را عبد العزی و یکی عبد قصی و یکی را عبد الدار و این وجوه
در معنی آیه نیکو است اما آنچه گفته اند که این جمله آدم و حوا کرده اند نیکو نیست و آن آنست که گفتند که چون حوا بار گرفت ابلیس با و
آمد بر صورت شخصی و او را گفت تو میدانی که آنچه در شکم تو است چیست گفت که نه گفت که چه ایمن باشی از آن که حیوانی باشد
از جنس این که در زمین است از سگ و خوک و غیر آن که جمله زمین از ایشان مملو است و از جنس شما کسی نیست حوا گفت پس چه
باید کردن گفت من مردی ام که مرا از خدای منزلتی هست و دعا مستجاب دارم اگر من دعا کنم فرزند از جنس شما آید گفت پس دعا کن گفت
نکنم تا آنکه شرط کنی که چون بر زمین آید عبد الحارث اش نام کنی و ابلیس را حارث نام بود شرط کردند که چنین کنند چون بزاد عبد الحارث
نام کردند فلذلک قوله فلما اتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما اتیهما و این از جمله افترای عظیم است که بر آدم و حوا نهاده اند
آدم پیغمبر و خلیفه بود منزه و معصوم از معاصی و جمله پیغمبران از گناه صغیره و کبیره کی کنند چگونه از ایشان کفر و شرک روا دارند
و این روا ندارد الا کسی که پیغمبر را نشناسد و خوانده اند که جعلا له شرکا در شرک نصیب بود یعنی او را خدا دند نصیبی کردانیدند در آنچه
ایشان را خدا داد از مال اما تنزیه خدای از شرک برای آنست اینجا که ذکر شرک رفته است آنگه گفت ای شریک میکردانند با خدای
آن را که چیزی نتوانند آفریدن و نیز ایشان را آفریده اند یعنی جمادی را می پرستند که ایشان قادر نه اند بر اصول نعمت تا بآن
مستحق عبادت خدای قادر الذات و بر مقدورات قادر راست رها کرده اند و عبادت اصنام میکنند که مخلوقند و نتوانند
که عابدان خود را یاری کنند و نه نیز توانند که خود را یاری کنند و آنکه چنین باشند در غایت عجز و مذلت باشند الهیت را و عبادت را
نشایند و اگر ایشان را بخوانید تا شما را راه نمایند ایشان مطلوب شما ندهند و بفریاد شما نرسند و شما را متابعت نکنند از آنجا که جماد اند
عقل و حیوة و سمع و بصر ندارند و معنی دیگر اینست که اگر شما این بت پرستان را با هدایة دعوة کنید و با راه راست خوانید ایشان
شما را متابعت نکنند از آنجا که بعید الفهم اند قلیل النظر اند نادانی و غفلت بر ایشان مستولی شده است چنان شده اند که بر ایشان
یکسان است دعوة کردن ایشان و دعوة ناکردن و خاموش بودن از ایشان یعنی اگر ایشان را بخوانید با هدایة و اگر نخوانید و از ایشان خاموش

باشند با ایشان یکسانست ازانجا که در ایشان فلاح نیست و بر کفر اصرار کرده اند و بر جحود و انکار مقیم شده إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ
اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ
يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ
فَلَا تُنْظِرُونِ حق سبحانه و تعالی خطاب میکند با بت پرستان و میگوید که آنکسانی که شما ایشانرا می پرستید و میخوانید بدون خدای ایشان همه
بندگان اند امثال و مانند شما عاجز و اسیر و محتاجید و اگر باور نمیدارید که ایشان عاجز و محتاج اند ایشانرا بخوانید تا شما را اجابت کنند
اگر راست میگوئید و چون اجابت دعا نمی خواهید از ایشان و اجابت نکنند بدانید که آن از آنست که ایشان نشنوند تا شما را اجابت کنند
و نه بینند و ندانند و قادر در عالم نه اند و عنا و کفاف نکنند انگه ایشانرا بر وجه دیگر تنبیه کرد و گفت که ای ایشانرا پایها هست که بان بروند
یا ایشانرا دستها هست که بان بگیرند یا ایشانرا چشمها هست که بان ببینند یا ایشانرا گوشها هست که بان بشنوند و این جمله استفهام است
بر سبیل انکار و تقریع یعنی نه پای رونده دارند و نه دست گیرنده و نه چشم بینا و نه گوش شنوا و چشم را قدرت با این آلات بود و چون
ایشانرا این آلات نیست چگونه قادر باشند و چون قادر نباشند الهیت را چگونه شایند و سزای عبادت چگونه باشند و وجهی دیگر در معنی
آیه آنست که آنکسانی که شما ایشانرا می پرستید از جز خدای ایشان بندگانی مانند شما و این بر سبیل استهزا گفت ایشانرا یعنی
نهایت کار ایشان آنست که ما فرض کنیم که ایشان زنده و عاقل باشند و اگر چنین باشند ایشان بندگانی باشند مانند شما و هیچ
فرقی و فضلی نبود میان شما چنانکه شما محتاجید ایشان هم محتاج باشند و چنانکه شما عاجزید ایشان هم عاجز باشند انگه این صفت نیز از
ایشان نفی کرد و گفت ایشانرا پای است که بان بروند یا دستی هست که بدان بگیرند و یا چشمی و گوش هست که بدان ببینند و بشنوند یعنی
نیست انگه رسول را خطاب کرد و گفت بگو این کافرانرا که شریکان و انبازان خود را یعنی این بتانرا که می پرستید ایشانرا بخوانید
و همه یکی گردید و با من کید کنید و در مضرت من رای زنید و مرا هیچ مهلت مدهید و بنگرید تا هیچ زیان دارد یا نه و این سخن نگوید
الا کسی که واثق باشد بعصمت و نگاه داشت خدای تعالی و بار چون مشرکان تخویف کردند و به بتان خود ترسانیدند خدای وی را
فرمود که ایشانرا باین سخن جواب ده إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ۝ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ
مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ۝ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ
يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۝ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ۝ میگوید ای محمد بگو ایشانرا
که ولی من و یار و یاور من خداست آن خدای که کتاب قران فرستاد و مرا نگاه دارد و نصرت دهد و او بنفس خود متولی کار صالحان است
و باشد و با کسی دیگر نگذارد ایشان که شما ایشانرا می پرستید بدون خدای از بتان شما را نصرت نتوانند کرد و یاری نتوانند داد و مر خود
را هم یاری نتوانند داد ازانجا که جماد اند صلاحیت حی و قادری ندارند و اگر ایشانرا بخوانید با هدی و دین اسلام و راه راست
نشنوند ازانجا که آلت شنیدن ندارند و گفته اند که سماع یعنی قبول است یعنی قبول نکنند و نپذیرند و تو ای محمد می بینی ایشانرا که در تو
می نگرند و نمی بینند یعنی ایشان با نگرندگان میمانند ازانجا که صورت ایشان چنان ساخته اند که کسی در ایشان می نگرد می پندارد

که ایشان بی بکرند و تقلب حدقه میکنند تا چیز را ببینند و گفته اند که مراد باین مشرکان اند یعنی توجه بکنند و آثار و افعال تو می بینند اما بآن
منتفع نمی شوند پس چنانست که گوئی نمی بینند آنگه رسول را صلی الله علیه و سلم فرمود بمسامحت و مساهلت در معاملت و معاشرت و مکارم
اخلاق را بستن و ترک تشدید و تعسیر کردن گفت فرا گیر از ایشان آنچه بر ایشان آسانست بی مشقتی و تکلیفی و عبدالله عباس و سدی
گفتند که مراد آنست که آنچه بتو دهند از زکوة اموال و صدقات برای درویشان و حقوقی که واجب باشد بر ایشان آنچه عفو و
سهل باشد از ایشان آن را استقصا و مبالغت مکن و گفتند که این پیش از نزول آیه صدقات بود و وجوب زکوة اموال و صدقات چون
آیه منسوخ شد و واجب شد گرفتن زکوة بطوع و کره و از بهر این بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمال را فرمود بگرفتن زکوة و بهر شهری و قبیله
عاملی میفرستاد و بر عموم حمل کردن اولیتر است و دیگر وی را فرمود که مردمان را بنیکوئی فرمان بطاعت خدای از واجبات و مندوبات
و بهرچه نیکو باشد عقلا و شرعا روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که چون این آیه آمد جبرئیل علیه السلام مرا گفت در این آیه
که وامر بالعرف معنی آنست که ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تعفوا عمن ظلمک و شاعری این معنی نظم کرده است و گفته
مکارم الاخلاق فی ثلثة ۞ من کملت فیه فذلک الفتی ۞ اعطاء من ۞ وصل من یقطع ۞ والعفو عمن اعتدی ۞ امام جعفر صادق رضی الله عنه
گفت که خدای تعالی بمکارم الاخلاق فرموده و در قرآن هیچ آیتی نیست جامع تر بمکارم الاخلاق را از این آیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و بعضی از زنان رسول گفتند مکارم اخلاق ده چیز است آنکه راست گوید و مسلمانان را باس نکوی
دارد و سائل را عطا دهد و مکافات به نیکوئی کند و صلت کند و اداء امانت کند و همسایه را حرمت دارد و رفیق را پناه گیرد و مهمان را
طعام دهد و سر همه مکارم اخلاق شرم داشتن است آنگه فرمود که از جاهلان روی بگردان و با ایشان مخالطت مکن و اگر سفیهی سفاهت
و بی خردی ترا برانگیزد در مکافات او مکوش بعضی مفسران گفتند که مراد ابوجهل است و اصحاب او و آنکه با آیه قتال منسوخ شد و اما ینزغنک
من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا
فاذا هم مبصرون واخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون واذا لم تأتهم بآیة قالوا لو
لا اجتبیتها قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی هذا بصائر من ربکم وهدی ورحمة لقوم یؤمنون ۞
اگر برسد از شیطان نزغی و وسوسه بر خلاف آنچه ترا فرموده اند و ترا شیطان دعوت کند با فساد و تباهی خطاب بپیغمبر است و مراد
امت او اند از آنکه بدلیل معلوم شده است که شیطان پیغمبر را وسوسه نتواند کرد و گر دیدی تو از وسوسه وی پناه بخدای ده و با
درگاه او گریز تا او ترا از شر شیطان نگاه دارد و از مکر او که اوست خدای شنوده وسواس شیطان را دانا است باحوال شما آنگه ذکر متقیان
و پرهیزکاران کرد و گفت الکسائی که متقی و پرهیزکار و خدای ترس باشند چون وسوسه از شیطان بایشان رسد یا رنجی که چنین بود او
چون باشند بیاد آورند خدا را و اوامر و نواهی وی را کار بندند و نام خدای بر زبان برند مجاهد گفت که این مردی باشد که معصیتی کند
خدا را یاد کند و آن معصیت رها کند و رشد و صلاح خود را ببیند بعضی علما گفته اند که المتقی من یشتهی فینتهی ویبصر و بعضی را اما الکسائی
که ایشان برادران شیطانند ایشان را بضلالت و غوایت و گمراهی و معصیت میکشند و در آن افزون میکند بخلاف متقیان که

اگر ایشان را وسوسه باشد از و با قصد معصیتی کنند و گناه از ایشان در وجود آید ایشان توبه کنند و از آن میانه بیرون
آیند اخوان شیاطین و برادران ایشان بخلاف این کنند توبه نکنند و از معصیت باز نایستند و بر آن اصرار کنند انگه با رسول خود
خطاب کرد و گفت ای محمد چون تو بایشان نیاری آیتی که از تو اقتراح کنند ترا گویند که چرا اختیار آن نکردی و این آیه نیاوردی
و از خدای خود درنخواستی تا آن آیه بنمایدی تو ایشان را جواب ده و بگوی که این در دست من نیست و بمراد من نیست اگر خدای
مصلحت داند بکند و اگر نداند نکند من جز متابعت آن نخواهم کرد که بمن وحی میکنند از قرآن که آن وحی است بمن از خدای من و مرا نباشد
که از خویشتن چیزی کنم یا چیزی گویم و این قرآن بصیرتهای و حجتها و دلیلها است از خدای شما که بآن حق از باطل بدانید
و نیک را از بدی بشناسید و هدایتی و بیانی و رحمتی است جمع مؤمنان را که ایشان بدان منتفع شوند و از آن فایده گیرند نه
کافران که ایشان در آن اندیشه نکنند تا عمل شان بحاصل آید وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ إِنَّ الَّذِينَ
عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ عبدالله عباس و ابن مسعود گفتند که سبب نزول آیه
بود که در ابتداء شرع در نماز روا بودی که بر یکدیگر سلام کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و زهری گفت که آیه در مردی انصاری
آمد که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نماز آیتی خواندی وی با آواز بلند با رسول میخواند خدا تعالی این آیه فرستاد و او را
و دیگران را فرمود تا در نماز خاموش باشند و گوش با قرائت امام کنند کلبی گفت چون ذکر دوزخ شنیدندی جزع
کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و بیشتر مفسران و اهل علم بر آنند که استماع قرآن جز در نماز واجب نیست خدای تعالی میگوید
که چون قرآن خوانند گوش با قرآن کنید و امر و نواهی آنرا بگوش جان بشنوید چنانکه مشرکان کردند و گفتند
لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه شما گوش با قرآن کنید تا معانی او بدانید و بمواعظ و احکام او متعظ و منتفع گردید
بشنوید و گوش فرا دارید و خاموش باشید و در میان سخن مگوئید تا باشد که بر شما رحمت کنند و شما را بیامرزند و بگناهان
مواخذه نکنند انگه خطاب کرد با رسول و جمله مکلفان در تحت این خطاب داخل اند گفت یاد کن مرا خدای را در نفس خویش
یعنی با خود ذکر خدای کن قرآن خوان و دعا کن و تسبیح و تهلیل و تحمید وی گوی بتضرع و زاری بر خوف و ترس از عقاب او و بایدی
که جهر و بلند نباشد که از ریا دورتر باشد و بقبول و اجابت نزدیکتر بود و ابن عباس گفت که مراد قرائت است در نماز
که ماموم قرائت خواند چنانکه میان او بود و نفس او و این مجهول باشد بدان که امام قرائت بلند خواند و آواز دهد ماموم بلند
تا از ریا دور باشند مجاهد و بعضی اهل معانی گفتند که خدای تعالی مکلف را فرمود تا او را یاد دارند در دل و فراموش نکنند
در دعا و استکانت و خضوع بدعا حاجت که خواهند آواز بر ندارند چه با کسی میگویند که بر وی پوشیده نیست احوال ایشان
و قرآن متعظ شوند و به بیان آن معتبر گردند و خدا را یاد کنند بطاعت در او امر و بتضرع و تملق بر سبیل خوف از عقاب
او و چون قرآن خوانند و نماز کنند آواز بلند بر ندارند آنگه وقتش معین کرد و گفت بیامدادان و شبانگاهان

وتخصیص این دو وقت از بهر تفضیل است وگفته اند مراد باین دوام است والیصال روز وشب بروز وانگه این را موکد کرد و گفت
ولا تکن من الغافلین واز جمله کسانی مباش که ایشان غافل باشند از ذکر خدای و مشغول باشند ازان که انانکه نزدیک خدای
اند یعنی انانکه فرشتگان مقرب اند بفضل و رحمت خدای استکبار و کردن کشی نمایند از عبادة خدای و پرستیدن او و همیشه او را بفضل
تسبیح و تحمید و تمجید و تنزیه میکنند از آنچه لایق حضرت وی نباشد و ویرا سجده میکنند چون این فرشتگان با رفعت و منزلتی که ایشان راست
وقرب مقام ایشان برحمت او بنده وار شب و روز بطاعت و عبادت او مشغول می باشند و خشوع و خضوع مینمایند فرزند
آدم بطریق اولی تر باشند که شب و روز ببندگی وی مشغول باشند و غفلت و تقصیر بخود راه ندهند سورة الانفال مدنیة وهی
سبعون وخمس آیة عبدالله عباس گفت اولین سورتی است که بمدینه فرود آمد و این سوره هفتاد و پنج آیت است ابو امامه
از ابی بن کعب روایت کرد که رسول گفت صلی الله علیه و آله وسلم که هر که سورة الانفال برخواند و براءة من شفیع او باشم روز قیامت
و گواه او باشم که او بیزار است از نفاق و او را بعدد هر منافقی و منافقت که در دار دنیا بودند ده حسنه بنویسند
و ده سیئه بسترند و ده درجه رفیع گردانند و تا در دنیا زنده باشند حاملان عرش بر وی صلوات میفرستند

بسم الله الرحمن الرحيم يسألونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات
بينكم واطيعوا الله ورسوله ان كنتم مؤمنين انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم واذا
تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا وعلى ربهم يتوكلون الذين يقيمون الصلوة ومما رزقناهم
ينفقون اولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق كريم

عبدالله عباس گفت سبب نزول آیة آن بود که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت هر که نفلان های سود دیر از نفل یعنی از غنیمت
چندین بدهم و هر کس که یکی را بکشد ویرا چندین باشد و هر کس که اسیری بیارد ویرا چندین باشد چون قومی روی
بهم آوردند جوانان بشتافتند و پیران و مردمان معروف با رسول صلی الله علیه و آله وسلم بایستادند در زیر رایت چون خدای تعالی
ظفر داد مسلمانان بر کافران بیامدند آنچه رسول صلوات الله علیه گفته بود طلب داشتند پیران و بزرگان که با رسول بودند گفتند
که ما برای آن نشتافتیم که ما را بهره قوت و بهر بود لکن از برای آن شتافتیم که خدمت رسول و محافظت رایت را رعایت کردیم
و این اولی تر شناختیم که اگر رسول تنها ماندی از مشرکان ایمن نبایستی بودن که بر وی حمله آوردندی و رنجی بوی رسانیدندی و رایت
را بیفکندندی و ما درین مقام که ایستاده بودیم و مردی ما کمتر از مردی شما نبود ما رها نکنیم که غنیمت شما ببرید و ما بی غنیمت مانیم مردی
مردی از جمله انصاریان نام او ابوالیسر برخواست و گفت یا رسول الله تو گفتی که هر که مردی را بکشد او را چندین غنیمت باشد
و هر که اسیر بیارد او را چندین باشد ما هفتاد مرد را بکشتیم و هفتاد اسیر آوردیم سعد معاذ گفت یا رسول الله آن مرد
که اینان طلب کردند ما را نبایست تا ما از ایشان بردل تر بودیم ولیکن ما نخواستیم که صف رها کنیم رسول صلی الله علیه و آله وسلم
دران کار توقف کرد و مردم درین گفت و گوی افتادند سعد گفت یا رسول الله مردم بسیار اند و غنیمت اندک اگر آنچه وعده داده باشی

ده‌ی برای دیگران چیزی نماند و متشکی شوند خدای تعالی آیه فرستاد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم آن غنیمت از میان ایشان بسویت
قسمت کرد عبادة بن الصامت گفت که آیه در اهل بدر آمد سعد ابو وقاص گفت روز بدر من سعد بن امیه را بکشتم و او را تیغی بود که از ا ذو
الکفیه برداشتیم و به پیش رسول آوردم گفتم یا رسول الله این تیغ که بمن ده که خدا و مرا بکشتم گفت این تیغ مرا نیست و ترا نیست مسلمانان را
برو در سر غنایم نه من بیایم در سر غنایم نهادم و رنجی عظیم بدل من رسید با خود گفتم که این تیغ بکسی افتد که این رنج نبرده باشد
خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم قسمت غنایم بکرد و آن تیغ بر سول فرستاد بمن بخشید و گفت اند که
آیه در مهاجر و انصار آمد که در قسمت غنیمت خلاف خدای تعالی کاران با رسول افکندند تا چنانک جواب دادند قسمت کند حق سبحانه و تعالی
میگوید که ای محمد از تو می پرسند که غنایمی که روز بدر حاصل شد کراست بگوی و جواب ده که آن انفال خدایراست و خدای را عکرمه
و مجاهد و ضحاک گفتند که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم قومی را بجای فرستادی چون باز آمدندی با غنیمت پرسیدندی که این کراست
خدای گفت که بگوی که خدایراست عطا گفت که آن چیزی بود که بدست مسلمانان افتادی بی قتال از بنده و پرستار و ستور و گفته
اند که مراد از این خمس مال است چون خمس غنایم برگرفتی پرسیدندی که این کراست گفت خدایرا و رسول راست از محمد باقر و جعفر الصادق علیهما السلام
روایت است که انفال هر زمینی بود که اهلش از او باز سپارند و هر زمینی خراب که از اهل و مستحق بمانده و سر کوهها و میان
رودها و بیشه‌ها و زمینها اموات که بر آن زرع نکرده باشند و آن را ارباب نباشند و اقطاعهای پادشاهان که در دست ایشان
نه بروجه غصب باشد و میراث کسی که او را وارث نباشد و کنیزکی و اسپی قیمتی و جامه گران مایه که از آن نظیر نباشد در غنیمت این
همه پیش از قسمت از جمله انفال بود چون قومی قتال کنند نادستوری امام هر غنیمت که آرند جمله امام را بود و این جمله آنست که رسول را بود و از
پس او قایم مقام او را که ناظر باشد در کار مسلمانان بفرمان وی چون ظاهر باشند و در حال غیبت شیعه خود را رخصت داده اند که در آن تصرف
کنند آنچه ایشان را از آن چاره نبود از مساجد و مناکح و مساکن و در قرائت اهل البیت و ابن مسعود چنین است که یسألونک الانفال ای محمد انفال
تو میخواهند بگوی که شما را در آن حقی نیست آن خدایراست و رسول خدایرا پس از خدای بترسید طلب چیزی مکنید که شما را در آن حقی نباشد
پس ایشان را در آن حق بودی خدای نگفتی که فاتقوا الله خلاف کرده اند اندر آن که آیه منسوخ است یا نه مجاهد گفت و سدی و عکرمه
و جمعی از مفسران گفتند که منسوخ است بقوله واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و دیگران گفتند که منسوخ نیست و درست اینست برای
آن نسخ محتاج بود به دلیل و چیزی نیست که دلیل نسخ او میکند و تنافی نیست میان این آیه و آیه خمس و نسخ آنجا باشد که تنافی بود میان ناسخ
و منسوخ و جمع نتوان کرد میان آنکه خدای گفت فاتقوا الله از خدای بترسید و طاعت و امر او را کار بندید و از معاصی اجتناب کنید
و اصلحوا ذات البین بجا آرید قتاده گفت که مراد با این اصلاح ذات البین آنست که در عهد رسول چون مسلمانی کافری را بکشتی
سلب و سلاحش آن مرد را بودی چون این آیه آمد رسول بفرمود تا بعضی بر بعضی رد میکردند بر وجه مصالحت و توسط مجاهد گفت مراد با این
امر و نهی نیست از آن اختلاف که ایشان کردند روز بدر در غنیمت گفت خلاف مکنید و حقیقت حال خود را اصلاح کنید
و آنچه سبب بین و مفارقت از میان بردارید و خدای را و رسول را طاعت دارید و امر ایشان را کار بندید و از نواهی ایشان

منتهی شوید اگر شما گرویده آیید بخدای ایمان دارید که انگه ایمان دارید بجزای و ثواب خدای و عقاب او و ایمان دیر اعامل و باعث
بود بر طاعت خدای و رسول انگه وصف مومنان مخلص کرد بر وجهی بلیغ و گفت انما المومنون و انما اثبات چیزی را بود
و نفی هرچه جز از وی باشد گفت مومنان آنان باشند که چون در پیش ایشان ذکر خدای کنند و نام خدای بر ایشان
خوانند بایمان ایشان در زیادت گردانند و در همه کارها بر خدای توکل کنند و کارها خود با وی گذارند از انچه ترسند
و امید دارند و نماز بپای دارند و بشرایطه آن و گذاردن در اول وقت قیام نمایند و از انچه ما ایشان را روزی
داده ایم نفقه کنند این جماعت که بدین صفات مخصوص اند مومن بر حقیقت اند و مستحق اسم ایمان اند ایشان راست
نزدیک کار پروردگار ایشان درجاتی رفیع و مقاماتی شریف جزای اعمال نیکو ایشان با نعیم بهشت و لذات ماکل
و مشارب و هنات عیش در خبر است که آن هفتاد درجه است انکه اسپی تک و هفتاد سال تاختن و ایشان را امرزشی
و روزی با کرامت و بزرگواری نعیمی منافی دایم بر سبیل تعظیم و این آیه را دلیل هست بر ان که هر که نه چنین باشد
مومن نباشد از بهر انکه خدای تعالی ذکر افاضل مومنان کرده است و مومنان در طاعت متفاضل اند اگرچه در ایمان
متساوی اند و باجماع وجل القلب و ترسیدن در ایمان شرط نیست اگرچه ذکر این کرده است نه بینی که در ذکر آیه گفت
الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم و اگر هر دو از شرط صحت ایمان بودی متناقض بودی لکن مراد آنست که از فضل مومن است
که چون ذکر خدای کنند از عقاب او بترسند و بوعدها او دلش نرم شود و چون مومن که آیات بر وی خوانند
در ان تامل کنند معارفش بیفزاید و آن زیاده در دله طریق ایمان باشد و ایمان عبارت است از مجموع علوم [illegible]
نشود عقلش نگوید و نماز و زکوة هم از فضل ایمانست نه از شرط او از ان که هر یکی مشتمل است بر فریضه و سنت و در آیه
است و گفتن که اخلاق بنماز سنت و ترک نفقه سنت ایمان را خلل و نقصان کند خلاف اجماع باشد عبد الله عباس گفت
که هر که منافق نباشد او مومن حقا باشد مردی حسن بصری را گفت که تو مومن هستی گفت ایمان دو است اگر ایمان
بخدای فرشتگان و کتابهای و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ و لبعث و لنشور و حساب و کتاب و ثواب و
عقاب خواهی من بدان مومن ام و اگر این خواهی که انما الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم از ایشان
من نمی دانم که ایشان هستم یا نه علقمه گفت ما در سفری جماعتی را دیدیم گفتم شما چه مردمانید گفتند ما مومنانیم حقا ماندیم
که ایشان را چه جواب دهیم تا که عبد الله مسعود را دیدیم و وی را ازین خبر کردیم گفت شما را می بایست گفتن اگر راست
میگویید قطع کنید که شما از اهل بهشت اید که مومن حقیقی لا محالة بهشتی بود و هر که او گواهی دهد که مومن است حقا و
قطع نکند بر انکه از اهل بهشت او به نیمه آیه مومن بود و به نیمی دیگر کافر كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ وَإِذْ يَعِدُكُمُ
اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ۝ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۝ حق سبحانه وتعالی میفرماید که ای محمد ترا بر سبیل
مجادله می پرسیدند از انفال و تو ایشان را از گفتار ما بیان کردی که حق گفت و ایشان ازان کاره‌اند و با تو جدال
کردند با تو آنگه که خدای ترا گفت که از خانه بیرون شو بطلب حق چون بیرون شدی و ابوجهل از بهر حمایت
ایشان از مکه بیرون آمده و خدای ترا وعده نصرت داده بر عیره که کاروان قریش است یا بر نفیر که لشکر ابوجهل
است و تو ایشان را دعوت با جهل ابوسفیان کردی و ایشان ازان کاره بودند هم چنین کاره‌اند حکمی را که در انفال و
قسمت غنایم کرده ای آنجا کاره بودند تو برفتی و با کراهت ایشان ننگرستی اینجا نیز بر فرمان خدای برو و با کراهت
ایشان منگر و قصه این آیه آنست که عبدالله زهیر و سدی روایت کردند که مردی نام او کیدبن خالد القرشی
بر گله مدینه غارت کرد و براند تا بر منزلی که آنرا صفر خوانند خبر به رسول رسید بر اثر او برفت او در نیافت باز آمد و آن
سال مقام کرد خبر آمد که ابوسفیان از شام می آید با کاروان از آن قریش عمرو عاص و عمرو بن الهشام و مخرمه ابن نوفل
زهری با چهل سوار از بزرگان قریش و مالی عظیم با خویشتن داشتن از مال تجارت و مبلغی عطر داشتند چون نزدیک بدر رسیدند
خبر به رسول آمد یاران خود را خبر داد با اندکی قوم و بسیاری مال بیرون شوید تا باشد که خدای تعالی روزی
شما کند صحابه چون این بشنیدند بطمع مال و غنیمت بیرون شدند بشتاب بی صلاح بگمان آن که کارزاری نباشد چون
ابوسفیان بشنید که رسول الله صلی الله علیه و سلم براه ایشان آمد ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و اهل مکه را ازین خبر کرد
و گفت اگر تغافل کنید مالها ببرند و ایشان توانگر شوند و شما درویش شوید و ابلیس علیه اللعنه بصورت سراقه بن جعشم
بمکه آمد و این خبر داد و گفت لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم بنگر تا رسید که امروز در جهان کس شما را
غالب نباشد و من یار و همسایه شما ام اهل مکه چون این بشنیدند حمیت جاهلیت را کار بستند و ندا در مکه دادند که هر که
باز ایستد سرایش ویران کنند و مالش بغارت برند و رسول علیه السلام از مدینه با لشکر خویش بیرون آمد تا بوادی رسید که
آنرا ذفران گویند خبر بوی رسید که قریش ازین خبر یافته‌اند و ساز کرده می آیند تا کاروان را حمایت کنند و بر مدعا جاسوسی
فرستاد نام او عبدالله اریقط باز آمد و خبر قوم آورد و کاروان در پس افتاد جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی
ترا وعده میدهد که یک طایفه ازین دو گروه یعنی عیر یا قریش ترا خواهد بودن صحابه اختیار عیر کردند و رسول الله صلی الله علیه و آله
با اصحاب مشورت کرد که صلاح باشد اگر بی عیر رویم یا با نفیر که قریش‌اند کارزار کنیم قوم بدو گروه شدند بعضی با کاروان
و بعضی با لشکر قریش و هر که نه با این بود و نه با آن در آن روز در شمار نبود تا مثل شد این حدیث در حق کسی که او را بار نیابند
در خیر و شر و نیک و بد و گفتند لا فی العیر و لا فی النفیر صحابه هر کسی برخاستند و سخنها نیکو گفتند مقداد بن
عمرو گفت یا رسول الله آنجا که میروی برو که ما در تو ایم ما آن نگوییم که بنی اسرائیل با پیغمبر خود را گفتند
اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون و بخدای که اگر فرمایی که در آتش روید در رویم و اگر برد دریا گذر

فرمای بارونه ایستم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر باره مشورت با سرگرفت سعد معاذ گفت یا رسول الله همانا که ما را

میخواهی با این بدل توجمن که انصار را بینیم گفت بلی گفت یا رسول الله ما دست بیعت تو داده ایم و بخدای بتو ایمان آورده ایم اگر

فرمای در دریا شویم و طاعت تو داریم و با تو با سر آن عهد و پیمانیم که کرده ایم و رسول صلی الله علیه و آله و سلم این معنی از

بهر آن ذکر کرد چون ایشان با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند بعقبه گفتند یا رسول الله تو هنوز در ذمام مانه تا بسرای

ما رسی چون بسرای ما فرود آمدی با بسی ما ترا حمایت کنیم مثل از آن که فرزندان خود را حمایت کنیم رسول الله صلی الله

علیه و آله و سلم اندیشه کرد که نباید که برای آنکه ما از مدینه بیرون آمده ایم انصاریان گمان بردند که این ذمام و رعایت بر ایشان

واجب نیست چون سعد جواب آن بگفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم واثق شد و گفت سیروا علی اسم الله و برکته و ابشروا

که خدای تعالی مرا ازین دو طایفه یعنی عیر و نفیر مراد وعده داده است و در عیر ابو سفیان بود با جماعتی و در نفیر ابو جهل بود با لشکری

صحابه رسول را میل بکاروان بود و اندیشه می کردند که اگر ایشان از پی کاروان بروند قریش از پی ایشان درآیند

و کاروان ایشان روی باز پس نهند و ایشان را در میان گیرند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قریش را حاجی بالبیت از آنجا

که او که چون ایشان کشته شده باشند مال ایشان جمله ویرا بود و بس اینست که خدای تعالی میگوید که کما اخرجک ربک

من بیتک ایشان این حالت را کاره اند حسب آنکه حالت رفتن ترا به بدرگاه بودند و این آن بود که خدای تعالی

ترا بیرون آورد و از خانه تو اندر مدینه که مهاجر و مسکن تو بود بیرون آوردی بحق و حکمت و صواب و جمعی از مؤمنان

از آن کاره بودند با مجادله میکردند در آنچه حق بود در رفتن بسوی لشکر قریش پس از آنکه ایشان را روشن شد که آن

حق است و از قبل خدای است و بفرمان وی است و رفتن ایشان از غایت کراهت چنان بود که گفتی که ایشان را

بمرگ را نند و می برند تا بکشند و ایشان می نگرند و اسباب مرگ را می بینند و بکام و ناکام میروند و یاد کن ای

محمد چون خدای شما را وعده داد که یکی ازین دو گروه یعنی عیر و یا نفیر شما را آن دوست میداشتند که

کاروان که بی صلاح و شوکت اند شما را باشد و خدای تعالی میخواهد که حق را حق گرداند و باطل را باطل یعنی

امر محمد و کار اسلام آشکارا گرداند و او را بر دشمن ظفر دهد و کلمه خود غالب گرداند و روسا و وجوه قریش را هلاک

کرداند بکلمات خویش یعنی با امر و فرمان خویش که شما را بشمار قتال کفار فرموده و بوعده ظفر که شما را داد

و اصل کافران ببرد و ایشان را استاصل کرداند و تا حق را حق گرداند و آشکارا کند با دله حجتها که

مردمان بدانند که حق است و باطل را باطل گرداند یعنی اظهار دلیل کند بر بطلان باطل و اگرچه کافران

و گناه کاران آنرا کاره باشند والله اعلم إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ

مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ

اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾ میگوید که یاد کنید ای مسلمانان آنکه چون شما استغاثت میکردید و فریاد میخواستید از خدای خود را

یلحق

وی چنین گوید چون رسول صلی الله علیه وسلم به بدر رسید در نگرید آن کثرت و شوکت که دیدند کی مسلمان که
در عریش شد و روی بقبله کرد و جماعتی از صحابه با وی دست بر داشتند و میگفتند اللهم انجز لی ما وعدتنی بار خدایا
تو دانی که اگر این گروه هلاک شوند ترا در زمین عابدی نباشد چندان تضرع و زاری کرد که ردا از دوش وی بیفتاد
یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله چون مناشده تو با خدای چنین باشد هیچ اندیشه مدار که خدای تعالی وعده ترا
انجاز کند خدای تعالی این نعمت ایشان را حکایت کرد که شما زیاده میخواستند و دعا میکردند خدای تعالی دعاء شما را
مستجاب گردانید بآن که گفت من مدد کنم شما را بهزار فرشته هر یکی ردیفی داده پس ایشان با ردیفات خود دو هزار
بوده باشند و گفته هزار بر عقب یکدیگر راوی خبر گوید که روز بدر جبرئیل آمد با پانصد فرشته و میکائیل آمد با پانصد فرشته
جبرئیل علیه السلام بمیمنه رفت و میکائیل بمیسره همه جامها سفید و عمامها سفید و دنبال دستارها میان کتفها فرو گذاشته با مشرکان
کارزار گروند پس از آنکه نکرده بودند پس از آنکه نکردند و چون فرود آمدندی عدو را مدد کردندی و قتال نکردی عبد الله عباس
گفت که چون مشرکی بر مسلمانی حمله بردی از بالای آن مشرک آواز تازیانه برآمدی مرد مسلمان که نگاه کردی مشرک
افتاده بودی و اثر تازیانه بر روی پیدا بودی و مرد را کسی راندیدی بیامدندی و رسول را ازین حال
خبر کردند گفت راست میگوئید آن فرشتگانند که خدای تعالی ایشان را بمدد و یاری فرستاده است امیر المؤمنین
پرسید که فرق میان کشتگان ما و کشتگان فرشتگان چیست گفت آنکه کشتگان شما را زخم و جراحت پیدا است و کشته
فرشتگان زخم ندارد و اثر پیدا نبود حسن بصری گفت که این هزار با آنکه در سورة آل عمران گفت جمله پنج هزار بودند
و بعضی گویند که اول سه هزار بودند آنگه هزار که اینجا گفت با ردیفان ایشان جمله پنج هزار بودند بعضی گویند اول پنج
هزار بودند و سه هزار جمله هشت هزار بودند والله اعلم بدانگه آنگه گفت که خدای تعالی این مدد فرستادن را نکرد الا از
بهر بشارت شما را یعنی تا شما را بشارتی بود و دلهای شما بدان بیارامد و ساکن شود و نصرت و یاری و ظفر نیست مگر از
خدای که او غالب است کس او را غلبه نتواند کرد حکیم است هر چه کند بر وفق حکمت و صواب کند و برای آن با خدای
اضافت کرد تا کسی گمان نبرد که از جهت فرشتگان بود که اگر نه فرمان خدای بودی که فرشتگان فرود نیامدندی
و مومنان همیشه منصور باشند اگر غالب باشند و اگر مغلوب باشند بحجت منصور باشند پس بیکبار بحجت منصور باشند
و بیکبار بقهر و غلبه و برای آن گفت الا بشری لکم تا این عدد بشارت و طمانینه بود مومنان را والا یک فرشته
مر ایشان را از جمله کفار اهل زمین بر تواند آوردن نه بینی که جبرئیل علیه السلام هفت شهرستان قوم لوط را از جای بر کند و بر گوشه
پر نهاد و چندان ببرد که آواز مرغان ایشان اهل آسمان و زمین بشنیدند آنگه سرنگون کرد فجعلنا عالیها سافلها و چه رنج
آید بر آن قومی که قومی ضعیفان را غلبه کنند از جای که ویرانه بینند عبد الله مسعود گفت آن ضربات که از هوا می آمد و ما کسی را
نمی دیدیم آن چه بود من گفتم که آن فرشتگان بودند گفت ما را ایشان غلبه کردند نه شما اذ یغشیکم النعاس امنة منه

وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ
إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ
وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ یاد کنید آنرا که جون بشما رسید و در شما بو شانید
جواب را و نعاس ابتدا او خواب بود در قتال امنی بود از قبل خدای تعالی و فرو فرستاد بر شما از آسمان آبی تا
شما را پاک کرداند و اثر دیو از شما زایل کرداند وسوسه او و دلهای شما را بر جای بدارد و پایهای شما را ثابت
کرداند و قدمهای شما را در زمین استوار کند و این چنان بود که چون مسلمانان برسیدند مشرکان بر سر جاه
بدر فرو د آمده بودند و آب بدست کرفته مسلمانان بر اثر ایشان رسیدند بر بلیته از ریک سرخ فرو آمدند که پایهای
ایشان بر قرار نمی کرفت و سم اسب بر وی نمی استاد و آب نداشتند نخفتند بیشترین ایشان از احتلام
افتادند ابلیس بصورت شخصی بیامد و ایشان را کفت که ای اصحاب محمد شما دعوی میکنید که بر حقیم و پیغمبر خدایی
در میان شماست اینک شما نماز میکنید بر جنابت و مشرکان شما را غلبه کردند و آب بدست فرو کرفتند و شما در بیابانی
فرو رفته اید که قدم شما بر وی قرار نمی کیرد چه کونه امید میدارید که شما را بر ایشان غلبه بود که هم اکنون ایشان
بعضی را از شما بکشند و بعضی بمکه برند مسلمانان ازین اندوهکین بشدند خدای تعالی بارانی فرستاد چنانکه رودخانه
پر از آب کشت مسلمانان غسل کردند و طهارت ساختند و آب بر کرفتند رجز شیطان از احتلام است که خود را و جامهای
خود را بشستند و زمین سخت کشت بآن باران چنانکه قدمهای ایشان و چهار پایان ایشان بر آنجا قرار کرفت
و یاد کن ای محمد چون خدای تو وحی کرد بفرشتکان که من با شما ام بنصرت و ظفر و معاونت شما مومنان را بر جای
بدارید بقوة دل و صحت عزمت و نیت در جهاد و کفار ابو روق کفت فرشته می آمد بصورت مردی با اصحاب
رسول میکفت واثق باشید بفتح و ظفر که ایشان با یکدیکر میکویند که اکر مسلمانان بر ما حمله کنند از ما کس بر جای نماند مسلمانان
قوی دل می شدند انکه بشارتی دیکر داد و کفت سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب من ترس در دل کافران اندازم و هیبتی
بر ایشان غالب کردم رسول علیه السلام کفت نصرت بالرعب مسیرة شهر مرا بترس نصرة کرده اند که هیبت و ترس من یکماه راه بر دو
انکه حق سبحانه و تعالی ایشان را کفت و چکونکی شمشیر زدن در آموخت و کفت بزنید بر زبر کردنهای ایشان بر مقتل و کشتنکاه
ایشان و کفته اند که فوق بمعنی علی است یعنی بزنید بر کردنهای ایشان رسول صلی الله علیه و سلم کفت مرا بفرستاده اند
تا عذاب خدای کنم اما عذاب من ضرب الاعناق و شد الوثاق است یعنی قتل و اسیر دون سوختن باتش دوزخ است با آتشی و
بزنید از ایشان و ببرید از ید هر انکشتی عبد الله عباس کفت مراد اطراف مفاصلیست یمان کفت مراد بفوق الا عناق
صنادید و رؤسا قریش و کل بنان کنایتست از زیر دستان و سفله عبد الله عباس کفت که مردی از بنی غفار مرا حکایه کرد

که من و پسر عمم روز بدر بر بالای کوهی شدیم منتظران که تا ظفر آن کرا باشد و ما نیز خود را در آن میانه اندازیم و غنیمتی گیریم همی ناگاه
ابری بر آمد نزدیک ما آمد و ما در میان آن ابر حمحمه اسبان می‌شنیدیم و آواز سواران که میگفتند اقدم حیزوم پسر عمم از آن بترسید
بیفتاد و بمرد و من خود را نگاه داشتم اما در من هیچ قوتی نمانده بود عکرمه گفت از ابو رافع مولی رسول خدای صلی الله
علیه و آله وسلم شنیدم که گفت من غلام عباس عبد المطلب بودم و اسلام در خانه ما شده بود در خانه ما آمده بود و من و زن
عباس ام الفضل ایمان آورده بودیم و عباس مایل بود با ایمان آوردن ابو لهب به بدر نرفته بود و اما عاصم بن هشام را بعوض خود
فرستاده بود چون خبر ظفر مسلمانان آمد بر مشرکان ما نیز نزدیک زمزم خیمه زده بودیم ام الفضل در آن خیمه بود و من
گوشه نشسته بودم و تیر می‌تراشیدم ابو لهب بیامد و در پس خیمه نشست پشت او با پشت من بود خبر آمد که ابو سفیان رسید
کس فرستاد و وی را بخواند گفت ای برادر این حال چگونه افتاد گفت چگویم چندان بود که ما ایشان را بدیدیم پشت بهزیمت دادیم
و ایشان تیغ در ما نهادند میکشتند و اسیر میکردند چنانکه میخواستند و من آن مردم را ملامت نمیکنم که ما جماعتی را دیدیم سپید روی
بر اسبان ابلق نشسته از میان آسمان و زمین که کس پیش ایشان نمی‌توانست استادن ابو رافع گفت من دامن خیمه
برداشتم و گفتم آن فرشتگان بودند ابو لهب دست بر آورد و بر روی زمین زد ام الفضل چوب خیمه برگرفت
و بر سر وی زد چنانکه بشکست و گفت وی را زبون گرفته برای آنکه سید وی غایب است او برخاست و
برفت ذلیل و مهین از آن هفت روز نیامد که خدای تعالی وی را بالطاعون مبتلی کرد تا به دوزخ رسید چون
وی بمرد هر دو پسر وی او را رها کردند اندر خانه و از ترس طاعون که با ایشان تعدی کند بگریختند او در خانه بگندید
مردم ایشان را ملامت کردند با آخر چند مزدور فرستادند تا بیامدند و آبی بر وی ریختند از دور و بیاوردند
در زیر دیوار بنهادند و سنگ بر وی انبار کردند عبد الله عباس گفت که آن مرد که پدرم را اسیر
کرده بود مردی بود از بنی سلمه او را ابو الیسر گفتندی کوتاه بالایی بود و پدرم عباس دراز بالا و قوی و فربه
رسول علیه السلام او را گفت که عباس را چگونه گرفتی گفت مردی با من یار بود در گرفتن او که او را پیش از آن
ندیده‌ام و نیز دیگر پس ندیده‌ام بدین هیئت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت لقد اعانک علیه ملک کریم
آنکه با تو یار بود او فرشته بزرگوار بود آنگه حق سبحانه بیان کرد که آنچه بایشان رسید از چه سبب رسید گفت سبب آن
بود که ایشان با خدای رسول خدای مخالفت کردند و هر کس که با خدای و رسول وی مخالفت کند خدای تعالی وی را
سخت عقوبت است و برا بعذابی سخت معذب گرداند آنگه گفت که آن عقوبة و عذاب هست از کشتن مسلمانان اسیر گرفتن
بچشیدن مومن عذاب ما پیش از آنکه بعذاب آتش دوزخ رسید و کافران راست عذاب آتش دوزخ یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ وَمَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا
مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَیِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ حق سبحانه تعالی

در این آیه خطاب کرد مؤمنان را و گفت ای گرویدگان و باور دارندگان من چون شما ببینید که کافران بیکبار
بسر شما آیند و بر شما حمله برند و انبوهی ایشان ببینید نگر تا پشت بدیشان نگردانید و منهزم نشوید ذکر و بروا زبهار استفتاح
حال را گفت تا پندارند که ایشان از آن استنکاف کنند و نگریزند با این همه مبالات نکردند و بگریختند آنگه گفت که
هر که پشت برگرداند در آن روز و برود مگر از بهر آنکه تا سازی و آلتی و سلاحی بدست آرد و چنان نماید دشمن را
که منهزم شده است آنگه باز گردد و بر وی حمله آرد یا خواهد که از میان جماعتی که باشند از مسلمانان بنزدیک
جماعتی دیگر رود از مسلمانان که بوی یاوری و محتاج تر باشند بیرون ازین دو وجه صف کارزار رها کند
و پشت بر دشمن کند با خشم خدای بازگشته بود و مستحق غضب او شده جای او دوزخ بود و بد جای است
دوزخ بعضی از علما گفته اند که حکم این آیه خاص است بروز بدر برای آنکه در زمین مسلمانان همان بود که با پیغمبر حاضر بودند
اگر کسی بگریختی او را جای نبودی الا روز بدر چون بگریختند خدای تعالی عذر خواست برای ایشان و گفت انما استزلهم
الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفا الله عنهم وگفته اند که حکم این آیه اشارت است بروز احد و روز حنین
که ایشان دوازده هزار مرد بودند و مراد از زحف معنی کبیره است ابن عباس گفت اعظم الکبائر الشرک
بالله ثم الفرار من الزحف و این قول محمد باقر صادق است رضی الله عنهما و دلیل برین عموم آیت و الفاظ
عموم در قرآن واجب بود حمل کردن بر عموم و بر خصوص حمل نباید کردن بی دلیل است و آیه عفا الله عنهم دلیل
است برین که اگر نه از زحف گناه بودی از خدای تعالی عفو نبایستی خواست عطا گفت که آیه منسوخ است بقوله الا ان خفف
الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا بگوییت بر آنکه جمع میان هر دو آیه ای قول ممکن است و جای که جمع توان کردن نسخ نبود فلم
تقتلوهم ولکن الله قتلهم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا ان الله
سمیع علیم ذلکم وان الله موهن کید الکافرین حق سبحانه و تعالی درین آیه باز نمود بر سبیل مبالغت که
از روز بدر رفت از کشتن و اسیر کردن بقوت و عزت و منعت تو نبود بلکه بفضل و رحمت و تقویت و تایید و نصرت
من بود که فرشتگان را فرستادم از بهر مدد شما و این مبالغت را بحد رسانید و از نفی فعل کرد و با خود اضافت کرد
چنانکه یکی از ما گوید که این کار نه در قدرت و قوت تو بود و اگر نه عنایت و نصرت من بودی ترا این کار بر نیامدی
پس همچنین خدای تعالی گفت تو نکشتی ایشان را و لکن خدای کشت و تو نینداختی بدیشان و لکن خدای انداخت در
خبر است که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم ببدر رسید گفت هذه مصارع القوم ان شاء الله چون قوم بر آمدند گفت
هذه قریش تجر ثیابها بخیلائها و فخرها یکذبون رسولها اللهم انی اسالک ما وعدتنی ایشان قریش اند که
جامه بفخر و کبر در زمین میکشند رسول خدا را بدروغ زن میدارند بار خدایا از تو میخواهم آنچه مرا وعده داد
جبرئیل آمد و گفت قبضه خاک بر دار و در روی ایشان انداز چون صفها راست شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم

امیر المومنین علی را کفت پارهٔ خاک مرا ده امیر المومنین علی رضی الله عنه پاره خاک و سنکریزه بوی داد و نکاه میکرد تا چه
خواهد کرد و آن خاک را در روی ایشان انداخت شاهت الوجوه رشت باد این رویها هیچ مشرک نماند که خدای تعالی
پاره خاک از آن و سنکریزه بچشم او نرسانید و بدهن و بینی وی الکه مومنان روی در ایشان نهادند و کشتن و اسیر
کرفتن کردند سعید بن المسیب کفت که ابی بن خلف الجمحی سال روز بدر را اسیر کردند و کرفتن وی خویشان را باز خریدند چون خواست
که برود کفت یا محمد اسپی دارم که او را هر روز قومی از کاورس میدهم ترا بر آن اسپ خواهم کشتن رسول صلی الله
علیه وسلم کفت بلک ترا من کشم ان شاء الله چون روز احد بود ابی بن خلف در آمد بر آن اسپ نشسته می تاخت تا
نزدیک رسول رسید جماعتی مسلمانان پیش او رفتند تا او را بکشند رسول صلی الله علیه واله وسلم کفت شما رها
کنید ایشان دور شدند رسول صلی الله علیه وسلم حربه در دست داشت بینداخت بر پهلوی آمد و چند
از استخوان پهلوی وی بشکست او را انجا برکرفتند میکفتند باکی نیست که زخم بر پهلوی تو او کار نیست مده است
کفت باری میکویند بخدای که محمد مرا طعنه زد که اکر همه اهل زمین قسمت کنند همه را هلاک کرد اند و من از این جان
بزنم و مسلمانان شنیدند که محمد صلی الله علیه واله وسلم روز بدر کفت من ترا بکشم ان شاء الله واو دروغ
نکوید او را بر دست ایشان جان بداد در راه او را دفن کردند و کفته اند که روز خیبر پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم
کمانی بخواست و تیری بر انجا بوست و بجانب حصین خیبر انداخت تیر آمد و بر کنانت بن ابی الحقیق آمد
واو بر بستر خفته بود مجاهد کفت جماعتی صحابه بر جماعتی کشتکان خلاف کردند کفت این که من کشتم وان کفت
که من کشتم خدای تعالی آیه فرستاد و کفت شما نکشتید ایشان را لکن خدای کشت و تو نینداختی ای محمد آن
سنک ریزه و خاک با آن حربه و تیر بلکه خدای انداخت یعنی اجزاء خاک و سنکریزه و این تیر تو نرسانید
خدای رسانید بر وجه معجز تو از بهر آن که اثر آن در هیچ آدمی نباید و برای آن کرد تا مومنان را ابتلا
کند و بیازماید امتحان کردنی نیکو و عطا دهد و نعمت کند بر ایشان بنصرت و غنیمت و اجر و مثوبت تا بدانند
که خدای بر ایشان چه نعمت کرد از فتح و ظفر یا اندکی ایشان و بسیاری دشمن تا شکر این نعمت بکذارند
و خدای شنونده کفتار و داننده کردار ایشانست و غرض از این جمله آن بود تا خدا تعالی نعمت دهد مومنان را
و ضعیف و سست کرداند کید و مکر کافران را إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ
تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا
اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ
اهل مکه چون از مکه خواستند که بیرون آیند دست در استار کعبه زدند و کفتند اللهم انصر اعلی الجندین
واهدی الفئتین واکرم الحزبین وافضل الدینین بار خدایا نصرت کن از این دو لشکر آنرا که بلندتر است و از این

دو گروه آنرا که راه راست یافته است و از این دو جماعت آنرا که گرامی تر است و ازین دو دین آنرا که فاضلتر است
خدای تعالی رسول خود را نصرت کرد بر ایشان و این آیه فرستاد ایشانرا خطاب کرد بر سبیل تهکم و گفت اگر شما فتح و نصرة
میخواستند فتح و نصرة ایشما آمد و ابوجهل روز بدر گفت اللهم اینا کان افجر و اقطع للرحم و اتانا بما
لا نعرف فاحنه الغداة یا رخدایا هر که از ما فاجرتر و قاطع تر است رحم را و چیزی آورده است بما که ما آن
نمی شناسیم فردا بر ایشانی وی زن و هلاکش کن حق سبحانه و تعالی دعا روی بروی بایستید و او را دو مرد زخم زدند یکی
را عوف نام و دیگر معوذ برادران یکدیگر بودند و عبد الله مسعود وی را تمام کشت ابی بن کعب گفت که این خطاب با
اصحاب رسول الله است که ایشان بعضی را گفتند یا رسول الله برای ما از خدای فتح بخواه رسول صلی الله علیه وآله وسلم
روی سرخ کرد و گفت آنانکه پیش از شما بودند ایشانرا انواع عذاب کردند و به استره بدو نیم کردند از دین خود
بر نگشتند و اعضاء ایشان از یکدیگر جدا می کردند و از دین بر نمی گشتند آنگه چنان شد که سواری از ضعفا بحضر
موت آمدی از کس نترسیدی از خدای عز و جل و گوسفند از گرگ نترسیدی شما را تعجیل است بفتح و نصرت و
خدای این آیه فرستاد آنکه از خطاب مومنان عدول کرد با خطاب کافران و گفت که اگر این شما ازین کفر و
دشمنی رسول باز ایستند شما را بهتر بود و اگر باسر دشمنی و عداوت و حرب محمد آیید ما باسر فتح و ظفر و نصرة او لیم
و جمعیت که کنید و لشکر که گرد آرید شما را سودی نکند از آن که خدای با مومنانست بنصرة و تایید آنکه مومنانرا
گفت ای گرویدگان طاعت دارید خدایرا و رسول خدایرا و امتثال فرمان ایشان کنید و از وی بر مگردید و حال
آنست که شما دعوة او و کلام خدای می شنوید و مباشید مانند آنکسانی که ایشان گفتند که ما می شنویم و ایشان نمی
شنوند یعنی بشنیدن منتفع نمی شدند چون منافقان و مشرکان و جهودان و ترسایان بر اختلاف اقوال إِنَّ
شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ
وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ حق تعالی میگوید که بترین جانوران و چهارپایان و درندگان
بر زمین نزدیک خدای عز و جل کران و گنگان اند که حق بنشنوند و در حق اندیشه نکنند تا آنرا از باطل تمیز کنند
خدای ایشانرا چهارپای خوانده و آنگه بیان کرد که ایشان از چهارپایان بترند و اگر خدای تعالی درین جماعت
که حال ایشان اینست خیری دانستی و دانستی که اگر با ایشان لطف کند بان منتفع شوند با ایشان لطف کردی
تا بشنوندی چنانکه مومنان می شنوند و کار می بستند ولیکن از ایشان اختیار رد و اصرار بر کفر دانست
که اگر ایشانرا بشنوانده بشنوند و از آن اعراض کنند امام محمد باقر رضی الله عنه گفت که اینان بنو عبد الدار اند
که از ایشان ایمان نیاوردند الا مصعب بن عمیر و سوید بن حرمله و میگفتندی ایشان که نحن صم بکم عما جاء به محمد
و ایشان اصحاب لوا بودند روز احد همه کشته شدند ابو علی گفت که جمعی بودند که ایشان گفتند که ما ترا آنگه باور داریم

که جماعتی را از قصی بن کلاب که سالهاست تا ایشان مرده اند ایشان را زنده کنی تا ایشان با ما سخن گویند و ما سخن ایشان بشنویم خدای تعالی
گفت که اگر خدای در ایشان چیزی دانستی سخن مردگان ایشان را بشنوانیدی و اگر نیز بشنوندی اعراض کنندی و ایمان نیاوردندی و این آیت
دلیلست بر بطلان قول آنکس که میگوید که روا بود که در مقدور لطفی بود که اگر با کافران کنند ایمان آرند و بیاکنند چه اگر چنین بودی مودی بودی با
نقض غرض و وی تعالی عن ذلک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ حق تعالی درین آیة خطاب میکند با مومنان و میگوید ای گرویدگان اجابت کنید خدا را و
پیغمبر را چون پیغمبر شما را دعوة کند و چیزی که آن چیز شما را زنده گرداند و آن ایمانست و ایمان حیات است و کفر مرگ انکه گفت انک لا تسمع الموتی و سبب
حیوة است من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مومن فلنحیینه حیوة طیبة و گفته اند که جهاد است و جهاد سبب حیوة است و لا
تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء و مراد با ستجابت طاعتست ابو هریره روایة کرد که رسول صلی الله علیه وسلم با ابی بن کعب
بگذشت و او در نماز بود او را آواز داد و گفت یا ابی تعال ابی نماز سبک بکرد و نزدیک رسول آمد گفت ای ابی چرا جواب ندادی مرا چون ترا
بخواندم تو نشنوده که خدای تعالی گفته است یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم گفت ندانستم یا رسول الله
ازین پس هرکه بخواندن اجابت کنم و اگرچه اندر نماز باشم انگه گفت ترا خبر دهم بسورتی که مثل آن در توریة و انجیل و زبور و قران نیست گفتم
بگو یا رسول الله گفت در نماز چه خوانی گفتم فاتحة الکتاب گفت خدای که جان محمد با مرا و است که مثل این سورة در توریة و انجیل و زبور و قران نفرستاده اند
و ان سبع المثانی است و خدای چیزی بنداده است انکه خدای تعالی خطاب کرد و گفت که خدای تعالی منع کند و جدا اندازد میان مرد و دلش بمرگ یا بجنون
و زوال عقل پس منتفع نباشد بدل خود و با آن تدارک فایت نتواند کردن و آیة بر وجه تحریض باشد بر توبه کردن یعنی بشتابید پیش از انکه این حال
پیدا شود و وجهی دیگر آنست که خدای قادر است که منع کند میان دل و افعال و از اعتقادات و ارادات و اکرامات پس معنی آن بود که
افعال جوارح شما تابع افعال قلوب است و افعال قلوب را اگر خدای تعالی خواهد حایل و مانع باشد میان آن و میان شما و دیگر آنست که مومنان هر
وقت اندیشه کردندی که دشمن بسیار است و عدد ما اندک خوفی در دل ایشان آمدی خدای تعالی باز گفت که منع کنم میان دل ایشان و میان
خوف تا خایف نباشد و میان دل کافران و امن تا همه ترسان باشند و گفته اند معنی آنست که خدای تعالی مرد را بمیراند چنانکه گفته شد
پس فرصتی که می طلبد از وی فایت شود از اخلاص بهر دل و طاعات و علاج کردن دل تا تسلیم کرد دل پس گوی که خدای میگوید که این حیوة
که شما را داده ام غنیمت دهید و این فرصت را نگاه دارید و دل خویش باصلاح آورید و خالص موجه حضرت حق گردانید و بدانید که شما
حشر کنند و بنزدیک او گرد آورند وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَاذْكُرُوا
إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ حق تعالی میگوید
میفرماید که بپرهیزید از فتنه که چون بیاید خاص بکسانی نرسد که ایشان ظالم باشند و گفته اند که مراد بفتنه و بلا و مصیبت و ظلمی است که در میان خلایق افتد
ابن عباس گفت درین آیة که خدای تبارک و تعالی میگوید که بر منکر خاموش مباشید و اغماض مکنید در ضامه هید که خدای بیاید ظالم را از غیر ظالم تمیز نکند ظالمانرا
آن عذاب بر ظلم بود و انانرا که ظلم نکرده باشند سزا آن بود که امر معروف و نهی از منکر نکرده باشند تا مکلفانرا از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان

واعتبار لطف بود مر غیری طایفی نیز رسید از فتنه که عام بود واز عذابی که بجمله خلایق برسد از خاص وعام ظالم وغیر ظالم چون عذاب استیصال که امت

سلف را بود حسن بصری گفت آیه در حق صحابه رسول آمد طلحه وزبیر این آیه میخواندند ومیگفت ما لها این آیه میخواندیم وندانستیم که از اهل این آیه

ایم تا بدیدیم که آیه خود اندر حق ما بوده است ابن عباس گفت که چون آیه فرود آمد پیغمبر خدای گفت من ظلم علیاً مقعدی هذا بعد وفاتی فکانما

جحد نبوتی ونبوة الانبیاء قبلی هر که بعد از وفات من بر علی ظلم کند درین جای که من نشسته ام واین مقام از دی باز گیرد چنان باشد که انکار کرده بود نبوة مرا

ونبوتی پیغمبرانی را که پیش از من بوده اند حذیفه یمانی گفت که رسول خدای گفته است که یاران من پس از من چیزهای کنند که نباشد که خدای تعالی ایشان را صحبت من

بجا مرزد وایشان را صحبت ویاری پیغمبر سود نکند ودست نگرد وجماعتی بر آن کار کنند وبر آن بودند وجای ایشان دوزخ بود ابو هریره گفت که

رسول صلی الله علیه واله وسلم گفته است که قیامت برنخیزد تا پیدا نشود فتنه عمیاء مظلمت که آن کس که در آن فتنه خفته بود به از آن باشد که نشسته بود و

آنکس نشسته بود به باشد وآنکس ایستاده باشد به از آن که ایستاده باشد به از آن بود که رونده باشد واگر رونده باشد به از دونده باشد

یکی از صحابه گفت یا رسول الله اگر این فتنه مرا دریابد من در نا خفتن باشم گفت بایست گفت اگر ایستاده باشم گفت بنشین گفت اگر نشسته

دستها با خود گیر ونگه دار که بنده مظلوم باشی به از آن که بنده ظالم باشی ورسول خدای گفت که چون فتنه بیاید بندگان خدا را است کند وعالم

از آن فتنه نجاة یابد واعلموا ان الله ومدانید که خدای تعالی سخت عقوبت است آنکه خدای تعالی خطاب کرد با مهاجریان وگفت یاد کنید از آن

که چون شما در مکه بودید اندک عددی بودید وضعیف قوت در ابتدای اسلام قریش شما را ضعیف کرده بودند شما می ترسیدید از آنکه مردمان شما را بربایند یعنی

مشرکان عرب یا اهل پارس وروم چون میخواستند که از مکه بیرون آیند وبمدینه هجرت کنند خدای شما را سلامت بمدینه رسانید ودر مدینه جای داد

وشما را تا ئید وتقویت کرد ودست شما قوی کردانید بنصرت وظفر که داد شما را روز بدر ومدد دوستان وروزی داد شما را از روزیهای حلال وپاک

وآن غنیمت است که شما را حلال کرد وپیش از شما امتان دیگر را حلال نبود واین برای آن کرد تا شما شکر نعمت او کنید قتاده گفت که مراد جمله عرب اند

که ایشان در جهان ذلیل بودند شکم گرسنه وتن برهنه وزندگی شقی تا زنده بودند با شقاوت دشر بودند چون بمردند مستحق دوزخ شدند وبرد ودشمن سخت

قوت بودند پارسیان ورومیان خورده همه جهان بودند ایشان را اجندانی چیز نبود که کسی با ایشان حسد آید چون خدای تعالی رسول را فرستاد واسلام ظاهر گشت

ایشان فراخ روزی ومحترم ومسلط شدند پس برچنین نعمتی وحالتی هر آینه شکر باید کردن واین برای آن کرد تا شکر کنید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

خدای تعالی خطاب میکند مومنان را ومیگوید ای کسانی که ایمان آورده اید با خدای تعالی خیانت مکنید بترک اوامر وارتکاب نواهی او وبا رسول بترک کردن

سنت وشریعت او ودر امانتها که میان شماست از آن یکدیگر خیانت مکنید وشما میدانید که عاقبت وسرانجام خیانت ووبال چه گونه است جابر

عبد الله انصاری گفت سبب نزول آیه آن بود که جبرئیل آمد وگفت که ابو سفیان فلان جای فرود آمده است با جماعتی مشرکان ساز کنید وبجنگ بروید

وار میدونا کاه بر ایشان شوید یکی از جمله منافقان نامه نبشت واز ابو سفیان را آمدن مسلمانان خبر کرد زهری گفت که در ابو لبابه آمد آنکه

رسول صلی الله علیه واله وسلم جهود ان بنی قریظه را حصار میداد بیست وبکروز ایشان کس فرستادند وطلب صلح کردند بر آنچه بنو النضیر

کرده بودند که جای خود را باز گذارند وباذرعات واریحا شوند رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت صلح نکنم الا بر آن که بحکم سعد معاذ

فرو آیند گفت سعد که ابو لبابه را پیش ما فرست تا با وی مشورت کنیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم وی را بفرستاد و اورا

با ایشان مناصحتی بود برای آنکه مال او و فرزندان او در دست ایشان بودند او را گفتند چه گوی در حدیث سعد معاذ و آنکه

ما را فرمایند تا بر حکم او فرو آییم گفت نباید و اشارت کرد بحلق یعنی کشتن بود ایشان گفتند که ما فرو نیاییم بر حکم خدای تعالی این آیه

فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول ابو لبابه گفت من هنوز آیه نا شنیده و قدم از قدم بر نداشته دانستم

که خیانه کرده ام با خدای و رسول و پشیمان شدم و فرو آمدم این آیه در باب من آمده بود راوی خبر گوید که ابو لبابه بیامد

و خویشتن را بر ستون مسجد بست و سوگند خورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبه من قبول کند هفت شبانروز

طعام و شراب نخورد تا بیفتاد و ضعیف شد و بی هوش گشت خدای تعالی توبه او بپذیرفت او را گفتند که خدای تعالی توبه

تو بپذیرفت گفت والله که من خود را باز نگشایم جز که رسول مرا باز گشاید رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیامد و او را

ابو لبابه گفت تمام توبه من آنست که از زمین و سرای که در وی این گناه کرده ام بروم و از جمله مال خود بیرون آیم رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم گفت که نه ثلث از مال خود بصدقه ده تا کفاره گناهت شود و این از امام محمد باقر و جعفر صادق

رضی الله عنهما روایت است ابن عباس گفت که مراد با مانات هر چیزی است که از مردمان پوشیده باشد از فرایض

چون نماز و روزه و زکوة و غسل جنابت قتاده گفت مراد دین خداست یعنی این دین که از خدای بامانت دارید

نگاه دارید تا با او سپارید که اداء امانت واجب بود آنگه خدای تعالی گفت بدانید که مالهای شما و فرزندان شما فتنه

و بلایی است مر شما را یعنی آن مالهای و فرزندان شما که نزدیک بنی قریظه است و برین وجه آیت مخصوص باشد

به ابو لبابه و اگر چه بسبب او بود دیگران در تحت خطاب داخل باشند و مورد آیه اینست که زنهار تا بمال و فرزندان

مفتون نشوند که آن سبب فتنه شماست و درین منکر بید و آن یاد نکنید که نزدیک خدای است مزدی عظیم و ثوابی

جزیل آنرا که متابعت حق کند و مخالفت هوای نفس کند یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ویکفر عنکم

سیئاتکم ویغفر لکم والله ذو الفضل العظیم ۝ واذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک ویمکرون

ویمکر الله والله خیر الماکرین ای مومنان و گرویدگان اگر شما از خدای بترسید و از فرمان در نگذرید و از خیانت

کردن دور باشید خدای شما را فتح و ظفر و نصرت دهد که میان حق و باطل فرقی پدید کنید و روز بدر فرقان

خوانند یوم الفرقان یوم التقی الجمعان یعنی یوم الفتح والظفر و این فرق بنصرت شما باشد و خذلان ایشان و اعزاز

شما و اذلال ایشان و ثواب شما و عقاب ایشان و گفته است که شما را هدایتی دهد که بآن دلهای شما فرق میان حق

و باطل و گناهان شما را باز پوشد و تقوی شما را کفاره گناهان شما گرداند و شما را بیامرزد و خدای تعالی خداوند فضل و نعمتی

عظیم است و یاد کن ای محمد که چون کافران با تو مکر کردند و خواستند که در خفیه و نهان ترا در خانه باز دارند تا ترا بکشند

تا از شهرت بیرون کنند عبد الله عباس گفت و جمعی مفسران گفتند که چون انصار بایمان آوردند و با رسول بیعت کردند

وقریش از آن بترسیدند بزرگان و مشایخ ایشان در دار الندوه جمع شدند تا با یکدیگر در کار او مشورت کنند و رؤساء
ایشان آن روز عتبه و شیبه بود و ابوجهل و ابوسفیان و طعیمه بن عدی و النضر بن الحرث و ابو البختری و زمعه بن الاسود و حکیم بن
حزام و نبیه و منبه و هشام بن عمرو و امیه بن خلف ابلیس علیه اللعنه بصورت پیری بیامد چون او را دیدند گفتند که تو کیستی گفت
مردی ام از اهل نجد شنیدم که شما رایی خواهید زدن در حق این محمد خواستم تا من نیز حاضر باشم و رای شما بشنوم اگر صواب باشد
از پیش ببریم و اگر خطا باشد من نیز رایی زنم که شما از من نصیحت بینید و بشنوید گفتند روا باشد ابو البختری گفت رای من آنست
که او را بگیرید و در خانه محبوس باز دارید و در آن خانه سوراخی رها کنید که از آنجا آب و طعام با او می دهید تا بمردن چنانکه با دیگر
شاعران کردید از زهیر و نابغه ابلیس بانگ بر زد و گفت بد رایی است این تو زدی این با کسی توان کرد که او را اهلی
و عشیرتی و عزتی نباشد اما محمد که از بنی هاشم باشد و از قوم خود اتباع دارد اگر او را یک دو روز محبوس کنند خویشان
او بر شما بیرون آیند و مدد خواهند از انصاریان و با شما قتال کنند و او را بیرون آورند رای شما باطل شود ایشان از سر آن
برخاستند و گفتند راست گفتی ای شیخ نجدی هشام بن عمرو گفت رای آنست که این مرد را بر شتر نشانید و سر در بیابان نهید
و از میان خودش بیرون کنید تا برود و شما از گفت و گوی وی برهید ابلیس علیه اللعنه گفت بئس الرای ما رایت مردی با این
صفت که محمد است با حسن خلق و خلق و فصاحت و بلاغت و شیرین زبانی از میان شما برود هر کجا شود و هر که دعوت کند
اجابت کنند و مفتون وی شوند پس لشکری جمع کند و بیاید و جهان بر شما زندان گرداند و مردان شما را بکشند و زنان را اسیر کنند
همه گفتند که صدق الشیخ النجدی ابوجهل گفت که رای من آنست که ده مرد را از بطون امهات قریش اختیار کنید تا او را بکشند آنگه کار او
چنانکه مردمان دانند که او را که کشته اند تا خون او در قبایل متفرق شود طلب قصاص نتوانند کرد لابد بدیت راضی شوند شیخ گفت
نعم ما رایتی و روایتی دیگر آنست که این رای ابلیس زد همه با رای او آمدند و گفتند الرای رای الشیخ النجدی آنگه ده مرد را از قریش
اختیار کردند تا این کار بکنند جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد و رسول را خبر داد از آن احوال و گفت خدای میفرماید که
مضجع خود رها کن و از شهر بیرون رو رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علی را بخواند و گفت خدای مرا فرموده است
که از این شهر بیرون روم ترا امشب بر جای من بباید خفت تا اگر قریش تعرض کنند جای من خالی نه بینند بر اثر من نیایند
و اگر مکروهی بمن خواهند رسانیدن نرسانند و جامه خود برکند و بوی داد و گفت در پوش و بر جای من بخسب امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه همچنان کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم از سرای خود بیرون آمد و این جماعت بر در سرای بودند و این
آیه میخواند انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون الی قوله فهم لا یبصرون و هر یکی را پاره خاک بر سر کرد
و بگذشت و بغار رفت و امیر المؤمنین را بمکه بر سر اهل و خانه و آنچه او را بود و آنچه از ودایع مردمان نزدیک او بود وصی خود کرد و آن
مشرکان همه شب علی را نگاه میداشتند بر گمان آنکه او محمد است تا صبح برآمد در سرای رفتند با تیغها تا رسول را بکشند امیر المؤمنین علی
از آنجا برخاست و گفت بچه کار آمده اید و چه میخواهید گفتند محمد کجاست گفت ما کنت علیه رقیبا ای قوم من نگاهبان او بوده

عنکبوتی
از سرای بیرون آمدند گفتند که محمد رفته است وهمانا که این خاک بر سر ماوی کرده است پی برگرفتند وآمدند تا در غار خدای تعالی
را بفرستاد تا در غار نسج کرد ایشان گفتند تا اینجا پی بود ودرین غار نشده است چه اگر در غار شده بودی این نسج عنکبوت دریده
بودی از اینجا بزمین فرو شده است یا باسمان برده اند وخدای تعالی در حق امیر المؤمنین این آیه فرستاد ومن الناس من
یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ودرین قصه این آیات فرستاد وگفت واذ یمکر بک الذین کفروا کافران در کشتن تو ای
محمد مکر کردند وکید سگالیدند وخدای نیز با ایشان مکر کرد یعنی جزای مکر ایشان معد وساخته گردانید جزا را مکر خواند
برای ازدواج را چنانکه گفت وجزاء سیئة سیئة مثلها یا با ایشان معامله مکاران کند فعلی که صورت مکر دارد واگرچه
در معنی عدل باشد مکر نباشد وخدای بهترین مکر کنندگان است برای آنچه ایشان کردند وخواستند بدان
نرسیدند وهرچه خدای خواهد هر آینه بباشد وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا إِنْ هَٰذَا
إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ حق سبحانه وتعالی درین آیه حکایت
کرد از عناد وجحود کافران وگفت که چون آیات ما از قرآن بر ایشان خوانند گویند که بشنیدیم ما این قرآن را اگر ما
نیز خواهیم مثل این بگوییم این نیست الا افسانه پیشینگان این آیه در نضر بن الحارث آمد که او بپارس وحیره
رفته بود بتجارة وکلام ایشان شنیده وذکر اخبار عجم وجهودان وترسایان را دیده بود که توریة وانجیل خواندندی
ونماز کردندی چون بمکه آمد رسول را یافت که قرآن میخواند ونماز میکرد گمان برد که این از جنس آنست گفت اخبار
اوایل است وقصه امم پیشین وچون سخنهاء اهل حیره است ما نیز اگر خواهیم مثل این بگوییم عثمان بن مظعون
ویرا گفت اتق الله از خدای بترس وهمچنین سخنها مگوی که محمد حق است وحق میگوید گفت من نیز حق میگویم گفت
محمد میگوید لا اله الا الله گفت من نیز میگویم که لا اله الا الله ولیکن میگویم هؤلاء بنات الله آنگه نضر بن الحارث گفت
بار خدایا اگر چنانچه این کلام تو است وحق است واز نزدیک تو است بر ما سنگ باران از آسمان یا نه عذابی
بما آورد مولم دردناک ورنجاننده وچون دعا کرد خدای تعالی این آیه فرستاد سأل سائل بعذاب واقع للکافرین
سعد جبیر گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم روز بدر سه کس را بکشت بصبر مطعم بن عدی را وعقبة بن
ابی معیط را ونضر بن الحارث را ونضر بن اسیر مقداد بود چون خدای تعالی رسول را فرمود تا نضر را بکشند
مقداد گفت یا رسول الله اسیر منست رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت دانی که او در کتاب خدای چه گفته است
مقداد دیگر باره شفاعت کرد رسول همان باز گفت بار سیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اللهم اغن
المقداد من فضلک یا رب خدایا مزد فضلت از مقداد باز مگیر مقداد گفت یا رسول الله من نیز دعاء طمع داشتم
مشرکان می گفتند که ما از عذاب ایمنیم اگر محمد راست میگوید که پیغمبر است برای آنکه هیچ امت از عذاب نکنند

که پیغمبر ایشان رد کرد و درمیان ایشان باشد و نیز آنکه ما استغفار میکنیم و تا استغفار کنیم عذاب نیاید خدای تعالی بر ایشان
رد کرد بقوله و ما لهم ان لا یعذبهم الله و گفته اند که این کلامی متانف ست عطف نیست بر کلام مشرکان خدای تعالی
میگوید ای محمد تا تو درمیان ایشان باشی خدای اینانرا عذاب نکند و نیز ما دام که ایشان استغفار کنند این آیه بمکه آمد و رسول
درمیان ایشان بود چون از آنجا بیرون آمد جماعتی مسلمانان بماندند چاره دیگر ندیدند جز آنکه استغفار میکردند چون مسلمانان
از آنجا بیامدند خدای تعالی ایشانرا عذاب کرد بفتح مکه و قتل و اسیر ایشان روز بدر محمد بن قیس گفت که قریش گفتند چگونه
خدای تعالی محمد را از میان ما اختیار کرد اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء چون شب در آمد
بتر سیدند و از این گفتار پشیمان شدند و گفتند غفرانک اللهم غفرانک آنکه خدای تعالی گفت وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ
وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ
عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ نباشد و نرسد ایشانرا و این منزلت و مرتبه نبود ایشانرا
که خدای تعالی بر ایشان ابقا کند و عذاب نکند و فعل بد و سیرت زشت ایشان این باشد که ایشان باز میدارند و منع
میکنند رسول خدایرا و مومنانرا از زیارت خانه خدای و مسجد حرام با این همه ایشان میگفتند که ما اولیاء خدائی حاجیم
دروغ میگویند ایشان اولیاء خدای و خاصه او نیستند دوستان خدای جز متقیان و پرهیزکاران نباشند و روایتی
دیگر از امام محمد باقر رضی الله عنه آنست که ایشان یعنی قریش گفتند که ما اولیترین مردمان بمسجد الحرام و والیان آن هاییم
حق تعالی بر ایشان رد کرد و گفت دروغ میگویند اولیترین مردمان بمسجد الحرام جز مومنان نباشند و متقیان و لیکن بیشترین
ایشان نمیدانند حسن بصری گفت که باین آیه که و ما لهم ان لا یعذبهم الله آیه اول منسوخ ست و این درست نیست برای آنکه
نسخ در اوامر و احکامش مشود نه در اخبار و این آیه خبر ست و جمع میان آن آیت عذاب آخرت خواسته است و وجهی دیگر
آنست که در آیه اول نفی عذاب استیصال ست و دوم اثبات عذاب قتل و اسیر و اما شرط استغفار مراد بآن ایمانست برای آنکه
هر که ایمان ندارد استغفار از و درست نیاید و چون ایمان آرند عذاب از ایشان ساقط شود در دنیا و آخرت تا که
چیزی نکنند که در آخرت بدان مستحق عقاب گردند آنگه گفت که اگر شما مشرکان را نبینید که نزدیک خانه خدای نماز
میکنند گمان مبرید و مپندارید که آن نماز قربه و عبادة ست تا سبب دفع عذاب باشد استغفار بلکه نماز ایشان نزدیک خانه
خدای نیست الا صفیر کردن و دست برهم زدن جعفر بن ربیعه گفت که ابو سلمه را پرسیدم از این آیه دستها بهم بر نهاد
در و کرد تا از آنجا آوازی بیرون آمد و گفت مشرکان چنین کردندی چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم طواف کردی
جماعتی از بنی عبد الدار از پس رسول رفتندی بر طریق استهزا و بدهن صفیر زدندی و دستهای برهم زدندی
و چون نماز کردی در مسجد و مشرکان بیامدندی دو بر دست راست او بیستادندی و دو بر دست چپ و همچنین صفیر
کردندی تا رسول را بغلط افکنند ابو علی فارسی گفت هکذا تصدیه ایشان بجای نماز آن کردندی برای آن فعل ایشانرا

نماز خواند که آن نزدیک ایشان بجای نماز بود چون فعل ایشان این بود چه بر سبیل استهزا گویند و چه بر سبیل
تغلیظ و کفر لازم جزاء ایشان دوزخ و عقاب آمد تا در آن عقوبت ایشان را بر سبیل استهزا گویند که بچشید امروز این عذاب
را بجزای آنچه شما کافر شدید در دنیا بخدای و رسول خدای إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ
مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ آیة در حق
ابوسفیان آمد که روز احد چهل اوقیه زر بر مشرکان خرج کرد محمد بن اسحاق گفت چون روز بدر آن واقعه افتاد
قریش را هزیمتی آن بمکه آمدند و ابوسفیان کاروان خود با مکه آورد عبد الله بن ابی ربیعه عکرمه بن ابی جهل و صفوان
بن امیه با جمعی که پدران و برادران ایشان را کشته بودند ابوسفیان را گفتند که دیدی که محمد چه کرد پدران و برادران
و عزیزان ما را بکشت اکنون شما را بااین مال که از وی بجا مانده آید ما را یاری باید دادن تا کینه خود را از و باز خواهیم
گفتند که همچنین کنیم هر کسی نصیبی از مال خود بدادند خدای در حق ایشان این آیة فرستاد سعید جبیر گفت که آیة در حق
ابوسفیان آمد که روز احد دو هزار مرد را بمزد بستد و بجنگ رسول آورد بیرون آنکه از قبایل عرب خواسته بود و لشکر
گرد کرده حق تعالی میگوید که آنانکه مالها خود را نفقه میکنند بر امید آنکه تا بود که غالب شوند و ایشان را دستی و ظفری باشد
و تا مردمان را از راه خدای و دین و شریعت مصطفی باز دارند و زود بود که ایشان امید مالها را نفقه کنند آنگاه بنگرند
که مراد ایشان بر نیاید و مقصود حاصل نشود و مال از دست شده باشد و بر ایشان جز از حسرت چیزی دیگر نمانده بود
و عاقبت غلبه بر ایشان بود همه مغلوب و مقهور کردند هم خسارت مالشان نارسیدن بمقصود و هم مذلت و عقوبت
غلبه بر ایشان در دنیا و آنگه منزلت آخرت بود و دوزخ از حجاب بیرون آرند آنرا که کافر شدند ایشان را برانگیزند و همه را
در دوزخ جمع آورند کافران در عقاب دوزخ باشند و مومنان در ثواب و نعمت بهشت باشند و این برای
آن بود تا خدای تعالی تمیز کند و جدا کرداند پلید را از پاک یعنی مومن را از کافر و نیک را از بدکردار و کافر پلید را با کافر پلید
جمع کرداند و عمل بد ایشان را با عمل بد ایشان ضم کند و بر هم نهد چون پلید از پاک کرد و آن پلید را جمع کند و بر یکدیگر
افکند بعضی را بر سر بعضی چون متاع بد که هیچ کار را نشاید آنگه آنرا بدوزخ اندازد تا همه سوخته گردد آنها که چنین باشند
و صفت ایشان این بود ایشان زیان کاران باشند که عمر و مال زیان کرده باشند در کفر و معصیت بسر برده
باشند عمر و مال را در باخته و بدان دوزخ حاصل کرده باشند قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ
وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا
فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ حق سبحانه و تعالی رسول
خود را امیفرماید و میگوید که ای محمد این جماعت کافران و بت پرستان را که اگر شما ازین کفر باز ایستند و اصرار

نکنید بران گناهای گذشته شمارا بیامرزند و بدان عقاب نفرمایند و توبه از کفر بایمان بود و از معصیت بندامت
و پشیمانی باشد و بر عزم آن بودن که با مثل آن گناه رجوع نکند و اگر باز گردند با گناه و باسر کفر و معاصی شوند
و بر کفر اصرار کنند بدرستی و حقیقت که سنت است و رفته در حق اولینان از نصرت کردن مومنان و خذلان
کافران انگه مومنانرا فرمود که قتال کنید و با کافران شمشیر زنید و کارزار کنید تا انگه که هیچ کفری و شرکی و فتنه
نماند بر شما کارزار نصرة بر من است نصرت شما و خذلان کفار تا اسلام عزیز گردد و کفر و شرک خوار و حقیر شود
و دین اسلام همه خدایرا بود و هیچ شیطانرا نباشد طاعت شیطان ندارند پس اگر این کافران باز ایستند و از
کفر باز آیند خدایتعالی با حوال و اعمال ایشان بیناست جزا دهد ایشانرا بر وقف نیتشان و بر حسب عملشان
و اگر چنان بود که بر گردند و روی بگردانند از اسلام بدانید که اعتماد شما بر ایشان نیست بر خدا ست و خدای مولی
شماست واو لیترست بشما واو یاور و یاری کننده شماست واو نیکو خداوند کار و نیکو یاری و یاوری است مر شما
وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ
بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حق تعالی خطاب میکند
مومنانرا و میگوید که بدانید که غنیمت که شما میگیرند از هرچه باشد پنج یک آن خدایراست و رسول خدایرا
و آن شخصی اکه خداوند قرابتی و خویشی است به پیغامبر و یتیمانرا و مسکینانرا و راه گذریانرا و این بر شما واجب
و لازم است اگر شما بخدای ایمان دارید و بآنچه ما فرو فرستادیم بر بنده خویش محمد صلی الله علیه وآله وسلم از قران
در روز فرقان یعنی روز بدر که خدایتعالی فرق کرد در انروز میان مومن و کافر و حق و باطل آنروز که آن دو جمع
بهم رسیدند و متلاقی و متقابل یکدیگر شدند و آنروز آدینه بود هفدهم ماه رمضان و گفته اند روز نوزدهم
ماه رمضان سال دوم از هجرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و این روایة از جعفر صادق رضی الله عنه است
و خدایتعالی بر همه چیزی قادرست پس عاجز نباشد از انکه جزای هر کسی بر وفق استحقاق وی دهد غنیمت مال اهل حرب
باشد که مسلمانان از کفار بقتال و کارزار برگیرند و آن هبه است از خدایتعالی مسلمانرا و بعضی فرق کرده اند میان
غنیمت و فی گفته اند که غنیمت است که بقتال بستانند و فی آنست که بی قتال بدست آید و گفته اند که غنیمت مال مقتول باشد
و فی زمینها ایشان و فی خاص رسول را باشد و از پس او قایم مقام رسول را از اهل البیت او و هیچ کسی را دران حقی
نباشد لقوله تعالی ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل و قول
انکس که میگوید که این آیة منسوخ است بآیة واعلموا انما غنمتم من شیء درست نیست برای انکه تنافی نیست میان هر دو آیة
و جمع کردن میان ایشان صحیح است و نیز بر نسخ آیة دلیلی نیست و بی دلیلی حکم نتوان کرد بنسخ قرآن و من شیء از
برای آن گفت تا فایده استغراق دهد و هیچ از و بیرون نشود حتی الخیط والمخیط و آنچه غنیمت کرده باشند بر پنج قسمت

باید کردن و یک که خمس است از وی جدا کردن و آن چهار دیگر را قسمت باید کردن میان لشکر آن کسانی که قتال یا شند
بقتال حاضر شده سواری را دو سهم دهند و پیاده را یک سهم و اگر مردی باشد که اسبانی بسیار دارد و بر انصیب
دو اسب بیش ندهند و اگر جمع بیاری مسلمانان آیند و مسلمانان از حرب فارغ شده باشند و غنیمت قسمت ناکرده
ایشانرا نیز نصیب دهند و آن یک قسم که خمس است بر شش قسمت باید کرد یکی خدایرا و یکی رسول را و یکی از خویشان
رسول کسی را که متولی کار او باشد از پس او و آن امام است و قسمتی یتیمانرا و قسمتی مسکینانرا و قسمتی ابناء السبیل را که از
بنی هاشم باشد از فرزندان علی و عباس و جعفر و عقیل و دو گروه را پیش نباشد طالبیانرا و عباسیانرا از فرزندان
عبد المطلب جز هاشم کس دیگر را عقب نبوده است آن یک قسمت که خدایراست رسول را باشد و بعد از رسول
امام را باشد و ابو العالیه مردی بود صالح از تابعین او گفت که سهم خدای کعبه را باشد فان الله البیت و خمس و نزدیک
اهل شیعه درست و پنج چیز واجب باشد در غنیمتی که از دار الحرب آرند و در ارباح تجارت و مکاسب و زراعات
پس آنکه مونت او و عیال او از آنجا بشود و هر چه از معدن بیرون آرند از جمله معادن از زر و سیم و آهن و روی
و مس و برنج و ارزیز و نمک و نفط و کبریت و هر چه نام معدن بر او آید از زرنیخ و مومیا و گنجی که یابند از زر و درم
و عنبر و در انواع آنچه از دریا بر آرند از مروارید و جواهر و یاقوت و زمرد و فیروزه مراد از لعل و بلخش و هر مالی حرام که
با حلال آمیخته بود و تمیز نتوان کردن و مالی که بمیراث یابند از کسی که کسب او حرام و حلال بوده باشد این جمله که
بدست هر کس که افتد در عرف آنرا غنیمت خوانند نامی شامل است فایده را که بمردم رسد و بعموم آیه استدلال
توان کرد بر وجوب اخراج خمس ازین جمله برای آن که لفظ عموم متناول است آنرا و موردان کنتم آمنتم بالله تقریع
و توبیخ راست چنانکه یکی از ما گوید که نماز بر تو واجب است اگر مسلمانی مراد ان نباشد که بر کافران واجب نیست
مراد آنست که تو کافر سیرتی در ترک نماز إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُم بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ
وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَٰكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ
حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ آنگه که شما بکناره رودخانه بودید که بمدینه نزدیکتر بود و ایشان یعنی مشرکان
بکناره دیگر که از مدینه دورتر بود و گفته اند که معنی آنست که یاد کنید آنرا که شما بکناره رودخانه بودید که بمدینه نزدیکتر
بود و ایشان بکناره دیگر از مکه دور بود یعنی شما بخانهٔ خود نزدیک بودید و قریش از خانهٔ خود دورتر بودند و شتر
سواران یعنی ابو سفیان و اهل کاروان فروتر از شما بودند بساحلی دریا رسول صلی الله علیه و آله و سلم با علی الوادی
فرود آمده بود و مشرکان باسفل الوادی و ابو سفیان کاروانرا بکناره دریا برده بود تا بمکه آرد و این کاری که
خدایتعالی انداخت و تقریر کرد که اگر شما با یکدیگر وعده و میعادی نهاده بودید آن میعاد شما خلاف افتادی
شمارا که مومنان ایداند کی شما منع کردید از حاضر آمدن و وفا کردن بآن وعده و بسیاری و ایشان را هیبت

وبیم منع کردی از آمدن ببدر پس شما را اتفاق ملاقات نبودی ولکن خدای تعالی کار را تمام کرد انید و درست
برآوردی میعادی و وعده از سر لطف و کرم خود تا کاری را که کردنی بود تمام کرده شود از اعزاز دین و اذلال کفر
و خذلان کافران و ظفر مسلمانان و آنچه کرد بحجت کرد و بظلم نکرد بعد از اظهار معجزات و ابراز دلالات و انزال آیات
محکمات تا هر که هلاک شود از سر حجت هلاک شود و هر که زنده ماند از سر حجت زنده ماند مومنان زنده اند و کافران
مرده اند برای آنکه حال مومنان با حیوتی است که آنرا مرگ نباشد و حال کافران با هلاکتی است که در عقب آن راحتی
نباشد و خدای تعالی از ایشان غافل نیست بلکه شنوا و داناست باقوال و احوال ایشان و بتدبیر و مصالح
هر کسی را چنانچه مصلحت است ۵۵ إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ
مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و یاد کن ای محمد چون خدای تعالی ایشانرا بتو نمود در خواب اندک و این چنان بود که
رسول صلی الله علیه و سلم در خواب دید که قریش با او کارزار میکردند و بعد واندک بودند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم
اصحاب خود را ازین خبر داد ایشان قوی دل شدند و خوش دل شدند و خوشدل گشتند و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی
ایشانرا در چشم او اندک نمود و محقر و مقلل گردانید اگر ایشانرا در چشم تو بسیاری نمودی شما را بددلی حاصل شدی
و در میان شما در آن کار منازعت و خصومت افتادی هر یکی را اندیشهٔ دیگر بودی و لکن خدای تعالی شما را سلامت
داد و از آفت بددلی و منازعت و خصومت برهانید و این بر خدای تعالی پوشیده نبود از آن که او داناست
بدانچه در سینهاء شماست از سرایر و ضمایر و نیز یاد کنید چون بشما ایشان را یعنی قریش ایشانرا اندک در چشمهای
شما و شما را نیز در چشمهای ایشان اندک نمود ایشانرا در چشمهای مومنان چنان اندک نمود تا قوی باشند و تصدیق
خواب پیغمبر بود ابن مسعود گفت که ایشانرا در چشمهای ما چنان اندک نمودند که من یکی را که در پهلوی من ایستاده بود
گفتم که ایشان هفتاد مرد باشند او گفت که من چنین می پندارم که ایشان صد مرد باشند تا که مردی را از ایشان
بگرفتیم پرسیدیم که شما چند باشید گفت که هزار مرد باشیم و مسلمانان در چشم کافران چنان اندک آمدند که یکی
از ایشان گفت بیایید تا برگردیم که کاروان بسلامت رفت ابو جهل گفت نرویم تا آنگه که ایشانرا مستاصل
گردانیم آنگه گفت که هیچ کس سلاح برمگیرید که ایشانرا بدست بگیریم که با ایشان بسلاح جنگ کردن ننگ است
و این از بهر آن کرد تا از ان دو لشکر هر یکی بر صاحب خود دلیر شوند تا خدای تعالی حکمی که خواست کردن بکند و تمام
گرداند و بازگشت جمله کارها با خدای است چون صدور از و بود و ملک همه ملوک زایل شود و حکم همه باطل
گردد حکم همه خاص او را باشد در قیامت در جمله کارهای اندک نمودن ایشان در چشم ایشان روا بود که از مانعی
بوده باشند چون گرد و ضباب و نرم و استقبار بعضی ببعضی و نیز روا بود که قطع شعاع بوده باشد میان رای و مرای

بر سبیل مجربات یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون واطیعوا الله ورسوله
ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم واصبروا ان الله مع الصابرین ولا تکونوا کالذین خرجوا من دیارهم
بطرا ورئاء الناس ویصدون عن سبیل الله والله بما یعملون خدای تعالی درین آیت میفرماید مومنان را و میگوید
که ای آنکسانی که ایمان آورده اید چون شما جمعی از کافران را بسنید بر جای بایستید و قرار گیرید و مگریزید
پناه با خدای تعالی کشید بسیار تضرع و زاری نمایید و دعا کنید تا بود که فلاح و ظفر یابید و بمراد و بمقصود خود
برسید و طاعت خدای دارید و فرمان پیغمبر برید و با یکدیگر منازعت و مخالفت مکنید که آنگه بددل شوید و ضعیف
گردید و دولت شما برود و دشمن شما بر شما غلبه گیرد چون با دولت و نصرت شما رفته باشد خدای تعالی مومنان را
بصبر فرمود و ترک منازعت و مخالفت که هر کجا که اختلاف آمد و رحمت برخواست الجماعة رحمة والفرقة
عذاب مجاهد گفت که وهنی که روز احد بمومنان رسید نبود الا از جهت منازعت و اختلاف ایشان که
اگر صبر کردندی و مخالفت نکردندی هرگز آنچه بایشان رسید رسیدی آنگه خدای تعالی مومنان را نهی کرد
و گفت نه همچنان باشید آنانکه از سراهای خویش بیرون رفتند نه از بهر خدای بلکه از بهر بطر و ریا مردمان ایشان
اهل مکه بودند سبب آن بود که ایشان از مکه بیرون آمدند تا کاروان خویش را حمایت کنند چون بجحفه رسیدند
رسول ابو سفیان بایشان رسید که شما برگردید که ما کاروان را بسلامت بیاوریم ابو جهل گفت باز نگردیم
تا آنگه که ببدر رسیم و آنجا مقام کنیم و شتر کشیم و خمر خوریم و مطربان برای ما غنا گویند و مردم را طعام دهیم
و مهمان کنیم و عرب ذکر ما بشنود و عزت ما بدارد چون ببدر آمدند بجای کشتن شتر خود را کشتن و بجای کاس خمر
کاس مرگ خوردند و بجای مطربان نوحه گران بر ایشان نوحه کردند و بجای عزت و منعت ذلت و خواری
یافتند حق تعالی گفت اهل مکه برین جه بیرون آمدند شما که مومنانید برین وجه بیرون مشوید و ایشان برای
بطر و ریا رفتند شما برای تقرب بخدای روید و ایشان مردمان را از راه خدای که اسلام و شریعت است منع میکنند
و خدای تعالی بانچه ایشان میکنند عالم است و بر ایشان قادر است همه در قبضه قدرت وی اند و او محیط است
بایشان واذ زین لهم الشیطان اعمالهم وقال لا غالب لکم الیوم من الناس وانی جار لکم فلما تراءت الفئتان
نکص علی عقبیه وقال انی بریء منکم انی اری ما لا ترون انی اخاف الله والله شدید العقاب عبد الله عباس
و سدی و کلبی گفتند که قریش چون خواستند که از مکه بیرون آیند ایشان را یاد آمد که میان ایشان و میان بنی کنانه
کارزاری هست و کینه قدیم گفته اند که نباید که بنی کنانیان ما را تعرض رسانند درین توقف باید کرد و اندیشه را
کار باید بست ایشان درین بودند که ابلیس آمد با لشکری بر صورت سراقة بن مالک بن جعشم کنانی و او از جمله اشراف
و سادات کنانه بود و قریش را دل گرمی داد و گفت مترسید لا غالب لکم الیوم من الناس خدای تعالی میگوید که یاد

کنید آنرا که شیطان بر صورت سراقه بیامد و اعمال کافران مکه را تنزیه کرد و در چشم و دل ایشان آراسته گردانید
و ایشانرا گفت که امروز هیچکس از مردمان شما را غلبه نتوانند کرد و من همسایهٔ شماام و پشت و پناه و زنهار دهنده
شماام بروید و مترسید چون ایشان این بشنیدند گفتند که از بنی کنانه ایمن شدیم روی ببدر نهادند و شیطان
با ایشان بوده راست چون دو لشکر روی بهم آوردند و مدد فرشتگان از آسمان برسید ابلیس بترسید و بران
عقب که آمده بود باز گشت و بگریخت درین حال ابلیس دست در دست حارث بن هشام نهاده بود و در صف
مشرکان ایستاده بر صورت سراقه چون فرشتگانرا دید جبرئیل را علیه السلام ایستاده بود و عنان بر دست گرفته
او را بشناخت روی بهزیمت آورد حارث ویرا گفت ای سراقه در مثل این حال کجا میروی و شرم نداری که درچنین
حال ما را رها میکنی گفت که بیزارم از شما می بینم آنچه شما نمی بینید من از خدای می ترسم انگه روی بهزیمت نهاد
و قوم او همه بهزیمت رفتند چون بمکه باز آمدند گفتند که سبب هزیمت سراقه بود و مردم را او هزیمت کرد خبر بسراقه
رسید گفت شنیدم که شما قریش اید میگویید که سبب هزیمت شما من بودم بخدای که من از رفتن شما خبر نداشتم
و از قتال شما آگاه نبوده ام و من خود شما را ندیدم گفتند که نه تو فلان روز آمدی و ما را وعدها دادی و غرور کردی
و گفتی لا غالب لکم الیوم من الناس انی جار لکم سوگند خورد که من ازین خبر ندارم چون جماعتی از ایشان ایمان
آوردند پس ازان بدانستند که آن ابلیس بوده است و این روایة امام محمد باقر و صادق است خلاف
کرده اند در ظهور شیطان تا ایشان او را بدیدند ابو علی و جمعی متکلمان گفته اند که خدای تعالی صورت او
بگردانید معجز رسول و تشدید تکلیف بر مکلفان دست خذلان کافران و نصرت مومنان ابو القاسم بلخی
و جمعی گفته اند الا الظهور نبود بوسوسه بود و آنکه ابلیس گفت انی اخاف الله من از خدای می ترسم دروغ گفته گریختن
او ازین نبود ازان بود که دانست که او قوة ایشان ندارد و عادت ابلیس آنست که اصحاب خود را هلاک کند
و خود بر گردد والله شدید العقاب خدای تعالی سخت عقوبت است سزای باشد که ابلیس و قوم و غیر او از عقاب
او بترسند طلحه بن عبدالله گفت که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که هیچ روزی شیطان ذلیل تر و خوارتر
نباشد از روز عرفه برای آن که درین روز جمعه بی قیاس به بندگان گناه کاران امت من فرو می آید الا
روز بدر که چون در نگرید جبرئیل را دید که در پیش فرشتگان می آمد آن روز بغایت ذلیل شد اِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ
وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هٰؤُلَاءِ دِینُهُمْ وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ وَلَوْ تَرَی اِذْ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا
الْمَلَائِکَةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَاَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ ذٰلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیکُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ
یاد کن ای محمد چون گفتند منافقان اندر مدینه و آنکسانی که در دلهای ایشان شکی و نفاقی بود و گفته اند که ایشان جماعتی
بودند از منافقان که در مکه بودند با رسول هجرت نکردند بعلت آنکه گفتند که خویشان ما ما را رها نمی کنند چون قریش

ببدر رفتند با قریش ببدر آمدند چون قلت مسلمانان وکثرت کاروان بدیدند شکشان در زیاده گشت بیکبار مرتد شدند وروی بقتال رسول آوردند واز جمله ایشان قیس بن الولید بود وحارث بن ربیعه وعلی بن امیه والعاص بن منبه چون در میان معرکه افتادند فرشتگان بر روی وپشت ایشان میزدند ایشان دران حال که ببدر حاضر آمدند گفتند این جماعت که مؤمنان وصحابهٔ رسول بودند دین ایشان ایشانرا بفریفت ومغرور گردانید ایشان اعتماد بر چه کردند که این کافران پیش گرفتند خدای تعالی گفت که اعتماد بر خدای داشتند وهر که اعتماد وتوکل بر خدای تعالی کند خدای تعالی عزیز وغالب وقاهر است هیچ چیز اورا غالب نشود حکیم است قهر وغلبه جز بحکمت وصواب نکند واگر تو دیدی ای محمد آن وقت وآن حال که فرشتگان جان کافران برمی داشتند ودران حال که جان ایشان بر میداشتند وبر پشت وپهلو وروبها ایشان میزدند یعنی بر جمله اعضای ایشان بر قول سعید جبیر عبد الله عباس گفت مشرکان چون روی بمسلمانان کردندی مسلمانان تیغ بر روی ایشان زدندی وچون پشت بهزیمت دادندی فرشتگان در ایشان رسیدندی مقاطع وسباط بر پشتهای ایشان زدندی وایشانرا گفتندی بچشید عذاب ایشان آتش سوزان در دوزخ بعد از ان که این عذاب چشیدند در بعضی تفاسیر آورده اند که چون فرشتگان هر زخمی که بر کافران زدندی از جراحت ایشان آتش بر افروختندی اگر تو این حالت وواقعه دیدی کاری منکر وحال عظیم را مشاهده کردی انگه گفت آنچه بآن رسیدند از آن عذاب که چشیدند بظلم نبود بلک باستحقاق بود بگوی ایشانرا که این همه بسبب معاصی وکفر شما بود که کردید وبدست خود آنرا مقدم گردانید چون شما کردید ملامت جز شمارا نباشید اگر او گناه فوک نفخ وخدای تعالی بر بندگان خود بیداد گر وظالم نیست آنچه کند جزا عمل بود وفوق استحقاق كدأب آل فرعون والذين من قبلهم كفروا بآيات الله فأخذهم الله بذنوبهم إن الله قوي شديد العقاب • ذلك بأن الله لم يك مغيرا نعمة أنعمها على قوم حتى يغيروا ما بأنفسهم وأن الله سميع عليم • كدأب آل فرعون والذين من قبلهم كذبوا بآيات ربهم فأهلكناهم بذنوبهم وأغرقنا آل فرعون وكل كانوا ظالمين • عادت ایشان یعنی اهل بدر وطریقه وروش ایشان هم چون طریقه وسنت وعادت اتباع واشیاع فرعون وانکسانی که از پیش ایشان بوده اند که کافر شده اند بآیات خدای پس بگرفت خدای ایشانرا بآن گناهان که ایشان کردند وخدای تعالی سخت عقوبت است کسی را قوت وطاقت عقوبت وی نباشد این عذاب از ان بود وسبب آن بود که در حکمت خدای تعالی صحیح نیست ونکند وبنگرداند نعمتی را که بر قومی کرده باشد تا انگه ایشان بگردانند آنچه با ایشان از ان نیت وفعل واین نعمت محمد بود که خدای تعالی بر قریش کرده بود ایشان با او کافر شدند وتکذیب وی کردند تا لاجرم خدای تعالی آن نعمت را با نصاریان نقل کرد کلبی گفت نعمت اهل مکه چنین فرمود که اطعمهم من جوع وامنهم من

خوف و محمد را صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان فرستاد شکر آن نعمت نکردند تا خدای تعالی بر ایشان بگردانید
و بعذاب بدل کرد حق تعالی درین آیه بیان کمال عدل خود میفرماید و میگوید منم آن خدای که چون نعمتی کرده باشم
مبتدا بر سبیل تفضل با بندگان خویش از کرم خود روا ندارم که آن نعمت بر ایشان بگردانم تا آنکه که ایشان حال
خود بر خود بگردانند و بجای شکر نعمت کفران کنند و بجای اعتراف جحود آرند آن خدای که کرم خود روا
ندارد که نا واجب و نا مستحق از بنده بگرداند کی روا باشد که بنده را بگناه ناکرده یا بفعلی که او آفریده باشد
بگیرد و عذاب کند کلا و حاشا بلکه هر چه کند از سر حکمت کند و بر وفق استحقاق کند چنانکه با آل فرعون
کرد آنان که پیش از ایشان بودند از انواع عذاب که ایشان را بگناه ایشان هلاک گردانید بعضی را بآب و بعضی را
بآتش و بعضی را بخسف و بهری را بمسخ و بهری را برجفه و بهری را بباد و بهری را بصیحه و بهری را بتیغ چنانکه
فرمود و اغرقنا آل فرعون فا غرقه کردیم و گردانیدیم آل فرعون را و ایشان همه یعنی غرقه آل فرعون و قتیلی
قریش ظالمان بودند چون خدای ظلم از خود نفی کرد و حواله بکافران کرد نیکو نبود که غیری ظلم را از مخلوق نفی
کند و بخالق حواله کند اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا فَهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ ۝ اَلَّذِیْنَ عَاهَدْتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ
یَنْقُضُوْنَ عَهْدَهُمْ فِیْ کُلِّ مَرَّةٍ وَّهُمْ لَا یَتَّقُوْنَ فَاِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِی الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُوْنَ
وَاِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیَانَةً فَانْۢبِذْ اِلَیْهِمْ عَلٰی سَوَآءٍ اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْخَآئِنِیْنَ خدای تعالی میگوید که بدترین حملهٔ جانوران
بنزدیک خدای آنکسانی اند که ایشان کافر شدند بخدای و رسول خدای و برای ایشان دواب خواند که ایشان
بمثابت چهار پایان اند اولئک کالانعام آنگه خبر داد که ایشان ایمان نیارند فهم لا یؤمنون تا رسول صلی الله علیه و آله
و سلم توقع نکند و دل عزیز خود را در بند ایمان ایشان ندارد آنگه گفت آن کافرانی که تو از ایشان عهد ستدی
و ایشان بنو قریظه بودند که با رسول عهد کردند که با او قتال نکنند و کس را بروی یاری ندهند ایشان یکبار
عهد بشکستند و مشرکان مکه را بسلاح یاری دادند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم کس فرستاد با ایشان
و ایشان را ملامت کرد گفتند که ما را فراموش شده بود خطا کردیم دیگر باره عهد کردند و روز خندق آن عهد بشکستند
و با مکه آمدند و با مشرکان هم دست شدند و با رسول کارزار کردند حق تعالی گفت آن کافرانی که تو از ایشان
عهد بستدی و ایشان هر بار که عهد کردند عهد را بشکستند و نترسیدند از عاقبت عار و نار پس اگر تو ایشان را
در کارزار بیابی و بر ایشان دست یابی با ایشان کاری کن دیگران از آن پراکنده شوند و بر آن عبرت گیرند بر آن هم
کسانی که پس از ایشان باشند و سخن ایشان باز گویند تا باشد که چون عبرت گرفته باشند ایشان نشکنند و از
شکستن عهد و عقوبت آن حذر کنند و هیچکس را دلیری و یارای آن نبود که غدر کنند و اگر ترسی و گمان بری تو ای محمد که
قومی با تو خیانت کنند و عهد را بشکنند با امارتی که ترا ظاهر گردد چنانکه بنو قریظه کردند تو نیز عهد ایشان با ایشان انداز

براستی ظاهر و آشکارا تا ایشان نیز دانند که تو حرب ایشان را می سکالی کمان نبرند که تو بر عهدی که اگر آشکارا
نکنی و ایشان کمان برند که تو بر عهدی و ساز حرب ایشان کنی این مانند غدری باشد و سویت آن باشد
که ایشان از تو همان دانند که تو از ایشان دانی و خیانت مکن با ایشان بانک بی اعلام ایشان بقتال
ایشان روی مرو و ایشان پندارند که تو بر عهدی که خدای تعالی خاینان دوست ندارند و مزید نفع و کوا
ایشان نباشد چه ایشان مستحق عقاب و اهانت باشند و این آیه هم در بنی قریظه آمد و واقدی گفت که
در بنی قینقاع آمد و باین آیه رسول صلی الله علیه و سلم بزیر حصن ایشان رفت و با ایشان قتال کرد
وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ
بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ حق سبحانه و تعالی خطاب میکند محمد را و میگوید که مپندار و کمان مبر که آنکسانی که
کافر شدند بر ما سبق توانند بردن و از عذاب ما بتوانند گریختن ایشان بر ما سبق نتوانند گرفت و از
قبضهٔ قدرت ما بیرون نتوانند شدن و ما را عاجز نتوانند گردانیدن بلکه همه در قبضهٔ قدرت ما اند
و در ملک و ملک ما اند ما هر چه خواهیم با ایشان توانیم کردن و جزا بر وفق عمل ایشان توانیم دادن که
ایشان از ما بهیچ حال فایت نشوند آنگه خطاب کرد مومنان را و گفت که بسازید و بدست بنهید از بهر جنگ و
کارزار ایشان آنچه می توانید ساختن و نهادن از آنچه شما را بران حاجت باشد از سلاح تیر و کمان
و اسپان فرو بسته تا فربه شوند و طاقت حرب و کارزار آورند و گفته اند که قوت تیر انداختن ست و رباط
الخیل بستن اسپان است و رباط در اصل رسنی باشد که اسپ را بدان ببندند گفت چنین کنید تا بترسانید
دشمنان خدای را و دشمنان خود را و جماعتی دیگر را مراد بدشمنان خدای و دشمنان مومنان اهل مکه اند و گفته اند
بنی قریظه اند و اهل پارس و گفته اند که بر عموم است جملهٔ دشمنان دین را شامل است و بقول جماعتی دیگر مراد
منافقان اند از آنکه گفت شما ایشان را نمی شناسید از بهر آنکه نماز میکنند و روزه میدارند و لا اله الا الله محمد رسول الله
بر زبان میرانند اما خدای ایشان را می شناسد از بهر آنکه وی مطلع است بر سراین و ضمایر داند که هر یکی در
سر و ضمیر خود چه دارد و طبری گفت که ایشان جنیان اند آنگه که هر چه شما نفقه کنید در راه خدای از مال و ملک
و مال را اخیر خواند که بآن خیر توان کرد و ثواب آن بتمام و کمال بشما دهند و بر شما هیچ ظلم نکنند و از ثواب شما هیچ
نکاهند وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ
هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و اگر چنان باشد که ایشان ناقضان عهد و شکنندگان میثاق اند از بنی

قریظه وغیر ایشان میل کنند باصلح تو تو نیز با ایشان میل کن بصلح واز عذر و مکر ایشان مترس و توکل واعتماد
بر خدای کن و کار با او گذار تا یار ونگهدار تو باشد واو شنوا است اقوال و دعوات بندگانرا و دانا ست بمصالح
ایشان اگر چه فاجنح امر است اما هر امری وجوب انبا شد بس روا بود که چون کفار جویند رسول یا امام اگر مصلحت
در خلاف صلح بینند و دلیل برین اجماع اهل البیت ست وبعضی مفسران گفتند که آیه منسوخ است بقوله
اقتلوا المشرکین ودرست آنست که منسوخ نیست برای انکه این آیه در حق مشرکان است وآن در حق اهل الکتاب ست
از بنی قریظه وبنی النضیر ودیگر انکه اقتل المشرکین در سنه تسع فرو آمده است وپس ازان به اهل نجران صلح کرد
بر دو هزار حله که هزار در صفر بدهند و هزار در رجب پس هر دو آیه تنافی نیست وآنچه در دعوی نسخ کردند
ناسخ پیش از منسوخ فرو آمده است واین هر دو معنی مانع باشد از نسخ ونسخ قوله حسن بصری است وقتاده
انکه گفت واگر خواهند که بفریبند ترا بنی قریظه باظهار صلح وخدیعه اظهار امر وی مرغوب بود برای حصول مراد
خود با ابطال خلاف آن فریب تو خواهند تو ازان اندیشه مکن ودلتنگ مدار که خدای تبارک وتعالی ترا
بس است واوست ترا موید گردانید ونصرت داد بیاری ونصرت خود ومتابعت مومنان وجمع کرد میان
دلهای ایشان که اگر تو هر چه در زمین است بران خرج کنی تا در میان ایشان الفتی اندازی وجمع آری نتوانی
میان دلهای ایشان جمع کردن ولیکن خدای میان ایشان جمع کرد والفت داد واین عداوت است که میان
اوس وخزرج بود خدای تعالی ببرکت رسول برداشت آنرا از مومنان باسلام ومودت ومحبت در میان
ایشان پدید آورد چنانکه هم چون برادران یکدیگر شدند فاصبحتم بنعمته اخوانا واوست آن خدای که عزیز است
وغالب است ومحکم کار ونیکو کردار است یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین یا ایها النبی حرض
المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین
کفروا بانهم قوم لا یفقهون الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا
مائتین وان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله والله مع الصابرین حق سبحانه وتعالی خطاب میکند
رسول را ودل خوشی میدهد ومیگوید ای پیغمبر با قدر ومنزلت خدای ترا بس است وآن مومنانی که پس رو تواند اگر
دیگران ترا فرو گذارند هیچ زیانی ندارد ونباشد ودر تفسیر اهل البیت است که مراد باین آیه امیر المومنین است وظواهر
اخبار شاهد این قول است برای انکه مستفاد آیه نصره است وباشد با او که آن نصرة که بعد از تایید الله مر رسول را
از امیر المومنین علی بود از هیچکس نبود پس بدیع نباشد که آیه خاص است وباشد با او وانکه پیغامبر را فرمود وگفت
ای پیغمبر مومنانرا بر قتال وجهاد تحریص فرمای وایشانرا بر کارزار با دشمنان خدای حث کن وبگوی که خدای شمارا
میگوید که اگر از شما بیست مرد باشند صبر کننده بر کافران بر کارزار ایشان بر دویست مرد از کافران غلبه کنند

تبایید و نصرت حق و اگر صد مرد باشند از شما ایشان بر هزار مرد غلبه کنند از کافران هر مردی با ده برآید
و این در بدایت اسلام بود که مسلمانرا عدد اندک بود و این آیة فرود آمد در غزوه بدر پیش از جنگ کردن این برای
آنست که ایشان قومی اند که نمیدانند قتال که میکنند بر جهالت و عمیا میکنند نه چون شما که بر بصیرت میکنید و امید
بهشت میدارید و این آیة اگر چه ظاهرش خبرست معنی وی امرست برای انگه آیة منسوخ الحکم است باتفاق
و اگر خبر محض بودی نسخ درو نشدی انگه گفت که اکنون خدای از شما تخفیف کرد و فرو نهاد آنچه تکلیف کرده بود
چون مدتی برآمد و مسلمانرا عدد بسیار گشت خدای تعالی فضل کرد تخفیف این تکلیف کرد از ایشان این آیة فرستاد
و حکم آیة اول آن بود که اگر مسلمانی از ده مرد مشرک روی بگردانیدی فاسق بودی و مستحق ذم و عقاب
خدای تعالی این تخفیف کرد با دو آورد گفت اکنون خدای سبک کرد از شما و دانست که در میان شما ضعیفان اند
اکنون حکم آنست که اگر از شما که مومنانید صد مرد صبر کننده باشید دویست را غلبه کنید و اگر هزار باشید دو هزار را
غلبه کنید بفرمان خدای تعالی این آیة بلا خلاف ناسخ است و رافع حکم آیة اول و حکم ثابت است و مستقر و هر که
امروز از دو کافر روی بگرداند او فاسق بود و مستحق ذم باشد و عقاب پس صبر کنید ای مومنان که خدای تعالی
با جبابران ست یعنی نصرت یعنی انانکه بر ثبات و جهاد و سعادت آن صبر کنند ما كان لنبي ان يكون له اسرى
حتى يثخن في الارض تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة والله عزيز حكيم لولا كتاب من الله سبق
لمسكم فيما اخذتم عذاب عظيم فكلوا مما غنمتم حلالا طيبا واتقوا الله ان الله غفور رحيم عبد الله مسعود گفت
سبب نزول آیة آن بود که چون روز بدر اسیرانرا آوردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حق ایشان با صحابه مشورت
کرد گفت چه گویید در باب این اسیران ابوبکر [illegible] گفت یا رسول الله قوم تواند و خویشان تواند استغفار باید کرد
باشد که خدای تعالی لطفی کند که اینان ایمان آورند از ایشان فدیه بستان و رها کن و آنچه بستانی بساز و عده کافران
دیگر کن از دشمنان عمر گفت یا رسول الله اینان کافرانند و انانند که ترا تکذیب کردند و از خانه خودت بیرون کردند
بر اینان رحمت نباید کردن بباید کشت عقیل را بدست علی باز ده تا بکشد و فلانرا بدست من باز ده و او مردی
بود از خویشان تا من ویرا بکشم عبد الله رواحه گفت رای من آنست که بفرمایی تا اینان جمله را در وادی جمع کنند
و خار همه بسیار ایشان درآرند و آتش در اندازند و همه را بسوزند عباس گفت قطع رحم خواهند کردن پس
رسول صلی الله علیه و آله و سلم جواب نداد برخواست و در حجره شد مردمان هر یکی چیزی دیگر می گفتند یکی گفت که
رای ابوبکر گیرد و یکی گفت با رای عمر شود و یکی گفت بر رای عبد الله رواحه کار کند رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بیرون آمد و گفت خدای تعالی بعضی دلهای مومنانرا نرم کند تا از موم نرم تر باشد و دلهای بعضی سخت کند
تا از سنگ سخت تر باشد انگه روی باسیران کرد و گفت کار شما از سه وجه بیرون نیست یا اسلام آرید یا

کردنشان بزنید یا فدیه گیرید خود را عبد الله مسعود گفت من گفتم الا سهل بن بیضا را که من از وی کلمه اسلام شنیدم رسول صلی الله علیه وسلم گفت هیچ نگفت عبد الله گفت من سخت بترسیدم و گمان بردم که سنگ از آسمان فرود آید تا چرا مداخله کردم در حدیث رسول علیه السلام تا رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت الا سهل بن بیضا چون دیگر روز بود باز آمدم رسول را صلی الله علیه وآله وسلم دیدم که دلتنگ نشسته بود و ابو بکر میگریست من گفتم یا رسول چه حادثه افتاد مرا بگوی تا من نیز بگریم و اگر گریه نیاید تکلف آن کنم گفت بر اصحاب شما میگریم که خدای تعالی ایشانرا عذاب خواست فرستاد و عذاب با ایشان چنان نزدیک بود که این درخت بما و بنزدیکی ما درختی بود و خدای تعالی آیه فرستاد ما کان لنبی ان یکون له اسری این آیه برای آن آمد که هوای صحابه رسول بیشتر بران بود که اسیرانرا نکشند و فدیه بستانند چه ایشانرا میل بمال بود و آنچه خدای دانست از مصلحت در کشتن ایشان صحابه ندانستند متفق شدند که اینانرا فدیه باید ستد و رها کرد خدای تعالی این آیه بعتاب فرستاد و اگرچه خطاب با رسول است عتاب با قوم است نه بینی که گفت تریدون عرض الدنیا و قول آنکس که گفت که رسول در عتاب داخل است باطلست زیرا که پیغمبر هرگز دنیا نخواست و مال دنیا نطلبید و خدای تعالی دنیا بروی عرضه کرد او قبول نکرد خدای تعالی میگوید که هیچ پیغمبر را نباشد و درست نبود از وی که ویرا اسیران باشند تا آنوقت و آن هنگام که اسلام قوی و عزیز شود بآن سبب که قهر و غلبه خود بر کافران فاش گرداند بکشتن هر اسیری که بدست آرد از وی درست نباشد که اسیرانرا باز فروشد و رها کند در اول اسلام چون اسلام قوت گیرد روا باشد آنگه بر سبیل ملامت گفت ایشانرا چون رغبت در فدا کردند و مال دنیا خواستند که شما که مسلمانان اید عرض دنیا یعنی مال دنیا میخواهید و مال دنیا را عرض از بهر آن خواند که ویرا القا نباشد چنانکه عرض را بقا نبود و خدای تعالی برای شما آخرت و ثواب آخرت میخواهد و نعیم ابد که آنرا انقطاعی نبود با تعظیم و تبجیل و خدای تعالی عزیز است و غالب کس ویرا غلبه نتواند کرد حکیم است هرچه کند و خواهد و فرماید حکمت و صواب باشد آنگه گفت که اگر آن نه نوشته ایست که آن از خدای است و سبقت گرفته است و پیش پرده و ثابت گشته در لوح محفوظ که غنیمتها و اسیران امت محمد را حلالست هر آینه آنچه شما کردید از اختیار فدیه و مال عذاب بزرگ بشما رسیدی سعید جبیر و مجاهد گفتند که اگر نه آن نبستی که خدای تعالی در لوح محفوظ نوشته است که اهل بدر را عذاب نکنند با آنچه شما کردید عذاب ایشان فرستادی عبیدة السلمانی گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را گفت در باب اسیران بدر و ایشان هفتاد مرد بودند که کدام اختیار کنید اگر خواهید ایشانرا بکشید و شما را مسلم آید از آفت و اگر خواهید فدیه بستانید و بعدد ایشان از شما بکشند ایشان اختیار فدا کردند لاجرم روز احد هفتاد مرد را از مسلمانان بکشتند بعد از آن که روز بدر باز فروخته بودند آنگه خدای تعالی گفت فکلوا مما غنمتم بخورید آنچه غنیمت گرفته اید حلال و پاک گفته اند که صحابه دست از غنایم کشیده

داشتند این آیه آمد و این امر به سبیل اباحت است ابن عباس گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفته است که
مرا پنج چیز داده‌اند که هیچ پیغمبر را پیش از من نداده‌اند خدای تعالی زمین را مسجد طهور برای من کرد تا هر کجا که رسم نماز کنم
و هر که آب نیابم بخاک تیمم کنم و هیچ پیغمبر را نماز روا نبودی مگر در مسجد و محراب‌ش و مرا ترس داد اندر دلهای دشمنان
تا هر کجا که من روم یکماهه راه ترس از پیش من برود سیم آنکه خدای تعالی پیغامبران را خاصه بقوم خود فرستاد و مرا
بجن و انس فرستاد و پیغامبران دیگر خمس از مال خدا اگر دندی تا آتش بیامدی و بخوردی آنرا و مرا فرمود که بر قوم خود
قسمت کنم پنجم هر پیغمبری را مرادی بدادند و حاجت من شفاعت من کرد ذخیره برای امت من آنگه گفت واتقوا الله
تبر سید از خدای تبارک و تعالی آنچه فرماید آن کنید و نافرمانی مکنید و اگر وقتی نافرمانی افتد خود را دریابید و از آن باز گردید
و توبه کنید تا خدای تعالی شما را بیامرزد که او آمرزنده و مهربانست ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى
إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ
خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ حق تعالی امر کرد رسول را که بگوی مر آنکسانی را که در دست شما اند از اسیران
که اگر در دلهای شما خدای تعالی خیری و نیتی داند در ایمان آوردن و طاعت داشتن و غیر آن از انواع خیرات شما را
نیکوتر از آن و بهتر از آنچه از شما گرفته اند بدهد و بر سر آنکه آنچه گرفته باشند با شما دهد شما را بیامرزد خدای آمرزنده
و مهربانست عباس عبد المطلب گفت که آیه در من آمد و در یاران من و عباس از جمله بود از آن ده مرد که ضمان
طعام اهل بدر کرده بودند از کافران و آن روز نوبت عباس بود و عباس برای خرج آن روز بیست اوقیه زر داشت
چون آن روز حرب پیوسته شد بآن نرسید که آن زر خرج کند و قوم کشته و اسیر و منهزم شدند و آن بیست اوقیه
زر در کارزار او وی بستدند آن وقت که او را پیش رسول آوردند رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر وی سه کار عرضه
کرد از اسلام و قتل و فدا گفت که از من بیست اوقیه زر بستده اند درین کارزار بفرمای تا بفدیه از من برگیرند
رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت که زری که از تو بستده اند از بهر آن آورده بودی تا بر کارزار ما صرف کنی
آن از حساب فدیه چگونه باشد برو محال مگوی فدای خود و آن برادرزادگان خود عقیل و نوفل بن الحرث بده
گفت از کجا آرم گفت آن زر که بام الفضل داده بودی در وقت آنگه از مکه بیرون می آمدی گفت آن از برای
تو است و برای فرزندانم عبد الله و عبید الله و فضل و قثم و اگر آن بدهم مراد عیال مرا سوال باید کردن از مردمان
تو این روا داری ولیکن ترا که خبر داد از آنچه من بام الفضل دادم گفت خدای خبر داد آن بوزن چندین
بود و کیفیت آن بگفت عباس اندیشه کرد و گفت این حدیث راست است و این نتوان دانستن جز بوحی از خدای
گفت یا محمد راست میگوی و این سری بود میان و ام الفضل و کس را بران اطلاع نبود و انا اشهد ان لا اله الا الله
وانک رسول الله و اسلام آورد و روایتی دیگر آنست که او برای آن تا فدیه نباید داد اظهار اسلام کرد و در دل نداشت

انگه گفت یا رسول الله دستور باش تا بروم وام الفضل وکودکانرا بیارم گفت برو چون از مدینه بیرون شد
در دل آورد که با مکه شود و آنجا مقام کند و بر سر کفر باشد و نیز با مدینه نیاید جبرئیل آمد و رسول را از سر او خبر داد
رسول کس فرستاد و او را باز آوردند گفت ای عباس چون بفلان جای رسیدی نیت بکردانیدی
وگفتی با مکه شوم و نیز روی بمدینه نیارم اینجا محبوس می باش تا ایمان آوری ایمانی درست یا فدیه کنی خود را
عباس دیگرباره اندیشه کرد گفت اگر آن سری میان من وام الفضل بود و این سری بود میان من و خدای
وکس را بر دلها اطلاع نباشد مگر خدای را گفت یا محمد مرا درست شد بحقیقت که تو پیغامبر خدای و ترا از آسمان
وحی می آید بغیب و اسرار دلها دست مرا ده تا ایمان آوردم ایمانی درست انگه ایمان آورد و ایمان او درست
شد و اسلامش نیکو گشت پس حق تعالی در حق او و آن جماعت این آیه فرستاد و گفت بگو ایشانرا که اگر
خدای تعالی از دل شما حقیقت ایمان داند بعوض این که از شما بستدند شما را عوض به از آن و بیش از آن
بدهد عبد الله عباس گفت که پدر من گفت صدق الله فیما اخبر از من بیست اوقیه زر بردند خدای تعالی
مرا بعوض چندان مال و نعمت بداد که بیست غلام بخریدم و هر یکی را بسیار مال دادم تا بتجارت رفتند برای من کمترین
غلامی بیست هزار درم سرمایه داشت انگه گفت که بر خدای کس زیان مال را نبردند باضعاف آن عوض یافتیم و مغفرة
بر سری و آمرزش و نیز زمزا بر سری که من بعوض آن جمله مال اهل نستانم انگه حق تعالی فرمود و گفت که ای محمد اگر
ایشان خواهند یعنی این بایست اسیران که با تو خیانتی کنند تو از آن دلتنگ مباش که پیش از این با خدای نیز خیانت
کرده اند یا بالشکر خدای و دوستان خدای خیانت کرده اند پس لاجرم خدای تعالی بآن که ایشان کردند تمکین کرد
از ایشان تا شما بر ایشان غالب شدید بهری کشته شدند و بعضی اسیر شدند و بعضی بهزیمت رفتند همچنین اگر با تو
خیانت کنند و نقض عهد تو کنند و با تو در باطن کاری کنند که در ظاهر خلاف آن دارند خدای تعالی نیز ترا تمکین
کند از ایشان و خدای تعالی عالمست باسرار ایشان و حکیم بآنچه فرماید در باب ایشان یکبار از امهال یکبار
از تعجیل عقوبت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا
أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ
فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ • حق سبحانه و تعالی چون ذکر کافران
کرد و آنچه ایشان کردند و آنچه در حق ایشان فرمود عقیب آن ذکر مومنان مهاجر مجاهد کرد گفت آنانکه ایمان آوردند
و بگرویدند بخدای و رسول و آنچه تصدیق آن واجبست و هجرت کردند از مکه بمدینه آمدند در موافقت تو و خان و مان
خود رها کردند و در سبیل من جهاد کردند بمال و جان مال بذل کردند و جان در راه خدای صرف کردند و آنانکه
ترا و اصحاب ترا جای دادند و با خود گرفتند و نصرت و یاری کردند یعنی انصاریان که اهل مدینه بودند ایشان

آنانند که بعضی از ایشان دوستان بعضی اند و از روی معنی و حکم ایمان و احکام اسلام همه یکی اند و اما آنانکه
ایمان آوردند و هجرت نکردند و با تو از مکه با مدینه نیامدند شما را از ولایت و میراث ایشان هیچ چیز نباشد حسن
و قتاده و سدی گفتند که مراد آنست که ایشان اولیاء یکدیگر اند در میراث و این آن بود که در بدایت
اسلام میراث با ایمان بود و هجرت تا آنکه هجرت نکرده بودند چون آیة و اولوا الارحام بعضهم آمد آنرا منسوخ
کرد امام محمد باقر رضی الله عنه گفت بمواخاة اوّل که پیغمبر میان اینان و ایشان و او میراث گرفتندی بعضی
دیگر گفتند که مراد بولایت یک دستی نیست و آنکه حکم ایشان یکی باشد فرق کرد میان ایمان و ایشان چه ایشانرا
ایمان و هجرت بود و این قوم دیگر را ایمان بود بی هجرت گفت حکم دگر است که ایشان بمثابت یک اند و شما را
آن پایه نیست که از ایشان باشید آنگه گفت اگر چنان باشد که ایشان بشما استعانت کنند و از شما نصرت
و یاری خواهند بر شما واجب و لازم باشد نصرة ایشان مگر که این استعانت و نصرة بر قومی خواهند که میان
شما و ایشان عهدی و میثاقی باشد که آنگه شما را بر ایشان نصرة نباید کردن و ایشانرا یاری نباید دادن
تا نقض عهد نکرده باشند و خدا تعالی بهرچه شما کنید دانا و بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ
آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و اما آنانکه کافران اند بعضی از ایشان
اولیاء بعضی دیگر اند همه دوستان یکدیگر اند و یکدست اند در دوستی یکدیگر و لیکن با تو موافقت نمی کنند
ابو محمد عبد الله عباس گفت مراد از ولایة میراث که کافران مادام تا اهل در یک ملت باشند از یکدیگر
میراث گیرند قتاده گفت سبب نزول آیة آن بود که مردی بیامدی و میان هر دو لشکر فرود آمدی و گفتی که اگر
اینانرا دست باشد از اینانم و اگر ایشانرا دست باشد از ایشانم حق تعالی این آیة فرستاد و بیان کرد که
از مومنان آنگه باشد که مومن بود اولئک بعضهم اولیاء بعضهم و از کافران آنگه بود که کافر بود والذین کفروا
بعضهم اولیاء بعض تا آنکس را حکمی نباشد که نه از اینان بود و نه از آنان آنگه گفت الا تفعلوه اگر نکنید شما آنچه شما را
فرموده ام در قسمت میراث و بخشیدن آن در زمین فتنهٔ بزرگ و فسادی عظیم بحاصل آید ابن جریج گفت که اگر
معاونه و نصرة و یاری نکنید یکدیگر را فتنه و فسادی عظیم پدید آید آنگه گفت آنکسانی که ایمان آوردند و هجرت
کردند و در راه خدای جهاد کردند و آنانکه شما را جای دادند و نصرت و یاری کردند ایشان مومنان بحقیقت اند
مهاجران ایمان خود را بهجرت و جهاد در راه خدای ببذل مال و جان محقق کردانیدند و انصاریان با یواء و نصرت
و مجاهده بجان و مال محقق کردند تا لاجرم همه را یک حکم آمد از ایمان و ثواب و استحقاق و آمرزش گنه و روزی
بزرگوار که آن بهشت است علما خلاف کردند که حکم هجرت برخواست یا نه بعضی گفته اند که امروز هجرت نیست

لقوله تعالی لا هجرت بعد الفتح از پس فتح مکه هجرت نباشد و درست آنست که حکم هجرة بر جای است و ثواب
او آنرا که در سرای حرب ایمان آرد و خان و مان و جان و مال و اسباب و املاک رها کند و بسرای اسلام آید
حکم او حکم مهاجران باشد و ثواب او ثواب ایشان بود چه او همان کرد که صحابه رسول کردند از انتقال از مکه
با مدینه و اما قوله علیه السلام هجرت بعد الفتح چون فتح مکه مخصوص است نفی هجرت و حکم او با هل مکه مخصوص باشد
برای انکه هجرت آن که از سر اختیار خانه رها کند و از سرای حرب با سرای اسلام آید بعد از فتح مکه سرای اسلام بود
پس نه بثابت آن باشد که مردی را دو سرای بود از سرای با سرای دیگر انگه وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا
مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و آنانکه ایمان
آوردند و هجرت کردند پس از آنکه شما هجرت کردید و در دین خدای با شما یک دست شدند و جهاد کردند یعنی اگرچه
ایشان بری شما نبودند و با شما نبودند بلکه از پس شما بودند چون باختیار خود سرای و اسباب و املاک خود رها کردند
و از پس شما بیامدند و با شما در جهاد کافران موافقت نمودند ایشان از شما اند در وجوب موالات و بذل و نصرت
و وجوب میراث و خداوندان رحمها یعنی خویشاوندان بهری از ایشان بهری اولیتر اند در میراث هر کس که
نزدیکتر باشد بمتوفی او اولی تر بمیراث چون جهت استحقاق میراث قرابتست و مساس رحم هر چه قرابت
نزدیکتر باشد مرد بمیراث اولی تر بمیراث چون جهت و این آیه دلیل است بران که میراث بقرابت باشد اگر عصبه
باشد و اگر حکم میراث را نصرت و هجرة و آنانکه گفتند که ولایت در آیه اول نصرت است دون ولایة میراث
گفتند که هر آیه محکم است زجاج گفت فی کتاب الله لوح محفوظ است و گفته اند فی کتاب الله یعنی در حکم خدای
یا در قرآن که کتاب خداست و خدای تعالی بهمه چیزی عالم و داناست و این سوره بیشتر در غزاة بدر فرود آمد
در هفدهم ماه رمضان هژده ماه از هجرت رفته سُورَةُ التَّوبَةِ وَعِشرُونَ وَتِسعُ آيَات قتاده و مجاهد گفتند
که مدنی است و آخر سورتی است که بمدینه فرود آمد حذیفة الیمانی گفت این سوره را چگونه سورة توبه خوانند
و این سوره عذابست عبد الله عباس گفت که عثمان عفانرا پرسیدم و گفتم که سورة الانفال از مثانی است
و سورة براءة از مائین است چرا جمع کرده در میان ایشان و براءة از سبع طول است چرا سورة الانفال در میان
آوردی و بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتی در اول او گفت برای آنکه چون آیتی چند آمدی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
کاتب را گفتی این آیه در فلان سوره بنویس و این در فلان سوره بنویس و سورة الانفال و سورة التوبه
هر دو بمدینه فرود آمد و در هر دو ذکر عهد بود و ما را مشتبه شد و بیانی نیافتم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
در آن میان بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتم که ندانستم تا کجاست آخر آن سوره و اول این سوره مبرد و سفیان
عیینه گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم آیه رحمت است و امان است و سورة براءة در حق مشرکان و منافقان است

وایشانرا امان ورحمة نیست برای این ننوشتند ۝ بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا
فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ۝ حق سبحانه وتعالی میگوید که این
سورة بیزاری هست از خدای ورسولش بآنکسانی که شما با ایشان عهد کرده اید از مشرکان وحق تعالی سندر عهد ایشان
کرد وعهد ایشان با ایشان انداخت برای آنکه ایشان عهد کردند ووفا نکردند وآنرا باز بشکستند وهر شرط که کردند
خلاف کردند آنکه خبر با خطاب آمد وگفت ای مشرکان بروید در زمین چهار ماه وسلخ رفتن باشد با سانی واین چهار ماه
ماههای حرام هست عبد الله عباس گفت سه ماه از آن جمله حرام بود ویکماه حلال واین ماه شوال بود وذو القعده
وذو الحجه والمحرم محمد بن اسحق گفت این اجل چهار ماه برای آن بود که جماعتی بودند ایشانرا با رسول عهدی بود تا کمتر
از چهار ماه خدای تعالی ایشانرا برای ابلاغ حجت را چهار ماه تمام مهلت داد وگروهی دیگران بودند که ایشانرا عهدی
نبود ایشان را درین اجل آورد تا اندیشه کنند ورای زنند واختیار کنند برای خود آنچه دانند که صلاح ایشانست
اگر بعد از چهار ماه تمام ایمان نیارند قتل واسیر وحبس وماننداین باشد واول مدة یوم الحج الاکبر بود تا دهم ربیع الاول
آنانرا که عهدی بود با رسول وآنانرا که عهد نبود پنجاه روز مدت مهلت ایشان بود تا تمامی ماههای حرام بسر آمدن یعنی از روز
از ذو الحجه ویکماه تمام محرم زهری گفت سورة اول شوال فرود آمده واول مدة آن بود تا آخر محرم مقاتل گفت آیة در سه قبیله آمد
بنی خزاعه وبنی مدلج وبنی خزیمه ایشانرا با رسول عهدی بود در حدیبیة تا دو سال حق سبحانه وتعالی گفت خبر ده ایشانرا
که این عهد تا چهار ماه هست تا برای خود اندیشه کنند وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس ازین با کس عهد نکرد
مجاهد ودیگر مفسران گفتند که در اهل مکه آمد که با رسول عهد بستند عام الحدیبیه تا ده سال برای آن تا مردمان ایمن
باشند آمد شد کنند وبنو خزاعه در عهد رسول بودند وبنو بکر در عهد قریش میان این دو قبیله خصومتی افتاد قریش معاهدان
خود را مدد کردند وبقوة ایشان بر خزاعه غلبه کردند وایشانرا نکبتی رسانیدند چون خزاعه دیدند که قریش عهد شکستند
ویاری بنو بکر آمدند وبا معاهدان رسول دست درازی کردند عمرو بن سالم الخزاعی بیامد وبمدینه در پیش رسول بیستاد وگفت
یارب انی ناشد محمدا حلف ابینا وابیه الا تلدا کنت لنا ابا وکنا الولدا ثمت اسلمنا ولم تنزع یدا فانصر
هداک الله نصرا اعتدا وادع عباد الله یاتوا مددا فیهم رسول الله قد تجردا ابیض مثل الشمس ینمو صعدا فی فیلق
کالبحر یجری مزبدا ان قریشا اخلفوک الموعدا ونقضوا میثاقک الموکدا وبیتونا بالحطیم هجدا وقتلونا رکعا وسجدا
رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون این بشنید گفت لا نصرت ان لم انصرکم برخاست وساز کرد وبجانب مکه رفت
ومکه بگشاد واین سال هشتم بود از هجرت وپیش از آن رسول بغزاة تبوک بود ومنافقان اراجیف افکنده بودند
قریش از آنجا دلیری کردند وعهدی که میان ایشان ورسول بود بشکستند حق تعالی فرمود تا عهد ایشان
بینداز وخبر ده ایشانرا بکارزار وذلک قوله واما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء چون سنة تسع بود

رسول صلی الله علیه وآله وسلم خواست تا حج کند آنگه گفت مشرکان حاضر آیند وبرهنه طواف کنند ومن حج اهتم
که آن باشم ابوبکر را بخواند واورا با چهل مرد باهل موسم فرستاد وچهل آیة از اوّل سورة براءة با او داد و تا
بر اهل موسم خواند چون برفت جبرئیل علیه السلام آمد وگفت خدایت سلام میکند ومیگوید لا یودیها عنک الا انت
او رجل منک این آیة از تو ادا نکند مگر تو یا مردی که از تو باشد رسول صلی الله علیه وآله وسلم امیر المؤمنین علی را
بخواند وسورة براءة جمله با و داد وگفت برو وبر اهل موسم خوان وابوبکر را مخیر گردان اگر خواهد با تو بیاید واگر
خواهد باپس گردد وامیر المؤمنین علی رضی الله عنه بیامد بر ناقه غضباء رسول نشسته وابوبکر را بذو الحلیفه یافت
جابر عبد الله انصاری گوید که من با امیر المؤمنین بودم بجای رسیدم که آنرا عروج گویند وقت صبح بود ابوبکر
نماز بامداد خواست کردن ناقه رعای آوازی کرد ابوبکر گفت والله انه رعا ناقه رسول الله الغضباء وهمانا که رسول
را آمی بدید آمده است در کار حج جابر گوید چون مارا بدید علی را گفت چه کار آمده گفت که رسول صلی الله علیه وآله
وسلم مرا گفت تا آیة از تو بستانم وتمامی سورة مرا داد تا بر مشرکان خوانم وعهد از ایشان بیندازم گفت مرا چه فرمود
گفت که فرموده که تو مخیری اگر خواهی با من بیایی واگر خواهی باز گردی ابوبکر برگشت وپیش رسول آمد وگفت
یا رسول امرتنی بامر طالت الاعناق لاجله الی فلما ان جهرت ببعض الطریق عزلتنی قال ما فعلت ولکن الله
فعل عن لک قال انزل بی شی قال لا ولکن نزل جبرئیل وقال ان الله یقول لا یودیها عنک الا انت او رجل
منک از این سبب علی را فرستادم که او از منست امیر المؤمنین بیامد چون روز عید بود ودر موسم باستاد
وخطبه کرد ومردم را خبر داد وسورة براءة بر مشرکان خواند وعهد قریش بینداخت وخبر داد ایشانرا بانچه خدای
فرموده بود محمد بن ابو هریرة گفت پدرم با امیر المؤمنین علی بود آن سال چون امیر المؤمنین علی خسته شد وآوازش
گران گشتی پدرم بنیابة او آواز برداشتی ومردم را جمع کردی شعبی گفت من اورا گفتم که پدرت چه میگفتی وبچه
آواز میدادی گفت بچهار چیز یکی آنکه پس ازین هیچکس برهنه طواف نکند وهر کرا عهدی است تا مدتی پیش
پیش از مدت اورا مهلت نیست اگر ایمان آرد والا گردنش بزنند وهیچکس بهشت نخواهد شد الا مومنی یا مومنه
وپس از امسال هیچ مشرک گرد مسجد الحرام نگردد وحج نکند مگر ایمان آرد مشرکان گفتند که ما از عهد تو وعهد پسر عم
تو بیزاریم وعهد ما تیغ ونیزه است وامیر المؤمنین سورة بتمامی ادا کرد وحج بگذارد وبا مدینه آمد ورسول سال دیگر
وآن سال سنه عشره بود من الهجرة بحج رفت وحج وداع بکرد وبا مدینه آمد وبقیه ذو الحجه والمحرم وصفر وروزی
چند از شهر ربیع الاول ببود وبا جوار رحمت ایزدی پیوست صلوات الله علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین حق تعالی
چون مشرکانرا گفت بروید در زمین چهار ماه که درین چهار ماه شمارا مهلت است آنگه گفت که میندارید که این مهلت
برای عجز است وشما خدایرا عاجز نتوانید کردن وبر وی غالب نتوانند گشتن خدای است که عاجز کردانند

جمله خلایق است همه اسیر قبضه قدرت وی اند و خدای رسوا کننده و هلاک کرداننده جمله کافران است وَأَذَانٌ
مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ
تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ
شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ○ و اعلامی و آگاهی کردنی است
وارد شده و صادر گشته از خدای و رسول خدای بمردمان روز حج بزرگترین که آن روز روز عرفه است بروایت عکرمه
از عبد الله عباس و بروایتی ابو الصهبا از امیر المؤمنین علی و این مذهب ابو حنیفه است و بروایتی دیگر از رسول صلی الله
علیه و سلم و از امیر المؤمنین و باقر و صادق رضی الله عنهم اجمعین روز عید و او را برای آن حج اکبر خواند که مسلمانان
و مشرکان در آن روز بحج آمده بودند پس از آن روز مشرکان حج نکردند یحیی بن الجزار گفت و امیر المؤمنین علی را دیدم
روز عید بر اشتر سفید سفید نشسته بمصلی میرفت مردی بیامد و لگام اشترش بگرفت و گفت که روز حج اکبر کدام است
گفت این روز که تو در وای مجاهد گفت حج اکبر حج قارن باشد و حج اصغر حج مفرد و بعضی دیگر گفتند حج اکبر حج است
و حج اصغر عمره است که عملش ناقص است از حج اکبر گفت درین روز که حج اکبر است اعلامی است مر ایشان را که خدای
و رسول خدای بیزار اند از مشرکان و جمله بت پرستان آنگه گفت که اگر چنان باشد که شما مشرک اید توبه کنید
و از کفر باز گردید شما را بهتر و نیکوتر باشد و اگر برگردید و ایمان نیاورید و پشت بر رسول خدای و گفتار وی
آورید بدانید که شما خدای را عاجز نتوانید کردن از قبضه قدرت وی بیرون نتوانید آمدن و تو ای محمد بشارت
ده آنکسانی را که بخدای و رسول کافر شدند بعذابی دردناک و لفظ بشارة بر سبیل تهکم و سخریة گفته است
یعنی ایشان عبادة اصنام بامید خیر و نفع میکنند اکنون بشارت ده ایشان را و لکن بجای خیر تیغ است
در دنیا و عذابست در آخرت آنگه استثنا کرد و گفت الا الذین عاهدتم مگر آنانکه شما با ایشان عهد بستید
و پیمان کردید از مشرکان و ایشان بر عهد ثبات کردند و هیچ نقصان نکردند و هیچ خلل نیاوردند و کس را
بر شما یاری ندادند و با دشمنان شما هم دست نگشتند و ایشان را بعدد دو مرد و سلاح و اسب معاونت نکردند
شما آن عهدی که کرده اید و آنرا مدة نهاده اید آن عهد را اتمام کنید و آن مدة را با آخر رسانید که خدای تعالی
متقیان را دوست دارد فرا گفت مراد جماعتی اند از بنی کنانه که از اجلشان نه ماه مانده بود خدای تعالی فرمود
تا ایشان را با نقصان مدت شان مهلت دهد و چهار ماه با ایشان خطاب مواخذه نکنند برین قول استثنا
باشد من قوله فسیحوا فی الارض اربعة اشهر مجاهد گفت قومی بودند و از خزاعه و مدلج و گفته اند که گروهی اند از اهل ذمة
که رسول را مخالف نکردند و دشمنان او را معاونت و گروهی دیگر که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان عهد بسته
بود و مصالحتی بر خراجی و جزیتی برای آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون بتبوک میرفت در آن راه با جماعتی بیامد

هدنه کرد چون اهل هجر واهل عرین واهل ایله ودومة الجندل وایشان جماعتی اند از جهودان وبرای ایشان صلح نامه
نوشت وجزیتی برایشان نهاده وایشانرا در ذمه گرفته وایشان بر عهد ثبات کردند تا که از دنیا برفت لاجرم عهد
با ایشان برجاست تا روز قیامت مادام که شرایط عهد بجای آرند واز ذمة بیرون نیایند قتاده گفت این جمعی
مشرکان بودند که عام الحدیبیه با رسول علیه الصلوات والسلام عهد کرده بودند واز مدة ایشان چهار ماه مانده بود
از روز عید اضحی خدای تعالی گفت آن مدة تمام باید کرد فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ حق تعالی میفرماید که ماههاء حرام بگذرد وماههاء حلال رجب است وذو القعده وذو الحجه والمحرم
وقولی دیگر آنست که یکماه حلالست وآن شوال است وسه ماه حرام است وآن ذو القعده وذو الحجه والمحرم است
گفت چون این چهار ماه بگذرد هرکجا مشرکان را می یابید میکشید قرا گفت که اگر در حل باشند واگر در حرم
اگر در حصن باشید واگر در صحرا واگر ماه حلال باشد واگر ماه حرام وبگیرید ایشانرا باز دارید وبنشینید برای ایشان
بر هر راهی وطریقی تا ایشانرا بگیرید پس اگر توبه کنند واز کفر با ایمان آیند ونماز بپای دارند وزکوه مال بدهند
وشرایط اسلام بجای آرند راه ایشان بگشایند ودست از ایشان بدارید که خدای تعالی آمرزنده ومهربانست
بعضی گفته اند که آیه را دلیل است بر آنکه تارک نماز عمدا مستحق قتل باشد چنانکه ایمان سبب جستن خون است
نماز وزکوة هم سبب جستن خون کرده است که فان تابوا واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة حسین الفضل گفت این
آیه ناسخ است هر آیه را که در و ذکر عفو واعراض وفدیه است ضحاک گفت که این آیه منسوخ است بآیه فاما منا
بعد واما فداء ودرست آنست که هر دو محکم است برای آنکه اتفاقست که از اول کار تا آخر کار رسول صلی الله علیه
وسلم هم قتل کرده وهم عفو کرده وهم فدا استده ونیز هم درین آیه میگوید وخذوهم بگیرید ایشانرا وگرفتن اسیر کردن
باشد وحدیث عطا هم برین دلیل است که او گفت مردی را پیش رسول صلی الله علیه وسلم آوردند اسیر کرده
نام او ابو امامه واو سید یمامه بود رسول صلی الله علیه وسلم اورا گفت بیا اسلام آر یا خویشتن را باز خر
یا بکشمت یا آزادت کنم گفت ای محمد اگر مرا بکشی مردی بزرگ را کشته باشی واگر فدا ستانی بزرگی را فدا
ستانده باشی واگر آزاد کنی مهتری را آزاده کرده باشی واما اسلام نخواهم آوردن رسول صلی الله علیه وآله وسلم
گفت برو که آزادت کردم چون او این بشنید گفت اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله کرم تو دلیل
میکند که تو پیغامبر خدای برخاست وبا یمامه رفت وطعام مکه را ده از یمامه بود طعام از اهل مکه منع کرد گفت
شمارا طعام ندهم تا آنگه که ایمان آرید واهل مکه هنوز با رسول بجنگ بودند پیش رسول نامه نوشتند که بشکایت
او رسول فرمود که یا امامه طعام از ایشان منع مکن او بقول رسول ایشانرا طعام داد وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ

فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ۝ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ
وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۝ كَيْفَ
وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ۝ حق تعالی
میکوید که اکر کسی از مشرکان با تو پناه دهد و از تو زینهار خواهد تو او را زینهار ده و در پناه خویش کیر و در جوار خویش آور
تا سخن خدای را بشنود و حجت برو متوجه کردد اکر اسلام آرد نجات دنیا و آخرت یابد و الا او را با امن کاه خود
رسان که حمایت تو و زینهاری تو ست پس از ان اکر خواهی با وی قتال کن تا با وی عذر و خیانت نکرده باشی
و این همه برای آن می باید که ایشان قومی جاهل و نادان اند بر ایشان تعجیل مکن تا باشد که بدانند و این دلیل است
بر انکه کلام خدای هم از قبیل حرف و صوت است برای انکه سماع جز در حرف صوت نبود میکوشند اتفاق
را کاردانی بر ایشان بکذشت و ابو الهذیل اعلاق در میان ایشان بود ایشان بترسیدند و امید از جان خود برداشتند
ابو الهذیل کفت هیچ اندیشه مدارید و این کار را با من کذارید که من دفع کنم اینان بکنم ایشان آورده اند که جمعی خوارج
جمع شده بودند راه میزدند و نه کسانی را که بر مذهب ایشان نشنویم خارجیان کفتند که مرحبا بکم و آیاتی چند از قرآن
بر ایشان خواندند ایشان کفتند آمنّا وصدّقنا کفتند اجرناکم شما در جوار ما اید بروید بسلامت ابو الهذیل کفت
حق ما تمام نکذارده اید کفتند چکونه کفت ما را با امن کاه رسانید نه خدای میکوید وان احد من المشرکین
استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مامنه کفتند راست کفتی با ایشان برفتند و ایشان را با امن کاه خود
رسانیدند آنکه خدای تعالی کفت بر سبیل انکار و تعجب که مشرکان را چکونه عهدی بود نزدیک خدای و پیغامبرش
یعنی این نباشد و محال بود که ایشان را عهد کردید نزدیک مسجد الحرام عبد الله عباس کفت که قریش بودند مجاهد کفت که
خزاعه اند ابن اسحق کفت که قومی از بنی کنانه بودند و بنی خضرة که ایشان غدر نکردند و عهد نشکستند پس ما دام
ایشان بر عهد می باشند و استقامت میکنند شما نیز هم بران عهد باشید و متعرض ایشان مشوید که خدای تعالی
متقیان و پرهیزکاران را دوست دارد آنکه بر سبیل انکار و استبعاد ثبات مشرکان بر عهد تکرار از استفهام کرد
و کفت چکونه ایشان را عهدی باشد و چکونه ایشان را نکشی و چکونه مراقبه عهد و حرمت ایشان کنی که اکر حال آنکه
ایشان را بر شما ظفری دست یابد بر شما نه مراقبت عهد شما کنند و نه حرمت خویش شما نکاه دارند و شما را زنده
نکنند پس شما بر ایشان چکونه اعتماد کنید و ایشان را چکونه رها کنید ایشان شما را یعنی بزبانها خویش راضی میکردانند
بزبان سخنی میکویند که شما بآن راضی شوید و دلها ایشان منکر انست که بزبان میکویند ایشان هم کافران اند و هم
منافق چه باطن خلاف ظاهر داشتن سیرت منافقانست و بیشترینه ایشان فاسق اند و این اکثر عبارة است از
کل یعنی همه فاسقان اند ۝ اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ۝ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ وَآتَوُا الزَّكَوٰةَ
فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ حق سبحانه وتعالی این مشرکانرا صفت کرد وگفت که ایشان
آیات خدایرا ببهای اندک بدادند وبعوض آن بهاء اندک بستدند واین قوم ابوسفیان بود وامثال او
که کافرانرا طعام میداد وترک میکرد تا بمحمد ایمان نیارند وخلفاء قریش را طعام میداد وخلفاء رسول را امیداد
جبایی گفت که این جهودان بودند که در عصر رسول عهد بشکستند بخطای اندک وطمع قلیل که ایشانرا بود از
سفله برای آن قلیل خواند که باضافت آنچه ایشان از خود فوت کردند از ثواب آخرت اندک بود پس ازین
کافران مردم را از راه خدای باز داشتند وبگردانیدند وبد کاری بود آنچه ایشان میکردند ودر هیچ مومنی
مراقبت ومحافظت هیچ عهدی وخویشی وقرابتی نمی کردند واین را برای آن مکرر کردانید که این آیه در حق
آنانست که بآیات خدای عوض اندک بستانند واز راه خدای ودین مسلمانی مردمانرا منع کنند وآیه اول
در حق جمله ناقضان عهد است وبر قول جبایی جهودان اند انگه گفت ایشان اند که ظالمان ومتعدیان اند از راه
حق بگشته اند واز حدی که ایشانرا در تکلیف تجاوز کرده اند پس اگر چنان باشد که ایشان توبه کنند وایمان
آرند ونماز پنجگانه اقامت کنند وشرط اسلام در اداء زکوة بجای آرند ایشان در دین برادران شما اند وچگونه
برادران شما نباشند وهم مسلمان انگه گفت که ما تفصیل وبیان آیات وحج میکنیم برای قومی که بدانند واندیشه
کنند تا علمشان حاصل آید ۝ وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ
لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ۝ أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ
فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ واگر ایشان سوگندها را که خورده اند بشکنند پس از ان که عهد کرده اند
وسوگند را خلاف کنند ودر دین شما طعن زنند وعیب وقدح کنند با ایشان قتال کنید که ایشان ایمه کفر اند
وپیشروان اهل شرک اند عبد الله عباس گفت که ایمه کفر ابوسفیان بن حرب است والحارث بن هشام وسهل بن
عمرو وعکرمه بن ابوجهل ودیگران از روساء قریش که عهد رسول بشکستند مجاهد گفت که اهل فارس اند وروم
حذیفه یمان گفت اهل این هنوز نیامده اند وپس ازین خواهند بودن وبا ایشان قتال کنند ولی از اولیاء خدا
علی بن ابی طالب روز جمل این آیه برخواند انگه گفت اما والله لقد عهد الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فقال لی یا علی لیقاتلن الفئة الناکثة والفئة الباغیة والفئة المارقة گفت با ایمه کفر کارزار کنید که ایشانرا
سوگند نباشد یعنی بسوگند وفا نکنند وحرمت سوگند ندارند وبر آن ثبات ننمایند از انکه ایشان اعتقاد ندارند
بخدای وحرمت سوگند وقدر او نشناسند با ایشان قتال کنید تا باشد که ایشان ازین کفر وعناد باز ایستند
الا تقاتلون الا کارزار نکنید شما با قومی که سوگند را نقض کردند که محمد صلی الله علیه وآله وسلم را از مکه بیرون کنند

وایشان اول بقصد کارزار شما ابتدا کردند روز بدر وابتدا کردند بقتال بنی خزاعه که خلفاء رسول بودند ای
می ترسید شما از ایشان مترسید از خدای ترسید وخدای سزاوارتر ست که از و ترسید در ترک قتال
ایشان اگر شما مومن اید از خدای واز عقاب خدای ترسید قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ
عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ۝ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝
أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ
وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ حق سبحانه وتعالی بر سبیل بشارت ومعجز در باب اخبار از غیب میگوید که کارزار
کنند با این کافران تا خدای تعالی ایشانرا همه بر دست شما کشته گرداند بعضی کشته گردند وبعضی اسیر شوند وخوار
و ذلیل گردند ایشانرا بقهر واسیر ونصرت کند شما را بر ایشان وشفا دهد سینهای گروهی مومنانرا
مجاهد وسدی گفتند که این خزاعه خلفاء رسول صلی الله علیه وآله وسلم ونیز تا ببرد خشم از دلهای ایشان خوش
کرد د واین آیة معجزی ست از معجزات رسول برای انکه این خبرست از غیب ومخبر بر وفق خبر آمد واین چه دها
بانجا رسید واین نباشد الا بوحی از قبل خدای تعالی انگه بر سبیل استیناف گفت وخدای قبول کند توبه آنکس که
خواهد وباوی لطفی کند که عندان اختیار توبه کند وتوبه بپذیرد چون عکرمه بن ابی جهل وسهل بن عمرو ودرین آیة
بشارت ست بان که بعضی از ایشان ایمان خواهند آوردن ونیز معجزی باشد رسول را چون مخبر بر وفق باشد
ودیگر انگه تا بدانند که قتال ایشان الا از بهر آن که دران حکمت بود انگه خطاب کرد وگفت یا خود می پندارید
شما که شما را رها کنند وبگذاشتن استفهام بر سبیل انکار وتوبیخ ست یعنی شما را بنگذارند ورها نکنند بر آنچه شما
بران آید تا انگه که مخلصان که مجاهدان اند در راه خدای از دیگران ممتاز نگردند وچگونه بگذارند شما را وهنوز
خدای ندانسته ست که از شما مجاهد کیست یعنی هنوز جهاد نکرده اند تا خدای شما را مجاهد داند چه تا ایشان
مجاهد نباشند خدای شما را مجاهد نداند در حال اگرچه فیما لم یزل عالم بود بسایر معلومات وعلم آن که آن چیز خواهد
بودن علم بود بوجود آن چیز چون موجود شود وگفته اند که معنی آنست که خدای تعالی با شما معاملت آنان
کرد که ایشان باختیار وامتحان استخراج احوال غیری کنند تا بدانند چون تکلیف این صورت داشت این
عبارت برو اجرا کرد ولم یتخذوا وخدای هنوز از ایشان ندانسته ست که ایشان از جز خدای ورسول خدای
ومومنان دوستی خالص گرفته اند یعنی هنوز نا گرفته اند ومراد بنفی علم معلوم ست وخدای تعالی آنچه شما میکنید
دانا وباخبرست جزای آن از نیک وبد بشما رساند مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ
أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ۝ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ۝ عبدالله عباس

گفت سبب نزول این آیة آن بود که چون عباس را باسیری بگرفتند روز بدر مسلمانان روی در روی نهادند و او را ملامت
کردند بکفر و قطع رحم و سخن درشت در روی او گفتند عباس گفت حق است که مساوی ما میگویند و محاسن ما فراموش
کرده اند امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت شما را چه محاسن است گفت عمارت مسجد حرام و حجابت کعبه و سقایت الحاج
و فک الاسری خدای تعالی این آیة فرستاد و رد کرد بر عباس گفت مشرکان را نباشد و درست نبود که عمارت مسجد
حرام کنند دران حال که ایشان برخود بکفر اقرار دهند و گواه باشند یعنی افعالی کنند که دلیل کفر ایشان کند بمنزلت
آن باشد برخود که برخود گواهی داده باشند و مسجد حرام مساجد خواند بر لفظ جمع از بهر انکه آنرا جمله مسجدها را روی فرا وی است
و برای آنکه مردم در وی از چهار جانب نماز کنند روی فراچهار جهت کعبه کرده اند و گواهی ایشان انست که گویند ما مشرکیم
چنانکه جهودان و ترسایان گفتند که ما جهود و ترسا یا ئیم ابن عباس گفت گواهی ایشان سجده بود بتان را آن که می گفتند که بتان
مخلوقند انکه گفت ایشان آنانند که اعمال ایشان باطل است یعنی آنچه ایشان کرده اند که عمل است عمل نبود و ایشان
همیشه در دوزخ و عذاب دوزخ جاوید باشند بحقیقه عمارة مسجدها خدای انکس کند که بخدای ایمان دارد و بروز بازپسین
و نماز بپای دارد و زکوة مال بدهد و نترسد الا از خدای تعالی پس این جماعت که برین صفت باشند شاید که ایشان
از جمله راه یافتگان باشند و لفظ عسی برای آن آورد تا از معاصی برحذر باشند و عمارت مسجد تعهد او باشد بنماز جماعت
دائم و هی نماز کنند کان ابو سعید خدری گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که گفت چون بینی که مردی آمد شد
میکند بمسجد و نماز بپای میدارد گواهی دهید بر ایمان او برای آنکه خدای میگوید انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر
نعمان بشیر گفت که من نزدیک منبر رسول نماز میکردم مردی میگفت که من باک ندارم اگر چه هیچ عمل نکنم پس از آنکه عمارة
خانه خدای میکنم و دیگری گفت جهاد در راه خدای از همه فاضلتر است عمر گفت خاموش باشید و خصومت نزدیک
منبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آید من از وی بپرسم تا کدام فاضلتر است ازین هر سه چون رسول صلی الله
علیه و آله و سلم بیرون آمد بحکومت پیش او رفتند خدای تعالی این آیة فرستاد انما یعمر مساجد الله من آمن بالله
أجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا يستوون عند الله
والله لا يهدي القوم الظالمين • الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله بأموالهم وأنفسهم أعظم درجة عند الله
وأولئك هم الفائزون • يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم خالدين فيها أبدا إن الله
عنده أجر عظيم شعبی و حسن بصری و محمد بن کعب القرظی گفتند که آیة در شان امیر المومنین علی آمد و سبب آن بود که بکروز
عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه با یکدیگر مفاخرت کردند عباس گفت من بهترم که سقایة الحاج بدست منست
و حاجیانرا من آب میدهم طلحه بن شیبه گفت که من بهترم که کلید خانه کعبه بدست منست و عمارت آن بمن تعلق دارد
و اگر من خواهم همه شب در خانه کعبه توانم بودن چون گفت و گوی درمیان ایشان دراز شد گفتند بیائید تا اولین کسی که

ازین راه برآید ویرا حاکم گردانیم تا درمیان ما حکم کند گفتند روا باشد نگاه کردند امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه
می آمد گفتند الله اکبر مارا بهتر ازین حاکم نباید دست و کرفتند و بنشاندند و قصه در پیش او باز راندند او گفت الا
ادلکما علی خیر منکما من شمارا راه نمایم بر کسی که او بهتر از شما هست گفتند او کیست گفت من ضربهما بکما بالسیف حتی
قادکما الاسلام از شما بهتر آنکسی هست که تیغ از سر شما باز نگرفت تا آنکه که شمارا با اسلام آورد گفتند جانا که
این از خود کنایت میکنی گفت بلی وجه منع کند مرا از آن که این گویم و من پیروان آن که صاحب جهاد بودم
در دین خدای بدو قبله ها رسول نماز کردم و پیش از شما مدتها با رسول صلی الله علیه و آله وسلم عبادت خدای کردم
ایشان خصومت فراموش کردند و روی باو آوردند و گفتند ما را خصومت با تو افتاد و بپا تا پیش رسول ویم پیش او
باز گفتند رسول صلی الله علیه و آله وسلم هیچ نگفت منتظر وحی می بود تا کسی نگوید که مراعات علی میکند خدایتعالی
این آیة فرستاد اجعلتم سقایة الحاج ای شما آب دادن حاجیان و عمارت کردن خانه کعبه را مانند کسی میکنید
که وی ایمان آورد بخدای و رسول خدای و بروز باز پسین و جهاد کرد در راه شما ایمان او و ثواب او چون
ایمان و ثواب کسی میدانید که وی حاجیانرا آب داد و عمارت کردن خانه کعبه کند نه هرگز این نباشد که ایشان
بایکدیگر یکسان باشند و نزدیک خدای راست نباشد بایکدیگر ایشانرا بایکدیگر یکسان نهادن ظلم باشد
و خدایتعالی ظالمانرا هدایت نکند و راه بهشت ننماید انگه وصف کرد ایشانرا و تفضیل داد ایشانرا
بر عباس و شیبه و گفت آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و از مکه با مدینه آمدند و در راه جهاد کردند جان
و مال در راه خدای بذل کردند ایشانرا بدرجه و پایه و منزلت بنزدیک خدای بزرگوارتر اند و ایشانند که
رستکاران و ظفر یافتکان اند و این آیة با میر المومنین علی لایق ترست از آنجا که هیچکس را درجه منزلت
وی نیست بنزدیک خدایتعالی بعد از پیغمبر و رسول خدای گفت ان احب الناس الی الله یوم القیامة و ادناهم
مجلساً امام عادل و از و عادل تر امامی نبود و رسول خدای در حق او و شیعه گفته است چنانکه جابر بن عبد الله انصاری
روایة کرد که علی و شیعه هم الفائزون علی بن ابی طالب ست و شیعة او که رستکاران اند و چون ویرا
آن اشقی الاشقیا ضربة زد گفت فزت و رب الکعبة انگه خدایتعالی بیان حال ایشان کرد و گفت خدای
ایشان و پروردکار ایشان ایشانرا بشارت میدهد برحمتی و بخششی از خویش و رضا و خوشنودی و بهشتهای
که ایشانرا در انجا نعمتی مقیم و جاوید باشد انگه از ایشان منقطع کردد و ایشان دران بهشت و با آن نعمت
خالد و جاوید باشند و بنزدیک خدای تبارک و تعالی مزدی عظیم و ثوابی بزرگ ست یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا
آباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون • قل ان کان
آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم

مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ • عبد الله عباس
گفت که چون خدای تعالی مومنانرا فرمود که با رسول هجرت کنید و از مکه بمدینه روید و ترک پدران و مادران و برادران
و خویشان کنید چون این جماعت کافر باشند و بر دین شما نباشند مسلمانان گفتند یا رسول الله اگر ما را اینرا
می باید از کافران پس ما را از پدران و مادران و برادران باید برید و مالها و تجارتها ما همه تباه شود و سراهای
ما خراب گردد خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت ای مومنان وای گرویدگان وای آنانکه ایمان آورده اید
تا پدران و برادران خود دوستی مگیرید و با ایشان اختلاط مکنید چون ایشان ایمان نیارند و اختیار کفر کنند
و کفر را بر ایمان برگزینند و دوست دارند و هر که از شما با ایشان موالاة کند و دوستی ورزد و با ایشان تولا
کند او از جمله ظالمان باشد ای محمد بگوی مر ایشانرا که اگر پدران شما و مادران شما و پسران و فرزندان شما
و برادران شما و زنان و خویشان شما و مالهای که آنرا کسب کرده اید و تجارتی و بازرگانی که از کساد و نارواے
آن می بترسید و مسکنها و سراهای که شما آنرا بپسندید اگر این شما را خوشتر است و دوست داشته است از
خدای تعالی و رسول او و جهاد کردن در راه دین و پس شما چشم دارید و منتظر باشید تا آنکه خدای تعالی کاری که
خواهد کردن بکند و امر خود یعنی کار خود بیارد از فتح مکه و گشادن آن بر دست مومنان حسن بصری گفت مراد
عقوبتی است عاجل یا آجل که ایشانرا بر آن وعید کرده است خدای تعالی راه ننماید فاسقانرا و بیرون آیندگانرا
از امر حق و راه بهشت ابو صالح از ابن عباس روایة کرد که چون خدای تعالی مومنانرا فرمود که هجرت کنید
مرد بیامدی و زن و فرزندان و برادران و خویشانرا گفتی که من بمدینه میروم اگر با من بیایید والا چون من رفته
باشم میان من و شما خویشی نماند و اگر پس ازین آنجا آیید من با شما التفاتی نکنم کس بودی که رغبت کردی
و هجرت کردی و کس بودی که گفتی من بیایم و کس بودی که در آویختی از زنان و فرزندان و برادران و گفتی که
من رها نکنم تا تو بروی مرد آنجا از شفقت بر ایشان باز استاد و هجرت نکردی خدای تعالی ایشانرا ازان
نهی کرد و بیان کرد که کار دین و اسلام مادر و پدر را از بهر دین واجب است قطع اجنبی و بیگانه واجب و لازم تر
باشد و رسول خدای میفرماید که لا یجد احدکم طعم الایمان حتی یحب فی الله و یبغض فی الله هیچکس از شما لذت
ایمان و حلاوة آن نیابد تا آنکه که دوستی او و دشمنی او در حق خدای و دین او نباشد و درین آیة بر جمله مومنان
واجب گردانیده اند که از بهر دین خود از پدر و مادر و جمله خویشان و جمله منافع و مکاسب و حظوظ دنیا مجرد
شوند خدای تعالی ما را توفیق دهاد تا برین قیام نماییم و از بهر دین از سر دنیا برخیزیم لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ
وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ • ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ
سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ •

ثُمَّ يَتُوبُ اللهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ حق سبحانه وتعالی نعمتی راکه بر مومنان کرده است
با یاد ایشان میدهد ومیکوید که خدای شما را نصرة کرد ویاری داد ودر مقامها بسیار وجایکاه کارزار
وروز حنین واین نام وادی است میان مکّه وطایف که مسلمانرا انجا کافر حربی افتاد وآن چنان بود که چون
رسول صلی الله علیه وآله وسلم را فتح مکّه بود در ماه رمضان چند روز از وماند بود چون از مکه بیرون آمد روی
بحنین نهاد برای قتال هوازن وآنروز دوازده هزار مرد با رسول بودند از مهاجر وانصار ودو هزار مرد از جمله
طلقا واز ان بیشتر که جمع آنروز بود هرکز نبوده بود ومشرکان چهار هزار مرد بودند از هوازن وثقیف رئیس
هوازن مالک بن عوف النصری بود ورئیس ثقیف کنانه بن عبد یالیل چون بیکدیکر رسیدند ابو بکر کفت
لا تغلب الیوم من قلة رسول علیه الصلوات الله چون این بشنید خوشش نیامد انکه کارزار در پیوستند
وحرب اساز کردند درهم آویختند وبرهم آمیختند مسلمانان بر سر مشرکان غلبه کردند وایشانرا بازپس بردند
وپراکنده کردند حمله بغنیمت کرفتن مشغول شدند مشرکان کریخته یکدیکر را کفتند یا حماة السوء کجا میکریزید
وزنان وفرزندان خود را در دست ایشان رها کرده این بکفتند همه منهزم شدند قتاده کفت که سبب هزیمت
از طلقا بود با رسول صلی الله علیه وآله وسلم کس نماند الا نه کس از بنی هاشم دهم ایشان مردی بود انصاری
او ایمن بن ام ایمن او کشته شد وآن نه کس یکی امیر المومنین علی بود در پیش استاده ورایت در دست حرب
قتال میکرد وعباس بن عبد المطلب بن هاشم بر راست او ایستاده وفضل بن العباس بر چپ او وابو سفیان
بن الحرب بن عبد المطلب از پس پشت او ونوفل بن الحرث وربیعة بن الحرث وعبد الله بن الزبیر وعتبه ومعتب
پسران ابو لهب کرد او در آمده بودند ودیکران همه کریخته بودند عباس بن عبد المطلب درین وقت کفت
نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة ‌ وقد فرمن قد فرمنه فاقشعوا ‌ وقولی اذا ما الفضل کر بسیفه ‌ علی القوم اخری
یا بنی فیرجع ‌ وعاشرنا لاقی الحمام بنفسه ‌ لما ناله فی الله یتوجع چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم دید که قوم
هزیمت شدند عباس را کفت که آوازی درده وعباس مردی بلند آواز بود چنانکه روایت کرده اند که روزی
در مکّه غارتی بود عباس آواز برداشت که واصباحاه هیچ آبستن نماند که آواز او بشنید که کودک از شکم
او جدا نشد عباس ندا کرد باوازی بلند وکفت یا معشر المهاجرین والانصار یا اهل بیعت الشجرة یا اصحاب
سورة البقرة الی این تفرون اذکروا العهد الذین عاهدتم علیه رسول الله چون آواز عباس بشنیدند همه بازکشتند
لبیک لبیک کویان واین هزیمت در شب بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم در میان وادی بود مشرکان
کمین کشاده وتیغ ونیزه وعمود در مسلمانان نهاده چون مسلمانان بازکشتند وخود را بر مشرکان زدند وتیغ
ونیزه را کار فرمودن کرفتند ورسول صلی الله علیه وآله وسلم دران شب تاریک بود بیک نیمه روی بازکردید

چندانی نور از روی مبارک او بتافت که همه وادی روشن شد پنداشتی که ماه شب چهاردهم است که در فتند و
ومسلمانان ندا برقتال کردن تحریض کرد و کریختکانرا بآوازی بلند میکفت این ما عاهدتم الله علیه هیچ کس نماند
که او از رسول نشنید و باز نکرد راوی خبر کوید که مردی می آمد از هوازن بر شتری نشسته سرخ موی و رایتی سیاه
در دست کرفت و در پیش قوم ایستاده چون ظفر یافتی از مسلمانان و فرصتی رایت نفراشتی و جماعتی با او در عقب
هزیمتیان میرفتی امیر المومنین علی کرم الله وجهه آهنک او کرد و در رسید ضربتی زد بر شترش آمد شتر بیفتاد
ومرد بر زمین آمد تیغی بروی زد و او را بدوزخ رسانید چون مشرکان آن بدیدند شکسته شدند و مسلمانان فاوق
اخر جاد بوا او رسول صلی الله علیه وآله وسلم در رکاب خود برپای خواست الا الان حمی الوطیس اکنون حرب کرم شد
وانکه کفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و پارهٔ خاک برکرفت و در روی مشرکان انداخت و کفت شاهت
الوجوه از ان لشکر هیچکس نماند که آن خاک بچشم وی نرسید و خدای تعالی پنج هزار فرشته را بمدد فرستاد
حسن کفت شست بود در سعید بن المسیب کفت یکی از جمله مشرکان مرا حکایت کرد که روز حنین چون مارا ملاقات
افتاد با مسلمانان بریشان زدیم وایشانرا پراکنده کردیم تا بنزدیک خداوند شتر سپید رسیدم یعنی رسول صلی الله
علیه وآله وسلم بیرامن او مردمان دیدم نیکو روی سفید جامه چون مارا دیدند کفتند که شاهت الوجوه و روی ما
نهادند و مارا بهزیمت کردند من کفتم یا رسول الله ما ایشانرا ندیدیم ایشان که بودند کفت فرشتکان بودند و ذلک
بقوله وانزل جنودا لم تروها راوی خبر کوید که چون امیر المومنین علی ابو جرول را بکشت و کافران دل شکسته شدند
او هم چنان میکشت تا چهل مرد را بکشت از انجا مشرکان بهزیمت شدند و مسلمانان در نهادند و از ایشان
میکشتند تا که روز نیک بر آمد منادی رسول آواز داد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که اسیرانرا مکشید
مردم دست از کشتن بداشتند و در ایام فتح مکه بنی هذیل مردی را بجاسوسی فرستادند که او را ابن الاکوع کفتندی
روز حنین ویرا اسیر کرفتند عمر خطاب بکذشت او را دید انصاری را کفت دانی که مرد کیست این آنست که ایام
فتح مکه بر ما جاسوس بود او را بکش که دشمن خدای است انصاری ویرا بکشت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را
از ان خشم آمد کفت نشنیدی منادی من که ندا کرد که هیچکس اسیر را مکشید کفت بقول عمر کشتم و از ان عذر خواست
مشرکان از انجا بکریختند و با طاوس آمدند رسول صلی الله علیه وآله وسلم مردی را نام زد از شعر باین نام او ابو عامر
ولشکری باو داد تا او برفت و ایشانرا پراکنده و امیر مشرکان مالک بن عوف النضری بطایف کریخت و انجا
بحصن رفت و رسول علیه السلام بر اثر ایشان بطایف شد و طایف را حصار می داد و شوال تا باخر کار زار
کرد و چون ذو القعده در آمد که ماه حرام بود باز ایستاد و از انجا بمنزلی آمد که آنرا جعرانه کفتند و انجا احرام کرفت
بعمره و سبی و مال و غنایم حنین بر او طاوس قسمت کرد و نصیب تمام داد مولفة قلوب را چون ابو سفیان بن حرب

وعکرمه بن ابوجهل وصفوان ابن امیه را وحارث بن هشام را وعبدالله بن ابی امیه را ومعاویه بن ابوسفیان را
وهشام بن مغیره را واقرع بن حابس را وامثال اینها را هر یکی را صد شتر تا صد او دانصاریان را اینها بیفیاندگی داد
از چهار و پنج وماننداین انصاریان را سخت آمد و درین گفت وگوی بودند یکی گفت این شد در مانش هیچ روی و دیگر
دیگری گفت همه غنیمت بقوم خود داد و ما را محروم کرد و یکی گفت تیغ ما زدیم کافران را بردند عباس ابن مرداس درین
معنی گفت اتجعل نهبی ونهب العبید بین عیینه والاقرع فما کان حصن والاحابس یفوقان جدی فی مجمع
وما کنت دون امرئ منهما ومن تضع الیوم لایرفع این حدیث بسمع رسول رسید بفرمود تا انصاریان را ذکر کردند تا جمع شوند
وجای بنشینند که کسی دیگر درمیان ایشان نباشد که از ایشان نبود ایشان مجتمع گشتند رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیامد
وعلی با او بود درمیان ایشان بنشست وگفت که من از شما چیزی بپرسم مرا جواب دهید گفتند که بگو یا رسول الله گفت نه شما
ضال بودید خدای شما را بمن هدایت کرد گفتند بلی یا رسول الله والله المنة ولرسوله گفت شما بر کناره دوزخ بودید خدای تعالی
شما را بمن برهانید گفتند بلی یا رسول الله گفت نه شما دشمنان یکدیگر بودید خدای تعالی شما را تمکین بسیار کرد گفتند بلی یا رسول
والله المنة ولرسوله گفت نه شما دشمنان یکدیگر بودید خدای تعالی دلهای شما را الفت داد بمن گفتند والله المنة ولرسوله
وانگه خاموش شد ساعتی گفت جواب دهید مرا بآنچه نزدیک شماست گفتند جواب دادیم بآنچه دانستیم وسپاس داری
کردیم وگفتیم منت وفضل خدای راست وانگه تراست که رسول وی رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اگر جواب دهید میتوانید
گفت وانت قد کنت جئتنا طریدا فاویناک وخایفا فامناک ومکذبا فصدقناک ترا براندند ترا با خود گرفتیم
وخایف بودی ایمنت گردانیدیم وترا دروغ زن داشتند ما ترا تصدیق کردیم انصاریان این بشنیدند در گریه افتادند و
وزاری کردند برخاستندی ودست وپای رسول را بوسه دادند وگفتند ای رسول خدای تن وجان ما فدای تو باد
هر مال که ما راست بحکم تواست اگر خواهی بر قوم خود تفرقه کن وجوانان ما را که این سخن گفتند بیدانشند که این رای
وضع قدره ایشانست اکنون توبه کردند واستغفار میکنند برای ایشان استغفار کن رسول خدای گفت اللهم اغفر
للانصار ولابناء الانصار یا معشر الانصار اما ترضون ان ینصرف الناس بالشاء والنعم وانتم ترجعون وفی سهمکم
رسول الله شما راضی نباشید که مردم باز گردند ونصیب ایشان گوسفند وشتر باشد ودر نصیب رسول خدای بود
گفتند بلی رضینا بالله وعند رسوله وعند رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت الانصار کرشی وعیبتی ولو سلک
الناس وادیا وسلک الانصار شعبا لسلکت شعب الانصار انصاریان صاحب سر من اند وخواص من اند اگر همه
مردمان بیک وادی فرو شوند برای دیگر فرو شوند من برای انصار فرو شویم انگه عباس بن مرداس را پیش خواند
وگفت تو گفته اتجعل نهبی ونهب العبید بین الاقرع وعیینه ابوبکر گفت مادر وپدر من فدای تو باد تو شاعر نه وی
چنین نگفته است گفت چگونه گفته است گفت بین عیینه والاقرع انگه علی را گفت یا علی قم فاقطع لسانه برخیز وزبان او ببر

عباس گفت والله این سخن بر من سخت تر از آن آمد که دشمنان با سر ما آمدند در سرای ما علی دست من گرفت و می برد والله که اگر من دانستمی که کس باشد که مرا از وی باز ستاند فریاد خواستمی ولکن دانستم که کس پای در پیش او نتواند نهادن چون مرا پاره ببرد گفتم یا علی زبان من بخواهی بریدن گفت آنچه مرا فرموده اند در حق تو بخواهم کردن هر ساعت که مرا بیشتر بردی من همین بگفتمی و وی همین جواب دادی مرا آورد تا بنزدیک اشتر غنیمت آنگه مرا گفت رسول ترا چه فرموده است از غنیمت اشتر گفت که چهار فرموده است گفت اکنون برو از چهار تا صد بشمار که تراست من گفتم یا علی رسول بزبان بدین من این خواست گفتم آری گفتم مادر و پدر من فدا شما باد چه گویم و حلیم و عالم مردمان اید شما آنگه گفتم با تو مشورت میکنم مرا درین چه صواب باشد گفت صواب آنست که چون رسول ترا چهار اشتر فرموده بود و از اهل چهار کرده تو نیز چهار بستان و از اهل چهار باشی یعنی از انصاریان و مهاجریان باشی که ایشانرا بیش ازین نداده است سعید بن المسیب گفت درین روز شش هزار برده بیاوردند و قسمت کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر زن که آبستن است با وی نزدیکی نکنید و هر زن که آبستن نیست از دور باشند تا آنگه که استبرا کنند بحیضی آنگه جماعتی از هوازن بیامدند و بطوع اسلام آوردند و گفتند یا رسول الله تو بهترین و کریمترین جهانیان زنان و فرزندان و مالهای ما بیاوردی و امروز ما مسلمانیم بفرمای تا با ما دهند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن غنیمت است لیکن از طریق مسامحت زنان و فرزندان و مالها خواهند که با شما دهم یا مال گفتند که یا رسول الله ما بر حسب خود هیچ بر نگزینیم بفرمای تا زنان و فرزندان ما را با ما دهند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر چه در حصه و نصیب من افتاد و نصیب اهل البیت من جمله بنی هاشم من با ایشان دادم کیست که مرا موافقت کند و هر چه در دست ایشان بود از زنان و فرزندان ایشان همه باز دادند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت این قرض است بر من تا جای دیگر غنیمتی افتد عوض باز دهم و هر که نخواهد که رها کند از هر زنی پنجاه اشتر فدیه بستاند همه گفتند یا رسول الله ما راضی شدیم و فدای نخواهیم همه رد کردند مگر صفوان بن امیه که او زنی داشت و زن از زو باز نداشت بعلت حمل با ایشان نداد راوی خبر گوید که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم غنایم حنین بخشید مردی آمد راز بالا گندم گون پشت دو تاه کرده بر روی او و پیشانی او اثر سجود بود گفت که ندیدم که با این غنایم چه کردی گفت چه کردم گفت عدل نکردی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم خشم آمد گفت دعوه فانه سیکون له من نبا شد بنزد که باشد مسلمانان گفتند یا رسول الله دستور باش تا گردنش بزنیم اتباع یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیه تقتلهم الله علی یدا حب الخلق الیه گفت رها کنید و برا اتباعی باشند که از دین بیرون شوند چنانکه تیر از کمان بر نشانه و خدای تعالی ایشانرا بر دست دوست داشت ترین کسی بکشد که او را از همه خلقان دوست تر دارد و چنان بود که رسول خدای خبر داد چه بدست امیر المؤمنین علی کشته شدند در نهروان پس حق تعالی ایشانرا گفت که یاد کنید روز حنین را که شما در آن روز بسیار بودید

وکثرتی که شما را بود و شما را تعجب می بود و خوش می آمد و بران می نازیدند و لم تغن عنکم شیئا و آن کثرة و بسیاری شما

هیچ سودی نکرد و آن لشکری با آن اندکی بر شما غلبه کردند و زمین با فراخی که آنرا بود بر شما تنگ گشته بود از

غلبهٔ ایشان پس آنگه برگشتید و پشت بدادید و بهزیمت شدید پس خدای تعالی سکینه و آرام بر رسول خویش و بر مؤمنان

فرو فرستاد پس از آن که همه برفتید و رسول را تنها رها کردید رسول صلی الله علیه و آله و سلم بماند و آن ده کس خدای تعالی

بر ایشان رحمتی فرستاد تا ثبات نمودند و از خدمت رسول جدا نشدند و فرو فرستاد لشکری که شما ایشان را

ندیدید جبائی گفت که این فرشتگان مؤمنان را تشجیع و تقویت دل مدد کردند و کارزار بکردند الا روز بدر

و خدای تعالی عذاب کرد آنکسانی را که کافر شدند بقتل و اسیر و سلب اموال و اذلال همچنین باشد جزا و پاداشت

کافران پس خدای قبول کرد و کند توبهٔ آنکس که خواهد از جملهٔ مؤمنان تا بیان که چون رسول را رها کردند و بگریختند

آنگه توبه کردند و باز آمدند و گریختن از ضعف گناهی بود که توبه از و واجب بود و همچنین از کافران توبه قبول کند

چون از کفر باز آیند و ایمان آرند چنانکه بعضی از قبیله هوازن بعد از حرب باز آمدند از کفر و اسلام آوردند

و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد تا پایان را و بر ایشان رحمت کند ۝ یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس

فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء ان الله علیم حکیم

حق سبحانه و تعالی مؤمنان را خطاب کرد و اعلام فرمود که ای مؤمنان و گرویدگان بدانید که آنانکه مشرکان اند و بخدای

شرک آورند ایشان نجس و پلید اند ابو عبیده و ضحاک گفتند نجس یعنی قذر است ابن عباس گفت ما المشرکون الا رجس

خنزیر و کلب و کافر نزدیک شافعی و فقهای دیگر نجس الحکم است چون جنب و مذهب اهل شیعه کافر نجس العین و نجس

الحکم و ظاهر آیه دلیل میکند که نجس العین است و هیچ مانع نیست از آنکه هم نجس العین و نجس الحکم باشد برای آنکه

میان ایشان منافی نیست و مراد بنجس العین آنست که هر که بکافر بمساید پلید شود و اگر نجاست از و زایل میشود

پس کافر از یک وجه نجس العین است و از وجه دیگر نجس الحکم بنا بر سایر اصناف کفار حکم مشرکان است اگر از دو کافر

یکی تر باشد باید شست و اگر خشک باشد آب بر و باید زد و اگر مصافحه کند و خشک باشد بخاک بباید مالید

و حسن بصری گفت من صافح مشرکا فلیتوضا گفت که مشرکان پلید اند باید که نزدیک مسجد الحرام نروند و

ظاهر آیه اقتضاء آن میکند که ایشان منهی اند از آنکه در حرم شوند از بهر آنکه حرم نزدیک مسجد است و هر که در حرم شود نزدیک

مسجد باشد و اخبار اهل البیت برین وارد است حق تعالی میگوید که نباید که هیچ مشرکی نزدیک مسجد الحرام شود

پس از امسال ایشان سال یعنی هیچ کافری حج نکند الا این حج که در و اند و این سال نهم بود از هجرت که امیر المؤمنین

سورهٔ برائة بر ایشان خواند و عهد ایشان بینداخت چون این آیه آمد مؤمنان گفتند یا رسول الله چون مشرکان

نیایند و طعام نیارند بر ما طعام تنگ گردد و تجارة منقطع شود و بازار کاسد گردد و مرافق و منافع ما فایت شود

خدایتعالی این آیه فرستاد وان خفتم عیلة واکر چنان بود که شما از درویشی می ترسید که خدای شمارا از فضل و رحمت خود
ونعمت مستغنی کرداند و درهای دیکر از درها رزق بر شما بکشاید و خدایتعالی ایشانرا توانکر دانید بانکه اهل جده و صنعا
ایمان آوردند واز یمن طعام آوردند بر پشت حمار و در زمین نباله و جرش فراخی بداد که اهل مکه ازان توانکر شدند ضحاک
کفت خدایتعالی ایشانرا توانکر کرد بجزیه اهل کتاب و توانکری ایشانرا بمشیت خود باز بست ازان سبب که از ایشان
بعضی بآن وقت وآن چیز نرسیدند واز بهر آن تا مکلفان با خدای کریزند وامید بدرکاه او دارند و خدایتعالی
عالم است بمصالح شما در تکلیف و حکیم است در منع مشرکان از مسجد الحرام ۝ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا
بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا
الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ۝ ابن عباس کفت که چون خدای تعالی مشرکانرا نهی کرد از انکه بمکه آیند شیطان
در دل این جماعت انداخت که چون ایشانرا نیاید شما چه خورید و طعام از کجا آید خدای تعالی این آیه فرستاد
وایشانرا بقتال اهل کتاب فرمود بکزیت که از ایشان قبول کنند مستغنی شان کردانید کلبی کفت که چون آیه آمد
رسول بغزاة بنی قریظه و بنی النضیر رفت وایشان مصالحت کردند وآن اوّل جزیتی بود در اسلام بآن کسانیکه
از اهل کتاب کرفتند واولین مذلتی بود که با ایشان رسید میکوید و میفرماید رسول را صلی الله علیه وآله وسلم
ومسلمانرا که قتال کنید بانکسانی که ایشان بخدای ایمان ندارند خدایتعالی جهودان و ترسایانرا وصف کرد واکرچه
خدای کویان اند خدای دامان نیستند برای انکه خدایرا فرزند روا میدارند وانکه در حق خدای این روا دارد خدایرا
نداند و بوی ایمان ندارد و نیز کفت که بقیامت ایمان ندارند وایشان اکرچه معتقد این چیزها باشند مومن
نباشند برای انکه اعتقاد ایمان باشد که علم باشد واز سر دلیل باشد و کفت که ایشان حرام نمیدارند آنچه
خدای و رسول آنرا حرام کرده اند برای انکه بشرع رسول ما که ناسخ آن شرایع است ایمان ندارند و دین حق را
که دین خدای و رسول است ندارند یا دین حق که خدای است و حق نامی است از نامهای خدای اند واین آیه دلیل است
برانکه جهودی و ترسای باطل است و حق نیست کارزار کنید با ایمه که صفت ایشان اینست انکه بیان کرد و کفت
از جمله کسانی که ایشانرا کتاب داده اند یعنی توریة وانجیل تا انکه که کزیت ندهند بدست خود به پیغمبر و امام وایشان
ذلیل و صاغر باشند و حکم اهل کتاب آنست که اول ایشانرا دعوت کنند با اسلام اکر قبول کنند مسلمان اند واکر
قبول نکنند جزیه بر ایشان عرضه کنند و شرایط و ذمه قبول کنند بران قرار دهند ایشانرا و رها کنند واکر قبول نکنند
با ایشان کارزار کنند تا انکه که ایمان آرند یا کزیت قبول کنند یا بکشید ابو علی کفت معنی عن ید آنست که باید که بدست
خود دهند و روا نباشد که نایبی فرا دارند تا مذلت و صغار شان پیدا کردد و کفته اند عن ید بنقد دهند نسیه ندهند
وکفته اند که ید قهر است و نعمت است یعنی کزیت بدهند از نعمتی که شما با ایشان کرده باشید بقبول کزیت وآنها که از ایشان

جزیه کیرند جهودان وترسایان وکبران اند وصابیان را حکم سایر کفار دیکر باشد وابو سعید اصطخری از اصحاب
شافعی باین موافق است ومجوس اهل کتاب اند یا نه شافعی را درین دو قول است وابو حنیفه بر آن است که ایشان
اهل کتاب اند واز امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که او کفت که ایشانرا پیغمبری وکتابی بود پیغمبر
خود را بکشتند وکتاب را بسوختند وکزیت راحدی نیست چندانکه امام مصلحت داند از ایشان می ستاند
یا بر سر ایشان نهد یا بر زمین وشافعی کفت کم از دیناری نستانند اکر درویش بود واکر توانکر وابو حنیفه کفت
اکر درویش بود دوازده درم واکر متوسط بود بیست وچهار درم واکر توانکر بود چهل وهشت درم واما انکس که مال
نباشد وکسی نبود او را بروی کزیت نباشد وبر دیوانه کزیت نباشد که هیچ ذمی را رها کنند که در حرم شود هیچ حال
نه برای کار ونه براه کذر اکر کویند که جزیت اهل کتاب طاعتست یا معصیت اکر طاعتست باید که بدان مستحق ثواب
باشد واکر معصیت است نشاید که خدایتعالی بمعصیت فرماید جواب ازین آنست که ستدن امام از ایشان طاعت است
واما دادن ایشان نه طاعتست ونه معصیت بر سبیل فدیه ودفع قتلست از نفس خود ونیز استحقاق جزیه نوعی جزا است
وجزا را وصف نکنند بآن که طاعتست یا معصیت ۞ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ
ذَٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۞ حق سبحانه وتعالی خبر میدهد
ازآنچه جهودان وترسایان کفتند وبریشان رد ورد میکند کفتار دروغ وباطل ایشان را کفت که جهودان کفتند عزیر
را که او پسر خدای است وترسایان کفتند که مسیح یعنی عیسی مریم پسر خدای است اینجا سوال کنند وکویند که خدایتعالی
این بجهودان چکونه حواله کرد وایشان این را منکر اند جواب آنست که با قول خدایتعالی انکار جهودان را تاثیری نبود
وچون این آیة آمد جهودان عهد رسول این منکر نبودند چون سلام بن مشکم ونعمان بن اوفی ومالک بن الصیف وسبب
انکه جهودان در حق عزیر این کفتند آن بود که از عبد الله عباس روایت کرده اند که او کفت که عزیر از جمله اکابر وبزرکان
بنی اسرائیل بود وبعضی کفتند که او پیغمبر بود وتوریه در میان ایشان بود واز عزت او را جای تابوت بود ومردم بعضی
یاد داشتند چون بمعصیت مشغول شدند وظلم وعدوان پیشه کرفتند خدای تعالی تابوت را از میان ایشان برکرفت
چون فساد زیاده کردند توریة از دلهای ایشان برکرفت واز یاد ایشان برفت مدتی برین بر آمد ایشان پشیمان شدند
وآنرا عقوبتی شناختند توبه کردند وبا عزیر کشتند عزیر دعا وتضرع کرد واز خدای درخواست تا توریه یاد داد او وهم
خدایتعالی دعای او اجابة کرد ونوری در دل او نهاد وتوریة با یاد او داد او بیامد وقوم را بدین بشارت داد وتوریة بر ایشان
خواندن کرفت بهری از ایشان اعتماد کردند وبهری نکردند تا انکه که خدای تابوت با ایشان داد آنچه ازو نوشته ویاد
کرفته بودند با آن نسخه که در تابوت بود با ایشان داد با آن نسخه که در تابوت بود مقابله کردند حرفی زیاده ونقصان
نبود ایشان کفتند این تخصیص عزیر را برای آنست که او پسر خدای است تعالی الله عما یقول الظالمون سدی کفت

که سبب آن بود که چون عمالقه بر بنی اسرائیل مسلط شدند و ایشان را می کشتند و میرنجانیدند ایشان بگریختند و متواری
گشتند در عالم پراگنده شدند عزیر بگریخت و در بعضی کوهها خدای را عبادة میکرد و از کوه فرو نیامدی الا روز
عید روزی از روزهای عید فرو آمد زنی را دید بر سر گوری استاده میگفت وامعطاه وا کاسباه و عزیر در تضرع
و دعا بسیار میگفت بار خدایا بنی اسرائیل را بی علم رها کردی عزیر فراز شد و آن زن را وعظ گفت و گفت از خدای تعالی
بترس و او همان چنان برد که آن گور شوهر وی است گفت ای زن تو چنان دانی که روزی همه خلایق بدست
و هیچکس را بی روزی رها نکند عزیر گفت راست گفتی ولیکن تو کیستی گفت من دنیا ام آمده ام تا ترا بشارتی دهم
بدانکه از تو چشمه بدید خواهد آمدن و درختی بر کنار آن چشمه بخواهد رستن از میوهٔ آن و آب آن چشمه بخور و از آنجا
وضو کن و دو رکعت نماز بکن که خدای تعالی ترا خیری خواهد دادن عزیر را از آن جایگاه برفت با نمازگاه خود
رفت دیگر روز چشمه آب از سجده گاه او بر دمید و درختی بر کنار او پیدا شد او از آن میوه بخورد و از آن آب باز خورد
چون نگاه کرد پیری می آمد فراز آمد و او را گفت دهن باز کن باز کرد چیزی در دهن او نهاد گفت فرو بر او فرو
برد آنگه او را گفت از اینجا درین چشمه در رو تا با قوم خود رسی او هم چنان دران چشمه میرفت علمش در زیادة می شد
تا آنگه که بقوم خود رسید همه توریة یادش آمده بود قوم را گفت بروید و قلمی چند بیارید برفتند و چند قلم بیاوردند
بر هر انگشتی قلمی بربست و توریت نوشتن گرفت بجمله قلمها تا توریة همه بنوشت ایشان چون آن بدیدند برفتند
و آن نسخها یا توریة که در کوهها پنهان کرده بودند بیاوردند و معارضه کردند با آنگه او نوشته بود یک حرف تفاوت
نبود گفتند که توریة باین بزرگی و مشکل مقدور کسی نبود که یاد گیرد و علم آن در دل او بماند این خصوصیت برای آنست
که وی پسر خدای است تعالی عن ذلک و اما سبب آنکه عیسی را پسر خدای خواندند آن بود که ترسایان پس از آنکه
عیسی را بر آسمان بردند هشتاد و یکسال بر طریق سداد و صلاح بودند نماز میکردند و روزه میداشتند و عبادة
میکردند تا آنگه میان ایشان و جهودان کارزار افتاد در میان جهودان مردی بود شجاع نام او بونس بیامد و بسیاری
را از ترسایان بکشت آنگه جهودان را گفت من می ترسم مبادا که ترسایان بر حق باشند و ما بر باطل و اگر چنین باشد
ایشان به بهشت شوند و ما بدوزخ ولیکن من کیدی کنم که ایشان نیز بدوزخ شوند آنگه بیامد و اسپی داشت نام او عقاب
اسپی بی نظیر بود در میان دو لشکر آن اسپ را پی کرد و جامه چاک کرد و خاک بر سر کرد و گفت ای قوم مرا میدانید
گفتند نه گفت من آن بونسم که چندگاه با شما کارزار کردم اکنون پشیمان شدم و توبه کردم و شما را آگاه کردم تا با خبر باشید
از کار من آنگاه از آنجا برفت و یکسال تمام در کلیسه بنشست و انجیل بیاموخت و آنگه بیامد و انجیل خواندن گرفت
و ترسایان را گفت مرا از راه آسمان ندا کردند که خدای تعالی توبه تو بپذیرفت و از خشنود شدن ترسایان او را باور داشتند
و او از آنجا به بیت المقدس رفت و مردی را بر ایشان خلیفه کرد نام او نسطور او را تعلیم کرد که خدای و عیسی و مریم سه شخص بود

یک خدای شدند آن این تثلیث واتحادست که ترسایان میگویند وازانجا بروم رفت وایشانرا لاهوت
وناسوت تلقین کرد وگفت عیسی انسی بود وجسم وجنی نبود ولکن پسرخدای بود ومردی دیگررا پیش گرفت
نام او یعقوب واین مقالت اورا بیاموخت انگه مردی دیگررا بخواند نام او ملکا واورا گفت که عیسی خدای
بود لم یزل ولا یزال انگه این هرسه را بر جمع کرد وایشانرا وصیت کرد وگفت ازپس من مردمانرا باین دعوت کنید
که من شمارا آموختم وبدانید که عیسی را درخواب دیدم مرا گفت که من ازتو راضی شدم ومن فردا خویشتن را بخواهم کشتن
چون دیگر روز بمذبح آمد خویشتن را بکشت واین مردمان ازپس او ترسایانرا دعوت میکردند هریکی را گروهی متابعت
کردند ومیان ایشان خلافها افتاد حق سبحانه وتعالی این جمله ازیشان حکایت کرد وگفت که جهودان گفتند که عزیز
پسرخدای است وترسایان گفتند مسیح پسرخداست اینچ ایشان گفتند گفتار ایشانست که بدهنها یعنی بسر زبانها
خود میگویند وآنرا حقیقتی واصلی نیست مانند آنست که کافرانی دیگر که پیش ازایشان بودند گفتند که یعنی گفتار
ترسایان که مسیح پسر خدای است مانند آنست که عزیز پسرخدای است وآنچه این هردو قوم گفتند مانند آنست که
مشرکان گفتند که فرشتگان دختران خدای اند یا آنچه جهودان وترسایان عهد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که
عیسی وعزیز پسرخدای اند مانند آنست که جهودان مقدم گفتند که عزیز پسرخدای است وترسایان پیشین گفتند که
مسیح پسرخدای است که خدای تعالی ایشانرا باین گفتار که گفتند لعنت وعذاب کناد وایشانرا بکشتاد وهلاک
گرداناد آخر ایشانرا با این همه آیات ودلالات وحجج چگونه ازحق برمی گردانند وازراه راست چگونه شان
دور میکنند اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله والمسیح ابن مریم وما امروا الا لیعبدوا
الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون • یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره
ولو کره الکافرون • هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون • حق سبحانه وتعالی
درین آیه مذمت ومنقصت جهودان وترسایان میکند ومیگوید که جهودان وترسایان ازسر جهل ونادانی رفته اند
عالمان وزاهدان خودرا خدایان گرفتند آنچه ایشان میگویند که حلال است حلال میدارند وآن حرام است یعنی
بقول ایشان حرامرا حلال میدانند وحلالرا حرام عدی بن حاتم گفت من ترسا بودم بنزدیک رسول صلی الله
علیه وآله وسلم آمدم وصلیبی از زر در گردن داشتم مرا گفت یا عدی این بت ازگردن دور کن من آنرا ازگردن
برآوردم وبینداختم انگه رسول سورة براءة خواندن گرفت تا باین آیه رسید که اتخذوا احبارهم ورهبانهم
اربابا من دون الله من گفتم که ما ایشانرا نپرستیم گفت نه بقول ایشان حرام بحلال می دارید وحلال بحرام
گفتم آری گفت نه شما ایشانرا در آنچه شمارا میفرمایند طاعت میدارید گفتم آری گفت پس این عبادة ایشان
بود ونیز مسیح پسر مریم را بخدای گرفته اند یعنی ترسایان در آنچه میگویند ان الله ثالث ثلثة واین جهودان
وترسایانرا نفرموده اند الا آنکه ایشان خدایرا که یکی است آن خدای که هیچ خدای سزای عبودیة وپرستش نیست

بعذابی دردناک در روزی که این زرها و سیمهاء ایشان بتابند در آتش دوزخ و آتش بر آن زر و مالهاء ایشان و گنجهای
ایشان افکنند زر و سیم گرم گردانند تا آن جمله چون آتش گردد پس بان پیشانیها و پهلوها و پشتهاء ایشانرا داغ کنند
عبد الله مسعود را ازین آیه پرسیدند گفت والله که دینارها و درمها که بدان داغ کنند هیچ بر جای یکدیگر ننهند ولکن
خدای تعالی پوستهاء ایشان فراخ کند تا هر درمی و دیناری را داغ گاهی باشد و تخصیص پیشانی و پهلو و پشت از برای
آن کرد چون سایل را ببیند گره بر پیشانی زند آنگه پهلو از او دور گرداند و آنگه پشت برو کند محمد بن علی ترمذی گفت برای آنکه
بشادی آن گشاده پیشانی باشد و پهلو آورد و قوی پشت احنف بن قیس گفت که بمدینه آمدم در میان حلقه نشسته
بودم از قریش مردی را دیدم خشن جامه درشت روی درشت اندام که بیامد و آنجا بیستاد و گفت بشارة ازشما آنانرا که
مال جمع میکنند و بر هم می نهند که حق تعالی فردا قیامت ایشانرا داغی سازد که چون بر سینه مرد نهند بکتفش بیرون شود و چون
بر کتفش نهند بر پیشانی بیرون آید و بآن پیشانی و پهلو و پشت ایشان داغ کنند آن قوم این بشنیدند سر در پیش
افکندند و هیچکس با او نگاه نکرد و او را جوابی نداد جوابی نداد از پیشان داغ برگردید و نزد یک ستونی بنشست من نزد
او رفتم گفتم که ای شیخ این سخن تو قوم را خوش نیامد گفت ایشان عاقل نیستند من پرسیدم که این مرد کیست گفتند
که ابوذر غفاری است گفت چون این داغ بر ایشان نهند ایشانرا گویند این آنست که شما گنج نهاده اید پس بچشند جزاء
آنچه کرده اید و آن گنجی که نهاده اید مجاهد از عبد الله عباس روایت کرد که چون این آیه آمد مسلمانانرا سخت آمد و گفتند چگونه
توان کردن که یکی از ما برای این فرزندان ضعیف خرد خود چیزی ننهد که ایشانرا مرجعی باشد آنگه پیش رسول آمدند
و گفتند یا رسول الله این آیه بر ما سخت می آید رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که شما نمیدانید که خدای تعالی
زکوة بر شما واجب نکرد الا از بهر آن که تا مالهاء شما پاکیزه شود چون زکوة آن داده باشید باقی پاکیزه است
و مواریث فرض کرد در مالهاء شما که باز مانده آنگه گفت خبر دهم شما از بهترین گنجی که مرد از بهر خود نهد گفتند بلی
یا رسول الله گفت زنی صالح که در او نگرد شاد شود چون کارش فرماید طاعت دارد ویرا و چون غایب شود حفظ
الغیب او کند زید بن وهب گفت بربذه بگذشتم ابوذر غفاری را دیدم آنجا او را گفتم یا ابوذر ترا با این منزل
چه فرو آورد گفت بشام بودم مرا با معاویه گفت و گوی افتاد درین آیه او گفت در حق اهل کتابست من گفتم در حق
تو است و امثال تو و از آنجا با مدینه آمدم نامه بعثمان نوشت بشکایت من مردم روی در من نهادند و مرا ملامت
کردند پنداشتی که ایشان هرگز مرا ندیده بودند من بشکایت پیش عثمان رفتم گفت مردمان این شهر را با تو خوش
نیست ترا ازینجا بباید رفت و مدینه را رها کردن من مدینه را رها کردم و اینجا آمدم و هم از ابوذر از پیغمبر روایتست
که آیه در حق مانعان زکوة است که خدای تعالی روز قیامت ایشانرا بدارد و بدان زر و سیم پشت و پهلوی
و رویشانرا داغ میکنند در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سال باشد از شمار سالهای شما چون خدای تعالی
کار بندگان بگذارده باشد و حساب ایشان فصل کرده نکرده تا مرد اهل جنت اگر اهل بهشت باشد بهشت در رود

واکر اهل دوزخ باشد بدوزخش برد واکر مرد صاحب شتر باشد وزکوة نداده باشد خدای تعالی بفرماید
تا اورا در صحرا بیفکنند بر روی وآن شتران برسر او بروند هرکه آخرشان بکذرد اولین شان بازآید تا آنکه
خدای فصل کند میان اهل موقف وآنکه صاحب کوسفند بود بیارند اورا دران صحرا بر روی افکنند وآن کوسفندان
اورا بپای وسر ولکد میزنند تا آنکه که خدای تعالی حساب فصل کند میان خلقان در روزی که مقدارش پنجاه هزار
سال باشد وکفت که ندانم که ذکر کاو کرد یا نه توبان روایت کنند از رسول صلی الله علیه وسلم که او کفت که هرکه کنجی
نهد وزکوة او نداده باشد حق تعالی ازانجا ماری آفریند که بر بالای چشمها او یک نقطه سیاه بود تا با او میرود وهرکجا
که او می رود کوید ویلک تو کیستی که ملازم من شده کوید که من کنجم که تو نهاده تا با توام تا ترا خورد بشکنم وفروبرم آنکه
بیاید ودستش در دهان کیرد وبشکند وفروبرد وهم چنین همه اعضای یکیک تا همه فروبرد إِنَّ عِدَّةَ
الشُّهُورِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَی عَشَرَ شَهْرًا فِی کِتَابِ اللّٰهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِکَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ فَلَا
تَظْلِمُوا فِیْهِنَّ اَنْفُسَکُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِکِیْنَ کَافَّةً کَمَا یُقَاتِلُوْنَکُمْ کَافَّةً وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ میکوید که عدد ماهها
نزدیک خدای تعالی دوازده ماه است ومراد ماهها تازیانست وآن محرم است وصفر شهر ربیع الاول وشهر
ربیع الآخر جمادی الاول وجمادی الاخر ورجب وشعبان ورمضان وشوال وذوالقعده وذوالحجه ومحرم را برای آن
خواندند که عرب حرام داشتند درین ماه قتال کردن وصفر را برای آن صفر کفتند که مکه درین ماه خالی بود از مردمان
وکفتند از بهر آن که درین ماه ایشان را بیماری افتاد که روی ایشان زرد شد ابو عبیده کفت از برای آنکه درین ماه مشکهای
ایشان از شیر خالی شد واین دو ماه دیکر را برای آن ربیع خوانند که درین ماهها نبات از زمین بسیار شدی وبرای آنکه
ارتبعوا فی مساکنهم ای اقاموا در مسکنها، خود مقیم شدندی ودو ماه دیکر جمادی برای آن خواندند که آب درو بفسردی
ورجب را برای تعظیمش رجب خواندند برای آن که درین ماه قطع قتال کردند وترجیب تعظیم باشد ورجب دست
بریده بود ودر خبر است که از رسول پرسیدند که رجب چه باشد کفت رجب نام جوی است در بهشت از شیر سفیدتر
واز انکبین شیرین تر هرکه روزی ازین ماه روزه دارد خدای اورا ازان جوی آب دهد وشعبان را برای آن شعبان
خوانند که قبایل درین ماه متشعب ومتفرق شود ورمضان را از بهر آن رمضان کفتند که برمض الذنوب کناهانرا
بسوزد وشوال را برای آن شوال خوانند که شتران آبستن را درین ماه شیر بر بالا شدی ذوالقعده برای آن کفتند که درین
ماه قعود کردندی وکارزار نکردندی وذوالحجه را برای آن ذوالحجه کفتند که در وحج کردندی وماههای عرب دوازده است
چنانکه ماههای عجم شمسی بنزول شمس باین دوازده برج کفت ماهها دوازده است نزدیک خدای در کتاب او یعنی
لوح محفوظ وکفتند که در کتابها که بپیغامبران فرستاده است یا در قضا وحکمی که کرد در آن روز که آسمان وزمین آفرید
ازین ماهها چهار ماه حرام است یکی تنها وآن رجب است وسه پیوسته وآن ذوالقعده وذوالحجه ومحرم است وعرب این.

ماهها را حرمت داشتندی و تعظیم کردندی تا اگر مرد قاتل پدر و برادر دیدی درین ماهها تعرض نرسانیدی و چون
اسلام آمد این ماهها را حرمت و نصیب بیفزود خاصه ماه رجب را که حق تعالی او را ازین چهار ماه را برگزید
از حسین علی رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت هر که یکروز روزه دارد از ماه رجب خدای صد هزار حسنه بنویسند
او را و هر که دو روز روزه دارد صد هزار درجه یابد صد هزار گناه از دیوان او محو کنند و هر که سه روز روزه دارد
صد هزار درجه رفع کنند او را و هر که چهار روز روزه دارد هفت در دوزخ برو در بندند و هشت در بهشت بگشایند
تا بهر کدام که خواهد در بهشت رود و هر که نیمه از ماه رجب روزه دارد منادی ندا کند که کردار با سر گیر که آنچه گذشت
بیامرزند ترا و صادق رضی الله عنه که هر که یکروز اول رجب روزه دارد بهشت واجب شود او را و هر که در میانه یکروز
روزه دارد شفاعت او کنند در مثل عدد ربیعه و مضر و هر که یکروز در آخرش روزه دارد او را از جمله پادشاهان بهشت
کنند و شفاعت او قبول کنند در جمله خویشان او و امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که هر که یکروز از ماه رجب روزه دارد
خدای تعالی دیواری بدید آرد میان او و میان دوزخ که عرض و کثافت او از مشرق تا مغرب بود و ثواب روزه
یکساله بنویسند او را و بهشت واجب شود او را البته آنکه حق سبحانه و تعالی گفت ذلک الدین القیم اینست این
شمار است و دین بمعنی حساب آمده است چنانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت الکیس من دان نفسه و عمل
لما بعد الموت یعنی زیرک آنکس است که حساب نفس خود بکند و پس از بهر مرگ کاری کند که ویرا سود کند ای عجب
خدای تعالی عدد ماهها که صلاح و معاش خلایق با آن متعلق است بخلایق باز نگذاشت گفت که عند الله و فی کتاب الله
عدد ائمه که صلاح دین و معاد اندر اوست چگونه با خلایق گذارد ماهها که صلاح دین و منافع بدو محفوظ است
دوازده گردان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا و عدد نقباء بنی اسرائیل مفوض بعته اوست و بعثنا منهم اثنی
عشر نقیبا و اگر چشمها آب بود که بر دست موسی گشاده شد بفرمان او بود و دوازده بود فانفجرت منه اثنتی عشرة عینا
و اگر نجاة موسی و قومش را از راههای دریا بود هم دوازده بود از لطایف صنع و کمال فضل او آنچه نجاة و خلاص بهترین
امت در آن باشد هم دوازده باشد الائمة من بعدی اثنا عشر الائمة من بعد اثنا عشر اولهم علی و آخرهم مهدی
ازین دوازده چهار ماه حرام است منها اربعة حرم از آن دوازده ماه دین چهار را بیک نام برآورد الائمة من بعدی اثنا عشر
اولهم علی و رابعهم علی و ثامنهم علی و عاشرهم و آخرهم مهدی گفت امامان پس از من دوازده باشد اولین ایشان علی
و او مرتضاست و چهارم ایشان علی و او سید عباد و اصفیاست و هشتم ایشان علی و او علی بن موسی الرضاست
و دهم ایشان علی بن محمد التقی که او زین اتقیاست و آخرشان مهدی که او بازپسین خلفاست چون عدد تمام گردی
اطلاق کن و برخوان ذلک الدین القیم این دین قویم و صراط مستقیم است درین ماهها حرام یا درین دوازده امام بر نفس
خود ظلم مکنید یعنی هیچ گناه مکنید که هر که گناه کند بر نفس خود ظلم کرده باشد و بر یکدیگر ظلم مکنید که همه برادران یکدیگرند

وهر که بر برادر خود ظلم کند بر خود ظلم کرده باشد المومنون کنفس واحدة وقاتلوا المشرکین و با جمله مشرکان کارزار
کنید چنانکه ایشان همه با شما کارزار میکنند و همه هم دست وهم پشت شوید چنانکه ایشان همه هم دست وهم پشت
شده اند واز ایشان کمتر مناشید وبکوشید با ایشان غلبه شما را باشد وتقوی وپرهیز کاری را کار بندید
تا خدای با شما باشد که خدای با متقیان وپرهیزکارانست قتاده وعطای خراسانی گفتند که قتال در ماههای
حرام کاری قوی وعظیم بود قل قتال فیه کبیر بین منسوخ شد فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم زهری گفت
قتال در ماههای حرام حرام بود تا خدای تعالی سوره براة فرستاد آنگه منسوخ شد ابن جریح گفت که عطای ابن
رباح را پرسیدم که قتال در ماه حرام منسوخ ست یا نه سوکند خورد که منسوخ نیست برای آنکه دلیل قاطع نیست
بر نسخ او ح إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ
فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٥ جمعی مفسران وعلما گفتند که عرب
این چهار ماه حرام داشتند از عهد ابراهیم واسماعیل علیهما السلام وکار عرب وغارت بود گفتند که ما را طاقت نیست
وما بتوالی این ماهها رنجور می شویم ونخواستند که یکبارگی استحلال ماهها حرام کنند بر رفتند ونسی کردند یعنی ماه
حرام باز پس داشتند وماه حلال را مقدم داشتند محرم را با صفر آوردند وتا مدتی برین بودند که صفر حرام میداشتند
ومحرم حلال میداشتند وآنرا احد الصفرین میخواندند آنگه ایشان را حاجت افتاد که از صفر تاخیر کردند با ربیع
واز آن ماه نیز تاخیر کردند تا بر دوازده ماه بگردید تا چون اسلام آمد ماه حرام با محرم افتاده بود واین از پیش روزگار
دراز بود مجاهد گفت عرب هر دو سال حج در ماهی از ماهها حرام کردندی دو سال در ذو القعده ودو سال در ذو الحجه
ودو سال در محرم ودو سال در صفر این نسی ایشان بود تا اتفاق چنان افتاد که آن سال که رسول صلی الله علیه واله
وسلم سوره براة فرستاد حج در ذو القعده کردند پس سالی دیگر که رسول صلی الله علیه واله وسلم حجة الوداع کرد حج
با ذو الحجه افتاد وخدای تعالی این سوره فرستاد ونسی حرام کرد ورسول صلی الله علیه واله وسلم در حجة الوداع خطبه
کرد ودر آنجا گفت الا ان الزمان قد استدار کهیئة یوم خلق السموات والارض والسنة اثنا عشر شهرا منها اربعة
ثلث متوالیات ذو القعده وذو الحجه الحرام والمحرم ورجب مضر الذی بین جمادی وشعبان روز بگردانیدیم همچنان
شد که بود وماههای حرام با جای خود افتاد وحج با ذو الحجه افتاد ونسی باطل شد ابن عباس وضحاک ومجاهد گفتند
اولین کسی که نسی کرد بنو مالک بن کنانه بود واز پس ایشان ابو ثمامه جنادة بن عوف بن امیه الکنانی هر سال
بموسم در آمدی بر خری نشسته وگفتی انا لا اعاب ولا احاب ولا امر ده لما اقول انا حرمنا المحرم واخر صفر اما
محرم را حرام کردیم وصفر تاخیر کردیم سال دیگر بیامدی وگفتی انا حرمنا صفرا واخرنا المحرم ماه صفر را حرام
کردیم ومحرم را باز پس داشتیم چون گفتی ما محرم را حرام کردیم مشرکان سنانها از سر نیزها بکندندی وتیغها

بانیام کم کردندی تا محرم بکذشتی واکر کفتی که این ماه یعنی محرم راکه صفرست یعنی محرم را حلال کردیم سنانها
با سر نیزه کم کردندی وسلاحها بدست کرفتندی حق سبحانه وتعالی کفت این نسی که این کافران کردند زیادتی است
در کفر ایشان برای انکه کفران کردند وایشان خود کافر بودند با این که کردند کفر ایشان بفزود با این که
کردند کمراه شدند انکسانی که کافر بودند ودیکرانرا کمراه کردند سال آنرا حلال میدارند وسالی حرام انچه بحرام
کرد یعنی محرم ایشان حلال میکنند وآنچه خدای حلال کرد یعنی صفر ایشان حرام میکنند واین از بهران میکنند
تا مراعات عدد ماهها حرام کرده باشند واکر در تعیین تغیر وتبدیل میکنند واین اعمال بد ایشان برای ایشان
راست شد می پندارند که نیکو میکنند وآن خود بدست دیوان با مهتران ایشان مر ایشانرا مزین کرده اند
تا چنان میدانند که نیکوست خدا تعالی هدایة نکند وراه ننماید کافرانرا به بهشت ٥ یا ایها الذین امنوا ما لکم
اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة فما متاع الحیوة الدنیا
فی الاخرة الا قلیل الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما ویستبدل قوما غیرکم ولا تضروه شیئا والله علی کل
شیء قدیر حق تعالی درین آیة خطاب کرد مومنانرا وتوبیخ وتقریع کرد بر تثاقل وتکاسل نمودند از جهاد چون
رسول صلی الله علیه وآله وسلم بحرب تبوک خواست رفتن واز حرب طایف بر کشته بود ومردم رنجور بود بر
وروزکار تنکی وعسرت بود ودران زمین قحطی بود ووقت دخل نزدیک شده ومیوها بر آمده مردم را دل نمیداد
که وطن رها کنند وبغزاة روند به تبوک ازین سبب تقاعدی وتکاسلی کردند رسول صلی الله علیه وآله وسلم کم بودی
که بجایی خواستی شدن آنرا اظهار کردی الا که بکنایت وتوریة کفتی تا مردمان آکاه نشوند واحوال ونداننند
تا ناکاه بسر دشمن بود مکر غزاة تبوک که رسول صلی الله علیه وآله وسلم تصریح کرد تا مردم ساز تمام
بکنند چه راه دور بود ودشمن بسیار چون مردم ازین سبب تهاون کردند خدای تعالی آیة فرستاد وکفت ای انکسانیکه
ایمان آورده اند شمارا چه بوده وچه کار افتاده است که چون شمارا کویند که بروید در راه خدای وجهاد کنید وجهاد
کردن شما کرانی می نمایید وکاهلی میکنید واختیار رفتن وساز آن نمی کنید برای انکه وقت میوه وداخل است
ای شما بحیوة دنیا وزندکانی آن از آخرة راضی شده اید وسرای دنیا ومتاع دنیا اندکست کدام عاقل باشد که
بسیار بکذارد واندک فرا کیرد چون ویرا مخیر کردانند ودر کرفتن هیچ دو بروی ضرر نباشد انکه وعید وزجر کرد ایشانرا
وکفت اکر بنه روید شمارا عذابی سخت کند بدرد ادرنده بدل کند شمارا بقومی دیکر پس شما هیچ مضرتی بوی نتوانید
رسانیدن وویرا هیچ کزندی نتوانید کردن یعنی رسول را یا خدا را وخدای بر همه چیزی قادرست وعذابی شما
وبر استبدال شما ونصرة خود بی شما قادر باشد الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین
اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها وجعل

كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ حق تعالی میکوید اکر شما یارسول وید
و یاری وی نکنید خدای تعالی قادر است بر آن کی بی شما کار وی برارد و یاری کند چنانکه ویرا یاری کرد شب غار که چون کافران
اورا از مکه بیرون کردند و قصد کشتن او کردند او بیرون شد از مکه دوم دو تن بود یعنی دوم صاحب خود بود و آن
ابوبکر و او صاحب خود را میکفت که مترس و اندوه مدار که خدای تعالی با ما ست ما را نصرة کند و نکذارد که دشمن
ما را ضرری ساند و چون او از آن بود که میکفت یا رسول الله اکر مرا بکشند من یک مردم و اکر العیاذ بالله ترا
بکشند هلاکت امت باشد و اکر ایشان در پای خود بنکرند ما را به بینند رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت
مترس که خدای با ما ست مجاهد کفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم سه روز در غار بود عروه کفت ابوبکر را
کوسفندی چند بود نماز شام عامر بن فهیره آن کوسفندان را در انجا راندی و ایشان از شیر آن کوسفند میخوردند
قتاده کفت عبد الرحمن ابی بکر بامداد و شبانکاه امدی و ایشان را پوشیده طعامی آوردی چون خواستند
که بروند دو اشتر بیاورد یکی را رسول بر نشست و یکی را ابوبکر و چون برفتند چهار کس بودند رسول صلی الله علیه
و آله و سلم بود و ابوبکر بن فهیره و عبد الله بن اریقط اللیثی زهری کفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون
در غار رفت و نام آن غار ثور بود بر در آن غار ثمامه برویانید خدای تعالی عنکبوت را الهام داد تا آنجا خانه
کرد و کبوتر بیامد و انجا خانه بنهاد چون سراقه بن مالک بانجا رسید و او کبری عظیم بود کفت تا با اینجای است یا بر آسمان
رفته است یا بزمین فرو رفته است و در غار رفتن مصور نیست برای آنکه خانه عنکبوت بر جای است و دریده
نشده است و خانه کبوتر شکسته نکشته است و پای کس باین تمام نرسیده است راوی خبر کوید که چون ابوبکر را
حزن می بود رسول ویرا می کفت که خوشدل می باش که ایشان ما را نمی بینند و ما ایشان را می بینیم انکه یکی از ایشان
خواست تا از آفتی پیغمبر روی بکردانید و کفت ای ابوبکر دیدی که ما را بینند که اکر ما را دیدندی این نکردندی رسول
صلی الله علیه و آله و سلم دعا میکرد و میکفت اللهم اعم ابصارهم عنا خدایا چشمهای ایشان از ما کور کردان حق تعالی
شر ایشان صرف کرد از ایشان تا همه کور شدند کوه میکردیدند و در غار نشدند ابن سیرین کفت که در عهد عمر خطاب
بحضور او سخن میکفتند که در ان تفضیل عمر بود بر ابوبکر که عرض شما آنست که مرا تفضیل نهید بر ابوبکر و الله که یکشب
ابوبکر که آن شب غار بود که او در صحبت پیغمبر بود بهتر از همه عمر عمر که او در ان شب کاه در پیش رسول بودی و کاه
باز پس استادی رسول صلی الله علیه و آله و سلم ویرا کفت یا ابابکر چرا چنین میکنی کفت از پیش میروم که
تا اکر کس کمین کرده باشد تا و از کمین بیرون آید تا چیزی که بیند از دان بر من آید بر تو نیاید و مرا کیرد و ترا نکیرد
و چون باز پس ایستم اندیشه ام آن بود که اکر کسی از پس ها باید بمن رسد و من سر تو باشم چون بغار رسیدند خواست
رسول که اندر غار شود در ها نکرد کفت که تا من اندر روم بنکرم نباید که کس کمین کرده باشد در غار رفت کرد بر کردید

ونبگریدچون کس را نیافت رسول را گفت که در آمی درین شب ابوبکر این ابیات میگفت قال النبی ولم

اجزع فوقدتی ونحن فی هدف من ظلمة الغار لاتخش شیئا فان الله ثالثنا وقد تکفل لی منه باظهار وانما کید

من تخشی بوارده کید الشیاطین قد کادت الکفار والله مهلکم طرا بما صنعوا وجاعل المنتهی الی النار فانزل الله

سکینته خدای تعالی سکینه ووقار درین شب بر رسول فرو فرستاد وگفته اند که معنی انست که بر ابوبکر فرستاد

برای انگه رسول صلی الله علیه وآله وسلم هرگز از سکینه ووقار جدا نبود ودیگر انگه خوف ابوبکر را بود نه رسول را

پس او بسکینه محتاج باشد وآنانکه گفتند مراد رسول است صلی الله علیه وآله وسلم از بهر انگه جمله ضمایر با رسول

صلی الله علیه وآله وسلم راجع است از اول آیة تا آخر پس باید که این نیز هم با وی راجع باشد ودر مثل این آیه

تصریح کرده است بسکینه رسول صلی الله علیه وآله وسلم ثم انزل الله سکینته علی رسوله وسکینه ایمن بود از دشمن

وانگه بیقین داند که دشمن بوی نرسد واین جز پیغمبر را نبود وانزل جنودا اور روز بدر لشکری فرستاد برای

نصرت ویاری شما که شما آن لشکر را نمیدیدید وآن لشکر فرشتگان بودند وکلمه آنرا که کافر بودند فروتر کرد

وکلمه خداست که بلندتر است ومراد بکلمه کلمه دعوت است وشان وکار ایشان یعنی کار ایشان فرو نهادم

وایشانرا مغلوب ومقهور کردانیدم وکلمه خدای تعالی یعنی دین او وشریعت همیشه بلند بوده است ابن عباس

گفت کفار شرک است وکفر کلمه خدای ایمانست وگفتن لا اله الا الله محمد رسول الله وخدای عزیز است

او را بنصره کس احتیاج نبود ورسول صلی الله علیه وآله وسلم را از سر عجز بغار فرستاد بلکه از جهت حکمت

انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون ۝ لو کان عرضا

قریبا وسفرا قاصدا لاتبعوک ولکن بعدت علیهم الشقة وسیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم یهلکون

انفسهم والله یعلم انهم لکاذبون ۝ عفا الله عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا وتعلم الکاذبین

ابو الضحی گفت اول آیة از سوره براة که فرو آمد این بود که انفروا خفافا وثقالا چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم

صحابه را استنفار کرد بجهاد روید هر یکی بخبری دیگر وبهانه دیگر تعلل آوردند خدای تعالی فرمود که بهانه میارید

بجهاد روید اگر سبک بارید واگر گران بار اگر مشغول اشغال آید واگر بیکار اگر جوان آید واگر پیر اگر مال سبک بارید

واگر گران اگر درویشید واگر توانگر اگر غریبید واگر خدای اگر تن درستید واگر بیمار اگر بی سلاح اید اگر با سلاح روید

واگر کارزار کنید در راه خدای بجان ومال جان بذل کنید وبمال بخل مکنید که این شما را بهتر ونیکوتر است اگر

میدانید انس روایت کرد که ابو طلحه این سوره میخواند با این آیه رسید فرزندان خود را گفت یا بنی جهزونی کار بسازید

وبجارش من بکنید تا بغزاة رویم پسران او را گفتند که تو پیر شده ما از تو نیابت تو میداریم گفت نه مرا ساز کنید

تا بروم او را ساز کردند بغزاة دریا رفت ودر کشتی فرمان یافت زهری گفت که سعید بن المسیب بغزا رفت ویکی چشم

او برفت بود او را گفتند که این بر تو حجت نیست تو مردی پیری گفت نه که مرا نیز فرموده اند باین آیه که انفروا خفافا
وثقالا اگرچه کارزار نتوانم کرد سواد مسلمانان بسیار کنیم و متاعشان نگاه دارم عبد الله عباس گفت این آیت
منسوخست بقوله لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم عزم غزا تبوک کرد و این مسافتی تا بحد
روم بود منافقان طمع کردند که چون رسول برود و صحابه و لشکر بروند و مدینه خالی ماند ایشان بر خانه رسول صلی الله علیه
زنند و چیزی ببرند و زنان و کودکان را برده کنند خدای تعالی جبرئیل را علیه السلام فرستاد و این حال
رسول را خبر داد رسول علیه السلام گفت پس چه باید کردن گفت خدایت سلام میکند و میگوید که درین غزات که
میروی تیغ نمی باید زدن بلکه صلح باشد میان تو و ایشان فرمان آنست که علی را بر جای خود بداری و محراب
و منبر بوی سپاری که تا هم ترا نیابت کند و هم مدینه را حراست کند و نیز تا بدانند که چون با حال حیوة تو صلاحیت
نیابت تو و ولایت عهد تو دارد پس از وفات تو ولی عهد و نایب تو باشد و آنرا بشاید رسول صلی الله علیه و آله وسلم
علی را بر جای خود بنشاند و مدینه باو سپرد منافقان چون آن دیدند بدانستند که کید ایشان باطل شد چون رسول
از مدینه یک منزل برفت زبان طعن دراز کردند و گفتند که رسول خدا را از امیر المومنین ملالی و کدورتی هست بدان واسطه
او را همراه خود نبرد و میگفتند الا ان محمدا قد مل علینا الا تراه قد خلفه مع النساء والصبیان یعنی محمد را دشمن داشت
واز وسرش نه بینی که او را با کودکان و زنان رها کرد امیر المومنین علی رضی الله عنه چون این بشنید بروی سخت آمد
برخاست و صلاح اندر پوشید و شمشیر حمایل کرد و از پس رسول صلی الله علیه و آله وسلم برفت نماز دیگر با او رسید
و رسول از خیمه بیرون آمده بود و در راه نگاه میکرد و علی را دید بشناخت گفت ای شمایل علی ای شمایل می بینم امیر المومنین
چون نزدیک رسید رسول صلی الله علیه و آله وسلم یا علی ما حملک علی الخروج ترا چه برین داشت که از مدینه بیرون
آمدی گفت طعنه منافقان و آنکه چنین گفتند رسول صلی الله علیه و آله وسلم یا علی اما ترضی بانک وزیری و وصیتی
و خلیفتی و قاضی دینی و منجز موعدی لحمک لحمی و دمک دمی و انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی من
بعدی پس امیر المومنین علی نزد سید المرسلین زبان بگشاد و از طعنه منافقان و اراجیف ایشان شمه بعرض
آنحضرت رسانیدم فرمود که یا علی ترا در مدینه برای آن گذاشتم که جمیع مومنان در ظل حمایت تو باشند و از
منافقان ایمن گردند امیر المومنین علی گفت رضیت رضیت و آنگه برگردید و این بیتها می گفت الا باعد الله
اهل النفاق و اهل الاراجیف والباطل یقولون لی قد قلاک الرسول فخلاک فی الخلایق الخاذل و ما ذاک الا ان
النبی جفاک و ما کان بالفاعل فسرت و سیفی علی عاتقی الی الراحم الحاکم الفاضل فلما رآنی هش قلبه و قال مقال الاخ
الفاضل امم ابن لی قاتیانه یا جاف ذی الحد الداخل فانت اخی من دونهم کهرون موسی و لم یاد یاتل ودان
وقت که پیغمبر علیه الصلوات والسلام عزیمت سفر تبوک کرد منافقان هریکی بتعلل و بهانه باز استادند خدای تعالی

گفت که ای محمد اگر این که تو ایشانرا دعوت میکنی عرض و متاعی بودی نزدیک و غنیمتی بودی عاجل و سفر بودی میان
و راهی بودی نه دور ایشان متابعت تو کردندی و در خدمت تو بیامدندی و لکن مسافت دورست و راه دشوار انگه
خدای تعالی پیغمبر را خبر داد که ایشان بیایند و پیش تو سوگند بدروغ خوردن بخدای که اگر ما توانستمی آمدن بیامدمی ایشان
این سوگند بدروغ خورند و از جهاد و غزاة تخلف کردن خود را هلاک میکنند و خدای میداند که ایشان همه دروغ زنان اند
انگه خدای تعالی بر سبیل تعطف و تلطف و دعا بر سبیل خیر گفت که خدای از تو کناد چرا ایشانرا دستوری دادی ایشانرا
دستوری نمی بایست دادن تا ترا ظاهر شدی و پیدا گشتی که صادق از ایشان کدام است و کاذب کدام جماعتی
منافقان که ایشانرا اعتقادی درست نبود با یکدیگر گفتند که چه مهم است ما را برخاستن و بثغر روم رفتن
در موافقت محمد که اگر چنان باشد که دوست ایشانرا بود یکی از ما جان یکناره نیاورد بردن تدبیر آنست که هر یکی
بهانه و علتی جوییم که بآن تخلف کنیم انگه می آمدند و دستوری میخواستند و می گفتند که ما ساز آن نداریم و برگی
نکرده ایم دستوری باشد تا روزی چند مقام کنیم و برگی بسازیم و انگه از پس تو بیاییم خدای تعالی رسول را از نفاق
ایشان خبر داد و گفت که کدام قوم باشند که از تو دستوری نخواهند و کدام باشند که دستوری خواهند چنانکه گفت
لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ۝ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ۝ وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ
عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ۝ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا
خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۝ لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ
حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ۝ گفت دستوری نخواهند انانکه بخدای و قیامت ایمان دارند در انکه
جهاد کنند بمالها و جانهای خود چون به بینند که تو جهاد کنی با سازی رفتن کنی بجنگ دشمنان و ایشان دانند که جهاد
کردن بر ایشان واجب است ایشانرا بدستوری خواستن چه حاجت باشد پس اگر دستوری خواستن در آمدن بکار
مومنان باشد دستوری خواستن در نا آمدن چگونه کار مومنان باشد انگه گفت که این اشتراط و اعلام برای قوم باید
تا اینانرا نیک بشناسی و الا من خود عالمم باحوال ایشان بر جمله و تفصیل و نهان و آشکارا و نیک و بد و خدای عالمست بمتقیان
و پرهیزکاران که کیست که تقوی دارد و کیست که ندارد انگه گفت دستوری درین معنی انان خواهند که بخدای و قیامت
ایمان ندارند و دل ایشان شاک و مرتاب باشد و ایشان در شک و عمیا و متردد و متحیر باشند نه کفر صرف نه ایمان بیقین
چون کافر درویش نه دنیا و نه دین مذبذبین بین ذلک لا الی هولاء و لا الی هولاء انگه حق تعالی گفت که این منافقان اگر
خواستندی که بیرون آیند و بر عزم بیرون آمدن بودندی هر آینه ساز آن کردندی و عدة آن بساختندی پس
اینک ایشان ساز آن نکردند دلیل میکند که نخواستندی که بیرون آیند و بر عزم آن نبودند و لکن کاره داشت خدای که از

جای خود خبر کنند واز مقام خود بجنبند از بهر آن که اگر آمدندی از ایشان فساد و تخلیط وتضریب والقای شر و فتنه
چیزی دیگر حاصل نشد لمی پس ازین سبب بود که ایشانرا تثبت کرد وبر جای بداشت تا این شر نکنند واین فتنه
نجنبانند وایشانرا گفتند که نشستند با نشینندکان شاید که رسول گفته باشد ایشانرا بر وجه تهدید و شاید که هم یاران ایشان
از منافقان گفته باشند که مروید وشما را بچه کار می آید با محمد رفتن خوش درخان ومان خود بنشینید با اینان که در مدینه
نشسته اند از زنان وکودکان وبیماران محمد بن اسحق گفت بعضی از آنانکه دستوری خواستند روساء واشراف منافقان
بودند چون عبد الله ابی سلول ورفاعه بن التابوت انگه خدای تعالی آفت وفساد نیت ایشان بیان کرد وگفت همان باشد
که ایشان بیایند با شما چه اگر بیایند جز ضلال وفساد نیفزاید ودرمیان شما شتاب کنند وروند به غمازی سخن چینی وفتنه
جستن تا فتنه وفساد درمیان شما اندازند ودرمیان شما اند جاسوسان وخبربران ایشان که احوال وکارهای شما
معلوم میکنند وایشانرا از آن خبر میدهند واگرچه درمیان شما اند اما در امر وفرمان ایشان اند وخدای داننده ظالمانست
میداند که هر کسی چه اندر دل دارد از فساد وشر وفتنه راوی خبر گوید چون رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لشکرگاه
بثنیة الوداع برد عبد الله لشکرگاه خود را با جمع منافقان بذی جدة که فروتر از ثنیة الوداع است برد ولشکر او
کم از لشکر رسول نبود چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم از آن منزل برگرفت وبرفت وبیشتر شد ایشان بتخلف بنشستند
وبا رسول بنه رفتند رسول صلی الله علیه وآله وسلم دلتنگ شد خدای تعالی این آیة فرستاد لقد ابتغوا الفتنة وقلبوا
لک الامور ای محمد همیشه کار این منافقان این بوده است که همیشه ایشان فتنه جسته اند از پیش این فساد انگیخته اند
درمیان شما وخواستند تا شمارا از دین خدای واز جهاد برگردانند وباز دارند بانواع مکر وحیله وخدیعه چنانکه روز احد
عبد الله میکرد وقصد آن کرده اند تا کارهای ترا برگردانند وزیر وزبر کنند سعید جبیر گفت که از منافقان دوازده کس
درغزوه تبوک درشب عقبه برین بیستادند تا ناگاهی رسول خدایرا بکشند وایشان همیشه درین بودند وحیلها میکردند
تا آنکه که حق آمد یعنی نصرة خدای وظفر وکار خدای پیدا شد ودین او آشکارا گردید واسلام را قوت پدید آمد واین منافقان
کاره بودند مرانرا ومنهم من یقول ائذن لی ولا تفتنی الا فی الفتنة سقطوا وان جهنم لمحیطة بالکافرین
ان تصبک حسنة تسؤهم وان تصبک مصیبة یقولوا قد اخذنا امرنا من قبل ویتولوا وهم فرحون ۝ قل لن یصیبنا
الا ما کتب الله لنا هو مولانا وعلی الله فلیتوکل المؤمنون ۝ قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین ونحن نتربص بکم
ان یصیبکم الله بعذاب من عنده او بایدینا فتربصوا انا معکم متربصون ۝ آیة در جد بن قیس آمد واو از روساء
منافقان یکی بود که چون رسول بغزات تبوک خواست رفتن او را گفت یا ابا وهب هلک فی بنی الاصفر تتخذ منهم سواری
ووصفاء افتد ترا که با بنی الاصفر یعنی رومیان کارزار کنی واز آنجا سریة ووصیفان آوری وروم را بنو الاصفر
برای آن خوانند که حبشه بر روم غالب شدند واز ایشان برده آوردند فرزندانی که حاصل شدند از ایشان زرد بود

حبشه و بیاض روم بودند یعنی رنگ ایشان زرد فام آمد چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم ویرا این سخن گفت او
جواب داد وگفت یا رسول الله قوم من دانند که من بزنان مولع باشم که بنا داکه من بزنان روم را بینم از ایشان
نشکیبم مرا بفتنه میفکن و آنچه جد بن قیس گفت اینست که خدای تعالی باز گفت از او وگفت که از ایشان شخصی هست که میگوید
یا رسول الله مرا دستور باش تا نیایم بروم که اگر بیایم در فتنه زنان روم افتم دست از من بدار و مرا در فتنه مینداز
و در بزه میفکن انگه گفت بدان ای محمد که ایشان خود در فتنه افتاده اند و در کفر مانده اند او می ترسد که در حرج فطره میان
گرفتار شود و او خود در دریای کفر غرق شده است آنرا فتنه می شناسد و کفر را فتنه نمی شناسد و دوزخ محیط است
وگرد کافران اندر آمده است چون این آیة آمد رسول صلوات الله وسلامه علیه بنو سلمه را گفت من سیدکم یا بنی سلمه
سید شما کیست گفتند جد بن قیس است الا آنست که او بخیل است و بد دل رسول صلی الله علیه وآله وگفت وای داء
ادوی من البخل کدام درد است که بی درمان تر است از بخیلی بل سیدکم الفتی الابیض الجعد بشر بن البراء بن معرور و حسان
بن ثابت درین معنی گفته است وقال رسول الله والقول لحق بمن قال منا یعدون سیدا فقلنا له جد بن قیس علی الذی
نبخله فینا وان کان انکدا فقال وای الداء ادوی من الذی رمیتم به جدا و عالی بها ید وسود بشر بن البراء لجود
وحق لبشر ذی الندی ان یسودوا اذا ما اتاه الوفد انهب ماله وقال خذوه انه عائد غدا انگه حق تعالی وصف
افعال منافقان در حق مومنان کرد وگفت اگر نعمتی و خیر و نصرتی و غنیمتی بتو رسد غمگین و اندوهگین کردند ایشان را
غمگین گردانند واگر مصیبتی و قتلی و هزیمتی بتو رسد ایشان گویند ما نیکو کردیم و حزم و احتیاط بجای آوردیم که
انجا حاضر نیامدیم بخانه خود بنشستیم و کار خود فرا گرفتیم وآنچه ما را می بایست کردن بکردیم از حزم و احتیاط و ازان
مقام که این گویند بر گردند و شادان و خرم باشند بگوای محمد این مر این جماعت را که بما نرسد الا آنچه خدای تعالی
ما را نوشته است و ما را بآن خاص گردانیده است از نصرت و ظفر بر دشمنان یا شهادت و درجات جنان حسن بصری
گفت که مراد آنست که کار ما مهمل نیست بلکه راجع است با مدبر حکیم که کار بتدبیر و حکمت اوست آنچه خواهد بودن
از نیک و بد در لوح محفوظ بنوشته است تا اعلام باشد فرشتگان را و لطف باشد مر ایشان را هو مولانا اوست که خدای
و مدبر کار ما ما بندگان اوییم منفعتی که بما می رسد از وست و مضرتی که از ما منتفع میشود بلطف و عنایت اوست و توکل
کلی بسوی کرده ایم و مومنان باید که بر خدای توکل کنند نه بر نصرة و نجدة منافقان انگه گفت که بگوی ای محمد هل تربصون
بنا هیچ می نگرید و چشم میدارید بما و توقع میکنید الا یکی از دو نیکوی که بما رسد یا ظفر و غنیمت یا قتل و شهادت برای
انکه حال کارزار کننده ازین دو بیرون نباشد یا دست او را باشد یا بر و بود اگر دست ما را باشد این یکی حسنی است
که ظفر باشد و غنیمت و اگر دست بر ما باشد و ما کشته شویم این حسنی دیگرست که ما را در بهشت درجه شهادت خواهد
بودن و ما نیز منتظریم که بشما رسد یکی از دو بدی اما که بدست ما کشته شوید از عذاب خدای در قیامت و اگر تیغ بجهید

وگفته که مراد بعذاب آن نوع عذابست که بامت سلف رسید از صواعق وخزان واگر آنچه در دل دارید از نفاق
آشکارا کنید خون شما حلال کردد وبدست ما کشته شوید اکنون شما چشم دارید آنرا که شیطان وعده داد شمارا از غرور باطل
ودهن اسلام بمرک رسول صلی الله علیه وآله وسلم که ما نیز بر سر انتظاریم وعدهای خدایرا در اظهار دین او ونصرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ ۝ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ
نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ۝ فَلَا تُعْجِبْكَ
أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ حق سبحانه وتعالی میکوید
بکوای محمد که شما مال خودرا نفقه کنید بطوع ورغبت یا بکراهت آن نفقه شما هرگز از شما مقبول نخواهد بودن برای آنکه
شما قومی فاسقان اید واین امر بمعنی خبرست یعنی آنچه شما نفقه میکنید از شما قبول نکنند برای آنکه شما کافرید واعمال خیر
وصدقات از کافران بمحل قبول نیفتد که عمل بی ایمان واعتقاد درست قبول نبود وآنکه بیان این علت کرد وگفت
که هیچ منع نکرد از قبول صدقات ایشان الا آنکه ایشان کافر شدند بخدای ورسول بگرویدند وکسی که بخدا ورسول
کافر شد صدقه وی مقبول نباشد آنگه از سر ایشان خبر داد وگفت که ایشان نماز نکنند الا از پس کسالت وکاهلی
واین علامت نفاق ست در خبرست که مردی بنزدیک رسول آمد وگفت یا رسول الله می ترسم که منافقی باشم
رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا هذا اگر تنها باشی نماز کنی گفت آری گفت برو که تو منافق نیستی یکی زندیقی را
دید رادید که نماز میکرد وگفت ای مرد چیست این که تو میکنی این بخلاف طریقه توست گفت عادة البلد وریاست
الجسد وحمایت الاهل والولد ودیگر علامت نفاق ایشان آنست که آنچه بنفقه کنند بکراهت کنند وطوع ورغبت
نکنند آنگه گفت ای محمد ترا بعجب نیارد مال ایشان وفرزندان ایشان که آن نه برای کرامت ایشان برای
آنست که خدایتعالی میخواهد تا باین مال ایشان وفرزندان ایشانرا عذاب کند در دنیا بآن که مال ایشانرا در غنیمت
آورد وفرزندان ایشانرا در معرض آسیبی وآفاتی ومصایبی که بفرزندان ومالهای ایشان رساند وتکلیف شان
فرماید تا در ابواب خیر صرف کنند با این جمله ایشانرا عذاب کند ونیز ایشان چون پاسبان مال باشند
وانتفاع آن غیری را بود ومشقت وکسب ورنج حفظ بر ایشان بود ونفع دیگرانرا باشد وبدست ایشان جز حسرت
وندامت چیزی دیگر نباشد وگفته اند که در آیة تقدیمی وتاخیری هست ومعنی چنین ست که تعجب میارد ترا مالهای
کافران وفرزندان ایشان در دنیا که خدایتعالی میخواهد تا ایشانرا عذاب کند بآن اندر آخرت وتزهق انفسهم
وتا هلاک شود نفسهای ایشان وایشان کافر باشند یعنی مرگ بایشان رسد وایشان بمیرند واز کار آخرت ونظر اندران
مشغول باشند ۝ وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ۝ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا

اليه وهم يجمحون ۝ آنگه حق تعالی گفت ناپاکی و جراة و دلیری ایشان بر خدای تا بجدی است که سوگند میخورند بخدای
و میگویند که ما از شما ایم و بر دین شما ایم حق تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت که ایشان دروغ میگویند ایشان نه از شما هستند
و بر دین شما نیستند ولیکن ایشان قومی اند که از شما می ترسند این از برای خوف میگویند و اگر این منافقان یابند و تباه
کاهی نیستند تا غاری یا نهانی اندر کوه که اندر آنجا گریزند یا جایی که اندر آنجا شوند و دوستان که ایشان را حمایت
کنند ایشان از شما برگشتندی و روی بآنجا نهادندی سر کشیده بشتاب چنانکه اسپ سرکش و جموح ومنهم من يلمزك
في الصدقات فان اعطوا منها رضوا وان لم يعطوا منها اذا هم يسخطون ۝ ولو انهم رضوا ما آتاهم الله ورسوله وقالوا
حسبنا الله سيؤتينا الله من فضله ورسوله انا الى الله راغبون ابن زید گفت که قومی بودند از منافقان که چون رسول صلی الله
علیه و آله و سلم صدقات قسمت کردی ایشان را توقع بودی که رسول صلوات الله و سلامه علیه چیزی با ایشان دهد و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم عیب میکردند و طعن می زدند و میگفتند که محمد آنچه میدهد بهوای نفس خود میدهد آنرا میدهد که
میخواهد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که از منافقان کسانی هستند که قسمت صدقات تو بر تو عیب میکنند و در آن
بر تو طعن میزنند اگر تو ایشان را از صدقات چیزی دهی راضی شوند و اگر ندهی خشم گیرند و نمیدانند که استحقاق صدقات را
شرایطی هست اول ایمان آنگه صلاح فظاهر ستری و آنگه درویشی ایشان کافر اند و فاسق اند و توانگر اند مستحق
صدقات نباشند اگر کسی را قوت و کفاف یکساله باشد زکوة بوی نتوان داد و اگر نباشد توان داد و اگر کسی را اعتقاد درم
باشد و بدان تصرف نتوانند کرد زکوة بدو باید دادن آنگه گفت و اگر ایشان راضی بودندی و خورسند شدندی بدانچه
خدای و رسول خدای با ایشان داد و گفتندی که ما را خدای و رسول خدای بس است و از سر حسن اعتقاد این سخن گفتندی
ایشان را بهتر و نیکوتر بودی انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها والمؤلفة قلوبهم وفي الرقاب
والغارمين وفي سبيل الله وابن السبيل فريضة من الله والله عليم حكيم ۝ حق سبحانه و تعالی بیان مستحقان زکوة
میکند و میگوید که زکوة نتوان داد الا بدرویشان و مسکینان عبد الله عباس و جابر بن یزید و زهری و مجاهد گفتند
که فقیر آن باشد که سوال نکند و مسکین آن باشد که سوال بکند ابو هریرة از رسول روایة کرد که مسکین آن باشد که او را
غنایی و کفافی نباشد که بدان مستغنی بود از مردمان و از مردمان سوال نتواند کردن و ندانند و گفته اند که فقیر آن باشد
او را هیچ چیزی نباشد و مسکین آن باشد که او را چیزی بود دون کفاف او و دلیل برین قول خداست اما السفينة
فكانت لمساكين يعملون في البحر خدای تعالی صاحب سفینه را مسکین خوانده است و کشتی در دریا مبلغی اند و قرا
گفت فقیر آن اهل سفینه بودند که ایشان را ماوی و مسکنی نبود و مسکن آنان بوده اند که ایشان را جایی و منزلی
بود و دیگر مستحقان زکوة آنانند که بران عمل میکنند و آنرا می ستانند و جمع میکنند ایشان را نصیبی باشد و در مقدار

اوخلاف کرده اند مجاهد وضحاک کفتند ثمن آنچه حاصل باشد او را دهند ونزدیک شافعی آنست آنچه
بوی دهند باید که بر قدر عمل او دهند وروایت عبد الله عباس وحذیفة الیمان وسعید وقول صادق وباقر
رضی الله عنهما آنست که مفوض باشد با امام تا آنچه صلاح داند بدهد دیکر از مستحقان زکوة مولفه قلوب اند
قتاده کفت که ایشان جماعتی بودند از عرب که رسول صلی الله علیه وآله وسلم دل ایشان بر ایمان نرم کردی
واستمالت دادی ایشان را تا باشد که ایمان آرند عبد الله عباس کفت که قومی بودند قریب العهد باسلام نزدیک
رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمدندی واز وی چیزی خواستندی اکر بدادی کفتندی که مردی نیکست بر دین مقام
کردندی واکر ندادی بر کشتندی وکلبی خبر کوید که صفوان بن امیه کفت که رسول مرا عطا میداد ودر همه
جهان از و دشمن تر نبود بر دل تا چندانی بمن داد که از و دوستر در جهان کسی را نداشتم فهذا قوله والمولفة
قلوبهم شعبی وحسن بصری کفتند که مولفه قلوب در عهد رسول صلی الله علیه وآله وسلم بودند ودر عهد ابوبکر منقطع
کشت وبیشتر اهل علم کفتند که ایشان در همه وقت باشند الا آنست که موقوف باشند بجهاد ووجود امام
عادل ونزدیک اهل شیعه ومذهب شافعی آنست که ایشان بر دو قسم اند مسلمانان اند ومشرکان مشرکان
ساقط اند واما مسلمانان سهم ایشان برجای است وسهمی دیکر از زکوة در آزاد کردن بندکان صرف کنند
بیشترین فقها کفته اند که مکاتبان اند که خویشتن را باز خریده باشند واز بهای خود بعضی داده باشند یا نداده
سهمی از زکوه بایشان دهند تا کردن خویش را از بندکی آزاد کنند واین مذهب شافعی است ومذهب اهل
شیعه آنست که امام یا نایب امام یا آنکه صاحب مال باشد در وقتی که امام متصرف نباشد مخیر است
اکر خواهد در وجه مکاتبات صرف کنند واکر خواهد بندکان مسلمان ونمازکن را در مشقت ورنج باشند باز
خرد آزاد کند وسهمی دیکر در وجه وام داران دهد بشرط آنکه مال در معصیت صرف نکرده باشند وامام محمد باقر
رضی الله عنه کفت غارم آن باشد که وام ستده باشد وصرف کرده نه در معصیت امام از بیت المال
وام او بکزارد وقسم دیکر جهاد است که آنرا فی سبیل الله خوانده است چون اصحاب سلاح وغزاة ومرابطان
اکر درویش باشند ومحتاج واکر درویش نباشند واین مذهب شافعی است ونزدیک اهل شیعه درویش
اعتبار نیست درین صفت ومذهب ابو حنیفه آنست که آنکس که توانکر باشد بوی نتوان داد ودیکر
از مستحقان زکوة ابن السبیل است یعنی مسافران ومجتاز وراه کذری مجاهد کفت که مراد با بن السبیل
کسی است که راه اورده باشند وچیزی ندارد که با وطن خود رود واکر چه در شهر خود خداوند مال باشد ونزدیک
ابو حنیفه این صنف حاجیان اند که راه ایشان زده باشند شافعی کفت که کسانی اند که بسفر طاعت خواهند
رفت وبرک ندارند که سفر کنند وکفته اند که مهمان است آنکه کفت فریضة من الله خدای تعالی رمال شما مر قوم را نصیبی

وحقی نهاده است و فریضه گردانیده و شما را اباء و ابی این فرموده و او همیشه عالم بوده است و هست
بمصالح شما و حکیم است آنچه شما را فرماید حکمت و صواب بود و صلاح شما در آن باشد مال زکوة با وجود رسول
یا نایبان واجب باشد که بایشان دهند تا چنانکه مصلحت دانند قسمت کنند و در حال غیبت امام صاحب مال
آنرا بر پنج قسمت کند از بهر فقرا و مساکین و رقاب و غارمین و ابن السبیل و دیگران ساقط باشند و او مخیر است
بهر یکی چندانکه خواهد بدهد الا آنست که کمتر از نصیب یک نصاب بیک کس ندهد و اگر خواهد جمله بیک صنف دهد
و بیک شخص دهد و چون در شهر مستحق باید بجای دیگر نفرستند ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن
قل اذن خیر لکم یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین ورحمة للذین آمنوا منکم والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب
الیم یحلفون بالله لکم لیرضوکم والله ورسوله احق ان یرضوه ان کانوا مؤمنین الم یعلموا انه من یحادد الله
ورسوله فان له نار جهنم خالدا فیها ذلک الخزی العظیم میگوید که از جمله این منافقان کسانی اند که پیغامبر خدا را
میرنجانند و این جماعت حرام بن خالد و خلاس بن سوید و ایاس بن قیصره و سماک بن یزید و عبید بن هلال
و رفاعت بن عبد المنذر و رفاعت بن زید که ایشان رسول را رنجانیدندی و گفتندی که او گوش است و هر وقتی
که پیغامبر را گفته اند که ناسزا گفتی یکی از ایشان گفتی که در غیبت او چنین چیزها مگوئید که نباید که بسمع او رسد در ما افتد
گفتند ما اکنون هر چه خواهیم میگوئیم اگر باو رسد برویم و عذر خواهیم و انکار کنیم که او را از ما بشنود و او گوش است یعنی
هر چه گویند بشنود و جمعی از مفسران گفته اند که آیه در مردی آمد از منافقان نام او نفیل بن الحرث و او مردی بود
سیاه کالبده موی موها دراز شده سرخ چشم مشوّه الخلق ذمیم الوجه و او آن بود که رسول علیه السلام گفت
من اراد ان ینظر الی الشیطان فلینظر الی نفیل بن الحرث هر که خواهد که در شیطان نگرد گو در نفیل بن الحرث نگرد و او
حدیث رسول با منافقان نقل کردی او را گفتندی که این مکن اگر محمد بداند ترا ملامت کند او گفت انما هو اذن سامعة
او مردی شنوده است هر چه بگویند بشنود و قبول کند سوگند خوریم تا باور دارد چون این بگفت خدا تعالی این فرستاد
و رسول را از این خبر داد و گفت بگوی که او گوش خیر است شما را خیر شنود و قبول نکند یا خود او گوش است بهتر شما را
یعنی آنکه بشنود و تصدیق کند شما را به از آن باشد که چون بشنود تکذیب کند و باور دارد بخدای ایمان آرد و گوش
با وحی کند و مومنان را تصدیق کند و منافقان را تصدیق نکند مومنان را امان دهد و از دوزخ ایمن کرده اند و رحمتی
بود آنکسانی را که ایمان آوردند از شما و آنکسانی که رسول خدا را میرنجانند ایشان راست عذابی دردناک سدی
گفت که جمعی از منافقان میگفتند در میان آنکه رسول را ناسزا می گفتند که اگر این که محمد میگوید حق است ما از خر
بترم کودکی انصاری بشنید خشم گرفت و گفت بلی همچنین است آنچه محمد میگوید حق است و شما از خر بترید و بیامد
و رسول را خبر داد و رسول علیه الصلوات والسلام ایشان را بخواند و از این حال بپرسید ایشان انکار کردند

وسوگند خوردند که این کودک دروغ میگوید رسول صلی الله علیه وآله وسلم برای سوگند ایشان را باور داشت غلام
دلتنگ شد ونام او عامر بن قیس بود سر سوی آسمان کرد وگفت اللهم صدق الصادق وکذب الکاذب بار خدایا
راست ودروغ این سخن پیدا کن تا معلوم کردد که راست که گفت خدایتعالی این آیه فرستاد وآن کودک را راستگوی
کرد ومنافقانرا دروغ زن مقاتل گفت جمعی منافقان از غزاة تبوک تخلف کردند چون مومنان باز آمدند ایشان
تعلل آوردند وعذر خواستند وسوگند خوردند تا رضای ایشان بجویند خدایتعالی این آیه فرستاد وگفت این منافقان
سوگند میخورند تا شما را که صحابهٔ رسولید خشنود گردانند وخدای تعالی ورسول خدای سزاوارترند که ایشان را
خشنود گردانند اگر ایشان مومنان اند وایمان دارند بخدای ورسول آیا این منافقان نمی دانند که هر کس با خدای
ورسول حرب کند ومخالفت کند وعصیان آرد واز حدی که خدای نهاده باشد درگذرد اورا باشد بواجب واستحقاق
آتش دوزخ که او را وانجا خالد وجاوید باشد اینست رسوای عظیم وعذابی بزرگ که مر اورا دران دوزخ باشد
یحذر المنافقون أن تنزل علیهم سورة تنبئهم بما في قلوبهم قل استهزءوا إن الله مخرج ما تحذرون ولئن
سألتهم لیقولن إنما کنا نخوض ونلعب قل أبالله وآیاته ورسوله کنتم تستهزءون خدایتعالی رسول را از سر
منافقان خبر میدهد ومیگوید که ترسند این منافقان از انکه سورتی فرود آید بایشان که در انجا کشف سر ایشان
وهتک ستر ایشان باشد وخبر دهد آن سوره از ضمیر دل ایشان انگه بر سبیل تهدید گفت ای محمد این منافقان استهزا
میکنند بگوی این منافقانرا که شما استهزا کنید که خدایتعالی سر شما پوشیده ندارد وآنرا بر صحرا کشف نهد وآشکارا
گرداند وبیرون آرد آنرا که شما از اظهار آن می ترسید قتاده گفت این سوره را فاضحه گفتندی از انجا که در رسوای
منافقان وکشف اسرار ایشانست ابن کیسان گفت که این آیه در شان دوازده کس آمد از منافقان
که در شب براه رسول آمدند وبر عقب کمین کردند در شبی تاریک تا رسول را بکشند ویا شترش را برمانند
تا اورا بیفکنند وگفتند که ایشان بیست وهشت مرد بودند وبا این همه خایف شدند از انکه خدای تعالی رسول را
خبر دهد وایشانرا رسوا کند ورسول صلی الله علیه وآله وسلم ازین حالت بی خبر بود تا انکه که جبرئیل آمد ورسول را
خبر داد رسول صلی الله علیه وآله امیر المومنین علی را گفت تو امشب در پیش ناقه من برو وبیامد وزمام ناقهٔ
رسول بدست گرفت وبدست دیگر تیغ داشت وحذیفه یمانی را فرمود تا سایق بود چون رسول صلی الله علیه وآله
وسلم آنجا رسید که ایشان کمین کرده بودند آواز داد یکیک را بنام خواند وگفت یا فلان ویا فلان چون
ایشان بدانستند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر سر ایشان مطلع شد پیش دویدند رسول صلوات الله
گفت که شما را چه برین داشت که ما را راه گرفتید واز پیش ما بیامدید گفتند ای رسول الله این جای مخوف است وکمینگاه
دشمن است ما بیامدیم تا اینجایگاه بنگریم تا اگر دشمن باشد اورا برانیم وراه پاک کنیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت که

بخلاف انیست که شما میکویید و خدای تعالی مرا خبر داد امیر المؤمنین کفت یا رسول الله دستور باش تا همه را کردن بزنم کفت نخواهم که مردمان کویند که محمد قوم خود را و صحابه خود را می کشد خدای تعالی کار ایشان مرا کفایت کند بعد کفتند یا رسول الله دبیله چه باشد کفت در فتنی از دوزخ که خدای بر دل ایشان زند تا جان ایشان از ان نیست شود قوله تعالی ولئن سالتهم عبد الله عمر و قتاده و زید بن اسلم کفتند که مردی از جمله منافقان در غزاة تبوک کفت ما ندیده ایم از قراء ما شکم بزرکتر و دروغ زن تر و بد دل در کارزار یعنی از اصحاب رسول عوف بن مالک بشنید بانک بر وزد و او را کفت دروغ میکویی ای منافق آنگه بیامد و رسول را خبر داد مرد منافق بیامد و رسول علیه السلام بر نشسته بود و در رکاب رسول صلی الله علیه وآله وسلم میرفت و عذر میخواست و میکفت انما کنا نخوض ونلعب ما بازی میکردیم بر سبیل هزل و مزاح سخنی میکفتیم خدای تعالی این آیة فرستاد و کفت اکر تو سوال کنی از ایشان و کویی که شما چه می کفتید ایشان کویند که ما در حدیث بودیم و از هر کونه حدیث میراندیم و در میانه لعب و مزاح میکردیم بکوی ایشان را ای محمد چون این سخن کوید که شما بخدای و کتاب خدای و رسول خدای استهزا میکردید ضحاک کفت در عبد الله ابی سلول آمد که مسلمانان و رسول استهزا کردند چون خدای تعالی رسول را از سر او خبر داد و کفت انما کنا نخوض ونلعب لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم ان نعف عن طائفة منکم نعذب طائفة بانهم کانوا مجرمین ○ المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر وینهون عن المعروف ویقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون ○ چون منافقان می آمدند و از جنس و بد فعل که میکردند عذر میخواستند حق تعالی کفت هیچ عذر میخواهید که جای تان نمانده است و بعد از ان که اسرار شما منکشف کشت شما را اعتذار سودی ندارد بدرستی که شما کافر شدید پس از ان که اظهار ایمان کردید یعنی کافر شدید پس از ان که منافق بودید از بهر آنکه بعد از ایمان کفر درست نیاید و مومن کافر نکردد اکر جمعی را از شما عفو کنند بانکه ایمان آورند و از نفاق توبه کنند جمعی را که ایمان نیارند و توبه نکنند ایشانرا عذاب کنند یا اکر طایفه را که پیغمبر را نرنجانیده باشند و بقران استهزا نکرده باشند عفو کنند دیکرانرا عفو نکنند که استهزا کرده باشند و پیغمبر را رنجانیده باشند و بقران و این برای آن باشد که ایشان کافر و منافق بوده باشند مفسران کفتند که مراد بطایفهٔ اوّل یک مرد است نام او محشی بن حمیر الاشجعی بن حمیر الاشجعی که هر وقت که ایشان ازین معنی چیزی کفتندی بر ایشان انکار کردی و معاونت و یاری نکردی ایشانرا و از ایشان مفارقت کردی چون این آیة آمد پیش رسول آمد و کفت یا رسول الله خدای داند که هر که آیتی آمدی در شان منافقان من دانستمی که من از جمله ایشانم پوست بر من بلرزیدی و دل من از جای بشدی بار خدایا ایمان آوردم ایمانی درست بار خدایا وفاة من قتل کن در راه تو بر شهادة چنانکه کسی نکوید که منش شستم و منش کفن کردم او را روز یمامه بکشتند و چندانکه جستند نیافتندی

انکه حق سبحانه و تعالی کفت که منافقان از زن و مرد از همه یکدیکر اند و بمنزلت یک نفس اند بهری بهری تولا می کند بنا شایست و نا بایست میفرمایند و از نیکوئی آزانچه در شرع و عقل واجب است باز میدارند و طاعت و دستهای خود از خیرات فرو کرفته و فرو بسته اند بخل میکنند خدایرا فراموش کرده و طاعت خدایرا باز پس پشت خود افکنده اند و امر خدای از خیرات فرو کرفته و فرو بسته اند بخل میکنند خدایرا فراموش کرده اند و طاعت خدایرا باز پس پشت خود افکنده اند و امر خدایرا رها کرده اند تا لاجرم خدا نیز دست از ثواب ایشان بداشت و در دوزخشان فرو کذاشت بدرستی و حقیقه که منافقان فاسقان اند و از فرمان خدا بیرون شوندکان اند وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ خدای وعده داده است منافقانرا از مردان و زنان و نیز کافرانرا آتش دوزخ که ایشان دران آتش همیشه باشند و آن آتش ایشانرا بس است و درین دلالت است بر سختی عذاب ایشان و آن که هیچ عذابی بلیغ تر از آن نیست و خدای ایشانرا از خیر و رحمت خود دور کردانیده است و خوار و حقیر کرده و ایشانرا عذابی باشد دایم که منقطع نشود و شاید که مراد آن بود خدای تعالی ایشانرا در دنیا بلعنت کرد و از رحمت خود دور کردانید و ایشانرا عذابی است مقیم و دایم با ایشان باشد و آن تعب و رنج نفاق است و ترس و فضیحت و رسوایی انکه خطاب کرد با ایشان و کفت که شما همچون کسان اید که پیش از شما بوده اند و همان کردید که ایشان کردند پس چشم دارید که بشما همان رسد که بایشان رسید با انکه ایشانرا قوت بیش از شما بود و مال و فرزند از شما داشتند ایشان تمتع کرفتند بنصیب خویش از دنیا و شما نیز هم تمتع کرفتند چنانکه ایشان کرفتند و فریفته شدید چنانکه ایشان فریفته شدند و خوض کردید شما در باطل و لهو چنانکه ایشان خوض کردند در باطل و کفر و تکذیب رسولان و استهزا بمومنان پس ایشان آنچه کردند از اعمال ایشان همه باطل شد یعنی واقع نشد بموقع خود چنانکه عمل مومنان که بران ثوابی باشد آن عملهای ایشان باطل شد در دنیا با انکه خدای تعالی افشای سر ایشان کرد تا عملی که میکشند کان عمل بران بماند که همچون اعمال مومنانست مومنانرا معلوم شود که نیست و در آخرت آنست که بران ثوابی نبود و ایشان زیان کاران اند ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایة کرد که رسول صلی الله علیه و سلم کفت لتاخذن کما اخذت الامم من قبلکم ذراعا بذراع و شبرا بشبر و باعا بباع حتی لو ان احدا من اولیک دخل فی جحر ضب لدخلتموه کفت که شما همان طریقه کیرید که انانکه پیش از شما بودند کرفتند ارش بارش و بدست بدست تا اکر یکی از ایشان در سوراخ سوسمار شده باشد شما نیز هم در روید و مصدقات این حدیث قول خدا است

کالذین من قبلکم کانوا اشد منکم قوة واکثر اموالا واولادا گفتند که یا رسول الله چون پارسیان و رومیان و اهل کتاب
رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت کیستند این مردمان مگر از جنس ایشان عبد الله عباس درین آیه گفت ما اشبه اللیلة
بالبارحة این قوم بنی اسرائیل اند که ما را بایشان تشبیه کرده عبد الله مسعود گفت شما مانندترین مردمانید به بنی اسرائیل
الا آنست که نمیدانم که شما گوساله پرستید یا نه خواجه یمان گفت منافقان شما بتر اند از منافقان عهد رسول صلی الله علیه
واله وسلم گفتیم چگونه گفت برای آنکه ایشان پوشیده داشتند و شما نفاق آشکارا کردید الم یأتهم نبأ الذین
من قبلهم قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابراهیم واصحاب مدین والمؤتفکات اتتهم رسلهم بالبینات
فما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون ای نیامد و نرسید بایشان یعنی باین منافقان خبر آنانکه
پیش از رسول بودند هر قومی را رسول بایشان آمد و حجتها روشن آورد ایشانرا رسول خویش کافر شدند و بوی ایمان
نیاوردند تا خدای تعالی ایشانرا بگرفت هر قومی را بعذابی دیگر هلاک کرد چنانکه قوم نوح را بطوفان هلاک کرد و قوم
هود را که عاد بودند بباد هلاک کرد و ثمود را که قوم صالح بودند ایشانرا برجفه و صیحه هلاک کرد و قوم ابراهیم را که نمرود
و اتباعش بودند به پشه هلاک کرد و قوم شعیب را که اصحاب مدین بودند به پیش هلاک کرد و مؤتفکات که زمینها و شهرها
قوم لوط بود آنرا زیر و زبر گردانید باین عذاب که ایشانرا کرد و بر ایشان ظلم نکرد بلکه ایشان بر خود ظلم کردند که کافر
شدند در خداوند خود تا خدای تعالی ایشانرا بجزای آن هلاک گردانید پس خدای عدل کرده باشد و ایشان بر خود ظلم کرده
باشند والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة ویطیعون الله ورسوله اولئک سیرحمهم الله ان الله عزیز حکیم وعد الله المؤمنین
والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ومساکن طیبة فی جنات عدن ورضوان من الله
اکبر ذلک هو الفوز العظیم حق سبحانه وتعالی چون ذکر منافقان کرد و سیرت ناپسندیده ایشان باز گفت
در عقب آن ذکر مؤمنان کرد و طریقه نیکو ایشانرا بیان کرد و گفت مردان مؤمن و زنان مؤمنه برخی از ایشان
دوستان برخی اند همه دوست یکدیگر اند و اهل ولایت و محبت یکدیگر اند و بیکدیگر تولا کنند امر بمعروف کنند
و از منکر و ناشایست باز دارند و فرمان خدای و پیغمبر برند آن کنند که خدای و رسول فرموده از ایمان و طاعت
و خیرات و بر آن فرمایند که فرموده اند و از آنچه نهی کرده اند باز ایستند و دیگرانرا از آن باز دارند و نماز فرایض بپای
دارند و زکوه واجب بدهند و اوامر خدای و رسول را انقیاد نمایند این جماعت آنانند که خدای تعالی زود باشد که برایشان
رحمت کند و او عزیز است هیچ چیز او را غالب نگردد و حکیم است آنچه کند بحکمت کند و خدای تعالی وعده داده است این
مؤمنانرا از مردان و زنان بهشتها که درختان آن زمین را پوشانده باشد و در زیر درختان آن جویهای آب روان
باشد و ایشان درین بهشتها جاودانه باشند و وعده داد ایشانرا جایها و مسکنها خوش حسن بصری گفت که از ابو هریره

رضی الله عنه پرسیدم که درین آیة از رسول خبری پرسیده گفت آری رسول خدای گفت کوشکی باشد در بهشت
یک پاره از لولو در او هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ در هر سرای هفتاد خانه بود از زمرد سبز در هر خانه
هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد بستر از هر لونی بر هر بستری جفتی از حور العین در هر خانه هفتاد خوان نهاده
بر هر خوانی هفتاد لون طعام در هر خانه هفتاد وصیفه حق تعالی بنده مومن را چندانی قوة و شهوت و نهمت
دهد که بیک بامداد بر جمله بکردد و از طعامها و فراشها و این کوشک بدین صفت در بهشتهاء عدن باشد
و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت جنت عدن بهشتی است خاص از بهشتها خدای تعالی هیچ چشم مثل آن
ندیده باشد و بر خاطر هیچکس چنان نگذشته در آنجا نباشد جز سه گروه پیغمبران و صدیقان و شهیدان
حق تعالی گوید خنک آنرا که در اینجا شود عبد الله مسعود گفت که آن بطنان بهشت است یعنی میانه بهشت
آنجا که بهتر از آن جای نباشد مقاتل گفت که عدن بلندترین درجه است در بهشت و چشمه تسنیم در وی است
و بهشتهای پیرامن آنست و از آنکه که خدای تعالی و برا آفریده است پوشیده کشتق نفرماید از و تا آنکه که اهلش
در و فرو نیایند و اهل او انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان باشند و آنانکه خدای خواهد و دور کوشکها
از زر و یاقوت و در بود و بادی خوش از زیر عرش مجید بر بهشتها مشک سفید و آنرا دران کوشکها می برد
و بوی او پانصد سال راه می برد و با این همه ایشانرا رضوان و خشنودی خدای و رضای خدای بود و رضای خدای
ایشانرا از بهشت بهتر و نیکوتر و بزرگتر باشد ابو سعید خدری گفت که از رسول شنیدم که او گفت که چون
اهل بهشت در بهشت قرار گیرند خدای تعالی گوید یا اهل الجنة ایشان گویند لبیک ربنا و سعدیک گوید رضیتم
راضی شدید گویند بار خدایا چگونه راضی نباشیم و تو داده ما را آنچه کس را نداده بودی حق سبحانه و تعالی گوید که
من شما را بهتر ازین بدهم گویند بار خدایا ازین چه باشد گوید رضا و خشنودی من از شما رضای که پس از آن هیچ
سخطی نبود ذلک الفوز العظیم و این ظفری بزرگ است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ
وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ
يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ
عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ٥ ای پیغمبر برگشیده و ای رسول با رفعت
جهاد کن با کافران بتیغ و با منافقان بدست و اگر نه بزبان و اگر نتوانی بدل و مبغض ایشان باش و با ایشان
روی ترش دار عبد الله عباس گفت جهاد با منافقان آنست که جفا کند ایشانرا و رفق و مدارا نکند با ایشان
و سخن درشت گوید و روایتی دیگر از و آنست که جهاد منافقان بوعظ و تخویف باشد و در قراءت اهل البیت آمده است
که جاهد الکفار بالمنافقین بمنافقان با کافران جهاد کن و با ایشان درشتی نمای و آن رفق و لطف

وخوشخویی که ترا با مومنان نیست با ایشان مکن که جای ایشان دوزخ است و آن بد جایی است باز کشتن است

عبد الله عباس گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سایه حجره نشسته بود صحابه را گفت این ساعت مردی بشما آید و در شما نگرد بچشم شیطان چون بیاید با او هیچ سخن مگویید در ساعت مردی آمد ازرق چشم رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را بخواند و گفت تو مرا چرا دشنام میدهی و اصحاب تو مرا چرا دشنام میدهند او برفت و اصحاب خود را بیاورد و سوگند خوردند که ما نگفتیم خدای تعالی این آیة فرستاد قوله تعالی یحلفون بالله ما قالوا قتاده گفت سبب نزول آیة آن بود که دو مرد با یکدیگر خصومت کردند یکی غفاری و یکی جهینی از خلفاء انصار بود غفاری بر جهینی غلبه کرد عبد الله بن ابی گفت انصروا اخاکم فوالله ما مثلنا و مثل محمد کما یقال سمن کلبک یاکلک انگه گفت لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل این حدیث برسول نقل افتاد رسول علیه الصلوات الله وی را بخواند و گفت این سخنها تو گفته سوگند خورد که نگفته ام خدای تعالی این آیة آیة فرستاد و گفت ایشان سوگند میخورند که این سخن نگفته اند بدرستی که ایشان باین سخن که گفتند و سوگند خوردند کلمه کفر گفتند از بهر آنکه سوگند بدروغ از مومن فسق باشد و از کافر و منافق کفر بود که او اعتقاد ندارد و این منافقان همت کردند بچیزی که آنرا نیاوردند و بر آن نرسیدند مجاهد گفت که این آن بود که چون آن منافق این سخن بگفت مومنی بشنید دانست که وی نقل کند خواست تا آن مومن را بکشد تا نقل نکند سدی گفت مراد آنست که ایشان گفتند که ما چون بمدینه رسیم تاج بر سر عبد الله ابی نهیم یعنی او را ریاست دهیم برغم رسول و مسلمانان کلبی گفت که این آیة در آن یازده مرد آمد که عهد کردند که رسول را بکشند چون رسول بر احوال ایشان مطلع شد ایشان سوگند خوردند که ما ازین معنی هیچ نگفته ایم و نسکالیدیم حق سبحانه تکذیب ایشان کرد و گفت که ایشان قصد کردند بآنچه آنرا نیافتند از کشتن رسول و ایشان برین مومنان کینه ندارند الا از برای آنکه خدای تعالی ایشانرا مستغنی کرد بفضل و کرم خود کلبی گفت که این چنان که پیش از آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه آمد ایشان در سختی و جهد و رنج و مشقت بودند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان آمد ایشانرا بانفال و غنایم مستغنی گردانید و این مثلی مشهور است که اتق شر من احسنت الیه بترس از شر آنکس بترس که با وی احسان کرده باشی انگه حق تعالی گفت فان یتوبوا یک خیرا لهم و اگر ایشان توبه کنند ایشانرا به باشد که درین دنیا ازین مذلت و عار و شنار برهند و در قیامت از عذاب دوزخ نجات یابند و اگر بر گردند و اعراض کنند از توبه کردن و ایمان آوردن خدای تعالی ایشانرا عذاب کند در دنیا بقتل و در آخرة بدوزخ و ایشانرا در زمین یاری و یاوری نباشد که ایشانرا حمایت کند

بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما كانوا يكذبون ۝ الم يعلموا ان الله يعلم سرهم ونجويهم وان الله علام الغيوب ۝ ابو امامه الباهلی
گفت که ثعلبة بن حاطب الانصاری بیامد و رسول را گفت یا رسول الله از خدای بخواه تا مرا مالی بدهد رسول صلی الله
علیه وآله وسلم گفت ویحک یا ثعلبه برو و قناعت کن بآین که داری که اندکی را که شکرش کنند بهتر از بسیاری که آنرا
شکر نکنند روزی چند برفت و باز آمد و هم این سخن بگفت و گفت یا رسول الله من حق خدای از و بدهم و حقها بگذارم و باه
صلت الرحم کنم رسول خدای گفت بار خدایا ثعلبه را مالی بده و او را گوسفند چند بود خدایتعالی زیادتی در و نهاد تا چنانکه
مورچه فزاید آن می افزود و چون مالش بسیار شد خویشتن را تعهد و مراعاة مال داشت پس از آنکه پنج نماز در مسجد
با رسول گذاردی و چنان شد که بیرون مدینه جای بساخت که گوسفندش آنجا بودی و نماز پیشین و دیگر با رسول کردی
و نماز بامداد و شام و خفتن آنجا کردی گوسفند زیادت تر شد از آنجا برفت و وادی بود بزرگ از مدینه دور بآنجا
رفت و جای بساخت و از پنج نماز با رسول کردن باز ماند آدینها بیامدی و نماز آدینه بمسجد آوردی چون مالش بیشتر
شد از نماز آدینه نیز باز ماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی آنجا بگذشتی احوال مدینه از وی بپرسید رسول صلی الله
علیه وآله وسلم گفت ثعلبه چه کرد گفتند یا رسول الله چندان گوسفند دارد که در هیچ وادی نگنجد بفلان وادی
رفته است و آنجا جایی ساخته است و مقام کرده رسول گفت صلی الله علیه وآله وسلم یا ویح ثعلبه سه بار گفت
چون خدایتعالی آیه صدقه فرستاد رسول صلی الله علیه وآله وسلم مردی را از جهینه بخواند و یکی را از بنی سلیم و برای
ایشان احکام و اسنان صدقه فرمود نوشتن گفت بروید و از ثعلبه حق خدای بستانید و بفلان مردی
سلیمی روید و او شتر بسیار دارد از و نیز زکوة بستانید ایشان بیامدند و نامه رسول بر ثعلبه خواندند و از و زکوة
خواستند او گفت این جزیه است بروید بجای دیگر روید تا من رای خود ببینم ایشان برفتند و بنزدیک
آن مرد سلیمی رفتند و نامه رسول بروی خواندند او گفت سمعا وطاعة لامر الله وحکم رسول الله آنگه در میان
اشتران رفت و آنچه رسول نوشته بود از اشتر آن اشتر آن اشتر بگزید خیار و بهترین آن گفتند که ما را رسول
فرموده است که بهترین مال بستانیم او گفت که حاشا که من جز خیار و گزیده مال بخدای و رسول خدای دهم
ایشان آن بستدند و باز آمدند بنزدیک ثعلبه او دگربار همان مقالت گفت که این مانند جزیتی است بروید
بجاهای دیگر تا من رای خود درین معنی ببینم ایشان پیش رسول آمدند و این حال بگفتند رسول الصلوات الله علیه
گفت یا ویح ثعلبه و سلمی را دعا بخیر کرد و خدایتعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد که ومنهم من عاهد الله لئن
اتانا من فضله الایة و رسول بر صحابه خواند یکی از خویشان ثعلبه حاضر بود بنزدیک ثعلبه آمد و گفت ویحک یا ثعلبه
در حق سه آیة آمده است ثعلبه برخاست و بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من صدقه بیارم چنانکه
تو فرمائی رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت بعد از آن که گفتی آنچه گفتی خدای مرا فرموده است که صدقه تو قبول

نکنم او برخاست و خاک بر سر کرد و فریاد زدن گرفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آن نیست که من ترا
گفتم تو فرمان نبردی او برخاست و باز گشت و بجای خود رفت و رسول در ان مدة با جوار حق شد و صدقه
او قبول نکرد چون عمر بخلافت نشست او نیز قبول نکرد او در آخر عهد عثمان از دنیا برفت خدای تعالی
میگوید که از ایشان یعنی از منافقان کسی هست که با خدای نذر و عهد کرد و گفت که اگر خدای ما را مالی دهد
ما آنرا بصدقه دهیم و از جمله صالحان باشیم چون خدای تعالی بداد آنچه خواستند از مال ایشان با نمال بخیلی
کردند و آنچه بر ایشان بواجب کرده بودند دادن آن بنه دادند و بخل در شرع عبارة است از منع واجب برای
آنکه بخل اسم ذم است و بخیلی مذموم باشد و بر ترک تفضل کس را ذم نشاید کردن و تولوا یعنی برگردیدند و حال خود
آن بود که ایشان اعراض کرده بودند و روی بگردانیده پس خدای تعالی اظهار نفاقی کرد که در دلهای ایشان
بود و اعلام کرد رسول را که ایشان بر کفر خواهند مردن و توبه نخواهند کردن و آنرا عقاب و جزا برای آن
آن خواند که بعقب فعلی بود که ایشان کردند از بخل و خلف وعد الی یوم یلقونه تا آن روز که ایشان با پیش
خدای شوند و حاضر آیند آنجا که حکم جزا او را بود و فرمان جزا و را باشد و این ایشانرا برای آن باشد
که ایشان آن وعده که کرده اند با خدای و خلاف کردند آنرا و بآن دروغی که گفتند و این آیه را دلیل است
بر آنکه لقا بمعنی رویت نیست برای آنکه خدای تعالی در حق منافقان اطلاق کرد و گفت تا آن روز که ایشان را
با خدای ملاقات بود و باتفاق منافقان خدای را نه بینند پس معلوم شد که لقا دیدار نباشد و هر کجا که این
لفظ باشد بر حسب اقتضای معنی یا بر ثواب حمل باید کرد یا بر عقاب بر رجوع خدای تعالی آنجا که حکم و
فرمان او روا باشد و کس دیگر را نباشد و هم بدین معنی بود قول رسول خدای من احب لقاء الله احب الله
لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه یعنی هر که خواهد و دوست دارد که خدای وی را با ثواب و جوار خود برد
خدای وی را با ثواب و جوار خود برد و هر کاه که کاره باشد و نخواهد نبرد و معنی دیگر فاعقبهم نفاقا آنست
که خلف وعده ایشان و بخل ایشان ایشانرا بجای رسانید که نفاق ایشان ظاهر گشت یعنی بخل ایشان نفاق
در عقب آورد و ثمره بخل ایشان نفاق بود معبد بن ثابت گفت که ایشان این معنی در دل داشتند و بزبان
نگفتند نه بینی که خدای تعالی گفت الم یعلموا ان الله یعلم سرهم و نجویهم نمی دانند که خدای تعالی سر ایشان داند یعنی
آنچه ایشان در دل داشتند و با کس نگویند و نجویهم با یکدیگر گویند از آنکسانیکه بر ایشان اعتماد دارند و خدای تعالی
داننده عیبهاست راز و نهان آشکارا ایشان داند حسن بصری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و عبد الله عمر که اربع من کن فیه فهو منافق و ان صلی و صام و زعم انه مومن اذا حدث کذب و اذا خاصم فجر و اذا
عاهد غدر و این حدیث بمنافقان مخصوص است چنانکه روایة کرده اند از مقاتل بن حیان که او گفت من

بر قضاء سمرقند بودم ابو سعید مقبری از ابو هریرة از رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ثلث من کن فیه فهو
منافق اذا حدث کذب و اذا اؤتمن خان و اذا وعد اخلف این حدیث بر من سخت آمد بر خود بترسیدم و بر جمله
مردمان از آن که کم کسی باشد که ازین خالی بوده باشد قضاء سمرقند رها کردم و بنجارا آمدم از علماء بخارا این
حدیث پرسیدم از یشان فرجی نیافتم به مرو آمدم و از علماء مرو پرسیدم هیچ راحت ندیدم بنیشابور آمدم هیچ
فرجی ندیدم شنیدم شهر بن حوشب بحر بجان است انجا رفتم و این حال بروی عرضه کردم مرا گفت که من هم چو تو
خایفم بری رو که سعید جبیر انجا متواری ست و از وی بپرس بری آمدم و ازین حدیث پرسیدم مرا بحسن بصری
حواله کرد و گفت من درین چیزی نمی دانم برخواستم ببصره رفتم پیش حسن بصری و قصه با او بگفتم گفت رحم الله
شهرا و سعیدا این چنان بود که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث بگفت صحابه دل مشغول شدند
و نیارستند که از رسول بپرسند بحجره فاطمه زهرا رضی الله عنها آمدند و گفتند یا بنت رسول الله پدرت امروز
حدیثی گفت که ما همه از آن اندیشه ناکیم فضل کن برای ما از پدرت بپرس معنی این حدیث تا خاص است یا عام
فاطمه زهرا بیامد و این حال بر رسول عرضه داشت رسول الله علیه و آله و سلم سلمان را فرمود تا آواز داد که الصلوة
جامعة چون مردم جمع شدند و منبر رفت و خطبه کرد آنگه گفت ای مردمان من شما را گفتم که هر کس را که سه خصلت
درو باشد منافق بود آنگه در حدیث دروغ گوید و امانت خیانت کند و وعده را خلاف کند و این حدیث شما را
نخواستم منافقان را خواستم اما آنچه گفتم که در حدیث دروغ نگوید منافقان نزدیک من آمدند و گفتند ما بتو ایمان
آورده ایم و بنبوة تو مقریم من ایشان را باور داشتم خدایتعالی در حق ایشان آیة فرستاد اذا جاءک المنافقون
قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و آنچه گفتم چون امینش
کنند خیانت کند آن امانت نماز است و شرایط آن ایشان دران خیانت کردند و خدایتعالی در حق ایشان
فرستاد ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراءون الناس ولا یذکرون الله
الا قلیلا و آنچه گفتم اذا وعد اخلف آن بود که ثعلبه بن مالک بیامد و گفت یا رسول الله ان لی غنیمات و انی
مولع بالسائمة من گوسفندکی چند دارم دعا کن تا خدای دران برکت کند که من حق سبحانه و تعالی و حقهای
دیگر بواجبی بدهم من دعا کردم خدای او را گوسفندان بسیار داد چون وقت آمد کس فرستادم بخل کرد و وعده
خلاف کرد خدایتعالی این آیة فرستاد و منهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین
الی قوله بما کانوا یکذبون صحابه رسول چون این بشنیدند دلخوش تر شدند و مالی عظیم بصدقه دادند و وجهی دیگر
در معنی این حدیث آنست که ممتنع نباشد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم باین حدیث آن خواسته باشد که
هر که این سه خصلت را کار بندد و اعتقاد جواز و حسن او کند منافق بود

المؤمنين في الصدقات والذين لا يجدون الا جهدهم فيسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب اليم
استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم ذلك بانهم كفروا بالله ورسوله والله لا يهدي القوم
الفاسقين ٥ مفسران کفتند که سبب نزول آیة آن بود که رسول صلی الله علیه وسلم صحابه را بر صدقات تحریض کرد
عبد الرحمن آمد وچهار هزار درم آورد کفت یا رسول الله علیک الصلواة والسلام امدمن هشت هزار درم داشتم چهار هزار
برای عیال باز کرفتم وچهار هزار صدقه کردم رسول صلی الله علیه وآله وسلم اورا دعا کرد ببرکت وکفت بارک الله لک
فیما اعطیت وبارک الله فیما امسکت خدای تعالی چندانی مال داد اورا که ثمن مالا وصد وشصت هزار درم برآمد هر زنی را
هشتاد هزار درم رسید وعاصم بن عدی صد وهشت وسق خرما بیاورد وصدقه کرد ورسول علیه السلام آنرا قسمت
کرد ومردی نام او ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورد وکفت یا رسول الله دی همه روز کار کردم دو صاع خرما مرا دادند
یکی برای عیال باز کرفتم ویکی برای صدقه آوردم رسول صلی الله علیه وآله وسلم کفت برو بر سر خرما صدقه کن
منافقان چون این دیدند طعن زدند وزبان طعن دراز کردند وکفتند عبد الرحمن وعاصم آنچه دادند بریا دادند
وخدای تعالی مستغنیست از صاعی خرما که ابو عقیل بیاورد ولکن خواست تا نام او در متصدقان باشد
خدای تعالی این آیة فرستاد وکفت آنانکه عیب کنند وچشم کشند بر سبیل سخریة بر آن که بتبرع کردند وبتطوع
صدقات دادند از مومنان چون عبد الرحمن وعاصم وبر آنانکه ایشان نمی یابند وندارند الا مقدار جهته وطاقت
وکوشش خویش ومال بسیار ندارند چون ابو عقیل از ایشان فسوس میدارند وسخریه میکنند وخدای تعالی از ایشان
فسوس دارد یعنی جزای سخریة ایشان بدهید وایشانرا عذابی باشد رنجاننده ودردناک استغفر لهم او لا تستغفر لهم
ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله ورسوله والله لا یهدی القوم الفاسقین
کفته اند که آیة در حق عبد الله ابی سلول آمد که او کفت لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا پس از انکه نزدیک
رسول الله آمد وکفت استغفر لی یا رسول الله برای من از خدای استغفار وامرزش خواه خدای تعالی کفت
ای محمد استغفار کن برای این منافقان مکن یعنی استغفار تو برای ایشان وترک استغفار تو یکسانست
خواهی استغفار کن وخواهی مکن چه اکر برای ایشان هفتاد بار استغفار کنی مثلا خدای تعالی هرکز ایشانرا
نیامرزد وتخصیص هفتاد برای آن کرد که این عدد نزدیک عرب غایتی ندارد ومستقصیست وکفته اند برای
آنکه او جمع هفتست وهفت عدد اغلب خلق است چون آسمانها وزمینها وکوهها ودریاها واقالیم واعضا
وکفته اند که برای آن تخصیص هفتاد کرد که رسول صلی الله علیه وآله بر حمزه هفتاد تکبیر کرد خدای تعالی کفت که اکر
بعد از تکبیرات حمزه برای منافقان استغفار کنی نیز ایشانرا نیامرزم آنکه کفت این برای آنست که ایشان
بخدای وپیغمبر کافر شده اند وخدای تعالی هدایة نکند براه بهشت کافران وفاسقان ومنافقان را فرح المخلفون

بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ
نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ حق سبحانه وتعالی ذکر
آنان میکند که ایشان در غزاة تبوک از پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه تخلف کردند وباز پس استادند میکوید که شاد
شدند آن باز کذاشتکان بمخالفت وخلاف رسول وبعد از وکاره داشتند وبحواستند که جهاد کنند بمالها
وجانهاء خویش در راه خدای ویکدیکر را کفتند که در کرماء کرم بیرون مشوید واین غزاة تبوک در فصل تابستان
بود وکرماء عظیم بود ایشان بکرما تعلل کردند خدای تعالی کفت بکوی ایشانرا که آتش دوزخ کرم ترست
واکر برین که ما صبر نمیتوانید کردن بر کرمای دوزخ صبر چکونه خواهید اکر ایشان دریابند وزیرک وعاقل
باشند کرما دنیا بر کرما آخرة اختیار کنند انکه کفت بکو این منافقان را که اندک خندید در دنیا که بسیار خواهید
کریستن اندر آخرت لفظ امرست ومراد نهی یعنی مخندید واکر جای خنده باشد تعجب هم اندک خندید
در دنیا که بسیار خواهید کریستن در آخرت لفظ ولیبکوا خبرا است از آینده یعنی بسیار خواهید کریستن چون
عذاب خدای تعالی ببینند واین جزای آن باشد که ایشان کسب میکنند وکرده باشند خنده تغیرات
که در روی ودهن پدید آید عند آنکه عجیبی بیند یا بشنود وکریه تشنجی باشد که در روی پیدا شود عند غمی با جریان
آب از چشم واین فعل ما نیست برای آنکه موقوف باختیار ما نیست وبقصد ودواعی ما حاصل نمی آید وبکراهت
ما منتفی نمی شود وچون چنین بود تکلیف متناول نبود آنرا که متناول بود اسباب آنرا از لهو وبطر وماننده آن
ورسول خدای میکوید لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا اکر آنچه من میدانیم شما دانید اندک خندید
وبسیار کریید فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا
مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ۝ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ
عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ۝ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ اکر چنان باشد که خدای تعالی ترا نزدیک کروهی از ایشان
برد وایشان از تو دستوری خواهند تا با تو بجهاد بیرون آیند ایشانرا تمکین مکن وبکوی که شما هرکز با من
با دشمنان جهاد وکارزار نکنید از دو وجه یکی آنکه از شما این نیاید زیرا که شما منافقید واعتقاد وجوب جهاد ندارید
دیکر آنکه چون از شما من این دانم شما را تمکین نکنم ازین معنی چون چنین بود تا شما باشید با من بیرون نیاید
انکم رضیتم بالقعود برای آنکه شما راضی شدید بحسب باز نشستن پس بنشینید با زنان وکودکان وبیماران
وبازپس ایستادکان ولا تصل علی احد منهم ونماز مکن بر هیچ یکی از ایشان مفسران کفتند که عبد الله بن ابی سلول
در بیماری کس فرستاد ورسول صلی الله علیه وآله وسلم را ببالین خود حاضر کردانید رسول صلی الله علیه وآله وسلم ببالین

او بشد وا ورا گفت اهلکک حب الیهود دوستی جهودان ترا هلاک کرد گفت یا رسول الله من ترا تکلیف حاضر آمدن
نکردم من از تو استغفار خواستم اکنون برای من استغفار کن و مرا آرزوست که پیراهن خود در کفنی من کنی چون
بمرد پسرش پیش رسول آمد و اورا گفت یا رسول الله حاضر ای رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت نام تو چیست
گفت الحباب بن عبد الله گفت که عبد الله بن عبد الله که حباب نام دیو است بیک روایت برفت و اورا دفن کرد
در پیراهن خود و روایتی دیگر آنست که کفن نکرد و خواست که بروی نماز کند جبرئیل آمد و جامهٔ رسول بگرفت و اورا
باز پس برد و این آیة برخواند ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره و روایة دیگر آنست که خواست تا بروی
نماز کند عمر خطاب گفت یا رسول الله یاد داری که فلان روز چه گفت و فلان روز چه کرده بود و گفته با یاد رسول
میداد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم تبسم میکرد چون بسیار بگفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت ای عمر
چند خواهی گفتن خدای تعالی مرا مخیر کرد در استغفار ایشان گفت اگر خواهی کن و اگر خواهی مکن و اگر دانستمی که
اگر بر هفتاد زیادت کنم فایده باشد بکردمی آنگه بروی نماز کرد و دفن کرد او را و عقیب آن جبرئیل آمد رسول را
علیه الصلوات از نماز کردن بر منافقان نهی کرد و این آیة آورد که ولا تصل علی احد منهم مات ابدا نماز مکن
بر هیچ یکی از ایشان که بمرده باشد و بر گور او مقام مکن یعنی بدفن او حاضر مشو و این نماز دعاست بعرف لغت
برای آنکه در و طهارت شرط نیست و قراءت و رکوع و سجود نیست بر مذهب اهل البیت و قراءت مکروهست و مذهب
ابو حنیفه هم چنین است و شافعی گفت که قراءت باید که زانجا که نماز بی الحمد منعقد نشود و اگر نماز بروز کند قراءت آهسته
خواند و اگر بشب کند بلند خواند و عمل بر نماز شب و روز و تکبیر در و پنج است بنزدیک اهل البیت یک تکبیر بلند و از پس
او شهادتین بگوید دوم تکبیر بگوید و از پس او صلوات فرستد بر رسول و آل او و تکبیر سیوم بگوید و دعا کند مومنین
و مومنات را و تکبیر چهارم بگوید و دعا کند مرده را اگر مومن بود بر مرده دعا کند اگر کافر بود و منافق هم دعا کند
کما یستحق و تکبیر پنجم بگوید و نماز باو ختم کند و شافعی تکبیر اول بگوید و الحمد بخواند و تکبیر دوم بلند و شهادتین و صلوات
و دعاء مومن بگوید و تکبیر سیم بکند و دعا مرده بگوید و تکبیر چهارم بگوید سلام باز دهد و بمذهب اهل البیت سلام نیست
و بنزدیک شافعی بی طهارت درست نباشد از انجا که نماز است و تیمم نشاید با وجود آب ابو حنیفه گفت که طهارت باید
کردن اگر آب باشد و اگر نه تیمم باید کردن چون خدای تعالی رسول را نهی کرد و ازین جمله گفت از بهر آن نهی کردم که
ایشان بخدای و رسول خدای کافراند و چون مردند بر فسق و کفر مردند و در آیة دلیل است بر بطلان قول آنانکه گفتند که
کفروا بالله و رسوله با آنکه بنزدیک ایشان ایمان زیادة و نقصان نپذیرد آنگه گفت نباید که بعجب آرد ترا ای محمد
مالها و فرزندان ایشان که خدای تعالی میخواهد که ایشان را بآن در دنیا عذاب کند و جانهاء ایشان بر دارد و فانی
نشود ایشان کافر باشند ابو علی گفت تکرار این آیة ممتنع نیست از آنکه هر یک ازین دو آیة در حق دو گروه از منافقان

آمده باشد در دو وقت وچون آیة در مذهب نفاق منافقان و وعظ مومنان وتحذیر ازان که چشم دارید
بمال و فرزندان وعیطة کردن بر منافقان تکرار او نیکو باشد ٥ وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا
مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُن مَّعَ الْقَاعِدِينَ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ
طُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ لَٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وچون
سورة نازل شود و درانجا امر باشد با ایمان آوردن وجهاد کردن وگویند ایشانرا که ایمان آرید وجهاد کنید
با رسول خدای دستوری خواهند ازتو کسانی که خداوند نعمت وثروة وتوانگری باشند وگویند ترا
که مارا رها کن تا با آن کسانی باشیم که نشستگان ویا پس ماندگان اند از انکه از اهل جهاد نباشند چون
زنان وکودکان وبیماران باشند بآن راضی شده اند که با زنان وکودکان وبیماران باشند که ایشان
در تخلف معذور اند وبر دلهای ایشان مهر کرده شده یعنی نشان نهاده آمد که فرشتگان ایشانرا بآن
بدانند وفرق کنند میان مومن ومنافق تا برای این استغفار کنند وبرای لعنت ونیز تا فرشتگان را
دران لطفی واعتباری باشد واین طبع وعلامت مانع ایمان نباشد نمی بینی که میگوید بل طبع الله علی
قلوبهم فلا یومنون الا قلیلا که اگر مانع بودی همه را مانع بودی ووجهی دیگر آنست که ایشان ازان وجه که ایمان
در دل خود راه نمیدهند ونظر واندیشه نمیکنند چون کسانیکه بر دل ایشان مهر کرده باشند واین مبالغتی
تمام باشد دران که ایشان ایمان نخواهند آوردن ونخواهند دانستن انگه گفت که لکن رسول خدای ومومنان
جهاد کنند بمال وجان خود هردو را در راه خدای بذل میکنند ایشانرا خیرات ونیکویها باشد در آخرت وایشان
رستگاران باشند وظفر یافتگان وبمراد رسیدگان وخدایتعالی بساخته باشد وبنهاده از بهر ایشان بهشتها
که میرود در زیر درختان آن جویهای آب روان وایشان درانجا جاوید وهمیشه باشند که ازانجا غایب نشوند واین
فوزی عظیم وظفری بزرگوار است مرایشانرا وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ
كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى
الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا
مَا يُنفِقُونَ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ
عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٥ میگوید که آمدند بنزدیک رسول صلی الله علیه وآله وسلم خدای کسانی که عذرخواهندگان
یا تقصیر کنندگان بودند وایشانرا عذری نبود میخواستند تا ایشانرا دستوری دهند در نا آمدن باو بجهاد

حسن بصری گفت که عذرهای ایشان همه بدروغ بود امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت والمعاذیر اکثرها اکاذیب
یعنی عذرها بیشترین دروغ باشد وایشان رهط عامر بن طفیل بودند روز غزات تبوک بیامدند وگفتند یا رسول الله
اگر ما با تو بیاییم اعراب طی قبیله ما را وزنان ما را تعرض رسانند ما را دستور باش تا مقام کنیم رسول الله علیه
الصلوات والسلام گفت خدای تعالی مرا از اسرار واخبار شما خبر داده است قد نبانا الله من اخبارکم ایشان
چنین گفتند وعذر این آوردند وکسان که ایشان با خدای ورسول خدای دروغ گفتند یعنی منافقان که کفر
در باطن داشتند ودر ظاهر ایمان داشتند محمد بن اسحق گفت که این آیة در حق جماعتی آمد از بنی عفان بن خفان
بن انمار که ایشان خویشتن را بر رسول عرضه کردند عرض ایشان آن بود تا رسول علیه السلام ایشان را
دستوری دهد تا باز ایستند میگفتند که ما بجهاد می آییم ودر دل نداشتند وعاقبت وفا نکردند ونشستند
وبجهاد نرفتند خدای تعالی گفت که زود بود که برسد بانان که ظلم کردند از ایشان یعنی کافران عذابی دردناک
واز بهر آن ومنهم گفت که ایشان که تخلف کردند همه کافر نبودند بعضی کافر بودند عذر بدروغ انگیختند
وبعضی مومن بودند وساز برگ سفر نداشتند وبرگ جهاد نداشتند تا لاجرم خدایتعالی ایشان را معذور داشت
وگفت نیست بر ضعیفان که قوت ندارند ونه بر بیماران که صحت ندارند ونه بر انکسانی که نیابند آنچه نفقه
کنند بر خویشتن وبی برگ وساز باشند بر ایشان حرجی وتنگی وبزه نیست چون نصیحت کنند وخدایرا ورسول را
وعمل باخلاص کنند وبر محسنان ونیکوکاران هیچ راهی نیست یعنی که هیچ کس را با ایشان کاری نیست
وملامت ومذمت را با ایشان راهی نیست وخدایتعالی آمرزنده ومهربان است ونیز هیچ حرجی نیست بر آن
کسانیکه پیش تو آمدند تو ایشانرا برداری یعنی بر چهارپای نشانی وتا ایشان با تو بیایند وجان سپاری کنند
وتو گفتی ایشانرا که من هیچ چیز نمی یابم که شما را بر آنجا نشانم ایشان چون بشنیدند ونا امید گشتند
برگردیدند گریان واشک از دیدهای ایشان ریزان از غایت اندوه واخران بر آنچیزی نمی یافتند نفقه
کنند ودر خدمت تو بیایند واقدی گفت که ایشان هفت مرد بودند از انصار چون ایشان بدیدند در جهاد
عثمان دو مرد را برنشاند وعباس دو مرد روایمین بن کعب سه مرد را خدایتعالی چون عذر ایشان بخواست
وگفت بر ایشان هیچ ملامت را راهی نیست راه ملامت ومذمت بر انکسانی است که ایشان می آیند واز
تو دستوری میخواهند وایشان همه توانگران ومالداران اند راضی شده اند وکودکان باز مانند کان بنشینند
وبجهاد حاضر نیایند وخدای تعالی توفیق خود از ایشان باز گرفته ومهر بر دل ایشان نهاده است پس ایشان
هیچ نمی دانند از ان سبب که نظر وتفکر نمی کنند وچیزی که کسی داند که نظر وتفکر کند ٥ یعتذرون الیکم
اذا رجعتم الیهم قل لا تعتذروا لن نؤمن لکم قد نبانا الله من اخبارکم وسیری الله عملکم ورسوله

ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ • سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ • يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ • خدای تعالی خبر میدهد رسول خود را و میکوید که این متخلفان کردند و بهانه و علت باز پس ماندن ایشان بیایند بنزدیک شما و عذر خواهند چون شما باز گشته باشید و بانزدیک ایشان آمده و فرق میان توبه و عذر آنست که توبه رجوع باشد از کناهی که واقع شده باشد و اعتذار اظهار آن باشد که اقتضای آن کند آن سیئة واقع نبوده است و توبه با خدای درست بود و اعتذار درست نبود و بعضی علما کفته اند که قبول عذر واجب بود چون صاحبش برحق باشد چنانکه شاعر کفته

اذا اعتذر الجانی محا العذر ذنبه • وکل امرئ لا تقبل العذر مذنب • و مذهب آنست که قبول توبه و عذر بر خدای تعالی واجب نیست و در عقل و شرع و چکونه واقع بود و قبول عذر و المعاذیر اکثرها اکاذیب بلکه قبول توبه متفضل باشد انکه رسول خود را فرمود که بکو ایشانرا که عذر میارید و بهانه مجوئید که من عذر شما نپذیرم و بهانه شما قبول نکنم که خدای تعالی ما را از اسرار و اخبار شما خبر داده است و اعلام کرده که آن همه دروغ و باطلست که میکوئید و زود بود که خدای تعالی بداند و رسول خدای و مومنان هم بدانند عمل و کردار شما را خبر دهد بدانچه کرده باشید از نیک و از بد و جزاء هر یکی از نیکی و بدی بشما رساند جایی که حکم در انجا جز خدای را نباشد انکه خدای تعالی خبر داد از شر ایشان و کفت زود بود که ایشان در کذرید از سر ایشان در کذرید و دست از ایشان بدارید که ایشان بلیداند عینا و حکما عقاب و ملامت در حق ایشان فایده نکند توبیخ و ملامت مومنانرا سود دارد بر کناهی که کرده باشند و ایشان را پاک کرداند از انکه توبه کنند و پاکیزه کردند ایشان بلیداند بهیچ نوع پاک نکردند و جای بلیدان دوزخ است پس جای ایشان دوزخ باشد جزاء کناهی را که کرده باشند و پاداشت آنچه اندوخته باشند و این آیة دلیل میکند برای حکم منافق حکم کافرست انکه کفت که یحلفون لکم غرض ایشان آنست که سوکند میخورند برای شما آنتش که از ایشان راضی شوید که احوال ظاهر و باطن ایشان دانید خدای راضی نشود و خشنود نکردد ازین منافقان و فاسقان از انکه او ظاهر و باطن ایشان داند الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ • وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ • وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ • حق سبحانه و تعالی میکوید که عربانی که نشو و نمای و تربیت ایشان در بادیه باشد کفر و نفاق ایشان سخت تر باشد بهای انکه در میان ایشان علما و دانندکان نباشند و با اهل حضر اختلاطی ندارند که از ایشان بشنوند

وپاداراند واین جماعت آنان اند که پیرامن مدینه بودند از قبیله اسد وغطفان وایشان در کفر ونفاق وسخت تر
بودند وایشان سزاوارتر باشند با آنکه حدود وشرایع واحکام شرع بدانند ازان که در بادیه بوده باشند
وعلما وفقها را ندیده باشند آورده اند که زید بن صوحان را در کارزار یمامه دست جبش بانداخته بودند روزی
نشسته بود با جماعتی واخبار واحادیث روایت میکرد اعرابی بیامد ونشست وگوش با حدیث او کرد وگفت
آن حدیثک لیعجبنی وآن یدک لتریبنی حدیث تو مرا خوش می آید ولیکن دست تو مرا بتهمت می اندازد
گفت چرا گفت برای آنکه مبادا که بر زدی بریده باشند گفت دزد را دست راست برند واین دست چپ است
اعرابی گفت من این ندانم که راست برند یا چپ برند زید گفت صدق الله تعالی حیث یقول الاعراب
اشد کفرا ونفاقا واجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله والله علیم حکیم اعراب اولیتر اند با آنکه
حدود واحکام شرع ندانند وخدای تعالی عالم است باحوال ایشان وحکیم است در اجرای احکام
برایشان آنگه حق تعالی اعراب را بر دو قسمت کرد وگفت بعضی از ایشان آنانند که آنچه نفقه میکنند در سبیل
خدای غرامت وتاوان میدانند وچشم میدارند بشما رسیدن واقعها وحادثها وگردشهای روزگار
مینگرند تا که واقعه بشما رسید از مرگ وقتل که از آنچه ایشان بشما میخواهند بخود ببینند وآنچه بشما می بینند
بایشان رساد وگردشهای بد برایشان باد خدای شنونده گفتار ودانندهٔ کردار ایشانست وبعضی دیگر
از عربان کسانی اند که ایمان دارند بخدای وروز بازپسین یعنی روز قیامت که از پس او ذکر شب نباشد
وآنچه نفقه میکنند در راه خدای آنرا قربتها ووسیلتها میکنند ومیدانند نزدیک وقربت ادای فعل
باشد بران وجه که فرموده باشند طلب رضای خدایرا وثواب او را نیز صلوات رسول را واستغفار وآمرزش
او را ودعای او را بخیر وبرکت قربتی می شناسند وثوابی ورحمتی میدانند وبحقیقت که صلوات رسول ودعای
وی ایشانرا قربتی وثوابی است وزود بود که خدای تعالی ایشان را در رحمت خود وبر ایشان رحمت کند که او
خدایست آمرزنده گناهکاران وبخشاینده بر بندگان کلبی گفت که آیه در بنی اسلم وغفار وجهینه آمد
وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ
وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ● میگوید که سابقان پیشین
وپیشی گیرندگان اولین از مهاجر وانصار وآنکسانی که ایشان متابعت کردند وپس روی نمودند بنیکوی
واحسان یا آنک بر راه ایشان رفتند در ایمان ونصرة کردند یعنی پس از ایشان ایمان آوردند وایشان
آنان بودند که پس از مهاجر وانصار ایمان آوردند از سابقان وگفته اند که آنان بودند که پس از رسول ایمان
آوردند در عهد صحابه ودر عرف آنانرا که در عهد رسول بودند ودر صحبت او صحابه خواندند وآنرا که بعد از رسول

بودند تابعین کفتند وآنانرا که پس از صحابه و تابعین بودند اتباع تابعین خوانند حق تعالی همه را فرا کرفت
و در یک سلک کشید و کفت که ایشان کسانی اند که خدای ایشان راضی شده است و از بهر ایشان بساخته است
و بنهاده بهشتهای که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد و ایشان در انجا جاوید مقیم باشند و این
ایشانرا رستکاری و ظفری عظیم باشد ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر خود آورده است که عمر خطاب
این آیة چنین میخواند که والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار الذین اتبعوهم ابی بن کعب کفت او را
باز دارد و کفت که بکو والانصار والذین عمر قول او نشنید تا سه بار والانصار بجر خواند الذین بی واو ابی
کفت براورد میکرد ببار چهارم عمر را کفت چرا از من نشنوی والله لقد قرات علی رسول الله والانصار
والذین اتبعوهم بخدای که من بر پیغمبر خدای چنین خواندم و تو بنقیع غرقن قرظ میفروختی عمر کفت صدقت راست
کفتی حفظتم ونسینا وتفرغتم وشغلها وشهدتم وغبنا انکه کفت یا ابی انصار را خدای در جمله سابقان کرد کفت
آری و با خطاب و سرانش مشورت نکرد عمر کفت من پنداشتم که درین آیة ما را رفعتی دادند که در ان با ما کس
مشارکت نکردند کفت خطاب آنست که تو پنداشتی و مصداق این در اول سورة الجمعة فی قوله وآخرین
منهم لما یلحقوا بهم و در وسط سورة الحشر والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان و در آخر سورة الانفال والذین آمنوا من بعدهم وهاجروا وجاهدوا معکم ابو موسی
اشعری و سعید المسیب و قتاده کفتند که سابقان اولین آنان بودند که بدو قبله نماز کردند عطا کفت
آنان بودند که ببدر حاضر بودند و خلاف کردند تا انکس که پس از خدیجه او ایمان آورد که بود و در خدیجه
خلاف که اولین او بود که ایمان آورد عبدالله عباس و زید ارقم و جابر بن عبدالله انصاری و جمله اهل البیت
کفتند که اولین کسی که ایمان آورد علی بن ابی طالب بود و او نه سال بود بروایتی دیگر کلبی و مجاهد و محمد بن
اسحق کفتند ده سال بود و کفتند که دوازده ساله بود مجاهد کفت که از جمله چیزها که خدای تعالی به علی داد
و با او خواست آن بود که سالی قریش را قحطی افتاد و ابوطالب را بسیار عیال بود رسول صلی الله علیه وآله
وسلم عم خود را کفت ای عباس ای عم قحطی عظیم است و ابوطالب از سبب عیال رنجور است بیا تا برویم
و از وی تخفیفی کنیم کفت صواب باشد برفتند و رسول او را کفت که ای عم ما آمده ایم تا بعضی از عیال
ترا با خود بریم ابوطالب کفت که عقیل را بمن رها کنید و دیکرانرا شما دانید رسول صلی الله علیه وآله وسلم
علی را برکرفت و عباس جعفر را و علی با رسول بود تا آنکه که خدای وی را نبوة داد و علی اولین کسی بود
که بوی ایمان آورد و با او نماز کرد و جعفر و عباس می بود تا آنکه که اسلام آورد و از عباس مستغنی شد
اسماعیل بن ایاس کفت که جدم مردی بازرکان بود کفت که من بمکه رفتم و بنزدیک عباس فرو آمدم

روزی با عباس نشسته بودم در مکه وقت زوال آفتاب جوانی را دیدم نیکو روی که بیامد و در قرص آفتاب نگاه
کرد و انگه روی بکعبه آورد و گفت الله اکبر کودکی بیامد و بر دست راست او بایستاد و تکبیر کرد و زنی بیامد و در قفای
هر دو بایستاد و تکبیر کرد ساعتی بود آن جوان برکوع شد ایشان نیز برکوع شدند چون سر برداشت انگه بسجده
شد ایشان بسجده رفتند چون سر برداشت ایشان نیز سر برداشتند من عباس را گفتم امری عجب و کاری
عظیم است این چیست که اینان میکنند گفت نمیدانی این جوان پسر برادر منست محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
و آن کودک هم پسر برادر منست علی بن ابی طالب بن عبد المطلب و آن زن خدیجه است بنت خویلد زن
محمد است و محمد دعوی میکند که خدای مرا باین دین فرستاده است والله ما اعلم علی ظهر الارض احدا علی
هذا الدین غیر هولاء الثلثة بخدای که هیچکس را نمیدانم که بر زمین برین دین باشد الا این سه کس را
راوی خبر گوید که جدم گفت که در دل افتاد که کاشکی من چهارم اینان بودمی و این حدیث آن وقت
روایة کرد که اسلام آورده بود انس بن مالک گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که صلت الملئکة
علی و علی علی سبع سنین لانه لم یرفع الی السماء شهادت ان لا اله الا الله الا منی و من علی گفت فرشتگان
هفت سال بر من و بر علی صلوات دادند برای انکه درین هفت سال کفتار لا اله الا الله بر آسمان
نبردند الا از من و از علی معاذه عدویه گفت که از امیر المومنین علی شنیدم بر منبر بصره که می گفت
انا الصدیق الاکبر امنت قبل ان یومن ابو بکر و اسلمت قبل ان یسلم صدیق الاکبر منم که ایمان آوردم
پیش از انکه ابو بکر ایمان آورد ابو نخیله گفت که من نزدیک ابوذر رفتم در موسم حج و گفتم که در میان مردمان
اختلافی پدید آمد چه می باید کردن او گفت الزم کتاب الله و علی بن ابی طالب فاشهد علی رسول انه قال علی
اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیمة و هو الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم بین الحق والباطل
و هو یعسوب المومنین والمال یعسوب الظلمة گفت علی اولین کسی است که بمن ایمان آورد و اولین کسی است
که دست در دست من نهد روز قیامت و او صدیق اکبر و فاروق اعظم است فرق کند میان حق و باطل و او پیشوای
مومنان است و مال پیشوای ظالمان و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین درین معنی گفته است ما کنت
احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن الیس اول من یقبلتهم و اعرف الناس بالاثار
والسنن و آخر الناس عهدا بالنبی و من جبرئیل عون له فی الغسل والکفن ماذا الذی ردکم عنه فنعلمه ها ان
بیعتکم من اعین الغبن و مخالفان گویند که از جمله سابقان ابو بکر بود و زید بن حارثه و گویند اگر چه علی پیشتر
ایمان آورد علی کودک بود و ابو بکر پیر بود و ایمان علی را آن موقع نباشد که ایمان ابو بکر را گویم چون چنین بود لاجرم
ایمان علی لا عن کفر بود و انکه از دو وجه بیرون نبود ایمان علی یا رسول الله او را دعوة کرد اگر یا نکرد اگر نکرد

علی غیب دان نبود که ویرا ایمان می باید آوردن واگر دعوة کرد وعلی مکلف نبود ومحل قبول ایمان نداشت
تاوان وغرامت بر رسول باشد واگر محل قبول ایمان داشت او سابق باشد وصغر سن کودکی ازین مانع نباشد
از بهر آنکه اعتبار بکمال عقل است نه بصغر سن چون روا باشد که عیسی بیکساعت در گهواره پیغمبر باشد وگوید انی عبد الله
اتانی الکتاب وجعلنی نبیا ویحیی را گوید وآتیناه الحکم صبیا یعنی النبوة چرا نشاید که علی نه ساله یا ده ساله و بروایتی
دوازده ساله مومن باشد وایمان او بموقع قبول باشد ونیز اتفاق است که علی جز یکبار ایمان نیاورد واگر
آنرا موقعی نبود وبدیگر وقت آنرا تدارک نبود او خود مومن نبوده باشد چه در حیوة رسول وچه بعد از وفات عثمان
که امامت کرد واین روا ندارد الا کافری پس معلوم شد که آن ایمان او بموقع قبول بوده باشد واو بر مهاجران
سابق بوده باشد در ایمان واما بر سابقان انصار چنانکه در اخبار آمده است اهل بیعت بوده بر عقبه اول ایشان
هفت کس بودند ودر بیعت دوم هم بر عقبه هفتاد کس بودند وآن آنگاه بود که ابو زراره معصب بن عمیر نزدیک
ایشان رفت وایشانرا قرآن آموخت واولین کس بود که در مدینه نماز بجماعت کرد واو صاحب رایت رسول
بود روز احد چون مردم بهزیمت شدند او با رسول مقام کرد تا شهید شد و رسول گفت من از و شریفتر
ندیده ام او را بمکه دیدم دو برد قیمتی پوشیده ونعلین در پای کرده وشراکش از زر ودو غلام بر راست ودو بر چپ
وهر یکی قطعی خیش در دست گرفته فان الجنة هی الماوی روز بدر برادرش را بگرفتند برای حرمت معصب دست
ازو بداشتند وبند بر ننهادند معصب را گفتند که برادرت بند بر ننهاده ایم برای حرمت تو گفت لا ولا کرامة
بندی گران بروی نهید تا اسلام آرد یا فدیه کند بند برو نهادند چون خود را فدیه کرد روز احد برادران خود را
دید معصب را گفت والله که این را میکشم فرصت کوشش میداشت تا که فرصت یافت برادر خود را بکشت
خدایتعالی در حق او این آیه فرستاد فاما من طغی وآثر الحیوة فان الجحیم اهی الماوی ونام او وکنیت او ابو عمیر
بود وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم
مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ۝ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ
أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ میگوید که آنکسانی که گرد بر گرد شما اند از عربان منافقان اند
که بیرون مدینه اند مفسران گفتند که چند قبیله بودند مزینه وجهینه واسلم واشجع وغفار واین جمله بیرامن مدینه
بودند ودر اندرون مدینه هم جمعی منافقان اند که بر کفر ونفاق متمرد ومصر شده اند تو که محمدی ایشانرا نمیدانی
ما ایشانرا می شناسیم ومیدانیم برای آنکه نفاق تعلق بباطن دارد وبظاهر مومن ومقر اند وبباطن
کافر ومصر اند تو ظاهر ایشان شناسی من باطن ایشان دانم ایشانرا عذابی دوباره کنم ابن عباس
گفت یک بار آن بود که رسول علیه السلام روز آدینه بر منبر خطبه کرد برخاست واشارت کرد وگفت یا فلان

ورسوا کرد

بیرون شو از مسجد که تو منافقی و یا فلان و یا فلان جمعی را نام برد و بنفاق ایشان گواهی داد و از مسجد بیرون کرد ایشانرا
و این فضیحت یک عذابست و عذاب دوم عذاب گورست و این روایة سدی است مجاهد گفت عذابی اول سبی
و قتل ست و عذابی دوم عذاب گورست مقاتل بن حیان گفت عذاب اول تیغ بود بر ایشان روز بدر و عذاب
دوم بنزدیک مرگ عطا گفت عذاب اول محن دنیا و امراض ست بی عوضی بیانش آنست که میگوید در آخرة سورة
اولا یرون انهم یفتنون فی عام مرة او مرتین و عذاب دوم عذابی گورست گفته اند که عذاب اول مال خرج کردن ست
ایشانرا و دوم خویشان و دوستان خود را کشتن ثم یردون پس آنگه باز گردانند ایشانرا در قیامت با عذابی
بزرگ که عذابی دوزخ ست چون ذکر اینها کرد گفت که و آخرون اعترفوا و جمعی دیگر اینها اند که ایشان بگناه خود
اعتراف آوردند مفسران گفتند که اینان جماعتی بودند که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم بازپس استادند
در غزاة تبوک چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم برفت ایشان پشیمان شدند و گفتند ما در سایه و راحت
و آسایش و رسول خدای و صحابه او در جهاد و شدة و رنج سفر بخدای که ما خود را در ستونها مسجد بندیم و باز نگشاییم
تا رسول ما را باز نگشاید و توبه ما قبول نکند همه چنین کردند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آمد گفت اینان
کیستند و چرا خویشتن را در انجا بسته اند گفتند که اینان آنانند که با تو بغزا نیامدند سوگند خورده اند که خود را
باز نگشایند تا آنگه که تو ایشانرا باز گشایی گفت من نیز سوگند خورده ام که اینانرا باز نگشایم تا آنگه که مرا
فرمایند اینان تنعم کردند و از من باز استادند و از صحبت من و از جهاد رغبت نمودند خدای تعالی این آیة
فرستاد رسول بفرمود تا ایشانرا باز گشادند ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله مالهای ما فدای تو است بفرما
تا بردارند و بصدقه بده تا کفارة باشد گناه ما را و برای ما استغفار کن رسول صلی الله علیه و سلم گفت مرا نفرموده اند
که از مال شما چیزی بردارم خدای تعالی این آیة فرستاد خذ من اموالهم صدقة تطهرهم از امیر المؤمنین علی و عبد الله عباس
روایة کردند که ایشان ده کس بودند از جمله ایشان ابو البابة الانصاری بود و هلال و مرداس و ابو قیس ضحاک
گفت هفت کس بودند عطا گفت که پنج کس بودند زهری گفت که آیة در ابو البابة آمد چون بغزاة تبوک نرفت
پس پشیمان شد خویشتن را به ستون مسجد باز بست و گفت و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبه من بپذیرد هفت
شبانروز هیچ نخورد تا بیفتاد و هوش و قوت از وی برفت این سرای که در وی این گناه کرده ام بجای بگذا
رها کنم و آن مال که بدوستی او ترا رها کردم از آن بدر آیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت جمله مال نه و لکن یک
ثلث خدای تعالی ذکر وی کرد و این جماعت که مثل این کردند و گفت که از جمله آنها که بازپس استادند
و بغزاة تبوک نیامدند آنانند که اعتراف آوردند بگناهای خود کردار نیک را اگر دار بد بیامیختند شاید که خدای تعالی
توبه ایشان قبول کند و او آمرزنده گناهان تایبان و بخشاینده است بر بندگان خود و عسی از خدای واجب

وبرای آن لفظ عسی را آورد تا مکلف قطع کند و متردد باشد میان خوف و رجا والله اعلم خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ ای محمد از مالهای ایشان صدقه
ایشان بستان یعنی زکوة بعضی گفتند که این مانند کفارات است و آنست که ایشان گفتند که از جملهٔ مالهای
خود بیرون آمدیم خدایتعالی گفت که همه مالهای ایشان بر وجه صدقه بستان که ببرکات و منزلت ایشان
از منازل منافقان رفیع گردانی و دعا کن ایشانرا و از خدایتعالی در حق ایشان رافت و رحمت خواه
که دعای تو ایشانرا سکونی و اطمینانی باشد و دلهای ایشان آرمیده شود بآن که خدای تعالی از ایشان
قبول کرد گفتند این صلوة آنست که چون والی مال بستاند بگوید که اجرک الله فیما اعطیت وبارک لک
فیما ابقیت عبدالله بن ابی اوفی گفت که چون کسی صدقه پیش رسول آوردی اوگفتی اللهم صلی علی آل
فلان روز پدرم صدقه بنزدیک رسول برد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اللهم صلی علی آل ابی اوفی
ابو علی جبائی گفت که واجب است بر امام که دعا کند متصدق را چنانکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم کرد
والله سمیع علیم و خدای شنونده است می شنود گفتار ایشان و میداند کردار ایشان دعاء ترا که بر قبول
صدقات ایشان میکنی می شنود کیفیت حال هر یکی میداند الم یعلموا نمی دانید که خدایتعالی قبول کند توبه
از بندگان خویش چون توبه نیکو کنند و صدقات ایشانرا بپذیرد چون از خلوص نیت صادر گردد و عکرمه گفت
که چون خدایتعالی توبه ایشان بپذیرفت وایشانرا با منازل خود منافقان طعنه زدند و گفتند اینان همان
قوم اند که دی روز با ایشان حدیث نمی شایست کرد و مساهلت و مکالمت با ایشان روا نبود اکنون
چه افتاد که بپایه خود رفتند خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت اینان که این طعن میزنند نمیدانند که قبول توبه
بخدای است و صدقات او بستاند و قبول کند ابوهریرة گوید که از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که او
[illegible] خدای که جان من بامر اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسبی که حلال خدایتعالی جز حلال پاک
نپذیرد و بر آسمان نشود الا الصدقهٔ پاک و الا که او آن صدقه در دست کرم خدای مینهد خدای از و بستاند
و او را می پروراند چنانکه یکی از شما اسب کره را بپروراند یک لقمه که برای خدای داده باشد مانند کوهی عظیم شود
وآنگه این آیه برخواند وان الله هو التواب الرحیم و خدایتعالی از شان و کار او قبول توبه تائبان است و رحمت
کردن و بخشودن بر بندگان بگوای محمد مر بندگان تائب را تا ایشانرا تحریص و ترغیب شود که بکنید از اعمال آنچه

میخواهید که آنچه میکنید بر خدای و رسول و مومنان پوشیده نیست لامحاله اعمال شما عرض خواهد افتادن بر خدای
و بر پیغمبر و بر ائمه علیهم السلام پس بنگرید تا طاعت چگونه میکنید و درین عرض دو قول گفته اند یکی آنکه بقیامت
باشد و دیگر آنکه در اخبار آمده است که اعمال امت هر شب دوشنبه و پنجشنبه بر رسول عرضه کنند و بر ائمه علیهم السلام
و مراد بمومنان امامان معصوم اند آنگه گفت و ستردون و زود بود که شما را باز گردانند بخدای که داناست از
پنهان و آشکارا و خبر دهید و خبر دهد شما را بآنچه کرده باشید چون جزا و پاداشت آن بشما رسد و آخرون
مرجون لامر الله و گروهی دیگر اند تاخیر کرده و باز پس داشته ایشانرا از بهر امر خدای و کار ایشان در مشیت
و توقف است یا عذاب کند ایشانرا اگر اصرار کنند یا توبه ایشان قبول کند و اگر توبه کنند و خدای تعالی
داناست باحوال ایشان حکیم است آنچه فرماید در حق ایشان بر وقف حکمت و علم باشد و ایشان سه کس بودند
کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن الربیع که در حق ایشان آمد و علی الثلثة الذین خلفوا از غزاه تبوک
باز استادند اما نه از بهر نفاق و لکن از توان و تقصیر و آنگه آن اجتهاد و مبالغت نکردند در توبه که ابوالبابه
و اصحابش کردند رسول بفرمود تا ایشانرا براندند و کس را با ایشان سلاح و صباح نبود و زنان ایشان بیامدند
و گفتند یا رسول الله ما از خانه ایشان بیائیم گفت نه و لیکن ایشانرا تمکین مکنید از مقاربه ایشان برین قاعده
بماندند مدت پنجاه روز با حزن و گریه و خوف و مضطرب و قلق آنگه قبول توبه ایشان آمد و این آیه
دلیل است بران که خدای باشد که قبول توبه نکند و او بقبول توبه مفضل است چه اگر واجب بودی موقوف
نبودی بر مشیت والذین اتخذوا مسجدا ضرارا وکفرا وتفریقا بین المؤمنین وارصادا لمن حارب الله
ورسوله من قبل ولیحلفن ان اردنا الا الحسنی والله یشهد انهم لکاذبون لا تقم فیه ابدا لمسجد اسس
علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین
مفسران گفتند که بنو عمرو بن عوف مسجد قبا نماز گاه خود کردند و رسول را علیه السلام آنجا بردند تا یکروز نماز
جماعت کرد بنو غنم بن عوف که بنو اعمام ایشان بودند بر ایشان حسد کردند گفتند ما نیز مسجدی کنیم در پهلوی
مسجد ایشان و از رسول درخواهیم تا آنجا نماز کند با ما و چون ابو عامر الراهب از شام باز آید و با امام این مسجد کنیم
و این ابو عامر از ایشان بود و پدر حنظله بود که او را غسل الملایکه گفتندی روز احد او را بکشتند و در معرکه وی را
شسته یافتند رسول را گفتند گفت من دیدم فرشتگانرا که از غسل او پرداخته بودند با ابریق زرین بر آسمان
می شدند و این ابو عامر ترسا بود و راهب بود در جاهلیت چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبری آشکارا کرد
وی بنزدیک پیغمبر آمد و گفت این دین نه او گفت که این دین ابراهیم و لیکن تو چیزی در آورده که از آن نیست
رسول گفت نه چنین است که تو گفتی و لکن جئت بها بیضاء نقیه ابو عامر گفت امات الله الکاذب

مناظره بدا او وحیدا غریبا آنرا که از ما دروغ میگوید خدای او را بمیراناد غریب و شهار انده پیغمبر گفت امین واو را
ابو عامر الفاسق خواند و برفت وگفت هیچ قوم را نیابم که با تو کارزار کنند و الا که با ایشان باشم بر تو و احد
و چند غزاة در میان کافران با رسول صلی الله علیه وآله وسلم و با مومنان کارزار کردی تا روز حنین چون
هوازن بگریختند او نیز بگریخت و بشام رفت وکس فرستاد بمنافقان که چند آنکه توانید ساز و سلاح بدست
بنهید و برای من مسجد بنا کنید که من بنزدیک قیصر رم میروم تا از وی لشکر بستانم و بیایم و با محمد کارزار کنیم
و ایشانرا از مدینه بیرون کنیم آن جماعت بیامدند و دوازده مرد بودند ثعلبه بن حاطب و معتب و قشیر و ابو حنیفه
بن الازعر و عباس بن حنیف و حارثه بن حنیف و حارثه بن عامر و پسرانش مجمع و زبر و نفیل الحارث و نجاد
بن عثمان و مخرج و ودیعه بن ثابت مسجد بنا کردند و در پهلوی مسجد قبا و مجمع بن حارثه امام مسجد بود چون فارغ
شدند بنزدیک رسول آمدند وگفتند یا رسول الله یکروز آنجا آی و یکبار نماز کن برای ما و این آن فرقت بود
که رسول صلی الله علیه وآله وسلم ساز غزاة تبوک میکرد گفت من مشغولم چون باز آیم و بگویم که چه باید کرد
چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بازگشت ایشان آمدند وگفتند ما میخواهیم مسجد ما آیی و آنجا نماز کنی و دعا کنی
ما را به برکت رسول صلی الله علیه وآله وسلم هنوز در شهر نرفته بود پیراهن بخواست تا در پوشد و برود جبرئیل
آمد وگفت خدایت سلام میگوید و این آیة آورد والذین اتخذوا مسجدا ضرارا وکفرا ای محمد آنکسانی که ایشان
فرا گرفتند و بنا کردند مسجدی را برای ضرر رسانیدن وگزند کردن برادران و پسر عمان خود را که اصحاب
مسجد قبا اند و از سر کفر و نفاق عزت کفر را و تقویت نفاق را برای تفرقه کردن و جدای انداختن میان
مومنان تا از یکدیگر متفرق شوند وکلمه ایشان مختلف گردد و از برای آن که تا بسازند و استعداد کنند
برای کسی که او حرب کرد با خدای و رسولش پیش ازین یعنی ابو عامر الراهب تا از شام بیاید و از روم لشکر آرد
و این منافقان با این همه سوگند خورند که ما نخواستیم با این کردیم الا الخیر و نیکوی یعنی نماز و ذکر خدای و برای
بیماران و پیران و ضعیفان کرده ایم که ایشان نتوانند که بمسجد توانید و برای شبهای زمستان و روزهای باران
حق تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت که خدای گواهی میدهد که ایشان دروغ میگویند آنگه رسول را نهی کرد
و گفت لا تقم فیه ابدا آن مسجد مرو و در آنجا قیام مکن هرگز خطاب اگرچه با رسول است و جمله مومنان رسول صلی الله
علیه وآله وسلم چون این آیة آمد بفرمود مالک بن الدخشم را و معن بن عدی را که بروید و آن مسجد را ویران کنید
و بسوزید ایشان برفتند و آتش در زدند کسانی که آنجا بودند بگریختند بعضی از اهل مسجد آنجا مقام کردند آتش
با ایشان رسید و بعضی را از ایشان بسوخت و رسول صلی الله علیه وآله وسلم بفرمود تا آن موضع را مزبله
و جای خاک افکنان کردند و ابو عامر الراهب در شام بمرد غریب وحید و تنها و در خبر است که مجمع بن حارثه

که امام مسجد بود در عهد عمر خطاب بیامدند واز وی امامت مسجد قبا خواست عمر گفت لا کرامت لک نه تو امام
ضرار بودی گفت مهلا لا تعجل علی یا امیر المؤمنین باش و تعجیل مکن بر من که من در آن وقت جوان بودم و ایشان پیران
بودند و من در قرآن دانستم و ایشان ندانستند و من بر احوال ایشان مطلع نبودم که اگر بودمی یکساعت
با ایشان مقام نکردمی عمر او را معذور داشت و امامت مسجد قبا فرمود آنگه مدح مسجد دیگر کرد و گفت که مسجدی که
آنرا بنا بر تقوی و پرهیزکاری نهاده باشند از اول روزی از روزها بنائیش یعنی مسجد قبا که رسول صلی الله
علیه وسلم آنرا بنا نهاد و در و نماز کرد مدت مقام او بقبا و گفته اند که مسجد پیغمبر است بمدینه درین مسجد اولی ترین
و سزاوارترین است کسی که نماز کند در آنجا مردانی اند که طهارت و پاکیزگی دوست میدارند و خدای تعالی پاکانرا
دوست دارد ابو سلمه از عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری پرسید که از پدر چه شنیده در ین مسجد که خدای تعالی
گفت اسس علی التقوی من اول یوم گفت که از پدرم شنیدم که رسول صلی الله علیه وسلم روزی در حجره
بعضی زنان بود من نزدیک او شدم گفتم یا رسول الله این مسجد که بر تقوی بنا نهاده اند کدام است مشتی سنگریزه
برگرفت و بینداخت و اشارت بمسجد خود کرد و گفت مسجدکم هذا مسجد المدینة افمن اسس بنیانه علی
تقوی من الله و رضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم والله لا یهدی
القوم الظالمین ۝ لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم والله علیم حکیم
میگوید که هر آنکس که بهتر باشد که بناء مسجدی خود بر تقوی و پرهیزکاری و رضای خدای نهد یا آنکس که بناء مسجد
خود بر کرانه جای ویران و خراب و فرو افتاده نهد که آن بیفتد و او را در آتش دوزخ اندازد یا آنکس بهتر باشد
که بناء دین خود بر قاعده محکم نهد که آن تقوی خدای و رضای وی است یا آنکس که بناء دین خود بر قاعده ضعیف
نهد از باطل و نفاق که مثل او در قلت ثبات چون بناء باشد بر کنار رود خانه نهاده که آب زیر زمین بناء او را
تهی کرده باشد همی ناگاهی آن فرو افتد و بناء او با او در قعر آتش دوزخ افتد و خدای تعالی ظالمانرا راه ننماید براه بهشت
از جابر عبد الله انصاری روایت کرده اند که گفت که آنجا بگذشتم دودی دیدم که از آنجا بر می آمد خلف بن یاسین
الکوفی گوید که با پدرم بحج رفتم با آن مسجد رسیدم که پیغمبر در وی بود و قبله نماز کرده بود و محراب بجانب بیت المقدس
بود و این روزگار بنی امیه بود چنان گذاربا او ابو جعفر منصور افتاد بفرمود تا قبله بگردانیدند که کس نداند
قبله نماز کند یعنی مسجد قبا و مسجد ضرار را دیدم که ویران گشته و دود از وی برآمده و امروز مزبله شده
آنگه حق سبحانه و تعالی باز نمود که این مسجد علامتی است ایشانرا بر کفر و نفاق ایشان و کردن بنا در دل ایشان شکی
و نفاقی است ثابت که در دل ایشان باشد و زایل نشود تا دل بر جای باشد مگر که دلهای ایشان پاره پاره شود در وجهی
دیگر معنی اینست که همیشه خراب کردن بناء ایشان سبب شک و نفاق دل ایشان باشد و اثر آن از دل ایشان

منقطع نشود تا که دل ایشان باقی باشد و خدای تعالی داناست بانچه در دلهاء منافقان هست از کردن بناء
مسجد ضرار حکیم هست در آنچه فرمود از خراب کردن آن ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة
یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله
فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم • محمد بن کعب گفت که چون انصار لیلة العقبه با رسول صلی الله
علیه وآله وسلم بیعت کردند و ایشان هفتاد مرد بودند عبد الله رواحه گفت یا رسول الله شرطی که خدایرا با ما هست
و شرطی که ترا هست با ما بگوی گفت اما شرط خدای من آنست که او را پرستید و با او شرک نیارید و شرط من آنست
که از آنچه جان و مال خود را از ان حمایت کنید مرا از ان حمایت کنید گفتند کردیم یا رسول الله فما بالنا پس ما را چه باشد
گفت شما را بهشت باشد گفتند ربح البیع فلا نقیل ولا نستقیل خدای تعالی این آیة فرستاد ان الله اشتری
بدرستی که خدای بخرید از مومنان نفس و مال ایشان را به بهشت در بیع بایع و مشتری و دلال بها باید مشتری
خدای جبار هست و دلال محمد مختار هست و بایع بنده مومن دیندار هست و بها بهشت دار القرار هست نعم المشتری
الرب الرحیم ونعم الدلال الرسول الکریم ونعم الثمن جنة النعیم نگفت که بهشت میفروشم گفت که بنده میخرم
از بهر آنکه هر که چیزی فروشند یا از بهر سودی یا از بهر حاجت فروشند و این هر دو بر خدای محالست و اگر
گفتی که بهشت میفروشم کر از بهره آن بودی که گفتی من میخرم یا من بها بهشت دارم بهشت ناخریده ماندی
و بنده ازین خیر بریده پس باس پدید آمدی و افلاس پیدا شدی گفت که این مبایعت مرا با مومنانست
که کافر مرا نشناسد و آنکه کسی را نشناسد چیزی قیمتی از و بها اندک بجز دو کافران را منزلت ننهم که با وی
مبایعت کنم تا از تو مبایعت نباشد از و نیز مبایعت نباشد مبایعت محمد مختار باید تا مبایعت با ذو الجلال جبار
حاصل شود مبایعت در سرای شرع میرود و شارع درین میانه دلال هست هر که با این دلال آشنا نشود
او را کی رسد که مبایع ما باشد مبایع ما نبود تا مبایع ما نشود تا متابع ما نشود تا متابع تو نشود فاتبعونی یحببکم الله
دعوی دوستی او میکنی کمر خدمت ما بر میان بند تا از و بجزا محبت یابی هر چیزی بهای دارد آنرا بدلال تسلیم کنند
تا دلال عرضه کند تا کرا بابت باشد کافر را جان و مال بهای نیست لاجرم بدین درگاهش روا نیست هر که
چیزی با بهای دارد درین درگاه بر بها دارد پس اول از تو معرفت باید تا از و دلالت شفقت بود و کان
بالمومنین رحیما تا از مشتریت صفقت بود که ان الله اشتری من المؤمنین تا تو بیگانه باشی او را چه کرا کند
که با تو سرا کند و چون آشنا شدی او را چه منع کند از انکه با تو بیع کند پس اول قدم در نه و دست به بیعت ده
تا بنوبت دوم دست بصفقت بیع بر دست زنند پای در نه و دست بده و جان و مال از دست بده تا جوما لت
نباشد مالیت باشد و چون جانت نباشد جانان و جانت باشد چون از ملک خود بیزار شدی بملک

بمن ورای فردا مالک ابا مالک من کار نبود و بمر مملو کان من راه نبود ما علی المحسنین من سبیل نفس مومن
من شهرستانی است جوارح او سواد و رستاق است عروقش مجاری آب وجویها و حواس وی بروجی
واو را چهار حدست یکی با آدم که ابو البشر است خلقکم من نفس واحدة و یکی با براهیم ملة ابیکم ابراهیم
و یکی با محمد مصطفی لقد جاءکم رسول من انفسکم یکی با پدر است ادعوهم لآبائهم و بروی چهار درست یکی
بر توحید و شهادة گشاده و دیگر بر صدق و زهد نهاده و یکی با اخلاص و طاعت و یکی با جمعه و جماعت نفس
مومن اختیار کردم و او را نخواستم انا آنکه او مرا خواست منافق چون مرا نخواست نخواستمش ولکن کره الله انبعاثهم
فثبطهم چون مالش مرا نشایست گفتمش قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم مومن چون مرا اختیار کرد
اختیارش کردم من هو اجتباکم نه هر درختی بوستان را شاید و نه هر نباتی ریحان را و نه هر تن مال درگاه ما را
شاید عزیز مصر نه یوسف را بخرید ملایکه ملکوت را فرمود تا بعضی حافظان تو باشند وان علیکم لحافظین
و بعضی دبیران تو باشند کراما کاتبین و بعضی وکیل داران و عذرخواهان تو باشند ویستغفرون لمن فی الارض
زلیخا یوسف را بخرید و دل بدو داد و او را بمنزلت کرامت فرو آورد و آنگه محبوس کرد و آنگه مملکت بدو افتاد
حق سبحانه و تعالی ترا بخرید و بانواع اکرام و اعزازت مخصوص گردانید ولقد کرمنا بنی آدم و در زندان دنیات
باز داشت الدنیا سجن المومن آنگه در زندان از سر نازها با تو راز آغاز کرد من دعانی اجبته و من سالنی اعطیته
ومن اطاعنی شکرته ومن عصانی سترته ومن عرفنی حیرته ومن احبنی ابلیته ومن احببته قتلته ومن
قتلته فعلی دیته ومن علی دیته فانا دیته هر که مرا بخواند اجابت کنم و هر که از من بخواهد بدهمش و هر که طاعت
من دارد شکرش گویم و هر که در من عاصی شود بازش پوشم و هر که قصد من کند مقصودش در کنار نهم و هر که
مرا اشناشد متحیرش گردانم و هر که دوست دارد ببلاش مبتلی گردانم و هر کرا دوست دارم ویرا بکشم
دیت دهم و آنرا که دیت دهم دیت وی من باشم ولقد بقیتها فی حبها کیما تکون خصمیتی فی المحشر حتی یطول
علی الصراط وقوفنا فتلذ عینی من لذید المنظر فنکون اول عاشقین تجا کما یوم القیمة والی الحق حضری آنگه پس
از حبس و قتل پادشاهی بتو دهم و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا ترا بخرید تا ابلیس طمع از تو بردارد
و جز آنکه ملک وی کرد تو نگردد وان عبادی لیس لک علیهم سلطان ای بنده ترا نفس هست و مالی و به
و آفت تواند نفس دشمنی تو است اعدی عدوک ما بین جنبیک و مال فتنه تو است و مرا بهشتی [illegible]
بی آفت نعمتی است بی محنت ولکن مرا بکار نیست آن آفت بیار و بدین نعمت بدل کن جان بیار و بدین
جنان بستان و مال بده و رضا رحمن بستان رفوگر جامه خلق بخرد برای آنکه بر اصلاحش قادر نباشد
خدای بی عیب بنده پر عیب بخرید و او را بپسندید و عیبها بر وی بپوشید و گناهش را بیامرزید و در جنت [illegible]

که رسول صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی سفرها بود مردی اشتری داشت پس ضعیف این مرد با وی
درماند وکس وی را نمیخرید نزدیک رسول آمد صلی الله علیه وآله وسلم وبا وی شکایت کرد رسول صلوات الله
وسلامه علیه گفت که او را بمن فروش گفت یا رسول الله وی را چه خواهی کردن که بهیچ کار نیاید گفت که روا ست
رسول صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بخرید چون ملک رسول آمد اشتر بقوت ونشاط شد ودر میان لشکر پیش
از همه شتران رفتی اگر حسن ملکیت رسول بر اشتری پیدا شود چه عجب باشد که حسن ملکیت مالک الملوک
بر بنده عاصی پیدا شود جابر عبد الله انصاری گوید که رسول صلی الله علیه وآله وسلم آن اشتر را بمن بخشید
ببدر حاضر آمد وباحد حاضر آمد وبحدیبیه حاضر آمد ورسول صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بمن بخشید من میداشتم
او را تا پیر شد تا بعهد عمر خطاب پیش وی شدم گفتم چه گوئی شیخی را که ببدر واحد وحدیبیه با ما بود وامروز
از وی کاری نمی آید گفت که آن کیست گفتم این اشتر رسول است آنرا از من بخرید بهای گران وآزاد کرد وکس
را بروی دستی نبود تو خریده خدای وامید است که آزاد کرده وی باشی همانا در دنیا شیطان را بر تو راهی
نباشد ودر آخرة هر کس که چیزی خرد بعیب واو عالم بود شرعا وی را با آن عیب رد نتوان کرد چون علام
الغیوب ترا با سایر العیوب بخرید بگناهت رد نکند تا در بندگی او بمانی که ترا بندگی بهتر از آزادی دیگران
آزادم مکن ز بندگی هیچ مرا کین بندگی از هزار آزادی به هر که بنده بخرد واو را بنام آزادی بخواند نزدیک
بعضی فقها آزاد شود حق تعالی ترا بخرید واو را نام مومن است وترا مومن خواند امید آنست که هم نام خود را
از آتش دوزخ آزاد کند نفس ومالت از تو بخرید تا ترا با مردم خصومت نکنی نگوئی که مالی وحالی واحوالی
وجالی وفی ارتقاء المنازل جلالی برای آنکه کس برای مال دیگران با کسی خصومت نکند تا ازین درد سر مسلم باشی
وبر مردمان عزیز ومکرم باشی نفس ومالت بخرید تا از هر دو برای تو مانی ودل بدل برو ناز کنی هر که او بنده
خرد وبنده را مالی باشد بنده ومال سید را باشد مگر که سید مال به بنده رها کند یا بنده آزاد شود حق تعالی
میگوید مال تو رها کردم مرا بدان حاجت نیست وما تنفقوا من خیر فلانفسکم مال را خوار دار که ترا است ونفس را عزیز
دار که آن مرا است عبدی عبدی انت لی وهر که بنده خرد واو را کار فرماید وی را اجرة نیاید کرم او نگر که بنده
خود بمال خود بخرید آنگه او را کاری فرمود وگفت که ای بنده من مزدت بر منست انا لا نضیع اجر من احسن عملا
هر که بنده خرد آن بنده را عاقبت یا باز فروشد چون محتاج باشد یا آزاد کند اگر کریم باشد تا آزاد کند
اگر کریم باشد حاجت بر من روا نیست تا بفروشم ومن اکرم الاکرمین ام چه منع کند مرا از آن که ترا آزاد کنم مخلوقان
که بندگان خرند برای آن خرند تا ایشانرا نگاه دارند من ترا برای آن خریدم تا نگاهت دارم کل وی بدون
حالة الحیوة لرجالة در سایر احوالت نگاه دارم اگر در خواب باشی واگر بیدار قل من یکلوکم باللیل والنهار

یا نا یبا الجلیل یحرسه من کل سوء بدنت فی الظلم عادت جنان رفته است که هر که بنده خرد و فرزندی
و وارثی ندارد چیزی که دارد بنام وی کند صورت حال من با تو اینست تو بنده منی و مرا زن و فرزند نیست
هر چه مراست بحکم تو است الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون هر که بنده خرد پرستار چون از وی
بار گرفت شرعا فروختن الا امانت با امانت حلیه تر است بیع تر تو حرامست امین باش که از ملکیت
خودت بیرون نکنم انگه بار دارد تا باز نهند و ندانند که عمل حقیقی بوده است مادر فرزندش نخوانند تو نیز الکاه
بدین مشابت باش که برین بمانی امانت که داری نگاهداری و در وی خیانت مکن تا در زمره اصحاب لا یحب
الخائنین در نباشی چه اگر چنین نکنی هر چه کرده باشی که صورت فرمان برداری دارد بمعنی بی فرمانی بود یک زره
باو عدل نفرستم تا چون خرمن کاه جای آب نباشد آنرا در آتش ریزد وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه
هبا منثورا قوله بان لهم الجنة یعنی خدا یتعالی جان و سر و مال مومنانرا با انگه بهشت ایشانرا باشد زهی
بیعی که خدای تعالی با مومنان کرد در بهای جان مومنان کرد هیچ چیز نپسندند جز بهشت در خبر است که
اعرابی بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم بگذشت و رسول صلی الله علیه وآله وسلم آیه میخواند گفت این کلام
کیست گفتند که کلام خدای است گفت بیع الله مربح لا نقیله ولا نستقیله بیعی سودمندست هرگز این را اقالت
واستقالت نکنم انگه با رسول صلی الله علیه وسلم بغزاة رفت و بازگشت تا انگه شهید شد اصمعی گفت که امام
جعفر صادق رضی الله عنه گفتی که دون همت تو خود را نمی شناسی نگر تا خویشتن را جز به بهشت نفروش
که بهای تو بهشت است بان لهم الجنة من یشتری قبة فی الخلد عالیه فی ظل طوبی رفیعات مبانیها دلها
المصطفی والله بایعها ممن اراد وجبرئیل منادیها یقاتلون فی سبیل الله در راه خدای وعده است که خدای
داده است مجاهدانرا وعده ثابت ولازم در توریه وانجیل است چنانکه در قرآن و این وعده مشتمل است بر
ثواب بر یقتلون که قتال کنند و کشند و عوض بر یقتلون که نیز ایشان کشته شوند زجاج گفت که آیه را
دلیل است بران که جهاد واجب بوده است بر قوم موسی و عیسی علیهما السلام چنانکه بر امت محمد واجب است
صلی الله علیه وسلم آنگه گفت که کیست وفا کننده بعهد و وعد خویش از خدایتعالی یعنی هیچکس از و وفا کننده تر نیست
از بهر انگه خلف وعد قبیح است و انگه کریم و مستغنی بود بران اقدام نکند فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم
نیکو بیعی است که کرده اید خوش دل و شادان باشید باین مبایعت که کرده اید فانی را بباقی فروخته اید
و زایل را بدایم عوض کرده اید و اینست فلاحی عظیم و ظفری بزرگوار که یافته اید التائبون العابدون
الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون
لحدود الله وبشر المؤمنین ۝ انگه صفت مومنان کرد و مدح و ثنای ایشان گفت و گفت که این مومنان توبه

کنند کان وبادر کاه من آیند کان اند وعبادة وطاعت وبندکی بجای آرند کان آنها که حمد وثنا وستایش
میکویند وشکر نعمت من کذارند روزه دارند کان اند وسیاحت روزه ست چنانکه پیغمبر صلوات الله
وسلامه علیه کفته ست که سیاحت امتی الصوم سیاحت امت من روزه باشد چنانکه زهد وعبادة امت
سلف آن بود که در زمین رفتند وبرای آن روزه دار را سایح خوانند که در خبر ست که فردا قیامت هر کسی را
در بهشت جای باشد معین مکر روزه دار را که خدای تعالی اورا که کوید در بهشت میکرد وسیاحت میکن
تا آنجا که ترا خوش آید فزود ای سایحان طالبان علم اند که در طلب علم سیاحت کنند واز جای بجای روند
وعلم از اهل علم طلب دارند واین مومنان رکوع کنند کان باشند بروزه روزه دارند وبشب بنماز قیام
نمایند امر معروف کنند بنیکوی وطاعت فرمایند واز ناشایست ومعصیت باز دارند وبشب بنماز قیام نمایند
امر معروف وبر حدود خدای از اوامر ونواهی وفرایض محافظت کنند ای محمد این مومنانرا بشارة ده وشادان کن دان
بالا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ما كان للنبي والذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين
ولو كانوا أولي قربى من بعد ما تبين لهم أنهم أصحاب الجحيم وما كان استغفار إبراهيم لأبيه إلا عن
موعدة وعدها إياه فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه إن إبراهيم لأواه حليم مفسران چنین کویند
که چون ابوطالب را وفات نزدیک آمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم ببالین او آمد وکفت یا عم انک اعظم الناس
علی حقا ای عم در همه جهان آن حق که ترا بر منست هیچکس را نیست وحق تو بر من از حق پدرم بیشترست مرا بکلمه
شهادت یاری ده یعنی کلمه شهادة ابوجهل وعبد الله امیه حاضر بودند کفتند که ترغب عن ملة عبد المطلب بروایتی
دیکر عن ملت ابراهیم کفت انا علی دین عبد المطلب ودین ابراهیم نه ما همیشه از تو شنیدیم که تو کفتی که من بر ملت
ابراهیم ام کفت امروز نیز همین میکویم که من بر ملت ابراهیم ام رسول صلی الله علیه وسلم لاجرم برای تو استغفار
کنم رسول صلی الله علیه وآله وسلم استغفار میکرد این آیة آمد واین روایة باطل ست از آنجا که باتفاق این سورة
باخر عمر رسول آمد وابوطالب در ابتداء اسلام فرمان یافته بود دیکر آنکه اکر این درست باشد دلیل ایمان ابوطالب
کند دلیل کفرش برای آنکه کفت من بر دین عبد المطلب ام وعبد المطلب نزدیک ما مسلمان بوده ست ودر اخبار
ما ومخالفان آنست که او مسلمان بوده ست نه در حدیث ابرهه وصیاح ست که عبد المطلب نزدیک وی رفت برای
شفاعت اشتران خویش وکفت ای ملک بفرمای تا اشتران من باز دهند او کفت که من پنداشتم که تو عقلی داری
من بالشکری کران وپیلان روان آمده ام تا خانه که شرف شما قدیما وحدیثا در آن ست خراب کنم تو اشتر چند
کر کین سخن میکوئی کفت که مرا با اشتر خود کارست وخانه را خداوندی نکاه دارست ان للبیت ربا یحفظه این حدیث
مومنی موحد ست نه حدیث مشرکی ملحد دیکر آنکه کفت که من بر ملت ابراهیم ام آنکس که بر ملت ابراهیم باشد

چگونه کافر بود رسول را میفرماید واتبع ملت ابراهیم واز یوسف حکایة انست واتبعت ملت آبائی ابراهیم

دیگر آنکه روایة کردند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم استغفار میکرد واین جمله دلایل ست بر ایمان او و برای آنکه

رسول قبله وقدوه اهل علم ست در علوم دین چگونه روا باشد که وی این مایه نداند که برای مشرکان مصر استغفار

میکرد جمعی که ایمان ابوطالب بر ایشان پوشیده بند اشتند که برای مشرکی استغفار میکند ایشان نیز برای مشرکان

استغفار کردند خدای تعالی این آیة فرستاد و ایشان را بر طن خطا بر رسول خدای تنبیه کرد و گفت که ابو طالب

کمان بد مبرید که او مشرک نبود و رسول برای مشرکی استغفار نکند ما کان للنبی پیغمبر را نباشد و نرسد و نه مومنان را

که ایشان برای مشرکان استغفار کنند و آمرزش خواهند واگرچه این مشرکان خویشاوندان ایشان باشند

پس از آنکه پیغمبر را و مومنان را ظاهر شده باشد و دانسته باشند که ایشان اهل دوزخ اند از آنکه بر شرک و کفر

مرده باشند انگه حدیث ابراهیم پیغمبر کرد و بیان آنکه بچه علت و سبب استغفار کرد پدرش را یعنی عمش را

آزر گفت که نبود استغفار ابراهیم برای عمش آزر الا از بهر وعده که ویرا داده بود بایمان و آن آن بود که ابراهیم

او را دعوت کرد او وعده داد ابراهیم را و گفت که ایمان خواهم آوردن پس استغفار مشروط بوده باشد بشرط

ایمان وچنین گفته باشد که واغفر لابی اذا امن و روایتی دیگر آنست که او اظهار ایمان کرد و گفت که من مومنم

ابراهیم برای استغفار کرد و گفت واغفر لابی انه کان من الضالین بیامرز پدرم را که او از جمله ضالان است

و دلیل بر آنکه آن وعده اظهار ایمان بود و او در ظاهر ایمان آورده اند آنست که گفت فلما تبین له چون ظاهر

شد او را که دشمن ست و اظهار ایمان او نفاق ست از وی تبرا کرد و بیزار شد و این علم ابراهیم را در دین بود

بعضی مفسران گفته اند که چون روز قیامت باشد که او پندارد که عمش مومن بوده ست و آن وعده او حق بوده درآید

و گوید اللهم ابی اللهم ابی حق تعالی گوید که ویرا بیارید او را بر صورتی کفتاری بیارند گوید که این کیست گویند این عم

تو است آزر بت تراش و او بر کفر مرده و با تو دروغ گفت منافق بود عند آن حال ابراهیم از وی تبرا کند

ان ابراهیم لاواه حلیم ابراهیم بسیار اوه کننده بود از ترس خدای و عظیم بردبار بود انس مالک روایت کند

که زنی بنزدیک رسول صلی الله علیه وسلم آمد و سخنی گفت که رسول را از آن کراهتی بود عمر بانگ بروی زد رسول

صلی الله علیه وآله وسلم گفت دعها فانها اواهة گفتند که اواه چه باشد گفت خاشع باشد

گفت اواه آن باشد که چون ذکر دوزخ شنود آه کند و آن باشد که ذکر خدای بسیار کند روایة کردند که مردی

بود که ذکر خدای بسیار کردی و روزگار خود مستغرق تسبیح و تهلیل گردانیده بود حدیث او پیش رسول کردند گفت

او مردی اواه و اواه کس باشد که قرآن بسیار خواند ابن عباس گفت در عهد رسول صلی الله علیه وآله وسلم مردی

که قرآن بسیار خواند او را وفات رسید رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر و نماز کرد و او را دفن کرد آنگه گفت

رحمک الله انک کنت اواها وکفته اند آن باشد که آواز بلند بردارد بذکر خدا ودعا وقرآن درمیان آه
بسیار بکوید در خبرست که ابراهیم علیه السلام بسیار کفتی آه من النار قبل ان لا ینفع آه آه از آتش دوزخ پیش
ازانکه آه سود ندارد وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ مجاهد کفت که چون
خدایتعالی مسلمانرا نهی کرد ازان که برای کافران استغفار کنند انانکه پیش ازین استغفار کرده بودند کفتند یا رسول الله
پس حکم ما چیست که ما ندانستیم که استغفار شاید کردن خدایتعالی این آیة فرستاد وکفت که خدایتعالی حکم نکند ونام
بنرد کروهی را بضلالت پس ازانکه ایشانرا توفیق هدایت کرد وایمان داد وبا ایشان الطاف کرد وایشان
عندان اختیار ایمان وطاعت کردند تا انکه بیان کند ایشانرا واجبست ازان اجتناب کردن آیة اکرچه
خاص ست در استغفار برای مشرکان اما عامست برای جمله معاصی مقاتل کلبی کفتند که چون خدایتعالی
باحکامی فرمود از فرایض ومسلمانان آنرا یاد کرفتند وکار بستند چون غایب شدند مصلحت متغیر شد آنرا
نسخ کرد چون باز آمدند صحابه را دیدند که برخلاف آن عمل میکردند کفتند یا رسول الله حکم ما چیست در انکه عمل
کردیم وندانستیم که منسوخ است خدای تعالی این آیة فرستاد وکفت که خدایتعالی ابطال عمل قومی نکند که
ایشان بر منسوخ عمل کرده باشند از سر نادانی نه بقصد تا انکه بیان کند برای ایشان احکام ناسخ را وآنچه
ایشانرا ازان پرهیز باید کرد وخدای بهمه چیزی عالم ست آنچه مصالح دران باشد آنرا بیان کند واین مفوض است
بحکم وعلم خدای ازانجا که ملک آسمان وزمین اوراست خلقا وایجادا حکما وتغیرا پس سیاست وتدبیر اورا سد
وتصرف برحقیقی اورا باشد اوست قادر بدان که مرده زنده کرداند وزنده را بمیراند وشما را که خلقان آید بخیر او یاری
ویاوری نیست متولی کار شما اولیتر بشما اوست لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي
سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ میکوید که باز کشت
وبا سر رحمت ورافت خدای تعالی بر پیغمبر ومهاجر وانصار وتوبه ایشان قبول کرد از پیغمبر در وجود نیامد چیزی که موجب
توبه باشد اما ابتدا بنام او از بهر آن کرد که او سبب توبه مهاجر وانصار بود وتوبه پیغمبران از کناه نباشد برای انکه
ایشان از کناهها صغیره وکبیره معصوم اند توبه ایشان بر سبیل خشوع وانقطاع باشد با خدای واز رضا رضی الله عنه
روایتست لقد تاب الله علی بالنبی علی المهاجرین والانصار خدایتعالی بسبب پیغمبر توبه مهاجر وانصار قبول کرد وبر ایشان
رحمت کرد از مهاجر وانصار که متابع پیغمبر بودند در ساعت دشواری وتنکی طعام وشراب ونایافت چهارپایی در غزاة
تبوک جابر عبد الله انصاری کفت که ایشانرا سه عسرة بود عسرة آب وعسرة زاد وعسرة چهارپایی خستکی وماندکی
ونابودن چهارپایی تا بحدی بود که ده مرد را یک اشتر بود که بنوبت بر نشستندی وزاد ایشان وخرما بود ورغن کاو

وطعم بکیرداینده یک خرما از مزاد بکرفتندی و مردی در دهن نهادی و یک دوبار بمزیدی و بصاحبش داد تا هر ده بکیرداینیدی آنکه با استخوان آمده بودی آنکه جرعه آب بر سر آن باز خوردندی ابن عباس گفت که پی آپی صحابه بجای رسیده بود که روزی بمنزل فرو آمده بودیم کرما کاهی بود تشنگی بر ما غالب شد چنانکه نزدیک بود که نفس ما منقطع شود مردی بود که اشتر را میکشت وابی و تری که در شکم بود میخورد صحابه نزدیک رسول آمدند و گفتند که ما از تشنگی هلاک شدیم دعا کن تا خدای تعالی ما را آبی دهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست برداشت و دعا کرد بارانی عظیم و سیلی بسیار درآمد ما آب خوردیم و آب برداشتیم چون از لشکرگاه بیرون آمدیم همه زمین خشک یافتیم و باران جز در لشکرگاه نبود و این پس ازان بود که نزدیک گشته بود که دلهای جمعی بجنبد و بگردد ازان که بر ایمان و اتباع رسول ثابت باشند و اینها آنان بودند که در ساعت عسرة سختی از بی زادی و بی برگی ایشان را رنج رسید و نزدیک بود که دل ایشان از راه حق میل کند و برگردد حق سبحانه و تعالی ایشان را بتوفیق و لطف و مدد کرد تا ثبات کردند و توبه ایشان بپذیرفت چون توبه چون توبه کردند ازان خطرات و وساوس او ست آن خدای که بر بندگان خویش رحیم و مهربان است گفته اند که ابو خیثمه از رسول باز استاد در غزاة تبوک ده روز یکروز گرمگاه درآمد زنان او جای رفته بودند و آب زده و جامه افکنده و آب سر نهاده و طعامی ساخته و زنانش بخدمت او استاده گفت من روا دارم و آب زده و جامه افکنده
و آب سر نهاده و طعامی ساخته و زنانش بخدمت او استاده گفت من روا دارم که اینجا بنشینم با خنیجال و رسول خدای با صحابه با سلاح در گرما و سرما و رنجه و بی برگی اند و الله که من با این زنان حدیث نکنم تا آنکه که از پس رسول نروم اشتر پیش آورد و زادی برداشت و از پس رسول برفت تا که بتبوک رسید مردم چون بدیدند گفتند یا رسول الله از راه سواری می آید رسول صلی الله علیه و آله و سلم کن اباخیثمه ابو خیثمه پیش رسول آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که چگونه بود که باز استادی و آنکه بیامدی وی آنچه رفته بود حکایه کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت پس ازانکه دل گروهی چون ابو خیثمه و مانند او از جماعتی که از صحبت رسول باز استادند نزدیک بود که بگردد حق سبحانه و تعالی ایشانرا توفیق داد تا برفتند و رضا رسول صلی الله علیه و سلم حاصل کردند وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ حق سبحانه و تعالی میگوید که رااا سه شخص که ایشان تخلف کردند و الکا آمدن بغزاة تبوک باز استادند با قبول توبه ایشان تاخیر کردند و باز پس داشتند پس ازان که توبه دیگران قبول کردند تا که ایشان از حیرت و شرمندگی در کار خویش چنان شدند که زمینی بدین فراخی بر ایشان تنگ شد خود را هیچ جای قرارگاهی نیافتند و دل ایشان از غم و اندوه بر ایشان تنگ گشت و یقین بدانستند که ایشانرا بجز از خدای تعالی هیچ ملجاء و پناه گاهی نیست و گریزی از خشم خدای الا آنکه با درگاه او گریزند

وپناه باو می دهند پس از آن که حال ایشان چنین شد خدای تعالی برحمت خود با ایشان گشت وایشانرا توفیق داد ولطف
کرد تا اختیار توبه کردند واگر در مستقبل ایام از ایشان وامثال ایشان گناهی در وجود آید توبه کنند وتوبه ایشان بپذیرند
که اوست آن خدای که توبه پذیرنده تا یبان وبخشاینده بندگان است این سه کس که ذکر ایشان کرد کعب بن مالک
بود ومرارة بن الربیع وهلال بن امیه کعب گفت که من در هیچ غزوه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم تخلف نکردم چون
غزات تبوک بود رسول ساز رفتن میکرد که ما گرم بود وهنگام میوه مراوقت خوش می آمد ومیوه وسایه عزم داشتم
که بروم دواشتررا ساز راست کردم وچیزی دیگر می بایست که بدست نبود میگفتم که امروز وفردا بخرم تا که رسول صلی الله
علیه وآله وسلم برفت من ومرارة بن الربیع وهلال بماندم مرا پشیمانی سخت پدید آمد از آنجا که در جمله مدینه جز زنان وکودکان
وبیماران وجمعی منافقان کس دیگر نمانده بود وچون مردم با رسول بسیار بودند نظر وی بهر یکی نمیرسید مرا یاد نکرد
تا که بتبوک رسید گفت ما فعل کعب بن مالک یکی گفت که اورا از آمدن تنعم منع کرد وخویشتن داری معاذ گفت
خلاف آنست که تو میگوئی ما از و الا خیر ندانیم چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم غزاة تبوک تمام کرد وروی با مدینه
نهاد با خود اندیشه کردم که چه وجه عذر آورم گفتم بهتر از آن نیست که راست گویم چون رسول بمدینه آمد اول بمسجد رفت
ودو رکعت نماز بگذارد وعادة او این بودی آنها که نرفته بودند هر یکی می آمدند وعذری بدروغ می آوردند ورسول قبول
میکرد وبرای ایشان استغفار میکرد من در پیش رسول شدم در روی من تبسمی کرد با خشم وگفت نه چهار پای خریده
بود تا پای گفتم یا رسول الله با تو جز راست نتوان گفت مرا هیچ عذر نبود تقصیر کردم ودر آمدن کاهلی کردم وامید
میدارم که بسبب راست گفتن من خدای توبه من قبول کند مرا عفو کند رسول صلی الله علیه وآله وسلم روی بقوم خود
کرد وگفت که این مرد راست گفت آنگه مرا گفت که برخیز وبرو تا خدای ترا در توجه حکم باشد برخواستم واز مسجد بیرون
آمدم وقومی روی در من نهادند ومرا ملامت کردند تا عذر نخواستی تا از تو قبول کردی وبرای تو نیز استغفار کردی من
گفتم اگر دروغ گفتمی امید نجاتی نداشتمی راست گفتن اولی تر بود واز آنجا برفتم رسول صلی الله علیه وسلم صحابه را
گفت که با ایشان سخن نگوئید واختلاط مکنید هیچکس گرد ما نگشت وبا ما سخن نگفت وجواب سخن ما نداد ودلتنگ
شدیم وچنان دانستیم که جهان تاریک ومتغیر است وچنان پنداشتیم که خانها ومنازل ما نه آنست که بود ومن در
مسجد شدم بنماز رسول بگوشه چشم باز نگریست وروی از من بگردانید وزنان از ما هجرت کردند ویاران ما
از ما دور شدند وما در دل تنگی وجزع وگریه ماندیم تا من شبی برخواستم وبباغ سرای پسر عم فرو شدم وبروی سلام
کردم جواب نداد چندان کردم با من سخن نگفت گفتم بخدای بر تو سوگند میدهم که تو نمیدانی که من خدا ورسول
خدایرا دوست دارم جواب نداد تا آخر گفت که خدا بهتر داند از آنجا بیرون آمدم روز دیگر در بازار مدینه نشسته
بودم مردی ترسا در بازار آمد وگفت کعب بن مالک کدام است اورا بمن راه نمودند بیامد ونامه بمن داد از آن

ملک بن غسان دران نوشته بود که چنین شنیدم که صاحب تو ترا جفا کرده است و برانده و چون تو مرد ضایع نه پیش
من آی تا آنچه مراد تو باشد حاصل کرد و گفتم که این تمامی محنت است و این نامه را بسوختم چون چهل روز برآمد رسول
مرا گفت از زن دور شو گفتم یا رسول الله طلاقش دهم گفت نه ولیکن با وی نزدیکی مکن من بخانه رفتم و اورا
گفتم که برخیز و بخانه رو و آن دو کس را نیز هم این فرمود و زن هلال پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله او مردی
پیر است و بزنان احتیاج ندارد اما از خدمت کاری گزیرش نباشد دستور باش تا اورا خدمت کنم گفت که روا
باشد بدین کار صد و پنجاه روز بگذشت بر بام سرای خویش نماز بامداد میکردم از سر کوه تبلیغ ندای شنیدم
که بشارت داد ترا ای کعب من بسجده اندر افتادم و دانستم که خدای تعالی فرستاده است همان ساعت سواری
می ساخت و بشارت می آورد من آن جامها که داشتم باو دادم و برخاستم و بمسجد رفتم چو از در مسجد در رفتم ابو طلحه
برخاست و مرا در کنار گرفت و گفت مبارک باد که خدای تعالی توبهٔ شما قبول کرد من بیامدم و بر رسول سلام کردم
و روی رسول از بشر و بشاشت روشنائی میداد مرا گفت که بشارت باد به بهترین روزی که در عمر تو بوده تا
از مادر بزاده گفتم یا رسول الله من عندک ام من عند الله وی گفت بلک از نزدیک خدای و این آیه برخواند
لقد تاب الله تا اینجا که وکونوا مع الصادقین من گفتم یا رسول الله از توبه من آن باد که من عهد میکنم که جز راست نگویم
و از جمله مال خود بیرون آیم و صدقه کنم گفت نباید که بعضی بده و بعضی باز گیر خدای تعالی ببرکت صدق من
و صدق آن دو یار من مارا توبه کرامت کرد و قبول کرد امید چنانست که در باقی عمر مارا از مخالفت و دروغ
گفتن نگاه دارد از آنکه دروغ گویم پس این سه کس اینها بودند که از رسول تخلف کردند نه از سر نفاق ولیکن از سر
تکاسل و توانائی آنگه حق تعالی خطاب کرد و گفت ای مومنان از خدای بترسید و با صادقان و راست گویان
باشید تا مراد باین صادق کیست نافع گفت که محمد است و آل محمد و از محمد باقر رضی الله عنه روایه کرده اند کلبی
از ابن عباس روایه کرد که علی بن ابی طالب است و فرزندانش از آیه که صادق اند در دین خدای بگفتار و کردار
و ثبات و بعضی دیگر گفتند که مراد انانند که درین آیه ذکر ایشان کرده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله فمنهم
من قضی نحبه عبیده بن حارث بود و حمزه بن عبد المطلب ومنهم من ینتظر علی بن ابی طالب بود ابن جریج گفت
که مهاجران اند لقوله تعالی للفقراء المهاجرین الی قوله هم الصادقون در خبر است که لا یزال العبد یصدق حتی یکتب
عند الله صدیقا همیشه بنده راست گوید تا آنگه که نام وی در جریدهٔ صدیقان نویسند و هم چنین گوید تا چندان
دروغ گوید که نام وی در جریده دروغ زنان نویسند و پیغمبر میگوید علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر والبر
یهدی الی الجنة راست گوید که راستی ببر رساند و به بهشت راه نماید و دور باشید از دروغ که دروغ بفجور راه
نماید و فجور بدوزخ رساند در خبر است که روزی ابوذر غفاری حدیثی از رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایه کرد جمعی ویرا

تصدیق نمیکردند چون رسول صلی الله علیه وسلم در آمد شکایت با رسول کرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت ما اظلت

الخضراء ولا اقلت الغبراء علی اصدق لهجة من ابی ذر او درین سخن بود که امیر المومنین علی رضی الله عنه از در مسجد

در آمد رسول صلی الله علیه وسلم گفت الا هذا الرجل المقبل فانه الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم ما کان لاهل

المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه ذلک بانهم لا یصیبهم

ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطؤن موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به

عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب لهم

لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون ظاهر این کلام خبرست ومعنی وی نهی ست مومنان اهل مدینه را وغیر ایشان

را از آن که از رسول صلی الله علیه وآله وسلم تخلف نماید میگوید که نباشد و نرسد و روا نبود اهل را و آنانرا که پیرامن

مدینه باشند از اعراب جهینه ومزینه واسلم واشجع وبنی غفار که از پیغامبر صلوات الله وسلامه علیه باز ایستند

در غزواتی که رود و نه آنک رغبت نمایند بخویشتن وتن وجان خود از تن او که خود را نگاه دارند وتن وجان

خود فدای تن وجان رسول نکرده انند بلکه واجب باشد بر ایشان در هر غزوه ای از غزوات که پیغمبر رود رفتن

با وی وتن وجان ومال خود را فدا کردن ذلک بانهم واین وجوب ایشانرا آنست که چون ایشان بروند هیچ

چیز بایشان نرسد از تشنگی و رنجه راه وگرسنگی در راه خدای وجهاد با مشرکان وپای بر هیچ ننهند وهیچ قدمی

بر ندارند که در آن کافرانرا غیظی وخشمی باشد ونیابند از دشمنان یافتن از کشتن وغارت کردن وسبی کردن

الا که بهر چیزی از آن ایشانرا حسنه وعملی صالح وکرداری نیکی نویسند وایشان درین آنچه کنند نیکوکار باشند

وخدای مزد نیکوکاران ضایع نگرداند در حکم این آیة مفسرانرا خلافست قتاده گفت که خاص ست برسول

صلی الله علیه وآله وسلم که چون او بنفس خود بجهاد رفتی هیچکس را نبودی که تخلف کردی اما آنانکه بعد از و بودند

از ائمه واجب نباشد بر جمله مسلمانان مساعدة کردن بلکه چون بعضی بر آن قیام کنند از دیگران بیفتد اوزاعی وابو جابر

وجمعی گفتند که آیة عامست ابن زید گفت این آنگاه بود که در مسلمانان قلتی بود چون مسلمانان بسیار شدند آیة

منسوخ شد بقوله وما کان المومنون لینفروا کافة واین قول صحیح است از آنجا که درست شد که جهاد از فروض

کفایات ست که اگر منسوخ نبودی از فروض عیان بودی آنگه گفت ولا ینفقون ای ونفقه هیچ نفقه نکنند از خرد وبزرگ

واندک وبسیار در جهاد وهیچ راه نروند وقطع هیچ وادی نکنند در رفتن بجهاد دشمنان وهیچ قدم بر ندارند الا که آنرا

از بهر ایشان بنویسند تا خدای تعالی بوقت جزا ایشانرا بدان پاداشت دهد بهتر ونیکوتر از آنچه کرده باشند امیر المومنین

وابو الدردا وابو هریرة روایة کردند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت هر که او نفقه فرستد برای غازیان

واو در خانه نشسته بود بهر درمی هفتصد درم بنویسند او را که وهر که او بنفس خود غزا کند بهر درمی که در آن خرج

کند خدای تعالی او را روز قیامت بهر درمی هفتصد هزار درم عوض بدهد انگه این آیه برخوان والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا

إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ۝ ابن عباس گفت چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بغزو رفتی هیچکس باز نا ستادی

الا معذوران واصحاب بلایا منافقان چون خدای تعالی آیه فرستاد وعیب ونفاق ایشان آشکارا کرد مسلمانان

گفتند که ما ازین پس هرگز باز نه ایستیم اگر رسول رود واگر لشکر فرستد چون رسول صلی الله علیه وسلم لشکری نامزد

کردی جمله مسلمانان گفتندی بیرون رفتندی ورسول صلی الله علیه وسلم را تنها رها کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد

وگفت که مومنان نباید که جمله بروند ورسول را صلی الله علیه وآله وسلم تنها رها کنند چرا ان گروهی طایفه نبودند وگروهی با رسول

مقام نکنند تا ازو علم فقه آموزند وقوم خود را که رفته باشند چون باز آیند از غزا فقه بیاموزند ووعظ وزجر کنند ایشانرا

کلبی گفت که آیت در بنی اسرائیل آمد که ایشانرا قحطی عظیم رسید برخاستند بازنان وکودکان با مدینه آمدند وگفتند

که ما آمدیم تا از رسول فقه آموزیم نرخهای گران کردند وراهها پلید میداشتند خدای تعالی آیه فرستاد که نیکو کردند

چرا از هر گروهی طایفه وجماعتی نرفتند تا در دین اسلام فقه وشریعت بیاموزند وچون بانزدیک قوم خود روند ایشانرا

بیم کنند وخبر دهند از آنچه خدای ورسول گفته است تا ایشان حذر کنند از معاصی وا دلیل است بران که طلب علم

فریضه است واگر ممکن نشود که جمله بروند در طلب علم بعضی بروند وعلم بیاموزند وباز آیند بقوم خود آموزند که اگر ممکن باشد

که همه بروند واجب بود لقوله طلب العلم فریضة علی کل مسلم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا

فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۝ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ

آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ۝ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ

كَافِرُونَ ای مومنان وای گرویدگان قتال کنید وجهاد با انان که بشما نزدیک اند از کافران ومتعلق اند بشما از خویشان

وهمسایگان ونزدیکان وباید که ایشان درشتی کنید ودر شما درشتی یابند ورفق ونرمی نه بینند وبدانید که خدای تعالی

با پرهیزکاران ومتقیان است آیه را دلیل است بران که قتال با جمله کافران واجب است وابتدا بکسی باید کرد که نزدیکتر

بود چنانکه گفت وانذر عشیرتک الاقربین ابتدا بقوم خویش کرد وگفته اند که مراد باین کافران قریضه ونظیر وفدک وخیبر اند

واین نیکو نیست برای انکه سوره در سنه تسع نازل شد ورسول از کار ایشان پرداخته بود انگه گفت که چون سورتی

نازل شود از جمله منافقان کس باشد که گوید یعنی منافقان یکدیگر را گویند که کیست از شما که باین سورة ایمان آورد در زیادت

گردانید واین بر سبیل تهکم وسخریه گویند یعنی ما را بنزول این سورة هیچ ایمان در نیفزود حق تعالی بجواب ایشان گفت چه

اگر در ایمان شما در نیفزود اما در ایمان مومنان بیفزود وایشان بنزول این سورة شادمانه وخوشدل اند واما انانکه

در دل ایشان شکی ونفاقی است این سورة کفر بر کفر ایشان بیفزود ودر دل ایشان کفر ونفاق بود بتجدید وحی ونزول

سورة آن کفر ایشان زیادة و مستحکم شد و ایشان بمردند وهمه کافر بودند تا ایمان زیادة و نقصان پذیرد یا نه سلف بوده اند و اصحاب روایت کرده اند و حدیث رسول صلی الله علیه وآله وسلم لو وزن ایمان علی بایمان اهل الارض لرجح ایمان علی و از امیر المومنین علی روایت کرده اند که گفت الایمان یبد و لمظة بیضاء فی القلب فکلما ازداد الایمان عظما ازداد ذلک البیاض حتی یبیض القلب کله و ان النفاق و لمظة سوداء فکلما ازداد النفاق ازداد ذلک السواد حتی یسود القلب کله انگه گفت بخدای که اگر دل مومن بشکافی سفید یابی و اگر دل منافق بشکافی سیاه یابی این روایة است اما حقیقتی زیادتی ایمان زیادتی ادله و طرایق باشد در هر دلیل که نظر کنید علم بدا ولی حاصل میشود و ایمان بناقص روا باشد از انکه ایمان عبارت است از جملهٔ علوم توحید و عدل و نبوت و امامت و وعد و وعید این همه تا مجتمع نشود آنرا ایمان نخوانند پس بعضی ازین علوم ایمان نباشد و اگر علم باشد أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ این منافقان نمی بینند و نمی دانند و اعتبار نمیگیرند از انکه هیچ سال بر ایشان بر نمی گذرد که ایشانرا یکبار و دوبار امتحان و ابتلا می کنند بانواع بیماری و اوجاع و شدة سختی و قحط و رسوای و فضیحت باظهار و نفاق و انگه ایشان باز نمی گردند و توبه نمی کنند و متعظ نمی گردند و در ایات و غیر و امثال تفکر و اندیشه بخاطر نمی آورند و چون سورتی فرو آید ایشان بچشم بایکدیگر نگرند و بابرو اشارة کنند از انکار وحی که در دل ایشان باشد و بایکدیگر گویند که هیچکس از مسلمانان شمارا می بینند یعنی هیچکس را از مومنان بما نظری هست که اگر باشد بنشینند و بر جای بباشند و اگر مسلمانانرا بایشان نظر نبود برخیزند و بروند تا آنرا نباید شنیدن از ترس آن که منادا که در حق ایشان بوده پس ایشان بازگشتند که خدای دلهاشانرا بگردانا داز رحمت خویش و از انچه در دل مومنان است از انشراح صدر بعقوبة آن که ایشان اندیشه نمی کنند و آنچه واجب است بر ایشان نمیدانند لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ بدرستی که آمد بشما پیغمبری هم از شما نه مجهول که شما ویرا نشناسید و حسب و نسب او ندانید و اصل و شرف و دیانت و امانت او شمارا معلوم نباشد او از عرب است و از فرزندان اسمعیل است ابن عباس گفت در عرب هیچ قبیله نیست که وی در نسب رسول نیفتد از مضری و ربیعی و یمانی صادق رضی الله عنه گفت که او لادت جاهلیت هیچ بوی نرسید یعنی از پدران او هیچ کافر نبوده اند در اخبار آمده است که پدران او بعضی انبیا بودند و بعضی اوصیا بودند و بعضی ملوک و رسول و فاطمهٔ زهرا رضی الله عنها من انفَسکم خواندند یعنی پیغمبری بشما آمده از محتشم ترین و نفیس ترین شما قتاده گفت او را از شریف ترین ایشان کرد تا حسد نبرند بر و نبوة عزیز علیه سخت است بر وی و دشوار است کفر و ضلالت و در عذاب افتادن شما حریص است بر اصلاح حال و هدایت و ایمان شما

مهربان و بخشاینده ست بر مومنان یحیی بن صعد گفت که عمر خطاب هر کسی که آیتی آوردی از قران ثبت نکردی
تا دو گواه گواهی ندادی مگر این دو آیت مردی بیاورد چون بیاورد بنوشت و گفت گواه نمی خواهم کان والله کذلک
بخدایی که رسول خدای چنین بود گفته اند که این آخر آیتی ست از قرآن که فرود آمد و این سورة و آخرین سورتی
که بیک بار فرود آمد آورده اند که مردی صالح رسول را صلی علیه وآله وسلم بخواب دید که نشسته بود و جمعی صحابه با وی
نشسته بودند مردی از جملهٔ آشنایان درآمد و خواست تا بنشیند رسول صلی الله علیه وآله وسلم دست او گرفت
و بر بالای صحابه نشاند گفتند یا رسول الله این کیست که او را رفعت دادی بر بزرگان صحابه گفت این مردی ست که
در عقب هر نمازی آخر سورة براة خواند ازینجا که لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر سورة فان تولوا پس ای محمد اگر
برگردند از متابعت و قبول قول تو و اعراض کنند از ایمان آوردن بتو بگوی که بس ست مرا خدای با نصرت
و معاونت و مرا بکس حاجت نیست و بجز او خدای نیست توکل بروی کردم و اعتماد من بروی ست و او خداوند
عرش بزرگوارست سعید جبیر از ابن عباس پرسید ازین سورة قال تلک الفاضحة این صورت رسوا کننده است
همیشه ما می آمده منهم و منهم در بیان حال ایشان تا که ترسیدیم که هیچکس نماند از ما الا ذکر وی کرده شود
سورة یونس علیه السلام صد و نه آیتست ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایة کرد که هر که این سورة بخواند
خدای تعالی ویرا بعدد هر کسی که ایمان داشت به یونس و آنکه نداشت و بعدد آنکه غرق شدند با فرعون ده
حسنه بنویسند بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب الحکیم اکان للناس عجبا ان اوحینا الی
رجل منهم ان انذر الناس وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون ان هذا لساحر مبین
قتاده گفت که الر نامی از نامها قرآن ابن وراق گفت که ابتدا سورة ست و گفته اند که قسم ست عکرمه و سعید جبیر
گفتند که الر و حم و نون جمع کنی الرحمن باشد و گفته اند که نام این سورة ست یعنی این سورة آن آیات کتابی حکیم
و محکم ست و مراد بایین توریة و انجیل و کتابها پیشین ست و این قول قتاده و مجاهد ست و دیگران گفته اند که قرآنست
و گفته اند لوح محفوظ ست یعنی آنچه این سورة ست با این آیات قران متضمن ست از آیاتی ست که در لوح محفوظ مثبت است
یعنی آنچه در این صورت ست با این آیات قرآن که متضمن ست از آیاتی ست که در لوح محفوظ مثبت بود و اگر معنی
لنا الله اری گفته اند یعنی منم خدایی که می بینم منکران رسول و قرآن را و میدانم آنچه در ضمایر دارند از انکار قرآن
و این آیاتی قرآن آیاتی کتابی محکم ست دور از باطل در وی هیچ دروغ نیست حاکم است حکم کننده میان حلال و حرام
و بهشت و دوزخ بهشت آنرا که طاعت خدای دارد و بدوزخ برد آنرا که در خدای عاصی شود و بارزاق و آجال بر وفق
ارادة بحسب مصلحت آنکه گفت هی عجب باشد مردمان را و عجب آید ایشان را از آنکه ما وحی فرستیم مردی از ایشان
و از اصل و نسب ایشان یعنی محمد صلوات الله و سلامه علیه که انذار کن و بترسان مردمان را یعنی اهل مکه را و جملهٔ خلایق

را بر عموم و این هیچ عجب نیست از بهر آن که خدای تعالی از برای رسالت کسی را اختیار کند که وی اهل آن بود
که تحمل اعباء رسالت تواند کرد و این چنان بود که چون خدای تعالی محمد را صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبری فرستاد کافران
مکه گفتند که خدای از آن بزرگتر است که او را از آدمیان پیغمبری باشد و ازین تعجب کردند خدای تعالی گفت هیچ عجب
نباشد که وحی فرستیم بمردی از ایشان که ایشان را بترساند و بشارة ده کسانی را که ایمان آورده اند بآن که ایشان را
نزدیک خدای منزلتی بزرگوار و شرفی عظیم و نعمتی مقیم باشد که آنرا زوال نباشد و جیوتی که با آن مرگ نبود زید
بن اسلم گفت که قدم صدق شفاعت رسول است ابن عباس گفت آنچه سابق شده باشد ایشان را از سعادة
در ذکر اول مجاهد گفت که اعمال صالحه و مساعی جمیله را قدم صدق گویند آنگه گفت که این کافران که قرآن
همی شنوند میگویند از عجز و تحیر خویش که این قرآن سحری هویدا و جادوی روشن است

> إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

بحقیقت که
خدای شما و آفریدگار شما و پروردگار شما آنکه عبادة و بندگی از بهر وی باید کردن آنخدای است که آسمان و زمین
آفرید در مدت شش روز و آنرا انشا و اختراع کرد با چندین انواع بدایع و عجایب با آنکه قادر که بیک طرفة
العین بیافریند تا فرشتگان را در وی لطفی و اعتباری بود و دیگر که مکلفان را لطف شود و تا دورتر باشد از ایهام
اتفاق و دعوی طبع و ایجاب و آنچه ملحدان و مبطلان گفتند پس آنگاه قصد عرش کرد و مستولی شد بر و تدبیر
میکند و تقدیر میفرماید کارها و اجرا میکند آنرا بر وفق مصالح و نیز هیچ چیز از تقدیر و قضاء او بیرون نمی شود
هیچکس را شفاعت نرسد و نتواند که شفاعت کند الا پس از امر و فرمان و دستوری وی تا معلوم شود کسان را
از مشرکان که ایشان گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله که ایشان را شفاعت نباشد پس آن خدای که آسمان
آفرید و زمین آفرید و قدرت او بر عرش عظیم متولی باشد خداوندگار شماست او را پرستند که او مستحق عبادة
بنعمتها که با شما کرد از اصول نعم که نعمة همه منعمان بی آن تمام نشود از حیوه و قدرت و شهوت و نفره و کمال عقل هی
اندیشه نمی کنند تا بدانید بطلان آنرا که شما برانید که اندک اندیشه شما را بحق رساند چون بطریق تذکیر نعمت خلق
را دعوة کرد بر طریق تذکیر نعمت و ترهیب و تخویف گفت الیه مرجعکم بازگشت شما با وی است در عاقبت کار
و سرانجام شما بنگرید تا چگونه خواهد بود و چه خواهید گفت و این وعده است که داده است وعده حق است که در وی
خلف نباشد او است آنکه ابتدا میکند بآفرینش و انشاء آغاز کرد و از عدم بوجود آورد آنگه پس از عدم و نیستی اعادة
کنند و باز آفرینند تا جزا دهد آنرا که ایمان آورده باشند و عمل صالح کرده جزا بعدل و راستی که در وی هیچ نقصان

نباشد و آنکسانی که کافر شدند ایشانرا شرابی باشد گرم و آبی باشد تافته و عذابی سخت و بدرد آرنده بآن کفر که
آورده باشند هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب ما خلق الله
ذلک الا بالحق یفصل الآیات لقوم یعلمون ان فی اختلاف اللیل والنهار وما خلق الله فی السموات والارض
لآیات لقوم یتقون اوست آن خدای که آفتاب را سبب روشنائی روز گردانیده و ماه را سبب روشنائی شب
کرد و کلبی گفت روی ماه و آفتاب اهل هفت آسمان را روشنائی میدهد و پشتشان اهل هفت زمین را و چون
ضیا بلیغ تر از نور بود با شمس ضم کرد و نور را با ماه و تقدیر کرده ماه را منزلها تا عدد سالها بدانید و حساب و اوقات
از ماهها و ایام بشناسید و معاملات و آجال دیون تان معلوم کردد و منازل ماه بیست و هفت منزل است بر عدد شبها
ماه جز آن دو شب که در سرای باشد که آنرا نه بینند از آنکه در نور آفتاب بود از وقت اجتماع تا بان وقت که دوازده درجه
ازو باز پس افتد هر شب منزل باشد ازین منازل الشرطین البطین الثریا الدبران الهقعه الهنعه
الذراع النثره الطرف الجبهه الزبره الصرفه العوا السماک الغفر الزبانا الاکلیل القلب الشولة
النعائم البلدة سعد الذابح سعد بلع سعد سعود سعد الاخبیه فرع الدلو المقدم فرع الدلو الموخر بطن الحوت
و بروج دوازده است حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو
و حوت و این منازل ماه و آفتاب و زهره و مشتری و مریخ و زحل و عطارد است و خدای تعالی مقام این کواکب
درین بروج مختلف کردانید مقام ماه در هر برجی دو روز و ثلثی از روز بود و فلک را بیست و هشت روز قطع کند
و آفتاب در هر برجی یکماه باشد و فلک را یکسال قطع کند و عطارد در هر برجی بیست و پنج روز باشد و فلک را یکسال
قطع کند و عطارد در هر برج بیست و پنج روز باشد و مریخ چهل و پنج روز و مشتری یکسال و زحل دو سال و نیم آفتاب
صد و شصت بار و ربع و ثمن زمین است و ماه سی و نه چند بار زمین است والله اعلم بتحقیق ذلک آنگه بیان کرد که ما این
تقدیر ماه و آفتاب را از بهر چه کردیم گفت از بهر آن کردیم تا شما عدد سالها بشناسید و حساب بشناسید از آنکه حساب
دو است یا پارسیان و آن بر آفتاب باشد و حساب تازیان بر ماه بود آنگه گفت که نیافرید حق سبحانه و تعالی این همه را
الا بالحق نه بباطل بحکمت نه ببازی ما هم چنین بیان کردیم و هویدا کردانیدیم آیات و دلالات را برای قومی که دانند
و اندیشه کنند تا بدانند ان فی اختلاف اللیل بدرستی که اختلاف شب و روز و آمد شد او و اختلاف مطالع او و رنگ
و شکل او و ظلمت و ضیا و نور و سنا و درازی و کوتاه هر یکی که در روز افزاید آنچه از شب بکاهد و در شب افزاید آنچه از
روز بکاهد و در آنچه خدای آفرید در آسمان و زمین از آفتاب و ماه و کواکب سیاره و ثوابت و انواع فرشتگان
عرش و کرسی و لوح و قلم و آنچه در زمین است از انواع حیوانات و جمادات از کوه و دریا و آدمیان و پریان و بهایم
و سباع و وحوش و طیور درین همه آیاتی و دلالاتی هست انرا که متقی باشند و از عقاب او ترسند و از معاصی

اجتناب کنند ابن عباس گفت که سبب نزول آیه آن بود که کافران گفتند ای محمد مارا آیتی آور که تا ما بتو ایمان
آوریم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این همه آیات و بینات و حجج و دلالات است بر الهیت
و وحدانیت من ولیکن کسی را آیات باشد که درو نگرد و نظر کند ﴿ إن الذين لا يرجون لقاءنا ورضوا بالحياة
الدنيا واطمأنوا بها والذين هم عن آياتنا غافلون أولئك مأواهم النار بما كانوا يكسبون ﴾ آنانکه ثواب ما
او مید ندارند و از عقاب ما نترسند و به بعث و نشور ما ایمان نیاورند و دیدن و رسیدن بحساب و کتاب ما قبول
نکنند بزندگانی دنیا راضی شوند و با دنیا ساکن و آرامیده کردند دل بر دنیا نهند و اعتماد بروی کنند و از آیات
و حجج و ادله و قرآن و شرایع اسلام غافل و بی خبر باشند ایشان آنانند که ماوی و جای ایشان دوزخ باشد به سبب
آنچه کرده باشند والله اعلم ﴿ إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات يهديهم ربهم بإيمانهم تجري من تحتهم الأنهار
في جنات النعيم دعواهم فيها سبحانك اللهم وتحيتهم فيها سلام وآخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمين ﴾
اما آنانکه بگرویدند و بخدای و رسول خدای ایمان آوردند و عمل صالح و کار نیکو کردند ایشان را هدایت دهد یعنی ثواب
و جزا دهد و به بهشت راه نماید بجزای ایمان ایشان و به سبب کردار نیکوی ایشان به بهشتی که در زیر بناهای ایشان
جویهای آب روان میرود و بهشتی مقیم و نعمتی دایم باشد که فنا و زوال بروی راه نیابد مجاهد گفت یهدیهم بالنور
علی الصراط در خبر است که رسول علیه السلام جبرئیل را گفت کیف یجوز امتی علی الصراط امت من بر صراط چگونه
گذرند جبرئیل برفت و باز آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید انک یجوز الصراط بنوری و علی بن ابی طالب
بنورک و امتک یجوز الصراط بنور علی نور امتک من نور علی و نور علی من نورک و نورک من نور الله گفت تو بر صراط
بنور من بگذری و علی بن ابی طالب بنور تو گذرد و امت تو بنور علی گذرند نور امت تو از نور علی باشد و نور
علی از نور تو و از نور خدای و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت که چون بنده سر از گور بردارد عمل صالح
وی پیش وی آید از نیکوترین صورتی و هیئتی او گوید که تو کیستی که من ترا بس نیکو روی می بینم و نیکو سیرت
و نیکو طریقت گوید که من عمل صالح توام امشب نور را و شود و قاید او گردد و بهشت و کافر چون سر از گور بر کند
عمل خود را بیند با صورت زشت و هیئتی قبیح گوید تو کیستی که زبس زشت روی و قبیح منظری گوید که عمل بد
توام اما از تو مفارقت نکنم تا که ترا بدوزخ سپارم و دیگران گفته اند که یهدیهم ربهم بایمانهم الی الاعمال الصالحات
اینست از برکت ایمان هدایت داد و لطف کرد تا ایشان عمل صالح کردند تا بدان مستوجب و مستحق بهشت شدند
که در زیر کوشکها و سراها و میان بوستانها ایشان آبها روان باشد در خبر است که هر چهار جوی یکبار یکی ای
رود از آب و می و شیر و انگبین که با یکدیگر آمیخته نشود و بعضی گفته اند که تجری من تحتهم ای تحت امرهم و نصرفهم
چنانکه گفت قد جعل ربک تحتک سریا و معلوم است که چون در زیر مریم نبود ولکن در حکم او بود و در تحت امر او بود

آنکه گفت که دعویهم ای قولهم وکلامهم سخن ایشان وگفتار ایشان دران بهشتها آن بود که گویند که ای بارخدایا
تو باقی و منزه از هرچه نقص باشد وعیب بدان راه یابد از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند که سبحان الله چه باشد
گفت تنزیه الله من کل شئ ابن الکوا از امیر المومنین علی رضی الله عنه پرسید معنی سبحان الله گفت که کلمة
رضا الله لنفسه مفسران گفته اند که این کلمه باشد میان اهل بهشت وخدم ایشان درباب طعام چون ایشانرا
آرزوی طعام وشراب باشد گویند سبحانک اللهم از بهر ایشان طعام وشراب حاضر گردانند برخوانی نهاده که
طول آن میلی در میلی باشد برانجا انواع طعام وشراب فارغ شوند شکر خدای بگزارند وگویند که الحمد لله رب العالمین
ومراد آیة آنست که این آخر سخن ایشان باشد وقولی دیگر آنست که بآن دعوت کنند یا کاری وتحیتهم فیها سلام
تحیت اهل بهشت سلام باشد یعنی بسلامت رسیدی بریکدیگر سلام کنی وفرشتگان بر ایشان سلام
والملایکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم من کل باب وخدای بر ایشان سلام کند سلام قولا من رب الرحیم
ابن کیسان گفت افتتاح کلام بتوحید وعدل کنند واختتام بشکر وحمد وثنا فذلک قوله واخر دعویهم
ان الحمد لله رب العالمین آخرین دعوی گفتار ایشان آن باشد که حمد وثنا وستایش مر خدایرا که پروردگار عالمیانست
ولو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر لقضی الیهم اجلهم فنذر الذین لا یرجون لقاءنا فی طغیانهم
یعمهون • حق تعالی درین آیة باز نمود که آنچه از باب خیر باشد من بتو معجل گردانم وآنچه از باب شر باشد دران
تعجیل تمام ملک تاخیر نمایم گفت اگر خدای تعالی تعجیل کردی در دعای او میان خود را بایکدیگر بشر وبهی باجابت
یعنی اگر دعا ایشان بریکدیگر مستجاب گردانیدی چنانکه درباب خیر مستجاب میگرداند زود هلاک ودمار از ایشان
برآمدی وباجل مرگ ایشان حکم کرده شدی مجاهد گفت این آیة آن باشد که مرد در وقت ضجارة ودلتنگی بر خود
واهل ومال خود نفرین کند خدای تعالی گفت من این دعا بتعجیل اجابة نکنم که دانم که این دعا نه از دل کند وبوقت
دوم پشیمان شود شهر حوشب گفت در بعضی کتب خوانده ام که خدای تعالی موکل را گوید آنچه بنده در حال ضجارة
گوید براو منویسد وهم درین معنی است این آیة ویدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا
بعضی مفسران گفته اند در نضر بن الحرث است که او گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة
من السماء او ائتنا بعذاب الیم پس آنچه گویند وخواهند مبذول نداریم بلکه بگذاریم آن کسانی را که ایشان امید
لقاء ما ندارند و بقیامت ایمان نیارند واز اهوال وصعوبت او نترسند تا در جهل وتعدی وطغیان خود متحیر میشوند
واین کنایتیست از خذلان بر سبیل عقوبت بر کفر متقدم واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما
فلما کشفنا عنه ضره مر کأن لم یدعنا الی ضر مسه کذلک زین للمسرفین ما کانوا یعملون • حق تعالی درین آیة
جزع آدمی وقلت صبر او بیان کرد وباز نمود که چون آدمی را اندک مایه رنجی رسد از بیماری ودرویشی بدرگاه ما آید وناما

رجوع كند در ساير احوال خود ما را خواند اگر بر پهلوى خفته باشد واگر برجاى خود نشسته بود واگر پاى ايستاده باشد از براى گشتن بلا ومشقت چون ما آن رنجه ومشقت وبلا را از وى كشف كنيم وباز بريم رنجورى بصحت بدل كنيم ودر ويشى بغنا وثروة او بار ديگر هم بر طريقه وروش خود شود گوييا كه هرگز ما را نخوانده واز براى دفع ضررى ورنجى كه بوى رسيد ما از بطلبيدهم چنين بيارا استند ومزين گردانيده براى مسرفان ومتعديان از آنچه ايشان ميكنند از اعمال تا مى پندارند كه آنچه ايشان ميكنند نيكو ميكنند چنانكه گفت وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا ولقد اهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا وجاءتهم رسلهم بالبينات وما كانوا ليؤمنوا كذلك نجزى القوم المجرمين ثم جعلناكم خلائف فى الارض من بعدهم لننظر كيف تعملون • حق سبحانه وتعالى ياد كرد ايشانرا آنچه با ديگران كرده است چون در وى عاصى شدند وگفت ما هلاك كرديم گروهانى را كه پيش از شما بودند چون ظلم وبيدادى كردند چه بر نفس خويش بكفر ومعصيت وچه بر ديگران بانواع عذاب وحال آن بود كه پيغامبران با ايشان آمده بودند باياتى روشن ومعجزاتى هويدا ايشان ايمان نياوردند واز اهل ايمان نبودند آنگه وعيد كرد اهل مكه را وكسانى را كه ايمان نيارند وگفت ما همچنين جزا وپاداشت دهيم قومى گناه كار انرا كناه كنند واز كفر ومعصيت باز نه ايستند وگفتار رسولان نشنوند چنانكه ايشانرا هلاك كرديم پس آنگه شمارا در زمين خليفه گردانيدم ومسكن ومقام ايشان با شما گذاشتيم وشمارا بر جاى ايشان رها كرديم تا بنگريم كه شما چه خواهيد كردن از خير وشر تا حسب آنچه كنيد جزا بينيد واين بر سبيل تنبيه وواعظ است يعنى ديدم آنچه ايشان كردند اكنون بنگرم تا شما چه خواهيد كردن نگر تا آن نكنند كه ايشان كردند تا بشما آن نرسد كه بايشان رسيد واذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين لا يرجون لقاءنا ائت بقرآن غير هذا او بدله قل ما يكون لى ان ابدله من تلقاء نفسى ان اتبع الا ما يوحى الى انى اخاف ان عصيت ربى عذاب يوم عظيم • قل لو شاء الله ما تلوته عليكم ولا ادراكم به فقد لبثت فيكم عمرا من قبله افلا تعقلون حق تعالى احوال حكايت قوم رسول كرد ميكند وآنچه ايشان گفتند گفت كه اى محمد چون آيات روشن ما كه در وى هيچ اشتباهى والتباهى وارنيست بر ايشان خوانند كسانى كه از عقاب ما نترسند وبه بهشت او ميد ندارند وبحشر ونشر نگويند رسول را گويند كه ما را قرآنى ديگر آور واز غير اين قرآن كه در وى نباشد آنچه ما را بخشم آرد از ندامت بتان وعيد بت پرستان يا خود اين قرآن را بدل كن كه بجاى آيه عذاب آيه رحمت باشد وذكر تيان ومذمت بت پرستان از آنجا بيند از اى محمد ايشانرا جواب ده وبگوى كه مرا نباشد ونرسد كه قرآنرا از قبل نفس خويش وبخودى تبديل كنم جواب از تبديل گفت از بهر آنكه اين مقدور بشر است وقرآنى ديگر آوردن مقدور بشر نيست از بهر اين ذكر آن بكرد آنگه گفت كه بگو اى محمد كه من متابعت نميكنم الا آنرا كه بمن وحى ميكنند

وبنزدیک من میفرستند یعنی من جز از وحی نکویم از قبل خود هیچ نکویم نباشم از عذابی روز بزرک و من
از عذاب آنروز می ترسم پس از من نه نسخ باشد و نه تبدیل الا متابعت وحی آنکه تنبیه کرد ایشانرا بر نبوة
وصحت دعوی خود کفت بکوی ای محمد که شما اندیشه نمیکنید که من سالها دراز و عمری تمام هست که من درمیان
شما ام هرکز این معنی بر دل خاطر من کذر نکرد و من تعرض مثل این نکردم اکر خدای نخواستی و نفرمودی
من این معنی نکردمی و این قرآن بر شما نخواندمی و شمارا نیز باین آکاه نکردمی و خبر ندادمی هی شما عقل
ندارید و خرد را کار نمی بندید که اکر این کار ساخته و انداخته من بودی در مدة چهل سال که درمیان شما بودم
ازین بر من اثری بودی رسول صلی الله علیه وآله وسلم چهل سال بود که وحی بوی آمد و بمکه ده سال مقام کرد
و بمدینه سیزده سال و چون بجوار رحمت ایزدی پیوست شصت و سه سال بود و ازینجا کویند که چهل سال عمری است
فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ • وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا
فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ بر سبیل توبیخ و تقریع ملامت میفرماید که کیست ظالم و ستمکارتر
از آنکسی که او بر خدای دروغی فرا بافد و چیزی کوید بر خدای که آن نکفته باشد چنانکه ایشان بخدای شرک آوردند
و معصیت و ناشایست کردند و آنکه کفتند که خدای مارا باین فرمود والله امرنا بها تا که خدای کفت که نه چنین است
که شما میکوئید خدای باین نفرماید قل ان الله لا یامر بالفحشاء یعنی هیچکس از وی ظالم و ستمکارتر نباشد
از آنکس که آیات خدایرا تکذیب کند از قرآن که معجز محمد است و دیکر معجزات و هرآنکسی که ویرا این صفات بود محروم
و کافر باشد و کافران هرکز فلاح و ظفر نیابند و چکونه از عقاب خدای خلاص یابند با آنکه ایشان رفته اند
عبادت میکنند و می پرستند از جز خدای تعالی را که از صفت ایشان که هیچ مضرت نتوانند کرد و هیچ
سود نتوانند رسانید از آنجا که قادر نباشد بر نفع و ضر با آنکه چنین میکنند چون از ایشان پرسند که چرا اینهارا
می پرستند اهل طایف لات پرستیدند و اهل مکه عزی و مناة و هبل و اساف و نایله ایشان جواب دهند
که اینها از بهر آن می پرستیم تا شفیعان ما باشند نزدیک خدای و سبب این آن بود که ایشان کفتند که عبادة
ما خدایرا نشاید ما از مخلوقات و چیزیرا اختیار کنیم و اورا پرستیم تا وسیلتی باشد مارا نیز نزدیک خدای
این ظنی خطا بود که ایشان بردند که عبادة غیر او ایشانرا نافع تر بود از عبادة او و کفته اند که ایشان آن خواستند
که ایشان شفیعان ما اند در اصطلاح معاش ما از بهر آن که ایشان بعث و نشور ایمان نداشتند و سوکند
میخوردند که خدای مرده را زنده نکرداند چنانکه کفتند واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت آنکه رسول
فرمود که ایشانرا بکوی بر سبیل الزام که هی شما آمده اید تا خدایرا خبر دهید از چیزی که او نداند و آن شفاعت اصنام است

و این چیزیست که در علم خدای نیست ازانجا که او را اصلی نیست و معلوم او نیست و اگر او را اصل بودی و از جمله معلومات بودی در علم خدای بودی ازانجا که وی عالمست بجمله معلومات و هر چه در علم وی نباشد آن چیز خود نباشد نه در آسمان باشد و نه در زمین باشد که اگر بودی یا در آسمان بودی یا در زمین خدا تعالی عالمست بانچه در آسمان و زمین هست آنگه تنزیه ذات خویش کرد و گفت پاکست و منزه او وازانچه با وی انباز میگیرند و در حق وی میگویند از جبر و تشبیه وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ حق سبحانه و تعالی درین آیه خبر میدهد که مردمان همه بر یک ملت بودند و ما کان و نبودند مردمان الا یک امت و یک گروه متفق بر یک دین و ملت و امت جماعتی باشند مجتمع بر امری و مستمر بر طریق و آن دین دین آدم بود علیه السلام در وخلاف نبود تا آنگه قابیل هابیل را کشت آنگه خلاف بادید آمد عبد الله عباس گفت که میان آدم و نوح علیه السلام ده قرن بود و میان ایشان خلاف نبود در عهد نوح خلاف کردند حسن بصری گوید که آن دین شرک بود چنانکه در دیگر آیه گفت کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین کلبی گفت که پیش از ابراهیم مجتمع بودند بر کفر خدا تعالی ابراهیم را بفرستاد مختلف شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر بیستادند و گفته اند که ملت اسلام خواسته است و در قرارت عبد الله مسعود و ما کان الناس الا امة واحدة علی هدی فاختلفوا عنه و این قراءت تقویت این قول میکند و این خبر نیز که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه جمله مردمان در وقت خلقت بر فطرت اسلام باشند پس ازان پدران ایشان جهود و ترسا و گبر و بد اعتقاد میکنند و مختلف میشوند بکثرت بدخول شهوات و قلت فکر و نظر و دعوة مادر و پدر مختلف شوند هر یکی مذهبی و اعتقادی دیگر اختیار کنند آنگه فرمود که اگر نه کلمه است سابق شده از خدای تعالی که بند کان را تعجیل عقوبة نکند در دنیا و آنگه هر یکی را مدتی و اجل نهاده است و گفته که هیچکس را عقاب نکند الا بعد از اقامت حجت چنانکه گفت و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا اگر نه آنستی هر آینه حکم کرده شد میان ایشان در دنیا در آنچه خلاف میکنند تا مومن بهشت شدی و کافر بدوزخ ابن وراق گفت روز قیامت کافر را بدوزخ برد و مومن را بهشت آنگه حق تعالی از تحکم و تعنت کافران حکایة کرد و گفت که ایشان میگویند چرا خدای تعالی بر محمد آیتی و علامتی نفرستاد و گفته اند که ازان آیات است که ما اقتراح میکنیم و مراد باین دلالتیست که ایشان عندان مضطر و ملجا کردند بمعرفت و مراد ایشان معجز نبود چه معجزات رسول بی اندازه بود خدا تعالی محمد را فرمود که بگو که غیب خدا راست و او داند مصلحت مکلفان در چیست از اظهار آیات و ابراز معجزات پس شما را نرسد که اقتراح چیزی کنید ازانکه باشد که آن چیز مصلحت نباشد پس منتظر باشید رسیدن آنچه شما از آن اقتراح میکنید که من نیز منتظرم تا خدای با شما چه خواهد کرد از عناد و تمادی شما در جحود آیات وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا

مكرا ان رسلنا يكتبون ما تمكرون وچون بچشانيم ما مردمانرا يعني كافران مكه را رحمتي وآسايشي از فرستادن
باران ونعمتها ديكر از پس سختي وبيماري وقحط كه بايشان رسيده بود خداي تعالى بر اهل مكه هفت سال قحط
مسلط كردانيد تا كه نزديك بود كه همه هلاك كردند وآنرا بخصب ونعمت باران بدل كردانيد اذا لهم مكر چون
بر ايشان رحمت كرد بباران وخصب همي ناكاه بر عقب آن ايشانرا مكري بود ثابت وحاصل در طعن زدن
در آيات ما دشمن وكيد كردن رسول ما يعني چون ما بايشان نعمت كرديم مي بايست كه ايشان در مقابل آن
شكر كفتندي ودر حمد افزودندي ايشان خود در آيات ما مكر كردند بانكه استهزا وتكذيب كردند مقاتل بن
حيان كفت اين مكر آنست كه ايشان عند اين حال نكفتند كه اين روزيست كه خداي ما داده است وكفتند كه سقينا
بنوء كذا مارا بنوء عقرب وسرطان ومانند اين آب دادند وباريدن باران بنجوم حواله كردن وبنو برآمدن ستاره
يا فرو شدن آن باشد چون ايشان مكر كردند خداي تعالى محمد را كفت كه اي محمد بكوي ايشانرا كه خداي تعالى
سريع مكر تو است وزود عقوبت تر وعقوبت براي آن مكر خواند كه در برابر مكر ايشان بود براي ازدواج او نيز براي
آن كه صورت مكر دارد از امهال واستدراج چنانكه كفت سنستدرجهم من حيث لا يعلمون وجاي ديكر واملي لهم
ان كيدي وسرعت مكر وعقوبت او آن بود كه ايشانرا عذاب وعقوبت فرستد پيش از انكه در اطعام نور
اسلام كنند آنكه كفت ان رسلنا يدرستي كه رسولان ما يعني فرشتكان كه موكل اند بر فرزندان آدم آنرا نويسندكان
مي نويسند آنچه ايشان ميكنند وميكويند از آب مكر از كفر واستهزا وحواله افعال خداي با نجوم هو الذي يسيركم
في البر والبحر حتى اذا كنتم في الفلك وجرين بهم بريح طيبة وفرحوا بها جاءتها ريح عاصف وجاءهم الموج
من كل مكان وظنوا انهم احيط بهم دعوا الله مخلصين له الدين لئن انجيتنا من هذه لنكونن من الشاكرين
فلما انجاهم اذا هم يبغون في الارض بغير الحق يا ايها الناس انما بغيكم على انفسكم متاع الحيوة الدنيا
ثم الينا مرجعكم فننبئكم بما كنتم تعملون قديم تعالى درين آيه تذكير نعمت خود كرد با بندكانش كفت اوست
آن خداي كه مي برد شمارا در بيابان ودريا در خشكي وتري بتمكين واقرار واعداد والات كه داده است وآنچه محل
قدرت است از دست وپاي وجوارح خلق اوست قدرت نه كه با فعل توان كردن از فعل اوست ستاره كه
باو راه برند وعقل كه باو هدايت يابند از فعل اوست وچهارپاي كه بر پشت او سفر توان كرد اين همه از خلق اوست
از بهر اين كفت كه او مي برد شمارا آنكه خطاب كرد كه چون شما در كشتي باشيد واز خطاب با غيبت شد كفت
كه كشتي شما ايشانرا مي برد بسبب بادي خوش نرم وآهسته وچون باد خوش باشد ونرم كشتي خوش راست
وآسان رود وفرحوا بها يعني ساكنان كشتي شادمانه وخوشدل باشند بآن باد وكمان برند كه هميشه چنان
خواهد بود همي ناكاه بادي سخت برآيد ودريا آشفتن كيرد موجها برخيزد از جاي وروي بايشان نهد وبانه يسان

رسد بترسند وفرو مانند وکمان برند ویقین دانند که عذاب خدای بایشان محیط ووقت هلاک نزدیک آمد
ایشان دست دعا بر دارد وخدایرا باخلاص بخوانند ودل باخدایراست کردانند وکویند که ای بار خدای
اکر مارا ازین ورطهٔ هلاکت نجات دهی وازین دریا خون خوار برهانی ما شکر نعمت تو کویم واز جملهٔ شاکران
باشیم پس آنکه که خدای ایشانرا نجات دهد وازان ورطهٔ هلاکت برهاند هم برعقب آن همی ناکاه وناببوسان
یعنی تو ایشانرا که بر سر کفر وبغی روند در زمین ظلم وفساد کنند خدایرا فراموش کنند وعبادهٔ غیر او کنند
بر یکدیکر ظلم کنند کفتار انبیا واوصیا وواعظان نشنوند آنکه کفت که ای مردمان نیز مپندارید که باینچه میکنید
مرا زیانیست یا در مملکت من نقصانیست آنچه میکنند از ظلم با خود میکنید وبال آن بر نفس شما خواهد بود
عقاب وپاداشت آن شما خواهد کشید واین بغی وظلم که میکنید بر امثال خود متاع دنیاست منفعت
این جهانی ست روزی چند بباشد وفانی شود ووبال وتبعت آن دایم وباقی پیش شما بماند وآنچه شما کرده باشید
چون خواص از نیک وبد بتمام وکمال بشما دهد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ
الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ
عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
قدیم تعالی دنیارا در سرعت انقضا بحال نبات زمین وکیاه تشبیه کرده است وکفته اند که مثل دنیا وزندکانی
دنیا وحال حیوت دنیا مانند آبی ست که ما از آسمان فرستیم پس کیاه زمین بان آب آمیخته شود یعنی ازو
دور نباشد باو نباشد مادام تا نبات نیکوتر وسیراب تر نماید آنکه تفصیل داد نبات را وکیاه را وکفت از
جمله آنچه غذاء چهارپایان باشد وچهارپایان خورند از انواع کیاه وحشیش واز آنچه مردم خورند آنرا از انواع
نقول وحبوب وفواکه تا آنکه که بغایت وتمامی رسد وزمین زینت خود فرا کیرد وآراسته شود واهل زمین کمان برند
که ایشان بران قادراند ودر تحت تصرف وملکیت ایشان حاصل شده وایشانرا مستخلص کشت همی ناکاه
فرمان ما بیاید بشب یا بروز بهلاک آن ببعضی آفات وعاهات وآنرا درداده کردانیم یعنی درووده در قطع
واستیصال آنکه هیچ ازان باقی نماند تا چنان شود که پنداری که وی دی روز نبوده است وموجود نکشته واثر
آن پیدا نشد تا این تشبیه بحسب بعضی از اهل معانی کفته اند که تشبیه باب است که چون از آسمان فرو آید اول
پاکیزه باشد وصافی وخوش طعم آنکه با نبات مختلط شود وطعم بکرداند وبر خاک زمین آید تیره شود وچون مدتی در
غدیر آب کیر بماند نصب کند وخشک شود ومتاع دنیا ومال او وزندکانی دنیا باین ماند وبعضی کفته اند تشبیه بنبات است
که اول چون برآید در وقت ربیع که هوا باعتدال بود وباران بهنگام بیابی نبات بروید سبز وتازه ونیکو باشد چون روزی
بر آید وهوا کرم شود وباران باز ایستد کیاه زرد وخشک شود پس حالت حیات دنیا در قلت لبث وبقا یبقای

آب وکیاه ماند انکه کفت که ما هم چنین تفصیل دهیم وبیان کنیم آیات ودلالات را از بهر قومی که اندیشه کنند

تا بعرت وامثال منتفع شوند واللّه یدعوا الی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم ○ حق سبحانه وتعالی

رسول را کفت ادع الی سبیل ربک خلق را بار اه خدای خود دعوة کن وباین کار قیام نمای که این کار تواست دعوت

با شریعت وبیان ملت وطریق بتو تعلق دارد وحواله این دعوت بتو است از انکه در ور نخست چون نوبت بدعوة

دار السلام رسید که آن همه کنج بی رنج است وراحت بی محنت وکرامت بی اهانت کفت که تو خاموش باش

تا من دعوت کنم والله یدعوا الی دار السلام خدای شما را دعوة میکند با سرای سلامت وسلام نام او است

یعنی با سرای خود چون سزای سرای منست ومهمان مهمان منست ومیزبان منم همان اولیتر که دعوة من کنم

ای بنده دعوی بتو است بخوان تا اجابة کنم وبخواه تا بدهم ادعونی استجب لکم وآن دعوة که بمن است واجابة

بتو انیست که والله یدعوا الی دار السلام اجیبوا داعی الله ومن احسن قولا ممن دعا الی الله چون داعی الله

نیکو باشد دعی چون الله باشد اهل لسان کفته اند ان السلام دعاء الانام من ورد الملام الا دار السلام

فمن الی فدخولها علیه حرام ومن اتی فله الاکرام والانعام ومن دار التکلیف الی دار التشریف ومن دار البلوی

الی جوار المولی ومن دار الفنا الی دار البقاء ومن دار العنا الی دار الغناء ومن دار الزوال الی دار النوال ومن دار

اولها بکاء واوسطها عناء واخرها فناء الی دار اولها عطاء واوسطها غناء وآخرها بقاء سرای سرای

او بنده در سرای بقاء او در تشریف وعطای او در وعده بقاء در امید لقاء او نعم الدار ونعم الجار ونعم الجوار

ونعم المزار وبرای آنش سرای سلامت خواند که در وی از آفات وعاهات ونکبات وبلیات ایمن باشد واز

اعراض وامراض وصدود واعراض وسکرت موت وحسرت فوت خایف نباشد چنانکه کفت ادخلوها

بسلام آمنین وبرای آنش دار السلام خواند که بانجا رسند بافشاء سلام واطعام طعام چنانکه پیغمبر

خدای کفت افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة

بسلام فرشتکان که بنزدیک ایشان روند با سلام روند والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم

وتحیة ایشان در انجا سلام بود تحیتهم یوم یلقونه سلام واز خدای بر ایشان سلام بود قولا من رب رحیم

خدای تعالی بر ایشان سلام از بهر آن کند که از حقارت کناه کاری خود بعظمت وبزرکواری او نکرند نیازند که

انبساط کنند حق تعالی بر ایشان سلام کند تا مستانس شوند جابر بن عبد الله انصاری روایة کرد که رسول صلی الله

علیه وآله وسلم کفت در خواب دیدم که جبرئیل بر بالین من بود ومیکائیل بر بالین من با یکدیکر میکفتند که برای

او مثلی بزن انکه کفت بشنو که کوش شنوا با د وبدان که دلت دانا با د که مثل تو ومثل امت تو چون پادشاهی

باشد که سرای بنا کند ودران سرای خانه سازد ودران خانه خوانی نهد انکه رسول فرستد وقومی را بدعوت

خواند بعضی اجابه کنند و بعضی نکنند پادشاه خدایست که پادشاهی ویرا زوال نیست و سرای سرای
اسلام است و خانه خانه بهشت و تو که محمدی رسولی هرکه ترا اجابه کند با سلام در آید و هرکه با سلام در آید
و هرکه بسرای سلام در آید بطعام حاضر و بآن متمتع شود یهدی من یشاء الی صراط مستقیم چون دعوت کرد
لطف کند با آنکه او خواهد تا مهتدی شود براه راست و ایشان کسانی اند که در معلوم خدای که لطف ایشانرا
سود کند و شاید که مراد براه بهشت باشد یعنی براه بهشت راه نماید که خواهد اهل اشارت گفتند که دعوة
عام کرد برای اظهار محبت و هدایة خاص کرد که طریق است منعم للذین احسنوا الحسنی وزیادة ولا یرهق وجوههم
قتر ولا ذلة اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون کسانی را که احسان کنند و خیرات و طاعات بجای آرند
ایشانرا ثواب و جزای باشد از آن نیکوتر و زیادت تر حسنی که در برابر احسانست باستحقاق باشد و زیادة
بتفضل یکی را ده و یکی را هفتصد و از ابن عباس روایت است که مراد باحسان گفتار لا اله الا الله و حسنی
بهشت و زیاده غرفه است از یک دانه مروارید که آنرا چهار در است مجاهد گفت که حسنی است که حسنه بحسنتی
و زیادة مغفرة و رضوان است و آنانکه گفتند که مراد بزیادة دیدار خداست نیکو نیست از آنکه ادله بر خواسته
است عقلی و سمعی که این معنی بر خدای روا نیست و نیز آنانکه این میگویند نزدیک ایشان جزا بر عمل
و خدای تعالی حسنی و زیادة بجزای عمل کرده است و تفسیر آیة بر وجهی که نقض اصلی از اصول مذهب ایشان
بود ایشانرا روا نبود دیگر آنکه زیادة بر چیزی باید که هم از آن جنس بود چنانکه اگر یکی چیزی خورد و او زیادة
خواهد از آن چیز خواهد و نیز زیادة بر چیزی کمتر از آن چیز بود چنانکه یکی پاره گل خرد نیکو نباشد که گوید زیادة
بدین نافه مشک بده پس معلوم شد که حسنی باستحقاق باشد و زیادة بتفضل آنگاه گفت ولا یرهق وجوههم
قتر و نرسد بروی ایشان غباری و گردی و سیاهی و رنجی و سختی و مذلتی و چنان که بروی کافران و
اهل دوزخ رسد و ایشان اهل بهشت باشند و در بهشت خالد و جاوید باشند والذین کسبوا السیئات
جزاء سیئة بمثلها وترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما
اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ٥ چون ذکر مومنان و مطیعان کرد و یاد اشت ایشان در عقب
آن ذکر کافران کرد در آیة اول بیان فضل خود کرد بر مومنان و درین آیة بیان عدل خود کرد با کافران
آنجا که گفت آنچه حق تو است بدهم و زیاده از آنجا که حق دادن عدل است و زیادة دادن فضل با هم عدل را کار
بسته بود و هم فضل را هم درین آیة گفت چون جزای ایشان دهم یکی را بیش از یکی پاداش ندهم تا عدل
کرده باشم که اگر زیاده دهم فضل کرده باشم و اگر نقصان کنم عدل کرده باشم چه حق منست و قبض و استیفا
بمن است و در اسقاط آن اسقاط حق غیری نیست اگر همه اسقاط کنم اول و افضل لکن حکمت اقتضای آن کرد

شرعا که عقاب کفار اسقاط نکنم میگوید که آنانکه کسب سیات کردند وکسب برای آن گفت که ایشان
پند اشتند که بجو وشود میکنند ونیست فعلی باشد که صاحبش را اندوه کین گرداند آنهاکه بدی کردند جزای
ایشان هر بدی را بدی بود مانند آن ویران بر نیفزایند چنانچه هر جزای حسنه بیفزایند وبایشان
رسد مذلتی وحقارتی جزای کافران با مذلت واهانت بود وجزای مومنان باتعظیم وتبجیل واین صفت ثواب
وعقاب است ذلتی باایشان رسد وچگونه ذلتی ذلتی که آنرا وصف نتوان کرد ودر فهم ووهم خلایق نیاید
وایشانرا از عذاب خدای هیچ عاصمی ونگاه دارنده نباشد وروی سیاه بود تا پنداری که بارهای از شب
سیاه برروی ایشان رسانیده اند ودرروی ایشان پوشانیده وایشان اهل دوزخ باشند وملازمان
آتش دوزخ بر سبیل تخلید وتابید وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا
بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ • فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ
هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ • یادکن ای محمد
روزیرا که ما حشر کنیم وبرانگیزیم درانروز کافرانرا وگرد کنیم ایشانرا از هر جای واز هر مکانی وانگه گوییم ای
مشرکان وبت پرستان رااکه برجای خود باشید شما وانبازان شما یعنی معبودان شما تا بنگرند که باشما
چه خواهد رفت ودرمیان شما حکم چگونه خواهد بود انکه گفت حکم آن بود که میان ایشان وشریکان تفرقه
افکنیم وجدائی اندازیم وآن وسایلی که میان ایشان بود منقطع گردانیم وقال شرکاؤهم وآن شریکان
ومعبودان ایشان گویند که شما نپرستیدند شیطانرا پرستیدند ازانجاکه وی شما را فرمود بتسویل ووسا
وسواس تا بخدای شرک آوردید واین وقتی گویند که بتان ایشانرا آواز آوردتا گویند که ما خبر نداریم
از عبادة شما وگفته اند که این سخن فرشتگان گویند وآنان که ایشان بدون خدای عبادة کردند میگویند
که بس است گواهی خدایتعالی میان شما برانکه شما مارا نپرستیده اید وما از عبادة شما غافل بوده ایم واین
خبر راست است برای انکه جمادات وبسیار احیا بی خبر بوده از عبادة مبطلان ایشانرا انکه گفت هنالک تبلو
انجایگاه ودران مقام بیازمایند وبدانند هر نفسی آنچه گذاشته باشند وکرده از اعمال تا چه اندوچه
برده اند وچه کنانیده اند وحسب آنچه کرده باشند جزا بینند وردکنند ایشانرا وبازگردانند باخدای
برند آن خدای که خدای ایشانست بحق وگم شود از ایشان آن افترا ودروغی که ایشان نهاده اند
وآنچه ایشان پرستیده اند آنرا بدروغ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ •
فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ • كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا

أنهم لا يؤمنون ۝ حق تعالی رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بر طریق مجادله فرمود که با ایشان بگوی که کیست
انکه شما را روزی میدهد از آسمان بباران واز زمین بنبات از آسمان بتقدیر واز زمین بتسبیب یا کیست انکه
او مالک سمیع وبصیر وشنوائی وبینائی شماست وقادرست بر آفریدن آن بر وجهی که باو ببینند وباو شنوند ونگاه
میدارند آنرا از آفات وعاهات در خبرست که خدایرا چشم ما موکلان اند از فرشتگان که شیاطین را از چشمهای
ما باز میدارند چنانکه از ما مگس را از انگبین باز رانند وکیست انکه زنده از مرده بیرون آرد چون حیوان از نطفه ومرغ
از خایه ومرده از زنده وکیست انکه او تدبیر کارها کند در آسمان وزمین چون این همه از ایشان سوال کنی وپرسی
جواب این نباشد الا آنکه گویند که خدایست انکه برین همه قادرست واین جمله در قبضه قدرت وامر اوست
پس انگه ایشان اعتراف آورند تو بگوی ایشانرا که چرا شما نمی ترسید واز عقاب خدای حذر نمی کنید چون
اورا نمی شناسید وشکر نعمت او نمی کنید که نعمت بر شما منقطع گرداند وشما را مواخذه کند عاجلاً واجلاً پس آن
خدای که موصوفست بصفات کمال خدای بحق ومعبود مطلق شما اوست وحق اینست واز پس حق نباشد
الا ضلالت وگمراهی چون از حق درگذرند جز در ضلالت قدم ننهند پس شما را ازین حق واضح وروشن بر او راست
با چندین دلایل وحجج چگونه می بگردانند انکه گفت کذلک حقت یعنی همچنان که حق گشت وواجب شد که بعد از
حق جز ضلالت نباشد همچنین حق شد وواجب گشت کلمه عذاب خدای بر انکسانیکه کافر شدند ودر کفر
بغایت ونهایت رسیدند برای آنکه ایشان ایمان نیاوردند ودر زمرهٔ مومنان نباشند از انجاکه معلوم است
که ایشان بر کفر میرند وهیچ اختیار ایمان نکنند قل هل من شركائكم من يبدؤا الخلق ثم يعيده قل الله
يبدؤا الخلق ثم يعيده فأنى تؤفكون قل هل من شركائكم من يهدي الى الحق قل الله يهدي للحق أفمن يهدي الى الحق أحق
أن يتبع أمن لا يهدي الا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون ۝ وما يتبع أكثرهم الا ظنا ان الظن لا يغني من
الحق شيئا ان الله عليم بما يفعلون ۝ ای محمد بگوی با مشرکان مکابره وکافران معاند که هیچکس هست ازین
انبازان ومعبودان شما که آنرا با خدای شریک کرده اید وانباز گردانیده اید اندر عبادت که او بر سبیل ابتدا خلق تواند
آفرید وانگه عادت تواند کرد یعنی چون بیافرینند وبمیرانند باز تواند آفریدن اگر ایشان جواب دهند وتسلیم کنند
که معبودان ما این نتوانند کرد واین جز فعل خدای نباشد فهو المراد واگر عناد کنند وجوابی نگویند تو بگوی که یکیست خدای
انکه ابتداء خلق وبر اعادة عین قادر باشد از انجا که قادر الذاتست پس ایشانرا چون این الزام مجیدی
ومحیصی نیست واگر خواهند واگر نه معترف باید شد چگونه ازین می بگردانند وکجا می برند وبگوی ایشانرا
تا حجت بر ایشان متظاهر گردد که هیچ نیست ازین شریکان شما که او کسی را بحق راه نماید وایشان خود شناسند
ویقین میدانند که ان بتان کس را راه نتوانند نمود اگر لجاج وعناد ایشانرا بگذارد که معترف شوند تو بگوی

که خدای باشد آنکه خلق را بحق راه نماید با لطافی که بابندکان کند که ایشانرا عقل بخشد و تمکین کند و نظر کنند درادله و توفیق دهد و بر شرایع شان واقف کرداند پس چون نعمت دنیا از خدای است و نعمت آخرة و هدایت از خدای است کدام اولیتر بود و سزاوارتر آن که پس روی کنند و متابع شوند کسرا که وی بحق راه نماید یعنی خدایرا و طاعت دارند یا کسی را که از وی بنفس خود مهتدی و راه یافته نبود و راه نداند الا که ویرا راه نمایند پس چیست که شمارا و چکونه حکم میکنید شما بباطل باجندین حجج و دلایل چون شرکارا حمل بر ایمه ضلالت کنند برین سوالی وارد نشود و اکر بر اصنام حمل کنند کویند که اصنام را که جماد اند چکونه هدایة کنند تا ایشان غیری را هدایة نتوانند کرد کفته اند که این برای آن کفت که مشرکان بتانرا بجای معبود نهادند و توجیه عبادة با ایشان حق سبحانه و تعالی از ایشان بکنایة احیا عقلا خبر داد چنانکه کفت وان تدعوهم الی الهدی لا یسمعون دعاءکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم آنکه کفت که این کافران که عبادة اصنام میکنند جز متابعت ظن و کمان نمی کنند و ظنی بی امارت و نشان باشد آنرا حکمی نباشد برای آنکه از سر تقلید پدران و متابعت رای ایشان میکنند و شاید که مراد این بود ایشان در اقرار و اعتراف بخدای جز متابعت نمی کنند از آنکه بی دلیل و حجت میکویند و ظن در معرفت خدای از حق که علم است هیچ سودی نکند و ظن جای که علم ممکن نشود و هر کجا علم ممکن نباشد ظن را حکمی بود آنکه بر سبیل تهدید کفت که خدای تعالی عالم است بآنچه ایشان میکنند و هیچ چیز از وی پوشیده نیست هر کس را بحسب استحقاق او جزا دهد از ثواب و عقاب وما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله ولکن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین ۝ ام یقولون افتریه قل فاتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین ۝ بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله کذلک کذب الذین من قبلهم فانظر کیف کان عاقبة الظالمین ۝ ومنهم من یؤمن به ومنهم من لا یؤمن به وربک اعلم بالمفسدین ۝ کافران و مشرکان کفتند که این قرآن فرا بافته محمد است خدای تعالی بر ایشان رد کرد و کفت که این قرآن افترا و فرا بافته محمد نیست از جز خدای کلام هیچ مخلوقی نیست و سخن هیچ آدمی نیست کلام خدای است و تصدیق کتابی است که از پیش او بود و کتب اوایل از پیغمبران چون توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم یا تصدیق آنست که در پیش وی است از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب فرا کرفت که معنی اینست که نشاید و نباشد که ممکن نبود که چنین کتابی و سخنی در غایة بلاغت و فصاحت و براعت مفتری باشد و از نزدیک خلق باشد که هر چه از قبل خلق بود دیکری بر مثل آن قادر بود بلک کلام خدای است و براست دارنده پیغمبران و کتب ایشانست و بیان شریعت فرایض و احکام است و در وی هیچ شکی نیست که از کلام خدای عالمیانست

انکه استفهام کرد بر سبیل تقریر والزام حجت یا بر سبیل انکار واستبعاد کفتار ایشان که هی میکویند
که این قرآن محمد افترا کرده است و وی کفته است تو ای محمد ایشانرا بکوی که اگر این قرآن فرا بافته من
باشد واز جنس کلام بشر باشد مثل آن توان آورد وشما فصحاء عرب اید بیارید سورتی مثل آنهم بران نظم
وترتیب وبیان هر کس را که خواهید دون خدای آنچه توانید بخواهید تا شمارا یاری کنند اگر شما راست
میکوئید که این قرآن افترا محمد است من دون الله از بهر آن کفت که خدای قادر باشد که مثل این قرآن
بیارد انگه کفت که نه این کافران قرآنرا تکذیب برای آن کردند که ایشان ندانستند وکنه امر او نشناختند
وبر تاویل ومعانی آن وقوف نیافتند ومردمان دشمن آن باشند که ندانند الناس اعداء ما جهلوا وچون
بر وی وقوف نیافتند افک ودروغش خواندند واذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم ولما یاتهم وهنوز
بایشان نرسید ونیامد تاویل وتفسیر آن ضحاک کفت آنچه عاقبت با آن شود از ثواب وعقاب وآنچه
متضمن است از اخبار غیوب وعواقب وسرانجام هر کس پیش از ان که درین اندیشه کنند وبدانند
شتاب کردند بتکذیب او واری همچنین که ایشان تکذیب کردند کسانی را که پیش از ایشان بودند هم تکذیب
کردند وبدروغ داشتند پس تو بنکر که عاقبت ایشان چه بود وسرانجام ایشان چه باشد از هلاک وعذاب
استیصال عاقبت اینان که عمل ایشان بر دست دارند هم این بود انگه خبر داد از ایشان که ایمان آرد وباور
دارد در نفس خویش وداند که آن خواست ولیکن عناد کند وکس بود که تصدیق نکند وایمان نیارد یا کس
بود که ایمان آرد وکس بود که ایمان نیارد وبر کفر بمیرد وخدای تو عالم تر ودانا تر است بمفسدان
معاندان که بر کفر بماند وکه نماند وان کذبوک فقل لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون مما اعمل وانا بریء مما تعملون
ومنهم من یستمعون الیک افانت تسمع الصم ولو کانوا لا یعقلون ومنهم من ینظر الیک افانت
تهدی العمی ولو کانوا لا یبصرون ان الله لا یظلم الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون اگر چنان
باشد که ایشان بر کفر اصرار کنند واز ایمان ایشان مایوس شوند وترا تکذیب کنند بکوی ایشانرا که آنچه
بر من بود بکردم عذر شما منقطع کردانیدم واکنون شمارا با شما کذاشتم آن عمل که من میکنم مراست وثواب
آن مرا بود وعمل شما شمار است ووبال آن بر شما بود معصیت شما مرا زیان ندارد وطاعت من شمارا فایده
ندهد شما از انچه من میکنم بیزارید ومن از کردار واعمال شما بیزارم واین آیه بآیت قتال منسوخ شده است
انگه کفت که این کافران بعضی از انها اند که کوش با سخن تو میکنند وقرآن واحکام شریعت می شنوند ولکن
قبول نمیکنند ویاد نمیکیرند پس شنودن ایشان ناشنودن باشد وایشان بمثابه کران باشند هی
تو آنها نرا که کران اند تو سخن خواهی شنوانید وتو قادر باش بران که ایشانرا بشنوانی واگرچه ایشان را

عقل نباشند واین بر سبیل قطع رسول گفت از ایمان ایشان که چون باکری لایعقل ودیوانکی باشد هرکز ممکن نباشد
ومیتسر نکردد که ایشان بشنوند وفهم کنند وبدانند ومنهم من ینظر الیک واز ایشان کس هست که بتو می نکرد
ومشابت کوری هست ازانجا که آنچه می بینند ازان منتفع نمی شود هی تو کورانرا راه توانی نمودن با انکه ایشان نه بینند
وبصیرت ندارند یعنی این چیزی هست که معقول ومتصور تو طمع از ایمان ایشان بردار وخاطر عزیز خود پریشان
مدار بحقیقت که خدای تعالی برآدمیان ظلم نکند بهیچ چیزی از آنچه تعلق بمصالح ایشان دارد هیچ چیز فرو
نکذارد و روز قیامت بیش از استحقاق عذاب نفرماید واکر کم ازان استحقاق ثواب ندهد ولیکن مردمان اند
که بر نفس خود ظلم میکنند بکفر ومعاصی تا مستوجب عقاب میروند وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ
يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۝ وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ
فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ۝ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ یاد کن ای محمد آن روز را که حشر کنیم وبرانکیزیم ایشانرا یکبارکی وایشان درنک کردن خویش وبودن
در دنیا اندک شمرند واندک دانند از انکه انتفاع ایشان بدنیا اندک بوده باشد یا بودن خود اندر کور اندکی
پندارند از هول روز قیامت که ببینند تا پنداری که در دنیا در کور جز ساعتی از روز نبوده اند عمر اکرچه دراز باشد
چون آخرش با فنا بود اندک بود باضافت با عمر ایشان که در آخرة خواهد بودن ساعتی بود وایشان یکدیکررا
بشناسند وآشناسی دهند چنانکه دو کس که از دیرباز یکدیکر را ندیده باشند آشناسی باز دهند واین هم
دلالت میکند برانکه ایشان لبث خود را اندک شمردند از بهر انکه با طول عهد تعارف نبود تناکر بود آنکه
گفت که زیان کردند وزیان کار شدند آنانکه ببعث ونشور وثواب وعقاب ایمان ندارند وآنرا تکذیب کنند
وایشان براه بهشت وثواب مهتدی نباشد اکر با تو نمائیم ای محمد بعضی از آنچه ایشانرا وعده می دهیم از عذاب اندر
دنیا یا ترا با جوار رحمت حق خود بریم وقبض روح تو کنیم وایشانرا در دنیا عذاب ناکرده مرجع وبازکشت ایشان
رسانیم واز ما فایت نخواهد شد آنکه گفت که هر امتی را رسولی وپیغمبری بوده است چون پیغمبر ایشان با ایشان
آمد وحجت برایشان کرفت ومعجزات نمود ایشان تکذیب آن پیغمبر کردند میان ایشان ومیان آن پیغمبر خدای تعالی
حکم کرد حکمی بحق که پیغمبر را نجات داد وایشانرا عذاب کرد وشاید که مراد این بود که هر امتی را رسول وپیغمبری است
که ایشانرا با وی نسبت کنند روز قیامت چون پیغمبران آیند وبکفر وایمان ایشان بر ایشان کواهی میان ایشان
حکمی بحق کرده شود چنانکه بر هیچ کس از ایشان ظلمی وحیفی نباشد وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝
قُلْ لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ۝ حق سبحانه وتعالی حکایة کرد واز

استبطای ایشان قیامت را و حساب را و کتاب و بهشت و دوزخ را گفت این کافران میگویند که وعده که شما
مارا امید میدهید کی خواهد بودن مارا خبر دهید اگر شما راست میگوئید در آنچه وعده میدهید و وعد خبری بود متضمن نفع و راحت
و وعید خبری بود متضمن مضرت و مساءت و صدق خبری بود متضمن نفع و راحت که مخبر بس علی ما هو به باشد
آنگه محمد را فرمود که بگوی این جماعت را که این سوال که میکنند بر سبیل انکار و استبعاد او که اگر نفعیست بیار
و اگر ضرریست در غیب بکن آشکار که من که محمدم مالک نیستم از بهر نفس خویش هیچ نفعی و ضرری را و نه هیچ خیری
و شری را از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرستی و قبض و بسط و جذب و خصب و ثواب و عقاب این جمله
بخدای تعلق دارد و در دست تصرف وی و هر تصرف که ما میکنیم با قرار و تمکین وی بود تا وی آلت ندهد و تمکین
نکند ما نتوانیم کردن لیکن آنچه خدای خواهد و مرید آن بود ازین جمله آن بباشد و هر چه مرید آن نبود و کاره بود
نباشد و روا بود که معنی این بود الا ما شاء الله را که من بر هیچ ازین قادر نباشم و مالک نشوم الا آنچه خدای
مرا بران قادر گرداند و قوة دهد هر امتی را و هر قرنی را و اهل زمانی را و هر نفسی را وقتی و زمانیست مر وقات
عذاب خدایرا که میدانید و می بیند که اگر عذاب بشما آید در شب که شما براحت و آسایش مشغول شده
باشید یا در روز کار که در طلب اسباب معاش افتاده باشید که چگونه باشد و چگونه چیزی بود که آن عذابی
که مجرمان و کافران تعجیل آمدن آن میکنند یعنی اگر دانستند که هول آن و سختی آن چگونه بود هرگز تعجیل نکردند
أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ • ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ
إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ • حق تعالی میگوید ایشانرا بر سبیل توبیخ و ملامت بر استعجال عذاب که هی پس از آن که
عذاب بشما فرو آید ایمان خواهید آوردن یعنی اگر عذاب خدای فرو آید شما ایمان آورید ایمان شما شمارا نفعی نکند
و سودی ندهد پس اگر عذاب فرو آید ایمان خواهید آوردن یعنی اگر عذاب خدای فرو آید شما ایمان آورید شمارا گویند
که اکنون که ایمان می آورید که عذاب معاینه بدید و شما پیش ازین بعذاب تعجیل میکردید ثم قیل پس آنگه گویند مرین
ظالمان کافرانرا که عذاب خواسته باشند که اکنون بچشید سختی عذاب دایم بران کفر مقدم که شمارا بود که این
ایمان که درین وقت شما ملجی و مضطر شدید بدان کفر را بر نداشت آنگه گفت بر سبیل تقریع و تقریر که شمارا هیچ
خبر او یاد اشت میدهد الا بر آنچه شما کرده اید یعنی بنگرید تا درین هیچ ظلمی و حیفی بر شما میکنند و یا شمارا
بر ناکرده عقوبة میکنند وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ • وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ
مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ • أَلَا إِنَّ لِلَّهِ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ • هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ • ای محمد
از تو می پرسند و طلب خبر میکنند و میگویند که این عذاب که مارا وعده میدهند حق است و راست و این بر سبیل

استهزا و انکار گفتند خدای تعالی رسول را فرمود که بگوی ای محمد که آری بحق خدای من که آنچه شما را وعده میدهند
از عقاب و بدان وعید میکنند آن حق است و بودنی است و خواهد بود و چون بیا شد شما را قوة و قدرة آن نباشد
که عذاب دفع کنید و از قبضهٔ قدرة خدای بیرون روید و از عذاب وی بگریزید و سبقت گیرید هر کجا که باشید
بشما رسد و چون رسیده باشد اگر خواهید که خویشتن را از آن عذاب باز خرید و باز نفروشید و اگر هر کسی را
که ظلم کرده بود آنچه در زمین باشد از مال و ملک وی را بود خواهد که فدا کند و خویشتن را باز خرد بدلی خوش اما
آن روز فدیه قبول نکنند و رشوة نستانند باید که امروز خود را باز خرند که امروز فدیه قبول است و در توبه
گشاده اما چون توبه نکنند و از عهده مظالم بیرون نیایند فردا که عذاب را معاینه بینند پشیمانی و ندامت
در دل آرند و از غایت وهشت و حیرت طاقت گریه و فریاد ندارند و نیز پشیمانی را از روسا از سفله
و اتباع پنهان دارند تا زبان ملامت در ایشان دراز نکردانند و میان ایشان و حکم براستی و عدل
کنند و بر ان هیچ ظلمی و حیفی نرود از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ایشانرا چه سود دارد
پشیمان نهان ایشان گفت از شماتت اعدا انگه گفت الا ان الله ما فی السموات این کافران را که خواهند که نفس
خود را فدیه کنند در انروز و باز خرند از عذاب بهر چه در دنیا باشد از مال و مال و جز این ایشانرا خود باز نفروشند
و اگر تقدیر باز فروشند ایشانرا چیزی از کجا باشد که خود را باز خرند که در ان روز آنچه در آسمان و زمین باشد
همه خدایرا بود هیچکس را مال و ملک نباشد بدانید و آگاه باشید که وعده خدای حق است و راست و آنچه
وعده داده باشد مومنانرا و کافرانرا از ثواب و عقاب بودنی است و بیاشد و لیکن بیشترینه مردمان نمیدانند
و خدایرا نمی شناسند اوست آنخدای که زنده گرداند آنرا که در وحیوة نباشد در و آفریند و بمیراند که در وحیوة
و زندگی باشد بآن که حیوت او خراب کند چنانکه حیوة در و نتواند بودن و مرجع و بازگشت جمله خلایق باوی است
آنجا که کسی را اگر در حکم نباشد مگر ویرا یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی
و رحمة للمؤمنین • قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون • حق تعالی خطاب میکند
جمله مردمانرا از مومن و کافر و میگوید ای مردمان بشما آمد کتابی مشتمل بر مواعظ و زواجر یعنی قرآن که
مشتمل است بر انچه دعوة کنند باصلاح و زجر کنند از قبایح و معاصی و تنبیه کنند بر توحید و عدل خدای و دارد
و شفاء دردهاء سینهاست از عقاید فاسد و مذاهب باطل و مراد بصدر دل است و دلرا برای آن صدر
خوانند که جار دل اوست و قرآنرا برای آن شفا خواند که جهل دردی است که دوای آن جز بعلم نباشد
و قرآن مایه علم است و هدایتی و دلالتی است که بحق راه نماید و رحمتی و نعمتی است این قرآن مومنانرا که بدو
باو ایمان آورند و بر مقتضی او عمل کنند ای محمد بگوی این مردمانرا که بمال و متاع دنیا شادان مباشید که

مال دنیا را بقای نیست و متاع دنیا ثبات ندارد بوی چه شادان تو آن بود بفضل خدای شادان باشید
و برحمت او خوش دل و نازان باشید و این هر دو جمع کنید که این بهترست از آنچه اهل دنیا آنرا جمع میکنند
ابو سعید خدری گفت که فضل خدای قرآن است و رحمت آنکه ما را اهل قرآن گردانید مجاهد گفت فضل خدای
قرآنست و رحمت او ایمان است کسایی گفت فضل خدای نعمت ظاهر است و رحمت او نعمت باطن و اسبغ
علیکم نعمه ظاهرة و باطنة ذو النون مصری گفت فضل الله جنان است و رحمت نجات از دوزخ و نیز آنست
که امام محمد باقر رضی الله عنه گفت فضل الله اقرار برسول خدای محمد مصطفی است و رحمت و اقرار بفضل
و عدل و حیا و ولایت امیر المومنین است فرح که ازین نوع بود محمود است فرحین بما اتیهم الله من فضله
و فرح که نه ازین نوع بود مذموم است لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ
رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ حق تعالی درین آیت
خطاب کرده است با مشرکان عرب بزبان رسول الله و گفته است رسول خود را ای محمد بگوی مر این کافرانرا
که بر خویش چیزهای که حلال بود حرام کرده اند و چیزهای که حرام بود حلال کرده اند که هیچ شما دیده اید و دانسته
آنچه خدای فرستاد برای شما از روزی حلال شما از آن بعضی را حرام بود حلال کردید چون بحیره و سایبه و وصیله
و حام و بعضی حلال کرده اید مرا ازین خبر دهید و بگوئید که خدای شما را دستوری داده است و بدین
فرموده یا خود شما از خود آنرا حرام کرده اید بی حجتی و بینتی و آنکه آنرا بر خدای بسته اید و افترا کرده چون
قسمت او باطل باشد از بهر خدای دستوری نداده باشد بنماند الا که ایشان افترا کرده باشند و دروغ
بر خدای نهاده آنگه تهدید کرد ایشانرا و گفت چه گمان می برند آنها که بر خدای افترا میکنند در روز قیامت
که با ایشان چه خواهد رفت همانا که ایشان را امید ثواب و رحمت خدای نیست که چنین افترا و دروغ بر
خدای دلیری مینمایند و کجا گمان ایشان بآن رسد که ایشانرا نهاده است و ساخته از انواع عقوبة در روز قیامت
و خدای تعالی خداوند فضل و افضال و نعمت و احسان است بر جمله خلایق نعمت او بسیارست و فضل او بی نهایت
ولیکن بیشترینه خلقان شکر نعمتهای او نمی کنند و در نعمت او کفران می آرند لاجرم آنچه با ایشان میرسد
از وبال و عقوبت هم از افعال بد و کردار ایشان است آیة را دلیل است بران که هیچ کس را روا نیست که
از وی حکمی از احکام شرع برسند که وی سخنی گوید در چو زان سخن گوید الا بعد از اتفاق و ایقان و ایقان
و احتیاطی تمام تا از جمله آنها نباشد که بر خدای افترا کرده اند در تحریم و تحلیل ه وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو
مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ

مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ
اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ خطاب با محمد است وجمله امت درین آیه داخل اند ومراد ایشانند
میکویند که ای محمد تو در هیچ کاری نباشی از کارهای که آنرا خطری وقدری ومنزلتی بود ودر هیچ کاری
از کارها نباشی وهیچ قرآنی نخوانی وازان خبر ندهی وهیچ عملی از اعمال وفعلی از افعال نکنید الا که ما بران جمله
کواه باشیم ومیدانیم وجزای بر وفق استحقاق آن برسانیم واین آن کفت تا مکلفان متنبه ومتعظ شوند
وغافل وبیخبر نباشند بدانند که بر ایشان رفیقان ونکاه بانانند افسار از سر فرو نکنند وکزاف کاری
پیش نکیرند که خدای کواهست بر آنچه ایشان دران شروع میکنند وازوی غایب نشوند ودور نکردند
از اعمال ایشان مثقال ذره هم سنک مورچه خورد ند اندر آسمان ونه اندر زمین نه کهتر ازان ونه بیشتر
ازان الا که آن در کتابی روشن نوشته وثبت کرده باشند وآن کتاب لوح محفوظ است یا صحایف
اعمال ایشان اما بدانید وآکاه باشید که دوستان خدایرا هیچ خوفی وترسی نباشد وایشان نترسند
وایشان اند وهکین نشوند تا آنها که این پایه دارند واین منزلت یافتند کیستند سعید جبیر کفت از رسول
صلی الله علیه وسلم پرسیدند که من اولیاء الله کفت اولیاء خدای آنانند که چون مردمان ایشانرا ببینند
خدایرا یاد کنند وبرسمت وهیبت وطریقه ایشان روند دیدار ایشان مردمانرا لطف بود راوی خبر کوید که
از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که میکفت خدایرا بندکانی اند که ایشان نه پیغامبران باشند
ونه شهیدان پیغمبران وشهیدانرا بر ایشان غبطت بود روز قیامت بمکان ایشان از خدای کفتند
یا رسول الله ایشان کیستند وعمل ایشان چیست با ما بکوی تا ما نیز ایشانرا دوست داریم کفت قومی
باشند که با یکدیکر دوستی کنند برای خدای بی آنکه میان ایشان خویشی ورحمی بود وبی آنکه مال بیکدیکر
دهند والله که رویهاء ایشان بنور تابنده بود وایشان بر منبرهای نور باشند چون مردمان بترسند
ایشان نترسند وچون مردمان اندوهکین باشند ایشان نباشند آنکه این آیه برخواند الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون از امیر المومنین علی رضی الله عنه پرسیدند اینها کیستند کفت ایشان
کسانی اند که از بی خوابی که برده باشند در شبهای دراز از بهر نماز چشمهای ایشان چشمهای آب میریزد
واز عبرتها که دیده باشند جسمهای ایشان ضعیف باشند روی ایشان زرد شده باشد واز بسیاری
کرسنکی که کشیده باشند وروزه داشته شکمهای ایشان باریک شده باشد واز تشنکی لبهاء ایشان
خشک وپلاسیده شده الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

روشن ترین وصفی اولیاء خدایرا اینست که میگوید ایشان آنانند که بخدای و برسول خدای و بآیات وکتاب
خدای آورند واز خدای ترسند از نواهی اجتناب کنند وگرد معاصی نگردند وباوامر کار کنند در خبرست که رسول
را صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که ولی خدای کیست دست بر کتف امیر المومنین علی کرم الله وجهه زد وگفت
هذا ولی الله ولی خدای این مردست دوستی کن با وی اگرچه کشنده پدرت باشد وبرادرت باشد ودشمن
خدای دشمن این مردست دشمنی کن با دشمن وی واگرچه پدرت وبرادرت باشد وبا جمله امت این دو خصلت که خدای
درین آیة ذکر کرده است بروجه مزید وتفضیل ویرا حاصل بود اورا ازین سبب ولی الله گفتند در ایمان سابق بود ودر تقوی
مقتدا بود تا اورا اول المومنین وامام المتقین گفتند پس اورا ودوستان ومتابعان اورا ازین بشارت دادند که
لهم البشری مرین مومنان متقی وپرهیزکاران مهتدی را بشارت است در دنیا وزندگانی وی در آخرة بشارة
در دنیا چیست انکه عبادة بن الصامت گفت که رسول را پرسیدم ازین بشارت گفت الرویا الصالحة یراها
المسلم او ترى خوابی نیکو باشد که مردمان مسلمان بینند خود را یا از بهر وی بینند وبشارت آخرت بهشت است
ابو هریرة از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایة کرد که چون قیامت نزدیک رسد خواب مردمان کم خطا
کنند وخواب آنکس راست تر بود که سخن وی راست تر بود وانکه گفت که خواب سه گونه باشد یکی بشارت
بود از خدای ویکی از حدیث نفس بود که مردمان با خود گویند ودیگر از شیطان وخواب جزوی است از
چهار جزوی پیغامبری چون یکی از شما چیزی بیند که ازان کراهتی بود ویرا باید که آنرا باز نگوید وبرخیزد ودو رکعت
بکند انکه گفت که من قید دوست دارم در خواب وغل را کاره باشم چه قید ثبات بود در دین زهری گفت
بشارت دنیا آنست که فرشتگان دهند بنده را در وقت مرگ وگویند الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة
التی کنتم توعدون وبشارت آخرت آمدن فرشتگان است باستقبال مومنان وبشارت ایشان است
بسلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین بشارت دنیا آنست که بر زنان پیغمبر آنست وبشر الذین آمنوا وبشارت
آخرة آنست که در جراید اعمال ایشان است واما من اوتی کتابه بیمینه انکه گفت لا تبدیل لکلمات الله کلمات
خدایرا تبدیل نیست ووعدهای خدای را خلفی وتغییر نیست نافع گفت که روزی حجاج خطبه میکرد آن خطبه
را دراز باز گفت عبد الله عمر سر بر کنار من نهاد وحجاج گفت عبد الله زبیر کتاب خدایرا تبدیل کرد عبد الله
عمر گفت نه توانی کرد ونه او ولا تبدیل لکلمات الله حجاج گفت لقد اوتیت علما واز سر این حدیث برفت
ذلک هو الفوز العظیم این بشارت مر مومنانرا واین کرامت مر متقیانرا فیروزی عظیم وظفر بزرگوار است
انکه رسول را خطاب کرد ویرا تسلی خاطر ودلجویی داد وگفت ای محمد نباید که ترا دل تنگ گرداند واندوهگین کند
گفتار ایشان در تکذیب تو وتدبیر ایشان در ابطال کار تو که من خداوندم با توام وعزت وغلبه همه خدایراست

دوستان [illegible] عزیز باشند و غالب و دشمنان وی ذلیل باشند و مغلوب او بر دشمنان تو غلبه کنند
و ترا بر ایشان ظفر دهد انا لننصر رسلنا و او دوست شنوا باقوال ایشان و دانا با فعال و احوال ایشان آنچه
گویند شنود و آنچه اندیشند و بران عزم کنند داند بر حسب آن جزا با ایشان رساند الا ان لله من فی
السموات ومن فی الارض وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون الا الظن وان
هم الا یخرصون ٭ هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون
میگوید که بدانید و آگاه باشید که هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است از فرشتگان و آدمیان
و پریان همه خدایرا اند همه بندگان و پرستاران وی اند چون ایشان که عاقلان با تمیز اند بندگان وی باشند
و بنده خدای خداوند را نشاید اولیتر بود که غیر ایشان خدایرا نشاید و این مشرکان که بدون خدای بتانرا
می پرستند و ایشانرا شرکا میخوانند چه چیز است که ایشانرا فریفته است که آنرا متابعت میکنند یعنی هیچ چیز را
متابعت نمیکنند که آنرا اهلی باشد چه با خدای در خدای و آلهیت شریک محال بود و ایشانرا درین که میگویند
و میکنند علمی حاصل نشده است و ایشان جز متابعت ظن و گمان نمی کنند و این گمان ایشان باطل است
و ظن ایشان محال و ایشان جز دروغ چیزی دیگر نمی گویند هر چه میکنند باطل است و هر چه میگویند دروغ است
چون گفتار مشرکان و سخن باطلان ایشان را بیان کرد مکلفانرا بر توحید و عبادة باخلاص تحریض کرد و براه که
بآن توسل توان ساخت بر توحید او تنبیه کردن و آن افعال است که وی بآن مختص است که مقدور قدرت او بود
و کسی دیگر آن نتواند کرد گفت اوست آن خدای که شب را از بهر شما آفرید و آنرا لباس شما گردانید تا در و
ساکن شوید و آرام گیرید شب را لباس خواند زیرا که لباس پرده پوشش و شب نیز هم این عادة دارد
اللیل للعاشقین ستر یالیت اوقاته تدوم و با آنکه پرده پوشش است جای آرام و آسایش تو است از رنجهای
روز برآسای از تاختن و رفتن و سعی کردن در حوایج که اگر روشنایی شب بجد روز بودی حرص ترا رها نکردی
که از عمل و رنج و سعی برآسودی چنانکه شب را تاریک از بهر آن کرد تا با آسایش مشغول شوی روز را روشن
و بینا کرد تا در وی باسباب معیشت قیام نمایی بدرستی و حقیقت که درین جمله از آفریدن روز و شب برین
صفات آیاتی و علاماتی و دلالاتی است و قومی را که بشنوند و اندیشه کنند و معتبر شوند قالوا اتخذ الله ولدا
سبحانه هو الغنی له ما فی السموات وما فی الارض ان عندکم من سلطان بهذا أتقولون علی الله ما لا تعلمون
قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید
بما کانوا یکفرون ٭ حق تعالی از گفتار شنیع مشرکان و کسانی که خدای را فرزند گفتند باز میگوید و رد میکند
بر سه گروه بر مشرکان که گفتند الملائکة بنات الله و بر جهودان که گفتند عزیز بن الله و بر ترسایان که گفتند

المسیح بن الله و چنانکه حقیقت این بر خدای روا نیست مجازش هم روا نباشد برای انکه پسر
و دختری کرفتن برانکس روا بود که وی محتاج بود و خدای تعالی ازین منزه است چنانکه کفت سبحانه یعنی او
منزه است و دور از ان که دروغ کمان برند بمثل این از ان که حقیقت این حدیث اذا الجسمیه کیند از بهر انکه
فرزند هم جنس پدر و مانند پدر بود و او را مثل و جنس و مانند نیست هم و مجازش را با حتیاج میکنند
و هو الغنی و او توانکر و بی نیاز است از انکه او راست آنچه در آسمانها و در زمین است و همه ملک و ملک اوست
او را بفرزند چه حاجت بود آنگه خطاب کرد این جماعت را و کفت که شما را با این که میکوئید هیچ حجتی و سلطانی
و دلیلی و برهانی نیست و هر چه بی حجت و دلیل بود علم نبود جهل بود هی شما بر خدای چیزی میکوئید که شما را
بدان علم حاصل نیست چیزی میکوئید که آنرا نمی دانید بکوی ای محمد و اعلام کن که انکسانی که بر خدای افترا
میکنند و چیزی که بر خدای روا نیست روا میدارند ایشان فلاح و ظفر نیابند و هرکز رستکاری نبود
ایشانرا این دروغ که میکوئید بر خدای مطاعی اندک و منفعتی حقیر در دنیا که زود کذرد و باقی نماند و در عقوبة
آن شقاوت دایم و رنج مخلد بینند ثم الینا مرجعهم پس با ماست بازکشت ایشان بچشانیم ایشانرا عذاب سخت
با آن کفر که ایشان آورده اند و آن دروغ که بر خدای نهاده اند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ
إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ
أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ حق تعالی میکوید ای محمد برخوان بر ایشان یعنی برین کافران
خبر نوح پیغمبر علیه السلام و قصهٔ او و چون قوم خود را کفت که ای قوم اکر چنانست که بر شما بزرک می آید و کران
میشود مقام کردن و من در میان شما و یاد دادن من شما را ایات و علامات و دلالات بر یکانکی خدای و شما ازین
سبب قصد رنجانیدن و کشتن من کرده اید من بر خدای توکل کردم و اعتمادی کلی بوی دارم شما دل بر کار
خود نهید و عزم مصمم کردانید بر کشتن من شما و شریکان شما و درین کار هیچ فرو مکذارید و از شرکا و انبازان
و معبودان خود استعانت و یاری خواهید پس باید که کار شما و قصد شما در اهلاک من مخفی و پوشیده نباشد
پس انکاه برانید بر من آنچه در دل دارید از قتل و هلاک من و هیچ مرا مهلت و زمان مدهید و این آن وقت
کفت که ایشان را از انچه نوح علیه السلام میکفت ملامت آمد از انکه نوح بامداد و شبانکاه و وقت
و بی وقت بر سر ایشان استاده بود و ایشانرا دعوت میکرد و بخدای می ترسانید و عقاب خدای یاد
ایشان میداد و او را میزدند و جفا میکردند و او از دعوت کردن باز نمی ایستاد کفتند که تدبیر آنست که ما او را
بکشیم کفتند که ای نوح ازین کار خود برو و اکر نه ما ترا بکشیم نزدیک آن حال نوح کفت که یا قوم ان کان
کبر علیکم مقامی الایة فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ • ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ
قَبْلُ كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ • همه از سخن نوح پیغمبرست که با قوم خود گفته است که ای قوم اگر شما
بد میکردید وعظ و پند من نمی شنوید و قبول نمیکنید نه آنست که من برین دعوة که شما را میدهم اجری و مزدی
طمع میدارم نه من از شما هیچ مزدی نمیخواهم که مزد من جز بر خدای نیست و مرا فرموده اند که من از جمله مسلمانان
و منقادان آن امر حق باشم و متابع رای شما نشوم انگه خدای باز نمود که قوم با او چه کردند و او چه کرد گفت قوم
او را بدروغ داشتند و باور نداشتند و قصد کشتن او کردند ما او را نجات دادیم و کسانی را که با وی در کشتی بودند
و ایشانرا در خلیفه کردیم یعنی بازمانده و قایم مقام ایشان کردانیدیم و آن کافرانرا که تکذیب کردند نوح را همه غرق
کردانیدیم بطوفان عام پس بنگر که عاقبت کار آنانکه ایشانرا انذار کردیم و ایشان قبول نکردند بکجا رسید و چگونه
بود انگه ما پس از نوح بفرستادیم پیغمبرانرا چون هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب علیهم السلام ایشان
بیامدند و قوم خود را بترسانیدند و آیات و دلایل و حجج اظهار کردند ایشان نیز همان کردند که قوم نوح کردند
از کفران و تکذیب و ایمان نیاوردند بانچه کافران پیشین آنرا تکذیب کردند هم چنان که بر دل آنها مهر کردیم
یعنی بخذلان آن سبب اصرار ایشان بر کفر و عصیان ما نشانی کردیم بر دلهای ایشان تا علامتی بود
فرشتگانرا و هم چنین مهر کردیم بر دل آنها که ظالمان و متعدیان اند از فرمان ما در کذرد از امر ما تجاوز کنند
ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمُ
الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ • قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ
قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ • پس
فرستادیم از پس آن پیغمبران موسی و هرون را بفرعون و قوم او و ایشان برفتند و فرعون و قومش را
دعوت کردند ایشان استکبار کردن و کردن کشی و پای از حد خود بیرون نهادند و ایشان قوم مجرم و گناهکار
بودند بکفر و عصیان که آوردند پس انگه موسی با ایشان آمد و حق بدیشان رسید از نزدیک ما چون معجزه عصا
و ید بیضا و غیر آن از حجج و آیات و ایشان بدانستند و معلوم ایشان شد هیچ دفعی نداشتند جز انکه کفتند
این سحری ست ظاهر و جادوی ست روشن که ما می بینیم و سحر ایهام معجز باشد بر وجه حمله و تلبیس و هر که
سحر کند و معتقد صحت آن بود کافر باشد و هر که اعتقاد صحتش نکند فاسق باشد موسی علیه السلام
ایشانرا کفت چون ایشان این سخن کفتند که حق را که بشما آمد سحر میکویید و در ان طعن میزنید و عیب میکنید
هی مثل این آیات و معجزات سحر باشد سحر چوب چگونه مار کردد و اژدها شود و هرگز آنها که ساحر باشند

وجادوی کنند فلاح نیابند وظفر نه بینند فرعون وقومش موسی را گفتند که هی تو آمده ای تا با این سحر وجادوی
خویش از طریقه ومذهب پدران بگردانی ومارا از آنچه پدران خود را بران یافته ایم از دین واعتقاد دور گردانی
وترا ای موسی وبرادرت هرون بر ما بزرگی وپادشاهی شود در زمین ما شما را باور نداریم وتصدیق شما نکنیم
واین ازان گفتند که پنداشتند که غرض ایشان وجباری بود در زمین وهر کسی بدیگری همان اندیشه کند
وگمان برد که در دل او باشد وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ۝ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا
أَنْتُمْ مُلْقُونَ ۝ ~~فَلَمَّا أَلْقَوْا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ~~ ۝ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ
عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ۝ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۝ فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ
وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ۝ فرعون را چون گمان آن حق
بود که آنچه از موسی می بیند سحرست واین خیال در دماغ وی مستحکم شد ازانجا که روزگار ساحران بود فرعون
فرمود که بروید در اقطار ممالک من بگردید هر کجا جادوی عالم وساحری داناست بنزدیک من آرید برفتند
وساحرانرا جمع کردند چون بنزدیک فرعون آمدند فرعون حدیث موسی با ایشان بگفت ایشان برفتند
ورسنها وچوبها ماریکر واژدها صفت را سیماب بیندودند وپیش موسی آوردند موسی ایشانرا گفت بیندازید
آنچه خواهید انداختند ایشان آنچه داشتند بینداختند موسی علیه السلام چون چنان دید دانست که سحرست
آن وآنرا حقیقتی نیست گفت که ما جئتم به السحر آنچه شما آورده اند سحرست وخدای تعالی آنرا زود باطل گرداند
وهرگز عمل مفسدانرا باصلاح نیارد وصلاح آن نکند وثابت ودایم ندارد بلکه هلاک گرداند وحق را حق گرداند
باظهار دلیل وحجت بران وباطل را باطل گرداند بانکه دلیل بر بطلان آن ظاهر گرداند واگرچه مجرمان
وکافران کاره آن باشند چون موسی دعوة کرد بموسی ایمان نیاوردند الا جمع از فرزندان بنی اسرائیل
یعنی فرزندان که از قوم موسی بودند وپدران ایمان نیاوردند از ترس فرعون عبد الله گفت که ایشان ششصد
هزار مرد بودند یعقوب علیه السلام با هفتاد ودو مرد در مصر آمد انگه نسل وفرزندان ایشان ششصد هزار
شدند بعضی دیگر گفتند که ایشان جماعتی بودند که مادران ایشان از بنی اسرائیل بودند وپدران ایشان از قبطیان
وگفته اند که مراد باین قوم فرعون دختران است که ازیشان کسی ایمان نیاورد الا جمعی اندک آسیه بود وخربیل
مومن آل فرعون وماشطه دختر فرعون ودختران او وزن خازن فرعون ایشان ایمان آوردند بر ترسی از فرعون
وقومش ازان که فرعون ایشانرا در فتنه اندازد وازین شان برگرداند یا عذاب کند ایشانرا وبکشد وفرعون جباری
قاهر بود در زمین از جمله مسرفان بود وازانکه از قدر واندازه خود درگذرند وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ
تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ۝ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ

من القوم الظالمين موسى علیه السلام قوم خودرا تقویت داد واستمالت فرمود وگفت ای قوم اگر چنانست که
بخدای ایمان دارید توکل با وکنید اگر شما مسلمانید برای آن حق مسلمان ومومن آن بود که در کارها بر خدای توکل کند وهر که
بر خدای توکل کند مهمانش کفایت کرده شود ایشان جواب دادند وگفتند که ما بر خدای توکل کرده ایم انگه دعا کردند وگفتند
که ای خدای ما مارا فتنه ظالمان مگردان وما را بساحل نجاة رسان ما ز دریا فته کافران ابو الضحی گفت که ایشان را بر ما دست
مده که پس گمان برند که ایشان بهتر از ما اند مفتون ما شوند وبا فتنه ایشان باشیم مجاهد گفت که مارا بگناه بعلم ایشان
عذاب مکن که انگه ایشان گویند اگر ایشان بر حق بودند ایشانرا عذاب نکردندی ومارا برحمت وفضل خویش ازین
کافران برهان واوحينا الى موسى واخيه ان تبوءا لقومكما بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة واقيموا الصلوة وبشر المؤمنين
وقال موسى ربنا انك اتيت فرعون وملاه زينة واموالا في الحيوة الدنيا ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا
اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الاليم وحق تعالی گفت از انچه وحی کرده بود
بموسی وهرون گفت ما بموسی وبرادر او هرون وحی کردیم که برای قوم خویش بمصر خانها گیرید ومسکنها سازید
وخانهای خویش قبله خود گردانید یعنی مسجد خود گیرید که در وی نماز کنید بیشتر مفسران گفتند که سبب آن بود که
خدایتعالی بنی اسرائیل را فرموده بود که جز در مسجد نماز مکنید ایشان نماز در مسجدها کردند چون فرعون
مسلط شد بفرمود تا مسجدها خراب کردند وایشانرا منع کردند از نماز کردن اندر مسجد حق تعالی وحی فرستاد
وگفت که شمارا اکنون رخصت است که در خانها نماز کنید خانها را قبله ونماز گاه سازید عکرمه ومجاهد گفتند که
ایشان در کنایس نماز کردندی چون خایف شدند بفرمود تا در خانها نماز کنند وروی بکعبه آرند سعید جبیر گفت
که مراد آنست که خانها در مقابل یکدیگر سازید انگه گفت واقیموا الصلوة ونماز بپا دارید وبران مداومت
ومواظبت کنید وای موسی بشارت ده به بهشت مومنانرا وگفته اند که خطاب با محمد است علیه السلام وقال موسی
موسی گفت ای بار خدایا تو فرعون واتباع واشراف قوم اورا اموال وزینتی دادی از متاع واثاث ولباسهای
فاخر وحیلها وگران مایه درین دنیا ای بار خدای تا از ره تو گم شوند خداوندا مالهاء ایشان سنگ گردان وبندی
سخت بر دلهای ایشان نه تا ایمان نیارند الا انگه که عذاب دردناک ببینند واین وقتی گفت که وی را طمع از ایمان
ایشان منقطع گردید وخشم وی بر ایشان سخت شد ودانست که ایشان مستحق خذلان اند موسی این علیه السلام
میکرد وهرون علیه السلام امین میگفت خدایتعالی دعای مستجاب گردانید ومالهاء فرعون وفرعونیانرا سنگ
گردانید از زر ونقره وانواع حبوبات از تمامت وناطق چهارپای وغیر آن همه سنگ شد سوال کنند که ظاهر آیه
دلیل مجبره میکنند که ایشان گویند خدای تعالی بنده را آلت وتمکین برای ضلال وگمراهی دهد واو مرید باشد
جواب آنست که معنی لیضلوا الیلا یضلوا باشد یعنی ای بار خدای تو بر آل فرعون این همه برای آن کردی تا ایشان

ضال نشوند وایشان خود ضال شدند چنانکه درین آیه است که یبین الله لکم ان تضلوا ومراد آنست که لئلا تضلوا
ومعنی اینست که بارخدایا تو با فرعون وقومش این همه نعمت کردی وترا معلوم بود که عاقبت ایشان این خواهد
بود که لام عاقبت باشد وشاید که ضال وگمراه شوند وگفته اند که لیضلوا دعاست بلفظ الامر همچنانکه ربنا اطمس علی
اموالهم واشدد علی قلوبهم آنست که ای بارخدایا دلهاء ایشان سخت گردان ونابست دار تا هلاک نشوند ودرین مالهای
مطموس شده وسنگ گردیده می نگرند غم بر غم وحسرت بر حسرتشان می افزایند ولا در فلا یومنوا معنی آن گفته اند
یعنی ایشان هرگز ایمان نیارند تا آنگاه که عذاب معاینه بینند ودران وقت ایمان قبول نکنند چنانکه در حال
غرق فرعون ایمان آورد وقبول ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی گفت که این لام غرض است وخدای تعالی
آن مال که ایشانرا داد بر سبیل عقوبت وعذاب داد بر کفر متقدم ایشان واین آیه مثل اینست که گفت فلا تعجبک
اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون پس موسی علیه السلام
گفت بارخدایا مرا معلوم است که تو این مال ونعمت نه برای کرامت ایشان دادی بلکه بر سبیل عقوبت
در دنیا تا مفتون شوند ودر قیامت از راه بهشت گمراه گردند بارخدایا این مالهای ایشانرا نیست گردان
تا حسرتی بود در دلهاء ایشان ودلهاء ایشان سخت گردان تا برین حال گروه میرند که در سابق علم تو است که ایمان
نیارند مگر بقیامت که عذاب بینند وملجا شوند قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ
لَا يَعْلَمُونَ چون موسی وهرون علیهما السلام دعا کردند خدای تعالی گفت ای موسی وهرون دعاء شما مستجاب شد
تیر شما بر هدف قبول آمد پس اکنون شما بر کار خود باشید وبا سر دعوة واداء رسالت شوید وبران راه وطریقه که
شما را فرموده اند مقیم ومستمر باشید وبهیچ وجه متابعت مکنید راه آنکسانی را که ندانند وجاهلان باشند وَجَاوَزْنَا
بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي
آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝ آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۝ فَالْيَوْمَ
نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ یا بنی اسرائیل ما را
از دریا بگذرانیدیم وایشان بسلامت از دریا بگذشتند فرعون ولشکر او از پی ایشان برفتند از غایت
حسد وعداوت وظلمی که ایشانرا بود بر موسی وقوم او واین چنان بود که چون خدای تعالی خواست تا فرعونرا
هلاک کند موسی را فرمود تا بنی اسرائیل را گفت تا برفتند وجمله حلی وجواهر قبطیان بستدند وگفتند که ما را
عروسی است حلی با ایشان دادند آن شب برخواستند واز شهر بیرون آمدند وخدای تعالی شب دراز گردانید
وخواب بر ایشان انداخت تا هیچکس از رفتن ایشان خبر نیافت وایشان هشتصد هزار وبیست هزار مرد
بودند وهر که هفتاد ساله بود در شمار نبود وهر که بیست سال بود در عدد نبود وآن شب هیچ سرای نبود از سرای

قبطیان تا همه دران سرای دو کودک مرده بود بر دیگر روز برخواستند بتجهیز و دفن ایشان مشغول شدند
و کس با کس نپرداخت و از بنی اسرائیل یاد نکردند تا شب در آمد بخفتند بر دیگر روز برخاستند انتظار و می نکردند
تا بنی اسرائیل بخدمت ایشان روند بر عادت کسی نمی آمد و کسی پدید نبود برخاستند و در سرای ایشان
رفتند همه رفته بودند فرعون را ازین خبر دادند فرعون براشفت و گفت ان هولاء لشرذمة قلیلون چنانکه
دران آیات از گفت او باز گفت انگه بفرمود تا لشکر همه جمع شدند فرعون برنشست با هزار هزار و شست
هزار مرد محمد بن کعب گفت که در لشکر او صد هزار اسب سیاه بود بیرون از رنگهای دیگران و آن جماعت
خواص فرعون بودند برای آنکه او شعار و جامه سیاه داشت و این صد هزار مرد جمله با جامهای سیاه
و با اسپان سیاه و بار اینها سیاه بودند و هرون بر مقدمه لشکر بود و موسی بر ساقه چون موسی و بنی اسرائیل
بکنار دریا رسیدند مقدمه لشکر فرعون با ایشان رسیده بود هفتصد هزار مرد بود هر یکی بر اسپی تازی
نشسته و خودی بر سر نهاده و حربه در دست گرفته چون قوم موسی ایشانرا بدیدند گفتند ای گفت ای موسی
چاره چیست از پیش دریا و از پس لشکر فرعون اگر در دریا رویم غرقه شویم و اگر مقام کنیم در دست ایشان
کشته شویم موسی علیه السلام کلا ان معی ربی سیهدین خدای تعالی بموسی وحی کرد که ای موسی عصا بردار
و بر دریا زن عصا بر دریا زد دوازده راه خشک در دریا پدید آمد بعدد اسباطی بنی اسرائیل هر یکی براهی
فرو شدند چون پاره برفتند گفتند خبری از عمام خود نداریم و نباید که غرقه شده باشند خدای تعالی
فرمان داد تا کوهها آب طاق طاق شد تا ایشان یکدیگر را میدیدند چون جمله در در آمدند فرعون
بکنار رسید با لشکر خود چون دریا بران جمله بدید بترسید دانست که آن از آیات خدای است لشکر
گفتند که فرو باید رفتن او گفت نشاید رفتن درین گفت و گوی بکردند جبرئیل علیه السلام بیامد بر مادیان
نشسته و در پیش اسپ فرعون راند و در دریا رفت اسپ فرعون اسبی فحل بود از پی مادیان در رفت
فرعون باز نتوانست استادن و میکائیل علیه السلام بر ساقه لشکر فرعون می آمد تا همه را بدریا فرو کرد
چون اینان جمله در دریا آمدند و ایشان از دریا بر آمدند خدای تعالی آن طاقها فراهم آورد و دریا پر آب شد
فرعون بدید که غرقه نزدیک رسید حتی اذا ادرکه الغرق گفت ایمان آورم بخدای بنی اسرائیل و هیچ
خدای نیست الا آن خدای که بنی اسرائیل بود ایمان آورده اند و من از جمله مسلمانم جبرئیل علیه السلام پاره
از گل دریا بر گرفت و در دهن او زد گفت الآن وقد عصیت هی اکنون ایمان آوری که هلاکت خود معاینه
بدیده و پیش ازین از جمله مفسدان و عاصیان بوده کعب الاحبار گفت روزی جبرئیل بر صورت مردی نزدیک
فرعون آمد و او را گفت من از راه دور آمده ام و مرا فتوی هست تا از تو بپرسم گفت بپرس گفت چه گوی

درحق بنده که اورا خداوندی باشد منعم بروانواع نعمت کند چون نعمت او برین بنده .... واندازه
برود او بیدل شکر کفران کند وکوید که خداوند منم سزای او چه باشد کفت سزای آن باشد که بدریاش
غرق کردانید کفت که این برجا بنویس او بنوشت بخط خود که یقول ابو العباس الولید المصعب بن الریاح
جزاء العبد الخارج علی سیده ان یغرق فی البحر جبرئیل آن نوشته را نکه بداشت تا آنروز که او در دریا کرفتار شد
ای چون جبرئیل موسی را خبر داد بهلاک فرعون وموسی قوم را خبر داد کفتند که مارا از کجا معلوم شود که فرعون
غرق شد خدای تعالی فرعون را با سلاحها که پوشیده بود بر سر آب آورد تا مرده بر سر آب میکردید وموج
میزد واورا بر ساحل دریا انداخت وبنی اسرائیل اورا مرده بدیدند کفته اند از ان وقت کفتند که از آن وقت
آب هیچ مرده را فرو نبرد انیست که میکوید فالیوم ننجیک ببدنک ما امروز بر بالا افکنیم از زمین با تن بی روح
وبا این زره تو که پوشیده وآن زره بود از زر ساخته تا ترا بآن بشناسند وبدانند وتو کسانی را که از پس
توانید عبرتی وعلامتی باش یعنی بنی اسرائیل را که در دل ایشان چنان بود که فرعون از ان بزرکوارتر
باشد که اورا در دریا غرقه کردانند خدای تعالی اورا بکناره دریا انداخته تا ظاهر شود مردمانرا دعوی باطل
وی وعبرتی باشد کسانی را که پس از و باشند بر مثل آن که وی کرد اجترا نکنند ودلیری ننمایند آنکه کفت که
بسیاری مردمان از آیات غافل اند واین بر سبیل تنبیه کفت تا مردمان از خواب غفلت آگاه شوند
ولقد بوانا بنی اسرائیل مبوا صدق ورزقناهم من الطیبات فما اختلفوا حتی جاءهم العلم ان ربک
یقضی بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون ۝ فان کنت فی شک مما انزلنا الیک
فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین ۝ ولا تکونن
من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین ۝ بدرستی که ما بساختیم وجای دادیم فرزندان
یعقوب را وفرزندزادکان اورا جای راست ومنزل نیکو وپسندیده که آن بیت المقدس وشام است
یا زمین مصر است که از پس هلاک فرعون خدای تعالی مصر را به بنی اسرائیل داد بمیراث وکفته اند
زمین اردن وفلسطین بود وآن زمین مقدسه است که خدای تعالی آنرا با براهیم داد و فرزندانش وبایه
بسزا وتحقیق نه بکزاف وناواجب وایشانرا روزی کردیم از چیزها پاک وحلال ولذیذ پس این جهودان
از فرزندزادکان ایشان بودند خلاف نکردند تا آنکه که بایشان آمد علم یعنی ادله وحجج که دلیل صحت
نبوت رسول میکند وشاید که مراد باین علم معلوم بود یعنی خلاف نکردند در نبوة محمد تا آنکه محمد بایشان
آمد که معلوم ایشان بود صحت نبوت وی وایشان وی را می شناختند ونبوت وی میدانستند تا
آنجا که نام ونعت نبوت وی در توریة وانجیل خوانده بودند چون بیامد در وی خلاف کردند بعضی کفتند کروی دست

بوی ایمان آوردند و بعضی گفتند که نیست همچنان بر کفر اصرار کردند ای محمد بدرستی که خدای تو روز قیامت
درمیان ایشان حکم کند در آنچه ایشان خلاف میکنند اکنون که خلاف میکنند تا که از زیان دارد فان کنت
فی شک پس اگر چنان باشد که تو در شک باشی خطاب پیغمبر راست و مراد امت اوست یا خطاب با هر یکی
بود از مخاطبان بعضی از مفسران گفتند که سبب نزول نزول آیه آمد بعضی که آن بمعنی ماست یعنی با آنکه تو در شک
نیستی از آنچه ما بتو فرستادیم از قرآن از کسانی بپرس که ایشان کتاب میخوانند تا ترا بصیرة زیاده شود
چنانکه ابراهیم گفت لیطمئن قلبی و خواستند کان کتاب علماء جهودان و ترسایان اند چون عبد الله سلام و بحیرا
راهب گفت از ایشان بپرس تا اقرار دهند و بگویند که این کتاب از نزدیک خداست و بر آن معنی که مراد امت است
معنی آن بود که اگر شما در شک اید از آنچه ما بشما فرستادیم باید که از علماء اهل کتاب بپرسید تا ایشان
بگویند و از حق وی خبر دهند بدرستی که حق بتو آمده است از خدای تو تو از جمله شک کنندگانی از جمله شک
کنندگان مباش و وجهی دیگر آنست که این شک مشروط است و مشروط موقوف بود بر شرط چون
شرط نبود مشروط هم نباشد لاجرم چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم ما کنت شاکا و لا اسال
و این وجهی خوب است و لا تکونن و مباش از جمله آنانکه که آیات ما را تکذیب کردند که آنگه تو نیز از جمله زیانکاران
باشی إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ •
فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ • آنانکه ثابت و واجب شد بر ایشان و سزاوار گشت سخن خدای و کلمت
وی در حق ایشان آن کلمت که در لوح محفوظ است و فرشتگان را بدان خبر داده است که ایشان ایمان
نیاورده اند و بر کافری بمردند ای محمد ایشان هرگز ایمان نخواهند آوردن مگر تا دل در بند ایمان ایشان
نداری بعضی گفته اند که مراد بکلمت لعنت است کافرانرا و سخط و خشم اوست بر ایشان ابن عباس گفت
که کلمه قول اوست در لوح محفوظ که فلان المومن از آنجا که کفر او معلوم بوده باشد و دیگران گفتند که کلمه اوست
با ابلیس که لاملان جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین و لو جائتهم و اگر با ایشان آید هر آیتی و دلالتی که ممکن
باشد ایشانرا دران لطفی نخواهد بود و ایمان نخواهند آورد تا آنگه عذاب دردناک ببینند آنگه ایمان آرند
و آن ایمان ایشانرا سودی نکند چنانکه فرعون را نکرد وجه حسن تکلیف ایشان بر ایمان وجه حسن تکلیف
مومناست و آن تعریض تو ابست چون از خدای تعریض باشد و از وی قبول نباشد تاوان بر وی
بود نه بر خدای آنکه گفت فلولا کانت قریة هیچ اهل شهری و اهل دیهی نبودند که ایمان آوردند در وقت آنکه
عذاب معاینه بدیدند و مشاهده کردند و ایمان ایشانرا سود داشت و از عذاب نجات یافتند الا قوم یونس که

ایشان چون علامات عذاب معاینه بدیدند ایمان آوردند خدای تعالی عذاب از ایشان کشف کرد و رسوای
عذاب دنیا از ایشان دفع کرد و ایشانرا مهلت داد و ممتنع گردانید تا وقتی و زمانی دیگر و شاید که مراد ازین
حتی و تخصیص بود کافرانرا بر ایمان آوردن و معنی چنین باشد که چرا اهل شهری ازین شهرها که ما ایشانرا هلاک
کردیم ایمان نیاوردند پیش از آنکه عذاب را معاینه بدیدند تا ایشانرا ایمان قبول بودی و عذاب از ایشان دفع
شدی چنانکه قوم یونس ایمان آوردند و عذاب از ایشان دفع شد و ایمان ایشانرا سود کرد یعنی بدین وجه
هیچکس ایمان نیاورد الا قوم یونس وقصه او چنان بود که خدای تعالی یونس بنینوی فرستاد از زمین موصل
تا اهل نینوی را دعوة کند یونس ایشانرا دعوة کرد اباکردند و ایمان نیاوردند علیه السلام با خدای شکایت
کرد خدای تعالی گفت که بگوی ایشانرا که اگر ایمان نیارند از امروز تا سه روز دیگر عذاب بایشان رسد یونس
این بگفت و از میان ایشان برفت آنروز که وعده بود بامداد آثار و علامت پیدا شد و آن ابری بود
در رو و پارهای آتش گرد شهر ایشان درآمد وهب گفت که ابری سیاه بود یا دود سیاه که بر شهرهای ایشان
افتاد و در و بام ایشان سیاه کرد چون آن بدیدند پادشاه خود را خبر کردند پادشاه گفت که رای آنست
که یونس مردی راست گوی است و ما از وی هرگز هیچ دروغی نشنیدیم و این علامت عذاب است بروید
را طلب کنید که در میان ماست ایمن باشید که این عذاب هست و اگر رفته باشد یقین بدانید که
عذاب است برفتند و طلب کردند نیافتند پادشاه را گفتند که او رفته است پادشاه مردی عاقل بود گفت طلب
کردن او از بهر آن بود تا من و شما بوی ایمان آوریم تا این عذاب دفع شود اکنون چون وی رفته است بیایید
تا جمله بصحرا بیرون رویم آنگه بفرمود تا جمله شهر بیرون شدند از زن و مرد و پیر و جوان و چهارپایانرا بیرون بردند
و بفرمود تا فرزندانرا از مادران جدا کردند و بچگان چهارپایانرا از مادر ایشان دور کردند و او جامه ملوکانه
بینداخت و پلاس اندر پوشیدند و یکبار بانگ و فریاد و زاری اندر گرفتند چهارپایان بناله افتادند کودکان
و مادران و مردمان همه در گریه آمدند آوازها بلند غریو از آنجا برخاست پادشاه سر برهنه و پای برهنه روی
بر خاک نهاد و گفت ای خدای یونس ما خواستیم تا یونس را وسیلتی سازیم اکنون یونس بشومی گناه ما از میان
ما رفته است اکنون ما بدرگاه تو آمده ایم و خود را تسلیم کردیم و بتو ایمان آوردیم بار خدایا برحمت تو بر بندگان
تو و بقدر و جاه و منزلت یونس که این عذاب از ما برداری خدای تعالی از ایشان صدق نیت بشناخت عذاب
از ایشان برداشت عبدالله مسعود گفت صدق نیت ایشان آن بود که هر مظالم که ایشانرا بر یکدیگر بود همه رد
کردند تا اگر مردی سنگی برگرفته بود و در بنا کرده بیامد و آن سنگ را برکند و باز داد سرای آنکس برد صالح بن مریا
روایت کرد که پیری در میان ایشان بود از بقیه علما ایشانرا فرمود که ایمان آورید و خدایرا باین نامها بخوانید

یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا محیی الموتی یا حی لا اله الا انت تا عذاب از شما دفع شود ایشان خدایرا باین
کلمات بخواندند عذاب برحمت بدل شد اولی تر که چون مومنی خدایرا بدین نامها بخواند در حاجات دین و دنیا
باجابت مقرون شود چون خدای تعالی آن بلا از ایشان برداشت کفتند که یونس را طلب کنید تا بوی ایمان
آوریم و یونس از احوال قوم بی خبر برخاست و بر سر کوه آمد و فرونکرید شهر برجا بود کمان برد که مردم
شهر همه هلاک شدند ناکاه کرد شبانی از شهر بیرون آمد و کوسفند بسیار از شهر بیرون آورد و بر کوه آمد
بکوسفند چرانیدن یونس او را کفت مردمان نینوی را چکونه رها کرده کفت بخیر و سلامت اند کفت هیچ عذاب
و آفت نرسید ایشانرا کفت نه کفت بار خدایا اینان هرکز مرا بدروغی ندیده اند مرا تکذیب کردند اکنون
چون مرا بدروغ بیازمودند قول من کی باور دارند از انجا برفت و روی بدریا بان نهاد وذلک قوله ذو النون
اذ ذهب مغاضبا تا بکنار دریا رسید جماعتی در کشتی می نشستند با ایشان در کشتی نشیست و کشتیها
بسیار بودند همه برفتند و هیچ نماند الا این کشتی که هیچ نرفت پیری دران کشتی بود کفت در میان ما بنده
کریخته ست تا او از انجا بیرون نکنند کشتی نرود و بروایتی دیکر آنست که چون در کشتی نشیست دریا آشفتن
کرفت و موجها متلاطم شد کشتی بان کفت که در میان ما بنده کریخته ست یونس کفت آن بنده کریخته منم
اکر خواهید که سلامت یابید مرا در آب اندازید کفتند حاشا ما بر تو اثر بندکان کریخته نمی بینیم تو سیمای صالحان
داری کفت من خود را از شما بهتر دانم کفتند که ما ترا باور نداریم تا احوال تو نیکو ندانیم قرعه زدند چند بار هر بار
بنام یونس بر می آمد مردمان کشتی کفتند که این جای تعجب ست او را بر کرفتند تا بدریا اندازند خدای تعالی نون را
کفت که دریاب بنده من یونس را که من شکم تو روزی چند زندان وی خواهم کردن و او طعمه تو نیست نکر تا هیچ پوست
و استخوان ویرا نیازاری نون تاختن از اقصاء دریا بیامد چون او را بکنار کشتی آوردند سر برداشت و دهن
باز کرد اهل کشتی کفتند اکر این کار را آید است باری ویرا بدهن ماهی نباید انداخت با جای دیکرش بردند
دیکر باره ماهی بیامد و دهن باز کرد تا بهر چهار جانبش بکردانیدند همچنین می آمد و دهن باز میکرد کفتند که در زیر
این سری ست او را بدریا انداختن و ماهی او را فرو برد در خبر ست که ماهی دیکر بیامد و آن ماهی فرو برد و او را
نیز ماهی دیکر فرو برد او در شکم سه ماهی محبوس کشت و خدای تعالی شکم آن ماهیان بروی آبکینه کردانید
و آن ماهی هفت دریا بکردید تا او عجایب هفت دریا بدید چون او را بقعر دریا رسانیدند تسبیح اهل دریا
شنید او نیز با موافقت ایشان کفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و او چهل شبانروز
در شکم ماهی بماند چون مدت بکذشت خدای تعالی ماهی را فرمود تا او را بر صحرا انداخت چنانکه کفت فنبذناه
بالعراء وهو سقیم آنکه درخت کدو بنزدیک بر رویانید تا زود بر آمد بروی سایه افکند او در سایه آن درختی می بود

وبزکوهی را بفرستاد تا او را شیر میداد چون روزی چند درخت کدو آب نیافت خشک شد یونس دل تنک شد
خدا یتعالی با او وحی کرد که ای یونس برای درخت کدو که خشک شد دلتنک می شوی برای صد هزار مرد و زیادت
که هلاک شدندی دلتنک نمی شوی اکنون ایشان ایمان آورده اند و در آرزوی دیدار تواند یونس علیه السلام
بیامد چون بدر شهر رسید شبانی را دید او را گفت توجه فردی گفت یونس بن متی ام گفت پادشاه و مردمان شهر
همه در آرزوی تواند چرا در شهر نمیروی گفت نمیروم ولیکن چون با شهر روی پادشاه شهر از من سلام برسان
شبان گفت تو عادة این شهر و مردمان این دانی که هر کس که دروغ کوید ویرا بکشند اگر از من بنتی خواهند
من چه کویم گفت درخت و این سنک کواه تواند شبان برفت و پادشاه گفت مردی بدین شکل و بدین هیئت
گفت که من یونس متی ام سلام من بپادشاه برسان و بکوی که یونس ترا سلام میرساند و او برفت و پادشاه
گفت ای کذاب ما مدتی دراز است تا ویرا میطلبیم و نمی یابیم گفت ای پادشاه برین که میکویم سنکی و درختی کواهی
میدهد پادشاه را عجب آمد وزیر را گفت با جماعتی معروفان که بروید و بنکرید اگر راست میکوید تا پیش منش
آرید و اگر دروغ میکوید کردن بزنید ایشان بران مقام آمدند شبان بنزدیک سنک و درخت آمد و گفت که
بر شما سوکند میدهم که نه یونس اینجا حاضر بود و مرا بملک پیغام داد درخت و سنک ویرا کواهی دادند مردمان پادشاه
باز آمدند و ویرا خبر دادند پادشاه دست شبان کرفت و او را بر جای خود بنشاند و گفت این جای بتو سپردم و
پادشاهی تراست و او برخاست بطلب یونس تا که ویرا دریافت و عمر در خدمت وی بسر برد و آن شبان
چهل سال پادشاهی کرد ولو شاء ربک لامن فی الارض کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مومنین
واگر خدای تو خواستی که ایشان ایمان آورند بر سبیل اجبار و اکراه هر که در زمین است همه ایمان آوردندی
باکراه و اجبار پس تو ای محمد میخواهی که مردمانرا اکره بر ایمان داری تا ایشان مومن باشند تو این نتوانی و در قدرة
تو نباید خدای توانستی برین قادر باشد اما نکند برای انکه منافی حکمت و تکلیف باشد وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ
أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ • قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ
قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ
هیچ تنی را نباشد که ایمان آرد بی انکه خدا یتعالی ویرا تمکین کند و الت دهد و اذن بمعنی علم باشد یعنی هیچکس
ایمان نیارد ان که خدای تعالی از وی داند و خشم او و لعنت و عذاب او بر انکسانی باشد که عقل را کار نبندند
و خود را استعمال نکنند و شاید که رجس بمعنی خذلان بود در مقابله لطف و تمکین و آنکه یعنی خذلان کند
و فرو کذارد کسانی را که ایشان نداانند یعنی اندیشه نکنند تا بدانند و بر کفر اصرار کنند انگه گفت بکوی ای محمد

که این کافران بی اندیشه و فکر را بنگرید و تفکر کنید که چیست آنچه در آسمان و زمین است از آیات و علامات و دلایل و غیر آن آنچه آنرا حدی و اندازه نیست از گردش شب و روز و آفتاب و ماه و ستاره و انواع نبات و حیوان و زروع و شمار آسمان در هوا معلق بی عمادی و زمین مطبق بی سنادی تا بدانند که این همه بفعل و صنع منست انکه گفت که چه سود کنند آیات و دلایل و بیم کنند از پیغمبران ان قومی را که ایشان ایمان نیارند چون نظر نکنند دران بر وجهی که متواله علم باشد یعنی ایشانرا این آیات هیچ سودی نکند انگه گفت که هیچ می نگرند و منتظر می باشند ایشان الا مثل روزکار انانکه پیش از ایشان بگذشتند از عذاب استیصال که با ایشان رسید او خسف و صاعقه و طوفان یعنی هیچ نماز از آیات و ادله که با ایشان نیامد اکنون عذاب مانده است که با ایشان آید بگو ایشانرا که منتظر باشید عذاب را که من نیز از جمله منتظرانم انگه گفت که ما هلاک باستحقاق کنیم و چون عذاب عام باشد نگاه داریم و برهانیم از عذاب پیغمبران خویش را و مومنانرا که با ایشان ایمان آورده باشند همچنین حق است و واجب بر ما انگه نجات دهیم مومنانرا و برهانیم ایشان را از عذاب

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ • وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ • وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ • وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

بگوی ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم جمله مردمانرا از مکلفان که اگر شما در شک نید از دین من و نمیدانید صحت دین مرا و انگه اعتقاد من چیست و بیان صحت آن بدانید که دین و مذهب من آنست که من این بتانرا و اصنام شمارا که شما آنرا بدون خدای من پرستید من نمی پرستم ولیکن خدایرا می پرستم که دمار از شما برارد و جان از تن شما بیرون آرد و او سزاوار آنست که اورا پرستند و از عقاب وی بترسید و مرا فرموده اند که من از جملهٔ مومنان و تصدیق کنندکان باشم توحید و یگانگی خدایرا و مرا گفته اند که راست کردن روی خود را فرا این دین مسلمانی و بجملگی روی خود باین آور و این باش یعنی روی با دین و کار دین کن از ادای رسالت و قیام نمودن با عبا آن چنانکه انکس که روی بر کاری کند و جملگی آنرا باشد که چون روی با او باشد و شاید که این معنی را محتمل بود که روی خود راست گردان بجانب کعبه که آن شعار دین حنیفی است و از جملهٔ مشرکان مباش و مخوان و مپرست بدون خدای آنچیز را که ترا نفع نکند اگر ویرا پرستی و گزندی بتو نرساند اگر ویرا نپرستی از انکه جمادی است و جماد را قدرت نباشد که اگر بپرستی بدون خدای آنرا که نفعی و ضرری نتواند کرد انگه تو از جملهٔ ظالمان باش و شاید که مراد بآن که این بود که نام آله برایشان اجرا مکن چنانکه کافران میکنند و ایشانرا بنام خدای مخوان که ایشانرا نفع نکنند و زیان نرسانند

باانکه اکر توانستند هم قبیح بودی عبادة ایشان خدایرا باید پرستیدن که اکر ترا بلای و آفتی رسانیدن
از بیماری و نکبتی ایشان کشف آن نتوانند کرد و کس در جهان کشف آن نکند و اکر خواهد که چیزی و نعمتی بتو رساند
و بابتو فضل و خیر و نعمت خویش برساند بانکسی که وی خواهد از بندکان وی مراد بفضل آنست که بروی واجب
نباشد از نعمت و احسان بیش از مخیر بود آنرا بهر که حکمت وی اقتضا کند و اوست آنخدای که آمرزنده و بخشنده
و بخشاینده است بر بندکان خویش قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ
وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
بکوی ای محمد مرین مردمانرا که ای مردمان حق بشما آمد از خدای و پروردکار شما و آن قرآنست و شریعت
که هر که برین حق کار کند نجاة یابد حق آمد شمارا عذری نماند و نه هیچ حجتی بر خدای هر که اختیار حق کرده
و راه راست یافت آن راه راست از بهر نفس خویش یافته است و نفع آن باوی راجع خواهد بود و هر که
کمراه شود و اختیار ضلالت و کمراهی کند وبال آن و ضرر آن هم بر نفس وی خواهد بود و کسی از یان نخواهد
داشت جز وی را و من وکیل شما و نکهبان و موکلم بر کار شما نیستم تا صلاح و فساد حال شما از من پرسند مرا
کفتند که برسان برسانیدم و کفتند که بشارة ده بترسان بشارت دادم و بترسانیدم انکه باخطاب رسول آمد
و کفت که متابعت کن تو و امت تو آن چیز را که بتو فرستاده اند و ترا بدان فرموده اند و از ان تعدی مکن
و اکر ترا می رنجانیند و در ادای رسالت رنجی بتو می رسد تحمل کن و صبر و شکیبایی پیشه کن تا انکه که خدای تعالی
حکم کند میان بندکان و داد و عدل کند و داد مظلومان از ظالمان بستاند و ترا بهجرت فرماید و بجهاد
کردن چون وقت آن در آید و ترا بدیشان نصرت و ظفر دهد و او بهترین حاکمان است برای انکه حکم حاکمان
بر ظاهر باشد از انجا که ظاهر و باطن شناسد و حکم جز بعدل و راستی نکند و در حکم حاکمان دیکر چون
روز نا راستی افتد پس وی بهترین حاکمان باشد والله اعلم سُورَةُ هُودٍ [illegible]
وَعِشْرُونَ آيَات این صورة مکی است و صد و بیست و سه آیة است بعد کوفیان و بیست و دو بعد مدنیان
و بیست و یک بعد بصریان ابو حنیفه روایة کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را کفتند اسرع الیک
الشیب بپیری بشارت یافت بتو کفت شیبتنی سورة هود و اخواتها سورة هود و اخوات او مرا پیر کردانید
و اخوات او الحاقة و الواقعة و عم یتساءلون و هل اتیک حدیث الغاشیه است زید بن ایان کفت که رسول را
در خواب دیدم و سورة هود بروی خواندم چون ختم کردم مرا کفت بخواندی در حدیث ابی بن کعب که هر که
این سوره بخواند او را ده حسنه دهند بعدد هر که تصدیق کرد نوح را و بعدد هر که تکذیب کرد او را و هود و صالح
و شعیب و لوط را و ابراهیم و موسی را و روز قیامت وی را از زمره پیغمبران برانکیزند و حساب وی آسان

کینند و بروز قیامت هیچ کناهی نشناسند ویرا بسم الله الرحمن الرحیم الر کتاب احکمت آیاته
ثم فصلت من لدن حکیم خبیر • الا تعبدوا الا الله اننی لکم منه نذیر وبشیر • وان استغفروا
ربکم ثم توبوا الیه یمتعکم متاعا حسنا الی اجل مسمی ویؤت کل ذی فضل فضله وان تولوا فانی اخاف علیکم
عذاب یوم کبیر • الی الله مرجعکم وهو علی کل شیء قدیر • الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه الا حین یستغشون
ثیابهم یعلم ما یسرون وما یعلنون انه علیم بذات الصدور • الر نام سورتی ست وکفته اند که نام قرآنست
یعنی این سورة با این قرآن کتابی ست که آیات او را محکم کردانیده اند ویرا نظمی داده اند که در و نقصی و خللی
نباشد و از فساد ش منع کرده اند ابن عباس کفت یعنی ویرا منسوخ نکردانند بکتابی دیکر چنانکه با دیکر کتابها
کردند پس انکه مفصل و مبین کردانیدند ویرا بحلال و حرام و شرایع و احکام و امر و نهی و ثواب و عقاب
آیة آیة مفصل کردند بدلایل توحید و مواعظ و احکام و قصص چنانکه قلایدرا مفصل کنند و این احکام و تفصیل
از نزدیک خدای است حکیم که ویرا محکم کرداند برحسب حکمت خویش عالمی و دانای که ویرا مبین و مشرح فرمود که
مپرستید الا خدایرا من که محمدم شما را بیم میکنم و می ترسانم از عقوبة وی اکر دون ویرا پرستند و بشارت
میدهم بثواب دایم و نعمت سرمد چون ویرا پرستند و بوی شکر بجا آورند و شما را فرمود که استغفار
کنید و از خدای خود آمرزش خواهید و با درکاه وی کریزید و توبه خالص کنید از کفر و معاصی تا شما را در دنیا
از دنیا برخورداری نیکو دهد و ممتنع کردد تا انگه که اجل مسمی یعنی وقت وفات شما رسد و در خبرست که استغفار
کردن مالی و عمر بیفزاید و در آخرت بدهد خدای فضل را در عمل جزاء فضل او و از ان هیچ ناقص نکرداند و کم نکند
تا بدهد هر نفسی را فضل خود از نعمت و رزق در دنیا و جزا و ثواب در قیامت اول بر وفق مصلحت و حکمت
و دوم برحسب استحقاق و معدلت اول کفت که استغفار کنید انگه بلفظ ثم آورد بر وعطف کرد که توبه کنید
این را چند وجه ست یکی انکه کفت که طلب مغفرة کنید و آنرا نشانه و مقصد سازید انگه توسل کنید بدان
بتوبه کردن یعنی توبه کنید تا با آن توبه بمغفرت رسید و وجهی دیکر انگه استغفار کنید تا ثواب یابید
بران و توبه کنید تا از شما عذاب ساقط کرداند دیکر انگه خطاب با مشرکان است یعنی از شرک آمرزش
خواهید انگه با طاعت با درکاه او شوید دیکر از کناهها رکذشته توبه کنید و در زمان آینده عزم کنید که با آن
مراجعت نکنید که توبه با این هر دو درست آید پشیمان بر کذشته توبه و عزم بر آینده دیکر انگه استغفار کنید
و بدان استقامت نمایید چنانکه کفت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا که اکر برکردید و روی
ازین برکردانید مستوجب عذاب شوید و من بر شما از عذاب روز بزرگ که روز قیامت است می ترسم
نکنید و از کردها خود پشیمان شوید و عمل خود را با صلاح آرید که بازکشت شما همه با خدای خواهد بود شما را

برحسب آنچه بکرده باشید جزا دهد اگر کفر و معصیت باشد عقاب و اگر ایمان و طاعت باشد ثواب دهد
و او بر همه چیزی قادر و توانا است بدین همه قادر باشد عبد الله مسعود گفت هر که او سیئتی کند یک سیئه بنویسند
او را و هر حسنه که کند ده نویسند او را اگر بر آن سیئه که کرده باشد در دنیا عقوبتش کنند ده حسنه خالص
وی را بماند و اگر نکند یک حسنه برابر یک سیئه برود و نه حسنه بماند آنگه گفت هلک من غلب احاده اعشاره
ای سیاته وحسناته عبد الله عباس گفت هر کرا حسنات بر سیات بیفزاید به بهشت رود و هر کرا سیات
بر حسنات بیفزاید بدوزخ شود و هر کرا حسنات و سیات بهم راست آید از اهل اعراف باشد مدتی انجا بازدارند پس
به بهشت شود الا انهم یثنون صدورهم بیان حالت منافقان میکند ابن عباس گفت که آیه در اخنس بن
شریف آمد او مردی بود خوب منظر و شیرین سخن چون رسول را دیدی همه سخن نیکو گفتی بمراد و بحسب رای او
گفتی و در دل آن نداشتی که بزبان گفتی عبد الله عباس گفت که یکی بود از منافقان که هر که برسول بگذشتی
سر در پیش افکندی و روی بپوشیدی تا وی پیغمبر را نه بیند و پیغمبر نیز وی را نه بیند حق تعالی گفت که این
منافقان می بگردانند سینهای خود را یعنی روی از شنیدن قرآن میگردانند و از آن منحرف می شوند
تا قرآن را نشنوند کس روی ایشان را در آن حالت بیند و از تغیر روی وی دلیل نسازد بر نفاق وی چنانکه گفت
لیستخفوا منه تا پوشیده مانند از خدای و پنهان شوند تا خدای رسول را و مومنان را بر آن اطلاع ندهد و بر نفاق
آگاه نگرداند و وقت بودی که جامه در سر کشیدندی و روی پنهان کردندی و ایشان ندانستندی که خدای تعالی
در آن وقت که جامه در سر میکشیدند یعلم ما یسرون میدانست آنچه ایشان پنهان میکردند و آشکارا
بدانچه در سینهاست وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي
كِتَابٍ مُّبِينٍ • وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ
أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُم مَّبْعُوثُونَ مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ • وَلَئِنْ
أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم
مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ هیچ دابه نیست یعنی هیچ جانوری نیست از جنبنده و خزنده و رونده الا که بر
خدای است روزی و رزق ایشان و علی وجوب ادا باشد چون خدای ضمان روزی ایشان کرده است
و متکفل آن شده و بفضل گوی که چون نذری واجب شده است چنانکه بندگان وی کنند و میداند
ماوی و منزل و قرارگاه او را بشب و روز و آنجا که او را دفن کنند مجاهد گفت مستقر رحم مادر است و مستودع
صلب پدر است ربیع گفت مستقرش ایام حیوة است و مستودعش چون در خاک نهند او را و بعضی گفته اند
مستقرش بهشت است بیانش قوله فی صفت اهل الجنة حسنت مستقرا و مقاما این همه در کتابی روشن

که لوح محفوظ است نوشته و مثبت کرده است با آنکه او عالم الذات است برای آن کرد تا فرشتکانرا لطفی باشد
که ببینند یا انرا که شوند از جمله مکلفان و او ست انخدای که بیافرید آسمانها و زمین را در مقدار شش روز با آنکه توانست
که بیک طرفة العین بیافریند تا بدانند که از بدایت خلق کار بر نسق است و ازانجا که درو مصلحتی شناخت مکلفانرا چون
ببینند یا بشنوند و بدانند که تانی در کارها پسندیده است تعجیل نکنند و پیش ازانکه آسمان و زمین آفریده آب بر باد بود
و عرش او بر آب بود کعب الاخبار کفت که حق تعالی یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت باو نکاه کرد بکداخت و آبی شد
لرزان انکه عرش بیافرید و بر سر آب نهاد ضمره کفت که عرش بر سر اب بماند کشتی میرفت و انکه لوح و قلم بیافرید
و بفرمود تا کاینات و هر چه خواست بودن بنوشت انکه آن نبشته خدایرا تسبیح کرد هزار سال پیش ازانکه حق تعالی
موجودات آفریند این همه آفرید از هر چه آفرید از بهر حکمتی تمام تا زمین را مساکن بندکان خود کرداند و آسمان را
سقف ایشان و سایه بان ایشان کرداند و در زمین بانواع نعمت بر ایشان کرامت کند و ایشانرا تعریض ثواب
آخرت کند و بیازماید تا کدام اند از شما که عمل او نیکوتر و بهتر باشد و یا کدام است که اختیار ایمان و طاعت کند و کدام اختیار
کفر و معصیت کند و چون صورت تکلیف صورت امتحان و ابتلا داشت باین از تکلیف عبارة کرد عبد الله عمر کفت
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از معنی این آیة پرسیدند که لیبلوکم ایکم احسن عملا کفت ایکم اورع محارم الله
و اسرع فی طاعة الله تا کیست که او پرهیزکارتر است از معاصی و کارکننده تر است بر طاعت و لئن قلت و اکر کویی
تو ای محمد مرین کافرانرا که شمارا بعد از مرک شما برخواهند انکیخت و زنده خواهند کردانید این کافران جواب این
که نیست این [illegible] ری باطل و با این اشارت بقرآن کنند ازانجا که قرآن ناطق است بحشر و نشر
و اکر ما عذاب را از ایشان تاخیر کنیم و باز پس داریم تا مدتی معلوم ابن عباس و جمعی کفتند با جماعتی معدود و شمرده
که از پس ایشان ایند و معلوم آن حال ایشان آن بود که ایمان نیارند تا عذاب بر ایشان واجب شود ایشان
عند تاخیر عذاب کویند که ما یحبسه چه منع میکند این عذاب را که محمد میکوید از آمدن انکه حق سبحانه و تعالی کفت
که آنروز که عذاب بایشان رسد کس نباشد که آنرا دفع کند و از ایشان باز دارد و فرو اید و محیط ایشان کشت
آنچه بآن استهزا میکردند و افسوس میداشتند کفته اند که مراد باین عذاب روز بدر است و کفته اند عذاب
آخرت است اکر چه بلفظ ماضی ازان خبر داده چنانکه در ایاتی دیکر کفت وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ
نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ
لَفَرِحٌ فَخُورٌ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ میکوید که اکر ما بچشانیم
آدمی را از خزاین رحمت خویش نعمتی و رحمتی و انکه نعمت و رحمت او باز کیریم آیس و نومید شود و کافر نعمت کردد
و این وصف آدمی است که او در هیچ حالتی از حالات بر قاعده خویش نباشد و بر طریقه خود نرود و نعمت را شناکر نباشد

وبر محنت صابر نبود تا اکر ما بر و نعمتی کنیم بتفضل انکه آن نعمت ازو باز ستانیم از رحمة ما نا امید شود
و از انکه آن نعمت بار دیکر باوی رجوع کند اومید منقطع کرداند و اکر ما اورا نعمتی بخشانیم پس از محنتی و شدتی
کوید که آن محنتها و بدیها از من برفت و آن مصایب و شداید از من زایل کشت و او شادان و خرم شود
و بطر و فخر کردن پیشه کیرد بر مردمان بآنچه خدای ویرا داده است فخر کند الا آنکسانی که صابر باشند در محنت
و شدة و صبر کنند و در نعمت شکر کویند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و مندوبات و اجتناب مقبحات
ایشان آنکسانی باشند که ایشانرا بود از خدایتعالی آمرزش مر کناهها ایشانرا و مزدی و ثوابی بزرک
فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ
إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ • وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ • أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ
وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ • فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ
وَأَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ • حق تعالی خطاب میکند با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر سبیل
ملامت و تقریع کفار که ای محمد همانا که بعض ازین قرآن که بتو وحی میفرستند رها خواهی کردن و دل تو تنک
خواهد شدن بمجالی و هرزه که این کافران میکویند و این آنست که میکویند که چرا آنچه ما ازو اقتراح میکنیم حاصل
نمی شود و چرا بروی کنجی فرو نمیفرستند یا چرا باوی فرشته نیست ایشان نمیدانند که تو دعوی پادشاهی
و فرشتگی نمیکنی تا ترا کنجی باشد یا فرشته قرین و ملازم و معین تو باشد تو پیغام کذارنده و ترساننده
بیشی نیستی که از عقاب خدای شان می ترسانی و خدایتعالی بر همه چیزی وکیل است نکاه میدارد آنچه ایشان
میکویند و میکنند با ایشان آنچه سزا باشد تو کار خویش با خدای کذار برسان و بترسان و از کفار اندیشان
هیچ باک مدار انکه کفت نه ایشان میکویند که این قرآن او فرا یافته است بکو ایشانرا که اکر فرا یافته من باشد
شما فصحاء عرب اید ده سوره مثل آن بیارید و بخوانید و این قرآن خواهیم آوردن چون با این همه فصاحت
و بلاغت که شمار است عاجز می شوید از معارضه آن معلوم میشود همه عقلا را که آن سخن خدای جهان است
نه سخن محمد و در آیة دلیل است بر اعجاز قرآن و صحت نبوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از انجا که او مردی
بود از عرب شریف ترین ایشان باصل و نسب در میان ایشان زاده و پرورده و هرکز پیش استادی
و معلمی نرفته و کتابی نخوانده و مردی امی بر اصل ولادة مادر مانده و چهل سال برین سیرت و طریقت بود
انکه بیامد و دعوی نبوة کرد از و معجز من کلامی است از جنس کلام شما که شما دانید و شناسید الفاظ و معانی
آن و چون بشنوید کمان برید که مثل آن توانید کفتن چون قصد ان کنند شما را میسر نکردد کفتند که این چکونه
باشد و ما فصحاء عرب امراء کلامیم و زمام آن بدست ماست چنانکه خواهیم بکردانیم کاه خطبه و کاه شعر

وکاه مثل از نظم ونثر بر حسب مراد ما چون خواستند تا بکویند نتوانستند این دلیل اعجاز قرانست اما آنکه
از چه وجه معجز است بعضی کفتند که اعجاز او از فرط فصاحت است که کلام هیچ فصیح باین آیه نرسد وبعضی کفتند که
وجه اعجاز از در این اسلوب مخصوص است که با شعر نماند وبا خطبه نماند وبا هیچ نوعی از انواع کلام نماند بعضی
دیکر کفتند که وجه اعجاز او صرفه است وآنکه خدای تعالی صرف کند عرب را از آنکه مانند این قرآن آرند وسلب
علم کرد از ایشان با آنکه پیش از این توانستند واین درباب اعجاز بلیغ تر باشد ومذهب متاخران اینست
وسید مرتضی رحمة الله این اختیار کرد وآنکه کفت فان لم یستجیبوا لکم پس اکر چنان بود که ایشان اجابت
نکنند ومعارضه قرآن نیارند وایشان را میسر نکردد بر انید شما وبریقین باشید که آنچه فرو فرستاده شد
بعلم خدای وقدرة وی است یعنی چون در وسع شما نیست که معارضه اورید بدانید که این نه کلام مخلوقانست
ومحدثانست بلکه کلام خدای جهانست چون کلام خدای باشد دلیل صحت نبوت محمد کند ودلیل صدق وی
در جمله مقالات ودعاوی وی واز جمله دعاوی وی یکی اینست که لا اله الا هو جز وی هیچ خدای نیست توحید حق است
وشرک آوردن بوی ظلم است پس شما هیچ اسلام خواهید آورد وکردن خواهید نهاد من کان یرید الحیوة الدنیا
وزینتها نوف الیهم اعمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون • اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار وحبط ما
صنعوا فیها وباطل ما کانوا یعملون • هر که همت وی ورای وی مصروف باشد بکار دنیا زند کانی دنیا طلب کند
وزینت دنیا خواهد ما دنیا از وی دریغ نداریم ودنیا با او دهیم واو بدنیا مشغول شود برای قیامت وزاد آن
عمل نکند فردا بقیامت او را ثوابی وجزائی نبود جز آنکه در دنیا بوی رسیده باشد واکر وقتی کاری کند که صورت
وی خیر حسنه باشد هم در دنیا جزای اعمال وی تمام بوی دهیم تا فردا او را بر ما حقی نباشد ومومن چنین نباشد
برای آنکه حسنات او را یکی را ده ویکی را هفتصد باداشت دهیم تا اندک از آن در دنیا بوی رسد وباقی
ذخیره قیامت وی باشد بیان این معنی قول رسول است صلی الله علیه وسلم که من احسن فقد وقع اجره
علی الله فی عاجل الدنیا واجل آخرة تا مراد باین آیه کیست بعضی کفتند کافران اند برای آنکه مومن طالب
دنیا وطالب آخرة باشد وطلب آخرة غالب بود بیانش آنکه اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار
مجاهد کفت اصحاب ربا اند مانع المستحی کفت در مدینه شدم مردی را دیدم که خلق بسیار بر وجمع شده بود
واو مردمان را از رسول صلی الله علیه وسلم حدیث میکرد کفتم این مرد کیست کفتند که ابو هریرة است
من پیش او بنشستم تا فارغ شد ومردم برفتند کفتم که من مردی غریبم مرا از رسول حدیث بکوی که تو از وی
شنیده باشی کفت ترا حدیثی کویم که از لب ودندان رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم در خانه وجز من
نشنید چه آن ساعت من بودم با رسول وکس دیکر نبود آنکه کفت حدیثی حبیبی رسول الله واین بکفت وبکریست

بروی افتاد وساعتی بگریست دگرباره گفت حدیثی رسول الله دگرباره گریه بر وی غالب شد بهار سیم
چون نام رسول برد از هوش برفت و ساعتی همچنان بود چون باهوش آمد گفت مرا حدیث کرد رسول الله
صلی الله علیه وسلم که چون روز قیامت باشد و خلایق را از زمین بردارند حق سبحانه وتعالی خلقانرا بحکومت
خواند وخلقان در زانو افتاده باشد اول گروه که ایشانرا ایش خدای برند سه کس باشد مردی که قرآن حفظ
کرده باشد ومردی که او را در راه خدای کشته باشند ومردی که او را مال داده باشند و او بذل کرده باشد
صاحب قرآن گوید که من ترا توفیق دادم تا قرآن بیاموزی و یاد گرفتی گوید بلی ای خداوند و مولای من گوید
چه کردی بآن و عمل چگونه کردی بران گوید بار خدایا بآن قیام کردم اناء اللیل واطراف النهار حق سبحانه وتعالی
گوید بلی کردی برای آن کردی تا مردمان گویند که فلان قاری هست وایشان گفتند و مقصود تو حاصل شد
ترا بر من حقی هست انگه صاحب مال را بیارند حق تعالی گوید من ترا مال دادم بسیار در دنیا بآن مال چه کردی گوید
بار خدایا نفقه کردم وصدقه دادم گوید که کردی ولکن برای آن تا مردمان گویند که فلان مردی سخی و جوانمرد است
تو کردی وایشان گفتند ترا نصیبی نیست پیش من انگه بفرماید تا آن شهید را بیارند گوید ترا من قوت
وشجاعت و دلیری دادم چه کردی در دنیا با آن گوید بار خدایا در سبیل تو جهاد کردم تا مرا بکشتند گوید
کردی ولیکن برای آن کردی تا گویند که شجاع هست تو کردی وایشان گفتند وترا پیش از آن نصیب نیست
انگه بفرماید تا هر سه را بدوزخ برند انگه دست بر زانوی من زد و گفت یا ابا هریرة ایشان اولین کس باشند
که خدای تعالی دوزخ بایشان بتابد مانع گفت که انگه ابو هریرة این آیة برخواند من کان یرید الحیوة
الدنیا وزینتها الی قوله وباطل ما کانوا یعملون یعنی انکس که حیات دنیا وزینت دنیا خواهد و برای آن کار کنند
ما آنرا تمام بوی دهیم در دنیا و از آن هیچ کاسته و ناقص نشود و چون در دنیا با ایشان دهند جزای عمل
ایشان ایشانرا در آخرة هیچ چیزی دیگر نباشد الا آتش دوزخ وآنچه ایشان کرده باشند همه محبط گردد
وآنرا اجزای و پاداشتی نباشد از آنجا که نه بران وجه کرده باشند که ایشانرا فرموده وچون چنین بود آنرا
وقعی نباشد و بران مستحق ثواب نباشند وآنچه ایشان کرده باشند باطل و ضایع بود أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ
بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ
مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ
حق سبحانه وتعالی میگوید که هر انکس که بینتی وحجتی و برهانی بود از خدای خویش بران که دین اسلام دینی
حق هست وآن بینه دلیل عقل هست و بر پی آدمی رود و گواهی که هم از وی هست وی هرگز مقابل بود و برابر شود
با آن کسی که سر در دنیا نهاده باشد وطلب دنیا کند یعنی نباشد و میان ایشان فرقی عظیم و تفاوتی بسیار

بود درین که این شخصی که بر بینه و برهان و حجت و سلطان است کیست خلافی نیست که رسول خدای است
اما خلاف مفسران در شاهد ثانی است ابن عباس و علقمه و مجاهد و ضحاک و عکرمه گفته‌اند که جبرئیل علیه السلام حسن
وقتاده گفتند که مراد زبان رسول است و بعضی دیگر گفتند که مراد صورة رسول است و شمایل اوست برای آنکه
هر که رسول را دید گواهی داد بر رسالت او چون جاحد و معاند نبود حسین الفضل گفت که مراد قرآنست و قرآن از و است
و آنکه گفت که مراد زبان رسول است هم باطل است باین که گفته شد و نیز زبان مرد گواه نباشد بر صحت دعوی
وی اما آنچه معتقد و نیکوست آنست که روایة کرده اند باسانید مختلف از مخالف و موالف که مراد بصاحب
بینه رسول است و بشاهد امیر المومنین علی بن ابی طالب است و ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر خویش آورده است
باسناد از کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس و هم او آورده است بروایتی دیگر باسناد از حبیب بن یسار عن
زادان گفت که امیر المومنین علی رضی الله عنه شنیدم که می گفت والذی فلق الحبة و برأ النسمة بحق آن خدای که
در زمین دانه بشکافد و در رحم سورة نگارد که اگر از بهر من وساده و بالش بنهند و مرا بر آنجا نشانند حکم کنم در میان
اهل تورية بتوریة و در میان اهل انجیل بانجیل و اهل زبور را بزبور و اهل قرآن را بقرآن و هیچ مرد نیست از قریش که
استره بر سر او برود الا که من دانم در حق وی آیتی که وی را ببهشت برند یا بدوزخ برند مردی بر پای خاست
و گفت آیة تو کدام است یا امیر المومنین گفت آیة من افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه رسول خدای است
که بر بینه است و من آن گواهم که از وام و بر پی اوام و در کتاب فصیح الخطیب آورده است باسناد که روزی
امیر المومنین علی رضی الله عنه بر منبر کوفه میگفت که سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم تفیض بین جنبی فیضا لو
وجد مستقاضا بیرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید بدرستی که علم از میان پهلوهای من موج میزند و روان
میشود اگر راهی یابد و شما از هیچ گروهی باغی و دیگری از من نپرسید الا من شمارا خبر دهم بهادی ایشان
و باغی ایشان و سایق و قاید ایشان تا بروز قیامت ابن الکوا بر پای خاست و گفت ما ادعی مثله
نبی و لا وصی چنین دعوی هیچ پیغمبری و هیچ وصی نکرد دستور باش تا بپرسم گفت که سل تفقها و لا تسل تعنتا
چیزی که پرسی بر سبیل تفقه پرس و بر سبیل تعنت مپرس و چیزی پرس که ترا بکار آید گفت که جز چیزی نپرسم
که مرا بکار آید گفت بپرس قال اخبرنی ما ذاریات ذروا مرا از ذاریات خبر ده گفت که آن بادهاست گفت که
الحاملات وقرا چیست گفت ابرست گفت الجاریات یسرا چیست گفت کشتیهاست گفت المقسمات امرا چیست
گفت فرشتگان اند گفت خبر ده مرا از بیت المعمور گفت خانه است در آسمان چهارم که هر روز هفتاد هزار فرشته
در روشوند که تا روز قیامت نوبت باولشان نیاید گفت خبر ده مرا از ذو القرنین که تا پیغمبر بود یا پادشاه.
گفت پیغمبر بود و نه پادشاه ولیکن بنده بود صالح خدایرا دوست داشت و خدای او را دوست داشت و برای خدای

خلقانرا نصیحت کرد گفت خبرده مرا از قرنها او تا زر بود یا سیم گفت نه زر بود ونه سیم لیکن او بیامد
و قومش را با خدای خواند بر یک جانب سرش زدند برفت دیگر باره باز آمد و قوم را دعوت کرد بر دیگر جانب
سرش در میان شما هست که مانند اوست گفت مرا خبرده که تا این آیة در حق کیست الم تر الی الذین بدلوا
نعمة الله کفرا گفت هما الافجران من قریش بنوامیه وبنو المغیره دو قبیله فاسق اند از قریش یکی بنوامیه
و دیگر مغیره گفت مراد باین آیة قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا کیست گفت اهل حروراند یعنی خارج
گفت خبرده مرا از مجره گفت اشراج السماء ومنها ینبط الماء المنهم گفت خبرده مرا از قوس قزح گفت
قزح مگو که آن نام دیوی است قوس خدای گوی وآن امان است از غرق گفت خبرده مرا از انمحاق ماه
این آیة بر خواند وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة گفت خبرده از اصحاب
رسول گفت از کدام اصحاب گفت از عبد الله مسعود گفت قرا القران ثم وقف عنده قران بخواند و بران بیستاد
گفت خبرده مرا از ابوذر گفت عالم شحیح علی علمه عالمی بود بخیل بر علم خویش یعنی علم جز با اهل علم ننمود خفی
گفت خبرده مرا از سلمان گفت ادرک علم الاول والاخر وهو بحر لا ینزح سلمان علم اول و آخر دریافت
و او دریایی است که وا بنرسد و که ضمان کند ترا بلقمان حکیم یعنی او مثل لقمان حکیم است واو از ما ست
که اهل البیت ایم گفت خبرده مرا از حذیفة الیمان گفت کان عدا فا بالمنافقین منافقانرا نیک شناختی
و مشکلات از رسول خدای برسیدی واگر از وی نپرسیدی ویرا اعلام دادی گفت خبرده مرا از عمار یاسر
گفت خالط الاسلام لحمه ودمه وهو محرم علی النار ایمان با گوشت وخون او آمیخته است واو حرام است
بر آتش دوزخ وهرکجا که حق رفتی او با حق رفتی گفت اخبرنی عن نفسک گفت مرا از خود خبرده گفت قال الله
فلا تزکوا انفسکم خویشتن را تزکیه مکنید ولکن هم او گفت واما بنعمة ربک فحدث بنعمت خدای حدیث کن
کنت اول داخل واخر خارج وکنت اذا سالت اعطیت واذا سکت ابتدیت وبین جوانحی علم جم واولین
که به پیش رسول رفتی من بودم وآخرین کسی که بیرون آمدی من بودمی وچون بخواستمی ابتدا کردندی ومیان
پهلوهای من علمی بسیار است گفت از قران در حق تو چه آمد گفت در سورة هود میخوانی افمن کان علی بینة
من ربه ویتلوه شاهد منه آنکه بر بینه بود از خدای رسول خدای بود من گواهم که از وام ابن الکوا گفت
وحقک لا اتبعت احدا بعدک بحق تو که از پس کس نروم مگر از پی تو واخبار درین معنی بسیار است قوله تعالی
ومن قبله کتاب موسی و از پیش او یعنی از پیش رسول یا قران بود کتاب موسی توریة است پیش روی ومقتدای
ورحمتی ونعمتی اولیک یومنون به آنانکه حال ایشان اینست باو یعنی برسول یا بقران ایمان آورند ومعنی
آیة اینست که هر آنکس که بر حجت وبرهان است وبا دلیل وبیان است که اسلام دین حق است ودر عقب

و در عقب آن کتاب عیسی که انجیل است ایشانرا گواه عدلست پس اهل کتاب که با حجت و برهان اند
هم چون مشرکان نباشند که ایشانرا کتابی و حجتی هست پس ایشان بآن ایمان آورند و من یکفر به و هر که
بآن کافر شود و ایمان نیاورد من الاحزاب یعنی اهل مکه و کسانی که معاونت و یاری ایشان کردند در عداوة
و دشمن رسول خدای جای او دوزخ است و آتش وعده گاه اوست قرا گفت مراد باحزاب کفاراند و برای
آن ایشانرا احزاب خوانند تحزبوا علی رسول الله ای اجتمعوا علی عداوة رسول الله ابوموسی اشعری گفت که
از رسول خدای شنیدم که او گفت که هیچ جهودی و ترسا نباشد که نام من شنود بمن ایمان نیارد الا که
جای دوزخ بود من با خود اندیشه کردم که رسول خدای این از قرآن گوید طلب باید کردن اندیشه کردم این
آیتم یاد آمد و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده گفتم صدق الله و صدق رسول الله انگه خدای تعالی
رسول را خطاب کرد مراد امت وی اند فلا تک فی مریة منه نگر تا تو از و در شک نباشی که او یعنی قرآن حق است
و از خدای تو است و لیکن بیشترین مردمان ایمان نمی آورند و باور نمی دارند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ • میگوید که کیست ستمکار
و ظالم تر از انکسی که وی بر خدای تعالی دروغ فرا بافد او بخدای حواله کند آنچه لایق حضرت وی نباشد
گوید که ویرا زن و فرزند است و ظلم و دروغ و قبایح از وی روا دارد ازین کس ظالمتر و بیدادگر ترکس
نباشد و ظالم آن باشد که چیزی را نه در موضع وی نهد پس ایشان ظالم اند که این حوالات نه بجای خود کرده اند
ایشانرا بر خدای ایشان عرضه کنند و باز دارند در موقعی که جمله خلایق ایشانرا بینند و از ایشان مطالبه کنند آنچه
گفته باشند یَقُولُ الْأَشْهَادُ و گویند آنکسانی که گواه و حاضر باشند از پیغمبران و فرشتگان که حفظ اقوال و گوینده
اعمال اند که ایشان آنانند که بر خدای دروغ گفتند و ویرا شریک و فرزند پدید کردند که لعنت خدای بر جمله ظالمان باد
آن ظالمان که مردمانرا از راه خدای باز می دارند با عزا و اغوا و کژی آن میجویند و آنرا بکژی صفت میکنند
و آن راهی راستست میخواهند که مردمانرا از راه کژ آورند و ایشان خود بقیامت و سرای آخرت ایمان نمی آورند و بدان
و بدان کافر میشوند أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ
لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ • أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا
يَفْتَرُونَ • لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ این جماعت که صفت ایشان خدایرا عاجز نتوانند کرد و از خدای بنتوانند
گریختن ایشان در قبضه قدرة وی اند و در بند قهر وی هر که که خواهد بگیرد ایشانرا هیچ ولی و یاری و ناصری نباشد که ایشانرا
نصرت کند و یاری دهد لیکن ایشانرا مهلت داد و تاخیر عذاب کرد تا عذاب ایشان در زیادة کرد و آن عذابی که نتوانند

که صفت آن شنوند و بچشم آنرا ببینند ما کانوا یعنی نبودند که حق را بشنوند و نتوانستند شنودن حق از آن سبب که
بر ایشان گران می آید شنودن حق و دیدن حق پس حق را نشنودند و حق ندیدند فرا گفت معنی آیة آنست که ایشانرا عذاب
زیاده کردانند بسبب آنکه توانستند که حق بشنوند نشنودند و ندیدند ایشان آنکسانی اند که تنها خود زیان کردند یعنی جرمی
کرده اند که مستحق عذاب شده اند و هلاکت بخویشتن آورده اند هر مایه که ایشانرا بوده از تن و جان در باختند و بسود
نرسیدند و از یشان کم شد آن دروغ که می گفتند و حواله شفاعت با لهت و بتان میکردند و میگفتند هولاء شفعاؤنا
عند الله و چون کم شوند از ایشان بتان ایشان و نفعی و سودی نکنند ایشانرا هر آینه که ایشان در آخرة زیانکار
ترینان باشند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ میکوید که آنکسانی که ایمان آوردند
و عمل صالح کردند و با خدای خویش خشوع و خضوع و فروتنی کردند عبادت و طاعت او بجای آوردند و بر دین او
راست بیستادند ایشان اهل بهشت خالد و جاوید باشند که آنگه مثلی زد کافر و مسلمانرا گفت مثل کافر چون کور و
کری است و مثل مسلمان و مومن چون شنوا و بینا، هرگز نابینا با بینا و ناشنوا با شنوا راست باشد یعنی راست نباشد
آنگه بر سبیل تقریع و ملامت گفت که هی ایشان اندیشه نمی کنند تا بدانند که مومن با کافر راست نباشد چنانکه بینا
با نابینا و شنونده و مثل قولها بشد ساید که در تشبیه حال اول باشد با حال او ه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ
نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ
إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ بدرستی
و راستی و حقیقت که ما فرستادیم نوح را بقوم او گفت ای قوم من شمارا بیم کننده ام هویدا و ترساننده ام و بیان
کننده ام و وجهی دیگر آنست که ما نوح را بنزدیک قوم او بان فرستادیم که تقریر توحید کند با ایشان و گوید که جز از
خدای مپرستید که من می ترسم بر شما از عذاب روزی رنجاننده و بدرد آورنده نوح چون این سخن بگفت و این رسالت
برسانید جماعتی از اشراف قوم او و از آنان که کافر بودند بر سبیل تعجب بگفتند که ما نمی بینیم ترا الا آدمی مانند خود و این ابهم
آن گفتند که گمان ایشان چنان بود که رسول باید که از جنس مرسل الیه نباشد و ایشانرا عجب می آمد میگفتند که ما نمی بینیم ترا که پس
روی تو کردند الا کسانی که خسیسان و فرومایگان اند از ما در اول و اندیشه ابتداء کار یعنی بی رای و اندیشه پس روی تو کردند
و ما شما را بر خود فضلی و مرتبتی نمی بینیم بلکه گمان چنان می بریم که شما دروغ زنانید قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ
مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ نوح علیه السلام قومش را جواب داد و گفت
ای قوم هیچ می بینید شما اگر من بر حجتی و برهانی و بصیرتی و بیانی باشم از خدای خود و خدای مرا رحمتی داده باشد از نزد
خود و آن نبوت است پس آن رحمت بر شما پوشیده باشد هی ما شما را آن الزام کنیم و بجبر و اکراه بران داریم و شما آنرا

کاره باشید یعنی این بکنم از بهر آن که روا نباشد و تکلیف مانع این باشد ویا قوم لا اسئلکم علیه مالا ان اجری الا علی الله
وما انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقوا ربهم ولکنی اریکم قوما تجهلون • ای قوم من از شما بر آنچه میکویم و پیغامی میکذارم
هیچ مال نمیخواهم و هیچ مزد طمع نمیدارم مزد من جز بر خدای نیست و من این مومنان را که بمن ایمان آورده و در کرد من
نشسته اند و یعنی میدانند که بخدای و ثواب خواهند رسیدن من ایشان را نرانم و از خود دور نکردانم و این آن وقت
بود که ایشان کفتند که ما را ننک باشد از آنکه بتو ایمان آوریم کفت که من ایشانرا نرانم و از خود دور نکردانم ولیکن شما را می بینم
که کروهی جاهل و نادان اید ویا قوم من ینصرنی من الله ان طردتهم افلا تذکرون • ولا اقول لکم عندی خزائن الله
ولا اعلم الغیب ولا اقول انی ملک ولا اقول للذین تزدری اعینکم لن یؤتیهم الله خیرا الله اعلم بما فی انفسهم انی اذا
لمن الظالمین • ویا قوم من ینصرنی • هم از سخن نوح پیغمبرست علیه السلام در جواب کافران قوم او چون از وی درخواستند
راندن مومنان از نزدیک خود و دور کردانیدن ایشان چنانکه کفار قریش از رسول صلی الله علیه و آله و سلم درخواستند
تا خدای تعالی این آیه فرستاد ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی کفت ای قوم من مرا که نصرت کند و که ماری
دهد و با پناه خود کیرد از عذاب خدای و انتقام وی اکر من ایشانرا برانم هی شما این اندیشه نمیکنید تا بدانید و معلوم شما کردد
که ایشان را از نزدیک خود نتوان راندن و نیز نمیکویم و دعوی نمیکنم که خزینهای خدای بنزدیک منست و من توانکر تر
از شماام تا شما این انکار کنید و دعوی غیب نمیکنم تا هر که شما را باید از مغیبات از من سوال کنید و کویید که از فلان چیز ما را
خبر ده و احوال فلان ما را بکوی آنچه میکویم و خبر میدهم از بعض مغیبات با علام علام الغیب است و دعوی نمیکنم که من
فرشته ام و این چنان بود که ایشان اعتقاد کرده بودند که پیغمبر باید که فرشته بود کفتند چون دعوی نبوت میکند
دعوی ملکی کرده باشی کفت من این نمیکویم و نیز نمیکویم که چشم شما ایشانرا حقیر دارد و در چشم شما نیایند که خدای تعالی
ایشانرا خیری خواهد دادن برای آنکه من اندرون ایشانرا نرانم خدای تعالی عالمترست بر آنچه در سینهای ایشان است
و آنچه در دل دارند از خیر و ایمان و کفر و عصیان بحسب آنچه مستحق آن باشند با ایشان کاره کند چه چنین کنم و چنین
کویم از جمله ظالمان و ستمکاران باشم • قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا ان کنت
من الصادقین • قال انما یأتیکم به الله ان شاء وما انتم بمعجزین • ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح
لکم ان کان الله یرید ان یغویکم هو ربکم والیه ترجعون • ام یقولون افتریه قل ان افتریته فعلی اجرامی
وانا بریء مما تجرمون • حق سبحانه و تعالی از قوم نوح علیه السلام خبر میدهد و از آنچه ایشان کفتند
کفت که قوم نوح کفتند که ای نوح با ما جنک و جدل آغاز کرده و پای از حد و اندازه بیرون برده
ما بتو ایمان نخواهیم آوردن آنچه تو ما را بر آن وعده میکنی از عذاب خدای بیار اکر چنانست که راست
میکویی نوح علیه السلام جواب داد که آن بدست من نیست بلکه بفرمان خدای بیار آنرا هر که خواهد و شما نتوانید دفع آن کردن

وخدایرا عاجز کردن او غالب شدن بر شما را سود ندارد ... ت کردن من چون من خواهم که شما را نصیحت کنم اگر
... ی خواهد که شما را عاوی کند اوست که خداوند شماست و پروردگار شما و مرجع و مآل شما باوی است و این آیة دلیل
هست بران که خدایتعالی اغوا کرده است یا غوایة خواسته پیش ازین نیست که اگر خواهد که غوایة کند نصیحت پیغمبر سود ندارد
اما نکند ازانجا که منافی حکمت است و قبیح است و قبیح جاهل یا محتاج کند و این هر دو صفت بر خدای تعالی روا نباشد
وشاید که مراد بغوایة درایة خیبة و حرمان باشد و غوام در قرآن بمعنی عقاب آمده است فی قوله تعالی فسوف یلقون
غیا ای عقابا و معنی آیة آن بود که اگر خدای تعالی خواهد که شما را عقوبت کند بر کفر و اصرار نصیحت ناصحان شما را سود
ندارد وجهی دیگر آنست که قوم نوح بجبر میگفتند و اعتقاد ایشان این بود نوح ایشانرا گفت اگر چنین است که شما میگوئید
که کفر کافر بفعل خدای خواستاوست نصیحت من شما را هیچ سود ندارد حسن بصری گفت که اغوای بمعنی هلاک است
یعنی شما را سود نکند نصیحت من اگر خدای خواهد که شما را هلاک کند زیرا که ایمان نزدیک فرو آمدن عذاب مقبول نباشد
برای آنکه بنده ملجا باشد آنگه گفت ام یقولون افتریه یا میگویند ایشان کردی افتری کرد دروغ فرا بافت تا اینها کدام
قوم اند ابن عباس گفت قوم نوح بودند که گفتند آنچه نوح میگوید دروغ است مقاتل گفت قریش بودند که میگفتند که محمد این
قرآنرا از خود میگوید و دروغ بر خدای می نهد و خدای ویرا فرمود که بگوی اگر من از خود افترا میکنم گناه آن و بزه و وبال آن
بر منست بر شما نیست و من بیزارم ازان جرمی و گناهی که شما میکنند وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا
مَن قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ۝
حق تعالی گفت که از قبل من بنوح وحی آمد که ای نوح طمع از ایمان اینان بردار که ازین قوم هیچکس ایمان نخواهد آوردن
بخلاف اینان که ایمان آورده اند یعنی آنکسانی که ازیشان ایمان متوقع است جز اینها که ایمان آورده اند کسی دیگر
ایمان نخواهد آوردن تواند و همگین مباش و در رنجه و سختی مباش و غم مخور بآنچه ایشان میکنند چون این وحی بنوح
آمد و از ایمان ایشان نا امید گشت بریشان دعا کرد گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا حق سبحانه و تعالی
دعاء وی مستجاب گردانید و ویرا فرمود که کشتی بساز و اصنع الفلک باعیننا تو بحفظ ما و نگاه داشت و فرمان ما کشتی
میساز که ما ترا از دشمن نگاه داریم و ازان که در ساختن کشتی چیزی بخلل آری که ما می بینیم که چگونه میسازی و اگر خلل افتد
تو وحی کنیم و ترا الهام دهیم که چگونه باید کرد و با من سخن مگوی و خطاب مکن در حق این ظالمان که ایشان هلاک خواهند شد
ابن عباس گفت که وی ندانست که چگونه باید ساخت خدایتعالی ویرا فرمود که بر مثال سینه مرغ باید ساخت وَيَصْنَعُ
الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ۝ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ۝ حق سبحانه و تعالی حکایة کرد از کشتی ساختن نوح و آنچه قوم او میکردند
و با او میگفتند گفت که نوح کشتی می ساخت و هر که گروهی از قوم او بروی بگذشتندی بروی افسوس داشتندی

واستهزا کردندی عبدالله عباس گفت که نوح کشتی را بدو سال تمام کردانید درازی وی سیصد گز بود و پهنای
وی پنجاه گز و بالای وی در هوا سی گز واز چوب ساج بود و سه طبقه داشت در طبقه زیرین سباع و وحوش و هوام
بود و در میانین دواب و انعام و بهایم و در طبقه بالا نوح علیه السلام بود و قومی که با او ایمان آورده بودند چیزی
که ایشانرا بکار بود از طعام و شراب رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت نوح در میان قوم خویش هزار سال کم پنجاه
ساله بود و قوم را با خدای دعوت کرد باخر کار خدای تعالی فرمود تا درختی بنشاندند چون آن درخت بزرگ شد
و سطبر شد حق تعالی فرمود تا آنرا ببرید و از و کشتی می ساخت مردمان بروی میگذشتند و میگفتند نوح خانه
می سازد برای زمستان تا سر وش نباشد و یکی میگفت نهانخانه می سازد میگفتند تا بدانید که این مرد دیوانه است
بر زمین ساده کشتی میسازد و هیچ جا دریا پدید نیست بر زمین خشک چگونه خواهد رفتن فهذا معنی قوله کلما مر علیه
ملاء من قومه سخروا منه حق تعالی نوح را فرمود که ایشانرا بگوی اگر امروز از ما افسوس میدارید ما فردا از شما افسوس
میداریم ما فردا از شما افسوس دارم چنانکه شما افسوس میدارید چون در دنیا به آب غرقه شدید و در آخرت با آتش
سوخته گردید و زود بود که بدانید آنکس را که عذاب بوی رسد و او را هلاک کند و رسوا گرداند راوی خبر گوید که چون
طوفان پدید آمد و آب عالم را بگرفت مردم سر کوهها نهادند آب ببالای کوهها رسید زنی بود کودکی داشت
آن کودک را بگرفت و بر کوه شد چون آب بسینه وی رسید کودک را بر سر گرفت چون آب بسر وی رسید کودک
بر داشت آب درآمد و هر دو را ببرد رسول خدای گفت اگر خدای بر کسی از ایشان رحمت خواستی کرد بران کودک
رحمت کردی ابن عباس گفت روزی حواریان عیسی را گفتند که کسی بایستی که سفینه نوح دیده بودی تا ما را خبر کردی
عیسی علیه السلام ایشانرا ببرد تا بپشته خاک کفی ازان خاک برگرفت ایشانرا گفت دانید که این خاک کیست
گفتند که نه گفت گور سام بن نوح است آنگه عصا بران خاک زد و گفت قم باذن الله مردی ازانجا برخاست و خاک
از سر می افشاند و سر او سپید بود عیسی علیه السلام ویرا گفت تو جوان بودی چون بمردی گفت بلی گفت پس موی تو
چرا سپید است گفت چون آواز بگوشم آمد که قم باذن الله پنداشتم که قیامت است از ترس مویم سفید گشت گفت
مرا حدیث کن از کشتی نوح گفت طولش هزار گز بود و دویست گز و عرضش ششصد گز بود و سه طبقه داشت در یکی
دواب بود و وحوش و دیگر طیور بود و در طبقه دیگر آدمیان بودند چون سرگین چهارپایان بسیار شد و مردم ازان
بخور بودند خدای تعالی ورا بفرمود تا دنبال پیل بر پیچید خدای تعالی خوک از وی پدید کرد یک جفت در حال بگردیدند
و همه پلیدیها بخوردند و چون موش مردم را رنجه میداشت خدای تعالی او را فرمود که بینی شیر بمال بمالید گربه بیرون
آمد و آهنگ موش کرد عیسی علیه السلام او را گفت که نوح چگونه دانست که شهرها همه خراب شده است گفت کلاغ
را بفرستاد تا برود و خبری باز آرد او برفت و بمردار مشغول شد دیگر نیامد کبوتر را بفرستاد و بگشت و باز آمد

وهر ماهی ومنقار او اثر گل بود او را دعا کرد یا الف از بهر انسیت که با مردمان الفت دارد و کلاغ را دعا کرد تا از مردم

نافر شد از بهر انیت که ماوی او در خرابها باشد گویا مردمان الفت ندارد حواریان گفتند یا روح الله بگو تا بان ما سید

با شهر [illegible] حدیث میکند گفت چگونه اید با شما انکسی که در زمین روزی ندارد انگه عیسی علیه السلام گفت باذن الله

بفرمان خدای همچنان خاک شود که بودی همچنان کردید که بود ابو عمر و اللیثی گفت که نوح علیه السلام بیامدی وقوم

را دعوت کردی گلوی او بگرفتندی و بیفشردندی تا بیفتادی بیهوش چون بهوش آمدی گفتی اللهم اغفر لقومی

فانهم لا یعلمون تا انگه که کار بر نوح سخت شد و بلا بنهایت رسید و هر قومی و گروهی که پدید آمدندی بتر بودندی از

پیشینیان تا مردی پیر بیامدی و دست کودکی طفل گرفته نوح را باوی نمودی و گفتی ای فرزند این مرد دیوانه

و جادوست نگر تا گفت او نشنوی و دعوة او را اجابت نکنی چون کار بانجا رسید او با خدای شکایت کرد گفت

رب انی دعوت قومی لیلاً و نهاراً فلم یزدهم دعائی الا فرارا نوح علیه السلام اسباب کشتی از چوب و آهن و رسن بگرفت

جبرئیل علیه السلام بیامد و نوح را بیاموخت که کشتی چگونه باید کرد و خدای تعالی سه سال تمام رحمهاء زنان

عقیم گردانید تا هیچ زن نزاد چون کشتی تمام شد آنرا بفرمان جبرئیل بقیر بیندود درون و بیرون وی انگه

گفت که در رود بنشین و این انگه بود بفرمان آمد بیرون آمدن آب [illegible] چنانکه گفت حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا

وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ

مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ حق سبحانه و تعالی گفت که چون آمد فرمان به بیرون آمدن آب و برجوشیدن تنور یعنی آب از او

برآمدن بعضی گفته اند که تنور روی زمین است از امیر المومنین علی روایت است که صبح است یعنی صبح برآمد دیگر مفسران

گفتند که تنور نان بر انست و آن تنور از ان حوا بود از سنگ بمیراث بنوح رسیده بود خدای تعالی نوح را خبر کرده

بود که هر گه که بینی که آب از تنور برجوشد تو و قومت در کشتی نشینید چون آب از تنور برآمد زن نوح بدید نوح را

خبر کرد سدی و شعبی گفتند که نوح علیه السلام که کشتی در مسجد کوفه ساخت و تنور که آب از و برآمد از جانب راست در کنده بود

و خدای تعالی برآمدن آب از تنور علامات هلاک قومش کرده بود گفت که چون آب از تنور برآمد ما نوح را گفتیم که بردار و در کشتی نه

از هر چیزی دو نر و ماده که از ایشان بنگریزد و هر یکی را از ان دو زوج خوانند و هر دو را یکبار و حسین گوید گفت از هر

جنسی که از ان گزیر نیست جفتی بود از نر و ماده و اهل خود را هم در کشتی آر یعنی اهل دین خود را مگر انکسی که بظاهر اهل بود

و بباطن نا اهل و آن زن او بود و اعله و پسرش کنعان که خدای تعالی از ایشان خبر داده بود که ایشان از انجمله اند که با

هلاک شوند برای انکه اصرار کردند و کفر بر ایمان اختیار کردند و نیز انکس را ایمان آورد هم در کشتی نشان انکه گفت که

با او یعنی نوح ایمان نیاوردند الا اندکی گفته اند که در کشتی نوح بود و زن مومنه که داشت و سه پسر وی سام و حام

و یافث هر یکی با زنی پسرانرا گفت در کشتی خلوت مکنید حام مخالفت کرد و با زن قربت کرد نوح علیه السلام دعا کرد

کفت اللهم غیر نطفه خدای نطفه او را در رحم زنش سیاه کردانید فرزندکه آمد از وی سیاه آمد و از نسل او همه سیاهان بود ند از زنگی او را ابو السوادان کویند و شش مرد دیکر که ایمان آورده بودند هم در کشتی بود و چون آب بدید آمد حمله حیوان روی بنوح نهادند کفت که مرا فرموده اند تا از هر جنس جفتی را در کشتی نشانم چه بیش از ایشان جای ندارم ابن عباس کفت اول چیزی که نوح در کشتی برد مورچه خورد بود و آخر خر بود چون خر خواست که در کشتی رود ابلیس در دنبال او آویخت چند انکه خواست در رود نتوانست نوح از سر ضجارت کفت ادخل وان کان الشیطان معک خر در کشتی رفت و ابلیس با وی و این بروایت اصحاب اهل حدیث است چون نوح علیه السلام نگاه کرد ابلیس را دید کفت تو بدستوری که در آمدی کفت بدستوری تو نه تو کفتی خر را که ادخل وان کان الشیاطین معک آن وقت من با خر بودم نوح کفت بیرون رو یا عدو الله ابلیس جزع کرد و زاری نمود نوح علیه السلام وی را بر پشتی کشتی کرد و همچنین آورده اند که مار و کژدم آمدند که ما را در کشتی بر کفت نرم که از شما مضرت است بکفتند که با تو عهد کردیم که هر که نام تو برد ما وی را کزند نکنیم با این شرط ایشان را در کشتی نشاند اکنون هر کس که از مار و کژدم ترسد این آیت بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المومنین هیچ مار و کژدم او را کزند نکنند وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ • قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَهُمْ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ • از نوح حکایة کرد که نوح علیه السلام کفت آنرا با او بودند که در کشتی نشینید راندن کشتی بنام خدای است و ایستادن و بر جای بداشتن او هم بنام خدای است اکر برود بنام خدای رود و اکر بایستد بنام خدای بیستد و شاید که معنی این بود که در کشتی نشینید و نام خدای برید در وقت نشستن که رفتن و ایستادن او بنام خدای است ایشان در کشتی نشستن هر که خواستندی که کشتی برود یا بایستد نام خدای بر زبان راندندی و کفتندی بسم الله مجریها و مرسیها در ستی و حقیقتی که خدای من آمرزنده و مهربانست هر که توبه کند و باد رکاه او کردد وی را بیامرزد و بر وی رحمت کند چون در نشستند و نام خدای بردند کشتی ایشان را می برد در آشوبی از آن آب که موجها بر میخواست هر یکی چند کوهی عظیم و موج آب وقتی سخت تر بود که باد عظیم جهید درین حال نوح پسر خود را کنعان آواز داد و این پسر او از نوح دور بود و بر جانبی بود از نوح و از دین او و کفت ای پسرک من بیا و با ما در کشتی باش و با کافران مباش ایمان آور تا همچون کافران هلاک نکردی و غرق نشوی پسرش کفت من با کوه کریزم تا مرا از آب نگاه دارد کفت امروز هیچ نگاه دارنده نیست از عذاب طوفان و هلاک شدن بآب الا آنکس که وی رحمت کند و ببخشاید بر بندکان خویش یعنی امروز جز خدای هیچ نگاه دارنده دیکر نیست نوح و پسرش با یکدیکر درین سخن بودند که موج آب در آمد و میان ایشان جدایی افکند و پسر نوح از جمله آنکسانی شد که بطوفان غرق شدند اکر کویند که پسر نوح کافر بود و نوح را نهی کرده بودند از آن که کافر را در کشتی برد پس نوح چکونه کفت یا بنی ارکب معنا کوییم که این بشرط ایمان کفت کفت ایمان آرد آنکه در کشتی آی تا نجات یابی دیکر آنکه لو حتما فی

بود و نوح علیه السلام گمان برد که او مومن است از این سبب گفت که در کشتی آی و این در وقتی بود که پسر نوح ملجا نشده بود
با ایمان و ملتجا نگشته شود که او را علم ضروری حاصل آید و او دران ساعت نمیدانست که هلاک خواهد شدن یعنی که گفت
ساوی الی جبل یعصمنی من الماء امید نجات میداشت و روا میداشت که آن عجایب جهان باشد گفتند که مدت چهل روز
آب از زمین بر می آمد و از آسمان آب می آمد و در هوا معلق می استاد بعد چهل روز آن آب هر دو آب بیکدیگر رسید
چنانکه گفت فالتقی الماء علی امر قد قدر کافری نماند بر روی زمین و نوح خوش دل شد و قضای خدای برفت وقیل
یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی وقیل بعدا للقوم الظالمین
ونادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین • قال یا نوح انه
لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسألن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین • قال
رب انی اعوذ بک ان اسألک ما لیس لی به علم والا تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین چون مدتی که
خدای خواست بر آمد زمین را خطاب کردند و گفتند ای زمین آب خود فرو بر و ای آسمان آب باز گیر آب کم شد
و فرمان با هلاک ایشان نافذ گشت و کشتی نوح بر کوه جودی و آن کوهی است بموصل راست باستاد و قرار
گرفت که هلاکت باد مر ظالمانرا مجاهد گفت که کوهها متطاول گشت تا آب بایشان نرسد مگر کوه جودی که او
سر فرو برد در سبیل تواضع آب از بالای همه کوهها در گذشت و بجودی نرسید در خبرست که رسول صلوات الله
وسلامه علیه گفت که نوح روز اول از رجب در کشتی نشست و بروایتی دهم ماه رجب و آنروز همه روزه
داشتند و کشتی ایشانرا مدت شش ماه میگردانید و آخر ذی الحجه بود که بر جودی ستاده و در اخبار اهل البیت
هژدهم ذو الحجه بود آنروز نیز شکر را روزه داشتند آنکه حق سبحانه و تعالی خبر داد از نوح و فرزند و فرزند او که
نوح علیه السلام چون فرزند خود را دید که غرق می شد گفت بار خدایا پسر که من از اهل منست و آن وعده که
داده حق است و تو حاکم ترین حاکمان و آن وعده آن بود که خدای ویرا وعده داده است که ترا و اهل ترا
نجات دهم حق تعالی نوح را جواب داد که یا نوح ما گفتیم ترا و اهل ترا نجات دهیم او از اهل تو نیست که او را
عملی صالح نیست نفس او را عمل خوانده است مبالغة مذمت او را پس ای نوح از من مخواه چیزی که ترا اهل
بدان علمی نیست و آنرا ندانی که صوابست یا نه و من ترا وعظ میدهم و منع میکنم از آنکه جمله جاهلان باشی
و چیزی که ندانی آنرا طلب داری چنانکه فعل جاهلان باشد اگر گویند که درین آیة نوح را تکذیب کرده است
و تکذیب پیغمبر روا نبود و پیغمبر خود دروغ نگوید نوح علیه السلام گفت که او از اهل منست یعنی از منست
و از صلب منست خدای تعالی گفت که او از اهل تو نیست جواب این آنست که مراد خدای تعالی آنست که او
از اهل تو نیست از آنانکه من وعده داده ام شمارا از آن جمله است که استثنا کرده ام و گفته الا من سبق علیه

و وجهی دیگر آنست که او از اهل تو نیست و اهل تو آن باشد که بر دین تو باشد کفر او را از حکم اهلی تو بیرون آورده است بیان این وجه و آنست که بر سبیل تعلیل انه عمل غیر صالح پس معلوم شد که مراد نفی نسب است و آنانکه گفتند نفی و نسبت است چون ایشان منافی ظاهر قرآنست برای آنکه خدایتعالی مطلق گفت و نادی نوح ابنه اگر بر حقیقت پسر او نبودی چنین مطلق نگفتی و آنانکه این گفتند خیانت زن نوح و زن لوط را فی قوله فخانتاهما تفسیر بر فجور و زنا کردند و خدایتعالی پیغمبر انرا ازین منزه دارد از بهر آنکه این منفر بود از متابعت ایشان غایت تنفر و عبد الله عباس گفت که این خیانت آن بود که زن نوح مردمانرا گفتی که نوح دیوانه است و زن لوط قوم لوط را خبر دادی بمهمانان اگر گویند که چون معنی چنین است چرا گفت فلا تسئلن ما لیس لک به علم جواب او آنست که واجب نیست که نهی آنرا بود که او مباشر فعل بود منهی عنه و ازین جای است که ما گوئیم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم داخل است در نواهی قرآن و نهی متعلق است با او و او را دران لطف بود اگر چه هرگز او ارتکاب آن کرده بود و نکند اما چون خدای داند که او را دران لطف است آن نهی بکند تا لطف حاصل شود پس همچنین نوح که استعاده کرد واجب نکند که او تعاطی نهی کرده باشد آنرا بلکه کم روا بود که پناه با خدای دهد از جذام و جنون و علتهای دیگر و اگر او را این معنی هرگز نبوده باشد قال رب نوح گفت ای بار خدای من پناه میگیرم بتو از ان که از تو سوال کنم و طلب دارم چیزی که مرا علم حاصل نباشد بصلاح و فساد ان و اگر تو مرا بنیامرزی و بر من رحمت نکنی من از جمله زیان کاران باشم و این از انبیا خضوع و تذلل و استکانت باشد ح قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ۝ خطاب است مر نوح را از خدای که ای نوح فرود آی ازین کشتی که بر سر جودی بر ستاده است بسلامت که داده ایم ترا از غرق و بسلامی از ما و برکاتی و ثباتی خیری بر تو و بر امتانی که با تو اند و گروهانی که از تو خواهند بودن از فرزندان این جماعت زود بود که ما ایشانرا تمتع دهیم از مال و جاه و عمر آنگه با ایشان رسد از ما عذابی دردناک و ایشان کسانی اند که خدای تعالی خبر داد که ازین قوم در وجود خواهند آمدن و کافر خواهند بودن و ایشان هم بعذاب خدای کشته خواهند گشتن بسبب کفر ایشان آنگه پیغمبر ما را خطاب کرد و گفت ای محمد این خبرهای غیب است که ما به تو وحی کردیم و ترا ازین جمله خبر دادیم و بیاگاهانیدیم ترا و قوم ترا ازین هیچ علمی و دانشی حاصل نبود پیش ازین نداشتند پس صبر کن ای محمد بر سانیدن رسالت و رنجانیدن قوم تو مر ترا چنانکه نوح را میرنجانیدند و او صبر میکرد که عاقبت نیکو و ظفر و نصرت متقیان و پرهیزکارانرا خواهد بودن و لفظ امم در آیه عام است اطفال بر سبیل و مجانین را شامل است

در عذاب بالغان بر سبیل عقوبت باشد و عذاب اطفال و مجانین بر سبیل امتحان باشد و اعتبار دانا نکه بشنوند و در
برابر آن اعواض عظیم باشد ایشانرا وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ
يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ
السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از هود پیغمبر و قوم او میگوید
بفرستادیم بقبیله عاد برادر ایشانرا در نسب نه در دین هود را و او برفت و ایشانرا دعوت کرد و گفت ای قوم من خدایرا
پرستید الله را معبود خود گیرید که شمارا جز از وی هیچ خدای نیست شما در پرستیدن این بتان نیستید الا افترا کننده یعنی
آنچه شما میگوئید که هؤلاء شفعاؤنا و دعوی کردن الهیت ایشان دروغ میگوئید خدای تعالی هود را به عاد فرستاد و مسکن
ایشان میان شام و یمن بود جای که آنرا احقاف خوانند و ایشان خداوندان باغ و بوستان و زرع بودند هود
ایشانرا با خدای خواند و با عبادت خدای اجابت نکردند و کفران کردند و او را بدروغ زن داشتند خدای تعالی ایشانرا
بباد هلاک کرد چنانکه در بناها ایشان میرفت و بزیر ایشان بیرون می‌آمد و احشا و امعاء ایشان پاره پاره
میکرد چنانکه پیش ازین قصه وی گفته شد یا قوم لا اسالکم ای قوم من بدین اداء رسالت که من میکنم از شما هیچ مزدی
نمیخواهم مزد من نیست مگر خدای که مرا پیدا کرد و از نیست هست گردانید انگه بر سبیل تقریع ایشانرا گفت که هیچ شما عقل
ندارید و اندیشه نمیکنید که آنکس که شمارا بی طمعی کاری کند غرض نفع شما باشد نه نفع خویش انگه گفت ای قوم من استغفار
کنید و از خدای آمرزش خواهید انگه توبه کنید و با او گروید تا او شمارا باران فرستد پیاپی از بهر زروع و بساتین
و اشجار شمارا بیفزاید قوتی بر قوتی که شماراست و ایشانرا قوتی عظیم بود مردمانی بودند بغایة طویل و عریض و لا تتولوا
و اعراض مکنید و از دعوت من روی بمگردانید با جرمی و گناهی که شماراست و روایت هست که مردی از حجاب معاویه
حسن علی را گفت در وقتی که از پیش وی بازگشته بود که من مردی ام مرا مال بسیار است و هیچ فرزندی نیست چیزی بیاموز
مرا باشد که خدای مرا فرزندی دهد ویرا گفت که علیک بالاستغفار و آن مرد همیشه استغفار کردی تا بود که روزی
هفتصد بار استغفار کردی ویرا خدای تعالی ده پسر بداد این خبر بمعاویه رسید گفت چرا از وی نپرسیدی که این از
کجا گفتی تا آنگه که بار دیگر حسن علی بنزدیک معاویه آمد که آن مرد از وی سوال کرد گفت که نشنوده که خدای تعالی در قصه هود
میگوید و یزدکم قوة الی قوتکم و در قصه نوح و یمددکم باموال و بنین قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي
آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ إِن نَّقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا
أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ مِن دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُم مَّا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ
آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ فَإِن تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ
وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ عادیان گفتند هود را که ای هود تو ما را بینتی و حجتی نیاورده و معجزه

وبرهانی نموده تا مارا کردن باید نهادن وطاعت تو باید داشتن ایشان این سخن دروغ کفتند هود معجزات
نمود ایشان کفتند که این سحر وشعبده است ما این خدایان خود را رها نکنیم وبکفتار تو دوست از پرستیدن خدایان
خود بنه داریم وما ترا باور نداریم وتصدیق نکنیم ما نمی کوییم الا انکه بعضی از خدایان ما بدی بتو رسانیده است
بدی را وان دیوانکی وجنون است از بهر انکه تو ایشان را دشنام میدهی ومیکوئی که ایشان خدایان
نیستند ایشان ندانستند که از آلت عقل ودیوانه کردانیدن بخدای تعلق دارد جمادات را بدین قدرتی نباشد
وایشان پیغمبرانرا نسبت با دیوانکی ازان میکردند که ایشانرا بدیع می آمد که پیغمبری باشد از جنس بشر هود
علیه السلام بجواب ایشان کفت انی اشهد الله من خدایرا کواه میکنم وشما نیز کواه باشید که من بیزارم از انانکه
شما ایشانرا با نیازی کرده اید ومیکویید که ایشان شریکان خدای اند واز انچه شما بآن شریک می آورید
از جز خدای اکر کویند چکونه کفت که خدایرا کواه کردم وجه نسبت باشد واعتراف آورده انکه باز نمود که
خدای تعالی یار اوست دفع کند کید ایشانرا از وی کفت مرا از کید شما هیچ باکی نیست همه جمع شوید ویکبار
با من کید کنید ومرا مهلت مدهید وبر مذهب اناکه بر تشمر کون وقف میکنند من دونه ابتدا باشد
یعنی اکر توانید بدون خدای با من کید کنید چون خدایرا در ان کید شما صنعتی نباشد آن کید بر من کارکر
نیاید ومن ازان نه اندیشم انکه باز نمود که سبب آمن من چیست وپناه من باکیست کفت که من بر خدای
توکل کردم وپشت با و داده ام که او خدای منست وخدای شما هیچ جانوری نیست الا که موی پیشانی او در
قبضه قدرت خود دارد یعنی هرچه هست در قبضه قدرت ودر تحت قهر اوست بحقیقه که خدای من بر راهی راست
است وبر طریق حق است هیچ از وفایت نشود وهیچ چیز از وی در نکذرد پس از شما بر کردیده واز اجابت
دعوة من اعراض کنید آنچه بر من بود از رسانیدن رسالت من بشما رسانیدم رسالت وپیغام خدای بتوئی
اکر قبول کنید شمارا بهتر واکر قبول نکنید خدای تعالی شمارا ببرد وهلاک کند وبخلیفه وعوض شما کرداند
کروهی را جزاء شما وشما خدایرا هیچ کزند نتوانید کرد ومضرت نتوانید رسانیدن که خدای من بر همه چیزی
نکاهبان است وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَنَجَّيْنَاهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ
وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَأُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا
لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ انکه کفت که چون مدت آن کافران
بسر آمد ووقت هلاک ایشان در آمد ما فرمان دادیم بهلاک ایشان هود را کفتیم که از میان ایشان
بیرون شو که تا تو اینجا باشی من ایشانرا عذاب نفرستم وحق تعالی هیچ امة را هلاک نکرد که پیغامبر در میان
ایشان بود حق تعالی کفت ما هود را نجات دادیم وکسانی را که بهود ایمان آورده بود برحمت وبخشایش

خود از عذاب درشت وسخت آنکه باز نمود که آن عذاب ایشانرا بظلم نبود بعدل بود گفت که از قبیله
عاد جحود (کردند) انکار کردند آیات خدایرا و کافر شدند بمعجزات انبیا و عاصی شدند در پیغمبران و خدا و متابعت
کردن و فرمان بردن امر ظالمی و متکبری ستیهنده یعنی رؤسا و مهتران خود را در تکذیب پیغامبران
چون ایشان هلاک شدند و آثار مقابر ایشان (در) باقی ماند هر کس آنرا بیند ایشانرا لعنت میکند و عقب
ایشان داشتند و تابع ایشان کردند در دنیا لعنت را در روز قیامت همه در لعنت و عذاب باشند
و بحقیقت بدانید که این جمله ایشانرا از انست که بخدای خود کافر شدند که هلاکت باد و عذاب مر عادی
راکه قوم هود پیغمبر اند وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم
مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنتَ
فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَا أَتَنْهَانَا أَن نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ بقبیله
ثمود فرستادیم برادر ایشانرا که یکی از جمله ایشان بود صالح پیغمبر او همان گفت قوم خود را که هود پیغمبر
گفت ای قوم من خدایرا پرستند که شمارا جز از وی خدای نیست او آن خدای است که مستحق عبادة
و سزاوار طاعت است شمارا بیافرید از زمین یعنی پدر شمارا آدم از خاک و شمارا از آب که آنهم از
خاک تولد میکند که غذا شما جز از آب و خاک حاصل نمیشود و شمارا مدتی در زمین زندگانی داد و متمکن
گردانید در عمارت کردن زمین و عمری دراز تا آن داد و معمر گردانید شکر این نعمت را ویرا پرستید
و از وی استغفار و آمرزش خواهید و با درگاه او گریزید که خداوند و آفرید کار و پروردگار من نزدیکست
بجمله خلایق برحمت خویش اجابت کننده دعا بندگان خود است بشنود بحسب مصلحت اجابه کند چون
صالح پیغمبر علیه السلام برین وجه تبلیغ رسالت کرد ایشان جواب دادند که ای صالح تو در میان ما فردی
بودی که ما بتو امیدها داشتیم در باب خیر و صلاح و منافعی که راجع بما شد با ما مارا از تو این توقع نبود که
مارا از عبادت معبودانی که پدران ما آنرا پرستیده اند منع کنی و باز داری و این سخن از بهر آن گفت که
نشو و نمای صالح در میان ایشان بهمه نوع او را امتحان کرده بودند و آزموده او امین و استوار بود
و پارسا و مجتمع خصال خیر بود و همچنین باشد خدایتعالی بهر قومی که پیغمبری فرستاد آنرا فرستد که امین
و متورع و پارسا بود و ایشان بر احوال او مطلع بودند او را بشناختند و نسبت و نسب او دانستند
و سیرت و طریقه او ایشان معلوم بود تا بوقت آنکه دعوت کند قریبتر باشد باجابت دعوت او و آنکه از آن نیکو
سیرتی او ایشانرا بدیع آمد که او کاری مستبدع آورد بصورت استفهام در معنی تقریع تنگی گمی افکند ما را گفتند
اتنهینا مارا نهی میکنی از دین پدران خود و ما در شکیم شکی که به سختی می افکند مارا دعوت میکنی و این

برای آن کفتند که ایشانرا از دین او و آنچه خلق را بآن دعوة میکرد خبری نبود چون او دعوی کرد و معجزه بنمود ایشان نظر نکردند تا علم حاصل شدی قال یا قوم أرأیتم إن کنت علی بینة من ربی وآتانی منه رحمة فمن ینصرنی من الله إن عصیته فما تزیدوننی غیر تخسیر • ویا قوم هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تأکل فی أرض الله ولا تمسوها بسوء فیأخذکم عذاب قریب • فعقروها فقال تمتعوا فی دارکم ثلاثة أیام ذلک وعد غیر مکذوب •

صالح علیه السلام ایشانرا جواب داد و کفت ای قوم هیچ می بینید و نمیدانید که اکر من درین که شما را دعوت میکنم بر حق باشم و حجت بود و دلایل برین که میکویم و خدای من مرا از خود رحمتی و نبوت داده باشد و من در خدای عاصی شوم برای شما و نکاه داشت جانب شما و این رسالت ادا نکنم کیست که مرا از عذاب خدای نکاه دارد و با پناه خود کیرد و یاری کند مرا شما جز خسارت و زیان کار رنجی افزاید بدین حجت که شما دارید از افتدا کردن بپدران و بردین تقلید ایشان بودن یا اکر من این کنم که شما میکوئید من بمثابت کسی باشم که زیان کند یکبار پس انکاه یکبار دیکر یا از فرمان خدای ها کنم و فر شما برم در دست من همین ماند که فردا شما را خاسر خوانم با آنچه مرا کفته باشید انکه حدیث ناقه کرد که باقتراح ایشان معجز نموده بود و بران وجه که درخواسته بودند از سنک ناقه بیرون آورده و ایشان اندیشه آن میکردند که آن ناقه را بکشند چنانکه قصه وی در سورة الاعراف رفت کفت ای قوم این ناقه خدای است و او را مالکی و خداوندی دیکر نیست جز از خدای چنانکه دیکرانرا هست و او آیتی و دلالتی هست مر شما را بکذارید او را تا در زمین خدای میخورد و از آب و کیاهی که خدای آنرا مباح کردانیده است میخورد دست ببدی با او دراز مکنید و هیچ تعرض میرسانید و از پی کردن و کشتن او بپرهیزند که بکیرد شما را و برسد بشما عذابی که نزدیک است ایشان بکفتار صالح التفات نکردند ناقه پی کردن و بکشتند پس انکه صالح ایشانرا کفت هم اکنون از امروز تا سه روز برسد بشما عذابی خدای شما تمتع و برخورداری کیرید در سراهای خویش سه روز که شما را بیش از سه روز زندکانی نمانده است و این وعده هست که در وی هیچ دروغی نیست فلما جاء أمرنا نجینا صالحا والذین آمنوا معه برحمة منا ومن خزی یومئذ إن ربک هو القوی العزیز • وأخذ الذین ظلموا الصیحة فأصبحوا فی دیارهم جاثمین • کأن لم یغنوا فیها ألا إن ثمود کفروا ربهم ألا بعدا لثمود پس انکه که ظلم و طغیان ثمود بغایت رسید و عتو و عصیان ایشان بنهایت انجامید و ایشان مستحق عذاب و سزاوار عقاب و هلاک کشتند و ناقه صالح را بکشتند و فرمان آمد بهلاک و عذاب استیصال ایشان ما صالح را نجاة دادیم بآن که وی را کفتیم که از میان ایشان بیرون رو و دو کسانی را که ایمان آورده بودند با وی نجات دادیم و برهانیدیم برحمت خود ایشانرا از رسوای و نکال و فضیحت و مذلت آن روز بدرستی و حقیقت که خدای تو و پروردکار تو توانا و ارجمند و بی همتاست قاهر و غالب است کس وی را غلبه نتواند کرد انکه بیان کرد که ایشانرا چکونه هلاک کرد کفت فرا کرفت انکسانی را که ایشان ظلم کردند آوازی عظیم و بانکی بزرک و آن جبرئیل بود

علیه السلام که بانگه بر ایشان زد در آخر شب ایشان همه بر جای بمردند پس کشته شدند ایشان از هیبت آن بانگه
در سراهای خود بروی در افتادند و مرده شدند که چنان شد که پنداشتی که ایشان خود هرگز نبودند و از آن سراها
و زندگانی نکردند و مقیم نبودند و این عذاب ایشان را نه ظلم بود بل عدل بود و سبب کفر ایشان بود که هلاکت را
باد ثمود و عذاب وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ فَلَمَّا
رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ
فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا
إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ بدرستی که
آمد با براهیم پیغمبر رسولان ما یعنی فرشتگان به بشارت دادن ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام
بودند صادق رضی الله عنه گفت که چهارم ایشان فرشته دیگر بود و گفته اند که نه کس بودند و زیاده هم
گفته اند بر صورت امردان پاکیزه و این آنگه بود که ابراهیم را علیه السلام از ساره فرزندی نمی بود که او پیر شده
بود و ابراهیم را دل در بند فرزند و ساره را کنیزکی بود نام او هاجر جوان و پاکیزه برای نگاهداشت دل ابراهیم
داد ابراهیم علیه السلام با او خلوت کرد اسماعیل از وی در وجود و نور محمدی در پیشانی وی بود ساره را از آن
رشک آمد حق تعالی گفت که اینان را ازینجا ببر تا ساره ایشان را نه بیند او ایشان را زانجا بمکه برد چنانکه قصه این
گفته شد حق تعالی خواست تا بران احسان که ساره کرد وی را مکافات کند و بدان رنجه که بر دل او رسید
از آمدن اسماعیل هاجر را مرهمی نهد جبرئیل را فرستاد با چند فرشته بدین بشارت و با هلاک قوم لوط بیامدند
و ابتدا با براهیم کردند و بشارت او چون در آمدند ابراهیم سنت و نهاد شریعت و نگاهداشت ادب بر حسب
عادت گفتند سلاما یعنی سلام میکنیم بر تو سلام کردنی سلام بر تو باد و بسلامت بادیا ابراهیم ایشان را جواب داد
و گفت سلام یعنی کار شما و کار ما سلامت است آنگه ابراهیم علیه السلام هیچ درنگ نکرد و دیر نماند از آن که
ایشان را گوساله بریان کرده آورد بر حسب عادة خود از اکرام مهمانان در خبر است که این فرشتگان نزدیک
ابراهیم علیه السلام بر صورت امردانی آمدند که هیچ چشمی مانند ایشان ندیده و سلام کردند با خوش و روی
نیکو گفتند یا خلیل الله مهمان خواهی گفت چگونه نخواهم ایشان را برگرفت و بخانه برد و بنشاند و ساره را گفت
مرا امروز مهمانانی آمده اند که در همه عمر خویش از ایشان نیکوروی تر و نیکوخوی تر و خوش سخن تر ندیده ام
برای ایشان طعامی بسیار بساز او گفت وقت را هیچ طعامی حاضر نیست و هیچ گوشت نیست آنگه گفت مرا گوساله
هست که آنرا می پرورم دست و پای وی را حنا در بسته بود و زنگ و مهره در گردن او بسته از دوستی که وی را امید داشت
برای دل ابراهیم بفرمود تا آنرا بکشتند و بریان کردند بتعجیل و پیش ایشان آوردند ابراهیم علیه السلام بر عادت

خود بنشست و سر در پیش افکند و گمان برد که ایشان طعام میخورند ساره از پس پرده نگاه میکرد ابراهیم را
علیه السلام بخواند و گفت این مهمانان تو طعام نمیخورند ابراهیم بیامد و گفت چرا طعام نمیخورید گفتند تو کار
خویش کن که ما کار خود میکنیم ابراهیم با سر طعام شد ایشان هم نمیخوردند ابراهیم چون حال بدید بترسید گمان برد که
که ایشان با او کیدی و مکری خواهند کرد و این آنست که خدای گفت فلما رای ایدیهم چون دید ابراهیم دستهای
ایشان بطعام نمیرسید و نمیخوردند از ایشان بترسید و انکار کرد حال ایشان را و در دل خویش از ایشان ترسی
یافت ایشان چون بدیدند که ابراهیم از آن حال اندیشناک شد گفتند لا تخف ای ابراهیم مترس که ما فرشتگانیم و ما را
بعقوبت بقوم لوط فرستاده اند اگر گویند ابراهیم بچه دانست که ایشان فرشته اند گوییم بمعجزی و این آن بود که ایشان
دعا کردند خدای تعالی گوساله را زنده گردانید گوساله زنده گشت در چرا کردن استاده و نیز تا ساره بیقین داند که آن
خدایی که قادرست بر آنکه فرده زنده گرداند قادر باشد که او را با پیری و عقیمی فرزند دهد اشارتی دیگر آنست که چون
گوساله که محبوب او بود و بهوش فرزند او را امید داشت چون برای رضای ابراهیم آنرا بکشت حق تعالی وی را گفت که چون
محبوب خود ایثار کردی من ترا عوض بهتر از این بدهم و نیز آنرا زنده گردانم تا اینت عاجل باشد و آن آجل اگر
گویند که روا بود که ابراهیم طعام پیش فرشته نهد با آنکه داند که ایشان طعام نخورند گوییم که این پیش از آن کرد که دانست که
ایشان فرشته اند برای آنکه ایشان بر صورت بشر بودند و نیز این بعقل نتوان دانست که وی را بود اعلام نکرده بودند
باشد که فرشتگان طعام نخورند اگر گویند که شاید که فرشتگان بر صورت آدمی باشند با آنکه ایشان لطیفند
و اینان کثیف بعضی گفته اند که ابراهیم را چنان نمود که ایشان بشر اند چنانکه سراب چنان نماید که پنداری
آبست و آب نباشد و دیگر آنکه خدای تعالی این بر سبیل معجزه کرد و در این استبداعی نبود چون ایشان گفتند که
ای ابراهیم مترس که ما را بقوم لوط فرستاده نه بقوم تو و در این حال زن ابراهیم ساره بر پای بود از پس پرده
حدیث ایشان می شنید بخندید و این ساره دختر عم ابراهیم بود مقاتل و کلبی گفتند که خنده وی از بهر آن بود که
چگونه از سه کس بترسید با آن خدم و حشم بسیار که داشت قتاده گفت که از غفلت قوم لوط بخندید و آنکه هلاکت
ایشان نزدیک بود عبدالله عباس گفت از تعجب بخندید که او را به پیری بشارت فرزند دادند و بعضی گفتند که از خرمی
بخندید که ایشان نه بمکری و مکروهی آمده بودند و عکرمه گفت ضحکت ای حاضت ساره را که در پس پرده استاده
بود حیض افتاد فبشرناها زن ابراهیم ساره را بشارت داد بفرزندی نام او اسحق و از پس اسحق بفرزند زاده
یعقوب نام او و روا بمعنی فرزند زاده بود و از فرزند فرزند اسحق یعقوب است ساره چون این سخن بشنید
بر سبیل تعجب چنانکه زنان کنند بتنجه بر روی خود زد و گفت ای وای بر من هی من فرزند زایم و من پیری ام بدین
حال رسیده و چنین پیری و او نود و دو سال بود و بروایت مجاهد نود و نه سال بود گفت که از مثل منی چگونه فرزند باشد

با چنین شوهری پیر که مراست و او را صد بسال بود و بدرستی و حقیقت که این کاری سخت عجب است
فرشتگان ساره را جواب دادند و گفتند هی از کار خدای تعجب میکنی از کار این عجب نباشد انگه دعا
کردند اهل بیت ابراهیم را گفتند رحمت خدای بر شما باد که اهل بیت ابراهیم اید که او خدای است ستوده
و بزرگوار ٥ فلما ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم اواه
منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم آتیهم عذاب غیر مردود حق سبحانه و تعالی
حکایت میکند از ابراهیم پیغمبر میگوید که چون ترس از ابراهیم برفت و او ایمن گردید و بشارت بفرزند بوی آمد
وی در استاد با ما یعنی با رسولان ما که آن فرشتگان بودند مجادله میکرد یعنی سوال میکرد از ایشان در حق
قوم لوط و مجادله سوال و جواب باشد برای حرص وی بر این سوال و تردد وی در گفتار را از جدل خوانده لوط
علیه السلام خواهرزاده ابراهیم علیه السلام بود و مجادله آن بود که می پرسید که این عذاب عام است یا خاص
و لا محاله واقع خواهد شدن یا رحمة خدای در خواهد رسیدن و لوط را فرموده اند که کجا رود انگه ابراهیم را
مدح کرد و گفت ابراهیم بس حلیم و بردبار است و بسیار اوه کننده انگه گفت ابراهیم اعرض عن هذا آیه را
دلیل است بر آن که ابراهیم تعرض آن کرد که در حق ایشان شفاعت کند یا دعای کند تا فرشتگان وی را جواب
دادند و گفتند ای ابراهیم از سر این درگذر و ازین اعراض کن که فرمان خدای تو بدین آمده است و عذاب ایشان را
لازم و واجب شده است با ایشان عذابی آینده است که بهیچ حال باز نگردد و از ایشان دور نشود در بعضی
تفاسیر آورده اند که مجادله ابراهیم با ایشان آن بود که گفت که اگر در شهرهای لوط پنجاه مرد مسلمان باشند
ایشان را نیز هلاک کنند گفتند که نه گفت چهل باشند گفتند نه گفت اگر سی باشد گفتند نه گفت اگر بیست باشد
گفتند نه همچنان می آمد تا یکی گفتند نه گفت پس نه لوط در میان ایشانست جواب دادند که نحن اعلم بمن فیها
لننجینه و اهله او را نجات دهیم و اهل او را مگر زنش را و باقی را هلاک کنیم ابن جریح گفت که در آن شهرها
قوم لوط چهار هزار مرد بودند ٥ ولما جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم ذرعا وقال هذا یوم عصیب
وجاءه قومه یهرعون الیه ومن قبل کانوا یعملون السیئات قال یا قوم هؤلاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا
الله ولا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید ٥ قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حق وانک لتعلم
ما نرید ٥ قال لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید آن فرشتگان چون از پیش ابراهیم بیامدند بنزدیک لوط
آمدند چنانکه گفت و لما جاءت رسلنا و انگه که رسولان ما بلوط آمدند لوط بسبب ایشان دلتنگ گشت و اندوهگین
گردید از بهر آنرا که ایشان بر صورت امردان بودند که در زمین کسی بمثل ایشان نبود و هیچ چشم بخوبی ایشان
ندیده بود و لوط بسرعت بد قوم خویش می شناخت و میدانست از آن ظالمان بر ایشان بترسید [illegible] گفتند

که آن فرشتگان از نزد ابراهیم بیامدند و روی بشهرهای قوم لوط نهادند و آن پنج ده بود سدوم و عاضور
و دادوما و ضوایم این چهار دیه کافر بودند و ده پنجم صغر بود و اهل او بلوط ایمان داشتند آنرا هلاک نکردند
چون بیامدند لوط را در زمین از آن خود یافتند که کاری میکرد پیش او رفتند و او ایشانرا نشناخت از انکه بر صورت
آدمی بودند گفتند که ما مهمان تو آمده ایم لوط چون حسن و جمال ایشان بدید دلتنگ شد بر ایشان از جهت قوم خود که
ایشانرا می شناخت بید فعلی و قوم با وی شرط کرده بودند که هیچ غریب را بمهمان بخانه خود نیارد تا ایشان بخانه برند
و آن معنی فاحشه ایشانرا روان باشد لوط ایشانرا در پیش استاد و میرفت و خدای تعالی ایشانرا گفته بود تا لوط
چهار بار بر ایشان گواهی ندهد ایشانرا هلاک مکنید لوط علیه السلام در راه با ایشان بگرید و گفت هیچ میدانید
که این دیهها و شهرها چه جایی است گفتند چه جایی است گفت لوط بترین جایی است در زمین بفساد اهلش
و در همه زمین از این مردمان مفسدتر و پلیدتر نیستند و آن معنی چهار بار گفت لوط ایشانرا براهی برد که کس
ایشانرا ندید و کسی ندانست مگر مردمان سرای وی زن لوط چون ایشان بدید بیرون آمد و قوم را گفت که
در سرای لوط مهمانانی آمده اند که چشم کس بجمال ایشان آدمی ندیده است ابوحمزه ثمالی گفت که او کس فرستاد
بقوم و گفت هیئوا لنا علجسا برای ما علجی بسازید و علج خروشی باشد و این کنایت بود بنزدیک ایشان
از دعوت با فاحشه و این تا امروز مانده است بزبانی میان آن قوم باشد که این معامله کنند در خبر می آید
که خدای تعالی او را مسیح کرد و با حجری کرد اند چون قوم خبر یافتند بدر سرای لوط آمدند و گرد سرای
وی فرو گرفتند چنانکه گفت وجاءه قومه و آمدند با وی قوم او می شتافتند و پیش از آن ایشان کارهای
بد و ناشایستها میکردند و گفتند ای لوط ایشانرا از سرای خود بیرون کن و بدست ما باز ده گفت ای قوم بروید
و مرا بی حرمتی مدهید این جماعت که دختران من اند ایشانرا بخواهید بنکاح تا بشما دهم که ایشان شما را
پاکتر و حلال تر اند از خدای بترسید و مرا در مهمانان من رسوا مکنید و شرمسار مگردانید هیچ در میان شما
هیچ مردی صالح نیست در اخبار و تواریخ آمده است که لوط را یک دختر بیش نبود و ایشان جماعتی بسیار
بودند چگونه گفت هؤلاء بناتی هن اطهر لکم گفته اند که ایشانرا مهتری بود رئیس مطاع خطاب با وی کرد
خواست تا رضای وی حاصل کند تا بوی دفع شر ایشان کند و جوابی دیگر آنست که او دختران امت خود را
خواست و او ایشانرا بمنزلت پدر بود چنانکه زنان رسول ما را بمنزلت مادران اند اگر گویند که شاید که او
دختران خود را بنکاح عرضه کند بر کافران گفته اند که او این بشرط اسلام گفت اول دعوت با سلام کرد
و آنگه تعرض نکاح و نیز روا بود که این در شرع وی روا بوده باشد چنانکه رسول علیه السلام در بدایت
اسلام دختری را از آن خود بعتبه داد و دیگری را با بو العاص ایشان جواب دادند و گفتند تو میدانی که ما را در دختران

تو هیچ حقی و رغبتی نیست و تو میدانی آنچه مراد و مطلوب ماست چون از این فرو ماند گفت اگر مرا بدفع
کردن شما را دفع کردمی یا اگر کسی یا قبیلهٔ که مرا رکنی باشد در دفع کردن شما پناه دمادوی با او بی کرفتمی جبرئیل
علیه السلام این سخن بشنید ان رگنگ لسند یدرنکنا ی ومارا با ایشان کذارد قالوا یا لوط انا رسل
ربك لن يصلوا اليك فاسر باهلك بقطع من الليل ولا يلتفت منكم احد الا امرأتك انه مصيبها ما اصابهم
ان موعدهم الصبح أليس الصبح بقريب چون فرشتکان جزع لوط دیدند و تعنت آن ظالمان کفتند
ای لوط ما رسولان خدای تو ایم ما را فرستاده تا ایشانرا هلاک کنیم تو غمکین مباش که
ما ایشان را کفایتیم وایشان بتو نرسند و ترا کزندی نتوانند کردن لوط علیه السلام در بکشاد
ایشان آهنک آن فرشتکان کردند جبرئیل علیه السلام پر بر روی ایشان زد همه را کور کردانید
چنانکه کفت فطمسنا على اعينهم ایشان بانک کنان از سرای بیرون آمدند با چشمها کور هیچ کونه
راه نمی دیدند میکفتند ای لوط با ما مدارا کن تا فردا کار تو سازیم قومی جادوانرا در سرای آوردی
تا ما را کور کردند پس جبرئیل لوط کفت که اینان مرا رنجه دارند فرشتکان کفتند ما ایشان را نکذاریم که ترا رنجه
دارند کفت موعد هلاک اینان کی است کفتند وقت صبح کفت دیر باشد کفتند ألیس الصبح بقریب
صبح نزدیکست تو ای لوط برو و اهلت را با خود ببر بقطع من الليل بپارهٔ از شب ضحاک کفت ببقیته
من الليل و نباید که کسی از شما باز پس نکرد و بعضی از مفسران کفتند که این حقیقت است ایشان را
منهی بود نه از آنکه باز پس نکردند و بهری کفتند کنایتست از آنکه هیچ اندیشه مدارید و بر هلاک دل
تنک مباشید الا امرأتك مکر زن تو که آنچه بایشان رسد باو نیز خواهد رسیدن که او کافرست
هم چون ایشان لوط علیه السلام بیرون آمد از شهر و کفت ای قوم باید که کسی باز پس ننکرد که هر که باز پس
نکرد عذاب باو رسد چون از شهر بیرون آمدند و پاره برفتند هده عظیم و آوازی سخت شنیدند
کس باز پس ننکرید مکر زن لوط که باز پس نکرید و کفت وا قوماه و بر ایشان تاسف خورد سنکی بیامد
و بر سر او آمد و او را هلاک کرد و درست تر آنست که لوط زن را با خود بیرون نیاورد چه دانست که او
کافرست و لا بد هلاک شود چون ایشان کفتند که موعد عذاب ایشان وقت صبح است لوط استبطا
کرد و کفت دیر باشد ایشان کفتند چه تعجیل است صبح نزدیکست فلما جاء امرنا جعلنا عاليها سافلها
وامطرنا عليها حجارة من سجيل منضود مسومة عند ربك وما هي من الظالمين ببعيد چون صبح بر آمد و فرمان
خدای در آمد با هلاک ایشان ما آن دیهها را زیر و زبر کردیم و بر ایشان سنک بباریم جبرئیل بیامد و پر فرو
کرد و آن پنج شهرستان را بروایتی هفت شهرستانرا از بیخ بر کند و بر پر کرفت در هوا چندانی بر د که

آواز مرغان وسکان ایشان کاهل آسمان دنیا بشنیدند آنگه برکردانید و برنجت در خبرست که چون این آیه
آمد در صفت جبرئیل ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین رسول صلی الله علیه وآله وسلم کفت
جبرئیل را مرا خبر ده از قوت و مکانت و طاعت خود کفت اما قوت خدای تعالی مرا فرمود تا هفت شهرستان
لوط علیه السلام از بیخ برکندم و بزیر پر کرفتم و در هوا چندان بردم که آواز مرغان ایشان اهل آسمان دنیا
بشنیدند آنگه برکردانیدم و زیر و زبر کردم و اما مکانت و طاعت من در آسمان چنانست که اگر من کویم
رضوانرا و مالک را بهر وقت که خواهم که در بهشت دوزخ بکشایند مرا خلاف نکنند و بکشایند و اما امانت
من بانجاست که خدای تعالی هر پیغمبر که فرستاد هیچکس را بر وحی ایشان امین نداشت الا مرا و امطرنا آنگه
خدای تعالی بفرمود تا سنک برایشان بباریدند که ایشان غایب بودند در شهرها و راهها بودند مقاتل
سلیمان کفت مجاهد را پرسیدم که از قوم لوط کس بماند کفت نه مکر یک مرد که چهل روز بماند کفتم چکونه کفت
در حرم بود سنکی بیامد تا برو آید فرشتکان رد کردند آن سنک برفت و بیرون حرم در هوا بایستاد تا آن
مرد بس چهل روز بیرون آمد سنک برو آمد او را بکشت ابو سعید خدری کفت آنانکه این عمل کردند سی و اند
مرد بودند بچهل نرسیدند خدای تعالی چهار هزار مرد را هلاک کرد برای آنکه امر معروف و نهی منکر نکردند
ابو بکر عباس کفت امام باقر رضی الله عنه پرسیدم که خدای تعالی زنانرا بکناه مردان بکرفت کفت نه اما چنانکه
مردان بمردان مشغول بودند زنان بزنان مشغول بودند حجارة من سجیل مفسران درو خلاف کردند بعضی
کفته اند سنکی بود اولش و آخرش کل عبد الله عباس کفت معربست یعنی سنک کل قتاده کفت کل بود سانشش
قوله لنرسل علیهم حجارة من طین حسن کفت اصلش کل بود خدای تعالی آنرا سنک کردانید ابن زید کفت
کفت نامیست از نامهای آسمان عکرمه کفت نام دریایست در هوا معلق میان آسمان و زمین از انجا
فرود آمد منضود بر هم نهاده بهری بر بالا بهری مسومة علامة بر کرده و نشان عذاب بر زده یا بر هر سنکی
نام صاحبش بر نوشته عند ربک یعنی معروف و مشهور بود بنزدیک خدای تو و آن از ظالمان
دور نیست از قوم لوط و انانکه مثل آن عمل کنند انس روایة کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم کفت من
جبرئیل را پرسیدم ازین آیة کفت مراد ظالمان امت تو اند هیچ نیست از ظالمان امت تو والا که او بر عرضی
سنکیست از ان سنکها تا فرو آید بوی وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ وَلَا تَنقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُم بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ وما بفرستادیم
بمدین برادر ایشانرا در نسب شعیب کفتند که مدین نام قبیله است و کفته اند مدین بن ابراهیم و شعیب فرزند زاده
مدین بود شعیب بن نیرون بن بویب بن ابراهیم او کفت ای قوم خدایرا پرستید که شما را جز از وی خدای نیست

وپیمانه وترازو کم مکنید کم میپمایید وکم مسنجید که من شما را می بینم که با خیرید یعنی با مال بسیار تحذیر میکند ایشانرا
از زوال نعمت وبدل خصب وفراخی بقحط وتنگی یعنی مکنید که شما مال بسیار دارید تا آفت آن بشما نرسد وو بال
آن بشما باز نگردد که من بر شما می ترسم از عذاب روزی که محیط شما شود وگرد شما در آید وشما را خلاصی ومناصی نباشد
وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ • شعیب قوم خود را امر معروف کرد گفت ای
قوم پیمانه وترازو راست دارید تمام پیمایید وتمام بسنجید براستی وعدل بی زیادت ونقصان وکم مردمان
مدهید چیزهای ایشان که بایشان میدهید وفساد مکنید در کم سختن ودزدی وغارت کردن وعشر
ف دهلیغ باشد یعنی فساد بیش مکنید تا بمنزلت حال وصفت شما گردد بقیت خدای یعنی آنچه خدای
شما را باقی گذاشته است از حلال آن شما را بهتر است اگر هیچ ایمان دارید وگفتار مرا در نصیحت باور میکنید
ومن بر شما خلیفه بان نیستم که اعمال شما را نگاه دارم من بیم کننده ونصیحت کر شما ام یعنی بر من جز ابلاغ
ورسانیدن نیست وخدای است که نگاه بان اعمال بندگانست قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ
أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ •
قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ
إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ •
ایشان شعیب را گفتند بر سبیل تهکم واستهزا که هی نماز تو میفرماید ترا واین برای آن گفتند
که وی بسیار نماز گذار بود گفتند که ما رها کنیم آنرا که پدران ما می پرستیدند از بتان یا آنکه ما با مال خود بکنیم
آنچه خواهیم آنکه بر سبیل تهکم گفتند آری تو مردی حلیم ورشیدی عاقل وبردبار شعیب جواب داد
وگفت ای قوم ای ببینید وداانید اگر من بر حجت وبصیرة باشم از خدای خود مرا درست باشد
وروا بود که شما را بترک عبادت اصنام نفرمایم وروزی داده باشد مرا از نزدیک خود روزی نیکو
ومراد باین نبوت وحکمت است وگفته اند ایمان وهدایة است برای آنکه با علام وتوفیق اوست
وما ارید ونمیخواهیم آنچه شما را از آن نهی میکنم یعنی من نخواهم که کنم آنچه شما را مادام که توانم یعنی همیشه
تا زنده باشم اصلاح کار شما خواهم تا توانم توفیق من نیست الا بخدای وتوفیق هر آن لطفی باشد که مکلف
عند آن اختیار طاعت کند علیه توکلت بر وی اعتماد کردم وبا درگاه وی گریختم ٥ وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ
شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ •
اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ وای قوم بر مدارا د شما را خلاف عداوة

من از انجا که من شما را دعوت میکنم باخدای و منع میکنم از تکلیف بران که بشما رسید عذابی مانند
انکه بقوم نوح رسید از صیحه وقوم لوط از شما دور نیستند یعنی بس عهدی نیست که قوم لوط هلاک شده اند
و شما در دیار ایشان می نشینید و بران میکذرید انکه کفت استغفار کنید وآمرزش خواهید از خدای
خود و توبه کنید و باورکاه او کریزید که خدای من بخشاینده و دوست دار مطیعان است ح
قالوا يا شعيب ما نفقه كثيرا مما تقول وانا لنراك فينا ضعيفا ولولا رهطك لرجمناك
وما انت علينا بعزيز . قال يا قوم ارهطي اعز عليكم من الله واتخذتموه وراءكم ظهريا
ان ربي بما تعملون محيط . ایشان کفتند ای شعیب ما نمیدانیم و در نمی یابیم بسیاری از انچه
تو میکویی یعنی دست ازین بدار که کفتار تو نخواهیم شنیدن و ما ترا در میان خود ضعیف
و بی یاری می بینیم اکر خواهیم که ترا برنجانیم می توانیم اما کمراعات وجانب داشت خویشان
تو می کنیم ولولا رهطك که اکر نه خویشان و قوم تو بودندی که ما را از ایشان شرم می آید ترا سنکسار
کردیمی و تو بر ما عزیز نیستی بلکه قوم تواند که بر ما عزیز اند شعیب کفت ایشانرا که ای قوم
رهط من و کروه من عزیزترند بر شما از خدای و شما خدایرا و کار و عبادة ویرا باز پس
پشت خود انداخته اند و با او هیچ مباهات نمی کنید بدرستی که خدای من بآنچه شما میکنید
عالم و داناست ح ويا قوم اعملوا على مكانتكم اني عامل سوف تعلمون من ياتيه عذاب
يخزيه ومن هو كاذب وارتقبوا اني معكم رقيب ولما جاء امرنا نجينا شعيبا والذين
آمنوا معه برحمة منا واخذت الذين ظلموا الصيحة فاصبحوا في ديارهم جاثمين كأن
لم يغنوا فيها الا بعدا لمدين كما بعدت ثمود ای قوم بکنید آنچه می توانید و مقدور شماست
بر حالت و هیئتی که شما راست از کفر و معصیت و عداوت که من نیز بکنم آنچه توانم بر حسب
آنچه خدای دهد مرا از نصرت و قوت و زود بود که شما بدانید که کیست از ما آنکسی که
عذابی باو رسد که رسوااش کرداند یا زود بود که بدانید آن بدبختی را که باو آید عذاب
و آنکس که او کاذب است و دروغ زن وارتقبوا و چشم دارید و بنکرید عاقبت و سرانجام را که من
نیز با شما نکه نده و چشم دارنده ولما جاء امرنا و آنکه آمد فرمان ما بهلاکت آن قوم برهانیدیم
و نجات دادیم شعیب را و آن مومنان را که با وی بودند برحمتی و بخشایشی و بکرفت آنانرا که ستم
کردند صیحه و آوازی پس کشته شدند ایشان و در بامداد آمدند در زانو افتاده و بر جای خود مرده
و مانده در سراهای خود در خبر است که جبرئیل علیه السلام آوازی کرد ایشان همه بر جای خود بمردند

کویا هرکز نبودند نه جز ایشان ماند ونه اثر ایشان هلاک باد مدین را چنانکه هلاک شد ثمود ودور شدند
از رحمت چنانکه ثمود دور شدند ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا وسلطان مبین ۰ الی فرعون وملائه فاتبعوا
امر فرعون وما امر فرعون برشید ۰ یقدم قومه یوم القیامة فاوردهم النار وبئس الورد المورود ۰ واتبعوا
فی هذه لعنة ویوم القیمة بئس الرفد المرفود بدرستی که بفرستادیم موسی را با آیات وحجج ودلایل وحجتی
ظاهر وخالص از توریه وتلبیس وسلطان از حجت بلیغ ترست برای آنکه حجت عام باشد همه جایی وسلطان
بحجتی بکار دارند که بر سبیل قهر وغلبه باشد وبرای آتش سلطان خوانند که مردم بروشنایی او راه برند وسلطان را
از سلیط کرفته اند وآن روغن زیت باشد که از وچراغ افروزند او را پیش فرعون واشراف قوم فرعون
فرستادیم پس ایشان متابعت امر فرعون کردند وفرمان وی را کار بستند فرمان خدای ورسول را
رها کردند وکار فرعون وی برشد وصلاح نبود ودواعی با خیر ومصلحت آنکه بیان حال فرعون کرد
کفت که در پیش قوم خود می آید روز قیامت تا آنکه که باتش دوزخ رسد وایشانرا در آتش برد وبرای تشبیه
آتش دوزخ که در وا اند برای آنکه ورد برای تسکین حرارة وتشنکی باشد واین حرارت
بیفزاید ودر پی ایشان باشد واز ایشان مفارقت نکند نه در سرای دنیا لعنتی ودر روز قیامت یعنی در دنیا وآخرة
لعنت وعذاب خدای بر عقب ایشان برود واز ایشان مفارقت نکند ذلک من انباء القری نقصه علیک
منها قائم وحصید ۰ وما ظلمناهم ولکن ظلموا انفسهم فما اغنت عنهم آلهتهم التی یدعون من دون الله
من شیء لما جاء امر ربک وما زادوهم غیر تتبیب آنچه ذکر او رفت از اخبار هلاکت کذشتکان بعضی از خبرهای
دیههای هلاک شده وخراب کرده است بعضی از آن قایم است وایستاده یعنی دیوارهای او وبعضی افتاده وازوی
اثری نمانده وحصید درووده باشد واین عبارتست از دیوارهای افتاده آنکه کفت آنچه کردیم با ایشان در دنیا
از عذاب ایشان مستحق آن بودند وما بر ایشان ظلم نکردیم بلکه ایشان خود ستم کردند که بر کفر وفسق اصرار نمودند
چون عذاب ایشان بایشان رسید بتان وخدایان ایشان ایشانرا سود نکردند وعذاب از ایشان باز نداشتند
هیچ چیز وهیچ نوع ایشانرا بیفزود جز هلاک وزیان کاری وکذلک اخذ ربک اذا اخذ القری
وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید ۰ ان فی ذلک لآیة لمن خاف عذاب الآخرة ذلک یوم مجموع له
الناس وذلک یوم مشهود حق سبحانه وتعالی تحذیر میکند ومی ترساند از عاقبت وسرانجام اهل
شهری وهر دیهی را میکوید همچنین باشد کرفتن خدای تو چون فرا کیرد شهرها را بعذاب وهلاکت
بسبب ظلم ایشان بدرستی که کرفتن او سخت باشد ورنجانیدن چون بکیرد سخت کیرد بدرستی که در آنچه
ذکر کرده شد وقصه آن کفته آمد از عذاب امم ماضیه آیتی وحجتی ونشان هیبت کسی را که از عذاب

آخرت تیز سعد یعنی چون نظر کنند در سختی عذابی که در دنیا بایشان فرو آید بدانند که عذاب آخرت سخت تر باشد
از عذاب دنیا از فسق منزجر گردد و از کفر باز گردد آن روزی ست که جمع کنند مردمان را برای آن روز و آن روزی است
که در و حاضر شوند ۝ وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ ۝ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ۝
فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ۝ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ
رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ۝ و ما تاخیر نمیکنیم آن روز را الا برای اجلی و وقتی که مشتمل باشد بر ایامی و ساعاتی و اوقاتی معدود
و شمرده تا بنهایت آن رسند روزی که بیاید آن روز مذکور و مشهود هیچ نفسی سخن نگوید مگر بدستوری وی در خبر است
که روز قیامت چون خلایق را در صعید سیاست بدارند ندا از قبل رب العزت ندا کنند همه انبیا و اولیا و صدیقان
و شهیدان حاضر آیند فرشتگان صفها کشیده باشند گوید من عبدی حق عبادتی کیست که او مرا پرستید چنانکه
باید پرستیدن هیچکس را زهره نباشد که جواب دهد با این دعوی یا رد کردن دیگر باره باز گوید آن فرشتگان که عمر
خود از بدایت خلق عالم تا نهایت فنای او همه عمر خود در یک طاعت بسر برده باشد آواز بر آرند و بزبان عجز و مذلت اقرار
دهند و گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک منزها خدایا که توی ما ترا نپرستیدیم چنانکه باید پرستیدن این سخن فرشتگان
گویند که همه عمر خود در یک رکوع و یک سجده و یک تسبیح بسر برده باشند چنانکه در وصف ایشان فرمود یسبحون اللیل
والنهار لا یفترون و این آیه مناقض این آیه هست که یوم یاتی کل نفس تجادل عن نفسها برای آنکه استثنا
کرد و گفت الا باذنه یعنی کس درین روز سخن نگوید مگر بدستوری وی چون دستوری یابد بمجادله در آید تا باشد
که حجتی آرد که عذاب از وی دفع شود آنگه گفت مردمان درین روز بر دو نوع باشند بعضی شقی و بعضی بدبخت و بعضی
سعید نیکبخت و مراد به شقی کافر و عاصی است و مراد به سعید مومن مطیع که سعادت یافته باشند باختیار آنگه
بیان کرد و گفت که شقی آن باشد که بکفر و عصیان خود را از اهل دوزخ کرده باشد و ایشان را در دوزخ زفیر
و شهیق باشد زفیر اول بانگ خر باشد و شهیق آخر بانگ خر و اصل زفیر از شدت باشد من قولهم للشدید الخلق
مزفود و زفیر آواز آتش باشد چون افروخته شود و شهیق آوازی بود که از اندرون بیاید با کشش نفس و اصل او
طول مفرط است من جبل شاهق خالدین فیها ایشان در دوزخ همیشه باشند و این بر سبیل تمثیل دوام ایشان است
در دوزخ نه آنکه آسمان و زمین باقی خواهد بود تا آنرا معلق گردانند بدوام آسمان و زمین و نیز در قیامت آسمان
و زمین باشد اما نه این آسمان و زمین از آنکه کل ما فوقک فاظلک فهو سماء و کل ما تحتک فاقلک فهو ارض
هر چه ترا سایه کند آسمان تو باشد و هر چه ترا بر دارد زمین تو باشد و برین تفسیر این تعلیق درست باشد
الا ما شاء ربک مگر آنچه خدای تو خواهد جماعتی مفسران گفته اند که مراد بدین استثنا آن اوقات است که
ایشان در دنیا باشند و در برزخ و در موقف قیامت پیش از آنکه به بهشت یا بدوزخ شوند برای آنکه چون

ذکر خلود کرد برای ایشان واین خلود بیرون است استثنا بایست کرد که داخل هست دران جمله وگفته اند که
مراد بالا واو عطف است یعنی وما شاء ربک من الزیادة علیه ووجهی دیگر آنست استثنا او خلود یا نعمت
در نوعی از عذاب دوزخ ونعمت بهشت برای آنکه ایشانرا بانواع عذاب عقوبت فرماید وبانواع نعمت متنعم
وبرخورداری دهند پس معنی این باشد که ایشان جاوید باشند در دوزخ بنوعی از عذاب الا آنچه خدای
خواهد که ایشانرا باعذابی دیگر نقل فرماید ودر بهشت ونعمتی از نعمتهای بهشت جاوید باشند مگر آنچه خدای خواهد
که با نوعی دیگر از نعمتها نقل فرماید ووجهی دیگر گفته اند که این استثنا بمعنی نقصان نیست از حدت خلود بلکه تنبیه است
بر آنکه آنچه باشد از عذاب وترک عذاب بمشیت وارادهٔ خدای باشد ودیگری را بران قدرت وتمکن نباشد
واین چنان بود که یکی از ما گوید والله لاضربنک الا ان اری غیر ذلک واو را همه عزم ضرب او باشد ومعنی
آن بود که اگر خواهم که بزنم ترا توانم واینجا معنی آن بود که اگر خواهد که جاوید بگرداند تواند وبران قادر باشد
ووجهی دیگر آنست که خروج ایشان از بهشت ودوزخ معلق گردانیده است بمشیت وخدای را هرگز این مشیت نباشد
پس دوزخیان هرگز از دوزخ بیرون نیایند وبهشتیان از بهشت پس این استثنا برای آن آورد تا خلود را
موکد گرداند ووجهی دیگر آنست که ما بمعنی من بود ومعنی من آن باشد که دوزخیان در دوزخ جاوید باشند الا
آن کسی که خدای خواهد از فاسقان اهل ایمان که ایشانرا بیرون آرد برای ایمان وطاعتی که کرده باشند واما در حق
اهل بهشت مراد آن ایام گذشته باشد که ایشان در دوزخ بوده باشند یعنی ایشان جاوید در بهشت باشند
الا آن که خدای خواهد که ایشانرا در دوزخ معذب دارد پس برین وجه شقی وسعید هر دو یک قوم باشند دران
حال که در دوزخ باشند ودران حال که در بهشت باشند سعید باشند واین آنست که ضحاک از عبدالله عباس
روایت کرد که او گفت مراد با شقیان درین آیة گروهی اند مخصوص از اهل توحید که خدای ایشانرا بدوزخ برد
بمقدار گناهانش عقوبت کند وانگه فرماید تا با بهشت آرند ایشانرا پس ایشان در حال شقی باشند ودر حال
سعید ان ربک مدبرستی که خدای تو کننده است آنچه خواهد وکس ویرا منع نتواند کرد وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي
الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ
هَٰؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ • اما کسانی که متابعت
پیغمبران بودند نیکبخت شدند جاویدان ودایم تا که آسمان وزمین باشد مگر آنچه خواهد خدای از نقل کردن ایشان
از بهشتی با بهشتی دیگر واز نعمتی با نعمتی دیگر یا از زمانی با زمانی دیگر یا الذه دوزخ یا بهشت چنانکه گفته شد عطاء
ایشانرا دهند عطائی که هرگز بریده نشود ومنقطع نگردد آنکه چون قصه کفار بگفت وآنچه نازل شد با ایشان
از عذاب دوزخ رسول را خطاب کرد وگفت فلا تک فی مریة تو در شک مباش از آنچه نازل شد این جماعت آنرا

می پرستند از بتان چنانکه می پرستند ایشان پیش ازین که برسد بایشان آنچه پدران ایشان رسید از عاقبه بد و ما هر آینه تمام رسانیم بی نقصانی نصیب ایشان و این تسلی و دلخوشی است رسول صلی الله علیه وسلم و وعده است مر او را بانتقام و کینه کشیدن از کافران وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ بدرستی که ما دادیم موسی را کتابی توریة پس در و خلاف کردند بعضی بوی ایمان آوردند و بعضی بوی کافر شدند پس اگر در تو و در کتاب تو خلاف کنند ترا کاذب و ساحر خوانند و کتاب ترا افسانه و سحر چه عجب باشد ولولا کلمة و اگر نه از برای آن سخن بودی که از خدای تو سابق شد در مهلت دادن امت موسی که خلاف کردن یا در مهلت امت تو که گفته ایم که ایشان را در دنیا عذاب نکنیم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بهلاکت و عذاب استیصال و بدرستی که ایشان در شکی اند بشک اندازنده وانهم و بدرستی و حقیقت که هر یکی ازین خلاف کنندگان را تمام بدهد و بکمال بایشان رساند خدای تعالی جزای اعمال ایشان بر حسب آنچه کرده باشند از امت موسی یا از امت تو و نه آنست که آنچه ایشان کرده اند و میکنند بروی پوشیده است بدرستی که او بآنچه شما میکنید آگاه و داناست فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ حق سبحانه و تعالی خطاب کرد رسول او مراد اوست و امة او گفت ای محمد راست باش بر اقامت و بر استقامت رو چنانکه ترا فرمود تو و آنکس که توبه کرد و رجوع کرد از کفر و با تو گرویدند و با درگاه خدای آمدند ولا تطغوا و طغیان مکنید و از حدود خدای و کارهای شرع در مگذرید که خدای تعالی باحوال شما بیناست آنچه میکنید و می بینید عبد الله عباس گفت هیچ آیة بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم سخت تر ازین آیة روزی بعضی از صحابه رسول را گفتند یا رسول الله ما اسرع الشیب الیک پیری چه زود بتو شتافت یا رسول الله قال شیبتنی سورة هود والواقعة آنگه خطاب کرد امة را و گفت ولا ترکنوا ای مکلفان از بندگان و پرستاران پناه با ظالمان مجوئید و با ایشان مخالطت مکنید و میل منمائید که شرر دوزخ و زبانه از آتش از ایشان بشما رسد ابو العالیه گفت لا ترضوا باعمالهم بعمل ایشان راضی مباشید ابن زید گفت با ایشان مداهنت مکنید حق بگوئید در خبر است من دعا لظالم بالبقاء فقد احب ان یعصی الله فی ارضه هر کس که ظالمی را دعا کند ببقاء عمر دوست داشته باشد که در زمین خدای در خدای عاصی شوند و مالکم و نیست شما را بدون خدای هیچ دوستی و یاری و پس شما را نصرت نکنند در خبر است که چون روز قیامت باشد منادی از قبل رب العزة ندا کند گوید این الظلمة واعوان الظلمة کجا اند ظالمان و یاران ایشان همه را جمع کنند حتی من آلات لهم دواة و بری لهم قلما تا کسی را که ایشان را دواة نیکو کرده باشد و قلم تراشیده آنگه همه را در تابوتی کنند از آتش و در قعر دوزخ اندازند واقم الصلوة نماز بپای دارید در طرف اول نماز بامداد در طرف نماز پیشین دیگر در پاره از شب یعنی نماز شام و خفتن و زلفا من اللیل یعنی پاره از شب که نزدیک

باشد تا آخر روز بدرستی که حسنات سیئات را ببرد یعنی نماز پنجگانه گناه را از جریده اعمال محو گرداند مفسران گفتند که
آیه در حق ابو البشر انصاری آمد و او خرما فروختی زنی صاحب جمال آمد تا از وی خرما خرد وی را گفت با من بخانه ای که در وی
خرما بهتر ازین دارم تا بتو فروشم زن با او برفت و آن زن را در خانه در بر گرفت و بوسه داد زن وی را گفت اتق الله از
خدای بترس وی دست از زن بداشت و پشیمان گشت پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله
چه گوی در حق مردی که در زنی بیگانه آویزد و در میان ایشان همه چیزی برود مگر مجامعت رسول صلی الله علیه و سلم
هیچ جواب نداد منتظر وحی می بود تا وقت نماز دیگر آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز دیگر بگذارد جبرئیل علیه السلام
آمد و این آیه آورد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابو البشر کجاست او پیش آمد گفت با نماز کردی گفت آری ای
رسول خدای گفت خدایتعالی نماز را بکفارت گناهت کرد و آیه فرستاد که ان الحسنات یذهبن السیئات پس بهر بدیت
اذهاب باشد آنرا مقاربه و نیستها ذلک ذکری ای یاد کردیست یاد کنندگان را واصبر و صبر کن ای محمد و شکیبایی
بیشتر کن که خدایتعالی رنج نیکوکاران ضایع نکرداند ٥ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ
عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ٥ وَمَا كَانَ رَبُّكَ
لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ٥ چرا از امتان گذشته و گروهان که پیش از شما بودند که من ایشانرا
بگناه ایشان هلاک کردم چون قوم عاد و ثمود چرا نبودند از ایشان گروهی باز مانده یعنی خداوندان عقل
و فضل و شرف که امر بمعروف کردندی و نهی از منکر و از فساد در زمین تا من ایشانرا هلاک نکردمی بگناهان
شان انگه استثنا کرد مومنانرا گفت مگر اندکی که ما ایشانرا برهانیدیم از جمله ایشان برای انکه ایشان امر
معروف و نهی منکر کردند و پی روی کردند آنانکه ستم کردند با انکه نهی از منکر نکردند آن مال و نعمت و لذت را
که ایشان را در آن رها کرده بودند و ایشان خود در اصل مجرم و گناهکار بودند انگه بیان کرد که من این شهرها
که هلاک کردم از جمله قوم نوح و عاد و ثمود و قوم شعیب و قوم لوط نه بر سبیل ظلم بود که من از آنان نباشم که شهرها
و دیهها را هلاک کنم بظلم و اهل او مصلح و نیکوکار باشند وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ
مُخْتَلِفِينَ ٥ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ٥ وَكُلًّا
نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ٥ و اگر خدای تعالی
خواستی جمله خلایق را مضطر گردانیدی بقسر و قهر تا همه یک امت و یک ملت بودندی و لیکن ممکن گردانید ایشانرا
و اختیار داد تا بعضی اختیار حق کردند و بعضی اختیار باطل و لا یزالون و همیشه ایشان مختلف باشند و خلاف کنند
الا انکسی که خدای بروی رحمت کرد بلطف و هدایت تا خلاف نکرد ولذلک خلقهم و ایشانرا برای رحمت آفرید و ذلک
اشارتست با معنی رحمت که آن احسان و فضلست و نشاید که اشارت با اختلاف بود برای انگه وی این اختلاف

نهی کرده و کاره است آنرا و وجهی دیگر آنست که راجع است الی کونهم امة واحدة مجتمعین علی الایمان خدای
خلقانرا برای ایمان وطاعت آفرید کما فی قوله وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ایشان ایمان نیاوردند
وطاعت نکردند و هر کسی پس براهی دیگر طرق دیگر بنهادند واز حق دور شدند لاجرم تمام گشت سخن خدای
تو در حق ایشان که ملان هر آینه پر کنم دوزخ را از پریان و آدمیان و تمام کلمت وقوع مخبر باشد علی
اخیر عنه وکلا نقص علیک و هر قصه که گفتیم بر تو و خبر دادیم از خبرها پیغمبران آنچه دل ترا بدان ثابت
گردانیم بدلالت و حجت که ترا از شبهه منع کند و دل ترا ساکن گرداند وجاءک وآمد بتو درین سورة یا درین
خبرها حق موعظتی و پندی مومنان را حق را تعریف کرد برای آنکه یکی است و موعظه را تذکیر کرد برای آنکه
نوعی از وی خواسته است وقل للذین لا یؤمنون اعملوا علی مکانتکم انا عاملون وانتظروا انا منتظرون
ولله غیب السموات والارض والیه یرجع الامر کله فاعبده وتوکل علیه وما ربک بغافل عما تعملون
بگوی ای محمد کسانی را که ایمان آورند و بر کفر اصرار میکنند که بکنید بر مکنت و توانائی خود آنچه می توانید که ما نیز خواهیم
کردن با شما آنچه سزای شما است و بنگرید و منتظر باشید بلای را که بشما فرو آید که ما منتظر آنرا که بشما فرو خواهد آمد
از آنچه بامثال شما از گذشتگان فرو آمد وگفته اند که معنی اینست که بکنید شما آنچه میخواهید که ما میکنیم آنچه میخواهیم
از ایمان و طاعت و منتظر باشید جزای اعمال خود را که منتظر جزای عمل خود را و خدای راست غیب آسمان و زمین
و میداند و بازگشت کارها همه باوی است و باوی باشد او را پرست و توکل کن بروی و خدای تعالی تو غافل نیست
از آنچه ایشان میکنند کعب الاحبار گفت خاتمه توریة بصورت خود است یعنی این آیة والله اعلم سورة یوسف
علیه السلام مکیة وهی مایة واحد عشر آیة از ابی بن کعب روایة است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت
بندگانرا سورة یوسف بیاموزید که هر مسلمانی که سورة یوسف بخواند و اهل خود را بیاموزد و زیر دست
خود را خدای تعالی سکرات مرگ و جان کندن بروی آسان کند و او را توفیق دهد تا به هیچ مسلمانی حسد نبرد
بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب المبین ◦ انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون
نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن وان کنت من قبله لمن الغافلین ◦
مراد بالف آنست و بلام الله و به ری اری یعنی اینست که منم خدای می بینم بعضی مفسران گفته اند که چون
الر را ضم کنی با حم و ن الرحمن باشد پس قسم بود باو و هم بران معنی که گفته شد در الم معنی این باشد که الف لام
یعنی این حروف مقطعه آیات کتابی روشن و هویدا کننده حلال و حرام و شرایع اسلام است و مراد بکتاب قرآنست
انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم او را قرآن عربی بزبان و لغت عرب تا وی را دریابند و معنی وی فهم کنند در آیة
دلیلست بران که قرآن محدث است از آنجا که گفت وی منزل است و بزبان عرب است و نیز اتفاقست که لغت را

بمواضعه شناسند و مواضعه قدیم نیست پس آیة سه دلیل است بر حدوث قرآن یکی انا انزلناه دیگر قرآنا
دیگر عربیا منزل محدث باشد و قرآن جمع بود و مجموع بعضی بر بعضی مقدم باشد و قدیم را جزوی نبود و
وآنچه منسوب بود با عرب محدث بود چون لغت ایشان محدث باشد نحن نقص یا قصه کنیم بر تو که نیکوترین قصها
ازان وجه که متضمن است نکتها و حکمتها و اشارتها را که در قصها دیگر نیست بعضی گفتند کاحسن بمعنی حسن است
تا لازم نیاید که کلام خدای را در باب حسن بعضی بر بعضی مرتبتی و تفاوتی دارد بعضی دیگر گفتند که این بر ظاهر
خود است و از سعید جبیر روایتست که صحابه پیش رسول صلی الله علیه وسلم رفتند و گفتند برای ما از توریة حدیثی
گوی که در توریة بسیار قصهای نیکوست خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت قصهای قرآن نیکوتر است
از قصها توریة و گفته اند برای آنش نیکوترین قصها خواند که در وی ذکر انبیاست و صالحان و فرشتگان
و شیاطین و انس و جن و انعام و طیور و سیر ملوک و اداب ممالک و طریقه تجار و ذکر عقلا و جهال و اختلاف
احوال و مکر زنان و حیاء ایشان و نیز در وی ذکر توحید و فقه و علم سیر و تعبیر خواب و اداب سیاست و حسن معاشرت
و تدبیر معاش پس برای آنکه جامعست این خصال را که در و منافع دین و دنیاست آنرا احسن القصص خواند
خواند بما اوحینا ای بایحائنا بوحی کردن ما بر تو این قرآنرا بدرستی که امروشان آنست که تو پیش ازین که ما قرآن فرستادیم
بوحی از غافلان بودی ازین اخبار و قصص بی علم و خبر بودی اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر
کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان
للانسان عدو مبین چون یوسف علیه السلام مر پدر خویش را گفت ای پدر من در خواب چنان دیدم که یازده ستاره
از آسمان بزیر آمدند و آفتاب و ماه همه مرا سجده کردند ابن عباس گفت شب آدینه قدر بود یازده ستاره برادران
بودند و آفتاب و ماه پدر و مادرش بودند یکی را از جمله علما پرسیدند که یوسف چه باشد گفت اسف حزن باشد
و اسیف شده باشد و هر دو در یوسف حاصل بود ابو هریرة روایة کند که رسول صلی الله علیه و السلام گفت الکریم
بن الکریم الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم و یوسف بکسر سین لغتست اهل علم و اصحاب نیز
گفتند ابتداء قصهٔ یوسف و یعقوب آن بود که بدر سرای یعقوب درختی بود که هر که یعقوب را پسری آمد ازان درختی
شاخی بر آمد و با آن پسر میبالید چون پسر بزرگ شدی شاخ بزرگ شده بودی و قوی گشته بدرا نرا بگرفتی و بوی دادی
و گفت این چوب تراست و عصای توست که با تو زاد و رست و ببالید تا آنکه که یوسف آمد او را ازان هیچ شاخ
نرست چون یوسف علیه السلام بزرگ شد و برادران او هر یکی چوبی و عصایی داشتند و ایشان ده بودند یوسف یازده
همین بود و ابن یامین دوازده همین یوسف بود یوسف پدر را گفت ای پدر برادران مرا یکی چوبی است و مرا نیست
چرا چنین آمد از خدای برای من چوبی بخواه از بهشت یعقوب دعا کرد خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد با عصای از چوب

بهشت گفت این به یوسف ده علیه السلام آن چوب بستد و آن چوبی بود از زبرجد سبز شبی یوسف علیه السلام
در خواب دید که آن عصا بر زمین فرو برده و برادران او نیز بیامدند و عصاهای خود را پیرامون آن بر زمین فرو بردند عصای
بلند شد و برگ بیاورد و شاخها بکشید و سایه بگسترد و سر در عنان آسمان کشید و عصاهای برادران بر حال خود بماند
آنگه بادی برآمد و عصاهای برادران از بیخ برکند و در دریا انداخت و عصای او بر جای بماند او از خواب درآمد ترسیده
پدر گفت چه بوده است ترا ای فرزند و ای قرة العین او این خواب را با پدر بگفت برادران بشنیدند از حقد و کینه در دل
گرفتند و ویرا گفتند ای پسر راحیل خوابی عجب دیده همانا که تو سید ما خواهی بود و ما بندگان تو و کار تو بلند شود و غالب
بر کار ما وهب گفت چون وی این خواب دیده هفت ساله بود و چون خواب آفتاب و ماه و ستاره دیده دوازده ساله بود
یعقوب علیه السلام یک لحظه ویرا از خود جدا نکردی پیش او بودی و پیش او خفتی شبی از شبها پیش او خفته بود در خواب
دید که یازده ستاره و آفتاب و ماه از آسمان جدا شدند و پیش وی سجده کردند از خواب درآمد پدر را گفت ای پدر خوابی عظیم
و عجب دیدم در خواب دیدم که درهای آسمان گشاده شد و نوری عظیم پدید آمد چنانکه همه جهان بگرفت و کوهها و صحراها
همه روشن شد و دریاها دیدم که موج میزد و ماهیان دریا بانواع لغات تسبیح میکردند و مرا جامه پوشانیدند که دنیا از
حسن و نور او منور شد و کلید گنجهای زمین پیش من نهادند و دیدم که یازده ستاره و ماه و آفتاب مرا سجده کردند و یک
قوله انی رایت احد عشر کوکبا الآیه از جابر عبد الله الانصاری روایتست که جهودی بنزدیک رسول آمد و گفت یا محمد مرا
خبر ده تا نام آن ستاره چه بود که یوسف را سجده کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم سر در پیش افکند با نتظار وحی جبرئیل آمد
و رسول را خبر داد رسول صلی الله علیه و آله و سلم جهود را گفت اگر ترا خبر دهم بنامهای ایشان و تو دانی که چنانست اسلام
آری گفت آرم گفت نامهای ستارگان این بود جریان و طارق و ذویال و ذو الکیفات و ذو الفرع و ذناب
و عمودان و قابس و ضروح و مصبح و فلیق چنان دید که ویرا در هوا سجده میکردند چون خواب با پدر بگفت
یعقوب گفت ای پسر من نگر که این خواب با برادران خود نگوی که با تو کیدی و مکری سازند چه دیو مردم را دشمن
است آشکارا گفته یعقوب این خواب با زن خود بگفت و ویرا وصیت کرد که با کس نگوید آن زن با پسران وی
بگفت ایشانرا حسد زیاده شد گفتند این غلام سر پادشاهی دارد گاهی خوابش چنان باشد که در عصا دید
و گاهی چنین بهر حال ماه و آفتاب مادر و پدر باشند و یازده ستاره ما برادرانیم و بر سری پدر ویرا دوستر میداشت
گفتند با وی کیدی باید کرد چنانکه خدا تعالی حکایت کرد که یعقوب گفت فیکیدوا لک کیدا آنگه یعقوب بر سبیل مثل
گفت ان الشیطان للانسان عدو مبین و در معنی این دو وجه است یکی آنکه شیطان ایشانرا اغوا کند بکید با تو که شیطان
دشمن هویدا است آدمی را دوم آنکه مراد خود ایشانند و ایشانرا شیطان او خواند چون با او فعل شیطان کردند و کذلک
یجتبیک ربک و یعلمک من تأویل الاحادیث و یتم نعمته علیک و علی آل یعقوب کما اتمها علی ابویک من قبل

إِبْرٰهِيمَ وَإِسْحٰقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ * اینهم حکایت تثبیت
از یعقوب علیه السلام که میکوید در تعبیر خواب یوسف که همچنین خدایتعالی ترا برکزیند وتاویل احادیث بتو
در آموزد وکفته اند که معانی کفت خدای وسنن انبیا وآنچه مشکل باشد بر مردمان ابن زید کفت در عهد او تعبیر ازو
کس ندانست زجاج کفت مراد تاویل آیات است در ادله توحید وغیر آن از علوم دین وتتم نعمته وتمام کرداند نعمت
خود را بر تو وبر آل یعقوب چنانکه تمام کردانید بر پدران تو ابراهیم واسحق بآنکه ایشانرا برکزید ودو پیغمبر مرسل
کردانید ونعمت دنیا را بنعمت آخرة پیوسته کرداند بدرستی که خدای تو دانا است میداند که کرا برباید کزید حکیم است
در اتمام نعمت برکسی که استحقاق آن دارد ابن اسحق کفت خدایتعالی هر فضلی وحال از احوال یوسف برای عرض
صحیح با رسول حکایة کرد که غرض ازین فصل آن بود تا رسول صلی الله علیه وآله وسلم میسلی شود وخوش دل
کردد از کید وحسد قوم او بر دکه پیش ازین برادران یوسف بر یوسف حسد کردند وبرای این کوید الحمد قدیم لقد کان
بدرستی که بود وهست در قصه یوسف علیه السلام بر یوسف وبرادرانش آیاتی ودلالاتی بر نبوت محمد کسانی را
که سوال کنند از جهودان وبرادران یوسف یازده بودند روبیل واو برادر مهتر بود وشمعون ولاوی ویهودا
وزبالون ویشجر ومادر ایشان لیا بنت لیان بود واو دختر خاله یعقوب بود وچهار پسر دیکر از دو سریت
داشت دان ونفتالی وجاد واشر چون لیا را وفات رسید خواهر او را راحیل بزنی کرد واز و یوسف
وابن یامین آمد وآنانکه آن کید کردند آن ده بودند واز آیات یوسف آن بود که از حسن ونیکوئی خدایتعالی
چهار دانکه بیوسف داد ودو دانکه بهمه جهان ابو سعید خدری روایة کرد از رسول صلی الله علیه وسلم که
او کفت شب معراج که مرا بر آسمان بردند یوسف را دیدم کفتم این کیست کفت این یوسف است کفتند یا رسول الله
وی را چکونه دیدی کفت چون ماه شب چهارده کعب الاخبار کفت خدایتعالی صورة پیغمبران با آدم نمود تا او یک یکرا
دید در طبقه ششم یوسف را دید تاج وقار بر سر نهاده وقضیب ملک بدست کرفته ورداء کرامت
بر دوش نهاده بر راست او هفتاد هزار فرشته وبر چپ او هفتاد هزار وآواز بتسبیح وتهلیل
برداشته ودر پیش او درختی که آنرا درخت سعادت میخواندند هر کجا که او میرفت باوی برفتی آدم کفت
بار خدایا این چه بوی خواهی داد کفت خطی تمام از حسن آدم او را در بر کرفت وبوسه بر چشم او نهاد
کفت لا تاسف یا بنی وانت یوسف پس اول کسی که او را یوسف خواند آدم بود در خبر است
که او بر صورت آدم بود در حسن وبها ونور روی وچون از آن تو نک شدی نیکو روی نیکو
موی بود وجعد موی بود فراخ چشم بود وراست خلق بود ستبر ساق بود وستبر ساعد میان
باریک وتیز بینی خرد دندان بود روی راست او خالی سیاه بود وبر میان دو چشم او علامتی سفید بود

که بیند اشتی که ماه شابانست چون بخندیدی یا سخن کفتی نور از دندانهای وی می تافتی و لطافت اندام وی بجای بود که اکر سیبی بخوردی در پوست او پیدا شدی و کفته اند حسن از جدش اسحق بمیراث یافت و اسحق از مادرش ساره و خدای تعالی ساره را بر صورت حور العین آفریده بود و عبد الله مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت جبرئیل آمد و مرا کفت که خدای میکوید که من حسن یوسف از نور کرسی دادم و حسن تو از نور عرش ۞ إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۞ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ۞ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ۞ چون کفتند برادران یوسف بایکدیکر که یوسف و برادرش ابن یامین دوست داشته تراند بابدر از ما یعنی پدر ما و برادر کهتر ما را از ما دوست تر میدارد و ما جماعتی ایم ده مرد کافی که قیام می توانیم نمودن بمصالح وی و در ایشان کفایتی نیست آن ابانا بدرستی که پدر ما در ضلالی و ذهابی ست از راه صواب و کفتند بضلال افراط محبت خواستند انکه کفتند ما را چاره باید ساخت و حیله باید کرد تا وی را از پدر دور کردانیم یکی از ایشان کفت اقتلوا یوسف یوسف را بکشید یا بزمین دور اندازید تا روی پدر شما خالی و صافی کردد شما را روی بشما آرد و شما را باشد و باشید پس از کشتن وی قومی صالح یعنی پس از آن که این فعل کرده باشید توبه کنید و صلاحیت را کار و کفته اند که کار میان شما و پدر شما صالح کردد وهب کفت این کوینده شمعون بود کعب کفت که دان بود کوینده دیکر کفت از ایشان یهودا بود پسر خاله یوسف و او برادر مهین بود و ایشان همه در حکم وی بودند کفت مکشید یوسف را که کشتن برادر کاری بزرک و کناهی عظیم باشد ولیکن در چاهش اندازید غیابه کفتند که طاق باشد در چاه پیش از آنکه بآب رسد و قعر چاه کفته اند قتاده کفت چاه بیت المقدس بود کعب کفت میان مصر و مدین بود مقاتل کفت بر سه فرسنک خانه یعقوب بود کفت در چاهش اندازید تا بعضی از راه کذریان وی را بر اوبند اکر لابد ست که این کار خواهی کردن حسن بصری را کفتند مومن حسد برد کفت ای سبحان الله برادران یوسف را فراموش کردی قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ۞ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۞ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ۞ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ ۞ انکه کفتند بهر حال چاره باید ساخت که میان او و پدر جدا کنیم کفتند وی را از پدر باید خواست تا با ما بصحرا کاه اید دکر باره کفتند که پدر را بر ما اعتماد نباشد و برا بما ننهد تدبیر آنست اول او را بکویم پیش یوسف آمدند و در پیش او بایکدیکر کشتی کرفتند و انواع بازیها کردند یوسف علیه السلام ایشان را کفت هر روز بصحرا کاه شما چنین کنید کفتند بیشتر و خوشتر ازین ترا دل میخواهد که با ما بیایی تا انجا نظاره ما کنی و تو نیز ساعتی بازی کنی او را راغب کردانیدند انکه بجمع پیش پدر آمدند و بر پای بیستادند

و این عادت ایشان بود چون ایشانرا حاجتی بود بپدر گفت چه حاجتست شمارا و بچه کار آمده اید ایشان گفتند یا ابانا ای پدر ما ترا چه بوده که یوسف امین نمیداری و معتمد نمی شناسی و ما اورا نصیحت کردیم و نیکخواه با او خیانت نکنیم اورا فردا با ما بفرست تا چرا کنیم و بازی کنیم یرتع ببايد گفت بازی کنند و بازی اضافت باوی کردند از آنکه وی کودک بود و ایشان بزرگ بودند و انا له لحافظون و نکر تا بروی از چیزی نرسد که ما اورا حافظ و نگاهبان باشیم یعقوب گفت که مرا حزین واندوهگین کند آنکه شما ویرا ببرید و ترسم که اورا گرگ بخورد و شما ازو غافل و بی خبر باشید و این سخن برای آن گفت که دران زمین گرگ بسیار بود و گفته اند برای آن گفت که وی در خواب دیده بود که ده گرگ گرد یوسف درآمده بودند و اورا تعرض میکردند و برو حمله می بردند و یکی از ایشان دفع میکرد و باز میداشت و زمین بشکافت و یوسف زمین فرو شد و از آنجا بر نیامد الا بس از سه روز چون یعقوب آن خواب دیده اورا از برادران نگاه میداشت چون استدعا کردند گفت و اخاف ان یاکله الذیب عبد الله عمر از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایة کرد که مردمان را دروغ تلقین مکنید که فرزندان یعقوب ندانستند که گرگ اورا بخورد چون یعقوب بگفت و اخاف ان یاکله الذیب ایشان ازوی بیاموختند و گفتند فاکله الذیب قالوا ایشان پدررا گفتند که اگر چنان باشد که گرگ ویرا بخورد و ما ده مرد بیم با او عاجز و ضعیف و زیانکار و خاسر باشیم ۝ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ۝ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۝ راویان اخبار گویند چون عبد الله عباس و عبد الله مسعود و کعب الاحبار چون برادران یوسف علیه السلام را بحیله و دستان از پدر بخواستند پدر گفت من می ترسم که اورا گرگ بخورد ایشان گفتند چگونه ویرا گرگ بخورد و ما ده مرد با وی ایم و شمعون با ماست و او مردی بود که چون خشم گرفتی نعره بزدی هر حیوان که آواز وی بشنودی بیفتادی و اگر آبستن بودی بچه بیفکندی و یهودا در میان ماست و او چون خشم گیرد از خدای بترسید و در وی هیچ خیانت مکنید بر خدای بر شما که اگر گرسنه شود طعامش بدهید و اگر آب خواهید آبش دهید و برو شفقت و مهربانی بجای آرید و اورا رها مکنید و از چشم خود فرو مگذارید و در رفتن برو رنجه منهید گفتند ای پدر او ما را برادرست و ما را بر وی شفقت برادرانست و یکی از ما و بلک از ما مفضلست برای دوستی تو اورا یعقوب علیه السلام یوسف را با ایشان داد و پاره بصحرا رفت و ایشانرا بخدای سپرد و یوسف را در بر گرفت و بوسه بر سر و چشم وی داد یعقوب علیه السلام چه دانست که فرزندانش با یوسف چه در دل دارند و گفت ترا بخدای سپردم با آنکه ترسم که ترا ضایع میکنم آنگه برگردید پس ایشان یوسف را بصحرا بردند تا پدر با ایشان بود و میدید ویرا بر دوش گرفته بودند چون دور شدند ویرا به بیابان فرو بردند و ویرا بنهادند و دشنامش میدادند و میزدند و هرگاه که برادری ویرا بزدی او در برادر دیگر گریختی وی نیز ویرا بزدی و آن طعام که پدر برای وی ساخته بود بعض بخوردند و بعضی بسگان دادند و اورا هیچ ندادند و پیاده ویرا می تاختند بر خار و خاشاک ویرا می انداختند گرسنه و تشنه بی زدند و او میگریست و میگفت پدر را چه خبری که با یوسف توجه میکنند دران حال فرشتگان بگریستند بر یوسف و بران ظلمی که برادران با وی میکردند این حال نیک می ماند بحال حسن و حسین که تا رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حال حیوة بود برای تقرب وی ایشانرا اکرام میکردند تا آن روز که از حظیره

بنی النجار رسول صلی الله علیه وآله وسلم ایشانرا می آورد بر دوش گرفته یک ایک بتقرب میرفتند که یکی را بماده رسول صلی الله علیه
وسلم میگفت نعم المطیة انا ونعم الراکبان هما وابوهما خیر منهما چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم با جوار رحمت ایزدی
آنرا بز هر بکشتند واین را بتیغ چون خواستند که یوسف را بکشند ورای ایشان برین درست شده بود یهودا که پسر خاله یوسف بود
گفت نه با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید گفتند بلی اکنون چه کنیم گفت اورا در چاه افکنید که برراه گذر کاروان باشد تا از
راه گذریان کسی ویرا برارد وببرد همه برین اتفاق کردند چنانکه خدای تعالی ازین خبر داد فلما ذهبوا چون ویرا ببردند وعزم
کردند که اورا در چاه اندازند ما وحی کردیم توبی بعضی گفتند وحی پیغمبر بود وخدا تعالی عند آن حال ویرا پیغامبری داد جبرئیل آمد
واورا خبر داد وبشارت بآنچه خواست بودن واورا خوش داد وگفته اند که خدای تعالی در دل وی افکند که خبر دهی تو ایشانرا بکار ایشان
وآنچه با تو میکنند وحال آن باشد که ایشان ندانند که تو یوسفی یا ندانند که ترا وحی آمده است وتو پیغمبری چون یوسف را
بکنار چاه آوردند پیراهن از وی بیرون کردند وآن چاه بود تاریک وناخوش سرتنگ وبن فراخ تا بر نتوانند آمدن وگفتند
چاهی بود آب وی شور که سام بن نوح کنده بود پیراهنش بیرون کردند ودستهاش بسته شد وگفت ای برادران پیراهنی
بمن دهید تا عورت پوش من باشد در حیوة وکفن من باشد در ممات ودستم بگشائید تا هوام زمین وحیوانات را از خود
باز دارم ویرا گفتند آن یازده ستاره وماه وآفتاب راکه در خواب دیده که ترا سجده میکردند بخوان تا دستهای تو بگشایند
داد واحوالی که بر سر او خواست رفت باوی بگفت چون ایشان آواز وقع نشنیدند ویرا آواز دادند جواب داد گفتند
او زنده است هنوز خواستند تا اورا سنگ سار کنند یهودا رها نکرد ودر خبر است که چون یوسف را علیه السلام در چاه
افکندند چاه تاریک بود روشن شد وآبش شور بود خوش شد از آن آب میخورد واورا انجای طعام وشراب بود وخدای تعالی فرشته
فرستاد تا انیس وی باشد وآن بندها از وی برداشت وپیراهن از حریر بهشت بفرستاد تا در وی پوشانیدند وبروایتی
دیگر آنست که چون ابراهیم را بآتش انداختند اورا برهنه کرده بودند وبند بر دست وپای نهاده آتش بندهای ویرا
بسوخت جبرئیل آمد وپیراهنی از حریر بهشت بیاورد ودر وی پوشانید واو آنرا بمیراث اسحق را واسحق یعقوب ویعقوب
خواست که آن بیوسف رسد در تعویذی نهاد بر گردن او بست آن تعویذ را آن فرشته بشکافت وپیراهن را در وی پوشانید
چون شب در آمد فرشته خواست که برود یوسف گفت تو بروی مرا تنها وحشت باشد گفت این دعا بخوان تا وحشت از
تو برود یا صریخ المستصرخین ویا غوث المستغیثین یا مفرج الکرب المکروبین قد تری مکانی وتعرف حالی ولا یخفی
علیک شئ من امری یوسف این بگفت خدای تعالی هفتاد فرشته را بفرستاد تا گرد او در آمدند واورا انس
میدادند ویهودا هر روز بیامدی وطعام وشراب بیاوردی وبچاه فرو گذاشتی چون سه روز در چاه بود روز چهارم
جبرئیل آمد وگفت ترا که درین چاه افکند گفت برادرانم گفت چرا گفت از بهر آنکه برمن حسد بردند برای دوستی
پدر مرا گفت خواهی تا ازین چاه برآیی گفت خواهم گفت این دعا بخوان اللهم یا صانع کل مصنوع ویا جابر کل کسیر

یا حاضر کل ملا و یا شاهد کل نجوی و یا قریبا غیر بعید و یا مونس کل وحید و یا غالب غیر مغلوب کل مغلوب و یا حیا لا یموت و یا محیی
الموتی لا اله الا انت اللهم انی اسالک بان لک الحمد لا اله الا انت بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام ان تصلی علی محمد و
علی آل محمد وان تجعل لی من امری فرجا ومخرجا وان ترزقنی من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب یوسف علیه السلام این
کلمات بگفت خدای تعالی ویرا فرج داد از چاه و ملک مصر بوی داد و جاءوا اباهم عشاء یبکون چون آنچه در دل داشتند و بران
عزم کرده بودند ازانکه او را در چاه افکنند بکردند و آمدند تا بنزدیک پدر نماز شام گریان و پدر ایشان یعقوب همه روز
در بند انتظار می بود و دل مشغول تا ایشان با یوسف چه کردند ایشان یوسف را در چاه افکندند بیامدند و بزغاله را
بگرفتند و او را بکشتند و پیراهن یوسف را دران خون آغشته کردند و روی با خانه نهادند یعقوب علیه السلام بسر راه
آمده بود با انتظار ایشان چون پدر بدیدند حیله بیکبار بانگ برآوردند و گریستن گرفتند یعقوب بدانست که ایشانرا
کار افتاده است نگاه کرد یوسف را ندید گفت یوسف کجاست ایشان بیکبار دست در نهادند و جامه بدریدند و خروش و
ناله کردند و گفتند یا ابانا ای پدر ما رفتیم تا سبق بریم و با یکدیگر مسابقت کنیم و پیش گیریم و یوسف را نزدیک متاع خود
بگذاشتیم گرگ ویرا بخورد و تو ما را درین گفتار راست گوی نداری و اگرچه ما راست گوییم اهل اشارت گفتند که ایشان نماز شام
برای آن آمدند تا وقت تاریک باشد ایشانرا ازان دروغ گفتن شرم نیاید و این گریه دروغ که ایشان میکردند آب
از همه گریها راست بود شعبی گفت زنی بنزدیک شریح آمد بحکومت و میگریست و جزع میکرد و پیش ازانکه حجت بروی متوجه شده
بود یکی گفت بنگر که این مسکینه چگونه میگرید همانا که مظلوم است شریح گفت برادران یوسف ظالم بودند با ظلم میگریستند
آنکه پیراهن خون آلوده عرضه کردند و گفتند اینک پیراهن وی است چنانکه خدای تعالی ازان خبر داد وجاءوا علی
قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون وجاءت
سیارة فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال یا بشری هذا غلام واسروه بضاعة والله علیم و آوردند خونی را دروغ گفته در وی
بر زبر پیراهن وی و برای آن ویرا خون دروغ گفت که خون یوسف نبود خون بزغاله بود یعقوب علیه السلام پیراهن بدست
گرفت و گفت چه حلیم گرگ بود که یوسف بدرید و پیراهن را ندرید ایشان فرو ماندند گفتند لا بل قتله اللصوص او را
دزدان بکشتند گفت ای سبحان الله دزدان او را بکشتند و پیراهن رها کردند و حاجت ایشان پیراهن بود
نه بکشتن وی آنکه پیراهن بستد بر سر و چشم نهاد و ببوسید و نعره بزد و بیفتاد و هوش از وی برفت روز دیگر بجایگاه
رفتند گفتند دیدی که پدر ما را چگونه خجل کرد تدبیر آنست که برویم و یوسف را از چاه برآوریم و پاره پاره کنیم و استخوانها
وی پیش پدر بریم تا گفتار ما راست شود یهودا گفت با من عهد کرده اید که او را نکشید و ایشانرا ازان منع کرد
نماز شام بخانه شدند پدر ایشانرا گفت اگر چنانست که راست میگویید این گرگ را که ویرا خورده است بگیرید
پیش من آرید ایشان برفتند و چوب و رسن برگرفتند و بصحرا شدند و گرگی را بگرفتند و دست و پای وی

بشدو پیش یعقوب آوردند و پیشکشند یعقوب علیه السلام گفت دست و پای وی بگشایید او را بگشادند

و بگفت ای گرگ بیای گرگ بیامد و پیش یعقوب بایستاد یعقوب گفت ای گرگ شرم نداری که فرزندان مرا

میوه و دل مرا و روشنای چشم مرا بخوری گرگ بآواز آمد و گفت لا وحق شیبتک یا نبی الله ما اکلت

لک ولدا وان لحومک و دماکم معاشر الانبیاء محرمة علینا وانی الظالمون مکذوب علی غریب فی بلادکم بحق شیبت

تو که فرزند ترا نخوردم و گوشت و خون شما که پیغمبرانید بر ما حرام است و من مظلومم و بر من دروغ گفته اند و من درین

زمین غریبم گفت برای چه بدین زمین آمدی گفت مرا اینجا خویشانند بزیارت ایشان آمدم این پسران تو مرا بگرفتند

و بستند و پیش تو آوردند و این دروغ بر من نهادند عند این حال یعقوب علیه السلام گفت بل سولت لکم انفسکم امرا

فصبر جمیل که نفس شما این کار را بیاراست در چشم شما پس امروز کار من صبر کردن است نیکو و شکیبائی کردن است

و صبر نیکو باشد که در میان آن جزع نباشد والله المستعان و خدای است آنکه یاری ازوی خواهند من ازوی یاری

میخواهم و صبر میکنیم بر آنچه شما میگوئید و صفت میکنید از حال یوسف هلاک شدن وی وجاءت سیارة یوسف علیه السلام سه روز

دران چاه بود روز چهارم کاروانی میگذشت از ایشان که از مدین می آمدند و بمصر میشدند بتجارة از جاده راه بگردیدند

و به نزدیک این چاه فرود آمدند و این چاه بر جاده راه نبود مردی را بفرستادند از عرب از بلاد مدین نام او مالک

بن الدعر تا آب آرد برای ایشان او بکناره چاه آمد و دلو را بچاه فرو گذاشت تا آب برکشد یوسف علیه السلام دست در رسن

زد و از چاه برآمد مرد آبکش نگاه کرد کودکی را دید در غایت حسن و جمال چنانکه خدای تعالی ازین حکایت کرد و گفت آمد

کاروان و آنجا مقام کرد و کسی بطلب آب ایشان بفرستادند وارد خود دل او و وارد آنرا گویند که تا آب آید پس او فرو گذاشت

دلو خود را یوسف چنگ در ریسمان زد و از چاه بیرون آمد چون وارد وی را بدید گفت این بشارت من و خوش دلی من

یا ای قوم این غلام بشارت من است و گفته اند که بشری نام رفیق وی بود هذا غلام این کودک است و اسروه

و او را پنهان کردند برای بضاعت و گفته اند که معنی آنست که ایشان کاردی پنهان داشتند و گفتند این غلام بضاعتی

است که اهل این آب بما داده اند تا برای ایشان بفروشیم آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت که آن حال پوشیده

نماند بر خدای و او عالم و داناست بآنچه کردند و میکنند وشروه بثمن بخس دراهم معدودة وکانوا فیه من الزاهدین

وقال الذی اشتراه من مصر لامرأته اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا وکذلک مکنا لیوسف فی

الارض ولنعلمه من تأویل الاحادیث والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون ۝ یهودا برادر اعلان بود

که هر روز یکبار بسر چاه آمدی و یوسف را آواز دادی درین روز بچاه آمد و طعام آورد یوسف را آواز داد و جواب نداد و در چاه

نبود بیامد بطلب او آن کاروان را دید یوسف علیه السلام در میان ایشان نزدیک مالک بن دعر آمد و یافت و برادران را خبر داد

بیامدند و مالک را گفتند این غلام ماست از ما بگریخته است مالک گفت اگر خواهید بشما دهم او را و اگر خواهید از شما بخرم گفتند از ما

بخر ولیکن این غلامی است دزد و گریزنده و ما او را بدین عیب میفروشیم مالک گفت با این عیبها بخرم گفتند چند آنکه تو
خواهی بشرط آنکه ویرا ازین ولایت ببری گفت آخر بخرند میفروشند گفتند بحکم تو و او را بدرمی چند اندک معدود و شمرده بفروختند
و ایشان در وی راغب نبودند عبدالله عباس گفت بیست درم بود عکرمه گفت چهل درم بود بعضی دیگر گفته اند هژده
بود گفته اند که کم از ده درم بود برای آنکه در اصل عرب زر برده گویند ویرا بفروختند و درم بستدند و با یکدیگر قسمت کردند
و یوسف علیه السلام می نگرید و سخن نمی یارست گفتن از کشتن می ترسید در خبر می آید که روزی یوسف علیه السلام
در آیینه نگاه کرد جمال خود را بدید تعجب کرد گفت اگر من بنده بودمی بهای من کس ندانست که چند است او را امتحان کردند
و بهای وی بوی نمودند آنکه آن کاروان از آنجا برگرفتند و برادران یوسف با ایشان میرفتند و میگفتند که این غلام
را نگاه دارید که گریزنده و دزد و دروغ زن است مالک او را بر اشتری نشاندند و روی بمصر نهادند و در راه ایشان بر گور مادر
یوسف بود چون از دور گور مادر بدید خویشتن را از شتر بزیر افکند و بر سر گور مادر درآمد و زیارت کرد و بگریست و میگفت ای مادر
هیچ توانی نظر کن و سر از خاک بردار و بنگر که با فرزندان تو معامله کردند ای مادر بلی چیزی که برادران بی رحمت مرا از پدر جدا
کردند و در چاه افکندند و روی من بطپانچه سیاه کردند و مرا در بیابان سنگسار کردند در بدایت چنانکه بندگان را بفروشند
و با خود بفروختند چنانکه بندگان را فروشند و چنانکه اسیر را از شهری بشهری برند برشتر می برند کعب الاحبار گفت چون
یوسف این میگفت از پس پشت او هاتفی آواز داد که واصبر ما صبرک الا بالله مالک بن دعر باز نگرید و ویرا بر شتر ندید گفت آه آنکه
گفتند این غلام گریزنده است راست گفتند در کاروان افتاد و ویرا طلب کردند بیافتند باز گردیدند برابر سر آن گور دیدند و ویرا
بگرفتند و بزدند که چرا گریختی گفت نگریختم این گور مادر منست خواستم تا زیارت کنم باور نکردند بندی گران بر پای او نهادند
و بر اشترش نشاندند و بمصر آوردند مالک دعر گفت بهیچ منزل فرو نیامدیم و الا برکت بر من و بر مال من پدید آمد و بامداد و شبانگاهی شنیدیم
که فرشتگان بر وی سلام میکردند و آواز ایشان می شنیدیم و شخص ایشان از ایشان ندیدیم و تا در راه بودیم هر روز ابری سفید
بیامدی و ببالای سر او بایستادی چون در شهر درآمدند مالک بن دعر او را بگرمابه برد و سر و تنش بشست و جامه نو در وی پوشید و
ببازار برآورد و بر بیع عرض کرد مردی او را بخرید که خزینه دار عزیز بود نام او قطفیر و ملک مصر در آن روزگار الریان بن الولید بود
گفته اند که وی بیوسف ایمان آورد و او از عمالقه بود از فرزندان عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح و او پیش از یوسف وفات
یافت از پس او پادشاهی بقابوس بن مصعب افتاد یوسف علیه السلام او را دعوت باسلام کرد قبول نکرد وهب گفت
چون یوسف را ببازار آوردند چشمها در وی خیره و متحیر ماند در بهای او می افزود تا بجایی رسید که گفتند او را برابر زر و سیم
و مشک و حریر بردارند قطفیر العزیز او را باین چهار جنس برابر کرد و بخرید و بخانه برد و زن خویش را ابرعات و نگاه داشت وی
وصیت کرد چنانکه خدای تعالی از وی حکایت کرد وقال الذی اشتریه من مصر مردی از مصر که ویرا بخرید زن خویش را گفت او را
گرامی دار و مقام او جای نیکو باز کن شاید که ما را نفع کند و از وی نیکویی یابیم یا ویرا بفرزندی و پسری گیریم همچنین که ما او را

ت دادیم از ذلت برهانیدیم و ویرا تمکین کردیم وجای دادیم در زمین مصر تا پادشاهش کردانیم وتاویل احادیث یعنی
تعبیر خوابش در آموزیم وخدای جل جلاله غالب است بر کار خود کس او را غلبه نتواند کرد یا غالب است بر کار خود کس او را غلبه نتواند
کرد یا غالب است بر کار یوسف هرچه خواهد تواند کرد واز چاه بجاهش رساند ولیکن بیشترین مردمان نمیدانند ولما بلغ
اشده واستوی آتیناه حکما وعلما وکذلک نجزی المحسنین • وراودته التی هو فی بیتها عن نفسه وغلقت الابواب
وقالت هیت لک قال معاذ الله انه ربی احسن مثوای انه لا یفلح الظالمون • وچون برسید یوسف بغایت قوت
خود وراست تمام گشت واین سیزده ساله شد عبد الله عباس گفت بیست ساله شد مجاهد گفت سی وسه ساله باشد آتیناه
ما دادیم او را حکمی یا قضای وحکومتی وعلمی ودانشی گفته اند که وی هفده ساله بود که عزیز ویرا بخرید وسی ساله بود که ریان بن الولید
ویرا وزارت داد وسی وسه سال بود که خدای ویرا علم وحکمت داد وصد وبیست ساله بود که متوفی شد وکذلک وهمچنین جزا کنیم
وپاداشت دهیم نیکوکاران یعنی چنانکه یوسف را علیه السلام جزا دادیم جزا دهیم وراودته التی هو فی بیتها چون یوسف علیه السلام
خانه عزیز رفت وعزیز او را بزن سپرد زن عزیز را که زلیخا نام بود چشم در روی افتاد واو را دوست داشت هر روز جمال یوسف
می شد وعشق زلیخا بغایت میرسید تا صبر وطاقت داشت پنهان میداشت چون از حد بگذشت وبغایت رسید بروی اظهار کرد واو را
بحیله ومکر با خود دعوة می کرد چنانکه گفت وراودته یعنی مطالبه کرد او را آن کس که او را در خانه او بود از نفس وی یعنی زلیخا خواست
که ویرا بفریبد عبد الله عباس گفت از جمله مراودت او آن بود که با یوسف می نشست ومیگفت چه نیکوست این موی تو یوسف گفت اول
چیزی که در خاک پراکنده شود وبریزد موی باشد گفت ای یوسف چه نیکوست این روی تو گفت که خدای در رحم مادر نگاشت این را گفت
ای یوسف حسن صورت تو تن مرا لاغر کرد گفت شیطان ترا برین میدارد گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زد این آتش را بنشان گفت
اگر آتش دوزخ نسوخته شوم گفت برخیز ودران خانه رو وآبی بیار که من تشنه شده ام گفت دران خانه کسی رود که کلید خانه بدست اوست
گفت ای یوسف دران خانه بستر حریر باز کرده ام برخیز ودران خانه شو ومراد من از خود بده گفت پس نصیب من از بهشت نشود
گفت ای یوسف برخیز وبا من دران پرده ای که کس را دران پرده راه نیست گفت هیچ پرده مرا از خدای باز نپوشد گفت ای
یوسف وقت کدل من نه تا از دست تو شفا یابم گفت عزیز بدین اولیتر است گفت ای یوسف من عزیز را شربتی دهم تا بمرد
وملک او ترا شود هم گفت پس چگونه زشتکاری یابالی زعقاب خدای سدی وابن اسحق گفتند مراودت او آن بود که خویشتن را
می آراست وبروی عرضه میکرد وویرا با خود دعوت میکرد ویکبار رغبت میگفت این روی من نه نکالست گفت در خاک پوشیده
شود گفت این موی من نیکوست گفت با خاک بر آمیخته شود وچون پیش یوسف بنشستی یوسف روی از وی بگردانیدی تا
برفت وخانه بساخت از آینه وزیر وبالای آن دیوارها همه از آینه برافروخته ویوسف را گفت این خانه بنگر تا هیچ مثل این دیده
یوسف دران خانه رفت او بیامد پیش او بنشست یوسف روی از وی بگردانید با دیگر جانب چون درنگرید زلیخا را دید از
عکس آینه وبهر جانب که بنگرید هم چون زلیخا می دید خواست تا بیرون آید از آنجا درها بسته یافت چنانکه گفت وغلقت الابواب

ودرها بربست واستوار ومحکم کرد و گفت فرا تر آی و نزدیک من ای یوسف گفت معاذ الله پناه با خدای میبرم پناه بردنی

از انکه من چنین فعل کنم و مرا این اندیشه باشد انه ربی او سید و خواجه منست مرا نیکو داشت و با من احسان کرد و گرامی مرا

گرامی کرد اینده بدرستی و حقیقت که ظالمان از فلاح و ظفر بی نصیب باشند وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ۝ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى

الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ حق سبحانه و تعالی حکایت کرد از فعل ایشان

که زلیخا بیوسف همت کرد و یوسف نیز بزلیخا همت کرد اصحاب حدیث و حشویان و مخالفان گفتند که شیطان علیه اللعنه بیامد و یک دست

بر پهلوی این نهاد و یک دست بر پهلوی آن و ایشان را جمع در یک خانه و زلیخا چندان تضرع و لابه کرد که یوسف را نرم کرد تا عزم

کرد بر معصیت و همت هر دو بر یک وجه تغیر کردند و گفتند که یوسف با زلیخا بنشست چنانکه زنان نشیند و کار تا گشادن بند

ازار رسیده بود چون یوسف علیه السلام عزیمت درست کرد خدای تعالی برهانی بوی نمود و گفتند آن برهان آن بود که جبرئیل علیه السلام

بانگ بروی زد و او را بترسانید و قولی دیگر آنست که فرشته بانگ بروی زد و گفت نام تو اثر آسمان از جمله صدیقان نوشته است

و جای تو در زمین نامین دیگر آنست که فرشته را دید بر صورت یعقوب که انگشت بدندان میگرفت و از پس پشت او در آمد

و لگدی بپشت زد چنانکه آب پشت وی از پیشانی وی آمد و ازین نوع محالات و ترهات روایت میکنند و این هیچ نزدیک

اهل عدل روا نیست از آنجا که پیغمبران مطهران و معصومان اند و ادله عقل دلیل کرده است بر عصمت چه در عقل

مقررست که تجویز صغایر و کبایر بر ایشان منفر بود مکلفان را از قبول قبول ایشان استماع وعظ و غرض قدیم تعالی از بعثت

ایشان قبول قول ایشان است پس آنچه قدح کند در آن واجب بود که حق تعالی ایشان را از آن معصوم و منزه دارد و تفسیر

آیه بر وجهی که مطلق مطابق ادله عقل و موافق مذهب حق بود آنست که حق تعالی همت با هر یکی از ایشان اضافت کرد

مطلق همت یوسف علیه السلام از آنجا که ادله عقلی دلالت میکند بر عصمت وی و بهترین وجهی حمل باید کرد و هم و همت در کلام

عرب بر معانی مختلف آمده است بمعنی عزم بر کاری که قوله تعالی اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و بمعنی خطور الشی بالبال

باشد و اگرچه عزم نبود چنانکه گفت اذ همت طایفتان منکم ان تفشلا و الله ولیهما و اگر این همت عزم بودی عزم بر معصیت

بودی و خدای تعالی ولی ایشان نباشد که او عازم معصیت بوده بین که کسانی که این عزم کردند در حق ایشان چه گفت

من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر و هم بمعنی آرزو

میل باشد چنانکه عرب گوید هذا الامر من همی و حسن بصری آیه را برین حمل کرد در حق یوسف و در حق زلیخا بر عزم و حسن را

ازین آیه سوال کردند گفتند اما همها فکان اخبث الهم و اما همه فما طبع الرجال من شهوة النساء پس این معانی آنچه عزم نباشد

در حق یوسف روا باشد و عزم روا نباشد مگر بمعنی که و هم بها ای بضربها و دفعها عن نفسه او همت کرد یوسف که در او بزند و

همت کرد که وی را دفع کند و از خود باز دارد اگر گویند معنی و فا و قیل لولا ان رای برهان ربه را چه فایده باشد چون دفع او از خود نشستن

[illegible] بدبرهان از آن منع نکند کوییم ممتنع نباشد از انکه اکر یوسف وی را بزدی و بعنف دفع کردی هم اهل او یوسف را بکشتند
یا بتهمت [illegible] ی بر وی زنا وا و آن را حجت کردی و کفتی او مرا بخود خواند چون امتناع کردم مرا بزد خدای تعالی برهانی بنمود بر نانی
که یوسف از آن امتناع کرد تا بدکه این برهان آن باشد که ایشان کفتند از مشاهده فرشته و یا صورت یعقوب و نداء فرشته
و مانند این بر آن آنکه این اسباب ملجا باشد و تکلیف با الجاء روا نباشد و اکر ملجا بودی وی را در آن هیچ مدح و ثوابی نبودی پس این
برهان لطفی باشد که خدای تعالی با وی کرد عند آن حال که او متصرف شد از آنچه خواست کرد از ضرب و دفع با همت آن و آن لطف که
مکلف عند آن از قبایح امتناع کند آنست که ما آنرا عصمت میخوانیم و کفته اند برهان آن دلیل و حجت بود که خدای تعالی نصب کرده بود او را
بر تحریم زنا آنکه فاعل او مستحق عقاب بود برای آنکه آن بین صارف باشد از فعل قبیح و روا بود که رویت بمعنی علم بود کذلک لنصرف
یعنی چنانکه این لطف کردیم و برهان بنمودیم نیز الطاف کنیم و برهان نماییم تا سوء و فحشاء را از وی دفع کنیم و بکردانیم یعنی فعل را
که بسبب ضرب و دفع حاصل شدی و تهمت وی بزنا چنانکه کفته شد و کفتند که سوء کشتن بدست و فحشاء زناست آنکه حق تعالی به
براءت ساحت وی کواهی داد و کفت او از بندکان خالص کرده ماست و استبقا الباب چون یوسف را زلیخا در آن خانه کرد و در
به بست و در روی وی آویخت و یوسف خود را از وی در می کشید و امتناع میکرد و در کوشه خانه بتی نهاده زلیخا جامه بر روی آن بت
افکند یوسف کفت چرا چنین کردی کفت او معبود من است شرم دارم از او که بمشاهده وی معصیت کنیم یوسف کفت عجب از تو از
جمادی که نشنود و نه بیند شرم داری و من از خدای که خالق و رازق منست شرم ندارم کفتند که برهان این بود آنکه یوسف از
دست او بجست تا از دری از درهای خانه بیرون آید و زلیخا از پس وی می شتافت چون بدر خانه رسید در پیراهن از وی در کشید
پیراهن یوسف دریده شد یوسف از خانه بدر جست و زلیخا بر عقب وی چون نکاه کردند عزیز را که خواجه یوسف بود بر در خانه یافتند
زلیخا پیش دستی کرد در سخن برای آنکه متهم بود از سبب آن حرکات و کفت ما جزاء هست جزاء مکافات آنکس که با اهل و خانه تو بدی
خواهد یعنی زنا الا آنکه او را بزندان باز دارند یا عذابی دردناک کنند او را عبد الله عباس کفت مراد وی ضرب تازیانه بود و این زلیخا
کرد مثل آنست که کفته اند من قبل ان یاخذک قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ
مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ
قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ یوسف علیه السلام کفت او مرا مطالبه کرد و [illegible] من خود را از وی میکردم چون
از پیش وی بکریختم پیراهن من بدرید عزیز که شوهر زلیخا بود کفت ای یوسف شاهد و از مدعیان باید تو بر دعوی خود کواهی داری کفت
بلی دارم سعید جبیر و ضحاک کفتند کودکی بود در کهواره یوسف علیه السلام کفت کواه من آن کودک است عزیز [illegible] کودک چکونه کواهی
دهد کفت او برای من کواهی دهد نزدیک کهواره کودک شدند یوسف علیه السلام کفت ای کودک [illegible] دیده بکوی کودک
بفرمان خدای تعالی بسخن آمد و بزبانی فصیح کفت ان کان قمیصه اکر پیراهن یوسف از پیش دریده باشد زن راست کوید
و مرد دروغ و اکر از پس دریده باشد مرد راست میکوید و زن دروغ فلما رای قمیصه چون عزیز پیراهن یوسف بدید از پس دریده

بو و زن را گفت این جمله کید و مکر شماست و مکر عظیم شماست در خبر می آید که چون یوسف علیه السلام چون پادشاهی یافت
و خدای تعالی وی را پیغمبری داد و بفرستاد با اهل آن ولایت یکروز جبرئیل نزدیک وی نشسته بود جوانی از در سرای وی در
آمد چاکر بعضی از مطبخیان وی جامه شوخگن پوشیده و چیزی از آلات مطبخ بدست گرفته و بگذشت جبرئیل گفت ای یوسف
این جوان را می شناسی گفت نه گفت آن کودک بود که برای تو در گهواره گواهی داد یوسف علیه السلام گفت بس وی را با ما حقی باشد
ثابت شده بفرمود تا وی را بیاوردند و آن جامه از وی برکندند و خلعتی گرانمایه در وی پوشانیدند و او را وزارة خود داد اشارة
درین آنست که اگر کودک نابالغ نه باختیار گواهی داد بحق درجه وزارت یافت چون بنده مومن هفتاد ساله بر توحید و عدل
باری و تنزیه او از قبایح گواهی دهد چه عجب باشد که درجه بهشت درجه امارت یابد و ولایة و اگر کودک بر براءة ساخت گواهی داد
وزارت یافت چه عجب که آنکس که با خدای بر نبوت و رسالت گواهی دهد استحقاق وزارت یابد یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا وَاسْتَغْفِرِي
لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا
فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ای یوسف اعراض کن ازین و درگذر و این سخن پوشیده دار و ای زن گناه تراست و تو گناهکاری استغفار
کن و از خدای آمرزش خواه برای گناه خود که تو از جمله گناه دارانی عجب این جماعت بعد از چندین مدت که سه هزار سال است
بچیزی کم یا بیش گناه بیوسف حواله میکنند و عزیز مصر که حاضر بود و شاهد حال گناه را بیوسف حواله نکرد و بزلیخا کرد و قال نسوة فی
المدینه گفتند زنانی که در شهر مصر بودند مفسران گفتند که ایشان زنی ساقی ملک بود و زن نانوا ملک و زن صاحب زندان
و زنی صاحب دواب و دستوری چنانکه عادت زنان باشد با یکدیگر گفتند زن عزیز خریده دار که قطفیر است و بعضی مفسران گفتند
که عزیز در کلام عرب ملک باشد تراود فتاها میخواهد زن عزیز که بفریبد و با خود راست گرداند غلام کنعانی خود را بدرستی که بمیان
دل وی رسیده است بدوستی و محبت و شغاف پرده دل باشد اهل آن روزگار این گناه را حواله براعیل که زلیخا بود حواله کردند
اگر اهل این روزگار بیوسف حواله نکنند همانا که مستحق ملامت نباشند انا لنریها بالحقیقت ما می بینیم و میدانیم که وی یعنی زلیخا در
ضلالی هویدا و گمراهی روشن است و همگنان می بینند و میدانند فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً
وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا
بَشَرًا إِنْ هَٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ چون راعیل که زن عزیز بود مکر ایشان و حدیث و گفتار ایشان بشنود دعوتی ساخت و کس فرستاد
و ایشان را حاضر کرد و زنانی دیگر را چهل زن تمام شدند محمد بن اسحق گفت برای آن حدیث ایشان را مکر خواند و ایشان آن حدیث
مکر و حیله کردند تا یوسف را ببینند از آنکه یوسف از خانه بیرون نیامدی ایشان این سخن گفتند تا باشد که راعیل ایشان را حاضر کند
و او را با ایشان نماید اندیشه ایشان راست افتاد و دعوتی بساخت و ایشان را بخواند و بساخت برای ایشان طعامی
عبدالله عباس گفت این طعام ترنج بود عکرمه گفت چیزها ساخته بود که بکارد حاجت باشد خوردن آن و هر یکی را از ایشان
کاردی بداد ایشان کارد بدست گرفتند و او یوسف را جامه سفید بپوشانید و او را گفت که خانه در رو و گذر کن او بخانه در آمد

...شان انکشت و برای آتش جامه سفید پوشانید تا نکویند که او بجامه کران بود حسن عاریتی باشد و کفتش که ایشانرا
در صفه ... برابر صفه خانه بود وی را کفت اخرج علیهن بیرون آی بر ایشان او بیرون آمد فلما راینه چون ویرا بدیدند کفتند
که زلیخا ایشانرا کفت که من این غلام را خواهم کفتن که بر شما کذری کند چون بر شما بکذرد هر یکی از شما ازین ترنج که دارید
پاره ببرید و بوی دهید چون ویرا بدیدند وی بزرک آمد در چشم ایشان ابن عباس کفت حیض ایشان پدید آمد و الاکبار
الحیض و برین تاویل معنی باشد ایشانرا از سبب او حیض افتاد و آن هیبت وی چون آن جمال با کمال بدیدند و مدهوش
و متحیر شدند دست خود را بجای ترنج می بریدند و از نظاره جمال یوسف علیه السلام جز الم درد ندانستند و هیبت کفت ایرا
چهل زن بمردند و بعضی ایشان دست جدا کردند و چون با خود آمدند دستهای خود بریده دیدند و از سر تعجب کفتند
حاش لله ای که ازوی نفی بشریت کردند و کفتند این آدمی نیست که آدمی برین جمال و صورت نباشد این نیست مکر
فرشته بزرکوار و کفتند معنی حاش لله یعنی ما او را ازین کار که بر وی تهمت میکنند دور می بینیم و بر کناه می بینیم از آنچه
در وی دیدیم آن سیمای خیر و علامت رشد و عفت و صلاح و خوانده اند بشری یعنی چنین شخصی خریده نباشد و بنده نکوا بند
بودن قالت فذلکن الذی لمتننی فیه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم یفعل ما آمره لیسجنن ولیکونا من
الصاغرین قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه والا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن واکن من الجاهلین
فاستجاب له ربه فصرف عنه کیدهن انه هو السمیع العلیم ثم بدا لهم من بعد ما راوا الآیات لیسجننه حتی حین ۰ زلیخا کفت
آن زنان ملامت کننده را که یوسف را ندیده بودند و زبان ملامت دراز کرده بودند چون او را بدیدند روی بملامت خود
آوردند و بدانستند که ایشان بملامت اولیترند و زلیخا دست یافت و عذرش روشن شد کفت این آن شخص است که شما در حق
وی مرا ملامت میکردید انکه بر خویشتن اقرار داد و کفت من او را ... مراوده کردم و مطالب از نفس وی و خویشتن نکاه داشت و امتناع
کرد عجب از مجره زلیخا میکویند فاستعصم مجره میکویند فاستعصی زنان یوسف را کفتند چرا فرمان وی نکنی کفت فرمان خدای را نکنم
و فرمان او کنم عند این حال زلیخا کفت اکر آنچه منش میفرمایم نکند بزندانش باز دارند و از جمله ذلیلان و خوار شود یوسف علیه السلام
روی از ایشان بکردانید با خدای تعالی مناجات کرد و کفت ای خداوند من زندان دوستر دارم از آنچه ایشان مرا بدان
میخوانند و این دلیل میکند بر آن که هر یکی از ایشان در وی طمع کرده اند و مراد یا حب احب ... اهل است یعنی زندان مرا آسان تر آید
و مقام در زندان مرا خوشتر آید از اجابت کردن ایشان و مراد دادن ایشان و الا تصرف عنی و اکر بنکردانی کید ایشانرا از من
بالطاف خود و مرا با خویشتن کذاری من میل کنم با ایشان و از جمله جاهلان باشم یعنی ممکن بود که اکر لطف نکنی ارتکاب این معصیت
کنم فاستجاب له ربه خدای تعالی دعای ویرا اجابت کرد و کید ایشان از وی صرف کرد و اکر خبا استی که مجبران کویند دعا را اجابت
بودی و نه کید مصروف بودی برای آنکه از معصیت بود و از عزم بر قبیح و جلوسه منها مجلس الخاین حاصل بود انه هو السمیع العلیم
بدرستی که او شنوا است اقوال ایشان و عالم باحوال ایشان ثم بدا لهم پس چنان ظاهر شد ایشانرا پس از آنکه آیات و دلالات

بدیدند و بدانستند که مجرم زلیخاست که یوسف را محبوس کند تا روزی چند مادی بدین کار جهد تا ابهام کنند مردمان

که گناه کار یوسف است و زلیخا بی گناه و آیات پیراهن دریده و گواهی گواه و اعتراف زلیخاست ودخل معه

السجن فتیان قال احدهما انی ارانی اعصر خمرا وقال الآخر انی ارانی احمل فوق راسی خبزا تاکل الطیر منه نبئنا بتاویله

انا نریک من المحسنین • چون این سخن بگفتند و یوسف را علیه السلام در زندان کردند سدی گفت سبب حبس یوسف آن بود

که زلیخا گفت شوهر خود را که این غلام کنعانی مرا رسوا کرد در میان مردمان یا مرا دستور باش تا بیرون روم و عذر خود ظاهر

گردانم یا او را محبوس کن تا نیز حدیث من نکند و نگوید که وی مرا با خود دعوت میکرد عزیز پیش ملک رفت و گفت مرا

غلامی است از وی گناهی در وجود آمده است بفرمای تا وی را بزندان برند ملک بفرمود تا یوسف را بزندان بردند و با او دو

جوان را بزندان بردند یکی خوان سالار بود و دیگر شرابدار و سبب آن بود که جماعتی را از اهل مصر و رعایا از ملک رنجه

بود ایشان هر دو را بفریفتند و مالهای بسیار دادند تا ملک را زهر دهند خوان سالار رمال بستد و زهر بستد و در

طعام کرد و ساقی بستد و پشیمان شد چون وقت طعام و شراب آمد خوان سالار گفت آن شراب مخور که زهر آلوده است

ملک گفت چنین است گفت دروغ میگوید ملک ساقی را گفت از شراب باز خور او شراب باز خورد و او را گزند نکرد که در وی زهر نبود

صاحب طعام را گفت این طعام بخور بخورد و بهیمه را بیاوردند و آن طعام باو دادند و در حال بمرد ملک بفرمود تا

هر دو را بزندان بردند یوسف علیه السلام در زندان تعبیر خواب کردی چه زندانیان از دل تنگی خوابهای آشفته

بسیار بینند چون زندانیان بامداد برخواستند که وی را تجربه کنند خوان سالار گفت که من در خواب دیدم که نان

بر سر داشتی و مرغان هوا نان از سر من میخوردندی و شرابدار گفت من در خواب دیدم که انگور می افشردم و بخدا دادند

کار میدادم این قول عبد الله مسعود است بعضی گفتند که ایشان این خواب دیده نداما هر یکی از ایشان خواب دیگر را بر خود

بسته چون یوسف علیه السلام گفت قضی الامر مجاهد گفت این دو غلام آمدند تا از وی خواب پرسیدند او را گفتند ای جوان

تو سخت نیکو روی و بخرد و خیر جوانی و ما ترا دوست میداریم او گفت بخدا بر شما که مرا دوست ندارید که هر کس مرا دوست

داشت من از محبت او بلا دیدم عمه من مرا دوست داشت و خواست تا مرا نزد خود باز گیرد کمری از ابراهیم میراث یافته

بود بمیان من بست و من چه کنم و لیکن چه بهتان آنکه مرا تهمت دزدی نهاد و تا بعلت آن مرا یکسال نزد خود باز گرفت

و شرع ایشان چنان بود که چون کسی از کسی چیزی بدزدیدی یکسال ویرا خدمت مسروق منه بایستی کرد و پدر مرا دوست

داشت در محنت بلا در افتادم تا مرا بچاه انداختند و ببندگی بفروختند و زلیخا دوست داشت مرا و محنت زندان

افکند زنهار مرا دوست مدارید گفتند ما ترا دوست داریم و با تو الفت می باشد و ما را آنکه همه روز بیامدی و حدیث

وی می شنیدی و بر وی آفرین آفرین میکردند تا شبی در خواب دیدند آنچه حکایت کرد از ایشان دیگر روز بیامدند و

پیش او بنشستند و گفتند ایها العالم ما دوش هر یکی خوابی دیده ایم ساقی گفت من در خواب دیدم که سه سپید نان بر سر نهاده

هم چراغ الوان طعامها بود و سباع الطیر و مرغان شکاری از سر من آن میخوردند ما را بتاویل این خواب خبر ده که ترا
از جمله محسنان می بینم و میدانیم که تاویل و تعبیر خواب نیکو میگوئی و باز ندانیان نیکوئی میکنی و یوسف علیه السلام همه روز
تعهد زندانیان و بیماران ازمعالجه کردی و جامه دریده ایشان بدوختی و ایشان از دلجوئی دادی و در خبرست که چون یوسف
علیه السلام در زندان شد اهل زندان را دل تنگ یافت ایشان را گفت خوش دل باشید و صبر کنید که خدای تعالی
شما را مزد دهد و فرج عاجل و ثواب آجل ایشان خوشدل و آسوده شدند و گفتند خدای بر تو رحمت کناد چه نیکو روی و نیکو
خوی و با سالیش جوانی ممن انت یا فتی ای جوان تو کیستی گفت انا یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله
بن ابرهیم خلیل الله عامل زندان گفت ای پیغمبرزاده والله که اگر من توانستمی ترا کردمی اکنون من در خدمت تو
و مراعات تو هیچ تقصیر نکنم قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي
إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ
لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۝ گفت نیاید بشما
طعامی که بروزی شما کنند و الا که من خبر دهم شما را بتاویل آن پیش از آنکه بشما آید از جمله آنست که خدای مرا آموخته است
گفته اند که یوسف این برای آن گفت که دانست که از آن خوابها که ایشان پرسیدند یکی بدست و از حق معبر
آنست که چون خوابی پرسند که آن بد باشد از آن عدول کنند و تعبیر آن نگویند برای آنکه از رسول علیه السلام روایت
کرده اند که گفت ان الرؤیا علی رجل طایر ما لم یعبر فاذا عبرت وقعت وان الرؤیا جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة
فلا تقصصها الا علی ذی رای گفت خواب بر پای مرغی پرنده باشد تا تعبیر نکرده باشند چون تعبیر بکنند بیفتد و خواب
جزوی است از چهل و شش جزو از پیغمبری خوابی که بینی جز با خداوند رای مگوی و برای آن اعراض از علم خود کرد
تا ابهام نیفکند که او تعبیر آن خوابها نمیداند گفت این بتعبیر ناگفتنیست و شما را نباید که این وهم آید که من تاویل این
خواب نمی دانم که هیچ طعام بشما نیارند در خواب و بیشتر مفسران برآنند که در بیداری الا که من شما را بدان خبر دهم بتاویل
آن ابن جریج گفت عادت آن ملک آن بود که چون از زندانیان کسی بخواستی ایشان را طعامی مخصوص فرستادی
تا بخوردی و آنکه دیرا بخوردی کشت ابو علی گفت سبب این گفتار آن بود تا نبوت خود و علم معجز و دلالت نبوت با ایشان بنماید
و تقریر معرفت خدای و توحید او کند الا تری الی قوله ذلکما مما علمنی ربی این از جمله است که خدای من بمن آموخته است و من
رها کردم و بگذاشته ام دین و طریقه قومی را که ایشان بخدای ایمان نیارند و بسرای باز پسین یعنی بقیامت کافرانند
آنگه کشف کرد مذهب خود کرد و گفت من پس روی میکنم دین و ملت پدران خود را که ابرهیم و اسحق و یعقوب اند ما نیست که
هیچ چیز را انباز و شریک خدای کنیم این طریقه و روش ما را از فضل خدایست بر ما و بر جمله مردمان و لیکن بیشترین ایشان شکر
این نعمت نمیکنند اما فضل خدای بر ما از آن جاست که ما را پیغمبر کرد و بر مردمان آنکه ما را با ایشان فرستاد تا ایشان را دعوة

کنیم با حق یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها
انتم وآباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ان الحکم الا لله امر الا تعبدوا الا ایاه ذلک الدین القیم ولکن اکثر
الناس لا یعلمون • یوسف علیه السلام با ایشان تقریر توحید کرد و گفت ای دو رفیق زندان خداوندان متفرق
بهتر باشد یا یک خدای قهر کننده و برای آن این سخن گفت که ایشان در زندان بتان مختلف می پرستیدند که در شکل و
صورت متفاوت بودند انگه تنبیه کرد بر فساد رای ایشان گفت شما می پرستید الا نامها را که شما نهاده اید و پدران شما یعنی
شما این بتان را که میخوانید و آله آنست که مستحق عبادت نشود تا قادر نباشد بران نتواند کرد و از وی صحیح نبود و تا حی نباشد
محالست که قادر باشد چون ایشان جماد اند نام آله بر ایشان جز نام بی معنی نباشد اگر گویند چگونه گفت که شما نام
می پرستید و ایشان مسمی می پرستیدند گوییم غرض الهیت است یعنی چیزی می پرستید که رواز الهیت و استحقاق عبادت جز نام
بی معنی نیست ما انزل الله بها من سلطان و این نامها که شما و پدران شما برین بتان نهاده اند نامهای است که خدای
بران حجتی نفرستاده است حکم نیست مگر خدای را خدای فرمود که نپرستید مگر او را پرستیدن او یا وی شریک نگفتن دین
و طریقی مستقیم است ولیکن بیشترین مردمان نمیدانند از آنجا که نظر نمیکنند • یا صاحبی السجن اما احدکما فیسقی ربه
خمرا واما الآخر فیصلب فتأکل الطیر من رأسه قضی الامر الذی فیه تستفتیان • وقال للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی
عند ربک فأنساه الشیطان ذکر ربه فلبث فی السجن بضع سنین • یوسف علیه السلام چون بدان سخن مشغول
گشت و از سر جواب ایشان درگذشت ایشان گفتند جواب سوال ما را و تعبیر خواب ما بگوی گفت توقف کنید چون الحاح کردند گفت
اما یکی از شما و آن ساقی ملک بود نام او مخلث گفت تاویل خواب او آنست که با سر کار خود رود و ملک را خمر دهد و آن سه خوشه انگور که
دیدی تاویلش آنست که سه روز در زندان بماند پس از آن او را بر دار کنند و مرغان مغز سر او بخورند ایشان چون این بشنیدند پشیمان
شدند گفتند ما خواب چنین ندیده ایم ما بازی میکردیم تا ترا بیازماییم یوسف گفت آن کار رفت و قضا کرده شد و حکم رانده آمد
چون سه روز بر آمد روز چهارم کماشتگان ملک آمدند و ایشان را از زندان بیرون بردند یوسف علیه السلام ساقی را گفت
که خواب نیکو دیده بود و دانسته که وی نجات یابد اذکرنی عند ربک نزدیک خواجه خود مرا یاد کن و حدیث من بگوی
و او را از حال من خبر ده و انکه مرا انصاف در خواست کند درین حال جبرئیل آمد و دست یوسف گرفت و او را با گوشه زندان برد و از
و بر زمین زد و زمین اول بشکافت گفت فرو نگر تا چه می بینی فرو نگریست سنگی دید عظیم گفت سنگی می بینم جبرئیل پر بران سنگ زد
بشکافت از میانه آن سنگ کرمی بیرون آمد برگی سبز در دهان گرفته گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که چه گمان
برده و پنداشتی که ترا فراموش کردم بغیر من که هفت سال آنجا بمانی یوسف گفت خدای از من راضی باشد گفت آری گفت
اگر این هفتست اگر هفتاد باشد هیچ باک ندارم و در خبرست که چون یوسف جبرئیل را دید در زندان گفت یا اخا المنذرین
مالی اریک من الخاطئین جبرئیل او را گفت یا طاهر الطاهرین یقرأ علیک السلام رب العالمین و یقول ما استجبت منی اذا سمعت

ربّ الادمیین فوعزتی و جلالی لالبثنک فی السجن بضع سنین فانسته شیطان بس ان زیاد با زبرد و فراموش کرد ابند
تا ابی برا که پیش ملک ذکر یوسف کند و حال او ویرا یاد دهد پس بماند یوسف در زندان مقدار هفت سال کلبی گفت
پنج سال بود تا محبوس بود پس از ان هفت سال دیگر بماند وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ
وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ • قَالُوا أَضْغَاثُ
أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ •
چون مدة محنت یوسف بسر آمد حق سبحانه و تعالی سبب ساخت ملک در خواب دید که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را بخوردند
و هفت خوشه سبز دید که هفت خوشه خشک گرد آن در آمد و انرا ابست کرد ملک از خواب درآمد بترسید و مدعوکس و سحره فرعون
و کهنه را حاضر کرداند و گفت انی اری من هفت گاو و دیدم فربه در خواب که ایشانرا هفت گاو لاغر میخوردند و هفت خوشه
سبز دیدم و هفت دیگر خشک یا ایها الملا ای جماعت معروفان مرا فتوی دهید در خواب من اگر شما تعبیر خواب میکنید
ایشان گفتند این خواب که تو دیدی خوابهای شوریده است و ما تاویل خوابهای شوریده ندانیم در این حال ساقی را بیاد آمد
که در زندان مردی هست که او علم تعبیر نیک داند و ذلک قوله و قال الذی نجا منهما گفت آنکس که نجات یافت ازان دو
جوان و حال آن بود که ویرا باید آمد بعد از مدتی دراز که من شما را خبر دهم بتعبیر و تاویل این خواب مرا بفرستید نزدیک
انکس که من میدانم که علم تعبیر خواب نزدیک وی است يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ
سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ • قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ
دَأَبًا فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ
إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ • ویرا بفرستادند چون بزندان رسید
و یوسف را دید گفت ای یوسف ای مرد راست گوی و در آنچه گوی ثم یاتی من بعد ذلک سبع شداد یاکلن ما قدمتم لهن الا
قلیلا مما تحصنون از تعبیر خواب افتنا ما را فتوی ده در هفت گاو فربه که ایشانرا میخوردند هفت گاو لاغر و در هفت خوشه سبز
و هفت دیگر خشک تا من باز گردم و نزدیک آن مردم روم و ایشانرا خبر دهم تا بدانند یوسف علیه السلام تعبیر این خواب آنست
و تدبیر این کار که درین هفت سال تخمی که کارید آنچه حاصل آید و بر روید در خوشه رها کنید تا بماند مگر اندکی که برای قوت
بکار آید انگه از پس آن هفت سال قحط سخت که هر چه درین هفت سال نهاده باشید همه خرج شود و خورده آید مگر اندکی
که نگاه دارید انرا انگه از پس آن سال آید که در و باران بادیده شود مردم را و فریاد ایشان رسند و در و عصر کنند و انگور
افشرند برای آن فرمود که در خوشه رها کنید تا سبته در نیفتد و شده در وصف سال کنایتست از قحط و معنی یاکلن یعنی
بخورند این سالها و سست کنند آنچه نهاده باشند در سالها پیشین و مراد بعصر هر چیزی است که از و شراب گیرند
چون انگور و سیب و غیر آن و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد بعصر حلب ست یعنی شیر بسیار دوشند ها و قال الملک •

ملک جامهای پادشاهانه پوشیده و تاج مصر با نواع جواهر بر سر نهاده و طوق زرین در گردن کرده بعضی حکما گفتند که برای
آن بازنشناختند که معصیت کرده بودند و معصیت دیدهٔ فکرت را تاریک گرداند یوسف با ایشان سخن گفت ایشان
بزبان عبرانی سخن گفتند گفت شما چه مردمانید گفتند جماعتی شبانانیم ولایت ما را قحطی رسیده آمدیم تا ما را طعامی فروشی
یوسف علیه السلام گفت مبادا که شما جاسوس باشید آمده اید تا ملک من و راهها و دربندها نشان کنید گفتند لا والله ما
جاسوس نیستیم ما برادران یکدیگرایم ما را پدری پیر است پیغمبر نیست از پیغمبران خدای که وی را یعقوب گویند گفت شما چند برادر
بودید گفتند دوازده گفت اکنون چند مانده اید گفتند یازده گفت آن یکی کجا شد گفتند روزی با ما به بیابان آمد آنجا
هلاک شد گفت آن دیگر کجاست گفتند پدر ما آن برادر از همه دوستر داشتی چون او غایب شد این برادر بیاد کار او از
چشم فرو نگذارد یوسف گفت کیست برای شما گواهی بدهد که چنین که شما میگوئید راست است گفتند ایها الملک ما درین شهر
غریبیم و کس ما را نشناسد یوسف گفت من آنگاه دانم که شما با ما راست گوئید که آن برادر را بیارید گفتند که ازین نوبت او را
با خود بیاریم اینست که خدای تعالی باز گفت و لما جهزهم چون ساز ایشان راست کرد و طعام ایشان بداد ایشان را گفت
برادری که از پدر شماست بنزدیک من آورید تا من شما را نیکو دارم و دیگر طعام تمام بدهم نمی بینید که من کیل تمام میدهم و من
بهترین فرود آرندگان و مهمان دارندگانم پس اگر او را بیارید شما را بنزدیک من کیل نیست و طعام دادن پیش نزدیک من
میایید و گرد من مگردید قالوا سنراود عنه اباه وانا لفاعلون • وقال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم لعلهم
یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلهم یرجعون • فلما رجعوا الی ابیهم قالوا یا ابانا منع منا الکیل فارسل معنا اخانا
نکتل وانا له لحافظون • قال هل آمنکم علیه الا کما امنتکم علی اخیه من قبل فالله خیر حافظا وهو ارحم
ایشان یعنی برادران یوسف جواب دادند و گفتند ما بکوشیم و چاره بسازیم تا او را از پدر وی بخواهیم و آنچه توانیم در سعی
بجای آوریم و بکنیم یوسف علیه السلام غلامان خود را گفت که آن چیزی که ایشان آورده اند در میان بار ایشان کنید
تا چون بخانه شوند متاع خود بشناسند ایشان را بیا آمدن داعی قوی تر باشد که دانند که طعام رایگان داده اند
ایشان را و نیز برای آنکه نباید که بعلت آنکه چیزی ندارند باز نیایند و گفته اند برای آنکه دانست که یعقوب آن بضاعت را
باز پس فرستد و ایشان را باید آوردن لعلهم یعرفونها گفت بضاعت در میان بار ایشان کنید تا باشد که ایشان
بشناسند آنرا چون باز گردند و با خانه خود روند باشد ایشان بسبب این باز گردند ایشان چون باز گشتند و نزدیک
پدر خود رفتند پدر ایشان را بپرسید و گفت چون بودید و احوال شما چگونه بود گفتند ای پدر ما از نزدیک مردی می آئیم
که فضل و کرم او را وصف نتوان کرد با ما آن انعام کرد که اگر یکی بودی از فرزندان یعقوب همانا که بیش از آن نکردی
یعقوب گفت برادران تان شمعون کجاست گفتند او را ملک مصر بگرو دارد تا ما باز پس شویم و ابن یامین را این نوبت
با خود بریم گفت چه او دانست که شما را برادری دیگر هست گفتند ما گفتیم گفت چرا گفتند گفت برای آنکه ما را بجاسوسی

متهم کردند چون ما شرح حال خود بگفتیم و او می پرسید تا چه حدیث برادر کردیم گفت اگر راست میگوئید درین نوبت
دیگر او را با خود بیارید آنگه گفتند که ای پدر برادر ما را بفرست که ما را کیل منع کردند و کم دادند تا این کرت کیل تمام
بیاریم و از هیچ چیز اندیشه مکن و مترس که او را نگاه دارنده باشیم یعقوب علیه السلام گفت ای ایمن باشم از شما بر وی
چنانکه ایمن بوده ام از شما بر یوسف پس خدای بهترین حافظی و نیکوترین نگاه بانی است او بخشاینده ترین بخشایندگان است
یعنی او را بخدای سپردم حق تعالی گفت یوسف را برادران بسری ضایع کردند و ابن یامین را بمن سپری و من چه دانم
که آنچه بمن سپارند ضایع نشود ۞ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا
رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ۝ قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ
مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ۝ چون متاع و بار خود
بگشادند بضاعت خود را دیدند هیچ نکه در میان بار بود که با ایشان رد کرده است و این برای آن گفتند تا دل پدر نرم گردانند
بر آنکه ابن یامین را با ایشان بفرستد ما نبغی چه چیز جوییم یعنی چیزی دیگر نماند که کار ما بر آن موقوف باشد و ما از تو چیزی دیگر
نمیخواهیم چه ما را برای این نوبت این که داریم کفایت است یعنی این بضاعت که ما بار کرده اندیم و برای خود طعام آریم
و برادر خود را ابن یامین داریم و کیل وا بیفزائیم بنصیب او که این کیل اندک است یعقوب گفت هرگز نفرستم وی را با شما تا
آنکه مرا وثیقتی بند امید از عهد پیمان و سوگند که او را بنزدیک من آرید مگر که واقع افتد که همه را شامل باشد و حیله در آن
گرفتار شوید چون ایشان وی را عهد و پیمان بدادند و با وی عهد خدای کردند که او را رها نکنند و ضایع نگذارند دگرباره
یعقوب بر آن خدای را گواه گرفت و خدای بر آنچه ما میگوئیم گواه و حافظ است ابن عباس گفت این سوگند که بر سری
ایشان نزاد او آن بود که گفت بگوئید بحق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس گفت این سوگند ایشان بحق محمد سوگند
خوردند که خیانت نکنند ۞ وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ
شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ۝ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي
عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝
چون خواستند که بیرون آیند یعقوب ایشان را وصایت کرد و گفت ای پسران من چون بمصر رسید همه یکبار جمع بیک دروازه
در مروید و از درهای پراکنده در روید گفته اند برای آن گفت که ایشان یازده برادر بودند نیکو روی تمام بالا چشم بر
ایشان نرسد آنگه گفت نه آنکه اگر خدای خواهد که شما را چیزی رسد نه این که من گفتم شما را سود دارد از دعا کند حکم نیست
جز خدای را من بر او توکل کردم و بر وی باید که توکل کنند کان توکل کنند ایشان چون بمصر رسیدند و مصر را چهار دروازه بود
هر چهار گروه از دروازه در شدند چنانکه یعقوب فرموده بود ما کان یعنی نبود آن رفتن ایشان از چهار دروازه که سوگند از ایشان
و باز دارد از خدای من شیء از هیچ چیز مگر حاجتی که در دل یعقوب بود که آن حاجت روا شود و آن شفقت پدرانه بود.

بر فرزندان واندیشه او از چیستم بدانکه یعقوب را وصف کرده بعلم وگفته ما و عالم بود بر آنچه ما او را تعلیم کردیم و آموختیم وگفتند
که او عامل بود یعنی بر علم کار کردی ولیکن بیشترین مردمان ندانند این حال ﴿وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ
قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ • فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ
أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ • قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ • قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ
وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾ • چون فرزندان یعقوب بمصر رسیدند و نزدیک یوسف شدند گفتند یا ایها العزیز چنانکه فرمودی بکردیم و آن
برادر را که خواستی آوردیم گفت نیکو کردید بفرمود تا ایشان را جای فرود آوردند و مهمان داری فرمود و بفرمود تا برای هر دو
برادری خوانی آوردند و در پیش ایشان بنهادند ابن یامین تنها ماند گفت اگر برادرم یوسف بر جای بودی با من نشستی و من
تنها نبودمی این میگفت و میگریست یوسف علیه السلام گفت خواهی تا من برادر تو باشم گفت پادشاهی و عزیز مصر
ولیکن مرا بجای او کس نباشد گفت برخیز پیش من آی تا تو تنها نباشی او را با سریر برد و با خود بنشاند چون شب در آمد
طعام بنهادند همچنین کردند چون وقت خفتن بود برای هر دو برادری بستری بگستردند ابن یامین بماند گفت تو بجامه من در آی
او را با خود بخوابانید بر دیگر روز گفت ای فرزندان یعقوب من شما را جفت می بینم و همه را با یکدیگر الف می بینم جز
این مرد که تنهاست من او را با خود گرفتم تا پیش من باشد و ایشان را جای معین کرد و او را فرود آورد و ابن یامین را با خود
گرفت و جای داد چون بخلوت بنشستند گفت نام تو چیست گفت ابن یامین گفت ابن یامین چه باشد گفت ابن المثکل
بس مصیبت رسیده گفت پدر ترا چنین نام نهاده گفت مادرم با جوار حق رفت گفت مادرت که بود گفت راحیل بنت
لیان گفت هیچ فرزندی داری گفت دو پسر دارم از ایشان یکی را [illegible] نام گفت این چه معنی دارد چرا او را این نام نهادی
گفت برای آنکه مرا برادری بود یوسف نام او ناپدید شد تا پدید آشنی که او را زمین فرو برد و یکی را حیم گفت این چه معنی دارد
چرا او را این نام نهادی گفت برای آنکه گمان ما آنست که او زنده است اگر وی را ببینم خرمی من آنکه تمام شود یوسف
گفت خواهی تا من برادر تو باشم بدل برادرت گفت ای عزیز چون تو برادر کرا باشد ولیکن اگر تو برادر من باشی ترا
یعقوب و راحیل نزاده اند یوسف چون این بشنید بگریست و برقع از روی دور کرد و گفت انی انا اخوک من برادر توام
تو با ایشان هیچ مگوی و پوشیده دار هیچ اندوهگین مشو و باک مدار با آنچه ایشان کردند با تو و برادرت اینکه بفرمود
تا ساز ایشان بکردند و بر کشان بساختند و برای هر برادری اشتروار گندم بفرمود آنکه بفرمود تا سقایت در رحل ابن
یامین نهادند سقایه گفت ابن یامین از این حال خبری نداشت کعب گفت که بعلم و آگاهی وی بود و آن چنان بود که
چون یوسف علیه السلام ابن یامین را گفت انی اخوک من برادر توام ابن یامین سخت خوش دل شد و خدای را شکر کرد
یوسف را گفت من بهیچ وجه از تو مفارقت نکنم گفت پس چگونه باشد احوال پدر که او را تسلی باشد از من بیدار گو گفت
فرج او نیز نزدیک است گفت این میسر نشود الا بتهمتی که آن بر تو نیکو باشد و آن دزدی باشد گفت همه را بجان تحمل کنم تا از

از توجد انکردم کو نشود که چکونه بود باشد که او غم پید بیفزاید با آن که داند که تسلی پدر از این یامین است او را باز کرد تا
پدر رنجور شود کویند که یوسف علیه السلام این بفرمان خدای کرد و از خویشتن نکرد و خدای تعالی خواست تا محبت
یعقوب بنهایت رسد تا وا به رسد چنانکه شاعر کفت ~ اذا الی ونات بلغن المدی ٭ وکادت تطهن بذوب المهج ٭ وحلا
لیلا و قل التوا فعند المنتهی یکون الفرج کفته اند که سقایت کاسی بود زرین جوهری کرانمایه در میان او ملک با آن آب خوردی
چون طعام عزیز شد برای عزت طعام و حرمت او با سقایت می پیمودند چون این سقایت را در بار رحل و بنکاه ابن یامین پنهان
کردند منادی ندا کرد در میان ایشان که ای کاروان شما دزدانید که یوسف را از پدر بدزدیدید و کفته اند که مراد استفهام است
و کفتند ایشان چون این سخن شنیدند کفتند و حال آن بود که روی با ایشان آورده بودند که شما چه کم کرده اید و چه میجوئید
کفتند ما صواع ملک نمی یابیم بیارد ما یک اشتر وار کندم بوی دهیم و من پایندان آنم و این کوینده مهتر کیالان بود قَالُوا تَا
للهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ • قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ • قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ
جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ • فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ
لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ کفتند بخدای شما دانید که
نیامده ایم تا در زمین فساد کنیم یعنی راه نزدیم و ما هرکز دزد نبوده ایم کفتند بخدای اکر شما دروغ کوینده باداشت این چه باشد
اکر این درست شود و سقایه شما کرفته باشد حکم این چکونه بود ایشان کفتند جزای این آنست که آنکس را که این کرده باشد و
سقایت را در رحل وی دریابند وی را بندکی کیرند ما همچنین جزا دهیم ظالمانرا یعنی دزدانرا که نمود تا بارهای ایشان بجستند
و ابتدا ببارهای برادران وی کرد پیش از بار ابن یامین برادرش انکه چون بوعای وی رسید از وعای وی بیرون آورد
آن سقایه کذلک کدنا ما همچنین کید کردیم و تدبیر ساختیم برای یوسف ابن عباس کفت صنعنا ربیع کفت الهمنا و این دلیل میکند
که آن یامین بامر خدای بود ما کان لیاخذ نبود که فرا کیرد یوسف برادر خود را بر عادة و دین ملک آن بود که دزد را زندان
آمد بستاند الا ان یشاء الله یعنی نبود که فرا کیرد برادر را مکر بمشیت خدای و اراده وی اعلام و هدایة وی ابن عباس کفت
عادة ملک آن بود که دزد را تازیانه بزدی و دو ضعف آنچه برده بودی غرامت ... و کفتند که عادة آن بود که دزد را بکشتندی
و چشمها بمسمار بدوختی پس کید خدای آن بود که بر زبان برادران برود که ... نزدیک ما آن باشد که او را به بندکی
متاع دهند و مراد یوسف این بود نرفع درجات من نشاء ما رفیع کردانیم و بلند درجهای و پایهای آنکس که خواهیم و از بالای
هر عالمی عالمی دیکر هست که از و عالمتر هست در خبر است که چون برادران یوسف علیه السلام در مصر آمدند دهانهای چهارپایان
به بستند تا زرع کسی نخورد و چون حدیث صاع رفت ما کی روا میداریم این که میکویند ٥ قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ
لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ • قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ
أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ • قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا

ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ۔ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۔ چون مرد باز آمد و ملک را خبر داد آنچه یوسف علیه السلام گفته بود گفت این
به پیغام راست نیاید او را پیش من آرید چون رسول پیش یوسف رفت و گفت ملک ترا میخواهد باجابت کن تا تعبیر این خواب
چنانکه با من گفتی با او بگوی یوسف علیه السلام گفت باز گرد پیش سید خود و بگوی تا آن زنان را حاضر کند و بپرسد
از ایشان تا چه بود ایشان را که دستها خود می بریدند و این برای آن کرد تا ملک را و عزیز را معلوم گردد که او بی گناه
بوده است و بی جرمی وی را حبس کرده بودند ابن عباس گفت اگر یوسف علیه السلام بیرون آمدی و استکشاف نکردی ملک
نکردی ملک هر وقت که او را بدیدی با خویشتن گفتی این آن مرد است که با زن عزیز خیانت رسول برگشت و باز پیش
ملک شد و گفت یوسف میگوید من بیرون نیایم تا ترا معلوم نشود که مرا بظلم و بی گناه باز داشته اند بفرمای تا آن زنان را
بیارند و بپرسید از ایشان تا چرا دست ببریدند ملک فرستاد و ایشان را بخواند و گفت ما خطبکن حال شما و کار شما
چیست و چگونه بود که او را شما را مطالبه کرد از نفس شما یا خود شما وی را مطالبه کردید از نفس وی ایشان گفتند
حاش لله ما بر وی هیچ بدی و خیانت ندیدیم از وی جز خیر و صلاح ندانیم نزدیک آن حال زلیخا مقر آمد و گفت اکنون
حق ظاهر گشت و حقیقت پیدا شد من او را بخود خواندم و او از جمله صادقان و راست گویان است جرم وی را نبود مرا بود
ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ۔ وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي
إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ۔ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ۔ این استکشاف
برای آن کردم تا عزیز بداند که من در غیبت با وی خیانت نکردم در حق زلیخا و خدای تعالی خیانت کنندگان را
هدایت نکند که خیانت ایشان بر کار شود و پوشیده ماند آنگه یوسف علیه السلام بر سبیل خشوع و کسر نفسی خود گفت من نفس خود
را مبرا نمیکنم که نفس مردمان را به بدی فرماینده است و بعضی مفسران گفتند که این سخن زلیخاست تا یوسف بداند که من در
غیبت او با او خیانت نکردم و چون مرا برسید بدان از حدیث وی راست بگفتم و خدای هدایت نکند خائنان را و من برای این
خیانت نکردم با یوسف و خویشتن را مبرا نکنم از بدی تا دیگران متهم نشوند بدرستی که نفس سخت فرماینده است به بدی
و همه را به بدی باشد مگر آن را که خدای من نگاه دارد و رحمت کند و خدای تعالی آمرزنده مهربانست چون ملک
تجسس و تفحص کرد و برائت ساحت وی وی را معلوم شد گفت وی را پیش من آورید تا وی را خاص و خالص گردانم برای خود
رسول پیش یوسف آمد تا وی را از زندان بیرون برد در خبر است که چون یوسف خواست که از زندان بیرون شود
اهل زندان بر مفارقت وی جزع کردند و بگریستند گفتند ما را بوجود تو اینجا راحت و آسایش بود اکنون کجا می
بروی ما چه کنیم و با که انس گیریم یوسف علیه السلام ایشان را دعا کرد و گفت اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار ولا تعم علیهم الاخبار

بار خدایا دلهای و اقلیان و نیکان بر ایشان مشفق گردان و خیر ایشان پوشیده مگردان چون بیرون آمد بر
گور زندان بنوشت هذا قبر الاحیاء و بیت الاحزان و تجربة للاصدق و شماتة الاعداء این گور زندگان است
و خانه اندوهان است و تجربه دوستان است و شماتت دشمنان است انکه بگرمابه شد و خویشتن را پاکیزه بشست و خلعت
ملک در پوشید چون در سرای ملک رسید بایستاد و گفت حسبی ربی من دنیای و آخرتی من خلقه عز جاره و جل ثناؤه
و لا اله غیره چون در پیش ملک رفت اللهم انی اسالک بخیرک و اعوذ بک من شره و شر غیره چون چشمش بر ملک افتاد
سلام کرد و او را تحیة گفت بزبان عرب ملک گفت این چه زبان است گفت زبان اسمعیل است آنکه درمیان زبان
بگردانید و او را بالعبرانی دعا کرد ملک گفت این چه زبانست گفت زبان پدران منست وهب گفت هفتاد زبان
دانست بهر زبان که با یوسف سخن گفت جواب داد بدان لغت ملک بتعجب فروماند و یوسف علیه السلام آن روز سی ساله بود
ملک در جمال او می نگرید و حداثت سن و غزارت علم او با ندیمان چیزی گفت این آنست که تاویل خواب من کرد و کسی دیگر
ندانست که تاویل خواب از زبان تو بشنوم یوسف علیه السلام گفت اول خواب تو بتفصیل بگویم که چه دیدی و چگونه دیدی
گفت روا باشد گفت ای ملک تو هفت گاو دیدی فربه نیکو سپید و روشن روی که رود نیل بشکافت و از انجا بر آمدند
پستانهای پر از شیر تو در ایشان می نگریدی و از حسن ایشان تعجب میکردی چون نگاه کردی آب نیل بزمین فرو شد
و زمین پدید آمد و از میان لوش هفت گاو لاغر بر آمدند خاک رنگ شکمها با پشت شده بی پستان و بی شیر و دندان
و پنجه داشتند چون دست و پنجه سگان و خرطومها داشتند چون خرطومهای سباع آن گاوان دیگر را بجنبیدند و
بدریدند و میخوردند و استخوانهای ایشان بشکستند و مغز استخوانهای ایشان بمکیدند و تو در آن می نگریدی و متعجب
می بودی پس هفت خوشه گندم از زمین بر آمد سبز و هفت دیگر سیاه و خشک در یکجای یکجا و تو تعجب با خود میگفتی این
خوشهای گندم عجب است در یکجای آرسته هفت سبز و سیراب و هفت خشک و سیاه درین میانه بادی بر آمد و آن خوشهای
سیاه خشک را بران خوشهای سبز تر زد و آتش دران زد و آنرا بسوخت این آخر خواب تو است انکه از خواب در آمدی
ترسیدی ملک از آن تعجب فروماند و گفت این گفت تو عجب تر از خواب منست تا پنداری که این خواب تو دیده بخدای که
هیچ خلل نکردی و خطا نگفتی اکنون ای صدیق روزگار چه رای است ترا درین خواب که من دیده ام گفت مصلحت
در آنست که بفرمای تا گندم و جو بسیار چندانکه بدست آید بیارند و بکارند و هر چه ترا در خزینه است همه خرج
در تخم و عمارت زمین کن چه اضعاف باز یابی و چون بر آید و برسد بفرمای بدروند و در خوشه رها کنند تا
زیان نیابد و خوشه با ورزه بیاید و دانه او قوت آدمیان باشد و کاه او علف چهارپایان و ازین طعام
که حاصل آید خمسی بردار برای قوت سال و باقی در انبارها نه و درین هفت سال چنین کن چون این سالها برود
هفت سال آید سالها قحط و آن قحط باطراف عالم برسد از اقصای جهان بیایند و از تو طعام خواهند و بخرند و

آنچه درین سالها نهاده باشی بحکم و مراد خود بفروشی ازین خزینها و نهی و گنجهای که کس ندیده باشد و نشنیده ملک گفت
باین کار که قیام کند و این کار تواند کرد درین حال یوسف گفت اجعلنی علی خزاین الارض انی حفیظ علیم امی حاسب
کاتب من نویسنده و محاسبم بکتاب و حساب نگاه دارم عبدالله عباس گفت که رسول خدا گفت رحم الله اخی یوسف اگر نگفتی
که مرا بعامل خزاین کن در حال بوی دادی یوسف علیه السلام یکسال پیش وی می بود و با وی مجالست میکرد و او از علم
و ادب وی متعجب می بود یک روز یوسف را گفت مرا می باید که بهر نوعی با تو اختلاط کنم جز آنست که مرا استنکاف می آید از آن
که با تو طعام خورم یوسف گفت من اولیترم که استنکاف کنم که من پسر یعقوبم اسرائیل الله پسر اسحق ذبیح الله پسر ابراهیم خلیل الله
گفت راست گفتی و از آن پس با وی مواکلت و مشاربت کرد چون یکسال برآمد ملک یوسف را بخواند و تاج بر سر او
نهاد و شمشیر خاص خود حمایل وی کرد و او را بر تختی نشاند از زر مرصع بدر و یاقوت و کله از استبرق بر بالای آن زری و ورا
او سی گز و پهنای او ده گز و سی بستر برو افکنده بود و سشت مقرمه و او را بران سریر نشاند و ملوک و امرا در فرمان وی کرد و
ملک در خانه بنشست و پادشاهی بدست یوسف داد و کار مصر با وی گذاشت و قطفیر را از آن عمل معزول کرد و عمل او نیز بیوسف داد
ملک زلیخا را بیوسف داد چون یوسف نزدیک زلیخا شد او را گفت این بهتر است یا آنچه تو مرا استدعا میکردی زلیخا گفت
ای صدیق تو مرا بران ملامت مکن که من زنی بودم جوان در نعمت با جمال و مال و شوهر مرا شهوت بزنان نبود و پیرامن
نگشتی و تو نیکوترین اهل روزگار بودی من از محبت تو مبتلا شدم بامری که مانند این کس را نبود چون یوسف دست
بوی یازید یوسف را از وی دو فرزند آمد یکی افرایم و دیگر میشا و ملک مصر بر یوسف راست شد و در میان رعیت عدل
آشکارا کرد اینست قصه آیه قال الملک ائتونی به ملک گفت این مرد را که علمی چنین داند و بر ایمن آرید تا من او را بخاصه
و خالصه خود کنم که او سزای آنست که او را وزارت دهم چه جای آنست که او را در زندان بازند ایشان عمر گذارد چون او
بیامد و ملک با وی سخن گفت و او را در سخن بیازمود بدانست که بیش از آنست که گفته اند گفت ویرا که تو امروز نزدیک
ما با مکانت و منزلتی و امانتی قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ۝ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ
يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا
يَتَّقُونَ ۝ یوسف علیه السلام چون از ملک ولایت طلب کرد و گفت اجعلنی علی خزاین الارض اگر گویند که شاید که وی از قبل
ظالم داز دست وی ولایت خواهد گویم بصورت ملک مصر را بود و بحقیقت یوسف را جز که ممکن نبود او که خواست حق خود خواست
و آنرا که حق بود روا نبود که ویرا که بهر وجه که تواند توصل سازد و او از پادشاه آن خواست که قوام ملک بوی و آن خزانه است
گفت بر سر خزانه زمین موکل کن و کار خزانه با من گذار که من نگاه دارم و ضایع نگذارم که عالم الوجوه دخل و خرج آن بعلم
حاصل و بحفیظ ضایع نگذارم آنگه حق سبحانه و تعالی گفت که ما چنانکه یوسف را تمکین دادیم از الجمله که ذکر کرده شد تمکین دادیم
ویرا در زمین تا جای که بر دارد از زمین آن جای که خواهد ما رحمت خود برسانیم آنرا که خواهیم و مزد نیکوکاران ضایع نگردانیم

وبهر آینه مزد آخرت که ثواب است بهتر از ملک مصر است که بیوسف دادیم کسانی را که ایمان آوردند و از معاصی و گناه اجتناب
نمودند و جاء اخوة یوسف فدخلوا علیه فعرفهم وهم له منکرون ولما جهزهم بجهازهم قال ائتونی باخ لکم من ابیکم الا
ترون انی اوفی الکیل وانا خیر المنزلین فان لم تاتونی به فلا کیل لکم عندی ولا تقربون ○ چون یوسف علیه السلام
متمکن گشت و بر سبیل نیابت بر سریر ملک بنشست و تدبیر و ترتیب ملک و سیاست میکرد تا سالها خصب و سال جدب و قحط
آغاز گردید شبی از شبها بفرمود تا برای ملک در میانه شب طعام ساختند طباخان گفتند ملک عادت ندارد که درین وقت
طعام خورد گفت یوسف علیه السلام که شما ندانید طعام بسازید نیم شب ملک از خواب در آمد و گفت طعامی بیارید هر چه
باشد که مرا گرسنگی غالب شد و میگفت الجوع الجوع یوسف علیه السلام بفرمود تا طعامها ساخته بودند بیاوردند گفت این
طعام کی ساختند گفتند درین شب گفت چه دانستند که مرا طعام خواهد بایست گفتند ما را یوسف فرمود او را گفت تو چه دانستی
گفت من دانستم که امشب اول سالهای قحط است و از اسباب قحط یکی آن بود که خدای تعالی شهوت طعام بیشتر افزاید من
دانستم که ترا بر خلاف عادت در میان شب طعام باید بفرمود تا بساختند ملک متعجب فرو ماند از علم او در هر کاری چون سال قحط
در آمد بارانی نیامد و ملک نباتی نرست مردم دران سال هر چه داشتند بخوردند و انانکه نداشتند می آمدند و از یوسف
علیه السلام می خریدند بزر و سیم بفروخت بنرخی که مقرر بود و سال دوم بحلی و جواهر و سال سیوم بچهارپای و اسب و اشتر
و گاو و گوسفند و سال چهارم به بنده و پرستار و سال پنجم بضیاع و عقار و سال ششم هیچ چیز نداشتند فرزندان
بیاوردند بفروختند و طعام بستدند و سال هفتم خود را بیوسف فروختند و همه مردان و زنان بنده او شدند یوسف را
ملکی حاصل شد که کس را نبود و خزانه بنهاد که کس چنان ندیده ملک را گفت چگونه دیدی صنع خدای و نعمت وی ملک گفت
را ما تبع رای تست فرخبر است که یوسف علیه السلام درین سالها طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش نکند و فرمود
تا ملک را نماز پیشین تا نماز پیشین دیگر طعام دادندی ملک گفت من گرسنه باشم چرا بر عادة دو بار طعام نمی فرمائی مرا گفت
تا تو نیز طعم گرسنگی بیابی درویشان را فراموش نکنی گفت نیکو رای دیده از انگاه باز عادة شده است که ملوک هر روز
یکبار خوان نهند و چون قحط عام شد و زمین کنعان رسید یعقوب را و فرزندانش را رنجی عظیم رسید چون شنیدند که
در همه ولایت طعامی جای نمیتوان یافت مگر نزدیک عزیز مصر پسران را گفت لابد است از انکه شما را بمصر می باید رفت و لختی
بردن و پاره طعام آوردن ایشان را گسیل کرد و ابن یامین را به نزدیک خود باز گرفت که او غم یوسف با او گذارند و
دران وقت ایشان بفلسطین بودند بشام و بروی بود چهارپای داشتند و یوسف علیه السلام منتظر می بود مقدم
ایشان را ایشان چیزی که آلت شبانان بود بساختند از پیلو و ترف و گلیمی چند و پاره پشم رنگ کرده برگرفتند
و روی بمصر نهادند تا برسیدند چنانکه گفت وجاء اخوة یوسف و آمدند برادران یوسف و در پیش او شدند ایشان را
بشناخت و ایشان وی را باز نشناختند و نیز برای انکه وی را کودکی رها کرده بودند چون بدیدندش و برا بادشاهی دیدند و بر

اللطائف چون این شخص گفت هر کس این صاع را باز آرد من وی را بار شتری وازی کنم جمله ایشان گفتند معاذ الله
که ما دزدی کنیم و روا داریم و اینک بارهای ما پیش تو است بجوی مردمانید او وعای ایشان کرد و هر گاه که باری بجستی و
نیافتی استغفار کردی تا همه بجست و چیزی نیافت چون بیار ابن یامین رسید رها کرد و گفت بهر حال که اینجا نیستند که
او ازین معنی دور تر است گفتند ما رها نکنیم و ببین تا ترا براه ساخت ما معلوم شود چون بار او بگشادند در بار او بود ایشان
خجل شدند و روی در روی نهادند و گفتند یا ابن یامین این چیست که تو کردی روی ما سیاه کردی و تهمت بر ما نشستی این
چه محنت است که ما را از پسران راحیل می باید کشید این صاع کی برگرفتی ابن یامین گفت لا بل بلاهای شما همه پسران راحیل را می باشد
برادری را از آن من ببردید و در بیابان هلاک کردید و اکنون میخواهید تا مرا تهمت دزدی نهید گفتند این صاع در بار
تو چه میکند گفت این صاع در بار من هم آنکس نهاد که درم و بضاعت شما در بار شما نهاد و شما از آن بی خبر انکه ایشان روی
بیوسف آوردند و گفتند ان یسرق اگر ابن یامین دزدی کرد او را برادری بود پیش ازین وی نیز دزدی کرد یعنی یوسف
خواستند وهب منبه گفت ویرا عادت بود که چون خوان بنهادی طعام برگرفتی و پنهان برای سایلان بنهادی
ضحاک و جماعتی دیگر گفتند اول محنت که یوسف را بود آن بود که مادرش فرمان یافت و او کوچک بود یعقوب او را
بخواهر خود دختر اسحق داد تا تربیت وی کند وی را بستد و میداشت و اسحق را کمری بود از میراث فرزندان مهین ابراهیم
داشتندی بحکم آنکه این خواهر مهترین فرزندان اسحق بود آن کمر وی را گرفت چون یوسف بزرگ شد یعقوب علیه السلام خواهر را گفت
یوسف را بمن ده گفت ندهم که من از وی شکیبم یعقوب الحاح کرد خواهرش گفت اگر لا بد است رها کن تا یک دو روز دیگر اینجا باشد
تا ویرا نیک ببینم ویرا رها کرد شبی که یوسف خفته بود آن کمر بر میان وی بست چون یعقوب آمد که یوسف را باز خواهد گفت آن
آن کمر من دزدیده اند و من بطلب آن دل مشغولم یعقوب علیه السلام نیز دلتنگ شد او آنرا در سرای می جست نیافت
آنگه گفت هر که درین سرای اند همه را برهنه باید شد یکیک را برهنه میکرد تا بیوسف رسید کمر بر میان او بود و از دین ابراهیم
آن بود که دزد را به بندگی گیرند یعقوب گفت اکنون بر تو می باشد چندانکه تو خواهی ویرا نیز و یک خواهر رها کرد چون یوسف
این سخن بشنید که ایشان گفتند آنرا در دل گرفت و اظهار نکرد و با خود گفت که شما بدترید که برادر را از پدر بدزدیدید و در
چاه افکندید و آنکه بفروختید یا یوسف چه چیز در حق وی پنهان کردانید گفتند که این کلمه که انتم شر مکانا بعضی
گفتند آن حوالت که ایشان کردند از سرقت بر یوسف علیه السلام و الله اعلم و خدای عالم تر است بآنچه شما
وصف کردید آن حواله سرقه بمن و برادر من در خبر می آید که چون صاع پیش یوسف بردند گفتند که آن صاعی
که بود که او را جام گیتی نمای گفتندی ایشان در نگریدندی و بوی کهانت کردندی یوسف در صاع نگرید و انگشت بروی
زد آوازی بیرون آمد روی به برادران کرد و گفت میدانید که این صاع چه میگوید گفتند نه گفت میگوید شما ده
برادر بودید یکی را ببردید و بفروختید ابن یامین این بشنید بر پای خاست و گفت یا ایها الملک از بهر خدای ازین صاع بپرس

که برادر من زنده است یوسف علیه السلام صاع را بزد و گفت میگوید که زنده است و تو او را می بینی انگه یوسف علیه السلام

ورا نوبت دیگر کرد و باز آمد ابن یامین گفت یا ایها الملک از بهر خدای ازین صاع بپرس که او را که در رحل من کرد و نهاد

گفت وی خشمگین است ازین بس نگوید روبیل گفت ایها الملک دست از من بدار و ما را رها کن و اگر نه نعره بزنم که هیچ آبستن

نماند و الا که بچه بیفگند و موی بر اندام وی راست شد و از پیراهن بیرون آمد و چون یکی از ایشان خشم گرفتی هم از نژاد وی

کس وی دست بنهادی خشم وی ساکن شدی یوسف علیه السلام پسر خود را گفت برو دست بر روبیل نه کودک از

پس پشت وی در آمد و دست بروی نهاد خشم او ساکن شد گفت از فرزندان یعقوب کسی اینجا هست گفت یعقوب که باشد

گفت یعقوب اسرائیل الله بن ذبیح الله بن خلیل الله یوسف گفت اکنون شما بروید و برادر را اینجا رها کنید بحکم شرع

شما ایشان گفتند ایها العزیز ای عزیز این شهر او را پدری هست پیری بزرگوار است اگر هیچ ممکن است یکی از ما را بجای او

باز گیر که ما ترا از محسنان و نیکوکاران می بینیم با ما این احسان بکن یوسف گفت معاذ الله پناه با خدای میخواهم ازانکه

متاع ما نزدیک وی بود رها کنیم و آنرا که به نزدیک وی نبوده باشد فرا گیریم اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم فلما استیأسوا

منه خلصوا نجیا قال کبیرهم الم تعلموا ان اباکم قد اخذ علیکم موثقا من الله ومن قبل ما فرطتم

فی یوسف فلن ابرح الارض حتی یأذن لی ابی او یحکم الله لی وهو خیر الحاکمین • چون نا امید شدند ازانکه

یوسف علیه السلام اجابت کند ایشان را با جایی شدند چنانکه در میان ایشان کسی دیگر نبود بخلوت با یکدیگر بنشستند و برادران

با یکدیگر سخن گفتند برادر مهین ایشان را گفت و او روبیل بود و لیکن خاله یوسف بود دو بسال از ایشان مهتر بود و او بود که نگذاشت

تا یوسف را بکشتند کلبی و وهب گفتند یهودا بود گفت نمی شما میدانید که پدر شما عهدی گرفته است بخدای و سوگند داده

و پیش ازین بود آن تقصیر که کردید در حق یوسف من ازین زمین فراتر نشوم حتی تا انگه که دستوری دهد مرا پدر من یا خدای

حکم کند برای من و او بهترین حاکمان است گفتند که در میان مشاورت ایشان گفتند که اگر جنگ باید کرد تا برادر را باز ستانیم

اختیار کنیم و اگر چه کشته شویم اینجا دگر باره گفتند رنجه پدر درین بیشتر باشد پس بدین وجه معنی این باشد حکم کند بباز ستدن

برادر را بگذاشتن یا بکارزار کردن و او را باز گرفتن ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق وما

شهدنا الا بما علمنا وما کنا للغیب حافظین • واسئل القریة التی کنا فیها والعیر التی اقبلنا فیها وانا لصادقون

یکی از ایشان گفت چون حال چنین است باز گردید و با نزدیک پدر شوید و بگوئید که پسر تو دزدی کرد یعنی ابن یامین صاع

ملک بدزدید ایشان با نزدیک پدر شدند و حال باز گفتند پدر ایشان را گفت ایشان چه دانستند که دزد را به بندگی

باید گرفت گفتند ما گفتیم و درین گفتن گواهی ندادیم مگر بانچه دانستیم که دزد را به بندگی باید گرفت و ما غیب را

ندانیم ما این میدانیم که صواع از میان بار وی بیرون کردند مجاهد و قتاده گفتند که معنی اینست که ما خود نمیدانستیم

رجعوا الی ابیهم ایشان از مصر بیرون شدند و به نزدیک پدر رسیدند و پدر را خبر دادند قصه ابن یامین و صاع و آنچه

رفته بود پدر گفت همانا نه چنین باشد ایشان گفتند ما گواهی آنچه علم داریم و از آنچه دیده ایم و شنیده می گوییم و ما غیب ندانیم
که صواع وی برگرفت یا کسی دیگر در باره وی پنهان کرد انگه گفتند اگر ترا درین که ما میگوییم شکی است به پرس از اهل آن دیه
که ما در آنجا بودیم یعنی از اهل مصر و نیز از اهل این کاروان بپرس و ما راست میگوییم قال بل سولت لکم انفسکم امرا
فصبر جمیل عسی الله ان یأتینی بهم جمیعا انه هو العلیم الحکیم وتولی عنهم وقال یا اسفی علی یوسف وابیضت عیناه من الحزن
فهو کظیم قالوا تالله تفتؤ تذکر یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین یعقوب علیه السلام ایشان را باور
نداشت از آنچه با یوسف کرده بودند و دروغها گفته و خیانت ایشان ظاهر شده گفت نه چنین است بلکه بیاراست و آسان
کرد بر شما نفس شما کاری را که گمان آنست که شما انداخته اید و تدبیر و اندیشه شما بوده است و اگر نه وی چه دانست که دزد را برای
دزدی به بندگی باید گرفت ولیکن من چه توانم کرد و چاره من چه باشد مگر صبری نیکو که در میان آن جزع نباشد
اندیشه کرد و اندیشه صواب گفت محنت من بنهایت رسید و چون فرج پدید آید امید است که خدای تعالی همه را
پیش من آرد جمع و برای آن جمع گفت که یوسف را خواست و ابن یامین را و روبیل را که وی نیز آنجا مقام کرده بود تا
پدر وی چه فرماید چنانکه گفت فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی وتولی عنهم یعنی یعقوب علیه السلام برگشت و روی
از ایشان بگردانید و گفت ای اندوهها و محنتها که مراست بر مفارقت یوسف و چندان بگریست که چشمهای وی سپید گشت
و بینایی زایل شد بعضی گفته اند که این کنایت است از طول انتظار چنانکه گویند از بس که منتظر بودم و چشم بر راه
نهاده چشم سپید شد فهو کظیم پس او همیشه خشمگین بود و خشم فرو میخورد و اظهار نمیکرد حسن بصری گفت میان آنکه
یوسف از پدر غایب شد تا آن روز که وی را دید هشتاد سال بود که درین هشتاد سال چشم وی از گریه نیاسود و مژه چشم او از
اشک خشک نشد فرزندان یعقوب عند آن حال گفتند تالله تفتؤ بخدای که تو همیشه یوسف را یاد کنی تا که از بیماری و
رنج گداخته و لاغر گردی یا از جمله هالکان شوی قال انما اشکو بثی وحزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون
یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم
الکافرون یعقوب علیه السلام چون این سخن پسران شنید گفت مرا این با شما نیست و من از شما با شما شکایت نمیکنم
چه شکایت با شما شکوه الجریح الی [illegible] رحم باشد شکایت با خدای میکنم و قصه اندوه و رنج خود بادی میگویم گفته اند ابتدا
که سبب این آن بود که روزی همسایه نزدیک او شد و گفت ای یعقوب پس شکسته و درهم فتاده ات می بینم و بدان سن
نرسیده که چنین شوی گفت آنچه خدای مرا بدان مبتلا کرد از غم یوسف مرا بدین حد رسانید خدای تعالی جبرئیل را فرستاد
و گفت یا یعقوب تشکونی الی خلقی شکایت من با خلقان میکنی گفت یا رب خدایا خطا کردم و توبه کردم از آن پس هر که
از وی پرسیدی که ترا چونست گفتی انما اشکو بثی وحزنی الی الله در خبر است که درین مدت یعقوب خانه ساخت و آن را بیت
الحزن نام نهاد و در آنجا رفت و با کسی نگفت و نه بیاسود و در خبر است که روزی مردی یعقوب را گفت چشم تو چه افتاد

چنین شد گفت بگریه یوسف گفت پشت چرا دوتا شد گفت از غم یوسف گفت چرا چنین درهم فتاده و ضعیف شده گفت
بفراق یوسف علیه السلام خدای وحی کرد بوی که انشکونی الی خلقی شکایت من با بندگان من میکنی بعزت و جلال من که این
غم از تو کشف نکنم تا مرا نخوانی عند آن حال یعقوب علیه السلام گفت انما اشکوا بثی و حزنی الی الله خدای تعالی وحی کرد و
گفت بعزت من که اگر فرزندان تو مرده بودندی من ایشان را زنده کردمی و با تو دادمی و سبب این امتحان بود که روزی گوسفندی
در سرای تو بکشتند درویشی آمد و چیزی خواست چیزی ندادندش و من از همه خلقان فقیر از او دوستتر دارم پس درویشان را
اکنون طعامی بساز و درویشان را بخوان تا بخورند یعقوب علیه السلام طعامی بساخت و بفرمود تا منادی در شهر ندا
کرد که هر که امروز روزه دارست بیاید تا بخانه یعقوب روزه کشاید جماعتی حاضر آمدند و طعام بخوردند خدای تعالی
کشف آن محنت کرد و وهب منبه و سدی روایت کردند که چون یوسف علیه السلام در زندان بود جبرئیل علیه السلام نزدیک
وی آمد و ویرا گفت ایها الصدیق تو مرا شناسی گفت نه جز که روی نیکو می بینم و بوی خوشش می یابم گفت روح الامین و رسول
رب العالمین ام یوسف گفت چون آمدی باین جایگاه گناهکاران و انت اطیب الطیبین و راس المقربین و رسول
رب العالمین جبرئیل گفت ای یوسف تو ندانی که خدای تعالی جاها را بمردان پاک کند و هر آن زمین که شما در آنجا باشید بهترین
زمینها باشد و خدای تعالی این زندان و پیرامن او پاک بکرد بحصول تو اندر وی ای سید پاکیزگان و مخلصان می شماری
و من در جای گناهکاران گرفتارم و بقهر مفسدان در زندانم گفت برای آنکه تو مخالف هوای نفس خود کردی و فرمان آنکه
ترا المعصیة خواند نکردی برای آن نام تو در صدیقان بنوشتند و ترا از جمله مخلصان شمردند و درجه پدرانت ارزانی داشتند
گفت ای روح الامین خبر یعقوب چه داری گفت خدای او را صبری نیکو داد بر مفارقت تو او را مبتلا کرده است بحزن و اندوه تو
گفت ای جبرئیل حزن او چه قدرست گفت مزد صد شهید گفت مرا ملاقات خواهد بود گفت آری یوسف گفت پس از این باک ندارم
هر چه بمن رسد قال انما اشکوا بثی یعقوب گفت که من شکایت میکنم از غمی و اندوهی که مراست با خدای حسن گفت بثی ای
حاجتی و اعلم میدانم از خدای آنچه شما نمیدانید میدانم که خواب یوسف درست و لیس بر نیاید که من و شما او را سجده کنیم
و بعضی گفته اند و من میدانم که وی زنده است از کی دانست گفتند که خدای ویرا اعلام کرد و گفتند که ملک الموت را در
خواب دیدم گفت جان یوسف برداشتی گفت لا والله و هو فی الحیاة روزی گرگی بیامد و بر یعقوب سلام کرد و گفت
تو آنی که میوه دل و راحت جان و روشنائی چشم مرا بخوردی گفت لا والله گوشت پیغمبران و فرزندان ایشان بر ما حرامست
گفتار یعقوب علیه السلام انما اشکوا بثی و حزنی الی الله جزعی نیست که از آن نهی کرده اند بلکه منهی نوحه کردن و جامه
دریدن و روی خراشیدنست و آنکه بزبان چیزی گوید که آن در شرع روا باشد منهی نباشد و از اینجا رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت چون پسرش ابراهیم با جوار رحمت ایزدی پیوست و میگریست و میگفت العین تدمع و
القلب یخشع و لا نقول ما یسخط الرب و ایضا صبر بر مصیبت و پنهان داشتن حزن از جمله مندوبات است و پیغمبر

مهند و بات بسیاری را رها کنند و بسیاری را بجای آرند و بر ایشان لومی و عقابی نبود انکه یعقوب علیه السلام پسران را گفت ای
پسران من بروید و خبر یوسف و برادرش بجویید و تفحص کنید و از رحمت خدای نا امید مباشید چه از رحمت نومید
نشوند مگر کافران و این دلیل میکند بر انکه فاسق از رحمت خدای نومید نباشد فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها العزیز
مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین قال
هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون قالوا ءانک لانت یوسف قال انا یوسف وهذا اخی
قد من الله علینا انه من یتق ویصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین • چون ساز سفر کردند و روی بمصر نهادند و نزدیک
یوسف رسیدند یوسف را خطاب کردند که ای عزیز مصر ما را و اهل ما را سختی و محنت و درویشی و قحط رسیده است پیش
تو آمدیم و بضاعتی اندک آوردیم که بدست هر کس که دهند آنرا نپسندد و از خود دور گرداند عبد الله عباس و سعید جبیر گفتند
درم بد بود که کس آنرا نستدی حسن بصری گفت ما ستینه بود و از بر و یان و شبانان را باشد از روغن کاو و پشم و موی
و آن در جنب آنچه دیگران بدان طعام میخریدند چون نا چیزی بود گفتند بضاعت ما اینست تو نظر برین مدار ما را
کیل تمام بده چنانکه پیش از این میدادی و صدقه کن بر ما که خدای تعالی مکافات کند آنها را که صدقه دهند کانرا حق سبحانه
و تعالی درین آیه بندگان خود را شرط ادب آموخته است در حاجت خواستن چون حاجتی خواهی اول مدح و ثنا باید
چنانکه ایشان گفتند یا ایها العزیز دوم شرح حال و ضعف خود باید گفت مسنا واهلنا الضر سوم آنچه کرده باشی
از طاعت و خیر آنرا اندک شمردن و مذمت گفتن وجئنا ببضاعة مزجاة آنگه حاجت از کریمان لایق کرم ایشان باید
خواست فاوف لنا الکیل و آنکه آنچه داده شود آنرا از سبیل تفضل باید دانست نه بر استحقاق وتصدق علینا گفته اند
که مراد آنست که با کمتر از آنچه بعزیزی و بهی طعام ده و گفته اند که صدقه کن بر ما بانکه برادر ما را ابن یامین با ما دهی
و نگفتند ان الله یجزیک برای آنکه ندانستند که وی مومن است چون ایشان ازین نوع سخن گفتند دل یوسف
بر ایشان نرم گشت خواست که خود را به برادران اظهار کند ایشان را گفت هل علمتم هیچ دانید شما که چه کرده اید
با یوسف و برادرش در وقتی که جاهل و نادان بودید آنچه میکردید نمیدانستید و کودک و جوان بودید کلبی گفت
سبب اظهار یوسف آن بود که یوسف ایشان را گفت که مالک بن الدعر گفت من در فلان سال غلامی یافتم در
چاهی بدین صفت و او را بچند درم از خلق و قومش بخریدم ایشان گفتند ایها الملک آن غلام را ما فروختیم
یوسف بخشم آمد گفت اینان را ببرید و گردن بزنید یهودا گفت ایها الملک یعقوب را فرزندی بود نام او یوسف از وی غایب
شد چند سالست که از گریه نابینا شده است در بیت الاحزان شده است با کس نگوید و کس با وی نگوید از فراق یک فرزند امروز
چنین است چگونه باشد چون خبر قتل ده فرزند بشنود انگه گفتند که ایها الملک اگر لا بد ما را بخواهی کشتن این متاع که ما
با پیش پدر ما بفرست که او در فلان جایگاه است و سخت درویش و محتاج و مختل الحال است یوسف علیه السلام چون این

سخن بشنید دلش نرم گشت و بگریست و ایشان را گفت هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه چون یوسف ابن یامین را
باز گرفت و برادرانش پیش پدر شدند و او بیکبارگی رنجور گشت چون خواستند که باز گردند یعقوب نوشته من یعقوب
اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بران ای مالک که ما اهل بیت ایم که همواره بلا بر ما موکل بوده است
جد ما ابراهیم را نمرود دست و پای ببست و بآتش انداخت خدای تعالی آتش را بروی سرد و با سلامت گردانید
و پدر ما را دست و پای ببستند تا برای خدای قربان کنند و کاردی بر گلوی او نهادند خدای تعالی او را فدا کرد بکبش و مرا
فرزندی بود از همه در جهان نیکوتر و از همه فرزندان نزدیک من دوست تر برادران او را فرا کردند و از پیش من ببردند
بامداد و از نماز شام آمدند و پیراهن خون آلود پیش من آوردند و گفتند او را گرگ بخورد من در محنت او مانده ام و بر وی چندان
بگریستم که چشمهای من خلل یافت و او را نیز برادری بود از مادر وی من او را باز گرفته بودم و غم آن فرزند باو می گسارانیدم
هم برادران او را از پیش من ببردند و باز آمدند و گفتند که او دزدی کرد و تو وی را از من باز گرفتی و ما اهل البیتی ایم
که در میان ما دزد نباشد اگر این فرزند مرا با من فرستی و اگر نه من ترا دعای کنم که بهفتم بطن تو برسد یوسف علیه السلام
چون این بخواند خویشتن را نگاه نتوانست داشت بگریست و عند آن خود را آشکارا کرد و بعضی دیگر گفتند که یوسف علیه السلام
ابن یامین را گفت هیچ فرزندی داری گفت سه پسر دارم چه نام کرده ایشان را گفت فرزند مهین را یوسف نام کرده گفت چرا
گفت برای آنکه مرا برادری بود یوسف نام برادران وی را ببردند و هلاک کردند از دوستی وی فرزند را یوسف نام کرده و
دیگر را گرگ نام کردم گفت چرا گفت برای آنکه حوالت کردند که او را گرگ بخورد و سیم را خون نام کردم گفت چرا گفت برای
آنکه پیراهن خون آلود آوردند و حوالت آن خون بگرگ کردند یوسف عند آن حال گفت اگر دیگر باره ایشان باز آیند من
پیش ازین ایشان را در بند ندارم جز که خویشتن را اظهار کنم چون برادران باز آمدند ایشان را گفت هل علمتم ما فعلتم
بیوسف واخیه هیچ میدانید که شما با یوسف و برادرش چه کرده اید چون جاهل بودید و نمی دانستید که کار وی بکجا رسد یعنی
یوسف را از پیش پدر ببردید و در چاه افکندید و آنگاه که وی را از چاه برآوردید وی را بغلامی بچند درهم نبهره بفروختید
و چون صاع در بار برادرش ابن یامین یافتید زبان دراز کردید و برادرشان را [illegible] دیدید و گفتید ای بنی راحیل ما را از شما
چند محنت خواهد بود عبدالله عباس گفت چون یوسف آن سخن بگفت برقع از روی برگرفت ایشان در نگریدند و ویرا
بشناختند بعضی دیگر گفتند یوسف علیه السلام چون بخندیدی از برق دندانهای وی نور پیدا شدی این بگفت
و باز خندید و ویرا بدان بشناختند و گفته اند که یوسف علیه السلام بر سر علامتی داشت که آن علامت آبا و اجداد ویرا بود
وی تاج از سر برداشت در نگریدند آن علامت بدیدند و ویرا گفتند ائنک لانت یوسف تو یوسفی گفت آری منم
یوسفم و این برادر منست ابن یامین خدای بر ما منت نهاد بانکه جمع کرد میان ما از ان پس که شما تفریق کرده بودید انه من
یتق و یصبر در راستی و حقیقت که هر که متقی باشد از معاصی بپرهیزد و واجبات بگذارد و از محارم صبر کند او از جمله نیکو کاران

باشد و خدای تعالی مزد نیکوکاران ضایع نکذارد ٥ قالوا تالله لقد آثرك الله علینا وان كنا لخاطئین • قال
لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لكم وهو ارحم الراحمین • اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیرا وأتونی
باهلكم اجمعین • ایشان چون این حال بدیدند از دست در افتادند و گفتند بخدای که خدای ترا برگزید بر ما با انواع
خصال خیر از علم و عقل و فضل و علم و تقوی و ترا ... و ما مخطی و گناه کار بودیم لاجرم خدای تعالی ترا برگزید و عزیز کرد
و ما را ذلیل و خوار کرد یوسف علیه السلام حلم خود را کار بست از سر توبیخ و سرزنش ایشان در گذشت و گفت بر شما
هیچ سرزنش و ملامتی نیست خدای شما را بیامرزاد و بر شما رحمت کناد و او رحمت کنندگانست از ابن عباس روایتست کی
او گفت روز فتح مکه رسول خدای حلقه در خانه بدست گرفت و مردم مکه پناه با خانه داده اند و گفت الحمد لله الذی صدق
وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده ای اهل مکه که مرا برنجانید و تکذیب من کردید و از زاد و بود خودم بیرون کردید
چه گمان می برید بمن که با شما خواهم کرد و گفتند گمان خیر می بریم تو برادر کریمی و پسر برادر کریمی مرا امروز قادری
و مالکی دست قدرت تراست رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که من امروز همان خواهم کرد که برادرم یوسف کرد
و گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم سدی گفت یوسف علیه السلام خویشتن را بر ایشان اظهار کرد اول سخن وی این بود
که پدرم را چونست گفت چشمهاش بر رفته است پیراهن از تن بر کشید و گفت اذهبوا بقمیصی هذا پیراهن من ببرید
و بر روی پدرم افکنید تا بینا گردد ضحاک گفت آن پیراهن از بهشت بود مجاهد گفت وی دانست که پیراهن چشم رفته را
... بد لیکن آن پیراهن جبرئیل علیه السلام برای ابرهیم از بهشت آورده بود چون وی را باتش انداختند ابرهیم
بمیراث آنرا باسحق داد و اسحاق بیعقوب و یعقوب در میان تعویذی نهاد و بر گردن یوسف بست چون برادران
وی را برهنه کردند و بچاه انداختند جبرئیل آمد و آن تعویذ بشکافت و آن پیراهن در وی پوشانید چون یوسف خواست که
پدر را بشارت دهد جبرئیل علیه السلام آن پیراهن را بوی فرست که از وی بوی بهشت می آید و بر هیچ مبتلا و بیمار
نیاید الا که شفا یابد و گفته‌اند برای آن گفت اذهبوا بقمیصی هذا که سبب محنت یعقوب اول پیراهن خون آلود بود
تا راحت از آنجا بود که محنت بوده باشد واتونی باهلکم اجمعین و اهل خود را همه بردارید و پیش من آرید
ولما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون • قالوا تالله انك لفی ضلالك القدیم • فلما ان جاء
البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا • قال الم اقل لكم انی اعلم من الله ما لا تعلمون • قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا
انا كنا خاطئین • قال سوف استغفر لكم ربی انه هو الغفور الرحیم • و چون کاروان جدا گشت و از مصر بیرون رفت
حق سبحانه و تعالی باد شمال را یعنی فرشتگان باد را فرمود تا بوی پیرهن یوسف در ربودند و بمشام یعقوب رسانیدند
مجاهد گفت از بوی پیرهن یوسف است و بعضی گفته اند که یوسف را بوی بود مخصوص یعقوب آن بو بیافت و میان ایشان
و یعقوب هشت روز راه بود هشتاد فرسنگ یعقوب علیه السلام بوادی کنعان بود از زمین فلسطین و یوسف بمصر

مصر بود یعقوب فرا داشت که بوی بشنید مضطرب شد گفت بوی آشنایان می شنوم گفتند چه بوی می شنوی گفت بوی
که اگر بگویم مرا ملامت کنید گفتند آخر بگوی گفت بوی یوسف می یابم اگر نه آنستی که مرا شما ملامت کنید و سفیه خوانید
و گویید که خرف شده است حاضران چون این شنیدند گفتند که بخدای تو هنوز در آن ضلالت قدیم خودی از افراط
محبت یوسف گفته اند که این سخن پسران گفتند و پیراهن جماعتی دیگر آوردند در وقتی که فرزندان یعقوب بکنعان بودند
فلما آنکس که بشیر آمد یعنی مژده دهنده و آن پیراهن را بر روی یعقوب انداخت خدای تعالی چشم با یعقوب داد ابن عباس گفت
آن بشیر یهودا بود یهودا گفت آن پیراهن خون آلود که بسبب محنت بود من بردم و خبر گرگ خوردن وی من دادم اکنون این خبر هم من برم
و این بشارت من دهم ابن عباس گفت یهودا چون پیراهن بستد سر برهنه کرد و پای برهنه بیامد و کاروان را بگذاشت و از زاد و
هفت نان داشت پیاده می آمد هنوز نان تمام نخورده بود که بیعقوب رسید و بشارت داد و در روایتی از ابن عباس بشیر
مالک بن الدغر بود در آمد و پیراهن بر روی یعقوب افکند یعقوب علیه السلام چشم باز کرد و آن ملامت کنندگان را گفت الم اقل
لکم نه من شما را گفتم که من از خدای آن دانم که شما ندانید یحیی بن سلیم روایة کرد که ملک الموت علیه السلام دستوری از خدای خواست
که تا بزیارت یعقوب رود دستوری یافت بیامد یعقوب وی را گفت ای ملک الموت خدای که ترا آفرید تا بگوی که جان یوسف قبض کرده
گفت نه گفت من از تو زاری کنم که هیچ خبر او ندارم ملک الموت گفت ترا حکمتی بیاموزم که به برکات آن ممکن بود گفت یا ذا المعروف
الذی لا ینقطع ابدا و لا یحصیه غیرک یعقوب علیه السلام آن شب این کلمات بگفت صبح برنیامده بود که مبشر آمد و پیراهن بر روی وی
افکند چشمش بینا شد و قوتش باز آمد پسران در آن حال بتضرع و زاری در آمدند گفتند ای پدر ما گناه کردیم و بد کردیم و جفا و عفو
در جرائد جرائم ما کش و از سر گناه ما درگذر و از خدای تعالی از برای ما آمرزش خواه یعقوب گفت روا بود که برای شما استغفار کنم
و آمرزش خواهم از خدای خویش او است که آمرزنده و مهربان است گویند چگونه بود که یعقوب وعده استغفار داد و توقف
نمود و یوسف که صاحب واقعه بود توقف نکرد و گفت لا تثریب علیکم الیوم گفته اند یوسف جوان بود و کار جوانان تعجیل باشد
و یعقوب علیه السلام پیر بود تأنی کرد و نیز برای آن تأخیر کرد وقت سحر در آید برای آنکه وقت سحر استغفار باشد چون وقت
سحر در آمد یعقوب علیه السلام ورد خود بگذارد چون فارغ شد دست برداشت و گفت بار خدایا مرا بیامرز بجزعی که بر
یوسف کرده ام و فرزندان مرا بیامرز با ستانی که با یوسف کرده اند گفت ترا و فرزندان ترا بیامرزیدم راوی گوید که بمسجد
رسول می رفتم بحجره عبد الله مسعود بگذشتم او میگفت اللهم انک دعوتنی فاجبت و امرتنی فاطعت و هذا السحر فاغفر لی او را
گفتم یا ابن مسعود سحر را چه تخصیص است گفت وقت اجابت دعا باشد نه بینی که یعقوب علیه السلام پسران را وعده سحر داد
فی قوله سوف استغفر لکم ربی و از رسول علیه السلام روایة است که وعده ایشان شب آدینه داد و گفته اند بیست سال هر
شب آدینه برای ایشان آمرزش میخواست شعبی گفت برای آن توقف کرد تا بداند که یوسف از ایشان راضی هست یا نه یوسف
علیه السلام بر دست مبشر همراه ساز و عده که ایشان را بابیت فرستاد بفرستاد دویست راحله بجهاز ده یعقوب ساز ره کرد

و روی بمصر آورد با جمله اهل البیت خود چون نزدیک مصر رسید یوسف آن پادشاه را گفت که یوسف نایب وی بود
گفت مرا پدری هست که او پیغمبر خدا است و پیغمبرزاده و پدران من همه پیغمبران اند و از کنعان بدیدار من می آید
تو فرمای که باستقبال وی آیی ملک با چهار هزار مرد از خواص خود برنشست و یوسف با اهل مصر
باستقبال یعقوب رفتند یعقوب علیه السلام پیاده میرفت چون نگاه کرد یوسف را دید با لشکری عظیم جهان در جهان و
اهل مصر در پی ملوک یهودا را گفت این فرعون مصر است گفت نه این پسرت یوسف است چون بیکدیگر رسیدند
یوسف خواست تا سلام کند بر یعقوب یعقوب علیه السلام سبق برد گفت السلام یا مذهب الاحزان سلام بر تو باد
ای برنده اندوهان اگر گویند چرا یعقوب را گفتند که بر یوسف رود یعقوب پدر بود اول تر آن بود که یوسف رفتی
پیش الاحزان دیدی و درویشی و دست تنگی یعقوب و بینوایی او یوسف نیز از راحت بر رنج افتادی یعقوب را
گفت درست که در بند و رنجی بر یوسف رود تا مملکت و ولایتی بینی که کودکی طفل را از تو ببردند امروز پادشاه
مصر شد تا تو خواهم سر در خبر است که چون خبر منتشر شد با آمدن یعقوب علیه السلام و استقبال یوسف وی را زلیخا پیر شده بود
و نابینا و درویشی گشته و در غم یوسف وا رسیده کسی را شفاعت کرد تا دست او گرفته کرد و او را بر راه یوسف برد
و بنشاندند هر گاه که کوکبه آمدی از لشکر قاید آه گفتی بر خیز که یوسف آمد زلیخا گفتی این نه یوسف است گفتی تو چه دانی
گفت من بوی شناسیتم تا چند فوج بگذشت راست که آن کوکبه پدید آمد و آواز داد که بوی یوسف می شنوم مرا پیش یوسف
پیش یوسف آوردند یوسف علیه السلام بشکرید زلیخا را بدید بازشناخت حرمت داشت وی را او گفت زلیخا
چونست حال گفت چنین که می بینی گفت آن حالت کجاست گفت رفت و تلف شد گفت جمال کجاست گفت در فراق تو نیست
شد گفت چشم را چه کردی گفت از گریه تباه شد گفت ملک ماند و مال نماند و جمال نماند آن معنی که میگفت از محبت هیچ مانده است
گفت هر چه روز بر می آید زیادت میشود آنگه گفت سبحان من جعل العبید ملوکا بطاعته و جعل الملوک عبیدا بمعصیته
سبحان آن خدای که بطاعت بندگان را پادشاه گرداند و بمعصیت پادشاه را بنده گرداند آنگه دعا کرد تا چشم و
و جمال و جوانی با وی داد و او را در نکاح خود آورد و از وی دو پسر آمد یوسف را فلما دخلوا علی یوسف آوی الیه ابویه وقال
ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین ورفع ابویه علی العرش وخروا له سجدا وقال یا ابت هذا تاویل رؤیای من قبل قد
جعلها ربی حقا وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو من بعد ان نزغ الشیطان بینی وبین اخوتی
ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم چون ایشان در پیش یوسف شدند یوسف علیه السلام مادر و پدر خود را نزدیک خود
جای داد مادر خالت است چه مادرش در این وقت بر جای نبود و عرب خاله را مادر خوانند وقال ادخلوا و گفت ایشان را که در مصر
روید با امن و ایمنی ان شاء الله که از هیچ کس خوف و بیم نباشد شما را ابن عباس گفت این برای آن گفت که پیش از آن از ملوک مصر
خایف بودند در مصر نیارستندی شدن الا بجواز و این سخن آن وقت گفت که باستقبال رفته بود و پدر را دیده چون در مصر

رفتند و یوسف علیه السلام بر سریر ملک بنشست پدر و مادر خود را یعنی خاله را با خود بر سریر بنشاند حسن بصری گفت خدای تعالی مادرش
راحیل را زنده کرد تا یوسف را سجده کرد تصدیق للرؤیا و گفته اند که سریر بمیدان برده بودند و جمله اهل مصر از مردان و زنان حاضر
بودند چون ایشان بر سریر بنشستند جمله زنان و مردان اهل مصر پیش او بسجده شدند پدر و مادر چون چنان دیدند
ایشان نیز بسجده شدند چنانکه گفت و خروا له سجدا یوسف علیه السلام ایشان که هستند که ترا سجده کردند گفت همه بندگان
و پرستاران من اند همه را بخریده ام در ایام قحط امروز آن کرامت دیدند از تو همه را آزاد کردم در خبرست که جبرئیل علیه السلام
این قصه با رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگفت رسول را عجب آمد از کرم یوسف جبرئیل برفت و باز آمد گفت خدایت سلام میکند
میگوید عجب میداری بعزت من که فردای قیامت چندان شفاعت دهم ترا که تو گوئی حسبی حسبی گفته اند که این سجده خدا را
بود و یوسف علیه السلام قبله بود کجه القبله بعضی دیگر گفته اند که این سجده تعظیم بود نه سجده عباده چون سجده فرشتگان آدم را
و گفته اند در عهد ایشان ملوک را بر وجه تحیت سجده کردندی وقد احسن بی خدای من و با من احسان و نیکوی کرد چون مرا از زندان
بیرون آورد در خبرست که چون یعقوب علیه السلام یوسف را علیه السلام بدید گفت ای یوسف بگوی که برادران با تو چه کردند
گفت پدر را از من چه پرسی که برادران با من چه کردند از من آن پرس که خدای با من چه کرد گفت وقد احسن
بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو با من نیکوی کرد که مرا از زندان بیرون آورد و شما را از بیابان نزدیک من آورد
یوسف علیه السلام ذکر زندان کرد ذکر چاه نکرد و نگفت اذ اخرجنی من الجب تا تغیر برادران نباشد پس از آنکه ایشان را عفو کرده
من بعد ان نزغ الشیطان پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم وحشت افکند و دوستی تباه کرد ما را خدای
بدرستی که خدای لطیف و نیکو کارست مر الخیر را که خدای بلطف خود کند که فراق ما بوصال مبدل گشت اوست دانای درست
هر چه کند و گوید محض حکمت باشد رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی من تأویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت
ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین • کلبی گفت مدة غیبت بیست و دو سال بود سلمان فارسی گفت
چهل سال بود حسن بصری گفت هشتاد سال بود و عمر یوسف صد و بیست سال بود و او را از زلیخا سه فرزند بود دو پسر را
افرائیم و میشا و یک دختر نام او رحمه که زن ایوب پیغمبر بود و گفت یعقوب با فرزندان و خویشان که در مصر آمدند هفتاد و دو کس
بودند و آنکه که با موسی از مصر بیرون شدند ششصد هزار و پانصد و هفتاد و اند مرد مقاتل بودند و باقی زنان و کودکان
و بیماران هزار هزار و دویست هزار بودند یعقوب علیه السلام بمصر فرمان یافت و یوسف را وصیت کرده بود که مرا نزدیک
پدرم اسحق بشام و آنجا دفن کن سعید جبیر گفت یعقوب را علیه السلام در تابوتی نهادند از ساج و به بیت المقدس آوردند همان
روز برادرش عیص فرمان یافت هر دو را در یک گور نهادند و هر دو بهم زاده بودند و عمرشان صد و چهل و هفت سال بود چون
خدای تعالی یوسف را آنچه مراد و آرزو بود بداد و ملک و نعمت دنیا بر وی تمام کرد دانست که با وی نخواهد ماند تمنای بهشت کرد و
مرگ آرزو خواست گفت رب ای خدای من مرا از ملک پادشاهی بدادی و از آن بهره تمام کرامت کردی و مرا تاویل و تعبیر خواب

بیاموختی ای آفریننده آسمانها و زمین تو خداوند منی و یمن اول تری در دنیا و آخره توفنی مسلما جان من بر مسلمانی بردار

یعنی لطفی که کرده ای بر من دایم و باقی گردان و توفیق طاعت و انقیاد بخش والحقنی بالصالحین و به نیک مردان در رسان یعنی مرا با

پدران من حشر کن و بعد حیات شان بر سالی چند خدای تعالی او را بمرد وفات داد و او را در رود نیل دفن کردند در صندوقی از رخام

آنکه چون وی را وفات رسید اهل مصر با یکدیگر مخالفت کردند هر یکی میگفت که ما وی را در محله خود دفن کنیم تا کار

بدان انجام رسید که او را در رود نیل دفن کردند تا آب بر وی میرود و بهر کی که میرسد برکت و خیر یوسف میرساند بآن محله‌ها که

آب بوی میرسد ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وما کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم وهم یمکرون • وما اکثر الناس ولو حرصت

بمؤمنین • وما تسألهم علیه من اجر ان هو الا ذکر للعالمین • وکاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم

عنها معرضون • وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون آن چه رفت از حدیث یعقوب و یوسف و برادرانش از جمله خبرهای

غیبست که ما وحی میفرستیم بتو و ترا اعلام میکنیم بر زبان جبرئیل و تو آنجا نبودی و حاضر نگشتی چون برادران یوسف دل بر کار

خود نهادند و اتفاق کردند که با یوسف مکر کنند و وی را در چاه اندازند و چون حاضر نبوده و کتب نا خوانده و از کسی نا شنیده دلیل کند

بر حق نبوة تو و نیستند بیشترین مردمان مومن و اگرچه تو حریص باشی بر ایمان ایشان و مبالغه و سعی و کوشش خود کنی در دعوة

و اظهار معجزت تا ایمان آرند نیارند و حرص طلب خیر باشد بغایت اجتهاد و تو ای محمد از ایشان مزدی نمیخواهی بر ادای این

رسالت تا ایشان را اصرار و نشاید از اجابت دعوت و نیست این مگر ذکری و پندی مر جهانیان را که بخوانند و بدان منتفع شوند

آیة بسا آیت و نشان و دلیل و برهان که در آسمان و زمین بران میگذرند و از اندیشه کردن دران اعراض میکنند

و روی بمیگردانند و اندیشه نمیکنند آیات آسمان آفتاب و ماه و ستاره و سیر و دور ایشانست علی وتیرة واحدة لا یختلف الحال

و آیات زمین انواع حیوان و نبات و اشجار و انهار و ازهار و اثمار هر چیزی که در وقت داد آن خود بود و ایمان نمی آرند بیشترین

ایشان بخدای الا و ایشان مشرکان اند ابن عباس و مجاهد گفتند مراد بآیة مشرکان اند چون ایشان را گفتندی شما را که

آفرید گفتندی خدای انکه باین اقرار که بزبان میگفتند بت پرستیدند و میگفتند اینان انبازات خدای و شفیعان

ما اند و بروایتی دیگر از ابن عباس مراد شرک ایشانست در تلبیه که مشرکان عرب گفتندی لبیک لا شریک لک الا شریک هو

لک و ما ملک و قبیله غطفان چنین گفتندی تا الله لولا ان بکرا دونک و بنی غفار گفتند و هم یکونک بر کان الناس

و یفجرونک ما زال منا عنجا یاتونک و قریش در لبیک گفتندی حقا حقا تعبدا و رقا و خدای تعالی در لبیک ایشان

این آیة فرستاد وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون فی التلبیة عطا گفت مراد از این آنست که چون ایشان را

رنجی و قحطی و بیماری پدید آمدی در دعا او بخشیدی چنانکه گفت واذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین

و چون آن رنجه زایل شدی باسر شرک و کفر شدندی و از خدای یاد نکردندی و از محمد باقر رضی الله عنه روایت که مراد

شرک طاعتست نه شرک عبادت و آن آنست که شیطان را طاعت دارند و فرمان برند در ارتکاب معاصی افامنوا ان

تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا
وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ
أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا
تَعْقِلُونَ ۝ ایمن شده اند ایشان ازانکه بایشان آید عذابی که بازپوشد ایشان را از خدای یعنی عذاب استیصال چنانکه
همه را فرا رسد یا خود همی ناگاه قیامت بدیشان رسد و ایشان ازان خبر نباشد و ندانند و خدای تعالی قیامت را ساعت خوانده است
تا مبنی باشد از قرب و سرعت او در آمدن چنانکه گفت وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب انکه خطاب کرد رسول صلی الله علیه
و آله و سلم گفت و گفت قل هذه سبیلی ای محمد بگوی که این راه منست یعنی اینکه شما را بآن دعوة میکنم با خدای و با دین او بر بصیرت
و حجت من دعوت میکنم و آنکه بر دین منست همچنین دعوت میکند ابن عباس گفت مراد صحابه رسول اند که ایشان بر نیکوترین
طریقی بودند معدن علم و گنج ایمان و لشکر خدای رحمان بودند و سبحان الله منزه است خدای ازانکه با وی شریک آرند و اگر
شما مشرک اید من از جمله مشرکان نیستم انکه خدای تعالی بر ایشان رد کرد آنچه ایشان گفتند که خدای تعالی پیغمبر از جنس آدمی نفرستاد
با آنکه گفت وما ارسلنا و ما نفرستادیم از پیش تو ای محمد الا مردانی را از جملهٔ آدمیان دون فرشتگان از اهل شهرها نه از اهل
بادیه که مردمان شهر عاقل و حلیم تر باشند اگر این مشرکان نمی دانند چرا نروند در زمین و سفر نکنند تا بدانند که ما پیغمبران که
فرستاده ایم چگونه بودند و کسانی که با ایشان ایمان نیاوردند حال ایشان چگونه شد و بنگرند تا عاقبت و سرانجام کسانی
که از پیش ایشان بودند و همان کردند که ایشان میکنند تا چگونه بود و بآن اعتبار گیرند از مثل آنچه ایشان کردند اجتناب کنند
انکه گفت که ایشان دنیا اختیار کردند و سرای آخرت که سرای باز پسین است بهتر و نیکوتر است کسانی را که پرهیزکار باشند
از معصیت های ایشان خرد ندارند یا خود را کار نمی بندند حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا
فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ۝ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا
يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ یعنی ما پیش از تو رسولان را
فرستادیم با متان ایشان و دعوة کردند امتان خود را دعوة ایشان قبول نکردند و ایشان را بجای نیاوردند و ایمان نیاوردند
تا آنکه که رسولان از ایمان ایشان نومید شدند و بدانستند که ایشان را تکذیب کردند و یا مدندا استند همی ناگاه نصرت
ما بایشان آمد و عذاب استیصال کافران رسید پس برهانیدیم و نجات دادیم انرا که خواستیم و عذاب ما چون بمجرمان و
کافران آید کس آن را رد نتواند کرد و باز نتوانند داشت لقد کان بدرستی که بوده هست در قصهٔ یوسف و برادرانش و
قصها پیغمبران گذشته عبرتی و پندی و موعظتی مر خداوندان عقل و خرد را که در ان قصها نظر کنند و اعتبار گیرند و از
مثل آن که ایشان کردند احتراز نمایند ما کان حدیثا یفتری آن حدیث نبوده است که فرا بافته باشند و دروغی که نهاده
باشند ولیکن تصدیق آنست که پیش از وی بوده است و فرستاده شد از کتابها و تفصیل هر چیزی است که مردمان را بدان حاجت

باشد و هدایتی و رحمتی هست گروهی را که ایمان آرند و بدان منتفع گردند والله اعلم سورة الرعد مکیة وهی ثلث و اربعون آیات سورة الرعد مکی است قتاده گفت که مدنی است جهل و کمه آیه است از سعید جبیر و عبدالله عباس روایت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که سورة الرعد بر خواند خدای تعالی وی را بوزن هر ابری که آمد و خواهد آمد ده حسنه بنویسد در روز قیامت از جمله وفاداران باشد والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ. اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ.

عبدالله عباس گفت معنی المر آنست که این بود که انا الله اعلم و اری منم خدای که احوال شما میدانم و می بینم تلک آیات الکتاب این آیات قرآنست و روا بود که معنی این بود که این حروف مقطع که الف و لام و میم و را است آیات و نشانهای کتابی است که در توریة صفت او کرده ایم آنگه ابتدا کرد و گفت والذی انزل والحق و آنچه فرو فرستاده شد بتو ای محمد این قرآن حق است و صواب و درست و راست و چنگ در وی زن و دست در آویز و برو کار کن با آنکه حق است بیشترین مردمان ایمان نمی آرند و تصدیق آن نمیکنند مقاتل گفت آیه در مشرکان مکه آمد که ایشان گفتند محمد این قرآن از خود میگوید الله الذی خدای آنست که برداشت آسمانها را بی عمادی که از زیر وی باشد و بی علاقه که از بالای آن بود گفتند که این آیة از جمله صد و هشتاد آیه است که خدای تعالی بجواب مشرکان کرد چون گفتند رسول را که خدای تو چه کرد او را چه صنع است خدای هفت آسمان را برداشت معلق بی ستون که می بینید شما آن را بعضی گفته اند ستون هست مردی است از آنکه شما آن را نمی توانید دیدن حکما و بعضی از مسلمانان گفتند که آسمان محیط است از جمله جوانب زمین و زمین چون گوی نهاده است در میان آسمان و آسمان بر مثال دو طاس است که بر روی یکدیگر نهاده باشند و زمین در میان او چون نقطه دایره است مسلمانان گفتند که آسمان بقدرت خدای تعالی بر پاست و حکما گفته اند زمین و در فلک فلک ساکن است با اعتماد متکافی و فلک بفلک دیگر که بالای او است تا بفلک نهم که آن را فلک الافلاک گویند و برین قاعده مالا یتناهی از افلاک لازم آید تا هر یکی آن دیگر را نگاه میدارد و وجود افلاک مالا یتناهی محال است پس گفتار ایشان محال بود و بعضی دیگر گفتند که معنی اینست که آسمانها را برداشت بی عمادی که ببینید یعنی عمادی هست تا دیده شود و اگر بودی دیده شدی ثم استوی علی العرش استولی پس آنکه مستولی شد بر عرش و قادر آمد بر آفریدن وی عاجز نشد و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا بفرمان و اراده وی میروند چنانکه وی خواهد هر یکی میرود باجل مسمی و منزل معین آفتاب بیک سال دوازده برج برود هر برجی بیک ماه و هر روزی از مطلعی بر آید و بمغربی دیگر فرو شود گفته اند که لاجل مسمی یعنی تا بروز قیامت که آفتاب منکسف شود و ماه منخسف و ستارگان منکدر یدبر الامر کار جهان تدبیر میکند بخلق و موت و ارزاق و آجال گروهی را از نکتم عدم در وجود می آورد و از اصلاب آبا با رحام امهات میرساند و گروهی را از شکم مادر بر زمین می آورد و گروهی

را از پشت زمین بشکم زمین میرساند بر وفق حکمت و صلاح و آیات و علامات را تفصیل میدهید و بشرح و بیان میکند و لبس
و اشکال از ایشان بر میدارد این همه برای چه میکند برای آن تا بود که شما بیقین بدانید که این مدبر و مفصل قادر است و بر بعث
و نشر و بدانید که شما بان جمع خواهید رسیدن و ثواب خدای خواهید دیدن و بجزای آنچه میکنید از طاعات و معاصی خواهید رسیدن ۞
وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ • وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ
يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۞ اوست آن خدای که بکشید زمین را و بکسترد
حق تعالی در بدایة خلق زمین را بیافرید بجای کعبه و آنکه بفرمود تا جمله زمین از زیر کعبه بیرون آوردند آنکه زمین بر پشت
آب بود همانند آنکه کشتی باشد بر سر آب که می جنبید و آرام نمیگرفت حق تعالی کوهها را بیافرید و بمثقله زمین کرد بمثابه سنگهای
گران که بر کنارهای بساط نهند تا باد در نتورد چنانکه گفت و جعل فیها رواسی و در زمین بکرد و بیافرید کوههای
بیخ آور و ثابت و همچنین جویهای فراخ در زمین بیافرید و از هر نوعی میوهای و جفت جفت و نوع نوع و دو لون سیاه و سفید و ترش
و شیرین و تر و خشک در پی شب تاریکی و ظلمت شب را بنور و ضیاء روز تا سیاه روشن میکرد و در این چیزها آیاتی و علاماتی و
دلایل هست قومی را که تفکر کنند و اندیشه بجای آرند تا معبود خود و آفریننده جهان را بشناسند و در زمین پارهای است از دیگر
یکدیگر و پیوسته بهم همه از یک جنس اند و یک شکل و صورت دارند با این همه مختلف اند بعضی را صلاحیت زرع هست و بعضی را
نیست بعضی نبات رویاند و بعضی نرویاند و نیز بوستانهاست از انگور و کشت درختان خرما بعضی آنست که از یک اصل
آمده است و بعضی نه چنین است همه از یک زمین رسته و یک آبشان میدهند ما که آفریدگار و پروردگاریم برحسب آنچه میخواهیم
بعضی را بر بعضی تفضیل میدهیم در طعم و بوی و رنگ در این جمله آیاتی و دلالاتی هست که این همه بتدبیر مدبری است قادر مختار
حکیم که اگر چنان بودی که طبایعیان گویند بایستی که همه را یک رنگ و یک طعم و یک شکل بودی چون آب و هوا و خاک یکی است جابر عبد الله انصاری
گفت که از رسول شنیدم که علی را گفت که الناس من شجر شتی و انا و انت من شجرة واحدة آنگه این آیه برخواند و فی الارض
قطع متجاورات الی قوله یسقی بماء واحد مجاهد گفت در میوهها چنان تفاضل نهاد که در بنی آدم همه از یک پدر و مادر و آنکه این همه
اختلاف در ایشان یکی دراز و یکی کوتاه و یکی سفید و یکی سیاه یکی عاقل و یکی ابله و یکی سعید و یکی شقی حسن بصری گفت که این مثلی است
که خدای تعالی زده است برای دلها که همه از یک اصل اند چنانکه پارهای زمین و بر زمین باران فرستد بعضی باران قبول کند که نرم
باشد و بعضی قبول نکند از آنکه سخت باشد همچنین خدای تعالی کتاب فرستاد از آسمان و با ایشان الطاف کرد بعضی
دلهای ایشان نرم نباشد و الا چون برخیزد باز یا دتی یا نقصانی قال الله تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
ولا یزید الظالمین الا خسارا آیه وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ
فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ • وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ

ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم وان ربک لشدید العقاب حق سبحانه وتعالی خطاب کرد با رسول خود و گفت اگر ترا عجب
می آید ازین کافران که با این همه دلایل و براهین واضح و آیات و علامات که تو می آری ایشان انکار میکنند و جمادات را
می پرستند عجب است گفتار ایشان که میگویند ای چون ما خاک شده باشیم و در زیر خاک پوسیده ما را دیگر باره در
خلقی نو خواهند آورد و بر خواهند انگیخت تا بگویی این سخن گفتند آنان اند که بخدای کافر شدند و ایشان آنانند که فردای قیامت
در گردنهای ایشان غلها باشد و ایشان اهل دوزخ اند در دوزخ جاوید باشند ویستعجلونک بالعذاب و تعجیل میکنند
و بر تو دیری یعنی اگر در دنیا از تو عذاب میخواهند پیش از احسان و رحمت و این آن بود که کافران بر سبیل استهزا میگفتند
اگر این عذاب که ما را وعده میدهد حق است و انزال اصلی هست آن عذاب بیا چنانکه از ایشان حکایت کرد و اذ قالوا اللهم ان
کان هذا هو الحق الآیة وقد خلت و پیش از ایشان بگذشت بر امتان گذشته عقوبتها و انواع عذابها و بدرستی که خدای تعالی تو
ای محمد خداوند مغفرت و آمرزش است مر مردمان را بر ظلم ایشان و این وعده آمرزش مطلق نیست مقید بتوبت و خداوند
تعالی سخت عقوبت است سعید بن المسیب گفت چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اگر نه عفو خدای بودی
بجا و زاو هیچ آدمی را عیش خوش نبودی و اگر نه وعید و عقاب وی بودی و تجاوز او همه آدمیان بشتی با عفو وی تکیه کردندی
ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربه انما انت منذر ولکل قوم هاد الله یعلم ما تحمل کل انثی وما تغیض الارحام
وما تزداد وکل شیء عنده بمقدار عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال میگویند آنکسانی که کافر شدند بر سبیل طعن
چرا آیتی و دلالتی فرو نمی آید بر وی از خدای اگر وی پیغمبر خدا است تا حجت نبوت وی باشد و دلیل صحت قول وی خدای تعالی
جواب داد و گفت ای محمد تو پیغمبر ترساننده ای آنچه بتو تعلق دارد ادای رسالت است نه انزال آیات چه این بخدای تعلق دارد
بحسب مصلحت فرستد و هر گروهی را راه نماینده باشد و امامی که بدو اقتدا کنند عبدالله عباس گفت چون این آیه آمد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست خود بر سینه نهاد و گفت انا المنذر و دست بر دوش علی نهاد و گفت انت الهادی
یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی و حذیفه الیمان روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اگر این کار یعنی خلافت
با علی افکنند او هادی مهتدین است چون امام اول هادی است و امام آخر مهدی است این دلیل و حجت است بر خلافت حق
تو است لقوله تعالی لیهلک من هلک عن بینة وان کانت ظالمة میتة اذا کانت الولاة هادیة مهدیة تا بر این آیه گرایا شند
انرا که امامش معصوم باشد آنکه حق تعالی از کمال قدرت و کمال علم خود خبر داد و گفت الله یعلم خدای میداند آنچه هر ماده در
شکم خود بر می دارد که نر است یا ماده تمام است یا ناتمام نیکست یا بد سعید است یا شقی و میداند آنچه رحمها از آن بکاهد از نه ماه تا شش
ماه و آنچه بیفزاید یا بیک سال یا دو سال حسن بصری گفت آنچه بکاهد بسقط وی وقت از شکم بیفتد یا بیفزاید بر مدت نقصان
یا تمام نه ماه برسد و مدت حمل نزدیک ما کمتر از شش ماه بیشتر از نه ماه نباشد و بیک روایت یکسال و مذهب ابو حنیفه آنست که
بیشتر مدت حمل دو سال باشد و مذهب شافعی آنست که چهار سال باشد شافعی گفت که حماد بن سلمه گفت هرم بن حیان بچهار

سال برآمد و چون بزادند او هنوز تمام برآمده بود در خبر است که در عهد عمر خطاب زنی را آوردند تا سنگسار کنند بعلت
آنکه بشش ماه زاده است امیر المؤمنین علی [illegible] عمر را گفت ای خاص تمسک بکتاب الله خصمتک اگر این زن با تو بکتاب خدای خصومت
کند غلبه کند بر تو گفت چگونه گفت خدای گفته است وحمله وفصاله ثلثون شهرا و قال والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین
دو سال اگر [illegible] شش ماه بماند پس شش ماه مدت حمل باشد [illegible] را راست گفتی [illegible]
را بالسر وقتند وکل شیء عنده بمقدار و هر چیزی نزدیک خدای جل جلاله بمقدار و اندازه باشد چنانکه حکمت وی اقتضا کند بی زیادت
و نقصان قتاده گفت آجال و ارزاق نیز نزدیک وی مقدر است بمقدار معلوم را و عالم الغیب است یعنی کارها پوشیده و نهانی
و آنچه آشکارا و مشاهده بود یعنی موجود و معدوم داند و نهان و آشکارا شناسد و او بزرگ و بزرگوار است همه چیزها را در منزلت
و مرتبه دون او باشد قاهر و مستعلی بر همه چیزها سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ
بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ
وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ بیان کمال علمی خود گفت یکسانست نزدیک علم و دانش او از
شما آنکس که سخن پنهان گوید و آنکس که آشکارا گوید و آنکه او بشب پوشیده در تاریکی آنکه آشکارا رونده بود بروز از بهر حوائج خود یعنی
جمله معلومات نزدیک او متساوی است از آنجا که او عالم بذاتست عبدالله عباس گفت مراد آنست که او عالمست بآنکس که او
بشب در تاریکی و پوشیدگی بریبتی و تهمتی رود و آنکه بروز نماید که من از تهمت بری ام و اظهار حسن [illegible] تهمت کند و بروش
تهدید و وعید باشد او را یعنی خدای را جل جلاله فرشتگان هستند در شب و روز بر عقب یکدیگر در آینده جماعتی بر
بر عقب ایشان جماعتی دیگر بیایند و ایشان فرشتگان روز و شب که خدای میفرستد برای نگاه داشتن آدمیان
و گفته اند که ضمیر له ضمیر من اسر است یعنی آنکس را که سخن پنهان و آشکارا کند فرشتگان اند بر وی موکل از پیش وی و از
پس او بامر و فرمان خدای وی را نگاه میدارند و از پس و پیش وی در خبر است که خدای تعالی را فرشتگانی اند موکل بحفظ ما تا شیاطین را از
چشمهای ما باز میدارند و باز میرانند چنانکه کسی مگس را از انگبین براند در خبر است که یکی از جمله بزرگان صحابه رسول را پرسید که از ما چند
فرشته موکل اند گفت ده فرشته یکی بر راست و دیگری بر چپ و آنکه بر راستست امین است بر آنکه بر چپ است چون بنده حسنه بکند
فرشته دست راست یکی را ده بنویسد و چون سیئه بکند فرشته دست چپ گوید [illegible] گوید توقف کن باشد که پشیمان شود یا استغفار کند
و توبه کند هیچ بر وی ننویسد و اگر نکند گوید که بنویس که خدای ما را از وی برهاناد که بد قرینی است ما را خدای را مراقبت
نمیکند و از ما شرم نمیدارد و ذلک قوله ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و دو فرشته دیگر اند خدای را در پیش و پس ما که ما را نگاه میدارند
و ذلک قوله معقبات من بین یدیه ومن خلفه و دو فرشته دیگر آنست که موی پیشانی تو بدست اوست یعنی مسلط است بر تو
چون تواضع کنی ترا رفیع کند چون تکبر کنی ترا وضیع کند و دو فرشته دیگر اند که بر لب تو موکل اند هیچ چیز نگاه ندارند جز صلوة تو بر محمد و
آل محمد و دو فرشته بر دهن تو موکل است تا مار در دهن تو نشود و دو فرشته دیگر بر چشمهات موکل اند این ده فرشته موکل اند بر هر آدمی

بشب ده دیکر بیایند و ده کاه روز بروند جمله بیست فرشته ده بروز و ده بشب و ابلیس بروز و شب موکلست با آدمیان باشد و فرزندانش

بشب در خبرست که چون شب آید فرشتکان روز بروند خدای تعالی کوید بنده مرا چکونه رها کردید کویند خدایا تو دانا تری در نمازش

رها کردیم این دیکر فرشتکان را کویند چکونه دیدی وی را کویند بار خدایا در نمازش یافتیم سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرد مراد بقوله

که بدو مستخفی است او را نکاه بان فرشتکان شب و روز ضحاک کفت مراد پادشاهان کافرانند که کمان برند که حارس ایشان

را از خدای نکاه تواند داشت و برین دو وجه موقف آیت محکم را باشد ابن جریج مراد رسول خدای است یعنی او را نکاهبانی هستند

که نکاهش میدارند از شر جنیان و از طوارق شب و ابن زید کفت در قصه عامر بن الطفیل است و اربد بن ربیعه که رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بود با جماعتی صحابه ایشان در مسجد در آمدند مردم همه بر خاستند یکی از جمله صحابه کفت

یا رسول الله این عامر بن الطفیل است که بتو می آید کفت رها کن تا بیاید اکر خدای با وی چیزی خواهد مهتدی شود او بیامد

و پیش رسول بایستاد و کفت ای محمد اکر من اسلام آرم مرا چه باشد کفت آنچه دیکر مسلمانانرا بود و آنچه بر ایشان باشد کفت خلافت از پس

خود بمن دهی کفت آن تعلق بمن ندارد تعلق بخدای دارد آنجا نهد که وی خواهد کفت مرا امیر اهل وبر باشم و تو امیر اهل مدر کفت نه

کفت پس مرا چه پایه نهی کفت عنان اسپان در دست تو نهم تا بر آن غزو کنی کفت عنان اسپان امروز خود در دست منست امروز

توجه حاجتست و لیکن برخیز تا با من سخن کوی و مناظره کنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و با او برفت و بر جای بنشستند

و مناظره میکردند و عامر بن الطفیل اربد را کفته بود چون با او خصومت کنم و آواز من بلند شود تو از پس وی در آی

و تیغی بزن و وی را بکش برین اتفاق کرده بودند چون عامر در خصومت رفت و مناظره میان وی و رسول سخت کشت اربد

برخاست و باز پس پشت رسول رفت و خواست تا تیغ برکشد و حمله کند تیغ بیرون نیامد و بکر چندانکه جهد کرد تیغ در نیام بخشکید و عامر

اشارت میکرد و با او رسول باز نکریست اربد را دید که قوة میکرد و میکوشید تا تیغ از نیام برکشد کفت اللهم اکفنیهما بما شئت بار خدایا

کفایت کن از من کار اینهان بهر چه خواهی خدای تعالی صاعقه فرستاد و اربد را بسوخت و عامر بکریخت و میکفت یا محمد خدا

را بخواندی تا اربد را بکشت و الله که من این شهر بر تو پر از لشکر باز کنم رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت خدای کفایت کند

و او بیامد و بسرای زنی سلولیه فرود آمد و بامداد برخاست و سلاح در پوشید و از مدینه بیرون رفت در صحرا می تاخت و میکفت

بحق لات و عزی که اکر محمد با من بصحرا بیرون آید و صاحبش یعنی ملک الموت هر دو را بنیزه بدوزم خدای تعالی فرستاد تا بایک

بر وی زد و بیفکندش در حال غده از زانوی وی بر آمد بزرک او با خانه آن زن سلولی رفت و میکفت غده کغدة البعیر و موت

فی بیت سلولیة انکه اسب بخواست و بر نشست تا بقبیله خود رود در راه هم بر پشت اسب بمرد و خدای تعالی دعای رسول در حق هر دو

اجابت کرد و این آیات درین قصه بفرستاد از اینجا سواء منکم من اسر القول تا اینجا و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال انکه حق تعالی

باز نمود که خدای حال بر هیچ کس بکرداند تا او حال بر خود بکرداند یعنی تا ایشان بر ایشان بکرداند در خبرست که چون تحریم خمر

موکد شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم زجر میکرد و هر کجا که می یافت میریختند یکروز رسول صلی الله علیه و آله و سلم در کوچه از کوچها

مدینه میرفت زنهای انصاری می آمد قرابه خمر بر سر گرفته چون رسول را دید متغیر شد و بترسید راهی طلب کرد تا بگریزد نیافت در دل نیت

با خدای راست کرد و گفت بار خدایا اگر این یکبار دیگر پرده فرو گذاری با این خطا نروم انکه ترسان و لرزان می آمد تا که

برسول رسید سلام کرد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای فلان چیست این بر سر داری گفت سرکه است گفت خمر است

گفت پاره سرکه است یا رسول الله گفت مراده او قرابه از سر [illegible] یاد [illegible] زنان پاره بر دست رسول

راوی خبر گوید که سرکه پاکیزه بود [illegible] و آله و سلم ازان بچشید و یاران بچشیدند مرد تعجب فرو ماند و گفت یا رسول الله

بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که من خمر در قرابه کردم گفت راست میگویی ولیکن چون مرا دیدی در دل چه نیت کردی

گفت توبه نصوح کردم و گفتم بار خدایا اگر مرا این بار دیگر رسوا نکنی من با سر مانند این کار نروم گفت لاجرم چون خدای تعالی

صدق نیت تو شناخت بگردانید و خمر در قرابه سرکه کرد انگه این آیه بر خواند ان الله لا یغیر الآیة و اذا اراد الله چون خدای خواهد

بقومی بدی هلاکت و عذاب ازا هیچ مردی و باز گردانیدنی نباشد و ایشانرا بدون خدای والی نباشد که آن بلا باز گردانند

از ایشان و حمایت کند ایشانرا هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ

مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ

يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ

إِلَّا فِي ضَلَالٍ • اوست انخدای که برق را در مقدم باران شما نماید در حالی که خوف است از صاعقه آتش و طمع است

که باران آید و قحط را ببرد قتاده گفت خوف للمسافر من له دا و طمع فرا خوف بود از انکه رنجه بود او را از باران و طمع بود مقیم

را در روزی و معیشت و پدید آورد و بیافریند بر سبیل ابتدا و اختراع ابرهای گران از ابار باران و ثقل اعتمادی باشد لازم از

جهة ثقل و یسبح الرعد بحمده و تسبیح میکنند خدای را رعد بحمد و ثنا و ستایش فرشتگان تسبیح میکنند خدای را از بیم و ترس و تسبیح

تنزیه خدای باشد از انچه بروی روا نبود و تسبیح رعد گفته اند که دلالت کردن وی بود بر انکه وی را خالقی هست مستحق تسبیح

چنانکه سجده جمادات خدای را دلالت ایشان باشد بر آفریدگاری مستحق سجده و گفته اند که رعد نام فرشته است موکل

بر ابر سعید جبیر از عبد الله عباس روایة کرد که جمعی جهودان پیش رسول الله آمدند و گفتند ای محمد آمده ایم تا از تو مسائل

بپرسیم اگر جواب بصواب دهی بتو ایمان آوریم گفت عهد کردید خلاف نکنید گفتند کردیم ما را خبر ده از رعد تا چیست گفت

فرشته ایست موکل بر ابر تازیانه بدست دارد که ابر را میراند بدانجا که خدای میفرماید گفتند آن آواز چیست گفت زجر

اوست ابر را تا انجا رود که وی را باید گفتند راست گفتی ابو هریره گفت چون رعد آمدی رسول صلی الله علیه و آله و سلم

گفتی سبحان من یسبح الرعد و الملائکة من خیفته و هو علی کل شیء قدیر اگر او را صاعقه رسد دیه او بر من است و عن ابن عباس

گفت که رعد فرشته است چون آواز بر دارد هیچ فرشته در آسمان نماند الا که آواز بر دارد بتسبیح عندان حال خدای

تعالی باران فرستد و یرسل الصواعق و نفرستد صاعقها و آن آتشی بود که از آسمان فرو آید هر جا که آید بسوزد آن

صاعقه را بانکس رساند که خواهد محمد باقر رضی الله عنه گفت صاعقه بمومن و کافر رسد به ذاکر رسد که ذکر خدای کند و هم بکادیون و
حال آنست که ایشان جدال و خصومت میکنند در دین خدای یعنی عامر بن الطفیل دارند و گفته اند مردی بود از طواغیت
عرب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جماعتی را بنش وی فرستاد تا با سلامش دعوت کنند برفتند و دعوت
کردند گفت بگویید تا خدای محمد که مرا بعبادت او دعوت میکنید از چیست از زر است یا از سیم یا از مس است یا از آهن
ایشان گفتند خدای بی مثل و مانند است و بهیچ چیز تشبیه نتوان ... ایشان باز گشتند و رسول را صلی الله علیه و
آله و سلم خبر دادند گفت بروید دیگر بار او را دعوت کنید برفتند و دعوت کردند گفت من اجابه نکنم محمد را تا خدای
او را نه بینم و ندانم که از چیست باز آمدند و رسول را خبر دادند گفت باز گردید بروید تا حجت بروی متوجه شود برفتند و با وی
مناظره کردند همان مقالت میگفت و جدال میکرد ابری بر آمد با رعدی و برقی و یک شرر از آن برق بر کافر افتاد بسوخت و یاران
باز گشتند یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم را خبر داد جمعی صحابه پیش ایشان بر دند و گفتند صاعقه چگونه بسوخت صاحب شما را
گفتند شما چه دانید گفتند خدای آیه فرستاد و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء خدای صاعقه فرستد و برساند
بر آنکس که خواهد و او سخت عقد و کینه و خشم است و سخت گیر است که دعوة الحق او راست یعنی خدای راست دعوت راست و حق
یعنی اجابت کردن دعای حق است امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت حق توحید است ابن عباس گفت شهادت ان لا اله الا الله
و آنانرا که ایشان میخوانند و میپرستند از بتان بدون خدای لا یستجیبون لهم اجابه نکنند ایشانرا بهیچ چیز از الجمله طلب دارند
یعنی هیچ چیز نفعی نکنند و اعیان حقی در اجابت که هیچ نفعی نه بیند آنکس که دست خود و انگشتانرا گشاده کرد اند تا آب بر گیرد
و بدهن خود رساند هیچ آب بر کف وی قرار نگیرد و هیچ مقصود وی بحاصل نیاید مجاهد گفت عابد اصنام و بت پرست چنان باشد
که آنکس که او آب را بدست بخویشتن خواهد تا بدهنش رسد و نرسد چه آب بدعوت وی اجابت نکند و پیش وی نیاید و اهل
معانی گفتند معنی آنست که چون کسی باشد که خواهد که آب در قبض گیرد و آب در دست بسته استد و گفته اند که امیر المومنین علی
بدین بیت مثل کردی شعر و من یصحب الدنیا یکن مثل قابض علی الماء خانته فروج الاصابع آنکه فرمود و بیان کرد
که خواندن کافران مر بتانرا است مگر ضایع شدن یعنی ایشانرا اجابه نکنند و دعای ایشان ضایع نگردد و هلاک شود ابن عباس
گفت دعاء کافران نیست مر خدایرا مگر در ضلالی و خسارتی بحکم آنکه دعاء ایشان محجوب باشد از خدای و آنرا اجابت نبود
وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ
اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُم مِّن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ
تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ حق تعالی درین آیه بیان کرد که هر که هست از عقلا در آسمانها و زمینها همه خدایرا سجده میکنند اما بطوع و رغبت
و اما باکراه و اجبار مومنان خدایرا بطوع و رغبت سجده کنند و کافران از ترس و بیم شمشیر یا از روی حاجت و افتقار ابو علی و

کفت سجده کردن تبدیل لیل و سحر باشد چنانکه تندرست را بیمار کند و توانکر را درویش و زنده بمیراند و سایهای ایشان شبانکاه و
بامداد و ابن عباس کفت مراد سایهای ساجدان است که چون ایشان سجده کنند سایهای مومنان چنانکه ایشان طایع باشند
بطوع سجده کنند و آنانکه کافر باشند بسجده بکره کنند سایهای ایشان هم بطوع سجده کنند و کفته اند که مراد بسجده سایه افتادن
وی است بر زمین بر مثال ساجد که روی بر خاک [illegible] کفته [illegible] طول و عرض و [illegible]
خطاب کرد و کفت بکوی این کافر [illegible] ت خدای آسمانهای و زمین آنکه کفت اکر ایشان جواب ندهند و حق بکو بند
تو بکوی که خدای آسمان و زمین الله است آنکه کفت بکوی ای فرا کرفتید شما خداوند فروتر از دوستانی که با ایشان تولا میکنند از بتانی
که مالک نشوند نتوانند خود را نفع کردن و مضرتی از خود دفع کردن چون مالک نفع و ضر نباشد دیکر را چکونه باشند آنکه مثلی دیکر زد
و کفت بکوی ای محمد هیچ یکسان نباشد نابینا و بینا یا هیچ راست باشد تاریکی و روشنائی یعنی نباشد کافران نابینا اند در
تاریکی اند حق نمی بینند و در تاریکی کفر و شبهه کرفتار اند و مومنان بینا اند حق را می بینند و در روشنائی ایمان اند و حجت و
برهان اند با یکدیکر هرکز برابر نباشند ام جعلوا لله شرکاء این مشرکان مر خدای را انبازان پدید کرده اند شرکا
آفریدند چیزی چنانکه خدای آفرید تا خلق بر ایشان مشتبه شد ندانند که آفریده این کدام است و آفریده آن کدام است چون
ایشان آفریننده نیستند چکونه شریکان خدای باشند قل الله بکوی که خدای است آفریننده هر چیزی از آسمان و زمین
و کوه و دریا و حیوان و جماد و اصناف خلق از جواهر و اعراض و او ست خدای قاهر شکننده و کس بر او قهر نتوانند و بر وی غالبت
نتواند کرد انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء
حلیة او متاع زبد مثله کذلک یضرب الله الحق والباطل فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض کذلک یضرب
الله الامثال این مثلی است که خدای تعالی زده است برای حق و اهل حق و برای باطل و اهل باطل و اهل حق را مثل زد بابی
که از آسمان بیاید در رودخانها آب روان کرد و بان مقدار که خدای خواهد بقدر و اندازه که بان منتفع شوند و از ان تمتع کیرند
و بانچه بکذارند آنرا از زر و نقره و از ان زیورها و حلها سازند سیل که بیاید اثر وی در زمینها و چشمها و چاهها باقی ماند مدتی
و هم آنچه از زر و نقره سازند بماند و باطل را و اهل او را مثل زده است بان کفک که بر سر آب آید در وقت رفتن سیل و کفک
آنچه بکذارند از جواهر و بر سر آید تا بنکری از این دو کف هیچ چیز باقی نماند همه ناچیز و مضمحل کردد همچنین است حق و اهل حق
اکر چه اندک باشند هرکز منقرض نشوند و باطل و اهل باطل اکر چه بسیار باشند ایشان را بقای نباشد پس بباید که منقرض
کردند میکوید که فرو فرستاد از آسمان آبی پس روان شد رودها بمقدار و اندازه خود در مجری و سیل بحسب ضیق و سعت پس
برداشت سیل آن کفی بر سر آب بینده و مما توقدون و از آنچه آتش بر وی می افروزند در کداختن وی از زر و نقره و
برنج و روی برای طلب کردن و ساختن زیور و اوانی کفی باشد آنرا نیز مانند کف آب کذلک همچنین مثلها زند خدای تعالی
حق را و باطل را اما کف کان شبه باطل است برود جفا پراکنده و متفرق شود بتعجیل و شتاب و اما آنچه سود کند مردم را در زمین

پاینده و زنگ کند و بماند همچنین داستانها پدید کند خدای لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ
لَهُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ آنانکه گفت آنانرا که
خدای را اجابت کنند با آنچه ایشانرا دعوة کند از اسلام و راه حق نیست ایشانرا نیکوتر از آنچه کرده باشند از اعمال در بهشت
و آنانکه ورا اجابت نکنند [illegible] ملک ایشان بود آنچه در
زمین است و مانند آن با آن باشد یعنی ملک زمین [illegible] را با این جمله باز خرند از آن عذاب
اما کس باز نفروشد و فدیه قبول نباشد ایشان آنانند که ایشانرا حساب بد باشد و شمار سخت و جای ایشان دوزخ باشد و بستری
و جای است دوزخ أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يُوفُونَ
بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ
وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ
أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ پس از آنکه این مثل زده شد و این داستان نهاده آمد هیچ کس را شبیه نباشد در آن که آنکس که داند آنچه
فرو فرستاده شد بتو از خدای تو حق و صوابست او برابر باشد و مانند کسی باشد که نابینا بود چنانکه هیچکس را شبهه نباشد
در آن که کف با آب برابر نیست و زیم جواهر با جواهر شبیه نباشد که مومن با کافر برابر نباشد اما پند گیرند درستی گیرند گر
تفکر و تدبر خداوندان عقل کنند آنکسانی که بعهد خدای وفا کنند و امر ویرا کار بندند و از مناهی اجتناب نمایند و آنکسانی
که پیوندند با آنچه خدای فرمود به پیوستن آن مفسران گفته‌اند مراد ایمانست بجمله پیغمبران و کتابها و صلت ارحامست ابو
ایوب انصاری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردی را گفت خدای را پرست و با او شرک میار و نماز بپای
دار و زکوة بده و رحم به پیوند تا همچنان باشند که بر راحله باشی که به بهشت میرود کعب الاحبار گفت بدان خدای که دریا
بشکافت برای موسی که در توریة نوشته است که ای فرزند از خدای بترس و با پدر و مادر نیکوی کن و رحم پیوند تا من
عمرت دراز کنم و کارهایت آسان کنم و بلا از تو بگردانم و بخشش روزی دهم و از خدای خود بترسید و از بدی حساب روز
قیامت حذر کنید والذین صبروا آنانکه صبر کنند بر طاعت و صبر کنند بر بلا و صبر کنند از معصیت برای طلب
رضای خدای و ثواب او و از آنچه ایشانرا روزی کردیم نفقه کنند در نهان و آشکارا الحسنه و نیکوی بدی را
دفع کنند و باز دارند یعنی چون با ایشان شفاعت کنند ایشان حلم خود را کار بندند و چون بر ایشان ظلم کنند عفو
کنند و چون از ایشان قطع کنند ایشان صلت کنند ابن عباس گفت بعمل صالح عمل بد را دفع کنند و بگفتار رسول
کار کنند اتبع السیئة الحسنة تمحها گفت چون گناهی کنی بر عقب آن طاعتی کن تا او را محو گرداند گفته‌اند که این هشت
خصلت است که به بهشت رساند و هشت پل که از او گذر باید کرد تا به بهشت رسی از برای این خدای در حق ایشان گفت
که ایشان ایشانراست عاقبت سرای نیکو که بهشت است جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ

وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَ
الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ
لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ انگه بیان کرد که عاقبت سرای کدام است گفت بهشتها باشد مقیم و جاوید که [illegible] مقام
کنند و از انجا بیرون نیایند ایشان و انانکه نیکان [illegible] باشند از [illegible] [illegible] ان و زنان و فرزندان [illegible]
و فرشتگان در میروند بر ایشان از هر [illegible] میگویند ایشانرا سلام علیکم سلام بر شما باد و سلامت است بر شما با صبری که کردید
در دنیا و نیکو عاقبت سرای است شما را ازین بهشتها مقابل گفت بمقدار هر روزی از روزهای دنیا سه بار فرشتگان
در پیش مومنان روند با تحفها و هدیها و میگویند سلام علیکم بما صبرتم انس مالک چون این آیه بخواند گفت جنات عدن
خیمه است از در مجوف طولش در هوا شش میل است در انجا شکافی و پیوندی نباشد در هر در وی از در اهل باشد و آنرا
چهار هزار مصراع بود از زر و هر دری هفتاد هزار فرشته باشند با هر فرشته تحفه و هدیه که صاحبش را از ان نباشد و ایشان
همه در فرمان او باشند چنان ایشان را و حجاب باشد انکه گفت و انانکه عهد خدای بشکنند پس از ان که استوار کرده باشند
و ببرند از انچه خدای تعالی ایشانرا فرموده باشد به پیوستن آن و در زمین فساد کنند ایشانرا لعنت است و دوری از رحمت
خدای و ایشانرا بدی یعنی سرای بد که آن دوزخ است مفسران گفته اند که مراد باین آیه خارجیان اند که بغی کنند و
بر امام عدل بیرون آیند از انانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیر المومنین علی را رضی الله عنه از ایشان خبر داد گفت یا
علی انک ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین و مراد بیفسدون فی الارض محاربان اند اَللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن
يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ
قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ
تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ حق سبحانه و تعالی درین آیه بیان کرد که رزاق
بر حقیقت وی است و قبض و بسط بفرمان اوست گفت خدای می گستراند روزی برای انکه میخواهد و فراخ میکرداند و باندازه میسازد
و تنگ میکرداند بر انکس که میخواهد و فرحوا ایشان یعنی کفار قریش بزندگانی دنیا شادمانه اند و زندگانی دنیا در جنب زندگانی
آخرت نیست الا انچه بدو تمتع کنند و انکه بگذرانند کلبی گفت مانند متاع خسیس که از اقدری و قیمتی نبود چون کاسه و قدح و انچه
بدین ماند انگه حکایت کرد از انچه کافران مکه گفتند گفت و میگویند کافران که کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد بوی آیتی و
علامتی که دلیل صدق او کند درین دعوی از خدای وی گفته اند مراد باین عبدالله بن ابی امیه است و اصحابش گفت بگو
ای محمد که خدای تعالی اضلال کند انرا که خواهد بخذلان بر و عقوبت یا بحکم و تسمیه یا بمعنی وجدان و هدایت کند و راه نماید
بخود یعنی بثواب آنرا که انابت کند و با خدای گردد و میشاید که مراد بهدایت لطف باشد انانکه ایمان آورند و دلهای ایشان
بذکر خدای آرامیده گشت [illegible] که دلها بذکر خدای آرامیده و ساکن گردد عبدالله عباس گفت مراد سوگند است چون یکی

دعوی دارند و گواهی نباشد مدعی علیه را سوگند دهد چون سوگند خورد و نام خدای یاد کند ساکن شود و دل بیارآمد مجاهد گفت
خاص است در اصحاب رسول و مومنان که دلهای ایشان بخدای و نام خدای ساکن شود تا بذکر او از همه رنجها بگسلند دنیا بشنوند
آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کنند از اداء واجبات و اجتناب منهیات ایشانرا قرت عین و روشنی چشم و فرح
و شادی باشد و بازگشت نیکو [illegible] از عبدالله [illegible] که طوبی نام [illegible] بهشت بلغت حبشه ابوسعید خدری گفت
مردی از رسول پرسید که طوبی چیست گفت نام درختی است در بهشت [illegible] او چند ساله راه باشد جامهای اهل بهشت
از شکوفهای او بیرون آید و در خبری دیگر است که آن درختی است اصل آن در سرای رسول باشد و هیچ سرای نباشد در بهشت الا
شاخی از آن درو آویخته خدای تعالی هیچ شکوفه و میوه نیافریده است که برو نباشد از هیچ رنگی مگر سیاهی و از زیر آن درخت
دو چشمه بیرون می آید یکی کافور و یکی سلسبیل مقاتل گفت هر برگی از و خلایقی را سایه افگند و فرشته برو موکل است که خدای را
تسبیح میکند بانواع لغات و وهب منبه گفت در بهشت درختی است که آنرا طوبی گویند اگر سوار تیز رو صد سال در سایه وی رود
آنرا نبرد و از وی در نگذرد زمینش یاقوت باشد و خاکش کافور باشد گل او مشک باشد از اصل آن جوی می و شیر
و انگبین بیرون می آید و آن نشستگاه اهل بهشت باشد ایشان در مجلس خود نشسته باشند که فرشتگان با ایشان
آیند با جنیبانی از نور بر ما مهای زر بر پشتهای ایشان رحلها باشد که الواح آن از یاقوت بود و دفهای آن از زر بود
و جامها از سندس و استبرق بود اشتران فرا خوابانند و گویند خدای تعالی ما را بزیارت شما فرستاده است تا بر شما
سلام کنیم انگه بر آن اشتران نشینند و در پهلوی یکدیگر میروند و با یکدیگر راز میگویند تا بجوار رحمت رب العزة چون بمقر عز
خود رسند گویند اللهم انت السلام و منک السلام و حق لک الجلال و الاکرام حق سبحانه و تعالی گوید انا السلام و منی السلام
و علیکم رحمتی و محبتی مرحبا ببندگانی که در غیبت از من بترسیدند و طاعت من داشتند گویند بار خدایا ما ترا بسزا نپرستیدیم
حق پرستیدن تو و تعظیم نکردیم حق تعظیم گردانت تو بار خدایا دستوری باش تا ترا سجده کنیم حق تعالی گوید این نه سرای رنج
و تعب است این سرای ملک و نعیم است من رنج عبادت از شما برداشته ام هرچه خواهید تا آرزوهای شما بدهم آرزوها
عرضه کنند و حاجتها خواهند و خدای تعالی میدهد تا آنکه حق تعالی گوید عرضه کنید بر بندگان من آنچه دهم و خاطر ایشان
بدان نرسد و بدان ایشان نکدرد و از جمله آنچه بر ایشان عرضه کنند اسپانی باشد و اشترانی بر جهاز ایشان سریر
نهاده از یاقوتی یکپاره بر هر سریری قبه از زر ریخته در هر قبه فرش از فرشهای بهشت گسترده در هر قبه دو کنیزک
از حور العین بر هر کنیزکی دو جامه از جامهای بهشت که هیچ لون نباشد در بهشت که نه بر آن جامه بود و هیچ بوی خوش
الا که از آن میدمد روشنائی روی ایشان از درون آن قبه می تابد و ایشان بلطافت چنان باشند که مغز
استخوان ایشان در استخوان پیدا بود همانند مروارید سفید که [illegible] میان یاقوت سرخ انگه مومن و زن نزدیک ایشان
ایشان برخیزند و دست در گردن او کنند و گویند که ما کمال بتریم که خدای تعالی چون تو خلقی آفریده باشد آنکه حق تعالی

فرمايد تا فرشتگان در خدمت ايشان فرود آيند و ايشانرا بمنازل و درجات خود رسانند و با اجلال و اكرام آنجا فرود آرند ابو صالح
از عبد الله عباس روايت كرد كه آن درخت در سراى على بن ابى طالب بود در سراى هر مومنى از آن شاخى كذلك ارسلناك
فى امة قد خلت من قبلها امم لتتلوا عليهم الذى اوحينا اليك وهم يكفرون بالرحمن قل هو ربى لا اله الا هو
عليه توكلت واليه [illegible] تا همچنين [illegible] پيش از ايشان امتان ديگر گذشته اند
كه با ايشان پيغمبران فرستاده [illegible] م فرستادم تو نه اولين پيغمبرى تا ايشان تعجب مانند از كار تو تا ما ترا
فرستاديم تا بر ايشان خوانى آن كتاب كه بتو وحى كرديم از قرآن و احكام شرع و حال اينست كه ايشان كافرند برحمن براى آنكه
چون عرب را گفتندى كه رحمن گفتندى كه ما الله شناسيم رحمن نشناسيم و از اينجا حكايت كرد تا از ايشان واذا قيل لهم اسجدوا للرحمن
قالوا وما الرحمن و عام الحديبيه چون رسول صلى الله عليه و آله و سلم با مكيان صلح كرد و امير المومنين را فرمود تا صلح نامه نويسد بنوشت
بسم الله الرحمن الرحيم سهيل بن عمرو گفت ما رحمن نشناسيم بگو تا آن نويسد كه ما شناسيم باسمك اللهم رسول صلى الله عليه و آله و سلم
گفت همچنان نويس قل هو ربى بگو اى محمد كه او خداى منست يعنى رحمن كه شما با او كافر مى شويد و جز او خداى نيست
بر وى توكل كردم و مرجع و بازگشت من با ويست ولو ان قرآنا سيرت به الجبال او قطعت به الارض او كلم به الموتى
بل لله الامر جميعا افلم ييأس الذين آمنوا ان لو يشاء الله لهدى الناس جميعا ولا يزال الذين كفروا
تصيبهم بما صنعوا قارعة او تحل قريبا من دارهم حتى يأتى وعد الله ان الله لا يخلف الميعاد جمعى مفسران گفتند كه ابو جهل و
عبد الله بن اميه با جمعى مشركان قريش بيامدند و در پس خانه كعبه بنشستند و رسول را حاضر كردند و گفتند تو دعوى ميكنى كه اين
قرآنرا نزديك خداى قدرى و منزلتى هست باين قرآن كوههاى مكه را از جدا ميان بر دار و روان گردان تا زمين ما هامون شود
و چشمهاى آب بيرون آور تا بران زرع كنيم و درخت نشانيم و تو ميگويى كه كوهها را مسخر داود كردند من از داود بهترم بگو تا ما را
نيز مسخر كنند و يا ما بياى تا بگورستان رويم تا قصى را كه جد تست زنده كنى چون ميگويى كه من بهترم از عيسى عيسى
مرده زنده ميكرد تا ما بپرسيم كه آنچه تو ميگويى راستست يا نه خداى تعالى اين آيه فرستاد ولو ان قرآنا سيرت اگر قرآنى باشد كه
كوهها را با و برفتن آرند يا زمين را با و بشكافند يا مردگانرا بسخن آرند اين قرآن باشد آنگه گفت نه خدايراست كار همه
و بقبضه قدرت ويست نه بفرمان من افلم ييأس الذين اى افلم يعلم معنى نه دانستند اين مومنان كه اگر خداى خواهد جمله
مردمانرا هدايت كند و راه نمايد تواند بقسر و قهر و ايشانرا بايمان آرد بخلق علم ضرورى آنگه گفت زايل نشود بلكه هميشه باشد آنانرا
كه كافر شدند با ايشان مى رسد پيوسته بآنچه كردند داهيه و مصيبتى و لشكرى از رسول صلى الله عليه و آله و سلم در وقت غزا و
سرايا را و در وقت قتال و گفته اند مراد انواع بلاست از قحط و درويشى و حرب كردن و اسير كردن او تحل يا فرود آيد نزديك
سراى ايشان و گفته اند ضمير تحل رسولست تا تو بنفس خويش فرود آيى و هم اين سرايا و بلايا و قوارع بر ايشان متتابع
ميشود تا آنگه كه وعده خداى بيايد قتاده گفت مراد فتح مكه است و حسن بصرى گفت مراد قيامت است يعنى تا روز قيامت

خدای وعده خلاف نکند ۞ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ۞ أَفَمَنْ هُوَ
قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۞ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ
مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ۞ بدرستی وحقیقت که استهزا کرده اند و ... شتند بیغمبرانی را که پیش از تو بوده اند من تعجیل عذاب
ایشان نکرده ام بلک مهلت ایشان داده ام و فرو گذاشته مدتی دراز پس گرفتم ایشانرا بعذاب و هلاک استیصال
آنکه بر سبیل تعجب گفت چگونه بود عقاب من ایشانرا آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت هی پس آنکسی که او قایم باشد
وایستاده بر هر نفسی بانچه کرده باشد و کند او مانند کسی بود که این نداند و نتواند ازین معبودانی که ایشان انباز گرفته اند
خدای گرفته اند یعنی ... وهرگز برابر نبود آنکه گفت ای محمد بگو که نام نهید ایشانرا و نام برید و بیان کنید تا ایشان
بچه استحقاق اهلیت عبادة دارند یا شما آمده تا خدایرا خبر دهید بچیزی که او نداند در زمین از آنکه او را شریکی هست یا
شبیهی و خدای تعالی خود را شریکی نداند در زمین یا خبر خواهید داد بظاهر گفتار و مجرد بی دلیل و حجتی ابو القاسم حبیب
گفت معنی آنست که اتنبئون الله خبر میدهید خدایرا بباطن و پوشیده که وی نداند یا بظاهری که داند اگر گویند بباطن
که او نداند محال گویند از آنکه او عالم الذات است جمله معلومات را شناسد و داند و اگر گویند بظاهری که خدای داند بگو ایشانرا
که نامهای ایشان بگوید و صفت ایشان پیدا کنید تا بدانید که اهلیت الهیت ندارند و سزاوار عبادت نیستند آنگه
گفت بل زین للذین کفروا نه که بیاراسته شد برای این کافران مکر ایشان و کید ایشان تا پنداشتند که آنچه میکنند
و میگویند نیکوست و ایشانرا از راه راست و طریق حق منع کرده اند و باز داشته و هر که خدای او را خذلان کند
و فرو گذارد و بضلالت و گمراهی نام وی برد و برا راه نماینده نباشد لهم عذاب مر این کافرانرا عذابست در زندگانی
دنیا بکشتن و غارت کردن و اسیر گرفتن و عذاب و عقوبت سرای باز پسین سخت ترست و رنجه نوی بیشتر و نباشد
ایشانرا از عذاب خدای مانعی و نگاه دارنده ۞ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا
تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ۞ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ
يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ ۞ صفت بهشتی که متقیان و پرهیزکارانرا
وعده داده اند صفت بوستانیست پر از درختان میوه که و زیر آن درختان جویهای آب روان باشد میوه
آن درختان دایم باشد هرگز منقطع نگردد چنانکه میوه دنیا منقطع شود جز بوقت خود بار ندهد و سایه آن درختان
هم دایم باشد هرگز زایل نگردد و انتقال نکند این بهشتی است که صفتش اینست عاقبت پرهیزکارانرا باشد و
عاقبت کافران دوزخ و عاصیان و آنکسانی که ما ایشانرا کتاب دادیم یعنی قرآن شادمانه می شوند بانچه فرود می آید بتو از
وحی و شرایع و از آن جماعت که بر دشمنی و عداوت رسول جمع شدند از جهودان و ترسایان کسی هست که انکار میکند بعضی را

وبعضی معترف میشود وبعضی گفتند که مراد اهل کتاب اند وسبب نزول آیه بود که حق تعالی در بدایة کار در قران ذکر
رحمن بکمتر کرده بود چون عبد الله سلام ایمان آورد وجماعتی از اصحاب او گفتند یا رسول الله در توریة ذکر رحمن بسیارست
و در قران اندکست خدای تعالی این آیة فرستاد قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی مشرکان
گفتند محمد تا یا مر و ز ما را با یک خدای میخواند امروز با ... خدای میخواند الله و رحمن ما رحمن را نشناسیم مگر رحمن
یمامه را که مسلیمه کذابست خدای تعالی آیه فرستاد وهم یکفرون بالرحمن ومومنان اهل کتاب بنزول این آیات
خوشدل شدند ومن الاحزاب یعنی از قریش کس هست که انکار میکنند برخی را از و یعنی ذکر رحمن را تو بگوای محمد
که مرا فرموده اند که خدای را پرستیم و با او شریک نکویم وانیاز نگیرم من خلق را باوی دعوت میکنم و مرجع و بازگشت
من باوی است وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ
وَلَا وَاقٍ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ
أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ • وچنانکه اهل کتاب را کتاب دادیم یعنی توریة وانجیل همچنین فرستادیم
بتو قران را در حال حکمتی است بزبان عرب وگفته اند وبعضی دین عربی وبرای آن عربی خواند دین را که برسول عربی فرستاد
واگر تو متابعت ایشان کنی و پس هوای ایشان باشی در باب دین یا در کار قبله بعد از آنکه علم وحجت بتو آمد ترا از خدا
وعقاب وی هیچ جائی ونگاه دارنده نباشد ولقد ارسلنا رسلا من قبلک سبب نزول آیة آن که عبد الله بن ابی امیه
وجماعتی مشرکان گفتند این چه پیغمبرست که او را زن بود و هم برانجمله که ما را حاجت وشهوت بود وی را نیز بود چرا فرشته نیست
بالطبع فرشتکان نیست حق تعالی این آیة فرستاد وایشان را از زنان و فرزندان دادیم همه هم چون تو آدمی بودند و
شهواتی وایشان را زنان بود و فرزند و ما کان لرسول جواب کافران است که ایشان اقتراح معجزات کردند و بر سبیل تعنت گفت
هیچ پیغمبری را نبود که آیتی و معجزاتی آرد مگر بفرمان خدای لکل اجل اجلی وقتی را نبشته است یعنی اعمال بنی آدم بر لوح نبشته
ضحاک گفت تقدیر این آنست که لکل کتاب اجل هر نوشته را وقتی هست که چون بران وقت رسد آنچه نبشته باشد در
وجود آید انکه بیان کرد که همه بر یک حد نماند بهری آن بود که بماند و بهری آن بود که محو کنند وبجای آن چیزی دیگر
اثبات کنند وبنویسند یمحو الله ما یشاء ویثبت خدای آنچه خواهد از آجال وارزاق وبنویسد آنچه خواهد ونزدیک
اوست اصل کتاب یعنی لوح محفوظ عکرمه از عبد الله عباس روایة کرد که بر آسمان دو نوشته آنچه بر یکی نوشتند
که لوح محفوظ است از تغییر وتبدیل نیست ونباشد وآنچه بر دیگر نویسند از تغییر وتبدیل کنند ومحو اثبات جابر عبد الله
از پیغمبر روایة کرد که خدای تعالی بستر داز دیوان حفظ اعمال ما آنچه بران ثوابی وعقابی نباشد از مباحات وبروایتی
دیگر گفت این محو در دو چیزست در ارزاق وآجال وامیر المومنین علی رضی الله عنه گفت لولا آیت فی کتاب الله
لاخبرتکم بما هو کاین الی یوم القیمة اگر نه آیتی بودی در کتاب خدای من شما را خبر دادمی بهرچه خواهد بود تا روز قیامت

و این آیة اینست یمحوا الله ما یشاء و یثبت و گفت در تفسیر این مراد قرون است قرنا بعد قرن در عصری قرنی باشد
چون مدت ایشان بسر آید نام ایشان بسترند و نام قرنی دیگر بنویسند سعید جبیر گفت مراد شرایع است آنچه خواهد
نسخ کند و آنچه خواهد هم بران حکم رها کند مجاهد گفت سبب نزول آیة آن بود که خدای تعالی این آیة فرستاد و ما
کان لرسول ان یاتی بایة الا باذن [illegible] نه از کارها پرداخته است خدای تعالی این آیة فرستاد
لکل اجل کتاب اگرچه اجال نبشته است تصرف آن بخدای است و دیگر و بدین [illegible] است تا آنچه [illegible] محو کند و آنچه
خواهد اثبات کند و گفته اند سیئات محو کند و آنچه جوید آن حسنات ثبت کند فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات عطا
ابن عباس روایت کرد که خدای تعالی لوح آفریده است که آن را لوح محفوظ گویند از دری سفید درازی آن پانصد ساله
راه است هر روز سیصد و شصت بار دران لوح نظر کند آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد بگذارد و بحسب مصلحت اشخاص
و اوقات حق تعالی اجلی بنویسد بنده را آنکه مصلحت دران لوح نظر کند آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد بگذارد
بحسب مصلحت که دران باشد اگر او دعا کند یا صدقه دهد یا طاعتی کند مدتی در عمر او افزاید آن نبشته بفرماید
ستردن و بجای آن دیگر نوشتن چنانکه در خبر آورده اند که یک روز عیسی علیه السلام نشسته بود و حواریان
نزدیک او مردی می آمد پشته هیزم در پشت گرفته و نانی چند در هم پخته میخورد و نشاط میکرد جبرئیل علیه السلام
گفت عجب از این مرد که نشاط میکند و او را یک ساعت عمر بیش نمانده است عیسی علیه السلام تعجب حواریان را خبر کرد
روز دیگر آن مرد را دیدند رسن بر دوش افگنده بهیمه میرفت گفتند یا روح الله نگفتی که این مرد را یک ساعت عمر مانده است
گفت مرا جبرئیل گفت گفتند از خدای در خواه تا معلوم کند دعا کرد جبرئیل آمد و گفت من که بیامدم در لوح نگاه کردم
عمر او یک ساعت مانده بود چون از پیش ما بگذشت از آن نان که میخورد نواله در دست و مانده بود به سائلی داد خدای
تعالی انقضای اجل از لوح محو کرد و پنجاه سال عمر او بیفزود دست مرگ او آن خواست بود که دران پشته هیزم وی
ماری سیاه قتال بود و هنوز در پشته هیزم است که او را نزند خدای تعالی بدان سبب وی را دفع کرد عیسی علیه السلام
آن مرد را باز خواند و گفت پشته هیمه بنه چه کردی گفت همچنان گفت آن پشته پیش من آور برفت پیش
عیسی آورد و بفرمود تا بگشادند ماری عظیم از میان آن بیرون آمد حواریان تعجب بماندند و مرد را قصه
بر گفتند [illegible] ماند شدند و در صدقه بیفزود وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ
وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ وَيَقُولُ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ اگر تو را نمائیم برخی از آنچه ایشان را
وعده میدهیم از عذاب کردن ایشان و ظفر تو بر ایشان و ترا بگذاریم یا بمیرانیم ترا بحسب مصلحت و موعود ما هنوز نیامده باشد

وعذاب ما نا رسیده ترا آن کار نیست بر تو رسانیدن پیغام است و بر ما حساب کردن و باز خواست ایشان آنکه گفت
او لم یروا ای نمی بینند این کافران و نمیدانند که بزمین می آییم یعنی قصد زمین میکنیم و از اطراف آن کم میگردانیم و در دیار اسلام
می آوریم یعنی از دیار کفر میکاهیم و در دیار اسلام می افزاییم مقاتل بن سلیمان گفت مراد زمین مکه است و مراد بنقصان
حوالی آن یعنی اهل مکه نمی رسند که با ایشان [illegible] رود که [illegible] ابن عباس گفت نقصان زمین و خرابی آن بمرگ علما
باشد ابو الدردا روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت خذ العلم قبل ان تذهب علم بیاموزید پیش از آنکه نابود شود گفتند
علم چگونه نابود شود و قرآن در میان ما و در دلهای ما میخواهیم و بفرزندان خود می آموزیم رسول صلی الله علیه وآله خشم گرفت و گفت
جهودان و ترسایان که ضال شدند کتاب در میان ایشان بنود ذهاب العلم ذهاب العلما رفتن علم عالمان باشد و گفت
ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس ولکن یقبض العلم بقبض العلما خدای تعالی باز نگیرد چنانکه از میان
مردمان بر کشد ولیکن باز گیرد بانکه عالمان را قبض کند حتی اذا لم یبق عالم اتخذ الناس رؤسا جهالا فافتوا بغیر علم فضلوا
تا آنگاه که عالم نماند مردمان رئیسان جاهل گیرند ایشان فتوی کنند بی علم گمراه شوند و گمراه کنند و رسول صلی الله علیه
وآله وسلم گفت موت العالم ثلمة فی الاسلام لا یسدها شی الی یوم القیمة مرگ عالم رخنه باشد در مسلمانی که از آن هیچ در
نبندند تا روز قیامت اهل اشارت گفته اند موت الانبیاء یفرح به اللعین و موت الاباء مصیبة البنین و موت الابناء
یقطع الوتین و موت الاتقیاء یعرف منه الحنین و موت العلماء ثلمة فی الدین والله یحکم و خدای حکم کند و حکم او معقب
نباشد و معقب آن باشد که چیزی بر عقب چیزی بیارد یعنی کس حکم او را مخالفت نتواند کرد و چیزی که از آن اشکافد و زود
شمارت آنکه از برای دلخوشی رسول گفت آنانکه از پیشان بوده اند مکر کرده و بدی سگالیده اند مگر ایشان هیچ
نکردو سود ندانست مگر خدای را است فلله المکر جمیعا جزا مکر وی تواند و مکر وی را یعنی عذاب وی را کسی دفع نتواند
کرد او داند آنچه هر نفسی کند بر وی فرو نشود و پوشیده نماند و زود باشد که بدانند کافران که عاقبت سرای نیکو که بهشت است
کرا خواهد بود ویقول الذین کفروا میگویند آنانکه کافران اند که تو ای محمد پیغمبر مرسل نیستی بگوی جواب ده ایشان را که من پیغمبری
خدای ام و گواه میان من و شما خدای بسنده است و آنکس که علم کتاب نزدیک وی است بعضی از مفسران گفتند که این عبد الله
سلام است و بیشتر مفسران از قدما و محدثان و اهل علم از مخالفان و موافقان بر آنند که امیر المومنین علی بن ابی طالب است ع
و از محمد باقر همین روایت است راوی خبر گوید که با ابو جعفر در مسجد نشسته بودم و عبد الله سلام در گوشه نشسته بود گفتم ابو جعفر
را که مردمان میگویند ومن عنده علم الکتاب اینست گفت نه ذالک علی بن ابی طالب علیه السلام لعن الله من انکر هذه
المقالة سورة ابراهیم علیه السلام مکیة وهی خمسون واثنان آیات از ابی بن کعب روایة است
رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هر که این سورة بخواند خدای تعالی او را مزد بدهد ده حسنه بعدد هر که بت پرستیده و بعدد
هر که بت نپرستیده بسم الله الرحمن الرحیم الر کتاب انزلناه الیک

لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ۞ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ۞ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ۞ منم خدای که می بینم این کتابی است که ما فرو فرستادیم از بهر تو تا بیرون آری مردمان با واز تاریکی کفر بنور ایمان بفرمان خدای و خداوند کار ایشان با راه خدای غالب و بی همتا و ستوده و آن ر [illegible] خدای [illegible] تمامها و زمین است ملک و ملک وی است از انجا که وی آفریده است و دست تصرف وی راست انکه گفت وای مرکافرانرا از عذابی سخت که حیوة دنیا و زندگانی این جهان دوست دارند و انرا بر آخرت اختیار میکنند حق تعالی دوستی دنیا و اختیار او بر آخرة از جمله مذمت شمرده است بر ایشان در خبر است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت فردا قیامت جماعتی را از امت من در قیامت آرند وجهای ایشان نکرم مردمانی بوده باشند نمازها باوقات و شرایط آن گذارده و زکوة مال داده و بنماز شب قیام کرده حق تعالی بفرماید تا ایشانرا بدوزخ برند گفتند یا رسول الله چه جرم ایشانرا بدوزخ برند گفت گناه ایشان که کانوا اذا عرض لهم شیء من الدنیا وثبوا علیه باین خصلت که چون از دنیا چیزی پدید آمدی بر جستندی و بر وی حرص نمودندی و یصدون عن سبیل الله و از راه خدای نمی گردند و دیگرانرا می گردانند و کژی آنرا میجویند یعنی میخواهند تا انکار کنند ایشان در گمراه اند دور از راه راست

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۞ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۞ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ۞ ما هیچ پیغمبری فرستادیم مگر بزبان قوم او بود و کتاب او بزبان قوم او بود برای آن فرستادیم تا بیان کند برای ایشان الخ ایشانرا برآن دعوت کند بر وجهی که انرا فهم کنند و دریابند پس آنکه خدای تعالی ایشانرا تخلیه کند و رها کند تا اختیار کنند اما ضلالت را و هدایت را چون اختیار ضلالت کنند نام ایشان مهتدی و راه یافته نهند پس این اضلال یا بمعنی خذلان و تخلیه باشد یا بمعنی حکم و تسمیه و بیان و ثواب و منع الطریق بهشت و هلاک چنانکه بارها گفته شده و هدایت بمعنی لطف توفیق باشد و بیان حکم و تسمیه و راه بهشت و هلاک چنانکه بارها گفته شد و هدایت بمعنی لطف توفیق باشد و بیان حکم و تسمیه و راه بهشت و ثواب نمودن باشد وا [illegible] حکیم است و مرو روایة منت است بر رسول الله که خدای هر قومی را پیغامبری فرستاده است و از جمله خلایق از عرب و عجم و ترک و روم و هندی و جن و انس آنکه گفت ما موسی را برسالت فرستادیم با حجج و آیات و معجزات و گفتیم او را که قوم خود را از ظلمت و تاریکی کفر بنور ایمان آور و دعوت بر طریق ترغیب و ترهیب کن و با یاد ایشان ده موز کار خدای را که در آن روزگار واقع و شد اید با امتان گذ [illegible] رسانیده است بسبب معصیت ایشان نافرمانی کردن تا از مثل آن اجتناب کنند و آنچه با ایشان رسیده است با نیان تر سد و گفته اند ایام خویش کا ایشانرا نعمت الوده

چون گفت موسی قوم خود را که یاد کنید نعمت خدا را که بر شما کرد آلت چون برهانید شما را از فرعون و قوم او که میفرمودند شما را
و میرنجانیدند بعذاب سخت و بران کارهای دشوار چون سنگ کشیدن و کارهای چون کار گل کردن و بار گران برگرفتن
و میکشتند پسران شما را بتهمت وجود موسی و دختران را زنده میکردند و درین جمله شما را ابتلای و امتحانی بود بزرگ
از خدای شما یا در نجات دادن شما از ایشان شما را از ایشان نعمتی بود بزرگ از خدای شما وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ
لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ . وَقَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ
لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ . أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ
إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِي
شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ . و یاد کنید آنکه اعلام کرد شما را و آگاهی داد خدای شما گفت و اگر نعمت مرا شکر کنید
من نعمت بر شما زیاده کنم و گفته اند الشکر قید النعمة و صید لها شکر قید نعمت است و صید نعمت است عالم رجل را
قید است و بند رها نکند که برود نا آمده و نعمت اجل را صید است بگیرد و نگاه دارد و امیر المؤمنین علی روایت است
اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر گفت چون اوایل نعمت بشما رسد اواخر او بمرها
بند باید که شکر کنید ولئن کفرتم و اگر کافر شوید و شکر نعمت را بکفران بدل کنید مستحق و مستوجب عذاب شوید
و عذاب من سخت تر است آنکه حکایت کرد از آنکه موسی علیه السلام با کافر نعمتان گفت گفت اگر شما همه کافر شوید و هر که
در زمین است همه یکبار خدای را هیچ نقصان نبود که خدای تعالی بی نیاز است از شما و شکر شما ابوذر غفاری از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که خدای در بعضی از کتابهای خویش گفته است عبادی لو ان اولکم و آخر
کم و جنکم و انسکم اجتمعوا علی اتقی قلب رجل یزید ذلک فی ملکی شیئا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و جنکم و انسکم اجتمعوا
علی افجر قلب رجل لم ینقص ذلک من ملکی شیئا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و جنکم و انسکم اجتمعوا فی صعید فسالونی حوائجکم
فاعطیت کلا منکم ما سال لم ینقص ذلک من ملکی شیئا الا بمقدار ما یغمس احدکم الابرة فی الیم فلینظر ثم یرجع فان الله
غنی حمید او غنی و بی نیاز است اگر شکر نعمت او کنید و اگر نکنید او را نقصانی نباشد و او در ذات خود ستوده و مستحق
حمد است اگر حمد او کنید و اگر نکنید آنکه بر سبیل تنبیه گفت الم یاتکم ای شما نیامد و بشما نرسید خبر آنانکه پیش از شما بودند از
امم سالفه و قوم گذشته که قوم نوح و قوم هود که عاد بودند و ثمود که قوم صالح بودند و آنانکه پس از ایشان بودند چندانکه
عدد ایشان جز خدای نشناسد جاءتهم رسلهم پیغمبران ایشان با ایشان آمدند با آیات و حجج و دلالات و معجزات
ایشان از خشم و عداوت پیغمبران دستهای خود در دهنها کردند و دست و انگشت می گزیدند یا خود بدست اشارت
ازین بود انا کفرنا ما کافر شدیم بانچه شما را بآن فرستاده اند حسن گفت در وقت دعوت پیغمبران دست بر دهن ایشان
می نهادند تا ایشان را خاموش کنند مجاهد گفت مراد بید نعمت است یعنی نعمت پیغمبران رد کردند بدهنهای خود یعنی کفران
نعمت کردند و انا لفی شک و ما در شکیم از آنچه شما را بآن دعوت میکنید شکی که موجب ریبت و تهمت است قَالَتْ
رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا

بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ • قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا
بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ • وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ پیغمبران جواب دادند و گفتند [illegible] در خدای شکی هست خدای که آفریننده آسمان و زمین است
این برای آن گفتند که ایشان مقر و معترف بودند که آسمان و زمین خدای آفریده است نه بتان جماد این خدای که یقین است
که وی آفریننده آسمان و زمین است شما را دعوت میکند تا بیامرزد گناهان شما و تاخیر کند و باز پس دارد شما را تا بوقت مسمی و
اجل نام برده که آن روز وفات و مرگ ایشانست و تعجیل عذاب ایشان نکند ایشان پیغمبران را جواب دادند و گفتند شما هم
چون ما آدمیان اید تا ما را از دین و طریق پدران باز گردانید و از معبودان که ایشان می پرستیده اند برین دعوی که
میکنید حجتی بیارید و برهانی بنمایید رسولان جواب دادند و گفتند همچنین است ما نیستیم مگر آدمی همچون شما ولکن خدای منت
نهد بر آنکس که خواهد از بندگان خود بر ما منتی نهاده است و نعمتی کرده و ما را از شما بنعمت و رسالت ممتاز گردانیده
و آنچه گفتید که حجت بیارید ما را نباشد که از خویشتن حجت آریم مگر بفرمان خدای چه آنچه شما اقتراح میکنید از معجزات خبر
مقدور خدای هست و بر خدای باید که مومنان توکل کنند نه بر غیر وی و ما را نباشد که بر وی توکل نکنیم و چگونه توکل نکنیم
وی ما را راه نموده است و هر آنچه ما بر رنج و بلا صبر کنیم و آنچه شما ما را میرنجانید و بر خدای باید که مومنان توکل کنند و کار
خود را با خدای گذارند در هر حال که باشند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى
إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ • وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ •
وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ • مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ • يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ
مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ آن کافران پیغامبران خود را گفتند که ما شما را از شهر خویش و
زمین خویش بیرون کنیم که باز گردید و در دین ما آیید آنگه دست از شما باز داریم خدای تعالی درین حال با ایشان
وحی فرستاد و گفت که شما هیچ اندوه مدارید و مترسید که ما این ظالمان و کافران را هلاک کنیم و شما را دران زمین
ساکن گردانیم از پس ایشان و همچنین باشد هر که همسایه خود را برنجاند خدای تعالی وی را آواره گرداند و سرای وی با وی
گذارد چنانکه رسول خدای گفت من آذی جاره ورثه الله داره این آنکس را است که از مقام من بترسد یعنی از ایستادن
پیش من با روز قیامت برای حساب و از وعید من بترسد و استفتحوا فتح جستند و نصرت طلب کردند یعنی این کافران
چنانکه گفت و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا اینجا گفته پیغمبران بخدای استعانت کردن و استنصار و
بر ایشان دعا کردند و خاب و نومید گشت هر جباری معاند حق [illegible] تهید و از حق بر گردد و از گفتن لا اله الا الله ننگ دارد
و من ورائه در پیش او دوزخ است و هم در پس او و بر راه اوست و انشا آنرا که زیر انجاست زجاج گفت وراء آنکی باشد

واز تو متواری شود و پوشیده کردد و یسقی و آب دهند او را از آبی که آن همه زرداب باشد از خون و ریم که از زیر فرج خیان

بیرون رود و از فرج زناکنندگان بدر آید یتجرعه آنرا فرو می برد و نزدیک نباشد که بحلق او فرو رود و ابو امامه روایت کرد

که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که این شربتی باشد که چون نزدیک روی برند گشت و پوست روی وی سرش بجنبد

شود و چون باز خورد امعاش پاره پاره کردد [illegible] آب حمیم وسقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم و یاتیه

الموت و بوی آید مرگ از هر جهتی و مکانی از هر عضوی و از بن هر موی و این را که مرگ خواند گفتند مراد شداید و بلا است

وما هو بمیت و او مرده نباشد یعنی بنمیرد تا باز رهد اگر مراد مرگ حقیقی باشد معنی آن بود که هر گاه که بمیرد خدایش زنده

کرداند چنانکه کلما نضجت جلودهم غیرها و در پیش وی عذابی درشت باشد مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد

اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید • الم تر ان الله

خلق السموات والارض بالحق ان یشا یذهبکم ویات بخلق جدید وما ذلک علی الله بعزیز • مثل آنها که کافر

شدند اعمال و کردارهای ایشان چون خاکستری است که سخت شود بوی جستن باد و در روزی که در آن روز بادی سخت

جهد نتوانند و قادر نباشند از آنچه کسب کرده باشند بهیچ چیز ظاهر آیه صورت احباط دارد اما چون تامل کنی دلیل است

بر بطلان احباط و آنکه هر کجا در قران احباط هست مراد نفی وقوع است برای آنکه باتفاق اعمال کافران را وقوعی

نباشد تا خبر باید که آنرا احباط کند با این همه حق تعالی آنرا بر توسع تشبیه کرد برماد و حاصل که باد آنرا متفرق کند

بظاهر حصول اعمال نه بوقوع حکم و استحقاق ثواب و معنی اینست که اگرچه اعمال کافران بظاهر حصول هست بحکم

وقوع استحقاق نیست با خاکستری ماند که بر وی کماشته شود تا در عالم متفرق شود و کس نتواند که آنرا ضبط کند ذلک

هو الضلال البعید اختیار کفر و اصرار بر آن کمراهی باشد سخت دور آنکه گفت الم تر نمی بینید که خدای تعالی آسمان و زمین

بیافرید بحق و حکمت نه بباطل و عبث او قادر است بر آفریدن آسمان اگر خواهد که شما عاصیان را ببرد و از روی زمین نیست

کرداند و آن بر خدای دشوار نباشد وبرزوا لله جمیعا فقال الضعفاء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعا فهل

انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء قالوا لو هدانا الله لهدیناکم سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص

وقال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فاخلفتکم وما کان لی علیکم من سلطان الا

ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا انفسکم ما انا بمصرخکم وما انتم بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من قبل

ان الظالمین لهم عذاب الیم • و بیرون آیند از گورها روز قیامت برای حساب و جزای خدای پس گویند ضعیفان مر آنرا

که ما در دنیا تبع شما بودیم و فرمان شما اقتدا کردیم ما را از عذاب هیچ کفایت توانید کرد و بعضی از عذاب ما برخواهید داشتن از

جباران و متکبران گویند اگر خدای ما را راه اخلاص نمودی زین عذاب ما برخواهید داشتن ما شما را نیز راه اخلاص نمودمی

چون ما را برای خود راه خلاص نیست برای شما چگونه کنیم سواء علینا یکسانست بر ما و به نزدیک ما اگر جزع کنیم و اگر شکیبائی

نتبع الرسل اولم تكونوا اقسمتم من قبل ما لكم من زوال وسكنتم في مساكن الذين ظلموا انفسهم وتبين لكم
كيف فعلنا بهم وضربنا لكم الامثال وقد مكروا مكرهم وعند الله مكرهم وان كان مكرهم لتزول منه الجبال حق سبحانه
وتعالی بر سبیل تهدید ووعید میکوید مپندار و کمان مبر که خدای تعالی غافل است از آنچه ظالمان میکنند یعنی غافل نیست
میداند که چه میکنند جزا و هر یکی اینزا دهد ولیکن تاخیر میکند و باز پس میدارد عذاب ایشان برای آن روزی که چشمهای درو متحیر
کردد و چشم باز ماند از حیرت و هول و بیم آن روز مهطعین شتابندگان باتش و درنج سرافراشتگان چشمها در پیش افکنده چنانکه
کسی در چیزی نگرد و چشم از وی برندارد و لا یرتد الیهم باز نکردد با ایشان چشمهای ایشان یعنی چشم بر هم نزنند و افئدتهم
هواء و دلهای ایشان خالی بود از همه چیزها چون هوا که در وی چیزی جای نکیرد و انذر الناس و بترسان مردمانرا ای محمد
روزی که عذاب با ایشان آید که ظالمان اند کویند بار خدایا تاخیر کن ما را و باز پس دار تا بوقتی نزدیک یعنی ما را در دنیا برد
و در دنیا مهلت ده تا ما اجابت کنیم دعوت تو و متابعت پیغمبران کنیم ایشانرا بر سبیل توبیخ و ملامت کویند نه شما سوگند
خورده بودید پیش ازین که شما را زوال نخواهد بود و همیشه در دنیا خواهید بود و این آیة دلیلست بران که اهل آخرت مکلف نباشند
که اگر مکلف بودندی ایشانرا احتیاج آن نبودی که گفتندی ما را با دنیا فرست تا توبه کنیم و عمل صالح همانجا توبه کردندی
بمقصود رسیدندی و سکنتم و ساکن شده در خانهای کسانی که بر نفس خود ستم کردند و روشن شد و ظاهر گشت شما را که
با ایشان چگونه کردیم انواع عذاب کردن و برای شما مثل زدیم با ایشان تا شما را اعتبار باشد آن کافران مکر خود بکردند و آنچه
توانستند تقصیر نکردند و نزدیک خدای است جزای مکر ایشان یا ابطال مکر ایشان و ان کان مکرهم و نبود مکر ایشان تا
آنجا که کوهها از سبب آن از مقام خود زایل شوند و مراد بزوال کوه زوال امر رسول است و زوال قرآن یعنی این هر دو در ثبات و دوام
چون کوه اند بمکر هیچ ماکری و حیله از محتال زایل نشوند و شاید که ان نافیه باشد معنی چنین بود که مکر ایشان تا بغایتی بود
در بزرگی و سختی که کوهها نزدیک بود که از جای خود بروند و زایل کردند ۵۱ فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله ان الله عزيز
ذو انتقام يوم تبدل الارض غير الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار وترى المجرمين يومئذ مقرنين في الاصفاد
سرابيلهم من قطران وتغشى وجوههم النار ليجزي الله كل نفس ما كسبت ان الله سريع الحساب هذا بلاغ للناس
ولينذروا به وليعلموا انما هو اله واحد وليذكر اولوا الالباب حق تعالی ذکر آن کافران کرد که مکر کردند در بعضی تفاسیر آورده اند
از امیر المؤمنین و جمعی مفسران که مراد باین مکر مکر نمرود است که خدای تعالی بران مثل زد و آن چنانچه بود که ابراهیم علیه السلام
او را دعوة کرد با خدای او گفت من خدای زمینم و نمیدانم که در آسمان خدای هست یا نه بروم و بنگرم تا این خدای آسمان
که تو میگویی چیست آنکه بفرمود تا چهار کرکس بچه بگرفتند ایشانرا بپرورد و گوشت میداد تا قوی گشتند تابوتی بساخت
بدو در یکی از بالای و دیگر از نشیب و در آن تابوت بنشست و دیگری را با خود در آنجا نشاند و عصا را پاره گوشت بر سر کرد
و از بالای آن تابوت بست چنانکه کرکسان بدان گوشت می نگریدند و بطمع آن گوشت بجانب بالا می پریدند چون فی تنگ در

هوا رفتند نمرود صاحب خود را گفت در نگر تا چه می‌بینی با آسمان نزدیک شدیم یا نه در نگرست و گفت آسمان
همانجاست که بود و هیچ اثر نکرده است این رفتن ما گفت در زیر نگر و بنگر تا از زمین چون افتادیم در نگرست و در زیر بنگریست
گفت زمین مانند دریا سپیدی می‌بینم و کوهها مانند دودی سیاه گفت رها کن تا برویم در رها و کردند و کرکسان می‌پریدند
تا چندانی پریدند که باد منع کرد ایشان را از پریدن گفت زمین همچنان می‌نماید که دودی سیاه آوازی شنید که ایها الطاغیة
ای تریدای طاغی کجا میروی عکرمه گفت با او غلامی بود و [illegible] انداخت تیر خون آلود باز پس آمد گفت
کفیت امر السماء کار آسمان مرا کفایت شد گفتند تیر در ماهی آمد در دریایی از دریای آسمان و گفتند در مرغی آمد بود که در هوا
بود آنکه نمرود بفرمود تا عصا با شکوفه کردند کرکسان سر بزیر نهادند حق تعالی این کس را صفت کرد بانکه مکر او بحدی است
که کوه از آن زایل شود آنکه خدای تعالی با رسول خطاب کرد و گفت مپندار که خدای تعالی وعده که داده با پیغمبران از آن خلاف
کند از فتح و ظفر و نصرت دادن او بر کافران ان الله عزیز ذو انتقام بدرستی که خدای تعالی عزیز است و غالب و خداوند انتقام و کینه
کشیدن است از ظالمان کینه کشد روزی که زمین را بدل کرده شود بزمین غیر این تا تبدیل زمین چگونه باشد خلاف کرده اند
بعضی گفته با صورتی و شکل دیگر گرداند عبد الله عباس و عبد الله مسعود و مجاهد گفتند این زمین را بزمینی از سیم سپید
بدل کنند که بر و گناه نکرده باشند و از امیر المؤمنین روایة کرده اند که خدای تعالی زمین را سیم گرداند و آسمان از زر و بروایتی
و بروایتی دیگر از ابن عباس زمین همین زمین باشد بستهای کوههای وی بدل کنند بیان این قول ویسالونک عن
الجبال فقل ینسفها ربی نسفا ویذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا و گفته اند این زمین را مکلفان بزمینی دیگر بدل
کنند و تبدیل آسمان بانتثار کواکب گروهی را از زمین بهشت برند و گروهی را از زمین دوزخ والسموات یعنی آسمانها را بدل کنند
و تبدیل آسمان بانتثار کواکب و تکویر آفتاب باشد برزوا لله و خلقان بیرون آیند از گورها برای خدای یعنی عرض بر خدای
و محاسبه با وی و برای ثواب و عقاب خدای که یکی است بی مثل و مانند قهار و مسلط و در آن روز بینی تو مجرمان را و گناهکاران را
و تنها با گردن بسته فی الاصفاد و در بندها یا هر یکی را از ایشان با قرینی بهم باز بسته پیراهنهای ایشان از قطران باشد
و قطران روغنی است که در اشتر گرگین مالند و می رسد آتش بروی ایشان که شریفترین اعضا است و می سوزاند آنرا
لیجزی الله تا خدای جزا دهد هر تنی را بانچه کرده باشد و خدای زود حسابست هذا بلاغ این قران بلاغ و کفایتی است
مردمانرا بسنده و کافی است تا نصیحت کنند یکدیگر را و بیم کنند بآن و بدانند که او یک خداست بی مثل و مانند
و متعظ شوند با وخداوندان خردها سورة الحجر مکیة و هی تسعون و تسع آیات از رسول الله روایتست هر که او سورة
الحجر خواند خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد بعدد مهاجر و انصار و بعدد آنکه برسول صلی الله علیه و آله و سلم
استهزا کرد

بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب و
قرآن مبین ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین ذرهم یأکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون و ما

نیابیم ما را هیچ گریزی نیست مقاتل گفت این سخن آنگاه گویند که در دوزخ با یکدیگر قرار دهند که بیایید تا جزع کنیم پانصد سال جزع کنند
هیچ سود ندارد و گویند بیایید تا صبر کنیم پانصد سال دیگر صبر کنند هیچ سود ندارد و درین حال گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا
حکم کرده آید و اهل بهشت را به بهشت برد و اهل دوزخ را بدوزخ مقاتل گفت درین منبری از آتش در دوزخ بنهند ابلیس
بر آن منبر شود و کافران و اهل دوزخ [illegible] بر آن منبر باشند گوید شما را وعده دادم و آن وعده را خلاف کردم و مرا در آن
وقت بر شما دستی نبود و قوتی پیش از آنکه شما را دعوت کردم اجابت کردید اکنون مرا ملامت مکنید و خود را ملامت کنید
و این آیة دلیل ظاهر است بر فساد مذهب مجبره که اگر خدای کفر و معاصی در ایشان آفریده بودی ابلیس نگفتی که خود را
ملامت کنید گفتی خدای را ملامت کنید که مرا و شما را گمراه کرد ما انا بمصرخکم من شما را بفریاد نرسم و شما نیز بفریاد من نتوانید رسید
چه هر یکی را بجرم خود گرفتاریم من بدعوت و شما باجابت امروز من کافرم بر آنچه شما مرا انباز گرفتید با خدای خویش
پیش ازین یعنی در دنیا وان الظالمین و بدرستی که ظالمان را عذابی دردناکست ابن عامر روایت کرد از پیغمبر در حدیث
شفاعت که عیسی علیه السلام در آن روز بمن اشارت کند گوید ذلکم النبی الامی این آن پیغمبر مکی است که من بوی بشارت دادم
خدای تعالی مرا گوید برخیز و شفاعت کن من برخیزم برای من شفاعت از مجلس من بویی برآید که شنوندگان از آن خوشتر
بوی نشنیده باشند و شفاعت کنم خدای تعالی شفاعت قبول کند و مرا نوری دهد از فرق تا قدم کافران گویند ابلیس را
که ایشان را شفیعی پدید آمد و شفاعت کرد ما را جز تو کسی نیست برخیز و برای ما شفاعت کن او برخیزد از وی گندی برآید که کس
چنان نشنیده باشد آنگاه ایشان را طعمه دوزخ کنند عند آن ابلیس گوید ان الله وعدکم وعد الحق الآیة وادخل الذین
آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها باذن ربهم تحیتهم فیها سلام . الم تر کیف
ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب
الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون و اما مومنانی که عمل صالح کنند روز قیامت ایشان را در بهشتهای برند که در زیر
درختان آن جویهای آب روان باشد خالد و جاوید باشند در آنجا بفرمان خدای خود تحیة ایشان یکدیگر را سلام باشد که بر یکدیگر
کنند و تحیت فرشتگان ایشان را اسلام باشد و همچنین تحیة خدای سلام بود آنکه حق سبحانه و تعالی ایمان و کفر را مثل زد
بدو درخت و گفت ای محمد نه بینی و نمیدانی که خدای چگونه مثل زد کلمه پاکیزه را آنکه گفت چون درختی است پاکیزه مفسران
گفتند کلمه پاکیزه گفتار لا اله الا الله است بیانه الیه یصعد الکلم الطیب و درختی پاکیزه خرماست و دلیلش آنست که ابو العالیه
گفت روزی که نماز بامداد کرده بودم برخاستم و بنزدیک انس بن مالک شدم طبقی بیاوردند بر آن خار رطب نهاده انس گفت
بخور ای ابو العالیه که این از آن درخت است که خدای گفت الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة آنگه گفت
روزی رسول را طبقی بسر آوردند و این آیة بخواند کشجرة طیبة چون [illegible] که خوش باشد میوه وی و اگر بر عموم حمل کنند
گویند منظر او و نظاره و تازگی او بیشتر باشد اصلها ثابت اصل و بیخ او ثابت و راسخ است در زمین چه اگر اصل ثابت ندارد

و در زمین بر جای بماند و برگ و میوه نیارد چه درخت آن از عروق خود و عروق در زمین باشد و شاخ آن درخت از رفعت
و بلندی در آسمانست همچنین کلمه شهادة در دل مومنان ثابت و راسخ است اصل او تصدیق است و آن بدل است و فرع
آن گفتارست و آن بزبانست چون از زبان برآید تا بآسمان رسد او را هیچ عذاب نباشد بیانه الیه یصعد الکلم الطیب
والعمل الصالح یرفعه و رسول خدای گفت مثل الا ... لله اصلها والصلوة الخمس جذعها
والزکوة فرعها وصیام شهر رمضان لحاؤها وحسن الخلق ورقها مثل اسلام چون درختی است رسته اصل او ایمانست بخدای
و تبیینه او بیگانه است و زکوة شاخهای وست و روزه ماه رمضان پوست اوست و خوشخوئی برگهای وست ابن عباس از رسول خدا
روایت کرد که او گفت ان الله خلق عمودا من نور اسفله تحت الارض السابعة و راسه تحت العرش فاذا قال العبد
اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله اهتز العرش وتحرک العمود فیقول الله عز وجل اسکن فیقول کیف اسکن وانت
لم تغفر لقائلها خدای تعالی را عمودی است از نور اسفل وی که قرار گاه وی است زیر هفتم زمین است و بالا او در زیر عرش است
چون بنده گوید که لا اله الا الله محمد رسول الله عرش بلرزد و عمود بجنبد حق تعالی گوید ساکن شو گوید چگونه ساکن شوم و تو
هنوز گوینده این کلمات را نیامرزیده حق سبحانه و تعالی گوید ملائکتی و سکان سمواتی اشهدوا انی قد غفرت له فرشتگان و ساکنان
آسمانهای من گواه باشید که من وی را بیامرزم اهل اشارت گفتند وجه حکمت در تشبیه اسلام و ایمان بر درخت از
آنجاست که درخت تمام نباشد الا بسه چیز عرقی ثابت و اصلی قایم و فرع عالی همچنین ایمان و اسلام بسه چیز تمام شود تصدیق
بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان بیانش حدیث رضاست از پدرانش از امیر المومنین علی از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که گفت الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و روایتی دیگر از رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنست که
مثل هذا الدین کمثل شجرة ثابتة الایمان اصلها والزکوة فرعها والصیام عروقها والتاخی فی الله نباتها وحسن الخلق
ورقها والکف عن محارم الله ثمرها فکما لا یکمل الشجرة الا بثمرة حلیبة لا یکمل الایمان الا بالکف عن محارم الله گفت
مثل این دین درختی است رسته ایمان بخدای اصل اوست و زکوة شاخ اوست و روزه بیخ و رگ اوست و برادری کردن
با یکدیگر برای خدای نبات اوست و خوی نیکی برگ اوست و باز ایستادن محارم میوه اوست و چنانکه درخت تمام
نشود الا بمیوه همچنین ایمان تمام نشود مگر بباز ایستادن از محارم و گفته اند تشبیه بدرخت خرما برای آن کرد که او در چند صفت
با آدمی میماند هر درخت را که سرش ببرند شاخ دیگر بیرون آورد مگر درخت خرما که چون سرش ببرند خشک شود درخت
خرما را تا کس نر چند بار نیارد و رسول خدای گفت اکرموا عماتکم والنخل عمتان خود را گرامی دارید گفتند یا رسول الله عمتان
ما کدام اند گفت درختان خرما گفتند چگونه یا رسول الله گفت خدای تعالی چون آدم را بیافرید از گل او فضله بماند خدای تعالی
از آن درخت خرما بیافرید توتی اکلها کل حین آن درخت بار دهد و میوه آرد هر حینی بفرمان خدای تعالی خویش و
مراد آنست که مومن در هیچ وقتی از اوقات خالی نباشد از عبادت و طاعات و خدای تعالی برای مردمان مثل زند

تا باشد که تفکر کنند و در اندیشند که [illegible] مثل مشکلها حل کنند وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ
مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ
وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ
الْقَرَارُ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ انکه کلمه کفر را مثل زد بدرختی دیگر
گفت مثل و مانند کلمه بد و سخن نه نیکو [illegible] درختی است چون درختی است که بد و پلید باشد بار او زشت و قبیح باشد منظر
بیخ او از بالای زمین افتاده و بر کنده باشد و او را بر روی زمین قرار و ثباتی نباشد و از امام محمد باقر رضی الله عنه روایة است
که شجرهٔ طیبه رسول الله است و فرع او علی بن ابی طالب است و اصل او فاطمه زهرا است و میوه او فرزندان پاک اند
و شاخ و برگ او دوستان و شیعه ما اند و شجره خبیثه بنو امیه اند که منقرض و منقطع گشتند و اولاد مصطفی و مرتضی تا قیامت
منقرض نشوند و یثبت الله الذین آمنوا خدا ثابت دارد مومنان را بگفتار ثابت بحجت و برهان هم در دنیا که چون
در فتنه افتند از دین نگردند و خلاف نکنند و هم در آخرت چون در گورشان نهند که آن اولین منزلست از
منزلهای آخرت و گفته اند فی حیوة الدنیا گور است که گور در دنیا باشد و فی الآخرة عند البعث چون از گور برانگیزند
مقاتل گفت این تثبیت آنست که چون بنده مومن را در گور بخفتند و خاک بر سر او راست کنند خدای تعالی فرشته
را بفرستد نام او دومان بیاید و بر وی سلام کند و گوید همین ساعت دو فرشته سیاه و منکر بالین تو خواهند
آمدن تا ترا از دین و اعتقاد تو بپرسند نگر تا نترسی از ایشان و چنانکه در دنیا دانستی جواب دهی از خدای و رسول و امام
و کتاب این بگوید و برود در اثر او دو فرشته دیگر می آیند سیاه و غلیظ و منکر ازرق چشم چشمهای ایشان چون
برق خاطف باشد و آواز ایشان چون رعد قاصف هر یکی مقمعه از آتش بدست گرفته ایشانرا منکر و نکیر گویند در گور
آیند و خدای تعالی بنده را زنده کرده باشد و او را بازنشانند و گویند من ربک و من نبیک و من امامک و ما دینک
و ما کتابک خدایت کیست و پیغمبرت کیست و امامت کیست و دینت چیست و کتابت کدامست او چنانکه داند بگوید
که الله ربی و محمد نبیی و الاسلام دینی و القرآن کتابی و علی امامی فرشتگان او را گویند مرحبا بک عشت سعیدا و مت
شهیدا تا زنده بودی سعید بودی چون مردی شهید بودی اللهم ارضه کما ارضاک بار خدایا خشنودش کن چنانکه ترا
خشنود کرد آنگه دریچه از بهشت در گور او گشایند تا نسیم بهشت می جهد و تحفهای بهشتش می آرند آنگه او را گویند
نم نومة العروس بخسب چنانکه عروس در خوابگاه خود فذلک قوله یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
و فی الآخرة و اگر مرده کافر بود ناگاه منکر و نکیر بر وی در آیند و او را گویند من ربک من نبیک و ما دینک و ما کتابک و من
امامک او گوید لا ادری نمیدانم او را گویند لا دریت گفت ملائکه و [illegible] عشت عصیا و مت شقیا تا زنده بودی عاصی
بودی چون مردی شقی مردی نم نومة المنهوش بخسب چنانکه مار گزیده خسبد آنگه دری از درهای دوزخ در گور او گشایند
و از آن مقمعه آتش یکی بر سر او فرو کوبند چنانکه همه گور او آتش فرو گیرد و او شهقه بزند که همه حیوانات بشنوند مگر جن

وانس و هر که بشنود او را لعنت کند فذلک قوله و یُضِلُّ اللهُ الظالمین گمراه گرداند کافران و ستمکاران را
و کند آنچه خواهد ابو هریره گفت مرده در گور آواز پای آنانکه از جنازه او باز گردند بشنود اگر مرد مومن بود
نماز او بر سر بالینش بود و زکوة او بر راستش و روزه او بر پیش و خیرات و احسان او با مردمان بر پایانش تا چون فرشته
عذاب خواهد تا از قبل بالین او در رود نماز راه ندهد و از جانب راست زکوة نگذارد و از جانب چپ روزه منع کند
چون بپایین او فراز رود افعال خیر وی راهش ندهد او را گویند بنشین چنان پندارد که آفتاب فرو خواهد شدن
گوید رها کنید تا نماز بکنم تا فایت نشود گویند نماز بتوان کرد آنچه ترا پرسیم جواب گوی گوید چه گوی درین مرد که بیامد و
این دعوی کرد گوید محمد گویند آری گوید گواهی دهم که او پیغمبر خدا ایست صادق و راست گوی گویند برین
بودی و برین مردی و برین برخیزی ان شاء الله آنگه گور بر وی فراخ کنند مقدار هفتاد گز و نورانی کنند آنگه حجابی
از دوزخ بردارند و گویند بنگر که خدای تعالی چه صرف کرده است از تو اگر کافر و عاصی بودی جای تو اینجا بودی
آنگه روح او در حوصله مرغ از مرغان بهشت نهند که در بهشت میرود و جسم او خاک شود تا باز آفریدن ابو رافع گفت من
با رسول بودم در بقیع غرقد میرفت سه بار بگفت لا هدیت من پنداشتم که مرا میگوید گفتم یا رسول الله من چه کرده ام
خطاب با تو نیست خداوند این گور را از من می پرسند میگوید نشناسم او را چون نگاه کردم گوری بود که آن ساعت آب
بر وی ریخته بودند و صاحبش را دفن کرده الم تر ای نه بینی آنان را که نعمت خدای را بکفران بدل کردند مراد بدین نعمت
رسول خدای است صلی الله علیه و آله و سلم و آنانکه این کفران آوردند کفار قریش بودند که خدای رسول بریشان نعمت
گردانید ن قدر آن ندانستند و بدان کافر شدند امیر المومنین علی گفت که ایشان کفار قریش بودند که روز بدر کشته شدند
عمر خطاب [illegible] گفت بنو امیه و بنو المغیره روز بدر هلاک شدند و بنو امیه را روز چند فراگذاشتند و احلوا فرو آوردند
قوم خود را بسرای هلاکت که آن دوزخ است که ملازم آن باشند و بد قرارگاهی است ایشان را دوزخ و جعلوا و بکردند
و پدید کردند خدای را که بی همتاست مثل و مانندی از بتان خویش تا گمراه شوند دیگران را بگوای محمد که برخوردار
شوید و تمتع گیرید روزی چند ازین متاع دنیا که عاقبت و بازگشت شما با آتش دوزخ است قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ
آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ اللَّهُ
الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ
وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا
نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ بگو بندگان مرا آنانکه ایمان آوردند تا نماز بپای دارند و از آنچه
ما ایشان را روزی کرده ایم نفقه کنند پنهان و آشکارا پیش از آنکه روزی آید که در آن روز نه بیع و شرا باشد و نه دوستی با
یکدیگر یعنی روز قیامت خدای آن خدای است که بیافرید آسمانها و زمینها و فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی باران و
برویانید و بیرون آورد بآن آب از درختان میوها تا روزی بود شما را و مسخر گردانید برای شما کشتیهای را تا میروند در

دریا بفرمان وی و نیز مسخر شما کرد چو چهار جوی فرات و نیل و جیحون و جز آن تا میرود هرجا که شما میخواهید و همچنین آفتاب و
ماه مسخر شما کرد کوشنده اند منافع و مصالح خلق را از پختن میوها و پروردن کشت و غیر آن شب و روز را مسخر شما کرد ا تا شبید
تا متعاقب می ایند و میروند چون شب برود روز آید یا تعاقب ضیا و ظلمت و نقصان و زیادة و بداد شما را از هر چه خواستید و از هر چیزی
آنچه خواستید و گفته اند از هر چیز که بخواستید از ان که شما را اراده بدان بشود و اگر خواهید تا نعمت خدای را بشمرید بپایان نرسید و نتوانید
شمردن آنرا از کثرت و بشکران نرسید بدرستی که آدمی ستمکار کافر نعمت است نعمت بر وی خدای کند و دیگری را شکر و عبادة کند
قَالَ اِبْرٰهِیْمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَّاجْنُبْنِیْ وَبَنِیَّ اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ كَثِیْرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِیْ
فَاِنَّهٗ مِنِّیْ وَمَنْ عَصَانِیْ فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ رَبَّنَا اِنِّیْ اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ بِوَادٍ غَیْرِ ذِیْ زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیْمُوا
الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِیْ اِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ یَشْكُرُوْنَ یاد کن ای محمد انرا که ابرهیم بر سبیل دعا
و تضرع گفت ای خداوند پروردگار من این شهر را که مکه است شهری گردان که مردم ایمن باشند در وی حق تعالی دعاء وی با جابت
مقرون کرد و چنان ایمن کرد که وحش و طیر در وی خایف نباشند تا کی میش و کبوتر و باز با یکدیگر باشند و اگر کسی خونی کند و در
آنجا گریزد تعرض وی نکنند تا انکه بیرون شود و اجنبنی و دور گردان مرا و پسران مرا از ان که بت پرستیم یعنی الطافی کن که عذان
از عبادة اصنام و اجتناب کنند انکه گفت رب انهن اضللن یا خدایا ایشان بسیاری را از مردمان گمراه کردند یعنی بعبادة ایشان
بسیاری گمراه شدند انکه گفت هر که متابعت من کند و بسا و من باشد از منست و هر که در من عاصی شود تو خداوند آمرزنده و بخشاینده
عاصیانرا و کافرانرا که از کفر باز گردد بیامرزی و از سر گناه مومن گناه کار چون توبه کند در گذری ربنا یا خدایا من ساکن کردانیدم
بعضی از فرزندان خود را بوادی و رودخانه که در زرع و کشتی نیست نزدیک خانه که حرام کرده تو یعنی کعبه و درینوقت که ابراهیم این
سخن گفت خانه نبود مراد انست که نزدیک خانه حرام تو که بوده است و بعد طوفان آنرا رفع کردند یا خانه که بعد ازین بنا کرده خواهد شد
بعضی ازین قصه است و انچه آنست که ابراهیم را علیه السلام از ساره فرزندی نبود از انجا که او پیر شده بود و ابراهیم دل در
فرزند بسته بود ساره کنیزکی داشت جوان و پاکیزه با ابراهیم داد و گفت این را بتو دادم تا باشد که خدای تعالی ازوی فرزندی
دهد ابراهیم علیه السلام قبول کرد و با وی خلوة ساخت و او را از هاجر اسمعیل آمد نور محمدی که در پیشانی پدران وی بودی با
اسماعیل [illegible]ال افتاد ساره را از ان رشکی عظیم آمد گفت نخواهیم که هاجر پیش من باشد حق سبحانه تعالی ابراهیم را گفت
ویرا [illegible] تمای وی با تو موده کرد با وی مانند این مکن ایشانرا از پیش وی ببر گفت بار خدایا کجا برم گفت آنجا که ترا فرمایم
جبرئیل آمد در پیش ایستاد و ابراهیم بر اثر وی میرفت با هاجر و اسماعیل هر کجا آبادانی و خضری دیدی گفتی ایشانرا اینجا فرود آرم جبرئیل
گفتی نه که فرمان نیست میرفتند تا انگه که بزمین مکه رسیدند زمینی سنگلاخ و شوره جبرئیل گفت ایشانرا اینجا بنه و برو ابراهیم
ایشانرا انجا بنهاد و برگردید بفرمان خدای تعالی هاجر گفت ما را بکه رها میکنی گفت بخدای گفت برو که ما را ضایع نکند
وی رفت و قدری آب که مانده بود با ایشان رها کرد آن آب باز خوردند و گرما و آفتاب در ایشان اثر کرد تشنه شدند و شیر

خود در بیابان خشک گشت کودک بر خود طپیدن گرفت هاجر درماند نزدیک ترین و کوتاه ترین کوهی صفا بود بر آنجا دوید تا باشد
که کسی را ببیند یا آوازی شنود کسی را ندید از آنجا فرود دوید بر مروه رفت کسی را ندید باصفا آمد همچنین هفتم بار آوازی شنید و کسی را
ندید هاجر گفت ای آنکه آوازت می شنوم و ترا نمی بینم اگر بفریاد من میتوانی رسید فریاد رس که ما هلاک شدیم آن فرشته
ظاهر شد و نزدیک اسماعیل آمد و پای او بگرفت و پاشنه او در زمین [illegible] پای او روان شد و بیرون بیابان
نهاده هاجر پاره ریگ گرد آن گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت رحم الله امی هاجر اگر آن آب رها کردی جاودانه
آب شدی آن فرشته ویرا بشارت داد و گفت این جاهی خواهد بود که حاجیان از آنجا آب خورند و اینجا پدر این کودک خانه بنا کند
که خلایق عالم از جوانب بزیارت این خانه آیند جماعتی از قبیله جرهم آنجا میگذشتند مرغان دیدند که گرد آن می بریدند
گفتند بهر حال آنجا آبست یکی از ایشان بیامد زنی را دید و کودک را باز گشت و ایشانرا خبر کرد بیامدند و گفتند که ای
زن تو کیستی و این کودک کراست و این آب از کجا آمد و این زمینی است تا چهار صد گز نبکنند باب نرسد گفت این پسر
ابرهیم خلیل خدای است و مارا بفرمان خدای اینجا آورد و این آب مراست و فرزند مرا گفتند شاید تا ما اینجا فرود آئیم
و تو مارا از این آب نصیب کنی و ما ترا از متاعی که داریم نصیب کنیم و ما همسایه تو باشیم تو تنها نباشی گفت روا باشد آنجا فرود
آمدند باقی قصه در سورة البقره رفته است ربنا لیقیموا الصلوة بار خدایا ایشانرا ساکن این مقام کن تا نماز بپای دارند طائفه‌ای
بعض از مردمان مایل ایشان گردان سعید جبیر گفت اگر گفتی من الناس و گفتی افئدة الناس همه عالم از گبر و جهود و ترسا بحج آنجا
رفتندی مجاهد گفت اگر دعا بر اطلاق بودی پارس و روم و ترک و هند مزاحم شدندی وارزقهم روزی کن ایشانرا بار خدایا
از میوه‌هائی که روزی دیگران کرده از شهرها دیگر تا باشد که شاکر شوند و شکر نعمت تو بجای آرند ربنا انک تعلم ما نخفی و ما نعلن و ما
یخفی علی الله من شیء فی الارض و لا فی السماء الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل و اسحق ان ربی لسمیع الدعاء رب
اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی ربنا و تقبل دعاء ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب بار خدایا تو
دانی آنچه نهانی و آشکارا داریم اگر بر زبان رانیم و اگر نرانیم تو دانی ابن عباس گفت مراد آرزو و اندوه اسمعیل و هاجر است
و دیگران بر عموم حمل کردند و ما یخفی و پوشیده نماند بر خدای هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان آنگه خدایرا حمد و ثنا کرد
گفت شکر و سپاس و ستایش مر خدایرا که مرا بر پیری چون اسماعیل و اسحق دو پسر بخشید اسماعیل از هاجر و اسحق از ساره بدرستی
که خدای من شنونده دعاست یعنی اجابت کننده بار خدایا مرا چنان گردان که نماز بپای یعنی الطافی که بآن نماز بپای
دارم بر آن من متوالی گردان و از فرزندان من نماز کنندگان کن بار خدایا دعای من و نماز من بپذیر و قبول کن
بار خدایا بیامرز مرا و مادر و پدر مرا و جمله مؤمنانرا روزی که حساب بر خلق ظاهر گردد یعنی روز قیامت و لا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم و
افئدتهم هواء و انذر الناس یوم یأتیهم العذاب فیقول الذین ظلموا ربنا اخرنا الی اجل قریب نجب دعوتک

وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ ۝ مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ۝ منم خدای که می بینم بااین حروف
مقطعه آیات وعلامات کتابی معهودست وقرآنی مبین هویدا وروشن کننده ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین بود که تمنا کنند
وآرزو خواهند کسانی که کافر شدند بخدای ورسول اگر مسلمان بودندی ودر دین وشریعت اسلام آمدندی وکاشکی هرگز
کافر نبودندی تا بااین عذاب مبتلا نشدندی در حسرت کشیدندی قیامت چون اهل دوزخ را بدوزخ برند در میان ایشان
فاسقان اهل نماز باشند کافران بر سبیل طعن گویند نه شما مسلمان بودید ونماز کردید وروزه داشتید امروز نماز و
روزه شما شمارا هیچ سود نکرد وبا ما در عذاب شریکید این سخن بر مسلمانان سخت آید حق تعالی برای ایشان خشم کرد وفرماید
تا همه مسلمانان را که اهل قبله باشند از دوزخ بیارند عند آن اهل دوزخ از کافران تمنا کنند که کاشکی ما هم مسلمان
بودندی تا از دوزخ بیرون آمدندی چنانکه مسلمانان بیامدند انگه رسول صلی الله علیه وآله وسلم این آیه برخواند ربما
یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید ووعید کافران با رسول گفت که ذرهم بگذار ایشان را تا بخورند
وبرخوردار شوند وآرزوها خود بدهند وکام خود برانند امل ایشان ایشان را مشغول گرداند که زود بود وخواهد بود که بدانند وبال
کردار بد خود یعنی روز قیامت افعال خود وافعال واحوال مومنان ببینند واین امر تهدید ووعیدست چنانکه گفت
اعملوا ما شئتم انگه گفت وما اهلکنا وهیچ شهر را هلاک نکردیم اورا واو را نوشته معلوم بود واجل مسلمانان که ایشان را
تا بدان وقت مهلت داده بوده وهیچ امت وگروه بر اجل خود سبق نبرد واز پیش نشود واجل خود ونیز باز پس نمانند
از اجل خود وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ۝ لَّوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝
مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُّنظَرِينَ ۝ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۝ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن
قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ ۝ وَمَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝ كَذَٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ۝
لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ۖ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ۝ وقالوا گفتند این کافران ای آنکس که قرآن بروی فرستاده شد بحقیقت
که تو دیوانه واین سخن از استبعاد دعوی نبوت گفتند وعجب از ایشان یکبار میگفتند که ساحرست ویکبار میگفتند که دیوانه
است ودیوانگی بران لایق تر باشد که یک شخص را بدین دو صفت متناقض وصف کنند چه سحر بغایت زیرکی وحیلت تواند
کرد ودیوانگی ضد این باشد لوما تاتینا چرا بما نیاری فرشتگان را تا گواهی دهند ترا بصدق ومارا بعذاب وهلاک اگر تو
از جمله راستگویانی حق تعالی جواب داد وگفت ما فرشتگان را نفرستیم مگر بحق وحکمت وایشان جز بامر حق فرو نیایند
واگر ما فرشتگان را فرستیم ایشان را در هلاک گشتن هیچ مهلت نباشد برای آنکه چون فرشتگان را معاینه ببینند ملجا شوند وچون
ملجا شوند وتکلیف از ایشان زایل شود وقت هلاک گشتن بود ومهلتشان ندهند انا نحن نزلنا الذکر بدرستی که ما فرو
فرستادیم قرآن را وما حفظ ونگه دارنده اییم از زیادت ونقصان وزوال وبطلان چنانکه گفت لا یاتیه الباطل من بین یدیه
ولا من خلفه وگفتند ما نگاه داریم اورا تا دامن قیامت برای آنکه حجت همه مکلفان است وگفتند که یعنی رسول را

نگاه داریم از دست مشرکان و بی دینان نظیرش والله یعصمک من الناس ولقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم از پیش تو رسولان را
در امتان پیشین گروهان گذشته و بآن امتان هیچ رسول و پیغامبری نیامدی الا که باو استهزا کردندی و افسوس داشتندی
اگر با تو نیز افسوس کنند چه عجب است ما همچنین بگذرانیم قرآن را و در بریم در دلهای این گناهکاران و کافران یعنی ما جحد و حدیث
قرآن را اندیشه آن در دل ایشان افگنیم و با ایشان رسانیم در حالی که تکذیب و کنند و بر آن ایمان ندارند تا حجت بر ایشان
لازم شود و مستحق عذاب گردند چنانکه با امت سلف کردیم و نشاید که این بسلک بمعنی خلق کفر باشد در دلهای ایشان
برای آنکه لا یؤمنون به نفی ایمان حوالت با ایشان است و اضافت با ایشان و مورد این لفظ مورد ملامت و مذمت
است و اگر خلق کفر وی کردی بایستی که ایشان معذور بودندی نه معلوم وقد خلت و حال آنست که سنت و طریق پیشینگان
برین گذشته است که چون ایشان بر کفر اصرار کردند بعد ظهور آیات و اعلام معجزات ما ایشان را هلاک کردیم وَلَوْ فَتَحْنَا
عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ ۝ وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ
بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ۝ وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ ۝ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ
وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ ۝ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ
وَمَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ۝ اگر بگشاییم ما بر ایشان دری از درهای آسمان همه روز از آن در بر آسمان میروند بوجه خرق
عادت هم ایمان نیارند و گویند که بسته شد چشمهای ما یعنی ما را چشم بند کرده اند تا ایشان را علی حقایقها ادراک نمی
توانیم کرد و این چشم بند را که گویند اصلی نباشد و سخن عوام بود بل نحن قوم نه که ما گروهی ایم که با ما جادوی کرده اند و آنچه
ما می بینیم سحر مجرد است و بعضی از مفسران گفته اند معنی آیه آنست که اگر ما درهای آسمان برگشاییم بر آنانکه گفتند لو ما تأتینا بالملائکة
و فرشتگان همه روز بر آسمان می شوند ایشان همه ایمان نیارند و گویند که با ما سحر و جادوی کرده اند و چشمهای ما را بسته اند
ولقد جعلنا فی السماء بروجا بدرستی که ما بکردیم در آسمان برجها و منازل کواکب و سیاره آن و بیاراستیم آسمان را باین ستارگان برای
آنکه نظر کنند در آنجا و تأویل کنند و نگاه داشتیم آنرا از هر دیوی رجیم رانده بلعنت کرده مگر کسی را از شیاطین که
گوش فرا دارد و دزدیده سخن شنود تا تبع وی کنند بوی انداخته شود ستاره روشن و پاره آتش تا وی سوخته گردد و از
شنیدن سخن باز ماند عبد الله عباس گفت شیاطین از آسمان محجوب نبودند بر آسمان شدندی و خبر آسمان بزمین
آوردندی و القا کردندی بر کهنه چون عیسی علیه السلام از مادر بزاد ایشان را از سه آسمان منع کردند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بزمین آمد ایشان را از همه آسمانها منع کردند هیچکس از ایشان نبود که خواست تا خبری از اخبار آسمان دزدیده شنود الا که
ستاره که آنرا شهاب خوانند چون آتشی در آسمان کشیده شود وی را بسوزد چون این حال بدیدند شیاطین نزدیک ابلیس
جمع شدند و این حال با وی بگفتند گفت در زمین حادثه پدید آمده است در زمین بگردیدند چون بمکه رسیدند رسول را
دیدند که قرآن میخواند و گفته اند که این شهاب ایشان را نسوزد چنانکه بکشد بلکه عضوی را از اعضای ایشان تباه گرداند و بعضی را

محل کرده اند تا غول بیابانی شود که مردم را در بیابان گمراه کنند والارض مددناها و زمین را بکشیدم یعنی بگسترانیدیم و بیفکندیم درو
کوههای بیخ آور ثابت و برویانیدیم در زمین هر چیزی با وزن مقدار در منفعت و گفته اند که هر چه آنرا بسنجند و موزون
گفت و بکیل نگفت تا عام باشد زر و نقره و غیر آن داخل باشد و نیز هر آنچه بکیل است نهایت او با وزن است و گفته اند که مراد
بموزون نه سنجیدن بر حقیقت است بلکه مراد آنست که حاصل و واقع بود بمقدار حاجت بی زیادت و نقصان تا بنداری که بعضی
بر سنجه اند بر وفق حاجت بر حسب اقتضا مصلحت و گفته اند فیها ضمیر جبال است و مراد معادن بود چون زر و نقره و سیم و روی
و مس و ارزیز و غیر آن وجعلنا لکم و بکردیم و بیافریدیم شما را کسانی که شما روزی دهنده ایشان هستید از فرزندان و
بندگان و اهل و عیال که همه را ما روزی میدهیم و اسباب معیشت هر یک ما می سازیم وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ
إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ۔ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ
الْوَارِثُونَ ۔ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ۔ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و هیچ چیزی
نیست و الا که خزاین آن بنزدیک ماست گفته اند که مراد بخزاین مقدورات است و مقدورات او را نهایتی نیست و در هر وقت
چندانکه خواهد ایجاد کند از هر جنسی با آنکه مقدورات چنین است جز بحسب مصلحت اندازه نفرستادیم ما نفرستادیم آنرا الا باندازه معلوم
بحسب مصلحت وارسلنا و بفرستادیم ما بادهای آبستن کننده یا بادهای درختان را آبستن و باردار شوند و اللواقح گفته اند
که هم لازم و هم متعدی یا بادهای که خداوندان تلقاح و آبستنی اند عبدالله مسعود گفت باد هم لاقح بود و هم ملقح چون آب
بردارد لاقح بود و چون القا کند بر ابر ملقح بود فانزلنا و فرو فرستادیم از آسمان آبی یعنی باران و بدادیم آنرا بشما و کشت زارها شما
تا شما و کشت زارها شما از آن سیراب شد یعنی ما تمکین دادیم شما را از خوردن آن و اگر خواهید که آنرا در خزینه نهید و نگاه دارید
نتوانید و مقدور شما نباشد و ماییم که زنده کنیم و بمیرانیم زندگانی و مرگ بامر ماست و چون خلایق عالم را بمیرانیده باشیم میراث ایشان را
برداریم یعنی آنچه ایشان را باشد از اموال و املاک بما بماند و ما بمنزلت وارث باشیم آنرا و ما دانیم از شما متقدمان و متاخران را
عبدالله عباس گفت مستقدمان مردگانند و مستاخران زندگان قتاده گفت گذشتگان اند و متاخران مجاهد گفت مستقدمان
قرون اول اند و مستاخران امت محمد حسن گفت مستقدمان در طاعت و متخلفان در عمل صالح عبدالله گفت در عهد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم مردمان و زنان بنماز جماعت آمدندی مردان در صف اول بایستادندی و زنان در صف آخر کسی بودی از مردان
که خویشتن را با صف آخر داشتی تا در دیده بزنان نگاه کند و از زنان همچنین کس بودی که همین کردی تا بمردان نگاه کردی و
بعضی با صف اول آمدندی از زنان تا کسی در ایشان نگاه نکند و از مردان با صف آخر تا زنی را نه بیند خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت من باحوال هر دو قوم عالمم و قصد و نیت هر دو دانم از [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خیر صفوف
الرجال اولها و خیر صفوف النساء آخرها اول ربیع بن انس گفت سبب [illegible] که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردمان را تحریض
کرد بر صف اول مردم مبادرت می نمودند بنو عذرت سرا ایشان دور بود چون برسیدند صف اول مردم گرفته بودندی

کفتند یا رسول الله ما سرایهای خود بفروشیم و در جوار مسجد سرایها بخریم تا فضل صف اول مارا فوت نشود خدای تعالی آیة
فرستاد و کفت من عالمم باحوال شما و نیت شما میدانم و نیز باحوال آنانکه پیشتر از شما مسجد آیند اگرچه سرای شما دورتر است
تا بمسجد کام شما در رفتن شما بیشتر است بهر کامی خدای تعالی شما را حسنه میفرماید ایشان دل خوش شدند و آن رغبت بدر رستی
که خدای ثواب ایشانرا حساب کند و او حکیمی داناست هرچه کند و فرماید بحسب مصلحت باشد وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ
مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ • وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ • وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ •
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ • فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ • إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ • قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ما
بیافریدیم آدم از کل خشک شده که چون دست بروی زنند ازو آوازی و صلصال من حماء کاین کل لوش کشته و بوی
بکردیده و سال خورده و جان را که پدر جنیان است مقاتل کفت ابلیس است ما او را بیافریدیم پیش آدم از آتشی که آنرا
دود نباشد و صواعق ازان باشد و آن آتشی است میان آسمان و زمین و از پیش آن حجابست چون خدای تعالی
عذابی فرماید حجاب بدرد و بر زمین آید و بسوزد آنرا که فرموده باشد و آن از راحیا فرشتکان ابن مسعود کفت که این باد سموم که
می بینی جزوی است از هفتاد جزو آن سموم که خدای کفت والجان خلقناه من قبل من نار السموم یاد کن ای محمد چون کفت
خدای تو فرشتکانرا که من آفریم آدمی از کل خشک که از کلی است که از الوش خوانند بوی بکردیده پس آنکه ویرا راست کرده باشم
و بیافریده و از روح خود در وی دمیده ای فرشتکان در وی در آیید پیش وی بسجده و تعظیم و اجلال او را پس
فرشتکان همه سجده کردند مکر ابلیس که ابا کرد و امتناع نمود از انکه سجده کند و اجماع است بدانکه او مامور بود بسجده آدم
ابلیس چون سجده نکرد خدای ویرا کفت ای ابلیس چیست ترا که با ساجدان نبودی چنانکه ایشان سجده کردند و تو نکردی
کفت من نباشم که سجده کنم آدمی را که تو ویرا از کل خشک که از لوش بوی و رنک بکردانیده آفریده باشی قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا
فَإِنَّكَ رَجِيمٌ • وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ • قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ • قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ • إِلَىٰ يَوْمِ
الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ • قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ • إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ • قَالَ
هَٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ • إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ • وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ •
لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ • حق تعالی ابلیس را خطاب کرد و کفت بیرون شو از بهشت یا از آسمان که تو رانده
و ملعون و مطرودی تا بروز جزا یعنی روز قیامت ابلیس کفت اکنون که مرا راندی و لعنت کردی مرا مهلت ده تا بروز قیامت کفت تو از جمله
مهلت دادکانی تا بروز وقتی معلوم بعضی کفتند که این مراد روز قیامت است و بعضی دیکر کفتند مراد نفخه اول است که عند آن
تکلیف زایل شود و بعضی کفتند که این وقتی است که خدایرا معلوم است و آنرا بیان نفرموده است ابلیس کفت خدایا
بران اغوا و اضلال که مرا کردی تا بدان کم او ملعون کسی که جبر کفت ابلیس بود و اولین کسی که عدل کفت آدم بود مقتدای اهل عدل است

وابليس پيشواي اهل جبر در وزي در پيش است كه هر كسي با دران روز با پيشواي وقتي باز خوانند يوم ندعوا كل اناس
با مامهم اختيار تراست با هر كه خواهي مي باش ابليس كفت باين اغوا كه بامن كردي من فرزندان آدم را در زمين مزين
كردانم معاصي وقبايح را تا ارتكاب آن كنند و در تو عاصي شوند با حيوت وزندكاني ايشان در دنيا اراسته كردانم تا انرا
بر آخرت اختيار كنند وهمه را كمراه كردانم مكر بندكان خاص وخالص ترا وانان معصومانند كه كيد ابليس در ايشان
كار نكند اكر نيكو نظر كني ابليس در جبر با انصاف تراست از مجبره ابليس اغوا خود تنها بخداي حواله كرد و اغوا ديكران
بخود مجبره ازان خود وازان ديكران بخداي حواله كنند قال هذا صراط اين راهي است كه بر من است يعني كذر
همه بر منست وهيچكس را از من كريز نيست وكفته اند معني اينست كه اين راهي است كه بر منست بيان وايضاح او مكلفان
دران راه كمراه نشوند ان عبادي خداي كفت بندكان من ترا بر ايشان دست نباشد چه ايشان بعصمت ولطف
من معصوم باشند وترا بر ايشان راهي نبود جز وسواس بقهر وغلبه هيچ شوانائي كرد سفيان عيينه كفت معني انست
كه تو بندكان مرا در كناهي بيفكني كه عفو من ازان تنك شود تا كام تو بر ايد از تو اغوا و از من غفران تا هرچه تو
بطول عمر اغوا كني من بيك ساعت بيامرزم لكن انكس كه پيروي تو كند از غاويان وبي راهان ترا بر ايشان سلطاني
وقوتي باشد انكه وعيد كرد متابعان ابليس را كفت دوزخ موعد ايشان همه رانست و دوزخ را هفت در است وبا
براي هر دري جمعي اند قسمت كرده و از براي هر دري نهاده كه ازان در درروند از انكه متابعان ابليس اند ضحاك
درين اية كفت كه دوزخ را هفت درست دان هفت دركه است بعضي بر بالاي بعضي در دركه اول فاسقان اهل
توحيد باشند باندازه كناه ايشان ازعقوبت كنند انكه بيرون ارند و در دركه دوم جهودان باشند و در سيم ترسايان
باشند و در چهارم صابيان باشند و در پنجم كبركان باشند و در ششم مشركان عرب و در هفتم منافقان باشند
چنانكه كفت ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار در خبرست كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم روزي در مسجد
نماز ميكرد تنها زن اعرابي ميكذشت رسول را ديد در مسجد رفت و دو ركعت نماز در پس رسول را ديد در مسجد رفت
و دو ركعت نماز در پس رسول بكرد پس رسول صلى الله عليه وآله وسلم ندانست كه در پس او كه نماز كرد اين
سوره بر كرفت چون بدين اية رسيد زن اعرابي نعره بزد واز هوش برفت رسول صلى الله عليه وآله وسلم سلام باز داد
وكفت آبي بياريد بياوردند و بر روي وي زدند با هوش امد رسول صلى الله عليه واله وسلم كفت اي اعرابيه
ترا چه حالتست كفت من ميكذشتم تنها نماز ميكرد خواستم تا در پس تو دو ركعت نماز كنم يا رسول الله اين كه كفتي
وان جهنم لموعدهم اجمعين لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم سخن خداست يا سخن تو كفت سخن خداست
اعرابيه كفت واويلاه هر عضوي از اعضاي من بخشيده خواهد بود بر هر دري از درهاي دوزخ رسول صلى الله
عليه وآله وسلم كفت خلق نزا بر هر دري از درهاي دوزخ عذاب كنند بر قدر كردار ايشان كفت يا رسول الله من زني

و درویشم و مالی ندارم مگر شصت بنده ترا گواه کردم یا رسول الله که همه را آزاد کردم هر یکی را بر دری از درهای دوزخ جبرئیل
علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله بشارت ده اعرابی را که خدای درهای دوزخ بر تو حرام کرد و درهای بهشت بر اینو
بگشاد إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا
نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ حق تعالی چون ذکر دوزخ کرد و عید او ذکر
بهشت کرد و نعیم او گفت متقیان و پرهیزکاران و خدای پرستان در بهشتهای باشند و چشمهای از آب می و شیر و انگبین
که بوصف هیچ وصف راست نیاید ایشان را بگویند درین بهشتها روید بسلامت و ایمن از آفت و بکشیم آنچه در سینها و دلهای
ایشان باشد و حسد و خیانت و آنچه در دنیا میان ایشان بوده باشد دران حال که برادران باشند یکدیگر را بر تختها نشسته روی
با روی کرده لا یمسهم با ایشان نرسد در آنجا هیچ رنجی و دردی و ایشان را از آنجا بیرون نکنند آنگه رسول را گفت خبر ده
بندگان مرا که منم آمرزنده و بخشاینده ام و عذاب منست که عذاب سخت و دردناک است ابن ابی رباح روایت کرد که یکروز
رسول صلی الله علیه و آله و سلم از در بنی شیبه در آمد و ما جماعتی بودیم حدیث میکردیم و میخندیدیم ما را گفت چرا میخندید و بگذشت
چون نزدیک سنگ سیاه رسید باز گردید و گفت جبرئیل علیه السلام این ساعت آمد و گفت خدای میگوید بندگان مرا چرا
نومید میکردانی و این آیه آورد نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قتاده گفت که ما را رسول روایه کردند که او گفت اگر بندگان
قدر غفور خدای بدانند خویشتن در عبادت هلاک کنند وَنَبِّئْهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ
وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن
مِّنَ الْقَانِطِينَ قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ خبر ده ایشان را از مهمانان ابراهیم علیه السلام چون بر وی در آمدند
و مراد آن فرشتگان اند که با ابراهیم آمدند به بشارت اسحق و با هلاک قوم لوط چون بر ابراهیم در آمدند گفتند سلامی سلام کردند
ابراهیم علیه السلام گفت ما از شما ترسیده و خائفیم و سبب ترس وی آن بود که ایشان طعام نخوردند او گمان برد که ایشان مکر
خواهند کرد فرشتگان گفتند لا توجل مترس که ما آمده ایم تا ترا بشارت دهیم به پسری عالم و دانای ابراهیم مرا بشارت میدهید
بر آنکه پیری بمن رسیده است و من پیر شده ام بچه خبر مرا بشارت دهیم به پسری عالم و دانای ابراهیم مرا بشارت میدهید بر آنکه پیری
بمن رسیده است یعنی عجب باشد که ما را بس ازین پیری و عمر که بر ما گذشت فرزند باشد ایشان گفتند بشارت ناک باطل ما ترا
بشارت بحق و راستی میدهیم مگر ترا از جمله نومیدان مباش ابراهیم گفت دگر باشد که از رحمت خدای نومید باشد الا کسانی
که گمراه شوند کافر باشند قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ
قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ابراهیم گفت
چیست کار شما و بچه کار آمده اید ای فرستادگان خدای گفتند که ما را بقوم فاسقان و کافران فرستاده اند و ایشان قوم لوط اند تا
ایشان را هلاک کنیم مگر آل لوط را از پیوستگان و خویشاوندان وی و اتباع وی از مومنان که ما ایشان را برهانیم و نجات دهیم

از عذاب مكر زن لوط كه او از جمله زنان كه او نيز در عذاب كرفتار خواهد شد و در عذاب با تو نماند و از هالكان خواهد كشت پس انكه
باهل خانه لوط آمدند و آن فرشتكان فرستاده لوط كفت شما قومي ناشناخته آيد مر شما را نمي شناسم ايشان كفتند كه نه خاله ايم
بآن كار كه اين قوم تو در ان شك ميكردند و آن عذابست ما آمده ايم تا ايشان عذاب كنيم وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ فَأَسْرِ
بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ
مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ
الْعَالَمِينَ قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ و آورديم ما بتو حق و لعين از عذاب كردن ايشان
و ما درين از جمله راست كويانيم از حق تو اينست اي لوط كه از ميان قوم برو و اهل خود را ببر د از ميان اين قوم بيرون شو
در پاره از شب كذشته كفته اند يعني از شب كذشته و تو بر پي ايشان برو و در عقب ايشان باش و نبايد تا از شما كسي از پس
بنكرد و اين كنايتست از انكه نبايد كه هيچكس توقف كند باز پس ايستد و بكوشيد و برويد با جاي كه شما را فرموده اند عبد الله عباس
كفت شام بود و ما حكم كرديم با وي اين كار را و كفتند كه وحي كرديم امر عذاب و كار هلاك و انكه بيان كرد آنرا بان كه
بيخ و اصل اين جماعت بريده خواهد شد در وقت صبح كه ايشان در صبح آيند چون اهل شهر خبر يافتند كه جماعتي مهمانان بلوط فرود
آمده اند شادمانه شدند بسبب انكه اين فرشتكان بر صورت امردان بودند و ايشان اين معامله با غريبان كردندي چون بخانه
لوط رسيدند كفت اي قوم اين جماعت مهمانان من اند مرا رسوا و شرمسار مكردانيد و از خداي بترسيد ايشان لوط را كفتند نه ما
ترا از جهانيان نهي كرده ايم و آن آن بود كه ايشان با لوط شرط كرده بودند كه آن معني با اهل شهر بكنند و لوط را ميكفتند تو
غريبان را حمايت مكني و ايشانرا در خانه خود مبري تا دست ما بر ايشان مطلق باشد مراد بعالميان همين غريبانند لوط كفت
من اين دختران خود را فدا كنم تا مهمان ما بسلامت بمانند اين دختران را بنكاح بشما دهيم بر مهري كه شما خواهيد ايشان بشما
بخشم اكر شما انچه خواهيد بكنيد يعني اكر اول ايمان اريد و ذكر ايمان نكرد براي انكه ايشانرا معلوم بود و نيز روا باشد كه در
شرع او دختر بكافر دادن روا بوده باشد و كفتند دختران امت خود را خواست كه پيغمبر پدر امت باشد انكه حق تعالي
بجان زندكاني لوط قسم ياد كرد و كفتند كه خطاب رسول است بجان و زندكاني تو كه ايشان در مستي و جهالت خود متحير و
سركشته اند ابو الجوزا از عبد الله عباس روايت كرد كه او كفت خداي تعالي هيچ خلق نيافريد كرامي تر بر او از محمد صلي الله عليه و اله
و سلم نديدم كه بحيوة هيچكس از انبيا و ملايكه قسم ياد كند مكر بجان او و كفت لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ
فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ
وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا
عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بكرفت ايشانرا
بانك و آواز در وقت آفتاب بر آمدن و ان آن بود كه جبرئيل عليه السلام بانك بر ايشان زد و پس ما آن شهرهاي ايشان

زیر و زبر کردیم و بباراندیم بر ایشان سنگها از سنگ گل و گفته اند مراد سجین است بسجیل نشان و نام نوشته است از سجیل گرفته
اند مراد سجین است یعنی سنگها از دوزخ فرستاده و درین جمله که رفت آیاتی و علاماتی هست کسانی را که بنشان و فراست خبرها
بدانند و گفته اند ناظران و متفکران را و بدرستی که آیات و نشانهای این دیهها و شهرها که خراب کرده اند بر راهست مقیمی که میکذرند
بسفر و از راهی بینند بدرستی که درین قصه و حدیث و نشانی است و دلالتی مومنان را که نظر کنند و بدان منتفع شوند و مراد نشان
و کار و قصه آنست که اصحاب ایکه خداوندان آن بیشه و درختان ظالم بودند و مراد قوم شعیب اند که ایشان اصحاب درختان
و بیشها بودند و وجه معاش ایشان از آن و خدای تعالی شعیب را علیه السلام بایشان فرستاد و باهل مدین اهل مدین
چون ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را بصیحه هلاک کرد و اصحاب ایکه را بظله و آن ابری بود که برآمد و از و آتش پدید
آمد و ایشان را بسوخت فانتقمنا منهم ما از ایشان کینه بکشیدیم بعذاب و آن آن بود چنان دانستند که ایشان را در آن راحتی
و آسایشی خواهد بود از آن ابر آتش بیامد و ایشان را بسوخت و انهما و بدرستی که دو مدینه یکی مدین و دیگر سدوم که سدوم که
شهر لوط براهی روشن است که همه میکذرند بر آنجا و می بینند و لقد کذب اصحاب الحجر رسولان و فرستادگان را بدروغ زن
داشتند گفته اند که شهرهای ثمود را حجر خوانند و آن میان شام و مدینه است جابر عبد الله انصاری و عبد الله عمر گفتند یا رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بحجر ثمود بگذشتیم گفت در سرای این ظالمان مشوید الا گریان و ترسایان ترس از آنکه نباید که بشما رسد آنچه
بایشان رسید آنکه گفت این قوم صالح بودند حق تعالی همه را هلاک کرد الا یک مرد را که او در حرم خدای بود گفتند یا
رسول الله او چه مردی بود گفت نام او ابو رغال بود آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ناقه زد و سبک از آنجا برفت
و آتیناهم و ما دادیم ایشان را آیات و دلالات خود یعنی ناقه پس ایشان از آن اعراض کردند و عدول نمودند و بودند که
از کوهها خانهای در سنگ میکندند ایمن از آنکه آب آن را خراب کند و آتش آن را بسوزد و یک شب روزگار ویران شود پس
بگرفت ایشان را صیحه عذاب و هلاک در وقت آنکه در بامداد آمدند و سود ایشان آنچه ایشان میکردند از کسب مال و ملک
و آنچه می پرستیدند از بتان وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ إِنَّ
رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَ
لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ چون طرفی از قصص اوایل بگفت خلق را بنعمت و
تنبیه از آفریدن آسمان و زمین گفت ما نیافریدیم که آسمانها و زمین را و آنچه در میان است مگر بحق و راستی و قیامت
لا محاله آینده است و هر آینه خواهد آمد باید که در آسمان و زمین و آنچه در میان هر دو است نظر کنند تا آنچه پیغمبران ایشان را خبر میدهند
و بنظر و استدلال بدانند آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را فرمود که تو ایشان را عفو کن عفو کردنی نیکو گفته اند که این آیه
بآیه قتال منسوخ است ان ربک بحقیقت که خدای تو آفریننده داناست آنچه کند بعلم و حکمت و مصلحت کند آنکه رسول را گفت
ما ترا داده ایم هفت آیه که آن را مثانی دیگر است و آن فاتحه است روایت کرده اند از بزرگان صحابه که رسول صلی الله

علیه و آله وسلم گفت الحمد لله رب العالمین هفت آیه است و یک آیه از وی بسم الله الرحمن الرحیم است و ان سبع المثانی

وام قران و فاتحه الکتاب است و از ابی بن کعب روایه است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت بدان خدای که جان من

در فرمان وی است که خدا ایتعالیا در توریه و انجیل و زبور و قران هیچ سوره ازین فاضلتر نکرد که تو میخواندی و هی فاتحه الکتاب

بود رسول خوانده بودم انگه گفت این سبع مثانی و قران عظیم است که مرا داده اند و اگر این سوره را هیچ فضل نبودی جز انکه

خدای این سوره را در یک جز نهاده است و همه قران را در یک جز و گفت ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقران العظیم کفایت

بودی و عبادت الطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرد که فاتحه عوض است از همه قران و هیچ سوره از

عوض نیست و ازینجاست که اگر مثلا همه قران در یک رکعت بخوانندی فاتحه تنها بخوانند و هیچ دیگر بخوانند نماز درست

باشد و برای انش مثانیه خوانند که بخشنده است و قسمت کرده میان خدای و بنده و دران خبر که روایه کرده اند قسمت

الصلوة بینی و بین عبدی نصفین فنصفها لی ونصفها لعبدی تمام الخبر و برای انکه نیمه حق ربوبیت است و یک نیمه حق

عبودیه است و برای انکه دو بار فرو آمد یکبار بمکه یکبار بمدینه و سبب آن بود که هفت کاروان یکبار از بصره و اذرعات

از ان جهودان بنی قریظه و بنی النضیر بیک روز از مدینه آمدند و دران انواع مال بود از جواهر و طیب مسلمانان گفتی

کاشکی این هر هفت کاروان ما را بودی تا در سبیل خدای صرف کردیمی جبرئیل آمد و یکبار دیگر فاتحه الکتاب بیاورد

و گفت این هفت شمار است از ان هفت کاروان و دلیل این تاویل لا تمدن عینیک الی متعنا به الایه و بعضی دیگر

از علما گفته اند که سبع مثانیه هفت سوره است دراز است البقره وآل عمران والنساء والمائده والانعام والاعراف

والانفال والتوبه بیک جاست عبد الله عباس گفت این هفت سوره را برای انکه سبع مثانی خواند که فرایض

و احکام و حدود درو مثنی است و روایتی دیگر از وانست که قران همه مثانی است که خدای میگوید الله نزل احسن

الحدیث کتابا متشابها مثانیه و برای آن قران را مثانی خواند که احکام و قصص درو مثنی است و برین قول مراد سبع

مثانیه هفت سبع قران باشد و برای انکه قران مشتمل است بر هفت معنی از امر و نهی و بشارت و انذار و مثل و قصص

و تذکیر النعم انگه خطاب کرد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را مراد او و امت وی است گفت مکش چشم خود را و منگر

بانچه ما این کافران بان ممتع کرده ایم ازواجا اصنافا یعنی انواع و اصناف کافران انس گفت روزی در ایام

ربیع گله اشتر نیکو بغایت حسن بر رسول بگذشت رسول صلی الله علیه و آله وسلم دست بر چشم نهاد و گفت خدای تعالی

مرا چنین فرمود و این آیه بخواند پس گفته اند و هکین مشو بریشان اگر ایمان نیارند و اخفض جناحک تواضع کن و فروتنی

نمای مومنان را و بگوی که منم آن ترساننده بیان کننده در خبر است که یکروز عبد الله مسعود رضی الله عنهما بدر حجره رسول

آمد در بزد رسول الله گفت من علی الباب کیست بر در گفت انا یا رسول الله منم ای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

در بگشاد و بیرون آمد بخشم میگفت انا انا و هل مخلوق یقول انا چون عبد الله اثر خشم در رسول بدید گفت یا رسول الله

چه کناه کرده ام کفت یا ابن مسعود ندانیا که هیچ مخلوق را نرسد که کوید انا کفت یا رسول الله توبه کردم که دکر نکویم چون ایزد ادب
نکاه داشت حق تعالی کفت این همه حجابها را حرامست جز ترا بکوی باطلاق انی انا النذیر المبین منم بیم کننده روشن کردانند ام
کما انزلنا علی المقتسمین ۝ الذین جعلوا القرآن عضین ۝ فوربک لنسألنهم اجمعین ۝ عما کانوا یعملون ۝ فاصدع بما تؤمر و
اعرض عن المشرکین ۝ انا کفیناک المستهزئین ۝ الذین یجعلون مع الله الها آخر فسوف یعلمون ۝ ولقد نعلم انک یضیق
صدرک بما یقولون ۝ فسبح بحمد ربک وکن من الساجدین ۝ واعبد ربک حتی یأتیک الیقین ۝ منم شما را از عذاب بترسانم
که بشما فرود آید چنانکه عذاب فرستادیم مقتسمان وقسمت کنندکان را عبد الله عباس کفت جهودان وترسایان اند که قرآن
قسمت کردند بعضی ایمان آوردند وبعضی کافر شدند عکرمه کفت کافران قریش بودند که قرآن را بر سبیل استهزا قسمت میکردند
یکی میکفت این سوره مراست ودیکر میکفت آن مراست مقاتل کفت شانزده مرد بودند که ولید مغیره ایام موسم ایشان را
بفرستاد تا راهها را که بحج شدند وهر یکی بر راهی بنشستند ومیکفتند زینهار باید که با این مرد که از میان بیرون آمده است فریفته
نشوید یکی کفتی که او ساحرست یکی کفتی کاهن است وولید مغیره بر در مسجد نشسته بود چون او را پرسیدندی کفتی که او
چنانست که ایشان را ... هلاک کرد الذین الکسائی که قرآن را مبغض ومجزی کردند وکفته اند که معنی اینست که
قرآن را نسبت با دروغ کردند وعضه دروغ وبهتان باشد العضه الکذب فوربک پس بحرمت خدائی تو که ما بپرسیم ایشان را
همه در قیامت بانچه کرده باشند در دنیا انس کفت از کلمه شهادت ابن مسعود کفت بحکس نباشد والا که خدای تعالی
بپرسد فیما بینه وبینه کوید یا بن آدم ما غرک منی چه مغرور کرده است ترا از من یا ابن آدم ماذا عملت ؟ وماذا
اجبت المرسلین چه کردی وچرا کردی وپیغمبران مرا چه جواب دادی از صادق رضی الله عنه روایت است که او
کفت هیچکس نباشد والا در قیامت ویرا از چند چیز پرسند عن عمره فیما افناه وعن شبابه فیما ابلاه وعن ماله من این
اکتسبه واین وضعه وعن ولایتنا اهل البیت این آیتیست که اقتضا میکند سوال را روز قیامت وآیاتی دیکرست
که نفی سوال میکند وجه توفیق میان ایشان اینست که عبد الله عباس کفت روز قیامت روزی درازست و در مواقف
باشد مکلفان را در موقفی بدارند وسوال کنند ودر موقفی دیکر سوال نکنند وکفته اند که آنچه در طفولیت ونقصان عقل کرده
باشند از آن سوال نکنند وانچه در حال تکلیف کرده باشند سوال کنند انکه رسول را فرمود فاصدع بما تؤمر اظهار کن
آنچه فرموده اند عبد الله بن عبیده کفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم کار نبوت پوشیده میداشت تا انکه این آیه آمد
برخاست واظهار دعوت کرد واز مشرکان چو اعراض کن وروی بکردانید یعنی از دوستی ایشان وطمع با ایمان وسماع
ایشان برین وجه منسوخ نباشد انا کفیناک المستهزئین ما از تو کفایت کردیم مستهزیان را یعنی از هیچکس مترس که ما شر
همه را از تو دفع کنیم ومستهزیان پنج تن بودند از رؤسای قریش ولید مغیره مخزومی وعاص بن وایل سهمی والاسود
بن المطلب داد انشاء ... که رسول صلی الله علیه وسلم بر او دعا کرد وکفت اللهم اعم بصره بارخدایا چشمش کور کردان وکرک

فرزندانش بنشان و اسود بن عبد یغوث و الحارث بن القیس الطلاطله در خبر است که ایشان هر پنج گرد خانه طواف میکردند جبرئیل
آمد و رسول را گفت کیف تجدها را چگونه می یابی این مرد را اشارت بولید گفت بد بنده است گفت خدای کفایت کرد ترا
شر این آواز خانه بیامد بردیمنی پوشیده و جامه بپای میزد بر دی تیرتراش بگذشت از خزاعه پاره از آن چوبها که از تیر بیفتاده بود
در دامن او آویخت او را کبر رها نکرد که بیفشاند آن را از دامن تکبر و هم چنان برفت آن تراشه ساق وی را بخراشید و از آن
بیمار شد و بمرد خاص و ایل بگذشت جبرئیل گفت یا محمد چگونه می یابی این را گفت بد بنده است و خدا را جبرئیل اشارت
کرد بزیر پای وی و گفت هذا شر این از تو کفایت کردند و اشارت بچشم او کردند خدای تعالی وی را کور کرد ابن عباس
گفت جبرئیل برگ سبزی بر چشم وی زد چشمش درگرفت چنانکه سر بر دیوار میزد تا بمرد و اسود بن یغوث بگذشت جبرئیل
گفت چگونه مردی است این بگفت بد بنده است با آنکه خال منست گفت شر وی از تو کفایت شد و اشارت کرد
بشکم او مستسقی شد و آماه بروی پدید آمد و از آن بمرد حارث بن قیس بگذشت جبرئیل گفت چگونه یابی این را
گفت بد بنده است این جبرئیل را بسر او اشارت کرد گفت کفایه کردند وی را چند ایشان چون و ریم از بینی وی بیامد که
بمرد آنکه صفت کرد این مستهزیان را گفت الکسانیکه با خدای تعالی خدای دیگر گرفتند در عبادت زود بود که بدانند
عاقبت آنچه کرده باشند آنکه بر سبیل تسلیه رسول را گفت ولقد نعلم ما میدانیم و بر ما پوشیده نیست که دل تو تنگ
میشود بانچه این کافران میگویند از تکذیب تو و استهزا ابتو پناه با من ده که من خدای توام و تسبیح کن و ثنای خدای تو
و از جمله سجده کنندگان باش ابن عباس گفت که نماز کن بفرمان خدای و از جمله نمازکنان باش در خبر است که چون
رسول را کاری پیش آمدی پناه با نماز داوی و بنماز مشغول شدی واعبد ربک و خدای خود را پرست تا آنکه
یقین بتو آید یعنی مرگ و از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت است که گفت ما رایت یقینا اشبه بالشک من
الموت من یقین ندیدم که بشک بهتر ماند از مرگ یعنی یقین است بحقیقه و مردمان با او چنان اند که کسی که شاک بود
یعنی که عمل چنان می کنند که مرگ را بیقین میدانند راوی خبر گوید که عثمان مظعون را وفات رسید ما او را تجهیز کردیم
و رسول خدای درآمد من گفتم رحمت خدای بر تو ای عثمان مظعون که خدای ترا اکرام کرد گفت چه دانی که خدای
با وی چه خواهد کرد ما گفتیم چگونه باید گفت یا رسول الله گفت اما هذا فقد جاء الیقین اما این را یقین بوی آمد
یعنی مرگ والله انی لارجوا له الخیر بخدای که من برای وی خیر امید میدارم آنکه گفت من مات علی خیر عمله فارجوا له
خیرا و من مات علی شر عمله فخافوا علیه ولا تیأسوا هرکه بر عمل خیر میرد برای وی امید خیر دارید و هرکه بر عمل بد میرد بر بد
بره و نا امید مشوید در خبر است که چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ما فرموده اند که مال جمع کن
و از جمله تاجران باش فرموده اند که تسبیح کن بحمد خدای و از جمله ساجدان باش

سورة النحل مکیه و هی مایه و ... آیات

الا قوله تعالی و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به تا آخر آیه و حد و نجده اینست از ابی بن کعب روایت کرده است که

كه رسول صلي الله عليه وآله وسلم گفت هر كو اين سوره بخواند خداي او را حساب نكند بران نعمت كه با او كرده باشد در
دنيا و او را مزد آنان بدهد كه بوقت مرگ وصيت نيكو كنند بسم الله الرحمن الرحيم
أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ۝ فرمان خداي آمد تعجيل مكنيد و شتاب زدگي منماييد در آمدن امر خدا و فرمان
خداي ابن عباس گفت مراد بامر قيامت است و سبب نزول آيه ان بود كه چون خداي تعالي اين آيه فرستاد اقتربت
الساعة وانشق القمر كافران يكديگر را گفتند محمد ميگويد كه قيامت نزديك شد اين كه ميكنيد دست بدارند بنگريم تا چه خواهد
بودن چون روزي چند بر آمد اثري بديد نيامد باسر كار خود شدن چون روزي چند بگذشت حق سبحانه و تعالي آيه فرستاد
اقترب للناس حسابهم وهم في غفلة معرضون بترسيدند روزي چند مترصدي بودند چون اثري نديدند گفتند اي محمد از آن
چه كه تو ميگوئي ما هيچ اثري نمي بينيم خداي تعالي اين آيه فرستاد أتي أمر الله فلا تستعجلوه فرمان خداي آمد و هر چه
آمدني باشد لا محاله گوئي كه آمده است براي اين بلفظ ماضي گفت و نادي اصحاب الجنة و نادي اصحاب الاعراف
راوي خبر گويد كه چون اين آيه آمد رسول صلي الله عليه وآله وسلم از جاي بجست مدعور و ترسيده سر سوي آسمان كرد و گمان
چنان برد كه اين ساعت قيامت خواهد بود تا جبرئيل عليه السلام گفت فلا تستعجلوه تعجيل مكن از امر مردم بيارام‌يدند
از جمله عبادات قيامت بعث رسول است در خبر است كه چون جبرئيل عليه السلام بزمين مي آمد بوحي برسول ساكنان
آسمانها گفتند الله اكبر قد قامت الساعة قيامت برخاست يعني نزديك شد بعضي مفسران گفتند مراد فرمان خداي
است بعذاب كردن كافران بتيغ و اين جواب نضر بن حارث است كه او گفت اللهم ان كان هذا هو الحق من
عندك فامطر علينا حجارة من السماء و او را روز بدر بكشتند سبحانه و تعالي منزه است خداي تعالي با او شرك آرند
و تسبيح بر چهار معني آمده است بمعني تنزيه و تبعيد مثل قوله تعالي سبحان الذي اسري بعبده و دوم بمعني استثنا
قوله لولا تسبحون و بمعني نماز قوله فلولا انه كان من المسبحين و بمعني نور چنانكه در حديث لولا سبحات وجهه اي نور
وجهه اي نور وجهه ينزل الملائكة ميفرستد فرستگان را بالروح يعني بوحي و براي ان وحي را روح خواند كه دلها
با و زنده شوند چنانكه تنها بجان زنده شوند و روح رحمت است يعني برحمت ابو عبيده گفت يعني بجبرئيل من امره
از امر و فرمان او كه بترسانيد و بياگاهيد خلقان را بان كه هيچ خداي و آفريدگاري نيست الا من كه سزاي
عبادت و پرستش ام از من بترسيد و حذر كنيد انگه بيان وحدانيت و كمال قدرت خويش كرد و گفت
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَالْأَنْعَامَ
خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ
إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ آن خداي كه بيافريد آسمانها و زمين

بحق نه بباطل بغرض صحیح و حکمی درست او متعالیست و بزرگوار از انچه بوی شرک همی آورند انکه بیان آفرینش آدمی
کرد و گفت خلق الانسان بیافرید آدمی را از آبی حقیر که از میان پشت مرد و سینه زن حاصل میشود و آبی اندک و فرا[?]
و حقیر و می بایست که افریدکار خود را پرستیدی و بوی شرک نیاوردی او خود با خدائی و رسول خصمی هویدا و بکار کش
انکار است گفته اند که مراد این انسان ابی خلف جمحی است که او استخوان پوشیده برگرفت و پیش رسول آمد آورد
و آنرا بدست بمالید و بر باد داد و گفت تو میگوئی که این زنده خواهد شد خدای تعالی این آیه فرستاد اولم یر الانسان
انا خلقناه فاذا هو خصیم مبین و این آیه نیز درین قصه امد والانعام خلقها لکم و چهارپایان را بیافرید برای شما از
شتر و گاو و گوسفند فیها دفء در ایشان هست شما را انچه بآن دفع سرما کنید از خویشتن بلباسی که از موی و پشم ایشان
سازید و لحاف و نمد و جامهای که زمستان شما را گرم دارد و منافع و از ایشانست انچه گوشت ایشان میخورید و منفعت
میگیرید ولکم فیها جمال حین و شما را درین چهارپایان زینتی و آرایشی هست دران وقت که ایشانرا شبانگاه با خانه
آرید و در بامداد که بگله رها کنید و بچرا فرستید یعنی شما را بان بر دیگران فخر است و این چهارپایان بر میدارند رخت
و بنه و بار گران شما تا شهری دیگر و مقامی دیگر که ایشان نباشند و شما خواهید که این ببرید نتوانید و بدان نرسید
مگر برنجی سخت و مشقت بسیار عکرمه گفت مراد بشهر مکه است که بر پشت چهارپایان نهاده اند که از جایها بار و میوه
و غله بانجا می ارند تقدیم شبانگاه بر بامداد برای آن کرد که ایشان دران وقت که آیند شکمهای ایشان پر باشد
بعلف و پستانهای ایشان پر از شیر و در بامداد چنین نباشد انکه فرمود ان ربکم بدرستی که خدای شما مهربان
و بخشاینده است از انجا که این حیوانات برای شما بیافرید تا این همه رنج از نفس شما بردارند و منافع شما باشند
و گفته اند که شق چیزی نیمه وی باشد یعنی شما نتوانید تحمل آن بارهای گران کردن الا که نیمه از تن شما کم کرده
والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة ویخلق ما لا تعلمون وعلی الله قصد السبیل ومنها جائر ولو شاء لهدیکم اجمعین
و بیافرید برای شما اسبان و استران و دراز گوشان تا بر نشینید و تا زینتی باشد شما را بعضی فقها باین آیه تمسک
کردند بر تحریم گوشت اسب و استر و خر و گفتند که خدای تعالی گفت که این حیوانات رکوب و نشستن را شاید و انکه
در آیه اول گفت خوردن را و این دلیل الخطاب باشد بنزدیک محققان درست نیست و بنزدیک اصحاب ما گوشت
اسب مکروه است و گوشت خر مکروه تر و بنزدیک شافعی گوشت اسب حلال است انکه گفت ویخلق ما لا تعلمون
و می افریند انچه شما می بینید و نمیدانید و نمی شناسید از حیوانات و نباتات و جمادات بعضی مفسران گفتند
یعنی در بهشت لقوله فیها ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ابن عباس گفت مراد انست
که بر راست عرش جوی است چند هفت آسمان و زمین است و هفت دریا جبرئیل علیه السلام هر وقت
سحر در وی شود نور بر نورش بیفزاید و جمال بر جمالش انگه خود را بیفشاند بهر قطره که از بر او بچکد صد هزار فرشته

بیافرینید هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در خانه کعبه تا بروز قیامت نوبه بریشان نرسد انکه گفت

وعلی الله بر خدایی است نمودن راه راست بلطف و بیان و آنچه مقدمات تکلیف باشد از اقدار و تمکین و ازاحت

علت و نصب ادله و منها جایر و وازراههای بعضی هست که از حق بگذشت است واین بر سبیل مجاز است ازان

که راه نگردد بلکه رونده بگردد از راهی حق و راه دیگر اختیار کند وان راه کژ بود و مراد راه جهودان و ترسایان است

و هر راه که نه راه حق باشد واین دلیل است بر بطلان قول مجبره که ایشان گفتند راه ضلالت از خداست که اگر

چنین بودی گفتی وعلی الله جایرها و بر خدای است راه کژ انکه گفت ولو شاء واگر خواستی خدای شما را همه

هدایت کردی و راه نمودی بجبر و قهر واین مشیت جبر و قهر است چنانکه گفت ولو شاء ربک لامن من فی الارض

کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مومنین یعنی ای محمد تو اکراه خواهی کرد مردمان را بر ایمان این کار

توفیق خدای است اگر خواهد کند ولیکن نکند از انجا که حکمت راه ندهد و گفت لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد

من الغی هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ

وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ او آن خدای است که فرو فرستاد از آسمان و فرو می فرستد

آب را یعنی باران را شما را ازان آب شراب است میخورید و می آشامید وازو درخت است یعنی پرورش درختان

شماست بعضی ازان درختان میوه دار است و بعضی هیمه و بعضی علف چهارپایان و گفتند مراد شجر گیاه است که

چهارپایان را در وی چرانید انکه گفت ینبت لکم میرویاند برای شما باین باران آب کشت و درخت زیتون وانگور و از

هر میوه که هست همه باین آب میرویاند ان فی ذلک بدرستی درین که گفته شد ایتی و نشانیست بر کمال قدرت

و حکمت افریدگار گروهی را که در اندیشند و تفکر کنند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ و مسخر

گردانید برای شما این شب و روز را در زیادت و نقصان بر مقتضی حکمت و آفتاب و ماه و ستارگان همه مسخر اند

بامر و فرمان او چنانکه میخواهد میگرداند و امر خود در ایشان میراند بدرستی که در تسخیر این اجرام علوی حجتها و دلالات است

عاقلان بنی آدم را بر بزرگی افریدگار جهان وما ذرا لکم و همچنین مسخر کرد برای شما انچه افرید در زمین از حیوانات

و نباتات و جمادات که رنگ هر یک مختلف است و شکل هر یک متباین هیچ یکی بدیگری مشتبه نگردد و بحقیقت که در این

همه که بیافرید آیتی و علاماتی هست گروهی را که اندیشه کنند و پند برگیرند وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا

وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ او است آن خدای

که مسخر گردانید دریا را تا در وی تصرف میکنید و منافع خود را ازو حاصل میگردانید و میخورید ازو گوشت تازه یعنی ماهی

و نه هر ماهی که در دریا بود حلال باشد بلکه آن ماهی که او را فلس باشد حلال باشد وانچه فلس ندارد حرام باشد

وتستخرجوا و تا بیرون می آرید ازین دریا زیوری و آرایشی که می پوشید و زینت خود می سازید یعنی مروارید و مرجان
وتری الفلک می بینی تو در دریا کشتیها را که آب دریا را میشکافند و میروند ولتبتغوا و برای آن کرد تا بجوئید تجارت
و بازارگانی کردن در دریا فضل خدای را که روزی مایتقع دنیاست و تا باشد که شکر نعمتها وی کنید و بدون او کسی را نپرستید
وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ أَفَمَنْ
يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و از جملهٔ نعمتها که بر شما ساخت آنست
که بینداخت در زمین کوهها را که آورد ثابت تا زمین را چون میخی باشد کرانبات ازانکه مضطرب شود و بجنبد و بجنباند
شما را وهب منبه گفت خدای تعالی چون زمین را بیافرید می جنبید چنانکه کشتی بر سر آب فرشتگان گفتند بار خدایا کس
بر پشت آرام نتواند گرفتن خدای تعالی در شب کوهها را بیافرید و میخ زمین کرد و فرشتگان ندانستند که خدای کوهها از چه آفرید
و انهار را و بیافرید جویها آب پدید کرد کوهها و راهها در زمین تا باشد که شما راه یابید بمصالح خویش در زمین و بهر شهر
که خواهید توانید رفتن و علامات دیگر و بیافرید علامتها و نشانها از کوهها و غیران تا بان راه بشناسند و به ستارگان
راه می یابند در روز بعلامات روند و در شب بستارگان سدی گفت مراد بنجم ثریاست و بنات النعش و فرقدین و جدی
که مردم باو راه برند و قبله شناسند قتاده گفت ستارگان را برای سه کار آفریدند یکی زینت آسمان را و دوم رجوم شیاطین
را و سیم علامات را که باو راه برند از جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنه روایت است که او گفت علامات مائیم که اهل
بیت رسولیم و نجم رسول خداست افمن یخلق استفهام است بر سبیل توبیخ و ملامت کسانی را که دون خدا را پرستید
گفت آنکس که این همه چیزها آفرید و این همه منافع بخلقان رسانید همچون کسی باشد که ازین هیچ نتواند آفرید ای اندیشه
نمیکنید درین نعمتها و نعمتهای او را حدی و نهایتی نیست اگر خواهید که بشمرید و در عدد آرید نتوانید و از قیام نمودن بشکر
آن عاجز آئید ان الله لغفور رحیم بحقیقت که خدای آمرزنده و مهربانست از تقصیر شما در گذاردن شکر در گذرد و مراد
نعمت خود را از شما منقطع نگردانید وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا
وَهُمْ يُخْلَقُونَ خداوند تبارک تعالی عالم است و دانا میداند آنچه پنهان میکنید و آنچه آشکارا میکنید و آنانکه شما ایشانرا میخوانید
و می پرستید بخدائی نشاید ازانکه چه خصایص الهیت در ایشان موجود نیست نتوانند که چیزی بیافرینند و چگونه آفرینند که
ایشان خود مخلوق و آفریده اند أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ این معبودان که شما می پرستید
مردگان اند نه زندگان حیوت ندارند و نه قدرت و علم ندارند که کی ایشان بر انگیزند و اگر خدای بودندی زنده و قادر
و عالم بودند چون نیستند خدای نباشند و معبودی را نشایند الهکم اله واحد خدای شما خدای است که یکی است بخلاف
انکه ترسایان و گبران و بت پرستان و اصحاب طبایع گویند اما آنکه مومنان اند باین مقر و معترف اند اما آنکه برای باز نشستن یعنی بعث

دوزخ ایشان ندارند دلهای ایشان این را منکر است انکار میکنند از برای انکه نظری کنند و اضافه انکار با دل برای ان کرد
که دل محل فعل و آلت انکار است از وی صادر میشود و ایشان مستکبرانند و گردن کشانند گردن از حق میکشند و بر حق
فرو نمی آرند لاجرم حق است و سزاوار ان که خدای میداند انچه پنهان میکنند و انچه اشکار میکنند جزا دهد ایشان بر حسب
انچه از ایشان داند و او دوست ندارد مستکبران را و از اینجا فرموده است الکبریاء ردائی والعظمة آزاری فمن نازعنی واحدا منهما عذبته
بناری وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ
عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ چون این کافران گویند چون وحی شنیده باشند و قران را استماع کرده که خدای شما چه چیز فرستاده
است گویند که افسانه پیشینیان و حکایات گذشتگان و این برای آن گویند که قران بعضی قصص اوایل است و در آن
قصص بوجی معجزه است بیرون از مصلحت و لطف که در وی است برای انکه ایشان باحوال رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بودند چه نشو و نمای وی در میان ایشان بوده دانستند که پیش کسی نرفت و از کسی قصه نشنید و چیزی ننوشت و نوشته
نخواند که مجنون که در کتب ایشان بود از قران بر ایشان میخواند ایشان می شنیدند و بر سبیل طعن باز میگفتند که افسانه
پیشینیان است انچه خدای بر محمد فرو فرستاده است لیحملوا اوزارهم تا بردارند گناهان خود را یعنی این برای آن کردند
و گفتند تا مردمان را در ضلالت اندازند گو بردارید گناهان خود را تمام روز قیامت و بعضی از گناهان کسانی که ایشان را گمراه
میکردانند بنادانی و اینجا برای ان بعض گفت و در اول جمله که اینجا بر داعیان باضلال بیشتر از وبال دعوت باشد و
وبال فعل بر فاعلان باشد و مراد حمل مثل اوزار ایشانست و مثل این در معنی قول رسول است من سن سنة سیئة فله
وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة من غیر ان ینقص من وزره شیء هر که ادستی بد نهد وزر و وبال آن بر و باشد و وزر
و وبال انکس که بران عمل کند تا روز قیامت بی انکه از عقوبت وی چیزی بکاهند الا ساء ما یزرون ای بر خیز و تبه کاری
آنست که ایشان در انند که ایشان از بر داشتن گناههای ایشان بواسطه اضلال قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ
بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ
أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ بدرستی
که مکر کردند ان کافرانی که پیش از ایشان بودند با پیغمبرانی که خدای با ایشان فرستاد پس خدای تعالی یعنی امر و فرمان
وی بناهای ایشان آمد از جهت بنیاد و قاعده آن یعنی بنیاد و دیوار خراب کرد تا سقف و آسمان خانه بر سر ایشان
افتاد و عذاب خدای با ایشان آمد از انجا که ندانستند و گمان نبردند و فایده من فوقهم انست که سقف نباشد و ایشان
در زیران بودند برای انکه روا باشد که سقف فرو آید کس در زیر آن نباشد و این انچنان که یکی گوید خراب علی داری و اگر
او در زیر آن نباشد که فیند علی و شاید که علی بمعنی لام باشد چنانکه گفت یخرون للاذقان سجدا پس آن معنی این بود
که فخر لهم السقف و شاید که بو امید تاکید باشد و زیادت بیان چنانکه گفت ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور و دل

جز در سینه نباشند ثم یوم القیامة یخزیهم این عذاب ایشان را هم در دنیا بود پس چون روز قیامت باشد ایشان را رسوا گردانند
و خوار و ذلیل و گوید بر سبیل تقریع و توبیخ کجا شدند آنانکه شما در حق ایشان با رسولان و مومنان خلاف میکردند
و عداوت مینمودند تا این عذاب از شما دفع کنند و این محنت از شما بردارند قال الذین اوتوا العلم گویند و جواب
دهند کسانی را که ایشان را علم داده اند از انبیا و ائمه و مومنان که امروز رسوایی و عذاب و نکال و عقاب بر کافران
و منکران حشر و نشر و ثواب و عقاب خواهد بود آنکه صفت کافران کرد و گفت الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا
السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ۝
آن کافرانیکه فرشتگان جان ایشان بر دارند و ایشان ظالمان نفس خود باشند گردن بنهند مرگ را و ذلیل و خوار
شوند و با مرگ حیله و چاره ندارند جز آنکه چون ایشان را مواخذه و مطالبه کنند بر کردار بد ایشان گویند که ما هیچ بدی نکرده ایم
و کافر نبوده ایم در دنیا و بیدادی نکرده ایم کسانیکه خداوندان علم باشند از انبیا و اوصیا و اولیا گویند بلی آری
کرده اید و کافر بوده اید و خدای عالم است بآنچه شما کردید و گفتید او جزا دهد شما را بر آنچه کرده اید فادخلوا پس
خطاب آید ایشان را که در شوید در درهای دوزخ و در و خالد و جاوید باشید که بد جای است دوزخ جبار از برای متکبران را
وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ۝
جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ۝ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ چون ذکر کافران و حکایت ایشان کرد ذکر مومنان
کرد و گفت چون پرسند مومنان و پرهیزکاران را که چه چیز فرستاده است خدای شما جواب دهند و گویند چیزی نیکو فرستاده
است خیر دین و دنیا آنکه گفت للذین احسنوا کسانی را که درین دنیا احسان کردند ایشان را در آخرة احسان و نیکوی
باشد در دنیا اما نیکویی سرای آخرت بهتر و نیکوتر است برای آنکه باقی و دایم باشد و نیکو سرای است متقیان را و پرهیز
کاران را بهشتهای مقام و سراهای دایم که در آنجا روند و جاوید باشند بوستانها که در زیر درختان آن جویهای
آب روان باشد و ایشان را باشد در آنجا آنچه دلهای ایشان خواهد کذلک یجزی الله المحسنین جزا و پاداش دهد خدای تعالی
پرهیزکاران را آنکه صفت پرهیزکاران کرد و گفت آنانکه فرشتگان جان ایشان بردارند و ایشان خوشدل و راضی
باشند و پاک از کفر و معاصی فرشتگان ایشان را گویند سلام علیکم سلام بر شما باد محمد بن المنکدر گفت چون جان مومن
بحنجره رسد و کار بر وی سخت شود فرشته بیاید و گوید السلام علیک یا ولی الله سلام بر تو باد ای دوست
خدای خدایت سلام میکند ادخلوا الجنة ای بندگان خدای در بهشت شوید بآن کرداری که شما کردید که جزای
کردار شما بهشت است هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا
ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝ هیچ می نگرند

این کافران و چشم میدارانرا که فرشتگان بایشان آیند برای عذاب یا برای قبض ارواح ایشان یا برب
آنچه اختراع کردند گفتند لو ما تاتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین ایشان منتظر این اند یا منتظر آن که فرمان خدای
تو بیاید بهلاک ایشان و گفتند مراد بامر قیامت است چنانکه در اتی امر الله و گفته شد کذلک مانند این که ایشان از
شرک و کفر کردند امتانکه از پیش ایشان بودند خدای تعالی ایشانرا هلاک کرده و بر ایشان ظلم نکرد لیکن ایشان بر نفس
خود ظلم کردند بترک نظر و تفکر و کفران نعمت و اختیار کفر و ضلالت بر ایمان و هدایت فاصابهم سیئات ما عملوا پس
بایشان رسید بدیهای آنچه کردند از معاصی و فرود آمدن بایشان جزا و عقاب آنچه بآن استهزا کردند وقال الذین
اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء نحن ولا آباؤنا ولا حرمنا من دونه من شیء کذلک فعل الذین من قبلهم
فهل علی الرسل الا البلاغ المبین ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت فمنهم من
هدی الله ومنهم من حقت علیه الضلالة فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین حق سبحانه و تعالی
حکایت میکند از مشرکان گفتار مجبرانه ایشان میگوید گفتند که بت پرستیدن ما و شرک ما بمشیت خدای است اگر خدای
خواستی ما بدون او هیچ چیز را نپرستیدیمی نه ما و نه پدران ما بدون حکم خدای هیچ چیز را حرام نکردیمی از بحیره و سائبه و وصیله
و حام حق تعالی گفت آری همچنین کردند امتانکه از پیش ایشان بودند بر پیغمبران از آنچه بود از گذاردن پیغام نکردند
و بر ایشان جز رسانیدن هویدا کاری دیگر نیست ولقد بعثنا بدرستی که ما بفرستادیم در هر امتی و گروهی پیغمبری از ایشان
که او را شناختند و دانستند و ایشانرا فرمودیم که بگوید امتان خود را که خدای را پرستید و از هر چه بیرون خدای پرستند
از آن بپرهیزید و دور شوید بعضی از امتان آنان بودند که خدای ایشانرا هدایت داد بالطاف و تمکین و مقربات
و مهلات ایشان با ایمان آوردند و اختیار طاعت کردند و مستحق ثواب شد و بعضی آن بودند که بر کفر اصرار کردند
تا عذاب بر ایشان واجب شد بسبب ضلالت و گمراه ایشان پس ای حاضران عهد رسول بروید در زمین و
بنگرید و ببینید تا عاقبت و سرانجام امتانکه پیغمبرانرا تکذیب کردند چگونه بود و هلاکت ایشان چگونه آمد ان
تحرص علی هدیهم فان الله لا یهدی من یضل وما لهم من ناصرین واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله
من یموت بلی وعدا علیه حقا ولکن اکثر الناس لا یعلمون لیبین لهم الذی یختلفون فیه ولیعلم الذین کفروا
انهم کانوا کاذبین انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون حق سبحانه و تعالی ذکر عناد قریش کرده است
و حرص رسول بر ایمان ایشان و گفت ای محمد اگر چه تو حریص بر ایمان و هدایت ایشان تو بحقیقت بدان
که خدای تعالی هدایت نکند یعنی لطف نکند کسی را که خذلان کرد یعنی آن الطاف که با مومنان کرد با کافران نکند
از آنجا که داند که ایشانرا لطف نباشد یا خود راه ننماید آنرا که حکم بضلالت او کرد و ایشانرا هیچ یاری و
ناصری نباشد که عذاب خدای را دفع کند آنگه گفت واقسموا بالله جهد ایمانهم ابو العالیه گفت سبب نزول این آیه

آن بود که مرد مسلمان را بر مرد مشرک دینی بود باتیم کفت و کوی کردند مرد مسلمان کفت بالخدای که خداي از این

مرک زنده کرداند که حنین کند آن مرد مشرک چون این سخن بشنید کفت یعنی تو امید میداری که کسی پس از مرک زنده

خواهد شد انکه سوکند مغلظه خورد بخدای که هیچ مرده زنده نشود خداي تعالی این آیت فرستاد و کفت سوکند خوردن

بخدای غایت سوکند ایشان که خداي برنه انکیزد و زنده نکند کسی را که بمیرد حق تعالی بر ایشان رد کرد و کفت آری

برانکیزد و زنده کند و خداي وعده کرده است وعده درست و راست که از مقتضی حکمت است و وفا کردن بان

وعده واجب است بر خداي در خبرست که خداي تعالی کفته است کذبني ابن ادم ولم یکن له ان یکذبني و شتمني ولم

ینبغي له ان یشتمني فرزند آدم مرا بدروغ زن داشت و او را نباشد که مرا بدروغ زن دارد و مرا دشنام داد و نشزد

او را که مرا دشنام دهد اما تکذیب او مرا انست که سوکند خورد که مردکان را زنده نخواهیم کرد واقسموا بالله جهد ایمانهم

لا یبعث الله من یموت و دشنام او مرا انست که اتخذ الله ولدا خداي فرزند کرفت لیبین لهم خداي تعالی مردکان را

زنده کند تا بیان کند و پیدا کرداند برای ایشان انچه در ان خلاف میکنند و تا کافران بدانند که انچه کفتند که خداي

مرده را زنده نکند دروغ کفتند انما قولنا لشی اذا اردناه چون خواهیم که چیزی کنیم از زنده کردانیدن مردکان و غیر آن بر ما دشوار

نباشد و بر طریق مثل و تشبیه بیش از ان نباشد که کوید کن بباش آن چیز بباشد و ممتنع نکردد وجود ان چیز نزدیک

ارادت حق چون ما وجود ما موري بود نزدیک ان که فرماینده فرمان برنده مطیع را فرماید و اینجا قولی و امری

نیست بر حقیقت بلکه این بر سبیل مجاز و تشبیه است و این جوابست کسی را که کوید که از دو بیرون نباشد یا مقدور

را در حال عدم کوید کن یا در حال وجود کوید موجود را کفتن که بباش وجهی ندارد و اکر معدوم باشد خطاب حکیم

با معدوم نیکو نباشد وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ

كَانُوا يَعْلَمُونَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۝ انانکه هجرت کردند در راه خداي و از مکه بمدینه آمدند

و هجرت مفارقت است و در شرع مخصوص است برفتن از مکه بمدینه پیش از فتح مکه و از اینجا رسول کفت لا هجرة

بعد الفتح و انانکه هجرت کردند از پس آن بر ایشان ظلم کردند بلال بود و صهیب و عمار و ابو جندل بن سهیل که جمعی

از مشرکان مکه ایشان را عذاب میکردند مکه بکذاشتند و بمدینه آمدند خداي تعالی کفت ما ایشان را جایی دهیم جای

دادن نیکو در دنیا و هر اینه مزدی که مهاجران راست در آخرت بزرک و بزرکوارترست اکر دانستندی در

هجرت جد و جهد کردندی تا دنیا و آخرت جمع کردندی انکه صفت ایشان کرد و کفت انانکه صبر کردند بر عذاب

کافران و مفارقت اهل و اوطان و بر خداي خویش توکل کردند در نجات و رستکاری از دست ظالمان ۝

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ سبب نزول آیه آن بود که مشرکان کفتند

خدای از آن برتر است که رسول او آدمی باشد او اگر رسول با فرستد فرشته فرستد حق تعالی این آیه فرستاد و گفت ما ارسلنا

پیش تو نفرستادیم پیغامبران مگر مردانی که وحی بدیشان فرستاده ایم یعنی هر پیغامبر که فرستادیم از جنس بشر فرستادیم مرد فرستادیم

بپرسید اگر نمیدانید که چنین است از اهل ذکر یعنی اهل کتاب بپرسید چون عبد الله سلام و غیر او گفته اند مراد با اهل ذکر

اهل علم است باخبار امتان گذشته و از محمد باقر رضی الله عنه روایت است که اهل ذکر ماییم از ما بپرسید اگر ندانید بالبینات

والزبر یعنی بفرستادیم از پیش تو الا مردانی را برسالت و پیغامبری با حجتها روشن و کتابها تا بیان کنند برای مردمان

مصالح و مقاصد ایشان فرستادیم بتو قرآن را تا بیان کنی برای مردمان آنچه فرستادیم با ایشان از اوامر و نواهی که در

قرآنست و تا باشد که اندیشه کنند و بدانند أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ

مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ای ایمن شدند

آنانکه بدی کردند و بدیها اندیشیدند در حق رسول خدای و مومنان و ایشان کافران مکه بودند ایمن شدند که خدای ایشان را

خسف کند و بزمین فرو برد چنانکه قارون را بزمین فرو برد یا عذاب با ایشان آید از آنجا که ایشان ندانند و از و خبر ندارند

یا ایمن شدند از آنکه بگیرد ایشان را در رفتن و آمدن و آمد شد کردن ایشان در آن راهها و سفرها و شب و روز

و ایشان خدای را عاجز نتوانند کرد و بر و سبق نتوانند گرفت یا نمی ترسند ایشان از خدای بر خوف و ترس چنانکه گروهی

را بعذاب بگیرد و گروهی را رها کند تا بترسند از عذاب هلاک شدگان و گویند مبادا که مثل آن بما رسد و گفته اند

که مراد بتخوف تنقص است یعنی ناقص میگرداند چیزی بعد از چیزی در نفس و مال ایشان تا همه هلاک شوند آنکه

خدای شما آمرزنده و مهربانست بعقاب تعجیل نکند مهلت دهد تا باشد که اندیشه کنند و براه حق باز آیند أَوَلَمْ يَرَوْا

إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي

الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ای نمی نگرند و

نمی بینند آنچه خدای تبارک و تعالی بیافریده آنرا از چیزی که او سایه اندازد و فی وا می شود و میگردد از جانب راست

و از جانب چپ برای آنکه چون آفتاب بر آید سایه آن چیزها از جانب دست چپ افتد و مراد به یمین جمع است از برای

الیمین والشمائل گفت سجدا سجده کنندۀ خدای را و خواری و فروتنی نماینده و بر زمین مذلت و خاک خواری افتاده میل

را بر سبیل تشبیه سجده خوانده است ولله یسجد و خدای را سجده کند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است از هر جنبنده

و حیوانی که هست و فرشتگان سجده میکنند و تخصیص ایشان بذکر برای آن کرد که عابدترین خلقان ایشان اند و شاید که

مراد فرشتگان زمین باشند و سجود مکلفین انقیاد ایشانست اراده خدای را و عدم امتناع ایشان وهم لا یستکبرون

و این فرشتگان گردنکشی نکنند وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ وَلَهُ مَا فِي

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ثُمَّ

اذا كشف الضر عنكم اذا فريق منكم بربهم يشركون ليكفروا بما آتيناهم فتمتعوا فسوف تعلمون حق تعالى بندگان خود را
بتوحيد فرمود و گفت لا تتخذوا الهين اثنين دو خداي مگيريد كه خداي دو نباشد يكي باشد اثنين براي تاكيد گفت كه اگر نگفتي گمان
افتادي كه اثبات الهيت كرده است در اثبات وحدانيت الا كه الهيت بس يكي قصر كرد و گفت انما هو اله واحد بحقيقت كه خداي
يكيست و از دون يكي خداي منتفيست فاياي فارهبون پس از من بترسيد و از غير من مترسيد وله ما في السموات واورست الخ
در آسمانهاست و زمين است و دين اسلام و شريعت است او راست ثابت و دايم و دين كه جزا دادن است او راست
واجب است و لازم و بعضي گفته اند كه دين طاعت است يعني او را رسد كه طاعت او دارند دايما و ازو ترسند اي شما از
ابد غير او مي ترسيد هرچه شماست از نعمت آن نعمت خداي است چه منعم بحقيقت اوست و نعمت همه منعمان موقوفست
بر نعمت او از اصول نعم كه حيوة و قدرت و شهوة و نفرة و كمال عقل است ثم اذا مسكم الضر پس اگر مضرتي و مشقتي بشما
رسد با او گريزيد و پناه با او دهيد و او را خوانيد بزاري پس انكه آن رنجه را و بلا را از شما دفع كند و باز دارد همي ناگاه
گروهي از شما بخداي خود شرك آورند و با سر كفر روند انكه گفت ليكفروا اگر كافر شويد و كفران او ورزيد بآن نعمت كه
ايشان را داديم پس تمتع و برخورداري نعمت گيرند كه زود بود كه بدانند كه عاقبت كار سرانجام ايشان چه خواهد بود و
يجعلون لما لا يعلمون نصيبا مما رزقناهم تالله لتسئلن عما كنتم تفترون ويجعلون لله البنات سبحانه ولهم ما يشتهون
واذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا وهو كظيم و اين كافران از انچه ما ايشان را داديم روزي كرده نصيبي مي نهند
و حظي پديد ميكنند مران چيز را كه نميدانند كه ايشان را مستحق آن اند از بتان چه در ايشان خيري و شري و نفعي و ضري
نيست انكه قسم ياد كرد و سوگند خورد و گفت بخداي كه از شما بپرسند از انچه شما افترا ميكنيد و اين چنان بود كه ايشان را
بتان را نصيبي كردند در اشتر و گاو و گوسفند و زرع خويش و ميگفتند كه اين خداي فرموده است خداي تعالى بر ايشان آن
رد كرد و گفت ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام انكه خبر داد از آن محال كه مشركان گفتند و اعتقاد
بد كه ايشان كردند و گفت ويجعلون لله البنات مر خدا را پديد كردن و گفتند كه فرشتگان دختران خداي اند
سبحانه پاكست خداي و منزه و دور از انچه گفتند كه خدا را دختران اند الا كه بر سبيل تعجب گفت خدا را دختر باشد
و ايشان را انچه آرزو خواهند از پسران و شايد كه مراد اين بود كه ايشان خدا را دختران كردند و خود را پسران
و اذا بشر و چون يكي را از ايشان بشارت دهند بدختري كه زاده باشد روي او از غم سياه گردد و از ابرا خشم
شود و دلتنگ گردد چنانكه نتواند زد و نفس بر نتواند آورد يتوارى من القوم من سوء ما بشر به ايمسكه على هون
ام يدسه في التراب الا ساء ما يحكمون للذين لا يؤمنون بالآخرة مثل السوء ولله المثل الاعلى وهو العزيز
الحكيم پنهان مي شود از مردم از بدي آن بشارت كه وي را داده اند از آمدن دختر و انديشه كند در كار دختر تا با وي
چه كند و از دو كار كدام كند ايمسكه على هون او را نگاه دارد با مذلت و خواري يا در زير خاك پنهان كند و زنده در گور كند

اي بد حکمي که ايشان ميکنند واين در زمان جاهليت چون بوده چون اسلام آمد خداي تعالي در اين معني آيات فرستاد و نهي کرد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم بريکي تهديد کرد و فرزدق شاعر بود نام او صعصعه چون خبر امد که کسي را دختر آمده چند اشتر که کسي را بهديه فرستادي تا آن دختر را زنده در کور نکنند انکه کفت للذين لا يؤمنون بالآخرة مثل السوء کساني را که براي باز پسين ايمان ندارند مثل بد است يعني صفتي بدست و آن حاجت است بفرزند و شهوة اکر فرزند نرينه باشد و مادينه باشد بکشند از ترس درويشي و انکه کسي که کفو باشد در و رغبت نکنند و رسول صلی الله علیه وآله وسلم کفته است ان اکبر الکباير ان تجعل لله ندا وهو خلقک ثم ان تقتل ولدک خشية ان ياکل معک ثم ان تزني بحليلة جارک بزرکترين کناهان کبيره اينست که خدايرا همتاي پديد کني و او آفريدکار تو است آفريدکار خود را چکونه توان کفت که همتاي هست و ديکر انکه فرزند خود را بکشي از ترس انکه با تو نان خورد پس انکه بهمسايه خود زنا کني بزرکترين کناهها اينست انکه کفت ولله المثل الاعلی و خداير است صفت عالي ترک آن صفات آلهيه است و استغنا از فرزند و فرزند داد و خدائيست عزيز دبي همتا و حکيم کار ولو يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک عليها من دابة ولکن يؤخرهم الی اجل مسمی فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون ويجعلون لله ما يکرهون وتصف السنتهم الکذب ان لهم الحسنی لا جرم ان لهم النار وانهم مفرطون اکر از انستي که خدايتعالي مردمانرا بکرفتي و مواخذه کردي بسبب ظلمي و معصيتي که ميکنند بر روي زمين هيچ رونده و جنبنده رها نکردي و همه را هلاک کردي بشومي ظلم ظالمان و معصيت عاصيان وليکن بفضل و کرم خود تاخير ميکند و مهلت ميدهد تا بوقتي نام زده و آن سنتهاي آجال و اعمار ايشان باشد چون آن وقت ايد هيچ تاخير نبود و يکساعت باز پس ندارند و فرا پيش ندارند ويجعلون لله وميکنند خدايرا انچه ايشانرا کاره ميدارند از دختران يعني انچه بخود نمي پسندند بخداي مي پسندند و بوي حواله ميکنند وتصف السنتهم و زبانهاي ايشان صفت دروغ ميکنند يعني دروغ ميکويند و آن انست که کفتند اکر اين محمد ميکويد راست است ما را بهشت باشد و کفتند که مراد اينست که ايشان کفتند ما را پسران اند و خدايرا دختران چون ايشان با خود تقدير کردند که بهشت ما راست خداي کفت حقا که آتش دوزخ ايشانراست و ايشان بشتاب دوزخ روند ابن عباس کفت منسيون ايشانرا در دوزخ فراموش کنند کفتند معذبون الی النار اينست ترا فرا پيش دارند و پيش از همه بدوزخ برند تالله لقد ارسلنا الی امم من قبلک فزين لهم الشيطان اعمالهم فهو وليهم اليوم ولهم عذاب اليم وما انزلنا عليک الکتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه وهدی ورحمة لقوم يؤمنون والله انزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها ان في ذلک لآية لقوم يسمعون بخداي که ما فرستاديم پيغامبرانرا با مماني که پيش از تو بودند چنانکه ترا فرستاديم با بيان شيطان اعمال و کردار ايشانرا آراسته کردانيد تا بران اصرار کردند و به پيغامبران ايمان بياوردند و امروز شيطان ولي و يار ايشانست با ايشان و متولي کار ايشانست انچه ميفرمايد آن ميکنند و مراد با بني مشرکان قريش اند و ايشانراست عذابي دردناک در آخرة وما انزلنا و بفرستاديم با تو کتابرا يعني

قرآن را الا براي ان تا بيان كني ورو شن گرداني ايشان را انچه در و خلاف كردند از حشر و نشر و دين احكام و حلال و حرام
و تا هدايتي باشد و رحمتي گروهي مومنان را والله انزل و خداي وكو فرستاد از آسمان آبي يعني آب باران و زنده گردانيد بآن زمين
را پس از انكه مرده بود يعني خشك و بي نبات بود بدرستي كه درين فعل كه بيان كرده شد آياتي و دلالتي هست گروهي را كه بشنوند
و در و انديشه كنند وان لكم في الانعام لعبرة نسقيكم مما في بطونه من بين فرث ودم لبنا خالصا سائغا للشاربين ومن
ثمرات النخيل والاعناب تتخذون منه سكرا ورزقا حسنا ان في ذلك لاية لقوم يعقلون حق تعالي تذكير نعمت خود كرد تا بندگان
نا نعمت وي را ياد دارند و شكر نعمت با بنده زيادت كردد تا دران نظر و انديشه كنند و ازو اعتبار گيرند گفت شما را درين چهار پايان
از اشتر و گاو و گوسفند عبرتي هست و دلالتي بر كمال قدرت و ان آنست كه از ميان سركين و شكنبه خون و شير مي افريند و از
ميان بيرون مي آرد چنانكه چون شير را رنگ ميكرداند و سركين بوي و طعم او را زيان مي آرد بقدرت خويش ايشان را نگاه ميدارد
تا بيكديگر امنيخته نميكرد چنانكه گفت نسقيكم ما مي دهيم شما را از انچه در شكم هر يكي ازين چهار پايانست از ميان سركين و شكنبه و
خون شيري خالص و پاكيزه و گوارنده وا نامند كاز اكه نه بوي سركين دارد و نه رنگ خون عبد الله عباس گفت چهار پاي جو
علف خورد و در شكنبه او قرار گيرد سركين در زير باشد و خون بر بالا و شير در ميان پس قديم تعالي جگر را برين مسلط گردانيد
تا اين هر سه قسمت كند خون را بر گها فرستد و شير را به پستان و سركين در شكنبه رها كند ومن ثمرات النخيل ميدهيم شما را از ميوهاي
درختان خرما و انگور ميگيريد و مي سازيد از انچه ازين درختان حاصل ميشود سكرا انچه مست ميكند يعني خمر ورزقا حسنا و
روزي نيكو يعني حلال از سركه و دوشاب والبي از عبد الله عباس روايت كرد كه سكر نبيذ خرماست و گفت كه رسول عليه
الصلوه والسلام گفته است خمر ان بود كه از انگور گيرند و سكر از خرما و بتع از انگبين و مزر از گاورس و غبيرا از گندم و من كه
رسولم نهي ميكنم شما را از هر چه مستي آرد ابو عبيده گفت سكر طعم باشد ان في ذلك بدرستي كه درين آيتي حجت گروهي عاقلان را
واوحي ربك الي النحل ان اتخذي من الجبال بيوتا ومن الشجر ومما يعرشون ثم كلي من كل الثمرات فاسلكي سبل ربك ذللا يخرج
من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس ان في ذلك لاية لقوم يتفكرون والله خلقكم ثم يتوفاكم ومنكم من
يرد الي ارذل العمر لكيلا يعلم بعد علم شيئا ان الله عليم قدير خداي تعالي محمد را صلي الله عليه وسلم وحي كرد و الهام
داد و فرمود زنبور انگبين را كه از كوهها خانها ساز و جاي گير و از درختان و از انچه انرا برخفته نهند يعني كروانكه وي را فرمود
و الهام كرد كه بخور از هر ميوه كه خواهي پاكيزه و شكوفه خوش بوي و خوش طعم و چون خورده باشي فاسلكي برو بر راههاي
خداي خود آن راهها كه ترا الهام كرده است و تعليم داده در عمل انگبين يا بر در راهها كه خداي ترا نموده است تا خانهاي
تو پس از انكه از ميوها خورده و از شكوفهاي آن بار بر گرفته باشي كه راه بر تو سخت نيايد و دشوار و گمراه نشوي بر تو آسان
باشد و رام كرده آن راه يا برو در حال كه مطيع و منقاد باشي مرا انرا كه ترا فرموده اند انگه گفت يخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه از شكم او بيرون مي آيد شرابي بر نگها گوناگون از سفيد و سرخ و زرد و شفاست مردمان را در جراحات

که مردی بنزدیک رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد برادرم از درد شکم می نالد گفت برو انگبینش ده برفت و او را انگبین
داد و باز آمد گفت یا رسول الله دادم سودش نداشت گفت برو انگبینش ده صدق الله وکذب بطن اخیک خدای راست
گفت وشکم او بدروغ برفت وانگبینش داد شفا یافت عبد الله مسعود گفت العسل شفاء الناس والقرآن شفاء لما فی
الصدور عسل شفاء مردمانست وقرآن دوای دلهاست یعنی از شک وشبهه ووهم او گفت علیکم بالشفائین القرآن والعسل
ان فی ذلک بدرستی که درین گفته شد آیتی ودلالتی هست گروهی را که تفکر واندیشه کنند آنگه گفت والله خلقکم خدای بیافرید
شما را پس وفات دهد وجان بردارد وبعضی را بطفولیت وبعضی را به پیری وبعضی را بگذارد تا فرومایه ترین عمری وآن
غایت پیری است که خرف وفرتوت شود وبعضی گفتند هفتاد وسال باشد اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین روایت کرد که هفتاد
پنج ساله باشد لکیلا یعلم تا باز بهمان حالت شود که اول بوده باشد ذکر وحفظ وعقلش نماند واین لام عاقبت چنان
شود که بعد از دانش هیچ چیز نداند بحقیقت که خدای دانا وتوانا است وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا
بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ
بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ حق سبحانه وتعالی بیان تفاوت
ارزاق بندگان کرده است بحسب مصالح ایشان را که روزی فراخ است با تنگ او دانست چنانکه فرمود ولو بسط الله
الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء میگوید که خدای تعالی تفضیل نهاد وبعضی در رزق وروزی
یکی را کمتر داد ویکی را بیشتر داد آنرا که بیشتر است روا نمی کنند بر بندگان وممالیک خویش آنچه فاضل است از
روزی ایشان تا ممالیک وزیردستان ایشان درین باب با ایشان برابر شوند این روا نمی دارند چگونه روا میدارند
اصنام طواغیت را در عبادت با خدای برابر داشتن وگفته اند که مراد توبیخ ومذمت خواجگان است وآن آنست که
از ایشان خواسته است که آنچه فاضل است از ایشان بمالیک وزیردستان خود دهند تا در آن ایشان باهم یکسان
باشند چنانکه از رسول علیه السلام روایت کرده اند که او گفت انما هم اخوانکم فالبسوهم ما یلبسون واطعموهم ما تطعمون
ایشان برادران شما اند از آنچه می پوشید در ایشان بپوشانید از آنچه میخورید ایشان را [illegible] چون این سخن شنیدند
ازار ورداء بندگان خود چون ازار ورداء خود کردند حق تعالی گفت فما الذین فضلوا برادی رزقهم آنانکه
ایشان را از فضل فضله داده رزق وروزی خویش با بندگان رد نکردند تا ایشان در آن یکسان باشند آنگه فرمود
که می ایشان نعمت خدا را انکار میکنند عبد الله عباس گفت آیه در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند المسیح ابن الله
حق تعالی این آیه فرستاد بر سبیل مثل که ایشان با من در عبادت شریک اند یعنی شریک روا می دارند وبا خود
در روزی شریک روا نمی دارند چنانکه در آیتی دیگر گفت ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم مما ملکت ایمانکم من شرکاء
فیما رزقناکم فانتم فیه سواء والله جعل لکم وخدای بکرد وبیافرید برای شما هم از نفس شما زنانی تا جفت شما باشند

وشما را از ایشان پسران و نوادگان بیافرینند و برای آن بر تخصیص پسر کرد که ایشان به پسران شادمانه بودند و گفتند که
حفده دامادان اند ورزقکم و شما را روزی داد از طعامهای پاک و حلال و خوش ای بباطل که بتان و شیاطین اند
ایمان می آورند و بنعمت خدای که رسول است و اسلام و قرآن کافر می شوند و گفته اند مراد بباطل شیطان است و بتان اند
ایمان می آورند و بنعمت الله که ایشان از بحیره و سائبه و وصیله و حام و بنعمت الله مباحات است که خدای تعالی مباح کرد
وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ
اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ همی پرستند بدون خدای آنرا که مالک نشود و نتوانند ایشانرا روزی دادن یعنی هیچ چه
روزی نتوانند داد ایشانرا و نه دهند نه اندک و نه بسیار پس مر خدایرا مثل مزنید و مانند میارید و او را یکی دانید بی مثل و مانند
که خدای میداند بجه شما میکنید بران بازخواست کند و عقاب فرماید و شما نمیدانید از آن سبب نظر و اندیشه نمیکنید ضَرَبَ
اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ
أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ خدای مثل زد و داستانی پدید کرد به بنده درم خریده که او قادر نباشد بر هیچ چیز از اندک و بسیار
مالک چیزی نباشد و مالک تصرفات خویش و بآن کسی که ما او را روزی دادیم از خود روزی نیکو و او از آن نفقه میکند در ستر
و جهر و آشکارا و پنهان آن بنده بی مال و این آزاد نیکو حال هرگز یکسان باشند یعنی نباشند و چون ایشان یکسان نباشند
میان بتان مسکین و خدای تعالی در عبادت یکسان باشد چون حجت برایشان ثابت شد که یکسان نباشند میان بتان مسکین
و خدای تعالی الحمد لله شکر و سپاس خدایراست از آنکه این اصنام مستحق هیچ حمد و ثنا نیستند سپاس بر حقیقت خدایراست
جل جلاله آنکه گفت نه که بیشترین ایشان نه دانند از آنکه تفکر نکنند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ
كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَلِلَّهِ غَيْبُ
السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آنکه مثل دیگر زد
و گفت خدای تعالی مثل زد بدو مرد یکی گنگ که قادر نباشد بر سخن گفتن عاجزی و مدبری باشد که وبال آن بر مولی
بسر عم خویش باشد هر کجا که وی را فرستد چون بازآید هیچ خیری و نیکوئی نیارد از مدبری و منحوسی خود دیگری که او تا با
آورده فصیح بود کان در کارها دانا و بینا و رشید در مصالح دنیا و آخرت هل یستوی هو هیچ یکسان نباشند آن گنگ عاجز بی
زبان و آنکه او عالم و دانا بود عدل کند و بر عدل باشد و مردمانرا بالعدل فرماید و او بر راه راست باشد این مثل که خدای زد
اصنام را بجهت جذر و علم را با خود که قادری بی آلت است و حی بی آفت و عالمی بر کمال و گفتند که مثل مومن و کافر است
عطا گفت آیه در ابی خلف آمد و حمزه عبد المطلب آنکه گفت ولله غیب السموات والارض و خدایراست علم غیب آسمانها
و زمینها و کار قیامت در سرعت نیست الا چنانکه یکی از شما چشم بر هم زند نزدیکتر و زودتر از این باشد که قیامت برخیزد
و مردگانرا زنده کرداند و شاید که مراد این بود که کار قیامت نزدیک خدای تعالی همان بیش نیست که یکی چشم بر هم زند

اگرچه روزگار دراز باشد بنسبت با خلقان و خدای تعالی بر همه چیزی قادر و تواناست تواند که بمقدار آنکه چشم برهم زنند
قیامت ظاهر گرداند وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ خدای تبارک و تعالی
شما را بیرون آورد از شکم مادران شما که هیچ چیز نمیدانستند برای آنکه در آن وقت شما را هیچ عقل و علمی نبود تا چیزی
که شما را در شکم مادران بیافرید بدانید خدای تعالی شما را گوش داد تا بشنوید و چشم داد تا ببینید و دل داد تا بدانید باشد
که شکر نعمت خدای بجای آرید آنکه نبینید و نمود بر نظر کردن و گفت ای نمی‌نگرید بان مرغان مسخر در میان آسمان و زمین
می‌پرند ایشان را در میان هوا نگاه نمیدارد الا خدای که قادر است بر امثال ایشان و آنکه ایشان را آلتی داد که با آن در
میان هوا بایستند بدرستی که آیتی و دلالتی هست در پریدن مرغان در هوا بر کمال قدرت آفریدگار قومی را که بخدای ایمان
آرند وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا
وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ و خدای کرد برای شما مسکنی که در وی نشینید در حضر از چوب و خشت و سنگ
و غیر آن و از پوست چهارپایان خانها کرد شما را سبک یعنی خیمه و خرگاه از پوست و پشم روز سفر کردن را و روز اقامت
کردن را و بایستادن که بر شما سبک باشد بردن آن با خود هر کجا که روید و از سرای دیگر نقل توانید کردن و بکرد برای
شما از پشم گوسفند و موی بز و پشم اشتر قماش و متاعی که بان تمتع گیرید تا روزگاری یعنی ایا حی حیاه تا بوقت وفاة
و گفته تا آنکه کهنه شود و از کار بیفتد وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ
الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ
ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و خدای تعالی بکرد برای شما از آنچه بیافرید از درختان و بناها آنچه در سایه آن نشینید
و خود را از سرما و گرما نگاه دارید و از کوهها پوششها کرد که در زیر آن از سرما و گرما پوشیده گردید و بکرد برای شما از پنبه
و کتان و غیر آن پیراهنها که شما را نگاه دارد از سرما و پیراهنها دیگر که نگاه دارد در کارزار از زره و جوشن که تیر و تیغ و نیزه‌ها
دفع کنند خدای تعالی این بر حسب عادت زندگانی خلق گفته است از خلقان بعضی صحرانشین باشند در گرمسیر ایشان را سا
یبانها باید از خیمه و غیر آن و بعضی در کوهستان نشینند و در سردسیر ایشان را خانها از گل و چوب [illegible] و سنگها باید
که تا از آفت سرما سلامت یابند و بعضی همیشه در حرب و کارزار باشند ایشان را لباس باید که دفع تیر کند حق تعالی
در دنیا با بندگان این همه نعمت کرد همچنین تمام کرداند نعمت خود را بر شما تا بود که شما نظر کنید درین نعمتها و بمنعم خود
ایمان آرید و گردن نهید فرمان او را فان تولوا پس اگر برگردند از تو ای محمد از تو و از فرمان تو عدول کنند بر تو
هیچ تاوانی نیست تو رسولی بر تو رسانیدن پیغام رسالت است را آنکه گفت یعرفون نعمة الله می‌شناسند و میدانند
نعمت خدای را که ذکر آن کرده شد از آنجا که اعتراف می‌آرند که این همه از خدای است و آنگاه آن را انکار میکنند از آنجا که

غیر خدا را می پرستیدند کفت مراد باین نعمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که او را می شناسند و باو ایمان
نمی آورند و بیشترین ایشان کافران اند می هد کفت مراد این نعمتها که درین سوره برشمرد ایشان انکار کردند و کفتند که این
خود مارا است بعضی موروث و بعضی مکتسب ویوم نبعث من کل امة شهیدا ثم لا یؤذن للذین کفروا ولا هم یستعتبون واذا
رای الذین ظلموا العذاب فلا یخفف عنهم ولا هم ینظرون واذا رای الذین اشرکوا شرکاءهم قالوا ربنا هؤلاء
شرکاؤنا الذین کنا ندعوا من دونک فالقوا الیهم القول انکم لکاذبون والقوا الی الله یومئذ السلم وضل عنهم
ما کانوا یفترون یاد کن ای محمد آن روز که ما بر انگیزیم از هر امتی کواهی را یعنی پیغمبر و امام آن امت را تا کواهی دهد
بکفر و ایمان ایشان پس ایشان را دستوری ندهند یعنی از کافران تا عذری خواهند یعنی ایشان را هیچ عذر نباشد تا عذر
خواهند ولا هم یستعتبون و از ایشان طلب رضا و خشنودی خدا نکنند نکویند ایشان را که رضای خدای خود حاصل کنید
برای آخرت سرای تکلیف نیست و این دلیلست بر بطلان مذهب نجار که او کفت در قیامت خلقان مکلف باشند
انکه کفت و اذا رای الذین ظلموا چون ببینند آنانکه ظلم کردند عذاب خدای را یعنی دوزخ را معاینه ببینند پس از آنکه خبر
شنیده باشند عذاب را از ایشان سبک نکنند و ایشان را هیچ زمان و مهلت ندهند و چون ببینند مشرکان و بت پرستان
انبازان خود را یعنی بتان را که عبادت ایشان کرده باشند کویند ای خدای ما اینان انبازان خود میدانیم در عبادت تو ما
ایشان را خوانده ایم و بدون تو پرستیده آن بتان و معبودان جواب دهند و خدای ایشان را بسخن آرد تا کویند که شما دروغ
میکوئید ما شما را دعوت نکردیم و با عبادت خود نخواندیم والقوا الی الله و بنهادند این کافران بخدای استسلام
نهادن یعنی مطیع و منقاد شوند بعد از آنکه در دنیا اسلام نیاوردند و مطیع نبودند چون از خدا علم ضروری شود و خبرها
عیان کردد و کم شود از ایشان آنچه در دنیا افترا میکردند از دعوی کردن خدای بتان و امید شفاعت از ایشان
الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله زدناهم عذابا فوق العذاب بما کانوا یفسدون ویوم نبعث فی کل امة
شهیدا علیهم من انفسهم وجئنا بک شهیدا علی هؤلاء ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء وهدی ورحمة
وبشری للمسلمین کافر شدند و مردمان را از راه شرع و طریق ایمان منع کردند و بکردانیدند ما ایشان را عذاب
بر عذاب رنجه بر رنجه نهیم عذابی برای آنکه کافر بودند و دیکر برای آنکه دیکران را از اسلام بکردانیدند و منع
کردند سعید جبیر کفت این عذاب مارانند و کزدمان باشند که نیش ایشان چند اشتری باشد یک زخم که بزنند چهل
سال درد آن باقی باشد و این عذاب ایشان را بسبب آن باشد که فساد و این فساد آن بود که مردم را از ایمان
و اسلام منع کردند انکه کفت و یوم نبعث و یاد کن ای محمد آن روز که ما بر انگیزیم در هر امتی کواهی که بر ایشان کواهی دهد
از نفسهای ایشان و ترا بیاریم ما بر اینان کواه باش کواهی دهی بانچه کرده باشند و نزلنا علیک و ما بر تو کتاب فرستادیم بیان
تبلیغ و تمام جمله کارها دین را هیچ نباشد تا قرآن بیان آن نکرده باشد تا بعض بران یا حواله کرده باشد بیان ان با کسانیکه

علم باشد بیان ایشان از پیغمبر خدای و امامان معصوم علیه السلام و اجماع امت و هدی یعنی این کتاب بیان و هدایتی و رحمتی است

از خدای و بشارتی مسلمانانرا که خدایرا کردن نهند إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ

وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ خدای تبارک و تعالی میفرماید بندکان خودرا بعدل و راستی و انصاف بدادن و نیکو کردن و ابی

از عبد الله عباس روایة کردکه عدل اینجا توحید است و احسان ادای فرایض و بروایتی دیگر عدل کفتن لا اله الا الله است و احسان

اخلاص بجای آوردن در و کفته اند العدل فی الافعال و الاحسان فی الاقوال اکر در فعل عادل باشی و در قول محسن و میفرماید

بعطا دادن خویشان و نیکو کردن با ایشان و باز میدارد از زشتی و ناشایست و ستمکاری و بی سامان کردن ابن عباس کفت مراد

بفحشا زناست و بمنکر انچه در شریعت اسلام نشناسند از او بغی کبر و ظلم است یعظکم پند میدهد شمارا تا باشد که پند کیرید شهر بن حوشب

کفت از عبد الله عباس شنیدم که روزی رسول صلی الله علیه و آله در سایه کعبه نشسته بود عثمان مطعون بکذشت و هنوز ایمان نیاورده

بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت بیا بنشین بیامد و در برابر رسول بنشست و با رسول علیه السلام حدیث میکرد رسول

صلی الله علیه و سلم چشم در آسمان زد می نکریدی و چشم بتدریج فرو می اورد تا بجانب دست راست انکه روی با آن جانب کرد هم

چون کسی که کوش با سخن کسی کند و سر می جنباند چون کسی که چیزیرا مستقیم باشد انکه چشم در آسمان زد چون کسی که از پی چیزی نکرد

ساعتی نیک انکه روی با من کرد و راست بنشست عثمان مطعون کفت ای محمد من بسی با تو نشسته هرکز ندیدم که چنین کردی

این چه بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت که رسول از خدای بمن آمد و پیغامی آورد مرا از خدای کفت چه پیغام آورد

کفت این آیه ان الله یامر بالعدل و الاحسان الایة عثمان مطعون کفت ایمان از ان روز در دل من قرار کرفت و من

رسول را دوست داشتم امر بعدل بر سبیل وجوب است و باحسان بر سبیل ندب و در تفسیر اهل البیت مراد بذی القربی اهل

بیت رسول است و با ایشان دادن خمس اینجا که کفت فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و کفته اند که فحشا معصیتی که

مرد با خود کند که ظاهر نبود و منکر معصیتی بود که ظاهر شود و بر دیکران تا بر ایشان واجب بود که از ان نهی کنند وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ

إِذَا عَاهَدتُّمْ وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا ۚ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ چون خدا ایشانرا امر کرده است

و کفته است وفا کنید بآن عهد که با خدای کرده اید چون عهد کردید با خدای بآن عهد وفا کنید و خلاف آن مکنید و سوکندها

مشکنید پس از انکه استوار کرده باشید نهی است از نقض عهد و مخالفت سوکند الا وقتی که نذر معصیت باشد انکه وفا آن

واجب نبود و بکند خلاف آن لازم باشد و قد جعلتم الله و حال انست که شما خدایرا بر خود کفیل و پایندان کرده اید که بآن وفا

بعضی مفسران کفتند که ایه در آنان آمد که با رسول بیعت کردند و خدای تعالی فرمود ایشانرا که وفا کنید وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي

نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ ۚ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ ۚ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ مباشید چون زنی که ریسمان خودرا تاب باز داد پس از انکه قوت داده و محکم کرده بود و تو تا کرداینده

کلبی و مقاتل کفتند که این زنی بود کم خرد از قریش که اورا ریطه بنت عمرو کفتندی دوکی ساخته بود مقدار یک ارش و بادریسه بزرک

در حرجی کرده موی و پشم رشتی بآن از بامداد تا نماز پیشین چون نماز پیشین شدی بفرمودی تا آنچه رشته بود او بر ستار آن
تاب داده بدی و این خوی و عادت او بود حق سبحانه و تعالی مثل زد انا زا که عهد و سوگند ببندند و بشکنند یا بن زن تتخذون
فرا میگیرید سوگندان خود را دغل و خیانتی در میان خویش و دخل چیزی باشد که در میان کاری برند بر وجه افساد و دخل
سر و باطن باشد حق تعالی وصف حال ایشان کرد که سوگند را بدست و زبان اقرار کنند و انکه خلاف آن در دل
دارند که بر زبان رانند ان تکون امة هی اربی من امة برای انکه گروهی افزون تر و بیشتر از گروهی باشند خدای تعالی
شما را باین امتحان و ابتلا میکند که چون جماعتی عهد کنید جماعتی دیگر را بیابید بهتر و بیشتر از ایشان دل شما مطالبه
کند و گوید کاشکی عهد ما با ایشان بودی و این آیه در حق جماعتی است که با مومنان عهد کردند چون قریش را دیدند که بیشتر
بودند در عهد رسول و در سوگند خیانت کردند خدای تعالی گفت انما یبلوکم خدای شما را بیاموزد بسبب زیادتی و کثرت
قریش و اندکی مومنان تا بنگرد که بعهد خدای وفا خواهید کردن یا نه انکه بر سبیل تهدید و وعید گفت بیان کند برای
شما روز قیامت انچه در و خلاف میکنید وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ اگر خدای خواستی قهر و قسر شما را همه یک امة و یک ملت گردانیدی و همه را بر ایمان و اسلام قهر کردی
تا در میان ایشان خلاف نبودی همه بر یک مقال و یک گفتار بودندی چنانکه فرمود ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی و
لیکن اضلال کند بخذلان یا بطریق حکم بضلال یا بتسمیه بگمراهی یا از راه بهشت در آخرت و هدایت کند و راه نماید
و با نواع الطاف و تمکین انرا که خواهد و لتسئلن و هر آینه بپرسند شما را از آنچه کرده باشید روز قیامت انکه نهی کرد از
سوگند خوردن و در سوگند خیانت کردن بدروغ خوردن و گفت ولا تتخذوا مگیرید و مگردانید سوگندان خود را دغل
و مکری در میان شما چنانکه سوگند خورید با کسی تا بر شما اعتماد کند از مکر و غوایل شما ایمن گردد انگه آن سوگند را بشکنید
قدم بعد ثبوتها که بس انکه بلغزد قدمی از راه ایمان و طریق [illegible] بچشید بدی را و بکشید عذاب خدا را بسبب ان که
باشید از راه خدای و دیگ[illegible] را بگردانیده و شما را عذاب بزرگ باشد و رنجی عظیم یعنی سوگند بدروغ مخورید و در عهد خیانت
مکنید که آن معصیت [illegible] [illegible]ال شوید از امام جعفر بن الصادق رضی الله عنهما روایت است که این آیت در ولایت امیر
المومنین علی رضی الله عنه آمد و بیعت او چون رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشان را فرمود که سلموا علیه بامرة المومنین
سلام کنید بروی بامیری مومنان وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ مَا عِنْدَكُمْ
يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ مفروشید عهد خدای را و بدل مگیرید
اندک از دنیا و حطام دنیا و ریاست دنیا که متاع دنیا و ریاست را بقای نباشد و وبال آن عهد شکستن بماند انکه
خدای هست از ثواب اختیار کنید که آن بهتر است شما را اگر بدانید که چه مقدار تفاوت هست ثواب خدای را بر ین که شما

اختیار کرده اید از حطام دنیا انکه خود بیان کرد و کفت انچه نزدیک شماست نیست شود و بکذرد و وا پرسد وانچه نزدیک خدایست

از ثواب ونعیم بهشت باقی وجاوید ماند ولنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعملون ما جزا دهیم کسانیرا راکه بر عهد وبیعت وفا کنند صبر کنند

وبیعت نشکنند مزد ایشان بایشان دهیم به نیک ترین وبهترین انچه کرده باشند جه ثواب خدای بهرحال بهتر وبیشتر باشد از عمل ایشان

من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون فاذا قرات القران فاستعذ

بالله من الشیطان الرجیم انه لیس له سلطان علی الذین امنوا وعلی ربهم یتوکلون انما سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم

به مشرکون هرکه عمل صالح کند وکردار نیک از مردان وزنان واو مومن باشد ما اورا زنده داریم وزندکانی دهیم خوش

تا حیوة طیبه حبت سعید جبیر وجمعی کفتند که روزی حلال است برای انکه مرد در دنیا وآخرة در راحت باشد وا علا

او ابن زید بن وهب کفت قناعت است مقاتل بن حیان کفت العیش فی طاعة الله زندکانیست در طاعت خدای ضحاک

کفت هرکه او ایمان آورد وعمل صالح کند زندکانی او ناخوش باشد مجاهد کفت مراد زندکانی بهشت است هرکه او عمل

صالح کند وزندکانی جز در بهشت خوش نباشد ولنجزینهم وجزا دهیم ایشانرا مزد ایشان به نیکوترین انچه کرده باشند ابو

صالح کفت سبب نزول آیه ان بود که جماعتی جهودان وترسایان وبت پرستان بنشستند وهر یک کفتند که ما بهتریم وفاضلتریم

خدای تعالی این آیه فرستاد من عمل صالحا من ذکر او انثی انکه کفت فاذا قرات القران خطابست رسول را وهر یک از امت

وی را کفت چون خواهی که قران خوانی پناه با خدای ده از دیو رانده وبلعنه کرده واین امر بر سبیل ندب است بدلیل

اجماع جبیر بن مطعم کفت که رسول را دیدم که نماز میکرد کفت الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا اعوذ

بالله من الشیطان الرجیم من نفخه ومن نفثه وهمزه وعبد الله مسعود کفت نفخ شیطان کبر باشد ونفث او شعر باشد وهمزه

دیوانکی انکه خلاف کردند در وقت استعاذه جمهور علما کفتند پیش از قرات باشد ابو هریره کفت پس از [illegible] باره

باشد واین مذهب داود است تمسک بظاهر قران ودر نماز آهسته باید کفت تا فرق باشد میان قرآن وجز قران و

لفظ استعاذه اینست که بکوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم واخبار متواتر برین است زر حبیش کفت بر عبد الله مسعود

خواندم اعوذ بالله السمیع العلیم کفت چنین بکو چنین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم جه من بر رسول خواندم چنین که تو خواندی

کفت بکو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ورسول صلی الله علیه وآله وسلم کفت من بر جبرئیل علیه السلام چنین خواندم

وجبرئیل کفت من در لوح محفوظ چنین دیدم انه لیس له سلطان بدرستی که او وشان انست که شیطانرا هیچ قوت ودستی نباشد

بر انانکه ایمان آورند وبر خدای خود توکل اعتماد کردند دست او وقوت او بر ایشان باشد که بوی تولا کنند ودوستی

باشد برانانکه شرک آرند وبخدای شرک دا انباز کیرند سفیان کفت او بقهر کس را حمل نتواند کرد بر معصیت در دست او

جز وسوسه نباشد واذا بدلنا آیة مکان آیة والله اعلم بما ینزل قالوا انما انت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون قل نزله

روح القدس من ربک بالحق لیثبت الذین آمنوا وهدی وبشری للمسلمین وچون ما بدل کنیم آیتی را بجای آیتی

يعني منسوخ با آيتي ديكر از روي قرائت يا از روي حكم خداي تعالى عالمتر و داناتر است بانچه فرو فرستد در هر وقتي آن فرستد كه
مصلحت باشد وانچه در ايام كذشته مصلحت بوده باشد و در ايام اينده مفيد از او در مستقبل رفع كند و بآيتي فرمايد قالوا
انما انت كويند اين كافران كه تو نيستي الا افترا كننده اين چه ميكويي از خود ميكويي و بي خبري فرمودي وامروز نجلاف
ان ميفرمايي خداي تعالى بر ايشان رد كرد و كفت چنان نيست كه ايشان ميكويند و سبب كفتن ايشان اين سخن آنست
كه بيشترين ايشان نميدانند كه اين قران وحي است و نسخ احكام بفرمان خداي است انكه رسول را فرمود كه بكوي اي محمد
كه اين قران جبرئيل آورده است از خداي تعالى بحق و صواب آيتي بدل از آيتي بر حسب مصلحت تا ثابت دارد مومنان را
بانچه در قرائت ان نسخ و آيات و بر جا بدارد ايشان بلطف و توفيق و تا هدايتي و لطف و بشارتي مسلمانان را به بهشت
وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ
اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ
خداي تبارك و تعالى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم را دلخوش ميدهد از انچه مشركان در حق او كفتند كفت اي
محمد ما ميدانيم كه ايشان ميكويند ترا كه محمد اين قران بشري يعني آدمي تعليم ميدهد و بتو مي آموزد تا با بشر كرا خواستند
عبد الله عباس كفت مردي بود در مكه نام او بلعام ترسا بود و عجمي زبان و رسول با و را دعوت كرد او مي آمد و چيزي
مي آموخت و وقتها بنزديك او شدي مشركان مكه كفتند كه اين قران محمد را بلعام مي اموزد خداي تعالى اين آيه
فرستاد و فراكفت غلامي بود حوطب بن العزي را عجمي او مسلمان شد بنزديك رسول صلى الله عليه و سلم [illegible]
دا از وي قران آموختي قريش كفتند محمد اين قران را از وي آموزد عبد الله مسلم بن جعفر ميكفت با را داد
اهل التمرة يكي را يسار كفتند و يكي را جبر تمشير كر بودند در مكه توريت و انجيل دانستند و توريت و انجيل خواندند [illegible]
رسول صلى الله عليه و آله و سلم با ايشان بكذشتي و قرائت ايشان شنيدي مشركان كفتند كه از ايشان
و كفتند كه سلمان فارسي بوي مي آموزد خداي تعالى بر ايشان رد كرد و كفت زبان انكس كه تعليم ميدهد يعني تعلم
بوي حواله ميكنند و اضافت عجمي است و اين قران زبان عربي هويدا و روشن است لغه عرب است انكه خبر
خبر داد و كفت انكه بآيتهاي خداي ايمان ندارند خداي ايشان را هدايت نه يعني لطف نكند با ايشان لطفي كه با مومنان
ميكند چه اكر با ايشان كند ايشان را لطف نباشد يا حكم كند بهدايت ايشان و ايشان را مهتدي نخواند و ايشان را
نمايد وايشان را عذابي دردناك باشد انكه كفت انما يفتري الكذب بدرستي و حقيقت افترا كنند و دروغ
آنان كويند كه بآيات خداي ايمان ندارند تو كه محمدي و ايشان اند كه دروغ زنان اند مومنان از رسول ا
كردند كه او كفت اياكم والكذب فانه مجانب الايمان دور باشيد از دروغ كفتن كه دروغ كفتن از ايمان دور
عبد الله حماد كفت رسول را صلى الله عليه و آله و سلم كفتم مومن زنا كند كفت باشد كه كند كفتم دزدي كند كفت باشد

که کسند کفتم دروغ کویند کفت انما یفتری الکذب الذین لا یومنون بایات الله من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه
مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب [illegible] ذلک بانهم استحبوا الحیوة الدنیا
علی الاخرة وان الله لا یهدی القوم الکافرین افترا او دروغ آنکس کند بخدای کافر شود پس از آن به ایمان
یعنی از آنکه مومنان نکنند کافران کنند استثنا کرد از ایشان کسانیک باکراه بر کفر دارند عبد الله عباس کفت آیه در عمار
یاسر آمد که مشرکان مکه او را بگرفتند پدرش را و مادرش را سمیه و صهیب و بلال را و خباب بن سالم را و ایشان را
عذاب میکردند بانواع عذاب سمیه را در میان اشتر بسته بودند از لیف تافته و کره سر او زده و بر سرش سپردند تا
کور شد او میکفت که خدا یکیست تا او را بکشتند و پدرش را یاسر هم در زیر عذاب بکشتند عمار چون چنان دید کفت
بر آمنوس مرا نیز در اسیری بکشتند چنانکه مادر و پدرم را بکشتند آنچه مشرکان را بایست در حق رسول بکفت او را رها کردند
رسول را صلی الله علیه وسلم خبر دادند که عمار کافر شد کفت کلا ان عمارا ملا ایمانا من قرنه الی قدمه واختلط الایمان
بلحمه ودمه کفت عمار سر تا پای سراسر پر ایمانست و ایمان با کوشت و خون آمیخته است عمار با نزدیک رسول صلی الله علیه
آمد کریان و میکفت یا رسول الله شرمسارم از کلمه که نه باختیار بلکه باکراه بر زبان من رفته است رسول صلی الله علیه وآله وسلم
عمار را می ستود و میکفت هیچ باک نیست اگر دیگر باره بمثل آن کرفتار شوی آنچه از تو خواهند بکو که بر تو هیچ حرج نیست
و خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد الا من اکره مگر آنکسی که او را باکراه بر کفر دارند و دل او با ایمان آرامیده باشد
ولیکن آنکسی که سینه خود را بکفر کشاده کرداند و باراده و اختیار خود کافر شود بر وی و بر آنانکه مثل او باشند خشم خدای باشد
و خشم خدای اراده عقاب بود بمستحق و در آیه دلیلیست که کفر و ایمان تعلق بدل دارد ولهم عذاب عظیم و ایشان را
که باختیار کافر شوند عذابی بزرگ باشد و درین آیه فضیلت عمار راست از آنکه کفت وقلبه مطمئن بالایمان و رسول
علیه وآله وسلم کفت خالط الایمان لحمه ودمه در خبر است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بنای مسجد میکرد و
تحریص صحابه میکرد و میکفت که هر کس که خشتی بر دارد او را چندین باشد هر یکی از صحابه میرفتند و یک خشت بر میکرفتند
[illegible] و دو [illegible] می آورد رسول صلی الله علیه وسلم کفت چرا ای یقظان میکنی رنجور شوی کفت یا رسول الله یکی برای خود می آرم
و یکی برای تو چه قدر تو از آن رفیع ترست [illegible] که ترا بار کنند که خشت برداری و نمیخواهم که از یم ثواب بی نصیب باشم
رسول صلی الله علیه وآله وسلم کفت جزاک الله خیرا یا عمار و او را خبر داد و کفت ستقتلک الفئة الباغیة و آخر زادک
ضیاح من لبن کفت ترا [illegible] آخر زاد تو شربتی باشد از شیر آب آمیخته این حدیث اکثر صحابه شنیدند تا روز
صفین عمار در لشکر امیر المومنین بود که آواز [illegible] بر آمد یا خیل الله ارکبی ای لشکر خدای بر نشینید و عمار کمر خطی بر سر نهاده بود
ندانست که چندان توقف کند که آن خطی از سر فرو شوید سلاح در پوشید و بکارزار آمد و اسب با ورد میداد و این شعر میخواند
نحن ضربناکم علی تنزیله فالیوم نضربکم علی تاویله ضربا یزیل الهام عن مقیله ویذهل الخلیل عن خلیله او یرجع

بالحق الي سبيله يارب اني مومن بقبله ازراست وجب حمله ميكرد تا مجروح كشت كرد زند باد وآب خواست شربتي شير باو

دادكند او آن شربت شير بستد وبخورد وكفت صدق الله وصدق رسوله بازكشت وجنك ميكرد تاكشته شد چون او را كشته شد

هردو لشكر را معلوم شد كه معاويه ولشكرش باغي اند ازجنك بازاستادند عمرو عاص كفت شما نميدانيد كه او را علي كشت اكر

او را علي بكار زار نياوردي كشته نشدي ايشان دل خوش شدند وباز جنك آمدند امير المومنين علي رضي الله عنه چون اين را

بشنيد كفت اين ملعون ... اوست اكر چنين است كه او ميكويد هركه درجنك بدر و حنين كشته شد هم را رسول كشته باشد

وذلك بانهم واستحبوا الحيوة الدنيا ... ايشان ... عذاب بسبب آن بود كه دنيا را دوست داشتند ودر ...

دنيا بر آخرت ... اختيار كردند وبدانكه هدايت نكند وراه ننمايند خداي قوم كافرانرا اولئك الذين طبع الله على قلوبهم

وسمعهم وابصارهم واولئك هم الغافلون ۞ لا جرم انهم في الآخرة هم الخاسرون ۞ ثم ان ربك للذين

هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربك من بعدها لغفور رحيم ۞ ايشان آنانند كه خداي تعالى بر دلهاي ايشان مهر

نهاده تا نداند وبر كوش ... ايشان تا نشنوند وبر چشمهاي ايشان تا نه بينند يعني از اصرار بر كفر وناشنيدن حق و

نا دانستن ... خداي تعالى ايشانرا منع كرده باشد از دانستن وشنيدن وديدن وايشانند كه در

غفلت كاملان اند وهيچكس از ايشان غافل تر نيست چون غافلند از عاقبت كار خويش در آخرة لا جرم ايشان در

آخرت زيان كاران اند كه دنيا نكذاشتند وآخرت بدست نياوردند ثم ان ربك للذين هاجروا ... خداي ... اي محمد

كساني را كه هجرت كردند از مكه با مدينه آمدند بعد از آن كه ايشانرا در مكه عذاب كردند پس ... با مدينه آمدند

جهاد كردند وصبر وشكيبائي را كار فرمودند بدرستي كه خداي تو پس از آن كه ايشانرا عذاب ... تا بكرد آنچه ...

كافران بود بكشتند ايشانرا آمرزنده ومهربانست كفتند كه ... حق جماعتي هست كه ايشانرا مسلمانان نكه عذاب ... كردند

تا آنچه از ايشان درخواستند بكفتند چون ... آمد ... حق تعالى

... اين چون اخلاص ايشان ... اين آيه

... نفس تجادل عن نفسها وتوفى كل نفس ...

... وهم لا يظلمون ۞ وضرب الله مثلا قرية كانت ...

... فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا ...

... ند وسخن براي خود كويد ورنج ومشقت از خود دفع كند ... دارد نفس ...

... تمام بدهند هر نفسي را آنچه كرده باشد وبروي ستم نكنند ... كعب ...

... حب ما را واعظ كوي وپندي ده كفت با آن خداي ... كه اكر فرداي ... عمل ...

... ي برتو حالتي ووقتي آيد كه دران حال ترا هيچ همت نباشد مكر ... دوزخ زفره ميزند هيچ ...

... مرسل نماند الا بزانو در آيد تا ابراهيم پيغمبر با درجه خلت كويد خداوندا من خليل توام از تو هيچ نميخواهم با اين درجه الا ...

و تصدیق این حدیث در کتاب الله آنجا که گفت یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها عبد الله عباس گفت روز قیامت مردمان را
خصومت با نوعی باشد تا که خصومت با جان و تن افتد جان گوید بار خدایا مرا تو آفریدی و از فعل تو صاف در شدم مرا دستی
گیرنده دادی و پای رونده و چشمی بیننده دادی تن گوید خدایا مرا بیافریدی مانند پاره هیمه در دستم گرای نبود و در پایم
روایی و در چشم بینایی تا از این روح آمد چون شعاع نور زبانم باو گشاده شد و دستم گیرنده و پایم رونده بار خدایا عذاب
او [illegible] خدای تعالی برای ایشان مثل زد که نا[illegible] و مبتلا [illegible] دیوار بستی شدند که در و درختان و [illegible] بود نابینا گفت
[illegible]
بکار نیاید یعنی آنکه خدای تعالی گفت وضرب الله مثلا خدای مثل زد بدیهی یعنی دیهی را و [illegible] اوایست [illegible]
مثل کرد شهری را که او را همین صفت باشد گفت خدای تعالی مثل زد که اهل او ایمن بودند و آرامیده و آن شهر مکه بود یأتیها
[illegible] روزی فراخ و بسیار از هر جایی باو می آمد چه از دریا و چه از بیابان و [illegible] پس آن [illegible] آن شهر [illegible]
کافر شدند و نعمتهای وی را کفران کردند پس خدای تعالی بچشانید او را لباس [illegible] و ترس با [illegible]
نعمتی و این چنان بود که رسول صلی الله علیه و سلم دعا کرد بر ایشان خدای تعالی [illegible] هفت سال قحط و گرسنگی
مبتلا کرد و رسول علیه السلام فرمود تا [illegible] طعام با آنجا نبرند بر عادتی که ایشان را بود تا کار ایشان به تنگی و سختی بجای
[illegible] میخوردند و مردار و حزن تا او [illegible] که درین باب سخن گفتند و گفتند الکار که ترا با مردان عداوت
[illegible] از گرسنگی میمیرند رسول بفرمود تا طعام آنجا بردند و طعام فراخ شد بر ایشان و ایشان هنوز
[illegible] بودند [illegible] ایشان هم از رسول بود و از نعوت و سرایای او بر ایشان حکم میکردند و بعضی مفسران گفتند که مراد
[illegible] غرض خدای مثل است نه تعیین شهری و ذکر لباس برای آن کرد که این عذاب بر ایشان
[illegible] فکذبوه فأخذهم العذاب وهم ظالمون
[illegible] فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا [illegible] إن کنتم إیاه تعبدون إنما حرم علیکم المیتة والدم ولحم
[illegible] الخنزیر وما أهل لغیر الله به فمن اضطر [illegible] فإن الله غفور رحیم بدرستی که با ایشان آمد یعنی با اهل
[illegible] بر [illegible] یعنی محمد صلی [illegible] آن رسول را تکذیب کردند و بدروغ داشتند عذاب خدای ایشان را
[illegible] و ایشان ظالم و ستمکار [illegible] و تنگی بود که ذکر این رفت و عذاب شمشیر بود بیدرک بیفتاد کس از
[illegible] ایشان کشته شدند [illegible] کشتند آنکه خطاب کرد ایشان را و فرمود بر سبیل اباحت و گفت
[illegible] از آنچه خدای شما را رو[illegible] حلال پاک و شکر گوئید نعمت خدای را اگر خدای را می پرستید و گفتند که خطاب
[illegible] مؤمنان راست یعنی از آنچه شما را روزی کرد از غنیمتها و حلال کرد شما را چه پیش از شما کس دیگر را حلال نبود و این
آیه دلیل است بر آنکه آنچه روزی باشد حلال باشد و حرام روزی نباشد آنکه آنچه حرام کرده است بیان کرد گفت

بحقیقت حرام کرد بر شما خدای مردار و خون و گوشت خوک و آنچه آواز برنام خدا کشته باشند پس هرکه مضطر شود و در ماند

که چیزی از حلال نیابد او را رخصت است که ازین چیزهای حرام تناول کند مقدار آنکه جان وی برجای بماند [illegible]

بشرط آنکه باغی نباشد بر امام عدل بیرون نیامده باشد بر کسی تعدی نکند راه نزند و گفته اند که از خدای زیست در نکذر [illegible]

نجیبانند بدرستی که خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد و رحمت کند نه اینکه بروی حرج باشد [illegible] حضرت باز خواست

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَٰذَا [illegible] حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى

اللَّهِ الْكَذِبَ [illegible] الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا

مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ [illegible] أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا

مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ حق تعالی نهی کرده است عرب را و غیر ایشانرا از آنکه [illegible]

را حلال و حرام کنند گفت میگوئید مر وصف زبان دروغ خود را یا مگوئید دروغ برای آنچه زبان شما صفت [illegible]

بحلال و حرام در گفتار شما که میگوئید ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا یا مگوئید [illegible] زبان

دروغ را و آن دروغ اینست که میگوئید این حلال است و آن حرام بی حجتی و برهان [illegible]

نیابند و پیروز نشوند و آنچه ایشان در انند از حطام دنیا و زخارف و متاع اندکست [illegible]

و ایشانرا عذابی دردناک بود و آنکه بیان کرد و گفت ما بر جهودان [illegible] حرام کردیم آنچه پیش از این [illegible]

آن با تو گفتیم در سورة الانعام من قوله والذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر [illegible] البقر والغنم حرمنا علیهم [illegible]

و ما ظلمناهم بر ایشان ظلم نکردیم لیکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند [illegible] معصیت که عناد مصلحت ایشان [illegible]

از محللات بر ایشان حرام کرده شد ثم ان ربک پس خدای تو ای محمد کسانیرا که گناه کردند [illegible]

از اعتقاد باطل و گمان بد که ایشانرا بود آنکه توبه کردند از آن و پشیمان شدند [illegible] کار خود را باصلاح او [illegible]

توبه ایشانراست و یار ایشانست بحقیقة که خدای پس از آن آمرزنده [illegible] است بیامرزد برایشان

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ [illegible] إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

وَآتَيْنَاهُ [illegible] الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ [illegible] إِبْرَاهِيمَ [illegible] مِنَ [illegible]

جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ [illegible] ابراهیم خد[illegible]

امامی و پیشوا [illegible] فرمان بردار مر خدایرا از ملتهای باطل بگشته امامی بود [illegible] اقتدا میکردند

[illegible] ای آتش [illegible] سوانده که در آن عهد مومن او بود و اهل روزگار او همه [illegible] برای او [illegible] است

اهل ادیان همه ویرا پسندیدند از جهودان و ترسایان و گبران و مسلمانان [illegible] حرب [illegible] برای آنکه

که خدای تعالی زمین را در عهد ببرکت چهل کس نگاه دارد و بروایت دیگر ببرکت دعای چهار کس و در آن عهد مومن [illegible]

بنود حق سبحانه و تعالی ببرکت وي که مومن بود زمین را بداشت و برای انش امته خواند که هر خصلتی نیک که در امتی عالمی باشد

پراکنده در وي مجموع بود چنانکه شاعر گفت و لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم في واحد فانتا الله دایما در عبادت

و طاعت بود و مسلمان بود و از جمله مشرکان نبود و شاکر بود نعمت خدایرا خدای او را برگزید و راه نمود بانواع الطاف و توفیق

[illegible] راست که آن را [illegible] مسلمانی بود و دین حق است و آتیناه في الدنیا حسنة و او را در دنیا حسنه دادیم از رسالت و خله و ثنای جمیل

و صلوات و درود بروي در گفتار مسلمانان اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم از فرزندان

صالح او و در آخرة از صالحان و نیکو دانست و بنزدیک خدای و مرتبه ایشان دارد ثم اوحینا الیک پس وحی فرستادیم بتو ای محمد

و گفتیم متابعت ملة ابراهیم کن یعنی اقتدا باو کن در دعوت کردن باین خدائی از توحید و عدل و نهی کردن از کفر و شرک و تبرا

[illegible] بیرون خدای است و مراد نه انست که بر شرع او رود چه رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشریعت هیچ پیغمبر متعبد نبود

[illegible] از امت آن پیغمبری بود و آن پیغمبر بهتر از و بودی چه مقتدی چه از مقتدی بود و این خلاف اجماع است و اگر بعضی

[illegible] شریعت بعضی مثل شریعت پیغمبری باشد آن بر سبیل اتفاق باشد نه بر سبیل اقتدا او از جمله مشرکان نبود و تکرار برای تاکید

[illegible] سبت بدرستی که وبال روز شنبه بر انان کردند که در و خلاف کردند و این وبال آن بود که ایشان را

[illegible] آمدند [illegible] روز خلاف کردند بعضی گفتند که حلال است ماهی گرفتن درین روز و بعضی گفتند

[illegible] که خدای [illegible] بتعظیم روز شنبه واجب نکرد الا بر انانکه در و خلاف کردند از جهود و ان

التعظیم [illegible] ادینه فرمود و درین روز ایشانرا عبادتی فرمود گفتند ما این تعظیم روز

[illegible] آسمان و زمین را بیافرید روز ادینه ما از دیگر فارغ شد روز شنبه بیاسود و ما

[illegible] فرمود و درین روز ایشانرا عبادتی فرمود گفتند روز شنبه را کنیم خدای

[illegible] ابو هریره از رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرد که او گفت نحن الاخرون

[illegible] ما باشیم روز قیامت امروز ما راست یعنی روز ادینه و فردا جهودان

[illegible] یکشنبه مکحول روایت کرد که عمر خطاب با جهودی دینی بود او را مطالبه میکرد

[illegible] مفارقت نکنم تا حق خود بستانم جهودی گفت خدای محمد را برگزیده از خلق

[illegible] ابو القاسم باشد یعنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیش رسول آمد

[illegible] آن طپانچه زده دل او خوش کن و اما توای جهودی بدان که آدم

[illegible] و موسی کلیم الله بود و عیسی روح الله بود و من حبیب الله ام بلی

[illegible] نامهای خود مشتق کرد او را سلام نامست و امت مرا مسلم خواند او را

[illegible] شما روزی طلب کنید که آنرا که خدایتعالی برای ما ذخیره کرده بود [illegible]